



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

روح و ریسمان !

جنت العظیم العظیم الشان

احوال الشہداء عند العظیم العظیم

عظیم الشان

تألیف:

حاج محمد باقر واعظ طهرانی کجوری ماہر مدنی

۱-۴

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

مجموعہ آثار نگارہ بزرگداشت حضرت مہدی عظیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم

نويسنده:

محمدباقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۴	روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم
۴۴	مشخصات کتاب
۴۴	جلد ۱
۴۵	اشاره
۴۷	فهرست کلیات
۴۸	فهرست جزئیات
۴۹	مقدمه
۵۴	پیشگفتار
۵۴	اشاره
۵۶	زندگانی کجوری و خاندان وی
۹۲	مقدمه چاپ سنگی
۹۲	اشاره
۹۸	خصوصیات جنه‌النعیم (روح و ریحان)
۱۰۲	دیبچه
۱۰۲	اشاره
۱۱۱	معاصرین
۱۱۹	مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی
۱۲۳	حکایت سلطان خراسان
۱۲۴	اعطاء تولیت حرم حضرت عبدالعظیم از طرف ناصر الدین شاه به امین السلطان
۱۳۲	تذییل : در اهمیت زیارت امامزادگان
۱۳۴	حکایت شانی شاعر و شاه عباس
۱۳۷	مقدمه : رضوان
۱۳۷	اشاره

- تکثیر : فی الذریه الطاهره ۱۳۹
- در بیان کثرت ذریه نبویه است ۱۳۹
- حکمه کثیره : در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله ۱۴۳
- در تطبیق آن عالم با عالم ازل ۱۴۷
- جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجه ۱۴۹
- شأن نزول سوره مبارکه کوثر ۱۵۲
- کوثر وجود فاطمه زهرا علیها السلام ۱۵۴
- بیان حمد الله مستوفی قزوینی ۱۵۴
- بیان مؤلف ۱۵۴
- در مدح قاتل اولاد است ۱۵۵
- مراد از ذبح عظیم ۱۵۷
- سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلام ۱۵۹
- تفصیل : فی الذریه الطاهره ۱۶۰
- کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات ۱۶۰
- وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین ۱۶۱
- اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله ۱۶۳
- بیان فخر رازی ۱۶۵
- گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ ۱۶۶
- در ذم اتکال به نسب و مدح حسب ۱۶۹
- احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبی ۱۷۲
- اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره ۱۷۲
- جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر ۱۷۴
- حکایت اول ۱۷۷
- مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر ۱۷۷
- حکایت دوم ۱۸۱
- مکالمه سید حمیری با جعفر بن عقان طائی ۱۸۱

- حکایت سوم ۱۸۳
- در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را ۱۸۳
- تخصیص : در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله ۱۸۷
- خصیصه اولی : در تصدیر سید هاشمی ۱۸۷
- حدیث مکارم الاخلاق ۱۸۸
- مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم را ۱۸۹
- در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید ۱۸۹
- خصیصه ثانیه : در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهره ۱۹۳
- حکایت مجوسی ۱۹۴
- حکایت وزیر مؤلف ۱۹۴
- در خواهش سید علویه از منصور داوینقی ۱۹۵
- حکایت دختران علویه و رفتن به بلخ ۱۹۷
- خصیصه ثالثه : در بوسیدن دست سید هاشمی ۱۹۷
- در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه ۱۹۹
- خصیصه رابعه : در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان ۲۰۰
- در تعظیم مؤمن است ۲۰۲
- در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه ۲۰۴
- خصیصه خامسه : در نگاهداری مرد عامی زوجه علویّه را و تعدد آن ۲۰۵
- خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولی ۲۰۷
- خصیصه سابعه : در لباس مخصوص به سادات ۲۰۹
- خصیصه ثامنه : در وجوب خمس دادن به سادات است ۲۱۱
- در حدیث ابا ستیار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام ۲۱۹
- خصیصه تاسعه : در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آله ۲۱۹
- در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود ۲۲۱
- در معنی حدیث « کُلُّ حَسَبٍ وَتَسَبُّبٍ مُنْقَطِعٌ . . » ۲۲۴
- خصیصه عاشره : در پریشانی احوال سادات فخام ۲۲۶

- ۲۲۷ ----- در انگشتری خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن
- ۲۳۱ ----- در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلام
- ۲۳۳ ----- در پند و اندرز به عموم بندگان
- ۲۳۳ ----- و خصوص این فرقه ذوی الشأن
- ۲۳۴ ----- حکایت بزرگ یونانی
- ۲۳۵ ----- در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات
- ۲۳۶ ----- حکایت خشم پادشاه بر دریا
- ۲۳۶ ----- حکایت مسکویه و سفیه
- ۲۳۷ ----- فاره مسکویه : در فضائل سادات
- ۲۴۵ ----- در رقیمه ای که شاه طهماسب از برای قیصر روم مرقوم فرمودند
- ۲۴۷ ----- در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی
- ۲۵۰ ----- روح و ریحان اول
- ۲۵۰ ----- اشاره
- ۲۵۲ ----- در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه السلام است
- ۲۵۶ ----- در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام
- ۲۶۱ ----- در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسن
- ۲۶۴ ----- در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفاف
- ۲۶۸ ----- در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها
- ۲۷۰ ----- در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستوران
- ۲۷۲ ----- در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او
- ۲۷۵ ----- در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز
- ۲۷۵ ----- در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام
- ۲۷۶ ----- در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام
- ۲۷۸ ----- در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام
- ۲۷۸ ----- از تشنگی فرزندش شدیدتر بود
- ۲۸۱ ----- در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را

- ۲۸۲ ----- در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه -
- ۲۸۳ ----- و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن -
- ۲۸۴ ----- در سقاییت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار -
- ۲۸۵ ----- شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۸۶ ----- در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند -
- ۲۸۸ ----- در شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۸۹ ----- در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۹۰ ----- در شرح حال طلحه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۹۱ ----- در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۹۳ ----- روح و ریحان دوم -
- ۲۹۳ ----- اشاره -
- ۲۹۵ ----- در شرح حال حسن مثنی -
- ۲۹۶ ----- در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع) -
- ۲۹۹ ----- محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج -
- ۳۰۰ ----- مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام -
- ۳۰۱ ----- در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی -
- ۳۰۲ ----- در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند -
- ۳۰۳ ----- در جهت حبس عبدالله محض -
- ۳۰۶ ----- در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام -
- ۳۰۷ ----- در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور -
- ۳۰۸ ----- در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان -
- ۳۱۰ ----- در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است -
- ۳۱۳ ----- در شرح احادیث مُسلیه ای که در این تعلیقه است -
- ۳۱۴ ----- در ترجمه احادیث مسطوره -
- ۳۱۵ ----- در گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن -
- ۳۱۶ ----- در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام -

- ۳۱۷ ----- در بیان حال حسن افضس که به رمح آل ابی طالب معروف است -
- ۳۱۸ ----- در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکّیه -
- ۳۱۹ ----- در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد -
- ۳۲۰ ----- در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمی و شهادت وی -
- ۳۲۱ ----- در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمی به امر منصور دوانیقی -
- ۳۲۴ ----- در شرح حال یحیی صاحب الدّیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام -
- ۳۲۵ ----- در قسم خوردن زبیری و هلاک وی -
- ۳۲۶ ----- در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی -
- ۳۲۷ ----- در مذمت قسم خوردن است -
- ۳۲۷ ----- مستثنیات قسم دروغ -
- ۳۲۸ ----- قصد هارون کشتن یحیی را -
- ۳۲۹ ----- در شهادت ادریس بن عبدالله به امر هارون الرّشید -
- ۳۳۱ ----- در حال موسی بن عبدالله معروف به جون -
- ۳۳۲ ----- در مختصری از حال حسین بن علی شهید فخ به امر هادی بالله -
- ۳۳۴ ----- روح و ریحان سوم -
- ۳۳۴ ----- اشاره -
- ۳۳۶ ----- زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام -
- ۳۴۰ ----- زیاده -
- ۳۴۰ ----- شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام -
- ۳۴۲ ----- در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بوده است و علت خروج وی -
- ۳۴۳ ----- در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید -
- ۳۴۳ ----- بن علی بن الحسین می نماید -
- ۳۴۷ ----- در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه -
- ۳۴۸ ----- طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام -
- ۳۴۹ ----- تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام -
- ۳۵۰ ----- در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله -

- ۳۵۰ ----- به اطاعت جعفر بن محمد علیهماالسلام
- ۳۵۲ ----- در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری مر زید بن علی علیه السلام را
- ۳۵۴ ----- مطلب اول : در بیان مذهب زیدیه است
- ۳۵۵ ----- در فرق بین ناصبی و زیدیه
- ۳۵۷ ----- مطلب دوم : در معنی دعوات و ترک مذمت سادات
- ۳۵۸ ----- در حدیث شریف از روضه کافی
- ۳۶۱ ----- در ملاحظه اتم
- ۳۶۲ ----- در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات
- ۳۶۶ ----- مطلب سوم : در شرح حال زید التار بن موسی بن جعفر علیهماالسلام و مدفن وی
- ۳۶۹ ----- در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحت نسب آن
- ۳۷۳ ----- در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آن
- ۳۷۳ ----- پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی
- ۳۷۴ ----- در پیاده رفتن قیصر روم به روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام
- ۳۷۶ ----- در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن
- ۳۷۶ ----- تقدیم حضرت اقدس شهریار
- ۳۷۸ ----- در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه
- ۳۸۰ ----- روح و ریحان چهارم
- ۳۸۰ ----- اشاره
- ۳۸۲ ----- در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دوم حضرت عبدالعظیم می باشد
- ۳۸۳ ----- پوشیدن مأمون لباس سیاه را
- ۳۸۴ ----- در شرح حال ستنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام
- ۳۸۷ ----- در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اول علیه الرحمه و اخوان وی
- ۳۸۸ ----- فقره اولی : در شرح حال ابن هرمله شاعر
- ۳۸۹ ----- در توبه ابن هرمله و اشعار وی
- ۳۹۲ ----- فقره ثانیه : در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس
- ۳۹۳ ----- فقره ثالثه : در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام

- ۳۹۵ تحسین : در احوال امامزاده حسن - - - - -
- ۳۹۸ واردین به ری - - - - -
- ۴۰۰ در شرح حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علی شدید بن حسن بن زید - - - - -
- ۴۰۱ در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضی - - - - -
- ۴۰۲ در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام - - - - -
- ۴۰۳ در القاب هر یک از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط است - - - - -
- ۴۰۳ القاب تعدادی از امامزادگان - - - - -
- ۴۰۴ در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام - - - - -
- ۴۰۷ روح و ریحان پنجم - - - - -
- ۴۰۷ اشاره - - - - -
- ۴۰۹ در کنیه و لقب و اسم مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام است - - - - -
- ۴۰۹ در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام - - - - -
- ۴۱۱ بدترین کنیه ها - - - - -
- ۴۱۲ کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام - - - - -
- ۴۱۲ در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند - - - - -
- ۴۱۳ در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - - - - -
- ۴۱۴ اما فقره اولی : السلام علیک ایها المحدث العظیم - - - - -
- ۴۱۴ در معنی «حدیث» و «محدث» و «علیم» است - - - - -
- ۴۱۵ در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یک - - - - -
- ۴۱۷ در فرق بین «محدث» و «محدث» و فروع دیگر - - - - -
- ۴۱۸ یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است - - - - -
- ۴۲۰ در آداب و شرایط محدث است - - - - -
- ۴۲۱ در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام - - - - -
- ۴۲۳ در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقده - - - - -
- ۴۲۵ در محدثین کذابین از ابو البختری و غیره - - - - -
- ۴۲۷ در شرح حال ابو هریره و احادیث او - - - - -

- ۴۲۹ ----- در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعالمین حدیث
- ۴۳۰ ----- در مَدْمَت کسانی که جعل حدیث کردند
- ۴۳۳ ----- فقره ثانیه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السَّیِّدُ الْکَرِیْمُ
- ۴۳۳ ----- اشاره در معنی «سید» و «کریم» است
- ۴۳۶ ----- در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر
- ۴۳۷ ----- دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر
- ۴۴۱ ----- گفتگوی شیعی و ناصبی
- ۴۴۲ ----- فقره ثالثه : اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیْفُ
- ۴۴۲ ----- در معنی «شخص» و «شریف» است
- ۴۴۳ ----- در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحه دیگر
- ۴۴۵ ----- خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت
- ۴۴۸ ----- روح و ریحان ششم
- ۴۴۸ ----- اشاره
- ۴۵۰ ----- در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام است
- ۴۵۱ ----- در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است
- ۴۵۶ ----- روح و ریحان هفتم
- ۴۵۶ ----- اشاره
- ۴۵۸ ----- در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام
- ۴۵۹ ----- در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرین علیهم السلام و فضیلت صحبت وی
- ۴۶۴ ----- روح و ریحان هشتم
- ۴۶۴ ----- اشاره
- ۴۶۶ ----- در حدیث اباحامد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۴۶۷ ----- در عدم جواز اخذ معالم دینیّه از غیر شیعه اثنا عشریّه
- ۴۶۸ ----- در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت
- ۴۶۹ ----- در احوال ابان بن تغلب جریری
- ۴۷۰ ----- در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد

- در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل وی ----- ۴۷۲
- در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است ----- ۴۷۴
- تأویل جلیل : در شرح احوال سفراء اربعه و وکلاء امام عصر عجل الله فرجه ----- ۴۷۶
- وکیل اول : أبو عمرو عثمان بن سعید عمری اسدی است ----- ۴۷۷
- وکیل دوّم : ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری است ----- ۴۷۹
- وکیل سوّم : ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است ----- ۴۷۹
- وکیل چهارم : ابوالحسن علی بن محمد سمری است ----- ۴۸۰
- در توقیع رفیع امام عصر علیه السلام بر غیبت تأمه ----- ۴۸۰
- در حدیث حواری ائمه طاهربین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت ----- ۴۸۲
- جلد ۲ ----- ۴۸۴
- اشاره ----- ۴۸۴
- روح و ریحان نهم ----- ۴۸۸
- اشاره ----- ۴۸۸
- در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او ----- ۴۹۰
- در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسید ----- ۴۹۱
- در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه ----- ۴۹۳
- در شرح معنی «ملت» است ----- ۴۹۵
- در شرح معنی «مذهب» است ----- ۴۹۶
- در شرح معنی «شریعت» است ----- ۴۹۷
- در شرح معنی «منهاج» است ----- ۴۹۷
- در شرح معنی «سنت» است ----- ۴۹۸
- در شرح معنی «اسلام» است ----- ۴۹۸
- فرمایش صدیقه طاهره علیهاالسلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۵۰۱
- در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان ----- ۵۰۲
- در بیان حکایت شیخ معتر از ابناء هر زمان به محضر عبدالملک ----- ۵۰۴
- در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر ----- ۵۰۶

- در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام ----- ۵۰۷
- اشاره ----- ۵۰۷
- اول : خالد بن جریر بجلی است ----- ۵۰۸
- دوم : حسن بن زیاد طائی ضتی مولى بنی ضبه است ----- ۵۱۰
- سوم : عمرو بن حرث است ----- ۵۱۱
- چهارم : ابی الجارود است ----- ۵۱۳
- پنجم : یوسف است ----- ۵۱۴
- ششم : حرمان بن اعین شیبانی است ----- ۵۱۵
- اشاره ----- ۵۱۵
- در شرح حال اعین والد ماجد حرمان و برادران وی ----- ۵۱۶
- در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حرمان است ----- ۵۱۹
- در معنی حدیث « لا جبر ولا تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه ----- ۵۲۱
- در معنی دیگر جبر و تفویض است ----- ۵۲۳
- در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید ----- ۵۲۳
- هفتم : ابراهیم زیاد خارقى است ----- ۵۲۶
- هشتم : اسماعیل بن جابر جعفرى است ----- ۵۲۷
- بیان : در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه ----- ۵۲۹
- نهم : منصور بن حازم است ----- ۵۲۹
- در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام ----- ۵۳۲
- عرض اول : در بیان توحید است ----- ۵۳۲
- اشاره ----- ۵۳۲
- در مدح روای این حدیث شریف ----- ۵۳۴
- در معنی کلمه «مرحبا» ----- ۵۳۶
- در معنی «هات» و «هیت» ----- ۵۳۷
- در معنی «عرض دین» است ----- ۵۳۸
- در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع ----- ۵۳۹

- در معنی «فَتَّبَتْنِي» ۵۳۹
- در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله اشعار او ۵۴۰
- در معنی «واحد» و «أخذ» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» ۵۴۲
- در فرق بین «واحد» و «أخذ» ۵۴۴
- در معنی «لیس کمثله شیء» ۵۴۶
- در معنی «خارج عن الحدین» و حدیث مبارک ۵۴۷
- در معنی « و آله لیس بجسم » و فرق بین جسم و جسد ۵۴۸
- در معنی « ولا صوره » و اخبار صحیحہ دیگر ۵۵۰
- معنی قوله : « و لا عرض » ۵۵۳
- معنی قوله : « و لا جوهر » ۵۵۳
- در معنی « بل هو مجسم الاجسام » ۵۵۵
- در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حق ۵۵۶
- عرض دوم : در نبوت و امامت است ۵۵۹
- و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت ۵۵۹
- در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست ۵۶۰
- در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعاء خود معجزه آورد ۵۶۲
- در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذب ۵۶۳
- در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند ۵۶۵
- در معنی « نبی » و « رسول » است ۵۶۷
- در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است ۵۶۸
- برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۶۸
- در اینکه شریعت نبویّه دلالت بر حقیقت مدعا به می کند ۵۷۱
- در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه ۵۷۳
- در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن ۵۷۵
- در معنی « خاتم النبیین » است و فرق بین « خاتم » و « خاتم » ۵۷۷
- در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ۵۷۸

- در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن ۵۷۸
- در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آلهو بیان اسم مبارک آن جناب ۵۸۰
- در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً ۵۸۳
- در ازواج حضرت رسول است ۵۸۵
- در دلیل نقل و عقل بر خلافت حقه شاه ولایت علیه السلامو عدم لیاقت غیر ۵۸۹
- در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام ۵۹۱
- در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده است ۵۹۳
- در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلامبا تکمیل این حدیث مأموریت داشت ۵۹۳
- در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است أيضاً ۵۹۵
- در اینکه حضرت امیر طرفه العینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود ۵۹۶
- در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عامه و خاصه نظماً و نثراً ۵۹۹
- در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جناب ۶۰۱
- در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث ۶۰۵
- در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۶۰۶
- در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام است ۶۰۷
- در نیاحه محمّد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام ۶۰۸
- در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام است ۶۱۱
- در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است ۶۱۲
- دم الهی ۶۱۳
- در معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر ۶۱۳
- در معنی «قتل صبر» است ۶۱۶
- در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلام ۶۱۷
- در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ۶۱۸
- در ترجمه حدیثی که بسیار موجه قلب مؤمن است و جهات مظلومیت آن جناب ۶۲۰
- در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین ۶۲۱
- در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار «المذبوح من القفاء» ۶۲۸

- بیان مؤلف در باره حکمت ذبح ۶۳۰
- در عریان کردن آن بدن شریف ۶۳۱
- در قتل امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود ۶۳۲
- تسلیه قلوب محزونه شیعه ۶۳۵
- در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه ۶۳۷
- در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظمی ۶۳۸
- در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر ۶۴۳
- اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حق ۶۴۷
- در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد ۶۵۱
- در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام و جواز آنها ۶۵۳
- در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام است ۶۵۵
- در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب است ۶۵۸
- اخبار علماء عامه در ظهور حرمت در روز شهادت آن سید مظلومان ۶۶۱
- در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده است ۶۶۴
- در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت الله الأعظم ارواحنا فداه ۶۶۹
- در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشوراء و توبه بعضی از حاضرین ۶۷۰
- در تقسیم خون بدن و گلوی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است ۶۷۱
- در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق ۶۷۵
- در اینکه خون آن سید مظلوم مرا را به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر ۶۷۷
- تَتَمِيمٌ لِهَذَا الْأَمْرِ ۶۸۰
- در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان پاشید ۶۸۰
- در معذرت خواستن از جسارتهای خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام ۶۸۲
- تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام ۶۸۳
- در مرثیه زینب خاتون علیها السلام ۶۸۵
- در مرثیه رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی ۶۸۵
- زوجه جناب امام حسین علیه السلام ۶۸۵

- در عدد اولاد آن بزرگوار ----- ۶۸۷
- در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار ----- ۶۹۰
- در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و بیان اختلاف اخبار ----- ۶۹۱
- در حق مادر آن حضرت شهربانویه ----- ۶۹۱
- در اشعار محزونه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از وضع زمان و ابناء آن ----- ۶۹۶
- در وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و تسبیحات صحیحه که از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است ----- ۶۹۹
- در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند ----- ۷۰۰
- در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام ----- ۷۰۲
- در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام است ----- ۷۰۴
- قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جناب ----- ۷۰۵
- در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار ----- ۷۰۶
- شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته است ----- ۷۰۸
- در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب است ----- ۷۰۹
- در اشعار حضرت صادق علیه السلام است ----- ۷۱۱
- در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلام ----- ۷۱۳
- در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است ----- ۷۱۴
- در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و شعبده های ----- ۷۱۷
- در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه نمودن ----- ۷۲۰
- در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً ----- ۷۲۱
- در اشعار مؤلف ----- ۷۲۳
- در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام ----- ۷۲۵
- در اعمال یومیّه و لیلیّه حضرت رضا علیه السلام ----- ۷۳۰
- در نماز و اعمال آن بزرگوار است ----- ۷۳۲
- در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ----- ۷۳۵
- در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود ----- ۷۳۸
- در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام است ----- ۷۳۹

- ۷۴۰ حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام
- ۷۴۳ در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلام
- ۷۴۵ در حکایت صوفی و رنگ رز
- ۷۴۸ در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام است
- ۷۴۹ در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است
- ۷۵۰ در اشعاری که حضرت امام علی التقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند
- ۷۵۷ در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلامو جهت شهرت به لقب عسکری
- ۷۵۹ کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی
- ۷۶۰ در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه است
- ۷۶۱ حجج الهیة
- ۷۶۲ حجت اول : در علایم امام علیه السلام است
- ۷۶۳ حجت دوم : در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است
- ۷۶۵ حجت سوم : در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچکی
- ۷۶۶ در اعمار انبیاء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آلهبرای رفع شبهه منکرین
- ۷۶۸ حجت چهارم : در معنی لقب قائم علیه السلام است
- ۷۷۰ در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوند
- ۷۷۲ حجت پنجم : در انکار عامه بر غیبت حضرت حجت الله و رد آن
- ۷۷۴ حجت ششم : در شمائل حضرت امام عصر علیه السلام است
- ۷۷۵ فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام
- ۷۸۰ حجت هفتم : در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلامشرف می شوند و حدیث شریف است
- ۷۸۱ در حدیث شریف حدیفه و وجود ابدال و نجباء است
- ۷۸۲ تبدیلُ مقالٍ لابعَد الحَالِ
- ۷۸۳ در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آن
- ۷۸۴ تَبَصَّرْ مَا يَنْفَعُكَ
- ۷۸۴ در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با وی
- ۷۸۷ در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حق

- حجت هشتم : در ثواب انتظار ظهور فرج است ۷۸۷
- در قصیده مرحوم اُزری و ندبه وی ۷۸۸
- در اشعار ملیحه شمس تبریز ۷۸۹
- در حدیث شریف از کمال الدین است ۷۹۰
- در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاوس است به فرزند ارجمندش سید محمد ۷۹۲
- حجت نهم : در بیان مهدویه نوعیه است ۷۹۴
- در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله ۷۹۷
- در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه ۷۹۹
- بیان مرحوم سید نعمت الله جزایری ۷۹۹
- بیان مؤلف ۸۰۰
- در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلامکه دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر ۸۰۱
- ترجمه حدیث ۸۰۲
- در لفظ «غرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابق ۸۰۵
- در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری است ۸۰۷
- در شرح فقره « و اسفر عن وجهه » و حسن ایمان پادشاه زمان ۸۱۱
- در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویه است و عرض مؤلف ۸۱۲
- در احترام حضرت اقدس همایون شهریاری کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را ۸۱۳
- در اشاره اجمالی به صلوات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود ۸۱۵
- حجت دهم : در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیویه و اخرویه ۸۱۸
- در فرمایشات سید ابن طاوس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجوید ۸۱۹
- در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند ۸۲۱
- در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است ۸۲۲
- در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهان ۸۲۴
- در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود ۸۲۸
- در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر ۸۲۹
- در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود ۸۳۰

- ۸۳۴ ----- قصیده فارسیه موسومه به حجه الحق که جامع این اوراق عرض کرده است
- ۸۳۹ ----- آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است
- ۸۴۱ ----- در ایمان نعتل یهودی و ابیات فصیحه ای که اذعان به وجود شریف هر یک از ایشان است
- ۸۴۷ ----- در خصایص ائمه مطهرین مکرمین (سی خصیصه)
- ۸۵۷ ----- دعاء شریف که حضرت حجه الله اعظم در غلو مقامات ائمه اطهار و آباء اخیار فرموده است
- ۸۵۸ ----- بعضی از اوصاف ائمه طاهرین علیهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام
- ۸۶۱ ----- در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند
- ۸۶۲ ----- دعائی که سید بن طاوس در مصباح الزائر برای رفع شدائد مرقوم نمودند
- ۸۶۶ ----- مُشایعۀ مفروضه : در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حقه امامیه
- ۸۷۰ ----- در معنی «شیعه» و اشتقاق آن است
- ۸۷۲ ----- در سبب ظهور لقب رفض و معنی آن است
- ۸۷۴ ----- در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی نثراً و نظماً
- ۸۷۶ ----- عرض سوم : در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة
- ۸۷۸ ----- حقیقت اولی : در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم است
- ۸۸۰ ----- در معراج جسمانی و اشعار خاقانی است
- ۸۸۲ ----- در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است
- ۸۸۴ ----- در معنی کلمه «حق» است
- ۸۸۶ ----- حقیقت دوم : در شرح مسائله نکیرین است
- ۸۸۷ ----- در معنی «قبر» است
- ۸۸۸ ----- در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن است
- ۸۹۱ ----- حقیقت سوم : در بهشت است
- ۸۹۴ ----- ابیات فصیحه در توصیف حوریه جنات عالیه
- ۸۹۷ ----- حقیقت چهارم : در نار است
- ۸۹۸ ----- فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آن
- ۸۹۹ ----- در سکنه درکات نیران است
- ۹۰۴ ----- حقیقت پنجم : در صراط است

- ۹۰۸ حقیقت ششم : در میزان است
- ۹۱۱ حقیقت هفتم : در قیامت است
- ۹۱۵ دقایق ثانیه : در ایام ثلاثه که یوم العهد و یوم العمل و یوم الجزاست
- ۹۱۶ در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه
- ۹۱۸ در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح
- ۹۱۹ در شرح معنی «بعث» است
- ۹۲۱ تغییر مقال لاهل الحال : در معاد جسمانی و روحانی
- ۹۲۳ در تفسیر آیه مبارکه «أُولَئِكَ يَرْجَوْنَ الْعَذَابَ ..»
- ۹۲۴ بعثه حقّه
- ۹۲۶ ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحی ای از مؤلف است
- ۹۲۹ اشعار شیخ سعدی که در مواعظ و نصایح گفته
- ۹۳۲ جلد ۳
- ۹۳۲ اشاره
- ۹۳۶ عرض چهارم : از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف
- ۹۳۶ اشاره
- ۹۳۹ فریضه اولی در معنی «نماز» است
- ۹۴۱ در حدیث شریفی که سید ابن طاووس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده است
- ۹۴۶ در اسرار نماز است به نحو اجمال
- ۹۴۸ در اینکه شیطان موکل است که نماز گزار را به وسوسه اندازد
- ۹۵۱ اشعار مولوی در اسرار سلام نماز
- ۹۵۲ فریضه دوم در زکات است
- ۹۵۵ در اینکه زکات بر نه چیز واجب است
- ۹۵۷ در زکات غلات اربعه است
- ۹۵۸ در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند
- ۹۶۰ در مذمت ندادن زکات است
- ۹۶۲ تزکیه اخری : در معنی زکات و فضیلت آن است

- ۹۶۲ ----- در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قُوی است
- ۹۶۴ ----- نداء الہی ظاہراً
- ۹۶۴ ----- فریضه سوم در معنی روزه است
- ۹۶۶ ----- نداء الہی معنی
- ۹۶۶ ----- مقالات حسنه در اسرار روزه گرفتن است
- ۹۶۶ ----- در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به »
- ۹۶۷ ----- صَوْمٌ مُجْزِی
- ۹۶۸ ----- در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن است
- ۹۷۲ ----- فریضه چهارم در معنی حج است
- ۹۷۴ ----- در معنی «مکه» و «مدینه» است
- ۹۷۵ ----- در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر
- ۹۷۷ ----- ابیات تحفه العراقین در حجر الاسود
- ۹۷۸ ----- در بیان اسرار حج است
- ۹۸۱ ----- حکایت لطیفه
- ۹۸۴ ----- در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است
- ۹۸۵ ----- فریضه پنجم در معنی جهاد است
- ۹۸۹ ----- مجاهدۃ نفسانیہ : در بیان جهاد جسمانی و روحانی است
- ۹۹۰ ----- سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفس
- ۹۹۱ ----- اشعار مولوی در جهاد اکبر
- ۹۹۱ ----- در احادیث قصار در فضل جهاد
- ۹۹۳ ----- فریضه ششم و هفتم : در معنی امر به معروف و نهی از منکر
- ۹۹۵ ----- فرمایشات حضرت صادق علیه السلام
- ۹۹۵ ----- در امر به معروف و نهی از منکر
- ۹۹۶ ----- در شرائط امر به معروف و ناهی از منکر است
- ۹۹۸ ----- در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را
- ۹۹۹ ----- حدیث زرارہ در اینکه بناء اسلام پنج چیز است

- ۱۰۰۱ تضمین لعرض الدین
- ۱۰۰۲ در سند و مأخذ دعاء عدیله است
- ۱۰۰۵ توصیه نافعہ : در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد
- ۱۰۰۸ در روایت کعب الاحبار است
- ۱۰۱۱ در نصایح و مواعظ سودمند
- ۱۰۱۱ که موجب تذکر موت و احوال اوست
- ۱۰۱۵ در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن
- ۱۰۱۷ دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود
- ۱۰۱۸ در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود
- ۱۰۱۹ در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند
- ۱۰۲۳ وصیت نامه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است
- ۱۰۲۷ در وصیت نامه صدیقہ طاهره
- ۱۰۲۸ در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است
- ۱۰۲۹ وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه وعموم بنی هاشم
- ۱۰۳۱ در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام
- ۱۰۳۴ در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است
- ۱۰۳۷ پیمان نامه
- ۱۰۳۸ در تضرع و ابتهاج حضرت آدم علیه السلام قبول توبه اش در زمین بدین گونه
- ۱۰۴۰ در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف
- ۱۰۴۱ در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود
- ۱۰۴۲ در صفات سلبتیه است که باید از خداوند سلب نمود
- ۱۰۴۴ در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آلهو فرزندان برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکان
- ۱۰۴۵ در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود
- ۱۰۴۸ در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحان
- ۱۰۴۹ در اینکه ما را دو کس لازم است : عالم با خدا و پادشاه دادخواه
- ۱۰۵۰ در مدح پادشاه جمجاه

- ۱۰۵۲ ----- در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است
- ۱۰۵۲ ----- در روی سخن با پادشاه جهان است
- ۱۰۵۴ ----- در روی سخن با علماء کبار است
- ۱۰۵۵ ----- در اینکه بی مبالائی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود
- ۱۰۵۵ ----- بعضی از علائم ظهور فرج اعظم است
- ۱۰۵۷ ----- در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بد
- ۱۰۵۸ ----- در عجز و لایه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم
- ۱۰۶۱ ----- روح و ریحان دهم
- ۱۰۶۱ ----- اشاره
- ۱۰۶۳ ----- در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حدود حجاز و عراق عرب به شهر ری
- ۱۰۶۴ ----- هجره عظیمه
- ۱۰۶۵ ----- در اقسام هجرت از حلال و حرام است
- ۱۰۶۶ ----- در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد
- ۱۰۶۸ ----- روایه فیه هدایه
- ۱۰۶۸ ----- ایضاً در ذیل روایت صحیحه مراتب هجرت به بعضی از مقالات حسنه می شود
- ۱۰۶۹ ----- در ترجمه حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله است
- ۱۰۷۱ ----- در اشعار جامی است
- ۱۰۷۳ ----- روح و ریحان یازدهم
- ۱۰۷۳ ----- اشاره
- ۱۰۷۵ ----- در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۰۷۶ ----- درایه وافیه
- ۱۰۷۶ ----- مطلب اول : در علم درایه است
- ۱۰۷۷ ----- در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است
- ۱۰۷۷ ----- در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً
- ۱۰۷۸ ----- تشقیق رشیق
- ۱۰۷۸ ----- مطلب دوم : در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف است

- در معنی « سند » و « استناد » ۱۰۸۱
- در انواع خبر که سی نوع است ۱۰۸۱
- در بیان ناسخ و منسوخ اخبار است ۱۰۸۳
- مطلب سوم : تعریف لَمَنْ رَوَى ۱۰۸۴
- در شرائط راوی اخبار است ۱۰۸۵
- در بیان الفاظ جرح و تعدیل است ۱۰۸۶
- تَحْمَلُ لِمَنْ تَأْتَلُ ۱۰۸۷
- مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحمّل است ۱۰۸۷
- مقاله فی اختلاف الروایه ۱۰۸۹
- مطلب پنجم : در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات ۱۰۸۹
- افاده ۱۰۹۷
- در انسداد باب علم است اجمالاً ۱۰۹۸
- در معنی « اجتهاد » و « تقلید » است ۱۰۹۹
- در جواز عمل است به اخبار ضعیفه ۱۱۰۲
- در معنی « احتیاط » است ۱۱۰۴
- در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان است ۱۱۰۵
- در حدیث میمون بن عبدالله و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند ۱۱۰۷
- در مقالاتی که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد ۱۱۰۸
- حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود ۱۱۱۱
- کتابه مستطابه ۱۱۱۲
- مطلب ششم : در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها ۱۱۱۳
- در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیله و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند ۱۱۱۴
- استناداً لاهل الزّشاد ۱۱۱۷
- مطلب هفتم : حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۱۱۷
- سَنَدٌ مَعْتَمَدٌ ۱۱۲۰
- مطلب هشتم : در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند ۱۱۲۰

- تحديث لأهل الحديث ۱۱۲۳
- مطلب نهم : در ذکر جمله ای از علم حدیث ۱۱۲۳
- مطلع اول : در مذمت زیاد و کم کردن حدیث است ۱۱۲۳
- مطلع ثانی : در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ۱۱۲۴
- مطلع ثالث : در فضل حدیث گفتن است ۱۱۲۶
- مطلع رابع : در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت ۱۱۲۸
- در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خبر داد ۱۱۲۹
- مطلع خامس : در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد ۱۱۳۱
- مطلع سادس : در اینکه احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله است ۱۱۳۲
- مطلع سابع : در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله است ۱۱۳۴
- مطلع ثامن : در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب است ۱۱۳۶
- در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیه ۱۱۳۷
- در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی ۱۱۳۹
- مطلع تاسع : در اینکه برای حدیث دان فوائد کثیره است ۱۱۴۰
- مطلع عاشر : در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد ۱۱۴۱
- در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث ۱۱۴۳
- در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرین است ۱۱۴۴
- در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما ۱۱۴۵
- ختام مسک ۱۱۴۶
- در عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۱۴۶
- عبارت مرحوم میرزای قمی در قوانین ۱۱۴۸
- الحدیث الاول : حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۱۵۰
- الحدیث الثانی : دعائی که حضرت عبدالعظیم در رؤیت هلال از حضرت جواد علیه السلام در شهر ری نقل فرمودند ۱۱۵۰
- الحدیث الثالث : روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۱۵۲
- در جزاء آنکه کافری را دعوت به اسلام نماید ۱۱۵۲
- الحدیث الرابع : حدیث حضرت عبدالعظیم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به مدارای مردم شده ۱۱۵۳

- الحديث الخامس : حديثي که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند ۱۱۵۴
- در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلام ۱۱۵۴
- الحديث السادس : در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است ۱۱۵۶
- الحديث السابع : ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است ۱۱۵۷
- الحديث الثامن : ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام است عارفاً بحقه ۱۱۵۸
- در اشعاری که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده ۱۱۵۹
- الحديث التاسع : در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود ۱۱۶۰
- در معنی و بیان « لحن القول » است ۱۱۶۱
- الحديث العاشر : این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی « اولی لک » و کلمه « رجیم » است ۱۱۶۲
- الحديث الحادی عشر : در معنی رجیم ۱۱۶۳
- الحديث الثاني عشر : در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه ۱۱۶۴
- الحديث الثالث عشر : در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در بیست و سیم ماه رمضان ۱۱۶۵
- الحديث الرابع عشر : در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ۱۱۶۶
- الحديث الخامس عشر : در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلام است ۱۱۶۸
- الحديث السادس عشر : حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده و تمام ۱۱۶۹
- ترجمه حدیث شانزدهم ۱۱۷۲
- الحديث السابع عشر : در بیان شناخت کبائر است ۱۱۷۷
- روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلام سؤال از کبائر نمود و جواب شنید ۱۱۷۹
- شرح کبیر : در بیان و تفسیر گناهان کبیره است ۱۱۸۱
- الحديث الثامن عشر : مهمانی کردن سلمان ابودر را رضی الله عنهما ۱۱۸۳
- الحديث التاسع عشر : نحوه نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۱۸۶
- الحديث العشرون : در سؤال ابو حنیفه از امام کاظم علیه السلام در باره معصیت ۱۱۸۶
- الحديث الحادی والعشرون : دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند ۱۱۸۸
- در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۱۹۰
- الحديث الثاني والعشرون : در مذمت غاصبین خلافت ۱۱۹۱
- در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند ! ۱۱۹۲

- الحديث الثالث والعشرون : در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند ----- ۱۱۹۳
- الحديث الرابع والعشرون : در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب است ----- ۱۱۹۴
- الحديث الخامس والعشرون : در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش ----- ۱۱۹۶
- الحديث السادس والعشرون : در علت بدی بوی فضله آدمی ----- ۱۱۹۶
- الحديث السابع والعشرون : حدیث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده است ----- ۱۱۹۷
- در شرح احوال صفوان بن یحیی و کتب اوست ----- ۱۱۹۹
- الحديث الثامن والعشرون : این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علی بن جعفر نقل ----- ۱۲۰۲
- الحديث التاسع والعشرون : در معنی آیه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » ----- ۱۲۰۴
- الحديث الثلاثون : حدیث شریفی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روایت کرده است ----- ۱۲۰۵
- ترجمه حدیث خانه خریدن شریح قاضی ----- ۱۲۰۷
- الحديث الحادی والثلاثون : در اینکه باید علوم را از اهل علم یعنی اهل بیت گرفت ----- ۱۲۰۸
- الحديث الثاني والثلاثون : این حدیث را با سه حدیث دیگر حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط روایت کرده اند ----- ۱۲۱۰
- الحديث الثالث والثلاثون : در معنی « سبحان الله » ----- ۱۲۱۳
- الحديث الرابع والثلاثون : در معنی قول خداوند « إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ » ----- ۱۲۱۴
- الحديث الخامس والثلاثون : بقیه احادیث مرویه از علی بن اسباط است ----- ۱۲۱۵
- در معنی قول خداوند « أَوْلَا يَذُكَّرُ الْأِنْسَانُ . . » ----- ۱۲۱۵
- الحديث السادس والثلاثون : در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا » ----- ۱۲۱۶
- الحديث السابع والثلاثون : این حدیث و حدیث سابق را حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد روایت کرده اند ----- ۱۲۱۷
- در معنی آیه « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ . . » ----- ۱۲۱۷
- الحديث الثامن والثلاثون : در معنی اذن واعیه ----- ۱۲۱۸
- الحديث التاسع والثلاثون : در اینکه امام معصوم منذر است ----- ۱۲۱۹
- الحديث الأربعون : در معنی صراط مستقیم ----- ۱۲۲۰
- الحديث الحادی والأربعون : در اینکه هشت چیز فقط به قضا و قدر خداوندی است ----- ۱۲۲۱
- الحديث الثاني والأربعون : در حدیثی که تحریف کرده اند و حضرت رضا علیه السلام صحیح آن را بیان فرمودند ----- ۱۲۲۲
- الحديث الثالث والأربعون : در معنی مؤمن و مسلم ----- ۱۲۲۳
- الحديث الرابع والأربعون : در معنی قول خداوند : « وَجُوهٌ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا نُؤْمِنُ بِهَا » ----- ۱۲۲۴

- الحديث الخامس والاربعون : بقيه احاديث مرويه از ابراهيم بن ابي محمود است ۱۲۲۵
- در معنى قول خداوند « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ . . . » و « خَتَمَ اللَّهُ . . . » ۱۲۲۵
- الحديث السادس والاربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظيم عليه السلام از ابراهيم بن ابي محمود روايت کرده است ۱۲۲۸
- در شکرگزاری از مخلوقات ۱۲۲۸
- الحديث السابع والاربعون : در كيفيت نزول « فَأَتَى أَكْثَرَ النَّاسِ . . . » ۱۲۲۹
- الحديث الثامن والاربعون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم عليه السلام از كثير بن شهاب روايت فرموده اند ۱۲۳۰
- در گريه آسمان و زمين بر سيد الشهداء عليه السلام ۱۲۳۰
- الحديث التاسع والاربعون : در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها مى باشد ۱۲۳۲
- الحديث الخمسون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم عليه السلام از جابر روايت کرده ۱۲۳۴
- در كيفيت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به » ۱۲۳۴
- الحديث الحادى والخمسون : اين حديث از جدّ حضرت عبدالعظيم عليه السلام مرويست ۱۲۳۵
- درباره حديث لوح ۱۲۳۵
- حديث شريف لوح که جابر بن عبدالله انصارى روايت فرمود ۱۲۳۷
- ترجمه حديث شريف لوح ۱۲۴۱
- الحديث الثانى والخمسون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم عليه السلام از سليمان بن حفص المروزى روايت کرده اند ۱۲۴۴
- فرا خواندن حضرت موسى بن جعفر عليهم السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن ۱۲۴۴
- الحديث الثالث والخمسون : در اينکه ائمه معصومين عليهم السلام امين هستند ۱۲۴۶
- الحديث الرابع والخمسون : در گريه آسمان بر يحيى بن زكريا و سيدالشهداء عليهم السلام ۱۲۴۷
- الحديث الخامس والخمسون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم عليه السلام بواسطه از حضرت صادق عليه السلام ۱۲۴۸
- الحديث السادس والخمسون : در مذمت باديه نشينان مخالف ۱۲۴۹
- الحديث السابع والخمسون : اين حديث را حضرت عبدالعظيم از محمد بن سليمان روايت کرده اند ۱۲۵۰
- نصايح حضرت امام باقر عليه السلام به محمد بن مسلم ۱۲۵۰
- روح و ريحان دوازدهم ۱۲۵۳
- اشاره ۱۲۵۳
- در شرح مدفن حضرت عبدالعظيم ۱۲۵۵
- و بناء رى و مدح عجم ۱۲۵۵

- ۱۲۵۵ ----- در اینکه هر که در هر جا مدفون شود -----
- ۱۲۵۵ ----- طینت او از آن خاک برداشته شده -----
- ۱۲۵۸ ----- در معنی «ری» و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی -----
- ۱۲۶۵ ----- در بناء شهر ری و ساکنین قدیم آن و امور متعلقه به آن -----
- ۱۲۶۹ ----- آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده است -----
- ۱۲۷۴ ----- آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند -----
- ۱۲۷۷ ----- در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیت -----
- ۱۲۷۸ ----- در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید -----
- ۱۲۷۸ ----- در معنی «عرب» و «عجم» و «اعجمی» -----
- ۱۲۷۹ ----- در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز -----
- ۱۲۸۶ ----- در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های وی -----
- ۱۲۸۷ ----- بعضی از اعمال عمر در حق عجم -----
- ۱۲۸۹ ----- روح و ریحان سیزدهم -----
- ۱۲۸۹ ----- اشاره -----
- ۱۲۹۱ ----- در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام -----
- ۱۲۹۳ ----- خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود -----
- ۱۲۹۶ ----- در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد -----
- ۱۲۹۸ ----- در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء -----
- ۱۳۰۰ ----- در احوال معتز بالله عباسی است -----
- ۱۳۰۱ ----- در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت -----
- ۱۳۰۵ ----- روح و ریحان چهاردهم -----
- ۱۳۰۵ ----- اشاره -----
- ۱۳۰۷ ----- در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار -----
- ۱۳۰۸ ----- در تصحیح روای حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم -----
- ۱۳۰۹ ----- در معنی زیارت -----
- ۱۳۱۱ ----- حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان است -----

- در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگان ۱۳۱۳
- در حدیث « من لم یقدر أن یزورنا فلیزرُ صالحی إخوانه » ۱۳۱۵
- حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است ۱۳۱۶
- در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام است ۱۳۱۸
- وجوهی در مشابهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام ۱۳۲۰
- وجه اول ۱۳۲۰
- در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام ۱۳۲۲
- وجه دوم و سوم دوری از وطن و شهادت است ۱۳۲۳
- وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام ۱۳۲۵
- تحقیق جدید : تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود ۱۳۲۶
- در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن است ۱۳۲۸
- حدیثی دیگر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم ۱۳۳۰
- اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در زیارت حضرت عبدالعظیم ۱۳۳۱
- موجبه فیہ مَثُوبه : در معنی « وجوب » و « ایجاب » است ۱۳۳۲
- اختصاص لاهل الاخلاص : امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده است ۱۳۳۴
- کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول : حمزه سید الشهداء است ۱۳۳۶
- دوم : حضرت ابوالفضل علیه السلام است ۱۳۳۶
- سوم : حضرت علی اکبر علیه السلام است ۱۳۳۷
- امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص است ۱۳۳۸
- اول : فاطمه معصومه سلام الله علیها ۱۳۳۹
- دوم : قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام ۱۳۴۰
- در فضل قاسم بن موسی علیه السلام ۱۳۴۱
- سوم : علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی ۱۳۴۲
- چهارم : حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۳۴۳
- زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است ۱۳۴۴
- زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً ۱۳۴۵

۱۳۴۸	جلد ۴
۱۳۴۸	اشاره
۱۳۵۲	روح و ریحان پانزدهم
۱۳۵۲	اشاره
۱۳۵۴	در آداب زائر و زیارت و خدام قبور ائمه طاهربین سلام الله عليهم اجمعین
۱۳۵۴	تأدیْبِ حَسَن
۱۳۵۵	در معنی آداب و تحسین آن است و علامت ادب با خداوند سبحان
۱۳۵۷	در اینکه روضات ائمه طاهربین علیهم السلام حرم خداوند است
۱۳۵۹	در اینکه ادب به قبر شریف نبی و ائمه طاهربین و قبور ایناء ایشان لازم است
۱۳۶۳	بیانات محمد بن ادریس علیه الزحمه است
۱۳۶۵	روایت حضرت صادق علیه السلام در زیارت کردن ائمه هدی علیهم السلام از راه دور به نحو مذکور
۱۳۶۶	در حال اشخاصی که زیارت نامه غلط می خوانند و قبح فریاد کردن
۱۳۷۰	مذمت اشخاصی که اجازه می دهند عیالاتشان به نحو غیر مشروع به زیارت مشرف شوند
۱۳۷۲	در قبح اخلاط رجال و نسوان در مجالس عزا و روضه خوانی
۱۳۷۴	در آداب خدام حرم شریف و طبقات مراتب ایشان است
۱۳۷۵	عرض دعاگو خدمت خادمان حرم است سئما سادات از ایشان
۱۳۷۸	در احتراماتی که اسلامیان و ایرانیان از بقاع و قباب امامزادگان عموماً می نمایند
۱۳۷۹	حکایت اول که مرحوم حاجی ملا احمد نراقی ذکر فرمود و تنبیهی است برای بیننده
۱۳۸۱	در مذمت آنان که امساک می نمایند در احسان کردن به خدام قبور ائمه انام و امامزادگان
۱۳۸۲	حکایت دوم که از کرامات امامین علیهما السلام که در سامره واقع شد
۱۳۸۴	حکایت سوم که جناب حاجی در دار السلام نقل فرمودند
۱۳۸۴	در اشعار شیخ احمد قفطان نجفی
۱۳۸۵	اشعار مرحوم شیخ عبدالحسین نجفی است
۱۳۸۶	در آداب بست نشستن و آنچه در احترامات خانه کعبه روایت شده است
۱۳۸۷	در اینکه خورندگان اموال مسلمانان چاره ای جز اداء حقوقشان با قدرت ندارند و دعاء هیچ یک مستجاب نمی شود
۱۳۸۸	در احترام کردن و پناه دادن پناه آورندگان است به مزار ائمه علیهم السلام و فرزندان ایشان

- در تغییر بست از جانب دولت به مزار حضرت رضا و معصومه و عبدالعظیم علیهم السلام ۱۳۸۹
- حکایت غریبه در عقوبت به آنانی که بی احترامی به بستی حضرت شاه ولایت کردند ۱۳۹۱
- مطلب اول : تعمیرِ فیهِ تنویر ۱۳۹۲
- در تعمیر روضات مقدسه و تقبیح آنانکه از موقوفات حیف و میل می نمایند ۱۳۹۲
- در عدم جواز تصرف وجوهی که در ضرایح امامزادگان ، زائرین می گذارند ۱۳۹۴
- مطلب دوم : اشاراتٌ لَدُنِ الاموات ۱۳۹۵
- دفن اموات و آداب آن در جوار بزرگان دین ۱۳۹۵
- در آنچه برای قبور مردگان از مسلمانان پسندیده است ۱۳۹۶
- در اخبار قصاری که از ائمه اطهار وارد شده است برای احترام قبور ۱۳۹۹
- مطلب سوم : تَأْسِيسُ لِأَهْلِ التَّدْرِيسِ ۱۴۰۰
- در مدرسه ساختن و تکلیف طلاب است و اختلاف طبقات شان ۱۴۰۰
- در اینکه اهل مدرسه بر سه قسمند ۱۴۰۱
- در رسیدگی متولی آن آستان به احوال طلاب و سکنه مدرسه ۱۴۰۳
- در مدرسه ساختن نظام الملک و حکایت ملیحه ای است ۱۴۰۵
- در خواب دیدن مرحوم مبرور میرزا محمد تقی نوری ۱۴۰۶
- جهت دفع فقر و رفع مرض جهل است ۱۴۰۷
- صورت وقفنامه مدرسه امینیه است ۱۴۰۸
- روح و ریحان شانزدهم ۱۴۱۵
- اشاره ۱۴۱۵
- در حسن عمارت و آبادی مساجد است ۱۴۱۷
- شرح مسجد و مدرسه جدید البنای سپهسالار اعظم ۱۴۲۰
- تمجید فیهِ تأیید ۱۴۲۲
- در احوال مجد الملک رادستانی و بناهای نیک اوست ۱۴۲۲
- اول بنای مجد الملک بقعه رفیعه ایست که ائمه اربعه شیعه اثنا عشر در آن مدفونند ۱۴۲۴
- بناء دوم مجد الملک چهار طاق عثمان بن مظعون است در بقیع ۱۴۲۵
- در قبوریکه به بقیع غرقد طاهرات و قبات رفیعه دارند و مردم تا کنون زیارت می نمایند ۱۴۲۵

- ۱۴۲۸ ----- بناء سوم مجد الملك بقعه و رواق شريف امامين معظمين كاظمين عليهماالسلام است
- ۱۴۲۹ ----- بناء چهارم مجد الملك قبه مبارکه حضرت عبدالعظيم است
- ۱۴۳۳ ----- در احوال مجد الملك يزديست غير از مجد الملك رادستانی
- ۱۴۳۴ ----- در بقای بقاع متبرکه ائمه انام و سادات ذوی الاحترام و زوال قبور سلاطين و خلفای جور
- ۱۴۳۵ ----- بناء قباب ائمه طاهرين عليهم السلام توسط سلاطين عجم
- ۱۴۳۷ ----- بناء قبه مطهر حضرت امير عليه السلام به امر محمد بن زيد حسنی و تعمير آن قبه مبارکه
- ۱۴۴۳ ----- در بناء گنبد حضرت امام حسين عليه السلام با مرحوم آقا محمد خان شاه شهيد عليه الرحمه
- ۱۴۴۷ ----- در بناء گنبد عسكريين عليهماالسلام است
- ۱۴۴۸ ----- قصيده فصیحه مشتمل بر نذبه و مصيبت و توسل به عسكريين و حضرت حجت عليهم السلام
- ۱۴۵۵ ----- در بناء گنبد كاظمين عليهماالسلام
- ۱۴۵۶ ----- در بناء گنبد حضرت رضا عليه السلام به امر سلطان سنجر
- ۱۴۵۸ ----- بنيان گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه عليهاالسلام
- ۱۴۶۰ ----- بنيان گنبد و بارگاه مطهر حضرت عبدالعظيم عليه السلام
- ۱۴۶۴ ----- در آيينه بندی صحنها و رواقهای حضرت عبدالعظيم عليه السلام
- ۱۴۶۶ ----- قصيده ای که جامع این اوراق در مدح حضرت عبدالعظيم سروده است
- ۱۴۶۹ ----- توصیة لِمَنْ لَهُ التَّوَلِيه
- ۱۴۶۹ ----- در معنی تولیت و ولایت و شناختن متولی باشی قدر خویش را
- ۱۴۷۲ ----- در اینکه تولیت مقرر از جانب دولت ابدیت محول است و بر آن دو شکر سزاوار است
- ۱۴۷۳ ----- آداب متولی در زیارت کردن مزار حضرت عبدالعظيم عليه السلام به بیان اهل صفا
- ۱۴۷۸ ----- ثمرات تولیت جناب امين السلطان
- ۱۴۷۹ ----- ثمره اول : در منع اشرار از زاویه مقدسه
- ۱۴۸۰ ----- ثمره دوم : در ترک شرب خمر و تهديدات اکیده در جوار زاویه مقدسه
- ۱۴۸۱ ----- ثمره سوم : در عدم سرقت
- ۱۴۸۱ ----- بیان مجملی از حسن تنظیم حضرت امير کبير نایب السطنه
- ۱۴۸۲ ----- ثمره چهارم : در ترک معاشرت زوانی و فحشاء در این زاویه مقدسه
- ۱۴۸۳ ----- ثمره پنجم : در تسعیرات غلات و حسن اخذ هر قسم از اجناس

- ۱۴۸۴ ----- ثمره ششم : در تغییر املاک موقوفه از برای خدام و منافع هر یک
- ۱۴۹۲ ----- ثمره هفتم : در اینکه اجزاء سلطنت دو قسمند
- ۱۴۹۳ ----- ثمره هشتم : در سهولت اجاره مراکب از طرفین برای زائرین از هر طبقه
- ۱۴۹۵ ----- ثمره نهم : در تغییر مؤونه و غذای صبح و شام
- ۱۵۰۲ ----- ثمره دهم : آبادی دهاتیست که نزدیک به حضرت عبدالعظیم است
- ۱۵۰۳ ----- ثمره یازدهم : بنای مدرسه عالیه وسیعه است
- ۱۵۰۴ ----- ثمره دوازدهم : تکایا و حسینیه ها
- ۱۵۰۶ ----- روح و ریحان هفدهم
- ۱۵۰۶ ----- اشاره
- ۱۵۰۸ ----- اقوال اجلاء و بزرگان در جلالت و مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۵۰۸ ----- الأولى : قول مرحوم صدوق طاب ثراه
- ۱۵۱۰ ----- الثانیه : قول مرحوم صاحب بن عباد علیه الرحمه
- ۱۵۱۲ ----- الثالثه : قول صاحب کتاب عمده الطالب علیه الرحمه
- ۱۵۱۴ ----- الرابعه : در قول مرحوم سید مرتضی طاب ثراه است
- ۱۵۱۴ ----- مقامات مرحوم سید مرتضی طاب ثراه به نحو اجمال
- ۱۵۱۸ ----- الخامسه : قول مرحوم شیخ حر عاملی علیه الرحمه
- ۱۵۱۹ ----- السادسه : آنچه در یکی از کتب رجال دیده شده
- ۱۵۲۰ ----- السابعه : قول مرحوم میرداماد اعلی الله مقامه
- ۱۵۲۳ ----- در معنی اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام غیر منصوص است معینا ممدوح و موثق است
- ۱۵۲۶ ----- الثامنه : قول مرحوم مجلسی علیه الرحمه است
- ۱۵۲۸ ----- التاسعه : قول عالم فاضل سید حمدانی
- ۱۵۲۹ ----- العاشره : قول صاحب کتاب منتقله الطالبیه
- ۱۵۳۰ ----- روح و ریحان هجدهم
- ۱۵۳۰ ----- اشاره
- ۱۵۳۲ ----- در احوال امامزاده حمزه علیه السلام
- ۱۵۳۲ ----- در اولادی که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اعقاب گذاردند

- ۱۵۳۲ نسب مرحوم سید مرتضی علم الهدی و شریف رضی
- ۱۵۳۳ در حسن حال مرحوم سید رضی برادر سید مرتضی طاب ثراهما
- ۱۵۳۴ حکایت سید رضی و خلفای مصر
- ۱۵۳۷ در نسب مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی اعلی الله مقامه
- ۱۵۳۹ ذکری از ریاست کلیه سید اسدالله شفتی
- ۱۵۴۰ در مدفن امامزاده حمزه علیه السلام است
- ۱۵۴۳ در نسب سلاطین صفویه است
- ۱۵۴۵ زیارتنامه حضرت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهم السلام
- ۱۵۴۸ روح و ریحان نوزدهم
- ۱۵۴۸ اشاره
- ۱۵۵۰ در احوال حضرت امامزاده عبدالله ابیض است
- ۱۵۵۱ پدر امامزاده عبدالله وجد اول وی
- ۱۵۵۲ طریقه قتل محمد بن عبدالله
- ۱۵۵۲ جد دوم امامزاده عبدالله
- ۱۵۵۴ جد سوم امامزاده عبدالله
- ۱۵۵۵ جد چهارم امامزاده عبدالله ابیض
- ۱۵۵۶ اعقاب امام زین العابدین علیه السلام
- ۱۵۵۸ زیارت نامه امامزاده عبدالله ابیض
- ۱۵۶۰ روح و ریحان بیستم
- ۱۵۶۰ اشاره
- ۱۵۶۲ در احوال سید شریف نسابه امامزاده قاضی صابر
- ۱۵۶۸ زیارت نامه امامزاده قاضی صابر که مدفون در وُتک است
- ۱۵۷۰ روح و ریحان بیست و یکم
- ۱۵۷۰ اشاره
- ۱۵۷۲ شرح احوال امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون است
- ۱۵۷۴ جد اول و دوم و سوم و چهارم امامزاده طاهر

- ۱۵۷۵ جد پنجم امامزاده طاهر
- ۱۵۷۶ جد ششم امامزاده طاهر
- ۱۵۷۷ جد هفتم امامزاده طاهر
- ۱۵۷۷ زیارت نامه امامزاده طاهر حسینی است
- ۱۵۸۰ روح و ریحان بیست و دوم
- ۱۵۸۰ اشاره
- ۱۵۸۲ در امامزادگانی که به ری آمدند و وارد شدند
- ۱۵۸۳ امامزاده هائی که در ری مدفون شده اند از کتاب منتقله الطالبیه نوشته می شود
- ۱۵۸۹ از واردین ری حضرت عبدالعظیم است
- ۱۶۰۲ امامزادگان مدفون در سواد و دهات و اعمال ری
- ۱۶۰۸ تشجیر امامی
- ۱۶۰۸ در شجره صحیحه جناب آقا امام جمعه و جماعت طهران است
- ۱۶۰۹ در اشعار ابو نواس در مدح حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۱۶۱۲ تفریح لهذه الشجره
- ۱۶۱۲ در اینکه امامت جمعه و جماعت از مرحوم مجلسی بزرگ ارث رسید
- ۱۶۱۳ در شرح حال مرحوم جنت مکان آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه اعلی الله مقامه
- ۱۶۱۸ روح و ریحان بیست و سوم
- ۱۶۱۸ اشاره
- ۱۶۲۰ در احوال علماء کملین و مجتهدین از متقدمین و متأخرین که در زاویه حضرت عبدالعظیم و اطراف آن مدفون شده اند
- ۱۶۲۰ در شرح حال و تغییر قبر شریف أبو جعفر محمّد بن علی قمی مشهور به صدوق است
- ۱۶۲۳ در سال وفات مرحوم صدوق علیه الرحمه و اختلاف آن است
- ۱۶۲۴ در القاب بعضی از قدماء علماء رضوان الله علیهم اجمعین است
- ۱۶۲۶ کتابها و مصنفات مرحوم صدوق و جهت تسمیه به آن لقب است
- ۱۶۲۸ خواب دیدن مرحوم صدوق حضرت حجه الله اعظم را در اطراف مکه معظمه
- ۱۶۳۰ حدیث شریف در جهت اختلاف شیعه و روایات ایشان
- ۱۶۳۱ در فضل زراره بن اعین و نظراء اوست

- ۱۶۳۳ ----- در نبش قبر مرحوم کلینی در بغداد به تحریک جمعی از اهل عناد
- ۱۶۳۵ ----- در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی است در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۶۳۷ ----- تعیین قبر عبدالله بن جعفر درشتی نزدیک طهران و راه کن
- ۱۶۴۰ ----- تعیین قبر ابو جعفر معروف به ابن قبه
- ۱۶۴۱ ----- در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ یعقوب پدر مرحوم کلینی
- ۱۶۴۳ ----- جماعتی از علماء منسوب به کلین
- ۱۶۴۴ ----- در اینکه مرحوم علان از اجداد کلینی طاب ثراه کدام است
- ۱۶۴۵ ----- حدیث ابن اثیر که در هر رأس مائه مجددی از برای مذهب لازم است
- ۱۶۴۸ ----- در فضل کتاب اصول کافی و جهت تسمیه آن و عدد احادیث و کتابهای وی
- ۱۶۵۰ ----- در شرح حال کسائی قاری که در ری وفات کرد با محمد بن حسن شیبانی
- ۱۶۵۳ ----- در شرح حال علی بن احمد خزار رازی است که در ری وفات یافت
- ۱۶۵۳ ----- در شرح حال مولی محمد اسماعیل مازندرانی والد جامع این اوراق
- ۱۶۵۴ ----- تغییر قبر شریف مرحوم والد مؤلف این اوراق است
- ۱۶۵۷ ----- فیه لطف و لطافه : در تعریف و توصیف آب و هواء ایران و بلده ناصره طهران است
- ۱۶۵۹ ----- در مدح بلاد ایران و تربیت پیغمبر ذی شان و طبقات سلاطین عجم
- ۱۶۶۲ ----- در اینکه راویان اخبار و احادیث از تابعین غالباً رازی بوده اند
- ۱۶۶۲ ----- روایات و اصحاب و تابعین و علماء اسلام که انتساب به شهر ری دارند از هر طبقه
- ۱۶۶۴ ----- اول : ابوسعید سهل بن زیاد رازی
- ۱۶۶۵ ----- دوّم : عبدالله بن محمد بن حماد رازی
- ۱۶۶۵ ----- سوّم : احمد بن اسحاق رازی
- ۱۶۶۶ ----- چهارم : اعین ابامعاذ رازی
- ۱۶۶۶ ----- پنجم : بکر بن صالح رازی
- ۱۶۶۶ ----- ششم : علی خزار رازی
- ۱۶۶۶ ----- هفتم : عیسی بن ماهان ابو جعفر رازی
- ۱۶۶۶ ----- هشتم : محمد بن ابی زید رازی است
- ۱۶۶۶ ----- نهم : محمد بن بدران بن عمران ابو جعفر رازی

- دهم : ابو عبدالله محمد بن حسان رازی ۱۶۶۶
- یازدهم : ابوالعباس محمد بن خالد رازی ۱۶۶۶
- دوازدهم : ابوبکر محمد بن خلف رازی ۱۶۶۶
- سیزدهم : محمّد بن عبدالحمید قبه رازی ۱۶۶۸
- چهاردهم : محمد بن یحیی رازی ۱۶۶۸
- پانزدهم : نعمان رازی ۱۶۶۸
- شانزدهم : علی بن حسین بن جنیه حافظ رازی ۱۶۶۸
- هفدهم : ابو عبدالله محمد بن احمد جامورانی رازی ۱۶۶۸
- هیجدهم : محمّد بن جعفر مشهور به رازی ۱۶۶۸
- نوزدهم : منصور بن عباس ابوالحسن رازی ۱۶۶۸
- بیستم : هشام بن مثنی رازی ۱۶۶۸
- بیست و یکم : یحیی بن ابی بکر رازی ۱۶۶۸
- بیست و دوّم : یحیی بن علاء رازی ۱۶۶۸
- بیست و سوّم : محمد بن یعقوب کلینی رازی ۱۶۷۰
- بیست و چهارم : علان ، خالوی محمد بن یعقوب رازی ۱۶۷۰
- بیست و پنجم : محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی ۱۶۷۰
- بیست و ششم : علی بن محمد کلینی رازی ۱۶۷۰
- بیست و هفتم : شیخ ابو جعفر دوربستی رازی ۱۶۷۰
- بیست و هشتم : ابان کلینی رازی ۱۶۷۰
- بیست و نهم : قطب الدین محمد بن محمد رازی ۱۶۷۰
- سی ام : سید امیر غیاث الدین محمد بن سید یوسف رازی ۱۶۷۰
- سی و یکم : یحیی بن معاذ واعظ رازی ۱۶۷۰
- سی و دوم : شیخ ابوالفتوح رازی ۱۶۷۰
- سی و سوّم : شیخ عبدالجلیل رازی ۱۶۷۰
- سی و چهارم : مرحوم سید مرتضی رازی ۱۶۷۰
- سی و پنجم : ابی الفرج علی بن الحسین رازی ۱۶۷۰

- دیگر مدفونین در ری از خلفاء و حکماء و فقهاء و بزرگان ۱۶۷۰
- اول : هادی بالله که خلیفه چهارمین بنی عباس ۱۶۷۰
- دوم : ابوجعفر هارون الرشید بن مهدی ۱۶۷۲
- علماء قدماء رازیین و علمای معاصر طهرانی ۱۶۷۳
- در شرح حال مرحوم شیخ محمود حمصی رازی ۱۶۷۳
- در شرح حال مرحوم سید مرتضی رازی ۱۶۷۴
- در شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی ۱۶۷۵
- در شرح حال مرحوم شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول الاصول ۱۶۷۸
- در شرح حال مرحوم حاجی میرزا مسیح طهرانی ۱۶۸۱
- در شرح حال مرحوم حاج ملا میرزا محمدرمانی طهرانی ۱۶۸۲
- در شرح حال مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی ۱۶۸۳
- در شرح حال مرحوم حاجی ملا هادی طهرانی ۱۶۸۷
- در شرح حال مرحوم حاجی میرزا ابو القاسم طهرانی ۱۶۸۸
- در شرح حال مرحوم حاجی شیخ محمد طهرانی ۱۶۹۰
- در شرح حال مرحوم حاجی ملا جعفر طهرانی ۱۶۹۲
- روح و ریحان بیست و چهارم ۱۶۹۸
- اشاره ۱۶۹۸
- در منامات و خوابهایی که در تعظیم روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم دیده شده است ۱۷۰۰
- در فوائد خواب دیدن است ۱۷۰۱
- در تعریف رؤیای صادقه است ۱۷۰۳
- منام اول : در خوابی که حضرت صادق علیه السلام به زیارت عبدالعظیم علیه السلام تشریف فرما گردید ۱۷۰۷
- تعبیر رؤیای سابقه ۱۷۱۱
- تعبیر دیگر از جامع اوراق ۱۷۱۱
- منام ثانی : خواب دوم که مؤید خواب اول است ۱۷۱۲
- از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در این زمان روی داده ۱۷۱۳
- معنی کرامت غریبه است ۱۷۱۷

۱۷۲۰	خاتمه
۱۷۲۰	اشاره
۱۷۲۲	تقریضات بدیعه درباره کتاب و مدح حضرت عبد العظیم علیه السلام
۱۷۲۳	قصیده اول : از جناب آقامیر سید محمد مشهور به شمس الادباء
۱۷۲۶	قصیده دوم : اشعار فارسی میر سید محمد شمس الادباء
۱۷۳۱	سوم : قطعه حاج میر سید علی مشهور به اخوی
۱۷۳۲	قصیده چهارم : اشعار آقا میرزا ابوالفضل
۱۷۳۳	پنجم : قصیده آقا محمد رضا نجفی
۱۷۳۷	ششم : قصیده یکی از علماء و مشایخ نجف
۱۷۳۸	هفتم : اشعار میرزا حیدر علی متخلص به ثریا
۱۷۳۹	قصیده هشتم : اشعار مؤلف در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۷۴۱	قصیده نهم : رباعی از مؤلف
۱۷۴۲	قصیده دهم : رباعی عربی مؤلف در اتمام کتاب
۱۷۴۳	اختتامیه
۱۷۴۶	جمع و خرج املاک و مستقالات موقوفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۷۶۱	درباره مرکز

روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم

مشخصات کتاب

سرشناسه: واعظ کجوری، محمد باقر بن اسماعیل، ۱۲۵۵-۱۳۱۳ق.

عنوان و نام پدیدآور: روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم/
تالیف محمدباقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی؛ تحقیق سیدصادق حسینی اشکوری.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۵ ج.

فروست: مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ ۴، ۳.

شابک: ۱۰۰۰۰۰۰ ریال (دوره)

یادداشت: عنوان عطف: روح و ریحان (جنه النعیم والعیش السلیم).

یادداشت: کتابنامه.

عنوان عطف: روح و ریحان (جنه النعیم والعیش السلیم).

عنوان دیگر: جنه النعیم و العیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم.

موضوع: عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۱۷۳ - ۲۵۰؟ق.

شناسه افزوده: حسینی اشکوری، سیدصادق، ۱۳۵۱ -

شناسه افزوده: دار الحديث. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP۵۳/۵/۲ع و ۲ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۳۲۶۹۰

ص: ۱

جلد ۱

فهرست کلیات

فهرست کلیات این کتاب که موسوم به «جَنه النعیم» است بیست و چهار روح وریحان است و دیباچه عربی و دیباچه فارسی و تذییل مختصری و مقدمه ای به نام رضوان که در او سه عنوان است: تکثیر و تفضیل و تخصیص و خاتمه مشتمل بر تاریخ کتاب و تقریضات فضلاء و شعراء و مجموعه ای از موقوفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

فهرست جزئیات

فهرست جزئیات این کتابکه در ذیل و ضمن هر یک از این کلیات ثبت و ضبط است بدین گونه اشاره می شود :

دیباچه عربی‌مشمول بر حمد و ثناء حضرت علیّ اعلیّ ، و نعت جناب خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله ، و مدح سید بزرگوار عبدالعظیم حسنی علیه السلام و عموم امامزادگان ، و شرح اجمالی از حال مؤلف ، و جهت تألیف این کتاب شریف ، و دعاء به پادشاه اسلام .

دیباچه فارسی‌مشمول بر عجز از احصاء نعماء الهیّه ، و شکر از نعمت وجود مبارک پادشاه و امارات حسنه ای که فرموده است و آنچه جناب امین السلطان بر حسب مأموریت به روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم نمود و آثار خیریه که از ایشان ظاهر شد ، با نصایح و تشویقات سودمند دلپسند .

مقدمه به نام رضوانسه عنوان دارد : اول : تکثیر است ؛ و آن بعد از تذییل مختصری است ، مشتمل بر اظهار ارادت به امامزادگان سیمای بزرگوار ، و ترغیب بزرگان به این خانواده . اما در تکثیر ده معنی برای کلمه کوثر مذکور است ، و معنی دهم بسیار مفید است ، با شأن نزول سوره کوثر ، و بیان حکمت کثرت ذریّه ، و بیان قلّت ذریّه نبویّه ابتداءً ، و بیانات خوش در احوال امام عصر عجلّ الله فرجه ،

بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را بپرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خویی و پستی برهاند. طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند. شهر ری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مهید رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مهید و حرکت علمی و فرهنگی دانست. آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیت های پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد. در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد. حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود. اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از: ۱. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ ۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛ ۳. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ ۴. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

و جامعیت آن بزرگوار، و ارتباط معنوی حضرت عیسی با آن جناب، و قطع نسل اعادی دین، و بیان حمدالله مستوفی در حق یزید بن معاویه، و مدح قلت اولاد، و حدیث «روضه کافی»، و حدیث گفتگوی حضرت امام حسن علیه السلام با عمروعاص، خواننده غفلت نورد. دوم: تفضیل است؛ مشتمل بر بیان اعتقاد صدوق طاب ثراه در حق سادات علویّه از مُحسن و مُسیء با اخبار صحیحه، و وصایای مرحوم علامه به فخر المحققین در آخر قواعد، و نقل عبارات آن مرحوم بعینها در احسان به ذریّه علویّه، و احادیث معتبره، و اشعار شافعی در دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله، و اشعار صفی الدین حلّی، و اشعار ابو نواس شاعر، و قول فخر رازی در حق اقارب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه سلطان محمّد خدا بنده در جامع سلطانیه در باب صلوات به آل رسول صلی الله علیه و آله به آن شخص واعظ گفت، و ابیات عمروعاص و محمد بن ابی بکر، و نصیحتی به عموم سادات، و مذمت تکیه کردن به نسب، و مدح حسب، و شواهد قویّه بر اثبات مراد، و فضیحت سید موصلی در محضر سلطان محمد خدا بنده به بیان شیرین علامه اعلی الله مقامه، و اشعار ابو حنیفه در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله و جهت افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر بعضی از سادات، و مدح علم و عمل، و تهذیب احوال و اقوال حضرت عبدالعظیم، و زحمتهائی که آن جناب در نشر احکام کشیدند در شرح سه حکایت: اول: حکایت کمیت شاعر با فرزدق از کتاب «مسعودی»، و اشعار حسنه فصیحه. دوم: حکایت مکالمه سید اسماعیل حمیری با جعفر بن عُفّان طائی از کتاب «امالی»، و اشعار بلیغه سید اسماعیل. سوم: حکایت یکی از علماء خوارزم، و اشعار جیده در فضل آل رسول صلی الله

علیه و آله ، و قصیده لامیه در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله از یکی علماء اهل سنت . سوّم : تخصیص است ؛ و در آن ده
خصلت و خصیصه است که راجع به سادات است و اهل اعلم :

این طرح، در آبان ماه ۱۳۸۰ در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری که از عالمان و فرزانشان و نخبگان فرهنگی اند به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد ۱۳۸۱ کار خود را آغاز کرد. کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد: ۱. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله). ۲. سفارش و فراخوان نگارش مقاله. ۳. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره. ۴. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره. ۵. انتشار خبرنامه. با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد. دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد. همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی یک لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد. گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت. امید است این مجموعه، مقبول در گاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد. در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولید محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد که بار عمده بر دوش ایشان بود سپاسگزاری می شود. مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی بهار ۱۳۸۲

بنام آغازگر هستی اینجا روزها پرستاره و شبها سپید است ، گلستان همیشه بهار و فضا پرطراوات . گلهای اینجا همیشه شکفته و نورسته ، پر است از نور خورشید . مفهوم زندگی اینجاست . کویر خشک و بی روح در این روح و ریحان بی معناست . روز و شب چهچه بلبلان و تهلیل مناجاتیان ، چنان دلسوز و خوشنواست که گویی نشانی از نعیم جنت و رضوان موعود است . کیمیا اینجاست و کیمیاگران بی حد و شمار . آری ، اینجا سرزمین ایران است ، و در هر گوشه و کنارش ، گلی از گلستان نبوی شکفته ، و چراغی از چلچراغ پرفروغ علوی فروزان است . سالکان کوی این خاندان با دستانی تهی روان گشته ، و به دامنی پر از دُرّ و جواهر و لبی خندان مسرور گشته اند . در این شفاخانه های الهی ، درد بی درمان نامفهوم است ، و هر دانه اشکی با هزاران گوی ثمین برابر . از دامان پرمهر این دُر دانه های عالم وحی ، در طی قرون و اعصار ، چه برکاتی که بر مردمان نازل ، و چه بلاها که دفع گردیده . و در جوار قله های سرکش دماوند ، آستان پرمهر و عطوفت سید کریم ، حضرت عبدالعظیم که سلام سلام گوینان ملک و ملکوت بر او باد چنان سر به فلک کشیده که آن صخره های مغرور در برابرش سر تعظیم فرو داشته و چون عبد ذلیل فرمانبر و مطیع . بلی ، ستاره ای بس درخشانده و منور که نه تنها اهل ری ، بلکه تمام موالیان آیت عظمای الهی و وصایت نبوی ، در هر کجای این زمین خاکی ، از جود وجودش بهره مند و خرسندند . و این تحفه ناچیز که تلاش مؤلفش بس گرانسنگ است ، هدیه ای است به آستان ملائک آشیان آن حضرت ، تا چه در نظر آید و چه سان مقبول افتد . اشکوری

روح و ریحان دومدر شرح حال حسن مثنی ابن حسن علیه السلام ، و عمر بن علی و نزاع وی با عبدالله بن عباس ، و حسن حال حسن مثنی ، و عیال او فاطمه بنت الحسین ، و وفات او در مدینه ، و شرح حال عبدالله محض پسر حسن مثنی ، و مکالمه اش با عبدالله سفاح ، و اذیتهای منصور دوانیقی به وی در ربذه ، و موارد دیگر ، و پیغام وی به حضرت صادق علیه السلام ، و اسیری عبدالله

محض با بنی الحسن از مدینه به بغداد، و شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله، و تسلیه سادات، و گفتار ابن حجر در حق عبدالله بن حسن، و حال حسن افسس که معروف به رمح آل ابی طالب است، و شرح حال محمد صاحب نفس زکیه، و ابراهیم برادرش قتیل باخمی، و شهادتشان به دست منصور، و شرح حال یحیی صاحب دیلم فرزند عبدالله محض، و قسم خوردن زبیری در محضر هارون الرشید، و هلاکت او، و هلاکت مردی به قسم دادن حضرت صادق علیه السلام، و مذمت قسم خوردن زیاد، و شهادت ادیس بن عبدالله معروف صاحب المغرب به امر هارون الرشید، و شرح حال موسی بن عبدالله معروف به جون، و مختصری از حال حسین بن علی شهید فخر به امر هادی بالله.

روح و ریحان سومدر شرح حال زید بن حسن ابن علی بن ابی طالب علیه السلام که جدّ حضرت عبدالعظیم است، و اخباری که در ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه در مدح وی رسیده است، و شواهد مبسوطه دیگر، و شرح زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و خراب کردن خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بود، و حدیث شریف در جلالت قدر زید بن علی علیه السلام، و آمدن زید به شام و کوفه و شهادتش، و خواب دیدن زید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را، و مرثیه یحیی بن زید و سید اسماعیل حمیری، و بیان سه مطلب: مطلب اول: در بیان مراتب زیدیه و فرق بین ناصبی و زیدیه. مطلب دوم: تکلیف رعایا در حق سادات دعاه، و حدیث «روضه کافی»، و نهی لعن کردن به جعفر کذاب، و حدیث زارع و کوزه گر، و ملاحظه اهم، و تفسیر آیه ای که دلالت بر حسن عاقبت سادات می کند. مطلب سوم: در شرح زید بن موسی بن جعفر علیهما السلام، و امامزاده زید که در طهران مدفون است، و زیدهای دیگر، و مشرف شدن حضرت همایونی به مزار این امامزاده جلیل و عماراتی که فرموده، و پیاده شدن سلطان مراد قیصر روم در روضه مبارکه حضرت امیر

پیشگفتار الحمد لله رب العالمین ، و صلی الله علی أفضل المرسلین ، و آله الميامین الذین ثبتوا علی دینه المبین . آنچه خوانندگان عزیز در صفحات پیش رو می خوانند ، مروری است بر حالات زندگی و آثار و خدمات مؤلف گرانقدر این اثر ، ملا- محمد باقر کجوری مشهور به واعظ تهرانی ، با نگاهی گذرا به خصوصیات کتاب ارزشمندش «جنه النعیم» و تواریخ مربوط بدان ، مشتمل بر بخشهای ذیل : نخست : زندگانی کجوری و خاندان وی . دوم : تألیفات . سوم : معاصرین . چهارم : خصوصیات « جنه النعیم » . پنجم : مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی . با توجه به گستردگی این کتاب ، سعی نگارنده بر معرفی جامع و کاملی از این اثر و مؤلف آن بوده ؛ چرا که این معرفی ، زوایای تازه ای از زندگانی فردی و اجتماعی مؤلف را دربر داشته و اطلاعات مفیدی را درباره کتاب ارائه می دهد ۱ . البته مناسب می نمود درباره منابع و مصادر شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز گفتاری کتابشناسانه صورت پذیرد ، ولی گمان نگارنده آن است که یقیناً به مناسبت کنگره بزرگداشت و تجلیل از مقام شامخ آن حضرت ، بحثهای مفصل و مقالات وزین و گویایی در این باره منتشر خواهد شد ؛ لذا از این موضوع در مقام صرف نظر شد .

مؤمنان علیه السلام ، و محاسن عمارات روضات مقدسه و آثاری که بر عمارات حضرت شاهنشاهی مرتب شد ، و خواب مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی .

روح و ریحان چهارمدر شرح احوال اجداد حضرت عبدالعظیم ، و حسن حال حسن امیر فرزند زید بن حسن جدّ دوم حضرت عبدالعظیم ، و معروفیت و جلالت وی ، و پوشیدن مأمون لباس سبز ، و منع بنی عباس به واسطه زینت و شعار ، و شرح حال ستّ نفیسه که در مصر مدفون است ، و حال مرحوم شهید اول و عیال و دخترش ستّ المشایخ ، و جلالت مقام وی و اولاد دیگر وی ، و بیان سه فقره : فقره اول : حال این هر سه شاعر ، و حکومت حسن امیر در حق او که شرب خمر می کرد . فقره دوم : در ابیات داود بن سلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس . فقره سوم : در صدمات وارده بر بنی الحسن ، و روایت حضرت صادق علیه السلام ، و احضار ایشان در بغداد به امر منصور ، و فرمایشات آن جناب ، و تحسین مشتمل بر احوال امامزاده حسن است که نزدیک طهران مدفون است ، و رفع شبهات ، و نفی بعضی از اقوال سخیفه ، و عقیده مؤلف در حقّ امامزاده حسن ، و شرح عدد اولاد حسن امیر که بسیار با فایده است ، جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علی شدید و شرح حال او ، و عدد اولاد وی ، و شرح حال علی بن جعفر عریضی و بیان عریض ، و شرح حال پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم عبدالله قافه ، و القاب هر یک از امامزادگان که بدانها مشهور شده اند ، و ختم به القاب شریفه ائمه طاهرین علیهم السلام ، و ابیات عربیه ابوالبرکات در مدح سادات .

روح و ریحان پنجمدر شرح کنیه و لقب و اسم مبارک حضرت عبدالعظیم ، و حسن کنیه و لقب و اسم نیک ،

و نیکی کنیه ابوالقاسم و ذمّ بعضی از کنیه ها، و چهار نفر از امامزادگان موسوم به اسم عبدالعظیم بودند، و بیان سه فقره: فقره اوّل: «السّلام علیک ایّها المحدث العظیم»، و معنی حدیث، و فرق بین حدیث و خبر، و معانی هر یک، و معنی محدث در آیه کریمه، و فرق بین محدّث و محدث، و مطالب دیگر، با شرایط محدّث، و احترامات امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم، و شرح خواصّ اصحاب که حافظین اخبار بودند، و شرح حال ابن عقده مشروحاً، و کذبین از اهل حدیث، مانند ابوالبحتری و غیره، و اشعار شاعری در ذمّ وی، و شرح حال ابو هریره و احادیث او، و مذمت کسانی که جعل احادیث کردند، و آنچه ابوحنیفه کرد، و بیاناتی که بسیار جامع است. فقره دوّم: «السّلام علیک ایّها السّید الکریم»، و معنی «سید»، و آنچه به اسم سید خوانده می شود، و جواز اطلاق نام سید بر خداوند، و جهت منع حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسم سید را از خود، و ترغیب به لقب رسول الله، و جهت نسبت این لقب به سید، و لقب سید اسماعیل حمیری، و بیانات علمیه، و ابیات شاعری از بنی عباس. فقره سوّم: «السّلام علیک ایّها الشّخص الشّریف»، معنی کلمه «شخص»، و معانی «شریف» از لغت و اصطلاح، و اطلاقات اهل سنت و جماعت در کلمه «سید» و «شریف»، و فرق بین کلمتین، و چند روایت مختصر.

روح و ریحان ششمدر شرح اولاد ذکور و اناث حضرت عبدالعظیم، و حلیله جلیله اش خدیجه دختر قاسم بن حسن امیر، و شرحی از مزار امامزاده قاسم است که در کوه شمالی طهران واقع است، و ردّ دو قول، و اثبات مزار بودن امامزاده قاسم، و شواهد صحیحه در تثبیت مقصود.

زندگانی کجوری و خاندان وی

زندگانی کجوری و خاندان وینام و نسب: ملا محمد باقر بن مولی محمد اسماعیل ملقب به فخرالدین مازندرانی ابن مرحوم ملا- عبدالعظیم بن مرحوم ملا- محمد باقر کجوری مازندرانی ، معروف به واعظ تهرانی در صفحه عنوان «خصائص فاطمیه» چنین آمده: محدث ماهر و محقق متبحر حاجی ملا- محمد باقر واعظ تهرانی . برادرش نیز در شرح حال او که در انتهای «خصائص فاطمیه» چاپ شده چنین نگاشته است: الواعظ للأئام والمُتَعَط من الأحكام ، مروج الإسلام ، المؤید بتأیید الإمام ، ذخر الشریعه وفخر الشیعه ، قبله الحقیقه وقدوتهم فی الحقیقه ، المفسر الکریم ، والمحدث العلیم ، البحر الزاخر والخبز الماهر ، نقطه دائره المفاسر ، مولانا الحاج محمد باقر الواعظ الطهرانی مولداً والمازندرانی اصلاً ، ابن العالم النبیل والمجتهد الجلیل المرحوم المبرور ملا- محمد اسماعیل طاب الله ثراهما . ما نیز در طی این گفتار از مؤلف جنه النعیم به «کجوری» یا «واعظ تهرانی» تعبیر می نمایم .

خاندان کجوری: واعظ تهرانی در توصیف علمای شیعه که در ری مدفون هستند از پدر وجد و جده و برادران خویش یاد کرده و خصوصیتی از زندگانی آنها بیان می کند . عبارات او دارای نکات مهمی می باشد: از علماء شیعه که در ری مدفون است مرحوم مبرور نادره الفضلاء و علامه العلماء ، المحدث الفقیه الذی لیس له نظیر ولا شبیه ، عینه اسواد التدقیق و مشکاه انوار التحقیق ، المتمسک بذیل الاحتیاط والتقوی ، مع ما له اجازات فی الفتوی ، العابد الزاهد والورع المجاهد ، ناشر علوم الدین ، والدی العلامه ، المولی محمد اسماعیل الملقب بفخرالدین المازندرانی اصلاً والطهرانی مولداً و مدفناً ، اعلى الله

روح و ریحان هفتمدر شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم خدمت سه نفر از ائمه اثنا عشر علیهم السلام ، و اختلاف اقوال ، و مؤیدات قریبه در شرفیابی حضور امام حسن عسکری علیه السلام .

روح و ریحان هشتمدر ترجمه و شرح حدیث شریف ابا حماد رازی از خط مرحوم صاحب بن عباد از ابوتراب رویانی ، و جائز نبودن اخذ احکام از غیر شیعه ، و در اینکه سادات حافظین دین اند ، و احوال ابان بن تغلب ، و اخبار در مدح وی ، و معنی تغلب ، و کیفیت اعراب آن ، و احادیثی که دلالت بر وثوق امام علیه السلام به آن می کند ، و شرح حال یونس بن عبدالرحمن ، و آنچه حضرت صادق علیه السلام در حق وی فرمود ، و شرح حال زکریا بن آدم مدفون در قبرستان قم ، و حسن حال ممدوحین از روای احادیث ، و شرح احوال سفراء اربعه ، و و کلاء امام عصر علیه السلام ، و نص صریح بر سفارت و وکالت ایشان: اول ابو عمرو و عمری ، دوم ابو جعفر محمد بن عثمان ، سوم ابوالقاسم حسین بن روح ، چهارم ابوالحسن علی بن محمد سُمری ، و توفیق بر غیبت تامه ، و حدیث حواریین ائمه طاهرین علیهم السلام .

روح و ریحان نهمدر شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم به ابالحسن الثالث حضرت هادی علیه السلام ، و تشویق مردم به دانستن این حدیث ، و معنی «وجه الله» ، و معنی «دین» و «ملت» ، و «شریعت» و «منهاج» ، و «سنت» و «ایمان» و «اسلام» ، و اختلاف بین این کلمات ، و آنچه حضرت صدیق طاهره در مسجد فرمودند ، و تحسیر بر بی دینی آنانکه دینی ندارند ، و مذمت از ملامت کردن به زمان ، و ایات عبدالمطلب ، و حکایت آن مُعَمَّر با پسرش

و آمدن نزد عبدالملک بن مروان، و ذکری از حالات عبادله اربعه (۱)، و نصایح سودمند در احتراز از معاصی، و موعظه مؤلف خود را، و حکایت فضل بن خالد برمکی و ابوالهول شاعر، و ده نفر از اخیار که دین خودشان را بر امام زمان خود عرضه داشتند: اول: در عرض دین خالد بن جریر بجلّی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد از رجال کشتی. دوم: حسن بن زیاد ضبّی، و توثیق وی از کشتی و غیره. سوم: عمرو بن حریث، از کشتی و نجاشی و کلینی و علامه رضوان الله علیهم. چهارم: ابی الجارود، از «اصول کافی». پنجم: یوسف نام، از اصحاب حضرت صادق علیه السلام از «رجال کشتی». ششم: حرمان بن اعین شیبانی، و حال اعین و آل اعین، و شرح حال برادران حرمان که تماماً ده نفرند از زراره و غیره و حدیث شریف «معانی الاخبار». و بیان «ترتر» و «مطمّر» و شرح آن، و معنی حدیث «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ»، و بیان مرحوم میرداماد، و معانی دیگر این حدیث تحقیقاً. هفتم: عرض دین ابراهیم بن زیاد خارقی است از کتاب «امالی» ابن الشیخ. هشتم: در عرض دین اسماعیل بن جابر جعفی از رجال علامه و کرامت ظاهره ای از او. نهم: در عرض دین منصور بن حازم است، و این حدیث بسیار نافع است. دهم: عرض دین حضرت عبدالعظیم است، و آن بر چهار عرض آغاز می شود: عرض اول: در توحید است و بیان مضمون عرض دین از «توحید» مرحوم صدوق، و شرح حال روایت حدیث؛ از دقاق و وراق، و بیان کلمه «مرحبا» و معنی کلمه «هات» و «هیت» و معنی عرض دین، و معنی کلمه «وَبَتْنی» و شرح عرض دین حضرت ابوطالب

۱- منظور چهار «عبدالله» است که در حاشیه چاپ سنگی نام آنها به خط مؤلف آمده است: عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر.

زمان احتضار، و اشعار وی، و معنی «واحد» و «احد» و فرق بین این دو اسم شریف، و ادله [ای] که دلالت بر وحدانیت حق می کند، و اشعار نظامی، و معنی «آنه لیس کمثله شیء»، و معنی حدیث «خارج عن الحدین»، و بیان حدیث شریف، و معنی «آنه لیس بجسم» و فرق بین «جسم» و «جسد» و احادیث دیگر از رجال، و حال هشام و معنی «ولا- صیوره» و احادیث صحیحہ در نفی صورت، معنی «عرض» و «جوهر»، و نفی هر دو از خداوند سبحان، و معنی «مجسیم الاجسام» و صفات حضرت احدیت، و عدم جواز تفکر در ذات حق، و اشعار مناسبه. عرض دوم: در نبوت و امامت است از شرح حدیث عرض دین، و حکومت عقل بر وجود نبی صلی الله علیه و آله، و ابلاغ احکام وی، و جهت در ایجاد موجودات، و ظهور نبی اکرم در مکه مکرمه، و ادعاء نبوت آن جناب با اظهار معجزه، و معنی «تواتر» که دلالت بر بعثت آن جناب می کند، و معنی «معجزه» و «خارق عادت» و شرائط معجزه، و در اینکه معجزه از خداست یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا از خدا و رسول، و مذهب امامیه، و انکار ظهور معجزه از دروغگو، و در آثار معجزه که دلالت بر نبوت می کند، و کلمات شارح «مقاصد»، و فرق بین «معجزه» و «سحر» و جهت اطلاع نبی بر مغیبات، و معنی «نبی» و فرق با «رسول»، و مراتب نبوت، و در اینکه این دین و قرآن دو برهانند در صدق دعوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و بیان لزوم وجود نبی در آن زمان به جهت غلبه شرک و کفر، و ستایشهای مختلف، و بیان ظهور این شریعت حقه، و دلالتش بر صدق مدعی به و اشتغال این دین بر اصول و فروع، و بیان بقاء این شرع تا روز قیامت بر حسب وعده الهیته، و جهت ابقاء وجود امام عصر علیه السلام، و دعاء جناب ختمی مآب، و معنی «خاتم النبیین» و جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و معنی مهر نبوت، در ماه و روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اسم سامی آن بزرگوار، و اشعار عربیه و فارسیه، و بیان خصائص حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیست و پنج است، و بیان ازواج آن جناب، و بیان کلمات قصار سید کاینات، و شرح امام و خلیفه از حدیث عرض دین، و معنی امام، و برهان عقلی و نقلی مشروحاً در وجوب وجود

امام علیه السلام، و بیان مانع بودن شرک و کفر عصمت و توحید را، و بیان ایمان امیر مؤمنان علیه السلام که به اراده خداوند (۱) سبحان بوده است، و مأموریت آن جناب در تربیت شاه ولایت علیه السلام، و تکمیل تربیت آن وجود شریف، و شرح ایمان آن جناب، و شرک نیارودن در طرفه العینی به برهان صحیح، و وقعه غدیر، و فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از سنی و شیعه، و اشعار پسندیده جیده، و شرح ولادت و وفات و عمر شریفش، و ابیات ابوالاسود دثلی، و عدد فرزندان آن بزرگوار، و شرح احوال امام حسن مجتبی موزناً از ولادت تا وفات، و کلمات فصیحه محمد حنفیه از «مروج الذهب»، و اشعار بلیغه آن جناب، و مرثیه حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام، و شرح حال جناب امام حسین علیه السلام، و کنیه و لقب و اسم شریف وی، و بیان «ثارالله» با تحقیق رشیق در ذیل عنوان «دم الهی»، و شرح مظلومیت آن جناب از کتاب وسنت به ده دلیل: اول: قتل صبر و معنی آن. دوم: دفاع و جهاد با اعداء و حدیث مبکی. سوم: در اراده سوزاندن خیام فلک احتشام در حضور آن امام انام. چهارم: تشنگی آن بزرگوار و اثر تشنگی بر اعضای شریفش. پنجم: کثرت جراحات و تعیین آنها، و اختلاف اقوال. ششم: وضع ذبح رأس شریف و اشاره به شهادت. هفتم: برهنه کردن آن بدن شریف را به شرح اوفی. هشتم: جسارت‌های دیگر که بر آن بدن شده. نهم: اسیری عیالات آن جناب است، و شرح فضل زینب علیها السلام. دهم: گردانیدن آن رأس شریف را به شهرها، و مطابقه عمل یزید با عبیدالله عنید به بیانی تازه، و اقوالی که در مدفن رأس شریف آن جناب از عامه و خاصه وارد است؛ و بیان

نشو و نما و تحصیلات: مرحوم واعظ تهرانی در روز جمعه نهم ماه صفر سال ۱۲۵۵ در تهران دیده به جهان گشود. کجوری ضمن بیان شرح حال والدش می گوید: و در روز جمعه نهم ماه صفر المظفر به مورّخه هزار و دویست و پنجاه و پنج این بنده متهور در بحور خطیّات و معترف به اسائه و مقرّ به جرم و اسیر ذنب و مرتّهن به عمل و مُسوّفِ توبه و هیکل هواء و مُنغمّر در لذات نفس، لیت شعری للشقاء ولدتنی امّی، لیت لم تلدنی گویان متولد گردید (۱). مقدمات را نزد والدش که مدرّس مدرسه «صدر تهرانی» بود فرا گرفت. مرحوم پدرش که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بود و از سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط نیز اجازه داشت، مجتهدی ادیب و زاهد بود چنانچه در سطور پیشین، بعضی از مقاماتش بیان شد. پس از تکمیل مقدمات در عنفوان جوانی سن ۱۵ سالگی یا قبل از آن با اجازه پدر عازم مشاهد مشرفه (نجف و کربلا) شد و بقیه دروس سطح و شروح را خواند. سپس برای زیارت والد معظمش به تهران آمد. به جهت خوابهای صادقه ای که دیده بود به موعظه و نصیحت مردمان همت گماشت و به تفسیر آیات الهی و بیان احادیث حضرت رسالت پناهی و اهل بیت اطهار علیهم السلام همت گماشت. زمانی که در کربلا بود، میرزا ابوالقاسم امام جمعه از دنیا رحلت نمود. با توجه به وفات امام جمعه در سال ۱۲۷۰ (۲)، معلوم می گردد در این سال کجوری در کربلای معلا تحصیل می کرده

دیگر در مظلومیت آن بزرگوار، و رجوع به بیان سابق در اینکه آن جناب ثار الله است، و شرح ظهورات حق در مظاهر و مجالی، و انتسابات و اضافات مخلوقات به حضرت احدیت، مانند «بیت الله» و «روح الله» و «قلب الله» و «نفس الله» و «ثارالله» و امثال آنها، و انقلاب عوالم امکاتیه که به عبارات و اشارات فصیحه تعبیر شده است، و تحقیق اظهار غضب حق تعالی از ظهور حمره مشرقیه، و بیان معنی «مهجه» که همان «ثارالله» است، و اطوار سبعه قلبیه، و انفاق آن شهید مظلوم خون قلب مبارک را، و اخباری که اهل سنت در ظهور حمره از شهادت جناب امام حسین علیه السلام نقل کرده اند از نسوی و ترمذی (۳) و ابونعیم و قشیری، و احادیث کثیره از کتب شیعه، و حکایت غریبه از مرحوم میر محمد حسین که بر سنگ ریزه از خط سرخ نوشته بود، و بیان والد شیخ بهائی، و درّ نجف، و شرح سه شعر از منظومه مرحوم بحر العلوم، و بناء مساجد برای رشحات خون آن سید مظلوم، و حکایت مرغ خون آلود، و شرح شعر محتشم، و در اینکه جبرئیل خبر شهادت آن حضرت را به جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله رسانید، و صیحه زدن جبرئیل در روز عاشورا، و بیان حدیث صحیح، و بیانی از اقسام خون بدن آن جناب از پیشانی و گلوی و قلب، و آنچه به آسمان رفت و آنچه در زمین با خاک عجین شد، و نقل مرحوم شیخ بهائی، و نقل مرحوم اردبیلی، و آنچه از خون آن بزرگوار را به آسمان به روایت «مناقب» ملکی برده است، و خواب دیدن آن جناب، و جهت بردن خون را به بهشت، و شعر مرحوم بحر العلوم از کلمه «دم الهی». تا این مقام مطالب حقّه مندرج است ملاحظه کردن آن مفید است و بسیار مفید. و جهت ریختن خون مبارک را به آسمان، و ریختن خون علی اکبر، و ریختن خون علی اصغر را به آسمان، و چند بیت از خاقانی، و بیان عمر و روز شهادت و مدفن شریف جناب سید مظلومان، و معنی «کربلا»، و قطعات اطراف کربلا، و مرثیه جناب زینب خاتون (۴)،

۲- در چاپ سنگی : خواتون .

۳- جنه النعیم : ۵۲۰ .

۴- مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران ۱/۵۵ می گوید : میرزا ابوالقاسم امام جمعه پسر میرمحسن و برادرزاده و داماد میرمحمد مهدی امام جمعه و برادر میرزا مرتضی صدر العلماء و میرزا محمد باقر صدر العلماء در سال ۱۲۶۳ ه ق امام جمعه تهران شد و در سال ۱۲۷۰ ق در تهران درگذشت و در جنوب شهر تهران در مقبره مجلی که پسرش حاج سید زین العابدین امام جمعه ظهیر الاسلام برای او درست کرد و امروز معروف است به قبرستان «آقا» یا «سر قبر آقا» دفن گردید .

است. خود چنین می گوید: زمانی که مشغول تحصیل در کربلای معلی بودم منادی بر مناره عالیہ حسینیه ندا کرد: لقد مات امام الجمعه والجماعه فی طهران (۱). . بنابراین واعظ تهرانی در سن ۱۵ سالگی مشغول به تحصیلات حوزوی در کربلا بوده است. کجوری گر چه ساکن تهران بوده، ولی با نجف اشرف در ارتباط بوده است؛ زیرا در خاتمه کتاب خویش که اشعار جمعی از ارباب فضل و ادب را نقل کرده تعدادی از آنها به تصریح مؤلف، ساکن نجف اشرف بوده اند و اشعار را برای مؤلف در زمان اشتغال به تألیف کتاب یا پس از آن هدیه فرستاده اند (۲).

سفرهای زیارتی: واعظ تهرانی در ماه رمضان سال ۱۲۹۴ سفری زیارتی به سامرا داشته و با علمای آن شهر نیز نشست و برخاست داشته، چنانچه خود تصریح می کند: در سال هزار و دویست و نود و چهار که داعی در ماه مبارک رمضان در حضرت سرّ من رأی مشرف بودم، و حظوظ اخرویه استدراک می نمودم از حکایاتی که نقل کردند ثقات از علماء و مجاورین از عرب و عجم (۳). . همچنین حداقل دو بار به سفر حج مشرف شده، که بار آخر در سال ۱۲۹۷ بوده که پس از برگشت در سال ۱۲۹۸ چاپ کتاب جنه النعیم را به پایان رسانیده است. خود چنین می گوید: چون داعی در سال هزار و دویست و نود و هفت باز موفق شده به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید قدری از اجزاء این کتاب چاپ نشده و در عهده تعویق

۱- جنه النعیم: ۵۰۵، ۵۰۶.

۲- بنگرید به: جنه النعیم: ۵۴۰.

۳- جنه النعیم: ۴۳۲.

افتاد . . (۱). منظومه سامیه را نیز که در احکام حج است در راه مکه سروده است (۲). وی به کربلای معلی نیز جهت زیارت سید الشهداء طّی طریق نموده ، و در مقدمه کتاب جنه النعیم می گوید : فتداویت امراض قلبی المطبوع الرائن فی عشر الثالث من الاربعین عند حضره ثالث الاثمه الطاهرین علیهم السلام . . سفرهایی نیز به مشهد الرضا علیه السلام داشته است . در جایی می گوید : و داعی چند سال گذشته که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف شد علماء و مجتهدین و ائمه جماعت را دیدم که در زمره خدام آن آشیان عرش نشان بودند (۳). دو ماه اخیر عمرش را نیز در مشهد مقدس بود که اجلس فرا رسیده و در جوار کبریایی رضوی بخاک سپرده شد .

واعظ برجسته : کجوری در مواضع متعددی از کتاب تصریح کرده که اشتغال به وعظ و خطابه داشته ، از آن جمله در مقدمات کتاب جنه النعیم می گوید : از آنجایی که شکر این نعمت و اظهار این خدمت در این زمان خجسته اوان برحسب حرفه معلومه و صنعت معلومه ام که پند بندگان و نصیحت جاهلان است در عهده این بنده . . . پس چندی است که نیت حسنه سلطانی این عبد عاثر دانی فانی حاجی ملأ محمّد باقر طهرانی را که واعظی غیر متّعظ و غافلی غیر مستیقظ است محرّک و مهیّج شد . . . این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است ، و تحریراتش خلاصه

۱- جنه النعیم : ۵۴۸

۲- ذریعه ۲۳/۱۱۳ .

۳- جنه النعیم : ۴۴۱ .

و صفوه ای از تقریرات منبریه داعی است . . . در پایان روح و ریحان نهم نیز چنین قلم زده است : هان هان ! خاکم بر سر و خاکستم بستر ! من هم یکی از دستاریان و فریب دهندگان بندگانم ، جز گناهان دیگرم از آشکار و پنهان . گاهی به جای پیغمبر برگزیده می نشینم و مردمان را راهنمای این آئین باشم . رویم سیاه و کارم تباه ! من کجا و این جایگاه بلند و جامه ناپسند ؟ اگر پیغمبر مرا در این جهان به جای خود بیند چه گوید ؟! (۱) البته کجوری بر این وظیفه خویش مفتخر است ، و گاهی متواضعانه چنین می گوید : و با کمال مسکنت ، مسألت می نمایم از خوانندگان از زلالت این کلب عاوی که مادح آل رسول علیهم السلام است بگذرند (۲) .

ذوق و علمیت : تنوع و کثرت مباحث کتاب « جنه النعیم » خود نمای بارزی از مقدار علمیت و وفور اندیشه و خوش ذوقی کجوری می باشد . سلطان المتکلمین (برادر کجوری) درباره وی می گوید : کان بلیغاً فصیحاً طلقاً ذلقاً متکلماً متألهاً محدثاً شاعراً جامعاً مطاعاً بین الأنام منیعاً أميناً فی إبلاغ الأحكام وإعلان کلمه الاسلام ، مقبول الکلام ، ومحبوباً عند الخواص والعوام ، وحیداً فی الزمان والأیام (۳) . حبیب آبادی نیز چنین می نگارد : مرحوم حاج ملا محمد باقر ، عالمی بزرگوار و واعظی شیرین گفتار بود (۴) . وی به علم حدیث آشنایی کافی داشته ، چنانچه از مطالب کتابش جنه النعیم برمی آید ، و نیز از بعضی از علماء ومجتهدین عصر خویش اجازه روایی داشته است . در جایی به مناسبت می نویسد : و این بنده که خاک نعال محدثین محسوب نمی شود اخبار ضعیفه را بنا بر اجازه

۱- جنه النعیم : ۳۲۸ .

۲- جنه النعیم : ۳۵۷ ۳۵۸ .

۳- زبده المآثر (ص ۴۷۲ از خصائص فاطمیه ، چاپ سنگی) .

۴- مکارم الآثار ۵/۱۴۸۸ .

مجتهد مجیز خود جائز می داند در مسنونات و مکروهات ، و این اجازه و اذن برای جواز تسامح است بواسطه حدیث : « من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له أجره وإن لم یکن ما بلغه » (۱). همچنین می گوید : چون خواص و عوام این حدود ، از کار و کردار این ذره بی مقدار آگاه اند ، بناءً علی هذا آنچه در داعی است و پسندیده می نماید خوش است از من بخواهد ، و آن علم به جمله ای از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام است (۲). *** از جمله مواردی که می توان بوسیله آن ، دامنه علمی و وسعت اندیشه مؤلف گرانقدر جنه النعیم را محک زد ، نکات ذیل می باشد : الف مقدمه عربی که مؤلف بر کتاب خویش نگاشته و بکار بردن براءت استهلال : « الحمد لله الذی خص من عباده عبداً عظیم المن . » و عبارات لطیفه آن . در لابلای کتاب نیز جست و گریزهای عربی فراوانی مشهود است . ب مناسبت اشعار فارسی و عربی که در مقدمه کتاب ، و مواضع مختلف دیگر بکار برده است . نگاهی گذرا به فهرست اشعار فارسی و عربی و دقت در تنوع آنها ، برای اثبات این مدعا کافی است . ج کجوری در نقل شواهد و امور غیر اعتقادی ، مطالب و اشعار زیادی را از اهل سنت نیز افزوده و به کتب آنها استناد می کند . د دیوان اشعار مفصل مؤلف به زبان فارسی و عربی که بیست هزار بیت بوده نیز ذوق ادبی وی را می رساند . همچنین منظومه وی در حج که مشتمل بر هزار و پانصد بیت می باشد ، و منظومه منیر القلب در دو هزار بیت . ه کجوری از قوه حافظه خوبی برخوردار بوده چنانچه از بعضی تصریحات وی نیز می توان این مطلب را استفاده نمود . مثلاً در جایی به مناسبت ، مطالبی در اصول فقه بیان داشته مثل انسداد باب علم سپس می گوید :

۱- جنه النعیم : ۳۴۱ .

۲- جنه النعیم : ۳۴۹ .

بالجمله ، دامان این گونه سخنان وسیع است ، و فهم و درک این نادان قاصر ، خواستم اشاره ای به جهت اختلاف اخبار و احادیث کرده باشد قلم تحریر از محفوظات خاطر کرد (۱). در وصف حوریه و جاریه جنات عالیه ، هشت بیت شعر عربی از حفظ نگاشته است ۲. در روح و ریحان شانزدهم نیز می گوید: در حین تحریر از عالم فاضل نحریر نیر تبریزی قصیده ای که برای این گنبد رفیع فرموده و الحق خوش سرود به نظر آوردم و آنچه حفظ داشتم نگاشتم: تعالی الله از این کاخ فلک فرسا و بنیانشکه سر بر اوج « او ادنی » زند قوسین ایوانشتا آخر اشعار که سیزده بیت است (۲). و تسلط مؤلف به عبارات عربی . اشعار و احادیث فراوانی را مؤلف در طی کتاب خویش ترجمه نموده است . ترجمه ها حاکی از دقت مؤلف و تتبع وی می باشد ، خصوصاً بعضی از اشعار عربی که بدون دقت و مراجعه به کتب لغت ، ترجمه آنها میسر نیست . همچنین مؤلف چند زیارتنامه برای امامزادگان مختلف که درباره آنها زیارتنامه ای منصوص وارد نشده تألیف و تدوین نموده تا زائرین هنگام زیارت آنرا بخوانند . در این مقام فقط به جملاتی از هر زیارتنامه اشاره می کنیم :

۱ زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام : . . وَأَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُكَ ، وَالْحَرَمَ حَرَمُكَ ، وَاللَّهَ نَاصِرُكَ . وَهَذِهِ شَهَادَتِي عِنْدَكَ ، وَأَسْأَلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَنِي فِي حِزْبِكَ ، وَلَقَدْ كُنْتُ لِأَجْدَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مُوَالِيًا وَلِأَعْدَائِهِمْ وَظَالِمِيهِمْ مُنَاصِبًا وَمُحَارِبًا (۳) . .

۲ زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام : .

۱- . جنه النعیم : ۳۴۱ .

۲- . جنه النعیم : ۴۵۴ .

۳- . جنه النعیم : ۴۱۹ ۴۱۸ .

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَسَلَامُ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَسَلَامُ أَجْدَادِكَ الْمَعْصُومِينَ وَآبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ ! يَا أَبَا الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ! (١) ..

٣ زيارت امامزاده حمزه بن موسى بن جعفر عليهم السلام : .. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ فَازَ بِالسَّعَادَاتِ . ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِمَّنْ زَارَ مَشْهَدَكَ وَاشْتَجَرَ بِمَرْقَدِكَ وَمَنْ قَدِمَ دَارَكَ وَلَزِمَ جِوَارَكَ . فَطُوبَى لِلزَّائِرِ وَالْمَزُورِ وَمَنْ تَوَسَّلَ بِهِمَا لِدَفْعِ كُلِّ مَحْذُورٍ (٢) ..

٤ زيارت امامزاده عبدالله ايض : .. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ الْإِمَامِ وَالْمَيِّدُفُونُ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَالْمَحِيدُ الْعَلَامُ وَالسَّيِّدُ الصَّمْصَامُ . . . وَإِنِّي يَا سَيِّدِي ! لَجِئْتُ بِحُكِّكَ وَرَجَوْتُ مِنْكَ وَمِنْ مُصَاحِبِيكَ وَمُجَاوِرِيكَ أَنْ تَسْأَلُوا اللَّهَ - مَغْفِرَتِي وَإِجَابَةَ دَعْوَتِي وَقَبُولَ زِيَارَتِي (٣) ..

٥ زيارت امامزاده قاضي صابر ونكى : .. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِلْحَسَنِ وَاللُّحَسَيْنِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ نَسْلِهِ وَصَلْبِهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُنَاصِحُ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ . فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِأَوْفَرِ الْعَطَاءِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا النَّسَبِ الْبَاهِرِ وَالْحَسَبِ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَأْتِرِ وَالْمَفَاخِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الشَّرِيفُ النَّسَابَةِ (٤) ..

٦ زيارت امامزاده طاهر حسيني : السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّمْسُ الزَّاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ وَابْنَ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْأَوْحِدُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ . أَشْهَدُ أَنَّ دَارَكَ دَارُ قَرَارٍ ، وَأَنَّكَ لَنَا

١- .جنه النعيم : ٤١٩ ٤٢٠ .

٢- .جنه النعيم : ٤٨٩ ٤٩٠ .

٣- .جنه النعيم : ٤٩٣ .

٤- .جنه النعيم : ٤٩٥ .

خَيْرٌ جَارٍ . بِكَ وَبِجَوَارِيكَ وَصَاحِبِيكَ عَبِيدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَحَمْرَةَ بْنِ مُوسَى أَتَقَرَّبُ إِلَى الْأَثَمَةِ وَأَتَوَسَّلُ بِهِمْ لِكَشْفِ الْعَمَّةِ (۱) .

نمونه هایی از نثر ادبی کجوری: تألیفات واعظ تهرانی بیشتر برای استفاده عامه مردم نگاشته شده ، لذا از لغزگویی و معمّاپردازی پرهیز نموده و عبارات وی غالباً سلیس ، روان ، و خالی از تکلفات و صناعات ادبی است ، مگر در بعضی از موارد که مقام اقتضای آنرا داشته است . لذا در آغاز وصیت نامه خود که آن را « پیمان نامه » نام نهاده چنین می گوید : چون اهالی ایران پارسی زبانند و بر حسب اصطلاح معتاد از غیر این لغت باید گریزان باشند لهذا به روش ایشان خواستم وصیت نامه خود را منحصر به عبارات فارسیه کنم چنانکه جماعتی از حکماء و شعراء در تحریرات نثریه و تقریرات شعریه همت خودشان را مصروف نمودند از اصطلاح معمول و لغت مرسوم تجاوز نمایند ، و شاید بعضی برای انسی که به ترکیب لغات و تألیف اصطلاحات دارند در بدو نظر منزجر باشند و آنها را کلفت دانند شاید بعد از مرور و دقت نظر بر ایشان کلفت و مشقتی نباشد ، و گویا کلفت نویسنده را افزون از خواننده دانند (۲) . در این پیمان نامه ، مؤلف قابلیت خود را برای استفاده از الفاظ فارسی و عدم استعمال واژگان عربی و نیز ارائه سبکی نوین غیر از سبک دیگر صفحات کتاب ، بخوبی نشان داده که قابل ملاحظه و مراجعه است ، وبا توجه به مفصل بودن آن فقط قسمتی کوتاه از آن را در این مقام می نگاریم : هان هان ! آسودگی تن برای آن است تا جان بیاساید ، و آسودگی جان برای پرستش یزدان ، و راه پرستش یزدان در دست آن دانشمند دانشوری است که در آغاز این سخنان یاد کردم و گفتم : روزی جان را از وی باید خواست و به سوی وی باید شتافت ، پس تن خاکی آشکار تو را پادشاه روزگارت نگاهداری فرمود و بهره وی را داد و آسوده اش گذارد ، اکنون باید به آستان دانشمندان و پاکان برگزیدگان که روزی جانهای ماها به دست ایشان است در پنهان رویم . .

۱- . جنه النعیم : ۴۹۷ .

۲- . جنه النعیم : ۳۱۷ .

در این پیمان نامه، عقائد شش گانه درباره مسأله معراج، سؤال قبر، پل صراط و غیره را چنین نگاشته: نخست: بالا رفتن پیغمبر برگزیده است از زمین به آسمانها با همان تن پاک دیده شده در پایان شب که انجام آن رفتن رسیدن به خداوند بود، و کسی هم در میان نبود و سخنان چند شنود و برگشت و به بستر خواب خویش آرمید، و هر کس جز این سخن گوید پیغمبری او را نخواسته است. دوم: گرویدن به پرسش دو فرشته فرخنده است در گور. سوم: کشیدن پل است بر دوزخ برای گذشتن که درازی آن سه هزار سال می نماید. چهارم: آویختن ترازوی دادخواهی است برای سنجیدن کارها. پنجم: هستی بهشت و دوزخ است در آسمان و زمین نه آنکه سپس آفریده شود. ششم: راست دانستن مرگ و برخاستن مردگان از گورهایشان با همان تنهای فرمان برده و گناه کرده، و برپاشدن روز رستاخیر است برای سزا دادن. و این شش چیز، پی و بن و بیخ این درخت برومندند (۱). در جایی دیگر هنگام سفارشی اخلاقی عرفانی که گزیده ای از آن را نقل می کنیم می گوید: روزگاری که آدم علیه السلام را وفا نکرد با تو کی کند؟ و عمری که بر نوح علیه السلام پایان رسید به تو کی بقاء دارد؟ و اجلی که بر خلیل تاختن آورد تو را کی فرو گذارد؟ چندین هزار سال است که اولاد آدم اندرین سفرند، از اصلاّب به ارحام می آیند و از ارحام به پشت زمین و از پشت زمین به شکم زمین می روند، چنانکه شیخ فرمود: تو که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیستی دیگران در شکم مادر و پشت پدرند پس همه عالم گورستان است. سر بر آر و از آسمان پرس که چند پادشاه یاد داری، و چشم بر زمین افکن که در شکم چند نازنین گذاری! پس از عهد آدم الی زماننا کسی از مرگ نرست و تو هم نخواهی رست، یعنی: این دردی است بی درمان و جراحی است بی مرهم، مرحله ایست رفتنی، و گلی است چیدنی، و راهی است دیدنی، و غنچه ای است شکفتنی، و ساگری است شکستنی، و صیدی

روح و ریحان دهمدر هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام است به شهر ری، و شرح آیه «مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» الی آخره، و جهت هجرت آن جناب. هجره عظیمه: در سعادت مهاجرت، و اقسام هجرت از وجوب و حرمت، و استشهاد از آیات و اخبار، و روایت صدوق طاب ثراه از کتاب «زهد النجاه» و مطالب نافع دیگر در هجرت، و اشعار جامی.

روح و ریحان یازدهمدر شرح احادیثی است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از معصومین به واسطه و بلاواسطه نقل کرده اند، و در آن ده مطلب است: مطلب اول: در علم درایت است؛ درایه و افیه: در معنی «درایت» و تعریف و موضوع آن. و معنی «حدیث» و «خبر» و «اثر»، و معنوی (۱) خبر متواتر لفظی و معنوی، و لفظی و معنوی. مطلب دوم: تشقیق رشیق؛ در معنی «صحیح» و «حسن»، و «موثق» و «ضعیف»، و بیان صاحب فصول، و آنچه از اصطلاحات حدیث مرحوم میرزا در «قوانین» ذکر فرموده، با شرح و معانی آن، و بیان ناسخ و منسوخ. مطلب سوم: تعریف لِمَنْ رَوَى؛ در معنی حدیث «اعرفوا منازل الرجال منّا». و شرائط راوی، و ثبوت عدالت، و معنی عدالت و جرح، و اصطلاحات جرح و تعدیل. مطلب چهارم: تَحْمِلُ لِمَنْ تَأَمَّلَ؛ در وجوه تحمیل حدیث که هفت قسم است، و بسیار این فقره برای حدیث دان نفع دارد. مطلب پنجم: مقاله فی اختلاف الروایه؛ در رفع شبهه اختلاف احادیث، و شرحی اوفی در این خصوص، و خلط کذابین با ثقات، و شرح کتب اربعه است، و حالت مجتهد، و عمل و استنباط وی، و زحمات مجتهدین در فهم احکام دین. افاده: اقوال اخباریین در فتح باب علم به براهین معنوی، و انسداد باب علم و ادله مجتهدین در رد آنها، و معنی اجتهاد و تقلید از کتب فقهاء عظام، و جواز عمل به اخبار ضعیفه از اقوال علماء، و معنی احتیاط و تکلیف محدث و ذاکر، و امتزاج مؤالف و مخالف، و حدیث شریف میمون بن عبدالله از «رجال کشی» است، و استماع امام علیه السلام احادیث

اشعار کجوری: واعظ تهرانی گرچه خود را متواضعانه در سلک شعرا نمی داند (۱) ولی بنا به تصریح وی در ابتدای خصائص فاطمیه، دیوان اشعارش حدود بیست هزار بیت، مشتمل بر قصائد و مثنوی هایی به زبان فارسی و عربی می باشد، و نیز منظومه منیر القلب به فارسی مشتمل بر دو هزار بیت، و منظومه سامیه در احکام حج مشتمل بر هزار و پانصد بیت. درباره وجود نسخه های این اشعار باید تحقیق شود و بسیار مناسب است که به زیور طبع آراسته گردند. در سراسر کتاب جنبه النعیم نیز اشعار فارسی و عربی زیبایی از خود به یادگار گذاشته. بهر حال شکی نیست بررسی اشعار بسیاری از شاعران، علاوه بر نشان دادن مقدار قدرت و قوت شاعر در ادبیات و واژه گزینی، نمایانگر بعضی از زوایای تاریخی و اجتماعی نیز هست. بنابراین به بعضی از اشعار واعظ تهرانی در این مقام اشاره می کنیم: (۱) مدح حضرت عبدالعظیم و تألیف جنبه النعیم و من یرید الفوز بالآمال فقد یلوذن بخیر الآل والآل آل المصطفی وخیرهمعبدالعظیم السید المفضل قدوه احفاد الامام المؤمنین هذا وایم الله فی مقالی قد اصطفاه الله من بنی الحسنلما حوی العلوم والمعالی بل اجتباه الله من عباددهکالحسن الزکی فی الخصال فیها لها من نسب قد انتهیالی عللاً بالفکر لن تنال فیها لها من تربه فیها ثویغصن الهدی من دوحه الافصال فیها لها من تربه حفت بهااملاک حوال العرش بالاجلال فیالها من تربه طیبهقرت بها الایمن بکتحال یا معشر الخلان زوروا ترتهلان من افضل الاعمال واشهد بالله کفی بذلکشهاده اقولها من بالی من زاره کان کمن زار الحسنین ابن علی العالی نجم هوی فی دارنا فانقدنامن الردی وظمله الضلال هاجر نحو الرئی عن موطنهکالسید المختار بالاقبال قد اختفی فی سیرب ملتزمایزور قبراً کان فی القبال یعلم الشریعه للشیعهقد حفلوا فیها بالاحتفال یحدث الاخبار عن بصیرهو عن سماع من ذری الرجال متبعاً لسنه الله التلیس لها التبذیل فی الازال مسبحاً ممجداً مهلاًامن غدوه الايام والاصال حتی اتی امر الاله عاجلاًاجابه فمات باغتيال یا غائراً فی بحر علم المصطفیملتقطا عنه من اللثالی عملت دین الله عن تقیها تالی القرآن ثم التالی عرضت دیناً قیماً لسیدکدعاک بالتصدق والموالی وقد تحملت البلاء شاكرأعن فرقه العتاه والضلال نعم حدیث مسند ان البلاء یقید الولاء کالعقال آجرک الله وزاد (۲) خیرایا منبع الخیرات والنوال یا سیدی انظر الی عبیدکالمشکتکی من فرع الاهیوال ارجو ک ان تشفع لی مجیراًمن حر نار الحشر والنکال یا لیت ان توقف فی القیامهتقول عبیدی انت لی تعال لانی کلب عوی اعواماًبابک المرجو بالتوالی وان قضی عمری وقوض رحلیوهت قوای ودنا الرحال لکننی ما دمت حیاً حبکفی السیمع والفؤاد والاصال کیف خروج الحب عن ضمیرام کیف تبعیدی عن الوصال وکیف ترکی اکتساب عمریوکیف رفضی ما به اشتغال لما دخلت جته النعیمالروح والریحان فی الظلال مسکینک العطشان فی فنائهافض علیه ماء الزلال فقل لرضوان فهذا عبدیتشبت الایام بالاذیال ألفت أخباراً بما فی وسعیولیس فی وسعکم اغتفالی سمیتها بجنه النعیما تممه خیراً قلت فی المأل یا رب اغفر کل من استغفر لعد عبیدک فی مدى الاحوال وکلبه الباسیط بالذراعالمقتفی بالمصطفی والآل (۳)

مجموعه را. مطلب ششم: کتابه مستطابه؛ در حسن کتابت حدیث است بر حسب اخباری که در «اصول کافی» است، و بیان از کتابهایی که نوشته شد و تابعین و اصحاب ائمه ضبط کرده اند، و کتاب «یوم و لیل» از حضرت عبدالعظیم علیه السلام و جماعتی از ملتزمین حضور ائمه هدی علیهم السلام. مطلب هفتم: «انتباء لأهل الرشد»؛ در بیان نسبت دادن حدیث است به آنکه روایت کرد، و معنی «کذب مفرع» و «فرع»، و حدیث زید شحام، و طریق روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دوازده نفر، و متانت اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام. مطلب هشتم: «سند معتد»: کسانی که از حضرت عبدالعظیم

روایت کرده اند، شش نفر را یاد کرده که موثق و معتمدند، هر کس بخواند بصیرتش زیاد می شود. مطلب نهم: تَحْدِيثُ لِأَهْلِ الْحَدِيثِ؛ اعتداری است، و در آن ده مطلع است که هر یک موجب اطلاع خواننده می شود. مطلع اول: در مذمت زیاد و کم کردن حدیث از کتاب و سنت. مطلع ثانی: در اینکه حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب و مستعصب است، و تدبیر در آن لازم است. مطلع ثالث: در فضل حدیث گفتن از کتب معتبره. مطلع رابع: در اینکه حدیث را به هر کسی نباید گفت، و حدیث «بحار» و سلمان، و احادیث معتمده دیگر. مطلع خامس: در اینکه باید حدیث را از اهل حدیث نقل کرد، و حدیث موسی بن جعفر علیهما السلام، و توقیع حضرت حجه الله علیه السلام. مطلع سادس: در اینکه احادیث ائمه اطهار از سید مختار است، و اخباری بر طبق مراد ذکر می شود. مطلع سابع: در اینکه حدیث نبوی مأخوذ از کتاب الله است، و شواهد از اخبار بسیار،

-
- ۱- مثلاً در خاتمه کتاب جنه النعیم (ص ۵۴۶) می گوید: این بنده که جاهل در مراتب شعر و شاعری است با زبان شکسته و خاطر افسرده، و تزلزل خیال و تشنّت بال، در مدح این امامزاده کریم لایزم التعظیم چند بیتی عربی، و دو رباعی عربی و فارسی در تاریخ این کتاب عرض کرده است، و در ساقه جند مادحین این بزرگوار فریاد و نوائی برآورده است.
 - ۲- در چاپ سنگی: زادک.
 - ۳- جنه النعیم: ۵۴۶ ۵۴۷.

(۲) رباعی در مدح حضرت عبدالعظیم که بداهه سروده است حضرت عبدالعظیم آن سید والا جنابخواست توفیق مرا از بهر جمع این کتاب زائری پرسید از من در زیارتگاه ویچست تاریخش (فرز غبا) گفتم در جواب (۱)

(۳) رباعی در اتمام کتابدر خاتمه کتاب جنه النعیم می گوید: چون داعی در سال هزار و دویست و نود و هفت باز موفق شده به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید قدری از اجزاء این کتاب چاپ نشده و در عهده تعویق افتاد، از این جهت بعضی از تاریخ شروع و ختم آن مختلف نقل شد تا در این وقت بحمد

اللّٰه تعالیٰ انجام گرفته تاریخ ختم کتاب را تماماً با اعتذار بسیار به این دو بیت زحمت می دهد: من صَنَّف استهدف علی ما قالوا السنه الناس له ینالا هذا الکتاب ناقص لا زالان کنت قد أرخته کمالاً (۱)

(۴) ترجمه اشعار مروی از شقیق بلخیدر مدح حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اشعاری به عربی نقل کرده ۲ سپس به ترجمه زیبایی از آن پرداخته و می گوید: اگر چه این بنده را فهم شعر و شعوری نیست چه رسد آن که بتوانم بیتی بگویم یا آن که استشهاد نمایم، اما در این مورد به نحو ترجمه آن چه به قلم آمد معانی این اشعار را نگاشت: به راه مکه شخصی را بدیدمنزار و زرد رنگ و ناتوان بود به تنهائی بدون توشه می رفت که از تنهائیش دل بد گمان بود خیالم آمد از اهل سؤال استندانستم که جان کعبه آن بود چو ما کردیم اندر فید منزلکه در وی تل سرخی هم عیان بود به جام آب ریگی چند افکند بیاشامید و شکرش بر زبان بود مرا زان جام شیرین جرعه ای داد که گویا شکر در کام جان بود چو پرسیدم ز حالش قائلی گفتامام هفتمین شیعیان بود

(۵) مطایبه ای با دوستاندر بیان زکات و مذمت ندادن آن مطالبی آورده سپس می گوید: و این مستغرق در بحار لهُو و و لعب بعنوان مطایبه به دوستان عرض می کند: دادی زکات حسن ندانی دهی به کهمن مستحکم ای شه خوبان به من به من (۱)

(۶) قصیده در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلامدر اواخر روح و ریحان شانزدهم می گوید: و برای عنوان کتاب « جنه النعیم » چند بیتی به جهت اخذ نتیجه خود گفته بودم، مناسب چنان دانستم که در این محل بنگارم و از اهل فضل و کمال و صاحبان طبع و ذوق معذرت می خواهم، و آن این است: از دولت جاوید تو ای شاه معظمشد کشور ایران همگی امن و منظم ای شاه شهان جان جهان معنی دانشای کان کرم قطب امم روح مجسم صد شکر خدا را که این دولت منصوربر جمله شاهان جهان گشت مسلم [...] (۲) چو جانست دوان بر تن کسریبندل تو چو ابری است روان از کف حاتم از مهر تو شد کشور ایران همه چون خلدوز قهر تو شد مملکت کفر جهنم روس است و پروس است و یا قیصر و خاقاندر موکب اجلال تو چون کلب معلم ای ناصر دین شاه خدا خواه جوان بختصد بنده به دربار تو دارا و کی و جم در عهد تو شد خطه ری روضه رضوانشیراز و صفاهان تبریز و خراسان هم شه نامه فردوسی طوسی چو بخواندماغراق و مجازاتش افزود مرا غم شاهان عجم را ز برای طمع نفسبستود یکایک را تا حضرت آدم آخر چه جزا یافت از این جیفه دنیا آخر چه توان برد از آن برگ فراهم ای خلق بخوانید و بینید در این عهدشهنامه سلطان عجم شاه مکرّم شه نامه سلطان عجم نام نکوئیستیکقرن و سه سال است کزو مانده به عالم آثار رفیعی که بنا کرده به ایراناحصا نتوان کرد از این کلک و از این فم این قبه عالی شه عبدالعظیم استکز همت عالی تو چون کعبه معظم زین خدمت فرخنده ات ای خسرو خوباناز بعد خدا شاد بود حضرت خاتم و آنگاه علی نفس نبی از تو بود شادواندر پی وی فاطمه آن خانم مریم آنگاه امامان دگر بر تو فرستندتا روز قیامت همگی فیض دمام این روضه که مجموعه انوار الهی استآیند شب و روز ملایک زپی هم بر ذات شریف تو نمایند ستایشگویا که ثنای تو قضائی شده مبرم این روضه مگر عرش برین است تو گوئیانوار خدائست در آن مضمر و مدغم این روضه مگر وادی طور است که موسیر درگه وی دال صفت کرده کمر خم این روضه مگر جنت موعوده عقبی استکز عالم برزخ بنشسته است مقدم این روضه شه زاده ابوالقاسم راد استکز جمله ابناء پیمبر بود اعظم آباء کرامش همگی طیب و طاهرتا صلب حسن سبط زکی کشته از سم و آن باب گرامیش که عبدالله قافه استوآنگاه علی و حسن و زید مفخّم و آنگاه نظر کن تو درین روضه عالیبر روضه سه حمزه بن موسی کاظم این بنده کجا مدح و ثنای شه داداربا آنکه فصیحم به مدیح توام ابکم

۱- جنه النعیم : ۲۹۱ .

۲- کلمه ای در متن سنگی ناخواناست .

روح و ریحان دوازدهمدر مدفن شریف حضرت عبدالعظیم ، و بنای ری و مدح عجم ، و در اینکه هر کس در هر کجا مدفون شود طینتش را از آنجا برداشته اند ، و در اینکه طینت بر دو قسم است ، در معنی اسم «ری» و بناء آن و امتیاز وی و اخبار وارده ، و سکنه وی ، و مدارس و مقابر عظیمه آن ، و آنچه صدوق در آخر کتاب «عیون» از حسن حال ری فرمود ، و آنچه مرحوم مجلسی معذرت از مذمت اهل اصفهان خواست ، و آیاتی که دلالت بر حسن حال می کند ، و معنی «عجم» و «اعجمی» و معنی «عرب» و «اعرابی» و انشعاب قبایل عرب از کتاب «سبائك الذهب» ، و طبقات آن از شعب و قبیله و عماره و بطن و فخذ و فصیله ، و مذمت حال مجوس ، و جهت اختلاف لغات از مسعودی در کتاب «مروج الذهب» ، و مدح صفات حسنه اعراب ، و تساوی حالت عرب با عجم در جهت اسلام ، و اخبار صحیحه در مدح اعاجم ، و ظهور دولت بعد از امتداد زمان در این عهد کیوان مهد ، و ذکر فضایل سلمان ، و دشمنی ها [که] با عجم کردند .

(۷) مدح حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام موسوم به «حجه الحق» این قصیده را کجوری در شب نیمه شعبان ۱۲۸۸ به درخواست دوستی به نظم کشیده است و البته به قوت اشعار سابق نیست: بر هستی خویش حجتی دارد حقو از این حجت مسرتی دارد حق مرآت جمال ذوالجمالی را چشمی خواهد که صورتی دارد حق یکتاست خدا و خواست ازین حجتظاهر سازد که وحدتی دارد حق حق بین باید که تا ببیند حق راو آنکه داند حقیقتی دارد حق هر کس خواهد که حق ببیند پیدا با این حجت شباهتی دارد حق در روز نخست خواست یزدانشدر عین فراق وصلتی دارد حق در پرده غیب کرد پنهانشتا دانی که غیبتی دارد حق رحمت آمد زحق به خلقان یکسرصد رحمت چه رحمتی دارد حق این قامت را هر آنکه ببیند داند قطعاً فردا قیامتی دارد حق آن روی نکوی، هر که ببیند گوید برتر زجهان جنتی دارد حق آن لعل لب خندان را بینی گوئیاندر کوثر سقایتی دارد حق عالم همه حجت است و حجت عالمبا این حجت محبتی دارد حق از سلسله مشک موی عنبر سایشاز ظلمت شب حکایتی دارد حق از آئینه جمال مهر افروزشز انوار کواکب آیتی دارد حق این دایره وجود را قطبی بایدو این اشیاء را مشیبتی دارد حق از خلق مشیبت است اشیاء پیداو از خلق مشیبت حکمتی دارد حق ترکیب عناصر وجودش را دیدمدانستم بساطتی دارد حق آثار و صنایع الوهیت رادر این حجه سجلتی دارد حق آفاق وجود و انفس امکانیاز این آیه دلالتی دارد حق گویند خدای لا مکانست بلیدر این حجه مکانتی دارد حق برداشت خدای نه سپهر گردوناکنون بنگر چه قوتی دارد حق حاشا لله ولو حش الله منهاین دست خداست قدرتی دارد حق از این حجه خدای احیا سازدو از این حجه امانتی دارد حق و از این حجه رواج ایمان گرددو از این حجه شریعتی دارد حق این دولت آخر الزمان است آخردر طور وجود جلوتی دارد حق و آن دولت کفر می نماند هرگزروزی آید که رجعتی دارد حق از این حجه بقاء عالم پیداو از این حجه عنایتی دارد حق امروز که روز نیمه شعبان استاندر عالم ولادتی دارد حق امروز مبارکست و فرخ روزیالله الله چه بهجتی دارد حق در دولت شاه ناصرالدینامروز نگر چه نصرتی دارد حق از طینت خو برست آن شاهدر مرکز خاک عشرتی دارد حق زین عید سعید جشن مسعودامروز به خلق رفتی دارد حق جاوید و مدام دولتش بادتا هست خدا و عزتی دارد حق (۱)

روح و ریحان سیزدهمدر وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، و آیه کریمه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، و اخبار در موت غریب، و روایت «فقیه»، و از کتاب «منهج المقال» و کتاب «ثقه الرجال» در شرح وفات آن جناب است، و آنچه در کتاب «منتخب» مذکور است از شهادت آن جناب و نیافتن حدیث صحیح بر شهید شدن آن بزرگوار، و آنچه بر بنی فاطمه علیها السلام از خلفاء جور رسید به بعضی از آنها اشاره می شود، و احتمال در شهادت آن حضرت به استحسانات، و مطابق (۲) حالت جناب سید الشهداء علیه السلام با جناب عبدالعظیم، و شرح حال خلیفه معاصر زمان معتز بالله، و ایام خلافت وی، و تحدید زمان و عمر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم قطعی است، و سائر مزارها مشکوک است، و نظائر مؤیده دیگر.

روح و ریحان چهاردهمدر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و شرح دو حدیث: حدیث اول: از «ثواب الاعمال» از حضرت امام علی النقی علیه السلام مروی است که فرمود: «زیارت حضرت عبدالعظیم زیارت جناب امام حسین علیه السلام است» و تصحیح روات این حدیث از علی بن احمد و غیره، و معنی «زیارت» از اصطلاح و لغت، و ثمرات زیارت و حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه اطهار علیهم السلام و امامزادگان از کتاب «امالی»، و استحباب زیارت جمیع مؤمنین، و اخبار

معتبره در زیارت ذریه نبویه ، و حدیث «من لم یقدر أن یزور . .» الی آخره ، و حکایتی که ابن خلکان نقل کرده است ، و تحقیق تشابه زیارت حضرت عبدالعظیم با زیارت جناب امام حسین علیه السلام ، و رفع استبعاد وجوه مشابَهت

۱- .جنه النعیم : ۲۵۲ ۲۵۳ .

۲- .کذا ، ظاهراً «مطابقت» صحیح است .

تفصیلاً، و تحقیق تازه در معنی حدیث مشهور: «لوزرت عبدالعظیم کنت کمن زار الحسین علیه السلام»، و بیان اختلاف مراتب زیارت زائرین و مزورین. حدیث دوم: در اینکه حضرت رضا علیه السلام تنصیب به زیارت حضرت عبدالعظیم فرموده از کتاب شهید ثانی طاب ثراه که: «من زار قبره وجبت له علی الله الجنة»، و معنی وجوب و ایجاب و استحقاق مستحقین. اختصاصاً لِأَهْلِ الْإِخْلَاصِ: در بیان امامزادگان و اشخاصی که زیارت کردن آنها از امام علیه السلام روایت شده است، مانند حمزه سیدالشهداء، و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، و حضرت علی اکبر علیه السلام، و مسلم بن عقیل، و شهداء کربلاء، و عموم اموات، و حضرت معصومه در قم، و قاسم بن موسی بن جعفر علیهما السلام و شرح حال قاسم، و بنا بر مشهور علی بن جعفر علیه السلام، و شرح حال وی، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و نیافتن زیارت نامه از برای عموم امامزادگان، و مخصوصاً از جهت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و دو زیارت نامه از جامع این اوراق اجمالاً و تفصیلاً.

روح و ریحان پانزدهمدر آداب زوَّار و خدّام قبور ائمه اطهار علیهم السلام. تأدیْبٌ حَسَنٌ: در معنی ادب ظاهری و باطنی و شرحی اوفی، و در حرمت روضات طاهره، و حضور مشاهد ادب واجب است، و تعریض بر آنان که ادب ندارند، و آنان که از طهران به زیارت آن جناب مشرف می شوند به آداب مخصوصه می باید باشند، و شرائطی را باید ملاحظه کنند، و بعضی از آداب که مخصوص به اعتبار ائمه طاهرین علیهم السلام است، از خواندن زیارت نامه مغلوط، و بعضی از حرکات غیر مرضی، و افعال خادمین حرم، و احوال برخی از زائرین غیر محترم، و قبح حال بعضی از نسوان، و خلط ایشان با مردان در راه زیارت مانند مجالس تعزیه داری، و تقسیم خادمان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و استدعای داعی جامع اوراق از شوابّ ایشان، و آنچه از ایشان پسندیده است، و مغتنم

(۸) پند و اندرزهمچنین در پیمان نامه ای که به عنوان وصیت نامه نگاشته است ، پنج بیت شعر آورده که احتمال می رود انشاء خودش باشد . بیت آغازین آن چنین است : مر این پند را زیور گوش دار که فردای سخت بیاید بکار (۱)

ایده ها و نظرات : در لابلای مطالب کتاب جنه النعیم ، نظرات مختلفی از کجوری بچشم می خورد که جهت اطلاع خوانندگان گرامی ، بعضی از آنها در این مقام درج می گردد : * بی اهمیت دانستن آراء سخیفه فلاسفه ، مثلاً درباره انکار معاد جسمانی از طرف برخی از فلاسفه می گوید : جماعتی از فلاسفه منکر شده اند معاد جسمانی را و در معاد روحانی هم ایشان را اقوالی است سخیفه ، این دفتر مقتضی شرح و بسط آن نیست بلکه خواندن و نوشتن آنها خروج از طریق مستوی و صراط مستقیم و موجب القاء شبهات در قلوب عوام و مستضعفین است (۲) . بر بالای منبر نباید هر چیزی را گفت ، عقیده مؤلف آن است که : ناصحین و ذاکرین این زمان که در مجامع ناس بر منابر برمی آیند باید نقل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و اقوال ائمه اطهار سلام الله علیهم نمایند (۳) . منبری باید در حیظه سواد خویش سخن گوید و در شرح و معانی اخبار و احادیث چنانچه خود صاحب نظر نیست به اهلش رجوع کند ، لذا می گوید :

داشتن اهل طهران این روضه مبارکه را ، که تمام آداب حضور بر ده قسم منقسم می شود ، و در شرح اخلاص ایرانیان به قیاب ائمه علیهم السلام امامزاده ها ، و بیان سه حکایت : اول : مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب «خزائن» نقل کرده . دوم : حکایت شریفه ای که خود در سامراء از کرامات امامین علیهما السلام شنیده ام . سوم : حکایت آن مرد ناصبی که جسارت کرد در روضه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که در این سنوات واقع شد ، و جناب حاجی میرزا حسین نوری نقل کرده است ، با اشعار فصیحی از جنابان شیخ احمد و شیخ عبدالحسین ، در آداب بست نشستن به روضات ائمه علیهم السلام به طریق مفصّل ، و مذمت خوردگان اموال مسلمانان ، و عقوبت بی احترامی به امامزاده ها ، و حرمتی که سلطان عصر برای ایشان قرار داده است ، و حکایت حاکم نجف و کشیدن اصغر نام را در شب و خواب دیدن وی ، و حکایت مرحوم آخوند ملا- کاظم و جنّت مکان آقای بهبهانی ، و در اینکه حرمت این حرما لازم است ، و در آن چند مطلب است : مطلب اول : تعمیر فیه تئویر ؛ در عمارت مساجد و روضات عالیه ، و هدیه فرستادن و نذورات ، و عدم جواز خوردن موقوفه ، و آنچه در ضرایح مقدسه است . مطلب دوم : اشارات لمدفن الأموات ؛ و حسن مجاورت اموات به مقابر ائمه طاهرین و امامزادگان ، و استحباب زیارت ایشان ، و احترام داشتن از قبور مردگان ، و نصب الواح بر مزار هر یک ، و اخبار وارده در حرمت عموم موتی . مطلب سوم : تأسیس لأهل التدریس ؛ در تحسین مدارس که در اطراف قبور امامزادگان و اماکن شریفه ساخته می شود ، و طبقات طالبین علوم ، و لزوم رسیدگی متولی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام به حالات طلبه و مواظبتی که در این وقت می شود ، و اهتمام محصّلین در تحصیل ، و حکایت مدرسه ساختن نظام الملک ، و شرح خواب دیدن مرحوم میرزا محمد تقی نوری ، و چند دعاء برای دفع فقر و رفع جهل ، و صورت وقفنامه مدرسه امیّته .

٢- .جنه النعيم : ٢٧٩ .

٣- .جنه النعيم : ٣٤١ .

خوب است بعضی از اهل منبر تصحیح هر حدیث و خبر را از اهلش بخواهند (۱). درباره نقل احادیث ضعیفه می گوید: باید حدیث ضعیف را دانست و فهمید چگونه است و متعلق او چه چیز است؟ مثلاً: روضه خوان اگر حدیث ضعیفی در گریه کردن شیعیان که عمل مستحبی است نقل کند جائز است، اما آن حدیث ضعیف را هم شرائطی است و باید فهمید از کجا خوانده است و به چه جهت مأذون در نقل او شده است، و چرا با صحاح اخبار اعتماد به ضعاف نموده است؟ و اگر کسی بی باک باشد در دانستن این امور برای او خواندن اشعار و مرثی کفایت است و تجاوز از آن جایز نیست. بلی، نقل حدیث را بالمعنی و حکایت از آن به عبارت دیگر بنا بر مشهور منصور جائز است برای حصول مناظ و تحرّز و حذر از عسر و مشقّت (۲). تجلیل از مقام اجتهاد و حدیث: پس لازم است کسی زحمت بکشد و تمیز بدهد بین اخبار صحیحه و ضعیفه مرسله، یعنی زشت و زیبا، بد و خوب را جدا کند و حل این مشکل را باید شخص بااطلاعی کند و آن در عهده شخص شریف مجتهد جامع الشرائط است. پس نگویند: مجتهد حدیث نمی داند، ای بیچاره! هر کس حدیث دانست مجتهد است نه آنکه هر که خود را مجتهد داند حدیث دان باشد؛ از آنکه مصدر و مأخذ اجتهاد مجتهد از کتاب الله و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله است، پس چند حدیث تو را در فضائل و مصائب، اگر مجتهد در نظر نداشته باشد، یا سکوت نماید از روی حکمت و مصلحت، دلیل نیست بر نادانی او از کلیه اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام (۳). نقل از اخبار سنیان، فقط در حیظه حکایات اخلاقی یا احتجاجات بر علیه آنها به آنچه در کلمات خودشان مضبوط است جائز می باشد، و یا اخباری اعتقادی که موافق آن در کتابهای شیعه مذکور آمده، لذا در مذمت کسانی که اعتماد بر کتب آنها نموده اند می گوید:

روح و ریحان شانزدهمدر نیکی عمارت قباب عالیه امامزادگان، و بناء مساجد أيضاً و ثمرات آن، و بناء مسجد جدید البنیان جناب سپهسالار اعظم. تمجید فیه تأیید؛ و حق مجد الملک وزیر رادستانی بر اسلامیان که چند بنا کرده است: اول: بناء بقعه ائمه اربعه شیعه اثنی عشر در بقیع. دوم: چهار طاق عثمان بن مطعون (۴) در بقیع و به مناسبت قبوری که در بقیع است. سوم: بناء قبه کاظمین علیهما السلام. چهارم: قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم است، و شرح حال مجد الملک یزدی که غیر از مجد الملک رادستانی است، و بعضی مطالب دیگر، و بناء قبه مبارکه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به امر هارون الرشید و به امر محمد بن زید، و عمارت آن به امر عضد الدوله دیلمی، و حسن حال وی مشروحاً، و تذهیب گنبد مطهر به امر نادرشاه، و بناء ضریح منور علوی از مرحوم آقا محمد خان، و قصیده از عبدالباقی افندی از «باقیات صالحات» در مدح آن گنبد مطهر، و تذهیب گنبد جناب سید الشهداء روحی فداه از مرحوم آقا محمد خان، و ابیات صباحی، و آنچه مرحوم خاقان بنیان فرمود، و چند بیت از قصیده ای که عالم نحریر سید تبریزی فرموده است، و بناء گنبد عسکرین علیهما السلام، و آنچه مرحوم احمد خان دنبلی و مرحوم محمد علی میرزا کرده اند، و تکمیل آن عمارات به امر حضرت اقدس همایون که جناب شیخ عبدالحسین طهرانی فرمود، و مصارف گزاف نمود، و قصیده فصیحه در مدح امامین علیهما السلام، و حضرت حجه الله اعظم علیه السلام که بهترین قصائد است، و بناء گنبد امامین علیهما السلام، در شرح حال مجد الملک رادستانی، و بناء گنبد حضرت رضا علیه السلام به امر سلطان سنجر، و بیانات دیگر، و قصیده ای از ادیب عبدالباقی افندی،

- ١- .جنه النعيم : ٣٤١ .
- ٢- .جنه النعيم : ٣٤٢ .
- ٣- .جنه النعيم : ٣٤٣ .
- ٤- .كذا ، صحيح : مطعون با ظاء .

و بناء گنبد حضرت فاطمه معصومه ، و ابیاتی از مرحوم خاقان خلد آشیان ، و بناء گنبد حضرت عبدالعظیم ، و توسعه آن ، و اشاره ای به عمارات جدیده با آنچه تعلق دارد تماماً ، و قصیده ای از جامع اوراق در مدح حضرت عبدالعظیم ، و حضرت اقدس همایون ، و حسن عمارت جدیده در این زاویه مقدسه . *تَوْصِيَةٌ لِمَنْ لَهُ التَّوَلِيَةُ* : در بیان تولیت و معنی ولایت است ، و رفعت مقام متولی و آداب متولی ، و خدماتی که سزاوار است به این آستانه کند از (۱) عرفان و غیره ، و دوازده ثمره که بر تولیت جناب امین السلطان مترتب است : ثمره اول : در دفع کسانی که حیف و میل می کردند اموال مردم را و به بست می آمدند. ثمره دوم : دفع کسانی که شرب خمر در زاویه مقدسه می نمودند . ثمره سوم : دفع دزدهایی که به جوار حضرت عبدالعظیم می آمدند . ثمره چهارم : دفع زوانی و فواحشی که مجاور آن بزرگوار بودند . ثمره پنجم : در حسن تسعیر غلات و حبوبات در جمیع اوقات . ثمره ششم : در تعیین املاک موقوفه که متروک شده بود . ثمره هفتم : در مواظبت به زیارت آن جناب و تبعیت اجزاء سلطنت و رسیدگی به کارهای مردم . ثمره هشتم : در سهولت مراکب اجاره از طهران به حضرت عبدالعظیم و در مراجعت . ثمره نهم : در تعیین کشیکهای متعدده و تعیین غذاها برای نهار و شام . ثمره دهم : آبادی دهات نزدیک حضرت عبدالعظیم . ثمره یازدهم : آبادی و بناء مدرسه عالیہ امیتیه در جوار حضرت . ثمره دوازدهم : تکایا و حسینیه هائی که در محلات این قصبه رفیعہ ساخته اند و مصارفی که معین فرموده اند .

وفات: صاحب «جنه النعیم» در طلوع فجر روز جمعه ۲۱ ربیع المولود (۱) ۱۳۱۳ هجری قمری در مشهد مقدس رضوی به مرض استسقاء دار فانی را وداع گفت، و به روح و ریحان دائمی شتافت، و مطابق وصیت خودش، در بقعه شیخ بهائی که در جوار بارگاه رضوی معروف است مدفون گشت. مدت عمر بابرکت این عالم، ۵۸ سال بود. در مکارم الآثار (۲) می گوید: وی در شاه نشین غربی بقعه شیخ بهائی دفن شده و اثر قبرش از زمین نمایان نیست لکن سنگ لوحی بر دیوار بالا سر او نصب است. کجوری هنگام تألیف جنه النعیم (سال ۱۲۹۵) در سن چهل سالگی بوده، چنانچه در مقدمه عربی کتاب می گوید: انی مع فناء الانیه عمرت أربعین سنه. . . وی در ۱۷ محرم سال ۱۳۱۳ به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام از تهران راهی مشهد شده و پس از اقامتی دو ماهه در همانجا درگذشت. برادرش در زبده المآثر چنین می گوید: العجب کل العجب! با وجود محبوبیت نزد رجال ملت و اولیای دولت و مطاعیت بر اهل مملکت چنان جذبات ربوبیت جذبش نمود که در هفدهم شهر محرم که ایام عزا و تعزیت بود از خدمت به شریعت، عازم قرب رحمت حضرت الوهیت گردید، ندای منادی حق را به گوش دل شنید، و هر چه عیون ملت و ارکان دولت مذاکره موانع و تذکار روادع می کردند و مقتضیات انصراف و موجبات انحراف را نقل می نمودند به سبب حدیث صدقٌ تحدیث «حب الوطن من الإیمان» جلوه محبوبیت ارض خراسان که «روضه من ریاض الجنه» است نزد آن زبده اهل ایقان بیشتر می گردید و دو چندان از میل ملتسمین شوق مسافرت و عشق زیارت زیادتر می شد. آخر الامر فرمود: خداوند از استخاره «جنات تجری من تحتها الأنهار»

روح و ریحان هفدهمدر اقوال مجتهدین که از جلالت قدر حضرت عبدالعظیم ذکر فرموده اند ده نفر از ایشان را یاد کرده و می نویسد: اول: مرحوم صدوق است. دوّم: مرحوم صاحب بن عباد است. سوّم: صاحب کتاب «عمده الطالب» است. چهارم: مرحوم سید مرتضی و شرحی از مقامات و زحمات او است. پنجم: مرحوم شیخ حر عاملی است. ششم: از یکی از کتابهای رجال است. هفتم: مرحوم میر داماد است، و آنچه در «رواشح سماویه» فرمود، و بیانی در توثیق حضرت عبدالعظیم است و معنی آن، و عدم توثیق علماء اعلام مرحوم صدوق را از برای احترام. هشتم: مرحوم مجلسی علیه الرحمه است. نهم: سید فاضل سید شدم حسینی در کتاب «لبّ الألباب». دهم: صاحب کتاب «منتقله الطالبیه» است.

روح و ریحان هیجدهمدر شرح حال سید جلیل امامزاده حمزه موسوی است، و اختلافی که در عدد اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام است، و در اینکه اولاد آن جناب سه قسمند، و نسب مرحوم سید مرتضی که منتهی به آن جناب می شود، و حکایتی از مرحوم سید مرتضی، و ساداتی که در ولایات نسبشان به آن بزرگوار منتهی است، و نسب مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی، و مجملی از حال وی، و آنچه از انساب خود در کتاب «مطالع الانوار» مرقوم فرمود،

۱- اینگونه به قلم برادر کجوری مسطور است، در مکارم الآثار ۵/۱۴۸۹ چنین آمده: او در شب آدینه بیست و یکم ماه ربیع الآخر ..

۲- مکارم الآثار ۵/۱۴۸۹.

و بیان صاحب کتاب «عمده الطالب» در حق جماعت کویّیه، و اختلافی که در حقّ امامزاده حمزه است، و امامزادگانی که موسوم به حمزه اند و به ری و شهرهای دیگر آمدند و مدفونند، و شرح نسب سلاطین صفویّه که از پدر از شیخ صفی الدین منتهی به موسی بن جعفر علیهما السلام است و از طرف مادر به حضرت علی بن الحسین می رسد، و نقل اجمالی از مرحوم شاه طهماسب، و زیارت کردن حضرت عبدالعظیم را، و عمارت طهران و آبادی این حدود به واسطه مزار حضرت امامزاده حمزه، و زیارت نامه ای از جامع اوراق است.

روح و ریحان نوزدهمدر احوال امامزاده عبدالله ایض است بین طهران و مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و شرحی از حالت آن بزرگوار و اجداد کرامش تا حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، و زیارت نامه ای از جامع اوراق.

روح و ریحان بیستمدر شرح حال سید شریف قاضی صابرونکی که بالای قریه یوسف آباد است، و زیارت نامه ای از جامع اوراق است.

روح و ریحان بیست و یکمدر شرح حال امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است، و شرح احوال آبا و اجداد آن جناب تا زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، و زیارت نامه ای از جامع اوراق.

روح و ریحان بیست و دویمدر شرح حال امامزادگانی که به ری آمده اند از کتاب «منتقله الطالبیه» که مؤلف آن

تألیفات و اعظ تهرانی تألیفات زیادی بجا مانده است. گرچه بعضی از این تألیفات هنوز بچاپ نرسیده و حتی از نسخه خطی آنها اطلاعی در دست نیست، ولی با معرفی این آثار، امیدواریم زمینه ای برای معرفی و احیاء آثار کجوری فراهم گردد. ۱. آداب واعظ و متعظ و آمر و مؤتمر این رساله، در عداد تألیفات واعظ تهرانی ذکر نشده ولی در جنه النعیم، بدان تصریح نموده و می گوید: خداوند به این داعی عاصی گناهکار توفیق دهد تا آنچه بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید خود نیز اقدام کند، ان شاء الله تعالی رساله ای که در آداب واعظ و متعظ و آمر و مؤتمر نوشته ام شاید قدری مطالعه کرده زمان خواندن و گفتن اثری در نفس خود حاصل شود (۱). ۲. ارائه الطریق فیمن یؤمّ البیت العتیق رساله ای است مختصر در یک هزار و پانصد بیت، در معنای حج و اعتقاد صحیح (۲). ۳. الاسرار فی کیفیه الاسفار رساله ای است مختصر (۳). ۴. اشعار امام صادق علیه السلام بدین رساله در سلسله تألیفات کجوری اشاره ای نشده، ولی خود وی در جنه النعیم بدان اشاره کرده و می گوید: از اشعار انشائی و انشادیه حضرت صادق علیه السلام بسیار در کتب اخبار یافته ام

ابراهیم بن عبد است، و عبارات آن کتاب را بعینها نقل می نماید. تشجیر امامی: در شجره جناب امام جمعه طهران، و بیان امامت جمعه و جماعت از مرحوم مجلسی و انتقال به این خانواده، و شرح حال مرحوم میرزا ابوالقاسم و جناب آقای صدر العلماء.

روح و ریحان بیست و سومدر شرح احوال نه نفر از مجتهدین و علمائی که در اطراف حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون شده اند: اول: در شرح حال مرحوم صدوق است مشروحاً، و القاب بعضی از قدماء علماء و مصنفات مرحوم صدوق، و شرفیاب شدن خدمت امام عصر علیه السلام، و حفظ و ضبط و دیانت آن مرحوم، و حدیث شریفی در جهت اختلاف شیعه و روایات و فضل زراره بن أعین، و بیان نبش قبر مرحوم کلینی، و ظهور جسد مرحوم صدوق علیه الرحمه. دوم: در تعیین قبر مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی است که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است، و اشاره به جلالت قدر وی. سوم: شرحی از علماء درشت و عبدالله بن جعفر دوربستی. چهارم: در شرح حال عبدالرحمان بن قبه. پنجم: در شرح حال مرحوم یعقوب بن اسحاق کلینی است، و تحقیقات کثیره ای که در «کلین» شده است، و علمائی که به «علان» در کتب رجال معروف شده اند، و حدیث مشهور «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ . . .» الی آخره، و آنچه ابن اثیر تا رأس مائه خامسه نوشته است از هر طبقه، و فضل کتاب «اصول کافی»، و مؤلف آن صاحب ترجمه، و فرمایش علامه مرحوم. ششم و هفتم: در شرح حال کسائی و محمد بن حسن شیبانی و جملتی از امورشان. هشتم: در شرح حال علی بن احمد بن علی خراز رازی است.

۱- جنه النعیم: ۳۰۳۳۰۲.

۲- ذریعه ۴۰۶/۱/۴۰۷.

۳- ذریعه ۲/۳۸ ش ۱۴۷.

نهم: در شرح حال مرحوم والد جامع اوراق است که در جوار مقبره مرحوم آقا مدفون است. لطف و لطافت: در عذوبت آب و هواء مملکت ایران، و تحدید ایران و مالیات وی، و تربیت این مملکت به توسط حضرت سام بن نوح علیه السلام، و علماء و حکماء و اطباء و شعراء و محدثین و نسائین و روای احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام که از ری برانگیخته شده اند می نویسد، و شرح احوال علمائی که از اهل ری و برخی معاصرین این زمان بوده اند و وفات کرده اند و در اماکن شریفه مدفونند، و شرح حال مرحوم شیخ سدید الدین محمود حمصی رازی، و شرح حال مرحوم سید مرتضی رازی که غیر از مرحوم سید مرتضی علم الهدی است، و شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی، و مرحوم شیخ محمد حسین صاحب کتاب «فصول» اخوی ایشان، و جناب حاجی شیخ محمد باقر ساکن اصفهان، و اسامی جمعی از علماء، در شرح حال مرحوم حاجی میرزا مسیح طهرانی، در شرح حال مرحوم حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی، در شرح حال مرحوم شیخ عبدالحسین معروف به طهرانی و خدماتی که در اسلام کرده اند، در شرح حال مرحوم شیخ حاجی ملا هادی طهرانی مشهور به مدرس، در شرح حال مرحوم میرزا ابوالقاسم طهرانی که مدرس مدرسه خان بودند، در شرح حال مرحوم حاجی شیخ محمد طهرانی، در شرح حال مرحوم حاجی ملا محمد جعفر معروف به چالمیدانی.

روح و ریحان بیست و چهارمدر منامات و جهت خواب دیدن و فوائد و اقسام آن، و خواب دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و دو خواب که راجع به حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، با تعبیر آن به تفصیل، و کرامت باهره که جناب آقا جمال بروجردی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام خود دیده اند، و صورت آن را فرستاده، بعینها ثبت شد.

خاتمهدر تقریضات و ماده تاریخ کتاب ، و آنچه در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام جمعی از اهل فضل و علم فرموده اند ، و قصیده عربیه از جامع اوراق ، با دو رباعی عربی و فارسی ، و صورت املاک و اعیان موقوفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، با اسامی خدام ، و آنچه از منافع آنها حاصل می شود . تَمَّ بِالْخَيْرِ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَذَا الْكِتَابَ وَسَائِرَ مَا كَتَبْنَاهُ حِجَّةً لَنَا لَا عَلَيْنَا ، انه هو الملك الغفور .

M۳۲۳_T۱_File_۴۶۱۲۰۴۳

بسم الله الرحمن الرحيم می دانم از این تاریخ هدایا و تحف دوستان برای این بنده کثیر العصیان عیوب واضحه و اغلوطه فاضحه این کتاب است ، رَحِمَ اللهُ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي لِيَكُنْ بِي جِهَتْ رَفْعِ زَحْمَتٍ بِأَكْمَالِ ذَلَّتْ مَعذِرَتِي مِي خَوَاهِمِ بِي سَهْ كُونِهِ : أَوْلَا: العَفْوُ عَنِ الْمُجْرِمِ مِنْ مَوَاجِبِ الْكُرَمِ ، وَقَبُولُ الْمَعِيدِرَةِ مِنْ مَحَاسِنِ الشَّيْمِ ، وَمَنْ أَعْجَبَ بِكِتَابِهِ اسْتَعْنَى عَنْ صَوَابِهِ ، وَمَنْ نَسِيَ زَلْلَهُ اسْتَعْنَى عَنْ زَلَلِ غَيْرِهِ . عَنْ الْبُرْدَةِ : لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي حِينَ يَقْسِمُ مُمَهَاتَاتِي عَلَى صَاحِبِ الْعِضِيَانِ فِي الْقَسَمِ مِثْلَانِيَا : اَيْنِ مَجْمُوعِهِ پيش از ورود [به] مطبعه چاپ بسيار موجز و مختصر بود ، بعضی از زوائد ملحقه و شواهد ملهمه نداشت ، جمعی از علماء اخلاء و فضلاء اجلاء خواهش کردند در مطالب این کتاب توسعه داده شود ، و این اجمال تفصیلی پیدا کند ، تا خوانندگان بهره بیشتر و بهتر یابند ، بناءً علی هذا در حین انطباع این مجموعه فوایدی فریده و فرائدی مفیده ضمیمه نمود ، و برای آنکه مطبعه موجوده تعطیل نشود بتعجیل صورت آن را استنساخ می نمودند و از چاپ بر می آوردند ، و در تصحیح آن هم استمداد از شخص خارج نمی شد ، و آن که متصدی این چاپ ابتداءً بود تصرفات ما لا یَرْضَى صَاحِبُهُ می نمود ، عَجَالَةً مستدعی است اگر علاوه از اغلوطه خیالیه اغلاط واضحه از اسقاط حروف و الفاظ و عبارات و کلمات پیدا شود و به نظر آید ، البته ناشی از سهو و نسیان است که به مثابه طبیعت ثانویه از برای هر انسان بدانند ، چنانکه گفته اند :

، و آغاز چاپ آن روز چهارشنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۱ بوده است . با فوت مؤلف در سال ۱۳۱۳ طبع آن متوقف گشته ، و بالاخره شب ۱۸ شعبان ۱۳۱۸ توسط برادر مؤلف چاپ آن به پایان رسیده است . شیخ محمد واعظ طهرانی مشهور به سلطان المتکلمین ، برادر مؤلف ، شرح حال وی را در آخر این کتاب درج نموده است به نام «زبده المآثر والمفاخر فی ترجمه مولانا الحاج ملا- محمد باقر» در دهه اول از ماه هفتم سال ۱۳۱۸ . در زبده المآثر در تعریف از خصائص فاطمیه می گوید : نتیجه زحمات چهل ساله در تفسیر و اخبار ، و ثمره خدمات صادقانه در احادیث و آثار ، از این صحیفه منیفه و نسخه نفیسه نسبت به دیگر مصنفاتش مثل کتاب سبحانی و سحاب رحمانی و جنت ثانی و حیات جاودانی است ظاهراً . الفاظه درر اغنت بحلیتها اهل الفضائل عن حل و عن حلل کم فیه من حکم بالحق محکمته حی القلوب و من حکم و من مثلتا اینکه می گوید : ولی صد حیف که موت واجل مهلت نداد به شخص اعزّ اجلّش تا تألیف این کتاب را به نهایت رساند و آنچه در خواطر گذرانیده به منصّه ظهور کشاند . . توضیحات بیشتر درباره این کتاب را در ذریعه بخوانید (۱) . ۱۳ . خطوات الشیطان فی خطرات الانسان فارسی است در هجده هزار بیت در چند باب و فصل ، مربوط به اثبات وجود جن و تسویلات شیاطین و شبهات آنها و دیگر امور مربوطه . تألیف این کتاب ناتمام مانده است (۲) . ۱۴ . دیوان اشعار بنا به گفته واعظ طهرانی در اوائل خصائص فاطمیه ، این دیوان مشتمل بر بیست هزار بیت می باشد مشتمل بر قصائد و مثنوی هایی به فارسی و عربی (۳) . روح و ریحان = جنه النعیم و العیش السلیم چنانچه اشاره کردیم ، جنه النعیم در بعضی از منابع به نام « روح و ریحان » نامیده شده است .

بیت لَقَدْ نَسَيْتُكَ وَالنَّسِيَانُ مُعْتَفِرُونَ اَوَّل نَاسٍ اَوَّل النَّاسِ ثَالِثًا : خوب است بر کتب موجوده معاصرین بنگرند که تا کنون کتابی صحیح و مصون از اغلاط خطاً و طبعاً غالباً دیده نشده است ، پس تجاوز از اغلاط این کتاب را تجویز نمایند و عفو فرمایند ، خصوص علاوه از تراکم هموم و تهاجم غموم که مانع فکر فاتر و نظر قاصر این عبد عاثر در این مدت ممتده بوده است ، پیش از اختتام این کتاب و استخلاص از چاپ زیارت بیت الله الحرام ، و تقبیل عتبه جناب سید اناام علیه الصلوه والسلام ، و شرفیابی مکان کریم قدس جلیل ، و آستانه مبارکه حضرت خلیل ، و حضور مراقد انبیاء عظام فخام علیهم من الصلوات از کیهان منظور آمد ، از این جهت یکسال چند جزو آن معطل ماند ، فَلَلهُ الْحَمْدُ وَلَهُ الشُّكْرُ وَالْمِنَّهُ مِنْ هَذِهِ النُّعْمَةِ الْجَسِيمَةِ که عمری باز آمد مطبع این اوراق به نحو مطبوع انجام گرفت و مقصود حاصل شد و دیگر زبان عذر خواهی ندارد ، و این دو بیت مولوی را به هر نحوی که خوانندگان این کتاب بفهمند شاید : بیت آب جیحون را اگر نتوان کشیدهم به قدر تشنگی باید چشید* * * إِنَّ شَيْئاً كُلهَ لَا- يُدْرِكُ كَاعْلَمُوا أَنْ كُلهَ لَا- يُتْرَكُخوب است این بیت را هم بنویسم : المِنَّهَ لَهِ که هوای خوش نوروز باز آمد و از جور زمستان برهیدیم خلاصه یکی از دوستان صمیمی داعی این ابیات را در حسن اسلوب این کتاب هدیه فرستاد : نَظَرْتُ إِلَى ذَاكَ الْكِتَابِ بِنَظَرِ هَبِيعِينَ مِنَ الْانصَافِ حِينَ كِتَابَتِي رَأَيْتُ كَجَنَاتِ النَّعِيمِ حَيْدِيَقَهُمَنْ الْوَرْدِ فِيهَا مَا أَقْتَضَتْهُ إِرَادَتِي سَمَّمْتُ نَسِيمَ الْفَيْضِ مِنْ صَفْحَاتِهَا وَرَوْحاً وَرِيحَاناً عَلَى قَدْرِ حَاجَتِي وَجَدْتُ عَلَى أَعْصَانِ الْخُرُوفِ نُقَاطَهَا حَمَامَاتٍ تَوْفِيقٍ بِسَجْعِ الْهَدَايَةِ كَأَنَّ عَلَى مَجْرَى السُّطُورِ مِدَادُهَا وَرَاشِحُ فَيْضٍ مِنْ سِيحَابِ الْعِنَايَةِ لَعَمْرُكَ أَنِّي قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكُمْ سَوَى ذِكْرِكُمْ بِالْخَيْرِ لَيْسَ حِكَايَتِي * * * اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعِيَابِينَ وَآخِطْنِي مِنْ شُرُورِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مؤلفه حاجی ملا باقر

١- ذریعه ١٧٣/١٧٤٧ ش ٩٠١ .

٢- ذریعه ٧/٢٠٧ ش ١٠١٦ .

٣- ذریعه ٩/١٢٢ ش ٧٤٥ ، مكارم الآثار ٥/١٤٨٩ .

۱۵. السراج الوهّاج فی العروج والمعراج رساله ای است فارسی در معراج جسمانی و روحانی و عقلانی ، با ذکر ادله عقلیه و نقلیه در پانزده هزار بیت (۱). ۱۶. سبل الفجاج فی المنازل و مواقف الحاج رساله ای است مختصر (۲). ۱۷. شجره صابریه در شرح حال و شجره نامه سید شریف نسابه ، امامزاده قاضی صابر وَنکی . این رساله فارسی با اینکه منتشر شده ، ولی برادر کجوری در رساله ای که در شرح حال ملا محمد باقر نگاشته نامی از آن به میان نیاورده است . علامه تهرانی آن را ذکر کرده و به نقل از مؤلف در آغاز خصائص فاطمیه می نویسد : کتاب مذکور به درخواست مستوفی الممالک در سه هزار بیت نگاشته شده است (۳). در آغاز روح و ریحان بیستم از کتاب جنه النعیم می خوانیم : سابقاً به مدد توفیق رساله موسوم به « شجره صابریه » در احوال این امامزاده جلیل که مدفون در قریه ونک است از قرای طهران به طریق بسط عرض کردم ، و بحمد الله تعالی مطبوع اهل علم و فضل و خبر گردید (۴). ۱۸. شرح توحید مفضل (بطریق مفصل) شرحی است بر حدیث مفصلی در توحید و اثبات صفات الهی و عجائب مخلوقات که حضرت صادق علیه السلام بر مفضل انشاء کرده است . بنا بر تصریح کجوری در آغاز خصائص فاطمیه ، این کتاب به گونه ای تفصیلی نگاشته شده و حاوی سی مجلس است با عناوین « یا مفضل » ، و در بیست هزار بیت (۵). ۱۹. الشمائل العلویه والخصائل المرتضویه کتابی است فارسی در فضائل و اوصاف و کمالات حضرت امام عصر مهدی منتظر عجل الله

۱- ذریعه ۱۲/۱۶۳ ش ۱۰۹۱ .

۲- نام این کتاب در زبده المآثر آمده و علامه تهرانی نیز در ذریعه ۱۲/۱۳۴ ش ۱۳۵ ۹۱۳ توضیح بیشتری درباره آن نداده است .

۳- ذریعه ۱۳/۳۱ ش ۹۹ .

۴- جنه النعیم : ۴۹۳ .

۵- ذریعه ۱۳/۱۵۴ ش ۱۵۵ ۵۲۵ .

فرجه الشریف ، و مشتمل بر اشعاری در اوصاف حضرت از رأس تا قدم ، که قبل از جنه النعیم تألیف شده و واعظ تهرانی بدان اشاره کرده و می گوید : این بنده در مجموعه موسومه به شمائل علویه و فضائل مرتضویه این مطلب را به نحو اوفی بسط داده ام (۱). این کتاب در هشت هزار بیت می باشد (۲) . ۲۰ . عریضه التوسل وذریعه الترشیل رساله ای است به فارسی و مختصر در آداب توسل به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و روش عریضه نگاری خدمت حضرتش (۳) . ۲۱ . المنتخب فی شرح دعاء الرجب این کتاب که در پنج هزار بیت است شرحی است بر دعای رجب «اللهم إني أسألك بمعانی جمیع ما یدعوک به . .» که عده ای از فضلاء نیز آن را استنساخ نموده اند (۴) . ۲۲ . المنظومه السامیه فی الحجّه الحسامیه رساله ای است مختصر و منظوم دارای هزار و پانصد بیت در احکام حج ، که کجوری آنرا در راه سفر به مکه معظمه سروده است (۵) . ۲۳ . منیر القلب و مبیر الکرب منظومه ای است دارای دو هزار بیت در معنای وسواس و شناخت و درمان آن و دعاهاى مربوط بدان (۶) . ۲۴ . نوروزیه رساله ای است در هشت هزار بیت به زبان فارسی درباره عید نوروز ، و در آن به ردّ میر مخدوم

۱- جنه النعیم : ۲۳۳ .

۲- ذریعه ۱۴/۲۱۹ ش ۲۲۰ تا ۲۲۷۵ . در مصفی المقال ، ستون ۸۶ در اشتباهی چاپی نام کتاب «الشامل العلویه» ثبت شده است .

۳- ذریعه ۱۵/۲۶۰ ش ۱۶۸۴ .

۴- ذریعه ۲۲/۴۲۰ ش ۷۶۹۷ .

۵- ذریعه ۲۳/۱۱۳ ش ۸۲۵۷ .

۶- ذریعه ۲۳/۲۱۲ ش ۸۶۶۷ .

صاحب «نواقص الروافض» که در آن عید غدیر و نوروز را انکار کرده بود پرداخته است (۱). ۲۵. نهج الحجج فی مناسک الحج (۲) در مناسک و آداب حج بگونه ای مفصل در چهل هزار بیت، مشتمل بر دو مجلد: ۱ آداب خروج برای حج تا ورود به مکه. ۲ مناسک و احکام و اسرار اعمال حج و تعداد منازل خاکی و آبی مدینه و بیت المقدس در فلسطین و فواصل آنها (۳). ۲۶. هدایه المرتاب تألیف این کتاب بپایان نرسیده و حدود شش هزار بیت از آن آماده بوده است چنانچه در آغاز خصائص فاطمیه بدان تصریح کرده است (۴). *** همچنین مرحوم کجوری مازندرانی، بنا داشته رجال و ثقات ری را تألیف کند که ظاهراً موفق بدین مهم نشده است. وی پس از بیان تعدادی از علما و بزرگان ری می گوید: و اگر خداوند داعی را توفیق دهد شاید بتواند احوال هر یک را فرداً فرداً در کتابی علی حده جمع کند که رجال ری و ثقات از وی درست شناخته بشنوند و شناسایی این اشخاص باعث مزید معرفت و قوت ایمان ایرانیان سیما سکنه طهران شود (۵).

بسم الله الرحمن الرحيم أجملُ الثناء عندَ اللهِ حمدُهُ، وَأَفْضَلُ الْوَرَى مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ، وَأَكْمَلُ الْبَرِيَّةِ عَلِيُّ وَثِيَّةٌ وَمُعْتَمِدُهُ، وَ الصَّلَوهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا مَا بَقِيَ وَجْهُهُ وَتَعَالَى جَدَّهُ. و بعد: إِنِّي قَدِمْتُ عَلَى رَبِّي الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ وَالْجَنَّةِ النَّعِيمِ، وَسَيَقَانِي مَاءٌ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمِ، وَحَيَانِي بِرُوحِ الْحَيَوِهِ وَرِيحَانِ التَّسْلِيمِ، وَقَالَ: أَدْخُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْزَنَّاها لِأَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ وَالتَّكْرِيمِ، «وَأَنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَمَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۶)، فَأَمَرَنِي بِالِاجْتِنَاءِ مِنْ طَلْعِهَا هَضِيمِ (۷)، وَالِالْتِقَاطِ مِنْ دُرِّهَا النَّظِيمِ، لِلْإِهْدَاءِ بِحَضْرَةِ زَائِرِ الْحَمِيمِ وَ مُجَاوِرِ الْمُتَقِيمِ، كَمَا أَوْزَتْ لِعِيدُوهُ الْجَحِيمِ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ الْعَظِيمِ: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ» (۸) الَّذِي يَشْرَبُ شُرْبَ الْهِيمِ (۹). و بعد: در زمان خجسته اوان حضرت سلطان الملوک و مَلِکُ السُّلَاطِينِ وَ أَعْظَمُ أَفَاخِرِ الْخَوَاقِينِ، حَامِي إِيْمَانِ وَ حَوْزِهِ مَذْهَبِ اثْنَا عَشَرَ، وَ مَا هَدَى مَهَادِ إِيْمَانِ وَ أَمَانِ مِنْ نَوْعِ بَشَرٍ، مَلِکٌ إِذَا ضَاقَ الزَّمَانُ بِأَهْلِهِنْجَلًا تَوَسَّعَ فِي الْمَكَارِمِ وَانْفَسَّحَ تَكْبُو السَّحَابِ إِذْ تُجَارَى كَفْهَفِي الْقَفْرِ أَنْ يَزْعَى الْغَزَالِ إِذَا سَنَخَ كَمْ مِنْ حَطِيبٍ ذَاكِرٍ غَيْرِ إِسْمِهِلْمَا تَنَحَّخَ قَالَ مِثْرَهُ تَنَحَّسُلْطَانُ مَمَالِكِ الْعَالَمِ، وَأَعْظَمُ مَلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، مَالِكٌ رِقَابِ الْجَبَابِرَةِ بِالسُّطُوهِ الْقَاهِرَةِ، وَ مَمَّهْدُ

۱- ذریعه ۲۴/۳۸۲ ش ۲۰۵۲.

۲- در ذریعه: الحاج.

۳- ذریعه ۲۴/۴۱۵ ش ۴۱۶ ش ۲۱۸۱.

۴- ذریعه ۲۵/۱۹۱ ش ۲۰۶.

۵- جنه النعيم: ۵۲۳.

۶- زخرف: ۴.

۷- اشاره به آیه شریفه « وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَتْهَا هَضِيمٌ » (شعراء: ۱۴۸).

۸- دخان: ۴۳ ۴۴.

۹- اشاره به آیه ۵۵ سوره واقعه: « فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ».

خصوصیات جنه‌النعمیم (روح و ریحان)

خصوصیات جنه‌النعمیم (روح و ریحان) «جنه‌النعمیم» یا «روح و ریحان» فرهنگواره ای است شیعی در بیان تاریخ و اعتقادات شیعه و انساب آل ابی طالب؛ زیرا جز آنکه نام کتاب گویای آن است، مؤلف علاوه بر بیان احوال و تاریخ حضرت شاه عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در صدد بیان یک دوره معارف شیعی و شناساندن سادات عظیم الشأن است. سیری کوتاه در بیست و چهار روح و ریحان کتاب که عناوین ابواب آن هستند و خاتمه آن، ونگاهی به فهرست جزئیات، نشانگر این موضوع است. البته در این مقام از بیان تفصیلی روح و ریحانها خودداری می‌کنیم، چون با توزّقی مختصر، عناوین پیش روی خواننده گرامی می‌باشد، لکن به بررسی بعضی از نکات کتابشناختی می‌پردازیم:

نام کتاب: واعظ تهرانی، مؤلف این اثر ارزشمند، از کتاب خویش در مواضع مختلف به نامهای مختلف ولی مشابه یاد کرده، آنچه در بین همه این اسماء مشترک است «جنه‌النعمیم» می‌باشد که گاهی بطور مطلق بدان استناد کرده، ولی تتمه عنوان به گونه‌های مختلف یاد شده است. مثلاً در آغاز کتاب که فهرست کلیات آن را درج کرده می‌گوید: فهرست کلیات این کتاب که موسوم به «جنه‌النعمیم» است. و در مقدمه نیز بهمین گونه: این کتاب باهر و سحاب ماطر، و فهرست بدیع و دفتر منبع، که به نام «جنه‌النعمیم» و در ستایش ابوالقاسم حضرت عبدالعظیم است. . ولی در پایان مقدمه عربی کتاب می‌گوید: سمیتها بجنه‌النعمیم والعیش السلیم فی احوال مولانا عبدالعظیم.

أَسَاسِ الْعَظْمَةِ بِالسَّلْطَنَةِ الْبَاهِرَةِ، ظَلَّ اللَّهُ مَلَائِكُ سِپَاهِ، السَّلْطَانِ بْنِ السَّلْطَانِ بْنِ السَّلْطَانِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ . هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَيْ النَّوَاحِي أَيْتَهْفَلُجَّتُهُ الْمَعْرُوفُ وَالْجُودُ سَاحِلُهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي كَفِّهِ غَيْرُ نَفْسٍ هَلْجَادَ بِهَا فَلَيَقَّ اللَّهُ - سَيَأْتِلُهُ (۱) أَيْدِ اللَّهِ دَوْلَتَهُ، وَأَيْدِ سَطْوَتَهُ، وَأَعَزَّ أَنْصَارَهُ، وَضَاعَفَ اقْتِدَارَهُ، مَعَ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَالْبِرِّ وَالْإِيمَانِ . این کتاب باهر و سحاب ماطر، و فهرست بدیع و دفتر منبع، که به نام «جنه‌النعمیم» و در ستایش ابوالقاسم حضرت عبدالعظیم است، و در مسجد شجره قدیم ری چون دُرّ مکنون مدفون می‌باشد، و ثواب زیارتش مانند زیارت امام شهید سعید مظلوم است، این خادم اهل ولاء و ذاکر محافل بکاء، زشت کار مقصر و شرمسار قاصر، محمّد باقر بن مرحوم آخوند ملا محمد اسماعیل کجوری اصلاً و طهرانی مولداً، چندی که رخ بر آن آشیان عرش بنیان سود، توسط پاکان دین خدمتی خجسته مسألت نمود، تا مایه افتخار و از آن عاقبت کار استوار شود، پس مسؤول این بنده مقبول شد و دعوتم مستجاب گردید، توقیعی رقیع بر حفظ این وجیزه و ضبط این درر عزیزه از ظهر مهر شیم دریافت که این خدمت لائق و این منصب فائق، و اقبال عالی اقصی الاعالی است، پس مدتی متمادی هر قدر در زاویه عزلت خزیدم، و برای تحصیل فرصت خلوتی گزیدم، مجالس ذکر ایام و سال باعث تشّت خیال شد، باز بدان دربار فیض آثار و مزار کثیر الأنوار التجاء آورده مدد خواستم، و از مطالب و مآرب دنیویه خویش به قدر مقدور کاستم، در تمام شب خود را با کتب انساب و احادیث مأنوس نمودم، و در تمام روز به کسب احکام مسائل حلال و حرام مشغول شدم، تا این نامه نامی و صحیفه گرامی مملو از اخبار و محشو از اسرار

۱- اشعار را ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ۶۶/۶۰ نقل کرده ، بیت اول آن نیز در بحارالانوار ۱۰۷/۱۱ نقل شده به همراه این بیت : تَعَوَّدَ بَسَطَ الكف حتى لو أَنهَارَاد انقباضاً لم تطعه أَنامله

در اواخر مقدمه فارسی آن می گوید: این کتاب را موسوم به جنه النعیم فی احوال عبدالعظیم علیه السلام والتکریم نمودم (۱). عنوان کتاب نیز قبل از شروع آن، با خطی درشت چنین درج شده: هذا کتاب جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید الکریم والمحدث العظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام والتکریم. *** در بعضی از منابع این کتاب به نام «روح وریحان» نامیده شده است. البته به مضمون آیه شریفه «فروح وریحان و جنه نعیم» مؤلف نظر بدان داشته و عناوین فصول کتاب را روح و ریحان قرار داده است. در مقدمه فارسی همین کتاب می گوید: و به مضمون بلاغت مشحون «فَرُوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِیْمٍ» آن را به عدد ساعات ایام و لیالی به بیست و چهار روح و ریحان معطر و مطیب ساختم. . . بنابراین «روح و ریحان» خالی از وجه نیست، ولی مؤلف، کتابش را بدین نام مسما نموده است. نکته دیگر آنکه ملا محمد اسماعیل فدائی کزازی اراکی در گذشته ۱۲۶۳ هجری از علمای مهم عصر خویش، کتابی به عربی با عنوان «جنات النعیم فی احوال سیدنا الشریف عبدالعظیم» نگاشته است (۲). این کتاب در سال ۱۲۳۰ ه ق تألیف شده و شامل یک مقدمه و هشت فردوس و یک خاتمه می باشد. گرچه واعظ تهرانی در هیچ جای کتابش از وی نامی نبرده، ولی با توجه به تقدم آن کتاب (۳) و موضوع و ابوابش، بعید نیست کجوری آن کتاب را دیده و از آن بهره برده باشد، و حتی نام کتاب

-
- ۱- ناگفته نماند: مؤلف کتاب خود را سراسر نعمت می داند از آنجا که جایی در بیان انواع جنتها می گوید: اما جنت نعیم گویند برای کثرت نعمت اوست کقولہ: (فَرُوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِیْمٍ) (واقعه: ۸۹. بنگرید به: جنه النعیم: ۲۷۰).
 - ۲- در باره شرح حال وی بنگرید به: اعلام الشیعه، قرن ۱۳ ص ۱۳۱.
 - ۳- که در سال ۱۲۳۰ تألیف شده، ولی تألیف کجوری مربوط به سالهای ۱۲۹۵ و پس از آن می باشد.

را نیز با توجه بدان تألیف برگزیده باشد با تفاوتی در انتخاب عنوان ، چون عنوان آن کتاب «فردوس» است و عناوین ابواب کتاب حاضر «روح و ریحان» . مباحث فردوسها نیز با مباحث مؤلف نزدیک است (۱). از طرفی دیگر ممکن است کجوری کتاب فوق را ندیده باشد به دو وجه : الف وی از ذکر مصادری که از آنها نقل می کند ابایی ندارد و عادتش بر ذکر مأخذ است نه کتمان آن . ب بنا به نقلی ، در جنات النعیم فدائی شصت روایت از حضرت عبدالعظیم در فردوس هشتم وارد است و حال آنکه در جنه النعیم کجوری ۵۷ روایت نقل شده ، یعنی کمتر از آنچه در کتاب سابق ذکر شده ، و اگر این کتاب نزد وی بود اقلأ همان تعداد را نقل می نمود خصوصاً اینکه کجوری ، قبل از نقل روایات ، در پی تألیف شیخ صدوق در این باره بوده و آنرا نیافته ، لذا بناچار احادیث را از کتب اربعه و دیگر کتابهای حدیثی جمع آوری نموده است . وی در آغاز روح و ریحان یازدهم می گوید : و هر قدر داعی ساعی شدم آن کتاب را اخبار عبدالعظیم علیه السلام تألیف شیخ صدوق تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم ، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم . . تا اینکه می گوید : و اشهد الله و کفی بذلک شهیداً بقدر مقدور از جمع هر یک از این احادیث غفلت نوردیدم .

سال تألیف : مؤلف در سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۷ به تألیف کتاب مشغول بوده و چاپ آن تا سال ۱۲۹۸ بطول انجامیده است . معظم تألیف کتاب به اعتقاد نگارنده در سال ۱۲۹۶ بوده است ۲ .

۱- . متأسفانه ، کتاب «جنات النعیم» در نزد نگارنده نبود تا مباحث آنرا تطبیق دهد .

دیباچه

اشاره

ناگفته نماند: مؤلف، هنگام چاپ کتاب نیز حواشی افزوده و بعضاً اصلاحاتی انجام داده است. بنابراین سال ۱۲۹۸ علاوه بر تکمیل چاپ، سال تتمیم تألیف کتاب نیز بوده است.

اهداء به ناصرالدین شاه قاجار و مدح وی: در مقدمه کتاب می‌گوید: پس [اهل فضل] از کمال کرم و علوّ همم و فرط فتوّت و وفور رأفتی که با داعی عاصی داشتند این وجیزه را نعمتی جلیل و موهبتی نبیل پنداشتند، و برای ایفاد واهداء مهر حضرت طلعت اقدس شهریاری آن را هدیه لایق و تحفه قابل گمان نمودند. البته در مواضع مختلفی مانند بسیاری از متون عهد ناصری، به مدح پادشاه وقت، قلم رانده، ولی گاهی از آن استفاده نصیحتی نیز می‌نماید. مثلاً در پیمان نامه ای که بعنوان وصیتی جامع

دیباچه

تتبع مؤلف و جامعیت کتاب: مؤلف قبل از شروع در دیباچه کتاب می گوید: در تمام شب خود را با کتب انساب و احادیث مأنوس نمودم و در تمام روز به کسب احکام مسائل حلال و حرام مشغول شدم تا این نامه نامی و صحیفه گرامی مملو از اخبار و محشو از اسرار گردید. سپس به نقل از اهل فضل و ادب در جامعیت کتاب ضرب المثل مشهور عربی را می آورد که: «كَلَّ الصَّيْدُ فِي جَوْفِ الْفَرَا». همچنین در مقدمه کتاب می گوید: اگر چه این بنده شرمنده را قصور باع و قلت تتبع و اطلاع و تشتت بال و تزلزل احوال و ارتعاش جناح و ارتعاد جنان مانع و شاغل بود، لیکن میامن قدسی موطن و انفاس مقدسه نفوس زکیه ابناء مکرمین و احفاد مطهرین حضرت صدیقه طاهره سیده نساء عالمین علیها و علی اولادها آلاف من التحیات والتسلیمات مدد فرمود، بعد از تحقیق و تعمق در کتب معتبره علماء متبحرین و محدثین معتمدین اخبار و احادیث صحیحه الاسناد در این چند ورق مجموع و مضبوط گردید و کتابی مدون شد. پس بر اهل فضل و حدیث و از کباء معاصرین از آنچه تفصیل و تدوین نموده بودم عرضه داشتم، و از عثرات و هفوات آن وقایه خواستم، و تهذیب و تذهیب مساوی و معایب آن را مستدعی شدم، با آنکه اتفاق آراء محال

است در این مورد و محل ، ایشان را مشفق و متفق یافتم . واعظ تهرانی هنگامی که حدیثی از «فلاح السائل» سید ابن طاوس می نگارد می گوید : چون در کتب معاصرین این حدیث شریف کم ذکر شده است و معانی دقیقه ملیحه دارد (۱) . . این عبارت نشانگر مراجعه مؤلف به کتب مختلف ، حتی کتابهای علمای هم عصر او می باشد . در توسل به چهارده معصوم علیهم السلام حرزی از میرداماد نقل کرده و می گوید : یکی از سعادات دعاگو آن است این حرز را به خط مرحوم سید مؤید محقق میرداماد طیب الله تربته در ورقه ای یافتم (۲) . گه از گاه ، تتبع مؤلف نتیجه ای برای وی نداشته ، مثلاً برای پیدا کردن کتاب شیخ صدوق درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام که به «اخبار عبدالعظیم» موسوم بوده ، سعی فراوان نموده و می گوید : و هر قدر داعی ، ساعی شدم آن کتاب را تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم ، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم و برای تسهیل خوانندگان به فارسی ترجمه نمودم (۳) . در جایی دیگر می گوید : و هر قدر داعی سعی بلیغ نمودم در دواوین و کتب معروفه علماء رجال و انساب این روایت را به این بیان نیافت (۴) .

تکیه مؤلف بر علم انساب : مؤلف در تزیلی که بر مقدمه کتاب نگاشته می گوید : و همانا ثمره این کتاب ، آگاهی به انساب و احساب شریف ابناء و احفاد ائمه اطهار و اطیاب است ، و ثمره آن ظهور آداب مرضیه است زمان تشرف به مزار شریف

هذا کتاب جنه النعیم والعیش السلیم فی أحوال السید الکریم والمحدث العلیم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام والتکریم

- ۱- . جنه النعیم : ۲۸۵ .
- ۲- . جنه النعیم : ۲۶۰ .
- ۳- . جنه النعیم : ۳۳۲ .
- ۴- . جنه النعیم : ۴۱۴ .

تجلیل دیگران از کتاب جنه النعیم و اعتماد بر آن: مؤلف چنانچه در مقدمه کتاب تصریح می کند، قبل از طبع کتاب آن را بر اهل فضل و کمال عرضه داشته و آنها تجلیل فراوان از این کتاب نموده اند. برخی از بزرگان و شعرا، اشعاری نیز در تأیید آن یا ماده تاریخش فرستاده اند. در مقدمه کتاب می گوید: با آنکه اتفاق آراء محال است در این مورد و محل، ایشان یعنی اهل فضل را مشفق و متفق یافتیم... این وجیزه را نعمتی جلیل و موهبتی نبیل پنداشتند. بعضی از این اشعار را مؤلف در پایان کتابش درج نموده و از بیان پاره ای دیگر خودداری کرده است. مثلاً آقا میر سید محمد شمس الادباء در ضمن قصیده ای مفصل می گوید: قد صَنَّفَ العِلْمَ المَکْرَمَ فی الوریْمِ مجموعه یروی القلوب غمامها اوراقها تحوی سؤول صفاتھکعقود درّ منضد ارقامها الباقر العلام والمرجو فیدار الخلافه واستمر دوامها والالمعی اللوذعی اخو النهی عند الافاضه مفصحا علامها فی صدره کنز المناقب مضمومتجانسان و مظهر ادغامها والمصقع المنطیق عند صعودها عواد فضل مستهام هامها هذا الکتاب لعمر نفسی جنهونعیم علم دائم انعامها شمس الصیحاتف یتضی ء بوجههصصحف المناقب واستنار تمامها هو جنه ترجی و دام نعیمهاقد آرخت (سنه بدا اتمامها) (۱) همو در قصیده فارسی زیبایش می گوید: فراهم کرد در انساب این شهزاده و وصفشکتاب جنت آئینش که قلب اوست رضوانش سزد گر خوانمش اکنون خضر کش زنده می سازددل پژمرده را زین چشمه چون آب حیوانش اشاراتش زبس رنگین عباراتش زبس شیریننگارستان چین آورده اند زشکرستانش به این جنت نعیم دین شود پاینده انعامشچو این مجموعه را آمد زوی آغاز و پایانش سزد هر ذره را در مدحت وی جلوه شمششکه روح القدس استاد است و وی طفل دبستانششیخ آقا بزرگ تهرانی نیز هنگام معرفی جنه النعیم می نویسد: مستطرداً فیه فوائد لا تحصی، منها بعض تواریخ طهران و أحوال بعض علمائها، وهو فارسی کبیر (۲).

۱- جنه النعیم: ۵۴۰، ۵۴۱.

۲- ذریعه ۵/۱۶۰ ش ۶۸۱.

يظهر منه تبخره في الاحاديث والتواريخ والسير والانساب (١). وفيه تراجم كثير من العلماء القدماء والمتأخرين والرواه من أصحاب الأئمة عليهم السلام (٢). ٣٠ در حسن اسلوب جنه النعيم نیز ، یکی از دوستان صميمی واعظ تهرانی اين ابيات را برايش هديه فرستاده است : نَظَرْتُ إِلَى ذَاكَ الْكِتَابِ بِنَظَرِهِيْنِ مِنَ الْإِنصَافِ حِينَ كِتَابَتِي رَأَيْتُ كَجَنَاتِ النَّعِيمِ حَدِيقَهُمَنْ الْوَرْدِ فِيهَا مَا اقْتَضَتْهُ إِرَادَتِي شَمَمْتُ نَسِيمَ الْفَيْضِ مِنْ صَدْرِ فَحَاتِهَا وَرُوحاً وَرِيحَاناً عَلَى قَدْرِ حَاجَتِي وَجِدْتُ عَلَى اغْصَانِ الْحُرُوفِ نِقَاطَهَا حَمَامَاتٍ تَوْفِيقِي بِسَجْعِ الْهِدَايَةِ كَأَنَّ عَلَى مَجْرَى السُّطُورِ مِدَادُهَا وَاشْتَبَحَ فَيْضٌ مِنْ سَحَابِ الْعِنَايَةِ لَعَمْرُكَ أَنِّي قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكُمْ سَوَى ذِكْرِكُمْ بِالْخَيْرِ لَيْسَ حِكَايَتِي (٣) بهر حال ، شكی نیست تمامی کسانی که پس از واعظ تهرانی درباره حضرت عبدالعظيم قلم زده اند از سفره گسترده روح و ريحان ، بدون واسطه يا با واسطه بهره برده اند . علاوه بر اینکه مطالب دست اول وی در مورد بعضی از علمای هم عصر خویش و تحقیقات او درباره امامزادگان در خور تقدیر است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَصَّ مِنْ عِبَادِهِ عَبْدًا عَظِيمَ الْمَنْ ، وَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَيِّدًا كَرِيمَ الصَّفْحِ ، فَعَظَّمَ شَعَائِرَ دِينِهِ بِهِ ، وَقَدَفَ أَحَادِيثَ نَبِيِّهِ فِي قَلْبِهِ ، وَزَهَّدَهُ عَنِ الدُّنْيَا وَحُطَامِهَا ، وَأَبْعَدَهُ عَنِ الدُّنْيَا وَمَقَامِهَا ، فَأَحْلَهَ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِ ، وَوَفَّى أَجْرَهُ بَعْدَ لِقَائِهِ ، وَجَعَلَهُ وَتَدًا لِبِلَادِهِ ، وَعَضُدًا لِعِبَادِهِ ، وَصَيَّرَ بِلَدَتَنَا دَارَ هِجْرَتِهِ ، وَنَوَّرَ مَدِينَتَنَا بِحُفْرَتِهِ وَتُرْبَتِهِ ، وَأَسِيكَنَهُ فِي دَارِ السَّلَامِ مَعَ الْعَيْشِ السَّلِيمِ ، وَاخْتَصَّ نُهُ بِرُوحِ وَرِيحَانِ وَجَنِّهِ نَعِيمِ ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ وَكَفَى بِذَلِكَ شَهِيدًا أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَاشَ سَيِّعِيدًا ، وَمَاتَ حَمِيدًا ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ رَبِّهِ لِأَحْيَاءِ الشُّنَّةِ ، وَهَاجَرَ عَنْ جَوَارِجِدِهِ لِإِمَاتَةِ الْبِدْعَةِ ، فَرَكَبَ الطَّرِيقَ وَمَضَى إِلَى الْحَقِّ ، وَكَانَ مَشِيئُهُ بَرَكَهً ، وَنَظَرُهُ عِبْرَةً ، وَنُطْقُهُ حِكْمَةً ، وَسِيكُونُهُ فِكْرَةً ، يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَيَعْبُدُ رَبَّهُ مُسْتَتْرًا فِي سَرِيهِ ، رَاجِعًا لِلِقَاءِ مَوْلَاهُ ، وَمُخَالِفًا لِهَوَاهُ ، نَاصِحًا بِالْقَوْلِ ، وَصَالِحًا بِالْعَمَلِ ، مُفْتِيدًا بِأَجْدَادِهِ ، وَمُفْتَنِيًا بِآبَائِهِ ، خَائِفًا عَلَى نَفْسِهِ الرَّكِيهِ ، وَعَامِلًا لِلتَّقِيهِ ، حَتَّى قَرَّبَ أَجْلَهُ وَحَانَ حِينُهُ ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ مَجْدُهُ : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ » (٤) فَلَهُ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَلْوَةٌ ، فَخَرَجَ عَنْ جَوَارِحِمَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ، وَهَاجَرَ عَنْ دَارِهِمَا وَجَلًّا وَهَرَبًا ، حَتَّى نَزَلَ فِي دَارِ رَجُلٍ مِنَ الشُّعْبَةِ ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ خَوْفِهِ يُعَلِّمُهُمْ أَحْكَامَ الشَّرِيعَةِ ، وَنَعَمَ مَا قِيلَ : فَلَمْ يَسْتَيْتِمِ أَمْرَ النَّبِيِّ بِمَكْهَفِهَا جَرَّ مِنْهَا فَاسْتَيْتَمَّ بِطَبِيبِهِمْ لِأَجْلِ هَذَا النَّزِيلِ الْجَلِيلِ ، رُفِعَتْ أَعْلَامُ الدِّينِ ، فَقَالَ عِنْدَ نُزُولِهِ : « رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ

١- ذريعه ٥/١٦١ .

٢- مصفى المقال ، ردیف ٨٦ .

٣- مقدمه جنه النعيم .

٤- احزاب : ٢٣ .

خَيْرُ الْمُنزَلِينَ « (١) فَالزُّيُّ صَارَ رِيَانًا لِمَشْهَدِهِ ، وَالطَّهْرَانُ مُطَهَّرًا وَعُمْرَانًا لِمَرَقَدِهِ ، فَطَابَ وَطَهَّرَ رَمْسُهُ ، لِطَهَارِهِ رُوحِهِ وَنَفْسِهِ ، نَعَمْ مَا قَالَ الْبُرْدَةُ فِي قَصِيدَتِهِ : لَا طِيبَ يَعْدِلُ تَرْبًا ضَمَّ أَعْظَمُهُ طُوبَى لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ وَمُلْتَمِئٍ يَتَّبِعِي أَنْ يُقَالَ مَا قَالَ اللَّهُ الْمَتَعَالَى : « وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ « (٢) وَعَلَى الْعَجَمِ أَنْ يُفَاخِرَ لِمَقْدَمِهِ الشَّرِيفِ ، وَعَلَى الرَّيِّ أَنْ تَمِيسَ كَمَا مَاسَتِ الْعُرُوسُ فِي خُدْرَهَا الْمُنِيفِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ بِاسْتِبْدَالِ الْقَوْمِ بِالْقَوْمِ ، وَالْيَوْمِ بِالْيَوْمِ ، فِي هَذِهِ الْمَدِينَةِ الْجَدِيدَةِ النَّاصِرَةِ ، وَالْجَنَّةِ النَّعِيمَةِ النَّاطِرَةِ ، بِحَيْثُ جَعَلَهَا قُبَّةَ الْإِسْلَامِ وَالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ ، وَمَحِطَّ رِحَالِ الرِّجَالِ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ ، فَوَقَّاهَا اللَّهُ عَنِ الشُّرُورِ ، وَحَشَى فِيهَا النُّظْرَةَ وَالشُّرُورَ ، وَأَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارًا عَيْدَبَةً ، وَأُنْبَتَتْ مِنْهَا أَثْمَارًا حُلْوَةً ، وَجَعَلَهَا بَلَدَ الْأَمِينِ ، « تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ « (٣) ، وَأَنَّهَا تَذَكِّرُهُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَحَسِيرَةٌ لِلْكَافِرِينَ . بَيْتٌ بِسَاتِنُهَا لِلْمَسْكِ فِيهَا رَوَائِحُ أَشْجَارِهَا لِلرِّيْحِ فِيهَا مَلَاعِبٌ وَمِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِياهُهَا فَنَائِضَةٌ مِنْهَا وَمِنْهَا مَوَاكِبُ كَأَنَّ مَجَارِيهَا سَبَائِكُ فَضَّهْتِذَابٌ وَأَسْيَافٌ بِهِنَّ قَوَاطِبُ فَهَلُمَّوا يَا مَوَالِي الشِّيْعَةِ عِنْدَ شَجَرِهِ التَّفَاحِ وَسَيْكِهِ الْمَوَالِي ، مَعَ الرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ فِي كُلِّ الْإِيَّامِ وَاللَّيَالِي ، لِضِيَافِهِ هَذَا الضَّيْفِ الْقَادِمِ ، وَلِزِيَارِهِ هَذَا الْمُحَدَّثِ الْعَالِمِ ، الْوَلِيِّ الْمُؤْتَمِنِ ، وَالْجَارِ الْحَسَنِ ، مَلَاذِ الْمَلْهُوفِينَ ، وَكَهْفِ الْمُسْتَجِيرِينَ ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا ، عِمَادِنَا وَحَمَانَا ، أَبِي الْقَاسِمِ السَّيِّدِ الشَّرِيفِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ « أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلَيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ « (٤) . الَّذِينَ « لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

١- مؤمنون : ٢٩ .

٢- بقره : ٢٣ .

٣- ابراهيم : ٢٥ .

٤- بقره : ١٥٧ .

اشکال بر کجوری در خصوص طولانی بودن مباحث کتاب: عمده نظری که بر این تألیف گرانسنگ متوجه است دور شدن مؤلف از موضوع اصلی مورد بحث و توجه وی به دیگر نکات است. از اینرو بعضی کتاب را در غیر احوال حضرت عبدالعظیم شایسته تر می دانند تا در احوال آن حضرت. ولی توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است: اولاً: بنای مؤلف ایجاد چارچوبی در بیان حالات ائمه گرامی علیهم السلام و امامزادگان و تواریخ و انساب و احادیث شریفه آنها بوده یا به تعبیری جامعتر «فرهنگواره ای شیعی»، و این چارچوب را بنحوی شایسته و زیبا درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام منعقد نموده و سپس در بنای ساختار آن از مطالب گوناگون بهره برده است. ثانیاً: موضوع کتاب، رجال یا شرح حال صرف نیست چنانچه ممکن است در نگاه اول به ذهن برسد و بسیاری از مطالب عنوان شده را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه ساختار اصلی کتاب علاوه بر شرح حال و تاریخ حضرت عبدالعظیم، شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم و احادیث مرویه از آن بزرگوار است (مسند حضرت عبدالعظیم علیه السلام) که خود نزدیک به نیمی از کتاب را دربردارد. لذا مؤلف از زوایای مختلف به شرح احوال این امامزاده جلیل القدر پرداخته است. علاوه بر اینکه بررسی تاریخی امامزادگان ری نیز مد نظر مؤلف بوده، و در این باره نیز سخنها گفته است، و البته پرواضح است که این گونه اباحت بدون ارتباط با حضرتش نیست. ثالثاً: مؤلف در مواردی متعدد اشاره کرده که بنای اختصار داشته و در صدد توضیح بیش از حد نیست، و الا کتاب کنونی از حد فعلی بسی فراتر می رفت، مثلاً مؤلف در تذیلی که بر مقدمه

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱). وَنَعْمَ مَا قَالَ الْفَرَزْدَقُ: أَوْلَيْكَ آبَائِي فَجَنَّتِي بِمِثْلِهِمَا إِذَا جَمَعْتَنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ (۲) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي الرَّسُولِ الْخَاتَمِ، وَسَيِّدِ وُلْدِ آدَمَ، مَفْتِيحِ كِتَابِ التُّبُوهُ، وَمُخْتِمِ صِيحْفِهِ الرَّسَالَةِ، سَيِّدِ اللَّهِ الْمُشْتَسِرِّ فِي كُلِّ الْمُؤْجُودِ، الْأَحْمَدِ الْمُحْمُودِ، مُحَمَّدِ سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ وَالْثَّقَلَيْنِ، وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمٍ، بِصَلَوَاتِ زَاكِيهِ نَامِيهِ، مُتَوَاتِرِهِ مُتَوَالِيهِ، لِأَحَدٍ لِعَدَدِهَا، وَلَا مُتْنَهِي لِأَمْدِهَا، وَاجْزِهِ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، وَسَيِّدًا عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَآخِثِمِ اللَّهُمَّ بِالتَّسْلِيمِ الْكَثِيرِ، وَالْجَزَاءِ الْوَفِيرِ، عَلَي الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، وَحَبَوْتَهُمْ الْكِرَامَةَ، وَجَعَلْتَ مَوَدَّتَهُمْ أَجْرَ الرَّسَالَةِ، فَأَقَمْتَهُمْ أَعْلَامًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا لِبِلَادِكَ، وَأَشْرَقْتَ أَفْطَارَ الْأَرْضِ بِأَنْوَارِهِمْ، وَبَارَكْتَ كُلَّ الْقُرَى وَمَنْ فِيهَا بِمَزَارِهِمْ، وَجَعَلْتَ أَفْنَدَةَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ، وَأَرَدْتَ قَضَاءَ حَوَائِجِ الْمُحْتَاجِينَ لَدَيْهِمْ. وَنَعْمَ مَا قِيلَ فِي حَقِّهِمْ: اللَّهُ تَحْتَ قُبَابِ الْعَرْشِ طَائِفُهُمْ خُفَاهُمْ عَنْ عِيُونِ النَّاسِ إِجْلَاوَلَمَكَ الْمَنْ يَا رَبَّنَا! عَلَي مَا أَنْزَلْتَ فِي سَاحَتِنَا مِنْ هَذِهِ الدُّرِّيَّةِ الطَّاهِرَةِ، وَالْعِثْرَةِ الْبَاهِرَةِ «رَجَالًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِكَ» (۳) وَعِبَادًا رَوَيْتَهُمْ مِنْ صَافِي شَرَابِ وُدِّكَ، حَفْظَهُ لِحُدُودِكَ، وَخَزَنَهُ لِحُدُودِكَ، الَّذِينَ بَدَلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي مَرْضَاتِكَ، وَصَبَرُوا عَلَي مَا أَصَابَهُمْ فِي حُبِّكَ، إِعْلَامًا لِكَلِمَتِكَ وَإِعْزَازًا لِدِينِكَ، وَلَكَ الشُّكْرُ لِنِعْمِهِ هَذِهِ الْمُجَاوِرَةِ، وَزِيَارَةُ مَقَابِرِ هَؤُلَاءِ الْبَرَرَةِ، النَّازِلِينَ مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ، وَالْوَارِدِينَ فِي الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، شُكْرًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ بِتَوَالِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَتَضَاعُفِ الشُّهُورِ وَالْأَعْوَامِ.

حقائق التأويل شريف رضى : ٢٢١ ، شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ١/٤٦ ، بحار الانوار ١٠٥/١٨٨ ، جامع الشواهد ، باب الألف بعده الواو .
٣- .اقتباس از آيه ٣٧ سوره نور .

کتاب نگاشته می گوید: خلاصه برای رفع اشتباه و اطلاع به انساب امامزادگان این حدود و ازدیاد بصیرت و معرفت به حالت هر یک از این زمره زکیه، این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است، و تحریراتش خلاصه و صفوه ای از تقریرات منبریّه داعی است هرگاه ساکنین بلده ناصره بعد از اداء فریضه و تعقیبات مرویه نظری فرمایند شاید بهره و ثمری یابند. در شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام می گوید: بحمد الله تعالی از احوال ائمه اثنا عشر به قدر مقدور با ملاحظه اقتصار و اختصار در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام بیاناتی مفیده نگاشتم (۱). در مواردی نیز مؤلف عنان قلم را فشرده و آن را نگاه داشته تا زیادتر سخن نراند. مثلاً در آخر روح و ریحان بیست و چهارم، دو کرامت از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کرده سپس می گوید: و این معصیت کار بسیار از کرامات آن بزرگوار شنیده ام چه از مجاورین و خدّام و چه از زائرین، اگر در مقام شرح آنها برمی آمدم خود کتابی می شد (۲). و یا در جایی دیگر می گوید: بدان که این ابیات فصیحی در این مورد برای هوشمندان به جهت اجمالی که در تحریر مراتب توحید متصدی گردیدم نگاشتم و الا دامان این عنوان از این بیانات موجه بلندتر بوده است و زبان داعی هم درازتر (۳). و یا در عبارتی دیگر تصریح می کند: چون وضع این کتاب بر اطناب نیست و الا احتجاجات صدوق علیه الرحمه را در محضر رکن الدوله دیلمی با اعیان علماء شرح می دادم، اما خوفاً للاطناب والاطاله زحمت نمی دهم (۴).

-
- ۱- جنه النعیم : ۲۵۳ .
 - ۲- جنه النعیم : ۵۳۹ .
 - ۳- جنه النعیم : ۱۵۷ .
 - ۴- جنه النعیم : ۵۱۳ .

معاصرین

معاصرین بزرگان عهد ناصری معاصر کجوری: واعظ تهرانی علاوه بر ذکر بسیاری از علمای سلف و بیان احوال اصحاب ائمه علیهم السلام در اواخر کتاب جنه النعیم (روح و ریحان بیست و سوم) شرح حال تعدادی از علمای رازی ویا تهرانی را که هم عصر وی بوده اند بیان کرده و اطلاعات مناسبی درباره آنها نگاشته است، بدین عناوین: ۱ شیخ محمود حمصی رازی ۲ سید مرتضی رازی ۳ شیخ محمد تقی رازی ۴ شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول الاصول ۵ حاجی میرزا مسیح طهرانی ۶ حاج ملا میرزا محمد اندرمانی طهرانی ۷ شیخ عبدالحسین طهرانی ۸ حاجی ملا هادی طهرانی ۹ حاجی میرزا ابو القاسم طهرانی ۱۰ حاجی شیخ محمد طهرانی ۱۱ حاجی ملا جعفر طهرانی علاوه بر اینها در لابلائی کتاب بطور پراکنده از علما، شعرا و اشخاص مختلفی تجلیل کرده است که در این مقام بدانها اشاره نموده و عباراتی که واعظ تهرانی در حق آنها بکار برده نقل می کنیم: ۱۲ میرزا محمد حسن آشتیانی، بدین عبارت: مسجد و مدرسه تازه به قدر استعداد محل بنیان شده است که در خور آن فضا جماعتی اوفی دارد، و به تدریس و امامت جماعت جناب فحل المجتهدین

و مقرر مسائل الرّسائل لطلاب علوم الدین شمس الفقهاء و بدر المحققین الذی لیس له ثانی آقا میرزا محمد حسن آشتیانی مَنَع اللّٰهُ المسلمینَ بطولِ بقائه مزین است . الحقّ انجمنی که از اهل علم در این زمان خدمت ایشان می شود در بلدان اسلامیان ندیده ام (۱). ۱۳ آقا جمال بن ملا اسد اللّٰه بروجردی ، کرامتی درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از وی نقل کرده به سال ۱۲۹۷ و می گوید : جناب فاضل امجد و استاد ممجد آقا جمال الدین خلف مرحوم حجه الاسلام حاجی ملا اسد اللّٰه بروجردی طاب ثراه (۲). ۱۴ ملا محمد مهدی عبدرب آبادی ، که کرامتی را به عبارت فصیح عربی از آقا جمال بروجردی نقل کرده ، و مؤلف عین آنرا به عربی آورده و می گوید : چون جناب مستطاب مدقق محدق خاتم الاکمله و خاتم الانمله ، مغنی اللیب ، الکامل الاریب ، تبصره العوالم و تذکره المعالم ، ملا محمّد مهدی عبدرب آبادی دام فضله آن کرامت را به عباراتی نغز و بیاناتی ظریف موشح فرمود و عقائل کلمات نفیسه را در آن تشکیل کرده زینت داد و به جهت داعی عاصی فرستاد ؛ از آنکه داعی جناب مشار الیه را حاوی فنون ادب و جامع طرائف عرب می داند بعباراتها آن را می نگارند (۳). ۱۵ میر سید محمد شمس الادباء ، واعظ تهرانی دو قصیده عربی و فارسی از وی در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تعریف از کتاب جنه النعیم نقل کرده و می گوید : جناب مستطاب شمس فلک الفصاحه و بدر سماء البلاغه ، سیّد الادباء و طراز الأولیاء ، نور الفؤاد و قدوه السّاده الامجاد ، المولی الاوحد الامجد ، آقا میر سیّد محمّد مشهور به شمس الادباء ادام اللّٰه افضاله و ابقاه ، الحق لسان این عبد ذلیل از ثناء و مدح این سیّد جلیل کلّیل است و مقالات نظمیه ایشان از عربی و فارسی

۱- .جنه النعیم : ۱۰۰ .

۲- .جنه النعیم : ۵۳۸ .

۳- .جنه النعیم : ۵۳۷ .

اقوی دلیل (۱). ۱۶. حاج میر سید علی اخوی ، قطعه ای از اشعار فارسی وی را مؤلف در خاتمه جنه النعیم آورده و او را چنین توصیف می کند : جناب سید جید قدوه اهل الفضل والاخلاص و انسان الخاص ، مولی الابرار و وعاء الاسرار ، السالك فی مسالك الصدق والصفاء ، والناهج فی مناهج الودّ والوفاء ، المجاهد الوفی ، والمؤید الصفی ، صفوه السادات المشهور بالاخوی الحاج میر سید علی زاده الله شوقاً وقاده عشقاً . . الحق شایسته است بر این ذهن نقّاد و طبع وقّاد رشک بردن و وجود شریفش را غنیمت شمردن (۲). ۱۷. آقا میرزا ابوالفضل ، اشعاری عربی از وی در خاتمه جنه النعیم نقل شده ، و مؤلف از وی با تجلیل فراوان یاد می کند : جناب شریعت مآب زبده الفضلاء و قدوه الازکیاء ، عین الفضل و بحر الادب و کشاف المعضلات من لغات العجم والعرب ، علم اصحاب الهدایه ، ورجاء ارباب الدرّایه ، مولانا النبیل الجلیل آقا میرزا ابوالفضل ایده الله تعالی من حوله وامدّ عمره من فضله . . والحق أنّ لسان کُلّ لسنّ کُلّ فی مدحه و مدیحته ، ومن سرعه انتقاله و تبخّره وافادته ۳ . ۱۸. آقا محمدرضا نجفی ، قصیده مفصلی که به زبان عربی سروده ، زینت بخش جنه النعیم کجوری شده ، و می گوید : این قصیده از جناب شیخ الشیوخ ، فحل الفحول ، مدار الشرع و منطقہ الشعر خاتم الفضلاء وعمده العلماء ، آقا محمد رضا نجفی رزقه الله مجاوره مشهد الغروی العلی می باشد ، و الحق این قصیده احسن قصاید است : هی المعاهد قف فی ربعا الخضلو استمطر الدمع فیها من سما المقل . ۱۹. یکی از علما و مشایخ نجف که مؤلف نامی از وی نبرده و اشعاری عربی از وی انتخاب ،

۱- جنه النعیم : ۵۴۰ .

۲- جنه النعیم : ۵۴۳ .

و در خاتمه کتاب درج کرده است . دو بیت آغازین قصیده چنین است : ما بال دهر اذاب القلب بالمحنوا حرق العظم للاحزان
 فی البدن ائی لیحزنی ان اذکر الطللا من رسم دار عفی من شدّه الفتن (۱) . ۲۰ میرزا حیدر علی متخلص به ثریا ، سه بیتی فارسی
 از این شاعر مشتمل بر ماده تاریخ ، در خاتمه جنه النعیم درج گردیده ، کجوری می گوید : این سه بیت از عالی جناب وحید
 الشعراء و فرید الظرفاء حسان الشعر آقا میرزا حیدر علی محرّر شرعیات المتخلص بثریا در مدح این بزرگوار و تاریخ کتاب
 بداهه شنیده شده (۲) . ۲۱ حاج میرزا محمد حسن شیرازی ، واعظ تهرانی مسائلی فقهی از وی پرسیده و چنین می نگارد : این
 اوقات از سرکار حجه الاسلام شمس فلک سیادت و الفقاهاه آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی متّع الله المسلمین بوجوده
 و لقائه و بقائه داعی مسائلی سؤال نموده از آن جمله : آیا جایز است با نماز قضاء که بر ذمه مکلف است نماز زیارت و
 مستحبی بخواند ؟ جواب مرقوم فرمودند به خطّ شریف خودشان که موجود نزد داعی است (۳) . ۲۲ سید محمدباقر
 خوانساری صاحب روضات الجنات ، مؤلف از وی و کتابش «روضات الجنات» به بزرگی فراوان یاد کرده چنین می گوید : در
 این اوقات که داعی مشغول بودم ، کتاب «روضات الجنات» که از مؤلفات عالم متبحر معاصر ، آقامیرزا محمدباقر ، خلف
 رشید سدید مرحوم مبرور میرزا زین العابدین خوانساری است که از دار السیطنه اصفهان به طهران آوردند الحقّ در این زمان
 این کتاب را نعمتی عظیم یافتیم (۴) . ۲۳ آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه ، که در زمان حیات مؤلف ، دار فانی را وداع گفته
 است .

۱- جنه النعیم : ۵۴۵ ۵۴۶ .

۲- جنه النعیم : ۵۴۶ .

۳- جنه النعیم : ۴۰۳ .

۴- جنه النعیم : ۴۱۳ .

کجوری در ایام جوانی از او بهره برده و چنین می نویسد: آنچه داعی در ایام صبا و شباب خاطر دارد در مسجد شاه طهران مدرسی اجمع و محفلی انفع از محضر مرحوم آقا برای اهل علم و فضل بهتر نبود، و آن عرش عالی بر کرسی رفیع شرع انور هر روز قرار گرفته به جهت ازدحام و اجتماع طلاب و فضلاء تقریرات فقهیه می فرمود... پس از انقضاء مباحثه علمیه و افاضات علوم شرعیه آنگاه مرافعات و محاکمات کلیه که راجع به حضرت ایشان می شد رسیدگی می نمود، و به قدر امکان در مقام اصلاح حال اهل دعاوی برمی آمدند... و حالت رقت و بکاء ایشان را بیانی دیگر می خواهد. و هر قدر در این اوراق از بشاشت وجه و طلاقت لسان و نیکی منظر و کمال حلم و وفور علم و عفو و اغماض از مسلمین و جزالت و نبالت آن سید والا مقام بخوادم بنویسم همانا تحصیل حاصل و تطویل بلاطائل است... آنچه در نظر دارم زمانی که مشغول تحصیل در کربلائی معلی بودم منادی بر مناره عالیه حسینیه ندا کرد: لقد مات امام الجمعة والجماعه فی طهران (۱). . . ۲۴ آقا میرزا مرتضی مشهور به صدر العلماء، برادر میرزا ابوالقاسم امام جمعه، که پس از وی، امامت مسجد اعظم تهران (مسجد شاه) به وی رسید. او با پدر کجوری سوابقی داشته و مؤلف ما را بسیار مورد لطف خود قرار داده است. کجوری درباره وی چنین می گوید: بعد از آن مرحوم یعنی میرزا ابوالقاسم جناب سید جلیل نبیل جمیل، منبع الفضل والکمال، و مجمع السعاده و الاقبال، الحاوی لأصناف التحقیقات والافادات، وصاحب مکارم الاخلاق و محاسن العادات، ناهج المناهج السویه، بالغ المقاصد العلیه، مهذب المعالم الدینیه، ملاذ الانام، مرجع الفضلاء الاعلام، آقای حقیقی، آقا میرزا مرتضی مشهور به صدر العلماء مقتدای امامت مسجد شاه گردیدند و منصب امام جمعه به خواش دولت واگذار به ایشان گردید. پس این بزرگوار بعد از رحلت مرحوم آقا به وضع خوشی سلوک فرمودند و در این طریقه و وتیره مشی نمودند. رؤساء دولت و رؤوس ملت از حسن طریقه ایشان حیران ماندند و باعث خلوص ارادتشان گردید، حتی در دول و امم خارجه حسن

سیاسات حضرت ایشان را که راجع به دین و دنیا بود سفراء و وکلاء ، اعلام و اخبار می دادند به نحوی که ریاست کلیه و مرجعیت تامه و رسیدگی به امور خاصه و عامه منحصر به وجود شریف ایشان گردید . الحق کما کان فعلاً و قولاً ، علماً و عملاً ، حلماً و خلقاً ، اقتداءً و اقتفاءً به اجداد طاهرين و آباء مطهرين خود نمود که مردم این بلد را شیفته و فریفته کرد ، و یوماً فیوماً روح پرفتوح آن مرحوم مصطفوی نسبت را ، این سید مرتضوی حسب ، حیات دائمه جدیده می داد . گویا روز این دو بزرگوار مانند وجود لطیفشان اتحاد و معیت داشته . و داعی از مراسم بی پایان آن سید ذوالشأن کمال تشکر و تذکر دارم ؛ از آنکه در تشویق و ترویج دعاگوی در اوایل حال که نهایت تشّت و اختلال داشت به اعلی درجه بزرگواری همت گماشت ، و سابقه محبت با مرحوم مغفور والد ماجد اعلی الله مقامه را به طریق استصحاب جاری فرمود . خدایش عمر فراوان و جزای بی پایان دهد (۱) ! ۲۵ میرزا زین العابدین ظهیر الاسلام امام جمعه (۲) ، واعظ تهرانی از وی چنین یاد کرده است : حضره السلطان امام الجمعه والجماعه فی بلده الناصریه المدعوّ بطهران ، صاحب المفاخر والمکارم ، المیرزین العابدین (۳) . نسب نامه وی را کجوری چنین ثبت نموده است : میرزین العابدین بن میر ابوالقاسم بن میر محمّد حسین بن میر محمّد محسن بن میر مرتضی بن میر مهدی بن میر محمّد حسین بن میر محمّد صالح بن میر عبدالواسع بن محمّد صالح بن اسماعیل بن عماد الدین بن حسن بن سید جلال الدین بن سید مرتضی بن سید امیر محمّد حسین بن سید شرف الدین علی بن سید حسن بن سید

۱- .جنه النعیم : ۵۰۷ ۵۰۶ .

۲- .وی پسر میر ابوالقاسم امام جمعه بود و در سال ۱۲۶۱ متولد شد . پس از درگذشت پدرش ، چون میرزا زین العابدین صغیر بود . عموی او سید مرتضی کفالت امور امام جمعگی را عهده دار شد و در سال ۱۲۸۰ ه ق که به سن رشد و بلوغ رسید به فرمان ناصر الدین شاه امام جمعه تهران شد و سید مرتضی در همین سال ملقب به صدر العلماء گردید . میرزا زین العابدین در ۱۱ ذی قعدة ۱۳۲۱ ق در سن ۶۰ سالگی درگذشت ، و نزدیک دروازه سابق حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام معروف به « سر قبر آقا » بخاک سپرده شد . بنگرید به : شرح حال رجال ایران ، بامداد ۲/۴۸ .

۳- .جنه النعیم : ۵۰۴ .

شرف الدین علی بن مجد الدین بن محمّد بن فتاح الدین بن محمّد حسن بن شرف الدین بن محمّد حسین بن عماد الشرف بن عباد بن محمّد بن حسن بن محمّد بن حسین علی بن (۱) أفتس الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه وعلی ولده الصلاه والسلام (۲). ۲۶ آقا سید محمد صادق طباطبائی، وی کتابی در شرح حال و صحّت نسب نامه امامزاده صابر و نکى نگاشته است. واعظ تهرانی درباره وی می نویسد: حال از حسن کفایت و خلوص نیت حسنه جناب معظم خانقاه اهل صفا و مطاف جماعتی از علماء و اهالی این ولا گردیده، و جناب مستطاب علام فهام قدوه الفقهاء العظام سید المجتهدین آقا سید محمد صادق طباطبائی مّنع الله الأنام ببقائه وبقائه شرحی از صحّت نسب آن بزرگوار نوشته اند (۳). ۲۷ سید محمد باقر شفتی رشتی، که از نسل امامزاده حمزه است. کجوری شرح حال مفصلی از وی بیان داشته و در ابتدای آن می گوید: مرحوم سید اید خاتم الفقهاء والمجتهدین و وارث علوم اجداده الطاهیرین، تاج العلماء الاعلام و مروّج الاحکام من مسائل الحلال والحرام، حجه الاسلام، اصل الاصول و فحل الفحول، زین الاوائل والاواخر، الحاج سید محمد باقر الرشتی الشفتی مولداً والاصفهانى موطناً و مدفناً قدّس الله روحه و جسده. این سید سند ربانی که در زمان خود بی مثل و ثانی بود (۴). ۲۸ سید اسدالله بن سید محمد باقر شفتی اصفهانی، فرزند سید شفتی فوق الذکر. کجوری پس از بیان شرح حال پدرش، به ذکر ریاست کلیه سید اسدالله پرداخته و می گوید: و بحمد الله تعالى مفتی فتاوی و مقیم مقام اعلى درجه محراب و منبر و مدرس، و ریاست کلیه بعد از آن مرحوم جناب الامام المعظم والمولى المكرم، المجتهد البصير، والامام الخبير، الورع التقى الزكى، سید الاعلام، الذی عقت عن انتاج

۱- .جنه النعیم : ۵۰۴ .

۲- .کذا .

۳- .جنه النعیم : ۴۹۴ .

۴- .جنه النعیم : ۴۸۶ .

شكله الاعوام ، العالم الذى تفضله الايام ، علامه زمانه وفهام اوانه ، الحاج سيد اسدالله (١) ..

١- .جنه النعيم : ٤٨٧ .

مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی

مشخصات چاپ سنگی و چاپ کنونی مشخصات جنه النعیم ، چاپ سنگی : غیر از نسخه چاپ سنگی که تحت نظارت مؤلف چاپ شده ، دیگر نسخه ای از کتاب جنه النعیم در دست نیست . نسخه با خط نسخ زیبا نگاشته شده و مؤلف ، قبل از ورود کتاب به مطبعه (چاپخانه) حواشی بر آن افزوده است . شروع تاریخ چاپ این نسخه بنا بر تصریح مؤلف قبل از دیباچه کتاب سال ۱۲۹۶ بوده ، وی می گوید : **و یومَ طبعه بحولِ اللّهِ وَعَوْنِهِ فِي أَوَّلِ الْأُسْبُوعِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّالِثِ مِنْ شَهْرِ ذِي قَعْدَةِ الْحَرَامِ فِي السَّادِسِ مِنَ الْعَشْرِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمِائَةِ الثَّلَاثَةِ بَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ ، عَلَى هَاجِرِهَا أَلْفُ صَلَاةٍ وَسَلَامٍ وَتَحِيَّةٍ فِي سَنَةِ ۱۲۹۶ .** اما چاپ آن تا سال ۱۲۹۸ بطول انجامیده است چنانچه در عبارات مربوط به «سال تألیف» کتاب بیان داشته ایم . بنابراین در عبارت علامه تهرانی (۱) که شروع طبع آن را ۱۲۹۵ و خاتمه آن را ۱۲۹۸ دانسته تأمل است ، ودقیقت آن است که بگوییم : شروع تألیف آن سال ۱۲۹۵ بوده و شروع چاپ آن سال ۱۲۹۶ . *** مؤلف خود نسخه را مقابله کرده (۲) چنانچه مثلاً در حاشیه صفحه ۱۵۶ سنگی شعری نقل کرده وزیر آن نوشته است : زمان مقابله این بیت در این هامش نوشته شد . همچنین در صفحه ۱۶۵ :

۱- ذریعه ۵/۱۶۱ .

۲- گرچه این مقابله در مواضعی با عجله صورت پذیرفته ، لذا اشتباهاتی در نقل آیات و احادیث رخ داده و جافتادگیهایی در سراسر کتاب بچشم می خورد .

زمان مقابله نوشته شد. قابل ذکر است که مؤلف، هنگام چاپ کتاب، که در آن زمان به کندی و فرم فرم (صفحات چهار یا هشت یا شانزده تایی) صورت می گرفته، حاشیه های زیادی بر کتاب افزوده، بیشتر این حواشی بر دو دسته اند: دسته اول: اشعار، احادیث و کلمات حکیمانه که مؤلف به مناسبت، هنگام مقابله یا قرائت کتاب، افزوده است. دسته دوم: حواشی لغوی، در توضیح لغات مشکل و مغلق که بیشتر آنها لغتهای عربی بوده است. مستند وی در بیشتر این حاشیه ها کتاب مجمع البحرین طریحی بوده و از صحاح اللغه جوهری وقاموس فیروزآبادی و صراح اللغه (ترجمه صحاح) نیز بهره برده است.

مشخصات چاپ کنونی: در چاپ کنونی، علاوه بر تفاوت ظاهری و تصحیحات و تعلیقات فراوانی که ملاحظه می شود، نکاتی مدّ نظر بوده که بطور فهرست وار بدانها اشاره می شود: مهمترین نکته ای که در چاپ جدید این کتاب مدّ نظر بوده، ارائه متنی مصحّح بوده که هم مراجعه بدان آسان باشد، و هم مطالب ارائه شده توسط مؤلف را بنحوی نیکو جلوه دهد. از اینرو جلد پنجم آن به فهرس متنوع و قابل استفاده پژوهشگران اختصاص یافته است. با توجه به کثرت و اهمیت مطالب نقل شده در پانوشتها، تمامی آن مطالب در فهرست برداری نیز لحاظ شده و با علامتی مجزّا، جزء فهرس درج گردید تا کلیه مطالب کتاب قابل مراجعه و بهره وری باشد. اشعار فارسی از عربی تفکیک گشته و مطالب فارسی نسبت به عربی در دو سیاق مجزّا واقع شده است. در تخریج مصادر و منابع مورد استناد که شمار آن بسیار بوده است، با توجه به وقت محدود، اهتمام فراوان صورت پذیرفته است. با توجه به کثرت مطالب عربی، اشتباهات کتابتی فراوانی از ناحیه کاتب، در چاپ سنگی حتی در نقل آیات بچشم می خورد. البته پاره ای از این اشتباهات مستند به خود مؤلف می باشد، خصوصاً اینکه وی به جهت دارا بودن از قدرت حافظه قوی، تکیه بر حفظ خود می کرده و آیات

ویاره ای از روایات و اشعار را با ذهنیت خویش نگاشته ، و بعضاً سبب اشتباه یا خلط آیات یا روایات شده است . اضافه بر این ، اعراب گذاری کلمات عربی نیز خالی از اغلاط نحوی و کتابتی نیست . علاوه بر تصحیح موارد مذکور ، کلماتی که در آن چاپ ناخوانا بوده خصوصاً مطالبی که مرحوم واعظ تهرانی با خط خویش در حاشیه افزوده است ، با مراجعه به منابع اصلی تصحیح گشته است . تمامی تصرفاتی که توسط نگارنده انجام پذیرفته بدانها تصریح شده ، و چنانچه در متن تصحیحی از ناحیه ما صورت گرفته ، عین کلمه غلط در پانویس آورده شده با عنوان «در چاپ سنگی . .» مگر اغلاط پیش پا افتاده که مشخصاً اغلاط نسخه ای و از کاتب نسخه بوده است . در سبک نگارش و املا کلمات ، سبک نوین را ترجیح داده ایم ، علاوه بر اینکه سبک نگارش متن نیز یکنواخت نبوده و قابل استناد نیست . عنوانها و رؤوس مطالب که در حاشیه نسخه سنگی به خطی درشت کتابت شده بود ، به مکان مناسب در متن منتقل گشت ، و مواردی که عنوان یا کلمه ای لازم بنظر می رسید و در حاشیه کتاب نیامده بود بین دو قلاب [] افزوده شد . این علامت را در موارد دیگری نیز که اضافه کردن کلمه ای لازم بود درج نمودیم . درباره نحوه فهرست برداری از مجلدات کتاب نیز تذکراتی لازم بوده که در مجلد پنجم توضیح داده شده است .

قدردانی و تشکر: در پایان لازم می دانم از تمامی کسانی که به نحوی در نشر این اثر سهیم بوده اند تشکر کنم ، خصوصاً از ریاست محترم و دست اندرکاران کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ؛ که بدون تشویق آنها ، تحقق این امر بسیار بعید می نمود . دوست فاضل ، جناب شیخ عبدالرسول ابراهیمی ؛ که نسخه سنگی این اثر را در اختیارم قرار دادند . صدیق گرامی و پرهمت ، جناب آقای زمانی نژاد؛ جهت پیگیری مداوم و پیشنهادات ارزنده و تهیه نسخه سنگی خصائص فاطمیه ، و در اختیار قرار دادن بعضی از منابع مورد نیاز . آقای سید حسین امامی و همکارش؛ به جهت حروفزنی و صفحه آرایی تمام کتاب و رفت

و آمده‌های مکرر و تحمّل خطوط ناراست نگارنده، و تنظیم بخش‌هایی از فهرس عمومی کتاب. فاضل و ادیب ارجمند، جناب شیخ محمد حسن ارگانی؛ که مُعظم این اثر را مطالعه کرده و موارد مهمی را متذکر شدند. سید محمد حسن ایزدخواه؛ در تطبیق نمونه چاپی با صفحات غلط‌گیری شده. و نیز دوستان گرامی شیخ محسن فیض پور که در مقابله ثلث اول کتاب و شیخ محمدجواد صابریان که در مقابله ثلث دوم یاریم دادند و نیز شیخ محمد مهاجر که صفحات پایانی کتاب را با وی مقابله نمود. *** جهت مصدريابی و درج تعليقات، علاوه بر برنامه های رایانه ای، از کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی؛ کتابخانه محقق و اندیشمند برجسته و فخر شیعه، حضرت علامه والد، سید احمد حسینی اشکوری حفظه الله تعالی، و کتابخانه مؤلف خلیق و دانشور گرامی ابوالزوجه معظم، جناب حاج شیخ محمود ارگانی بهبهانی دام بقاء، حظ وافر بردم که از خداوند ودود، دوام سایه مهر قرین آنها را خواهانم. و آخرین سخن اینکه؛ با تمامی تلاش انجام گرفته، بی بضاعتی نگارنده با وقت اندک و فرصت محدود و مشکلات نسخه چاپی قرین گشته و اثر حاضر را به صورت کنونی شکل داد. تذکر لغزشها و اشتباهات، موجب امتنان کمترین خواهد بود. اسفند ۸۱ قم سید صادق حسینی اشکوری: com.Email: zakhair@hotmail

وَجَنَّةٌ فِي جَنَّةِ الطَّهْرَانِ أَنْ مَزَارِ كَثِيرِ الْأَنْوَارِ أَمَامَزَادَةَ لِأَزْمِ التَّكْرِيمِ سَيِّدِ شَرِيفِ حَضْرَتِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنِ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالتَّسْلِيمُ اسْتِ، وَ قَبْرُهُ عَالِيَهُ أَبُو الْقَاسِمِ سَيِّدِ حَمَزَةَ مُوسَى، وَ رَوْضَةُ طَاهِرَةَ بَاهِرَةَ سَيِّدِ طَاهِرِ حَسِينِي، وَ مَقْبَرُهُ مَتَبَّرُ كِه سَيِّدِ عَبْدِ اللَّهِ اَبِيض، وَ قُبُورِ سَائِرِينَ اَزْ اَمَامَزَادِ كَانِ ذَوِي السَّنَانِ، وَ كَمَلِينَ وَ مَجْتَهِدِينَ اَزْ عُلَمَاءِ وَ قَدَمَاءِ اَهْلِ اِسْلَامِ وَ اِيْمَانِ اسْتِ كِه دَرِ حُدُودِ وَ ثَعُورِ اَيْنِ بَلَدِهِ عَلَيْهِ بِه مَثَابَةُ اِسَاطِينِ وَ اِرْكَانِ دَرِ جِهَتِ قَبْلِي طَهْرَانِ نِگَاهِدَارِنْدِه اَفَاتِ وَ رِيْزِنْدِه عَطَايَا وَ بَرَكَاتِنْدِه، وَ اَزْ وَجُودِشَانِ بِه مَفَادِ « وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا » (۱) بَرَكَاتِ وَ رَحْمَاتِ اَلْهَيْبَةِ بَرِ سَكْنَةِ طَهْرَانِ مَسْتَدَامِ وَ مُؤَيَّدِ اسْتِ. بَيْتِ بِنَازِ اِي سِرِّ تَاجِ بَرِ لَـ مَكَانِبِيَالِ اِي پِي تَخْتِ بَرِ اَسْمَانِ زِگَاهِ فَرِيْدُونِ وَ دُورَانِ جَمْچِنِيْنِ شَاهِ كِي دِيْدِه مَلِكِ عَجْمِ جِهَانِ شَدِ جُوانِ اُو چِه بَرِگَاهِ شَدِ بَهْشْتِي شَدِ اِيْرَانِ چِه اُو شَاهِ شَدِ چُو شِه نَاصِرِ الدِّيْنِ بَرِ اَمَدِ زِگَاهِي پِي تَخْتِ بَالِيْدِ بَرِ فَرْقِ مَاهِپَسِ بَدَانِ هَرِ قَدْرِ عِمَارَاتِ وَ رَوْضَاتِ ائِمَّةِ دِيْنِ وَ اَوْلِيَاءِ كَامَلِيْنِ زِيَادَتَرِ مِي شُودِ وَ اَثَارِ اَنُهَا بِيْشْتَرِ تَوَجُّهِ نَفُوسِ قَدْسِيَّةِ كَافِهِ مُؤْمِنِيْنِ وَ قَاطِبِهِ اَزْ اَهْلِ اِيْمَانِ وَ يَقِيْنِ بَدَانُهَا نِيْزِ زِيَادِه خُواهِدِ شَدِ، وَ هَرِ قَدْرِ اَزْ دِحَامِ عَامِ وَ اِجْتِمَاعِ اِنَامِ دَرِ مَشَاهِدِ كَرِيْمِهِ وَ مَرَاقِدِ عَظِيْمِهِ اِيْشَانِ زِيَادِ گَرْدَدِ، نِظَرَاتِ رَحْمَاتِيَّةِ وَ لِحْظَاتِ اَلْهَيْبَةِ اطْرَافِ وَ اِكْتِنَافِ اَنُهَا رَا فَرَا خُواهِدِ گَرَفْتِ. پَسِ اَزْ شَعَائِرِ اِسْلَامِ سَيِّدِ اِنَامِ، عِمَارَتِ كَرْدَنِ قُبُورِ ائِمَّةِ هَدِي وَ اَوْلَادِ طَاهِرِيْنِ اِيْشَانِ اسْتِ، وَ ظُهُورِ اَيْنِ اَثَارِ نِيْكَ وَ شَعَارِ خَيْرِ اَزْ مَنَبِعِ عَدْلِ وَ مَشْرَعِ فَضْلِ اَنِ پَادِشَاهِ جَمْجَاهِ بَاعِزِّ وَ تَمَكِّيْنِ گَرْدِيْدِ، كِه مَلَائِكَةُ سَاكِنِيْنِ حَضِيِضِ زَمِيْنِ تَا ذُرُوهِ عَرِشِ بَرِيْنِ، بَرِ وِي تَحْسِيْنِ وَ اَفْرِيْنِ گَفْتِنْدِ.

حکایت سلطان خراسان

M۳۲۳_T۱_File_۴۶۱۲۰۷۲

[حکایت سلطان خراسان] گویند: یکی از اولاد رسول که عالم بود بر سلطان اسماعیل سامانی، سلطان خراسان، برای امر مهمی وارد شد، بعد از برآوردن حاجت آن سید عالم، هفت قدم وی را مشایعت کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید فرمودند: چون اعزاز و اکرام نمودی عالمی را از اولاد من و هفت قدم وی را مشایعت کردی سلطنت را هفت بطن در صلب تو قرار دادیم. پس چه می دهد حضرت ختمی مآب در ازاء این خدمت نمایانی که این پادشاه صاحبقران به این سید عالم ذی شان نمود جز طول عمر و دوام دولت و نجات از احوال قیامت. هان! هان! بنگرید چه قدر بیوت مقدسه در این دولت حقه افراشته شد که آیه « فی

اعطاء تولیت حرم حضرت عبدالعظیم از طرف ناصر الدین شاه به امین السلطان

بُيُوتِ أَدْنَ اللّٰهَ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ « (۱) بیان از آن می کند ، و چه اندازه عبادات محموده در آنها مقبول دربار احدیت گردید ، و چه دعاهاى خیر برای دوام این دولت ابد مدّت به هدف اجابت مقرون آمد . بیتِ اِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَأَنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

[اعطاء تولیت حرم حضرت عبدالعظیم از طرف ناصر الدین شاه] [به امین السلطان] پس در عنوان این کتاب لازم بود کافه رعایای علیه بهیه ممالک ایران سیما دارالخلافه باهره ناصره طهران صانها الله عن الحدّثان را اعلان نمایم که در سال هزار و دوست و نود از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آن پادشاه کیوان بارگاه از سفر اول فرنگستان مراجعت فرمود و پرسشی از احوال ضعفاء و اغنیاء رعایای خود که متوطنین آن حدودند فرمود ، و معاهدات جدیده شفاهاً با سلاطین روی زمین با کمال اطمینان و تمکین کرد ، برای آنکه اهل ایمان ثمره این سیاحت را که در بلاد کفر فرمود متذکر شوند جناب مجدّت و نجدت انتساب (۲) شوکت و فخامت نصاب بنده دربار امین اسرار آقا محمد ابراهیم ملقب به امین السیطان آدام الله تعالی فی ظلّ ظلیله متى کان را در خلوت خواست و محرمانه فرمایشات خسروانه فرمود ، و تولیت زاویه مقدسه و روضه منوره حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در عهده کفایت جناب معظّم مقرر داشت ، و این خدمت شاهانه و منصب خسروانه را ارجاع به ایشان کرد که فی الواقع نیابتی از حضرت سلطنت است . الحق جناب معزّی الیه پاکی طینت و نیکی فطرت خود را در این خدمت مرجوعه به وضعی جلوه داد و اهتمام تمام در انجام آن نمود که محسود ابناء زمان خود گردید ، آن

۱- نور: ۳۶ .

۲- در چاپ سنگی حرف « را » پس از « انتساب » تکرار شده است .

زاویه مقدسه را از انزواء برآورد، و اهل غرض و هوا را در زاویه هاویه انداخت، و روز به روز بر عزّ خویش افزود، و اصلاح امور دنیویّه را از این خدمت اخرویّه خواست، بناهای نیک بنیان نهاد و خانه آخرت را آبادان از اماکن شریفه و اعتبار عالیّه برای تشرف این مزار زوار (۱) آورد، و مردم را تشویق به مضمون حدیث «مَنْ زَارَ عَبْدَ الْعَظِيمِ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ» ۲ کرد، و نفوس عرب و عجم را به نحو اصفی به این قبه و بارگاه توجّه داد، به نحوی که در سنین و اعوام سابقه که عوام و خواص از زیارت ائمه دین برای حفظ عرض و مال و دین ممنوع بودند، بر این آستان عرش بنیان روی خلوص و ارادت می سودند. این عاصی فراموش نمی کنم در روز نوروز و یوم مولود حضرت ختمی مآب که با روز جمعه قرین شده در حین تحویل شمس به برج حمل و ازدحامی که از رجال و نساء اکابر و اصاغر علما و اعیان در روضات عدیده و رواقهای جدیده، و مساجد مردانه و زنانه و صحن شریف و مدرسه جدیده امیّتیه و مدرسه عتیقه و باغ متصل به صحن و بامها و غرف و شرف اطراف روضه منوره شده بود که از تنگی جا و کثرت دعا و گریه های شوق آمیز اهل بکاء گویا نشان از روز قیامت می داد. و داعی یاد ندارد در اماکن شریفه این قسم هجوم و جمعیت شده باشد، و اگر حسن مواظبت و ملازمت جناب معزی الیه نبود و بر عمارات آن قبه عالیّه نمی افزود فرقه حقه

تذییل : در اهمیت زیارت امامزادگان

تذییل [در اهمیت زیارت امامزادگان] عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ وَبِالْخَمْسِ تَوَسَّلْتُ بدان زیارت قبور فرزندان ائمه دین و مقابر اهل ایمان و یقین از شعائر اسلام حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام عبادتی است منصوص (۱)، و طاعتی است مخصوص ، توسل به آن موجب ثواب است و منجی از عقاب ، رُوح اعمال است و رُوح آمال ، و بر حسب حکومت عقل و نقل اجر و جزاء هر عملی متفرع بر معرفت است ، والا کالبدی است بی جان و تنی است ناتوان ، پس چنانکه بدن قالب و ظرف روح لطیف است عمل هم گنجینه عرفان شریف ، و از قضایای الهیه و عطایای رحمانیه مراقد و مشاهد امامزاده های مکرمین محترمین غالباً در ارض طیبه قم صانها الله عَنِ التَّصَادُمِ و حدود بلده ناصره طهران صانها الله عن الحدثان مقدّر شده است ، و بر این موهبت کبری و نعمت عظمی خداوند ممان بر ما بندگان متنی بزرگ دارد . پس اهالی این دو بلد را سزد بر این دو نعمت که یکی مجاورت تربت با برکت و دیگری توفیق زیارت قبورشان است از ذکر جمیل حمد ، و حسن نبیل شکر غفلت نمایند ، و کمال حمد و تمام شکر هر حامد و شاکری در قبول هر نعمتی متفرع به معرفت است ، و عجب است از قاطبه ساکنین این خطه خلد قرین معرفتی کامل و بصیرتی اوفی به

۱- در اصل : است عبادتی منصوص .

حالات امامزادگان ذوی العزّ والشان که در حدود طهرانند ندارند، با آنکه بر حسب ارادت یا عادت در اوقات شریفه به مزار ایشان حاضر می شوند. البته شناسائی هر مزوری برای زائر فرضی محتوم و امری معلوم است، و رسول باطنی انسانی کثرت جهل و قلت علم را خوش ندارد، و نباید سکنه سواد اعظم مانند اهالی قری و رساتیق توجه و التفات به اقوال آباء و امّهات یا کتاب مجهولی از انساب که مجموعه جعلیات است بنمایند. گویا این گونه تغافل و تجاهل بنده را از جاده صواب و خانه ثواب دور دارد، پس اقوال اردال و افعال جهّال باعث عرفان و علّت غفران نمی شود، و منامات مستضعفین و کتب مجعوله انساب بعضی از عامّه اقدمین، برهان فاصل و دلیل قاطع بر صحّت نسب امامزاده نمی کند. چه بسیار مقابر امامزادگان در دهات مشهوره ایران است که متوطنین آنها به قصد اشخاص خاص زیارت می نمایند و نصوص کثیره بر خلاف قصد ایشان رسیده است، و مَهْره علماء نسب، برخلاف فهم ایشان خبر داده اند، پس همّ و فهم هر زائری نباید محصور بر عمل مشهوری باشد که: رَبُّ شَهْرِهِ لَا أَصْلَ لَهَا. بلی، برای توسعه و رفع عسرت و تثبیت محبّت عامّه عوام توان گفت: بر هر مقبره و مزاری فاتحه و سلامی خواندن ضرری ندارد، به شرط آنکه قصد شخص مخصوص نباشد و معارضی هم منظور نشود، یعنی در حضور مشاهد شریفه ایشان قصد خصوصیت را بردارند که تخصیص با تعارض دلیل منافی با معرفت کامله است، و این فاتحه و سلام برای تأسیی به سیرت و عمل کافّه انام است، و هر گاه کسی علم به تزلزل نسب و حسب مزور مشهوری حاصل نمود البته زیارت کردن آن مزار خالی از اشکال نخواهد بود، و عالم باید بر حسب علم خود در تعیین موضوع و مقبور خاص عمل نماید. و علامه مجلسی طاب ثراه فرمود: هر امامزاده ای که بدی وی معلوم نشود می توان آن را

حکایت شانی شاعر و شاه عباس

تعظیم و تکریم کرد. و وجه دیگر که به نظر می‌رسد عمل و کردار سلاطین صفویّه اَنَارَ اللّٰهُ بِرَاهِيْنَهُمْ است از آنکه غالب از بناهای رفیعه و قباب عالیّه که بر قبور امامزادگان برپا و بنیان شده است به فرمان و حسن نیت خالصه ایشان شد، و در زمان هر یک از این سلسله جلیله علماء و فقهاء کُملین و مجتهدین که اساطین مذهب جعفریّه بوده اند اذن و اجازه می‌داده اند، و جز اطلاع و صواب دید و رخصت اهل علم، اقبال و اقدام به کلیّه خیرات ظاهریّه نمی‌کردند که مبادا از روی جهل و غفلت بدعتی شود، و بر زحمات و خدمات ایشان مزد و اجری نباشد، همانا ترویج این دین مبین و تشیید این اسلام متین از علماء راسخین که معاصرین سلاطین صفویّه بوده اند گردید و چون از روی آگاهی و صفا راهنما شدند اینگونه آثار از ایشان باقی ماند.

[حکایت شانی شاعر و شاه عباس] او در حین تحریر خاطر آوردم از آنچه صاحب کتاب «عالم آرا» در مدح خلوص و ارادات شاه طهماسب و شاه عباس ماضی طاب ثراهما نگاشته است از آن جمله شانی شاعر که معاصر مرحوم شاه عباس بود قصیده ای در مدح حضرت شاه ولایت علیه السلام سرود چون به این بیت رسید: اگر دشمن کشد ساغر اگر دوستبه یاد ابروی مردانه اوستحکم فرمود میزانی آوردند و به وزن شانی شاعر طلاء وافر صله داد که شاعری دیگر در آن زمان گفت: شانی که به خاک ره برابر شده بود برداشتی و به زر برابر کردی (۱) و هر کس از شعراء در آن زمان قصیده در مدائح امیر مؤمنان علیه السلام گفته بود مورد صلوات

و جوایز کثیره شده ، و اعمال حسنه دیگر ایشان برای آیندگان سرمشقی است که تخلف از آن موجب خذلان و خسران است . ولیکن داعی فرقی که بین این زمان خجسته اوان با زمانهای سلاطین صفویه فهمیده آن است که اجراء و امضاء این شریعت مصطفویّه از سیوف قاطعه دولت صفویّه و قلوب صافیه علماء حقّه گردید امّا ابقاء آن از قلب صافی و رأی مبارک وافی شاهنشاه صاحبقران مالک ممالک ایران شد ، و یک جهتی این ملت بیضاء و دولت غوّاء خود دلیل واضحی است ، البته بقاء و دوام هر عمل منتهای آرزوی و امل است . خلاصه برای رفع اشتباه و اطلاع به انساب امامزادگان این حدود و ازدیاد بصیرت و معرفت به حالت هر یک از این زمره زکیه ، این اوراق که مجموعه خالی از اطناب و اغلاق است ، و تحریراتش خلاصه و صفوه ای از تقریرات منبریه داعی است هر گاه ساکنین بلده ناصره بعد از اداء فریضه و تعقیبات مرویه نظری فرمایند شاید بهره و ثمری یابند ، و همانا ثمره این کتاب آگاهی به انساب و احساب شریف ابناء و احفاد ائمه اطهار و اطیاب است و ثمره آن ظهور آداب مرضیه است زمان تشرّف به مزار شریف ایشان و ثمره تأدّب به آداب مرضیه ، اجابت دعوات و قضاء حاجات و توجّه مزور است به زائرین ، و ثمره توجّهات این بزرگواران استخلاص از عقوبات و درکات و احوال و افزاع قیامت است . پس از عموم مجاورین و زائرین ثانیاً مستدعی است عمارت قلوب بائره خودشان را از کثرت ملازمت و حسن مجاورت این شاهزادگان عظام فخام سیما این سید بزرگوار ذو العزّ والا-کرام نمایند ، و بدان مزار کثیر الانوار التجا آورده لب به انابه و استغفار بکشایند ، و تخفیف خطیئات و اوقار و تحطیط سیئات و اوزار خودشان را بخواهند ، و بر این مجاورت و زیارت فخریه و مباحثات کنند که مانند اهل بغداد از مجاورت امامین همامین علیهماالسلاماز بلایا و عقوبات محفوظ و مأمون خواهند شد . امیدوار چنانم که از کرم عمیم خود آن سید کریم مجاورین خود را در روز رستاخیز به

ندای فرح افزای « ائی جازُّ لَكُمْ » (۱) مفتخر سازد و از زائرین و مخلصین خویش در محضر اجداد طاهرین و آباء مطهرین استشفاع فرماید . پس وای بر آن جماعتی که شدِّ رحال کرده ظاهراً به قصد زیارت آن جناب روند و به همراهی و آگاهی مجاورین آن بقعه رفیعہ انواع معاصی و انحاء ملامی را مرتکب شوند . اگر کریمه « اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ » (۲) نبود از نفرین آن سید والا- تبار اشرار و ارذال مجاورین و زائرین رخت به دار البوار می کشیدند ، پس تأخیر عقوبت مذنبین و خاطئین در دنیا برای تکمیل عقوبت در روز جزاست ، و قال الله تعالى « اِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ » (۳) . بحمد الله تعالى در این اوقات در جوار فیض آثار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تنظیمات حسنه و تنبیہات مستحسنه مقرر شده است که از مجاور و زائر فسق و فجوری به عرصه بروز و ظهور نمی رسد ان شاء الله تعالى به شفاعت شفعا ، آنچه معدلت حقّه است در حق ایشان جاری می شود ، و از نیت خالصه شاهنشاه جمجاه دین پناه ، اطراف و نواحی آن زاویه مبارکه از معصیت و گناه بالتبع آسوده خواهد گردید ، و آنچه دلخواه ملت و دولت است به مرور ایام و اعوام طبیعت ثانویه و فطرت ثابتہ خواهد شد .

۱- انفال : ۴۸ .

۲- ابراهیم : ۴۲ .

۳- آل عمران : ۱۷۸ .

ص: ٨٣

مقدمه : رضوان

اشاره

المقدمه : رضوان

.

تکثیر : فی الذریه الطاهره**در بیان کثرت ذریه نبویه است**

تکثیر : فی الذریه الطاهره در بیان کثرت ذریه نبویه استقال الله تعالی مجده « إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ » (۱) علماء تفسیر در معنی کوثر اختلاف کثیر کرده اند (۲) ، عجالتاً ده وجه ذکر می شود : اوّل : [کوثر ،] شفاعت موعود است کما قال الله تعالی : « عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً » (۳) . دوّم : کوثر ، نبوّت است که به واسطه آن شعب کثیره از افاضات غیبیه بر قلب سلیم آن جناب ختمی مآب علیه السلام شد . سوّم : کوثر ، قرآن است که در آن علوم کثیر است . چهارم : کوثر ، خیر کثیر است که خداوند به آن بزرگوار عطا فرمود . پنجم : کوثر ، اصحاب و اتباع و اشیاع آن بزرگوار است الی یوم القیامه . ششم : کوثر ، کثرت علم است که آثارش تا قیامت باقی است . هفتم : کوثر ، حوض موعود است که در کنارش فردای قیامت کثرت می شود ۴ .

۱- کوثر : ۱ .

۲- رجوع شود به : التبیان شیخ طوسی ۱۰/۴۱۷ ، مجمع البیان طبرسی ، ۱۰/۴۵۸ ، تفسیر صافی ۵/۳۸۲ ، المیزان ۲۰/۳۷۰ ، و از منابع اهل سنت : جامع البیان طبری ۳۰/۴۱۴ ، شواهد التنزیل حسکانی ۲/۴۸۵ ، زاد المسیر ۸/۳۱۹ ، تفسیر قرطبی ۲۰/۱۳۳ و ۲۱۶ .

۳- اسراء : ۷۹ .

هشتم : کوثر ، کثرت نسل و ذریه فاطمیّه است از سادات بنی الحسن و بنی الحسین . نهم : کوثر ، مشکات نبوت فاطمه زهراء علیها الصلوه والسلام است . دهم : کوثر ، اعطاء وجود و هستی است به حضرت خاتم یعنی خداوند به آن جناب منت گذارده و فرموده است : ما به تو نعمت هستی عطا کردیم که آثار خیریه کثیره از آن در تمام عوالم کوئیه ظاهر و هویداست ، اما دشمن تو که ابتر است به مثابه عدم است و خیری در او نیست ، پس هر آنکه منفی الخیر است ابتر است . پس کوثر ، نقطه وجودیه محمدیه است که مرکز است و خطوط دائره امکائیه منتهی به وی می شود چنانکه فرموده اند «أنا من الله والكل مني» . و مؤید مراد است فقره شریفه «ظَهَرَتِ الْمَوْجُودَاتُ مِنْ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۱) پس خیر مفرط کثیر وجود مبارک قطب الاقطاب حقیقت نبویه است که هر چیزی از اوست ، و وجود منبسط همین است که جمعی چنگ به وی زده اند و با اخبار اهل البیت مطابق نموده اند ، از آن جمله در حدیث جابر است : هر چیزی را خداوند از نور من خلق کرد حتی عقل و نفس و طبیعت و جسم کلی و افلاک و املاک و عناصر و موالید بأشیرها . پس معطی کامل هر عطائی که می کند به نحو کمال است نه ناقص چنانکه فرمودند : «وَكُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ» (۲) و آن وجود حقّ است که اول افاضه وجود کرد کاملاً و از آن وجودات

-
- ۱- در بعضی از منابع متأخر چنین مضمونی را به مجمع (مجمع البیان) نسبت داده اند که در آن یافت نشد ، و در آن بجای « ظهرت » لفظ « خرجت » روایت شده است .
 - ۲- از کلمات حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه ۱/۱۶۰ خطبه ۹۱ : « الحمد لله الذي لا يفره المنع والجمود ، ولا يكديه الاعطاء والجمود ، إذ كل معط منتقص سواه ، و كل مانع مذموم ما خلاه » . همچنین رجوع کنید به : التوحيد شيخ صدوق : ۴۹ ، بحار الأنوار ۴/۲۷۴ ، ح ۱۶ .

دیگر را به اختلاف استحقاق و استعداد خلعت هستی داد ، و هیچ نعمتی از نعماء الهیه برتر از نعمت وجود نیست . پس ارتباط ظاهری و باطنی هر موجودی را به نقطه وجود محمدیه از ابیات مولوی بدان : نی تو اعطیناک کوثر خوانده ای پس چرا خشکی و تشنه مانده ای یا مگر فرعونی و کوثر چو نیلبر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل هر که را دیدی ز کوثر سرخ رواو محمّد خواست با او گیر خو هر که را دیدی ز کوثر خشک لبشمنش می دان همچون مرگ و تبخلاءصه در تفسیر «مجمع البیان» (۱) فرمود : الْكُوْثُرُ هُوَ الشَّيْءُ الَّذِي مِنْ شَأْنِهِ الْكَثْرَةُ . و در «تفسیر صافی» (۲) فرمود : «هُوَ الْخَيْرُ الْمَفْرُطُ الْكَثِيرُ» و آن بر وزن «جَدْوَل» است ، و هو التُّبُوهُ وَالْكِتَابُ وَرَفْعُ الذِّكْرِ وَالصَّلْوَةُ وَالِدُعَاءُ الْمُسْتَجَابُ وَالْحَوْضُ وَكَثْرَةُ الْأَتْبَاعِ وَالْأَشْيَاعِ وَكَثْرَةُ النَّسْلِ وَالذُّرِّيَّةِ وَالشَّفَاعَةُ . و حق این است که خیر کثیر جامع تمام معانی مسطوره است (۳) ، پس این کلمه مبارکه با وجازت لفظ ، مفید معانی کثیره است ، لیکن ظهورش در دو معنی است :

۱- مجمع البیان ۱۰/۴۵۸ .

۲- تفسیر صافی ۵/۳۸۲ ، همچنین نگاه کنید به : التفسیر الأصفی از همین مؤلف (فیض کاشانی) ۲/۱۴۸۳ .

۳- درباره این معنا رجوع کنید به : التبیان ۱۰/۴۱۷ ذیل آیه شریفه و مجمع البیان ۱۰/۴۵۸ ۴۵۹ .

اول: حوض موعود که عرض آن از بصرای شام است تا صنعاء یمن (۱). دوّم: که اظهر است از معنی اول: کثرت نسل و ذریه است به قرینه « إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (۲). و در تفسیر آل قدس و طهارت نیز در شأن نزول سوره کریمه اقوی شاهدی است به نحوی که مذکور می شود، و نعم ما قیل فی حقّهم: السَّائِقُونَ إِلَى الْمَكَارِمِ وَالْعُلْيُوَالْحَائِزُونَ غَدَاً حِيَاضَ الْكُوْثَرِ وَايْضاً فرموده اند: قَدْ ظَهَرَتْ كَثْرَةُ النَّسْلِ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَتَّى لَا تُحْصَى عِدْدُهُمْ وَاتَّصَلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَمْدُهُمْ (۳). و ایضاً در «تفسیر صافی» (۴) مروی است در ذیل آیه کریمه « الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُتْبِتَتْ سَبْعَ سِنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ » (۵)، امام علیه السلام فرمودند: مراد از حبه فاطمه زهرا علیها السلام است، و مراد از سبع سنابل هفت نفر از ائمه طاهرین اند که بالتسبه کثیر النسل بودند.

۱- مناسب است در این زمینه به روایت نسبتاً مفصّلی که ابن جریر طبری شیعی در المسترشد: ۴۶۷ ح ۱۵۸ نقل کرده، رجوع شود، همچنین: اختصاص شیخ مفید: ۳۲۱، الصوارم المهرقه تستری: ۱۸۱، مدینه المعاجز ۵/۴۲۰، بحار الأنوار ۶/۲۸۷ و ۳۶/۳۱۷.

۲- کوثر: ۳.

۳- در چاپ سنگی: مددهم.

۴- این حدیث را در تفسیر صافی ۱/۲۹۵ ذیل آیه شریفه نیافتیم، ولی همین مضمون در تفسیر عیاشی ۱/۱۴۷ ح ۴۸۰ روایت شده بدین عبارت: «عن المفضل بن محمد الجعفی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله « كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُتْبِتَتْ سَبْعَ سِنَابِلَ » قال: الحبه فاطمه صلى الله عليها، والسبع السنابل من ولدها سابعهم قائمهم، قلت: الحسن؟ قال: إن الحسن إمام من الله مفترض طاعته، ولكن ليس من السنابل السبعه، أولهم الحسين وآخرهم القائم. فقلت: قوله: « فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ »؟ قال: يولد الرجل منهم في الكوفه مائه من صلبه وليس ذاك إلا- هؤلاء السبعه». همچنین رجوع کنید به: البرهان ۱/۲۵۳، اثبات الهداه ۷/۹۵ (مختصراً).

۵- بقره: ۲۶۱.

حکمه کثیره : در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله

و این معنی تأکید می نماید معنی نهم را که کوثر فاطمه زهرا صلوات الله علیها باشد ، و خداوند عطف ستایش فرمود خود را در قطع نسل و دنباله اهل ظلم و کسانى که آن جناب را ابتر خواندند در کتاب مجیدش « فَفُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱). و این آیه نیز مؤید است نفرینی که دوستانه و مشفقانه حضرت احدیت عز ذکره در سوره کوثر به دشمنان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمود : « إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (۲). یعنی : مبغض و دشمن تو دنباله ندارد نسلش . و این بیت : سُمِّيَهُ أُمْسَى نَشَلَهَا عَدَدَ الْحَصِيوَالِ رَسُوْلِ اللَّهِ لَيْسَتْ بِذِي نَسْلِ ۳ در کثرت نسل اعدای ائمه هدی صلوات الله علیهم تعریضاً گفته شد ، اکنون بنگرید اثری از کثرت ایشان نیست .

حکمه کثیره : در بسیاری اولاد رسول صلی الله علیه و آله [شبی در انجمنی عارفی با صفا که از مشرب حکمت و علم الهی آگاه بود از داعی جويا شد عَلت قَلت نسل از ابتداء ظهور وجود حضرت ختمی مآب تا حین وفات و کثرت ذریه اش بِعَدَدِ نُجُومِ (۳) السَّمَاءِ وَكَثْرِهِ الرَّمْلِ وَالْأَحْصَاءِ بعد از ممات چه شد و چه می شد آن

۱- . کوثر : ۳ .

۲- . انعام : ۴۵ .

۳- . در متن سنگی : النجوم ، با الف و لام .

جناب صلی الله علیه و آلهبر حسب جبهه و طبیعت بشریه در زمان خویش به مقدار امتداد عمر شریف فرزندان از ذکور و اناث بواسطه و بلا- واسطه مشاهده می فرمود و ملوم کفار قریش و اهل هوا نمی گردید؟ داعی با لسان شکسته بر حسب مشرب صافی آن عارف روشن ضمیر بیانی آشکار از عقل و نقل نمودم جملتی از آن را در این وجیزه می نویسم: بدان اهل حکمت گفته اند: «الْوَّاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَّاحِدُ» (۱) یعنی: از خدای یکتا در بدو امر یک چیز صادر شد و از واحد در آن واحد چیزی شیء واحد صادر نمی شود چنانکه ظاهر آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (۲)، و حدیث شریف «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَالْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا» (۳) ظهور در این معنی دارد. و از بیانات ایشان است: تمام افراد به یک نوع و تمام انواع به یک جنس و تمام اجناس به یک جوهر منتهی می شود و آن جوهر که صادر اول است همان نقطه وجودیه محمديه که حقیقت کائنات و مصدر محدثات است و آن نقطه عین یقین و حق یقین و فیض اول و عقل صرف و وجود مقید است به اصطلاح مخصوصی. پس به عبارت اهل حکمت از واحد من جمیع الجهات در آن واحد صادر نمی شود مگر شیء واحد، و هر چیزی متدرجاً از همان شیء واحد منتزع می شود و آن شیء واحد

۱- از اصول فلسفیه قدیمه است که از زمان فارسیان قدیم که قائل به ثنویت بوده اند مطرح بوده، و افلاطونیان در مقابل آن نظریه عقول عشره را در اثبات توحید بیان کردند، و اشراقیون از مسلمین که قائل به وحدت وجودند بین آن دو قول جمع کردند چنانچه مرحوم علامه تهرانی در ذریعه ۲۵/۵ شماره ۲۵ بدان تصریح نموده و رسائل متعددی در این موضوع ردّاً و اثباتاً معرفی کرده است.

۲- اعراف: ۱۸۹.

۳- در توحید شیخ صدوق: ۱۴۸ باب ۱۱ ح ۱۹ روایت بدین گونه نقل شده: «خلق الله المشیه بنفسها، ثم خلق الأشياء بالمشیه». سپس توضیحی درباره آن بیان کرده است، همچنین رجوع کنید به: مختصر بصائر الدرجات: ۱۴۱، الکافی ۱/۱۱۰، بحار الانوار ۴/۱۴۵ باب ۴ ح ۱۹ و ۲۰، مرحوم ملا هادی سبزواری در شرح اسماء الحسنی ۲/۷۷ روایت را به گونه ای که در متن آمده ذکر کرده و سپس به گزارش آن می پردازد. ظاهراً عبارت متن مأخوذ از حدیث می باشد و نص حدیث نیست.

یا عقل است یا مشیت یا علت یا نقطه یا نور . عباراتنا شتی و حُسْنُكَ وَاحِدٌ و این عقیده و مقاله را اهل شرع معقول و مقبول ندانند و گویند : این فقره دلالت بر عجز حضرت احدیت می نماید «وَلَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ وَلَا يَمْنَعُهُ فِعْلُ شَيْءٍ عَنِ فِعْلِ شَيْءٍ وَلَا يَعْجُزُهُ خَلْقُ شَيْءٍ عَنِ خَلْقِ شَيْءٍ آخَرَ» ، و این فقرات از برای مخلوقات است نه از برای غنی مطلق که اغنیاء است و عجز ندارد « وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۱) . پس خداوند در آن واحد هزار کرور از عوالم عدیده مملوه از مخلوقات جدیده ایجاد می نماید . بلی ، در حدیث است : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحَدِّثُ شَيْئاً فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ مِنْ مَشِيئِهِ وَإِرَادِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ [وَإِذْنٍ] » ۲ فَهَذَا الْحُكْمُ عَلَى الْغَالِبِ . از این هفت چیز که خداوند شرط در مستحدثات سماویه و ارضیه فرموده است احتیاج و افتقار حق ، معلوم نیست و فقره «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» (۲) مراد ، مخلوق متأخر از خلق اول است ؛ از آنکه در خلق اول اسبابی شرط نیست ، یا محمول بر افعال عباد است جز افعال خالق ؛ از آنکه صدور چیزی از بندگان به اسبابی است که قرار

۱- بقره : ۲۸۴ .

۲- از فقرات مشهوره است ، و می توان از حدیث کافی ۵/۳۷۲ باب خطب النکاح ح ۶ این مضمون را استفاده نمود .

داده شده است ، كما قال الله تعالى : « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » (۱). و این آیه دلالت دارد که مصدر واحد است و اتحاد مصدر دلیل بر اتحاد صدوری است که دال بر اتحاد صادر است چنانکه فرمود : « مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ » (۲). این آیه نیز دلالت بر اتحاد مبدأ و معاد نفوس می نماید . چون نه سر پیداست و صفش را نه بُنیست لایق بیش ازین گفتن سخن « وَأَتُوا النُّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » (۳). و این بیت در حق این جاهل گویا گفته شده است : آتَيْتَ بَيُوتًا لَعْمَ تَنَلُ مِنْ ظُهُورِهَا وَأَبْوَابِهَا عَنْ قَرَعِ مِثْلِكَ سِدِّتَيْسِ دَاعِي كَه نَظَرِش بِه حَدِيثِ وَ خَبَرِ اسْتِ عَرَضِ مِي كَنْد : بِه مَفَادِ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ» (۴) در اول ایجاد و ابداع یک وجود به فضاء شهود آمد و تمام کثرات عقلیه و حسیه مُنجماً و مرتباً از مشیت اولیه خلعت (۵) هستی پوشیدند ، پس به همان ترتیبی که در عالم نخست اظهار فرمود خلاصه ای از بنی آدم و اهل عالم را در این عالم حس و شهادت نیز ظاهر کرد ، یعنی نور حضرت ولایت از نور حضرت نبوی و نور حضرت صدیقه طاهره از این دو نور و نور حسن و حسین از نور طاهره زُهره زهراء هویدا گردید ، در این عالم هم به این تدریج و ترتیب قدم به عرصه عالم تکوین نهادند ، و ائمه هدی علیهم السلامهم از انوار خمسه منشعب و اولاد و ذراری ایشان مانند موالی و دوستانشان به همان ترتیب اولیه باعث صفا و جلاء این عالم شدند .

۱- نساء : ۱ .

۲- لقمان : ۲۸ .

۳- بقره : ۱۸۹ .

۴- روایت بنابر نقل بحار الانوار ۱۵/۲۴ باب ۱ ح ۴۳ چنین است : «وعن جابر بن عبد الله قال : قلت لرسول الله صلى الله عليه و آله : أول شيء خلق الله تعالى ما هو ؟ فقال : نور نبيك يا جابر ، خلقه الله ثم خلق منه كل خير . .» . همچنین رجوع کنید به : بحار ۲۵/۲۱ باب ۱ ح ۳۷ و ۵۴/۱۷۰ ح ۱۱۶ .

۵- در چاپ سنگی : خلقت .

در تطبیق آن عالم با عالم ازل

پس اصل قدیم سید انام است و فرع کریم اولاد و احفاد و احباء فخام . و آیه کریمه نور (۱) و آیه مبارکه « مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ » (۲) و آیه شریفه « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا » (۳) بر حسب تفسیر اهل بیت دلالت و شواهد بر مرادند ، پس عرض می کنم : وجود حبه فاطمیّه که مشکات عصمت نبویّه است وعاء و ظرف این سنابل طیبه زکیه بود ، و عقل اول در روز نخست سنابل وجود سادات را در کانون وجود آن مخدّره مُسْتَكِرٌّ و مُسْتَتِرٌّ یافت ، و یک یک از ایشان را به نظر کلی غیبی مشاهده فرمود ، و از وقتی که در حجاب خاک مقبور و مستور شد تاکنون از ذراری و انساب کریمه خود ذاهل نبوده است ، و از احوالشان دانای و بر اعمالشان بینا است ، و آیه وافیّه « فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (۴) اطلاع و احاطه بر ما فی الکون را می فهماند ، پس صادر اوّل و نور ازل را غافل خواندن از کمال جهل و غفلت است و از عدم معرفت و بصیرت ، پس این تکثیرات و تنزّلات بر حسب اسباب حسیّه که در مخلوقات تودیع شد و بر حسب معنی این عالم ظاهر ، تطبیق با عالم باطن باید کند مانند تبعیّت اراده نبویّه با اراده حتمیّه الهیّه .

در تطبیق آن عالم با عالم ازلاکنون اهل رشاد و سداد خلاصه ای از مراد این احوج عباد را بدانند :

۱- مراد آیه ۳۵ سوره نور است : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » .

۲- رحمن : ۲۲ ۱۹ .

۳- فرقان : ۵۴ .

۴- توبه : ۱۰۵ .

«أول ما صدر» یک وجود بود و هر وجودی از وی نمود یافت، و بر حسب اخبار در نموداری وجودات ترتیبی در عالم غیب ملحوظ شد، در عالم شهود نیز همان ترتیب منظور گردید، و بر حسب خواست الهی و تهیّه اسباب ظاهری جز این گونه اقتضاء نکرد، امّا حکمت ظاهری آن شاید برای افهام اذهان بی خردان آن باشد که بنگرند با آنکه خاتم پیغمبران دختری بیش نداشت چگونه فرزندانیش بیشتر و زیادتر از هر ذی نسب و عقبی شدند و چگونه روز قیامت این نسل کثیر علاوه از چندین کرور «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱) گویان، از مراقد شریفشان برآیند و به مضمون «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (۲) در جوار حضرت پروردگار بیاسایند، اما مخالفین این سلسله با کثرت نسل و عدد در اندک زمانی منقرض و منعدم گردیدند تا ابتزیت این اعدام صرفه، مثل و نشانی برای عالم عدیمشان باشد. بلی، انبیاء و ما سوای آنها اگر چه از آن وجودند لیکن در ایجاد اولی از ائمه طاهرین و اولاد مکرمین آن جناب مؤخره، و هر آنکه مؤخر در وجود است مقدم است، و انبیاء مقدمه الجیش آن وجود شریف بودند و بر حسب ظاهر با آن جناب نبودند، امّا اتباع و اشیاع و اولاد و احفاد و خلفاء حنفاء با موکب سلطنت آن آفتاب فلک رسالت کالانجم الزّاهره و الکواکب الباهره ملترم، و تفکیک از التزام و تعاقب بالانضمام نداشتند، چنانکه پادشاه هر زمانی اخصّ خواص و اعزّ مقرّبین و اقارب خود را از حضور دور ندارد، و هر یک را بر حسب حال در ذیل عنایت خود نگاهدارد. پس عرض می‌کنم: هر آنکه احبّ و اقرب به وجود نبوی بود در آن عالم، در این عالم نزدیک تر به وی گردید، و آن شخص شریف نفس نفیس پیغمبر آخر الزّمان امیر مؤمنان علیه السلام است، و بعد از آن صدیقه طاهره علیها السلام، و بعد از آن حسنان علیهما السلام، و بعد از آن سائرین ائمه هدی و فرزندان ایشان بودند، و شاید افضلیت حضرت قائم بنا بر حدیث مشهور بر اجداد

۱- بقره: ۱۵۶.

۲- یس: ۵۱.

جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجه

کرام و آباء عظام خود تا علی بن الحسین علیهم السلام به واسطه آخریت در ظهور و اقدمیت در وجود باشد اگر چه طور ترتیب منافی با مقصود است، لیکن جامعیت آن بزرگوار به ملکات آباء کبار مانند سید مختار بالنسبه به انبیاء رفع استبعاد می نماید. و در کتاب «بصائر» است: هر امام لاحقی دارا بود پنج چیز را که امام سابق دارا نبوده (۱).

جامعیت و افضلیت حضرت قائم عجل الله فرجها کنون بنگر امام عصر عجل الله فرجه چه قدر از ملکات و صفات را باید حاوی و جامع باشد! و از این جهت است آن بزرگوار که آخر مظهر حضرت پروردگار است من حیث الوجود منشأ خیرات کثیره است و مکمّل تکثرات و تنزلات فیضیه. پس آن بزرگوار را نسل و فرزندی نشاید از آنکه خیرات منتهی به وجود ذی جود وی می شود، و بعد از وی باید عالم حس و شهادت ابر بماند، و عالم اول جلوه گر شود، یعنی تمام موالید بنی آدم به آن وجود مسعود ختم شد و ثمره وجود اعقاب و انساب، ابقاء آثار خیریه جد و پدر است، و طول عمر شریف آن جناب خود اشرف اعقاب و افضل انساب است و آثار ظاهره و باطنه آباء و اجداد مکرمین و انبیاء مرسلین از بقاء وجودش و زمان ظهورش هویدا و پیدا می گردد. و یک جهت در تبعیت و اقتداء حضرت عیسی بن مریم به آن سید معظم در حین رجعت غراء، تجرد از نسل و ولد است. بعباره اخری: آدم ابوالبشر قائد مقدمه جیش نبوت بود و حضرت عیسی سائق و خاتم ایشان و نقطه وجود نبویه، مانند سلطانی از این سلسله طولیه قطب وار در میان و خاتم اعقاب و انساب و ذریه پیغمبر آخر الزمان امام زمان، و آنکه در برابر سلطان و ساقه لشکر

۱- بصائر الدرجات: ۴۴۳ باب ۳ ح ۱، بدین عبارت: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لیس من إمام یمضی إلا وأوتی الذی من بعده مثل ما أوتی الاول و زیاده خمسہ اجزاء». به همین مضمون است احادیث ۲ و ۳ این باب.

است اعتبارش از سائرین بیشتر و زیادتر است ، پس به مقدار افضلیت حضرت عیسی بن مریم به ساحت قرب آن پادشاه دنیا و دین بر سابقین ، افضلیت حضرت قائم را بر ائمه ماضین و اولاد طاهرین ایشان بدان ، و اگر تزویج حضرت عیسی بن مریم ملیکه نرجس خاتون دختر یشوعا که از جهت نسبت منتهی به حضرت شمعون وصی آن جناب می شود به حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام و تولد امام عصر علیه السلام را بخوانی شاید نکته ارتباط معنوی آن دو وجود مجرد مقدس را نیز بدانی . پس نصاری برای آنکه حضرت عیسی علیه السلام پدر نداشت پسر خدایش خواندند از این خجالت و فضیحت که داشت زنی نخواست تا پسری منتسب به وی گردد و خود پدر شود ، امّا برای آنکه به وصلت با این خانواده شهریاری و بزرگواری مفتخر و مباهی بود دختر وصیش را در خاتمه عالم وجود به حضرت ابا محمد علیه السلام خطبه فرمود تا آنکه پسری بی نظیر زاید ، و بعد از وی پسری نظیر وی نیاید . بباره اخری : حضرت عیسی از کسوت کثرت منقطع شد چنانکه امام عصر علیه السلام منخلع است ، و حکماء الهیین در مدح و وصف حضرت خاتم الوصیین فرموده اند : «سَيَّمِيَ الْقَائِمُ قَائِمًا لِأَنَّهُ قَائِمٌ بِنَحْوٍ مِنْ أَنْحَاءِ الْوُجُودِ وَمَثَلُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ عَيْسَى فِي السَّمَاءِ» . خلاصه حضرت عیسی علیه السلام فرزندی نداشت اگر می داشت نصاری در حقّ وی غلّوی شدید می کردند ، پس امر بعد از حضرت عیسی به شمعون وصی او محوّل شد ، و حضرت رسول اگر از خود فرزندی می داشت پاداشت آن فتنه و فساد بود ، و امام زمان را اگر فرزندی باشد گمان فاسد اهل غیبت و حضور نتیجه فساد می دهد و احتمال وجود وصی دیگر علاوه از دوازده تن اوصیاء می رود . پس مصدر کلّ موجودات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و مصدر کلیه بنی نوع انسان حضرت آدم ابوالبشر است ، و مصدر کلیه ذریّه نبویه حضرت شاه ولایت و حضرت صدیقه طاهره علیهما السلام اند ، و اگر صدیقه طاهره نمی بود و حضرت امیر علیه السلام زنی جز ایشان داشت انتساب اولاد آن بزرگوار به حضرت رسول صلی الله علیه و آله جایز نبود ، چنانکه اولاد

و فرزندان دیگر آن جناب را نسبت به حضرت رسالت و صدیقه طاهره نمی دهند . پس ثمره شجره عالم روحانیات وجود حضرت رسالت است ، و ثمره شجره خاک در عالم مادیات حضرت آدم است ، و ثمرات شجره حضرت آدم انبیاء علیهم السلام بودند ، و خلاصه و خاصه از ایشان حضرت نبویست و خلاصه آن بزرگوار صدیقه طاهره است ، و خلاصه از صدیقه طاهره حسنین علیهما السلامند ، و خلاصه از حضرت امام حسن اولاد طاهرين آن بزرگوار است مانند حضرت عبدالعظیم و امثال آن بزرگوار ، و خلاصه از جناب سیدالشهداء ائمه طاهرين علیهم السلام اند ، و خلاصه از تمام ایشان که جوهر اصفی و گوهر گرانهای عالم غیب و شهود است وجود مبارک سلطان عصر حضرت حجه الله اعظم است که حضرت امیر فرمودند : «به ما اهل بیت فتح باب علم شده و به قائم ما ختم می شود» (۱) . پس عالم ایجاد را در قوس نزول اول و آخری است : «اوله محمد و آخره محمد و وسطه محمد» (۲) . و فقره «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» (۳) اشاره به مقصود است . و نَعْمَ مَا قِيلَ فِي حَقِّهِمْ (۴) : يَا حَبْدَا دَوْحَه فِي الْخُلْدِ نَابِتَهُمَا مِثْلَهَا نَبَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ (۵) الْمُصْطَفَى أَصْلُهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَةُ الْفَاحِ عَلَيَّ سَيِّدُ الْبَشَرِ وَالْهَاشِمِيُّانِ سَبَطَا لَهَا ثَمْرُ الشَّيْعَةِ الْوَرَقُ الْمُلتَفُّ بِالثَّمْرِ هَذَا مَقَالُ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهَا هَلُ الرِّوَايَاتِ فِي الْمَعَالِي (۶) مِنَ الْخَبْرِ إِنِّي بِحُبِّهِمْ أَرْجُو النَّجَاةَ غَدًا وَالْفَوْزَ مَعَ زُمْرِهِ مِنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ

- ۱- در روایتی نبوی که شیخ طوسی در امالی : ۶۵ مجلس ۳ و دیگران نقل کرده اند چنین آمده : «بنا فتح الله و بنا یختم و بنا أَلْفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشَّرْكِ ، وَبِنَا يُؤَلَّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ . . .» .
- ۲- نگاه کنید به غیبت نعمانی : ۸۵ باب ۴ ح ۱۶ : زید شحام به امام صادق علیه السلام عرض می کند : کدام یک از حسنین (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) افضلند ؟ حضرت می فرماید : « إن فضل أولنا يلحق فضل آخرنا وفضل آخرنا يلحق فضل أولنا . . . » تا آنکه حضرت فرمود : « نحن اثنا عشر هكذا حول عرش ربنا جلّ و عز فی مبتدأ خلقنا ، أولنا محمد وأوسطنا محمد و آخرنا محمد . همچنين رجوع کنید به : بحار الانوار ۳۶/۳۹۹ باب ۴۶ ح ۹ به نقل از مصدر مزبور ، و ۲۶/۱۶ باب ۱۴ .
- ۳- در روایت مفصلی مذکور در بحار الانوار ۲۵/۲۲ باب ۱ ح ۳۸ به نقل از جابر بن عبدالله انصاری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده : « فنحن الأولون ونحن الآخرون ونحن السابقون ونحن المسبّحون ونحن الشافعون ونحن كلمة الله ونحن خاصة الله . . . » إلى آخره . این مطلب به مضامینی مختلف وارد شده است .
- ۴- علامه امینی در الغدير ۳/۸ شعر را از ابو يعقوب نصرانی دانسته که عماد الدين طبري در جزء دوم از کتاب بشاره المصطفى آنرا نقل کرده ، و سپس می فرماید : شاعر در این اشعار اشاره دارد به حدیثی که حفاظ (مانند حاکم در مستدرک ۳/۱۶۰ و ابن عساکر در تاریخش ۴/۳۱۸) نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود : « انا الشجره وفاطمه فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسين ثمرتها وشيعتنا ورقها ، وأصل الشجره فی جنه عدن وسائر ذلك فی سائر الجنه » .
- ۵- در الغدير : « ما فی الجنان لها شبه من الشجر » .
- ۶- در الغدير : « عالی » و همین هم با وزن شعری سازگار است .

شأن نزول سوره مبارکه کوثر

شأن نزول سوره مبارکه کوثر بدان جمعی از علماء تفسیر (۱) در شأن نزول سوره کوثر بیان فرمودند: چون ابراهیم فرزند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که مادرش ماریه قبطیه بود و هفده ماه از عمر شریفش گذشت در مدینه منوره از دنیا رحلت فرمود و در بقیع مدفون گردید. مخالفین اظهار شادی و مسرت نمودند از آنکه آن جناب منقطع النسل است و فرزندی ندارد، باید منتظر موت وی شویم، و از این محنت عظمی نجات یابیم. چون این عقیده باطله و اقوال عاطله را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ظاهراً بر ملالت خاطر عاشرش افزود، جناب احدیت جلّ شأنه این سوره را به جهت استمالت قلب شریفش نازل فرمود تا محزون نباشد. و این سوره را اوصاف مبالغه بسیار است: یکی تصدیق به لفظ «انّ» و یکی تذکیر به لفظ جمع که دلالت بر تعظیم می کند، و یکی اخبار به لفظ ماضی که مُشعر بر تحقق وعد است،

۱- رجوع کنید به: تفسیر القمی ۲/۴۴۵ ذیل سوره شریفه.

و یکی اعطاء که در آن تملیک است مانند اجر و ثواب ، و یکی لفظ «کوثر» که مبالغه در کثرت است . تمام این فقرات اظهار مرحمت به آن جناب است ، و مخفی نباشد که کریم اگر عطیه و هدیه ای دهد به مادون خود بر حسب کرم که مجبول است مرسوم نیست اظهار منت نماید مگر آنکه آن عطیه من حیث هی بسیار بزرگ بوده باشد ، و حضرت احدیت که اکرم ال-کرمین است در این اعطاء بر حبیب خود ، سید کرماء ، کمال منت را اظهار فرمود ، همانا دلیل است بر بزرگی این عطاء و بزرگواری خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله سیما نفرین ظاهری که به دشمن آن بزرگوار فرموده است که : « إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (۱) حکایت از کمال رأفت بدان سرور می کند . البته وعده های خداوندی صدق است ، و عطایای الهیه حق ، و این دو مطلب که کثرت نسل آن بزرگوار و قطع نسل اعدای و دشمنان سید مختار است کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردید ، و بحمدالله تعالی مانند شجره طوبی در هر شهر و بلدی غُصنی از اغصان شجره نبوت متدلی و آویخته است ، با آنکه خلفاء امویّه و عباسیّه لیلاً و نهاراً در مقام اطفاء انوار مضيئه ایشان برآمدند و زمانی غفلت از اذیت کردن ایشان نکردند ، و به انحاء شتی و اقسام مختلفه از رجال و نساء صغار و کبار ایشان نگذشتند و بدون جرم و گناه خونهای ایشان را ریختند ، و از روی جور و جفا ایشان را کشتند ، و علی رؤوس الأشهاد مخاصمه با خدا و رسول را شعار خود قرار دادند . مع هذا رایت عزّ و نبالت و اعلام فخر و جلالت ایشان ، در اقطار عالم از مشارق و مغارب افراشته گردید . پس مناط در تناسل کثیر کثرت اولاد سیما ذکور نیست از آن که حضرت نبوی جز جناب فاطمه زهراء علیهاالسلام فرزندی نداشت ، از آن دختر که یکتا گوهر بی همتا بود این همه

کوثر وجود فاطمه زهرا علیهاالسلام

بیان حمد الله مستوفی قزوینی

بیان مؤلف

لثالی شاهوار پدیدار گردید .

[کوثر وجود فاطمه زهرا علیهاالسلام] اکنون بر این بیان موجز توان فهمید که کوثر وجود طاهره صدیقه مطهره علیهاالسلام که عطیة الهیة و نعمت سماویة بود ، خداوند ودود در اعطاء آن به واسطه کثرت و عظمت شأن وی ممت بی پایان بر خاتم پیغمبران می گذارد از آنکه منشأ خیرات و فیره ، و ذریات کثیره گشت . و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام (۱) نقل است : بعد از قتل حضرت خضر علیه السلام آن غلام را و تعریض حضرت موسی علیه السلام بر وی فرمودند به ازاء (۲) این فرزند مقتول دختری به پدرش مرحمت می شود که هفتاد پیغمبر از آن دختر به واسطه و بلا واسطه متولد شوند ، پس در اعطاء این موهبت و اظهار این ممت ابراز قدرت است .

بیان حمد الله مستوفی قزوینیو حمد الله مستوفی قزوینی در «تاریخ گزیده» گفته است : یزید بن معاویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین علیه السلام در روز شهادت خود یک پسر بیش نداشت ، مع هذا در تمام آفاق و اقطار زمین عدد ایشان از ستاره ها بیشتر است ، و از فرزندان وی نسلی باقی نیست . و از حدیث صحیحی که در کتاب «لهوف» سید ابن طاوس مروی است ظاهر است قلت اولاد و نسل آن بزرگوار .

[بیان مؤلف] و داعی به ترتیب این فقره بیان دیگری می نویسد : قطع نظر از رفع ملامت لائمین در

۱- بحار الانوار ۱۳/۲۸۰ باب ۱۰ در بیان قصه حضرت موسی و خضر علیهماالسلام .

۲- در اصل : باذاء .

در مدح قَلتِ اولاد است

فوات اولاد حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حکمت الهیّه بدین گونه مقتضی شد تا بعضی بعض دیگر را در تعدّد بنات و کثرت دختران ملامت نمایند چنانکه در فقره قتل غلام دانستی ، پس حق تعالی فرمود « يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا تُؤْتِيهِمْ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ » (۱) یعنی داشتن دختر عِلّت از برای ملامت کردن پدر و مادر نمی شود ، و ممکن است کثرت نسل نیز از دختر هم شود .

در مدح قَلتِ اولاد استو شاید بعضی از ازکیاء ، التفات به این مطلب کرده باشند : هر یک از اولاد آدم که کثیر النسل شد و فرزند بسیار آورد تمام ایشان به تمام خصال محموده و اوصاف حمیده متّصف نگردیدند مگر قلیلی ، مثلاً از اولاد آدم ابوالبشر حضرت هابیل ، و بعد از وی حضرت شیث هبه الله ممتاز گردید ، و از فرزندان نوح علیه السلام حضرت سام ممتاز شد ، و از اولاد حضرت یعقوب حضرت یوسف علیه السلام امتیاز یافت ، و از اولاد حضرت داود علیه السلام جناب سلیمان علیه السلام منتخب گشت ، و هر یک از ایشان که به قَلتِ فرزند در کتب سیر و حدیث معروفند ممدوحند ، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که دو فرزند بیش نداشت و حضرت اسحاق علیه السلام از مسألت ساره خاتون بعد از تولد جناب اسماعیل ذبیح الله علیه السلام عرصه وجود آمد ، و وی را مقام و مرتبه برادر بزرگوار نیست . پس توان گفت : هر آنکه جلیل است از ابناء آدم از پیغمبران و غیر ایشان اولاد و فرزندش کمتر از دیگران است ، پس مطلوب خداوندی حسن حال اولاد است نه کثرت اعداد . و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام با آنکه دو پیغمبر جلیل بودند ایشان را فرزندی نبود و زکریّا علیه السلام در کبر از حضرت کبریائی فرزند خواست ، و رسید از فراق فرزند و شهادتش بر آن جناب آنچه رسید ، و حضرت سلیمان علیه السلام با کثرت ازواج هر قدر

فرزندی مسألت نمود مستجاب نشد ، عاقبت به کریمه « وَأَلْفَيْتَا عَلَي كُرْسِيِّه جَسَدًا » (۱) فرزندی غیر ذی روح به وی دادند . بناءً علی ذلک حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از سلسله پیغمبران اولوالعزم بود مانند ایشان باید بر فقدان فرزند مَبَجَّل و مَجَلَّل باشند . یا آنکه خداوند خواست اختصاص یابد محبّت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به دو ریحاتین وی حسن و حسین علیهما السلام چنانکه ایثار نمودن و فداء کردن ابراهیم علیه السلام فرزند ارجمندش را برای جناب سید مظلومان علیه السلامبرهان فاضل و دلیل قاطع است . به بیان دیگر : اموال و اولاد به مضمون « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » (۲) و کریمه « لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ » (۳) عوائق و شواغلند بنده را از یاد خدا ، و باعث اختبار و امتحانند ، و حضرت خاتم علیه الصّلاه والسّلام منزّه از اختبار و امتحان بود ، در صورتی که این فقره را در حقّ آن بزرگوار قائل شویم می گوئیم : اختبار در حقّ فرزند به واسطه و بلا واسطه گردید ، یعنی فرزند صلبی خویش را با انحصار فداء فرزند مع الواسطه فرمودند ، و خواستند محبّت را منحصر در فرد نموده باشند ، و محبّت جناب سید الشهداء محبّت حق است نه محبّت ابراهیم ، و این تفدیه غیر از عمل حضرت خلیل ، و فرزند جلیل او اسماعیل ذبیح است ؛ از آنکه محبّت به حضرت اسماعیل حاجب و مانع بود ، و بعد از تهیه اسباب و اقدام در تفدیه و ظهور محبّت کامنه اش و خلوص خلّت خاصّه اش فداء عظیم برای آن جناب فرستاده ، و نظیر آن مهاجرت حضرت یوسف است از حضرت یعقوب و قتل جناب اسماعیل و نظائر دیگر که در کتب قصص الانبیاء مدوّن است ، برای اهل بصیرت و اطلاع تأکیدی است اکید و دلیلی است مفید .

۱- ص: ۳۴ .

۲- تغابن : ۱۵ .

۳- منافقون : ۹ .

مراد از ذبح عظیم

[مراد از ذبح عظیم] او بعضی گویند در معنی حدیث «حُسین منی وَأَنَا مِنْ حُسین» (۱): فداء عظیم در آیه « وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ » (۲) حضرت جناب خامس آل عبا علیه السلام است که فداء جد بزرگوارش گردیده (۳)، و بدین جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به عرصه وجود آمد، و جناب اسماعیل ذبح نگردید جزاء و عوض او را جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله در فداء فرزندش تأدیه فرمودند، یا آنکه در ليله المبيت حضرت شاه ولایت امیرمؤمنان علیه السلام به کریمه « مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهُ » (۴) جان شریف خود را فداء آن بزرگوار فرمود، پس برای آنکه آزرده و ملول نشود و حضرت صدیقه طاهره نیز آسوده بماند فرزند خود را نثار نور دیده اش کرد. و داعی عرض می نماید: اهم و اعظم از جان و مال و اولاد دین الهی و ملت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است، و از بدو خلقت الی زماننا هذا این صدمات و بلیات کلّیه که بر انبیاء و اولیاء وارد آمد و همه را متحمل شدند برای حفظ و ابقاء دین و شریعت صادره از حق بوده است. پس باید این دین از هر چیزی اولی و اکبر باشد که تمام ایشان جان و مال و اولاد خودشان را برای ابقاء وی نثار می کردند، پس کمال و تمام ایثار و نثار از برای دین در وقعه

۱- روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات: ۱۱۶ ح ۱۱ (تسلسل ۱۲۶) چنین نقل کرده از جناب نبوی صلی الله علیه و آله: «حسین منی وَأَنَا مِنْ حُسین، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسیناً، حسین سبط من الاسباط». همچنین رجوع کنید به: شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۸۸ ح ۱۰۱۵ و ۳/۱۱۲ ح ۱۰۵۰، أوائل المقالات شیخ مفید: ۱۷۸ والارشاد ۲/۱۲۷، این حدیث از طرق عامّه نیز نقل شده از جمله در: مسند احمد ۴/۱۷۲، سنن ابن ماجه ۱/۵۱ ح ۱۴۴، سنن ترمذی ۵/۶۵۸ ح ۳۷۷۵، مستدرک حاکم ۳/۱۷۷، اسد الغابه ۲/۱۹، فرائد السمطين ۲/۱۳۰ ح ۴۲۹ و غیره.

۲- صافات: ۱۰۷.

۳- رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۱۶ فصل فی اللطائف .. القصص جزائری: ۱۳۰ فصل ۵، بحار الانوار ۴۴/۲۲۶ باب ۳۰ بیان علامه مجلسی، و نیز ۱۶/۴۰۵ باب ۱۲ در تفسیر آیه شریفه.

۴- بقره: ۲۰۷.

عاشورا جناب سید الشهداء علیه السلام فرمود، و از این جهت کمال و تمام قرب ساحت قدس حق تبارک و تعالی را به وی عنایت کردند. و معنی آیه « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (۱) در حق آن بزرگوار صادق است، و مراد از بر در آیه مبارکه یا قرب است یا رضای حق یا درجه اعلی علیین و آیه وافیهِ « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً » (۲) نیز شهادت بر مراد می دهد. خلاصه، انبیاء عظام در قلت اولاد مانند بعضی از ائمه انام و عدم اولاد مشهورند، پس نباید به ایشان که خاصان از بندگانشان ملامت نمود بلکه در وجدان اولاد اضطراب و تزلزلشان زیادتر از فقدانشان بوده برای آنکه مبدا سبب شوند در انقلاب توجّه از مبدأ و التفات به حضرت احدیت. چنانکه در حین تحریر خاطر آوردم حدیثی را که در کتاب مستطاب «روضه کافی» منقول است: شخصی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرزندی خردسال داشتند و کمال میل را به وی اظهار می فرمودند. آن طفل مریض شد به عیادت و استفسار حالش به درب خانه آن جناب آمدم، دیدم حضرت صادق علیه السلام به درب خانه نشسته است و کمال اضطراب دارد به نحوی که من گمان کردم آن طفل از دنیا رحلت نموده است. بعد از چندی وارد خانه شدند و بیرون آمدند در حالتی که آثار سرور از جبین مبین آن سرور ظاهر بود، گمان کردم حالت آن طفل به صحت مبدل شده است، پس جويا شدم: فرمودند: این طفل از دنیا رحلت نمود. عرض کردم: این طفل وقتی که وفات نکرده بود کمال اضطراب داشتید و اکنون کمال آسودگی را دارید؟! فرمودند: در آن وقت خائف بودم مبدا آنچه منافی رضای حق است از من صادر شود، الحال خود را در نهایت رضا و تسلیم مشاهده می نمایم.

۱- آل عمران: ۹۲.

۲- فجر: ۲۷ ۲۸.

سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلام

سؤال عمرو بن عاص از حضرت امام حسن علیه السلامو برای اثبات آنچه زحمت دادم از کتاب «مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی» (۱) روایتی خوش دارم در آخر این مقدمه بنویسم: عمرو عاص از حضرت امام حسن علیه السلامسؤال کرد: چرا اولاد ماها بیشتر است از اولاد شماها؟ آن بزرگوار فرمودند: بُغَاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُهَا فِرَاخًا وَأُمُّ الصَّقْرِ مِقْلَاهُ نَزْوَرٌ (۲) و «بُغَاث» مرغی است تیره رنگ مائل به غُثْره و کوچکتر از مردار خوار و لاش خوار و «مِقْلَاه» ناچه ای است که یک فرزند بیش نیارد یا زنی است که فرزندش نماند و بمیرد چنانکه «نَزور» زنی ست کم اولاد، و مراد از «صقر» باز شکاری است، و از «فراخ» جوجه ها (۳). ملخص از معنی این بیت آن است که: مرغ لاش خوار جوجه اش بسیار است و این مرغ بدترین مرغهاست و کم صید می شود، و مراد از صقر باز شکاری است که کم اولاد است و اگر هم زیاد باشد نمی ماند. و از این بیان اتحاد معنی مِقْلَاه و نَزور معلوم است. و قولی است: «مِقْلَاه» از «قَلَى» مشتق است و آن به کریمه «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۴)

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۲۳، تتمه حدیث نیز سؤال و جوابهای جالبی است که قابل ملاحظه و مراجعه است.

۲- امام علیه السلام در کلام خود استشهاد فرموده به بیت زیبای عباس بن مرداس در قصیده ای کوتاه (۱۰ بیتی)، سه بیت پیشین بیت مذکور چنین است: تری الرجل النحيف فتزدر يهوفى اثوابه اسد مزيرٌ ويعجبك الطيرُ فبتليهمخلف ظنك الرجلُ الطيرُ فما عظم الرجال لهم بفخرولكن فخرهم كرمٌ وخيرٌ

۳- بیت مذکور را خلیل در کتاب العین ۷/۳۵۹ در ماده (نزر) و ابن منظور در لسان العرب ۲/۱۱۹ در ماده (بغث) ذکر کرده اند.

۴- ضحی: ۳.

تفصیل : فی الذریه الطاهره

کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات

به معنی بغض است و آن زنی است که اولاد و شوهر را دوست ندارد . و معنی اول ارجح است . و از القاب صدیقه طاهره صلوات الله علیها «حانیه» (۱) است یعنی دوست دار شوهر و فرزند ، این صفت مدح است برای زن . خلاصه ، حضرت امام حسن علیه السلام عمروعاص را بر کثرت نسل توییح فرمود برای آنکه فرزندان او معصیت کار و حرام خوارند و از اشرار ابناء روزگار ، پس هر تناسل و تکاثر ممدوح و مستحسن نیست .

تفصیل : فی الذریه الطاهره [کلام شیخ صدوق درباره اعتقاد شیعه نسبت به سادات] ابدان مرحوم شیخ اجل ابن بابویه رحمه الله علیه در «اعتقادات» (۲) خود فرمود در باب اداء حقوق سادات : **إِعْتِقَادُنَا فِي الْعَلَوِيَّةِ أَنَّهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ مَوَدَّتَهُمْ وَاجِبَةٌ لِأَنَّهَا أَجْرُ النُّبُوَّةِ** ، قال الله عزَّ وجلَّ : **« قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى »** (۳) و الصدقه عليهم مُحَرَّمَةٌ لِأَنَّهَا أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ ، وَطَهَارَةٌ لَهُمْ إِلَّا لِصِيْدَقَتِهِمْ لِإِمَائِهِمْ وَعَبِيدِهِمْ وَصِيْدَقَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَأَمَّا الزَّكَاةُ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ عَوَضًا مِنَ الْخُمْسِ لِأَنَّهُمْ قَدْ مِيعُوا مِنْهُ ، وَاعْتِقَادُنَا فِي الْمَسِيِّ إِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الْعَذَابِ وَفِي الْمُحْسِنِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الثَّوَابِ ، وَبَعْضُهُمْ أَكْفَاءٌ لِبَعْضٍ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ نَظَرَ إِلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَفَرٍ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : **«بَنَاتُنَا كَبِينَا وَبَنُونَ كَبَنَاتِنَا»** (۴) .

- ۱- رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۳۳ ، بدین معنا مرحوم مجلسی در بحار ۴۳/۱۷ تصریح کرده و می فرماید : الحانیه ای المشفقه علی زوجها واولادها . قال الجزری : الحانیه : التي تقيم علی ولدها لا تتزوج شفقاً و عطفاً .
- ۲- اعتقادات شیخ مفید : ۱۱۱ به نقل از شیخ صدوق .
- ۳- شوری : ۲۳ .
- ۴- من لا يحضره الفقيه ۳/۲۴۹ باب الاكفاء ح ۱۱۸۴ ، اعتقادات شیخ مفید : ۱۱۱ .

وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین

وقال الصادق عليه السلام: «مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهِ وَوَالَى أَعْدَاءَ اللَّهِ وَعَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَالْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ وَاجِبَةٌ كَائِنًا مَنْ كَانَ مِنْ أُمَّةٍ قَبِيلِهِ كَانَ» (۱). وقال أمير المؤمنين عليه السلام لابنه مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: «تَوَاضَعُ مُحَمَّدٌ فِي شَرَفِكَ أَشْرَفُ لَكَ مِنْ شَرَفِ آبَائِكَ» (۲). وقال الصادق عليه السلام: «وَلَا تَتَّبِعْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَبُّ إِلَيَّْ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ» (۳). و سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حُرْمٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكُنُوا لَهُمْ كَمَا كُنْتُمْ لَنَا» (۴). وقال الله عز وجل: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۵). و سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (۶) فقال: «الظَّالِمُ مِمَّا مِنْ لَّا- يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَهُوَ الْإِمَامُ» (۷). و عبارات شریفه دیگر را از این باب در ابواب دیگر استشهد می نماید.

[وصایای علامه حلی به فرزندش فخر المحققین] و مرحوم شیخ اجل جمال الدین مطهر حلی علامه اعلی الله مقامه در اواخر کتاب

- ۱- اعتقادات شیخ مفید: ۱۱۱.
- ۲- اعتقادات شیخ مفید: ۱۱۲.
- ۳- معانی الاخبار صدوق: ۹۳ باب معنی الآل ح ۱، اعتقادات شیخ مفید: ۱۱۲.
- ۴- حدید: ۲۶.
- ۵- فاطر: ۳۲.
- ۶- معانی الاخبار: ۱۰۴ باب معنی الظالم لنفسه ح ۲، اعتقادات شیخ مفید: ۱۱۲.

«قواعد» (۱) که مجموعه ای از فقه آل محمد صلی الله علیه و آله است به جهت فرزند ارجمندش فخر المحققین وصایای موجزه مفیده فرمود از آن جمله در ارادت به سادات مقالات حسنه ای دارند خوب است در این باب بعینها نقل کنیم: وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ الذُّرِّيَّةِ الْعُلُوِّيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ - قَدْ أَكَّدَ التَّوَصِّيَةَ فِيهِمْ وَجَعَلَ مَوَدَّتَهُمْ أَجْرَ الرِّسَالَةِ وَالْإِزْشَادِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲)، و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَعِ أَصْنَانٍ وَلَوْ جَاؤُوا بِذُنُوبٍ أَهْلِ الدُّنْيَا: رَجُلٌ نَصَّرَ ذُرِّيَّتِي وَرَجُلٌ بَدَلَ مَالِهِ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الْمَضِيِّ وَرَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَرَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طُرِدُوا أَوْ شُرِّدُوا» (۳). وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّهَا الْخَلَائِقُ! أَنْصِتُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَلَّمَكُمْ فَيَنْصُتُ الْخَلَائِقُ فَيَقُومُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ وَمِنَّةٌ أَوْ مَعْرُوفٌ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ فَيَقُولُونَ: يَا بَائِنًا وَأُمَّهَاتِنَا! وَآئِي بُيُوتَهُمْ وَآئِي مَنَّهُ وَآئِي مَعْرُوفٍ لَنَا؟! بَلْ إِلَيْهِ وَالْمَعْرُوفُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ، فَيَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَلَى مَنْ آوَى أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوْ بَرَّهُمْ أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عُرَى أَوْ أَشْبَعَ جَائِعَهُمْ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ، فَيَقُومُ أَنَاسٌ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ، فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا مُحَمَّدُ! يَا حَبِيبِي! قَدْ جَعَلْتُ مُكَافَاتِهِمْ إِلَيْكَ فَاسْكُنْهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتُمْ، فَيَسْكُنُهُمْ فِي الْوَسِيلَةِ حَيْثُ لَا يَحْجُبُونَ عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (۴).

پس اجر و مزد رسالت مودت اهل بیت آن بزرگوار است و شفاعت آن بزرگوار نیز شامل نصرت کنندگان و بذل کنندگان اموال و سعی کنندگان در حوائج از دوستان ایشان است به لسان و قلب، و فردای قیامت آن بزرگوار جزاء می دهد هر کس را که

۱- قواعد الاحکام ۱/۱۵۲ ۱۵۳ چاپ مؤسسه نشر اسلامی، و ۳/۷۱۵.

۲- شوری: ۲۳.

۳- کافی ۴/۶۰ باب الصدقه لنبی هاشم و موالیهم ح ۹، من لا- يحضره الفقيه ۲/۶۵ ح ۱۷۲۶، عوالی اللالی ۴/۸۰ ح ۷۹، المقنعه: ۲۶۷ باب ۲۸.

۴- من لا يحضره الفقيه ۲/۶۵ ح ۱۷۲۷، وسائل الشیعه ۱۶/۳۳۳ باب ۱۷ ح ۲۱۶۹۱.

اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله

به ذریه اش نیکی کرده است از غذا دادن و جامه پوشانیدن، و ایشان را در وسیله ای که اعلی مرتبه جنات است مأوی می دهد به نحوی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن بزرگوار را می بینند.

[اشعار شافعی در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله] و در کتاب «وسيله المآل فی مناقب الآل» از محمد بن ادریس شافعی در حب آل محمد صلی الله علیه و آله منقول است: یا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمَحْضَبِ مِنْ مَنِيَّوَاهِتِفِ بِسَاكِنِ (۱) خَيْفِهَا وَالنَّاهِضِ سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِيْفَيْضًا كَمَلَّتِمْ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي (۲) و ایضاً از شافعی منقول است: یا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَوةَ لَهُوَ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ الرَّجُلَ وَيَبْغِضُ أَوْلَادَهُ!» (۳) در مقام تعجب است فرمود: مرد می شود مردی را دوست بدارد و فرزندان او را دشمن دارد؟! و در کتاب «خصال» مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: «هر کس عترت

۱- در بعضی نقلها: بقاعد.

۲- این اشعار را بیاضی در صراط المستقیم ۱/۱۹۰ از شافعی نقل کرده، نیز علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۳/۲۳۴ ۲۳۵.

۳- محاسن برقی ۱/۱۴۴ باب ۱۳ ح ۴۵، در آن بجای «اولاده» کلمه «ولده» آمده. و سپس در ادامه روایت، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «فأبی الله عزوجل الآل- أن يجعل حبنا مفترضاً اخذه من اخذه وتركه من تركه واجباً فقال: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»». به دیگر روایات این باب نیز رجوع شود. همچنین بنگرید به: بحار الانوار ۲۳/۲۳۹ باب ۱۳ ح ۶.

مرا دوست ندارد یا ولد الزنا یا منافق است» ۱. و عجب گفت صفی‌الدین حلی: یا عتره المختارِ یا مَنْ بِهِمْ فُوزٌ عَبِيدٌ يَتَوَلَّاهُمْ أُعْرِفُ فِي الْحَشْرِ بِحُبِّي لَكُمْ إِذْ يُعْرِفُ النَّاسُ بِسِيَمَاهُمْ (۱) پس به کریمه «فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲) تبعیت حضرت رسول لازم و رستگاری در آن است، که ایضاً حق تعالی فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳) لیکن اتباع باید در عموم او امر نبویه باشد، و روح تبعیت محبت به عترت اوست و اگر نه آیه «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (۴) در حق ایشان صادق خواهد بود، و مضمون «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۵) درباره این فرقه گمراه گفته نمی‌شود. پس هر محبی که دعوی محبت این سلسله می‌نماید باید در حیات و ممات ایشان به قدر امکان اظهار عبودیت و وداد کند، و در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنت از امور دنیویه و اخرویّه توسّل به ایشان جوید، و فقره زیارت «مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلَبْتِي» (۶) را

-
- ۱- از اشعار معروف شیخ صفی‌الدین عبدالعزیز بن السرایا حلی است و صاحب امل الآمل ۲/۱۴۹ ذیل ترجمه وی به شماره ۴۴۲ همین دو بیت را نیز ذکر کرده است. رجوع کنید به دیوان وی: ۸۷، و نیز الکنی واللقاب ۲/۴۲۲.
 - ۲- در بحار الانوار ۲۳/۲۳۴ باب ۱۳ و مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۲۹ به کلام الهی نسبت داده شده ولی عین آیه شریفه نیست.
 - ۳- آل عمران: ۳۱.
 - ۴- بقره: ۸۲.
 - ۵- احزاب: ۲۱.
 - ۶- فقره ای از زیارت جامعه اهل بیت علیهم السلام است. رجوع کنید به: من لا یحضره الفقیه ۲/۶۱۳، تهذیب ۶/۹۹ باب ۴۶، بحار الانوار ۹۹/۱۵۲ باب ۸ ح ۵.

بیان فخر رازی

فراموش نکنند ، و این شعر را بخواند : فَرَضِي وَنَفْلِي وَحَيَاتِي أَنْتُمْ كُلُّ كَلِّي مِنْكُمْ وَعَنْكُمْ (۱) البته هر کس همت خود را در دوستی ایشان محصور کرد در زمره ایشان محشور می شود . و ابونواس شاعر در مدح این سلسله عجب گفت : مُطَهَّرُونَ نَفِيَاتٌ جَيُّوبُهُمْ تَجْرِي الصَّلْوَةُ عَلَيْهِمْ أَيْمًا ذُكِرُوا مِنْ لَسَمٍ يَكُونُ عَلَمًا حِينَ تَنْسِبُ بِهِمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ اللَّهِ لِمَا يَرَى خَلْقًا وَ أَتَقْنَهُ صَفَاكُمْ وَأَصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ فَانْتُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَ كُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ (۲)

بیان فخر رازیو فخر رازی در کتاب «تفسیر کبیرش» گفته است : ثابت و محقق است این چهار نفر یعنی حضرت امیر مؤمنان و حضرت صدیقه طاهره و حسنان علیهم السلام اقارب حضرت رسول اند ، بعد از ثبوت و تحقق این مطلب واجب است بگوئیم به مزید تعظیم و تکریم مخصوص بودند به چند وجه : اول : به نصّ آیه «إِلَّا الْمَيُودَةَ فِي الْقُرْبَى» (۳) ، و این فقره معلوم و متواتر است که این بزرگواران آل آن بزرگوارند بر هر تقدیر ، و کمال علاقه به ایشان از جهت اقریبیت و آل بودن معلوم . دوّم : به نصّ متواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را دوست

۱- دیوان صفی الدین حلّی : ۸۷ .

۲- رجوع کنید به : بشاره المصطفی : ۱۲۴ ، الکنی والالقباب ۱/۱۶۸ ، تاریخ مدینه دمشق ۱/۱۸۵ .

۳- شوری : ۲۲ .

گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ

می داشت ، پس واجب است بر تمام امت متابعت آن بزرگوار را نمایند به آیه «فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱) و آیه «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (۲) و آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳) و آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۴) . سوّم : دعاء به آل محمّد صلی الله علیه و آله منصب عظیمی است که در خاتمه تشهّد در نماز قرار داده و شرط قبول نماز بدان مقرر فرموده که : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» ، و این تعظیم در حقّ غیر آل نیست ، پس دوستی آل رسول صلی الله علیه و آله واجب است (۵) .

گفتار سلطان محمد خدابنده با واعظ معروف است : سلطان محمد خدابنده ملقب به الجایتو یعنی فرخنده در جامع سلطانیه روزی در مجلس وعظ نشست بود . واعظی در فضیلت صلوات کلماتی می گفت ، سلطان پرسید : چرا آل هیچ یک از انبیاء را ذکر نمی نمایند بعد از ذکر اسامی ایشان ، اما آل حضرت رسول صلی الله علیه و آله را باید ذکر کرد ؟ آن واعظ نتوانست جوابی وافی گوید . سلطان فرمود : چون دشمنان دین ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ابتر خواندند خداوند سبحان برای این نسبت ایشان را منقطع النسل نمود ، بلکه بقایای ایشان را منقرض کرد لیکن آل حضرت رسول صلی الله علیه و آله یوماً فیوماً در کثرت و زیادتند . وجه دیگر آن است : ملل و مذاهب دیگر منسوخ شدند اما این مذهب را نسخ و زوالی نیست ، پس این مذهب را حافظ و نگاهبانی لازم بود که مطلع از کلیات و جزئیات باشد

۱- همانطور که در صفحات پیشین اشاره کردیم این فقره آیه نیست .

۲- نور : ۶۳ .

۳- آل عمران : ۳۱ .

۴- احزاب : ۲۱ .

۵- بنا بر نقل کتاب الامامه والحکومه ، محمد حسین انصاری : ۹۱ فخر رازی در مفاتیح الغیب نیز به وجه سوم تصریح کرده است .

و مردمان در زمان احتیاج رجوع به ایشان نمایند ، و آن حافظ وجود شخصی از عترت نبویّه و آل اطهار است ، پس چنانکه صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله لازم است بر آل وی که راهنما و نگاهبان دین است لازم و واجب است . و نعم ما قیل : بِأَلِ مُحَمَّدٍ عَرَفَ الصَّوَابُ فِي أَيْمَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُمْ حُجَّجَ الْإِلَهَ عَلَى الْبِرِّ يَا بِيَهُمْ وَبِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ ۱ . . . الی آخره . و اگر داعی بخواهد شرحی از مفاخر و مآثر بنی فاطمه بنویسد کتابی مدوّن می شود ، و قدری در ذیل همین رضوان از خصایص ایشان بخوان و بگو : «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طِبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا» (۱) ، «أَنْتُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا عَادَاكُمْ بَيْتٌ إِلَّا وَقَدْ حَرَبَ ، وَمَا عَاوَاكُمْ كَلْبٌ إِلَّا وَقَدْ جَرَبَ» (۲) .

۱- در اصل فقره ای از زیارت شهدای کربلاست که شیخ طوسی در مصباح المتعجد : ۷۲۳ و ابن طاوس در اقبال الاعمال / ۶۶ نقل کرده اند .

۲- اصل روایت نبوی چنین است : «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت الا- وقد خرب ، وما عادانا (أو عاوانا) كلب الا وقد جرب ، ومن لم يصدق فليجرب» . نگاه کنید به : بحار الانوار ۱۰۷/۳۱ ح ۵ .

نَعَمْ مَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: يَا بَنِي زَهْرَاءَ أَنْتُمْ عُدْتُمْ بِكُمْ فِي الْحَشْرِ مِزَانِي رَجَحَ فَإِذَا صَحَّ وَلائي لَكُمْ لا أَبالي أَيُّ كَلْبٍ قَدْ نَبَحَ (۱) و اعتراف نما به آنچه عبدالله بن مطرف در محضر مامون گفت: ما أقولُ في طينه عَجَّتْ بِماءِ الرِّسَالَةِ وَغُرِسَتْ بِماءِ الوَحْيِ هَلْ يُنْفَخُ مِنْهَا إِلَّا مِسْكُ الْهُدَى وَعَثْبُ التُّقَى (۲)! بيت بيضُ الوجوهِ كَرِيمَةٌ أَحْسَبُ ابْهُمَشَّمُ الْأَنْوْفِ مِنَ الطَّرَازِ الْأَوَّلِ (۳) اما مطلب مکتوم و مکتون که اظهار و ابراز آن بر داعی فرضی محتوم است اگر آقایان من توجه و التفاتی فرمایند و بر آنچه جسارت می شود خسارتی ندانند بلکه محض سداد و عین رشاد بفهمند پس عرض می شود: این امت بر دو قسم اند: اکثر ایشان عدداً عامند و اقل ایشان سادات و خاصند، اما سادات فرزندان پیغمبرند، اما سائرین اتباع و اشیا عند . بعباره [اخری]: عوام فرقه اولیه چسبنده اند، اما فرقه ثانیه چکیده ای از خانواده رسالتند، و اجر رسالت و مزد پیغامبری جد امجد ایشان بر دو قسم منقسم شد: قسمی بر خداوند است که فردای قیامت بر حسب کرم خویش بذل و فضل نماید « إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (۴)، قسمی در عهده ماها تابعین و محبین ایشان است، و کریمه « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (۵) اقوی شاهد و برهان است، و لازمه

-
- ۱- در مجمع البحرین ۱/۵۷۱ ماده (حمد) به بعض الافاضل نسبت داده شده ، و در کتاب ادب الضیافه (معاصر) : ۳ به ناظم آن ، محمد بن ابی بکر ، تصریح شده است .
 - ۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۴۳ باب ۴۰ ح ۱۰ ، بحار الانوار ۴۹/۲۳۶ باب ۱۷ ح ۵ .
 - ۳- از اشعار حسن بن ثابت است و مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۵۱/۲۷۳ همین بیت را متذکر شده و توضیحی از آن نیز بیان داشته است .
 - ۴- زمر : ۱۰ .
 - ۵- شوری : ۲۳ .

در ذمّ اتکال به نسب و مدح حسب

محبت و مودت ایشان همان بیانی است که مرحوم علامه در وصیت نامه خود فرمود و مکافات و مجازات آن هم در روز قیامت از نصوص کثیره معلوم است. اکنون بفرمایند این مودت و محبتی که مأمور به ماهاست و اجر رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است همانا به محض نسبت شماهاست که اقارب آن بزرگوارید و فرزندان پیغمبرید یا جهت دیگر دارد؟ اگر به محض نسبت است پس باید ابولهب که نفرین کرده خداست و فرزند صلی عبدالمطلب است محترم و معزز باشد، و اتفاق آراء تمام امت است که وی از اهل عذاب است.

در ذمّ اتکال به نسب و مدح حسب می گوئیم: آن سیدی که فرزند پیغمبر است و تابع و مطیع امر و حکم آن سرور است آن وقت لازم المحبه و واجب الموده است، پس حق و اجر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و الهوقتی اداء می شود که اطاعت فرزند روحانی او را کرده باشیم، یعنی: دوست داشتن سیدی که خود را فرزند رسول صلی الله علیه و آله می داند و مخالف امر و نهی او است بر خلاف میل خدا و سید انبیاء است. و بعضی از شعراء (۱) گفته اند: لَعَمْرُكَ مَا الْإِنْسَانُ إِلَّا بِدِينِهِفَلَا تَتْرِكِ التَّقْوَى اتِّكَالًا عَلَى النَّسَبِ لَقَدْ رَفَعَ الْإِسْلَامُ سَلْمَانَ فَارِسَوَقَدْ وَضَعَ الشُّرُكَ الْقَرِيبَ (۲) اَبَا لَهَبٍ إِذَا الْغُضُنُ لَمْ يُثْمِرْ وَإِنْ كَانَ شُعْبَهُمِنَ الثَّمَرَاتِ اعْتَدَهُ النَّاسُ فِي الْحَطَبِو ملخص معنی شعر اخیر آن است: درخت بی ثمر غذای آتش است. پس بر این بیان بنگرید که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند: «خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ»

۱- اشعار از وزیر بزرگ شیعه و افتخار ادیبان، کافی الکفاه صاحب بن عباد است. دو بیت اول آن را مرحوم محدث قمی در الکنی واللقاب ۲/۴۰۵ بیان داشته.

۲- در «کنی»: «الشریف».

أَطَاعَهُ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا» (۱). و قال الله تعالى : « فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ » (۲). و شاعری گفته است : قطع نظر کنید زفرزند ناخلفعضوی که فاسد است سزایش بریدن استپس عضوی که فاسد باشد و موجب فساد اعضاء دیگر گردید ناچار او را باید برید . پس مضمون آیه « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » (۳) کجا می رود ؟! بیت اگر خدای نباشد زبنده ای خوشنودشفاعت همه پیغمبران ندارد سودیعنی : وای بر آن سید ناخلف فاسق العملی که عاق این بزرگوار شود ، و به واسطه اغترار این نسبت ، جدّ امجد خویش را فردای قیامت خجل و شرمسار خواهد ، و این حدیث راست است که فرمودند : « هر سبب و نسبی منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من » (۴) ، اما معصیت و نافرمانی قطع می نماید اسباب و انساب را چنانکه آیه شریفه شاهد است : « فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ » ۵ . پس عرض می کنم : فِیَا سَاكِنِی اَكْنَافِ طِیْبَه كَلِّمَالِی الْقَلْبِ مِنْ اَجْلِ الْحَبِیْبِ حَبِیْبِخَلَاصَه معنی شعر این است که : شماها سادات به جهت این کسوت سیادت است [که] در نزد این فرقه حقه امامیه احترام دارید ، اگر این کسوت و نسبت را از شماها بردارند

۱- المناقب ۴/۱۵۱ فصل فی زهدہ علیہ السلام ، بحار الانوار ۴۶/۸۲ باب ۵ .

۲- مؤمنون : ۱۰۱ .

۳- بقره : ۲۵۵ .

۴- المناقب ۳/۳۴۵ ، نهج الحق : ۲۵۳ ، كشف اليقين : ۱۹۲ ، كشف الغمه ۱/۳۰ ، عوالی اللالی ۱/۳۰۲ المسلك الاول ح ۱ ، العمده : ۲۹۹ ، الصراط المستقیم ۱/۲۲۹ به نقل از مرزبانی .

مانند سائرین در درکات سَجِّین در صورتی که گناه کار باشید معذَّب و معاقب می شوید . وَاللَّاءُ فَزَّتُمْ السِّيَادَةَ وَالْأَصَالَهَ بِأَسْرِهِا ، و اگر نه علماء این امت که بالنسبه به شماها رعیت اند به جهت نسبت روحانی مقدّمند چنانکه ابوالفتح موصلی که پدرش غلام رومی بوده گفته است : فَإِنْ أَصْرِيحُ بِلَا نَسْبِ عَلَمِي فِي الْوَرَى نَسْبِي (۱) اگر من نسب ندارم علم من نسب من است . و ایضاً گفته شده است : إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَالَيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي ۲ پس به طریق قطع و یقین نسبت معنویّه روحانیّه از نسبت صُوری اشرف است چنانکه روح از جسد الطّف . پس پرهیزید و بترسید از اینکه اسامی شریفه شما را از جریده ذوی القربی و آل و اهل البيت محو نمایند و بفرمایند : شما اقارب و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستید ! ***

۱- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ۱۱/۳۱ شعر را به عثمان بن جنی نسبت داده که وی همان ابوالفتح موصلی نحوی لغوی صاحب «سر صناعه الاعراب» و جز آن می باشد . همچنین رجوع شود به : البدایه والنهایه ۱۱/۳۷۹ .

احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبی

اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره

احتجاج مرحوم علامه با سید ناصبیمرحوم سید جید قاضی نورالله شوشتری (۱) از مرحوم علامه اعلی الله مقامه (۲) نقل فرموده است که: در محضر سلطان محمد خدا بنده با سید موصلی سنی احتجاج فرمود، یعنی آن ناسید سؤال کرد: به چه دلیل صلوات بر غیر رسول (ص) جائز است؟ علامه فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ» (۳) سید ناصبی سؤال کرد: چه مصیبتی به ایشان رسید؟ فرمودند: مصیبتی اعظم از این نمی شود که مانند تو فرزندی دارند که بعضی از منافقین را بر وی ترجیح می دهی! پس سلطان و حاضرین خندیدند. و بعضی از فضلاء این دو بیت را خوش گفته اند: إِذِ الْعَلَوِيُّ تَابَعَ نَاصِبِيًّا مَذْهَبَهُ (۴) فَمَا هُوَ مِنْ أَبِيهِ وَكَانَ الْكَلْبُ خَيْرًا مِنْهُ طَبَعًا لِأَنَّ الْكَلْبَ طَعَّعَ أَبِيهِ فِيهِ (۵) پس راضی نشوید اعمال قبیحه صادره از شما، ماها، رعایا را منصرف و منحرف از سیادت کریمه و نجابت عظیمه نبویه نماید.

اشعار ابوحنیفه در مدح ذریه طاهره اگر چنین است مودت شماها لازم نیست و حقی بر ما ندارید بلکه خلاف آن مأمور به ما بندگان است، و الا- این امت را عقیده از ابوحنیفه معروف زیاده است که گفت: حُبُّ الْيَهُودِ لِأَنَّ مُوسَى ظَاهِرٌ وَوَلَاهُمْ لِبَنِي أَخِيهِ بَادٍ وَآمَامُهُمْ مِنْ نَسْلِ هَارُونَ الْأَوْلِيِّهِمْ أَقْتَدُوا وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَكَذَا النَّصَارَى يُكْرِمُونَ مُجْبَهَلِمَسَةَ يَحِيهِمْ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ فَمَتَى يُوَالِي (۶) آل أحمد مُسْلِمًا قَتَلُوهُ أَوْ سَيِّمُوهُ بِالْإِلْحَادِ لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي آلِهِ وَاللَّهُ بِالْمَرْصَادِ (۷) خلاصه، ارتباط و انتساب سادات به سید کائنات صلی الله علیه و آله یا به جهت ارث نسب است یا به واسطه کمالات معنوی است، معنی اول که مُلَقَى (۸) شد اولویت علمی و عملی باید خواست. پس گفته می شود: بعضی از ارحام و اقارب حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بعضی دیگر از جهت علوم و حکم و معارف دینی برترند و بهترند، و از این راه مرتبط اند با آن جناب صلی الله علیه و آله، و با خداوند سبحان، و این ارتباط از برای غیر سادات هم جائز است، یعنی هر کس آن بزرگوار را متابعت نمود فی الحقیقه به ساحت نبوی صلی الله علیه و آله قرب معنوی دارد و محبوب خداست كما قال الله تعالى «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» ۹ و هر یک از سادات متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نمود از برای او دو اجر است و معنی تبعیت آن جناب صلی الله علیه و آله و آلها متثال امر و حکم امام زمان اوست.

۱- مجالس المؤمنین ۲/۵۷۱ ۵۷۲.

۲- قواعد الاحکام ۱/۱۱۷.

۳- بقره: ۱۵۶ ۱۵۷.

۴- در قواعد: «لمذهبه».

۵- در نقل صافی: یوال.

- ۶- در منابع قدیمه موجود ، اشعار را نیافتم ، از معاصرین دانشمند معظم شیخ لطف الله صافی این اشعار را در مجموعه الرسائل ۲/۲۵۹ منسوب به ابو حنیفه نقل کرده است .
- ۷- . کذا ، ظاهراً «ملغی» صحیح است .
- ۸- . آل عمران : ۳۱ .

جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر

[جهات افضلیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر سادات دیگر] پس از این جهت از تمام سادات افضل است ، از ایشان که افضل شد به طریق اولی از

دیگران افضل خواهد بود ، حتّی از علماء و کّمّلین و اخیار و ابرار از اّمّت مرحومه ؛ از آنکه مناط علم و عمل است ، و چون کمال علم و عمل در او موجود شد چیزی که علاوه دارد این سیّد تصحیح نسبت کرده است و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است ظاهراً و باطناً . لهذا حضرت امامزاده عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام افضل و اکمل از تمام سادات و کافّه رعایاست و کسی به مقام او نمی رسد به جهات کثیره : یکی از آنها علوم و اسرار و معارفی است که از چند نفر از ائمه هدی علیهم السلام به وی القاء و افاضه گردیده ، و معلوم است حضرت عبدالعظیم علیه السلام استحقاق و استعداد آن علوم و اسرار را داشته است که در خلوت مستفیض و بهره مند شد . و یکی دیگر کتمان اسرار آن سیّد جلیل الشّان است از آنکه سائرین از سادات این استطاعت را نداشتند و نمی توانستند کتمان مفاخر و مآثر و اسرار و آثار ایشان را بنمایند ، لهذا خونها و مالهاشان در معرض تلف شد به نحوی که ذکر می شود . و یکی دیگر تقیه از خلفاء جور بود که به فرمایش ائمه هدی علیهم السلام و مذهب ایشان باید متحمّل تألّمات (۱) بشوند ، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام کمال تقیه را فرمود ، و مانند سائرین از سادات از زیدیّه و غیرهم خروج به سیف نمود ، چنانکه بعضی از امامان به حکمتهائی که می دانستند هجرت از وطن کردند ، و انواع ظلم ظالمین را متحمّل شدند ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز تحمّل کرده به امر و فرمان امامان از مولد و مسکن خود هجرت فرمود و اتّقاء نفوس زکیه و دماء سادات و دوستان ایشان را کرد ، و مردم را به تقیه امر می فرمود و تحذیر و تخویف از خروج به سیف می کرد . پس آن بزرگوار توّسل به ائمه طاهرین و تشبّث به جبل المتین و کتاب مبین نمود . و جهت کلّی اولویّت و افضلّیت حضرت عبدالعظیم در آن زمان که زمان خوف و تقیه بود بر سادات دیگر از بنی الحسن و اظهار مرحمت امام علیه السلام به وی قبول تقیه و کتمان سرّ و تأسّی به ایشان بوده است .

و هر قدر امام زمان بعضی از سادات را که معروف به «دعات» بودند و مردم را دعوت به امامت زید بن علی بن الحسین (ع) می کردند منع فرمود برای علمی که به عواقب امور داشت التفاتی نمودند و کشته شدند . و بیاید اخباری که دلالت بر رقت و ترحیم ائمه طاهرین علیهم السلام بر سادات دُعات مقتولین و اندوه و تحسیری که بر قتل ایشان داشتند و مؤونه ای که برای عیالشان مقرّر داشتند . و یکی دیگر عمل و زهد و ورع و تقوی است که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سرّ و علانیه که کتمان اسرار و تقیّه از آثار آن است ، یعنی چه عالمی است که حاوی علوم کثیره است لیکن اثری در وی ندارد و عملی نمی کند اما حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر آنچه عالم بود عمل کرد ، و به جهت عمل آن جناب این همه آثار و انوار از مزار خیریه اش ظاهر است . پس ربط معنوی و قرب روحانی به نحوی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام غیر از نسبت سیادت که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد سائرین از سادات ندارند . بلکه می گوئیم : معنی سیادت تصحیح این نسبت است و اتّصال و ارتباط به آن بزرگوار معنی . علاوه از تمام آنها نشر احکام و تعلیم علوم و تکمیل نفوس و تنویر قلوبی است که از شیعیان و موالیان ری فرمود که بعثت انبیاء و بندگان خاصّ خدا برای همین بود ، و چه بسیار از علماء کردارشان به اغراض نفسانیه است و ارشادشان مرضیّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین نیست ، اما حضرت عبدالعظیم علیه السلام کردار و گفتار ، افعال و اقوال وی بر حسب احادیث صحیحیه آتیه مرضیّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بوده است ، و از حسن سعی آن سید جلیل جهّال از ساکنین این حدود به شاهراه هدایت رسیدند و از تیه ضلالت و گمراهی برآمدند ، و نتیجه علم و عمل و میل خاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همین است .

حکایت اول

مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر

پس خوب است که سادات و بنی فاطمه ای که معاصرین زمان ما هستند و افتخار این امت به و اسطه وجود ایشان است احوال و افعال حضرت عبدالعظیم علیه السلام را سرمشق قرار داده به همان نهج و طریق مشی نمایند. و دانستن حالات آن سید کریم منوط است به مطالعه این کتاب، و خوش است برای اطلاع بعضی از اهل خبر و فضل و هنر، در تجلیل ذریه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله سه حکایت که منظور نظر است بنویسم:

حکایت اول: مکالمه کمیت شاعر اسدی با فرزدق شاعر ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» (۱) در باب عصبیت بین طایفه نزاریه و یمائیه نوشته است: کمیت شاعر اسدی که در تشیع و محبت آل رسول صلی الله علیه و آله از آلهاز اقران زمان ممتاز بود در بصره، فرزدق شاعر که مکنی به ابوفراس و موسوم به همام است ملاقات نمود و گفت: ای ابوفراس! من پسر برادر توام، و نسبت خود را به وی ذکر کرد. فرزدق گفت: راست می گوئی، چه حاجت داری؟ کمیت گفت: چون تو شیخ قبیله مضر و شاعر ایشانی چند بیتی بر زبان من جاری شده است، می خواهم بر تو عرضه دارم اگر خوش گفته ام بگوشا و اشاعه کنم و اگر بد گفته ام امر کن تا ستر نمایم. فرزدق گفت: ای پسر برادر! من شعر را دوست دارم به قدر عقل تو فهات را شدداً ما قلت. پس کمیت فرمود: طَرِبْتُ وَمَا شَوْقِي إِلَى الْبَيْضِ أَطْرِبُ وَلَا لِعَبٍّ مَنِّي وَذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُ عِنِّي: به طرب آمدم و شوق ندارم به بازی کردن به نیزه و شمشیر، و سزاوار نیست مرد کهن سال بازی کند. فرزدق گفت: چه می خواهی و به چه میل داری؟ کمیت گفت: وَلَمْ يَلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مِّنْزِلِ لَوْلَمْ يَنْطَرِبْنِي بِنَانٍ مُّخَضَّبٍ حَاصِلِ مَعْنَى أَنَّهُ: مرا میل به خانه و منزل و انگشتان به حنا خضاب شده، به طرب نمی آورد و شاغل نگردد و میل به آنها ندارم.

۱- همچنین رجوع کنید به: امالی شریف مرتضی ۱/۴۸ چاپ کتابخانه مرعشی، الغدير ۲/۱۸۴ و ۱۸۹، الدرجات الرفیعه: ۵۶۴، تاریخ مدینه دمشق ۵۰/۲۳۳، الهاشمیات: ۲۵.

فرزدق گفت: پس چه تو را به طرب می آورد و مایل هستی؟ کمیت گفت: ولا- انا ممن يزجر الطير همهاصاح غراب أم تعرّض تغلب ولا السانحات البارحات عشيها فرّ سليم القرن أم فرّ أعضب (۱) یعنی: مرا از تطیّرات از صیحه زدن کلاغ و گذشتن روباه و عبور آهوان شاخ دار و غیره که هر یک تطیّرات خاصّه است بین اعراب، میل و رغبتی نیست و مانع از میل منظور من نمی شود. فرزدق گفت: احسنت! پس چه خواسته ای؟ کمیت گفت: وَلَكِنِّ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهْيِ وَخَيْرِ بَنِي حَوَاءٍ وَالْخَيْرِ يُطَابِعُنِي: آنچه طرب و وجد و عیش و رغبت من است از دوستی به اهل علم و فضل و عقل است از بهترین اولاد حواء علیها السلام، و هر خیری مطلوب است. فرزدق گفت: آنها کیانند؟ کمیت گفت: إِلَى النَّفْرِ الْبَيْضِ الَّذِينَ بِحُبِّهِمُ إِلَى اللَّهِ فِيمَا نَأْتِيهِمْ أَتَقَرَّبُ بَعْدَ مَا كُنْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ: آنها کسانی هستند که به دوستی ایشان به خداوند تقرّب می جویم. فرزدق گفت: مرا به راحت بینداز، این طایفه کیانند؟ کمیت فرمود: بَنِي هَاشِمٍ رَهِيطُ النَّبِيِّ وَأَنْبِيَهُمْ وَلَهُمْ أَرْضِي مِرَاراً وَأَغْضَبُنِي: ایشان بنی هاشم اند که من به رضاء ایشان راضی و به غضب ایشان در غضب می باشم. پس فرزدق گفت: يَا بَنِي! أَصَيْبَتْ وَأَحْسَنْتَ إِذْ عَدَلْتِ عَنِ الزَّعَائِفِ وَالْأَوْبَاشِ إِذَا لَا يَطْرُدُ

۱- و در نسخه ای: «مَرَّ» که بمعنی مرور است، دیده ام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

سَهْمُكَ وَلَا يَكْذِبُ قَوْلُكَ ، ثُمَّ مَرَّ فِيهَا وَأَظْهَرَ وَكَدَّ الْأَعْدَاءَ فَانْتَبَهَتْ وَاللَّهُ أَشْعَرُ مَنْ بَقِيَ . چون فرزندق از اشعار کمیت تحسین و تصدیق نمود در مدینه خدمت اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام رسید ، پس شبی خدمت آن بزرگوار شرفیاب شد و قصیده میمیه اش را که بعضی از آن در باب مرثی «بحار الانوار» (۱) مذکور است خواند ، چون به این بیت رسید : وَقَتِيلٌ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُمَيْنِ غَوْغَا أُمِّيهِ (۲) وَطُغَامِكُمْ اشاره به شهادت جد بزرگوارش بود بسیار گریست و فرمود : ای کمیت ! اگر مالی داشتم به تو عطا می نمودم امّا از برای توست آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله به حسّان بن ثابت فرمود : «لَا زِلْتُ (۳) مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ» بعد از آن به خدمت عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام رسید و قصیده اش را خواند ، پس عبدالله فرمود : یا ابا المُسْتَهْل ! مرا باغی است چهار هزار دینار خریده ام آن را به تو بخشیدم ، و این است قباله آن ، و جمعی را شاهد گرفت بر این عطا . کمیت گفت : بابی اَنْتَ وَاُمِّي ! اگر شعری از برای غیر شما بگویم برای مال دنیاست امّا برای شما لِوَجْهِ اللَّهِ است و من این باغ را نمی خواهم . پس کمیت آن قباله را گرفت و رفت به جهت الحاح و اصراری که عبدالله بن حسن فرمود ، بعد از چند روز دیگر آمد خدمت عبدالله با همان قباله و استدعا نمود که استرداد کند آن باغ را . پس آن قباله را گذارد به حضور آن جناب ، نگرفت و رفت . لیکن عبدالله بن معاویه بن عبدالله جعفر طیار با چهار نفر از غلامانش رفتند به خانه های بنی هاشم و جامه ای هم با خود برداشتند و می گفتند : کمیت شما را مدح کرده است در زمانی که مردم از اظهار فضایل شما ساکت و صامت اند و خونس را در این راه بذل

-
- ۱- بحار الانوار ۳۷/۱۵۰ ، نیز رجوع کنید به : بحار ۲۱/۳۸۸ ، الخلاف شیخ طوسی ۱/۴۷۳ ، خصائص الائمة : ۴۲ ، شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی ۱۲/۲۸۶ .
 - ۲- در چاپ سنگی : اُمّه .
 - ۳- در بعضی نقلها : لا تزال .

کرده ، خوب است وی را جزاء دهید به قدر مقدور . پس بنی هاشم از دنایر و درهم می ریختند به جامه عبدالله حتّی زندهای هاشمیّات حُلّی و حلل زر و زیور خودشان را می دادند تا قریب به صد هزار درهم شد ، آنگاه به نزد کمیت آمد و فرمود : ماها بنی هاشم در دولت دشمنان هستیم و حالت ما بر مغلوبیّت و مظلومیّت است و این اموال قلیله که از رجال و نساء هاشمیین و هاشمیّات است جمع نموده ایم از آن در حوائج دنیویّه ات استعانت جوی . کمیت عرض کرد : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ! بسیار مرحمت فرمودید ولکن مدح من برای دنیا نبوده است قیمتی در عوض این خدمت نمی خواهم ، هر یک از دینار و درهم و حلل نفسیه را به اهلش برسانید . پس به هر حيله ای عبدالله سعی کرد کمیت قبول ننمود ، عبدالله فرمود : حال که اباة کردی از قبول کردن مبادا بعد از این بگوئی قصیده ای که در آن تعصب کرده باشی و مبادا فتنه ای حادث شود . آنگاه قصیده دیگر در مدح ایشان گفت بسیار طولانی و فضائل بنی نزار را ذکر کرد و تعریض بر اهل یمن نمود ، و اوّل قصیده اش این است : أَلَا حَيِّتَ عَنَّا يَا مَدِينَا وَهَلْ بَأْسٌ يَقُولُ سَلِّمِينَا (۱) لَنَا قَمَرُ السَّمَاءِ وَكُلُّ نَجْمٍ شِيرٌ إِلَيْهِ أَيْدِي الْمُهْتَدِينَ وَجَدْتُ أُمَّهُ إِذْ سَمِي نَزَاراً (۲) وَأَسْكَنَهُمْ بِمَكَّةَ قَاطِنِينَ لَنَا جَعَلَ الْمَكَارِمَ خَالِصَاتٍ لِلنَّاسِ الْقَفَا وَلَنَا الْجَبِينَا وَمَا ضُرِبَتْ هَجَائِنُ مِنْ نَزَارٍ فَوَالجِ مِنْ فُحُولِ الْأَعْجَمِينَا وَمَا حَمَلُوا الْحَمِيرَ عَلَى عَتَائِقِمْطَعَمَهُ لِيَبْلَغُوا مُبْلَغِينَا فَمَا وَجَدْتُ بَنِي نَزَارٍ عَلَائِلُ أَسْوَدِينَ وَأَحْمَرِينَا (۳)

-
- ۱- در الغدير ۴/۱۸۸ : وهل ناس تقول مسلمينا .
 - ۲- شريف مرتضى در تنزيه الانبياء : ۱۱۴ اين مصرع را چنين ذكر کرده : رأيت الله إذا سمى نزاراً . بنا بر آنچه در متن آمده وزن اشكال دارد .
 - ۳- شرح الاخبار قاضى نعمان ۲/۴ ، الصراط المستقيم ۱/۶۰ ، الغدير ۲/۱۸۸ و ۱۹۴ ، فقط بيت اول يا دو بيت را ذكر کرده اند . مرحوم امينى تصريح کرده كه اشعار ۳۰۰ بيت است . وزن مصرع اول از بيت اخير نيز خالى از اشكال نيست و ظاهراً كلمه اى جا افتاده است .

مکالمه سید حمیری با جعفر بن عفان طائی

و دعبل خزاعی قصیده ای در مدح یمانیه و رد آن گفت ، اوْلُهُ : أفيقِي مِنْ مَلَامِكِ يا ظَعِينا (۱) . . الی آخره .

حکایت دوم : مکالمه سید حمیری با جعفر بن عفان طائیدر کتاب مستطاب «امالی ابن الشیخ» (۲) طاب ثراهما محکمی است از راوی ، و حاکی آن از دو سید : سید اسماعیل حمیری ابن محمّد و جعفر بن عفان طائی که هر دو شاعر مخلص آل محمّد صلی الله علیه و آله بودند که یکدیگر را ملاقات کردند ، پس سید فرمود به جعفر بن عفان : ويحك ! آیا برای آل محمّد صلی الله علیه و آله این طور شعر می گوئی ؟ ! آنگاه شعر جعفر را خواند : ما بال بَيْتِكُمْ يُحَرَّبُ سِقْفُهُوْثِيَابُكُمْ مِنْ أَرْدَلِ الْأَثْوَابِيعْنِي : چه شده است که خانه های شما ای آل رسول صلی الله علیه و آله باید خراب و بی سقف باشد و جامه های شما هم پست ترین جامه ها باشد ؟ ! جعفر بن عفان عذر خواست از سید که زیاده بر این مرا استعدادی نیست . گفت : اگر نمی توانی مدح کنی سکوت بهتر است ، آیا رواست آل محمّد صلی الله علیه و آله را بدین گونه وصف نمایند ؟ لیکن من عذر می خواهم از جانب تو که طبع و منتهای علم تو این است ، اما من در مدح خودم عار اشعار تو را برمی دارم ، و این ابیات را سید خواند : أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَالْأَيْهَةِ الْمَرْءِ عَمَّا قَالَ مَسْؤُولٌ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٌّ التُّقَى وَالْبِرُّ مَجْبُوبٌ وَأَنَّهُ كَانَ الْإِمَامَ الْمَذِيْلَةَ عَلَيَّ الْأَمَّةِ تَفْضِيْلُ يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَعْنِي بِهِوَلَا تُلْهِيهِ الْأَبَاطِيلُ كَانَ إِذِ الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا (۳) وَأَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبُهَالِيلُ يَمْشِي إِلَى الْقَرْنِ وَفِي كَفِّهَا بَيْضٌ ماضِي الْحَدِّ مَضِي قَوْلُ مَشَى الْعَفْرَانَايرِ أَشْبَاهِهَا بَرْزَةَ لِلْقَنْصِ الْفَيْلُ ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلِهِ عَلَيْهِ مِيكَالُ وَجَبْرِيْلُ مِيكَالُ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيْلُ فَيَأْلَفُ وَيَتْلُوهُمْ إِسْرَافِيْلُ لَيْلَهُ يَدِرُ مَدَدًا أَنْزَلُوا كَأَنَّهُمْ طَيْرًا أَبَابِيْلُ فَسَلَّمُوا لَمَّا آتَوْا حَذْوَهُ وَذَاكَ إِعْظَامٌ وَتَبْجِيلُ سَيْدِ فَرْمُودِ : ای جعفر ! چنین مدح می نمایند اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را ، این شعر تو از برای اهل خیانت و ضعف است . پس جعفر برخاست و سر سید را بوسید و گفت : ای ابا هاشم ! تو به منزله رأسی و ما به منزله ذنب . و در احوال سید اسماعیل گفته اند : أَكْثَرُ النَّاسِ شِعْرًا (۴) . و اغلب اشعار سید در فضائل خانواده رسالت صلی الله علیه و آله بود و ابوالفرج اصفهانی در کتاب «اغنیة الاغانی» اشعار سید را بسیار نقل کرده است .

۱- ادامه آن : کفاک اللوم مرّ الأربعینا . در چاپ سنگی «ملائک» و «طغینا» ضبط شده بود ، ما آنرا مانند نقل مرحوم امینی در الغدیر ۳/۳۸۳ آورديم . در الغدیر ۲/۳۷۲ «طغینا» ضبط شده ، در تاریخ بغداد ۱۲/۷۸ تصریح می کند که این اشعار حدود ششصد بیت می باشد .

۲- امالی شیخ طوسی : ۱۹۸ ، همچنین رجوع شود به : الغدیر ۲/۲۶۸ ، بشاره المصطفی : ۹۴ .

۳- در چاپ سنگی «ارثها الفتی» خوانده می شود . آنرا مطابق نقل امالی درج کردیم .

۴- علامه امینی در الغدیر ۲/۲۳۷ می فرماید : کان السید فی مقدمی المکثرین المجدیدین وأحد الشعراء الثلاثة الذین عدّوا أكثر الناس شعراً فی الجاهلیة والاسلام ، وهم السید و بشار وأبو العتاهیه . قال أبو الفرج : لا یعلم أن أحداً قدر علی تحصیل شعر أحد

منهم أجمع .

حکایت سوم

در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را

حکایت سوم: در خواب دیدن ابن نما حضرت امیر علیه السلام را [یکی از علماء خوارزم نذر کرد در زمان بنی عباس به زیارت بیت الله مشرف شود، چون به قنطره نیل رسید و آن جسر بزرگی بود صبر نمود، جعفر بن محمد بن نما تغمّیده الله بغفرانه حضرت امیر علیه السلام را در خواب دید فرمود: عالم خوارزم به این بلاد آمده است

و می خواهد از جسر عبور کند ، بفرست یکی از تلامذه خود را بسوی او ، تا این شعرها را بر او بخواند و او را قسم دهد و بشنوند و جواب بخواند ، و آن اشعار این است : إِذَا اخْتَلَفَتْ فِي الدِّينِ سَبْعُونَ فِرْقَهُوَيُنْفِ كَمَا [قد] جَاءَ فِي وَاضِحِ النَّقْلِ أَفِي الْفِرْقَةِ النَّاجِينَ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ الْفِرْقَةِ الْهَالِكَةِ أَيُّهُمَا قُلْ لِي (۱) یعنی : در وقتی که اختلاف در دین شد و این امت هفتاد فرقه علاوه شدند آیا آل محمد صلی الله علیه و آلهدر فرقه ناجین اند یا در فرقه هالکین اند ؟ بگو برای من . از آنکه فرمودند : تمام این فرق هالکند الا یک فرقه ناجیه ، آیا آل رسول صلی الله علیه و آله در کدام فرقه اند ؟ چون شاگرد ابن نماء حلی آمد و بروی این دو شعر را خواند فکر کرده مراجعت کرد ، و گفت : حج اصاله واجب نیست بلکه بالعرض نذر شده است ، پس آن رسول این بیت خواند : فَإِنْ قُلْتَ هَلَاكًا كَفَرْتَ وَإِنْ تَقَلَّنَجَاهَ فَلِمَ قَدَّمْتَ غَيْرَهُمْ قُلْ لِي یعنی : اگر می گویی آل محمد صلی الله علیه و آله در فرقه هالکه اند کافر می شوی ، و اگر می گویی فرقه ناجیه اند ، چرا غیر ایشان را مقدم می داری ؟ بگو از برای من . پس آل محمد علیهم السلام اساطین فرقه ناجیه حقه اند ، و تشیید دین ماها به واسطه و رابطه ایشان است . پس در خاتمه فضایل سادات این قصیده را که در علو مقامات ایشان یکی از سنیان گفته است بنویسم : لَإِلِ الْبَيْتِ عِزًّا لَا يَزُولُ فَضْلُ لَا - تُحِيْطُ بِهِ الْعُقُولُ وَاجْلَالُ وَمَجْدٌ قَدْ تَسَامِيَوْ فَضْلُ مَا لِعَايَتِهِ وَصُورُ وَفِي التَّنْزِيلِ بِالتَّطْهِيرِ خُصَّوَاوَمِدَّحْتُهُمْ بِهَا شَهِدَ الرَّسُولُ لَهُمْ عِزُّمْ وَسَيَلَطْنَهُ وَجَاهُودَامَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْقَبُولُ سَيُوفٌ فِي الْأَعَادَى فَاتِكَاتُوسٍ طَوُّتُهُمْ لَهَا رُغْبٌ مَهُولٌ يُدَوِّرُ الدِّينَ مَهْمَا قَدْ تَحَلَّتْكَادُ الشَّمْسُ مِنْ حَجَلٍ تَزُولُ زَكْوَا أَصْلًا بِنَسَبَتِهِمْ وَلَكَيْتِيبُ الْفَرْعِ مَا طَابَتْ أُصُولُ وَكَيْفَ الْقَوْلُ فِي قَوْمِ أَبُوهُمْلَهُ جَبْرِيْلُ فِي الدُّنْيَا رَسُولٌ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَحْشَى نَكَالًاوَلِي فِي حُبِّهِمْ بَاعٌ طَوِيلُ الْيَسِّ عَظِيمُهُ الْمِقْدَارِ مِنْهُمُوَأْتِي فِي مُحِيْبِهَا دَخِيْلُ هِيَ التَّبْوِيْهُ الْعُظْمَى وَتُدْعِيْفِطَامَهُ إِذَا هُمْ يَجُولُ عَلَى كُلِّ الْوَرَى فَضَلْتُ بِعَرْمَالِيهِ الْغَيْرِ لَيْسَ لَهُ سَبِيْلُ فَاَمِدَادَاتُهَا فِي الْكُوْنِ عَمَّتُوَلِي مِنْهَا بِهَا حَظٌّ جَزِيْلٌ عَلَيْكَ بِهَا إِذَا مَا اشْتَدَّ كَرْبُوَأَسْقَاكَ الرِّدَا خَطْبٌ جَلِيْلٌ فَإِنِّي كَلَّمَا عَظَمْتُ خُطُوْبِيُوَأَلِ الْكَرْبُ عَنِّي لَا يَحُوْلُ وَنَاضَلْنِي الزَّمَانُ وَرَاشٌ نَبْلًاوَرَامَ بِهِ عَلَى ضَعْفَى يَصُوْلُ أَوْمٌ رِحَابُهَا فَيَزُولُ مَا بِيُوَأْتِي مَا بِهِ يَشْفَى الْعَلِيْلُ وَلَيْسَ لِفَضْلِهَا (۲) وَلَكَيْتِيْمِدْحُ جَنَابِهَا يُرْجَى الْقَبُولُ وَلَوْ أَنِّي مَلَأْتُ الْكُوْنَ مَدْحًا لَكُنْتُ مُقْصِرًا فِيمَا أَقُولُ وَلَكِنِّي رَأَيْتُ عَرُوْسَ فِكْرٍ لِأَفْنِدِهِ الْإِفَاضِلِ تَسِيْمِيْلُ تَحَاكِي الشَّمْسِ مَهْمَا قَدْ تَبَدَّدَتْوَتُزْرَى بِالْقَنَا مَهْمَا تَمِيْلُ وَتَكْشِفُ عَنْ لِيثَامٍ مُخَدَّرَاتٍمُقَنَّعَهُ وَلَيْسَ لَهَا وَصُوْلُ وَتَفْصَحُ عَنْ ضَمِيْرِ الْقَوْلِ مَهْمَا تَحَاوَلُهُ بِأَبْدَعُ مَا تَقُوْلُ وَتُنْشِدُ مَدْحَ آلِ الْبَيْتِ جَهْرًاوَفِي كُلِّ الْعُلُوْمِ إِذَا تَجُوْلُ تَخْرُ لَهَا الْمَسَامِعُ سَاجِدَاتٍوَتَوْتَرُكُعُ خَشِيْئَهُ مِنْهَا الْعُقُوْلُ لَهَا فِي مُعْضَلَاتِ الْعِلْمِ قَوْلُهُ الْآيَاتُ تَشْهَدُ وَالدَّلِيْلُ لَهَا وَعَظُّ يَدِيْبِ اللَّبِّ رُغْبًاوَيَحْنُو صَبُوَهُ مِنْهُ الْمَلُوْلُ إِذَا بِمَشَارِقِ الْأَنْوَارِ تَدْعِيْفَحَسِيْبُكَ ذَلِكَ الذِّكْرُ الْجَمِيْلُ فَقُلْتُ لَهَا وَقَدْ اسْتَرَتْ فُوَادِيُوَجَسِيْمِي مِنْ مَحَبَّتِهَا نَحِيْلُ تَوَسَّلْ بِالنَّبِيِّ وَآلِ بِنْتِيْعَسَى بِهِمْ يَكُوْنُ لَهُ الْقَبُولُ عَلَى خَيْرِ الْأَنَامِ وَآلِ بِنْتِيَصِيْلَاهُ اللَّهُ مَا هَبَّتْ شَمُوْلُوْ اِيضًا اِيْن سَه بِيْتِ اِيْشَانِ اسْت: هُمُ الْقَوْمُ مَنْ أَصِفَاهُمْ الْوُدُّ مَخْلِصَاتِمَسْكَ فِي أُخْرَاهُ بِالسَّبَبِ الْمَاقُوِي هُمُ الْقَوْمُ فَاقَ الْعَالَمِيْنَ مَنَاقِبًاوَمَحَاسِنُهُمْ تُحْكِي وَآيَاتُهُمْ تُزَوِي مُوَالِيْتُهُمْ فَرَضٌ وَحُبُّهُمْ هُدْيُوَطَاعَتُهُمْ وُدٌّ وَوُدُّهُمْ تَقْوِي

۱- اشعار با اختلافاتی لفظی ، در خلاصه عبقات الانوار ۴/۳۰ منقول است .

۲- وزن و معنا مغشوش است . کلمه ای مانند « حُدَّ » پس از « لفضلها » مناسب است .

تخصیص: در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله

خصیصه اولی: در تصدیر سید هاشمی

تخصیص: در خصوصیات اولاد رسول صلی الله علیه و آله او این بنده ده خصله و خصیصه که ظاهراً تعلق به سادات دارد می نویسد که بعضی از آن خصایص و خصایل را بر حسب معنی علماء دین و نیکان از اهل ایمان و یقین با ایشان اتحاد دارند، و مراد داعی اتحاد و یک جهتی علماء و مؤمنین است در این عنوان با سادات ذوی الاحترام.

خصیصه اولی: در تصدیر سید هاشمیاگر مجلسی منعقد شود آیا صدارت آن مجلس اختصاص به سید علوی فاطمی دارد یا دیگران؟ چون این فقره محل ابتلای غالب از فریقین است شرح و کشف آن لازم است، پس عرض می نمایم: مراد از صدر مجلس بر حسب عرف و عادت حالیه آن محلی است که شخص متصدّر توفّق (۱) و برتری جوید و مقدم بر همه نشیند، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از برای خود در هیچ مجلس صدری قرار نداد بلکه وضع جلوس اصحاب بر حلقه بود و آن جناب صلی الله علیه و آله هم یکی از جلساء حلقه بودند تا امتیازی نباشد اگر چه هر محلی که می نشستند صدر بوده. و در حدیث است: «هر کس صدر مجلس بنشیند احمق است مگر آنکه سه چیز در او باشد: اول آنکه: هر چه پرسند جواب گوید. دوم آنکه: حق را بیان نماید و دیگران عاجز باشند. سوم آنکه: راهنمای برای اهلش باشد، یا آنکه هر کس سؤال کند بتواند جود کند (۲).»

۱- کذا، ظاهراً «تفوّق» صحیح باشد.

۲- کافی ۱/۱۷ کتاب العقل والجهل ضمن حدیث مفصّل ۱۲، مستدرک الوسائل ۹/۱۵۴ باب ۱۴۶ ح ۱۰۵۳۳، بحار الانوار ۱/۱۴۱ باب ۴ ح ۲۹.

حدیث مکارم الاخلاق

پس هر کس بر حسب نخوت و جاه و محض صدرنشینی عادت نماید ، و این صفات ثلاثه یا یکی از آنها در وی نباشد سزاوار نیست به حالتش گذارند . و آنچه منظور داعی است بیان روایت است در تقدیم سید و عامی و تصدیر احدهما بر دیگری ، و در این مقام دو روایت عرض می نماید که ظاهر آن دو روایت منافی و معارض است اما باطناً جمع به نحو صحیح می شود :

حدیث مکارم الاخلاق اما روایت اول در کتاب «مکارم الاخلاق» (۱) مروی است از مفضل بن یونس که گفت : در منزل خود بودم که خادم من آمد و گفت : به در خانه مردی است مکئی به ابی الحسن و موسوم به موسی بن جعفر است ، گفتم : ای غلام ! اگر راست می گوئی از این مژده آزادی . پس دویدم به درب خانه ، خدمت آن جناب شرفیاب گردیدم . دیدم آن بزرگوار سواره ایستاده است . عرض کردم : پیاده شوید ، چون پیاده گردیدند و داخل خانه شدند خواستم ایشان را به صدر مجلس خانه بنشانم . فرمودند : صاحب خانه سزاوارتر است به صدر خانه مگر آنکه در میان ایشان مردی از بنی هاشم بوده باشد . آنگاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در صدر مجلس قرار گرفت . و از این حدیث عموم تقدیم هاشمی بر غیر هاشمی معلوم می شود . و از عموم حدیث «فَدُّمُوا قُرَيْشًا وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ» (۲) نیز ظاهر است که در هیچ جهت تقدّم بر سادات که یک فرد آن تصدّر و تصدیر است جایز نیست .

۱- مکارم الاخلاق : ۱۴۸ فصل ۳ ، بحار الانوار ۶۳/۴۲۲ باب ۱۷ ذیل ح ۳۷ .

۲- کشف الغمه ۱/۵۶ ، العمده : ۲۷۱ فصل ۳۴ ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹/۱۷۲ ، دعائم الاسلام ۱/۹۰ ، بحار الانوار ۴۰/۸۴ باب ۹۱ و ۸۵/۶۶ .

مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم را

در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید

مقدم داشتن عمر بن الخطاب بر خود بنی هاشم راو عجب است از عمر بن الخطاب در وقتی که تعیین دیوان کرد اصحابش گفتند: خوب است اول اسم خودت را بنویسی و خود را مقدم داری، عمر در جواب گفت: من خدمت حضرت نبوی (ص) بودم که ابتداء به بنی هاشم فرمود در دادن عطایا، پس عمر هم به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و قریش بطناً بعد بطن به نحو ترتیب تدوین کرد و ابتداء از اولاد قریش که نضر بن کنانه است نمود و بعد به بنی هاشم و بنی مطلب و بنی عبد شمس و نوفل و عبدالعزی و بطون دیگر با ملاحظه الأقرب فالأقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، بعد از آن انصار، بعد از آن عرب بطبقاتهم، و بعد از آن عجم، و در کبر و صغر نیز ملاحظه طبقات اعراب را می کرد. و ابن خالویه نحوی عجب گفته است: إِذَا لَمْ يَكُنْ صَدْرُ الْمَجَالِسِ سَيِّدًا (۱) فَلَا خَيْرَ فِي مَنْ صَدَّرْتَهُ الْمَجَالِسُ وَكَمْ قَائِلٍ قَالُوا رَأَيْتُكَ رَاجِلًا فَقُلْتُ لَهُمْ مِنْ أَجْلِ أَنْتَكَ فَارِسٌ (۲)

[در احترام امام علیه السلام به مرد عالمی که بر ناصبی غالب گردید] اما روایت دوم در «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» (۳) و کتاب «احتجاج» (۴) شیخ طوسی رحمه اللهمروی است که: مردی از فقهاء شیعه با بعضی از ناصبها تکلم در مذهب کرد و او را به دلیل و برهان ملزم نمود به نحوی که آن ناصبی مفتضح شده بر فضیحه حجّتش حاضرین

۱- در نقل محدث قمی: «سید» به رفع، بنا بر این کلمه «صدر» باید منصوب خوانده شود به نصب خافض، یعنی: فی صدر المجلس سید. و این وجه بهتر بنظر می رسد.

۲- الکنی والالقباق ۱/۲۷۵.

۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۵۱.

۴- الاحتجاج ۲/۲۵۹.

خندیدند . پس بعد از چندی آن مرد فقیه بر حضرت امام علی التّقی علیه السلام وارد شد ، و در صدر مجلس دست و وساده عظیمه ای بود ، لیکن امام علیه السلام در خارج آن وساده منصوبه نشسته بودند ، و جمعی از علویین و بنی هاشم در محضر آن جناب علیه السلام حضور داشتند . حضرت امام علی التّقی علیه السلامبرخواست و او را برد و بر آن وساده و دست نشانید و تمام توجهاتش را به وی فرمود . پس بر اشراف و علویین حاضرین این تعظیم و تکریم صعب آمد ، بزرگ هاشمیین عرض کرد : یابن رسول الله ! چرا مرد عامی را ترجیح می دهی بر ماها بنی هاشم و طالبیین و عباسیین ؟ ! پس آن جناب علیه السلام فرمودند : « پرهیزید از اینکه بوده باشید از کسانی که خداوند فرموده است : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ » (۱) . بعد فرمودند : « آیا راضی می شوید که کتاب خدا حَکَم و فاصل باشد ؟ » . گفتند : بلی . فرمودند : « آیا خدا نفرموده است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ » (۲) الی قوله : « وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ » ۳ ؟ پس عالم مؤمن راضی نشود بر احدی رفعت جوید مگر بر مؤمنی که عالم نباشد ، و آن که مؤمن است راضی نمی شود تقدّم و ترفّع بر عالمی که اعلم از وی باشد ، و خداوند سبحان فرموده است : « يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ » ۴ . »

۱- آل عمران : ۲۳ .

۲- مجادله : ۱۱ .

ملخص معنی این آیه آن که : خداوند بلند می کند مؤمنین از شما را و کسانی که به ایشان علم داده شده است . «آیا خداوند رفعت را برای مؤمنین از علماء قرار داده است یا از برای خداوندان شرف و نسب ؟ ! و فرموده است : « هَيْلُ يَشِيْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » (۱) ، پس چرا منکر می شوید رفعت این مرد فقیه را ؟ و حال آن که خداوند او را رفعت داده است برای آن که فلان ناصبی را به حجت و برهانی که خداوند به وی تعلیم کرده الزام کرد . پس مردی از بنی عبّاس حاضر بود عرض کرد : یابن رسول الله ! این مرد را بر ما برگزیدی و نسب ما را پست کردی و این شخص عامی را بر ما ترجیح دادی ، و در صدر اسلام افضل را در شرف ، مقدّم می داشتند بر مادون . آن بزرگوار علیه السلام فرمودند : «سبحان الله ! آیا عبّاس با ابی بکر بیعت نکرد و حال آنکه عبّاس بنی هاشم و ابی بکر تیمی بود ؟ ! آیا عبدالله بن عباس خادم عمر بن الخطاب نشد و عمر عدی بود و عبدالله هاشمی ؟ و چرا عمر در شوری کسانی که بسیار دور بودند از قریش داخل کرد و عباس که بسیار نزدیک بود داخل نمود ؟ اگر برتری و رفعت بر اشرف و افضل لازم است پس چرا عبّاس این کار را کرد و عبدالله بن عبّاس چرا خادم عمر بن الخطاب شد و هر دو از پدر و پسر هاشمی بودند ؟ ! پس اگر آن فقره جائز است این فقره نیز جائز خواهد بود» (۲) . پس از این خبر تصدیق و تقدیم عالم اگر چه سیّد علوی باشد معلوم می شود . و جمع بین آن دو خبر در کمال سهولت است چنانکه سابقاً اشاره شد که علماء اولاد روحانی حضرت ختمی مآب هستند ، و سادات اولاد جسمانی می باشند ، پس آنکه در مراتب ایمان و علم و عمل و ایقان کاملتر است البته بر حسب معنی به آن جناب از سائرین

۱- زممر : ۹ .

۲- از نحوه استدلال امام علیه السلام نسبت به عباسی معترض چنین برمی آید که وی از مخالفین یا متمایل به آنها بوده است ، والله اعلم .

مقدم تر و نزدیکتر است، و هر آنکه دارای این هر دو مقام باشد هم من حیث الظاهر و من حیث المعنی تقدّم وی نیز ظاهر است، مگر آنکه آن فقره را از برای هر سیدی که هاشمی است اختصاص بدهیم بنابر روایت سابقه که مذکور شد، یعنی: هر کس سید است و صحّت سیادتش معلوم اگر چه عالم نباشد به محض نسبت باید در هر مجلسی مصدر بنشیند، یعنی جائز نیست کسی که عامی است بر وی مقدم بنشیند چه عالم و چه غیر عالم، پس سیره عموم از علماء و فقهاء و مجتهدین سابقین و لاحقین متقدمین و متأخرین منافی با این فقره خواهد بود، و عمل ایشان کلیّه حجّت است از برای ما رعایا و مقلدین. و اگر تصدیق جایز نبود بر سید علوی باید خیار از علماء و محتاطین (۱) از ایشان احتراز نمایند و در مجالس برتری نجویند، و آنچه حالا مرسوم و معلوم است بر خلاف آن. خلاصه این ناخوشی علاج خاصی دارد و از صدر اسلام تاکنون در غالب رؤسا مُزمن شده است و در مقام چاره وی بر نمی آیند. و در حدیث است: سلمان فارسی رحمه الله در مجلسی مصدر نشست. عمر بن الخطاب دست وی گرفت و کشید و گفت: مَنْ هَذَا الْعَجْمِيُّ الطَّمْطَمَانِيُّ الْمُتَصَدَّرِ بَيْنَ النَّاسِ؟ یعنی: این عجمی که فصیح نیست در کلام چه شده است که بر همه مصدر نشسته است؟! جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله شنیدند و بر منبر برآمدند و فرمودند: «اذئیت سلمان اذیت من است» (۲). و فخر رازی سنی می گوید: لا- يجوز لأحد العالم والمتقى أن يجلس فوق العلوی الأُمّی وأبيه الأُمّی لأنه أسوة في الدین والاحتياط سبيل لا يضل صاحبُه ولا تظلم سالكُه. پس: ابجد عشق پیاموز مگو از آب وجد که در این راه مراتب به حسب یافته اند

۱- در چاپ سنگی: محاطین.

۲- قریب بدین مضمون است روایت اختصاص: ۳۴۱ چاپ مکتبه الصدوق، الغارات ۲/۸۲۳، بحار الانوار ۲۲/۳۴۸ ح ۶۴. در این حدیث لفظ «الطمطمانی» وارد نشده است.

خصیصه ثانیه : در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهره

خصیصه ثانیه: در استجابت دعاء اولاد ذریه طاهرهدر « صحیفه رضویّه » (۱) است مروی از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله که فرمودند: « دُعَاءُ أَطْفَالِ ذُرِّيَّتِي مُسْتَجَابٌ مَا لَمْ يُقَارَفُوا الذُّنُوبَ ». و همین روایت را نیز سید علی بن طاوس طاب ثراه (۲) ذکر کرده است از کتاب « ربیع الابرار » (۳) زمخشری و قطب راوندی نیز در کتاب « خرائج و جرایح » ذکر می کند که: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: « دعاء اطفال ذریه من مستجاب است مادامی که کسب گناهان نکنند ». و این معنی در صورتی است که « یقارفوا » خوانده شود ، اما در نسخهای « یقاربوا » به باء دیده شده یعنی : مادامی که نزدیک به گناه نروند ، و معنی ثانی اشد و اکمد است چنانکه از آیه « لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » (۴) ، « وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » (۵) و نظائر آن ظاهر می شود . پس استجابت دعاء اطفال ذریه نبویه صلی الله علیه و آله خصله خاصه ای است از برای ایشان ، لهذا باید از دعاء و نفرینشان امیدوار و پرهیزکار شد و قضاء حاجات مهمه را از دعاء ایشان استدعاء کرد و التماس نمود ، از آنکه این فرقه را دو عصمت ذاتی و عصمت کسبی ، همانا طهارت مولد و پاکی طیتیشان عصمتی است که از اجدادشان به طریق ارث داده شده است ، و در هیاکل شریفه ایشان قرار داده اند ، پس اگر بر عصمت ثانویه برقرار

۱- صحیفه الرضا علیه السلام : ۱۲ (ص ۲۹۶ چاپ مؤسسه امام مهدی علیه السلام) .

۲-المجنتی سید ابن طاوس : ۲۰ به نقل از ربیع الابرار زمخشری ، مستدرک الوسائل ۵/۲۸۱ باب ۶۲ ح ۵۸۵۶ .

۳-ربیع الابرار ۲/۲۴۹ ، بحار الانوار ۹۳/۳۵۷ .

۴-انعام : ۱۹ .

۵-انعام : ۱۵۲ .

حکایت مجوسی

حکایت وزیر مؤلف

ماندند بعد از بلوغ همان نحوی که دعوتشان مقرون به اجابت می شد البته احتراز و اجتناب از گناهان ثمراتش استصحاب حالت سابقه صغر است .

[حکایت] چنانکه در کتب معتبره (۱) دیده ام : حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب فرمودند به مرد تاجری : به فلان شخص مجوسی بگو دعاء در حق تو مستجاب شد . آن شخص تکاهل کرد در رساندن تا دو شب دیگر باز همین نحو حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را امر کرد . پس آن شخص در خلوت آن مرد مجوسی را دید و گفت : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « قَدْ أُجِيبَتِ الدَّعْوَةُ » پس مجوسی شهادت گفت و با تمام بستگانش اسلام آورد . جهت را پرسیدند ، گفت : خواستم به مذهب خودم دخترم را به پسرم بدهم طعامی حاضر کردم برای ولیمه ، در همسایگی من اشراف از فقراء بودند ، پس شنیدم دختر کوچک علویّه ای در خانه اش گفت به مادرش : این مجوسی ما را به بوی طعام خود آزرده دارد . من از شنیدن این فقره آزرده شدم پس جامه ها و طعامها و دنانیر زیاد برای ایشان فرستادم . آن دختر کوچک شنیدم می گفت : غذا نمی خوریم مگر آنکه دعا کنیم بر این مجوس . پس آن دختر خردسال دعا کرد و سائرن آمین گفتند ، و گفتند : خداوند او را با جدّ ما محشور کند ، فَتُلْكَ الدَّعْوَةُ أُجِيبَتْ .

[حکایت دیگر] چنانکه حضرت شاه ولایت علیه السلام در سال چهار صد و بیست در خواب به ابو سعید

۱- این حکایت را عبدالله بن قدامه متوفای ۶۲۰ ه در کتاب التواین : ۳۰۵ از کتاب الجوهری نقل کرده ، و حائری در شجره طوبی ۱/۱۱ به نقل از تذکره الخواص نقل کرده است . البته هر دو نقل صحیح و منشأ آن واحد است چرا که قندوزی در ینابیع الموده ۳/۱۷۸ این حکایت را به نقل از سبط ابن جوزی صاحب تذکره الخواص نقل کرده که مقدسی در سال ۶۰۴ این حکایت را از کتاب جوهری برای وی نقل کرده است .

در خواهش سید علویه از منصور داوینقی

محمد بن حسین بن عبدالرحیم وزیر که مریض بود فرمودند: بگو به علم الهدی تا دعا کند خداوند تو را از این مرض بری نماید. پس وزیر این لقب را برای سید طاب ثراه اظهار داشت، مرحوم سید استعفاء و استیحاش کرد تا آنکه قادر بالله که از خلفاء بنی عباس است قضیه را نقل کرده استشهد نمودند و دعا فرمودند و بهبودی حاصل شد (۱). در خواهش سید علویه از منصور داوینقی مرحوم شیخ سلیمان (۲) در کتاب «زهرة الرياض و نزهة القلوب» نقل کرده است: منصور خلیفه عباسی از بغداد بیرون آمد و بر استری سوار بود. سیده علویه عنان استرش را گرفت و گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را قسم می دهم به رحمی که بین من و تو است ساعتی صبر کن. منصور ایستاد، پس علویه گفت: من از دخترهای جناب حسین بن علی علیهما السلام هستم و تو دو برادر و عموی و شوهر مرا کشتی، پسری بیش ندارم و آن نور چشم و میوه دل من است و آن پسر در حبس تو است، بیا و از وی عفو کن. پس ساعتی صبر کرد با کمال غضب گذشت و گفت: عفو نمی کنم. پس آن علویه با دیده گریان مراجعت کرد، چند قدم نگذشت که استرش لغزید ورم کرد و منصور را انداخت، نزدیک رسید گردن وی خورد شود. پس فریاد کرد: پسرش را رها کنید و او را ده هزار درهم بدهید. خلاصه، اطفال و اولاد و ذریه نبویه و علویه و فاطمیّه را نتوان به اطفال دیگران قیاس کردن.

۱- اربعین شهید اول: ۱۳، خاتمه المستدرک ۳/۲۱۵، الاحتجاج ۲/۳۳۲، الدرجات الرفیعه: ۴۶۰.

۲- شیخ سلیمان بن داود سبیتی، این کتاب را که نام کامل آن «زهرة الرياض و نزهة القلوب المراض» است در تعریب و اضافات بر کتاب فارسی خود «بهجه الانوار» نگاشته است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه ۲۴/۱۲۱ شماره ۶۱۸ تصریح می کند که در کتاب «فضائل السادات» حکایت علویه و منصور به نقل از کتاب مزبور نقل شده است.

و در حدیث است: جمیل بن درّاج از حضرت صادق علیه السلام از اطفال انبیاء سؤال کرد فرمودند: «لِيسُوا كَأَطْفَالِ النَّاسِ» (۱) یعنی: مانند اطفال سائرین نیستند. إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ مِنْ نَسْلِ أَحْمَدَ لَقَدْ زِيدَ فِي أَصْلِ الْمَكَارِمِ وَاحْتَدَّ بِسِيبِهَا نَبَايِدُ اَطْفَالِ اِنِيسِ سلسله را تحقیر نمود که ابن جوزی گفته است: فَزُخُّ الْبَطِّ سَابِغٌ، یعنی: جوجه مرغ آبی هم شناگر است. و این مثل از امثال عرب، و به فارسی شاعر گفته است: بچه بط اگر چه دینه بود آب در یاش تا به سینه بود ۲ و حضرت شاه ولایت فرمود: «لَا يَسْتَصِيغِرْنَ حَدَثًا مِنْ قُرَيْشٍ» (۲) یعنی: جوانها و بچگان از قریش را کوچک نشمارید. و در کتاب «فضائل السادات» از رئیس المتورّعين آخوند ملا-احمد اردبیلی قدس سرهمشهور است که: گاهی در حین اشتغال به مباحثه و درس بی اختیار برمی خاست و می نشست، جهت آن را استعلام کردند، فرمود: طفل علوی در این مقابل با اطفال بازی می کرد، هر وقت مواجه من می شد خجالت می کشیدم که او ایستاده باشد و من نشسته. بناءً علی ذلك این گونه از اخبار علماء قدماء با اطفال علویین این نحو احترام می نمودند، مستبعد (۳) می دانم از گمان احتیاطی که داشتند بر ایشان و کبارشان راضی شوند مقدم نشینند. و همانا بردن حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را در وقعه مباحله با آنکه در نفرین

۱- من لا یحضره الفقیه ۳/۴۹۰ ح ۴۷۳۴، التوحید: ۳۹۵ باب ۶۱ ح ۱۱، بحار الانوار ۵/۲۹۴ باب ۱۳ ح ۲۰.

۲- شرح نهج البلاغه ۲۰/۳۱۲ ش ۵۷۸ از حکمتهای منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام.

۳- در چاپ سنگی: مستبعد.

حکایت دختران علویه و رفتن به بلخ

خصیصه نالته : در بوسیدن دست سید هاشمی

بر نصاری بشخصه مستغنی بود برای تعلیم ما شیعیان است ، یعنی : چنانکه پیغمبر معظم مکرم استدعا از حضرت علی هاشمی و بضعه محمّدی و فرزندان خردسال ایشان می نماید بر ماها نیز لازم است از رجال و نساء و کبار و صغار علویین و علویّات تمنّای دعا نمائیم که در دعوت و مسألت ایشان اثر و ثمر دیگری است .

[حکایت] او دیگر حکایت آن چهار دختر علویّات و رفتن بلخ و ترخّم شخص مجوس داروغه به ایشان و حسن عاقبت وی (۱) ، و قضیّه عبدالله مبارک مضبوط (۲) در کتب فریقین است . و کسی نگوید : مراد از اطفال ذریّه اولاد فاطمه علیهاالسلام است بلاواسطه ، فقره اخیر « ما لم یُقارَبُوا الذُّنُوبُ » با عصمت ایشان تنافی دارد ، بلکه معنی آن عموم از ذریّه و اولاد ائمه است بواسطه و بلاواسطه غیر از ائمه معصومین علیهم السلام . علوی دوست باش خاقانیکز عشیرت علی است فاضلتر بدشان به زمردم نیکونیکشان از فرشته نیکوتر

خصیصه نالته : در بوسیدن دست سید هاشمیاز جمله چیزهایی که محلّ ابتلای مردم این زمان است بوسیدن دست سادات و علما و اعیان است ، آیا جایز است بوسیدن دست عموم از بندگان خدا را یا آنکه اختصاص به سادات دارد ؟ در صورتی که از خصائص ایشان شد مأخذ صحیح آن دانسته شود شایسته است .

۱- تذکره الخواص ابن جوزی : ۳۷۰ ، ارشاد القلوب دیلمی ۲/۴۴۴ ، عوالی اللآلی ابن ابی جمهور ۴/۱۴۲ .

۲- رجوع کنید به : تذکره الخواص : ۳۶۷ ، ارشاد القلوب ۲/۴۴۳ ، عوالی اللآلی ۴/۱۴۰ .

بدان ثقه المحدثین کلینی در کتاب جامع « کافی » (۱) در باب تقبیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: « لَا يُقْبَلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا [يَدُ] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ». ملخص از معنی آن است که: بوسیدن سر و دست احدی مگر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آلهجائز نیست مگر آن کسی را که اراده آن بزرگوار بوده. و مراد از کلمه « ارید به » بعضی تصریح کرده اند و اختصاص داده اند به حضرت شاه ولایت علیه السلام، پس اگر اختصاص بدهیم ناچار توان گفت: ائمه طاهرین را نتوان سر و دست بوسیدن، و این فقره منافی است با اخباری که در آن کتاب مسطور است. و معروف است: زید بن ثابت که از علماء سلف عامه است دست ابن عباس را بوسید و گفت: ماها به سبب قرابتی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آلهدارید مأمور شده ایم با اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم. و در کتب سنن و از دأب و دَیْدِنِ حَالِیْهِ ایشان معلوم است از تقبیل ید کریمه سید علوی و فاطمی کراهت ندارند، بلکه این عمل را موجب ثواب و اجر می دانند. و این فقره بین شیعیان بیشتر شایع است، و بر این فقره حقه همت گماشته اند علاوه از سادات بر حسب حب قلبی دست بلکه پای دوست دوست ایشان را بوسند، و از این جهت فقهاء اسلام و علماء اعلام و ائمه جماعت بلکه مادحین اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آلهبرای نسبت این خانواده محترم اند، و شعری از حضرت صادق علیه السلام مشهور است که فرمودند: وَكَمْ مِنْ يَدٍ قَبَّلْتَهَا مِنْ ضُرُورِهِوَكَانَ مُنَايَ قَطْعُهَا إِنْ أَمْكُنِّيَعْنِي: چه دستی که او را بوسیدم از روی ضرورت و اگر متمکن بودم آرزوی من آن بود او را قطع کنم. و این بیان اشاره به ظلم خلفاء جور و غضب حق ایشان است، و هر کس در این اوان

۱- کافی ۲/۱۸۵ باب التقبیل ح ۲، عوالی اللالی ۱/۴۳۵ ح ۱۴۳، بحار الانوار ۷۳/۳۷ باب ۱۰۰ ح ۳۵، وسائل الشیعه ۱۲/۲۳۴ باب ۱۳۳ ح ۱۶۱۷۳.

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه

تعدی از حدود الهیه کرد به مضمون کریمه « وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » (۱) ظالم است ، پس دست ظالم را که بر حسب حکومت نفس اماره از اطاعت امر آیه الله عقل ملکوتی تخطی و تعدی نمود سزای بوسیدن و تبرک جستن نیست ، همانا جزای وی بریدن است . خلاصه آنچه بین اهل ایمان در حین ملاقات پسندیده و مستحب است مصافحه و معانقه و مرحبا گفتن است ، علاوه از آن بوسیدن محلّ سجده مؤمن است برای امتیاز . توان گفت : « مَنْ ارِيَدَ بِهٖ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » عموم از سادات علویین و فاطمیین باشد از آنکه اکرام و احترام برای جزئییت و نسبت به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است ، پس هر یک از این زمره شریفه اغصان و اعضاء شجره و وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اند چنانکه فرمودند : « حَجْرُ الْأَسْوَدِ يَمِينُ اللَّهِ » (۲) است ، یعنی : دست راست خداست ، باید او را بوسیدن ، سادات هم به مثابه دست شریف آن بزرگوارند ، توسّل به سید انام و ائمه انام از این طایفه حقّه بسیار مستحسن است .

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه در کتاب « مناقب » (۳) مروی است : ابوحنیفه برای شنیدن حدیث خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بود . وقتی که آن جناب علیه السلام برخاست به عصا تکیه داد . ابوحنیفه عرض کرد : شما نرسیدید به سنی که لازم شود عصا به دست گرفتن ! فرمودند : چنین است ، چون عصای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است برای میمنت و تبرک گرفته ام . پس ابوحنیفه خواست آن

۱- .طلاق : ۱ .

۲- .متشابه القرآن ۱/۸۰ ، عوالی اللالی ۱/۵۱ فصل ۴ ح ۷۵ ، بحار الانوار ۲۷/۷ باب ۱۰ و ۶۵/۱۵ باب ۱۵ به نقل از النهایه .

۳- .مناقب ابن شهر آشوب ۴/۲۴۸ فصل فی علمه علیه السلام ، همچنین رجوع کنید به : دعائم الاسلام ۱/۹۵ ، بحار ۱۰/۲۲۲ باب ۱۳ ح ۲۳ .

خصیصه رابعه: در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان

عصار را ببوسد، و اذن در بوسیدن خواست. آن جناب علیه السلام آستین بالا زد و ذراع شریف را برهنه فرمود چون بیضاء درخشانده، و فرمود: این پوست و موی از پوست و موی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روئیده شده است، پس چرا نمی بوسی و می دانی پاره ای از بدن حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است، و می خواهی چوبی را تقبیل نمایی؟! و نظیر این مضمون است بیت معروف: **يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِثْبَرِهِوَتَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادَهُ وَضَعُوا ۱**

خصیصه رابعه: در تواضع کردن و برخاستن از برای سادات است و تواضع کردن سادات از برای مردمان بدان که مرحوم ثقه المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «کافی» نقل کرده اند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه ای خواندند و در آخر آن فرمودند: «**أَيُّهَا النَّاسُ! عَظُّمُوا أَهْلَ بَيْتِي فِي حَيَاتِي وَمِنْ بَعْدِي وَأَكْرِمُوهُمْ وَفَضِّلُوهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا لِأَهْلِ بَيْتِي ..**» **الی آخر الخبر (۱)**. مختصر از ترجمه این حدیث آن است که: آن جناب صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم! تعظیم نمایید اهل بیت مرا در زندگی من و بعد از من، و اکرام کنید و تفضیل دهید ایشان را، پس به درستی که حلال نیست از برای احدی برخیزد از مجلس خود برای کسی مگر برای اهل بیت من.

۱- کتاب سلیم بن قیس: ۶۸۶ ح ۱۴، مستدرک الوسائل ۹/۶۵ باب ۱۱۱ ح ۱۰۲۱۹، بحار الانوار ۳۰/۳۱۳ باب ۲۰ و ۷۲/۴۶۷
باب ۹۵ ح ۱۴. حدیث را در کافی نیافتم.

و ایضاً در حدیث است که: حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند: « لا یَقُومَنَّ أَحَدٌ لِأَحَدٍ إِلَّا لِهَاشِمِيٍّ » (۱) یعنی: کسی برای کسی نباید برخیزد مگر برای هاشمی. و در حدیث دیگر است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: « يَتَّقُوا الرَّجُلَ لِلرَّجُلِ الْآبَنِي (۲) هَاشِمٍ فَانَّهُمْ لَا يَتَّقُمُونَ » (۳)، یعنی: « بنی هاشم نباید برخیزند از برای غیر ». و در کتاب « جامع الاخبار » (۴) مروی است: « مَنْ رَأَى أَوْلَادِي وَلَمْ يَقُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَدْ جَفَانِي (۵) وَمَنْ جَفَانِي فَهُوَ مُنَافِقٌ »، یعنی: « هر کس اولاد مرا ببیند و برنخیزد هر آینه بر من جفا کرده است و هر که بر من جفا کند پس منافق است ». و در بعضی از کتب معتبره دیده شده است که: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: « مَنْ رَأَى أَوْلَادِي وَلَا يَقُومُ قِيَاماً إِبْتِلَاءُ اللَّهِ بِبِلَاءٍ لَا دَوَاءَ لَهُ » (۶)، یعنی: « هر آن که اولاد مرا ببیند و برنخیزد بر پای، خداوند او را به بلائی که دواء نداشته باشد مبتلا می نماید ». و از انس حکایت شده که گفت: « لَا يَقُمْ أَحَدٌ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَذُرِّيَّتِهِمَا » (۷). پس از اخبار مذکوره معلوم است که قیام از برای سادات اختصاصی دارد، و باید همین طور بوده باشد.

۱- مستدرک سفینه البحار ۸/۶۳۴ به نقل از محاضرات الادباء راغب اصفهانی.

۲- در چاپ سنگی: لبنی.

۳- در اکثر منابع « لا يقوم الرجل من مجلسه الا لبني هاشم » آمده، مانند: ينابيع الموده ۲/۸۵، كنز العمال ۱۲/۴۳ ح ۳۳۹۱۴، ولی هندی در حدیث بعدی (۳۳۹۱۵) روایت به نقل از طبرانی در المعجم الكبير و خطیب بغدادی به نقل از ابو امامه نقل کرده بدین لفظ: « يقوم الرجل من مجلسه لأخيه الآبني هاشم، لا يقومون لأحد ».

۴- ریاض الابرار این حدیث را از اربعین نقل کرده چنانچه در مستدرک سفینه البحار ۸/۶۲۱ مذکور است. همچنین رجوع کنید به: روضات الجنات: ۴۸۶ (چاپ قدیم).

۵- در مستدرک سفینه: .. اولادی ولم یقم الیه تعظیماً له قد جفانی.

۶- مستدرک سفینه البحار ۸/۶۳۱.

۷- ترجمه الامام الحسن علیه السلام من تاریخ ابن عساکر: ۱۱۶ ح ۱۸۸ به نقل از انس بن مالک از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

در تعظیم مؤمن است

اما حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مقرر فرموده بودند در مجلسی که وارد می شوند برای آن جناب کسی برنخیزد چنانکه در کتاب « فضائل السادات » منقول است: « إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرَهُ أَنْ يُقَامَ لَهُ وَكَانَ إِذَا قَدِمَ لَا يَقُومُونَ لِعَلِمِهِمْ بِكَرَاهِيَتِهِ ذَلِكَ وَإِذَا فَارَقَهُمْ قَامُوا حَتَّى يَدْخُلَ مَنْزِلُهُ لِمَا يَلْزِمُهُمْ مِنْ تَعْظِيمِهِ » (۱). پس از این حدیث معلوم می شود زمانی که آن جناب از مجلسی برمی خاست آنگاه اصحاب تبعیت کرده برمی خاستند و تعظیم ایشان برای رسول صلی الله علیه و آله زمان قیام و حرکت از آن مجلس بوده ، و هر آنکه منصف است می داند در این زمان این نحو تواضع محنتی عظیم شده است از برای اهل قید بلکه موجب فتنه ها و فسادها گردیده است ، والله دوستی به این نحو تواضع ناشی از حبّ جاه و نخوت و اظهار شأنی است و میل به متیّت می شود ، پس افعال سید انبیاء صلی الله علیه و آله برای امت مرحومه خود ، ناصح مشفق است باید به مفاد « كَانَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » (۲) به قدر مقدور تأسی نمود و غافل نشد و این گونه امراض را معالجه نمود .

در تعظیم مؤمن استبلی ، مرحوم شهید طاب ثراه در « قواعد » (۳) فرموده است: « يَجُوزُ تَعْظِيمُ الْمُؤْمِنِ بِمَا جَرَتْ بِهِ عَادَةُ الزَّمَانِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَنقُولٌ عَنِ السَّلَفِ لِذِلَالِهِ الْعُمُومَاتِ عَلَيْهِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ » (۴) . پس تواضع مؤمن از این بیان بر حسب عادت معموله در نزد اهل هر زمان لازم است ، و بنا به مفاد آیه کریمه تعظیم شعائر و حرمت الله است .

۱- عوالی اللآلی ۱/۴۳۵ ح ۱۴۱ ، بحار الانوار ۷۳/۳۸ ، نیز سنن ترمذی ج ۵ کتاب الادب ح ۲۷۵۴ با اختلاف اندک .

۲- احزاب : ۲۱ .

۳- القواعد والفوائد ۲/۱۵۹ ، همچنین رجوع شود به : نضد القواعد الفقهیه ، مقداد سیوری : ۲۷۲ ، بحار الانوار ۷۳/۳۸ .

۴- حج : ۳۰ .

و در حدیث است: حضرت عیسی علیه السلام برخاست و پاهای حواریین را بوسید و فرمود: تواضع کنید عالم را به این نحو که من تواضع کردم شما را، بعد فرمود: تواضع زیاد می کند حکمت را، و به عکس است تکبر، و بدانید گیاه در زمین روئیده می شود نه در کوه. پس خوب است اهل ایمان تعاطی نمایند در تواضع و سبب از برای حسد و بغض نشوند و تحقیر و توهین نکنند اهل حق و زمره فقراء را، در هر حال ظاهراً و باطناً متواضع باشند. و در حدیث است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای صدیقه طاهره علیها السلام برمی خاست (۱)، و برای جعفر در وقتی که مراجعت از حبشه کرد برخاستند (۲)، و در وقتی که سعد بن عباده را برای حکومت خواستند و وی مرد جسیمی بود و بر الاغی سوار شده فرمودند: « قَوْمُوا لِسَيِّدِكُمْ » فقاموا و أنزلوه (۳). و بعضی گفته اند: این امری که فرمود اختصاص به قبیله خود سعد بن عباده داشته است. خلاصه تعظیم و تکریم سادات امری است آسمانی و تعظیم مؤمن خصوص عالم نیز عند العقل و النقل ممدوح و پسندیده است به هر وضعی که در هر زمان مرسوم است، و گویا بهترین تعظیم ها ایستادن باشد. و تمثیل که قیام در حضور جابره است از ازمنه قدیمه تاکنون معلوم شده است از (۴) حضرت نبوی صلی الله علیه و آله منع نمود.

۱- عوالی اللالی ۱/۴۲۴ ح ۱۳۹، مستدرک سفینه البحار ۸/۶۳۳.

۲- عوالی اللالی ۱/۴۲۴ ح ۱۳۹.

۳- السیر الکبیر شیبانی ۲/۵۸۹.

۴- کذا، ظاهراً تصحیف « را » می باشد.

در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه

در جهت برخاستن از برای شنیدن اسم شریف حضرت قائم عجل الله فرجه در حین تحریر به خاطر آمد سؤال سائلی که: چرا مردم از شنیدن لقب شریف امام زمان علیه الصلاه والسلام برمی خیزند؟ یعنی مخصوصاً برای لفظ «قائم». جواب موجزی که بنظر می رسد آن است که: یکی از اسماء حضرت احدیت قیوم است یعنی برپاست بذاته در ازل و ابد، و قیام هر شیء از اوست و قیام حق اشاره به تمام و کمال اوست در قدرت و احاطه علمیه بر تمام ماسوایش، و مظهر این صفت الهیه کماهی از نوع بشر همانا فرد کامل اوست که وجود شریف امام زمان علیه السلام است که به پای طاعت و امتثال اوامر الهیه برای نگاهداری خلق و نگاهبانی ایشان، به فرمان لازم الاذعان ایستاده است یعنی بر حسب حقیقت قائم بامرالله است. یا آنکه مأمور است قائم به سیف باشد و برای خونخواهی اجداد سالفین منصور گردد. یا آنکه قیامش متصل به قیامت است، و هُوَ «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱). پس برای شنیدن لقب شریف امام قائم حی که مظهر قیومیت حق است عدول از قعود به قیام تواضعاً للإمام لازم می نماید خصوص حضور شخصی آن قطب وقت و مرکز عالم امکان منظور نظر اهل نظر آید، آن وقت حدیث قیام از برای سید هاشمی مطابق و موافق می آید، و خود دانسته ای که وضع دنیا از برای قیام به وظائف و معارف است و وضع عقبی از برای قعود از آن به مضمون «فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۲). پس برخاستن از برای سادات به جهت ارتباط و اتصال شأن است به آن مرکز ولایت و امامت، که هر یک جزء و عضوند، و تعظیم جزء تعظیم کل است؛ و برخاستن از برای مؤمن عالم نیز بواسطه ربط معنوی است، چنانکه سابقاً اشاره شد.

۱- مطففین: ۶.

۲- قمر: ۵۵.

خصیصه خامسه : در نگاهداری مرد عامی زوجه علویّه را و تعدّد آن

بناءً علی ذلك علما گویند (۱): « الْجَمْعُ مَهْمَا أَمَكَنَّ أَوْلَى مِّنَ الطَّرْحِ » .

خصیصه خامسه: در نگاهداری مرد عامی زوجه علویّه را و تعدّد آن بدان جائز است عامی زوجه علویّه داشته باشد در مسأله کفائیه فقهاء اسلامیّه جواز آن را متعزّض شده اند ، کلام در این است که : آیا مرد عامی می تواند دو زن از علویّات بخواند و در خانه خود نگاه دارد یا نه ؟ شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب « تهذیب » (۲) و مرحوم صدوق طاب ثراهما در « علل الشرایع » (۳) نقل کرده اند از حماد که گفت : از حضرت صادق شنیدم که فرمودند : « لَا يَحِلُّ أَنْ يَجْمَعَ الرَّجُلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ (۴) مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ يَبْلُغُهَا فَيَشُقُّ عَلَيْهَا » . قَالَ : قُلْتُ : يَبْلُغُهَا ؟ قَالَ : « إِي وَاللَّهِ ! » . یعنی : حلال نیست که شخص ، بین دو تن از دختران فاطمه علیها السلام را جمع نماید از آنکه این فقره به آن مخدّره می رسد و بر وی دشوار می آید . عرض کرد : آیا می رسد ؟ فرمودند : و الله می رسد . و این حدیث بسیار اشکال دارد و معلوم است محمول بر کراهت است ، و شاید جهت منع آن باشد که مرد به طریق صحیح نمی تواند اداء حقّ طرفین را نماید اگر یکی از ایشان را بخواند موجب رنجش خاطر دیگری می شود و همان رنجش باعث حزن و اندوه فاطمه زهرا علیها السلام است ، و از ذیل حدیث نیز برمی آید حزن و سرور سادات و علویّات به فاطمه

۱- به رسائل شیخ انصاری ۴/۱۹ (چاپ جدید) رجوع شود . همچنین به قوانین الاصول : ۲۰۷ ، الفصول : ۴۴۰ ، مناهج الاحکام : ۳۱۲ .

۲- تهذیب الاحکام ۷/۴۶۳ ح ۱۸۵۵ .

۳- علل الشرائع ۲/۵۹۰ ح ۳۸ .

۴- در « علل » : الاثنتین ، و در « تهذیب » : ثنتین .

زهرای علیها السلام می رسد. و شیخ صدوق عجب اصراری در منع فرموده است و این حدیث را بلا معارض دانسته است. و مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمة در کتاب « وسائل » فرموده است: مرحوم شیخ طوسی حدیثی که روایت کرده است دلالت واضح بر عدم جواز جمع بین دو دختر از دختران و فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام می نماید، و متعزّض تأویل و تضعیف و معارض وی نشده است (۱). و عقیده مرحوم شیخ بنا بر این گونه اخبار و جوب عمل به آن است، و عجب است فقها تصریح به منع و جواز آن فرموده اند، همانا قناعت به نقل روایت کرده اند. و عبارت صدوق علیه الرّحمة در « علل الشّرایع » این است: *بابُ العِلَّةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يُجُوزُ لِأَخِيذٍ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ،* پس مرحوم شیخ فرموده: *أُورِدَ الْحَدِيثُ بِغَيْرِ مُعَارِضٍ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِتَأْوِيلِهِ.* و مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمة فرمود: *وَالْعَامُّ لَا يُعَارِضُ الْخَاصَّ الصَّحِيحَ الصَّرِيحَ، وَاللَّهِ أَعْلَمُ.* و اگر کسی ملاحظه نماید مضمون این روایت را می داند رعایت حقّ علویات و فاطمیات و جدّه مکرمه ایشان لازم است. و همچنین لازم است رعایت حقّ علویّه فاطمیّه را نمودن در صورتی که مرد عیالی غیر از او داشته باشد و فاطمیّه نباشد. پس اگر در مقام ترجیح و تفضیل برآید یا آنکه منحصر به فاطمیّه باشد و او را محزون

۱- حر عاملی در وسائل عناوین ابواب را مطابق فتوای خویش می آورد، و چنانچه ملاحظه ای در روایات داشته باشد، عنوان باب را مجمل آورده و از بیان وجه آن اجتناب می کند. وی در وسائل ۲۰/۵۰۳ باب ۴۰ ح ۲۶۲۰۶ عنوان باب را چنین قرار داده است: *باب حکم الجمع بین ثنّین من ولد فاطمه علیها السلام، و سپس روایت تهذیب و علل را نقل کرده است.*

خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولی

و اندوهگین نماید موجب سخط و قهر خداوندی است . و از عبارت حدیث برمی آید عدم جواز از فرزندان فاطمه و ولد عموم دارد به تمام طبقات نازل الی یوم القیامه . پس از این تخصیص که فرزندان فاطمه باشند علویاتی که از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلامی باشند از ازواج دیگر خارج می شوند ، کلام در ملول نکردن صدیقه طاهره صلوات الله علیها است ، و در این زمان مراعات حقّ یک نفر از ایشان در کمال اشکال است چه آنکه دو نفر از ایشان را بخواهد نگاهداری کند ، بلکه رعایت حقّ نساء از رعایای را نتوانند اداء نمایند .

خصیصه سادسه : در تقدیم نماز کردن سید هاشمی بر جنازه به اذن ولیاگر جنازه ای حاضر شود و سید هاشمی حاضر باشد و شخص عامی ، با اذن ولیّ میت اولی و افضل در نماز کردن کدام یک است ؟ چون این فقره نیز محل ابتلاء ابناء زمان است اشعاری شود خوب است : بدان از عموم حدیث « قَدِّمُوا قَرِیْشاً وَلَا تُقَدِّمُوها » (۱) و عموم حدیث « الْهَاشِمِیُّ اَوْلی » (۲) ظاهر است که سید هاشمی را باید ولیّ میت که اقرب وراثت است بر عامی مقدم دارد . و شیخ مفید طاب ثراه فرمودند : إِذَا حَضَرَ الصَّلَاةَ وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ [فضلاء] بَنِي هَاشِمٍ كَانَ

۱- منابع حدیثی را قبلاً متذکر شدیم .

۲- از قواعد فقهی مشهور است و حدیث نیست . محقق حلی در المختصر النافع : ۴۰ می فرماید : ویستحب تقدیم الهاشمی ومع وجود الإمام فهو اولى بالتقدیم . نیز کشف الرموز فاضل آبی ۱/۱۹۲ . مرحوم علامه نیز در منتهی المطلب ۱/۳۷۵ (چاپ قدیم) می فرماید : قال بعض أصحابنا : الهاشمی اولى من غیره بالامامه . شبیه این عبارت را نیز در تحریر الاحکام ۱/۳۲۲ فرموده است . البته ظاهراً این قاعده از روایت « قَدِّمُوا قَرِیْشاً وَلَا تُقَدِّمُوها » استفاده شده آنطور که علامه در نهایه الاحکام ۲/۲۵۶ و محقق بحرانی در الحدائق الناضره ۱۰/۳۹۵ فرموده اند .

أُولَىٰ بِالتَّقْدِيمِ عَلَيْهِ بِتَقْدِيمِ وَلِيِّهِ وَيَجِبُ عَلَى الْوَلِيِّ تَقْدِيمُهُ (۱). و از این عبارت معلوم است که بر ولی میت واجب است تقدیم سید هاشمی بر خود نه بر عامی که حاضر است. و در «شرح قواعد» علامه اعلی الله مقامه منقول است: وَالْهَاشِمِيُّ الْجَامِعُ لِلشَّرَائِطِ أُولَىٰ مِنْ غَيْرِهِ بِالْإِمَامَةِ لِكُنْ إِنَّمَا يَتَقَدَّمُ إِنْ قَدَّمَهُ الْوَلِيُّ إِجْمَاعًا كَمَا فِي الْمُعْتَبَرِ وَنَهَائِهِ الْأَحْكَامِ (۲). و جهت اولویت سید هاشمی همانا شرافت نسب او است، و شهید علیه الرّحمة فرموده است: استجماع شرائط در سید هاشمی البته شرط است، و اولویت «اولو الارحام» بر بعضی در تمام مقامات است سیما در ارث. و مرحوم شهید ثانی در رساله «نفلیه» (۳) در مبحث جماعت حدیثی روایت کرده که ملخص آن این است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «الصَّلَاةُ فِي خَلْفِ الْعَالِمِ بِأَلْفِ رُكْعَةٍ وَخَلْفِ الْقُرَشِيِّ بِمِائَةٍ وَخَلْفِ الْعَرَبِيِّ خَمْسُونَ وَخَلْفِ الْمَوْلَى خَمْسٌ وَعِشْرُونَ» (۴). پس از این خبر فضیلت اقتداء به عالم در جماعت، بر اقتداء به سید قرشی، و قرشی بر عربی، و عربی بر مولی معلوم است. و شهید فرمود: مراد از عالم کسی است که بداند علوم دینیّه و احکام شرعیّه را مثل علم باللّه و علم به کتاب و سنّت و هر چه متوقف بر این علم است از مقدمات و علم به کیفیت طهارت قلبیه و تزکیه نفس. خلاصه، یک رکعت نماز با عالم هزار رکعت نوشته می شود، و با قرشی که منسوب به نضر بن کنانه است صد رکعت، اما هاشمی افضل از قرشی است به بیان مبسوطی که در

۱- المقنعه شیخ مفید: ۲۳۲.

۲- فوائد القواعد: ۴۱، ایضاح الفوائد ۱/۶۳، قواعد الاحکام ۱/۲۳۹، تذکره الفقهاء ۲/۴۴، کشف اللثام ۲/۳۲۲.

۳- نفلیه از شهید اول می باشد، شاید منظور مؤلف شرح نفلیه باشد که از شهید ثانی است.

۴- الألفیه والنفلیه شهید اول: ۱۳۹، مستند الشیعه ۸/۹.

خصیصه سابعه : در لباس مخصوص به سادات

خصیصه خمس ذکر می شود . و مقصود از ذکر این حدیث ، شرافت نماز با عالم است پس چه ثواب است برای آن نمازی که با عالم قرشی هاشمی طالبی علوی فاطمی حسینی کسی بجای آورد ! و مراد از « مولی » ظاهراً برابر عربی است ، و عربی فرزند یعرب بن قحطان است که قبل از قریش بود ، پس مولی کسی است که عربی نباشد اگر چه آزاد باشد . و آنچه مشهور است بنده را « مولی » می نامند ، موارد استعمال را باید ملاحظه نمود . و شاطبی در وصف ابا عمرو و ابن عامر که دو نفر از ائمه قرائتند گفته است : *إِنَّهُمَا عَرَبِيَّانِ وَبَاقِيَهُمْ مَوَالِي* .

خصیصه سابعه (۱) : در لباس مخصوص به ساداتلباس و عمامه سبزی است که سادات به آن اختصاص یافته اند ، بسیار در این فقره گفتگوی شده است که این لباس به این رنگ آیا از کتاب و سنت مأخوذ است یا آنکه اصلی ندارد . بدان که در کتابهای سنیان ۲ مسطور است : *إِنَّ هَذِهِ الْعِمَامَةَ الْخَضْرَاءَ لَيْسَ لَهَا فِي الشَّرْعِ وَالسُّنَّةِ وَلَا كَانَتْ فِي الزَّمَنِ الْقَدِيمِ وَإِنَّمَا حَدَّثَتْ سَنَهُ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ وَسَبْعِمِائَةٍ بِأَمْرِ الْمَلِكِ الْأَشْرَفِ شِعْبَانَ بْنِ حُسَيْنٍ* .

۱- در چاپ سنگی اشتبهاً « تاسعه » درج شده است .

از این بیانات معلوم است در زمان قدیم لباس سبز متداول نبوده است ، در سنه هفتصد و هفتاد و سه ظاهر شد . و عجب دارم از اقاویل متضاده که از این فرقه خوانده می شود و علاوه از ده کتاب بنظر دارم که اکابر از علماء ایشان تصریح کرده اند لباس سبز در زمان حضرت رضا علیه السلام معمول بوده است ، یا در همان زمان قرار داده شد ، و برای امتیاز بین بنی امیه و بنی عباس و بنی هاشم و سائرین ، ومدّتی هم بنا بر قول علی بن حسین مسعودی صاحب کتاب « مروج الذهب » مأمون بن هارون الرشید لباس سبز پوشید (۱) ، عاقبت به جهت ملامت رجال و نساء بنی عباس از خود دور نمود چنانکه سابقاً این روایت مذکور شد . و صاحب شرح الفیه مشهور ر به « أعمی و بصیر » که از اهل اندلس است (۲) در حق لباس سادات گفته است : جَعَلُوا لِأَبْنَاءِ الرَّسُولِ عَلَامَةً شَأْنٌ مِنْ لَمْ يَشْهَرِ نُورُ النَّبَوِّهِ فِي وَسِيمٍ وَجُوهِهِمْ يَغْنِي الشَّرِيفَ عَنِ الطَّرَازِ الْأَخْضَرِ يَعْنِي : از برای فرزندان رسول صلی الله علیه و آله نشانه قرار داده اند ، و نشانه برای کسی است مشهور نباشد و او را شناسند ، و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نور نبوت از سیمای ایشان ظاهر است ، پس ایشان مستغنی اند از این نشان که عمّامه سبز بوده باشد . و یکی از شعراء عامّه گفته است : اطراف تيجانٍ أتت من سُندُسٍ خُضِرٍ بِأَعْلَامٍ عَلَى الْأَشْرَافِ وَالْأَشْرَفُ (۳) السُّلْطَانُ خَصَّتْهُمْ بِهَا شَرَفًا لِيُفَرِّقَهُمْ مِنَ الْأَطْرَافِ (۴)

-
- ۱- رجوع کنید به : تاریخ یعقوبی ۲/۴۴۸ ۴۴۹ (۳/۱۸۳) از چاپ دیگر) ، مسند الامام الرضا علیه السلام ، عطاردی ۱/۱۰۹ .
 - ۲- نام وی ابو عبدالله بن جابر اندلسی است . رجوع شود به : مغنی المحتاج شربینی ۳/۶۳ ، مواهب الجلیل ۸/۴۰۸ ، الغدير ۶/۳۵۴ . شرح حال وی در منبع اخير ذکر شده است .
 - ۳- مرحوم علامه امینی در الغدير ۶/۳۵۵ تصریح می کند که مراد از اشرف : شعبان بن حسن بن ناصر است که در سال ۷۷۸ خفه شد .
 - ۴- مواهب الجلیل ۸/۴۰۸ ، این اشعار در الغدير ۶/۳۵۵ به ادیب شمس الدین دمشقی نسبت داده شده است .

خصیصه ثامنہ : در وجوب خمس دادن به سادات است

خلاصه ، اگر چه روایتی نرسیده است از ائمه طاهرین علیهم السلام در پوشیدن سادات عمامه و جامه به این رنگ ولیکن منعی هم وارد نیست ، بلکه از اشتهار و انتشار در زمان مأمون و عدم منع امام علیه السلام توان استدلال نمود به حُجَّتِ این عمل و رضایت پیشوایان دین بر آن ، و اکنون سیره ایست ممدوح و شایع ، و منع آن مقذوح است .

خصیصه ثامنہ : در وجوب خمس دادن به سادات استو خمس حقی است الهی برای این سلسله جلیله قرار داده شده است مانند زکات برای فقراء به دلیل کتاب و سنت ، اما در کتاب خداوند مجید فرمود فی سوره الانفال : « وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۱) و خُمُسُ به ضمّ خاء و میم در آیه حقی است که خداوند به جهت خود و این پنج قسم از بندگانش از این اُمَّت قرار داده است . و خوش دارم عین عبارت صدوق (۲) طاب ثراه را که ملخص مراد است از خمس بنویسم :

بَابُ الْخُمْسِ كُلِّ شَيْءٍ يَبْلُغُ قِيَمَتَهُ دِينَارًا فِيهِ الْخُمْسُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَأَمَّا الَّذِي لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَهُ وَذَوَى (۳) الْقُرْبَىٰ فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالْمَسَاكِينِ مَسَاكِينُهُمْ وَابْنُ السَّبِيلِ ابْنُ سَبِيلِهِمْ ، وَأَمْرٌ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُفَرِّقُهُ فِيهِمْ كَيْفَ

۱- انفال : ۴۱ .

۲- الهدایه شیخ صدوق : ۱۷۷ .

۳- کذا .

شاءَ عَلَيْهِمْ... إلى آخره. وبيان این عبارات خواهد آمد. پس بدان خمس واجب است از هفت چیز: از غنائم، واریاح مکاسب، و زمینی که ذمی از مُسلم بخرد، و معادن، و کنوز، و آنچه از دار الحرب لشکر اسلام بدست آورند از اموال و ذراری و عقار و کراع و سلاح هر آنچه نقل شود یا نشود، و غوص در دریا، و حرام مختلط به حلال. و از این شش قسم، سه قسم آن حق امام علیه السلام است یعنی سهم خدا و سهم رسول و سهم ذوی القربی، و سه قسم دیگر حق این سه فرقه است یعنی یتیم و مسکین و ابن السبیل به شرط اینکه فرقی ثلاثه منسوب باشند به عبدالمطلب جدّ حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از این ترتیب: پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبدالله است، و او پسر عبدالمطلب است، و عبدالمطلب پسر هاشم است، و مَطْلَب هم برادر او است، و هاشم و مَطْلَب دو پسر عبد منافند، و عبد مناف پسر قصی بن کلاب است. پس هر کس از این سلسله منتهی به جدّ اعلای حضرت رسول صلی الله علیه و آله هاشم و عبدالمطلب شد خمس را باید به او داد. و خلاف است که آیا منسوب به مَطْلَب برادر هاشم مستحقّ خمس هست یا نه؟ مشهور عدم استحقاق است از آنکه شرط نسبت با هاشم از جهت پدر است نه عمّ، چنانکه فقهای فخام شرط دانستند منتسب به هاشم را از جهت پدر نه مادر خلافاً للسیّد مرتضی طاب ثراه که فرمودند: اگر پدر عامی باشد و مادر هاشمیّه جائز است به وی خمس دادن از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به حسن و حسین علیهما السلام: « هَذَا وَكَذَلِكَ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا » (۲).

۱- در متن: وولدای.

۲- الطرائف ابن طاوس: ۱۹۶، عوالی اللآلی ۴/۹۳، اعلام الوری: ۲۰۹، تذکره الفقهاء ۵/۴۳۵.

و عبارت فقهاء (۱) در صحّت قول مشهور از این قرار است: **وَيُعْتَبَرُ فِي الطَّوَائِفِ الثَّلَاثَةِ انْتِسَابُهُمْ إِلَى عَيْدِ الْمُطَلَّبِ بِالْأَبُوهِ فَلَوْ انْتَسَبُوا بِالْأُمِّ خَاصَّةً لَمْ يُعْطُوا شَيْئاً مِّنَ الْخُمْسِ عَلَى الْأَظْهَرِ الْأَشْهَرِ عَدَا الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَابْنِ حَمْزَةَ .** و ابن ادریس طاب ثراه در کتاب « سرائر » (۲) در حرمت صدقه واجبه برای بنی هاشم فرمود: **ثقة الاسلام شيخ طوسی عليه الرحمة منسوبين به حضرت امیرمؤمنان علیه السلامو برادران آن بزرگوار را از جعفر و عقیل هاشمی دانسته است ، و همچنین عیّاس عمّ آن بزرگوار است و دیگران را ذکر نکرده .** ابن ادریس می گوید: **این صحیح نیست از آنکه هاشم پسر عبد مناف است و عبد مناف پسر قُصی است و قُصی نام وی زید است و مجمع ، و عبد مناف نام وی مغیره است و از وی هاشم و عبد الشمس و مطلب و نوفل و أبو عمر متولد گردید ، و از هاشم عبدالمطلب و اولاد دیگر ، ولیکن غیر از عبدالمطلب اعقابی از ایشان نماند و عبدالمطلب شش دختر آورد و ده پسر ، اما دخترها عاتکه و صفیّه و امیمه و بیضاء و بّره و اروی است ، اما پسرها عبدالله و ابو طالب و زبیر و عیّاس و مقوم و حمزه و ضرار و حارث و غیداق و ابو لهب است ، و غیداق همان حجل به تقدیم حاء بر جیم است ، و حجل مگس عسل بزرگ را می گویند (۳) .** و از این ده نفر پنج نفر اعقابشان ماند: عبدالله ، ابو طالب ، حارث ، عباس ، ابو لهب . پس بر تمام اولاد و احفاد این پنج نفر خمس می توان داد و زکات مفروضه بر ایشان حرام است .

-
- ۱- رجوع کنید به: **فقه ابن ابی عقیل العمّانی: ۴۰۷ ، الخمس حائری: ۴۷۶ ، جواهر الکلام ۱۶/۹۰ و غیره .**
 - ۲- **السرائر ۱/۴۶۰** به نقل از نهاییه شیخ طوسی ، به مطلبی که درباره وقف بر هاشمیین در تذکره الفقهاء ۲/۴۳۰ آمده نیز مراجعه شود .
 - ۳- **کذا ، عبارت سرائر ۱/۴۶۱** به تقدیم جیم بر حاء است: **والغیداق اسمه حجل ، الجیم قبل الحاء ، بفتح الجیم و سکون الحاء ، والججل: اليعسوب العظيم .**

پس نتیجه و خلاصه قول ابن ادریس آن است: اختصاص خمس به منسوبین امیرمؤمنان علیه السلام و از فرزندان و اخوان و عم دون سائرین صحیح است، پس بنی عباس و بنی حارث و اولاد ابو لهب هاشمیین اند و ایشان را از اخماس اموال حقی است ثابت. پس به بیان آتی هر که از اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است فاطمی و علوی است و هر آنکه علوی و فاطمی است هاشمی است، اما هاشمی قرشی نیست چنانکه قرشی عربی نیست، و مراد به قرشی منسوب به نصر بن کنانه جد دوازدهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و مراد از عربی منسوب به یعرب بن قحطان است. خلاصه سه قسم دیگر از اهل خمس ایتم از سادات و مساکین از سادات و ابناء السبیل اند، و سزاوار و ملاحظه احتیاط آن است که صاحب مال بعد از اینکه سهام ثلاثه اولیه را به امام علیه السلام که حق اوست داد نصف دیگر را هم خدمت امام علیه السلام بدهد، و وی بر حسب بصیرت و حکمت قسمت می نماید یعنی مؤونه سال هر یک را بدون اسراف و اقتار می رساند، و اگر کم بیاید از نصف خود می رساند. و «یتیم» طفلی است بی پدر یا بی مادر یا هر دو. و در کتاب «وسائل» (۱) مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند: «کسی که از مال یتیم درهمی بخورد به آتش می رود»، بعد فرمودند: «نَحْنُ الْيَتِيمُ» یعنی یتیم مائیم. و «مسکین» کسی است بلغت و قوت سالیانه خود را نداشته باشد، و گویا فقیر از مسکین اَسْوَأُ حالاً بوده باشد از آنکه رسم اعراب است در امور ابتداء به اهمّ می نمایند و قرآن به لسان عرب نازل شد و خداوند سبحان در آیه زکاه و صدقات فقیر را بر مسکین مقدم داشت و فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّيْنِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۲) و در آیه کریمه است: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ

۱- وسائل الشیعه ۹/۴۸۳ باب ۱ ح ۱۲۵۴۰، بحار الانوار ۹۳/۱۸۶ ح ۱۱ به نقل از کافی.

۲- توبه: ۶۰.

لَمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (۱) معلوم است مسکین از این بیان مبین ممکن است مالک چیزی باشد، و این قول ابن ادریس است، لیکن مرحوم شیخ طوسی علیه الرحمه مسکین را از فقیر أسوءً حالاً دانسته. و «ابن السبیل» کسی است به قول مرحوم ابن ادریس منقطع به فتح طاء باشد (۲). یعنی در سفر محتاج باشد اگر چه در بلاد خود صاحب مال بوده است و این در صورتی است استیطان در بلد ننماید از آنکه در عنوان ابن السبیل گفته است: بر این فریضه واجبه که در باب خمس اخبار واحادیث بسیاری که فقهای اثنا عشریه تفریع فرمودند در هر محل و موردی استشهاد کرده اند، بلکه توان گفت: اداء یک قسم اجر و مزد رسالت ماها رعیت به مضمون: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۳) دادن خمس است به سادات. پس به اجماع و ضرورت دین اسلام خمس مانند زکات واجب و لازم است، و از خصایص هاشمیین است، و منکر آن کافر و نجس است، و در اداء وی ثواب جزیل و اجر جمیل مقرر است، و کتاب الله و اخبار در ترغیب و تحریص آن ناطقند و آن را خداوند عون و مدد ذوی القربی قرار داد و برای عظمت شأن سادات این سه فرقه را بعد از ذات اقدس و وجود مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و امام قرار داد. و بر سیاق آیه ملاحظه نما چگونه اختصاص به خود داد این حق معلوم را، و سادات را شریک فرمود تا وهن برای ایشان نباشد، و زکاه را که اوساخ و اقدار دستهای رعایاست بر ایشان حرام فرمود که: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» (۴) و بر اموال مردمان حقی مانند طلب معین کرد که بدون منت اگر بدهند تسلیم ایشان نمایند.

۱- توبه: ۶۰.

۲- کهف: ۷۹.

۳- همچنین رجوع کنید به: المذهب ابن براج ۱/۱۶۹، غنیه النزوع: ۱۲۴، قواعد الاحکام ۱/۳۵۰.

۴- شوری: ۲۳.

و در کتاب « تفسیر نعمانی » (۱) است : حضرت امیر علیه السلام فرمودند : آنچه خداوند در کتاب کریم از معایش و اسباب خلق یاد فرمود و اعلام کرد پنج وجه است : وجه امارت ، و وجه عمارت ، و وجه تجارت ، و وجه اجاره ، و وجه صدقات . اما وجه امارت خمس است که فرمود : « وَاَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ . . » (۲) الی آخر الآیه . بنگر حضرت علی اعلی چگونه وجه خمس را از وجوه خمس معاشیه تجلیل فرموده است که امیر مؤمنان علیه السلام او را از وجه امارت خوانده است ، و از آنکه در این زمان جمعی از بی خردان که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و عالم آخرت بی خبرند و بر این فریضه حتمیه الهیه که خمس دادن است به قدر حبه و خردلی اقبال و اقدام نمی نمایند بر حسب فرض و لزوم تکلیف خود را دانسته بدین حدیث صحیح و خبر معتبر ایشان را آگاه نمایم شاید از خواندن و دانستن آن حدیث ، خردل و حبه ای از حقوق سادات داده شود و از آن مثاب و مأجور گردم . در کتاب « تأویل الآیات الظاهره » (۳) از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند : « در تأویل آیه « وَبِئْسَ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ » (۴) مراد زیاده و نقصان در خمس و حقوق سادات است یعنی : وقتی که به سوی غنایم می روند می روند و طلب می کنند ، چون به اداء حقوق سادات می رسند ناقص می دهند و ایشان را بد می آید . »

- ۱- روایت را شریف مرتضی در المحکم والمتشابه : ۵۷ به نقل از تفسیر نعمانی ذکر کرده ، همچنین رجوع شود به : وسائل الشیعه ۹/۴۹۰ ح ۱۲۵۵۷ ، حاشیه المکاسب یزدی ۱/۴ .
- ۲- انفال : ۴۱ .
- ۳- بحار الانوار ۹۳/۱۸۹ به نقل از تأویل الآیات الظاهره که وی نیز از کتاب محمد بن عباس بن ماهیار نقل کرده است .
- ۴- مطفین : ۳۱ .

و مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب مستطاب « وسائل الشیعه فی أحكام الشریعه » (۱) در باب خمس فرموده است: سهام ثلاثه اولیه از خمس واجب است به شخص امام علیه السلام برسد و حقّ اوست در صورت امکان، و جائز نیست تصرف در آن بدون اذن امام علیه السلام، و توقیعی از حضرت حجه الله اعظم نقل کرده است که مضمون بلاغت مشحون آن را می نویسد: « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » « لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ عَلٰی مَنْ اَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا ». پس هر کس یک درهم از سهم و حقّ امام را بخورد حرام است و ملعون خدا و ملائکه و تمام مردمان. حتی در آن کتاب مرویست (۲) که: حضرت صادق علیه السلام فرمودند به ضریس کناسی: « آیا می دانی از کجا فتح باب زنا می شود؟ » عرض کرد [که] نمی داند، فرمودند: « بواسطه خوردن خمس که حقّ ما اهل بیت است فتح عمل زنا می شود، مگر شیعیان ما که حلال است بر ایشان و پاک است ولادتشان و شاید کسی گمان کند به شیعیان توان خمس دادن ». بیان این حدیث را حدیث دیگر می کند که امام علیه السلام فرمود: « بدترین مردمان کسانی هستند که روز قیامت صاحب خمس برخیزد و بگوید: « خُمسی » و از آنها مطالبه حق خود را نماید، اما برای شیعیان خودمان آن را حلال نمودیم به جهت تزکیه اولاد و تطیب ولادتشان » (۳). یعنی: در صورتی که شخص شیعه باشد و متعذّر از رساندن به امام علیه السلام سادات هم محتاج نباشند برای وسعت و توسعه در فروج و اموال ایشان اباحه کرده اند و حلال نموده اند تا رفع عسر و حرج شود مانند جواز تصرف شیعه در انفال و فیء و سائر حقوق امام علیه السلام، و این در صورت حاجت و تعذّر است البته.

۱- وسائل الشیعه ۹/۵۴۱ ح ۱۲۶۷۱، الاحتجاج: ۴۸۰.

۲- وسائل الشیعه ۹/۵۴۴ ح ۱۲۶۷۷، تهذیب ۴/۱۳۶ ح ۳۸۳، المقنعه: ۴۵، الکافی ۱/۴۵۹ ح ۱۶.

۳- من لا یحضره الفقیه ۲/۲۲ ح ۸۲، وسائل الشیعه ۹/۵۴۵ ح ۱۲۶۷۸.

و در حدیث دیگر فرمودند: « این فقره برای شیعه ماست از شاهد و غایب، حی و میت و هر آنچه از ایشان متولد می شود تا روز قیامت، اما بر سائرین حلال نکرده ایم و عهد و میثاق و ذمه در نزد ما ندارند » (۱). و أيضاً مرویست: حضرت امیر علیه السلام فرمودند به فاطمه زهراء علیها السلام: نصیب خودت را از فیء حلال کن از برای شیعیان ما تا آنکه طیب الولاده شوند « آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « إِنَّا أَحَلَّلْنَا أُمَّهَاتِ شِيعَتِنَا لِأَبَائِهِمْ لِيَطِيبُوا » (۲). پس از این چند خبر مسلمانان از امت حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله بدانند: ندادن حقوق امام علیه السلام و ذریه طاهره و خوردن آن جزئياً و کلیاً باعث خلل در نطفه های اولاد می شود، و بر حسب واقع اولادشان از روی زنا متولد می گردند. اما راه اباحه در صورتی که شیعه است و تصرف در آن در این زمان اگر چه قلیل باشد با نایب مناب آن بزرگوار، مجتهد اعلم است، یعنی اذن و اباحه و تصرف و تجویز و امر در وجوه معاشیه از جانب ایشان شرط است، و چه قدر این فقره آسان است و هر آنکه شیعه است سهم و حصه و حق امام علیه السلام را با وجود مجتهد و رع ثقه امین و فقراء از سادات و بنی فاطمه نگاه نمی دارد و نمی خورد، و چه قدر عقوبت دارد خورند (۳) مال یتیم که به نص آیه کریمه خورنده آن آتش خواهد خورد، سیما آن یتیم از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد با کمال برهنگی و گرسنگی و پریشانی، حق واجب او در نزد تو باشد و بدانی و ندهی، آیا مادر این طفل یتیم در روز قیامت که شفاعت به دست اوست با تو چه می کند؟! خصوص با آن یتیم ایتام دیگر و مساکین و ابناء السبیل از این زمره جلیله ضم شوند، و در عرض اکبر با تو مخاصمه نمایند و برای تو همان هنگامه و فزع و طلب کفایت است، احتیاج به احوال

۱- تهذیب الاحکام ۴/۱۳۷ ح ۳۸۴، الاستبصار ۲/۵۸ ح ۱۸۹، المقنعه: ۴۵، وسائل الشیعه ۹/۵۴۴ ح ۱۲۶۷۸.

۲- تهذیب الاحکام ۴/۱۴۳ ح ۴۰۱، وسائل الشیعه ۹/۵۴۷ ح ۱۲۶۸۴.

۳- کذا، ظاهراً: خوردن.

در حدیث ابا سیار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام

خصیصه ناسعه: در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آله

و افزاع قیامت نداری .

در حدیث ابا سیار و خمس دادن به حضرت صادق علیه السلام در کتاب مسطور (۱) مرویست: مسمع بن عبدالملک که مکئی به ابی سیار است خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: بواسطه غوص در دریا و تولیت آن چهار صد هزار درهم به من رسید، هشتاد هزار درهم خمس آن را آوردم و کراحت دارم آن را نگاهدارم، و آن حق شماسست که خداوند در اموال ما قرار داده است. فرمود: «ای ابا سیار! کلّ زمین از ماست و هر چه بیرون از آن نیز از ماست». عرض کرد: اگر اذن می دهید تمام آن مال حاضر است خدمت شما بیاورم. فرمود: «ای ابا سیار! تمام آنرا بر تو حلال کردیم و مباح نمودیم، و هر چیزی در دست شیعیان ماست بر ایشان حلال است تا زمانی که قائم ما قیام نماید، پس به جهت مردم مستمری قرار می دهد». و عجب است که امام آنچه برای اوست و حقیقه از ایشان بپاست به خمس آن در چند چیز قانعند، کسانی که خودشان را از ایشان می دانند و می خوانند با تمکّن راضی شده اند اولاد و احفاد وی را برهنه و گرسنه و پریشان ببینند و رحم ننمایند و حقوق هر یک را اداء نکنند.

خصیصه ناسعه: در اینکه سادات در هر طبقه ای از طبقات اند اولاد رسول اکرم اند صلی الله علیه و آله و نسب شریف آن بزرگوار منقطع نمی شود و آنها از این نسبت هر قدر دور باشند نزدیک اند. پس بنابر حدیث مشهور «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي» (۲) معلوم

۱- وسائل الشیعه ۹/۵۴۸ ح ۱۲۶۸۶، همچنین رجوع کنید به: تهذیب الاحکام ۴/۱۴۴ ح ۴۰۳.

۲- بزودی مؤلف روایت را از طریق کنز الفوائد کراچکی نقل می کند و توضیحاتی درباره آن می دهد.

است این نسب را انقطاعی در روز قیامت نیست . پس در این باب دو مطلب منظور است : یکی آنکه : سادات زمان ما و هر زمانی تا روز قیامت فرزندان پیغمبرند ، و از فرزندی آن جناب صلی الله علیه و آله هر قدر عاصی باشند خارج نمی شوند .
 و دیگری : سلسله نسب آن جناب قطع نخواهد شد در روز رستاخیز .

اما فقره اولی : به ادله واضحه و براهین لایحه می گوئیم : هر سیدی که در هر زمانی باشد تا روز قیامت ، فرزند آن بزرگوار است از آنکه ولد جزء والد است ، و هر قدر این جزء تنزل نماید از جزئیت بیرون نمی رود ، و در ذیل آیه کریمه که در سوره زخرف است « وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا » (۱) علی بن ابراهیم (۲) علیه الرحمه فرمود : مراد از جزء ولد است که کفار از برای خدای تعالی فرزند قرار دادند و سادات اجزاء رسول اند ، پس هر قدر فاصله باشد بین پدر و فرزند از آباء و اجداد همانا پدر پدر است و پسر پسر ، چنانکه در دعاء عرفه جناب امام حسین علیه السلام عرض می کند : « يَا إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ » . و همچنین صدوق علیه الرحمه در « ثواب الاعمال » (۳) و شیخ در « متهمجد » (۴) و « اعلام الدین » و کفعمی در « جنه الأمان » نقل فرموده اند : « اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ الَّتِي حَشَوُهَا الْبَرَكَةُ وَعُمَارُهَا الْمَلَائِكَةُ مَعَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبَائِنَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام » (۵) .

۱- زخرف : ۱۵ .

۲- این مطلب در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه شریفه ۲/۲۸۳ وارد نیست .

۳- ثواب الاعمال : ۳۸ ، نیز امالی شیخ صدوق : ۴۰۶ ح ۵۲۲ .

۴- مصباح المتهمجد : ۳۶۸ .

۵- همچنین رجوع کنید به : بحار الانوار ۸۷/۷۱ ح ۱۳ به نقل از متهمجد و جمال الاسبوع ، المقنعه : ۱۶۲ .

در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود

پس در این دو فقره امام علیه السلام ، ابراهیم خلیل الله علیه السلام را با بُعدی که هست پدر خوانده است . و أيضاً مرویست : صفتیه بنت حنی بن أخطب که از ازواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود شکایت نمود خدمت آن جناب که زندهای تو می گویند : ای یهودیه ! و دختر یهودی و یهودیه ! فرمودند : « در جواب ایشان بگو : پدر من هارون است و عم من موسی علیه السلام شوهر من محمد صلی الله علیه و آله » (۱). با آنکه آباء بسیار فاصله بود هارون علیه السلام را پدر خواندند و نسبت فرزندگی که موجب جزئیت است به او دادند . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله کراراً به حسنان علیهما السلام فرمودند : « من پدر شما هستم » . پس ذریه نبویه صلی الله علیه و آله هر قدر دور باشند فرزندان آن حضرت صلی الله علیه و آله اند . و حضرت باقر علیه السلام به حسن افطس فرمودند : « ولد رسول الله صلی الله علیه و آله » . و عترت نیز به معنی ابعده اولاد آمده است ، و در « قاموس » می گوید در معنی عترت : نَسَبُ الرَّجُلِ وَرَهْطُهُ وَعِزَّتُهُ الْأَذْنُونُ (۲) . پس به بیانی دیگر : چنانکه عترت بمعنی اخص اقارب است به معنی اباعدهم آمده است ، پس اولی آن است ائمه طاهرین علیهم السلام هم عترت باشند ، و سادات هم هر چند بعید باشند عترت آن بزرگوارند به نحوی که سابقاً اشاره شد .

در اینکه سادات تا روز قیامت اولاد پیغمبرند و نسب ایشان قطع نمی شود و علاوه از آنچه استشهاد نمودم بر تثبیت مقصود فرمایش شهید ثانی در کتاب

۱- تفسیر مجمع البیان ۹/۲۲۷ ، أسباب النزول واحدی : ۲۶۴ ، زاد المسیر ۷/۱۸۲ .

۲- رجوع کنید به : تاج العروس فی شرح القاموس ۳/۳۸۰ .

« مسالك » (۱) است که : جماعتی از اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید (۲) و ابن بزاج (۳) و ابن ادریس (۴) را اعتقاد آن است لفظ اولاد شامل اولاد اولاد تا انقراض عالم هست ، چنانکه خداوند فرمود : « يَا بَنِي آدَمَ » و « يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ » که شامل جمیع اولاد آدم و بنی اسرائیل است ، و اجماع است بر حرمت حلیله ولد ولد لقوله تعالی : « وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْنَابِكُمْ » (۵) و لقوله : « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ » (۶) و « ذَرِيَّةَ » به ضمّ ذال در لغت نسل و فرزندان است بطناً بعد بطن ، پس شامل تمام سادات قریبه النسب و بعیده می شود . و آنچه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود به هارون الرشید در معنی ذریّه اقوی شاهدیست . خلاصه تمام سادات ، عترت و ذریّه و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آلهاند بلکه هر کس از شیر ایشان خورد از ایشان است و نبی اکرم صلی الله علیه و آله پدر اوست ، چنانکه ثقه المحدثین کلینی در کتاب « کافی » (۷) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که : شخصی بر آن جناب علیه السلام وارد شد و عرض کرد : جعلت فداک ! چه می فرماید در حق مردی که بمیرد و وارثی جز برادر رضاعی ندارد ، آیا از او ارث می برد ؟ فرمود : « بلی پدر من از جدّ من رسول صلی الله علیه و آله خبر داد : هر کس از شیر ما بخورد یا آنکه فرزندی از ما را شیر بدهد پس ما پدران او هستیم » . و این حدیث بسیار شریف است ، پس ارتضاع و ارضاع از این سلسله موجب فخر و اجر و تشریف نسب است .

۱- مسالك الأفهام ۵/۳۹۳ .

۲- المقنعه : ۶۵۳ ۶۵۴ .

۳- المهذب ۲/۸۹ .

۴- السرائر ۳/۱۵۷ .

۵- نساء : ۲۳ .

۶- نساء : ۱۱ .

۷- کافی ۷/۱۶۸ ح ۱ .

اما حدیث: « كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ (۱) فَمُنْفَعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَنَسَبِي » از علماء اسلام کراچکی در « کنز الفوائد » (۲) ذکر فرموده است (۳)، و علامه اعلی الله مقامه در « تذکره » از خصایص نبویه شمرده است که اولاد دختر منسوب به پدر دختر نیست بلکه منسوبند به شوهر دختر، اما اولاد فاطمه زهراء علیها السلام منسوب به حضرت رسول اند به خلاف مشهور. و مرحوم سید مرتضی از این جهت فرمود: هر سیدی که مادرش هاشمیّه است می توان او را خمس داد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « كُلُّ قَوْمٍ فَعَصِيْبَتُهُمْ لِأَبِيهِمْ إِلَّا- أَوْلَادُ فَاطِمَةَ فَأَنِّي عَصِيْبَتُهُمْ وَأَنَا أَبُوهُمْ » (۴) و مراد از « عصبه » آن ریسمان و طناب مفصل از بدن است. ملخص معنی آنکه: هر قومی ریسمان نسبتشان به پدرشان منتهی است مگر اولاد فاطمه که من عصبه و من پدر ایشانم. و ایضاً قال رسول الله صلی الله علیه و آله: « إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ إِبْنًا يَتَّمُونَ إِلَيْهَا إِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ فَأَنَا وَلِيُّهُمْ وَأَنَا عَصِيْبَتُهُمْ وَهُمْ عَصِيْبَتِي خُلِقُوا مِنْ طِيْنَتِي، وَوَيْلٌ لِلْمُكْذِبِينَ بِفَضْلِهِمْ! مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ » (۵). خلاصه معنی حدیث « كل نسب .. » الی آخره به قول قائلی این است که: روز قیامت انساب نفعی نمی دهد لیکن نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نافع است.

-
- ۱- در بعضی از منابع حدیثی بجای « كل حسب و نسب » عبارت « كل نسب و صهر » آمده نظیر آنچه در امالی شیخ طوسی ۱/۳۵۰ و وسائل الشیعه ۲۰/۳۸ ح ۲۴۹۶۹ نقل شده است.
 - ۲- کنز الفوائد: ۱۶۶، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل ۱۴/۱۶۷ ح ۱۶۳۹۹.
 - ۳- و نیز طرائف ابن طاوس ۱/۷۶ ح ۹۹ به نقل از احمد بن حنبل، شواهد التنزیل ۱/۵۳۰.
 - ۴- کنز الفوائد: ۱۶۶، مستدرک الوسائل ۱۴/۱۶۷ ح ۱۶۳۹۹.
 - ۵- در چاپ سنگی: فَأَنَا بِأَشَدِّ غَلَطٍ اسْت .
 - ۶- کنز العمال ۱۲/۹۸ ح ۳۴۱۶۸، تاریخ مدینه دمشق ۳۶/۳۱۳، بشاره المصطفی: ۷۵.

در معنی حدیث « کُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ . . »

در معنی حدیث: « کُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِلَّا حَسَبِی وَنَسَبِی » و داعی عرض می کند: اگر چه مرحوم علامه این فقره را از خصائص نبویه شمرده است و سوق حدیث در انقطاع و اتصال در روز قیامت است لیکن به مفاد آیه « إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ » (۱)، و به مفاد حدیث « لَنْ یُفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ » این عصبت نبویه و نسبت حقه فاطمه (۲) در دار دنیا هم منفصل و منقطع نمی شود اگر چه احساب و انساب منقطع گردد، و رشته ای که منتمی و منتهی به آن جناب گردد خداوند مجید او را منقطع نخواهد نمود. و در حدیث است: « خداوند ودود، دو ریسمان محکم آویخت بین بندگانش تا چنگک زنند و از مزالقی نجات یابند: یکی وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و دیگری استغفار است »، پس امام علیه السلام [فرمود:] « حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به اعلی درجه علیین شتافت، چنگک به این ریسمان که استغفار است بزیند ». پس از این حدیث شاید بعضی گمان نمایند آن جناب صلی الله علیه و آله از این عالم رحلت فرمود انقطاع فیض بالکلیه گردید، نه چنین است بلکه حقیقه فیض که نفس نفیس نبی صلی الله علیه و آله است وجود مبارک خلیفه الله فی الأرض امام علیه السلام است، هر وقت آن بزرگوار نباشد « لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا » (۳). و مراد از « نور » در آیه « وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (۴) امام علیه السلام است که اقطار زمین را

۱- . کوثر: ۱ .

۲- . کذا، ظ: فاطمیه .

۳- . مضمون پاره ای از احادیث است از جمله حدیث رضوی منقول در علل الشرایع ۱/۱۹۸ ح ۲۱ و عیون الاخبار ۱/۲۷۲ باب

۲۸ ح ۴۱ .

۴- . زمر: ۶۹ .

از وجود خود درخشنده و تابنده دارد، یعنی فیض دهنده بر ذرات عالم امکان است. پس «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي» (۱) قرآن و امام است، در صورتی که معنی عثرت خاص باشد نه عموم سادات، و اگر مراد از عثرت عموم سادات باشد و امام علیه السلام پیشوای ایشان، مفید همین معنی است که عرض شد، پس حرف جری محذوف است یعنی «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». و در کتابی که اکنون نظر ندارم این حدیث را همین طریق دیده ام که حرف جر مذکور بود. پس می گوئیم: این عصبت و ریسمان محکم متین آویخته و کشیده است و قطع نشده است و نمی شود در هیچ زمان و عصری تا وقتی کتاب الله با این عصبه نبویّه و طائفه علویّه و سلسله فاطمیّه علیهم صلوات الله بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر وارد شوند. و معنی «لَنْ يَفْتَرِقَا» همان قطع نشدن نسبشان است، و همین طریق گفته می شود در معنی آیه کوثر که سابقاً عرض شد نسل بسیار است، و فرمود: دشمن تو ای محمّد! ابتر است یعنی منقطع النسل می شوند، پس انقطاع نسل آن بزرگوار با وعده حتمیّه الهیّه جائز نیست یعنی نتوان گفت نسل رسول مختار صلی الله علیه و آله منقطع و ابتر باشد. و از این جهت است بعد از شهادت امام عصر عجل الله فرجه سید مظلومان امام شهید علیه السلام برانگیخته می شود، و در رجعت بیضاء تناسل ایشان و دوستانشان در کمال کثرت است. و گویا این بیان موجز منافی با تحقیقی که در معنی کوثر شد نباشد.

۱- صاحب عباقات الانوار و جز او در طرق و الفاظ مختلف این حدیث بحثهای مفصل کرده اند. بطور نمونه رجوع شود به: کافی ۱/۲۹۳، وسائل الشیعه ۲۷/۳۳ باب ۵ ح ۳۳۱۴۴، مستدرک الوسائل ۳/۳۵۵ باب ۱ ح ۳۷۶۶ به نقل از لب اللباب راوندی، بحار الانوار ۲/۲۲۵ باب ۲۹ ح ۳.

خصیصه عاشره : در پریشانی احوال سادات فخام

در کتب صحیحہ مروی (۱) است : مقدمه الجیش لشکر نصرت اثر بقیه الله فی الأرض حجه الله بن الحسن العسکری حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه ، حضرات سادات اند چنانکه روایت شده است : روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله جماعتی از بنی هاشم را ملاقات فرمود ، گریه شدیدی کرد و صورتش تغییر نمود . اصحاب اطیاب عرض کردند : جهت گریه شما چیست ؟! فرمودند : خداوند سبحان آخرت را برای ما اهل بیت اختیار کرد و اهل بیت من بعد از من به بلاء و تطرید و تشرید شدید مبتلا شوند تا آنکه قومی از ناحیه مشرق با رایات سیاه ظاهر شوند و با ایشان مردم مقاتله نمایند و چون طلب خیر و حق کنند ایشان قبول نمایند ، پس با شمشیرهای برنده احقاق حق کنند و به صاحب حق تسلیم نمایند که مهدی آل عصمت و طهارت است . و از این خبر برمی آید : مراد از آن قوم که از مشرق با رایات سود خروج می نمایند ساداتند ، و مقاتله ایشان برای احقاق حق و تسلیم به امام زمان علیه السلام است . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأُبْقِيَتْ نَفْسِي لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ » (۲) .

خصیصه عاشره : [در پریشانی احوال سادات فخام] مخفی نماناد بر حسب حکمت کامله و مصلحت شامله این سلسله طاهره و زمره باهره در زندان خانه دنیا آمالشان از وصول و انتفاع اموال منقطع شد ، و غالباً سادات فخام عظام فقیر و مستأصل و پریشانند ، و حاشا که این فقر و عسرت باعث اهانت ایشان باشد بلکه برای تحصیل لذت و عشرت نشانه آخرت است و موجب اجر و نعمت باقیه ، بلکه حضرت صادق علیه السلام در کتاب « طَبُّ الْأَثْمَةِ » (۳) فرمودند : « إِنَّ الْحَمِيَّ يُضَاعَفُ عَلَى أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ » (۴)

۱- بحار الانوار ۵۱/۸۲ باب ۱ ، دلائل الامامه : ۲۳۳ و ۲۳۵ ، العدد القویه : ۹۱ ، كشف الغمه ۲/۴۷۲ .

۲- بحار الانوار ۵۲/۲۴۳ باب ۲۵ ح ۱۱۶ به نقل از غیبت نعمانی .

۳- بحار الانوار ۵۹/۹۹ ح ۱۹ به نقل از طب الأئمه .

۴- حاکم نیشابوری در مستدرک ۴/۳۰۷ حدیثی قریب بدین مضمون از حضرت نبوی علیه و آله الصلاه والسلام نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : سبل الهدی والرشاد ۱۲/۲۴۰ .

در انگشتی خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن

یعنی: تب بر فرزندان پیغمبران مضاعف و دو برابر است. به عبارت دیگر: تبی که عارض بر ایشان می شود شدیدتر است از غیرشان (۱). پس فرزند باید نظر به کردار و رفتار پدر و مادر کند، و بر طریقه ایشان مشی نماید. خوش است این فرقه جلیله بنگرند امیرمؤمنان و صدیقه طاهره صلوات الله علیهما به چه نحو در دار دنیا زندگی کردند و بندگی نمودند. برای تذکره دو حدیث از این دو بزرگوار از کتب صحیحه می نویسد:

در انگشتی خواستن صدیقه طاهره از پدر بزرگوار خود و یافتن آن و خواب دیدن حدیث اول: ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب «مناقب» (۲) روایت کرده است که: صدیقه طاهره علیها السلام از پدر بزرگوار انگشتی خواست آن جناب فرمودند: چون نماز شب کردی از خداوند بخواه، به حاجت خود خواهی رسید. پس آن مخدّره چنین کرد، هاتفی گفت: آنچه طلب کردی در زیر مصلاّی توست، چون نظر فرمود انگشتی از یاقوت دید که تمام دنیا قیمت او نبوده، پس در انگشت کرد و فرحناک شد. چون استراحت فرمود خود را در بهشت یافت و سه قصر دید که در بهشت مانند آن ندیده بود. سؤال فرمود: این سه قصر از آن کیست؟ گفتند: از فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله است. چون داخل یکی از این قصور گردید تختی یافت که سه پایه داشت. سؤال فرمود: چرا این تخت یک پایه ندارد؟! گفتند: صاحب آن انگشتی از خداوند خواست به عوض آن یک پایه این تخت گرفته شد. چون از خواب برخاست، وقت صبح شرفیاب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله گردید و آنچه دیده بود در رؤیا و منام عرضه داشت.

۱- این تعبیر از مرحوم مجلسی در بحار می باشد.

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۳۹ فصل فی معجزاتها علیها السلام، بحار الانوار ۴۳/۴۶ باب ۳ ح ۴۶.

فرمود: « معاشر آل عَبيدِ الْمُطَلَبِ! لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا إِلَّا لَكُمْ الآخِرَةُ وَمِعَادُكُمْ الْجَنَّةُ مَا تَصْنَعُونَ بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ غَرَارَةٌ ». پس شما آل عبدالمطلب را چه کار به دنیا؟! آخرت برای شماست و وعده گاه شما در بهشت است. آنگاه انگشتر را به محلّ خود گذارد. در خواب آن تخت را با قوائم اربعه یافت. اما آنچه عجاله از حضرت شاه ولایت علیه السلام منظور دارم و برای فقراء از سادات عبرت و نصیحت است، اولاً: ملاحظه فرمایند در افراد اولاد آدم علیه السلام ببینند کسی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجلّ شأناً و اعلی قدرّاً از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عند الله هست، آنچه مذهب حق است جز ایشان نیست و کیست مانند آن بزرگوار و کسی که آنقدر اعتبار به درگاه پروردگار داشته باشد اقتدار وی بر ما سوی الله واضح و آشکار است. آنگاه در اکل و شرب و لباس و مکان آن علت غائی زمین و آسمان از احادیث صحیحه و اخبار صریحه بخوانند، و تأسی جویند و خودشان را تسلیت دهند و اندکی تأمل نمایند برای چه آن جناب صلی الله علیه و آله تعرّض از دنیا بجز نوافیرها فرمود، و به وی خطاب نمود: « من تو را طلاق داده ام رجوعی به تو نخواهم کرد » (۱). پس علماء می گویند: وَزَوْجُهُ الْأَبِ عَلَى الْإِبْنِ حَرَامٌ، یعنی: زن پدر بر پسر حرام است، و نتواند او را بخواد. پس سزاوار نیست آن را که پدر بزرگوار شما نخواست و رها کرد شما بخواهید که خواستن شما بر خلاف خواست آن بزرگوار است. و این دو بیت از آن جناب علیه السلام است: طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا وَاتَّخَذَ زَوْجًا سِوَاهَا إِنَّهَا زَوْجُهُ سُوءٌ لَا تُبَالَى مِنْ أَتَاهَا (۲) می فرماید: طلاق بدهد این دنیای دنیای دنیای را سه مرتبه و زنی دیگر سوای او بخواه که این زن بسیار بدیست و بی مبالا است و هر کس بیاید به سوی او می خواهد و می خواند. بباره اخری: این زنی است زانیه و فاجره. و در حدیث است که: امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: « جائز نیست من از اجور فجور و زنا بخورم ». و این بیت فارسی معروف است: مادر دهر چرا کینه نورزد با منداخته ناخواسته او را پدر من سه طلاقو این سه بیت از مرحوم سید مرتضی طاب ثراه محقق است، و بعضی نسبت به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داده اند از روی خطاست: عَتَبَيْتُ عَلَى الدُّنْيَا فَقُلْتُ إِلَى مَتَى كَابِدُ هَمًّا بِؤُسُهُ لَيْسَ يَنْجَلِي أَكْبَلُ شَرِيفٍ قَدْ عَلَا بِجُدُودِهِ حَرَامٌ عَلَيْهِ الْعَيْشُ غَيْرُ مُحَلَّلٍ فَقَالَتْ نَعَمْ يَا بَنَ الْحُسَيْنِ رَمَيْتُكُمْ بِسُهُمْ عِنَادِي حِينَ طَلَّقَنِي عَلَى (۳) خلاصه معنی این سه شعر این است: به دنیا عتاب کردم و گفتم: تا چند به مشقت وهم و غم باشم و رفع نشود، و هر شریف و بزرگی عیش دنیا بر او حرام است. پس دنیا گفت: ای پسر حسین! زمانی که پدر شما مرا طلاق داد سهم عداوت خود را انداخته ام به سوی شما و با شما در نهایت عنادم. و در بیت فارسی اشاره خوش کرد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخواسته دنیا را رها کرد، پس احتمال نرود آن جناب علیه السلام خواست دنیا را و رها فرمود، نه چنین است بلکه سه مرتبه دنیا و آنچه متعلق به او است اقبال به جانب آن بزرگوار علیه السلام نمود و آن سرور

۱- در اکثر منابع « سه طلاقه » کردن دنیا مذکور است بدین عبارت « طلقتك ثلاثاً لا رجعة فيها » یا « لا رجعة لی الیک ». رجوع شود به: روضه الواعظین ۱/۱۱۷، خصائص الاثمه: ۷۱، امالی صدوق: ۲۸۳، بحار الانوار ۴۰/۳۴۵ باب ۹۸ ح ۲۸، نهج البلاغه: ۴۸۰ خطبه ۷۷.

۲- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب ۱/۳۷۰، مدینه المعاجز ۲/۷۹، بحار ۴۰/۳۲۸ ضمن ح ۱۰.

۳- اربلی این اشعار را در کشف الغمه ۱/۱۷۶ با اختلافاتی لفظی از بعضی از علویان نقل کرده که آنرا نسبت به « بعض اصحاب » داده اند .

اعراض کرد . و مراد از طلاق دادن چشم از وی پوشیدن است و اعراض کردن ، چنانکه در طلاق عایشه مرویست که : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله توصیه به حضرت امیر علیه السلام نمود که : « اگر اطاعت ننماید تو را عایشه و ازواج دیگر من ، ایشان را طلاق بده » (۱) ، یعنی شرافت مادری که از برای امت من دارند بردار و ایشان را مطلق العنان کن ، اکنون طلاق در این مورد همین طریق است ، یعنی : دنیا را برای اهلش گذاردم و او را رها کردم و نخواستم . و در حدیث است : « وقتی که حواء را به حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام دادند شیطان هم دنیا را خواست ، پس معقوده و مدخوله اوست ، از این جهت غالب از ناس ابناء دنیا و شیطانند و شباهت به این پدر و مادر دارند » . پس شما سعی کنید شبیه کنید خودتان را به این پدر و مادر که در ساحت قرب حق تعالی بی بدلند و حالشان ضرب المثل .

۱- این مضمون در روایت مناقب ۲/۱۳۳ و بحار ۳۲/۲۶۷ باب ۵ ح ۲۰۷ و ۳۸/۷۴ باب ۶۰ و دلائل الامامه : ۲۷۶ و جز آن وارد است .

در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلام

در جلوه دادن دنیا خویش را به حضرت امیر علیه السلامو برای تته و تذکر خویش یک مورد از اقبال دنیا و اعراض حضرت سید الزاهدین امیرالمؤمنین علیه السلام را می نویسد و ختم می نماید: و (۱) در کتاب «عوالم العلوم» مرویست: در بعضی از باغهای فدک آن جناب علیه السلامبیلی در دست داشت که زنی جمیله خود را جلوه داد، و آن زن از همه زنان عالم خوش روتر بود، و گفت: ای پسر ابوطالب! اگر مرا بگیری از این بیل زدن تو را مستغنی کنم و به خزانه های زمین تو را راه نمایم و پادشاه تمام مملکت زمین باشی. فرمود: تو کیستی تا تو را از کسان تو خواستگاری کنم؟ گفت: منم دنیا. فرمود: برو و شوهری دیگر پیدا کن، از برای خود که

من مرد تو نیستم . پس روی کرد به آن بیل و بر زمین فرو برد و فرمود : لَقَدْ خَابَ مَنْ عَزَّتْهُ دُنْيَا دَتِيهُمَا هِيَ إِنْ عَزَّتْ قُرُونًا بِطَائِلِ أَتْنَا عَلَى زِيٍّ (۱) العَرُوسِ بُئِيئَهُوَزِيَّتُهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلِ فَقُلْتُ لَهَا غُرَى سِوَايَ فَإِنِّي عَرُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا رَهِيْنٌ بِقَفْرِ بَيْنَ تِلْكَ الْجِنَادِلِ وَهَبَهَا أَتْنِي بِالْكُنُوزِ وَدُرِّهَا وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ الْيَسَّ جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرُنَا وَيُطَلَّبُ مِنْ خُزَانِهَا بِالطَّوَائِلِ فَغُرَى سِوَايَ إِنَّنِي غَيْرُ رَاغِبٍ لِمَا فِيكَ مِنْ عِزٍّ وَمُلْكٍ وَنَائِلٍ وَقَدْ قَنَعْتُ نَفْسِي بِمَا قَدْ رَزَقْتَهُ فَشَأْنُكَ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْعَوَائِلِ فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ - يَوْمَ لِقَائِهِمْ أَحْشَى عَذَابًا دَائِمًا غَيْرَ زَائِلٍ (۲) یعنی : نا امید شد هر که دنیای پست فطرت او را فریب داد اگر چه در قرنهای بسیار ، مردم بسیار را فریفت ، و نفعی در این فریب دادن به کسی نرسانید و طائل در بیت اول به معنی نافع است و آمد دنیا نزد ما به هیئت عروس زیبای خوش روئی که گویا دختر عامر جحمی است با آن همه زینت و شمائل و نام وی بُئِيئَهُ به تصغیر است به تقدیم باء بر ثاء ، و آن دختر در جمال مشهور بود گفتیم : برو و دیگری را بفریب که من میل به دنیا ندارم و جاهل نیستم ، و مرا چه کار است به دنیا با آنکه محمد صلی الله علیه و آله که مقصود کلی از خلق خدا بود در زیر خاک گرو است و غروف بمعنی زهد و انصراف است ، و جنادل به معنی سنگهاست و فرض کردیم که همه گنجها و جواهر خود را از برای ما آورد با اموال قارون و ملک همه قبیله ها نه آنکه آخر باید مُرد و فانی شد ، و آن خزانه و اموال تلف می شود و آن خزانه دارها هلاک می شوند ، پس فریب ده دیگری را که مرا رغبتی به عزت و پادشاهی دنیا

۱- در اصل : ذی .

۲- نیز رجوع کنید به : دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام : ۳۰۸ ، کشف الریبه : ۹۰ فصل ۵ ، المناقب ۲/۱۰۲ ، بحار ۴۰/۳۲۹ باب

در پند و اندرز به عموم بندگان

و خصوص این فرقه ذوی الشان

نخواهد بود و نفس خود را قانع نمودم به همین زحمت و روزی که مقدر شده پس تو دانی و آنهایی که به دام هلاک انداخته ای که من از ملاقات خدای تعالی می ترسم و از عذاب او خوف می کنم که همیشه است و زوالی ندارد .

در پند و اندرز به عموم بندگان و خصوص این فرقه ذوی الشان هان ! برای این شرمنده این بیت هر یک از شما بخواند سزاوار است : گفتا غلطی زما نشان نتوان داداز ما تو هر آنچه دیده ای پایه توستهمانا در جواب گوید : هر آنچه از موعظه و نصیحت است از قول و فعل پدر بزرگوار شما حضرت شاه ولایت علیه السلام است که همیشه در عمر خویش بر کسوت فقر مباحی بود و بلایا و اذایای وارده بر آن بزرگوار لا یتناهی که کراراً فرمود : « إِلَيَّ وَكَمْ أَعْضَى الْجُفُونَ عَلَى الْقَدَى ، وَأَسِيحِبُ ذَيْلِي عَلَى الْأَذَى وَأَقُولُ لَعَلَّ وَعَسَى » (۱) . پس بیاید روزی که بگویند : « لا- تَأْتُونِي بِأَنْسَابِكُمْ وَآتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ » (۲) . پس عمل و کردار این است ، از این نسبت مغرور نشوید و از سوء عاقبت بیندیشید که گفته شده است : « إِنْ افْتَحَرْتَ بِآبَاءٍ مَضَوْا سَلْفًا قُلْنَا صَدَقْتَ وَلَكِنْ بِنَسَمَا وَلَدُوا » (۳) اگر اندک فضیلت در ذات شخص باشد اشرف است از فضیلت نسبت ، و اگر نه عقلاء تشنیع و فضلاء تویخ نمایند . و قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه : « أَنَا ابْنُ نَفْسِي وَكُنْتِي أَدْبِيْمِنْ عَجْمٍ كُنْتُ أَوْ مِنْ الْعَرَبِ إِنْ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَالَيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي » (۴) خوب است جواب مسکتی بفرمایند چون روز قیامت شود پدران شما بگویند : از این شرف نسب که شماها افتخار دارید از آن ماست آن را به ما واگذارید ، و آن شرافت را گرفتند ، دیگر چه دارید ؟

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۰ ، لسان العرب ۱۵/۱۲۸ ماده (غضی) .

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۱۱۰ ، شرح مائه کلمه ، ابن میثم : ۶۷ .

۳- در شرح اصول الکافی ، ملا محمد صالح مازندرانی ۹/۳۷۰ ، فیض القدر ۵/۴۸ نیز بمناسبت این شعر بدون ناقل ذکر شده است .

۴- بیت اخیر قبلاً نیز گذشت .

حکایت بزرگ یونانی

[حکایت] محکی است : یکی از بزرگان یونان بر غلامی افتخار کرد ، غلام گفت : اگر مایه تفاخر جامه فاخر توست که خود را زینت داده ای پس فخر در جامه است و اگر در مرکوب و اثاث البیت است نیز از آنها فخر شایسته ، و اگر از فضل پدران و مادران است صاحب این فضل هم ایشانند ، اگر هر یک حق خود را استرداد کند پس تو را چه شرف باشد ؟ و می گویند : رَحْمُ الْأَعْدَاءِ أَشَدُّ مِنْ جَفْوَةِ الْأَحِبَّاءِ ، یعنی : رحم کردن بر دشمنان شدیدتر است از جفا کردن بر دوستان ؛ بلکه رحم بر دشمن عین جفاء بر دوست است . و کدام دشمن بدتر از این عجزه فاجره دنیاست که مطلقه ثلاثه حضرت شاه اولیاء علیه السلام است ، و برای فریفتن شما در کمین است ، و کین دیگر دارد ، و خود را به لباس دوستانه بر شما جلوه می دهد ، چنانکه در ابیات مرحوم سید دانستی . و کدام دوست بهتر از جدِّ والاتبَّار شما حیدر کزَّار است که فرموده است : « از این دشمن خونخواره غزَّاره غداً مکاره حذر نمائید و از زینتهای آن فریفته نشوید که من بر مکائد و مسائل وی بینا هستم » .

[بیت] باری چو فسانه می شوی ای بخردافسانه نیک شو نه افسانه بد

در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات

[در معنی فقر و ظهور حسن آن در سادات] مخفی نماناد : کمال این سادات که فرزندان آن پدران و مادرانند شعار و آثار فاقه و فقر است ، علم و فقر دو ثمره اند از یک شجره ، و ظهور و بروز تمام و کمال فقر و علم از پیغمبران و فرزندان ایشان شد ، و معنی لفظ « فقر » فقدان ما یحتاج است و حقیقت آن احتیاج به حق ، هر آنکه محتاج به حق است و این معنی را دانسته است اعراض از دنیا و ابناء آن می نماید ، و این صفت محموده از این سلسله محمّدیّه صلی الله علیه و آله پسندیده است تا پند ما رعایا و فقراء باشد . پس عزیز در نزد خدا و خلق کسی است [که] آنچه در نزد حق است بخواهد و آنچه در دست خلق است نخواهد . پس بنگر این فرقه مرضیه که دستشان تهی است برای چیست ؟ آیا خدا بر ایشان خشم کرده است که فقیرشان نموده است یا تهی دستی رحمت و عطوفت است ؟ امّا فقره اولی نیست معاذ الله معتقد شویم ! پس انبیاء که فقراء الی الله بودند از جهت خشم خداوندی بوده است ؟ ! بلکه برای رحمت به ایشان و دوستی به سادات والا-شان است و هر کس را خداوند دوست ندارد دست او را پر از جیفه دنیا می کند ، پس مانند کودکان از علاقه و بازی به آن از خداوند سبحان غافل می شود . پس تهی دستی و سبکی و آسودگی بهتر از سنگینی و گرفتاری و دست پری است که شیخ فرمود : توانگری کشدت سوی کبر و نخوت و نازخوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز و عجب است از بی خردان ابناء زمان که ملتبس به این لباس خجسته اساسند هر صباح و مساء با حضرت علیّ اعلیٰ معارض و مخاصمند ، پس چرا بر غالب این شاهزادگان که هر یک جان جهانند و نسل طیب و طاهر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله منکرند بر حسب اسباب

حکایت خشم پادشاه بر دریا

حکایت مسکویه و سفیه

ظاهر مبتلا و پریشان بر وارستگی ایشان بستگی و پیوستگی دوستانشان شرط است . فقره : « الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ » (۱) ، و کلام « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ » (۲) کجا رفت ؟ خلاصه با خداوند قهار نتوان خصمی کرد .

[حکایت] همانا حکایت آن پادشاه است هر وقت کشتی دریا دیر می آمد بر دریا خشم می کرد و حکم می نمود آب دریا را به کوهها بپاشند .

[حکایت] او حکیم ابوعلی مسکویه از سفیهی نقل کرده : هر وقت در ماهتاب می خوابید رنجور می شد از این جهت بر ماه تابنده دشنام می داد و ماه را هجو می کرد . و الحق مثل وی مثل کلاب عاویه است که گفته اند : مه نور می فشاند و سگ بانگ می زندسگ را بپرس خشم تو با ماهتاب چیستو بیت مولوی مشهور است : مه فشاند نور ، سگ عوعو کند . . الی آخره . پس به این آیه ختم کنم « أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى » (۳) .

۱- التحفه السنیه سید عبدالله جزائری : ۵۷ ، عوالی الالکی ۱/۳۹ ، بحار الانوار ۶۹/۳۲ ، در بعضی از منابع قسمت اول آن (الفقر فخری و به افتخر) آمده مانند عده الداعی : ۱۱۲ ، بحار الانوار ۶۹/۳۰ .

۲- این مضمون در منابع مختلف مذکور است از جمله : مشرق الشمسین شیخ بهائی : ۴۰۵ و در بعضی از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده مانند شرح الازهار ، احمد مرتضی ۴/۱۱۷ ، المبسوط سرخسی ۱۰/۳ ، بدائع الصنایع ۲/۱۴۰ .

۳- طه : ۵۰ .

فاره مسکيه : در فضائل سادات

عجب فرمود میرداماد رُوح اللّٰه روحه : ای آنکه تو را حریم گردون حرم استگر خون خوری از ساغر دوران چه غم است دنیا چو رحم دان و در آن خود را طفلخون است غذاء طفل تا در رحم است* * * حال درویش همان به که پریشان باشد پر شود خانه زخورشید چو ویران باشد

فاره مسکيه : [در فضائل سادات] بمضمون « هو المسک ما کررته (۱) يتضوّع ». در سادات فضایل خاصه ایست که پنجاه فضیلت از آنها از برای تأکید و توضیح خصائص سابقه از کتب علماء اعلام نقل می نماید . اوّل : کثرت اولاد این سلسله است که در شرق و غرب عالم منتشرند از نقباء معظّمین و اشراف مکرمین . دوّم : تمام اهل عالم مأمورند اخماس که حقوق ایشان است به کتفهای خودشان بردارند و به این فرقه شریفه برسانند ، و این فقره جز برای ایشان دائر و سائر نیست . سوّم : صدقات و زکات که اوساخ و اقدار اموال مردمان است بر ایشان حرام است تا تمیز باشد علوّ مقام ایشان با سائرین از مردم . چهارم : احدی نیست از زمان نزول آیه خمس تا روز قیامت بمیرد مگر آنکه از حقوق

۱- . کلمه ناخواناست ، آنرا از بحار الانوار ۱۷/۱۶۶ نقل کردیم . مصرع اول آن چنین است : أعد ذکر نعمان لنا إن ذکره .

ایشان اشتغال ذمه دارد جز کسانی که ایشان را تکلیف نیست . پنجم : هر یک از پادشاهان و بزرگان و رعایا تمنای این شرافت و عزت را می نمایند و بدان فخر می کنند ، اما این فرقه جلیله آرزوی مقام احدی را و انتساب به کسی را نخواسته اند چنانکه عبدالله بن حسن مثنی فرمود . ششم : خداوند سبحان در فرمان قضاء جریان تصریحاً امر به دوستی ایشان فرمود که باید همه خلق ایشان را دوست بدارند . هفتم : نمازها مقبول نمی شود و صحیح نیست جز به ذکر ایشان مخصوصاً در تشهد . هشتم : در مفاخر و مناقب ایشان اختلافی نیست مگر در تقدیم و تأخیر از آنچه در صدر اسلام واقع گردید . نهم : احدی نظماً یا نثراً نتوانست از عموم این جماعت نبیله هجو و مدح کند که هجاء ایشان راجع به خدا و رسول است در دنیا ، و موجب عقوبات شدید است در عقبی . دهم : دعوی خلافت حقه از ایشان مطابق و موافق با قرآن است که « ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ » (۱) و ادعاء نکرد هرگز اولاد احدی از اعادی خلافت را به خلاف ذریه طاهره . یازدهم : محبت ایشان را عین محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و الهرا نیز عین محبت خود قرار داد و امر به تبعیت فرمود . دوازدهم : دولت حقه را در زمان متمدنی که سلطنت نمایند در دنیا در آخر این عالم که متصل به قیامت است برای ایشان قرار داد . سیزدهم : ایشان را در طهارت ولادت و غیر آن با پیغمبر صلی الله علیه و آله شریک فرمود به نص آیه کریمه . چهاردهم : بر ایشان در قرآن خداوند سبحان در موارد عدیده سلام فرمود از آن جمله « سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ » (۲) .

۱- آل عمران : ۳۴ .

۲- صافات : ۱۳۰ .

نعم ما قيل : يا نَفْسُ لا تَمْحِضِي بِالنُّصْحِ مُجْتَهِدًا عَلَى الْمَوَدَّةِ إِلَّا آلَ يَاسِينَا (۱) پانزدهم : علامت زنا و نفاق و فرزند حیض بودن را از عداوت و عناد به ایشان بیان کرد و فرمود : « دشمن ایشان دنس ملصق است » (۲) . شانزدهم : بنا بر خبری که در کتاب « معانی الأخبار » (۳) است حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « ولد الزنا را علاماتی است : اول : بغض ما اهل بیت است . دوم : میل کردن به حرامی است که از او خلق شده . سوم : استخفاف به دین است . چهارم : سوء محضر است ، یعنی حاضر شدن و بد سلوکی نمودن اوست با مردم در مجالس ، پس هر کس چنین است به فراش غیر پدرش متولد شده است . پنجم : مادرش در وقت حیض به او حامله شده باشد » . هفدهم : حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « قبری را دشنام نگوئید ، به اطفال ندهید تا بازی کنند با آنها ، از آنکه تسبیح بسیار می گوید و تسبیح اوست : « لَعَنَ اللَّهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ » (۴) . و أيضاً هدهد می خواند و به روایتی به بال وی نوشته شده است : « آلِ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » ۵

-
- ۱- از اشعار سید حمیری رضوان الله عليه است . رجوع شود به : مناقب أهل البيت عليهم السلام ، مولی حیدر شیروانی : ۸۹ .
 - ۲- در روایتی که ثقة الاسلام کلینی در کافی ۸/۳۱۶ ح ۴۹۷ آمده امام صادق علیه السلامی فرماید : « وَاللَّهِ لَا يَجْتَنَّا مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ إِلَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالشَّرَفِ وَالْمَعْدِنِ ، وَلَا يَبْغِضُنَا مِنْ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ إِلَّا كُلُّ دَنَسٍ مَلْصَقٍ » .
 - ۳- معانی الاخبار : ۴۰۰ ح ۶۰ ، الخصال : ۲۱۷ ح ۴۰ ، من لا يحضره الفقيه ۴/۴۱۷ ح ۵۹۰۹ ، وسائل الشیعه ۱۵/۳۴۴ ح ۲۰۶۹۸
 - ۴- کافی ۶/۲۲۵ ح ۱ ، التهذیب ۹/۱۹ ح ۷۷ ، وسائل الشیعه ۱۶/۲۴۹ باب ۴۱ ح ۱ ، مسالك الافهام ۱۲/۴۶ .

خیر البریه « . هجدهم : دعاء اطفال ذریه نبویه صلی الله علیه و آله را وعده اجابت داده اند ، و کراراً تجربه شده ، و حق همین است . نوزدهم : هر آنکه منکر حق ایشان است صلاه و عبادات دیگر وی مقبول نیست . بیستم : بعد از قرآن مقام ایشان است و کسی نزدیکتر از ایشان به قرآن نیست . بیست و یکم : بر تمام اولین و آخرین تفضیل دارند به دلیل آیه کریمه « إِنَّ اللَّهَ صِطْفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ » (۱) مراد از آل ابراهیم ، آل یس و آل محمد صلی الله علیه و آله است ، و اصطفاء و اجتناب اختصاص دارد به ایشان غیر از اشخاص مخصوصین . بیست و دوم : از برای محسنین از سادات دو اجر است چنانکه از برای مسیئین از ایشان نیز دو عقوبت ، چنانکه صدوق در « اعتقادات » (۲) خود فرمود : « وَاعْتِقَادُنَا فِي الْمُسَىءِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الْعَذَابِ وَفِي الْمُحْسِنِ مِنْهُمْ أَنَّ لَهُ ضِعْفَ الثَّوَابِ » . بیست و سوم : فردای قیامت مسیئین از سادات به محسنین بخشیده می شوند و ایشان را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می بخشند ، چنانکه در دعاء حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله عرض می کند : « اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عِتْرَةُ رَسُولِكَ فَهَبْ مُسِيئَتَهُمْ لِمُحْسِنِهِمْ وَهَبْهُمْ لِي » (۳) . بیست و چهارم : سادات بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به بهشت می روند و کسی نتواند تقدّم جوید ، و این حدیث شریف است : قال رسول الله صلی الله علیه و آله « أَمَا تَرْضَىٰ أَنَّكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (ع) ، وَذُرِّيَاتُنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا » ،

۱- آل عمران : ۳۳ .

۲- الاعتقادات : ۱۱۱ .

۳- ذخائر العقبی : ۲۰ ، ینابیع الموده ۲/۱۱۷ و ۳۵۲ .

وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذُرِّيَاتِنَا ، وَأَشْيَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشِمَائِلِنَا « (۱). بیست و پنجم : اختصاص جامه سبز است به این سلسله چنانکه جامه سیاه که لباس دوزخیان است برای امویّه و بنی عباس . بیست و ششم : خواستن دو علویّه از فرزندان فاطمه زهراء علیهاالسلام برای رنجش خاطر آن مخدّره مستوره به نحوی که مذکور شد . بیست و هفتم : اختصاص لقب سیادت به ایشان که موجب بزرگواری و آقائی و علوّ شأنشان است بر دیگران . بیست و هشتم : قیام از برای سادات و لزوم تعظیم ایشان . بیست و نهم : جواز بوسیدن دست ایشان برای این نسبت عظیمه . سی ام : بقاء این سلسله تا قیام قیامت و عدم انقطاع ایشان . سی و یکم : تحسین تصدیر از برای سادات و تقدّمشان در امور کلیه . سی و دوّم : اختصاص شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت به کسانی که به ذریّه فاطمه علیهاالسلام به هر قسم اعانت کرده اند چنانکه گذشت « فَرَحِمَ اللّٰهُ أُمَّرَةً يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْعِنَايَةِ » . سی و سوّم : در کتاب « کافی » (۲) است : در بهشت نه‌ریست که اسم جعفر است ، در دست راست آن دُرّ سفیدی است که در او هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از محمّد و آل محمّد علیهم السلام ، و در دست چپ آن دُرّ زردی است که در آن هزار قصر است ، در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم ، و آل ابراهیم نیز آل محمّداند صلی الله علیه و آله . و این حدیث را خوارزمی که از علماء سنّت است در « مناقب » ذکر کرده است . سی و چهارم : زیارت ذریّه ایشان زیارت ایشان است ، فی الحدیث : « مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا

۱- ینابیع الموده ۲/۱۷۸ ح ۵۱۱ به نقل از احمد بن حنبل در کتاب المناقب .

۲- کافی ۸/۱۵۲ ح ۱۳۸ ، بحار الانوار ۸/۱۶۱ ح ۹۹ منازل الآخره : ۳۰۲ .

فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا» (۱). سی و پنجم: قبور اولاد و ذریه نبویه صلی الله علیه و آله عموماً بقعه های بهشت است. سی و هشتم: شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فردای قیامت اول برای ذریه طاهره است بعد الأقرب فالأقرب، بعد از آن انصار و اهل یمن از تابعین و مؤمنین، بعد از آن عرب، بعد از آن عجم، و این حدیث شفاعت را در اول مرتبه شفاعت به ایشان می رساند. سی و نهم: بنا بر قول مشهور گوشت بدن هاشمی بر درزنده ها حرام است. سی و هشتم: در دوست سادات بیست خصله است، ده خصله در دنیا و ده خصله در آخرت: اما در دنیا: زهد است، و حرص بر علم، و ورع در دین، و رغبت در عبادت، و توبه قبل از مردن، و نشاط و سرور در نماز شب، و قیام در آن، و یأس از آنچه در دستهای مردمان است، و حفظ در امر و نهی الهی، و بغض دنیا، و سخا. اما آنچه در آخرت است: حساب او کشیده نمی شود، میزان برای او منصوب می شود، کتاب او به دست راست او داده می شود، و برات آزادی از آتش به او می دهند، و صورتش سفید و نورانی می گردد، و از حله های بهشت به وی می پوشانند، و شفاعت صد نفر از اهل بیت خود را می کند، و خداوند نظر رحمت به او می نماید، و تاجی از تاجهای بهشت بر سر او می گذارند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «طوبی لِمُحِبِّی وَوَلَدِی وَعِزَّتِی وَأَهْلِ بَیْتِی». سی و نهم: کراهت مخالطه زیاد با سادات است کما فی «جامع الأخبار» قال الصادق علیه السلام: «لا تُخَالِطَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعُلَوِیِّینَ فَإِنَّكَ إِنْ خَالَطْتَهُمْ مَقَّتَ الْجَمِیعَ وَلَکِنْ أَحَبَّهُمْ لِقَلْبِکَ وَلَیْکِنْ مَحَبَّتُکَ مِنْ بَعِیدٍ». یعنی: خلطه بسیار شاید باعث کدورت و ملالت شود، و آن باعث انزجار و نفرت گردد، و آن باعث خشم رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. پس به عبارت معروف دوری و دوستی خوش است با محبت ثابتة قلبیه اگر چه این فقره در اغلب موارد جاری است.

چهلّم: باید عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عترت مؤمن ، و اهل بیت آن جناب صلی الله علیه و آله از اهل بیت مؤمن ، مانند جانّش از جان آن بزرگوار عزیزتر و محبوبتر باشد ، و بر طبق مراد از کتاب « علل الشرایع » مرحوم صدوق و « أعلام الوری » که از مرحوم شیخ طبرسی است از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و آلهمرویسست ، بلکه فرمودند : « مؤمن نیست هر که ذریّه مرا بهتر از ذریّه خود نداند » . چهل و یکم : ابن حجر در « صواعق » نوشته است که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « هر یک از اهل بیت من ایمان به خدا بیاورد و اقرار به تبلیغ رسالت من نماید خداوند وعده داده است او را عذاب نکند » (۱) . و در بعضی از کتب مناقب شیعه این فقره دیده شد . چهل و دوّم: فردای قیامت تمام مردمان به اسمهای مادرانشان خوانده می شوند مگر امیرمؤمنان علیه السلام و ذریّه آن بزرگوار که به نامهای پدران و صحّت ولادت و نسب خوانده می شوند . چهل و سوّم: ابن عبّاس فرمود : « خداوند مَنّان به اولاد عبد المطلب هفت چیز داده است : صباحت و فصاحت و سماحت و شجاعت و حلم و علم و دوستی زنها » (۲) . و ظاهر این بیان عموم دارد بین سادات ، کمال آن در ائمه طاهرین علیهم السلام بود . چهل و چهارم : معاویه بن ابی سفیان گفت به عقیل بن ابی طالب : إِنَّ فیکم لَشَبَقًا یا بنی هاشم . یعنی : در شما بنی هاشم شهوت است . فرمودند : « هو مِنّا فی الرّجالِ وَمِنْکُمْ فی النّساءِ » (۳) یعنی : راست است شهوت ما بنی هاشم در مردان است و از بنی امیّه در زنان . نظیر این فقره کلام حضرت امام حسن علیه السلام است به مروان ، خوب است عبارت آن را از

۱- ینابیع الموده قندوزی ۲/۴۴۹ ح ۲۳۵ به نقل از حاکم ، الجامع الصغیر سیوطی ۲/۷۱۶ ح ۹۶۲۳ .

۲- ذخائر العقبی : ۱۵ ، سبل الهدی والرشاد ۱۱/۵ .

۳- امالی سید مرتضی ۱/۱۹۹ ، الدرجات الرفیعه : ۱۶۱ .

« مناقب » (۱) بنویسم: قال مروان: أما أن فيكم يا بني هاشم خضيلته قال: « وما هي؟ » قال: العُلمة، قال: « أجل نُزِعَتْ مِنْ نِسَائِنَا وَوُضِعَتْ فِي رِجَالِنَا وَنُزِعَتْ الْعُلْمَةُ مِنْ رِجَالِكُمْ وَوُضِعَتْ فِي نِسَائِكُمْ فَمَا قَامَ لِأُمُومِيَةِ الْأَ هَاشِمِيَّةِ ». چهل و پنجم: عمر بن الخطاب گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « هر سبب و نسبی منقطع می شود روز قیامت مگر سبب و نسب من ». و مضمون روایت به نحو دیگری گذشت. چهل و ششم: در محضری که مناقب این فرقه مذکور است ملائکه آسمانها مشرف می شوند و طلب مغفرت می نمایند و بالهای خودشان را می ساینند به پشتهای ایشان، از تمام گناهان پاک می شوند. چهل و هفتم: در کتاب « تهذیب الأحکام » (۲) مرویست: حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون مطلع می شد فوت یکی از سادات و بنی هاشم را آنچه مخصوصاً برای آن سید هاشمی می کرد برای احدی نمی کرد، بعد از نماز گزاردن و دفن کردن و آب بر قبر آن سید هاشمی پاشیدن تشریف می آورد و دست مبارکش را به طریقی وارد قبر می کرد، هر غریب و مسافر که از سفر می آمد و آن قبر جدید را می دید اثر کف رسول الله صلی الله علیه و آله را می شناخت و می دانست سید هاشمی وفات کرده است. چهل و هشتم: منع کردن ائمه طاهرين عليهم السلام مردم را در مذمت کردن دعوات و ساداتی که خروج کرده اند، و سائرین که فاعلین اعمال رذیله اند. چهل و نهم: در کتاب « عیون اخبار الرضا » (۳) مرویست که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: « نظر کردن به ذریه ما عبادت است » یکی از اصحاب عرض کرد: مراد از ذریه ائمه طاهرين اند؟ فرمودند: « مراد من تمام ذریه است » ما لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جُ

-
- ۱- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۸۷، ترجمه الامام الحسن علیه السلام من تاریخ ابن عساکر: ۱۹۵.
 - ۲- تهذیب الاحکام ۱/۴۶۰ ح ۱۴۹۸، مستند الشیعه ۳/۳۱۰.
 - ۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۵ ح ۱۹۶، الأمالی شیخ صدوق: ۳۶۹، روضه الواعظین: ۲۷۳.

در رقیمه ای که شاه طهماسب از برای قیصر روم مرقوم فرمودند

وَلَمْ يَتَلَوْثُوا بِالْمَعَاصِي « یعنی مادامی که آمیخته فسق و معصیت نشدند . پس النَّظْرُ إِلَى جَمِيعِ الذَّرِّيَّهِ عِبَادَةٌ . و از کتب عامه و سنت مروی است : « کسی که نظر کند به صورت امیرمؤمنان علیه السلام هزار هزار حسنه برای او نوشته می شود و هزار هزار سیئه محو می شود و پانصد درجه برای او بلند خواهد شد و از برای او یک صد حسنه است و یک صد سیئه محو می گردد و یک صد درجه بلند می شود . » و این حدیث عموم دارد . پنجاهم : اختصاص صلوات به رسول صلی الله علیه و آله و ذریه اش عموماً بدین نحو است : اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ إِمَامِ الدِّينِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ رَسُولِ الرَّحْمَةِ ، اللَّهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۱) .

در رقیمه ای که مرحوم جنّت مکان شاه طهماسب از برای سلطان سلیمان قیصر روم مرقوم فرمودند و برای تأکید در تفصیل و تجلیل این ذریه مبجله صورت نامه ای که به خطّ شریف مرحوم شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی والد ماجد مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه که از جانب سنّی الجوانب حضرت جنّت بارگاه شاه طهماسب اول که در جواب به قیصر روم سلطان سلیمان عثمانی مرقوم فرموده بود در سال نهصد و شصت و هفت ، و دیباچه آن بسیار فصیح و بلیغ است ، و مأخوذ از کتاب و سنّت و مجموعه ای از فضایل سادات و هاشمیین ، خوش دارم برای میمنت و زینت این اوراق عباراتها و عینها بنویسم .

۱- فضل الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله ، جهضمی مالکی متوفای ۲۸۲ صفحه ۵۹ ، مسند ابی یعلی ۹/۱۷۵ ح ۵۲۶۷ ، المعجم الكبير طبرانی ۹/۱۱۵ .

واین جواب صواب و رقیمه کریمه برای آن بود که بعضی از فرزندان سلطان خوندکار از روم فرار کردند و التجاء به حضرت پادشاه خیرخواه شاه طمهاسب آوردند و سلطان رد ایشان را خواست: **أوله: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلٰی الدِّیْنِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ الْمُخَاطَبِ ب « ما اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ » (۱) ، « مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ » (۲) ، ذلِكَ جَدُّنَا سَيِّدُ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ ، صِلَوَاتُ اللّٰهِ وَسِیِّلَاتُهُ عَلَیْهِ صَلَاةٌ وَسِیِّلَاةٌ دَائِمِیْنَ بِدَوَامِ الْاَعْصَارِ . وَعَلٰی اَبِیْنَا اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَخِی التُّبُوْهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِیِّهِ وَوَلِیِّ الْمُؤْمِنِیْنَ بِنَصِّ « اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ » (۳) « اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَآیَةً وَذِكْرٰی لِّاُولٰی الْاَبْصَارِ » باب مِیْدِنَةِ الْعِلْمِ وَمَحْبُوْبِ اللّٰهِ وَمَحْبُوْبِ رَسُوْلِهِ وَمَمْدُوْحِهِمَا وَمَوْلٰی مَنْ كَانَ النَّبِیُّ مَوْلَاَهُ كَمَا شَهِدَتْ بِهٖ الْاَخْبَارُ . وَعَلٰی اُمَّنَا سَیِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرٰءِ وَالْمَعْصُوْبَةِ حَقُّهَا جَهْرًا ، الْمَدْفُوْنَةِ لِتُبْغِضَ بِهَا عَلٰی غَاصِبِیْهَا سِرًّا ، بَعْدَ مَا سَجِعُوا : « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّیْ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی » « اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ اَوْلٰیئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ » فِیْهَا عِبْرَةٌ لِتَدْوِی الْاِعْتِبَارِ . وَعَلٰی اَبَائِنَا خَدِیْجَةَ الْكُبْرٰی ذَاتِ الْفَضْلِ عَلٰی نِسَاءِ الْاَنَامِ ، الْفَائِقَةَ بِالْفَوْزِ بِشَرْفِ السَّبْقِ اِلٰی الْاِسْلَامِ ، وَرِضٰی النَّبِیِّ الْمُخْتَارِ . وَعَلٰی اَبَائِنَا الْمُطَهَّرِیْنَ بِنَصِّ الْكِتَابِ « الَّذِیْنَ صَبَرُوا اِتِّبَاعًا وَجِهَ رَبِّهِمْ وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَاَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً وَیَدْرَعُوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةِ اَوْلٰئِكَ لَهُمْ عَقَبٰی الدَّارِ * جَنَّاتٌ عِدْنٍ یَدْخُلُوْنَهَا وَمَنْ صِلَحَ مِنْ اَبَائِهِمْ وَاَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَالْمَلٰٓئِكَةُ یَدْخُلُوْنَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ**

۱- انبیاء: ۱۰۷ .

۲- فتح: ۲۹ .

۳- مائده: ۵۵ .

در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ « (۱). وَعَلَى الْمُتَمَسِّكِينَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَعِترَةِ النَّبِيِّ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ قَدْ جَاءَ النَّصُّ الصَّحِيحُ أَنَّ الْمُتَمَسِّكَ بِهِمَا لَنْ يَضِلَّ أَبَداً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ ، أُولَئِكَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَشِيعَتُهُمْ لِأَنَّا لَمْ نَتَمَسَّكَ إِلَّا بِكِتَابِ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَمَرَ الرَّسُولُ بِالتَّمَسُّكِ ، فَيَالِهَا فَخْرًا يَفُوقُ كُلَّ فَخَّارٍ ، فَأَنسَابُنَا نُورٌ مِنْ لَيْلِهِ الْقَدْرِ ، وَأَحْسَابُنَا أَشْهُرٌ مِنْ يَوْمِ بَدْرٍ ، وَقَصِيرٌ مَجِيدُنَا أَقْرَبُ لَهُ الْقُصُورُ بِالقُصُورِ ، وَلَبَسَتْ مِنْهُ شِعْرَى غَيْرُ شِعَارِ الْغَيُورِ ، وَجَوْهَرُنَا مِنْ جَوْهَرِ الشَّرَفِ لَا مِنْ جَوْهَرِ الصَّدْفِ ، وَيَوَاقِينُنَا مِنْ يَوَاقِيَتِ الْأَحْرَارِ ، لَا مِنْ يَوَاقِيَتِ الْأَحْجَارِ ، لَسْنَا بِحَمِيدِ اللَّهِ فِي شَكِّ مَنْ الدِّينِ ، وَإِنَّا لَعَلَى هُدًى بَيِّقِينَ ، وَأَيُّ يَقِينٍ ، رَأَيْنَا فِيهِ وَلِلَّهِ الْمِنَّةُ سَدِيدٌ ، وَبَأْسُنَا شَدِيدٌ ، وَكَيْدُنَا عَتِيدٌ ، لِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ، وَحَيْنًا سَعِيدٌ ، وَقَتِيلُنَا شَهِيدٌ ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ . . . إِلَى آخِرِهِ .

[در ترجمه نامه نامی و رقیمه گرامی] خلاصه معنی این رقم مهر شمیم آن است : بعد از حمد خدا پیغمبری که به هدایت و دین حق مبعوث شد و مخاطب به خطاب « مَا أَرْسَلْنَاكَ » گردید و سید اولین و آخرین است جد اکرم ماست ، و ابن عم و وصی و برادر وی در نبوت و ولی مؤمنین به کریمه « إِنَّمَا » و مضمون « من كنت مولاه » و شهر علم و محبوب خدا و رسول و ممدوح ایشان امیر مؤمنان پدر ماست ، و مادر ما بهترین زنهای عالم ، فاطمه زهراء است که حق وی غضب شد آشکارا و به پنهان دفن شد ! با نهایت بغضی که بر غاصبین حق خود داشت با آنکه شنیده بودند که رسول اکرم فرمود : « فاطمه را هر کس اذیت کند مرا اذیت کرده » ، و خداوند فرموده است : هر کس خدا و رسول را اذیت کند ملعون است « و کجاست عبرتی از برای اهل اعتبار ؟ ! وجدّه ما خدیجه کبری صاحب فضل است و افضل از زنهای مردمان ، و بر همگی به

فوز و شرف سبقت دارد مانند سبقت در اسلامش ، و درود بر ایشان و پدران پاکان ما که صبر کردند برای طلب لقاء حق ، و نماز بر پا داشتند ، و انفاق کردند در پنهانی و آشکار و دفع کردند بدیها را به نیکیها و ایشان در بهشت جاویدان ساکن اند با پدران و ازواج و ذریات خودشان ، و ملائکه بر ایشان به سلام و اکرام وارد می شوند ، و آن عترت که باید به ایشان تمسّیک جست و نجات یافت مائیم که فرزندان اهل بیت پیغمبریم و ما تمسّیک نجسته ایم جز کتاب خدا و به آنچنان کسانی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آلهامر فرموده است ، پس ما را فخر سزد که نسب ما مانند بدر تابنده در شب چهارده است ، و چون شب قدر با قدر و پاینده ، و از بلندی قصر مجد ما ، هر عقلی مانند جامه شعری کوتاه و قاصر است ، گوهر وجود ما را شرفی دیگر است نه چون صدف و خرز ، و یاقوت دل ما آزاد است نه مانند احجار صّیّله ، و ما به طریق هدایت و طریق رشادیم ، و مَنّت خداوند سدید است ، و بأس ما شدید ، و دشمن ما عنید ، و زنده ما سعید ، و کشته ما شهید ، و آنچه در نزد خداوند است خیرست دائم و باقی .

ص: ١٩٣

روح وريحان اول

اشاره

روح وريحان : الأولى

.

در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه السلام است

در عدد اولاد ذکور و اناث حضرت امام حسن علیه الصلاه والسلام استبدان مرحوم شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب «ارشاد» فرموده است: اولاد حضرت امام حسن علیه السلام پانزده تن از ذکور و اناث بودند (۱). و ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مستطاب «مناقب» چهارده نفر ذکر فرموده است. و برخی از عامه از اهل تواریخ و سیر بر این دو قول متفقند مگر واقدی که معروف بین الفریقین است هیچده تن یاد کرده و اسامی ایشان را ذکر نموده، و محمد بن طلحه شامی شافعی تعیین عدد نکرده است و عبارت او این است: **كَانَ لَهُ مِنَ الْأَوْلَادِ عَدَدٌ لَمْ يَكُنْ لِكُلِّهِمْ عَقَبٌ بَلْ كَانَ الْعَقَبُ لِابْنَيْنِ مِنْهُمْ الْحَسَنِ الْمُتَنَبِّئِ وَالزَّيْدِ**. و سبط ابن جوزی در «مناقب» خود نقل اولاد از واقدی کرده است. ابن خشاب پانزده پسر و یک دختر نقل کرده است، و علامه مجلسی طاب ثراه در تعیین اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عنوان و مصادر را قول مرحوم شیخ مفید قرار دادند (۲). و الحق ما اختاره (۳).

۱- الارشاد ۲/۲۰ باب ذکر ولد الحسن بن علی علیهما السلام وعددهم وأسمائهم وطرف من أخبارهم.

۲- بحار الانوار ۴۴/۱۶۳ باب ۲۳ ذکر اولاده صلوات الله عليه ح ۱.

۳- قول دیگر در مقام که مؤلف متذکر آن نشده قول مرحوم طبرسی است در اعلام الوری که همان عدد شیخ مفید را ذکر کرده به اضافه پسری دیگر بنام ابو بکر. رجوع کنید به: بحار الانوار ۴۴/۱۶۳ باب ۲۳ ذیل ح ۱.

بناءً علی ذلک بر همان طریقه توضیح و تشریح احوال ایشان در این اوراق می شود: پس بدان دختران آن بزرگوار پنج تن اند و از مادرهای مختلف بودند: امّ عبدالله، امّ سلمه، فاطمه، رقیه، زینب. اما پسرهای آن جناب زید، و حسن مثنی، و عمرو، و قاسم، و عبدالله، و حسین اثرم، و طلحه، و عبدالرحمن، و جعفر، و ابوبکر که ظاهراً موسوم به احمد بوده است. و مرحوم ابن شهر آشوب یک دختری از برای آن سرور بیشتر ذکر نکرده است. و عجاله از بنات مکرمات آن بزرگوار مشروحاً اطلاعی ندارم، و در کتب نسابه شرحی از حالات ایشان نیافتم. پس خوشتر آن است در مقام توضیح حالات خیریت علامات ذکور از اولاد آن بزرگوار که عشره کامله اند برآئیم و خوانندگان را از بزرگواری ایشان بشارات حقّه دهیم، و بهتر آن است ابتداء و شروع به شهیدان کربلاء و قتلی یوم الطفّ نمائیم. و آنچه تحقیق شده است از اولاد امام حسن علیه السلام در روز عاشوراء در خدمت عمّ اکرمشان سه نفر شهید شدند، به روایت مرحوم شیخ اسامی شریفه ایشان عمرو و قاسم و عبدالله است، و به روایت مرحوم ابن شهر آشوب عبدالله و قاسم و ابوبکر است و به روایتی عمرو نام صغیراً شهید شد. و در فقره زیارت مستخرجه از ناحیه مقدّسه که از قرار نقل علامه مجلسی (۱) علیه الرحمه در سال دویست و پنجاه و دو به توسیّط نواب فخام استخراج شد و گویا مراد از ناحیه، ناحیه حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام است از آنکه امام عصر حضرت حجّه الله الأعظم علیه السلام هنوز قدم به عرصه شهود نگذارده بودند. و تاریخ تولّد آن آفتاب فلک ولایت و امامت کلمه « نور » است که دویست و پنجاه و شش است، و این فقره بر بعضی شبهه شده است، اشاره ای کردم التفات فرمایند که امام فرموده است: « السّلامُ علیّ اُبی بکرٍ

بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ ، لَعَنَ اللَّهُ مَقَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَقَبَةَ الْعَنَوِيَّ . السَّلَامُ عَلَيَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ ، لَعَنَ اللَّهُ مَقَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَزْمَلَهُ بَيْنَ كَاهِلِ الْأَسِيدِيَّ . السَّلَامُ عَلَيَّ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَضْرُوبِ عَلَيَّ هَامَتِهِ الْمَشْلُوبِ لِأُمَّتِهِ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَا عَلَيْهِ كَالصَّقَرِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : بُعِيداً لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ خَصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُدُّكَ وَأَبُوكَ ، ثُمَّ قَالَ : عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ حَيْدِيلٌ فَلَا يُنْفَعُكَ ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمٌ كَثُرَ وَابْتُرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ ، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمْ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَقَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَيْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نَفِيلِ الْأَزْدِيِّ ، وَأَصِيْلَهُ جَحِيماً ، وَأَعِيْدَ لَهُ عِيْدَاباً أَلِيماً . و آنچه از کتابهای نسابه یافته ام این سه بزرگوار مادرشان یکی است و وی ام ولد بوده است . و در یکی از کتب انساب نام او نجمه ذکر شده است ، و در روز عاشورا هم حاضر بود ، و تحمّل و صبر بر شهادت فرزندان و جوانان خود فرمود . و اگر چنین است هیچ یک از خواتین مکرمه صدمه و بلیه او را ندید . و تأیید می نماید فقره مبارکه زیارت را آنچه در کتاب « وسیله المآل فی مناقب الآل » مسطور است که از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام ابوبکر است (۱) ، و نام (۲) وی احمد . و ابی مخنف نقل کرده است : فَخَرَجَ مِنَ الْخَيْمَةِ غُلَامَانِ كَأَنَّهُمَا قَمْرَانِ أَحَدُهُمَا اسْمُهُ أَحْمَدُ وَالْآخَرُ اسْمُهُ قَاسِمٌ وَهُمَا يَقُولَانِ : لَبَّيْكَ ! لَبَّيْكَ ! يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُرْنَا بِأَمْرِكَ . و داعی عرض می کند : مراد از ابوبکر که در فقره زیارت است همان احمد است که ابی مخنف ذکر نموده . و بعضی گمان کرده اند : قاسم همان عبدالله است ، لیکن علامه مجلسی رحمه الله در جلد

۱- در عده الداعی نیز بنا بر نقل بحار ۴۴/۱۶۳ باب ۲۳ ذیل ح ۱ بدین نام تصریح شده است .

۲- در اصل : نامی .

عاشر « بحار الأنوار » (۱) فرموده است : ثُمَّ خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَوَّلًا وَهُوَ الْأَصْحَحُ أَنَّهُ بَرَزَ بَعْدَ الْقَاسِمِ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ تَنْكُرُونِي فَأَنَا بَنُ حَيْدَرَهَضَ وَغَامُ آجَامٍ وَلَيْتُ قَسْوَرَهَعَلَى الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرَصِيرَةٍ فَقَتَلَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، ثُمَّ قَتَلَهُ هَانِي بْنُ شَيْثِ الْحَضْرَمِيِّ (۲) فَاثْوَدَ وَجْهَهُ . پس از بیان مرحوم شیخ و مرحوم ابن شهر آشوب و مرحوم مجلسی مطابق فرمایش امام علیه السلام معلوم می شود عبدالله غیر قاسم است . و سید ابن طاوس علیه الرحمه فرمود : وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شُقَّةُ قَمَرٍ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ . . . إلى آخره (۳) ، و تعیین اسم نمود . و سبط ابن جوزی در « مناقب » خود گفته است : وَالْقَاسِمُ وَأَبُوبَكْرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ قَاتِلُوا مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الطَّفِّ ، وَأُمَّهُمُ أُمُّ وَلَدٍ . وَقِيلَ : اسْمُ امَّتِهِمْ نَفِيلَةَ الَّتِي قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ لِلْسَيْفَاحِ : يَبْنِي قُصُورًا نَفَعَهَا لِبَنِي نَفِيلَةَ ۴ . پس قدر متیقن از اقوال علماء نسیابه و قدماء از اهل اطلاع و مقاتل آن است : سه نفر از اولاد امام حسن علیه السلام یعنی ابابکر و قاسم و عبدالله در کربلاء به درجه شهادت فائز شدند و آن را عقبی نبود و نماند . و از قول ابی مخنف معلوم است احمد بزرگتر از قاسم بوده است چنانکه قاسم از عبدالله ، ولیکن از ترتیب فقره زیارت و تقدم اسم عبدالله بر قاسم ظاهر می شود ترتیب

۱- بحار الانوار ۴۵/۳۶ و ۴۲ بقیه باب ۳۷ (جلد ۱۰ قدیم) ، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۰۹ .

۲- در چاپ سنگی الخضر می هم خوانده می شود . متن فوق موافق نقل بحار است .

۳- اللهوف : ۱۱۵ مسلک دوم .

در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

عمر شریفشان .

در رفع شبهات شهادت قاسم بن حسن علیه السلام چون در این روح و ریحان شرح حالات فرزندان امام حسن علیه السلام است گویا شایسته باشد داعی اطاله لسان کند و بعضی از شبهات شهادت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام را یاد نماید و رفع هر یک از آن شبهات را از آنچه مکنون خاطر و مفهوم ما فی الضمیر است بنویسد ، شاید برای جمعی مفید و آنچه دانسته ام از راه تسدید و تأیید باشد . اما شبهه اولی : جماعتی از اهل مقتل و منبر علی بن الحسین علی اکبر مقتول را اول شهداء می دانند و تمسک جسته اند به فقره زیارت مذکوره : « السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوْلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ » (۱) ، و مراد از خیر سلیل بنی هاشم است . و بعضی گفته اند : مراد [از] خیر سلیل بنی فاطمه است . و جمعی قلیل علی اکبر را آخر شهداء بنی هاشم دانسته اند ، و نظرشان به ظواهر بعضی از اخبار مصیبت است . و جمعی دیگر مانند مرحوم شیخ آخرین از شهدا را از بنی هاشم و اصحاب حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهما السلام دانسته اند . و مرحوم سید ابن طاوس نیز در « لهوف » شهادت حضرت عباس علیه السلام را بعد از شهادت تمام شهداء ذکر فرموده است . و ابی مخنف شهادت آن جناب را در روز تاسوعا دانسته ، و بر خلاف مشهور گفته است : جناب سید سعید شهید ، نعش برادر بزرگوارش را به درب خیام حرم آورد . و برخی از اهل تتبع و فحول از قدماء متبخرین قاسم بن حسن علیه السلام را آخر شهید از شهداء یوم الطفّ فهمیده اند ، و روایت کتاب « امالی » (۲) صراحت و دلالت بر این می نماید ،

۱- الاقبال : ۵۷۳ و ۷۱۳ ، بحار الانوار ۹۸/۲۶۹ باب ۱۹ و ۴۵/۶۴ بقیه باب ۳۷ .

۲- امالی شیخ صدوق : ۱۶۳ مجلس ۳۰ ، روضه الواعظین ۱/۱۸۸ ، بحار الانوار ۴۴/۳۲۱ باب ۳۷ .

و ملخص از آن روایت که کمال غرابت دارد آن است: قاسم بن حسن علیه السلام بعد از شهادت علی بن الحسین علیهما السلام این رجز را خواند: لا- تَجْزَعِي نَفْسِي فَكُلُّ فَاِنَالْيَوْمِ تَلْقَيْنِ ذُرَى الْجَنَانِيسِ حَمَلَهُ كَرْدٌ وَ سَهْ نَفْرًا كَشْتًا . آن گاه (۱) از اسب بر خاک افتاد، پس جناب امام حسین علیه السلام به جانب راست و چپ نظر فرمود. احدی از اعوان و یاران خود ندید. سر به آسمان بلند نمود و عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يُصَيِّعُ بَوْلِدِ نَبِيِّكَ» یعنی: ای خداوند! بدرستی که تو می بینی آنچه را که بر فرزند [نبی] تو وارد می شود. و مراد از «ولد» یا خود آن بزرگوار است یا قاسم بن حسن. و از این بیان اطلاق ولد بر سبط و فرزند وی از جهت دختر ظاهر است. و معنی این بیان و عرض شهادت جوانان بر خداوند سبحان اشاره به صدق وعد و تنجیز عهد است. و در آخر این حدیث شهادت آن بزرگوار به نحو اختصار مذکور است که اعتقاد به آن منافی با اخبار کثیره و احادیث صحیحه است مگر به طریق احتیاط عمل به قطعیات کرده شهادت آن بزرگوار و جمعی از بنی هاشم و اصحاب را که سید ابن طاوس ذکر فرموده است معتقد بشویم و از آن تخطی ننمائیم. و آنچه به نظر احقر صواب می آید اول شهداء از بنی هاشم علی اکبر بود، و آخر از شهداء از اولاد علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه حضرت ابوالفضل علیه السلام، و آخر شهید از شهداء از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عبدالله بن حسن است، و بعد از شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام جناب سید الشهداء علیه السلام به درجه شهادت فایز گردید. و احتمال می دهم از سیاق عبارت مرحوم سید علیه الرحمه هنوز آن بزرگوار از اسب بر زمین قرار نگرفته بود و جراحات عدیده بر بدن شریفش نیز وارد آمده در آن هنگام

۱- لفظ «آن گاه» دوبار در متن تکرار شده است.

عبدالله از خيام حرم بيرون آمد ، پس زينب خاتون عليها السلام وي را منع مي فرمود از رفتن و عبدالله ابا و امتناع مي نمود و مي گفت : والله لا افارق عمي ، پس بحر (۱) بن كعب يا حرملة بن كاهل اسدي در وقتي كه اطراف عم بزرگوارش را احاطه نموده بودند شمشيري گرفت ، به سوي آن جناب عليه السلام شتافت ، پس عبدالله فرمود : وَيَلِكُ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ ! أَنْتَ قَتْلُ عَمِّي ؟ ! فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ ، فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ : يَا أُمَاهُ ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ : « يَا بَنَ أَخِي ! إصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِحُكِّكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ » . قَالَ الرَّأْوِيُّ : رَمَاهُ حُرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَيْفِهِمْ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . . إلى آخره (۲) . پس اعظم مصائب ، مصيبت اين شهيد معصوم بود كه در آن حال با دست بريده و به پوست آويخته مادرش را كه در خيام حرم بود ندا كرد ، و در كنف حمايت عم بزرگوارش به تير كين حرملة بن كاهل اسدي شهيد گرديد . پس از شهادت عبدالله بن حسن ، جناب سيد مظلومان جامه كهنه اي خواستند ، و از عبارت سيد طاب ثراه معلوم نمي شود كه آن جامه را از كه خواستند و كه آورد ، و آن عبارت اين است : وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « اِبْعَثُوا إِلَيَّ ثُوبًا لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ » فَأَتَى بُتْبَانَ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَا ذَاكَ لِبَاسٍ مَنْ ضَرَبَتْ عَلَيْهِ بِالذُّلَّةِ » فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِقًا فَحَرَّقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنْهُ (۳) . و بعضي به جاي « اِبْعَثُوا إِلَيَّ » : « اِبْعَثُوا إِلَيَّ ثُوبًا » كه به معني طلب است نقل کرده اند . خلاصه در فقره زيارت دانستی قاتل عبدالله بن حسن عليه السلام حرملة بن كاهل اسدي

۱- در بعضی نقلها : ابجر .

۲- رجوع کنید به : لهوف : ۱۲۱ مسلک ثانی ، ارشاد شيخ مفيد ۲/۱۰۸ ، بحار الانوار ۴۵/۵۲ بقیه باب ۳۷ ، مثير الاحزان : ۷۳ .

۳- اللهوف : ۱۲۱ ، بحار الانوار ۴۵/۵۲ بقیه باب ۳۷ .

است ، و از این حدیث نیز معلوم شد . و أبو الفرج اصفهانی گفت : كان أبو جعفر الباقر عليه السلام يذُكُرُ أَنَّ حَزْمَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ قَتَلَهُ (۱) . پس مخفی نماند بنا بر روایت اصحّ ، عبدالله بن حسن علیه السلام بعد از قاسم شهید شد ، و آخر شهداء است ، و آنکه قاسم را آخر شهداء دانسته است شاید همان عبدالله مقصود اوست و ترتیب فقرات زیارت مسطوره با تقدیم شهادت اصحاب منافی است . و مرحوم سیّد نعمه الله جزائری در کتاب « انوار » فرمود در ذکر حال عبدالله بن حسن علیه السلام : وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوْجَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَتَهُ فَقَتَلَهُ قَبْلَ أَنْ يُنْبِيَ لَهَا ، یعنی : حضرت سید الشهداء علیه السلام دخترش را تزویج به عبدالله کرد و شهید شد پیش از مباشرت کردن . پس از این بیان دو چیز معلوم است : یکی آنکه : عبدالله داماد آن بزرگوار است ، و دیگری : واقع نشدن زفاف . و ابوبکر بن حسن علیه السلام همان احمد است و قاتلش عبدالله بن عقبه غنوی یا عمرو بن شمر (۲) است . وعن جابر عن أبي جعفر عليه السلام : « إِنَّ عَقْبَةَ بْنَ (۳) الْغَنَوِيِّ قَتَلَهُ » (۴) . و ابوبکر بن علی علیه السلام هم در کربلا شهید شد و اسم او عبیدالله ، و مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربیع التیمی است ، و ظاهراً قاتل او عبدالله بن عقبه غنوی علیه اللعنه بوده است ، و ابوبکر بن علی علیه السلام غیر از اخوان امی حضرت عباس است .

-
- ۱- بحار الانوار ۴۵/۳۶ بقیه باب ۳۷ به نقل از ابو الفرج ، عوالم العلوم ، جلد امام حسین علیه السلام : ۲۷۹ .
 - ۲- عمرو بن شمر از اصحاب امام صادق علیه السلام است که در کتب رجال تضعیف شده است (رجال النجاشی : ۲۸۷ رقم ۷۶۵) ولی قاتل نبوده ! و ظاهراً اشتباهی که در اینجا رخ داده از عبارت مقاتل ناشی شده و عمرو راوی حدیث قتل است ، عبارت بحار الانوار ۴۵/۳۶ چنین است : وفي حدیث عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام : « أن عقبه الغنوي قتله » .
 - ۳- « بن » در اکثر نقلها وارد نیست .
 - ۴- مقاتل الطالبيين : ۵۷ .

و مدائنی گفت: ابو بکر بن علی علیه السلام را در ساقیه لشکر مقتول یافتند و قاتل او معلوم نشد. پس برای اطلاع خوانندگان عرض می شود: از اولاد امیرمؤمنان علیه السلام، عبدالله بن علی علیه السلام به سن بیست و پنج ساله شهید شد، و لا عَقَبَ لَهُ. و از اولاد مسلم بن عقیل، عبدالله بن مسلم به تیر کین عمرو بن صبیح شهید گردید. و از اولاد امام حسن علیه السلام، عبدالله صغیر شهادت یافت، و از اولاد جناب سید الشهداء علیه السلام عبدالله رضیع. و در کتاب «احتجاج» (۱) تصریح شده است: **وَإِنَّ آخِرُ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ أَخَذَ الطُّفْلَ لِيُودِّعَهُ فَإِذَا بِهِ سِيَّهُمْ حَتَّى وَقَعَ فِي لَبِ الصَّبِيِّ فقتله**.. (۲) **إلى آخره**. و مرحوم شیخ مفید فرمود: «**دَعَا ابْنَهُ عَبْدُ اللَّهِ**» (۳)، پس اسم علی اصغر شهید عبدالله است و کنیه پدر بزرگوارش ابو عبدالله مانند حضرت صادق علیه السلام، اگر چه در کئی این ملاحظات مدفوع است. و در فقره زیارت ناحیه است: «**السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُتَشَحِّطِ دَمًا**».. **إلى آخره** (۴). و مرحوم ابن شهر آشوب در تعداد اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام از شهداء مع الواسطه، عبدالله بن علی اصغر را ذکر کرده است. بناءً علی هذا پنج تن موسوم به عبدالله بودند به درجه شهادت فائز گردیدند.

-
- ۱- احتجاج طبرسی ۲/۳۰۰، بحار الانوار ۴۵/۴۹ بقیه باب ۳۷.
 - ۲- سه کلمه اخیر مشوش است، آنرا از مصدر نقل کردیم.
 - ۳- بحار الانوار ۴۵/۴۵ بقیه باب ۳۷ به نقل از شیخ مفید.
 - ۴- اقبال الاعمال: ۵۷۴ و نیز بحار الانوار ۹۸/۲۶۹ باب ۱۹ چنانچه گذشت.

در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسن

در واقع نشدن زفاف برای قاسم بن حسنشبهه ای در عروسی فاطمه بنت الحسین علیه السلام است در روز عاشورا: بدانند مرحوم شیخ مفید دو دختر برای جناب سید الشهداء علیه السلام در کتاب مستطاب «ارشاد» (۱) بیش ذکر نکرده است: اول: سکینه بنت الحسین علیه السلام که مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبیّه معدیّه است، و مادر عبدالله رضیع صریح. دوم: فاطمه بنت الحسین علیه السلام مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله تمیمیّه است. و در کتاب مستطاب «امالی» (۲) زمان خروج جناب سید الشهداء علیه السلام از مدینه طیبه فرموده است: وَحَمَلَ أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَأَبْنَتَهُ وَأَبْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. و این عبارت صریح است یک دختر بیشتر نیاوردند با خود به سوی عراق. و صاحب «مناقب» (۳) علاوه از این دو دختر، زینب نیز نقل کرده است و فرمود: عقب جناب سید الشهداء علیه السلام از پسری است: علی بن الحسین علیهما السلام، و این دو دختر. و صاحب کتاب «کشف الغمّه» (۴) از کمال الدین بن طلحه چهار دختر نقل کرده است. و عجب است غیر از زینب و سکینه و فاطمه نام دیگری مذکور نیست، و آنچه صحیح و مشهور بین علماء است و اهل خبر و سیر است دو دختر برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء نتوان تعیین نمود. و ابو الفرج اصفهانی گفت: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنْتَيْنِ فَاطِمَةَ وَسُكَيْنَةَ.

-
- ۱- الارشاد ۲/۱۳۵ باب ذکر ولد الحسین بن علی علیهما السلام، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۷۶، بحار ۴۵/۳۳۰ باب ۴۸.
 - ۲- امالی شیخ صدوق: ۱۵۰ مجلس ۳۰.
 - ۳- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۷۶، نیز دلائل الامامه: ۷۴.
 - ۴- کشف الغمّه ۲/۳۸ التاسع فی اولاده علیه السلام.

و در حدیث صحیح است: وقتی که حسن مثنی خطبه کرد دختر جناب امام حسین علیه السلام فرمودند: «از این دو دختر هر یک را می خواهی انتخاب و اختیار کن»، و خود آن بزرگوار فرمود: «چون فاطمه شباهت تامّ به مادر، صدیقه طاهره، دارد و از حسن و جمال أحسن نسوان است او را تزویج به تو نمودم». دیگر (۱) دختری فاطمه نام نداشت مگر سکینه خاتون، و ظاهراً سکینه لقب ایشان است. و در کتاب «مقاتل الطالبین» او را امیمه و امینه نوشته است، و عبارت اوست: وَاسْمُ سُكَيْنَةَ أَمِينَةَ وَإِنَّمَا غُلِبَتْ عَلَيْهَا سُكَيْنَةُ وَلَيْسَ بِاسْمِهَا (۲). بلی، مرحوم مجلسی از بعضی مؤلفات قدیمه کیفیت فاطمه صغری و غراب (۳) البین را ذکر فرمود، و این خبر را از مفضل بن عمر جعفی و حضرت صادق علیه السلام نقل کرد، و در شهر کوفه خطبه فصیحی بعد از خطبه صدیقه صغری که بهترین خطب و مقالات است نیز نگاشت (۴) و فرموده است: در محضر یزید عنید فاطمه بنت الحسین علیه السلام نداء کرد: یا یزید! بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّبَا يَا! فَبَكَى النَّاسُ وَبَكَى أَهْلُ دَارِهِ حَتَّى عَلَتِ الْأَصْوَاتُ (۵). و در کتاب «امالی» فرموده است که: آن فاطمه دختر علی بن ابی طالب علیه السلام بود (۶). و فقره آن مرد شامی و مقاله «هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ» فاطمه بنت علی علیه السلام است (۷). پس از آن فرمود: فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ أُخْتِي وَهِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَأَعْقَلُ، فَقَالَتْ: كَذِبَتْ وَلَعِنَتْ، مَا ذَلِكَ

۱- در چاپ سنگی: دیگری.

۲- بحار الانوار ۴۵/۴۷ به نقل از ابوالفرج در مقاتل الطالبین.

۳- در چاپ سنگی: عزاب.

۴- در باره این خطبه رجوع کنید به: بحار الانوار ۴۵/۱۱۰ باب ۳۹، مثير الاحزان: ۸۷.

۵- بحار ۴۵/۱۳۲ باب ۳۹، مثير الاحزان: ۹۹.

۶- امالی شیخ صدوق: ۱۶۷ مجلس ۳۱ ح ۳.

۷- چنانچه صریح عبارت لهوف: ۱۸۶ است که شامی پرسید: من هذه الجارية؟ یزید پاسخ داد: هذه فاطمه بنت الحسین.

لَكَ وَلَا لَهَ .. إلى آخر الحديث (۱). پس بر این قول متذکر باید شد که از دختران حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هم فاطمه کبری و صغری در کربلا بوده اند بر بعضی اشتباه شده است. و أيضاً در آن کتاب است از فاطمه بنت علی علیه السلام که: ماها را به مجلس یزید بردند و از سرما و گرما محفوظ نبودیم. و در کتاب «عوامل العلوم» خود دیده ام: فاطمه دختر امیرمؤمنان علیه السلام عمرش طولانی شد تا حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کرد. و عبارت اوست: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدَّ لَهَا فِي الْعُمُرِ حَتَّى رَأَاهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۲). و شوهر فاطمه ابی سعید بن عقیل است، و حمیده از او متولد شد. و در بعضی از کتب مقاتل (۳) منقول است که: در روز عاشوراء جناب سید الشهداء علیه السلام در حین وداع نداء فرمود: « يَا سَيِّدَتِي يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبَ يَا أُمَّ كَلْثُومَ! عَلَيْنَا مِنَ السَّلَامِ » .. إلى آخره. و در «مقتل ابی مخنف» به جای فاطمه، رقیه و عاتکه و صفیه است. و در حدیث مشهور «قالت فاطمه الصغری: كُنْتُ واقِفَةً فِي بَابِ الخَيْمَةِ ..» إلى آخره مرسل است، و مرحوم مجلسی طاب ثراه نسبت به کتابی صحیح نداده است (۴).

۱- امالی شیخ صدوق: ۱۶۷ مجلس ۳۱ ح ۳، بحار الانوار ۴۵/۱۵۶ باب ۳۹، روضه الواعظین ۱/۱۹۱.

۲- این عبارت را در قرب الاسناد: ۱۶۳ ح ۵۹۴ و بحار الانوار ۴۲/۱۰۶ ح ۳۲ نیز ملاحظه کنید.

۳- بحار الانوار ۴۵/۴۷، عوالم: ۲۸۹، ینابیع الموده ۳/۷۹.

۴- بحار الانوار ۴۵/۵۹ بقیه باب ۳۷ بدین عبارت: رأیت فی بعض الكتب . بحرانی نیز در عوالم: ۳۰۵ می فرماید: فی بعض کتب الاصحاح .

در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفاف

در اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام دو دختر بیشتر نداشت و دلیل دیگر بر منع زفاف دو قسم است: اول: تمسک به روایت مشهور است که بگوئیم: آن جناب را علاوه از دو دختر نبود، یک دختر را مرحمت فرمود به حسن مثنی و دیگری سکینه خاتون است، و مراد از فاطمه اوست از آنکه پسرهای جناب امام حسین علیه السلام بنا بر روایات صحیح به علی موسوم شدند، و سکینه نیز موسوم به اسم جدّه مطهره و خواهرش بود برای امتیاز به این لقب خوانده شد از آنکه موجب سکون خاطر پدر بزرگوارش بود، و علاقه آن جناب نیز از اخبار معتبره ظاهر است سیمای اولاد از ذکور و اناث برای آن سرور اختصاص داشت. و در حدیث «ما أقلّ وُلْدَ أبیک» (۱) صحیح است. بناءً علی هذا، آنچه از اخبار مرسله است و راوی آنها غیر معلوم اعتنائی و اعتمادی نباید کرد و مقام احتیاط را از دست دادن بر خلاف صواب است. دوم: بنا بر بعضی اقوال که اشاره شد دو دختر بگوئیم در کربلا بوده است و فاطمه ای که در مدینه بود حلیله حسن مثنی بود، و به جهات کثیره مأذونه نشد شرفیاب شود اگر چه شوهرش در کربلا حاضر بوده است، و از شهادت برادران و بنی اعمام متحسر و اندوهگین، و بر حسب حکمت الهیه شهید نشد تا عقب از وی بماند مانند حضرت علی بن الحسین، و تا از برادران خرد سالش نیز نگاهداری نماید، و راه منعی نیز در این قول نیست جز آنچه در تعیین عدد ذکر کردیم.

۱- مرحوم مجلسی این روایت را از عقد الفرید ابن عبد ربه نقل کرده در بحار الانوار ۴۴/۱۹۶ ح ۱۰ و نیز حر عاملی در وسائل الشیعه ۴/۱۰۰ ح ۴۶۲۰ بدین عبارت: قیل لعلی بن الحسین علیهما السلام: ما أقلّ ولد أبیک؟ فقال: «العجب کیف ولدت له! کان یصلّی فی الیوم واللیلہ ألف رکعه». نیز رجوع کنید به: اللهوف ابن طاوس: ۷۵.

و روایتی که در کتاب «امالی» (۱) است در باب سی و یکم عبدالله بن حسن علیه السلام از مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان خیمه ما ریختند و من جاریه صغیره ای بودم و دو خلخال از طلا در پای من بود، مردی بر می آورد و گریه می کرد... إلى آخر الحديث. پس از نقل این مقدمه اگر قاسم بن حسن در کربلا عروسی کرده باشد خبری صحیح السند می خواهد، و بنابر روایت مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز» (۲) اگر دختری از آن جناب مخطوبه و معقوده قاسم بن حسن گردید دیگر ازدواج و مضاجعه از کجا معلوم است؟ و اتفاق علماء نشابه (۳) است جز حسن مثنی و زید اعقاب از اولاد دیگر حضرت امام حسن علیه السلام نماند. و اگر این امر خیر، صحتی داشت علامه مجلسی علیه الرحمه در کتابهای عربی و فارسی خود اشاره ای می فرمود. بلی، داعی از کتاب سابق الذکر دختری از جناب سید الشهداء علیه السلام [را] مخطوبه قاسم بن حسن علیه السلام می داند و ایقاع خطب و اجراء خطبه را نیز از آن کتاب نقل می نماید، دیگر امور بعد از عقد از اخبار و آثار دور، و عقل عاقلی در قبول آن استعفاء دارد و عاجز است. خلاصه بنا بر نقل ابی مخنف، احمد بن حسن شانزده ساله بود، و رجز احمد است مکتی به ابوبکر: إني أنا النجیل الامام ابن علی (۴) أضربکم بالسيف حتى يفلل نحن (۵) وبيت الله اولی بالنیاطعنکم بالرمح وشط القسطل (۶) و هشتاد نفر از اهل کفر را کشت. خدمت عم بزرگوار ندا کرد و از تشنگی چشمهایش فرو رفته بود. پس آب خواست تا از آشامیدن آن قوتی گیرد، آن جناب فرمودند: «إصبر قليلاً حتى تلقى جدك رسول الله فيسقيك شربة من الماء لا تظماً بعدها أبداً» (۷). پس حمله کرد و این رجز خواند: اصبر قليلاً فالمننا بعد العطش فإن روى في الجهاد تنكمش لا أرهب الموت إذ الموت وحشولم أكن عند اللقاء ذات رعشيس پنجاه نفر از ایشان را به نیران فرستاد و این ابیات خواند: إلیکم من بنی المختار ضرباً یثیب لهوله رأس الرضيع یبید معاشر الکفار جمعاً یکل مهتد عضب قطع ۸ پس حمله کرد و شصت نفر را به خاک انداخت تا آنکه شهید گردید. و در کتاب «امالی» است: از مدینه طینه جناب سید الشهداء علیه السلام ابوبکر بن حسن و قاسم بن حسن علیه السلام را آورد. و به زعم داعی ابوبکر همانا احمد است، و داعی بر این خبر و این جملات و ابیات و قتلی عجب دارد از آنکه در مقاتل دیگر بر این گونه مقاتل از احمد بن علی علیه السلام بلکه از سائرین شهداء طف مغازی و حروب دیگری ندیده است، اگر چه از خانواده رسالت صلی الله علیه و آله این نحو شجاعت بعید نیست، اما قاسم بن حسن به روایت ابی مخنف چهارده ساله بوده است، و قبل از احمد بن حسن شهید شد، و کشتگان از سواران به دست قاسم بن حسن

۱- امالی شیخ صدوق ۱/۱۶۴ مجلس ۳۱ ح ۲.

۲- عبارت مدینه المعاجز ۳/۳۶۸ چنین است: ولف [أی الحسین علیه السلام] علی رأسه عمامه الحسن علیه السلام موسک بیده ابنته التي كانت مسماة للقاسم علیه السلام، فعقد له عليها وأفرد له خيمه، وأخذ بيد البنت ووضعها بيد القاسم وخرج عنهما، فعاد القاسم ينظر إلى ابنة عمه وبيكى إلى أن سمع الاعداء يقولون: هل من مبارز؟ فرمى بيد زوجته..

۳- در چاپ سنگی: نسایه.

۴- کذا، ظاهراً: نجل صحیح است بدون الف و لام.

۵- در چاپ سنگی : ونحن .

۶- در چاپ سنگی : القسطلی . شبیه به این رجز از علی اکبر علیه السلام در ینابیع الموده ۳/۷۸ منقول است .

۷- رجوع کنید به : لهوف : ۱۱۲ .

هفتاد تن معین است ، و رجزی از وی ذکر نکرده . ولیکن در « بحار الأنوار » (۱) این رجز را نقل فرموده : **إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ الْحَسَنِ سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنُ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُزْتَهْتَبِينَ أَنَسٌ لَا سَقَا صَوَّبَ الْمَزْنُوْءُ** در آن کتاب است : با صغرسن سی و پنج نفر را کشت ، و بالغ نبوده است . و عبارت « **وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلْمَ** » (۲) در افواه ولسنه مشهور است .

۱- بحار الانوار ۴۵/۳۴ ، المناقب ۴/۱۰۶ .

۲- عبارت بحار ۴۵/۳۴ چنین است : **ثم خرج من بعده عبدالله بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، وفي اكثر الروايات انه القاسم بن الحسن عليه السلام وهو غلام صغير لم يبلغ الحلم ..**

در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها

در اشکالات و شبهات وارده بر جهاد و شهادت قاسم بن الحسن و رد آنها بر این عبارت دو اشکال وارد می آید: یکی آنکه بالغ نبود چگونه تزویج و مباشرت فرمود؟ پس مضاجعه و زفاف واقع نگردید، و حق همین است. و یکی آنکه: با عدم بلوغ تکلیف به جهاد و براز (۱) برایش جایز نبود از آنکه جهاد بر مکلفین است و نه طایفه را فقهاء عظام از جهاد کردن مستثنا فرموده اند، از آنها طفل غیر بالغ است. اما جواب از این دو اشکال توان داد: اول: فرق است بین جهاد و دفاع و آنچه قاسم بن حسن علیه السلام کرد دفاع بوده و علماء ما فرموده اند: اگر طایفه ای از روی جور و ظلم بغتاً به خانه ای روند و زنی یا طفلی در آن خانه باشند اگر می توانند باید در مقام دفع آنها برآیند، و معنی دفاع همین است، و این مقام نظیر و شبیه او است در آن وقت آن همه دشمن اطراف سراپرده عصمت و طهارت را گرفته

۱- «براز» یکی از مصادر باب «فَاعِلٌ يُفَاعِلُ» همان «مبارزه» است.

و مردان ایشان را شهید کرده بودند، و هر لحظه حمله به خیام حرم می آوردند، پس قاسم بن حسن علیه السلام برای دفع لثام و رفع فرقه طعام حمله فرمود و جماعتی از ایشان را کشت تا شهید گردید. دوّم: این گونه مجاهده به امر امام و در حضور امام علیه السلام حجتی است قاطع، چنانکه اهل علم تمثّل به قبول توبه حر بن یزید ریاحی رضی الله عنه با حالت اولیه اش که خروج بر امام زمان بود جسته اند، و در وقوع شهادتش امام علیه السلام به چه نحو گریستند و بر وی ترحیم فرمودند، پس عمل امام حجت است و تکلیف ایشان را مانند تکالیف بندگان نتوان فرض کرد از آنکه جناب امام حسین علیه السلام در روز عاشر محرّم سنه شصت و یک در کربلاء از جانب علیّ اعلی و جدّ بزرگوار خود مأمور و مکلف به شهادت بود با عدد معین. و صدوق طاب ثراه حدیثی نقل فرمود که خلاصه اش این است: اگر تمام روی زمین با وی مقاتله می کردند و همه را آن جناب می کشت، عاقبت مأمور به کشته شدن بود. و سرّ این شهادت را خدای متعال می داند و خود ایشان. چون خدا دل خستگی و درد می خواهد زتوخته را مرهم میار و درد را درمان مکنو این اسرار متداوله اجوبه اقناعیه است بر حسب افهام و اوهام خودمان، و اگر نه در حقّ طفل چهارده ساله ای که فرزند امام حسن علیه السلام است و به تنهایی سی و پنج نفر را می کشد نمی توان گفت بالغ نبود. و در کتب فقهاء به طریق تحقیق طفلی که چهارده ساله است از ابناء جنس ماها او را ممیز و بالغ و عاقل می دانند چه رسد به فرزند ارجمند امام حسن علیه السلام که ده سال در کنف حمایت و حضانت (۱) عمّ اکرم خود حضرت امام حسین علیه السلام تربیت شده باشد. و علاوه از آنچه اشاره نموده تحسیر و تأسف و تعزیه امام علیه السلام برای هر یک یوم الطف،

در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستوران

پس بر حسب رتبه و مقام و شأن معنوی بوده است نه جهت نسبت . بنگر در مصیبت جناب قاسم بن حسن علیه السلام آن بزرگوار چه ها کردند ، و چه بیانات سوزناک فرمودند که امام علیه السلام بعینها آن بیانات را در فقره زیارت حکایت فرموده است ، برای حرقه قلوب شرح و نقل آن مطلوب است .

در پایمال نشدن بدن حضرت قاسم از سم ستورانشبهه ثالثه : در تاختن اسب است بر بدن قاسم بن حسن علیه السلام و پایمال نمودن آن بدن شریف لطیف . و این فقره در السنه و افواه سالهاست شایع است ، و اهل منبر و ابکاء از هر طبقه ای بدین خبر متعرضند . خوب است پیش از شروع ، اقوال علماء را بنویسم : امّا ترجمه عبارت مرحوم سید ابن طاوس در کتاب « لهوف » (۱) این است که : راوی گفت : غلامی بیرون آمد از خیام حرم ، صورت شریفش مانند شقه قمر درخشانده بود ، پس جنگ کرد ، ابن فضیل از دی شمشیری بر فرق مبارکش زد ، پس قاسم بن حسن علیه السلام به روی درافتاد و عموی خود را ندا کرد ، پس مانند باز و مرغی که از آسمان به زمین بیاید جناب امام حسین علیه السلامتشریف آوردند ، ثمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ اَغْضَبَ ، یعنی مانند شیر خشمگین حمله فرمود ، پس بر ابن فضیل ضربتی زد . وی خواست به ساعد خود نگاهدارد از مرفق دست او قطع شد . پس صیحه عظیمه ای زد که تمام لشکر شنیدند ، پس اهل کوفه خواستند ابن فضیل را از دست آن جناب رها نمایند ، از هجوم و ازدحام سواران (۲) ابن فضیل هلاک شد . و عبارت مرحوم سید است : فَضْرَبَ ابْنَ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاها بِالسَّاعِدِ فَاطَّأَتْهُ عَنِ لَدُنِّ بِالْمَرْفِقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ اَهْلُ الْعُسْكَرِ وَحَمَلَ اَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى

۱- لهوف ابن طاوس : ۱۱۵ ، اعلام الوری : ۲۴۶ ، الارشاد ۲/۱۰۶ .

۲- در چاپ سنگی : سوران .

هَلَكْ (۱). راوی گفت: چون غبار برداشته شد آن جناب را دیدند بر بالای سر قاسم ایستاده است، و قاسم بن حسن علیه السلام پاهای خود را بر زمین می زند. و عبارت مرحوم سید است أيضاً: وَأُنْجِلَتِ الْعُبْرَةُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِماً عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ (۲). و ابی مخنف گفت: وَكَمِنَ لَهُ مَلْعُونٌ فَضَرَبَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَفَجَّرَ هَامَتَهُ فَاَنْصَرَعَ يَخُوضُ (۳) فِي دَمِهِ فَأَنْكَبَ عَلَى وَجْهِهِ وَهُوَ يُنَادِي: يَا عَمِيَاهُ! أَدْرِكْنِي، فَوَثَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَّقَهُمْ عَنْهُ وَوَقَفَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَضْرِبُ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ حَتَّى قَضَى نَجْبَهُ وَنَزَلَ إِلَيْهِ وَحَمَلَهُ عَلَى ظَهْرِ جَوَادِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ تَدْعُونَا لِنُصِّرونا فَخَذَلُونَا وَأَعَانُوا عَلَيْنَا أَعِيدَانَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَأَحْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ فَرِّقْهُمْ شُعْباً وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَمَدَاتٍ وَلَا تَرْضَ عَنْهُمْ أَبَداً، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ فِي الدُّنْيَا فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا فِي الْآخِرَةِ وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». پس نظر بر آن کشته فرمود و گریست و عباراتی که در فقره زیارت است فرمود. و آنچه در کتاب «بحار الأنوار» ۴ است از حمید بن مسلم که گفت: نظر می کردم به آن غلام که ازار و قمیص پوشیده بود و بند یک نعل او گسیخته بود و فراموش نمی کنم که آن بند نعل چپ بود، پس عمر بن سعد ازدی که ذکر اسم شوم وی در فقره زیارت شد گفت: واللّه! بر او حمله می کنم. گفتم: سبحان الله! چه می خواهی از این طفل؟! به خدا اگر شمشیر کشد بر من دست به سوی او نمی کشم. بس است او را این همه جماعت. گفت: واللّه! بر او حمله می کنم. پس چنان شمشیر بر فرق او زد که به روی افتاد و عمویش را خواند. آن گاه جناب

۱- اللهوف: ۱۱۵.

۲- در چاپ سنگی: یخوز.

۳- بحار الانوار ۴۵/۳۵ بقیه باب ۳۷، نیز ارشاد شیخ مفید ۲/۱۰۶، اعلام الوری: ۲۴۶.

در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او

امام علیه السلام کالصقیر المُنْقَضُ به سوی وی آمد فَتَخَلَّلَ الصُّفُوفُ وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيْثِ الحرب فَضَرَبَ عُمَرَ (۱) قَاتِلَهُ بِالسَّيْفِ تا آنکه دست او را قطع فرمودند . ثُمَّ تَنَحَّى (۲) عَنْهُ وَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوا عُمَرَ (۳) مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصُدُورِهَا وَجَرَحَتْهُ بِحَوَافِرِهَا وَوَطِئَتْهُ حَتَّى مَاتَ الْغَلَامُ فَأَنْجَلَتِ الْغَبْرَةُ فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ .

در آمدن جناب سید الشهداء برای استخلاص قاسم و هلاکت قاتل او در کتاب « مدینه المعاجز » (۴) است : فَوَقَعَ الْقَاسِمُ عَلَى الْأَرْضِ يَخُورُ بِجَدَمِهِ وَنَادَى : يَا عَمَّ ! أَدْرِكُنِي . فَجَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَلَ قَاتِلَهُ وَحَمَلَ الْقَاسِمَ إِلَى الْخَيْمَةِ فَوَضَعَهُ فِيهَا فَفَتَحَ الْقَاسِمُ عَيْنَهُ فَرَأَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَدَّ يَدَهُ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ : « يَا وَلَمَدَى لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ ! يَعْزُ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ يَا بُنَيَّ فَتَلَوْكَ الْكُفَّارُ كَأَنَّهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَلَا عَرَفُوا (۵) [مَنْ] جَدُّكَ وَأَبُوكَ » إِنَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَجَعَلَتْ ابْنُهُ عَمَّهُ تَبْكِي وَجَمِيعٌ مِنْ ٦ كَانَ مِنْهُمْ وَلَطَمُوا الْخُدُودَ وَشَقَّقُوا الْجُيُوبَ وَنَادُوا بِالْوَيْلِ وَالنُّبُورِ وَعِظَامِ الْأُمُورِ . و آنچه از بیانات مرحوم سید واضح است حضرت قاسم بن حسن علیه السلام ، در خیام حرم چشم مبارکش را گشود ، و عمم اکرم را بر بالین خود یافت . و این فقره منافی فقرات سابقه است سیما فقره « ومات الغلام » . خلاصه : پایمال مراکب و خیول اهل کوفه شدن یا مخصوص به قاسم است یا قاتل قاسم ، آنکه می گوید قاسم بن حسن علیه السلام پایمال اسبان گردید و خورد شد متمسک است به

۱- در چاپ سنگی : عمراً .

۲- در چاپ سنگی : تنجی .

۳- مدینه المعاجز ۳/۳۷۱ .

۴- در چاپ سنگی : ولا أعرف .

۵- در چاپ سنگی : ما .

کلمه « حتی مات الغلام » که بعباره اخری عطف است بر هاء « فاستقبلته وجرحته ووطئته » پس این هجوم و ازدحام عامه اهل کوفه سبب شد برای هلاکت قاسم بن الحسن علیه السلام . واگر چنین [نبود] وقاسم از سم ستوران خورد و پایمال گردید و وفات نمود فقره ای که بعد ذکر نموده است : « وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ » یا « رجليه » منافی با مردن است یعنی کسی که پاهای خودش را به زمین می سازد (۱) نتوان گفت مرده است ، و این اشکال دیگری است غیر از تاختن اسب بر بدن قاسم ، و این فقره « يفحص برجله » در همه کتب مقاتل ضبط است ، اما فقره « مات الغلام » نیست . پس این عبارت مغشوش است ، و قول حمید بن مسلم که حال او نیز مغشوش است . پس عبارت صحیح درست به مشرب داعی ، فرمایش مرحوم سید ابن طاوس است ، و ملخص معنی فرموده ایشان است : چون جناب سید الشهداء علیه السلام دست قاتل قاسم را قطع نمود و صیحه وی که عمر بن سعد است بلند شد ، لشکر شقاوت اثر آواز او را شنیدند حمله کردند که او را خلاص نمایند و استنقاذ کنند ، پس فرمود : فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ ، یعنی اسبها بر عمر بن سعد تاختند تا هلاک شد . بعد از آن سید مرحوم فرمود : فَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ . پس هلاکت از آن قاتل قاسم است و اسب تاختن هم به واسطه استنقاذ و أخذ و استخلاص و حمل به جهت اوست نه قاسم بن حسن علیه السلام . و از عبارت « فرأى الحسين عليه السلام قائماً على رأس الغلام » ظاهر است بعد از انجلاء غبار ، آن بزرگوار علیه السلام از قاسم بن حسن علیه السلام جدا نشد و بر بالای سرش از وقتی که آمده بود ایستاده بود ، فقره « ثم تنحى عنه » یعنی آن جناب از عمر بن سعد دور شد برای آنکه او را بردارند و صدمه ای بر قاسم بن حسن علیه السلام وارد نیاید ، و از این قرار نیامد .

۱- کذا ، ظاهراً : می ساید .

خلاصه در فقره زیارت ناحیه عبارت « مات الغلام » نیست و اسب تاختن بر بدن قاسم هم نیست ، علاوه مرحوم شیخ مفید تصریح فرمود که : قاتل قاسم پایمال ستوران گردید . و در کتاب « غوالی اللالی » مخصوصاً گفته است بِاسْمِهِ : عمر بن سعد کوبیده سم اسبان و ستوران شد . و در مقتل ابی مخنف نیز این فقره [را] ندارد . و در کتاب « مدینه المعجزات » (۱) سید فرمود : « قتل قاتله » یعنی امام علیه السلام قاتل او را کشت ، و زنده بودن قاسم بن حسن علیه السلام تا درب خیام حرم و گشودن چشمهای شریف قاسم با « مات الغلام » معارض و منافست . و ایضاً ابی مخنف گفت : « وحمله علی ظهر جواده » (۲) یعنی : بر روی اسب برداشته به سوی خیمه اش آورد ، و اگر خورد شده بود مانند بدن شریف لطیف حضرت ابوالفضل علیه السلام به خیام نمی آورد ، و در آن کتاب نیز تعرّض نکرده ، پس به گفتار حمید بن مسلم اعتمادی نباید کرد خصوصاً تعارض و تنافی از گفتارش معلوم و واضح است . و عبارت مرحوم سید بن طاوس احسن و امتن عبارات است ، و مؤیدات و شواهد خارجیّه بر متانت و صحّت عبارت آن مرحوم مؤید بسیار است ، و اصرار بر این قول که اسب تاختن بر سینه قاسم است بلکه اظهار آن را شایسته و سزاوار نمی دانم . و داعی اصرار ندارم به استحسانات عقلیه منکر این فقره معروفه شوم ، همانا مسلک و مشربم تمسک به اقوال فحول از قدماء علماء است ، البته اجتهاد در برابر نصّ جائز نیست ، و خوش دارم در خاتمه احوال قاسم بن حسن سلام الله علیه و علی ابیه و عمّه این حدیث که دالّ بر جلالت قدر قاسم است از کتاب « مدینه المعاجز » به فارسی بنویسم :

۱- همان مدینه المعاجز است ، بنگرید به : مدینه المعاجز ۳/۳۷۱ .

۲- کلمات الامام الحسین علیه السلام ، شریفی : ۴۷۳ به نقل از ابو مخنف .

در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز

در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام

در بیان حدیث شریف از کتاب مدینه المعاجز در معرفت و محبت قاسم بن حسن علیه السلام از ابو حمزه ثمالی مرویست (۱) که گفت: حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمودند: در شهادت پدرم، اصحاب و شیعیان خود را خواست و فرمود: ای شیعیان من! در این شب بر شترهای خود سوار شوید و بروید که این لشکر مرا طلب می نمایند، اگر مرا کشتند دیگر شما را نمی خواهند، پس خودتان را نجات بدهید رَحِمَكُمُ اللَّهُ و من بیعت خودم از شما برداشتم و وسعت می دهم شما را در ترک عهدی که با من کردید. پس برادران و اهالی و انصار آن بزرگوار به لسان واحد عرض کردند: تو را تنها نمی گذاریم، و قسم بخدا! نخواهد شد که مردم بگویند این جماعت امام و کبیر و سید خودشان را تنها گذاردند تا آنکه کشته شد، و چه عذر بیاوریم در نزد خداوند؟! پس دست بر نمی داریم تا آنکه به حضور تو شهید شویم. آنگاه فرمود: «ای قوم! من فردا با شما جمیعاً کشته می شویم و یک نفر از شما باقی نمی ماند. پس گفتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَصْرِكَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ، آیا راضی نمی شوی یا بن رسول الله! فردا در درجه تو باشیم؟ فرمود: «بِجَزَائِكُمُ اللَّهُ خَيْرًا!» و دعاء خیر فرمود. پس در روز عاشوراء تماماً با آن جناب شهید شدند، پس قاسم بن حسن علیه السلام در شب عاشوراء خدمت آن بزرگوار عرض کرد: «أَنَا فِيمَنْ يُقْتَلُ؟ یعنی: من از کسانی هستم که کشته می شوم؟ پس آن جناب علیه السلام به وی شفقت کرد و فرمود: «ای پسرک من! چگونه است مرگ در نزد تو؟». عرض کرد: شیرین تر است از عسل. فرمود: «ای والله! فِدَاكَ عَمُّكَ! تو از مردهائی هستی که کشته می شوی با من بعد از

۱- مدینه المعاجز ۴/۲۱۴ ح ۲۹۵ تسلسل ۱۲۴۲، روایت از الهدایه الکبری حنینی نیز نقل شده است.

در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام

ابتلاء به بلاء بزرگ ، و همچنین پسر من عبدالله . عرض کرد : ای عموی ! لشکر به سوی زنها می آیند و عبدالله رضیع بین ایشان کشته می شود؟! فرمودند : « فداک عمک ! عبدالله کشته می شود در وقتی که جان من از تشنگی خشک می شود » و این فقره اشاره به شدت عطش است « پس به سوی خیمه ها بیایم آب و شیر طلب کنم و نیابم ، پس بگویم : پسر را بیاورید تا از دهان او پر آب شوم ، پس بیاورند (۱) و به دست من گذارند (۲) ، پس او را به نزدیک دهان خود بیاورم . فاسقی تیری بر او زند و او را نحر کند که خون گلوی او به دست من بریزد ، پس آن خون را به آسمان بریزم و بگویم : اللَّهُمَّ صَبْرًا وَاحْتِسَابًا فَيْك . . » الی آخر الخبر . أَخَذَتْهُ (۳) مَوْضِعَ الْحَاجَةِ . و این حدیث که در کتاب مذکور است چه قدر دلالت بر علو معرفت و بصیرت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام می کند . بلی ، اشکالی در این فقره است که : حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند : « آب از دهان علی اصغر بیاشامم از شدت تشنگی » . جواب آن مکیدن زبان عبدالله علی اصغر رضیع است فرقی نیست با آنچه به علی اکبر فرمودند : « هَاتِ لِسَانَكَ » ، فَمَصَّهُ . والبته رطوبت دهان عبدالله رضیع و رطوبت زبان شریفش به جهت اغذیه رطبه لبّیه لینه از دهان آن بزرگوار زیادتر بوده است .

در بیان شدت تشنگی امام علیه السلام بلکه در این حدیث مذکور شد که آن جناب فرمودند : « روح من از تشنگی خشک شد » ، مراد همان رطوبت دهان و فوران و جریان خون بدن است که از آثار عطش شدید

۱- در چاپ سنگی : بیاوردند .

۲- در چاپ سنگی : گذاردند .

۳- کذا ، ظاهراً : اخذت منه .

است، و این بیان کمال تشنگی امام زمان علیه السلام را می‌رساند کقولہ علیہ السلام: «فَقَدْ نَشَفْتُ كَبْدِي مِنَ الظَّمَا» و معنی «نشف» خشک کردن آب است یا عرق بدن است از پارچه (۱)، و این معنی نزدیک به مراد است. و به عبارت «صراح اللغه» حوضی که آب را به خود می‌کشد و کاغذ سیاهی را و جامه رنگ را، و همچنین زمین و سنگهای سوخته و سیاه شده از آفتاب نشف است (۲). پس معنی کلام امام علیه السلام که به قاسم فرمود: «جَفَّتْ رُوحِي (۳) عَطَشًا» همان «نشفت کبدی» است از آنکه کبید، جالب و جاذب غذا و شراب است و مُقَسِّم آنها و رکن رکن در بدن انسانی است مانند قلب و دماغ، چون آب به وی نرسد و مددی نشود ناچار مانند گیاه با اعصاب و اوتار و عروق دیگر خشک می‌شوند. و تعزیه حضرت احدیت آدم ابوالبشر را از برای جناب سیدالشهداء علیه السلام بدین عبارت «حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» (۴) نیز منتهای تشنگی را می‌فهماند. و ظاهر این عبارت در افواه خواص و عوام شایع است که می‌گویند: چشم من آسمان را نمی‌بیند از شدت و نقاهت گرسنگی و تشنگی، و حال آنکه آسمان از تمام اجسام

۱- بنا بر معنایی که خلیل در العین ۶/۲۶۷ می‌گوید نشف دخول آب در زمین و پارچه است. معانی که مؤلف ذکر کرده با اختلافاتی در لسان العرب ۹/۳۲۹ ماده (نشف) آمده. خلاصه عبارت ابن منظور چنین است: نَشَفَ الْمَاءُ: يَبَسُ، وَنَشَفَ الْمَاءُ: اخذه من غدیر أو غیره بخرقه أو غیرها. ابن السکیت: النشف مصدر نَشَفَ الْحَوْضُ الْمَاءَ. وَنَشَفَ الثُّوبُ الْعَرَقَ: شربه. قال ابن الأثیر: أصل النشف: دخول الماء في الأرض والثوب.

۲- ظاهراً همان سنگ پا را گویند بنا بر توضیح خلیل در العین ۶/۲۶۷: والنشف: حجاره علی قدر الأفهار ونحوها، سود کأنها محترقه تسمى نشفه ونشفاً، يحك بها وسخ الأديم وقدم الإنسان وبدنه في الحمام، سميت به لتشفها الماء. ويقال: بل سميت به لانتشافها الوسخ عن مواضعه. نیز رجوع شود به: لسان العرب ۹/۳۲۹.

۳- کذا، ظاهراً رُوعی به عین صحیح باشد که بمعنای قلب است. در لسان العرب ۸/۱۳۵ ماده (روع) می‌گوید: والرُوع موضع الرُوع وهو القلب.

۴- بحار الانوار ۴۴/۲۴۵ باب ۳۰ ح ۴۴ به نقل از الدر الثمین.

در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام

از تشنگی فرزندش شدیدتر بود

و اجرام حسیه اظهر و اوسع است ، نظیر آن این آیه کریمه است در جوع که خداوند فرموده است : « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَزِيهً كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنِّهً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ » (۱) . در علم بیان و تفسیر گفته اند : اذاقه مناسبت با کسوت لباس ندارد بلکه از لوازم اکل است یعنی لباس جوع و خوف را باید پوشانید ، چشاندن چه مناسبت دارد ؟ چند نحو جواب گفته اند از آن جمله اثر جوع ، هزال و صفرت است یعنی زردی و لاغری ، پس زردی و لاغری را استعاره تشبیه به جامه فرموده اند ، کقوله تعالی « وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ » (۲) . و این مطلب مشروحاً در تجرید استعاره و ترشیح ، تشریح شده است در بعضی از استعارات و تشبیهات در تشنگی و امثال آن .

در بیان اینکه تشنگی سید الشهداء علیه السلام تشنگی فرزندش شدیدتر بود و داعی در حین تحریر این حدیث و تذکر این عبارت «وجفت رُوحی عطشاً» (۳) با عبارت «ناولونی ابنی لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ فَأَحْمَلَهُ لِأَذِيئِهِ مِنْ فِيَّ» (۴) اعلی مرتبه عطش و تشنگی را برای آن جناب تشنه کام دانسته است ، و آن نهایت تشنگی است که خواست از دهان و زبان طفل رضیع خود استسقاء نماید ، و از این حدیث و احادیث دیگر تشنگی عبدالله رضیع چندان معلوم نیست و اگر هم تشنه بوده ، پدر بزرگوارش از او تشنه تر بوده است . و همین قسم است آنچه را که با علی بن الحسین علیه السلام فرمود ، در وقتی که آمد خدمت

۱- نحل: ۱۱۲ .

۲- اعراف: ۲۶ .

۳- قبلاً از مدینه المعاجز ۴/۲۱۶ گذشت .

۴- ادامه فقره سابقه است .

پدر و عرض کرد: العطش! فرمود: «هاتِ لسانَكَ»، فَمَصَّهُ وَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمَهُ وَقَالَ: «أَمْسِكْهُ فِي فَيْكِكَ» (۱). پس زبان علی اکبر را خواست و مکید از آنکه زبان، مجمع رطوبات است و مجرای چشمه که منضج غذا و حیات بعضی از اجزاء و قوی است، و اگر علی اکبر از آن جناب تشنه تر بود ناچار زبان پدر را می مکید. پس زبان دادن برای سیراب کردن است و زبان مکیدن برای سیراب شدن است کما روی فی «البحار» (۲) عن علی علیه السلام أنه قال: «عَطَشَ الْمُسْلِمُونَ عَطَشًا شَدِيدًا فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّهُمَا صَيَّرَ غَيْرَانَ لَا يُطِيقَانِ الْعَطَشَ، فَدَعَا الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاعْطَاهُ لِسَانَهُ فَمَصَّهُ حَتَّى ارْتَوَى، ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاعْطَاهُ لِسَانَهُ فَمَصَّهُ حَتَّى ارْتَوَى». و حدیث شریفی که در «مناقب» است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُصُّ لِعَابَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ كَمَا يَمُصُّ الرَّجُلُ التَّمْرَةَ» (۳)، از روی رأفت و عطوفت است و التذاذ از طریق محبت. و هم چنین است فرموده امیر مؤمنان علیه السلام: «هَذَا لِعَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَذَا مَا زَقَّنِي (۴) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَقًّا» (۵). و ایضاً مروی است در حق جناب سید الشهداء علیه السلام: فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمُصُّ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّهَا حُسَيْنٌ! إِنَّهَا حُسَيْنٌ!» (۶).

-
- ۱- بحار الانوار ۴۳/۴۵. العوالم: ۲۸۶.
 - ۲- بحار الانوار ۴۳/۲۸۳، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۵۶.
 - ۳- مناقب آل ابی طالب ۳/۱۵۶، بحار الانوار ۴۳/۲۸۴ ح ۵۰.
 - ۴- در چاپ سنگی «ذقنی» و سپس «ذقا» به ذال آمده که صحیح نیست، و زَقَّ به زاء غذا دادن با دهان را گویند و بیشتر در مورد پرندگان استفاده می شود، چنانچه در لسان العرب ۵/۱۴ ماده (زقق) و غیره بدان تصریح شده است.
 - ۵- امالی شیخ صدوق: ۴۲۲، التوحید: ۳۰۵، روضه الواعظین: ۱۱۸، المسائل العکبریة، شیخ مفید: ۱۲۳.
 - ۶- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۰۹، مدینه المعاجز ۳/۴۹۴ ح ۵۹.

و ایضاً در حدیث دیگر است: « فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيَلْقِيهِمْ إِنْهَامَهُ فَيَمُضُّهَا وَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي إِبْهَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِزْقًا يَغْدُوهُ، وَيُقَالُ: بَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْخُلُ لِسَانَهُ فِيهِ فَيَعْرِهُ كَمَا يَعْرِ الطَّيْرُ فَرْخَهُ فَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي ذَلِكَ رِزْقًا فَعَلَ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً فَتَبَّتْ لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » (۱). خلاصه از تمام این اخبار در دادن زبان، همان سیراب کردن را می فهماند. پس در روز عاشورا آن ینبوع علم الهی خواست از شدت تشنگی از زبان دو ثمره فؤاد و قلب خود سیراب شده قوت یابد، چون زبان علی اکبر را مکید او را مانند خویش تشنه دید، اما زبان و دهان علی اصغر عبدالله رضیع ممکن نشد و تیر کین حرمه مانع گردید. اما در جواب اظهار تشنگی علی اکبر فرمود: « فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمَسِّي (۲) حَتَّى يُسْقِيَنَّكَ حَيْدُكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا » (۳) پس علی اکبر بعد از قتال با اعداء و افتادن بر خاک خواست تصدیق قول پدر بزرگوار را کرده باشد و خاطر مبارکش را تسلیت دهد، ندا کرد: یا اَبْتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَهُوَ يَقُولُ: « الْعَجَلُ الْعَجَلُ فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرِبَهَا السَّاعَةَ . . » إلى آخر الخبر. و شاید از عبارت «أوفی» که افعال تفضیل است توان فهمید که انگشتر اسکان عطش کرد، اما وافی تر جامی است که از دست جدش سیراب شد، و به همان نحوی که فرمود عرض نمود.

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۰۹، مدینه المعاجز ۳/۴۹۳ ح ۵۸، بحار ۴۳/۲۵۴ ح ۳۲.

۲- در چاپ سنگی: تمشی.

۳- اللهوف فی قتلی الطفوف: ۶۷، بحار الانوار ۴۳/۴۵.

در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را

در بیان مکیدن علی اکبر و قاسم بن حسن انگشتر را در کتاب «مدینه المعاجز» (۱) مروی است: وقتی که قاسم بن حسن علیه السلام از قتال و جدال اعدای مراجعت نمود عرض کرد: یا عمّاه! اَلْعَطَشُ! اَدْرِكْنِي بِشَرَبِهِ مِنَ الْمَاءِ. پس آن جناب انگشتر به وی مرحمت کرد و فرمود: در دهان بگذار. چون در دهان گذارد قاسم فرمود: چشمه آبی یافتم و سیراب شدم. و این حدیث را در کتب مقاتل ندیدم، و گویا امام علیه السلام بیان واقع از حال سیرابی قاسم بن حسن علیه السلام کرده باشد. و مرحوم بحر العلوم طاب ثراه در رثاء خود فرمود: لَهْفِي عَلَى مَا جِدَّ أَرْبَتْ أَنَا مِلْهُ عَلَى السَّحَابِ غَدَاً سُبْقِيَاءَ خَاتَمَهُدْرٍ صَوْرَتِ صَحْتِ اِيْنِ حَدِيْثٍ، اِيْنِ بَيْتِ شَامِلِ حَالِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ قَاسِمِ بْنِ حَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شُوْدَ. اما در مکیدن خاتم و دادن آن به این دو جوان ناکام، وجهی وجیه نیافته ام جز آنکه جمعی گویند: در برخی از فلزات و معدنیات اثر و برودت خاصه ای است بالطبع که امتصاص آن موجب تسکین عطش است یا جالب رطوبات حلقیه است و مُطْفِئِ حَرَارَتِ كَبِدِيَّةٍ وَ قَلْبِيَّةٍ، پس چنانکه سنگ بر شکم بستن رافع و دافع حرارت جوع و گرسنگی است همین طور است مکیدن خاتم و فلز خاص، و ندانستم نگین آن دو خاتم از چه بوده است، لیکن علی اکبر اقوی صبراً و اَشْجَعِ قَلْباً بود سیرابی او از قاسم بن حسن، لهذا او را حواله به جدش فرمود. و این اخبار خود مشعر بر شهادت و موت علی اکبر است، یعنی: ای فرزند! امروز کشته می شوی و از دست جدت سیراب خواهی شدن، و علی اکبر را به این دو خبر صدق قوتی دیگر پیدا شد و مرگ را مقدمه وصول و حضور جدش رسول صلی الله علیه و آله قرار داد و باکی از مرگ نداشت، چنانکه در وقت آمدن به عراق شبی به پدرش عرض کرد: مگر ما بر حق

نیستیم؟ فرمودند: «چرا ای نور دیده!» . عرض کرد: «فَإِذَا لَا تُبَالِي مِنَ الْمَوْتِ» . پس آن جناب در حق آن جوانِ عزیز دعاء خیر فرمود (۱) . و همچنین قاسم بن حسن علیه السلام در شب عاشورا عرض نمود: «الْمَوْتُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ عِنْدِي» (۲) . پس در روز عاشورا زمان اظهار تشنگی او انگشتر به وی مرحمت کرد که قبل از ورود و وصول خدمت جدّ امجدش از همان انگشتر آبی احلی از عسل به وی خورانید . و اگر قاسم بن حسن علیه السلام به مقام عرفان علی بن الحسین علیه السلام بود او را نیز حواله به جدّ بزرگوارش می فرمود . یا آنکه گوئیم: انگشتر علی اکبر از پدر مهر انورش بود ، باید مانند آن بزرگوار تشنه بماند تا شهید شود ، و از این جهت زبان او را خواست که تشنگی خود را بر فرزند ارجمند معلوم سازد که دهان من مانند زبان تو خشک است . ولیکن از حدیث سابق دانستی که جناب سید مظلوم علیه السلام زبان قاسم را به دهان نگرفت و انگشتر به وی داد ، و انگشتر شاید از پدر بزرگوارش امام حسن علیه السلام بود ، و سیرابی وی اشاره به سیرابی حضرت امام حسن علیه السلام است از آب ، چنانکه تشنگی علی اکبر اشاره به تشنگی پدر است . پس سید الشهداء علیه السلام را مع اولاده تشنه کشته و به خون آغشته خواستند ، اما حضرت امام حسن علیه السلام را مع اولاده فلا .

۱- اللهوف : ۷۰ المسلك الاول ، بحار الانوار ۴۴/۳۶۷ باب ۳۷ .

۲- مدینه المعجز ۴/۲۱۵ و ۲۲۸ . حضرت می پرسد : «یا بنی ! کیف الموت عندک ؟» جواب می دهد : یا عم ! أحلی من العسل .

در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه

و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن

در شیر دوشیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ناقه و به حضرت امام حسین علیه السلام دادن گویا خلاصه از مقصود داعی از ذکر این حدیث که مروی از «بحار الأنوار» (۱) است معلوم شود که ام سلمه گفت: شبی حضرت امام حسن علیه السلام از جد بزرگوارش آب خواست، پس آن جناب از لحاف خود برخاست و از منیحه که ناقه شیرده یا گوسفند شیرده است در قدحی شیر دوشید و داد بدست حضرت امام حسن علیه السلام، پس حضرت امام حسین علیه السلامخواست آن قدح را بگیرد، منع فرمود. فاطمه زهرا علیها و علی ابیها و بعلها و ابنائها السّلام عرض کرد: گویا امام حسن را بیشتر از امام حسین می خواهی؟ فرمود: چون امام حسن اول برخاست و استقساء نمود لهذا او را سیراب کردم، بعد فرمود: «إِنِّي وَإِيَّاكَ وَهَذَيْنِ وَهَذَا الْمُنْحَى دَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ» یعنی: من و تو و این دو طفل و این منجدل یعنی به خاک افتاده که حضرت امیر علیه السلامست در روز قیامت به یک مکان هستیم. مراد ظاهراً حوض کوثر است؛ و معنی باطنی ندادن شیر به امام حسین علیه السلام همان تشنگی خواستن اوست و اظهار نمودن سرّ آن برای سوزش قلب صدیقه طاهره علیها السلام بوده است. پس عرض می کنم: جناب سید الشهداء علیه السلامبر این تشنگی سالها معتاد و مهیا بود تا روز عاشورا حرارت آن مشتعل شد و سوزاندن قلوب ظامئه (۲) دوستان و شیعیانش را الی یوم القیامه. بیت آب کم جو تشنگی آور بدستتا بجوشد آبت از بالا و پست

۱- بحار الانوار ۴۳/۲۸۳ باب ۱۲ به نقل از ابو صالح مؤذن در اربعین، و ابن بطه در ابانه، و احمد بن حنبل در مسند العشره و فضائل الصحابه. نیز رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۸۵.

۲- در چاپ سنگی: ضامئه.

در سقایت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار

در سقایت علی بن الحسین علیه السلام زمان احتضار و خوب است در آخر این بیان اشعاری شود از کیفیت سقایت به علی بن الحسین علیه السلام بنحو اجمال: بدان در حین احتضار استجاب دارد به هر محتضری جرعه آبی دهند و زندگان راضی نشوند متوفی ایشان تشنه بمیرد، و علی بن الحسین علیه السلام این کأس اوفی را که آشامید قبل از ذهاق (۱) روح [و] وصول آن به تراقی بود، از آنکه خود پدر بزرگوار را ندا کرد و از ماجرا اخبار نمود چنانکه از عبارت «بحار الانوار» (۲) ظاهر است: فَإِذَا بَلَغَتِ الرَّوْحُ التَّرَاقِي قَالَ: يَا أَبَتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى. یعنی: این سقایه در حال حیات بوده است نه بعد از ذهاق (۳) روح، پس چرا آن جناب با تمکن، سقایه نفرمود آن جوان عطشان را؟ همانا سقایه پدر مر پسر را در حین احتضار امری است صعب، از این جهت حواله به جدش فرمود، و جدّ والاتبارش نیز سقایه کامل نمود. و شاید به مفاد «وَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ، وَقَالَ: أَمْسِكْهُ فِي فَيْكِكَ» در زمان احتضار از همان خاتم که کأس اوفی بود به ید کریمه جدّ بزرگوارش سیراب شده باشد، یعنی: قاسم بن حسن علیه السلام بعد از اخذ خاتم بدون فاصله سیراب گردید، اما علی بن الحسین علیه السلام زمان لقاء آثار موت، کامیاب و به خدمت جدّش شرفیاب شد. پس آبی که تشنگی ندارد و نمی آورد آب کوثر و سلسبیل از رحیق مختوم (۴) است که

۱- کذا، ظ: زهاق.

۲- بحار الانوار ۴۴/۴۵ باب ۳۷.

۳- کذا، ظاهراً: زهاق.

۴- در اصل محتوم.

شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

« خِتَامُهُ مِسْكٌ » (۱) در حق اوست و گویا اخذ خاتم علامت است برای فک رحیق مختوم . و در معنی آن دیده ام : ای ممنوعٌ مِنْ أَنْ تَمَسَّهُ يَدُ أَحَدٍ حَتَّى يُفَكَّ خَتْمُهُ لِلْأَبْرَارِ (۲) . پس از برای علی بن الحسین علیه السلام که سید ابرار بنی فاطمه بود رحیق مختومی ذخیره شده که گشودن خاتم آن به دادن این خاتم از جانب سنّی الجوانب آن امام غریب شهید علیه السلام گردید ، و سیراب شدن از آن آب به حوالت آن بزرگوار بدست سید مختار در دار دنیا فضیلتی است عظیم و نعمتی است کریم . پس بهتر ختم سخن است ، و استدعاء دعاء از اهل و لاء و بکاء در هر انجمن .

شرح حال عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بدان یکی از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عمرو است ، و به روایت شیخ مفید مادرش همان مادر قاسم و عبدالله است ، و سابقاً بنا بر قولی مادر ابوبکر بن حسن علیه السلام که احمد نام داشت و شهید شد نیز بوده است . و علامه مجلسی طاب ثراه در جلد عاشر از «بحار الانوار» (۳) فرمود : واما عمرو و القاسم و عبد الله بن الحسن بن علی علیه السلام فَإِنَّهُمْ اسْتَشْهَدُوا بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالطَّفِّ وَأَرْضَاهُمْ وَأَحْسَنَ عَنِ الدِّينِ وَالْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ جَزَاهُمْ . پس از این بیان ظاهر است که به جای احمد ، عمرو شهید گردید . و این خبر منافی است با آنچه مرحوم سید در «لهوف» (۴) فرمود : « وَكَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَرِيضٌ بِالذَّرْبِ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ قَدْ

۱- مطففین : ۲۶ .

۲- بدین معنا مرحوم طریحی در مجمع البحرین ۱/۶۲۲ ماده (ختم) تصریح کرده است .

۳- بحار الانوار ۴۴/۱۶۷ ، نیز ارشاد شیخ مفید ۲/۲۶ .

۴- لهوف : ۱۴۳ ، بحار الانوار ۴۵/۱۰۸ باب ۳۹ .

در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند

واسی عمّه و امامه فی الصبر علی الرّماح ، و انما ارتث (۱) و قد اثنّ بِالْجِراحِ وَ كانَ مَعَهُمْ زَیدَ وَ عمرو وَ وُلدَ الحَسَنَ علیهِ السّلامِ لِسَبَطٍ . ملخص معنی آن است : در ورود سبایای آل عصمت بر اهل کوفه از رجال کسانی که با ایشان بوده است حضرت علی بن الحسین علیه السلام و حسن بن حسن علیه السلام مثنی و زید بن حسن و عمرو بن حسن علیه السلام . و این قول در کمال قوت است و آنچه از اولاد امام حسن علیه السلام تعداد نمودیم از شهداء طفّ تأیید می نماید یعنی : عمرو از شهدا نبوده است بلکه با اسراء و سبایا بود .

در شرح شعری که یزید بن معاویه خواند و همین طور تأیید می کند آنچه را که مرحوم سید فرمود (۲) : روزی یزید عنید علی بن الحسین علیه السلام را خواست با عمرو بن حسن علیه السلام ، و عمرو صغیر بود که گفته می شد یازده ساله است ، پس یزید به عمرو گفت : آیا با پسر خلد کشتی می گیری ؟ عمرو فرمود : نه ، ولیکن کاردی به من بده و کاردی به خالد تا مقاتله کنیم . یزید این شعر خواند : شِنْشِنَةُ أُعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ (۳) ملخص معنی بیت آن است : این طبیعت و خوئی است که از اخزم است ؛ از مار ، مار متولد می شود . و « اخزم » بنا بر گفتار صاحب « قاموس » (۴) مار نر است ، و شارح و مترجم « قاموس » (۵) گفته است در لغت « خَزَم » : ابو اخزم طائی جدّ حاتم طائی یا جدّ جدّ او است ، اخزم پسر او

۱- در چاپ سنگی : ارثت .

۲- لهوف : ۱۹۴ .

۳- در باره شرح این بیت همچنین رجوع کنید به : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲/۱۲۵ .

۴- القاموس المحيط ۴/۱۰۵ ماده (خزم) .

۵- مراد زبیدی است در تاج العروس ۸/۲۷۵ همان ماده .

مرد و ماند پسرهای او ، پس روزی جستند بر جدّ خویش و او را خونین کردند ، پس گفت : **إِنَّ بَيْتِي رَمَلُونِي بِاللَّدِمَنِ يَلِقُ آسَادَ الرِّجَالِ يَكْلِمُ وَمَنْ يَكُنْ دِرَّةً بِهِ يُقَوِّمُ شَيْئَهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمِ** یعنی : فرزندان من آلوده کردند مرا به خون ، و کسی که می بیند شیر مردان را زخم خورده می شود ، و کسی که بوده است به او کژی به او راست کرده می شود ، این خوئی است که شناخته ام من این خوی را از اخزم که نافرمان بوده است بر پدر . یعنی : اینها هم خوی اخزم را دارند . در این دو بیت جدّ اخزم خواست اخزم و برادرانش را مدح نماید ، و یزید هم مدح کرد عمرو بن حسن علیه السلام را در شجاعت و بسالت و نسبت به حضرت شاه ولایت علیه السلام . **بعبارة اخرى** که در افواه معروف است : شیر را بچه همی ماند بدو (۱) از شیر ، شیر متولد می شود و از مار نر نیز مار آید ، و ذمّ و مدح او در این بیت ظاهر است ، و اظهار جُبْن و عجزش نیز اظهر . پس اخزم اگر به معنی مار نر باشد مصرع ثانی شاهد است و اگر ملاحظه مصدر و شأن و روش باشد مصرع اول از ابو اخزم است و شاید مصرع ثانی را خود یزید گفته باشد ، زیاده از این نظر ندارم . پس از این قول سیّد معلوم است عمرو بن حسن علیه السلام در کربلاء شهید نشد و با اسیران و دختران رسول صلی الله علیه و آله بوده است . و صاحب کتاب «مناقب» (۲) فرمود : **عبدالله و قاسم و ابوبکر فرزندان امام حسن علیه السلامدر**

۱- امثال و حکم دهخدا ۲/۱۰۴۴ .

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۵۹ . عبارت وی چنین است : **وأربعة من بنی الحسن : أبوبکر و عبدالله و القاسم ، وقیل بشر ، وقیل عمر ، وکان صغیراً .**

در شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

کربلا شهید شدند و قیل : عمرو (۱) ، و كَانَ صَغِيرًا . و گویا قول قیل صحیح نباشد . وَالْحَقُّ مَا اخْتَارَهُ السَّيِّدُ طَابَ ثَرَاهُ . و مرحوم شیخ مفید تصریحاً نفرمود عمرو از شهداء طف است ، بلی فرمود : این سه تن از یک مادرند . و داعی نیز به قول قائل مجهول اصراری ندارد . و در فقره زیارت ناحیه نیز اسمی از وی مذکور نیست ، چنانکه بین قاسم و عبدالله بن حسن علیه السلام بعضی شبهه کردند ، محتمل است بین احمد و عمرو شبهه شده باشد . و آنچه علامه مجلسی طاب ثراه در کتاب «بحار» نقل فرمود مرسل است نه مُسْنَد ، معلوم است خبر مرسل با خبر مُسْنَد مقاومت ندارد ، و دیگر خبری از عمرو بن حسن علیه السلام ندارم .

شرح حال عبدالرحمن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) این بزرگوار نیز مادرش امّ ولد است ، و عبارت «بحار» (۲) را در حقّ او می نویسد : و عبدالرحمن بن حسن علیه السلام خرج مَعَ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَجِّ فَتَوَفَّى بِالْأَبْوَاءِ وَهُوَ مُحْرِمٌ . و این مضمون از کتاب مستطاب « اصول کافی » است از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن جناب فرمودند : عبدالرحمن بن حسن علیه السلام با عمّ خود حضرت امام حسین [علیه السلام] در ابواء که منزلی است بین مکه و مدینه به حج می رفت ، در حین احرام وفات یافت . عبدالله و عبيدالله دو فرزند عباس بن عبدالمطلب نیز حاضر بودند ، او را کفن کرده صورت و سرش را پوشانیدند ، و ظاهراً در زمان وفات او پدر بزرگوارش نیز حاضر بود ، بلکه در روایتی قبل از ذکر نام حضرت امام حسین علیه السلام آن بزرگوار نیز مذکور است .

۱- در مناقب : عمر .

۲- بحار الانوار ۴۴/۱۶۷ باب ۲۳ ، الارشاد ۲/۲۵ ، کشف الغمه ۱/۵۸۰ فصل ۱۰ .

در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

و بعضی گمان کرده اند: مراد از عبدالله و عبیدالله فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلامند نه فرزندان عباس بن عبدالمطلب، چون بعید دانستم لهذا تصریح به نسبت نمودم. و از کتاب «عمده المطالب» (۱) معلوم است مادر عبدالله و عبیدالله عیال و زوجه حضرت عباس بن علی علیه السلام دختر عباس بن عبدالمطلب است. و برخی از عامه (۲) از اهل سنت و جماعت عبدالرحمن و حسین اثرم و أمّ سلیمه را از کنیزی که مدعوه و موسومه به ظمیا بود دانستند، و اسم عبدالرحمن در عداد اولاد ائمه علیهم السلام بواسطه و با واسطه مانند اسم شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام کم تسمیه و تعیین شده است. و عجب است با آنکه این گونه اسماء که مشعر بر عبودیت است و ممدوح حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام در این زمان به ملاحظات خیالیه متروک و مهجور است.

در شرح حال حسین اثرم ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) و این بزرگوار بنا بر بعضی از اخبار با عبدالرحمن مذکور از مادر یکی است، و او را پسری بود محمّد نام، و ابن ابی الحدید شارح (۳) «نهج البلاغه» در باب اظهار خطابه و فصاحت و سؤدد و علم و آداب و انساب بنی هاشم به مناسبتی نقل کرده است: جعفر بن حسین بن حسن بن علی علیه السلام منازعه کرد با زید بن علی و مردمان در محاوره و مکابره ایشان جمع می شدند و گوش می دادند. و از این بیان معلوم است حسین اثرم غیر از محمّد پسری جعفر نام (۴) داشت.

۱- کذا، مشهور، عمده الطالب.

۲- حاشیه بحار ۴۴/۱۶۹ به نقل از طبقات ابن سعد.

۳- در چاپ سنگی: شارع.

۴- در چاپ سنگی: نامی.

در شرح حال طلحه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

و در کتاب «وسيله المال فی مناقب الآل» دیده ام: و كان لِحُسَيْن (۱) الأثرم و عمراً عقباً ايضاً وانقرضَ عقبُهُما ، یعنی: این دو بزرگوار اولاد داشتند اما منقرض گردیدند، و دیگر عقبی ندارند. و «اثرم» نامیدند حسین را برای آنکه دندان جلو از دهان مبارکش شکسته بود و هر که چنین باشد به این لقب خوانده می شود (۲). و گویا «مِثرم» (۳) مبشر ولادت حضرت شاه ولایت علیه السلام بدین مناسبت موسوم گردید.

در شرح حال طلحه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ابوالحسن مدائنی گفته است: كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ التَّرْوِيجِ ، تَزْوُجَ امِّ اسْحَاقَ بِنْتِ طَلْحَةَ بِنِ عُبَيْدِ اللَّهِ فَوَلَدَتْ ابْنًا سَمَّاهُ طَلْحَةَ (۴). از این بیان معلوم است مادر طلحه بن حسن، ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله است، و فرزندش منحصر به همان طلحه بود. و محمد بن شهر آشوب در کتاب «مناقب» (۵) فرمود: ابوبکر و طلحه از یک مادرند و وی ام اسحاق است. و شیخ علیه الرحمه فرمود: حسین اثرم با طلحه و دختری فاطمه نام از یک مادرند. و مرحوم مجلسی فرمود: وطلحه بن الحسن علیه السلام كان جَوَاداً (۶).

-
- ۱- در چاپ سنگی: الحسين .
 - ۲- جوهری در صحاح اللغه، ماده (ثرم) می گوید: التَّرْمُ بالتحريك: سقوط الثنيه، تقول منه: ترم الرجل بالكسر، فهو أثرم . نیز رجوع کنید به: العين، خلیل ۸/۲۲۴.
 - ۳- ابن منظور در لسان العرب ۱۲/۷۶ ماده (ثرم) پس از توضیح معنای ثلاثی مجرد، از ابو زید نقل می کند که: أثمرت الرجل إثراً حتى ترم، إذا كسرت بعض ثنيتيه .
 - ۴- بحار الانوار ۴۴/۱۷۳ باب ۲۳ به نقل از ابو الحسن مدائنی .
 - ۵- مناقب ۴/۲۸، بحار الانوار ۴۴/۱۶۸ باب ۲۳ .
 - ۶- بحار الانوار ۴۴/۱۶۷ باب ۲۳، الارشاد ۲/۲۵، كشف الغمه ۱/۵۸۰ .

در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

در شرح حال جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) نام وی در کتاب «ارشاد» و امثال آن دیده نشده است اما در کتاب «حیب السیر» جعفر بن حسن علیه السلام را در تعداد اولاد آن جناب می نویسد. و در بعضی از کتب معتمده به جای نام جعفر، عقیل و حمزه مذکور است، و شاید صحیح باشد، لیکن در یکی از کتابهای نسابین نظر دارم که جعفر را با حمزه و فاطمه از ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب که در حباله حضرت امام حسن علیه السلام بود دانسته است. علی ای حال، بنا به روایت شیخ مفید علیه الرحمه و جمعی از نسابین و علماء این فن، قدر متیقن از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام پانزده تن است: سه نفر در وقعه طف شهید شدند، و از این پنج تن که به نحو ایجاز و اجمال اشاره نمودم خوانندگان دیگر اعقابی از ایشان ندانند جز حسن مثنی و زید بن حسن علیه السلام چنانکه فرموده اند: «والمُعَقَّبُونَ مِنْ اولادِهِ اِثْنَانُ: زَيْدُ بنِ الحَسَنِ والحَسَنُ بنِ الحَسَنِ عليهما السلام» (۱).

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۲۸، بحار الانوار ۴۴/۱۶۸ باب ۲۳.

ص: ۲۳۴

..

روح و ريحان دوم

اشاره

روح و ريحان : الثانيه (۱)

۱- عنوان اين روح و ريحان در چاپ سنگي درج نشده ، با توجه به فهرست مطالب ، در اين مكان درج گرديد .

در شرح حال حسن مثنی

در شرح حال حسن مثنی ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) شرح حال خیریت مآل آن سید شریف مؤتمن در کتب انساب و تواریخ مدوّن است، و از آن بزرگوار نسل و عقب بسیار به روزگار ماند، و وی را حسن مثنی خواندند برای آنکه حسن دوم است، و کنیه اش ابو محمّد است، و مادرش خوله فزاریّه. و ابن ابی الحدید در شرحی که بر «نهج البلاغه» نوشته است او را سید جلیل و نبیل دانسته. و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب «ارشاد» (۱) و زبیر بن بکّار در کتاب «انساب قریش» گفته اند: حسن مثنی متولّی صدقات امیر مؤمنان علیه السلام بوده است. بعد از چندی با عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام در عمل تولیت منازعه کردند و حکومت آن راجع شد به حجاج بن یوسف ثقفی در وقتی که در مدینه حاکم بود. پس حجاج خواست عمر بن علی علیه السلام را شریک نماید با حسن مثنی، قبول نفرمود و از محضر او عزلت گزید، و حجاج از او غافل گردید تا آنکه حسن مثنی از مدینه به شام آمد برای آنکه شکایت کند در نزد خلیفه معاصر جائر عبدالملک بن مروان، پس به درب خانه عبدالملک یحیی بن امّ الحکم را ملاقات کرد که از بستگان عبدالملک بود، از وی تمّنا نمود در نزد خلیفه توسّطی کند، یحیی قبول نمود، چون حسن مثنی وارد شد و او را شناخت بسیار اکرام کرد و مرحبا گفت و به کنیه اش خواند و گفت: ای ابا محمد! زود پیر شدی!

۱- ارشاد شیخ مفید ۲/۲۳. سپس خبر وی با حجاج را به نقل از زبیر بن بکّار نقل کرده است، نیز رجوع کنید به: تاریخ ابن عساکر ۴/۱۶۴.

در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع)

یحیی بن امّ الحکم که وعده شفاعت داده بود گفت: آرزوهای اهل عراق که اشاره به دعوی خلافت بود حسن را پیر کرده است. حسن مثنی فرمود: ای یحیی! بد وساطت کردی لیکن ما اهل یتیمی هستیم زود پیر می شویم. پس عبدالملک بعد از پذیرایی وصله زیاد کتابتی به حجاج نوشت که حقّ وی را بدهد. چون مرخص شد و بیرون آمد یحیی خطاب فرمود که: بد کردی و رعایت نمودی حقّ مرا. یحیی گفت: واللّه! از هیبت تو بوده است که حاجت را برآورد، اگر نه حاجب تو را در نزد عبدالملک راه نمی داد.

در شرح حال عمر بن علی بن ابی طالب (ع) و مرحوم مجلسی فرمود: همین عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام با عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام در ارث برادرش نزاع کرد و خواست او را از ارث بردن پدر منع نماید، بلکه مواریث برادرانی که از شهداء کربلاء به عباس بن علی علیه السلام و از وی به عبیدالله فرزندش رسید طلب می کرد، و عاقبت به چیز اندکی صلح کردند. و همین عمر بن علی علیه السلام با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به روایت صاحب «عوامل العلوم» (۱) معارضه نمود در تولیت صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آلهو حضرت امیر المؤمنین علیه السلامو تظلم کرد در نزد عبدالملک بن مروان و شکایت از آن جناب نمود، عبدالملک در جواب گفت: من می گویم آنچه را که ابن ابی الحقیق (۲) گفت: «إِنَّا إِذَا مَالَتْ دَوَاعِي الْهَوَا وَأَنْصَتَ السَّمْعُ لِلْقَائِلِ وَاضْطَرَعَ الْقَوْمُ بِالْبَاهِمَنْقُضِي بِحُكْمِ عَادِلٍ فَاصِلٍ لَا نَجْعَلِ الْبَاطِلَ حَقًّا وَلَا نُلْطِ (۴) دُونَ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ تَخَافُ أَنْ تُشْفَهَ أَحْلَامَنَا فَيَحْمَلَ (۵) الدَّهْرَ مَعَ الْخَامِلِ خِلَاصَهُ» معنی آن است: ما (۶) در وقتی که اغراض و دعوی هوا مرفوع شود و شنونده را ساکت نماید برای آنچه گوینده می گوید، و مردم به عقلهای خودشان بیفتند حکم می نمائیم به طریق عدل و فصل، پس حق و باطل مخلوط نمی شود، و تو نمی توانی مخلوط کنی، و می ترسی از تسفیه تو عقول ما را روزگار با آنکه پست است و نباهتی ندارد مخفی شود. و این مضامین تعریض بر عمر بن علی علیه السلام است که حقّ تولیت از آن علی بن الحسین علیهما السلام است که ذوالحقّ است و دعوی تو بر باطل، اگر چه گفته اند: «إِنَّ الدُّنْيَا تَرْفَعُ الْخَمِيلَ وَتَضَعُ الشَّرِيفَ» (۷). خلاصه، عمر بن علی با رقیه که زوجه مسلم بن عقیل است توأم اند و مادرشان ام حبیب بنت ربیع است و همیشه در نزاع و جدال بوده است در باب تولیت صدقات و به مراد خود هم نمی رسید. و وی را عمر اطرف می خواندند برای امتیاز وی با عمر اشرف ابن علی بن الحسین علیهما السلام از آنکه یک طرف نسب او هاشمی است و کنیه اش ابوالحسین است، و ابونصر گفت: مادرش موسومه به صهباء و مکنه به امّ حبیب دختر عباد بن ربیع است، و حضرت امیر علیه السلام او را از سبایای یمامه خریداری فرمود، و از عُمَرِ عُمَرِ بن علی علیه السلامهشتاد و پنج سال گذشت و در یثع وفات کرد.

۱- رجوع کنید به: ارشاد شیخ مفید: ۲۵۹، مستدرک الوسائل ۱۴/۶۱ ح ۱۶۱۰۹.

۲- وی ربیع بن ابی الحقیق یهودی است. نگاه کنید به: شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۱۹۱، اعلام الوری ۱/۴۱۷.

- ۳- در چاپ سنگی : تجعل .
- ۴- در لسان العرب ۷/۳۸۹ می گوید : لط فلان الحق بالباطل : أى ستر الحق وأظهر الباطل .
- ۵- در مستدرک : فنخمل .
- ۶- در چاپ سنگی : من .
- ۷- مضمون حدیث صحیفه امام سجاد علیه السلام است : « لا تركزوا إلى ما فى هذه الدنيا . . إنها ترفع الخميل وتضع الشريف » . رجوع کنید به : کافی ۸/۱۴ ، امالی شیخ مفید : ۱۹۹ مجلس ۲۳ .

و زمانی که جناب امام حسین علیه السلام از مدینه حرکت می فرمود وی را دعوت کرد، اجابت ننمود. چون خبر شهادت آن بزرگوار رسید به درب خانه اش نشست و گفت: *أَنَا الْعُلَامُ الْحَازِمِ* اگر من هم به کربلاء می رفتم کشته می شدم (۱). و قوی است که در کربلاء حاضر شد و در شب عاشورا فرار کرد. و ابوالحسن عمری که یکی از اکابر نسابین است از اولاد اوست ظاهراً.

۱- شرح الاخبار ۳/۱۸۵، عمده الطالب: ۳۶۲.

محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج

محبوس شدن حسن مثنی و فضیلت دعای کرب و فرج خلاصه ، حسن مثنی را جلالت قدر بسیار است و ابتلائات وی نیز بیشمار ، از آن جمله مدّتی در مدینه محبوس بود ، چنانکه مرحوم سیّد علی بن طاوس طاب ثراه در کتاب «مهج الدعوات» (۱) نقل کرده است : ولید بن عبدالملک به صالح بن عبدالله بئری که حاکم و عامل ولی در مدینه بود نوشت : حسن مثنی را از محبس برآورد ، و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پانصد تازیانه بزند . پس صالح بن عبدالله بر حسب حکم ولید عتید در مجمع ناس در حضور قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله خواست متصدی این خطب عظیم شود ، بر منبر رسول صلی الله علیه و آله نامه ولید را در شکنجه حسن مثنی خواند و حاضرین شنیدند ، آنگاه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از مسجد و جوار جدّش به نزدیک حسن مثنی آمد و فرمود : «ای پسر عم ! دعاء کرب و فرج را بخوان» . حسن مثنی عرض کرد : آن کدام است ؟ فرمود : «لا إله إلا الله العلیّ العظیم سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» . پس حسن مثنی خواند و آن جناب مراجعت فرمود . اما صالح بن عبدالله بعد از اینکه از منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله به زیر آمد تأملی کرد و گفت : سچیّه حسن مثنی را مظلوم می بینم . پس در جواب ولید نوشت که : حسن مثنی را از حبس رها نماید و ظلمی بر وی

مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام

روا ندارد . و از این حدیث شرافت دعاء کرب معلوم است ، و در حین احتضار از برای متوفی نیز استحباب دارد ، و حضرات ائمه در قنوت صلوات یومیه و نوافل می خواندند و علماء اعلام از سابقین و لاحقین امر فرمودند ما را تا از قرائت و تلاوت دعاء مذکور غافل نشویم .

[مصاهرت حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام] او یکی از بزرگواری حسن مثنی آن است که مفتخر گردید به مصاهرت جناب سید الشهداء علیه السلام عم اکرم افخم خود ، و جناب سید مظلومان او را مختار فرمود در قبول کردن و خواستن فاطمه یا سکینه ، پس فاطمه که شبیه ترین زنان بود به فاطمه زهرا علیهاالسلامو در حسن و جمال مشهوره و شباهت به حورالعین داشت به وی مرحمت فرمودند ، و در کربلا حاضر شدند ، و جنگ کردند و جراحات کثیره بر بدن شریف ایشان رسید و شهید نشد . اسماء بن خارجه که کنیه اش ابی حسان است و برادر مادرش بود از عمر بن سعد خواهش کرد و او را از اسیران جدا کرده و جراحات او را مداوا کرد و در کوفه به روایت سابق با اهل بیت بوده است ، و سی و پنج سال از سن وی گذشت ، و در مدینه وفات کرد . و وصیت در حین وفات به برادر مادری خود نمود با آنکه برادرش زید حضور داشت . پس فاطمه بنت الحسین علیه السلام خیمه ای بر بالای قبر او زد و یک سال تمام گریه کرد تا آنکه شبی هاتفی فریاد کرد : هَلْ وَجِدُوا مَا فَتَدُوا؟ یعنی : آنچه را که گم کردند آیا یافتند؟ دیگری در جواب گفت : بَلْ يَتَسَوَّأْنَ فَاَنْقَلَبُوا ، یعنی : مأیوس شدند و برگشتند (۱) . و در کتب سنن است : فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از رحلت حسن مثنی زوجه عبدالرحمن بن عمرو بن عثمان بن عفان شد و از وی محمد دیباج متولد گردید . و در «بحار» (۲) مروی است : فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از نداء هاتف شعر

۱- بحار الانوار ۴۴/۱۶۷ باب ۲۳ ح ۴ ، الارشاد شیخ مفید ۲/۲۵ .

۲- بحار ۴۴/۱۶۸ باب ۲۳ ح ۴ .

در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی

لبید را خواند: إِلَى الْحَوْلِ ثُمَّ [اسْمُ] السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَمَنْ يَبْكُ حَوْلًا كَامِلًا فَقَدِ اعْتَدَرُوْا مِنْ بِيَانِ دِيْغَرِ بَرْمِيْ آيِدْ كِهْ اَيْنِ نَدَاءِ بِيْتِ لَبِيْدِ بُوْدَ ، وَ خَطَابِ بِهْ حَسَنِ مَثْنِيْ وَ فَاطِمَهْ بِنْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ خَانَهْ حَسَنِ مَثْنِيْ سَهْ پَسِرْ وَ دُوْ دَخْتَرِ مَتُوْلِدِ شَدَنْدَ : عَبْدِاللّٰهَ مُحَضِّ ، وَ حَسَنِ مَثَلْثَ ، وَ اِبْرَاهِيْمَ عَمْرَ ، وَ زَيْنَبَ ، وَ اَمَّ كَلْثُوْمَ . وَ فَرْزَنْدَانِ دِيْغَرِ اَزْ اَزْوَاجِ دِيْغَرِ نِيْزِ بَدِيْنِ اِسَامِيْ دَاشْتْ : جَعْفَرَ ، دَاوِدَ ، فَاطِمَهَ ، اَمَّ الْقَاسِمَ ، وَ مَلِيْكَهَ . وَ اَغْلَبَ اَوْلَادِ حَسَنِ مَثْنِيْ فِيْ حَبْسِ مَنْصُوْرِ دُوَانِيْقِيْ وَفَاتِ كَرْدَنْدَ ، وَ بَرِ اَيْشَانِ مَصَائِبِ صَعْبَهْ وَ نَوَائِبِ شَدِيْدَهْ وَارِدْ اَمَدْ كِهْ شَرْحِ حَالِ هَرِ يَكِّ مُوجِبِ فَرْعِ قَلْبِ وَ حَرْقِ فُوَادِ اِسْتِ وَ لِسَانِ اَيْنِ بِنْدَهْ كَلِيْلِ اِسْتِ وَ زَبَانِ اَزْ بِيَانِ تَمَامِ اَنْ شَكْسْتَهْ وَ عَاجِزِ ، اَمَّا اَطْلَاعِ اَزْ حَالِ عَبْدِاللّٰهَ مُحَضِّ بِنِ حَسَنِ مَثْنِيْ فِيْ اَيْنِ اَوْرَاقِ خَالِيْ اَزْ فَائِدَهْ وَ ثَمَرِ نِيْسْتِ وَ اَطَالَهْ لِسَانِ رَا فِيْ بَسْطِ حَالِ عَبْدِاللّٰهَ بِنِ حَسَنِ ، مَتْنَجِ فَرْوَعِ كَثِيْرَهْ اَزْ اَيْنِ شَجْرَهْ طَيِّبَهْ مِيْ دَانَمَ .

در بیان حال عبدالله محض فرزند حسن مثنی عبدالله محض ابن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام . این سید شریف والاتبار مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و پدر بزرگوارش حسن مثنی است ، و کنیه اش ابو محمد ، و لقب شریفش محض است از آنکه خالص از دو سبط است : از جهت پدر به حضرت حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود ، و از طرف مادر به حضرت سید الشهداء علیه السلام ، و منزلش در مدینه بود تا دولت بنی امیه زوال یافت ، در زمان عبدالله سفاح از مدینه به انبار آمد و با جمعی از طالبین بر وی وارد شد . عبدالله سفاح بعد از شناسائی اکرام و احترام بسیار به وی نمود و جائزه کثیره داد که به احدی نداده بود ، و او را با خود نگاهداشت ، و شبها با عبدالله می نشست و صحبت می داشت . پس شبی عبدالله سفاح

در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند

حقّه ای که در او جواهر نفیسه بود حاضر کرد و گفت: این جواهر از بنی امیه به من رسیده است و با تو قسمت می کنم و چنین کرد. چون به خواب رفت عبدالله محض این دو بیت را خواند: **أَلَمْ تَرَ حَوْشَبًا أَمْسَى وَيَبْنِي قُصُورًا نَفَعَهَا لِبَنِي نُفَيْلَةَ يُؤْمَلُ أَنْ يُعَمَّرَ عُمَرُ نَوْحًا وَمُرَالَهُ يَأْتِي كُلَّ لَيْلَةٍ (۱)** یعنی: نمی بینی حوشب شام کرد و بناء نمود قصری که نفع آن به اولاد نفیله عاید می شود و یکی از ازواج امام حسن علیه السلام موسومه به نفیله بود یعنی: آن قصرها را برای ما گذاردند و آرزو داشتند عمر نوح کند، و امر و تقدیر الهی هر شب می آید. پس سفاح برخواست و خواندن این دو بیت را تعریض بر خود دانست و به فال بد گرفت و گفت: من به تو محبت می کنم و تو این دو شعر را بر خرابی و زوال ملک من می خوانی؟! و از عبدالله برنجید. هر قدر معذرت خواست مفید نشد. بعضی نقل کرده اند: عبدالله سفاح، عبدالله محض را در قصرهای خود می گردانید و دست او را گرفته بود از راه مهربانی، چون این دو بیت را خواند دست خود را کشید و در جواب، بیت عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: **أُرِيدُ حَبَاءَهُ (۲)** ویرید قتلیعذیرک من خلیک من مراد

در معنی شعر عمرو بن معدیکرب که عبدالله سفاح خواند یعنی: من به وی عطا می کنم و او زوال و فناء مرا می خواهد، پس بیاور کسی را که از تو در این جسارت معذرت بخواهد، گویا اشاره باشد به هیچ دوستی نتواند عذر خواهی کند. و بعضی نقل کرده اند در باب محمّد صاحب نفس زکّیه: این شعر را عبدالله سفاح برای

۱- درباره این دو بیت رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۹/۲۵۹، العدد القویه: ۳۵۶. مطلب فوق در مصدر اخیر مذکور است.

۲- در بعضی نقلها: حیاته، چنانچه مؤلف بدان تصریح می کند.

در جهت حبس عبدالله محض

عبدالله محض نوشت که هر حباء و عطاء او را طالبم و محمّد بر من خروج می نماید . عبدالله در جواب نوشت : وکیف یریدُ ذَاكَ وَانْتَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ النَّيَاطِ مِنَ الْفُؤَادِ وَبِرْخِي بِهِ جَايَ لَفْظِ «حَبَاء» كَلِمَةً «حَيَات» نَقْلٌ كَرِهْتُمْ . و این بیت را نیز حضرت امیر علیه السلام برای عبدالرحمن بن ملجم مرادی ذکر فرمود ۱ . و جزری گفت : «عَذِيرُكَ مِنْ فُلَانٍ» بطریق نصب خوانده می شود ، اَيُّ هَاتِ مَنْ يَعْذِرُكَ . خلاصه پس از زمانی که منصور دوانیقی در مقام سفک دماء سادات و هتک حرمت بنی فاطمه برآمد و عبدالله محض را در مجلس خود حبس نمود ، و زجر شدید کرد به نحوی که در آن اوقات دختر کوچکی از عبدالله محض ، فاطمه نام ، برای استخلاص پدرش در برابر منصور دوانیقی ایستاد و گفت : اِرْحَمْ كَبِيرًا سِنَّهُ مُتَهَدِّمًا فِي السَّجْنِ بَيْنَ سَلَاسِلٍ وَقِيُودٍ اِنْ جِئِدْتَ بِالرَّحِمِ الْقَرِيْبِهِ بَيْنَمَا جَدْنَا مِنْ جَدِّكُمْ بَبَعِيدٍ (۱) خلاصه معنی آن است : رحم کن بر این پیرمرد سالخورده ای که قوای او شکسته شده و در زندان به زنجیرها مقید و بسته است ، اگر به رحم نزدیکی که ما بین ما است رحم کنی جد ما و شما دور نیست و نزدیک است ، یعنی جزاء می یابی . منصور چون مقاله آن دختر را شنید رقت کرد و گذشت و اعتنائی ننمود .

[در جهت حبس عبدالله محض] و جهت حبس عبدالله محض آن شد : دو پسر از وی یکی ابراهیم قتیل باخمرای ،

و یکی محمّد صاحب نفس زکیه بر منصور خروج کردند، و این دو تن از ائمه زیدیه اند، و مدّتی در زمان منصور در حجازات و یمن و بصره و هند و سند و بیابانها منزل گرفته از خوف منصور پنهان و ترسناک بودند، و منصور می دانست این دو تن داعیه خلافت دارند. در سال یکصد و چهل به مدینه آمد و عبدالله محض را طلب کرده ابراهیم و محمّد را از وی خواست. در جواب فرمود: مرا اطلاع به حالشان نیست. به روایت صاحب «مناقب» عبارت بدی گفت که ذکر آن را جائز نمی دانم در این اوراق تحریر کنم، آنگاه در مدینه طّیبه امر و حکم به حبس عبدالله کرد. و در خبر است: عبدالله فرمود: اگر دو فرزند من در زیر قدم من پنهان شوند پاهای خود را بلند نمی کنم تا ایشان را ببینی. بقدری در حبس ماند و زجر و صدمه دید که او را ملامت کردند و گفتند: عجب است خبری از فرزندان خود نمی دهی! عبدالله در جواب فرمود: امر من اعجب است از ابراهیم خلیل از آنکه آن بزرگوار در طاعت پروردگار مأمور به ذبح شد و برای آن طاعت و اراده اش فدا آمد «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (۱) از اینکه این مرد مرا زجر می کند او را دلالت کنم به دو فرزند عزیز خودم! و آن معصیت است. پس سه سال در زندان محبوس بود با جمعی از اولاد و احفاد حضرت امام حسن علیه السلام هر سال و ماه و هفته و روز و شب منصور تأکید می نمود زندانبان بر ایشان سخت گیرد و حلقه های زنجیر را تنگ نماید تا بر پاهای ایشان اثر کند، و گاهی در ربذه در برابر آفتاب ایشان را می نشانید و منصور نیز در ربذه بر احوالشان نگران بود و تفقّدی نمی نمود و رحم بر این سلسله جلیله نمی کرد. بعد از چندی محمد دیاج را خواست که دختر وی رقیه در حباله محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه بود، و محمّد را از وی طلب کرد و گفت: این دو کذاب فاسق چه شدند؟ فرمود: نمی دانم. پس امر کرد در آن روز چهار صد تازیانه به او زدند و تازیانه ای به چشم

محمد دیباج رسید و عاقبت او را به نزد برادر امی وی عبدالله محض در زندان بردند و حبس کردند . پس محمد دیباج اظهار تشنگی کرد . کسی به وی آب نداد . پس عبدالله فریاد (۱) : **يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ! أَيَمُوتُ أَوْلَادُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَطْشَانًا (۲) ؟** ! برآورد یعنی : ای مردمان ! آیا اولاد پیغمبر خدا رواست تشنه بمیرند و کسی بر ایشان رحم نکند ؟ ! و روزی عبدالله به منصور دوانیقی فرمود : **هَكَذَا فَعَلْنَا بِكُمْ يَوْمَ بَدْرٍ ؟ !** یعنی : در روز بدر به شما ما چنین کردیم (۳) ؟ ! این بیان اشاره به حکایت اسیری عباس بن عبدالمطلب است که در وقعه بدر بعد از اسیری در زیر قید و زنجیر ناله می کرد ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : **«مَنْعَنِ أَنْيُنُ الْعِيَّاسِ اللَّيْلَةَ أَنْ أَنْامَ»** یعنی : ناله عیّاس نگذارد بخوابم (۴) . خلاصه عبدالله بسیار صفات پسندیده داشت که مخالف و مؤالف او را مرضی دانستند . و معروف است مصعب زبیری می گفت : **كُلُّ حَسَنٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ ،** یعنی : هر نیکوئی از عبدالله است (۵) . و چون کثیر السن بود او را شیخ بنی هاشم می گفتند . و برخی گفته اند : عبدالله محض جمیل و کریم و فاضل و سخی ترین مردمان بود ، (۶)

-
- ۱- در چاپ سنگی کلمه «زد» اضافه شده (فریاد زد..) ولی چون پس از جمله عربی ، کلمه «برآورد» آمده ، کلمه «زد» زائد بنظر می رسد .
 - ۲- در حاشیه لفظ «عطاشاً» آمده که ظاهراً نسخه بدل از «عطشاناً» می باشد .
 - ۳- مقاتل الطالبیین : ۱۵۰ ، المسائل الجارودیه : ۵ .
 - ۴- شرح ابن ابی الحدید ۱۴/۱۸۲ ، تاریخ الطبری ۲/۴۶۲ (چاپ معارف مصر) ، الاغانی ۲۰۶ ۴/۲۰۵ چاپ دارالکتب ، کنز العمال ۱۰/۴۱۹ .
 - ۵- المجدی فی انساب الطالبیین : ۳۴۷ به نقل از مقاتل الطالبیین .
 - ۶- المجدی : ۳۴۷ .

در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام

و فرزندانش نیز اقتداء و اقتفاء (۱) به آثار پدر و پدران دیگر خودشان نمودند ، و در علوم و فضائل مانند و نظیری نداشتند . بلی ، چند حدیث از کتب معتبره و دواوین معتمده اهل حدیث و خبر برای اطلاع بعضی از اهل تبصره و نظر در این مورد مقتضی است بنویسد :

حدیث اول: در بیان پیغام دادن عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام در کتاب روضه «کافی» (۲) مروی است که : ابو محمد عبدالله بن حسن مثنی فرستاد رسولی خدمت حضرت صادق علیه السلامتا عرض کند از زبان وی : من از تو شجاع تر و سخی تر و اعلم هستم ، پس آن رسول ابلاغ کرد پیغام عبدالله را . حضرت صادق علیه السلامدر جواب فرمودند : اما شجاعت تو امتحان می خواهد تا جبین تو در موقف معلوم شود ؛ اما سخی کسی است که چیزی را از جهتی که منسوب به اوست بردارد و در مقامش که حق است بگذارد . اما علم ، پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هزار بنده آزاد کرد و نام پنج تن را گذارد آیا تو عالمی به آنها ؟ بیان کن . پس رسول مراجعت کرده گفت : عبدالله می گوید : تو ای جعفر بن محمد ! تصحیف کننده ای ؟ آن جناب علیه السلام فرمود : بلی قسم بخداوند که من ضِعْف ابراهیم و موسی و عیسی هستم که از پدران خود ارث بردم . و این بنده نخواستہ ام در این اوراق سوادى که مشعر و مذمت بعضی سادات و بنی حسن علیه السلام بوده باشد کرده باشم که بقاء آن در روزگاران موجب سواد وجه این

۱- در اصل : افتقاء .

۲- کافی ۸/۳۶۳ ح ۵۵۳ ، من لا يحضره الفقيه ۴/۴۱۸ ح ۵۹۱۴ .

در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور

شرمنده است. اما این حدیث را برای آن نقل نمودم تا وضع اکرام و اعظام آن جناب علیه السلام را نسبت به اولاد فخرام کرام سید انام بدانم با اینگونه کردار و رفتار از بنی حسن علیه السلام، امام علیه السلام به ایشان چگونه مراعات ادب می فرمودند و حمایت می کردند و اظهار خشم و غضب نمی فرمودند، چنانکه حدیث مشروح مشهوری که در کتاب ثقه المحدثین کلینی از خدیجه دختر عمر اشرف روایت شده حکایت از مراد می کند، خلاصه آن را بنویسم تا از تطفات و تفقدات امام زمان ایشان، حضرت صادق علیه السلام، آگاه شوی. آنگاه می دانی که این سلسله کریمه را چه مقدار علو درجات و سمو مقامات درخور است.

در اسیر کردن عبدالله محض و بنی الحسن از مدینه به سوی بغداد به امر منصور موسی پسر عبدالله محض گفت: به امر منصور دوانیقی پدرم را با تمام اعمام از بنی حسن مقتید و مغلول کردند، و در محامل بی روی پوش نشانیدند، و از برابر ضریح مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عبور دادند، و به باب جبرئیل نگاه داشتند، و مردم مدینه بر خواری و ذلت ایشان ناله و شیون کردند. و حضرت صادق علیه السلام در خانه اش نشسته بود و بر ایشان نگران و اشکهای پیاپی بر رخساره و محاسن مبارکش جاری می گردید. آنگاه بر اهالی مسجد رسول صلی الله علیه و آله نگریست و فرمود: **لَعَنُكُمُ اللَّهُ يَا مَعْاشِرَ الْأَنْصَارِ!** خوب مراعات نکردید اولاد پیغمبر را و وفا به عهد و میثاق آن بزرگوار نمودید. و در خدمت آن بزرگوار بود حسین ذوالدمعه پسر زید بن علی بن الحسین علیهما السلامو غلامی از غلامان، پس امر فرمود به غلامش: هر وقت ایشان را حرکت دادند مرا اطلاع بده. چون بنی حسن را به مصلائی مدینه رسانیدند که به سوی ربه بپرند حضرت

در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان

صادق علیه السلام از خانه به مسجد رفت و گریه شدیدی در روضه منوره جد بزرگوار خود نمود و بیرون آمد تا آنکه رسید به محل عبدالله محض. خواست با عبدالله صحبتی دارد، یکی از گماشتگان منصور به طریق شدت و سختی مانع گردید، و جسارت به آن جناب کرد که از کنار محل به کناری رو. آن جناب فرمودند: دور شو خداوند شرّ تو و سائرین را کفایت فرماید. پس آن مرد دیو سیرت پست فطرت بد عاقبت، هنوز از بقیع نگذشته شتری لگدی بر وی زد که استخوان اسفل او شکست و به هاویه مأوی گرفت. و حضرت صادق علیه السلام از شدت آن بلیه عظمی که از برای سادات دید بیست شب تب شدیدی فرمود، و رنجش عظیمی یافت که بیم هلاکت از آن حضرت داشتند (۱).

در شرح تعلیقه حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله محض و سادات دیگر و تسلیت ایشان چون بنی حسن را به ریزه رسانیدند آن بزرگوار تعلیقه ای در تسلیه عبدالله مرقوم داشت که بسیار شایسته است دوستان ایشان در شدائد وارده، خودشان را از خواندن آن تعلیقه رفیع و رقیمه کریمه تسلیه دهند و تأسی جویند، و مأخذ و سند این نامه مشکین شمامه عجاله از کتبی که سهل الأخذ است و از علماء متأخرین تصحیح کرده و ضبط نموده است: اولاً: مرحوم شهید ثانی در رساله «مُسْكُنُ الْفُوَادِ فِي فَقْدِ الْأَجِبَةِ وَالْأَوْلَادِ» (۲) از شیخ طوسی طاب ثراه، و وی از شیخ مفید علیه الرحمه، و وی از ابن غضائری، و وی از صدوق قدس سره، و وی از محمد بن حسن صفّار نقل کرده است، تا منتهی می شود سلسله این سند به امام علیه السلام. و ثانیاً: مرحوم سید نعمت الله جزائری است در کتاب معروف به «انوار النعمانیّه» خوشتر

۱- کافی ۱/۳۶۰ ح ۱۷، بحار الانوار ۴۷/۲۸۳ ح ۱۹ به نقل از کافی.

۲- مسکن الفؤاد: ۱۲۶.

آن است در شرح این خط شریف متن و سطح ورقی را بعد از نقل مضمون بلاغت مشحون آن مشکاه علم و عمل به فارسی ترجمه نمایم تا هر خواننده ای بهره ای بی حد یابد، و این گناه کرده را به یادی شاید شاد نماید. و آغاز سخن آن پیشوای عالمیان به استشهاد از کتاب الله است، و انجام آن به حدیث و سنت، لهذا برای سهولت حفظ و نظر به دو قسمت کرده می نگارد. بسم الله الرحمن الرحيم إِلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ وَالذُّرِّيَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ وُلْدِ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ . اَمَا بَعْدُ ، فَلَا نَ كُنْتَ قَد تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ مِمَّنْ حُمِلَ مَعَكَ بِمَا أَصَابَكُمْ مَا أَنْفَرَدْتَ بِالْحُزْنِ وَالْغَيْظِ وَالْكَآبَةِ وَأَلِيمِ وَجَعِ الْقَلْبِ دُونِي ، وَلَقَدْ نَأَلْنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ وَالْعَلَقِ وَحَرِّ الْمُصِيبَةِ مِثْلَ مَا نَأَلَّكَ ، وَلَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ بِهِ الْمُتَّقِينَ مِنَ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْعَزَاءِ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ : « وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا » (۱) وَحِينَ يَقُولُ : « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَيِّبٍ آجِبِ الْحُوتِ » (۲) وَحِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ حِينَ مِثْلٍ بِحَمْرِهِ : « وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِقْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ » (۳) فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ يُعَاقَبْ ، وَحِينَ يَقُولُ : « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى » (۴) وَحِينَ يَقُولُ : « الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (۵) [وَحِينَ يَقُولُ :] « إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (۶) وَحِينَ يَقُولُ لِقِمَانُ لَابْنِهِ : « وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » (۷) وَحِينَ

۱- طور : ۴۹ .

۲- قلم : ۴۸ .

۳- نحل : ۱۲۶ .

۴- طه : ۱۳۲ .

۵- بقره : ۱۵۶ ۱۵۷ .

۶- زمر : ۱۰ .

۷- لقمان : ۱۷ .

در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است

يَقُولُ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : « قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (۱) وَحِينَ يَقُولُ : « الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ » (۲) وَحِينَ يَقُولُ : « ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ » (۳) وَحِينَ يَقُولُ : « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (۴) وَحِينَ يَقُولُ : « وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ » (۵) وَحِينَ يَقُولُ : « وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ » (۶) وَحِينَ يَقُولُ : « وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ » (۷) وَأَمْثَالُ ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرٌ .

[در ترجمه چهارده آیه ای که در این تعلیقه رقم شده است] خلاصه از ترجمه آن است : حضرت صادق علیه السلام فرمود : این نامه به سوی عبدالله محض و سادات دیگر از فرزندان برادر و پسر عموی اوست ، و مراد از خلف صالح عبدالله است ، و مراد از ذریه طاهره ، دیگران از بنی الحسن اند ، و افتتاح به نام عبدالله در عنوان آن نامه دلالت بر شأن وی می کند . بعد از آن فرمود : اگر چه تو و اهل بیت تو بر این گونه بلاء و رنج اختصاص یافتی و بدین گونه گرفتار آشرا گردیدی لیکن بر حسب واقع من در حزن و اندوه و دل سوختگی با شما شریکم و شکیبائی را خواسته ام ، پس آنچه به شما رسیده است ، به من رسیده است ،

۱- .أعراف : ۱۲۸ .

۲- .عصر : ۳ .

۳- .بلد : ۱۷ .

۴- .بقره : ۱۵۵ .

۵- .آل عمران : ۱۴۶ .

۶- .أحزاب : ۳۵ .

۷- .یونس : ۱۰۹ .

اَمَّا بازگشت می کنم به سوی آنچه خداوند امر فرمود به پرهیزکاران از بندگانش از صبر کردن و خود را به نیکوئی تسلیم دادن، از آن جمله می فرماید به پیغمبرش: «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» یعنی: شکیبائی کن و نگاهدار خود را در اطاعت کردن فرمان پروردگار خودت که تو در برابر مائی و بر کردارت نگرانیم. از آن جمله می فرماید: «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» یعنی: شکیبائی نمائی از برای فرمان پروردگارت و مانند یونس نبی علیه السلام باش. از آن جمله می فرماید از برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله در وقتی که حمزه سید الشهداء را مثله کردند: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...» یعنی اگر عقاب نمائید در زمان غلبه به همان قسمی که عقوبت کرده شدید نیز شما عقوبت نمائید، و اگر بگذرید و صبر نمائید هر آینه بهتر است از برای صبر کنندگان. پس آن جناب صلی الله علیه و آله در مقام مکافات بر نیامد و صبر فرمود. از آن جمله می فرماید: «وَأُمِرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ...» یعنی: بستگان خود را امر به نماز کن و بر آن صبر فرما و ما پرسش از روزی نمی کنیم و ما تو را روزی می دهیم و عاقبت از برای پرهیزکاری است. از آن جمله می فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ...» کسانی که مصیبت بر ایشان وارد شود بگویند: ما بندگان خداوندیم و بازگشت ما به سوی اوست، بر آنها درود و رحمت پروردگارشان است، و ایشان هدایت کرده شده اند. از آن جمله می فرماید: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ...» یعنی اجر صبر کنندگان را حسابی نیست. از آن جمله می فرماید: آنچه لقمان به پسرش فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا...» یعنی: صبر کن بر آنچه می رسد به تو از آنکه صبر امر لازم است. از آن جمله می فرماید: از موسی بن عمران «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» یعنی: در وقتی که موسی فرمود به قوم خود: از خداوند استعانت جوئید و صبر کنید که زمین از آن خداوند

است ، می دهد آن را به هر کس که می خواهد از بندگانش و عاقبت از برای پرهیزکاران است . از آن جمله می فرماید : « الَّذِينَ آمَنُوا . . . » یعنی : کسانی که گرویدند و کردار نیک کردند وصیت به حق و صبر نمودند . از آن جمله می فرماید : « ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ . . . » یعنی : بود از کسانی که ایمان آوردند و وصیت به صبر و رحم کردند . از آن جمله می فرماید : « لَتَبْلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ . . . » یعنی : بیازماییم شما را از ترس و گرسنگی و کم کردن از مالها و جانها و میوه ها ، و مژده بده صبر کنندگان را . از آن جمله می فرماید : « وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ . . . » یعنی : چه بسیار از پیغمبری که بسیاری از کسانی ایشان با وی مقاتله کردند ، در راه خداوند سستی و ضعفی ایشان را نرسید ، و خداوند صبر کنندگان را دوست می دارد . از آن جمله می فرماید : « وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ . . . » یعنی : مدح صبر کنندگان از مردها و زنها فرمود . از آن جمله می فرماید : « وَاصْبِرْ حَتَّى . . . » یعنی : صبر کن تا خداوند حکم کند و خداوند بهتر از حکم کنندگان است . و مانند این گونه آیات در قرآن بسیار است . پس بعد از استشهاد به چهارده آیه از آیات قرآنی که هر یک دلالت وافیه کافی بر حسن صبر و شکیبائی داشت آن گاه حضرت صادق علیه السلام در این نامه در مقام نصیح و موعظه برآمدند . از بی قدری دنیا و بلائی که بر بندگان خاصان حضرت علیّ اعلا وارد آمد تا از آن تسلیت یابند و به جزع و بی قراری عادت نمایند .

در شرح احادیث مسلیه ای که در این تعلیقه است

در شرح احادیث مسلیه ای که در این تعلیقه استواغلم ائی عمّ و ابن عمّ ! إن الله عزّوجلّ لم یبال بضّرّ الدنیا لولیه ساعه قطّ ولا شیء أحبّ إلیه من الضرّ والجهد والبلاء والأذى مع الصبر وأنه تبارک وتعالی لم یبال بنعیم الدنیا لعیادوه لو لا ذلک ما کان أعداؤه یقتلون اولیاءه ویخوفونهم ویمنعونهم وأعداؤه آمنون مطمئنون عالمون ظاهرُونَ ، ولو لا ذلک لما قتل زکریا ویحیی بن زکریا ظلماً وعیدواناً فی بغی من البغایا ، ولو لا ذلک ما قتل جیدک علی بن ابی طالب علیه السلام لما قام بأمر الله جلّ وعزّ ظلماً ، وعمّک حسین بن فاطمه صلی الله علیهم اضطهاداً وعیدواناً ، ولو لا ذلک ما قال الله جلّ وعزّ فی کتابه « ولو لا أن یكون الناس أممّه واحده لجعلنا لمن یكفر بالرّحمن لیبوتهم سقفاً من فضه ومعارج علیها یظهرون » (۱) ، ولو لا ذلک لما قال فی کتابه « آیحسبون أنّما نمدّهم به من مالٍ ونبین * نَسَارِعُ لَهُمْ فی الخیرات بل لا یَشْعُرُونَ » (۲) ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « لو لا أن یحزن المؤمن لجعلته للكافرين عصابه من حديد فلا یصدع رأسه أبداً » (۳) ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « إنّ الدنیا لا تُساوی عند الله جناح بعوضه » (۴) ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « ما سقی کافرٌ منها شربه من ماء » ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « لو أنّ مؤمناً علی قلبه جبل لا یبتعث الله کافراً ومناقاً یؤذیه » (۵) ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « انه إذا أحبّ الله مقوماً أو أحبّ عبداً صبّ علیه البلاء صبّاً فلا یخرج من غمّ إلاّ وقع فی غمّ » ۶ ، ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث : « ما من جرعین أحبّ إلی الله عزّوجلّ أن یجرعهما عبده المؤمن فی الدنیا من جرعه غیظ کظّم علیها وجرعه حزن عند مصیبتیه صبر علیها یحسن عزاء

۱- زخرف : ۳۳ .

۲- مؤمنون : ۵۵ ۵۶ .

۳- بحار الانوار ۷۹/۱۴۸ ، این حدیث و دیگر احادیث در مسکن الفؤاد : ۱۲۷ ۱۲۸ که مصدر اصلی نقل این سطور است نیز وارد می باشد .

۴- اقبال الاعمال ۳/۸۵ ، بحار ۴۷/۳۰۱ .

۵- بحار الانوار ۴۷/۳۰۱ .

در ترجمه احادیث مسطوره

وَاحْتِسَابٍ» (۱)، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُونَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُمْ بِطُولِ الْعَمْرِ وَصِحِّهِ الْبَدَنِ وَكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَالِدِ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا بَلَّغْنَا أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا خَصَّ رَجُلًا بِالرَّحْمِ عَلَيْهِ وَالِاسْتِغْفَارِ اسْتُشْهِدَ . فَعَلَيْكُمْ يَا عَمَّ وَابْنَ عَمِّ وَبَنِي عُمُومَتِي وَإِخْوَتِي ! بِالصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ وَالتَّقْوِيضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالرِّضَا بِالصَّبْرِ ، وَالصَّبْرَ عَلَى قَضَائِهِ ، وَالتَّمَسُّكِ بِطَاعَتِهِ ، وَالتَّزْوِيلِ عِنْدَ أَمْرِهِ ، أَفْرَغَ اللَّهُ مَعْلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ الصَّبْرَ وَخَتَمَ لَنَا وَلَكُمْ بِالْأَجْرِ وَالسَّعَادَةِ ، وَأَنْقَذَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ ، إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى صِفْوَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ .

در ترجمه احادیث مسطوره خلاصه از ترجمه آن است : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : ای عم و پسر عم ! خداوند سبحان باک ندارد از اینکه برای دوستش به دنیا ضرری رسد ، و هیچ چیز دوست تر نیست در نزد خدا از تحمل بلا و اذی و صبر کردن ، و خداوند سبحان باک ندارد نعمت دنیا را به دشمن خود دهد ، و اگر اینطور نبود دشمنانش نمی توانستند دوستان خدا را بکشند و بترسانند و منع نمایند و همگی آسوده و مطمئن باشند ، و اگر نه زکریا مقتول نمی گشت و یحیی بن زکریا از روی ظلم و عدوان کشته نمی شد به دست زناکاری از زناکاران ، و اگر نه جدّ تو علی بن ابی طالب علیه السلام کشته نمی شد از روی ظلم در وقتی که قیام به امر الهی کرد ، و اگر نه حق تعالی نفرمودی : « اگر اراده آن نبود تا همگی در غنا و فقر بر یک قسم بوده باشند هر آینه سقف خانه های کفار و نردبانهای آنها را از طلا می کردیم » ، و نفرمودی که : « بعضی از اهل نعمت گمان کنند آنچه از مال و اولاد روزی کردیم خیر است برای ایشان » ، و « اگر نبودی کراهت مؤمن هر آینه پیشانی کافر را از دستمال آهن می بستم تا صداعی نبیند » ، و اگر نبودی حدیث که « دنیا را در نزد خداوند به قدر بال پشه قدر نیست » و اگر

در گفتار ابن حجر در حقّ عبدالله بن حسن

نبودی «کافر جرعه آبی ننوشیدی»، و اگر نبود «مؤمن بر قلّه کوه رود هر آینه کافری یا منافقی برانگیخته شود تا او را اذیت کند»، و اگر نبودی «خداوند بنده ای را که دوست دارد بلا بر وی ریخته شود، پس از غمی خلاص نشود مگر اینکه غم دیگری بر وی وارد آید»، و اگر نبودی که: «خداوند دوست دارد دو جرعه: یکی جرعه کظم غیظ و یکی جرعه مصیبت را بر مؤمن بنوشاند و نیکی صبر او را اجر دهد»، و اگر نبودی «اصحاب و یاران رسول صلی الله علیه و آله دشمنان خودشان را به طول عمر و صحّت بدن و زیادتی مال و اولاد دعا می کردند»، و اگر نبودی «هر کس را که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رحمت می فرستاد و آمرزش می فرمود کشته می شد». پس بر شما باد ای عم و پسر عم و ای فرزندان عموی من و برادران من! به صبر کردن و سرور و تسلیم فرمان الهی و تفویض امر و ملازمت در طاعت و چنگ زدن به آن از آنچه بر ما و شما ریخته است از صبر کردن، و ختم فرمود برای ما و برای شما اجر و سعادت را، و نجات داد ما را از هر هلاکتی به حول و قوّت خود، و خداوند شنوا و نزدیک است، و صلی الله علی محمد و آله.

[در گفتار ابن حجر در حقّ عبدالله بن حسن] او بدان ابن حجر در «صواعق محرّقه» نقل کرده است: عبدالله محض در خردسالی نزد عمر بن عبدالعزیز آمد، پس او را دربرگرفت و تعظیم تمام کرد و حاجاتش برآورد و گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره جگر من است، هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است» (۱)، و من می دانم هر که به ذریّه وی محبت نماید موجب خوشحالی فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و هر یک از بنی هاشم قدرت بر شفاعت دارند، و من امیدوارم در شفاعت عبدالله بن حسن باشم.

در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

خلاصه ، اخبار مختلفه در تزلزل حال عبدالله محض از کتاب «اصول کافی» و غیره دیده شده است ، شرح تمام آن ، این بنده را از مراد دور دارد . و عبدالله محض به قولی قبل از خروج محمّد و ابراهیم فرزندانش و به قولی دیگر بعد از خروج ایشان رحلت فرمود ، لیکن از مسعودی (۱) در کتاب «مروج الذهب» ظاهر است که سر ابراهیم را در زندان ربیع حاجب به نزد عبدالله پدرش آورد و وی نماز می کرد ، یکی از برادرانش گفت : تعجیل نما . چون فراغت یافت و سر ابراهیم را دید برداشت و گفت : أَهْلًا وَسَيْهَلًا يَا ابا القاسم ! لَقَدْ وَفَيْتَ بَعْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ ، خوش وفا کردی . ربیع گفت : چگونه بود پسرت ؟ ابراهیم گفت : فَتَى كَانَ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّمِيمِ نَفْسَهُوَيُنَجِّيهِ مِنَ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَابُهَاو این فقره دلالت دارد وفات عبدالله بعد از خروج ابراهیم بوده است . عجاله از حالات دیگر عبدالله محض می گذریم و به شرح احوال برادران و فرزندانش برمی آئیم .

[در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن] [بن علی بن ابی طالب علیهم السلام] این سید جلیل کریم الفعال و محمود الخصال است ، و وصف بزرگواریش دیوانی علی حده می خواهد . و محمد راست مکتوبی با ابوجعفر منصور دوانیقی ، برای خوف تطویل از آن گذشتیم . و از سنّ شریف وی چهل و پنج سال گذشت . و از مدینه طیبه با دویست و پنجاه سوار در ماه رجب المرجب از شدت ظلم ظالمین و حاکم جائز خروج فرمود ، و در چهاردهم ماه رمضان المبارک همان سال شهید گردید ،

در بیان حال حسن افطس که به رمح آل ابی طالب معروف است

و جماعتی که با وی خروج کردند غالباً بنی الحسن و سادات بودند .

در بیان حال حسن افطس که به رمح آل ابی طالب معروف استو سید احمد حسینی در کتاب «عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام» (۱) از ابو نصر بخاری نقل کرده است : حسن افطس که حال وی مذکور می شود رایت سفیدی در دست داشت ، و حسن افطس را رمح آل ابی طالب گفتندی به جهت طول قامتش ، و با (۲) محمّد صاحب نفس زکیه از وی شجاعتی نبود بلکه صابتر از او دیده نشد . پس از شهادت محمّد پنهان گشت تا آنکه حضرت صادق علیه السلام به عراق آمد و به منصور فرمود : اگر می خواهی حقّی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشی از حسن افطس بگذر . پس از وی گذشت . و مادر محمد و ابراهیم یکی است و نامش هند دختر ابو عبیده است ، و یک شوهر قبل از عبدالله محض کرده بود با آنکه میراث بسیار به هند از شوهرش رسیده و عبدالله کمال فقر را داشت ، به توسط مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام ابو عبیده پدر هند پذیرفت و اطاعت کرد ، و از هند قبول این دعوت را مسألت نمود و گفت : عبدالله فرزند پیغمبر است . پس هند خود را زینت و آرایش کرده عبدالله را در خانه خویش خواست و جامه فاخر در وی پوشانید که فاطمه مادرش در عجب شد . و این مرد و زن را با هم علاقه و انس غریبی پیدا گردید . و در دوستی هند ، عبدالله اشعاری گفته است از آن جمله :
 هِنْدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَالِي وَرَوْحِي فَارْجِعَا وَعَصِيَّتْ فِيهِ عَوَازِلِي وَأَطَعْتُ قَلْبًا مُؤَجِّعًا (۳) یعنی : ای هند ! تو از مال و جان من عزیزتری ، پس در دوستی تو ملامت کنندگان را مخالفت می کنم و اطاعت قلب دردناک را می نمایم .

۱- عمده الطالب ابن عنبه : ۳۳۹ ، و نیز رجوع کنید به : سر السلسله العلویه ، ابو نصر بخاری : ۷۷ ، الکنی والالقباب ۲/۴۷ .

۲- کذا .

۳- مقاتل الطالبین : ۱۵۹ .

در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه

[در شرح حال محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه] خلاصه ، زیدیه محمد را امام ششم دانند و گویند : چون رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است و اسم پدر او اسم پدر من می باشد » ، پس همان مهدی موعود این محمد بن عبدالله است . و چون در مدینه ظاهر شد یکی فریاد کرد : ای اهل مدینه ! مهدی است مهدی است . و مدتی بود سادات و دوستان ایشان انتظار فرج می کشیدند ، بعد از خروج محمد و اجتماع جماعتی از بنی حسن گمانشان به محمد رفت ، و در وقتی که منصور به حج آمد بنی حسن با آنکه قدرت بر قتل وی داشتند محمد ایشان را منع فرمود و راضی نگردید ، و چون سادات خروج نمودند اول در زندان خانه مدینه را که به دست ریاح بن عثمان زندان بان بود شکستند و محبوسین را از زندان برآوردند و رها کردند ، و محمد بر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود : منصور مرد طاغی است چنانکه فرعون « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » (۱) گفت این ظالم طاغی نیز در قبه خضرا می نشیند و تحقیر می کند خانه کعبه را ، پس وی عدو الله است ، البته احق و اولی به دفع او ، مهاجرین و انصارند . و از منبر بزیر آمد ، در اندک زمان مکه و مدینه و یمن را تصرف کرد و به همراهی جماعتی از سادات و غیرهم بر تمام بلاد آن حدود مستولی شد . منصور چون محمد را دانست عیسی بن موسی را با چهار هزار نفر مأمور نمود برای قتال با وی ، و شرط کرد قبل از مقاتله وی را امان دهند . چون به «فید» که منزلی در راه

در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد

مکه است رسیدند محمد آگاه شد، قریب یک صد هزار نفر با وی بودند. همگی متفرق شدند جز سیصد و سیزده نفر به عدد اصحاب بدر کسی باقی نماند. پس محمد فرمود: *إِنَّ الْمَوْتَ فِي عَزِّ خَيْرٍ مِنَ الْحَيَاةِ فِي ذُلٍّ*، یعنی: مردن با عزت بهتر است از زندگانی با ذلت. پس تماماً غسل کردند و مرکبهای خودشان را پی نمودند و حمله کردند بر لشکر شقاوت اثر منصور، با قلت اعوان و انصار سه مرتبه ایشان را شکست دادند. عاقبت محمد شهید شد و حمید بن قحطبه سر مبارکش را جدا کرد و روانه کوفه نمود، و مدتی بر دروازه کوفه آویخته بود. بعد از چندی به شهرهای دیگر گردانیدند، و بدن محمد را خواهرش زینب و دخترش فاطمه از فید نقل کرده به بقیع غرقد سپردند.

در رثاء ابراهیم برای برادرش محمد و چون خبر شهادتش را به برادرش ابراهیم دادند به روایت زمخشری در «ربیع الأبرار» این ابیات بخواند. *سَابَكِيكَ بِالْبَيْضِ الرَّقَاقِ وَبِالْقَنَافِئِ بِهَا مَا يُدْرِكُ الطَّالِبُ الْوَتْرَ وَأَنَا أَنَا لَا تَفِيضُ دُمُوعُنَا عَلَى هَالِكٍ مِنَّا وَلَوْ قَصَمَ الظُّهْرَ وَلَسْتُ كَمَنْ يَبْكِي أَخَاهُ بَعْبَرِهِ يُعْضِرُهَا مِنْ جَفْنٍ مُقْلَتِهِ عَصْرًا وَلَكِنِّي أَشْفَى فُوَادِي لِعِتَارِهِ تَلَهَّبَ فِي قُطْرِي كِتَابُهَا الْجَمْرَا* (۱) یعنی: ای برادر! زود است که از برای تو با تیغ تیز و نیزه خون ریز گریه کنم از آنکه مرد خونخواه به آلایت حرب و جنگ طلب خون نماید، و من مانند آن کس نیستم که در مصیبت برادر خود اشک ریزد و مژه چشم خود را برای جریان اشک بیفشرد، بلکه از آن که در گذشت دیدگان ما گریان نشود هر چند از مرگ وی پشت ما بشکند، اما شفاء دل سوخته من به غارت کردنی است که از دو طرف لشکریان غارت کننده برای غارت

۱- مقاتل الطالبین: ۲۰۵، در تاریخ مدینه دمشق ۲۳/۲۸۵ این ابیات با اختلافات و اضافاتی به صادر بن کامل بن بدر عبسی نسبت داده شده است.

در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری و شهادت وی

و یغما مهیا شدند . و ایضاً ابراهیم قتیل باخمیری (۱) ، بعد از شنیدن شهادت برادر این سه بیت انشاد کرد : **أَيَا الْمَنَازِلُ يَا خَيْرَ
الْفَوَارِسِ مَتَيْفَجِعُ بِمِثْلِكَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ فَجَعَا اللَّهُ ۖ يَعْلَمُ إِنِّي لَوْ خَشَيْتُهُمْ وَأَوْجَسَ الْقَلْبُ مِنْ تَلْقَائِهِ فَرَعَا لَمْ يَقْتُلُوكَ وَلَمْ أَسْلَمْ أَخِي
لَهُمُحْتَى نَعِيشَ جَمِيعاً أَوْ نَمُوتَ (۲) مَعَا (۳) مَلَخَّصَ** معنی آن است : ای دلاوری که بهترین سواران و دلاوران عالم بودی ! هر
کس مصیبت تو یافت مُصاب است ، خداوند می داند من اگر ترس از این گروه داشته باشم و اگر می دانستم کشته می شود
برادر من از وی جدا نمی شدم مگر آنکه هر دو با هم کشته شویم . و ابراهیم بعد از استماع این قضیه هایله گریه کرد و دست
به دعا برداشت و گفت : **اللَّهُمَّ ! إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا خَرَجَ لِيُطَلَبَ مَرْضَاتِكَ وَيَبْغَى طَاعَتَكَ وَيُؤْتِرُ أَنْ تَكُونَ كَلِمَتِكَ الْعُلْيَى
وَأَمْرُكَ الْمُطَاعَ الْمُتَّبِعَ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَارْضِ عَنْهُ وَاجْعَلْ مَا نَقَلْتَهُ إِلَيْهِ مِنَ الْآخِرَةِ خَيْرًا لَهُ مِمَّا نَقَلْتَهُ عَنْهُ مِنَ الدُّنْيَا (۴) .** و این
عبارات ، کمال جلالت قدر ابراهیم و حسن عقیده اش را می فهماند ، و شرح حالات شهداء از بنی الحسن در حضرت محمد
صاحب نفس زکيه محتاج به رجوع کتب تواریخ و انساب است .

در شرح حال ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری و شهادت وی ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه
السلام ابوالحسن از آل ابی

۱- در چاپ سنگی : باخمیری قتیل .

۲- در چاپ سنگی : نعیش .

۳- مقاتل الطالبيين : ۲۲۸ و ۲۴۸ . ابیات بنا بر نقل اغانی ۲۱/۱۷۷ از ابن خثرم است که در آن به تعزیه هدبه پرداخته . نیز
رجوع کنید به : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/۳۰۹ .

۴- مقاتل الطالبيين : ۲۲۸ .

در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری به امر منصور دوانیقی

طالب ابراهیم بن عبدالله محض قتیل باخمیری . امام هفتم زیدیّه در شجاعت و دین داری و تبخّر در علوم از فقه و ادب و خطابه و شعرسرائی با کمال فصاحت بیان و بلاغت لسان از تمام اقران زمان خود ممتاز بود ، و مادرش هند بنت ابو عبیده مادر محمّد است . بعد از شنیدن شهادت برادر در غزّه شهر شوال به فاصله شانزده روز از انقضاء رحلت محمّد خروج فرمود ، و بر بصره و اهواز و فارس غالب شد ، و منصور مشغول به عمارت بغداد و بناء آن بود ، و تمام لشکر و عسکر او در شام و خراسان و افریقته متفرّق بودند ، جز دو هزار نفر از سپاهیان باقی نبودند و از این طرف یک صد هزار نفر با ابراهیم انجمن شدند و متّفق بر قتل منصور گردیدند .

در شهادت ابراهیم بن عبدالله قتیل باخمیری به امر منصور دوانیقیمنصور ناچار عیسی را با حمید بن قحطبه و جمعی از سپاهیان برای دفاع ایشان فرستاد ، به کزّات عدیده مغلوب و مقهور شدند ، و خود ابراهیم به نفس نفیس مباشر حرب و جنگ بود ، و هر قدر او را مانع شدند نپذیرفت ، و هر لحظه خشم وی زیادتی می کرد ، و اتباع ابراهیم هم چون شعله های جواله با جلادت قلب و اطمینان خاطر بر ایشان حمله می نمودند . در آن هنگامه مردی بلند بالا ازرق چشم فریاد کرد : ای اصحاب ابراهیم ! من کشنده محمد هستم . پس از اطراف دوستان ابراهیم هر یک به مثابه باز شکاری بر وی هجوم آوردند و از دم تیغهای برنده پاره پاره اش کردند و سرش را به نزد ابراهیم انداختند . و از لشکریان منصور نتوانستند در مقام حمایت برآیند و منصور و حشمت کرده نمی دانست چه حيله انگیزد ، و چون منزه زمین سپاه خود را به دروازه کوفه یافت خیال فرار

کردن داشت که از دروازه دیگر هزیمت نماید و جان عاریت را نجات دهد، عاقبت به مفاد *أَرَدْنَا امْرَأً وَأَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ*، تیری از دست قضا بر گلوی ابراهیم رسید و معلوم نشد آن که بود و خون جاری گردید. پس ابراهیم بر روی اسب افتاد، و از معرکه به کناری رفت. یاران وی خواستند او را مستور نمایند. حمید بن قحطبه از این واقعه موجه آگاه گشت و بشاشت نمود، و سر مبارکش را جدا کردند. و عیسی سجده شکر گزارد و سرش را به جانب کوفه روانه نمود، در روز دوشنبه بیست و پنجم ذی قعدة الحرام در سال یک صد و چهل و پنج از هجرت. و ابراهیم چهل و هشت ساله بود که شهید شد، و پانصد نفر از یارانش نیز در آن وقعه شهید گردیدند، در محلی که باخمی معروف است و نزدیک به کوفه. اما منصور بعد از زیارت آن رأس شریف مسرت بی پایان اظهار کرد و این بیت بخواند: *فَالْقَتُّ عَصَاهَا وَاشْتَقَرَّ بِهَا التَّوَيْكَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرِ (۱)* و به آورنده آن رأس مبارک جائزه و فیره بخشید، لیکن در عاقبت بر آن سر نگریست و گریست که اشکهای وی بر صورت ابراهیم آمد و خطابات مشفقانه کرد. و گفته اند: از حالت رقت منصور کسی را دیگر جرأت بر تهنیت نشد و در تعزیت هم تأملی داشتند تا آنکه مردی بد سیرت نااصل آب دهان به سوی ابراهیم انداخت، منصور برافروخت و حکم نمود بر کوبیدن سرش تا اینکه از حمیم جحیم به عوض آب دهان خود عوض گرفت. پس امر نمود آن سر را در زندان به نحوی که اشاره ای سابقاً شد به نزد عبدالله بردند، علاوه از آنچه فرموده بود به ربیع حاجب گفت: *به منصور بگو: قد مَضَى مِنْ يَوْمِنَا أَيَّامٌ وَمِنْ*

۱- از اشعاری است که هنگام استقرار و آرامش پس از اضطراب و نقل و انتقال بدان تمثل می شود، و قائل آن سلیمان بن ثمامه است هنگامی که همسرش را از یمامه به سوی کوفه می بردند. چنانچه در حاشیه شرح ابن ابی الحدید ۴/۲۴۹ مذکور است، ولی در حاشیه تبیان شیخ طوسی ۴/۴۹۱ بیت از ابن عبد ربه سلمی دانسته شده به نقل از ابن بری.

نَعِيمِكَ مِنْهَا وَالْمُلْتَقَى بَيْنَنَا الْقِيَامَهُ وَاللَّهُ الْعَاطِمُ . یعنی : روزهای عمر ما گذشت و همین طور ایام نعمت و مسرت تو ، ملاقات ما و تو در روز قیامت است و خداوند قهار جبار حکومت می فرماید . ربیع گفت : از این عبارت که حکایت از دلسوختگی و سوزش دل عبدالله می کرد یقین به هلاکت منصور نمودم و بر خود لرزیدم . و دعبل بن علی خزاعی در قصیده اش فرموده است : وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزِجَانِ مَحَلُّهَا وَقَبْرُ بِيَاخَمْرِ لَعْدَى الْقُرْبَاتِ (۱) و مراد از جوزجان مدفن یحیی پسر زید شهید است در حدود خراسان ، و مراد از باخمری مقتل و مصرع ابراهیم است ، و آن قریه ای از قرای کوفه است . و به روایت مسعودی شانزده فرسخ از کوفه به کنار است . و ابوالفرج اصفهانی گفت : کان ابراهیم من كبار العلماء من (۲) فَنُؤِنِ كَثِيرَهُ وَكَانَ جَارِيًا عَلَى شَاكِلِهِ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ فِي الدِّينِ وَالْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ وَالشُّدَّةِ (۳) . و برای رفع اشتباه خوانندگان بدانند که ابراهیم غمر بن عبدالله و ابراهیم مُجَاب فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام و ابراهیم بن موسی الجون و ابراهیم طباطبَاء بن اسماعیل غیر از ابراهیم قتیل باخمری می باشند ، و برادران این دو بزرگوار ، بزرگواران بنی هاشم اند : حسن مثلث و جعفر بن حسن و داود بن حسن . و دانستن اعقاب محمد و ابراهیم موقوف (۴) است به ملاحظه کتب نسابین . اما این بنده ناگزیر است از شرح حال دو تن از فرزندان دیگر عبدالله محض که در ابتلاء

-
- ۱- .تمامی قصیده دعبل را مرحوم علامه مجلسی در بحار ۴۹/۲۴۷ ۲۴۸ نقل کرده ، و در نقل وی « الغربات » دارد بجای « الغربات » .
 - ۲- .کذا ، ظاهراً : فی .
 - ۳- .مقاتل الطالبین : ۱۱۲ ، الغدير ۳/۲۷۳ به نقل از ابو الفرج .
 - ۴- .در چاپ سنگی : موقوفی .

در شرح حال یحیی صاحب الدیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام

بلا یا و اهتداء طرق الی الله با دو برادر شهید قتیل محمد و ابراهیم سهیم و شریک اند :

[در شرح حال یحیی صاحب الدیلم فرزند عبدالله محض علیه السلام] یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . این بزرگوار از صدمات روزگار ناچار روی به دیلم و طبرستان گذارد ، از این جهت به صاحب دیلم معروف شده است ، و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و بر گرد وی جمع شدند . پس هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار سوار و خزانه بسیار فرستاد برای گرفتن یحیی ، چون به طالقان لشکریان رسیدند چندی رحل اقامت انداختند و به والی طبرستان و سائرین از اعیان مکاتبی محبت آمیز فضل بن یحیی از جانب هارون الرشید نوشت ، و مکتوبی نیز با وعده امان برای یحیی فرستاد با هدایا و تحف کثیره . پس قضا و رؤساء آن بلد محضری نوشتند و آن را مهر کردند که هارون صدمه ای به یحیی نرساند ، و به اتفاق فضل او را به بغداد روانه نمودند . هارون در بدو ورود یحیی نهایت تکریم و تعظیم و منزلی شایسته تعیین کرد و صله و افری اهدا داشت ، و مردم را امر کرد برای تهنیت قدوم وی روند ، و شعراء برای مقدم یحیی بن عبدالله قصیده ها و شعرها انشاد کردند ، از آن جمله از مروان بن ابی حفصه بیتی نظر دارم که در قصیده اش گفت :
لَعَمْرُكَ مَا وُدَّ الْعَوَانِي بِمَدَائِمِوَلَا لَيْلٍ مَن نَعْنِي بِهِنَّ بِدَائِمِعَاقِبَتِ هَارُونَ بِدَانَ عَهْدِ وَفَا نَكَرَدُ وَ بَرِوِي حَسَدِ بَرَدُ ، وَ جَمْعِي اَز اَهْلِ هَوَا وَ غَرَضِ هَمِّ اَز يَحْيٰى وَ شَايِت (۱) و سعایت کردند و گفتند : یحیی مردم را به خویش دعوت می نماید و خود را امام می داند .

۱- .وشایت به همان معنای سعایت است .

در قسم خوردن زبیری و هلاک وی

[در قسم خوردن زبیری و هلاک وی] یکی از بدگویانی که موسوم به عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله زبیری بود در نزد هارون مدعی شد یحیی مرا دعوت به امامت خود نمود و از من خواست تا با وی خروج کنم . یحیی برای رفع این تهمت و کذب فاحش فرمود : اگر راست است در حضور خلیفه قسم بخور بر صدق قول خویش . عبدالله بن مصعب قبول کرد . پس یحیی فرمود : بدین گونه که من می گویم باید قسم بخوری ، و آن قسمی است هر کس بدان اتیان کرد خداوند در عقوبت او تعجیل فرمود . هارون اصرار نمود ، یحیی گفت : عبدالله بگوید : بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَاعْتَصَمْتُ بِحَوْلِي وَقُوَّتِي وَتَقَلَّدْتُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اسْتِكْبَاراً عَلَى اللَّهِ وَاسْتِعْنَاءً عَلَيْهِ وَاسْتِغْنَاءً عَنْهُ إِنْ كُنْتُ كَاذِباً ، یعنی : از حول و قوه خداوند متعال بری باشم و به حول و قوت خودم چنگ زنم و بر حول و قوه بندگان خدا اعتماد نمایم در حالتی که بر خداوند تکبر و علو جویم و بی نیاز باشم ، اگر من دروغ گویم . اجزاء محضر هارون از این بیانات بلرزیدند و به آن مرد زبیری هر قدر تکلیف کردند بر این یمین مؤکد و حلف شدید مبادرت کند قبول ننمود . عاقبت به امر هارون فضل بن ربیع به پای خود او را رنجه داد که البته از خوردن این قسم ناگزیری . چون این کلمات را خواند و این یمین کاذبه را بر زبان راند صورتش تغییر کرد و به لرزه آمد . یحیی دستی بر کتف زبیری زد و فرمود : يَا بَنَ مَصْعَبِ ! قَطَعْتَ عُمَرَكَ لَا تُفْلِحُ بَعْدَهَا ابْدَآءً ، یعنی : عمر خودت را قطع نمودی دیگر رستگار نمی شوی . پس از آن مجلس بر نخاست مگر آنکه مبتلا به جذام شد و گوشت صورتش ریخت و مویی در بدنش نماند ، بعد از سه روز دوزخیان را از قدوم خویش شادان نمود . چون در قبرش گذاردند لحد آن به زمین فرو رفت و غبار شدیدی برخاست ، هر قدر قبرش را انباشته از خاک کردند باز فرو می رفت تا آنکه بالای قبر را از چوبهای ضخیم پوشانیدند . و هارون الرشید بعد از هلاکت آن مرد زبیری رُعبی شدید از یحیی در دل گرفت ، سیما

در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی

دل‌های مردم را به وی مایل یافت. پس از روی حسد منصرف از عهد معهود خود شد و در تهیه شهادتش حيله‌ها نمود (۱).

در قسم دادن حضرت صادق علیه السلام مردی را و هلاکت وی و نظیر این حکایت قضیه حضرت صادق علیه السلام است در حضور منصور دوانیقی، خلاصه‌ای از آن مقتضی است مذکور شود: منصور خدمت آن جناب عرض کرد: به من خبر داده اند مُعَلّی بن حُنَیس گماشته شما مردم را در خفاء دعوت به امامت تو می‌کند و اموال کثیره برای خروج تو از مردمان اندوخته کرده است. آن جناب فرمودند: «والله ما كان ذلك». پس منصور حکم کرد مردی را حاضر کردند و گفت: این مرد یکی از ایشان است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آیا من دعوی کرده‌ام و این امر را برای خود خواسته‌ام؟» گفت: بلی، فرمود: «آیا قسم می‌خوری؟» گفت: آری. و آن مرد بدین گونه قسم خورد: «والله الذي لا إله الا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم لقد فعلت». آن جناب فرمودند: «این گونه قسم نخور. من از پدرم شنیدم که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قسم به خدا خورد و تعظیم نماید خداوند را به ذکر اوصاف خاصه اش و توصیف نماید حق تعالی را به صفات حسنی برای تجلیل و تعظیم او بر گناهی که کرده است از این قسم دروغ خداوند او را عقوبت نمی‌کند، اما بگو آنچه را من می‌گویم. آن مرد قبول نمود. پس فرمود: بگوی: «برئت من حيل الله وقوته والحيات إلى حولى وقوتى إن كنت كاذباً». آن مرد هنوز تمام نکرده بود که به روی در افتاد و بمرد. منصور گفت: دیگر قول احدی را در حق تو تصدیق نمی‌کنم (۲).

۱- مقاتل الطالبین: ۳۱۷، بحار الانوار ۴۸/۱۸۴.

۲- کافی ۶/۴۴۵ ح ۳، وسائل الشیعه ۲۳/۲۷۰ ح ۲۹۵۵۰، مدینه المعاجز ۶/۶۵ ح ۲۷۶ تسلسل ۱۸۴۶.

در مذمت قسم خوردن است

مستثنیات قسم دروغ

در مذمت قسم خوردن استهان هان! بترسند ابناء زمان از ایمان کاذبه که هر کس قسم دروغ خورد کافر است و هر آن کس قسم راست خورد گناهکار، و این بیان ترجمه حدیث مشهور است: «مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ صَادِقًا فَقَدْ آثَمَ» (۱) و هر کس قسم دروغ خورد با شیطان لعین محشور می شود از آنکه شیطان اول کسی است قسم دروغ خورد، و آیه کریمه «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ» (۲) شاهد بر مراد است. و در حدیث است: «احمق آن کسی است که از پی هر کلامش قسمی است». و در حدیث است: «اگر کسی گوید خداوند شاهد است، و می داند که راست نمی گوید و بر قولش کاذب است عرش اعظم به حرکت می آید». و چه شهرها و خانه ها برای دروغ گفتن و قسم خوردن به نام علیّ اعلا خراب و ویران گردید، بلکه احلاف و ایمان کاذبه مانع برکات و قاطع اعمار است و باعث نزول بلاها و عقوبات می شود، سیما اهل بازار که از صبح تا شام بر این شعار افتخار می نمایند.

[مستثنیات قسم دروغ] بلی فقهاء فخام رضون الله عليهم در چند مورد قسم دروغ را مستثنا کرده اند: یکی در جنگ است بشرط استثناء. و یکی در مقام صلح است. و یکی در مقام تقیه است. و یکی برای دفع ظلم است از مال و جان کقوله تعالی: «إِحْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَأَنْجِ أَخَاكَ»

۱- کافی ۷/۴۳۵ ح ۴، من لا يحضره الفقيه ۳/۳۷۳ ح ۴۳۱۱، تهذيب الاحكام ۸/۲۸۲ ح ۱۰۳۵، وسائل الشيعه ۲۳/۱۹۹ ح ۲۹۳۵۸.

۲- اعراف: ۲۱.

قصه هارون کشتن یحیی را

« مِنَ الْقَتْلِ » . و یکی یمین و قسم منکر است در صورتی که دعوی مدعی بر باطل باشد . و یکی یمین مردوده است . خلاصه اگر بتواند به وجه قلیل مدعی را راضی نماید و قسم نخورد اگر چه باطل باشد ممدوح است چنانکه حضرت سید سجاد علیه السلام چهار صد دینار به حلیله خارجی که مطلقه اش بود داد و نگذارد قسم بخورد . خلاصه دامن این سخن بدون مقصود دراز شد لیکن برای اهل ایمان التفات به این گونه سخنان گاهی لازم می شود ، البته از این صفت ذمیمه که ترضیه نفس شوم آماره است احتراز کردن واجب است و به واسطه قسم دروغ رشته عمر را گسستن به حکومت عقل قبیح است .

[قصه هارون کشتن یحیی را] خلاصه پس از چندی ابوالبحتری و محمد بن حسن شیبانی که هر دو مصاحب ابو حنیفه بودند به محضر هارون الرشید حاضر شدند . هارون به ایشان گفت : شما چه می گوئید در این عهدنامه و امانی که برای یحیی نوشته ایم ، آیا صحیح است ؟ محمد بن حسن گفت : چون شما نوشته اید صحیح است . هارون از وی روی بگردانید و بر او خشم کرد . بعد از آن از ابوالبحتری سؤال نمود . وی برای خوشنودی هارون گفت : تخلف از آن جائز است و بر این عهد و فائی نشاید ، هارون او را بناخت و گفت : أَنْتَ قَاضِي الْقَضَاةِ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ . پس نسخه امان را به ابو البحتری داد و آب دهان بر آن بینداخت و حکم به حبس یحیی کرد و او را به زهر شهید نمود . و مرحوم قاضی نورالله شوشتری این بیت را از ابو فراس همدانی در معذرت هارون ذکر کرده است : یا جَاهِدًا فِي مَسَاوِيهِمْ يُكْتَمُهَا عَدُوٌّ (۱) الرَّشِيدِ بِيَحْيَى كَيْفَ يَنْكَبُ (۲)

۱- در چاپ سنگی : عذر .

۲- عمده الطالب : ۱۵۳ ، الغدير ۳/۴۰۱ .

در شهادت ادریس بن عبدالله به امر هارون الرشید

[در شهادت ادریس بن عبدالله به امر هارون الرشید] ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) . این بزرگوار که از نژاد حسن مجتبی علیه السلام است سید سادات بنی حسن بود و بر بلایا و شدائد اختبار یافته ممتحن گردید ، و در وقعه فسخ حاضر بود . بعد از چندی فرار کرده به سوی مصر رفت و از آنجا به شهر اندلس توجه فرمود . جماعتی همت بر حمایت وی گماشتند و به هر شهر و دیار توجه کرد همراهی کردند تا آنکه به اقصای مغرب زمین متوقف گشت ، و از این جهت صاحب المغرب معروف شد برای آنکه از ضرر و شرّ هارون الرشید محفوظ و مصون ماند . پس گروهی از اهل بربر به ادریس بن عبدالله گرویدند . هارون از میل نفوس و اجتماع انام و اقبال قلوب خاص و عام مضطرب گردید . داود نام که از ملازمین و منادمین حضورش بود به آن حدود فرستاد تا به هر حيله ای که بتواند او را شهید سازد . داود بعد از ورود و مرآوده تامه و خلطه کثیره از محرمان ادریس گردید و از خواصّ اصحاب وی محسوب گشت . بعد از چندی ادریس به درد دندان مبتلا شد . داود دوائی که در او زهر بود برای علاج تسکین درد دندان به ادریس داد . چون خورد از آن زهر به درجه شهادت فایز گردید . ادریس را جاریه ای بود که از او حامله بود . اولیاء دولت و امناء حضرت ادریس تاج و کلاه وی را بر شکم آن جاریه گذاردند و آن جاریه پس از انقضاء چهار ماه پسری آورد . او را ادریس نام نهادند ، و در اسلام به غیر از او کسی را در شکم مادر بنام سلطنت نخواندند .

و مرحوم قاضی در کتاب « مجالس المؤمنین » روایتی غریب نقل کرده است که در کتاب دیگر نظر ندارم ۱ و آن روایت مروی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است که فرمودند: « عَلِيكُمْ بِادْرِيسِ بْنِ اِدْرِيسٍ فَانَّهُ نَجِيبُ اَهْلِ الْبَيْتِ وَشُجَاعُهُمْ » یعنی: بر شما باد به ادریس بن ادریس، به درستی که او نجیب اهل بیت من و شجاع ایشان است. و در حق ادریس گفته شد: حَصِيْلَةٌ لِادْرِيسٍ مَمْلُكَةٌ سَيِّئَةٌ، وَاسْتَبَدَّ وَخَطَبَ لِنَفْسِهِ بِالْخِلَافَةِ، وَكَانَ فَصِيحًا شَاعِرًا. و از اشعار ادریس است که در جنگ فرمود: اَلَيْسَ اَبُوْنَا هَاشِمٌ شَدَّ اَزْهَوَا وَصَى بِنِيهِ بِالطَّعَانِ وَبِالضَّرْبِ فَلَسْنَا نَمَلُ الْحَرْبَ حَتَّى يَمْلَنَّا وَلَا نَشْتَكِي مِمَّا يُلَاقِي مِنَ النُّكْبِ (۱) یعنی: آیا نیست پدر ماها که کمر برای جنگ استوار کرده و سخت تنگ بیست و به فرزندان خویش وصیت بر زدن شمشیر و نیزه فرمود، پس ماها از جنگ دلتنگی نداریم و ملول نمی شویم تا اینکه ما را ملول کند و شکایت نداریم، و گله نمی کنیم از آنچه بر ما از بلا و شدت می رسد. و از ادریس ثانی فرزندان بسیار بماند که اسامی شریفه ایشان در کتب نسابه مضبوط است.

۱- بیت اول در مناقب ابن شهر آشوب ۱/۵۷ از ابو طالب والد گرامی امیر مؤمنان علیه الصلاه و السلام، و در ضمن اشعاری دیگر نقل شده است، و در حلیه الابرار سید هاشم بحرانی ۱/۹۶ به نقل از کتاب المغازی هر دو بیت فوق در ضمن ابیاتی دیگر از ابو طالب منقول است: بنابراین با توجه به تأخر زمانی ادریس، وی بدین اشعار استشهاد کرده است. نیز رجوع کنید به: بحار ۳۵/۱۶۰.

در حال موسی بن عبدالله معروف به جون

و این چهار تن که فرزندان عبدالله محض اند به واسطه بسیاری بزرگواری در ذیل سلسله نسب حسن مثنی به مقدار اطلاعی که داعی داشت اشاره ای از حالاتشان نمود تا از رشته نسب زید بن حسن که جدّ أمجد حضرت عبدالعظیم است خواننده را اطلاع و آگاهی پیدا شود، و ارتباط و اتصال سلسلتین را به نحو اوفی بدانند، و دیگر تنزل از این حد و تخطی از این خط باعث تنزل خیال و موجب تسلسل است الی یوم المآل .

[در حال موسی بن عبدالله معروف به جون] لیکن از اولاد عبدالله محض بعد از این چهار نفر فرزندی که معروف باشد جز موسی الجون بن عبدالله محض نیست و کُنیه وی ابوالحسن است، و بعضی ابو عبدالله دانسته اند و نسل وی از دو نفر است: عبدالله که معروف به شیخ صالح بود و او را نیز رضا خواندند، و در زمانی که حضرت رضا علیه السلام به نزد مأمون آمد زیاده از حد طلب از عبدالله می نمود تا با وی بیعت کند. عبدالله بگریخت و در میان اعراب پنهان شد تا آنکه وفات کرد. و یک نفر دیگر از اولاد موسی، ابراهیم است و نسل او از یوسف که ملقب به اجصر بود بماند. و از برادران حسن مثنی ابراهیم غمر ابو اسماعیل است، در کوفه رحل اقامت انداخت، شصت و نه سال عمر کرد. عاقبت در حبس منصور وفات کرد، و جماعتی از سادات منسوب به وی اند. یکی از برادران حسن مثنی جعفر است، هفتاد سالی از عمرش گذشت. فصیح و بلیغ و چرب زبان بود و خطیب خوش بیان، در حبس منصور وفات کرد. و از برادران عبدالله محض حسن مثلث است، یعنی حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام است، و با عبدالله و ابراهیم از یک مادرند. آن جناب در حبس منصور نیز رحلت فرمود. و وی را پسری بود علی مشهور به زاهد و معروف به عابد.

در مختصری از حال حسین بن علی شهید فخر به امر هادی بالله

در مختصری از حال حسین بن علی شهید فخر به امر هادی بالله و پسر علی حسین است در فخر که اسم مکانی است ، و شش میل تا مکه معظمه مسافت دارد با جمعی از سادات شهید شد . و به روایت مسعودی حسن بن عبدالله محض نیز با ایشان شهادت یافت ، و شهادت شهداء فخر فطیح و موجه است بلکه مروی است بعد از شهادت جناب حسین بن علی علیه السلام مصیبتی بزرگتر از آن نبوده ، و شهادت ایشان بعد از قتل محمد و ابراهیم است به امر هادی که موسی بن محمد نام داشت ، در سال یکصد و شصت و نه ، و مباشر قتل ایشان موسی بن عیسی بود . و عجب است هادی برای اقدام موسی بدین عمل بر او خشم کرد و اموالش را تصرف نمود ، و چون رؤوس مطهره ایشان را با اسرای سادات به محضر او آوردند بسیار گریه کرد ، و هر آنکه استبشار نمود و به قتل حسین بشارت داد از وی منزجر گشت . و به روایت مسعودی (۱) گفت :
 أَيُّمُونِي مُسْتَبْشِرِينَ كَمَا تَكُمُ أَيُّمُونِي بِرَأْسِ رَجُلٍ مِنَ التَّرِكِ أَوِ الدَّيْلَمِ ! إِنَّهُ رَأْسُ رَجُلٍ مِنْ عَتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) . أَلَا- إِنَّ أَقْلَ جَزَاكُمِ عِنْدِي أَلَّا أَثْبِتُكُمْ شَيْئًا ، یعنی : به سوی من آمده اید و مرا مژده می دهید گویا شما برای من سر مردی از ترک و دیلم آوردید ! این سر مردی از اولاد پیغمبر (ص) است ، کمترین جزاء شما در نزد من آن است که به شما جزاء وصله ای ندهم . و برای حسین بن علی ، عابد مذکور ، مرثیه ها گفته ، چند بیتی از کتاب « مروج الذهب » (۲) خاطر دارم بنویسم : فَلَا بَكِيْنَ عَلِيَّ الْحُسَيْنِيِّنِ وَعَلَى الْحَسَنِ وَعَلَى ابْنِ عَاتِكَةَ الْمَذْيَابِ قَوْهَ لَيْسَ لَهُ كَفَنٌ تَرَكُوا بِفَخٍّ عُذُوهُفِي غَيْرِ مَنْزِلِهِ الْوَطْنِ كَانُوا كِرَامًا قَتُلُوا لَا طَائِشِينَ وَلَا جَبْنَ غَسَلُوا الْمَذْلَةَ عَنْهُمْ وَعَنِ الثِّيَابِ مِنَ الدَّرَنِ (۳) هَذِي الْعِبَادُ بِجَدِّهِمْ فَلَهُمْ عَلَى النَّاسِ السُّنَنُ (۴) یعنی : گریه می کنم بر تو ای حسین و بر حسن به سوزش دل و فریاد ، و بر پسر عاتکه که او را بدون کفن بر روی خاک انداختند و گذاردند بدن وی را در وقت صبح به زمین فخر در وقتی که از وطن خود دور و مهجور بود ، چه بسیار بزرگان از سادات شهید شدند که ایشان را ترس و خوفی نبود ، و آن بزرگواران ذلت و خواری را از خودشان شستند مانند شستن چرک و پلیدی را از جامه ها ، و آنها بندگانی بودند که جدّ ایشان را بر مردمان متتها بوده است . و دعبل بن خزاعی شاعر آل عصمت در قصیده معروفه اش فرمود : قُبُورٌ بَكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَيْهِوَأُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتٍ (۵)

۱- مروج الذهب ۳/۳۳۷ ، به نقل از تهذیب المقال ابطحي ۲/۴۲۳ .

۲- مروج الذهب ۳/۳۳۷ .

۳- در چاپ سنگی : الدون .

۴- مقاتل الطالبین : ۳۰۵ ، شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۳۲۹ ، معجم البلدان ۴/۲۳۸ ، اشعار از عیسی بن عبدالله می باشد .

۵- روضه الواعظین ، فتال : ۲۲۱ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۵۰۶ و منابع بسیار دیگر .

ص: ٢٧٥

روح و ريحان سوم

اشاره

روح و ريحان : الثالثه

.

زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلامین بزرگوار فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است ، و مادرش امّ بشر بنت ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری یا امّ طلحه است . و در زمره اولاد امام حسن علیه السلامین از وی نبود و او را شریف بنی هاشم خواندند ، و جدّ سوّم حضرت عبدالعظیم است . و زید را دو فخر سزد : از جهت عالی فرزند امام حسن علیه السلام بودن ، و از جهت نازل فرزندى چون حضرت عبدالعظیم داشتن . الحق مؤلف و جامع « نامه دانشوران » حضرت شاهزاده اعظم و نواب کامیاب افخم اعتضاد السلطنه وزیر علوم دام اعتضاده و تأییده المله والدوله در وجیزه مختصرى که از احوال حضرت عبدالعظیم مرقوم فرمودند بدین عبارت ملیحه معذرت خوشی خواسته اند ، ولیکن بزرگواری زید به جهت بودن جدّ حضرت عبدالعظیم است و در میان شیعه به همین جهت بزرگ شد . کما عَلت برِ رسولِ اللهِ عَدنانُ ۱ و از حُسن حال زید از آنچه در کتاب « ارشاد » (۱) شیخ مفید علیه الرحمه است اسلامیان

۱- ارشاد مفید ۲/۲۰ ، ۲۱ ، بحار الانوار ۴۴/۱۶۳ ح ۲ .

را کفایت می کند: واما زید بن الحسن علیه السلام فكان يلي صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله ، وكان جليل القدر كريم الطبع ، ظريف النفس ، كثير البر ، ومدحه الشعراء وقصده الناس من الآفاق لطلب فضله . و ترجمه این عبارت واضح است . و در همان کتاب است (۱): و زید بن الحسن كان مسالماً عن بنی امیه و متقلداً من قبلهم الأعمال و كان رأيه التقيته لإعدائه والمداواة ، وهذا يُضاد عند الزيديّ ، یعنی: زید با بنی امیه در مقام تسلیم بود و متصدی اعمال راجعه از ایشان می شد و جز تقيته رای نداشت و مدارات می فرمود . همانا احتراز و اجتناب از تقيته مذهب متقن فرقه زیدیّه است و دعاه زیدیه خروج به سیف را از لوازم دین خودشان می دانستند ، و از این جهت خروج کردند و کشته شدند ، لیکن زید بن حسن بر خلاف ایشان و به طریقه امام زمان سلوک می نمود . و در بعضی از کتب متأخرین دیده ام: جماعت زیدیّه را نسبت به زید بن حسن داده اند و این عقیده بر خطاست ، همانا زیدیّه منتسبند به زید الشّهدید بن علی بن الحسین علیه السلامو بیاید اخباری در مدح زید بن علی و قدح زیدیّه . خلاصه زید از طبقه دوّم تابعین است و با فرقه امویّه خلطه و آمیزش می نمود و تولیت صدقات حضرت رسول در عهده کفایت او شد ، و چندی حاکم مدینه به امر سلیمان بن عبدالملک او را عزل کرد چنان که مرحوم مجلسی طاب ثراه از بعضی اهل سیر نقل کرده است: سلیمان بن عبدالملک به حاکم مدینه این نامه نوشت: اما بعد ، فإذا جاء بك كتابي هذا فأعزل زيدا عن صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأدفعها إلى فلان بن فلان رجل من قومه وأعنه على ما استعانك عليه ، والسلام (۲) . خلاصه معنی آنکه: چون نامه من به تو رسید زید را عزل کن از صدقات رسول الله علیه و آلهو بده آن را به شخص مخصوصی و او را اعانت نما .

۱- .ارشاد ۲/۲۳ .

۲- .ارشاد ۲/۲۱ .

پس از وصول نامه به حاکم مدینه زید معزول گردید تا زمان عمر بن عبدالعزیز ، عمر زید را نصب نمود و نامه ای نوشت به حاکم مدینه : اما بعد ، فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ شَرِيفُ بَنِي هَاشِمٍ وَذُو سِنِّهِمْ ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي فَارْدُدْ إِلَيْهِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَعِنَّهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ ، وَالسَّلَامُ . حاکم مدینه نیز بر حسب مأموریت تولیت را تفویض داشت (۱) . و محمد بن بشر (۲) خارجی در مدح زید عجب گفته : إِذَا نَزَلَ ابْنُ الْمُصْطَفَى بَطْنَ تَلْعَةٍ (۳) نَفَى (۴) جَذْبَهَا فَأَخْضَرَ بِالنَّبْتِ عُودَهَا وَ زَيْدٌ رَبِيعُ النَّاسِ فِي كُلِّ شَتْوٍ إِذَا أَخْلَفَتْ أَوَاؤُهَا وَرُغُوذُهَا حَمُولٌ لِأَشْنَاكِ الدِّيَاتِ كَأَنَّهُ سِرَاجُ الدُّجَى إِذْ قَارَنَتْهُ سُعُودُهَا (۵) محصل معنی آن است : اگر زید به زمین خشک به سیل گاهی وارد شود آن زمین را از قدوم خود سبز و خرم می کند ، و زید مانند بهار و بارانی است که در آخر سال قحط ، مردمان انتظار وی را می کشند ، همان نحوی که از دیدن باران مسرور می شوند از ورود و قدم زید نیز شادانند ، و اوست که مانند چراغ در تاریکی فتنه ها روشنائی می دهد و اداء دیات می نماید و متحمل صلوات می شود . و در بعضی از کتابهای سنیان زید بن حسن را « ابلج » خوانده اند ، و از این لقب درخشندگی رخسار وی ظاهر است . خلاصه ، عمر شریف زید از نود سال گذشت ، و بعضی می گویند : صد ساله بود .

۱- .ارشاد ۲/۲۱ ، نیز : سیر اعلام النبلاء ۴/۴۸۷ شماره ۱۸۶ ، بحار الانوار ۴۴/۱۶۳ ح ۲ ، تهذیب الکمال ۱۰/۵۳ .

۲- .در کشف الغمه : بشیر .

۳- .در چاپ سنگی : نلغه . متن موافق نقل تهذیب الکمال ۱۰/۵۳ است . در حاشیه ، واژه چنین توضیح داده شده : التلعه بوزن القلعه : ما ارتفع من الأرض وانهبط ، وهو من الأضداد .

۴- .در چاپ سنگی : کفی . معنای آن مناسب بنظر نمی رسد ، والله العالم .

۵- .تهذیب الکمال ۱۰/۵۳ ، کشف الغمه ۲/۱۹۹ .

و پسرش امیر حسن جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است به نحوی که مذکور می شود و جمعی سنی نفیسه که مدفون در مصر است دختر زید دانند، و قول بعضی بر خلاف آن است، و شرح حال سنی نفیسه بیاید. و واقدی نقل کرده: زید چند میل به مدینه مانده در منزلی که بطحا نامند وفات کرد، وی را به بقیع نقل کردند، و به قولی در حاجز که بین مکه و مدینه است مدفون شد. و به روایت سبط ابن جوزی در کتاب « مناقب » زید دو خواهر داشت: یکی ام الحسن، و دیگری ام الخیر. و سابقاً عرض شد: به روایت مرحوم شیخ مفید دختران امام حسن علیه السلام پنج نفر بودند. و در وفات زید شعراء مرثی بسیار انشاء کرده اند از آن جمله: **فَانِ يَكُ زَيْدٌ غَالَتْ اَلْاَرْضُ شَخْصِيَهُ فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ هُنَاكَ وَ جُودٌ وَاِنْ يَكُ اَمْسَى رَهْنًا رَمَسٌ فَقَدْ ثَوَى (۱)** به وَهُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَقَيْدٌ سَمِيعٌ اِلَى الْمُعْتَرِّ يَعْلَمُ اَنْهَسَ يَطْلُبُهُ الْمَعْرُوفُ ثُمَّ يَعُودُ وَلَيْسَ بِقَوَالٍ وَقَدْ حَيَّ رَحْلَهُ لِمَلَمَسِ الْمَعْرُوفِ اَيْنَ تُرِيدُ اَسْوَدُ اِذَا قَصَرَ الْوَعْدُ الدَّنَى (۲) نَمَى بِهَالِي الْمَجْدِ اَبَاءُ لَهُ وَ جُودٌ مَبَاذِيلُ لِلْمَوْلَى مَحَاشِيَةٌ اَللَّقْرِیوْفِی الرَّوْعِ عِنْدَ النَّائِبَاتِ [اَسْوَدُ] اِذَا اِنْتَحَلَ الْعَزَّ الطَّرِیْفُ فَاَنْهَمْلَهُمْ اِرْثٌ مَجْدٍ مَا يَرَامُ تَلِيدٌ اِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ قَامَ سَيِّدٌ كَرِيمٌ يَبْنِي بَعْدَهُ وَيَشِيدُ (۳) خلاصه از ترجمه این طور می نماید: زید بن حسن اگر چه در خاک پنهان است لیکن جود و سخا و نیکی های او پنهان نیست و مستور نمی شود، و اگر چه زید گرو خاک شد و در

۱- در چاپ سنگی: توی .

۲- در چاپ سنگی: الوعد الدنا .

۳- ارشاد شیخ مفید ۲/۲۲، تاریخ مدینه دمشق ۶/۳۰۲ (۱۹/۳۸۱ از چاپ دیگر)، بحار الانوار ۴۴/۱۶۴، کشف الغمه ۲/۲۰۰، العدد القویه: ۳۵۳ .

شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام

صفات حمیده مانند نداشت، لیکن می شنود سؤال اهل فاقه و حاجت را، و می داند آنچه را که از وی طلب می نمایند، باز خواهشمند است از طالب معروف تا طلب حاجت از وی کند، و بلندی مجد از پدران و اجداد اوست هر چند دنی لئیم پستی او را خواهد، و پدران او به بندگان بخشش ها کردند، و به مهمانها مهربانی ها نمودند، و در زمان ترس و نزول نوائب مانند شیرها بودند، پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری ارثی است که از پدرانشان یافته اند و عطاء به عزت است، و چون بزرگی از ایشان بمیرد به جای آن بیاید مانند آن تا اصلاح امور بندگان را کند.

زیاده بعد از شرح حال زید بن حسن خالی از فائده نیست از برای رفع شبهات بعضی از بی خبران، در مقام بیان و توضیح حال زید بن علی بن الحسین و زید النار بن موسی بن جعفر (ع) برائیم.

[شرح حال زید بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام] اما زید بن علی شهید، کمالات نفسانیه اش لا تحصی است و عبارت مرحوم شیخ مفید است: وَكَانَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَيْنَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَفْضَلُهُمْ، وَكَانَ وَرِعًا عَابِدًا فَقِيهًا سَخِيًّا شُجَاعًا دَعَا بِالسِّيَافِ يَأْمُرُ بِالْأَمْرِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَطْلُبُ بِنَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ جَمُّ الْفَضَائِلِ الْعَظِيمِ الْمَنَاقِبِ وَحَلِيفُ الْقُرْآنِ وَالْأَسْطَوَانَةِ (۱). و آنچه کرد با طایفه أمویّه و زمره مروانیه برای خدا و خونخواهی دمء طاهره و نفوس مطهره جد بزرگوار و سائرین از اولیاء الله بوده، و حضرت صادق علیه السلام در خبری که مشروح است فرمود: «وَيْلٌ لِمَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَهُ وَلَمْ يُجِبْهُ» (۲)، یعنی: وای به کسی که ناله زید را بشنود و او را یاری ننماید.

۱- ارشاد ۲/۱۷۱، نیز روضه الواعظین: ۲۷۰، احتجاج طبرسی ۲/۱۳۵.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۵۵ ح ۱، احتجاج طبرسی ۲/۱۳۵، بحار الانوار ۴۶/۱۷۴ ح ۲۷.

و این عبارت دلالت بر حسن حال زید و وجوب رعایتش می کند. و مرحوم شیخ مفید (۱) طاب ثراه فرمود: خروج زید از برای طلب خون جناب سید الشهداء علیه السلام بود و مردم را به رضاء آل محمد سلام الله عليهم می خواند، و مردمان گمان کردند داعیه امامت برای خود دارد. و مرحوم طبرسی در کتاب «اعلام الوری» همین طریق را روایت کرده (۲). و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در «رجال و سیط» نوشته است: زید بن علی در سال یک صد و بیست و یک شهید شد و چهل و دو سال از عمرش گذشت، و عبارت شیخ علیه الرحمه را بیان فرمود (۳). و مرحوم میر سید علیخان در «شرح صحیفه سجادیّه» حدیثی روایت نمود که خلاصه آن است: «خداوند اذن در هلاکت بنی امیه داد بعد از قتل زید بن علی به هفت روز» (۴). و حضرت رضا علیه السلام به مأمون الرشید فرمودند: «برادرم زید را قیاس مکن به زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از آنکه زید از علماء آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است، مجاهده کرد با اعداء الله تا در راه خدا شهید شد» (۵). و ابو خالد واسطی گفت: حضرت صادق علیه السلام هزار تومان (۶) مرحمت کردند تا بین عیال زید قسمت نمایند، و همچنین برای عیال کسانی که در خدمت زید شهید شدند (۷).

۱- ارشاد ۲/۱۷۲.

۲- اعلام الوری ۱/۴۹۳، نیز رجوع کنید به: روضه الواعظین: ۲۷۰، بحار الانوار ۴۶/۱۸۶، کشف الغمه ۲/۳۴۱.

۳- نیز رجوع شود به: شجره طوبی: ۱۴۳، مستدرک السفینه ۵/۲۱۸.

۴- روایت از امام صادق علیه السلام در کافی ۸/۱۶۱ ح ۱۶۵ نقل شده و ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی ۱۲/۱۸۵ به توضیح آن پرداخته است. نیز رجوع کنید به: تفسیر العیاشی ۱/۳۲۶ و در آن بجای قتل زید، احراق وی آمده است. همچنین: البرهان ۱/۴۷۸، الصافی ۱/۴۴۸.

۵- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۴۸ ح ۱، وسائل الشیعه ۱۵/۵۲ ح ۵۳ ۱۹۹۷۴.

۶- در منابع «دینار» آمده که مؤلف از آن در مقام تعبیر به «تومان» کرده است.

۷- اختیار معرفه الرجال: ۳۳۸ ح ۶۲۲، ارشاد مفید ۲/۱۷۳، بحار ۴۶/۱۸۷.

در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید در او ساکن بوده است و علت خروج وی

و ابن حجر که قساوت قلبیه اش اقسی من الحجر است در کتاب « صواعق محرقه » گفته است: زید بن علی بن الحسین علیه السلام امامی و جلیل القدر است. و آن جناب معاصر زمان عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک بود، و صدمات افزون از حد از ایشان دید. امّا از عبدالملک بن مروان آنچه در نظر دارم و از کتاب « لؤلؤ المضى فى مناقب آل التّبی » که از مؤلفات و اقدی است نقل می نمایم آن است: بعد از اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند سبحان سدّ ابواب از مسجد فرمودند جز باب ولایت که امر به فتح آن شد چنانکه فرمودند: « ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَلَا أَنَا فَتَحْتُ بَابَ عَلِيٍّ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيِّدٌ بِأَبْكُمْ وَفَتَحَ بَابَ عَلِيٍّ » بعد از آن اولاد امیر مؤمنان در آن خانه ساکن بودند و باب آن خانه هم مفتوح بود. (۱).

[در خراب کردن در خانه امیر مؤمنان علیه السلام که زید] [در او ساکن بوده است و علت خروج وی] و از این فقره علوّ مقام ذریّه طاهره نیز معلوم است با توقّفشان در آن خانه و فتح باب آن مسجد بر ایشان تا در زمان عبدالملک بن مروان. پس آن خبیث خواست سدّ آن باب کند نتوانست جز آنکه امر نمود آن خانه را خراب نمایند و جزء مسجد کنند. زید بن علی در آن ساکن بود. هر قدر اصرار کردند از آن خانه بیرون رود قبول نفرمود تا آنکه تازیانه ها بر بدن آن جناب زدند، و وی را به عنف از آن خانه برآوردند که فریاد و فغان بنی هاشم و اهل مدینه بلند گردید. پس زید از شکنجه و رنجه زیاد پناه به قبر مطهر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آورد و در مسجد رسول معتکف گردید، و آن خانه را خراب کردند، و بر این کرامت و فضیلت راضی

۱- روایت به طرق مستفیضه و الفاظ مختلفه نقل شده، از جمله در مناقب امیرالمؤمنین، محمد کوفی ۲/۴۶۰، مجمع الزوائد ۹/۱۱۷، بحار الانوار ۳۱/۴۲۸، المسترشد: ۴۴۸، المراجعات: ۲۲۰، الغدير ۳/۲۰۵، ۲۱۳ طرق مختلف را بیان فرموده است.

در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید

بن علی بن الحسین می نماید

نشندند عترت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمانند، و خانه خرابی خانواده وحی و تنزیل از آن وقتی شد که آتش برای سوزاندن در آن خانه خواستند، و با کمال جسارت آن را سوزاندند، یعنی دری که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به سوی مسجد خود گشود سزاوار سوختن است!! و نباید بنی فاطمه از این نحو تجرّی ملول شوند از آنکه معارضه و مخاصمه نوع بشر با خداوند اکبر به حدی طغیان یافت [که] به کرات عدیده در مقام تخریب خانه خداوند برآمدند و بیت الله را بیت الشیطان نامیدند (۱) و اجزاء آن را نیز سوزانیدند و خداوند سبحان خانه وجودشان را به آتش قهر و غضب خود بسوخت و اثری از ایشان نگذاشت چنانکه از مبغضین آل محمد صلوات الله علیهم در دار دنیا انتقام فرمود، و جزاء کردارشان را به آخرت نینداخت. خلاصه با آنکه زید بن علی علیه السلام بدین بلیه عظمی مبتلا گردید التزام و مجاورت قبر شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ترک نمود، و از مدینه مشرفه علی مشرفها السلام هجرت و حرکت نکرد تا عبدالملک گذشت، و نوبت به هشام بن عبدالملک رسید، وی نیز بر طریقه پدر مشی نمود و در مقام اذیت اهل آن خانه که آواره و بیچاره بودند برآمد. حاکم مدینه خالد بن عبدالملک بن حارث از قبل وی به زید جسارت ها کرد، ناچار بسوی شام برای تشکی از حاکم ظالم نهضت کرد، و رفتن زید بن علی به سوی شام نزد هشام شوم، تسلیم و تفویض او را می فهماند و احتمال خروج نمی رود.

[در حدیث شریفی که دلالت بر جلالت قدر زید] [بن علی بن الحسین می نماید] و در کتاب «کفایه الاثر فی النصوص علی الائمه الاثنا عشر» (۲) از محمد بن بکیر مروی

۱- بدین مطلب در حدیث وسائل الشیعه ۲/۱۷۷ ح ۱۸۶۵ به نقل از احتجاج طبرسی: ۳۴۶ اشاره شده است.

۲- کفایه الاثر: ۳۰۰، بحار الانوار ۴۶/۲۰۲ ح ۷۷.

است: زمانی که زید بن علی خواست از مدینه حرکت نماید خدمتش رسیدم. صالح بن بشیر نیز در خدمت آن بزرگوار بود. سلام کردم و عرض نمودم: حدیثی بیان فرمائید که بدون واسطه از پدر بزرگوار خود شنیدید. فرمود: « پدرم از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمودند: هر کس را نعمتی داد حمد کند و هر آن کس رزقش دیر رسد استغفار نماید، و هر آن کس محزون شود لا- حول ولا- قوه الا- بالله خواند». عرض کردم: زیاده فرمائید. فرمود: « حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار نفر را من شفاعت می کنم: کسی که به ذریه من اکران کند، و کسی که حاجات ایشان را برآورد، و کسی که در امور ایشان سعی باشد، و کسی که به زبان و دل، ایشان را دوست دارد». عرض کردم: زیادت بفرمائید از آنچه خداوند به شما تفضیل داده است. فرمود: « حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ما را دوست دارد با ما محشور می شود و در بهشت با ماست. ای پسر بُکیر! مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، ای پسر بکیر! خداوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را ذریه او قرار داد. اگر ما نبودیم دنیا و آخرت نبود. ای پسر بکیر! از ما خداوند عبادت کرده و شناخته می شود، و ما راهیم به سوی خدا، و از ماست سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سید اوصیاء علیه السلام و از ماست قائم این امت». عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله عهد گرفته است چه وقت قائم شما قیام می نماید؟ فرمود: « ای پسر بکیر! این امر بعد از شش نفر از اوصیاء است و تو درک نمی کنی، بعد از آن قائم ما علیه السلام آید و زمین پر از عدل می شود». عرض کردم: شما صاحب این امر نیستید؟ فرمودند: « من از عترت هستم». باز مکرر عرض نمود، فرمودند: « من از عترت هستم». عرض کرد: این فرمایش شما از رسول مختار صلی الله علیه و آله است؟

در جواب این آیه را خواند: «لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ» (۱). یعنی: من اگر علم غیب داشتم خیر بسیاری را مرتکب بودم. پس این اشعار را زید بن علی خواندند: نَحْنُ سَادَاتُ قُرَيْشٍ وَقَوْمُ الْحَقِّ فِينَا نَحْنُ أَنْوَارُ النَّبِيِّ مِنْ قَبْلِ كَوْنِ الْخَلْقِ كُنَّا نَحْنُ مِنْهُ الْمُسْطَفَى الْمُمْتَارِ وَالْمَهْدِيُّ مِمَّا فَبِنَا قَدْ عُرِفَ اللَّهُ وَبِالْحَقِّ أَقْمَنَا سَوْفَ يَصْلِيهِ سَعِيرٌ مَنْ تَوَلَّى الْيَوْمَ عَنَّا (۲) و این حدیث صحیح السّیند نهایت جلالت زید را می رساند، یعنی: ما آقایان و بزرگان قریشیم و بنیان حق از ماست و از ما حق خارج نیست و ما نورها و روشنائیهای پیغمبریم که پیش از ایجاد خلق بوده ایم و از ما پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله و از ما مهدی علیه السلام آل اطهار است، به واسطه وجود ما خداوند متعال شناخته شد و به حق، ما ایستاده و برپائیم. پس هر کس از ما اعراض کند در درکات سعیر مأوی خواهد گرفت. و برای تأیید مراد این روایت را اگر بخوانی می دانی جلالت قدر زید را و آنچه محلّ حاجت است می نویسد: راوی «صحیفه سجادیّه» از یحیی پسر زید شهید در وقتی که به خراسان می رفت سؤال کرد: چه چیز پدیرت را به خروج کردن و قتال این طاغی محرّک شد؟ فرمود: پدرم از پدرش خبر داد که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر پشت جناب سید الشهداء علیه السلام گذارد، فرمود: از صلب تو فرزندی بیرون می آید که نام او زید است و کشته می شود با گروهی از یارانش. چون روز قیامت شود بر گردنهای مردمان پای می گذارند و می گذرند و به بهشت می روند. پس من دوست دارم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف من فرمود ظاهر

۱- اعراف: ۱۸۸.

۲- تتمه حدیثی بود که از کفایه الاثر نقل شد.

شود. آن گاه یحیی گفت: رَحِمَ اللهُ أَبِي! كَانَتْ [وَاللَّهِ!] (۱) أَحَدَ الْمُتَعَبِدِينَ قَائِمًا لَيْلَهُ صَائِمًا نَهَارَهُ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقًّا جَهَادًا. عرض کردم: پدرت ادعاء امامت کرد و خروج فرمود و مجاهده نمود، و هر کس دعوی کذب نماید این مقام را جاز نیست. فرمود: إِنَّ أَبِي كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعَى مَا لَيْسَ بِحَقٍّ، إِنَّمَا قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَاءِ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ عَنِّي بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَرًا. قلتُ: فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ الْأَمْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ هُوَ أَفْقَهُ بَنِي هَاشِمٍ (۲). و از این کلمات تصدیق به حجیت امامت حضرت صادق علیه السلام واضح است. خلاصه چون زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک به شام آمد هشام بن عبدالملک او را اذن نداد به محضر وی آید و لب از شکایت گشاید هر چند به هشام شرح حال خود را نوشت و تشکی نمود در جواب زید در آخر همان مکتوب می نوشت: اِرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ، یعنی: برگرد به مدینه. زید می فرمود: وَاللَّهِ! بَرْنَمِيْ كَرْدَمْ بَه سَوِيْ پسر حارث هرگز، تا آنکه از هشام مأیوس گردید. خواست از شام بیرون آید، هشام او را خواست به حضور خود. چون وارد محضر وی گردید به هر طرفی که روی آورد کسی زید را جای نداد تا بنشیند، بنا بر قولی در برابر هشام نشست. آن ظالم غشوم گفت: شنیده ام داعیه خلافت داری و آرزوی آن می نمائی و تو فرزند کنیزی بیش نیستی. زید فرمود: کسی از بندگان خدا اولی از اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود با آنکه پیغمبر معظم است مادرش کنیز بود و حضرت خیرالبشر صلی الله علیه و آله از نسل طیب طاهر مطهر آن سرور است. هشام گفت: چه می کند آن بقره برادرت؟ زید غضب کرد و برآشفست نزدیک به آن رسید جاننش از بدنش برآید فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را باقر نامید و تو او را بقره می نامی،

۱- از کفایه الاثر اضافه شد.

۲- کفایه الاثر: ۳۰۸، بحار الانوار ۴۶/۱۹۹.

در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه

چه قدر فرق دارد!! برای همین نحو مخالفت شما فردای قیامت مقرّ و مکان شما مخالفت و مباینت خواهد داشت، یعنی حضرت باقر علیه السلام به بهشت می رود و تو به آتش می روی. پس هشام به غضب آمد و گفت: خُذُوا بِيَدِ هَذَا الْأَحْمَقِ الْمَائِقِ. آن گاه دست زید را گرفتند و کشیدند و بیرون بردند، و چند نفر بر او گماشتند تا از حدود شام دور کنند او را (۱).

در شهادت زید بن علی علیه السلام در کوفه چون از حدود شام زید گذشت مراجعت فرمود به سوی کوفه، و جمعی از اهل کوفه با وی بیعت کردند و عامل کوفه یوسف بن عمر مردم را تحریص بر قتل زید کرد و تخویف از مخالفت نمود. پس از بستگان زید قلیلی باقی ماندند، و اهل کوفه سجنه خویش را به نحو سابق اظهار داشتند و آن جناب را تنها گذاردند و اطراف وی را سپاهیان کوفه گرفتند و زید تنها جنگ می کرد. و به قول مسعودی این دو بیت را تمثّل جست: فَدَلَّ الْحَيَاءُ وَعَزَّ الْمَمَاتُ كُلًّا أَرَاهُ طَعَامًا وَبَيْلًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ وَاحِدٍ فَسِيرِي إِلَى الْمَوْتِ سَيْرًا جَمِيلًا (۲) یعنی: زندگی خوار است و عار، و مردن عزّت است و آسودگی، اگر چه هر دو طعام ناگوار است به جهاتی لیکن از این دو یکی باید قبول شود، و آن خوب است مردن باشد. پس آن هنگام تیری بر طرف جبهه چپ زید رسید که بر دماغش اثر کرده به شهادت فائز شد. و شهادت آن جناب در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یکصد و بیست و یک هجری بود.

۱- این قضیه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۳/۲۸۷ نقل کرده است.

۲- شجره طوبی ۱/۱۴۷.

طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام

پس از وقوع این خطب عظیم ، بدن شریف زید را چهار سال بر دار آویختند و سرش را بردند در برابر قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله چندی نصب نمودند و فَوَاحِش (۱) بر شکم او آستانه گذاردند و عنکبوت به عورت زید تنید تا آنکه ولید بن زید به یوسف بن عمر نوشت : عجل عراق را از دار به زیر بیاور و بسوزان و خاکسترش را به باد بده . و چنین کرد . و عجب دارم از اهل کوفه در این مدّت جرأت نکردند شفاعتی نمایند و بدن زید را دفن نمایند ، و خرمافروشهای ایشان در حقّ ابو سالم میثم تمار جز این قسم معامله نمودند .

[طعن حکم کلبی بر شیعه و نفرین امام صادق علیه السلام] وَحکم بن عباس کلبی چون این شعر گفت : صَيَّبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَي جِدْعٍ نَخَلْهَيْلَمُ أَرْمَهْدِيًّا عَلَي الْجِدْعِ يُصَلِّبُ !! یعنی : آویختیم از برای شما زید را بر شاخه درخت ، و ندیدم مهدی بر شاخه درخت آویخته شود . و این بیت طعن بر شیعه است ، چون حضرت صادق علیه السلام این شعر را شنیدند بر او نفرین کردند ، پس شیری او را در کوفه پاره کرد . چون حضرت صادق علیه السلام شنید به سجده رفت و فرمود : « الحمد لله الذي أَنْجَرْنَا مَا وَعَدْنَا » (۲) . و در کتاب « عيون اخبار الرضا عليه السلام » در حدیث مبسوط است : اهل کوفه به اهل مدینه کیفیت شهادت زید را نوشتند ، خلاصه آن را می نویسد : زید در روز چهارشنبه غرّه شهر صفر خروج کرد و روز جمعه شهید شد و از این تاریخ

۱- فَوَاحِش جمع فاخته ، همان پرنده کوکو می باشد (فرهنگ معین ۲/۲۴۶۶) .

۲- دلائل الامامه : ۲۵۳ ، نوادر المعجزات : ۱۴۲ ح ۱۱ ، مدینه المعاجز : ۳۹۱ ح ۱۱۱ ، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۲۳۴ ، کشف الغمه ۲/۲۰۳ .

تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام

تصحیف تاریخ سابق معلوم است ، و مشهور قول مسطور است .

[تمجید زید بن علی علیه السلام بر لسان مبارک امام صادق علیه السلام] او مضمون آن نامه را بر حضرت صادق علیه السلام خواندند بسیار گریست و فرمود : « انا لله وانا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم ، ان عمي كان رجلاً لدنيا و آخرتنا ، مضي والله عمي شهيداً كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ والحسن والحسين عليهم السلام » (۱). چه قدر حضرت صادق علیه السلام در این فقرات شریفه تمجید از زید فرموده است ، و چه گونه قسم خورده است : والله شهیدی است از شهداء با رسول الله و امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام . و فضیل بن یسار که در آن وقعه حضور داشت و شش نفر از مخالفین را به نیران فرستاد . چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و خبر شهادت زید را رسانید چنان گریه کرد که اشکهای آن جناب مانند مروارید از اطراف محاسن شریفش ریخته می شد . بعد فرمود : « ای فضیل ! گویا شک داری در کشتن این شش نفر که آیا به حق بود یا به باطل ؟ » عرض کرد : اگر باطل نمی دانستم نمی کشتم . فرمود : « خداوند مرا شریک کند در این خونها ، مضي والله عمي شهيداً مثل ما مضي عليه علي بن ابي طالب عليه السلام أصحابه » (۲). و در حدیث است : حضرت صادق علیه السلام از ابی ولاد کاهلی سؤال کردند : « عموی من زید را دیدی ؟ » . عرض کرد : بلی ، رأيتُ ورأيتُ الناس بين شامتٍ حقيقٍ وبينَ محزونٍ مُحترقٍ . فقال : « أما الباكي فَمَعَهُ فِي الْجَنَّةِ وَأما الشامتُ فَشَرِيكٌ فِي دَمِهِ » (۳). و در حدیث دیگر است : حضرت صادق علیه السلام فرمود : « رَحِمَهُ اللهُ ، أما إنه كان مؤمناً وكان

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۲۸ ح ۶ ، بحار ۴۶/۱۷۵ ح ۲۸ ، الغدير ۳/۷۰ .

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۲۹ ح ۷ ، امالی شیخ صدوق : ۴۳۰ ح ۵۶۷ .

۳- كشف الغمه ۲/۴۲۲ ۴۲۳ .

در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله

به اطاعت جعفر بن محمد علیهما السلام

عارفاً و كان عالماً صِدوقاً ، أما إنه لو ظَفَرَ لَوْفِي ، أما إنه لو مَلَكَ لَعَرَفَ كَيْفَ يَصْنَعُهَا « (۱) . معنی فقره اخیره آن است : زید اگر ظفر می یافت و فاء می کرد و اگر مالک می شد می دانست چه کند ، یعنی : حق ما را اداء کرده تسلیم می نمود . و در حدیث طویل است که : حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که : « پدرم فرمود : خدا رحمت کند زید را که مردم را به رضاء آل محمّد دعوت کرد . و پدرم فرمود : اگر خروج کنی کشته می شوی و آویخته می گردی . اگر راضی هستی خروج کن .. » الخبر (۲) . و اخبار کثیره در مدح زید در کتب رجال از شیعه مأثور است .

در خواب دیدن زید بن علی و امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطاعت جعفر بن محمد علیهما السلام در کتاب « مناقب ابن شهر آشوب » (۳) حدیث غریبی مرسلأ مروی است که خلاصه آن بدین گونه است : زید نیمه شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و خواست با آن جناب بیعت نماید ، قبول نفرمود . پس عرض کرد : شما با من بیعت نمائید تا در مقام خونخواهی برآیم . آن جناب فرمودند : « اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ » . پس برخاست و رفت و زمانی نگذشت با دیده گریان فریادکنان مراجعت نمود و عرض کرد : اِرْضِ عَنِّي ، رَضِيَ اللهُ عَنْكَ ، اِرْحَمْنِي يَرْحَمُكَ اللهُ ، اِغْفِرْ لِي غَفَرَ اللهُ لَكَ . پس آن جناب فرمودند : « رَضِيَ اللهُ عَنْكَ وَيَرْحَمُكَ اللهُ وَغَفَرَ اللهُ لَكَ » تو را چه می شود ؟ ! . عرض نمود : در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حربه ای بر من وارد شد و حضرت امیر در برابر و حضرت صدّیقه طاهره در عقب سر و حسنین علیهم السلام در یمین و یسار وی

۱- احتجاج ۲/۱۳۵ ، بحارالانوار ۴۷/۳۲۵ ح ۲۲ به نقل از رجال کشی ، الغدير ۳/۷۰ .

۲- عيون اخبار الرضا عليه السلام ۱/۲۴۸ ح ۱ ، وسائل الشيعه ۱۵/۵۴ ح ۱۹۹۷۴ ، شرح الاخبار قاضي نعمان ۳/۲۸۷ ، احتجاج طبرسي ۲/۱۳۵ .

۳- مناقب آل ابی طالب ۳/۳۵۲ .

بودند و فرمود: اگر ترضیه از جعفر بن محمد نجوی و برای تو ترحیم و استغفار ننماید این حربه را بر تو می زنم. پس با آن جناب معانقه فرمود و برخاست و رفت. و حضرت صادق علیه السلام قرض او را اداء کرد. و از ابیات زید است در منقبت امیر مؤمنان علیه السلام، برای زینت این اوراق می نویسد: وَمَنْ أَشْرَفُ الْأَقْوَامِ قَوْمًا بِرَايِهِ (۱) وَاَنَّ عَلِيًّا شَرَفَتْهُ الْمَنَاقِبُ وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ وَالْحَقُّ قَوْلُهُمْ رَغَمَتْ (۲) مِنْهُ أُتُوْفٌ كَوَادِبُ بِأَنَّكَ مَنِيَّ يَا عَلِيُّ مُعَالِنًا (۳) كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى أَخٍ لِي وَصَاحِبُ دَعَاةٍ بِيَدِرٍ فَاسْتَجَابَ لِأَمْرِهُوَ طَاعَنَ (۴) فِي ذَاتِ الْإِلَهِ يَضَارِبُ (۵) فَمَا زَالَ يَعْلُوهُمْ بِهِ وَكَأَنَّهُ شَهَابٌ تَلْقَاهُ الْقَوَابِسُ ثَاقِبُ (۶) ملخص معنی آن است: مثل علی بن ابی طالب علیه السلام کیست که مجموعه مناقب است و رأی شریف وی بهترین رأیها، و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق است اگر چه موجب ارغام اناف و ذلت دروغ گویان شد که فرمود به آواز بلند: علی علیه السلام از برای من چون هارون است از برای موسی، و در وقتی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در بدر اجابت نمود امر آن بزرگوار را و برای خداوند شمشیر زد و بر اعدای دین همیشه برتری داشت چون شهاب ثاقب.

۱- در تاریخ دمشق: یوماً برأیهم.

۲- در چاپ سنگی: زعمت.

۳- در تاریخ دمشق: مغالباً، که به تصحیف أشبه است.

۴- در فصول مختاره بجای «وطاعن» چنین آمده: «ولا زال»، و در تاریخ ابن عساکر: «فبادر».

۵- در چاپ سنگی: بضارب.

۶- الفصول المختاره: ۲۵، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۲۳، الصراط المستقیم ۱/۳۲۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۵۳۱.

در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری مرزید بن علی علیه السلام را

در رثاء یحیی بن زید شهید و سید اسماعیل حمیری [مرزید بن علی علیه السلام را] و سید اسماعیل حمیری در شهادت زید خوش گفته است: مِتَّ لِيلاً مُسِيَّ هَدَّ سَاهِرَ الْعَيْنِ مَقْصِداً وَلَقَدْ قُلْتُ قَوْلَهُوَ أَطَلْتُ التَّبْلُداً لَعْنُ اللَّهِ حَوْشَباً وَخِرَاشاً وَمَرِيذاً (۱) [ویزیداً] إِفَانْهَكَانَ أَعْتَى وَأَعْتِداً (۲) الْفَ الْفِ وَالْفَ أَلْفٌ مِنَ اللَّعْنِ سَيَّرَمِداً إِنَّهُمْ حَارَبُوا الْإِلَاهَ وَآذَوْا مُحَمَّداً شَرَكُوا فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَزَيْدِ تَعْتِداً ثُمَّ عَالُوهُ فَوْقَ جِدْعٍ صَيْرِبِعاً (۳) مُجَرَّداً يَا خِرَاشَ (۴) ابْنَ حَوْشِبَانَتِ أَشَقَى الْوَرَى غَداً (۵) و خلاصه ای از معنی این ابیات مدح زید و لعن بر قاتل زید و اذیت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و یحیی فرزند ارجمند زید که شانزده ساله شهید شد در مرثیه پدرش فرمود: خَلِيْلِي عَنِّي بِالْمَدِينَةِ نَبِيًّا (۶) بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُ النَّهْيُ وَالتَّجَارِبُ لِكُلِّ قَتِيلٍ مَعْشَرٌ يَطْلُبُونَهُوَلَيْسَ لِيَزِيدٍ بِالْعِرَاقَيْنِ طَالِبٌ (۷) سَأَبْغِي بِحَدِّ السَّيْفِ مَا قَدْ تَرَكْتُمُوَضِيْعَتُمْ مادام بالسيف ضاربي یعنی: ای دو دوست من! و شاید مراد از این دو دوست محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض باشند سلام مرا به از کياء بنی هاشم برسانید: و بگوئید هر کشته ای خونخواهی دارد که طلب خون او را می کند، و در عراقین برای خونخواهی پدرم کسی نیست، من طلب می کنم از دم شمشیر خون کسی را که شما بنی هاشم گذاردید و ضایع نمودید مادامی که می توانم. و در کتاب «ربیع الابرار» اشعاری که مشعر بر شجاعت زید است ذکر کرده، سه بیت آن را بنویسم و ختم کنم: فَلَمَّا تَرَدَّى بِالْحَمَائِلِ وَأَنْتَهَيْتُمْ صَوْلُ بِأَطْرَافِ الْقَنَاهِ الذُّوَابِلِ تَبَيَّنَتْ الْأَعْدَاءُ أَنْ سَيْنَانَهُيْطِيلُ حَيْنِ الْأَمْهَاتِ الثَّوَاكِلِ تَبَيَّنَ فِيهِ مَيْسَمُ الْعَزِّ وَالتَّقْيُولِداً يُفَدَى بَيْنَ تِلْكَ الْقَوَاتِلِ (۸) * * * چون در این کتاب حالات غالب از ابناء ائمه هدی علیهم السلام از دعاه و غیرهم بمناسبات ملحوظه ذکر شد و بعد از این هم ذکر می شود، و اکثر از مقتولین ایشان ظاهراً بر مذهب زید بودند، و ایشان را زیدیّه خوانند، و این فقره باعث اختلال عقاید خاص و عام شده است، و شاید بعضی به این ملاحظه به زیارت قبور ایشان نروند و از فاتحه خواندن به مزارشان دریغ نمایند از آنکه خروجشان را برخلاف رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله یافتند، چنانکه بعضی از

- ۱- در حاشیه ایضاح: مزیدا.
- ۲- در حاشیه ایضاح: وأعدنا.
- ۳- در چاپ سنگی: صریح.
- ۴- در چاپ سنگی: خراشب.
- ۵- تاریخ طبری ۵/۵۰۶، ایضاح فضل بن شاذان (حاشیه): ۳۹۸، الغدير ۳/۷۲.
- ۶- در چاپ سنگی: نبیا، در شرح الاخبار: بلغا.
- ۷- این بیت در مواضع مختلف ذکر شده از جمله: سیر أعلام النبلاء ۵/۳۹۱، شرح الاخبار ۳/۳۲۰، در حاشیه شرح الاخبار بجای بیت اخیر، این شطر را آورده است: فَحَتَّى مَتَى لَا تَطْلُبُونَ بِنَارِ كَمَا مِيهٍ إِنْ الدَّهْرُ جَمَّ الْعَجَائِبِ
- ۸- اشعار از حزین کنانی است که مرحوم شریف مرتضی در امالی خود ۲/۱۱۳ نیز آن را ذکر کرده است. در امالی «القوابل» آمده بجای «القواتل».

اهل احتیاط بنا بر تقریر مرحوم سید نعمت الله جزائری از ترحیم و فاتحه خواندن به مزار حرّ بن یزید ریاحی که شهید یوم الطّف است تأملی دارند، نظیر آن مزار مختار بن ابی عبیده ثقفی است، و پناه می برم به خداوند سبحان از این گونه احتیاط اگر برای دین است نه چنین است، لهذا داعی عاصی در این مورد از سه مطلب اشاره می نماید:

مطلب اول: در بیان مذهب زیدیه است

[مطلب] اول: در بیان مذهب زیدیه استو آنچه صاحب « ملل و نحل » می گوید این است: **كُلُّ فَاطِمِيٍّ عَالِمٌ شَجَاعٌ سَخِيٌّ زَاهِدٌ خَرَجَ بِالْإِمَامَةِ يَكُونُ إِمَاماً وَاجِبٌ طَاعَتُهُ سِوَاءَ كَانَتْ مِنْ أَوْلَادِ الْحَسَنِ الرَّكِيِّ أَوْ مِنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، وَلَيْسَ الْإِمَامُ مِنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخَى سِتْرَهُ (۱) وَأَمَّا الْإِمَامُ مَنْ خَرَجَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ (۲) .** یعنی: هر آنکه از فرزندان فاطمه است و عالم و شجاع و سخی و زاهد است و در خانه اش ننشیند و بیرون آید و امر به معروف و نهی از منکر کند چه از اولاد امام حسن علیه السلام چه اولاد امام حسین علیه السلام بوده باشد چنین کسی امام است و اطاعت او لازم و واجب است. و علی بن حسین مسعودی در کتاب « مروج الذهب » نقل کرده است: زیدیه در زمان خودشان هشت فرقه بودند: اول: جارودیه. دوم: مزنیه. سوم: ابرقیه.

۱- در چاپ سنگی « ارحنی سرّه » خوانده می شود.

۲- رجوع کنید به: المسائل الجارودیه: ۱۲.

در فرق بین ناصبی و زیدیه

چهارم: یعقوبیه . پنجم: عقبیه . ششم: ابتریه ، و آنها بسیارند . هفتم: جویریّه ، و آنها اصحاب سلیمان بن جویرند . هشتم: یمائیه ، و آنها اصحاب محمد بن یمانی کوفی اند . و در کتاب « صراط المستقیم » (۱) زیدیه را سه قسم دانسته است: سلیمانیه (۲) و صالحیه و جارودیه . و دو طایفه اول و دوم قائل اند به امامت شیخین . و گویند: علی علیه السلام راضی شد به خلافت آنها . طائفه سوم تبرّی می جویند لیکن در امام عصمت و نصّ جلی را شرط نمی دانند ، خَذَلَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا !

در فرق بین ناصبی و زیدیّه پس طایفه زیدیّه مطعون و ملعون اند و بر ذمّ ایشان حدیثی که در « روضه کافی » (۳) است کفایت می نماید: عبدالله بن مغیره خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: من دو همسایه دارم یکی ناصبی است یعنی دشمن امیر مؤمنان علیه السلام است ، و یکی زیدی است و من ناچارم در معاشرت آن دو نفر ، آیا با کدام یک بیشتر معاشرت نمایم؟ فرمودند: « هر دو در تکذیب خدا و کتاب خدا مساوی اند ، و کسی که اسلام را به عقب سر خود بیندازد مُکذَّب است به تمام قرآن ، و خداوند در قرآن تعیین فرموده است امام را « إِنَّمَا وَثَّيْتُكُمْ اللَّهَ مَوْسُوهُ . . » (۴) الی آخر الآیه . اما فرق بین ناصبی و زیدی آن است: ناصبی دشمن داشته است امیر مؤمنان علیه السلامرا ،

۱- الصراط المستقیم ۲/۲۶۹ .

۲- در چاپ سنگی: سلمانیه . متن از مصدر نقل شد .

۳- کافی ۸/۲۳۵ ح ۳۱۴ .

۴- مائده: ۵۵ .

و زیدی ما را دشمن است». این بنده عرض می کند: آیه «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصِیْلَمِ نَاراً حَامِيَةً» در حق ناصبی است (۱)، و نصب به معنی عداوت است چنانکه فیروزآبادی در «قاموس» (۲) گفته است: اهل النَّصْب المتدینون ببغضه علیٌّ لَأَنَّهُمْ نَصَبُوا لَهُ ای عَادُوهُ. بناءً علی هذا، زبان جسارت را در حق عموم سادات از دعوات و غیر ایشان جز فرقه ای که منسوبند به زید و آنها را زیدیّه می گویند باید بست از آنکه خروج ایشان شاید مانند زید باشد، یعنی مردم را به رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت نمودند، و معلوم است اولاد رسول صلی الله علیه و آله جز ائمه طاهرین علیهم السلام عصمت نداشتند، و از کجا سادات دعوات نفی امامت از امامان شیعه کرده باشند و بر این طریقه مرده باشند. بلی، جماعتی بعد از شهادت زید طریقه زید را برای خودشان مذهبی مستقل قرار دادند، و از ائمه طاهرین علیهم السلام منحرف شدند، و مذهب زید بن علی فی الحقیقه بر این طریقه نبوده است. پس برای آنکه زید خروج فرمود و ایشان تقیّه کردند و در خانه نشستند و خروج ننمودند، مناط و مدارشان بر عمل زید و یحیی و محمد صاحب [نفس] زکیه و ابراهیم قتیل باخمیری و امثال آنها شد. و این مسألت داعی ناشی از فرمایش امام است که صریحاً ما را نهی فرمود از مذمت کردن سادات سیما شرار ایشان به بیانی که عنقریب ذکر می شود، پس سادات را از زیدیّه خارج کن و هر چه خواهی در مذمت زیدیّه بگویی.

۱- در باره این معنا رجوع کنید به: بحار الانوار ۶۴/۱۰۴، مستدرک سفینه البحار ۱۰/۵۹.

۲- القاموس المحيط ۱/۱۳۳، به نقل از وی در مجمع البحرین ۴/۳۱۶، نیز تاج العروس فی شرح القاموس ۱/۴۸۷.

مطلب دوم : در معنی دعوات و ترک مذمت سادات

مطلب دوم: در معنی دعوات و ترک مذمت سادات آیا تکلیف ماها که رعایا هستیم در حق سادات دُعوات چیست؟ آیا امام معصوم در مدح و ذم آنها قراری داده اند یا نه؟ بدان دعوات ساداتی بودند که مردم را دعوت می نمودند برای اینکه ایشان را در جهاد و قتال با اعداء و خصماء دین اعانت و رعایت نمایند، فرقه ای از ایشان نسب را به زید بن حسن بن علی علیه السلام می رسانند از اسماعیل پسر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام و حسن بن زید بن زید جدّ دوّم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. و لقب داعی کبیر از آن حسن بن زید بن اسماعیل جالب الحجاره بن حسن بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است، و برادرش محمد بن زید داعی صغیر است. و خروج ایشان در طبرستان سال دویست و پنجاه از هجرت گذشته بود. همانا با زمان حضرت عبدالعظیم معاصر بودند، و خروجشان پیش از تولد امام عصر علیه السلام بود. طبرستان و جرجان به تصرف ایشان آمد، و در نیشابور خطبه به نامشان خواندند، و مدّت هفده سال و هفت ماه استیلاء داشتند. و بعضی داعی کبیر را داعی الحق الی الخلق خوانند، و برخی داعی اکبر. پس بر این بیان خواهی دانست ساداتی که در زمان ائمه خروج کردند ایشان را دُعوات نخوانند، و این لقب برای این فرقه از فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام است، و معنی دعوت کردن عموم دارد از خواندن خلق را به خدا و مذهب حقّ اثنا عشریّه، و به خود و به مذهب زید بن علی علیه السلام یا زیدیّه. و معنی حق همان است که بدان ملقب شده اند و همیشه حق را برای مردم می خواستند، و طلب می کردند و جز مذهب امامیه ایشان را مذهبی نبود.

در حدیث شریف از روضه کافی

پس دعوات دو قسم بودند و صفیاً و اسماً: اما قسم اول مردم را به رضاء آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کردند و معاصرین زمانهای ائمه هدی علیهم السلام بودند مانند زید و اتباع و امثال او. قسم دیگر که اسم داعی بر خود گذاردند در زمان غیبت صغری غالباً از نسل حسن بن علی بودند و نباید بر مذهب زیدی باشند، و شاید ایشان را زیدی خواند مگر آنکه هر یک به طریق غیر رشاد و سداد و به نحو استقلال کافه عباد را دعوت نموده باشد. بلی، از اخبار و آثار نهی کردن ائمه اطهار علیهم السلام به خروج کردن سادات بدیهی است، اما بعد از شهادت ایشان ترحیم و استغفار و گریه کردن و اظهار حزن و اندوه نمودن نشان نیز معلوم است و شبهه ای در آن نیست چنانکه از اخبار سابقه دانستی. اما جهت آنکه نهی از خروج فرمودند برای آن بود می دانستند هر کس پیش از ظهور فرج اعظم خروج نماید بر حسب تقدیرات حتمیه کشته می شود، و البته به شهادت ایشان راضی نبودند. و حضرت صادق علیه السلام به زید بن علی فرمودند: «اگر خروج کنی کشته می شوی و مصلوب خواهی شد، به این شرط که دادن جان است اگر راضی هستی فشانک».

[در حدیث شریف از روضه کافی] او در کتاب «روضه کافی» (۱) است: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: «والله! لا یخرُجُ واحدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَّا - كَانَتْ مِثْلَهُ مِثْلَ فَرْخِ طَائِرٍ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَآخِذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا بِهِ» ، یعنی: قسم به خدا! خروج نمی کند یک نفر از ما پیش از خروج قائم علیه السلام مگر آنکه مثل او مثل جوجه ای است که از آشیان خود پیران کند و هنوز بالهایش

۱- کافی ۸/۲۶۴ ح ۳۸۲، شرح اصول کافی ملا محمد صالح مازندرانی ۱۲/۳۶۷، بحار الانوار ۵۲/۳۰۳ ح ۶۸، وسائل الشیعه ۱۵/۵۱ ح ۱۹۹۶۵، قریب به آن است حدیث مروی در غیبت نعمانی: ۱۹۹، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل ۱۱/۳۷ ح ۱۲۳۷۲.

۲- در چاپ سنگی: فبعثوا.

تماماً روئیده نباشد ، اطفال او را بگیرند و بازی کنند . پس از این اخبار دانسته ای سادات و بنی فاطمه به واسطه ناملائمات و صدماتی که از خلفاء جور دیدند از جانهای خودشان گذشتند و راضی به شهادت شدند از آنکه نفوس زکیه ایشان حمیه و آبیّه (۱) بود چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلام در وقعه عاشورا به اهل کوفه فرمودند : « أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ (۲) : السَّلَّةُ (۳) وَالذِّلَّةُ هَيْهَاتَ مَا أَخَذَ الدَّيْتِيَّةَ ! أَبَى اللَّهُ ذَلِكُ وَجُدودِ طَابَتْ وَحُجُورِ طَهَّرَتْ وَأَنْوْفِ حَمِيَّةٍ وَنَفُوسِ أَيْبِيهِ لَا- تُؤَثِّرُ طَاعَهُ مَضَارِعِ اللَّئَامِ عَلَى مَضَارِعِ الْكِرَامِ إِلَّا قَدْ أَعْيَدَتْ وَأَنْدَرَتْ . أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَشِيرَةِ عَلَى قَلْبِ الْعِتَادِ وَخَذَلَهُ الْأَصْحَابِ » . ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ : « فَإِنَّ نَهْزِمَ فَهَزَامُونَ قَدِمَاؤَانِ نُهْزِمَ فَعَغِيرٌ مُغْلَبِينَا وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلِيَكُنْمُنَا يَانَا وَدَوْلُهُ آخِرِينَا » (۴) و مرحوم سید ابن طاوس فرمود : جناب سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا فرمود به اصحابش : « قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا يُدُّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ تَرْسُلُ الْقَوْمَ إِلَيْكُمْ » (۵) . و در کتاب عاشر « بحار الانوار » مروی است : شهداء یوم الطف را « مُسْتَمِيتِينَ » خواندند یعنی طلب موت می کردند . اکنون حالات سادات از ورود بلایا و صدمات همین نحو بوده است که از جان خودشان به تنگ آمده بودند ، پس ما رعایا نظر نباید به خروج سادات کنیم بلکه باید نظر

۱- در چاپ سنگی : امیه .

۲- در چاپ سنگی : اثنین .

۳- در چاپ سنگی : القله . متن را موافق منابع مورد رجوع نقل کردیم .

۴- بحار ۴۵/۸۳ ح ۱۱ ، لهوف : ۱۲۲ ، ابن طاوس در لهوف تصریح می کند که اشعار از فروه بن مسیک مرادی است .

۵- لهوف : ۶۰ و ۱۲۶ ، بحار ۴۵/۱۲ ، عوالم : ۲۵۵ ، لواعج الاشجان : ۱۳۶ .

ما به فرمایش امام علیه السلام باشد که بعد از خروج و شهادت ایشان به ماها چه فرمودند و چه امر نمودند . در کتاب « تحفه الابرار » منقول است : از حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال کردند : آیا جائز است لعن جعفر کذاب و امثال وی ؟ جواب فرمودند : « جعفر عمّم را لعنت نکنید که ما اهل بیت نبوتیم و خداوند ما را امر فرموده است اقتداء به پیغمبران نمائیم » **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ** « (۱) چنانکه حضرت یوسف صدیق علیه السلام به برادران فرمود : « **لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ** » (۲) ما نیز چنان کنیم و از ایشان عفو نمائیم . و در کتاب « روضه کافی » (۳) از زراره بن اعین مروی است که : خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم . بین ایشان و فرزندان امام حسن علیه السلام کلامی چند گفته شد . من خواستم کلامی که مشعر بر ذمّ ایشان بود بگویم ، فرمود : « خود را داخل مکن بین ما بنی هاشم ، مثل ما و مثل بنی عمّ ما مثل مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت ، یکی را به زارعی داد و دیگری را به کوزه گری . روزی خواست به دیدن ایشان رود ، اوّل به خانه زارع آمد و از دختر سؤال کرد که : بر شما چه می گذرد ؟ دختر گفت : اگر خداوند از آسمان مرحمت خود رحمتی بباراند به زراعت ما حال ما از تمام بنی اسرائیل بهتر است . چون به منزل کوزه گر رفت و از حالشان سؤال نمود آن دختر گفت : اگر چندی خداوند مهربان باران نباراند از تمام بنی اسرائیل حال ما بهتر است . پس آن مرد برخاست و گفت : **اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُمَا** ، یعنی : ای خداوند ! تو به بندگان خودت مهربان تری . و راضی نشد در حقّ یکی دعا کند که آن دعا ضرر بر دیگری باشد » . آن گاه امام باقر علیه السلام فرمودند : « **وَكَذَلِكَ نَحْنُ** » یعنی : مثل ما هم این طور است . یعنی : نباید به بدگوئی طرفین راضی شد از آنکه هر قدر بد باشند از اهل بیت

۱- .انعام : ۹۰ .

۲- .یوسف : ۹۲ .

۳- .کافی ۸۴ / ۸۵ ح ۴۵ .

در ملاحظه اهم

پیغمبر صلی الله علیه و آله بودن خارج نمی شوند و فرزند عاق مقطوع الارث نیست . پس امام علیه السلام می خواهد بفرماید : ضرر ایشان هم ضرر ماست . اما در کتاب « احتجاج » مضمون توقیعی که از امام عصر عجل الله فرجه بیرون آمد بدین گونه است : « امّا ما سألْت عنه ارشَدَكَ اللهُ وَوَبَّتَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا ، فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ ، وَمَنْ أَنْكَرَ بِي فَلَيْسَ مِنِّي ، وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ ، وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ » (۱) . و از جمعی اهل علم شنیده ام خروج سادات به منزله ترک اولی بود مانند گناهان صادره از پیغمبران ، و خداوند ایشان را به آن ترک اولی به شفاعت سید انبیاء صلی الله علیه و آله هدی علیهم السلام معفو می فرماید . و اگر شخصی گناه کار باشد واقعاً و چهل نفر مؤمن بر حسب ظاهر شهادت بر خوبی او بدهند خداوند مجید اجازه می فرماید شهادت های ایشان را ، و او را می آمرزد . اکنون قرب بنی فاطمه را به ساحت حضرت مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله ملاحظه نما ، و این عمل را برای ایشان گناه یا ترک اولی فرض کن ، و در صورتی که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از ایشان شفاعت نماید البته خداوند اجازه می فرماید اگر چه بر حسب اخبار صحیحه خروج سادات را داعی محض رضای محمد و آل محمد علیهم السلام می داند .

در ملاحظه اهم یکی از علماء معاصرین فرمود : نفس نفیس امام علیه السلام اولی است از نفوس خلائق مانند نفس زکیه نبویه صلی الله علیه و آله پس شهادت بنی فاطمه و سادات باعث حفظ دماء طاهره ائمه برره شد ، یعنی خلفاء جور چون در مقام اراقه دماء سادات برمی آمدند از ائمه هدی علیهم السلام منصرف می شدند ، اگر چه عاقبت به درجات عالیه شهادت فائز گردیدند ، لیکن بقاء ایشان

۱- احتجاج ۲/۲۸۳ ، کمال الدین : ۴۸۴ ، الغیبه شیخ طوسی : ۲۹۰ ح ۲۴۷ ، بحار الانوار ۵۰/۲۲۷ ح ۱ .

در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات

به قدری که مقدر شد موجب آسایش اهل عالم و ابقاء شریعت سید ولد آدم بوده است. نظیر این فقره شهادت سید الشهداء علیه السلام است که باعث و سبب در بقاء شرع شد، و همین طور شهادت بنی فاطمه نیز سبب بقاء وجود ائمه دین گردید، پس مانند دین و شرع مبین وجود امام علیه السلام اهم و الزم است، از این جهت لازم و واجب بود بقاء وجودش. و نظیر دیگر ایثار جناب امیر مؤمنان علیه السلام است در ليله المیت. و نظیر دیگر ایثار سید مختار صلی الله علیه و آله است ابراهیم، فرزندش را، بر جناب سید الشهداء علیه الصیلاه و السلام. و نظیر دیگر فداء کردن شهداء یوم عاشوراست جانهای خودشان را برای شخص شریف امام علیه السلام. و نظایر دیگر به جهت رعایت اهم بسیار است. خلاصه این ابیات را خوب گفته است:

أَحَبُّ الْقُرْبِ مِنْ سِيَّكَانٍ نَجِدُونَ طَابُوا نَفْسًا بِالْعِبَادِ وَأَخْلَصُ فِي مَحَبَّتِهِمْ ضَمِيرِي وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا حَقَّ الْوِدَادِ وَأَنْظَرُهُمْ بَعَيْنِ الْوَصِيلِ حَقًّا وَأَسْكَنُهُمْ بِسُودَاءِ الْفُؤَادِ

[در تفسیر آیه کریمه که دلالت بر حسن جلالت و عاقبت] هر هاشمی می کند و منع از مذمت سادات] در تفاسیر اهل بیت عصمت مرویست در معنی آیه کریمه « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله - ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ » (۱) به میراث دادیم قرآن را به آنان که برگزیدیم از بندگان خود، پس بعضی از این بندگان برگزیده ستمکارند بر نفس خود، و برخی از ایشان میانه رو و متوسط الحال،

و گروهی از ایشان سبقت گزیده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل به احکام قرآنیه کنند به فرمان خدا، و این اصطفای بخشایش بزرگی است از جناب علیّ اعلیٰ. ائمه طاهرین علیهم السلام فرمودند: این طایفه ثلاثه تمام ذریه نبویه صلی الله علیه و آلهاند چنانکه در «تفسیر مرحوم علی بن ابراهیم قمی» (۱) که از مشایخ مرحوم محمد بن یعقوب کلینی علیه الرّحمه است و از تفاسیر معتبره شیعه است روایت شده که: این آیه در حقّ اولاد رسول صلی الله علیه و آله مطلقاً نازل گردید، و مراد از «ظالم لنفسه» کسی است که انکار امامت نماید، و مراد از انکار حق رتبه تکریم است نه انکار اصل امامت، و مراد از «و منهم مقتصد» کسی است که اقرار به امامت امام نماید، و مراد از «و منهم سابق بالخیرات» ائمه معصومین اند. و گفته اند: «الخیرات» جمع محلی به لام است، دلالت بر عموم می کند. دیگر آنکه از کلمه «الذین اصطفینا» تمام ذریّات و اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مفهومی می شود (۲)، و این شرافتی است بزرگ، و آیه کریمه «الذین اصطفینا من عبادنا» (۳) نیز مؤید مراد است. و حضرت سید سجّاد علیه السلام فرمودند: «والله این آیه نازل شد در حقّ ما اهل بیت» (۴). پس این سه فرقه تماماً ذریه نبویه صلی الله علیه و آله هستند. و اسامه بن زید (۵) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمودند: «سابقنا»

۱- تفسیر القمی ۲/۲۰۹.

۲- بدین معنا مرحوم ابن طاوس در کتاب سعد السعود: ۷۹ تصریح فرموده، نیز مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۲۳/۲۱۹ و حویزی در نور الثقلین ۴/۳۶۲.

۳- فاطر: ۳۲، پس از این آیه در متن سنگی کلمه «ذریه» آمده که مربوط به این آیه نیست، و احتمالاً منظور مؤلف ذکر آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران بوده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهُمَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

۴- روایت سوره بن کلب از امام باقر علیه السلام نیز به همین مضمون است. رجوع کنید به: بصائر الدرجات: ۶۶ ح ۱۱، نیز بقیه روایات باب ملا حظّه شود، توضیحات جالبی مرحوم شریف مرتضی در باره آیه مورد نظر در رسائل خود ۳/۱۰۲ بیان داشته است.

۵- در منابع موردی که روایت را از اسامه بن زید نقل کرده باشند نیافتیم، احتمالاً بین روایت اسامه و روایت بعد آن که در پاره ای از منابع نقل شده خلط شده است. به عبارت قرطبی در تفسیرش ۱۴/۳۴۶ توجه فرمائید: وروی اسامه بن زید أن النبی صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم قرأ هذه الآية و قال: کلهم فی الجنة. وقرأ عمر بن الخطاب هذه الآية ثم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم: سابقنا سابق . .

سابقاً و مُقْتَصِدُنَا نَاجٍ وَظَالِمُنَا مَغْفُورٌ» (۱). پس ائمه طاهرين عليهم السلام سابقين اند و مقتصدین از ذریه نبویه صلی الله علیه و آله ناجین و ظالمین از ایشان مغفورین. و ایضاً مرویست در معنی آیه «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَيِّئَاتُ الْمُنَافِقِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لِيُحْمَلُوا بِمَا عَمِلُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُجْرِمُونَ» (۲) اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اند (۳). پس بر این آیات کریمه و اخبار صحیحه مرویه، اولاد ائمه طاهرين که خروج کردند و شهید شدند اگر ظالم به نفس بودند داخل در عنوان مصطفین اند و عاقبت عملشان خیر است و از این جهت روایتی که دلالت کند بر مذمت ایشان نیست. و عجب فرمود صاحب کتاب «فوائد العلماء وفرائد الحكماء» (۴): ذریه نبویه صلی الله علیه و آله و آله در نزد من مانند کتاب الله اند، صالح ایشان آیه محکمه است که باید بوسید و بر سر گذارد، و اطاعت کرد، و آنکه طالح است مانند آیه منسوخه یا متشابه است که ببوسند و بر سر گذارند لیکن متابعت ننمایند، فوالله ما نرجو الخیر فی الدنیا والآخرة الا بفضل الله تعالی ورحمته ومحبتته ومحبته رسول الله صلی الله علیه و آله وکلیس لنا عمل نرجوه سوی ذلك. و در کتاب سنیان است: محبت و مودت سید شریف واجب است اگر چه رافضی باشد برای آنکه شیخین به واسطه سب کردن از سید شریف مؤاخذه نمی کنند.

-
- ۱- روضه الواعظین: ۲۹۸، کنز العمال ۲/۴۸۵، و مجمع البیان ۸/۲۴۵ به نقل از عمر بن الخطاب، و سیوطی در الدر المنثور ۵/۲۵۲ از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.
 - ۲- نمل: ۵۹.
 - ۳- بحار الانوار ۴۳/۲۷۹، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۸۰ به نقل از ابن عباس.
 - ۴- کتاب از سید محمد بن محمد بن حسن بن قاسم حسینی عینائی جزینی عاملی صاحب کتاب معروف «الاثنا عشریه فی المواعظ العددیه» است. رجوع کنید به: ذریعه ۱۶/۳۳۳ ش ۱۵۴۱ و ۱۶/۳۴۹ ش ۱۶۲۲.

و گفته اند: اگر شریف دزدی کرد و دست او را بریدند دست بریده او را باید بوسید. پس این بنده رو سیاه که رجائی جز شفاعت ذریه طیبه حضرت صدیقه طاهره علیها سلام الله ندارد عرض می کند: اگر شری یا ظلم بر نفسی از سادات ظاهر شود به جهت طهارت طینت و ولادتشان منجر به توبه و مغفرت می شود و سوء عاقبت برای کسی است خبث طینت و سریرت داشته باشد و بر عداوت و عناد این فرقه حقه بمیرد. و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بِيَدَنَهُ ، وَاَعْلَمُ اَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمِيَاهِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَيْقُيْهُ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ ، وَمَا خَبَثَ سَيْقُيْهُ خَبَثَ غَرْسُهُ وَآمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ » (۱) یعنی: به درستی که خداوند دوست می دارد بنده ای را و دشمن دارد عمل او را، و دوست می دارد عمل بنده ای را و دشمن می دارد بدن او را، پس بدان هر عمل مانند گیاهی است و هر گیاهی لازم دارد آب را، و آبها مختلف است، پس هر آنچه آب دادن او خوب است کشت او خوب می شود و میوه اش شیرین می گردد، و هر آنچه خبیث است میوه اش تلخ می گردد. خلاصه. این طایفه اند حق پرستانباقی همه خویشان پرستند اگر ایشان نباشند و نبودند دین و شریعت و اسلامی نیست از آنکه سادات نشانه ها و نمونه های پیغمبر صلی الله علیه و آلهاند. بیت سِلامٍ علی الإسلامِ فهو مودعٌ إذا ما مضى آل النبیِّ فودعِ فقدنا العلی والمجد عند افتقادهم وأضحَتْ عروشُ المکرّماتِ تُضعِعِ

۱- از احادیث نبوی است که امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن کلامش بدان استشهاد فرموده است. رجوع کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۹/۱۷۸، بحار الانوار ۲۹/۶۰۱.

مطلب سوم: در شرح حال زید النَّار بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مدفن وی

مطلب سوم: در شرح حال زید النَّار بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مدفن ویدر شرح حال زید بن موسی بن جعفر است و امامزاده زیدی که در طهران مدفون است. اما زید بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف است در کتب نسّابین به زید النَّار، از بهر آنکه در بصره خروج کرد و آتش در خانه های بنی عَبّاس زد و هر کجا می رسید می گفت: النَّار النَّار، و نسل او از حسن و حسین محدّث و جعفر و موسی اصمّ است، و از نسل حسین محدث ابن زید النَّار، زید بن محمد بن زید بن حسین مذکور است، و از اعقاب زید النَّاراند سادات بنو مکار در مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام، و همچنین سادات بنو صعّب. و مرحوم صدوق طاب ثراه در کتاب «عیون اخبار الرضا» در باب پنجاه و هفت چند حدیث در باب زید مذکور نقل فرموده است (۱) از آن جمله: چون زید در بصره خروج کرد و منازل و املاک بنی عَبّاس را آتش زد او را به اشاره مأمون گرفتند به خراسان آوردند. پس مأمون زید را به نزد حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد و گفت: اگر به جهت خاطر آن جناب نبود زید را می کشتم. حضرت رضا علیه السلام به زید فرمودند: «تو را مغرور کرده است اقوال سخیفه اهل کوفه که گفته اند که چون فاطمه زهراء عصمت داشت خداوند ذریّه اش را به آتش نمی سوزاند. مراد از ذریّه حسن و حسین علیهما السلامند آیا می خواهی خدا را معصیت کنی و به بهشت بروی؟! و پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برای اطاعت خداوند به بهشت رفت، تو آیا در نزد خداوند تبارک و تعالی از موسی بن جعفر علیه السلام عزیزتر و گرامی تری؟! پس تقرب به خداوند از طاعت است نه از معصیت، بد گمانیست کرده ای.»

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۵۷ به بعد، در چاپ حاضر (مؤسسه الاعلمی بیروت) این باب، پنجاه و هشتم واقع شده است.

زید عرض کرد: من برادر شما و پسر پدر شما نیستم؟ فرمود: «برادر من هستی مادامی که اطاعت خدا را بنمائی، حضرت نوح عرض می کند: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»، و خداوند می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ». پس خداوند پسر نوح را از اهلیت وی بواسطه معصیت کردن خارج کرده «(۱)». و در کتاب مذکور (۲) مرویست: زید بن موسی بن جعفر علیه السلام منادم منتصر بود و زبانش گرفتگی داشت و بر مذهب زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود و در بغداد در نهر کرخایا نازل و وارد شد و در زمان ابوالسرایا حکومت کرد. بعد از قتل ابوالسرایا طالبین فرار کردند، به کوفه و بغداد رفتند، و زید بن موسی علیه السلام مخفی بود تا آنکه حسن بن سهل وی را گرفت و حبس نمود و خواست او را به قتل رساند. حجاج بن خیشمه گفت: ای امیر! تعجیل مکن که مرا نصیحتی است: آیا از امیرالمؤمنین مأمون امری رسیده است که زید را به قتل رسانی؟ گفت: نه. گفت: از برای چه پسر عموی امیرالمؤمنین را بدون اذن او می کشی؟ پس حدیث قتل عبدالله بن حسن افطس را که ذکر می شود و فرستادن سر او را به نزد هارون و خشم هارون را بر جعفر برای حسن بن سهل ذکر نمود. حسن بن سهل گفت: جزاک الله خیراً پس او را به حبس بردند تا زمان ظهور ابراهیم بن مهدی. پس اهل بغداد زید را از حبس بیرون آوردند و او را فرستادند به نزد مأمون. بعد از چندی رفت به سرّ من رأی، و در زمان متوکل وفات یافت و در همانجا مدفون شد. و مضمون آنچه حضرت رضا علیه السلام به زید فرمود از این مضامین شریفه، خواص از کتاب «عیون اخبار الرضا» بخوانند خوب است. عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ عَاصِيًا فَهُوَ عَاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ اعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ وَمَنْ خَدَلَ عَادِلًا فَهُوَ خَادِلٌ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۵۹ ح ۴.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۵۸ ح ۳.

وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَلَا يَنَالُ أَحَدٌ وَلَا يَهْلِكُ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: «إِتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ لَا بِأَنْسَابِكُمْ وَأَحْسَابِكُمْ»، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۱) «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا» (۲) (۳). برای آنکه دوست دارم در خاتمه حال هر یک از امامزادگان چند بيتی عربياً او فارسياً نوشته باشم تا نقل ناقل و قول قائل از شيعه اثنا عشریته تحریرات غير مليحه داعی را جبران کند؛ لهذا برای جبران ماجری من القلم عرض می کنم خدمت بنی فاطمه: أَنْتُمْ بَنُو طَاهَا وَ قَافِ وَالصُّحُوبُ تُو تَبَارَكَ وَالكِتَابِ الْمُحْكَمِ وَبَنُو الْإِبَاطِحِ وَالْمَسْلُخِ وَالصَّفَا (۴) وَالرَّكْنَ وَالْبَيْتِ الْعَيْتِقِ وَزَمَزَمَ بِكُمْ النَّجَاهُ مِنَ الْجَحِيمِ وَأَنْتُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ مِنْ سُلَالَةِ آدَمَ أَنْتُمْ مَصَابِيحُ الدُّجَى لِمَنْ اهْتَدَى بِوَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَمْ تُفْصَمِ (۵) وَالْيَكْمَ قَصِيدَ الْوَلِيِّ وَأَنْتُمْ عَرُونَ لَنَا فِي كُلِّ خُطْبٍ مُرِوَلِمَ بِكُمْ يَفُوزُ غَدَاً إِذَا (۶) [مَا] أَضْرَمْتَنِي الْحَشْرِ لِلْعَاصِينَ نَارُ جَهَنَّمَ مِنْ مِثْلِكُمْ فِي الْعَالَمِينَ وَعِنْدَ كَمَعْلَمِ الْكِتَابِ وَعِلْمٌ مَا لَمْ يُعْلَمِ جَبْرِيلُ خَادِمُكُمْ وَخَادِمٌ جَدُّكُمْ لَوَلِيَّكُمْ فِيمَا مَضَى لَمْ يَخْدِمِ ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ أَبَاكُمْ (۷) مِنْ دَوْحِهِ فِيهَا النَّبُوَّةُ يَنْتَمِي آخَاهُ مِنْ دُونِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدٌ وَاخْتَصَّهُ بِالْأَمْرِ لَوْلَا يَظْلَمُ (۸)

۱- مؤمنون: ۱۰۱.

۲- اعراف: ۸ و ۹.

۳- عيون اخبار الرضا عليه السلام ۱/۲۶۰ ۲۶۱ ح ۷، بحار الانوار ۷/۲۴۱ ح ۱۱ و ۴۶/۱۷۷ ح ۳۱.

۴- در چاپ سنگی مصرع اول بدون وزن چنین آمده است: وبنو طسم والصفاء. متن را موافق نقل الغدير آورديم.

۵- در چاپ سنگی: يغصم.

۶- در چاپ سنگی: إذ. متن را موافق نقل علامه امینی در غدير آورديم.

۷- در چاپ سنگی: آباءكم.

۸- اشعار از ابن عودی نیلی، شاعر مخلص اهل بیت عليهم السلام، و در گذشته ۵۲۸ است. این اشعار و ابیاتی دیگر از وی را علامه امینی در الغدير ۴/۳۷۲ ۳۷۹ نقل فرموده است. ادامه ابیات مذکور در متن چنین است: نص الولاية والخلافه بعده يوم الغدير له برغم اللوم ودعا له الهادي وقال ملئياً رب قد بلغت فاشهد واعلم حتى اذا قبض النبي واصبحوا مثل الذباب تلوح حول المطعم نكثت بييعته رجال أسلمت أفواهم وقلوبهم لم تسلم وتداولوها بينهم فكأنها كأس تدور على عطاش حوم

در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحّت نسب آن

در شرح حال امامزاده زید و مأخذ صحّت نسب آناما امامزاده زید که در بحبوحه شهر ناصره طهران است ، و در جوار وی مقبره مشهور به سید ولی است و در وسط بازار بزازها واقع است ، و بر حسب تجربه نذورات کثیره برای روضه باهره وی سالهاست اهداء و ایفاء می شود جمعی از رجال دولت و بزرگان دین در این اوقات از داعی خواهش کردند با فراغت و آسودگی به طریق صحیح از نسب زید معروف مذکور که مزور است در این کتاب شرحی بدهم ، و آنچه به نظر دارم بنویسم تا موجب مزید معرفت و یقین و باعث تشویق و رغبت زائرین گردد ، چون شرحی از زید بن حسن علیه السلام و زید بن علی علیه السلام و زید بن موسی علیه السلام بیان نمودم مقتضی دیدم در همین محل آنچه می دانم بنگارم ، و آنچه معلوم داعی شده است در این نامه بسپارم . پس بطریق تحقیق این امامزاده زید که در جامعه طهران است زید بن حسن بن علی نیست و وی یا در حاجز یا در بقیع مدفون است . و زید بن علی بن الحسین هم نیست ، و وی به تاریخ مسطور در کوفه شهید شد ، و یقیناً

استخوان او را نیاوردند (۱) و بدن شریفش را نقل نکردند. و زید بن موسی بن جعفر هم نیست و وی در سرّ من رأی رحلت کرد و مدفون شد. و ایضاً زید بن حسن بن موسی ثانی که از فرزندان موسی الجون پسر عبدالله محض که آل او را زُیُود خوانند نیز نیست از آنکه مدفن وی جزری معین است. و بر کتب فارسیّه حائیه انساب نیز اعتمادی نتوان کرد و باعث اطمینان خاطر نمی شود، پس بدانیم این امامزاده زید کیست و نسبش به کدام امام منتهی می شود. عجاله از برکات حضرت عبدالعظیم علیه السلام کتابی موسوم به « منتقله الطالبیه » که جامع آن ظاهراً در سال پانصد هجری بوده است و از کتب معتبره انساب است ۲، و در این بلد دو نسخه بیش بدست نیامده است، و در آن کتاب ابوابی است به قانون حروف تهجی به نام شهرها، هر یک از امام زاده ها که نقل از اوطان خودشان یا بلدان دیگر کرده اند و در بلدی وارد شده اند و وفات نموده اند نام آن بلد را عنوان کرده است چنانکه داعی تمام امامزاده هائی که در ری و حدود آن نزول نمودند و مدفون گردیدند از حرف راء بعباراتها

نقل کرده ام ، و در اواخر این کتاب درج نمودم که آنها از حسن تعبیر صاحب کتاب ، به طور واردین ری اند . پس در آن کتاب آنچه به نظر داعی آمده است از واردین ری همین امامزاده زید است لیکن به این طریق که عرض می شود : صاحب کتاب مسطور از واردین ری در دو مورد بیانی صریحاً از نام زید فرمود : یکی در تعداد اولاد جعفر بن حسن مثنی امام حسن مجتبی علیه السلام است . و ترجمه عبارت اوست : در ری ابوالحسن علی بن حسن بن ابی عبدالله محمد بن عبیدالله الامین بن عبدالله الحسین بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است ، و عقب او ابوالقاسم عبدالله معروف به امیرکا ملقب به اطیب است ، و برادرش ابوطالب است که نام او عبیدالله است و ملقب به طره ، مادرشان از اهل ری بود و هاشمیّه نبود . و بعد از آن فرمود : در کتاب « مشجره » است : احمد امیر و زید و ابوطالب محمّد و ابو احمد محمد و ابو هاشم محمد در ری می باشند . و در مورد دیگر در ذیل اولاد قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام فرمود : ابوالقاسم [بن] زید معروف به حسنی است که در ری وارد شد . و این دو فقره از جهتی تنافی دارد و آن اختلاف نسبت است و انتهای نسب به حسن مثنی ، و از جهتی تنافی ندارد که زید مذکور در مورد اول همان ابوالقاسم زید معروف به حسنی باشد ، و آنچه قدر متیقّن است این امامزاده زید از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است و مانند حضرت عبدالعظیم در کتب تعریف به حسنی شده است ، و ابوالحسن علی اصغر بن حسن بن عیسی بن محمد که نیز در ری است از فرزندان ابوالقاسم زید معروف است ، و حسن امیر که جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است پسری داشت موسوم به زید ، و کنیه اش ابوطاهر است از آنکه پسری طاهر نام داشت که بعبارہ اخری ابو طاهر زید نام را

در (۱) جَدّ اوّل حضرت عبدالعظیم است که موسوم به علی شدید است . و شیخ ابو نصر بخاری حکایاتی جیده از وی نقل کرده است ، و از سیاق عبارات بعضی از نشابه گمان می رود این امامزاده زید همان است ، و امامزاده طاهر که شرح حال وی خواهد آمد شاید فرزند ارجمند اوست ، و از برادران حضرت عبدالعظیم زید نام در کتاب « عمده الطالب » قول قیل است ، و برخی بر حسب خیال یا قاعده ظاهره گفته اند : بعید نیست امامزاده زید برادر حضرت عبدالعظیم باشد . چون بیان صریحی از نسب این ندیده ام بسیار بعید است قبول آن . علی ای حال ، آنچه از کتاب مذکور معلوم است به طریقی که عرض کردم زید نامی از امامزادگان که حسنی است به چند فاصله و واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ری آمده است ، و وفات نموده است ، و جز این بزرگوار در ری و اطراف آن مزاری که به این اسم معروف باشد نیست ، و به واسطه فاصله کثیره که بین امامزاده مکرم است با حضرت امام حسن علیه السلام معلوم می شود بعد از حضرت عبدالعظیم به ری آمده است و گویا آن وقت در طهران آبادی بوده است که اهل آن راضی نشده اند جسد شریف را از محلّ وفات ، نقل به مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمایند چنانکه در ازمنه سابقه نقل موتی به اماکن شریفه چندان مرسوم و معمول نبود ، و آبادی ری در عهد قدیم در اطراف حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده و طهران از بناهای جدیده است و آثار شهر قدیم ری خود آشکار است . و آنچه در خرابی شهر ری داعی دانسته است از ظلم و عناد و ترک و دادی بود که اهالی آن با یکدیگر کردند ، و از کمال عدل و دادی که در این عهد فیروز مهد واضح و لایح است روز به روز آبادی و وسعت این شهر که بنیان آن بر تقوی و ایمان است زیاده می گردد ، و عمل صادر از اهل طهران ، مطهّر و مُکفّر اعمال صادره از اهل ری قدیم است ، چنانکه

در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آن

پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی

خانه های خراب ایشان عبرت حاضرین و ناظرین است .

در تشریف حضرت اقدس همایون به مزار فیض آثار امامزاده زید و ثمرات آنو بحمد الله تعالی به امر و فرمان حضرت اقدس همایون اعلی در این اوقات که مورّخه هزار و دویست و نود و شش هجری است در عمارت صحن شریف این امامزاده جلیل تأکیدات اکیده شد و بنحو خوشی زینت یافت ، و به طرز مطبوعی اصلاح خرابیهای حجرات آن گردید که فی الواقع ظاهر آن از برای اهل ظاهر چون باطن وی روضه ای از ریاض جنت است ، و بر این عمارات پسندیده ثمراتی که مترتب شده است در این اوراق احصاء نتوان کرد ، جملتی از آن را می نویسد : اوّل : توجّه حضرت اقدس سلطانی و پیاده آمدن به آن مزار و تشرّف بدان بقعه عالیه با رجال دولت و به مرآی و منظر رعایای و برایای اهالی این بلد ، خود مشوّق و مروّجی است مخصوص و نیت صافی سلطانی مؤثر است در انقلاب نیت رعایا ، سیّما پیاده به زیارت آمدن باعث میل نفوس و توجّه قلوب و رعیت است ، اگر مردم در زمان سابق به آن مزار نمی رفتند و فاتحه نمی خواندند به واسطه اقبال خسروانه در خواصّ و عوام ، این ایّام شوق دیگری در زیارت این امامزاده جلیل پیدا شده است . بلی « الناس علی دین ملوکهم » (۱) .

[پیاده رفتن شاه عباس به مشهد رضوی] و داعی گاهی از حالات سلاطین صفویّه نَوَّرَ اللهُ مَرَاقِدَهُمْ أَجْمَعِينَ در تواریخ نظر می نماید از حال جنّت مکان شاه عباس ماضی صفوی متعجب است که چگونه بر حسب

۱- ذکر این فقره و منابع آن قبلاً گذشت .

در پیاده رفتن قیصر روم به روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام

نذر شرعی پیاده از اصفهان به خراسان برای تقبیل عتبه رضویّه حضرت امام همام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام شتافت ، و وفا به عهد و میثاق خود فرمود ، و در آن راه مصارف کلّیه بذل نمود ، و چون به آستان عرش بنیان حضرت ثامن ضامن شرفیاب شد چگونه اظهار شوق و رقت کرد و خود را یکی از آحاد زائرین از رعایا شمرد ، و الحق آن پادشاه دین خواه در آن راه کرد آنچه شایسته و سزاوار بوده است ، و اعتقاد دعاگو آن است که آن اجر برای این پادشاه جمجاه مقرر است از آنکه بدون نذر شرعی واجب برای تعظیم و تکریم حضرت ختمی مآب علیه صلوات الله وآله پیاده بدین مزار قدم نهاد و از قدوم خویش روح پر فتوح این امامزاده معظم را شاد فرمود اگر چه احترام برای امام و امامزاده همان فرق بُعد و قرب مسافت بین زائر و مزور را دارد ، لکن بر حسب تفضّل گاهی ثواب احترام کل را به جزء می دهند ، چنانکه در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم روایت مشهور شاهی است قویم ، و معروف بین عرب و عجم است .

در پیاده رفتن سلطان مراد قیصر روم به مزار و روضه منوره حضرت شاه ولایت علیه السلام سلطان مراد که از سلاطین عثمانیه است در وقتی که قصد زیارت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نمود و قبه علویّه را از دور دید خواست از چهار فرسخ پیاده بیاید ، یکی اهل نصب و عداوت گفت : علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه رسول صلی الله علیه و آله بود ، و تو نیز خلیفه رسول خدائی ، جائز نیست این گونه حرمت کردن . پس آن سلطان مسلمان قرآن خواست و تفأل زد برای انجام این قصد ، و اتیان این خیال . این آیه کریمه آمد : « فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » (۱) پس پیاده با تمام ارکان دولتش تشرّف جست ، و امر نمود گردن آن ناصبی ناهی را زدند ، و این دو بیت

ظاهراً از خود سلطان است که در برابر روضه امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: *تُزاحمُ تيجانُ المُلوکِ بِبَاهِوِيَكُثْرِ عِنْدِ الإِسْتِلامِ (۱) إِزْدِحَامُهَا إِذَا مَا رَأَتْهُ عَن قَرِيبٍ (۲) تَرَجَّلَتُوا هِيَ لَمْ تَفْعَلْ تُرَجَّلُ هَامُهَا (۳) دَوْمٌ*: از قدوم بهجت لزوم آن پادشاه خیر خواه، سکنه اطراف صحن شریف از اشخاص متفوقه که مجاورین نااهل آن امامزاده بودند تبدیل بما هو احسن شد، ناچار بعد از تغییر محل و تعمیر مکان، حال و تمکن به آن تغییر یافت. اکنون طلاب علوم دینی و اهل علم از هر قسم در آن ساکن و متحصین اند و این گونه مردم که به صورت صاحب شرع اند و کردارشان برای آموختن آداب شریعت است و قصدشان کلاً او بعضاً برای تکمیل نفس خود یا سائرین بندگان است یا هر دو، هر قدر بیشتر باشند، و منازل و مساکن ایشان خوشتر موجب خوشنودی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام است، و این گروه نیز جنود سلطنت اند و اسلحه ایشان دعاهائی است که از راه دانش و دانائی می نمایند و تقویت و بقاء دولت از توجهات ایشان است، و هر قدر مدارس و این گونه ابنیه عالیه در مملکت زیاد باشد لابد ساکنین آنها زیاد می شود، و هر قدر این فرقه زیاد شوند اگر چه در فرد فرد ایشان اثری نباشد در مجموع من حیث المجموع ایشان اثر است. و چگونه اثر و ثمر بر وجودشان و عملشان مترتب نگردد با آنکه اخبار کثیره در ارادت و محبت ایشان رسیده، قطع نظر از عمل، احادیث معتبره بر طلب علم وارد شده.

۱- در صراط المستقیم: «فی یوم السلام» بجای «عندالاستلام».

۲- در صراط المستقیم: بعید.

۳- الصراط المستقیم ۲/۹۹، الفوائد الرجالیه، بحرالعلوم ۱/۹۱، عده ای از جمله شیخ کاظم ازری و سید مهدی بحرالعلوم به تخمیس این اشعار پرداخته اند. شیخ جعفر نقدی برخی از این تخمیس را در انوار العلویه: ۴۲۵ ۴۲۶ نقل کرده است.

در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن

تقدیم حضرت اقدس شہریاری

در آبادی و عمارات روضه امامزاده زید از حسن تقدیم حضرت اقدس شہریاریس آبادی ہر شہر و مملکت از کثرت شعائر و علائم است، و از شعائر اسلام کثرت مدارس است، و مدارس اہلی لازم دارد کہ ساکن شوند، و اہل مدارس طلاب علوم دینیہ اند، و تعظیم و تکریم ایشان نوعاً یا شخصاً خود از شعار اسلام و دین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ است، و ہر قدر مدارس در جوار مزار امامزادہ باشد دو قسم تعظیم از شعائر شدہ است، چنانکہ از مدرسہ جدیدہ امیتیہ کہ در جوار حضرت عبدالعظیم بنا شدہ است آثار خیری کہ از آن پدیدار است احتیاج بہ بیان ندارد. و در تواریخ قدیمہ خوانندہ ایم: در شہر قدیم ری چہار صد مدرسہ بودہ است، و لابد در این مدارس علوم حقہ تعلیم و تعلم می شد، از علم الہی و علم فقہ آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہو علم اخلاق و آداب و علوم دیگری کہ متفرع بر این سہ علم است کہ امہات و اصول علوم اند. و سلاطین صفویہ انار اللہ براهینہم کہ ہمتی بر ترویج شرع و اہل علم گماشتند در زمانشان چگونہ رونق و رواجی اعمال و افعال خیریہ پیدا کرد کہ از حسن نیت ایشان قزوین و اصفہان و بلاد دیگر ہر چہ بود مدارس علم و منازل خیر و بقاع متبرکہ و قباب کریمہ همانا عمل رعیت متفرع و منشعب از نیت خالصہ سلطنت است. پس این آثار، قطع نظر از ثمرات حالیہ الی یوم القیامہ نتیج خیریہ می دہد، و سرمشق خوشی است برای آیندگان از بندگان خدا. خلاصہ این بندہ دعاگوی امیدوار است از این بنای جدید و تنظیف خاصّی کہ از فضاء و حجرات صحن مبارک، گماشتگان دولت بہ امر قدر قدرت حضرت اقدس سلطنت کردہ اند پادشاہ دنیا و دین در عوض و جزاء آن در حجرات غیبیہ لا ریبتہ اش تمکین دہد. سوم: اقامہ نماز جماعت است. اگر چہ در زمان سابق از قرار مسموع اقامہ جماعت می شد، و لیکن در این اوقات

برای تجدید بناء و تحسین فضاء و تغییر امام جماعت ، مجمع این عمل خیر رونقی دیگر دارد ، و مردم را رغبتی زیادتراست . و یکی از ثمرات اینگونه عمارات شیوع طاعات و عبادات است . بحمدالله تعالی عجاله این روضه مزار و مدرسه و مسجد شریف نظیفی است که غیر از مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام محل طاعتی جامع تر از آن در این حدود نداریم . بلی مزار امامزاده سید ولی که در جوار آن بزرگوار است و چند گامی فاصله بیش ندارد ، مسجد و مدرسه تازه به قدر استعداد محل بنیان شده است که در خور آن فضا جماعتی اوفی دارد ، و به تدریس و امامت جماعت جناب فحل المجتهدین و مقرر مسائل الرّسائل لطلاب علوم الدین شمس الفقهاء و بدر المحققین الذی لیس له ثانی آقا میرزا محمد حسن آشتیانی مَنَّعَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بطول بقائه مزین است . الحق انجمنی که از اهل علم در این زمان خدمت ایشان می شود در بلدان اسلامیان ندیده ام . پس هر علمی که در این مدارس تحصیل می شود و هر سجده طاعتی که در این مساجد تکمیل می گردد البته حضرت اقدس اعلی شریک و سهیم است ، و هر آن کس دعا به بانی خیر نکند در او خیری نیست بلکه آن بناء و زمین برای این گونه از ساکنین لعن و نفرین کنند . چهارم : تحدید و تعیین موقوفات و املاک موقوفه و متعلقه به این امامزاده است . از حسن تقدیم پادشاه جمجاه شد ، پس ثمره این توجّهات ملوکانه منافع موقوفات قدیمه که تعطیل در اداء آن می شد ، و به صاحبان تولیت و اولیاء موقوفه نمی دادند بر حسب تعیین جدید و رسیدگی کامل به متولیان آنها می رسد ، و منافع املاک معلومه موقوفه به صلاح دید ایشان به أَحْسَنِ ما کان صرف عمارات این بقعه می شود . علاوه از مصرفی که سابق می شد در این اوقات طلابی که سکنه حجرات اطراف صحن شریفند و کمال استحقاق دارند از منافع و ارباح آنها منتفعند ، و آنچه معلوم و مقطوع به داعی است مصارفی که در تعزیه داری جناب سید الشهداء علیه السلام در تکیه واقع در جنب

در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه

حضرت امامزاده زید هر سال می نمایند با کمال مواظبت و نهایت نظم و اطعام به فقراء و تکریم از طلاب در بعضی از تکایای دیگر نمی شود ، خصوص مجمع روضه خوانی آن نقلی دیگر دارد . خلاصه تقویت از دولت در تعیین موقوفه باعث ابقاء آن می شود ، و ابقاء این گونه املاک و اوقاف باعث ازدیاد عمر و دوام دعاگوئی اهل دعاء است ، و منافع این گونه امور و اعمال در دنیا و عقبی لا تُعیدُ ولا تُحصی . و چون در این مقام از حفظ موقوفه و وقف املاک یادی شد حکایتی که واقعیت دارد و خلافتی در وقوع آن نمی رود همانا ملک وقفی است که مرحوم میرزا نبی خان مشهور به امیر نمود ، و مجمل از مفصل آن را در این عنوان می نویسم برای خوانندگان فائده کثیره دارد :

[در خواب دیدن مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه] مرحوم شیخ اجلّ العلامة الزبانی شیخ عبدالحسین طهرانی رَفَعَ اللهُ مقامه فی الدارين فرمود : چون مرحوم میرزا نبی خان وفات نمود ، برای سابقه دوستی که با وی داشتم و از حالات وی مطلع بودم می خواستم او را در خواب ببینم که بر او چه گذشته است و چه می گذرد ، شبی در عالم رؤیا دیدم در باغها و عمارات عالیه جنان تفرّج کنان راه می روم ، و کسی است با من که صاحب هر یک از قصور و عمارات را می شناسد و می شناساند ، تا آنکه به قصری رسیدم و از صاحب آن جويا شدم . گفت : این قصر از آن میرزا نبی خان است که از خواصّ خدام مرحوم محمد شاه قاجار بود ، اگر می خواهی شخص او را ببینی اکنون نشسته است . چون نظر کردم در تالاری او را نشسته یافتم ، چون مرا دید بر همان عادت و رسمی که در حیات خود با من داشت برخاست و مرا در صدر مجلس جای داد ، و من متفکر و متعجبم از علو مقام وی با آنکه مُنْهَمِکْ در معاصی بود ، گویا بالفراسه دانست گفت : ای

شیخ! تعجب می نمائی و جای تعجب هم هست از آنکه مرا عذاب الیم سزا و جزاء بود، لیکن من معدن نمکی در طالقان دارم که هر ساله وجه اجاره آن را به سوی نجف اشرف می فرستادم تا آنجا صرف تعزیه داری جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیه والثناء شود، و این مکان و بستان در عوض آن است. مرحوم شیخ در مجلس بحث و درس این حکایت را با کمال تعجب ذکر فرمود، و نمی دانست امیر سابق الذکر در طالقان معدن نمکی دارد که برای این مصرف وقف کرده است. یکی از ابناء مرحوم ملا مطیع طالقانی که از ملتزمین حوزه درس مرحوم شیخ بود عرض کرد: این فقره صحیح است و این خواب از رؤیای صادق می باشد، به همین نحوی که بیان فرمودید معدن نمکی است که به دست والد ماجد من است و هر ساله اجاره آن را به نجف اشرف می فرستند صرف تعزیه داری می شود. خلاصه هر چند این گونه املاک موقوفه در مملکت زیادتر باشد دلالت بر حسن حال رعیت و توسعه در امورشان می کند بلکه یکی از شعائر اسلام سید انام علیه و آله صلوات الله است، و حفظ و ضبط و نگاهداری آنها سبب می شود برای تشویق حاضرین و غائبین، و چون مصارف آن غالباً برای فقراء اهل دعاء است اگر به ایشان برسانند فراغت و آسودگی دیگر دولت را حاصل است و مردگان نیز از آنچه برای آخرتشان اندوخته کردند بهره می یابند، و از زندگان خردسند می شوند. پس هر زنده ای که زاد و توشه مرده ای را خورد و قطع روزی او کند از رحمت الهی منقطع است. بیت کار امروز به فردا نگذاری زنهارزانکه فردا چو رسد نوبت کار دگر استکما قال الامام علیه السلام: بیت لا تُؤخَّر شُغْلُ يَوْمٍ لِغَدَانٍ فِي كُلِّ غَدٍ يَأْتِي عَمَلُ

ص: ۳۲۱

روح و ريحان چهارم

اشاره

روح و ريحان : الرابعه

.

در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دَوَم حضرت عبدالعظیم می باشد

در حال حسن امیر فرزند زید بن حسن است که جد دَوَم حضرت عبدالعظیم می باشد و این بزرگوار از کبار و مشایخ سادات بنی حسن است ، و زید مکنی به ابوالحسن گردید از این جهت است که فرزندش موسوم به حسن بود ، و کنیه حسن ابو محمد است ، و لقب وی امیر ، از آنکه پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مصر و مکه و مدینه امارت و حکومت کرد . پس منصور بر وی غضب کرد و آنچه داشت گرفت ، و در مجلس منصور بود تا آنکه منصور وفات کرد ، مهدی خلیفه او را از حبس برآورد و آنچه منصور گرفته بود داد و با مهدی به حج رفت و زمان سه نفر از خلفاء بنی عباس را درک کرد : منصور و مهدی و هادی ، بعد از آنکه به حاجز رسید در سال یک صد و شصت و هشت هجرت رحلت فرمود ، و از سنّ وی هشتاد و پنج سال گذشته بود ، و علی بن مهدی بر او نماز گزارد . و «حاجز» پنج میل یا چهار میل است به مدینه رسول صلی الله علیه و آله . و قولی است : در «مقبره الخیزران» بغداد مدفون است . و در میان بنی الحسن و علویین به وفور عقل و بزرگواری مشهور بوده است ، و با بنی عبّاس کمال خلطه داشت بدون اینکه خیانتی به ایشان کرده باشد بلکه به لباس ایشان ملبّس شد یعنی جامه سیاه پوشید ، و رسم نبود حضرات علویین جامه سیاه بپوشند چنانکه جامه سبز شعار سادات بود جامه سیاه شعار بنی امّیه و بنی عبّاس بوده است .

پوشیدن مأمون لباس سیاه را

و هیچ یک از بنی عباس جامه سبز نپوشیدند مگر مأمون (۱) پسر هارون الرشید ، و خوش داشته بنی عباس هم این جامه را پوشند ، عاقبت مأمون را منصرف نمودند ، چنانکه علی بن حسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» نقل می کند ، ملخص از آن نوشته شود خوب است :

[پوشیدن مأمون لباس سیاه را] چون مأمون به بغداد آمد برای استمالت علویین جامه سبز را اختیار نمود . عباسیین هر چند استدعا کردند شعار پدران خود را ترک ننماید مفید نشد ، ناچار به زینب که دختر سلیمان بن علی بود توسل جستند ، و آن زنی معتره و محترمه بود . پس خواهش کردند که از مأمون خواهش نماید تا این رنگ جامه را تغییر دهد ، زینب قبول نمود و به نزد مأمون رفت و گفت : نیکی و احسانی که به فرزندان علی می کنی بیشتر است از احسان به ماها ، آخر ما منسوب به تو هستیم ، چرا به رویه پدران حرکت نمی کنی ؟ ! و مردم را بر ماها می شورانی ؟ ! و ایشان را از شدت احسان به طمع می اندازی ؟ پس شعار بنی عباس لباس سیاه است چرا لباس سبز می پوشی ؟ ! گفت : ای عمه ! این حرف را احدی به من اینطور نزده است و هیچ کلامی در دل من وقعش بیشتر از کلام تو نیست ، اما ای عمه ! نگاه کن وقتی که رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرمود ابوبکر در حق جد ما عباس چه کرد ، و بعد از وی عمر چه کرد ، و بعد از این دو نفر عثمان اقبال به بنی امیه نمود و از سائرین معرض شد ، و داد به بنی امیه آنچه را که داد . چون امر راجع به حضرت امیر مؤمنان (ع) شد عبدالله بن عباس را والی بصره کرد و عبیدالله بن عباس را والی یمن کرد و قثم بن عباس را به بحرین فرستاد و حکومت مکه را در عهده سعید قرار گذارد ، و هیچیک از سابقین به اولاد عباس اینگونه مهربانی نکردند ،

در شرح حال سنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام

و باید ما بر احسانهای وی جزاء بدهیم به فرزندانش و مکافات نمائیم ، آن گاه لباس سیاه پوشید . و مأمون در این باب ابیاتی دارد : الْأُمُّ عَلَى شَكْوَى الوَصِيِّ أَبِي الْحَسَنِ ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذِي الزَّمَنِ خَلِيفَهُ خَيْرِ النَّاسِ وَالْأَوَّلُ الَّذِي أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَنِ وَلَوْلَاهُ مَا عَيَّدْتُ لِهَا شِمَّ إِمْرَهُوَ كَانَتْ عَلَى الْإِيَّامِ تَقْضَى وَتُؤْتَى فَوَلَّى بَيْنِي الْعَبَّاسَ مَا اخْتَصَّ غَيْرَهُمْ مَنْ مِنْهُ أَوْلَى بِالتَّكْرَمِ وَالْمِنَّةِ وَأَوْضَحَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْبَصِيرَةِ الْهُدْيُوفَافِضَ (۱) عُبَيْدُ اللَّهِ جُوداً عَلَى الْيَمَنِ (۲) وَقَسَمَ أَعْمَالَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ فَلَا زِلْتُ مَعْبُوطاً (۳) بِذِي الشُّكْرِ مُرْتَهَنُ (۴) و بعضی از مضامین ابیات مقالات مأمون سابقاً گذشت . و عجب است از این شیعه عباسی با آنکه اظهار تشیع می نمود در قتل و اذیت اولاد رسول صلی الله علیه و آله با قلب قاسی کوتاهی نکرد خذله الله تعالی و أضلّه فی أضلِّ الجحیم .

در شرح حال سنی نفیسه دختر زید بن حسن علیه السلام اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است که در حباله عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود ، بعد از شهادت حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام در وقعه یوم الطفّ زید بن حسن او را خواست و به حباله وی آمد .

۱- در چاپ سنگی : فاز .

۲- در چاپ سنگی : باليمن .

۳- در طرائف و دیگر منابع : مربوطاً .

۴- این اشعار را صولی در کتاب الاوراق ذکر کرده بنا بر آنچه ابن طاوس در طرائف : ۳۰ و ۲۷۵ بیان فرموده ، نیز بنگرید به : الصراط المستقیم ۱/۲۵۹ ، نهج الايمان : ۱۷۹ (دو بیت نخستین) .

و از لبابه در خانه زید بن حسن پسر و دختری بیش متولد نگردید ، اما پسر حسن است ، اما دختر موسوم به نفیسه گردید ، و بعضی گمان کردند نفیسه دختر حسن است ، و قول ابن خلکان در «وفیات الاعیان» مشهور بر خلاف آن است (۱) . و در بعضی کتب اهل سنت و جماعت است در مدح نفیسه : *أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْفِقْهِ* (۲) . و او را سیده نفیسه و ستّ نفیسه که به معنی خانم است می نامند . و در کتابهای ایشان است : از کثرت زهد و تقوی قبر خودش را به دست خود کند و روز و شب میان قبر می رفت و نماز می گزارد و در حالت احتضار روزه بود ، هر قدر تکلیف کردند افطار نماید قبول ننمود ، و گفت : سی سال است می خواهم خداوند را با زبان روزه ملاقات نمایم . و این ابیات از او است که در زمان احتضار خواند : *إِصْرَفُوا عَنِّي طَبِيبُودُعُونِي وَحَبِيبِي زَادَ بِي شَوْقاً إِلَيْهِوَ عِزَامِي وَنَحِيبِي* (۳) یعنی : بردارید این طبیب را و بگذارید مرا با دوست من که شوق و محبت و ناله من از برای من لقاء دوست افزون است . و جمعی از علماء شیعه نقل کرده اند : نفیسه به زهد و عبادت و صیام نهار و قیام لیل مشهوره گردید . و تولّدش در سال یک صد و چهل و پنج است در سال شهادت محمد و ابراهیم قتیل باخمیری ، و نفیسه دو شوهر کرد ، یکی ولید بن عبدالملک بن مروان است ، و از این سبب هر وقت پدر نفیسه بر ولید وارد می شد کمال احترام می کرد . یک روز سی هزار دینار به وی

۱- بنگرید : عمده الطالب : ۷۰ ، سّرالسلسله العلویه : ۲۹ ، الاعلام زر کلی ۸/۴۴ .

۲- در چاپ سنگی : القوه .

۳- در چاپ سنگی : « وحبیبی » که معنای صحیحی بنظر نمی رسد . لفظ را با توجه به معنایی که مؤلف از آن آورده « ناله من » ثبت کردیم .

عطا کرد ، و شوهر دیگرش ابو محمد اسحاق بن جعفر الصّادق علیه السلام است که معروف به مؤتمن بود ، و در صورت ، شباهت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت ، و نشر حدیث می کرد ، و سفیان بن عیینه می گفت : حَدَّثَنِي الثَّقَةُ الرِّضَا اسحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) . و از بیان ابوالحسن عمری که یکی از نسّابین است معلوم می شود که شوهر دوم لبابه عبدالملک بود ، و در حباله او با حمل از دنیا رفت ، و در مصر مدفون شد در ماه رمضان سال دویست و هشت هجری . و از کتابهای برخی از عامّه معلوم است در حباله اسحاق بن جعفر علیه السلام بود که رحلت نمود ، خواست از مصر او را نقل نماید به بقیع ، اهل مصر برای تبرک به مزارش منع نمودند ، چون شب شد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را در خواب دید ، فرمود : «بگذار در قاهره مصر مدفون شود لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِبَرَكَاتِهَا» . و ایضاً نقل کرده اند : سَتَّ نَفِيسَه شَشْ هِزَارِ خْتَمِ قُرْآنِ دَرِ قَبْرِ خُودِ كَرْدَ ، دَرِ زَمَانِ اِحْتِضَارِشِ سُورَه اِنْعَامِ خُواند ، چُون رَسِيدَ بَه آيَه « لَهْمُ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ » (۲) دُنْيَا رَا وِدَاعِ نَمُود . و چَه قَدَرِ عَامَّه رَا اِعْتِقَادِ مَفْرُطِ بَه مِزارِ او اِست و هِميشه شَمُوعِ و نَذُورَاتِ از اطرافِ مِصرِ بَرای مَقْبِرَه اش مِي آوَرَنَد . و گویند : مُحَمَّدِ بِنِ اَدْرِيسِ شَافِعِي كَه رَئِيسِ يَكِي از مِذاهِبِ اربَعه اِست دَرِ خِدمتِ سَتَّ نَفِيسَه حَاضِرِ مِي شَد و اِستِماعِ حَدِيثِ مِي نَمُود . خِلاصَه دَرِ زَمَرَه خِواتينِ بِنِي الحِسنِ سَتَّ نَفِيسَه كِمالِ اِمْتِيازِ داشت ، و اِينِ مَخْدَرَه بِنَا بَرِ قَوْلِ مَشْهُورِ خِواهرِ حِسنِ اَميرِ اِست . عَلِي اَيِّ حَالِ ، فِرْزَنْدانِ اِمامِ حِسنِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَا سَزَدَ بَه وِجُودِ اِينِ مَحْتَرَمَه مَكْرَمَه ، فِخْرِيَه و مِباهاَتِ نَمائِند چنانكِه فِرْزَنْدانِ حِضرتِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ بَه وِجُودِ فَاطِمَه

۱- بحرالعلوم در فوائد رجالیه ۴/۶۶ این مطلب را به نقل از ابن کاسب گزارش کرده است .

۲- انعام : ۱۲۷ .

در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اول علیه الرحمه و اخوان وی

معصومه علیها السلام که مدفونه در بلده قم است ، و ما رعایا را نیز سزاوار است بر دختر شهید سعید اول ، رکن عمید ، ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین ابن مکی ابن شیخ شمس الدین عاملی جزینی مفاخرت نمائیم .

در شرح حال دختر مرحوم شیخ شهید اول علیه الرحمه و اخوان ویدر حین تحریر بنظر آوردم از حالت پسندیده آن مخدره مبروره خوب است اشاره ای شود از کتاب «امل الآمل فی احوال علماء جبل عامل» (۱). بدان دختر شهید کنیه اش ام الحسن است موسوم به فاطمه مدعوّه به ستّ المشایخ ، یعنی : خانم مشایخ از اهل علم ، و در عداد اولاد مرحوم شهید او را بدین گونه وصف کرده اند : «الانسانُ الخاصُّ وزُبدَةُ الخواصِّ وزینَةُ اهلِ الفضلِ والاخلاصِ بنتُهُ الْمَسْعُودَةُ الْمُخَدَّرَةُ شَيْخَةُ الشَّيْعَةِ وَعَيْتُهُ ، الْعَلْمُ الْبَيَاضُ فَاطِمَةُ الْمَدْعُوعَةُ بِسِتِّ الْمَشَايِخِ ، وَهِيَ سَيِّدَةٌ رَوَاهِ الْأَخْبَارِ ، وَرَئِيسَةُ نَقْلِهِ الْأَثَارِ ، عَنِ السَّادَةِ الْبَرَزَةِ الْأَطْهَارِ ، وَكَانَتْ عَالِمَةً فَاضِلَةً فَقِيهَةً عَابِدَةً سَمِعَتْ مِنَ الْمَشَايِخِ وَأَخَذَتْ عَنْ أَبِيهَا وَمِنَ السَّيِّدِ ابْنِ مَعِيهِ إِجَازَةً ، وَهِيَ الَّتِي كَانَ أَبُوهَا يَأْمُرُ النِّسَاءَ بِالِاقْتِدَاءِ بِهَا وَالرَّجُوعِ إِلَيْهَا فِي مَسَائِلِ الْحَيْضِ وَفُرُوضِ الصَّلَاةِ» . از این بیانات ، نهایت جلالت شأن و مقامات وی از علم و عمل و زهد و اجتهاد و فقاهت و اطلاع به اصول فروض مسائل و بزرگواری بر تمام راویان اخبار و ریاست بر همه ناقلین آثار با اجازه ای که مرحوم شهید حمید سعید به ایشان مرحمت فرمودند معلوم است . علاوه از آنها این لقب شریف ستّ المشایخ است ، و برادرانش نیز در فضل و علم

۱- امل الآمل ۱/۱۹۳ شماره ۲۱۳ . عبارت وی چنین است : أم الحسن فاطمه المدعوه بست المشایخ بنت الشهید محمد بن مکی العاملی الجزینی ، سپس از عبارت « كانت عالمة فاضله » تا انتهای مطلب متن را دارد .

فقره اولی: در شرح حال ابن هرّمه شاعر

و عمل نادره زمان خودشان بودند: اوّل: فرزند اکبر و نجل افخر، محمد بن محمد است، و او از فحول مجتهدین علماء شمرده می شود، و لقب او رضی الدین. دوّم: علی است، و لقب او نجیب الدین است. سوّم: حسن، و لقب او جمال الدین است. و اولاد آن مرحوم چهار تن بودند. و از بنات مکرمات علماء متأخرین نیز مانند دختر مرحوم مجلسی بزرگ ملا محمد تقی بن مرحوم ملا مقصود علی که در حباله مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی بود، و والده ماجده مرحوم آقا هادی نیامد رحمه الله علیها وعلیها وبعْلِها واینها و زاد الله نُظراءها. و از آنجائی که حسن بن زید جلیل الشان عالی المکان بود، بناءً علی ذلک هر آنچه از حالات حسنه اش و از مادر مکرمه و خواهر محترمه اش می دانستم زحمت دادم، و سه فقره دیگر برای تکمیل اطلاع خوانندگان از کتب انساب و احادیث معتبره زحمت می دهد:

فقره اولی: در شرح حال ابن هرّمه شاعر و منع حسن بن زید او را از شرب خمر (۱) چون حسن بن زید حاکم مدینه شد ابن هرّمه شاعر را ندیم خود نمود و ابن هرّمه در خوردن شراب بسیار مولع و حریص بود. و ابن هرّمه همان است وقتی از منصور دوانیقی عباسی خواهش کرد بنویسد مکتوبی

۱- در باره احوال ابن هرّمه و قضایای مربوطه اش رجوع کنید به: الاغانی ۴/۳۷۵، خزانه الادب ۳/۲۵۹، المجدی: ۳۳۸.

در توبه ابن هرمه و اشعار وی

به حاکم مدینه هر وقت در هر کجا او را مست ببیند حدی بر او جاری ننماید. منصور با آنکه به ابن هرمه نهایت اکرام می نمود و می خواست حاجت او را بر آورد از این فقره استیحا ش کرد و گفت: نباید حدود الهیه را ابطال و تعطیل نمود، و گفت: حاجت دیگر بخواه تا بر آورم. باز برای حرص و رغبتی که به شرب خمر داشت همین مطلب را اعاده نمود، عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه: هر وقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن تا حد الهی معطل نماند و هر آنکه او را بیاورد به نزد تو در حالت مستی یک صد تازیانه مأذونی بر او زنی. دیگر در کوچه و بازار هر کس ابن هرمه را مست می دید نزدیک او نمی آمد و حاکم مدینه را خبر نمی کرد. و شاید آن حاکم حسن بن زید بوده است. اگر چه این فقره مسطوره مخالف است با این فقره که مجمل آن را می نویسد: یک روزی حسن بن زید به ابن هرمه فرمود: من کسی نیستم از مدح تو مسرور و از هجو تو خائف باشم، شرافتی که خداوند عالم به واسطه پیغمبر مکرمش به ما داده است جامع هر مدحی است و از هر ذمی ما را دور دارد، و حق جد بزرگوار من آن است اغماض ننمایم در حق کسی که خلاف شریعت حرکت نماید، قسم می خورم به ذات اقدس الهی اگر دیگر تو را مست بینم دو حد بر تو جاری می کنم: یکی برای خوردن شراب، و یکی برای مستی که اظهار می کنی با آنکه ندیم من هستی، پس همت بگمار و از این عمل شنیع بگذر برای رضای خدا و خوشنودی حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله. پس ابن هرمه از این تهدید ترسید و ترک نمود، و آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود.

در توبه ابن هرمه و اشعار ویو این اشعار از ابن هرمه است در توبه از شراب خوردن گفته است: نهانی ابن الرئیول عن المدامو ادبني بأداب الكرام (۱) یعنی: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شرب شراب نهی کرد و به آداب بزرگواران مؤدب فرمود. وقال لي اصطر عنها و دعها الخوف لله لا خوف الأنامو گفت به من: خود را نگاهدار از آشامیدن شراب برای ترس از خدا، نه ترس از مردمان، پس من گفتم: وكيف نصبري عنها و حبيلا حببتمكن في عظامي چگونه خود را نگاهداری کنم از خوردن شراب، و دوستی آن در استخوانهای من جای گرفته است؟ أرى طيب الحلال على حبتا و طيب النفس في حبت الحرامو می بینم آنچه پاک است و حلال در طبع من زشت و پلید می نماید و آنچه ناپاک و حرام است نفس خبیث من او را پاک می داند. و عجب است در این زمان هر قدر بر مئادمین خمر از پیر و جوان به قدر امکان با لسان رطب و بیان عذب، نصایح و مواعظ بر زجر و منع از بزرگی حرمان و حرمت آن گفته می شود در جواب مضمون این سه بیت را خوانند: غذای روح دهد باده حریق الحقکه رنگ و بوش زند رنگ و بوی گل را دق به طعم تلخ چو ببند پدر و لیک مفید به پیش مبطل باطل به نزد دانا حق حلال گشته به فتوای عقل بر دانا حرام گشته به احکام شرع بر احمق (۲) نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من هذه العقول المعقولة. خلاصه ابن هرمه در شعر خود حسن بن زید را بر محمد و ابراهیم برتری داده است

نيز المجدى : ٣٣٨ .

٢- اشعار منسوب به بوعلی سیناست .

و گفته است: اللّٰهُ اَعْطَاكَ فَضلاً فَوْقَ فَضْلِهِمْ عَلٰى هٰنٍ وَهٰنٍ فِى حَاسِدٍ وَهٰنٍ (١)

١- المجدى فى انساب الطالبين: ٢١، ٣٣٧.

فقره ثانیه: در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس

فقره ثانیه: در اشعار داود بن مسلم در مدح حسن بن زید و سلیمان بن عباس ابوالفرج اصفهانی گفته است: میانه حسن بن زید و جعفر بن سلیمان بن عباس حاکم مدینه عداوت سختی بود. داود بن مسلم، جعفر بن سلیمان را در قصیده اش مدح نمود، در وقتی که حسن بن زید به مکه معظمه مشرف بود، چون مراجعت کرد داود بن مسلم خدمت وی شرفیاب شد، حسن بن زید بر وی خشم کرد که: چرا جعفر را مدح کردی؟ عرض کرد: فدایت شوم! چون صله وافره به من داد او را ستودم به این اشعار: و کُنَّا حَدِيثًا قَبْلَ تَأْمِيرِ جَعْفَرٍ (۱) وَ كَانَ الْمُنَى فِي جَعْفَرٍ أَنْ يُؤْمَرَ حَوَى الْمَبْتَرِينَ الطَّاهِرِينَ كِلَاهُمَا إِذَا مَا خَطَا عَنْ مَنْبَرِ أُمَّ مَبْتَرًا كَأَنَّ بَنِي حَوْءَ صَفُّوا أَمَامَهُمْ فَخَيْرٌ فِي أَنْشَابِهِ فَتَخَيَّرَا (۲) حاصل معنی آنکه، ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آنکه امیر ما شود داشتیم پس او را دو بزرگواری و دو منبر است: اگر یکی از او سلب شود قصد دیگری کند، و شاید مراد از دو منبر اشاره به حکومت مکه و مدینه بوده باشد، پس فرزندان حواء در برابرش ایستاده اند و از انساب او را اختیار کرده اند و خلاصه نمودند.

-
- ۱- در چاپ سنگی: جعفری. یاء آخر اطلاقی است که به اشمام راء خوانده می شود، ولی غالباً کتابت نمی شود.
 - ۲- تاریخ مدینه دمشق ۱۷/۱۵۰، بعضی از این ابیات در اغانی ۶/۱۵ و الوافی بالوفیات ۱۳/۴۶۸ نیز نقل شده است.

فقره نالته : در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام

بعد از آن گفت : شما در نزد من برتر و بهتر از جعفر هستید از آنکه در مدح شما بالاتر عرض کرده و خوشتر ستوده ام در این ابیات : لَعْمَرَى إِذَا عَيَافَيْتُ أَوْ حَيْدْتُ مُنْعَمًا بِعَفْوٍ مِنَ الْجَانِي وَإِنْ كَانَ مَعِيدًا لَأَنْتَ بِمَا قَدِمْتَ أُولَى بِمَدْحِهِوَ أَكْرَمُ فَخْرًا إِنَّ فَخْرَتَ وَعَنْصِيرًا هُوَ الْغُرَّةُ الزُّهْرَاءُ مِنْ فَخْرِ هَاشِمٍ مَوِيدٌ عُلْيَا ذَا الْمَعَالِي حَيْدَرًا وَزَيْدُ النَّدَى وَالسَّبْطُ سَبْطُ مُحَمَّدٍ وَعُمُّكَ بِالطَّفِّ الْمُطَهَّرِ جَعْفَرًا بِحَقِّكُمْ نَالُوا ذُرَاهَا فَاصْبِرُوا يَرُونَ بِهِ عِزًّا عَلَيْكُمْ وَمَظْهَرًا خِلَاصِهِ مَعْنَى أَنْكَه : در وقتی که من معذرت بخواهم و عفو از گناهان را طلب کنم در تو نعمت عفو می بینم ، و تو ای حسن ! سزاوارتری به مدح من از دیگری و از جهت عنصر و فخر ذاتی کریمتر ، و تمام بزرگواری و حسب و نسب تو راست و دیگران را نارواست .

فقره نالته در برخورد منصور با حضرت امام صادق علیه السلام از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که فرمود : « بعد از وقعه عظیمه از مصیبت محمد و ابراهیم ، بنی هاشم را از مدینه کوچ دادند و در عراق مأوی گرفتند ، پس همگی منتظر شهادت و مترصد قتل بودیم تا آنکه روزی ربیع حاجب آمد و گفت : از حضرات علویّه دو نفر که عاقلند منتخب شوند تا به حضرت منصور ایشان را ببرم . پس من و حسن بن زید برخاستیم و به نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم . پس روی به من کرد و گفت : توئی که علم غیب می دانی ؟ من گفتم : « لَا يَعْلَمُ .. الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ » (۱) . گفت : توئی که خراج مملکت را به نزد تو می آورند ؟

گفتم: خراج هر مملکت از آن امیرالمؤمنین است. گفت: آیا می دانید از برای چه شما را خواسته ام؟ گفتم: برای چیست؟ گفت: برای آنکه خانه های شما را خراب کنم و دلهای شما را بترسانم و نخلهای شما را قطع نمایم و شما را بدین حال با کمال ابتذال نگاهدارم تا اهل حجاز و عراق مایل به شما نشوند و با شما مراوده نمایند که مورث فساد است. پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! سلیمان علیه السلام بر عطاهاى خداوندی شاکر بود، و ایوب علیه السلام بر بلاى آسمانى صابر، و یوسف صدیق علیه السلام با آنکه مظلوم شد از برادران گذشت، و تو از این نسل می باشی، شایسته آن است بدانها تأسیی جوئی. پس منصور از این عبارات خرسند گردید و خندان شد و گفت: این سخنان را اعاده نما، چون اعاده کردم گفت: مِثْلَكَ فَلْيَكُنْ زَعِيمَ الْقَوْمِ. یعنی: مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد، از شما طالبین گذشتم. اما حدیثی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نمودی اکنون بیان کن. پس گفتم: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «صَلِّهِ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتُطِيلُ الْأَعْمَارَ وَإِنْ كَانُوا كُفَّارًا». یعنی: پدرم از پدرانش از حضرت امیرمؤمنان از حضرت رسول سلام الله عليهم أجمعين روایت کرده: صله رحم شهرها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید اگر چه کفار باشند. منصور گفت: مراد من حدیث دیگر بود. پس گفتم: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْأَرْحَامُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تُنَادِي: صِلْ مَنْ وَصَيْلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي». به حذف اسناد یعنی: رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رحم به عرش خدا آویخته است و خدا را می خواند که: ای خدای من! پیوند کن هر آنکس مرا پیوند نماید و قطع کن هر آنکه از من قطع نماید و گسسته شود. منصور گفت: مرادم حدیث دیگر است.

تحسین : در احوال امامزاده حسن

پس گفتم : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « إِنْ كَانَ مَلِكًا مِنَ الْمُلُوكِ فِي الْأَرْضِ كَانَ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَوَصَلَ رَحِمَهُ فَجَعَلَهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً » . یعنی : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : هر پادشاهی از پادشاهان زمین سه سال از عمرش باقی بود چون صله رحم کرد خداوند سی سال به وی مرحمت فرمود . پس ما را منصور اکرام کرد و گفت : مراد من همین حدیث بود . و بنی هاشم را روانه مدینه نمود « (۱) » .

تحسین: [در احوال امامزاده حسن] در ضمن احوال حسن بن زید خوب است آنچه از حال امامزاده حسن که نزدیک طهران مزور است و مدفون بنویسم : بدان امامزاده حسن که مرقد شریفش در طرف دست راست و جهت غربی دارالخلافه باهره واقع است و اهل این بلد سالهاست بدین مزار توجه دارند و بقعه عالیه نیز دارد ، البته دانستی حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام نیست ، از آنکه حسن مثنی داماد حضرت سید الشهداء در مدینه نبویه علی مُشْرِفَهَا السَّلَام رحلت فرمود ، و در بقیع مدفون گردید ، و از عمرش سی و پنج سال گذشت ، و فاطمه بنت الحسین علیه السلام بعد از این که یک سال بر قبر وی خیمه زد و گریست و نداء هاتف آسمانی شنید ، شوهر دیگر اختیار فرمود ، و محمد دیباج از وی متولد گردید . پس به طریق تحقیق این امامزاده حسن ، حسن مثنی نیست و هر کس به این عقیده برود به کتاب مجعول مجهولی از انساب تمشک جسته است و اعتمادی بر آن نتوان کرد ،

۱- .مقاتل الطالبین : ۲۳۳ تمامی جریان را نقل کرده ، نیز الفرج بعد الشده ۱/۷۰ ، بحارالانوار ۴۷/۲۱۱ .

و داعی که سالهاست رجوع به کتب معتبره نَسابین کرده ام از آنچه می گویند و بعضی از عوام اعتقاد کرده اند صحتی نیافته ام ، و « رَبِّ شَهْرَهُ لَا أَضِلُّ لَهَا » از امثال مشهوره است . پس این تحریرات از برای نفی و اثبات صحت و سقم انساب امامزادگان مدفونین در ری است ، و این زحمات برای آن است که هر زائری که زحمت می کشد به زیارت امامزاده می رود او را بشناسد و بداند کیست ، و نسب را به کدام یک از ائمه طاهرین علیهم السلامی رساند ، و نسبت وی به هر یک از ائمه دین بواسطه است یا بلا واسطه ، و آیا حسنی است یا حسینی ؟ آیا موسوی است یا رضوی ؟ البته بر حسب معرفت و شناسائی که دارد تکلیف خود را می داند و الا بنا بر قول مشهور به هر مزار فاتحه و سلام و تلاوت سوره قدر و توحید به عدد معین مشروع کفایت است . و عجب دارم از بعضی از اهل هوا و غرض و مرض که گفته اند : داعی علی زُؤوس الأَشْهاد عرض کرده ام : امامزاده حسن بر مذهب اسلام نیست یا آنکه از طایفه زیدیه است ، و البته خوانندگان در شرح حالات زیدیه و حسن عاقبت دُعوات که به رضایت آل محمّد صلی الله علیه و آله خروج نمودند اطلاعی از عقیده دعا گوی حاصل کرده اند ، از کجا تخصیص می توانم بدهم این امامزاده را به این مذهب یا مذهب دیگر با آنکه مذهب و مشرب خود را بر نصّ صحیح و تعیین علماء نَسابه می دانم تا کنون از این امامزاده مخصوصاً بیانی که مشعر بر ذمّ و قدح باشد ندیده ام و نگفته ام . بلی آنچه عرض شده است نیامدن حسن مثنی است به ری ، و این مزار قطعاً حسن مثنی نیست و تکذیب می نمایم هر آنکه به این عقیده معتقد شود برای آنکه اخبار بر خلاف آن تصریح شده است ، پس هر کس حسن است نباید او را حسن مثنی دانست . خلاصه در کتاب « مُنتقله الطالبیه » که سابقاً از وضع آن اشاره نمودم نقل کرده است : از مدفونین ری حسن امیر است ، و او نسب را به حسن امیر پسر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب همین ترجمه می رساند بدین گونه : بالری الحسن امیر بن ابی عبدالله محمّد عزیز بن أحمد الخطیبی بن الحسن بن جعفر بن هارون بن إسحاق الکوکی ابن الحسن الأمیر بن

زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام . به عبارت دیگر : شش پشت نسب را به حسن بن زید جدّ دوم حضرت عبدالعظیم می رساند ، و به هشت فاصله به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام . پس بر این بیان حضرت امامزاده حسن ملقب به امیر است مانند جدّ بزرگوارش ، و حسنی است ، و اسحاق کوکبی که فرزند حسن بن زید است کنیه اش ابوالحسن است ، و او را کوکبی خواندند برای آنکه سفیدی بر سیاهی چشم وی بود مانند کوکب ، و جعفر بن هارون که از اجداد آن بزرگوار ، و امامزاده حسن امیر مذکور نسب را از او به حسن بن زید می رساند در شهر آمل شهید شد به دست رافع بن لیث ، و قبر او را زیارت می نمایند . و بدان فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام بسیارند و اعقابشان زیاد است : یکی عبدالله بن حسن بن زید است ، و کنیه اش ابو زید و ابو مهر است . و یکی زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و کنیه اش ابو طاهر است . و یکی ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و کنیه اش ابو اسحاق است . و یکی اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و کنیه اش ابو محمد است ، و او را جالب الحجاره به جیم یا به حاء خوانده اند ، و نسل او از محمد است . و از محمد بن اسماعیل داعی کبیر ، محمد بن زید بن محمد مذکور منتهی می شود ، و همین محمد داعی و برادرش حسن داعی مالک طبرستان شدند در سال دویست و پنجاه که در اوراق سابقه بیان نمودم . و یکی از اولاد حسن امیر ، قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است ، و قاسم بن حسن نیز کنیه اش ابو محمد است . و قاسم بن حسن زاهد و عابد و شجاع بود و با بنی عباس آمیزش می نمود ، و نسل او از محمد بطحائی و عبدالرحمن شجری است . و یکی علی شدید است که جدّ اول حضرت عبدالعظیم است و کنیه اش ابوالحسن است .

واردین به ری

پس اولاد حسن بن زید بن حسن علیه السلام شش تن اند ، و بنا بر این عرض داعی امامزاده حسن از بنی اعمام حضرت عبدالعظیم است و انتهای نسبشان به یک شجره است ، اما حضرت عبدالعظیم به دو فاصله نسب را به حسن بن زید بن حسن علیه السلام می رساند از علی شدید فرزند صلبی وی ، و امامزاده حسن به شش فاصله و واسطه از فرزند صلبی وی اسحاق کوکبی نسبش منتهی به حسن بن زید می شود ، و اسحاق کوکبی و علی شدید برادر بودند . پس در این عنوان دو چیز معلوم شد : یکی عدد اولاد حسن امیر بن زید بن حسن بن علی علیه السلام . و دیگری نسب صحیح امامزاده حسن . و در شهر ری جز امامزاده حسن نظر ندارم امامزاده به این اسم وارد شده باشد با این وصف و لقب . و آنچه داعی دانسته است از کتاب مذکور است و هر آنکه جز آن می داند برهانی روشن و دلیلی متقن می خواهد .

[واردین به ری] بلی ، از واردین ری در آن کتاب ابو محمد حسن بن محمد است که به چند واسطه بعیده نسبش منتهی به عبدالله اعرج می شود ، و وی در شهر ری در سال چهار صد و پنجاه در ماه محرم وفات کرد . و عبدالله اعرج پسر حسین اصغر است . و وی فرزند علی بن الحسین علیه السلام است ، و عقب حسن بن محمد از ابوالحسین یحیی و ابوهاشم محمد و سکینه خاتون است . علی ایّ حال بر صحّت نسب این امامزاده محترم همانا بقاء آثار و ظهور انواری است که در هر صباح و مساء می شود والاّ خداوند سبحان او را ابقاء نمی فرمود ، و بدین گونه

اهل این بلد اظهار ارادت و میل به زیارت وی نمی نمودند . پس سزاوار است برای خاطر جد اکرم وی حضرت حسن بن علی علیه السلام پای از مزارش نکشند و بر حسب مقدور توفیق را مدد نمایند و رفع بعضی از خیالات نموده ، بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم ، زیارت او را غنیمت شمارند که در زیارت کردن عموم امامزادگان فیوضات کلیه است ، و در امامزادگانی که حالات و انسایشان معلوم است مخصوصاً به مزارشان حاضر شوند و فیض خاص بخواهند ، البته از برکات و میامن ایشان که اعضاء و اجزاء وجودیه حضرت نبویه اند فیضها و فضلهای کامل ، واصل و عاید می گردد . و این ابیات را در مدح محبت سادات و ذریه سید کاینات صلی الله علیه و آله خوش گفته اند : یلومنی فی هوا أبناء فاطمه هقوم و ما عدلوا فی الله إذ عدلوا والیت قوماً تمید الأرض ان رکیوا و تطمئن و تهدی ان هم نزلوا ان یغضبوا ص فحوا أو (۱) یوهبوا سی محوا أو یوزنوا رجحوا أو یحکموا عدلوا یوفون ان نذروا یعفون ان قدروا و ان یقولوا مقالاً یزتصوا فعلوا ان خفت فی هذه الدنیا بحبهم فما علی غداً خوف ولا وجل (۲) و عجب فرمود دعبل بن علی خزاعی : فیا وارثی علم النبئی و آلہعلیکم سیلام دائم النفتحات لقد آمننت نفسی بکم فی حیاتها و انی لأرجو الأمن (۳) بعد مماتی ۴

۱- در چاپ سنگی : و .

۲- اشعار از موسی است . رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۳۶ ، الصراط المستقیم ۲/۲۱۴ .

۳- در چاپ سنگی « الآن » خوانده می شود . آنچه درج کردیم مطابق با منابع مذکور است .

در شرح حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علیّ شدید بن حسن بن زید

در [شرح] حال جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام علیّ شدید بن حسن بن زید اما جدّ سوم حضرت عبدالعظیم که منتهی به حضرت امام حسن علیه السلام می شود علی بن حسن امیر است و کنیه اش ابوالحسن . در کتاب «عمده الطالب» (۱) مذکور است : علی لقب او شدید است و مادرش ام ولد بود ، و در حبس منصور دوانیقی وفات کرد ، و عبارت اوست : و علیاً یُکَنّی ابوالحسن و أمّه أمّ ولد ماتت فی حبس المنصور و یلقّب بالشدید (۲) . و ابو نصر بخاری نسّابی گفته است : در زمان پدرش حسن امیر رحلت فرمود . و علی شدید بسیار عظیم المنزله و جلیل المرتبه است ، و علماء نسّابین از احوال وی نیکو ستوده اند . و بدان علی شدید غیر از ابوالحسن علی عابد است برای آنکه کنیه و نامشان یکی است شبهه نرود . و علی عابد لقب ذوالثغفات نیز دارد (۳) ، و معلوم است در کثرت عبادت و تأسی به حضرت شاه ولایت علیه السلام و حضرت علی بن الحسین علیه السلام اثر سجده در پیشانی و مواضع سجده اش پیدا بود . و این علی عابد پدر حسین شهید فخر است و فرزند حسن مثلث حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

۱- عمده الطالب : ۷۰ .

۲- در عمده الطالب چاپی : بالسدید .

۳- در باره علی عابد ذوالثغفات رجوع کنید به : عمده الطالب : ۱۸۳ . البته ذوالثغفات از القاب امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نیز بوده است چنانچه در روایت علل الشرایع : ۲۳۳ ح ۱ و بحار ۴۶/۶ ح ۱۲ ، معانی الاخبار : ۶۵ ح ۱۷ و مدینه المعاجز ۴/۲۴۳ بدان تصریح شده است .

در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضی

و از فرزندان علی عابد است: حسن مکفوف، و از وی نسل باقی نماند اگر چه نسل و عقب حسن مثلث اند. و از امامزادگان که در ری وارد شدند از کتاب «منتقله الطالبیه» علی نام مذکور است، و البته جدّ بزرگوار حضرت عبدالعظیم نیست و آنچه تصریح در نسب کرده اند خلاف این را می فهماند. و ابوالحسن عمری و ابونصر بخاری نقل کرده اند: علیّ شدید پسری داشت موسوم به عبدالعظیم، و مادرش دختر اسماعیل بن ابراهیم بن طلحه است، و موسوم به یشمه (۱)، و از این عبدالعظیم که عموی حضرت عبدالعظیم حسنی است عقبی نماند بلکه می توان گفت: اولادی نیاورد، و بیاید امامزادگانی که موسوم به این اسم باشند لیکن غیر مشهورند.

در بیان مختصری از حال علی بن جعفر عریضیو از ابناء ائمه هدی علیهم السلام غیر از معصومین امامزاده ای بعد از فرزندان جناب سید الشهداء علیه السلام بدون واسطه مانند علیّ عریضی فرزند حضرت صادق علیه السلام نیست، و کنیه او نیز ابوالحسن است، و گویا بر حسب اصطلاح و عادت معموله در زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام کنیه خاص از برای اسم مخصوص بوده است غالباً، چنانکه علی شدید و علیّ عابد و علی عریضی مکّنی به ابوالحسن اند، و شاهد بر مراد حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام. و علی اکبر مقتول از فقره زیارت معلوم است ابوالحسن کنیه داشت. و از اولاد به واسطه زید بن حسن بن علی در کلین که از دهات ری است و عقب گذارده اند نیز ابوالحسن علی است. و گویند: هر که را نام ابراهیم است از اولاد ابوطالب نیز مکّنی به ابوالحسن است،

۱- کذا، شاید «سلمه» صحیح باشد.

در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام

و گویا این قاعده کلیت نداشته باشد از آنکه خلاف آن ظاهر است ، و در کتب انساب مضبوط و مکتوب . خلاصه علی عریضی کوچکترین اولاد حضرت صادق علیه السلام است ، وقتی که آن جناب رحلت فرمود ، علی طفل خردسال بود و عالم ، و نسل عریضیان از چهار پسر بماند ، و به وی منتهی می شوند و بیاید مشروحاً تفصیل حال علی بن جعفر عریضی ، ان شاء الله تعالی . و صاحب کتاب «منتقله الطالبیه» در ذیل اولاد جناب سید الشهداء علیه السلام نقل کرده است : بالعریض علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام امه ام ولد عقبه من اربعه رجال . و عریض یکی از دهات مشهوره مدینه است و چهار میل است تا مدینه نبویه علی مشرفها السلام (۱) .

در شرح حال عبدالله قافه والد ماجد حضرت عبدالعظیم علیه السلام پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم ، عبدالله حسنی معروف به قافه است ، و مادرش ام ولد است و موسوم به هیفاء ، در وقتی که حامله بود به علی شدید پدرش وفات کرد ، و اثر حمل ظاهر نبود ، و او را فروختند به شخصی . بعد از چندی معلوم شد حامله است ، جدش حسن بن زید امیر ، استرداد نمود هیفاء را ، پس عبدالله از وی متولد گردید . و ابو نصر گفته است : بعد از وفات علی شدید ، جدش حسن او را در قافه حاکم نمود . و قافه اسم مکانی است ، از این جهت معروف به قافه گردید .

در القاب هر یک از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط است

القاب تعدادی از امامزادگان

در القاب هر یک از امامزادگان که اسامی ایشان در این کتاب ضبط استمخفی نماناد: برای تشابهی که در اسماء اولاد ائمه هدی علیهم السلام بوده است به القاب خاصه، هر یک از علماء نسابین ایشان را خوانده اند تا در مقام احتیاج به خواندن لقب مخصوص هر یک امتیاز داده شوند، سیما وضع هر یک از القاب امامزادگان به ملاحظات عدیده و جهات کثیره بوده است، چنانکه عبدالله پسر حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را برای حسن و جمال باهر خواندند، و مادر عبدالله باهر با مادر حضرت باقر علیه السلام است، و کنیه اش ابو محمد است، و متولی صدقات بود، و پسرش محمد ملقب به ارقط است برای آنکه زشت روی بود به عکس پدرش. و گویند بعضی: ارقط جسارت نمود به حضرت صادق علیه السلام که بیان آن مستهجن است از این جهت صورتش زشت و قبیح گردید. و عبدالله بن حسن مثنی ملقب به محض شد برای آنکه خالص از دو طرف نسب بود. و عبدالله ایض لقب یافت برای آنکه سفید اندام بود، و از برای بعضی مانند عبدالله بن حسن مثنی و عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام لقبی با آنکه داشته اند در کتب انساب نیافتم. یکی یکی از امامزادگان به واسطه را عبدالله صلصل خوانند، و عبدالله بن حسین رسی را عالم نامند، و عبدالله پسر محمد صاحب نفس زکیه مشهور به اشتر است.

[القاب تعدادی از امامزادگان] و مشاهیر از امامزادگان را که در این کتاب عنوان نمودم و به مناسبات شرحی از احوالشان داده ام، و بحول الله تعالی بعد از این مشروحاً خوانندگان را مطلع می سازم به این القاب که مذکور می شود خواننده شده اند: حسن مثنی؛ حسن مثلث، علی عابد، حسین شهید فخر، محمد صاحب نفس زکیه، ابراهیم قتیل باخمری، محمد دیباج، موسی جون،

در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام

حسن بن علی مُسرف ، ابراهیم غمر ، ابراهیم مُجاب ، احمد مسور ، حسن فارس ، اسحاق کوبی ، اسماعیل جالب الحجاره ، حسن امیر ، علی شدید ، زید حسنی ، حسن امیر ، ایضاً عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ، عمر اطرف ، عمر اشرف ، حسین اصغر ، حسین ذوالدمعه ، محمد دیباج (۱) ، زید ابلج ، حسن افطس ، محمد ارقط ، علی عریضی ، ابراهیم طباطبا ، پسر اسماعیل دیباج ، پسر ابراهیم غمر ، یحیی صاحب الدیلم ، ادیس صاحب المغرب ، حسین رسی ، محمد ادرع ، جعفر مُحدّث ، زید النار ، محمد بطحائی ، عبدالرحمن شجری ، وزید اسود ، احمد مخفی ، و محمد مُکفّل ، محمد ابن مؤتم الاشبال ، حمزه اطروش ، اسحاق مؤتمن ، محمد اخضر ، ابوالقاسم حمزه واعظ ، و عبدالله پسر عقیل بن ابی طالب علیه السلام حول ، زید مُجدّر در قریه کیاساباد از قرای ری از فرزندان حسن بن علی علیه السلام است ، قاضی صابرونکی نسابه ، حسن سلیق ، و حسن مکفوف . خلاصه یک جهت در بیان و نقل این القاب برای آن بود که حالات غالب از صاحبان این اسامی را در این کتاب اجمالاً او تفصیلاً یاد کرده ام .

در القاب چهارده تن معصومین علیهم السلام در خاتمه این روح و ریحان خوب است با القاب چهارده تن معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که به طریق موجز در عرض دین حضرت عبدالعظیم بیان می نمایم ختم نمایم : محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ، علی امیرالمؤمنین علیه السلام ، فاطمه زهره الزهرا علیها السلام ، حسن بن علی الزکی علیه السلام ، حسین بن علی الشّهِید علیه السلام ، و علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ، محمد بن علی الباقر علیه السلام ، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ، موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ، علی بن موسی الرضا علیه السلام ، محمد بن علی الجواد علیه السلام ، علی بن محمد الهادی علیه السلام ، الحسن بن محمد العسکری علیه السلام ، و حجه بن [ال] حسن بقیه الله فی الارض ، صلوات الله علیهم اجمعین .

و در فضایل سادات خوب است ابیات ابوالبرکات را بنویسم: رَأَيْتُ أَبِي فِي النَّوْمِ بَعْدَ وَفَاتِهَعَفَا خَالِقِي عَنْهُ وَعَنْ كُلِّ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ مَاذَا لَقَيْتَ فَقَالَ لِيَنْجُوْتُ بِحُبِّ الطَّالِبِينَ فَاعْلَمْ فَلَيْسَ سِوَى الْأَطْهَارِ آلَ مُحَمَّدٍ فَسَلِّمْ إِلَيْهِمْ فَرَطَّ حُبُّكَ تَسْلِيمٌ فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا فِيَّ شَعْرُهُتُخَلِّصْ مِنِّي حُبِّ الْوَصِيِّ الْمُكْرَمِ بَلَى قَدْ تَوَالَى يَا أَبِي غَيْرُهُمْ أَخِيَوْقَدَّمَ جَهْلًا مِنْهُ غَيْرِ الْمُقَدَّمِ فَقَالَ أَبِي أَنْتَ الْحَلَالُ بِعَيْنِهِوَغَيْرُكَ مِنْ غَيْرِي وَمِنْ غَيْرِ آدَمِ (۱) خِلاَصَهْ مَعْنَى أَنَّهُ ابُو الْبَرَكَاتِ بَرَادِرِ نَاصِبِي دَاشْتِ دَرِ خَوَابِ پِدَرِش رَا دِيدِ سَوَالِ نَمُود: بَرِ تُو چِهْ گِذِشْتِ؟ گِفت: بَرایِ دُوسْتیِ آلِ اَطْهَارِ وَ آلِ اَبیِ طَالِبِ نِجَاتِ یَافْتَم، وَ بَرِ دُوسْتیِ اِیْشَانِ. پَسِ گِفتَم: اِیِ پِدَر! مَنِ بَرِ دُوسْتیِ اِیْشَانِ ثَابِتِ هَسْتَم، اَمَا بَرَادِرِ مَنِ مُقَدَّمِ دَاشْتِهْ اَسْتِ بَرِ اِیْشَانِ اَزِ رُویِ نَادَانیِ کِسیِ رَا کِهْ جَائِزِ نِیْسْتِ. گِفت: اِیِ فِرْزَنْدِ! حَقُوقِ مَنِ بَرِ تُو حَلَالِ بَادِ.

۱- این ابیات را ابو البرکات درباره برادرش گفته است. رجوع کنید به: الصراط المستقیم ۳/۷۵، الذریعه ۲۰/۷۸.

ص: ٣٤٧

روح و ريحان پنجم

اشاره

روح و ريحان : الخامسه

.

در کنیه و لقب و اسم مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام است

در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کنیه و لقب و اسم مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام استبحول الله وعونه بر حسب مقدور و میسور از شرح احوال آباء کرام و اجداد فخام این بزرگوار و جمعی از بنی الحسن فراغت یافته اکنون به مقصود و منظور که نتیجه این مقدمات مفیده است وارد شدم ، بناء علی هذا در این عنوان که روح و ریحان پنجم از این کتاب است مزاحم دوستان و محبین خانواده آل طه و یاسین می شوم .

[در معنی و مدح کنیه ، و مدح کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام] بدان یکی از بزرگی و بزرگواری ابناء زمان خوبی و نیکی کنیه و لقب و اسم است و نیکی هر یک از آنها نعمتی موهوبه و فضیلتی محبوبه است ، و از شرع اطهر که تعیین کنی و القاب شده است برای تعظیم و تجلیلی است که مؤمن باید از برادر مؤمن خود نماید خصوص کنیه های محموده که از ائمه دین علیهم السلام نصوص کثیره بر تعیین آن وارد شده است ، و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « إِنَّا لَنُكْنِي أَوْلَادَنَا فِي صِبْغِهِمْ مَخَافَةَ النَّبِيِّ أَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ » (۱) یعنی : ما ائمه فرزندان خود را در خردسالی کنیه می دهیم برای ترس از لقبی که بعد از این خوانده می شوند . و مراد از « نبی » در این حدیث لقب است و مأخوذ از آیه « وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ » (۲) . و صاحب « قاموس » (۳) گفته است : نبی به معنی همز است والتنازُّ التداعی بالالقاب ،

۱- کافی ۶/۲۰ ح ۱۱ ، وسائل الشیعه ۲۱/۳۹۷ ح ۲۷۳۹۷ .

۲- حجرات : ۱۱ .

۳- القاموس المحيط ۲/۱۹۳ بدین عبارت : النَّبِيُّ بِالْفَتْحِ : اللَّمَزُ ، وَمَصْدَرُ نَبَزَهُ يَنْبِزُهُ : لِقَبِهِ ، كَنْبِزُهُ ، وَبِالتَّحْرِيكِ : اللَّقَبُ . وَكَتَفٌ : اللَّئِيمُ فِي حَسْبِهِ وَخَلْقِهِ . وَرَجُلٌ نُبِزَهُ كَهَمَزِهِ : يَلْقَبُ النَّاسَ كَثِيرًا . وَالتَّنَازُّ : التَّعَايِيرُ وَالتَّوَادَعِيُّ بِالْأَلْقَابِ .

یعنی تنابز مردم را به لقبها خواندن است، و مراد از آن القاب مطعونه مقدوحه است که جائز نیست بندگان خدا را به آنها خواندن، و شاید موردی هم باشد که به لقب ممدوح بخوانند شخصی را، و آن شخص را خوش نیاید، و غالباً در این اوان کنیه به جای اسم استعمال می شود. و صاحب «مجمع البحرین» (۱) فرمود: الْكُنْيَةُ اسْمٌ يُطْلَقُ عَلَى الشَّخْصِ لِلتَّعْظِيمِ، پس هر کس را به کنیه خوانند گویا بهتر باشد، و در نزد شرع و اهل شریعت پسندیده است. و در کتاب «کافی» مروی است که حضرت صادق علیه السلام شخصی را فرمودند: «مؤمن باید مؤمن را به احب اسماء بخواند» (۲). و حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ حَاضِرًا فَكُنَّهْ وَإِذَا كَانَ غَائِبًا فَسَمَّهْ» (۳)، یعنی: اگر مؤمن حاضر است او را به کنیه بخوان و اگر غائب است به اسم بخوان. از آنکه کنیه برای تعظیم بنا شده است و غالباً کنیه احب اسماء است در نزد او. و البته بین کنیه و اسم فرق است که فقهاء رضوان الله علیهم در کتاب قضاء و شهادت فرموده اند: قاضی نباید مدعی را به کنیه و مدعی علیه را به اسم بخواند، و این ملاحظه برای رفع امتیاز است و شرط در قضاوت قاضی. و بهترین کنیه ها ابوالقاسم است که از برای بهترین فرزندان آدم قرار داده شده چنانکه گفته اند: وَصَفُوهُ الصَّفْوَهُ مِنَ هَاشِمِ مُحَمَّدِ النَّوْرِ أَبُو الْقَاسِمِ ۴

۱- مجمع البحرین ۱/۳۶۳ ماده (کنی).

۲- کافی ۲/۶۴۳ ح ۳ از امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله، مجمع البحرین ۴/۳۷ ماده (نیز)

۳- کافی ۲/۶۷۱ ح ۲، وسائل الشیعه ۱۲/۱۵ باب ۵ ح ۱۵۵۱۸.

بدترین کنیه ها

و این بزرگوار که اوّل ما خلق است اوّل کسی است که بدین کنیه خوانده شده ، اما اهل شرک از قریش و غیرهم او را به نام عابد شعری خواندند و ابن ابی کبشه اش نامیدند چنانکه ابوبکر بن ابی قحافه در اشعار خود جسارت نمود : اِيْخْبُرْنَا ابْنَ كَبْشَةَ ان نَحْيِي (۱) و كيفَ حَيَاةٍ اَشْلَاءٍ وَهَام (۲) پس بعد از آن بزرگوار به موهبت حضرت ختمی مآب محمد حنفیه بدین کنیه شریفه مفتخر گردید با آنکه احدی به این اسم و کنیه خوانده نشده بود او را خاصّه سرافراز و مباهی فرمودند و به وی بخشیدند . و دیگر از امامزادگان معروف حضرت عبدالعظیم است که بدین کنیه موصوف می باشد ، و در احادیثی که شرح می شود می خوانی و می دانی که حضرت جواد و حضرت هادی علیهماالسلام آن جناب را حضوراً به همین کنیه خواندند ، و وی را از دوستان خاصّ خودشان شمردند . و عجب است برای احترام این کنیه مبارکه که جناب رسول صلی الله علیه و آله داشت هیچ یک از ائمه برره مکّتی نشده اند (۳) ، لیکن فرزندان ایشان بسیارند که بدین گونه مکّتی گردیده اند .

[بدترین کنیه ها] و چون یادی از بهترین کنیه ها شد بدان بدترین کنیه ها ابی مزه و ابی الحکم و ابی لهب و ابی عیسی و ابی مالک است ، و هریک از آنها مانند القاب غیر مشروع منهی عنه است .

۱- در هدایه الکبری چایی : يقول لنا ابن کبشه سوف نحی (نحیی) .

۲- الهدایه الکبری : ۱۰۶ ، مدینه المعاجز ۳/۲۰ .

۳- مگر حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف که در روایات بسیار وارد است کنیه ایشان همان کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است .

کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند

[کنیه دیگر حضرت عبدالعظیم علیه السلام] و از بیان حُلُو اللسان اسماعیل وزیر شیعی صاحب بن عبّاد علیه الرحمه غیر از این کنیه مذکوره معلوم می شود جناب عبدالعظیم کنیه دیگر هم داشته اند و آن ابوالفتح است ، لیکن مشهور همان ابوالقاسم است . پس خوب است از آن مزار حضرت عبدالعظیم در افتتاح سلام برای تعظیم و احترام آن بزرگوار را به کنیه « یا ابا القاسم » بخوانند ، و فرقی در حیات و ممات این فرقه حقّه نگذارند که اکرام و احترام این فرقه جلیله ، احترام به شخص نبوی صلی الله علیه و آله است . اما اسم مبارک آن جناب که حکایت از سَمّو قدر و علوّ مقام وی می نماید عبدالعظیم است ، و « الاسماء تُنزلُ مِنَ السَّمَاءِ » حقّ و صدق است ، و البته تسمیه اسمائی که مشعر بر عبودیت است مانند عبدالله و عبدالرحمن و عبدالجبار و عبدالعظیم مشروع و ممدوح می باشد و پیشوایان دین از محبت خودشان این شعار را پسندیده دانسته اند . و عجب است در این زمان اهل هوا از این گونه اسماء زجرت دارند بلکه شنعت می نمایند ، گویا این طایفه از شفاعت ائمه طاهرین علیهم السلام بهره نیابند ، و قال الباقر علیه السلام : « أصدق الأسماء ما سُمّي بالعبوديّه وأفضلها أسماء الأنبياء » (۱) .

در این که چهار تن از امامزادگان موسوم به عبدالعظیم بودند و آنچه داعی عجالّه در نظر دارد چهار نفر از امامزادگان بدین اسم موسوم گردیدند : اوّل : عبدالعظیم بن معینه بن الحسن بن علی بن الحسن بن الحسن بن اسماعیل بن الحسن بن الحسن بن علی بن علی علیه السلام است و صاحب کتاب «متقله الطالبیه» گفت : بنی معینه در ری بسیارند .

۱- کافی ۶/۱۸ ح ۱ ، معانی الاخبار : ۱۴۶ ح ۱ ، وسائل الشیعه ۲۱/۳۹۱ ح ۲۷۳۸۱ .

در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

و معنی اسم مادر عبدالعظیم مذکور است و از انصار بود ، و این بزرگوار حسنی است و ابوالقاسم علی بن معیه از اولاد عبدالعظیم است ، و او را دو پسر است : یکی ابوطاهر الحسن ، و یکی ابو عبدالله الحسین خطیب . و ابو طاهر در کوفه بود بنوالمحتسب و بنو المنازل اند ، از وی و از نسل ابو عبدالله الحسین خطیب در کوفه و ری عقب بسیار بماند و حالاتشان مبسوط است و کتابی دیگر می خواهد . دوّم : ابو العزّ عبدالعظیم بن حسن بن علی بن طاهر است که به چند فاصله نسب را به قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام می رساند ، و وی وارد به اصفهان شد ، و اعقاب او در اصفهان و همدان بسیار است ، و این بزرگوار نیز حسنی است . سوّم : عبدالعظیم بن علی شدید بن حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که عمّ اکرم حضرت عبدالعظیم ، و سابقاً اشاره نمودم که ابو نصر بخاری و ابو الحسن عمری گفته اند : علی شدید پسری موسوم به عبدالعظیم داشت و از دنیا رحلت کرد و او را عقبی نامند ، بلکه عقب از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله قافه بن علی شدید است ، و این سه تن غیر مشهورند ، اگر چه عبدالعظیم بن علی شدید به واسطه نزدیکتر است به حضرت امام حسن علیه السلام لیکن مناط همان است که در این بزرگوار ظاهر گردید ، و هو عبدُ الْعَظِيمِ وَأَعْظَمُ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ وَأَكْرَمُ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ وَأَحْلَمُ مِنْ كُلِّ حَلِيمٍ ، مِنْ ابْنَاءِ (۱) الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرَةِ وَالذَّرِّيَةِ الْبَرَّةِ الْبَاهِرَةِ ، عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ وَأَجْدَادِهِ صَلَوَاتٌ مُتَوَافِرَةٌ وَبَرَكَاتٌ مُتَكَاثِرَةٌ .

[در توضیح فقرات اولیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام] پس از شرح و توضیح کنیه و اسم شریف این بزرگوار ، خوانندگان این اوراق بدانند : چون داعی از اخبار حضرت عبدالعظیم و اخبار مرویه از ثقات علماء و رجال معتبرین در این وجیزه بسیار ذخیره کرده ام ، و هر روایت و حدیثی متفرّع بر علم و دانش است ،

أما فقره اولی : السلام علیک ایها المحدث العلیم

در معنی «حدیث» و «محدث» و «علیم» است

و معرفت به حال رجال از رُوات هم علمی است شریف ، و ایضاً لقب سیادت که از برای هر سیدی مُصطلح شده است بر بعضی معنی آن مخفی است مانند معنی شریف ، و امتیاز این لفظ را با سید نداده اند ، و در این کتاب بیان هر یک لازم بود ، لهذا برای توضیح معانی آنها و شناسائی مقامات عالیہ حضرت عبدالعظیم علیه السلام سه فقره از اوصاف شریفه و القاب کریمه حضرت عبدالعظیم که زائرین در زیارت نامه ها که مأخوذ از اقوال ائمه هدی علیهم السلام است می خوانند در ذیل اسم و کنیه معظمه آن بزرگوار بیان می نماید تا زائرین در زمان زیارت کردن بدانند مزور ایشان کیست و جلالت و فخامت قدر او چیست ، و از مطالب ماضیه و مراتب آتیه هم بصیر و خبیر بوده باشند : فقره اولی : **السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْمُحَدَّثُ الْعَلِيمُ** . فقره ثانیه : **السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِيمُ** . فقره ثالثه : **السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ** .

أما فقره اولی : السلام علیک ایها المحدث العلیمدر معنی «حدیث» و «محدث» و «علیم» است پس مخفی نماند که : «محدث» به کسر دال اسم فاعل است ، و به فتح ، اسم مفعول ، و تحدیث مصدر آن است . وفي الحدیث : «التَّحْدِثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ ، وَتَرَكُهُ كُفْرٌ» (۱) . و «حدیث» بر وزن فعیل به معنی تجدد است چنانکه در «مجمع البحرین» (۲) فرمود : **سُمِّيَ الْحَدِيثُ حَدِيثًا لِتَجَدُّدِهِ وَحُدُوثِهِ شَيْئًا فَشَيْئًا** ، چون تازه به تازه می آید از این جهت او را حدیث خوانند .

۱- بحار الانوار ۶۸/۲۸ باب ۶۱ (الشکر) ، در مجمع البحرین ۱/۴۶۸ ماده (حدث) می فرماید : قيل : التحديث بنعمه الله شكرها وإشاعتها وإظهارها .. سپس حدیث فوق را نقل کرده است .

۲- مجمع البحرین ۱/۴۶۹ ماده (حدث) ، قبل از آن می فرماید : والحدیث يرادف الكلام .

در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یک

و حدیث به معنی کلام هم آمده است كما قال الله تعالى: «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا» (۱). ملخص مراد آن است: در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پنهانی فرمود به بعضی از زنهای خودش کلامی را. و جمع حدیث احادیث است، و در قرآن حق تعالی فرموده است: «وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (۲) یعنی معانی آیات و اخبار و احادیث کریمه را خداوند به تو تعلیم فرمود، و آیه «وَأَمَّا يَنْعَمَ رَبُّكَ فَعَدِّثْ» (۳) اشاعه و اظهار نعمت عامه است که شامل هر چیز می شود حتی تعلیم قرآن و شرایع احکام و نشر مسائل حلال و حرام، و اشاعه این نعمت کبری و موهبت عظمی امری است بزرگ، و شعار انبیاء و مرسلین، و از لوازم تبلیغ و ابلاغ احکام نبیین. اما معنی اصطلاحی که شایع بین علماء و اصولیین است و مرحوم میرزا در «قوانین» (۴) فرمود: الحدیث ما یحکی عن قول المعصوم أو فعله أو تقریره، یعنی: حدیث آن است حکایت از قول یا فعل یا تقریر معصوم نماید. و در این عصر و اعصار سابقه در نزد شیعه اثنا عشریه و فرقه حقه حدیث آن را گویند که منتهی به رسول صلی الله علیه و آله گردد از طریق عصمت و طهارت نه آن طریقی که اهل سنت و جماعت قائل شده اند، بباره اخری: حدیث آن است که منصوص از معصوم بوده باشد و حکایت از کردار و گفتار و رفتار او کند.

در فرق بین «حدیث» و «خبر» و معانی هر یکو خبر را بعضی مرادف با حدیث دانسته اند، و برخی مقابل با انشاء مطلقاً یافته اند

۱- تحریم: ۳.

۲- یوسف: ۶.

۳- ضحی: ۱۱.

۴- قوانین الاصول: ۴۰۹ المقصد الثالث فی السنه.

و مرحوم میرداماد در کتاب «رواشح سماویّه» (۱) فرمود: حدیث آن است که مأثور از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد، اما خبر از حضرت رسول و غیر اوست، پس خبر اعم است و حدیث اخصّ، و گفته اند که: خبر محتمل الصدق و الکذب است اما حدیث اینطور نیست، پس می گوئیم: اطلاق اخبار در کتب شیعه کمتر است و احادیث زیادتر، پس بر حدیث توان اعتماد کرد اما بر خبر چندان اعتمادی نیست. و در کتاب «اصول کافی» (۲) مروی است: «ان حدیثنا صعبٌ مُستصعبٌ». و ایضاً: «مَنْ حَفِظَ اَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللهُ مُفْقِيهَا» (۳). و ایضاً: «اَعْرَبُوا احَادِيثَنَا فَاِنَّا قَوْمٌ فُصْحَاءُ» (۴). و ایضاً: «حَدِيثِي حَدِيثُ اَبِي، وَحَدِيثُ اَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ اميرالمؤمنين، وَحَدِيثُ اميرالمؤمنين حَدِيثُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَحَدِيثُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۵). و ایضاً: «الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهٖ قُلُوبَ شِيعَتِنَا اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ» (۶). و ایضاً: «اِنَّ فِي كُلِّ اُمَّةٍ مُّحَدِّثُوْنَ مِنْ غَيْرِ نُبُوِّهِ» (۷). و امثال این گونه فقرات بسیار است که دلالت می نماید مُحدّث اولی است از مُخبر و حدیث اشرف است از خبر.

۱- الرواشح السماويه : ۳۷.

۲- کافی ۱/۴۰۱ به نقل از امام صادق علیه السلام، ادامه آن چنین است: «لا- یحتمله الا- صدور منيره أو قلوب سلیمه أو أخلاق حسنه...»، نیز خصال: ۲۰۸ ح ۲۷، ادامه آن چنین است: «لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان أو مدینه حصینه...».

۳- روایت به الفاظ مختلف نقل شده. رجوع کنید به: کافی ۱/۴۹ ح ۷، عیون الاخبار ۱/۴۱ ح ۹۹، خصال: ۵۴۱ و ۵۴۲، امالی شیخ صدوق: ۳۸۲ ح ۴۸۸.

۴- کافی ۱/۵۲ ح ۱۳ راوی آن جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام می باشد، خاتمه المستدرک ۲/۸۴.

۵- کافی ۱/۵۳ ح ۱۴ به چند طریق از امام صادق علیه السلام، وسائل الشیعه ۲۷/۸۳ ح ۳۳۲۷۱.

۶- بصائر الدرجات: ۳۱ ح ۳، وسائل الشیعه ۲۷/۷۸ ح ۳۳۲۴۶.

۷- مجمع البحرین ۱/۴۶۹ ماده (حدث)، اللمعه البیضاء تبریزی: ۲۰۰.

در فرق بین «محدث» و «محدث» و فروع دیگر

و از آیه مبارکه « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ » (۱) نیز این فقره واضح می شود. و در کتاب « اصول کافی » (۲) مروی است: نبی کسی است ملک را در خواب می بیند، و رسول کسی است ملک را در خواب و بیداری می بیند، و محدث بفتح دال کسی است آواز ملک را بشنود، پس محدث او، ملک است که برای وی حدیث می گوید. و در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « وکان سلمان مُحدِّثاً » (۳) حسن بن منصور عرض کرد: من مُحدِّثه؟ یعنی: که او را خبر می داد؟ فرمود: « مَلَكُكَ كَرِيمٌ » (۴). و از این عبارت معلوم می شود جناب سلمان از شقّ ثالث از آیه مسطوره است. آن گاه راوی سؤال کرد: پس مصاحب سلمان که امام است به چه حالت است؟ فرمود: « اِقْبَلْ عَلَيَّ شَأْنِكَ » یعنی: پی کار خود گیر و برو (۵).

[در فرق بین «محدث» و «محدث» و فروع دیگر] در حدیث صحیح حمّاد مروی است که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « اَنَّ سَلْمَانَ (۶) كَانَ مُحَدِّثًا عَنْ إِمَامِهِ لَا عَنْ رَبِّهِ لِأَنَّهُ لَا يُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ إِلَّا الْحُجَّةُ » (۷). و آنچه داعی دانسته است محدث اشرف است از محدث به کسر دال از آنکه قسم اول در کلام مجید در تلو رسالت و نبوت است و آن جهت افاضه و القاء فیوضات حقّه است از

۱- حج: ۵۲، در متن پس از آیه « ولا محدث » مندرج است که جزء آیه نمی باشد.

۲- کافی ۱/۱۷۷ ح ۴.

۳- در چاپ سنگی: السلمان.

۴- بصائر الدرجات: ۳۴۲ ح ۴، علل الشرائع ۱/۱۸۳ ح ۱۸۴ ح ۲.

۵- این ذیل در روایتی دیگر وارد شده. رجوع کنید به: رجال الکشی: ۱۳، و به نقل از وی در بحار الانوار ۲۲/۳۵۰ ح ۷۴.

۶- در چاپ سنگی: السلمان.

۷- رجال الکشی: ۱۰، بحار الانوار ۲۲/۳۴۹ ح ۷۰، مرحوم مجلسی ذیل روایت بیانی دارد که قابل ملاحظه است.

یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است

عالم غیب به توّسط ملک مقرب کریم اگر چه بر خلق تحدیث ننماید ، و می توان گفت : شخص محدّث که حدیث گوید بر حسب عرف محدّث نباشد و می توان گفت : محدّث نیز محدّث است چون انبیاء عظام که محدّثین و محدّثین بودند یعنی تلقّی از مبده می کردند و به خلق القاء می فرمودند . علی ایّ حال ، چنانکه هر حدیث بذاته که مروی از رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام است شریف و جلیل است همین طریق حامل و راوی آن که محدّث است جلالت قدر و شرافت نفس دارد ، و هر آنکه به قانون رشاد و سداد حدیث گوید البته محدّث به فتح دال است و مؤید از حضرت ذوالجلال . و از حدیث سابق دانسته ای که در هر امتی محدّثین بوده اند یعنی از جانب انبیاء واسطه بوده اند در میان خلق و ابلاغ اوامر و نواهی انبیاء عظام را می کردند ، مانند نواب خاص . به عبارت دیگر مانند سلمان فارسی علیه الرحمه و نواب اربعه و بعضی از ملتزمین حضور ائمه طاهرین علیهم السلام سیما اصحاب صادق علیه السلام که یکی از اجلاء ایشان ابان بن تغلب است که به وی امر فرمودند : « اجلس فی مسجد النبّی صلی الله علیه و آله و أفقّ الناس فأتی أحبُّ أن أری فی شیعتی مثلك » (۱) یعنی : « بنشین در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و بین مردمان فتوی بده » و مراد از فتوی تعلیم مسائل و نشر فضائل است بعد فرمودند : « من دوست دارم در زمره شیعیان مانند تو را بینم » .

[یکی از القاب صدیقه طاهره ، محدّثه است] و بدان یکی از القاب صدیقه طاهره علیها السلام محدّثه بفتح دال است از آنکه ملائکه خدمت آن مخدّره شرفیاب می شدند ، و از امور مستحدّثه حضوراً عرضه می داشتند ، و از واقعات سماویّه و حالات غیبیه آن مخدّره را اطلاع می دادند .

۱- احتجاج طبرسی ۲/۶۱ ، رجال النجاشی : ۱۰ ش ۷ .

و در حدیث مصحف صدیقه طاهره علیها السلام است: در ایام هفتاد و دو روز که آن مشکاه عصمت و طهارت بعد از پدر بزرگوار زیست و زندگی فرمود در دار دنیا هر صبح و شام جبرئیل امین خدمت سیده نساء عالمین مشرف می شد و از امور غیبیه برای تسلیه خاطر آن مخدّره خبر می داد، و چون حضرت امیر مؤمنان علیه السلام تشریف می آوردند از آنچه شنیده بود خبر می دادند، آن بزرگوار می فرمودند: از کجا این مطالب را می دانی؟ عرض می کرد: جبرئیل مرا خبر می دهد. پس فاطمه زهرا علیها السلام محدّثه است و صحیح است اگر محدّثه به کسر دال خوانده شود، از آنکه در اوّل جلد عاشر «بحارالانوار» (۱) این روایت از مفضّل بن عمر جعفی مروی است: هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خدیجه علیها السلام بنت خویلد وارد می شدند می دیدند آن محترمه با کسی حرف می زند. چون سؤال می فرمودند عرض می کرد: «هَذَا الْجَنِينُ الَّذِي فِي بَطْنِي يَكَلِّمُنِي وَيُحَدِّثُنِي وَيُؤَنِّسُنِي»، یعنی: این طفلی که در رحم من است هر وقت تنها می مانم با من صحبت می دارد و حدیث می گوید (۲). پس فاطمه علیها السلام محدّثه است یعنی حدیث گوینده است و خبر دهنده است. اما مقام اول چون استفاضه از مبدء است اگر چه به توسط ملک کریم است احلی می نماید، و مرتبه ثانیه که تحدیث است ثمره آن راجع به خلق است. بعباره آخری: اوّل جهت یلی رَبّ است و دوّم جهت یلی خلق، اوّل تلقّی است و دوّم تلقین. پس با خدا صحبت داشتن تا به خلق آموختن فرقی بسیار دارد. اما بدان رسول از نبی اشرف است برای جهت رسالت و پیغامبری وی و از این جهت در

۱- بحار ۱۶/۸۰ باب ۵ ح ۲۰ و ۴۳/۲ باب ۱ ح ۱، امالی صدوق: ۵۹۳ مجلس ۸۷ ح ۱.

۲- روایتی بدین مضمون در عیون المعجزات: ۵۱ نقل شده. مؤلف آن شیخ حسین بن عبدالوهاب از بزرگان سده پنجم می باشد.

در آداب و شرایط محدث است

آیه کریمه « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ » (۱) مقدم است رسول بر نبی ، و این فقره در صورتی است « نبی » از « نبأ » مشتق و مأخوذ نباشد و اگر نه فرق بین نبی و رسول واضح است . پس هر رسولی نبی است ولیکن هر نبی رسول نیست ، اما به مفاد « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ » (۲) حضرت رسول که نبی بود محدث و محدث بوده است ، و شرط کلی در رسالت همان تحدیث است و ابلاغ احکام و القاء اوامر الهیه و در تبلیغ و تحدیث اجرهای کثیره است . و در کتاب مستطاب « اصول کافی » از صفوان مروی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام معرض کردم : عابدی از دوستان شما است و مردی است که حدیثی از شما روایت می کند ، آیا کدام افضل است عند الله ؟ فرمودند : « الزَّائِرُ يَهْدِيهِ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيَعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ » (۳) ، یعنی : « روایت کننده حدیث ما افضل است در نزد خدا به واسطه این عمل از عبادت هزار عابد » . پس خداوند در ازاء و اجر پیغامبری و رسالت جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه عنایتها می فرماید !

در آداب و شرایط محدث استپس از این حدیث معلوم می شود تکمیل نفوس و ارشاد خلق ، افضل و اجل از اكمال نفس است ؛ از آنکه تعلیم حدیث موجب حصول و وصول به یقین و معرفت است امّا عبادت عابد تعدی به غیر نمی نماید ، پس عرض می کنم : هر کس را نتوان محدث خواند مگر آنکه شرائط خاصه در او موجود باشد :

۱- حج : ۵۲ ، در متن پس از آیه « ولا محدث » وارد است .

۲- ضحی : ۱۱ .

۳- در صفحات پیشین منابع حدیثی آن گذشت .

در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اول: علم است به فرائض الهیه و سنن نبویّه صلی الله علیه و آله و آنچه تعلق به آنها از علوم دیگر دارد، والاّ محدّث حقیقی نیست آنکه عالم به فروض و سنن نبویّه صلی الله علیه و آله نیست از این جهت در این فقره زیارت قید به کلمه «علیم» شده است، یعنی: سلام بر تو ای بزرگواری که محدّث عالم و دانا هستی. دوّم: محدّث باید ورع باشد و هر آنچه بر زبانش آید نگوید و هر آنچه امام علیه السلام فرموده است بیان ننماید و نسبت ندهد. و در جلد اوّل کتاب «بحار الانوار» (۱) در ذیل آیه کریمه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۲) امام علیه السلام فرمودند: «این آیه در حق کسانی است که حدیث بشنوند و بدون زیاده و نقصان نقل نمایند». و این قوه قویّه را اکثر از ناس ندارند مگر آنکه مضمون روایت و خلاصه حدیث را بفهمند و بفهمانند، و این فقره توفیقی است و تأییدی است برای منصوبین ائمه طاهرین علیهم السلام، و برای ابناء زمان ما کاری است مشکل. سوّم: طبیعت وی مجبول بر نسیان نباشد چنانکه در میان مردمان جمعی بالطبع کثیر النسیان اند و هر چند می خواهند حفظ ایشان زیاد گردد ممکن نمی شود. و هر یک از شروط مسطوره رکن رکنی است از برای محدّث، و بیاید در اقسام حدیث از مشرب صافی و مذهب وافی علماء اصولیین و رجال تفصیل مفیدی که خوانندگان از آن منتفع شوند و بهره یابند.

[در احترام امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام] او عجاله برای شرافت مقام محدّث و علم به آن در علو مرتبه و سموّ درجه محدّث علیم

۱- بحار الانوار ۲/۱۵۸ ح ۱ به نقل از اختصاص. روایت چنین است: «هم المسلمون لآل محمد صلی الله علیه و آله، إذا سمعوا الحدیث أدوه كما سمعوه لا یزیدون ولا ینقصون».

۲- زمر: ۱۸.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از شخص ثقه متدین صادقی حکایتی شنیدم که خلاصه اش این است که : روزی حضرت عبدالعظیم به محضر ابا الحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام وارد شدند . اصحاب آن جناب به وی راه ندادند تا در جوار امام علیه السلام بنشیند . ناچار در آخر آن مجلس بنشست . پس آن بزرگوار توجه فرمود به حضرت عبدالعظیم و از آن کس که بر حضرت عبدالعظیم مقدم نشسته بود مسأله ای سؤال نمود . آن شخص در جواب عاجز بماند و ندانست . بعد از آن همان مسأله را از حضرت عبدالعظیم سؤال فرمود . آن بزرگوار جواب صواب عرضه داشت . امام علیه السلام امر فرمود آن شخص برخیزد و حضرت عبدالعظیم را بر خود مقدم دارد ، و به همین نهج سائرین از اصحاب را مؤخر نشانیدند تا آنکه در جوار آن سید بزرگوار بدون فاصله قرار گرفت . آن گاه حضرت امام علی النقی علیه السلام تمام مقادیم بدنش را به سوی آن جناب توجه داد و کمال مرحمت و ادب نمود و به اصحاب حضور فرمود : « این بزرگوار که عالم آل محمد (ص) است بدین گونه باید محترم باشد » . پس از ذکر این روایت بدان : هر محدثی را عالم نمی توان خواند چنانکه هر عالمی هم محدث نیست ، و این منصب جلیل و علم نبیل را جماعت قلیلی از خواص اصحاب ائمه داشته اند مانند سلمان و یونس بن عبدالرحمن و ابان و زراره و نظایر ایشان ، رضوان الله علیهم اجمعین . و از فرقه جلیله سادات بنی الحسن چند تن در این فن منتخب گشته اند ، اعلم و ازهد و اورع و اتقی و احفظ حضرت عبدالعظیم است . پس حقیقتاً [ال]مُحَدَّث العظیم آن بزرگوار است که بدون واسطه از چند نفر ائمه معصومین ، احادیث صحیحه استماع نموده و بدون نقصان و زیاده به مردمان شهر ری رسانیده ، و از این خدمت عظمی آثار بقعه کریمه اش سر به اوج اعلی کشیده و یوماً فیوماً بر ارادت اهل این ولا افزوده می شود و کرامات لا تحصی ظاهر می گردد . بلی ، تابعین از اصحاب و معاصرین ائمه اطیاب علیهم السلام بسیار حدیث حفظ داشتند مانند

در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقده

جابر جُعفی که هفتاد هزار حدیث حفظ داشت و مأمور به اظهار نبود ، و هفتاد هزار حدیث می دانست (۱) که جز اظهار ، مأموریتی نداشته است ، و از تراکم اطلاعات و محفوظاتش خدمت امام علیه السلامعرض نمود : گاهی مرا حالت جنون دست می دهد . فرمودند : « در خارج شهر برو و حفیره ای بکن و سرت را بینداز در آن و بگو آنچه را که من خبر داده ام » (۲) .

در خواص اصحاب که حافظین اخبار بوده اند و خلاصه ای از آنها ، و حفظ ابن عقدهو مرحوم شیخ حرّ عاملی در « فوائد طوسیّه » ذکر کرده است : ابان بن تغلب سی هزار حدیث روایت نمود ، و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام سی هزار حدیث روایت کرد ، و یونس بن عبدالرحمن که از اساطین روات است هزار جلد کتاب در ردّ مذهب اهل سنّت و جماعت نوشته است ، و تمام روات از اصحاب حضرت صادق علیه السلامچهار هزار نفر بودند ، و هر کدام حافظ احادیث کثیره و اخبار معتبره که اصول اربعمائه از اجوبه مسائل ایشان است . و کتاب « اسماء الرجال » که از مؤلفات احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی مکّنی به ابوالعباس و معروف به ابن عقده است در شرح حالات راویان اخبار و احادیث مسموعه از حضرت صادق علیه السلام است . و خلاصه از آن چهار صد جلد و احادیث مروّیه این چهار کتاب است یعنی : کتاب « اصول کافی » که جامع آن ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است ، و کتاب « من لا یحضره الفقیه » از مؤلفات مرحوم ثقه المحدثین محمد بن بابویه قمی نزیل ری است ، و کتاب

-
- ۱- رجوع کنید به : کتاب الاربعین ، محمد طاهر قمی شیرازی : ۲۸۷ به نقل از صحیح مسلم ۱/۲۰ ، مستدرک السفینه ۲/۲۰ ، در سنن ترمذی ۵/۷۴۱ نیز از وکیع نقل کرده که : لولا جابر الجعفی لکان أهل الکوفه بغير حدیث .
 - ۲- الاختصاص : ۶۷ ، مدینه المعاجز ۵/۴۴ ح ۱۴۵۹ .

« تهذیب » و کتاب « استبصار » از مرحوم شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی است . و بر این چهار کتاب علماء سابقین و لاحقین اعتماد کرده اند و توسّل به احادیث آنها جسته اند و عمل را بر آن قرار داده اند ، و اجازات بر نقل آنها داده اند ، بلکه الی یوم القیام فتوی و عمل مجتهدین اعلام بر این چهار کتاب است سیّما جماعت اخباریین که مذهبی جز اخذ و عمل به آنها ندارند . خلاصه ابن عقده سابق الذکر که مرحوم علامه اعلی الله مقامه در کتاب « خلاصه » (۱) او را زیدی جارودی دانسته است و فرموده است : بر این مذهب مرد وانما ذکرناه من جمله اصحابنا لکثره روايته عنهم و خلطه بهم و تصنیفه لهم حافظه غریبی داشت که نجاشی فرمود : سی صد هزار حدیث را حافظ بود ! و یافعی در تاریخ خود گفت : ابن عقده از ارکان حدیث است . و مرحوم رضی او را از ممدوحین شمرده است ، و امثال ابن عقده از حفظه اخبار و نقله آثار از اطلاعات و محفوظات حضرت عبدالعظیم علیه السلام باخبرند . و مرحوم صدوق طاب ثراه کتابی در اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته است که بعد از این مذکور می شود . و داعی به یک صد حدیث از کتب اربعه و کتابهای دیگر با کمال سعی بعد از تصحیح اسناد آنها را در روح و ریحان علی حده نقل کرده ام و برای تسهیل و تفهیم خوانندگان به فارسی ترجمه نمودم تا بدانند این بزرگوار چگونه خدمت ائمه طاهرین علیهم السلام مقرب داشته است ، و هیچ یک از اصحاب بلکه اقارب ایشان بدین گونه مورد التفات واقع نشدند . و از حدیث ابا حماد رازی جلالت قدر حضرت عبدالعظیم را خواهی دانست که از جانب امام علیه السلام منصوب و مأمور بوده است به نشر احکام و مسائل حلال و حرام . پس بدان حدیث دانی و حدیث خوانی آسان است ، اما آنچه آداب محدث است احاطه

۱- خلاصه الاقوال : ۳۲۱ ش ۱۳ : احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن زیاد . . المعروف بابن عقده ، بحار الانوار . ۱۰۴/۱۱۷ .

در محدثین کذابین از ابوالبختری و غیره

آن مشکل است .

در محدثین کذابین از ابوالبختری و غیره در خاتمه این فقرات ، برای اخذ نتیجه ، از حالات چند نفر از محدثین کذابین را بخوانی شاید تکلیف خود را بدانی : یکی از مشاهیر محدثین ابوالبختری به فتح باء وهب بن وهب قرشی مدنی است و مشهور به محدث و معاصر با هارون الرشید بود و در بغداد ساکن گردید ، و در بعضی از محلات بغداد قضاوت می کرد ، و مدتی هم در مدینه منوره قاضی شد با آنکه مادرش از ازوج حضرت صادق علیه السلام بود ، و خود ملتزم حضور مهر ظهور آن بزرگوار ، مع هذا خبث سریرت و قباحت عمل وی به حدی شده که نتوان در این اوراق تمام آن را شرح دارد ، و از زبان حضرت صادق علیه السلام اخباری ، جعل نمود که مرحوم نجاشی فرمود : لَهُ أَحَادِيثُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّهَا لَا يُوثَقُ بِهَا (۱) . و در حق او ایضاً علماء رجال (۲) فرموده اند : ابوالبختری کذاب و جعّال و وضّاع است ، بلکه فرموده اند : از تمام مردمان دروغگوی تر است . و از احادیث مجعوله اش آن است که سالی هارون الرشید به حج رفت . چون قبای سیاه پوشیده بود و منطقه بر کمر داشت حیا کرد بر منبر برآید . ابوالبختری برای خوش آمد او گفت که : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : جبرئیل بر پیغمبر نازل شد در حالتی که موزه بر پا و منطقه بر کمر و خنجری داشت . پس شاعری (۳) حاضر بود و این اشعار در قدح و ذمّ وی گفت : وَيْلٌ وَعَوْلٌ لِأَبِي الْبَخْتَرِيَاذَا تَوَافَى (۴) النَّاسُ لِلْمَحْشَرِ (۵) مِّنْ قَوْلِهِ الزُّورِ وَأَعْلَانِهِ بِالْكَذِبِ فِي النَّاسِ عَلَى جَعْفَرِ (۶) وَاللَّهِ مَا جَالَسَهُ سَاعَةً لِّلْفَقْهِ فِي يَدِهِ وَلَا مَحْضَرٍ وَلَا رَأَى النَّاسِ فِي دَهْرِهِمْزُ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ قَدْ قَاتَلَ اللَّهُ أَبْنَ وَهْبٍ لَقَدْ أَعْلَنَ بِالزُّورِ وَبِالْمُنْكَرِ يَزْعُمُ أَنَّ الْمُضِيَّطَفَى أَحْمَدُ إِتَاهُ جَبْرِيلُ التَّقِيُّ الْبَرِيُّ عَلَيْهِ خُفٌّ وَقَبَا أَسْوَدٌ مُّخَنْجَرًا (۷) فِي الْحَقْوِ بِالْخَنْجَرِ وَعَاقِبَتِ فِي سَالِ دَوَيْسَتِ مِنْ هَجْرَتِ كَذِبِهِ إِلَى خَيْبَرَ مَلْحَقٌ كُفَّتِ ، وَهُوَ (۸) علاوه از احادیث و اخباری که جعل نموده و نسبت به حضرت صادق علیه السلام داد ، فتوی به خون یحیی بن عبدالله صاحب دیلم داد و سبب در قتل آن سید جلیل شد ، حَسْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى مَع مَوَالِيهِ . و بدان ابوالبختری مؤدّب اولاد حجاج بن یوسف ثقفی ، و ابوالبختری که موسوم به سعید بن فیروز است و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام جز او است .

۱- رجال النجاشی : ۴۳۰ ش ۱۱۵۵ .

۲- مجمع الرجال ۶/۱۹۸ ، رجال الکشی : ۳۰۹ ش ۵۵۸ و ۵۵۹ ، نقد الرجال ۳۱/۵ ش ۵۶۴۷ .

۳- وی معافی تمیمی یا تیمی بوده ، درباره این اشعار رجوع کنید به : تاریخ مدینه دمشق ۶۳/۴۱۱ ، مستدرک الوسائل ۱/۱۱ ، الغدير ۵/۳۱۱ ، تاریخ بغداد ۱۳/۴۵۷ .

۴- در چاپ سنگی : تواقی . متن موافق تاریخ دمشق آورده شد .

۵- در مستدرک : إِذَا ثَوَى لِلنَّاسِ فِي الْمَحْشَرِ .

۶- در چاپ سنگی : الْجَعْفَرِ .

- ۷- در چاپ سنگی : فخنجرأ .
- ۸- كذا ، بمعنای : او كسى است كه .

در شرح حال ابو هريره و احاديث او

در شرح حال ابو هريره و احاديث او یکی از کذبین ابو هريره است ، و در کتاب « صراط المستقيم » (۱) مذکور است : عمر بن الخطاب او را به تازیانه حد زد و دوازده هزار درهم از او گرفت ، و گفت : « قد أَكثَرَتِ الرَّوَايَةَ

۱- الصراط المستقيم ۳/۲۴۸ .

ولا أَحْسَبُكَ إِلَّا كَذَابًا» (۱) یعنی: روایت بسیار نقل کردی و بسیار دروغ گوینده ای و از دشمنان خدا و اسلام می باشی. و حضرت امیر علیه السلام فرمود: «اَكْذَبَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا الْغُلَامُ» (۲) یعنی: دروغگوترین مردم بر رسول خدا همین غلام است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به ابو هریره: «أَنْ فَيْكَ لَشُعْبَةَ مِنَ الْكُفْرِ» (۳). و زَمَخْشَرِي در «رَبِيعِ الْاِبْرَارِ» (۴) گفته است: ابو هریره گفت: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي ضِرْسًا (۵) طَحُونًا وَمَعْدَةً هَضُومًا وَدُبْرًا نُّثُورًا. و در کتاب مذکور است: عایشه همیشه ابوهریره را تکذیب می کرد و می گفت: تو کذابی (۶). و ابو حنیفه می گفت: من از هر کس اخذ حدیث می کنم و می شنوم مگر انس و ابو هریره (۷). و معاویه بن ابی سفیان چهار صد هزار درهم به او داد چهار هزار حدیث جعل کرد ۸. و حضرت امیر علیه السلام را سب می کرد و می گفت: حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس در مدینه فتنه بر پا کند لعنت خدا بر او باد و امیر مؤمنان احداث فتنه کرد ۹.

۱- الايضاح ابن شاذان: ۶۰ و ۴۹۵، الغارات: ۶۶۰، المسترشد: ۱۷۰ ح ۳۸، مستدرک السفینه ۱۰/۵۲۹.

۲- الصراط المستقیم ۳/۲۴۸، در انتهای روایت: الغلام الدوسی، نیز کتاب الاربعین قمی: ۳۰۳.

۳- الصراط المستقیم ۳/۲۴۸، کتاب الاربعین: ۳۰۳.

۴- الصراط المستقیم ۳/۲۴۹ به نقل از ربیع الابرار.

۵- در چاپ سنگی: ظرساً.

۶- الصراط المستقیم ۳/۲۵۰.

۷- الصراط المستقیم ۳/۲۵۱.

در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعالین حدیث

و از احادیث مجعوله ابوهریره است: **فِرٌّ مِّنَ الْمَجْدُومِ فِرَارَكَ مِّنَ الْأَسَدِ (۱)**.

[در شرح حال مقاتل و زهری و سفیان ثوری از جعالین حدیث] او یکی از محدثین کذابین مُقاتل است . جزری می گوید : به اجماع محدثین مقاتل کذاب است (۲) . و ساجی می گوید : کذاب متروک است . و رازی می گوید : متروک الحدیث است . و نسائی می گوید : **الْكَذَّابُونَ الْمَعْرُوفُونَ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَةٌ** : ابن ابی یحیی بالمَدِينَةِ وَالْوَأَقِدِيُّ بِبَغْدَادٍ وَمُقَاتِلُ بَخْرَاسَانَ وَابْنُ سَعِيدٍ بِالشَّامِ . و یکی زهری است که احادیث برای بنی مروان جعل می کرد ، و با عبدالملک بن مروان بود و امیر مؤمنان علیه السلام را لعن می نمود (۳) . و یکی سفیان ثوری است که از اصحاب شرطه هشام بن عبدالملک بود ، و روایت از ابی مریم می کرد (۴) . به وی گفتند : ابو مریم شراب خوار است ؟ گفت : انه لا يَكْذِبُ الْحَدِيثَ ، یعنی : دروغ نمی گوید (۵) . خلاصه این دو بیت را بخوان که برای دروغگویان گفته شده است : **إِنْ كُنْتَ تَكْذِبُ فِي الذِّى حَدَّثْتَنِيكَ وَزُرَّ ابْنِي حَنِيْفَهُ أَوْ زُفَّرَ الْمَائِلِينَ إِلَى الْقِيَاسِ تَعَمُّدًا لِّلْعَادِلِينَ عَنِ الشَّرِيْعَةِ وَالْأَثَرِ ۶**

۱- الصراط المستقیم ۳/۲۵۱ ، الاقناع حجاوی ۲/۸۳ .

۲- الصراط المستقیم ۱/۱۶۵ ، ونیز بقیه اقوال منقوله از این مصدر مأخوذ است .

۳- الصراط المستقیم ۳/۲۴۵ .

۴- الصراط المستقیم ۳/۲۵۳ .

۵- این دو بیت انشاء ابو عبدالله محمد بن زید واسطی برای احمد بن معدل است چنانچه در هامش صراط المستقیم ۳/۲۱۰ نقل شده است .

در مذمت کسانی که جعل حدیث کردند

یعنی: هر آنکه دروغ می گوید از زبان پیغمبر اکرم البته بر او وزر و گناه ابو حنیفه و آقای اوست و هر آنکس به قیاس عمل کرد از شریعت مطهره عدول کرده است.

در مذمت کسانی که جعل حدیث کردند پس پرهیزند جماعتی از بعضی اخبار متشابهه که خلط با اخبار اهل بیت شده، و در مقام تهنیت برآیند، و بعد از تصحیح و تمیز و رفع اشتباه بر مردم عوام بخوانند، و از زیاده و نقصان در احادیث نبویه صلی الله علیه و آله احتراز کنند و اگر نه مانند ابو حنیفه وضاع حدیث اند. و غزالی گفته است: اجازاً أَبُو حَنِيفَةَ وَضَعَ الْحَدِيثَ عَلَيَّ وَفِي مَذْهَبِهِ (۱). یعنی: ابو حنیفه جعل حدیث را بر مذهب خود جایز دانسته است. و معروف است که ابو حنیفه می گفت: اگر رسول خدا (ص) مرا ادراک می کرد از اقوال من اخذ می نمود (۲)!! و مؤید مراد است آنچه شافعی گفته است: من در کتب اصحاب ابو حنیفه نظر کردم، در یک صد و سی ورقه، تمام آن را بر خلاف کتاب و سنت یافتیم ۳! و ایضاً شافعی گفت: ما وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ أَشْأَمُ مِنْ أَبِي حَنِيفَةَ ۴. و مالکی گفته است: فتنه ابو حنیفه ضررش بر امت از فتنه ابلیس بیشتر است ۵. و دیگری گفت: فتنه ابو حنیفه از فتنه دجال برای اسلامیان اعظم است ۶.

۱- الصراط المستقیم ۳/۲۱۴.

۲- الصراط المستقیم ۳/۲۱۴ به نقل از ابن مهدی. در این صفحات مثالب و بدعتهای بسیار دیگری نیز مرحوم عاملی نقل فرموده که قابل مراجعه و ملاحظه است.

و تمام این احادیث موضوعه مجعوله مأخوذ از قول ابو حنیفه و سابقین از اهل رأی و قیاس و استحسان است که کتاب خدا را بر حسب آراء کاسده خودشان قیاس نمودند و تدلیس کردند و تغییر دادند . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « تَفْتَرُقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اعْظَمُهَا فِتْنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقْسِمُونَ الْأُمُورَ بَرَأْيِهِمْ يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَيُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ » (۱) . و عمر بن الخطاب گفت : دوری بجوئید از اصحاب رأی که ایشان دشمنان سنین سئیه (۲) نبویّه اند ؛ از آنکه عاجز بودند از حفظ احادیث ، پس برای خودشان خرافات و مزخرفات گفتند گمراه شدند و مردم را گمراه کردند (۳) . پس اخذ دین را باید از امام زمان کرد نه از طریق قیاس و منهج استحسان ، از آنکه ائمه دین علیهم السلام که خلفاء معصومین و اخلاف مطهرین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آلهاند احکام حلال و حرام را به توسط جبرئیل از پروردگار جلیل از منصب وحی و تنزیل که جدّ اصیل نبیل ایشان است اخذ نموده اند ، پس مشرع این فرقه حقه مشروع است و جز این طریق ممنوع . و مؤید بر مراد این ابیات جئیده است : إِذَا شِئْتَ أَنْ تَخْتَرِ لِنَفْسِكَ مِذْهَبًا وَتَعْلَمَ أَنَّ النَّاسَ فِي نَقْلِ أَخْبَارِ فَدَعُ عَنْكَ قَوْلَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكِ وَأَحْمَدَ وَالْمَرْوِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ وَوَالِ الْأَسَاقِ قَوْلُهُمْ وَحَدِيثُهُمْ زَوَى جَدُّنَا عَنْ جَبْرَائِيلَ عَنِ الْبَارِي (۴) و آن طریق حق و نهج صدق بر حسب قطع و یقین ، نه از راه حدس و تخمین ، از احادیث صحیحه مرویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است . پس داعی در این وجیزه غالب از احادیث منقوله از ائمه را که حضرت عبدالعظیم

۱- الصراط المستقیم ۳/۲۰۸ به نقل از خطیب بغدادی در تاریخش و دیلمی در فردوس الاخبار .

۲- در چاپ سنگی : سیئه .

۳- الصراط المستقیم ۳/۲۰۸ .

۴- الصراط المستقیم ۳/۲۰۷ ، کتاب الاربعین : ۳۱۱ ، الجواهر السنیه : ۲۲۵ .

روایت کرده است بیان مسائل حلال و حرام و اصول احکام و سنن سید انام صلی الله علیه و آله می داند ، هر آن کس بخواند می داند تحدیث این احادیث شریفه و اخبار این اخبار صحیحه به جز از آن بزرگوار شایسته نمی نمود ، همانا علم و معرفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام باعث استفاضه این فیوضات از مبدء فیاض گردید که به أحسن الاحوال افاضه بر دوستان خودشان فرمودند . علی ای حال ، علم حدیث و اطلاع به آن شریف است ، و هر کسی را نتوان محدث خواند ، و هر حدیثی را نتوان تصدیق کرد مگر آنکه از منبع و معدن آن استماع شود . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ » (۱) . پس از این حدیث و خبر آیا اهل منبر خبری دارند و جزا و سزای کذب به حضرت خیر البشر را در روز محشر دانسته اند چیست و چگونه است ؟ ! البته احتراز و اجتناب بعضی از این گناه بزرگ که طریق ارتزاق و اکتساب معیشت شان است باید بیشتر و زیاده تر باشد با آنکه اخذ احادیث صحیحه و فهم معانی آن در این اوان بسیار سهل و آسان است ، و در زمانهای قدیم برای اهل طلب ، اخذ هر حدیثی با کمال صعوبت و تعب بوده است ، پس چرا برای متابعت هوا و ترضیه آراء ابناء دنیا ، خدا و پیغمبرش را آزرده نمایند و آنچه نخواستند و نفرموده اند مانند دشمنان دین از روی جهل و نادانی بیان کنند ؟ ! نمی دانم این طایفه را در کدام یک از طبقات جهنم با ابو حنیفه و اتباع وی هم نشین نمایند . خلاصه در شرح احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعضی از فروع متعلقه دیگر به احادیث و اخبار ان شاء الله تعالی مذکور می شود ، و آنچه در این فقره زحمت دادم کفایت است .

۱- کافی ۱/۶۲ ح ۱ ، خصال : ۲۵۵ ح ۱۳۱ ، تحف العقول : ۱۹۳ .

فقره ثانیه: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السَّیِّدُ الْكَرِیْمُ

اشاره در معنی «سید» و «کریم» است

فقره ثانیه: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السَّیِّدُ الْكَرِیْمُ اشاره در معنی «سید» و «کریم» استبدان صاحب «مجمع البحرین» (۱) فرمود: «سید» رئیس قوم است و مُطَاع در میان عشیره و قبیله اش اگر چه هاشمی و علوی نبوده باشد، و سید فائق در خیر و مالک و فاضل و کریم و حلیم و مقدّم را گویند، و اطلاق سید بر شریف در این اوقات بسیار می شود. و در رساله «سیر الأدب» سید را به اسماء عدیده خوانده است: «حُلاَحِل» سید شجاع است، «همام» سید بعید الهمه است، «قمقام» سید جواد است، «غطریف» سید کریم است، «صنید» سید شریف است، «بُهلول» سید حسن البشر است، «اورع» سیدی است که او را جسم و چهارت است. و جمع این مفرد «ساده» است كما فی الحدیث: «الأَوْصِیَاءُ سَادَةٌ» (۲)، و تقدیر آن بر وزن «فَعِیل» است، و جمع بر «سَیَائِد» بسته اند، و علماء فرموده اند: السَّیِّدُ: المَاجِدُ الشَّرِیْفُ. و سید مشتق از «سَادَ یَسُوْدُ» می باشد، و «سُوْدُد» به ضمّ به معنی مجد و شرف است، و از برای لفظ سید مواردی است خاصّه و معانی مخصوصه است (۳) که غالب آنها جائز است در حقّ حضرت عبدالعظیم گفته شود مگر یک معنی که آن فرض طاعت است، و اختصاص به امام علیه السلام دارد. و آن بزرگوار است مفترض الطّاعه چنانکه در کتاب «معانی الاخبار» (۴) مروی است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی بن ابی طالب علیه السلام سید عرب است». عایشه عرض کرد: مگر شما سید عرب نیستید؟

۱- مجمع البحرین ۳/۷۱.

۲- در مجمع البحرین ۳/۷۳: وفي الحدیث: «العلماء ساده».

۳- رجوع کنید به: لسان العرب ۳/۲۳۱ ماده (سید)، الفائق ۲/۱۶۷ ماده (سود)، تاج العروس ۲/۳۸۴، التوحید صدوق: ۲۰۷، النهایه ۲/۴۱۷.

۴- معانی الاخبار: ۱۰۲ ح ۲ و نیز ح ۱، التوحید: ۲۰۷.

فرمود: « من سید اولاد آدم هستم ». عایشه عرض کرد: سید چه معنی دارد؟ فرمود: « مَنْ افْتَرَضْتُ طَاعَتَهُ كَمَا افْتَرَضْتُ طَاعَتِي »، یعنی: « چنانکه اطاعت من واجب است اطاعت او هم لازم است ». و در این فقره اشاره و تصریح است در تکلیف واجب لازم عایشه مخصوصاً و سائرین عموماً. و خواهی دانست طریق معرفت و شناسائی طاعتِ حضرت ختمی مآب و جناب ولایت مآب علیهما الصّیلاه والسلام از حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، و حدیث ابا حمّاد رازی کمال دلالت بر صدق مراد می نماید، و عنقریب آن حدیث ذکر می شود. و در کتاب « نهاییه اللغه » (۱) منقول است: مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: اَنْتَ سَيِّدُ قَرِيْشٍ؟ فَقَالَ: « السَّيِّدُ اللّٰهُ الَّذِي يَحِقُّ لَهٗ السِّيَادَةُ »، یعنی: تو سید قریشی؟ آن جناب فرمود: « سید خداوند متعال است که سیادت حق اوست و احدی جز حضرت احدیت عزوجلّ لیاقت ندارد » (۲). و در حدیث دیگر است: مردی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: انت سیدنا. فرمود: « مرا رسول و نبی به همان نحوی که خداوند خوانده است بخوانید، و مرا سید نخوانید » (۳). و مرحوم شهید ثانی طاب ثراه فرمودند: بعضی از علماء منع کرده اند خداوند را به نام سید بخوانند، و این منع بر خلاف است بلکه در ادعیه کثیره وارد است که سید از اسماء حسنی است، و عبارت شهید علیه الرحمه است: وَإِنَّ هَذَا الْاِسْمَ لَا يُؤْهَمُ نَقْصًا فَيَجُوزُ اِطْلَاقُهُ

۱- النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر ۲/۴۱۷ ماده (سود).

۲- از ظاهر عبارت نهاییه چنین بر می آید که فقط عبارت « السید الله » فرمایش حضرت است، و بقیه آن در توضیح معنای سید می باشد. عبارت ابن اثیر چنین است: فقال: السید الله. أي هو الذی تحق له السیاده كأنه کره أن یحمد فی وجهه وأحب التواضع.

۳- النهایه ۲/۴۱۷.

عَلَى اللَّهِ إِجْمَاعاً (۱). پس از دعوی اجماع در جواز اطلاق اسم شریف سید بر خداوند سبحان می گوئیم: اسماء الله توقیفی است، چون در اخبار و آثار و ادعیه به طرق صحیحه در کتب معتبره مذکور است، لهذا منکری او را نشاید. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حدیث سابق منع فرمودند شاید برای آن باشد که این اسم در فرقان مجید بر حضرت وی نام نهادند و آن جناب خوش داشت خوانده شود به نامهایی که خداوند سبحان او را خواند و نامید، و تا اطاعت و امتثال بندگان، فرمان قضا جریان را در تمام اوامر و احکام باشد. و وجه دیگر از جهت تواضع و تذلل و استکانت است که آن جناب به واسطه استغراق در عبودیت و بندگی با سیادت عامه ای که حق تعالی بر ما سوای خود دارد راضی نشد او را سید خوانند، یعنی عبد را سید خواندن با قید عبودیت و رقیبت که هرگز از وی منفک نمی شود سزاوار نیست، و از ادب دور است. پس حقیقتاً خداوند سید است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبد، و همین فخر آن بزرگوار را بس است، چنانکه در فقره دعا خوانده می شود: « وَكَفَى لِي فَخْرًا (۲) أَنْ أَكُونَ لِمَكَ عَبْدًا » (۳). و هر وقت خداوند دود خواسته است آن بزرگوار را اختصاص به خود دهد او را بنده اش خوانده است کما قال الله تعالی: « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

-
- ۱- مرحوم شهید اول نیز در القواعد و الفوائد ۲/۱۷۶ ۱۷۹ در این باره مفصل به بحث پرداخته و به قول مذکور مائل است. البته عبارات فوق که از شهید ثانی دانسته شده به عبارت مرحوم شهید اول در قواعد بسیار نزدیک است، لکن لفظ سید را از مواردی که « لا یوهم نقصاً » باشد ندانسته بلکه از مواردی دانسته که ما خلا عن الابهام الا انه لم یرد به السمع ».
 - ۲- در چاپ سنگی: فخر.
 - ۳- عبارت از حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است و در خصال: ۴۲۰ چنین نقل شده: « الهی کفی لی عزاً أن أكون لك عبداً، و کفی بی فخراً أن تكون لی رباً، انت کما أحب فاجعلنی کما تحب ». نیز کنز الفوائد کراچی ۱/۱۸۱.

در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (۱) اگر چه معنی این عبودیت، ربوبیت و سیادت کلیه است لیکن بر حسب حقیقت نتوان عبد را مالک مستقل و متصرف بالاصاله دانست، ولا مؤثر فی الوجود إلا الله حق و صدق است، بلکه تسمیه حادث مخلوق مرزوق را به خالق و رازق و محیی و ممیت بر خلاف حکمت عقل و نقل است، هو: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (۲) اما فقره دعاء مأثور «وَبِئْمَنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَبِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا» استبعاد نتوان کرد، همانا عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه بر این است. خلاصه این بیت مولوی در خور عبودیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است: حسرت آزادگان شد بندگیندگی را خود تو دادی (۳) زندگی

در اختصاص لفظ «سید» به قبیله ای دون قبیله ای دیگر وجه دیگر آن است: در زمان قدیم، بزرگ هر قبیله ای را سید می خواندند و آن شخص که عرض کرد: انت سیدنا، مرادش ظاهراً آن بود که تو بزرگ قبیله ما هستی و جماعتی دیگر را هم در قبایل و احیاء عرب به این لقب می خواندند. آن بزرگوار منع فرمود برای آنکه بدانند آن جناب مانند آحاد و افراد از سادات و رؤوس قبیله های اعراب نیست، و نبوت و رسالت هر یک کلمه جامعه ای است که سیادت و ریاست و مطاعیت را بر کافه عباد و تمام اولاد ابوالبشر می فهماند. پس لفظ سید موهم اختصاص است به قبیله ای دون قبیله ای دیگر، اما لفظ رسول عام است. و در حدیث عایشه دانستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من سید اولاد

۱- اسراء: ۱.

۲- روم: ۴۰.

۳- در چاپ سنگی: داد کی.

دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر

آدم می باشم» (۱). و ناقلی نقل کرد: آنکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را سید خواند خواست نفی کند نسبت هاشمی را از آن بزرگوار، و خواست بگوید: آن جناب شخصی است مطاع و بزرگ. پس در جواب وی فرمود: مرا بزرگواری است که حضرت باری بر تمام بندگانش داده است به واسطه نبوت و رسالت، چون صدق دعوی نبوت معلوم شد هر نسبتی معلوم و واضح می شود. و وجه دیگر از منع کردن، نهی از خواندن لقب است به حضور شریفشان برای هضم نفس و قدح مدح. بلی، لقب خداوند که رسول و نبی است اکمل و افضل القاب است. خلاصه سید بر خداوند جائز است خوانده شود، و بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله هم به نحوی که مصطلح در افواه و السنه است، و در نزد عقیده فرقه حقه مجوز، و همین طریق بر مرد بزرگ کما قال الله «وَأَلْفَيْهَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» (۲).

[دیگر معانی و استعمالات سید و شیوع آن برای] [بنی فاطمه و مطالب مفیده دیگر] و سابقاً ذکر شد یک معنی سید زوج است، و مراد از «سیدها» عزیز مصر است که شوهر زلیخا بود. و در حق حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام فرمود: «مُصَيِّدًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحْصُورًا» (۳) مراد شرافت ذاتی و فضل و سؤدد و کرم و حلم [و] [بردباری و بزرگواری و تقدّم از اقران است و کمال مدح است از برای حضرت یحیی علیه السلام که خداوند منان او را آقا و سید

۱- در صفحات پیشین گذشت.

۲- یوسف: ۲۵.

۳- آل عمران: ۳۹.

خواننده است. علی ایّ حال، این لقب را به کسی نتوان داد و به آن احدی را نتوان خواند مگر آنکس که جامع محامد و محاسن نفسانیه روحانیه است. گویند: از قیس بن عاصم سؤال کردند: بِمِ سَيِّدَتِ قَوْمِكَ؟ قال: بِيَذِلِ النَّبِيِّ وَكَفِّ الْأَذَى وَنَضْرِ الْمَوْلَى (۱). و در این زمان هر آنکه هاشمی است و منتسب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است سید خوانند از رضوی و موسوی و حسینی و حسنی و فاطمی و علوی، و ندیده ایم دوستان ائمه اطهار علیهم السلام ایشان را یا ابناء و احفاد هر یک از ائمه را برای نسبت به هاشم و قریش سید خوانده باشند، و این لفظ به این جهت مرسوم و معمول نبوده است، اما از جهت وصف و شرافت حسب در هر زمانی به هر لسانی مستعمل و مُصطلح بوده است از آنکه نهایت تکریم و تعظیم در این لقب است (۲). و گویا این لقب برای بنی فاطمه بعد از زمان غیبت صغری به فاصله ای شایع شد سیمّا از زمان مرحومین مبرورین سید مرتضی نقیب الطالبین و سید اجل موسوی سید رضی طاب ثراهما شیوع بهم رسانید که به واسطه جلالت قدر و فخامت مقام ایشان با ریاست کلّیه و سیادت عامه ای که داشتند سائرین اولاد فاطمه بالتبع برای امتیاز ایشان با عامّه و عوام ناس موسوم شدند، و از آن زمان بر این سلسله جلیله اسم سید بماند (۳).

۱- توحید شیخ صدوق: ۲۰۶، عده الداعی: ۳۰۵، بحار الانوار ۴/۱۹۷.

۲- به ریاض العلماء ۷/۱۳۳ و القاموس الاسلامی، احمد عطیه الله ۳/۵۸۵ رجوع شود.

۳- در تأیید این مطلب می گوئیم: در پایان نسخه ای از امالی سید مرتضی نشانی بلاغی است از احمد بن علی بن قدامه که در آن چنین تعبیری آمده: «الشریف الاجل السید أبو طالب حمزه بن علی بن الحسین العلوی الحلبی». تاریخ این قرائت بین سالهای ۴۵۷ و ۴۵۸ بوده است. در نسخه ای از تبیان شیخ طوسی نیز که کتابت آن به عصر مؤلف برمی گردد (سده پنجم) شبیه این عبارت بچشم می خورد. بنا بر این قول مرحوم علامه تهرانی که اصطلاح سید را از حدود سده هفتم مربوط به بنی هاشم دانسته است (الانوار الساطعه: ۱۰۲، التابیس: ۹۰) صحیح بنظر نمی رسد. جهت اطلاعات بیشتر به رساله القاب الساده تألیف نگارنده این سطور رجوع شود (چاپ مجمع الذخائر الاسلامیه، سال ۱۴۱۹ ه. ق).

بلی ، و صفاً جمعی معروف اند به اسم سید : یکی عبدالله بن رواحه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « وَأَنْتَ تَبْتَكُ اللَّهُ يَا سَيِّدَ الشُّعْرَاءِ » . و یکی حسان بن ثابت است . و یکی شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله سید اسماعیل حمیری است که مادرش یا قومش این لقب را به او دادند چنانکه در اشعارش فرمود : وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِقَائِلِي مَرَّهَعَلَامَهُ فَهَمَّ مِنَ الْفُهْمَاءِ (۱) سَيِّمَاكَ قَوْمُكَ سَيِّدًا صَدَقُوا بِهَانَتِ الْمُؤَفَّقُ سَيِّدُ الشُّعْرَاءِ (۲) و محیی الدین معروف در باب سی صد و شصت در معرفت وزراء مهدی علیه السلام خوش گفته است : أَلَا إِنَّ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدُ وَعَيْنِ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدُ هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدٍ هُوَ الصَّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يَبِيدُ (۳) و این دو بیت گویا در حق این سید کریم و محدث علیم حضرت عبدالعظیم گفته شده است ، و بعضی از معانی سید در آن مندرج است : يَا بُقْعَةَ مَاتَ بِهَا سَيِّدٌ مَاتَ فِي النَّاسِ مِنْ سَيِّدٍ مَاتَ الْهَيْدِيُّ مِنْ بَعِيدِهِ وَالنَّدِيَّ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ مَعَ السُّؤْدَدِ (۴)

-
- ۱- در بحار و الغدير : الفقهاء .
 - ۲- بحار الانوار ۴۷/۳۲۷ ، الغدير ۲/۲۳۲ .
 - ۳- در چاپ سنگی : تبید . اشعار راملا هادی سبزواری در شرح الاسماء الحسنی ۱/۲۸ نقل کرده و سپس این بیت را اضافه دارد : هو الشمس يجلو كل غيم وظلمه هو الوابل الوسمى حين وجود
 - ۴- این دو بیت با اختلافاتی و اضافه چند بیت دیگر در عیون الاخبار ۱/۲۸۰ از ابن مشیخ مدنی در رثاء امام رضا علیه السلام دانسته شده ، در مقاتل الطالبیین : ۳۲۳ اشعاری مشابه را در رثاء یحیی بن عبدالله بن حسن به انشاء علی بن ابراهیم علوی ذکر کرده . ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۴۶۹ اشعار را از مشیخ دانسته و در رثای امام رضا علیه السلام آورده است .

پس از شرح این مقدمات موجزه مفیده در معنی این سیادت کریمه ، هر زائری بداند زمان خطاب و تسلیم حضوری به حضرت عبدالعظیم علیه السلام همانا در فقره « السلام علیک ایها السید الکریم » معنی سیادت و شرافت حسبی و شخصی ملحوظ و منظور است . یعنی : هر آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در زیارت نامه « سید » می خواند نه از جهت نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است بلکه برای شرافت و بزرگواری است که در آن بزرگوار بوده است ، و کلمه « الکریم » که وصف بعد از وصف است خود دلالت بر مقصود می کند ، مانند « السلام علیک ایها المحدث العظیم » که علیم نیز وصف مخصوص و صفت خاصه ای است برای آن جناب . پس سید شامل تمام معانی مسطوره است ، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم سیادت نسبی دارد و هم حسبی . پس سید لفظی است عام ، و هر آنکس بر حسب عمل و کردار سیادت نداشته باشد شاید رشته سیادت نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله را قطع نماید ، و منقطع از فیوضات الهیه در دنیا و آخرت گردد ، و اگر رشته و ریسمانی گسیخته شد و آن را پیوند نمایند ناچار گره و عقدی در میان است . پس سادات زمان ما راضی نشوند رشته سیادتشان گسسته شود برای کردار زشت و رفتار شومی که از ایشان ظاهر می شود و هر انقطاعی موجب حرمان و بُعد از رحمت حضرت یزدان است . پس سیادت به لباس سبز و اسم و لقب نیست ، همانا کسوت معنوی که در وی سعادت اُخرویّه است با نام نیک شرط است ۱ .

گفتگوی شیعی و ناصبی

[گفتگوی شیعی و ناصبی] او برای معذرت از این جسارت آنچه در کتاب « صراط المستقیم » (۱) است می نویسد : یک مرد شیعه به مرد ناصبی گفت : اگر در این زمان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آلهمبعوث شود آیا بر کدام خانواده نزول اجلال می فرماید ، و محط رحل آن سید معظم کجا است ؟ آن ناصبی گفت : البته بر اهل و اولادش نازل می شود . آن مرد شیعه گفت : پس خوب است ما امت مرحومه هم کافه به آستان ایشان التجاء بیاوریم و پای طاعت و خدمت از آن اعتبار عالیات نکشیم . و شاعری از بنی عباس (۲) گفت این ابیات را : و قالت قُرَيْشٌ لَنَا مَفْخَرٌ رَفِيعٌ عَلَى النَّاسِ لَا يُنْكَرُ فَقَدْ صَيَّدُوا فَلَهُمْ (۳) فَضْلُهُمْ [وَبَيْنَهُمْ رُتَبٌ تَقْصُرُ] (۴) فَأَذْنَاهُمَا رَحِمًا بِالنَّبِيِّ إِذَا فَخَرُوا فِيهِ (۵) الْمَفْخَرُ بِنَا الْفَخْرُ فَيُكْمُ عَلَى غَيْرِ كُفْأَمَا عَلَيْنَا فَلَا تَفْخَرُوا فَفَضْلُ النَّبِيِّ عَلَيْكُمْ لَنَا أَقْرَبُ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَنْكَرُوا .. الى آخره .

-
- ۱- الصراط المستقیم ۱/۲۲۹ ، کتاب الاربعین ماحوزی : ۳۵۵ .
 - ۲- محقق کتاب المجدی فی انساب الطالبین در صفحه ۳۹۲ تصریح کرده که وی عباس بن حسن بن عبیدالله بوده است .
 - ۳- در چاپ سنگی : کلهم .
 - ۴- از مصدر اضافه شد .
 - ۵- در چاپ سنگی : فیه .

فقره نالته : اَلْسَلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیْفُ

در معنی «شخص» و «شریف» است

فقره نالته : اَلْسَلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیْفُ در معنی «شخص» و «شریف» استبدان کلمه «شخص» در نزد اهل لغت ، سواد انسان و غیر او است که از دور دیده می شود ، و مورد استعمال آن غالباً در ذات انسان است ، و شاهد بر مقصود شعری است که در وصف زید بن حسن ذکر شد : فان یک زید غالت الارضُ شخصه (۱)..... و مراد زائر در این فقره ، شرافت شخصیّه و اصالت ذاتیه مزورش حضرت عبدالعظیم است . و کلمه «الشریف» بیان می کند و توصیف می نماید شخصیّت و عظمت شأن و مقام آن بزرگوار را ، و لفظ «شخص» به معنی رفعت هم آمده است و در این مقام مناسب است . و «شریف» از شَرَفٍ محرّکه (۲) مشتق است و آن به معنی بلندی و رفعت است ، و جمع شریف ، شُرَفَاء و اَشْرَاف است . و معنی دیگر آن «مجد» است . و فرق است بین شریف و حسیب شاید به مناسبتی در ذیل مطالب آتیه توضیح شود . و شریف را شریف نامند برای رفعت و علو معنوی او است که از علو مکانی تشبیه شده است .

۱- مصرع اول از قصیده ای است که قدامه بن موسی جمحی در رثاء زید بن حسن علیه السلام سروده است . مصرع دوم آن چنین است : فقد بان معروف هناک وجود . رجوع شود به : ارشاد شیخ مفید ۲/۲۲ ، بحار الانوار ۴۴/۱۶۴ . قبلاً- نیز این بیت گذشت .

۲- محرکه یعنی اینکه حرکات آن فتحه است ، بنابر این «شَرَف» خوانده می شود . رجوع شود به : معجم مقاییس اللغه ابن فارس ۳/۲۶۳ .

در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحه دیگر

در فرق بین «سید» و «شریف» و احادیث صحیحه دیگر و سیوطی در «رساله زینبیه» (۱) در تعریف شریف گفت: «إِعْلَمَ أَنَّ اسْمَ الشَّرِيفِ يُطْلَقُ فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ سِوَاكَ كَانَ حَسَبِيًّا أَوْ حُسَيْنِيًّا أَوْ عَلَوِيًّا أَوْ ذَرِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَوْ غَيْرِهِ مِنْ أَوْلَادِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». و حافظ ذهبی در تاریخ خود نوشته است: اسم شریف بر تمام ذریه مبارکه سابقاً اطلاق می شد، چون فاطمین در مصر خلافت کردند منحصر نمودند این لقب را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، چنانکه در این اوقات لفظ سید لقب مخصوصی است از برای فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در این زمان کافه انام شریف کسی را نامند که از جهت مادر هاشمی و قرشی باشد بلکه شریف را به لقب سیادت نخوانند. و شاطبی گفت: المراد بالقرشی: الْمَنْسُوبُ إِلَى النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ، وَالسَّادَةُ الْأَشْرَافُ أَجْلُ هَذِهِ الطَّائِفَةِ (۲). علی ای حال، حسنی و حسینی هر دو سید و شریف اند، و به این دو لقب خوانده می شوند، اما لقب سید اشمل است و شامل شریف می شود، و شاید بر حسب اصطلاح عرف و شیوع و استعمال، شریف را سید نخوانند. و شرفاء مکه معظمه زاده‌ها الله تعظیماً به واسطه سلطنت و ریاست و رفعتی که بر تمام قبائل و افخاذ و بطون عرب داشتند خزنه و سَدَنَه بیت بودند، هر یک به نام شریف موصوف و معروف شدند (۳). و از قرار مشهور نسبت ایشان به حضرت امام حسن علیه السلام می رسد، و شاید برای تمیز

۱- القبائل والبیوتات الهاشمیه: ۸۷ به نقل از رساله الزینبیه، القاب الساده: ۲۱.

۲- بحار الانوار ۸۵/۵.

۳- رجوع کنید به: خاتمه المستدرک ۲/۱۸۳.

ایشان و سادات بنی الحُسن این لقب را اختیار کرده باشند ، یعنی : هر کس از فرزندان سیدالشهداء حضرت امام حسین علیه السلام بود او را سید نامیدند ، و هر کس از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام بوده ملقب به شریف شد ، اما کمال ظهور و بروز این لقب به واسطه خدمت بیت الله در شرفاء مکه ظاهر گردید . و در حدیث است : حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خواهش صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام در زمان رحلت فرمود : « سؤدد و هیبت خودم را به فرزندم امام حسن علیه السلام بخشیدم ، شجاعت و سخاوت خود را واگذار نمودم به فرزندم [م] امام حسین علیه السلام » (۱) . و شاید مراد از سؤدد همان شرافتی است که در فرزندان امام حسن علیه السلام به ودیعت گذارده شد و به ارث رسید ، و بدین لقب اختصاص یافتند . و به بیان دیگر ، ائمه هدی علیهم السلام را در ذریه جناب امام حسین علیه السلام قرار دادند و بزرگی و بزرگواری و شرافت را در ذریه حضرت امام حسن علیه السلام مقرر داشتند . نظیر آن دعائی است که اسحاق علیه السلام در حق دو فرزند جلیل نبیل خود فرمود . پس از دعاء آن جناب ، نبوت در صلب اولاد یعقوب ، و سلطنت در صلب اولاد عیص قرار دادند ، و تفصیل آن راجع به دواوین قصص و تواریخ است (۲) . بلی ، عبدالله محض که فرزند حسن مثنی بود و شرحی به نحو اختصار از حال آن بزرگوار گذشت جمع بین سیادت و شرافت نمود از آنکه مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام بود ، و منسوبین به عبدالله محض شرافت دیگر دارند . خلاصه اگر هر یک از ائمه هدی علیهم السلام را به لقب سید بخوانند به ملاحظه ریاست و بزرگی بر قومی مخصوص یا برای این نسبت که هاشمی بودن است از شرع ممنوع و مقدوح است ، اما به ملاحظات مشروعه دیگر جائز است ، و از عبارات زیارات و احادیث صحیحه معلوم می شود ، و همین طور است اگر ایشان را شریف بخوانند .

۱- .عوالم ۱۶/۴۳ .

۲- .تاریخ طبری ۱/۲۲۴ .

خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت

خطاب کردن عنوان بصری امام صادق علیه السلام را به شریف و نهی حضرت در جلد اول کتاب «بحار الانوار» (۱) مروی است در حدیث مبسوط که عنوان بصری شخصی بود سالخورده و از سنّ وی هشتاد و چهار سال گذشته بود، و در این مدّت به تحصیل علوم در محضر مخالفین دین حاضر می شد، به وسایل چند خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب گردید، و آن جناب را به لقب شریف خواند، حضرت صادق علیه السلام او را منع نمودند و امر فرمودند به این لقب آن جناب را نخواند، بلکه به کنیه خواندن اولی و احسن است. بناءً علی هذا، امر به نهی خود امری است بدیهی و روشن، و گویا در آن زمان بزرگ قوم را شریف می خواندند. پس نهی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به آن کسی که عرض کرد: «أَنْتَ سَيِّدُنَا» (۲)، نظیر همین نهی حضرت صادق علیه السلام است به عنوان بصری. خلاصه، زائر غالباً در حین زیارت ملاحظه نسبت شرافت را نمی کند و قصدی ظاهراً جز علوّ مقام و مکانت مزورش حضرت عبدالعظیم علیه السلام ندارد، و اگر مرتبه علم و عمل و جدّ و اجتهاد در طاعات و عبادات و امتثال اوامر شرعیّه و احکام دینیّه قطعیه و اتباع فرمایشات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را در حین زیارت خواندن و حاضر شدن از آن جناب به نظر بیاورد البته آنچه از این القاب می گوید و می خواند ثمره مفیده خواهد یافت، و در دل او وقور و وقع دیگری از مزورش حاصل می گردد.

۱- بحار الانوار ۱/۲۲۴ ح ۱۷ به نقل از شیخ بهائی از شهید اول از شیخ احمد فراهانی.

۲- و حضرت در جواب آنها فرمود: «السید الله» که در صفحات پیشین گذشت. ابو داود حدیث را در سنن خود ۲/۴۳۸ ح ۴۸۰۶ چنین نقل کرده است: عن مطرف، قال: قال ابی: انطلقت فی وفد بنی عامر الی رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم فقلنا: أنت سیدنا. فقال: «السید الله تبارک و تعالی». قلنا: وأفضلنا فضلاً وأعظمتنا طولاً. فقال: «قولوا بقولکم أو بعض قولکم ولا یستجرینکم الشیطان».

عجالةً توضیح معانی این القاب کریمه و اوصاف شریفه برای آن بود معرفتی به حالت مزور خود پیدا کنی تا زمان تشرّف ، حضور حقّ منظورش با لسان عرفان تفوّه و تکلم نمائی .

ص: ٣٨٧

روح و ريحان ششم

اشاره

روح و ريحان : السادسه

.

در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام است

در برادران و فرزندان و زوجه جلیله حضرت عبدالعظیم علیه السلام استبدان در این روح و ریحان به قدر مقدور از اخوه و زوجه و اولاد حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرحی می نویسد . در کتاب « عمده الطالب » منقول است : عمری نسابه برای عبدالله بن علی شدید پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام چهار فرزند ذکور ذکر کرده است .: اول : حضرت عبدالعظیم علیه السلام . دوّم : قاسم . سوّم : حسن . چهارم : احمد . و بعضی محمد و ابراهیم و علی اکبر و علی اصغر بیان کرده اند . و از فرزندان عبدالله بن علی شدید مذکور به قول عمری نسابه احمد عقب گذارد ، و اولادی از او بماند ، لیکن ابو الیقظان نسابه (۱) برای وی عقبی قائل نیست . و صاحب کتاب مسطور را عقیده آن است : ابو محمد قاسم بن حسین نقیب کوفه پسر قاسم بن احمد بن عبدالله قافه است ، و سُیْبَعی که قبیله ای از سادات اند نسبت به او دارند ، و مادر قاسم هم امّ ولد بوده است ، و فرزند قاسم موسوم به یونس بود ، و بسیار در نزد اهل کوفه مقبول القول ، و از فرزندان اوست شریف فاضل ابو الفتح ناصر بن امیر که در حدود

۱- وی ابو الیقظان سعیم بن حفص نسابه جعفی در گذشته به سال ۱۹۰ هجری است . رجوع شود به : سر السلسله العلویه : ۱۰ ، هدیه العارفین ۱/۴۳۵ .

در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است

یمن بوده است ، و اعقاب او بسیار است . و ابو نصر بخاری نسابه گفته است : در حجاز از اولاد احمد بن عبدالله حسنی ، حسن بن علی بن قاسم بن احمد بن عبدالله [است] . و حال هر یک از برادرهای حضرت عبدالعظیم علیه السلامرا نَسَبین در دواوین خودشان شرح داده اند ، و اعقابشان را یاد نموده اند ، رجوع به آنها موجب بصیرت و اطلاع است . اما زوجه محترمه و حليلة جلیله حضرت عبدالعظیم موسومه به خدیجه بود ، دختر قاسم بن حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است ، و در کتابهای انساب قاسم بن حسن امیر مکتبی به ابو محمد است ، و حسن امیر ، اکبر و ازهد و اورع از وی فرزند نداشت . بباره اخری : عیال حضرت عبدالعظیم دختر عموی آن جناب است ، و این قاسم غیر از قاسم پسر احمد بن عبدالله قافه است ، از آنکه کنیه و اسمشان یکی است شبهه نشود . و همیشه قاسم بن حسن مذکور با بنی عباس مراد و معاشرت می نمود ، و از مدفن وی خبری ندارم .

در احوال امامزاده قاسم که در کوه شمیران مدفون است و اختلاف در وی و مذهب صحیحو از قاسم بن حسن شش فرزند معین شده است : یکی از آنها خدیجه است که به حباله حضرت عبدالعظیم بود ، و در ذیل شرح نام شریف ابا محمد قاسم بن حسن نقل ناقلی به خاطر آمد که گفت : شاید امامزاده قاسم که در مقدمه کوه شمیران در جهت شمالی طهران واقع است همان قاسم بن حسن بوده باشد ، احتمال توان داد ، اما تعیین در مدفن شریف آن بزرگوار در کتابهای علمای نسب نشده است و تصریحاً نیافته ام ، لیکن قاسم ثانی یا رأس شریف قاسم بن حسن باشد برهان صحیح و بیان صریحی می خواهد ، و بر این اقوال سخیفه ضعیفه مشهوره که مأخوذ از کتب فارسیه است و جامع و مؤلف آنها غیر معلوم

اعتمادی نشاید ، و این دو قول مخدوش است . اما جواب از قول در اینکه سر قاسم بن حسن علیه السلام مدفون در این بقعه باشد ناچار باید گفت : آن سر را از شام آوردند و در این محل دفن کردند از آنکه تمام سرهای شهدا را از کوفه به شام بردند ، و عدد رؤوس به نحو تحقیق هفتاد و هشت سر بود . و علامه مجلسی طاب ثراه در جلد عاشر « بحار الانوار » بدین گونه ضبط فرموده است که آن رؤوس مطهره را بین قبایل قسمت کردند از کنده و حمیر و هوازن و مذحج و تمیم و سائرین قبائل . مرحوم سید بن طاوس علیه الرحمه فرمود : یزید بن معاویه نوشت برای عبیدالله بن زیاد سرهای شهدا را جمیعاً روانه شام نماید ، و عبارت مرحوم سید است : فَأَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَا مُرَّةُ فِيهِ بِحَمَلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسٍ مَنِ قُتِلَ مَعَهُ وَحَمَلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ ، فَأَشْرَفَ ابْنُ زِيَادٍ بِمَحْضَرِ ابْنِ تَعَلْبِ الْعَائِدِيِّ فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالنِّسَاءَ فَسَارَ بِهِمْ.. الى آخر الخبر (۱) . و از این عبارات معلوم می شود تمام سرها را روانه شام نمودند . و مرحوم مجلسی فرمود : به خط بعضی از افاضل یافتیم : لما جىء برؤوس الشهداء والسبايا من آل محمد أنشد يزيد لعنه الله : لما بدت تلك الرؤوس وأشرقتلك الشمس على ربي جيرون صاح الغراب فقلت صبح أو لا تصح حولقد قضيت من النبي ديونى (۲) و از این فقرات که احتیاج به ترجمه ندارد نیز معلوم است برای اظهار خدمت به یزید ، عبیدالله بن زیاد آن رؤوس شریفه را به شام نقل کرد ، دیگر در رجوع و عود رؤوس مطهره به اجساد طیبه طاهره خبری صحیح نیافتیم مگر رأس مبارک جناب خامس آل عبا علیهم السلام که در تمام مقاتل معتبره علماء اعلام تصریح شده است ملحق به بدن شریف شد .

۱- لهوف : ۱۵۲ ، بحار ۴۵/۱۲۴ ، العوالم : ۴۲۵ ، مدینه المعاجز ۴/۱۰۳ ح ۱۱۱۶ .

۲- بحار الانوار ۴۵/۱۹۹ ح ۴۰ به نقل از خط شهید ، العوالم : ۴۱۷ .

اما آورنده و ملحق کننده آن مختلف فيه است : مشهور آن است حضرت علی بن الحسین علیه السلام آورد ، و شاید جهت آمدن به کربلا- و تعجیل کردن در ادراک زیارت آن سید مظلومان در روز اربعین برای ملحق کردن آن سر مطهر و دفن آن بوده است ، و گویا خبری باشد : رؤوس طاهره سایر شهدا را هم به سیبایا دادند ، و اکنون نظر ندارم . خلاصه ، آوردن سر قاسم بن حسن علیه السلام را به ری نه در « بحارالانوار » است و نه در کتاب « لهوف » و نه در کتاب « ابی مخنف » و نه در « مشیر (۱) الاحزان » ابن نما و نه در کتب متأخرین و نه متقدمین ، و عجب است . و در صورت صحّت این فقره ، چرا احدی از موثّقین علما [ذکر] نکرده اند و اگر خبر ضعیفی هم بود یا خبر مرسلی البته در کتب مسطوره اشاره می شد . پس این مزار ، مدفن رأس شریف قاسم بن حسن علیه السلام نیست . اما در جواب از قول ثانی که پسر قاسم بن حسن علیه السلام در این بقعه مدفون است واضح البطلان است از آنکه موضوع منتفی است ، یعنی : در وقوع دامادی قاسم بن حسن علیه السلام و عروسی کردن و زفاف نمودن در روز عاشورا محل کلام است ، و از عبارت مرحوم سید نعمت الله جزائری دانسته شد سابقاً قاسم بن حسن علیه السلام خواستگار شد فاطمه بنت الحسین علیه السلام را و فرمود : وَقِيلَ قَبْلَ أَنْ يُنْبِيَ عَلَيْهَا ، یعنی : پیش از آنکه زفاف شود به درجه شهادت فائز گردید . و اجماعی علماء نسابه است غیر از زید و حسن مثنی هیچ یک از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام عقبی نگذاردند . پس چگونه می شود این وقعه را به نحوی که مشهور است قبول نمود ؟ ! و اگر حدیث معتبری از کتاب معتمدی می دیدیم البته اطاعت می نمودیم ، لیکن نفی نمی کنیم امامزاده بودن این مزور را ، پس به طریق قطع و یقین امامزاده است و زیارت کردن این مزار هم موجب اجر و ثواب است ، و سالهاست این بقعه شریفه برپا و مرتفع است

و جماعتی هم کرامات کثیره از این روضه عالیّه نقل نموده اند که ظاهر شده است . و مرحوم مجلسی فرمود : مذمت هر یک از امامزادگان که معلوم نشده می توان او را زیارت نمود . و داعی کراراً مشرف شده ام ، اما به قصد رأس شریف قاسم بن حسن علیه السلام یا قاسم ثانی نبوده است ، بلکه به قصد امامزاده بودن شرفیاب شده ام ، و این بزرگوار را بسیار با عظمت و جلالت شأن و مقام می دانم ، و ظاهراً موسوم به قاسم بن حسن است که به واسطه و فاصله چند نفر دیگر نسبت شریفش منتهی به امام علیه السلام می شود ، اللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَمْ أَقُلْ زُوراً . و اما فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام یکی قاسم و دیگری موسوم به احمد است ، و علاوه از این دو بزرگوار فرزندی نیافتم ، و منظور ندارم بر ایشان چه گذشت و کجا مدفون شدند . علی ای حال ، داعی از وقتی که در مقام تحصیل علم به انساب ابناء ائمه طاهرین و اولاد مکرمین ایشان برآمدم و تصحیح حالاتشان را از مَهْره این فن استدعا کردم برای ازدیاد معرفت خود و تعریف خوانندگان و شنوندگان بوده است ، و می دانم این گونه امور به استحسانات و قیاسات و قاعده ظاهره تمام نمی شود ، باید از کتاب صحیحی دلیل قاطعی آورد و الا سکوت اولی است . و تأمل در این مطالب هم باعث فساد مذهب و عقیده نمی شود ، و آنچه در این ورقه عرض شده است از علماء نسابه این بلد جزاء و سزائی جز تصدیق و تصویب نمی خواهد ، و هر آنکه از مأخذ صحیح علاوه از آنچه نوشته شده است این بنده را اطلاع دهد او را فیض عظیم است . و امیدوارم از شرح مناقب و مفاخر این فرقه هده از عثرات وزلات و احوال و افزاع قیامت مصون و محروس باشم ، و نعم ما قیل فی حقهم : شَرَفٌ تَتَابَعُ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ كَالرُّمَحِ أُتْبُوبًا عَلَى أُتْبُوبٍ وَتَلَالًا التُّجُومُ الزُّهْرَ عَنِ أَسْلَافِهِ (۱) كَالغَيْثِ شُؤْبُوبٌ عَلَى شُؤْبُوبٍ (۲)

۱- وزن بیت اشکال دارد .

۲- اشعار از بحتری است و سید مرتضی در امالی ۳/۲۹ سه بیت از آن نقل کرده که بیتهای آن را مؤلف نقل کرده ، نیز بیت اول در الکنی واللقاب ۱/۱۳۵ و کشف الغمه ۳/۲۳۱ مندرج می باشد ، ولی بیت دوم در این منابع یافت نشد . شؤبوب : یک بار بارش را گویند و جمع آن «شأیب» است . (مجمع البحرین ۲/۸۵) .

ص: ٣٩٥

روح و ريحان هفتم

اشاره

روح و ريحان : السابعه

.

در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام

در شرفیاب شدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام بدان حضرت عبدالعظیم ادراک خدمت و صحبت سه نفر از ائمه علیهم السلام نمود: اول: حضرت ابوجعفر ثانی امام محمد تقی علیه السلام. دوم: ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام. سوم: ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام. و به طریق تحقیق خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب نشد، و بعضی از روایات که آن جناب از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است به واسطه اصحاب است، و نصی که از حضرت رضا علیه السلام در باب زیارت آن بزرگوار مأثور، و در السنه مشهور است اخبار از امر مستقبل است نه زمان حال، و اخباری که حضرت عبدالعظیم روایت و حکایت فرموده اند غالباً بدون واسطه از حضرت جواد و از حضرت هادی علیهما السلام استماع فرمودند، و حضوراً شنیده اند، و تاکنون ندیده ام حدیثی که آن جناب فرموده باشد: من از حضرت رضا علیه السلام شنیده ام. و از این جهت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در عداد اصحاب امامین همایین سلام الله علیهما نوشته اند، و استدراک خدمت و حضور سه نفر از ائمه هدی علیهم السلام با کمال صدق و نهایت خلوص، خود فضلی است مخصوص، چنانکه صحابی که معاصر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و خدمت سید عالم صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیده در نزد تابعین مقامی بلند و مکانتی ارجمند داشت. و از طبقات تابعین که معاصرین زمانهای ائمه هدی بوده اند کسی که به جان و مال

در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرين عليهم السلام و فضيلت صحبت وی

و اولاد و عيال تبعیت نمود و مورد اَلطاف و اِفضال ایشان در غیاب و حضور ، سفر و حضر گردید حضرت عبدالعظیم است . و جهت اینکه ائمه طاهرين نهایت مرحمت و مکرمت به آن جناب می فرمودند برای آن بود خلفاء جور از بنی عباس کمال غلبه و استیلاء بر دوستان ایشان داشتند ، و خلفاء بنی عباس از آنچه بنی الحسن در زمان بنی امیّه و بنی مروان و در اوائل خلافت بنی عباس کردند خائف بودند ، لهذا راضی نمی شدند ائمه طاهرين عليهم السلام در مدینه طیبه مجاور و ساکن باشند ، و می ترسید[ند] به واسطه ایشان فتنه و فسادى برپا شود ، پس ایشان را به انواع ظلم و تعدّی که عمده آن مباحثت از وطن مألوف و مجاورت از روضه نبویّه علی ساکنها الصّیلوه والسّیلام بوده به بغداد و سامره حرکت می دادند ، و با خودشان نگاه می داشتند . و چون آن بزرگواران ، وضع زمان و ابناء زمان را می دانستند و مأموریت بر تحمّل بلايا و اذایای مخالفین داشتند ، و بر حسب حکمت و مصلحت ملاحظه عواقب امور را می نمودند ، خوش داشتند فاطمیین و علویین که اعضاء و اجزاء قریبه ایشان بودند مانند ایشان ساکت باشند و تقیّه نمایند و صبر کنند ، و به دوستان و بستگان خودشان نیز همین وصیّت و نصیحت را در حضور و غیاب می نمودند ، و اغلب اوقات تأکیدات ائمه طاهرين عليهم السلام به سادات و بنی فاطمه بود ، و توقّعاتشان در کتمان این امر و تحمّل بلا و حفظ دماء مسلمین از محیّین از سادات بیشتر از سائرین بوده و مکرراً فرمودند : « هر آنکه از اولاد فاطمه در این شدائد عظیمی صبر نماید او را دو اجر است » .

در حسن خدمتگزاری حضرت عبدالعظیم به ائمه طاهرين عليهم السلام و فضيلت صحبت و پیس از سادات بنی الحسن کسی که ممتاز و منتخب گردید و به جان و دل قبول این خطب عظیم را نمود ، و تقیّه را شعار خود ساخت ، و اقرار به امامت ائمه اطهار کرد ، و در آشکارا و پنهان به فرمایشات ایشان همراهی نمود ، حضرت عبدالعظیم است .

بناءً علی ذلک ، آن بزرگوار به دو جهت محرم اسرار گردید : یکی برای قرابت و خویشی که داشت و از خیار بنی فاطمه بود ، و یکی برای دوام و بقاء به دوستی و محبت ایشان . و بالقطع والیقین سائرین از بنی فاطمه و محبتین به این درجه و مقام و انس مخصوص نبودند . پس عرض می کنم : آنکه روز عاشورا خدمت جناب سید الشهداء علیه السلام آمد و جان خود را به امر آن بزرگوار بذل نمود ، با حضرت عبدالعظیم که مهتیا بوده است برای گذشتن از جان چه فرق دارد ؟ بلی آنجا امر است و اینجا نهی ، مناط امتثال و اطاعت امر و نهی امام مفترض الطاعة است . بعبارة اخرى : دوست باید مطیع امر و نهی دوست خود باشد ، پس همان طور که بر اطاعت امر امام علیه السلام ثواب و جزاء مهتیاست از برای ترک نهی آن جناب نیز عوض و جزاء مترتب است ، بلکه آنکه در دنیا می ماند و متحمل بلایا می شود و صبر می کند او را ثوابات کلّیه اخرویّه بیشتر است ، و هر زمانی که ناملایمات از ابناء دنیا و هوا و خلفاء جور بالنسبه به امام زمان می بیند اجر شهیدی دارد . فرضاً اگر هر یک از ائمه طاهرین علیهم السلام خروج به سیف می کردند با عدد معین معلومی ، اول کسی که جان می داد و اعانت امام علیه السلام را می کرد حضرت عبدالعظیم بود ، پس اتباع اوامر و نواهی امام علیه السلام شرط کلی است ، و کمال ایمان دوستان از آن است ، و اطاعت ایشان اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت احدیت است . و در حدیث است : « مَنْ أَدَاعَ سِرَّنَا فَقَدْ قَتَلَنَا عَمْدًا لَا خَطَأَ » (۱) ، یعنی : هر کس اسرار ما را

۱- مضمون حدیث است ، نص آن را ثقه الاسلام کلینی در کافی ۲/۳۷۰ ح ۴ چنین نقل کرده است : عن ابی عبداللّه علیه السلام « ما قتلنا من أذاع حدیثنا قتل خطاء ولكن قتلنا قتل عمد » . در این باب روایات دیگری نیز نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : شرح ملا صالح بر کافی ۱۰/۳۳ ، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۹۳ ح ۱۴۱۱۹ .

فاش کند در زمان تقیّه ، ما را از روی عمد کشته است نه از روی خطا . و حضرت عبدالعظیم ، کاتم اسرار و ناشر اخبار آل رسول صلی الله علیه و آله بود ، و از این جهت مرضی و مطبوع و منظور نظر مهر انور ایشان گردید ، و در مدینه مشرفه و در بغداد و در سرّمن رأی حضراً و سرفراً به خدمات خاصّه حضرت جواد و حضرت هادی علیهماالسلام اشتغال داشت ، و لیلاً و نهاراً اکتساب مسائل دینیّه و احکام شرعیّه از ایشان می نمود و مستفیض می شد . و چون آن جناب را رکن رکین اصحاب اطیاب حضرت هادی علیه السلام دانستند در مقام اذیت وی برآمدند ، پس به امر امام علیه السلام ، ملازمت خدمت ایشان را بدل به هجرت کرده ، از خوف سلطان جائر که معتزّ بالله بود ، به سوی ری توجّه فرمود ، و بر ایشان وارد آمد آنچه در اوراق آتیه می نگارد و زحمت می دهد . و بنگر ثمره اطاعت امام علیه السلام این آثار حقّه ای است که از مزار کثیر الانوارش ظاهر و هویداست ، و ثمرات آن یوماً فیوماً به اخیار و ابرار و مجاورین و زوّار می رسد ، و روز و شبی نیست آن روضه معظمه از زائرین خالی باشد ، و ماه و سالی نیست از حدود ایران شدّ رحال برای زیارت مرقد شریفش در اوقات متبّر که نشود . خلاصه ، هر یک از اصحاب تابعین و ابناء ائمه طاهرین علیهم السلام خدمت ائمه اطهار بیشتر توفیق یافته شرفیاب شد بر حسب امتداد زمان ، فیض و کسب کمالات او زیادتر شد ، مانند علی بن جعفر عریضی که از شرفیابی حضور پدر بزرگوارش خدمت حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام مشرف گردید ، و با کبر سن نعل حضرت جواد علیه السلام را برمی داشت و می گذاشت . و حکایت فصد کردن او مشهور است . و حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم ، مانند علی بن جعفر علیه السلام به خدمتگزاری این سه بزرگوار موفّق و مفتخر گردید ، و به رضاء و میل ایشان حرکت می فرمود ، و هر یک از ائمه را در مدح حضرت عبدالعظیم بیان مشروحی است .

و مخفی نماناد از بعضی عبارات علماء اعلام معلوم می شود: حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو نفر از ائمه دین را بیشتر درک نمود یعنی: خدمت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام مشرف نشد. و از حدیث اباحمّاد رازی هم که در روح و ریحان هشتم بیان می شود ظاهر است که در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام در ری تشریف داشتند، لیکن منافاتی ندارد بگوئیم: در زمان امامت حضرت هادی علیه السلام در سامره موفق به صحبت شریف ایشان بود، و به زیارت حضور مهز ظهور حضرت عسکری علیه السلام مشرف شده باشد، و هر آنکه با اخلاص ادراک زمان و لقاء مهرآسای یک نفر از ائمه طاهرین علیه السلام نماید چنان است تمام ایشان را زیارت کرده باشد، و هر کس ایشان را زیارت کرد چنان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است. و در حدیث است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر آنکس مرا بعد از حیات من زیارت کند چنان است در حیات من مرا زیارت کرده» (۱). پس معلوم است از این حدیث شریف، زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجری بزرگ دارد، و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در حیات به مانند زیارت نبی اکرم است، سیما علاوه از زیارت و تشریف حضور، تعلیم احکام حلال و حرام بدان منضمّ باشد، و بیاید اخباری در این خصوص در ابواب آتیه ان شاء الله تعالی.

۱- کامل الزیارات: ۴۵ ح ۱۲، الغدیر ۵/۱۱۹، البیان آیه الله خوئی: ۴۷۰.

ص: ٤٠٣

روح و ريحان هشتم

اشاره

روح و ريحان : الثامنه

.

در حدیث اباحماد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در حدیث اباحماد رازی و فضل حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدان این روح و ریحان در ترجمه و شرح اباحماد رازی است که دلالت بر جلالت قدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام می نماید. مخفی نماناد از خطوط شریفه، کافی الکفاه اسماعیل صاحب بن عباد شیعی وزیر فخر الدوله دیلمی اوراقی در فضایل حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سال هزار و دویست و نود و چهار در نجف اشرف علی مشرفها آلاف التحیه والتحف زیارت نمودم، صورت آن را برداشته و در چند ورق نقل کردم، و آن را از هدایای غرویّه و فیوضات نجفیّه دانستم، از آن جمله این حدیث شریف است که بعینه در این مقام می نویسد و شرح می دهد، و خواننده را شبهه در صحت این حدیث نرود، و سوق آن حکایت و دلالت بر صدق می کند. روى أبو تراب الرّویانی، قال: سَمِعْتُ ابا حماد الرّازی یقول: دَخَلْتُ عَلَی بَنِ مُحَمَّدٍ بِسْرٍ مَنْ رَأَى، فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْیَاءَ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَاجَابَنِي، فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ قَالَ لِي: « يَا حَمَادُ! إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاسْأَلْ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ وَاقْرَأْهُ مِنْي السَّلَامَ » (۱).

۱- مرحوم نوری صاحب مستدرک الوسائل در کتابش ۱۷/۳۲۱ ح ۲۱۴۷۰ می گوید: نسخه ای از نهاییه الاحکام شیخ طوسی در نزد وی است که در سال ۵۱۷ توسط ابو المحاسن بن ابراهیم بن حسین بن بابویه نوشته شده و در انتهای جلد اول آن رساله صاحب بن عباد بخط وی آمده است. سپس روایت فوق را نقل کرده است. نیز رجوع کنید به: خاتمه المستدرک ۴/۴۰۶ فائده پنجم، معجم رجال الحدیث ۱۱/۵۳.

در عدم جواز اخذ معالم دینیه از غیر شیعه اثنا عشریه

یعنی: ابو تراب عبیدالله بن موسی رویانی گفت: ابا حماد رازی می گفت: در سامره بر حضرت امام علی النقی علیه السلام وارد شدم و بعضی از مسائل حلال و حرام سؤال کردم و جواب شنیدم. چون خواستم وداع نمایم آن بزرگوار (۱) فرمود: «ای ابا حماد! اگر بر تو چیزی مشکل شود از امر دین تو در آن حدود، سؤال کن از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان». اکنون بنگر بزرگی مقام و بزرگواری حضرت عبدالعظیم علیه السلام را که چگونه امام علیه السلام امر می نماید آن شخص رازی را در فرا گرفتن احکام از وی. این فقره نصی است فاصل و برهانی است قاطع در امثال و اتباع اقوال کریمه آن جناب. و در این حدیث سه مطلب معلوم است: اول: آنکه حضرت عبدالعظیم در بعضی از زمان امامت حضرت امام علی النقی علیه السلام در تشریف داشتند. دوم: حجیت اخذ احکام و معالم از ایشان. سوم: ابلاغ سلام به جهت آن سید کریم ذوالاکرام. و داعی ناگزیر است بعضی از مطالب مفیده ای که راجع به این حدیث است بنویسد عمده آن را:

در عدم جواز اخذ معالم دینیه از غیر شیعه اثنا عشریه بدان که اخذ معالم دینیه را از هر کس نتوان نمود و رجوع به هر کسی نباید کرد چنانکه در کتاب «رجال و سیط» (۲) مرحوم میرزا محمد منقول است: در زمانی که حضرت موسی

۱- در چاپ سنگی: آن بزرگوار را.

۲- اصل روایت در رجال کشی (اختیار معرفه الرجال) ۱/۳ ح ۴ نقل شده، حر عاملی نیز در وسائل الشیعه ۲۷/۱۵۰ ح ۳۳۴۵۷ و علامه مجلسی در بحار ۲/۸۲ ح ۲ آنرا نقل کرده اند.

در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت

بن جعفر علیه السلام در بغداد محبوس بودند برای علی بن حبیب مرقوم فرمودند این فقرات شریفه را: « لا تأخذنَّ معالمَ دینکَ عَنْ غَیرِ شیعَتِنَا فَإِنَّکَ إِنْ تَعَدَّیْتَهُمْ أَخَذْتَ دینکَ عَنِ الْخَائِنِینَ الَّذِینَ خَانُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَخَانُوا اِمَانَاتِهِمْ ، إِنَّهُمْ اِتَّمَنُوا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ حِیْلًا وَعَلًا - فَحَرَّفُوهُ وَبَدَّلُوهُ فَعَلِیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ رَسُولِهِ وَلَعْنَةُ آبَائِی الْکِرَامِ الْبَرَرَةِ وَلَعْنَتِی وَلَعْنَةُ شِیعَتِی إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ » .

یعنی: « معالم دینت را از غیر شیعیان ما اخذ مکن که اگر از مخالفین اخذ نمائی هر آینه از خیانت کنندگان فرا گرفته ، و آنها کسانی هستند به خدا و رسول صلی الله علیه و آلهو در امانات خیانت کردند و بر کتاب خدا امین شدند و تحریف و تبدیل نمودند کتاب الله را ، پس بر ایشان لعنت خدا و لعنت رسول صلی الله علیه و آله و ملائکه و لعنت پدران بزرگواران من است ، و لعنت من و لعنت شیعیان من بر ایشان است تا روز قیامت » . و این حدیث اگر چه بر حسب تبادر ، ردّ بر اهل سنّت و جماعت است و خائنین و مُحَرِّفِین و مُبَدِّلِین و ملعونین ایشانند لیکن هر آنکه از این امت جاهل باشد و بخواهد با صفت جهل ، معالم دین را به سائرین بیاموزد خود ضالّ است و مضلّ ، و نادان را ارشاد عباد به جهت نادانی نشاید و نزیبد ، و باعث عثرات و زلّات بندگان است . پس لعنت خدا و ما سوای او شامل حال چنین کسی هم می شود . پس باید رجوع نمود و التجاء آورد به کسانی که امام علیه السلام در حق ایشان فرمود: « أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رِوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَجِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ » (۱) . و یکی از موثّقین روات و از ممدوحین ائمه هده حضرت عبدالعظیم علیه السلام است .

در اینکه سادات از علماء حافظین دین اند تا روز قیامت در کتاب مستطاب « اصول کافی » مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند :

۱- اکمال الدین : ۴۸۴ ، مسند الشیعه ۱۷/۱۹ ، الاصول الاصلیه : ۵۳ ، الحق المبین : ۹ ، کشف اللثام (چاپ سنگی) ۲/۳۲۴ ، الحدائق الناضره ۱۳/۲۵۹ ، عوائد الایام : ۱۵۶ .

در احوال ابان بن تغلب جریری

« علماء ورثه انبياء هستند و انبياء ارث نگذارند درهم و دیناری بلکه ارث گذارند احادیثی ، هر آن کس از احادیث ایشان اخذ کرد فیض عظیم و بهره بسیار برد . پس نگاه کنید علم را از که اخذ می نمائید « فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ » (۱) . یعنی : در میان ما اهل بیت بعد از این عادلانهایی چند بیایند که تحریف اهل غلو و ابطال و تصحیف اهل جهل و ابطال را بردارند . و از سوق خبر و ظاهر عبارت برمی آید مراد از « فینا اهل البیت » علماء از سادات و بنی فاطمه اند که مردمان نادان را باز دارند از اینکه احادیث و اخبار نبویه صلی الله علیه و آله را تحریف و تصحیف نمایند ، و آیات کریمه را تأویل بما لا یرضی صاحبُه کنند ، و به طریق قطع و یقین غیر از ائمه معصومین علیهم السلام سید و رئیس از علماء بنی فاطمه و اهل البیت در این حدیث نمایان حضرت عبدالعظیم بود . و بنابراین حدیث شریف ، زمین همیشه سنگین است از وجود آل محمد علیهم السلام علماء ایشان برای حفظ دین و حراست شرع و تکمیل نفوس بشریه تا روز قیامت .

در احوال ابان بن تغلب جریریو اشخاصی را که ائمه طاهرین علیهم السلام امر به اخذ احکام از ایشان فرمودند : اول : حضرت عبدالعظیم است . دوم : ابان بن تغلب بن رباح مکنی به ابو سعید بکری جریری به ضم است . و در کتاب « رجال و سبط » مرحوم میرزا محمد « تغلب » به تاء مثناه مفتوحه و غین معجمه و ساکنه و باء موخده و لام مکسوره است . و جوهری در « صحاح اللغه » « تغلب » بر وزن « تضرب » ضبط کرده است ، و تغلبی بر حسب نسبت است و آن قبیله ای است (۲) .

۱- بصائر الدرجات : ۳۱۳۰ ح ۱ و ۳ ، کافی ۱/۳۲ ح ۲ .

۲- صحاح اللغه ۱/۱۹۵ ، در لسان العرب ۱/۶۵۳ (غلب) می گوید : و تغلب : ابو قبیله ، وهو تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دُعْمَى بن جدیله بن أسد بن ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان . وقولهم : تغلب بنت وائل ، وإنما یدهبون بالتأنیث إلى القبيلة كما قالوا تمیم بنت مرّ . والنسبه إليها : تغلبی بفتح اللام ، استیحاشاً لتوالی الکسرتین مع یاء النسب ، وربما قالوه بالكسر .

در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد

و وی غیر از ابان [بن] عثمان احمر بجلی است ، و کنیه او ابو عبدالله است ، و اصل آن از کوفه است . و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام ابان بن راشد لثی است ، و ابان بن صدقه کوفی است ، و ابان بن عبد الرحمن بصری است ، و ابان بن عبده صیرفی است ، و ابان بن عبدالملک ثقفی است ، و ابان بن ارقم اسدی است ، و ابان بن ارقم سنبسی کوفی است که مکنی به ابوالأرقم بود .

در احادیثی که دلالت بر وثوق و اعتماد امام علیه السلام به ابان بن تغلب دارد و هیچ یک جلالت قدر ابان بن تغلب را نداشتند (۱) ، و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله بود در نزد ائمه طاهرين [عليهم السلام] ، و خدمت ابا محمد علی بن الحسین و خدمت حضرت باقر و حضرت صادق عليهم السلام شرفیاب می شد و احادیث از ایشان روایت می کرد ، و هر زمانی که به مدینه می آمد اهل مدینه توجه به سوی او می کردند و مسائل حلال و حرام از وی سؤال می نمودند از آنکه حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « اجلس فی مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِوَ أَفْتِ النَّاسِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلَكَ » (۲) . و علماء رجال (۳) فرموده اند : کان فقیهاً ولُغویاً وقاریاً ، و کتاب « غریب در تفسیر قرآن »

-
- ۱- درباره ابان بن تغلب رجوع کنید به : رجال ابن داود : ۹ ش ۴ ، و صفحه ۳۸۹ ، رجال برقی : ۱۶ ، اختیار معرفه الرجال : ۳۳۰ ح ۶۰۱ به بعد ، خلاصه الاقوال : ۲۱ ش ۱ ، رجال النجاشی : ۱۰ ش ۷ .
 - ۲- رجال ابن داود : ۱۰ ش ۴ ، رجال علامه (خلاصه الاقوال) : ۲۱ ش ۱ ، رجال النجاشی : ۱۰ ش ۷ ، فهرست طوسی : ۱۷ ش ۵۱ .
 - ۳- رجال النجاشی : ۱۰ ش ۷ ، فهرست طوسی : ۱۷ ش ۵۱ ، عنوان کتابش را « تفسیر غریب القرآن » ذکر کرده اند .

از ابان است . و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات کرد در سال یکصد و چهل بعد از هجرت (۱) . چون خبر وفات ابان را به آن جناب دادند فرمودند : « لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِي مَوْتُ أَبَانَ » یعنی : « دل مرا به درد آورد مردن ابان » (۲) . و أيضاً در کتاب مسطور است که ابان بن عثمان گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است ، شما آن احادیث را از وی روایت کنید » (۳) . و أيضاً مروی است : شخصی (۴) خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد ، چون خواست آن جناب را وداع کند و مفارقت نماید عرض کرد : استدعا دارم به من توشه و زادی مرحمت نمائید . فرمودند : « اِنَّ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبٍ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَى عَنِّي لَكَ فَا رَوِ عَنِّي » (۵) ، یعنی : « برو به نزد ابان که وی حدیث بسیار از من شنیده است ، پس هر چه از من روایت کرد همان را روایت کن » . و از این حدیث معلوم است وثوق و اعتماد امام علیه السلام به وی ، و امری که در اخذ احادیث از او فرمودند نهایت اعتماد امام علیه السلام را می فهماند . و حدیث « اجلس فی مسجد (۶) النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .. » (۷) همان نشر فضائل و احادیث مرویه از ایشان است .

-
- ۱- رجال النجاشی : ۱۳ ش ۷ .
 - ۲- رجال ابن داود : ۱۱ ش ۴ ، خلاصه الاقوال : ۲۱ ش ۱ ، رجال النجاشی : ۱۰ ش ۷ .
 - ۳- رجال النجاشی : ۱۱ ش ۷ عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام « أن أبان بن تغلب روى عنى ثلاثين ألف حدیث فاروها عنه » .
 - ۴- وی مسلم بن ابی حیه بوده است .
 - ۵- رجال الکشی : ۳۳۱ ح ۶۰۴ .
 - ۶- در چاپ سنگی : مجلس .
 - ۷- در صفحه پیشین منابع آن را نقل کردیم .

در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل وی

و أيضاً مروی است : حضرت صادق علیه السلام به ابان فرمود : « ناظرُ أهلِ المدینةِ فإنی أحبُّ أن یکونَ مثلكَ من رواتی ورجالی » (۱). و داعی عرض می نماید : با جلالت قدر و علو منزلت ابان بن تغلب حضرت صادق علیه السلامی فرمایند : « احادیثی که از من روایت می کنند از او بشنوید و روایت کنید » ولیکن در حدیث ابا حماد رازی است که : « تمام معالم دین خود را از حضرت عبدالعظیم علیه السلام اخذ کن » ، و این حدیث اعتم و اشمل است . و حدیث « وأفت الناس » همان نقل احادیث و اخبار ائمه اطهار است ، نه فتوائی که بین العلماء اکنون مصطلح است .

در شرح حال یونس بن عبد الرحمن و فضایل ویو سوّم یونس بن عبدالرحمن ابو محمد است ، و آن بزرگوار از وجوه اصحاب و خاصّه احباب و وکیل حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود . و در کتب رجال مسطور است : شخصی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد : انی لا ألقاک فی کُلِّ وقتٍ فَمِمَّنْ آخُذُ مَعَالِمَ دینی ؟ قال : « خُذْ مِنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ » (۲) یعنی : من همه وقت نمی توانم خدمت شما مشرف شوم و اخذ مسائل دینیہ کنم (۳) ، فرمودند : « از یونس بن عبدالرحمن اخذ نما » . و ایضاً مرویست : « وکان الرضا علیه السلام یُشیِّرُ الیه فی العِلْمِ وَالْفُتُیَا » (۴) . و ایضاً مرویست : « علم ائمه منتهی به چهار نفر شد : اول سلمان فارسی ، دوم جابر ،

۱- خلاصه الاقوال : ۲۱ ش ۱ .

۲- رجال الکشی : ۴۸۳ ح ۹۱۰ ، خلاصه الاقوال : ۱۸۴ ش ۱ .

۳- کذا ، حالت جمله باید سؤالی باشد : پس از چه کسی اخذ معالم دینیہ کنم ؟

۴- رجال ابن داود : ۳۸۰ ش ۱۷۰۸ ، خلاصه الاقوال : ۱۸۴ ش ۱ ، رجال النجاشی : ۴۴۶ ش ۱۲۰۸ .

و سوم سید ، و چهارم یونس بن عبدالرحمن « (۱) . و گویا مراد از سید ، سید اسماعیل حمیری است ، و مراد از جابر ، جابر جعفی است . و أيضاً مروی است : « ما نَشَأُ فِي الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَيِّلِمَانَ الْفَارِسِيِّ ، وَلَا نَشَأُ بَعْدَهُ رَجُلٌ أَفْقَهُ مِنْ يُؤُنْسِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ » (۲) . و یونس بن عبدالرحمن هزار جلد کتاب در ردّ بر عامه نوشت ، و پنجاه و چهار مرتبه (۳) به حج مشرف شد ، و با چهل نفر مؤاخات فرموده بود ، و هر روز به دیدن هر یک از ایشان می رفت ، و سلام می کرد و برمی گشت ، غذا میل می فرمود و نماز می گزارد و می نشست از برای تألیف و تصنیف کُتُب . و أيضاً مروی است : أبا حمزه ثمالی در زمان خود مانند لقمان حکیم بود و چهار نفر از ائمه را خدمت کرد : حضرت علی بن الحسین و حضرت محمد بن علی و حضرت جعفر بن محمد و قدری از زمان حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام (۴) . و « یونس بن عبدالرحمن مانند سلمان است در زمان خود » (۵) . و أيضاً مروی است : « یک وقتی یونس از وقیعه عامّه شکایت کرد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و عرض کرد : به من می گویند : تو زندیقی ، فرمودند : اگر در دست تو درّی گرانبها باشد و مردم گویند : سنگ ریزه است ضرری به تو نمی رساند ، و اگر سنگ ریزه در دست تو باشد و مردم گویند درّ است نفعی برای تو ندارد . . بعد فرمودند : « اَرَفَقَ بِهِمْ فَإِنَّ كَلَامَكَ يَدُقُّ عَلَيْهِمْ » (۶) .

۱- رجال الکشی : ۴۸۵ ح ۹۱۷ .

۲- رجال الکشی : ۴۸۴ ح ۹۱۴ .

۳- در اختیار معرفه الرجال : ۲/۷۸۲ ش ۹۲۶ : پنجاه و یک مرتبه .

۴- شرح اصول کافی ، مازندرانی ۶/۷۶ ۷۷ .

۵- مضمون روایتی است منقول از امام رضا علیه السلام در اختیار معرفه الرجال ۲/۷۸۲ ح ۹۲۶ ، التحریر الطاوسی : ۱۰۲ .

۶- اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی) ۲/۷۸۲ ۷۸۳ ح ۹۲۸ ، بحار الانوار ۲/۶۶ ح ۶ .

در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است

و أيضاً مروی است: یک روزی حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «دیشب یونس را در خواب دیدم، نوری درخشان در جبین او بود. تأویل و تعبیر به دین ثابت او نمودم». و یونس بن عبدالرحمن صاحب کتاب «یوم و لیله» است (۱)، و تفصیل آن در ذیل کتاب «یوم و لیله» حضرت عبدالعظیم علیه السلام مذکور می شود. و مخفی نماناد: آن کسی که از حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کرد از جواز اخذ مسائل و احکام از یونس بن عبدالرحمن، عبدالعزیز بن مهتدی است. و در بعضی از کتب بدین طریق است: قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: أتى لـا-اكادُ أصلُ إليك أسألك عن كُـلِّ ما أحتاجُ إليه من معالِمِ دینی، أفیونسُ بنُ عبدالرحمنِ ثِقَهُ أَخَذُ عَنْهُ ما أحتاجُ إليه من معالِمِ دینی؟ فقال: «نعم» (۲).

در احوال زکریا بن آدم که در وسط مقابر قم مدفون است چهارم: زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی است، و آن جناب معاصر زمان حضرت رضا علیه السلام بود، و آن بزرگوار در حق وی فرمود: «أنه المؤمنُ فی الدین والدنیا» (۳). و محمّد بن قولویه از علی بن مسیب همدانی روایت کرده است که گفت: عرض کردم خدمت حضرت رضا علیه السلام: شَفَّتِي بَعِيدَهُ وَلَسْتُ أَصِلُ فِي كُـلِّ وَقْتٍ، فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دینی؟ قال علیه السلام: «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقَمِّيِّ الْمُؤْمِنِ عَلَي الدِّينِ وَالدُّنْيَا» (۴). و فارسی و ترجمه این فقرات همان است که در روایات سابقه گذشت. و بعضی بدانند زکریا بن آدم رضی الله عنه همان است که در وسط مقبره بلده قم در جوار حضرت

-
- ۱- این کتاب بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه شد، حضرت فرمودند: «اعطاه الله تعالی بكل حرف نوراً يوم القيامة». رجوع کنید به: رجال ابن داود: ۳۸۱ ش ۱۷۰۸.
 - ۲- رجال الکشی: ۴۹۰ ح ۹۳۵.
 - ۳- الاختصاص: ۸۷، رجال ابن داود: ۱۵۸ ش ۶۲۵، خلاصه الاقوال: ۷۵ ش ۴.
 - ۴- رجال کشی: ۵۹۴ ش ۱۱۱۲، بحار الانوار ۲/۲۵۱ ح ۶۸، خلاصه الاقوال: ۷۵ ش ۴، رجال ابن داود: ۱۵۸ ش ۶۲۵.

معصومه علیها السلام مزاری دارد (۱). و عجب دارم از غفلت غافلین که به مزار وی مخصوصاً فاتحه و سلامی نمی خوانند . و کثی روایت کرد : زکریا بن آدم خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد : من می خواهم از شهر قم بیرون آیم از آنکه سفهاء در آن بسیار شدند . فرمود : « این کار را مکن خداوند از اهل بیت تو به جهت تو بلا را دفع می کند چنانکه از اهل بغداد به جهت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام » (۲). و زکریا بن آدم آنقدر مقرب در خدمت حضرت رضا علیه السلام بود که در سالی او را در طرف کجاوه خود نشانید و به حج و زیارت مکه مشرفه برد ، چنانکه زیاد بن عیسی ابو عبیده حذاء کوفی که بسیار حسن المنزله در نزد آل محمد علیهم السلام بود هم کجاوه حضرت باقر علیه السلامگردید تا مکه معظمه ، و وی در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات کرد . و این رقیمه کریمه که در مدح زکریا بن آدم است بعینه می نویسد :

وقال ابو طالب القمى : دخلت على ابي جعفر الثاني في آخر عمره فسَمِعْتُهُ يَقُولُ : « جَزَى اللَّهُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَزَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَسَيِّدَ بْنَ سَعْدٍ عَنِّي خَيْرًا ! فَقَدَّ وَفَوَّأ لِي ، وَكَانَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ مِمَّنْ تَوَلَّاهُمْ » (۳). وَخَرَجَ فِيهِ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « ذَكَرْتُ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ الْمَتَوَفَّى رَحِمَهُ اللَّهُ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا فَقَدَّ عَاشَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ قَائِلًا بِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا لِلْحَقِّ قَائِمًا بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَيْهِ ، وَمَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ غَيْرَ نَاكثٍ وَلَا مُبَدِّلٍ ، فَجَزَى اللَّهُ أَجْرَ بَيْتِهِ وَأَعْطَاهُ جَزَاءَ سَيِّعِيهِ » (۴). خلاصه ، این چند تن که از اصحاب اطیاب ائمه طاهرین علیهم السلام بوده اند و خدمت ایشان شرفیاب شده اند از رجال موثقین و ممدوحین اند ، پس از امتحان و اختبار ایشان را

۱- در مزار معروف به « شیخان » .

۲- اختصاص : ۸۷ ، بحار الانوار ۴۹/۲۷۸ باب ۱۸ ح ۳۲ .

۳- الغیبه شیخ طوسی : ۳۴۸ ، بحار الانوار ۴۹/۲۷۴ باب ۱۸ ح ۲۳ .

۴- اختصاص : ۸۷ ، رجال الکشی : ۵۹۵ ، بحار ۴۹/۲۷۴ و ۵۰/۱۰۴ .

تأویل جلیل: در شرح احوال سفراء اربعه و وکلاء امام عصر عجل الله فرجه

منصوب فرمودند برای نشر احادیث و اخبار و تعلیم معالم دینیّه . و خوش دارم به جهت تزیین این اوراق در مقام شرح مختصری از حال سفراء و وکلاء اربعه رضوان الله علیهم که منصوبین از امام عصر عجل الله فرجه بودند برایم که برای اهل حدیث و خبر با فایده و ثمر است ، و از مطالعه آن ممدوح حسن الطریقه ، و مذموم سیّیء المذهب امتیاز داده می شود .

تأویل جلیل: در شرح احوال سفراء اربعه و وکلاء امام عصر عجل الله فرجه در کتاب « رجال و سیط » (۱) مسطور است : محمد بن صالح همدانی گفت : خدمت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه عریضه نوشتم : اهل بیت من مرا اذیت می کنند و تفریح و تویخ می نمایند برای این حدیث شریف که مروی از پدران شماست که فرموده اند : « خُدَامُنَا وَقَوْمُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ » ، یعنی : « خادمین ما بدترین خلق خدا هستند » . پس آن بزرگوار در جواب مرقوم فرمودند : « خداوند سبحان فرمود : « وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً » (۲) پس قسم به خدا آن قری که با برکات است ما ائمه هستیم و شماها قری ظاهره می باشید » . پس روات اخبار و احادیث و اصحاب و خواص ، وسائط ظاهره بودند بین ائمه طاهرین علیهم السلام و خلق ، والبته حدیث « خُدَامُنَا » بر عموم خودش باقی نیست و مراد از « شرار خدام » کسانی هستند تغییر و تبدیل می دهند احادیث مرویه از ائمه طاهره را ، و مراد از « قوام » همان خدام اند که در امور دنیویّه ایشان و در امور راجعه به عیال ائمه

۱- اصل روایت در غیبت شیخ طوسی : ۳۴۵ فصل ۶ مذکور است ، و مجلسی نیز در بحار ۵۱/۳۴۳ باب ۱۶ ح ۱ از وی نقل کرده است ، نیز رجوع کنید به : اعلام الوری : ۴۵۳ فصل ۳ .

۲- سبا : ۱۸ .

وکیل اول: ابوعمر و عثمان بن سعید عمری اسدی است

هدی قَیْم بودند . چنانکه حضرت صادق علیه السلام به داود بن علی حاکم مدینه در حق مُعَلّی بن خنیس فرمودند : « اِنَّهُ قَیْمی علی مالی وَعَلی عِیالی ، وَاللّٰه! اِنَّهُ لَأَوْجَهُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْكَ » (۱) لیکن معلی بن خنیس از ممدوحین است ، « مَضی علی مِنْهَاجِهِ وَلَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ » (۲) . خلاصه ، در زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام خیار اصحاب احادیث ایشان را به مردمان به احسن وجه می رسانیدند تا زمان غیبت صغری شد ، امام عصر ارواحنا له الفدا چهار تن از کَمَلین (۳) و اخیار محبّین آل طه و یاسین را برانگیخت و به مرور زمان ایشان را تعیین به وکالت از جانب خود فرمود تا خلق منقطع از فیوضات حضرت حجه الله اعظم نباشند ، و به توسط آن بزرگواران مسألات ایشان مقبول و به اجابت رسد . و هر یک از این چهار نفر در بلاد به امر امام علیه السلام نیز وکلاء و سفراء داشتند ، لیکن این چهار نفر در زمان خودشان ارکان متینه و حصون منیع بودند :

[وکیل] اول: ابوعمر و عثمان بن سعید عمری اسدی استو بنا بر قول صحیح او را عمری خواندند برای آنکه مادرش دختر ابو جعفر عمری بود که به اسم پدر مادرش مشهور شد ، یا آنکه عمری عوض است از کنیه او که ابو عمرو باشد ، و وی را عسکری می نامند برای آنکه از عسکر سُرّ من رأی بود ، و عمل ابو عمرو روغن فروشی بود و معروف به سَمّان . و منصوب به وکالت اوّل از حضرت ابا الحسن علی بن محمّد علیهما السلام شد ، و بعد از رحلت

۱- غیبت شیخ طوسی : ۳۴۷ فصل ۶ ، بحار الانوار ۴۷/۳۴۲ باب ۱۱ ح ۳۲ ، قضیه به نحوی مشابه در خرائج ۲/۶۱۰ نقل شده است .

۲- رجوع کنید به : خلاصه الاقوال : ۲۵۹ ش ۱ .

۳- در چاپ سنگی : کلمین .

آن بزرگوار حضرت ابا محمد علیه السلام او را نصب فرمود، و بعد از رحلت آن جناب، حضرت امام زمان علیه السلام کماکان در کلیه امور او را منصوب ساخت، و نصّ صحیح از امام علیه السلام برای ابو عمرو از کتاب مسطور بدین گونه مذکور می شود: احمد بن اسحاق بن سعد قمی گفت: خدمت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: ای آقای من! اکثر اوقات، من از خدمت شما دور و مهجورم و ممکن نمی شود خدمت شما مشرف شوم، بفرمائید قول کدام یک از اصحاب شما را قبول کنم و امثال نمایم؟ فرمود: « هذا أبو عمرو الثَّقَةُ الْأَمِينُ ما قالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ وَ ما آدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ ». یعنی: « این مرد که ابو عمرو است ثقه و امین است از جانب من و آن چه می گوید از من می گوید و آن چه به شما می رساند از من است » (۱). بعد از رحلت ابا الحسن علیه السلام احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرفیاب شد و عرض کرد آن چه را که خدمت پدر بزرگوارش عرض نمود، آن جناب فرمودند: « هذا أبو عمرو الثَّقَةُ الْأَمِينُ وَ ثِقَةُ الْمَاضِي وَ ثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ ما قالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ ، فَمَا آدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ » (۲). و در کتاب مسطور مذکور است که: چهل نفر از خیار اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام سؤال کردند از وجود حجه الله بعد از آن بزرگوار، عثمان بن سعید نیز حاضر بود. پس غلامی که صورت وی چون قرص قمر درخشانده می نمود ظاهر شد فرمود: « این غلام خلیفه من است و امام شماست بعد از من، اطاعت نمائید او را، و هر آن چه ابو عمرو می گوید قبول کنید که وی خلیفه و امام شما است » إلى آخر الخبر (۳).

۱- غیبت شیخ طوسی: ۳۵۴ فصل ۶، بحار الانوار ۵۱/۳۴۴ باب ۱۶.

۲- همان دو مصدر.

۳- بحار الانوار ۵۱/۳۴۶ باب ۱۶، الارشاد ۲/۱۰۶، غیبت شیخ طوسی: ۳۵۷ فصل ۶.

وکیل دوّم: ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری است

وکیل سوّم: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است

وکیل دوّم: ابو جعفر محمّد بن عثمان عمری است وکیل دوّم محمد بن عثمان بن سعید عمری مکنّی به ابو جعفر است ، و نصوص کثیره بر عدالت و وثاقت وی رسیده است ، و حضرت حجه الله در توقیعات کریمه اش او را بعد از فوت پدرش نصب فرمود . و حضرت عسکری علیه السلام فرمودند : « اَلْعَمْرٰی وَابْنُهُ ثِقَتَانِ] فَمَا اَدْيَا اِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ ، وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَاَطِعْهُمَا فَاِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ [الْمَأْمُونَانِ » (۱) . و به توسط ابو جعفر توقیعات برای شیعه بیرون می آمد ، و از حسن حال وی آن است : هر روزی در قبری که برای خود کنده بود وارد می شد و جزئی از قرآن می خواند و بر ساجه ای (۲) امر نموده بود نقاشی اسماء ائمه علیهم السلام را با بعضی از آیات قرآنیه نقش کرده که در قبر او فرش شود ، و روز وفات و موت خودش را خبر داد ، و همان روز رحلت فرمود در ماه جمادی الاولی در سال سیصد و پنج یا چهار (۳) .

وکیل سوّم: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است وکیل سوم ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است که ابو جعفر در زمان احتضار فرمود به حاضرین از اصحاب خود : « اَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ رُوحِ بْنِ أَبِي بَحْرٍ النَّوْبَخْتِيُّ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ السَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْوَكِيلُ لَهُ وَالثَّقَةُ الْأَمِينُ ، فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَعَوَّلُوا

۱- کافی ۱/۳۲۹ ح باب فی تسمیه من رآه علیه السلام ح ۱ ، اعلام الوری : ۴۲۱ ، غیبت شیخ طوسی : ۲۴۳ .

۲- در لسان العرب ۲/۳۰۲ ماده (سوج) می گوید : الساج : الطیلسان الضخم الغلیظ . وقیل : هو الطیلسان المقور ینسج کذلک . وقیل : هو طیلسان اخضر . . تا در صفحه ۳۰۳ می گوید : والساج : خشب یجلب من الهند ، واحده ساجه . وقبل از آن نیز می گوید : . . ساجه ، وهو ضرب من الملاحف منسوجه . نیز رجوع کنید به : مجمع البحرین ۲/۳۱۱ .

۳- غیبت شیخ طوسی : ۳۶۴ ، فلاح السائل : ۷۴ ، بحار الانوار ۷۹/۵۰ باب ۱۲ ح ۴۰ .

وکیل چهارم : ابوالحسن علی بن محمد سمري است

در توقيح رفيع امام عصر عليه السلام بر غيبت تامه

إِلَيْهِ فِي مَهَامِكُمْ وَبَذَلِكُ أُمِرْتُ وَقَدْ بَلَّغْتُ « (۱) . و عمل ابوالقاسم بر تقیّه بود ، مخالف و مؤالف وی را اَعْقَل ناس می دانستند ، و خلیفه معاصر زمان او را تعظیم می کرد ، و آن جناب صاحب حکایات جیده و کرامات غریبه است ، و در سال سیصد و بیست و شش وفات کرد .

وکیل چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمري استوکیل چهارم ابوالحسن علی بن محمد سمري است ، و در بغداد رحلت فرمود ، و قبل از وفات خود توقيعی از امام عصر عليه السلام بر آورد که صورت آن را من باب الزينه می نویسد :

در توقيح رفيع امام عصر عليه السلام بر غيبت تامه « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » « يا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمْرِیِّ ! اَعْظَمَ اللّٰهُ اَجْرَ اِخْوَانِكَ فِیْكَ فَاِنَّكَ مِیَّتٌ مَا بَیْنَكَ وَبَیْنَ سَبْتِهِ اَیَّامَ فَاجَمْعَ اَمْرِكَ وَلَا تُوصِ اِلٰی اَحَدٍ فِیْقَوْمِ مَقَامِكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغِیْبَةُ التَّامَةُ فَلَا ظُهْوَرَ اِلَّا بَعْدَ اِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی ذِكْرُهُ ، وَذَلِکَ بَعْدَ طُولِ الْاَمَلِ وَقَسَاوَةِ الْقُلُوْبِ وَاِمْتِلَاءِ الْاَرْضِ جَوْراً ، وَمَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ » (۲) . پس از وفات ابو الحسن ابتداء غيبت كبرى است تاكنون ، و آن از سال سیصد و سی بعد از هجرت بود ، اَقْرَ اللّٰهُ عَیُونَنَا بِلِقَاءِ طَلَعَتِهِ الرَّشِیْدَةِ وَغَرَّتِهِ الْحَمِیْدَةَ بِحَقِّ الْمُحَمَّدِیِّهِ (۳) الْمُحْمُوْدَةَ

۱- خلاصه الاقوال : ۲۷۳ فائده پنجم ، غيبت طوسی : ۳۷۰ ، بحار ۵۱/۳۵۵ .

۲- این توقيح شريف در منابع فراوانی نقل شده از جمله : كمال الدين : ۵۱۶ ، الغيبه : ۳۹۵ ، احتجاج ۲/۲۹۷ ، الثاقب فی المناقب : ۶۰۳ ، الخرائج والجرائح ۳/۱۱۲۹ ، بحار الانوار ۵۱/۳۶۰ ح ۷ ، منتخب الانوار المضيئه : ۱۳۰ ، اثبات الهداه ۷/۳۴۲ ، الصراط المستقيم ۲/۲۳۶ ، مدینه المعاجز ۸/۹ .

۳- در چاپ سنگی : محمدیه .

وَالْعَلَوِيَّةِ الْعِيَالِيَّةِ وَ النَّصَاطِمِيَّةِ الْبَيْضَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . و در این زمان که غیبت کبری است باید روی دل ماها رعایا به سوی فقهاء عظام و علماء اعلام باشد ، و ایشان را واسطه در نجات از عثرات خودمان قرار دهیم ، چنانکه احمد بن حاتم ماهویه و برادرش خدمت حضرت ابا الحسن ثالث عریضه نوشتند : ما معالم دین خودمان را از کدام شخص اخذ نمائیم ؟ در جواب فرمودند : « آن کس که در محبت ما ثابت و قدمش در امر ما بیشتر گذارده شده شما را کفایت می نماید » . پس توان گفت : در هر زمانی این گونه اشخاص که کثیر القدم و ثابت المحبه اند یافت می شود ، و حضرت ابو جعفر علیه السلام در ذیل آیه کریمه فرمودند : « فَلَئِنْظُرِ الْأَيْنِسَانَ إِلَى طَعَامِهِ » (۱) یعنی : نگاه کند انسان علم را از که اخذ می نماید » (۲) . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « اِعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يَحْسَبُونَ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا فَإِنَّا لَا نَعِيدُ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَكُونَ مُحَدَّثًا » . فَقِيلَ لَهُ : أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ « يَكُونُ فَهِيمًا وَالْفَهِيمُ الْمُحَدَّثُ » (۳) . و أيضاً فرمودند : « اِعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا » (۴) ، یعنی : « بشناسید منزلت و مکانت شیعیان ما را به قدر روایات حسنه ای که از ما روایت می کنند ، و ما فقیه را فقیه نمی شماریم مگر آنکه محدث بوده باشد » . پس قائلی گفت : آیا مؤمن محدث است ؟ فرمود : « مؤمن فهیم است و هر فهیمی محدث است » (۵) .

۱- .عبس : ۲۴ .

۲- .المحاسن ۱/۲۲۰ ح ۱۱ ، اختیار معرفه الرجال : ۴ ح ۶ ، الاختصاص : ۴ ، بحار الانوار ۲/۹۶ باب ۱۴ ح ۳۸ به نقل از محاسن

۳- .رجال کشی : ۳ ، بحار ۲/۸۲ باب ۱۴ ح ۱ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۴۹ باب ۱۱ ح ۳۳۴۵۳ .

۴- .کافی ۱/۵۰ باب النوادر ح ۱۳ ، وسائل الشیعه ۲۷/۷۹ باب ۸ ح ۳۳۲۵۲ .

۵- .این قسمت از ترجمه مربوط به روایت سابق است که در اینجا ذکر شده است .

در حدیث حواری ائمه طاهرین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت

و مرحوم ابو عمرو کاشی در اول کتاب خود بابتی در معرفت منازل رجال و معتمدین از ایشان بیان فرمود و اخباری یاد کرد . و عجلاله این مقدمات برای این بود که بدانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام معتمد و موثق در نزد امام علیه السلام بوده است ، بلکه عرض می نمایم : فردای قیامت هم یکی از حواریین امامین است و از شیعیان خاص .

در حدیث حواری ائمه طاهرین و برخاستن ایشان و شیعه در روز قیامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : « در روز قیامت منادی ندا می کند : حواری محمد بن عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله آن کسانی که نقض عهد نکردند و به طریق وی رفتند کجا هستند ؟ پس برخیزند سلمان و مقداد و ابوذر . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری علی بن ابی طالب علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ پس عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمار مولى بنی اسد و اویس قرنی برخیزند . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری حسن بن علی فرزند فاطمه دختر محمد بن عبدالله ؟ پس سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اسد غفاری برخیزند . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری حسین بن علی علیه السلام ؟ پس هر کس با آن جناب شهید شد و تخلف نورزید برخیزد . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری علی بن الحسین علیه السلام ؟ پس برخیزند جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب . آن گاه منادی ندا کند : کجا هستند حواری محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام ؟ پس برخیزند عبدالله شریک عامری و زراره بن اعین و برید بن معاویه عجللی و محمد بن مسلم و ابو بصیر لیث بن بختری مرادی و عبدالله بن ابی یعفر و عامر بن عبدالله بن جذاعه

و حجر بن زائده و حمران بن اعین . آن گاه ندا کند منادی سائرین از شیعه با سائرین از ائمه علیهم السلام برخیزند « (۱) . و البته آن که در روز قیامت در درجه اول از سابقین و تابعین و مقربین بنشیند حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، و کیست در زمره علماء امامیه و فرقه حقه شیعه به مقام و مرتبه آن بزرگوار برسد ؟ ! اروحنا له الفدا !

۱- رجال کشی : ۱۰۹ ح ۲۰ ، اختصاص : ۶۱ ، روضه الواعظین ۲/۲۸۲ ، بحار ۳۴/۲۷۵ باب ۳۴ .

جلد ۲

اشاره

ص: ۱

ص: ٥

روح و ريحان نهم

اشاره

روح و ريحان: التاسعه

.

ص: ٦

..

در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او

در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او مخفی و پوشیده نیست بر اهل دین و صاحبان ایمان و یقین که زائر حضرت عبدالعظیم در زیارت آن جناب می خوانند: « وَعَرَضْتُ دِينَكَ عَلَى إِمَامِ زَمَانِكَ فَصَيَّدَكَ وَدَعَا لَكَ » یعنی عرضه داشتی دین خودت را بر امام زمانت پس تصدیق فرمود تو را و دعا کرد از برای تو . و این فقره که عرض دین حضرت عبدالعظیم است بر کافه عوام مخفی است ، بلکه جمعی از خواص هم از مأخذ آن اطلاعی ندارند ؛ از آنکه در مجالس و محافل که از این مطلب ذکر شده است جماعتی را از تفصیل آن بی خبر یافتیم ، پس آن چه از فضل این حدیث دانستم شفهاً خبر دادم ، و مستدعی از کافه اهل اسلام و ایمان گردیدم که این حدیث را فارسی کرده به اطفال خودشان تعلیم نمایند ، و در هر صباح و مساء مانند دعاء عدیله این حدیث را بخوانند که تمام عقاید حقه و قواعد دینی و اصول و فروع اسلامی در این حدیث شریف جمع است ، و در ماه مبارک رمضان که مردمان بر حسب عادت و میل نفوس رغبت به اطاعت و عبادت بیشتر دارند و مساجد غالباً مجامع اکابر و اصاغر رجال و نساء از امت مرحومه شیعه و امامیه است مکرراً استدعا بر استنساخ مضمون بلاغت مشحون این حدیث بعینه نمودم ، بحمد الله تعالی جمعی کثیر و جمعی غفیر دعوت و مسألت داعی را اجابت نمودند و ثمرات کلیه یافتند . لَعَمْرِي لَقَدْ أَيَّقَضْتُ مَنْ كَانَ نَائِمًا وَأَسْمَعْتُ مَنْ كَانَتْ لَهُ أُذُنَانِ (۱) و اکنون هم موفق در شرح آن شده ام ، خداوند رؤوف عطوف را بر این نعمت که متنعم گردیده ام شاکرم ، اگر چه از آداء شکر یک از نعمتهای منعم حقیقی این بنده ذلیل عاجز و قاصر است ، مگر اقرار به عجز شکر نعماء و آلاء الهیه ، خود شگری مفید و ستایشی حمید باشد ، بلکه تمام این مقدمات برای نقل و توضیح این حدیث مبارک است . و بدان که تمام انبیاء بر خلائق مبعوث نشدند مگر برای تکلیف خاص و تشریح شریعت مخصوصه ، و تمام دین و شریعت و مذهب و ملت مکلفین این امت مرحومه در این حدیث شریف مندرج است . ونعم ما قیل : تَرَكْتُ فِيكَ الْمُنَى مُفْرَقَهُوَأَنْتَ مِنْهَا بِمَجْمَعِ الطُّرُقِ (۲) یعنی : هر آنچه ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ما أتی به الشارح است ، در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام موجزاً و مفیداً ، تصریحاً أو تلویحاً برای اهل اسلام و مکلفین بیان شده است ، پس بخوان و بدان و غفلت مکن .

۱- شعر را خلیل در کتاب العین ۴/۶۰ ماده (نه) آورده بدون ذکر قائل ، نیز : شرح الاخبار قاضی نعمان ۲/۲۶۱ و امالی شیخ طوسی : ۹ .

۲- کشف الغمه ۱/۱۱۱ .

در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسید

در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسیداکنون قبل از شروع به مقصود زحمت می دهم که در کتاب « توحید » (۱) صدوق علیه الرّحمة مذکور است که : ابا حمزه از حضرت باقر علیه السلامروایت کرده است که آن جناب در

۱- توحید : ۱۴۹ باب ۱۲ ح ۱، و نیز بنگرید به ح ۲ تا ۱۱ همین باب .

معنی آیه کریمه « كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ » (۱) فرمودند: « خداوند متعال جلّ مجده اجلّ است از اینکه به وجه موصوف شود بلکه معنای وجه همان دینی است که به توسط حضرت ختمی مآب بر خلق عرض شد ». پس مراد از وجه، دین خداست که فناء و هلاکتی از برای آن نیست، و سالک باید از این طریق به سوی مقصود خود که معبود اعظم است سلوک نماید، و آن بابی است که از آن بر حق وارد می شود و وجهی است که به جهت او تقرب به پروردگار خود می جوید. و آیه « هَذِهِ سَبِيلِي فَأَتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ » (۲) همانا این دین است، « أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ » (۳) نیز اشاره به همین است. پس به کسی که در این طریق که اقوم سبیل است و اقوی طرق قدم نهاد و بالکلّیه توجه به سوی حق کرد به طریق تحقیق به کعبه مقصود می رسد، و این بیان را برهان دیگر لازم است. نعم ما قیل: وَلَيْسَ يَصِحُّ فِي الْاِفْتِهَامِ شَيْءٌ إِذَا احْتِاجَ النَّهَارُ إِلَى الدَّلِيلِ پس عوام از این ائمت را لازم است معنی دین را بدانند و تمیز بین عباداتی که متداول بین ایشان است بدهند تا در مقام اخذ آن بصیر و خبیر بوده باشند، و عبارات و اصطلاحات مشهوره معروفه که در کتاب و سنت است و در حین تحریر برای دفع شبهه به نظر می رسد، و توضیح می نماید از این قرار است: اوّل: دین. دوّم: ملت. سوّم: مذهب.

۱- قصص: ۸۸.

۲- انعام: ۱۵۳.

۳- یونس: ۱۰۵.

در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه

چهارم: شریعت . پنجم: سنت . ششم: منهاج . هفتم: ایمان . هشتم: اسلام است . و بدان که از برای هر یک از این عبارات ، معنی مخصوصی و بیان جامعی است که راجع به سلوک و سیر الی الله و مشی الی رضاء الله است ، و در هر یک از این کلمات و عبارات بر حسب مورد و استعمال ، جهت جامعه ای است که شرع اقدس و نبی مقدس از هر کس بخصوصه خواسته است و خلاف آن جائز نیست .

در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه‌ایا دین جمع آن ادیان است ، و در تعریف دین می گویند : هُوَ الشَّرِيعَةُ الصَّيَادِرَةُ بِوَأَسِطَةِ الرُّسُلِ . و در کتاب «مجمع البحرين» (۱) است : هُوَ وَضْعُ الْهَيِّ لِأُولِي الْأَلْبَابِ يَتَنَاقَلُ الْأُصُولَ وَالْفُرُوعَ ، یعنی : دین وضع و طرزی است که از خداوند سبحان به واسطه پیغمبران بر بندگان که صاحبان عقل و شعورند از اصول و فروع فرض و حتم شده است که اگر به جای آورند نجات یابند از عقوبات روز قیامت که روز جزا و اجر است . و دین در آیات و روایات به معانی کثیره اراده شده است : اوّل : به معنی اسلام است ، چنانکه حق تعالی فرمود : « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ » (۲) . و میت هم در قبر می گوید : و الاسلام دینی .

۱- مجمع البحرين ۶/۲۵۱ ماده (دین) .

۲- آل عمران : ۱۹ .

دوم: به معنی طریقه است ، چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمودند : « لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ » (۱) ، یعنی : از برای شماست طریقه شما و از برای من است طریقه من . سیم : به معنی جزاء است ، چنانکه حق تعالی فرمود : « مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ » (۲) . و ایضاً فرمود : « يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمْ » (۳) . و ایضاً فرمود : « وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ » (۴) . چهارم : به معنی طاعت است ، چنانکه حق تبارک و تعالی فرمود : « وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ » (۵) ، یعنی : دین حق را اطاعت نمی نمایند . پنجم : به معنی توحید است ، چنانکه حق تعالی فرمود : « أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ » (۶) . و در این کلمه شریفه جمیع معانی مختصه جمع است . ششم : به معنی حساب است ، چنانکه حضرت احدیت جل برهانه فرمود : « ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ » (۷) . هفتم : به معنی حکم الله است ، چنانکه خداوند مجید فرمود : « وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » (۸) یعنی : محبت والدین موجب تعطیل حکم الله و امر حق نشود . به عبارت دیگر عرض می نمایم : خداوند عالمیان راهی به سوی تقرب به خود قرار داده است ، و اسم آن را دین نهاده چنانکه حق تعالی فرموده است : « شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا

۱- نصر : ۶ .

۲- فاتحه : ۴ .

۳- نور : ۲۵ .

۴- ذاریات : ۶ .

۵- توبه : ۲۹ .

۶- زمر : ۳ .

۷- توبه : ۳۶ .

۸- نور : ۲ .

در شرح معنی «ملت» است

تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ « (۱) . پس دینی که خداوند وصیت به هر یک از پیغمبران فرمود آن است که عبادت الهی نمایند و از او بترسند و احکام و حدود او را نگاه دارند و تصدیق به کلیه او نمایند و به وحدانیت او قائل شوند و نفی شریک و خلع انداد از او کنند . و تمام مراتب دین و توحید را از عبارات حضرت شاه ولایت توان دانست که فرموده است : « أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ « (۲) .

در شرح معنی «ملت» استاما در معنی ملت می گوئیم : تقریر و جعل آن از خداوند منان است ، ولیکن نسبت وی را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید داد ، و از آنکه منطق ایشان از وحی الهی است و از آنکه در عرف ناس ملت خدا نمی گویند بلکه ملت رسول صلی الله علیه و آله می گویند . و در تعریف آن نقل کرده اند : هِيَ الطَّرِيقُ الَّتِي يَدْعُو النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهَا إِلَى اللَّهِ (۳) ، پس هر چه را خداوند دعوت کرد دین است ، و هر چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعوت به خدا کرد آن ملت است لیکن به طریق تحقیق دین عین ملت و ملت عین دین است ، و از این جهت در قرآن مجید ملت به معنی دین آمده است کما قال الله تعالى : « مَا سَجِئْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ « (۴) که مراد تدین نصاری است به تثلیث . و همچنین فرموده است : « مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ « (۵) ای دینه .

۱- شوری : ۱۳ .

۲- نهج البلاغه : ۳۹ خطبه اول ، عوالی اللالی ۴/۱۲۶ ح ۲۱۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۷۲ ۷۳ ، احتجاج ۱/۱۹۸ ، بحار ۷۴/۳۰۳ .

۳- شیخ طوسی در تبیان ۴/۴۶۹ می گوید : معنی المله هو ما يعلم بالشرع ، قریب به مطالب مؤلف در مجمع البحرین ۵/۴۷۴ ماده (ملل) نقل شده ، نیز رجوع کنید به : لسان العرب ۱۱/۶۳۱ .

۴- ص : ۷ .

۵- حج : ۷۸ .

در شرح معنی «مذهب» است

و ایضاً فرموده است: « قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا » (۱). و ایضاً: « وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ » (۲). و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « بُعِثْتُ عَلَى الْمِلَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ » . . و از این جهت است اهل لغت می گویند: مِلَّت از املاء است، چون حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بر مردم املاء کرد و ابلاغ فرمود، و امر نمود آن را حفظ و ضبط نمایند، لهذا مِلَّت خواندند. پس به لسان دیگر: دین را خداوند اجمالاً بیان فرمود، و مِلَّت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله همفصلاً عرضه داشت. بناءً علی هذا، بین دین و مِلَّت عموم و خصوص مطلق است که در ماده ای مجتمع و در ماده ای افتراق دارند، یعنی هر مِلَّتی دین است و هر دینی مِلَّت نیست، اگر چه اطلاق دین بر مِلَّت شایع است چنانکه گویند: بسم الله علی دین الله ورسوله صلی الله علیه و آله، و در بسیاری هم از اخبار آتیه خواهی دانست که ائمه طاهرین علیهم السلام و شیعیان کاملین گفته اند: « دینی و دین ملائکتہ » و نگفته اند: مِلَّتی و مِلَّة ملائکتہ .

در شرح معنی «مذهب» استاماً مذهب را نسبت به امام علیه السلام می دهند، چنانچه دین از خدا و مِلَّت از رسول صلی الله علیه و آله است، مذهب منسوب به امام علیه السلام است که مشروحاً امام علیه السلام بیان فرموده است به الهام الهی و تعلیم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله، و مذهب شیعه هم از دین و مِلَّت است و از اینجا اصول دین جدا با اصول مذهب می شود، و این مطلب را کتابی دیگر درخور است و در این اوراق با ملاحظه اجمال نگنجد. و جهت اینکه می گویند: مذهب جعفری است برای آن است که در عهد و زمان حضرت

۱- بقره: ۱۳۵.

۲- بقره: ۱۳۰.

در شرح معنی «شریعت» است

در شرح معنی «منهاج» است

جعفر بن محمد علیهما السلام اخبار و احکام بسیار نشر یافت و مردم بهره مند شدند به نحوی که در ازمنه سایر ائمه هدی علیهم السلام نشر و انفاذ نیافت .

در شرح معنی «شریعت» استاماً شریعت معانی عدیده دارد (۱): از آن جمله فتح و خضوع و ظهور و وضوح و دین و طریق و مشرعه و محلّ گرفتن آب است . و جمیع این معانی مناسب است با مرام و مُراد ، زیرا که راه راستِ واضح روشن با خضوع و انقیاد و اطاعت و عبادت همان راه و طریقه و عملیات و اعتقادات اهل شرع است که واضح او یا خداست یا رسول صلی الله علیه و آله ، پس شریعت همان شاه راه به سوی حضرت حق است .

در شرح معنی «منهاج» استاماً منهاج هم همین معنی دارد (۲) ، یعنی طریق الی الله است چنانچه حضرت احدّیت عزّ ذکره فرمود : « شِرْعَةٌ وَمِنْهَاجًا » (۳) . و ایضاً فرموده است : « عَلَيَّ شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ » (۴) همانا مراد سنّت و طریقه و سیرت است . و همه این الفاظ مذکوره به یک معنی آمده است ، لیکن بر حسب اختلاف موارد به الفاظ مختلفه استعمال می شود .

۱- العین ۱/۲۵۲ ، لسان العرب ۸/۱۷۵ ، مجمع البحرین ۴/۳۵۲ .

۲- العین ۳/۳۹۲ ماده (نهج) ، لسان العرب ۲/۳۸۳ ، مجمع البحرین ۲/۳۳۳ . منهاج را اکثر به معنای طریق واضح گفته اند .

۳- مائده : ۴۸ .

۴- جائیه : ۱۸ .

در شرح معنی «سنت» است

در شرح معنی «اسلام» است

در شرح معنی «سنت» استاما سنت معنی آن نیز طریقه است (۱)، و در اصطلاح اهل شرع: ما یحکی عن قول المعصوم أو فعله أو تقریره بالأصله أو بالنیابه (۲)، و خداوند عزّ ذکره فرموده است: «وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» (۳) معنی آن طریقه است.

در شرح معنی «اسلام» استاما اسلام معنی آن بسیار است (۴)، و آن بر دو قسم است: اوّل: اسلام مقابل کفر. دوّم: اسلام مقابل ایمان. اما اول: همان شهادت به وحدانیت و رسالت است، و او متحقّق می شود به گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله»، که به همین واسطه محقون الدّم و جائز النکاح و آخذ المیراث و طاهر البدن می شود. دوّم: همان اعتقاد نمودن بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و اقرار نمودن است به آنها اجمالاً، پس ثوابی در آخرت از برای قسم اوّل نخواهد بود، بلکه ثواب اخروی مخصوص است به قسم ثانی، یعنی: مؤمن باید اقرار به لسان و اعتقاد به جنان و عمل به ارکان نماید. پس نسبت بین اسلام و ایمان همان ملت و دین است یعنی مؤمن مُسلم است اما مسلم مؤمن نیست، نظیر دیگر ایمان به مثابه خانه کعبه است و اسلام به منزله مسجدالحرام است. پس هر کس در خانه کعبه باشد در حرم هم می باشد و کسی که در مسجد است لازم

۱- العین ۷/۱۹۶، لسان العرب ۱۳/۲۲۰، مجمع البحرین ۶/۲۶۸ ماده (سنن).

۲- رجوع شود به قوانین الاصول: ۴۰۹.

۳- حجر: ۱۳.

۴- العین ۷/۲۶۵، لسان العرب ۱۲/۲۸۹، مجمع البحرین ۶/۸۳ ماده (سلم).

ندارد که در خانه کعبه باشد . و از برای ایمان مراتب و درجات کثیره است که شرع انور تشبیه به نردبام فرموده است .

[در اینکه بیانات مرحوم مجلسی مطابق دین و سنت است] پس بر خواص از اهل علم لازم است جلد پانزدهم (۱) « بحار الانوار » که در ایمان و کفر ، علامه مجلسی طاب ثراه شرح داده اند بخوانند و از اخبار متفرقه آن آگاه شوند ، و بر عوام هم فرض است اواخر کتاب « حقّ الیقین » را که در باب ایمان احادیثی به فارسی ترجمه فرموده اند مراجعه کرده عمل خودشان را بر آن قرار دهند ، که هر کسی بر دین مرحوم مجلسی طاب ثراه زیست و مُرد همان دین و مِلّت و مذهب و شریعت و منهاج و سنّت و اسلام و ایمان است . و عجب است از بعضی ابناء زمان که طریقه حَقّه را جز دین متین پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله یافته اند ، و از مشرب و مذهب مرحوم مجلسی علیه الرّحمه که مُجدّد و مُشید شریعت غرّا و مِلّت بیضا بوده است ، به مذهب و مشرب دیگران که راهی به مقصود نداشته اند و بهره و حظّی از این نیافته اند توجّه نموده اند . الحقّ این طایفه بی خیراند ، همانا وسوسه شیطانی و تسویلات نفسانی ایشان را از طریق صواب دور دارد ، پس باید دعائی که حضرت رضا علیه السلامدر حق برادر یزید بن اسحاق عفوی (۲) در وقتی که واقف در مذهب واقفیه شد و از آن دعای شریف منصرف گردید و هدایت یافت بر این مردمان خواند : « اللَّهُمَّ فَخْذُ بَسْمِعِهِ وَبَصْرِهِ وَمَجَامِعِ قَلْبِهِ حَتَّى يُرَدَّ إِلَى الْحَقِّ » (۳) ، و الاّ این قلوب قاسیه و این نفوس شریره را جز نظرات و توجّهات ائمه

-
- ۱- از مجلدات چاپ سنگی که مطابق با مجلد ۶۴ تا ۷۰ حروفی می باشد (چاپ مؤسسه الوفاء بیروت) .
 - ۲- در مصدر : « شعر » بجای « عفوی » .
 - ۳- رجال کشی : ۶۰۵ ح ۱۱۲۶ ، بحار ۴۸/۲۷۳ ح ۳۴ ، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۷۰ فصل فی المفردات .

هدی علیهم السلام چیزی نتواند منقلب نماید. و در «رجال» مرحوم میرزای استرآبادی است که: حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند به براء بن عازب انصاری خزر جی که مکنی به ابو عامر است: «این دین را چگونه یافتی؟» عرض کرد: وقتی که متابعت شما را نکرده بودیم عبادت بر ما سهل و آسان بود، و چون به دایره اسلام آمدیم و متابعت شما نمودیم و حقایق ایمان در دل‌های ما واقع شد عبادات بر ابدان و اجساد ما سنگین شده است. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «از این جهت است در روز قیامت مردمان به صورت خرها محشور می شوند و شماها تنها و فرادی محشور می شوید و به سوی بهشت می روید» (۱). و از این حدیث باید مردمان وضع احوال خودشان را در عبادات بدانند و وساوس شیطانیه را از خودشان دور نمایند و به همین طریق حق و صراط مستقیم بروند که به زودی به جنات النعیم و دارالخلود و دارالسلام، خدمت سید انام صلی الله علیه و آله و ائمه کرام علیهم السلام مشرف خواهند گردید. پس داعی عاصی گناه کرده شرمسار عرض می نماید: بر این دین گریه ها باید کرد و نوحه ها باید نمود که از هر طرف جنود ابلیس و جیوش نفس خبیث صف زده اند و هر دقیقه و هر ساعت و زمان رخنه ها می کنند و حمله ها می نمایند و غارتها کرده غنیمتها می برند. پس خوب است خدمت حضرت ختمی مآب در این اوقات از ابیات هند دختر ائمه عرض شود: قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَبْتَهُلُو كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ يُكْبِرِ الْخَطْبُ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ لَمَّا غَبَّتْ وَانْقَلَبُوا (۲)

۱- رجال کشی: ۴۴ ح ۹۴، بحار ۷/۱۹۲ باب ۸ ح ۵۵.

۲- بدین اشعار حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استشهاد فرموده است. رجوع کنید به: کافی ۸/۳۷۵ ح ۵۶۴، بحار ۲۹/۱۰۸ باب ۱۱ و ۲۹/۲۳۳، امالی شیخ مفید: ۴۱ مجلس ۵، بلاغات النساء: ۲۶، دلائل الامامه: ۳۵ در حدیث فدک.

فرمایش صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمایش صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله هان! ای دین خواهان! اگر فردای قیامت این وضع الهی و دین حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله با شماها مخاصمه و محاجه کند و بفرماید آنچه را که صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد پدر بزرگوارش فرمود: «یا مَعْشَرَ الْبَقِيَّةِ وَيَا عِمَادَ الْمِلَّةِ وَخَصَمَةَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْفِتْرَةُ فِي حَقِّي وَالسِّيْتَةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ مَتَى مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَمَّ دِينَهُ».. الی آخر ما قالت فی خطبتها (۱) ، جواب چه خواهید گفتن؟ و حضرت شاه ولایت علیه السلام در نهج البلاغه از بی دینی خلق زمان از خداوند ، مرگ تمنا کرد و فرمود: «وَلَوْ دَدْتُ أَنْ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَالْحَقْنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ ، وَاللَّهِ! مَيَامِينُ الرَّأْيِ مَرَايِحُ الْحُلْمِ مَقَاوِيلُ لِلْحَقِّ مَتَارِيكُ لِلْبَغْيِ مَضَاوِقُ قَدَمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَأَوْجَفُوا عَلَى الْمَحَجَّةِ فَظَفَرُوا بِالْعُقْبَى الدَائِمَةِ وَالْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ (۲)» (۳). پس غافلیم که هر صباح این دهر عنود و زمان کنود با محسن و مُسیء ما چه ها می نماید ، پس چاره ای جز التجاء به حبل المتین دین و عروه الوثقای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلامو عترت طاهرین ایشان نیست که باید در عین خذلان و خسران چنگ زد و خود را نجات داد . والحق کمال و تمام آن در عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام است .

۱- احتجاج ۱/۱۰۲ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۰۶ ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۲ فصل اول .

۲- در چاپ سنگی : البادره . متن موافق نقل مصادر است به جز ارشاد القلوب که در آن بجای البادره : الباقیه نقل شده است . بارده به معنای هنیئه می باشد .

۳- نهج البلاغه : ۱۷۳ خطبه ۱۱۶ (چاپ دارالهجره قم) ، شرح ابن ابی الحدید ۷/۲۷۷ (شرح خطبه ۱۱۵) ، ارشاد القلوب ۱/۳۳ باب ۵ ، بحار ۳۴/۹۱ باب ۳۱ ح ۹۴۱ .

در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان

[در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان] علی ای حال ، از این دین و اهلش باید به فریاد آمد برای شکستها و رخنه هائی که بر وی رسیده است ، پس علاج و اصلاحی باید نمود و چاره ای باید کرد بلکه بر موت و فوت وی هم لوای عزا باید افراشت و استمداد از امام عصر علیه السلام که سلطان زمان است باید نمود تا از خدای مهربان بخواهد و تعجیل در ظهور خویش نماید ، و مایه مسرت و بهجت گردد و این دین مرده را احیا فرماید . خوش است کتابی در تحسیر و تأسف دین برای کافه اهل ایمان و قاطبه مسلمین نوشته شود تا بنشینند و بخوانند و بگریند که گریه بر این مُصیبت عظمی اولی است از مصیبت جناب خامس آل عبا علیه الآف التحیه والثناء ؛ از آنکه آن جناب علیه السلام برای حفظ دین جدّ بزرگوارش خود را با فرزندان و برادران و یاران شهید خواست با قدرتی که داشت و نصرتی که بر سرش سایه افراشت ، بلکه هر یک از انبیاء مرسلین که به درجه شهادت فائز شدند ، و هر یک از اولیاء کاملین که کسوت حیات را از خود قهراً و جوراً خلع نمودند همانا برای دین بود ، خواستند خودشان نمانند و دین الهی بماند . پس این شریعت بیضا و ملت سمحت علیا چندین هزار سال است به توسط سفراء الله و بندگان حق که امینان بارگاه کبریائی بودند به وضع تازه و طرز خوشی در هر زمانی به مقتضای وقت جلوه کرد ، و این مردمان نادان را به سوی خداوند سبحان دعوت نمود ، پس این مردم گاهی از راه غفلت و جهل و گاهی از روی کبر و غرور وی را نزار خواستند و بر وعد و وعید و تهدیدش اعتمادی نکردند و اعتنائی نمودند ، و هر آنچه از شکنجه و آزار توانستند بر شخص شریف دین به قدر مقدور وارد آوردند ، و هر چند حضرت احدیت که منتقم حقیقی است عقوبتهای کثیره بر قرون ماضیه برای هتک حرمت و جسارت به حضرت وی نازل فرمود برای آیندگان عبرتی و ندامتی حاصل نیامد . عجب است از این قلوب قاسیه و نفوس خبیثه که قدر دیدند و شنیدند که بر ابناء جنس

ایشان چه رسید جز مخالفت امر و اصرار بر ایذاء وی که عین اذیت خداوند متعال است چیزی افزوده نشد ، البته این ذهول و غفلت و این نحو تجری و معصیت را داعی و محرّکی است که مانع از توسّل و ترخّم به اوست و آن داعی دنی جز شیطان لعین که خصم قدیم و عدوّ لئیم بنی آدم است نیست . پس از شرور این دشمن بزرگ استعاذه به پروردگار خود بجوی و توفیق متابعت اوامر این دین متین را بخواه تا جانِ روانی بر هیکل این تن مرده دوانی . پس این بنده که از اهل منبرم و در امور دینیته اقطع و ابتر ، تا چند ندای « وا دینا ! » (۱) زخم و تا چند در ملأ آواز « واغفلتاه ! » و « واخجلتاه ! » بر آورم ، و کسی به فریادم نرسید ، و از بانگ بلند من جز رنجش خواطر حاصل نیامد ! حضرت رضا علیه السلام از حضرت عبدالمطلب سه بیت خوش استشهاد فرمود : *يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا وَمَا لَزَمَانًا عَيْبُ سَوَانَا نَعِيبُ زَمَانِنَا وَالْعَيْبُ فِينَا وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا فَإِنَّ الدُّبَّ يَتْرُكُ لَحْمَ ذُبُوبًا كُلَّ بَعْضُهُ نَا بَعْضًا عِيَانَا ۲* و گویا همه وقت ابناء زمان از وضع زمان خویش شاکی بودند و شاکری نیست . نعم ما قیل : *تَوَلَّى زَمَانٌ لَعِبْنَا بِهِ هَذَا زَمَانٌ بِنَا يُلَعَبُ*

در بیان حکایت شیخ معمر از ابناء هر زمان به محضر عبدالملک

در بیان حکایت شیخ معمر از ابناء هر زمان (۱) به محضر عبدالملکم معروف است: یکی از معمرین که در زمان جاهلیت متولد شده و دویست و پنجاه سال از عمرش گذشته بود و ادراک زمان عبدالملک بن مروان را نمود پسری هم مانند خودش پیر و خمیده و ناتوان داشت. در روز عیدی خواستند به محضر عبدالملک روند و برای دفع احتیاج خویش جایزه وصله گیرند. چون به در قصرش رسیدند دربانان مزاحمت کردند. پس پسر آن شیخ معمر هر نحوی بود وارد بر عبدالملک (۲) شد، پس عبدالملک بر شکستگی و کثرت عمرش ترحم کرده، خواست او را در جوار خود بنشانند. گفت: مرا پدری است بر در ایستاده. تعجب کرده امر به احضارش نمود. این پدر و پسر را در یمین و یسار خود جای داد و از حال ایشان جو یا شد، و ایشان را به نحو نیکی پذیرائی نمود، و از عبادله اربعه یعنی: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر طیار سؤال کرد و گفت: این زمانهای گذشته را چه قسم یافتی؟ آن شیخ فرمود: به هر زمانی وارد شدم یافتم اهل آن زمان شکایت دارند از اطوار و ادوار وی. نمی دانم این مثل و نظیر برای چه بوده است؟ برای آن است که بدانی وضع روزگار بر تجدد و حدوث است، دوام و قوامی ندارد، می گذارد و می گذرد، و می رود و نمی ماند، آنچه باقی است خداست و دینش. بلی کسانی که مظاهر و مجالی این دین بوده اند و با خداوند باقی اند، همانا انبیاء مکرمین و حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین علیهم السلاماند که در اعلیٰ علین در جوار پروردگار خود روزی می خورند و نمی میرند.

۱- یعنی حکایت کردن شیخ معمر در باره ابناء زمانهای مختلف و شکوه آنها نسبت به روزگار، که در محضر عبدالملک بیان کرد.

۲- در چاپ سنگی: عبدالمطلب.

و از ملخص این عبارات و اشارات قدری ملتفت شو که ارتکاب معاصی ماها صدمه اش بر نبی اکرم و رسول مکرم صلی الله علیه و آله است، و به پیشوایان دین و هم به قاطبه علما و مجتهدین که حافظین حدود الله می باشند، لیکن گناه کار از پروردگار خود زمان ارتکاب گناه پروا و اندیشه ندارد، و اگر خوفی می داشت نمی کرد چه رسد خوف از انبیاء و اوصیاء. پس شبهه نباشد چنانکه خداوند بینا است به اعمال عباد، پیغمبر و امام هم مطلع و آگاه می باشند، پس به مفاد کریمه « فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (۱) خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام اعمال صادره از شما را می بینند، مگر باز به دعاء ایشان و ملائکه مستغفرین، خداوند رحیم از عثرات و خطرات ما مذنبین بگذرد و عفو فرماید، و به واسطه توسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تدین به دین متین آن بزرگوار از غفلت سابقه ما را نجات دهد، بهتر آن است بنان قلم را از شرح این گونه ناملایمات که با طبع هر مذنب عاصی و مجرم عاتی موافق نیست نگاهدارم و لب فروبندم، و در مقام اصلاح حال خود برایم و قدری بر خویش بنگرم، و ملکات نفسانیه ام را بشمرم و هر یک را متدرجا به اضداد آنها معالجه نمایم تا کردار با گفتارم مطابق و صورت ظاهریه ام با سریرت باطنیه موافق آید. پس از تصفیه دل و صفاء خاطر و تهذیب اخلاق، آن وقت بر منبر از این گونه نصایح و مواعظ اشاعه نمایم تا احکام مسائل حلال و حرام از قلوب بندگان مانند قطرات باران از صخره صمّاء نلغزد، اگر چه آیه کریمه « وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مِمَّا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (۲) منظور نظر دارم و جبلت و استعداد هر مجبول مُستعدی را بر حسب آیات کریمه و روایات عظیمه خواننده ام، اما خداوند عطوف مقلب القلوب و مفرج الكروب است، شاید به تذکره ای از داعی و بهانه ای از این عاصی، بنده ای از بندگان خدا ساعی در عمل خیر و مقبل به طاعت شود.

۱- توبه: ۱۰۵.

۲- جمعه: ۱۱.

در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر

پس از داعی گفتن است که « هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُجِيبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ » (۱)، و بر آحاد این امت استماع نمودن و عمل کردن است و بر خداست هر بنده ای که گامی به سویش بردارد او را به خودش وا نگذارد و « نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ » (۲). و افسوس و حسرت باید خورد از وضع و طرز ابناء این زمان که اگر در مجلسی ذکری از قرآن و احادیث خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و آئمه انام علیهم السلام شود، طباع از شنیدن آنها کمال انزجار دارد، اما اگر ذکری از شرک و کفر و آداب سیاساتِ شیطانیه نفسانیه شود ایشان را با نهایت میل و رغبت مستمع و متوجه می شوند.

در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر همانا حکایت دو بیت ابو الهول شاعر است که در نهروان فضل بن یحیی بن خالد برمکی محضری از شعراء آراست، پس در ابتداء توجه به ابو الهول شاعر کرده گفت: مدائح تو را نمی شنوم مگر آنکه بخوانی اشعاری که در هجاء ما گفته ای. هر قدر استعفاء کرد فائده نبخشید، پس این دو بیت خواند و وی را تحسین کردند: إِذَا ذَكَرَ الشَّرْكَ فِي مَجْلِسِاضَاءَتْ وَجُوهُ بَنِي بَرْمَكٍ يَعْنِي: وقتی که در مجلسی یاد از دأب شرک می شود اولاد برمک خوش وقت می شوند، این فقره اشاره ای است به کفر و شرک قدیم برامکه. وَإِنْ تَلَيْتَ عِنْدَهُمْ سُورَهُاتُوا بِالْأَحَادِيثِ مِنْ مَزْدَكٍ (۳)

۱- صف: ۱۰.

۲- شیخ اعظم انصاری در کتاب القضاء والشهادات: ۹۰ این قول را از اقوال مشهوره دانسته، ولی در پاره ای از مصادر فقهی و اصولی شیعه و سنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. بنگرید به: ایضاح الفوائد ۳/۴۸۶ و ۴/۳۲۱، ریاض المسائل (چاپ قدیم) ۲/۴۱۹، شرح الازهار ۳/۳۰۴، شرح اصول کافی، مازندرانی ۸/۱۷۳، الاحکام، آمدی ۱/۲۸۱ و ۲/۷۴ و ۸۰، در حاشیه عصمه الانبیاء، فخر رازی: ۲۷ نیز چنین نتیجه گرفته که در کتب حدیثی این کلام وارد نیست و اصلی ندارد.

۳- این دو بیت را شیخ عباس قمی در الکنی و الالقاب ۱/۲۷۸ به اصمعی نسبت داده است.

در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام

اشاره

و اگر سوره ای از قرآن بر این طایفه خوانده شود از احادیث مزدک که مجوس بر مذهب او بوده اند نقل می نمایند ، پس حکم کرد وی را از این هجاء بیست هزار درهم دادند . پس عرض می کنم : « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » (۱) . خلاصه سخن طول کشید و به اطناب انجامید ، باز عرض می کنم تا دوستداران بدانند عرض دین حضرت عبدالعظیم حدیثی شریف است ، و از تشریح و توضیح آن به قدر امکان می خواهم تقصیری نشود ، اگر در بعضی مواقف و موارد غفلتی پدید آید و به نحو اجمال بگذرم برای اخذ نتیجه و اعطاء فائده است ، و الا این حدیث شرحی اوفی می خواهد ، و بیانی اوضح .

[در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار] [به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام] پس بحول الله وقوته برای تهیه خیال و تثبیت مقصود و انس کامل و تأکید مراد نه نفر از اخیار و صحابه خواص که به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام معرض ادیان خودشان را نمودند عربیاً و فارسیاً از کتب صحیحه نقل می نمایم تا عرض دین ده نفر را یاد کرده باشم ، و تا وضع عرض دین سائرین از کملین و عرض دین حضرت عبدالعظیم بر خوانندگان معلوم شود . پس بیانات حکمیته اش را ملاحظه نما و مقالات صحیحه اش را ملاقه کن و ببین به چه قسم و به چه تفصیل آن جناب معروض داشت ، و حضرت هادی علیه السلام به چه قسم قسم یاد فرمود و اظهار التفات و مرحمت به وی نمود .

اَوَّل : خالد بن جریر بجلی است

پس از اطلاع به عرایض سائرین از تابعین خواهی دانست که عرض دین حضرت عبدالعظیم اختصاص دیگری دارد و هر آنکس بر آن معتقد شد و ثابت گردید وفات کرد ، البته با آن بزرگوار در درجات عالیہ جنّات خواهد بود . و خوب است این پنج شعر را از مرحوم سید حمیری بنویسم : **فَالْتَمَسُوا دُونَكُمْ مِنْهَا لِيُرِيَكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يَشْبَعُ هَذَا لِمَنْ وَالِي بَنِي أَحْمَدٍ يَدُولَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يَتَّبِعُ فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ هَمَّ فَا لْوَيْلُ وَالذُّلُّ لِمَنْ يَمْنَعُ الْحَمِيرِي مَادِحُكُمْ لَمْ يَزَلُوا لَوْ تَفَطَّعَ أَصْبَعُ أَصْبَعُ وَبَعْدَهَا صَلُّوا عَلَي الْمُصْطَفِيِّ صَنُوهُ حَيْدَرَهُ الْأَصْلَعُ (۱)**

اَوَّل در عرض دین خالد بن جریر بجلی است پس عرض می کنم : از این نه نفر که دین خودشان را عرضه داشتند غیر از حضرت عبدالعظیم علیه السلام : اَوَّل : خالد بن جریر بجلی است . کشی در « رجال » (۲) خود از جعفر بن احمد و وی از جعفر بن بشیر (۳) و وی از ابی سلمه جمّال روایت کرد که گفت : من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که خالد بجلی وارد شد عرض کرد : جعلت فداک ! من اراده کردم وصف کنم از برای شما دین خود را که الحال بدان متدین می باشم و دین خدای تعالی می دانم ، و چندی قبل هم از آن جناب سؤال کرده بود . فرمودند : « سؤال کن ، واللّه از هر چه سؤال نمائی ، می گویم ، و کتمان نمی کنم و تو را خبر می دهم » .

۱- بنگرید : مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳ ، بحار ۴۷/۳۲۱ ، شجره طوبی ۱/۵۴ با اختلافات در نقل .

۲- رجال کشی : ۴۲۲ ، بحار الانوار ۶۶/۸ .

۳- در چاپ سنگی : بشر .

خالد عرض کرد: اول چیزی که ابتدا می‌نمایم می‌گوییم: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ليس اله غيره. حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «كذلك ربنا ليس معه اله غيره» یعنی: «چنین است پروردگار ما نیست خدائی غیر از او». بعد از آن عرض کرد: و اشهد ان محمداً عبده ورسوله (ص). پس حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «كذلك محمد صلى الله عليه و آله عبده لله مفضل له بالعبودية ورسوله الى خلقه»، یعنی: چنین است حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده خداست و اقرار کننده است به بندگی خدا و پیغام آور است از جانب پروردگارش به سوی بندگان. [عرض کرد:] وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَى الْعِبَادِ مِثْلَ مَا كَانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَلَى النَّاسِ، یعنی: شهادت می‌دهم که علی علیه السلام اطاعتش واجب است بر مردمان مانند و خوب اطاعت پیغمبر آخر الزمان. حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «بلی چنین است». عرض کرد: همان نحوی که اطاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جناب امیر علیه السلام بر خلق لازم است همان نحو هم امام حسن علیه السلام مطاع است، و شهادت می‌دهم که امام حسین علیه السلام همان قسم است در مطاعیت و طاعتش واجب است بر خلق بعد از برادرش، پس شهادت می‌دهم به همین نحو بر امامت علی بن الحسین و حضرت باقر علیهم السلام. حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «چنین است». عرض کرد: شهادت می‌دهم خداوند سبحان به شما ارث داده است تمام این امر را. آنگاه حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «حَسْبُكَ أَشْكَتِ الْآنَ فَقَدْ قُلْتَ حَقًّا»، یعنی: «کفایت است تو را ساکت شو الآن حق گفته ای». پس خالد بن جریر بجلی ساکت شد، و حضرت صادق عليه السلام خدا را ستایش و ثنا گفت و فرمود: «خداوند مجید مبعوث نکرد پیغمبری را که از برای او عقب و ذریه باشد مگر آنکه جاری فرمود از برای آخر ایشان آنچه را که از برای اولشان جاری کرد، و برای آخر

دوم: حسن بن زیاد طائی ضبّی مولی بنی ضبه است

ما ذریّه محمّد صلی الله علیه و آله خداوند جاری نمود آنچه برای اول ما جاری فرمود ، و نَحْنُ عَلٰی مِنْهَاجِ نَبِيِّنا صلی الله علیه و آله ، لَنَا مِثْلُ مَا لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْوَاجِبَةِ ، پس ما بر طریقه نبویّه و منهاج مستقیم جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله هستیم همان نحوی که آن جناب طاعتش بر خلق فرض بود همین نحو طاعات ماها بر مردمان فرض و واجب است . و بعضی از علماء رجال این خالد بجلّی را غیر از خالد بن جریر دانستند ، و از آخر حدیث معلوم می شود که آن جناب علیه السلام در مقام تقیّه امر به سکوت فرمود ؛ از آنکه زمان خلفاء جور از بنی عبّاس بود ، و آن محفل اقتضاء نمی کرد که خالد بجلّی فقره اخیره را اذعان نماید ، یا شاید در آن زمان کسی وارد شد که آن جناب فرمودند : « بس است ساکت شو » ، و بعد از آن ، آن کلمات را بیان فرمودند به نحوی که مذکور شد . و در حدیث منصور بن حازم که مذکور می شود نیز سیاق آن امر به تقیّه است .

در شرح عرض دین حسن بن زیاد استدوم : حسن بن زیاد طائی (۱) ضبّی مولی بنی ضبه است . و نجاشی فرمود : حسن بن زیاد ثقة ، و اخباری کثیره از حضرت صادق علیه السلام شنید و روایت کرد (۲) . و در کتاب « کشی » (۳) و در « منهج المقال » مرحوم میرزای استرآبادی است که : حسن بن زیاد گفت : بر حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم : انّی اُرید ان اعرّض علیک دینی ، یعنی : من اراده کرده ام دین خود را عرضه بدارم بر شما اگر حق است

۱- در چاپ سنگی « عطائی » خوانده می شود . متن را با توجه به کتب رجالی ضبط کردیم . البته وی به تصریح علامه در خلاصه الاقوال : ۱۰۲ « عطار طائی » است و ممکن است هنگام کتابت این دو لفظ تلخیص به « عطائی » شده باشد ! عبارت علامه چنین است : الحسن بن زیاد العطار ، وقیل : الطائی الضبّی ، مولی بنی ضبه ، ثقه .

۲- رجال النجاشی ۴۷ ش ۹۶ .

۳- رجال کشی : ۴۲۴ ح ۷۹۸ ، بحار الانوار ۶۶/۹ باب ۲۸ ح ۱۰ .

سوم: عمرو بن حرث است

بفرمائید تا بر آن باقی مانم . آن جناب فرمود: « هاتِه » . قال: قلت: فإني أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وآله وأقرب بما جاء به لي من عند الله وأن علياً عليه السلام إمامي فرض الله طاعته ، من عرفه كان مؤمناً ومن جهله كان ضالاً . ومن ردّ عليه كان كافراً ، ثمّ وصفت الأئمة عليهم السلام حتى انتهيت إليه . فقال: « ميا الذي تريد أن أتولّاك على هذا ؟ » . یعنی: آن جناب فرمودند: « بیاور دین خود را » ، پس بعد از ذکر شهادتین عرض کردم: اقرار می نمایم به حقیقت آنچه را که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از برای من آورده است از جانب خدا ، و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام طاعتش فرض است ، هر کس او را بشناسد مؤمن است ، و هر کس جاهل به مقام او باشد گمراه است ، و هر کس ردّ کند او را کافر است ، پس هر یک از ائمه علیهم السلام را به مانند آن بزرگوار مدح و وصف کردم تا آنکه منتهی نمودم امامت را به آن بزرگوار . حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « چه اراده داری ؟ آیا می خواهی تو را بر آنچه عرضه داشتی دوست بدارم ؟ پس تو را دوست دارم » . و فقره اخیر که در اثبات امامت و اقرار به خلافت حضرت صادق علیه السلام است نیز مانند خبر سابق است ، أيضاً در مقام تقیّه آن جناب فرمودند: « ساکت شو » .

در شرح عرض دین عمرو بن حرث استسوم کسی که بر امام زمان ، دین متبوع مرضی خود را عرضه داشت و امام علیه السلام مقسم یاد کرد بر حقیقت و حجیت آن دین ، و تصدیق بر آن فرمود ، عمرو بن حرث است ، و وی غیر از عمرو بن حرث مصاحب امیر مؤمنان علیه السلام است ، و وی در نزد کشی و نجاشی و کلینی

و علامه رضوان الله عليهم موثق است (۱) و کنیه اش ابو احمد صیرفی است . در کتاب مستطاب « اصول کافی » (۲) در باب دعائم اسلام مروی است از عمرو بن حریث که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در وقتی که خانه عبدالله بن محمد برادرش تشریف داشت و شرح حال عبدالله بن محمد در ذیل احوال عبادله مذکور می شود پس عرض کردم : چه چیز شما را به این منزل آورد ؟ فرمود : « برای تنزه و گردش » . عرض کردم : فدایت شوم ! آیا دین خودم را برای شما نقل کنم ؟ فرمود : « بلی » . پس عرض کردم : دین من شهادت به وحدانیت خداست ، و بر اینکه شریک ندارد ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست ، و قیامت می آید ، و مردم از قبرهایشان برانگیخته می شوند ، و بر اینکه نماز کردن و زکات دادن و روزه ماه رمضان گرفتن و به حج خانه خدا رفتن فرض است ، و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام و ولایت شما را داشتن بعد از ایشان واجب است ، و شماها پیشوایان من هستید ، بر این دین زنده بمانم تا بمیرم ، عقیده ام همین است که عرض کردم . آن جناب فرمود : « یا عمرو ! هذا والله ! دین الله و دین آباء الہدی اذین الله به فی السر والعلانیہ » یعنی : « ای عمرو ! قسم به خدا ! این دین که ذکر کردی دین خدا و دین پدران من است و همان دینی است که من در آشکارا و پنهان بر آنم » . بعد فرمود : « ای عمر ! از خدا بترس و زبانت را نگاهدار مگر برای خیر و نیکوئی ، من خود هدایت نکرده ام تو را بلکه خدا هدایت کرده است تو را ، پس از این هدایت ، نعمت شکر خدا را به جای بیاور که مرحمت به تو شده است ، و نباش از آنچه در وقتی که اقبال و رو کرده بر چشم وی طعن

۱- خلاصه الاقوال : ۱۲۰ ش ۵ ، رجال النجاشی : ۲۸۹ ش ۷۷۵ . . کوفی مولی ثقہ .

۲- کافی ۲/۲۳ ح ۱۴ ، رجال کشی : ۴۱۸ ح ۷۹۲ ، بحار ۶۶/۵ باب ۲۸ ح ۷ .

چهارم: ابی الجارود است

رسد ، چون پشت کرد قفایش مطعون شود ، و مردم را بر دوش خود بار مکن ، و تو سزاواری از آنکه مردم را بر دوش خود بار نمائی اگر اصلاح شود بین شکاف دو کتف تو . این فقره اخیره استعاده است به اینکه حقوق و دیون مردم را بر کتف خودت بار مکن که متحمل نمی توانی شوی چنانکه فرمودند به عنوان بصری در باب فتوی : « **وَلَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ جِسْرًا لِلنَّاسِ** » (۱). و این حدیث را به فارسی ترجمه کردم برای فهم عوام که بدانند تکلیف علم و عمل خودشان را .

در شرح عرض دین ابو الجارود است چهارم : ابی الجارود است . و هم چنین در کتاب « اصول کافی » (۲) از همین باب مروی است از ابی الجارود که خدمت حضرت اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد : معرفت و موالات و دوستی مرا نسبت به خودتان می دانید . فرمود : « بلی چنین است » . عرض کرد : من مردی عاجزم و نمی توانم زیاد خدمت شما بیایم ، به واسطه پیری قوت راه رفتن ندارم تا همه وقت حاضر باشم . فرمود : « حاجت خود را بخواه » . عرض کرد : خبر ده مرا از دین خودت که دین خدا و دین اهل بیت تو است و من بر آن باشم . پس فرمود : « مسأله بزرگی سؤال کردی » ، و این کلمات شریفه را برای وی بیان کرد از برای اختصارش که مفید است بعینها می نویسم : « **وَاللَّهِ ! لَمَا أُعْطِيَكَ دِينِي وَدِينِ آبَائِي الَّذِينَ** »

۱- مشکاه الانوار : ۵۶۴ ، مستدرک الوسائل ۱۷/۳۲۲ ح ۲۱۴۷۴ ، منیه المرید : ۱۵۰ ، بحار الانوار ۱/۳۲۶ ح ۱۷ .

۲- کافی ۲/۲۲ ح ۱۰ .

پنجم : یوسف است

تَدِينُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا : شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَالْوَلَايَةُ لَوْلِيِّنَا وَالْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا وَالتَّيَقُّنُ قَائِمِنَا وَالْإِجْتِهَادُ وَالْوَرَعُ « (۱) . ترجمه این فقرات آن است : « قسم به خدا ! هر آینه عطا می نمایم به تو دین خودم را و دین پدران خودم را که بدان متدین شوی ، و آن دین شهادت به وحدانیت حق و به رسالت رسول صلی الله علیه و آله و اقرار به آنچه آن بزرگوار آورده است از جانب خدا ، و تولای اولیا و تبرای اعدا و تسلیم به امر ما ائمه هدی علیهم السلام و منتظر بودن ظهور قائم ما و اجتهاد در عبادت و احتراز از معصیت کردن است » . پس آن بزرگوار قسم خورد : « والله ! این دین است که به تو گفتم » .

در شرح عرض دین یوسف استپنجم کسی که دین خود را عرضه داشت بر امام زمان و مطبوع شد یوسف است ، که در « رجال » (۲) کشی ، و « رجال » مرحوم میرزا محمد علی استرآبادی در باب حرف یاء یوسف نام از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بدون ذکر والدش و قبیله اش شده . منقول است که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم : أَصَبْتُ لَكَ دِينِي الْمَدِي أَدِينُ اللَّهُ بِهِ فَإِنِ أَكُنْ عَلَى حَقٍّ فَتَبِّئْنِي وَإِنِ أَكُنْ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ فَرُدَّنِي إِلَى الْحَقِّ . فَقَالَ : « هَاتِ » . یعنی : عرض کردم : می خواهم دین خودم را وصف کنم از برای شما ، اگر حق است مرا بر آن ثابت بدارید و اگر بر باطل است مرا رد کن به سوی حق ، و مراد از کلمه « أَدِينُ اللَّهُ »

-
- ۱- نیز رجوع کنید به : شرح اصول کافی ، مازندرانی ۸/۶۹ ح ۱۰ ، معجم احادیث الامام المهدي ۳/۲۲۰ ح ۷۴۳ .
 - ۲- رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) : ۴۲۳ ش ۷۹۷ (چاپ دانشگاه مشهد) ، ۲/۷۲۱ ش ۷۹۷ (چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام) ، بحار الانوار ۶۶/۸ ح ۹ ، معجم رجال الحديث ۲۱/۱۷۵ ش ۱۳۸۱۵ .

ششم: حمران بن اعین شیبانی است

اشاره

یعنی: اطاعت کنم خدا را از آنکه یک معنی دین اطاعت است. فرمود: «بیاور». پس گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَيْرُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنْتَ جُعِلْتَ فِدَاكَ! عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِكَ. قَالَ: فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ مِرَاراً: «رَحِمَكَ اللَّهُ!» ثُمَّ قَالَ: «هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ وَدِينِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَدِينِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَدِينِ مَنْ جَاءَ مِنْ بَعْدِهِمْ». و ملخص از ترجمه حدیث آن است که: بعد از عرض شهادتین و اقرار به امامت امامان تا زمان حضرت صادق علیه السلام آن بزرگوار بر وی چند مرتبه رحمت فرستاد، و ایضاً مثل خبر سابق قسم خورد که این دین خدا و دین ملائکه و پدران من است، و خداوند سبحان جز آن قبول نمی فرماید.

در شرح عرض دین حمران بن اعین و بیان حال وی و آل اعینششم: حمران بن اعین شیبانی است، و خوب است در این مورد قدری از حال حمران از کتب رجال ذکر شود تا آنچه عرض می شود از عرض دین وی معظم باشد، و معرفتی برای خواننده پیدا گردد. بدان که مرحوم سید بحر العلوم طاب ثراه در کتاب «رجال» (۱) خود فرموده است: آلِ أَعْيُنَ أَكْبَرُ بَيْتِ فِي الْكُوفَةِ مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَأَعْظَمُهُمْ شَأْنًا وَأَكْثَرُهُمْ رِجَالًا وَأَعْيَانًا وَأَطْوَلُهُمْ مَدَّةً وَزَمَانًا، أَدْرَكَ أَوْلَاهُمْ السَّجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَقِيَ آخِرُهُمْ إِلَى أَوَائِلِ الْعَيْنِ الْكُبْرَى

۱- الفوائد الرجالية، بحر العلوم ۱/۲۲۲، در باره آل اعین، ابن ندیم نیز که در گذشته سال ۳۸۵ است در فهرست خود: ۳۲۲ (الفن الخامس من المقالة السادسة) تحت عنوان (آل زراره بن اعین) سخن رانده که حاکی از اهمیت این خانواده می باشد.

در شرح حال اعین والد ماجد حرمان و برادران وی

فِيهِمُ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ وَالْقُرَّاءُ وَالْأَدَبَاءُ وَرِوَاةُ الْحَدِيثِ . وَمِنْ مَشَاهِيرِهِمْ : حمران وزراره و عبدالمملک و بکیر بنو اعین ، و حمزه بن حمران و عبید بن زراره و ضریس بن عبدالمملک و عبدالله بن بکیر و الحسن بن الجهم بن بکیر و سلیمان بن الحسن بن الجهم و ابو طاهر محمد بن سلیمان بن الحسن و ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان .. الی آخره . ملخص از این عبارات آن است که : اولاد اعین ادراک زمان حضرت سید سجّاد علیه السلام را کردند تا اوایل غیبت کبری ، و همگی اهل علم و فقه و حدیث و قرائت و فضیلت بودند ، و تماماً از خواصّ اهل بیت رسالت علیهم السلام ، و افضل ایشان حمران است و وی از اکابر مشایخ بود و یکی از حمله قرآن است ، و حمزه و محمد فرزندان وی اند ، و خانه ها داشتند ، و مسجد آل اعین مشهور است ، و حضرت صادق علیه السلام در آن نمازگزارد ، و ابو غالب که شیخ علماء عصر خود بوده است و بقیه آل اعین است و در بیان احوال رجال آل عین رساله ای نوشته است در آن نقل کرده : پدر حمران که اعین است غلام رومی بود ، مردی از بنی شیبان او را خرید و تربیت کرد ، او را فرزند خود می دانست و قرآن را حفظ نمود ، بعد از زمانی ادیب و بارع شد ، و پدرش سُئِن به ضم دوسین است ، بعد از زمانی از روم آمد و او را ملاقات کرد . و کنیه حمران اباحمزه است ، و حمران نه برادر داشته است : زراره و بکیر و عبدالمملک و عبدالرحمن و مالک و موسی و ضریس و ملیک و قعنب ، و تمام ایشان از ثقات اخبار ائمه اطهارند .

در شرح حال اعین والد ماجد حرمان و برادران وی که اجلاء اصحاب بودندو ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که : اعین پدر حمران از اهل فارس بود ، قصد کرد خدمت امیر مؤمنان علیه السلام مشرف شود و اسلام نیاورد . پس در راه بنی شیبان به وی رسیدند ،

او را دعوت نکردند . پس بر ایشان والی شد ، و حکایت بنی شیبان با ایشان مشروح است ، کشی در کتاب خود فرموده است که : حضرت باقر علیه السلام به حمران بن اعین فرمود : « أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا حَقًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » (۱) . و حضرت صادق علیه السلام بعد از موت وی فرمودند : « مات واللّه مؤمناً » (۲) . و روایتی دارد که حمران ابن اعین تا زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است . و ایضاً حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « انه رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ » (۳) . و ایضاً حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « حمران بن اعین مؤمنٌ لا یرتدّ » (۴) . و ایضاً در « رجال » مرحوم استرآبادی است که : حمران بن اعین خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد : من قسم خورده ام از مدینه بیرون نروم مگر آنکه بدانم من کیستم . فرمود : « ای حمران چه اراده کرده ای ؟ » . عرض کرد : می خواهم خبر دهید که من چیستم ، یعنی : موافق هستم یا مخالف ؟ فرمودند : « أَنْتَ لَنَا شِيعَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » (۵) . و ایضاً زید شحام گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « نیافتم احدی را که قول مرا اخذ کند و اطاعت امر من نماید و بر آنچه اصحاب من و اصحاب پدر من رفته اند متابعت نماید مگر دو نفر : اول : عبدالله بن یعفر ، دوم : حمران بن اعین ، این دو نفر مؤمن خالص

-
- ۱- .بدین لفظ در رجال کشی مذکور نیست بلکه بدان گونه که مؤلف رحمه الله در سطور بعدی از رجال مرحوم استرآبادی از امام صادق علیه السلام نقل می کند در رجال کشی : ۱۷۸ از امام باقر علیه السلام وارد شده است ، و مضمون فوق در خلاصه الاقوال علامه حلی : ۶۳ ش ۵ بنقل از رجال کشی ذکر شده است .
 - ۲- .خلاصه الاقوال : ۶۳ ش ۵ .
 - ۳- .اختصاص شیخ مفید : ۱۹۶ فی حمران بن اعین ، بحار الانوار ۴۷/۳۵۲ باب ۱۱ ح ۵۸ ، رجال کشی : ۱۷۶ ش ۳۰۴ .
 - ۴- .رجال کشی : ۱۸۱ ح ۳۱۴ . ادامه آن در سطور پسین مذکور است ، نیز : رجال کشی : ۱۸۰ ضمن ح ۳۱۲ و ص ۱۷۶ ش ۳۰۴ .
 - ۵- .رجال کشی : ۱۷۸ ش ۳۰۷ .

ما هستند ، و اسم ایشان در کتاب اصحاب یمین که به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله عطا شد نوشته شده است « (۱) . و ایضاً هشام بن حکم گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « حمران مؤمنی است مرتد نمی شود هرگز » . بعد فرمودند : « من و پدران من خوب شفیعان هستیم برای حمران بن اعین ، در روز قیامت دست او را گرفته از او جدا نمی شویم تا آنکه او را داخل بهشت نمائیم » (۲) . و ایضاً در حدیث است که : « حمران بن اعین از حواریین حضرت باقر علیه السلام است » (۳) . و ایضاً در آن کتاب است (۴) : زراره بن اعین گفت : من وارد مکه شدم و من جوان آمردی بودم ، پس داخل خیمه حضرت باقر علیه السلام شدم زمانی که به منی رفتم . وقت اداء حج جماعتی را دیدم در آن خیمه نشسته اند لیکن در صدر مجلس احدی نیست ، اما مردی در ناحیه آن خیمه حجامت می نماید . دانستم حضرت باقر علیه السلام است . پس به حضور مبارکش رفتم و سلام کردم . جواب دادند و فرمودند : « از اولاد اعین هستی ؟ » . عرض کردم : بلی . فرمودند : « من تو را به شبه شناختم ، آیا حمران حج گزارد ؟ » . عرض کردم : نه ، و به شما حمران سلام می رساند . فرمود : « حمران از مؤمنین است ، هرگز از ما رجوع نمی نماید ، به وی سلام مرا برسان و بگو : از برای چه حدیث نمودی و خبر دادی حکم بن عینه را که اوصیاء محدثین هستند ؟ خبر به وی و اشباه وی نده از این گونه احادیث و اخبار ما » .

۱- رجال کشی : ۱۸۰ ح ۳۱۳ .

۲- رجال کشی : ۱۸۰ ۱۸۱ ح ۳۱۴ .

۳- خلاصه الاقوال : ۶۳ ش ۵ ، نیز رجوع کنید به حدیث حواریین در اختصاص : ۶۱ ، رجال کشی : ۹ .

۴- رجال کشی : ۱۷۸ ، بحار الانوار ۲۶/۸۰ باب ۲ ح ۳۰۸ ، تاریخ آل زراره ۱/۱۱۱ .

در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حرمان است

پس زراره گفت: خداوند را حمد کردم، گفتم: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**. آن بزرگوار هم فرمود: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ»**. پس گفتم: **أَحْمَدُهُ** **وَأَسْتَعِينُهُ**. پس آن بزرگوار فرمود: **«أَحْمَدُهُ وَأَسْتَعِينُهُ»**، و هر آنچه این کلمات می گفتم آن بزرگوار هم می فرمودند تا آنکه فارغ شدم از کلام خود. و این اخبار موجهه را در فضایل حرمان بن اعین شیبانی، داعی در این محل نقل کردم برای آن است که خوانندگان جلالت مقام وی را بدانند، و بر این حدیث که عرض دین اوست خدمت امام علیه السلام به نظر تحقیق بنگرند، فواید کثیره خواهند یافت. و این حدیث شریف را فرزندان حرمان، حمزه و محمد، که ثقتین جلیلین اند و معاصر زمان حضرت باقر و صادق علیهما السلام بودند روایت کرده اند.

در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حرمان استو چون بعضی فقرات عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام در این حدیث است برای تهیه و مقدمه به ملاحظه و مطالعه دقیق و حقایق حدیث آتی خوب است شرح آن را از کتاب مرحوم سید جلیل اشرف سید محمد حسینی که موسوم به «فضائل السادات» است بعینها و عبارتها نقل نمایم که حل اغلب معضلات و مشکلات مسائل توحید و غیره از دانستن این حدیث صحیح السند انشاء الله تعالی می شود: عن «معانی الاخبار» (۱) فی باب معنی قول الصادق علیه السلام «الترتر حرمان» **وَمَعْنَى الْمَطْمَرِ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ حَمْزَةَ وَمُحَمَّدِ ابْنِي (۲) حَمْرَانَ، قَالَا: اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَجْلِهِ مَوَالِيهِ وَفِينَا حَمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، فَخَصَّنَا (۳) بِالْمُنَظَرِ وَحَمْرَانَ سَاكُتًا. فَقَالَ لَهُ أَبُو**

۱- معانی الاخبار: ۲۱۲ ح ۱.

۲- در چاپ سنگی: ابنان.

۳- فخصنا. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

عبدالله عليه السلام: «ما لك لا تتكلم يا حمران؟» فقال: يا سيدي! آليت على نفسي أن لا أتكلّم في مجلس تكون فيه. فقال ابو عبدالله عليه السلام: «إني قد أذنت لك في الكلام فتكلم يا حمران!». فقال حمران: أشهد أن لا إله إلا الله وخيده لا شريك له لم يتخذ صاحبه ولا ولداً خارج من الحدّين حدّ التعطيل وحدّ التشبيه وان الحق بين القولين لا جبر ولا تفويض وأن محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وأشهد أن الجنة حق وأن البعث بعد الميوت حق وأشهد أن علياً حجة الله على خلقه لا يسع الناس جهله (۱)، وأن حسينا بعدة وأن الحسين من بعده ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم أنت يا سيدي من بعدهم. فقال: «الثرثر حمران»، ثم قال: «يا حمران! مدّ المطمر بينك وبين العالم». قلت: يا سيدي! وما المطمر؟ قال: فقال: «أنتم تسيمونه خيط البناء، فمن خالفك على هذا الأمر فهو زنديق». فقال حمران: وإن كان علويّاً فاطميّاً؟ فقال ابو عبدالله عليه السلام: وإن كان محمديّاً علويّاً فاطميّاً (۲). يعني: مروى است از حمزه و محمد پسران حمران که گفتند: ما هر دو نزد امام جعفر صادق عليه السلام بودیم با جماعتی از بزرگان دوستان آن حضرت، و در میان ما بود حمران بن اعین، پس مخصوص ساخت بنا بر نسخه ای خضنا به خاء مهمله و ضاد معجمه: ترغیب فرمود، و رتبه داد ما همه را آن حضرت عليه السلام در مرتبه سخن گفتن، و اظهر آن است که فخضنا به خاء و ضاد معجمتین باشد از خوض به معنی فرو رفتن یعنی: فرو رفتیم ما در مناظره و مباحثه و حمران ساکت بود. پس گفت مر حمران را ابو عبدالله عليه السلام: «چیست تو را که تکلم نمی کنی ای حمران؟»

۱- ای لا يقدر الناس الجهل في حقه عليه السلام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- نیز بنگرید: مختصر الدرجات: ۱۲۸، بحار الانوار ۴۶/۱۷۹ ح ۳۷، ۶۶/۳ ح ۴ و ذیل آن بیانی دارد، تاریخ آل زراره ۱/۱۱۴، اعتقادات شیخ صدوق: ۱۱۲.

در معنی حدیث « لا جبر ولا تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه

گفت: ای سید من! لازم کرده ام به عنوان قسم بر نفس خود که حرف نزنم در مجلسی که تو در آن مجلس بوده باشی. پس فرمودند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: « به تحقیق که اذن دادم من تو را در تکلم، سخن کن و متکلم شو ». پس گفت حرمان: شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدای واحد یگانه که نیست از برای او شریکی، نگرفت زنی و نه فرزندی، بیرون است از دو حد تعطیل که هیچ صفتی از برای او اثبات نکنند و از حد تشبیه، یعنی از مشابهت بودن صفات او به صفات مخلوقین، و به درستی که حق قول بین القولین است که: لا-جبر ولا-تفویض.. الی آخره. و این کلام حرمان موافق حدیث شریف حضرت ابی عبدالله علیه السلام است که: « لا-جبر ولا-تفویض ولكن الامر بین الامرین » (۱) و اکثر علماء محققین در کتب و مصنفات از خود مرتکب حل آن شده اند.

در معنی حدیث « لا-جبر ولا-تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه چنانچه سید العلماء و المحققین ثالث المعلمین میر محمد باقر الشهیر بداماد قدس سره جدّ امجد داعی در کتاب « ایقاعات » که در باب قضا و قدر تألیف نموده حلّ این حدیث را به عبارتی نموده که ملخص آن این است که: در افعال عباد جبر به نحوی که اشاعره قائلند نیست به این معنی که اختیاری با ایشان نباشد و حضرت حق سبحانه و تعالی این امور را بی اختیار و بی واسطه عباد به قدرت کامله خود بر دست ایشان جاری سازد و تفویض که جمیع افعال عباد با عباد باشد، و به هیچ وجه قادر حقیقی را دخل نباشد، چنانچه مذهب اکثر معتزله است ایضاً نیست، بلکه حق و صواب امر میان دو امر است که علل و اسباب اول با حضرت بی مثال عزّ اسمه است، و او مسبب الاسباب و منشأ علل سابقه و مبدأ

۱- احتجاج ۲/۱۹۸ و ۲۵۳، عوالی اللئالی ۴/۱۰۹ ح ۱۶۵، کنز الدقائق ۱/۱۷۲، نیز رجوع کنید به احادیث کافی ۱/۱۵۸ کتاب التوحید باب الجبر والقدر والامر بین الامرین.

المبادی است ، و آنچه به اراده عباد صادر می شود فعل عبادات است ، پس جبر نیست که عباد در افعال خود مجبور باشند و هیچ نحو اختیاری با ایشان نباشد ، و تفویض نیست که جمیع با ایشان باشد و حضرت حق سبحانه و تعالی را در افعال عباد فعلی نباشد ، بلکه مبدأ اسباب با خدای تعالی است و آنچه از اراده عباد به فعل آید فعل ایشان است . پس این است واسطه و امر بین امرین ، چنانچه نهال تاک را به قدرت کامله از دل خاک نشو و نما نموده و ثمر داد ، که به عنوان حلال عباد منتفع شوند ، و قوه فعلیه امور خیر به آن بالذات و شر بالعرض کرامت فرمود ، و سبب مبادی بعیده او گشت . پس اگر عباد در اسباب اخیره که به اراده ایشان متعلق است منشأ انتزاع و اخراج خمر از او شوند و به اراده خود به شرب آن مشغول گردند در این امر بلاشک مجبور نیستند چنانچه در کلام الهی عز سلطانه این معنی عز صدور یافته که « مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَبِهِ فَمَنْ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئِهِ فَمِنْ نَفْسِكَ » (۱) . و در کتاب « ایقاعات » به جهت تأیید این حمل ، کلام امام المحققین نصیر (۲) المله والدین محمد بن الحسن الطوسی قدس الله نفسه القدسی را نقل فرموده که او نیز به این عنوان بیان نموده معنی این حدیث را ، و غریق بحر رحمت سبحان ، ملا عبدالرزاق لاهیجانی ، از رشحات فیض بحر تحقیق مبدأ فیاض فیاض شده به این معنی نیز در « گوهر مراد » که از مصنفات اوست سر رشته حل و عقد نظم جبر کسر و تفویض امر خالق خیر و شر این مطلب را به این دستور در مسلک تحریر منتظم ساخته ، و مؤید این معنی کلام امام المتقین علیه السلام را نقل نموده است . لیکن چون از فقره حدیث مسطور معلوم نمی شود که در قضا و قدر وارد باشد این حدیث ، احتمال دارد که در باب امر و نهی الهی و شریف مصطفوی صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء علیهم السلام مشرف صدور یافته باشد ، و کلام حمران که در این کتاب مرقوم گشته ایضاً دلالت بر آن

۱- نساء : ۷۹ .

۲- در چاپ سنگی : خیر .

در معنی دیگر جبر و تفویض است

در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید

ندارد که در باب قضا و قدر و امور مکنونیه مذکور شده باشد .

در معنی دیگر جبر و تفویض استیسی بناء علی ذلک ، ممکن است مراد این باشد که : در امور تکلیفیه و احکامی که عباد به فعل و ترک آن مأمور شده اند موافق مصلحت کامله خدای تعالی جبر به عباد نکرده است و وانگذاشته است به ایشان نیز ، بلکه آنچه از جناب مقدس ایزدی مقرر شده امر میان دو امر است و تعدیل نموده به اینکه رسول فرستاد و احکام مقرر فرمود ، لیکن جبر نکرد به این معنی که مجبور باشند عباد در نماز مثلاً که بدون اختیار از ایشان ناشی شود ، بلکه امر فرمود که به اختیار خود نماز را به فعل آوریم ، و تفویض نکرد که در اصل متوجه عباد نشود و ارسال رسل و انزال کتب و احکام مقرر نفرماید ، و جمیع را به اختیار ما واگذارد . این است مختصری در بیان این حدیث که به خاطر رسید ، والله اعلم بحقایق الآثار فی البین ، وحق القول بین القولین (۱) .

[در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید] مؤید این معنی بعد از آنکه صورت ترقیم یافته بود که بنظر رسید در تعلیقات شیخنا الکامل الفاضل شیخ مفید رحمه الله تعالی که در باب اعتقادات (۲) و عقاید این بابویه رحمه الله تعالی افاده نموده به این عبارت : فصل والتفویض هو القول برفع الحظر عن الخلق والأفعال والإباحه لهم مع ما شاءوا من الأعمال ، وهذا قول الزنادقه واصحاب الإباحات ، والواسطه بین هذین القولین ان الله أقدّر الخلق علی

۱- درباره معنی جبر و تفویض علاوه بر آنچه ذکر شده رجوع کنید به بیان مرحوم علامه مجلسی در بحار ۵/۸۲ ، تحف العقول : ۴۶۱ ، شرح اصول کافی ۱۹ ۵/۱۸ و ۲۸ و ۴۱ ۴۲ .

۲- تصحیح اعتقادات الامامیه ، شیخ مفید : ۴۷ ، بحار الأنوار ۵/۱۸ ، نور البراهین جزائی ۲/۲۹۶ .

اَفْعَالِهِمْ وَمَكَّنَّهُمْ مِنْ اَعْمَالِهِمْ وَخَيَّدَ لَهُمُ الْجُدُودَ فِي ذَلِكَ وَرَسَمَ لَهُمُ الرُّسُومَ (۱) وَتَبَّهَهُمْ عَنِ الْقَبَائِحِ بِالزُّجْرِ وَالتَّخْوِيفِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ يُمْكِّنْهُمْ مِنَ الْاَعْمَالِ ضَجْرًا لَهُمْ عَلَيْهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ اِلَيْهِمُ الْاَعْمَالَ لِمَنْعِهِ (۲) مِنْ اَكْثَرِهِمْ وَوَضَعَ الْجُدُودَ لَهُمْ فِيهَا ، وَامَرَهُمْ بِحَسَدِنِهَا وَنَهَاهُمْ عَنْ قَبِيحِهَا ، فَهَذَا هُوَ الْفَصْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ عَلٰى مَا بَيَّنَّاهُ . اِنْ كَلَامٌ مُؤَيَّدٌ اَنْجَحَهُ مَذْكُورٌ شَدَّ مِى شُود ، وَبِدُونِ تَأْيِيدِ گَاهِ بَاشَدِ كِه قَبُولِ نَكُنْدِ وَبَا تَأْيِيدِ بِه خَاطِرِ مِى رَسَدِ كِه اَز اَن مَنْتَرَعِ شُدِه . وَحَقُّ اَن اَسْتُ كِه اِگَرِ كَلَامٌ حَقُّ اَسْتُ الْحَقُّ اَحَقُّ بِالاِتِّبَاعِ بَايَدِ قَبُولِ نَمُودِ اَز هَرِ كَسِّ كِه بَاشَدِ ، وَهَرِ گَاهِ اَمْرِ بَيْنِ الْاَمْرَيْنِ مَحْكُومٌ بِه شُدِ وَجَبْرٌ نَيْسْتُ پَسِ دَرِ طَبِئَتِ بَدِ مَمْكِنِ اَسْتُ نَطْفَهٗ رَدِيَهٗ اَزِ مَأْكُولَاتِ وَمَنَاقِحِ غَيْرِ مَرَضِيَهٗ وَاَوْقَاتِ وَحَالَاتِ حَسَنَهٗ كِه مَجْبُورٌ وَمَمْنُوعٌ نَيْسْتُ بَا عَدَمِ عِلْمِ بِه اِخْتِيَارِ مَنَعْدُ شُودِ وَاَنْجَحَهُ دَرِ حَدِيثِ وَاَرَدِ شُدِهٗ كِه : « خُلِقَ عَدُوْنَا مِنْ سَجِيْلٍ » (۳) . وَدَرِ بِيَانِ « سَجِيْلٍ » وَاَقَعِ اَسْتُ كِه : « قَالُوا : هِيَ حِجَارَةٌ مِّنْ طِينٍ طَبِخَتْ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ » مَمْكِنِ اَسْتُ بِه اَيْنِ مَعْنٰى بَاشَدِ كِه : مِنْ طِينٍ رَدِيٍّ كَالسَّجِيْلِ اَوْ يَكُوْنُ فِي الْقِيَامَةِ جِزْءًا مِّنَ السَّجِيْلِ (۴) . وَدَرِ اَيْنِ صُورَتِ دَفْعِ تَوْهَمَاتِ وَشَبَهَاتِ مِى شُودِ ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ . وَمَمْكِنِ اَسْتُ كِه دَرِ مَادِهٖ وَاصِلِ نَطْفَهٗ جِزْئِيٍّ اَزِ سَجِيْلِ بَاشَدِ ، چنانچه وَاَرَدِ اَسْتُ كِه : « مِيَاهُ حَارَّةٌ جِبَالٍ اَزِ قِيَحِ جَهَنَّمَ اَسْتُ » . وَايضًا مَحْقُقِيْنَ بِه جَعَلِ مَرْكَبِ قَائِلِ نَيْسْتَنْدِ ، پَسِ هَرِ گَاهِ اَيْنِ مَحْقُقٌ بَاشَدِ خُدَاىِ تَعَالٰى

-
- ۱- .دَرِ چَاپِ سَنَگِي : رَسُوْلِ .
 - ۲- .دَرِ چَاپِ سَنَگِي : لِمَنْعِهِمْ .
 - ۳- .كَافِي ۱/۳۹۰ ح ۴ ، دَرِ رَوَايَتِ مَحَاسِنِ ۱/۲۲۴ ح ۴۰۰ نَيْزِ وَاَرَدِ اَسْتُ كِه : « خُلِقَ عَدُوْنَا مِنْ يَحْمِيَوْمٍ » (بِمَعْنَاىِ دَخَانِ يَا الْاَسْوَدِ الْبَهِيْمِ چنانچه دَرِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ۱/۴۶۰ اَمْدَهٗ) . نَيْزِ رَجُوعِ كُنَيْدِ بِه : مَشْكَاهِ الْاِنْوَارِ طَبْرِسِي : ۱۷۳ .
 - ۴- .دَرِ بَارِهٖ تَفْصِيْلَاتِ اَن رَجُوعِ كُنَيْدِ بِه : شَرْحِ اَصُوْلِ كَافِي ، مَازَنْدَرَانِي ۶/۴۰۰ وَ ۱۱/۴۶۵ .

شیطان را خلق کرد ، اما شیطان را شیطان نکرد ، و شخص بد را او خلق کرد اما بد را او نکرد . حاصل کلام آنکه این نحو توهمات غیر مرضیه را به چندین وجه جواب می توان گفت ، واللّه اعلم بالصواب . بعد از این مراتب پس گفت حرمان : شهادت می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او است ، فرستاد او را به هدایت کردن مردمان و به دین حق تا آنکه اظهار کند آن را و غلبه دهد بر جمیع ادیان ، اگر چه راضی نباشند و مکروه داشته باشند مشرکان ، و شهادت می دهم این را که بهشت حق است و آتش حق است ، و شهادت می دهم این را که برانگیختن از قبر بعد از مرگ حق است ، و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب علیه السلام حجت خدا و امام است بر خلق خدا ، نمی توانند مردم که جاهل باشند در حقّ او ، شهادت می دهم که حسن علیه السلام بعد از او حجت خدا و امام است ، و حسین علیه السلام بعد از او حجت خدا و امام است ، پس علی بن الحسین علیه السلام امام زین العابدین بعد از او امام است ، و محمد بن علی الباقر علیه السلام بعد از او امام است ، و تو ای سید من ! حجت خدا و امامی بر خلق خدا بعد از ایشان . پس فرمود ابو عبدالله علیه السلام : « التُّرْتُرُ حَمْرَانِ » یعنی : « طریقه مستقیمه طریقه حرمان است » . پس فرمود : « ای حرمان بدست بگیر و بکش مطمر را » یعنی : ریسمان مستقیم حق را میان خود و میان عالم اگر مخالف باشد با تو در دین ترک کن با او آشنائی را . و به معنی مجهول نیز می توان معنی نمود ، یعنی کشیده است ریسمان چینی در عالم هرگاه مخالف باشد کسی با تو در ایمان ترک او کن . حرمان می گوید : گفتم : ای سید من ! چیست مطمر ؟ آن حضرت فرمود : « جبال است که شما نام می گذارید آن را ریسمان بنائی ، پس کسی که مخالفت کند در این امر امامت با تو یعنی : شیعه اثنا عشری نباشد پس او زندیق و رهن دین است » .

هفتم: ابراهیم زیاد خارق است

پس گفت حمران: اگر علوی و فاطمی باشد؟ یعنی: از فرزندان علوی و فاطمه باشد، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «هر چند آن شخص محمدی علوی فاطمی باشد». و از این حدیث و احادیث سابقه مثل آنچه در «اعتقادات» (۱) ابن بابویه رحمه الله گذشت که: «فمن خالفکم و جازه فابروا منه» مستفاد می شود که تا علوی به مرتبه انکار امامت در فسق نبوده باشد زندیق، و منشأ برائت و تبری نمی شود اعمال و امور دیگر او، و آنچه از آیه اصطفاء (۲) معلوم می شود و حدیثی نیز وارد شد که «كُلُّهُمْ مَغْفُورٌ لَهُمْ» (۳) دال است بر مغفرت جمیع هر چند عارف به حق امام علیه السلام نباشند. و ممکن است جمع بینهما به اینکه عدم معرفت حق امامت محمول شود بر عدم معرفت حق تعظیم و توقیر و رعایت ایشان چنانچه سبب ذکر یافت که «كُلُّهُمْ مَغْفُورٌ» شامل معتقد امامت ائمه علیهم السلام نباشد، و لفظ محمول شود بر اضافی نه حقیقی، و تبری از آنها که معتقد امامت نیستند لازم باشد. و توجیهاات دیگر در جمع بین الاخبار نیز گذشت، فتذکر، تمام شد.

در عرض دین ابراهیم بن زیاد خارق استهفتم: ابراهیم زیاد خارق است، و در بعضی از کتابها مخارقی است. در کتاب مستطاب «امالی» (۴) ابن الشیخ مروی است از ابراهیم بن زیاد خارق که گفت: وصف کردم از برای جعفر بن محمد علیهما السلام دین خود را و عرض کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ عَدْلٌ بَعْدَهُ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ

۱- اعتقادات: ۱۱۲.

۲- آیه ۳۲ سوره فاطر: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ».

۳- رجوع کنید به: بحار الانوار ۲۳/۲۱۳ و ۹۹/۲۷۵، مستدرک السفینه ۵/۲۸۳، مجمع البیان ۸/۲۴۶، تفسیر الصافی ۴/۲۳۹.

۴- امالی شیخ طوسی: ۲۲۲ ح ۳۸۴، بحار الانوار ۳/۶۶ ح ۳، بشاره المصطفی: ۱۷۴.

هشتم: اسماعیل بن جابر جعفی است

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » ثُمَّ قَالَ : « اتَّقُوا اللَّهَ ، اتَّقُوا اللَّهَ ، اتَّقُوا اللَّهَ . عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَصِدْقِ الْخَيْرِ وَإِدَاءِ الْأَمَانَةِ وَعَفْفِ الْبَطْنِ وَالْفُرْجِ تَكُونُوا مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى » . پس خلاصه از ذیل حدیث به فارسی آن است که امام علیه السلام بر او رحمت می فرستد و سه مرتبه امر به پرهیزکاری می نماید و ورع و راستی گفتار و اداء امانت و نگاهداری شکم و فرج را از ممر حرام ضمیمه می فرماید ، آنگاه فرمود : « اگر چنین باشی با ما در رفیق اعلی خواهی بود . مخفی نماناند : در کتب رجال هم ابراهیم خارق ضبط است وهم مُخَارِقِي (۱) ، مرحوم سید ابن طاوس به خط شریف ، ابراهیم خارق نوشته است ، و وصف و عرض دین را به وی نسبت داده است ، اما کشی تصریح به مخارقی فرمود (۲) ، و وی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است . و در شرح حال ابراهیم خارق دیده ام خارق شعبه ای از قبیله همدان است یا اسم محلّه اوست (۳) .

در عرض دین اسماعیل بن جابر جعفی استهشتم : اسماعیل بن جابر جعفی است .

-
- ۱- بلکه به سه نوع ضبط شده چون بعضی « خارقى » به فاء يك نقطه ضبط کرده اند مانند آنچه در رجال طوسى : ۱۵۷ و ۱۵۸ و تنقيح المقال ۱/۱۶ آمده است .
 - ۲- رجال کشی : ۴۱۹ .
 - ۳- البته وجه مخارق نیز صحیح بنظر می رسد و در لسان العرب ۱۰/۷۷ ماده (خرق) گفته است : وَمَخْرَاقٌ وَمُخَارِقٌ : اسمان . مرحوم علامه مامقانی در تنقيح المقال ۱/۱۶ آنرا بعنوان ابراهیم خارقى ضبط کرده و خارق را نسبت به سيف خارق ای قاطع داده و سپس احتمال داده که خارقى صحیح باشد نسبة الى مالك بن عبدالله بن كثير الملقب بخارف ابى قبيله من همدان ، سپس به نسخه مخارقی اشاره کرده است .

در کتاب مستطاب « کافی » (۱) در باب فرض طاعت امام در حدیث سیزدهم به حذف اسناد از اسماعیل بن جابر جعفی مروی است که گفت: خدمت حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: اَعْرِضْ عَلَيْنِكَ دِينِي الَّذِي اَدِينُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ؟ قال: فقال: « هاتِ ». قُلْتُ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَاَلْقَرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهٗ ثُمَّ كَانَ بَعْدَهٗ الْحَسَنُ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهٗ ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهٗ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهٗ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بَعْدَهٗ اِمَامًا حَتَّى اَنْتَهَى اَمْرُ اِلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : قُلْتُ : اَنْتَ . فَقَالَ : « يَرْحَمُكَ اللّٰهُ ! هَذَا دِينُ اللّٰهِ وَدِينُ مَلَائِكَتِهٖ » .

بیانمراد از اسماعیل ، اسماعیل بن جابر جعفی است که کوفی بوده است ، و از اصحاب باقر علیه السلام و موثق و ممدوح و معتمد است در نزد اصحاب حدیث (۲) . و نجاشی فرمود (۳) : از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق [علیهما السلام] است و اوست راوی حدیث اذان (۴) ، و او راست کتابی ، و علامه اعلی الله مقامه در « فهرست » خود چنین فرمود (۵) .

۱- کافی ۱/۱۸۸ ح ۱۳ ، خاتمه المستدرک ۵/۲۴۱ ، شرح اصول کافی ۵/۱۵۶ .

۲- رجال علامه (خلاصه الاقوال) : ۸ ش ۲ .

۳- رجال نجاشی : ۳۲ ۳۳ ش ۷۱ .

۴- در چاپ سنگی : ازان . متن مطابق با نقل نجاشی است .

۵- عبارت نجاشی چنین است : له کتاب ذکره محمد بن الحسن بن الولید فی فهرسته . نگارنده از مرحوم علامه اعلی الله مقامه فهرستی نمی شناسد مگر مصطلح رجالی آنرا که همان کتاب رجال باشد . بنابراین تطبیق می شود با رجال علامه (خلاصه الاقوال) ، و عبارت علامه در خلاصه : ۸ ش ۲ چنین است : اسماعیل بن جابر الجعفی الکوفی ثقه ممدوح ، و ما ورد فیہ من الذم فقد بیّنا ضعفه فی کتابنا الکبیر . مرحوم کجوری در صفحات بعدی نیز از رجال علامه تعبیر به فهرست می کند .

بیان : در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه

نهم : منصور بن حازم است

در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه (۱) وکشی در شرح حال اسماعیل مذکور نوشته است که : اسماعیل گفت : در صورت من لقوه پیدا شد . چون وارد مدینه شدم خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب گردیدم ، فرمودند : « چه چیز است آنچه در صورت تو می بینم ؟ » عرض کردم : باد فاسدی است حادث و عارض شده . فرمود : « برو در نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و دو رکعت نماز کن ، آنگاه بگذار دست خود را بصورت خود و بخوان : بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ . هَذَا اجْتَرَحَ عَلَیْكَ مِنْ عَیْنِ اَنَسٍ اَوْ عَیْنِ جِنٍّ اَوْ وَجَعِ عَلَیْكَ بِالَّذِی اتَّخَذَ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلًا وَكَلَّمَ مُوسٰی تَكْلِیْمًا وَخَلَقَ عِیْسٰی مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ لِمَا هِدَاتٍ وَطَفِیْمَاتٍ كَمَا طَفِیْتِ نَارَ اِبْرَاهِیْمَ اِطْفَاءً بِاِذْنِ اللّٰهِ » . اسماعیل بن جابر گفت : دو مرتبه این دعا را خواندم ، صورتم به حالت اولیه برگشت و تاکنون عود نکرده است (۲) . و این حدیث را اسماعیل بن جابر مذکور روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : یَحْمِلُ هَذَا الدِّیْنِ فِی كُلِّ قَرْنٍ عَدُوٌّ یَنْفُونَ عَنْهُ تَاوِیْلَ الْمُبْطِلِیْنَ وَتَحْرِیْفَ الْغَالِیْنَ وَانْتِحَالَ الْجَاهِلِیْنَ كَمَا یُنْفِی (۳) الْكِبْرُ حُبَّ الْحَدِیْدِ » (۴) .

در عرض دین منصور بن حازم استنهم : منصور بن حازم است .

- ۱- این تیترا در حاشیه به خط مؤلف اضافه شده است . در بعضی از صفحات دیگر نیز ، قبل از چاپ کتاب ، مؤلف عناوینی اضافه نموده است . سبک آنها بیانگر آن است که رؤوس مطالب مندرجه در حواشی کتاب به انشاء مؤلف می باشد .
- ۲- رجال کشی : ۱۹۹ ح ۳۴۹ .
- ۳- در چاپ سنگی : یفنی .
- ۴- رجال کشی : ۴ ح ۵ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۵۱ ح ۳۳۴۵۸ ، الحدائق الناضره ۱/۶ ، بحار الانوار ۲/۹۳ ح ۲۲ .

در کتاب « کافی » (۱) از باب مسطور در حدیث پانزدهم مروی است : منصور بن حازم گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : خداوند اجل و اکرم است از اینکه شناخته شود به جهت خلق بلکه خلق شناخته می شوند به سبب خدا ، فرمود : « راست گفتی » . عرض کردم : کسی که شناخت پروردگاری دارد پس سزاوار است از برای پروردگار خود رضا و سختی بداند و رضا و سختی پروردگار را شخص نمی داند مگر آنکه به وحی آسمانی باشد یا بوی رسول اکرم خبر دهد ، پس آنکه وحی بر او نمی آید سزاوار است خدمت پیغمبر برسد چون خدمت پیغمبر رسید می داند آن بزرگوار حجه است و مفترض الطاعه ، پس گفتم به مردمان : آیا رسول خدا حجه بود از جانب خدا بر خلق ؟ گفتند : بلی ، گفتم : این پیغمبر که از دنیا رفت کیست به جای او ؟ گفتند : قرآن به جای پیغمبر است . چون در قرآن نظر کردم دیدم مُرَجَّئَه و قَدْرِيَّه با یکدیگر در آن نزاع دارند ، و زندیق که خارج از ایشان است مخاصمه می کند و غالب می شود بر خصماء خودش دانستم بالاستقلال قرآن حجت نیست ، پس قِیَم و مُیَبِّن می خواهد تا حق و باطل را بشکافد و بیان کند آن گاه از مردم سؤال کردم آن قِیَم کیست ؟ گفتند : ابن مسعود و عمر و حذیفه است یعنی این چند نفر می دانند معانی قرآن را ، چون از ایشان سؤال کردم تمام معانی قرآن را گفتند : تمام آن را نمی دانیم ، اما علم تمام معانی قرآن خدمت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است . و همگی اعتراف کردند که : لا اُدْرِی ، پس رجوع به آن جناب نمودم فرمودند : « تمام معضلات و مشکلات و معانی قرآن در نزد من است » . پس دانستم قِیَم قرآن که طاعت وی مفترضه است حضرت شاه ولایت علیه السلام است و او است بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بر تمام خلایق و هر چه از قرآن می گوید حق است . پس آن جناب فرمودند : « رحمک الله تعالی ! » .

پس آن بزرگوار حجت است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آن بزرگوار امام حسن علیه السلام بعد از آن جناب امام حسین علیه السلام است و شهادت می دهد امام حسن علیه السلام از دنیا رفت مگر آن که حجتی گذارد مثل جد و پدرش و حجت بعد از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین که طاعتش واجب است علی بن الحسین علیهما السلام است . فرمود : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » . پس برخاستم و بوسیدم سر مبارک آن جناب را و عرض کردم : حجت الله بعد از علی بن الحسین علیهما السلام ابا جعفر محمد بن علی است و طاعت وی نیز واجب است . فرمود : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » . بعد از آن عرض کردم بگذار سرت را ببوسم ، پس حضرت صادق علیه السلام خندیدند . عرض کردم : أَصْلَحَكَ اللَّهُ ! پدرت از دنیا رفت تا آنکه حجتی گذارد مانند پدرش ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ فَإِنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ . پس فرمود : « هَكَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى ! » . قُلْتُ : أَعْطَنِي رَأْسَكَ أَقْبَلُهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَضَحِكَكَ ، ثُمَّ قَالَ : « سَلِّئْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أَنْكَرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا » . تم الحديث (۱) . مخفی نماناد : این منصور بن حازم کنیه اش ابو ایوب بجلی کوفی است و بسیار موثق و از اجله اصحاب و فقهاء عظام بوده و از حضرت صادق علیه السلام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کرد و یونس بن عبدالله از وی روایت می نمود ، و کتاب « اصول الشرایع » و کتاب « حج » از منصور بن حازم است (۲) . و علامه فرمود در « فهرست » خود : وَلَهُ كِتَابٌ (۳) .

۱- نیز بنگرید : شرح اصول کافی مازندرانی ۵/۱۵۸ .

۲- رجوع کنید به : رجال البرقی : ۳۹ ، رجال ابن داود : ۳۵۳ ش ۱۵۷۳ ، رجال کشی : ۴۲۰ ح ۷۹۵ .

۳- چنین عبارتی در خلاصه الاقوال علامه : ۱۶۷ ش ۲ نقل نشده ولی شیخ طوسی در کتاب الفهرست : ۱۶۴ ش ۷۱۷ تصریح کرده که : له کتاب ، اخبرنا به جماعه عن ابی المفضل ، عن حمید ، عن الحسن بن محمد بن سماعه ، عنه .

در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عرض اول: در بیان توحید است

اشاره

[در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام] بدان حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم در تمام کتب و اخبار صحیحه معتبره مُسنداً مذکور است (۱) و آن چه عجاله از کتاب معتبری منظور نظر دارم از کتاب « توحید » (۲) صدوق علیه الرحمه است ، چنانکه در اول روایت اسم سامی ایشان مذکور است . و مرحوم قاضی ابو سعید قمی بر این حدیث در شرح مبسوط خود به بیان ملیح حسن بسط داده است ، و داعی برای سهولت خوانندگان فصول این حدیث را به چهار عرض آغاز و عنوان قرار می دهیم : عرض اول : در توحید . عرض دوم : در نبوت و امامت . عرض سوم : در اعتقاد به معراج و قبر و مسائله نکیرین و جنت و نار و صراط و میزان و بعث . عرض چهارم : در احکام تکلیفیه فرضیه از نماز و امثال آن .

عرض اول در بیان توحید استبشّم اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَنِ الصَّدُوقِ طَابَ ثَرَاهُ ، عَنِ الدَّقَّاقِ وَالْوَرَّاقِ (۳) مَعَا ، عَنِ الصُّوفِيِّ ، عَنِ الرُّوْيَانِيِّ ، عَنِ عَبْدِ

-
- ۱- امالی شیخ صدوق : ۴۱۹ ح ۲۴ ، کفایه الاثر : ۲۸۶ ، روضه الواعظین : ۳۱ ، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۸۰ ح ۱۴۰۹۴ ، خاتمه المستدرک ۵/۲۲۷ ، بحار الانوار ۳/۲۶۸ ح ۳ و ۳۶/۴۱۲ ح ۲ ، نور البراهین ۱/۲۱۹ ، کشف الغمه ۳/۳۳۲ .
 - ۲- توحید شیخ صدوق : ۸۱ ح ۳۷ .
 - ۳- دقاق : علی بن احمد بن موسی دقاق است ، و مراد علی بن عبدالله وراق می باشد چنانچه در اسناد بدان تصریح شده است و مؤلف بزودی شرح حال آنها را بیان می کند .

العظیم بن عبد اللہ الحسینی ، قال : دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ : «مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ! أَنْتَ وَوَيْئًا حَقًّا» . قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا تَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ . فَقَالَ : « هَاتِهَا يَا أَبَا الْقَاسِمِ ! » . فَقُلْتُ : إِنِّي أَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينَ حَدَّ الْإِبْطَالِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ ، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا حَيَوَهْرٍ بَيْلَ هَيَوَ مُجَسَّمِ الْأَجْسَامِ وَمُصَوَّرُ الصُّورِ وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُجِيدُهُ . يَعْنِي : حَضَرَتْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُنْدُ : بِرِ حَضَرَتْ أَبَا الْحَسَنِ أَمَامَ عَلِيِّ النَّقِيِّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارْدُ شَدْمِ ، چُونِ مَرَا دِيدَنْدُ فَرَمُودُنْدُ : « مَرَحَبَا بِي تُو آيِ ابُو الْقَاسِمِ ! تُو دُوسْتِ مَا هَسْتِي اَز رُوي حَقِيقَتِ » . پَسِ عَرَضُ كَرْدَمِ خَدْمَتِ آنِ بَزْرِ گُوارِ : آيِ فَرَزَنْدِ رَسُولِ خُدَا ! مَنِ مِي خُواهِمِ دِينَ خُودِ رَا بِرِ شَمَا عَرَضِ دَارْمِ اِگَرِ مَرَضِي وَ پَسَنْدِيدِ اَسْتِ دَرِ نَزْدِ خُدَا وَ رَسُولِ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ شَمَا بِرِ آنِ ثَابِتِ بَدَارِيدِ وَ نِگَاهِ دَارِيدِ تَا خُدَاوَنْدِ رَا بِهِ هِمَانِ دِينَ مَلَاقَاتِ نَمَائِمِ . فَرَمُودُ : « آيِ أَبُو الْقَاسِمِ ! بِيَاوَرِ آنِ دِينَ رَا » . پَسِ عَرَضُ كَرْدَمِ : مَنِ مِي گُويِمِ : خُدَاوَنْدِ يَكِي اَسْتِ ، وَ مِثْلِي بَرَايِ او نِيَسْتِ ، وَ چِيزِي مِثْلِ او نِيَسْتِ ، وَ اَزِ حَدِّ اِبْطَالِ وَ تَشْبِيهِ خَارِجِ اَسْتِ ، وَ خُدَاوَنْدِ سَبْحَانِ جِسْمِ وَ صُورَتِ وَ عَرَضِ نِيَسْتِ ، بَلَكِ خُدَاوَنْدِ تَجْسِيمِ اِجْسَامِ مِي نَمَائِدِ ، وَ تَصْوِيرِ صُورِ مِي فَرَمَائِدِ ، وَ خَلْقِ كَنْنَدِ عَرَضِهَا وَ جُوهَرِهَا سْتِ ، وَ پَرُورْدِ گَارِ هَرِ چِيزِي اَسْتِ ، وَ هَرِ چِيزِي رَا حَتِّي اِحْدَاثِ وَ جَعْلِ كَرْدِ اَسْتِ ، وَ مَالِكِ هَرِ چِيزِي نِيَزِ خُدَاوَنْدِ سَبْحَانِ اَسْتِ .

در مدح روایات این حدیث شریف

در مدح روایات این حدیث شریف خوب است اولاً از این چهار نفر که روایات این حدیث شریف اند بیانی شود: اول دقاق، دوم: وراق، سوم: صوفی، چهارم: رویانی. اما دقاق لقب علی بن احمد بن محمد است که طریق روایت صدوق طاب ثراه از او است، و احادیث کثیره از وی روایت کرده است چنانکه در کتاب «عیون أخبار الرضا» (۱) فرمود در باب ما جاء عن الرضا فی التوحید: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ. و در بعضی از کتب رجال علی بن احمد بن موسی ضبط است، و مرحوم صدوق در اواخر کتاب «من لا یحضره الفقیه» (۲) در طریق اسانید و روایت خود بدین گونه مرقوم فرمود: و ما كان فيه مما كتبه الرضا إلی محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله فی «العلل» فَقَد رَوَيْتَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الدَّقَاقِ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّنَانِيِّ وَالْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هُشَامِ الْمَكْتَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ... إلى آخره. و در احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کتاب «اکمال الدین» (۳) چند حدیث مذکور می شود که دقاق مذکور از صوفی و وی از رویانی روایت کرده است، و ایضاً دقاق از محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن ابی عبدالله و جماعتی از ثقات روایت می نمود، و او حسن الطریقه و عظیم المنزله است و ممدوح و معتمد و موثق و عدل و مرضی است در نزد اعلام از علماء و رجال. و ایضاً دقاق حسن بن مُتَّيِل (۴) است که یک طریق روایت صدوق از اوست.

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۰۵، سند مورد نظر در روایت دوم این باب است.

۲- من لا یحضره الفقیه ۴/۴۲۹.

۳- مانند حدیث اکمال الدین: ۲۷۷ ح ۱.

۴- مُتَّيِل: به تاء د و نقطه و کسر لام است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

امّیا وِزّاق لقب چند نفر است : یکی جعفر وِزّاق (۱). و دیگر جعفر بن جعفر وِزّاق . و دیگری ابو طاهر محمد بن تسنیم حضرمی کوفی است که بدون واسطه از امام علیه السلام روایت نکرده است (۲). و دیگری محمد بن هارون مکنّی به ابو عیسی أيضاً مشهور به وِزّاق است ، و له کتاب « الامامه » و کتاب « السقیفه » و کتاب « الحکم علی سوره لم یکن » و کتاب « اختلاف الشیعہ » و « المقالات » (۳). و دیگری علی بن عبدالله مشهور به وِزّاق است (۴). و در این حدیث مراد علی بن عبدالله است که با علی بن احمد دقاق روایت کرده اند ، و معنی وِزّاق کما فی « المجمع » (۵) کسی است درهم بسیار داشته باشد از آنکه وِزّاق بفتح واو و کسر راء نقره و درهم مضروب است ، و جماعتی از زُواه اخبار بدین لقب موصوف معروف شدند . اما صوفی محمد بن هارون است (۶). و رویانی عبیدالله بن موسی است که کنیه اش ابو تراب است . و در شرح احادیث آتیه مفصلاً از حسن حال ایشان زحمت می دهد .

۱- رجال الطوسی : ۴۲۰ ش ۶۰۶۴ .

۲- رجال نجاشی : ۳۳۰ ش ۸۹۲ .

۳- رجال نجاشی : ۳۷۲ ش ۱۰۱۶ .

۴- و نیز محمد بن ابراهیم وراق . رجوع شود به : رجال شیخ طوسی : ۴۴۰ ش ۶۲۸۳ . مرحوم علامه نیز در خلاصه الاقوال : ۱۸۱ از هلال بن ابراهیم ابوالفتح وراق نام برده و در صفحه ۲۲۲ از ربیع بن زکریا وراق ، و در صفحه ۲۶۴ از یحیی بن عباس وراق .

۵- مجمع البحرین ۵/۲۴۶ : الوِزّاق : کثیر الدرهم . نیز رجوع کنید به : لسان العرب ۱۰/۳۷۴ .

۶- قدمای رجالین متذکر شرح حال وی نشده اند ولی در اسانید مرحوم صدوق بی شمار وارد شده است .

در معنی کلمه «مرحبا»

مخفی نماند از بیان حدیث در ابتداء ورود حضرت عبدالعظیم بر امام علیه السلام معلوم است آن بزرگوار چقدر از وی احترام فرمود و به کنیه اش در مقام تعظیم و تجلیل خواند و فرمود: «تو دوست ما هستی» از آنکه برای «ولی» معانی عدیده است، و در این مورد دوستی مراد است.

در معنی کلمه «مرحبا» و أيضاً به حضرت عبدالعظیم فرمودند «مرحبا بک» و این کلمه مشتق از «رحب» است بر وزن کرم به معنی توسعه است (۱)، و در زمان قبل برای استیناس اعراب استعمال می کردند، سیما کسی که بر کسی وارد می شد مثل تحیات اهل جاهلیت که «مساء الخیر» و «صباح الخیر» و «انعم صباحک» و «انعم مساءک» و «انعم صباحاً» (۲) به یکدیگر می گفتند، و تمام آنها به تحیت خاصه که سلام کردن است منسوخ شد، و آیه «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (۳) مؤید مراد است. اما کلمه «مرحبا» در کتاب «اصول کافی» منصوص است: «دو برادر مؤمن به یکدیگر می رسند مرحبا بگویند» (۴) و آن دعائی است در توسعه احوال هر یک از اخوین بر دیگری، و عمل ائمه علیهم السلام بر این بوده است. و در حین تحریر به خاطر آمد وقتی که ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار که از کبار شیعه امامیه بوده اند و پدران ایشان هم امامی

۱- رجوع کنید به: العین خلیل ۳/۲۱۵ لسان العرب ۱/۴۱۳، مجمع البحرین ۲/۶۸.

۲- همچنین صیغه های «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ» و «انعمَ اللهُ صباحَكَ» نیز وارد شده است. رجوع کنید به: لسان العرب ۱۲/۵۸۱ (نعم)، صباح جوهری ۵/۲۰۴۳.

۳- نساء: ۸۶.

۴- در باب إطفاف المؤمن و اکرامه از کافی ۲/۲۰۶ ح ۲ از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «من قال لأخيه المؤمن مرحباً كتب الله تعالى له مرحباً الى يوم القيامة» روایتی که مؤلف نقل فرموده در کافی نیافتم.

در معنی «هات» و «هیت»

بودند و در استرآباد در زمان داعی الی الحق حسن بن زید علوی از دست زیدیه مغلوب شدند ، و خدمت امام حسن عسکری علیه السلام در سرّ من رأی آمدند ، آن جناب این عبارات فرمودند : « مَرَحَبًا بِالْأَوَابِينَ (۱) إِلَيْنَا الْمُلتَجِّينِ إِلَى كَنَفِنَا ، قَدْ تَقَبَّلَ اللَّهُ سَيِّعِيكُمْ وَأَمَّنَ رَوْعَكُمْ وَكَفَاكُمْ أَعْدَاكُمْ ، فَانصِرُوا آمِنِينَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ » (۲) . به فدای مهربانی ها و محبت های شما خانواده رحم و مروّت و کرم شوم که به چه نحو بر واردین خودتان از شیعیان حیّاً و میتاً نظرات و عنایات دارید ، و احدی را مأیوس نمی فرمائید .

در معنی «هات» و «هیت» و خوب است معنی کلمه «هات» که در این حدیث و احادیث سابقه مذکوره بود مجملاً بنویسم : جوهری در کتاب « صحاح اللغه » (۳) گفته است : هاتِ یا رجل بکسر تاء یعنی اعطنی ، معنی آن به فارسی بده به من و تشبیه آن «هاتیا» است مثل «آتیا» ، و جمع آن «هاتوا» است و زن را «هاتی» می گویند ، و «هیت» ماده اشتقاقش از «هات» است و آن به معنی هَلَمَّ وَأَقْبَلَ است ، و کلمه « هَيْتُ لَكَ » (۴) در سوره مبارکه یوسف که زلیخا عرض کرد بعضی نوشته اند این به معنی « هَيْتُ » می باشد یعنی برای تو مهتیا می باشم ، و شاعر گفته است : أَبْلَغُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَتَيْتَنَا (۵) إِنْ الْعِرَاقُ وَأَهْلِهِ سَلَّمَ [الْيَكُ] هَيْتُ هَيْتَا (۶) . المجازات النبویه ، شریف رضی : ۲۶ ، التبیان ۶/۱۱۸ ، تفسیر القرطبی ۹/۱۹۴ ، تفسیر الطبری ۱۲/۹۹ ، مجمع البیان ۵/۳۸۲ .

۱- در مصدر : بالآوین .

۲- تفسیر الامام العسکری : ۱۰ ، بحار الانوار ۱/۷۱ .

۳- صحاح اللغه ۱/۲۷۱ ، نیز بنگرید : لسان العرب ۲/۱۰۷ ، مجمع البحرين ۴/۴۵۱ .

۴- یوسف : ۲۳ .

۵- در چاپ سنگی : أتینا .

۶- در چاپ سنگی : هینا . متن مطابق با مصادر می باشد .

در معنی «عرض دین» است

و این کلمه «هات» برای تَلَطَّف به دوست است و وصول به مقصود. پس حضرت هادی علیه السلام می فرماید به حضرت عبدالعظیم با کمال لطف و تعظیم: که از برای تو نیل مقصد است، چنانکه به سائرین از محبّین فرمودند به همین کلمه چنانکه در اخبار مسطوره سابقه معلوم و واضح گردید.

در معنی «عرض دین» استو چون داعی در این حدیث همت گماشته ام غالب خصوصیات آن را متعرّض شوم چه قدر مناسب است معنی عرض دین را هم بنویسم: بدان «عرض» [به] معنی ظهور است، می گویند اهل اصطلاح (۱): عَرَضَ الشَّيْءُ فَمَا عَرَضَ يَعْنِي ظَاهِرَ نَمُودِمِ فُلَانٍ شَيْءًا رَأَى بَعْدَ ظَاهِرِهِ، و معنی دیگر آن «مقابله» و «مدارسه» است، می گویند: عَارَضْتُ الْكِتَابَ بِالْكِتَابِ، یعنی: کتاب را با یکدیگر مقابله کردم. و در حدیث است: «إِنَّ جِبْرِيْلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَأَنَّهُ عَارِضُهُ فِي الْعَامِ مَرَّتَيْنِ» (۲). و اینجا مراد مقابله کردن است قرآن را بر خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از آنچه می دانست، و مراد از عرض دین، اظهار عقیده است از باطن به ظاهر تا آنکه امام علیه السلام تصدیق بر حقیقت ما فی الضمیر وی کند. و غرض از مقابله دو کتاب تصحیح است یعنی: غلط و سقم آنچه در کتابی است با

۱- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۳/۱۵۴ ماده (عرض)، النهایه فی غریب الحدیث ۳/۲۱۲، لسان العرب ۷/۱۶۷.

۲- العمده، ابن بطریق: ۳۸۶، ذخائر العقبی: ۴۰، بحار الانوار ۳۷/۶۷، ریاض الصالحین، نووی: ۳۴۴، النهایه ۳/۲۱۲، لسان العرب ۷/۱۶۷.

در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع

در معنی «فَبْتَنِي»

کتاب اصل صحیح بشود، پس عرض دین برای رفع خلط و غَش است. خوشا به حال آن عقاید حقه ای که با لوح مبین و کتاب متین تکوین الهی یعنی: امام علیه السلام معارضه و مقابله شود و مطابق و موافق آید و بروی تصدیق نماید و تثبیت بر آن کند همانا ثمره تکلیف تحسین عقیده و تصحیح ما فی الضمیر است که نتیجه آن غفران گناهان و دخول به جنان است.

[در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع] او مرحوم مجلسی طاب ثراه در جلد اول «بحار الانوار» (۱) در باب صحّت احادیث و اعلا و اقوی و اصحّ مراتب و درجات آنها را ذکر فرموده اند، از آن جمله اعلاّی از اسماع راوی دانسته اند یعنی اینکه راوی است بدون واسطه از امام علیه السلام روایت و حدیث را بشنود، یا آنکه امام علیه السلام به راوی حدیث که از وی مروی است بدون واسطه بشنوند مخصوصاً. بعبارۀ اُخری: فرق است بین سماع و اسماع یعنی: شنیدن و شنوایدن. یا آنکه راوی حدیث حدیثی را به عینه در محضر امام علیه السلام بخواند و به امام بشنوند و امام علیه السلام تصدیق کند او را، و این قسم شبیه است به عرض دین عارضین از آنچه مکلفین اعتقاد دارند و بر آن مکلف اند از عقاید یقینیّه و قواعد شرعیّه فرعیّه، یعنی: مراد همان اسماع و عرض دین است مانند اسماع حدیث از راوی بر امام.

در معنی «فَبْتَنِي» پس برای ایضاح مراد به این نظیر برای بعضی تنظیر نمودم تا رفع شبهه بشود و معنی

۱- بحار الانوار ۲/۱۶۵ (جلد اول چاپ سنگی) بدین عبارت: ولندکر ما به يتحقق تحمل الروايه والطرق التي تجوز بها روايه الاخبار: اعلم أن لأخذ الحديث طرقاتاً اعلاها سماع الراوي لفظ الشيخ أو اسماع الراوي لفظه إياه بقراءة الحديث عليه، سپس روایتی از کلینی را برای ترجیح سماع بر اسماع نقل کرده است.

در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله اشعار او

فقره: « و عرضت دینک علی امام زمانک فَصَدَّقَكَ وَدَعَا لَكَ » واضح گردد .

در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اشعار اومخفی نماناد: زمخشری در کتاب « کشاف » نقل کرده است: حضرت ابوطالب در وقتی که دین خود را بر خاتم انبیاء حضرت ختمی مآب علیه السلام عرضه داشت این ابیات را بداهه گفت، مناسب با عرض دین حضرت عبدالعظیم دانستم، اجمالی از آن را می نویسم: فَاصْبِرْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاظَهُوَابْتَدِرْ بِذَاكَ وَقِرْ مِنْهُ عُيُونًا وَدَعْوَتِي وَزَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ حَوْلَكَ نَصَحْتَ وَكُنْتَ قَبْلُ أَمِينًا وَعَرَضْتَ دِينًا لَا مَحَالَةَ إِنَّهُمْ خَيْرُ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا (۱) و حدیث: « أَسْلِمَ أَبُو طَالِبٍ بِحَسَابِ الْجُمَلِ ، وَعَنَى بِذَلِكَ إِلَهَ وَاحِدٍ (۲) جَوَادٌ (۳) » همان عرض دین او است در حین رحلت . و مراد از عقد اَنَا مِلَّ وَأَصَابِعُ که در حدیث است « عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَسِتِّينَ » بستن خنصر و بنصر و وسطی است و رها کردن انگشت سَبَّابَهُ و ابهام است به سوی قبله چنانکه در این اوقات مرسوم است ، و عدد « اللَّهُ وَاحِدٌ جَوَادٌ » شصت و سه است ، و قید « جَوَادٌ » ظاهراً اشاره به عفو و صفح حق است . و داعی بر حسب حساب عقود عرض می کند و جهی دیگر که مطابق با عدد این کلمات ثلاثه است به نظر می رسد یعنی: خنصر ده و بنصر بیست و وسطی سی عدد است که تماماً شصت می شود ، و انگشت سَبَّابَهُ سه عدد بر حسب سه انمله و عقد تماماً شصت و سه عدد

۱- احتجاج ۱/۳۴۳ ، مناقب ۱/۵۳ ، العمده: ۴۱۱ ، سعد السعود: ۱۳۳ ، الطرائف: ۳۰۳ ، الغدير ۷/۳۳۴ از منابع مختلف .

۲- در بعضی منابع: احد .

۳- معانی الاخبار: ۲۸۶ ، شرح اصول کافی ۷/۱۸۴ ، بحار ۳۵/۷۸ ح ۱۷ .

است ، و این قسم از عقود در زمان حضرت ابوطالب علیه السلام معمول بود . و بر این حدیث شریف شروح کثیره و رسائل مفصّله نوشته شده است برای اطلاع خوانندگان مقتضی دیدم اشاره کردم . خلاصه مراد از تثبیت در فقره « و ثبت علیه » همان دوام و استقرار است باطمینان . و در حدیث است : ملکین و نکیرین بعد از اینکه در قبر از میت سؤال کردند و عقاید خود را بیان نمود آن دو ملک می گویند : « بَتَّكَ اللَّهُ فِيمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى » (۱) . ما یحبّ و ترضی . (حاشیه مؤلف رحمه الله) . . یعنی : خداوند تو را ثابت داشت در چیزی که دوست می داشت و راضی بود ، به لفظ ماضی می گویند برای آنکه اشاره به دوام و ثبات است که « أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ » (۲) . و در فقره دعا امام علیه السلام عرض می کند : « صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَتِّنِي عَلَيَّ دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ » (۳) . و ایضاً مضمون این بیان است که امام علیه السلام فرمود : « وَأَزَلُّنِي بِقُدْرَتِكَ عَنِ الطَّرِيقِ الْأَعْوَجِ وَخَلَّصْنِي مِنَ السَّجَنِ الْكَرْبِ » (۴) بِإِقَالَتِكَ » (۵) . غرض از بیان و شرح اثبات و تثبیت است تا بدانی از آنچه معتقدی در قبر مسؤول خواهی شد ، و به واسطه اظهار و اذعان آن از برای تو نجات و خلاص است . پس چنانکه حضرت عبدالعظیم عرض دین خود را بر امام زمان علیه السلام نمود و بر آن ثابت بود و ماند و وفات یافت ، تو نیز هر وقت به زیارتش مشرف می شوی همین مضامین را عرضه کن و آن بزرگوار را شاهد بخواه تا در تثبیت این دین باقی بمانی .

۱- تفسیر صافی ۳/۸۶ ، مجمع البحرین ۱/۳۰۶ ماده (ثبت) .

۲- ابراهیم : ۲۴ .

۳- مصباح المتعجد : ۳۳ با اضافه ای ، و ص ۴۷ و ۱۴۲ و ۲۱۱ ، مفتاح الفلاح : ۳۴ .

۴- در بحار : سجن الكرب ، و در حاشیه نسخه بدل آن « أشجن الكرب » منقول است .

۵- بحار الانوار ۹۱/۱۱۵ .

در معنی «واحد» و «أحد» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ»

در معنی «واحد» و «أحد» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» قوله: وَاِنِّي اَقُولُ: اِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ بدان که برای موحدین از اهل ایمان و یقین در شرح این کلام مبارک «وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۱) این حدیث شریف کفایت است که: حضرت ولایت مآب علیه السلام در جنگ جمل وقتی که شمشیر آتشبار بدست گرفته و قطرات خون از آن می چکید و سرها را مانند برگ درختان می ریخت، اعرابی به خدمت آن جناب شرفیاب گردید و از معنی واحد سؤال کرد. مردم جمع شدند و او را ملامت کردند و گفتند: آیا نمی بینی صفوف لشکر و حالت آن سرور را؟! و مشاهده نمی کنی پریشانی و اغتشاش قلب امیر مؤمنان علیه السلامرا؟! پس آن حضرت عنان مرکب را نگاهداشت فرمود: بگذارید والله! علی را باز نداشته به این جنگ و جدال و خون ریزی و قتال الا معنی الله واحد؛ بدان ای برادر عرب! واحد به چهار معنی آمده است. دو معنی از آن بر خدا رواست و دو معنی دیگر روا نیست: اول: آن است که بگویی خدا واحد است یعنی یکی است و از باب اعداد اراده کنی وی را که واحد عَدَدی لازم دارد، ثانی را هم چنانکه نمی توان گفت: خدا اَوَّلِ دَوَمین است به جهت آنکه اول، دومی را لازم دارد، دیگر نمی توان گفت واحد (۲)؛ زیرا که لازم دارد ثانی را. دوم: آن است که بگوئی خداوند واحد است یعنی: یکی از ناس است که وحدت صِفَتی قائل شویم چنانکه می گویند فلان کس یکی از مردم است، و این معنی هم بر خدا اطلاق نمی شود و باعث اندراج در تحت نوع و جنس خواهد بود. و آن دو معنی که بر خدای تعالی رواست: اَوَّل: آن است که: بگوئی: خدا واحد است در ذات و صفات، و یگانه است چنانکه

۱- بقره: ۱۶۳.

۲- به این معنی بر خداوند جائز نیست (حاشیه مؤلف رحمه الله).

می گویند: فلان کس طاق است یعنی نظیر و شبیه ندارد. دوّم آنکه: بگوئی خدا واحد است، یعنی: احدى المعنى است، منقسم نمی شود نه در حقیقت و نه در اعتبار و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم. الحال بدان که بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند خداوند یکی است و شریک ندارد (۱). و دلیل بر یگانگی پروردگار بسیار است، از آن جمله دلیل فرجه است، و دلیل تمنع، و دلیل تعطیل است، و اگر کسی غور کند در فحای کلمات اهل ملل و ارباب نحل می داند که تمام آراء و عقاید ایشان متفق است بر یگانگی خداوند، و آیه کریمه: « وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ » (۲) شاهد است برای دعوی مدعی و یگانگی حق تعالی بدلیل عقل و نقل واضح و ثابت است: نقل قوله تعالی: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (۳) وقوله « إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ » (۴). أما دلیل عقل به نحو اجمال گفته می شود: اگر عالم امکان را دو خدای واجب الوجود باشد لازم می آید یکی از این دو خدا اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد. اگر اراده هر دو حاصل شود لازم می آید اجتماع نقیضین، و اگر اراده هر دو حاصل نشود ارتفاع هر دو نقیض لازم می آید، و اگر مراد یکی حاصل شود و از دیگری حاصل نشود ترجیح یکی از این دو واجب الوجود بر دیگری لازم می آید بدون مرجح، و تمام آنها بالضروره باطل است، سیما آنکه مرادش حاصل نشده عاجز است، و عجز خدا را نشاید. پس واجب الوجود یکی است نه دو. و براهین دیگر می توان استشهاد کرد و خوشتر استدلال از کلمات ائمه طاهرین

-
- ۱- رجوع کنید به: خصال شیخ صدوق: ۲ ح ۱، التوحید: ۸۳ ح ۳.
 - ۲- لقمان: ۲۵.
 - ۳- اخلاص: ۱.
 - ۴- کهف: ۱۱۰.

در فرق بین «واحد» و «أحد»

عليهم السلام است . و از حضرت جواد علیه السلام در معنی واحد سؤال کردند فرمودند : « اجماع الألسن عليه بالوحدانيه » (۱) . و ايضاً : الواحدُ تعالی : الفردُ العزى لَمْ يَزَلْ وَحْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ آخَرُ (۲) . و ايضاً : الواحدُ الحقيقى ما يكونُ مُنَزَّهَ الذَّاتِ عَنِ التَّرْكِيبِ الْخَارِجِيِّ وَالذِّهْنِيِّ (۳) .

در فرق بين «واحد» و «أحد» و گویند : واحد اول اعداد است و جمع آن «أحدان» و «وحدان» بضم همزه است مثل راکب و ركب (۴) . و صاحب «مجمع البحرين» (۵) و غير آن در فرق بين واحد و أحد سه وجه نوشته اند ۶ : اول : واحد متفرد بالذات است ، و أحد متفرد بالمعنى است . دوم : واحد اطلاق بر ذوى العقول و غيره مى شود ، ولى احد بر ذوى العقول فقط اطلاق مى شود . پس واحد اعم است و أحد اخص . سوم : واحد اول عدد است ولى احد را در اول اعداد نمى شمارند . و سوره كريمه توحيد و آيه مبارکه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۶) اقوى دليلی

۱- کافی ۱/۱۱۸ ح ۱۲ ، تفسير نور الثقلين ۴/۶۱۸ ح ۱۰۳ ، شرح اصول کافی ۴/۲۵ .

۲- اين تعبير از ابن اثير در نهايه ۵/۱۵۹ مى باشد . نیز رجوع کنید به : نور البراهين جزائرى ۱/۳۸ ، فروق اللغه عسكرى : ۵۶۵ در فرق بين احد و واحد .

۳- اين تعبير را شيخ بهائى قدس سره در مفتاح الفلاح : ۹۲ فرموده و علامه مجلسى در بحار ۸۳/۱۵۷ از وی نقل مى کند .

۴- صحاح جوهرى ماده (وحد) ۲/۵۴۸ ، لسان العرب ۳/۴۴۷ .

۵- مجمع البحرين ۴/۴۷۵ .

۶- انبياء : ۲۲ .

است بر اثبات مراد و مدعا به . پس بعبارۀ اخیری می گوئیم در ترجمه این کلمه مبارکه « إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ » : خداوند احد و یگانه است که زبانها و عقلها بر یگانگی وی مُقَرَّر و معتقدند و یکتائی است که همیشه بوده ، و کسی از وی انتزاع نشده یعنی : منشأ انتزاع نمی شود ، و ذات شریفش از ترکیب ذهنی و خارجی منزّه است . و یکی از مخلوقات نیست و تمام موجودات از اوست . و معنی احد هم واحد است ، و همان معنی سابق که در واحد ذکر شد در احد هم ذکر توان کرد ، وَالْأَحَدُ هُوَ الْفَرْدُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَحْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ آخَرٌ . و در سوره توحید خداوند مجید « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (۱) فرمود ، نه قل هو الله واحد ، برای آنکه نفی عدد و اثبیت و کثرت کرده باشد ، و مناط هم همین است . و علماء می گویند که : اَحِدٌ در آیه مبارکه نکره است که بیدل برای معرفه واقع شده است که اسم مبارک الله باشد . نظامی خوش گفت : تعالی یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند بری از خویش و از پیوند و از کسصفاتش قل هو الله احد بس زهر شمعی که بینی روشنائیه وحدانیتش باشد گواهی (۲) و این بیت نیز از « منطق الطیر » خاطر دارم بنویسم : در یکی پوی و ز دو یکسو باشیک دل و یک قبله و یک رو باش پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام عنوان عقیده خودش را زمان اظهار دین بر نفی کثرت و اثبات وحدت قرار داد که اصل اصیل در ایمان و رکن رکین همان است و اقرار به وی اَوَّلًا-الزَّم وَأَوْجَب است ، بعد تاکیداً عرض کرد : قوله : « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » (۳) .

۱- .اخلاص : ۱ .

۲- .این اشعار در آغاز خسرو و شیرین نظامی آمده است .

۳- .شوری : ۱۱ .

در معنی «لیس کمثله شیء»

در معنی «لیس کمثله شیء» اما معنی «شیء» را گفته اند علماء اعلام: ما صَحَّ أَنْ يُعْلَمَ وَ يُخْبَرَ عَنْهُ. به عبارت دیگر: شیء آن چیزی است که موجود است، و آن دو قسم است: حَسَبِي و قَوْلِي، اما حَسَبِي مثل اجسام و مادیات، اما قَوْلِي آن چیزهایی است که به لسان جاری می شود و گفته می شود چنانکه می گویند من چیزی گفته ام. پس اقوال را هم شیء می نامند، کلام در آن است که آیا خداوند را که مشیء الاشیاء است می توان شیء گفت: یا نه؟ بلی در حدیث است: «شیءٌ لا کالاشیاء» (۱). و از این فقره شریفه معلوم می شود که خداوند مثل سایر معلومات نیست یعنی: به نحوی شیء موجود باشد که عقول و اوهام و افهام او را درک کند محال است بلکه شیئی است که مشابه با اجسام حَسَبِيه و ماهیات صرفه مُدْرَکَه و مُمکنات مُسْتَحْدَثَه نیست. هیچ چیز از وی انتزاع نشد و از هیچ چیز هم بیرون نیامد از آنکه هر چیزی از چیزها مُخْدَث و مخلوق است و نبوده است و اصلی نداشته است مگر وجود مبارک حضرت احدیت که همیشه بوده است. پس معنی این کلمه مبارک آن است که هیچ چیز مثل خدا نیست. و به معنی دیگر هیچ چیز مثل مثل خدا نیست، ولیکن مشهور است و صحیح که کاف در کلمه «کمثله» زائده است (۲). مرحوم آخوند در معنی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» فرموده است: کاف در کمثله شیء اگر زائده

۱- بحار الانوار ۳/۲۶۲ ح ۱۹ روایتی نقل کرده بدین مضمون: عن اليقطيني قال: قال لي ابو الحسن عليه السلام: ما تقول إذا قيل لك: أخبرني عن الله عزوجل أشیء هو أم لا شیء هو؟ قال: فقلت له: قد أثبت عزوجل نفسه شيئاً حيث يقول: «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» فأقول: إنه شیء لا- کالاشیاء، إذ فی نفی التشبيه عنه ابطاله ونفيه. قال لی: صدقت وأصبت. سپس حضرت رضا علیه السلامیانی دارند که شایسته است مراجعه شود. نیز رجوع کنید به: بحار ۳/۳۰۵ و ۴/۲۲۲.

۲- رسائل شریف مرتضی ۲/۶۹، شرح اصول کافی ۱۰/۲۵۸، التبیان ۹/۱۴۸.

در معنی «خارج عن الحدین» و حدیث مبارک

باشد بنا بر مشهور است ، و در آن اشکالی نیست و اگر زایده نباشد مبالغه در نفی مثلث است از خداوند ، ائ : لیس کَمِثْلِ مِثْلٍ وَجُودِهِ شَيْءٌ فَكَيْفَ لِمِثْلِهِ ، أَوْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ مِثْلٌ فَكَيْفَ لِذَاتِهِ وَالْمُرَادُ مِنَ الْمِثْلِ الذَّاتُ كَقَوْلِهِ : « مِثْلُكَ لَا نَظِيرَ لَهُ فِي الْعَالَمِ » . در تک این بحر بی پایان بسیغرقه گشتند [و] برون نامد کسی خلاصه : این کلمات شریفه اثبات وحدت و نفی کثرت می کند یعنی : خدا یکی است که مثل وی ما سوای وی نیست در همه عالم و نشأت حقیقتاً و مجازاً و حسیاً و اعتباراً ، ذهناً و خارجاً ، وَهْمًا وَ عَقْلًا ، تَصَوُّرًا وَ خِيَالًا ، کقوله تعالی « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » . و اگر داعی در بسط و تفصیل و شرح و تطویل زیاده از این برآید خارج از مراد می شود .

در معنی «خارج عن الحدین» و حدیث مبارکقوله : خارج عن الحدین « حد الابطال وحدّ التشبيه » . بدان که صاحب « مجمع » (۱) فرموده است : والحد الحاجز بین الشئیین ومنه حدّ عرفات ، وهو المأزمین إلی أقصى الموقف . پس از این بیان معلوم می شود حد که جمع آن حدود است آن است که بین دو چیز حاجب باشد که از آن به غیر آن تمیز داده می شود مثل آنکه برای هر مملکتی حدی معین و معلوم کرده اند که از آن حدّ تخطی نمایند ، و امام علیه السلام فرموده است : « مَنْفَى عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ » (۲) یعنی : به حدّی موصوف نمی شود تا از آن تمیز داده شود . اما مراد از حدّین که ابطال و تشبیه است علی ما هو المعلوم در زمانهای گذشته جماعتی اراده کردند خداوند را تنزیه کنند از مشابَهت مخلوقات ، پس افتادند در ابطال و تعطیل و صفاتی که مخصوص حق بود نفی کردند ، و جماعت دیگر خواستند خدا را به

۱- مجمع البحرین ۱/۴۷۲ .

۲- کافی ۱/۱۱۲ باب حدوٰث الاسماء ح ۱ ، توحید صدوق : ۱۹۱ ح ۳ .

در معنی « و آنه لیس بجسم » و فرق بین جسم و جسد

صفات علیا و اسماء حسنی توصیف نمایند ، صفات زایده برای وی ثابت کردند و خدا را تشبیه با خلق کردند . پس اغلب ناس را که ملاحظه می نمائی بین تعطیل و تشبیه اند « تعالی عما یقولون (۱) المُشْبَهون والوَاصِفون » . و دلیل بر مراد حدیث اول از باب توحید « اصول کافی » (۲) است که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت ، سؤال کرد : قومی هستند در عراق خداوند را به صورت و شکل وصف می کنند آنچه مذهب صحیح است در توحید مرقوم دارید . آن جناب در جواب نوشت : « [سَأَلْتُ] رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ ، فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ ، فَأَعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ! أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ عَنْ صِفَاتِ اللَّهِ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ فَلَا نَفْيَ وَلَا تَشْبِيهَ ، هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ ، تَعَالَى عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا (۳) . بَعْدَ الْبَيَانِ (۴) .

در معنی « و آنه لیس بجسم » و فرق بین جسم و جسد پس برای ردّ عقیده فاسده اهل تعطیل و ابطال این آیه کریمه « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » (۵) را توان استشهاد کرد ، و برای نفی شبهه اهل تشبیه که حقیقت تنزیه است نیز این آیه کافی

۱- از جنبه ادبی مناسبتر است که گفته شود « یقول » یا « یقوله » . در روایت کافی ۱/۱۰۰ چنین آمده : « تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون على الله » ، و در نهج البلاغه : ۹۹ خطبه ۵۰ چنین می خوانیم : « تعالی الله عما یقول المشبهون به والجاحدون له علواً کبیراً » .

۲- کافی ۱/۱۰۰ ح ۱ .

۳- در چاپ سنگی : فیضلوا .

۴- نیز رجوع شود به : توحید شیخ صدوق : ۱۰۲ ح ۱۵ ، شرح اصول کافی ۳/۱۹۷ .

۵- شوری : ۱۱ .

است: « سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ » (۱) و قوله: « أَنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ » یعنی: خداوند جسم نیست، و جسد را بعضی همان جسم دانند، و جسم در عرف و اصطلاح کلام آن چیزی است که قابل ابعاد ثلاثه باشد از طول و عرض و عمق، و سطح آن است که قبول قسمت از جهت طول و عرض کند، و خط آن است که قبول قسمت از جهت طول نماید، و نقطه آن است که قابل قسمت از هیچ جهتی نبوده باشد. پس سطح طرف جسم است و خط طرف سطح و نقطه طرف خط. و بعضی در تعریف جسم گفته اند: هر شخصی که مُدْرِك است آن جسم است. و عن « القاموس » (۲): الجسم جماعة من الیَدَن. حال بدان که خداوند جسم نیست از آنکه جسم بدین وصف مرکب است از طول و عرض و عمق، و جسم محتاج به این سه جزو و سه صفت است، و احتیاج از صفت حادث است نه قدیم، و خداوند متعال نباید مرکب و محتاج باشد بلکه غنی بالذات است. و در کتاب مستطاب « اصول کافی » (۳) از محمد بن هلال مروی است که گفت: خدمت ابا الحسن علیه السلام عریضه نوشتم که: هشام بن حکم می گوید: خداوند جسم است! و هشام بن سالم جوالیقی می گوید: از برای خداوند صورت است! پس آن جناب در جواب نوشت: « دَعَّ عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيْرَانِ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهَشَامَانِ » (۴). و این قول یا مقام تَقْتِيَه و حفظ دم است برای تبرّی از هشامان که از دوستانشان ندانند یا ردّ بر قول قائل است چه کلام فاسدی از شخص صحیح الاعتقادی جاری می شود.

۱- صفات: ۱۸۰.

۲- القاموس المحيط ۴/۹۰، در لسان العرب ۱۲/۹۹ می گوید: الجسم: جماعة البدن أو الأعضاء من الناس والإبل والدواب وغيرهم من الأنواع العظيمة الخلق... إلى آخره. نیز بنگرید به: تاج العروس فی شرح القاموس ۸/۲۲۸.

۳- اصول کافی ۱/۱۰۵ ح ۵.

۴- نیز بنگرید: امالی شیخ صدوق: ۳۵۱ ح ۴۲۴، توحید شیخ صدوق: ۹۷ ح ۲.

در معنی « ولا صوره » و اخبار صحیحہ دیگر

و أيضاً فرموده اند در حدیث دیگر: « أَيْ فُحْشٍ أَوْ خِنَاءٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجَسَمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخَلْقِهِ أَوْ بِتَحْدِيدِ أَعْضَاءِ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا » (۱). بدان که صاحب کتاب « ملل و نحل » از هشام بن حکم مقالات سخیفه ذکر کرده و هشام بن سالم را هم با وی موافق دانسته است، از آن جمله گفته است: خداوند هفت شبر است به شبر خودش و مکان و جهت خاصه دارد، و ابو عیسی و زاق از هشام بن حکم نقل کرده است که: خداوند چسبیده به عرش است، و چیزی از عرش به جهت چسبیدن وی جدا نمی شود، و خداوند جزء عالم است و علم خدا به اشیاء بعد از ایجاد آنهاست. بعضی از هشام بن حکم نقل کرده اند که گفته است: خداوند به صورت انسان است: بالای او مجوف است، و اسفل او مُصَمَّت، و خداوند درخشنده است، و حواس خمسہ دارد: دست و پا و گوش و دهان دارد، و موی سیاه در سر او است که نور سیاهی است، اما گوشت و خون در خداوند نیست (۲). البته تمام این اقوال و آراء سخیفه متناقضه و مقالات منسوبه به هشامان محل تأمیل و نظر است، و علماء رجال اخباری که در مدح ایشان ذکر فرموده اند بر خلاف آنهاست مگر اینکه تقیّه در تمام تأویلات و محامل چند بر آنها قرار دهیم (۳)، والسلام خیر ختام.

در معنی « ولا صوره » و اخبار صحیحہ دیگر قوله: « ولا صوره » یعنی: خداوند صورت نیست (۴).

- ۱- توحید شیخ صدوق: ۹۹ ح ۶، الفصول المهمه ۱/۱۸۷ ح ۵، بحار الانوار ۳/۳۰۳ ح ۳۷. مرحوم مجلسی پس از نقل روایت می فرماید: الخناء: الفحش فی القول، و یحتمل أن یكون التردید من الراوی.
- ۲- این اقوال را مرحوم مجلسی در بحار ۳/۲۸۹ تماماً نقل کرده الا اینکه مطلب اخیر را از هشام بن سالم نقل کرده اند نه هشام بن حکم.
- ۳- به توضیحات مفیده ای که مرحوم مجلسی در بحار ۳/۲۹۰ ذکر فرموده رجوع شود.
- ۴- به بیانات مرحوم علامه مجلسی درباره صورت به بحار الانوار ۵۸/۲۲۴ ۲۲۵ رجوع شود.

بدان که صورت بر دو قسم است: محسوسه و معقوله، اما محسوسه آن ترتیب اشکالی است که بعضی با بعضی دیگر دارد با اختلافی که در آن دیده می‌شود، امّا معقوله معنویّه آن است که انسان معانی الفاضلی را ترتیب و ترکیب کند در ذهن که دیده نشود و از امور باطنه باشد چنانکه از برای صور حسیّه ترکیبی است از برای صور معنویّه عقلانیّه هم ترتیب و ترکیبی است. و مصطلح است که گویند: صورت مسأله ای این است. و همچنین تعبیرات دیگر اهل معنی از برای صورت کرده اند که از مراد ما دور است. حال به هیچ یک از دو معنی اعتقاد نتوان کرد: برای خداوند صورت خاصه؛ از آنکه هر صورت مؤلف را مصوّر لازم است که از اشکال مختلفه تشکیل نماید، و خداوند مصوّر جمیع موجودات است که به هر چیزی صورت خاصه و هیئت مفرده داده است، و بعضی صورت را تعبیر به جسم کرده اند. وفي الحدیث: «إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْعِرَاقِ يُوصِفُونَ (۱) اللَّهَ بِالصُّورِ وَالتَّخْلِيطِ» (۲) مراد از صورت در این مورد همان جسم است. و در کتاب «اصول کافی» (۳) است که شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد: گاهی خداوند را در ذهن چیزی خیال می‌کنم فرمود: «نعم غیر معقولٍ ولا محدودٍ، فما وقعَ وَهْمٌ كَ عَلَیْهِ شَیْءٌ فَهُوَ خِلَافٌ لَا يُشَبِّهُهُ شَیْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَصَوَّرُ شَیْءٌ غَیْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ» (۴).

۱- در مصدر: یصفون.

۲- کافی ۱/۱۰۰ ح ۱، شرح اصول کافی ۳/۱۹۷، مجمع البحرین ۱/۶۶۵ ماده (خطط) و ۲/۶۴۵ ماده (صور).

۳- اصول کافی ۱/۸۲ ح ۱.

۴- نیز بنگرید به: توحید صدوق: ۱۰۶ ح ۶، شرح اصول کافی ۳/۵۹، الفصول المهمه ۱/۱۳۷ ح ۳۶.

پس هر آنچه عند الذهن وجود حق تصوّر و تعقل شود حق بر خلاف آن است بلکه توهم آن در امور باطله است و خداوند را صورتی حسياً و عقلياً نیست و مرحوم آخوند فرموده است: و الباری اسمه فی جهة تحصّیله ونورائتته لا- صورة له فی العقل فالبرهان یحکم بأنّ مبدأ سلسلته الممكنات ذاتٌ احدیه لا یعقل ولا یتصوّر وانّما المعقول (۱) منه انه لیس بمعقول والمتصور انه لیس بمتصوّر. ایضاً علماء اعلام فرموده اند: وکلّما تصوّره الفهم الراسخ فهو عن حرم الکبرياء بفراستخ. بلی بنا بر مذهب افلاطون و اتباع وی اگر قائل به وجود انسان عقلی شویم و گوئیم عالم عقلی بالکلّیه مثال حق است و عالم طبیعی با هر آنچه در اوست مثال آن دانیم به بیان مبسوط مشروحی که ذکر فرموده اند شاید مطابق شود با حدیث «مَنْ رَأَى الرَّأى الْحَقَّ» ۲ و حدیث «انّ الله خلق آدم علی صورته» (۲)، و فقره علویه «روحهُ نسخهُ الاحديه فی اللاهوت، وجسدهُ صورةُ عالم المَلِكِ والمَلَكوتِ» (۳). و شارح «مواقف» در معنی اسم مُصَوِّر گفته است: انّ الله يُرْتَّبُ صُورَ الْمُخْتَرَعَاتِ أَحْسَنَ تَرْتِيبٍ [و] يَزِينُهَا بِأَكْمَلِ تَزْيِينٍ، فَهُوَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمَصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحَسَنَى.

۱- در چاپ سنگی: العقول.

۲- کافی ۱/۱۳۴ ح ۴، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۱۰ ح ۱۲، توحید صدوق: ۱۰۳ ح ۱۸، تنویر الحوالک سیوطی: ۲۲۲.

۳- این مضمون را در منابع حدیثی نیافتیم.

معنی قوله: « و لا عرض »

معنی قوله: « و لا جوهر »

معنی قوله: « و لا عرض » قوله: و لا عرض، یعنی: خداوند عرض نیست زیرا که عرض محتاج به محل است پس اگر در محل و مکان مکث نماید ساکن است و اگر اختلاف نماید متحرک است و این دو صفت، صفت حدوث است نه قدیم و با وجود این مستلزم تحدید و حصر و موجب اشتغال به جهت و تعطیل و خلّو از جهت دیگر می شود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. وَعَرَضَ بِتَحْرِيكِهَا أَن شَيْءٍ آخَرَ أَنَّهَا فِي حَالِ حُلُولٍ كَمَا فِي حَالِ حُلُولِهَا، و خود، وجود و شخصیتی نداشته باشد و حضرات اهل کلام بدین گونه تعبیر کرده اند: « مَا لَا يَقُومُ بِنَفْسِهِ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا فِي مَحَلٍّ يَقُومُ بِهِ وَهُوَ خِلَافُ الْجَوْهَرِ وَذَلِكَ نَحْوَ الْحُمْرَةِ وَالضُّفْرَةِ » (۱). پس عَرَضٌ مانند رنگهای سرخ و زرد و سیاه است که در جامه حلول کند و خداوند منزّه است از این صفت از آنکه قوام و قیامش به وجود غیر باشد و این فقره مستلزم افتقار و احتیاج است، و ساحت قدس حق از فقر و احتیاج مستغنی است و این عقیده فاسده مستلزم حلول است چنانکه حلولیه قائل اند؛ زیرا که حلول عبارت است از قیام موجودی به وجودی دیگر بر سبیل تبعیت، و همین معنی عرض است که ذکر شد. و معنی دیگر حلول هم که قیام ارواح است به اجسام جائز نیست، پس اگر حلول بکنند لازم آید که در تحقق و ظهور محتاج باشد به آن چیز و مظلوف و محاط و محتاج به ظرف شود، و ظرف محیط او هر مظلوف و محاط محتاج جسم است، و خداوند از جسمیت عری و بری است.

[معنی] قوله: « و لا جوهر » قوله: و لا جوهر، یعنی: خداوند جوهر نیست حضرت امیر علیه السلام فرمود « وَبِتَجْهِيرِهِ

۱- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۲۱۵ ماده (عرض).

الْحَيَوَاهِرُ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ « (۱) . وقال صاحب «المواقف» : إِنَّهُ لَيْسَ جَوْهَرًا وَلَا عَرَضًا ، أَمَا الْجَوْهَرُ عِنْدَ الْمُتَكَلِّمِ فَلَأَنَّهُ الْمُتَحَيِّزُ وَقَدْ أَبْطَلْنَا ، وَأَمَا عِنْدَ الْحَكِيمِ فَلَأَنَّهُ إِذَا وُجِدَتْ كَانَتْ لَا فِي الْمَوْضِعِ وَذَلِكَ إِنَّمَا يُتَصَوَّرُ فِيمَا وَجُودُهُ غَيْرَ مَاهِيَّتِهِ ، وَوَجُودُ الْوَاجِبِ نَفْسُ مَاهِيَّتِهِ ، أَمَا الْعَرَضُ فَلَا حَتَايَا إِلَى مَحَلِّهِ . وَ أَهْلُ لُغَتِ مِي كَوْنِي : جَوْهَرُ الشَّيْءِ جَبَلَّتُهُ الْمَخْلُوقُ عَلَيْهَا (۲) ، وَ مِنْ أَهْلِ جِهَتِ بَعْضِي مِنْ جَوْهَرِ ارَادَةِ كَرْدَةِ أَنْدِ جِزْءِ لَا - يَتَجَزَّى رَا ، وَ دَرِ نِزْدِ أَهْلِ حِكْمَتِ جَوْهَرِ مَنْحَصِرِ اسْتِ بِي پَنَجِ قِسْمِ : هِيُولِي وَ صَوْرَتِ وَ جِسْمِ [وَ نَفْسِ] (۳) وَ عَقْلِ . وَ كَقْتِهِ أَنْدِ : أَكْرُ جَوْهَرِ مَحَلِّ وَقَعِ شُودِ هِيُولِي اسْتِ وَ أَكْرُ حَالِّ وَقَعِ شُودِ صَوْرَتِ اسْتِ وَ أَكْرُ مَرْكَبِ مِنْ حَالِّ وَ مَحَلِّ بَاشِدِ جِسْمِ اسْتِ وَ أَكْرُ مَرْكَبِ مِنْ هِيِچِ يَكْ بَاشِدِ أَنْ مَفَارِقِ اسْتِ وَ أَكْرُ جَوْهَرِ تَعَلُّقِ بِي بَدَنِ كِيرِدِ مِنْ رُويِ تَدْبِيرِ نَفْسِ اسْتِ وَ أَكْرُ تَعَلُّقِ وَيِ مِنْ رُويِ تَدْبِيرِ بَاشِدِ عَقْلِ اسْتِ ، وَ جَوْهَرِ شَيْءِ حَقِيقَتِ شَيْءِ رَا كَوْنِي (۴) . وَ صَاحِبِ « مَجْمَعِ الْبَحْرِينَ » (۵) مِنْ بَعْضِي مُحَقِّقِينَ ذَكَرَ فَرْمُودَةَ اسْمَائِي كِي نَسَبَتِ بِي ذَاتِ حَقِ مِي دَهْنِدِ سِهْ قِسْمِ اسْتِ : أَوَّلِ : مَمْنُوعِ اسْتِ كِي دَلَالَتِ بَرِ جِسْمَانِيَّتِ حَقِ مِي كَنْدِ . دَوِّمِ : اسْمَائِي اسْتِ كِي مِنْ شَرَعِ رَسِيدَةِ اسْتِ وَ دَرِ كِتَابِ خُدَا نُوْشْتِهْ شُدِهْ اسْتِ أَنْ مَجْوُزِ اسْتِ .

-
- ۱- اصول کافی ۱/۱۳۹ ح ۴ ، تحف العقول : ۶۴ توضیحاتی در این باره بیان کرده ، مستدرک سفینه البحار ۲/۱۴۴ ، نیز بنگرید به : شرح الاسماء الحسنی ، ملا هادی سبزواری ۱/۲۳ .
 - ۲- مجمع البحرین ۱/۴۳۳ ماده (جوهر) .
 - ۳- از مجمع البحرین اضافه شد .
 - ۴- مرحوم شریف مرتضی در رسائل خود ۳/۳۳۱ جواب از سؤالاتی داده که مطالعه آن جهت تکمیل مباحث مقام بسیار مفید است . عنوان پرسش چنین است : ما يقال لمن يدعى عند إقامة الدليل على حدوث الجسم والجوهر والعرض شيئاً ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ، أحدث الله تعالى الأشياء عنه ؟ وما الذي يفسد دعواه عند المطالبة بالدلالة على صحتها ؟
 - ۵- مجمع البحرین ۱/۴۳۳ .

در معنی « بل هو مجسم الاجسام »

سوم: عقلاً جایز است ولی از شرع وارد نشده مثل جوهر که یک معنی او این است: قائم بذاته و غیر مُفْتَقِرٍ إِلَى غَيْرِهِ .

در معنی « بل هو مجسم الاجسام » الی آخره قوله: « بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّورِ وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُحَدِّثُهُ » (۱). بعد از اینکه صفات امکاتیته را از خداوند سلب فرمود از جسمیت و صورت و جوهر و عرض آنگاه عرض کرد هر جسمی را مجسمی و هر صورتی را مصوری و هر جوهر و عرضی را خالق و هر چیزی را مربی لازم است که هر یک را به حدّ کمال وی برساند و نگاهداری از وی کند و جعل و احداث هم به عهده کفایت او باشد و آن وجود حق است که مجسم الاجسام و مصوّر الصّور و ربّ الارباب و مالک الملوک است. و بدان در این فقرات شریفه و کلمات لطیفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام اظهار عقیده حقه خود کرده اقتباس از کتاب و سنت و اخبار مرویه و الفاظ حکمیه از ائمه علیهم السلام بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: « إِنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَالصُّورَةَ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَيِّدُ احْتِمَالَ الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ كَانَ مَخْلُوقًا وَلَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَهُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّورِ وَلَمْ يَنْجَزْ أَوْ لَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقَصْ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَلَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَالْمَنْشَأِ فَرْقٌ وَلَا بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصُورَهُ وَأَنْشَأَهُ إِذَا كَانَ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَلَا يَشَبِّهُهُ هُوَ شَيْئًا » (۲). و در این اوراق بیش از این تفصیل مقتضی نیست. و فی الحدیث: « يَا فَتْحُ! كُلُّ جِسْمٍ مُعْتَدٍ بِغَدَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّازِقَ فَإِنَّهُ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ ، وَهُوَ

۱- تتمه روایت عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است که مؤلف در صدد شرح آن می باشد.

۲- کافی ۱/۱۰۶ ح ۶، توحید صدوق: ۹۹ ح ۷، شرح اصول کافی ۳/۲۳۲، الفصول المهمه ۱/۱۸۸ ح ۱۳۹/۷.

در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حق

لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَرَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقِصْ « (۱) . یعنی : « ای فتح ! هر جسمی تغذیه به غذائی می نماید احتیاج به خوردنی دارد مگر خداوند که جسم نیست و خالق مخلوقات و رازق بریات است و هر جسمی را مجسم و هر صورتی را مصور و ذاتش تجزیه نمی شود و متناهی نیست از برای حقیقتش و زیاده و نقصانی هم به ساحت کبریائی حق راهی ندارد » . و می گویند خدا جسم نیست یعنی به جمیع انحاء جسمیت نه لطیف و نه کثیف و نه مجرد .

در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حق البته دانسته اید که خداوند را دو قسم صفات است : قسم اول : صفات ثبوتیه مثل علم و بصر (۲) و قدرت . قسم دوم : سلبیه است مثل اینکه لیس بجسم و لا جوهر و لا عرض و لا صوره . و بدان تفکر در صفات الهیه مانند تفکر در ذات حق است جز اینکه منجر به زندقه شود و سرگردانی چاره نیست پس به طریق ایجاز و اجمال همان است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کرده است . همانا در این عرض بهتر آن است عنان قلم را نگاهدارم و خوانندگان را بیشتر از این زحمت ندهم ، و استدراک مضامین ائمه طاهرین را به اهل علم و فضل حواله نمایم که از داعی ابصرند و به اخبار اهل بیت عصمت و طهارت خبر ، و استیناس ایشان بیشتر ، جز اینکه در ذیل این عنوانی که عرض توحید است با کمال عجز و ناتوانی این اشعار بنویسد

۱- توحید صدوق : ۶۱ ح ۱۸ ، بحار الانوار ۴/۲۹۱ .

۲- در چاپ سنگی : بصیر .

و عذر بخواهد چاره نیست ۱. وَاللَّهِ لَا مُوسَى وَلَا عِيسَى الْمَسِيحَ وَلَا مُحَمَّدٌ عَلِمُوا وَلَا جَبْرِيْلَ وَهُوَ إِلَى مَحَلِّ الْقُدُسِ يَصْعَدُ كَلًّا وَلَا النَّفْسَ الْبَسِيْطَهْلَا وَلَا الْعَقْلَ الْمُجْرَدُ مِنْ كُنْهِ ذَاتِكَ غَيْرَ أَنْكَوَحِيْدِيْ الذَّاتِ سِرْمَدٌ وَجَدُوا اِضَافَاتٍ وَسَيَلْبَاوَالْحَقِيْقَه لَيْسَ تُوجَدُ وَرَأَوْ وَجُوداً وَاجِباً يُفْنِيَالرِّمَانَ وَلَيْسَ يُنْفَعُ تَاهِ الْاِنَامُ بِسِيْكَرِهِمْ فَلِذَلِكَ صَاحَ الْقَوْمُ عَرِيْدٌ وَنَجَى مِنَ الشُّرْكِ الْكَثِيْفِ الْمُجْرَدِ الْعَرَفَاتِ مُفْرَدٌ فَلْيَخْسَأْ (۱) الْحَكَمَاءُ عَنَحَرَمَ لَهُ الْاَمْلَاكُ سَجْدٌ (۲) مَنْ اَنْتَ يَا رَسِيْطُو وَمَنَا فَلَاطُ قَبْلَكَ يَا مُبْلَدُ وَمَنْ ابْنِ سَيْنَا حِيْنَ قَرَّرَ مَا نَبَّأَهُ (۳) وَشَيْدُ مَا (۴) اَنْتُمْ اِلَّا الْفِرَاشِرَاءُ السَّرَاجُ (۵) وَقَدْ تَوَقَّدْنَا فَاحْرَقْ نَفْسَه وَلَوْ اِهْتَدَى رُشْداً لَابْعَدُ (۶) بدان که این ابیات فصیحه در این مورد برای هوشمندان به جهت اجمالی که در تحریر

۱- در شرح نهج : فلتخسأ .

۲- در شرح نهج : عن جرم له الافلاك تسجد .

۳- در شرح نهج : « بنيت له » بجای « نباه » .

۴- در شرح نهج : هل .

۵- در شرح نهج : الشهاب .

۶- از اشعار ابن ابی الحدید معتزلی است که آنرا در شرح نهج البلاغه ۱۳/۵۰ نقل کرده و می گوید : هنگام مناجات و خلوت با خداوند سبحان آنرا زمزمه می کنم .

مراتب توحید متصدی گردیدم نگاهتم و الا دامان این عنوان از این بیانات موجزه بلندتر بوده است و زبان داعی هم درازتر ، اما چه می توان گفت از مجهول مطلق غیر محسوسی که معقول و متصور و متوهم نیست نه رسمی و نه اسمی که به وی دلالت کند و نه مثلی که از او به وی پی بریم و نه ضدی که از ضد وی او را شناسیم پس عرض می کنم : شرح این معنی مپرس ای بوالهوسموج این دریا همه خون است و بس بوالعجب دریای بی ساحل نگر کشتی و ملاح نه مشکل نگر قطعه های ابر خون بار اندر او صد نهنگ آدمی خوار اندر او بلی ، مردان راه با ناله و آه گویند : « ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ » (۱) . « اللَّهُمَّ وَقَدْ أَكَدِي (۲) الطَّلَبَ وَأَعَيْتِ الْحَيْلَةَ وَالْمَيْذَهَبَ وَدَرَسْتَ الْأَمَالَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ وَخَيْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ » (۳) . وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ » (۴) . وَ « إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَامْسِكُوا » (۵) . أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنَ التَّفَكُّرِ فِي ذَاتِهِ وَالزَّلَّلِ فِي صِفَاتِهِ . « اللَّهُمَّ لَا أَصْفِيكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَلَا اشْبُهُكَ لِخَلْقِكَ » (۶) أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ فَلَا تَجْعَلْنِي

۱- توحید صدوق : ۱۱۴ از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، بحار الانوار ۶۶/۲۹۲ و ۱۱۰/۳۴ .

۲- در چاپ سنگی : آكد ، که صحیح نیست . اکدی بمعنای : بخل أو قل خیره .

۳- مضمون دعای روز مبعث نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در اقبال الاعمال ۳/۲۷۶ نقل شده ، نیز : مزار ابن المشهدی : ۱۹۷ ، مصباح المتعجد : ۸۱۴ .

۴- الفصول المهمه ۱/۲۵۴ باب ۴۶ ح ۱ ، این مضمون از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده . رجوع کنید به : الهدایه شیخ صدوق : ۱۴ ، کافی ۱/۹۲ ح ۱ .

۵- کافی ۱/۷۲ ح ۲ ، توحید : ۴۵۶ ح ۹ ، وسائل الشیعه ۱۶/۱۹۴ ح ۲۱۳۲۴ : قال أبو عبد الله عليه السلام : إن الله يقول : « وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى » فإذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا . نیز رجوع کنید به : محاسن برقی : ۲۳۷ ح ۲۰۶ .

۶- در کافی : بخلقك .

عرض دوم: در نبوت و امامت است

و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت

مَنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ « (۱). چه قدر این بیت در نظر موحد عارف خوش می آید: جُنُونِي فَيْكَ (۲) لَا يَخْفِيونَ اَرَى مِنْكَ لَا تَخْبُو (۳) فَانَّتِ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ وَالْأَرْكَانُ وَالْقَلْبُ ۴ یعنی: جز اینکه خداوند سبحان را اجلای موجودات دانیم اعتقادی نداریم و غیر آنکه خود را مانند خفّاش پنداریم عقیده بهتر از آن نپنداریم. تا به جایی رسیده دانش منکه بدانسته ام که نادانم پس به عرض دوّم داعی برسند که نبوّت و امامت است.

عرض دوم: در نبوت و امامت است و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت قوله علیه السلام: « وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ». چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام ابتداءً تشبیه رکن رکن ایمان را به اقرار توحید و نفی انداد و اضداد فرمود به کلمات موجزه مفیده مسطوره آنگاه در تلو آن به اتفاق رکن دیگر پرداخت و اقرار نبوّت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را لازم و متحتّم دانست و عرض کرد که عقیده من آن است که محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بنده خداست و از جانب حق بر خلق پیغمبر

۱- قسمتی از حدیث مروی در کافی ۱/۱۰۱ ح ۳ و توحید صدوق: ۱۱۴ ح ۱۳ می باشد.

۲- در چاپ سنگی: منک. آنچه در منابع آمده مناسبتر بنظر می رسد.

۳- در چاپ سنگی: ونادی منک لا یخبو. متن را موافق با نقل مازندرانی در شرح اصول کافی آوردیم.

در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست

است و نبوت به وی تمام شد که تا روز قیامت بعد از وی پیغامبری نخواهد آمد ، پس در این مقام در اثبات نبوت مطلقه و نبوت خاصه که عامه مردمان را لغزش و توغل است شرحی لازم می شود . بعد از اینکه ثابت شد برای عالم ، صانع و موجد و مؤثری است که متصف به صفات جمالیّه و جلالیه است و یکی از آن صفات عدالت است و عدم جور ، و عمل لغو که بی فایده باشد از وی نباید صادر شود و غرض و فایده در ایجاد هم برای انتفاع خود نبوده است از آنکه احتیاج ندارد و الا مانند سائرین است ، پس فائده ایجاد راجع به حال بندگان است و به آن می رساند بندگان را به نعمت ابدی و عنایت سرمدی و دوری جستن از عقوبات و نقمات دائمه باقیه . من نکردم خلق تا سودی کنم . . الی آخره .

در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست پس راه وصول بدان مقام را به حکمت کامله و مصلحت شامله اتیان به تکالیف خاصه دانست که مردم به عمل بیاورند از اوامر و نواهی فعلاً و ترکاً ، و معنی لطف همین است که حضرت لطیف خبر داده . حال تکالیفی که خداوند بر مکلفین فرموده است که دواعی موصله به سعادت اخرویّه اند به چه قسم باید تحصیل کرد که فی الواقع رضاء خداوندی در آن بوده باشد و ترک آنها موجب سخط و شقاوت ابدی نشود و بالوجدان هم می دانم از این دو قسم خارج نیست : یا آن است که خداوند خود بر مکلفین جلوه می فرماید و بدون واسطه و رابطه احکام و فرائض تکلیفیّه را می رساند و راه وصول به مقصود را می نماید یا آنکه کسی را از سلسله مخلوقات برمی انگیزاند و به توسط وی ارائه طریق می فرماید . اما قسم اول به اتفاق آراء مذاهب و ملل محال و ممتنع است از آنکه وجود مقدس حق و ذات منزّه اش اجل است از این خیال که بعد از شناسائی صفات و اسماء و افعال حقّه از

مرتبۀ قدم تنزل کرده کسوت حدوث بر خود بپوشاند و یکی از آحاد مخلوقین به شمار آید، بلکه عجز بر وی لازم آید اگر نتواند کسی را برای ارشاد عباد و تکمیل نفوس بفرستد. پس به حکومت عقل و نقل کسی را باید برانگیزاند که ذوجنبتین باشد یعنی: جنبه تجرد و ملکوتی داشته باشد و جنبه تجسد و بشری، از جهتی استفاضه کند و از جهتی افاضه نماید، از رضاء و سخط حق کما ینبغی آگاه باشد، و حقوق موظفه حق را به طریق کمال، اخبار به مردمان کند، و لابد است که چنین کسی به جهت جنبه ملکوتی که دارد لسانش صدق و قولش حق بوده باشد، بلکه اعضاء و جوارحش مستوعب و مستغرق در احکام الهیه شود، و اگر این قسم نباشد آن ثمره ای که از ارسال و بعث وی خواسته اند مرفوع می شود. و لهذا از بدو ایجاد عالم خداوند عطوف رؤوف، انبیاء و رسل و حجج چند فرستاد و به مقتضای هر عهد و زمان به ابناء آن زمان تا آنکه بدانند مکلفند و فایده و ثمره ای هم بر تکلیفات ایشان مترتب است، و آن فایده راجع به ماهاست مانند رسیدن به رضاء حق و رستن از سخط حق یا از برای حفظ نظام و دماء نفوس و اموال بندگان که هرج و مرج نشود و ظلم به یکدیگر روا ندارند. و این فایده ثانیه هم راجع به مطلب اول است از آنکه نظم امور متفرع بر تکلیف است و اداء تکلیف موجب خوشنودی و رضاء حضرت واجب الوجود است و همان موجب استنقاذ از مهالک است. پس می گوئیم: همه عباد قابل برای تلقی احکام از ملک علام نبوده اند و شایسته به تبلیغ و ابلاغ اوامر الهیه بر انام نداشته اند مگر آن کسان را که خداوند خواست و برانگیخت و حلال اصطفا بر ایشان پوشانید، و آن شخص شریف نبی است که وجوه خیر و شر و نظام و قوام بقاء و دوام معایش خلایق به تدبیر و تنسیق اوست. به عبارت دیگر انسان چون مدنی بالطبع است لابد است در بقاء خود مشارکت بکند

در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعای خود معجزه آورد

و معاونت نماید از مآکل و ملبس و مسکن خود از آنکه خود انسان بالانفراد تمام آن را نتواند بدون اعانت غیر انجام دهد . پس در این معاونت و مشارکت که بین اثنین است سُنَّتِ خَاصَّةٌ و قانون مُتَقَنی می خواهد که از فساد دور باشد ، و آن قانون ، مَقَنَّنی و مَوْسَّسِی و مُعَدَّلِی لازم دارد که آگاه و بصیر باشد و غرض هم نداشته باشد الاً تعدیل و تسویه ، و اگر مرایشان را به آراء خودشان گذارد البته برای جلب نفع و دفع ضرر ظلمها کنند و آنچه مقصود کَلِّی در بدو ایجاد بوده است باطل و عاقل شود . و هر یک از این بیانات موجهه اشاره به اخبار صحیحه است که مستفاد از آثار ائمه اطهار است ، و اثبات نبوت مطلقه نزد عارف دقیق بصیر در کمال سهولت است ، کلام در اثبات نبوت خاصه است که وعده کرده ام .

در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعای خود معجزه آورد مجملأً بدان : بعد از ثبوت نبوت انبیاء و بعثت ایشان باید دانست که آیا در مکه محترمه پیغمبری محمد نام صلی الله علیه و آله پیدا شد یا نه ؟ و دعوی نبوت نمود یا نه ؟ و بر طبق دعوی خود آیا برهانی و بیّنه ای اقامه کرد یا نه ؟ و اگر معجزه باهره و برهان قاطع آورد به چه نحو بوده است ؟ پس از تمهید این مقدمه عرض می کنم که : عقیده شیعه اثنا عشریّه و ائمت مرحومه محقّه عموماً آن است که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب علیهم السلام بعد از مَضیّ پنجاه و پنج روز از عام الفیل در روز دوشنبه هفدهم ربیع الأول در محلّ معروف به ارقاق المولّد در مکه معظمه که أمّ القری است از آمنه بنت وهب وقت صبح متولّد گردید ، کما قیل : فَمَوْلِدِ النَّبِیِّ عَامِ الْفِیْلِ مَكَّةَ وَالْحَرَمِ الْجَلِیلِ ۱ و بعد از انقضاء چهل سال از سنّ مبارکش هم دعوی رسالت کرد و در این مدت هم نبیّ بود ولی مأموریت نداشت که به سوی مردمان بیاید و شریعت الهیّه را بیاورد ، و در این مدت چهل سال هم در کنف حمایت و اتقان دین از ایشان ظاهر کرد تا اللقاء حجت از هر جهت نموده باشد و بر خدا بحثی نکنند ، پس هر که قابل نیست هر گونه معجزات ساطعه لامعه از وی بروز و ظهور نکنند ، یعنی : معجزه واقعه الهیّه از دست کاذب ظاهر نمی شود بلکه عقلاً ممنوع است اگر چه در نزد اشاعره ممکن است ، و معتزله می گویند : ایجاد معجزه در دست دروغگو مقدور خداست به جهت آنکه قدرت حقّه عام است ولیکن وقوعش از روی حکمت ممتنع است . و بعضی رفته اند که : خلق معجزه به دست کاذب غیر مقدور است فی نفسه از آنکه معجزه باید دلیل صدق باشد نه کذب ، و دلالتش قطعیه است که تخلف از آن روا نیست والا کاذب صادق می شود .

در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذب

در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذباما در نزد امامیه محال است که معجزه از دست شخص کاذب ظاهر شود از آنکه منافعی با حکمت و معارض با مصلحت است ، پس احتمال می رود که به انبیاء عظام احتمال کذب دادن اگر چه معجزه از ایشان ظاهر شده باشد و اگر به فردی از افراد انبیاء این احتمال رود هر آینه در جمیع ایشان می رود ، پس می گوئیم : صدق معجزات انبیاء بدین مثال مبرهن می شود که : اگر مردی در حضور سلطانی مدعی شود بر جمعی از ارکان و اعیان و رجال

دولتش که من وزیر این پادشاه هستم و دلیل بر صدق قول من آن است که من به سلطان می گویم بر خلاف عادت برخیزد و به جایی که هرگز ننشسته است بنشیند. بعد از اشاره آن مرد سلطان امتثال کند. معنی عمل سلطان همان تصدیق است و قرینه حائیه مفید صدق قول وزیر است، و البته از برای مردمان علم ضروری عادی حاصل می شود. انبیاء مرسلین هم به طبق مراد مردمان معجزات باهرات آوردند. و این مثل را که تقریر کردم برای تفهیم مراد بوده است از این جهت که بدانمی برای تصدیق قول انبیاء این گونه معجزه را خداوند جاری می فرماید، پس معلوم می شود خداوند از ایشان راضی است که به میل و اراده شان هر چه بخواهند بر خلاف عادت جاری می کند و اگر برای کاذب فاسقی ظاهر نماید آنچه را که برای نبی صادق ظاهر است لازم می آید بر حکیم عمل قبیح و عمل زشت و بی جا، و قبیح بر حکیم بصیر دانا جایز نیست، و اگر کسی شبیه به عمل نبی معجزه ظاهر ساخت و امر غریبی اظهار نمود، خداوند سبحان دعوی کذب وی را بر مردمان ظاهر سازد تا مردمان گمراه نشوند و اطوار و کردار آن کس هم خبر بر کذبش می دهد و از خداوند هم توفیقی نمی یابد، اگر چه ادعا نبوت و رسالت نماید مانند سحر و کهانت؛ از آنکه علماء اعلام و حکماء ذوی الاحترام گویند: یک فرق بین معجزه و سحر (۱) آن است که نبی به قوه نفیس خویش که مرتبط به عالم قدس است در هیولای وجود امکانی متصرف است و تماماً فرمان بردار او هستند بدون حيله و آلات و ادوات، یعنی: اگر خواهد هوا را به یک اشاره ابر می کند و ابر را بارنده می نماید، مرده را زنده و زنده را مرده، مریض را شفا و تشنه را سیراب، و گرسنه را سیر می نماید، مانند اطاعتی که مملکت بدن مر نفس را دارند.

۱- در فرق بین معجزه و سحر و شعوزه رجوع کنید به: خرائج راوندی ۳/۱۰۳۲، بحار ۵۶/۳۰۶ و ۶۰/۳۶ و ۴۰، ۸۹/۱۵۶، التبیان ۴/۴۹۳.

در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند

در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند از این جهت است صاحب « مقاصد » این بیان را در علایم نبی ذکر کرده است: الثانی: ان یتظهر منه الأفعال الخارقة للعاده لیكون هیولی عالم العنصر مطابقه له منقاداً لتصرفاته انقیاداً بدنه لنفسه . بعد می گوید: فان النفوس الانسانیة بتصوراتها مؤثره فی المواد البدئیة كما یشاهد من الاحمرار والاضفرار . بعد می گوید: فلا یبعث ان یقوی نفس النبى حتى یحدث بإرادته فی الأرض ریاح وزلازل وحرق وغرق وهلاك اشخاص ظالمه وخراب ابدان فاستده . . . إلی ما قال: امّا ساحر هر آنچه می کند در معرض زوال و اضمحلال است و متوسّل به اسباب و حیل و آلات و ادوات می شود مثل سحره زمان موسی علیه السلام ، و آنچه از ریسمان و عصا کردند از قراری است که در کتب تواریخ و سیر محرّز است ، و تخیلات صرفه که ممّالاً وجود لها است از سلسله سحره که تبعه شیاطین اند عموماً در مؤلفات کثیره عامه مدوّن است . و عجب آن عارف بصیر را تمثیل خوشی است که: روح القدس مانند آتش است و نفوس قدسیه مانند کبریت احمر ، به مجرّد مجاورت با آتش ، صورت آتشی از آن احداث می شود . البته بین این دو مناسبت من حیث الجنسیه والماده هست که به زودی آتش او را به صورت خود می کند و هر چه از آتش دورتر است کمتر قبول اثر از وی می نماید تا دوری بجائی می رسد که مثل آب و آتش مناسبت برداشته می شود و مباینت کلیه حاصل می گردد . و اگر حواریین حضرت عیسی علیه السلام دارنده کرامات بوده اند یا اولیاء و اصحاب ائمه هدی علیهم السلام ، برای مجاورت به روح مقدس عیسویه و محمدیه علیهما السلام بوده به قدر صفا و صقالت جوهر ذاتی خودشان و به مقدار قربی که داشتند تناسب پیدا کرده اند ملکات

حمیده و افعال پسندیده از ایشان مانند نفوس قدوسیّه انبیاء ظاهر و آشکار گردید . و نظیر این بیان به جهتی در اطاعت حق مَثَلِ حَدِيدِ مَحْمَاهِ است که گفته اند : گوید آتش این به آهن تو منمنم تو ولیکن تو تویی من منم ذات ما باشد زیکدیگر جدافعل ما فعلی است واحد بی دوتا چونکه خود را در اطاعت سوختی آتش حَبْمِ به دل افروختی ۱ ولیکن مباینت حقیقه آهن با آتش معلوم است . و صاحب « مقاصد » گفته است : وَيُشَاهِدُ مِثْلَهَا مِنْ أَهْلِ الرِّيَاضَةِ وَالْإِخْلَاصِ يَعْنِي مِثْلَ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ . پس هر آنکه از ساحت قدس غیب الغیوبی و از حضرت اقدس روح القدسی دور و مهجور است منشأ آثار و مظهر انوار حق نمی شود ، و در عنوان این آیه کریمه است : « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۱) . خلاصه دامنه این گفتگو بسیار طویل است ، غرض اصلی احقر به نحو اجمال و ایجاز ، ثبوت نبوت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بود خاصه نه به طریق عموم و اطلاق ؛ از آنکه براهین قاطعه ، اساطین و اساتید حکماء در این خصوص اقامه کرده اند ، و در نبوت خاصه شروع و فصولی از ایشان در کُتُبِ کثیره منضبط است ، این اقل هم بضاعه مزجاتی از معرفت و دانش اندک خود اهداء حضور موفور السیرور خوانندگان می نماید ، و استدعای تأمل و تعقل در آن می نماید .

در معنی « نبی » و « رسول » است

در معنی « نبی » و « رسول » استبدان که « نبی » بر وزن فعیل معنی فاعل دارد یعنی مُنبئ و مُخبر ، و اشتقاق وی از نَبَأ است . و معنی فارسی رسول که پیغامبری باشد نزدیک با معنی انباء و اخبار است ، و حضرت احدیّت فرموده است : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا » (۱) یعنی : ای خبر دهنده ! بدرستی که ما فرستادیم تو را برای گواه و بشارت و انذار . و بعضی نبی را از نبوه و نباوه که مکان مرتفع از زمین است نیز گرفته اند ، و این معنی هم منافی مقصود نیست از آنکه نبی برتر است در زمان خود از ما سوی الله تعالی ، و مراتب و درجات نبوتی که منقسم به چهار قسم است از حدیث اصول کافی باید یافت که طبقه چهارم دارنده دین مستقل و شریعت خاصه است ، و از علامت وی آن است که تابع دین پیغمبر دیگر نیست مثل پنج نفر انبیاء اولوالعزم یعنی : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم الانبیاء علیهم السلام ۲ . پس به عقیده حقه امامیه افضل از مردمان پیغمبرانند ، و افضل پیغمبران اولوالعزم ، و افضل اولوالعزم ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که بر مذهب صحیح ، دارنده تمام مراتب و کمالات صوریه و معنویّه تمام انبیاء و مرسلین و غیرهم بوده و عبودیت حقیقیّه که آن فقر کلی و احتیاج تمام است و اشرف صفات و اقدم کمالات به نحو اشرف از وی کاملاً ظاهر شد به قسمی که قاطبه سیکنه بقعه امکان از آن مرآه مجلوه و مظهر کلی اسم رحمان در

در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است

برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

نهایت عجز بودند و عجب داشتند ، و آحاد رُسل از آن صاحب دایره رساله جامعه کلیه در شگفت بودند ، چنانکه در معنی خاتم النبیین ان شاء الله ذکر می شود .

در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلاصه ادله و براهین حالیه که داعی اقامه می نماید برای منکر مخالف و خصم غیر مؤالف به شرط انصاف دادن و از اعتساف تجاوز نمودن و درست غور کردن در آن از این قرار معلوم است ماها امامیه متشرع به شریعت و متدین به دینی هستیم که می گوئیم آن دین تماماً از خداست و به توسط محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به ماها رسیده است ، و منشأ این شریعت هم از کتابی است موسوم به قرآن که به عقیده ماها به توسط جبرئیل روح الامین علیه السلام جبرئیل بر آن بزرگوار نازل نمود . و معنی شریعت هم وضع الهی است که برای رفع فساد و اصلاح حال عباد و طلب نفع و دفع ضرر (۱) مقرر شده است که خواص آن برای عامه بندگان در دنیا و آخرت می رسد ، چه از تعریف عقلیات و چه از چه تعلیم شرعیات . بعباره آخری : این عبادات موظفه اقتباس از تقریر پیغمبری است که در قرآن تحریر یافته است که من حیث المجموع از خداوند مهربان است که « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » (۲) . پس می گوئیم به یهود : آیا شما معتقد نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام هستید که قبل از حضرت موسی علیه السلام بود یا نه ؟ و شریعت و کتابی هم داشت یا نه ؟ البته یهود به نبوت حضرت خلیل معتقدند . بعد به نصاری می گوئیم : آیا شما معتقد به نبوت حضرت موسی علیه السلام هستید که صاحب

۱- در چاپ سنگی : ضرر .

۲- نجم : ۴۳ .

و شریعت بود؟ البته نصاری هم در این فخره اذعان می نمایند و کتمان نمی کنند. آنگاه می گوئیم: در هر عصر و زمانی پیغمبری بعد از پیغمبر دیگر مبعوث شده است؟ می گویند: یک مصلحت کلیه اندراس و انطماس شریعت سابقه است، پس مادامی که تکلیف باقی است، به حکومت عقل، بعث نبی و رسول لازم است تا ثمرات تکلیفه از عباد مرتفع نشود. پس در زمان بنی اسرائیل تخلخلی در تکالیف بندگان پیدا شد که حضرت موسی علیه السلام برانگیخته شد، یعنی: فرعون که ملقب به قابوس بود ظاهر شد، و مردم را به عبادت خود خواند و شریعت خلیفه مندرس گردید، و مردم به چاه غوایت و ضلالت افتادند و بالمره روی دلشان از خدا برگشت و جنود شیطانی و تسویلات نفسانی کمال قوت و قدرت یافته، پس تجدید دین متین حق به واسطه ظهور وجود موسی علیه السلام با ید بیضا گردید. و هم چنین در زمان حضرت عیسی علیه السلام مردمان بالمره از شریعت حقه موسوی فراموش کردند و فتنه بخت النصر ایشان را از توجه به خدا منصرف کرد. پس ذهول و غفلت، طایفه بنی اسرائیل را فرا گرفت و طبقات سابقین از اولیاء نبی هم در معرض هلاک افتادند اخلاف ایشان به خلاف اسلاف، سیرت و طریقه شیطنت و غوایت را پیش نهاد خود کردند، پس بنا [بر] حکمت کامله حضرت عیسی علیه السلام روح الله مانند موسی بن عمران از ابتداء تولد، آیات بینات و معجزات باهرات ظاهره (۱) فرمود برای آنکه متدرجاً مردم را از این آثار غریبه و اطوار عجیبه الهیه روی به خود کنند که زمان بعث و تبلیغ احکام دیگر ایشان را محل انکار نباشد، و برای متابعت اوامر الهیه مهیا و موجود باشند. و شاید یک جهت امتداد نبوت حضرت ختمی مآب تا چهل سال همین باشد که صیت نبوت وی از این کرامات مشهوره بر تمام عالمیان برسد تا زمان ابلاغ، ادعاء جهل نکنند و نگویند ما مطلع نشدیم.

و این مطلب واضح است که اگر از کسی امر عجیبی و خارق عادتی در بلدی ظاهر شود به فاصله اندکی بر تمام ممالک و اهل آنها می رسد . پس به اعتقاد امامیه از زمان تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان رسالتش چه قدر معجزات ساطعه ظاهر شد ، و همچنین از حضرت ابراهیم علیه السلامو حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام . خلاصه بعد از مضی ششصد سال از عروج و صعود حضرت عیسی علیه السلام به عالم اعلی در مکه معظمه نبی مکی مدنی مبعوث شد برای آنکه تمام شرایع یهود و نصاری و مجوس در معرض انحاء و انطماس بوده بلکه بر حسب واقع غالب ناس مشرک و بت پرست بودند ، خصوص در مکه و اطراف آن مثل زمان بعث حضرت خلیل علیه السلام که بسیار مشابه به زمان آن بزرگوار است ، پس اهل آن زمان احتیاجشان به نبی بیش از ازمنه دیگر بوده از آنکه زمان فترت رسل و تفرق سبیل و انحراف ملل و اختلاف دول ، و نائره ضلال مشتعل بود و مردمان به امور باطله مشغول ، شغل اعراب عبادت اوئان ، و کار عجم تعظیم نیران ، و سعی اتراک تخریب بلاد ، و عمل تاجیک تعذیب حجاج ، و دأب هنود عبادت بقر ، و عادت ارمیّه پرستش صنوبر و سجود شجر ، و سنت اکراد تعظیم حجر ، یهود در جُحود ، و نصاری حیاری ، و سایر فرق در بوادی ضلال ، و جمهور امم در اودیّه خیال حیران و سرگردان ؛ پس بر خداوند لازم بود ارسال نبی و بعث رسولی مانند محمد که کسر اصنام و ابطال مذهب عبده کواکب و اجرام و اجسام نماید ، و جز خدا نگوید ، و قدم جز در راه خدا نگذارد . پس چنانکه انبیاء اولوالعزم بدون آرایش با کمال فقر بر تمام خلق مبعوث شدند و بر همگی غالب گردیدند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام ، آن جناب هم بدون پدر و مادری با کمال پریشانی با کثرت اعداء و کُفّارِ خارج و داخل از خویش و بیگانه ، در مدت قلیله بدون معین و معاون ، غلبه بر تمام ملوک و سلاطین روی زمین یافت ، و حال آنکه لشکرش محصور و معدود بود ، مع هذا مقاومت با آلف و الوف جیوش دول و پادشاهان روی زمین داشت .

در اینکه شریعت نبویه دلالت بر حقیقت مدعابه می کند

با وجود این قیصر در قصرش متزلزل، کسری از هیبتش منکسر، نجاشی در طاعتش بهر ضراعت (۱) به زیر، خاقان بنده وار به درگاهش مستجیر، و اکنون هزار و دویست و نود و شش از هجرتش گذشته است، از مشارق و مغارب ارض اسم مبارکش به اصقاع (۲) و اسماع ملکوتیان عالم اعلی می رسد، و با کمال عظمت در تلو نام نامی حضرت احدیت اسم گرامی او را می برند. پس می گوئیم: چنین کسی در آن زمان وجودش لزوم داشته، بعد از تثبیت این مطلب که وجودش را لازم دانستیم مانند ازمنه سالفه، باید او را چون انبیاء دیگر با کتاب و شریعت بدانیم تا ثمره وجودش که جود وجودت بر خلیقه است معلوم شود.

در اینکه شریعت نبویه دلالت بر حقیقت مدعابه می کند پس همین شریعت موضوعه موجوده را دلیلی بر صدق دعوی آن جناب می دانیم؛ از آنکه اسرار و حکم هر یک را برای هر که مخالف است ذکر می نمائیم می گوید ناشی از معرفت و حکمت است، و کسی بدان وضع و طور قدرت ندارد بیاورد مگر آنکه حکیم و علیم و دانا باشد. و عجب است اصول و فروع این شریعت به تصدیق اهل کتاب از حساب بیرون است چگونه این پیغمبر برگزیده در اندک زمان این همه احکام و اوامر و نواهی مفروضه و محرّمه و مباحه و مندوبه و مکروهه را آورد مثلاً از برای یک نماز که فریضه واجبه است چهار هزار مسأله از طریق وحی به ائمه هدی القاء شده و اکنون در کتب فقهاء امامیه اثنا عشریه مضبوط است، جز اینکه از خلاصه علم حضرت احدیت این گونه دقایق و حقایق و مسائل و احکام افاضه شده باشد مطلبی دیگر نیست. و هم چنین احکام دیگر هر یک را که به دقت نظر ملاحظه می نمائیم همین قسم است که

۱- ضراعت: شیر خوردن.

۲- اصقاع: شنوایدن. همچنین است معنای اسماع.

از عامّه و خاصّه از یک کرور علاوه کتابها در بسط و شرح عقلیات و شرعیات این شریعت بیضاء و ملت غرّاً نوشته شده است ، باز عشری از اعشار دقایق آن را ندانسته اند ، و عقلاء و حکماء و ادباء و فقهاء و علماء از فهم دقایق و درک حقایق آنها عاجز شده اند . و عجب آن است که تمام آنها اقتباس از کتاب اللّٰه مجید شد از آنکه قرآن ذو محامل و وجوه است و این تفصیلات را به نهج حق و صواب از آن کتاب مستطاب استفاده و استفاضه کرده اند . پس یک دلیل بر حجّیت خاتم النبیین محمد بن عبداللّٰه صلی الله علیه و آله همین شریعت موجوده است که تمام آن در این کتاب مجید است ، و در آن خداوند سبحان فرموده است : « إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْهُ . . . » (۱) الی آخره . و ایضاً فرموده : « قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا » (۲) . و ایضاً فرمود : « وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا » (۳) . و بلغاء و فصحاء عرب تمام عاجز شدند از آوردن آیه ای مثل آیات قرآنیّه و اقرار به عجزشان نمودند . و بدان اصول و فروع این شریعت از این قرآن است هر کس تواند مثل یکی از جزئیات این دین را بیاورد که کسی را مجال انکار نباشد چنان است در کلمات قرآن نیز متصرّف و مقتدر است تعالی اللّٰه عن ذلك علواً کبیراً . کجا مخلوق عاجز با خالق قادر می تواند معارضه کند ! و کجا عقل قویّه حکم می نماید که تمامت ائمه طاهرین معصومین و علماء راسخین و حکماء متألهین و عرفاء مرتاضین از متقدمین و متأخرین مجموعاً در این هزار و دویست و نود و شش سال بر خطا و غلط رفته

۱- بقره : ۲۳ .

۲- اِسْرَاء : ۸۸ .

۳- نِسَاء : ۸۲ .

در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه

باشند! و چنانکه در مقام معرفت اسماء و اوصاف الهیّه کامل شدند در معرفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شریعت مرضیه اش نیز عالم و کامل بودند و تا به حال شنیده نشده است که جمعی از علماء اولوالأبواب والبصائر که متدین به این دین بوده اند به مذهب دیگر غیر از مذهب جعفری علیه السلام مائل و راغب شده باشند یوماً فیوماً بر اتقان عقیده ثابته شان افزوده شد. و مراد من آن کسانی است که ریاضات نفسانیه کشیده اند و ترک علائق دنیویّه نموده اند بدون غرض و تعصب حقیقت این دین را بدون تقلید خواسته اند بدانند و بفهمند و درست رسیدگی کنند، و البته اجماع اینگونه خواص از اهل علم و حق بر سهو و خطا نیست.

در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه خداوند هم وعده فرموده است که دین آن جناب را حفظ فرماید که از وساوس و شرور شیاطین جنّ و انس مصون و مأمون باشد و رخنه و ثلمه بر وی نتوانند وارد آورند، و اندراس دین وقتی است که قرآن مندرس شود، و آن به آیه کریمه « **وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** » (۱) هرگز مندرس نمی شود، و عجب مولوی توضیح کرده است: مصطفی را وعده داد الطاف حقکه بمیری تو نمیرد این ورق کس نیارد بیش و کم کردن در او تو به از من حافظ دیگر مجو رونقت را روز روز افزون کنمنام تو بر زرّ و بر نقره زخم منبر و محراب سازم بهر تودر محبت (۲) قهر من شد قهر تو چاکرانت شهرها گیرند و جاهدین تو گیرد زماهی تا به ماه هست قرآن مر تو را همچون عصاکفرها را ردّ کند چون ازدها

۱- حجر: ۹.

۲- در چاپ سنگی: در محبت من.

پس شریعت نبویّه که منتزع از کتاب الهی است مادامی که آسمانها برپاست و زمینها منبسط الی یوم القیامه در تلو حمایت و حراست حق است . و اگر بعد از رسول مختار صلی الله علیه و آله پیغمبر دیگر می آمد البته این دین و کتاب در معرض نسخ و زوال بود . و یک جهت اینکه این دین مندرس نمی شود به واسطه نیامدن پیغمبر دیگر است ، چنانکه سابقاً عرض کردم ، انبیاء اولوالعزم مبعوث شدند برای آن بوده که دین الهی به واسطه امتداد وقت و زمان و غلبه هواهای نفوس شریره خبیثه و اغواء شیطان و اتباع ضالّه مضلّه اش روی به انحاء بود ، پس خداوند برای صلاح احوال عباد ایشان را با شریعت تازه فرستاد تا بدانند و غافل نشوند . و چنانکه برای انبیاء اولوالعزم دوازده وصی بوده به روایات صحیحه که زمانی بعد از زمانی علی حسب الوصیّه جلوه می کردند و احکام حقّه نبی سابق را گوش زد مردم می نمودند ، و در وقت رحلت و وفات به وصی خودشان توصیه در حفظ دین می نمودند ، بعد از اینکه وصی دوازدهم از دنیا رحلت می کرد خلق در فترت و جهل بودند و اهل آن زمان انتظار پیغمبری دیگر داشتند تا بیاید و تجدید دین کند ، چنانکه در ششصد سال مدّت ممتدّه از زمان عیسی روح الله تا سید انبیاء علیهم السلام همین قسم بوده ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هم اوصیاء به امر حق معین شد تا در مقام حفظ دین باشند ولی فرقی که دارد آن است نبوت به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله ختم شد و دیگر نبی و شریعت علی حده نخواهد آمد ۱ .

در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن

در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن از این جهت به عقیده امامیه اثنا عشریه و بعضی از عامه خداوند مانند خضر و الیاس عمر طویل به وصی دوازدهم آن بزرگوار که سلطان عالم و خلیفه الله فی الأرض است مرحمت فرمود تا حافظ دین باشد و اگر ظاهر می شد احتمال قتل آن بزرگوار می رفت و مصلحت منظوره و حکمت حتمیه منتفی می گردید. البته و برای همان است که امام فرمود: «در رأس هر صد سال یک نفر از رجال ذوالقدره والاجلال برانگیخته می شود تا این دین را نگهبان باشد» (۱). پس علماء و رجال مخصوصین از علماء ماضین و لاحقین آمدند و می آیند که امر ایشان منتهی به امام عصر عجل الله فرجه الشریف می شود، و از خاتم الاوصیاء نیز این رشته به خاتم النبیین کشیده می شود، و از آن حضرت مهز طلعت به ساحت بارگاه احدیتی، و از این جهت است که فرمودند: «از خدا خواسته ام این کتاب و عترت زکیه ام که همین اوصیاء هستند از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند». و دعاء آن بزرگوار برای حفظ دین بوده است تا دو ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله، در دنیا با هم باشند و کسی نتواند این دو را مهجور کند با وعده های الهی و دعاء جناب ختمی پناهی صلی الله علیه و آله، و چگونه متمکن از این عمل شوند حاشا لله!

۱- خاتمه المستدرک ۳/۲۷۳، مستدرک سفینه البحار ۳/۴۰۹، معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام ۱/۶۹، حاشیه مجمع الفوائد، وحید بهبهانی: ۴۶، المجموع، نووی ۱/۵۰۹ حاشیه رد المختار، ابن عابدین ۲/۵۷۸، کنز العمال ۱۲/۱۹۳ ح ۳۴۶۲۳.

پس مدلول کریمه « كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ » (۱) به تفاسیر معتبره معتمده ، دین آن سرور است که هر چیزی و شریعتی در معرض زوال است مگر دین آن بزرگوار . و همچنین در این مدت متمادی که دوازده تن اوصیاء مکرمین وصایت و خلافت کرده اند اگر بنا بر حکمت کامله صدمه و بلیه ای دیده اند و نتوانستند بنا بر حسب ظاهر کما ینبغی انفاذ و اجراء احکام الهیه نمایند در آخر زمان و پایان عصر و دهر نبوت آن سید مکرم معظم را به اعتقاد ثابت جازم اثنا عشریه امام عصر عجل الله فرجه از پرده خفا ظاهر می شود ، و مانند آفتاب درخشنده این دین متین را ظاهر می نماید و [. . .] (۲) می فرماید ، و خصوصیات دین و امور مخفیّه که تعلق بدین شریعت داشته آشکار می کند ، و دیگر در وجه ارض هوا پرستی نمی ماند هله عاشقان بشارت که نماند این جدائیرسد زمان دولت بکند خدا خدائی . و فرقه یهود و نصاری و امم دیگر در مقام طوع و تسلیم برمی آیند ، و این مدّت زمان هم مهلت ایشان بوده چنانکه شیطان و اتباع وی را مهلت دادند ، و آنها آخر الامر به دست آن حضرت کشته می شوند ، و بعد از آن جناب دیگر زمان فترت و جاهلیتی نیست به عکس از مننه سابقه که مجملأ اشارتی کردم ، پس هنیئاً لأرباب النعم نعیهم . خوشا به حال کسانی که از این دین بهره مند و خرسندند ، و در دار دنیا سعادت مند ! و این کلمات موجزه را که در اثبات نبوت خاصّه تحریر کردم در شروح کثیره منطوی است ، در آراء و ادله دیگر بر اثبات این مطلب می توانیم استظهار کنیم ، حال رجوع کنیم به آنچه حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم عرض کرد .

۱- قصص : ۸۸ .

۲- دو کلمه مشوش است ، شاید « ملاقی ملائک » باشد .

در معنی « خاتم النبیین » است و فرق بین « خاتم » و « خاتم »

در معنی « خاتم النبیین » است و فرق بین « خاتم » و « خاتم » اولاً گفت: آن کسی که نبی من است محمد صلی الله علیه و آله نام است که بنده خداست یعنی: مقام نبوت و رفعت قدر و ستایش شایسته، برای بندگی و اطاعت حق کردن به وی اعطا شد و رسول پروردگار گردید. و بدان که خداوند مجید در کتاب حمیدش فرموده است: « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (۱). اما « خاتم » به کسر تاء دو نقطه معنی آخر است، یعنی آن بزرگوار آخر پیغمبران بوده است و بعد از آن جناب دیگر پیغمبری نیست، و « خاتم » به فتح تاء و جمع آن خواتیم است، و صاحب « مجمع البحرین » (۲) فرمود: کسر آن مشهورتر است، و هو حَلَقَهُ ذَاتُ فُصٍّ مِنْ غَيْرِهَا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا فُصٌّ فَهِيَ فَتَحَهُ كَقَصَبِهِ بِالْفَاءِ وَالْخَاءِ الْمُعْجَمِ وَالتَّاءِ. پس در آیه کریمه هم فتح جایز است و هم کسر، اگر به فتح خوانده شود به معنی زینت است چنانکه انگشتر زینت دست است آن وجود مبارک هم زینت وجودات شریفه انبیاء بوده، و اگر به کسر خوانده شود اسم فاعل است و آن به معنی آخر است. و خاتم الطین آن چیزی است که با موم بر سر کاغذها و پارها و امثال آن می زنند (۳)، معروف است. و مرحوم قاضی ابو سعید علیه الرحمه فرموده است: وهو صاحبُ دائرَةِ الرِّسَالَةِ الْكَلْبِيَّةِ لِمَجْمَعِ آحَادِ الرِّسَالَاتِ فَهُوَ الرَّسُولُ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا؛ لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ

۱- احزاب: ۴۰.

۲- مجمع البحرین ۱/۶۲۲ ماده (ختم).

۳- عبارت مجمع البحرین ۱/۶۲۲ چنین است: والخاتم: الطین الذی یختم به علی رؤوس الآنیه والشمع الذی یختم به الکتاب.

در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن

وَالطَّيْنِ ، وَهَذَا مَعْنَى (۱) كَوْنِهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ بِالْفَتْحِ حَيْثُ يَكُونُ فُصُوصَ الثُّبُوتِ كُنُقَاطٍ فِي مُحِيطِ تِلْكَ الدَّائِرَةِ أَوْ كَجَوَاهِرِ فِي اطْرَافِ ذَلِكَ الْخَاتَمِ بِالْحَقِيقَةِ وَكَذَا الْخَاتَمَ بِالْمَلِكَةِ إِذَا كَانَ مَعْنَاهُ .. إِلَى آخِرِهِ .

در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله علّت خاتمیت اشرف موجودات را اهل علم و کمال متعرض شده اند که هر کس در وجود مقدم است باید در ظهور متأخر باشد و هر آنکه در ظهور مقدم است در وجود مؤخر است. و برای این بیان مؤکدات و مؤیدات بسیار است. خلاصه لقب خاتم النبیین را خداوند سبحان در کلام مبین به پیغمبر خود مرحمت فرمود و از برای خاتمیت رسالت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله قاطعه بسیار است، یکی از آنها هم خاتم النبوه است که بر کتف مبارکش بود، و آن ادلّ دلائل حسیّه است بر خاتمیت و آخریت آن جناب.

در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن در بعضی از کتب مروی است که: بزرگی و برآمدگی آن به مقدار سیبی بود یا به قدر کف دستی که مادرش آمنه بنت وهب ذکر کرد: چون آن جناب متولد شد، ملکی او را در آبی فرو برد و از آب بیرون کرده، آنگاه کیسه ای برآورد که در آن مهری بود. پس بر کتف آن جناب زد. و آن به مانند تخم مرغی و به مثابه زهره درخشانده بود. قولی آن است که در او نوشته بود: تَوْجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ (۲). و در بعضی کتب است که: مکتوب بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۳).

۱- در چاپ سنگی: المعنى .

۲- عبارت ابن شهر آشوب در مناقب ۱/۱۰۸ چنین است: کان بین کتفیه خاتم النبوه کلّما أبداه علا نوره الشمس ، مکتوب علیه: لا اله الا الله وحده لا شریک له توجّه حیث شئت فانت منصور. نیز بنگرید: بحار الانوار ۱۶/۱۷۷.

۳- خصال: ۵۹۹ ضمن حدیثی مفصل بدین عبارت: کان بین کتفیه خاتم النبوه مکتوب علی الخاتم سطران أما أول سطر: فلا إله إلا الله، وأما الثاني فمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله ..

بهرتر آن است انجام عرض ثانی داعی از عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در ثبوت نبوت حضرت خاتم الانبیاء بوده است استطراف از منشور و منظوم اقاویل علماء و حکماء و شعراء شده در این کتاب فی الجمله تحریر شود تا بهره خوانندگان از مناقب نبویّه احمدیّه زیاده شود و تکمیل مقالات سابقه را هم که ناقص بوده کرده باشیم . پس بدان حضرت رسول صلی الله علیه و آله امی است و مکی از آنکه در امّ القری متولد شد ، و این وجه از وجه دیگر اولی است . کما قال الله تعالی « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » (۱) و جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله هم نیز یکی از امیین است و محل تولدش نیز در بدو این عرض ذکر شد . و اکنون در روز میلادش ساکنین خیر البلاد ضیافتها و شادمانیها می کنند و زمان انعقاد نطفه طیبه اش در ماه جمادی الثانیه در ایام تشریق نزدیک جمره وسطی بود به جهت اینکه عرب به مقتضای فصل حج می گزاردند . اما روز تولدش یوم جمعه در هفدهم ماه ربیع الأول و هفدهم دی ماه فرس در بیستم درجه جدی بعد از پنجاه و پنج روز از عام الفیل در بیست و هشتم نisan و بیستم شباط رومی بود ، و پدر بزرگوارش عبدالله بن عبدالمطلب و مادرش آمنه بنت بره که پدرش وهب است ، و در فصل و ماه تولدش گفته اند : فَوْجِهِمُ وَالزَّمَانُ وَخَيْرِ شَهْرٍ رَيْعٍ فِي رَيْعٍ فِي رَيْعٍ ۲۳

در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان اسم مبارک آن جناب

و مرحوم شیخ المحدثین کلینی در دوازدهم شهر مذکور، تولد آن بزرگوار را ذکر فرموده (۱) و این قول مطابق عقیده مخالف است. و در کتب اهل سنت و جماعت مروی است که در زمان ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود: « رَبِّي الرَّفِيعُ الْعَلِيُّ » (۲). و ایضاً در گاهواره فرمود: « الْحَمْدُ لِلَّهِ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ». و عباس عم اکرم حضرت خاتم در قصیده اش فرموده است: وَأَنْتَ لَمَّا وُلِدْتَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ ضُوءًا ثَبْتُ بِنُورِكَ الْأُفُقُ فَتَحَنُّنُ فِي ذَلِكَ الضَّيَاءِ وَفِي النُّورِ [و [سُبُلَ الرِّشَادِ نَخْتَرِقُ (۳). مناقب آل ابی طالب ۱/۲۷ هفت بیت ذکر کرده، دو بیت فوق در بحار الانوار ۱۶/۱۱۵ منقول است. و تا چهل سال آشکارا مأمور به تبلیغ احکام نشده، بعد از چهل سال، ده سال چیزی علاوه در مکه علی رؤس الاشهاد والعلانیه، ابلاغ دعوت خود را فرموده سودی نبخشید، جمعی قلیل اجابت نمودند و جمعی کثیر تکذیب وی کردند، و ده سال دیگر هم با قدری از شهر در مدینه توقف فرمود بعد از هجرت، و شصت و سه سال و ماهی به قولی کم یا تمام این عدد مذکور از عمر شریفش گذشت.

در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان اسم مبارک آن جناب و عاقبت جزاء ارشاد و هدایت نفوس از اهل ضلال و عبده اوئان و مشرکین آن شد آن

۱- کافی ۱/۴۳۹ باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته.

۲- آخر چیزی که حضرت بدان تکلم فرمود نیز در منابع اهل سنت این عبارت نقل شده است: « جلال ربی الرفیع ». رجوع کنید به: مستدرک حاکم ۳/۵۷، فتح الباری ۸/۱۰۶ ح ۴۱۷۳، الجامع الصغیر ۲/۳۹۶ ح ۷۱۹۱، البته اقوال مخالف در این مسأله زیاد است.

۳- در چاپ سنگی: تخترق.

بزرگوار را به زهر شهید نمودند و در روز دوشنبه وقت عصری الی الرفیق الاعلی گویان در کنف حضانت و کفایت حضرت امیر علیه السلام در بیست و هفتم ماه صفر یا بیست و هشتم از دنیا رحلت فرمود، و از آب چاه غرس بر سریر ام سلمه حضرت امیر علیه السلام آن جناب را غسل داده، و به بُردی که از سِجُوثیه یمن آورده بودند کفن کرد و در همان مکان که از دنیا رحلت فرموده بود مدفون گردید، و آفتاب تابنده جان جهان که از آسمان امکان طلوع فرموده بود در توده خاک یثرب غروب نموده، و اسم مبارکش را خداوند محمد صلی الله علیه و آله گذارد و احدی به این اسم موسوم نشد (۱)، و رَجُلٌ مَحَمَّدٌ عِلْمٌ مَنْقُولٌ است یعنی: کثیر الخصال المَحْمُودَه (۲). و سِیهیلی گفته است: محمد مبالغه در حمد است (۳) دفعه بعد دفعه و مره بعد مره، وَاسْمُهُ مَمْدُوحٌ وَهُوَ مِنْ اَعْلَامِ بُبُوتِهِ، یا آنکه صاحب مقام محمود است. و قال ابوطالب علیه السلام: وَشَقَّ لَهُ مِنْ اِسْمِهِ لِيَجْلَلَهُ (۴) فُذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَذَاكَ مُحَمَّدٌ (۵) و به فارسی هم گفته اند: احد نام خود احمد نام او کرده او از راه وحدت گفتگو کرد محمد کافرید ایزد تمامش نام خود برون آورد نامش (۶).

-
- ۱- در روایت امالی شیخ صدوق: ۷۲۳ ح ۹۸۹ چنین آمده: «ورقی بی سماءه و شق لی اسماً من اسمائه الحسنی، اُمتی الحمادون فذو العرش محمود وأنا محمد». نیز: معانی الاخبار: ۵۵ ح ۲.
 - ۲- اللمه البيضاء: ۴۲۴، مجمع البحرين ۱۰/۵۷۰ ماده (حمد).
 - ۳- بنگرید: تفسیر الثعالبی ۵/۴۲۶.
 - ۴- در بعضی منابع: «لیجله»، یا «لجلاله».
 - ۵- در مواهب الجلیل ۱/۱۹ شعر را به حسان نسبت داده، در مناقب ابن شهر آشوب ۱/۶۲ ضمن ابیاتی از بحیر بن زهیر نقل شده و در ۱/۱۴۳ از حسان بن ثابت، علامه مجلسی در در بحار الانوار ۱۶/۱۲۰ آنرا به ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و سپس می گوید: وقیل إنه لحسان من قصیده.. ظاهراً حسان همان بیت ابو طالب را در قصیده خویش تضمین کرده چنانچه در حاشیه بحار بدان تصریح شده است.
 - ۶- و چه زیبا فرموده علامه مجلسی در بحار ۱۶/۹۳: وأما أحمد فی اللغة فأفعل مبالغه من صفة الحمد، ومحمد مفعول مبالغه من كثره الحمد، فهو صلی الله علیه و آله أجعل من حمد، و أفضل من حمد، وأكثر الناس حمداً، فهو أحمد المحمودین الحمادین، فأحمد إما مبالغه من الفاعل أو من المفعول.

و در مدح حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله قصیده صیمری معروف به « بُرده » (۱) بهتر مدایح و قصاید است : مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمٍ نَبِيُّنَا الْأَمْرُ النَّاهِي وَمَا أَحَدًا بَرُّ مِنْ قَوْلٍ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمَ هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحَمٌ هُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُمْ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِيئُ النَّسَمِ مُنَزَّهٌ عَنِ شَرِيكَ فِي مَحَاسِنِهِمْ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ عَنْهُ غَيْرُ مُنْقَسَمٍ دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْفَصِمٍ دَعَا مَيًّا أَدْعَتَهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ وَأَحْكَمَ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكَمَ فَاَنْسَبَ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ وَأَنْسَبَ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عَظَمٍ فَامْبَلِغِ الْعِلْمَ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ وَأَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ كَالزَّهْرِ فِي ظَرْفٍ وَالنَّبَأِ فِي شَرْفِ الْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَالذَّهْرِ فِي هِمَمٍ (۲)

۱- از قصائد بسیار معروف در مدح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که بسیار مورد اهتمام و توجه قرار گرفته علمای شیعه و سنی شروح فراوانی بر آن نگاشته اند جمله ای از شروح شیعی را مرحوم علامه تهرانی در ذریعه ۱۴/۶ ۷ نقل کرده غیر از شروحي که نام خاصی دارند . نام اصلی قصیده « الكواكب الدريره في مدح خير البريه » از شيخ شرف الدين ابو عبدالله محمد بن سعيد بوسيرى مصرى در گذشته سال ۶۹۴ در اسکندريه می باشد و مشتمل بر ۱۶۲ بیت می باشد . درباره کتاب و مؤلف آن و سبب شهرت به قصیده برده رجوع کنید به کشف الظنون ۲/۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ، الکنى والالقباب ۲/۹۷ ، الاعلام ، زرکلی ۶/۱۳۹ .

۲- برخی از ابیات این قصیده را محدث قمی در انوار البهیه : ۳۵ ۳۶ ، و ابیات مختلفی از آن بصورت پراکنده در مصادر گوناگون نقل شده . شرح فارسی زیبایی از این قصیده به نام « خلاصه المناقب » تألیف زواره ای توسط دوست دیرینم جناب حجه الاسلام سید حمید مهری خوانساری تحقیق شده که امیدوارم هر چه زودتر دیده طبع بدان زینت یابد .

در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً

و سنائی در مدح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله هر دلی را مسرور دارد: احسنت یا بدر الدجیلیک یا وجه العرب ای روی تو سلطان روزای موی تو سلطان شب شمس الضحی ایوان تو بدر ظلم دیوان [تو] فرمان همه فرمان توای مهتر عالی نسب فردوس اعلا گوی تو حکم تجلی روی تو ای در خم گیسوی تو جانها همه جانان طلب بر نه قدم ای شمع دینبر شهیر روح الامین کروبیانت بر یمین روحانیات بر است و چپ در جان جانها دست کنچون نیست کردی هست کن ما را ز کوثر مست کنس بود این نار عنب

در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خصایصی بود ذاتاً و صفه و خارجاً که غالب آن متفق علیه است، و بعضی محل کلام است (۱): اول: وجوب مسواک کردن. دویم: وجوب صلاه لیل و صلاه عید و جمعه و نحر. سوّم: اداء دین از آنکه بمیرد و نتواند بدهد. چهارم: وجوب مشورت با اصحاب. پنجم: حرمت صدقه.

۱- درباره خصائص النبی صلی الله علیه و آله رجوع کنید به: شرائع الاسلام ۲/۴۹۷ (۱۵ خصلت)، تحریر الاحکام ۳/۲۹۷ در چهار قسم واجب و محرم و مباح و کرامت، مسالک الافهام ۷/۶۹ (۱۵ خصلت)، جواهر الکلام ۲۹/۱۱۹.

ششم: حرمت کتابت خط و انشاد شعر. هفتم: حرمت اکل سیر و پیاز و هر غذای بد بوی. هشتم: جواز نکاح علاوه از چهار زن به عقد دائم. نهم: دخول مکه بدون قتال با سلاح جنگ. دهم: جواز صوم وصال. یازدهم: وجوب اجابت زنان با میل حضرت خاتم صلی الله علیه و آله اگر چه مزوجه باشند بعد از رها شدن. دوازدهم: جواز بخشیدن زن خود را به آن جناب، و جواز دخول بدون عقد، و در آن قول بعضی را تأمل است. سیزدهم: عدم جواز دخول زوجه خود مگر بعد از دادن صدق. چهاردهم: حرمت نکاح ازواج آن جناب از برای امت. پانزدهم: ازواج آن جناب امهات مؤمنین باشند. شانزدهم: محسنات ازواج را دو اجر و مسیئات را نیز دو عقوبت. هفدهم: حرمت رفع صوت فوق صوت آن بزرگوار. هیجدهم: سبقت و انشاء سلام بر نساء و اطفال و ارامل و ایتام. نوزدهم: ختم نبوت. بیستم: سایه نداشتن (۱). بیست و یکم: مخصوص به معراج جسمانی بودن. بیست و دوم: مؤید به روح القدس بودن. بیست و سوم: جامع معجزات انبیاء است. بیست و چهارم: جواز تصرف در نفوس و اموال و ممالیک مردم.

۱- وجهت این است که جناب ختمی مآب سایه نداشت برای آنکه کسی قدم بر سایه آن بزرگوار نگذارد. سلام الله علیه و من یلیه! (حاشیه مؤلف رحمه الله).

در ازواج حضرت رسول است

بیست و پنجم: جواز اخذ غنایم قبل از قسمت کردن و دیگر خصائص نبویّه از ثبوتیه و سلبیّه بسیار است که اسرار بعضی آشکار و فهم بعضی دشوار، این رو سیاه خواست در این محل اشعاری کرده باشد.

در ازواج حضرت رسول استو ازواج رسول صلی الله علیه و آله در حین وفات بنا بر این سه بیت که ابوالحسن بن فضل حافظ عامی گفته است نه تن بودند (۱). تَوَفَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ تِسْعِ نِسْوَةٍ إِلَيْهِنَّ تُعْزَى الْكُرْمَاتُ وَتُنْسَبُ فَعَايِشَةُ مَيْمُونَةَ وَصَفِيَّةُ وَحَفْصَةُ تَلُوهُنَّ هِنْدٌ وَزَيْنَبُ جَوِيرِيَّةٌ مَعَ رَمَلِهِ ثُمَّ سُودَهٌ ثَلَاثٌ وَسِتُّ ذِكْرُهُنَّ مُهَذَّبٌ وَخُوشٌ دَارِمٌ خْتَمَ كَلَامِي دَاعِي فِي مَقَامِ بِهٖ اَيْنِ اِيَهٗ كَرِيْمَهٗ شُوْدُ: « وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأَسْيَلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (۲). خلاصه از ایجاز و اجمال فضایل نبویّه محمّديه صلی الله علیه و آله خجل و معتذرم، و بهتر آن است ختم این محرّرات به الفاظ قصار و امثال حسان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله شود که علی بن حسین مسعودی برخی از آن را جمع کرده است در کتاب « مروج الذهب » برای رفع اشتباه با اقوال حکماء و فصحاء عرب می نویسم: « الارواح جنود مجنّده فما تعارف منها ائتلفت وما تناكر منها اختلف ». « يا خيل الله! اركبي وأبشري بالجنّه ». « الآن حمي الوطيس » (۳).

۱- شافعی نیز در کتاب الام ۵/۲۰۳ همین تعداد را ذکر کرده، نیز رجوع کنید به: عوالی اللثالی ۱/۱۷۵ ح ۲۱۲، سنن النسائی ۶/۵۳.

۲- آل عمران: ۸۵.

۳- در حاشیه من لا يحضره الفقيه ۴/۳۷۷ ذیل حدیث چنین آمده: الحمی: الحر، والوطيس: التنور. وهو مثل للعرب تعنون به شده الحرب، قال صلی الله علیه و آله هذه الكلمه يوم حنين.

« مَاتَ حَتِيفَ انْفِهِ » . « الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ السُّفْلَى » . « قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ » . « الْأَعْمَالُ بِالتَّيَاتِ » . « الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » . « السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ لغيرِهِ » . « وَأَنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا » . « الدُّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ » . « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . « حُبُّكَ لشيءٍ يُعْمَى وَيُصَمُّ » . « لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَا يَرْحَمُ صَغيرَنَا وَلَا يَعْرِفُ حَقَّ كَبِيرِنَا » . و « كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ » . « السِّيفُ قَطَعَهُ مِنَ الْعَذَابِ » . « الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ » . « الرَّجُلُ أَحَقُّ بِصَدْرِ مَجْلِسِهِ وَصَدْرِ دَابَّتِهِ » . « تَمَامُ التَّحِيَّةِ الْمُصَافِحَةِ » . « الشَّاهِدُ يُرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبِ » . « الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ » . « اِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ » (۱).

۱- اکثر این احادیث را با اضافه احادیثی دیگر مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۴/۳۷۵ به بعد از شماره ۵۷۶۳ نقل فرموده بدین عنوان : ومن الفاظ رسول الله صلی الله علیه و آله الموجهه التي لم یسبق إليها . نیز رجوع شود به : شهاب الاخبار قاضی قضاعی .

و خوب است به شرح جملتی از معنی امامت و لیاقت امام و ستایش حضرت شاه ولایت علیه السلام و عترت طاهرینش به نحو اجمال و اختصار برایم از آنکه امامت در تلو نبوت است چنانکه عدالت در ضمن توحید . قوله علیه السلام : « و اقول : إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ » علیه السلام (۱) . یعنی : می گویم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشوا و خلیفه و متولی امر آن جناب ، شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است . بدان که امام بعد از سید انام بر تمام خواص و عوام حضرت امیر علیه السلام است و مذهب صحیح حق همین است ، و اگر کسی بعد از رسول مختار صلی الله علیه و آله غیر آن بزرگوار دعوی خلافت و امامت کرد بر خلاف حق بود بلکه بر باطل و عاطل است ، و ما طایفه امامیه را در اثبات این دعوی و عقیده براهین قاطعه است ، خداوند توفیق فهم و درک تمام آنها را بدهد تا تحریر و تقریر شود و امام به فارسی پیشوا را گویند و آیه کریمه « يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ » (۲) مثبت مطلوب است ، و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله : « مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ » (۳) در افواه فریقین مشهور است . و از مفهوم مخالف این حدیث که متفق علیه و مقبول طرفین است می توان استنباط کرد که هر کس جاهل به مقام مرد فاسق فاجر جاهلی باشد و در آن جهل بمیرد هر آینه موت وی موت اهل جاهلیت نیست یعنی : نقصی برای وی نمی آید ، مثلاً کسی معاویه و یزید

۱- ادامه حدیث عرض دین عبدالعظیم علیه السلام است .

۲- اسراء : ۷۱ .

۳- از احادیث بسیار مشهور که از طرق مختلف شیعه و سنی نقل شده است . از باب نمونه رجوع کنید به : کفایه الاثر : ۲۹۶ ، مستدرک الوسائل ۱۸/۱۸۷ ح ۲۲۴۶۷ ، الايضاح ، ابن شاذان : ۷۵ ، مقتضب الاثر : ۱۷ ، الغدير ۱۰/۳۶۰ بنقل از شرح المقاصد تفتازانی ۲/۲۷۵ ، الجواهر المضية ۲/۵۰۹ و جز آن .

و امراء جور را از امویّه و عباسیّه را نشناخت و مُرد ، حرجی بر دین وی نخواهد بود . و معنی زمان فترت و جاهلیت آن است که مردمان امام و پیشوائی نداشته باشند که به توسط وی اخذ علوم و مسائل و احکام الهیه که ناشی از رضاء و خوشنودی اوست نمایند و معلوم است به مدلول آیه مبارکه « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۱) مراد از اطاعت اولو الامر مرد عاصی شارب زانی لائط نیست که خداوند در تلو اطاعت خود و رسول صلی الله علیه و آله قرار داده ، آن وقت معنی آیه این است که خداوند می فرماید مرا اطاعت کنید و اطاعت نبی معظّم معصوم نمائید و دیگر اطاعت فاسق فاجر کنید برای آنکه صاحب امر و حکم است . بدان که در مسأله اثبات امامت روی خطاب و سؤال جز عامه عمیا نداریم اگر چه معتقد به امامت حضرت امیر علیه السلام می باشند اما در مرتبه چهارم و تفضیل جمعی از مردم را بر جناب او . و در این خصوص فریقین و طرفین را کتب و دواوین مفضّله است . پس لابدیم ماها که مأخذ و سندی بجز کتاب و سنّت و اجماع و عقل نداریم و بدین ادّله اربعه متمسّکیم با کمال انصاف بنشینیم و استمداد و استنصار از آنها بجوئیم ، و آنچه باعث ایقاز از منام غفلت می شود و منقذ از ورطه ضلالت است چنگ زنیم ، و دو روزه دنیا را به نعیم دائمه عقبی ترجیح و تفضیل ندهیم . پس این ادّله اربعه که هر یک رکن محکم و حصن متقن دین و ایمان است به سنی ناصبی عامی می گوئیم : اوّلاً : قائل به امامت حضرت امیر علیه السلام هستی ولی در مرتبه چهارم ، ولی ما امامیه را اعتقادی بدین وسائط که ائمه شماسست نیست ، پس امامت جناب ولایت علیه السلام به اتفاق آراء ثابت ، اما ادّعاء خلفاء بر حقّیت خودشان بر ما غیر ثابت است پس باید توئی که مُثبّتی این

در دلیل نقل و عقل بر خلافت حقه شاه ولایت علیه السلام عدم لیاقت غیر

مطلب را بر بنده که نافی و منکر معلوم کنی که چگونه از این ادله الیق و احقّ به امامت و امارت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شدند ، و از کدام دلیل و برهان سزاوار بوده اند که باید بر حضرت امیر علیه السلام مقدّم باشند .

در دلیل نقل و عقل بر خلافت حقه شاه ولایت علیه السلام و عدم لیاقت غیر و اگر بخواهم با تو همراهی کنم می گویم : من مدّعی امامت آن بزرگوارم بدون فصل و واسطه . پس مدّعی مثبت است دلیل و بیان و بینه و برهان با من است ، چون موضوع مدّعا به در کمال سهولت است به واسطه کتاب و براهین نقلیه و اجماعیه و عقلیه لهذا مضایقه و دریغ ندارم که خود مدّعی گردم و برای تثبیت دعوی خود از هر یک که بخواهی بینه قویّه اقامه کنم بعون الله و حوله ، اما بطریق اختصار و اجمال این آیه کریمه را بخوان که فرمود : « اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ » (۱) . یعنی : خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود : من تو را امام از برای مردمان قرار دهنده ام ، عرض کرد : ذریّه من بدین مقام مفتخر می شوند ؟ فرمود : ظالم بدان مقام نتواند رسید . پس خلاصه آیه وافی هدایت آن است که امام نباید ظالم باشد بلکه امام معصوم از معاصی است از آن که ظلم به تمام مراتبه و درجاته را که از شخص مکلف دور نمائی همان عصمت باقی می ماند ، و ظلم اعم است از هر عملی که مخالف رضاء و میل حق بوده باشد . و هر آنکه تمام آنها را تارک باشد و در حالتی تابع و مطیع امر مولای خود گردد البته جنبه ملکوتی الهی در وی غالب و قاهر است ، و چنین کسی از جنس ماها نباید باشد و الاّ

داخل در این عنوان است « وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » (۱) حال بینیم اعظم مراتب ظلم و فسق کدام صفت است ، در حال به اتّفاقی آراء هیچ ظلمی اعظم و اشدّ از شرک نیست به دلیل قوی « إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ » (۲) . و به حکومت عقل آیا هیچ ظلمی بدتر از آن هست که عبد مملوک که در هر حال متنعّم به نعم ظاهریه و باطیه مولای خود است خود را از قید رقیّت و عبودیت آقای خود بر آورد و نافرمانی کند و امتثال اوامر و نواهی وی نکند و کفران ورزد . پس به عقیده شماها عامه ، خلیفه بلا فصل پیغمبر ما صلی الله علیه و آلهابی بکر تا چهل سال مشرک بوده و عبادات اصنام و اوثنان می نمود ، و در این مدت بر سیره و شیمه اهل شرک مشی می کرد و از قواعد این شریعت غزّاء بیضاء بهره نداشت ، بعد از ورود و وفور اسلام در بقیه عمر ظاهراً متشرّع و متدّین بود . و اگر از کتابهای خودشان این مطلب را بخواهید بهتر از فخر رازی که امام المسلمین شماست ندارند ، به بینه تصریح بر کفر و شرک وی کرده است ، و سائرین هم نوشته اند و عقیده ایشان است بر آنچه می گویم . و ما امامیه هم در این عقیده با ایشان شرکت داریم و حق همین است که ابی بکر از چهل سال علاوه مشرک بود ، بعد ظاهراً ایمان آورد ، پس شرک ایشان مستصحب و ثابت ، اما اسلام و ایمان آوردن به طریق حتم و قطع محتاج به دلیل علی حده است که شماها ثابت نمائید مگر آنکه اسلام به محض تفوّه به شهادتین کافی باشد و کفر را ماحی . و مذهب حق آن است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله این گونه مسلمانی نخواستند بلکه هر چیز را معنویت و حقیقتی شرط است .

۱- .طلاق : ۱ .

۲- .لقمان : ۱۳ .

در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام

در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام ، فخر رازی شما می گوید : امامت در حالت شرک ظلم است . یعنی : چندین سال اگر امام مشرک باشد ، بعد همان امام مؤمن شد و دیگر او را با بود ایمان ظالم نتوان خواند . و هم چنین گفته است : مراد از امامت نبوت است در این آیه ، یعنی : نبی ظالم نمی شود و انبیاء عظام که از ذریه ابراهیم علیه السلام بوده اند ظالم نبوده اند . بسیار خوب ، با او هم همراهی کرده می گوئیم : به بیان تو این آیه دلالت بر عصمت انبیاء می کند پس در این موضوع ابتداءً شبهه نداشته باشید که انبیاء باید معصوم باشند از آنکه هر فاسقی ظالم است به نفس خود ، و هر آنکه متّصف به صفت فسق و ظلم شد لایق مرتبت نبوت نیست ، و مراد از عهد هم عدم شرک است و ایمان به خدا چنانکه فرمود : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ » (۱) و شرک عموم دارد ، پس اگر طرفه العین نبی کافر بوده باشد لیاقت امامت البته ندارد از آنکه در روز الست با خداوند خود عهد بست که مشرک نشود . پس خلاف امر و عهد قدیم نمود و شک آورد و غافل شد دیگر لایق این مقام نیست پس می گوئیم این قول منافی است با عصمتی که شماها در انبیاء کرده اید مگر آنکه شرک و کفر را که ظلم واقعی است منافی با عصمت ندانید ، و عاقل این گونه معتقد نمی شود ، و بدین قول سخیف تفوّه نمی کند . حال انصاف می خواهم از کسی که دین خواه است و منصف بصیر ، آیا خبری هست که دلالت کند بر اینکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در زمانی قلیل یا کمتر یک ماه یا یک روز فرضاً مشرک شده باشد ؟ و آیا کسی می تواند بگوید که آن جناب علیه السلام در کنف حمایت

حضرت رسول صلی الله علیه و آلهتربیت نیافت؟ و آیا خبری هست که هیچ وقتی از اوقات حضرت ختمی مآب بت پرستش کرده باشد؟ یا آنکه انبیاء ماضین از مرسلین و غیرهم ستایش غیر خدا را کرده باشند؟ به شماها که عامه اید و عصمت را بعضی در نبی شرط نمی دانید این رأی فاسد کاسد را در کتابهای خودتان ذکر ننموده اید، مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام در طفولیت چه شد که هیچ بت پرستید و عاقبت بتها شکست و همه مردمان را به سوی خدا خواند جز مدد الهی به آن جناب. آیا چیز دیگر تصوّر می شود؟ و همچنین حضرت موسی در خانواده کفر و شرک مَرَبی شد، برای چه بوده است که اظهار توحید و خداشناسی در بدو تولّد خود نمود؟ جز اعانت خداوندی چیزی دیگر نبود. و کذلک حالت حضرت مسیح و انبیاء دیگر را به خاطر بیاور و بگو این حالت که ترک شرک و کفر است در زمانی که همه عالم کافر و مشرک بودند همان عصمت خفیه و لطف مکنون خداوند متعال است که در آن هیاکل شریفه قرار داد و در سایرین مقزّر نفرمود تا دامن طهارت و عصمت ایشان آلوده به هوا ستائی نشود. و معلوم است این طایفه به مدلول « وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ » (۱) بسیار اندکند یعنی: از تمام بنی نوع بشر، یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بدان صفت حسنه و وصف مستحسن متّصف و موصوف شدند، و این خصوصیت موجب شرافت ایشان است که عاصی نشده اند، و استعداد این فیض عظیم و فوز عمیم به ایشان مرحمت گردید و به سائرین داده نشد. پس رعایا نباید با پیغمبر خودشان در ظلم و شرک به خدا مساوات داشته باشند و الا امتیازی بین ایشان نخواهد بود.

در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده است

در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلام تکمیل این حدیث مأموریت داشت

در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده استحاله بنگریم چه شد که حضرت امیر علیه السلام در طفولیت مشرک نشد و به سنّ ده سالگی ایمان آورد ، جز مدد الهیه البته نبوده است . بلی ، در نبی معظم مکرم صلی الله علیه و آله به تویّط روح الامین بود ولی در آن جناب ، آن فیض به تویّط حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که تربیت آن جناب را از کوچکی متحصّل و متقبّل گردید ، و جهت اینکه تخصیص بدان بزرگوار یافت نه اطفال دیگر همانا خواست خدا بوده است ، یا به قول شماها به دعاء رسول صلی الله علیه و آله بود که به حضرت امیر علیه السلام قابلیت و استعداد داده شود تا در جمیع اطوار مانند رسول مختار صلی الله علیه و آله باشد ، یکی از آنها ترک بت پرستی بود و معلوم است به منطوقه « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » (۱) از روی هواء نفسانی نبوده است و آن بزرگوار در مدت چهل سال به تسدید روح القدس از برای نفس خود میلی نگذارد که او را از رضاء حق خارج نماید ، و حضرت امیر علیه السلام هم به تسدید و تأیید آن جناب در این مدت ممتدّه وضعی تربیت یافت که متأدّب به آداب نبویه صلی الله علیه و آله گردید ، یعنی : علی نبی شد و نبی علی .

در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلام با تکمیل این حدیث مأموریت داشتو البته متعلّم و متأدّب از آثار معلّم و مؤدّب متأثر می شود و فرا می گیرد ، پس بعد از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأموریت بر تربیت آن وجود مبارک داشته باشد و تکلیفی الهی شود برای او البته مانند اداء فرائض موظّفه باید موع و حریص بوده باشد که مأمور به را به حدّ کمال برساند و معنی تربیت همان است که مُرَبّی مُرَبّی را به حدّ کامل خود کما ینبغی

برساند و الاً کاملاً تربیت نکرده است و با قدرت ، تقصیر نموده است چنانکه در معنی رَبِّ الْعَالَمِينَ مفصلاً فرموده اند پس ابتداء بعثت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله منتهای تربیت و تأدیب شخص حسی (۱) حضرت ولایت مآب بود . یعنی : آن جناب در بدو چهل سال بود و حضرت امیر علیه السلام ده ساله ، و در این مدت ده سال به مدد حق ، لیلاً و نهاراً جوهر فطرت و ماده حقیقت ولایت مآب صلی الله علیه و آله را به نحوی مستعد فرمود که در حین رهاق برای استفاضه علوم غیبیه از تمام مستعدین و قوایل کلّیه بنی آدم اقوی و اشرف گردید ، و سبقت و قدمت در اسلام آوردن ورزید . قطع نظر از قبول کردن اسلام به تمام احکام مسائل حلال و حرام عالم شد . پس با این حالت پسندیده و بدین تربیت شایسته تو را نمی رسد که بگوئی در کوچکی و خردسالی ایمان آورد ، پس ایمان وی مقبول نیست اما ابی بکر در زمان کهن سالی ایمان به خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله آورد پس ایمان وی قبول شد ! بلی طفل خردسالی که قریب به بلوغ باشد با شیخ کثیر السن ابتداءً در قبول تکالیف شرعیّه الهیه علی السویه اند مثل طفلی که تازه بالغ شده باشد و بخواهد مکلف به تکلیفی گردد ، بین این دو نفر فرقی نیست حال ملاحظه کنیم کدام یک از این دو استعدادشان بیشتر است البته قوه استعداد اطفال به واسطه آنکه در ترقی است بیشتر است تا مرتبه وقوه کهلیت ، اما شیخوخیت در ضعف و انحدر است از این تعبیر اسفل کملین (۲) به حالت کبر سن ، و مفاد « الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَيْدَرِ » (۳) شاهد خوبی است ، و البته قوای مشایخ و مشاعر و حواسشان به قوه قوای شبان نمی رسد .

۱- کذا ، شاید « شیخ » صحیح باشد .

۲- از این جهت اسفل السافلین را تعبیر به حالت (آلت) کبر کرده اند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- الطرائف : ۵۱۵ ، الاربعین ، قمی شیرازی : ۴۲۶ هر دو به حدیث نسبت نداده اند ، در بحار الانوار ۱/۲۲۴ ح ۱۳ به نقل از کنز الفوائد کراچکی صدر روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است .

در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است ایضاً

در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است ایضاً پس از تربیت آن وجود مبارک و تأدب به آداب نبویّه محمدیّه صلی الله علیه و آله در اوایل بلوغ چنان در مراتب ایمان مائل گردید که در آن زمان جز شخص شدید القوی که همان وجود معلّم کل و عقل اوّل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی دیگر به مقام و استعداد وی نمی رسد، و در آن وقت سائرین را جز اسلام ظاهری اجمالی بهره ای نبوده است باید بدان این متدرجاً خود را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و به کدام یک از مراتب ایمان رسند. حال چه قدر فرق دارد ایمان پیرمرد بیگانه ای نادان با جوانی که هر زمان و مدت در کنف و حجر تربیت حقیقه ایمان مؤدّب شده است خود می دانی که تربیت و تأدیب بر حسب معنی حقیقی روحانی است اگر تربیت هیكل جسمانی باشد بسیار سهل و آسان است. و در حدیث است: «إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ مُحَمَّدًا أَرْبَعِينَ سَنَةً» (۱). تأدیب خدایی چگونه بوده است برای جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله، همان قسم هم تأدیب برای وجود محترم علوی قائل می شویم فرق نمی کند، چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مراد است در این مورد هم چنین می گوئیم، بلکه این مورد آكد و اشدّ و اقوی است. پس حضرت امیر علیه السلام دست پرورده کسی است که وی دست پرورده خداست، و علوم و کمالات نفسانیّه اش لایتناهی. شیر را بچه همین مانند به او تو به پیغمبر چه می مانی بگو پس از شرح این مقدمات و نقل این مقالات انصاف بده دست پرورده رسول صلی الله علیه و آله که سیف الله المسلول است اولی به امامت بود یا بیگانه (۲) بحث و جهل صرف بود و مکرر

-
- ۱- حدیث مروی از امام باقر علیه السلام در بحار ۲۵/۳۳۱ ح ۶ چنین است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا عَبْدًا فَأَدَّبَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى إِلَيْهِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ...».
 - ۲- در چاپ سنگی: یگانه.

در اینکه حضرت امیر طرفه العینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود

« أَقْبَلُونِي » ۱ به زبان خویش راند و عمل به دعوی خود کرد، و آن مردمان را جز اغراض فاسده در سر چیزی دیگر نبوده است که وی را اقاله نکردند و برای دواعی نفسانیه او را ازاله نمودند و بر حقیقت ولایت که یمین نبوت است ظلم کردند. پس می گوئیم: چنانکه انبیاء در کوچکی به هیچ وجه شرک نیاوردند و بت نپرستیدند برای شأنی که در مرتبه نبوت می باشد، و همچنین اوصیاء انبیاء هم آلوده به این معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعداد حمل ودایع نبوتی داشته باشند.

در اینکه حضرت امیر طرفه لعینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود کذلک به عقیده شماها عامه حضرت امیر علیه السلام طرفه العینی به عبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه اش به سوی حق بود و مستغرق در بحار اطاعت چه در حالت صغر و چه در حالت کبر. پس ظالم نبود و همه وقت خدا را ستود، لهذا بنا بر مطابقت انبیاء و اوصیاء ماضین این نبی و وصی هم باید چنین باشند، و هر که غیر این است لیاقت امامت و خلافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ندارد، و داخل در عنوان « لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » (۱) می باشد و تقدم و تفوق

شخصی که سالها از حدود الهی تعدی کرده و غالب عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصوم بزرگواری که جز تغذی و تشفی از غذاهای رحمانی روحانی نداشته روا نیست. البته هر آنکه عاصی است می داند کدام یک از این دو نفر محبوبترند در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله البته آنکه تربیت کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و مخاطب به خطاب « لَحْمُكَ لِحْمِي وَدَمُّكَ دَمِي » (۱) اولی است در محبوبیت، و هر آنکه محبوب رسول است محبوب خداست. پس عرض می کنم: حدیث « مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ . . » صحیح و مراد از معرفت امام هم شخص معصوم مؤمن است نه عاصی مشرک از آنکه معرفت مشرک؛ کافر لازم و واجب نیست و به عقیده شیعه امامیه اگر در اواخر عمر ابی بکر و امثال وی ایمان آوردند برای امارت و ریاست عامه و طمع و حبّ جاه بوده و الا امامت که ریاست کلیه و سلطنت الهیه است بر هر جاهل نادان شایسته نیست، و عقل بر منع آن حاکم است، و در صورتی که به قول شماها بر حسب واقع ایمان آورده باشد کجا به مقام آن بزرگوار می رسد، و از کجا حوادث سن مانع از تلبس به لباس امامت است، همان حکایت علی بن جعفر است و حضرت جواد ابا جعفر علیه السلام که سابقاً عرض شد که: ریش سفید خود را گرفت و گفت: « خداوند مرا شایسته این عمل ندانسته است و حضرت جواد علیه السلام با این صغر سزاوار دانست! چه باید کرد؟ و در نظایر مناقشه نتوان کرد پس مناط خواست خداست نه میل و خواست بندگان و اجماع گروهی از اهل عناد و غرض. پس وقعه غدیر و نصب امیر علیه السلام کجا رفت که اتفاق فریقین است بر آن، و چه شد وقعه

۱- در نقلهای مصادر مورد مراجعه « لحمك من لحمي ودمك من دمي » آمده مانند: امالی صدوق: ۳۴۲، اکمال الدین: ۲۴۱، مائه منقبه: ۴۱، مزار ابن المشهدی: ۵۷۶، در بخشی از روایت امالی صدوق: ۱۵۷ چنین آمده: « الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي »، نیز الغارات ۱/۶۲، مناقب ابن المغازلی: ۲۳۷، المسترشد: ۶۳۵.

غدیر را فراموش کردند؟ و محقق است در آن روز هفتاد هزار نفر از رجال و نساء حضور داشتند و هجوم آوردند و تبعیت نمودند و اقرار به امامت و خلافت آن بزرگوار کردند، پس حجیت آن اجماع چه شد؟! و معنی حدیث « لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَيَّ الْخَطَاءِ » (۱). و آنچه اهل سنت و جماعت گفته اند: یری الحاضر ما لا یری الغائب، در این مقام اجتهاد در برابر نص است. (حاشیه مؤلف رحمه الله). با حضور جناب رسول صلی الله علیه و آله به کجا رفت و آخر دلیل شرعی و شمشیرکشی از کجا آوردند و چه فتنه و غوغا بر پا کردند و عجب است از عوام انعام کَالنُّعَامِ وَهَمَّيْجَ رَعَاعٍ (۲) که خلافت را چون سلطنت به زور اعوان و انصار و میل خودشان فراهم آورده قرار دادند و حضرت امیر علیه السلام را به مسجد کشیدند و با بضعه نبویه و دو ریحانه ابو الریحانین کردند آنچه کردند، و مصافحه با ابی بکر کردند و دست او را بوسیدند. بیت وَكَمْ مِنْ يَدٍ قَبَلَتْهَا عَنْ ضُرُورِهِوَكَانَ مُنَائِي قَطْعَهَا لَوْ أَمَكُنُّ يَعْنِي: چه دستی را که من به حسب ضرورت بوسیدم و آرزوی من جدا کردن او بوده است، نعوذ بِاللَّهِ مِنْ انْغِمَارِ عُقُولِهِمْ. خلاصه، اگر تمسک ایشان به نماز کردن ابی بکر است در مسجد زمان اشتداد حضرت

۱- بدین لفظ بیشتر در نزد علمای متأخر خصوصاً اصولیین و اهل کلام مشهور است چنانچه در قوانین الاصول: ۳۵۴ و ۳۸۴ به حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده ولی از قدمای اهل سنت نیز نقل شده مانند نووی در مجموع ۱۰/۴۲، البته آنچه از عامه مشهور است « لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَيَّ ضَلَالَةً » می باشد. رجوع کنید به: سنن ابن ماجه ۲/۱۳۰۳ ح ۳۹۵۰، مواهب الجلیل ۳/۶۴، الصراط المستقیم ۱/۱۱۳ (در ردّ این حدیث)، نیز ۳/۱۲۵. ۱۲۶.

۲- اشاره به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردم که الناس ثلاثه: فعالم ربانی، و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع أتباع کل ناعق... رجوع کنید به نهج البلاغه ۴/۳۵ (عبده) خطبه ۱۴۷.

در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عامه و خاصه نظماً و نثراً

نبوی صلی الله علیه و آله این قول مخدوش است از آنکه عایشه محرکه و مدعیه و مخبره بوده است ، و قول مدعی که جلب نفع خود را می خواهد غیر مقبول ، و اگر هم بر حسب اجماع و قبول عوام است نیز به دلیلهای واضح مردود است پس ولی امر و حاکم بر خلق و مطاع بر کل و خلیفه بلا- فصل و وصی بر حق ختمی مآب صلی الله علیه و آله و موصوف در کتاب الله وجود مبارک حضرت شاه ولایت علیه السلام است و منکرین آن جناب در این آیه کریمه شریک اند و هر یک مشرک « وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ » (۱). ونعم ما قیل : كَمْ بَيْنَ مَنْ شَكَّ فِي عَقِيدَتِهِ وَبَيْنَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ اللَّهُ . پس می گوئیم : « عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ كَيْفَ مَا دَارَ » (۲) ، وحديث « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ » (۳) أقوى دلیل بر خلافت آن بزرگوار . و هو المُنَادِي يَوْمَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ مِنَ اللَّهِ الْقَوِيُّ : لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ ، وَهُوَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَهُوَ نِعْمَهُ اللَّهُ عَلَى الْأَبْرَارِ وَنَقَمَتَهُ عَلَى الْفَجَّارِ ، وَهُوَ مَخْدُومٌ جِبْرَائِيلَ وَصَاحِبُ السَّطَلِ وَالْمِنْدِيلِ ، وَهُوَ أَمِيرُ النَّحْلِ وَخَاصِصُ النَّعْلِ ، لَا يُحِبُّهُ إِلَّا أَهْلُ الْهُدَى وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا أَوْلَادُ الزَّانَا . و بهتر از آیات قرآنی که کمال جلالت قدر حضرت شاه ولایت علیه السلامی فهماند علاوه از آنچه منظور اهل نظر و خبر است این آیه مبارکه است : « قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » (۴) .

در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عامه و خاصه نظماً و نثراً و گواه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بعد از خداوند عالم، حضرت امیر مؤمنان

۱- سجده : ۲۰ .

۲- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی ۲/۵۳۰ ، الفصول المختاره : ۹۷ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۶۰ .

۳- الهدایه : ۱۵۰ ۱۵۷ ، رسائل المرتضی ۴/۱۳۱ ، مصباح المتهدجد : ۷۴۸ ، اشاره السبق : ۵۲ ، الغدير ۱/۸ و ما بعد آن به طرق مختلف .

۴- رعد : ۴۳ .

علیه السلام است که در نزد وی علم کتاب است ، پس جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله به جهتی مرتبط به الوهیت است و جهتی رشته اش متصل به ولایت است و خداوند علی اعلی و شاه اولیاء علیه السلام دو شاهدند بر صدق دعوی سید انبیاء و دیگر اغیار را جز غرض فاسد راه و گواهی نیست . خوش فرمود حکیم سنائی : گویند چه پیغمبر ما رفت زدنیامیراث خلافت به فلان داد و به بهمان هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده استرو دفتر شاهان جهان جمله تو برخوان با دختر و داماد بنی عم و دو فرزند میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان ! و این بیت هم منسوب به شیخ است که در دیوان وی دیده شده : سعدیا ! باکی مدار آخر چه می پرسی بگو نیست بعد از مصطفی مولای ما الا علی و ابن ابی الحدید گفته است : عَجَبًا لِقَوْمٍ أَخْرُوكَ وَكَعْبِكَ الْعَالِيُوْخَدِ سِوَاكَ اضْرَعِ اسْفَلَ (۱) و ایضاً در قصیده لامیه اش گفته : وَقَلَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَى الْوَرِيْثَةِ بِه نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ وَخِلَافَهُ مَا اِنْ لَهَا لَوْ لَمْ تَكُنْمُنْصُوصَهُ عَنْ جِيْدٍ مَجْدِكَ مَعْدَل (۲) نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ خَتْمِ الْقُلُوْبِ وَعَمَى الْاَبْصَارِ ! و [عجب است] از مثل ابن ابی الحدید که می گوید : حضرت امیر علیه السلام افضل اصحاب است من جمیع الوجوه و من جمیع الحیثیات لکن حکمتی در تقدیم شیخین است (۳) ! خلاصه صفات ثبوتیه آن بزرگوار مانند صفات سلبیّه اش بسیار است و جواب صواب

۱- .الروضه المختاره (شرح القوائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۵۳ .

۲- .الروضه المختاره (شرح القوائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۵۲ .

۳- .و متأسفانه در ابتدای شرحش می گوید : الحمد لله الذي قَدَّمَ المفضول على الفاضل !!

در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جناب

همان است که صدوق طاب ثراه در بغداد به خلیفه گفت و همه را ساکت نمود ، و ملخص آن از این قرار است : چنانکه خداوند شریک ندارد و یکی است و یکتای بی همتا ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلمدر سلسله مخلوقات بی مثل و نشان است و مرتبه ولایت و امامت هم در تلو این دو مرتبه است ، همانا وحدت مطلوب و مرضی است شرکت مقتضی نیست و این سه مرتبه در تلو یکدیگرند . پس هر کس در یکی از این مراتب به نحو صحیح موخید است در دو مرتبه دیگر هم موخید خواهد بود یعنی : محبت امیرمؤمنان علیه السلامشریک بر نمی دارد . و عجب فرمود بهلول عاقل : لا إله إلا الله لقد رزق الله حب علي بن أبي طالب عليه السلام كحل ذي لب . و از منظومات بهلول است : برئت إلى الله من ظالمية بطن النبي أبي القاسم وددت الهی بحب الوصی وحب النبي أبي فاطم وذلک حرز من النائباتومن کل متهم غاشم بهم أرتجى الفوز يوم المعادوامن من نقمه الحاكم خلاصه همان دلیل و برهان که بر نبوت پیغمبران و پیشوای ایشان اقامه می شود در امامت اوصیاء و خلفاء ایشان بعینها توان اقامه کرد . بلی ، در این اوراق در نبوت خاصه و امامت خاصه جز اشاره اجمالی و اختصار قولی چاره نبود . غیر علی هیچ در اندیشه نیستجز اسدالله در این بیشه نیست

در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جنابخوب است به نحو ایجاز و اختصار از کنیه و اسم و لقب و مدت عمر و مدفن شریف

أئمه طاهرين المعصومين اشاره شود و آن چه قطعيات از احاديث مرويه و اخبار صحيحه است برای تکميل شرح عرض دين آن جناب متعرض شويم . بدان که بر شيعيان اعتقاد به امامت امير مؤمنان عليه السلام بلا- فصل لازم است . و آن بزرگوار مولدش در خانه كعبه است ، به روايت اصول كافي سى سال بعد از وقوعه عام الفيل نزديك ركن يمانى به رخامه الحمراء از فاطمه بنت اسد متولد گرديد و در آن شبهه نيست ، و اين فضل و شرف اختصاص به ايشان دارد و بس ، كما قيل : وَمَوْلِدُ الوصى أيضاً فى الحرمِ كَعْبَةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ ذِي الْكُرْمِ مَنْ بَعِدَ عَامِ الْفِيلِ فِي الْحِسَابِ عَشْرًا وَعَشْرِينَ بِلَا- اِرتيابِ وَفَاتَهُ بِالْهَجْرَةِ الْمَعْرُوفِ عَامِ اَرْبَعِينَ قَبْرُهُ بِالْكَوْفَةِ (۱) و آن وقت از عمر شريف سيد مختار نيز سى سال چند روزى گذشته بود . با مادرش فاطمه بنت اسد سه روز هم در خانه كعبه ماندند و از غذاهاى آسمانى هم خوردند ، بعد از سه روز از خانه خدا برآمدند و به زيارت سيد انبياء صلى الله عليه و آله وسلم مشرف شدند و چندی هم در كنف رسالت غنودند و از آن بزرگوار سيد مختار حضانت فرمودند و ايشان را به اسم آسمانى كه مشتق از اسم حق شد موسوم كردند . چنانكه در حديث مشهور مذكور است كه (۲) :

ابو طالب پدر بزرگوارش قنداقه آن جناب را آورد در برابر كعبه و اين دو بيت خواند : يا رب ليل العسقِ الدجى (۳) وَالْقَمَرِ الْمُبْلِجِ (۴) الْمُضَى ء بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَرْضَى (۵) ماذا ترى [لى] فى اسمِ ذَا الصَّبِيِّ

-
- ۱- اشعار از سيد حسين بن شمس حسيني است چنانچه بياضى در صراط المستقيم ۲/۲۱۵ نقل فرموده .
 - ۲- رجوع شود به : الانوار العلويه والاسرار المرتضويه ، نقدى : ۳۲ ۳۳ ، فضائل ابن شاذان : ۵۶ ۵۷ .
 - ۳- در انوار : الدجى ، در فضائل : يا رب رب العسق الدجى .
 - ۴- در انوار : المبتلج .
 - ۵- در انوار : القضى .

آنگاه شنیدند هاتفی فریاد کرد: **خُصِّصِيْهُمَا بِالْوَلَدِ الرَّكَيبِ الطَّاهِرِ الْمُتَّجِبِ (۱) الْمَرَضِيِّ وَاسْمُهُ (۲) مِنْ شَامِخٍ عَلِيٍّ اشْتَقُّ مِنْ الْعَلِيِّ** پس معلوم شد که اسم مبارکش از آسمان نازل گردید. و در حدیث دیگر است: هاتفی فریاد کرد در خانه کعبه که فاطمه شنید: **سَمَّيْتُهُ عَلِيًّا، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَلِيُّ (۳)** . . . **إِلَى آخِرِهِ**. و پانصد لقب آن بزرگوار دارد که أحسن القاب وی أمير المؤمنين علیه السلام است که در روز غدیر جبرئیل امین از جانب حضرت احدیت این لقب را آورد که: **« سَلِّمُوا عَلِيَّ بِأَمِيرِ (۴) الْمُؤْمِنِينَ » (۵)**. و أشرف کنای ایشان أبو تراب است که در مسجد زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام خوابیده بودند بر روی خاک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **« ای أبو تراب! برخیز » (۶)**. و حضرت امیر علیه السلامین کنیه را بسیار دوست داشت، و مانند رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم به روایت « کافی » شصت و سه سال از عمر شریفش گذشت و در سنه چهل از هجرت گذشته در ماه مبارک رمضان در شب بیست و یکم وفات فرمود و به درجه شهادت فایز گردید،

۱- در انوار: المطهر.

۲- در انوار: ان اسمہ . بنا بر روایت متن ، باید همزه «اسمه» قطع خوانده شود .

۳- در حدیث: کمال الدین: ۲۵۲ چنین آمده: وشققت له اسماً من أسمائی ، فأنا العلی الاعلی وهو علی . . ، نیز کفایه الاثر: ۱۵۲ . در روایت امامی شیخ طوسی: ۷۰۷ چنین آمده: فلما اردت أن اخرج وولدی عی یدی هتف بی هاتف وقال : یا فاطمه ! سمیه علیاً فأنا العلی الاعلی فانی خلقتہ من قدرتی . . واشتقت اسمه من اسمی . .

۴- کذا ، در روایات: « إمره » .

۵- الکافی ۱/۱۳۱ ، تلخیص الشافی ۲/۴۵ ، النکت الاعتقادیه: ۴۱ ، الارشاد ۱/۴۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۵۲ ، بحار ۱۰۹/۲۰ ، الفضائل: ۱۳۳ .

۶- العمده ابن بطریق: ۲۵ ۲۶ بنقل از صحیح بخاری ۱/۹۲ ، عمدہ الطالب: ۵۹ ، الصراط المستقیم ۲/۵۷ .

و در پشت کوفه بین زکوات بیض ۱ در همین محلی که مزور است به طریق تحقیق مدفون گردید (۱). و هو أوّل هاشمی ولده هاشم مرتین (۲). و هر یک از این فقرات را مشروحاً باید رجوع به کتب فضائل نمود. أبوالأسود دثلی که از فصحاء و فضلاء طبقه اولی است از شعراء اسلام و از شیعیان خاص در مدح شاه ولایت علیه السلام گفته است: يَقُولُ الْأَزْدَلُونَ بَنُو قَشِيرٍ طَوَالَ الدَّهْرِ لَا تَنْسَى عَلَيْنَا فَقُلْتُ لَهُمْ وَكَيْفَ يَجُوزُ تَرْكِيمِنَ الْأَعْمَالِ مَفْرُوضاً عَلَيْنَا أَحِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَعَبَّاسًا وَحَمْرَةَ وَالْوَصِيَّيَا أَحِبُّهُمْ لِحُبِّ اللَّهِ حُبِّيًّا جِيءُ إِذَا بُعِثْتُ عَلَى هَوِيًّا إِذَا اخْتَرْتُهُ مُنْذُ اسْتَدَارَتْ رَحَا الْإِسْلَامِ لَمْ يَغْدِلْ سَوِيًّا بَنُوا عَمَّ النَّبِيِّ وَأَقْرَبُوهُمُ أَحِبُّ النَّاسِ كُلَّهُمْ إِلَيْنَا فَاِنْ يَكُ حُبُّهُمْ رُشْدًا أُصِيبَهُوَلَسْتُ بِمَخْطِيٍّ؟ إِنْ كَانَ غِيَا (۳)

-
- ۱- رجوع کنید به: کافی ۱/۴۵۶ ح ۵، کامل الزیارات: ۸۲، شرح اصول کافی، مازندرانی ۲۰۸/۷/۲۰۹، ارشاد شیخ مفید ۱/۹، از حسن اتفاق نگارنده در شبهای ضربت خوردن و شهادت امیر عرب و عجم و قسیم بهشت و دوزخ امیر مؤمنان علیه السلام به تعلیق این صفحات اشتغال دارم.
 - ۲- عبارت مرحوم کلینی است در کافی ۱/۴۵۲ باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، در شرح آن بنگرید: شرح اصول کافی، مازندرانی ۱۹۶/۷/۱۹۷، نیز: ارشاد شیخ مفید ۱/۶.
 - ۳- امالی شریف مرتضی ۱/۲۱۳ فقط چهار بیت آنرا ذکر کرده، العمده، ابن بطریق: ۱۰.

در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث

در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث به روایت «ارشاد» (۱) اولاد امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث بیست وهفت تن بودند، پنج تن از فاطمه زهرا علیهاالسلام و ما بقی از ازواج دیگرند، و افضل اولاد و اعقاب آن جناب امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می باشند، و سائرین بدین ترتیبند: محمّد مکنّی به ابوالقاسم، مادرش خوله حنفیه بنت جعفر بن قیس. و عمر و رقیه، مادرشان یکی است موسومه به أمّ حسیب دختر ربیعہ. عبدالله و جعفر و عثمان و حضرت عبّاس علیه السلام شهداء کربلاء، مادرشان یکی است معروفه به أمّ البنین، موسومه به فاطمه دختر حزام بن خالد بن دارم. و بنا بر قولی محمّد اصغر و عبیدالله در کربلاء نیز شهید شدند، مادرشان بنت مسعود دارمیّه است. و یحیی مادرش اسماء بنت خثعمیه است. أم الحسن و رمله، مادرشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است. و نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه رحمه الله علیهنّ از مادرهای مختلف هستند ۲.

۱- ارشاد ۱/۳۵۴ باب ذکر اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و عدددهم و اسمائهم و مختصر من أخبارهم.

در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

و بعضی بیست و پنج نفر ذکر کرده اند و بعضی سی و پنج تن . عمر نسابه در « شافی » بیست و سه نفر ذکر گردیده است ، پانزده پسر و هشت دختر (۱) . و در « عوالم » از کتاب « قوت القلوب » ده زن برای آن جناب علیه السلام معین نموده و شرح حال هر یک به کتب انساب صحیحه راجع است (۲) .

[در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام] قوله : « ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم أنت يا مولاي ! فقال عليه السلام : « و من بعدى الحسن ابني ، فكيف الناس بالخلف من بعده ؟ » . قال : فقلت : فكيف ذلك يا مولاي ؟ قال عليه السلام : « إنه لا يرى شخصيه ولا - يُحلُّ بِمَذْكَرِ اسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَا لَ الْأَرْضِ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا » . قال : فقلت : أقررت ، وأقول : إِنَّ وَلِيَّهُم وَلِيُّ اللَّهِ وَعَدْوُهُمُ عَدْوُ اللَّهِ وَطَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ . یعنی : حضرت عبدالعظیم بعد از اقرار به نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اعتراف به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، یک یک از ائمه طاهرین علیهم السلام را تا حضرت امام علی النقی علیه السلام اذعان کرده و تصریح به اسامی شریفه ایشان نمود و عرض کرد اجداد مکرمین

۱- ابن عنبه در عمده الطالب : ۶۳ بنقل از شیخ الشرف عبیدلی اولاد امیرمؤمنان علیه السلام را نوزده تن دانسته که شش نفر در حیات حضرت وفات کردند و از سیزده تن باقیمانده ، شش نفر در کربلا شهید شدند ، سپس می گوید : پنج نفر از اولاد ذکور امیر مؤمنان علیه السلام دارای نسل بودند : حسن ، حسین علیهما السلام ، محمد بن حنفیه ، عباس شهید کربلا و عمر اطرف .

۲- و بدان أفضل اولاد امیرمؤمنان علیه الصلاه والسلام من الله الملك المَنَّان بعد از امامین همامین ، حضرت ابوالفضل شهید یوم الطف و محمد بن حنفیه علیهما و علی أخویهما سلام الله می باشند . (حاشیه مؤلف رحمه الله علیه) .

در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام است

شما ائمه من اند والان امام زمان من که مفترض الطاعه و لازم الاتباع است شما هستید . پس آن بزرگوار به حضرت عبدالعظیم آموخت که بعد از من ، امام تو فرزندم حضرت حسن عسکری علیه السلام است ، پس چگونه خواهد بود حال مردمان در آن زمان با فرزند خلفم که بعد از حضرت عسکری علیه السلام است و از صلب اوست . عرض کردم : چگونه خواهد ای آقای من ؟ فرمود : «شخص وی دیده نمی شود و بردن اسمش هم حلال نیست تا وقتی ظاهر شود ، پس زمین را از قسط و عدل پر می کند وقتی که از ظلم و جور پر شده باشد» . پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند : عرض کردم : من اقرار می کنم و می گویم دوست ائمه هدی دوست خداست ، و دشمن ایشان نیز دشمن خدا ، و اطاعت امر ایشان اطاعت امر حق است ، و نافرمانی ایشان نافرمانی امر پروردگار است .

در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام استایضاً خوب است پس از شرح حال حضرت ولایت مآب علیه السلام خوانندگان را به اصول حامدیت حضرت امام حسن علیه السلام و ائمه دین آگاه و بینا نمایم . حضرت امام حسن علیه السلام فرزند ارشد اکبر امیرمؤمنان علیه السلام و امام دوم شیعیان اثنی عشریه است ، و اسم سامی آن بزرگوار نیز به تعیین پروردگار شد . و در حدیث است : « حسن اسم درختی است در بهشت یا معنی اسم شُبْر فرزند هارون برادر موسی علیهماالسلام است (۱) ، و کنیه شریف آن جناب ابا محمد ، و لقب شریف آن جناب

۱- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی ۲/۲۵۴ ش ۷۲۰ ، موارد الضمان ، ابن حبان : ۵۵۱ باب فضائل الحسن والحسین علیهماالسلام ش ۲۲۲۷ ، الهدایه الکبری : ۱۸۳ و ۲۰۱ ، الصراط المستقیم ۱/۲۰۸ . البته به روایتی که تصریح کرده باشد حسن نام درختی در بهشت است برخوردار نکردم ، در باره تسمیه امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تحقیق تاریخی روایی جامعی توسط مرحوم شیخ باقر شریف قرشی صورت گرفته که قابل ملاحظه است . رجوع کنید به : کتاب حیاة الامام الحسین علیه السلام ۱/۳۰ و ما بعد آن .

در نیاچه محمد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام

مجتبی و زکی . و تولدش بعد از دو سال یا سه سال از هجرت در مدینه طیبه در شب نیمه رمضان بود ، و از سن مبارکش چهل و هفت سال گذشت ، هفت سال با جدّ والا تبارش بود و سی و هفت سال با پدر بزرگوارش ، و ده سال دیگر زیست فرمودند و بعضی از آن ده سال را خلافت کرد به نحوی که در کتب فضایل و مناقب ایشان مکتوب و مضبوط است . و در روز بیست و هشتم ماه صفر به روایت مشهور شهید شد از زهری که جعده (۱) بنت اشعث زوجه اش به وی خورانید و داغ بر دل برادران و فرزندان و دوستان خود گذاشت و دنیا را برای اهلش گذارد و به اعلی درجه علّیین خرامید . و نجاشی شاعر در شعر خود خطاب به جعده ملعونه کرده و عجب گفته است : جُعده بکّیه وَلَا تَشَأْمِیْعِد (۲) البکاءِ المعولِ الثاکلِ لَمْ یسبِلِ الشعر (۳) علی مثلِهنّی الأرضِ من حافٍ وَلَا ناعِلٍ (۴) و مدفنش در بقیع غرقد در جوار مادرش صدیقه طاهره علیها السلام است .

در نیاچه محمد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام به روایت علی بن حسین مسعودی که از علماء امامیه است در « مروج الذهب » (۵) فرمود : محمد بن الحنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام ایستاد و این کلمات فصیحانه مفعجه را خواند :

۱- جعده بنت اشعث ، مادرش ام فروه خواهر ابو بکر بن اُبی قحافه است . (حاشیه مؤلف رحمه الله علیه) .

۲- در چاپ سنگی : جعد .

۳- در الغدیر : الستر .

۴- الغدیر ۱۱/۹ ، مروج الذهب ۲/۵۰ ، باختلافاتی در تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر ۱۳/۲۸۴ نیز نقل شده است .

۵- مروج الذهب ۲/۴۲۸ (دار صادر) سیره الامام الحسن علیه السلام ، جواهر المطالب ۲/۲۰۲ .

لئن عَزَّتْ حَيَاتُكَ وَلَقَدْ هَدَّتْ وَفَاتُكَ ، وَلِنَعْمَ الرُّوحُ رَوْحُ تَضَمَّنَهَا كَفْنُكَ ، وَلِنَعْمَ الْكَفْنُ كَفْنُ تَضَمَّنَهُ بَدْنُكَ (۱) ، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ هَذَا وَأَنْتَ عَقْبُهُ الْهَدَى وَحَلِيفُ أَهْلِ التَّقْوَى وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ ، غَدَّتْكَ بِالتَّقْوَى أَكْفُ الْحَقِّ وَارَضَ عَتَكَ تَمْدِي الْإِيمَانَ وَرَبَّيْتَ فِي حَجْرِ الْإِسْلَامِ ، فَطَبَّ حَيًّا وَمَيِّتًا وَإِنْ كَانَتْ أَنْفُسُنَا غَيْرَ سَخِيحَةٍ بِفِرَاقِكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ رَحِمَكَ اللَّهُ ! وَتَمَثَّلَ وَيَقُولُ : ءَأَدَهُنَّ رَأْسِي أُمُّ أَطِيبُ مَحَاسِنِي وَخَدُّكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ وَدَرَكْتُكَ « بحار » (۲) این شعر و اشعار دیگر از حضرت امام حسین علیه السلام مذکور است (۳) ، لیکن در این مورد به نحو تمثیل از محمد بن حنفیه منقول شده است . و فارسی نیاحه محمد بن حنفیه از این قرار است : اگر چه زندگانی تو عزیز بود لیکن مرگ او را ویران کرد چه خوب جانی است آن جانی که کفن تو او را فرا گیرد ، چه خوب کفنی است آن کفنی که بدن شریف تو را در بر گیرد ، و چگونه چنین نباشد و تو عقبه هدایت ، و ملازم تقوی و پنجمین اصحاب کساء بودی ، و دستهای حق تو را به پرهیزکاری غذا داده اند ، و تو را به پستان ایمان شیر داده ، و در دامان اسلام تربیت یافته ای ، و تو در زندگی و بعد از آن نیکی و پاکی داشتی و داری اگر چه جانهای ما بعد از تو سخی نیست یعنی : بیرون نمی آید ای ابا محمد ! خدا تو را رحمت کند پس چگونه روغن به سر بمالم و محاسن خود را خوشبو کنم و سرت بر خاک است و بدنت سپرده و افتاده بر آن . و به روایت سابق الذکر شانزده نفر اولاد از ذکور و اناث یا پانزده نفر داشتند و آن جناب ازواج کثیره داشت و عقب وی از دو تن ماند : یکی زید که جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، و دیگری حسن مثنی به نحوی که سابقاً مذکور شد . و از اشعار حضرت امام حسن علیه السلام است در وقتی که جوانهای قریش در حضور معاویه

۱- در جواهر المطالب : ولنعم الجسد جسد تضمنه کفنک ، ولنعم الکفن کفن تضمنه لحدک .

۲- بحار الانوار ۴۴/۱۶۰ ح ۲۹ .

۳- نیز در مناقب ابن شهر آشوب ۴/۴۵ .

فخریه می کردند و آن جناب ساکت بود. پس معاویه گفت: یا حسن! واللّه! ما انت بکلیل اللسان ولا بمأشوب (۱) الحسبِ فَلَِمَ (۲) لا تَذُکُرُ فخرکم و قدیمکم؟ پس آن جناب فرمود: فِیمَ الکلامِ وقد سبقت مبرزاسبق الجوادِ من المَدی المتباعدِ نحنُ الذین اذا القُرومُ تخاطروا طیننا علی رَغَمِ العَدُوِّ الحاسدِ (۳) و از بیانات فصیحهِ ایشان است: اَلْحَقُّ اَبْلَجُ ما تَخِیلُ (۴) سَبیلهُوَالْحَقُّ یَعْرِفُهُ ذُووا اَلْاَبابِ (۵) و از فرمایشات آن بزرگوار است: وَ کَسیرَهُ مِنْ حَسِیسِ الخُبزِ تشبَعنیو شربَهُ مِنْ قَراحِ المائِ تُسقِینِی وَ طَمَرَهُ مِنْ رَقِیقِ الثوبِ تَسْتُرُنِیحِیاً فَاَنْ مِتُّ تَکفِینِی لِتَکفِینِی (۶) و ایضاً فرمودند: نحنُ اناسٌ نوالنا خَصَلیرتَع فیهِ الرِجاءُ (۷) و الأملُ تَجوَدُ قبل السؤالِ اَنفُسنا خوفاً علی ماءٍ وَجهِهِ مَنْ یَسَلُ لو عَلِمَ البَحْرُ فَضْلَ نائِلِنالْغاصِ (۸) مِنْ بَعْدِ فیضِهِ خَجَلُ (۹) و بعضی نقل کرده اند (۱۰): فرزدق شاعر این سه بیت را نوشت و برای حضرت امام

- ۱- در چاپ سنگی: شوب.
- ۲- در چاپ سنگی: فألا. البته اگر « أفلا » باشد صحیح است.
- ۳- قضیه را اربلی از کشف الغمه ۲/۱۷۴ نقل کرده است.
- ۴- در عدد قویه: یحیل، که مناسبتر بنظر می رسد.
- ۵- کشف الغمه ۲/۱۹۷.
- ۶- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب ۳/۱۸۱، بحار ۴۵/۳۴۱.
- ۷- در چاپ سنگی: الرجال.
- ۸- در مناقب: لغاض.
- ۹- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۸۲، بحار ۴۳/۳۴۱.
- ۱۰- این ابیات در تاریخ مدینه دمشق ۱۷/۲۵۵ به دعبل خزاعی در نامه اش به عبدالله بن طاهر نسبت داده شده و در دیوان دعبل: ۲۶۷ ثبت شده است، در همان تاریخ ۵۶/۴۶۴ اشعار به انشاء ابوتمام طائی نقل شده است.

در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام است

حسن علیه السلام فرستاد: ما ذا أقولُ اذا سُئِلْتُ وقيل ليما ذا أصبت من الجوادِ المفضَّلِ إن قلتُ أعطاني كَذِبْتُ وإن أقبِلْخَلَ الجوادِ بِمالِهِ لم يجملِ (۱) فَاخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ ما بدا لِمَكَ إِنِّي لا بَدَّ مُخْبِرَهُمْ وإن لم أسئَلِ یعنی: چه بگویم در جواب مردم اگر بگویند از آن بزرگوار چه نفع برده ای؟ اگر بگویم به من عطا کرده ای دروغ گفته ام و اگر بگویم بخل کرده ای خوب نیست، خودت اختیار کن که من ناچار باید خبر دهم اگر سؤال هم نکنند. پس حضرت امام حسن علیه السلام هزار دینار برای او فرستاد و این دو شعر را در جواب او مرقوم فرمود: عاجلتنا فأتاك عاجلٌ بَرِّنا قَلًّا (۲) فَإِنْ امهَلْتنا لَمْ نَقْلِلْ وَخُذِ القليل كَأَنَّكَ لَمْ تَسْأَلِ یكون كَأَنَّنا لَمْ نَفْعَلِ (۳) یعنی: تعجیل کردی پس احسان عاجل ما به تو رسید و اگر مهلت می دادی بیشتر می دادیم، بگیر این قلیل را گویا تو سؤال نکردی و ما هم ندادیم.

در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام استو این بنده در خاتمه شرح حال حضرت امام حسن علیه السلام به نظر آوردم طریقه زهد آن بزرگوار را پس از آن چه منظور آمد بنگارم در این اوراق خوانندگان را نصیحتی است:

۱- در چاپ سنگی: یحمل.

۲- در چاپ سنگی: قلاً.

۳- تاریخ مدینه دمشق ۴۹/۱۴۱ و ۲۹/۲۲۳، تاریخ بغداد ۸/۳۸۰.

در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است

وكان الحسنُ عليه السلام اذا ذُكر الموتُ بكى واذا ذُكر القبرُ بكى واذا ذكر البعث والنشور بكى واذا ذُكر الممَرُّ على الصراطِ بكى واذا ذُكر العَرَضُ على الله بكى وشهقَ شهيقاً يُغشى عليه منها ، وكان اذا قام على صلاته ترتعدُ فرائضه بين يَدَي ربه عز وجل ، وكان اذا ذُكر الجنة والنار اضطرب اضطراب السليم وسأل الله الجنة ويعوذ به من النار ، وكان لا يقرأ من كتاب الله عز وجل « يا أيها الذين آمنوا » إلا قال : لبيك اللهم لبيك ! ولم ير شياً من احواله الا ذَكَر الله ، وكان أصدق الناس لهجة ، وأفصحهم منطقاً ، وحجَّ عشرين حجةً ماشياً ، ويساق معه المحامل والرحال ، وكان الحسنُ عليه السلام حسنَ البدنِ دقيقَ المسربيه كَث اللحية ذا وَفَرِه أدعج العَينَين سائل الخَدَين عَظِيم المَنكَبَين ما كان طويلاً ولا قصيراً وأشبهه الناس بِرَسُولِ الله صلى الله عليه وآله وسلم (۱). و در بعضی از کتب معتبره مرثیه از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در مصیبت آن سید و خلاصه ناس دیده ام بعضی از آن را می نویسد : مات الامام ومات العلم والكرم وصارت الشمس يحكى نورها الظلم بكى الخليل وموسى والمسيح معا والعرش أبكاك والكرسى والحرم اليوم مات علي ثم فاطمها وأحمد الطهر والمعروف مُنعدِم اليوم مات عقيل ثم حمزة والطيار جعفر والاسلام منخرم يا عين! إنكى على المسموم حين ثوبلدى البقيع ودمعى بعده سجم يا عين! إنكى الامام ابن الامام يا خا الامام وأهل الحج والحرم طابث نفوس الذى عادوك يا حسن! وأهل بيتك بعدك زادهم همم صلوات الله عليه وعلى جده وأبيه وامه وأخيه ، رزقنا الله زيارتهم والبكاء عليهم !

[در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است] و امام حضرت امام حسین علیه السلام فرزند فرخنده شاه ولایت علیه السلام و امام سوم شیعیان است ،

۱- امالی شیخ صدوق : ۲۴۴ ، بحار ۴۳/۳۳۱ ، الانوار البهیه ، قمی : ۸۷ ، مستدرک سفینه البحار ۲/۳۰۴ .

دم الهی

در معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر

و کنیه آن بزرگوار ابو عبدالله، و لقب مبارکش التابع لمرضات الله و الدلیل علی ذات الله است، و القاب دیگر هم دارد، و اسم شریف آن مظلوم شهید حسین است (۱) به نام شبیر یا (۲) درختی که در بهشت است. و از القاب خاصه آن جناب «ثار الله» است که در زیارات زائرین می خوانند، و احدی از شهداء بَرّ و بحر بدین لقب مفتخر نشد. و چون این بنده شرمنده از کلاب عاویه خدام آستان سید مظلومان خود را می داند در این مقام مناسب آن است قدری ابط و اطول از سائرین ائمه دین علیهم السلام اطاله لسان کند و معنی «ثار الله» را توضیح و تبیین نماید.

دم الهی در معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر بدان مرحوم مجلسی طاب ثراه در کتاب «مزار» (۳) در فقره زیارت «إِنَّكَ تَارُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الدَّمِ الَّذِي لَا يَدْرُكُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بَأُولِيائِكَ» فرموده است: ثائر به همزه خون است، و معنی دیگر آن طلب خون کردن، و در کتب لغویین مهموزاً مضبوط است. اما در نسیخ زیارات بدون همزه خوانده می شود، و می گویند: ثار مخفف ثائر است، و در اصل (ثأر) بوده است. پس معنی این فقره آن است که: تو ای فرزند پیغمبر! خون خدائی یا آن که خون خواه تو خداست یا آن که در رجعت به امر خدا خون خودت را می خواهی.

۱- امالی شیخ صدوق: ۲۴۴، بحار ۴۳/۳۳۱، الانوار البهیة، قمی: ۸۷، مستدرک سفینه الحبار ۲/۳۰۴. در باره کیفیت تسمیه حضرت به حسین و اقوال دیگر مؤرخان به حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی ۱/۳۰ رجوع شود.

۲- در چاپ سنگی: با.

۳- مراد مزار بحار است. رجوع کنید به: بحار الانوار ۹۸/۱۴۸.

و حضرت قائم عجل الله فرجه که ظاهر می شود ولی دم آن بزرگوار است و به امر آن سید سعید شهید، طلب دم می نماید و می فرماید: « نَحْنُ أَهْلُ الدَّمِ طُلَّابُ الثَّرَةِ » (۱) یعنی: ما اهل خون آن بزرگواریم و طلب خون می نمائیم. و این بیان اشاره است به فقره « لا- يُدْرِكُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا- بِأَوْلِيَائِكَ ». و أيضاً وارد است: « وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللَّهُ ثَرَهُ كُلِّ مُؤْمِنٍ » (۲). و صاحب « مجمع البحرين » ۳ در لغت (ثار) بیان امام عصر صلوات الله علیه را با این فقره (ثره) به ثاء مثلثه نوشته است، و آن را به معنی خون دانسته است، و ثره به این معنی قلیل الاستعمال است بلکه به معنی ثروه و جده آمده است، و گویا در هر دو مورد « تره » به تاء دو نقطه که جمع آن ترات است بر وزن عَمَدَةٍ وَعِمَدَاتٍ خوانده شود انسب باشد، و آن چه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در خطبه اش در شهر کوفه فرمود: « أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتٍ » ۴ اقوی شاهدی است. و « ذحل » به ذال وحاء به معنی ثار است و کلمه تره مشتق از وَتَرَ يَتَرُ می باشد و مصدر آن وتر است، و در فقره زیارت است: « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَتَرَ الْمَوْتُورَ ». و در فقره دعاء امام علیه السلام عرض می کند: اللَّهُمَّ اطْلُبْ بِذَحْلِهِمْ وَوَتَرِهِمْ وَدِمَائِهِمْ «، و «موتور» کسی است کشته شود و خونش را نخواهند، و بعضی موتور را تأکید از برای وتر گرفته اند. خلاصه، اگر «ثار» به اصطلاح لغویین ثائر باشد معنی آن از این قرار است که: آن

۱- مجمع البحرين ۱/۳۰۵ ماده (ثار).

۲- عوالم العلوم: ۱۷/۳۸۱ (حیاہ امام حسین علیہ السلام) بدین عبارت: « انا ابن المذبوح بشط الفرات من غير ذحل ولا تراث، انا ابن من انتھك حریمه و سلب نعیمه . . » نیز رجوع کنید به: لواعج الاشجان: ۲۰۲، قریب بدین عبارت از فاطمه صغری پس از بازگشت از کربلا- نیز نقل شده که « أن ولده ذبحوا بشط الفرات بغير ذحل ولا تراث »، رجوع کنید به: بحار الانوار. ۴۵/۱۱۰.

جناب علیه السلام به امر پروردگار خون خود را می خواهد در زمان رجعت که یوم القصاص است . و مرسوم و معمول این است سلطان عادل چون خواهد احقاق حق نماید احتراماً و اجلاً ظالم را به نزد مظلوم و قاتل را نزد مقتول فرستد و بدست وی دهد تا هر آن چه می خواهد بنماید و قصاص کند و اگر خونخواه خداوند است بنا بر معنی سابق ناچار به دست اولیاء حق باز قصاص می شود ، و ولی خاص خدا امام عصر علیه السلام است که در زمان رجعت حقه هفتاد هزار نفر از ذراری قاتلین آن بزرگوار را می کشد ، باز این معنی راجع به معنی اول است . اما برای آن که آن سید مظلوم خوانخواهی نداشت و موتور بود برای شرافت و افتخار این نسبت ، مناسب تر آن است خداوند خونخواه بوده باشد اگر چه در تمام موارد ولی دماء از روی حقیقت حق است ، و منتقم حقیقی اوست و آیه کریمه « مَنْ قَتَلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰناً فَلَا يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً » (۱) در حق جناب سید الشهداء علیه السلام مؤول است که کمال ظلم بر آن جناب وارد آمد و ولی دم آن بزرگوار در زمان رجعت سلطنت حقه ای است که با کمال نصرت و تأیید انتقام خواهد کشید ، پس مقتول مظلوم در راه خدا جناب سید الشهداء علیه السلام است ، و ولی دم منصور با سلطنت و استیلاء امام عصر صلوات الله علیه است . و در حدیث زیارت عاشورا مرویست : اگر می خواهید به یکدیگر تعزیه گوئید به این طریق شایسته است : « أعظم (۲) الله أجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام جعلنا وإياكم من الطالبين بثاره مع ولّيه الامام المهدي من آل مُحَمَّد صلى الله عليه وآله وسلم » (۳) .

۱- اسراء : ۳۳ .

۲- در مصباح : أعظم . نگارنده در اکثر موارد نقل شده در واژه (عظم) و « أعظم » به صیغه باب افعال دیده است نه آنچه به تشدید (عَظَّمَ) از باب تفعیل مشهور می باشد .

۳- مصباح المتهدجد : ۷۷۲ ح ۸۴۶ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۰۹ ح ۱۹۷۰۹ .

در معنی «قتل صبر» است

در معنی «قتل صبر» استو بدان اشد قتل صبر است ، و معنی قتل صبر آن است انسان یا حیوانی را در محلی حبس نمایند و آن قدر از آهن و چوب و سنگ و چیزهای دیگر بر او بزنند تا بمیرد ، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم این قتل را نهی فرمود (۱) . و در حدیث است : ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یقتل رجلاً صبراً (۲) . و جناب سید مظلومان را بدین گونه به درجه شهادت رسانیدند . و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود : « أنا ابن من قُتِلَ صبراً و کفی بذلک فخراً » (۳) . پس یک جهت در مظلومیت آن بزرگوار کشته شدن بدین گونه است ، و از این جهت در زیارت آن بزرگوار خوانده می شود : وأشهد أنك قتیل الله وابن قتیله ، یعنی : شهادت می دهم تو کشته در راه خدائی و پسر آن که در راه خدا کشته شد پس کسی که در راه خدا این قسم کشته شود باید جزاء و بهاء او خدا باشد ، و اگر خوانخواهی نداشته باشد أيضاً ظلمی است علی حده ، باید خداوند خونخواهی فرماید . و این بیت از مرحوم وصال در حین تحریر به خاطر آوردم : ای فدا گشته که جانها به فدای تو بودای شهیدی که خدای تو بهای تو بود و در حدیث قدسی است : « الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ » (۴) ، یک معنی این حدیث شریف آن

-
- ۱- منتهی المطلب (چاپ سنگی) ۲/۹۲۷ ، تذکره الفقهاء ۹/۱۵۷ ، مسالک الافهام ۳/۴۲ ، از منابع اهل سنت رجوع کنید به : المحلي ۱۰/۳۷۶ ، مسند أحمد ۵/۴۲۲ .
 - ۲- مگر عقبه بن ابی معیط لعنه الله که در منابع پیشین به آن اشاره شده . نیز رجوع کنید به : ریاض المسائل ۷/۵۳۷ ، جواهر الکلام ۲۱/۱۳۱ . و شیوه امیر مؤمنان علیه السلام نیز همچنان بود و هنگامی که اسیری در روز صفین خدمت حضرت آوردند فرمود : « لا اقتلک صبراً ، إني اخاف الله رب العالمين » ، رجوع کنید به : الخلاف ، شیخ طوسی ۵/۳۴۱ مسأله ۶ .
 - ۳- احتجاج طبرسی ۲/۳۲ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۱ ، بحار الانوار ۴۵/۱۱۳ .
 - ۴- کافی ۴/۶۳ ح ۶ ، الجامع للشرايع : ۱۶۲ ، من لا يحضره الفقيه ۲/۴۴ ح ۱۹۸ ، تذکره الفقهاء ۶/۱۸۸ .

در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلام

است: روزه مخصوص من است و من خود جزاء روزه دارم در صورتی که جزاء روزه دار حضرت پروردگار باشد سزاوار است سزا و جزاء این بزرگوار در تحمیل این بلاهای عظیمه خداوند متعال بوده باشد، و به ذات اقدس خویش در مقام خونخواهی برآید و احدی از اولیاء خود را خونخواه وی نداند و نخواند و شاعری این رباعی را خوش گفته است: با درد بساز چون دوی تو منمبر کس منگر که آشنای تو منم چون کشته شدی بر سر کوی عشقمشکرانه بده که خون بهای تو منم پس عرض می کنم: در فقره دعاء صحیفه سجادیه است که حضرت علی بن الحسین علیه السلامی فرماید: «إلهی! اعتذرُ إلیک من مظلومٍ قد ظلمت بحضرتی فلم أنصُرهُ» (۱) یعنی: ای خدای من! به سوی تو معذرت می خواهم از مظلومی که به حضور من ظلم کرده شود و من او را یاری نکنم. هان هان! چگونه می شود خداوند عادل که سلطان قاهر و منتقم حقیقی است در دار دنیا از خون این مظلوم مقتول مذبوح بگذرد و خود متولّی و متصدّی قصاص و انتقام نشود. و در حدیث است: «اگر اهل آسمانها و زمینها شریک در خون مرد مسلمانی شوند خداوند همه ایشان را به روهای ایشان به آتش می اندازد» (۲).

در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلام در حین تحریر برای اشتداد و حزن خوانندگان و اشتعال اندوه شیعیان ده وجه برای

۱- الصحیفه السجادیه الکامله: ۱۸۸ دعای ۳۸.

۲- روضه الواعظین: ۴۶۱، بحار ۱۰۴/۳۸۲ ح ۷۰، مستدرک الوسائل ۱۸/۲۱۲ ح ۲۲۵۳۱، قریب به آن در ثواب الاعمال: ۲۷۹.

در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

مظلومیت سید مظلومان ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء بخاطر آوردم: اول: همان قتل صبر است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ بِالسَّيْفِ وَالْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ وَالْعَصَا، وَبَعْدَ ذَلِكَ . . إِلَى آخِرِهِ (۱). و نمی دانم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: « وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا » برای این بود که فرزند آن بزرگوار است یا برای آن که پدر بزرگوارش را بدین گونه شهید کردند یا آن که فخر برای آن سید مظلوم شهید بود که بدین گونه به عزّ شهادت فائز گردید. پس باید گفت هر کس در راه خدا به صعب ترین کشتنها کشته شود او را فخری دیگر است و اجری زیادت، و این قسم قتل برای هیچ یک از انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام میسر نشد. بلی حضرت یحیی علیه السلام مظلوم بود و مقتول شد از روی ظلم و عدوان، اما بدین گونه نبوده است، و کسی مانند مظلومی وی نشنیده است، بلی: عشق تو منسوخ کرد ذکر او ائمه مصیبه الحسین أعظم المصائب

در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در جهاد، علماء اعلام فرموده اند: مجاهدین و مقاتلین پیش از ظهر شروع به جهاد و قتال نمایند، بلکه وقت عصر ممدوح است تا آن که مقاتله طول نکشد و مستأصل نشوند، و شب حائل شود بین ایشان. و اهل کوفه به امر عمر بن سعد قدر قلیلی از روز عاشوراء که گذشت توجّه به خیام مهر احتشام نمودند و در حمله اولیه پنجاه نفر از اصحاب و یاران آن بزرگوار را شهید کردند و بر سوزش و حرّقه قلوب عیالات محمّديه و بنات مرتضویه افزودند، و بر این عمل شنیع

۱- در روایتی از امام باقر علیه السلام مروی در کافی ۶/۴۵۲ ح ۹ چنین آمده: « قتل الحسین بن علی علیهما السلام علیه جبه خز و کناء فوجدوا فیها ثلاثه و ستین من بین ضربه بالسيف و طعنه بالرمح أو رمیه بالسهم » .

کبائر کثیره عدیده مرتکب شدند که اعظم آنها خوف و وحشت نسوان و قتل مشایخ و جوانان از ایشان بود . پس بنگر چگونه آن بزرگوار مقهور و محصور آن فخره لئام گردید و در مقام دفاع و طرد ایشان برآمد و حمایت از عترت نبویه فرمود ، و از ایشان منفک نگشت تا آن که حقّ جهاد را بعد از اداء فریضه ظهر مقرر داشت از آن که خواست تمام مستحبات جهاد را بجا آورده باشد . پس عرض می کنم : از ابتداء روز عاشوراء که ابن سعد با تیراندازان حمله آوردند به سوی خیام سید انام ، بنای آن بزرگوار بر دفاع بود ، و هنوز به مبارزت اقدام ننموده بودند و می فرمود : « من کراهت دارم ابتدا به قتال نمایم » . و صاحب « مناقب » (۱) و ابن اثیر فرموده اند : اول قتیل از مبارزین حرّ بن یزید ریاحی بود چنانکه خدمت آن بزرگوار عرض کرد : فَأَذِنَ لِي لِأَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ وَأَوَّلَ مَنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ غَدًا . وقبل از شهادت حر بن یزید از عبارتی که در « بحار الأنوار » (۲) نقل شده معلوم می شود پنجاه نفر در رمیه و حمله اولی کشته شدند ، و آن عبارت را می نویسم : قِيلَ : فَلَمَّا رَمَوْهُمْ قَتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقُتِلَ فِي هَذِهِ الْحَمَلَةِ خَمْسُونَ رَجُلًا . و سید طاب ثراه در « لهوف » (۳) فرمود : جناب سید الشهداء به اصحاب اطیاب فرمود : « قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ » فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ . و آن چه در « بحار الانوار » (۴) است ایضاً می نویسم تا زمان دفاع و جهاد مقتولین از

۱- بحار الانوار ۴۵/۱۳ بنقل از محمد بن ابی طالب و صاحب مناقب و ابن اثیر در کامل .

۲- بحار الانوار ۴۵/۱۳ .

۳- لهوف : ۶۰ (با ترجمه فارسی صفحه ۱۲۶) .

۴- بحار الانوار ۴۵/۲۰ ، العوالم : ۲۶۴ .

در ترجمه حدیثی که بسیار موجب قلب مؤمن است و جهات مظلومیت آن جناب

شهداء و فرع و وحشت آل طه و یاسین معلوم شود : فدعا عمر بن سعد بالحصین بن نمیر فی خمس مائه من الرماه فاقتتلوا حتی دنوا الحسین علیه السلام وأصحابه فرشفوهم بالنبل فلم یلبثوا أن عقروا خیولهم وقاتلوهم حتی انتصف النهار واشتد القتال ولم یقدروا أن یأتوهم إلا من جانب واحد لاجتماع أبنیتهم وتقارب بعضیها من بعض ، فأرسل عمر بن سعد الرجال لیقوضوها عن ایمانهم وشمائلهم لیحیطوا بهم ، أخذ الثلاثة والأربعه من أصحاب الحسین علیه السلام یتخللون فیشدون علی الرجل یرض وینهب فیرمونه عن قریب فیضرعونه فیقتلونه ، فقال ابن سعد : أحرقوها بالنار! فأضرموا فیها ، فقال الحسین علیه السلام : «دعوهم یحرقونها فإنهم إذا فعلوا ذلك لم یجوزوا إلیکم» فكان كما قال . وقیل : أتاه شبث بن ربعی وقال : أفزعنا النساء ثکلتک أمک! فاستحیی وأخذوا لا یقاتلونهم إلا من وجه واحد .

در ترجمه حدیثی که بسیار موجب قلب مؤمن است و جهات مظلومیت آن جناب چون این خاکسار هیچ مصیبتی از مصائب آن بزرگوار را اصعب و اوجع از این مصیبت نمی داند و هیچ مظلومی را بدین گونه محصور و مقهور نیامده است و نشنیده است ، لهذا در این مورد به جهت اثبات مظلومیت آن قتیل الله این عبارت را ترجمه می نماید ، یعنی : عمر بن سعد ، حصین بن نمیر و پانصد نفر تیر انداز مقاتله کردند تا آن که رسیدند نزدیک جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب کرامش ، پس اصحاب ایشان را تیر باران کردند و اسبهای آنها را پی نمودند و جنگ کردند تا آن که نصف روز شد و شدید گردید مقاتله ایشان ، و چون خیام آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم با هم پیوسته و با یکدیگر بسته بود نتوانستند از هر طرف به سوی ایشان بیایند . پس حکم نمود عمر بن سعد خیمه ها را از طرف راست و چپ بخوابانند تا آن که دست بیابند . و از اصحاب هم در این هنگامه کشته می شدند . با وجود قلت عدد نگذارند خیمه ها بیفتد .

در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین

پس عمر بن سعد گفت: خیام را بسوزانید. حال دوستان سید مظلومان بنگرند و بگریند برای وحدت و غربت آن مظلوم که از جهتی آتش از عقب خیام مشتعل، و از جهتی آتش به سوی اهل بیت وی ملتهب، و از جهتی داغهای پیاپی، و از جهتی غلبه تشنگی، و از جهتی اشتداد مرض علی بن الحسین علیه السلام، و از جهتی فرع و جزع آن زنهای پریشان، و از جهتی سوزش قلب آن جناب برای نظر کردن به آن اجساد پاره پاره یاران و دوستان، و از جهتی گرمی هوا، و از جهتی تجزی اعداء، اعظم از همه آنها غوایت و ضلالت ایشان بود از اغواء شیطان که چرا این امت بدین گونه جری در معصیت و نافرمانی پروردگار خود باشند، و رعایت حق رسول اکرم را نمایند، و خون فرزندان ارجمندش را بریزند و هتک حرمت عترتش کنند، و نعم ما قیل: بِمُصَابِكُمْ تَنْزِلُ الْأَطْوَادُ وَلِقَتْلِكُمْ تَفْتَتُ الْأَكْبَادُ كُلُّ الرِّزَايَا بَعْدَ حِينٍ حُلُولِهَا تُنْسِي وَرُزُوكُمْ الْجَلِيلُ يُعَادُ

در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین: از شرع شریف نهی رسیده است سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین و قتل نسوان و اطفال ایشان را. و عجب است از سقوت و قساوت قلوب اهل کوفه بنابر حدیث مسطور در حضور و حیات آن سید مقهور، می خواستند اطفال و عیال حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بسوزانند، و به نحوی آن بیچاره ها به فرع و فریاد آمدند که حصین بن نمیر به عمر بن سعد گفت: از فرع و جزع این زنهای داغدیده دلهای ما به سوزش آمده، اگر چه در حیات آن بزرگوار متمکن نشدند، اما بعد از شهادت آتش ظلم در خیام ایشان افروختند که شاعر گفته است: هِيَ خَيْمَةٌ جَبْرِيْلُ (۱) يَخْدِمُ اَهْلَهَا وَالرُّوحُ وَالْاِمْلَاكُ خِدْمَةَ قَبْرِ هِيَ خَيْمَةُ خِزْمَةَ قَبْرِ هِيَ خَيْمَةُ الْمَلُوكِ كُنْبَعٌ وَكَقَيْصِرِ هِيَ خَيْمَةُ لَوْ كَانَ أَحْمَدُ حَاضِرًا لَبَكِيَ لَهَا مِثْلَ السَّحَابِ الْمُمْطِرِ پس کیست مظلوم تر جز آن بزرگوار که به این قسم به اهل بیت اطهارش در حال حیات و بعد از شهادت صدمه عظمی زدند.

۱- در چاپ سنگی: جبرئیل.

۲- ظاهراً کلمه ای در این مصراع جا افتاده است.

مظلومیت جناب امام حسین علیه السلام است از جهت تشنگی و آثار آنچهارم: مظلومی آن بزرگوار برای کمال تشنگی و شدت عطش بود که در چهار عضو شریفش اثر کرده بود: اول: در چشم مبارکش چنانکه خداوند فرمود: «فَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمَ! وَهُوَ يَقُولُ: وَاَعْطَشَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» (۱). و از این عبارات نهایت تشنگی آن جناب واضح است، و در کتب مقاتل ضبط است: والعین مظلّمه من شدّه الظّمأ . دوّم: در لب مبارکش اثر کرده بود، چنانکه گفته اند: والشّفه ذابله من شدّه العطش یعنی: لبهای مبارکش از تشنگی خشک شده بود. سوّم: در زبان مبارکش اثر کرد، چنانکه در حدیث است: «وهو يُلوكُ لِسَانَهُ من العطش ويطلبُ الماء» (۲). لوک: گردانیدن چیزی است در دهان یا به معنی مضغ و خائیدن است، و آن شدت از

۱- بحار الانوار ۴۴/۲۴۵ ح ۴۴، عوالم العلوم ۱۷/۱۰۴ ح ۱ بنقل از الدر الثمین .

۲- بحار الانوار ۴۵/۵۶، عوالم العلوم ۱۷/۳۰۰ .

اضطرار است که رطوبتی شاید در زوایای دهان پیدا شود و از آن تسکین عطش نماید. و این حالت در شخص روزه دار در هوای گرم نزدیک افطار غالباً دیده شده است. چهارم: در جگر مبارکش اثر نمود ولیکن اظهار نفرمود مگر زمانی که مایوس از حیات خود گردید، آنگاه ندا کرد: «أَسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ نَشَفَت كَبِدِي مِنَ الظَّمَا» (۱). و معنی این حدیث گذشت در احوال قاسم بن حسن علیه السلام. پس بدان در تمام آب های دنیا آن بزرگوار را حقی است معلوم، هر وقت دوستانش ببینند یاد از تشنگی وی کنند و چون بیاشامند حق ثابت آن مظلوم را از چشمه چشم جاری نمایند که امام علیه السلام فرمود: «إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام» (۲). و در زیارت آن بزرگوار است: «يَا صَرِيحَ الدَّمَعَةِ السَّائِبَةِ» (۳). و أيضاً فرمودند: «مَا ذُكِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ إِلَّا بَكَى وَاعْتَمَّ لِمُصَابِي» (۴). پس جناب سید الشهداء علیه السلام از دوستانش خواسته است هر جرعه آبی که می آشامند حقی که در آن دارد از مجرای چشم جاری کنند و اگر نه بخل ورزیده اند و حلاوت محبت آن جناب را نیافته اند، و جگر پاره پاره آن جناب را به قطره اشک خود سیراب نکرده اند، و از این جهت روایت شده است: «اشك چشم گریه کننده آن بزرگوار در بهشت به آب حیات ممزوج می شود بر عذوبت وی می افزاید و هر آن کس قطره ای از آن بیاشامد دیگر تشنه نمی شود». نعم ما قیل: ما خلت قبلك بحراً ماتت من ظمأ کلاً ولا أسد ترویه اجمالاً

۱- کلمات الامام الحسين عليه السلام: ۴۹۵.

۲- از کلمات امام صادق علیه السلام به داود رقی است. رجوع کنید به: امالی شیخ صدوق: ۲۰۵ ح ۲۲۳، کافی ۶/۳۹۱ ح ۶، وسائل الشیعه ۲۵/۲۷۲ ح ۳۱۸۹۲.

۳- مزار شهید اول: ۴۵، بحار الانوار ۹۷/۲۸۷ و ۹۸/۲۳۶.

۴- المنتخب طریحی: ۶۹، بنقل از وی در کلمات الامام الحسين عليه السلام: ۶۵۰.

پس ای برادر! برای آسودگی روز محشر به مفاد « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » (۱) از آسمان دیدگان خود برای این شهید غریب بارانی بباران تا تو را از گناهان پاک کند و از آلائش معنویّه باطنه تو را شست و شو دهد که جز ولای علی علیه السلام و بکاء بر حسین علیه السلام ما را در نشأتین وسیله ای نیست. پس هر آن که در زیارت آن جناب عرض می کند: « لَيْبِكَ دَاعِيَ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بِيَدِنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَسَمِعِي وَبَصِيرِي » (۲). باید به مضمون « وَقَبَلْتُ بِكُلِّيَّتِي إِلَيْكَ » اعضاء ظاهره و باطنه هر یک بر حسب حال خود آن بزرگوار را نصرت و اعانت نماید. یعنی دل بسوزد و گوش بشنود و زبان بگوید، و چشم بگرید، و اگر نه تلبیه ای که می گوید واقعیت و معنویت ندارد.

مظلومیت آن بزرگوار از کثرت جراحات و تعیین عدد آنپنجم: مظلومیت آن شهید سعید برای جراحات عدیده و زخمهای بسیاری بود که بر آن بدن شریف رسید و جراحات وارده بر آن بدن مبارک به دو قسم مروی است: قسم اول: تعیین عدد جراحات نشده است چنانکه ابو الفرج گفته است: ثُمَّ لَمْ يُقَالِ حَتَّى أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ عَظِيمَةٌ (۳). یعنی: جناب سید الشهداء علیه السلام جنگ می کرد تا آن که زخم های بزرگ بر وی رسید. قسم دوم: تعیین عدد شده است، چنانکه مرحوم سید بن طاوس فرمود: هفتاد و دو جراحات آن جناب یافت. و اَبِي مَخْنَفٍ كَقَت: سِي وَ سَه طَعْن نِيْزَه وَ سِي وَ چَهار ضَرْبَت شَمَشِيرِ دَاشَت.

۱- فرقان: ۴۸.

۲- اقبال الاعمال ۳/۳۴۲، بحار الانوار ۹۸/۳۳۷.

۳- بحار الانوار ۴۵/۵۲: ۲۹۵.

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: بر بدن آن جناب سیصد و بیست طعن نیزه علاوه بود و یک ضربت شمشیر یا یک رمیه تیر بود. و قولی آن است: هزار و نهصد جراحت بر آن بدن وارد آمد. و کانت السهام [فی] درعه کالشوک فی جلد القنفذ (۱). و این بنده کراً عرض کرده: تعداد این جراحات کثیره برای لشکر شقاوت اثر ممکن نبوده است از این جهت تعیین عدد و احصاء آنها اندک است. اما آن چه امام علیه السلام فرموده برای احاطه و اطلاع کاملی است که داشت لهذا تعداد آنها را بیشتر فرمود و البته هزار و پانصد جراحت را در یک بدن کسی نتواند بشمرد جز آن که امام علیه السلام خبر دهد. و بنابر حدیث صحیح که در مقاتل مسطور است: «فَأَحَاطُوهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (۲)، معلوم می شود از هر طرف طعنه های نیزه های کوفیان بر آن جسد انور می رسید، و عبارت: «و کانت السهام فی درعه کالشوک» (۳)، هم رفع اختصاص می نماید اگر چه قولی است: تمام جراحات بر مقدمه بدن شریف آن بزرگوار رسید. و عجب تشبیه کرده است صنوبری (۴). شاعر زخمهای آن بدن را در شعر خود: نفسی الفداء المصطلینار الوغی أی اصطلاحاً (۵) حین (۶) الأسنه فی الجواشین کالکواکب (۷) فی السما فاختار درع الصبر حیث الصبر من لبس السنا (۸) و أبی إباء الأسدان الاسد صادقاً الإبا (۹) و این بیت معروف از مرحوم محتشم: این کشته فتاده به دریای خون که هسترخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست بیان از بیت اول می کند، ای کاش! گاهی تصور آن جراحات کثیره را می کردیم و آن را ذاکر خودمان قرار می دادیم، و می گریستیم بر غریبی و مظلومی آن بزرگوار و تحملی که بر این بلایا فرمود، اگر چه مرحوم وصال گفت: جای دارد که بخندیم به زخم تو چو زخمگر بینیم همان قصر که جای تو بود خلاصه در هیچ جنگی هیچ بدنی به این نحو هدف و نشانه تیر و شمشیر و سنان نشد، و هیچ شهیدی در راه خدا به این قسم بلایا و رزایا مبتلا نگردید. و قیل فی حقه: وَالْحَسْبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلَقًّى عَلَى الثَّرَى فِي الرَّمْضَاءِ مَجْرُوحِ الْأَعْضَاءِ بِسَهَامٍ لَا- تُحْصَى، مع ذلك لم يتأوه وقال: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ!». وعن السجادة عليه السلام: «كَلَّمَا كَانَ يَشْتَدُّ الْأَمْرُ يَشْرُقُ لَوْنُهُ وَتَطْمِئِنُّ جِوَارِحُهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَنْظَرُوا كَيْفَ لَا يَبَالِي بِالْمَوْتِ!». و اگر بخواهی زخمهای بی شمار افزون از هزار آن بدن را بدانی از فقره حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «أَقْبَلُ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ وَأَبْكِي». مضمون خطبه ای که خود آن جناب در زمان خروج از مکه فرمود: «و کانتی بأوصالی

۱- تمامی این اقوال را مرحوم مجلسی در بحار ۴۵/۵۲ نقل فرموده است.

۲- بحار الانوار ۴۵/۸ و ۱۱ و ۲۰ و ۲۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۵ به عبارات مختلف.

۳- بحار الانوار ۴۵/۵۲.

۴- ابوالقاسم صنوبری در گذشته سال ۳۳۴ از مادحین اهل بیت است. اشعاری از وی را علامه امینی در الغدير ۳/۳۶۶ به بعد، نقل فرموده است.

۵- در چاپ سنگی: اصطلاح.

۶- در مناقب: حیث.

۷- در چاپ سنگی: کالکوکب.

- ۸- در انتهای همه ابیات همزه آمده (اصطلاء ، السماء ، السناء ، الالباء) که ظاهراً با توجه به وزن شعری زائد بنظر می رسد .
- ۹- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۹ همراه با ابیاتی دیگر که قابل مراجعه است ، بحارالانوار ۴۵/۲۵۲ ، عوالم العلوم : ۱۷/۵۵۷ ،
الغدیر ۳/۳۷۲ .

يَتَقَطَّعُهَا عَسْلَانُ الْفَلَوَاتِ .. (۱) وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ « غفلت مکن ، و متذکر شو از آن چه خبر داد واقع شد ، و از آن چه فرمود وفا کرد . تَرَكْتُ (۲) الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَ وَأَيْتَمَّتْ الْعِيَالُ لِكَيِّ أَرَاكَ وَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَالَمَا حَنَّ (۳) الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَ (۴) »

-
- ۱- در شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۱۴۶ چنین آمده : الاوصال : الاعضاء ، عسلان : الذناب الكثيره السريعه العدو . مثير الاحزان : ۲۹ ، ذوب النضار : ۳۰ ، بحار ۴۴/۳۶۷ و ۴۵/۷۵ .
 - ۲- در تاريخ دمشق : هجرت .
 - ۳- در تاريخ دمشق : جنّ .
 - ۴- تاريخ مدينه دمشق ، ابن عساكر ۶/۳۰۶ .

در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار « المذبوح من القفاء »

در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار « المذبوح من القفاء » ششم: بالاترین مصیبت‌ها که بالاترین دلایل این خاکسار است بر مظلومیت آن بزرگوار وضع شهادت و کیفیت قتل آن سرور است. و در حدیث است: « حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در قتل فرزندش اسماعیل علیه السلامی ها فرمود کارد نبرید، و حنجر اسماعیل علیه السلام صدمه ای ندید. بعد از هفتاد مرتبه کشش و کوشش اسماعیل علیه السلام تمناً کرد تیزی کارد را بر گلویش وارد کند شاید مراد حاصل شود. پس تیزی کارد برگشت و عرض کرد: ای خلیل خدا! در نار نمرودی خداوند ودود یک مرتبه فرمود « يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ » (۱)، پس آتش سرد و سلامت شد اما امروز هفتاد مرتبه حق تعالی به من فرمود مبادا این گلوی نازک را ببری ». اما یک طریق را که اصعب و اشق از تمام مراتب آن است برای آن بزرگوار گذاردند، و آن مضمون این بیت است: من فدای آن که از مهر و وفا شد شهید خنجر آنهم از قفا

اگر چه از عبارت مرحوم سید در کتاب « لهوف » (۱) این فقره معلوم نیست و عبارت او است : فَزَلَ سَنَانُ بْنُ النَّخَعِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلِقِهِ الشَّرِيفِ . . . إِلَى أَنْ قَالَ : ثُمَّ اجْتَزَّ رَأْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعْظَمَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ . اما أبو مخنف نقل کرده است : شمر ملعون ضبابی خدمت آن جناب عرض کرد : وَاللَّهِ! لَأَذْبَحَنَّكَ مِنَ الْقَفَاءِ جِزَاءً لِمَا سَبَّهَنِي (۲) جَدُّكَ ثُمَّ أَكْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ . . . إِلَى آخِرِهِ (۳) . و از آن چه صاحب « مناقب » نقل کرده است معلوم می شود که آن جناب مذبوح از قفا گردیده با نشستن شمر لعین بر آن صندوقِ علومِ اولین و آخرین و خندیدن آن جناب و قطع رأس مطهر از شمشیر به دوازده ضربت ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَمُقَاتِلَهُ وَالسَّائِرِينَ إِلَيْهِ بِجُمُوعِهِمْ . اما حمید بن مسلم گفته است : فَأَلْقَاهُ إِلَى قَفَاهِ ثُمَّ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ . . . إِلَى آخِرِهِ (۴) . و شاید جهت « القاه بقفاء » آن باشد که از لقاء آن وجه شریف چنانکه در کتاب « لهوف » مسطور است : مخالفین مرتعش و متوَحَّش بودند ، یا آن که ذبح از قفاء برای قاتل اسهل بوده است اگر چه بر مقتول کمال صعوبت داشته ، یا آن که آن جناب در حالت سجده و ضعف بودند که این جسارت را نمودند . و عجب است با آن جراحات کثیره و فوران دماء و فیره چگونه مجال گفتار برای آن بزرگوار بوده ، سیما در سواری اگر رگ و تین قطع شده بود دیگر حیاتی نباید داشته باشد اگر چه به ساعتی باشد . خلاصه مضایقه ندارم عرض کنم : چون قتل آن بزرگوار اشد قتل است بود بنا بر فقره

۱- لهوف : ۷۴ ، امالی صدوق : ۲۲۶ .

۲- چون حضرت فرمود : صِدَقَ جَدِّي فِيمَا قَالَ . شمر پرسید : وما قال جدك ؟ قال عليه السلام : يقول لأبي : يا علي ! يقتل ولدك هذا رجل أبقع أبرص أشبه الخلق بالكلاب والخنزير . فغضب الشمر من ذلك وقال : تشبهني بالكلاب والخنزير ؟ فوالله لأذبحنك من قفاك . .

۳- منتخب طریحی : ۴۵۱ ، ینابیع الموده : ۴۱۹ ، الدمعه الساکبه ۴/۳۵۸ ، به نقل از آنها در کلمات الامام الحسین علیه السلام : ۵۱۲ .

۴- بحار الانوار ۴۵/۵۶ .

بیان مؤلف در باره حکمت ذبح

زیارت « المذبوح من القفاء » باید بدین گونه ذبح صعب شدید که احدی مبتلا نگردد مبتلا شود ، و کسی گفت : بر تمام اعضاء امام علیه السلام صدمه ای وارد آمد مگر بر قفاء او و وراء گردن شریفش ، باید بر حسب خواست آن سید مظلوم از یدان شقیّ مشئوم ضربات عدیده وارد آید تا آن که تمام آن بدن مکسور و محطوم شود ، و به فرمایش خود آن بزرگوار قطعات منفصله آن بدن انور باعث روشنائی چشم و دل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردد برای تنجیز عهد و وعد قدیم . باری عالم محبت و عشق و جانبازی جناب امام حسین علیه السلام را نمی توان به سائرین قیاس کرد ، و این بیت مناسب است در این مقام نوشته شود : مَذَاهِبُ شَتَّى لِلْمَحَبِّينِ فِي الْوَرِيوَلِي مَذْهَبٌ فَرْدٌ اَعِيشُ بِهِ وَحْدِي

[بیان مؤلف در باره حکمت ذبح] و این بنده را در این گونه ذبح بیان دیگری است شاید به این دو نظیر (۱) بتوانم واضح نمایم : معروف است حضرت ابراهیم علیه السلام خواست دست و پای حضرت اسماعیل علیه السلام را ببندد ، عرض کرد : ای پدر ! در مقام تسلیم به وضعی خود را مهیا کرده ام که تو تیغ کشیده و من گردن کشیده ام . و در اسرار رکوع علماء اعلام فرموده اند : باید راکع در نماز گردن خود را بکشد ، یعنی : برای امثال امر پروردگار اگر که به شمشیر برنده بر قفایش زند گردن نکشد ، حقیقت این فقره کما هی در آن جناب ظاهر گردید . و دیگر آن که به مفاد : « فَلَمَّا اَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ » (۲) همانا ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام

۱- کذا ، واژه « تنظیر » اصحّ است .

۲- صافات : ۱۰۳ .

در عریان کردن آن بدن شریف

مقام تسلیم بودند ، اما آن بزرگوار بعد از استقرار بر خاک کربلاء تعفیر جبین (۱) فرمود ، و به همان حالت بود تا آن که شهید گردید ، و از این حالت مقام تسلیم و رضاء آن ذبیح الله معلوم و بدیهی است . و حضرت صادق علیه السلام فرمود : « علامه المؤمن الرضا والتسليم ، ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء » . چون مُقَسَّم اوست کفر آمد گلهصبر کن الصبر مفتاح الصلوه اشترم من تا توانم می کشمچون فتادم زار با کشتن خوشم یعنی : « لِقَاؤُكَ قَرَّةٌ عَيْنِي ، وَوَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي ، وَإِلَيْكَ شَوْقِي ، وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهْيٌ ، وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي ، وَرِضَاكَ ائْتِغَائِي ، وَرُؤْيُتُكَ حَاجَتِي ، وَجَوَارُكَ طَلْبَتِي ، وَقُرْبُكَ غَايَةُ مَسْأَلَتِي ، وَفِي مُنَاجَاتِكَ رُوحِي وَرَاحَتِي ، وَعِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَّتِي وَشِفَاءٌ غَلَّتِي وَبَرْدٌ لَوْعَتِي وَكَشْفٌ كُرْبَتِي ، وَلَا تَقْطَعْنِي عَنْكَ ، وَلَا تُبَاعِدْنِي مِنْكَ ، يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي ! وَيَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي ! » (۲) .

در عریان کردن آن بدن شریفهفتم : برهنه کردن بدن شریف آن سرور نیز برهانی است بر مظلومیت وی ، بنگر بعد از شهادت چگونه آن بدن آغشته به خون را عریان و برهنه کردند و جامه هایش را بر آوردند !! و در حدیث است : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ وَكَانَ عَلَيَّ يَتَوَرَّعُ مِنْ ذَلِكَ » (۳) یعنی : کسی ، کسی را که می کشد جامه مقتول از آن اوست ، اما حضرت

۱- و تعفیر جبین همان محض تسلیم است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- بخشی از مناجات المریدین امام سجاد علیه السلام است که مربوط به روز جمعه است . رجوع کنید به صحیفه سجادیه (تحقیق مؤسسه امام مهدی علیه السلام) : ۴۱۲ ۴۱۳ .

۳- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۳ ، بحار ۴۱/۷۳ ، مستدرک سفینه البحار ۵/۹۳ .

در قتال امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود

امیر مؤمنان علیه السلام به قنبر فرمودند: « لا تُعْرِ فرائسی » (۱). یعنی: « شکارهای مرا برهنه مکن ». بلی رسم شیر خوردن شکار است نه بردن جامه و شعار، نعم ما قیل: انّ الأَسودَ أَسودُ الغابِ هَمَّتْها یومَ الکَریهه فی المَسلوبِ لا السَّلْبِ (۲) و از صفات خاصه آن بزرگوار است که محمّد بن الحنفیه فرمود: « کان أبی تراکاً لِلسَّلْبِ » (۳). [در قتال امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود] و حکایت عمرو بن عبدود بن فهر معروف است (۴): چون در وقعه احزاب به دست حضرت ولایت مآب علیه السلام کشته شد، زره قیمتی او را برنیاورد، چون خواهر عمرو او را برهنه ندید گفت: یا اخی! عشتَ طویلاً جلیلاً مکرمّاً و قُتِلتَ بَیْدَ جلیلٍ محترمٍ، فلا أبکیکَ بل هَلَهَلتُ فَرِحاً، یعنی: ای برادر! زندگانی طولانی با کمال احترام و خوشی کردی و اکنون هم به دست شخص جلیل محترمی کشته شدی، پس بر تو گریه نمی کنم بلکه اظهار فرح و شادی می نمایم. و به روایت مرحوم شیخ در کتاب « ارشاد » (۵) این ابیات را گفت: اسیدان فی ضیقِ المکرِ تَصاولوا و کلاهما کُفُو کَریمٍ باسلُ و کلاهما حَضَرَ القِراعَ [والمیثنه عن ذاک شغلُ شاغلُ فاذهب علی فما ظفرت بمثلها قولُ سدیدٌ لیس فیهِ تحاملٌ فالثارُ عندی یا علی فلیتینادِر کُتّه وَالعقلُ منی کاملٌ ذَلتَ [قریش] بعدَ مَقْتَلِ فارِسٍ فالذُلُّ مُهلِکُها وَخزئٌ شاملٌ یعنی: این قاتل و مقتول دو شیر بودند که در تنگ نای میدان به یکدیگر رسیدند و هر دو کف (۶) کریم با شجاعت اند و نیزه ها بر یکدیگر کوبیدند که هیچ یک دو تا نشد. ای علی! برو دیگر مثل عمرو برادر من نمی بینی ظفر بیابی و مشهور شوی و خونخواه عمرو منم، ای کاش! می توانستم خون او را بخواهم، چه کنم؟ زخم، قریش از کشته شدن عمرو بن عبدود ذلیل شدند و فضیحت بزرگی به ایشان رسید. و چون از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال کردند: بدن عمرو را چرا برهنه نکردید؟ گویا مضمون این بیت را فرمودند: وَعَفَفْتُ عن اِثوابِهِ ولو اَنَّنیکنتُ المَقَطَنَ (۷) بَزَنی اِثوابی (۸) خلاصه سید بن طاوس طاب ثراه فرمود: ثم اَقْبَلُوا علی سَیْلِ الحُسینِ علیه السلام فأخَذَ قَمِیصَهُ اسحاقُ بن حویبه الحَضْرَمی فلبِسه فَصارَ اَبْرَصَ، وامتعت (۹) شعره. وَأخَذَ سَیْرَ اَوَّلِهِ بحرُ بن کعب فَصارَ زَمناً. وَأخَذَ عمامته اخنس بن مرثد (۱۰) فاعتَمَ بها فَصارَ مَعْتوهاً. وَأخَذَ نَعْلَیهِ الأَسود بن خالدٍ. وَأخَذَ خاتَمَهُ بجَدلِ بن سلیم الکلبی.

۱- بحار الانوار ۴۱/۷۳ ح ۳، مستدرک سفینه البحار ۵/۹۴.

۲- شعر در عوالی اللثالی ۲/۲۳۹ و شرح نهج البلاغه ۱۴/۲۳۸ نقل شده است، شعر از قصیده ابو تمام حبیب بن اوس طائی است، و مرحوم حر عاملی در امل الآمل ۱/۵۱ شرح حال وی و قصیده ای که بیت مذکور در ضمن آن می باشد نقل نموده است.

۳- ضمن خطبه ای مفصل که محمد بن الحنفیه در مدح حضرت امیر علیه السلام خطاب به اهل شام فرمود. رجوع کنید به: المناقب، موفق خوارزمی: ۲۱۰ ۲۱۲.

۴- رجوع کنید به: ارشاد مفید ۱/۱۰۸، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۷۱، بحار الانوار ۴۱/۹۷، کشف الغمه ۱/۲۰۵.

۵- ارشاد ۱/۱۰۸ .

۶- در شعر « کُفُو » آمده که به معنای « همتا » و « بدیل » است ، و با معنای کُفّ فرق دارد .

۷- در ارشاد : المقطر . و در حاشیه نوشته : المقطر : الملقى على احد قطريه على الارض . والقطر : الجانب . بَزْنَى : سلبنى .

۸- ارشاد ۱/۹۹ .

۹- در چاپ سنگی : واستعط .

۱۰- در چاپ سنگی : مرشد .

وَأَخَذَ قَطِيفَهُ لَهُ مِنَ الْخَزْزِ قَيْسُ بْنُ اشْعَثَ . وَأَخَذَ دِرْعَهُ السَّبْرَاءَ (۱) عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَلَمَّا قُتِلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمَخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلَهُ . وَأَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ خَلْقٍ (۲) الْأَوْدِي ، وَهَذَا [السيف] الْمَنْهُوبُ الْمَشْهُورُ لَيْسَ بِجَدِي الْفِقَّارِ ، فَإِنْ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَمَصُونًا مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النَّبَوَّةِ وَالْإِمَامَةِ (۳) . پس خوب است متذکر شویم مکارم سید افاحم واکارم امیرمؤمنان علیه السلام را با کفار مشرکین ، و بعد از آن جسارت‌های کوفیان را بالنسبه به آن بدن لطیف عریان ، و این مصیبت عظمی از تمام مصائب آن بزرگوار اعظم است که چندی بر خاک آن قدوه اولاد سید « لولاک » افتاده باشد و کسی در مقام تجهیز وی بر نیاید .

۱- در مصدر: البتراء .

۲- در چاپ سنگی : حلق .

۳- لهوف : ۷۷ با تلخیص بعض عبارات از مصنف ، نیز بنگرید به : اعلام الوری ۱/۴۶۹ ، العوالم : ۳۰۱ ، بحارالانوار ۴۵/۵۷ .

تسلیه قلوب محزونہ شیعه

[تسلیه قلوب محزونہ شیعه] بلی ، آن چه قلوب محزونہ شیعه را تسلیه می دهد اواخر حدیث شریف قدامه بن زائده (۱) و فرمایش علی بن الحسین علیهما السلام است و آن چه زینب خاتون علیها السلام خبر داد (۲) ، و ملخص آن را به فارسی ترجمه می نماید : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « خداوند متولی قبض ارواح شریفه شهداء کربلاء می شود ، و ملائکه از آسمان هفتم با ظرفهای یاقوت و زمرد که هر یک مملو از آب حیات است با حله های بهشتی بیایند ، و آن جثه های مطهره را بشویند و آن حله ها را بپوشانند و به حنوط بهشتی آنها را مطیب نمایند ، و ملائکه دسته دسته بر آنها نماز گزارند ، و بعد از

۱- در چاپ سنگی : رائده .

۲- رجوع کنید به : کامل الزیارات : ۲۶۵ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۲۱۶ ح ۱۱۸۸۹ ، بحارالانوار ۹۸/۱۱۴ ح ۳۸ .

آن قومی از ائمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باینند که کفار آنها را شناسند ، و شریک در این خونها نشده باشند نه از گفتار و نه از کردار و نه از قصد ، و آن اجسام را دفن کنند و نشانه و علامتی از برای قبر مطهر آن سرور قرار دهند ، و هر روز از هر آسمان یکصد هزار ملک تحفه ها بیاورند و به زیارت آن قبر شریف مشرف شوند ، و نماز گزارند و به تسبیح و استغفار از برای زائران آن بزرگوار مشغول شوند . . . « إلى آخر الحديث . خلاصه چنانکه جراحات بدن آن سید مظلوم را مانند عطش شدید وی نتوان وصف و احصاء کرد و چنانکه کیفیت صعوبت شهادت را از قتل صبر و ذبح از قفاء نتوان تصور نمود ، همین طریق است برهنه و عریانی آن جسد مطهر . و جناب زینب علیها السلام در محضر یزید فرمود : « الا فالعجبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ ، فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَتَلْمَكُ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابِهَا الْعَوَاهِلُ وَتَغْفِرُهَا (۱) أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ » (۲) . و معنی فقره اخیره آن است : این بدن های پاک و پاکیزه را گرگهای درنده (۳) باید به خاک بمالند و آنها را بگزند . و خوش گفته است صنوبری شاعر : يَا خَيْرَ مَنْ [لبس] النُّبُوهِمِنْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَدَى عَلَى سَبَطِيكَ وَجَدُّ لَيْسَ (۴) يُؤْذَنُ بَانْقِضَاءِ مَنْ ذَا لِمَعْفُورِ الْجَوَادِمَالِ أَعْوَادِ الْخَبَاءِ مَنْ لِلطَّرِيحِ الشَّلُوعُ عُرْيَانًا مَخْلَى بِالْعَرَاءِ مَنْ لِلْمَحْنَطِ بِالثَّرَابِ لِلْمَغْسَلِ بِالِدَّمَاءِ مَنْ لَابْنِ فَاطِمَةَ الْمُغَيَّبِينَ عِيُونَ الْأَوْلِيَاءِ (۵) هشتم : غیر از برهنگی آن بدن جسارت های دیگر اهل کوفه است که بر کمال مظلومیت آن امام مظلومان کمال دلالت دارد . از آن جمله منقول است : چون حمزه سید الشهداء در غزوه احد شهید شد ابو سفیان بر شهداء احد عبور کرد ، چون جسد حمزه را دید نیزه را به دهان حمزه گذارد و قدری شماتت کرد و گفت : یا عاق ! یا شاق ! چون یافت او را مثله کرده اند و به اصابع و انامل و اعضاء و خارجه از بدنش اذیت کرده اند و جگرش را بر آورده اند صیحه زد : یا اتباع محمد ! إن فی قتلاکم مثله واللّٰه ما أمرتکم بهذا ولا رضیت (۶) . یعنی : ای بستگان محمد ! در میان کشتگان شما یکی مثله شده است ، قسم به خدا من راضی نبوده ام و امر نکرده ام .

۱- در بحار : تعفوها ، ولی در لهوف مانند متن نقل شده است .

۲- اللهوف فی قتلی الطفوف : ۱۰۷ بحار الانوار ۴۵/۱۳۴ ، عوالم : ۱۷/۴۳۵ ، لواعج الاشجان : ۲۳۰ .

۳- در چاپ سنگی : دونده .

۴- لبس « منه » .

۵- قصیده ای نسبتاً مفصل است . رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۳۲ ، الغدير ۳/۳۷۱ ، بحار ۴۵/۲۵۳ .

۶- اعلام الوری ۱/۱۸۱ ، به نقل از موسوعه التاريخ الاسلامی ۲/۳۲۱ .

در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه

در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه حضرت امیر علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در حقّ ابن ملجم: « فَاذَا مِتُّ فَلَا تَمَثِّلُوا بِهٖ بَعْدِي » (۱). و عجب دارم از خبیثت ابن مرجانه بنا بر روایت « بحار الأنوار » حکم نمود همان اعضائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کراراً بوسه داد و بر دیده می گذارد جدا نمایند، دیگر بعد از ضربات و طعنات سیوف و رماح، آن بدن لطیف چه جای این گونه جسارت و اذیت داشت؟! بلکه خواستند علاوه از این خیال فاسد، اسب بر بدن شریفش بتازند، بنا بر

۱- قرب الاسناد: ۱۴۳ ح ۵۱۵، وسائل الشیعه ۲۹/۱۲۷ ح ۳۵۳۱۴، تذکره الفقهاء ۹/۴۰۶، در مصادر تاریخی و حدیثی و فقهی عامه نیز نقل شده و بدان استدلالاتی فقهی شده، رجوع کنید به: الکامل فی التاریخ ۳/۳۹۱، المغنی ۱۰/۴۷، الشرح الکبیر ۱۰/۴۹، الجوهر النقی، ماردینی ۸/۵۸.

در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظمی

روایت « اصول کافی » خدا نخواست و مرحوم مجلسی فرمود: والمعتمد عندي [انه] لم يتيسر [لهم] هذا الأمر (۱).

در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظیمینهم: در باب جهاد علماء اعلام ذکر فرموده اند: اگر مسلمین زنهای کفار را اسیر کردند و استرقاق نمودند، اعزّه ایشان را از بنات ملوک و سلاطین در بازارها علی رؤوس الاشهاد نیاورند و نفروشدند، و در مجامع ناس و مجالس عامّه مکشّفات الوجوه نگاه ندارند. و آن چه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حقّ شهر بانویه کرد در کتب فریقین مذکور است و مشهور (۲)، و کدام مصیبت بالاتر است از اینکه آل رسول (صلوات الله علیهم) را در شهرها بگردانند و مردمان به تماشای ایشان آیند و بخواهند ایشان را ببینند؟! و جناب زینب خاتون علیها السلام به یزید عنید فرمود: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ، وَسَوْقُكَ بَنَاتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَتَشَرَّفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالِدُنِيُّ وَالشَّرِيفُ، وَلَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ». . . إلى آخر ما قالت (۳). همانا برای سوزش قلب شیعی این فقرات موجهه کفایت است که از لسان حق و بیان صدق ولیده از مشکاه نبوت جاری گردید، و از حرقه قلب در آن محضر عام راضی شد که صدای خود را بلند نماید، و مقام بلند برادر با جان برابرش را بر حاضرین بفهماند. و این بنده را اعتقاد آن است: چنانکه در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا ولدی! أَخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ، إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَى شَيْبَتَكَ مُخَضَّبًا بِدِمَاكَ» (۴).

۱- بحار الانوار ۴۵/۶۰، العوالم: ۳۰۴، شجره طوبی ۱/۳۵.

۲- رجوع کنید به: ینابیع الموده ۳/۱۵۲.

۳- احتجاج ۲/۳۵، بحار ۴۵/۱۳۴ و ۱۵۸، لواعج الاشجان: ۲۲۷.

۴- عبارت مشهور مروی چنین است: «یا حسین اخرج الى العراق فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً». رجوع کنید به: عوالم ۱۷/۲۱۴، لهوف (با ترجمه فارسی): ۸۵، در ینابیع الموده ۳/۶۰ سپس این عبارت را اضافه دارد: «مخضباً بدمايك».

در اسیری اهل بیت هم فرمود: « إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا » (۱). پس همان حکمتی که در شهادت آن بزرگوار منظور بوده در اسیری عیالات و ذریه نبویه صلی الله علیه و آله هم منظور بود. اما جزء اخیر علت تامه اسیری ایشان بود که اگر اسیر نمی شدند و زینب خاتون نبود آن شهادت تکمیل نمی شد. پس مطلب بزرگ دوتاست: یکی شهادت است که آن جناب تحمل آن را با قدرت و نصرت قبول نمود و یکی اسیری اهل بیت است که در عهده حضانت و حمایت آن مخدّره مقرر شد، و معاهده کراراً با جناب سید الشهداء در صبر این قسم بلایا از اسیری و فضیحت در بلدان و دیار نائیه و قریبه فرمود، لیکن به براهین واضحه لایحه کیفیت اسیری اهل بیت عصمت و طهارت از قتل و شهادت اعظم است. و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در ذیل خطبه ای که در شهر کوفه خواند فرمود: « لا غرّو أن قتل الحسین و شیخه (۲) قد کان خیراً من حسین واکرماً فلا تفرّحوا یا أهل کوفان بالذیأصیب حسین کان ذلك أعظماً قتل بشطّ النهر روحی فمداؤهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرَادَهُ نَارُ جَهَنَّمَ » (۳). پس عجبی در شهادت سید الشهداء علیه السلام و خبثت و شقاوت اعداء الله نیست. اما عجب اینگونه قتل و ذبح است و اعجب از آن اسیری دختران احمد است که لسان از شرح و بیان آن کلیل است، و عجب تر آن است که مسلمانان راضی شوند به ذکر فضائلی که به آل عصمت وارد آمد بخواهند بخوانند و بشنوند، سیما آن چه را که عصمت صغری

۱- لهوف (با ترجمه فارسی): ۸۵، ینابیع الموده ۳/۶۰، عوالم: ۱۷/۲۱۴.

۲- در چاپ سنگی: و شیخه. آنچه در متن آوردم مطابق با نقل مصادر می باشد.

۳- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۱، احتجاج ۲/۳۲.

زینب خاتون علیهاالسلام از لثام اهل کوفه و طغام اهل شام دید و شنید . پس نباید در مقام کشف و اظهار این گونه مطالب بر آمد و از کشف وجوه و رؤوس ایشان اشاره ای کرد از آن که تذکر و تصوّر مقهوریت و گرفتاری سبایای احمدیه خود روضه خوان و نوحه گر مبکی است ، دیگر احتیاج به تصریح ندارد سیما اخبار ضعافی که دلالت بر هتک حرمت ایشان می نماید و منافی با عصمت این خانواده است . از حمید بن مسلم و ابو خلیق شاعر و امثال آنها که به محضر مختار بن ابو عبیده اقرار و اذعان نمودند نباید اعتقاد نمود . و این گونه اخبار غیر از اخبار به کثرت و قلت عدد لشکر شقاوت اثر است ، یا عدد جراحات ابدان شهداء ، یا عدد اشخاص اصحاب و اعوان آن بزرگوار ، یا طول و قصر روز عاشوراء ، یا عدد قتلی از شهداء و اعداء الله ، یا روز جمعه و شنبه بودن روز عاشوراء ، یا اختلاف بین قاتلین جناب سید الشهداء ، و شبهه بین شمر ضبابی و سنان نخعی و خولی اصبحی . یعنی : قبول اخبار ضعاف در اینگونه موارد با عدم معارض ضرری ندارد به دین و دنیا . اما اخبار مراسیل و احادیثی که منتهی به اهل فسوق و غرض می شود ، و راجع به نسوان و دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و موجب تزلزل اعتقاد عوام می شود ، و معارض هم در مقابل است ، و عقل هم ابا دارد اگر چه بعضی از شنیدن آنها بگریند نباید گفت ، یعنی : دروغ گفتن برای جناب سید الشهداء مانند شراب خوردن است به جهت آن بزرگوار ، و در راه آن بزرگوار البته در این عمل دو معصیت است .

در کیفیت مصائبی که بر سر مطهر آن سرور رسیدهم : گردانیدن سر مطهر آن سرور است در کوفه و شام . نمی دانم چه اسم گذاردند بر این عمل شنیع ؟ ! و چه جزاء می خواهند از جد و پدر و مادر جناب سید الشهداء علیه السلام در روز جزاء ؟ ! و یلِّ لِمَنْ شُفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ

و چگونه باید لعن نمود بر ابن مرجانه که لعین اهل آسمان و زمین ، یزید بن معاویه ، بر وی لعن و نفرین کرد و گفت : فَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ! إِذْ أَقْدَمَ عَلَيَّ مِثْلَ حَسِينِ بْنِ فَاطِمَةَ ، لَوْ كُنْتُ صَاحِبَهُ لَمَا سَأَلْتَنِي خِصْلَهُ إِلَّا أُعْطِيْتَهُ وَلِدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ وَلَوْ بِهَلَاكِ بَعْضِ وُلْدِي ، وَلَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَمْرًا فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرَدٌ (۱) . حال ملاحظه کن چه قدر ابن مرجانه سخت دل و شقی بود که بنا بر اخبار صحیحه رحمی بر عترت طاهره نمود ، و اظهار ندامت و پشیمانی نکرد ، و به امر او آن رأس شریف را به کوفه آوردند ، و سه روز به روایت « ارشاد » در کوچه ها و بازارهای کوفه گردانیدند . و از بیان مرحوم سید در « لهوف » معلوم است در روز عاشوراء عمر بن سعد آن سر مطهر را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کوفه نمود ۲ . و بنا بر قول اُبی مخنف در روز عاشوراء آن سر مطهر را بر نیزه زدند ، و عبارت او است : وعلاهُ علی قناه . و در مقاتل دیگر بنظر ندارم ، ولیکن در کوفه بر نیزه بوده است علی التحقیق چنانکه شیخ فرمود (۲) : فَلَمَّا اصْبَحَ عَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِدْيَةً بِه فِي سِيَكِكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقِبَائِلِهَا ، فَرَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّهُ لَمَّا مَرَّ بِبِي وَهُوَ عَلَى رُوحٍ وَأَنَا فِي غُرْفَةٍ لِي . . . إِلَى آخِرِهِ (۳) .

۱- ارشاد مفید ۲/۱۲۲ ، بحار ۴۵/۱۳۱ ، عوالم : ۱۷/۴۳۱ ، البدایه والنهایه ۸/۲۱۲ .

۲- شیخ مفید در ارشاد ۲/۱۱۷ و شیخ طبرسی در اعلام الوری ۱/۴۷۳ .

۳- بقیه روایت چنین است : فلما حذانی سمعته یقرأ : « أُمِّ حَسَبَتِ أَنْ أَصِيحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » فَقَفَّ وَاللَّهِ شَعْرِي وَنَادَيْتُ : رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ . رجوع کنید به : ارشاد مفید ۲/۱۱۷ ، مقتل ابو مخنف :

وعجب است از این مردم دون رذل که رأس شریف را می آوردند به نزد امیر و رئیس خودشان! و می گویند: أَوْفِرْ رِكَابِي فَضَةً أَوْ ذَهَابًا نِي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُحَجَّبًا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَاوَيْهِمْ إِذْ يُنْسَبُونَ النَّسَبَ (۱) مع هذا جائزه می خواهند! و بس است در بزرگی این مصیبت عظمی این ابیات را [که] منادی در جو هواندا کرد: فِجَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَانِدِينَ رَسُولًا (۲) قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا رَقِبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَ وَيُكْبِرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ (۳) اجالَه (۴) گردانیدن سر آن بزرگوار را در کوچه ها و بازارها برای آن بود که مردم بدانند آن کس که مخالفت از امر یزید عنید کند سزا و جزاء او این است، بلکه از جمله خارجیان و مارقین در دین خواهد بود، و در اسلام هیچ سری را بدین گونه با آن نسبت شریفه و سیادت منیفه با کمال افتضاح و جسارت نگردانید، ولیکن هیچ سری هم در اسلام بین مسلمانان بدین گونه مظهر کرامات و خارق عادات نگردید، و هیچ فرقه ای هم از فرق اسلامیان مانند اهل کوفه و شام اظهار خبث سریره و شقوت طویه خودشان را نکردند، و در مقام انکار بر نیامدند با آن که دیدند هُوَ رَأْسُ زُهْرِي قَمْرِي أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

-
- ۱- .شعر سنان است لعنه الله خطاب به ابن زياد دعوى چنانچه در امالى شيخ صدوق : ۲۲۷ وروضه الواعظين : ۱۸۹ نقل شده است .
 - ۲- .این مصرع در روضه الواعظين و مناقب « مترملاً بدمائه ترميلاً » نقل شده است .
 - ۳- .روضه الواعظين : ۱۹۵ ، شعر بنا بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۲۶۳ از خالد بن معدان است . در مناقب چهار بيت منقول می باشد .
 - ۴- .کذا ، اظهر : عجاله .

در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر

وَلِحَيْثُهُ كَسَوَادِ السَّبِجِ (۱) قَدْ انْتَصَلَ (۲) بِهَا (۳) الْخَضَابُ ، وَوَجْهُهُ دَارَةٌ قَمَرٍ طَالِعٍ وَالرَّيْحُ (۴) تَلَعَبُ بِهَا يَمِينًا وَشِمَالًا (۵) . و
عجب گفته است این اشعار را : رأس ابن بنتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِلِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاهِ يُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ مُنْكَرٍ مِنْهُمْ وَلَا
مُتَفَجِّعٍ كَحُلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عِمَائِهِوَأَصَمَّ رُزُوكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ مَا رَوْضُهُ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنْهَالِكَ حُفْرَةً (۶) وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ
أَيْقُضَتْ أَجْفَانًا وَكُنْتُ لَهَا كَرِيوَأَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ يَكُنْ (۷) بِكَ تَهَجُّعُ (۸)

در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر پس بدان آن چه عبیدالله بدان رأس مطهر کرد
یزید عنید هم متابعت نمود و از کردار وی آموخت از آن جمله : آن سر را به حضور ابن مرجانه آوردند و گذاردند ، چنانکه
مرحوم

- ۱- در حاشیه بحار ۴۵/۱۱۵ آمده : السبج معرب شبهه ، و هو حجر أسود شديد السواد براق وله فوائد طبية ، وكثيراً ما يشبه به
الأشياء سواداً كقول الحكيم الطوسي : « شبي چون شبه روی شسته به قير » . . الى آخر ما قال ، فراجع .
- ۲- در چاپ سنگی : اتصل . متن را موافق نقل بحار آوردیم . وفي حاشيته : النصل والانتصال : فهو خروج اللحية من الخضاب
ومنه لحيه ناصل .
- ۳- در بحار : منها .
- ۴- در بحار : الرمح .
- ۵- بحار الانوار ۴۵/۱۱۵ ، عوالم : ۱۷/۳۷۲ ، مستدرک السفينه ۴/۵ .
- ۶- در مناقب : منزل .
- ۷- در مناقب : تكن .
- ۸- اشعار از دعبل خزاعی است و مروی در مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۷۰ ، مثير الاحزان : ۸۵ .

سید بن طاوس فرمود: وَجِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ (۱). ویزید هم حکم نمود آن سر مطهر را در طبقی برابرش گذاردند، و عبارت خبر است: وَوُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى طَبَقٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَهُوَ يَقُولُ: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا حُسَيْنَ (۲)؟ از آن جمله عبیدالله بن زیاد در زمان ورود آن سر مطهر غذا می خورد، چنانکه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: و خبر طولانی است. و یزید هم به روایت «عیون اخبار الرضا» (۳) غذا می خورد، و عبارت خبر است: لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ فَوُضِعَ، وَنُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ، فَأَقْبَلَ هُوَ وَاصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ الْفُقَّاعَ (۴). از آن جمله عبیدالله بن زیاد به چوب اشاره به چشم و دماغ و دهان آن بزرگوار می نمود، و عبارت خبر در «بحار الانوار» (۵) است: يَضْرِبُ بِقَضِيْبِهِ أَنْفَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَعَيْنَيْهِ وَيَطْعَنُ فِي فَمِهِ!! و در کتاب «لهوف» است: هُوَ يَضْرِبُ بِالْقَضِيْبِ ثَنِيَاةَ (۶)! و یزید هم به روایت مشهور صحیح چوب خیزران خواست و جسارت کرد،

۱- لهوف: ۹۳.

۲- بحار الانوار ۴۵/۱۲۸، عوالم: ۱۷/۴۲۸.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۵ ح ۵۰، وسائل الشیعه ۲۵/۳۶۳ ح ۳۲۱۳۳.

۴- ادامه روایت چنین است (در عیون و وسائل): «فلما فرغوا أمر بالرأس فوضع طست تحت سریره و بسط علیه رقعه الشطرنج و جلس یزید علیه اللعنه یلعب بالشطرنج و یذکر الحسین و أباه و جدہ (ص) و یستهزئ بذکرهم، فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلاث مرات، ثم صب فضله ما یلی الطست من الأرض. فمن کان من شیعتنا فلیتورع شرب الفقاع واللعب بالشطرنج، و من نظر إلی الفقاع [و إلی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام لیلعن یزید و آل زیاد یحوال الله عزوجل بذلك ذنوبه ولو كانت بعدد النجوم]».

۵- بحار الانوار ۴۵/۱۱۸، مثير الاحزان: ۷۲.

۶- عبارت را در لهوف نیافتم ولی در ارشاد شیخ مفید ۲/۱۱۴ و الخرائج والجرائح ۲/۵۸۱ و مثير الاحزان: ۷۹ و بحار ۴۵/۱۱۶ و جز آنها منقول است.

و عبارت خبر است: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ فَبَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) ! و زینب خاتون علیها السلام در نظم و نثر مقالاتش فرموده است: حَتَّى دَنَا يَدْرُ الدُّجَى رَأْسَ الْإِمَامِ الْمُؤْتَجِيئِينَ يَدِي شَرِّ الْوَرَى ذَاكَ اللَّعِينُ الْقَاتِلُ يَظِلُّ فِي بَنَانِهِ قَضِيْبِ خَيْرَانَ هَيْئَكَتُ فِي أَسْنَانِهِ قَطَعَتِ الْأَنَامِلُ (۲) و در خطبه اش فرمود: ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: وَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا تَمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ مُتَّحِيًّا عَلَى ثَنَائَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمَحْضَرَتِكَ وَكَيْفَ لَا تَقُولُ . إلى آخره (۳) . از آن جمله در محضر عبيدالله بن زياد ، زيد بن ارقم و جمعی او را از این جسارت فاضحه واضحه منع نمودند ، و زيد بن ارقم گفت: اِرْفَعْ قَضِيْبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ! لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ يُقْبَلُهُمَا ، ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِيًّا (۴) . آن گاه حدیث محبت و مهر بانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن جناب و حضرت امام حسن علیه السلام ذکر نمود ، یزید هم چون به چوب خیزران بدان لب و دندان اشاره کرد ، ابو بردّه اسلمی گفت: وَيَحْكُ يَا يَزِيدُ ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِكَ ثَغْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ ؟ ! أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الرَّشِيفُ ثَنَائَاهُ وَثَنَائَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَيَقُولُ: « انْتَمَا سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا » (۵) . از آن جمله به روایت ابي مخنف (۶) که از شعبی روایت کرده: در بازار صرّافهای کوفه به

۱- لهوف: ۱۰۴ .

۲- بحار الانوار ۴۵/۲۸۸ ، عوالم: ۱۷/۵۸۵ .

۳- شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۲۵۲ ، بحار الانوار ۴۵/۱۳۴ .

۴- ارشاد مفید ۲/۱۱۴ ، امالی شیخ طوسی: ۲۵۳ .

۵- بحار ۴۵/۱۳۳ ، تاریخ طبری ۴/۳۵۶ ، مقتل الحسین ، ابو مخنف: ۲۲۰ .

۶- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۸ ، به نقل از ابو مخنف از شعبی ، مدینه المعجز ۴/۱۱۵ ح ۱۱۲۳ ، بحار ۴۵/۳۰۴ .

أمر عبیدالله آن سر را آویختند و سوره کهف خواند ، و عبارت اوست : انه صُلب رأس الحسين عليه السلام بالصَّيارفِ في الكوفه فتنَحَّحَ الرأسُ وقرأ سورة الكهف إلى قوله : « إِنَّهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى » (۱) فلم يَزِدْهُمُ إِلَّا ضَلَالًا . و يزيد عنيدهم حکم نمود در شام آویختند آن رأس مطهر را ، و [رأس مطهر] فرمود : « لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » (۲) . و به روایت « خرائج و جرائح » در شام آن رأس مطهر فرمود به آن کسی که این آیه کریمه را خواند : « أَنْ أَصِيحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » (۳) : حکایت حمل و قتل من عجيب تر است از اصحاب کهف و رقيم . و به روایت صاحب « مناقب » آن سر انور را به در قصر يزيد آویختند ، و عبارت اوست : إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ! أَمْرٌ بِأَنْ يُصَلَّبَ الرَّأْسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ (۴) . و در آخر این حدیث است : هند دختر عبدالله بن عامر بن کرز که سابق در حبالة جناب سيد مظلومان بود پرده برداشت و فریاد کرد : یا يزيد! أَرَأَيْتَ ابْنَ فَاطِمَةَ مَصْلُوبًا عَلَى فَنَاءِ بَابِي (۵) ؟ ! خلاصه از این گونه اخبار بسیار است که آن رأس شريف مدتی مصلوب بود در شهر شام ، با آن که ابي مخنف نقل کرده است : لَمَّا أُدْخِلَ بِالرَّأْسِ عَلَى يَزِيدَ كَانَ لِلرَّأْسِ طِيبٌ قَدْ فَاحَ عَلَى كُلِّ طِيبٍ (۶) . و در کتاب « قره العين في قتل الحسين عليه السلام » یکی از فضلاي عامه نوشته است : نوری شبیه به عمود صبح از سر مبارک آن جناب ساطع بود ، علاوه از بوی خوشی که استشمام

۱- . کهف : ۱۳ .

۲- . بحار ۳۰۴/۴۵ .

۳- . کهف : ۹ .

۴- . به نقل از مناقب در بحار الانوار ۴۵/۱۴۲ .

۵- . بحار الانوار ۴۵/۱۴۳ .

۶- . مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۸ به نقل از ابو مخنف ، مدینه المعجز ۴/۱۱۶ ح ۱۱۲۶ .

اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حق

می شد که هر مخالف و مؤالف مشاهده می نمود ، اما : بر دل و جان ابو جهل عنودهیچ سود از گفته احمد نبود « ثُمَّ قَسَيْتُ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعِيدٍ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً » (۱). دستشان کج پایشان کج چشم کج مهرشان کج صلحشان کج خشم کج هر قدر کرامات و تلاوت سور و آیات از آن رأس مطهر می شنیدند بر قساوت قلب ایشان افزوده می شد ، « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (۲). و از نتیجه عمل عبیدالله بن زیاد و یزید عنید دندان شریف آن بزرگوار در مرتبه سوم بنا بر نقل بلاذری (۳) در « تاریخش » کوبیده شد به چوب مروان بن حکم در مدینه طیبه ، و این اشعار از اوست : يا حَبْدًا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ لَوْ نَوَيْتُكَ الْاِحْمَرُّ فِي الْخَدَّيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمَسْجِدَيْنِ (۴) شَفَيْتُ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنِ

اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حقو از این نقل معلوم می شود آن رأس مطهر را به مدینه طیبه بردند ولیکن در « کامل الزیاره » (۵) منقول است که : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : چون آن سر را عبیدالله بن زیاد به

۱- بقره : ۷۴ .

۲- اسراء : ۸۲ ، در متن « وما یزیدهم » آمده که خلط بین آیه فوق و آیه ۴۱ همین سوره است : « وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا » .

۳- رجوع کنید به : مثیر الاحزان : ۷۵ به نقل از تاریخ بلاذری ، بحار الانوار ۴۵/۱۲۴ ، لواعج الاشجان : ۲۴۸ .

۴- کلمه در متن ناخواناست ، مطابق مثیر الاحزان و بحار نقل شد ، در حاشیه بحار چنین آمده : المسجد مکرم و معظم : الأحرر من الثياب أو هو المصبوغ بالزعفران ، و کمبرد : ما يلي الجسد من الثياب .

۵- کامل زیارات : ۳۶ ، بحار الانوار ۴۵/۱۷۸ .

شام فرستاد باز یزید به کوفه فرستاد ، آن ملعون عنید گفت : أَخْرَجُوهُ عَنَّا حَتَّى لَا يَفْتَنَ بِهِ أَهْلُهَا ، یعنی : بیرون کنید این سر مطهر را تا در میان مردم فتنه نشود . پس در جوار امیرمؤمنان علیه السلام مدفون شد . و کلینی در « کافی » (۱) و شیخ طوسی در « تهذیب » (۲) همین طور فرموده اند (۳) . و صدوق طاب ثراه فرمود : و اعتقادنا انَّ الْحَقَّ الرَّأْسُ بِالْجَسَدِ ، یعنی : اعتقاد ما آن است که سر به بدن ملحق شد (۴) . و از این دو قسم خارج نیست ، بلکه در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام بودن همان مصرع و مضجع شریف آن بزرگوار است ؛ از آن که اجساد شریفه ایشان یکی است و متحدند و هر کجا هستند با هم اند و از یکدیگر جدا نیستند ، سلام الله عليهم ! و اقوال دیگر از عامه و خاصه برابری با این دو قول نمی کند ، و حق همان است که صدوق طاب ثراه و جمعی از قدماء علماء فرمودند . و آورنده آن رأس مطهر نیز غیر معین است : قولی هست حضرت رسول علیه السلام یا جبرئیل بردند آن سر مطهر را ملحق نمودند ، و قولی است به کوفه فرستادند به میل خاطر خودشان ، و قولی است یکی از غلامان و دوستان اهل بیت عصمت آورد و ملحق نمود ، و قولی است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با خود آورد و به بدن شریف ملحق فرمود .

۱- کافی ۴/۵۷۱ باب موضع رأس الحسین علیه السلام .

۲- تهذیب الاحکام ۶/۳۴ باب فضل الکوفه (۱۰) ح ۱۵ .

۳- ظاهر عبارت آن است که همین حدیث را فرموده اند ولی مراد مصنف آن است که همین مطلب را فرموده اند یعنی روایاتی که دلالت می کند رأس مبارک حضرت در نزد امیرمؤمنان علیه السلام دفن گشته است . عبارت مرحوم مجلسی پس از نقل خبر فوق چنین است : أقول : قد روی غیر ذلك من الاخبار فی الکافی والتهذیب تدل علی کون رأسه علیه السلام مدفوناً عند قبر والده صلی الله علیهما ، والله یعلم .

۴- به بعضی از اقوال در حاشیه مقتل الحسین ، ابو مخنف : ۲۳۳ رجوع شود .

و مرحوم مجلسی فرمود (۱): مشهور آن است اهل بیت در روز اربعین سرها را به ابدان مطهره ملحق نمودند و دیگر آن رأس مطهر به مصر یا باب الفردیس شام یا در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله یا در خزانه بنی امیه بوده است خبری موثق و صحیح می خواهد ، و اگر هم به مدینه طیبه برده اند باز به بدن شریف ملحق گردید و جز آن نیست . خلاصه بنا بر این مصائب موجه که دانسته شد احدی از آحاد و افراد بشر بدین گونه مبتلا و مقتول نگشت ، پس احدی را جز آن بزرگوار نتوان مظلوم خواند ، یعنی : فرد کامل در مظلومیت جناب امام حسین علیه السلام است ، و از این جهت در کلام مجید بدین وصف موصوف گردید . بلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَتْ » (۲) مخصوص به حضرات انبیاء علیهم السلام است ، یعنی : « در سلسله انبیاء مانند من کسی اذیت ندید . » و شاید یک جهت آن قتل و ظلم به فرزندان اوست ، و حضرت ولایت مآب علیه السلام فرمودند : « لَقَدْ ظَلَمْتُ بَعْدَ الْمَدْرِ وَالْوَبْرِ » (۳) یعنی : « من مظلوم شدم به عدد سنگها و موهای بدنها . » و أيضاً فرمود : « من از کوچکی مظلوم بوده ام تا کنون » (۴) . و مراد از مظلومیت شاه ولایت علیه السلام آن غصب حق و ظلامه کثیره دیگر است .

-
- ۱- بحار الانوار ۴۵/۱۴۴ ، نیز بنگرید به : عوالم : ۱۷/۴۵۲ ، لواعج الاشجان : ۲۴۹ .
 - ۲- مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ۳۰/۴۲ ، بحار الانوار ۳۹/۵۶ ، مستدرک سفینه البحار ۱/۱۰۲ .
 - ۳- الغارات ۲/۴۸۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۲ ، و در آن عبارت چنین است : « لَقَدْ ظَلَمْتُ عِدَدَ الْمَدْرِ وَالْمَطْرِ وَالْوَبْرِ » ، و سپس از روایت کثیر بن الیمان نقل کرده که فقره « وما لا يحصى » را اضافه دارد ، الصراط المستقیم ۳/۴۱ و ۱۵۰ ، الاربعین ، شیرازی : ۱۷۶ ، بحار ۲۸/۳۷۳ و ۲۹/۶۲۹ و ۴۱/۵۱ و ۱۰۹/۴۶ . تتمه آن در بعضی از روایات چنین نقل شده : فقال له : « ويحك ، وأنا والله مظلوم ، هات فلندع على من ظلمنا » . رجوع کنید به : بحار ۳۴/۳۳۷ ، مستدرک سفینه البحار نمازی ۷/۲۷ .
 - ۴- در روایت احتجاج ۱/۲۷۹ از حضرت چنین نقل شده : « إني كنت لم أزل مظلوماً مستأثراً على حقی » ، و نیز : بحار الانوار ۲۹/۴۱۷ .

اما مظلومیت سید مظلومان علیه السلام از زمان رحلت جدّ بزرگوارش با ناملایمات وارده از ابناء زمان بود تا زمان شهادت علاوه از آنها که سائرین نداشتند این گونه قتل و بلا بود که بر آن جناب رسید، پس هر آن کس را خداوند مظلوم خواهد باید در نوع بشر منحصر باشد و جز وی کسی را مظلوم خواندن نشاید. و بنا بر بعضی تفاسیر اهل البیت (۱) ذبح عظیم در آیه کریمه جناب سید الشهداء علیه السلام است که فداء برای حضرت اسماعیل ذبیح الله شد، و اگر قائلی گوید: حضرت اسماعیل ذبح نگردید و مقتول نگشت چگونه بدین لقب مفتخر گشت؟ گویا برای تهیّو ذبح شدن در راه خدا به جهت ذبح عظیم که ذبیح الله حقیقی است مجازاً افتخار یافت و بدین لقب ملقب گردید، و الا در هر عالمی این لقب مانند «ثار الله» و «قتیل الله» مخصوص به حضرت خامس آل عبا علیه السلام بود، و هر یک از انبیاء که مهیا برای این مقام شدند آن جناب خود را فداء نمود تا اختصاص مقام معلوم وی مرفوع نشود و به عهد قدیم خویش در منای کربلاء وفا کند. و آن چه در روز نخست خواست در یوم موعود که عمل است تنیجز نماید و در روز جزاء به مفاد: «انّ لک فی الجنه درجه مغشاه من نور الله لن تنالها الا بالشهاده» (۲)، وعده معهوده خود را بخواهد. پس خلاصه مضمون بلاغت مشحون «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون» (۳)، از روی حق و صدق از آن سید معصوم مظلوم، معلوم گردید، و اگر چنین کسی در هر یک از ازمنه سالفه به لقب ذبیح الله یا قتیل الله اختصاص داشته باشد استبعادی ندارد و اگر ذبح عظیم خوانده شود بنابر نصوص کثیره شاید و حزن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در نظر کردن به نجوم و اطلاع به شهادت آن بزرگوار نیز برهانی دیگر است، کما قال الله تعالی: «فَنظَرَ نَظْرَةً

۱- تفسیر البرهان ۴/۳۰، مجمع البحرین ۲/۸۳ ماده (ذبح).

۲- ینابیع الموده ۳/۵۴ بدون عبارت «مغشاه من نور الله».

۳- آل عمران: ۹۲.

در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد

فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَيِّئٌ « (۱) . و اخبار هر يك از پيغمبران و گريه و اندوه ايشان و تشريف به آن تربت مبارکه بياني مفصل می خواهد (۲) . ۳

در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد عجلاله خوب است مطلبی که در آغاز این عنوان اشاره نمودم انجام دهم . علاوه از آن چه در معنی ثار الله بسط دادم پس بنا بر آن معنی که « ثائر » همان ثار باشد یعنی : جناب سید الشهداء علیه السلام را خون خدا بخوانیم بدون اینکه خدا خونخواه باشد یا خود آن بزرگوار ، آیا معنی دیگر جائر است گفته شود که مناسبتی داشته باشد ؟ آن چه به فهم قاصر می رسد و در ذهن حاضر دارد آن است که : خداوند متعال برای تشریف و تکریم بعضی از مخلوق ذی شان را به خود نسبت می دهد ، نظیر آن تشبیه معقول به محسوس است برای تفهیم افهام و اذهان بندگان یعنی : هر عضوی از اعضاء انسانیه را بنا بر ظهور و بروز صفت خاصه اضافه و انتساب به خود فرموده . مثلاً ظهور سلطنت و استیلاء سلطان بر سریر و تخت است ، و خداوند سبحان که سلطان السلاطین است و منزّه از جهت و زمان و مکان ، عرش عظیم را که اعظم اجرام و اجسام است و محیط بر تمام مخلوقات از مجردات و مادیات آن را عرش خود خوانده ، و اظهار استیلاء و استواء خود را که همان ظهور قدرت است بر آن فرموده که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » (۳) .

۱- صافات : ۸۸ ، ۸۹ .

۲- بطور نمونه رجوع کنید به : کامل الزیارات : ۱۷۰ ح ۲۲۰ ، بحار ۴۵/۲۰۸ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۳۱۴ ، عوالم : ۱۷/۴۶۳ .

۳- طه : ۵ .

یا آن که جنّات ثمانیه را بر حسب وفور نعمت و ظهور رحمت و خلود لازم و اُبُود دائم خانه جاویدان خود خوانده که: « اِنَّهَا دَارِي وَاِنَّهَا جَنَّتِي ». یا آن که سکنه عالم علویه را مانند مقریین حضور و ملتزمین خلوت خاصّه سلطانیه و رسالت و سفارتشان هر یک را بر حسب مقام و شأن سفراء و رسل خود خوانده؛ از آن که ملائکه از « الوکه » است و « الوکه » به معنی رسالت و پیغام بردن است ۱. و یا آن که مساجد را عموماً و خانه کعبه را خصوصاً به جهت ظهور ستایش و مراسم بندگی و نیایش خانه معموره خویش خوانده. یا آن که حجر الأسود را به ملاحظه استلام و تقبیل حاجّ مانند بوسیدن دستهای بزرگان و پادشاهان « یمین الله » خوانده. یا آن که ناقه صالح را بواسطه عظمت جثه و انحصار خلقتش در افراد جنس بهائم و وحوش و ایجادش بدون ماده مانند عالم امر « ناقه الله » خوانده. و یا آن که از سنخ روحانیات روح مخلوق منفوخ در هیکل حضرت آدم را « وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِي » (۱) خوانده. یا آن که حضرت عیسی بن مریم را بر حسب تجرّدش از علائق عوالم مادیه حسیه و تهذیبش از تکوّن نطفه منویه اصلیه و ارجاعش به عالم ملکوتیه که مقام اصلی اوّلی وی بوده « روح الله » خوانده. و یا آن که انبیاء عظام دیگر را که در زیارات نسبت به خداوند می دهند مانند « صفی الله » و « نجیّ الله » و « خلیل الله » و « ذبیح الله » و « کلیم الله » و « روح الله » و « حبیب الله » به

در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام و جواز آنها

جهت ظهور و بروز صفات خاصه و اوصاف مخصوصه ای است که به تأیید و تسدید حق تبارک و تعالی در زمان بعثت و رسالتشان از ایشان هویدا و پیدا گردید ، و به جهت آن است که ما رعایا بدانیم هر یک از پیغمبران و برگزیدگان از بندگان هر چه داشته اند و نفوس قدسیه و ذوات مقدسه ایشان به طریق استقلال نبوده است ، بلکه همگی مرتبط و متفرع بر اراده الهیه و مشیت حقّانیه و قدرت حقه بوده .

در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام و جواز آنها پس چنانکه پادشاه ظاهری مجازی بر حسب بعد و قرب و اختلاف مراتب فرزندان و نزدیکان و رجال دولتش از ارکان و اعیان یکی را چشم و یکی را زبان و یکی را گوش و یکی را دست و یکی را جگر و یکی را دل و یکی را سر و یکی را پای و یکی را عقل و نفس و روح و یکی را قوت بازی و یکی را شمشیر یا عصای دست خود می خواند ، همین طور برای کاملیت و تمامیتی که در انسان اشرف کامل ولیّ الله اعظم امام همام از ملکات الهیه حاصل است ، و جامعیتی که از عالم کبیر از بسائط و مرکبات مجردات مادیات دارد ، مانند بحر خضم اعظم که مظهر و مرآت تمام انجم فلکیه و کواکب سماویه است تمام اعضاء و اجزاء وجودیه وی را از ظاهر و باطن خداوند مهربان اضافه به خود فرمود و نسبت به خود داد . مثلاً انسان کامل « عین الله الناظره » است برای آن که از جانب حق تعالی دیده بان و بینای به حال بندگان است مانند چشم ظاهری انسانی که دیده بان قلب است . و چون معنی ولایت احاطه کلیه است بر تمام خلق و رعیت ، بناءً علی ذلک امام علیه السلام را باید در دنیا بینای به امور اخرویه که از مخلوقات موجوده است بدانیم تا کمال نظر و بصارت « عین الله الناظره » معلوم شود ، و باید غشاوه و حجابی در نظر مهر انورش از مشاهده عوالم امکانیه از علویه و سفلیه نباشد و الاّ این نسبت و اضافه را لیاقت ندارد .

و همین قسم است معنی « اذن الله الواعیه » (۱) یعنی : گوش خدا که نگاهدارنده است ، و مراد از آن امتثال امر و حکم و فرمان حضرت یزدان است و مقصود از شنیدن و گوش کردن بنده اطاعت امر و نهی مولی است و آن به طریق اوفی در « ولی الله » بوده است . و معنی « یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ » (۲) بر حسب قوت و قدرت است ، یعنی : توانائی خدائی از آن هیکل بشری جسمانی ظاهر است . و معنی « لسان الله » چون زبان که ترجمان قلب است و از مکنونات و مطویات غیبیه قلبیه خبر می دهد انسان کامل هم از مغیبات و مخفیات عوالم ثلاثه که ملک و ملکوت و جبروت است با لسان حلو و لهجه صدق و سلامت منطق بدون کلاله اخبار می فرماید و عجزی ندارد . و معنی « نفس الله » آن تحریک و تدبیر اوست به هیولی و هیکل تمام عالم مانند تحریک و تدبیر نفس با بدن . و معنی « جنب الله المکین » آن قرب معنوی اوست به حضرت خداوندی که منزله از حد و جهت و جانب است . و معنی « وجه الله المضی » آن توجه کلی اوست ظاهراً و باطناً روحاً و بدنماً ، لساناً و قلباً ، قولاً و عملاً به سوی حق حی قادر توانا که گویا اعضاء بدنیه ظاهریه و قوای و مشاعر باطنیه معنویه بالکلیه به مثابه وجه اند ، و همیشه به مبدأ متوجه اند . پس هر آن کس چنین روی خداست و بر ماست به سوی آن روی به مفاد : « مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ » (۳) متوجه شویم و روی عجز و نیاز به عتبه وی گذاریم .

-
- ۱- بر گرفته از آیه شریفه « وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » (سوره حاقه : ۱۲) . در روایات زیادی وارد شده که امیرمؤمنان علیه السلام « اذن الله الواعیه » است ، رجوع کنید به : مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی : ۱۵۸ ح ۹۴ ، بحار ۳۵/۳۳۰ ح ۱۱ .
 - ۲- فتح : ۱۰ .
 - ۳- مضمونی است از زیارت جامعه اهل بیت علیهم السلام . رجوع کنید به : من لا یحضره الفقیه ۲/۶۱۵ ، تهذیب ۶/۹۹ ، مستدرک ۱۰/۴۲۳ .

در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام است

و معنی « قلب الله » آن احاطه تامه و رسیدگی کلی اوست به اجزاء و اعضاء و قوی و اصول و فروع ما فی الکلون به مانند قلب محیط متصرف که مالک ازمه قوای انسان است که « إِذَا صَيَّلِحْتُ صَيَّلِحَ الْجَسَدُ » و انقلاب او موجب انقلاب احوال رعایای مملکت بدن و تعطیل امور عمال آن است . و همین طریق است معنی « ثار الله » ، چون اطباء یکی از معنی نفس را خون دانسته اند آن را متولد از جگر می دانند ، بلکه گفته اند : جگر مقسم غذا و خون است و دل هم از جگر به رابطه و واسطه عرقی تغذیه می کند با آن که یکی از ارکان ثلاثه بدن است . پس بر حسب حسّ و یقین نفس انسانی که منتزع و منفجر از محلّ قوت طبیعی است خون است ، و اگر خون بر خلاف عادت معموله از بدن دفع شود رشته حیات انسان منقطع است ، پس عالم امکان را به منزله بدن بدان که حیات و بقای وی به واسطه آن خون طاهر مطهر است و در جزء جزء وی از آن خون پاک بهره و نصیبی است که اگر در جزئی از اجزاء عالم از آن خون لطیف آنی نباشد مفلوج (۱) و معطل خواهد بود . بناءً علی هذا عرض می کنم : جناب خامس آل عباء علیه آلاف التحیه و الثناء علاوه از اینکه « وجه الله » و « عین الله » و « لسان الله » و « اذن الله » و « ید الله » و « نفس الله » و « جنب الله » و « روح الله » و « قلب الله » است ، « ثار الله » و « دم الله » است . ایضاً از آن که بعد از شهادت آن شهید در راه خدا ارکان عالم بالکلّیه منزعج و متضعع گردید و از اعلیٰ علیین تا تخوم ارضین از خروج آن ثار الله منکدر و منکسر شدند حتی بهشت از مسرت خود بهشت ، و با جهنم هزاران حزن و غم منضم گردید .

در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام استو مضمون حدیث « بُنِيَ الْوَجُودُ عَلَى الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ ، فَاِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ جَمِيعُ الْعَالَمِ » (۲) مبرهن

۱- در چاپ سنگی : مفلوح .

۲- در مجامع حدیثی یافت نشد .

شد و رشته حیات امکان گسسته گشت و فرشتگان از عبادتشان بایستادند ، آفتاب با رخساره تیره چون زن داغدار گیسوی پریشان کرد ، و بر عذار ماه کلف پدیدار گردید و ستارگان در اقطار آسمان متفرق و پریشان شدند و برای کسوف آن نیر اعظم روز جانسوز عاشورا را لیل مظلّم پنداشتند ، وحشیان صحرا به اطراف زمین رمیدند ، و مرغان هوا از آشیانها پریدند ، نوع بشر فریاد وافضیحتاه ! و واخجلتاه ! برآوردند و طایفه جن بساط سوگواری گسترده ، پیغمبر در حظیره قدس اقامه تعزیت کرد و جبرئیل در سدره المنتهی لوای عزا افراشت ساره و آسیه ، مریم و خدیجه فاطمه مرضیه را تسلیه دادند ، خون دل زمین به جوشش آمد ، از دیدگان آسمان خون بارید ، رخساره عالم گلگون شد ، و خطّه خاک دریای خون ، هر گیاه و درخت و هر کلوخ و سنگ سخت که از بیت المقدس و مدینه نبویه صلی الله علیه و آله برداشتند خون تازه یافتند ، دامن شفق سرخ ، و چهره افق زرد شد ، زندگان در انتظار نفخ صور بودند و مردگان گمان قیامت یوم النشور نمودند ، ملکی عظیم الشان در بحر اعظم بی پایان نداء « أَلْبَسُوا اثَابَ الْأَخْرَانِ » برآورد ، و ماهیان دریا را از این مصیبت عظمی اخبار کردند ، جغد در ویرانه مأوی گرفت ، و پرستو ک فاتحه ماتم خواند . حال بنگر از پیکر این عالم این همه خون چرا آمد و چگونه این تن ناتوان گشت و از پا درآمد ؟! پس می گوئیم : هر وقت از مدد قوه غضبیه خون بدن انسانی به فوران و هیجان آید آثار غضب که علامت آن سرخی رخسار است پدیدار شود (۱). و همین قسم است قهر و غضب منتقم قهار هر وقت ظاهر شود به صورت و کسوه حمزه

۱- و در حدیث مفصل امام رضا علیه السلام در روز اول محرم به ریان بن شیب می خوانیم : « یا بن شیب ! لقد حدثنی ابی ، عن ابیه ، عن جدّه علیه السلام أنه لما قتل الحسین صلوات الله علیه مطرت السماء دماً و تراباً أحمر » . رجوع کنید به : امالی شیخ صدوق : ۱۹۲ ، و در حدیث نضره عبدیه چنانچه در دلائل النبوه ۶/۴۷۱ (چاپ بیروت) آمده می گوید : لما قتل الحسین بن علی مطرت السماء دماً فأصبحت و کل شیء ملآن دماً . نیز رجوع کنید به : شرح الاخبار ۳/۱۶۶ ح ۱۱۰۲ و قبل و بعد آن ، ثقات ابن حبان ۵/۴۸۷ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۲۲۷ .

است چنانکه آیت رحمتش به رنگ خضرت و بیاض است تا بندگان آیت و نشان قهر و رحمتش را بشناسند و بدانند . اکنون شهادت جناب امام حسین علیه السلام سبب از برای قهر و غضب حق شد و آثار غضبش را در بر و بحر عالم امکان همان به رنگ حمزه و انقلاب بعضی از مادیات است به خون . و در حدیث است : « شهید آغشته به خون ، فردای قیامت با همان جامه خونین و رنگین برخیزد تا حضرت احدیت بر قاتل وی غضب فرماید ، و در مقام دادخواهی برآید » . پس خون اگر نبود غضب نباشد ، خون سبب است از برای ظهور غضب و همچنین آیات دیگر الهیه که بدین لون متلون می شوند غالباً بر این سمت و علامتند . عجاله عرض این بنده آن است : جناب خامس آل عبا اگر چه خود مظهر غضب نبود ، اما شهادت و ریختن خون گلویش سبب از برای قهر و غضب خداوندی گشت که مردمان دانستند اینگونه آثار غضب برای شهادت وی مهیا و مترتب است . و از این جهت برای انتقام ریختن خون آن مظلوم فرمود : « وَمَنْ قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا » (۱) . پس توان گفت : وضع عالم رجعت غزاء برای مطالبه دم و برای سلطنت پادشاهی آن بزرگوار است ، و توان گفت این آثار غضب باقی است تا وقتی که خدایش خونش را طلب کند . خلاصه در احادیث اهل البیت علیهم السلام مرویست : « قصری که در بهشت برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء مقرر شده است به رنگ یاقوت احمر سرخ است و قبه ای که در رجعت از برای آن بزرگوار زده می شود از یاقوت سرخ است » . و معروف است : میل قلبی آن جناب هم به جامه سرخ بوده برای آن که با بدن آغشته به

در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب است

خون ، خداوند بی چون را ملاقات می فرماید . و در وقتی که محاسن شریفش خضاب به آن خون مطهر گردید فرمود : « هَكَذَا أَلْقَى جَدَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » (۱) . و زمانی که عبدالله رضیع مشهور به علی اصغر را دفن کرد جامه و بدنش را از خونش ملطّخ نمود (۲) . و در این مقام خاطر آوردم آخر فقره خطبه ای که جناب امام حسین علیه السلام زمان خروج از مکه معظمه خواند : « مَنْ كَانَ بِأَذَلٍّ مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ فَلْيَزْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى » (۳) ، یعنی : هر که می خواهد خون دلش را بریزد و ببخشد در راه خدا و مهیا شود برای ملاقات وی پس فردا کوچ کند که من می روم .

در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب استو مراد از « مهجه » بضم میم که جمع آن مُهَج است خون دل است و گاهی از « مهجه القلب » تعبیر به روح می شود (۴) . و « نجیع » خون سیاهی است که در دل یا جوف اوست (۵) .

- ۱- بحارالانوار ۴۵/۵۳ ، عوالم : ۱۷/۲۹۶ ، مقتل الحسین ، خوارزمی ۲/۳۴ .
- ۲- و در زیارت آن شهید بزرگوار می خوانیم : « السلام علی عبدالله بن الحسین ، الطفل الرضيع ، المرمی الصریع المتشحط دماً ، المصعد دمه فی السماء » . رجوع کنید به : بحار ۴۵/۶۶ و ۹۸/۲۷۰ .
- ۳- شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۱۴۶ ، مثير الاحزان : ۲۹ ، بحار ۴۴/۳۶۷ .
- ۴- چنانچه در شرح الاخبار ۳/۱۴۶ بدان تصریح شده است ، نیز رجوع کنید به : مجمع البحرین ۴/۲۴۲ ماده (مهج) .
- ۵- رجوع کنید به : القاموس المحيط ۳/۸۷ ماده (نجع) ، بحار ۳۵/۱۷۲ ، تاج العروس ۵/۵۱۹ قال ما ملخصه : والنجیع من الدم ما كان الى السواد أو هو الدم مطلقاً ، أو الدم المصبوب أو دم الجوف خاصه .

و در حدیث است: « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَيْفِكِ الْمُهَاجِجِ » (۱). پس عرض می شود: مراد از « ثار الله » و « دم الله » همان « مهجه القلب » است که از خروج وی حیات از تمام بدن خارج می گردد، و چون علت بقاء بدن اوست لهذا اشرف است از تمام خونهایی که در اعماق بدن انسانی جاری است و اشرفیت آن خون برای شرافت محل اوست. پس سزاوار آن است برای شرف و محبوبیتی که دارد به کریمه « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (۲) همان خون را انفاق و بذل کند در راه دوست خود. و اهل ایقان و عرفان گفته اند: از برای قلب هفت طور است: اول: صدر است و محل اسلام، « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » (۳) برهان ایشان. دوم: قلب است و آن محل ایمان است، « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » (۴) شاهد ایشان است. سوم: شغاف است و آن محل محبت مخلوق و شفقت بر خلق است، « قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا » (۵) دلیل ایشان. چهارم: فؤاد است و آن محل مشاهده و رؤیت است، « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى » (۶) دلالت بر مرادشان کند. پنجم: حبه القلب است که معدن محبت حضرت احدیت است. ششم: سویداست که منبع مکاشفات غیبیه و علوم لدنی است.

۱- کافی ۱/۳۵، مجمع البحرین ۴/۲۴۲.

۲- آل عمران: ۹۲.

۳- زمر: ۲۲.

۴- مجادله: ۲۲.

۵- یوسف: ۳۰.

۶- نجم: ۱۱.

هفتم: مهجه القلب است و آن محل برای ظهور و انوار تجلی صفات الوهیه است بتمامه. پس این طور سابعه اعظم اطوار و خاتم اسرار است، هر آن کس رشته حیات را برای دوست عزیز خود گسست حیات دائمه باقیه یافت، و برای بذل چند قطره خون سویداء مهجه القلب وی مطلع انوار آفتاب بقاء گردید و احدی از انبیاء و اولیاء بدین مرتبه اعلی ارتقاء نیافت مگر جناب خامس آل عباء علیه التحیه والثناء. و از این جهت نام خوشش تا دامن قیامت از زبانهای اهل ولا جاری و گویاست و محافل و مجالس تعزیه داری و سوگواریش برپا، و هر دوستی که نظر کردن به حمزه افق و سرخی شفق را برای خود مذکوری صادق داند البته خونابه جگر و خون دل را از مردمک دیده بر رخساره فشانند. و عجب مدار از آن که زینب خاتون در خطبه کوفه فرمود: « أَفَعَجِبْتُمْ ان مَطَرَتِ السَّمَاءِ دَمًا وَلَعَيْذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدَّ وَأَخْزَى » (۱). پس از آن که آسمان خون گرید برای آن شهید غریب مظلوم سزاوار آن است دوستان و شیعیان ایشان از آسمان دیدگان نشان نیز خون ببارند. و از بیان آن مخدره علیهاالسلام معلوم است که از کربلا تا شهر کوفه باریدن خون را از آسمان دیده بود و سائرین هم دیده بودند که فرمود: عجبی نیست آسمان خون گریه کند. عجاله معذرت می خواهم از تطویل ما جری من القلم، لیکن میل و خواهش اهل منبر و دعاء و ذاکرین محافل بکاء دعا گوی ایشان را امر به اطاله لسان و اطابه بیان نمود. الحال مقتضی است احادیثی که عامه و خاصه در خون گریه کردن آسمان و اهل آن نقل کرده اند بنویسد، و نتیجه مفیده بردارد؛ از آن که جمعی را از تمکین و قبول این آیه حقه مدبر و منکر یافتیم.

اخبار علماء عامه در ظهور حمريت در روز شهادت آن سيد مظلومان

اخبار علماء عامه در ظهور حمريت در روز شهادت آن سيد مظلومانما از علماء عامه و مشاهير و نحارير ايشان كسى كه نقل كرده است ثعلبى است در ذيل آيه كريمه : « فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ » (۱) گفته است : اين سرخى كه با شفق است پيش از شهادت آن جناب نبوده است ، بعد از شهادت پيدا شد و عبارت اوست : « مُطْرْنَا دَمًا بِأَيَّامِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام » (۲) . و يكى از علماء عامه نسوى است در « تاريخ » خودش نوشته است ، و عبارت اوست : « هَذِهِ الْحُمْرَةُ فِي الْأَفْقِ مِنْ يَوْمِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام » ۳ . و يكى از علماء عامه ترمذى (۳) است . صاحب « مناقب » فرمود : ترمذى گفت : اين سرخى در افق از روز شهادت آن جناب عليه السلام مظاهر شد . و يكى از ايشان ابونعيم است در « دلائل النبوه » (۴) گفته است : « لَمَّا قَتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام » .

۱- دخان : ۲۹ .

۲- الطرائف ، ابن طاوس : ۲۰۳ ح ۲۹۵ به نقل از ثعلبى ، الصواعق المحرقة : ۱۱۶ ، ذخائر العقبى : ۱۴۵ ، مقتل خوارزمى ۲/۸۹ .

۳- در چاپ سنگى : ترمذى ، و همچنين در مورد بعدى .

۴- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲ به نقل از ابونعيم در دلائل النبوه و نسوى در كتاب المعرفه ، بحار ۴۵/۲۱۵ .

أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَجِبَابُنَا وَجِرَارُنَا صَارَتْ مَمْلُوءَةً دَمًا» یعنی: آسمان خون گریه کرد به نحوی که کوزه‌ها و خمهای ما پر از خون شد. و قشیری یکی از ایشان است، در «تفسیرش» (۱) در ذیل آیه کریمه گفته است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ عَلَيْهِ السَّمَاءُ، وَعَلَامَتُهَا حُمْرُهُ أَطْرَافُهَا». و جمعی از علماء سنت و جمهوری از اهل جماعت (۲) بر این فقره اذعان دارند و منکری نیافتیم. اما از کتب شیعه امامیه احادیث صحیحه کثیره است (۳). و در «کامل الزیاره» (۴) منقول است که روای گفت: یکسال و نه ماه است آسمان را مانند علقه یعنی: مانند پاره خون می دیدیم و آفتاب دیده نمی شد. و ایضاً مرویست: «آسمان بعد از شهادت آن بزرگوار خاک سرخ بارید» (۵). و در کتاب «امالی» (۶) مرویست که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند در آخر خبر: «وَتَمَطَّرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَدَمًا، وَبِيكِي عَلَيْنِكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحَيْتَانُ فِي الْبَحَارِ». و از این خبر معلوم است آسمان خاکستر و خون گریه کرد. و در کتاب «کامل الزیاره» (۷) است: آسمان بر یحیی بن زکریا خون گریه کرد و بر جناب

-
- ۱- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲ به نقل از تفسیر قشیری و فتال ازسدی، بحارالانوار ۴۵/۲۱۵.
 - ۲- نگاه کنید به: تفسیر قرطبی ۱۶/۱۴۱، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۲۲۸، سیر اعلام النبلاء ۳/۳۱۲.
 - ۳- رجوع کنید بروایات متنوعی که علامه مجلسی نقل فرموده در: بحارالانوار ۴۵/۲۰۱ باب ۴۰ ما ظهر بعد شهادته من بکاء السماء والارض عليه وانكساف الشمس والقمر وغيرها.
 - ۴- کامل الزیارات: ۱۸۱ ح ۲۴۷، قریب بدین روایت در طرق عامی در مصنف ابن ابی شیبہ ۸/۶۳۳ ح ۲۶۲ چنین آمده: عن ام حکیم قالت: لما قتل الحسين بن علي وأنا يومئذ جارية قد بلغت مبلغ النساء أو كدت أن أبلغ مكنت السماء بعد قتله أياماً كالعلقه.
 - ۵- امالی شیخ صدوق: ۱۹۲.
 - ۶- امالی شیخ صدوق: ۱۷۸ ح ۱۷۹، لهوف: ۱۱، بحار ۴۵/۲۱۸ ح ۴۴.
 - ۷- کامل الزیارات: ۱۸۲ ح ۲۴۸، بحار ۴۵/۲۱۰.

سید الشهداء هم یک سال تمام. و حضرت عبدالعظیم روایت کرده است: « ما بَكَتِ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ » (۱). و صاحب « مناقب » (۲) نقل فرموده است: شش ماه بعد از شهادت جناب سیدالشهداء علیه السلام سرخی از مشرق و سرخی از مغرب برمی خاست و در وسط آسمان به یکدیگر می رسیدند. و بعضی از علماء اعلام و رؤساء اسلام بکاء آسمان را به خون از اهل آسمان می دانسته اند (۳). و چند حدیث صحیح نیز وارد است در بکاء آفتاب ۴. و مرویست: گریه آفتاب طلوع و غروب اوست به سرخی (۴). اما در گریه کردن زمین به خون اخباری کثیره از فریقین روایت شده است: یکی روایت ام معبد است و عوسجه که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در کنار آن استنشاق فرمود سه مرتبه و وضو ساخت و فرمود: « لِهَذِهِ الْعَوَسِيَّةِ شَأْنٌ » و آن درختی عظیم شد و مردم از افنان و اغصان و ساق و اوراق و اثمار آن تبرک می جستند و برای امراض صعبه استشفاء می کردند تا آن که در روز عاشوراء از ساق آن دم عَبِيْطُ يَعْنِي: خون تازه و تر جاری شد

-
- ۱- مدینه المعاجز ۴/۱۴۹ ح ۱۱۵۷، نیز: بحار ۴۵/۲۰۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲، بحار ۴۵/۲۱۳ ح ۳۰.
 - ۲- مناقب ۳/۲۱۲.
 - ۳- رجوع کنید به: تفسیر قرطبی ۱۶/۱۴۱.
 - ۴- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲.

در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده است

و از ورق خشک شده آن خون به مانند آب گوشت متقاطر گردید و بکاء و فریاد جن را از زیر آن شنیدند که می گفتند :
 أَيَابِنَ النَّبِيِّ وَيَابِنَ الْوَصِيِّ يَا مَنْ بَقِيَهُ سَادَتُنَا (۱) الْاَكْرَمِينَا (۲) و یکی روایت حضرت باقر علیه السلام است که به هشام بن
 عبدالملک فرمود : « علامت موت امام آن است هر سنگی که بردارند خون تازه جاری شود » (۳) . و یکی روایت معروفه
 است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند : « هر سنگ ریزه را که برداشتند در بیت المقدس خون تازه جاری شد » (۴) .

در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده است و در حین
 تحریر حکایت غریبه در کتاب « زهر الربیع » و « روضات الجنان » به خاطر آوردم که مرحوم میر محمد حسین خلف مرحوم
 میر محمد صالح حسینی اصفهانی خاتون آبادی در کتابش نقل کرده است که : من در شهر شوستر سنگ ریزه یافتم
 که در او به خط سرخ این کلمات نقش شده بود ، و حاکم بلاد شوستر آن را فرستاد برای مرحوم مبرور شاه سلیمان صفوی ، و
 شاه سلیمان فرستاد برای مرحوم جد من رفع الله مقامه ، و اغلب حکاکها و اهل صناعت ملاحظه کردند و تأمل و توغل نمودند
 آن را مجبول به آن کلمات و خطوط شریفه یافتند یعنی : شخصی خارج آن را نقش و رسم نکرده بود مگر قلم قدرت
 حضرت احدیت جل و علا ، و آن کلمات بدین گونه منقوش شده بود :

۱- در چاپ سنگی : ساده .

۲- مدینه المعاجز ۴/۱۸۹ ، ۴/۱۹۱ ح ۱۲۱۷ ، بحار الانوار ۴۵/۲۳۳ ح ۱ ، وزن شعر اشکال دارد ، و شاید شعر نباشد .

۳- روایت مفصل و جالبی است که قابل مراجعه است . رجوع کنید به : بحار الانوار ۴۵/۲۰۳ ح ۲۰۴ و ۴۶/۳۱۶ ح ۳ .

۴- بحار الانوار ۴۵/۸۹ و ۱۴۰ و ۲۰۳ .

اما تکمیل مطالبی که در این اوراق مسطور مذکور شد منوط است رجوع به اوراق مجموعه ای از دعا گوی که موسوم به « ثمرات الجنیه من حدیقه الحسینیه » است . اشاره مختصری در این مقام از آن چه در آن کتاب تفصیل داده ام نیز لازم است ، استدعاء می نماید که ملاحظه اجمالی فرمایند که مرحوم بحر العلوم سید مهدی طباطبائی در منظومه فقهیه اش که مشهور به « دره غریبه » (۱) است فرمود : أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ خَيْرُ الْبُقَاعِ أَفْضَلُ الْمَعَابِدِ وَالسُّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدٌ بِقَطْرِهِ مِنْ دَمِهِ مَطَهَّرَ هَظْهَرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ (۲) یعنی : نماز بسیار کن در مشاهد کریمه که بهترین بقعه هاست و سرّ اینکه نماز در مسجد فضل دارد برای قبر معصومی است که در آن شهید شده است و خون پاکیزه ای از آن معصوم در آن ریخته شده است ، و خداوند پاک فرموده است از برای آن بنده ای که او را یاد کند . و آن چه روایت شده است خوب است عرض کنم : شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد : من کراحت دارم در مسجد سَنّیان نماز گزارم . آن جناب فرمود : « نه چنین است والله ! کراحت نداشته باش ، نیست مسجدی مگر آن که بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است . پس رسیده است در این بقعه قطره ای از خون وی پس خدا دوست داشت که در آن بقعه یاد از وی کنند و فرائض حقه اش ادا نمایند و نوافل بجا آورند » (۳) . و این احقر بعد از منظومه بحر العلوم مرحوم ، و حدیث مرقوم ، این قسم می داند : هر مسجدی در هر کجا برپاست خون معصومی است و قبر شهیدی از بندگان خاص خدا که

-
- ۱- نام اصلی آن « الدرّه البهیّه » است از سید محمد مهدی بحر العلوم در گذشته ۱۲۱۲ ه . ق . رجوع کنید به : ذریعه ۶/۸۵ .
 - ۲- الدرّه الغریبه : ۱۰۰ فی المشاهد ، نقل از اللمعه البیضاء : ۹۰ .
 - ۳- کافی ۳/۳۷۰ ح ۱۴ ، بحار الانوار ۱۴/۴۶۳ ح ۳۱ ، تهذیب الاحکام ۳/۲۵۸ ح ۴۳ .

ثمره هر یک آن است مردم در آنها خدا یاد نمایند پس جناب سید الشهداء علیه السلام دو شبانه روز بنا بر قولی ده شبانه روز بدن اطهرش بر خاک افتاده بود تا آن که مرغ های هوا از خون های مطهر بال ها و پره های خودشان را آغشته نمایند و به اقطار زمین رشحات آن خون طاهر را برسانند تا بر حسب حکمت کامله الهیه محل ورود هر رشحه و رشته ای معبد و مسجدی شود ؛ تا کریمه « فِی بُیُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ » (۱) صادق آید ، و غرض از ریختن خون شریف آن سرور اقامه لواء توحید و معرفت حضرت احدیت است ، و این فقره اختصاص به بعضی بلاد ندارد بلکه به تمام مشارق و مغارب ارضیه آن خون مطهر رسید . و در کتاب « بحار الأنوار » (۲) مرویست : « چون جناب امام حسین علیه السلام شهید شد و بر خاک افتاد و خونس بر زمین جاری شد مرغ سفیدی خود را به خون آن جناب آغشته کرد و طیران نمود در آن هنگام مرغهای چند دید در سایه درخت ها و سایه ها نشسته اند و یاد از حَبِّ و دانه از علف و آب می نمایند . پس بر ایشان بانگ زد که : شما به ملامتی و ذکر دنیا و مناهمی مشغول شده اید و الحسین علیه السلام مُلْقَى فِی الْأَرْضِ وَ جُتَّتْ بِلَا رَأْسٍ وَلَا غَسْلٍ وَلَا كَفَنٍ قَدْ سَفَتْ عَلَيْهِ السَّوْفَى وَ بَدْنُهُ مَرْضُوضٌ . . . » إلى آخر الخبر . « پس همه مرغ ها طیران کردند و صیحه زدند و گریستند و خودشان را به خون آن بزرگوار آغشته و رنگین نمودند ، و طارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى نَاحِيَتِهِ يُعَلِّمُ أَهْلَهَا مِنْ قَتْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ » علیه السلام . یعنی : هر یک به ناحیه ای رفتند تا اهل آن ناحیه را اعلام نمایند که آن جناب علیه السلام شهید شد . « از قضا و قدر الهیه مرغی قصد مدینه نبویه صلی الله علیه و آله کرد ، و جاء يُرْفَرُفُ وَ الدَّمُ يَتَقَاطِرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ وَ دَارَ حَوْلَ قَبْرِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : الْأَقْتَلُ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ ! الْأَذْبَحُ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ !

۱- نور : ۳۶ .

۲- بحار الانوار ۴۵/۱۹۱ ، مدینه المعاجز ۴/۷۳ ح ۱۰۹۲ ، عوالم : ۱۷/۴۹۴ .

پس از اینکه اعلام و اخبار نمود و در اطراف قبر مطهر نبوی صلی الله علیه و آله طیران کرد مرغهای دیگر جمع شدند و گریستند و نوحه آغاز نمودند و مردم از وضع مرغ و خون بالهایش تعجب داشتند تا خبر قتل آن بزرگوار رسید. و توان گفت آن مرغ سفید یکی از ملائکه رحمت بود برای اینکه بر حسب اسباب آن خونهای طاهره مطهره را به توسط آن مرغ ها برساند مأمور باطلاع و اعلان شد و سفیدی بال و پر آن مرغ هم اشاره به ظهور رحمت است در کسوت بیاض و مظاهر رحمت الهیه ملائکه، و همه ایشان هم به جامه های سفید معروف و موصوف اند و آنانکه مظاهر غضب اند سیاه و امثال آن شناخته می شوند». و توان گفت: این عمل از جبرئیل امین شایسته بود، و در زمان رجعت هم به صورت مرغ سفیدی در خانه کعبه ظاهر می شود، و اگر هم یکی از طیور بوده است کرامتی است علی حده « وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْمَأْرُضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ » (۱) البته آنها را معرفتی است و تکلیف معلومی. پس می گوئیم: هیچ شهیدی از اولاد آدم علیه السلام آنقدر جراحت ندید، و هیچ شهیدی آنقدر خون از بدن شریفش نرفت، و هیچ شهید معصومی از رشحات خورش آنقدر آثار و بقاع ظاهر نشد که به مانند شهید مظلوم معصوم جناب امام حسین علیه السلام باشد. پس بعد از آن که آن بزرگوار « ثار الله » و « دم الله » باشد باید جبرئیل و ملائکه رحمانیه در خون چنین خداوندی خودشان را آغشته نمایند و از آن خون طاهر در آفاق و اطراف عالم منتشر کنند و قطره قطره به هر محلی که مأمورند برسانند. و البته این خدمت و تعزیت در خور جبرئیل امین بود با ارادت خاصه که به حضرت خامس آل عبا علیه السلام داشت.

در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت الله الأعظم ارواحنا فداه

در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت الله الأعظم ارواحنا فداهلیکن مرحوم محتشم گفته است: با آن که سر زد این عمل از امت نبیرواح الامین ز روی نبی گشت شرمسار و عجب دارم از این مضمون که باید حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله شرمسار باشد از روح الامین برای آن که نوع بشر که از سنخ و جنس آن سرور بودند چرا این گناه بزرگ را کردند؟! گویا بر حسب واقع شرمساری و خجلت روح الامین برای آن بود که آن بزرگوار را از شهادت فرزند دلبندهش اخبار داد و رسم است خبر مرگ دهنده از اخبار موت متوفی شرمنده و خجل است. پس عرض می کنم: آن مرغی که به فاصله اندک خود را از کربلاء به مدینه منوره برابر قبر رسول صلی الله علیه و آله رساند جبرئیل امین بوده است، و وی خبر مرگ را آورد: برای بزرگی این مصیبت و مصاب، و شاید آن چه امام عصر عجل الله تعالی فرجه فرمود در این زیارت منعیه مضجعه جبرئیل امین باشد: «فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَنَاعَكَ إِلَيْهِ بِالذَّمِّعِ الْهَطُولِ قَائِلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَاتِلَ سَبْطِكَ وَفَتَاكَ وَاسْتَبِيحَ أَهْلِكَ وَحَمَاكَ وَسَيَّئَ عَتْرَتِكَ وَزَرَارِيكَ وَوَقَعَ الْمَخِذُوزَ بِعَتْرَتِكَ وَذَوِيكَ (۱)، فَانزَعَجَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَى قَلْبَهُ الْمَهُولَ وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَفَجَعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرَاءُ وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَقِيَمْتُ لَكَ الْمَأْتَمَّ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ وَلَطَمْتُ عَلَيْكَ الْحَوْرُ الْعَيْنُ» (۲). خلاصه از مضمون این فقرات معلوم می شود شهید در راه خدا جناب سید الشهداء علیه السلام بود، و ناعی که خبر مرگ دهنده است جبرئیل امین، و معزی و صاحب مصیبت حضرت

۱- در چاپ سنگی: ذریک .

۲- مزار ابن المشهدی: ۵۰۶، بحار الانوار ۹۸/۲۴۱ و ۳۲۳، صحیفه المهدی، قیومی: ۳۰۴.

در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشوراء و توبه بعضی از حاضرین

رسول و حضرت امیر و فاطمه زهراء علیهم السلام بودند ، و اهل تعزیه و تسلیه انبیاء و ملائکه مقربین بودند ، و مجلس عزاء در اعلیٰ علین و حظیره القدس بود ، و لطمه زن در این مصیبت و رزیه حور العین بودند ، و اختصاص لطمه زدن به حور العین بالنسبه برای رقت قلبشان است ، سیما به جهت خاطر حضرت صدیقه طاهره که در این مصیبت عظمی هر رواح و صباح گریان و نالان است . و مخفی نماناد : بر حسب اخبار صحیحه ، جبرئیل امین اول کسی بود که بر حسب وحی الهی خبر مرگ جناب سیدالشهداء علیه السلام را آورد به اینکه این امت مشؤومه وی را شهید می نمایند ، و بعد از آن شهادت آن بزرگوار هم اول کسی که خبر شهادت آن بزرگوار را در اعلیٰ علین نیز آورد جبرئیل امین بود ، و اخباری که در کتاب « بحار الانوار » است در خبر دادن جبرئیل مژات عدیده به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مطالعه آنها مفید است . و در حدیث صحیح صاحب « کامل الزیاره » نقل فرموده است بر می آید که جبرئیل هم در کربلا- بوده است . اما انبیاء و اوصیاء را بر حسب نصوص صحیحه عجلاله خاطر ندارم تماماً در حین شهادت حاضر باشند مگر جناب نبوی صلی الله علیه و آله که ظاهر این حدیث ظهورش را می نماید و احاطه علمیه نبوت و ولایت بالنسبه به کلیات اشیاء مطلب محقق است ، و خوب است اهل بکاء و دعاء بودن جبرئیل را در کربلا- از کتاب مذکور بدین گونه بخوانند و به اهل ولا بفهمانند و بگریانند . و بهتر ذکر عبارات امام علیه السلام است بعینها ، و حدیث طولانی است محل حاجت آن را می نویسد :

در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشوراء و توبه بعضی از حاضرین « لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٍ وَهَمَّ فِي الْمَعْسَكِ فَصَرَخَ فَزَبَرَ فَقَالَ لَهُمْ : وَكَيْفَ لَا أَصْرُخُ وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَيَنْظُرُ إِلَى حَزْبِكُمْ مَرَّةً ؟ ! وَأَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ »

در تقسیم خون بدن و گلوی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است

فَاهَلَكْتَ فِيهِمْ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ ! فَقَالَ التَّوَّابُونَ : مَا صَيَّرْنَا بِأَنْفُسِنَا ؟ ! قَتَلْنَا لَابْنَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ! فَخَرَجُوا عَلَى عَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمُ الَّذِي كَانَ « . قُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ! مِنْ هَذَا الصَّارِخُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَا نَرَاهُ إِلَّا جِبْرَائِيلَ ، أَمَا إِنَّهُ لَوْ أُذِنَ لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيِّحَةً يَخْطِفُ مِنْهَا أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ وَلَكِنْ أَمْهَلَهُمْ لِيُزِدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابُ الْيَوْمِ » (۱) .

معنی اجمالی خبر آن است : « در عسکر ابن سعد شخصی را دیدند صیحه می زد او را منع کردند . گفت : من پیغمبر صلی الله علیه و آله را ایستاده می بینم گاهی به آسمان و گاهی به لشکر شما نگران است ، می ترسم بر شما و اهل زمین نفرین نماید و هلاک شوید بعضی گفتند این مرد دیوانه است و بعضی توبه کردند که چرا به امر پسر زیاد فرزند رسول صلی الله علیه و آله را کشتیم و خروج کردند بر عیدالله مرغانه » . حضرت صادق علیه السلام فرمود : « آن صیحه زننده جبرئیل بود ، اگر اذن می دادند به صیحه ای همه را هلاک می کرد و ارواح ایشان را به آتش می فرستاد » (۲) .

در تقسیم خون بدن و گلوی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است پس هر آن که می خواهد از مصیبتی که در این کتاب است فیضی برد و بر رخساره خویش افاضه فیض و رحمتی کند و بر این دعاگوی پریشان در ضمن آن ترحمی نماید خوب است این ورقه را بخواند تا بداند خون بدن جناب خامس آل عبا علیه السلام بر چهار قسم منقسم شد : یک قسم از تمام بدن و یک قسم از پیشانی نورانی و یک قسم از گلوی مبارک و یک قسم از قلب شریف .

۱- بحار الانوار ۴۵/۱۷۳ ، عوالم : ۱۷/۵۰۵ .

۲- ادامه خبر سابق که از بحار و عوالم نقل کردیم .

اما قسم اول: در سه وقت خون از بدن انور به خاک کربلا عجین شد: یکی در وقت حملات و کرات و اشتغال و استغراق آن سید مظلوم بود به جنگ کردن با اعداء، و کانت السهام فی درعه کالشوک فی جلد الفئذ (۱). پس در هر حمله هر قدر خون از آن بدن ریخته شد عطر فائح و بوی خوش از آن محل تا روز قیامت استشمام می شود، و شاید فقره مشهوره چهار فرسنگ در محل جولان آن امام مظلومان صدق باشد. و یکی هم در مصرع شریف و اطراف آن یعنی: آن موردی که جناب امام علیه السلام از اسب قرار گرفت، و البته خونی که از آن جسد مطهر در مصرع و مقتل آن بزرگوار ریخته شد در اطراف آن در وقت سواری و حرکت کردن میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه لشکر شقاوت اثر ریخته نشد، مگر گفته شود مجموع من حیث المجموع دمء مطهره منتشر در اطراف مصرع حسینی علیه السلام شاید برابری کند، از آن که در حدیث است: « هنگامی که خون بسیار از آن بدن شریف جاری گردید در وقت سواری ضعف غالب گردید و بر زمین قرار گرفت ». و یکی خونهایی که بعد از شهادت و جدا شدن آن رأس مطهر از آن بدن مبارک جاری گردید. علی ای حال، با ضمیمه این خون در مصرع و مضجع آن بزرگوار خون آن بدن لطیف بیشتر از اطراف و اکناف بوده. پس عرض می کنم: بنا بر شعر مرحوم بحر العلوم و قواعد کلیه دیگر در هر موردی که خون آن بزرگوار بیشتر و زیاده ریخته شد آثار خیریه و برکات و رحمت و فیوضات رحمانیه و عبادات و اطاعت زیاده پدیدار و آشکارا گردید. حال بنگر بقعه حسینیّه علیه السلام را که چقدر مطهر خیرات و معبد عباد شده است و چه قسم

مَسْأَلَات و حاجات سائلین و محتاجین در آن مشهد شریف برآورده می شود ، و یک جهت در معنی فقره و « اجابهُ اللُّدْعَاءُ فِي تَحْتِ قُبَّتِهِ » ۱ برای اجتماع آن دماء طاهره مطهره است در آن موضع مقدس . و یکی از فقره زیارات که وارد است از معصوم باید زائر بخواند این دو فقره است : « أَشَدُّكَ بَدَمَ (۱) الْمَظْلُومِ » (۲) یعنی : تو را ای خداوند ! به خون مظلوم قسم می دهم . و معلوم است مراد از خون مظلوم خون کیست ، و هر آن که در این مقام و مقامات دیگر خداوند را به خون مظلوم سه مرتبه قسم دهد بالقطع بر حسب تجربه حاجتش برآورده می شود . و مرحوم شیخ بهائی طاب ثراه در کیفیت نماز شب و توسل به این فقره اصراری دارد . و علاوه از اجتماع دم کثیر به آن محل شریف و آثار متفرعه بر آن در کتاب مزار مرویست : « در کربلاء دویست نفر پیغمبر و دویست نفر وصی پیغمبر مدفون اند » (۳) . پس بر حسب حدیث سابق از قبر هر معصومی و از محل ریختن خون وی عبادات و خیرات کثیره در آن زمین عرش قرین بسیار باید ظاهر شود . پس از خداوند بخواهیم تا ما بندگان عصاه را روزی فرماید در آن مزار شریف حاضر شویم تا بواسطه توسل به ثار الله وابن ثاره خداوند قلم عفو و مغفرت بر گناهان ما کشد . ونعم ما قیل : اِذَا رُمَّتِ النَّجَاهُ فَرَزُ حَسِينًا لَكِي تَلْقَى الْاِلَهَ قَرِيرَ عَيْنٍ فَاِنَّ النَّارَ لَيْسَ تَمَسُّ جِسْمًا عَلَيْهِ غُبَارُ زُوَارِ الْحَسِينِ (۴) باز عرض می کنم : کانِ قَدَمِ ، نیستان شکر مهم زخود می رویم و خود می خورم یعنی : چون طینت طیبه حسینه علیه السلام از آن تربت زکیه مأخوذ و مقبوض شد از آن جهت در همان تربت زکیه هم مقبوض الروح گردید و خون بدن شریفش نیز عجین به آن تربت زکیه گشت . اما خون پیشانی آن بزرگوار با ضمیمه خون اعضاء سته که تماماً مواضع سبعة سجده اند به اطراف و نواحی عالم نشر یافتند و از این جهت در هر محلی که خون آن جناب رسید و ترشیحی در آن شد مساجد و معابد و مشاهد گردید . و در این زمان که بهترین ازمنه است بیوتات و تکایا و مساجدی که بنا می شود تماماً برای اقامه تعزیه آن بزرگوار است ، و در آنها جز بیان اصول و فروع دین و احکام و مسائل حلال و حرام سید انام علیه السلام نیست ، و یوماً فیوماً آثار کلیه ای بر آنها متفرع می شود ، و غالب از مردمان خداوند سبحان را از این طریقه و نهج قویم معرفت بهم می رسانند و عبادت می نمایند ، امید است نیات کلیه عباد هم خالص شود . اما خون گلوی مبارکش را که بعد از خون دل اشرف دماء بدن است منضمماً به او خون دل در اطراف آسمان برای اظهار غضب و قهر خداوند سبحان بماند تا روز قیامت هر وقت هر کس سرخی شفق و حمره افق را می بیند متذکر مصیبت آن بزرگوار شود و غضبی که حق تعالی بر قاتلین وی دارد .

۱- در بحار : دم .

۲- بحار الانوار ۲۳۵/۸۳ و ۲۳۶ و ۹۸/۲۱۶ .

۳- رجوع کنید به روایت مفصلی که نقل شده در : کامل الزیارات : ۲۷۰ ، تهذیب الاحکام ۶/۷۲ ح ۱۳۸ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۱۶ ح ۱۹۷۲۴ .

۴- اشعار از ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز خلعی (خلیعی) موصلی حلی است و در حدود سال ۷۵۰ رحلت کرده است چنانچه در الغدیر ۶/۱۲ مذکور است . این اشعار را حاج مهدی فلوجی حلی در گذشته سال ۱۳۵۷ تخمیس کرده و مقداری از آن را علامه امینی در الغدیر ۱۳۶/۱۲ نقل کرده است .

در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق

در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق علاوه از آن چه سابقاً عرض کردم از کتابهای عامه ، مرحوم مقدس اردبیلی از « صحیح مسلم » (۱) در تفسیر آیه « فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ » آورده است که : گریه آسمان همان سرخی است که پیش از شهادت آن نبود . و ابو مخنف گفت : وَأَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ (۲) . و ایضاً گفت : ولم تُمَطِّرِ السَّمَاءُ دَمًا إِلَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَيَوْمَ قَتْلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ (۳) . و ایضاً از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است : یک قطره اشک ریختن در مصیب جناب امام حسین علیه السلام باعث دخول جنت می شود . پس هر آن چه آن بزرگوار خون گلوی و دلش را به آسمان ریخت و قطره ای برنگشت ملائکه در اطراف و اکناف آسمان بدین گونه نگاه داشتند و جلوه می دهند . اما خون « مهجه القلب » که اعظم و اشرف وَالْطَّفِ دَمَاءِ بَدَنِ أَنْ قَلْبِ عَالَمِ امَّكَانِ بُوِدَ بِرِ دُو قِسْمٍ مَنقَسَمٍ كَرَدِيدٍ : یک قسم از آن را بر صورت و محاسن شریف مالیدند ، و قسم دیگر را در دفعه اولی به آسمان پاشیدند . پس آن چه ابن شهر آشوب در « مناقب » فرمود و جمعی دیگر (۴) از قدماء علماء نقل کرده اند از این قرار است : جناب امام علیه السلام ساعتی خواست توقف نماید تا استراحت کند برای وضعی که از قتال یافت ، پس سنگی بر جبهه مبارکش رسید جامه اش را گرفت تا خون پیشانی را پاک نماید ، ناگاه تیر محدد زهر آلوده سه شعبه بر سینه اش یا دل مبارکش

-
- ۱- العمده ، ابن بطریق : ۴۰۵ ح ۸۳۵ به نقل از صحیح مسلم در ابتدای جزء پنجم ، نیز : طرائف ابن طاوس : ۲۰۳ ح ۲۹۳ ، تفسیر طبری ۲۵/۷۴ .
 - ۲- قریب به آن است در مقتل خوارزمی ۲/۸۹ ، الصواعق المحرقة : ۱۱۶ ، طرائف : ۲۰۲ .
 - ۳- در صفحات پیشین روایاتی در این زمینه نقل کردیم . نیز رجوع کنید به : الدر المنثور ، سیوطی ۴/۲۶۴ .
 - ۴- مانند ابن نما در مشیر الاحزان : ۵۵ .

رسید پس فرمود: « بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله ». آن گاه سر مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: « اللهم! انك تعلم انهم يقتلون رجلاً ليس على وجه الأرض ابن بنت نبي غيره ». پس آن تیر را کشید از قفایش خون مانند ناودان برآمد، پس دست مبارک را بر جراحت گذارد و خون را به آسمان ریخت قطره ای از آن برنگشت و قبل از آن حمرت نبود، پس دفعه ثانیه دست مبارک را گذارد چون پر از خون شد به سر و محاسن شریف مالید و فرمود: همین طور هستم تا جدم را ملاقات کنم و من مخضوب به خونم باشم و عرض کنم: یا رسول الله! فلائن و فلان مرا کشتند (۱). و در کتاب مقتل « بحار الانوار » (۲) مرویست: سنان بن انس نخعی بی رحم سنگ دل، بعد از طعن سنان بر ترقوه و صدر شریف آن امام مظلوم، تیری بر گلوی مبارک آن بزرگوار زد که از اسب بر زمین قرار گرفت، پس آن جناب نشست و از گلوی مطهر آن تیر را کشید و دو دست مبارکش را با هم نگاه داشت، و هر وقت کفین پر از خون می شد بر سر و محاسن می مالید و می فرمود: « هكذا حتى ألقى الله مخضباً بدمي مخضوباً (۳) علی حقی ». و أبو مخنف نقل کرده است: مردی از بنی کنده ضربتی بر فرق مبارکش زد که خون بر صورت شریفش جاری یافت (۴). خلاصه آن خونی که از قلب آن قلب عالم امکان که تعبیر به مهجه القلب است کردیم، جزئی از آن در ملکوت اعلیٰ مذخور و محفوظ شد و از آن قطره ای برنگشت برای آن که سید انبیاء یا ملائکه ملاً اعلیٰ آن خون را در شیشه ها ضبط و حفظ کنند.

-
- ۱- این بخش مقتل حضرت سیدالشهداء به گونه های مختلف نقل شده است. رجوع کنید به: مثیرالاحزان: ۵۵، عوالم ۱۷/۲۹۵، لواعج الاشجان: ۱۸۷، بحار ۴۵/۵۳.
 - ۲- بحار الانوار ۴۵/۵۳.
 - ۳- کذا، شاید: مخضوباً.
 - ۴- مقتل ابو مخنف: ۱۷۱. نام این شخص را مالک بن النسیر آورده، نیز رجوع کنید به: تاریخ طبری ۴/۳۴۲.

در اینکه خون آن سید مظلوم مرارا به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر

اما بنا بر اینکه جد بزرگوارش آن خون را حفظ فرموده باشد . از مقتل کتاب « بحار الانوار » (۱) مرویست از ابن عباس که گفته : نیمه روزی پیغمبر را اَشْعَثُ اَعْبَرَ در خواب دیدم و در دستش شیشه ای بود که در آن خون بود . عرض کردم : این خون کیست و چیست ؟! فرمود : خون فرزندم حسین است که برداشته ام چون برخاستم شمردم روزها را معلوم شد که آن روز شهادت آن بزرگوار بوده است . و در کتاب مذکور است (۲) : از شخص کوری جهت کوری و عماء آن را پرسیدند ، گفت : من در کربلا بودم ، شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را محزون و اندوهگین در خواب دیدم ، در برابرش نطعی و به دستش حربه ای بود و ملکی ایستاده شمشیری در دست داشت ، و در برابرش طشت خونی بود ، برای اینکه سواد لشکر شقاوت اثر بودم از خون آن طشت بر چشمهای من کشید به نحوی که دو چشم من سوخته شد چون برخاستم خود را کور یافتم .

در اینکه خون آن سید مظلوم مرارا به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر اما بنا بر اینکه ملائکه برده باشند آن خون شریف را در کتاب « مناقب » (۳) ابن شهر آشوب مازندرانی مرویست که : در شب عاشوراء جناب خامس آل عبا علیه السلام فرمود : « اکنون جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و با وی جماعتی از اصحابش بودند ، پس به من فرمودند : « أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَقَدْ اسْتَبَشَّرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَأَهْلُ الصَّفِيحِ (۴) الْأَعْلَى ، فَلْيَكُنْ أَفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ ، عَجَّلْ وَلَا تَوَخَّرْ ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورِهِ

۱- بحار الانوار ۴۵/۲۳۱ ، نیز رجوع کنید به : مشكاه المصابيح : ۵۷۲ ، الاصابه ۱/۳۳۴ ، اسد الغابه ۲/۲۲ ، عوالم : ۱۷/۲۳۵ ، المعجم الكبير ، طبرانی ۳/۱۱۰ ح ۲۸۲۲ .

۲- بحار الانوار ۴۵/۳۰۳ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۶ ، مدینه المعاجز ۴/۸۴ ح ۱۱۰۲ .

۳- به نقل از مناقب در بحار الانوار ۴۵/۳ مذکور است ولی عجاله در مناقب آن را نیافتم ، نیز رجوع کنید به : لواعج الاشجان : ۱۲۱ ، عوالم ، جلد امام حسین علیه السلام : ۱۷/۲۴۷ .

۴- در چاپ سنگی : الصفح .

خَضْرَاءَ ، فهذا ما رأيت وقد أَنْفَ الأَمْرُ وَقَرَّبَ الرَّحِيلُ فِي هذه الدنيا لا شَكَّ فِي ذلكَ . ترجمه آخر حدیث آن است : ای حسین ! تعجیل کن و تأخیر نینداز ، این ملکی است با وی شیشه سبزیست ، می خواهد خونت را اخذ نماید ، پس از آن چه دیده ام وقت رفتن و کوچ کردن است از دنیا و شکی در آن نیست . حال بدانیم آن خون را پیغمبر صلی الله علیه و آله با ملائکه کجا بردند و برای چه نگاه داشتند . آن چه از فقره زیارت معلوم است می نویسد : « اشهد أَنَّ دَمَكَ سَيَكُنْ فِي الخُلْدِ واقشَعَرَتْ لَهُ أَظْلُهُ العرشِ » (۱) . یعنی : شهادت می دهم خون تو در خلد ساکن شد و از وی ما فوق عرش به لرزه در آمد . و ظاهر این نحو می نماید : مراد از « خلد » جَنَّت الخلد است ، و مراد از « عرش » فلک نهم و مراد از « اظله » آن چه در تلو و سایه عرش است . اما جهت اینکه به بهشت بردند برای آن که جَنَّت عالیه ثمانیه بأسرها به روایت عبدالله بن مسعود به جهت آن بزرگوار خلق شد و شجره الخلد که در بهشت است به نام نامی حسین علیه السلام است ، و جزاء ریختن خون آن شریف همانا تملیک و سکون در آن است ، در فردای قیامت با ضمیمه شفاعت گناه کاران از امت مرحومه و اصل اصیل و رکن انسان هم دل اوست ، چون مهجه القلب حسیی بشری آن جناب در بدو تکوّن وجودش از جنه الخلد گرفته شد ، چنانکه بدن شریفش به تربت کربلا ملحق شد خون دل اطهرش نیز به جَنّه الخلد معاودت کرد . پس بر این بیان توان گفت : « ثار الله » و « دم الله » همان « مهجه الله » است ، و اگر گفته شود تمام وجود سید الشهداء علیه السلام مهجه القلب حضرت ختمی مآب است تصدیق باید نمود ؛ از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمود : « انی رأیتُ کَلْبًا یَلُغُ فی دَمی » یعنی : «

در

خواب دیده ام سگی در خون من دهان می زند . و خود آن بزرگوار فرمود : « مراد از « خون » فرزندم حسین است ، و مراد از « سگ » قاتل اوست . و در کتاب « بحارالانوار » (۱) مروی است که : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « عترت من خون من اند . و کدام عترت اقرب به پیغمبر است از جناب سید الشهداء علیه السلامو برادرش امام حسن علیه السلام ؟ ! پس می گوئیم : جناب سید مجتبی علیه السلام کبد و جگر رسول صلی الله علیه و آله است ، و در جهت یمنی به مثابه همین پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر شد ، و جناب سید الشهداء علیه السلامقلب و مهجه الرسول صلی الله علیه و آله است ، و در یسار واقع گشت . عصاه و عتاه این امت همت گماشتند جگر [و] دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را از زهر قاتل و آهن زهرآلود از کام و جوف وی خون کرده بیرون نمودند . خلاصه نزدیک به فقره سابقه است آن چه مرحوم محتشم گفته است : چون خون حلق تشنه او بر زمین رسیدجوش از زمین به ذروه عرش برین رسید و مرحوم بحرالعلوم فرمود : وَاهْتَزَّ مِنْ رَهْشٍ (۲) عَرْشُ الْجَلِيلِ فَلَوْلَا اللَّهُ مَاسِكُهُ أَوْهَى إِلَى الْمِيلِ

۱- بحار ۲۳/۱۳۷ ح ۷۰ بدین عبارت : « وهم عترتی من دمی ولحمی » ، و مناسب تر آن است که چنین ترجمه شود : « عترت من از خون من اند و از گوشت من » . روایت در کفایه الاثر : ۴۲ نیز نقل شده است ، و البته روایت مفصلی است و قابل مراجعه .

۲- خلیل در کتاب العین ۳/۴۰۱ می گوید : الرهش : ارتهاش فی الدابه ، وهو أن تصطک يداه فی مشیه فيعقر رواهشه ، أي عصب يديه ، وكذلك في يدالانسان . شبيه آن در لسان العرب ۶/۳۰۷ ماده (رهش) مذکور است .

تتميم لهذا الأمر

در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان باشید

تتميم لهذا الأمر در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان پاشید بدان جناب سيد الشهداء عليه السلام در روز عاشورا سه خون را به آسمان ریخت: یکی خون گلوی و قلب مبارکش بود. دوم خون گلوی علی اکبر مقتول بود بنا بر فقره زیارتی که در کتاب مزار «بحار الانوار» (۱) و کتاب «تحفه الزائر» منقول است عبارت زیارت را بعینها می نویسد، و آن زیارت علی اکبر است: «السَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَى رُوحِکَ وَبَدَنِکَ، بَابِی اَنْتَ وَامِی مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ غَیْرِ جَرْمٍ، وَبَابِی اَنْتَ وَامِی! دَمِکَ الْمَرْتَقِیَ بِهٖ اِلَى حَبِیْبِ اللّٰهِ، وَبَابِی اَنْتَ وَامِی مِنْ مَقْدَمٍ بَیْنَ یَدَیْ اَیِّکَ، یَحْسَبُکَ وَبِیْکَ عَلَیْکَ مُحْتَرَقًا عَلَیْکَ قَلْبُهُ، یَرْفَعُ دَمَهُ بِکَفِّهِ اِلَى اَعْنَانِ السَّمَاءِ، لَا تَرْجِعْ مِنْهُ قَطْرَةً، وَلَا تَسْکُنْ عَلَیْکَ مِنْ اَیِّکَ زَفْرَةً، وَدَعَّکَ لِلْفِرَاقِ فَمَکَانَکُمَا عِنْدَ اللّٰهِ مَعَ اَبَائِکَ الْمَاضِیْنَ، وَمَعَ اُمَّهَاتِکَ فِی الْجَنَانِ مَنْعَمِیْنَ، اَبْرَأُ اِلَى اللّٰهِ مِمَّنْ قَتَلَکَ وَذَبَحَکَ». و ترجمه محل حاجت از این زیارت آن است که می فرماید: پدر و مادرم فدای تو باد ای علی اکبر! که خون تو را به آسمان به حضرت حبیب الله پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرستادند، و خون تو را پدر تو به کف خود می گرفت و به عنان سماء بلند می کرد و قطره ای از آن برنگشت و از فراق و شهادت تو سوزش دل و جگرش ساکت و ساکن نمی شد سلام الله علیهما. و سوم خون گلوی علی اصغر است که موسوم به عبدالله رضیع بود چنانکه از فقره زیارت مستخرجه از ناحیه مقدسه معلوم است: «السَّلامُ عَلَیْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحُسَیْنِ، الطِّفْلِ الرِّضِیِّعِ، المَرْمِیِّ الصَّیْرِیِّعِ، المَتَشَحِّطِ دَمًا، المَصْعَدِ دَمُهُ فِی السَّمَاءِ، وَالمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِی حَجَرِ اَبِیهِ، لَعْنُ اللّٰهِ رَامِیَهُ حَرْمَلَهُ بْنِ کَاهِلِ الْاَسَدِیِّ وَدَوِیَهُ» (۲).

۱- بحار الانوار ۹۸/۱۸۵، ۱۸۶.

۲- اقبال الاعمال ۳/۷۴، بحار الانوار ۴۵/۶۶ و ۹۸/۲۷۰.

و شیخ مفید طاب ثراه فرمود: بعد از ذبح آن طفل رضیع: «فَتَلَقَى الْحَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَمَهُ حَتَّى امْتَلَأَتْ كُفَّهُ ثُمَّ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ» (۱). و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «از خون گلوی علی اصغر قطره ای برنگشت» (۲). و سید بن طاوس طاب ثراه نقل کرده است: آن بزرگوار بعد از ریختن آن خون به آسمان فرمود: «هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ» (۳). و مخفی نماناد: جهت ریختن این خونها را به آسمان برای دفع عذاب و رفع عقوبت از عباد بوده، و برای معاهده ای بود که در روز نخست آن سید غریب شهید مظلوم با خداوند خود کرد، و معلوم و محقق است که خون آن جناب به خاک کربلا رسید و مخلوط با آن گردید. اما بعضی از خونهای دیگر برای آن که شرافت دیگر داشته اگر به زمین می رسید گیاه نمی روید و عذاب و عقوبت الهی نازل می شد، و آن چه مراد معهود و مقصده و عود بود موجود نمی شد. خلاصه آن چه در این اوراق مصیبت از خون آن جناب نقل نمودم خونی است که به جامه های شریفش بود و به غارت بردند، و دیگر خونی که به اعضاء و یال اسب سواری آن جناب رسید، و در حدیث است: «إِنَّ فَرَسَهُ مُتَمَرِّغٌ» (۴) فی دمه (۵) یعنی: مرکب آن جناب در خورش غلطید و غوطه خورد. و دیگر خونی است که از آن بدن شریف به شمشیر شمر و سنان و آلات و ادوات حربیه

-
- ۱- عبارتی که از شیخ مفید نقل شده از علامه مجلسی در بحارالانوار ۴۵/۴۶ اخذ شده، البته عبارت مفید در ارشاد ۲/۱۰۸ به همین مضمون است.
 - ۲- لهوف: ۶۹ (و صفحه ۱۰۳ از چاپ دیگر)، بحارالانوار ۴۵/۴۶.
 - ۳- لهوف: ۶۹، لواعج الاشجان: ۱۸۱، بحارالانوار ۴۵/۴۶.
 - ۴- متمرغ بمعنای غوطه ور است. عبارت مجمع البحرین ۴/۱۹۳، در ماده (مرغ) چنین است: التمرغ فی التراب: التمعك والتقلب فيه.
 - ۵- بدین لفظ در مجامع حدیثی نیافتم.

در معذرت خواستن از جسارتهای خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام

سائرین از اعداء الله بماند ، و هر یک را مانند انقلاب و تربت و رمله و حصاه ام سلمه در شیشه اش شرحی اوفی می خواهد . «
 اللهم ربّ الحسین ! اشفِ صدر الحُسنین . اللهم ربّ الحسین ! اطلبْ بدم الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن رضی بقتل
 الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن خالف الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن فرح بقتل الحسین علیه السلام » (۱) . «
 اللهم ! بحقّ الذی بذل مُهجّته فیك لیستنقذَ عبادک من الضّلاله والجهاله والعمی والشک والارتیاب الی باب الهدی من الردی »
 (۲) .

در معذرت خواستن از جسارتهای خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام استدعای داعی خدمت دعاگویان ملت و دولت ابد آیت آن است : هر وقت بر این اوراق مصیبت چه برای تذکر و چه برای تذکره نظری فرمایند این احقر عاصی و کلب عاوی را یاد نمایند و طلب مغفرتی فرمایند . و این ابیات خاقانی حسان العجم را از لسان شکسته خود خدمت جناب مولی الموالی سید المظلومین امام الشهداء خامس آل عبا علیه آلاف التحیات والثناء عرضه می دارد : شاهی چه تو را سگی باید گر من بوم آن سگ تو شاید هستم سگکی ز حبس جستهر شاخ گل هوات بسته از مدح تو با قلاده زر زنجیر وفا به حلقم اندر خود را به خودی کشیده از جلیپش تو کشیده از سر ذل بر جهت من خرد رمیده داغ تو به شکل لا کشیده نکنم دم لابه بر در کسپیش تو کنم اگر کنم بس خود را به قبول را یگانتبستم به طویله سگانت احسنت شهی که پیش فرمانتازی سگ تو است پارسی دان در جمع ملائک افتد آواز کامد سگ آدمی صفت باز افکن نظری بر این سگ خویش سنگم مزن و مرانم از پیش

۱- تا اینجا مضمون زیارتی است که در کامل الزیارات : ۴۱۵ و بحار ۹۸/۱۸۵ منقول است .

۲- بخشی از زیارت منقول در کامل الزیارات : ۴۰۱ ، تهذیب الاحکام ۶/۵۹ ، المزار شیخ مفید : ۱۰۸ با اختلاف اندک .

تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام

[تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام] بدان از عمر شریف جناب سیدالشهدا علیه السلام پنجاه و پنج سال گذشت ، و تولدش در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله سال سوم یا چهارم از هجرت در صبح روز جمعه سوم یا پنجم شهر شعبان المعظم بود ، و خروجش از مدینه طاهره در سال شصتم از هجرت شب بیست و هشتم ماه رجب المرجب ، و از مکه معظمه روز هشتم ذیحجه الحرام یوم الترویبه به عزم عراق نهضت فرمودند ، و دوم محرم الحرام یا هشتم در سنه شصت و یک وارد کربلا گردیدند . و به روایت ابوالفرج اصفهانی و تصحیح مرحوم مجلسی و شهرت معروفه ۱ در روز

جمعه دهم عاشوراء وقت عصری به درجه و عزّ شهادت عظمی فائز گردید . و امیر لشکر شقاوت اثر یزید بن معاویه و حاکم ایشان عبیدالله بن زیاد بن مرجانه ، و آمر آن فرقه لئام عمر بن سعد بن وقاص ، و مباشر در قتل آن سرور اول ، سنان بن انس و جمعی دیگر ، و قاطع رأس شریف شمر بن ذی الجوشن ضبابی ، علیهم لعائن الله جميعاً . و مدفن شریف آن بزرگوار به روایت مشهور در قطعه زمینی معروف به کربلا است ، و خود آن بزرگوار فرمودند : « لَقَدْ خُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا الْأَقِيهِ بَيْنَ النَّوَائِيسِ وَ كَرْبَلَاءِ » (۱) . و « کربل » در نزد اهل لغت ارض رخوه را گویند ، برای تهاجم و تراکم بلایا و رزایا آن زمین را کرب و بلا خواندند ، و شاید مصرع آن بزرگوار کربلا بوده است (۲) . و بنا بر حدیث صحیح در رجعت مدفن وی « عمورا » شد ، و آن نیز در کربلا است ، و البته ارض نینوا و غاضریّه و شفینه (۳) و شاطی الفرات غیر از کربلا- است ، و عجب است با آن که اهل کوفه علی ما هو المتیقن سی هزار نفر بودند آن بدن شریف را با ابدان دیگر دفن نکردند ! بلی ، آن چه به هدیه بردند از کربلا- به کوفه سه چیز بود : اموال و رحال منهوبه و رؤوس مطهره مقطوعه ، و عیالات مأسوره مسبیّه . پس از سه روز حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به اعانت بنی اسد بر آن اجساد طاهره

-
- ۱- المسائل العکبریه : ۷۱ ، مئیر الاحزان : ۲۹ ، نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ، حلوانی : ۸۶ ، لهوف : ۸۰ .
 - ۲- خلیل در کتاب العین ۴۳۱/۵ (کربل) می گوید : الکربله : رخاوه فی القدمین ، يقال : جاء یمشی مکربلاً . و کربلاء الموضع الذی قتل به الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام . نیز رجوع کنید به : صحاح اللغه ۵/۱۸۱۰ ، لسان العرب ۱۱/۵۸۶ ، تاج العروس ۸/۹۷ . و روایتی که اسم زمین را حضرت پرسید معروف است . در معجم البلدان ۴/۴۴۵ چنین نقل کرده که وقتی حضرت نام قریه را پرسید گفتند : نام آن « عقر » است . فرمود : « نعوذ بالله من العقر » ، سپس پرسید : نام زمینی که در آن هستیم چیست ؟ گفتند : کربلاء . فرمود : « أرض کرب و بلاء » . به روایت دیگری که در ارشاد ۲/۸۴ نقل شده رجوع شود .
 - ۳- کذا ، در متن ارشاد مفید ۲/۸۴ « شفنه » وارد شده و در حاشیه از بعضی از نسخه های خطی ارشاد « شفینه » و « مسقیه » نیز نقل کرده ، و مطابق نسخه ای احتمال داده « شفاثا » باشد .

در مرثیه زینب خاتون علیها السلام

در مرثیه رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی

زوجه جناب امام حسین علیه السلام

سلیبه نماز گزاردند و در حفره های موجوده هر یک را بدون سر دفن فرمودند .

در مرثیه زینب خاتون علیها السلامو جناب زینب خاتون علیها السلامرا در رثاء برادر بزرگوارش و شهداء یوم الطّف ایات جیده است : عَلَى الطّفِ السّیّامِ وسا کَیْهِروُحِ اللّهِ فی تِلْکَ القُبایِ نَفوساً قَمَدَمَتْ فی الارضِ قَدماًوقد خلصت من النطفِ العذابِ فضاَجَع فِتیةً عَیْدُوا فَنامُواوجوداً فی الغدافِ(۱) والشّعبِ علّتهم فی مضاجِعِهِم کعائیه اوراق منعمه رطابٍ وصیرت القبورُ لهم قُصورامناخاً ذاتِ أفیّیه رحابٍ لئن واردتهم اطباق ارضیه کما اغمدت سیفاً فی قرابٍ کأقمارٍ اذا جاشوا رواضٍ(۲) وآسادٌ اذا ركبوا غضابٍ لقد کأنوا البحارَ لمن أتاَهُمَمِنَ العافینِ والهَلْکی السّغابِ فقد نُقلوا الی جنّاتٍ عدنٍوقد عیضوا النّعیم من العقابِ(۳)

در مرثیه رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی زوجه جناب امام حسین علیه السلامو ابوالفرج اصفهانی این مرثیه را برای جناب امام حسین علیه السلام از رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی مادر سکینه خاتون دانسته است، خوب است برای ترقیق قلوب بنویسم: إنّ الذی کان نُوراً یُسْتضاء(۴) بهبکربلا[ء] قتیلاً(۵) غیر مدفون سبط النبیّ جزاک اللّهُ صالحهعنا وجنبت خسران المَوازینِ(۶) یعنی: به درستی که آن نور روشنائی دهنده ای که مردم از او طلب روشنائی می کردند و هدایت می یافتند در کربلا آن کس کشته شده است و کسی او را دفن نکرده، ای فرزند پیغمبر! خداوند تو را جزای خیر دهد که ما را از زیان کردن میزان قیامت نجات دادی و دور فرمودی. قد کنت لی جبلاً صعباً الودُّ بهو کنت تضحبتنا بالرحم والدين من لیتامی(۷) و منّ للسائلین(۸) و متیقی(۹) ویأوی الیه کُلُّ مسکین یعنی: تو بودی از برای من کوهی بزرگ که به وی من پناه می آوردم و تو بودی با ما به رحم و شفقت، و مرحمت می کردی، پس بعد از تو پناه یتیمان و اهل سؤال کیست؟ و کیست مقصود هر مسکین که به سوی او رود و مأوی گیرد؟ واللّهِ ما أبغنی صهراً بصهراً هُرکُمحتی أُغیبَ بَینَ الرّمْلِ والطینِ و قسم به خدا بعد از تو شوهری نمی خواهم تا آن که پنهان شوم به زیر خاک .

۱- در بحار: الفدافد .

۲- در چاپ سنگی: روا من .

۳- اشعار مفصل تر از ایات مذکوره است . رجوع کنید به: بحار الانوار ۴۵/۲۸۵، عوالم: ۱۷/۵۸۱ .

۴- در چاپ سنگی: نور استضاء .

۵- در چاپ سنگی : قلیل .

۶- اشعار را در الجوهره فی نسب الامام علی وآله : ۴۶ نقل کرده به اضافه دو بیتى که پس از آن مؤلف افزوده است .

۷- در چاپ سنگی : الیتامی .

۸- در چاپ سنگی : السائلین .

۹- در چاپ سنگی : یعنی .

در عدد اولاد آن بزرگوار

در عدد اولاد آن بزرگوار اما اولاد جناب خامس آل عباء علیه السلام بر حسب قطع شش تن بودند: چهار پسر و دو دختر.

اما پسرهای آن بزرگوار دو تن صغیر بودند که رحلت فرمودند: یکی جعفر بود، چهار سال از سن وی گذشت و در مدینه اسیر خاک شد، و دیگری عبدالله رضیع است که در درب خیام شهید گردید، و مدفون گشت. و دو تن کبیر بودند: علی بن الحسین علیهما السلام سید سجاد که معروف به علی اوسط بود، و مادرش شاه زنان است که در مدینه ایام نفاس وفات کرد. و دیگری ابو الحسن علی اکبر مقتول است، و مادرش ام لیلی بنت ابی مره بن عروه [بن] مسعود ثقفی است (۱)، و وی دختر میمونه و وی دختر ابو سفیان بن حرب است. و به قول ابن ادریس (۲) طاب ثراه و جمعی از فحول علماء این عقیده نقصی به دین ما وارد نمی آورد، یعنی: از سن علی اکبر مقتول در روز شهادتش بیست و پنج سال بلکه علاوه گذشته بود مانند زبیر بکار در «انساب قریش»، و ابو الفرج در «مقاتل الطالبین»، و صاحب کتاب «لباب اخبار الخلفاء»، و عمری (۳) نسابه در کتاب «مجدی» (۴)، و صاحب کتاب «زواجر»، و ابن قتیبه در «معارف» و ابن جریر طبری، و ابو حنیفه دینوری، و ابن همام. و علی اکبر صاحب عیال و اولاد هم بوده چنانکه فقره زیارت در کتاب «مزار» (۵) و «تحفه الزائرین» دلالت دارد: «صلی الله علیک وعلی عترتک واهل بیتک و آبائک و ابنائک و امهاتک الاخیار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً» (۶). و این زیارت را فرمودند برای علی اکبر زائر بخواند نزدیک قبر مطهرش، و از عبارت

-
- ۱- مختار بن ابی عبیده را با ام لیلی قرابت است از جهت پدر، و داعی را عقیده نیست علی اکبر مقتول اکبر از حضرت سید سجاد بوده است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
 - ۲- السرائر ۱/۶۵۵ به نقل از مواردی که مؤلف در عبارت پسین، بر شمرده است.
 - ۳- در چاپ سنگی: عری.
 - ۴- در چاپ سنگی: محمدی.
 - ۵- مزار شیخ مفید: ۱۱۹، و مزار ابن المشهدی: ۳۸۸.
 - ۶- نیز بنگرید: بحار الانوار ۹۷/۱۶۳ و ۹۸/۱۵۹، کامل الزیارات: ۲۰۳ ۲۰۴.

عترت و اهل بیت و ابناء معلوم می شود آن بزرگوار عیال و اولاد داشت . و ابن ادریس (۱) در باب زیارات از سرائر هفت شعر در مدح علی اکبر نقل کرده و تمام آن شعرها نیز در « مقاتل الطالبیین » (۲) مسطور است ، از آن جمله : لم تر عین نظرت مثلهم محتف یمشی ولا- ناعل اعنی ابن لیلی ذا الندی و السدیاعنی ابن بنت الحسب الفاضل (۳) لا- یورث (۴) الدنیا علی دینھولا- یبع الحق بالباطل اما دختران آن بزرگوار : یکی فاطمه مزوجه حسن مثنی است ، و دیگری آمنه یا امیمه است که معروفه به لقب سکینه است ، و مادرش رباب دختر امرء القیس است ، و این ابیات را در روز عاشوراء جناب سید الشهداء علیه السلام به وی فرمودند و خطاب کردند : سیطول بعدی یا سکینه فاعلمیمنک البکاء اذ الحمام دھانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسیرھمادام منی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فانت اولی بالذیتاتینہ یا خیرہ النسوان (۵) و حالت این مخدره در این ورقه بلکه در اوراق دیگر ننگجد . اما اشعاری که در کتب مقاتل از آن جناب نقل شده است بسیار است ، چند بیتی از آنها را می نویسد : مرحوم سید در « لهوف » (۶) فرموده : روزی که آن بزرگوار وارد زمین کربلا شدند فرمودند : یا دھرُ أف لک من خلیلکم لک بالاشراق والأصیل من طالب وصاحب قتلوالدھر لا یقنع بالتیدیل وکل حی سالك سبیلما اقرب الوعد الی الرحیل وإنما الأمر الی الجلیل (۷)

- ۱- السرائر ۱/۶۵۵ .
- ۲- مقاتل الطالبیین : ۵۳ .
- ۳- در چاپ سنگی : فاضل . متن مطابق نقل مقاتل است .
- ۴- در مقاتل : لا یؤثر .
- ۵- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۵۷ ، مقتل ابو مخنف : ۱۹۴ .
- ۶- لهوف : ۱۰۲ (با ترجمه فارسی) .
- ۷- نیز بنگرید : جواهر المطالب ، ابن دمشقی ۲/۲۸۳ ، ینایع الموده ۳/۶۳ .

در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار

در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار و وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنیدند فرمودند: « رحم الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله وريحانه وجنته ورضوانه اما أنه قد مضى ما قدر عليه وبقى علينا ». ثم أنشأ يقول: فان تكن الدنيا تعدُّ نفيسهً فانَّ ثوابَ اللهِ أعلى وَاثْبَلُ وَإِنْ تُكُنْ الأبدانُ لِلْموتِ انشأتُ فقتلُ امرئٍ بالسَّيفِ في اللهِ أفضلُ وَإِنْ تُكُنْ الأرزاقُ قسماً مقدراً فقله حرسِ المرءِ في السيِّعِ أَجْمَلُ وَإِنْ تُكُنْ الاموالُ للتركِ جمعها فما بال متروك به المرءُ ييخل (۱)(۲) و از ابیات و اشعار غیر مشهوره آن بزرگوار که در کتاب « کشف الغمه » (۳) منقول است: انا الحسين بن علی بن أیطال بدر بارض العرب الم تروا وتعلموا ان ایقاتل عمرو و مبر مرحب ولم یزل قبل کشف الکریمجلیا ذلك عن وجه النبی الیس أعجب من عجیب العجب (۴) ان یطلب الأبعد میراث النبی واللّه قد اوصی بحفظ الأقرب و أيضاً در آن کتاب (۵) است: یا نکبات الدهر دولی دولیواقصری ان شئت او اطلی رمیتنی ریمه لا مقیلکل خطب فادح جلیل وکل عبء اید ثقیلاول ما رزئت بالرسول وبعد بالظاهره البتولوالوالد البر بنا الوصول وبالشقیق الحسن الجلیلوالبیت ذی التاویل والتنزیل وزورنا المعروف من جبریلفما له فی الرزء من عدیل مالک عنی الیوم من عدولوحسبی الرحمن من منیل

- ۱- شهادت حضرت مسلم و اشعار در لهوف: ۴۵ (ص ۹۴ با ترجمه فارسی) مذکور است، نیز بنگرید به: بحارالانوار ۴۴/۳۷۴، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۱۸۷، البدايه والنهايه ۸/۲۲۸، کشف الغمه ۲/۲۳۸.
- ۲- و این اشعار: وان تكن .. الى آخره، در دیوان منسوب به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
- ۳- کشف الغمه ۲/۲۴۶، نیز در بحارالانوار ۷۵/۱۲۴.
- ۴- در کشف الغمه: « أليس من أعجب عجب العجب ».
- ۵- کشف الغمه ۲/۲۴۷، نیز در بحارالانوار ۷۵/۱۲۶.

در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و بیان اختلاف اخبار

در حق مادر آن حضرت شهربانویه

در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و بیان اختلاف اخبار در حق مادر آن حضرت شهربانویهما حضرت علی بن الحسین علیه السلام که امام چهارم شیعه و فرقه امامیه اثنا عشریه است کنیه مبارکش ابا محمد است و ابو الحسن ، و اسم شریفش علی ، و از القاب مشهور آن جناب سید سجاد است ؛ برای آن که در دفع مکروه و اقبال نعمت و اصلاح بین اثنین و امور دیگر سجده می کرد و غالب روزها تا پانصد مرتبه خداوند را سجده نمود . و یکی هم زین العابدین است ، و آن لقب الهی است ، و روایت معروف در تعیین این لقب مسبوط است . و روز قیامت منادی ندا کند : « این زین العابدین ؟ » ، پس آن بزرگوار برخیزد (۱).

۱- علل الشرایع ۱/۲۳۰ ح ۱ و ۲ ، امالی شیخ صدوق : ۴۱۰ ح ۵۳۲ .

و لقب دیگر آن جناب ذوالثفنات است ، و در حدیث است : « ان علی بن الحسین علیهما السلام بقیه ابیه قد انخرم (۱) أنفه وَ ثَفَنَتْ جَبْهَتَهُ وَ رَكِبَتْهُ وَ رَاحَتَاهُ اجْتِهَاداً فِي الْعِبَادَةِ » (۲) . وَ ثَفَنَاتٌ بِنَاءٌ مِثْلُهُ وَ نُونٌ مِفْتُوحَةٌ جَمْعُ ثَفْنَةٍ اسْتِ بَه اسْكَانِ فَاءٍ وَ آن پینه است بر سینه و زانوی شتر که از مماس زمین پیدا می شود (۳) . و در جبهه آن جناب مانند همان پینه ظاهر بود . و در « نهج البلاغه » (۴) است در حق حضرت امیر علیه السلام : و كانت جبهته ثفنه بعير . و از حدیث سابق معلوم است پیشانی و دو کف دست و دو زانوی آن بزرگوار از کثرت عبادت چنین بوده است . و از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشت ، و سی و چهار سال بعد از پدر بزرگوارش زیست فرمود ، و روز شنبه هجدهم شهر محرم الحرام از دنیا رحلت فرمود (۵) . و در منظومه ای گفته شده است : و مولد السجاد فی شعبان ثمان ثلثین لدی البیانِ میلاده الرسولِ رب الملك الجلیلِ وفاته فی الخمس والتسعين و فی البقیع قبره یقیناً (۶) و در بقیع در جوار عمّ بزرگوارش مدفون گردید و مادرش بطریق تحقیق شهر بانویه

-
- ۱- در چاپ سنگی : انخرم .
 - ۲- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۸ ، الانوار البهیة ، قمی : ۱۱۱ ، حلیه الابرار ۱/۲۴۷ ، بحار الانوار ۴۶/۶۰ ح ۱۸ .
 - ۳- رجوع کنید به : لسان العرب ۱۳/۷۹ ماده (ثفن) و القاموس المحیط ۴/۲۰۷ .
 - ۴- نهج البلاغه ۲/۱۰۳ خطبه ۱۸۲ : و كأن جبینة ثفنه بعیر ، شرح نهج البلاغه ۱۰/۷۶ ، بحار الانوار ۹۹/۱۹۵ .
 - ۵- و آن چه مشهور است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چهل سال بعد از پدر بزرگوار بماند ، و قول حق همان است که در متن آمد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۶- تتمه ارجوزه سید حسین بن شمس حسینی است که مقداری از آن قبلاً نیز گذشت . رجوع کنید به : الاربعین ، شیرازی : ۳۳۷ ، الصراط المستقیم ۲/۲۱۶ .

بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری است . و این بنده برای اطلاع بعضی عرض می کند : عجب اختلافی در شهربانویه در سه کتاب معتبر است صدوق طاب ثراه در « عیون اخبار الرضا » نقل فرموده است : عامر بن عبدالله در خلافت عثمان بن عفان بعد از فتح خراسان دو دختر از یزدجرد اسیر کرده فرستاد به مدینه منوره یکی را حضرت امام حسن علیه السلام خواست و دیگری به حباله حضرت امام حسین علیه السلام آمد و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از وی متولد گردید و در ایام نفاس وفات کرد . و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب « ارشاد » (۱) نقل فرموده است که : حضرت امیر علیه السلام محارث بن جابر (۲) را به یکی از حدود خراسان روانه کرد و دختران یزدجرد خدمت آن جناب فرستاد یکی را بحضرت امام حسین علیه السلام مرحمت فرمودند و دیگری را به محمد بن ابی بکر دادند که از وی قاسم متولد شد ، پس قاسم بن محمد با علی بن الحسین علیهما السلام پیسر خاله اند . و قطب راوند در کتاب « خرائج و جرائح » (۳) نقل فرموده است از حضرت باقر علیه السلام : دختر یزدجرد را در زمان خلافت عمر بن الخطاب به مدینه آوردند و عذارای و دختران مدینه به تماشای وی مشرف شدند و از نور جمالش مجلس و مسجد روشن شد ، پس دختر یزدجرد به فارسی گفت : امروزان (۴) . عمر غضب کرد و گفت : این علقه مرا دشنام می دهد . و معنی علق مطلق گفتار است یا کافری از عجم که ضخیم باشد ، و از این جهت حمار وحشی ضخیم را علق گویند (۵) ، پس عمر خواست او را بقتل رساند یا بفروشد حضرت

-
- ۱- ارشاد مفید ۲/۱۳۷ باب ذکر الامام بعد الحسین بن علی علیهما السلام ، نیز بنگرید به : مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۰۸ ، بحار ۴۶/۱۲ ح ۲۳ .
 - ۲- در ارشاد : حریث بن جابر حنفی .
 - ۳- کافی ۱/۴۶۶ ح ۱ ، مدینه المعاجز ۲/۲۲۵ ح ۵۲۵ ، حلیه الابرار ۲/۷ ، بحار ۴۶/۱۰ .
 - ۴- کلام دختر یزدجرد در مدینه المعاجز ۲/۲۲۵ و غیره چنین نقل شده : أف ! بیروج بادا هرمرز .
 - ۵- رجوع کنید به : لسان العرب ۲/۳۲۶ ماده (علق) قال : والعلج : حمار الوحش لاستعلاج خلقه وغلظه ، ويقال للبعير الوحشی اذا سمن وقوی : علق ، وکل صلب شدید : علق .

امیر علیه السلام فرمود: « لا- يجوز بیع بنات الملوک وإن کنن کافرات » و او را منع از قتل و فروختن فرمود، و جناب سیدالشهداء علیه السلام را خواست در آن مجلس و دست بر منکب آن بزرگوار گذارد، پس حضرت امیر علیه السلام به فارسی فرمودند: «چه نام داری؟». آن کنیزک عرض کرد: جهانشاه. فرمود: «بلکه شهربانویه است». عرض کرد: آن خواهر من است. باز به فارسی فرمود: «راست گفתי». پس حضرت امیر علیه السلام فرمودند به جناب امام حسین علیه السلام: «حفظ کن او را که از او مولودی متولد شود (۱) که بهترین موالید اهل زمین است». و در کتاب «مقتضب الأثر در احوال ائمه اثنی عشر علیهم السلام» (۲) منقول است: وقتی که یزدجرد خواست فرار کند آمد برابر ایوان کسروی ایستاد و گفت: السلام علیک ایها الایوان، من می روم و مراجعت می کنم به سوی تو با یکی از فرزندانم که زمانش نرسیده است. سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: مراد یزدجرد کیست؟ فرمود: «قائم آل محمد است که فرزند ششمین من است». و گویا مراد شهربانویه «امروزان» اشاره به این فقره باشد یعنی: روز وصل ما که وعده داده اند همان است و نزدیک است آن فرزند معهود بوجود آید. پس آن مخدره ام الائمه الطاهرین است. و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «أنا ابن الخیرتین» (۳) یک خیره هاشم است و دیگر کسری است.

۱- در چاپ سنگی: شد.

۲- مقتضب الاثر، احمد بن عیاش جوهری در گذشته سال ۴۰۱ هجری صفحه ۴۰.

۳- کافی ۱/۴۶۷ ح ۱، شرح اصول کافی ۷/۲۳۶، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۰۴.

و أبو الاسود دثلی گفته است : وانّ غلاماً بین کسری و هاشملاً کرم من نیطت علیه تمانئه (۱) و معنی نیطت آویختن است و نیاط رگی است که دل به وی آویخته شده است و تمیمه جمع آن تمانم است و آن خرزات یا عوذاتی است که بر سر اطفال می آویختند (۲) و مراد از غلام که بین کسری و هاشم است و منتسب به خیرتین و بهتر کسی که بر او تمانم آویخته شده است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است . و مرحوم مجلسی طاب ثراه از کتاب « مناقب » (۳) در سبب فرس حدیث مبسوطی ذکر فرموده است برای اختصار از نقل آن گذشتم . و آن چه محقق می دانم شهربانویه مادر علی بن الحسین علیهما السلام در کربلاء نبوده است و در ایام نفاس وفات یافت . و مرحوم سید نعمت الله جزائری فرمود : « و مزارها مشهوره فی الری » یعنی : قبر شهربانویه در ری مشهور است . علی ای حال ، عقب و نسل باقی از جناب سیدالشهداء علیه السلام بواسطه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شد اگر چه بر حسب فقره سابقه علی اکبر مقتول هم اولاد داشته است اما بقاء نسل آن قتیل مظلوم علیه السلام غیر معلوم است . و آن چه حمدالله مستوفی در « تاریخش » گفته است مجملاً اشاره نمودم . قال الزهری : « ما رأیت هاشمياً افضل من علی بن الحسین علیهما السلام » .

۱- در کافی و شرح آن و مناقب : التمانم .

۲- این معانی و اصل مطلب در مدینه المعاجز ۲/۲۳۶ (و حاشیه آن) مندرج است .

۳- شاید همان حدیثی است که در بحار ۴۶/۱۵ و ۱۰۱/۲۰۰ به نقل از عدد قویه نقل کرده و در عدد قویه : ۵۸ ۵۶ (ص ۱۰ از چاپ دیگر) مندرج است و در مستدرک الوسائل ۸/۳۹۵ ح ۹۷۸۰ به نقل از بعض المناقب القدیمه و بحار (به نقل از عدد قویه) نقل فرموده است .

در اشعار محزونه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و شکایت از وضع زمان و ابناء آن

در اشعار محزونه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و شکایت از وضع زمان و ابناء آن مرحوم سید جزائری در « ریاض الابرار » (۱) این اشعار را از آن بزرگوار دانسته است: نحن بنو المصطفى ذوو غصصیجرعها فی الانام کاظمنا عظیمه فی الانام میحثنا اولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهمونحن اعیادنا ماتنا و الناس فی الأمن و السیرور و ما یامن طول الزمان خائفنا و ما خصصنا به من الشرف الطائل بین الانام آفتنا یحکم فینا و الحکم فیہ لنا جاحدنا حقا و غاصه بنا خوب است برای سوزش قلوب اهل ولاء ترجمه مختصری کنم یعنی: ما فرزندان پیغمبر اطهریم صاحبان غصه ها، هر آن که از ماها بردبارتر است آنها را می چشد و محنت ماها بزرگ است در میان مردمان چه اول ما و چه آخر ما، این مردم در عید خودشان فرحنا کند و عیدهای ماها اهل بیت مجلسهای عزای ماست، و مردم در امن و سرورند، و لیکن از ما کسی است از طول زمان خود ترسناک است. و ماها از قبول بلا بین مردم مخصوص شده ایم از آن جمله حکم کننده بر ما منکر و غضب کننده حق ما است و حال آن که حکم کردن از آن ما است. سلام الله علیه. و ایضاً مرویست (۲): یزید عنید خواست با زینب خاتون تکلم کند، آن مخدره اشاره به علی بن الحسین علیهما السلام فرمود و گفت: « هو المتکلم » یعنی: حرف زننده آن بزرگوار است پس آن جناب این دو بیت را فرمودند: لا- تطمعوا ان تهینونا فنکر مكموان نکف الاذی عنکم فتؤذونا والله یعلم إنا لا- نجبکمولا- نلوکم ان لا تحبونا یعنی: طمع مدارید شماها که ما را اهانت نمائید و ما اکرام کنیم و اذیت از شماها برداشته شود و شما ما را اذیت کنید، خداوند می داند ما بنی هاشم شما بنی امیه را دوست نداریم و شما را ملامت نمی کنیم در دوست نداشتن (۳). و ایضاً از آن جناب مرویست در اختلال حال مردم و وفات اسلام و دین ایاتی که دو بیت آنر می نویسد: ألم تر أن العرف قد مات أهلها و الندی و الجود صمهما قبر علی العرف و الجود السلام و ما بقیمم العرف إلا الاسم فی الناس و الذکر (۴) و عاقبت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به زهر ولید بن (۵) عبدالملک عنید به درجه شهادت به مورخه مسطوره فائز گردید. و در روز وفاتش بنا بر خبری که داعی در کتاب « رجال و سبط » (۶) دیده است هر بز و فاجر، هر صالح و طالح که در مدینه منوره بوده اند به تشیع جنازه اش حاضر شدند. و سعید بن مسیب گفته است: در آن روز صدای تکبیری از آسمان و تکبیری از زمین شنیده شده تا هفت مرتبه که من از هیبت آن افتادم و غش کردم، و تمام مدینه از شورش اهل آن به حرکت و فرع آمدند (۷).

۱- اصل این اشعار را مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۲۹۵ نقل فرموده و علامه مجلسی نیز در بحار ۴۶/۹۲ نقل کرده است.

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۰۹، بحار الانوار ۴۵/۱۷۵.

۳- ادامه حکایت در مناقب ۳/۳۰۹ چنین نقل شده: فقال [یزید]: صدقت یا غلام! ولكن اراد ابوک وجدک أن یکونا امیرین و الحمد لله الذی قتلها و سفک دماءهما. فقال علیه السلام: لم تزل النبوه و الإمرة لآبائی و اجدادی من قبل أن تولد.

۴- حکایت کامل و اشعار را ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۳۰۳ نقل کرده، نیز بنگرید به: بحار الانوار ۴۶/۹۷، ۹۸.

- ۵- در چاپ سنگی : « و » ، بجای « بن » . آنچه درج کردیم مطابق نقل بحار ۴۶/۱۵۳ و دیگر منابع است مانند اقبال الاعمال : ۳۴۵ فی اعمال شهر رمضان .
- ۶- روایت مفصلی است که مرحوم کشی در رجالش : ۷۶ نقل فرموده ، و به نقل وی در بحار ۴۶/۱۵۰ .
- ۷- بحار الانوار ۴۶/۱۵۰ به نحوی مفصلتر ، نیز رجوع کنید به : تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۴ .

در وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و تسیحات صحیحه که از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است

در وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و تسیحات صحیحه که از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است چون این تسیحات شریفه است از کتاب مسطور از سعید بن مسیب که تربیت شده امیرمؤمنان علیه السلام بود می نویسد: پس زهری از وی روایت کرده است که گفت: هر وقت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به زیارت بیت الله الحرام عزیمت می فرمود هزار سوار از قراء با آن جناب حرکت می کردند، چون به منزل «سقیاء» می رسید دو رکعت نماز می گزارد و سجده می کرد و در سجده اش این تسیحات را بنحوی می خواند که هر درخت و سنگ و کلوخی که در اطراف آن جناب بود با وی همراهی می کردند و ماها تماماً به فزع می آمدیم، سر برداشت و فرمود: «ای سعید! به فزع آمدی؟». عرض کردم: بلی. فرمود: «این تسیح اعظم است، از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست: کسی که این تسیح را بخواند گناهان او باقی نمی ماند، و چون جبرئیل را خداوند خلق فرمود این تسیح اعظم که در او اسم اکبر است تعلیم و الهام به وی کرد. چون جبرئیل خواند آسمانها و هر کس در آنها بود همراهی کردند و جبرئیل خدمت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله عرض کرد، خداوند متعال فرمود: هر بنده ای از بندگان من ایمان به من بیاورد و تصدیق نبوت تو کند و در مسجد تو خلوت کرده این تسیحات را بخواند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود» (۱). و سعید بن مسیب گفت: هیچ وقت فرصت نکردم و مسجد رسول صلی الله علیه و آله را خلوت ندیدم مگر آن وقتی که جنازه علی بن الحسین علیهما السلام را برداشتند. احدی را در مدینه و مسجد نیافتم خواستم نماز گزارده آن تسیحات را بخوانم. تکبیرات سماویه و ارضیه را که

۱- بحار الانوار ۴۶/۱۴۹ ح ۸ به نقل از کشی در رجالش: ۷۶.

در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند

شنیدم افتادم و غش کردم و افسوس می خوردم که نماز بر جنازه آن جناب از من فوت شد ، و آن دو رکعت نماز را هم به خلوت بجا نیاوردم . و آن تسیحات بدین گونه است : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَحَنَانِكَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَعَالَيْتَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْعِزَّ إِزَارَكَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْعِظْمَةَ رِذَاؤُكَ ، وَتَعَالَى سِرْبَالُكَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْكِبْرِيَاءَ سُلْطَانِكَ . سُبْحَانَكَ مِنْ عَظِيمِ مَا أَعْظَمَكَ . سُبْحَانَكَ سَبَّحْتَ فِي الْأَعْلَى . سُبْحَانَكَ تَسْمَعُ وَتَرَى مَا تَحْتَ الثَّرَى . سُبْحَانَكَ أَنْتَ شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى . سُبْحَانَكَ مَوْضِعُ كُلِّ شَكْوَى . سُبْحَانَكَ حَاضِرُ كُلِّ مَلَأْ . سُبْحَانَكَ عَظِيمُ الرَّجَاءِ . سُبْحَانَكَ تَرَى مَا فِي قَعْرِ الْمَاءِ . سُبْحَانَكَ تَسْمَعُ أَنْفَاسَ الْحَيَاتَانِ فِي قَعُورِ الْبِحَارِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الظُّلْمَةِ وَالنُّورِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْفِيءِ وَالْهَوَاءِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ السَّمَوَاتِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْأَرْضَيْنِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ . سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الرِّيحِ كَمْ هِيَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ . سُبْحَانَكَ قَدُوسٌ قَدُوسٌ قَدُوسٌ . سُبْحَانَكَ عَجَبًا لِمَنْ عَرَفَكَ كَيْفَ لَا يَخَافُكَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ » (۱).

در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند اما اولاد ذکور و اناث حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بروایت مشهور پانزده تن اند یازده پسر و چهار دختر و از تمام ایشان شش تن عقب گذاردند . اول : حضرت باقر علیه السلام . دوم : عبدالله باهر و وی را برای نیکوئی جمال باهر خواندند و مادرش مادر حضرت باقر علیه السلام است و کنیه اش ابو محمد و پسرش محمد ارقط است و از احفاد او در زمان مستعین بالله خروج کردند و ابو الحسن و امثال وی در ری و قم و آمل نقیب شدند .

۱- بحار الانوار ۲۲۶/۸۳/۲۲۷ ، اختیار معرفه الرجال ۱/۳۳۴ ح ۱۸۸ ، معجم رجال الحدیث ۹/۱۴۳ ، الصحیفه السجادیه ، ابطحی : ۲۳ دعای چهارم با اختلافاتی در نقلها .

سوم: ابو الحسین زید شهید حلیف القرآن است، که احوالش گذشت. چهارم: حسین ذوالدمعه است، و نسل او از یحیی است و از وی قاسم است و بنو المکارم به این سلسله منسوب اند. پنجم: عمر اشرف است و او را برابر عمر اطرف فرزند امیر مؤمنان علیه السلام اشرف خواندند از آن که عمر اطرف از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام نبود و عمر اشرف کریم الطرفین و شریف (۱) الجانین است. ششم: حسین اصغر است و وی کثیر النسل بود و قاضی صابر ونکی مدفون در قریه ونک نزدیک به طهران بواسطه ها از فرزندان اوست. خوب است رفع زحمت نمایم از خوانندگان از آن که مناقب آن جناب و مصائب وارده از خلفاء جائزین معاصرین وی از یزید بن معاویه و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان و ولید عنید لا تحصی است. و نقش خاتم شریفش «خزی و شقی قاتل الحسین علیه السلام» (۲). و در حدیث دیگر است: «وما توفیقی الا بالله» (۳). و از مواعظ شافیه مفیده آن بزرگوار است: «ایاک والابتهاج بالذنوب فان الابتهاج به اعظم من رُكوبه» (۴). یعنی: از گناهی که کرده ای مسرور نباش که خوشحالی به گناه بدتر از گناه کردن است و گناه کار پشیمان امید بخشش دارد.

۱- کلمه در چاپ سنگی ناخواناست. آنچه استظهار کردیم ثبت شد.

۲- کافی ۶/۴۷۳ ح ۶، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۶۱ ح ۲۰۶.

۳- بحار الانوار ۴۶/۱۴ ح ۲۹ به نقل از فصول المهمه ابن صباغ: ۱۸۷ چاپ نجف.

۴- بحار الانوار ۷۵/۱۵۹ ضمن ح ۱۸، نزهه الناظر و تنبیه الخاطر: ۹۲ ح ۱۷.

در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام

در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام که پنجم امام شیعیان است: کنیه اش ابا جعفر و اسم شریفش محمد و لقب اطهرش باقر است. همانا اسم و لقبش از جانب جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله تعیین یافت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جابر بن عبدالله انصاری فرمودند ۱: «یا جابر انک تلقی رجلاً من ولدی یقال له محمد اسمه اسمی یهب الله له النور والحکمه فاذا رأیته فاقراء منی السلام» (۱). و در روایت دیگر است: «ستدرک ولداً منی اسمه اسمی [وشمائله شمائلی] یبقر العلوم بقراً» (۲). و معنی «بقر» «شکافتن است» (۳). و اسم مادرش فاطمه است معروفه به امّ عبدالله دختر حضرت امام حسن علیه السلام است. پس آن بزرگوار علاوه بر آن که علوی و فاطمی و حسینی است حسنی است أيضاً. پنجاه و هفت سال از هجرت گذشته در روز سیم ماه صفر در مدینه طیبه نبویه صلی الله علیه و آله متولد شد و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشت و هشام بن عبدالملک یا ابراهیم بن ولید آن جناب را زهر خوراندند و در جوار عم بزرگوار و پدر والا تبارش مدفون گشت.

۱- روضه الواعظین: ۲۰۲، کافی ۱/۳۹۰ ح ۲، امالی صدوق: ۲۸۹ ح ۹، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی ۲/۲۷۵، ارشاد ۲/۱۵۸.

۲- کافی ۱/۴۶۹ ح ۲، شرح اصول کافی ملا محمد صالح ۷/۲۴۱، اختصاص شیخ مفید: ۶۲، خرائج ۱/۲۷۹ ح ۱۲.

۳- صحاح اللغه ۲/۵۹۴ ماده (بقر).

و علی بن حسین مسعودی در « اثبات الوصیه » در احوال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نوشته است : حضرت باقر علیه السلام در مجلس یزید دو سال و یک ماهه بود و عبارت اوست : « و كان لابنه أبي جعفر في مجلس يزيد سَيِّئَاتَانِ وَشَهْرٌ ». آن گاه یزید به علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد : دیدی خداوند چه کرد ؟ فرمود : ندیدم مگر آن چه را قضای الهی پیش از خلق آسمانها و زمین بر آن جاری شد . پس یزید با جالسین محضرش استشاره کرد در حق آن جناب ، همگی گفتند : باید علی بن الحسین (ع) را کشت و گفتند : « لا يتخذ من كلبٍ سوءٍ جَرواً ». پس حضرت باقر علیه السلام مبادرت جسته فرمود : حاضرین مجلس تو ای یزید به خلاف جالسین حضور فرعون تکلم کردند در وقتی که استشاره کرد برای کشتن حضرت موسی علیه السلام و راضی نشدند به قتل وی کما قال الله تعالى : « قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ » (۱) ، و در این باب سبب و جهتی است . یزید گفت : کدام است ؟ فرمود : انبیاء و اولاد انبیاء را نمی کشند مگر کسانی که اولاد زنا باشند ، آنها تاسی به فرعون کردند و این جماعت تاسی به تو کردند ، پس یزید ساکت شد و امر کرد ایشان را بیرون ببرند (۲) . اما در کتب دیگر دیده ام : چهار سال از عمر شریفش در روز عاشوراء گذشته بود . و ثعلبی در « تفسیرش » نوشته است : نقش خاتم آن بزرگوار بدین گونه بوده است : « ظنی بالله حسن وبالنبی المؤمن وبالوصی ذوالمنن وبالْحسین والحسن » (۳)

۱- اعراف : ۱۱۱ .

۲- رجوع کنید به : مقتل ابومخنف : ۲۲۴ ، مثير الاحزان : ۷۸ ، الجوهره : ۴۵ ، البدايه والنهايه ۸/۲۱۳ نزدیک به روایت فوق .

۳- بحار الانوار ۴۶/۲۲۱ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۵ ، مکارم الاخلاق : ۹۲ ، در مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۵۹ عبارت فوق بصورت شعری در چهار مصراع درج شده است .

در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام است

و از اشعار آن بزرگوار است در طریق حج فرمودند: نحن علی الحوض ذؤاده (۱) نذودُ ونسعدُ رُؤاده فما فاز من فازَ الآ بناوما خابَ من حَبنا زاده فَمَن سَرَّنا زادَ مِنَّا الشُّرورَ ومن ساءَنا ساءَ مِلاذُهُ وَمَن كانَ غاصِباً حَقَّنا (۲) فَيومَ القِيامه ميعاده (۳)

در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام است « ذؤاد » در این شعر مشتق از ذود به ذال است و آن به معنی طرد و به فارسی راندن است كما قال الله تعالى: « وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ » (۴) همانا حکایت دختران حضرت شعیب علیه السلام است و گوسفندان ایشان . و بعضی این عبارت را از زود گرفته اند به زاء اخت الرء و صواب وجه اول است (۵) ، و « زاده » نیز از ماده اول است ، و آن به معنی حمایت است ، و « رؤاد » در مصرع ثانی از شعر اول جمع رائد است چون زؤار و زائر . و رؤاد (۶) کسی است از قومی در بیابان جلو رود برای یافتن آب و جای نیک و مواردی که آب در آن است برای بینائی که دارد . ملخص معنی آن است : ما بر حوض کوثریم جمعی را می رانیم و جمعی را هدایت و حمایت کرده می خوانیم پس هر آن کس فائز شود به جهت ما است و هر آن کس توشه آخرت خواهد از دوستی ما است ، پس مسرور کننده ما اهل بیت سرور دائم بیند و آن کس

۱- در ینابیع الموده : رواده .

۲- در ینابیع الموده : « کاتمنا فضلنا » در جواهر : « غاصبنا حقنا » .

۳- ینابیع الموده ۳/۱۳۶ به نقل از جواهر العقدين ۲/۲۵۸ ۲۵۹ .

۴- قصص : ۲۳ .

۵- وجه سومی هم محتمل است که « رؤاده » باشد چنانچه در بعضی از منابع آمده است .

۶- مناسبتر آن است که بگوید : رائد کسی است . . یعنی به صیغه مفرد .

قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جناب

بد ما را بخواهد ولادت او بد است و غضب کننده ما وعده گاهش در قیامت است .

قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جنابو در مدح حضرت ابا جعفر امام محمد باقر علیه السلام یکی از شعراء قصیده جیده ای گفته است ، بعضی از آن قصیده را خوب است بنویسم ، و هی هذا : عَرَّجَ عَلِي طَيْبَهُ وَاَنْزَلَ بِهَا وَقِفُ مَقَامَ الضَّارِعِ الصَّاعِرِ ۱ وَاَبْلَغَ رَسولَ اللّٰهِ خَيْرَ الوَرَى عَنِّي فِي المَاضِي وَفِي الغَابرِ سَلامَ عبدِ خَالصِ حَبِّهِ باطِنُهُ فِي الصَّدقِ كَالظَاهرِ عَرَّجَ (۱) عَلِي أَرْضَ البَقِيعِ الَّذِي تَرَاهُ تَجَلو (۲) قَمَدِي النَاطِرِ وَبَلغَن عَنِّي سَيِّكَاَنهُ تَحِيَّهً كَالمِثْلِ السَّائِرِ قَوْمِ هُمُ الغَايَهُ فِي فَضلِهِمُ فَالأوَّلِ السَّابِقِ كالأَخرِ وَاشرقت فِي المَجْدِ اجسادُهُمُ اشراقِ نَورِ القَمَرِ البَاهرِ بَدِي بِهِمُ نَورِ الهِدى مُشرقاً وَمَيِّزَ البَرِّ مِنَ الفَاجرِ كَمَ لِي مَدِيحِ فِيهِمُ (۳) شَائِعٌ وَهذِهِ تَخْتَصُّ بِالبَاقِرِ اِمَامٌ حَقٌّ فَاقٌ فِي فَضلِهِ الِ عَالِمِ مِنَ بادٍ وَمِنِ حَاضِرِ ما ضَرَّ قَوْمًا غَضَبوا حَقَّهُ وَالظَلَمِ مِنَ شَنشَنِهِ الجائِرِ فَرعِ زَكِي اصِلاً وَاصلٌ سَمِي فَرعِ عَلاهِ الفَلَكِ الدائِرِ مُحَمَّدِ الخَيْرِ اسْتَمعَ شاعِراً لَو لا كَمَ ما كانَ بِالشاعِرِ قَدِ قَصَرَ المَدحِ عَلِي مَجْدِكُمُ وِلِيسَ فِي ذَلِكُ بِالقَاصِرِ يَودُّ لَو ساعَدَهُ دَهرُهُ تَقْويلِ ذاكِ المَقْبِرِ الفَاخِرِ (۴) اما فرزندان آن جناب به روایت ارشاد از ذکور و اناث هفت تن اند : اول : حضرت صادق علیه السلام است که مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است . دوّم : عبدالله است که با حضرت صادق علیه السلام از یک مادر است . سوّم و چهارم : ابراهیم و عبدالله است مادرشان ام حکم دختر اسید بن مغیره ثقفی است . پنجم و ششم : علی و زینب مادرشان ام ولد است . هفتم : ام سلمه است . و هر یک را اعقاب کثیره است و در زمان منصور دوانیقی به حدود ری توجه کردند و غالباً شهید شدند ، سلام الله علیهم اجمعین .

۱- در کشف الغمه : وعج .

۲- در کشف الغمه : یجلو .

۳- در چاپ سنگی : فهم .

۴- کشف الغمه ۲/۳۶۷ ، ظاهراً ابیات از مؤلف کشف الغمه ، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی ، در گذشته سال ۶۹۳ هجری

می باشد .

در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار

در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار اما حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که امام ششم فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه است کنیه اش ابو عبدالله و نام شریفش جعفر و لقب مبارکش صادق است . و جعفر نام نهر کوچک است . و معاصر بود از خلفاء امویہ با هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک ملقب به ناقص و ابراهیم بن ولید و مروان حمار ، و از خلفاء بنی عباس عبدالله سفاح و ابو جعفر منصور دوانیقی . و از عمر مبارکش شصت و پنج سال گذشت و در سال یکصد و چهل و هشت در ماه

شوال از دنیا رحلت فرمود (۱). و شهید طاب ثراه در «دروس» (۲) روز رحلت آن حضرت را روز دوشنبه هفدهم از شهر مذکور دانسته است. و سال ولادتش بنا بر روایت «اصول کافی» (۳) هشتاد و سه سال از هجرت است. و آن چه صاحب مناقب و سید بن طاوس و کفعمی ذکر فرموده اند منصور دوانیقی آن جناب را زهر خورانید، و قولی است از انگور زهر آلوده شهید گردید. و در کتاب «اقبال» (۴) از فقره دعاء متعلق به شهر رمضان است: «فضاعف العذاب علی من شرک فی دمه» مراد منصور دوانیقی است. و آن چه در کتاب «فروع اصول کافی» (۵) است آن جناب را در دو جامه احرامش و پیراهن شریفش و عمامه ای که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به وی ارث رسیده بود با ردائی که چهل دینار خریده بودند کفن کردند. و چون خبر شهادت و رحلتش را به منصور دادند بر کرسی نشست و گفت: «انا لله وانا الیه راجعون» کجا است مثل جعفر بن محمد (۶)! و عجب است که آن سرور پنج نفر را وصی خود فرمود: اول منصور، دوم محمد بن سلیمان، سوم فرزندش عبدالله، چهارم حمیده بربریه عیالش، پنجم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیه (۷).

۱- روضه الواعظین: ۲۱۲، الحدائق الناضره ۱۷/۴۳۶.

۲- الدروس ۲/۱۲.

۳- اصول کافی ۱/۴۷۲ باب مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام.

۴- اقبال الاعمال ۱/۲۱۴، بحار الانوار ۴۷/۸ ح ۲۴.

۵- فروع کافی ۳/۱۴۹ ح ۸ باب ما يستحب من الثياب للكفن وما يكره ح ۸، در اصول کافی ۱/۴۷۶ ح ۸ نیز نقل شده است، نیز در استبصار ۱/۲۱۰ ح ۳۷۴۲.

۶- کافی ۱/۳۱۰ ح ۱۳.

۷- کافی ۱/۳۱۰ ح ۱۳، شرح اصول کافی ۶/۱۸۰.

شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته است

وجهت این قسم توصیه برای حقن دماء و حفظ تقیه است .

شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته استوا از کتاب « مقتضب الاثر » می نویسد : وقتی که جنازه آن سرور را برداشتند تا در بقیع دفن نمایند . ابوهریره [ابار] در مرثیه آن بزرگوار این اشعار بگفت : اقول وقد راحوا به یحملونه علی کاهل من حاملیه و عاتق اتدرون ما ذا تحملون الی الثریبیراً ۱ ثوی من رأس علیاه شاهق غداه حتی (۱) الحاثون ۳ فوق ضریحه ترابا و اولی کان فوق المفارق ایا صادق بن الصادقین الیه (۲) بأبائک الاطهار حلفه صادق لحقاً بکم ذوالعرش اقسام فی الوری فقال تعالی اللّٰه رب المشارق نجوم هی [اثنا] عشره کنّ سُبّقا (۳) الی اللّٰه فی علم من اللّٰه سابق ۶

۱- در چاپ سنگی : حتی .

۲- در چاپ سنگی : الیه . متن موافق نقل بحار است . در حاشیه بحار الیه به معنای قسم آمده و جمع آن « ألیا » دانسته شده است .

۳- مقتضب الاثر : ۵۲ ، شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۳۰۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۹۸ ، بحار ۴۷/۳۳۳ ، اعیان الشیعه ۷/۲۶۱ .

در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب است

مناسب دانستم به فارسی ترجمه نمایم ، یعنی : می گویم برای آنان که رفته اند تا جنازه آن بزرگوار را بر گردنهای خودشان بردارند آیا می دانند جنازه کیست این کوه بزرگی است که با کمال رفعت بزیر آمده و می خواهند خاک بر قبر وی بریزند ، سزاوار است خاک بر فرق عالم ریخته شود ، ای صادق پسر دو صادق قسم می خورم به پدران پاکان تو که قسم راست است و خداوند که صاحب عرش اعظم است قسم خورده است که شماها دوازده ستاره درخشانده می باشید و از همه خلق در ایجاد پیشی گرفتید و همین طور در علم ازلی الهی گذشته بود . ملاحظه نمائید که مخالفین چگونه در مدح و فضل آن امام مبین و آباء مکرمین آن جناب اذعان نمودند .

در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب استبدان در السنه خاص و عام مشهور است که گویند : مذهب جعفری . کسی از داعی نادان سؤال کرد : چرا مذهب جعفری گویند ؟ آن چه با ملاحظه اجمال به نظر می رسد می نویسد : اولاً سن شریف حضرت صادق علیه السلام از تمام ائمه طاهرین علیهم السلام بیشتر بوده و از این جهت آن بزرگوار را شیخ الائمه خوانند و برای طول عمری که آن جناب داشتند ادراک زمانهای خلفای جور را به نحوی که اشاره نمودم بیشتر نمودند و هلاکت و موت هر یک از ایشان موجب توجه قلوب مردمان می شد به ایشان . پس آن جناب بر حسب تزلزل دوله امویّه بقدر مقدور بکافه رعایا و قاطبه انام تعلیم مسائل حلال و حرام و فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام و اجداد مکرمین خود را می فرمودند و در این مدت متمادی اهالی بلدان بعیده و قریبه از علوم غریبه و احکام شرعیّه و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله شدّ رحال کرده می آمدند و آشکارا منتفع می شدند و منعی هم از خلفاء جور

نبوده بلکه نمی توانستند ممانعت نمایند از آن که رؤساء از علماء عامه و سنت از تلامیذ حضور حق منظور آن جناب علیه السلام بودند و برای رواج و رونقی که در علم و تعلیم بوده رواه و مقرّین و ناقلین احکام و احادیث بسیار شده بودند تا آن که ششصد نفر از مشایخ در مسجد کوفه نشستند و در هر روز از لسان معجز بیان آن بزرگوار نقل احادیث می نمودند . پس تفریق این حوزه از علم با اختلاف مخالف و مؤالف عامه و خاصه داخل و خارج امری صعب بود ، خصوص وقتی که بقضاء الله دولت بنی امیه منقرض گردید و ابتداء دولت بنی عباس شد و هنوز قوامی نداشت و مردم هم در کمال تزلزل . پس این احادیث کثیره و اخبار وفیره به توسط راویان بسیار از اخیار و غیرهم در کتب شیعه و سنی نشر یافت . بناءً علی هذا ، چند چیز باعث نشر مذهب حق شد یکی کثرت و طول عمر آن جناب و یکی تزلزل دولت امویه و مردن هر یک از ایشان به فاصله اندک و یکی انقراض دولتشان بالکلیه و یکی کثرت و هجوم علماء و اعیان از شیعیان و سنیان و تأسیس اصول اربعه و تصنیف و تدوین کتب عدیده که احصاء آنها غیر ممکن . و خواهی دانست ابن عقده کتابی نوشته است « اسماء الرجال » یعنی : چهار هزار نفر از رواه احادیث حضرت صادق علیه السلام را در آن کتاب جمع نموده (۱) . پس علوم آل محمد صلی الله علیه و آله در زمان امامین همامین باقرین جعفرین صادقین علیهما السلام به توسط جماعتی از اهل علم که به فاصله و بدون فاصله شنیده بودند منتشر یافت و مردم آگاه و بینا شدند و حقیقت این مذهب بتفصیل واضح و لایح گردید . و بدین گونه در زمانهای ائمه طاهرین بر حسب اسباب ظاهره فراهم نیامد . بلی اختلافات در احادیث مرویه از آن بزرگوار بسیار است لفظاً و معناً ، و این فقره چون محل ابتلاء اغلب مردمان شده است آن چه به فهم قاصر می رسد در شرح احادیث

۱- رجوع کنید به : خلاصه الاقوال : ۲۰۴ ، خاتمه المستدرک ۱/۴۴ ، وسائل الشیعه ۳۰/۲۸۹ ، سماء المقال ۲/۱۷۳ .

در اشعار حضرت صادق علیه السلام است

حضرت عبدالعظیم علیه السلام جهت اختلاف و چاره و علاج هر یک را بحول الله از کتاب و سنت زحمت می دهد این شاء الله تعالی .

در اشعار حضرت صادق علیه السلام استوار از اشعار انشائی و انشادیه آن بزرگوار بسیار در کتب اخبار یافته ام و مجموعه ای فراهم کرده ام ، از آن جمله به سفیان ثوری فرمودند در فساد زمان و تغییر احوال اخوان : ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ أَمْسِ الذَّاهِبِوَالنَّاسُ بَيْنَ مُخَاتَلٍ وَمُؤَارِبٍ يَفْشُونَ (۱) بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَالصِّفَاوَقُلُوبُهُمْ مَحْشُوءَةٌ بِعِقَابِ (۲) یعنی : وفاء مانند شب گذشته رفت و مردم با یکدیگر خدعه و حيله می نمایند افشاء و اظهار دوستی و صفا کنند اما درونشان از عقربها پر است . و در کتاب « امالی » (۳) مرحوم شیخ منقول است : از هر مجلسی که آن جناب بر می خواست می فرمود : لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَنْظُرُونَهَا (۴) وَدَوْلَتَنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ یعنی : هر طایفه از مردمان را دولتی است اما دولت ما در آخر روزگار پدیدار می شود . و در فوت اسماعیل فرزند ارشدش به شعر ابی خراش هذلی مثل جست و فرمود : وَلَا تَحْسَبِي اَنِي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُوَلِكِنَّ صَبْرِي يَا اِمَامَ جَمِيلٍ (۵) و در تذکر موت فرمود : اَعْمَلْ بِلَا- مَهْلٍ فَانَّكَ مَيِّتٌوَاخْتَرِ لِنَفْسِكَ اَيُّهَا الْاِنْسَانَا (۶) فَكَأَنَّ مَا قَدَّ كَانَ لَمْ يَكْ اذ مَضِيْفَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ قَدْ كَانَا (۷) و أيضاً آن جناب علیه السلام مثل جستند : تَعْصِي الْاِلَهِ وَانْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُهَذَا مَحَالٌ فِي الْفِعَالِ يَدْبِعُ لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لِأَطْعَمَتْهَايَا الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ (۸) اما فرزندان آن سید انس و جان از ده تن علاوه نبودند : حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلامو اسماعیل اعرج [و] علی و عبدالله و اسحاق و محمد و فاطمه و ام فروه [و] عباس و یحیی . و عقب آن بزرگوار از چهار تن بماند : حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و اسماعیل که اکبر اولاد آن جناب بود و اسماعیلیه منسوب به وی اند و او را قائم دانند ، و علی بن جعفر عریضی که کوچکترین فرزندان آن بزرگوار بود و حالت او مشروحاً بیاید ، و اسحاق مؤتمن . و بعضی محمد بن جعفر را ذی نسل می دانند ، و حمد الله مستوفی گفته است : وی در جرجان وفات کرد ، و او را حکایات بسیار است ، و بنو الوارث که سلسله ای از ساداتند در ری از اعقاب محمد و حسن و حسین فرزندان اسحاق مؤتمن اند .

۱- در عدد القویه : یغشون . هر دو لفظ صحیح بنظر می رسد ، ولی لفظ فوق اظهر بنظر می رسد .

۲- العدد القویه : ۱۵۳ ، بحارالانوار ۴۷/۶۱ ح ۱۱۶ ، نهج السعاده ، محمودی ۸/۴۹ .

۳- امالی شیخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۱ ، بحارالانوار ۵۱/۱۴۳ ح ۳ ، روضه الواعظین : ۲۱۲ .

۴- در امالی : یرقبونها .

۵- امالی شیخ صدوق : ۳۰۹ ح ۳۵۶ ، این اشعار را ابو خراش هذلی در مرثیه برادرش گفته است ، نیز رجوع کنید به : اکمال

الدین : ۷۴ ، روضه الواعظین : ۴۴۴ .

۶- در امالی : الانسانُ .

۷- در امالی : كانُ ، رجوع كنيد به : امالی شيخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۳ ، بحار ۷۱/۱۷۲ ح ۳ و ص ۲۶۵ ح ۷ ، روضه الواعظين : ۴۹۱ .

۸- امالی شيخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۰ ، بحار ۶۷/۱۵ ح ۳ ، ابن عساكر در تاريخ مدينه دمشق ۳۲/۴۶۹ اين اشعار را به عبدالله بن مبارك نسبت داده كه بنا بر تصريح همو در تاريخ دمشق ۲۹/۲۱۹ متوفای سال ۱۸۲ می باشد ، و حال آنكه حضرت صادق عليه السلام در گذشته سال ۱۴۸ می باشد ، فتدبر .

در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلام

در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلامو برای زینت این اوراق ، از قصیده رائیه سید اسماعیل بن محمد حمیری که به ارشاد

در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است

آن بزرگوار از مذهب کیسانی عدول نمود و بر این مذهب حق جعفری ثابت بماند و آن قصیده را در مدح آن جناب انشاء کرد چند بیتی بنویسم شایسته است . تجعفرت باسم الله والله اكبر وأیقنت ان الله يعفو ويغفر ۱ و دنت بدین غیر ما كنت دایناً (۱) به ونهانی (۲) واحد (۳) الناس جعفر فقلت هب انی قد تهودت برهه والّا و دینی دین من یتنصر فانی إلى الرحمن من ذاك تائب وائی وقد اسلمت والله اكبر فلست بغال ما حییت وراجع إلى ما علیه كنت اخفی و اضمراً ولا قائلاً حیّ برضوی (۴) محمد وان عاب جهال مقالی واکثر ولكنّه ممن مضی لسیله (۵) علی أفضل الحالات یُعفی و یجبر (۶) مع الطیّین الطاهرین الأولی له (۷) من المصطفی فرع زکیّ و عنصر ۹

در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است اما امام هفتم طایفه ناجیه امامیه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است کتبه اش ابو الحسن و ابو ابراهیم و اسم شریفش موسی و لقب اطهرش کاظم و عبد صالح است .

- ۱- در بعضی منابع : دیناً .
- ۲- در چاپ سنگی : یدونها فی .
- ۳- در بیشتر منابع : سید ، بجای : واحد .
- ۴- در چاپ سنگی : رضوی .
- ۵- در کمال الدین : یقفی و یخبر .
- ۶- م. کمال الدین : ۳۴ ، الفصول المختاره : ۲۹۹ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۷۱ ، الصراط المستقیم ۲/۳۶۸ .
- ۷- کمال الدین : ۳۴ ، الفصول المختاره : ۲۹۹ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۷۱ ، الصراط المستقیم ۲/۳۶۸ .

روز تولدش یکشنبه هفتم شهر صفر در ابواء ۱ و آن منزلی است بین مکه و مدینه (۱) منوره بعد از یکصد و بیست و هشت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله (۲). وفاتش در روز بیست و پنجم ماه رجب سال یکصد و هشتاد و سه. مدت عمر شریفش پنجاه و پنجسال و بعضی رحلت آن جناب را در سال یکصد و هفتاد و نه ضبط کرده اند. و مادرش حمیده بربریه است که در حق او امام علیه السلام فرمود: «انها حمیده فی الدنیا ومحموده فی الآخرة» (۳). و از خلفاء بنی عباس با سه تن معاصر شد: موسی و هادی و مهدی، و عاقبت به امر هارون الرشید، سندی بن شاهک در خانه اش به زهر جفا آن جناب را شهید نمود و در مقبره قریش که آن به باب التین معروف بود مدفون گردید. و برای آنکه بدیهای مردم را به نیکیهای ذات شریف تحمل می فرمود و بردباری می کرد ملقب به لقب کاظم گشت یعنی: فرو نشاننده غیظ (۴). و در کتاب «مدینه المعاجز» (۵) منقول است: چون آن جناب می دید کسانی را که بعد از وی واقفیه می شوند و به علم امامت از حالاتشان اطلاع داشت معهدا در ملاقات ایشان

۱- معجم البلدان ۲/۲۶۱ و ۳/۲۳.

۲- رجوع کنید به: توضیح المقاصد شیخ بهائی: ۶.

۳- کافی ۱/۴۷۷ ح ۱، شرح اصول کافی ۷/۲۵۳، دلائل الامامه: ۳۰۸، الثاقب فی المناقب: ۳۷۹، خرائج ۱/۲۸۷ ح ۲۰.

۴- رجوع کنید به: بحار الانوار ۴۸/۱۰، مستدرک سفینه البحار ۹/۱۲۱.

۵- مدینه المعاجز ۶/۱۹۲ ح ۱۹۳۵، علل الشرائع ۱/۲۳۵ ح ۱، بحار الانوار ۴۸/۱۰ ح ۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۳۷.

کظم غیظ می کرد (۱). و قول سوم آن است: هر یک از معاندین به آن جناب جسارت می نمود هدیه ای برایش اهداء می فرمود (۲)، و این فقره از خصایص آن جناب گردید. و از روی قطع مصائبی که از بنی عباس به آن بزرگوار رسید بر بعضی از ائمه هدی وارد نیامد سیما مهدی خلیفه عباسی چند مرتبه قصد قتل آن جناب را نمود عاقبت به دعاء آن بزرگوار به هلاکت رسید. چنانکه صدوق در «عیون اخبار الرضا» (۳) روایت کرده است: خدمت آن بزرگوار جمعی عرض کردند: مهدی عزیمت بر شهادت شما دارد، فرمود: شما چه می گوئید؟ عرض کردند: خوب است از وی دوری بجوئید تا شخص شما را نبیند و از شر او محفوظ بمانید. پس آن بزرگوار تبسم فرمود و این شعر بخواند: زَعَمْتُ سَخِينَهُ أَنْ سَتَغْلِبَ رَبِّهَا وَلِيُغْلِبَنَّ مُغَالِبُ الْغَالِبِ (۴) یعنی: گمان کرد سخینه و آن زنی است که بر خداوند غالب می شود و خداوند بر هر غلبه کننده ای غالب و قاهر است. پس دست به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلِلَّهِمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَدَ لِي ظُبَّةَ مَدْيَنَةِ، وَأَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ (۵)، وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سُومِهِ وَلَمْ تَنَمَّ عَنِّي عَيْنٌ حِرَاسَتِهِ» .. إلى آخر هذا الدعاء .

۱- نیز بنگرید به: مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۳۷، خرائج و جرائح ۲/۸۹۷، القاب الرسول وعترة: ۶۳.

۲- مقاتل الطالبین: ۴۹۹، تاریخ بغداد ۱۳/۲۷، بحار الانوار ۴۸/۱۰۴ ذیل ح ۷.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۷۷ ح ۷. در حاشیه می گوید: سخینه اسم قریش است.

۴- شعر از کعب بن مالک یا حسان بن ثابت است. بنگرید: امالی شیخ صدوق: ۴۵۹ ح ۶۱۲ (و حاشیه آن).

۵- در عیون چنان است، در امالی: «سنان حده».

در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و شعبده های

غریبه ظاهر کرد

چون حاضرین متفرق شدند خبر آوردند موسی بن مهدی به هلاکت رسید (۱). مخفی نماناد جمعی بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معروف به واقفیه شدند یعنی: توقف نمودند به امامت آن جناب (۲)، و دیگر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را امام ندانستند و گفتند: هر کس مدعی امامت شود چه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و چه اولاد آن بزرگوار، بر باطلند و کاذبند و کافرند، و ولادت ایشان پاک نیست، و هر کس هم به امامت امامی بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قائل شود خونش و مالش هدر است و حلال. و رئیس ایشان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بود، و وقتی که [..] (۳) آن بزرگوار محبوس نشده بود و از دنیا رحلت نفرمود، می گفت: قائم اوست و در نظر اهل نور به نور و در نظر اهل کدورت به کدورت جلوه می نماید و موجود است با همان خلقت انسانیه لحنانیه اش. و واقفیه منکر تمام فرائض شدند مگر نماز و روزه و تمام محارم و فروج و غلمان را مباح دانستند و دلیلشان آیه «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا» (۴) شد. و بعد از آن به تناسخ قائل شدند (۵).

در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و شعبده های غریبه ظاهر کرد عاقبت محمد بن بشیر کوفی به واسطه اینکه شعبده ها و مخاریق غریبه داشت مدعی

-
- ۱- نیز بنگرید به: امالی شیخ صدوق: ۴۵۹ ح ۶۱۲، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۷۹ ح ۷، امالی شیخ طوسی: ۴۲۱ ح ۹۴۴، مهج الدعوات: ۲۸.
 - ۲- در باره واقفیه رجوع کنید به: الملل والنحل ۱/۱۵۰، المقالات والفرق: ۲۳۷، رسائل شریف مرتضی ۳/۳۱۰، تحریر الاحکام علامه حلی ۳/۲۸۳، طرائف المقال ۲/۲۰۰.
 - ۳- متن ناخواناست.
 - ۴- شوری: ۵۰.
 - ۵- مطالب فوق در رجال کشی (اختیار معرفه الرجال) ۲/۷۷۵ ح ۹۰۷ نقل شده است.

شد که حضرت موسی بن جعفر خدای عالم است و من هم پیغمبر او هستم و معجزه ای که می آورد آن بود: صورتی شبیه آن بزرگوار از حریر تصویر و تشکیل کرده بود و به دواها آن را علاج و طلایه کرده بر زمین نگاه می داشت و هر وقت می خواست ظاهر سازد در آن به حیلها می دمید و بر پای می نمود و بعد از آن می پیچید و هر کس را می خواست می آورد در اطاق علیحده و می گفت: بنگرید کسی هست؟ پس آن کس را بیرون می نمود و آن صورت مطویه را ظاهر می کرد و پرده می آویخت چون نظر می نمود از وراء حجاب شخصی را به صورت آن جناب علیه السلام قائم می یافت و آهسته می آمد و با آن صورت نجوی می کرد و با آن شخص اشاره می کرد برو. و به همین طور شعبده های دیگر ساخته بود و عقول مردم عوام را متحیر نمود. بعضی از خلفاء او را گرفتند و خواستند بقتل رسانند محمد بن بشیر کوفی گفت: نکشید مرا و نگاه دارید تا صنعتی کنم که موجب رغبت ملوک و سلاطین شود، پس دوائی و الواح و اسبابی خواست و در آنها زینق (۱) بسیار تعبیه کرد که بدون عامل و محرکی به تمام باغهای خلیفه آب از شط برداشته سیراب می کرد و همین طور کارهای غریبه عجیبه فراهم آورد تا آن که روزی آن لوح شکست و زینقها ریخت و عمل وی معطل و مهمل بماند پس او را به انواع عذاب به درک فرستادند (۲). و آن چه در کتاب «رجال و سیط» است علاوه از آن چه ذکر نمودم، منقول است در زمان حضرت موسی علیه السلام این رجس نجس عقاید شنیعه خودش را اظهار می نمود که آن جناب علیه السلام فرمود: «خداوند او را لعنت کند و حرارت آهن به وی بچشاند، خداوند او را از او بری هستم و هر کس معتقد است بعقیده او» (۳).

۱- در چاپ سنگی: زنبق. متن را موافق مصدر آوردیم، علاوه بر اینکه در سطور پائین تر نیز «زینقها» درج شده است.

۲- رجال کشی ۲/۷۷۸ ح ۹۰۷.

۳- روایت را شیخ طوسی در اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی ۲/۷۷۸ نقل فرموده، نیز رجوع کنید به: بحارالانوار ۲۵/۳۱۴ ح ۷۸، معجم رجال الحدیث ۱۶/۱۴۱.

و أيضاً فرمود: « اللهم أرحني منه » (۱). آن گاه فرمود: هر کس بما اهل بیت دروغ نسبت دهد سزایش حرارت آهن است چنانکه بنان با علی بن الحسین علیهما السلام و مغیره بن سعید با محمد بن علی علیهما السلام و ابو الخطاب بر پدرم افتراء زدند، حرارت آتش و آهن را دیدند، محمد بن بشیر هم خواهد چشید. آن گاه عرض کرد: « خداوندا! مرا از شر این رجس نجس که شیطان شریک شده است با پدرش در رحم مادرش خلاص کن ». علی بن حمزه گفت: ندیدم کسی را که بدتر از محمد بن بشیر کشته شود (۲). خلاصه: حضرت جواد علیه السلام فرمودند: « واقفیه الاغهای شیعه اند، اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلاً » (۳). و أيضاً فرمودند: « آنها زنادقه اند » (۴). و أيضاً فرمودند: « آیه کریمه « مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ وَلَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ » (۵) در حق واقفه نازل شد » (۶). و همین طور داعی عرض می کند: هر کس در حق امام دیگر از ائمه اثنا عشر علیهم السلام علاوه از آن چه شیعه قائل و معتقد است کافر و زندق و سبّ به خدا و رسول صلی الله علیه و آله است و قتل وی لازم و واجب است.

-
- ۱- رجال کشی ۲/۷۷۸ ح ۹۰۹.
 - ۲- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۷۸ ۷۷۹ ح ۹۰۹.
 - ۳- مجمع البحرین ۴/۵۳۷ ماده (وقف)، طرائف المقال ۲/۲۰۱ ش ۴۵۹.
 - ۴- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۵۶ ح ۸۶۱ عن الرضا علیه السلام، سئل عن الواقفه؟ فقال: « يعيشون حيارى ويموتون زنادقه »، نیز ۲/۷۶۱ ح ۸۷۶.
 - ۵- نساء: ۱۴۳.
 - ۶- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۶۲ ح ۸۸۰، حضرت رضا علیه السلام در جواب نامه یحیی بن مبارک این مبارکه را مرقوم فرمودند و سپس مکتوب نمودند: « لیس هم من المؤمنین ولا من المسلمین .. ».

در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه نمودن

و یکی از مصائب عظیمه آن جناب اینگونه نسبت‌های ما لا یرضی صاحب‌ه بود که باعث سفک دماء اهل ایمان شد و موجب ازدیاد حقد و عناد خلفاء جور شد بلکه حبس موسی بن جعفر علیهما السلام از تجزی جهله عوام بود و عاقبت به درجه شهادت فائز گردید. و در کتاب «نهایه الانساب» نوشته است در شهادت آن بزرگوار بیان غریبی که عبارت آن را می نویسد، و گویا قریب به این مضمون در «مقاتل الطالبیین» (۱) مذکور باشد. امام موسی الکاظم علیه السلام: اُمّه حمیده اخذ من المدینه و اخرج من المسجد و حمل الی البصره و سلّم الی عیسی بن جعفر المنصور و حبس فی دار فضل بن ربیع و لَفّه سندی بن شاهک فی بَساطٍ و اجلسَ علیه جماعه من النّصارى حتّی مات و دُفِنَ فی مَقابرِ قُریش، صَلَّى عَلَیْهِ هِشَم (۲) بن عدی. خوب است ترجمه نکنم این عبارات را و بر همان وضعی که شهادت آن سید شهید مظلوم معصوم بین خواص و عوام معروف است بگرییم و بگریانیم و متذکر و ذاکر شویم آن چه را که صدوق طاب ثراه نقل فرموده است: پانزده سال از خلافت هارون الرشید که گذشت به امر وی سندی بن شاهک در حبس معروف به دار مسیب و باب الکوفه که در آن درخت سدره بود آن جناب را زهر خورانید و در روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب در سال یکصد و هشتاد و سه به جنت شتافت و قبرش در غربی بغداد است. و باید به خداوند سبحان از این قسم دوستیها و محبتها پناه بریم که عاقبت آن خزی و خذلان و اذاقه حدید و عذاب شدید است.

در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه نمودن بلکه عرض می کنم: غالب از ائمه هدی به دوستی بعضی از دوستان نادان بر حسب اسباب ظاهره شهید شدند امر باطن را بگذار و ملاحظه کن عمل اهل کوفه را با حضرت

۱- مقاتل الطالبیین: ۳۳۶.

۲- در چاپ سنگی: هشتم.

در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً

امیر علیه السلام با حضرت امام حسن علیه السلام و با حضرت امام حسین علیه السلام و با سائرین ائمه و آن چه زید بن علی و قتیل باخمیری و صاحب نفس زکیه و جماعتی از اجلاء سادات کردند آخر غرض امام علیه السلام با کمال قدرت از تقیه کردن ، ابقاء شریعت مطهره و شرع انور و حقن دماء و حفظ نفوس مؤمنین بوده است . و از این جهت بعضی از خیار اصحاب را می راندند و مذمت صریح می فرمودند و تأکید می کردند ما را به بعضی القاب نخوانید و وجوه بریه علی رؤوس الاشهاد نیاورید که باعث اشتداد عداوت و عناد خلفاء جور می شود ، و از جهتی شیعیان را تسلیه می دادند به ظهور فرج اعظم و وجود امام عصر عجل الله فرجه و تأکیدات اکیده به بعضی هم در کتمان سر می فرمودند .

در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً خوب است این حدیث را منظوماً که در غالب کتب مناقب است بنویسم از راوی آن شقیق بلخی : قال لما حججت عایت (۱) شخصاً شاحب اللون نجل الجسم أسمر سائراً وحده وليس معه زاد فما زلت دائماً (۲) أتفكر وتوهمت أنه يسأل الناس ولم أدر أنه الحج الأكبر ثم عایتته (۳) ونحن نزلدون فید (۴) من الكتيب (۵) الاحمر يضع الرمل في الاناء ويشربهنفاديته وعقلي محيي اسقني شربه فناولني منهفعايته (۶) سويقاً وسكر فسالته الحجيج من يك هذا قيل هذا الامام موسى بن جعفر (۷) [در اشعار مؤلف] اگر چه این بنده را فهم شعر و شعوری نیست چه رسد آن که بتوانم بیتی بگویم یا آن که استشهاد نمایم ، اما در این مورد به نحو ترجمه آن چه به قلم آمد معانی این اشعار را نگاشت : به راه مکه شخصی را بدیدمنزار و زرد رنگ و ناتوان بود به تنهایی بدون توشه می رفت که از تنهاییش دل بد گمان بود خیالم آمد از اهل سؤال استندانستم که جان کعبه آن بود چو ما کردیم اندر فید منزله در وی تل سرخی هم عیان بود به جام آب ریگی چند افکندیاشامید و شکرش بر زبان بود مرا زان جام شیرین جرعه ای داد که گویا شکر در کام جان بود چو پرسیدم ز حالش قائلی گفتامام هفتمین شیعیان بود و از اشعاری که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند اقتصار به این روایت مختصر می کنم : در کتاب « ریاض الابرار » مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل فرموده است که : حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند : پدرم در خرد سالی به من لوحی دادند و فرمودند : « این

۱- در چاپ سنگی : عایت .

۲- در مناقب : دائماً .

۳- در چاپ سنگی : عایتته .

۴- فی الحدیث : ماتت أبيه بفید وهو علی وزن بیع : منزل بطریق مکه و یقال بلیده بنجد علی طریق الحاج العراقی . وفی القاموس : فید بطریق مکه شرفها الله تعالی علی طریق الشام . « عن المجمع » . (حاشیه مؤلف رحمه الله) . رجوع کنید به : مجمع البحرين ۳/۴۴۲ ماده (فید) ، معجم البلدان ۴/۲۴۸ .

۵- در مناقب « الکئیب » ، البته در بیشتر منابعی که مراجعه شد واژه به ثاء مثلثه ضبط شده است چنانچه در متن مذکور است ، وهو الصحيح .

۶- در چاپ سنگی به تقدیم نون بر یاء . در مناقب بجای « فناولنی منه فعاینته » عبارت « فلما سقانی منه عاینته » درج شده است .

۷- مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب ۳/۴۲۰ ، مدینه المعاجز ۶/۴۳۱ ح ۲۰۸۱ ، بحار ۴۸/۷۸ .

در اشعار مؤلف

مصرع را من گفته ام بر این بنویس و خودت مصرع دیگر را بگویی: « تَنْحَ عَنِ الْقَبِيحِ فَلَا تَرِدُهُ » یعنی: از عمل بد دوری جو و بر او وارد مشو. پس عرض کردم: « وَمَنْ أَوْلَيْتَهُ أَحْسَنًا فَزِدْهُ » یعنی: اگر حسنه یا احسان می کنی زیاد کن. پس فرمود: « سَتَلْقَى مِنْ عَدُوِّكَ كُلِّ كَيْدٍ » یعنی: هر کیدی را از دشمن خود می بینی. پس عرض کردم: « إِذَا كَادَ الْعَدُوُّ فَلَا تَكِدْهُ » یعنی: دشمن اگر کید کرد تو کید مکن. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ » (۱). (۲) و ایضاً از بیانات آن بزرگوار است در حدیث مبسوط: « أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَمَأْتُ [إِلَى] (۳) الْمَاءِ وَقَوْتِي إِذَا أَرَدْتُ الطَّعَامَ (۴) »

۱- آل عمران: ۳۴.

۲- مناقب آل ابی طالب ۳/۴۳۴، بحار الانوار ۴۸/۱۰۹ ح ۱۰.

۳- از دلائل الامامه افزوده شد.

۴- در دلائل الامامه طبری: ۳۱۸ بصورت یک بیت شعری نقل شده است که ما نیز از آن پیروی کردیم، نیز رجوع کنید به: الاربعین شیرازی: ۳۸۲، قضیه بسیار جالب و خواندنی است، و اجمال آن اینکه حضرت سطل آب از دست موسی بن جعفر علیهما السلام درون چاه افتاد. حضرت این شعر را فرمودند. شقیق بلخی قسم می خورد که: پس از کلام آن جناب آب چاه بالا آمد. حضرت ظرف را پر کرده و وضو ساخته نماز گزاردند. . اصل قضیه را سبط ابن جوزی در تذکره الخواص: ۳۴۸ ۳۴۹ نقل کرده است.

اما اولاد و فرزندان آن جناب سی و هفت تن بودند از ذکور و اناث و اگر کسی بخواهد حالات فرزندان آن جناب را بنویسد مشروحاً کتابی می شود آنچه منظور است در این وجیزه غالباً ذوی الاعقاب از اولادشان است . و سیزده تن از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عقب گذاردند : اوّل : حضرت رضا علیه السلام . دوّم : ابراهیم مرتضی . سوّم : محمد عابد . چهارم : جعفر ، و این چهار نفر کثیر النسل شدند . و چهار نفر بالنسبه نسلشان وسط است : اوّل : زید النار . دوّم : عبدالله . سوّم : عبیدالله . چهارم : حمزه . و پنج نفر دیگر نسلشان اندک است : اوّل : عباس . دوّم : هارون . سوّم : اسماعیل . چهارم : حسن . پنجم : اسحاق . اما سائرین اگر عقبی داشتند به مرور ایام منقرض شد .

در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام

در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصّیّلاه والسّلام امام هشتم فرقه ناجیه مهدیه است . کنیه شریفش ابوالحسن و نام مبارکش علی و لقب مرضیش رضا است .

و جهت اینکه این لقب را یافتند در کتاب « عیون اخبار الرضا » (۱) مروی است: ابوبصیر بزندی از حضرت جواد علیه السلام سؤال کرد مردم می گویند: پدر بزرگوارت این لقب را یافت برای آن بود که راضی به ولیعهدی مأمون شد! فرمود: « واللّه دروغ می گویند! بلکه خداوند و رسولش از وی راضی بودند ». عرض کرد: نه آن بود از تمام شماها خدا راضی است؟ فرمود: « چنانکه موافقین از اولیای از وی راضی بودند مخالفین از اعداء نیز راضی بودند ». و در حدیث است: در خردسالی حضرت موسی بن جعفر علیه السلامی فرمود: فرزندم رضا بیاید و او را به کنیه ابوالحسن و لقب رضا می خواند و مادرش از اشراف عجم بود و در دین و عقل اشرف زنها و از حمیده بربریه مادر حضرت موسی علیه السلام بسیار احترام می کرد و در حضورش نمی نشست، اما اسمش یا سکن است یا اروی یا نجمه یا خیزران (۲)، و صحیح تکتّم و کنیه اش ام البنین است (۳). و این شعر دلالت بر مقصود می کند: *الَا إِنْ خَيْرِ النَّاسِ نَفْسًا وَوَالِدًا وَرَهْطًا وَأَجْدَادًا عَلَيَّ الْمَعْظُمِ أَتْنَا بِهِ لِلْحَلْمِ وَالْعِلْمِ ثَامِنًا مَامًا يُؤَدِّي حُجَّهَ اللَّهِ تَكْتَمُ (۴)* و آنچه در اواخر کتاب « عیون اخبار الرضا » (۵) مروی است: مامون الرشید در سال

-
- ۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۲ ح ۱ باب العله التي من اجلها سمى على بن موسى الرضا عليه السلام .
 - ۲- عبارت صدوق رحمه الله در عیون الاخبار ۲/۲۶ ح ۲ چنین است: وقد روی قوم أن أم الرضا عليه السلام تسمى سکن النوبیه وسمیت أروی وسمیت نجمه وسمیت سمان وتکنى أم البنین . در کمال الدین: ۳۰۷ می فرماید: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام أمه جاریه اسمها نجمه ، أبوجعفر محمد بن علی الزکی أمه جاریه اسمها خیزران . نیز در احتجاج ۲/۱۳۷ و صراط المستقیم ۲/۱۳۹ . بنا بر این خیزران نام مادر امام جواد علیه السلام است نه حضرت ثامن الحجج علیه السلام .
 - ۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۴ ح ۲ .
 - ۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۵ ح ۲ . «تکتّم» فاعل «أتتنا» می باشد .
 - ۵- به احادیث باب ۳۹ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۴۷ ۱۴۹ (باب خروج الرضا علیه السلام من نيسابور إلى طوس ومنها إلى مرو) رجوع شود و نیز ۲/۲۸ باب ۳ فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی علیه السلام ، ۲/۲۶۷ ۲۷۹ باب ۶۱ ۶۴ .

دویست و دو امّ حبیبه دخترش را به حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام تزویج نمود و در وقتی که از خراسان توجّه به سوی عراق کرد در بین راه در ماه رجب در سال دویست و سه از هجرت گذشته در سناباد طوس رحلت فرمود، و از عمر شریفش چهل و نه سال گذشته و ولادتش در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سال یک صد و پنجاه و سوم بود. و صدوق علیه الرحمه فرموده است: صحیح آن است در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان از دار دنیا وفات فرمودند و از انگور و انار زهرآلوده شهید شدند. و راوی شهادت آن بزرگوار سه نفرند: اباصلت هروی و هرثمه بن اعین و یاسر خادم. بلی، مرحوم سید بن طاوس طاب ثراه در مؤلفات خود اصراری دارد حضرت رضا علیه السلام با مهربانیهای مأمون مسموم نشد و بسیار این فقره را بعید می داند شاید بر حسب مصلحت ملاحظه از مخالفی کرده است، و آنکه مخالف است گوید: آن بزرگوار را زهر خوراندند و گویا منکر حدیث « ما منّا الا مقتول او مسموم » (۱) باشد. شیعه در این خصوص احادیث کثیره مخالف عقیده اهل خلاف ذکر کرده اند و حق آن است هر یک از ائمه مقتول شوند به دو جهت: اوّل: آنکه انسان کامل بر حسب جامعیتی که به ملکات رحمانیه دارد باید دارای تمام مراتب اخروی باشد. یکی از مراتب مرتبه شهادت است پس امام نباید فاقد این درجه عظمی باشد، حتی در حدیث است: « ماتت فاطمه علیها السلام شهیده » ۲.

۱- کفایه الاثر: ۱۶۲، بحارالانوار ۲۷/۲۱۷ ح ۱۸، روایت چنین است: خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد قتل ابیه، فقال فی خطبته: « لقد حدثنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله أن الأمر یملکه اثنا عشر اماماً من أهل بینه و صفوته، ما منّا إلا مقتول أو مسموم ».

دوم: می گویند قوای هیكل امام در کمال اعتدال است چون معتدل شد بدون صدمه خارجی از دنیا نمی رود و نمی میرد پس بر حسب صدمه خارجه قهراً اعتدال قوای منقلب می شود و آن یا به آهن است یا به زهر . و از این بیان اجمال توان فهمید و معتقد شد : علاوه از نصوص کثیره ائمه هدی مسموم شدند و به درجه شهادت ظلماً و قهراً رسیدند و میل هر یک از ایشان به شهادت خود

دلیلی است علی حده . و در کتاب « عیون اخبار الرضا » (۱) مروی است : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « یکی از اولاد فرزند من موسی اسمش اسم امیرالمؤمنین علیه السلام است بیاید در طوس و در آنجا به زهر کشته شود و مدفون گردد غریباً » . و أيضاً مروی است از اباصلت هروی عبدالسلام بن صالح که گفت : حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « ما منّا الاّ مَقْتُولٌ شهید » . عرض کردم : کیست شما را به قتل رساند ؟ فرمود : « بدترین خلق خدا در زمان من مرا به زهر می کشد و در خانه غربت دفن می کند » (۲) . و أيضاً مروی است : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : « سَيَقْتُلُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ بِالسَّمِّ ظُلْمًا اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ .. » (۳) الی آخر الحدیث ۴ . و أيضاً بیتی که حضرت رضا علیه السلام به دعبل بن علی خزاعی فرمودند نیز دلالت دارد : و قبر بطوس یا لها من مُصِيبِهَا لِحْتٌ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ عَلَى بْنِ مُوسَى أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ (۴) یعنی : قبر دیگر در طوس است که حسرتها از مصیبت وی بر دلهای دوستانش رسید

-
- ۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۵ ح ۳ ، امالی صدوق : ۱۸۰ ح ۱۸۱ ، روضه الواعظین : ۲۳۴ .
 - ۲- من لا یحضره الفقیه ۲/۵۸۵ ح ۳۳۱۸ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۷ ح ۹ .
 - ۳- روضه الواعظین : ۲۳۴ ، من لا یحضره الفقیه ۲/۳۴۹ ح ۱۶۰۵ ، بحار ۱۰۲/۳۴ ح ۱۱ ، امالی صدوق : ۱۸۱ ح ۱۸۵ .
 - ۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۵ ، مصراع دوم از بیت اول در کمال الدین : ۳۷۴ چنین نقل شده : « توقد فی الاحشاء بالحرقات » .

در اعمال یومیه و لیلیه حضرت رضا علیه السلام

و معلوم است این بیان اشاره به شهادت آن بزرگوار است . و اشعار ابوفراس نیز دلالت بر شهادت آن جناب می کند : بأثوا بِقَتْلِ الرِّضَا مِنْ بَعْدِ بَيْعَتِهِمْ وَأَبْصَرُوا بُغْضَهُ مِنْ رُشْدِهِمْ وَعَمُوا عِصَابَهُ شَقِيَّتٍ مِنْ بَعْدِ مَا سَعَدَتْ وَمَعَشَرٌ مَلَكُوا مِنْ بَعْدِ مَا سَلِمُوا لَا بِيَعَهُ رَدَعَتْهُمْ عَنْ دِمَائِهِمْ وَلَا- يَمِين وَلَا- قُرْبٌ (۱) وَلَا- رَحِمٌ (۲) و خوب است قدری از وضع عبادت امام همام علی بن موسی علیه السلام از کتاب مسطور (۳) شرح دهم تا از کلیه عبادات آباء و ابناء کرام فخام آن سید انام هم مطلع و آگاه باشی ؛ از آنکه انوار طیبه ائمه اثنی عشر بر طریقه واحده خداوند را ستایش می نمودند .

در اعمال یومیه و لیلیه حضرت رضا علیه السلام که فوائد کثیره از برای کلیه عباد دارد بدان رجاء بن [ابی] (۴) ضحاک گفت : مأمور شدم آن جناب را از مدینه به خراسان بیاورم از راه بصره و اهواز و فارس ، و مأمور بودم حالات آن بزرگوار را در شبانه روز مواظبت نمایم . قسم به خدا مردی را اتقی و اکثر ذکراً و اشدّ خوفاً لله از آن سرور نیافتم . چون صبح می شد و اداء فریضه می کرد در مُصلای خود می نشست و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود و صلوات بر محمّد و آل او می فرستاد تا طلوع آفتاب آن گاه سجده طولانی می فرمود تا آفتاب بلند می شد پس روی به مردم می کرد حدیث و موعظه می فرمود آن گاه تجدید وضوء کرده به مصلاّی خود می آمد چون آفتاب می گذشت شش

۱- در مناقب : قریبی .

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۸۳ ، بحار ۴۹/۳۱۴ ، الغدیر ۳/۴۰۱ .

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۹۴ ح ۱۹۵ ، نیز رجوع کنید به : مشکاه الانوار طبرسی : ۱۱۵ ، بحار الانوار ۴۹/۹۲ .

۴- اضافه از عیون الاخبار است .

رکعت نماز می کرد، در رکعت اولی الحمد و « قل یا ایها الکافرون » می خواند و در پنج رکعت دیگر الحمد و « قل هو الله احد » می خواند و در هر دو رکعت سلام می داد و قنوت می خواند قبل از رکوع، پس اذان می فرمود و دو رکعت نماز می کرد آن گاه اقامه می گفت و نماز ظهر به جا می آورد بعد از سلام تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود الی ماشاء الله آن گاه سجده شکر به جا آورده یک صد مرتبه می فرمود: « شُکراً لِلَّهِ » چون سر از سجده برمی داشت شش رکعت نماز به جای می آورد و در هر یک سوره حمد و قل هو الله می خواند باز اذان می فرمود و دو رکعت نماز با قنوت ادا می نمود پس اقامه نماز عصر می گزارد بعد از فراغت باز تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل می فرمود پس به سجده می رفت و یک صد مرتبه می گفت: حَمْدًا لِلَّهِ چون آفتاب غروب می کرد وضوء می ساخت نماز مغرب را با اذان و اقامه و قنوت می گزارد. آن گاه تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود الی ماشاء الله باز به سجده شکر به جای آورد. چون سر می داشت دیگر تکلم نمی کرد و برمی خاست و چهار رکعت نماز به دو سلام و دو قنوت به جای می آورد در رکعت اولی « قل یا ایها الکافرون » و در رکعات دیگر سوره الحمد و « قل هو الله احد » می خواند پس از تسلیم تعقیب می خواند الی ماشاء الله آن گاه افطار می فرمود و درنگ می کرد تا آنکه نزدیک می شد به ثلث از شب، پس برمی خاست و نماز عشا می گزارد به یک سلام و یک قنوت آن گاه برای تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می نشست و سجده شکر بجا آورده به خوابگاه تشریف می برد. برای ثلث آخر شب با استغفار و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل برمی خاست. آن گاه مسواک می کرد و وضوء می گرفت و هشت رکعت نماز می گزارد و دو رکعت اول یک مرتبه سوره « الحمد » می خواند و سی مرتبه سوره « قل هو الله احد ». آن گاه نماز جعفر طیار می گزارد، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت قبل از رکوع و از نماز شب محسوب می داشت. آن گاه دو رکعت باقی را بجا می آورد. در رکعت اولی سوره الملک را و در رکعت ثانیه سوره « هل أتى علی الانسان » می خواند. آن گاه برای نماز شفع برمی خاست در دو

در نماز و اعمال آن بزرگوار است

رکعت اول و دوّم بعد از حمد سه مرتبه سوره « قل هو الله » می خوانند با قنوت . آن گاه برای نماز وتر برمی خاست ، بعد از الحمد سه مرتبه « قل هو الله » یک مرتبه « قل اعوذ برب الفلق » و یک مرتبه « قل اعوذ برب الناس » می خوانند . آن گاه در قنوت می فرمود : « اللهم! صلّ علی محمد و آل محمد . اللهم اهدنا فیمن هدیّت و عافنا فیمن عافیّت و تولّنا فیمن تولّیّت و بارک لنا فیما أعطیّت و قنا شرّ ما قضیّت فانّک تقضی و لا یقضی علیک ، انه لا یدلّ من والیّت و لا یعزّ من عادیّت ، تبارکت ربّنا و تعالیّت » . پس می فرمود هفتاد مرتبه : « استغفر الله و اسأله التوبه » . پس از سلام تعقیب می خوانند الی ماشاء الله چون فجر نزدیک می شد دو رکعت فجر را بجا می آورد ، در رکعت اولی « قل یا ایها الکافرون » بعد از حمد و در ثانیه سوره « قل هو الله احد » قرائت می فرمود . آن گاه برمی خاست اذان و اقامه می گفت : نماز صبح بجای آورده برای تعقیب می نشست به نحوی که گذشت .

در نماز و اعمال آن بزرگوار استو در تمام نمازهای واجبی در رکعت اولی بعد از الحمد سوره « انا انزلناه » و در رکعت ثانیه « قل هو الله احد » می خوانند مگر در صبح و ظهر ، و عصر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین تلاوت می کرد ، و در نماز عشاء شب جمعه نیز سوره جمعه قرائت می فرمود ، و در رکعت ثانیه از عشاء سوره « سبح اسم ربّک » می خوانند ، و در نماز صبح دوشنبه و پنج شنبه در رکعت اولی بعد از حمد سوره « هل اتی علی الانسان » و در رکعت ثانیه سوره « هل اتاک حدیث الغاشیه » مواظبت داشت و نماز مغرب و عشاء و نماز شب و نماز شفع و وتر و صبح را بلند می خوانند و نماز ظهر و عصر را آهسته و در تمام نمازها این قنوت را می خوانند : « ربّ! اغفر وارحم و تجاوز عمّا تعلم انّک انت الاعزّ الاکرم » (۱) .

۱- و بنا بر روایت دیگر : الأجل الأکرم . (حاشیه مؤلف رحمه الله)

و در شهری که اقامه می فرمود ده روز، روزه داشت و در وقت افطار نماز را مقدم می داشت و در سفر نماز واجب را دو رکعت می گزارد مگر نماز مغرب. و در سفر و حضر نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت فجر را بجای می آورد و در سفر نوافل روز را بجا نمی آورد و بعد از هر نماز قصر سی مرتبه « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر » می فرمود، و می گفت: تمام نماز در خواندن این فقرات است. و در سفر روزه نمی گرفت، و در دعاهای نماز بسیار ابتدا به صلوات می فرمود، و هر شب در خوابگاه، قرآن بسیار تلاوت می کرد، و هر وقت به آیه ای که در آن جنت و نار بود می گذشت گریه می کرد و از آتش دوزخ پناه می خواست. و در تمام نمازهای روز و شب بلند « بسم الله الرحمن الرحيم » می خواند. چون سوره « قل هو الله احد » می خواند باز می فرمود: « قل هو الله احد » چون تمام می کرد سوره را سه مرتبه می فرمود: « كذلك الله ربنا »، چون سوره « قل يا ايها الكافرون » می خواند آهسته می فرمود: « يا ايها الكافرون »، چون این سوره تمام می شد می فرمود: « ربى الله ودينى الاسلام »، چون سوره « والتين » را تمام می کرد می فرمود: « بلى، وأنا على ذلك من الشاهدين »، چون سوره « لا اقسام بيوم القيامة » می خواند می فرمود: « سبحانك اللهم بلى ». چون سوره الحمد را تمام می فرمود می گفت: « الحمد لله رب العالمين ». و در سوره جمعه قرائت می فرمود: « قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ » (۱) للذين اتقوا « وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » ۲، چون سوره « سبح اسم ربك » را می خواند می فرمود: « سبحان ربى الاعلى »، چون قرائت می کرد: « يا ايها الذين آمنوا » آهسته می فرمود: « لبيك اللهم لبيك! ». چون وارد هر شهری می شد مردم هجوم می آوردند و از آن جناب عليه السلام عالم دين

خودشان را استفتاء می کردند ، و آن بزرگوار جواب می فرمود و خبر می داد از پدران پاکانش . چون رجاء بن [ابی] ضحاک از آنچه دیده بود برای مأمون نقل کرد گفت : ای پسر ضحاک ! واللّٰه هذا خیر اهل الارض وَاَعْلَمُهُمْ وَاَعْيَدُهُمْ ، اما مردم را خبر مکن تا آنکه فضل وی بر زبان من نشر کند و باللّٰه اسْتَعِينُ عَلٰی مَا اَقْوٰی (۱) من الرّفْعِ مِنْهُ وَاَلِاسَاءِ بِهِ . و عاقبت طینت و نیت خودش را بر حسب « لکلّ امرئٍ ما نوى » (۲) در اساءه به آن بزرگوار ظاهر نمود و داعی این حدیث را در این مقام که اعمال یومیه و لیلیه عباد است نگاشتم برای آنکه به سهولت بخوانند و بدانند و بجای آورند ، و بعبارۀ آخری از این روزنامه غفلت نورزند که نجات و ثواب و اجر جزیل و ایقاظ از غفلت و دخول به جنّت از این کردار شایسته است . و در « رجال و سیط » مروی است : حضرت رضا علیه السلام به ابوعلی دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی (۳) شاعر آل محمد صلی الله علیه و آلهانگشتر عقیق و دراهم رضویّه و پیراهنی از خز سبز مرحمت فرمودند که در آن در هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز بجا آورده بود (۴) . و حدیثی فرمودند که آخر آن است : « اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ لَحْمَ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلٰی النَّارِ » (۵) .

-
- ۱- در چاپ سنگی : انوی .
 - ۲- حدیث در منیه المرید : ۱۳۳ و بحار ۶۷/۲۱۱ ، و ۲۲۵ از نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله مروی است ، و در بحار ۶۷/۱۸۶ ضمن کلامی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است .
 - ۳- در باره دعبل خزاعی علمای رجال مفصل بحث کرده اند ، از جمله رجوع کنید به : رجال نجاشی : ۱۶۱ ش ۴۲۸ تحقیق سید موسی شبیری ، رجال ابن داود : ۹۲ ش ۶۰۱ .
 - ۴- امالی شیخ طوسی : ۳۵۹ ، بحار الانوار ۴۹/۲۳۸ ح ۷ ، الغدير ۲/۳۶۷ .
 - ۵- رجال نجاشی : ۲۷۷ ش ۷۲۷ ، روایتی دیگر بدین مضمون روایت شده : « ان الله تعالى حرم لحم جميع من ولدته فاطمه وعلى من ولد الحسن والحسين عليهم السلام على السباع » . رجوع کنید به : مدینه المعجز ۷/۴۷۸ ، نظم درر السمطين : ۲۴۱ ، ابن حجر متعصب نیز در لسان المیزان ۲/۵۱۳ این روایت و حکایت آنرا نقل کرده است .

در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

و دوستان آن بزرگوار بدانند بعد از آداب زیارت خامس آل عبا اخباری کثیره در ثواب زیارت آن بزرگوار رسیده است که یکی از ثمرات زیارت آن بزرگوار ریختن گناهان کبیره است بنا بر روایتی که در مزار از « بحارالانوار » (۱) مروی است و یکی ضمانت شفاعت تمام ائمه طاهریین است از برای زائر و یکی به طریق عموم رفع مکروه و کشف مکروب و اداء دیون و شفاء امراض و قضاء حوائج و مهمات کلیه است و هر یک را اخباری است کثیره .

در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام زیارت مختصر آن بزرگوار که بسیار اعتبار دارد می نویسد: « اللَّهُمَّ! صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْأَمَامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ وَحَبِّبِكَ عَلَيَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصَّدِيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ » (۲). عجب گفته است علی بن عبدالله شاعر خوafi (۳): يَا قَبْرَ طُوسٍ سِدِّقَاكَ [اللَّهُ] رَحْمَتُهُمَا ذَا ضَمِنَتْ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَطَابَ بِهَا شَخْصٌ عَزِيزٌ ثَوِيٌّ بِسَنَا أَبَادٍ (۴) مَرْمُوسٌ شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَصْرَعُهُنِي رَحِمَهُ اللَّهُ مَغْمُورٌ وَمَغْمُوسٌ يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَّ مَنَّهُ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَتَطْهِيرٌ وَتَقْدِيسٌ فَخَرًّا بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجُتِّهِهِ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسٌ فِي كُلِّ عَصِيرٍ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هَدَيْتُمْ بَعْدَهُ أَهْلَ مِنْكُمْ وَمَأْتُوسٌ أَمَسَتْ نُجُومُ سَمَاءِ الدِّينِ آفَلَهُوْضَلُ اسْدُ الثَّرَى قَدْ ضَمَّهَا الْخَيْسُ غَابَتْ ثَمَانِيَةٌ مِنْكُمْ وَأَرْبَعَةٌ جِي مَطَالِعُهَا مَا حَنَّتِ الْعَيْسُ حَتَّى مَتَى يَظْهَرُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بِكُمُفَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَمَطْمُوسٌ (۵) پس عرض می کنم آنچه را که صاحب بن عباد طاب ثراه در آخر قصیده اش فرمود: بَلَّغَهُ اللَّهُ مَا يُؤْمَلُهُ حَتَّى يَزُورَ الْإِمَامَ فِي طُوسٍ (۶) اللهم! ارزقنا وجميع اخواننا المؤمنين زيارته بحقه وبحق آباءه المعصومين وأبنائه المكرمين . و بهتر ختم حال آن بزرگوار است از قول ابو نواس که به محضر مامون گفت: قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَيْدُ النَّاسِ طُرَافَى فَنُونٍ مِنَ الْكَلَامِ النَّبِيَّ لِمَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ يَدِيْعِيْثُمُ الدَّرِّ مِنْ يَدِيْ مُحِبِّيهِ فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدَحَ ابْنِ مُوسَى الْخِصَالِ الَّتِي يَجْمَعْنَ (۷) فِيهِ قُلْتُ لَا - أَهْتَيْدِي لِمَدْحِ إِمَامِكُمْ جَبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ (۸) اما فرزندان آن بزرگوار بنا بر قول صاحب کتاب « فصول المهمه » چهار پسر و یک دختر بودند و بعضی از علماء اعلام مانند شیخ مفید طاب ثراه برای حضرت رضا علیه السلام فرزندی بجز حضرت جواد علیه السلام قائل نشدند . و از « تاریخ گزیده » حمدالله مستوفی قزوینی نقل کرده اند: شاهزاده حسین مدفون در قزوین از فرزندان آن بزرگوار است . و آنچه تصریح شده است از اسامی شریفه اولاد آن بزرگوار حضرت جواد علیه السلامو جعفر

۱- بنگرید به: بحارالانوار ۹۹/۳۱ باب ۴ فضل زیاره امام الانس والجن ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وفضل مشهده .

۲- کامل الزیارات: ۵۱۳ ش ۸۰۰، مستدرک الوسائل ۱۰/۴۱۰ ح ۱۲۲۷۰ .

۳- در مناقب شاعر آن « علی بن احمد خوafi » دانسته شده ، و در عیون به « علی بن ابی عبدالله خوafi » منسوب است .

- ۴- در چاپ سنگی : بسناباد . متن را موافق با نقل بحار آوردیم که با وزن شعری نیز سازگار است .
- ۵- بحار الانوار ۹۹/۵۳ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۶۸ ، عیون الاخبار ۲/۲۵۱ (فقط پنج بیت نقل کرده) .
- ۶- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۴ .
- ۷- در بعضی از نقلها : تَجَمَّعْنَ .
- ۸- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۵۴ ، بحار ۴۹/۲۳۵ و ۱۰۴/۷ ، مناقب اهل البيت عليهم السلام ، شیروانی : ۲۸۰ .

و حسن و ابراهیم و حسین و دختری موسومه به عالیہ است .

.

در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود

در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود و برای خاطر بعضی از اهل علم چند بیتی از قصیده مرحوم فاضل ادیب شیخ عبدالحسین نجل مرحوم علامه شیخ احمد شکر نجفی غروی که در مدح و مرثیه آن بزرگوار است می نویسد: ماذا أَطَلَّ عَوَالِمُ التَّكْوِينِ فَتَجَلَّتْ لَنَا فَأُفَاهَا (۱) بِشُجُونِ أَقْيَامِهِ لِلْحَشْرِ قَامَتْ أُمَّ تَرِي سَبِغَ الطَّبَاقِ هَوَتْ عَلَى الْأَرْضِينَ أُمَّ غَابَ عَنِ آفَاقِهَا بَدْرُ الرِّضَا شَمْسُ الْهِدَايَةِ مِنْ بَنِي يَاسِينَ لَا غُرُو إِنْ حَزَنَ الْوُجُودُ عَلَى الْفَتِيهِوْ عَلَهُ الْإِيْجَادِ وَالتَّكْوِينِ لِلَّهِ رِزْءٌ هَيْدٌ أَركَانَ الْهُدَيْمِنَ بَعْدِهِ قُلْ لِلرِّزَايَا (۲) هُوْنِي حَطَمْتَ قَنَاةَ الشَّرْعِ حُزْنًا بَعْدَهُوَبَكَتْ بِقَانِي الدَّمْعِ عَيْنُ الدِّينِ لِلَّهِ يَوْمٌ لِابْنِ مُوسَى زَلَزَلَ السَّبِغُ الطَّبَاقَ فَاعْوَلَتْ بِرَنِينَ (۳) يَوْمٌ بِهِ أَشْجَى الْبَتُولَةَ خَائِنٌ يُدْعَى بِعَكْسِ الْأَمْرِ بِالمَأْمُونِ يَوْمٌ بِهِ أَضْحَى الرِّضَا مُتَجَرِّعًا سَيِّمًا بِكَأْسِ عِدَاوِهِ وَضَعُونَ جَعْلُوهُ فِي عَنَبٍ وَرُمِيَانٍ لَكِي يَخْفَى عَلَى عَلَامٍ كُلِّ مَصُونٍ أَوْ مَا دَرَوْا إِنْ الْخَلَائِقَ طَوْعَهُ فِي عَالَمِ التَّكْوِينِ وَالتَّيْدُوِيْنَ لَكِنَّهُ لَبِيَّ نَدَاءٍ مَنْ ارْتَضَى مَثْوَى لَهُ فِي دَارِ عَلِيَيْنِ فَمَنْ الْمُعْزَى الْمُرْتَضَى إِنْ الرِّضَا نَالَ الْعِدَى مِنْهُ قَدِيمَ دُيُونٍ وَمَنْ الْمُعْزَى مِنْ لُوىِ أَسْوَهِيَ الْفَتْ شَبَا بِيضٍ وَقَبِّ بَطُونِ ۴ اذْوَى الْحَمِيَّةِ مِنْ يَبِيْنِ اِبَائِهِمْ فَمَنْ كَلَّ أَبِيضَ مَفْرَقٍ وَجَبِيْنِ تَرَكْتَ بَنِي طِهٍ وَهُمْ أُمْرًاؤُكُمْ مَا بَيْنَ مَسْمُومٍ وَبَيْنَ طَعِيْنِ فَبَطِيْبِهِ وَثَرَى الْغَرَى وَكَرْبَلَاءَ قَدْ عُيْبِتْ مِنْكُمْ شُمُوسُ الدِّينِ وَبَارِضِ بَغْدَادِ وَسَامِرَا (۴) لِكَمْحَفْرٍ بِهَا (۵) الْإِيْمَانِ خَيْرِ دَفِيْنٍ وَبَطُوسِ قَبْرِ ضَمِّ أَى مُعْظَمِ ابْكِي الْأَمِيْنَ عَلَيْهِ أَى خَوْوْنِ هُوَ آيُهُ أَوْصَافُهَا جَلَّتْ عَنِ الْإِخْصَاءِ بَلْ غَرَّتْ عَنِ التَّبِيْنِ يَا ضَامِنَ الْجَنَاتِ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ (۶) فِيهَا وَمَنْ قَدْ شَاءَ فِي سَجِّيْنِ خُذْنِي إِلَى مَثْوَاكَ فِي الْأُوْلَى وَفِي الْأُخْرَى إِلَى مَاوَاكَ عَلَيَيْنِ وَصِيْحِفَتِي مَشْحُونَهُ وَزَرًا فَفَضْلًا نَجْنِي فِي فُلْكَكَ الْمَشْحُونِ وَعَلَيْكَ صَلَّى ذُو الْجَلَالِ مُسْلِمًا مَا دُمْتَ عَلَهُ عَالَمِ التَّكْوِينِ

۱- کذا .

۲- کلمه ناخواناست .

۳- در چاپ سنگی : بزنین .

۴- در چاپ سنگی : وسامراء .

۵- در چاپ سنگی : بهما .

۶- در چاپ سنگی : يشاء .

در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام است

در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام استامًا حضرت محمد بن علی بن موسی علیه السلام امام نهم زمره شیعه اثنی عشریه است کنیه اش و نام شریفش مطابق است با اباجعفر اول امام محمد باقر علیه السلام و لقب مشهورش جواد است و نام مادرش سبیکه نوییه و جاریه ای از اهل بیت ماریه قبطیه مادر ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در روز نوزدهم سال یک صد و پنج در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله متولد شد و در سال دویست و بیست از هجرت گذشته در بغداد رحلت فرمود ، و از عمر شریفش

حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام

بیست و پنج سال و چند ماه گذشت ، و در جوار جدّ بزرگوارش در مقابر قریش مدفون گردید . و از خلفاء بنی عباس دو نفر با او معاصر شدند : یکی مامون و دیگری برادرش معتصم بالله علیهما لعائن الله . بدان در لون و رنگ رخساره حضرت جواد علیه السلام شیره ای بود که بعضی از اهل خلاف آن بزرگوار را مانند ابی داود اسود خواندند و نسبتش را از حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام قطع کردند سیما سادات بنی هاشم با یکدیگر گفتند : امام حائل اللون (۱) یعنی : [امام] متغیر و سیاه رنگ نمی شود .

حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلامعلی بن جعفر عریضی رحمه الله علیه برای حسن بن علی بن الحسین نقل کرد : اعمام و بنی اعمام و اخوه و اخوات و عمّات از سادات بر آن حضرت در حق حضرت جواد علیه السلامشفاهاً جسارت کردند فرمود : حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به حکومت اهل قیافه حکم فرمود (۲) خود شماها بروید و چند نفر را از اهل قافه اختیار نمائید و اطلاع ندهید ایشان را ، من با فرزندم حاضر شوم به هر جامه ای که بخواهید تا حکومت ایشان در حق ما آشکار شود پس حضرت رضا علیه السلامرا جبه ای از پشم پوشانیدند و قلنسوه ای بر سرش گذاردند و بیلی بر کتف مبارکش

۱- عبارت روایت چنین است : «ما کان فینا إمام قَطَّ حائل اللون» . رجوع کنید به : کافی ۱/۳۲۲ ح ۱۴ ، مازندرانی در شرح خود بر اصول کافی ۶/۲۱۱ ذیل روایت می گوید : قوله : حائل اللون . . کل حائل متغیر ، سَمّی به لأنه یحول من حال إلى حال ، والمقصود أن لونه لیس مثل لونک ولون آبائک الطاهرین ؛ لأن لونه علیه السلام کان أَسْمَر .

۲- چنانچه در حکایت اسامه بن زید نقل شده ، رجوع کنید به : صحیح مسلم ۲/۱۰۸۱ ح ۳۸ ، مرآة العقول ۳/۳۷۹ .

گذارند و در باغی انجمن شدند و حضرت جواد علیه السلام را حاضر کردند . پس اهل قافه هر یک از مردان و زنان را نسبت به حضرت جواد علیه السلام دادند و بالصّراحه گفتند : یکی عم است و دیگری عمّه . پس سادات به اهل قیافه گفتند : حال پدر این طفل را به ما بشناسانید . تماماً به اتفاق عرض کردند : در میان شماها پدر بزرگوار حضرت جواد علیه السلام نیست و اگر هست همان که صاحب باغ است و بیل بر دوش اوست ؛ از آنکه دو قدم این طفل را بعینه قدمین صاحب باغ می دانیم . پس علی بن جعفر گفت دویدم و آب دهان حضرت جواد علیه السلام را مکیدم و گفتم : شهادت می دهم که تو امام من می باشی عند الله . پس حضرت رضا علیه السلام گریست و فرمود : « ای عمو! نشیندی پدرم فرمود که : حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند : « بابی ابن خیرَه الإمامِ ، [ابن] النّوَبیّه الطّیبه الفمّ ، المُنْتَجِبَه (۱) الرّحِم . . . » الی آخر الحدیث (۲) . و مرحوم شیخ الفقهاء الاعلام شیخ محمد حسن طاب ثراه در کتاب « متاجر » از « جواهر الکلام » (۳) این حدیث را نقل فرمود . و محمد بن جریر طبری (۴) نقل کرده است : حضرت جواد علیه السلام شدید الاذمه یعنی : گندم گون بود بعضی در حق وی شک کردند و آن وقت از سنّ شریف آن بزرگوار بیست و پنج سال گذشته بود حتی آن ملاعین شاکین گفتند : حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام از شنیف سیاه غلام آن بزرگوار است .

-
- ۱- در بعضی از نقلها : المنتخبه .
 - ۲- علاوه بر کافی ، بنگرید به : وسائل الشیعه ۱۷/۱۷۴ (چاپ اسلامیة) ، مدینه المعاجز ۷/۲۶۱ ح ۲۳۱۱ ، الوافی ، فیض ۲/۳۷۹ ح ۱۸ ، بحار الانوار ۵۰/۲۱ ح ۷ ، اعلام الوری : ۳۳۰ .
 - ۳- جواهر الکلام ۲۲/۹۳ ، در کتب دیگر فقهی نیز بدان استشهاد شده ، مانند : الحدائق الناضره ۱۸/۱۸۳ ، و مکاسب شیخ انصاری ۲/۹ .
 - ۴- در نوادر المعجزات : ۱۷۳ باب ۱۰ ح ۱ و دلائل الامامه : ۳۸۴ .

و بعضی گفتند: از غلامی دیگر لؤلؤ نام است. و وقتی است که حضرت رضا علیه السلام نزد مأمون است پس اهل قافه را خبر کردند و آن جناب را در مسجدالحرام حاضر نمودند. چون چشم اهل قافه بر جمال آن بزرگوار افتاد همگی به سجده افتادند و گفتند: وای بر شما! این کوكب درى و نور مضىء را بر امثال ماها عرضه می دارید؟! وَاللَّهِ! حَسْبَ زَكَاةٍ وَ نَسَبٍ مَهْدَبٍ طاهر دارد و در اصلاّب زاكیه و ارحام مُطَهَّره قرار گرفته است، وَاللَّهِ! از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام است، برگردید و استغفار کنید و شك ننمائید در مثل آن بزرگوار. پس حضرت جواد علیه السلام به لسان فصیح که برنده تر از شمشیر بود فرمود: « الحمد [لله] الَّذِي خَلَقْنَا مِنْ نُورِهِ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَنَا اٰمَنًا عَلَى خَلْقِهِ وَ وَاوَحِيهِ . مَعَاشِرَ النَّاسِ! اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بْنِ امير الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ابْنِ الزَّهْرَاءِ وَ ابْنِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، فَفِي مِثْلِي يُشَكُّ وَعَلَى اَبَوِي يُفْتَرَى؟! اَلْعَرَضُ عَلَى الْقَافَةِ؟! » . وقال: « وَاللَّهِ اِنِّي لَا عَلَّمُ بِهِمْ اَجْمَعِينَ وَمَا هُمْ اِلَيْهِ صَائِرُونَ اَقُولُهُ حَقًّا وَ اَظْهَرُ صِدْقًا وَعِلْمًا ، وَرَثْنَا اللّٰهُ قَبْلَ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ وَبَعْدَ بِنَاءِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَيْنِ ، لَوْلَا تَظَاهَرُ الْبَاطِلُ عَلَيْنَا لَقَلْتُ قَوْلًا يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْاَوَّلُونَ وَ الْاٰخِرُونَ » . آن گاه دست مبارکش را بر دهانش گذارد و فرمود: «مای محمّد! ساکت شو و صبر کن چنانکه پدران تو و پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و تعجیل مکن». پس آن جناب پای بر کتف مردم گذارد و از مسجد الحرام بیرون آمد، و مشیخه و پیر مردمان از قبیله بنی هاشم از اولاد عبدالمطلب به آن قامت موزون نگران بودند و از گفتار و کردار و رفتار آن جناب با کمال خردسالی و صغر سنّ و کوچکی رشک می بردند و می گفتند: « الله اعلم حيث يجعل رسالته! » (۱).

در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلام

چون در خراسان اجتماع قافه و جمعی از اهل مکه را به آن سرور خبر دادند و از نسبتهای واهیه ایشان مطلع گردید بسیار گریه کرد، آن گاه حکایت جریح قبطنی و ماریه مادر ابراهیم را بیان فرمود که بعضی از ازواج نبی صلی الله علیه و آلهبه توسط پدران ایشان چگونه شفاهاً جسارت کردند و خاطر عاطر آن جناب را آزرده نمودند و عاقبت هر قدر در مقام استغفار و توبه و انابت و قبول معذرت برآمدند. آیه کریمه نازل شد: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (۱). پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مرا در این عمل زشت و نسبت قبیح به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اسوه و سلوه است چنانکه آن جناب می فرمود من هم صبر می کنم» (۲).

در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلامو داعی در ذیل این خبر بیانی در نظر دارد به نحو اجمال آن را می نویسد: بدان اختلاف اشکال و صور سنخ بشر و مخلوقات دیگر برای اظهار قدرت حق الهیه است که اگر تمام آحاد اولاد آدم به یک شکل و رنگ خلق می شدند احتمال عجز به خداوند قادر علی الاطلاق می رفت، و همین نحو است اختلافی که در طباع بنی نوع انسان مشاهده می شود که طبیعت دو نفر به یک طرز و طور مجبول نیست و در حدیث است اگر فرزند به پدر مشابهت نداشته باشد ملامتی ندارد شاید به یکی از اجداد و پدرانیش تا حضرت آدم علیه السلام شبیه باشد پس عرض می نماید: اولاً: ائمه دین را باطناً به سائرین نمی توان قیاس نمود؛ امّا ظاهراً پس می گوئیم: ایشان یک کسوه و صورت بشریّه مصوّر و مشکّل بودند و البته ایشان هم روح و نفس و طبیعت و جسم و صورت و لون و حرکت و سکون، اکل و شرب، نوم و یقظه، حیات و موتی داشته اند.

۱- توبه: ۸۰.

۲- نیز بنگرید به: الهدایه الکبری، خصیبی: ۲۹۵، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۹۳.

بناءً علی هذا ، آنچه باعث اختلاف الوان و اشکال سائرین از رعایاست در ایشان هم آن باعث و سبب موجود است و کرامت و معجزه آن است با اختلافی که در الوان بعضی از ائمه بوده است کمال شباهت به اجداد اکارم و آباء افاحم خودشان داشته اند بلکه بگویم : قدرت بر ایجاد الوان و اشکال عموماً داشته اند . صدق عرض کرده ام و خود می دانی الوان بعینها اعراضند و ایجاد آنها برای ائمه هدی صلوات الله علیهم در کمال سهولت بوده است . پس در جواهر عوالم امکانیه تکلم کن که چگونه اقتدار در انقلاب و انتقال آنها باذن الله یافتند و اگر کتابهای مناقب ائمه اطهار را بخوانی خواهی دانست چگونه سیاه را سفید و جوان را پیر و لاغر را ضخیم و مرد را زن و مرده را زنده و هر یک را به عکس می نمودند و در این حدیث یافتی اهل قیافه وقتی که آن جمال را زیارت کردند به سجده افتادند و علی نحو الاتفاق عرض کردند : حضرت جواد علیه السلام از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آلهو فاطمه اطهر است ، و شهادت دادند که آن جناب فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است اگر چه آن جماعت خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کما هی اطلاع بهم رسانیده بودند . همانا ظهورات و جلوات ائمه اطهار علیه السلام شکل و شمائل نبوی صلی الله علیه و آله کما هی اطلاع بهم رسانیده بودند . همانا ظهورات و جلوات ائمه اطهار بر حسب لون و رنگ حقیقیه روحانیه نورانیه شان بوده است اگر چه در آن عالم رنگی و لونی نیست و آن عالم ، عالم بی رنگی است . عجب گفته است : وما الوجه الا واحد غیر انها اذا انت عیددت المرایا تعددا * * * آفتابی در هزاران آبگینه تافتپس به رنگی هر یکی تاب دگر (۱) انداخته جمله یک نور است لیکن رنگهای مختلفا اختلافی در میان این و آن انداخته گویند : تابش آفتاب بر شیشه های ملون که قوایل و مظاهرند باعث ظهور الوانشان

در حکایت صوفی و رنگ رز

می شود، اما آفتاب روح ولایت بر هر عنصری که بتابد هر رنگی که بخواهد از آن عضو ظاهر شود، و این آفتاب ولایت با آنکه رنگ دارد بی رنگ است، و با آنکه ظاهر است مخفی است، یعنی: رنگ روح و حقیقت ولایت اگر چه از هر چیزی اجلی است اما با کمال ظهور و جلوه ای که دارد خفاء دیگری دارد، و یکی از مظاهر آفتاب تابنده ولایت حقه هیکل مخلوق محسوس اوست. چون ابر جسد حسی عنصری را ربط دیگری است و خود جوهر اظهر و انوری؛ لهذا ظهورات و تلونات مرئیة اش در انظار و ابصار بر حسب اختلاف قوایل مختلف و مرئی می شود تا آن هم کرامتی مخصوص باشد. پس می گوئیم: هر رنگی که نیک است از هر یک از اولیاء خدا توان پذیرفت و یافت مگر لون قبیح و رنگ زشت؛ از آنکه هیچ عضوی از اعضای بدن ایشان را زشک و قبیح نمی دانیم، بلکه طینت کل وجودشان را بالکلیه از طینت اعلیٰ علین و عرش برین یافته ایم، و آیه کریمه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (۱) شاهدی است.

در حکایت صوفی و رنگ رز گویند: صوفی کبود پوشی به در دکان رنگ رزی جامه های رنگارنگ یافت، گفت: ای استاد در این کارخانه یک رنگ می باید این همه رنگ به چه کار آید؟! رنگ رز مرد عارفی بود، در جواب گفت: ای صوفی! از عشق بوئی نداری اگر نه بایست همه را یک رنگ بشماری. صبغه الله چیست رنگ خم هورنگها یک رنگ گردد پیش او و محیی الدین در «فتوحات مکیه» گفته است: کدام رنگ از رنگ وجود زیباتر است که

با وجود بی رنگی منشأ همه رنگها است. یار بی رنگ و ز او هر دو جهان یافته رنگهیچکس آنگه از این نوع معما نشود و مرحوم آخوند فرمود: انسان مخلوق حق است قوای و مشاعر انسانیّه بر حسب خواست و اراده خالق حقیقی باید صرف عبادت حق شود، پس هر قوه و عضوی اطاعت حق را بیشتر کرد تقویت معنوی به او بیشتر از قوای دیگر می شود، و اگر انسان کامل پیدا شود که تمام قوای او مجبول در پرستش مولای خود گردد البته در تقویت معنویه که به او شده است در قوای ظاهره اش آثار و انوار الهیه ظاهر می گردد، و معنی حدیث « لم یزل عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتیّ أحببته فاذا أحببته کنت سیمعه الذی یسمع به ولسانه الذی یتکلم به و عینه الذی یبصر به و یده الذی یبطش بها (۱) » (۲). و مولوی خوش فرمود: خلق کان نبود سزای آن شرابکاو بریده به به شمشیر و ضراب چشم کان نبود زوصلش با فرهان چنان چشمی سفید و کور به گوش کان نبود سزای راز او برکنش که نبود آن بر سر نکو اندر آن دستی که نبود آن نصابان شکسته به به ساطور قصاب و در سوره مبارکه بقره در ذیل آیه کریمه « صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (۳) مروی است: نصاری اولاد و فرزندان خودشان را در چشمه عموریه (۴) فرو

-
- ۱- در چاپ سنگی: به .
 - ۲- مشرق الشمسین: ۴۰۲، مفتاح الفلاح: ۲۸۸، الثمر الدانی، آبی ازهری: ۶۷۹، عوالی اللالی ۴/۱۰۳ ح ۱۵۲، و در هامش به نقل از مسند احمد بن حنبل ۶/۲۵۶ و الجواهر السنیه: ۱۲۰ ۱۲۱ .
 - ۳- بقره: ۱۳۸ .
 - ۴- در مراصد الاطلاع ۲/۹۶۳ می گوید: عموریه: بلد من بلاد الروم غزاه المعتصم . . والعموریه أيضاً بلیده علی شاطئ العاصی فیها آبار خراب ولها دخل وافر . ولی در اکثر منابع: « عمودیه » با دال یا « معمودیه » مندرج است .

می برند تا ایشان را پاک نمایند ، خداوند در ردّ عملشان فرمود : رنگی بهتر از رنگ ایمان و معرفت نیست (۱) . و گویند : استفهام انکاری است . و مخفی نماند : مراد از معرفت همان ولایت است و امامت که هر معرفت و ایمان و یقینی در تلو و حقیقت آن مندرج است و هر آن کس می خواهد از حُمّ ولایت رنگی بیابد ناچار به مفاد « أَوْ مِنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ » (۲) به دربِ خانه محمّد و آل محمد عليهم السلام رود و الا در دنیا و عقبی بی نور و بی رنگ است . آن گاه حدیده محماه را از مثنویات مولوی بخوان : رنگ آهن محور رنگ آتش استر آتشی میلafd و آتش وش است شد به سرخی رنگ همچو زرّکانپس انا النار است و لافش بی زبان صبغه الله .. الی آخره . و ایضاً در « تفسیر منهج » مروی است : نصاری فرزندان خودشان را به جای ختنه بعد از هفت روز در آب عموریّه غوطه می دادند به خیال آنکه مولودشان از غیر دین مسیحی پاک می شود ، و رنگ آن آب زرد بود ، و می گفتند : او [را] به آب ملت نصرانیّه رنگ کردیم (۳) . و یهود نیز در برابر نصاری برای امتیاز مولودشان را در آب دیگر رنگ می کردند ، خداوند سبحان فرمود : « صبغه الله » .. الی آخره . و معنی « صبغه » فطرت خداست که همه مردمان بر آن مفطور و مخلوقند چنانکه صبغت زینت و حلیه مصبوغ است ، فطرت اسلام هم زینت انسان است یعنی : رنگ اسلام از اصل خلقت و آفرینش اوست کقوله : « كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيُمَجْسَانِهِ » .

۱- رجوع کنید به : محاسن برقی ۱/۲۴۱ ، بحارالانوار ۳/۲۸۰ ح ۱۴ به نقل از محاسن ، و ۶۴/۱۳۰ ، التبیان ۱/۴۸۵ ، فتح الباری ۸/۱۲۳ .

۲- انعام : ۱۲۲ .

۳- تا اینجا در اسباب النزول واحدی : ۲۶ و زاد المسیر ابن جوزی ۱/۱۳۵ منقول می باشد .

در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

و نصب « صبغه الله » بر این تقدیر است ، یعنی : **صَبَغْنَا اللَّهَ صَبْغَهُ (۱)** ، یا نصب آن بر اغراء است مانند : « اخاك اخاك » ای : الزم اخاك ، یعنی : الزموا صبغه الله ، مراد آن است : ملازم دین اسلام شوید و جدا نگردید ، یا : **اتبعوا صبغه الله** ، همانا « **فَطَرَةَ اللَّهَ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** » اشاره به آن **(۲)** ، پس : بی رنگ است یار دلخواه ای دلنایب نشوی به رنگ ناگاه ای دل اصل همه رنگها از آن بی رنگی استمن احسن صبغه من الله ای دل

در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام استاما فرزندان حضرت جواد علیه السلام اندک اند و این بزرگوار در قلت اولاد بین علماء نسابه معروف است ، و آنچه عجاله از کتاب « عمده الطالب » **(۳)** به نظر دارم حضرت جواد علیه السلام چهار فرزند داشتند : دو پسر و دو دختر . و حمد الله مستوفی قزوینی دو پسر و چهار دختر نقل کرده است . اما بنا بر قول اول : دو پسر آن بزرگوار یکی حضرت امام علی النقی علیه السلام است و دیگری موسی مبرقع است . اما دو دختر یکی فاطمه و دیگری امامه است . و نسل و عقب از حضرت هادی و موسی مبرقع بماند ، و موسی مبرقع فرزندان عدیده داشت یکی محمد و دیگری احمد است و نسل سادات رضویه از احمد است **(۴)** . و برادرش محمد دارج و بدون عقب ماند . و موسی مدفن وی در قم است و او را حکایات بسیار است ، و حدیثی که بر سوء حال

۱- شرح اصول کافی ۸/۴۳ ، بحار ۳/۲۸۰ به نقل از بیضاوی .

۲- رجوع کنید به : فتح الباری ۸/۱۲۳ ، زاد المسیر ۱/۱۳۵ .

۳- دو پسر برای حضرت در عمده الطالب : ۱۹۹ مذکور است ، ولی محقق کتاب در حاشیه می گوید : ولد الجواد [علیه السلام] محمداً و علیاً و موسی والحسن و حکیمه و بریهه و امامه و فاطمه . یعنی چهار پسر و چهار دختر که قول سوم در مسأله می شود و صحیح آن را باید از اهل فن استفسار کرد .

۴- عمده الطالب : ۲۰۱ .

در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است

وی دالّ است در کتاب «مدینه المعاجز» است. و مرحوم سید قاضی نورالله شوشتری فرموده: نسب شریف سادات عظام رضویّه مشهد مقدّس منور و سادات رضویّه قم مجموع به ابی عبدالله احمد نقیب قم ابن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع بن الامام محمد تقی علیه السلام منتهی می شود، و سید نقیب امیر شمس الدین محمد که به سیزده واسطه به ابی عبدالله احمد نقیب قم می رسد در زمان سلطنت میرزا شاهرخ از مدینه قم به مشهد مقدّس آمد، و میرزا ابوطالب مشهور از اولاد امجاد اوست.. الی آخره.

در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است اما امام دهم جماعت امامیه حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام است، کنیه شریف: ابوالحسن، اسم مبارکش مانند اجداد کرامش علی، لقب ممدوحش هادی است، تولد آن جناب در ماه رجب المرجب (۱) در سال دویست و چهارده از هجرت گذشته، و مدّت عمرش چهل و یک سال و شش ماه علاوه بوده است، و معاصر بود با متوکّل بالله به اصرار بسیار از جوار جدّ بزرگوارش به سرّ من رأی آمد، و در همانجا مسموم شد و در خانه اش مدفون گردید، و اسم مادرش سمانه است و جاریه ام ولد بوده است. و شیخ مفید طاب ثراه فرمود: در مدینه الرسول صلی الله علیه و آله نیمه ذی حجه الحرام در سال دویست و دوازدهم از هجرت حضرت هادی صلوات الله علیه و علی آبائه متولد شد، و در سرّ من رأی در سال دویست و پنجاه و چهارم وفات فرمود. و یحیی بن هرثمه بن اعین آن جناب را از مدینه به سرّ من رأی آورد، و سی سال هم امامت نمودند و از مآثر و مفاخر عظیمه آن بزرگوار تحمل کردن بر جسارتهای متوکّل است، و بر سیره مرضیه آباء و اجداد خود مشی نمودن سیما اعمال منهیّه که از وی در

۱- بنا بر روایت ابن طاوس در اقبال ۳/۲۲۱ فصل ۳۱: روز سوم ماه رجب.

در اشعاری که حضرت امام علی النقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند

غیاب و حضور آن بزرگوار پدیدار می شد و بر تمام آنها صبر می نمود و تقیه می کرد و زبان نفرین نمی گشود .

در اشعاری که حضرت امام علی النقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند از آن جمله بعضی بنگرند بر این خبر و بگریند سزاوار است ؛ از آنکه این خبر ، اخبار از اعظم و اصعب حالات آن بزرگوار می کند ، و مجمل از آن بدین گونه است از قراری که علی بن حسین مسعودی (۱) نقل کرده است : روزی حضرت هادی علیه السلام بر متوکل وارد شد ، پس آن عاصی لاهی حکم کرد شراب آورده و آن جناب را تکلیف به شرب خمر نمود ، پس فرمودند : « واللّه ما تخامر جسدی قطّ » یعنی : « قسم به خدا بدن من شراب ندیده است » ، پس استدعاء کرد چند بیتی بخواند . آن گاه برای تذکر و تبه متوکل ایاتی که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان صلوات الله علیه است به وضع مَبکی خواندند که متوکل و حاضرین گریستند . باتوا علی قَلیل الاجبال تحرشیهمغلبُ الرّجال فلم ینفعهم القلّل « قلل » جمع « قَلّه » و آن سر کوه است ، و « اجبال » جمع « جبل » است و آن خود کوه ، « غلب » جمع « اغلب » و آن به معنی سطر و توانائی است ، یعنی : کسانی بر سرهای کوهها مأوی گرفتند و مردمان توانا نگاه داشتند با کمال سختی جا و توانائی نگاهبانان هیچ نفعی به ایشان نرسانید . وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزٍّ عَن مَعَاظِلِهِمَالِی مَقَابِرِهِمْ یَا بئس ما نَزَلُوا

۱- در مروج الذهب ، چنانچه در بحار ۵۰/۲۱۱ منقول می باشد ، نیز رجوع کنید به : الانوار البهیة : ۲۹۶ . قریب به آن در کنز الفوائد ، کراچکی : ۱۵۹ و البدایه والنهایه ۱۱/۲۰ در حوادث سال ۲۵۴ . هیچیک از مصادر مذکور ، اشعار را کامل ذکر نکرده اند ، بلکه بعضی آن را از اشعار امام هادی علیه السلام دانسته اند .

« معاقل » جمع « معقل » است ، و آن پناهگاه است ، یعنی : فرود آمدند از پناهگاه خودشان پس از عزّتی که داشتند به گورستانهای خودشان و بسیار بد فرود آمدند . ناداهُم صَارُخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمَا فِي الْاَسْرَةِ وَالتَّيْجَانُ وَالحُلُّ « اسره » به کسر سین بر وزن « ادله » جمع « سریر » است ، و آن تخت است ، و « تیجان » به کسر جمع « تاج » است و « حُلُّ » جمع « حله » است ، و آن جامه است ، یعنی : بانگ زد فریاد کننده ای : آن تخت و تاج و جامه ها کجاست ؟ ! این الوجوه الّتی کانت محجبهمن دونها تُضَرَّبُ الِاسْتَارَ وَالكُلُّ « کُلُّ » جمع « کله » است ، و آن پشه خانه و پرده زنان است ، یعنی : روهائی که همیشه پوشیده بود و پرده ها در پیش روی ایشان زده می شد کجاست ؟ ! فَافْصَحَ الْقَبْرَ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمُ التَّكُ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ « افصاح » مصدر است برای « أَفْصَحَ » و آن به معنی (۱) آشکار کردن است ، و « دُود » کرم است . یعنی : گورشان آشکارا کرد آن روهها را آن دم که کرمها بر آن روهها حرکت می کردند و از جائی به جائی دیگر نقل می نمودند . قد طال ما اكلوا فيها وهم شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا یعنی : چه در زمان دراز در آن منازل خوردند و آشامیدند پس آن کرمها ایشان را بخوردند . و طالما كثروا الاموال و ادخروا و خلفوها على الاعداء و ارتحلوا (۲) یعنی : چه در زمانهای دراز اموال بسیار ذخیره و اندوخته کردند عاقبت آنها را برای

۱- لفظ « یعنی » در متن آمده که با توجه به « به معنی » زائد به نظر می رسد .

۲- وقال على عليه السلام : « وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّابِقَةِ لَعِبْرَةً : أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ ؟ ! أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفِرَاعِنَةِ ؟ ! أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَأَطْفُوُوا سِنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَأَخْيُوا سِنْنَ الْجَبَارِينَ ؟ ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ وَهَزَمُوا بِالْأَلُوفِ [الألوف] وعسكروا العساكر ومدنوا المدائن ؟ ! .. إلى آخره . (حاشیه مؤلف رحمه الله) . رجوع کنید به : نهج البلاغه ۲/۱۰۷ خطبه ۱۸۲ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۰/۹۲ ۹۳ .

دشمنان گذاردند و کوچ نمودند . و طالما شیدوا دوراً لْتَحْصِنَهُمْ فارقوا الدُّور والاهلین وانتقلوا یعنی : چه در زمانهای دراز خانه های بلند سخت برای نگاهداری خودشان بنا کردند ، پس از آنها جدا شدند و از اهالی آنها چشم پوشیدند . اضحت مساكنهم وحشاً معطلهوساكنوها إلى الاجداثِ قد رحلوا ۱ یعنی : محلّ سکناى ایشان به جهت نبودن سکنه معطل مانده و ترسناک است و ساکنین آنها به سوی قبرها رفتند و مأوی گرفتند . سَلِ الْخَلِيفَةَ اذِ وَاَفَتْ مَيِّتَهُاَیْنِ الْجُنُودِ وَاِیْنَ الْخَیْلِ وَالْخَوَلُ مراد از « خلیفه » پادشاه است ، و « موافات » رسیدن به چیزی است و « خول » به فتح خاء حَشَم (۱) پادشاه است ، یعنی : پرس از پادشاه چگونه مرگ او را رسید و کجاست لشکر و اسبها و خدمتکاران او ؟ ! اِنَّ الْکُنُوزَ التِّیْ کَانَتْ مَفَاتِحُهَا تَنْوُءُ بِالْعَصْبِ الْمُقْوِیْنَ لَوْ حَمَلُوا

« کُنُوز » جمع کنز است ، و « مفاتح » جمع « مفتاح » ، و آن کلید است ، و « تنوء » از « نوء » مشتق است و آن به معنی گرانی و سنگینی است ، و « مقوین » صاحبان زور ، یعنی : کجاست گنج‌هایی که کلیدهای کران آنها را صاحبان قوت و زور برمی داشتند ؟ ! این العبيدُ التي ارضيتهم عِدَدًا بين الحديد وَاَيْنَ البِيضِ وَالْاَسَلُ ۱ « ارضاد » مصدر « الرصد » است ، و « رَصِيد » نگاهبانی راه است ، و « حديد » تیغ تیز ، و « اَسِيل » به فتح نیزه است ، و « بیض » جمع « ابيض » است ، و آن شمشیر و خوده (۱) است یعنی : کجا هستند بندگانی که نگاهبان راهها بودند و به شمار می آوردی ؟ ! و کجاست تیغ تیز و کلاهخود و نیزه خون ریز ؟ ! این الفوارس والغلمان ما صَيَّرُوا اَيْنَ الصَّوَارِمِ وَالْخَطِيئَةُ الدُّبُلُ « فوارس » سوارها صوارم شمشیرهای برنده و ذبل بضم‌تین جمع ذابل است مراد نیزه باریک است ، یعنی : کجاست سوارها و غلامها از آنچه کردند ؟ ! و کجاست شمشیرهای برنده و نیزه های باریک تیز ؟ ! این الكفاه الم يكفوا خليفتهم لما رأوه صَيْرِعاً وَهُوَ يَبْتَهَلُ یعنی : کسانی که از پادشاه کفایت کارها می کردند اکنون چه شده است ؟ ! افتاده و تضرع می نماید و کسی از او کفایت نمی کند وی را و نگرانند . این الكفاهُ التي ماجوا لما غَضِبُوا اَيْنَ الحُمَاهِ التي تُحَمِي بِهَا الدُولُ « کماه » جمع است و « کَمَى » شجاعی است که خود را در سلاح پنهان می کند و بر او نگرانند ، و « ماجوا » از « موج » است ، یعنی : شجاعان و دلیران چون به یکدیگر می رسیدند و غضب می کردند چه شدند ؟ ! و کجا رفتند آنان که دولتها را نگاهبان بودند و از ایشان حمایت کرده می شدند ؟ ! این الرُماةُ الم يَمْنَعُ بِأَسِيهِمْ مِمَّا أَتَتْكَ سِيَاهُ المَوْتِ تَنْتَصِلُ « رُماه » تیراندازان ، « انتصال » پیاپی به یکدیگر تیرانداختن است ، یعنی : کجا هستند تیراندازان آیا باز نداشتند با آنها تیرهای مرگ را که پیاپی بر تو می آمد ؟ ! هیهات ! ما منعوا ضيماً ولا دفعوا عنك المتيه اذ وافى بك الأجلُ « ضيم » ستم ، « منيه » و « اجل » مرگ است ، یعنی : بسیار دور است که رفع ظلم و دفع مرگ نکردند در وقتی که زمان وی رسید . ولا الرُّشَى دَفَعْتَهَا عَنْكَ لَوْ بَدَلُوا وَلَا الرُّقَى نَفَعَتْ فِيهَا وَلَا الْحَيْلُ ۳

«رُشَى» جمع «رشوه» و «رقی» جمع «رقیه» به ضمّ، و آن افسون است، یعنی: رشوه‌ها و افسون‌ها و دام‌ها برای مرگ سودی ندهد. ما ساعدوک ولا واساک اقره‌مبل سلموک لها یا قبح ما فعلوا یعنی: یاری نکردند تو را و نزدیکتر تو مواسات نکنند بلکه تو را به خاک بسپارند و زشت است آنچه به جا آوردند. ما بال قبرک لا یأتی به احد ولا یطوف به من بینهم رجل یعنی: چرا به گور تو نمی‌آید احدی و طواف نمی‌کند؟! ما بال ذکرک منسیاً و مطرحاً و کلهم باقتسام المال قد شغلوا یعنی: چرا یاد کردن تو را فراموش کرده‌اند و همه ایشان به بخشیدن مال مشغول شده‌اند. ما بال قصرک وحشاً لا انیس بهیغشاک من کنفیه الزوع والوهیل یعنی: چرا کوشک و خانه تو خالی است از انس گیرنده‌ای؟ که از دو طرف برای نبودن کسی به فزع و ترس می‌آید هر آنکه می‌بیند. لا تُنکرنّ فما دامت علی ملکاً لا اناخ علیه الموت والوجل یعنی: انکار مکن در زمانی که پادشاهی و دولت بر پادشاه استقرار دارد، مرگ می‌خواهاند شتر خودش را به در خانه اش. و کیف یرجو دوام الملك متصلاً و روحه بحبال الموت متصل و چگونه پادشاه امیدوار باشد به همیشگی عیش؟ و حال آنکه جانش به ریسمانهای مرگ پیوسته است. و جسمه لبّیات الردی غرضو ملکه زائل عنه و منتقل

یعنی: تن آن پادشاه نشانه راههای بلاهاست و پادشاهی او به غیر او نمی رسد. پس از خواندن این اشعار و رقت قلوب حاضرین و ندماء آن لعین، برخاست متوکل و کمال معذرت خواست و با نهایت اجلال و اعزاز آن جناب را روانه منزل نمود. و بحمد الله تعالی در سرّ من رأی جناب هادی علیه السلام جنازه متوکل را مشاهده فرمود. و آنچه در ذیل خبر مبسوط است می نویسد: در روز عید فطر متوکل امر کرد تمام بنی هاشم پیاده جلو مرکب او حاضر شوند، و غرض وی حضرت ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام بود آن جناب بر یکی از غلامان خود تکیه داده پیاده تشریف آوردند. بعضی از بنی هاشم عرض کردند: آیا در عالم نیست کسی که دعای او مستجاب شود؟! فرمود: «در عالم کسی هست که ذرّه ناخن او اعظم است از ناقه صالح در وقتی که او را پی کردند و بچه اش به ناله بمرد، و خداوند سبحان فرمود: «تَمَنَّوْا فِی دَارِکُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ ذَلِکَ وَغَدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ» (۱) «(۲)». و متوکل در روز چهارم شوال سال دویست و چهل و هفت کشته شد ۳، و بیست و هفت سال از امامت آن جناب گذشته بود، و آن حضرت بعد از معتصم و واثق و متوکل معاصر با مستنصر و مستعین و معتز بالله گردید. و رحلت آن جناب به جهت زهری بود که از خلیفه جائر معاصر عباسی چشید، و یک سال قبل از تولد امام عصر ارواحنا له الفداء مدفون شد. و فرزندان آن بزرگوار پنج نفرند: چهار پسر و یک دختر:

۱- هود: ۶۵.

۲- بنگرید به: مناقب ابن شهر آشوب ۳/۵۱۰، الصراط المستقیم ۲/۲۰۴ ح ۸، بحار الانوار ۵۰/۲۰۴ ح ۱۳.

اما چهار پسر: اول: امام حسن عسکری علیه السلام است. دوّم: محمد. سوّم: حسین. چهارم: جعفر. اما دختر عایشه است (۱).

۱- مروی است: امام علیه السلام در گاهواره به کسی فرمودند: اسم دختری را چرا عایشه گذارده ای؟ برو و تغییر بده. و به یکی از اصحاب فرمودند: اسم مولودت را عمر بگذار. همانا ملاحظه تقیه کرده اند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلامو جهت شهرت به لقب عسکری

در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و جهت شهرت به لقب عسکریاما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیه مبارکش ابو محمد ، لقب شریف سراج ، مشهور به ابن الرضا و عسکری ، و اسم سامیش حسن ، و مادرش جاریه ای بود مدعوّه به سوسن . ولادتش در مدینه منوره در بیست و سیّم شهر ربیع الآخر در سال دویست و سی و دو از هجرت گذشته ، وفاتش در سال دویست و شصت . و در ولادت حضرت عسکری گفته اند : والعسکری میلاّده المدینهمدینه المصحوب بالسّکینه ثانی ثلاثین ومائتینوالقبض ستّین ومائتین وسیرّ من رأی مکان القبر کذاک والدّه عظیم الفخر (۱) بعد از چهار سال یا پنج سال از ولادت امام عصر ارواحنا له الفداء . و مدفنش در خانه ای که والد ماجدش در آن مدفون ، و مدت عمر شریفش بیست و نه سال .

۱- الصراط المستقیم ۲/۲۱۶ از قصیده سید حسین بن شمس حسینی که مقداری دیگر از آن قبلاً نقل شد ، نیز بنگرید به : کتاب الاربعین ، شیرازی : ۳۳۸ .

عاقبت معتمد عبّاسی آن جناب را به زهر شهید کرد و آن حضرت هم معاصر با مستعین و معتزّ و مهدی و معتمد بالله باشد از خلفاء غیر حنفاء بنی عبّاسی . و بدان لقب عسکری اختصاص به حضرت ابا محمّد امام حسن علیه السلام ندارد ، بلکه حضرت ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام را اوّل عسکری خواندند ، و بعد از آن جناب نیز حضرت ابا محمد مشهور به این لقب گشت ، و عسکر اسم محلّه ای از محلات سرّ من رای بود که در آن عساکر خلفاء بنی عبّاس منزل داشتند ، و چون آن جناب در آن محلّه مسکن داشت از این جهت مشهور به عسکری شدند . و صاحب « مجمع البحرین » (۱) فرمود : عسکر قریه ای است که مولد حضرت حجه الله اعظم صلوات الله علیهم در آن است . و وجه دیگر که اشهر است و راوندی طاب ثراه نقل فرموده است (۲) : روزی متوکّل بالله حکم نمود نود هزار نفر از سوارهای اتراک که در سرّ من رأی ساکن بودند (۳) هر یک توبره اسب خودشان را پر از خاک کرده در وسط بیابان بریزند . پس هر یک با اسلحه کثیره توبره ها را پر از خاک کردند و ریختند که آن را « تل المخالی » (۴) گفتند یعنی : تلّ توبره ها ، آن گاه به حضرت ابا محمّد عرض کرد : تو را حاضر کردم برای آنکه عسکر خود را بر تو عرضه دارم . و غرض وی کسر خاطر آن جناب بود برای خوفی که داشت . پس امام علیه السلام فرمودند : « می خواهی بر تو من هم عسکر خود را عرضه دارم ؟ » .

۱- مجمع البحرین ۳/۱۸۱ ماده (عسکر) .

۲- الخرائج والجرائح ، قطب راوندی ۱/۴۱۴ ح ۱۹ ، بحارالانوار ۵۰/۱۵۵ ح ۴۴ ، حلیه الابرار ۲/۴۷۵ ، اثبات الهداه ۶/۲۴۹ ح ۴۶ .

۳- و سامراء شهری است که معتصم بالله بنا کرد و در آن علی هادی و حسن عسکری صلوات الله علیهما مدفون شدند و چهار قسم خوانده می شود : سامراء ، و سیرّ من رأی بفتح سین ، و سیرّ من رأی بضم آن ، و ساء من رأی . و در ساء آن مسعودی شرح مبسوطی دارد . حاجی باقر . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در باره تل المخالی به مراصد الاطلاع ۱/۲۷۲ رجوع شود .

کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی

عرض کرد: بلی. پس متوکل از آسمان و زمین، مشرق و مغرب، ملائکه کثیره ای دید که از ملاحظه آنها افتاد غش کرد، چون به هوش آمد آن جناب فرمود: «ما مشغول به امر آخرتیم، به امور دنیویّه اعتنائی نداریم، و از آنچه در حقّ من گمان می کنی بر تو بآسی نیست». پس از این جهت مشهور شد آن جناب به عسکری.

[کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی] و خوش دارم این حدیث را که راوندی طاب ثراه (۱) نقل فرموده است از کرامات حضرت ابا محمد عسکری علیه السلام بنویسم: عیسی بن صبیح گفت: من در حبس بودم که حضرت امام حسن عسکری بر ما وارد شد فرمود به من: «از عمر تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز گذشته است». و من کتاب دعائی داشتم که تاریخ ولادت من در آن مکتوب بود، چون نظر کردم در آن مطابق یافتم. آن گاه فرمود: «فرزند داری؟» عرض کردم: نه. پس دست برآورد به آسمان و عرض کرد: «اللهم ارزقه ولداً یكون له عضداً، فنعم العضد الولد»، پس تمثّل جست به این بیت: من کان ذا عضد یدرک ظلّامته (۲) انّ الذلیل الذی لیست له عضد (۳) یعنی: کسی که فرزندی دارد که قوه بازوی اوست ظلمی که بر او شده است می خواهد این فرزند دفع کند و بخواهد. و ذلیل و خار کسی است قوه بازوی و فرزندی ندارد.

۱- الخرائج والجرائح ۱/۴۷۸ ح ۱۹.

۲- والظلامه والظلیمه والمظلّمه بفتح اللام و الکسر أشهر، ما تطلبه عند الظالم، وهو اسم ما أخذ منك بغير حق. مجمع. حاشیه مؤلف رحمه الله. رجوع شود به: مجمع البحرين ۳/۹۵ ماده (ظلم).

۳- ابن قتیبه در عیون الاخبار ۳/۵ شعر را با اضافه بیتی دیگر به عمرو بن حیب ثقفی نسبت داده، چنانچه در هامش خرائج مذکور است.

در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه است

پس عرض کردم: آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: «آری واللّه! از وی زمین پر از عدل شود». عرض کردم: الآن زنده و موجود است؟ فرمودند: «نه»، آن گاه بدین دو بیت تمثّل جُست: «لعلّک يوماً ان ترانی کائناتِی حوالیّ الأُسُودُ اللّوایدُ فإِنَّ تمیماً قبل ان یلد الحَصااقامَ زماناً وهُوَ فی النَّاسِ واحدٌ» (۱) اگر چه «نَبیّ» را در نسخه ای «بنی» به تصغیر و «لواید» را «ولائد» که جمع ولیده است و «تمیم» را «یتیم» دیده ام (۲) آنچه ترجمه این دو شعر به نظر می رسد آن است: شاید روزی مرا ببینی که در اطراف من شیرهای بسیار باشند مراد بیان از کثرت نسل است چنانکه تمیم زمانی تنها بود و فرزندی نداشت و بعد از مدّتی متمادی به عدد سنگ ریزه ها اولاد آورد. و اگر «حصا» به معنی عقل باشد چنانکه در «مجمع البحرین» (۳) مذکور است و اگر یتیم بخوانیم یعنی یتیمی که عاقل نبود زمانی تنها و بدون نسل زیست عاقبت کثیر النسل شد. و این وجه دور است از مقصود امام علیه السلام.

در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه استاماً امام دوازدهم طایفه امامیه اثنا عشریه حضرت مهر طلعت حجّه بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بن

۱- نیز بنگرید به: بحارالانوار ۵۰/۲۷۵ ح ۴۸، اثبات الهداه ۶/۳۲۴ ح ۷۸.

۲- البته آنچه مؤلف در متن ضبط فرموده اقرب به ظواهر شعر است، لواید جمع لاید به همان معنای «أُسُود» جمع أسد است که در شعر مذکور است (القاموس المحيط ۱/۳۳۵ ماده لبد)، و تمیم هم از بزرگترین قبائل عرب است، چنانچه ابن حزم در جمهره أنساب العرب: ۲۰۷ و دیگران بدان تصریح کرده اند.

۳- مجمع البحرین ۱/۵۲۹ ماده (حصی): والحصاه: اللب والعقل.

حجج الهیة

عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرّه بن كعب بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خذیمه بن مِدرکه بن الیاس بن مُضر بن نزار بن مُعد بن عَبدنان بن اَدَد بن ازد بن یسع بن نبت بن حمل بن قُمدار (۱) بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ (۲) بن ناخور بن شاروخ بن راعون بن قالع بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام علیه السلام بن نوح بن ملکان (۳) بن لامخ بن متوشخ بن اخنوخ علیه السلام بن یارد (۴) بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث (۵) علیه السلام بن آدم ابوالبشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است (۶). اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلٰی خَاتِمِهِمْ وَقَائِمِهِمِ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِمِهِمْ وَأَدْرِكْ بِنَا اِيَّامَهُ وَظُهُورَهُ وَقِيَامَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَاقْرِنِ ثَارَنَا بِثَارِهِ وَاکْتُبْنَا فِي أَعْوَانِهِ وَخُلَصَائِهِ وَأَحِينَا فِي دَوْلَتِهِ نَاعِمِينَ وَبِحَقِّهِ قَائِمِينَ وَمِنَ الشُّوءِ سَالِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

حجج الهیهدان سلطان زمان حضرت حجّه الله امام عصر علیه السلام حجّه بن حسن ارواحنا وارواح جميع العالمین له الفداء زنده و موجود می باشد ، و این بنده شرمنده ده حجت فاصله قاطعه بر حسب عبودیت فطریّه و جبلت قلبیّه خود به نحو اجمال در این مجموعه ، هدیه حضور

۱- در نسخه ای قیدار دیده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- در قاموس تارخ به حاء حطی ضبط است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- در نسخه ای لمک یا ملک است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در نسخه ای یرد دیده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- شیث هبه الله علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام است ، و آن جناب را بجای هاییل مرحمت نمودند ، و انساب تمام مردم به وی منتهی است ، و قول دیگر است : شیث علیه السلام اول فرزند آدم علیه السلام بود و یافت بعد از او متولد شد ، و فرزند نوح علیه السلام به نام او مولود گردید . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۶- در اجداد نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از عدنان اختلافات زیادی وجود دارد ، رجوع کنید به : سیره ابن هشام ۱/۱ ، مروج الذهب ۲/۲۶۵ ، المجدی : ۶ .

حجت اول : در علایم امام علیه السلام است

باهر النور آن بزرگوار می نماید که هر یک از آنها اصل اصیل از حال آن سید انس و جان است و به بعضی از حجت های ده گانه نیز ائمه طاهرین علیهم السلام شریک اند .

حجت اول: در علایم امام علیه السلام استبدان اَعْلَم و أَحْكَم ، اتقى وَاسْخَى ، اَعْبَد وازهد ، أَحْلَم و أَشْجَع ناس بنا بر مذهب حق امام است ، و دیگر ختنه کرده متولد می شود ، و به شهادتین گویا می گردد ، و بر بازوی امام علیه السلام نوشته شده است : «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» (۱) ، خمیازه نکشد ، محتلم نشود ، دلش نخواستد اگر چشمش بخوابد ، و به دو کف و راحتین متولد شود ، و مدفوع و نجوه (۲) وی رائحه مشک دهد ، و زمین او را پنهان نماید ، و عقب سر را مانند جلو ببیند و مهر بر سنگ سخت زند ، و دعوتش مستجاب گردد ، و محدث باشد ، و زره رسول صلی الله علیه و آله به قامتش راست آید ، و جان شریفش برتر از همه جانها باشد ، و شفقتش بر مردم از شفقت مادران و پدران زیادتر باشد ، و از جهت تواضع به خدا از همه خلق شدیدتر باشد ، و از برایش سایه نباشد ، امر به معروف و نهی از منکر کند ، و صحیفه ای که اسماء شیعیه در آن است با صحیفه ای که اسماء اعداء در آن است ، با صحیفه جامعه که طولش هفتاد ذراع است و جمیع مایحتاج اولاد آدم در آن است ، با جفر اکبر و جفر اصغر که تمام علوم و احکام در آن است حتی ارش خدش ، با مصحف فاطمه علیها السلام که سه برابر قرآن است ، تماماً در خدمت امام علیه السلام است .

۱- انعام: ۱۱۵ .

۲- جوهری در صحاح اللغة ۶/۲۵۰۳ می گوید: النجو: ما يخرج من البطن ، ابو حیب در قاموس فقهی: ۳۴۹ چنین اضافه کرده: من بول وریح و غائط ، در باره تفصیل بیشتر رجوع شود به: تاج العروس: ۱۰/۳۵۷ .

حجت دوم : در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است

نعم ما قال نظام الدین (۱): من مثله كان ذا جفر وجامعه له تدون سر الغيب تدوينا و آنچه عقیده امامیه است امام علیه السلام مانند نبی صلی الله علیه و آله در صغر و کبر از گناه منزّه است و عصمت که لطف مخفی در ذات اوست از گناهان او را باز دارد و منصوب از خدا و منصوب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام سابق است . پس خوانندگان آنچه در اوراق سابقه از حالات ائمه علیهم السلام نقل کردیم در حق این بزرگوار که خاتم ایشان است بدانند و آنچه از این دلائل و علائم ذکر نمودیم از کتب معتبره در حق هر یک معتقد شوند مگر آن علامات مخصوصه که به بعضی اختصاص یافت .

حجت دوم: در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است ولادت حضرت امام ثانی عشر در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و شش ۲ از هجرت گذشته در سرّ من رأی از ملیکه دختر یسوعا معروفه به نرجس خاتون است ، و تاریخ ولادتش را از کلمه « نور » بخوان و بدان ، و دعاء مأثور در شب مسطور دلیل روشن است : اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا وَمَوْلُودِهَا وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ إِلَى فَضْلِهَا فَضْلاً وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَيْدِلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا مُعَقَّبَ لآيَاتِكَ نُورِكَ الْمُتَأَلَّقِ ۳ وَضِيَاءِ كَ الْمُشْرِقِ وَالْعَلَمِ النُّورِ فِي

۱- در باره قاضی نظام الدین و اشعارش که از جمله آنها بیت منقول است ، رجوع کنید به : الغدير ۵/۴۳۴ . ۴۳۷ .

طخياء ۱ الدَّيْجُورُ الْغَائِبِ الْمَسْتُور . جَلَّ مَوْلِدُهُ وَكَرَّمَ مَحْتَدُهُ وَالْمَلَائِكَةُ شُهَدَاءُ وَاللَّهُ نَاصِرُهُ وَمُؤَيِّدُهُ إِذَا أَنْ مِيعَادُهُ وَالْمَلَائِكَةُ أَمْدَادُهُ . سَيِّفُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَنْبُو وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَخْبُو وَذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَصْبُو ، مَدَارُ الدَّهْرِ وَنَوَامِيسُ ۲ الْعَصْرِ وُلَاةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ.. الى آخره (۱). و از خصایص ولادت آن بزرگوار که به خط شهید طاب ثراه (۲) دیده شده این است : هر آنکس در آن شب متولد شد در اقطار زمین مؤمن گردید و اگر در بلاد شرک و کفر بوده عاقبت مؤمن از دنیا رفت ، و این کرامت اعظم کرامات است . و منجمی یهودی در بلده قم به احمد بن اسحاق عرض کرد : مولودی متولد شده است که از طالع او برمی آید یا پیغمبر است یا وصی ، و از نظرات طالع او ظاهر است که مالک شرق و غرب ، بحر و بر ، سهل و جبل می شود و همه کس به او ایمان آورند . پس به طریق تحقیق بدانند آن بزرگوار به تاریخ مسطور و آداب مسطور در وقت معین از نرجس خاتون متولد شد و انکاری در تولد آن بزرگوار نتوان کرد و هر که منکر شود از عداد شیعه اثنا عشریه خارج است و مناقب ولادت آن حضرت از خواندن سوره قدر در رحم مادرش و در زمان ولادت قرائت سوره توحید و آیه الکرسی و آیه « نَمَنَّ عَلَى

۱- مصباح المتعجد : ۸۴۲ ح ۹۰۸ ، مزار ابن المشهدی : ۴۱۰ ، اقبال ۳/۳۳۰ .

۲- چنانچه مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ۵۱/۲۸ انتهای باب اول از خط شهید علیه الرحمه نقل فرموده اند .

حجت سوم: در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچکی

الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ « (۱) وصلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا و ائمه هدی علیهم السلام باسمائهم و آیه کریمه « جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ » (۲) با رفع سبابه الی السماء و تحمید بعد از عطسه و تسمیت عاطس که کافور خادم بود تماماً محقق است . و در منظومه است : ومولد المهدی فی شعبان خمس و خمسين ومائتان فی سر من رأی بدار العسکریون رجس الام بقول الاکثر (۳) اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ ، وَعَجِّلِ اللَّهُمَّ ظُهُورَهُ . الْعَجَلِ الْعَجَلِ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ !

حجت سوم: در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچکیا هل خلاف گویند : آن قدر از طول عمر بعید است یعنی از زمان تولد حضرت قائم علیه السلام تا حال هزار و چهل سال و چیزی علاوه است چگونه حضرت حجت زنده مانده است ، و فلاسفه گفته اند طول عمر بدین گونه محال است ، و منجمین از ایشان نیز گفته اند : کواکب مرّیه مؤثره اعطاء زیاده از یکصد و بیست سال نکند و اطباء از ایشان هم گفته اند : عمر طبیعی بدین قرار است بعد از اینکه به حدّ خود رسید نهایت اوست امکان ندارد طبیعت صحت و سلامت را قبول کند إلاّ ضدّش را . تمام این اقوال هذیان است و بر خطا رفته اند .

۱- قصص : ۵ .

۲- اسراء : ۸۱ .

۳- الاربعین ، شیرازی : ۳۳۸ از اشعار سید حسین بن شمس حسینی چنانچه سابقاً نیز در موالید ائمه علیهم السلام از آن نقل شد

در اعمار انبياء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله برای رفع شبهه منکرین

در اعمار انبیاء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله برای رفع شبهه منکرین مرحوم ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان معروف به کراچکی شاگرد مرحوم شیخ مفید طاب ثراه که معاصر مرحوم علامه است در کتاب «کنز الفوائد» (۱) فرموده است: چه استبعادی طول عمر امام عصر علیه الصیلاه والسلام دارد (۲)؟ و حال آنکه در حدود هند طویل العمر بسیارند، خودم در سال چهار صد و دوازده در رمله ابوالقاسم عیسی بن علی عمری را که از اولاد عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود ملاقات نمودم، و احوال معمرین در دواوین و تواریخ صحیحه بسیار خوانده شده است. و عمر حضرت لقمان به مقدار اعمار هفت کرکس. و بقاء خضر علیه السلام از روی قطع و یقین است. و از عمر حضرت آدم نه صد سال. و از عمر شیث هبه الله نهصد و دوازده سال. و از عمر انوش نهصد و شصت و پنج سال. و از عمر قنیا نهصد و ده سال. و از عمر مهلائیل هشتصد و نود و پنج سال. و از عمر یرد نهصد و شصت سال. و از عمر اخنوخ مشهور به ادریس علیه السلام نهصد و پنجاه سال. و از عمر متوشلخ نهصد و شصت و نه سال. و از عمر مُلکان نهصد و شصت سال.

۱- کنز الفوائد: ۲۴۷.

۲- ناقلی گفت: فرق است بین عمر خواستن و عمر دادن، اما عمر حضرت حجه الله اعظم موهوبی است؛ برای آنکه از بقاء وی بقاء حق تعالی را بوجوده الی یوم الموعود بلا نهایی بدانند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

و از عمر نوح نهصد و پنجاه سال . و از عمر سام ششصد سال . و از عمر قانع دویست و نود و نه سال . و از عمر شالخ چهار صد و نود و سه سال . و از عمر غابر هشتصد و هفتاد سال . و از عمر ارغو دویست و شصت سال . و از عمر ناحور یک صد و چهل و شش سال . و از عمر تارح دویست و هشتاد . و از عمر ابراهیم یک صد و هفتاد و پنج سال . و از عمر اسماعیل یک صد و سی و هفت سال . و از عمر اسحاق یک صد و هشتاد سال . و از عمر داود یک صد و چهل سال . و از عمر سلیمان پنجاه و سه سال . و از عمر زکریا نود و نه سال گذشت (۱) . پس چه استبعادی دارد امام عصر حضرت صاحب الزمان علیه السلام عمر طویل مدید داشته باشد ؟ بلی کسی خیال کرد در زمان گذشته اعمار به مقتضای حرکات دهریّه متطاول می شد پس هر عصری منقصت به هم رسانید تاکنون که در کمال نقص است . جواب آن است : زمان را تأثیری در اعمار نیست ، زیاده و نقصان آن از افاعیل قادر مختار است بنا بر صلاحی که می داند . بلی عادت به اقدار متقاربه جاری است ، اما اعمار متطاوله محال نیست و عادات هم در ید قدرت حقه است و آنچه از اعمار مدیده ذکر

۱- در باره مقدار عمر انبیای الهی علیهم السلام و اختلافات اقوال ، رجوع شود به : المحبر : ۲ .

حجّت چهارم : در معنی لقب قائم علیه السلام است

نمودیم در تورات و انجیل و زبور مذکور است . خلاصه در احوال اقطاب جمعی از اهل عرفان گفته اند : قطب طویل العمر می شود و خدمت خضر که ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح است ، و خدمت الیاس بن سام بن نوح در هر روز جمعه شرفیاب می شوند . و بعضی از بی خردان و بی خبران نسبتهای زشت به این دو پیغمبر جلیل دهند ، و گفته اند : هر پانصد سال که می گذشت قبل از ظهور خاتم ارکان و دندان خضر را خداوند تجدید می فرمود ، بعد از ظهور آن بزرگوار در هر صد و بیست سال نیز تجدید [می شود] . و ترهات کثیره از جماعتی دیده ام که از خواندن آنها آزرده و رنجیده ام ؛ از آنکه پیغمبران را بدین گونه نباید تحقیر و توهین نمود .

حجّت چهارم: در معنی لقب قائم علیه السلام استیکی از القاب معروفه امام ثانی عشر حضرت منتظر ارواحنا له الفداء قائم است و قیام متفرّع بر حیات است . یعنی : زنده است و برای امر پروردگار خود ایستاده و قیامت را برای قیام اهلش به حضور حق ، به مفاد « یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱) بدین اسم تسمیه فرمود ، و امام عصر علیه السلام برای اطاعت امر حضرت احدیّت قیام به سیف می فرماید ۲ . و کمیت شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کرد : متی یقوم الحقّ فیکم متیقوم مّهّدیکم الثانی

آن جناب فرمود: «سريعاً ان شاء الله تعالى» (۱). و دعبل بن علی خزاعی شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله در قصیده اش فرمود: خروج الامام لا- محاله لازميقوم على اسم الله والبركات يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقِّ و باطلویجزی علی التَّعْمَاءِ وَالنَّقْمَاتِ (۲) وایضاً فرمود: الى الحشر حتَّى یبعث (۳) الله قائمافرّج عنا الهمّ والكربات (۴) و حدیث شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام و ضجّه و بکاء ساکنین ملأ- اعلى و تسلیت ایشان به وجود مبارک حضرت جحه الله در کتب اخبار متواتر است. و حسن بن موسی نوبختی در کتاب «فرق» نوشته است: بعضی حضرت عیسی را قائم می دانند و برخی از عامّه در این عقیده همراهی کرده اند، و بعضی مانند سبائیه که از اصحاب عبدالله بن سبا بودند حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را قائم دانستند، و گفتند: آن حضرت نمرده است و نمی میرد. و بعضی محمد بن حنفیه را قائم خواندند مانند کربیه و کیسانیه. و بعضی ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه را قائم دانند، و آنها معروف به هاشمیّه اند. و بعضی مانند ناووسیه حضرت صادق علیه السلام را قائم خواندند. و بعضی که مشهور به اسماعیلیّه اند اسماعیل فرزند آن بزرگوار را قائم دانستند. و بعضی مانند قرامطه محمد بن اسماعیل بن جعفر را. و بعضی مانند واقفیه حضرت موسی بن جعفر را قائم دانند.

۱- کفایه الاثر: ۲۴۹، الصراط المستقیم ۲/۱۵۶، بحار الانوار ۳۶/۳۹۱ باب ۴۵ ح ۲، الغدير ۲/۲۰۲.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۷ ح ۳۵، اکمال الدین: ۳۷۲ ح ۶، کفایه الاثر: ۲۷۶، روضه الواعظین: ۲۶۸، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۵۰.

۳- در چاپ سنگی: بعث.

۴- دلائل الامامه: ۳۵۷، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۵۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۵، اکمال الدین: ۳۷۴.

در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوند

و بعضی حضرت امام علی النقی علیه السلام را مهدی منتظر گمان کردند . و برخی هم امام حسن عسکری علیه السلام را زنده و قائم خواندند . و جمعی محمد بن قاسم بن علی بن حسین صاحب طالقان را که معتصم حبس نمود و رحلت فرمود قائم دانستند و منکر موت او شدند مانند بعضی از جارودیّه . و بعضی یحیی بن عمر بن حسین بن زید صاحب کوفه را قائم خواندند . و تمام این مذاهب و عقاید ، سخیف و باطل است جز مذهب حقّ و عقیده صحیحّه امامیه که گویند : قائم آل محمد صلی الله علیه و آله موجود و طویل العمر است در این عالم زنده است و از وجود شریفش موجودات بر پای و پابنده است ۱ . و محیی الدین معروف گفته است که : آن جناب را قائم می گویند برای آنکه به قسمی از اقسام وجود و هستی قائم است : می خورد و می آشامد و می خوابد اما مثل او در زمین مثل عیسی بن مریم است در آسمان .. الی آخر ما قال .

در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوندو در کتاب مستطاب « اصول کافی » در حدیث یازدهم از باب عقل و جهل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است : « اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ عِبَادِهِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ أَحْلَامُهُمْ » (۱) . یعنی : چون قائم ما قیام می کند خداوند دست خودش را بر سرهای بندگانش می گذارد ، پس به واسطه آن دست عقل های ایشان را جمع می کند و احلام ایشان را کامل می نماید .

۱- کافی ۱/۲۵ ، مختصر بصائر الدرجات : ۱۱۷ ، شرح اصول الکافی ۱/۳۰۷ ۳۰۸ ، بحار الانوار ۵۲/۳۲۸ .

و مرحوم آقاخوند در شرح « اصول کافی » (۱) فرمود: خداوند منزّه است از جوارح و اعضاء و تشبیه، پس مراد از « یدان » واسطه جود (۲) خداوندی و فیض اوست و آن واسطه ملکی از ملائکه مقربین است. و معنی « یدَاهُ مَبْسُوطَاتِنِ » (۳)، و حدیث « قلب المؤمن بین اصبعین (۴) من اصابع الرحمن » (۵) انفاق و تصریف و تقلیب است، و مراد از رؤوس عباد، نفوس ناطقه و عقول هیولانیّه است؛ از آنکه عقل آدمی اشرف و ارفع قوای و اجزای ظاهره و باطنه است. به بیان دیگر عرض می‌کنم از لسان مرحوم مذکور: از زمان آدم ابوالبشر علیه السلام نفوس انسانیّه متدرّجاً در تلطف و تصفی بودند و روی به ترقی داشتند، و از این جهت پیغمبری که به زمان حضرت ختمی مرتبت نزدیکتر بود معجزاتی که می‌آورد به معقولات اقرب بود، اما سابقین معجزات محسوسه می‌آوردند و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن و کتاب آورد، و آن امری است عقلی که مخصوص به صاحبان عقول قویّه است. پس نفوس در تزکی و عقول در ترقی بود تا زمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که به ایشان نبوت ختم شد و « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (۶) شاهدهی است متین. در حدیث است: « در آخر الزّمان استعدادات به نحوی ترقی می‌کند که به مؤدّب و مکمل خارجی احتیاج ندارد » (۷).

۱- شرح اصول کافی: ملا محمد صالح مازندرانی ۱/۳۰۷.

۲- در چاپ سنگی: جون.

۳- مائده: ۶۴.

۴- در چاپ سنگی: اصبعی.

۵- تتمه روایت را در شرح اصول کافی ۱/۳۰۷ چنین آورده: « یقلبه کیف شاء »، شبیه به آن در مستدرک حاکم ۴/۳۲۱ مروی می‌باشد.

۶- مائده: ۴.

۷- در صفحه پیشین گذشت که: « اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ عِبَادِهِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَّلَتْ أَحْلَامَهُمْ ».

حجت پنجم: در انکار عامه بر غیبت حضرت حجت الله و رد آن

و این فقره معلوم است بعد از وضع ید کریمه الهیه است که آن وقت مستغنی شوند، و اگر هم بگوئیم مراد از ید قائم آل محمد علیهم السلام باشد وهاء در « یده » راجع به قائم باشد چه ضرر دارد، و غرض از قیام قائم همین است، و این واسطه و فیض البته اشرف و اقوی است از آن ملک قدوسی، و جهت قیامش نیز برای تکمیل عقول علی ما ینبغی است. نی که ما را دست فضلش کاشته استاز عدم ما را نه او برداشته است بر سر ما دست رحمت می نهاد چشمهای لطف بر ما می گشاد از که خوردم شیر غیر از شیر او که مرا پرورد جز تدبیر او خلاصه اختصاص آن بزرگوار به این لقب در اوائل کتاب اشاره شد، و در حین تحریر هم در این مقام این حدیث شریف نیز منظور شد، اجمالاً. بعضی از طالبان را تذکره نمودم. اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلَعَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ بِحَقِّهِ وَبِحَقِّ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ.

حجت پنجم: در انکار عامه بر غیبت حضرت حجت الله و رد آن بعضی از عامه می گویند: به عقیده شیعه لازم است وجود امام علیه السلام برای اقامه احکام الهیه و رفع ظلامه از مظلومین بعد از اینکه امام غائب و پنهان باشد آنچه منظور است در وجود و بقاء و نصب امام منتفی است، پس باید حضرت امام عصر علیه السلام موجود نباشد. در جواب، قدماء علماء امامیه فرموده اند: احتیاج به وجود امام علیه السلام جهت بقاء و نظام عالم است که اگر نباشد آسمان و زمین نخواهد ایستاد و قطره باران نمی بارد و گیاه از زمین نمی روید، و خداوند سبحان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود: « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ » (۱). پس مادامی که آن بزرگوار در امت بوده باشد ایشان را عقوبتی نرسد، و امام قائم مقام

نبی است ، اکنون که سید مختار نیست امام باید باشد تا عقوبات الهیه شامل حال بندگان نشود . اما خفاء وی برای حکمت و مصلحتهای کثیره است که در کتب غیبت ضبط است اعظم آنها خوف از قتل است که اگر ظاهر شود و کشته گردد آن وقت به مفاد : « لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا » (۱) مراد و مقصود از ایجاد هر موجودی منتفی خواهد شد . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا هَلَكَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ » (۲) . و أيضاً در خفاء ظهور آن جناب فرمودند : « مَثَلُ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي مَثَلُ السَّاعَةِ ۳ » (۳) و دیگر آنکه خود آن جناب فرمودند : « مثل غیبت من چون آفتاب است در زیر ابر چنانکه فیض آفتاب از اهل عالم منقطع نمی شود » (۴) وجود حضرت حجت نیز چنین است . عجب گفت مولوی : پیش ما صد سال و یک ساعت یکی استاین دراز و کوتاهی از کوتاهی است یعنی : تمام عیبه و نقصها در هیاکل ماهاست و علت ها و رمدها در چشم ماهاست و اگر نه حضرت حجت الله اعظم موجود است . ای درون جانم و جان از تو بی خبراز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

-
- ۱- نزدیک بدین روایت در غیبت نعمانی : ۱۳۸ ح ۸ نقل شده است ، و نیز ح ۹ و ۱۰ و ۱۱ ، الامامه والتبصره ، ابن بابویه : ۳۴ ، ۳۵ ، علل الشرایع ۱/۱۹۸ ح ۱۷ ۱۹ .
 - ۲- معانی الاخبار : ۳۴ ، طرائف المقال ۲/۵۱۴ .
 - ۳- معانی الاخبار : ۳۳ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۷ ح ۵ .
 - ۴- غیبت شیخ طوسی : ۲۹۲ .

حجت ششم: در شمائل حضرت امام عصر علیه السلام است

خلاصه امام علیه السلام علت وجود عالم است، هر زمانی که علت برود معلول هم می رود و فرقی نمی کند از آنکه ظاهر و بارز باشد یا محجوب و مستور، فوجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا، فلما خلف منا غاب عنا وليس أمر الله بغريب ولا هو بعجيب (۱). و ابن حجر عليه ما عليه در ردّ غيبت امام عصر عليه السلام و وهن سرداب مبارك كه در خانه حضرت ابا محمد عليه السلام و محلّ غيبت است خطاب به شيعه کرده است و بسيار جسارت نموده گفت: ما انّ للسرداب اذ يلد الذيصير تموه بزعمكم انسانا فعلى عقولكم العفاء لاينكمثلثم العنقاء والغيلانا خوب است غير از اشعاري كه اماميه در ردّ وي گفته اند او را حواله به كُتب اهل سنت و عامه نمائيم كه چند نفر از مشاهير و نحارير اين فرقه به وجود و بقاء امام ثاني عشر عليه السلام معتقد شده اند و در اين باب كتابها نوشته اند. اي حجر بن حجر مثلث! چرا بر خلاف مذهب ابناء جنس خود از اغواء شيطان و نفس خبيث و طينت خبيثه ات لسان ياره گوئي و هرزه سرائي مي گشائي و انكار بقاء فيض و دوام لطف و واسطه بين خلق و خالق را مي نمائي؟! همانا حجر كه تو فرزند اوئي شيطان است كه قرين هر لعيني است در نيران براي زنده بودن وي راضي نشده اي كه از سنخ بشر را خداوند كسي زنده و باقى بدارد.

حجت ششم: در شمائل حضرت امام عصر عليه السلام استخوب است بعضى بدانند وقتي كه حضرت مهدي حجه الله اعظم عليه السلام ظاهر مي شود و خروج مي فرمايد به صورت مشايخ مي نمايد، ليكن بر حسب قوت چنان است اگر

۱- .تعبير خواجه نصير الدين طوسي است در تجريد الاعتقاد .

فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام

بخواهد درخت کهن را بدست شریف خود از زمین می کند ، و اگر بین کوهها صیحه زند به حرکت آیند ، صورت مبارکش مانند کوب درّی است . و در حدیث است : « بر اسب که سوار است مانند ماه شب چهارده که از زیر ابر برمی آید می نماید ، و عصابه بر سر بسته باشد » . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند در ذیل آیه کریمه « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ » (۱) : « ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي لَيْلِهِ الظُّلْمَاءِ فَإِنَّ أَدْرَكَتْ ذَلِكُ الزَّمَانِ قَرَّتْ عَيْنُكَ » (۲) . و در حدیث دیگر است : « آن بزرگوار به صورت جوان ظاهر می شود ، مردم گمان می کنند پیرمرد است » . و حدیث مروی در کتاب « عقد الدرر » : « يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فِي أَصْغَرِنَا سِتْنًا وَاحْمَلْنَا ذِكْرًا » و « يُورِثُهُ اللَّهُ عِلْمًا وَلَا يَكِلُهُ إِلَّا نَفْسَهُ » (۳) . مراد از « اصغر السنّ » زمان غیبت اولیه آن جناب است ، یا بر حسب جلوه در انظار است .

فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام حضرت امیر علیه السلام فرمودند در جواب سائل : « هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنٌ [الوجه] يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ يَتَلَأَلُو نُورَ وَجْهِهِ سَوَادٌ شَعْرُهُ (۴) وَلِحْيَتُهُ وَرَأْسُهُ (۵) » یعنی : « مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله جوانی است نیک مستوی موی سرش را بر منکبین خود ریخته و همان نحوی که نور جمالش درخشندگی دارد سیاهی موی سر و محاسن شریفش نماینده و تابنده است » .

۱- تکویر : ۱۵ .

۲- کتاب الغیبه ، نعمانی : ۱۴۹ ، بحار الانوار ۵۱/۱۳۱ باب ۵ ح ۶ .

۳- به صورت دو روایت مجزاً در غیبت نعمانی : ۳۲۲ باب ۲۳ ح ۱ و ۲ نقل شده است .

۴- فی نسخه : يتلو نور وجهه سواد شعره ، وهو الاصح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- الارشاد ۲/۳۸۲ ، شرح الاخبار ۳/۵۶۵ ، بحار الانوار ۵۱/۳۶ باب ۴ ح ۶ ، الانوار البهیة : ۳۸۱ .

و در « غیبت نعمانی » مسطور است از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند در اوصاف و شمایل آن بزرگوار: « المتغیب من وُلدی صاحبِ الرایه الحمراء والعلمِ الأخضرِ منعیوتِ وموْصیوفِ باعْتِدالِ الخَلْقِ وحُسْنِ الخُلُقِ ونَظَارِهِ اللَّوْنِ ، فی صَوْتِهِ (۱) ضِحْکُ ، وَفِی أَشْفَارِهِ وَطَفٍ ، وَفِی عُنُقِهِ سَیْطِحٌ ، فَرَقَ الشَّعْرَ ، مُفَلَّحٌ الثَّنَائِیَا .. الی [آخر] الخبر (۲) . یعنی : « آنکه غایب می شود از فرزندان من صاحب لواء سرخ و علم سبز است ، وصف کرده می شود به اعتدال خلقت و حسن خلق و نیکویی رنگ و رخساره ، و آوازش مانند خنده بلند شنیده می شود یا آنکه « فی صورتِهِ ضِحْکُ » یعنی : در روی مبارکش خنده است ، اشاره به خنده روئی است که در اصطلاحات معروفه است و گردن مبارکش کشیده و بلند است و موی سر مبارکش پر است و آویخته نمی شود . فی « المجمع » (۳) : [فی الحدیث:] « وَكَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَرَّ (۴) لَمْ تَبْلُغِ الْفَرْقَ » ای التسریح . و دندانهای آن بزرگوار گشاده است . و در حدیث دیگر مروی است : آن بزرگوار مُبَدِّحُ الْبُطْنِ است ، یعنی : وسیع و عریض ، بداح به معنی وسعت و عریض است . « وَعَظِيمٌ مَشَاشِ الْمُنْكَبِینِ » ، یعنی : استخوانهایی که مُلتَقِی در منکبین است ، بزرگ است (۵) ، و آن دلالت بر شجاعت می کند . « وَ عَلِی رَأْسِهِ خِزَارٌ » ، یعنی : بر سر مبارکش خطی است . « وَبِوَجْهِهِ أَثَرٌ » بر روی مبارکش اثری است . « وَ لِه شَامِتَانِ وَاسْمَانِ : اسْمٌ یُعْلَنُ وَاسْمٌ یُخْفَى » ، و دو خال در بدن لطیف آن بزرگوار است

۱- خ ل : فی صورتِهِ . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- الغیبه ، نعمانی : ۱۴۸ ، بحار الانوار ۵۲/۳۲۷ ح ۹۰ .

۳- مجمع البحرین ۳/۳۹۴ ماده (فرق) .

۴- در مجمع البحرین : فرط .

۵- (هو) از بعد رخ آن گردن سیمین کشیده صبحی است عیان کز پس خورشید دمیده

یکی به رنگ بدن اوست ، و دیگری سیاه است مانند مهر نبوت که به روی خاتم ولایت نقش است . ای مصحف آیات الهی رویتوی سلسله اهل ولایت مویت بر چشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت و از حذیفه مروی است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « مهدی مردی است از اولاد من که رنگ او رنگ عرب است و بدن او چون اسرائیلیان بلند و بزرگ می نماید » . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « الْمَهْدِيُّ مَنِّي أَجْلَى الْجِبْهَةِ اقْنَى الْأَنْفِ ۱ » (۱) ، یعنی : « گشاده پیشانی و کشیده بینی است ، و دو عبا قطوائیه پوشیده باشد » . و آن دهی است نزدیک کوفه . و صدوق طاب ثراه از ابراهیم بن مهزیار نقل کرده است که گفت : آن بزرگوار را زیارت کردم و هو غلامٌ امرُدٌ ناصِعٌ ۳ اللّونِ واضح السنّ (۲) أَبْلَجِ الْحَاجِبِ ، مُسَوِّدِ الْحَدَقَتَيْنِ أَسْمَرُ أَرْوَعُ كَأَنَّهُ غُصْنٌ بَانٍ . وَكَأَنَّ صَفْحَتَهُ غَزَهُ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ .

۱- العمده : ۴۳۳ ، الطرائف : ۱۷۷ ، بحار الانوار ۳۶/۳۶۸ .

۲- در کمال الدین : الجبین .

بِخَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ كَأَنَّهُ فَتَاهُ (۱) مِسْكٍ عَلَى بِيَاضِ الْفِضَّةِ . وَاذَا بِرَأْسِهِ وَفَوْرَهُ سَيِّجَمَاءُ (۲) سَبَطَهُ (۳) . تَبْلُغُ شَحْمَهُ (۴) أُذُنَيْهِ (۵) . لَهُ سَمْتٌ ۶ مَا رَأَتْ الْعُيُونُ أَقْصَدَ مِنْهُ وَلَا أَعْدَبَ حُسْنًا وَسَكِينَةً وَحَيَاءً (۶) . إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ (۷) . وَرَاوَنْدِي طَابَ ثَرَاهُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ نَقَلَ كَرْدِي أَنَّ بَزْرَگُوَارَ رَأَى بَدِينَ شَمَائِلَ يَأْتِمُ : فَذَا هُوَ كَعُضْنٍ بَانَ لَيْسَ هُوَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ (۸) . وَلَا بِالْقَصِيرِ اللَّازِقِ (۹) . مُدَوَّرُ الْهَامَّةِ . أَصْلَتْ (۱۰) الْجَبِينَ أَرْجُ الْحَاجِبِينَ أَقْنَى الْأَنْفِ سَهْلُ الْحَدَّيْنِ .

-
- ۱- در چاپ سنگی : فتاته .
 - ۲- در کمال الدین : سحماء .
 - ۳- و شطر سبط یعنی موی آویخته بدون سیاهی زیاد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۴- در چاپ سنگی : شحمته .
 - ۵- در کمال الدین : شحمه أذنه .
 - ۶- در چاپ سنگی : حیاً .
 - ۷- اکمال الدین : ۴۴۶ ح ۱۹ با اختلافاتی لفظی .
 - ۸- [شامخ یعنی] بلند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۹- [لازق یعنی] چسبیده . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۱۰- اصلت الجبین به معنی اتساع و خالص و ظاهر است ، وأصلت سیفه یعنی : برهنه کرد شمشیر را و از غلاف برآورد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

عَلَى خَدِّهِ الْيَمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ فِتَاءُ مِسْكٍ عَلَى رَضْرَاحِهِ وَعَبْرٍ ، فَلَمَّا أَنْ رَأَيْتَهُ بَدَرْتُهُ بِالسَّلَامِ فَرَدَّ عَلَيَّ بِأَحْسَنِ مَا سَلَّمْتُهُ .. إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ (۱) .

خلاصه: بر هر آن عضوی که افکندی نظربود او از عضو دیگر خوبتر اگر گرسنه بر جمال امام عصر علیه السلام نظر کند سیر و اگر سیر مشاهده جمال وی نماید اسیر گردد. و این بنده در مجموعه موسومه به « شمائل علویّه و فضائل مرتضویّه » این مطلب را به نحو اوفی بسط داده ام و عرض کرده ام که: هر کس در جهان نیکو است رویشبسی بهتر ز روی اوست خویش و خوب است عرض نمایم ایضاً: آنها که خوانده ام ز نظر محو گشته استلاً حدیث دوست که تکرار می کنم والسّلام علی نُورِ الْأَنْوَارِ وَالْغَائِبِ عَنِ مُعَايِنَةِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي قُلُوبِ الْأَخْيَارِ . حَلِيفِ الْإِيْمَانِ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَكَاشِفِ الْإِحْزَانِ وَمُعَلِّنِ الْقُرْآنِ . الْمَهْدِيِّ الْمُظْفَرِّ وَالْمُهَادِي الْمُنْتَظَرِّ وَالْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ وَخَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ الْغُرَرِ . صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ .

حجت هفتم: در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلام مشرف می شوند و حدیث شریف است

حجت هفتم: در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلام مشرف می شوند و حدیث شریف استبدان عدد ملتزمین رکاب ظفر انتساب امام عصر عجل الله فرجه از سی صد و سیزده علاوه نیستند، و داعی از کتاب «مُهجه» محلّ حاجت این حدیث را می نویسد: حضرت صادق علیه السلام به محمد بن زید فرمودند: «سیصد و سیزده نفر خدمت مهدی علیه السلامیابند از شهرها، چهار نفر ایشان پیغمبران باشند: حضرت عیسی و حضرت ادریس و حضرت خضر و حضرت الیاس، و چهار نفر از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلامباشند، و چهار نفر از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام، و دوازده نفر از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام». پس محمد بن زید عرض کرد: باقی از کدام شهرند؟ فرمود: «وقت نماز رسید برو و فردا بیا». پس برخاست برای نماز. چون صبح شد خدمت آن بزرگوار رسیدم و با خود کاغذ و دوات آوردم تا آنکه اسامی و بلاد ایشان را بنویسم. فرمود: «ای محمّد! می خواهی بر کتاب تو روشنائی افزوده شود؟». عرض کردم: بلی. پس دعائی خواندند و اشاره کردند به زمین، طشتی از طلا بیرون آمد که در آن چراغی روشن بود که تمام مسجد را روشن کرد و بوی مشک و عنبر منتشر شد از آن طشت به قدرت خدا. پس اهل مسجد تماماً صلوات فرستادند، آن گاه حضرت صادق علیه السلامفرمودند: «همه اینها از برکات فرزند من است که در آخر الزّمان ظاهر می شود. ای محمد! بنویس: چهار نفر از مکه، چهار نفر از بیت المقدس، دوازده نفر از شام، هفت نفر از یمن، سه نفر از آذربایجان، سه نفر از طَبّه، سه نفر از بنی عروه، چهار نفر از بنی تمیم، و دو نفر از بنی اسد، و چهار نفر عقیلی، و هفت نفر از بغداد، و چهار نفر از واسط،

در حدیث شریف حدیفه و وجود ابدال و نجباء است

هفت نفر از بصره ، و شش نفر از نواحی بصره ، و چهار نفر از سامره ، و چهار نفر از نیشابور ، و چهار نفر از خوزستان ، دوازده نفر از جبال ، و هفت نفر از دیلمان ، و هفت نفر از جیلان ، دوازده نفر [نفر] از طالقان ، و شعیب بن صالح طالقانی امیر عسکر آن بزرگوار است . داعی عرض می کند : یکی از شعراء اهل سنت در قصیده اش گفته است : يَقُوْدُ نَوَاحِيهَا شُعَيْبُ بْنُ صَالِحِ الْحَالِي سَيِّدِ مَنْ آلِ هَاشِمٍ أَذْهَرُ (۱) چهار نفر از جرجان ، هفت نفر از مازندران ، چهار نفر از ری ، دوازده نفر از قم ، سیزده نفر از ناحیه قم ، یک نفر از اصفهان ، چهار نفر از کرمان ، یک نفر از مُکران ، سه نفر از مولاتیه ، سه نفر از مرو ، سه نفر [نفر] از هند ، سه نفر از قزوین ، سه نفر از ماوراء النهر ، سه نفر از حبشه ، دوازده نفر از کوفه ، هفت نفر از ناحیه آن ، دوازده نفر از سیزوار ، هفت نفر از طوس و ناحیه آن ، و سه نفر از دامغان ، چهار نفر از شهریار ، پنج نفر از جبال ری ، چهار نفر از مُغار ، هفت نفر از شیراز ، دو نفر از طبرستان ، سه نفر از حلب ، چهار نفر از ناحیه حلب ، چهار نفر از اندلس ، سه نفر از سجستان ، پنج نفر از کابل ، تمام این عدد سیصد و سیزده نفرند .

در حدیث شریف حدیفه و وجود ابدال و نجباء استو مرحوم شیخ مفید در کتاب « خصائص » (۲) نقل فرموده است از حدیفه که گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند زمان خروج قائم ما منادی ندا می کند : « أَيُّهَا النَّاسُ ! قَطَعَ مِيْدَهُ الْجَبَّارِينَ وَوَلَّى الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّهٍ فَأَلْحِقُوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النَّجْبَاءُ بِمَصْرٍ وَالْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَعَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ وَلِئوْثٌ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوْبُهُمْ زُبْرُ الْحَدِيدِ وَعِنْدَ ذَلِكَ تَفْرَحُ الطُّيُورُ فِي أَوْكَارِهَا وَالْحَيْتَانُ فِي بَحَارِهَا وَتَمِيْدُ الْأَنْهَارُ وَتَغِيْضُ الْعُيُونُ وَتَنْبُتُ الْأَرْضُ ضِعْفَ كُلِّهَا ثُمَّ يَسِيرُ مَقْدَمَتَهُ

۱- یعنی : می کشد شعیب بن صالح لشکر نصرت اثر آنرا به سوی آقائی از آل هاشم که تابنده است و خود شعیب پیشوای آن گروه است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- همان اختصاص است . رجوع کنید به : اختصاص : ۲۰۸ ، مستدرک سفینه البحار ۶/۱۸۹ .

تبدیل مقال لابعده الحال

جبرئیل وساقته اسرافیل فیملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً» .

تبدیل مقال لابعده الحال بدان معنی در وجود و عدم ابدال اقوالی دارند و گفته اند: نباء سیصد نفر، و نباء هفتاد نفر، و ابدال چهل نفر، و اخیار هفت نفر، و عمد چهار، و غوث یک نفر. اما نباء در مغربند، و نباء در مصر، و ابدال در شام، و اخیار سیاحت می نمایند در روی زمین، و عمد در گوشه های زمین اند، و غوث در مکه معظمه است. و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است: «ابدال چهل نفرند اگر یکی بمیرد دیگری بدل وی بیاید». و در حدیث دیگر است: «هر کس بخواهد از ابدال شمرده شود هر روز ده مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ ارْحَمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ» (۱). و آنچه از علایم ابدال معلوم است: یکی علم، و یکی حدیث دانی، و یکی از اول عمر دروغگو نباشد، و یکی مشوب به حظ نفس نباشد، و یکی در عزم ثابت باشد، و یکی دو رویه سخن نگوید، و یکی حالت سر و علانیه اش برابر باشد، و یکی تعبیر رؤیا نیک داند، و یکی قوت نظریه اش مانند انبیاء باشد، و یکی لعن نکردن به چیزی، و یکی نداشتن اولاد (۲). و از «کامل» نقل شده: از این چهل نفر بیست و دو نفر در شام، و باقی در عراق اند، و چون همگی مردند قیامت قیام شود. و در «قاموس» (۳) گفته است: ابدال کسانی هستند که خداوند زمین را بواسطه ایشان نگاه می دارد و ایشان هفتاد نفرند، چهل نفر در شام و سی نفر در غیر شامند.

۱- کشف الخفاء ۱/۲۸.

۲- بعضی از علایم ابدال را عجلونی در کشف الخفاء ۱/۲۸ نقل کرده.

۳- القاموس المحيط ۳/۳۳۳ ماده (بدل)، مجمع البحرین ۱/۱۶۵ به نقل از قاموس.

در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آن

در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آنو بعضی از علماء ابدال را تعبیر بر جمال الغیب کنند چنانکه در کیفیت استمداد از ایشان عزیمتی منقول است ، و آن بعد از سلام به این طریق است : السَّلامَ علیکم یا رجال الغیب ! ویا ارواح المقدَّسه المنوره المطَّهره ، اغیثونی بغوثة ، وانظرونی بنظره ، واجیبونی بدعوه ، یا رقباء ! ویا نقباء ! ویا نجباء ! ویا ابدال ! ویا اوکاد (۱) ! ویا قطب ! ویا غوث ! اغیثونی بحُرمه سیّد المرسلین وخاتم النبیین وامام المتقین ، علیه الصَّیلاه والسَّلام والتَّحیَّه والاکرام ، والائمه المعصومین صلوات اللّٰه وسلامه علیهم اجمعین . و حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « ابدال خیارند و اوتاد صفوه ایشان ، و زمین خالی از قطب نمی شود ، و اقطاب چهارند و ابدال چهارند و نجباء شیعیین اند و صلحاء سیصد و سیزده نفر . اما قطب مهدی علیه السلام است ، و اوتاد از چهار کمتر نمی شوند . دنیا مانند خیمه است عمود آن مهدی است ، و اوتاد چهار نفرند ، و می شود اوتاد از چهار نفر بیشتر باشد ، و ابدال هم از چهل نفر بیشتر ممکن است ، و خضر علیه السلامو الیاس علیه السلام ظاهراً از اوتادند و ملاصق اند به قطب و دائره ولایت ، و هم قوم لا یَعْفُلُونَ » (۲) . و جمعی برخی از ابدال را رجیون خوانند زیرا در ثانی رجب مظهر فیوضات ربانیّه می شوند ، و ماه رجب اوّل شهرهای حرام است و چون استهلال ماه رجب کردند از شهد افاضات غیبیه در مشهد شهادت مست و مدهوش گردند . بیت چون جام شراب عشق او نوش کنندخود را و همه خلق فراموش کنند

۱- کذا ، ظاهراً « اوتاد » صحیح است .

۲- بحار الانوار ۵۳/۳۰۱ حکایت ۵۳ به نقل از شیخ کفعمی در حاشیه جنه الامان هنگام ذکر دعاء ام داود .

تَبَصَّرَ مَا يَنْفَعَكَ**در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با وی**

پس از استهلال بعظمه الله گویا طبقات سماوات را بر ایشان گذارده اند و بسیار سنگین شوند در روز دوم ماه رجب تخفیف جزئی یابند، در روز سوم مُطَّلَع بر مغیبات شوند و به تجلیات ربّانیّه هر چیزی بر ایشان مکشوف شود، و چون این ماه تمام شود گویا از عقاب مستی رهائی برای ایشان حاصل شده نشاط دیگری دارند. و غزالی در کتاب «احیاء العلوم» از ابودرداء نقل کرده است که گفت: خداوند را بندگانی است که معروفند به ابدال، و آنها بعد از پیغمبرانند و اوتاد زمین می باشند، چون نبوت منقضی شد از امت مرحومه قومی را مقرر داشت که برتری نیافتند به نماز و روزه و نیکی لباس، اما برتری دارند به صدق ورع و حسن نیت و سلامت صدر از برای اهل اسلام و نصیحت کردن به ایشان برای طلب رضاء خدا با صبر بدون جبن، و تواضع بدون ذلت، و آنها قومی هستند که ایشان را خداوند برای خود خالص فرمود، و آنها چهل نفر یا سی نفرند، دل‌های آنها در یقین مانند ابراهیم خلیل است و هر یک می میرد به جای او دیگری را می آورد، و آنها لعن نمی کنند چیزی را، و اذیت و تحقیر و تطاول بر چیزی نمی کنند، و حرص بر دنیا ندارند. هُمْ أَطْيَبُ النَّاسِ خَيْرًا وَأَسْيَخَاهُمْ نَفْسًا، عَلَامَتُهُمُ السَّخَاءُ وَسَيَجِيئُهُمُ الْبِشَاشَةُ وَصِفَتُهُمُ السَّلَامَةُ .. الی آخر ما قال. «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱). و در آخر خبر ابو درداء گفت: «این مقامات نمی شود مگر به بغض دنیا و حب آخرت، و هر کس به قدر دوستی به آخرت باید از دنیا اعراض کند».

تَبَصَّرَ مَا يَنْفَعَكَ در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با ویو محیی الدین در کتاب «مسامرات» (۲) نوشته است: مردی در وادی اردن مردی نورانی

۱- مجادله: ۲۲.

۲- مطلب را با اختلافات اندکی مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۱۳/۴۰۱ به نقل از ثعلبی نگاشته است.

را دید که ایستاده نمازت (۱) می گزارد و ابری بر سر او سایه انداخته چون سلام نمازت بداد سلام کردم و پرسیدم کیستی؟ گفت: الیاس پیغمبرم. گفتم: برای من دعا کن. فرمود: «یا حَنَّان! یا مَنَّان! یا حَیِّ! یا قَیُّوم!» . و دو نام به سریانی گفت که من ندانستم، و دست بر کتف من نهاد که بَرَد و خنک و راحت آن به تمام بدن من رسید و هیبت وی برفت. گفتم: آیا بر شما وحی می شود؟ گفت: از زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد وحی قطع شد. پرسیدم: چند نفر از انبیاء زنده اند؟ گفت: من و خضر علیه السلام و ادریس علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام. گفتم: آیا خضر را ملاقات می کنی؟ گفت: هر سال در عرفات. گفتم: ابدال چند نفرند؟ گفت: شصت نفرند، پنجاه نفر مابین عریش مصرند تا شاطی الفرات، و هفت نفر در شهرهای دیگر، و یک نفر در انطاکیه، و دو نفر دیگرند که به واسطه ایشان باران می بارد و از ایشان بر دشمنان نصرت می یابند، و به ایشان امر دین برپاست تا آنکه اراده شود دنیا هلاک گردد، ایشان را خداوند بمیراند. و این مکالمات در وقتی بود که مروان با اهل شام قتال داشت، پرسیدم: در حق مروان چه گوئی؟ فرمود: او را کجا برند؟! مردی است جبار و طاغی، و آنان که در آن کارزار حاضر شدند از قاتل و مقتول به دوزخ روند. گفتم: من در آن جنگ حاضر بودم اما تیری نینداختم و شمشیری نزدم و نیزه ای به کار

نبردم ، اکنون توبه می کنم و دیگر هم بدین گونه معارک قتال حاضر نمی شوم . گفت : خوب می کنی . در آن وقت دو قرص نان از شیر سفیدتر به حضور ما حاضر شد ، به من گفت : بخور . آن بزرگوار و من یک نان و نیم خوردیم ، نیمی دیگر مفقود شد ندانستم که نهاد؟ و که برداشت؟ و وی را شتری بود چرا می کرد ، بدون اینکه کسی او را بیاورد آمد و خوابید ، و حضرت الیاس علیه السلام بر او نشست ، عرض کردم : من زن و فرزند و علاقه ندارم ، با شما بیایم؟ فرمود : برو زنی بگیر ، و از چهار زن احتراز کن : از آنکه نشوز کند و آنکه خلع کند و آنکه ملاعنه کند و آنکه مبارات کند ، و غیر از ایشان هر زنی خواهی بخواه . گفتم : من شما را کی می بینم؟ فرمود : هر وقت اتفاقی افتد . و از نظر غایب شد . و مرحوم ابن میثم در « شرح نهج البلاغه » (۱) بیانی از ابدال فرموده است (۲) و از علماء اعلام اخباری در وجود ایشان منقول یافته ایم . و گمان این بنده آن است : تمام این اشخاص که عددشان به نحو اختلاف مذکور شد برای اقامه دین به امر بقیّه الله فی الارضین در اقطار و اکناف عالم به مثابه و منزله نواب خواص سالک و سائرنند ، و مشیت امور می دهند ، و هر یک از امور و اخبار مسطوره منافی با بیان شرع اقدس است مردود و مطرود خواهد بود .

۱- الصراط المستقیم ۲/۲۴۴ بنقل از ابن میثم در شرح نهج البلاغه .

۲- برخی از اخبار ابدال قابل ملاحظه در این منابع است : امالی شیخ مفید : ۳۰ ۳۱ ، احتجاج طبرسی ۲/۲۳۱ ، درباره معنی « ابدال » بنگرید به : نهاییه ابن اثیر ۱/۱۰۷ ، مجمع البحرین ۵/۳۱۹ (چاپ ۶ جلدی) .

در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حق

حجت هشتم: در ثواب انتظار ظهور فرج است

در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حقو نقل بعضی از اقوال مذکوره در صورت تنافی دلالت بر عقیده این بنده شرمنده نمی کند، و شاهراه دین قویم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و اوسع است از خیالات معوجه غیر مستقیمه بعضی از اهل قال که بی حالند « کَلَّا. إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ » (۱). وصف رخساره خورشید زخفاش پرسکه در این آینه صاحب نظران حیرانند « رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ » (۲) « وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » (۳). ونهج سبیلی واضح لِمَنْ اهْتَدَى لِكِنَّ مَا الْأَهْوَاءُ عَمَّتْ فَأَعَمَّتْ (۴) « اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ [إِلَيْهِ] فِي حَوَائِجِهِ وَالْمُتَمَثِّلِينَ لِأَمْرِهِ وَنَوَاهِيهِ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ » (۵) بِحَقِّهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

حجت هشتم: در ثواب انتظار ظهور فرج استدر ثواب انتظار فرج اعظم و حجه الله الاقوام اخبار كثيره است (۶)، و هر آن کس به انتظار ظهور فرج و خروج امام عصر بماند و بمیرد به روایت صحیح شهید

۱- مطففین: ۱۵.

۲- نور: ۳۷.

۳- بقره: ۳.

۴- بیتی از تائیه عمر بن فارض است، چنانچه در حاشیه دسوقی ۱/۳۱۷ بدان تصریح شده است.

۵- تا اینجا بخشی از دعای عهد صبحگاهی با حضرت حجت منتظر عجل الله فرجه الشریف است. رجوع شود به: بحار الانوار ۵۳/۹۶ و ۸۳/۲۸۵ و ۹۱/۴۲.

۶- رجوع کنید به: بحار الانوار ۵۲/۱۲۲ باب ۲۲ فضل انتظار الفرّج و مدح الشیعه فی زمان الغیبه وما ینبغی فعله فی ذلک الزمان.

در قصیده مرحوم آزری و ندبه وی

مرده است (۱).

در قصیده مرحوم آزری و ندبه وی و ختم به اشعار شمس تبریزی و اشتیاق و یس این روسیاه که ملجأ و پناهی جز تو سئل به حضرت حجت ندارد طالب و شائق لقاء، مشتاقی است صادق که با کمال پژمردگی و نهایت افسردگی همراهی کرده چند بیتی از قصیده مرحوم آزری بخواند، و اظهار اشتیاق و تشرّف حضور مهر ظهور را بخواهد. نری یدک ابتلت بقائمه العصب (۲) فحتم حتام انتظارک بالضررب اطلت النوی فاستأمنت مکرک العدی وطالت علینا فیک ألسنه النصب (۳) إلى م لنا کل یوم شکایتہ سح (۴) بهم الاصوات صبحاً من الندب هلم فقد ضاقت بنا سعه الفضاء من الضیم والأعداء أسنه السرب متی ینجلی لیلی النوی عن صیحهنتری الشمسس فیها طالعنا من الغرب (۵) فدیناک ادرکنا فان قلوبنا تلظی الی سلسال منهلک العذب متی تشتفی منک القلوب بصطوهتدیرو علی أعدائک ارحیه (۶) الحرب فقم واملأ الدنیا فداؤک اهلها بعدل تقیل الشاه (۷) فیہ مع الذئب (۸) وأعطف علینا بزء عطفک (۹) سائسامور جمیع الخلق بالوعول (۱۰) والنصب .. الی آخره .

۱- مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۵۲/۱۲۵ ۱۲۶ روایاتی نقل فرموده که از آن مطلب فوق استفاده می شود، ولی آنچه دلالتش واضحتر بنظر می رسد روایت مروی از امام صادق علیه السلام است (حدیث ۱۸) که فرمودند: « من مات منکم وهو منتظر لهذا الامر کمن هو مع القائم فی فسطاطه، قال: ثم مکث هنیئہ ثم قال: لا بل کمن قارع معہ بسیفه، ثم قال: لا واللہ کمن استشهد مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ » .

۲- [العصب]: شمشیر. (حاشیه مؤلف رحمه الله). ابن منظور در لسان العرب ۱/۶۰۹ (عصب) گفته: العصب: القطع، والعصب: السیف القاطع.

۳- [النصب]: زبانهای ناصبیان. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۴- [سح]: گرفته شود. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۵- در چاپ سنگی: المغرب.

۶- [ارحیه]: اشیاء. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۷- [الشاه]: گوسفند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۸- [الذئب]: گرگ. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۹- نسخه بدل: عفوک. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۱۰- در چاپ سنگی: بالغول.

در اشعار ملیحه شمس تبریز

[در اشعار ملیحه شمس تبریز] خوب است به جای ترجمه این ابیات ، اشعار ملیحه شمس تبریز را بنگارم : بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوستبگشای لب که قند فراوانم آرزوست ای آفتاب رخ (۱). بنمای از نقاب ابرکان چهره مشعشع تابانم آرزوست بشنیدم از هوای نو آواز طبل بازباز آمدم که ساحت سلطانم آرزوست یعقوب وار و اسفاها همی زنمدیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست گویا ترنم ز بلبل (۲) و اما ز رشک عام مَهری است بر دهانم و افغانم آرزوست دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست گفتند یافتنی ست بسی جسته ایم ما گفت آنکه یافت نمی شود آنم آرزوست بنمای شمس کشور تبریز روز شرق من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

۱- در چاپ سنگی : برخ .

۲- در چاپ سنگی : گویا ترنم ز بلبل .

در حدیث شریف از کمال الدین است

در حدیث شریف از کمال الدین است از مرحوم صدوق علیه الرحمہ پس ای برادر! غمگین و حزین بنشین و بین در کتاب « اکمال الدین » (۱) انجمن بحر حقایق حضرت صادق علیه السلام چگونه بر روی خاک نشست با جامه پوست چنبری با دل افسرده ، و مانند زن فرزند مرده اشک بر رخساره خود جاری کرده فرمود : « سَیِّدِی ! غَیْبُتُکَ نَفَثٌ (۲) رقادى ، و ضیقت (۳) علیٰ مهادی ، و اَبْتَرْتُ (۴) منی راحه فؤادی .

۱- اکمال الدین : ۳۵۳ ح ۵۰ .

۲- [نفث:] برد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- [ضیقت:] تنگ کرد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- [اَبْتَرْتُ:] برید . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

سیدی! غیبتک اَوْصَيْلَتْ (۱) وَ سَيَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْآبَدِ ، وَ فَقَدَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِفَنَاءِ (۲) الْجَمْعِ وَالْعَدَدِ ، فَمَا أَحْسَسَ (۳) بَدْمَعَهُ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي ، وَانِينِ يَفْتَرُ (۴) مِنْ صَدْرِي ، عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا . أَلَا مِثْلَ لِعَيْنِي مِنْ غَوَائِلِ اعْظُمُهَا وَأَقْطَعُهَا (۵) ، وَبَوَاقِي أَشْدُّهَا وَأَنْكَرُهَا ، وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِقَضَائِكُ (۶) ، وَنَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكُ . حاصل معنی اینکه خطاب به حضرت حجه الله می فرماید : « ای آقای من ! غیبت کردن و تعطیل در ظهورت خواب را از چشم من برده است ، و خوابگاه مرا بر من تنگ کرده است ، و راحت دل مرا قطع نموده . ای آقای من ! غیبت تو متصل شده است با مصائب دیگر من از فقدان یاران و فرزندان در روزگاران پس نیکو نیست اشکی که جاری می شود و ناله ای که از سینه برمی آید مگر برای تأخیر ظهور و بلایائی که بعد از این نازل می شود . » و در آخر این حدیث مروی است : حاضرین از اصحاب مانند مفضل بن عمرو و داود بن کثیر و ابو بصیر و سدید صیرفی از این خطب هائل و حادث غائل متحیر بماندند ، عرض کردند : خداوند چشم شما را نگریاند ! چه حالت است در شما و چه حادثه ای روی داده ؟ ! پس آه کشید و فرمود : « امروز در جفر کتابی که مشتمل بر علم منایا و بلایا و علم ما کان و ما یکون است تا روز قیامت نگاه می کردم ، و تأمل در امر قائم و مولد او می نمودم با بَطْأً ظهور و طول عمر و بلوای مؤمنین در آن زمان ، و تولید شکوک در قلوب شیعه از طول

۱- در چاپ سنگی : وصلت .

۲- در مصدر : یفنی .

۳- در چاپ سنگی : أحسن .

۴- فتور به معنی سکون و انقطاع و انکسار و شعف است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- در چاپ سنگی : أقطعها .

۶- در مصدر : بغضبک .

در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاوس است به فرزند ارجمندش سید محمد

عمر وی ، و ارتداد بسیاری از مردم ، و خروج ایشان از ربه اسلام ، یعنی : ولایت حقّه ، چنانکه فرمود : « وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ » (۱) مرا رقت و حزن فرا گرفت . . . تا آخر حدیث . پس ای مشتاق ! از برای خواب (۲) هر شب می خوابی ، شبی برای این دوست عزیز ن خواب و دوست را نشاید با کمال دوستی که دارد متوقع و منتظر آقای دوست نشود ، و عرض کن : « اللَّهُمَّ ! أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَالْبَلْوَى ، وَالْيَكَّ اسْتَعْدَى فَعِنْدَكَ الْعَيْدُ ۳ ، وَأَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ، فَاعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ ! عُبَيْدُكَ الْمُبْتَلَى ، وَأَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى ! وَازِلْ عَنْهُ بِه الْأَسَى وَالْجَوَى ، وَبَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ! » (۳) .

در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاوس است به فرزند ارجمندش سید محمد و مرحوم سید بن طاوس در « کشف المحجّه » (۴) فرمود به فرزندش سید محمد طاب ثراهما : ای فرزند ! هر چه از محقرات دنیا از دینار و درهم از ایشان مفقود شود به غایت تحصیل مجهود کند ، و برای گمشده افسوس و اندوه خورد با آنکه مواظب نبوده چگونه در مقام طلب برمی آید ؟ !

۱- اسراء : ۱۳ .

۲- کلمه ای در متن پاک شده و ناخواناست .

۳- پاره ای از دعای معروف ندبه ، رجوع شود به : مزار ابن مشهدی : ۵۸۳ ، اقبال الاعمال ۱/۵۱۱ ، بحار الانوار ۹۹/۱۰۹ .

۴- کشف المحجّه : ۱۴۸ فصل ۱۵۰ .

پس اشرف و اعزّ اشیاء اسلام است و آن در خدمت امام زمان است ، اگر اکنون هر دو مفقود است باید در مقام طلب برآئیم و بخواهیم تا ظاهر شود ، و قطع دنباله ظالمین را به مفاد « فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا » (۱) نماید . ای فرزند ! اگر یکی از سلاطین هر ساله به کسی انعامی کند و می داند آن سلطان دشمن امام زمان است ، اگر آن شخص به امامت امام قائل است نباید بقاء سلطان جائز را به جهت انعامات وی بخواهد ، پس بخواه از امام عصر هر چه می خواهی ، و خود را فریفته انعامات اهل جور مکن . ای فرزند ! اگر امام عصر علیه السلام بفرستد در نزد تو کسی را و بفرماید : اگر من فلان وقت ظاهر شوم تو خواهی مُرد به محض ظهور و ملاقات من ، و اگر بیست سال دیگر ظاهر شوم تو در این مدّت می مانی با اموال کثیره و اولاد عدیده ، آیا تو بقاء خودت را اختیار می نمائی یا مردن را برای ظهور فرج ؟ ای فرزند ! اگر سلطان جائز هر سال هزار تومان به تو دهد ، و چون امام عصر ظاهر گردد این وجه را از تو قطع نماید بلکه به دشمن تو ظاهراً می دهد و بفرماید بر حسب مصلحت : تو مستحق نیستی و دیگری استحقاق دارد ، آیا کدام برتر است ظهور امام یا رسیدن این وجه در غیاب آن بزرگوار از دست پادشاه جائز ؟ خداوند ما را به محکّ امتحان در نیورد . * * * پس بسیار سزاوار است از خواندن دعاء ندبه غافل نشویم و از خواندن دعاء عهد که در کتابهای ادعیّه و زیارات مروی است [...] (۲) متذکر باشیم . و بنگر در آخر دعاء عهد چه فرموده اند : چون تمام کردی این دعاء عهد را سه مرتبه دست بر ران راست خود بزن و بگویی : « العجل العجل ! یا مولای یا صاحب الزمان ! » و این

۱- انعام : ۴۵ .

۲- کلمه ای در متن ناخواناست .

حجّت نهم: در بیان مهدویه نوعیه است

دست بران زدن اشاره به تحسّر عظیم است از فراق و هجران دوست مفقود شده چنانکه اهل بیت مصیبت رسم دارند . «اللّهُمَّ ! صَلِّ عَلٰی وَلِيِّكَ الْمُحِبِّي سُنَّتِكَ بِأَمْرِكَ ، الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ ، الدَّاعِي إِلَيْكَ ، حَجَّتِكَ عَلٰی خَلْقِكَ ، وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَشَاهِدِكَ عَلٰی عِبَادِكَ» (۱).

حجّت نهم: در بیان مهدویه نوعیه استبدان جمعی از بی خردان به مهدویّه نوعیه قائل شدند و گفته اند: در هر عصری از اعصار وجود ولیّ کاملی و مرشد کافلی لازم است که سالک را به مبدأ نزدیک کند و واسطه فیض از فیاض بسوی خلق باشد، و بعضی آن مرشد را تعبیر به قطب وقت کرده اند. اما بعضی آن قطب را از پیغمبر افضل دانسته اند؛ از آنکه پیغمبر خبر از ظاهر می داد و مردم را از احکام معاشیه ظاهریّه مطلع می نمود، اما ولی و مرشد اخبار از امور باطنه می دهد، و چون پیغمبر از دنیا برود دوره و دولت او تمام است «و من مات قامت قیامته» (۲). پس در مقام سیر و سلوک رعایا باید در ظلّ ظلیل ولیّ خدا تعیش نمایند. و این طائفه دو قسم شده اند: بعضی از ایشان به طریق تناسخ قائلند یعنی: روح ولی بعد از اینکه مفارقت از بدن کرد داخل می شود در بدن ولیّ دیگری مانند او یا افضل از او،

-
- ۱- الغیبه شیخ طوسی: ۲۷۹، مزار ابن مشهدی: ۶۶۸، جمال الاسبوع: ۳۰۵، بحار الانوار ۵۲/۲۱ با مضامین مشابه.
 - ۲- در بحار الانوار ۵۸/۷ به حضرت نبوی نسبت داده شده و در ۷۰/۶۷، و قریب به آن نیز در کنز العمال ۱۵/۵۴۸ ح ۴۲۱۲۳ و نیز در تذکره الموضوعات فتنی: ۲۱۵ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است، در تفسیر المیزان ۲/۱۰۹ به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است، در بعضی منابع نیز بدون نسبت ذکر شده مانند: تفسیر صافی ۱/۱۲۰، شرح اصول کافی مازندرانی ۴/۲۰۴.

و متمسک شده اند به این آیه کریمه: « مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا » (۱). و بعضی هم به اوصاف قائل شده اند یعنی: هر کس اظهار دعوت و ارشاد کرد و اوصاف مخصوصه از او ظاهر شده و اجازه از ولی سابق و قطب فائت داشت، باید مردم رجوع به وی نمایند؛ از آنکه فیوضات از مبدأ به وی می رسد و از او به خلق، و فرقی نمی کند صاحب اوصاف خاصه از آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و چه از آل ابی جهل؛ چه از آل علی و چه آل عمر و آل ابی سفیان و آل مروان باشد، و این جماعت اعتقاد به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مخصوصاً ندارند، مناط اعتبار در نزد ایشان اتصاف به اوصاف خاصه معلومه است، پس هر آنکه متصف شود از هر طائفه باشد او ولی است. و می گویند: حضرت امام عصر علیه السلام وفات کرد ولی دیگر به جای او آمد، و عبارتشان است آن: محمد بن الحسن العسکری صار من الابدال ثم من الاوتاد ثم من الاقطاب ثم من الاولیاء، و كان ولی عصره، و علم الله انه مات وفات وقام الآخر مقامه. و این طایفه بسیارند و افزون از شمار، و اصول و فروع این مذهب را از دواوین کملین (۲) صوفیه و مرتاضین از عرفاء و فضلاء از اهل باطن ایشان بخوان مانند « مثنویات » مولوی، و « مثنورات » محیی الدین عربی، و « تحقیقات » ابی حامد غزالی، و « عبارات » علاءالدوله سمنانی، و « کلمات » شیخ محمود شبستری، و « بیانات » ابو یزید بسطامی، و « مفردات » شاه نعمت الله ولی، و « منظومات » نور علی شاه اصفهانی و میرزا محمد تقی کرمانی. و اجلاء از این سلسله و طایفه نقل از مهدویّه نوعیه و صفیه و تناسخیه و تجلی روح ولایت در تجلی شخصی از اشخاص و تجلی آن شخص به اوصاف ولی نظماً و نثراً، عربیاً و فارسیاً نموده اند. اما امامیه اثنا عشریه بر حسب اجازه و اراده از اهل عصمت و طهارت، ولایت و امامت

۱- بقره: ۱۰۶.

۲- در چاپ سنگی: کلمین.

را منحصر می دانند به شخص مخصوصی که از صلب علی و بطن فاطمه علیهماالسلام است ، و آن شخص حافظ وحی و راعی خلق و واسطه نعمت ، و واعی علم و منبع سرّ و مراجل و بیت الحمد و ساعت مستجاب (۱) و خازن حکمت و محل معرفت و لطف مخصوص و امام عصر و قطب وقت و ماء معین و غائب مستور و کلّ خیر و فیض کامل و سلطان منصور و حجّت منتظر و مهدی مؤمل و بأس شدید و قائم به سیف و خاتم اولیاء و مظهر دین و محیی سنت و مفتح غیب و کلمه طّیبه و مصباح امت و جبل رحمت و حیات قلوب و لیث و غی و غیث ندی و اسم اعظم الهی حضرت حجّه بن ابی محمد حسن عسکری صلوات الله و سلامه است . و از سال دویست و پنجاه و شش تاکنون زنده است و از دنیا محلّ و مأوی وی خارج نیست ، و در سرداب که محلّ غیبت آن جناب علیه السلام است محبوس نیست . می خورد و می خوابد و نکاح می کند ، و هر سال به حج می رود و در برّ و بحر سیر می فرماید و مردم را می بیند و شاید بعضی آن بزرگوار را ببینند اما نمی شناسند ، بلکه با ایشان تکلم می نماید . و استبعادی هم از غیبت و کثرت عمر و طول زمان او نمی رود و اخبار عامه و خاصّه در کتب به طریق قطع در بقاء وجود شریفش مشحون است ، و بر حسب حکمت الهیه وقتی آید خروج به سیف می نماید ، و ابناء زمان خود را از زیارت جمال خورشید مثال خرسند می فرماید ، و آیه « أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (۲) نیز در حقّ وی مؤوّل است . پس خوب است عرض کنیم : ای پادشه خوبان داد از غم تنهائیدل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی (۳)

۱- در چاپ سنگی : مستجاب .

۲- زمر : ۶۹ .

۳- از غزلهای معروف حافظ شیرازی است .

در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله

در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله و آلهو زمان ظهور آن وجود حق منظور چون زمان قیام ساعت بر ماها مانند حالات دیگر آن بزرگوار مخفی و پنهان است اما در کلمات ائمه دین مانند دقایق آیات قرآنی و حقایق سوره فرقانیه مرموزات تلویحیه است که از آن بعضی از اهل اسرار استدراک و استنباطی نموده اند و وقت ظهور را تعیین کرده اند . چنانکه مرحوم سید جید سید نعمت الله جزائری فرمود : استاد ما رئیس المحدثین و خاتم المجتهدین مجلسی صاحب کتاب « بحار الانوار » ادام الله افادته و اجزل فی الآخره ثوباته و سعاداته در مقام ایضاح و تفسیر بعضی از اخبار متشابهه برآمد و مطابق کرد با وقت ظهور دولت صفویّه انار الله بنیانها و فرمود : ظهور فرج در آن دولت است . و مأخذ استدلال آن مرحوم از سه حدیث است : دو حدیث مروی از کتاب « غیبت نعمانی » است از باقرین و صادقین علیهما السلام ، و یک حدیث از کتاب شیخ اجل محمد بن مسعود عیاشی است از حضرت باقر علیه السلام از ابا لیبید مخزومی نقل نمود ، و حدیث سوم مشروح است و مأخوذ از معانی حروف مقطعه ، و در آخر آن مرحوم مجلسی فرمود : حساب (الم) هزار و یک صد و پنجاه و پنج است ، و زمان تحریر این رساله هزار و هفتاد و هشت است ، پس از زمان ظهور تاکنون شصت و پنج سال دیگر باقی است . و چون حدیث ابا لیبید مفصل است نقل ننمودم ، ملخص فرموده مجلسی را ذکر نمودم ، اما دو حدیث دیگر شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی را می نویسم : اول : حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ۱ روایت کرده که در شرح احوال

بنی امیه و بنی عبّاس فرمودند: « إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخِرَاسَانَ وَعَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَسُلْطَانَ ۱ تَعَدَّى جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَقَامَ مِنَّا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْأَبْرُ وَالِدَيْمُ وَظَهَرَتْ لَوْلَدَى رَايَاتِ التُّرُكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحُرْمَاتِ وَكَانُوا بَيْنَ هَنَاتٍ وَهَنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبَصْرَةَ وَقَامَ أَمِيرُ الْأَمْرِهِ ». بعد فرمود: « إِذَا جَهَرَتِ الْأَلُوفُ وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ (۱) وَقَتَلَ الْكَبِشُ الْحَرْوْفُ هُنَاكَ يَوْمَ الْآخِرِ وَيَثُورُ النَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ ، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ وَهُوَ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! لَا ابْنَ مِثْلِهِ ، يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي ذُرِّ يَسِيرٍ (۲) يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَلَا- يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَدْنَيْنِ (۳) ، طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَلِحَقِّ أَوَانِهِ وَشَهْدِ أَيَّامِهِ . . » تمت الحديث (۴) . اما معنی آن به نحو اجمال از این قرار است (۵): چون بایستد قائم به خراسان و غالب شود به زمین کوفان و پادشاهی تعدی کند از جزیره بنی کان و آن جزیره هست نزدیک بصره و برخیزد قائمی از ما به گیلان ، و او را اجابت نمایند اهل آبر که جماعتی از نزدیکی های استرآبادند و دیلم که اهل قزوین اند ، و ظاهر شود از برای فرزند من علم های ترکها به طریق تفرقه در اطراف آن و اماکن شریفه ، و مراد از « حرّات » امکنه شریفه است . پس جنگها شود ، و مرا از « هنات و هنات » جنگهای بزرگ است در وقتی که بصره خراب شود ، و امیر امره برخیزد و در وقتی آشکارا شود هزاران [...] (۶) و بایستند و صف

۱- نسخه بدل : الصُّنُوفُ . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- در کتاب غیبت و بحار : « فی دریسین بالیین » .

۳- در کتاب غیبت و بحار : « دمین » متن موافق با نقل بحار است ، شاید هم صحیح « دفین » باشد .

۴- کتاب الغیبه ، نعمانی : ۲۷۴ ح ۵۵ ، بحار الانوار ۵۲/۲۳۶ ح ۱۰۴ ، معجم أحادیث الامام المهدي عليه السلام ۳/۱۶ ح ۵۷۰ .

۵- رجوع کنید به : بحار الانوار ۵۲/۲۳۶ ح ۲۳۷ .

۶- در متن به اندازه کلمه ای سفید مانده است .

در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه

بیان مرحوم سید نعمت الله جزایری

زنند صفها از ایشان و کشته شود. « کبش خروف » یعنی: مرحوم صفی میرزا که مرحوم شاه عباس اول او را کشت، پس روز دیگر است که خونخواهی می کند مودی (۱) و هلاک می شود کافر. و مرحوم شاه صفی طاب ثراه در روز سلطنت خود خونخواهی می کند از مرحوم صفی میرزا که کشته شد پس خاتم مأمول و امام مجهول که صاحب شرف و فضل است از فرزندان تو ای حسین! که پسری مثل او نیست قیام می کند و ظاهر می شود بین رکن کعبه و حطیم، و آن محل خروج آن سرور است، با جماعه قلیله ای که به عدد اصحاب بدراند بر جن و انس، و نمی گذارد بر زمین از ارذل مردمان و ادنی ایشان، و مراد از « ادنین » ایشان اند.

در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه بیان مرحوم سید نعمت الله جزایریس قیام قائم مأمول اشاره است به اتصال دولت صفویه (۲) به دولت مهدویه علی صاحبها الصلاه والسلام والتحیه. و مراد از خروج کننده از خراسان امراء ترک چنگیز خان و هلاک خان است و مراد از « قائم منا بجیلان » شاه مؤید شاه اسماعیل است، و از این جهت اضافه بخود فرمود که از ما قائمی قیام می کند، و مراد از « ظهرت لولدی رایات الترتک » همان فرزند اکرم امیر مؤمنان

۱- کذا.

۲- می گویند: سلاطین صفویه دوازده نفر بودند به این ترتیب: اول: شاه اسماعیل ابن سلطان حیدر، دوم: شاه طهماسب ابن شاه اسماعیل، سوم: شاه اسماعیل ابن شاه طهماسب، چهارم: سلطان محمد ابن شاه طهماسب، پنجم: حمزه ابن شاه سلطان محمد، ششم: عباس بن شاه سلطان محمد، هفتم: شاه صفی بن سام میرزا، هشتم: شاه عباس ثانی قهور، نهم: شاه سلیمان صفوی، دهم: جمشاه سلطان حسین بن شاه سلیمان، یازدهم: شاه عباس ثالث، و دوازدهم: شاه طهماسب ثانی. انار الله براهینهم. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

بیان مؤلف

است، و مراد از «امیر امره» همان شاه مرحوم است یا یکی از سلاطین صفویه. اما حدیث دوم: در «غیبت نعمانی» (۱) از ابو خالد مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم (۲) فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم ، قتلاهم شهداء». یعنی: «بیایند قومی از مشرق، طلب حق کنند پس قبول نمایند، پس شمشیرها بر گردنهای خودشان گذارند و قیام به حق نمایند، چون گرفتند به حضرت امام عصر علیه السلام تسلیم نمایند و کشته های ایشان شهداء هستند». مرحوم مجلسی فرمودند: از حدود مشرق سوای سلاطین صفویه کسی ظاهر نشده است مانند شاه اسماعیل مرحوم، پس این دولت که صاحبان آنها سلاطین صفویه اند حق را طلب کنند و به حضرت حجت الله اعظم بدهند. پس از این حدیث اتصال دولت صفویه به دولت مهدویه ظاهر است. تمام شد. و مرحوم سید فرمود: آنچه استادی سلمه الله فرمود احتمال قریب و تفأل به خیر است، و الا ما این معنی را قطع نداریم بلکه مظنه نداریم که معنی خبر این است بلکه حق آن است این گونه اخبار متشابه است، ممکن نیست ادراک معانی آنها، و از آنچه مرحوم مجلسی فرمودند عمرهای ماها نمی رسد و امیدواریم به لقاء آن سید کریم برسیم. [بیان مؤلف] و این جاهل احتمال می دهم بر حسب فهم خود که عین جهل است از این حدیث

۱- غیبت نعمانی: ۲۷۳ ح ۵۰، بحار ۵۲/۲۴۳ ح ۱۱۶، بحار الانوار ۵۲/۲۴۳ ح ۱۱۶، معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام ۳/۲۶۹ ح ۷۹۶.

۲- یکی از معانی عاتق کتف مرد است. صراح. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر

شریف ، و اطلاع از مرموزات بیانات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیانی دیگر دارد : پس از اینکه حکمت کامله الهیه بر خلاف آنچه آن مرحوم دانست اقتضاء کرد شاید از آنچه دانسته ام (۱) مصلحت الهیه مقتضی شود و شاید هم صلاح در تأخیر باشد و اقتضاء نکند البته راه احتمال را نتوان بست و از آنچه در این حدیث شریف است توان استدلال بر اثبات مقصود نمود .

در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر و آن حدیث را مرحوم علم الهدی ثانی ولد امجد مرحوم فیض طاب ثراه نقل کرده است از کتاب « بصائر » از « دره الباهر » (۲) که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خط شریف خودشان مرقوم فرمودند : « بسم الله الرحمن الرحيم » « قد صعدا ذری ۳ الحقایق باقدام النبوه ، ونورنا سبع طبقات اعلام الفتوه بالهدایه ، فنحن لیوث الوغی و غیوث الندی و طغاء ۴ العدی . وفینا السیف والقلم فی العاجل ولواء الحمد والحوض فی الآجل ، واسباطنا خلفاء الدین

۱- احتمال داده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۶/۲۶۴ ح ۵۰ حدیث را به لفظ « رُوِيَ » ، و در ۵۲/۱۲۱ ح ۵۰ حدیث را از کتاب المحتضر حسن بن سلیمان که شاگرد شهید رحمه الله بوده نقل کرده است .

ترجمه حدیث

وخلفاء النبیین ، ومصاییح الامم ومفاتیح الکرم ، فالکلیم البس حله الاصطفاء (۱) لما عهدنا منه الوفاء ، وروح القدس فی جنان الصّاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره . وشیعتنا الفرقة (۲) الناجیه والفئه الزاکیه الذین صاروا لنا رداءً (۳) وصوناً ، وعلی الظلمه والطغاه [إلباً و] (۴) عوناً ، وینفجر لنا ینابیع الحیوان بعد لظی النیران (۵) لتمام الم وطه والطواسین . وهذا الكتاب ذرّه من جبل الرحمه ، وقطره من بحر الحکمه . کتبه الحسن بن علی العسکری فی سنه اربع وخمسين ومأتین . تم الحدیث . [ترجمه حدیث] با قلم کلیل و بیان شکسته ام محصل و ملخص این فقرات شریفه را ترجمه می نماید ، یعنی : « ماها ائمه هدی برآمدیم به بلندیهای حقایق به قدمهای نبوت روشنائی دادیم هفت مرتبه نشانه های جوانمردی را به هدایت . پس ما شیرهای جنگیم و بارانهای ریزش و راننده های دشمنان ، و امروز شمشیر و قلم از آن ماست ، و فردا لواء حمد و حوض برای ماست و فرزندان ما سوگند خورده اند که با دین باشند ، و آنها خلیفه های پیغمبرانند و چراغهای امتها و کلیدهای بخشش . پس موسی بن عمران جامه برگزیده ای نپوشید جز آنکه از وی وفاء به عهد یافتیم ، و روح القدس در بهشت های عالیه از میوه های ما که دست کسی به آنها نرسیده چشیده . »

-
- ۱- در چاپ سنگی : الاصفی .
 - ۲- در چاپ سنگی : فرقه .
 - ۳- در بحار : رداءً .
 - ۴- زیاده از بحار است .
 - ۵- قوله تعالی : « وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ » [عنکبوت : ۶۴] بالتحریک ، یعنی در او جز حیات مستمره دائمه باقیه نیست ، فکأنها فی ذاتها حیاه ، و حیوان ایضاً آبی است در بهشت . فی المجمع . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

من عرض می کنم: مراد از روح القدس ۱ جبرئیل است که ملازم انبیاء و ائمه دین بود، و «صاقوره» ظاهراً قحف است که کاسه بالای سر باشد (۱) و در صورتی که جنان بستانهای بهشت باشد حدائق تسمیه حال است به اسم محل، یعنی: مراد از حدائق اشجار مُلْتَفَه اوست، و گویا مقصود از «جنان صاقوره» اعلیٰ علّیین و حظیره القدس از عرش برین است که آن مانند سقفی است برای اهل جنان، و آن مقام حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله است که از تمام عالم اجرام و اجسام و از هشت بهشت برتر و بالاتر است، و کسی به آن مقام نرسید و نمی رسد مگر جبرئیل امین که در سدره المنتهی در زیر عرش با نهایت مکانت مکین است، پس بر حسب مجاورت و دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از شمار معارف و حقایق شجره محمدیّه صلی الله علیه و آله قدر استعداد و فطرت جسمانیّه ملکیه خود اجتناء کرده به ذائقه جان خود داد. بعباره آخری: اول کسی که در عالم اعلیٰ از میوه های دست نخورده و نچیده باغ ما چشید روح الامین بود، پس هر آنچه جبرئیل داشت از ثمرات جتیّه شجره طیبه احمدیّه و فروع زکیه فاطمیّه بود، و از این جهت در ملازمت خدمت ایشان بر همگنان فخر می فرمود. و اگر «جنان» قلب مصفیّ آن بزرگوار باشد و مراد از «حدائق باکوره» میوه های معارف نبویّه صلی الله علیه و آله استبعادی نتوان کرد؛ از آنکه جبرئیل قرآن را بر دل پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل

۱- عبارت تاج العروس ۳/۳۳۹ درباره صاقوره چنین است: والصابوره باطن القحف المشرف علی الدماغ كأنه قعر قصعه، وفی التهذیب: هو الصاقور، وصابوره والصابوره اسم السماء الثالثه.

می کرده ، اما به مضمون « رُبَّ حَامِلٍ فَفَقِهَ لَيْسَ بِفَقِيهِه » (۱) از حقایق قرآن اطلاعی نداشت ، پس از نزول به آن محمل اشرف الطف مسألت از حقایق و دقائق و اشارات و بشارات می نمود و می آموخت . و در فقره حدیث امام علیه السلام که فرمود : « ذاق من حدائقنا الباكوره » اشاره به تعلم جبرئیل است بعد از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از تمام قلوب صافیه ائمه طاهرین ، یعنی : تمام دوازده نفر ائمه اطهار به روح القدس که مربی و مؤدب هیكل ظاهری هر يك از ایشان بوده است بر حسب معنی از میوه های معارف لا تُحصی بهره ها می دادند و اکنون هم خدمت امام عصر عجل الله فرجه بهره مند می شود . (هو) این شهر پر از حدیث آن روی نکوستدلهای جهانیان همه بسته اوست ما می گوئیم و دیگران می کوشندتا بهشت را که بود که را خواهد دوست و ترجمه باقی فقرات این حدیث شریف آن است که : « پیروان و دوستان ما از اهل نجات اند و گروهی پاکان ، و از برای ما جامه ای هستند نگاه دارنده و بر ظالمان و گناه کاران ما را یاری کنند و جاری می شود از برای ما چشمه های حیات ، پس از بر افروختن آتشها بعد از اتمام عدد الم و طه و طواسین ، و این کتابت من ذره ای از کوه رحمت است و قطره ای از دریای حکمت و آن را حسن بن عسکری در سال دویست و پنجاه و چهار نوشته است . و آنچه محتمل است ظهور دولت حق بر تمام اعداد الم و طه و طواسین هزار و دویست و پنجاه و چهار باشد ، و به بیان دیگر هزار و سیصد و چهار می شود ، و این فقره در صورتی

۱- از کلمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که ضمن خطبه شریفشان در مسجد خیف ایراد کردند . رجوع کنید به : کافی ۱/۴۰۴ ح ۲ ، الامامه والتبصره : ۱۷۹ ، وسائل الشیعه ۲۷/۸۹ ح ۳۳۲۸۹ .

در لفظ «اغرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابق

است که تاریخ ولادت حضرت حجه الله صلوات الله عليه که دویست و پنجاه و شش است به تمام این اعداد منضم نمائیم ، و بعضی از حروف را ملفوظاً به شماره در آوریم چون این گونه مطالب از اسرار آل رسول است جز به اشاره و تلویح نمی توان اظهار کرد ، هر آنکه تمام الم والمروطه ودو طسم ویک طس با مورّخه ولادت ضم نماید شاید خود را از منتظرین محسوب دارد . و چون حروف مقطعه قرائیه ذو محامل است این بنده جاهل را وجوه دیگر در نظر بود ، برای ملاحظه اجمال استدلال بوجوه احتمالیّه ننمود .

در لفظ «اغرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابقو برخی از منجمین شنیده ام گفته اند : ظهور حق بعد از انقضاء لفظ « اغرق لدا » می باشد ، یعنی : غرق می شود زمین از خونهای مخالفین ، و عدد این لفظ هزار و سیصد و سی و پنج است یعنی : غین هزار و راء دویست و قاف یک صد ، و مکتوباً اگر کلمه ثانیه را با تنوین بخوانیم با حرف الف سی و پنج می شود والآسی و شش است از آنکه لام سی و دال چهار و دو الف دو است . و نظیر این فقره خطبه ای است که حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمودند ، خوب است بعباراتها بنویسم . « ألا- وَاِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَهُ وَلِلْحَقِّ دَوْلَهُ ، أَلَا وَإِنِّي ظَاعِنٌ ۱ عَنْ قَرِيبٍ ، فَارْتَقِبُوا فِتْنَةَ الْأُمُويَّةِ وَالِدَوْلَةِ الْكُسرُويَّةِ . ثُمَّ يَقْتُلُ دَوْلَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ بِالْفِرْعِ وَالْبَاسِ وَتَبْنِي مَدِينَةَ يَقَالُ لَهَا الزُّورَاءُ بَيْنَ دَجْلَةَ وَدَجِيلَ وَالْفِرَاتِ ، مَلْعُونٌ سَكْنَهَا ، مِنْهَا تَخْرُجُ طِينَةُ الْجَبَّارِينَ ، تَعْلَى فِيهَا الْقُصُورُ ، وَتَسْبِلُ السُّتُورُ ،

ويعاملون بالمكر والفجور ، فتداولها بنو عباس اثنان واربعون ملكاً على عدد سني (۱) الملائك . ثم الفتنه الغراء والقلاده الحمراء في عنقها ، فاتم الحق ثم اسفر من وجهي بين أجنحه الاقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب . ألا وان لخروجي علامات عشره : اولها تحريق الرايات في أزقه ۲ الكوفه ، وتعطيل المساجد ، وانقطاع الحاج ، وخسف ، وقذف بخراسان ، وطلوع كواكب المدينه ، وافتراق النجوم ، وهرج ومرج ، وقتل ، ونهب ، فتلك علامه عشره ، ومن علامه الى علامه عجب ، فإذا تمّت العلامات قام قائمنا قائم الحق « (۲) . يعني : « آگاه باشید باطل را جولانی است و حق را هم زمانی ، آگاه باشید که من نزدیک است از میان شما بروم و کوچ کنم ، پس منتظر باشید فتنه بنی امیه و دولت کسرویّه را ، پس دولت بنی عباس با ترس کشته و پایمال می شود و شهری که او را زوراء می نامند بین دجله و شهر دجیل و نهر فرات بنا خواهد شد ، هر آن کس در آن ساکن شود ملعون است ، و از آن شهر طینت جبارین و ظالمین بیرون می آید ، و در آن شهر قصرهایی بلند می شود و پرده ها آویخته می گردد ، و مردم معامله به مکر و فجور می کنند ، و چهل و دو نفر از بنی عباس در آن پادشاهی نمایند به عدد این حروف علی عدد سنین الملائک ، آن گاه فتنه غراء بیاید با قلاده حمراء که آن شمشیر است به گردن او باشد و حق تمام شود ، یا آنکه صاحب قلاده حمراء قیام به حق می نماید . » و قائم الحق یا فاتم الحق در دو نسخه دیده شده است .

۱- در چاپ سنگی : سنین .

۲- مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب ۲/۱۰۸ ، مدینه المعاجز ۲/۳۸۴ ، بحار الانوار ۳۶/۳۵۴ ح ۲۲۵ ، این خطبه به لؤلؤیه مشهور و بین نقلهای آن اختلافاتی مشهود است ، در کفایه الاثر : ۲۱۳ ۲۱۴ نیز این خطبه با دگرگونیهایی روایت شده چنانچه مرحوم مؤلف پس از این بیان می فرماید .

در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری است

« پس ظاهر شود از صورت من بین بالهای اقلیمها کسی که مانند ماه تابنده است بین ستاره ها ، یا آنکه حق از روی من ظاهر شود چنانکه ماه درخشنده و تابنده است . و غرض از این فقرات « علی عدد سنین الملاک » است که هفده حرف ، و بر حسب عدد پانصد و بیست است ، و بنی عباس هم به همین عدد سلطنت کردند ، اما سی و هفت نفر از ایشان سلطنت مستقله داشتند و پنج نفر دیگر استقلالی نیافتند . و مراد از « فتنه غزء » هلاکوخان بود که با قلاده حمراء که سیف قاطع است جمع کثیر و جم غفیری را کشت و دولت بنی عباس منقرض گردید ، و ماده تاریخ آن کلمه « خون » شد ، یعنی : ششصد و پنجاه و شش .

در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری استو مراد از زوراء بغداد است ، و قرینه دجله و دجیل و فرات شاهد است و « زوراء » به فتح و مد موضعی است در مدینه منوره که بر بام وی برمی آمدند برای اعلام مردم پیش از خروج امام جماعت و جمعه تا مردم سعی نمایند و خطبه خواندن امام را بشنوند ، و این نداء و اذان به امر عثمان بن عفان شد در روز جمعه در سه وقت : یکی قبل از خروج وی ، و یکی بعد از بر منبر آمدن ، و یکی نشستن بعد از نزول از منبر . و زوراء نیز اسم کوهی است در شهر ری ، گویا همان است که نزدیک چشمه علی است ، و در آن جا هفتاد هزار (۱) نفر از فرزندان فلان که صلاحیت خلافت دارند به دست اولاد عجم کشته می شوند ، و شاید در زمان و دولت حضرت قائم علیه السلام باشد . و ابن ابی عقبه این کوه و این عدد از کشته گان را در شعرش گفته است : وتنحر بالزوراء منهم لدی ضحیثمانون الفأ مثل ما تنحر البُدن (۲)

۱- در مجمع البحرین ۲/۳۰۵ : هشتاد هزار .

۲- شعر را طریحی در مجمع البحرین ۲/۳۰۵ ماده (زور) نقل کرده است . همچنین درباره زوراء و مواضع مختلفی که بدین نام موسوم گشته اند رجوع کنید به : معجم البلدان ۳/۱۵۶ ۱۵۷ .

یعنی: نحر می شوند هشتاد هزار نفر در نزدیک زوراء وقت چاشت هم چنانکه شترها را نحر نمایند. و مراد [از] « اسفر من وجهی » برای ملاحظه نسبت بعضی گفته اند: سلاطین صفویّه اند که در بعضی از بلاد ایران که بین سوّم و چهارم از اقالیم سبعة است پادشاهی کردند، و به روز شاه اسماعیل صفوی طاب ثراه به تاریخ « مذهبنا حق » ۱ بود، اما حرف « من » که در کلمه « واسفر من وجهی » است اگر حرف جرّ نباشد و « من » شخصی باشد اختصاص به یک نفر و یک پادشاه دارد چنانکه بودن ماه بین ستارگان سلطنت یک شخص را می فهماند، و آن کسی که وجه و ذات حضرت شاه ولایت صلی الله علیه و آله است و پیش از آن جناب ظهور می نماید و روبروی جدّ بزرگوارش شمشیر می زند از میان بالهای اقالیم که خانه کعبه است حضرت حجّه الله عصر عجل الله فرجه است. اما در کتاب مستطاب « عوالم العلوم » (۱) از کتاب « کفایه » (۲) این فقرات شریفه را به نحو دیگر در ذیل خطبه لؤلؤه نقل فرموده محلّ حاجت آن را عباراتها می نویسد: « و تبنی مدینه یقال لها الزوراء بین دجله و دجیل و الفرات، فلَمّا رأیتموها مشیدة بالجصّ و الآجر مزخرفه بالذهب و الفضة و الآزورد (۳) المستقاد (۴) و المرمر و الرخام و ابواب العاج

۱- عوالم العلوم و المعارف ۱۵ (جزء سوم) / ۱۹۹ ح ۱۸۱ .

۲- کفایه الاثر : ۲۱۳ ۲۱۴ ، بحار الانوار ۳۶/۳۵۴ ح ۲۲۵ ، مدینه المعاجز ۲/۳۸۵ ، غایه المرام ۱/۲۳۱ ح ۶۳ .

۳- لارود است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در بعضی منابع : « المستسقی » .

والآبنوس والخيم والقباب والسِّنارات (١)، وقد عليت بالسَّاج والعرعر والصنوبر والدَّلب (٢) وشيَّدت بالقصور . وتوالت عليها ملك بنى الشيصبان اربعة وعشرون ملكاً على عدد سنى الكديد (٣) فيهم السِّفاح والمقلاص والجموع والخدوع والمظفر والمؤنث (٤) والنظار (٥) والكبش (٦) والمهثور ٧ والعتار (٧) والمضطلم والمستصعب والعلام (٨) والرهباني والخليع والسِّييار (٩) والمشرف (١٠) والكديد والاكْتب والمسرف والأكلب والوسيم (١١) والظلام (١٢) والعينوق (١٣) . وتعمل القبَّه الغبراء ذات القلاده (١٤) الحمراء ، وفي عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين الاقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب الدرّيّه . الا- وان لخروجه علامات عشره اولها طلوع كوكب ذى الدَّنب ويقارب من الجارى ، ويقع فيه هرج ومرج [و] شغب ، وتلك علامات الخصب ، ومن العلامه إلى العلامه عجب .

- ١- .در بعضى منابع : « الشارات » .
- ٢- .در بعض منابع : « المشت » يا « النشب » يا « الشيب » .
- ٣- .در بعضى منابع : « الملك » .
- ٤- .در بعضى منابع : « الوتب » .
- ٥- .در بعضى منابع : « النظار » .
- ٦- .در بعضى منابع : « الكسو » .
- ٧- .در بعض منابع : « العيار » .
- ٨- .در بعضى منابع : « الغلام » .
- ٩- .در بعضى منابع : « اليسار » .
- ١٠- .در بعضى منابع : « المترف » .
- ١١- .در بعضى منابع : « الوشيم » يا « الوشمى » .
- ١٢- .در بعضى منابع : « الصلام » .
- ١٣- .در بعض منابع : « الفسوق » .
- ١٤- .در بعضى منابع : « القلاه » .

فإذا انقضت العلامات [العشر] إذ ذاك يظهر مِمَّا القمر الأزهر ، وتمت كلمه الاخلاص لله على التوحيد . پس عامر بن كثير عرض کرد : از ائمه کفر و خلفاء باطل خبر دادید ، خوب است ائمه حق را که بعد از شما خلافت می نمایند به ماها بشناسانید ، آن گاه از حالت ائمه اطهار آن بزرگوار اخبار فرمود . و مرحوم شيخ عبدالله بن نور الله تَوَرَّ اللهُ تَرَبَّته در کتاب مذکور فرمودند : مراد از بنی شیصبان بنی عتّاس اند و شیصبان اسم شیطان است از آنکه شیطان شریک ایشان بود در جور به آل رسول صلی الله علیه و آله . و مشهور آن است عدد خلفاء بنی عباس سی و هفت نفرند ، و در این مورد بیست و چهار نفر را ذکر فرموده است به القاب خاصه برای استقلال و قدرت که در خلافتشان بوده است از آنکه جمعی از ایشان متزلزل بودند و دولتشان به سرعت گذشت مانند امین و منتصر و مستعین و معتز و امثال آنها . اما عدد « علی سنی الکدید » کنایه از مُعْتَز است ، و مراد از « سِنِی » سالهای عمر او است و آن بیست و چهار سال و یازده ماه و هشت روز بود ، و معتز شانزدهم از خلفاء بنی عباس بود . و قولی است : کدید اشاره به متقی است ، و وی بیست و چهار سال و چند ماه خلافت کرد ، و آنچه در این خطبه مبارکه و روایت است از آنچه ذکر شد صحیح تر می نماید ، و آن بعد از ذکر خلفاء بنی عباس و فتنه صاحب قلاّده حمراء قائم الحق است . که نور روشن بین اقلیمها مانند ماه تابنده است بین ستاره های درخشنده . و از برای خروج آن قائم الحق علاماتی است که ذکر شد ، چون آن علامات منقضی گردید آن وقت قمر ازهر ظاهر می شود و کلمه توحید و اخلاص تمام می گردد ، و معلوم است مراد از قمر ازهر غیر از قائم الحق است ؛ از آنکه پادشاهی از پادشاهان مسلمانان که مردمان را به حق و دولت حقّه دعوت نماید می توان گفت : قیام به حق کرده است .

در شرح فقره « و اسفر عن وجهه » و حسن ایمان پادشاه زمان

در شرح فقره « و اسفر عن وجهه » و حسن ایمان پادشاه زمان و مطابقت این فقره با پادشاه جمجاه و امتیاز وی از سلاطین دیگر پس از سوق کلام « اسفر عن وجهه » معلوم است آن شخص قائم الحق نور ایمان و اسلامش عالم را منور و روشن دارد . و آنچه از اخبار و تواریخ معلوم است اغلب علامات عشره مانند خروج ستاره دنباله دار و هرج و مرج و مجاعه و خسف در ازمنه سابقه ظاهر شده است ، و خروج قائم الحق نیز مسبوق است به ظهور قمر ازهر امام عصر عجل الله فرجه . و داعی از حالات سلاطین سابقین و ملوک سالفین که در اسلام قیام به حق کرده اند مطلع شده ام مانند پادشاه دین خواه این عصر و عهد قائم به حق نیافته ام که نور و سیمای نیکویش بر اقالیم سبعة تابنده و درخشنده باشد ؛ از آنکه عجاله اهل زمین یا مؤمنند یا کافر ، آنها که کافرند بر مذهب حق ظلمت صرفه اند و ایشان را نوری نیست ، ضد ایشان ایمان است ، و نور ایمان به مفاد « **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ** » (۱) از جبین مبین مؤمنین ظاهر و باهر است ، و آن طایفه ناجیه حقه که نور صرف و ایمان محضند اهالی دولت حالیه ناصریه اند که روی های اقالیم موجوده به سوی ایشان است ، و این دولت حقه مانند ماه تابان در بین دول درخشان و نمایان است ، و ارکان ایمانشان بعون الله و تأییده در کمال رزانت و اتقان . و خود می دانی تمام و کمال بدن انسان به سر است و جمال انسان از صورت او است ، و آثار ایمان که مستقر در وجود انسان است از روی و رخساره و پیشانی او ظاهر می شود ، بلکه اقبال کلی بنده به خداوند متعال به مفاد « **وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ** » (۲) .. الی

۱- عبس : ۳۸ .

۲- انعام : ۷۹ .

در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویّه است و عرض مؤلف

آخره . و به مضمون « فَوَلُّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » (۱) از صورت است ، و کسی که در ظهور این نور سبب تاّمه و علّت کامل است البته پادشاه است که اگر این وجود مسعود نباشد کجا شعائر ایمان و آثار اسلام ظاهر می شود ؟ و کجا ماجاء به النبی صلی الله علیه و آله اجراء و انفاذ می گردد ؟ و این روسیاه دوام این دولت موجوده را به اتصال به زمان حق مستدعی و مترقّب است ، و امیدوار است حضرت پروردگار بعد از این دولت مغبوطه منصوره بندگانش را به لقای مهر آسای قائم آل محمد که ولیّ عصر و حجّت عصر است بهره مند و خرسند فرماید ، ان شاء الله تعالی . در هیچ پرده نیست نباشد نوای توعالم پر است از تو و خالی است جای تو هر چند کائنات گدای در تو اندیک آفریده نیست که داند سرای تو عمر ابد که خضر بود سایه پرورشسروی است رسته (۲) بر لب آب بقای تو صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند؟ ای صد هزار جان مقدّس فدای تو (۳)

در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویّه است و عرض این بنده دعا گوئو اگر کسی گوید مانند مرحوم مجلسی طاب ثراه : مقصود از عبارت قائم الحق یک

۱- بقره : ۱۴۴ .

۲- در چاپ سنگی : رست .

۳- غزل ۱۴۴ از دیوان اشعار صائب تبریزی .

در احترام حضرت اقدس همایون شهریاری کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را

نفر از سلاطین صفویّه است یا تمام ایشان که دوازده نفر بودند و در مدت متمادی دویست و پنجاه سال سلطنت به طریق حق کردند ، اول ایشان مرحوم شاه اسماعیل بن سلطان حیدر ، و آخر ایشان مرحوم شاه طهماسب ، و ایشان قائمین به حق بودند و افعال خیریه و اعمال برّیه از ایشان پدیدار گشت ، البته تکذیب نمائیم از آنکه سابقاً عرض کردم : هر کس و هر پادشاه بر این دین و ایمان قیام نمود او قائم الحق است ، لیکن آن علائمی که در خروج قائم الحق معین است قبل از زمان این دولت و در این دولت ظاهر گردید و دیگر آنکه اثری از ظهور قمر ازهر حضرت حجّت الله فی العالمین ظاهر نشد . پس از آنچه گذشت بگذر و بر آنچه هست بنگر ، آخر معنی ایمان حفظ و نگاهداری از آن چیز بزرگی است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در زمان رحلت وصیّت فرمود ، و امر به اطاعت کرد یکی قرآن است و دیگری عترت نبویّه اش ، و آنچه لازمه احترام و تعظیم مالا کلام است کما ینبغی از این دو حجّت کریمه عظیمه از این پادشاه جمجاه که مالک تخت و نگین و ناصر دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است مشاهده می شود .

در احترام حضرت اقدس همایون شهریاری کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را اما در حرمت قرآن ۱ به نحوی ساعی و مواظب است که سلاطین دول و اساطین ملل از این توجه خاص و تلاوت با اخلاص متحیر و در مذهب باطل خودشان متزلزل از آنکه

ابناء دول خارجه سال و ماه و هفته بر کتابهای مدونه که دارند نظری بیش ندارند، و از فهم آنچه می خوانند و می گذرند بی خبرند، و از قرار مسموع در این اوان آیات قرآن را به لسان خودشان ترجمه کرده اند، و اهتمامشان در فهمیدن احکام قرآنیّه و قرائت حروف و الفاظ ظاهریّه بیشتر است، حال فهمیده اند جامعیت قرآن و احکام مندرجه در آن چه قدر است و چه مقدار فوائد کثیره دارد و در زمانهای سابق به اینطور ملازم و مواظب نبوده اند علاوه از تغییر حال دول خارجه رعایای دولت علیه ایران در هر صباح و مساء به مفاد «الناس علی دین ملوکهم» (۱) بیوتات خودشان را منور به تلاوت آیات کریمه قرآنیّه می نمایند و رجال و نساء، کبار و صغار در قرائت آیات شریفه اصرار مفرطی پیدا کرده اند و در تمام مساجد جماعتی از قراء معتمدین مشغول به تصحیح مخارج و تکمیل قرائت ایشان اند ۲. و به طریق قطع و یقین در زمانهای پیشین این نحو حجّه الله الاکبر، کلام مجید، محترم و معظم نبوده است و بدین گونه مواظبت در قرائت قرآن نداشته اند و هر قدر این کتاب کریم محترم باشد احکام و اوامرش بیشتر معمول به است ۳. و این مقدار قرآن که به چاپ و باسمه هر سال و ماه زیاد می شود برای ازدیاد توجه نفوس اهل ایمان و اسلام است معهدا در تمام ممالک علیه قرآنها به خطوط حسنه نوشته می شود و مخارج و مصارف کثیره مبذول می گردد. بلی، دربانان دولت در چاپ زدن کتاب الله مجید تأکید اکید نفرمایند و ملاحظه بی احترامی حرفی از حروف آن را که بی احترامی به خلاق عالم است نمایند اصلح است،

۱- از امثال سائره است چنانچه در وصول الاخیار والد شیخ بهائی: ۳۰ بدان تصریح شده، در بعضی منابع نیز مانند تذکره الموضوعات فتنی: ۱۸۳ به عمر نسبت داده شده است.

در اشاره اجمالی به صلوات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود

آخر احترام هر کلامی به قدر احترام متکلم است ، و خوب است وضع حرمت گذاری قرآن را از پادشاه زمان بیاموزند . اما در احترام ذریه نبویه صلی الله علیه و آله و عترت احمدیه به نحوی مقدم و مُقبل است که احتیاج به شرح و تحریر ندارد .

در اشاره اجمالی به صلوات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود همانا عمارات قبور ائمه انام علیهم السلام و ابناء کرام ایشان با هدایا و نذورات و شموع کثیره و وظایف مقرّره برای خدّام تمام بقاع عظیمه و قباب کریمه و مخارج ایّام تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه السلام و انعاماتی که به زائرین قبور ائمه طاهرین با وجوهی که در تکایای بلدان ایران و تکایای واقعه در دول خارجه به جهت شیعه صرف می شود ، و مستمریات کثیره که به ایّتام و مساکین و علماء از بنی فاطمه و سادات می دهند ، و کتب مناقب و مصائب به امر دولت در هر سال چاپ زده می شود تماماً از حصر بیرون و افزون از شمار است ، و بالتمام برای رواج شرع و دین حضرت سیّد انام صلی الله علیه و آله است همگی دلالت و حکایت از حسن حال و نیت حسنه پادشاه وقت و سلطان عصر می نمایند ، و اعظم آنها بذل و انفاقی است که در سال هزار و دویست و هشتاد و هفت در راه زیارت خامس آل عبا علیه الصلوٰه والسلام فرمودند و به ذات کثیر البرکات از سلسله سلاطین ماضین و لاحقین به این اخلاص خاص و انفاق مخصوص اختصاص یافتند و هیچ یک از پادشاهان به این وضع خوش به زیارت ائمه اطهار به عراق عرب نرفت و بدین گونه صلوات و افره و جوائز متکاثره مرحمت نمود ۱ . و اشهد باللّٰه و کفی بذلک شهیداً در نیمه ماه مبارک رمضان قبل از اداء فریضه ظهر در حرم

محترم حسینیّه علی مشرفها آلاف الثناء والتحيّه این دعا گوی صمیمی که برای اقامه تعزیه و ذکر موعظه مأمور شدم و به حضور مبارک در برابر قبر مطهر منور ذکر مصیبت نمودم حالت رقت و بکاء و لسان تضرّع و دعائی که از حضرت اقدس شهریاری مشاهده شد جزء اصلاح احوال رعایا و تأسف و تحسر از نبودن روز عاشوراء و توسل به زیارت حضرت حجت الله که عرض کرده است: « فَلَيْتُنَّ أُخْرَتَنِي الدُّهُورُ وَعَاقَنِي عَن نَّصْرِكَ المَقْدُورُ (۱) فَلَا تُدَبِّنَنَّ عَلَيْنِكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيْنَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا حَسِرَةً عَلَيْكَ وَتَلَهْفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصْبِ الْإِكْتِنَابِ (۲) مسألتي دیگر نداشتند ۳. بلی بدین گونه نظائر ظهور فرج اعظم امام ثانی عشر و حجت منتظر عجل الله فرجه اگر نزدیک شود همانا از دعاء آن پادشاه کامیاب مالک رقاب است سیما فقره « واجابه الدعاء تحت قبتّه » (۳) بدان منضم (۴) شود. و در حدیث است: « دعاء پادشاه عادل مستجاب است » (۵). هرگاه دعاء این پادشاه عادل باذل که زائر خاص و مخلص صمیمی ائمه طاهرين است

-
- ۱- پس از این در بحار چنین آمده: « ولم اكن لمن حاربك محارباً ولمن نصب لك العداوه ناصباً فلا تُدَبِّنَنَّكَ صباحاً . . . » .
 - ۲- بحار الانوار ۹۸/۳۲۰، مزار ابن مهدی: ۵۰۱.
 - ۳- عده الدعای: ۴۸، و به نقل از آن در وسائل الشیعه ۱۴/۵۳۷ ح ۱۹۷۷۳.
 - ۴- در چاپ سنگی: منظم.
 - ۵- در مجامع حدیثی آنرا نیافتم.

مستجاب نشود دعاء کدام زائر مستجاب می شود؟! پس از لسان خواجه که مؤمن به غیب بود عرض می کنم: بیا که رایت منصور پادشاه رسیدنوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب گرفتکمال عدل به فریاد دادخواه رسید سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمدجهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکلبگو بسوز که مهدی دین پناه رسید عزیز مصر به رگم برادران حسودزقعر چاه برآمد به اوج ماه رسید زشوق روی تو جانا بر این اسیر فراقهمان رسید که آتش به برگ کاه رسید و بهتر ختم این حجت تاسعه است به آنچه حضرت شاه ولایت علیه السلام به جناب سید مظلومان تسلیت دادند در ظهور حضرت حجت علیهم السلام: «سقی الله قائمنا صاحب القیامه والناس فی دابها هو المدرك الثار لی یا حسین بل کنت (۱) فاصبر لأتعبها لكل دم ألف ألف دما (۲) یقصر فی قتل أحزابها هنالك لا ینفع الظالمین قولٌ بعذرٍ وإعتابها» (۳)

۱- در بحار: لك .

۲- در بحار: وما .

۳- بحار الانوار ۴۴/۲۶۷، العوالم ۱۷/۱۵۰ ح ۱۱ منسوب به امیرمؤمنان علیه السلامدر دیوان آن جناب .

حجت دهم: در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیویه و اخروی

و میبیدی در شرح دیوان با آنکه از سنّیان است در ترجمه بعضی از این ابیات مرتضویه علیه السلام و شعر دارد: آن دم که شود ظهور مهدی واقعه هم شود از برج ولایت طالع چون خون من از اهل ضلالت طلبد هر عذر که گویند نباشد نافع

حجت دهم: در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیویه و اخروی بهیچکس از انسان برای جلب نفع و دفع ضرر ناگزیر است به جهت عجز و احتیاجی که دارد و قدرت مستقلّه ای که ندارد باید توسل و التجاء به درج خانه شخص قادر قاهری که با استیلاء است بیاورد و امور دنیویه و اخرویّه اش را اصلاح کند و معلوم است هر فرد از افراد بشر اگر بالنسبه به ما دون خود قادر است اما به ما فوق خود عاجز و ناتوان است پس رشته و سلسله مخلوقات و ممکنات منتهی می شود به سوی خداوند قادر قاهر مقتدر غلاب و آنکه واسطه عباد است و هیچکس جز او قرب و مکانت در نزد حق تبارک و تعالی ندارد بلکه مظهر قوّت و قدرت پروردگار و امور معضله کلیه در ذیل عنایت او پاینده و برقرار می شود، امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن ارواحنا له الفداست که هر کس به این آستان پناه آورد پناه بیابد، و کار دنیا و آخرت وی تباہ نگردد و منافع دنیویه و اخرویّه به وی مرحمت شود، و از مضاد (۱) و شرور این خانه عمل و آن خانه جزاء مصون و محروس بماند و البته هر کس انجراح مقصود و مراد خویش خواهد باید به راه آن برآید و از این جهت است غالب از مردمان در خذلان و خسران حیرانند و حاجات و مهمّات ایشان برآورده نمی شود و در فعل و قول معارضه و مخاصمه با خداوند سبحان می نماید.

در فرمایشات سید ابن طاوس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجوید

عجالةً این بنده به نحو اجمال زحمت می دهد صاحبان حاجت را که اگر قضاء حوائج و اتمام مآرب و مطالب را بخواهند ناچار در هر قطری از اقطار بلاد و دیارند توسل به سلطان عصر و حجت دهر بجویند به همان آدابی که در کتب ادعیه و زیارات مأثور و مسطور است ، و خودشان که ادلاء الی الله هستند ما را ارائه و ارشاد فرمودند . ای مدنی برقع و مکی نقابسایه نشین چند از او آفتاب منتظران را به لب آمد نفسای ز تو فریاد به فریاد رس سکه تو زن تا اُمرا کم زندخطبه تو خوان تا خطبا دم زنند شحنه توئی قافله تنها چراستقلب تو داری عَلم اینجا چراست ما همه دیویم سلیمان تو باشما همه جسمیم بیا جان تو باش

در فرمایشات سید ابن طاوس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجویداز آن جمله مرحوم سید ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب « کشف المحججه لثمره المهجه (۱) » (۲) فرموده است به فرزندش سید محمد مرحوم : ای فرزند ! در کتاب « مهمات و تتمات » به تو خبر دادم در روز دوشنبه و پنجشنبه از هر هفته حاجات خود را بر حضرت امام عصر علیه السلام عرضه بدار و حوائج آن بزرگوار را بر حوائج خود و صدقه دادن در راه آن بزرگوار را بر صدقه در راه خود مقدم بدار از آنکه امام عصر علیه السلام اشخاص و نفوس است در نزد تو ، و چون نماز حاجت گزاردی و زیارت خواندی اقبال کن با کمال تواضع و خضوع به سوی امام عصر علیه السلام عرض کن : « يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِيضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

۱- در چاپ سنگی : المحججه .

۲- کشف المحججه لثمره المهجه : ۱۵۲ آغاز فصل ۴۹ .

يَجْزِي الْمُتَصِّدِّقِينَ * تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ « (۱) . « یا مولانا استغفر لنا ذنوبنا اننا كنا خاطئين » . و بگوی : ای آقای من ! ای امام زمان ! این مقام برادران یوسف است با آن جنایات کثیره حضرت یوسف صدیق از ایشان گذشت ، و ماها جماعتی در خدمت تو و پدران تو غیر مرضیین هستیم و تو سزاوارتری به عفو و اغماض و شیمه شریف تو بر رحمت و کرم و تعطف است . و بخوان بر حضرت سلطان زمان و خلیفه الله حکایت ترحم رحمه العالمین بر خواهر نضر بن حارثه را در وقتی که کشته شد در یکی از جنگها خواهر نضر خدمت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله این ابیات بخواند : ابا محمد ولأنت نسل نجیبهم قومها والفحل فحل مغرق (۲) ان كان يمكن ان تمنّ وربّما من الفتى وهو المغيظ (۳) المخنق والعبء اقرب ان (۴) وصلت قرا بهواحقهم ان كان عتق يعتق خلاصه معنی آن که : ای محمد ! تو از نسل زنی هستی که در قومش نجیبه بوده است اگر ممکن بود منت بر من می گذاردی منت جوانمردی هر چند با غیظ بوده ای ، و بنده نزدیک تر است و سزاوارتر از آنکه آزاد شود و از کشته شدن نجات یابد . آن بزرگوار فرمودند : « اگر این ابیات را پیش از قتل برادرت می خواندی هر آینه عفو می کردم از او » . باز مرحوم سید فرمود (۵) : ای فرزند من ! بگو : ای آقای من ! به ما رسیده است بین

۱- یوسف : ۸۸ و ۹۱ .

۲- در چاپ سنگی : والنحل نحل مغرق .

۳- در مصدر : المغيظ .

۴- در مصدر : ان .

۵- كشف المحججه : ۱۵۳ .

در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند

حضرت موسی و قارون رحم و قرابت تا سه روز بوده است چون بر وی غضب کرد و خطاب به زمین فرمود تا او را بگیرد ، پس قارون هر قدر فریاد : وا رَحِمَاهُ ! و قسم به حقِّ رَحِمِ داد بر وی از فرط غضب ترحمی نفرمود و برای ترحمی که در زمان فرو رفتن به زمین به حضرت موسی علیه السلام کرد : خداوند بر او ترحم کرد ، پس عرض کن : وا رحماه ! و مسألت نما با تضرع و ابتهال تا بر تو رحم فرماید . خلاصه استشفاع و توسل به هر یک از ائمه طاهرين سيما حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله لازم ، و خوب است آداب توسل را عربی دان و فارسی خوان از « مزار بحار الانور » و کتاب « تحفه الزائر » بخوانند و بیابند بلکه مکلف در کلیه عبادات شرعیّه موظفه و احکام الهیّه باید متوجه به امام زمان شود .

در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند چنانکه در کتاب مستطاب « فقه الرضا » (۱) مرویست : « در زمان تکبیره الاحرام یکی از امامان را به نظر آورده آن گاه تکبیر گوید » . و کسی گمان نکند به مفاد آیه کریمه « فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (۲) این نیت و قصد منافی با عبادت خالصه است . جواب : اجمالاً گفته اند : اهل هر زمان باید امام زمان و حجت عصر خودشان را بشناسند و معالم و احکام از وی اخذ نمایند . بنا بر حدیث « من مات و لم يعرف امام زمانه . . » (۳) محبت و مودت و اطاعت امام به هر

۱- فقه الرضا علیه السلام : ۱۰۵ ، بحار الانوار ۸۴/۲۱۷ .

۲- كهف : ۱۱۰ .

۳- تتمه روایت چنین است : « مات ميتة جاهلية » . رجوع کنید به : الاقتصاد ، شيخ طوسی ، ۲۲۶ ، الرسائل العشر ، همو : ۳۱۷ ، المحاسن : ۱۵۳ ح ۷۸ ، مستند الشیعه ۶/۲۶ ، الامامه والتبصره : ۱۵۲ .

در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است

ذی روحی لازم است و توجّه نمازگزار به امام عصر علیه السلام آن اقتداء او است در اداء فریضه برای عبادت پروردگار . پس خداوند را تکبیر می گوید برای ولایت و محبتی و اطاعتی که به امام زمان خود دارد .

در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است اما طایفه متخیله که صورت مرشد و قطب و شیخ خودشان را حاضر می نمایند ، و در تمام اذکار خفیه و جلیه صورت وی را در الواح متخیله نقش کنند ، و به عبادات مشغول شوند ، و ایشان را مانند انبیاء و اولیاء که واسطه و رابطه بین عالم علوی و سفلی هستند فرض کنند ، و امثله کثیره آورند تماماً قیاس و استحسان است . کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر پس به مفاد عموم « من قصده توجّه بکم » (۱) ضرری ندارد شخص عبادت کننده توسل به یکی از ائمه بجوید و آن را سبب از برای قبول عبادت خود داند ، و شاید حکمت آن مجملاً اینطور باشد : در ابتداء عبادات مانند نماز و غیره شخص می خواهد معبود خود را در ذهن موجود کند و آن محال است ، و هر آنچه در ذهن تصور شود خداوند متعال جز آن است ، کما قال الباقر علیه السلام : « کَلِمَا مِزْتَمُوهُ بَاوْهَامِكُمْ بِأَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ [مَصْنُوعٌ] مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ » ۲ . پس بر حسب حکمت ، مقرر داشتند یکی از ائمه اثنا عشر را منظور نظر بیاورند و از

۱- بخشی از زیارت جامعه که در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۰۸ و جز آن نقل شده است .

این خیال منصرف شوند نه آنکه ایشان را معبود دانند بلکه این توجّه و توسّیل را طریق عبادت و تقربّ به حضرت احدیّت فرض کنند ، و می شنوم جمعی از جاهلین که معرفتی به مقام امام علیه السلام ندارند تمام ضمائر قرآنیّه را از غائب و حاضر و مخاطب مانند « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (۱) و « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » (۲) و « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » (۳) بلکه هر اسمی از اسماء الله را راجع به امام کرده اند و گفته اند : خداوند مخاطب و مشار الیه نمی شود و حق تعالی مجهول الکنه من جمیع الجهات است ، پس مرجع همه مظهر او است که خداوند در اوصاف و اسماء و افعال تجلّی در او کرده است ، و آن ذات الله العلیا و نفس الله القائمه و یده الباسطه و عینه الناظره و اذنه الواعیه امام علیه السلام است و الله و الرحمن و الرحیم و مخاطب به « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » او است ۴ . اما جواب آن است که : این عقیده شبیه است به عقیده نستوریّه که فرقه ثالثه از نصاری هستند ، و آنها می گویند خداوند از عیسی بن مریم ظاهر شد و او را اختصاص به ذات خود داد و او را در ذات علیای خود خواند و امور کلّیه دنیا و آخرت را به وی راجع فرمود . و همچنین یوشعیه که فرقه ای از یهودند و گفته اند : خداوند تجلّی در یوشع بن [نون] [وصی جناب موسی بن عمران کرد . و همین طور شبیه اند به براهمه که در حق براهم (۴) غلو کردند . البته این طریقه از جاّده صواب دور است ، و معنی غلو همین است ، البته ائمه طاهرین

۱- توحید : ۱ .

۲- فاتحه : ۵ .

۳- انعام : ۷۳ .

۴- نام وی در حاشیه کافی حلبی : ۶۵ بنقل از ملل و نحل شهرستانی « براهم » ضبط شده است . (الملل والنحل ۲/۲۵۰ ۲۵۵) ، در چاپ سنگی ناخواناست و « برهمیا » نیز خوانده می شود .

در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهان

مظاهر صفات خداوندی هستند و ایشان را خداوند برانگیخت نه آنکه معزول کرده باشد خودش را و امور را از کلیات و جزئیات به امام حواله کرده باشد، و اشهد بالله این طایفه امام خودشان را نشناخته اند و آیه کریمه «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (۱) را به خطاء تأویل به حضرت امیر علیه السلام کرده اند، و یکی از اموری که راجع به حق نیست این عقیده سخیفه ضعیفه واهیه است، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهان نمی دانم خداوند به این اشخاص در عوض این عقیده فاسده و اقوال باطله چه می دهد و چه نحو عقوبت می نماید؟! مخفی نباشد عبادات تکمیل نمی شود و حاجات برآورده نمی گردد مگر آنکه عابد و داعی قبل از عبادت مأموره و دعوت منظوره متشبث به آل اطهار علیهم السلام شود، نظیر آنچه در «فقه الرضا» مرویست، صلواتی است که نمازگزار در تشهد و قنوت و حالات دیگر بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و آل آن بزرگوار می فرستد ناچار وقتی که می گوید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آلهم عترت طاهرین آن جناب را به نظر می آورد، و از این طلب رحمت قبول عبادت خود را از حضرت احدیت مسألت می نماید. پس عرض می نمایم: همان طریقی که نمازگزار اسم سامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل را بر زبان جاری می نماید و در حین ذکر اسم شریف محمد صلی الله علیه و آله قصدی از تقرّب به مبدأ می کند، همان قسم است توسل به ائمه هدی زمان ورود به نماز پیش از تکبیره الاحرام و این توسل و توجه موجب طرد شیطان است، و خروج از ورطه خذلان مثلاً کسی می خواهد به حضور پادشاه مشرف شود و مهمی که دارد شفاهاً عرضه دارد به یکی از مقرّبین پادشاه

متوسّل می شود و او را وسیله از برای قضاء حاجت و انجام مهمّ خود قرار می دهد ، و چون به همراه آن شخص مقرب به محضر پادشاه رود دیگر بستگان و گماشتگان و دربانان کریاس سلطنتی نمی توانند او را مانع شوند ، و ناچار اگر آن شخص به تنهایی می رفت رانده می شد و ممنوع می گردید . و همین طریق است به کریاس سلطنت سلطان السّیلاطین ملک الملوک پادشاه حقیقی رفتن ، پس سزاوار است اظهار آن به ساحت کبریائی بدین گونه : ای خداوند من ! این شریعت و دین به توسط این بزرگواران به من رسیده است ، و بواسطه وجود ایشان من از وادی ضلالت و خسران بیرون آمده ام ، و تو در کلام مجیدت مرا امر فرمودی اطاعت ایشان را نمایم ، و اطاعت ایشان را هم اطاعت خود قرار دادی ، پس از این نعمت عظمی تشکر دارم و اظهار می نمایم که : به مضمون « وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » (۱) و به مضمون « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۲) اوامر و نواهی محمد صلی الله علیه و آلهو آله را قبول کردم ، و از این راه و طریقته تقرب به رحمت تو را استدعا می کنم ، و به راهنمایی ایشان هم به راه پرستش و بندگی تو آمده ام ، الحال عفو از عثرات و زلّات خود را به جهت خاطر ایشان مستدعی و متمنی می باشم . (هو) ماه کنعانی من مسند مصر آن توشدوقت آن است که بدرود کنی زندان را اکنون عرض دعاگوی آن است : در این عصر و زمان قضاء حاجات مانند قبولی عبادات و طاعات به جهت حضرت ولی الله اعظم سلطان زمان است باید روی دل هر کسی در هر کجا از برای هر کاری به سوی آن بزرگوار باشد ، و جز این راه چاره ندارد و بر این طریقته منحصر است ، و حکایتی که سیّد جلیل فضل الله بن علی بن عبدالله راوندی در

۱- حشر : ۷ .

۲- نساء : ۵۹ .

کتاب « دعوات » (۱) از خلاص ابوالوفاء شیرازی نقل است ، و مرحوم مجلسی رحمه اللهدر آخر کتاب « تحفه الزائر » (۲) نقل کرده است در باب توسل به امام عصر علیه السلام خوب است بعضی بخوانند ، و از این آستان سر بر ندارند که نعمت های ظاهره و باطنه که غیر محصوره و غیر معدوده است از وجود مقدس و ذات شریف آن بزرگوار است ، بلکه هر نعمت نازل و نعمت زائل و رفع ضرر و دفع شر در این زمان از آن جان جهان است و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند : « أُجِبَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبَغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا » (۳) . اگر کسی شربت آبی به کسی دهد آن کس مفطور و مجبول است بر شکر و ثناء آن شخص احسان کننده مادامی که در دنیا زنده است ، و ماها در این زمان به مفاد « وبقائه بقیت الدنیا » ؛ اولاً : نعمت وجود که اعظم نعمتهاست به جهت آن بزرگوار داریم . ثانیاً : به جهت آن حضرت مهر طلعت هر آن و زمان مستغرق در نعمتهای لا تحصی آن بزرگوار می باشیم ، سیما (۴) نعمت عقل و علم و ایمان که هر یک منقذ از عذاب الهی و خلود نیران است ، و از فقرات زیارات هر آنکه بخواند می داند که فرمودند : « وَبِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ ، وَبِكُمْ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَبِكُمْ يُثَبِّتُ ، وَبِكُمْ يَفْكُكُ الدَّلَّ مِنْ رِقَابِنَا ، وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللَّهُ تَرَةً كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطَلَّبُ وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تَخْرُجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارُهَا ، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَرِزْقَهَا ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ » . « وَبِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ السَّوَاءَ وَبِكُمْ يُنْفِئُ الْهَمَّ وَبِكُمْ يَدْفَعُ الضَّرَّ وَيَغْنِي الْعَدِيمَ » .

۱- دعوات راوندی : ۱۹۱ ح ۵۳۰ .

۲- و نیز در بحار الانوار ۵۳/۲۲۴ و ۹۱/۳۵ و ۳۶ .

۳- تحف العقول : ۳۷ بنقل از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله با لفظ « جبلت القلوب .. » ، من لا يحضره الفقيه ۴/۴۱۹ ح ۵۹۱۷ به نقل از امام رضا علیه السلام ، وسائل الشیعه ۱۶/۱۸۴ ح ۲۱۳۰۳ منقول از امام صادق علیه السلام با لفظ « طبعت القلوب .. » .

۴- فقرات منقوله از زیارت سید الشهدا علیه السلام است ، رجوع کنید به : کافی ۴/۵۷۶ ، کامل الزیارات : ۳۶۵ ، تهذیب الاحکام ۶/۵۵ .

ویشفی السَّقِيمَ بِمَنْطِقِكُمْ نَطَقَ كُلُّ لِسَانٍ وَبِكُمْ سَبَّحَ السَّبُّوحَ الْقُدُّوسَ وَبَتَسْبِيحِكُمْ جَرَّتِ اللَّسُنُ بِالتَّسْبِيحِ ، وَبِكُمْ أُخْرِجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ وَاطْلَقَ عَنَّا رَهَائِنَ الْغُلِّ وَوَضَعَ عَنَّا الْأَصَارُ (۱) وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَانْقَذَنَا مِنْ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ (۲) . و در زیارت حضرت حجه الله است : « وما من شیء الا وانتم له السببُ وإليه السبيلُ » (۳) . تمام فقرات سابقه در این فقره اخیره جمع است ، یعنی : هر چیزی که از آن ماست شما آن را سبب می باشید و به سوی آن چیز راه دارید ، پس عجاله فتح و ختم ، محو و اثبات ، رفع ضرر و جلب نفع ، روئیدن اشجار ، برآمدن اثمار ، نزول باران ، و ارزاق بندگان ، و کشف کرب ، و تنفیس هم ، و غناء فقیر ، و شفاء مریض ، و تسبیح هر مسبوحی ، و خروج [از] هر ذلت ، و رهائی از هر بلاء ، و ریختن هر گناه ، و استخلاص از عقوبات اله ، به واسطه آن وجود مبارک است . نعم ما قیل : عُيِدَ الْعِبَاءُ [بما عُدَّ عُبْدَ الْإِلَهِ بما عُبِدَ سِيَّجِدَ الْقَدِيمُ بما سُجِدَ لِقِيَامِكُمْ وَمَقَامِكُمْ وَبِكُمْ جُهِلَ وَبِكُمْ عَلِمُوبِكُمْ وَجِدَ وَبِكُمْ عُدِمَ وَبِكُمْ حُلِلَ وَبِكُمْ حُرِّمَكَدَوَامِنَا بِدَوَامِكُمْ

۱- آصار جمع إصر است ، و آن به معنی گناه است ، و قوله « وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصِيرًا » [بقره : ۲۸۶] ، و هر چیز سنگین را اصر گویند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- فقرات اخیره از زیارت جامعه ائمه معصومین علیهم السلام است . بنگرید به : بحار الانوار ۹۹/۱۵۴ .

۳- مزار ابن مشهدی : ۵۶۸ ، بحار الانوار ۹۱/۳۷ .

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود و کراچکی در « کنز الفوائد » (۱) روایت کرده که ابوحنیفه با حضرت صادق علیه السلام غذا خورد ، چون آن بزرگوار دست کشید فرمود : « الحمد لله رب العالمین ، اللهم هذا منك ومن رسولک » ، یعنی : ای خداوند من ! این نعمت از تو و از رسول تو است . ابوحنیفه گفت : اجعلت مع الله شریکاً ؟ ! یعنی : آیا با خدا شریک قرار دادی ؟ فرمودند : « و یلک ! خداوند در کتاب مجیدش فرمود : « وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ » (۲) و در موضع دیگر فرمود : « وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ » (۳) ، معنی آیه ثانیه آن است : اگر آنها راضی شوند به آنچه خدا و رسول به ایشان داده و بگویند ما را کفایت است زود است خداوند و رسول وی از فضل لایتناهی بدهند . ابوحنیفه گفت : قسم به خدا من گویا این دو آیه را نخوانده بودم . خلاصه شخصی از اهل صلاح نقل کرد در عالم رؤیا از عقب دیوار ، از کسی شنیدم می خواند این کلمات شریفه را و او را نمی دیدم : یا صاحب القدر والأقدار والهیم والمهم ! عجل فرج عبدک وولیک والحججہ القائم بامرک فی خلقک واجعل لنا فی ذلک الخیره (۴) . خوب است بدین مضامین بسیار مواظبت کنیم و ظهور نعمت وجود حضرت حجت را بخواهیم که خیر دنیا و آخرت در این مسألت است .

در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر

۱- کنز الفوائد : ۱۹۶ ، بحار الانوار ۴۷/۲۴۰ ح ۲۵ .

۲- توبه : ۷۴ .

۳- توبه : ۵۹ .

۴- بحار الانوار ۹۲/۳۳۶ .

در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر

و در کتاب « رفع الهموم و الاحزان و دفع الغموم والاشجان » (۱) که از تألیفات احمد بن داود نعمانی است نقل شده: شخصی در خواب از حضرت رسول صلی الله علیه و آلهاستدعا کرد تا به وی دعاء فرج را تعلیم کند. آن بزرگوار فرمودند: « بخوان: یا من لا یستحی من مسألته! ولا یرتجی العفو الا من قبله! اشکو الیک ما لا یخفی علیک، و اسألك ما لا یعظم علیک، صل علی محمد و آل محمد ». عرض کرد: یا رسول الله! من تنها بخوانم؟ فرمود: « هر کس بخواند مطلوب و مقصود او انجاح می شود ». و مرحوم شیخ طبرسی از (۲) کتاب « کنوز النجاح » نقل فرموده است: ابوالحسن محمد بن احمد بن ابی اللیث از دست خلیفه فرار کرد و به مقابر قریش التجاء آورد حضرت حجه الله اعظم را در خواب دید به وی این دعا را تعلیم نمود. چون این دعا را خواند از کشته شدن نجات یافت، و به بغداد آسوده مراجعت نمود: « اللهم لقد عظم البلاء و برح الخفاء و انقطع الرجاء و انكشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت السماء و الیک یا رب المشتکی و علیک المعول فی الشده و الرخاء. اللهم صل علی محمد و آل محمد اولی الامر الذین فرضت علینا طاعتهم فعرقتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا قریبا کلمح البصیر او هو اقرب من ذلک. یا محمد! یا علی! یا علی! یا محمد! اکیانی فاینکما کفایا و انصرانی فاینکما ناصرای

۱- ابن طاوس نیز در المجتبی من الدعاء المجتبی: ۵۳ این دعا را نقل کرده است.

۲- کذا، بنا بر نقل بحار « در » صحیح است، یعنی مؤلف کتاب کنوز النجاح خود شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان است نه اینکه از کتابی بدین نام نقل کرده باشد. درباره حکایت مذکور و دعای فرج رجوع کنید به: بحار الانوار ۵۳/۲۷۵ حکایت ۴۰.

در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود

يَا مَوْلَايَ! يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! الْغَوْثَ الْغَوْثَ! أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي! . و ابوالحسن گفت: وقتی که حضرت حجّه الله در خواب می فرمود: یا صاحب الزمان! اشاره به سینه مبارکش می فرمود، گویا اشاره به آن بود در وقتی که شخص آن بزرگوار را می خواند اشاره نماید.

در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از مرحوم سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود مخفی نماند مرحوم علامه مجلسی بزرگ آخوند ملا محمد تقی ابن مرحوم ملا مقصود علی به خط شریف خود در پشت دعاء « حرز یمانی » (۱) که منسوب به حضرت امیر علیه السلام [است] به خط شریف خودشان مرقوم فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصي لوه على اشرف المرسلين وعترته الطاهرين . و بعد ، سید نجیب ادیب حبیب زبده السادات العظام والنقباء الكرام آقا میر محمد هاشم ادام الله تعالى تأییده بجاه محمد وآله الاقدسین از من اجازه حرز یمانی خواست ، پس به وی اجازه داده که به همین سند از من روایت کند از آنچه عابد زاهد آقا میر اسحاق استرآبادی که مدفون در کربلا است خبر داد از حضرت خلیفه الله فی العالمین صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه وعلی آباءه الاقدسین بدین گونه: از سفر مکه از حاج باز ماندم و از بسیاری راه رفتن خسته شدم و از زندگی خود مأیوس گردیدم ، افتادم بر روی خاک مانند محتضر پس شروع به شهادت گفتن کردم ، آن گاه بر بالین خود مولانا ومولی الثقلین و حجّه الله فی العالمین حضرت صاحب الامر را زیارت کردم که فرمود: « اسحاق برخیز » ، پس برخاستم و بسیار تشنه بودم ، پس به من آب گوارا داد و به ردیف خود مرا

۱- بحار الانوار ۵۲/۱۷۵ بنقل از والد معظمش ، حکایت را شیخ عباس قمی در انوار البهیة : ۳۵۹ نیز نقل کرده است ، و نیز در معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام ۴/۴۶۵ .

سوار کرد ، پس دعا حرز یمانی را به همراهی آن بزرگوار خواندم ، چون تمام شد خود را در بطحاء مکه یافتم ، بعد از نه روز قافله حاج وارد مکه شدند . مرا دیدند و تفصیل ماجرا را از من شنیدند ، بر سر من هجوم آوردند به نحوی که بعد از اداء مناسک از ایشان پنهان شدم . و چهل مرتبه مرحوم مرقوم پیاده به حج رفت ، عاقبت خواست به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شود ، و هفت تومان مرحوم سید مدیون زوجه اش از بابت مهریه بود و همان قدر تنخواه در مشهد مقدس از کسی طلب کار بوده ، می خواست آن وجه را گرفته به زوجه اش بدهد ، و مرحوم سید فرمود : من در این سال در خواب دیده ام رحلت می کنم می خواهم مدیون نمرده باشم ، و ترس دارم بعد از پنجاه سال مجاورت قبر مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام در کربلاء معلی نمیرم ، پس یکی از برادران به اصرار بسیار هفت تومان به وی داد ، چون اداء دین را اهم می دانست از همانجا مراجعت کرد و آن وجه را به زوجه خود داد بعد از نه روز رحلت فرمود . و سید مرحوم کرامات عدیده دارد ، و من هم برای حرز شریف اجازات عدیده از علماء گرفته ام ، و سزاوار است اگر دشمن شخص مؤمن باشد برای هلاکت او نخواند اگر چه فاسق و ظالم باشد ، و برای جمع اموال دنیای دتیه نخواند بلکه این حرز را برای تقرّب به خدا و دفع ضرر شیاطین جن و انس از خود و تمام مؤمنین بخواند . و اُولی و اَلِیق آن است محض قرب خالص قصدی دیگر نداشته باشد . و در آخر آن مرحوم مجلسی مرقوم فرموده است : نَمَقَهُ بِيَمْنَاهِ الدَّائِرَةِ اَحْوَجُ الْمَرْبُوبِينَ اِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَنَتِي مُحَمَّدٌ تَقِي ابْنِ مَجْلِسِي الْاَصْبَهَانِي حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى وَمُصَلِّيًا عَلَي سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَاَوْصِيَاءِهِ النَّجْبَاءِ الْاَصْفِيَاءِ . پس بر این سند صحیح و بیان واضح اهل حاجات از خواندن دعاء حرز یمانی که در

کتب دعوات است (۱) و منظور نظر مهر انور حضرت حجّه الله غافل نشوند. و همین طریق است دعاء توسل به امام عصر علیه السلام (۲) که شرح آن در آخر کتاب « تحفه الزائر » است و اول آن: « سلام الله الكامل التام الشامل وصلواته الدائمه وبركاته القائمه على حجّه الله وولّيه في أرضه وبلاده وخليفته على خلقه وعباده .. » الی آخره، اتکال و اعتماد کلی قطعی نمایند. پس تقرب جو بدو سوی الهسر مپیچ از طاعت او هیچ گاه زانکه او هر کار را گلشن کندیده هر کور را روشن کند او اندر زمین پای (۳) چون کوه قافروح او سیمرخ بس عالی طواف دستگیر و بنده خاص الهطالبان را بس برد تا پیشگاه گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ او را غایت و مقطع مجو و همین طور از آداب خواندن دعاء صحیحی که مشهور به دعاء فرج است و در جلد سیزدهم « بحار الانوار » (۴) است برای هر مهمی مواظبت کنند، و اول آن: « یا من اظهر الجمیل وستر القبیح! یا من لم یؤاخذ بالجریره ولم یهتک الشتر! .. » الی آخره، از دعاهائی است که حضرت امام عصر علیه السلام تعلیم فرموده است. و دعاء دیگر هم موسوم به دعاء فرج است که غالباً در قنوت نمازها خوانده می شود، اوله: « لا اله الا الله الحلیم الکریم .. » الی آخره (۵).

-
- ۱- درباره حرز یمانی که مشهور به دعای سیفی است رجوع کنید به: بحار الانوار ۹۲/۲۴۰ و ۲۵۲، مهج الدعوات: ۳۳۰ ۳۳۷.
 - ۲- این دعا را ابن مشهدی در مزار: ۶۷۱ و علامه مجلسی در بحار الانوار ۹۱/۳۱ و ۹۸/۳۷۳ نقل کرده اند.
 - ۳- کلمه استظهاراً چنین درج شد و در چاپ سنگی ناخواناست.
 - ۴- بحار الانوار ۵۱/۳۰۴، و در ۸۳/۷۶ تصریح فرموده که این دعاء « أهل البيت المعمور » می باشد. نیز رجوع کنید به: البلد الامین: ۱۸، مصباح المتعجد: ۷۰.
 - ۵- الحبل المتین: ۵۸، مفتاح الفلاح: ۴۱، کافی ۳/۱۲۲ ح ۳، و ۴/۲۸۴ ح ۲، تهذیب الاحکام ۱/۳۸۶ ح ۸۳۵.

و همین قسم است دعاء علوی مصری (۱) که حضرت خاتم الائمه المعصومین کراراً تعلیم فرمودند برای قضاء حاجات و کفایت مهمّات . و اگر این بنده دعوات منظوره که در کتب ادعیّه و زیارات مسطور است در این اوراق بعینها می نوشت از مراد خویش دور بود ؛ لهذا حواله به کتب صحیحه ای که سهل الاخذ بود نمود . و نعم ما قال ابو عبدالله احمد بن حجاج ۲ فی آخر قصیدته : موارد الحتف ان امکنت سوف ترتو سلی بالامام الحجه الخلف القائم العلم المهدي ناصرنا و جاعل الشرك في ذل من التلّف من يملأ الارض عدلاً بعد ما ملئت جوراً و يجمع أهل الزيغ والحيف سقى البقيع وطوساً و سامراء و بغداد و المدفون في النجف من مهرق مغرق صبأ غداً سجماً مغدودقٍ هاطلٍ مُسْتَهْطِلٍ وَكَيْفِ و آخر ابیات اوست : بحبّ حیدره الکرارِ مُفتخریبه شرفُ و هذا منتهی الشرفِ

۱- رجوع کنید به : بحار الانوار ۵۳/۲۲۷ حکایت ۷ ، معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام ۴/۴۸۶ .

قصیده فارسیه موسومه به حجّه الحق که جامع این اوراق عرض کرده است

قصیده فارسیه موسومه به حجّه الحق که جامع این اوراق عرض کرده استو این بنده شرمنده بر حسب حال خویش و استعداد اندک در شب نیمه شعبان هزار و دویست و هشتاد و هشت چند بیتی از الفاظ مفرده ترکیب نموده مجموعه آن را به قصیده حجّه الحق تسمیه نمودم در این مورد بر حسب خواهش دوستی نگاشتم ، و کمال معذرت خدمت اهل ادب و فضیلت می خواهم که نهایت جسارت را کرده ام و به حضور ایشان چند بیتی منظوماً از خود عرض کرده ام : بر هستی خویش حجتی دارد حقو از این حجّت مسرتی دارد حق مرآت جمال ذوالجمالی راچشمی خواهد که صورتی دارد حق یکتاست خدا و خواست ازین حجّتظاهر سازد که وحدتی دارد حق بین باید که تا ببیند حق راو آنکه داند حقیقتی دارد حق هر کس خواهد که حق ببیند پیدابا این حجّت شباهتی دارد حق در روز نخست خواست یزدانشدر عین فراق وصلتی دارد حق در پرده غیب کرد پنهانشتا دانی که غیبی دارد حق رحمت آمد زحق به خلقان یکسرصد رحمت چه رحمتی دارد حق این قامت را هر آنکه بیند داندقطعاً فردا قیامتی دارد حق آن روی نکوی ، هر که ببیند گویدبرتر زجهان جنتی دارد حق آن لعل لب خندان را بینی گوئیاندر کوثر سقایتی دارد حق عالم همه حجت است و حجت عالمبا این حجّت محبتی دارد حق از سلسله مشک موی عنبر سایشاز ظلمت شب حکایتی دارد حق از آئینه جمال مهر افروزشزانوار کواکب آیتی دارد حق این دایره وجود را قطبی بایدو این اشیاء را مشیّتی دارد حق از خلق مشیّت است اشیاء پیداو از خلق مشیّت حکمتی دارد حق ترکیب عناصر وجودش را دیدمدانستم بساطتی دارد حق آثار و صنایع الوهیت رادر این حجّه سجّلتی دارد حق آفاق وجود و انفس امکانیاز این آیه دلالتی دارد حق گویند خدای لا مکانست بلیدر این حجّه مکانتی دارد حق برداشت خدای نه سپهر گردوناکنون بنگر چه قوتی دارد حق حاشا لله ولو حش الله منهاین دست خداست قدرتی دارد حق از این حجّه خدای احیا سازدو از این حجّه امانتی دارد حق و از این حجّه رواج ایمان گرددو از این حجّه شریعتی دارد حق این دولت آخر الزّمان است آخردر طور وجود جلوتی دارد حق و آن دولت کفر می نماند هرگزروزی آید که رجعتی دارد حق از این حجّه بقاء عالم پیداو از این حجّه عنایتی دارد حق امروز که روز نیمه شعبان استاندر عالم ولادتی دارد حق امروز مبارکست و فرّخ روزیالله الله چه بهجتی دارد حق در دولت شاه ناصرالدینامروز نگر چه نصرتی دارد حق از طینت خو برّست آن شاهدر مرکز خاک عشرتی دارد حق زین عید سعید جشن مسعودامروز به خلق رأفتی دارد حق جاوید و مدام دولتش بادتا هست خدا و عزّتی دارد حق و عجب است از محمد بن طلحه شامی شافعی در اواخر کتاب « مطالب السّؤل فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله » در مدح حضرت حجه الله امام عصر این ابیات را گفته است : وهذا الخلف (۱) الحجّه قد ایده الله هداه منهج (۲) الحق و آتاه سجایاه و فی اعلی (۳) ذری العلیا بالتایید مرقاهو آتاه حلی (۴) فضل عظیم قد تحلّاه (۵) وقد قال رسول الله قولاً قد روبناهو ذوالعلم بما قد قال إذا ادرک معناه یری (۶) الاخبار بالمهدی جائت بمسمّاه (۷) وقد ابدء (۸) بالنسبه والوصف وسمّاه ویکفی قوله منی باشراف (۹) محیاهومن بضعه (۱۰) الزهراء مرّساه وّمثواه ولم یبلغ بما ادّیته (۱۱) امثال (۱۲) واشباهفمن قال (۱۳) هو المهدی ما ماتوا بما

- ۱- در چاپ سنگی : لخلف .
- ۲- در چاپ سنگی : نهج .
- ۳- در کشف الغمه : أعلى فی .
- ۴- در چاپ سنگی : علی .
- ۵- در کشف الغمه : « فتحلاه » بجای « قد تحلاه » .
- ۶- در کشف الغمه : تری .
- ۷- در چاپ سنگی : بالمسمّاه .
- ۸- در کشف الغمه : ابداه .
- ۹- در کشف الغمه : باشراق .
- ۱۰- در کشف الغمه : بضعتہ .
- ۱۱- در کشف الغمه : ولن يبلغ ما أوتيه .
- ۱۲- در کشف الغمه : فان قالوا .
- ۱۳- این ابیات را اربلی در کشف الغمه ۳/۲۳۳ نقل کرده است .

و ايضاً از عبارات مشوره او است : انه عليه السلام قد رفع من النبوه في اكناف عناصرها ، وَرَضَعَ من الرّساله اخلاف او اصرها ، و نزع (۱) من القرابه بسجال معاصرها ، و بَرَعَ في صفات الشّرف فعقدت عليه بخصاصرها (۲) ، فهو من وُلد طهّر البتول المَجْزوم بكونها بضعه من الرّسول ، فالرساله اصله (۳) ، و أنّها لاشرف العناصر والاصول (۴) . و خوب است از كتاب مسطور نقل نسب آن بزرگوار را چون ابتداء اين عنوان بنمايم تا جمع بين روايت خاصه و عامه شود و القاب حضرت حجّه الله را بعضی از لسان عامه بدانند : و اما نسبه ابا و أمّاً : فأبوه ابو محمد الحسن الخالص بن عليّ المتوكّل بن محمد القانع (۵) . بن عليّ الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر بن محمد الباقر بن عليّ زين العابدين بن الحسين الزكي بن علي المرتضى اميرالمؤمنين عليهم السلام ۶ . پس دعاگوي عرض مي کند : خداوند سبحان را به حقّ اين وجود مؤمّل و حجّت منتظر و آباء طاهرين و اجداد مطهّرين و به حقّ جدّه طاهره مطهره اش انسيّه حوراء صلوات الله عليها و على ابيها و بعلها و بنيتها قسم مي دهم تعجيل در ظهور فرج اعظم فرمايد ان شاء الله تعالى . بحمد الله تعالى از احوال ائمه اثنا عشر به قدر مقدور با ملاحظه اقتصار و اختصار در شرح عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلام بياناتي مفيده نگاشتم ، اکنون براي تکميل آنچه زحمت دارم خوش دارم اشاره اي به كليته حالات ايشان که مأخوذ است از نصوص صحيحه نظماً و نثراً بنمايم تا معلوم شود مناط در ايمان کامل و اسلام تمام محبّت ائمه انام است ، و حضرت عبدالعظيم بعد از تعداد اسامي ائمه برره عرض کرد : من اقرار مي کنم

۱- در چاپ سنگي : ترع .

۲- در چاپ سنگي : بخياصرها .

۳- در چاپ سنگي : اصلها .

۴- .كشف الغمه ۳/۲۳۴ .

۵- در چاپ سنگي : الصانع .

دوست تمام ائمه اثنا عشر دوست خداست ، و دشمن تمام ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان و معصیت ایشان طاعت و معصیت حقّ است .

آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است

آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است از کعب الاحبار اخبار شده است می نویسد مخفی نماند: چنانکه در کتابهای آسمانی به اتفاق آراء حضرت علی اعلا- از جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یاد فرمود و از اوصاف آن بزرگوار ذکر نمود از اوصیاء معصومین مکرمین وی واحداً بعد واحد با اسمائهم و اوصافهم نیز خبر داد سیما در کتب ثلاثه که تورات و زبور و انجیل است، و خوب است اقتصار نمایم به آنچه در تورات مکتوب است: در کتاب «مقتضب الاثر فی احوال الائمه الاثنی عشر» (۱) و در کتاب «عوامل العلوم» مرویست: کعب الاحبار یهودی گفت: امامان این امت بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله و ازده نفرند بر عدد نقباء بنی اسرائیل، آن گاه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آمدند. کعب الاحبار اشاره به آن بزرگوار کرد و گفت اول ایشان این متقفی ۲ است و یازده نفر دیگر از فرزندان اوست آن گاه از تورات اسامی شریفه ایشان را بدین گونه نقل کرد: اول: تقویث (۲)؛ یعنی: اول اوصیاء و وصیای آخر انبیاء صلی الله علیه و آله که حضرت امیر علیه السلام است. دوم: قیدوا؛ یعنی: دوم اوصیاء و اول عترت اصفیاء که حضرت امام حسن علیه السلام است.

۱- مقتضب الاثر: ۲۷.

۲- بین اسمائی که مؤلف از مقتضب و عوامل نقل می کند و منابع آنها و نیز غیبت نعمانی و بحار اختلافات فراوان وجود دارد و انتخاب وجه صحیح آنها ممکن نیست، لذا به نقل مؤلف همانگونه که از چاپ سنگی خوانده می شد بسنده کردیم.

سوم: دبیرا؛ یعنی: دوّم عترت و سید الشهداء علیه السلام که حضرت امام حسین علیه السلام است. چهارم: مقورا؛ یعنی: آقای هر کس که خداوند را از بندگان عبادت کرده که علی بن الحسین علیه السلام است. پنجم: مسموعا؛ یعنی: وارث علم اولین و آخرین که حضرت محمد بن علی علیه السلام است. ششم: دوموه؛ یعنی: تکلم کننده از خدای صادق که جعفر بن محمد علیه السلام است. هفتم: مشیوا؛ یعنی: کسی که محبوس شد در زندان اهل ظلم که موسی بن جعفر علیه السلام است. هشتم: هذار؛ یعنی: منخوع من حقّه و ممنوع عن وطنه و معنی این عبارت را صاحب «عوامل» فرموده: کسی که اقرار به حقّ وی کنند و او را از وطن دور نمایند که مراد، حضرت علی بن موسی علیه السلام است. نهم: تیموا؛ یعنی: عمرش کوتاه است و آثارش بسیار که محمد بن علی علیه السلام است. دهم: بطور؛ یعنی: چهارم کسی است از ائمه که موسوم به اسم علی است که علی بن محمد علیه السلام است. یازدهم: نوقس؛ یعنی: بنام عمویش موسوم است یعنی: حسن بن علی علیه السلام است. دوازدهم: قیدموا؛ یعنی: پنهان می شود از پدر و مادرش و غایب است به امر و علم خدا و قائم است به حکم خدا (۱). آنچه کعب الاخبار گفت به نحوی که عرض کردم یک مرد یهودی در شهر حیره برای ابوعامر شرح کرد و تصدیق نمود که این اسماء کریمه در تورات است اختلافی ندارد. و صاحب «عوامل العلوم» (۲) فرمود: از بعضی ثقات اهل کتاب شنیدم که این کلمات در تورات الآن موجود است: و لیشمعیل شمعیثک هنیه برختی اوتوا و هیفرتینی اوتوا و هریتی اوتوا بماودماود شینیثم عاسار نسیثم بولید و نیتو لکوی کدول، یعنی: به اسماعیل شنوایدم و به

۱- نیز رجوع شود به: غیبت نعمانی: ۱۰۸، ۱۰۹، بحار الانوار ۳۶/۲۲۳.

۲- نیز غیبت نعمانی: ۱۰۹، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۵۹، کتاب الاربعین، شیرازی: ۳۵۸.

در ایمان نعتل یهودی و ابیات فصیحہ ای کہ اذعان بہ وجود شریف ہر یک از ایشان است

درستی کہ من بہ او برکت دادم و بسیار کردم نسل او را از مادامد (۱) کہ در لغت عبرانیہ اسم مبارک حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ است ، و آن را بہ عربی تعبیر بہ غایہ الغایہ کردہ اند از آنکہ غایت کمال در آن بزرگوار موجود بود و از آن بزرگوار دوازده رئیس بیرون آمد و بہ وی قوم عظیم بخشیدم . خلاصہ آنچه در صحف منزله انبیاء علیہم السلام است با اخبارات دیگری کہ خداوند عطف بہ پیغمبران فرمودہ است لا تحصی است .

در ایمان نعتل یهودی و ابیات فصیحہ ای کہ اذعان بہ وجود شریف ہر یک از ایشان استو در کتاب « کفایہ » (۲) از ابوالفضل شیبانی مرویست کہ : ابن عتیاس گفت : نعتل یهودی خدمت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ مشرف شد و مسائلی سؤال کرد کہ یکی از مسائل اوست : حضرت موسی بن عمران دوازده وصی داشت آیا شما ہم دارید ؟ آن جناب یک یک را با اسمائہم بیان فرمود ، آن گاہ فرمود : لاوی بن ارحیا را می شناسی ؟ عرض کرد : « بلی ، مدتی از بنی اسرائیل غایب شد پس ظاہر گردید ، بعد از اندراس شریعت موسویہ با قومش قتال کرد و با پادشاہ زمان جہاد نمود تا او را کشت ، و نظیر آن حذو النعل بالنعل والقذہ بالقذہ واقع می شود و آخر از این دوازده نفر غایب می شود بعد از چندی ظاہر می گردد و دین را تجدید می کند » . بعد فرمود : « طوبی لمن أحبہم ، و طوبی لمن تمسک بہم ، وَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ » . پس نعتل یهودی برابر حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ ایستاد و شہادت گفت و این اشعار را انشاد کرد : صَلَّى الْعَلِيُّ ذُو الْعَلِيِّكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ
 انت النبي المصطفى والهاشمي المفتخر بك اهتدينا رشدنا وفيك نرجو ما امر ومعشر سميتهمائمه اثنا عشر جباهم رب العليثم
 صفاهم من كدر قد فاز من والاهم وخاب من عفى الاثر آخرهم يشفى الظما (۳) وهو الامام المنتظر عترتك الاخيار ليوالتابعون
 ما امر من كان منكم معرضا فسوف يصلى بسقر و این اشعار فصیحہ از کمال وضوح احتیاج بہ ترجمہ ندارد . و ایضاً حدیث مشہور کہ تمسک این امت است بہ شمس و قمر و فرقدین و نجوم زاہرہ کہ ائمہ نجباء نقباء معصومین مطہرین اند نبوی است و صحیح است (۴) . و ایضاً در کتاب مذکور (۵) مرویست جابر بن عبداللہ از حضرت باقر علیہ السلام سؤال کرد کہ قومی ہستند می گویند امامت در صلب حضرت امام حسن علیہ السلام و امام حسین علیہ السلام است فرمودند : دروغ می گویند مگر نشنیدہ اند کہ خداوند فرمودہ است : « وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَيِّنَةً فِي عَقِبِهِ » (۶) و آن در صلب حضرت امام حسین علیہ السلام است : ای جابر ! امامت ائمہ ہدی علیہم السلام را

۱- این واژه را کاتب از متن تورات « ماودماود » نقل کرد ، فتأمل .

۲- کفایہ الاثر : ۱۴ .

۳- در چاپ سنگی : الضماء .

۴- روایت را خزاز قمی در کفایہ الاثر : ۴۰ نقل فرمودہ و بخش مورد نظر آن چنین است : « معاشر الناس ! من افتقد الشمس

فلتمسك بالقمر ، ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين ، فإذا فقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهره بعدى . . . » . پس حضرت نبوى صلى الله عليه و آله از منبر فرود آمدند ، عايشه بدنبال حضرت روان شد و مراد حضرت را جویا گردید ، حضرت فرمودند : « انا الشمس وعلى القمر والحسن والحسين الفرقدان وأما النجوم الزاهره فهم الأئمه التسعه من صلب الحسين ، تاسعهم مهديهم . . . » الى آخر الحديث .

۵- . كفايه الاثر : ۲۴۶ .

۶- . زخرف : ۲۸ .

سید انبیاء صلی الله علیه و آله تنصیص کرد و اسامی ایشان را در ساق عرش به نور نوشته دید و هر کس غیر ما ادعاء امامت کند خداوند او را با ابلیس و جنودش محشور می کند پس این دو بیت را انشاد کرد: انّ اليهود لحبهم لنبیهم امنوا بوائق ۱ حادث الازمان (۱) والمؤمنون بحب آل محمد یرمون فی الآفاق بالنیران (۲) و این حدیث طویل الذیل است. و عجب تر در ذکر ائمه اثنا عشر روایت دیگر از کتاب «مقتضب الاثر» (۳) است که ابراهیم بن ابی سماک در مسجد سهله برای جمعی نقل کرد من نزدیک دومه الجندل شب تاریکی راه می رفتم بین جبال و رمال پس شنیدم هاتفی این ابیات خواند: ناد من طیبه (۴) مثواه و فی طیبته (۵) خلا- احمد المبعوث بالحق علیه الله صلی و علی الباقي له فی الفضل والمخصوص فضلا و علی سبطیها المسموم والمقتول قتلا- و علی التسعه منهم محتداً طابوا وأصلا هم منارُ الحق للخلق إذا ما الخلق ضللاً ناهم یا حجج الله علی العالم کلاً- کلمات الله تمتبهم صدقاً وعدلاً و ایضاً از عبدالله بن عمر مرویست که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «یا علی! من نذیر این امتم، و تو هادی، و حسن قائد، و حسین سائق، و علی بن الحسین جامع، و محمد بن علی عارف یا فارط، و جعفر بن محمد کاتب، و موسی بن جعفر مُحصى، و علی بن موسی مُعَبَّر و منجی و طارد مبغضین و مُدنی محبّین، و محمد بن علی مُنزل اهل بهشت به درجاتشان یا قائد و سائق، و علی بن محمد خطیب شیعیان و مزوّج ایشان به حور العین، و حسن بن علی بادی و معطی یا سراج اهل الجنة، و قائم خلف ناشد و شاهد یا شفیع ایشان است در بهشت» (۶). و این حدیث را بغوی که یکی از علماء سنت است نیز نقل کرده است به اسناد مسطوره. و ایضاً حدیث لوح اخضر (۷) که از زبرجد خضراء و در آن اسامی ائمه هدی مکتوب بود و آن کتاب انور (۸) از شمس مضیه و اطیب از رائحه مسک اذفر می نمود که خداوند برای پیغمبر اکرم هدیه فرستاد، در احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم مذکور خواهد شد. و آیات کریمه ای که مؤول در حق ائمه اثنا عشر است در کتب تفاسیر مانند آیه نور و آیه مبارکه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ» (۹) و آیه کریمه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱۰) و آیه شریفه «إِنَّا

- ۱- در کفایه: حادثات الامان.
- ۲- اشعار و حدیث در بحار الانوار ۳۶/۳۵۷ نیز منقول است.
- ۳- مقتضب الاثر: ۵۴ ۵۵، بحار الانوار ۹/۱۷۱، اثبات الهداه ۳/۲۵۵ ۲۵۶.
- ۴- و طیبیه و طابه اسم شهر مدینه طیبیه است، در زمان جاهلیت آن را یثرب می نامیدند. حضرت ختمی مآب برای بوی خوش او یا برای پاکی آن از شرک طیبیه نام گذاردند. و فی حدیث القائم علیه السلام: «نعم المنزل طیبه و ما بثلاثین من اولیائه من وحشه». فی المجمع. (حاشیه مؤلف رحمه الله). رجوع شود به: مجمع البحرین ۳/۸۱ ماده (طیب)، روایت را نعمانی در کتاب الغیبه: ۱۸۸ ح ۴۱ نقل کرده است.
- ۵- در چاپ سنگی: طیبته.
- ۶- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۵۱ بنقل از عبدالله بن محمد بغوی و سلسله سند را به عبدالله بن عمر رسانیده است، طرائف ابن طاوس ۱۷۳ ۱۷۴ ح ۲۷۱، الصراط المستقیم ۲/۱۵۰.

- ۷- این حدیث را نعمانی در کتاب الغیبه : ۶۲ ح ۵ نقل کرده به اسنادش از امام صادق علیه السلام که فرموده : « قال أبا جابر بن عبدالله الأنصاری : ان لی إلیک حاجه فمتی یخف علیک أن أخلو بک . . . » الی آخره .
- ۸- در چاپ سنگی : انوار .
- ۹- توبه : ۳۶ .
- ۱۰- بروج : ۱ .

زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ « (۱) از کتابهای عامه و خاصه هر آن کس بخواند از فواضل و فضائل این بزرگواران آگاه می شود .

در خصایص ائمه مطهرین مکرمین (سی خصیصه)

در خصایص ائمه مطهرین مکرمین سی خصیصه به نحو اجمال نوشته می شود عجلاله به نحو اجمال خصایصی که ائمه طاهرین علیهم السلام با حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله از صفات ثبوتیه و سلبیّه شریک بوده اند و کسی جز ایشان اختصاص نیافت در این اوراق اشاره می نماید: اول: انوار ایشان از نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشتق شد، و ایشان با نور نبوی صلی الله علیه و آله متحد بودند، و علت غائی موجودات و کائنات اند باسرها. و در حدیث است: «کان الله ولم یکن معه شیء» (۱) پس خلق فرمود نور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله تا آنکه خداوند را به وحدانیت بشناسند و به الوهیت عبادت کنند، پس از آن نور و انوار مزیئه ائمه طیبین طاهرین علیهم السلام عرش و کرسی و لوح و قلم و جنت و نار و شمس و قمر و نجوم و حور و قصور طوبی و کوثر و ارواح انبیاء و اوصیاء و تمام انوار دیگر را خلق فرمود حتی عالم اشباح و ظلال و نفوس و عقول و عماء و هباء و ابحر و حجب و فساطیط من العلویات و السیفلیات و المجرذات و المادیات به جهت ایشان از مکنن غیب به عرصه شهود آمد. دوم: طینت ائمه اطهار از اعلی علین است، و طینات تمام انبیاء و اولیاء از فاضل

۱- بحار الانوار ۵۴/۲۳۴ به همین عبارت، و عبارات مشابه نیز در روایات ما مروی است مانند آنچه برقی رحمه الله علیه در محاسن ۱/۲۴۲ ح ۱۲۸ از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ان الله تبارک و تعالی کان ولا شیء غیره، نوراً لا ظلام فیه...» الی آخر ما قال علیه السلام، و نیز رجوع کنید به: کافی ۱/۹۰ ح ۷.

طینت ایشان خلق شده است . و احادیث صحیحه « اصول کافی » (۱) برای طایفه امامیه کافی است . سوّم : نطفه های ائمه اطهار از کوثر است یا از نهر جاری از دو طرف عرش است ، پس ملکی قطره ای می آورد و به پدرهای ایشان می خوراند ، و نطفه طاهره در ارحام مطّهّره منعقد می شود . چهارم : چون نطفه های ائمه در رحمهای مادرهاشان قرار گرفت در عالم غیب و شهادت علائم خاصه ای ظاهر می شود و آثاری دیگر پدیدار ، و چون چهل روز بگذرد هر چیز را می دانند و می شنوند . پنجم : نطفه های ایشان غیر از مشیمه رحم محلّ خاص و مستقر مخصوص دارد و آنها را اوعیه و ظروف مختصّه است ، و غذاهای ایشان غیر از دم طمّث است به عکس سائرین . ششم : در ارحام امّهات به طرف دست راست متوقفند و سنگینی ندارند . هفتم : ائمه اطهار در ارحام امّهات متذکّرند و حدیث می گویند . هشتم : ائمه اطهار از مسلک معروف متعارف متولد نمی شوند بلکه طرف ایمن از ران راست شکافته می شود ، و متولد می گردند بدون اینکه صدمه زنند . نهم : ائمه اطهار با بدنهای مهذب و مطّهّر از خبائث متولد می شوند چنانکه در علائم امام علیه السلام گذشت . دهم : نموّ ائمه اطهار بر خلاف دیگران بوده است ۲ . یازدهم : در ایشان پنج روح است : روح القدس ، و روح ایمان ، و روح قوّت ، و روح مدرج ، و روح شهوت ، و در سائرین چهار روح است یا سه روح . دوازدهم : ائمه اطهار در تمام اعضا و اجزاء و ابدان شریفه ایشان از رؤوس و شعور

و عروق و لحوم و عظام و جلود و اظفار و صدور و قلوب و اعین و ابصار و اسماع و مشام و لمس و ذوق آثار و خواصی بوده است با آنکه بشر بوده اند، فرموده اند: «الَا أَنَّهُمْ اسرر الله المودعه فی الهیاکل (۱) البشریه» (۲). سیزدهم: ابدان عنصریّه ائمه اطهار الطّف از ابدان دیگران است و هر چند به عناصر اربعه مختلط بودند امّا اثقال و کثافات عنصریات را نداشتند. چهاردهم: ائمه اطهار می بینند آنچه را سائرین نمی بینند، پس در خواب می دیدند آنچه را در بیداری می دیدند، و همچنین در تاریکی آنچه را که در روشنائی بود، و در آسمانها آنچه در زمینهاست، بلکه حرکت هر ذره در هوا و مشی هر نمله ای در صخره صمّا به نظر شهود و یقین از ایشان مخفی نبود، حتی اعمال خیر و شر از هر برّ و فاجر بر ایشان پنهان نبود، و آیه کریمه «وَقُلِ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۳) شاهد و گواه مُتَقَنی است. بلی بعضی برای آنکه مشاهده و رؤیت حسّیه در خداوند محال است رؤیت را تعبیر به علم و احاطه به اشیاء کرده اند و همین طور رؤیت نبویّه صلی الله علیه و آله و مؤمنین که ائمه دینند به قرینه سابقه تعبیر به علم و احاطه نموده اند. پانزدهم: ائمه اطهار به قوه اسماع شریفه خودشان هر صوتی و کلامی را می شنیدند، چه ملائکه و چه جن و چه شیاطین و چه حیوانات از وحوش و طیور و حیتان، و چه صریر و جریر فلکیّات و تهلیل ملکیات و حرکات آنها، و معمعه (۴) شیرها در بیشه ها، و قعقه سلاحها در جنگها، و حَفَقان ریاح و جریان میاه، و همه تمام کائنات در عوالم ظاهره

۱- در چاپ سنگی: هیاکل.

۲- از عباراتی است که مطابق نقل بررسی در مشارق الانوار، امیرمؤمنان علیه السلام به طارق بن شهاب فرمود، و روایت مفصل است. رجوع کنید به: بحار الانوار ۱۶۹/۲۵/۱۷۴.

۳- توبه: ۱۰۵.

۴- «مَعْمَعَه» در اصل به معنی صدای برخاسته از جنگ است، و به معنای صدای شعله آتش نیز استعمال شده است چنانچه در لسان العرب ۸/۳۴۰ ماده (مع) و تاج العروس ۵/۵۱۴ وارد است.

و باطنه و غیب و شهادت ، بلکه غناء و مغنیات جنّات ، و تسبیحات مسبّحین ، و اذکار ذاکرین ، چه بعید و چه قریب . و در کتاب « نهج البلاغه » (۱) است : حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « اَتَى اَشْمَ رَائِحَةَ النَّبُوهِ وَاسْمَعَ رَنَّهُ (۲) الْوَحَى » . و شنیدن آوازهای ملائکه برای ائمه اطهار علیهم السلام به قوه سامعه ظاهره بود . شانزدهم : ائمه طاهرین طبیعت و سجیه ای داشتند که از اخلاط ردیه و اوصاف مُردیه مانند بخل و حسد و جبن و صفات ذمیمه دیگر منزّه بوده اند . هفدهم : ائمه معصومین فاقد صفات حسنه ممدوحه نبوده اند از شجاعت و سخاوت و امثال آنها ، پس کمال هر صفات حسنه در ایشان بوده است . هیجدهم : ائمه مکرمین از بطون اردلین نیامدند ، و مطعون النسب والحسب مانند ائمه عامه نبوده اند . نوزدهم : ائمه هدی به هر لسان و لغتی بخواهند به اراده و مشیت الهیه تکلم می نمایند ، و خداوند به زبانهای ایشان جاری می فرماید هر کلام و اصطلاح و لغتی را از ملائکه و جن و اختلاف لغات انس و وحوش و طیور . و در حدیث است : « هفتاد لغت خداوند به حضرت آدم تعلیم فرمود و فروع آنها از هزار لغت علاوه است و حضرات ائمه مهدیین می دانستند آنچه پیغمبران می دانستند » . و احادیث صحیحه که در کتب مناقب است کمال اعتبار دارد (۳) . بیستم : در شامه و لامسه و ذائقه ائمه طاهرین کیفیت دیگر است ، و ایشان را مانند

۱- نهج البلاغه ۲/۱۵۷ اوآخر خطبه قاصعه (۱۹۲) بدین عبارت : « أرى نور الوحي والرسالة ، وأشم ريح النبوه وقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله ، فقلت : يا رسول الله ! ما هذه الرنه ؟ فقال : هذا الشيطان أيس من عبادته ، إنك تسمع ما أسمع وتري ما أرى إلا أنك لست بنبي ولكنك وزير وإنك لعلی خير » .

۲- در چاپ سنگی : رنه .

۳- بطور مثال به جلد ششم مدینه المعاجز فصل ۱۶۱ و ۲۰۷ و بحار الانوار ۵۴/۳۲۷ رجوع شود .

شمائم جسمائیه نفحات و شمائم روحانیه عقلانیه است ، و ناچار هر چیزی که در عالم وجود موجود است او را رائحه ای است چه طیبه و چه منتنه ، چه ملیحه و چه قبیحه ، پس بر حسب اختلاف وجودات در آنها روائحی است . و قوای شامه هم مختلف است بعضی از دور استشمام می کنند و بعضی از نزدیک ، ائمه اطهار اگر بخواهند بعید از برای ایشان قریب است حتی رائحه کفر و ایمان ، اطاعت و معصیت را استشمام می کنند . و حدیث « ائی اشّم رائحه الرحمن من طرف الیمن » معتبر است ، و البته جسم ، رائحه روح را استشمام نمی کند برای مباینت ظاهر با باطن و مباینت اهل باطن با اهل حقیقت . و همین طریق است قوه لامسه ایشان با ملموسات بر حسب اختلافی که در حقایق اشیاء ملموسه است ، و لمس هر چیزی در خود ملموس اوست . و همین طریق است قوه قوای و مشاعر باطنه ایشان چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی گفته است : صِفَاتُكَ اَسْمَاءٌ وَذَاتُكَ جَوْهَرٌ بِرِيءٍ الْمَعَانِي عَنْ صِفَاتِ الْجَوَاهِرِ تَجَلُّ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَيْنِ وَالْمَتْيُوكِبُرُ عَنْ تَشْبِيهِهِ بِالْعَنَاصِرِ (۱) بیست و یکم : زمین بدون وجود هیچ یک از ایشان بر پای نیست ، و اگر ظاهر نشوند و مستور باشند برای آن است که مردم از ربه انقیاد ایشان خارجند ، چنانکه عبارت « وعدمه مّا » دلالت دارد ، پس چنانکه در هر زمانی پیغمبری لازم است امام هم به منزله اوست و قرآن وی الهام است ، و هُوَ اَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ (۲) . بیست و دوم : خداوند آثار ائمه اطهار را از دنیا محو نمی نماید و زمین و سباع و هوام و دیدان ، لحوم و عظام ایشان را نمی خورند ، و این فقره منصوص است

۱- بنگرید به : الروضه المختاره (شرح القوائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۲۷ .

۲- در روایات زیادی مضمون اینکه اهل بیت امان اهل زمین هستند وارد شده مانند : امالی شیخ صدوق : ۷۳۸ ، کمال الدین : ۲۰۵ ح ۱۹ ، کفایه الاثر : ۲۹ ، تحف العقول : ۷ .

و کرامتی مخصوص . بیست و سوم : از خلق فیوضات و افاضات ائمه اثنا عشر منقطع نمی شود ، یعنی : از مقابر شریفه ایشان قضاء حوائج و کشف نوائب و شفاء مرضی و امن خائفین و اداء دیون می شود ، چنانکه تربیت و افاضه آفتاب به غائب شدن منقطع نمی گردد . بیست و چهارم : اجساد شریفه ایشان بعد از حیات متغیر و مختلف نمی شود و نکهت و رائحه غیر حسنه استشمام نمی نمایند ، چنانکه در جسد شریف لطیف جناب خامس آل عبا علیه السلام رائحه اطیب از مشک و عنبر شنیده می شد ، و نور و ضیاء و تلؤلؤ و بهائی دیگر مؤالف و مخالف دیدند ، و هر یک از این اشارات مأخوذ از اخبار صحیحه است . بیست و پنجم : خداوند مٔان به ائمه طاهرین قدرت و توانائی مرحمت فرمود که هر یک بر حسب اراده حقّه هر وقت می خواستند در آن واحد ، به امکنه عدیده حاضر می شدند (۱) . و احادیثی که در کتاب « اصول کافی » است دلالت می کند بر بالین موتی و احیاء حاضر می شدند از روی حقیقت نه مجاز ، نه خیالی و تخیلی یا مثالی و تصوّری . و مرحوم علم الهدی سید مرتضی شعر معروف : یا حار همدان من یمت یرنی را به رؤیت خیر و شرّ ، حسنه و سیئه از برای محتضر تعبیر فرمود ۲ .

۱- بحار الانوار ۲۷/۱۵۷ ، به روایت مفصلی که ثقه الاسلام کلینی در روضه کافی ۸/۷۶ تحت عنوان « حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلام » ح ۳۰ نقل کرده نیز مراجعه شود .

و حدیث وقعه جمل که مرویست از قتلی که گفتند: قَتَلَنِي عَلِيٌّ، وَجَرَحَنِي عَلِيٌّ، أَسْرَنِي عَلِيٌّ، رَمَانِي عَلِيٌّ، هَزَمَنِي عَلِيٌّ (۱) و اخبار معراج، و خبر بساط (۲)، و حضور هر یک از ائمه بر بالین اموات از کتب معتبره نزدیک به قطع است، بلکه مجال انکار نیست و از اخبار آحاد نتوان شمرد.

در کیفیت تفویض امور در دنیا و آخرت و احکام به ائمه انام و تحقیق آنیست و ششم: خداوند به ائمه اطیاب علیهم السلام اختیار احکام را تفویض داشت. و تفویض بر سه قسم است: یکی: در امر رزق و خلق و احیاء و امات است، این مذهب باطل و بر خلاف حق است و کسانی که اعتقاد به این مذهب سخیف نمایند از غلات و طغات و خارجین از مذهب جعفری علیه السلام و ملت محمدی صلی الله علیه و آله می باشند. دوم: تفویض امور اخرویّه است از حساب و کتاب، ادخال در جنت و نار و امثال آنها، این قسم از اخبار ظاهر است لکن اختیار را از خداوند سبحان در دنیا و آخرت نمی توان سلب نمود، و کمال مقام ائمه انام علیهم السلام شفاعت و وساطت ایشان است با علو درجات خاصّه. سوم: تفویض در احکام است، و آن سه قسم است ایضاً: اول: حکمی است که خداوند به طریق عموم یا خصوص از نفی و اثبات فرموده است،

-
- ۱- روایت مفصلی است و آنرا ابن ابی جمهور احسائی در «المجلی» : ۴۱۰ نقل کرده و به نقل ازدی در کتاب الامام علی علیه السلام، همدانی: ۶۰۴ مذکور است، نیز بنگرید به: الانوار العلویه، نقدی: ۱۷۸.
 - ۲- خبری است متضمن اینکه باد جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر بساطی به سوی اصحاب کهف برد، اصحاب بر آنها سلام کردند و جوابی نشنیدند مگر جواب سلام امیرالمؤمنین علیه السلام را و حضرت با آنها گفتگو کرد، بنگرید به: العمده: ۳۷۳ ح ۷۳۲ و ۷۳۳.

البته ائمه اطهار علیهم السلام حکم الله را نمی توانند تغییر دهند . دوّم : حکمی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عموماً او خصوصاً اثباتاً او نفیاً فرموده است و خداوند امضاء داشته است ، البته خلاف این حکم را نمی نمایند و تغییر آن محال است . سوم : قضیه ای است که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله حکمی وارد نشده است ایجاباً و سلباً ، در این قسم هر آنچه ائمه علیهم السلام حکم نمایند حکم الله و حکم الرسول صلی الله علیه و آله است و خداوند آن حکم را امضاء می دارد . و در کتاب مُستطاب « کافی » (۱) مرویست : « خداوند بر این امت ده رکعت نماز فرض فرمود دو رکعت دو رکعت ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفت رکعت اضافه نمود و شش رکعت از مسافرین ساقط کرد « لانه نبی الرحمة و فی (۲) السفر رحمة » و خداوند امضاء و اجازه فرمود . همین قسم تحدید دیات و صیام ثلاثه ایام در هر ماه و تعیین نوافل و تحریم هر مسکر . و در کتاب « کافی » (۳) مرویست ایضاً : « ان الله اذّب نبیه ثم فوّض إليه امر الدنيا والامه لیسوس ۴ عباده فقال : « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » (۴) . اما تفویض احکام بر حسب بیان سابق از این حدیث به ائمه طاهرین علیهم السلام واضح است ، و قال الصادق علیه السلام : « وضع رسول الله صلی الله علیه و آله ديه العين و ديه النفس و حرّم النبید و کلّ مسکر » . فقال له رجل : وضع رسول الله صلی الله علیه و آله من غیر ان يكون جاء فيه شیء ؟ ! قال علیه السلام : « نعم لیعلم من

۱- رجوع کنید به : کافی ۱/۲۶۶ ح ۴ ، ۳/۲۷۲ ح ۲ و ۲۷۳ ح ۷ و ۳/۴۸۷ ح ۲ با مضامین مختلف ، مجموع احادیثی که مرحوم کلینی در باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الهوالی الأئمه علیهم السلام فی امر الدین (۱/۲۶۵) مرقوم فرموده قابل ملاحظه است .

۲- در چاپ سنگی : بی، عبارت در متون حدیثی یافت نشد .

۳- کافی ۱/۲۶۶ ح ۴ .

۴- حشر : ۷ .

یطیع الرسول صلی الله علیه و آلهممن یعصیه « (۱) . بعد فرمودند : « هر آنچه خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تفویض فرمود به ما تفویض کرده است » (۲) . و قال الله تعالی « هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (۳) . بیست و هفتم : رجوع ائمه طاهرین است به این ابدان عنصریّه پیش از قیامت برای تملیک و تصرّف حقوقشان از آنچه در دنیا به حکمت ها مقهور و مغلوب شدند ، پس سلاطین و ملوک زمین با سیاسات کلّیه و ریاسات الهیّه در رجعت (۴) با ایشان است ، و رجوع به اخبار رجعت در این اوقات شایسته است . بیست و هشتم : به ائمه اطهار علومی لدنیّه و موهوبه داده شده است ، یعنی : علم به کلیات و جزئیات از مکنونات هر عالم دارند پس خداوند ایشان را خلق کرد و علومی هم در طینات ایشان قرار داد که از آنها علم به گذشته و آینده داشتند ۵ . بعبارۀ آخری : علمشان مخلوق بود مانند جهل ، و معلوم است این دو مخلوق تضاد دارند ، پس از حصول علم از جهل اثری نیست و علم به مثابه ثبوت است در وجود ، و جهل به مانند عدم و نفی . و از این بیان بر حسب اختلاف و جهات علوم و معلومات است ، پس چنانکه علوم به اقسام شتی متنوع است معلومات هم همین قسم است ، پس در حق هر یک از ایشان توان گفت : « وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ » (۵) « وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ » (۶) و در

۱- بصائر الدرجات : ۴۰۱ ح ۱۴ ، کافی ۱/۲۶۷ ح ۷ ، وسائل الشیعه ۲۵/۳۵۴ ح ۳۲۱۰۹ .

۲- این قسمت در روایتی دیگر مذکور است . رجوع کنید به : بصائر الدرجات : ۴۰۵ ح ۶ و ۴۰۶ ح ۱۱ .

۳- ص : ۳۹ .

۴- در ذیل این عبارت در نسخه چاپ سنگی نوشته شده : « ایشانند و » .

۵- یس : ۱۲ .

۶- انعام : ۵۹ .

فقره زیارت است: «وهم عیبهُ علم الله ومعادُنُ سرّ الله وحملهُ كتاب الله». واعلمت امام هم در نزد امامیه به دلیل عقل و برهان نقل ثابت است، مع ذلك كله مع علم الامام بما كان وما يكون وما هو كائن انا فانا به علوم الهیه محتاج بوده اند، و علم غابر و مزبور و نکت و نقر و ظهور امثله اشیاء در مناره قائمه و شجره عرشیه به نظر امام علیه السلام با آیه «خَلَقَ الْاِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (۱) در نزد بصیر شبهه ای نمی گذارد. بیست و نهم: هیچ یک از ائمه طاهرین زائد الخلقه یا ناقص الخلقه اصلیه متعارفه نبوده اند بلکه معتدل الخلقه بوده اند، آن وقت لازم می آید کامل تام، تابع ناقص خارج از اعتدال شود؛ از آنکه معتدل اقوی و اولی است در اطاعت، پس هیچ یک از ائمه علیهم السلام امی و اصم و ابکم و اعرج مقطوع الاصبغ والانف نبوده اند مگر عوارض خارجه مانند بیاض عین یعقوب علیه السلام و شعیب نبی علیه السلام آید. و همین طریق امراضی که موجب تنفر طباع شود از جنون و جذام و برص مانند اخلاق رذیله و حِرَف و صنایع رکیکه که سابقاً اشاره شد. سی ام: ائمه اطهار علیهم السلام مشرک و کافر و فاسق و فاجر و ظالم نبوده اند، و به صنم سجده نکردند، و به وثن عبادت نمودند، شاربین خمور و ضاربین طنبور و آکلین لحوم خنزیر و لاعبین به میسر و ازلام مانند سائین، لحظه ای و لحمه ای نیز نبوده اند و کریمه «لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲) بر حسب تفصیلی که در مسأله امامت گذشت منافی با این اجمال است. خلاصه فضائل فرد و فرد از ائمه اثنا عشر علیهم السلام لا تُحصَر ولا تُحصى است چه رسد به مجموع من حیث المجموع.

۱- رحمن: ۴۳.

۲- بقره: ۱۲۴.

دعاء شریف که حضرت حجه الله اعظم در علو مقامات ائمه اطهار و آباء اخیار فرموده است

دعاء شریف که حضرت حجه الله اعظم در علو مقامات ائمه اطهار و آباء اخیار فرموده است خلاصه این بنده رو سیاه از عقاید حقّه که به برهان یافته بودم در حق ائمه طاهرین علیهم السلام خواستم در این مورد اشاره کرده باشم ، و تمام مقامات و کمال درجات ایشان را در دعاء شریف رجیّه می دانم که حضرت امام عصر عجل الله فرجه از ناحیه مقدسه به شیخ ثقه ابو جعفر محمّد بن عثمان وکیل ثانی فرمودند ، و آن دعاء مشتمل بر مطالب عالیه و مضامین غالیه است ، و مرحوم کفعمی در کتاب « مصباح » (۱) ذکر فرموده است ، و چه قدر شایسته و سزاوار است خواص ، مذاقّه در این کلمات شریفه نمایند و عوام را هم از معانی آن بهره ای دهند ، پس برای تیمن و تبرک بنویسم و ختم کنم : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَعَانِیْ جَمِیْعِ مَا یَدْعُوکَ [بِه] وُلاهُ اَمْرُکَ الْمَأْمُوْنُوْنَ عَلٰی سِرِّکَ، الْمُسْتَبْتَبِیْرُوْنَ بِاَمْرِکَ، الْوَاِصْفُوْنَ لِقُدْرَتِکَ، الْمُعْلَنُوْنَ لِعَظَمَتِکَ . اَسْأَلُکَ بِمَا نَطَقْتَ فِیْهِمْ مِنْ مَّشِیَّتِکَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ (۲) لِكَلِمَاتِکَ، وَارْکَانَ لِتَوْحِیْدِکَ، وَآیَاتِکَ وَمَقَامَاتِکَ الَّتِیْ لَا تَعْطِیْلُ لَهَا فِیْ کُلِّ مَکَانَ یَعْرِفُکَ بِهَا مِنْ عَرَفِکَ، لَا فَرْقَ بَیْنِکَ وَبَیْنَهُمْ (۳) اِلَّا- اَنْهُمْ عِبَادُکَ وَخَلْقُکَ، فَتَقْهًا وَرَتْقَهَا بِیَدِکَ، یَدُوْهَا مِنْکَ وَعَوْدُهَا اِلَیْکَ، اَعْضَادٌ وَاَشْهَادٌ وَمُنَاهُ وَاذْوَادٌ (۴) وَحَفْظُهُ وَرُوَادٌ (۵) . فِیْهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَکَ وَارْضَکَ حَتّٰی ظَهَرَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ .

۱- مصباح المتهدج : ۸۰۳ شماره ۸۶۶ ، اقبال الاعمال ۳/۲۱۴ ، بحار الانوار ۹۸/۳۹۳ .

۲- در چاپ سنگی : معاوناً یا معادناً .

۳- در مصدر : بینها .

۴- در چاپ سنگی : ازواد .

۵- در چاپ سنگی : زواداً . چند کلمه اخیر نیز همگی منصوب مندرج است .

بعضی از اوصاف ائمه طاهرين عليهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام

فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ، وَبِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَبِمَقَامَاتِكَ وَعَلَامَاتِكَ، أَنْ تُصَيِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَزِيدَنِي إِيمَانًا وَتَثْبِيئًا [يَا أَبَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ، وَظَاهِرًا فِي بُطُونِهِ وَمَكْنُونِهِ . يَا مُفَرِّقًا بَيْنَ النُّورِ وَالذُّجُورِ، يَا مَوْصُوفًا بِغَيْرِ كُنْهِ، وَمَعْرُوفًا بِغَيْرِ شَبْهِ، حَادِّ كُلِّ مَعْدُودٍ، وَشَاهِدَ كُلِّ مَشْهُودٍ، وَمُوجِدَ كُلِّ مَوْجُودٍ، وَمُحْصِيَ كُلِّ مَعْدُودٍ، وَفَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ، لَيْسَ دُونَكَ [مِنْ] مَعْبُودٍ، أَنْتَ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَالْجُودِ . يَا مَنْ لَا يُكَيِّفُ بِكَيْفٍ، وَلَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ، [يَا] مُحْتَجِبًا عَنْ كُلِّ عَيْنٍ، يَا دَيْمُومٌ يَا قَيُومٌ وَعَالِمٌ كُلِّ مَعْلُومٍ، صَلِّ عَلَى [مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَلَى] عِبَادِكَ الْمُتَتَجِبِينَ، وَبُشْرِكَ ۱ الْمُحْتَجِبِينَ، وَمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَالْبُهَمِ الصَّافِينَ الْحَيِّينَ . وَبَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا رَجَبِ الْمَرْجَبِ الْمُكْرَمِ، وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، وَأَسْبِغْ عَلَيْنَا فِيهِ النِّعَمَ، وَأَجْزِلْ لَنَا فِيهِ الْقِسْمَ، وَأَزِلْ لَنَا فِيهِ النِّقَمَ، بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ [الْأَعْظَمِ] الْأَجِلِّ الْأَكْرَمِ، الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ، وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ، وَاعْفُزْ لَنَا مَا تَعْلَمُ مِنَّا وَمَا لَا نَعْلَمُ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الذُّنُوبِ خَيْرَ الْعِصْمِ، وَاكْفِنَا كَوَافِي قَدْرِكَ، وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِحُسْنِ نَظْرِكَ، وَلَا تَكِلْنَا إِلَى غَيْرِكَ، وَلَا تَمْنَعْنَا مِنْ خَيْرِكَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيهَا كَتَبْتَ لَنَا مِنْ أَعْمَارِنَا، وَأَصْلِحْ لَنَا حَيِّثُ أَسِيرَارِنَا، وَأَعْطِنَا مِنْكَ الْأَمَانَ، وَاسْتَعْمِلْنَا بِحُسْنِ الْأَيْمَانِ، وَبَلِّغْنَا شَهْرَ الصِّيَامِ، وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَيَّامِ وَالْأَعْوَامِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

بعضی از اوصاف ائمه طاهرين عليهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام نعم ما قال ابو نواس في حقهم عليهم السلام : انا مولى لامام حبه فرض علينا ووالى ولديه حسينا ثم حسينا فهم عتره شخص جاء مبعوثا الينا جبل فجرت منه اثنا عشره عينا و یکی از شعراء عجم ، مضمون آيه کریمه را که « وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ » (۱) است به چند بيتى خوش اداء کرده است ، برای جامعيت اين اوراق بنويسم : چنانکه هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بر او دور می زند مه و سال بر آسمان ولايت دوازده برجند چو آفتاب نبوت همه بر اوج کمال قضاء چو آيينه نور احمدی می ريختريخت ز آنيه او دوازده تمثال ستارگان سپهر ولايت شرفند که ايمنند ز نقصان احتراق و وبال و اين دو بيت که در مناقب ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی است در اسامی کریمه ائمه طاهرين به نظر آوردم بنويسم : باربعه اسماء کلّ محمد (۲) واربعة اسماء (۳) کلهم على وبالْحَسَنِ السَّيِّدِينَ و جعفر (۴) و موسى أجرنى أننى لهم ولّى (۵) وهم العتره الهاشميه والذريه الزكيه ، اولئك حزب الله ، وهم خير البريه ، وهم الساده النقباء ، والائمه النجباء ، والاسباط الهداء ، ولهم الحوض واللواء ، والوسيله والشفاعه ، وهم القاده والزاده والدعاء والولاه والحماه ، وهم البرره الاتقياء ، وشرف اهل الارض والسماء ، والنجوم الامان للفرقه الناجيه فى الليله الداجيه ، والفلک الجاربه فى اللجج الغامره . وهم الاولون والآخرون والسابقون والآخرون (۶) والمسبحون والشافعون . وهم التائبون العابدون الحامدون الشائحون الراکعون الساجدون ، الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر ، الحافظون لحدود الله .

۱- بروج : ۱ .

۲- در مناقب : بأربعه کل یسمى محمداً .

- ۳- در مناقب : اسماؤهم . بنا بر این پایان کلمه (کَلَّهْم) باید به سکون خوانده شود و الّا به ضم .
- ۴- در مناقب : وبالحسنین والحسین وجعفر .
- ۵- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۶۱ .
- ۶- کذا ، شاید « اللاحقون » باشد .

وهم كلمات الله وخاصته ، واحتباء الله وخزنته ، وامناء الله وسدنته ، وهم معانى التنزيل ومعادن التأويل ، ومحاه الاباطيل ونفاه الاضاليل ، وفي آياتهم نزل جبرئيل . وهم السبيل والسلسيل ، وهم مصابيح الحكمة ومفاتيح الرّحمه ، وينابيع النعمه وسادات الائمه (١) ، ونواميس العصر واخيار الدهر . وهم شجره العصمه ، وفيهم النبوه والامامه ، والامثال العليا والحجج العظمى ، ولهم الوسيله الى الله ، والموصوله الى رضوان الله . من آمن بهم آمن بالله ، ومن ردّ عليهم ردّ على الله ، ومن شكّ فيهم شكّ فى الله ، ومن عرفهم عرف الله ، ومن اطاعهم فقد اطاع الله ، ومن تمسّك بهم نجى ، ومن تخلف عنهم غوى . وهم سرّ الله المخزون ، واولياؤه المقربون ، وامره بين الكاف والنون ، لا- بل هم الكاف والنون ، والى الله يدعون ، وعنه يقولون ، وبامره يعملون . وهم السنام الاعظم ، والطريق الاقوم ، والذكر الحكيم ، والنور القديم ، وخلفاء التّبي الكريم ، وامناء الرؤف الرّحيم « ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (٢) .

١- . كذا ، احتمالاً « الامه » صحيح است .

٢- . آل عمران : ٣٤ .

در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند

در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند مجدداً زحمت می دهد که این داعی در توسل به چهارده تن معصومین و اولیاء منتجبین ایشان بهتر از این حرز نیافتم ، و یکی از سعادات این دعاگو آن است این حرز را به خط مرحوم سید مؤید محقق میرداماد طیب الله تربته یافتم در ورقه ای که در آخر آن نوشته بودند : و کتب بیمناه مسئولاً لشمس فضلاء العرفاء ، ونجم الاجلاء النجباء بلغه الله سبحانه من کمال العلم وقائم (۱) العرفان ذروه الفلک و اوج السماء

دعائی که سید بن طاوس در مصباح الزائر برای رفع شدائد مرقوم نمودند

احوج المرئوبین الی الرّب الغنی محمّد بن محمّد یدعی باقر الداماد الحُسینی ختم اللّٰه فی نشأته بالحسنى ثانی عام سنه ۱۰۱۱ (۱) من الهجره المبارکه المقدسه النبویه حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً . و این حرز را مرحوم میرداماد بدین نحو در آن ورقه نوشت که بعد از صلاه عصر با کمال هموم و غموم در عالم بیّنه که مشابه به خلست بود خدمت حضرت ختمی مآب و حضرت ولایت مآب صلوات اللّٰه علیهما مشرف شدم ، دست مرحمت بر روی من و محاسن من کشیدند با کمال استبشار کربت و انکسار قلب مرا بردند ، پس این حرز را خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله عرض کردم به نحوی که می دانستم . آن بزرگوار فرمودند : « به این نحو که من می گویم بخوان : محمّد رسول اللّٰه (ص) امامی ، وفاطمه بنت رسول اللّٰه صلوات اللّٰه علیها فوق رأسی ، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب وصی رسول اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن یمینی ، والحسن والحسین وعلی و محمّد و جعفر و موسی وعلی و محمد و علی والحسن والحجه المنتظر ائمتی صلوات اللّٰه علیهم عن شمالی ، و ابوذر و سلمان و المقداد و حذیفه و عمار و اصحاب رسول اللّٰه رضی اللّٰه تعالی عنهم من ورائی ، و الملائکه حولی ، واللّٰه ربّی تعالی شأنه و تقدّست اسماؤه محیط بی و حافظی و حفیظی ، واللّٰه من ورائهم محیط ، بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ، فاللّٰه خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین » .

دعائی که سید بن طاوس در مصباح الزائر برای رفع شدائد مرقوم نمودند و نزدیک به این حرز شریف دعائی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوالعبّاس بن کشمرد برای خلاصی از ابوطاهر در حبس تعلیم فرمود (۲) و امر نمود در خواب بنویسد

- ۱- در چاپ سنگی : ۱۱۱ . کلمه را با توجه به تاریخ زندگانی میرداماد درج کردیم .
- ۲- رجوع کنید به : بحار الانوار ۹۱/۲۳ و ۹۹/۲۳۱ باب ۱۰ بنقل از مصباح و قبس المصباح ، مجموع باب دهم بحار که درباره کتابت رقاع جهت حوائج است به ائمه معصومین علیهم السلام قابل مراجعه و ملاحظه است .

و چون برخیزد از خواب سوره یس بخواند و او را به گل بگذارد به نهر یا چاه بیندازد ، و همین نحو کرد و نجات یافت ، و مرحوم سید بن طاوس در « مصباح الزائر » (۱) برای رفع شدائد بسیار تأکید فرمود . بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الذليل فلان بن فلان الى المولى الجليل الذى لا اله الا هو الحى القيوم ، و سلام على آل ياسين و محمد وعلی و فاطمه و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و حجتك يا رب! على خلقك . اللهم! ائى لمسلم و ائى اشهد انك الله الهى و اله الاولين و الآخرين ، لا اله غيرك ، و اتوجه اليك بحق هذه الاسماء اذا دُعيت بها اجبت ، و اذا سُئِلت بها اُعطيَت ، لما صلّيت عليهم و هوّنت علىّ خروجى ، و كنت لى قبل ذلك عياداً و مجيراً مّمين اُرادَ اُنْ يفرط على او يطفى . و اين حرز حكايته مبسوط است و بسيار شريف (۲) . و از طريق عامه مرویست : جارود عبدی نصرانی در عام حدیثه اسلام آورد با قبيله اى از عبدالقيس بر حضرت ختمی مآب صلى الله عليه و آله وارد شد و اين ابیات بخواند : يا نبى الهدى اتتك رجالت قطعتم فدفداً (۳) و الأفالا ۴ تا آنکه گفت : ائبا الاولون باسمك فيناثم اسماء بعده فتألا آن جناب فرمودند : « آيا هست میان شما کسی که قس ۵ را بشناسد ؟ » . جارود عرض کرد : من او را می شناسم و می دانم انتظار شما را می کشد و اسم شما را می خواند و اسمهای دیگر از خلفاء و تابعین شما را . و اين عبارات منوره و ابیات منظومه از اوست که خداوند را به اين اسامی کریمه قسم می داد در وقتی که سرش به سوی آسمان بود و به انگشتهایش اشاره می کرد : اللهم! رب هذه السبعة الأرفعه (۴) و الارضين الممرعه و بمحمد و الثلاثة المحاميد معه و العليين الاربعه و سبطيه التبعه (۵) الأرفعه و سمى الكليم الضرعه و الحسن ذى الرّفعه اولئك النقباء الشفّعه و الطريق المهيعه (۶) ، دَرَسَه (۷) الانجيل و حفظه التنزيل ، و عدد نقباء بنى اسرائيل ، محاه الاضاليل و نفاه الاباطيل ، الصادقون (۸) القيل ، عليهم تقوم السّاعه ، و لهم من الله فرض الطاعه (۹) . پس جارود ابیات او را بخواند : اقسام قسّ قسّماليس به مکتّم (۱۰) لو عاش الفى عمر لم يلق منه سأمًا حتى يلاقى احمدًا و النقباء الحكما هم اوصياء احمد اكرم من تحت السما ذريّه من فاطمها كرم بها من فطما يعمى العباد عنهم وهم جلاء للعَمى لسْتُ بناسٍ ذكرهم حتّى احلّ الرّجما (۱۱) پس جارود استدعا کرد آن اسمائى که قس در نظم و نثر خود گفته است بيان فرمايد و بشناساند ، آن بزرگوار حديث معراج را در مشاهده ائمه اثنا عشر و وحى هاى سماوى بيان فرمودند . و عجب گفته است شاعر اين دو شعر را در مدح معصومين اربعه عشر : شفيعى نبى و البتول و حيدروسبطاه و السّجاد و الباقر المّجدى و جعفر و الثاوى ببغداد و الرّضا و نجل الرضا و العسكرىان و المهدى

۱- مصباح الزائر : ۵۳۵ .

۲- قريب بدین حكایت را نیز تنوخى در الفرج بعد الشده ۱/۱۸۷ نقل کرده است .

۳- فدّفد بر وزن جعفر به معنى بيابان و دشت است و معانى ديگر هم دارد ، و در اين شعر همين معنا منظور است . (حاشيه مؤلف رحمه الله) .

۴- در كنز الفوائد : الارفّعه .

۵- در مقتضب : النبعه .

- ۶- فی الحدیث : « اتقوا البدع وَاَلْزَمُوا الْمَهِيْعَ » ، و آن راه گشوده واسع است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
- ۷- در چاپ سنگی : درسته .
- ۸- در مقتضب : الصادقوا ، این عبارت اظهر است .
- ۹- مقتضب الاثر : ۳۷ ، كنز الفوائد : ۲۵۷ ، الصراط المستقيم ۲/۲۳۹ ، بحار الانوار ۱۵/۲۴۶ .
- ۱۰- در صراط المستقيم : مکتما .
- ۱۱- الصراط المستقيم ۲/۲۴۰ ، الاربعين ، شیرازی : ۳۶۰ ، بحار الانوار ۲۶/۳۰۱ .

مُشایعهُ مفروضه : در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حَقّه امامیه

مُشایعهُ مفروضه: در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حَقّه امامیه‌بدان مراد از اولیاء ائمه و تابعین ایشان که حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عرض کرد همانا طایفه حَقّه امامیه اثنا عشریه اند که تشیع ایشان کامل است و الا کسانى که قائل به امامت بعضی از امامان شده اند شیعه توان خواند لیکن کمال و تمام تشیع در ایشان نیست ؛ از آنکه شیعه سیزده فرقه شده اند : یک فرقه ناجیه اند آنها را امامیه می گویند ، ما بقى فرق هالکنند و در درکات نیران معدّب خواهند بود مانند کیساتیه . و صاحب «عوالم» (۱) فرمود : آنها اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی می باشند ، و اسم

۱- .عوالم العلوم ۱۶/۱۲۷ ح ۲۰۱ در احوال امام حسن مجتبی علیه السلام ، و نیز در ۱۷/۶۴۹ بدان اشاره کرده است ، نیز بحار الانوار ۴۵/۳۴۴ ح ۱۱ .

مختار اولاً- کیسان بوده است؛ برای آنکه در خردسالی حضرت امیر علیه السلام به وی « کیس » یعنی: زیرک فرمود (۱)، و برخی گویند غلام وی موسوم به کیسان بوده است، و آنها قائل به امامت ابوالقاسم محمد بن امیرالمؤمنین علیه السلامند و متمسکینند به این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمودند: « ایام و لیالی منقضی نشود تا آنکه خداوند مبعوث کند از اهل بیت من مردی را که اسم و کنیه او اسم و کنیه من باشد و اسم پدر او اسم پدر من باشد ». و گویند: اسم حضرت امیر علیه السلام عبدالله بوده است، پس آنکس زمین را پر از عدل کند بعد از ظلم و جور. و این طایفه بعد از حضرت امیر علیه السلام و حسنین علیهما السلام محمد بن حنفیه را امام زنده قائم دانند. و بعضی دیگر از این طایفه گفته اند: حسنین علیهما السلام از جانب محمد بن حنفیه مأذون در جهاد شدند و مردم را دعوت به امامت وی می کردند، و مانند دو امیر بودند. و بعضی از ایشان گویند: محمد وفات کرد و بعد از وی امامت منتقل به فرزندانش شد، و بعد از آن انتقال یافت به بنی عباس. و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: « من عموی خودم را دفن کردم و خاک بر قبر او ریختم » (۲). و شاعر گفته است: نبئت (۳) ان ابن عطاءٍ رویوربما صیرح بالمنکر لما روی ان ابا جعفر قال ولم یصدق ولم یبرر دفنت عمی ثم عاد الی (۴) صفیح لین و تراب ثری ما قاله قط ولو قاله قلت اتقاء من (۵) ابي جعفر (۶) و اشعار ابو هاشم سید اسماعیل بن محمد حمیری در مدح وی معروف است ۷. و اشعار کثیر عزه کیسانی نیز معروف، اوله: الا- ان الائمة من قریشولاه الحق اربعة سواء علی والثلاثة من بنیهم الاسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان وبروسبط غیبه (۷) کربلاء وسبط لا یدوق الموت حتیقود الخیل یقدمه اللواء یغیب فلا- یری فیهم زمان (۸) رضوی عنده (۹) غسل وماء (۱۰) و مانند ناووسیّه، رئیس این طایفه که مردی از اهل بصره موسوم به عبدالله بن ناوس

-
- ۱- رجال کشی: ۸۴، حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: یا کیس! یا کیس! اقوال دیگر را نیز ذکر کرده است.
 - ۲- الفصول المختاره: ۲۹۸.
 - ۳- در چاپ سنگی: تبئت.
 - ۴- در فصول: « غادرته » بجای « عاد الی ».
 - ۵- در فصول: « اتق الله » بجای « اتقاء من ».
 - ۶- الفصول المختاره: ۲۹۸، ۲۹۹، بحار الانوار ۳/۳۷. اشعار را در فصول مختاره به سید اسماعیل حمیری نسبت داده است.
 - ۷- در چاپ سنگی: غیبه.
 - ۸- در بحار: زماناً.
 - ۹- در چاپ سنگی: غیره.
 - ۱۰- در بحار: غیل، و در حاشیه از مصدر « غسل » نقل کرده است.

بود، و آنها حضرت صادق علیه السلام را قائم حق دانند، و متمسکند به این حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «اگر کسی آید و بگوید به شما مرا غسل و کفن و دفن کردند تصدیق ننمائید». و می گویند: این حدیث را عنقه بن مصعب روایت کرده است. و بعضی از ایشان قرامطه اند، و قرامطیه اسم مردی از اهل سواد است، و مبارکیه خوانند ایشان را برای آنکه منسوبند به مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر علیه السلام، و قرامطه را می گویند از اخلاف مبارکیه اند. و بعضی از ایشان را سبیطیه می خوانند به جهت انتسابشان به یحیی بن ابی السبیط، و آنها عبدالله فرزند حضرت صادق علیه السلام را امام دانند. و بعضی را فطحیه خوانند؛ از آنکه عبدالله بن افطح رئیس ایشان در این مذهب بوده است. و بعضی واقفه اند که مختصری از احوال آنها را در ذیل حال موسی بن جعفر علیه السلام نقل کردیم. لیکن اشهر مذاهب شیعه مذهب زیدیه است، و احوال ایشان را در ضمن احوال زید بن علی ذکر نمودم، و آنها می گویند: اعتقاد ما آن است که اول ائمه حضرت امیر علیه السلام است، بعد از آن بزرگوار به این ترتیب معتقدند: حضرت امام حسن علیه السلام، بعد حضرت امام حسین علیه السلام، بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام، بعد زید بن علی بن الحسین، بعد محمد بن عبدالله بن حسن، بعد برادرش ابراهیم، بعد حسین بن علی شهید فخر، بعد یحیی بن عبدالله بن حسن، بعد محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن، بعد قاسم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن، بعد حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن الحسین، بعد یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، بعد محمد بن یحیی بن حسین، بعد احمد بن یحیی بن حسین، بعد محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن، بعد پسر او حسن، بعد برادر او علی بن محمد، بعد احمد بن

حسین بن هارون که از فرزندان زید بن حسن است ، بعد برادر او ، بعد سائرین اهل بیتی که خواندند مردم را به سوی حق . و این فقرات از عقائد جارودیّه و تبریه است و آنها را صالحیه می خوانند ؛ از آنکه رئیس ایشان حسن بن صالح بود . و جارودیّه نیز از این فرقه اند ، و ابوالجارود را سرحوب می نامیدند از آنکه سرحوب اسم شیطانی است کور که ساکن در دریا است ، و ابوالجارود مکفوف و اعمی القلب بود ، و حضرت صادق علیه السلام در حق کثیرنوا و سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود فرمود : « کذابون مکذّبون کفارّ علیهم لعنه الله » . خلاصه اغلب این اصول مذاهب با فروع آنها منقرض شد ، و دلیل بر حقیّت دعوی امامیه اثنا عشریه همان انقراض و اندراس خودشان و مذهبشان است ، و تمام اهل این مذاهب را ما شیعه می دانیم اما شیعیانی هستند که به آتش می روند و بدان هم مخلصند .

در معنی «شیعه» و اشتقاق آن است

در معنی «شیعه» و اشتقاق آن استو بدان «شیعه» مشتق از «شاع» است و آن به معنی همراهی کردن است به امام علیه السلام چنانکه فرموده اند: «الشیعه الجماعة التي تتبع سيدهم» (۱)، یا آنکه مأخوذ از «شیاع» است و مراد از شیاع اعوان و انصارند برای امام علیه السلام، یا آنکه شیعه اسم است برای هیزمهای ریزه ای که در زیر دیگ سوخته می شود و در سوختن متابعت می نمایند هیزمهای درشت را، و صدیقه طاهره علیها السلام فرمودند: «ان كنت تعمل بما امرناك وتنهي عما زجرناك فانت من شيعتنا والأفلا» (۲).

۱- استرآبادی در تأویل الآیات: ۴۹۵ از ابو علی طبرسی نقل کرده که فرمود: الشیعه الجماعة التابعه لرئيس لهم، وصار بالعرف عبارة عن الاماميه. سپس به مجمع البیان مرحوم طبرسی مراجعه و این مطلب در ۸/۳۱۴ ذیل آیه «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ» (صافات: ۸۳) یافت شد.

۲- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۰۸، بحار الانوار ۶۵/۱۵۵.

و در علائم تشییع آنچه که حضرت امیر علیه السلام به احنف بن قیس فرمودند کفایت است ، و این آیه در حق ایشان است « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۱). و این اوصاف هم در حق ایشان است : « وهم اهل الهدى واهل التقوى ، واهل الخير ، واهل الايمان ، واهل الفتح ، واهل الظفر (۲) . وهم الشاجعون (۳) الناحلون الذابلون (۴) المتبادلون المتحابون المزاورون (۵) . وهم صفر الوجوه من السیه ، عُمس العيون من البكاء ، ذُبل الشفاه من الدعاء ، خمصُ البطون من الصيام ، حدب الظهر من القيام ، عليهم غبره الخاشعين (۶) . این طایفه اند حق پرستانباقی همه خویشان (۷) پرستند

۱- یونس : ۶۴ ۶۲ .

۲- برگرفته از حدیث مروی از امام صادق علیه السلام در کافی ۲/۲۳۳ ح ۸ و شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۴۸۷ ح ۱۴۰۸ .

۳- در کافی : الشاحبون ، و در حاشیه از نهاییه اثیریہ نقل کرده که : شاحب به معنای « متغیر اللون والجسم » می باشد و از بعضی از نسخه ها « السائحون » نقل کرده به معنای « الملازمون للمساجد » .

۴- عبارت مروی از امام صادق علیه السلام در کافی ۲/۲۳۳ ح ۷ ، در روایت خصال مرحوم صدوق : ۴۴۴ ح ۴۰ از امام باقر علیه السلام در صفات شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلامچنین آمده : « یا أبا المقدام ! إنما شيعه على عليه السلامالشاحبون الناحلون الذابلون ، ذابله شفاههم ، خميصه بطونهم ، متغيره ألوانهم ، مصفره وجوههم ، إذا جنَّهم الليل اتخذوا الأرض فراشاً ، واستقبلوا الأرض بجباههم ، كثير سجودهم ، كثيره دموعهم ، كثير دعاؤهم ، كثير بكائهم ، يفرح الناس وهم يحزنون » .

۵- در روایت جابر که در اصول سته عشر : ۶۸ نقل شده چنین آمده : « إِنَّ أَناساً أتوا أبا جعفر عليه السلام فسألهم عن الشيعة : « هل يعود غنيهم على فقيرهم ؟ وهل يتحابون ؟ وهل يعود صحيحهم على مريضهم ؟ وهل يعرفون ضعيفهم ؟ وهل يتزاورون ؟ وهل يتحابون ؟ وهل يتناصحون ؟ » ، فقال القوم : ما هم اليوم كذلك ! فقال أبو جعفر عليه السلام : « ليس هم بشيء حتى يكونوا كذلك » .

۶- نهج البلاغه ۱/۲۳۳ ۲۳۴ بخشی از خطبه ۱۲۱ .

۷- در چاپ سنگی : خویش .

در سبب ظهور لقب رفض و معنی آن است

پس هر کس کاملاً مشایعت ائمه معصومین علیهم السلام را در متابعت احکام از مسائل حلال و حرام نمود شیعه اوست و اگر نه امام علیه السلام فرمود: « اغرب ثم اغرب ثم اغرب » ، و مشهور است در سرداب مبارک آواز امام عصر علیه السلام را شنیدند که می فرمود: « اللهم ! ان شیعتنا قد خلّقوا من فاضل طینتنا ، و عَجَنوا بماء ولایتنا ، اللهم اغفرهم من الذنوب ما فعلوا اتکالاً - علی حَبْنَا ، و وُلّنا یوم القیامه امورهم ، ولا - تؤاخذهم بما اجترحوا من السيئات اکراماً لنا ، ولا تقاصّهم (۱) یوم القیامه مقابل اعدائنا ، وان خفت موازینهم ففضلها بفاضل حسناتنا » (۲) . سلام الله علی قائل هذه الکلمات .

در سبب ظهور لقب رفض و معنی آن استو عجب است از آن فرقه خبیثه ای که طایفه شیعه حقه را « رافضه » لقب دادند . و شهرستانی در « ملل و نحل » گفته است : جماعتی از شیعه کوفه ترک کردند زید بن علی را و از این جهت آنها را رافضی نامیدند ، بعد از ایشان به دیگران این اسم جاری شد ، و « رفض » به معنی ترک است (۳) . و ابن شهر آشوب نقل کرده است که : حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمودند : « این مردم شما را رافضی نام نکردند بلکه خداوند شما را رافضی خواند ؛ برای آنکه هفتاد نفر از خیار بنی اسرائیل ترک کردند دین فرعون را و ایمان به حضرت موسی آوردند ، پس آنها را رافضی خواندند ، خداوند امر فرمود : حضرت موسی این اسم را در تورات ثبت کند . » بعد فرمودند : « ای ابوبصیر ! مردم رفض و ترک کردند خیر را و گرفتند شرور را ،

۱- در چاپ سنگی : تقاصصهم .

۲- بحار الانوار ۵۳/۳۰۳ .

۳- نیز رجوع شود به : المحبر ، ابن حبیب : ۴۸۳ ، تاریخ ابن خلدون ۴/۳ و ۲۹ ، مناقب خوارزمی : ۳۵۶ .

و شماها رفض كرديد شر را و اخذ نموديد خير را» (۱). و حكايهت عمّار ذهبي (۲) و شهادت دادن در نزد ابى ليلى قاضى معروف است (۳). و شافعى عجب گفته است: اذا فى مجلس ذكروا علياً وسبطيه وفاطمه الزكيه فقطب وجهه من نال منهم فأيقن انه لسيئلقية (۴) اذا ذكروا علياً او بنيهتشاغل بالروايات الغيبه يقول لما يصح ذروا فهذاستقيم من حديث الرافضيه برئت الى المهيمن من اناسيرون الرفض حب الفاطميه على آل الرسول صلاه رببولعنته لتلك الجاهليه (۵) و منصور فقيه گفت: ان كان حبي خمسهزكت بهم فرائضى وبعض من عاداهم رفضاً فأتى رافضى (۶) و شاعرى گفت: قالوا ترفضت قلت كلاماً الرفض دينى ولا- اعتقادى لكن توليت غير شكخير امام وخير هادى ان كان حب الوصى رفضاً فأتى أرفض (۷) العباد (۸) پس شيعه اماميه بدانند چنانكه دوستى آل محمد صلى الله عليه و آله فرض، دشمنى دشمنانشان نیز فرض است مانند اطاعت ايشان و ترك مخالفتشان. و اين آيه كريمه را در تبرى از اعداء آل محمد صلى الله عليه و آله شاهد دوستان ايشان است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ» (۹). و ايضاً: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (۱۰). و ايضاً: «تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (۱۱).

-
- ۱- كافي ۸/۳۴، فضائل الشيعه، شيخ صدوق: ۲۱، بحار الانوار ۶۵/۴۹.
 - ۲- كذا، صحيح «عمار دهنى» يا «عمار دهنى» است چنانچه در كتب رجال مذکور است مانند تنقيح المقال ۲/۳۱۸، طرائف المقال ۱/۵۳۷.
 - ۳- رجوع كنيد به: تفسير الامام العسكرى عليه السلام: ۳۱۰ ح ۱۵۷، بحار الانوار ۶۵/۱۵۶، مستدرک سفينه البحار ۴/۱۷۱.
 - ۴- سيئلق بر وزن سيفرجل زنى است حائض مى شود از دُبر، و سلقفه به زيادتى هاء: زن بلند آواز است. قاموس. (حاشيه مؤلف رحمه الله). القاموس المحيط ۳/۲۴۶ ماده (سلق).
 - ۵- مناقب آل ابى طالب (ابن شهر آشوب) ۱/۵، الصراط المستقيم ۳/۷۷، الغدير ۴/۳۲۴.
 - ۶- الصراط المستقيم ۳/۷۷، بشاره المصطفى: ۴۲۷ ح ۴، ينابيع الموده ۳/۱۰۳/۱۰۴.
 - ۷- در چاپ سنگى: رافضى.
 - ۸- الصراط المستقيم ۳/۷۶.
 - ۹- توبه: ۲۳.
 - ۱۰- ممتحنه: ۱.
 - ۱۱- مجادله: ۱۴.

در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی نثراً و نظماً

در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی نثراً و نظماً بدان فضل بن روزبهان با آن تعصب و عناد که به آیه الله علی العباد مرحوم علامه اعلی الله مقامه اظهار کرد و در کتاب خود (۱) آنقدر داد و فریاد زده است و خواسته است مذهب باطل عاقل خود را از آنچه ظاهر البطلان است در نظر سنّیان به مقام کشف و عیان برآورد، و در مقامات ائمه طاهرین علیهم السلام نظماً و نثراً بیاناتی دارد. اقول: ما ذکر من فضائل فاطمه سلام الله علی ابیها و علیها و علی سائر آل محمد صلی الله علیه و آلهامر

۱- کتاب وی «ابطال نهج الباطل» است که در ردّ کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» علامه حلی نگاشته. مرحوم شهید قاضی نور الله «احقاق الحق» و علامه مرحوم مظفر کتاب «دلایل الصدق» را در ردّ قاضی فضل بن روزبهان به رشته تحریر درآورده اند.

لا ينكر ، فإنّ الانكار على البحر برحمته ، وعلى البرّ بسعته ، وعلى الشمس بنورها ، والانوار بظهورها ، وعلى السيّاح بجموده ، وعلى الملك بسجوده انكاراً لايزيد المنكر الا- الاستهزاء به ، و من هو قادر على ان ينكر على جماعه هُم اهل السّداد و خُزّان مَعِيْدِنِ النّبوّه و حَفّازِ آدابِ الفتوه ، صلوات اللّٰه وسلامه عليهم . ونعم ما قلت فيهم منظوماً : سلام على المصطفى المجتبي سلام على السيّد المرتضى سلام على سنّنا فاطمهمن اختاره اللّٰه خير النسا سلام من المسك انفاسه على الحسن الالمعى الرّضا سلام على الاوزعى الحسين شهيد يرى جسمه كربلا سلام على سيّد العابدينعلّى بن الحسين المجتبي سلام على الباقر المهدي سلام على الصادق المقتدى سلام على الكاظم الممتحنرضى السّجايا امام التّقى سلام على الثامن المؤتمنعلى الرّضا سيّد الاصفيا سلام على المتقى التّقي محمد الطيّب المرتضى سلام على الاريحيّ النقيعلى المكرم هادى الورى سلام على السيّد العسكريامامٌ يُجَهّز جيشَ الصّيفِ سلام على القائم المنتظرابى القاسم العزم نور الهداي سيطلع كالشمس فى غاسقينيّجه من سيفه المتضى ترى يملأ الارض من عدلها كما ملئت جور اهل الهوى سلام عليه وآبائهن وانصاره ما تدور السما

عرض سوم: در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة

عرض سوم: در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة عرض سوم: در اعتقادات واجبه که حضرت عبدالعظیم عرض کرد: و اقول: ان المعراج حق، والمساءله في القبر حق، وان الجنة حق، وان النار حق، و الصراط حق، و الميزان حق، و ان الساعه آتیه لا- ريب فيها، و ان الله يبعث من في القبور. بعون الله بماندم و باز به مقصود معاودت نمودم: حضرت عبدالعظیم عليه السلام بعد از اقرار به توحید و نبوت و امامت یکان یکان از ائمه دین صلوات الله عليهم اجمعین اعتقادات واجبه دیگرش را بدین گونه که ترجمه می شود عرضه داشت: یعنی: می گویم: به درستی که معراج حق است، و سؤال نکیرین در قبر حق است، و بهشت حق است، و آتش حق است، و میزان حق است، و قیامت می آید و شکی در آن نیست، و خداوند برانگیزاند کسانی که در قبرها هستند یعنی: مردمان، زمان ندای حق و قیام قیامت سر از خاک برداشته و زنده می شوند، و « مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى » (۱) اشاره به این فقره اخیره است. مخفی نماناد: انسان که خود را بنده دانست و خداوندی و موجودی در ابقاء و ایجاد خود معتقد شد و امور را کلیه به سوی پروردگار خود راجع نمود و در مقام تفویض صرف برآمد و کلمه « لا- حول ولا- قوه الا- بالله العلی العظیم » را از روی صداقت و ارادت بیان نمود و دانست که عود و رجوعش به مفاد « اِنَّ اِلَى رَبِّكَ الرَّجْعَى » (۲) به روز دیگر و خانه دیگر است و کلمه « اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (۳) مرکز خاطرش گردید، بسیار سزاوار و شایسته

۱- طه: ۵۵.

۲- تین: ۸.

۳- بقره: ۱۵۶.

است که به مضمون « وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ » (۱) همیشه تجدید به عهد و توصیه به حق نماید که وضع این عالم برای همین است آنچه در سابق شده است و از وی خواسته اند ، یعنی : در روز الست به کریمه « وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ » (۲) .. الی آخره ، و آنچه به وی خبر داده اند امانت دین و اصدقاء کاملین از وقایع معلومه یوم الجزاء و البقاء که خانه ای است بعد از دنیا باید به سوی آن همگی نقل نمائیم ، نیز اذعان و اعتراف کرده از تذکر یوم قبل که روز « زر » بوده و از تذکر یوم بعد که « روز حشر خلائق » است در امروز که « روز عمل » است غفلت نورزیم ، پس ائمه هدی فرمودند : « خوب است هر کس شب می خوابد وصیّت نامه اش زیر سرش باشد و اگر نه مردنش مردن جاهلیت است . همانا وصیّت اعم است از اینکه کسی را برای حفظ و ضبط و صرف مال و اولاد و عیال خود تعیین نماید یا آنکه تجدید عقاید حقّه خود را نماید از آنچه ما جاء به النبى است و از ضروریات دین است ، و این عمل نبی و ولی و برگزیدگان و خاصّیان از بندگان خداوند سبحان است که همیشه متذکر یوم العهد و یوم القیامه بوده اند ، و از این جهت بستگی و علاقه به عوائق و زخارف دنیا به هیچ وجه من الوجوه نداشته اند ، و برای تذکر یوم المعهود و یوم الموعود آمدند و شهداء بر خلق شدند ، و کریمه « وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ » ۳ نیز شاهد بر مطلوب است چنانکه در آخر همین عرض دین معروض می شود . لهذا آن جناب هم تجدید عهد نمود و عقاید خود را حضوراً عرضه داشت ، پس شروع در عرض سوّم از عرض دین حضرت عبدالعظیم کردم ، و آن را بر هفت حقیقت عنوان نمودم از عقاید حقّه ثابته :

۱- .عصر: ۳ .

۲- .اعراف: ۱۷۲ .

حقیقت اولی : در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم است

حقیقت اولی: در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم استقامت حقیقت اولی : در شرح معراج است ، عرض می کند : معراج حق است ، و آنچه مسلمان در معراج باید اعتقاد کند آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مفاد کریمه « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (۱) در ثلث آخر شب به جسد شریف ظاهری خود سیر فرمود و به مسجد اقصی آمد و در زمان اندکی از آسمانها گذشت ، و هر کس منکر معراج جسمانی آن جناب شود منکر شده است نبوت آن بزرگوار را و یکی از ضروریات مذهب را. و بدان « معراج » و « مِعْرَج » جمع آن « معارج » است و « معاریج » بر وزن مَفَاتِح و مَفَاتِيح و آن شبیه نردبام است که تعبیر به دَرَجَه شده است چنانکه فرموده است : « وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ » (۲) و « عُجُوج » به کریمه « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ » (۳) به معنی بلند شدن و از نشیب به فراز برآمدن است . و این درجه عالی و این عروج خاص از برای احدی از اولاد آدم میسر نگردید مگر برای حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله . و آنچه از کتاب خدا غیر از آیه « اسری » و سوره مبارکه « والنجم » دلیل و شاهد است آیه مبارکه « وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا » (۴) ، و ایضاً آیه شریفه « فَسَأَلِ الَّذِينَ يَاقُرْءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ » (۵) ، یعنی : ای محمد ! سؤال کن از کسانی که پیش از تو بوده اند و ایشان را به رسالت فرستاده ام ، و معلوم است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در زمان پیغمبران نبوده است تا سؤال کند از ایشان ، پس در آسمانها بر حسب اخبار صحیح و ظواهر آیات کریمه

۱- اسراء : ۱ .

۲- زخرف : ۳۳ .

۳- معارج : ۴ .

۴- زخرف : ۴۵ .

۵- یونس : ۹۴ .

در معارج عدیده که اعتقادی شیعه امامیه است خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و از درجات انبیا هم عروج فرمود و گذشت و به مقام قاب قوسین رسید و وصایای حق شنید . نعم ما قیل : سُبْحَانَ مَنْ خَصَّ بِالْإِسْرَاءِ رُتْبَةً بَقَرَهُ حَيْثُ لَا كَيْفٌ وَتَمَثِيلٌ بِالْجِسْمِ أَسْرَى وَأَنَّ الرُّوحَ خَادِمُهُلَهُ مِنَ اللَّهِ تَعْظِيمٌ وَتَبَجِيلٌ لَهُ الْبُرَاقُ جَوَادٌ وَالسَّيِّمَاءُ طَرَقْمَسْلُوكُهُ وَدَلِيلُ السَّيْرِ جَبْرِيلُ (۱) و مرحوم قاضی ابو سعید قمی در فقره معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رساله موسومه به « وردیه » (۲) نوشته است ، و معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به بیان ملیح که منافی با طریقه اصحاب و مشرب اهل صواب نیست بسط و شرح داده که خلاصه آن در شرح اعتقادات صدوق در ذیل همین حدیث مسطور است ، داعی نیز خلاصه کرده در این مقام می نویسد : بدان که آن جناب معراج جسمانی و معراج روحانی و معراج عقلانی داشت ، اما معراج جسمانی سیر جسد شریف آن بزرگوار بود تا منتهی مراتب اجسام ، پس از ظلمات اجرام حسیه ملکیه الی الله تعالی سیر کرد با مرکبی که جسم بود و نامش براق ، با کمال سرعت و حرکت که در هر قدمی محاذی با نوعی از اجسام می شد ، و هر طایفه ای از این انواع جسمانیات حظ و بهره ای از برکات قدوم وی می بردند ، و در سرعت حرکت آن جناب فرمود : وسرعتی فی سیره کمثل ما یطلع من القلب المشتاق . ونعم ما قال قائله البرده فی قصیده الشریفه : سَرِيتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمِ كَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِي دَاغٍ مِنَ الظُّلَمِ وَبَثَّ (۳) تَرَقَى إِلَى أَنْ نَلَّتْ مَنْزِلَهُمْ قَابَ قَوْسَيْنِ لَمْ تَدْرِكْ وَلَمْ تَرْمِ وَقَدَّمْتِكِ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا وَالرُّسُلَ تَقْدِيمِ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمٍ وَأَنْتِ تَخْتَرِقِ السَّبَّاحَ بِهَمْفِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ الْعِلْمِ خَفَضْتَ (۴) كُلَّ مَقَامٍ بِالْإِضَافَةِ إِذْ نُوْدِيتِ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمَفْرُودِ الْعِلْمِ (۵)

۱- اشعار را شیخ عباس قمی در انوار البهیة : ۳۳ نقل کرده است .

۲- قاضی سعید (ابو سعید) قمی کتابی نوشته بنام « الاربعینات » مشتمل بر چهل رساله در موضوعات مختلف ، رساله مورد نظر ، هشتمین رساله آن و موسوم به « الحدیقه الوردیه والسوانح المعراجیه » می باشد . رجوع کنید به : ذریعه ۶/۳۹۱ ش ۲۴۳۱

۳- در انوار : فظلت .

۴- [خفَضَتْ:] پست کردی . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- الانوار البهیة : ۳۶ .

در معراج جسمانی و اشعار خاقانی است

در معراج جسمانی و اشعار خاقانی استخوش گفت خاقانی: گفتی که سوار شد علی الحالب نفس شریف عقل فعال دین گفت که دور باد یا ربچشم بد از این سوار و مرکب احمد به چنین براق میمونز این دار الحزن آمد بیرون ز اقلیم حدوث برگرفته راه ملکوت در گرفته از وادی قدس سر کشیده در گاه قدم به دیده دیده‌هلیک به گوش سر شنیده بشنود نود هزار اشارتلا احصی رانده در عبادت ما اعظم شانک ای مطهر ما اکرم وجهک ای مظفر ای عشر عطای تو به یک دمصد ساله خراج هر دو عالم اندازه نعل تو است والله محراب مسبحان در گاه ادريس به درس چاکر تو تاریخ شناس اختر تو خاقانی از این سرای تزویرگریز و رکاب مصطفی گیر گر زین سخنان سحر کردارحسان عرب شدی خیردار بانکش زندگی زعالم پاکیا حسان العجم فدیناک پس معراج جسد شریفش منتهای عالم اجسام بود، و عبارت آن مرحوم این است: و سیری بسیره الی الله من ظلمات عالم الأجسام والاجرام علی مرکبه الذی سمی بالبراق فی کمال السّرعه . و در تمجید براق عجب گفته اند: براقی شتابنده مانند برقسنامش چو خورشید در نور غرق بریشم دمی بلکه لؤلؤ سُمیچو لؤلؤ رونده بر ابریشمی باز هم گفته اند: برق رفتار بر براق نشستتازیش زیر و تازیانه به دست هر چه را دید زیر کام کشیدشب لگد خورد و مه لگام کشید و در حدیث است: « لو اذن الله تعالی [لها] لجالت الدنیا والآخره بجریه واحده ، وهو خیر من الدنیا بحذافیرها » (۱). اما معراج روحانی آن جناب صلی الله علیه و آله منتهی مدارج عالم ارواح بوده است، و از این جهت است مرکب جسمانی براق در اول صقع و ثغر عالم روحانیات تخلف کرد و ایستاد، پس بر فرق که مرکبی در خور آن عالم بوده موجود شد و به روی قرار گرفت و در عروج روحانی صفوات ارواح نوریه را به نظر روحانی خویش ملاحظه فرمود، و خرق حجب گردید، و ساکنین حضرت مقدسه روحانیات از مرتبه جامعه کامله جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آگاهی یافتند، و قبله و پیشوای خود را دیدند. و عبارت آن فاضل متبحر این است: « وارتقی بروحه القدسیه الی مدارج الارواح وَخَرَقَ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۵ ح ۴۹، بحار الانوار ۱۸/۳۱۶ با اختلافات اندک، در دو مصدر بجای جمله اخیر چنین آمده: « وهی أحسن الدواب لوناً »، اما فقره اخیر در روایتی نبوی صلی الله علیه و آله مروی در احتجاج طبرسی ۱/۵۷ وارد است بدین عبارت: « فقد سخر الله لی البراق وهو خیر من الدنیا بحذافیرها ، وهی دابه من دواب الجنه . . . » .

الْحُجْبُ وَبَلَغَ قِمَّةَ الْمَزَاحِ (۱) الی آن صار اماماً لصفوف الارواح النوریّه . . « الی آخره . و فقره دعاء ندبه « و عرَجَتْ بِرُوحِهِ اِلَى سَمَائِكَ » ۲ اشاره است به همین معراج . محمد که سلطان این مهد بودز چندین خلیفه ولیعهد بود سر نافه در بیت اقصی گشادز ناف زمین سر به اقصی نهاد دل از کار نه حجره پرداخته نه حجره آسمان ساخته برون جسته از گنبد چار بند فرس راند بر هفت چرخ بلند

۱- مزاح و مفارحه به معنی مقابله است در آسمان چهارم خانه ای است برابر عرش که او را ضراح به ضم خوانند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است

در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله استاماً معراج عقلانی نورانی آن بزرگوار منتهی الیه سیرش موجب تحیر عقول است یعنی: إذا انتهى الكلام الى الله فانتهاوا فلن يزيد غير التحير. و در این معراج آن عقل اول داخل سرادقات جلال گردید، و برای آن جناب رفع استار بهائیه و جمائیه شد و رسید به جائی که بین او و خدایش احدی حاجز نبود حتی نفس شریف و ذات رفیع وی، و عبارت وی این است: ثم ترقى بعقله النورى ونوره العقلى ودخل سرادقات الجلال ورفع استار البهاء والجمال الى ان وصل الى حد لم يكن بينه وبين ربه احد حتى نفسه الشريف وذاته الرفيعه. و از تعبیرات ملیحه که فرموده است در عروج جسمانی تعبیر و تقریر به لفظ «سری» کرده؛ از آنکه سیر اختصاص به حرکت کردن در آخر شب یا در تمام شب عموماً دارد، و این بیان را اقتباس از آیه کریمه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» (۱) نمود، و متعلق سیر بر حسب

تبادر همانا اجسام است ، و حضرات اهل حق گویند : از کلمه بعیده مبرهن است که عروج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سیرش به همان بدن نورانی و روح الهی معاً بوده است ؛ از آنکه اطلاق کلمه عبد به جسد خالی از روح و روح بدون جسد ننمایند ، پس استعمال اهل لسان خود اقوی برهان است که سیر اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روحاً و جسداً معاً بوده است ، و از معراج روحانی تعبیر به لفظ « ارتقی » کرد و آن اشاره به مقام تدلی است و استعمال کلمه ارتقاء در عروج ارواح به ملاً اعلی از مدارج و مراقی نوریه الطف و املح است چنانکه سیر در جسمانیات . و از معراج عقلانی تعبیر به لفظ « ترقی » کرد ؛ از آنکه اشاره به عالم « أو اذنی » است ، و باب تفعیل اشد تأکیداً می باشد از باب افتعال ، چنانکه عقل از روح و روح از جسد اشرف است ، البته معراج عقلانی از معراج روحانی ، و معراج روحانی از معراج جسمانی افضل و اشرف است ، کذلک اسراء از ارتقاء و ارتقاء از ترقی اولی و اقوی است ۱ . و جامی در معراج بیان خوشی دارد : گلی بردند زان دهلیزه پستبه آن در گاه والا دست بر دست قدم زنگ حدود از جان او شستوجوب آرایش امکان او شست بلی ، جمعی منکر معراج جسمانی شده اند از آنکه موجب خرق و التیام در افلاک و تعطیل حرکات لیل و نهار و تأثیر کواکب و نظرات انجم و بطلان امور عالم و تخریب معاش بنی نوع اولاد آدم و سائرین می شود . جواب از تمام آنها معجزه بودن معراج است ، و از معجزه هر کاری توان کرد .

در معنی کلمه «حق» است

و بدین بیت باید ختم نمود: خرد مومین قدم بر روی تفتیخت خدا می داند و آنکس که رفته

در معنی کلمه «حق» است اما کلمه «حق» که خبر حرف «ان» است در کتاب و سنت بسیار استعمال شده است کقوله تعالی: «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» (۱) و «حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» (۲) و «آتُوا حَقَّهُ» (۳) «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (۴). و این کلمه بر حسب اختلاف موارد به معنی ثبوت و لزوم و وجوب و حفظ و مقابل باطل است، و در این گونه موارد همان معنی مقابل باطل و ثبوت ملحوظ می شود چنانکه صاحب «مجمع البحرین» می گوید در معنی «الْحَقَّاهُ * مَا الْحَقَّاهُ» (۵): اسمی از اسماء قیامت و ساعت است از آنکه حواقیق امور ثابته و حقایق وقایع حسابیه آن ثواب و عقاب از وی متحقق است، پس می گویند: معراج حق است یعنی: وقوعش حق است و صدق و یقین، ثابت است چون ذات شریف خداوند سبحان که اسم مبارکش حق است کقوله: بِحَقِّ (۶) اللَّهُ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا. پس در عقاید حقه اصطلاح شده است که می گویند: حق است برای نبوت و تحقق او در فقرات ادعیه و دعای عدیله این عبارت در موردی که محقق الوقوع و الوجود است بسیار استعمال شده، و در وصایای ائمه هدی علیهم السلام در فقراتی که راجع به عقاید حقه است نیز کثیر الاستعمال بلکه غالباً از شدت وضوح و تحقق تعبیر به کلمه حق کرده اند.

۱- قصص: ۶۳.

۲- یونس: ۳۳.

۳- انعام: ۱۴۱.

۴- واقعه: ۹۵.

۵- حاقه: ۲۱.

۶- در چاپ سنگی: یحق.

و جهت تقدّم ذکر معراج بر مطالب حقّه ثابتۀ آتیه سته برای شدّت و کثرت اهتمام در آن است مانند صفت عدالت بر صفات دیگر خداوندی یا برای تقدّم وقوع اوست در دنیا بر آخرت ، بدیهی است یا برای احتواء و اشتمال جنّت و نار و صراط و میزان و بعث است در امور معراج ؛ از آنکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله از هر یک مشروحاً خبر دادند ، و هر آن کس اعتقاد بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله نمود از آنچه آن بزرگوار اخبار فرمودند به وجود جنّت و نار و مشاهده نعمه و نقمه و ثواب و عقاب ، کمال ایمان و تمام اسلام را معتقد شده است ، پس بر حسب این وجوه اجمالیّه ذکر تقدّم معراج بر عقاید دیگر واضح است ، و ترتیب هر یک از آنها هم به دلیل و برهان می آید ان شاء الله تعالی . و عجب گفته مرحوم ملا کاظم ازری در قصیده اش : من تسنی متن (۱) البراق لیطویصحف افلاکها به فطواها وترقی لقباب قوسین حتیشاهد القبلة التي یرضاها وعلی متنه ید الله مدّتفاضت علیه روح نداها وراه ما لا یری من کنوز الصمداتیة التي اخفاها وهو سرّ الوجود فی الملاء الاعلی ولولاه لم تعفر جباها (۲) وهو الآیه المحیطه بالکون ففی عین کلّ شیء تراها (۳) تمّ الحدیث والابیات .

۱- در چاپ سنگی : من .

۲- در چاپ سنگی : جاها .

۳- الازریه : ۴۷ ۴۸ ، اشعار مفصل است و مرحوم مؤلف ابیاتی از آن را گلچین نموده اند .

حقیقت دوم: در شرح مسائله نکیرین است

حقیقت دوم: در شرح مسائله نکیرین استالحقیقه الثانیه: قوله: والمساءله فی القبر حقٌ. بدان که «مسائله» بر وزن مفاعله سؤال کردن دو نفر است از دیگری، و السؤال مایسأله الانسان من الغير. وعن «المجمع» (۱): تساءلوا أى سأل بعضهم بعضاً. و مراد از حقیقت (۲) سؤال، پرسیدن دو ملک است در قبر از انسان عقایدی که داشته است، و سؤال از این دو ملک است و جواب از میت و اعتقاد به این مسأله از ضروریات دین است نباید منکر شد (۳). و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «از ما اهل بیت نیست و از شیعیان ما محسوب نمی شود آن که چهار چیز را منکر شود: معراج و مسائله قبر و موجود بودن بهشت و دوزخ و شفاعت ما اهل بیت را» (۴). و دیلمی طاب ثراه فرمود: از خواص تربت مبارکه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آن است هر آن کس مدفون شود در آن عذاب قبر و مسائله و محاسبه منکر و نکیر از او مرفوع است. و هم مرویست: «بر میت اگر تلقین خوانند نکیرین می بینند میت مقبور با ملقن همراهی می کند دیگر از او سؤال نمی کنند». و در جلد سوم «بحار الانوار» مرویست: «هر کس در وقت خواب سوره ملک را بخواند نکیرین از او می گذرند...» و حدیث مبسوط است.

۱- مجمع البحرین ۲/۳۱۶ ماده (سأل).

۲- کذا، ظاهراً: حقیقت.

۳- رجوع کنید به: بحار الانوار ۶/۲۷۴ به بعد.

۴- صفات الشیعه، شیخ صدوق: ۵۰، الفصول المهمه ۱/۳۶۳ ح ۴۷۴، بحار الانوار ۸/۱۹۷ ح ۱۸۶.

در معنی «قبر» است

و حضرت علی بن الحسین علیه السلامی فرماید: « أَبْكَى لِظُلْمِهِ قَبْرِي، أَبْكَى لِضَيْقِ لَحْدِي، أَبْكَى لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ [إِيَّايَ]، أَبْكَى لِخُرُوجِي عَنِ الْقَبْرِ عُرْيَانًا ذَلِيلًا خَائِفًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي.. » الی آخر ما قال سلام الله علیه ۱. و در حدیث مبسوط از جابر جعفی مرویست که: حضرت باقر علیه السلام فرمودند که: « ملکین بر کافر وارد می شوند و هر دو سیاهند و ازرق، و زمین را با انیاب خودشان می شکافند، و دو حدقه چشمشان مانند دیگک مس است، و کلامشان چون رعد قاصف، و چشمهایشان چون برق لامع. پس روح میت به حنجره اش می آید، آن گاه از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امام و قرآن و قبله و در روایتی از اخوان هم سؤال می نمایند، چون نداند بر او عمودی زند که از صدای آن چرنده ها برمند و ماهی ها به گل پناه آورند و شماها نمی دانید. »

در معنی «قبر» استو خوب است الحال معنی « قبر » و « مقبره » را بدانی، پس بدان: مراد از قبر و مقبره محلّی است که بدن انسان در آن مستور می شود بعد از موت کقوله تعالی « ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ » (۱). قال فی « المجمع » (۲): أَيْ جَعَلَهُ ذَا قَبْرٍ يُوَارَى فِيهِ. و این مکرمتی است که خداوند به کافه بنی نوع انسان فرموده است که به عکس حیوانات بدنهای ایشان در طی خاک مقبور و مستور می نماید.

۱- عبس: ۲۱.

۲- مجمع البحرین ۳/۴۴۷.

در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن است

بدان آنچه مخبر صادق با برهان ناطق خویش خبر داده است اعاده روح و حیات است در قبر بر آن جسد تا ترقوه و صدر، و آمدن ملکین عظیمین است برای پرسش عقاید قلبیه، و بعضی از اعمال و اقوال بدتیه که خداوند احصاء کرده و در دواوین و دفاتر غیبیه ثبت و ضبط شده، و یکی از امور و احوال عالم برزخ که اعتقاد به آن لازم است همین است، پس هر کس که منتقل از نشأت دنیویّه به نشأت اخرویّه می شود باید بداند زمانی که مقبور است حالات متعدّده و نشأت متبدّله تا روز حشر از مسائله و تنعیم و تعذیب و تضییق و تقبیح و ضمّه خواهد بود. و مرحوم مجلسی طاب ثراه فرمود: مؤمن باید ایمان به سؤال قبر بیاورد مجملاً چنانکه در ادعیه مأثوره است، دیگر اطلاع به خصوصیات و کیفیات آن لازم نیست و حق همین است و گرنه بسیار مشکل است از ظواهر اخبار عدول و تجاوز کردن، و از برای بدن حسی و جسد عنصری تفصیل قائل شدن جز مهلکه و تحیر برای متوغّل در این امور چیزی حاصل نمی شود. بلی، جمعی می گویند: نکیر و منکر، بشیر و مبشر در عالم برزخ از جسدی که الطّف از این جسد است (۱) بعباره اخری: از جسد برزخی است سؤال می نمایند، و آن جسد است که برمی خیزد و می شنود و می گوید و روح تعلّق به وی می گیرد و آن حیات ثانوی است که به وی افاضه می شود و این جسد فضلیّ غذائی در قبر پوسیده و گسیخته می شود و هر چه از انسان نشد مسؤول واقع نخواهد شد.

در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن استپس آنچه از اخبار مستفاده است از تألم روح در عالم برزخ به واسطه الفت و انس با بدن اصلی است که آن بدن حقیقت این بدن عرضی است.

۱- برخی از این اقوال و آراء در بحار الانوار ۶/۲۷۵ بیان شده است.

چنانکه در حدیث است: « غَسَّيَال مَيِّتٍ رَا مِيَانِ دُو پَايِ خُودِ نَغِيْرِدُ وَ اَز رُويِ مَيِّتِ نَجْهَدُ ، وَ پِيْرَاهِنِ وَيِ رَا شَقِّ كَنْدُ ، وَ پَا بَه مَقَابِرِ مُسْلِمِيْنَ نَكْذَارِدُ » بواسطه توجهی است که روح به این نشأت و بدن دارد و می گویند: تعذیب و تنعیم جماد از حکیم قبیح است. و حدیث معروف « الْقَبْرِ رُوضَه مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ (۱) حَفْرَه مِنْ حُفْرِ النَّارِ » (۲) را این قسم اهل تحقیق ذکر کرده اند: اعمال مَیِّت در قبر مجسّم می شود از ملکات نفسانیّه و صفات حیوانیّه مثل شهوت و غضب و حسد و عجب که مَیِّت صورت آنها را در خارج می بیند به مانند سگ و خوک، مار و عقرب، پس او را می گزند و می خورند، و همچنین ملکات رحمانیّه مانند صلاه و احسان و صلّه رحم مجسّم به صورت حسنه و روی زیبا شوند، اِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ اِنْ شَرًّا فَشَرًّا وَ مونس و مصاحب وی اند؛ از آنکه افاعیل عباد اسباب و علل اند و آنها معلولات و مسبباتند، وقتی که علّت موجود شد معلول هم موجود می شود و تکلیف از برای آنها نیست مثلاً زنا در دنیا موجب وبا، و کفران نعمت موجب غلا (۳) می شود، در آخرت هم این اعمال باعث علوّ درجات و دخول برکات می گردد « يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا » (۴). چنانکه فیثاغورس که از تلامیذ سلیمان نبی است می گوید: اِنْك سَتَعَارِضُ اقْوَالِكْ و اَفْعَالِكْ و اَفْكَارِكْ ، سَيَظْهَرُ لَكَ مِنْ كُلِّ حَرَكَةٍ فِكْرِيَهْ اَوْ قَوْلِيَهْ اَوْ فَعْلِيَهْ صُورَه رُوحَانِيَهْ ، فَاِنْ كَانَتْ الْحَرَكَةُ عَقْلِيَهْ صَارَتْ مَلَكًا تَلْتَدُّ بِمَنَادِمَتِهْ فِي دُنْيَاكَ وَ تَهْتَدِيْ بِهْ فِيْ اُخْرَاكَ اِلَى جِوَارِ اللّٰهِ وَ كَرَامَتِهْ . خلاصه اهل حق از برای نفس ابدان برزخیّه قائل شده اند، و تعبیر به اجساد مثالیّه نموده اند که شرح ادّله عقلیه و نقلیه آن موجب اطمینان است، و دانستن آن موکول به کتب

۱- در چاپ سنگی: و .

۲- خصال شیخ صدوق: ۱۱۹ ح ۱، الخرائج والجرائح ۱/۱۷۲ ح ۲، مدینه المعاجز ۳/۲۰۴، بحار الانوار ۶/۲۰۵.

۳- غلا: گرانی .

۴- آل عمران: ۳۰.

عقلیه و صحف استدلالیه است به نحوی که شیخ اشراق ذکر کرده است . و قاضی ابو سعید می فرماید : فاعلم أنّ الله جلّ مجده قبض الارواح من هذه الأجسام العنصریه الطبیعیه اودعها فی صور جسدیه هی حصص لحقیقه من الماده الجسمیه التی لا يتخلّص نفس ما دامت نفساً منها من دون شائبه کیفیات عنصریه او تخطیطات مزاجیه .. الی آخر ما قال . و وی را در حقیقت ماده جسمیه مشربی است به همین . و شیخ فرید الدین عطار می گوید : ز حشرت نکته ای روشن بگویمتو بشنو تا منت بی من بگویم همین جسمت بود اما متور و گری بی طاعتی جسمی مکدر و بسیار شایسته است از بیانات حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در عذاب و ثواب قبر چند کلمه ای برای تذکر خود در آخر این عنوان بنویسم : « یا ذوی الحیل والآراء والفقّه والانباء ! اذکروا مصارع الآباء فکأنکم بالتفوس قد سئلت (۱) ، وبالابدان قد عُریت ، وبالمواریث قد قسمت [، فتصیر یا ذا الدلال والهبیه والجمال الی منزل (۲) شعئا ومحله غبراء ! فتنوم علی خدک فی لحدک فی منزل قلّ زواره وملّ عمّاره ، حتی تشقّ عن القبور وتبعث الی الثّور . فإن ختم لك بالسّعاده (۳) صرت الی الحبور (۴) ، وأنت ملک مطاع وآمن لا تراع] یطوف علیکم ولدان كأنهم الجمان بكأس من معین ، بیضاء لذه للشاریین ، اهل الجنّه فیها یتنعمون ، واهل النار فیها یعدّون ، هؤلاء فی السّندس والحریر یتخیرون ، و هؤلاء فی الجحیم والسّیر یتقلّبون ، هؤلاء تُحشى جماعهم (۵) بمسک الجنان ، و هؤلاء یضربون بمقامع الثّیران .. » الی آخره (۶) .

۱- در بحار : سُلبت .

۲- در بحار : منزله ، این واژه با توجه به مؤنث بودن « شعئا » اظهر است .

۳- در چاپ سنگی : السعاده .

۴- الحبور : السرور ، چنانچه در حاشیه بحار مذکور است .

۵- در چاپ سنگی : جاجمهم .

۶- بحار الانوار ۷۴/۳۷۱ ، نهج السعاده ۲/۳۸ .

حقیقت سوم: در بهشت است

حقیقت سوم: در بهشت استالحقیقه الثالثه: قوله: «وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ». عرض می کند: وجود بهشت مع درجاتها و منازلها حق است. بدان که جَنَّت در فوق آسمانها است و در عرض واقع است و اعظم از سماوات است لقوله «جَنَّتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱) و هشت جَنَّت است که تمام آنها را به یک جَنَّت تعبیر فرموده: اَوَّل: فردوس، دَوِّم: عدن، سَوِّم: خلد، چهارم: نعیم، پنجم: المأوی، ششم: دارالسلام، هفتم: دارالقرار، هشتم: دارالمقام. اما «فردوس»: به قول فراء عربی است، و در نزد عرب فردوس به لغت روم باغ است، و جمع آن «فرادیس» است و آن مشتق از «فردسه» است و آن به معنی وسعت است، و قال الله تعالى: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲). اما «جَنَّت عدن» به معنی اقامه کردن در مکان است، و قوله تعالى: «جَنَّاتِ عَدْنٍ» (۳) یعنی: جَنَّات اقامه، و اهل لغت می گویند: عدن بالمکان عدوناً ای اقام به (۴). اما «جَنَّت خلد» به معنی اقامه است ایضاً، و به معنی دوام است؛ برای آنکه اهلس همیشه در آن ساکن اند. «جَنَّت الخلد» و «شجره الخلد» بیان مشروحی دارد. اما «جَنَّت نعیم» گویند: برای کثرت نعمت اوست کقوله: «فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ»

۱- آل عمران: ۱۳۳.

۲- مؤمنون: ۱۱.

۳- توبه: ۷۲.

۴- النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر ۳/۱۹۲، با عبارتی مشابه، و صریح آن در مجمع البحرین ۳/۱۳۵ مذکور است.

وَجَنَّةُ نَعِيمٍ « (۱). اَمَّا « جنة المأوی » در چند موضع از کلام مجید مذکور است : « اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ « (۲) ، و اَیضاً فرمود : « عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُتَنَهَّى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ « (۳) و جهت آن واضح است . اما « جنة السلام » نیز در قرآن مذکور است ، قوله تعالی : « لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ « (۴) و برای [آن] دارالسلام خواندند که ساکنین آن سالمند از آفات ، و منه : « لَبِيبِكِ دَاعِيَا اِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبِيبِكِ « (۵) و « سلام » از اسماء حق است . اَمَّا « جَنَّتِ قَرَارِ » در قرآن کریم نیز مذکور است : « اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ « (۶) . و اَیضاً : « يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَّ اَحْسَنُ مَقِيلاً « (۷) . اما « دار المقام » نامیدند برای آنکه خانه اقامه و توقّف است ، و « مقام » بضم موضع اقامه است و بفتح موضع قیام . و بدان بعضی گفته اند : جنت عدن برتر است از فردوس ، و دار الملک اوست بر دو روی وی ، مثال حصار و سور است یکی از آن خود فردوس است و باقی آنها از جنات دیگر است که بین دو حصار جنتی است و برای هر یک یکصد درجه است و هر درجه ای منقسم می شود به منازل و مقاماتی لا تحصی و همچنین است درکات آتش ، و مقام وسیله اعلی درجه فردوس است ، و آن مخصوص به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آلهاست . و از اخبار برمی آید که حصول و وصول مقام وسیله به دعاء اَمّت مرحومه است ، اگر چه

۱- . واقعه : ۸۹ .

۲- . سجده : ۱۹ .

۳- . نجم : ۱۴ ۱۵ .

۴- . انعام : ۱۲۷ .

۵- . فقه الرضا علیه السلام : ۲۱۶ ، المقنع ، شیخ صدوق : ۲۲۰ ، مصباح المتجهد : ۶۷۷ .

۶- . غافر : ۳۹ .

۷- . فرقان : ۲۴ .

ما بندگان به وسیله و سبب وی درک سعادت نمودیم و به سوی حق متوجه و متوسل گردیدیم ، لیکن بر ماست و بر هر مخلوقی لازم به وجه خاص و لسان مخصوصی با خدای خودمان مناجات نمائیم ، و بر خداست به همین وجه با بندگانش مرحمت نموده مراعات کند ، پس به امر خداست از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای وی وسیله دعا بخواهیم کما فی « تفسیر القمی » عن الصادق علیه السلام : ان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول : « إذا سألت الله لی فاسألوه الوسيله » (۱) ، آن گاه بیان از وضع و طور و طول آن فرمود.. الی آخره . و اهل بهشت چهار صنفند : اول : رسل و انبیاء . دوّم : شهداء و اولیاء از تابعین ایشان . سوّم : علماء از اهل توحید که از تجلی الهی و کشف ربّانی و ادله فکریه و براهین عقلیه از صفات الله و اسماء عظمی اطلاع داشته اند . چهارم : مؤمنین تابعین انبیاء و اولیاء . و جمهور از مسلمین که قائل به توحید و تقلید بوده اند و دوستداران اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله : طایفه اوّل : ارباب منبرند . طایفه دوّم : ارباب سریر و عروشد . طایفه سوّم : ارباب کرسی اند . از برای طایفه چهارم مراتبی است لا تحصی ، رزقنا الله الوصول الی اعلى درجات الجنّات مع انبیاء السّادات علیهم آلاف التحیات والتسلیمات . اکنون بر طالب سالک مخفی نماند جنت بر دو قسم است : محسوس و معقول . اما جنّت حسیّه همان لذات و شهوات متعلقه به قوای حسیّه است از اکل و شرب

ابیات فصیحہ در توصیف حوریہ جنات عالیہ

و نکاح و رواج و نغمات طیبہ و وجوه حسان و حور و غلمان که بصر حسی آنها را درک می نماید و ملتذ می شود از آن . و جنتی است معقوله و آن نعیمی است که انسان کسب کرده است از معارف حقّه و علوم الهیّه به طریق نظر و نور الهی در دنیای دون . و این جنت مانند روح است و آن مانند جسد است ، پس جمعی که در جنات عالیہ اند به واسطه اکتساب معالم دینیہ و معارف حقیقیہ التذاذ نفوس قدسیہ شان بہتر و بیشتر است ، نہ بہ نحوی کہ ملاحظہ گفته اند و منکر جنت حسّیہ شدہ اند ، و نہ بہ نحوی کہ حشویہ قائلند و انکار از جنت معقوله نموده اند بلکہ جمع مہما ممکن اولی ، و شاید حدیث : « یا علی ! خلق اللہ الجنہ من لِبْنَتین : لِبْنِہ من ذہب و لِبْنِہ من فضّہ » (۱) اشارہ بہ این دو جنت بودہ باشد . خلاصہ باید حالا اعتقاد بہ وجود جنت و نار کرد کہ در آسمان و زمین ہر دو برای عقاب و ثواب موجودند انکار از آن موجب خذلان و خسران است ، و در حوریہ و جاریہ جنات عالیہ چند بیتی حفظ دارم می نگارم :

ابیات فصیحہ در توصیف حوریہ جنات عالیہ فی الخلد جاریہ بالغنج ماشیہ (۲) للزوج ساقیہ فی وسط اشجار من مسکہ عجنت من خمر (۳) خلطلمن تری خلقت للزاهد القاری معشوقہ (۴) حرّہ فی خدّھا حمرہ کائنا درّہ فی نقش دینار بالدلّ مقبلہ للشعر (۵) مرسلہبالذیل مُسبلہ فی شطر (۶) انہار قد زانہا عشب (۷) فی قرنہا طرفی خلفہا ذوب (۸) شیت بانوار تسقی الولیٰ بہا خمرًا مشعشعہخمر الفرادیس لا من خمر (۹) خمار والطیر فی غرف الیاقوت صائحہ (۱۰) کأنّ اصواتہا الحان مزمار (۱۱) فیا لها طرب من شانہا عجیبن حیث شاء من الجنّات مختار (۱۲)(۱۳) و فی « تحف العقول » (۱۴) فی مواعظ الباقر علیہ السلام : « یا طالب الجنّہ ! ما أطول نومک و آکل مطیبتک [و] أوهی (۱۵) همّتک ! فللہ انتّ من طالب و مطلوب » . رزقنا اللہ تعالیٰ ما یوجب الدّخول فی دارہ والاعتکاف بجوارہ بمحمد وآلہ . بلی بہ مفاد « وَعَیَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِہَا الْأَنْهَارُ » الی قولہ « وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ » (۱۶) ظاہر است چنانکہ طبایع انسان در حبّ دنیا مختلف است از لذّت اکل و راحت و حفظ و حراست و امور دیگر از طلب علوم و غیرہا مراتب درجات آنها نیز در جنّات موعودہ بر حسب مراتب مختلفہ کہ داشتند دادہ می شود ، و ہمین طریق است در کات میزان و عقوبات موجودہ در آن .

۱- من لا یحضرہ الفقیہ ۴/۳۵۵ ضمن ح ۵۷۶۲ ، الخصال : ۴۳۶ ح ۲۲ ، وسائل الشیعہ ۱۵/۳۴۳ ح ۲۰۶۹۷ .

۲- در چاپ سنگی : بالفنج ماشطہ .

۳- در روضہ : بعنبر .

۴- در چاپ سنگی : ممشوقہ .

۵- در روضہ : الشعر ، و بعد از آن : الذیل .

۶- در روضہ : وسط .

- ۷- در روضه : عبث .
- ۸- در روضه : فی خلقها عجب .
- ۹- در چاپ سنگی : حمر .
- ۱۰- در روضه : صادحه .
- ۱۱- در روضه : زمار .
- ۱۲- در روضه : طیار .
- ۱۳- روضه الواعظین : ۵۰۶ .
- ۱۴- تحف العقول : ۲۹۱ ، و نیز بنگرید به : بحار الانوار ۷۵/۱۷۱ ح ۴ .
- ۱۵- در چاپ سنگی : ادھی .
- ۱۶- توبه : ۷۲ .

حقیقت چهارم: در نار است

حقیقت چهارم: در نار است. الحقیقه الرابعه: قوله: «وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ» و خداوند فرمود: «أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱). بدان که مؤمن باید اعتقاد کند به وجود آتش و نباید منکر شود و آن سجن الله و زندانی است که برای اهل معصیت خلق شده است، و عقوبات انسان در آن موجود است چنانکه ثوبات در جنات برای اهل طاعت و اهل آتش و آنها مظاهر غضب و قهر حق هستند، «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» (۲). و آن زندان هفت طبقه است در عمق و طول به عکس جنت است و در تحت ارضین برای عاصین خلق شده است از قهر الهی، والقاهر هو ربها. اول: جحیم، دوم: صعیر. سوم: سقر. چهارم: حطمه. پنجم: لظى. ششم: هاویه. هفتم: جهنم. و این ابواب و درکات سبعة بر حسب اعمال مختلفه گناه کاران داده می شود و در قرآن مجید تمام آنها مذکور است: اما جحیم فرموده است: «ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ» (۳)، و ایضاً «فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (۴). و اما صعیر فرموده است: «فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۵).

۱- یونس: ۸.

۲- طه: ۸۱.

۳- مطففین: ۱۶.

۴- سوره نازعات: ۳۷ ۳۹.

۵- ملک: ۱۱.

فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آن

اما سقر فرموده است: « سَأُضِلِّيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ » (۱). اما حطمه فرموده است: « كَلَّا لِيُبِيدَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ » (۲). اما لظی فرموده است: « كَلَّا إِنَّهَا لَظَى » (۳). اما هاویه فرموده است: « وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ » (۴). اما جهنم در چند موضع از کلام مجید فرموده است: « إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِينَ مَابًا » (۵)، و ایضاً « أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ » (۶)، و ایضاً فرموده است: « وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا » (۷). چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادت گاه گردن کش سقر کافران کآرند در نعمت جفاباز در دوزخ دعاشان « رَبَّنَا »

فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آن حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمود: « فكم يومئذ في النار من صلب محطوم ووجه مهشوم ، [ومشوه] مضروب على الخرطوم ، قد أكلت الجامعهُ (۸) [كفه] والتحم الطوق بعنقه ، فلو رأيتهم يا أحنف (۹) ينحدرون (۱۰) في اوديتها ويصعدون جبالها ، وقد البسوا المقطعات

۱- مدثر: ۲۶ ۲۸ .

۲- عصر: ۷۴ .

۳- معارج: ۱۵ .

۴- قارعه: ۹۸ .

۵- نبأ: ۲۱ ۲۲ .

۶- زمر: ۶۰ .

۷- اسراء: ۸ .

۸- جامعه غل است جمع آن جوامع . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۹- در چاپ سنگی: احتف .

۱۰- در چاپ سنگی: يتحدرون .

در سکنه درکات نیران است

مِنَ الْقِطْرَانِ ۱ فَأَقْرُنُوا مَعَ فُجَّارِهَا وَشَيَاطِينِهَا ، فَإِذَا اسْتَعَاثُوا بِأَسْوَأِ (۱) أَحْرَّ (۲) مِنْ حَرِيقِ مَثَبٍ (۳) عَلَيْهِمْ عَقَارِبُهَا وَحَيَاتِهَا . وَلَوْ رَأَيْتَ مُنَادِيًا يَنَادِي وَيَقُولُ : يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! وَيَا أَهْلَ النَّارِ ! خَلِّدُوا فَلَا مَوْتَ ، فَعِنْدَهَا يَنْقَطِعُ رَجَاؤُهُمْ (۴) وَيَنْغَلِقُ (۵) وَيَتَقَطَّعُ بِهِمُ الْأَسْبَابُ . فَكَمْ يَوْمئِذٍ مِنْ شَيْخٍ يَنَادِي : وَاشِيبَاهُ (۶) ! وَكَمْ مِنْ شَبَابٍ يَنَادِي : وَاشِبَابَاهُ ! وَكَمْ مِنْ امْرَأَةٍ تُنَادِي : وَافْضِيحَتَاهُ ! هَتَكَتْ عَنْهُمْ [الستور] . فَكَمْ يَوْمئِذٍ مِنْ مَغْمُوسٍ بَيْنَ اطْبَاقِهَا يَا لَكَ غَمْسَهُ (۷) أَلْبَسْتِكَ بَعْدَ لِبَاسِ الْكُتَّانِ وَالْمَاءِ الْمُبَرَّدِ عَلَى الْجُودِرَانِ وَآكَلِ الطَّعَامِ الْوَانًا بَعْدَ الْوَانِ ، لِبَاسًا لَمْ يَدَّعْ لَكَ شِعْرًا نَاعِمًا [...] . هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمَجْرِمِينَ (۸) .

در سکنه درکات نیران استو بدان تسمیه هر یک از طبقات نیران به جهاتی است که برای خواص عرض می شود: اما جهنم: يَنْجَهُمْ فِي وَجْهِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَتَأْكُلُ لِحُومَهُمْ .

۱- در چاپ سنگی: باشوی .

۲- در صفات الشیعه و بحار: اخذ .

۳- در صفات الشیعه و بحار: شدت .

۴- در چاپ سنگی: رجاها .

۵- در صفات الشیعه: وتغلق الابواب .

۶- در صفات الشیعه: واشیبتاه .

۷- در چاپ سنگی: غمه .

۸- صفات الشیعه: ۴۳، بحار الانوار ۷/۲۲۰ و ۶۵/۱۷۲، مستدرک سفینه البحار ۶/۱۲۶ .

اما الجحیم ۱: لانه عظیم الجمره الواحده . اما السعیر: لانه یُسعَّر لم یطفأ منذ خَلَقه اللّٰه وفيه حَبُّ الخزر لیس فی النار اشدّ منه لیحزن اهل النار له . اما الهاویه: لمن وقع فيه لم یخرج وفيه بئر الهبّاهب وجبل صعود . و اما اللظى: لتلظىه و اشتعاله . اما الحطمه: لحطمه و كسره . و جهنم اعظم مخلوقات است و به واسطه دوری قعرش او را جهنم خواندند ، و بئراً جهنّام ای شدیداً بعید القعر وهواء آن محترق است بدون جمر ، و ساکنین آن بنی آدمند و سنگهائی که مردمان آنها را خدای خودشان دانستند ، و لهب آن طایفه شیاطین اند ، و در آن حرارت است به کمال و برودت زمهریریّه است به کمال ، و جهنم محلّ آلام و عقوبات است ، و عذابی که در اوست نه از اوست بلکه از خداوند سبحان است که اشدّ المعاقبین است فی موضع النکال والنقمه . و بعضی جهنّم را همان آتش دانسته اند و گفته اند: تسمیه محلّ است به اسم حال و می توان گفت جهنم اسم از برای درکات آن باشد چنانکه جنّت اسم از برای مجموع من حیث المجموع جنّات است . و قاضی می فرماید: حدّ جهنّم از مقعر فلک ثوابت است تا اسفل سافلین مگر اماکن مخصوصه که خداوند مستثنا کرده است از زمین که رجوع آنها به جنّت است کقوله صلی الله علیه و آله: « ما بین القبر روضه من الجنّه » (۱) و کذلک انهار و عیون جاریه که متتبع را بصیرت به حالت

۱- آنچه در حدیث وارد است چنین است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند: « ما بین قبری [أو بیته] او منبری روضه من ریاض الجنّه » . رجوع کنید به: کافی ۴/۵۵۵ ح ۵ ، کامل الزیارات: ۵۱ ح ۲۸ ، من لا یحضره الفقیه ۲/۵۶۸ ح ۳۱۵۸ ، معانی الاخبار: ۲۶۷ ح ۱ . در روایتی منقول در ثواب الاعمال: ۲۱۰ نیز چنین آمده: « ما بین الرکن والمقام روضه من ریاض الجنّه » .

هر يك هست ما بقي در آتش است حتى كواكب ، كلها فى النار وانها مظلمه الاجرام ومنكسفه فى غايه الظلام ؛ از آنكه كسوفات كواكب در آخرت حقيقى است و ذاتى چنانكه در شرايط ساعت مذكور است نه عرضى مثل آنكه در دنيا حيلوله ارض و قمر مى شود در نزد آفتاب به چشمهاى ماها . غرض آنكه هر چند در ذيل فلک ثوابت است جهنم مى شود مگر چیزهائى كه به زبان شرع اقدس از آن جدا شده اند . و صاحب « اخوان الصِّفا » در معنى جهنم بيانى دارد كه در اين مقام ذكرش خالى از فايده است ، وليكن جوابى كه مرحوم قاضى فرموده است و در مقام ردِّ برآمده موجب تكميل اين خطوط و اوراق است : فالقول بان جهنم و نيرانها عباره عن العالم العنصرى والطبيعه المحلله للاجساد المفنيه لها كما ذهب اليه صاحب اخوان الصِّفا وغيره قول بالتناسخ . وهو باطل كما فى الكتب العقليه ، بل الحق ما اذت اليه الاصول العقليه معاضده بالآيات الكثيره والاخبار المستفيضه.. الى آخره . خلاصه چنانكه سابقاً در احوال جنان ذكر شد ساكنين آنها چهار صنفند ، همچنين سکنه نيران هم بر طبق وى چهار صنفند : اول : معطله ملاحظه . دوّم : مشرکين . سوّم : كافرين متکبرين . چهارم : منافقين اند ، و قال الله تعالى : « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ » (۱) . اما كسانى كه از اهل كبايرند از زمره مسلمين ظاهراً مخلّد در آتش نباشند اگر چه در آن سالها باشند و معذب شوند لكن به امتنان الهى و شفاعت حضرت نبى امى صلى الله عليه و آله

بیرون می آیند . و جهت اختصاص اهل عذاب به این چهار صنف شاید اشاره به معنی آیه کریمه بوده باشد که ملخّص آن این است : شیطان از یمین و شمال و از برابر و عقب سر برای اغواء می آید اما با مشرکین از برابر و با معطله ملاحظه از عقب سر و با کافر متکبر از طرف راست و با منافق از طرف چپ می آید . و جهت اتیان شیطان به جانب طوایف اربعه از جهات خاصه بیانی مشروح می خواهد . پس از این تحقیق معلوم می شود که به اهل جنت شیطان را از هیچ یک از جهات اربعه ید تسلطی نبوده و نیست ، فلهدذا مستوجب دخول و خلود در جنان می شوند ، و حضرت احدیت جلّ عزّه در خلود اشقیاء و سعداء فرموده است : « فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَأَمَّا الَّذِينَ سِئِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مِمَّا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ » (۱) . و در حدیث صحیح است : « جهنم را در روز قیامت به صورت عظیمی می آورند ، و می گویند : خلق وی هم به طالع ثور شده است » . و در حدیث دیگر در ذیل آیه « وَجِيءٌ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ » (۲) مرویست : « هفتاد هزار ملک با زمامها و گرزهای آهن جهنم را بکشند ، و او را چهار قائمه است غلاظ و شداد ، و او را سی هزار سر است ، و در هر سری سی هزار دهان است ، و در هر دهانی سی هزار دندان است که هر دندانی سی هزار مرتبه بزرگتر است از کوه احد ، و در هر دهانی دو لب است که هر یک در بزرگی تمام دنیا را می پوشاند ، بر هر یک از این دو لب زنجیری است که هفتاد هزار ملک آن را می کشند که هر یک بخوانند آسمانها و زمین را لقمه واحده کنند می توانند » (۳) .

۱- هود: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ .

۲- فجر: ۲۳ .

۳- با اختلافاتی در بحار الانوار ۷/۱۲۴ ، نور الثقلین ۵/۵۷۶ ح ۲۴ ، و نیز در منابع اهل سنت مانند : التخویف من النار ، ابن رجب حنبلی : ۱۶۴ ، تفسیر القرطبی ۲۰/۵۵ ، همچنین بنگرید به : احادیثی با مضامین مرتبط در : امالی شیخ صدوق : ۲۴۱ ح ۲۵۶ ، روضه الواعظین : ۵۰۸ .

نعوذ بالله منها والموجبات لدخولها و من ضریعها و حمیمها و غسلینها و غساقها و زقومها و قطرانها والوقوف فی درکاتها مع اهلها والتأیید فی طبقاتها . و حضرت علی بن الحسین علیه السلامدر احوال و افزاع آتش دوزخ فرمود : « اللّٰهُمَّ! اِنِّیْ اَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلُظُ بِهَا عَلٰی مِنْ عَصَاكَ وَ تُوَعِدُّتْ بِهَا مِنْ صَدْفِ (۱) عَنْ رِضَاكَ . وَ مِنْ نَارٍ نُوْرَهَا ظَلَمَهُ وَ هَيِّنَهَا الْيَمِّ وَ بَعِيدَهَا قَرِيبِ . وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بِعَضِّهَا بَعْضًا وَ يَصُولُ بِعَضِّهَا عَلٰی بَعْضِ . وَ مِنْ نَارٍ تَذُرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا وَ تَسْقِيْ اَهْلَهَا حَمِيمًا . وَ مِنْ نَارٍ لَا تَبْقٰی عَلٰی مَنْ تَضَرَّعَ اِلَيْهَا وَ لَا تَرْحَمُ مِنْ اسْتَعْطَفَهَا وَ لَا تَقْدِرُ عَلٰی التَّخْفِيفِ الشَّفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلَّمَ اِلَيْهَا ، تَلَقَّی سَكَّانَهَا بِأَحْرَمًا لَدِيْهَا مِنْ الْيَمِّ الْتِكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ . وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَابِهَا الْفَاغِرَةِ (۲) اَفْوَاهِهَا وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ ۳ بَانِيَابِهَا وَ شَرَابِهَا الَّذِيْ يَقْطَعُ اَمْعَاءَ وَ اَفْتَدَهُ سَكَّانَهَا وَ يَنْزِعُ (۳) قُلُوْبَهُمْ » (۴) .

۱- صدف روی گردانیدن ، يقال امرأه صدوف . صراح (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- فَعْرَفَاهُ أَيْ فَتَحَهُ ، بِهِ مَعْنَى كَشُوْدُنِ دِهَانٍ اسْت . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- در بعض منابع : تنزع .

۴- مصباح المتعجد : ۱۹۱ ، مفتاح الفلاح : ۲۷۶ ، الصحیفه السجادیه الكامله : ۱۷۴ دعای ۳۲ ، بحار الانوار ۸/۳۲۴ با اختلافاتی

در نقل .

حقیقت پنجم: در صراط است

حقیقت پنجم: در صراط است. الحقیقه الخامسة: قوله: وَالصِّرَاطَ حَقًّا. عرض می کند: صراط حق است. خوب است شرحی موجز و مفید در معنی صراط نوشته شود: بدان که بر انسان حالاتی حادث می شود بعد از مرگ که اطلاع به تمام آن موکول به عیان است: اول: حالات برزخ ۱ است، و آن نشأتی است بعد از موت تا قیام قیامت کبری، و یکی از احوال قیامت عبور از صراط است. و بدان که شیطان بر صراط توحید و دین و ولایت به مفاد «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (۱) نشسته است تا مردم را ممانعت از سلوک الی الحق نماید، پس هر کس را در دنیا اغواء کرد فوراً از آن صراط می لغزد. و بدان صراط بر چند قسم است: اول: در دنیا صراط وجود است کقوله تعالی: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲) از آنکه ناصیه هر مخلوقی به ید کریمه حق است، و خداوند بر صراط هستی مُسْتَقْلماً قائم است. دوم: صراط توحید است با لوازم و حقوق آن، «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۳). چون حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله این آیه را

۱- اعراف: ۱۶.

۲- هود: ۵۶.

۳- انعام: ۱۵۳.

خواندند خطی کشیدند و خطوط صغار دیگر هم در اطراف آن و فرمودند: «طریقه مستقیمه توحید این خط است، و خطوط دیگر مذاهب خارج از توحید است». سوّم: صراط دین است کقوله تعالی: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱). عن «المجمع» (۲): وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ الدِّينُ الْحَقُّ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ [غیره]. و جهت اینکه دین را صراط خواندند برای آن است که دین مالک آن را مؤدّی به مقصود است چنانکه مالک صراط مؤدّی به بهشت است. چهارم: صراط ولایت است کقوله تعالی: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۳) ای آرشدنا لزوم الطریق الی محبتک و کذا فی الآخره والمبلّغ دینک.. الی آخره (۴). فی «المجمع»: و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست: «نحن الصّراط [المستقیم]» (۵). و پنجم: صراط ممدود و موعود است و آن صراطی که در آخرت وعده داده شده است و یکی از احوال قیامت است از اهل عصمت وارد است [که: «صراط»] جِسری است ممدود در جهنم که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر، و آن صراط مشروع موعود است در دنیا معنی و در آخرت جسماً پس اهل تعطیل و شرک چون قدمی در دنیا در صراط توحید و دین و ولایت نداشته اند در آخرت هم قدمی در صراط معهود ثابت ندارند. اما اهل نفاق و اهل کبایر بر صراط اخروی می آیند و تحسّر از فقدان آن خواهند داشت و داخل جهنم می شوند و معذب می گردند به مقدار گناهایی که کرده اند پس چنانکه مرور و عبور از طریقه توحید و دین در کمال صعوبت است و مشاق صعبه را باید متحمّل گردید

۱- شوری: ۵۲.

۲- مجمع البحرین ۲/۶۰۲ ماده (صرط)، جوامع الجامع ۱/۵۷، تفسیر الثعالبی ۱/۱۶۸، تفسیر ابن کثیر ۱/۲۹.

۳- فاتحه: ۶.

۴- مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که در معانی الاخبار شیخ صدوق: ۳۳ نقل شده چنانچه در تفسیر المیزان

۱/۳۸ از وی نقل کرده، همچنین بنگرید به: عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۷۳ ح ۶۵.

۵- در مجمع نیافتم، تفسیر صافی ۱/۸۵، نور الثقلین ۱/۲۱ ح ۸۹، کنز الدقائق ۱/۶۰.

با مخالفت نفس و هوای ، و آن بر حسب مَثَلِ حَسِيٍّ اَدَقَّ است از خطّ فاصل بین ظل و شمس که این دو تعبیر به دنیا و آخرت است و از این جهت است که امام علیه السلام فرمود : صراط روز قیامت ظاهر در ابصار و انظار است بر حسب نوری که دارد کقوله تعالی : « نُورُهُمْ يَشِيْعِي بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ » (۱). و در حدیث است : « بعضی مانند برق جهنده و بعضی مانند اسب دونده و بعضی مانند مردی سریع المشی می گریزند بر حسب اختلاف مراتب ایمان و اسلام و درجات توحید و دین که دارند » . و از برای صراط هفت مقام است : اوّل : سؤال از وضوء می شود . دوّم : از نماز . سوّم : از زکات . چهارم : از روزه . پنجم : از بَرِّ والدين یا از حج . ششم : از امر به معروف و نهی از منکر . هفتم : احسان به عیال است . و این مقامات و جسور سبعه چهل هزار سال منغمر و غایب بودند در اعماق جهنم و هر یک از این جسرها و مقامها عقبه ای است که طول هر یک سه هزار سال است و در حدیث است : « وَعَلَيْهَا حُسْكٌ وَكَلَالِيْبٌ وَخَطَاطِيْفٌ » (۲) . اَمَّا « حُسْكٌ » بضمّ حاء و سین جمع « حَسْكٌ » به تحریک است ، و آن گیاهی است با ورق

۱- .تحريم : ۸ .

۲- .در منابع اهل سنت آمده مانند : مسند احمد ۳/۲۵ ، مسند ابن راهويه ۱/۹۳ ، مسند ابی یعلی ۲/۴۴۵ لوائح الانوار القدسيه فی بیان العهود المحمديه ، شعرانی (در گذشته ۹۷۳) : ۶۲۹ چاپ مصر ؛ مرحوم طبرسی نیز همین مضمون را به نقل از مفسران اهل سنت در مجمع البیان ۱۰/۳۶۵ نقل کرده است .

که خارهای آن بسیار سخت است و سه شعبه دارد ، و حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « لو آیتُ علی حسک الشَّعدان » (۱) . و « کلابیب » جمع « کلاب » است مثل رُمان . و در « مجمع البحرین » فرموده که : شبیه به قلاب است (۲) . و « خطاطیف » جمع « خُطاف » به ضمّ خاء ، آهنی برگشته است ، ایضاً شبیه به قلاب . و شاید صحیح باشد که بگوئیم : مراد از مقامات با این کیفیات اعمالی است که مصوّر می شوند به این صور تا ایشان را از ترقّی و صعود و استواء و هبوط منع نماید بنابر اخباری که دلالت بر تجسّم اعمال می نماید . و از خبر سلمان معلوم می شود که قناطر سه است و عبارت آن را بعینها ذکر می نمایم : ان علی الصّیراط ثلاث قناطر : القنطره الاولى علیها الامانه ، والثانیه علیها الصّیلاه ، والثالثه علیها ربّ العالمین . قاضی فرمود : مراد از قناطر ثلاثه عالم طبع و عالم نفس و عالم عقل است که جواز و عبور هر انسانی از آنها لازم است ، اما عالم طبع وضعش برای تأدیه امانتی است که انسان حامل شده است و سلوک و وصول آن موقوف است به آنچه شارع شریف از سیاسات مُدنیّه در خلیقه تأسیس کرده است . اما عالم نفس را حضرت حق جلّ سلطانه و عظم برهانه ایجاد کرده برای اینکه به عبادات مشروعه که رکن اعظم آن صلاه است به مقامات الهیّه انسان واصل می شود و از این جهت اختصاص داد در او ذکر را به صلوه چنانکه در ملکات و سایبات و آداب امانات مذکور است . اما عالم عقل که عالم الغیوب آن را ابداع فرمود تا به وی کمالات ذاتیه و صفات علیّه

۱- نهج البلاغه ۲/۲۱۶ خطبه ۲۲۴ ، امالی شیخ صدوق : ۷۱۹ ح ۹۸۸ .

۲- در ماده (کلب) از مجمع البحرین یافت نشد ، ولی در ماده (خطف) ۱/۶۶۶ چنین فرموده است : والخطاف ایضاً شبیه الکلاب من حدید ، والجمع : خطاطیف .

حقیقت ششم: در میزان است

و اسماء حسنی و وحدانیته حقیقه اش شناخته شود از این جهت فرمود در قنطره سؤم: علیها رب العالمین . بعباره اخری: در قنطره اولی تخلّق به اخلاق الهیه و تأدّب به آداب نبویه صلی الله علیه و آلهو تجرّد از الواث طبیعیّه و ارجاس صفات سبعیّه بهیمیّه و مخالفت هوا و متابعت هدی و اجتناب اذی لازم است « ولا یخافون فی الله لومه لائم » ، و در قنطره ثانیه رضاء به قضاء الهی و منزل روحی و مقام فتوحی با کشف یقین و دخول به مقامات آمین متحتّم است ، و در فقره ثالثه این طایفه به محبوبیت عظمی و اسماء حسنی فایز شده اند و از خودشان فانی شده اند و از هر چیز منخلع و منقطع و خدا را در هر شیء و فیء ملاحظه نمودند تا اینکه به مقام امین به اعلی علّین به حق که رب العالمین است واصل شدند .

حقیقت ششم: در میزان است الحقیقه السّادسه: قوله: والمیزان حق . عرض می کند: میزان حق است . نعم ما قیل: اذا نصب المیزان للفصل والقضاء وأبلس (۱) محجاج وأخرس ناطق وأججت (۲) النیران واشتدّ غیظها وقد فتحت ابوابها والمغالق وقطعت الاسباب من کل ظالموقامت به اسراره والعلائق (۳) خوب است قدری در مراتب میزان و معانی آن همّت خود را صرف سازم:

۱- .أبلس: سکت . بنگرید به: لسان العرب ۶/۲۹ ماده (لبس) به نقل از حاشیه محاسبه النفس .

۲- .در چاپ سنگی: احجبت .

۳- .محاسبه النفس ، کفعمی: ۴۲ ۴۳ ، نهج السعاده ، محمودی ۶۸/۷۶۹ .

بدان که در معنی میزان (۱) گفته اند: ما يُوزَنُ به الشیء و يُعَرَفُ به مقدارُهُ من الزیاده والنقصان. پس از میزان وزن هر چیزی از کم و زیاد معلوم می شود و این هیئت دو کفّه و زبانی هم لازم دارد نه این میزان محسوس بلکه موازین معقوله هم از این قرار است، و خداوند می فرماید: « وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ » (۲). صاحب « مجمع البحرین » (۳) فرمود: معنی وزن در آیه کریمه عیدل است. قاضی فرمود: در دو کفّه وزن، هر فرقه ای به نحوی تمسک جسته اند و آن چند قسم است، دو قسم از آن را اشاره می نماید: اول: آن است که حسنات در کفّه ای و سیئات در کفّه ای باشد. دوّم: از برای حسنات و سیئات کفّه ای باشد و در کفّه دیگر معیار و مقدار اعمال حسنه و سیئه است. اکنون مخفی نماند که: باید اعتقاد کنی که فردای قیامت میزانی منصوب شود که از برای وی دو کفّه و عمودی و لسانی است برای وزن کردن اعمال حسنه و سیئه. اما در کیفیت آن مانند دو قسم سابق اختلاف کرده اند مانند دو قسم سابق. گویند: عمل عَرَض است به وزن در نمی آید (۴)، طایفه ای گویند: کتاب اعمال را به وزن می آورند، طایفه ای می گویند: علامت حسنه و سیئه در این دو کفّه ظاهر می شود که انسان آن را می بیند، طایفه ای گویند: حسنات به صورت حسنه و سیئات به صورت قبیحه مجسم می شوند، طایفه ای می گویند: نفس مؤمن و نفس کافر به وزن در می آیند، و اگر

۱- میزان به کسر ترازوست، و اصل آن مؤزان بوده است، و او به یاء قلب شد. قام میزان النهار ای انتصف. صراح. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- اعراف: ۸.

۳- مجمع البحرین ۴/۴۹۶ ماده (وزن)، این قول را از مرحوم شیخ ابو علی (طبرسی) نقل کرده است.

۴- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۴۹۶، درباره میزان مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار ۶/۵۸ باب ۲۳ (علل الشرایع والاحکام) از جهت تفسیری و حدیثی مفصل بحث کرده اند، فراجع.

مراد از میزان همان عدل باشد قولی است راجح . و بعضی از مفسرین (۱) در ذیل آیه کریمه « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » (۲) تفسیر کرده اند : مراد از موازین ، انبیاء و اولیاء علیهم السلام هستند که هر یک از ایشان میزان عدل منصوبی هستند از جانب حق که حق هر فنی حقی را ادا می نمایند به طریق اعتدال و تساوی بدون ظلم و جور در دنیا . اما در آخرت نیز بر حسب معدلت حقه جزاء و ثواب به اهل عدل و هدایت می رسانند چنانکه در « تفسیر صافی » (۳) است در معنی « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ » (۴) مراد از سماء یا اشاره به معراج آن جناب است یا به قبض روح شریفش یا معنی اشاره به رفتن موسی علیه السلام و نصب هارون است و جفاء قوم . وجه سوم تصریح به امامت و خلافت حضرت شاه ولایت علیه السلام است چنانکه در ذیل همین آیه « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ » (۵) . امام علیه السلام فرمودند : « مراد از سماء حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است که به آسمان رفت ، و مراد از میزان امیر مؤمنان علیه السلام است که خداوند وی را نصب کرد برای مردمان پس اطاعت نمائید او را و خلاف وی نکنید و بر پا دارید امام را به عدل ، و ظلم بر وی روا ندارید » (۶) . و این تفصیل کمال تأیید می نماید آنچه در وجه اخیر ذکر شد پس میزان حق و حقیقت وجود امام علیه السلام است که عصیان وی بخش مکیال اعمال است ، و اطاعت و ی عدل میزان

۱- بنگرید به : مجمع البیان ۴/۲۲۰ ، جوامع الجامع ۱/۶۴۲ ، المیزان ۸/۱۲ .

۲- انبیاء : ۴۷ .

۳- در تفسیر صافی ۵/۱۰۷ فقط اشاره به معراج و وجه سوم دارد .

۴- رحمن : ۷ .

۵- سوره رحمن : ۹۷ .

۶- نور الثقلین ۵/۱۸۹ ، بحار الانوار ۱۶/۸۸ و ۲۴/۶۸ .

حقیقت هفتم: در قیامت است

افعال: « وَيَلُّ لِلْمُطَفِّينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ » (۱). پس بدان آنچه در نشأت اخرویه است نمونه ای از وی در دنیا است، و در حدیث است: « حضرت جبرئیل علیه السلام میزانی ذات کفین برای نوح علیه السلام آورد تا از آن کیل و وزن نماید نظیر آن در قیامت است، یا اینکه مراد از میزان نصب امامت و ولایت است که ظهور آن در قیامت خواهد شد ».

حقیقت هفتم: در قیامت استالحقیقه السابعة: « وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۲) عرض می کند: قیامت می آید و شکی در قیامت نیست، و خداوند سبحان بندگان را از قبرهای ایشان برمی انگیزاند البته. بدان که مراد از ساعت روز قیامت است که اقرار به وقوع آن نمود و خداوند مجید جل سلطانیه در چند مورد از کتاب کریم خود ذکر کرده قیامت فرموده، و به ملاحظات و مناسبات چند به اسامی چند وی را یاد کرده، یکی از اسماء آن ساعت (۳) است و ساعت به دو معنی اطلاق می شود (۴): اول: آنچه مصطلح است جزئی از بیست و چهار جزء از شبانه روز است ۵.

۱- مطفین: ۳۱.

۲- سوره حج: ۷.

۳- و سعی شتاب کردن است؛ از آنکه مردم شتاب می نمایند در این روز ساعت نامیدند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۴- این دو معنا و قول زجاج را ابن اثیر در نهاییه ۲/۴۲۲ ماده (سوع) ذکر کرده است.

دوم: جزء قلیلی از شب یا روز است و از آن بر حسب استعاره تعبیر شده است به روز قیامت، یعنی: آن وقتی که مردم برای حاضر شدن حساب و امور دیگر از قبرهای خودشان برمی خیزند پس به ملاحظه آن وقت و جزء آن روز موسوم به ساعت (۱) شد. و زجاج گفته است برای آن ساعت نامیدند که حسابهای مردم به سرعت رسیده می شود و « لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ » (۲). و جمعی از اهل حق بعد از تحقیق گفته اند (۳) که: ساعت بر سه قسم است: ساعت کبری، و ساعت وسطی، و ساعت صغری: اما ساعت کبری حشر خلایق است در یوم موعود. اما ساعت وسطی آن مردم اهل یک قرن است که بعضی گویند: قرن هفده سال است تا سی سال، چنانکه در حدیث است: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله غلامی را دید فرمود: « عمر این غلام طولانی می شود و نمی میرد تا اینکه قیامت برپا شود » (۴). می گویند: مراد از ساعت موت اهل یک قرن است. اما ساعت صغری موت انسان است کفوله تعالی: « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ » (۵). و قال صلی الله علیه و آله: « انی ما امد طرفی ولا اغضها إلا واطن الساعه قد قامت » ۶، خلاصه اعتقاد به قیام قیامت زمانی که امر پروردگار می رسد لازم است برای هر مکلفی برای فصل و قضاء،

-
- ۱- قوله تعالی: « يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ » یعنی: از وقت وقوع قیامت و برای آنکه حساب خلایق در ساعتی بیش نشود آن روز را ساعت خواندند یا آنکه درازی آن روز در نزد خدا ساعتی افزون نباشد، و گویند: ساعت از اسماء غالبه است.
 - ۲- یونس: ۴۵.
 - ۳- مراد راغب اصفهانی است در مفردات غریب القرآن (مفردات راغب): ۲۴۸ ماده (ساعه).
 - ۴- مفردات راغب: ۲۴۸.
 - ۵- انعام: ۴۰.

و چون تمام خلایق برخاستند زمین تبدیل می شود یعنی: باطن آن که ملکوت وی است ظاهر می شود، یا آنکه زمین دیگر که موسوم به ساهره است کشیده می شود بدون پستی و بلندی آن گاه آسمان مثل سَجَل و پیچیدن ورق پیچیده می شود، و ملائکه هر آسمانی به زمین آیند و هفت صف می زنند، بهشت در یمن و جهنم در یسار دیده شود، ابتداء سه طایفه را بدون حساب خداوند بخواند و به بهشت فرستد: اوّل: اهل تهجد. دوّم: تارکین دنیا. سوّم: کسانی که به عهد خودشان وفا کرده اند الْمُتَجَافِينَ جُنُوبَهُمْ (۱)، والذین لَأْتْلِهِمْ تِجَارَةً (۲)، والذین صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ (۳)، پس این طایفه در هیچ موقفی نمی ایستند و حسابی برای ایشان نیست و به بهشت می روند، پس منادی ندا کند: حاضر شوند جبارین و هر آنکه خداوند و رسول صلی الله علیه و آله را اذیت کرده و کسانی که در کتبه ها صورت کشیده اند. پس این سه طایفه را بیاورند و بدون حساب به آتش برند پس سائرین در پنجاه موقف که هر یک هزار سال است بایستند: اوّل: موقف قیام اهل قیامت است از قبرهاشان. دوّم: موقف نور است. سوّم: ظلمت است. و در صراط سابقاً ذکر شد هفت موقف است. و زمان وقوف در برابر حق دوازده موقف است، و در زمان حساب و اخذ کتب پانزده موقف است. پس روزی است که امتداد آن پنجاه هزار سال و پنجاه موقف دارد که مکلفین

۱- اقتباس از آیه ۱۶ سوره سجده « تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ » .

۲- اقتباس از آیه ۳۷ سوره نور « رِجَالٌ لَأَتْلِيَهُمْ تِجَارَةٌ » .

۳- اقتباس از آیه ۲۳ سوره احزاب « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ - » .

باید در آن بمانند و بایستند تا حسابهای ایشان بالکلیه تمام شود. پس در حدیث سلمان است: « روز قیامت که برپا می شود خداوند قهار می فرماید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را که بیاورند براق و تارج کرامت و حلال رضوان را از برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آن گاه جبرئیل ندا کند: اَيَّتْهَا الدُّنْيَا اَيْنَ قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ یعنی: ای دنیا! کجاست قبر محمد صلی الله علیه و آله؟ آن گاه زمین در جواب عرض کند: علمی ندارم از وقتی که مرا خور کرده ای و تبدیل داده ای. پس عمودی از نور بلند می شود مردمان می دانند که آن عمود نور از قبر محمد صلی الله علیه و آله است، پس جبرئیل در نزدیک پاهای شریف آن بزرگوار بایستد و اسرافیل ندا کند: اَيَّتْهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ! اِرْجِعِي اِلَى جَسَدِ [كَ] الطَّيِّبِ، قُمْ يَا مُحَمَّدُ (ص)! پس سه مرتبه ندا می نماید، در مرتبه سوم آن جناب برمی خیزد و حلال را می پوشد و تاج کرامت بر سر می گذارد و بر براق سوار می شود. اسرافیل از جلو و جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ تا برود به مقام محمود و وسیله ای که خدایش وعده فرموده است « (۱) ». خلاصه آیات مبارکه و اخبار نبویه صلی الله علیه و آله دلالت دارند بر قیام قیامت و ظهور ساعت به علائمی که در کتب اخبار ائمه اطهار خبر داده اند، اگر بخواهم ذکر کنم هر یک کتابی مبسوط می شود (۲).

-
- ۱- قریب به این حدیث در موده القربی: ۳۷ و خلاصه آن در ینابیع الموده ۲/۳۳۵ از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است.
 - ۲- این حدیث منقول از کتابهای معانی است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

دقایق ثانیه : در ایام ثلاثه که یوم العهد و یوم العمل و یوم الجزاست

دقایق ثانیه: در ایام ثلاثه که یوم العهد و یوم العمل و یوم الجزاستمخفی نماناد : خداوند را سه روز است : یکی ماضی ، و یکی حال ، و یکی استقبال ، یعنی : یوم العهد و یوم العمل و یوم الجزاء که حتم است بندگان در آن به همان ابدان حسیّه ای که اطاعت کرده اند مبعوث شوند تا مأجور گردند . و یوم حال یوم العمل است که برزخ بین ماضی و مستقبل است . و یوم عهد روز الست است . و یوم الجزاء که مستقبل است در کتاب و سنت تعبیر به « معاد » شده است ، و معاد آن عود و رجوع است از برای چیزی به همان حالتی که بوده است ، و کلّ شیء یرجع الی اصله . و قال الله تعالی : « وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ » (۱) ، و قال ايضاً « وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۲) . و قال ايضاً « أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ » (۳) . و مرحوم آقاخوند در « مفاتیح الغیب » فرمود : از برای هر شیء معاد و مرجعی است چنانکه مبدء و منشأی داشته است ، و آن بر سه قسم است (۴) : ما له المعاد ، و ما منه المعاد ، و ما اليه المعاد . و دو قسم اوّل و ثانی در قسم سوّم که ما اليه المعاد است مندرج است . اما ما له المعاد روحانیات محضه و ارواح عالیه و عقول قاده و صور مفارقه و مُثَلّ الهیّه است که معاد آنها به حضرت احدیّت است . اما انسان که مختصر لطیفی است از عالم وجود و در او حقایق اشیاء موجود است با

۱- روم : ۲۷ .

۲- حج : ۷ .

۳- قیامت : ۳ .

۴- وله تعالی : « وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ » فیوماً علينا و یوماً لنا و یوماً فساء و یوماً ایام الله .

در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه

وجازتی که دارد جامع کتب سماویّه و سجّلات ادوار فلکیه است معاد او چند قسم است: روحانی و جسمانی و عقلانی و نفسانی و طبیعی. و هر یک فردای قیامت از قالب خود برخیزد از قبر روح و قبر جسم و قبر عقل و قبر نفس و قبر طبیعت، پس به مفاد « أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ » (۱) خداوند قادر از بعث و انشاء ثانوی لُغُوب (۲) و تعب و نصبی نیست، پس انسان بعد از مرور از اکوان و افلاک و نفوس و ارواح و عناصر و ارکان در معاد، تمام عالم امکان را با خود عود می دهد، و آن روز ولادت کبری و قیامت عظمی و عالم غیب است برای وی، و قال الله تعالی « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (۳).

در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه پس عرض می کنم: مرحوم مجلسی طاب ثراه در جلد سوم « بحار الانوار » (۴) که مشتمل بر مبدء و معاد است فرمود: شیخ ابو علی سینا در کتاب معادش منکر شده است. معاد جسمانی را و ادله ای چند هم برای اثبات مدّعا به خود در کتاب شفاء اقامه کرده است. و گویا در آخر عمر رجوع نمود از عقیده خود و این بنده دیده ام در کتاب، و الله أعلم. و فخر رازی گفته است: کسانی که قائل به معاد جسمانی و روحانی شده اند جمع بین حکمت و شریعت و عقل و نقل کرده اند و گفته اند: عقل حاکم است که ارواح معاودت نخواهند یافت الاّ به معارف حقّه و محبّت الهیّه و معاودت اجساد هم معلوم نگردد الاّ به

۱- ق: ۱۷.

۲- لُغُوب: تعب و سختی. رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۱۲۶ ماده (لغب).

۳- بقره: ۱۵۶.

۴- بحار الانوار ۷/۵۰ و ما بعدش، نیز بنگرید به: همان مصدر ۸/۳۲۸ و ۲۵/۱۱۰ و ۵۴/۳۵۲ و ۵۸/۱۱۶.

ادراک محسوسات سفلیه، و جمع این دو با ادراک دو قسم از معاودت متضاده در این خانه دنیا کاملاً ممکن نمی شود به واسطه اینکه انسان مادامی که مستغرق است در انوار عالم قدس ممکن نیست که ملتفت شود به لذتی از لذات جسمانی، و همین طور اگر بخواهد در دار دنیا این لذات را ادراک کند آن استغراق از برای وی حاصل نگردد مگر آنکه موت تفریق کند و استمداد از عالم اعلی حاصل شود پس فردای قیامت جمع بین امرین و لذتین خواهد شد. اما فلاسفه می گویند: ابدان صور و اعراضند منعدم می شوند مگر جوهر نفس که مجرد است و لا سبیل له للفناء، یعنی: تعلقات را می ریزد و خود می ماند و به عالم مجردات برمی گردد. و بعباره آخری: فلاسفه اعتقاد به معاد روحانی دارند چنانکه علامه طباطبائی در «شرح یاقوت» فرموده است: اتفق المسلمون علی اعاده الاجسام خلافاً للفلاسفه. و علامه دوانی در «شرح عقاید عضدیّه» گفته است: معاد جسمانی متبادر است از اطلاعات اهل شرع و منکر آن کافر است، و اعتقاد به آن واجب به اجماع ملل ثلاثه یعنی: یهود و نصاری و اهل اسلام و مذهب حق همان است که اهل اسلام و تابعین آنها رفته اند. بلی علامه اعلی الله مقامه فرمود: اعاده بر دو قسم است: یک وقت می گوئیم: آن اجزاء بعد از تفریق و انفصال جمع می شود، و یک وقت اجزاء بعد از اینکه معدوم صرف شد کسوت وجود ثانیاً بر او پوشیده می شود، پس جواب آن را (۱) به کریمه «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (۲) داده خواهد شد. و مرحوم مجلسی در کتاب مذکور (۳) فرمود: ضرر ندارد غیر از بدن اول انسان به عرصه محشر آید، و عبارت اوست: و لا یضرننا کونهُ غیر البدن الأول به دلیل آیه «أَوْ لَیْسَ

۱- «را» زائد است.

۲- طارق: ۱۰۸.

۳- بحار الانوار ۷/۵۳.

در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ « (۱) ، و به دلیل آیه « كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا آخَرَ » (۲) . گویا مراد مرحوم مجلسی حکایت انگشتر و لُبَنه است ، یعنی : مادّه انسانی همان است اما صورت تغییر کند ضروری ندارد ، چنانکه حدیث : « إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرُودٌ مُرْدٌ » (۳) ، و حدیث « ضَرَسَ الْكَافِرَ كَجِبِلٍ أَحَدٍ » (۴) معارضد است ، پس هیئت و صورت این بدن مختلف شود و مُثَاب و مُعَاقَب گردد ، همان است و مرتکب معصیت و عامل طاعت اوست ، و ابدان قیامت هم باید در خور ظرف قیامتی باشند .

در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح مرحوم آقاخوند فرمود : مَثَل قیامت و بعث موتی چون ولادت مولود است از مشیمه رحم ، و این قیامت با انسان است فاذا مات قامت قیامتُهُ . و این روسیاه بر این اعتقاد که می گوید ان شاء الله خواهد مرد : چنانکه مرده از زمان آدم علیه السلام الی زماننا به دعاء یکی از بندگان خدا زنده شد چه حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آلهو حضرت عیسی علیه السلام و سائرین از دوستان خدا همان قسم مردگان در روز قیامت برخیزند و حدیث احیاء جبرئیل میّت مؤمن و کافر را از قبور بنی ساعده برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خود دلیل واضحی است ، امیدوارم به مضمون « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى » (۵) به خاک روم و از آن برانگیخته گردم . و دیگر احیاء طیور اربعه به ید کریمه حضرت خلیل علیه السلام و عزیر پیغمبر علیه السلام با آنچه

۱- .یس : ۸۱ .

۲- .نساء : ۵۶ .

۳- .بحار الانوار ۷/۵۰ ، مستدرک الوسائل ۸/۴۱۱ ح ۹۸۲۶ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۴۸ .

۴- .بحار الانوار ۷/۵۰ ، مسند احمد ۲/۳۲۸ ، صحیح مسلم ۸/۱۵۴ ، سنن ترمذی ۴/۱۰۳ ح ۲۷۰۳ و ۲۷۰۴ .

۵- .طه : ۵۵ .

در شرح معنی «بَعَث» است

مشاهده فرمود از کتاب کریم بخوانند شبهه ای نخواهد ماند . و برای اطلاع بعضی از خواص و عوام تجدید مطلع در فقره آتیه برای تذکر آن هول مطلع می نماید تا به لسان و بیان دیگر آگاه و بصیر گردی و خود نیز بهره مند گردم ، و در خانه قبر خراب خود از ملاحظات ایشان خرسند باشم .

در شرح معنی «بَعَث» استقوله : « أَنْ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۱) . عن « مجمع البحرين » (۲) : در قرآن «بعث» به چند معنی آمده است : اول : به معنی بیدار کردن از خواب کقوله تعالی : « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا » (۳) یعنی در زمان قیام از قبور ، مردگان می گویند : ما را از خواب و خوابگاه کیست برآورده است ؟ و نظیر آن آیه کریمه « ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَهُمُ الْكُتُبَ الْحَكِيمَةَ وَأَنَّا نُبْعَثُكُمْ فِيهَا لِنُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِنَا فَتَحْتَفِلُونَ فِيهَا لَمَّا خُلِبْتُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْجَعُونَ » (۴) . دَوِّم : به معنی فرستادن است کقوله تعالی : « بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا » (۵) ، یعنی : فرستادیم از هر امتی پیغامبری را ، و ایضاً « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا » (۶) و قوله صلی الله علیه و آله : « وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا .. » (۷) الی آخره . سَوِّم : به معنی زنده کردن است « بَعَثْنَاهُمْ » یعنی زنده کردیم ایشان را ، و همچنین است

۱- حج : ۷ .

۲- مجمع البحرين ۱/۲۱۵ ماده (بعث) .

۳- یس : ۵۲ .

۴- کهف : ۱۲ .

۵- نحل : ۳۶ .

۶- جمعه : ۲ .

۷- در روایات زیادی این مضمون آمده مانند روایت امالی صدوق : ۱۶۳ ح ۱۶۲ و ص ۲۸۱ ح ۳۱۰ ، ثواب الاعمال : ۷۵ ، وسائل الشیعه ۸/۸۶ ح ۱۰۱۴۷ .

معنی این کلمه مبارکه « وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۱)، یعنی: خداوند زنده می کند کسی که در قبرهاست ۲. چهارم: به معنی قیام است کفوله « عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً » (۲) یعنی: ترا برپا دارد پروردگار تو به مقام محمود برای شفاعت. و یکی از اسماء حق « باعث » است و آن خداوندی است که خلق را بعد از مردن زنده می کند. و حضرت شاه ولایت علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را « بعث » خوانده است، یعنی: مبعوث و فرستاده شده بر خلق. الحال بدان در کتاب « احتجاج » (۳) مرویست که: زید نسقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: بعث چگونه است، و حال آنکه این بدن می پوسد و اعضاء متفرق می شود عضوی خاک شده و عضوی را درنده خورده و عضوی را مرغ به هوا برده؟! آن جناب در جواب فرمود: « آن کسی که ایشان را ایجاد و انشاء فرمود بدون شیء و ماده و صورتی و مثال، قادر است او را عود دهد به حالت اولیّه ». عرض کرد: این فقره را واضح بفرمائید تا بدانم. فرمود: « روح بر دو قسم است: روح محسن و روح مسیء، ائیا روح محسن در ضیاء و فسحه است و روح مسیء در ضیق و ظلمت است، و هر یک در مقام خود مقیم است اعضائی که خاک شده است و در جوف سباع و هوام و حواصل طیور است تماماً محفوظ است در نزد آن پروردگاری که ذره و مثقالی از اشیاء و ما فی الكون بر وی مخفی نیست.

۱- سوره حج: ۷.

۲- اسراء: ۷۹.

۳- احتجاج طبرسی ۲/۹۷، بحار الانوار ۱۰/۱۸۶، ۵۸/۳۵.

تغییر مقال لاهل الحال : در معاد جسمانی و روحانی

اما خاک ابدان روحانیین به منزله طلا است زمانی که قیام قیامت شود و از آسمان باران ببارید (۱)، چگونه کره از ماست بعد از زدن ظاهر می شود و طلا بعد از شستن از خاک، همین قسم هر یک از قوالب ترابیه مجتمع می شوند و روح هر یک منتقل به قالبش می گردد..» الی آخر الحدیث. و مرحوم آقاخوند و مرحوم قاضی و سایرین از اهل خرد بدین گونه تعبیر کرده اند که: چون خداوند قاهر از بحر مسجور بارانی شبیه به منی بر اراضی اجساد صوری باراند و بر مقابر و مراقد ایشان رسد به حرکت آیند مانند حرکت مشک، پس میت مانند جنین از مشیمه رحم زمین بیرون می آید «فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۲)، وقال الله تعالى: «كَمَا يَدَأْكُمْ تَعُودُونَ» (۳). پس بعضی گویند: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» (۴)؟ و بعضی گویند: سبحان الذی احیانا بعد ما أماتنا والیه النشور. آن وقت دانند که دنیا بالنسبه به عالم برزخ خواب بوده به مفاد «وانتم نیام» چنانکه برزخ در جبت (۵) عالم قیامت، پس از آن یقظه عبرت کلیه حاصل می شود، وقال الله تعالى: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (۶).

تغییر مقال لاهل الحال: [در معاد جسمانی و روحانی] طالب حق بدانند: جماعتی از فلاسفه منکر شده اند معاد جسمانی را و در معاد روحانی هم ایشان را اقوالی است سخیفه، این دفتر مقتضی شرح و بسط آن نیست بلکه

۱- یس: ۵۲.

۲- کذا، ظاهراً: ببارد.

۳- زمر: ۶۸.

۴- اعراف: ۲۹.

۵- کذا، شاید «جنب» صحیح باشد.

۶- طارق: ۱۰۹.

خواندن و نوشتن آنها خروج از طریق مستوی و صراط مستقیم و موجب القاء شبهات در قلوب عوام و مستضعفین است ولی ضابط در کلیه عقاید حکماء و سابقین پنج مذهب است: مذهب اول: کسانی هستند که قائلند به معاد جسمانی. مذهب دوم: کسانی هستند که قائلند به معاد روحانی. سوم: کسانی هستند که قائل به معاد جسمانی و روحانی با هم شده اند. چهارم: کسانی هستند که اعاده جسم و روح را اصلاً منکرند. پنجم: کسانی هستند که در نفی و اثبات هر یک متوقفند. و هر یک از ارباب مذاهب پنج گانه تمسک به دلیل و برهانی از عقل و نقل جسته اند که هر یک در جنب قدرت حضرت محیی الارواح و معطی الحیاه فی الاشباح او هن من بیت العنکبوت است. همانا مذهب حق در نزد حکماء و متألهین و علماء متبحرین از شیعه اثنا عشریه امامیه مذهب سوّم است، و اگر طالب حق و منصفی غور کند در اصل مرآت که آن حقیقت نفس است در عرضیت و جوهریت و در اینکه آیا نفس جوهر جسمانی است یا مجرد نورانی؟ شاید انکشافی برایش حاصل گردد، و به مذهب تناسخ و عقیده فاسده فلسفی اعتماد و اعتنائی ننماید. و حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: « الحمد لله مدیر (۱) الادوار و معید ال-کوار طبقاً عن طبق و عالمأ بعد عالم » « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى » (۲). « (۳)

۱- در چاپ سنگی: المدير .

۲- نجم: ۳۱ .

۳- بحار الانوار ۳/۹۰ .

در تفسیر آیه مبارکه «أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ . . .»

وقوله تعالى: «أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱). پس ناچاریم به معاد روحانی و جسمانی معاً قائل شویم به دلیل عقل و نقل برای اخذ جزاء تا عدل قاطع فاصل حق ظاهر شود، و هر کسی به آنچه استحقاق دارد برسد، و ظلم هم بر خدا روا نیاید، و مظلومین در آخرت از ظالمین جزا بخواهند، و عوض برای هر تکلیفی از تکالیف شرعی در آن روز به مکلفین کاملاً داده شود، و الا بر خداوند حکیم ظلم که عمل قبیح است وارد می آید، و تا معلوم شود که عبادات تشریحیه فواید آنها عاید به بندگان است و خداوند غنی بالذات. و شبهات معاد مانند امتناع اعاده معدوم و شبهه آکل و مأكول و شبهه تناسخ که آن امتناع تعلق نفس است بعد از مفارقت از بدن طبیعی به بدن طبیعی دیگر به دلیل و برهان مدفوع و ممنوع است و شرح ردود این شبهات را طالب از کتب عقلیه و نقلیه بخواهد و بخواند تا بداند و به کعبه مقصود اصلی خود را برساند. آدمی چیست برزخی جامع صورت خلق و حق در او واقع متصل با حقایق جبروت مشتمل بر دقائق جبروت ظاهرش خشک لب به ساحل فرقیابتنش در محیط وحدت غرق «اللهم! وقد أكدي الطلب، واعيت الحيله والمذهب، ودرست الآمال، وانقطع الرجاء الا منك وحدك لا شريك لك» (۲).

در تفسیر آیه مبارکه «أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ . . .» الی آخره اقوم واقوی آیه ای که دلالت بر معاد جسمانی می کند بلکه روح این آیات مبارکه است که عرض می شود، و عجب است از بعضی که از حقایق و معانی این آیه بی بهره

۱- ق: ۱۵.

۲- جملات شبیه و مأخوذ از دعاهای امام زین العابدین علیه السلام است که قطب راوندی در دعوات: ۷۲ به شماره ۱۷۱ نقل کرده و در صحیفه سجادیه (ابطحی): ۵۲۶ شماره ۲۲۱ نیز نقل شده است.

شده اند ، خوب است برای فهم عوام بنویسم و ترجمه کنم از کتاب « تفسیر » (۱) مرحوم ملا محسن دام فیضه .

بعثه حقه قال الله تعالى : « أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ » (۲) ظاهر مراد از انسان در این آیه ابی بن خلف است که استخوان پوسیده ای از دیوار گرفت و گفت : آیا این استخوان پوسیده مبعوث و محشور می شود ؟ پس برای ردّ قول آن مشرک عاصی غاوی حق تعالی فرمود : آیا نمی بینید انسان که چه بوده است ؟ یعنی : از نطفه ای و الحال چه شده است ؟ یعنی : قطره منی را حیات و قوت و قدرت و علم و لسان فصیح و بلیغ دادیم و اکنون مخاصمه با خدا می کند و منکر معاد جسمانی می شود « وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ » (۳) یعنی : امر عجیبی بیان می کند که آن نفی قدرت است از حق در زنده کردن مرده ها « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » (۴) . بگو ای محمد (ص) ! : خداوند زنده می کند این استخوانهای پوسیده را چنانکه در اول ایجاد خلق کرد ، پس به هر خلقی عالم است . و این فقره اشاره به حدیث سابق است که از « احتجاج » ذکر شد ، یعنی : داناست به تفصیل مخلوقات و اجزاء متقنه و اعضاء متفرقه آنها از اصول و فصول هر یک . « الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ » (۵) یعنی : آن خداوند مهربان کسی است که از درخت سبز تازه آتش بیرون آورد و از وی آتش روشن می کند . « أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ

۱- تفسیر صافی ۴/۲۶۱ و تفسیر اصفی ۲/۱۰۴۲ .

۲- یس : ۷۷ .

۳- یس : ۷۸ .

۴- یس : ۷۹ .

۵- یس : ۸۰ .

العَلِيمُ» (۱) پس آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است آیا قدرت ندارد مثل آنها را خلق کند بلی خالق مخلوقات ، عالم به کیفیات آنهاست . ایضاً از کتاب «احتجاج» روایت است که : مجادله بالتی هی احسن (۲) که مأمور به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بود در این مورد بوده است که بفرماید : آنکه نار حازه را از شجر اخضر بیرون می آورد عجز ندارد اعاده کند این جسد خاکی را به حالت اولیه اش ، بلکه ایجاد انسان در اول مرتبه اصعب بوده و عودش آسهل و آسانتر است ، « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (۳) . اکنون بنگر حضرت امیر علیه السلام در « نهج البلاغه » (۴) در بعث و قیام موتی از مراقد و قبورشان چه بیاناتی خوش و مقالاتی دلکش فرموده اند : « حَتَّى إِذَا تَصَرَّمتِ الامور و تقضتِ الدهور و أزف النشور ، و اخرجهم من ضرایح القبور و اوکار (۵) الطیور و اوجره السیاب و مطارح المهالك سراعاً ، الی امره مهطعین (۶) الی معاده ، رعیلاً (۷) صموتاً قیاماً صفوفاً ینقضهم البصر و یسمعهم الداعی علیه لبؤس الاستکانه و ضرع الاستسلام و الذله ، قد ضلت الحیل و انقطع الامل ، و هوت الافئده کاظمه ، و خشدت الأصوات مهیمنه ، [و] الجم العرق ، و عظم الشفق (۸) و ارعدت الاسماع لزبره الداعی الی فصل الخطاب ، و مقایضه (۹) الجزاء ، و نکال العقاب ، و نوال الثواب » .

۱- یس : ۸۱ .

۲- که در آیه ۱۲۵ سوره نحل بدان امر شده است « وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » .

۳- یس : ۸۲ .

۴- نهج البلاغه ۱/۱۳۵ خطبه ۸۳ (خطبه غزاء) ، بحار الانوار ۷/۱۱۲ ح ۴۶ .

۵- و کر خانه مرغ و کور است و جمع آن اوکار ، و و جار الضبع حجرها الذی یاوی الیه ، و « أَوْجِرَه » جمع و جار است .

۶- مهطع : چشم ناگرفتن از چیزی است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۷- در چاپ سنگی : وعیلاً .

۸- در چاپ سنگی : الشقق .

۹- در چاپ سنگی : مقائضه .

ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحه ای از مؤلف است

و در فقره مناجات با حضرت قاضی الحاجات نیز بیاناتی مُبکیه ، آن بزرگوار فرمود ، البته خواندن آنها موجب تذکر قیامت است : « الهی! إِذَا جِئْنَاكَ عِرَاءَ حُفَاءَ مُغْبَّرَه مِنْ ثَرَى الْاَجْدَاثِ رُوَّسْنَا ، وَشَاحِبَةً (۱) مِنْ تَرَابِ الْمَلَاَحِدَه (۲) وَجَوْهِنَا ، وَخَاشِعَه مِنْ اِفْزَاعِ الْقِيَامَه اِبْصَارِنَا ، وَذَابِلَه مِنْ شَدَه الْعَطْشِ شَفَاهِنَا ، وَجَائِعَه مِنْ تَطَوَّلِ (۳) الْمَقَامِ بَطُونِنَا ، وَبَادِيَه هِنَالِكِ الْعِيُونِ سَوَاتِنَا ، وَمَوْقَرَه مِنْ ثَقْلِ الْاَوْزَارِ ظَهْوَرِنَا ، وَمَشْغُولِيْنَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ اِهَالِيْنَا وَاَوْلَادِنَا ، فَلَا تُضْعَفِ الْمَصَائِبُ عَلَيْنَا بِاِعْرَاضِ وَجْهِكِ الْكَرِيْمِ عَنَّا ، وَسَلْبِ عَائِدَه مَا مِثْلَه الرَّجَاءِ مَنَّا.. » الی آخر ما قال علیه السلام (۴) . « الهی کیف ادعوك و انا انا ، و كيف أَيْئَاسُ مِنْكَ وَانْتَ اَنْتَ » (۵) . خلاصه مبدء و منتهی ماها بندگان از خداوند و به سوی خداوندی است که « لَا يُرَدُّ سَأَلُهُ وَلَا يُخَيَّبُ أَمَلَهُ .. وَلَا يَزِيدُهُ (۶) كَثْرَه الْعَطَاءِ الْاَلَّ-جوداً و كرمًا انه هو العزيز والوهَّاب » (۷) . زاو قیامت را همی پرسیده اند کی قیامت تا قیامت راه چند با زبان حال می گفتی بسیکه ز محشر حشر را پرسد کسی ؟

ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحه ای از مؤلف است و این ابیات منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در علائم ظهور قیامت

-
- ۱- در چاپ سنگی : ساجنه .
 - ۲- در بحار و نهج السعاده : الملاحید ، در حاشیه بحار واژه « الصلاخید » را استظهار کرده است .
 - ۳- در بحار : جائعه لطلول .
 - ۴- بحار الانوار ۹۱/۱۰۳ ، نهج السعاده ۶/۵۴ .
 - ۵- پاره ای دیگر از دعای قبل . بنگرید به : بحار الانوار ۹۱/۱۰۵ ، نهج السعاده ۶/۶۱ .
 - ۶- در تهذیب : تزیده .
 - ۷- از مضامین دعای افتتاح که در ماه مبارک رمضان خوانده می شود . رجوع کنید به : تهذیب الاحکام ۳/۱۰۹ ، اقبال الاعمال ۱/۱۳۹ ، مصباح المتهدجد : ۵۷۷ ح ۶۹۰ .

و احوال و افزاع آن فرمود: اذا قربت ساعه يا لها وزلزلت الارض زلزالها تسير الجبال على سرعه كمر السحاب ترى حالها وتنظر الارض من نفخه هنالك تخرج اطفالها ولا بد من سائل قائل من الناس يومئذ ما لها تحدت اخبارها ربها وربك لا شك اوحى لها ويصدر كل الى موقفيق الكهول واطفالها ترى النفس ما عملت محضرا ولو ذره كان مثقالها يحاسبها مالک قادر فاما عليها واما لها ترى الناس سكرى بلا- قهو هولكن ترى العين ما هالها ذنوبى بلائى فما حيلتيا اذا كنت فى البعث حمالها نسيت المعاد فىا ويلها واعطيت للنفس آمالها پس اى بيچاره! به ياد آور آن وقتى كه منادى حق تو را از خانه خاك بخواند براى جزاء كردارت به عرصه رستاخيز براند، آن گاه بينى خروش از مظلومان بر آيد و فرياد از نهاد ظالمان برخيزد، سراپرده عزت در صحرای قدرت زده شود، بساط عظمت گسترده گردد، ترازوى عدل آويخته، صراط راستى كشيده، اقوياء در دست ضعفاء اسير، و فقراء بر امراء امير، مطيع شادان و عاصى گريان، چه نسبها بريده، و چه روى سفيدان روى سياه گرديده، پس از نداء « ايها الناس الى امر الله » مردمان همگى به فزع آيند و از پاى در آيند و مانند مستان ناخورده شراب، افتان و خيزان باشند، زبانها لال، و عضوها باطل شود. و به مفاد « لا يجزى والد عن ولده » پدر از پسر مانند آدم ابو البشر و يعقوب مكروب بگريزد (۱) و نوح به نوحه آيد و هر يك از پيغمبران از آن وحشت عظمى امت خود را

فراموش کند، آب آتش شود، خاک به جنبش آید، ستارگان فرو ریزند، ماه را از گردون بیفکنند، آفتاب را از فلک جدا کنند ترکیب جهان منقلب و نظام عالم خراب چون مردگان از زمین برآیند فرشتگان از آسمان فرود آیند، یعنی: نه در هوا فرشته ماند و نه در زمین مرده، همگی در عرصه جمع شوند، آن گاه حق تعالی فرماید: ای زبانهای گویا خاموش، و ای اعضاء خاموش گویا شوید! پس مسمار سکوت بر زبانها و مهر (۱) قهر بر لبها نهاده شود، بند عدل بر پای و خاک مذلت بر سر ریخته، جواسیس قدرت آنچه دیده اند بنمایند، و گماشتگان بارگاه عزت آنچه دانند بگویند، سجالات زلالت را برخوانند، و بضاعت بازرگانان راه آخرت را پیش آرند، گناه کاران به مضمون « إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » (۲) سر خجلت به زیر، و اهل طاعت چشم امیدواریشان گشوده و مستجیر، و ندای « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » (۳) بلند، و هر صغیر و کبیر از فزع آن روز مستمند. فما الناس بالناس الذين عهدتهمولا الدار بالدار التي كنت اعرف (۴) « وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ » (۵) آه! آه! از آن زمان که خداوند سبحان بفرماید: « وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ » (۶) یعنی: مؤمنین را از کافرین و مطیعین را از عاصین جدا نمایند، و حکم محکم « فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ » (۷) را در حق ایشان جاری فرمایند.

۱- در چاپ سنگی: و بر مهر.

۲- سجده: ۱۲.

۳- زلزله: ۸۷.

۴- شعر در ربیع الابرار زمخشری به عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده چنانچه سید علی خان در درجات الرفیعه: ۹۹ ذکر فرموده است، نیز بنگرید به: مجمع البیان ۶/۹۴.

۵- طه: ۱۱۱.

۶- یس: ۵۹.

۷- شوری: ۷.

اشعار شیخ سعدی که در مواعظ و نصایح گفته

ثم يساق المتقون الى الجنان وفداً وفداً والمجرمون الى النار ورداً ورداً» ، پس به اهل جنات گویند : انتم خلود خلود ، و به اهل عقوبات خوانند : انتم اُبود اُبود ، پس تو را شفیع شفاعت نکند و دوستی حمایت نمایند (۱). پس حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند : « [وجد الأمر] ويحك يا انسان جداً جداً ، وقربوا للحسنات (۲) فرداً فرداً ، « وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا » (۳) يسألهم عمياً عملوا حرفاً حرفاً ورد المجرمون الى الاعقاب رداً رداً ، وتراجعت الخلائق الى الحشر زحفاً زحفاً و جىء بهم عراه الابدان خشعاً ابصارهم ، امامهم الحساب ومن ورائهم جهنم ، يسمعون زفيرها (۴) ويرون زئيرها ، فلم (۵) يجدوا ناصرأ ولا وليأ يجيرهم من الذل وهم يعدون سراعاً الى موقف (۶) الحشر يساقون سوقاً « وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ » (۷) « كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكَتُبِ » (۸) . . . إلى آخر الخطبه (۹) .

اشعار شیخ سعدی که در مواعظ و نصایح گفته پس برای تحسّر و تأسّف از کردار و رفتار زشت خویش و عقوبات آن روزگار و آن بازار سزاوار است این چند بیت از شیخ نوشته شود ، و خوانندگان از خواندن آنها برای تذکّر و موعظه نفس غافل نباشند که خوشتر (۱۰) از آن در غزلیات شیخ از نصایح و مواعظ نیافته ام . خرما نتوان خورد از این خار که کشتیمدیا نتوان بافت از این پشم که رشتیم بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیمپهلوی کبایر حسناتی نوشتیم ما کشته نفسیم بس آوخ که برآیداز ما به قیامت که چرا نفس نکشتم افسوس بر این عمر گرانیما که بگذشتما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم دنیا که در آن مرد خدا گل نسرشته استنامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضتما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم پیری و جوانی چو شب و روز برآمدتا شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم واماندگی اندر پس دیوار طبیعتحیف است و دریغا که در صلح ببستیم چون مرغ در این کنگره تا کی بتوان بودیک روز نگه کن که در این کنگره خشتیم ما را عجب از پشت و پناهی بود آن روز کامروز کسی را نه پناهییم و نه پشتیم گر خواجه شفاعت نکند روز قیامتشاید که زمشاطه نرنجیم که زشتیم باشد که عنایت برسد ورنه مینداربا این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم سعدی ! مگر از خرمن اقبال بزرگانیک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتم مخفی نماناد : جهت اینکه این چند چیز را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حقیقت معراج و قبر و سؤال نکیرین و وجود جنّت و نار و صراط و میزان و وقوع قیامت و حشر خلائق عرضه داشت بواسطه اتفاق ائمه هدی علیهم صلوات الله و اجماع خواص و عوام در حجّیت یوم الميعاد و تعدیل بین العباد با آنچه ضروریات یقینیه و مقتضیات قطعیه آن روز است ، و شبهه و خلافی در هیچ یک نیست ؛ از آنکه روز قیامت برای عدل و دادخواهی مقرّر و مقدر شده است . و آنچه ذکر فرمود از لوازم ثابته عدل است حتّی عروج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به معراج برای کشف استار و حقایق ملکوتیه و تودیع اسرار غیبیه بود ، تا روز قیامت با اطمینان قلب و خواطر بدون خوف و وحشت تا از آنچه مشاهده می فرماید دامن شفاعت در مقام محمود بر کمر زند و هر آنچه دیده است و شنیده بگوید . و سؤال نکیرین و عالم برزخ برای آن است که از آنچه کرده اند متذکر شوند تا روز قیامت از نعمت و عقوبت هیچ یک تسامحی وارد نیاید ، و فعل عبث را نسبت به حکیم علیم ندهند ، و در هر نشأت بهره ای به مقتضای آن برده باشند . و وضع صراط و میزان هم قطعی است به تفصیلی که ذکر شد ، تا از جزئیات و کلیات حالات خودشان از احوال و اقوال آگاه شوند ، و تا بدانند جنّت و نار جزاء کردارشان است که

حضرت کردگار برای ایشان برقرار فرمود .

-
- ۱- در چاپ سنگی : بنماید .
 - ۲- در امالی : للحساب .
 - ۳- فجر : ۲۲ .
 - ۴- در چاپ سنگی : زفیراً .
 - ۵- در چاپ سنگی : فلا .
 - ۶- در بحار : مواقف .
 - ۷- زمر : ۶۷ .
 - ۸- انبیاء : ۱۰۴ .
 - ۹- امالی شیخ طوسی : ۶۵۳ ، بحار الانوار ۷/۹۹ و ۷۴/۳۷۳ ، نهج السعاده ۲/۴۲ با اختلافاتی .
 - ۱۰- در چاپ سنگی : خواشتر .

پس قیامت کلیه آن روزی است که بدین اوصاف خاصه ضروریّه متّصف باشد . و سایر عقاید فروع است بالنسبه به این اصول
ثمانیه که حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عرض کرد چنانکه از دعاها و اخبار ظاهر است .

جلد ۳

اشاره

ص: ۱

عرض چهارم: از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف

اشاره

عرض چهارم: در شرح فرائض است و احکام شرعیّه عرض چهارم: از عرض دین حضرت عبدالعظیم در احکام شرعیّه و تکالیف مفروضه. و أقول: ان الفرائض الواجبه بعد الولاية الصیلاه والزکاه والصوم والحج والجهاد و الامر بالمعروف والنهی عن المنکر. فقال علی بن محمد علیه السلام: «یا ابا القاسم! هذا والله! دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا و فی الآخره». بدان «فرائض» جمع «فریضه» است و آن به معنی مفعول است و فرض به معنی تقدیر است؛ از آنکه فرائض مقدراتند. و صاحب «مجمع البحرین» (۱) فرمود: فرق بین فریضه و واجب آن است که فریضه اخصّ است و واجب اعمّ است شرعاً و عقلاً (۲). و در حدیث است «إن مراتب العلم الشرعیّ ثلاثه: فرض عین و فرض کفایه و فرض سُنّه» (۳). علم را سه مرتبه است: اول: فرض عینی است و آن بر عموم مکلفین با وجدان شرایط واجب است که باید اداء

۱- مجمع البحرین ۳/۳۸۷ ماده (فرض).

۲- این فرق در کتاب الفروق اللغویه، ابو هلال عسکری: ۴۰۲ شماره ۱۶۰۵ مذکور است.

۳- مجمع البحرین ۳/۳۸۶.

نمایند، و حدیث « طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ » (۱) اشاره است به فرض عینی و این قسم یا بر حسب اعتقاد واجب است یا بر حسب فعل. اما بر حسب عقیده شهادتین را باید معتقد شود با اذعان به امامت قلبی و تصدیق بما جاء النبی صلی الله علیه و آله از دنیا و آخرت به نحوی که متواتر است جزم و حتم به آنها و آنچه مازاد از آنهاست واجب و فرض کفائی است. اما فعلاً تعلیم و تعلم صلاه و امثال آنهاست چنانکه در حدیث است: « الصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ » (۲) و « الزَّكَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ » (۳). و شاید فرق بین فریضه و واجب آن باشد که فرض از خداست، و وجوب احکام از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله، و آنچه آن جناب واجب فرمود همان فرض سنتی است که قسم سوم از اقسام مذکوره است، و در حدیث است: « تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَعَلَّمُوهَا النَّاسَ فَإِنَّهَا نِصْفُ الْعِلْمِ » (۴). ظاهراً مراد همین احکام تکلیفی تشریحیه است، پس بنا بر همین بیان مختصری که تحدید شد حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عرض می کند: بعد از فریضه عینی واجب که اذعان و اعتقاد به ولایت و امامت اولیاء الله است فرائض فعلیه را باید اتیان و اقدام نمود از قبیل صلاه و زکوه.. الی آخرها. و از آنکه افعال و اعمال قلبیه مقدم است بر افعال بدنی و آن به منزله روح است برای جسد یعنی: بدون ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام این اعمال تکلیفی ثمری و اثری در نشأت اخرویّه ندارد و عبادات بدون آنها تکمیل نمی شود.

۱- مجمع البحرین ۳/۳۸۶، المحاسن، برقی ۱/۲۲۵ ح ۱۴۶، بصائر الدرجات: ۲۳ ۲۲، کافی ۱/۳۰ ح ۱.

۲- وسائل الشیعه ۸/۲۸۵ ح ۱۰۶۷۶ به نقل از تهذیب الاحکام ۳/۲۴ ح ۸۳.

۳- مجمع البحرین ۳/۳۸۷، وسائل الشیعه ۹/۶۳ ح ۶۴ ۱۱۵۳۵ به نقل از خصال: ۶۰۴ ح ۹.

۴- مجمع البحرین ۳/۳۸۸، قریب به آن در مهذب ابن براج ۲/۱۲۲ نقل شده. البته اصل روایت از طریق اهل سنت است،

رجوع کنید به: سنن ابن ماجه ۲/۹۰۸ ح ۲۷۱۹، مستدرک حاکم ۴/۳۳۲.

و این فقره نیز از ضروریات مذهب امامیه است ، و به عبارت دیگر : ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله محبت به ذوی القربی واولی الامر است که موذت ایشان را خداوند اجر رسالت پیغمبرش صلی الله علیه و آله قرار داد ، و هیچ منزله و مرتبه ای اعظم از اداء اجرت و حق رسالت نیست ، پس هر کس اداء حق نبی بر حق را ننمود البته ظالم است و اعمال ظالم ظاهراً و باطناً مقبول حضرت معدلت نمی شود . پس عرض می کنم : ولایت و محبت اهل بیت رسالت که مکمل اعمال شد البته موصل عبادات در یوم الميعاد الى الثواب و الصواب است ، و ولایت اصل اصیل توحید و مفتاح دعائم اسلام است به حدیثی که ذکر می شود ان شاء الله تعالی . و در کتاب « محاسن » (۱) برقی است که حضرت ابا جعفر علیه السلام به زراره فرمودند : « إن ذروه الأمر وستنأمه ومفتاحه وباب الأشياء ورضى الرحمن الطاعة للامام عليه السلام (۲) بعد معرفته . إن الله يقول : « من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولى فما أرسلناك عليهم حفيظاً » (۳) . أما لو أن رجلاً قام ليله وصام نهاره وتصدق بجميع ماله وحب جميع دهره ولم يعرف ولايه ولي الله فيؤاليه ويكون جميع اعماله بدلاً له (۴) ما كان له على الله حق في ثواب ولا كان من اهل الايمان » . پس در اول حدیث فرمودند : ولایت افضل اعمال است و والی دلیل است بر اعمال پس از این جهت عرض کرده است بعد از ولایت ائمه هدی فرایض واجبه و افعال سبعة است ، پس در این باب و کتاب به شرح این هفت فریضه باید شروع نمود .

-
- ۱- محاسن برقی ۱/۲۸۷ ح ۴۳۰ ، کافی ۲/۱۹ ح ۵ ، نیز درباره شرح حدیث رجوع شود به : شرح مازندرانی بر کافی ۵/۱۵۰ .
 - ۲- در چاپ سنگی : الامام .
 - ۳- نساء : ۸۰ .
 - ۴- در محاسن : بدلالته له علیه .

فريضة اولی در معنی «نماز» است

فريضة اولی در معنی «نماز» استالفريضة الاولی : الصَّيْلَاهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا » (۱) و ايضاً « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (۲) . و « صلاة » در لغت به معنی رحمت است و دعاء ۳ ، اگر نسبت به حق دهند آن رحمت است كقوله تعالى : « هُوَ الَّذِي يُصَيِّلِي عَلَيْكُمْ » (۳) ، و اگر نسبت به ملائکه دهند رحمت و استغفار است كقوله تعالى « هُوَ الَّذِي يُصَيِّلِي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ » (۴) ، و خداوند در استغفار ملائکه فرموده است : « وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا » (۵) ، و اگر نسبت به مؤمن دهند رحمت و دعاء و افعال مخصوصه معلومه است شرعاً ، و اگر نسبت به مخلوقات از ملائکه و انسان و حيوان و معادن و نباتات دهند همان تسبیح خاص است كقوله تعالى : « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ » ۷ . و صلاة معنی عامی دارد که شامل تسبیح می شود . و « تسبیح » در لغت عرب به معنی صلاه استعمال شده است ، و صلاه از تصلیه است و آن به معنی تقویم و تعدیل است ، یعنی : نماز گزار راست کند پشت خودش را یا قوای

۱- نساء : ۱۰۳ .

۲- روم : ۳۱ .

۳- احزاب : ۴۳ .

۴- غافر : ۷ .

۵- نور : ۴۱ .

خودش را از برای قیام این فریضه واجبه الهیّه ، و اگر معنی تصلیه اطفاء حرارت باشد هر دو معنی در این آیه ملحوظ است ، قال الله تعالی (۱): قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفؤوها بصلاتکم ۲ . و مراد از «نیران» شاید ارتکاب گناهان و توجّه به غیر خداوند سبحان بوده باشد که موجب دخول در آتش آخرت است ، یعنی : غیر خدا را مالک نفع و ضرر و مُعطی خیر و شر ندانیم و تعدیل میزان اخروی را از وی تمنا کنیم ، پس حرارت مشتعل از توجّهات به غیر حق و معاصی موبقه را از نزول رحمت خاصه و بَرَد یقین به صلوه واجبه ای که توجّه الی الحق است ، به مفاد « وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (۲) باید خاموش نمائیم . و در رساله « اسرار صلاه » (۳) مرحوم شهید ثانی است : وقتی که انسان می خواهد نماز کند شیطان می آید و می گوید : به این طریق بکن و بگو ، پس بعد از فراغت نمی داند که چه کرده است . پس نماز مجرّد تلفظ به لسان نیست باید قلب را هم از صفات ذمیمه تطهیر کرد و به تقوا تعمیر نمود . پس طبیعت شیطانیّه را که « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى

۱- قول منقول از خداوند نیست بلکه از ملکی است که مأمور از جانب پروردگار است چنانچه در حدیث مروی در حاشیه نیز بدان تصریح شده و در روایات « نادى ملك بين يدى الله » یا « بين يدى الناس » آمده است . به منابع مذکور در ذیل روایت رجوع شود .

۲- انعام : ۷۹ .

۳- رسائل الشّهِيد الثّانی (اسرار الصلاه) : ۱۰۵ ، تا پایان آیه ۲۰۱ سوره اعراف به نقل از مرحوم شهید می باشد .

در حدیث شریفی که سید ابن طاوس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده است

«الْأَفْتَدَه» (۱) است به باران رحمت ذکر قلبی و لسانی خاموش کن کقوله تعالی: «الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَلَوْنَ» (۲). معنی تکبیر این است ای امیمکی خدا پیش تو ما قربان شدیم وقت ذبح الله اکبر می کنیهمچنین در ذبح نفس کشتنی گوی الله اکبر و آن شوم راسر بُر تا وا رهد جان از عنا تن چو اسماعیل و جان همچون خلیلکرد جان تکبیر بر جسم نبیل کشته گشته جان زشهوتها و آزشد ز بسم الله بسمل در نماز و داعی در ذم کسانی که در نماز روی دلشان به حق نیست، و مرادشان همان تلفظ به لسان و حرکت اعضاء ظاهره است این آیه کریمه را شاهد آورده است: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (۳). و همین طریق است حضور نماز گزار در نهان، نماز گزاردن با حالت نفاق و شقاقی که دارد.

در حدیث شریفی که سید ابن طاوس در کتاب فلاح المسائل نقل فرموده استبدان طاوس العلماء سید ابن طاوس طاب ثراه در کتاب مستطاب «فلاح المسائل» (۴) روایت صحیحی که اصح روایات و احادیث است ذکر می فرماید چون در کتب معاصرین این حدیث شریف کم ذکر شده است و معانی دقیقه ملیحه دارد، و از اسرار صلاه به مقالات فصیحه امام علیه السلام بیان فرموده است، خواستم این ورق را بدان خطوط نورائیه زینت دهم

۱- همزه: ۷۶.

۲- اعراف: ۲۰۱.

۳- منافقون: ۱.

۴- فلاح السائل (المسائل): ۲۳، مستدرک الوسائل ۴/۹۱ ح ۴۲۱۲، بحار الانوار ۸۴/۲۵۰ ح ۴۵ و نیز ۴۷/۱۸۵ ح ۳۳ به نقل از کنز الفوائد کراچکی.

و از شرح آن هر کسی نفعی برد، و آن حدیث از بیانات حضرت صادق علیه السلام است که به یکی از اشیاء که موسوم به رزام (۱) و غلام خالد بن عبدالله که مانند خویش از کفره لثام طُغام بود بیان فرمود در وقتی که ابو جعفر منصور دوانیقی خبیث حضور داشت، عرض کرد: حدود و مسائل نماز چند است؟ فرمود: «چهار هزار است که تو به یکی از آنها وفا نمی نمائی» عرض کرد: خبر دهید از آنچه در نماز ترک آن جایز نیست و از آنچه بدون آن نماز تمام نمی شود، یعنی: آنچه مأمور به و منهی عنه در نماز است بفرمائید. پس آن جناب فرمود: «لا یتَمَّ الصلاه الا لَدی طهرٍ سابغ (۲) و تمام بالغ غیر نازغ (۳) و لا زائغ (۴) عَرَفَ فَأَخْبَتَ (۵) فَتَبَّتْ وَ هُوَ واقِفٌ بَینَ الیأسِ وَ الطمعِ وَ الصبرِ وَ الجزعِ». یعنی: نماز تمام نمی شود و صحیح نیست مگر آنکه با وضوء صحیح بوده باشد؛ از آنکه اسبغ در طهارت و وضوئی از شرع شریف تأکید رسیده، یعنی: مسحات و غسلات آن وضوء را وضوء گیرنده کمال مواظبت نماید. و مرحوم قاضی فرمود: معنی باطنی این کلمه تبری شرک مُطلق است از مخالفین ائمه دین. و تمام بالغ یعنی: وضوء بر بالغ رشید واجب شده است. و اگر بخواهی تطبیق با فقره سابقه نمائیم می گوئیم: تمام بالغ آن اقرار و اذعان به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اولاد آن جناب علیه السلام است. اما فقره تمامیت آن اشاره به فقره آیه

-
- ۱- در چاپ سنگی: «دُرَام»، و در مستدرک و جز آن: «رزام مولی خالد بن عبدالله» آمده، و در حاشیه آن را صحیح دانسته و به مجمع الرجال قهپائی ۳/۱۲ نیز ارجاع داده است.
 - ۲- اسبغ: تمام گردانیدن وضو است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
 - ۳- نَزَغ: تباهی افکندن و طعن به زبان است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
 - ۴- زِیغ: میل کردن و کُند شدن بینائی. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
 - ۵- اخبَتَ لَلَّهَ اَی تواضع. بمعنی فروتنی است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

کریمه است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۱) و بلوغ اشاره است به آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» (۲). پس تتمیم نعمت و ابلاغ ولایت همان تمام بالغ است، پس هر کسی تبرّی از اعداء الله نکرد و ولایت را کامل ننمود وضوء و عبادات ظاهریّه اش قبول نیست. و «غیر نازغ» و «زائغ» هر دو کلمه به زاء و غین معجمه است، یعنی: وضوء گیرنده و اهل تولّی و تبرّی باید ناصب عداوت اهل بیت وحی و حکمت و مائل به غیر از غاصبین حقوق و مقامات ایشان نباشد. پس ناصبین و معاندین ائمه طاهرین از طریق خارجند و به نزغات شیطانیّه در زیغ ظلمت و ضیق حیرت و غوایت فرو رفته اند. «عَرِفَ فَاخْبَتَ وَثَبَّتَ» یعنی: در صورتی که شناخت حق را و آن کسی که او را به حق دعوت کرد و اطاعت کرد و بر آن مستقر و مستقل شد کالجبل الرّاسی لازمه آن اخبات و خشوع و ذلّت است، و ثبوت نیز طریقه مُحجّه حقه است. پس این مقامات که ذکر شد مقلّماتی است از برای نماز حقیقی و این است نماز اهل حقیقت و معرفت. پس از سلوک به این مراتب آن وقت باید بین الحدّین از خوف و رجاء واقف باشد یعنی: بصیر را رافد و سائقی لازم است که آن دو یأس و طمع است کفوله [علیه السلام]: «وهو واقف بين اليأس والطمع والصبر والحزن» (۳) کأن الوعد له صنع والوعيد به وقع بذلّ عرضه وتمثّل به غرضه، وبذل في الله المهجه، وتنكب اليه المحجّه غير مرتغم بارتغام (۴) يقطع علائق

۱- مائده: ۳.

۲- مائده: ۶۷.

۳- در مستدرک: الجزع.

۴- رغام: اسم خاک است، بغیر رغم: خاک آلود شدن. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

الاهتمام بغير من قصد وإليه من وفد ومنه استرفد» (۱). یعنی: خواستن بهشت و ترسیدن از دوزخ و آتش برای نماز گزار شرط است؛ از آنکه متعلق وعد امور رجائیه است و متعلق وعید خوفیه چنانکه در وعید می فرماید: «والوعید له وقع»، یعنی: هر زمانی که از عقوبت های اخرویّه متذکر می شود وقتی در دلش حادث گردد که آن باعث توجه وی می شود به حق. و این دو فقره] برای طالب سالک ارجاع به فرمایش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است در خطبه همام و صفات متقین که فرمود: «فَإِذَا مَرُّوا بِأَيِّهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا...» (۲) . و مراد از «عَرَضٌ» به فتح عین و راء متاع است کقوله تعالی: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳). و مراد از «عَرَضٌ» هدف است که به فارسی نشانه را می گویند. و مراد از «مهجه» جان است. و معنی «تَنَكَّبٌ» میل است. و مراد از «مَحْجَهٌ» طریق است، یعنی: آنکه رجاء عمل اوست و خوف بر او اثری دارد، بذل می کند و می بخشد رأس مالش را که مقصود و محبوب اوست و آن را نصب العین می نماید، و از هر جهت و هر طریق مائل می شود به سوی خدا و خاضع می گردد برای او با کمال افتقار] و ذلّت و استکانت. و معنی «رِغَامٌ» خاک است و «ارتغام» چسبیدن به خاک است. و کلمه «غیر» از برای استثناء است، یعنی: خود را بر خاک بیندازد و اهتمام کند در اینکه هموم و قصود خودش را یکی قرار دهد و آن را به مقصود اصلی و مطلوب حقیقی

۱- ادامه حدیث رزام و منصور که مؤلف به شرح آن پرداخته است.

۲- نهج البلاغه ۲/۱۶۲ خطبه ۱۹۳ معروف به خطبه همام.

۳- نساء: ۹۴.

ارجاع دارد بلکه حق هم و مقصودش بوده باشد. و می توان گفت: فقره « واقع (۱) بین الیأس والطمع » اشاره به مقام در صلاه بوده باشد، و فقره « بذل فی الله المهجه » اشاره به رکوع در صلاه بوده چنانکه از عبارت « تنکب » که آن انحناء در رکوع است به مانند قوس متمائل و ظاهر است، و « ارتغام » اشاره به سجود است. و مؤید مراد قول حضرت صادق علیه السلام است در کتاب « مصباح الشریعه » (۲) که ساجد باید در بین سجده از ما سوی الله بالکلیه انقطاعی خاص داشته باشد و از خود به نحوی متواری شود که احدی را جز خداوند نبیند. و مراد از « رفد » و « وفد » آن ورود بر حق است در حالت تشهد و طلب انعام از خداوند سبحان است که: « من كان لله كان الله معه ». « فاذا أتى بذلك كانت هي الصلاه... (۳) تنهی عن الفحشاء والمنکر » (۴) یعنی: اگر این قسم نماز کرد آن وقت آن نماز او را از فحشاء و منکر نهی می کند. پس منصور دوانیقی گفت: یا ابا عبدالله! لا یزال (۵) من بحرک نغترف (۶) والیک نزدلف، تبصر من العمی وتجلو بنورک الطخياء (۷)، فنحن نعوم (۸) فی سبحات قدسک و طامی (۹) بحرک. یعنی: ما همیشه بر دریای علم تو چنگ می زنیم و جرعه ای می چشیم و به سوی تو

۱- در اصل حدیث « واقف » گذشت.

۲- مصباح الشریعه: ۹۲۹۱.

۳- در مصدر بجای نقطه سه نقطه، چنین مندرج است: « التي بها أمر، وعنهما أخبر، وانها هي الصلاه التي ».

۴- تتمه حدیث سابق که مؤلف به شرح آن پرداخته بود.

۵- در مستدرک: لا نزال.

۶- در چاپ سنگی: یحرک نغترف.

۷- در چاپ سنگی: یجلو بنورک الطخياء.

۸- در چاپ سنگی: نقوم.

۹- در چاپ سنگی: طافی.

در اسرار نماز است به نحو اجمال

تقرّب می جوئیم و از کوریها ما را تو بینا می کنی و از نور تو تاریکیها روشن می شود و ما همیشه در ذیل و ظل جلال و عظمت تو ایستاده ایم و تا آنچه از دریای معرفت تو بر می آید بگیریم و منتفع گردیم . و این حدیث شریف تمام شد .

در اسرار نماز است به نحو اجمال چون عمود دین و سید اعمال و رأس عبادات و معنی ذکر و خضوع خاص نماز است ، و در این خبر هم مقدم بر فرایض مذکور شده است لهذا بنحو اجمال اسراری از برای نمازگزاران با اخلاص در ذیل هر رکعتی از ارکان و هر فعلی از افعال آن اظهار نمائیم اقرب به صواب و سداد است : بدان که نماز گزار باید ابتداءً اقبال قلبی و توجه باطنی به سوی خداوند داشته باشد و اهتمام به این صفت مهمه امر لازم و غفلت از آن خسارت عظمی دارد ، و از دوام اقبال تعظیم حضور پروردگار و خوف و رجاء و حیاء از معاصی که کرده است ظاهر می گردد . و باید بداند که در نماز به جناب قدس و حضرت مقدس کبریائی حاضر است . و در روایت است : « تا بنده به حضور آقایش بایستد باید فکرش برای غیر و خیالات ردیه نباشد والّا مستحقّ خذلان و مستوجب حرمان است » ، پس امری که صارف از حضور قلب است باید از خود دور نماید البته . و شهید ثانی علیه الرحمه در رساله « اسرار الصلاه » (۱) فرموده است : مردی در خانه اش درختی داشت نماز می کرد ، در حین نماز کردن مرغی را دید که پرش به شاخه آن درخت

۱- آنچه در اسرار الصلاه شهید ثانی (رسائل الشهد الثانی : ۱۱۲) یافت شد مثالی است در همین مورد ولی غیر از نقل مؤلف ، عبارت شهید چنین است : ومثاله رجل تحت شجره أراد أن یصفو له فکره فکانت اصوات العصفیر تشوش علیه فلم یزل یطیرها بخشبه هی فی یده ویعود الی فکره ، فیعود العصفیر فیعود الی التنفیر بالخشبه ، فقیل له : إن أردت الخلاص فاقلع الشجره

بند شده است ، پس بر آن مرغ آن نماز گزار نظر تندی کرد ، چون نمازش تمام شد همان خانه را به رسم تصدق به فقراء داد از برای ذهول و غفلتی که در نماز عارض شد ۱ . و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « إذا قام العبد إلى صلاته وكان هواه وقلبه إلى الله تعالى انصرف كيوم ولدته امه » (۱) . پس زمانی که به نماز ایستاد بداند به حضور چه کس ایستاده است . و آنچه می گوید از فقرات دعاء شب : « اللهم أنت الملك الحق في عظيم ملكه وعموم قدرته واستيلائه على جميع العوالم . ومثل : « لبيك لبيك والخير في يديك .. » إلى آخره . ومثل : « عملت سوءاً وظلمت نفسي فأغفر لي أنه لا يغفر الذنوب إلا أنت » ، باید به طریق صدق و لسان قلبی باشد . و آنچه می گوید از این فقرات : « عبدك وابن عبدك منك وبك ولك وإليك » . و متذکر شود معانی آن را یعنی هستی من از توست و قیام من به وجود توست و رجوع من به سوی توست . « وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده » (۲) . پس بدان خشوع و خضوع مدارج تو از قلب است اگر وی خاضع است اعضاء هم تبعیت می نمایند . و در فقره دعاست : « اللهم ! أصلح الزاعي والزاعية » (۳) .

۱- رسائل الشهيد الثاني (اسرار الصلاة) : ۱۲۲ ، مستدرک الوسائل ۳/۵۹ ح ۳۰۱۷ و ۴/۱۰۱ ح ۴۲۳۴ .

۲- رسائل الشهيد الثاني (اسرار الصلاة) : ۱۲۲ .

۳- از احادیث ضعیفه مرویه از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است . رجوع شود به : كشف الخفاء ۱/۱۸۲ ح ۵۴۳ ، تذکره الموضوعات ، فتنی : ۵۹ ، رسائل الشهيد الثاني : ۱۲۴ .

در اینکه شیطان موکل است که نماز گزار را به وسوسه اندازد

و مراد از راعی قلب است و اعضاء رعیتند . چنانکه مرویست : **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : رَأَى مُصَلِّياً يَبْعَثُ بِلَحِيَّتِهِ ، فَقَالَ : « أَمَا هَذَا لَوْ خَشَعَ قَلْبَهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ فَانِ الرَّعِيَّةَ بِحَكْمِ الرَّاعِي » (۱)** . و خوب است از کیفیات نمازهای انبیاء و اولیاء و ارتعاش فرائض (۲) و اصفرار وجوه زاهدین از خوف حق ، زمان اشتغال به صلاه به خاطر بیاورد ، و اگر نه آنچه را که می گوید در قلب او نیست ، خداوند می فرماید : **أَيُّ كَاذِبٍ ! بَا مِنْ خُدَعِهِ مَيِّ نَمَائِي ؟ !** به عزّت و جلالت خودم ! تو را از حلاوت ذکر و قرب و مناجات خودم دور نمودم . اما تفصیل و ظایف قرائت فاتحه الکتاب در این محل خواننده را تحمّلی نیست ، پس یکی از وظایف قیام ، توجّه به قیام خلق است فی **« يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (۳)** . پس خوب است در حین قرائت ، وعد و وعید و خوف و رجاء و امر و نهی و موعظه و عبرت و فهم و تدبّر و رحمت و عذاب و تمجید و تعظیم ترتیل را متوجه باشد .

در اینکه شیطان موکل است که نماز گزار را به وسوسه اندازد و عجب است شیطان پرده غفلت به روی قلب انداخته است و از اسرار و معانی قرآن او را ممانعت نموده است . نبوی صلی الله علیه و آله : **« لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ (۴) يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ (۵) » (۶)** . و شهید ثانی طاب ثراه فرمود : معانی قرآن و اسرار آن از جمله ملکوت است و حجاب

۱- رسائل الشهيد الثاني (اسرار الصلاه) : ۱۲۴ ، زبده البيان ، اردبیلی : ۵۲ ، الجعفریات : ۳۶ ، تحفه الفقهاء ، سمرقندی ۱/۱۴۱ .

۲- در چاپ سنگی : فرائض .

۳- مطففین : ۶ .

۴- در چاپ سنگی : الشيطان .

۵- در چاپ سنگی : ملکوت .

۶- رسائل الشهيد الثاني (اسرار الصلاه) : ۱۳۸ ، بحار الانوار ۶۰/۳۳۲ .

مانع که دل بنده را از فیض حق دور می نماید و سوسه در تحقیق حروف است ، و بیرون آوردن از مخارج (۱) . و در کتاب مسطور (۲) مذکور است که : شیطانی موکل شده است تا نماز گزار را از معانی کلام الله منحرف نماید و به تردید حروف و الفاظ او را مشغول کند به گمان اینکه از مخارج این حروف اداء نشده است ، پس هم خود را مقصود می کند به عالم الفاظ ، و شیطان در این حال خندان و شادان است ، و الحق به حکومت عقل و حس هر کسی باید بر این تلبیس و سوسه ای که از ابلیس است بسیار بخندد . پس از اداء حمد و شکر و ثناء و ستایش رب کریم و ذکر لسانی به ادعیه مأثوره و تنزیه سید عظیم از حوادث شیطانیه به رکوع که غایت خضوع و تمام تذلل در آن است نماز گزار بداند در رکوع ادب است و در سجود قرب و بالصلاه قرب العبد (۳) (بُنُورِ بهائنه واطله فی ظلال کبریائه وکساره کسوه اصفیائه) (۴) . و معروف است : ربیع بن خثیم (۵) از اول شب تا صبح در رکوع و رکعت واحده بود . چون صبح می شد آه می کشید و می فرمود : سبق المخلصون وقطع بنا ۶ . پس از التفات به آداب رکوع خوب است مهیا شود به قلب و جِلِّ متذللِ خائف ، و حفظ جوارح با عظم مراتب تواضع و خشوع که سجود است به وجهی که اعزّ و اشرف اعضاء است به مکانی که اذلّ اشیاء است که خاک بوده باشد . و از این جهت نهی رسیده است سجده بر ما یؤکل و یلبس ؛ از آنکه مأکول و ملبوس

۱- رسائل الشهد الثانی (اسرار الصلاه) : ۱۳۸ .

۲- کذا ، عبارت ناقص به نظر می رسد .

۳- عبارات داخل پرانتز از شهید ثانی در اسرار الصلاه : ۱۳۱ می باشد .

۴- در تقدیم « یاء » یا « ثاء » اختلاف زیادی بین نقلها مشهود است . در مستدرک مانند متن آمده و در اسرار الصلاه « خثیم »

۵- رسائل الشهد الثانی (اسرار الصلاه) : ۱۳۱ ، مستدرک الوسائل ۴/۴۴۲ ح ۵۱۱۹ .

متاع دنیاست که ابناء زمان رکون به آن بهم رسانیده اند، و باید متذکر شود آیه کریمه: « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ .. » (۱) [\(۱\)](#) .
 وقال الصادق عليه السلام: « ما خسروا له بحقيقه السجود و لو كان في العمر مَرَّة واحدة » (۲) . و بدان که از آیه سجده نیز بر
 می آید که در سجده قرب حق ملحوظ و منظور است یعنی: سجده سبب قرب حق می شود به قلب و سرّ و روح، پس هر
 کس به حق نزدیک شد از غیر حق دور می شود ۳ . پس سجده کننده متواری از جمیع اشیاء و محتجب از ما سوی الله است .
 پس آنگاه برای اقرار به عبودیت و شهادت به رسالت و تجدید عهد که اهم وسائل و اساس فضائل و فواضل است بنشیند و با
 صدق لسان و سرّ و صفاء قلب و خاطر ملاحظه فقرات تشهد کند . و در حین تسلیم به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
 آله وسلم و ملائکه مقربین توجه و التفات کند سیما ملائکه حافظین که احصاء اعمال می نمایند و به توسط ایشان رحمت
 کامله و رأفت شامله که منتج قبول عمل و وصول تقرب و امل است از خداوند بخواهد . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
 : « [معنی] السلام فی دبر کلّ صلوه الامان » (۳) ، یعنی :

۱- طه : ۵۵ .

۲- مصباح الشریعه : ۹۱ باب ۴۱ ، رسائل الشہید الثانی (اسرار الصلاه) : ۱۳۲ ، مستدرک الوسائل ۴/۴۸۲ ح ۵۲۲۵ .

۳- رسائل الشہید الثانی (اسرار الصلاه) : ۱۳۵ ، مستدرک الوسائل ۵/۲۵ ح ۵۲۷۷ ، مصباح الشریعه : ۹۵ باب ۴۳ .

اشعار مولوی در اسرار سلام نماز

کسی که اداء کرد امر خدا و سنت سید انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را از بلاء دنیا و عذاب عقبی محفوظ است . و سلام اسمی از اسماء الله است که مردم تبرک جویند به وی در عادات معاملات و امانات تا در حفظ حضرت خالق البریات باشند ، و کسی که در غیر مواضع وی بگذارد و استعمال نماید در امان حق نیست البته . و خوب است اسرار صلاه را برای اهل سلوک به این عبارات و اشارات منتهی ختم نمایم : واعلم [أَنْ] صلاه العارفين طیران الارواح فی فضاء السرمديّه و صفاء الדיمومیّه ، و حرکاتهم روغان (۱) الطلب فی عالم الطرب ، فاستقبالهم الکعبه استقبالهم فی الحال ونفی الجهات ، و نیاتهم تمکن القلوب فی مُشاهده الغُیوب ، و استفتاحهم هُو التقوی من کُل شیء هُو الله ، و قرائتهم أَلحانُ فی الارواح فی قفس (۲) الاشباح ، و رکوعهم خفض أجنحه الهّمه فی بحار المّنه ، و سجودهم زواید الحب فی مدارج القرب ، و رفع ایدیهم الخلو فی مرتع السمو ، و تشهدهم استحضر الخیرات و ادراک المشاهدات فی المکاشفات ، و تکبیرهم تهذیب الادراک من الامساک ، و تسبیحهم ازدحام الذکر عن الفکر ، و تسلیمهم خروج الروح عن ضیق الرسومات و الدخول فی الانبساط . اللَّهُمَّ ! وَفَقْنَا عَلٰی مَا تَحَبَّ وَتَرْضٰی ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الذِّينِ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ، وَاجْعَلْنَا مِنَ الذِّينِ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ .

[اشعار مولوی در اسرار سلام نماز] حق همی گوید چه آوردی مرا اندر این مهلت که دادم من تو را عمر خود را در چه پایان برده ای گوهر دیده کجا فرموده ای چشم و گوش و دل و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو به فرش همچین پیغامهای درد گینصد هزاران حضرت آمد همچین چون نه سرمایه بود او را نه سود شافعی خواهم که گوید عذر زود رو به دست راست آری در سلامسوی جمع انبیاء و آن کرام انبیا گویند روز چاره رفت چاره آنجا بود کار از دست رفت هین جواب خوش بگو با رادگار ما که ایم ای خواجه دست از ما بدار نی از آن سود و از این سو چاره شد جان آن بیچاره دل صد پاره شد در نماز این خوش اشارتها ببینتا بدانی که بخواهد شد یقین چون در آغاز اسرار نماز استشهاد به چند بیتی از مولوی شد در سرّ تکبیره الاحرام در انجام آن هم در سرّ سلام نیز از ابیات وی اختتام نمودم .

۱- فراغ إلى أهله : روی آوردن به کسی است با بهانه . وَرَوَّغَانَ پویه رفتن روباه و میان کردن بدل ، رباغه کشتیگاه است . صراح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- کذا ، ظاهراً : قفس .

فريضة دوم در زکات است

فريضة دوم: در زکات است و نه طایفه که باید زکات را به ایشان داد الفريضة الثانيه : فى الزكاه قال الله تعالى : « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ . . . » (۱) إلى آخره . بنا بر این آیه کریمه ، زکات و صدقات را به هشت طایفه باید داد (۲) : اول : فقیر است ؛ و وی کسی است چیزی نداشته باشد ، و رسم اعراب آن است ابتداء به اهم می کنند پس باید فقیر اسوء حالاً باشد که ابتداء به وی شده است . و برخی فقیر

۱- توبه : ۶۰ .

۲- رجوع شود به : سرائر ابن ادریس : ۴۵۵ و ما بعدش باب مستحق الزکاه و أقل ما يعطى منها وأكثر ؛ النهایه ، شیخ طوسی : ۱۸۳ ؛ همین عنوان باب .

و مسکین را یکی دانسته اند . دوم : مسکین است ؛ و آن کسی است که قوت سالیانه نداشته باشد و ابن ادريس مسکين را احسن حالاً از فقير دانسته است ۱ به مفاد « أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَأَنَّتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ » (۱) ، معلوم است مساکين مالک چیزی هستند ، اما فقير آن است لا-شیء باشد . سوم : عاملين اند ؛ و آنها کسانی هستند که زکات و صدقات را جمع می نمایند . عبارت فقهاء عظام است : وهم الذين يسعون في جبايه الصدقات . کذا في « السرائر » (۲) . چهارم : مؤلفه قلوب اند ؛ و آنها کسانی هستند که باید تأليف از قلوبشان کرد به دادن زکات برای جهاد کردن ، فهم الذين يتألفون ويستمالون في الجهاد (۳) . و مرحوم شيخ الطائفة شيخ ابو جعفر طوسی طاب ثراه فرمود : مراد از این طایفه اهل کفرند (۴) . و مرحوم شيخ مفيد و مرحوم ابن ادريس طاب ثراهما تخصیص را بر خلاف اصل دانسته اند و فرموده اند : آیه کریمه عموم دارد بین مسلم و کافر غنی و فقير ، وليکن اگر عاملين صدقات سادات باشند بر ایشان جائز نیست . و بعضی از علماء به عنوان اجرت و عوض مانند اجارات تجویز کرده اند . و حدیث فضل بن عباس و استدعاء وی این عمل را و نهی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مؤید قول اول است : « وإنما أوساخ ما في ایدی الناس وإنما لا تحلّ لمحمد وآل محمد عليهم السلام » .

۱- .کهف : ۷۹ .

۲- .السرائر ۱/۴۵۶ ، النهایه : ۱۸۴ .

۳- .السرائر ۱/۴۵۷ ، النهایه : ۱۸۴ .

۴- .السرائر ۱/۴۵۷ .

بلی در صورت اضطرار و حاجت مشهور بر جواز است (۱). پنجم: وفی الرقاب اند ۲؛ و این طایفه عبید و مکاتب اند یعنی غلامهائی که با آقایان خودشان قرار می دهند وجه معینی تا زمان معلومی بدهند و آزاد شوند، و در ایشان علماء اعلام ایمان و عدالت را شرط دانسته اند. ششم: والغارمین ۳؛ و این طایفه کسانی هستند که بدون معصیت و فساد و اتلاف مدیون و مقروض شده اند و نتوانند اداء دین نمایند و این طایفه را سهمی است معلوم. هفتم: وفی سبیل اللّٰه؛ یعنی: برای رضای حق تعالی مالی در راه وی صرف نمایند از جهاد و معونه حاج و زوّار و تکفین موتی و بناء مساجد و قناطر و اشباه آنها، و این سهام نیز که در این راه بذل می شود داخل در عنوان صدقات است. هشتم: ابن السبیل؛ و این شخص کسی است منقطع بفتح طاء باشد یعنی: در سفر محتاج شود اگر چه در بلد خود صاحب مال باشد به شرط اینکه ترک سفر نکند و استیطان در بلد دیگر ننماید. پس بر امام است برای این هشت طایفه سهام ایشان را حمل کرده تقسیم نماید و هر آنکه زکات به غیر این طوایف ثمانیه با شرائط معلومه بدهد به اشتغال ذمه خود باقی است و برائت ذمه خود نکرده است. و حضرت امیر علیه السلام فرمودند: « به پنج طایفه زکات ندهند: پدر و مادر و بنده و فرزند و

در اینکه زکات بر نه چیز واجب است

زن ، از آنکه عیال او هستند و واجب النفقه ۱ . (۱)

در اینکه زکات بر نه چیز واجب استو اجماع فرقه امامیه است که زکات بر نه چیز واجب است : نقدین که طلا و نقره است ، انعام ثلاثه که شتر و گاو و گوسفند است ، و غلات اربعه که گندم و جو و خرما و کشمش است ، و در غیر اجناس تسعه زکات واجب نیست . بلی شیخ طوسی طاب ثراه در « سلت » (۲) که نوعی است مشابه جو و در « علس » ۴ که نوعی است مشابه گندم واجب می داند (۳) . و اسکافی هر چیزی که به کیل در آید از جو و برنج و جاورس و کنجد و غیر ذلک از حیوانات واجب دانسته است ، و اهل علم حمل بر استحباب کرده اند . بلی ، خضرویات عدویه چون باذنجان و خیار و امثال آنها نیز از شرع خارج شده

-
- ۱- .علل الشرایع ۲/۳۷۱ ح ۱ ، خصال شیخ صدوق : ۲۸۸ ح ۴۵ ، مستند الشیعه ۹/۳۰۹ بدین عبارت : « خمس لا یعطون الزکاه : الولد والوالدان والمرأه والمملوک لأنه یجبر علی نفقتهم » .
 - ۲- .سلت به ضم : جو برهنه یعنی بی پوست . صراح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۳- .الخلاف ، شیخ طوسی ۲/۶۵ مسأله ۷۷ .

است (۱) اگر چه شرح این گونه مطالب راجع به رسائل عملیه فقهاء و مجتهدین است لیکن قدر متیقن از آنها را برای آگاهی خوانندگان اشاره شود ضروری ندارد بلکه فائده و اثری کند. اما زکات نقدین ربع عشر است، و این دو را دو نصاب است: اما نصاب طلا- بعد از موجود شدن بیست دینار است، و نصاب دوم بعد از موجود شدن چهار دینار است نه کمتر، و هر دینار عبارت است از یک مثقال شرعی (۲)، و هر مثقال شرعی عبارت است از بیست قیراط، یعنی بیست دینار چهار صد قیراط است، و عشر آن چهار صد قیراط چهل قیراط است، و ربع این عشر ده قیراط است. پس از بیست دینار که چهار صد قیراط می شود باید ده قیراط داد از نصاب اول، و در نصاب دوم که تمام چهار دینار است و هشتاد قیراط عشر آن هشت قیراط است، و ربع این عشر دو قیراط می شود. پس هر قدر بالغاً ما بلغ چهار دینار در نصاب دوم بالا رود باید از هر یک دو قیراط داد. و مثقال شرعی ربع مثقال صیرفی است، پس هر مثقال صیرفی یک مثقال شرعی است به علاوه ثلث مثقال شرعی. بالجمله، در این تعیین خلافی نیست. و همین نحو است زکات مخرجه از نقره که مراد از درهم اوست، و زکات آن نیز ربع عشر است. و او را دو نصاب است: اول دویست درهم مسکوک منقوش که معامله شود به آن و موجود باشد پنج درهم باید داد، دوم به چهل درهم که رسید باید یک درهم داد تا هر قدر علاوه شود چهل درهم. پس می گوئیم: عشر دویست درهم بیست درهم است و هر دره می شش دانق است و هر دانقی هشت حبه از حبه های وسط جو می باشد.

۱- النهایه، شیخ طوسی: ۱۷۶ ۱۷۷.

۲- و ابن بابویه رحمه الله فرمود: نصاب زکات در طلا- چهل مثقال است. ابن ادریس فرمود: این قول بر خلاف اجماع مسلمین است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

در زکات غلات اربعه است

به عبارت دیگر: هر دره‌می نصف مثقال شرعی است به علاوه خمس مثقال شرعی، یعنی هر ده دره هفت مثقال شرعی است، و هذا ما علمت من عبائر علمائنا الاعلام فی رسائلهم .

در زکات غلات اربعه است اما از برای غلات اربعه نصاب ثانی نیست بلکه آنها را یک نصاب است، و آن یک صد و چهل و چهار من به وزن شاه است الا چهل و پنج مثقال صیرفی، چون به این مقدار رسید زکات به آن واجب می شود. بعباره اخری: نصاب زکات در غلات بعد از بلوغ پنج وسق است، و هر وسقی شصت صاع است، و هر صاع نه رطل عراقی است و شش رطل مدنی، و هر صاع چهار مد است، و هر مدی دو رطل و علاوه دو ربع از اربال عراقیه که تماماً به حساب رطل عراقی دو هزار و هفتصد رطل است. و رطل عراقی صد و سی دره‌م است، و رطل مدنی یک صد و نود و پنج دره‌م است، یعنی رطل مدنی بیشتر است از رطل عراقی. و زکات غلات اربعه بعد از وصول به حدّ نصاب مذکور بعد از دخول در ماه دوازدهم عشر است در صورتی که رود و قنات و انهار جاریه در فصول معلومه بدون عسرت به آنها برسد بدون مدد آلتی از دولاب و مشک و امثال آنها، و اگر نه حق واجب آنها نصف عشر است. و فروع این مسأله بسیار است، رجوع آن به کتب فقهاء لازم است. پس بنا بر قول اول از دویست من بیست من لازم است بدهند و اگر نه ده من زکات حق اوست ۱.

در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند

در زکات انعام ثلاثه است از شتر و گاو و گوسفند اما زکات انعام ثلاثه بدین گونه است : در گوسفند پنج زکات مقرر است :
اول : چهل .

دوم: یکصد و بیست و یک. سوم: دویست و یک. چهارم: سیصد و یک. پنجم: چهار صد. اما در اول یک گوسفند، و در دوم دو گوسفند، و در سوم سه گوسفند، و در چهارم چهار گوسفند، و در پنجم پنج گوسفند، و هر قدر علاوه شود در هر یک صد گوسفند یک گوسفند دهند، مثلاً از ششصد گوسفند شش گوسفند بدهند. و نصاب شتر دوازده است: از برای هر پنج تا بیست و پنج، یک گوسفند بدهد، و در نصاب بیست و ششم یک شتر بدهد که داخل در سال دوم شده باشد (۱)، و در نصاب هفتم که سی و شش است یک شتر که داخل در سال سوم شده است بدهد ۲، و در نصاب هشتم که چهل و شش است شتری که داخل در سال چهارم شده است بدهد (۲)، در نصاب نهم که شصت و یک است شتری که داخل در سال پنج شده است بدهد (۳)، در نصاب دهم که هفتاد و شش است دو شتر که هر یک داخل در سال سوم شده باشند بدهد، و در نصاب یازدهم که نود و یک است دو شتر که هر یک داخل در سال چهارم شده باشند بدهد، و در نصاب دوازدهم که یکصد و بیست و یک است در هر پنجاه شتر یک شتر که داخل در سال چهارم شده باشد بدهد، و در هر چهل باید داده شود یک شتر که داخل در سال سوم شده باشد. و آنچه می دهد باید شتر ماده باشند. اما گاو نصاب او دوتاست:

۱- وهی بنت مخاض. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- به آن «حَقَّه» گویند.

۳- به آن «جذعه» گویند. رجوع کنید به: رسائل شریف مرتضی ۳/۷۶.

در مذمت ندادن زکات است

اول: سی . و دوم: چهل . پس برای هر سی گاو یک گاو یک ساله بدهد ، و برای هر چهل گاو یک گاو ماده که داخل در سال سوم شده باشد .

در مذمت ندادن زکات استمخفی نماند: تکلیف داعی نبود اینگونه از رسائل علمیه ، مسائل عملیه نقل نماید لیکن این کتاب را خواستم زینت دهم به فروع این حکم الله که در این زمان مانند رسائل تقلیدیه متروک است ، و محتمل است برخی به رساله ها رجوع نمایند و بر حسب اتفاق بر این اوراق مجموعه بنگرند ، و از مسائل زکات به نحو اجمال آگاه شوند ، و با رغبت به اداء آن مائل گردند . و عجب است که امام علیه السلام فرمود: « تارك زکات و مانع آن کافر است اگر چه به حبه ای باشد » (۱) . و « مانع زکات و تارك آن دزد اموال فقراء می باشد » ۲ .

۱- صریح این مضمون در روایات نیامده گرچه در بعضی کتب فقهی مثل الحدائق الناضره ۵/۱۸۴ مضمون « تارك الزکاه کافر » را نقل کرده اند . البته از جمع روایات بلکه صریح عده ای از آنها این مطلب فهمیده می شود ، لذا صاحب وسائل الشیعه در وسائل ۷/۲۴ بابتی آورده به عنوان « باب ثبوت الکفر والارتداد والقتل بمنع الزکاه استحلالاً وجحوداً » و در آن هشت روایت نقل کرده ، از آن جمله در حدیث دوم چنین وارد است: « من لم یزک ماله فلیس بمسلم » و در حدیث هشتم از تفسیر عیاشی در ذیل آیه شریفه « إِنَّ الدِّینَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا کُفْرًا » (نساء: ۱۳۷) نقل کرده که امام علیه السلام آن را در حق سه طایفه دانسته اند که یکی از آنها « من زعم أن الزکاه حق ولم یؤدها » می باشد .

و زکات از واجبات اکیده است ، وجوب آن به ضرورت دین و اسلام معلوم ، و هر که منکر شود از مسلمانان ، کافر است و مرتد فطری است و قتل او لازم می باشد ، و محکوم به نجاست است ، و در حق تارکین زکات خداوند فرموده : « الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا » (۱) ، پس زکات مطهر است از خبیث بخل مهلک و شکر نعمت زکات است ، و قوله تعالی : « وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » (۲) . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمودند جماعتی را از مسجد بیرون نمایند برای آنکه زکات نمی دادند (۳) . پس مال داران اگر حقوق واجبه فقراء را بدهند فقیری در وجه ارض نمی ماند ۴ . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « زکات ظاهری و باطنی دارد ، اما ظاهر آن از هزار درهم بیست و پنج درهم مقرر است اما باطن آن ایشار تو است به برادر ایمانی خودت به آنچه محتاج است » (۴) . و این مستغرق در بحار لهو و لعب بعنوان مطایبه به دوستان عرض می کند : دادی زکات حسن ندانی دهی به کهنن مستحقم ای شه خوبان به من به من اکنون توجهی در لفظ زکات و مطالب دیگر آن بفرمایند .

۱- آل عمران : ۱۸۰ . درباره روایات ذیل این آیه شریفه رجوع کنید به : وسائل الشیعه ۷/۱۸ باب ۳ تحریم منع الزکاه .

۲- بقره : ۳ .

۳- غوالی اللالی ۳/۱۱۴ ح ۴ ، به نقل از آن در وسائل الشیعه ۲۶۷/۲۵ ح ۷۵۵۰ .

۴- کافی ۳/۵۰۰ ح ۱۳ ، وسائل الشیعه ۹/۵۰ ح ۱۱۴۹۴ .

تزکیه اخری: در معنی زکات و فضیلت آن است

در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قوی است

تزکیه اخری: در معنی زکات و فضیلت آن استبدان زکات در لغت به معنی نماء و زیادت و قرب و صلاح و طهارت است و از این جهت است صدقه واجبه شرعیه را زکات نامیده اند به واسطه اینکه باعث زیادتی ثواب می شود از یک حسنه ده حسنه داده می شود یا باعث زیادتی مال می شود یا از دادن زکات تقرب به خداوند زیاد می شود و مال زکات دهنده از حقوق خلق پاک می گردد چنانکه دلش از اوساخ حبّ دنیا، و موجب اصلاح حال فقیر و اموال غنی است لامحاله (۱).

در شرح زکات حال و مال و اعضاء و قوی استو در حدیث است که: « دین حقیقت آن اسلام و اقرار به رسالت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلماست، و صلاه اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و ایتاء زکات ولایت اهل البیت است، و در انفاق واجب احیاء قلوب مؤمنین است که از آن ارواح از عذاب نجات می یابند ». و آیه کریمه « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ » (۲) دلالت بر معانی سابقه می نماید، پس زکات بر دو قسم است: اول: زکات اموال و اعیان است، دوم: زکات رؤوس و ابدان. قسم اول: نه چیز است، یعنی نقدین و انعام ثلاثه و غلات اربعه که طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو و خرما و مویز است از برای هر یک برای تقویه و معونه فقراء و رأفت بر ضعفاء و اداء نعمتهای اله حدی و نصابی مقرر شده، یعنی این نه چیز را شرع شریف امر کرده است به هشت طایفه به نصّ آیه کریمه داده شود کقوله: « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

۱- بنگرید به: مجمع البحرین ۲/۲۸۳۵ ماده (زکو).

۲- توبه: ۱۰۳.

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا . . .» (۱) إلى آخرها . و از حدیث دیگر این قسم مرویست که امام علیه السلام فرمودند : « مردم اگر زکات مال خودشان را بدهند یک مسلمان فقیر و محتاج باقی نمی ماند و مردم فقیر و محتاج و گرسنه نمی شوند مگر به گناهان اغنیاء » (۲) . اما قسم دوم زکات فطر و زکات اعضاء و قوی است ، اما زکات فطر برای سلامتی اعضاء و قبولی صیام صائمین است « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى » (۳) دالّ بر مراد است . اما زکات اعضاء [را] از « مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه » (۴) حضرت صادق علیه السلام باید بخوانی و بدانی که فرمود : « علی کلّ جزء من اجزائك زکاه واجبه لله بل علی کلّ منبت شعر ، بل علی کلّ لحظه من لحظاتک : فزکاه العین النظر بالعبره والغصّ عن الشهوات وما یضاهیها (۵) . وزکاه الاذن استماع العلم والحکمه والقرآن و فواید الدین من الموعظه والنصیحه بنجاتک بالاعراض عمّا هو ضده من الکذب والغیبه واشباهها . وزکاه اللسان النصیح للمسلمین والتیقظ للغافلین و کثره التسییح والذکر و غیره . وزکاه الید البذل بما انعم الله به علیک و تحریکها بکتابه (۶) العلوم و منافع ینتفع بها المسلمون فی طاعه الله والقبض عن الشرور . وزکاه الرجل السعی فی حقوق الله من زیاره الصالحین و مجالس الذکر و اصلاح الناس و صلّه

۱- توبه : ۶۰ .

۲- من لا یحضره الفقیه ۲/۷ ح ۱۵۷۹ ، وسائل الشیعه ۹/۱۲ ح ۱۱۳۹۲ .

۳- غاشیه : ۱۴ ۱۵ .

۴- مصباح الشریعه : ۵۱ باب ۲۲ ، به نقل از آن در بحار الانوار ۹۳/۷ ح ۱ .

۵- در چاپ سنگی : وبالقیام بها .

۶- در چاپ سنگی : بکته . در بحار : بکته . متن را موافق نقل مصباح درج کردیم .

نداء الهی ظاهراً

فريضة سوم در معنى روزه است

الرحم والجهاد وما فيه صلاح قلبك وسلامه دينك . اين فقرات فصیحه از برای اهل تبصره و تذکر احتیاج به شرح فارسی ندارد ، و عوام هم غالباً از ملخص این گونه کلمات مأنوس شده اند ، و می دانند که زکات هر عضوی چیست ، و چه خواسته اند ، اما زکات قوای باطنه از خیال و فکر و قلب و عقل و روح و سرّ آن است که همّ و فکر و نظر عقل خود را به خدای واحد واگذارد . الا کلّ شیء ما سوى الله باطل آنچه به فهم قاصر و فکر فاتر رسید همین است . زکات مال به در کن که فضله رز راچو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور (۱)

نداء الهی ظاهراً (۲) فريضة سوم در معنى روزه است الفريضة الثالثة : الصيام « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » (۳) . مخفی نماند : « یا » حرف نداء است و در « جواهر التفسیر » ۴ گفته است : نداء حق به خلق هفت قسم است : نداء مدح مانند « یا ایها النبى » ، نداء ذم مانند « یا ایها الکافرون » ، نداء نسبت مانند « یا بنى آدم » ، نداء اضافه مانند « یا عبادى » ، نداء تنبيه مانند « یا ایها

۱- فى الحديث : « فالزكاه منميه الغنى ومنفيه الفقر والعناء ، فطوبى لمن أعطاها فويل لمن أمسكها » . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 (شعر فوق از سعدى در گلستان مى باشد .

۲- « ظاهراً » در این عنوان مقابل « معنی » مى باشد که در سطور بعد مى آید .

۳- بقره : ۱۸۳ .

الانسان» ، نداء تسمیه مانند «یا داود» ، نداء تعقیب مانند «یا اهل الكتاب» . و حرف نداء در این آیه شریفه مدح است و «ای» که بین نداء و منادی است لفظ مبهمی است که به اسم جنس یا اسم اشاره واضح می شود از ابهام ، و «هاء» کلمه تنبیه است که برای معاضدت حرف نداء آمده است چون لازم الاضافه است عوض مضاف الیه می باشد ، و این نداء که با تأکید است برای اتیان امر مهمی است و خداوند این امت را به پنج نداء خوانده سه عام و دو خاص . اما سه عام «یا بنی آدم» ، و «یا ایها الناس» ، و «یا ایها الانسان» . اما دو خاص : «یا ایها الذین آمنوا» ، و «یا عبادى» ، پس نداء به این امت کرامت است و نداء استثنائی ، و این سه کلمه خطاب بدل و روح و سرّ است ، و صوم بمعنی امساک است از مفطرات منهیّه . و در «فتوحات» : صوم به معنی رفعت است . می گویند : صام النهار أى ارتفع ۱ . و زحمت صوم برای رفع مثیبت از اوست ؛ از آنکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : «فانه لا مثل له» . و «کتب» به معنی وجوب است ، و چون تکلیف است بنحو مجهول فرمود ، مانند «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» (۱) و برای استمالت مکلفین ایضاً فرمود : سابقین از امتهای هم بدین تکلیف مأمور بوده اند .

نداء الهی معنی مقالات حسنه در اسرار روزه گرفتن استبدان که [اصل] اسلام نماز است و فرع آن زکات و ذروه آن صیام و سنم آن جهاد است . و فی الحدیث : « زکاه الابدان الصیام » (۱) ؛ از آنکه صفاء قلب و طهارت جوارح و عمارت ظاهر و باطن و کمال خشوع و خضوع و معنی « التجاء إلى الله » و نهایت رقت و بکاء و تخفیف حساب و تضعیف حسنات و اماته ماده شهوات و ذلت نفس و انقطاع کلی از ما سوی الحق از صوم است ، چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که : جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « روزه سپری است از آفات دنیا و حجابی است از عذاب آخرت ، پس روزه گرفتن نفس را از شهوات نگاه دارد و از خطرات شیطان و خطوات وی حفظ کند » (۲) .

در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به » استپس بترس و خود را مانند مریضی قرار بده که میل به هیچ قسمی از طعام نداشته باشد و در هر لحظه منتظر شفاء دردهای گناهان خود باش و باطن خودت را از هر کدورت و غفلت که مانع از اخلاص باشد پاک و پاکیزه نما که فرمودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که : خداوند متعال فرموده است : « الصوم لی وأنا اجزی به » (۳) . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : « الصوم یسود وجه الشیطان » (۴) ، یعنی : « روزه گرفتن باعث خبیت و خسران شیطان است » .

۱- کافی ۴/۶۲ ح ۲ از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله : « . . . ولکل شیء زکاه وزکاه الابدان الصیام » .

۲- مستدرک الوسائل ۷/۳۶۹ ح ۸۴۴۱ به نقل از مصباح الشریعه : ۱۳۳ ، بحار الانوار ۹۳/۲۵۴ ح ۲۸ .

۳- کافی ۴/۶۳ ح ۶ ، من لا یحضره الفقیه ۲/۷۵ ح ۱۷۷۳ ، مستدرک الوسائل ۷/۴۹۹ ح ۸۷۴۰ ، مکارم الاخلاق : ۱۳۸ ، بحار الانوار ۷۰/۱۲ ، معانی الاخبار : ۴۰۸ ح ۸۸ به نقل از انس ابن مالک از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ، نیز بحار الانوار ۹۳/۲۵۱ ح ۱۵ . احادیثی قریب بدین مضمون از طریق عامه نیز نقل شده است ، بنگرید به : فیض القدیر ۴/۳۲۸ .

۴- کافی ۴/۶۲ ح ۲ ، من لا یحضره الفقیه ۲/۷۵ ح ۱۷۷۴ ، امالی شیخ صدوق : ۱۱۷ ح ۱۰۲ .

صَوْمٌ مُّجْزِي

و اسوداد وی به واسطه سدّ سلطنت اوست در مجاری بدن به جهت تقلیل در غذاء و منع قوه شهویه از مقتضیات آن که مستلزم سواد بشره است ، و جهت سی روز روزه گرفتن همانا تأسی به حضرت آدم ابو البشر است که سی روز اثر گندم که در بهشت خورده بود در بدنش بود ، چون روزه گرفت سواد بشره اش به بیاض مبدّل گردید . و این حدیث اشاره است به اینکه انسان عاصی به واسطه روزه گرفتن سواد وجه خود را به شیطان می دهد و از سیاهی روز قیامت نجات می یابد . وقاضی طاب ثراه در معنی حدیث قدسی « الصوم لی وأنا اجزی به » فرموده است : صوم افناء نفس است اصلاً و حقیقهً یعنی از مقام نفس فانی شود که به عبارت دیگر فناء فی فناء است یا فناء فی البقاء است . پس غیر از حق احدی باقی نباشد و غیری به نظر نیورد آنگاه جزاء وی خدا می شود که او را باقی می دارد به بقاء خودش . و وجه دیگر آن است که در هر یک از عبادات احتمال ریا به حرکات خاصّه می رود اما از حقیقت صوم احدی اطلاعی ندارد مگر خداوند پس خداوند خود منفرد است در اعطاء جزاء بدون واسطه ملک مقرب . و وجه دیگر آن است که بنده مشابه ملائکه مقربین و انوار مهیمین می شود و آنکه مشابه ایشان است باید چنین باشد و با ایشان است .

صَوْمٌ مُّجْزِيّان در معنی « الصوم لی وأنا اجزی به » شاعری خوش گفت : باطنت از نفس و هوا ممتلیچون رسدت لذت « الصوم لی » هرچه بدان شرع بشارت داده استاز همه حرف « انا اجزی » به (۱) است

در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن است

حق تعالی فرمود: من متولّی مجازات روزه دارانم و واسطه را برداشته ام یا آنکه صوم که صفت کمال است مانند من بی مثل و نشان و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱) شاهد مقال . آری: به چه نسبت دهد جان که شده است در تو حیرانیه تو هیچ کس نماند تو به هیچ کس نمایی

در مدح قلت اکل و ذمّ پر خوردن استپس از این جهت تشریفاً اضافه به خود فرمود صوم را مانند «طَهَّرَا بَيْتِي» (۲)، و عالمی گفت: «الصوم لی» یعنی: الصمدیه لی، حاصل مراد آنکه من نخورم و بخورانم به مفاد «يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ» (۳). و مراد از طعام برای صائمین آن مضمون حدیث: «انا ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی» (۴) است، و کریمه «الجوع طعام الله» شاهد مقصود. پس «البطنه» (۵) تذهب بالفطنه «(۶) و «الجائع طائع» حق است، و حضرت احدیت فرمود: «یا عیسی! تجوع ترنی» . عارفی گفت: فائده گرسنگی آن است که انسان از تردّد به مطبخ و مبرز آسوده است. شکم از خوش دلی و خوشحالیکه پر می کند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخجای او مبرز است یا مطبخ پس مجاری شیاطین باید بنا بر حدیث مشهور مسدود نمود. مصطفی گفت می رود شیطانهمچو خون در مجاری انسان باید اندر گرسنگی زد چنگتا شود بر وی آن مجاری تنگ و ایضاً گفته اند: بهر نای و کاوی و طبل شکمچند باشی به چنگ غصه دژم نای خالی به است و طبل تهیچند در نای و طبل لقمه نهی تا تو این نای را نسازی تنگنشوی در جهان بلند آهنگ و در «کیمیای سعادت» است: هر چیزی در وی ضرری متصوّر است مگر کم خوردن، و اتفاقی اطباء است که سر همه دردها احتماء و امتلاء است، و از این جهت فرمودند: «صوموا تصحوا» (۷). و باز فرمودند: «لکلّ شیء زکاه، وزکاه الجسد الصیام» (۸). و باز فرمودند: «لخلوق» (۹) فم الصائم أطیب عند الله من المسک» (۱۰). ساز چو نافه شکم خویش خشکتا که دمد از نفست بوی مشک نکهت روزه ز لب روزه داربه بود از نافه مشک تثار مراد از آن رائحه فائحه طاعت است، نه این رائحه ظاهره حسیه، به عبارت اخری: این بوی آشنائی است که در او هزار روشنائی است. بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنیداز یار آشنا نفس آشنا شنید حدیث است: «الصبرُ نصفُ الايمان، والصومُ نصفُ الصبر» .

۱- شوری: ۱۱.

۲- بقره: ۱۲۵.

۳- انعام: ۱۴.

۴- غوالی اللالی ۲/۲۳۳ باب الصوم، بحار الانوار ۶/۲۰۸ و ۶۴/۲۵۳.

۵- بطنه به کسر: سیری و پری شکم از طعام، مِبْطَان: بسیار خوار و کلان شکم، مُبْطِن: باریک شکم، بَطِين: بزرگ شکم. ولعلی علیه السلام فی النهج بیت من حاتم بن عبدالله الطائی. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۶- کنز الفوائد: ۱۹۶، شرح اصول کافی، مازندرانی ۱۱/۲۵۳، تتمه ای نیز برای آن ذکر کرده است.

۷- دعوات راوندی : ۷۶ ح ۱۷۹ ، بحار الانوار ۶۲/۲۶۷ ح ۴۵ .

۸- من لا يحضره الفقيه ۴/۴۱۶ ح ۵۹۰۴ ، بحار الانوار ۷۵/۳۲۶ ح ۴ .

۹- خلوق به فتح : بوی خوش ، تخلیق : مالیدن بوی خوش است بر بدن . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۱۰- مجمع البحرین ۴/۲۰۳ ماده (مسك) ، منتهی المطلب (سنگی) ۲/۵۶۹ . در بیشتر منابع « لخلوف » با فاء آمده مانند

خصال : ۴۵ ح ۴۲ ، فضائل الا شهر الثلاثه : ۱۲۱ ح ۱۲۲ ، وسائل الشیعه ۱۰/۳۹۷ ح ۱۳۶۷۷ ، جوهری در صحاح اللغه ۴/۱۳۵۶

ماده (خلف) می گوید : خلف فم الصائم خلوقاً ، أى تغیرت رائحته .

وأيضاً مرویست: «بَابُ الْعِبَادَةِ الصَّوْمِ» ۱. پس عرض می‌کنم: مولوی گفته است: نفس، فرعون است هان (۱) سیرش مکتتا نیارد یاد از آن کفر کهن گرسنه خود لاف الهی نزد کاتشش را نیست از هیزم مدد و غزالی گفته است: مراد از این آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲) همانا صوم است که طاعتی پنهان است و جزاء وی نهان. خلاصه از این احادیث در فضل روزه و روزه دار البته بعضی التفات می‌فرمایند که غرضی جز ملاحظه اجمال و اختصار ندارم، والا- ماه رمضان تمام در خور مکنونات و مضمرات این بنده کثیر العصیان است. خلاصه، در احترام صیام شهر الله اهل تفسیر خبر داده اند: مردی مجوس پسرش را دید در ماه رمضان غذا می‌خورد طپانچه بر او زد که حرمت اسلام و اسلامیان چه شد، مرد عالمی بعد از مردن وی را در خواب دید که بر درجات عالیه جنات مرتقی است جهت پرسید گفت: در زمان احتضار ندائی از حق برآمد: ای ملائکه! بر بالین بنده ام حاضر شوید که او را توفیق اسلام داده ام برای احترامی که از شهر صیام نگاه داشت که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۳).

۱- در چاپ سنگی: همان.

۲- سجده: ۱۷.

۳- توبه: ۱۲۰.

نمی دانم به مسلمانان که خورندگان روزه اند در ماه مبارک رمضان خداوند مَنان چه جزا و سزا می دهد؟! و چرا این گمراهان به مرئی و منظر بندگان خدا مخاصمه و محاجّه با منتقم قادر غالب می نمایند و آیه کریمه « [وَأَزَعُوا أَنْعَامَكُمْ](#) » (۱) و « [يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ](#) » (۲) و آیه « [أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا](#) » (۳) البته در حق ایشان است .

۱- سوره طه : ۵۴ .

۲- محمد : ۱۲ .

۳- احقاف : ۲۰ .

فريضة چهارم در معنى حج است

فريضة چهارم در معنى حج استالفريضة الرابعه : الحج ۱ قال الله تعالى « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » (۱). وقال تعالى مجده : « وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكِّلُ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ » (۲). وقال الله تعالى عزه : « فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ » (۳). عن « مجمع البحرين » (۴) : حج به فتح حاء مصدر است لقوله تعالى : « الْحَجُّ أَشْهُرٌ

۱- آل عمران : ۹۷ .

۲- حج : ۲۷ .

۳- بقره : ۱۹۷ .

۴- مجمع البحرين ۱/۴۵۸ ماده (حجج) .

مَعْلُومَاتٌ» (۱) و بکسر حاء اسم مصدر است ، و در لغت بمعنی قصد است . و در حدیث « اصول کافی » است در باب جنود عقل و جهل : الحج بمعنی القصد و ضد آن نبد میثاق است (۲) . و در عرف فقهاء : هو قصد البيت للتقرب إلى الله بافعال مخصوصه بزمان مخصوص فی اماکن مخصوصه (۳) . پس بدان این فریضه بر هر کسی که عاقل است و بالغ و استطاعت دارد در عمر یک مرتبه واجب است با شرائطی که علماء اعلام ذکر فرموده اند خلافاً للصدوق طاب ثراه که بر اهل ثروه وجده هر سال واجب می داند . و از طریق اهل البیت مرویست : « یک حج مبرور بهتر از دنیا و مافیهاست و یک حج مبرور اجری جز بهشت ندارد » (۴) . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « حجاج و عمار ، زوار خدا و وفدالله اند هر چه سؤال کنند خداوند عطاء می نماید و اگر استغفار کنند خداوند می آمرزد و اگر بخوانند مستجاب می نماید و اگر شفاعت کنند قبول می فرماید شفاعت ایشان را » (۵) . و أيضاً مروی است : « گناهی بزرگتر از این گناه نیست که شخص در عرفات روز عرفه حاضر شود و گمان کند خداوند او را نیامرزد » . و أيضاً مرویست : « بیایند در آخر الزمان مردمانی که به حج روند و آنها بر چهار قسم باشند : پادشاهان برای نزهت ، اغنیاء برای تجارت ، و فقراء از برای مسألت ، و قراء

۱- بقره : ۱۹۷ .

۲- کافی ۱/۲۲ برای عقل ۷۵ سرباز شمرده شده است تا اینکه می فرماید : « والحج ، وضده نبد الميثاق » .

۳- الاقتصاد ، شیخ طوسی : ۲۹۷ ، منتهی المطلب (سنگی) ۲/۶۴۲ .

۴- قریب به این مضمون است روایت وسائل الشیعه ۱/۲۷ ح ۳۴ ، امالی طوسی : ۶۹۴ ح ۱۴۷۸ .

۵- بدین مضمون روایت مروی از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیث اربع مائه می باشد . رجوع کنید به : خصال صدوق : ۶۳۵ ، وسائل الشیعه ۳/۸۵ ح ۵ .

در معنی «مکه» و «مدینه» است

و علماء برای سمعت « (۱) ». و در کتاب « وسائل الشیعه » (۲) اخبار کثیره در توسعه نفقه و زاد و طیب نفس و بذل و انفاق به عدل غیر از بخل و تبذیر و ترک رفت و فسوق و جدال و خلع زینت و خروج مع ثیاب الزینه و مراعات رقت و رحمت و تخلی از قوّت و ظلم ، و تقرب به اراقه دم و تزکیه نفس و تطهیر آن از رذایلی که زمان سابق بوده به نحوی که در مراجعت خود را و خدا را شناخته باشد و مولای خود را دیده باشد .

در معنی «مکه» و «مدینه» استو عن الرضا علیه السلام : « سمیت مکه ، مکه لان الناس كانوا یمکون فیها » ۳ . علل الشرائع ۲/۳۹۷ باب ۱۳۶ ح ۱ ، بحار الانوار ۹۶/۷۷ ح ۶ . . و بعضی در ذیل آیه کریمه « وَمَا كَانَ صِدْلَتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً (۳) وَتَصَدِيَّةً (۴) » ذکر کرده اند : مراد از مکاء تقصیر است و مراد از تصدیه [صفق] یدین (۵) . و معنی مکه مانند حج به معنی قصد هم آمده است ، و معانی دیگر در « قاموس » (۶) در

۱- . وسائل الشیعه ۱۵/۳۴۹ ح ۲۰۷۰۵ به نقل از تفسیر قمی ۲/۳۰۴ .

۲- . به ابواب مختلف وسائل الشیعه جلد هشتم رجوع شود .

۳- . و شاید « مکاء » هم از « مکّ » باشد ، یکی از دو کاف قلب شده به همزه مانند « أُمَّلَّتْ » و « أُمَّلَيْتُ » ، و « مکاء » نقصان شعر است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- . انفال : ۳۵ .

۵- . در علل الشرائع ۲/۳۹۷ به معنای مکاء و تصدیه تصریح شده است ، نیز معانی الاخبار : ۲۹۷ باب معنی المكاء والتصدیه ح ۱ .

۶- . القاموس المحيط ۳/۲۹۵ ماده (بکک) و ۳/۳۱۹ ماده (مکک) .

در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر

معنی مکه و بکه مذکور است .

در تسمیه بعضی از اماکن کعبه و مکه و بکه و بیانات دیگر استوکعبه (۱) بدین اسم موسوم شده است ؛ از آنکه در وسط دنیا است یا آنکه مربع است به حذاء بیت المعمور در آسمان دنیا و آن به حذاء ضراح است در آسمان چهارم و آن به حذاء عرش است ، و عرش نیز مربع است و آن اعظم اجسام و اجرام فلکیات است . و کعبه را چهار رکن است : رکن عراقی و رکن یمانی و رکن غربی و رکن شامی و حجر الاسود در رکن عراقی است ، و بین الحجر و باب خانه و کعبه را حطیم می نامند ؛ از آنکه از دحام حاج یکدیگر را خورد می کرد ، و حطم بمعنی خورد کردن است و در کنار رکن یمانی مستجار است ؛ از آنکه انبیاء در آن محل استجاره می کردند ، و پناه به افضال عظیمه حق آوردند ، و دعاهاى ایشان در آن محل مستجاب شد . و از رکن عراقی تا رکن شامی مراقد و مشاهد هفتاد پیغمبر جلیل القدر است و آن معروف به حجر اسماعیل است ؛ از آنکه هاجر و اسماعیل را در آن محل حکایات کثیره است . و میزاب بین رکنین بر بام کعبه منصوب است ، و مقام ابراهیم علیه السلام هم محاذات مقام جبرئیل است ، و آن مقامی است که ابراهیم ایستاد بعد از بناء خانه کعبه و مردمان را نداء کرد به حج ، و چاه زمزم نیز در حذاء حجر الاسود است ، و منی و عرفات و مشعر الحرام که مزدلفه اش نیز می نامند مناسک و مسالک حج است که حاج باید در آن مقامات اعمال مخصوصه بجا آوردند ، و خداوند جلّ مجده فرموده است : « جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ » (۲) .

۱- (هو) کل شیء علا وارتفع فهو کعب ، ومنه سمّیت الکعبه . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- مائده : ۹۷ .

و أيضاً فرمود: « إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا » (۱). و گویا فرق بین مکه و بکه ۲ آن است: بکه خود خانه است برای اینکه مردم در اطراف وی حین طواف گریه کردند بکه اش نامیدند. و مراد از مکه تمام آن بلده مبارکه است و خداوند سبحان این خانه را که لطیفه ربانیه تراپیه است بلند کرد و خانه خودش دانست و از بندگانش تمنا نمود با کمال استطاعت و شوق در آن خانه حاضر شوند و خدای خودشان را زیارت نمایند. و جهت اینکه آن محل را امتیاز داد از محال و اماکن دیگر؛ از آنکه آدم علیه السلام در آن مکان نشسته بود و جبرئیل قطعه ابری آورد و بر سر آدم علیه السلام نگاه داشت و توبه اش قبول شد، پس به قدری که آن ابر سایه انداخت مأمور شد در آن مکان خانه بسازد. پس از وادی السلام و طور سینا و صفاء و ابو قییس سنگها آوردند و قواعد بیت را بلند کردند و از برای وی دو در غرباً و شرقاً قرار دادند، و حجر الاسود که به صورت دره بیضاء بود و آدم علیه السلام در بهشت با وی مأنوس بود، و از برای وی دو گوش و دو چشم و دهان و زبان است به زمین آمد، پس آدم دوید و وی را گرفت و بوسید. و از این جهت است سایرین از اولاد او را آدم را می بوسند (۲). و در « اصول کافی » (۴) نیز حدیثی مبسوط در اخذ عهد و میثاق در محل حجر الاسود

۱- آل عمران: ۹۶.

۲- بنگرید به: علل الشرایع ۲/۴۲۳ باب ۱۶۱ باب عله استلام الحجر الاسود.

۳- کذا، شاید عبارت چنین بوده: « سایرین از اولاد آدم او را می بوسند.

۴- کافی ۴/۱۸۴ ح ۳.

ابیات تحفه العراقین در حجر الاسود

[مذکور است]، هر آن که طالب است بدان کتاب مراجعه نماید (۱).

ابیات تحفه العراقین در حجر الاسود و از « تحفه العراقین » در وصف حجر الاسود این چند شعر خاطر دارم بنگارم: بینی حجرش بلال کرداریرون سیه و درون پر انوار آن سنگ زر خلاصه دینبر چهره کعبه خال مشکین نور است در آن سواد پنهانچون در ظلمات آب حیوان یا در خم طره جبهه (۲) حوریا در حدقه حدیقه نور یا در شب تیره صورت برفیا سر قران میانه حرف آن هندوی بکر سال خوردهر خلق خدای وقف کرده خلقان همه در برش گرفتهبوسیده ولی کسش نسفته او را سه برادر اتفاقیشامی و یمانی و عراقی از آنکه ز مادران نزادندهر چار به خدمت ایستادند تا روز قیامت هم بدین سانقائم بینی به امر یزدان بدان که حجر الاسود از قرار مشهود از زمین به اندازه شش و جب بلند است، کسی که بلند است به سهولت او را می بوسد و آن کس که کوتاه است خود را می رساند، و آن واقع است در رکنی که در جهت مشرق است، عرض آن سه شبر و طول آن یک شبر است، و قطر آن به واسطه آن که در رکن منصوب است معلوم نیست، و گویا چهار قطعه به هم چسبیده است. و معروف آن است: قرامطه این جسارت را کرده اند ومدتی حجر الاسود را در مسجد کوفه نصب کردند، و حضرت شاه ولایت علیه السلام خبر دادند.

۱- نیز بنگرید به: علل الشرایع ۲/۴۲۶ ح ۶ و ۷، مختصر بصائر الدرجات: ۲۱۹.

۲- در چاپ سنگی: جبه.

در بیان اسرار حج است

و اطراف حجر را در این اوقات به طلا محکم کرده اند ، و نظر کردن آن موجب بهجت است . اما تکلیف حاج به نحو اجمال ذکر شود با اسرار مجمله از حج ، شاید وقتی خواننده را ضرورت مقتضی شود .

در بیان اسرار حج است میان کعبه و من گرجه صد بیابان استدریچه ای ز حرم در سراچه جان است به جان ملازم آن آستانه باش ای دلکه بازش به در کعبه بردن آسان است (۱) به بال همت اگر می پری زخار مترسچرا که طائر قدس ایمن از مغیلان است شنیده ام که به حُجاج عاشقی می گفتکه کعبه من سرگشته کوی جانان است طواف کعبه دل گر میسرت گردد عماد حج پذیرفته در جهان آن است بدان کعبه خانه خداست و او را حریمی است که به حرم مشهور ، و آن را بابی است که حاج زمان وصول و دخول نیز باید محرم شوند یعنی از حرم احترام نگاه دارند . وقال الصادق علیه السلام : « الاِحرام لعله التحريم ، و التحريم الحرم لعله المسجد ، و حرمة المسجد لعله الكعبة » . پس محرم باید خود را از اوساخ ظاهریه و ارجاس باطنیه حین دخول پاک نماید تا قابل حضور کبریاء حق شود ، و لباس احرام اشاره به قیام موتی است با اکفان ، آن گاه باید جواب حق گویند که در حین احرام مرویست : « خداوند بندگان خود را ندا می کند : عبادی ! لا حَرَمَنُكُم عَلَی النَّارِ . پس باید بگویند : لیبیک اللّهُم لیبیک ! » یا برای اجابت حضرت خلیل علیه السلام است و آیه « أَدْنُ فِی النَّاسِ بِالْحِجِّ » (۲) دلالت دارد ، پس محرم خاضعاً و ذلیلاً گناهان را منظور آورده از در بنی شبیه وارد شود به مسجد الحرام ؛ از آنکه بتهای خانه کعبه

۱- کذا .

۲- حج : ۲۷ .

را حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این محل دفن نمود چون خانه را زیارت کرد با کمال شوق و مودت اظهار مسرت نماید و از محاذات حجر که قصد طواف می نماید طواف ملائکه را به نظر آورد و از خداوند عطف اجر بخواهد که گناهان در آن مکان ریخته می شود. و از آداب رکن یمانی و وقوف در مستجار تقبیل حجر الاسود غفلت نرزد و در مقام ابراهیم علیه السلام نماز واجب خود را اداء کرده از آب زمزم بر بدن خویش می باید ترشحاتی کند، بعد از آن سعی ما بین صفا و مروه را قصد کند و در این سعی هروله کنان آن نیت خود را مندک نماید آنگاه مُحَلّ شود، و به منی رود و متمنیات خود را تمنا کند و از منی که اول مسالک و مناسک است به خطوات سلوکیه به سوی عرفات قدم نهد و اعتراف به گناه خود کند، و وقوف در عرفات را رکن اقوم این فریضه داند. آنگاه از عرفات تکبیر گوید، به مزدلفه آید و جمع بین صلاتین در آن محل کند و بیتوته نماید، و توبه از ذنوب موبقه را فراموش ننماید البته، پس در روز عید قربان به منی حاضر شده خود را به جوار آقای حقیقی کشاند به مفاد: «الصلاه قربان کل تقی» دو رکعت نماز بجا آورد، آنگاه تقرب به حق جوید از قربانی کردن بُیدنه و شاه به مقدار وسع خود به مفاد «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۱). آنگاه سر بترشد و خود را از انانیه (۲) و اوساخ کبر تطهیر نماید برای تواضع حق، و در حین قربانی فقره حدیث «استفرها ضحایا کم فانها مطایا کم» (۳) را به نظر بیاورد، پس از اعتراف گناهان و قبول آن و تقدیم قربانی ظاهری و باطنی به حضور خداوند سبحان به سوی خانه کعبه رود، و در راه شیطان که کلب عقور و مانع از وصول بارگاه حضرت کبریائست به حصّیات و جَمَرات سبعة وی را براند، و چند روزی با شیطان همین معامله

۱- بقره: ۲۸۶.

۲- انانیه: من گفتن، تکبر.

۳- من لا یحضره الفقیه ۲/۲۱۳ ح ۲۱۹۰، علل الشرایع ۲/۴۳۸ باب ۱۷۹ ح ۱، ادامه حدیث چنین است: «... علی الصراط».

کند؛ از آنکه عدوی است با لجاجت، و دست بر نمی دارد. آنگاه به خانه کعبه پناه آورده برای تشکر و خلاصی از شیطان رجیم هفت مرتبه شوط نماید و دست از دامن حق تعالی که گرفتن پرده کعبه اشاره به آن است بر ندارد، و از مکائد و مصائد شیطان از روزگار آینده اش پناه برد، و از اداء فریضه نیز غافل و ذاهل نباشد. البته معانی و دقایق و اسرار باطنی حج را از « مصباح الشریعه » (۱) که کتاب حضرت صادق علیه السلام است و مجموعه حقایق خبر گیرد، و عمل نماید که این رکن اعظم اسلام و دعومه اقوام ایمان را بجا آورده است. و اگر ملاحظه تطویل و تفصیل نبود آنچه در مصباح الشریعه است شرح می دادم. اما آنچه در این اوراق از اسرار مجمله حج نوشته شد برای حاج بیت بود، اما حاج رب البیت باید بطریق اوفی رجوع به آن رساله شریفه نمایند. و بدانند در حدیث است: « إِذَا دَنَا الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ يَدْنُو اللَّهُ إِلَيْهِ وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ شَبْرًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بَاعًا ، وَمَنْ أَتَاهُ مَشِيًّا جَاءَهُ هَرَوَلَةً ، وَمَنْ ذَكَرَهُ فِي مَلَاءٍ ، ذَكَرَهُ فِي مَلَاءٍ أَشْرَفَ ، وَمَنْ شَكَرَهُ شَكَرَهُ فِي مَقَامِ أَسْنَى (۲) ، وَمَنْ دَعَا بِغَيْرِ لِحْنِ اجَابَهُ ، وَمَنْ اسْتَغْفَرَهُ غَفَرَ لَهُ » (۳). حج زیارت کردن خانه بود حج رب البیت مردانه بود چند جوئی از طواف کعبه لافهین مرو کعبه مرا میکن مطاف اللهم! اَرْزُقْنَا زِيَارَةَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ .

۱- مصباح الشریعه : ۴۶ باب ۲۱ .

۲- کلمه در متن سنگی ناخواناست . از مصدر نقل شد .

۳- غوالی اللالی ۴/۱۱۶ ح ۱۸۲ ، با اختلافاتی در منابع مختلف نقل شده ، بنگرید به : امالی سید مرتضی ۲/۶ ، الجواهر السنیه : ۱۶۲ ، بحار الانوار ۳/۳۱۳ ، مسند احمد بن حنبل ۲/۲۵۱ و ۴۱۳ و ۴۸۰ ، سنن ابن ماجه ۲/۸۵ باب فضل العمل ح ۳۸۲۱ و ۳۸۲۲ .

حکایت لطیفه

حکایت لطیفه‌مدتی متمادی یکی از دوستان وضع بناء کعبه و طول و عرض آن را به نحوی که عجاله به مرئی و منظر است خواهش نمود بنویسم لهذا برای انتفاع خواص و عوام آنچه مقطوع به است بدین طریق می نویسد که مرحوم سید سند شهید میرزین العابدین ابن نور الدین حسینی کاشانی مولداً و المکی موطناً و مدفناً شاگرد مرحوم ملا محمد استرآبادی در رساله « مفرحه الأنام فی تاسیس بیت الله الحرام » (۱) فرمود: در روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان سال هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل خانه کعبه شد و به قدر قامت انسانی بعلاوه یک وجب و دو انگشت برآمد، و در مکه به جهت آن سیل چهار هزار و دو نفر مردند از آن جمله معلمی با سی طفل در مسجد الحرام هلاک شدند و در روز پنجشنبه دیواری که در طرف میزاب است و از طرف رکن شامی و از طول تا مستجار تخمیناً نصف آن خراب شد. سید مرحوم فرمود: من متفکر بودم این خانه را که بنا می کند؟ و روا نیست بعد از بناء آدم علیه السلام و حضرت خلیل علیه السلام و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن الحسین علیه السلام که در زمان حجّاج بناء فرمود، عامه آن را بناء کنند، و این فخر از شیعه اثنا عشریه مرفوع شود، پس تضرع بسیار کردم تا این خدمت و سعادت از اهل ایمان منفک نشود. پس در آن اوقات شخصی از اهل خدا در رؤیا دید جنازه سیدالشهداء علیه السلام را گذاردند در برابر کعبه تا جناب خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله با تمام ایشان نماز گزارد، پس از نماز به سید مرحوم فرمودند: این جنازه را در خانه کعبه دفن کن. چون برای سید نقل کرد تعبیر فرمود: وضع اساس بیت که از مناصب امامت است به وی رجوع می شود، و بدن امام علیه السلام را امام باید دفن کند.

۱- درباره این کتاب و مؤلف آن رجوع کنید به: ذریعه ۱/۷۳ شماره ۳۶۰، ۴/۲۱۴ شماره ۱۰۶۷، ۲۱/۱۱۸ ضمن شماره ۴۲۱۰، ۲۱/۲۴۲ شماره ۴۸۲۸ و ۲۱/۳۶۲ شماره ۵۴۶۴.

پس در روز سه شنبه سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع نمودند از جانب قیصر روم به خرابی خانه کعبه ، و من هم با ایشان مشغول بودم و مفتخر به این خدمت ، و عجب این است که تمام مشتغلین از بِنَاء و فعله کمال ارادت به من داشتند و هر چه می گفتم اطاعت می کردند ، پس تمام دیوارهای خانه را خراب کردند مگر رکنی که در آن حجر الاسود منصوب بود و چند چوب برای حفظ حجر نصب کردند و سنگی به زیر و سنگی بر زبر حجر گذاردند ، و در شب یکشنبه بیست و دوم شهر مذکور قرار گذاردند در صبح آن شروع نمایند بر وضع اساس بیت . و من در آن شب تضرع بسیار کردم و گریستم تا آنکه به مدد توفیق من مؤسس باشم ، و بسیار استبعاد می نمودم با وجود شریف و شیخ الحرم و قاضی و وکیل و علماء مکه و پادشاه و خدام بیت چگونه با این ضعف می توانم حمل احجار و گل نمایم . چون صبح شد اول کسی که وارد مسجد الحرام شد مباشر از جانب سلطان و بعضی از عاملین و فعله ها بودند ، چون مرا دید گفت : بخوان فاتحه الکتاب را پس سوره الحمد را خواندم و دعائی که در « اصول کافی » (۱) است و سریع الاجابه است قرائت کردم : اوله : « اللَّهُمَّ ! اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیْمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَکْرَمِ الْمُخْزَوْنَ الْمَکْنُونِ .. » اِلٰی آخِرِه . و ظاهراً دعاء به سلطان روم کردم و باطناً متوسل به حضرت حجت الله امام عصر علیه السلام شدم ، پس محمد حسین ابرقوئی که از صلحاء بود و یک ظرف ساروج آورد با سنگی که من آن را در رکن غربی گذاردم و ریختم ، و بسم الله خواندم ، و این فقره بسیار بعید است که در بلاد مخالفین و در حضور ناصبین باید مرحوم سید موفق به این خدمت شایسته شود . پس تا روز نهم رجب به نفس نفیس خود سه ذرع به طول از طرف رکن که در جانب میزاب است بر آوردم ، والحمد لله کثیراً . و هر قدر خواستند حجر را بردارند نتوانستند و ترسیدند و لرزیدند ، گویا ازدهاء

عظیمی دیدند پس من به دعاء سیفی مشغول شدم و بیست و هفت مرتبه این دعا را خواندم . و در روز بیست [و] دوم شهر رجب در خانه کعبه را نصب کردیم ، و در روز سیزدهم شعبان عمودهای سقف خانه شریف را وارد کردیم ، و در روز پانزدهم خودم چهار سنگ در زاویه حجر الاسود ، و در طرف حطیم و در مولد شریف حضرت امیر علیه السلام که سه ذراع از حجر الاسود دور است و نزدیک رکن یمانی گذاردم ، و در روز شانزدهم چوبها با آن ستونها و عمودها ضم نمودم و در روز سلخ از شهر مذکور آن عمل تمام شد ، و در روز دوم ماه رمضان بر بام کعبه سنگها فرش شد ، و در روز نهم آن در زمین و دیوارهای کعبه سنگهای دیگر مفروش و منصوب گردید ، و در بیست و هفتم روز چهارشنبه عمل تمام شد ، و در جمعه آخر شهر شریف مردم داخل کعبه شدند ، و من در تاریخ آن گفته ام : رَفَعَ اللَّهُ قَوَاعِدَ الْبَيْتِ . پس آن مرحوم فرمودند در رساله مسطوره : طول خانه مبارکه از رکن حجر که رکن عراقی است تا رکن شامی بیست و پنج ذراع است ، و همین طور است طول خانه از رکن عراقی تا یمانی ، و عرض خانه از رکن شامی تا غربی بیست و پنج ذراع است ، و عرض خانه از رکن یمانی تا عراقی بیست و یک ذراع است و یک شبر ، و ارتفاعش سی ذراع است ، و سقف خانه شریف بیست و هفت ذراع و سقف کعبه عمود به طول واقع است ، و سه ستون در عرض است برای نگاهداری سقف دوم که پرده های وسط بیت شریف به آن مربوط است ، و غلظت سقف دو ثلث ذراع است ، و غلظت دیوارهای اصلی چهار شبر و چهار انگشت بهم چسبیده است ، و در پنج موضع از خانه پنج چوب عریض محکم متین به قامت انسانی منصوب است ، و طول دَرِ خانه مبارکه هفت ذراع است که در آن چهار حلقه از نقره است ، و در داخل خانه سُلَمی نزدیک رکن شامی است در دیوار پنهان ، و از سنگ است ، و او را دو در است : یکی از پائین و دیگری از بام خانه ، و آن دو در از عود است و پله های آن بیست و نه است ، و اطراف خانه حلقه ها و چوبها برای پرده ها نصب شده است .

در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است

در عرض و طول حجر اسماعیل و اماکن دیگر است اما حجر اسماعیل دیواری است کوتاه و مستدیر مانند نصف دایره مقابل عرض رکن شامی، و ارتفاع آن دیوار دو ذراع است، و عرض آن همین مقدار است، و طول آن عرض کعبه است، و در طرفین حجر دو فجوه و راه است که عرض هر یک دو ذراع و نیم است. اما میزاب قطعه ای از چوب است که بر او صفحه های نقره ای منذهب است و طول میزاب چهار ذراع و نیم است و عرض آن دو ثلث ذراع و آنچه در طول داخل دیوار است به ذراع بناها دو ثلث ذراع است، در نزدیک به دیوار دایره ای از نقره است برای نگاهداری او، و نیز دایره ای از طول دارد و وثائق ثلاثه از نقره در سه موضع آن. اما حطیم بین در خانه است و حجر الاسود و آن محل افضل بقاع ارض است. اما مُستجار در پشت خانه کعبه مقابل باب است و نزدیک به باب مسدود تا رکن یمانی. اما شاذرُوانِ اصلی که احاطه به تمام خانه دارد ارتفاع آن دو ثلث شبر است و عرضش نصف ذراع، و بر پشت آن گچ ریخته شده است، و الواح رخام که طولاً یک ذراع و نیم است بر آن منصوب و خمیده است که کسی بر آن نتواند بایستد. و طول مسجد الحرام چهار صد ذراع است و عرض آن دویست و هفتاد ذراع و نوزده در دارد (۱) و منافذی که به آن درهاست سی و نه است. و در بنی شبیه بین صفا و مروه است نزدیک به خانه عباس بن عبدالمطلب و ظاهراً از غیر کتاب مسطور معلوم است: مسافت بین صفا و مروه چهار صد و نود و سه گام است و از باب صفا تا کوه صفا هفتاد و شش گام است، و وسعت صفا هفده گام است و چهارده پله دارد و سه میل بینهما فاصله است. خلاصه: مرحوم میرزا عبدالله اصفهانی در کتاب «ریاض العلماء» (۲) از سید مرحوم به

۱- و در این سنوات ابواب بیت شریف افزون شده است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- ریاض العلماء ۲/۳۹۹.

فريضة پنجم در معنی جهاد است

القاب خاصه تمجید کرده است (۱) و فرموده است: مرحوم ملا فتح الله معاصر سید مرحوم رساله ای در بناء خانه کعبه نوشته است، و رساله مرحوم سید را به آن ضم کرده است و آن رساله را به کتاب «مصباح کبیر» مرحوم شیخ طوسی ملحق نموده اند در مبحث حج. و مدفن مرحوم سید در مقابر عبدالمطلب است نزدیک قبر مرحوم میرزا محمد استرآبادی و مرحوم ملا محمد امین استرآبادی و مرحوم شیخ محمد سبط شهید ثانی. و در حق مرحوم سید میرزا فرمود: مجتهد زمانه الشریف المقتول الشهید مؤسس بیت الله الحرام العالم الربانی آقا میرزا زین العابدین الکاشانی (۲).

فريضة پنجم در معنی جهاد استالفريضة الخامسة: الجهاد قال الله تعالى « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ .. » (۳) . . . إلى آخره، عن «مجمع البحرين» (۴): جهاد بكسر جيم مصدر «جَاهِدْ يُجَاهِدُ جِهَادًا وَمُجَاهَدَةً» است، و بفتح جيم زمین صلب را گویند، و در اصطلاح فقهاء و علماء و شرع بذل جان است برای اعلاء کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان. بدان جهاد بر دو قسم است: جهاد ظاهر و جهاد باطن، اما ظاهر معنی آن ظاهر است، و خداوند در قرآن به خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله در چند موضع امر به جهاد ظاهر کرده است از آن

۱- .تعبیر صاحب ریاض چنین است: السيد السند الشهيد الامير زين العابدین . . السيد الاجل الموفق الفاضل العالم الكامل الفقيه المحدث المعروف، كان من اجل تلامذه المولى محمد امين الأسترآبادی فی علم الحديث، وقد قتل فی مكة المعظمه شهيداً لأجل تشييعه .

۲- .رياض العلماء ۲/۴۰۰ . این فرموده را صاحب ریاض از مولى فتح الله بن مولى مسيح الله كه معاصر امير زين العابدین بوده در حق وی نقل کرده است . نیز بنگرید به خاتمه المستدرک ۲/۱۸۶ .

۳- .توبه: ۷۳ .

۴- .مجمع البحرين ۱/۴۱۸ ماده (جهد) .

جمله فرموده: « وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ . . . » (۱) الی آخره . اما به جهاد باطن نیز امر فرموده است مراراً و کراراً از آن جمله: « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (۲)، و أيضاً « وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ » (۳)، و أيضاً: « فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً » (۴)، [و أيضاً: « لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ [مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ » و [الی قوله] « أُجْرًا عَظِيمًا » ۵. و می توان گفت: این آیات کریمه اشاره به جهاد ظاهر و باطن باشد، و این بیان ظاهر است . اما جهاد ظاهری برای اعزاز دین و اعلاء کلمه اسلام و شمول رحمت و تقویت حق و ابطال باطل و تتمیم نور الهی است، و فرق بین این دو جهاد آن است که جهاد اصغر فی سبیل الله و جهاد اکبر فی الله است . و معنی جهاد فی الله آن است: بنده با نفس که اعدی عدو اوست و از وی دور نیست مجاهده کند تا به جوار حق خود را بکشاند، و علامت آن قطع همت از ما سوی الله است و باید قمع هیولائیت هوی و لذات و شهوات دنیا و تجافی از دار غرور نماید و به دار خلود توجه که توجه به مولی است کند . پس هر کس از خانه نفس و موطن هوا هجرت به سوی خدا کرد و موت او را درک نمود اجر وی با خداست بلکه دیه او بوده است؛ از آنکه مجاهد یا قاتل است یا مقتول . پس هر کس در راه خدا مجاهده با نفس نماید و مقتول شود شهید است: « من طلبنی وجدنی، و من وجدنی عشقنی، و من عشقنی عشقته، و من عشقته قتلته، و من قتلته فعلی دیته،

۱- توبه: ۳۶. آیه چنین است: « وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » .

۲- عنکبوت: ۶۹ .

۳- حج: ۷۸ .

۴- نساء: ۹۵ .

ومن عليّ ديتّه فأنا ديتّه» ۱. قاضی طاب ثراه در معنی این حدیث فرموده است: هر کس مرا به سبب تقرب به نوافل دوست داشت من او را دوست می دارم و هر کس را من دوست دارم می کشم نفس و هواء او را و وی را از هر چه دوست می داشت و هر کس را من کشتم دیه اش می شوم و آنکس را که من دیه اش شده ام گوش و چشم و دست او می شوم بلکه هر چیزی از او می شوم، پس هر چیزی که می آید و می رود و حرکت می کند به امر و نهی و امضاء او است لانه فنی عن نفسه وعن کله وبقی الله جلّ شأنه. پس جهاد اکبر که تزکیه نفس است به مفاد «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱) بر هر ذی نفس لازم است و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» (۲) همان نفس است که مؤدّی به رضوان الله است و طریقه ارتیاض نفس و توییح و تحریر آن بر مشاقّ عبادات موکول است به دانستن اجتهاد (۳) سید کاینات صلی الله علیه و آله وائمه طاهرین علیهم السلام سیما حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که از کثرت عبادت مروی است: «تَوَزَّمتْ قَدَمَاهُ» (۴). و می فرمود: «أفلا أكون عبداً شكوراً» (۵) «یتبغی لی أن اؤدی شکر هذه النعمه إني جعلني الله سيّد الأولين والآخرين» .

۱- شمس: ۱۰۹ .

۲- بحار الانوار ۶۷/۷۱ ح ۲۱ به نقل از جامع الاخبار: ۱۱۸، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۰/۵۴ .

۳- اجتهاد: سعی و کوشش .

۴- الاحتجاج ۱/۳۲۶، الخرائج والجرائح ۲/۹۱۷، غوالی اللالی ۱/۳۲۶ ح ۶۹، حلیه الأبرار ۱/۲۴۶ .

۵- همان منابع . بخش پسین در آنها منقول نیست .

و آن جناب صلی الله علیه و آله اقرب خلق بود به سوی حق ، غفلت از عبادت و ریاضت نداشت ، و از لذات حلوه دنیا بهره ای نبرد ، پس هر کس لحظه و لمحہ ای از این دشمن داخلی غفلت ورزد به مهلکه عظیمه می افتد . بلی ، رفتم که خار از پا کشمحمل نهان شد از نظر یک لحظه غافل گشته امصد ساله راهم دور شد آری ، بعد از رحمان ، عین قرب نفس و شیطان است ، و غفلت از خداوند عین اقبال به ما سوای اوست ، از این جهت است از ربیع بن خثیم (۱) که از زهاد ثمانیه است سؤال کردند که : چرا در شب نمی خوابی ؟ فرمود : عساکر شیطان بیدارند و در کمین ، می ترسم که مرا از آسمان قرب به زمین بعد و حرمان بیندازند ، پس مجاهد را لازم است به کتب اخلاق مراجعه کند و از حجب سبعه که در راه مجاهده اش هستند آگاه گردد و در مقام رفع و کشف آنها برآید و دواء دردهای خود را از شفاء خانه عقل بدست آورد ، و بخواند آنچه را حضرت صادق علیه السلام فرمود : « طوبی لعبد جاهد الله نفسه و هواه و من هزم جند هواه ظفر برضاء الله و من جاوز عقله نفسه الأماره بالسوء بالجهد والاستکانه والخضوع علی بساط خدمه الله فقد فاز فوزاً عظيماً ولا حجاب أظلم و أوحش بین العبد و بین الله من النفس والهوی و لیس لقتلهما وقطعهما سلاح و آله مثل الافتقار والخشوع والجوع والظماء بالنهار والسهر باللیل . فإن مات صاحبه مات شهيداً وإن عاش واستقام أذى عاقبته إلى الرضوان الأكبر . قال الله عز مجده : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ » (۲) . (۳)

۱- عنكبوت : ۶۹ .

۲- یا « خثیم » . درباره شرح حال وی رجوع کنید به : معجم رجال الحديث ۸/۱۷۴ . کتابی نیز بنام « البیان الرفیع » در احوال وی که معروف به « خواجه ربیع » است چاپ شده است . بنگرید به : ذریعه ۳/۱۵۲ شماره ۵۲۸ .

۳- مصباح الشریعه : ۱۶۹ باب ۸۰ ، بحار الانوار ۶۷/۶۹ ح ۱۵ .

مجاهده نفسائیه : در بیان جهاد جسمانی و روحانی است

مجاهده نفسائیه در بیان جهاد جسمانی و روحانی استبدان که جهاد به بیان دیگر از رساله « بلغه الحکمه » دو قسم است : جسمانی و روحانی : اما جسمانی محاربه با اعداء الله است که مارقین حدود دین و مفارقین قوانین و آئین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اند و اوست جهاد اصغر . و جهاد جسمانی هم بر دو قسم است : خارج و داخل . اما خارج مذکور شد ، لیکن داخل اماطه و ایتان است ، یعنی : تطهیر ظاهر بدن از قاذورات حسیه حکمیه شوب کما قال صلی الله علیه و آله : « أدنی شعب الایمان اماطه الاذی » (۱) کقوله تعالی : « قُلْ هُوَ أَذَى » (۲) یعنی : ما یعوقک عن طریق الحق ، و ایتان آن بذل مال و بدن است از مکررات مانند زکات و صدقات ، و غیر مکرر مانند حج ، و مراد از ایتان اماطه و ازاله دوستی مال است از خزانه قلب تا آنکه او را شاغل نشود . و ایتان دو قسم است : فعل و ترک ، اما ترک مانند صوم است ؛ از آنکه در وی کف نفس است از شهوت نفس و جوع ، و فعل مانند نماز و ذکر و تسبیح است . و مجاهده روحانیه آن تزکیه و تخلیه است ، یعنی پاک شدن از رذائل قوای قویه که منشأ آن دوستی بر متاع دنیا و مزخرفات اوست و « حب الدنیا رأس کل خطیئه » (۳) و ما خلاصه فهی بناتها . و امهات آن سه چیز است : اول : حرص که از وی شره و شبق متولد است ، و هوی که صاحب شوک است و غصون

-
- ۱- غوالی اللالی ۱/۴۳۱ ح ۱۳۰ بدین عبارت : « الایمان بضعه و سبعون [أو ستون] شعبه أعلاها شهادة أن لا إله إلا الله ، وأدناه إماطه الأذی عن الطریق » . نیز بنگرید به : مسند أحمد ۲/۳۷۹ .
 - ۲- بقره : ۲۲۲ .
 - ۳- کافی ۲/۱۳۱ ح ۱۱ ، روضه الواعظین : ۴۴۱ .

سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفس

جمّه و عوائق غمه دارد، و هریک پای سالک را فرا گرفته. دوّم: کبر است چنانکه ابلیس را از درگاه ربوبیت راند و او را به محطّ خراب دنیا به مفاد « اَهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعاً » (۱) انداخت و از عتبه عالیّه الهیه دور کرد و کبر وی موجب لعنت و سخط گردید. سوّم: حسد است که قابیل هابیل را به واسطه آن بقتل رسانید، و به کریمه: « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ » (۲) مستحقّ عقوبت در کات نیران شد، و از این جهت فرمودند: « فاهرب من کلّ الحسد هربک من الاسد ». بیت کُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُرْجَى إِزَالَتِهَا إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ پس امّهات ثلاثه حرص و کبر و حسد اصول رواسخ است در طباع، و فروع آنها شوامخ باسقات است در نفوس، و فقره « ثلاث مهلكات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه » (۳) اشاره به اوست.

سه شعر از شیخ ابو علی سینا در تهذیب نفسو عجب فرمود فیلسوف اعظم ابو علی سینا: هذّب النفوس بالعلوم لترقیوتی الکّلّ وهی الکّلّ بیت انما النفس کالزجاجه والعقل سراج و حکمه الله زيت فأنک ان اشرفت فانت حی وانک ان اظلمت فأنک میت

۱- بقره: ۳۸.

۲- نساء: ۹۳.

۳- عده الداعی: ۲۲۱، غوالی اللالی ۱/۲۷۳، وسائل الشیعه ۱/۱۰۳ ح ۲۴۸، از وصایای نبوی به حضرت علوی علیهما الصلاه والسلام است.

اشعار مولوی در جهاد اکبر

در احادیث قصار در فضل جهاد

[اشعار مولوی در جهاد اکبر] خلاصه: بهتر ختم این عنوان است به آنچه در معنی « رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الأكبر » (۱) مولوی فرموده است: قد رجعنا من جهاد الاصغر بما نبی اندر جهاد اکبریم کشتن این کار عقل و هوش نیستشیر باطن سخره خرگوش نیست قوت از حق خواهیم و توفیق لافتا به سوزن بر کنم این کوه قاف

در احادیث قصار در فضل جهاد و خوب است چند حدیث قصار در باب جهاد ظاهری جسمانی بنویسم: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: « الجنه تحت ظلال السيوف » (۲). و أيضاً فرمود: « الجنه [تحت] اطراف العوالی (۳) » (۴). و أيضاً فرمود: « الجهاد فی سبیل الله فی الليل او اليوم خیر من الدنيا وما فیها » (۵). و أيضاً: « السیوف مقالید الجنه » (۶).

- ۱- منابع حدیث از صفحات پیشین گذشت.
- ۲- بحار الانوار ۳۳/۴۵۷.
- ۳- عوالی جمع عالیه به معنای سر نیزه است.
- ۴- این قول از امیر مؤمنان صلوات الله علیه در نهج البلاغه ۲/۴ خطبه ۱۲۳ نقل شده است. عمار بن یاسر نیز در صفین همین مطلب را گفته است. بنگرید به: الطبقات الکبری، ابن سعد ۳/۲۵۸، تاریخ مدینه دمشق ۴۳/۴۶۵.
- ۵- با اختلافاتی لفظی در غوالی اللالی ۳/۱۸۲ باب الجهاد ح ۱ منقول است، و نیز در: فیض القدیر ۴/۱۸ ح ۴۳۹۶، مسند زید بن علی: ۳۵۲، الثمر الدانی: ۴۲۰.
- ۶- در روایتی که مرحوم کلینی در کافی ۵/۲ ح ۱ از امام صادق علیه السلام از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل فرموده چنین آمده: « الخیر کله فی السیف وتحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف والسیوف مقالید الجنه والنار ».

« وللجنة باب يقال له باب المجاهدين يمضون اليه فاذا هو مفتوح وهم مقلدون سيوفهم » (۱). و أيضاً مرویست: « بنی الاسلام علی أربعة أركان الصبر واليقين والجهاد والعدل » (۲). و در روایتی این خبر مشهور را بدین گونه دیده ام که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: « قضیتم الجهاد الاصغر فعلیکم بالجهاد الأكبر ». فقیل: یا رسول الله! عرفنا الجهاد (۳) الاصغر فما الجهاد الأكبر؟ فقال صلی الله علیه و آله: « هو الجهاد مع النفس الأمارة » (۴). و جهاد به بیان دیگر دو معنی دارد: لغوی و شرعی، اما لغوی جهاد بر وزن فعال یا از جهد به فتح جیم است و آن به معنی مشقت است، یا از جهد به ضم جیم است و آن به معنی طاقت است، و معنی شرعی آن بذل وسع و طاقت در جان و مال باشد در جنگ کردن با مشرکین و باغین. و حضرت امیر علیه السلام فرمودند در ترغیب به جهاد در خطبه شریفه اش: « فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصه اولیائه، وهو لباس التقوی ودرع الله الحصینه و جتته الوثیقه، فمن تركه رغبه عنه ألبسه الله لباس الذل، و شمله البلاء، و دیت (۵) بالصغار والقماء ۶، و ضرب علی قلبه بالاسهاب ۷، و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد،

۱- کافی ۵/۲ ح ۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امالی شیخ صدوق: ۶۷۳ ح ۹۰۶.

۲- معدن الجواهر، کراجکی: ۴۰، کنز العمال ۱/۲۸۶ ح ۱۳۸۹، فیض القدر ۶/۸۳ ضمن ح ۸۴۴۲.

۳- در چاپ سنگی: جهاد.

۴- آنچه در متون روایی آمده چنین است: « مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی الجهاد الاکبر ». قیل: یا رسول الله! وما الجهاد الاکبر؟ قال: « جهاد النفس ». کافی ۵/۱۲ ح ۳، امالی شیخ صدوق: ۵۵۳ ح ۷۴۰، معانی الاخبار: ۱۶۰ ح ۱. متن نقل به معنا شده است.

۵- مديات: رام و نرم کردن، طریق مديت أي مذلل. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

فريضة ششم و هفتم: در معنى امر به معروف و نهى از منكر

وسيم (۱) الخسف و منع النصف . . . إلى آخره (۲) .

فريضة ششم و هفتم: در معنى امر به معروف و نهى از منكر الفريضة السادسة والسابعة: الأمر بالمعروف والنهى عن المنكر عن « مجمع البحرين » (۳): « معروف » كه مشتق از عُرِف است اسم جامعى است از براى هر نيك كه بدان انسان تقرب به خدا مى جويد ، و هر چه از شرع مندوب است از محسنات و احسان به مردمان . يا آنكه معروف اسم است از براى فعلى كه حسن آنرا شرع و عقل بداند بدون اينكه شرع منازع در حسن وى شود . پس تمام اعمال خيريه و حسنات بريه كه ضد آن منكر است معروف مى نامند كقوله تعالى: « إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ » (۴) . أيضاً قوله تعالى: « وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا » (۵) . و أيضاً: « وَعَاشِرُوهُمْ بِالْمَعْرُوفِ » (۶) « فَأَمْسِكُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » (۷) . و « منكر » كه ضد معروف است آن عملى است كه شرع او را تقبيح کرده باشد بر خلاف

۱- در چاپ سنگى : وسم .

۲- نهج البلاغه ۱/۶۸ خطبه ۲۷ ، كافي ۵/۴ ح ۶ ، معانى الاخبار: ۳۰۹ ح ۱ .

۳- مجمع البحرين ۳/۱۵۹ ماده (عرف) .

۴- نساء: ۱۱۴ .

۵- نساء: ۵ .

۶- نساء: ۱۹ .

۷- بقره: ۲۳۱ .

معروف ، و هر چیزی را که شرع تقبیح و حرام نمود منکر است . بدان که از فرائض لازمه واجبه امر به معروف و نهی از منکر است ، و علماء اعلام کثر الله تعالی امثالهم در این باب کتابها نوشته اند ، و از برای آمر به معروف و ناهی از منکر شرایطی ذکر کرده اند که بیان تمام آنها در این اوراق غیر ممکن است . عجلاله آنچه منظور است مذکور می شود : « عن المعانی » : « افضل و اشرف فرائض امر به معروف است و فریضه ایست که قیام فرایض دیگر به اوست ، سبیل انبیاء و منهاج صلحاء است ، مذاهب از وی مأمون است و مکاسب از وی حلال و مظالم از وی مردود و دین از وی پر از عدل » . و شیخ مفید در « مقنعه » (۱) فرمود : نبوی صلی الله علیه و آله : « لا یزال امتی یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر (۲) و تعاونوا علی البر ، فاذا لم یفعلوا [ذلک نزعتم منهم البرکات] سلط الله (۳) بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض ولا فی السماء » . بدان که امر به معروف دو مورد واجب است و دو مورد مستحب ، اما مستعمل باید بداند کدام واجب و کدام حرام است ، یعنی : امر کند و نهی بنماید با علم (۴) . و آمر به معروف و ناهی از منکر را باید چهار شرط موجود باشد : اول : علم به احکام ، یعنی : تمیز دهد بین واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح . دوم : در فاعل اضرار بیند . سوم : بداند تأثیر بر وی می نماید . چهارم : بداند از ضرر محفوظ است .

۱- المقنعه : ۸۰۸ .

۲- عبارت نارساست ، در مقنعه چنین آمده : « لا یزال الناس بخیر ما أمروا بالمعروف ونهوا عن المنکر » که با جملات بعدی نیز تناسب دارد .

۳- لفظ جلاله در مصدر نیست .

۴- قال ابن طاوس طاب ثراه : الأمر بالمعروف علی ضربین : واجب و مندوب ، فالأمر بالواجب منه واجب والأمر بالمندوب مندوب ؛ لأن الأمر به لا یزید علی المأمور به نفسه . حاجی . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

فرمایشات حضرت صادق علیه السلام

در امر به معروف و نهی از منکر

و هر یک از چهار شرط فروعی دارد که دانستن آنها موکول به رجوع کتب فقهیه است. و هم چنین شرط است ناهی منکر کراهت قلبیه از منکر داشته باشد، و به لسان هم نهی کند فعلاً. مثل شکستن آلات ملامه، و ریختن ظرف شراب؛ و الا با قدرت منجز (۱) نشود به ضرب و جرح و تأدیب و تعزیر نماید.

فرمایشات حضرت صادق علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر بدان که شیخ عالم عامل و حید، زین المله والدین، شهید ثانی قدس الله روحه توصیه فرمود در مطالعه کتاب «مصباح الشریعه» که منسوب به حضرت صادق علیه و علی اولاده شرایف التحیات و کرایم الصلوات و التسلیمات است چه در سفر و چه در حضر، و الحق مطالعه این کتاب موجب فواید کثیره است با کتاب «توحید مفضل» و «رساله اهللیجیه». بناءً علی ذلک اسراری که در معروف و منکر و امر و ناهی در آن کتاب شریف محرر است خوب است در ذیل این فریضه واجبه نوشته شود تا آن کسانی که آمرین به معروفند از لسان امام علیه السلام بصیر و خبیر خرسند و بهره مند شوند البته: قال علیه السلام فی قوله: «من لم ینسلخ عن هواجسه (۲) ولم یتخلص من آفات نفسه و شهواتها ولم یهزم الشیطان ولم یدخل فی کنف الله و توحیده و اوان عصمته لا یصلح للامر بالمعروف و النهی عن المنکر؛ لأنه اذا لم یکن بهذه الصفه فکل ما أظهر کان حجه علیه و لا ینتفع الناس به، قال الله تعالی: «اتأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسکم» (۳).

۱- در چاپ سنگی: مندرج.

۲- «هجس» گذشتن اندیشه است به دل، و آواز نرم که شنیده شود و فهمیده نشود. صراح اللغه. (حاشیه مؤلف رحمه الله)

۳- بقره: ۴۴.

در شرایط آمر به معروف و ناهی از منکر است

و يقال له : يا خائن ! الطالب خلقى بما خنت به نفسك وارخت عنه عنانك ١ . (١) رُوى أن ثعلبه الاسدى سأل رسول الله صلى الله عليه و آله عن هذه الآية : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » إلى « لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ » (٢) ؟ فقال عليه السلام : « أمر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما اصابك حتى اذا رأيت شحاً مطاعاً وهوى متبعاً واعجاب كل ذى رأى برأيه فعليك بنفسك ودع أمر العامه . وصاحب الأمر بالمعروف يحتاج إلى أن يكون عالماً بالحلال والحرام فارغاً من خاصه نفسه مما يأمرهم به ينهاهم عنه ناصحاً للخلق رحيماً بهم باللطف وحسن البيان عارفاً بتفاوت أخلاقهم فينزل كلاً منزلتهم بصيراً بمكر النفس ومكائد الشيطان صابراً على ما يلحقه لا يكافئهم (٣) بها ولا يشكو منهم ، ولا يستعمل الحميه ولا يفتناظ للسفه مجرداً نيته لله ومبتغياً لوجهه ، فإن خالفوه وجفوه صبر وان وافقوه وقبلوا منه شكر مفوضاً امره إلى الله ناظراً إلى عيبه » (٤) .

در شرایط آمر به معروف و ناهی از منکر استبرای اینکه از این دُرر ثمينه نیز باخبر باشند خوب است بعضی فقرات آن را موجزاً به فارسی بنویسم . مخفی نماناد : در ناهی منکر و آمر به معروف ده شرط لازم است :

- ۱- مصباح الشریعه : ۱۸ باب ۷ ، بحار الانوار ۶۹/۲۲۳ أوائل باب ۱۱۱ ، ۹۷/۸۳ ح ۵۱ .
- ۲- مائده : ۱۰۵ .
- ۳- در چاپ سنگی : مکافئهم .
- ۴- مصباح الشریعه : ۱۸ ۱۹ باب ۷ ، بحار الانوار ۹۷/۸۳ ح ۵۲ .

اول: آنکه عالم به حلال و حرام باشد تا بداند چه چیز را امر و نهی می نماید. دوم: آنکه نفس وی مقبل به معروف و محترز از منکر باشد ۱. سوم: مردمان را نصیحت کند بدون اینکه غرضی عاید به خودش بشود. چهارم: شیرین زبان و با لطف و رفق با بندگان خدا باشد بدون غلظت و تندى. پنجم: از اخلاق مردم و مراتب تفاوت حالات مردم را بداند و در خور اخلاقشان تکلم نماید. ششم: از مکر نفس بی‌نا باشد، مبادا امر و نهی موجب عجب نفس گردد و بگوید از این راه که تفویض یافته ام برترم و بهترم از خلق. هفتم: صبر نماید از آنچه اذیت بر وی وارد می آید و امر و نهی را برای مکافات اذیای ایشان قرار ندهد، و حمیت و عصبیت و غیظ و حق را کنار گذارد. هشتم: نیت خود را خالص از برای خدا قرار دهد و از آن تقرب به خدا جوید. نهم: امر خودش را کلیه به خداوند تفویض بفرماید و لا یخافُ لَوْمَةَ لائِمٍ. دهم: به عیبهای خود نگران بوده باشد و در هر لحظه و لمحہ ای بلکه هر چه به مردم می گوید از امر و نهی خوب است برای نفس خودش نیز بگوید اگر شنید آن وقت به مردم بفرماید ۲. خداوند به این داعی گناهکار توفیق دهد تا آنچه بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید خود نیز اقدام کند ۳، ان شاء الله تعالی رساله ای که در آداب و اعظ و متعظ [و] امر و مؤتمر

در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را

نوشته ام شاید قدری مطالعه کرده زمان خواندن و گفتن اثری در نفس خود حاصل شود .

در جهت بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترتیب احکام را اما وجه اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام این فرائض را به این ترتیب ذکر کرد و به حضور امام علیه السلام عرضه داشت و مطبوع شد خوب است اشاره ای بشود إن شاء الله تعالی . بدان اسلام بر پنج قواعد مبتنی است : یکی از آنها توحید است ، و توحید اول این اصول و قواعد است ، و از اجزاء و شرایط آن نبوت و ولایت است ، یعنی این دو مرتبه مندرجند در مرتبه توحید مانند اندراج معلول با علت و انضمام شرط با مشروط و متعلقند به توحید به مثابه تعلق مظهر به مظاهر و ولایت ، قائم مقام توحید است . و اول فرعی از فروع توحید تولا و تبراست ، بعد از آن نماز است ؛ از آنکه نماز در مرتبه ثانویه مقرر شده ؛ لما قد ورد من الأخبار القدسیه : « قَسَّمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِ » (۱) . بعد از نماز زکات قرار داده شد ؛ از آنکه تطهیر اموال از اوست ، پس نماز بین تطهیرین واقع شد : اول : « لیست الصلاه الا بطهور » (۲) ، و ثانی « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ » (۳) . و صوم در تلو زکات قرار داده ؛ از آنکه زمان انقضاء صوم تطهیر رقاب اهل استحقاق است به فطریه دادن ، پس مناسب بود در ضمن تطهیر اموال ذکر شود ، و صوم نیز خود

۱- روایت عامی است . رجوع کنید به : مسند احمد ۲/۲۴۱ و ۴۶۰ ، صحیح مسلم ۲/۹ .

۲- مشهور : « لا صلاه الا بطهور » . بنگرید به : سرائر ۱/۱۳۹ ، من لا یحضره الفقیه ۱/۳۳ ح ۶۷ ، تهذیب الاحکام ۱/۴۹ ح ۱۴۴

۳- توبه : ۱۰۳ .

حدیث زراره در اینکه بناء اسلام پنج چیز است

تطهیر و تصفیه باطن می نماید . و حج بعد از صوم مذکور شد ؛ از آنکه به جان و مال بعد از این تطهیر است که از خود کرده است پس باید به سوی حج رود ؛ از آنکه (۱) آن افضل اعمال بدنیه است به واسطه اینکه تمام اعمال خیریه در اوست ۲ . آنگاه غیر را به این نعمت عظمی که جهاد است بخواند تا غیر هم بذل جان و مال کند ، چون سائرین به قول و فعل وی تقلید کردند همان معنی امر به معروف و نهی منکر است .

حدیث زراره در اینکه بناء اسلام پنج چیز است در کتاب « محاسن » (۲) برقی از زراره مروی است : عن الباقر علیه السلام قال : « بنی (۳) الاسلام علی خمسہ اشیاء : علی الصلاه والزکاه والحج والصوم والولایه » . قال زراره : فأی ذلک أفضل ؟ قال علیه السلام : « الولایه لأنها مفتاحهن ، والوالی هو الدلیل علیهن » . قلت : ثم الذی یلی تلک فی الفضل ؟ قال : « الصلوه ، إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : الصلاه عمود دینکم » . قال : قلت : ثم الذی یلیه فی الفضل ؟

۱- . کلمه در متن پاک شده است .

۲- . محاسن ۱/۲۸۶ ح ۴۳۰ .

۳- . در چاپ سنگی واژه « الأمر » آمده است که در هیچ یک از مصادر یافت نشد ، به غرض صحت باید « أمر » بدون الف و لام باشد ، فتأمل .

قال : « الزكاه لأنه قرنهما بها و بدء بالصلاه قبلها ، وقال رسول الله صلى الله عليه و آله : الزكاه تذهب بالذنوب » . قلت : فالذى يليه فى الفضل ؟ قال : « الحج لأن الله تعالى قال : « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » (۱) ، قال رسول الله صلى الله عليه و آله « لحجه متقبلة خير من عشرين صلوه نافله (۲) ، ومن طاف بهذا البيت واحصى [فيه] اسبوعه واحسن ركعه (۳) غفر له » (۴) . ثم قلت : ما ذا يتبعه ؟ قال : « الصوم » . قلت : وما بال (۵) الصوم صار آخر ذلك اجمع ؟ فقال : [قال] رسول الله صلى الله عليه و آله : « الصوم جُنته من النار » . ثم قال : « إنَّ أفضل الأشياء ما ان أنت فاتك لم يكن منه توبه دون أن يرجع إليه فتؤديه بعينه ، ان الصلاه والزكاه والحج والولاية ليس شىء يقع مكانها دون أدائها ، والصوم إذا فاتك أو قصرت أو سافرت فيه أدت مكانه أياماً غيرها وجبرت ذلك الذنب بصدقه ولا قضاء عليك وليس من (۶) تلك الأربعة شىء يجزيك مكانه غيره » . آخر اين حديث است (۷) .

۱- آل عمران : ۹۷ .

۲- ونافله به معنى زيادتى است كقوله تعالى : « وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً » [انبيا : ۷۲] چون زياده از فرائض است نافله اش خواندند ، و انفال در آيه كريمه بدان ملاحظه تسميه شد ، يعنى غنائم خاصه كه ما افاء الله است على رسوله و من قام مقامه . (حاشيه مؤلف رحمه الله) .

۳- در كافي : ركعتيه .

۴- در كافي بين دو جمله چنين آمده : « وقال فى يوم عرفه ويوم المزدلفه ما قال » .

۵- در چاپ سنگى : يلى .

۶- در چاپ سنگى كلمه ناخواناست ، ممكن است « مثلك » خوانده شود . واژه « من » را از كافي نقل كرديم .

۷- نيز بنگريد به : كافي ۱۹ ۲/۱۸ ح ۵ و بخشى از آن در ۴/۶۲ ح ۱ .

تضمین لعرض الدین

تضمین لعرض الدین الحمد لله الذی هدانا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمه بدان شیطان در مجاری و عروق انسان مانند خون جاری است ، و زمانی از اضلال و اغواء تو غافل نیست ، و جز این کار کرداری ندارد و از تو دست بر نمی دارد تا گوهر گرانبهای دین تو را که دفین در خزانه قلب تو است و به ودیعت سپرده شده است سرقت نماید . بباره اخری : می خواهد جان هستی و معنی انسانیت تو را بر باید و تمام جهد و کوشش وی در زمان احتضار و انتقال تو است به نشأت اخرویه اگر در آن وقت به تو گزندی رسید نمی دانم بر تو در نشأت (۱) اخرویه چه ها می رسد . پس حاصل عمر خود را سعی کن در زمان مردن به باد فناء ندهی و با دست تهی به عرصه محشر قدم نگذاری . مرحوم عیاشی از صفوان بن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند : « شیطان به نزد دوستان ما نزدیک مردن می آید از طرف راست و چپ تا او را از طریق حق منع نماید و خداوند اباء دارد و فرموده است : « یُبَيِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ » (۲) . و صدوق طاب ثراه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند : « بر هر امتی شیطانی موکل است تا او را امر به کفر نماید و او را در امر دین به شک بیندازد تا جاننش از بدنش مفارقت کند ، و هر آنکه مؤمن است شیطان بر وی قدرت ندارد . پس در زمان احتضار مرده های خودتان را تلقین شهادتین کنید » .

۱- در چاپ سنگی : نشانه .

۲- ابراهیم : ۲۷ .

۳- تفسیر العیاشی ۲/۲۲۵ ح ۱۶ ، بحار الانوار ۶/۱۸۸ ح ۳۱ .

در سند و مأخذ دعاء عدیله است

و در روایتی است: « کلمات فرج بر آنها بخوانید و اسامی امامها را یک یک به آنها عرضه دارید تا بشنوند و بخوانند ، پس از زهاق روح فائده ندارد » (۱). و ایضاً مرویست: « هر آن کس در اوقات صلوات که منظور نظر عزرائیل است متذکر شهادتین و عقاید حقّه خود شود در زمان احتضار ملک الموت شیطان را می راند » .

در سند و مأخذ دعاء عدیله استو جمعی از دوستان مأخذ و سندی از برای دعاء عدیله از داعی مسألت کردند در این وقت بخاطر آوردن آنچه مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب « معالم الزلفی » نقل کرده است از کتاب « ارشاد المسترشدين » که صاحب کتاب مذکور فرمود: و لنتختم رسالتنا هذه بمسأله مبار که نافع و هی أن العدیله تقَع عند الموت (۲). پس شیطان در نزد محتضر می آید و می خواهد او را عدول بدهد از ایمان به کفر . و در کتاب « مجمع البحرین » (۳) فرمود: در فقره دعاء مرویست: « نعوذ بك من العدیله عند الموت » (۴)، یعنی: پناه می برم بتو ای پروردگار من! از اینکه عدول از حق کنم در زمان مردن . و اهل لغت می گویند: عدل عن الطريق عدولاً: مال عنه وانصرف . پس معنی عدول و عدیله آن میل کردن و گذشتن از راه حق و صواب است ، بناءً علی ذلك عدیله صفت شخص صاحب دین است . و در بعضی از کتب مشهوره مذکور است: عدیله اسم شیطان نیست که موکل بر اخذ دین هر مسلمانی است در حین احتضار محتضر

-
- ۱- قریب بدین مضمون بدون استناد به روایتی ، در مقنعه شیخ مفید: ۷۴ ۷۳ مذکور است ، نیز احکام النساء ، شیخ مفید: ۵۹ ، النهایه ، شیخ طوسی: ۳۰ .
 - ۲- مستدرک سفینه البحار ۷/۱۲۲ ، وی تصریح کرده که صاحب ارشاد المسترشدين ، فخر المحققین فرزند علامه حلی است .
 - ۳- مجمع البحرین ۳/۱۳۴ ماده (عدل) .
 - ۴- نیز بنگرید به: اقبال الاعمال: ۶۳۲ ، بحار الانوار ۹۸/۳۸۳ ح ۳ .

حاضر می شود، پس هر آنکه در صبح و شام دعاء عدیله را بخواند در زمان مردن از مکر و وسوسه وی ایمن می گردد (۱). و هر کس می خواهد دعاء مسطور یعنی عدیله را از کتاب «منهاج العارفين» (۲) بخواند. و می توان گفت: این صفت غیر مرضیه که عدول و انصراف از حق است خود شیطانی از شیاطین و ملکه ای از ملکات نفسانیه باشد، نعوذ بالله وبالائمه منه. خلاصه از کتاب مذکور عرض می کنم: ائمه هدی علیهم السلام بسیار از عدیله استعاذه جسته اند (۳). پس تو را لازم است ادله ایمان و اصول اسلامت را حاضر داشته باشی و مکرر در قرائت آن متذکر شوی که مبادا بغتة پیک حق تعالی آید و آنچه مرضی خداوند است از تو بظهور نرسد، پس بخوان: اللَّهُمَّ! يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، إِنِّي قَدْ أُوذِعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَثَبَاتٍ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ، وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ، فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتُ حُضُورِ مَوْتِي (۴). و البته کسی گوهر قیمتی داشته باشد و به شخص امینی بسپارد هر وقت استرداد کند با کمال سلامتی به او تسلیم نماید.

-
- ۱- مرحوم علامه تهرانی در ذریعه ۸/۱۹۳ شماره ۷۵۸ تصریح می کند که: دعای عدیله انشاء بعضی از علماء است و آنچه با عنوان دعای عدیله مشهور است عین آن الفاظ روایت نشده، لکن فقرات آن مأخوذ از ادعیه است.
 - ۲- «منهاج العارفين فی شرح کلام امیرالمؤمنین» همان شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی است. بنگرید به: مقدمه شرح مئه کلمه، ابن میثم: ۹، ذریعه ۱۴/۴۱ پس از شماره ۱۶۴۸. البته در صورتی که ابن میثم این مطالب را در شرح مذکور نقل کرده باشد اول کسی است که دعای عدیله را ذکر کرده چون وی متوفای ۶۷۹ است و فخر المحققین که دعای عدیله از ارشاد المسترشدین وی نقل شده در گذشته سال ۷۷۱ می باشد. شاید هم مراد مؤلف «منهاج العارفين ومعراج العابدین» سید محمد حسن عسکری سمنانی است که باب سوم تا دهم آن در ادعیه می باشد (ذریعه ۲۳/۱۶۷) و سال ۱۲۶۶ در تهران چاپ شده و ممکن است مؤلف از آن سود جسته باشد. در این صورت اولین کسی که دعای عدیله را نقل کرده احتمالاً فخر المحققین می باشد.
 - ۳- چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده که در سجده می فرمودند: «اللَّهُمَّ! إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ». بنگرید به: مستدرک الوسائل ۵/۱۴۳ ح ۵۵۲۲.
 - ۴- مستدرک سفینه البحار ۷/۱۲۲، منازل الآخرة: ۱۱۵.

پس ملخص این فقرات آن است: ای خدای من! دین خودم را در نزد تو به ودیعت گذاردم، پس در زمان مرگ که لازم است به من برگردان. حال ملاحظه کن آنچه نزد حق تعالی به ودیعت می گذاری به چه قیمت است؟ یعنی: چه می دهی و چه می خواهی؟ و آنچه ودیعت توست از اوست، و آیا همان است که به توسط رسول اکرم محمد امین علیه [وآله الصلوات والسلام به تو رسیده است؟ و تو خواسته ای] برای حفظ آن از شرور شیطان به خداوند سبحان برگردانی؟ بلی به مفاد « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » (۱) هرچه بسپاری و در خزینه مأمونه الهی بگذاری همان را بعینها به تو می دهند. پس سعی کن ودائع خویش را که سالها تحصیل کرده ای و اندوخته ای تکمیل نمائی و زمان اخذ و رد آن از مشاهده آن شادمان باشی، نه شرمنده و پریشان. و به همین طریق مرویست: « هر آن کس سلامت دین خود را می خواهد و از دو ملک مقرب نکیر و منکر خائف است شهادتین و اقرار به هر یک از دوازده امام را با یقین صادق و صفاء خاطر فراموش ننماید، و بخواند: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! أودَعْتُكَ هَذَا الْأَقْرَارِ بِكَ وَبِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدَعٍ فَرَدَّهُ عَلَيَّ فِي الْقَبْرِ عِنْدَ مُسَائِلِهِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ پس در زمان لقاء نکیرین بسلامت خواهد بود » (۲). و داعی عاصی در عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام دعائم اسلام و حدود ایمان را به قدر امکان متذکر شده از طرق اهل عصمت علیهم السلامنگاشت، برای اخذ نتیجه و فائده و آن تذکر و تأثر قلوب اهل ایمان است، و این تذکر و تأثر به نحو تمام و کمال ممکن نبوده مگر به تشریح و توضیح آنچه منظور آمد و مذکور شد، و الا اقرار به شهادتین و اقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله من الاصول والفروع والعقاید والقواعد مع الولایه لأولیائهم والعداوه لأعدائهم کفایتی است برای حقن دم هر مسلمان خدا خواهی، اما یقین کامل بدون استدلال به

۱- نساء: ۵۸.

۲- مستدرک سفینه البحار ۷/۱۲۲، منازل الآخرة: ۱۱۵. این مطالب از فخر المحققین نقل شده است.

توصیه نافع: در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد

براهین قاطعه و شواهد یقینیه غیر ممکن . پس هر آنچه محبوب و مطلوب توست چگونه در طلب او همت می گماری و آنی غفلت نمی ورزی ، چه خوش است این دین را هم که نتیجه آن شناسائی اسماء و افعال و اوصاف حق است اعزّ و اشرف محبوبات و مطلوبات خودت قرار دهی ، و حسن طلب را شعار خودت نمائی که به کار روزگاران تو این گوهر گران آید و به کعبه مقصودت رساند .

توصیه نافع: در اینکه آنچه قطع است نباید انسان غفلت ورزد بدان از آنچه قاطع است انسان نباید غافل باشد و یکی از امور قطعیه موت است . الموت كأسٌ و کلُّ الناس شاربهُوالقبر (۱) . بابٌ و کلُّ الناس داخله ۲ روزگاری که آدم علیه السلام را وفا نکرد با تو کی کند ؟ و عمری که بر نوح علیه السلام پایان رسید به تو کی بقاء دارد ؟ و اجلی که بر خلیل تاختن آورد تو را کی فرو گذارد ؟ چندین هزار سال است که اولاد آدم اندرین سفرند ، از اصلاب به ارحام می آیند و از ارحام به پشت زمین و از پشت زمین به شکم زمین می روند ، چنانکه شیخ فرمود : تو که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیستدیگران در شکم مادر و پشت پدرند آنکه پای از سر نخوت ننهادی بر خاکعاقبت خاک شد و خلق بر او می گریند گوسفندی ببرد گرگ مزور همه روزگوسفندان دگر خیره بر او می نگرند پس همه عالم گورستان است سر بر آر و از آسمان پیرس که چند پادشاه یاد داری و چشم بر زمین افکن که در شکم چند نازنین گذاری !

بیت سَلِ الطَّارِمَ الْعَالِيَّ الْعَذَى عَرَفَ طِينَهُ (۱) نجا ما نجا من بُوسِ عَيْشٍ وَلِينِهِ فَلَمَّا اسْتَوَى فِي الْمَلِكِ وَاسْتَعْبَدَ الْوَرِيرِ سَوَّلَ الْمَنِيَا تَلَهُ لَجْبِينَهُ وَ اَيْن مضمون نزدیک است به معنی این دو بیت : سَلِ الْأَرْضَ : مَنْ غَرَسَ اشْجَارَكَ ؟ وَأَجْنَى أثمارَكَ ؟ وَأَجْرَى انْهَارَكَ ؟ فَإِنْ لَمْ تُجِبْكَ جَهَاراً أَجَابَتْكَ اعْتِبَاراً ، « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (۲) . پس از عهد آدم إلى زماننا کسی از مرگ نرست و تو هم نخواهی رست ، یعنی : این دردی است بی درمان و جراحی است بی مرهم ، مرحله ایست رفتنی ، و گلی است چیدنی ، و راهی است دیدنی ، و غنچه ای است شکفتنی ، و ساغری است شکستنی ، و صیدی است رستنی ، و جامی است نوشیدنی ، و جامه ای است پوشیدنی ، و پلی است گذشتنی . کسی از این دام به جُهد نَجهد ، و از این قید به کید نَرهد . فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَيَّةُ يَقْظُهُو الْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ سَارٍ فَالْنَفْسُ إِنْ رَضِيَتْ بِذَلِكَ أَوْ أَبْتُمْنَقَادَةً بِأَرْزَمِهِ الْأَقْدَارِ (۳) و زینهار ! پند من پدران است گوش دار ، بیگانگی موز که در دین برادری ، هر که باشی خواهی مردن و هر آنچه داشته باشی خواهی گذاردن ، چگونه سلاطین جهان و ملوک دوران با کمال سلطنت و استیلاء در خانه خاک خفتند ، و اعضاء وجودشان پریشان ، و خانه قبرشان ویران شد ! ترکیب وجودشان که از حرارت و رطوبت بود فاسد گشت و بریخت ، و ارکان ابدانشان منزج و متضعع یافت .

۱- در چاپ سنگی : عرفطینه .

۲- قصص : ۸۸ .

۳- با اختلافاتی در ذیل تاریخ بغداد ، ابن نجار ۴/۳۸ ، الکنی والالقباب ۱/۴۸ نقل شده است . این ابیات ضمن قصیده ای است مفصل از تهامی شاعر معروف که در رثای فرزندش سروده است .

بیت چهار خلط مخالف سرکشچند روزی بدنند با هم خوش چون یکی زاین چهار شد غالبجان شیرین برآید از قالب تا کی سخره آزی و بنده نیاز ، تاکی در زمستان غم تابستان خوری ، و در تابستان برگ زمستان سازی ؟ ! آخر مرگت در قفاست یاد آر ، منزلت گور است آباد دار ، امروز در خوابی باش تا بیدار شوی ، امروز مستی باش تا هشیار گردی . گویند : ربیع بن خیشم هر روز در قبر خود می رفت و می گفت : هر ساعتی که متذکر موت نشوم قلب من فاسد شود . و عمر بن عبدالعزیز اموی هر شب فقهاء و وعاظ را جمع کرده به نحوی متذکر موت می شدند که گویا مرده اند و جنازه ایشان حاضر است . و چه خوش گفت شیخ آگاه : ندیده ای که چه سختی رسد به حال کسیکه از دهانش برون می کنند دندانانی قیاس کن که چه حالت بود در آن ساعتکه از وجود عزیزش برون رود جانی پس بخوان ابیات حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را که فرمود : الموت لا- والداً یبقی ولا- ولداً هذا السبیل الی أن لاتری احداً کان النبی ولم یخلد لا یتهلوا خلد الله خلقاً قبله خلد الموت فینا سهام غیر خاطئهم فاته الیوم سهم لم یفته غدا (۱) باش تا ملک الموت درآید جانت غارت کند ، و ارثت درآید مالت غارت کند ، شیطان درآید ایمانت غارت کند ، کرم برآید گوشت و پوست بدنت غارت کند ، پس تو مانی

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۰۴ ، بحار الانوار ۲۲/۵۲۲ .

در روایت کعب الاحبار است

مفلسی بی مال و جان ، و بی دین و ایمان ، از برای آن روزت چاره ای باید ، و به جهت این راه دورت توشه ای شاید . فجدیئرممن الموت مصرعهُ ، والتراب مضجعه ، والدودُ دایئهُ ، ومنکرٌ ونکیزٌ جلیسه ، والقبرس مَقْرَهُ ، وبطن الأرض مستقرُّهُ ، والقیامه موعده ، والجنه أو النار موردُهُ ، أن لا- یكون له فکْرُ الآ الموت ، ولا ذکرُ الآ له ، ولا استعدادُ الآ لأجله ، ولا تدبیرُ الآ فیه ، ولا تَطْلُعُ الآ الیه ، ولا تعریجُ الآ علیه ، ولا اهتمامُ الآ به ، ولا حولُ الآ حولهُ ، ولا انتظارُ الآ له (۱) .

در روایت کعب الاحبار استکعب الاحبار یهودی که در آخر کار به دایره اسلام قدم گذارد گفت : خواننده ام حق تعالی به حضرت آدم فرمود : به فرزندت شیث وصیت کن که عمرت به آخر رسید و روز مرگت نزدیک شد . گفت : مرگ چگونه است ؟ نداء آمد که : روح را از کالبدت جدا کنم و تو را نزدیک خویش آورم تا کردارت را جزا دهم . عرض کرد : مرگ از آن من است یا دیگران را هم بهره ایست ؟ ندا آمد : هر کس حلاوت حیات را چشید مرارت مرگ را خواهد دید . انما قضیت علیک الموت لأدخلک (۲) الی الجنه التي أخرجتک منها ، یعنی : دلخوش دار و اندوه مدار که تو را به بهشت جاودانی برم . آدم علیه السلام گریه آغاز کرد . عزرائیل گفت : زمان خروج از بهشت این نحو چرا گریه نکردی ؟ ! و قال النبی صلی الله علیه و آله : « إِنَّ أَكْبَرَ كُمْ أَكْثَرُكُمْ لَلْمَوْتِ ذِكْرًا وَاحْسُنْكُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا . أَلَا وَإِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّزَوُّدِ لِسُكْنَى الْقُبُورِ وَالتَّأَهُبِ لِيَوْمِ النُّشُورِ » (۳) .

۱- .قریب بدین عبارات در فیض القدیر ، مناوی ۵/۸۷ مذکور است .

۲- .کلمه ناخواناست .

۳- .اعلام الدین : ۳۳۳ ، بحار الانوار ۷۴/۱۷۶ ح ۱۰ به نقل از اعلام الدین .

و از حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام نقل کنند: هر وقت یاد از مرگ می فرمود از بُن هر موی بدنش قطره خونی محسوس بود. و رباعی خیام که مرحوم آقا آخوند در « مفاتیح الغیب » استشهاد کرده بنظر آوردم: ما لُعبتکَانِیم و فلکک لعبته باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم به صندوق عمل یک یک باز پس بدان در دربار احدیت احدی را مانند حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بدین گونه مقام و عزت نبوده معهدا خطاب آمد: « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ » (۱) خدایش فرموده: راه فنایت نباید رفت، و خاک لحدت نباید خفت، پدرت خلیل از این قهر نرست، برادرت کلیم از این زهر نجست. اکنون کارت تمام شد و قواعد شرع نظام گرفت، منشور رسالت بر خواندی مگه گشادی، بر دشمنان ظفر یافتی، دامن کفر چاک زدی، صناید قریش هلاک کردی، الحال قیصر در قصر خود از بیم تو آرام است، و نجاشی در حبشه مانند بنده و غلام، وقت آمد که روی به نشیب مرگ آری، و همه را یکبارگی بگذاری. البته کار چون به کمال رسد نقصان گیرد، ماه در آسمان تا هلال بود در زیادت است، چون بدر گردد روی به منقصت آرد، چون بهار شود شاخهای درختان برگ آورند و گلها بشکفند و باغها را معطر دارند، عاقبت ایشان را خزانست، و از آنچه داشته اند نشانی نیابند. الحال گوشواره مرگ در گوش بندگی کن و برگذشتگان بنگر و قصد حضرت ما نما تا ما آن کنیم که رضای تو در آن است. و من احب لقاء الله احب لقاء الله، و من کره لقاء الله کره لقاء الله. چه قدر خوش است ملاحظه کار خویش کنی، و از مکائد روزگارت بیندیشی که: « من فکر فی العواقب أمن من المعاتب » چرا امروز به فردا حواله دهی و از سوانح مهمات

و تسویف ملمات غفلت نمائی؟ که گفته اند: «وَلَا أُؤَخِّرُ شَغْلَ الْيَوْمِ عَنْ كَسْبِ الْيَوْمِ غَدًا إِنَّ يَوْمَ الْأَعْجَازِ غَدًا * * *» ای خردمند
 زمن بشنو پندتا نیفتی به تهاون در بند خار در دیده فرصت مشکنکار امروز به فردا مفکن چاره حالت لازم است به فردا فریاد و
 زاری تو دافع موت نیست، «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۱). و اذا المتيه انشبت اظفارها الفيت كل تميمه لا ينفع (۲)
 آخر کیست در ولایت خلقت، خلعت جاودانی یافت؟ و کدام یک از بنی آدم حدود این عالم را قرار گاه ابدی ساخت؟ انظر
 الى القصور العاليه والملوك الفانيه كيف نسيتهم الايام وادر كههم الحمام! خاك بغداد به مرگ خلفا می گریدورنه این شط
 روان چیست که در بغداد است قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳). و ایضاً فرموده است: «قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۴).

۱- نساء: ۹۸.

۲- در بعضی نقلها: لا تنفع. بنگرید به: مفردات راغب: ۲۰۱ ماده (رقی)، جوامع الجامع ۲/۲۵۹، فیض القدير ۶/۵۸۴.

۳- جمعه: ۶.

۴- بقره: ۹۴.

که موجب تذکر موت و احوال اوست

در نصایح و مواعظ سودمند که موجب تذکر موت و احوال اوستهان! هان! مرگ قاصد دوست است به جانب تو که به دلالت وی بخلوتخانه وصل رسی، و بر مسند عزت نشینی مرگ است که حجاب بین تو و دوست بردارد و رابطه تو را محکم کند، اگر شرمنده ای به جهت خیانت‌هایی که به دوست کرده ای به مفاد « وَلَا يَتَمَنَّوْهُ اَيْدِئاً بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ » (۱)، عفو و اغماض این دوست از خیانات تو افزون است که گفته اند: شرمنده از آنیم که در روز مکافاتاندر خور عفو تو نباشد گنه ما و ایضاً از فقرات دعاء نماز شب جواب سؤالت را بشنو: « اللَّهُمَّ! إِنَّ كَثْرَ الذُّنُوبِ تَكْفُفُ اَيْدِيَنَا عَنِ انْبِسَاطِهَا اِلَيْكَ بِالسُّؤَالِ وَالْمُدَاوِمَةِ عَلَى الْمَعَاصِي تَمْنَعُنَا عَنِ التَّضَرُّعِ وَالْاِيْتِهَالِ وَالرَّجَاءِ يَحْتَجُّ عَنِ سُّؤَالِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ! فَاِنْ لَمْ يَعْطِفِ السَّيِّدُ عَلٰى عَبْدِيهِ فَمِمَّنْ يَتَّبِعِي النَّوَالِ وَلَا تَرَدُّ اَكْفَانَا الْمُتَضَرِّعَةَ اِلَيْكَ اِلَّا الْبُلُوغَ بِالْاَمَالِ ». و اگر محبت اهل و عیال و تعلق مال و منال، تو را از این راه منصرف دارد کریمه « وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا » (۲) برخوان که آن زن بعد از تو شوی دیگر خواهد، و آن خانه روی به خرابی آرد، و آن فرزند دل از بند دوستی تو بردارد، پس از خانه ای که نعیمش ابدی و ملکش سرمدی است، و قصورش از قصور دور و بنیانش با نصرت و سرور است غفلت مکن، « أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اِهْبُطُوا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ » (۳). و اگر رفیق راه و دوست آگاه خواهی همانا کردار نیکت همراهی کن کما قال النبی صلی الله علیه و آله :

۱- جمعه : ۷.

۲- انسان : ۲۰.

۳- بقره : ۶۱.

« وانه لابد لك [یا قیس] من قرین معك وهو حی و تدفن معه و أنت میت فان كنت کریماً أكرمك وإن كنت لثیماً أساءك ثم لا تحشر الآ معه ولا تسئل الا عنه ، فلا تجعله الا صالحاً فانه ان صِلِحَ اَنْسَتَ به و إن فَسَدَ فلا تُوحِشُ الا منه ، وهو فَعْلُكَ » (۱).
 وقال فی تلو الحدیث [. . .] (۲) قیس بن عاصم ابیاتاً منها : تمیز خلیطاً من فعالک ائماقرین الفتی فی القبر ما کان یفعل (۳) و مولوی آن [را] بدین گونه [گفته:] در زمانه مر تو را سه هم‌رند آن یکی وافی و آن دو غدرمند آن یکی یاران و دیگر رخت و مالو آن سیم وافی است آن حسن‌الفعال مال ناید با تو بیرون از قصور یار آید لیک آید تا به گور چون تو را روز اجل آید به پیشیار گوید از زبان حال خویش تا بدینجا بیش هم‌ره نیست‌مبر سر گورت زمانی بایستم فعل تو وافی است زو کی ملتحد که در آید با تو در قعر لحد پس پیمبر گفت بهر این طریقا و فاتر از عمل نبود رفیق پس سعی در تحسین عمل از برای هر انسانی غایه الأمل است . تا کی زجهان پرگزند اندیشیتا چند زجان مستمند اندیشی آنچه از تو توان ستند همین کالبد استیک مزبله گو مباش چند اندیشی خلاصه غرض از این کلمات ، آیات کریمه و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و منظومات شعریه

۱- الخصال: ۱۱۴ ح ۹۳، امالی شیخ صدوق: ۵۱ ح ۴.

۲- کلمه ای در متن ناخواناست.

۳- الخصال: ۱۱۴، الامالی: ۵۱، اشعار را در اصابه ۲/۱۹۳ شماره ۴۰۹۸ از صلصال دانسته است. نیز بنگرید به: بحار الانوار

و مشورات حکمیه تذکر به موت است که بالقطع و یقین او را فوتی نیست و آن برای مخلصین نجات و از برای مجرمین هلاک است. هر آن کس در دنیا خود را خالص نماید او را سوء عاقبت و عقوبت آخرتست و چنین کس طول حسرت و کثرت عبرت و دوام فکرت و توقف در قیامتش بسیار است. و حضرت امیر علیه السلام فرمود: *تَزُوذُ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ رَاحِلُهَا فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا شَكَّ نَازِلٌ وَأَنْ أَمْرٌ قَدْ عَاشَ سِتِينَ حَجْهَوْلَمْ يَتَزَوَّدْ لِلْمَعَادِ فَجَاهِلٌ* (۱) و علامت تذکر موت و تهیّت زاد توصیه به اخوان و تجدید عهد و ایمان است و کریمه « *وَالْعَصِيرِ * إِنَّ الْأَنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ* » (۲) اقوی شاهد و برهان. پس وصیت کردن را در جمیع حالات سیما عند الوفاه بر هر ذی نفسی لازم و متحتّم می دانم خصوص آنچه بنده را به حضرت احدیت و ساحت وحدانیت از عقاید حقّه و آداب مرضیه و اخلاق زکیه نزدیک می نماید. و مرحوم سید اجل رضی الدین ابن طاوس در رساله « کشف المحجّه » که مشتمل بر وصایای نافعه است به پسرش خطاب فرمود تا غافلین بشنوند و متذکر شوند: ای فرزند من! در تواریخ از احوال انبیاء و اوصیاء خوانده ام و از ایشان وصایای مفیده دیده ام که به عزیزان از بستگان خودشان نموده اند، چنانکه سید معظم و رسول اکرم جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله به پدر بزرگوار ما حضرت شاه اولیاء علیه السلام وصیتهای سودمند فرمود و هر یک از اوصیاء و ائمه هدی نیز به اعزّ خویشانشان کراراً تجدید و تأکید کردند. و جماعتی از علماء آن وصایا را در رسائل عدیده مدون نمودند و بر آنچه تدوین

۱- محاسبه النفس، کفعمی: ۱۵۲.

۲- عصر: ۳۱ (تمام سوره).

کردند توصیه به فرزندان خودشان نمودند مانند محمد بن احمد الصفوانی ۱ و علی بن حسین بن بابویه و محمد بن محمد بن النعمان (۱) تَعَمَدَهُمُ اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ وَرَحْمَتِهِ . سَيِّمَا كِتَابُ «الْوَسِيلَةِ إِلَى نَيْلِ الْفَضِيلَةِ» ۳ که بسیار کتاب جیدی است بخوان که تمام آن مجموعه ای از وصایای نافع است چه در دنیای عاجله و چه در آخرت آجله . پس اقتداء و اهتداء به ایشان باید جست و از لذات دنیا باید گذشت که : «صَحَّةُ الدُّنْيَا اسْقَامٌ وَلَذَّتْهَا آلَامٌ» (۲) . و در خبر است : «كُلُّ أَحْوَالِ الدُّنْيَا زَلْزَالٌ وَمَلِكُهَا سَلْبٌ وَانْتِقَالٌ» (۳) . بالجمله ، این بنده روسیاه اگر چه در جواب مرحوم سید طاب ثراه از این دو بیت جواب مسکتی دادم : پند به نادان نبود سودمندچند دهی آئینه در دست کور قصه مخوان این همه با مردگانانک لا تُسْمَعُ مِنْ فِي الْقُبُورِ وَ اَيْضاً شيخ فرمود : آهنی را که موریانه بخوردنتوان برد از آن به صیقل زنگ بر سیه دل چه سود خواندن و عطرود میخ آهنی بر سنگ اما تذکره آن برای آیندگان موجب عائده فایده می شود که : «الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ ، فَانِ اجَابَهُ وَالْاَفَارِتَحَلُّ» (۴) ، و اگر نه «الْجَهْلُ فِي الْاِنْسَانِ اضْرَمَ مِنَ الْاَكْلَةِ فِي الْاَبْدَانِ» (۵) . و گفته اند : «كَمْ مِنْ طَالِبٍ خَائِبٍ ، وَ مَرْزُوقٍ غَيْرِ طَالِبٍ !» (۶) .

۱- و مراد از محمد بن محمد بن نعمان ، شیخ مفید علیه الرحمه است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- عیون الحکم و الموعظ ، لیثی واسطی : ۳۰۳ .

۳- عیون الحکم و الموعظ ، لیثی واسطی : ۳۷۶ .

۴- نهج البلاغه ۴/۸۵ حکمت ۳۶۶ با اختلاف اندک ، نیز در کافی ۱/۴۴ ح ۲ به نقل از امام صادق علیه السلام .

۵- غرر الحکم : ۴۷ ، عیون الحکم و الموعظ : ۵۴ ، در هر دو منبع : البدن ، بجای : الابدان .

۶- عیون الحکم و الموعظ : ۳۸۰ .

در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن

در معنی « وصیت » است و اشتقاق آن اکنون اهل طلب بدانند: « وصیت » از حضرت احدیت جل مجده در قرآن مجید گاهی به معنی فرض و وجوب است کقوله تعالی: « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ .. » (۱) . و گاهی به معنی احسان و عمل خیر است کقوله: « وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا » (۲) همانا توصیه به عمل خیر است . و « وصیه » بر وزن « فَعِيلَه » از وَصَى يَصِي مُشْتَق است و اسم آن « وصایه » بکسر و فتح است ، و معنی وصیت بر حسب لغت (۳) : رسیدن چیزی است از کسی به غیر او ، یعنی : مالی که در تصرف موصی است بعد از مردن به تصرف وصی او آید و در نزد اهل شرع : هی تملیک العین أو المنفعه بعد الوفاه ۴ . (۴)

۱- نساء : ۱۱ .

۲- عنکبوت : ۸ .

۳- بنگرید به : مجمع البحرین ۴/۵۱۲ ماده (وصی) .

۴- مجمع البحرین ۴/۵۱۲ ، الروضه البهیة (با شرح کلاتر) ۵/۱۱ .

و علماء فرموده اند : متعلق وصیت یا تصرف در مال یا اخراج حقی معلوم و استیفاء آن است یا تولیت بر طفل او یا مجنون است . و « عهد » نیز به معنی وصیت است کقوله : « وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ » ، و نظائر این آیه کریمه با قرائن صحیحه نیز بسیار است . و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند : « عَهْدٌ إِلَى النَّبِيِّ بَكَذَا » ، یعنی : وصیت کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اینطور شود ۱ . خلاصه وصیت یا عهد و تجدید در اعتقادات است مانند : قول حضرت عیسی که فرموده است : « وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا » (۱) و خود می داند (۲) این وصیت عهدی است که در تمام عمر بر بندگان فرض است ، چنانکه از کلمه مبارکه « مادمت حياً » ظاهر است ، و خداوند به تمام بندگان تمام خصال خیر را از بر و تقوی امر و وصیت فرموده است . پس قیام به اخلاق حسنه و ترک اخلاق رذیله انحصار به وقتی دون وقتی ندارد بلکه در تمام احوال مرغوب است تا وقتی که جان از بدن انسان مفارقت نکرده ؛ یا آنکه وصیت متعلق به چیزیست که از موصی فوت شده است مانند عبادات واجبه یا وصیت به اداء مال غیر است که بر ذمه موصی بوده است و احدی اطلاع نداشته است ؛ یا وصیت به اتیان خیرات و قربات مانند عتق رقاب و اطعام مساکین است ؛ یا وصیت به اعطاء مال مخصوص است از اجانب و اقارب سیما توصیه به اداء مال معینی به والدین کقوله تعالی :

۱- مریم : ۳۱ .

۲- دو کلمه اخیر در متن ناخواناست .

دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود

« كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ » (۱)؛ یا متعلق وصیت تمام امور مسطوره است. و در آنچه اشاره نمودم ائمه طاهرین علیهم السلام من المهد الى اللحد کمال مواظبت داشتند که اعظم آنها تجدید عهد بود قولاً و فعلاً و در روز و شب همواره بر وصایای حقه الهیّه مواظب و مراقب بودند. پس ای برادر عزیز! بترس از آن زمانی که دیگر تو را مجال وصیت کردن به اخوان به کریمه « فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَّتَهُ وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ » (۲) ندهند و قدرت بر وصایت از آنچه به مسامحه گذرانیدی نباشد، و اگر ترا نظر دقیق و فکر عمیق باشد می دانی تمام اقوال و افعال و احوال ائمه اطهار تبعیت به وصیت پروردگار و امر به عبادات مفروضه محتومه به ابناء روزگار بوده است.

دعاء صحیح عهد که بر میت محتضر باید خوانده شود عجاله مضمون تجدید عهد و اقرار به کلیه اصول دین و تمام عقاید حقه که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست بخوان و آن بدین گونه است که باید زمان حضور مردم وقت مردن هر میت محتضری بخواند، و معروف است این دعاء به دعاء عهد، و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: « این عهد و پیمان میت است با خداوند و در هر روز هر کس مواظبت کرد منظورش بر آورده می شود: « اللَّهُمَّ! فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ! عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ! الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ! إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّكَ بَاعِثٌ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَأَنَّ مَا وَعَدَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ وَالْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ وَالنِّكَاحِ حَقٌّ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْإِيمَانَ حَقٌّ، وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ،

۱- بقره: ۱۸۰.

۲- یس: ۵۰.

در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود

وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ ، وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا قُلْتَ ، وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ ، وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ . وَإِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي رَضِيْتُ بِكَ رَبًّا ، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا ، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا ، وَبِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيًّا وَأَمَامًا ، وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا ، وَأَنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ أُمَّتِي . اللَّهُمَّ ! أَنْتَ ثَقْتِي عِنْدَ شِدَّتِي ، وَرَجَائِي عِنْدَ كُرْبَتِي ، وَعِدَّتِي عِنْدَ الْأُمُورِ الَّتِي تُنَزِّلُ بِي ، وَأَنْتَ وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي وَالْهَيِّ وَالْهِيَ وَالْهِيَ ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا ، وَأَنْسُ فِي قَبْرِي وَحَشْتِي ، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا يَوْمَ الْفَاكَةِ مَنْشُورًا « (۱) . و چقدر خوب است هر مسلمانی عادت دهد لسان خود را به این دو کلمه تا در زمان احتضار بر حسب عادت مستمره نیز زبانش جاری شود : « اللَّهُمَّ ! اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ » (۲) . و همین طور است مراقبت در این فقرات : « يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ ! اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوفُ الْغَفُورُ » (۳) .

در دعاء توبه که باید بر میت محتضر خوانده شود و همین طور واجب است برای حاضرین و محتضرین خواندن دعاء توبه و انابه ، و این بنده گناه کرده خواهشمندم از دوستان که از خواندن آن در هیچ وقت غافل نباشند : « أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَالْأُمَّةَ الْمَعْصُومِينَ أَنِّي نَادِمٌ عَلَى مَا سَلَفَ مِنِّي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْاصِي وَالْخَطَايَا وَأَنَا مُعْتَرِفٌ بِهَا ، وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى أَنْ لَا أَعُودَ إِلَيْهَا وَعَاهَدْتُ إِلَيْهِ عَلَى ذَلِكَ أَلْفَ عَهْدٍ يُطَالِبُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

۱- مصباح المتعجد : ۱۵ و ۲۱۴ ، کافی ۷/۲ ح ۱ ، وسائل الشیعه ۱۹/۲۶۰ ح ۲۴۵۵۰ ، تفسیر القمی ۲/۵۵ .

۲- اقبال الاعمال ۱/۴۳ .

۳- من لا یحضره الفقیه ۱/۱۳۲ ح ۳۴۷ ، وسائل الشیعه ۲/۴۶۲ ح ۲۶۵۱ .

در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند

وَعَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ لَا أَرْتَكِبَ الْكِبَائِرَ مِنْ الزَّنا وَاللَّوْاطِهَ وَشَرَبَ الْخَمْرِ وَالسَّيْرَقَةَ وَالْقِمَارَ وَاللَّعِبَ بِالْتَرْدِ وَالشُّطْرَنَجِ وَسَائِرِ آلَاتِ الْقِمَارِ وَأَكَلَ الرِّبَا وَأَكَلَ أَمْوَالَ الْغَيْرِ عَمْدًا ظُلْمًا وَعَدْوَانًا وَقَتَلَ الْمُؤْمِنَ عَمْدًا وَعُدْوَانًا وَالْفِرَارَ مِنَ الزَّحْفِ وَالشَّرْكَ بِاللَّهِ وَأَكَلَ الْبُنْجِ وَسَائِرِ الْمُسْكَرَاتِ وَالْبُهْتَانَ وَالْغَيْبَةَ وَالْإِفْتِرَاءَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْأَنْثَمَةِ الْمُعْصُومِينَ وَقَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ وَمِنْ كُلِّ مَا أَوْعَدَ اللَّهُ تَعَالَى فَاعِلُهُ بِالنَّارِ». خلاصه ادعیه ماثوره از ائمه طاهرين برای زندگان نتیجه یافتن از آنهاست در حين مردن ، و امورات بعد از مردن ، و آنچه داعی می نویسد مروی از ائمه اطهار است سیما دعاء عهد و دعاء عدیله که تمام آن تجدید دین است ، و دعاء استغفار آن اطهار ندامت و عهد بر ترک گناهان است .

در منظومه مرحوم بحر العلوم و دعاهائی که باید بر محتضر خواند بدان مرحوم سید بحر العلوم در منظومه غرویّه اش در آداب محتضر فرمود : وَلَقِّنَ الشَّهَادَتَيْنِ الْمُحْتَضِرَ وَادْكُرْ لَهُ الْأَثَمَةَ الْأَثْنَى عَشْرَ حَتَّى يَقْرَأَ بِهِمْ جَمِيعًا وَلِيَتَحَصَّنَ حِصْنَهُ الْمُنِيعَا يَعْنِي : تلقين كن به محتضر شهادتين را كه شهادت به وحدانيت خدا و شهادت به رسالت حضرت سيد انبياء عليه الصلاه والسلام است ، و به ياد او بياور دوازده امام را تا آنكه اقرار نمايد به تمام ايشان ، و به حصار سختشان ساكن شود . و مأخذ اين اخبار بسيار است از آن جمله : در صحيح حلبی است كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند : « اذا حضرت الميت قبل أن يموت فلقنه شهاده أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » (۱) .

۱- .كافي ۳/۱۲۱ ح ۱ ،المعتبر ، حلی ۱/۲۵۹ تهذيب الاحكام ۱/۲۸۶ ح ۸۳۶ .

و دیگر خبر ابی خدیجه و خبر جبار است از حضرت صادق علیه السلام و مرسل هیثم بن واقد است از حضرت صادق علیه السلام، و دیگر مرحوم سید فرمود: به محتضر تلقین نمائید و به یادشان بیاورید یا آنکه آن وقت یاد کنید دوازده امام را تا آنکه اقرار به تمام ایشان کند. و در حدیث حضرت رضا علیه السلام در شهر نیشابور و ذکر لا اله الا الله و تکمیل به ولایت و تذیل « بشروطها وانا من شروطها » (۱) مشهور و هر یک حصار منیع رفیع متین رزین اند. باز فرمود: وَلَقِّنُهُ كَلِمَاتِ الْفَرَجَاتِهَا تقضی بحسن المخرج یعنی: کلمات فرج را که دعاء غالب نماز گزاران است در وقت فنوت بر محتضر تلقین نمایند که روح وی به آسانی از بدن برآید. و روایت آن از صحیح حلبی (۲) بدین طریق است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالین مردی از بنی هاشم زمان احتضار حاضر شدند پس به وی فرمودند: « بگوی: لا اله الا الله الحليم الكريم . لا اله الا الله العلي العظيم . سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . بلی در این فقره حدیث کلمه « ما تحتهن » بعد از « ما بینهن » مذکور است و در کتاب « من لا يحضره الفقيه » (۳) و « سلام علی المرسلین » نیز مذکور است. چون آن محتضر خواند کلمات فرج را حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: « الحمد لله الذي استنقذه من النار » .

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۴۵ ح ۴، امالی شیخ صدوق: ۳۰۶ ح ۳۴۹، روضه الواعظین: ۴۲.

۲- کافی ۳/۱۲۴ ح ۹، وسائل الشیعه ۲/۴۵۹ ح ۲۶۴۶.

۳- من لا يحضره الفقيه ۱/۷۷ ح ۳۴۶.

و در خبر عبدالله بن میمون بن قداح است که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بر بالین هر یک از اهل بیت خود می آمد زمان نزع روح می فرمود این کلمات را بخوان . چون می خواند می فرمود : « اذهب فلیس علیک بأس » (۱) . و ایضاً کلمات فرج در روز جمعه در رکعت اولی در قنوت مستحب است . باز فرمود : و اتلُّ لَدَيْهِ سُورَةَ الْقُرْآنِ لِاسِيْمَا يَسِ ذَاتَ الشَّانِ يَعْنِي : در نزد محتضر بخوان سوره های قران را سیما سوره یس را که بسیار صاحب شأن است . و در کتاب « ثواب الأعمال » مروی است : « کسی که سوره یس را یک مرتبه در عمرش بخواند خداوند متعال از برای او می نویسد بهر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرت است ، و در آسمان بهر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه ، و دو هزار هزار سیئه از او محو می شود ، و او را فقر و غرامت (۲) و خرابی و مشقت و جنون و جذام و وسواس و دردی که ضرر برساند نمی رسد و سکرات موت بر او آسان می شود » (۳) . و در حدیث دیگر است : « اگر یس را بر محتضر بخوانند رضوان با شرابی از بهشت بر بالین وی می آید و او را سیراب می کند » (۴) . باز فرمود : و آیه الكرسي ثم السخريه من ختام البقره وسوره الاحزاب بعدها ولا ينسى التي يس تتلو من تلا و بخوان آیه الكرسي بر محتضر و آیات سخره را که در سوره اعراف است : « إِنَّ رَبَّكُمْ

۱- کافی ۳/۱۲۴ ح ۷، وسائل الشیعه ۲/۴۶۰ ح ۲۶۴۷ .

۲- در چاپ سنگی : عرامت . آنچه در متن درج شده با توجه به لفظ وارد در حدیث : « غرم » می باشد .

۳- ثواب الاعمال : ۱۱۱ ۱۱۲ .

۴- مستدرک الوسائل ۲/۱۳۶ ح ۱۶۲۸ به نقل از مصباح کفعمی : ۸ .

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ « (۱) . و بخوان بر محتضر سه آیه از آخر سوره بقره را ، اوّلها : « لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . . . » (۲) . إلى آخرها . و بخوان بر محتضر سوره احزاب را بتمامها (۳) و فراموش نشود خواندن سوره « والصفات » که بعد از سوره یس است . و در حدیث است : حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش قاسم فرمودند : « برخیز و بر بالین برادرت سوره والصفات بخوان » . چون قاسم شروع بخواندن نمود و به این آیه رسید : « أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا » (۴) برادرش رحلت کرد . چون جنازه اش را برداشتند یعقوب بن جعفر عرض کرد : ما رسم داشتیم بر بالین مردگان سوره یس می خواندیم چرا امر به تلاوت سوره والصفات فرمودید ؟ ! آن جناب فرمودند : « خوانده نمی شود این سوره نزد محتضری مگر آنکه راحت می شود نزع او » (۵) . خلاصه تمام آنچه اشاره نمودیم پانزده چیز است بدین گونه باید بر محتضر خواند : اول : دعاء عدیله . دوم : دعاء عهد . سوم : دعاء توبه . چهارم : دعاء یامن یقبل الیسیر . . . إلى آخره . پنجم : خواندن لا اله الا الله .

۱- اعراف : ۵۴ .

۲- بقره : ۲۸۴ .

۳- سوره احزاب « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ . . . » سوره بعد از سجده است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- صفات : ۱۱ .

۵- کافی ۳/۱۲۶ ح ۵ ، تهذیب الاحکام ۱/۴۲۷ ح ۱۳۵۸ .

وصیت نامه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است

ششم: تلقین شهادتین معاً. هفتم: ذکر اسامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام. هشتم: خواندن کلمات فرج. نهم: خواندن سوره های قرآن عموماً. دهم: سوره یس خصوصاً. یازدهم: آیه الکرسی. دوازدهم: خواندن آیه سخره. سیزدهم: سه آیه از آخر سوره بقره. چهاردهم: خواندن سوره احزاب. پانزدهم: خواندن سوره الصافات. و غرض از این زحمات در این گونه اشارات آن است: هر مسلمانی که اعتقاد به مرگ دارد از قرائت ادعیه ای که او را نجات از نزعات و سكرات موت می دهد غافل نباشد و تکلیف حیات و ممات خود را بداند، و از وصیت کردن و وصیت نامه نوشتن گریزان نباشد، پس نظر کنند و بنگرند به ائمه طاهرین علیهم السلام چگونه وصیت نامه ها چه در زمان صحت و چه وقت رحلت مرقوم فرمودند.

وصیت نامه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که جامع نصایح و مواعظ بسیار است و خوش دارم بعضی از وصایای ایشان را بعینها بنویسم از آن جمله حضرت امیرمؤمنان علیه السلام وصیت نامه ها مرقوم فرمودند که یکی از آنها زمان رحلت و شهادتش بود، و تمام آن وصیت نامه در کتاب «مجالس» مرحوم شیخ مفید و «امالی» (۱) مرحوم شیخ

۱- امالی (مجالس) شیخ طوسی: ۸، امالی (مجالس) شیخ مفید: ۲۲۱ مجلس ۲۶، بحار الانوار ۴۲/۲۰۳ ح ۷ و ۷۵/۹۸ باب ۱۸ ح ۱، و فیات الأئمه علیهم السلام: ۸۵.

طوسی طاب ثراهما مضبوط است ، بعد از حذف سند از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست : « لَمَّا حَضَرَتِ وَالِدِي الْوَفَاةَ اِقْبَلَ يُوَصِّي فَقَالَ : هَذَا مَا اَوْصَى بِهِ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ اَخُو مُحَمَّدٍ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَاِبْنِ عَمِّهِ وَصَاحِبِهِ اَوَّلِ وَصِيَّهِ اَنِّي اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ وَخَيْرَتُهُ وَاخْتَارَهُ بَعْلَمَهُ وَارْتَضَاهُ لَخَيْرَتِهِ وَانَ اللّٰهُ بَاعَثَ مِنْ فِى الْقُبُوْرِ وَسَائِلُ النَّاسِ عَنِ اَعْمَالِهِمْ عَالَمٌ بِمَا فِى الصُّدُوْرِ . ثُمَّ اَنِّي اَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَكَفَى بِكَ وَصِيًّا بِمَا اَوْصَانِي بَعْدَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَاِذَا كَانَ ذٰلِكَ يَا بَنِيَّ ! اَلْزَمْ بَيْتَكَ وَابْكْ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَلَا تُكُنْ الدُّنْيَا اَكْبَرَ هَمِّكَ وَاَوْصِيكَ يَا بَنِيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا وَالزَّكَاةِ فِى اَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَالصَّمْتِ وَالاِقْتِصَادِ وَالْعَدْلِ فِى الرِّضَا وَالغَضَبِ وَحَسَنِ الْجَوَارِ وَاكْرَامِ الضَّيْفِ وَرَحْمَةِ الْمَجْهُودِ وَاَصْلَابِ الْبَلَاءِ وَصَلَةِ الرَّحْمِ وَحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَمَجَالِسَتِهِمْ وَالتَّوَاضُعِ فَانَّهُ مِنْ اَفْضَلِ الْعِبَادَةِ وَقَصْرِ الْاَمَلِ وَاذْكَرِ الْمَوْتِ وَازْهَدْ فِى الدُّنْيَا فَانَكَ رَهْنُ مَوْتٍ وَغَرَضُ بَلَاءٍ وَصَرِيحُ سَقَمٍ . وَاَوْصِيكَ بِخَشْيَةِ اللّٰهِ فِى سِرِّ اَمْرِكَ وَعِلَانِيَتِكَ وَاِنْهَاكَ عَنِ التَّسْرِعِ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ فَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ فَاَبْدِءْ بِهِ . وَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا فَتَانَّهُ يَصْبُ رَشْدَكَ فِىهِ . وَاِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ التَّهْمَةِ وَالْمَجْلِسِ الْمَظْنُونِ بِهِ السُّوْءِ فَانْ قَرِيْنَ السُّوْءِ يَعْزُّ جَلِيْسَهُ . وَكُنْ لِلّٰهِ يَا بَنِيَّ ! عَامِلًا وَعَنِ الْخِنَاءِ (١) زَجُوْرًا (٢) . وَبِالْمَعْرُوْفِ اَمْرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا وَوَاخِ الْاِخْوَانَ فِى اللّٰهِ وَاَحْبِ الصَّالِحِ لِصَلَاحِهِ وَدَارِ الْفَاسِقِ عَنِ دِيْنِكَ وَاِبْغَضِهِ بِقَلْبِكَ وَزَائِلِهِ بِاَعْمَالِكَ لِئَنْ لَا تَكُوْنَ مِثْلَهُ اِيَّاكَ وَالْجُلُوْسِ فِى الطَّرِيقَاتِ وَدَعِ الْمَمَارَاهِ وَالْمَجَازَاهِ مِنْ لَـ عَقْلٍ لَهُ وَلَا عِلْمٍ وَاِقْتَصِدْ يَا بَنِيَّ فِى مَعِيْشَتِكَ وَاِقْتَصِدْ فِى عِبَادَتِكَ وَعَلَيْكَ فِىهَا بِالْاَمْرِ الَّذِى تَطِيْقُهُ وَاَلْزَمِ الصَّمْتِ تَسْلِمًا وَاَلْزَمِ لِنَفْسِكَ تَغْنَمًا وَتَعْلَمِ الْخَيْرَ تَعْلَمُ وَكُنْ لِلّٰهِ ذَاكِرًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ وَاِرْحَمِ مَنْ اَهْلَكَ الصَّغِيْرَ وَوَقِّرْ مِنْهُمْ الْكَبِيْرَ وَلَا تَأْكُلْ طَعَامًا حَتٰى تَصَدَّقَ قَبْلَ اَكْلِهِ .

١- در امالی مفید : الخنا ، در بحار : الخنى .

٢- در امالی طوسی : زخوراً .

وعلیک بالصوم فانه زکوه البدن وجنّه لأهله وجاهد نفسک واحذر جلیسک واجتنب عدوک . وعلیک بمجالس الذکر ، وأكثر من الدعاء ؛ فأتی لم آلك يا بنی ! نصحاً وهذا فراق بینی و بینک وأوصیک بأخیک محمداً خيراً فأنّه شقیقک وابن أبیک وقد تعلم حبّی له . وأما أخوک الحسین فهو ابن امّک ، ولا أزید (۱) الوصاه بذلك واللّه الخلیفه علیکم وایاه اسأل أن یصلحکم ، وان یکفّ الطغاه البغاه عنکم . والصبر الصبر ! حتی ینزل الله الأمر ، ولا حول ولا قوه إلا باللّه العلی العظیم . « خوب است این وصیت نامه شریفه را ترجمه کنم : حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند : « چون وقت رحلت پدر بزرگوارم رسید روی کرد برای وصیت کردن و فرمود : این وصیتی است که علی بن ابی طالب برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر عم و مصاحب وی کرده است ، و اول وصیت اوست که : من گواهی می دهم نیست خدائی جز خدای عالم ، و گواهی می دهم محمد صلی الله علیه و آله به پیغامبری آمد به سوی بندگان ، و خداوند آن بزرگوار را به دانش خود برگزید و برتری داد ، و به درستی که خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در گورها مدفونند و از کردارشان پرسش می فرماید ، و داناست به آنچه در سینه هاست ، پس از آن تو را ای فرزند ! پند و اندرز می کنم ، و بس است تو را آنچه پیغمبر خدا اندرز فرمود ، پس از آن بزرگوار من به تو می گویم از آنچه می شود : ای پسرک من ! در خانه بنشین و برگناخت گریه کن ، و دنیا را بزرگتر اندیشه خودت قرار مده . و پند می کنم ای پسرک من ! به نماز کردن در هنگامش ، و زکات دادن به اهل آن در محلس ، و خاموشی و میانه روی و استواء در رضاء و غضب ، و نیکی به همسایه ، و مهربانی به مهمان ، و رحم کردن بر اهل رنج و درد ، و پیوستن به ارحام ، و دوستی اهل حاجت و نشستن با ایشان ، و فروتنی که بالاترین کردارهاست ، و کوتاهی آرزو . و یاد کن مرگ را و تارک دنیا شو ؛ از آنکه تو در گرو مرگی ، و نشانه درد و ناخوشی ،

و ترا وصیت می کنم به ترسیدن از خداوند سبحان در آشکارا و پنهان ، و تو را نهی می کنم از شتاب کردن در گفتار و کردار . و اگر بر تو چیزی از امر آخرت عرضه دارند ابتدا به آن کن ، و اگر چیزی از امر دنیا بر تو عرضه شود درنگ کن تا راه راست برسی ، و پرهیز کن از جاهائی که بهتان زنند و جائی که گمان بد در آن باشد به درستی که یار بد می فریبد هم نشین خود را و باش از برای خدا ای پسرک من کار کننده و از فحش دوری کن و به نیکی فرمان ده و از بدی باز دار و در راه خدا با برادرها برادری کن و دوست بدار نیکوکار را برای نیکی کارش و با آنکه از آئین تو خارج شده نرمی کن اما به دل دشمن او باش و از کردارهایش جدائی بجوی تا مانند او نشوی و دوری جو از نشستن راهها و گذرها و پاداش مده کسی را که دارنده خرد و دانش نیست و در گذران خود میانه روی کن و در بندگی هم . و بر تو است در بندگی کردن به آنچه همیشه توانائی داری ، و بچسب به خاموشی آسایش می یابی ، پیشتر بفرست برای فردایت بهره می بری ، بیاموز نیکی را دانا می شوی ، و در هر دم خدا را یاد کن . و بر خُردسال از بستگان خودت نوازش کن ، و سالخوردگان ایشان را بزرگ بدار ، و نخور خوردنی مگر آنکه پیش از خوردن به درویشی چیزی از آن دهی ، و بر تو است روزه گرفتن ؛ از آنکه تن را پاک می کند و سپری است از برای روزه داران ، و توانا کن جانان را ، و از هم نشین بد و دشمن دوری جو . و بر توست رفتن به جاهائی که یاد خدا می شود ، و بسیار بخوان خدا را پس به درستی که من نگذارم ای پسرک من پندی از برای تو که نگفته باشم و این دم جدائی من است از تو . و تو را اندرز می کنم به برادرت محمد به نیکی کردن که آن برادر و مانند توست و پسر پدرت ، و می دانی که من به چه اندازه او را دوست دارم ، و اما برادرت حسین پسر مادر توست و دیگر برای وی اندرزی نمی کنم ، و خداوند پس از من شما را نگاهدارنده است

در وصیت نامه صدیقه طاهره

و از خداوند پرسش می کنم و می خواهم نیک کند شما را ، و نگاهدارد بدی سرکشان و ستمکاران را از شما ، پس شکیبائی کنید شکیبائی تا آنکه فرود آید فرمان و توانائی نیست مگر خداوندی را که بلند و بزرگ است . و صایای دیگر حضرت شاه ولایت در کتاب مستطاب « نهج البلاغه » و کتاب « اصول کافی » و کتاب « امالی » و « مجموعه ورام » و « مجالس » مرحوم شیخ مفید بخوانند و متنبه شوند و اگر این بنده بخواهم تمام وصایای آن جناب را بنویسد کتابی مبسوط می شود عجاله آنچه در این وصیتنامه بود نگاشت اهل رشاد را بهتر از این موعظه و نصیحتی نمی شود .

در وصیت نامه صدیقه طاهره صلوات الله علیها وعلی آبیها وبعلمها وبنیها و دیگر وصیت نامه مشکات نبوت و عقیده رسالت صدیقه طاهره فاطمه زهراء صلوات الله علیها است . چنانکه در جلد عاشر « بحار الأنوار » (۱) مرویست چون حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر بالین آن مخدره حاضر شد رقعہ ای یافت که بر آن نوشته شده بود : « بسم الله الرحمن الرحيم » « هذا ما أوصت به فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وأوصت وهي تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأن الجنة حق والنار حق وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور . يا علي ! أنا فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله زوجني الله منك لأكون لك في الدنيا والآخرة . أنت أولى بي من غيري ، حنطني وعسلني وكفني بالليل وصل علي وادفني بالليل ، ولا تعلم أحداً .

۱- بحار الأنوار ۴۳/۲۱۴ ، الأنوار البهية : ۶۱ ، كلمات الامام الحسين عليه السلام ، شريفى : ۱۱۴ .

در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است

وَأَسْتودِعُكَ اللَّهُ وَاقرأَ عَلی وُلْدی السَّلَامَ إلی یومِ القِیَامه . و در کتاب « مصباح الانوار » مرویست : حضرت صدیقه طاهره بعد از پدر بزرگوار شصت روز بماند ، چون مریضه شد واشتداد یافت مرض آن مخدره این دعاء بخواند : « یا حَیّ یا قَیوم ! برحمتک استغیث فاغثنی . اللهم ! زحزحنی عن النار وادخلنی الجنّه والحقنی بأبی محمّد صلی الله علیه و آله » .

در وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام استاما وصیت نامه حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلاه والسلام از کتاب « بحار الأنوار » (۱) محل حاجت آنرا از حدیث مبسوط می نویسد که حضرت امام حسن علیه السلام در زمان رحلت خود به امام حسین علیه الصلاه والسلام فرمودند : « ای برادر ! بنویس : هذا ما أوصی به الحسن بن علی إلی أخیه الحسین بن علی أوصی أنه یشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأنه یعبده حق عبادته ولا شریک له فی الملک ولا ولی له من الذلّ وأنه خلق کلّ شیء فقدره تقدیراً وانه أولى من عبّد واحق من حُمد من اطاعه رشد ، ومن عصاه غوی ، ومن تاب الیه اهتدی . فانی اوصیک یا حسین ! بمن خلّفُ من أهلی ووُلدی وأهل بیتک أن تصفح عن مسیئهم وتقبل عن محسنهم وتكون لهم خلفاً ووالداً ، وان تدفنی مع رسول الله صلی الله علیه و آله ، فانی احقّ به وببلیته وممّن ادخل بیته بغير اذنه ولا کتاب جاءهم من بعده . قال الله تعالی فیما أنزله علی نبیه فی کتابه « یا أئیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبیّ إلا أن یؤذنَ لکم » (۲) . فوالله ! ما اذن لهم الدخول علیه فی حیاته بغير اذنه ولا جاءهم الاذن فی ذلك من بعد وفاته

۱- بحار الانوار ۴۴/۱۵۱ ح ۲۲ ، امالی شیخ طوسی : ۱۶۰ ، مدینه المعاجز ۳/۳۷۷ ، بشاره المصطفی : ۴۱۷ .

۲- احزاب : ۵۳ .

وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه وعموم بنی هاشم

ونحن مأذون فی التصرف فیما ورثناه من بعده فان ابنت علیک الامراه (۱). فانشدک الله! بالقرابه التي قرب الله عزوجل منک والرحم الماسه من رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا- تهریق فی محجمه من دم حتی تلقی رسول الله صلی الله علیه و آله فنختصم إليه ونُخبره بما کان من الناس إلینا بعده». ثم قبض علیه السلام. الحدیث. همانا دوستان این خانواده بر این دو وصیت نامه بنگرند و بگریند برای آنکه صدیقه طاهره علیها السلام بعد از ذکر عقاید حقه وصیت می فرماید حضرت شاه ولایت علیه السلام در شب بدن شریفش را دفن نماید تا اهل خلاف به تشییع جنازه اش حاضر نشوند، و فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام وصیت می نماید در همین وصیت نامه که بدن مبارکش را در جوار جد بزرگوارش دفن نمایند برای اثاره فتنه و اراقه دماء، و عاقبت ملاحظه نمایند بر دفن آن مخدره در شب و دفن این بزرگوار در روز چه فسادها برپا نمودند و چه جسارتها کردند و خواستند بین محمد صلی الله علیه و آله و آل آن جناب تفریق و تفکیک نمایند. خلاصه مراد داعی از شرح و نقل این دو وصیت بعد از وصیت نامه حضرت شاه ولایت علیه السلام یکی به جهت میمنت و زینت این اوراق بود و دیگر خواستم عمل پاکان دین را در نوشتن وصیت نامه و تجدید عهد قدیمه و تعیین امور اخرویه و تکلیف بازماندگان را بر شما بخوانم تا آگاه شوید.

وصیت نامه جناب سید الشهداء علیه السلام برای محمد بن حنفیه [وعموم بنی هاشم] و جناب خامس آل عبا علیه الصلاه والسلام نیز وصیت نامه ای مرقوم فرمودند: یکی تجدید عقاید و تأکید عهد است و اقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله، و آنرا برای برادر بزرگوارش محمد بن حنفیه در زمان خروج از مدینه و توجه به عراق مرقوم فرمود؛ و یکی دعوت بنی

۱- ذیل این کلمه در چاپ سنگی نوشته شده: عایشه.

هاشم است و خبر دادن از شهادت . اما وصیت اول : بروایت « بحار الأنوار » (۱) آن بزرگوار در زمان بیرون آمدن از مدینه دوات و کاغذ خواست و این مضمون بلاغت مشحون را مرقوم فرمود : «بسم الله الرحمن الرحيم» « هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية ان الحسين يشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له وأنّ محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عند الحق وان الجته حق والنار حق وان الساعة اتيه لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور . وائي لم أخرج أشراً (۲) ولا بطراً ولا مفسداً (۳) ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الاصلاح في امه جدى أريد أن أمر بالمعروف وانهى عن المنكر واسير بسيره جدى وأبى على بن أبى طالب . فمن قبلنى بقبول الحق فالله أولى بالحق ، ومن ردّ علىّ هذا اصبر حتى يقضى الله بينى وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين . وهذا وصيتى يا أخى ! إليك ، وما توفيقى إلا بالله ، عليه توكلت وإليه أنيب » . ملخص از ترجمه آن است : « این وصیت نامه را حسین بن علی برای برادرش محمد معروف به ابن حنفیه نوشته است و حسین شهادت به وحدانیت حق و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده اش می دهد که از جانب حق بحق آمد و بهشت و دوزخ حق است و قیامت در پیش و خداوند مبعوث می فرماید مرده ها را از قبرها و به درستی که من بیرون نمی روم از جوار جدم برای افساد و ظلم کردن بلکه می خواهم اصلاح نمایم احوال امت جدم را ، و می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم سیر کنم . پس هر کس قبول کرد قول حق مرا خداوند اولی است بحق و هر آنکه رد کرد بر من شکیبائی و صبر می کنم تا خداوند بین من و بین قوم حکم فرماید و خداوند بهتر حکم کنندگان است .

۱- بحار الانوار ۴۴/۳۲۹ ، العوالم ۱۷/۱۷۹ ، لواعج الاشجان : ۳۰ .

۲- أشر بفتح الحين : فریدگی . صراح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- در چاپ سنگی : منسكاً .

در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام

و این وصیت من است ای برادر! به سوی تو، و توفیق و توکل و بازگشت من به سوی اوست. پس این وصیت نامه را پیچید و مهر کرد و به محمد مرحمت نمود و نیمه شب از مدینه حرکت و نهضت فرمود. و اما وصیت نامه دیگر که برای عموم بنی هاشم مرقوم فرمود: مرحوم کلینی محمد بن یعقوب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام به حمزه بن حمران فرمودند: «جناب امام حسین علیه السلام کاغذ خواست زمانی که متوجه عراق بود و نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» «من الحسين بن علی الی بنی هاشم. اما بعد؛ فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح، والسلام» (۱). ملخص معنی آنکه: «این نامه من به سوی تمام بنی هاشم است هر آنکس از ایشان بمن ملحق شود شهید می شود و کسی که تخلف نماید او را فتح و فیروزی در دنیا و آخرت نیست».

در وصیت نامه جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که برای خوانندگان نفع کثیر دارد در کتاب مستطاب «عیون اخبار الرضا» (۲) وصیت نامه ای از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست، خوش دارم آن را هم بنویسم برای آنکه در کتب موجوده از مناقب کمتر بنظر می آید و دیگر زحمت ندهم. و امیدوارم از برکت این وصیت نامه مبارکه بی اجر نباشم، و این مضمون وصیت را

-
- ۱- بحار الانوار ۴۴/۳۳۰، العوالم ۱۷/۱۷۹، و قریب به آن در نوادر المعجزات: ۱۱۰، دلائل الامامه: ۱۸۸، الخرائج والجرائح ۲/۷۷۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۳۰.
 - ۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۴۲ باب ۵ ح ۱.

جمعی از فرزندان آن بزرگوار و اصحاب اطیاب که بوده اند خبر دادند مانند : اسحاق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویه بن الجعفریین و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن جعفر اسلمی ، و همه ایشان را شاهد و گواه گرفت ، و در اول این وصیت نامه نوشت : « إِنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَشْهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ اسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ . . . » إلى آخره ، یعنی : « موسی بن جعفر این اشخاص را شاهد و گواه گرفت انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور وأن البعث بعد الموت حق وأن الحساب والقصاص حق وأن الوقوف بين يدي الله عز وجل حق وأن ما جاء به محمد حق حق وأن ما نزل به الروح الأمين حق على ذلك احيا وعلية أبعث إن شاء الله . أشهدهم أن هذا وصيتي بخطي وقد نسخت وصيته جدى أمير المؤمنين عليه السلام ووصايا الحسن والحسين وعلي بن الحسين ووصيه محمد بن علي الباقر ووصيه جعفر بن محمد قبل ذلك حرفاً بحرف وأوصيت بها إلى علي بن ابني وبنتي بعده معه إن شاء الله تعالى ، فإن أنس منهم رشداً واحب اقرارهم فذاك له وإن كرههم وأحب يخرجهم فذاك له ولا- أمر لهم معه . وأوصيت إليه بصدقاتي وأموالي وصبياني الذي خلفت وولدي إلى ابراهيم والعباس واسماعيل واحمد و أم أحمد وإلى علي أمر نسائي دونهم وثلث صدقه أبي وأهل بيتي يصنعه حيث يرى ويجعل منه ما يجعل منه ذو المال في ماله ان أحب أن أجز ما ذكرت في عيالي فذاك إليه وإن كره فذاك إليه . وإن أحب أن يبيع أو يهب أو ينحل أو يتصدق على غير ما استثنيت فذاك إليه وهو أنا في وصيتي في مالي وفي أهلي وولدي . وإن رأى أن يقر أخوته الذين سميتهم في صدر كتابي هذا أقرهم ، وإن كره فله أن يخرجهم غير مردود عليه . وإن أراد رجل منهم أن يزوج اخته فليس له أن يزوجه الا باذنه وأمره وأي سلطان كشفه عن شيء أو حال بينه وبين شيء مميّا ذكرت في كتابي فقد برئ من الله تعالى ومن رسوله ، والله ورسوله

بريئان منه ، وعليه لعنه الله ولعنه اللاعنين والملائكة المقرّبين والنبيّين والمرسلين أجمعين وجماعه المؤمنين . وليس لأحد من السلاطين أن يكشفه عن شيء لي عنده من بضاعه ولا لأحد من ولدي ولى عنده مال وهو مصدق فيما ذكر من مبلغه ان اقل أو اكثر فهو الصادق وإنما أردت بادخال الذين ادخلت معه من ولدي التنويه (١). باسمائهم واولادى الاصاغر وامهات اولادى ومن أقام منهم فى منزله وحجابه فله ما كان يجرى عليه فى حياتى إن أراد ذلك . ومن خرج منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى حوايتى ٢ إلا أن يرى على ذلك وبناتى مثل ذلك ولا يزوّج أحد نساى أحد بناتى هنّ اخوتهنّ من امهاتهنّ ولا سلطان ولا عمل لهنّ الا- برايه ومشورته . فان فعلوا ذلك فقد خالفوا الله ورسوله وحادّوه فى ملكه وهو أعرف بمناكح قومه إن أراد أن يزوّج زوج وإن أراد أن يترك ترك . وقد أوصيتهم بمثل ما ذكرت فى صدر كتابى هذا واشهد الله عليهم . وليس لأحد أن يكشف وصيتى ولا ينشرها وهى على ما ذكرت وسميت فمن أساء فعليه ومن أحسن فلنفسه ، « وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ » (٢) . وليس أحد (٣) من سلطان ولا- غيره أن يفض كتابى هذا الذى ختمت عليه اسفل ، فمن فعل ذلك فعليه لعنه الله وغضبه والملائكة بعد ذلك ظهير وجماعه المسلمين والمؤمنين » . وختم موسى بن جعفر والشهود . تمّ الحديث .

١- .التنويه : بمعنى الرفعه . (حاشيه مؤلف رحمه الله) .

٢- .فصلت : ٤٤ .

٣- .كذا ، ظاهراً : لأحد .

در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است

در ترجمه وصیت نامه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است آنچه از معانی این فقرات شریفه تلخیص کرده ام اشاره کنم: پس از اقرار و اذعان به شهادتین و تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ما نزل به الروح الامین، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: « این وصیت را به خطّ خودم از وصیت جدم امیر مؤمنان علیه السلام و پدران بزرگواران دیگرم حرف به حرف نسخه کرده ام، و اکنون وصیت می کنم به فرزندم علی و فرزندان دیگر من بعد از وی که با او هستند، پس رشدی از ایشان اگر یافت و خواست ایشان را در این کار قرار و استوار کند مختار است، و اگر کراهتی پیدا کرد و بخواهد بیرون کند اختیار دارد، و ایشان را امری نیست، و وصیت می کنم به سوی او در خصوص صدقات و اموال و اطفالی که می گذارم و فرزندانم سیمّا ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و ام احمد، و امر زنان من در دست فرزندم علی است، و ثلث صدقه پدرم و اهل بیت من با اوست هر کجا می خواهد بگذارد و صرف نماید و چگونه ذوالمال در مال خود تصرف می کند او را نیز همین نحو قدرت بر تصرف است هر نحو بخواهد اجازه بدهد در عیال من. اگر خواست از اموال من بفروشد یا ببخشد یا صدقه دهد از آنچه استثناء نکرده ام، و آن جناب وصی منست در مال من و اهل من و اولاد من. اگر بخواهد قرار دهد برادرانش را که در اول این کتاب نامهای ایشان را ذکر کردم. و اگر بخواهد ایشان را بیرون نماید، و اگر بخواهد مردی از ایشان تزویج کند خواهر او را بدون اذن و امر او نتواند. و هر پادشاهی که بخواهد کشف کند و مانع شود از آنچه یاد کرده ام در این کتاب هر آینه از خدا و رسول خدا بیزار است و خدا و رسول هم از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و لعنت لعن کنندگان و لعنت ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و جماعت مؤمنین.

و نمی رسد احدی از پادشاهان را از مال من و از آنچه در نزد فرزندی از فرزندان من است ظاهر کند و بخواهد . و هر آنچه فرزند من علی بفرماید در مقادیر مال من از کم و زیاد راست گوی است ، و بعضی از فرزندانم را که داخل نمودم و نامهای ایشان را یاد کردم برای رفعت شأن ایشان است ، و فرزندان کوچک و مادرهای فرزندان من هر که در خانه اش نشست و در پرده اش مستور شد هر آنچه در زمان حیات من داشته اند باز بدهند . و هر یک از زنان من شوهر اختیار کرد دیگر نباید چیزی بخواهد مگر آنکه فرزندم علی بخواهد به او چیزی بدهد ، و همین طور است عمل دخترهای من . و نباید یکی از زنهای من یکی از دخترهای مرا که از مادر دیگر باشد شوهر دهد ، سلطنت و رأیی از برای ایشان نیست مگر به رأی و مشورت آن بزرگوار باشد ، و اگر بدون اذن و صلاح دید آن جناب این کار را کنند هر آینه خلاف با خدا و رسول کرده اند و معارضه در ملک وی نمودند و فرزند من شناساتر است در نکاح دادن قومش اگر بخواهد تزویج کند و اگر بخواهد بگذارد ، و ایشان را هم در اول این کتاب وصیت کرده ام و خدا را گواه گرفته ام بر ایشان . و نیست احدی را که بگشاید و باز کند وصیت نامه مرا یا آنکه اشاعه نماید ، و آن وصیت بهمین طریقی است که یاد کرده ام و نام برده ام ، هر آن کس بدی کرد بر خود کرده است و هر آن کس خوب کرد به خودش برمی گردد ، و نیست پروردگار ستم کننده به بندگان ، و نمی رسد پادشاهی و غیر او را که خلاف و نقض عهد نماید و بگشاید ، و این موردی که مهر می کنم آخر وصیت نامه است ، و هر کس بگشاید بر او لعنت خدا و غضب او و ملائکه و تمام مسلمین و مؤمنین باد ! » . و آخر این وصیت نامه را حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و جمعی از شهود مهر کردند .

و این حدیث شریف و وصیت صحیحه تمام شد مگر آنکه صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور جزء دیگری که مربوط به این وصیت است در اختلاف فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است برای ملاحظه اختصار از آن گذشتم. اکنون در آخر عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام و وصایا و نصایح مسطوره مذکوره این عبد ذلیل که محمد باقر بن محمد اسماعیل است خدمت اهل ایمان و یقین عرض دینی می نماید که خلاصه ای از اصول عقاید و فروع قواعد است و ملخص از بیاناتیست که در این مجموعه ذخیره کرده ام و بر آنچه شرح داده ام سیما خدمت خواص عرضه می دارم و ایشان را گواه می خواهم برای نجات از احوال و افزاع قیامت تا بر این دین شهادت دهند و بر مذهب من گواه باشند. و چون اهالی ایران پارسی زبانند و بر حسب اصطلاح معتاد از غیر این لغت باید گریزان باشند لهذا به روش ایشان خواستم وصیت نامه خود را منحصر به عبارات فارسیه کنم چنانکه جماعتی از حکماء و شعراء در تحریرات نثریه و تقریرات شعریه همّت خودشان را مصروف نمودند از اصطلاح معمول و لغت مرسوم تجاوز نمایند، و شاید بعضی برای انسی که به ترکیب لغات و تألیف اصطلاحات دارند در بدو نظر متزجر باشند و آنها را کلفت دانند شاید بعد از مرور و دقت نظر بر ایشان کلفت و مشقتی نباشد، و گویا کلفت نویسنده را افزون از خواننده دانند و این وصیت نامه را بزبان پارسی موسوم به « پیمان نامه » نمودم و بحول الله و عونه و تأییده عرض می کنم:

پیمان نامه

پیمان نامهدر بیان نامه ای که به فارسی تحریر شده است و تمام اصول و فروع و عقاید شیعه در آن مندرج استپس از ستایش کردگار و نیایش پروردگار این بنده گناه کرده در این نامه خواست پیمان نخست را از نوک خامه تازه نماید و برادران راه را از کیش خویش آگاه کند برای آنکه برگزیدگان خدا که این آئین از ایشان است در روز رستاخیز مرا به یادی دل شاد نمایند و سزای آنچه سالهای دراز گفته ام و در خانه دلم نهفته ام از خداوند کارساز بی نیاز برای من بخواهند و از افسردگی و آزرده‌گی آن روز برآورند همانا خواننده را هم این پیمان نامه اندرز و پندی است که از هر بندی رها کند و از هر گزندی نگاهدارد پس می گویم: مر این پند را زیور گوش دار که فردای سخت بیاید به کار از این پند و پیمان شوی سودمندبه امروز و فردا نیابی گزند که این پند پیغام یزدان بود تو را گوش باید بفرمان بود اگر بندگی خواهی این راه توستکه با دوست پیوسته ای در نخست مباش ای برادر دمی خودپرستمکن کوته از دامن دوست دست اکنون در آغاز این نامه خوشتر پناه بردن بخداوند یگانه است از دام و فریب اهریمن دیو دیوانه؛ از آنکه وی دشمنی افسون گر و دیوی خیره سر است، چرا از این دشمن بی باک نیندیشیم؟ و از زیان وی در سال و ماه و هفته و روز خاموشیم؟ روزگاریست دراز این بد اندیش در کار ماست، و ما از وی اندیشه نداریم، بیچاره آن کسی است پیرو گفتارش باشد، و از پی کردارش رود، از زیانش نپرهیزد و از آسیب وی نگریزد، به گمان خام به دام

در تضرع و ابتهاج حضرت آدم علیه السلام قبول توبه اش در زمین بدین گونه

آن بد فرجام افتد و پاس کیش خویش را نگاه ندارد . پس ای دوست مهربان ! از راز نهانم آگاه شو ، و از آنچه در نهادم نهاده ام بهره ای بخواه ، و بدان این پیشوای اهریمنان و راهنمای دوزخیان را خداوند دانا نه از برای دشمنی خود آفرید و نه از برای رنج و آزار تو برگزید ، خواست هر کس هستی خواهد دریغ ندارد ، و هر دستی که به سوی وی برآید تهی نگذارد ؛ از آنکه بخشایش این بخشنده بی بهانه است ، و از برای هر آشنا و بیگانه ، دری بر همه می گشاید و خودی می نماید . سخن را روشن کنم : هر گونه بدی که به گمان تو آید به بارگاه خدا راه ندارد مانند نیستی به هستیش گل دیو و فرشته را یک دست سرشته ، و بر هستی ایشان جز نام نیکی پیوسته ، پس زشتی کردار و بدی رفتار از خویشتن است و از خدای برگشتن ، که گفته اند : هر کس ما را نباشد از ما نباشد ، و هر آن کس به خود آید از پای در آید . چنانکه فرمود : هر نیکی از ماست و هر بدی از تو ، بنگر این دشمن سالخورده که برای گرفتن گنج نهانت رنج گران کشد و کوشش فراوان کند سالها با فرشتگان زندگی کرد و بندگی نمود ، و هر آنچه در تو پنهان است در وی آشکارا بود .

در تضرع و ابتهاج حضرت آدم علیه السلام و قبول توبه اش در زمین بدین گونهها پدر ما همسری کرد و برتری جست ، به بازیچه ای چندان ساده دل مستمند را بفریفت ، از گلشن بهشت بیرون کرد ، و بدین گلخن کنش آورد ، نگذارد از میوه های بهشت بهره ای بیند و گلی بچیند ، چنانش افسرده و پژمرده کرد که روزگاری دراز با جفت خویش هم آغوش نگردید ، و در کنج این زندان سرای سر به دامن اندوه کشید ، روز و شب تن ناتوانش نزار و از جدائی بهشت چون ابر بهار زار زار بگریست ، سیصد سال سر بالا نکرد و آب دیدگانش به دامان می دوید ، و از هر دانه اشکش بزمین نارسیده گیاه سبز می دمید ، و هماندم به آه سوزنده اش می سوزانید ، مرغان خوش خوان دور از شمار و ا

فزون از هزار در کنار آن دل شکسته انجمنی افراشتند و نوائی داشتند . پس فرزندانش را سزد که هر دم بنگرند و پند گیرند و از افسون و زیان وی هراسان و گریزان باشند . پس چه شد که آن زمین آسمانی گشت و از اندوه درون برست ، و از پستی نیستی بلندی هستی یافت ، لبش خندان و دلش شادان ، و خدایش نوازش فرمود ، و وی را خوشه چین خرمن دانش خود کرد ، و از لغزش گذشته اش بگذشت ، و باز به همسایگی خویش سرفرازش فرمود ، همانا لابه و زاری ، فروتنی و خاکساری ، به همان جایگاه و بارگاه نخستین برگردانید ، و برای پناه بردن به آن درگاه آن همه بلندی و بروسندی یافت . پس سزاوار آن است تو نیز از آن دیو بد سگال کناره جوئی و روی ترش کنی ، و به خود راه ندهی ، و از فریب وی بیندیشی ، و او را دشمن بزرگ خود دانی ، و از آنچه با پدرت کرد پند گیری ، و آرزوهای درون را برون کنی ، و توشه ای در خور این راه دراز آماده سازی که این جهان جای آسایش نیست ، همانا گذرگاه هست پر لغزش . و از اینجاست که گفته اند : هر دمی که بر فرزند خاک می گذرد خشتی از خانه زندگی او ویران می شود ، و هر گامی که می دارد به گور خویش نزدیک می گردد . پس خوب است بخوانم : برگ کاهم پیش تو ای تند بادم نمی دانم کجا خواهم فتاد شگفت آن است که ماندگان از دوست گریخته پناه به دشمن آورده ایم ، و هر آنچه زیان دوستی و راه راست است از این دشمن گمراه می خواهیم ! دست گیری نکنند آنکه خود از دست رودر نمائی نکنند آنکه به گمراهی خواست ای خدای مهربان ! تو ما را از بند این دشمن ستمکار رهائی ده ، و ریسمان شرمساری و رسوائی را از گردن ما بردار ، وی را بران ، و ما را در بیمارستان بخشش خود بخوان ، و داروی امیدواری در کام ما بریز ، و رنج ما بندگان فریب خورده را ببر ، و رشته دوستی

در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف

این ستمگر را ببر که جز تو ما را پناهی و به هیچ در خانه راهی نیست؛ از آنکه پناه درماندگانی و چاره ساز بیچارگان. و دیگر مرا ای برادر سخنی خوشتر است: هر کس را دو چیز در خور یکی جان و دیگری تن، جان از یزدان است و تن از برهن، این دو درهم آمیخته اند و با هم آویخته اند، هر یک پیشه ای دارند و اندیشه ای آرند، یکی برتر از آسمان است و دیگری پست تر از زمین، یکی راهنمای بهشتیان و دیگری راهبر دوزخیان است، تن خواهنده آرایش است چه جان که دور از آلایش است، یکی خدا منش است و دیگر دیو روش، جان خدا خواه است و تن خودپرست، نشان جان بیرنگی است و نشان تن خوش رنگی، جان رویش به جانان است و گوشش به فرمان، تن از فرمان یزدان روی گردان، تن بت پرست است و جان بت شکن، جان بندگی کند و تن خدائی آغازد، تن آشیانه این اهریمن است، جان آرامگه جانان. هیچ نبود خوشتر از دیدار دوستسوی جان رو زان که آنجا جای اوست

در خواهش عقل و رهنمائی اوست بنده را در بدو تکلیف پس آرزوهای این تن را بگذار و آسایش جان بخواه، و در سایه وی بنشین و آسوده شو. باری بهتر آن است بگذارم و بگذرم، و بیشتر از این نگنجد در این نامه بسپرم، و با دوستان در این پیمان نامه به میان آورم، پس خدای دانا و راهنمای توانا را گواه می خواهم که بر آن از مادر زاده ام و برای سزای خواستن آماده، نخستین خداوند یزدان که آفریننده زمین و آسمان است از بندگانش شناسائی خواست، و خرد را که فرمانفرمای کشور تن و از پرتو رویش دل و جان روشن است به راهنمائی و شناسائی راهها و نامها و نشانههای خود به سوی ما فرستاد، و چیزهایی که رستگاری ما در آن است به وی آموخت. پس

در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود

خرد در آغاز نمایش خویش به این سراچه تن درود آفریدگار و شناسائی پروردگار را فرمان داد ، و به درگاه کارساز بی انباز رهنمون شد ، پس به فرمان این پیغمبر پنهان شناختن خدا و پیغمبر آشکار که آورنده فرمانهای او است و شناختن نگاهبانان این کیش بسیار پسندیده و سزاوار است چنانکه فرمود : بگروید به خدا و پیغمبرش و به آن روشنائی که از آسمان به زمین فرستادیم و آیین ما هم همین است .

در صفات ثبوتیه است که باید برای خدا ثابت نمود پس به فرمان خرد در خداوند هشت نشان باید باشد که همه آنها یکیست و آن یک از هستی وی جدا نیست : نخست : همیشگی هستی اوست که بوده است و هست و خواهد بود ، نبوده است روزی که نباشد ، و نشاید روزگاری جز از فرمان وی استوار گردد ، و اگر نه توانگر و بی نیاز و آفریدگار و کارساز نخواهد بود . دوم : تواناست هر آنچه بخواهد می شود و توانائیش به هر چه جز اوست پیوستگی و بستگی دارد ، و هر زبردستی زیر دست توانائی وی است . سوم : زنده است و زندگانی بندگان نیز از اوست ، و نباید گفت : زنده بودن خداوند نشانه برون از هستی اوست چنانکه برخی از بیخردان رفته اند . چهارم : خواهشمند فرمان است از بندگان و می خواهد کارهای ناپسند که زیان آورد بجای نیاورند ، و این خواستن هم دانستن و دانشی است که در نیکی و بدی ایشان دارد ، و هرگز کار تازه ای که در پیش سپس آید بر وی نیاید ، گروهی خواست خدا را به دو گونه پنداشته اند : یکی یک است با هستیش و برون نیاید ، و آن دیگری برای ماها هست شد تا پیوستگی ماها به وی باشد . پنجم : خداوند داناست ؛ از آنکه همیشگی در هستی اوست و هر آنچه پیدا و نهان است از وی بیاست ، ناچار باید از همه کس آگاه باشد ، ببیند و بشنود و بداند و دانشش چون

در صفات سلبیه است که باید از خداوند سلب نمود

توانائیش به همه بندگان برسد . ششم : خداوند شنوا و بیناست ، نه آنکه مانند ماها بندگان نیازی به پاره ای داشته باشد ، همانا بینائی و شنوائی وی خود هستی است . هفتم : خداوند گویاست باز نه از راه نیاز به پاره ای از زبان ، و گویائی خدا آفریدن آوازیست در تنی ، و اگر جز آن است کاست و کمی و زیان به بارگاهش راه یابد (۱) . آری گروهی از دانشمندان را در گویائی خداوند سخنان است ، برخی گویائی را خود هستی دانند و گروهی جدا از خدا ، و ما هر آنکه دانشمند است و خاموش گویا دانیم . هشتم : خداوند درست کار و کردار است ، و داد از ستمگر خواهد ، و به فریاد ستم رسیده برسد ، و داد خواهی نماید ، و جز کار نیک نکند ، و آنچه زشت است از وی پدید نیاید ، و خود می دانی زشت کار از دانش تهی است .

در صفات سلبیه است که باید از خداوند سلب نمود هفت چیز دیگر است که باید از خداوند بردارند و برای وی روا ندارند ، بدین گونه آن هشت نشانه که شمار درهای بهشتند نشانه های هستی اند ، و این هفت بشمار درهای دوزخ نشانه های نیستی : نخست : خداوند دو چیز بهم پیوسته و آمیخته نیست ، و اگر نه هر یک را به دیگری نیاز است و دیگر هستی خدا جاوید نمی ماند . دوم : خداوند را تنی نیست ؛ از آنکه تن را درازی و [...] (۲) فرورفتنی درخور است ، و هر آنکه دارنده تن و نماینده این نشان او را جایگاهی باید . سوم : خداوند دیدنی نیست ، و اگر چنین است باید به یک سوی و کناری باشد تا دیده شود ، و تا تابش چشم به وی برسد ، و آنان که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سه نفر دیگر را جز داماد

۱- در چاپ سنگی : باید .

۲- کلمه ای در متن ناخواناست و پاک شده است .

نیک نهادش برانگیختند خدا را دیدنی می دانند ، امید است با همان خدا که چهارم پیشوایان ایشان است هم آغوش گردند .
 چهارم : خداوند از آرایش که در ماهاست پاک است ، و پیرایه نیست که بر جایگاهی فرود آید ، و خداوند را دو گونه نشان
 است : یکی همتا و برابر ندارد و از هستی وی جدا نخواهد شد مانند توانائی و زندگی ، دوم از هستی وی بیرون است مانند
 روزی دادن و هستی دادن ، و این نشان را همتائی است . پس بوده است روزی که روزی نمی داده است و هستی نمی بخشید
 . پنجم : از برای خداوند انبازی نیست ، و دو تن نشاید خدائی کنند ، و اگر دو تن باشند خواهش ایشان در یک دم فراهم
 نیاید ، و این سخن دراز است و زبان من کوتاه . ششم : خداوند را نشانه های افزون از هستی نیست مانند دانا بودن به دانائی و
 توانا بودن به توانائی . هفتم : او را نیازی به بندگان نیست ، و اگر نه از توانائی دور است . پس بدان به زبان دیگر خداوند
 دادگر آفریننده آسمان و زمین است ، و به جز او آفریننده ای نیست ، و او را به چیزی که به او ماند نتوان شناخت ؛ زیرا که او
 را مانند نیست ، و او را چگونگی نبود ، و بر چیزی نبود ، و برای خود جائی نیافرید ، و پس از آفرینش بندگان توانائیش افزون
 نشد ، و پادشاهیش همیشگی است ، و او را سستی و ترسی از تنهائی و چیز دیگر پیدا نشود ، و فرمانهای خدا سخت است ، و
 کسی از خدا پرسشی نکند ، و برابری نتواند ، و هر چه خواست همان است و خواستش به ناچاری نیست ، و از بندگان بندگی
 خواسته است برای آنکه بهره ای دهد نه آنکه خود بهره برد . همانا باز خرد گوید : بندگی کردن تو باید به خواست خدا باشد
 ، و کسی خواست خدا را نداند مگر آنکه با خدا راهی پیدا کند تا آنچه پسندیده و شایسته بندگی است فرا گرفته بیاموزد ، و
 خود روشن است همه بندگان به آن درگاه راه ندارند مگر آنان که در شمار یک صد و بیست و چهار هزار پیغام آور از
 پروردگار بودند .

در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزندان برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکان

در ستایش پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزندان برگزیدگان آن بزرگوار است یکان یکانو برگزیدگان از ایشان پنج تن اند ، و یک تن به آئین ما که پس از همه برانگیخته شد و در سال هزار و سیصد و هفده در خانه خدا این پایه بلند را استوار فرمود بر همگی افسری و برتری داشت ، و جامه پیغمبری را به راستی و درستی پوشید ، و بر آنان که در روی زمین بودند از خُرد و بزرگ ، پیر و جوان ، سیاه و سفید ، فرمان یزدان را رسانید ، و کوشش بی اندازه فرمود ، و هرآسی از کسی در دل نداشت با آنکه رنج و آزار فراوان از بی خردان روزگار خود دید ، برای خواست خدا شکیبائی آغاز کرد ، دو لب به نفرین نگشود ، و سزای ناسزاهای ایشان را روا نداشت جز خواهش آمرزش ، تا آنکه دل‌های بنده های رمیده را به سوی خداوند بی مانند برگردانید . و تاکنون افزون از یک صد هزار کرور خدا شناسند ، سپاس این پیغمبر برگزیده را فراموش نکنند ، و در پنج هنگام بر بلندیا آوازه بزرگی و بزرگواریش را برآورند . و برای راستی گفتار آن پیغمبر بزرگوار دو گواه درخشنده تابنده همراه بود : نخست : فرمان یزدانی و نامه آسمانی است که رشته آئین این گروه انبوه به وی پیوسته و بسته است ، و هر آنچه در بالا و پست هست در اوست ، و هر کس از این آئین و دستور کناره جوید به همان نامه آسمانی سوگند می خورم که وی بدبخت است و زیانی سخت دارد . و شگفت آن است هر شیرین زبان و تیز سخنی که پاره ای از این نامه بخواند فریفته وی گشت ، و هر دانشمند بی مانندی از شنیدن گفتاری از آن ، نامه های گذشتگان و پیشینیان را بشست . پس هر کس از پیروی این نامه سر پیچد باید سرش را برداشت و به آتشش سوزانید ، و از شمار خداپرستان دورش کرد ، و پاداش همیشگی او را به فردا خواست . و گواه دیگرش : که در آستین و پروریده آن دست مهر آئین بود فرخنده داماد نیک نهاد ،

در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود

نماینده برازنده وی است که با بندگی پسندیده سی سال در سایه آن سایه خدا آسایش فرمود و دمی جز خواهش وی نیاسود ، گفتارش را شنید و از کردارش آموخت ، در راهش خونها ریخت و جانها گرفت ، تا پس از سی سال و چیزی تن پاکش به خاک شد ، و یازده تن از پاکان فرزندان آن بنده یزدان برای نگاهداری این آئین جانشین شدند ، و سه تن از ایشان به نام پیغمبر و سه تن دیگر هم نام پدرند ، و دو تن هم نام یکدیگر ، و نام یک تن برانگیخته از نام برادر ، و آن یک به نام چشمه دانش است ، و فرزندش مانند پور عمران دور از آلائش . پس باید همیشه گفت و گروید و در دل سپرد که : هر یک از این سیزده تن با آن یکتا گوهر بی همتا که دخت پیغمبر است برابر و برادری ندارند و ما را به جز ایشان پناهی نیست ، و از شناسائی و راهنمائی ایشان خدا را شناخته ایم ، و در روز نخست به دوستی ایشان پیمان بسته ایم ، و در این جهان راه بندگی از ایشان آموخته ایم ، و در روز پسین هم از خواست ایشان به بهشت جاویدان رخت کشیم ، و از آتش سوزنده دوزخ رهائی یابیم مگر چند چیز را نپذیریم و بگذاریم .

در شش چیز از عقاید و هفت چیز از قواعد که اصول و فروع ایمان است ترجمه می شود نخست : بالا- رفتن پیغمبر برگزیده است از زمین به آسمانها با همان تن پاک دیده شده در پایان شب که انجام آن رفتن رسیدن به خداوند بود ، و کسی هم در میان نبود و سخنان چند شنود و برگشت و به بستر خواب خویش آرمید ، و هر کس جز این سخن گوید پیغمبری او را نخواسته است . دوم : گرویدن به پرسش دو فرشته فرخنده است در گور . سوم : کشیدن پل است بر دوزخ برای گذشتن که درازی آن سه هزار سال می نماید . چهارم : آویختن ترازوی داد خواهی است برای سنجیدن کارها .

پنجم: هستی بهشت و دوزخ است در آسمان و زمین نه آنکه سپس آفریده شود. ششم: راست دانستن مرگ و برخاستن مردگان از گورهایشان با همان تنهای فرمان برده و گناه کرده، و برپاشدن روز رستاخیر است برای سزا دادن. و این شش چیز پی و بن و بیخ این درخت برومندند، و از آن نیز شش شاخه دمیده است که هر کسی باید به آنها چنگ زند: نخست: نماز است که ستون کیش ماست، و از وی این چادر بلند افراشته و پیاست. دوم: دادن افزونی خواسته (۱) به هشت گروه از درویشان. سوم: رفتن به سوی خانه خداست با توانائی. چهارم: جنگ کردن با شمشیر است با آنکه از این آئین برگردیده اند یا آنکه نگروده اند. پنجم: فرمان دادن به نیکی و باز داشتن از بدی است. ششم: دوست داشتن این چهارده تن است با دوستی دوستان و پیروان از فرزندان ایشان. و سپس فرمان ایزد است که از گناهان هفتگانه پرهیزیم و اگر نه سزاوار آتشیم: نخست: برای خدا انباز نخواهیم. دوم: پدر و مادر را نیازاریم. سوم: خون ریز نباشیم. چهارم: از خواسته (۲) بی پدران و مادران نخوریم. پنجم: از می خوردن کناره جوئیم. ششم: از دادن فزونی خواسته گریز نکنیم. هفتم: از جنگ کردن با بدآئینان نگریزیم.

۱- خواسته: مال، ثروت. (فرهنگ معین ۱/۱۴۴۹)، مؤلف نیز در سطور پایتتر بدان اشاره می کند.

۲- مال را به فارسی خواسته گویند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

و خُردتر از این گناهان افزون از هفتصد است که پرهیز کار باید از آنها دوری جوید ، و اگر نه خداوند بر وی خشمگین شود . و از پیشوایان ما رسیده است : « آن کس که از گناهان بزرگ دوری جست گناهان کوچک وی آمرزیده [می شود] » (۱) . و دیگر بازگشت به سوی خداوند از گناهان هر دم و هر هنگام فرمان یزدان است ، و پاره ای از این آئین کار دل است و پاره ای کار زبان و پاره ای بر همه اندام تن . هان هان ! یکی از دانشمندان فرموده است : نیک بخت ترین مردم کسی است که آهنگ چیزی کرد و بیافت ، و بدبخت ترین بدبختان آن است که آهنگ چیزی کرد و از آن بار رسته شد . ای برادر ! همه نیکی و خوش بختی را در تو اندوخته و نهاده اند و هر آنکه جوینده است یابنده . چرا از درخت نیک بختی دوستی خدا میوه ای نمی چینی ؟ و بهره ای نمی خواهی پس از جان و دل به سوی او بشتاب ، و از دریای بی پایان گیتی گوهرهای کران (۲) بر آور ، و از آنها کامیاب شو تا به فردا آسوده باشی و خوش زندگی کنی . دانائی گفت : مردم این جهان از یگانگی خدا بیرونند و خدایان بسیار پرستش کنند ، و هر آن که پرستش بسیار است خستگی اش سخت و اندوهش فراوان و پراکندگی اش بی اندازه .

۱- در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین آمده : « من اجتنب الكبائر من المؤمنین لم یُسئل عن الصغائر » . در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می فرماید : « من اجتنب الكبائر كفر الله عنه جميع ذنوبه » . بنگرید به : من لا یحضره الفقیه ۳/۵۷۵ ح ۴۹۶۷ .

۲- شاید : گران .

در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحان

در شرمساری جامع این اوراق است از گناهان و وجوب توبه به حضرت سبحان اکنون کار این بنده است که جز خدا همه چیز را بنده ام ، و هر پلیدی را ستایش کننده ، نه خدا را شناخته ام ، و نه پیغمبری را دوست داشته ام ، و نه پیروی پیروان ایشان را نموده ام ، و روزگار گرانمایه خود را نابود و ناچیز کرده ام ، با همه نادانی و ناسپاسی که می دانم در روزگار من گذشته است شگفت آن است در این دم ، بازگشت به سوی خدا نمی کنم با آنکه مرا هر هنگام می خواند ، و می فرماید : دَرِ بخشایش من گشاده است ، هر آنچه زود آئی دیر است . ای بنده گناه کرده ! به سوی من بیا ، امیدواری پیشه خویش کن و رشته لایبه و زاری و بندگی خود را مبر ، و بدان هر آنچه بندگان من آرزوی کنند و بخواهند می دهم ، و اگر بخواهم بهر کدام آرزوی همه آفریدگان را بدهم چیزی از آنها کاسته نشود . پس بخواه تا بدهم ، و روی به من کن تا آرزویت برآورم ، و کار به من واگذار و به کرده و داده من خشنود شو ، و دیگر از گریزپائی بگذر ، و دمی به درب خانه من گریه و زاری نما که مرا از این کار خوش آید ، و بگویی : اگر برانی تو به که روی آورم ؟ و چاره کار خود از کجا چشم دارم ؟ پس پشیمانی از گناهان کاری شایسته و پسندیده است از این کار کناره مجوی ، و بر این در پناه بیاور . پس خوشا آن کس که در نامه کردارش در زیر هر گناه بازگشتنی از دل و زبان باشد ، و کار فردا را امروز کند . و گویا دیده یا شنیده باشی : در روزگار پیش هر آنکه گناهی می کرد به در خانه اش نوشته می شد و هر کس می دانست ، و در این روزگار برای آنکه رسوا نشوی هر گناهت به در خانه دلت نگاشته می شود ، چون فردا سر از خاک برداری همه گناهانت را مردم بخوانند و رسوائی آن روز که پنجاه هزار سال درازی اوست بیشتر است از این روز کوتاه در گذر .

در اینکه ما را دو کس لازم است : عالم با خدا و پادشاه دادخواه

و در پاره ای از نامه های خدائیس: ای فرزند خاک! مرا بخوان و به من امیدوار شو که من گناهانت بیامرزم و باک ندارم . و آورده اند : یکی از گناه کاران پشیمان شد و به روی در آمد و سر بر زمین نهاد و گفت : بار خدایا ! من منم و تو تویی ، من آنم که بر سر گناه شوم و تو آنی که بر سر آمرزش . آوازی شنید : چنین است که گفتی ، سر بردار آمرزیده شدی . پس بهره بازگشت بنده به سوی آقای بخشنده آمرزش است . آری : تا نکنی تو نتوانیم ماگر ندهی تو چه ستانیم ما نیست در این کارگه گیر و دارجز تو کسی کاید از او هیچ کار

در اینکه ما را دو کس لازم است : یکی عالم با خدا و دیگری پادشاه دادخواه این بنده روسیاه در آغاز این پیمان نامه روی سخن به دو کس دارد و در این نامه می سپارد . پس بدان ما بندگان را دو کار است که باید بجا آوریم ، یکی کار تن است و دیگری کار جان ، و ما باید این دو را هر روز روزی شایسته دهیم تا آسوده شویم : روزی تن مانند وی نیست شود ، روزی جان چون وی همیشه بماند ، و ناچار در این جهان این دو گونه روزی و خورش ناهمتا را باید فراهم آوریم ، و پس از کوشش بی اندازه به جان و تن بخورائیم . و خداوند روزی دهنده ، این دو را بدست دو کس سپرده : یکی پادشاه دادگر است و یکی دانشمند دانشور ، و ماها برای نادانی که داریم برتر از آنچه در خور تن است روزی خواهیم ، و چون خواست ما جز از خواست خدای داناست کوشش ما را سرانجامی نیست ، و هر دم سرکشی کنیم و دشمنی نمائیم ، و خونها ریزیم ، و همه آن برای کمی و افزونی روزی است که از برای تن می خواهیم . و بدین گونه است جامه پوشیدن و خانه خواستن و جفت گرفتن ، همه آنها برای خواهش تن است .

در مدح پادشاه جمجاه

در مدح پادشاه جمجاه که همواره عادل و دادخواه استپس خداوند دانای توانا برای آسایش و آسودگی و دادخواهی و خاموش کردن آتش زیان، پادشاهی دادگستر و فرمانفرمائی پاک گوهر برانگیزاند تا آنچه در خور هر کس است بدهد، و دادرس باشد، و نگذارد ستمگر فزونی خواهد و درویش را ستم کند، پس از این راه و از این سخن روشن من دانستی در هر جهان پادشاهی باید باشد که جهانبانی کند که آسایش هر جهانی از جهانبان است، و از دادخواهی وی روی زمین مانند گلستان، و ناچار این پادشاه باید پراکندگی بندگان خدا را که بستگان وی اند نخواهد، و از کردار هر کسی آگاه باشد، و گر نه نتواند سزای بدکاران و ستمکاران را دهد و دادرسی از ستمدیدگان نماید. و پادشاه باید خود رسیدگی و پرسش از بیچارگان کند که در نهاد نزدیکان دربار اندیشه های خام است، و آرزوهای نافرجام، هر چه نزدیک باشد اندیشه نیک پادشاه را ندارد، و پروائی از شوریدگی و بیچارگی کشوریان و لشکریان نکند، خود بلندی خواهد اگر چه همه مردم پست شوند، و بر بالش آسایش خسبند اگر همه بندگان بی خواب، و در نهاد پادشاه این اندیشه ناپسند نیست، و کیست مانند وی؟! پس بشنو پنجاه سال چیزی افزون در این جهان، این شاهنشاه کاردان زندگانی به کامرانی فرمود و بندگان خدا را هم به سایه خویش زندگی خوش داد، و دشمنان ایشان را به تازیانه خشم براند، و هر کسی را به اندازه اش از توانگر و درویش، مرد و زن، خورد و بزرگ، سیاه و سفید، دانا و نادان، نوازش بی پایان نمود، و ایشان را از پریشانی برآورد، و هر یک را به کار شایسته استوار داشت تا هر کس به آسودگی پی کار خود رود و نانی خورد، و تندرستی آن جان جهان را از خداوند یزدان خواهد، و لب به نگونساری دشمنان وی گشاید.

پس از چه راه پاره ای از این مردم زبان ستایش ندارند ، و از این آسایش و فیروزی و فرخندگی سپاس پادشاه را بجا نیاورند ، همانا ستمی بر خودشان است و آن مایه رسوائی و زیان . هان هان ! آسودگی تن برای آن است تا جان بیاساید ، و آسودگی جان برای پرستش یزدان ، و راه پرستش یزدان در دست آن دانشمند دانشوری است که در آغاز این سخنان یاد کردم و گفتم : روزی جان را از وی باید خواست و به سوی وی باید شتافت ، پس تن خاکی آشکار تو را پادشاه روزگارت نگاهداری فرمود و بهره وی را داد و آسوده اش گذارد ، اکنون باید به آستان دانشمندان و پاکان برگزیدگان که روزی جانهای ماها به دست ایشان است در پنهان رویم ، و آنچه راه رستگاری است بخواهیم . و نخست کسی که بر همه دانشمندان سرور است و از همه ایشان داناتر پیشوای دوازدهم این گروه برگزیده است ، و راهنمای بینای فرخنده که جهانیان از وی بیاست و روزی دهنده جانهاست ، چون در این روزگاران خدایش در پرده های چشم بندگان پنهانش فرمود ناچار از نمایش وی گروهی از دانایان و دانشمندان را آفرید و به جای وی نشانید تا از ایشان این گرسنه را هم خوراک و خورشی در خورش داده شود . و من شگفت از آنان دارم که دانشمندان جهانند پیوسته برای آسایش پرورش تن در هر ماه و سال روزی بیرون از شمار اندوخته کنند و یادی از جان ننمایند و وی را گرسنه و ناتوان خواهند ، پس ای مستمند ! اندوخته جان چه شد و روزی وی کجا رفت ؟ ! اندوخته تن چه تنت آشکار است ، و اندوخته جان در کجا پنهان است ؟ برگوی چه اندوخته ای ؟ و چه کردار خوش سپرده ای و در کجا نهاده ای ؟ پس تو را که با خویش این کیش است با دیگران چه اندیش داری ؟ تو جانت را تن کرده ای و به آرایش وی پرورده ای ، با این ناپاکی و بی باکی خواسته ای دیگران را از خاک و خاشاک پاک کنی ، پس مرا روی سخن با آنان است با آنکه به نام دانشمندان از کیش زشت و ناستوده خورسندند .

در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است

در روی سخن با پادشاه جهان است

در اینکه بندگان خدا به مثابه گوسفندانند و ایشان را دو شبان و پاسبان لازم است پیس می گویم: این گوسفندان را دو شبان است و این گله پریشان را دو پاسبان، یکی کار نمای امروز است و دیگری کارپرداز فردا، هر دو را خدا برای نگاهبانی فرستاده تا دندان تیز شده دشمن به هیچ یک از ایشان گزند نرساند، یکی توانائیش از دانائیت و دیگری را دست و بازوی توانائی، این دو تن باید بخوانند و دمی نیاسایند و از یاد این بیچارگان بی سامان بیرون نروند که گرگان گرسنه شکاری جز اینان ندارند و خود می دانی این گوسفندان از آن دو تن نیست همانا چند روزی در چراگاه این جهان به ایشان سپرده شده است، اگر این دو تن به چند همگام از چاشت و شام کنار جویند، و دشمنان از راست و چپ آنها دست یابند و آنها را نابود نمایند. پس در روز بازخواست پاسخ خداوند دادخواه را چه گویند؟ و به چه زبان بهانه آورند؟

در روی سخن با پادشاه جهان است پیس پادشاه باید از یاد بندگان خدا نرود و در نهادش اندیشه داد باشد که رونق و زندگانی جهانیان از آن است، و پادشاه دادگر از باران ریزان بهتر است، و آن که ستمگر است ستم بر وی بماند و بر ستمدیده آنچه دیده است بگذرد. پنداشت ستمگر که ستم با ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت و هر آنکه با زیردستان ستم کند دشمنان را خوشدل دارد، و دیگر هر آن که ستمکار است کارش تباه و روزگارش کوتاه. آورده اند: انوشیروان پرسید: چرا روزگار باز از گنجشک کوتاه تر است؟ هم پشت (۱)

۱- هم پشت: وزیر را گویند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

وی گفت: برای آن است باز ستمگر است و گنجشک ناتوان. و دیگر پادشاه نگاهدار زینهار است و برپادارنده، و نزدیکترین ایشان به خداوند آن کس است آنچه به وی سپرده اند درست باز دهد، و بر این زینهار زیان و ستم روا ندارد. و دانشمندان فرموده اند: شیر درنده بهتر از فرمانده ستم کننده است، و هر آن که بر بستگان خود ستم کرد دشمنان خود را یاری نمود. و داد خواهی پاره ای از روز بهتر از پرستش هفتاد سال است. و مرد بینائی خوش فرمود: اگر دانم در روزگار خداوند یک خواندن مرا بشنود آنرا بر پادشاه جهان کنم تا بهره آن به همه بندگان رسد، و دیگر آنان که سر رشته کارها به دست ایشان است و از نزدیکان دربار به شمار آیند نشاید از سخنان چاپلوسی و خوش آمد پادشاه را گویند، و به دروغ گوئی زبان بگشایند و فریفته اش کنند تا اندک اندک آبادانی کشور از ستم ایشان ویران شود. پس سخن راست و درست نکوهش و سرزنش ندارد، و پادشاه را از سخن راست شادمانی افزاید، و بر دل وی جای گیرد، آن گاه پندارهای آشفته و کردارهای درهم رفته را فراهم آورد، و اگر نه این گروه دشمنان شاهند نه نیک خواهان همراه، چنانکه زمین مرده از دانه های باران زنده شود آنها هم باید دلهای افسرده و تنهای پژمرده را زندگانی دهند و به سایه آسایش پادشاه آوردند و سرهای سرکشان را به سنگ خاری بکوبند، دشمن از خانه شاه بیرون کنند و دوست از برایش افزون، در خانه تاریک چراغ افروزند نه آنکه خرمن زندگانی بندگان خدا را بسوزند، دودمان چندین ساله را از بیدادی بباد ندهند و برای خواستن و گذاردن سیم و زری کشوری را ویران نخواهند. و این بنده گستاخ می گوید: نزدیکان دربار شاهنشاه دادخواه به مانند اندام تن اند چنانکه کسی زیان و بدی هیچ یک از اندام خود را نمی خواهد پادشاه نیز چنین است، پس چرا همگی زیانی و ویرانی این تن را خواهند

در روی سخن با علماء کبار است

پس هر یک از بندگان در گاه و نزدیکان بارگاه سستی در انجام فرمان کند هما (۱) تیشه بر ریشه هستی خود زده و از زندگانی خود کاسته و برای دشمنی و ستیزگی خود برخاسته است .

در روی سخن با علماء کبار استدیگر روی سخنم به سوی دانایان و پیشوایان این آئین است ، آنان که گویند : ما راهنمای بندگانیم و در کالبد این جهان جان ، و خدا را از رنجهای فراوان بهتر از دیگران شناخته ایم ، و از راه دانش و بینش به نامها و نشانها و فروزشهای خدائی پی برده ایم ، بدین گونه بیخ و بن پی و شاخ روی و پشت هر چیزی که دیده و نادیده است بر ما روشن است ، و مردم نادان باید به سوی ما آیند و از ما خدا را بشناسند و از راهنمایی ما سزاوار بهشت شوند . پس این گروه باید به این جهان دلبستگی نداشته باشند و از این پیره زال سالخورده که چندین هزار شوی کرده باید کنار جویند ، و به مانند پیغمبران و پیروان ایشان جامه پشم و نیاز پوشند و کردارشان پند دیگران باشد و گفتارشان برای خوشودی یزدان ، خدا بنگرند و از خود بگذرند ، مردم را راهبر باشند نه راهبر ، آنچه گویند بکنند و آنچه می کنند ستایش باشد نه نمایش ، فرومایه را بر توانگری برتری ندهند و از آنچه ناشایسته است چشم پوشند ، و بر آنچه باید کنند چشم گمارند ، دلهایشان به دوستی خدا استوار و همیشه تنهایشان رنجور و نزار باشد ، مردم از بدی ایشان در پناه باشند و به نیکی آرزومند ، بر دشمن ستم نکنند و نافرمانی دوست را روا ندارند ، چون شب در آید به پای بندگی برخیزند و اشک شرمندگی بر رخساره ریزند ، گوششان به فرمان و نامه آسمانی بر زبان ، چون یاد از بهشت کنند از بسیاری امیدواری بر آن بنگرند و چون به دوزخ بنگرند از ترس و بیم خون بگریند ، چون روز آید برای درماندگی بیچارگان بشتابند و از یاری

در اینکه بی مبالاتی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود

بعضی از علائم ظهور فرج اعظم است

درویشان درنگ و دریغی ندارند، از پادشاه خواهش داد کنند و برای خواهش تن وی را رنجه ندهند، اگر کارشان برای خدا باشد گفتارشان در دل آگاه پادشاه بسیار بزرگ آید، و اگر نه از هر کس کوچکتر و از هر چیز پست تر باشند.

در اینکه بی مبالاتی نگاهبان باعث ظهور آن اعمال قبیحه می شود و همه آنها را از نگاهبان مؤاخذه می کنند پس بر ایشان است به نزد پادشاه جهان روند و نیکی هایش را یاد کنند و پادشاه را از ستمهای ستمگران آگاه نمایند، و به زبان نرم و شیرین پند و انبازی دل نشین گویند، نه اُست نوید و امید شایسته نباشد شایسته تر از آن بیم و ترس دادن از آتش سوزنده است به آن کس که داد خواهی و به دادهای بندگان خدا گوش فرا ندهد.

بعضی از علائم ظهور فرج اعظم استپس این دو تن را سزد با هم که دانا و توانا هستند کارهای کشور و لشکر را به فرمان خداوند یزدان رسیدگی کنند و نگذارند مردم از کیش خودشان برگردند و از آئین پیغمبر برگزیده روگردان شوند، و اگر نه ستم شهرها را فراگیرد، و نامه آسمانی کهنه شود، و چیزهای تازه پیدا گردد، چنانکه نمک آب شود این کیش هم ناچیز گردد، و دروغ گویان بر راست گویان برتری جویند، و گناه آشکار شود. بدین گونه مردان به مردان و زنان به زنان بسازند، آنکه نیک کار است خاموش شود و گفتارش پسند نباشد، و آنکه زشت کار است دروغ گوید و کسی آنرا برنگرداند، هر کوچکی بزرگی را کوچک شمارد، و گناه کار را چون به گناه ستایش کنند بخندد، و به خردسال مزد دهند آنچه را به زن دهند، و مرد خواسته اش را در نافرمانی خدا ببخشد، همسایه همسایه را بیازارد و کسی او را باز ندارد، و آنکه گرویده به این کیش است نزد ناسپاس خوار باشد و بر وی سرزنش کند، و می را به آشکارا خورند و بر آن گرد آیند، و از

خداوند نترسند ، و راه نیکی بسته شود و راه بدی باز باشد ، و خانه یزدان بیکار بماند ، و از رفتن به دیدن آن هم آلوده باشند ، و مردان برای مردان خودشان را فربه کنند مانند زنان از برای زنان ، و مرد گذرانش از سپس (۱) و پشت شود چنانکه زن از پیش ، و جوانان بر سر شانه زنند مانند زنان و مزد گیرند مانند ایشان ، و آنکه دارنده خواسته است کمیاب و ارجمندتر باشد ؛ از آنکه گرونده است ، و گواه دروغ بسیار شود ، و این کیش را به خواهش خویش هر کس افزون خواهد ، و مرد به بهتام (۲) کشته شود ، و مرد برای جوان ساده بارشکنی کند که جان و خواسته اش را دریغ ندارد ، و اگر مردی به نزد همخوابه اش رود او را سرزنش کنند ، و مرد از کار زن روزی خواهد ، و خورد و وی را به مزد دهد ، و به چیز کم بسازد ، و برد باخت و فروختن می آشکارا شود ، و زنها خودشان را به آنان که از این کیش بیرونند ببخشند ، و کسی نتواند باز دارد ، و خواندن و شنیدن نامه آسمانی بر مردم گران و سنگین شود . و همسایه به همسایه مهربانی کند برای ترسی که از وی دارد ، و خانه های خدا بیکار بماند ، و راستگوی ترین مردم آن باشد که دروغ گوید ، و بدگوئی مردم نمک گفتگوها شود ، و پادشاه هر ناسپاسی را بر هر خداشناسی برتری دهد ، و مردمان به پادشاه جهان نزدیکی جویند برای دشنام دادن به فرزندان پیغمبر ، و ریختن خونها را سبک بشمارند ، و مرد حکمرانی را برای خدا نخواهد و به پلیدی زبان او را بشناسند ، و خواسته مرد پاک نباشد ؛ از آنکه بهره خدا را ندهد ، و نماز را سبک شمارند ، و گور مرده را بشکافند ، و آزار کنند و جامه [وی] را بفروشند ، و مرد در هر هنگام از چاشت و شام مست باشد ، و چرنده ها یکدیگر را بدرند ، و مرد به جایگاه نمازش رود چون برخیزد بر او مزد و سزائی ندهند ، و دلهای مردمان سخت شود ، و چشمهای ایشان خشک ، و یاد خدا سنگین ، و نماز گزار برای مردم نماز گزارد تا ببینند ، و اگر کسی فرمان به نیکی دهد و از بدی کسی را باز دارد

۱- کذا ، شاید : پس .

۲- کذا ، ظاهراً : بهتان .

در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بد

دیگران او را سرزنش کنند و گویند: تو را به اینکار چه؟ و مردم آنچه بدانند و برای خواستن آن کوشش کنند جز خداست، و هر آنچه به درویش ناتوان دهند از روی خنده باشد، و آنچه بسیار دهند از برای گناه است، و آنچه ندهند در راه خداست، و بدترین مردمان پدر و مادر است در نزد فرزند، و خوشتر نزد وی بهتام (۱) زدن به ایشان است، و خوشنود شدن به مُردشان، و آن که نماز گزار و مردم را بدان بخواند مزدور شود. و مردم آنچه بخورند و با خودشان بخوابند باکی نکنند که آیا پسند است یا ناپسند؟، و آنکه خواسته بی پدر و مادر را بخورد برای یار خود بگوید و بر آن خرسند گردد. و پندگویان از آنچه گویند نکنند، و به جایگاه های بلند برابر مردمان برای خودنمائی برآیند. پس پیشکاران درگاه و کار گزاران پیشگاه پروردگاری از خدیو دادگستر و دانشمند دادخواه و پیروان ایشان بدانند آبادی کشور و آرایش لشکر از او آگاهی و نگاهبانی یکان یکان از زیردستان است، چو برگشت به تن کند یا جان، خوشا آن کس که از بیم فردا بیندیشد و در پی کار بندگان خدا کوشد، و بدا بدان کس خانه ناپایدار آباد دارد و خانه جاویدان را واگذارد.

در شرح کسانی که اطراف علماء عظام می باشند از نیک و بدو دیگر سختم به نزدیکان و بستگان دانایان این جهان است در برابر نزدیکان پادشاه کاردان. این گروه بهترین مردمان اند و بدترین ایشان بهترند؛ از آنکه مانند ستارگان به گرد آن دانشمند فرزانه که آموزنده چون ماه تابان است در هنگام آموختن دانش بهره مند می شوند

۱- کذا، ظاهراً: بهتان.

در عجز و لابه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم

و به بندگان خدا که نادانند می آموزند ، و این آئین از انجمن ایشان خرسند است و همیشه به یاد خدا و شناسائی کردار و گفتار پروردگار می باشند ، و همواره به دانستن پرسش های فرمان و نافرمان یزدان فرو می روند ، هیچ کس را در فردای رستاخیز مزدی بیشتر از این گروه نیست . و بدترند از آنکه اندیشه های خام در نهاد ایشان است . روشن تر گویم : اگر کار زشتی به هر یک از ایشان روی کند و آن نافرمانی خداوند باشد دریغ نکنند ، و آن آموزگار آموزنده را با خودشان همراه کنند و بفریبند ، و این مردم از ایشان آئین چند ساله را بگذارند و نزدیک با گروه دستاریان نشوند ، چه می شد از این خاک پای پاکان برگزیده که شب و روز کاری و کرداری جز ستایش و یاد ایشان ندارد پندی بیاموزند و بر آنچه نوشته ام اندرزی خواهند که مردم را چشم براینان است نه بردیگران . خدا و پیغمبر و نامه بزرگ خدائی و پیشوایان ما از شماها شناخته می شوند و جامه و دستاری که پوشیده اید و بر سر گذارده اید نشانه های این کار است ، و هر آنکس این گروه را شناخت چگونه می تواند به دیگری بشناساند ؟ !

در عجز و لابه این عاصی گناه کرده غافل است و وصیت آخر من و آرزوهای باطنیم این جامه و دستار ، دروغ و فریب و دام است . ای بیچارگان ! دمی گرد هم بنشینید و بر این آئین بگریید ، و بنگرید چه شد آن کوششهایی که بزرگان ما در ماندن این کیش کرده اند ؟ ! و آنچه داشته اند از جان و فرزند و خواسته در این راه گذارده اند . همه برای آن بود که شماها این دو ستون سخت پی را که یکتا دانستن خدا و گرویدن به پیغمبری پیشوای دو سرای است برپای و افراشته دارید و این دو را تیشه نزنید و سرنگون ننمائید . شگفت دارم از هر کاری دست برداشته اید و برای سرنگونی این دو ستون ایستادگی

نموده اید! چرا می گوئید و نمی کنید؟ و چرا برای خود می خواهید آنچه را که برای برادران دیگر نمی خواهید؟ و چرا به آرایش این جهان بدین گونه فرو رفته اید که دیگر نتوانید بر آئید؟ اگر خدا خواهید چرا نشانه خدا در شماها نیست؟ کجا جامه و دستار نشانه پروردگار است؟ همانا نیکی کردار و پاکی رفتار پسندیده و شایسته است. هان هان! خاکم بر سر و خاکسترم بستر! من هم یکی از دستاریان و فریب دهندگان بندگانم، جز گناهان دیگرم از آشکار و پنهان. گاهی به جای پیغمبر برگزیده می نشینم و مردمان را راهنمای این آئین باشم. رویم سیاه و کارم تباه! من کجا و این جایگاه بلند و جامه ناپسند؟ اگر پیغمبر مرا در این جهان به جای خود ببند چه گوید؟! اگر مرا جز این گناهی نباشد همه آتش دوزخ مرا بس است، و دیگر کسی را شاید جز من به آتش بسوزد، مگر آنکه پس از این دوستی پیغمبران و فرشتگان و پاکان از بندگان و دیگر دوستی این یازده تن و دوستی پدر و مادرشان را با پیروی فرمانهای پیروان ایشان را روزی من کند تا درست به مرگ و گور و پرسش دو فرشته آینده و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر راستگوی فرموده است که در روز رستاخیر برپا می شود بنگرم، و ترسناک و امیدوار باشم، و از خواندن نامه آسمانی کوتاهی ننمایم، و بدیدن مردگان روم، پدر و مادر را با رفته گان از دانایان یاد کنم، و به بزرگان از بندگان خدا مانند فرزندان پیغمبر دوستی پنهانی خود را آشکار کنم، و بهره ایشان و درویشان را از خواسته و اندوخته خود بدهم، و از این شهر ویران خود را برآورم و به گورستان شهر پیغمبر برگزیده، این مشت استخوان را برسانم و در آنجا بمانم تا بمیرم، و از کامهای روندگان خاک شوم. و اگر نه هر کجا مرا مرگ رسید آنکه بازمانده من است مرا در همانجا به خاکم بسپرد که فرشتگان آسمانی برای بردن این تن ناتوان به همسایگی پیشوایان من توانائی دیگر دارند.

و دیگر بستگان و دوستان مرا سزد از آنچه جان من از آن خرسند است به آنچه توانائی دارند در شب آدینه و روزهای سوگواری دریغ ندارند و برای من آمرزش خواهند و هر آنچه کنند ده یک آن اگر به من رسد آسودگی در خانه تاریک گور من پیدا شود و دیگر مرا مرده پندارید و از آنچه بینید پند گیرید .

ص: ١٢٩

روح و ريحان دهم

اشاره

روح و ريحان: العاشره

.

در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حدود حجاز و عراق عرب به شهر ری

در هجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حدود حجاز و عراق عرب به شهر ریو فی سوره النساء قال الله تعالی : « وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَيِّئَةً » (۱). بدان حضرت عبدالعظیم به بیاناتی که در رحلت آن بزرگوار مذکور می شود معلوم است در زمان معتز بالله که از خلفای بنی عباس و معاصر زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام بود از سرّ من رأی نهضت و هجرت فرمودند ، و به خطّه ری نزول اجلال کردند ، و جهت حرکت ایشان هم به امر و حکم امام علیه السلام بوده است ، و چون اخصّ اصحاب حضرت جواد علیه السلام و از خیار و کبار محبّین و مقربین حضور مهر ظهور ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام بود خلیفه معاصر مسطور نهایت خوف از آن بزرگوار داشته ، لهذا در مقام اذیت و قتل وی برآمد . ناچار به فرموده آن سید بزرگوار از جوار فیض آثار ایشان مهاجرت نمودند و از عیالات خود مفارقت کردند . و بعضی نقل کرده اند : به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و ببلاد خراسان متوجه گردید . چون به شهر ری وارد شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود ، و امر آن بزرگوار مخفی بود ، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند ، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند ، و مسائل حلال و حرام خودشان را

سؤال نمودند، و کمال تقرّب آن جناب را به امامین هم‌امین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود. پس نگذاردند آن جناب حرکت نماید. و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد. سائرین از ائمه طاهرین بنا بر حدیث مشهور که فرمودند: «هر امامی بر این امت حقی دارد، اگر کسی خواهد حق ایشان را ادا نماید باید به زیارت ایشان رود». و بیاید در اقوال علماء قولی که در کتاب رجال داعی دیده است: حضرت رضا علیه السلام تنصیص فرمود به زیارت حضرت عبدالعظیم و ثوابی برای زائران بزرگوار بیان نمود. پس حسن حالت آن جناب مقتضی بوده است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام رود و آن جناب هم قبل از وفات و ملاقات حضرت عبدالعظیم زیارتش را از دوستانش بخواهد.

هجرة عظیمه‌دان در حدیث است: «من سعادة المسلم أن يكون كسبه في باب داره» (۱). یعنی: «سعادت مرد در آن است که کسب معیشت وی در در خانه اش باشد و از خانه اش حرکت ننماید». و در حدیث است: «لا ینبغی للعاقل أن يكون ظاعنا إلا في ثلاث: مرمة لمعاش وتزوداً لمعاد».

۱- بدین عبارت در متون حدیثی نیافتم، ولی در کافی ۵/۲۵۷ باب ان من السعادة أن يكون معيشه الرجل في بلده سه روایت نقل کرده به مضامین مشابه که اولین آنها این است: قال علی بن الحسین علیهما السلام: «إن من سعادة المرء أن يكون متجره في بلده ويكون خلطاؤه صالحين ويكون له ولد يستعين بهم».

در اقسام هجرت از حلال و حرام است

أولئذ في غير محرّم» (۱). یعنی: «سزاوار نیست عاقل از خانه اش حرکت نماید مگر برای تحصیل قوت و اصلاح امور معاشیه اش یا برای تحصیل زاد آخرت یا برای لذتی که حرام نباشد». پس حضرت عبدالعظیم با حسن عقیدت و کمال محبتی که به امام زمان داشته، آنسی به وطن مألوف و مجاورت قبور ائمه هدی علیه السلام و مصاحبت دوستان و فرزندان چه قدر بر وی امر صعب و سخت شد که مباحثت و مهاجرت از خدمت ایشان را اختیار فرموده و به بلد غربت متحصّن گشته، و از شهری به شهری با کمال خوف و ترس حرکت کرده و آسایش بر وی حرام گردید، تا رسید بر ایشان آنچه رسید. نعم ما قیل: سافر إذا حاولت قدرا ساراً (۲) الّهلّال فصار یذرا و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است: «من فرّ بدینه من أرض إلى أرض وإن كان شبراً من الأرض استوجب الجنّه وکان رفیق ابراهیم علیه السلام» (۳). یعنی: «هر کس بواسطه حفظ دین خود از زمینی بزمین دیگر فرار کند اگر چه یک وجب باشد بهشت بر او واجب است و در آن رفیق ابراهیم علیه السلام است».

در اقسام هجرت از حلال و حرام استپس در این مقام عرض می کنم: هجرت دو قسم است: یکی حرام و یکی واجب.

۱- المحاسن ۲/۳۴۵ ح ۴، الکافی ۵/۸۷ ح ۱، من لا یحضره الفقیه ۴/۳۵۶.

۲- در چاپ سنگی: صار.

۳- مجمع البیان ۳/۱۷۲، جوامع الجامع ۱/۴۳۳ و در پایان آن چنین است: وکان رفیق ابراهیم و محمد علیهما السلام. نیز بنگرید به: کشف زمخشری ۱/۵۵۵، نور الثقلین ۱/۵۴۱، مجمع البحرین ۴/۴۹۹ ماده (وسع).

در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد

اما هجرت حرام آن رفتن به بلاد کفر است با عدم اکراه و اجبار و میل خاطر . و مراد از بلاد کفر آن شهرهائی است که مهاجر به واسطه توقف در آن از واجبات شرعیه و مستحبات ملیه مانند صوم و صلوات و خمس و زکات و حج و اذان و غیر آنها باز ماند ، و متمکن از اظهار آثار شرع نباشد به واسطه تسلط و استیلاء و غلبه کفر . و همین طور است تعرب بعد از هجرت ، یعنی بعد از اینکه شخص از بلاد کفر هجرت کرد به بلاد مسلمانان ، باز به بلاد کفر عود کند . پس مسلم نباید از بلد اسلام به بلاد کفر هجرت نماید مگر آنکه مضطر باشد و اگر تاجری بقصد تجارت رود در بلاد کفر نتواند دین خود را نگاهدارد نیز همین قسم است ، و بر اوست ترک تجارت کرده به سوی دین خود آید .

در آیات شریفه که دلالت بر وجوب هجرت دارد اما هجرت واجب که ممدوح است در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله عبادتی است که فضیلت و ثواب بسیار دارد و ترک آن موجب عقاب و گناه است ، و خداوند سبحان در چند جای از کتاب مجید مدح مهاجرین و ذم تارکین او را فرموده است ، از آن جمله فرمود : « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (۱) . از آن جمله : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ » (۲) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسِينًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (۳) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ

۱- نساء : ۱۰۰ .

۲- عنكبوت : ۵۶ .

۳- حج : ۵۸ .

الْأَخِرِهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ « (۱). از آن جمله: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ « (۲). از آن جمله: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا « (۳). و این آیه کریمه صریح است در مذمت کسانی که قدرت بر هجرت دارند ، معهذا هجرت نمی نمایند به خلاف آنان که متمکن و قادر نیستند . اما حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بسیار است به یک حدیث قناعت می شود که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند : « هجرت قطع نمی شود تا اینکه توبه قطع شود ، و توبه قطع نمی شود تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع نماید ، و آفتاب نزدیک به ظهور قیامت از مغرب طلوع می نماید « (۴). و اگر طالب رجوع به بعضی از اخبار نماید می داند ائمه طاهرین علیهم السلام و فرزندان ایشان هر یک که مهاجرت فرمودند آن را عبادتی دانستند و تکلیف الهی را بر آن فهمیدند مانند حضرت امیرمؤمنان و امامین همامین جناب امام حسن و جناب امام حسین و حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام وسائرین از ائمه که مجبور در هجرت از وطن مألوف شدند با

۱- .نحل : ۴۲ ۴۱ .

۲- .آل عمران : ۱۹۵ .

۳- .نساء : ۹۹ ۹۷ .

۴- .مسند احمد بن حنبل ۱/۱۹۲ و ۴/۹۹ ، سنن الدارمی ۲/۲۴۰ ، سنن ابی داود ۱/۵۵۵ ح ۲۴۷۹ ، بحار الانوار ۶۹/۲۳۰ .

ایضاً در ذیل روایت صحیحہ مراتب ہجرت بہ بعضی از مقالات حسنہ می شود

دوستی کہ در مجاورت قبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ داشتند و در عراق عرب متحصن گشتند تا شہید شدند نیز برای ایشان عبادت بودہ . و در این مهاجرتہا ثمرات و آثاری مترتب شد ، و تا قیامت یوماً فیوماً آن آثار زیاد می شود . اما در ہجرت حضرت عبدالعظیم علیہ السلام دانستی از دست ظالم جائز بود بہ سوی بلاد مسلمین . و معلوم می شود از اخبار آتیہ در آن زمان بعضی از ساکنین ری شیعہ بودند کہ در خفاء شرفیاب حضور آن بزرگوار می شدند و احکام دین خودشان را اخذ می نمودند . پس ثمرہ ہجرت آن جناب ، تعلیم احکام و ارشاد نفوس از عباد بودہ ، و مراد از تزوّد معاد کہ در حدیث سابق ذکر شد از برای حضرت عبدالعظیم بودہ است ، و چون در این ہجرت و عبادت بہ انبیاء و اولیاء تأسی جست و توشہ آخرت خود را توسعہ داد این گونه آثار بر مزار وی الی یوم القرار برپای و پدیدار است . نعم ما قیل : فَلَمْ یَسْتَمِ امرُ النَّبِیِّ بِمَکْهَفِہَا جَزَ مِنْہَا وَاسْتِقَامَ بِطِیبَہٗ (۱)

روایۃ فیه ہدایہایضاً در ذیل روایت صحیحہ مراتب ہجرت بہ بعضی از مقالات حسنہ می شود صدوق طاب ثراہ در کتاب « زہد النبی » (۲) از حضرت ختمی مرتب صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کردہ است کہ آن بزرگوار فرمودند این عبارات را : « آہ ! شوقاً إلی اخوانی من بعدی » . فقال ابوذرّ : یا رسول اللہ ! ألسنا إخوانک ؟

۱- ذکر این بیت در اوائل جلد اول نیز گذشت .

۲- التحصین ابن فہد حلّی : ۲۳ ح ۴۰ بہ نقل از کتاب الزہد شیخ صدوق .

در ترجمه حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله است

قال صلی الله علیه و آله : « لا ، وأنتم أصحابی ، واخوانی یجیئون من بعدی ، شأنهم شأن الأنبیاء یفرون من الآباء والأمهات ومن الاخوانه والایخوات ومن القربات کلهم ابتغاء مرضاه الله ، یترکون المال ویذلون أنفسهم بالتواضع لله لا یزغبون فی الشهوات وفضول الدنیا یجتتمعون فی بیت من بیوت الله کأنهم غرباء تراهم محزونین لِحَوْفِ النَّارِ وَحُبِّ الْجَنَّةِ . فَمَنْ يَعْلَمَ قَدْرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ وَلَا مَالٌ يُعْطُونَ بِهَا وَبَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَشْفَقَ مِنَ الْإِبْنِ عَلَى وَالِدِهِ وَالْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ وَمِنَ الْأَخِ عَلَى الْأَخِ . هَا شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَيَفْرَغُونَ أَنْفُسَهُمْ مِنْ كَدِّ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا بِنَجَاهِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْأَيْدِ وَدُخُولِ الْجَنَّةِ لِمَرْضَاهِ اللَّهِ . وَاعْلَمْ يَا أَبَا ذَرٍّ ! إِنَّ لِلْوَالِدِ مِنْهُمْ أَجْرًا سَبْعِينَ بَدْرِيًّا مِنْهُمْ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ » .

در ترجمه حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله استملخص از معنی اوائل حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بندگان خدا را برادران خود خواند و اظهار شوق در ملاقات ایشان فرمود و آنها را به اوصاف حسنه وصف کرد . از آن جمله فرموده است : « برادران من کسانی هستند که بیایند شأن ایشان شأن پیغمبر است ، و آنها قومی هستند که از پدران و مادران و برادران و خواهران و نزدیکان به جهت رضاء و خشنودی خداوند سبحان هجرت می کنند و فرار می نمایند و دست از مالشان برمی دارند ، و جانهای خودشان را خار می خواهند برای فروتنی از برای خدا ، و آنها میلی در شهوات و زیادتی دنیا ندارند ، و در خانه ای از خانه های خدا جمع می شوند گویا آنها غریبند و همیشه محزونند برای ترس آتش و دوستی بهشت . . . إلى آخر الترجمة . و حضرت احدیت جل برهانه فرموده است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

إِلَّا قَلِيلٌ» (۱). یعنی: ای کسانی که گرویده اید به اسلام! چه چیز است شما را در وقتی که گفته می شود کوچ کنید در راه خدا همانا مراد از کوچ کردن برای جهاد است و هجرت از لوازم آن پس سنگین می شوید به سوی زمین و زندگی دنیا؟ می خواهید جز آخرت، و متاع حیات دنیا قلیل است. و آیه کریمه: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا» (۲) همانا جهاد با نفس و قطع علائق و مهاجرت از اوطان است، و فرار از اخوان از این جهت است. در «نهج البلاغه» از حضرت شاه ولایت علیه السلام مرویست: «المهاجر من هاجر ما حرم الله عليه» (۳). یعنی: هر کس هجرت از محرمات و منهیات کرد و تارک آنها شد پس وی مهاجر است حقیقه و مجاهد است معنی. و أيضاً معنی حدیث: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْإِغْتِرَابَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ» (۴)، همانا از آن رزق معنوی و غذای روحانی که سعادت این دو جهان از آن است تعبیر توان نمود. و معاریف عرفاء با مجاهداتی که دارند و مکاشفاتی که برای خود پندارند و هر آن و زمانی خود را در سیر و سلوک می دانند فرار و هجرت، غربت و عزلت، تجرید و انفراد را به بیانات خوشی تعبیر فرموده اند.

۱- توبه: ۳۸.

۲- توبه: ۴۱.

۳- عبارت را در نهج البلاغه نیافتم، در روایتی نبوی که برقی در محاسن ۱/۲۸۵ نقل کرده چنین وارد شده است: «... والمسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده، والمهاجر من هجر السيئات وترك ما حرمه الله».

۴- من لا يحضره الفقيه ۳/۱۵۶ ح ۳۵۷۱ از امام صادق علیه السلام، وسائل الشیعه ۱۷/۷۷ ح ۲۲۰۲۹.

در اشعار جامی است

در اشعار جامی استو از جامی چند بیت از این مقام بنگارم خوب است : صوفی چه فغان است که من این الی اینان نکته عیان است من العلم الی العین ما الحاصل فی البین چگوئی سفری کنچون خضر بجوی این گهر از مجمع بحرین بر ذمه ما دین تو از پرتو هستیکو جذب فنائی که مؤدی شود این دین در مشرب توحید بود و هم دوئی کفردر مذهب تقلید بود نفی دوئی شین این وحدت محض است که از کثرت تکرار گاه اربعه و گاه ثلاث است و گه اثنین جامی مکن اندیشه نزدیکی و دوریلا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین و این بیت را خوش گفته اند : تا دسته گل زخار نگریختدر گردن دلبران نیاویخت پس بدان هر آنچه جز خداست علاقه به وی راهزن است و تو را از ساحت حق دور می نماید . ملک و مال و دولت و فرزند راهزندان ره حق نیست غیر راهزن پس هر آن کس مسلمان است و دین خواهد باید از همه کس و همه چیز دست بردارد ، و خوش مضمونی است این بیت : گر با همه ای چو بی منی بی همه ایگر بی همه ای چو با منی با همه ای

عجاله عرض می کنم : مجاهد و مهاجرِ ظاهر و باطن ، [و] منعزل و منفرد از اهل و عیال که دید و به اعلی درجه صبر و شکر و تواضع به حدّ کمال خود را رسانید حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود ، و بعد از این شرح این بیانات موجزه را بر حسب توفیق خواهم داد و مدد از انفاس شریفه زائرین و مجاورین این بزرگوار خواهم خواست . و غرض از شرح این اخبار صحیحه و اقوال ملیحه آن بود که بدانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمره کسانیست که بر حسب آثار و علائم ظاهره عزلت از همه چیز و هجرت از همه کس جست ، و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله هم از مشتاقین لقای وی بود و اظهار شوق ملاقات وی را می فرمود ، و در دار غربت هجرت و رحلت به خانه آخرت کرد ، سلام الله علیه و علی اجداده .

ص: ١٤١

روح و ريحان يازدهم

اشاره

روح و ريحان: الحادي عشر

.

ص: ١٤٢

..

در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در شرح احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شرح احادیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از معصومین علیهم السلام بدون واسطه و با واسطه از اصحاب موثقین ائمه طاهرین علیهم السلام نقل فرموده اند و احادیثی که جمعی از روات ثقات از ایشان نقل نموده اند . بدان مرحوم ثقه المحدثین صدوق طاب ثراه کتابی در اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام تالیف فرموده اند و آن را موسوم به « اخبار عبدالعظیم » نموده اند و قدماء علماء در کتب رجال این کتاب را در تعداد کتب آن مرحوم اجل ذکر کرده اند ، و هر قدر داعی ساعی شدم آن کتاب را تحصیل نمایم این سعادت را نیافتم ، ناچار از کتب اربعه و چند کتاب دیگر این احادیث را جمع نمودم ، و برای تسهیل خوانندگان به فارسی ترجمه کردم ، و در ذیل هر حدیثی به قدر میسور شرح مختصری دادم . و چون علم حدیث اشرف علوم است و شیوع آن در این زمان خجسته اوان معلوم ، لهذا بعضی از اصول و رؤوس مطالب و مسائل متعلقه آن را برای اهل منبر که نشر حدیث و خبر را از ایشان به نحو صحیح خواسته اند و باید به نهج صواب بیان و اداء نمایند مقدمه اشاره می نماید ، و بر حفظ کلیه احادیث آل عصمت و طهارت علیهم السلام و ضبط این احادیث نیز توصیه می کند . عجاله در این عنوان و مقدمه روح و ریحان ده مطلب است :

مطلب اول : در علم درایه است

درایه وافیه مطلب اول : در علم درایه استمخفی نباشد یکی از علوم شریفه که فهم آن برای هر محدثی لازم است علم درایت و روایت است ، و جوهری در « صحاح اللغه » (۱) گفته است : درایه و دریه دزی به معنی دانستن است ، چنانکه گویند : دَرِيْتُهُ اى عَلِمْتُهُ ، و چون علم به اصول حدیث از آن معلوم می شود لهذا درایت اصطلاح خاص شد ، و شهید ثانی طاب ثراه در رساله « هدایه فی علم الدرایه » (۲) در تعریف و موضوع و غایت آن فرموده است : اما تعریفه هو علم یبحث فیه عن متن الحدیث و طرقه من صحیحها و سقیمها و علیها (۳) و ما یحتاج الیه لیعرف المقبول منه والمردود (۴) . ملخص معنی آن که : از شناختن این علم صحت و سقم طریقه های احادیث شناخته می شود ، و هر راوی حدیثی که مقبول و مردود است حالش معلوم می گردد . اما موضوعه : الراوی والمروی من حیث ذلک ، و موضوع آن علم روایت کننده و روایت است . اما غایته : معرفه ما یقبل من ذلک لیعمل به و ما یرد فیه یجنب عنه ، یعنی : فائده این علم آن است که از دانستن آن ، آنچه باید بکند و بجا بیاورد می فهمد و آنچه را که باید نکند اجتناب و احتراز می نماید .

۱- صحاح اللغه ۶/۲۳۳۵ ، مجمع البحرین ۲/۲۹ ماده (دری) .

۲- ظاهراً مراد همان کتاب « بدایه الدرایه » شهید ثانی باشد ، چون این تعریف در بدایه مذکور است . مرحوم علامه تهرانی در ذریعه ۳/۵۸ شماره ۱۶۰ از کتابی بنام « البدایه فی سبیل الهدایه » از شهید ثانی نیز نام برده که حر عاملی در امل الآمل آنرا پس از بدایه الدرایه ذکر کرده ، و از آن فهمیده می شود که دو کتاب بوده اند .

۳- در چاپ سنگی : علیها .

۴- دراسات فی علم الدرایه ، غفاری : ۹ به نقل از بدایه الدرایه ، سپس تعریف آن را از وجیزه شیخ بهائی چنین نقل کرده : علم یبحث فیه عن سند الحدیث و متنه و کیفیه تحمله و آداب نقله .

در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است

در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً

و این علم را اصطلاحات خاصه و فروع کثیره است ، عمده آن که در افواه و السنه شایع است حدیث و خبر و اثر است ، و هر چه گفته می شود از معانی آنهاست ، و قدری در شرح « السلام علیک ایها المحدث العلیم » زحمت افزا شدم ، عجاله برای اطلاع و تذکره مزاحم می شوم .

در فرق بین « حدیث » و « خبر » و « اثر » است اما « خبر » آن است : روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و صحابی و تابعی شود . و « حدیث » آن است : مروی از امام و معصوم باشد . و « اثر » اعم از حدیث و خبر است ، یعنی حدیث و خبر را اثر می گویند . بعباره اخری : خبر اعم است و حدیث اخصّ و اثر اعمّ از هر دو است . و ایضاً علماء فرموده اند : اگر خبر مطابق واقع شد از محکّیات و ملفوظات آن صدق است و اگر مطابق با واقع نشود آن کذب است (۱) .

در خبر متواتر لفظاً أو معنیاً أو معاً باز فرموده اند : خبر بر سه قسم است : متواتر لفظی و متواتر معنوی و متواتر لفظی و معنوی (۲) . اما متواتر لفظی : آن خبر دادن جماعتی است به کلام واحد بدون تغییر که مفید علم شود ، یعنی هر کس قطع نماید که آنچه این جماعت بدون زیاده و نقصان فرموده اند صادر از امام علیه السلام شده است ، مانند خبر غدیر . و بعضی از علماء فرموده اند : خبر بنفسه مفید علم نیست اگر چه خبر دهنده عادل

۱- در باره فرق بین حدیث و خبر رجوع کنید به : الفروق اللغویه ، ابو هلال عسکری : ۲۱۰ ۲۱۱ ، شماره ۸۲۸ .

۲- در باره اقسام خبر رجوع کنید به : نهایه الدرایه ، صدر : ۹۷ ۹۵ ، قوانین الاصول : ۴۲۰ .

مطلب دوم: در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف است

باشد؛ برای آنکه احتمال خطاء در غیر معصوم معلوم است مگر آنکه خبر متواتر باشد آن وقت افاده علم می کند، و این مسأله را فروع بسیار است و شقوق بی شمار. اما متواتر معنوی: آن است که جماعتی بر معنی خبری و کلامی اتفاق نمایند اگر چه الفاظ آن به توسط روات مختلف باشد، یعنی هر کس بخواند بداند از این کلام این معنی خاص را خواسته اند مانند خبر ولایت. اما متواتر لفظی و معنوی: آن است جماعتی بدون اختلاف خبر دهند که این خبر و کلام صادر از امام است بدون اختلاف در لفظ و معنای آن، مانند بعضی ادعیه و اذکار، و نظائر آن نیز زیاد است. و برای میمنت در تقسیم خبر عبارت یکی از علماء اعلام را می نویسم: الخبر ینقسم الی المتواتر الذی یفید بنفسه العلم العقلی بالصدق مع ذکر الواسطه عند وجودها واستواء الطرفين والواسطه فی البلوغ الی حد یمتنع عند العقل تواطؤهم علی الکذب، والی التظافر الذی یفید بنفسه العلم العادی بالصدق أو العقلی مع اسقاط الواسطه عند وجودها، والی الواحد المحفوف بالقرائن القطعیه، والی الواحد غیر العلمی. وهو ینقسم إلی المرسل والمسند، المنقسم الی الصحیح والحسن والموثق والقوی الاعلی أو الأوسط أو الأدنى والضعیف ونحو ذلك.

تشقیق رشیق مطلب دوم: در خبر صحیح و حسن و موثق و ضعیف استواضح است که اصول اسانید احادیث و اخبار در نزد محدثین معتمدین چهار است: اول: صحیح، دوم: حسن، سوم: موثق، چهارم: ضعیف. و مرحوم فیض در «وافی» فرمود: این اصطلاحات جدید در نزد قدماء از اصحاب ما مرسوم نبوده است بلکه مرحوم علامه اعلی الله مقامه تنويع و توزیع فرمود و به شقوق

اربعه تقسیم کرد، و بر همین منوال علماء رجال مشی کردند و آن اصطلاحات را شیوع دادند. و مرحوم شیخ محمد حسین طاب ثراه در کتاب « فصول » فرمود: خبر بر دو قسم منقسم می شود: صحیح و غیر صحیح. اما خبر صحیح: آن است معتضد به امارات و قرائنی باشد که موجب اعتماد و وثوق گردد چه از جهت وثاقت روایت و چه از جهات دیگر، اما خبر غیر صحیح خود بدیهی است. و [به] بیان دیگر: علماء متقدمین اعتضاد و استناد به عمل جماعتی از روایت داشته اند یا آنکه هر یک از ایشان اعتماد به قول استاد و شیخ خود می نمودند، یعنی: اگر استاد می فرمود: این روایت صحیح است، آن را صحیح می دانستند و الا فلا؛ چنانکه صدوق بر تصحیح شیخ و استادش محمد بن حسن بن ولید تصریح فرمود. و دیگر قرب به زمان ائمه طاهرین علیهم السلامو معاصر بودن با تابعین ایشان کمال مدخلیت در صحت و سقم روایت دارد. اما متأخرین بنا بر این که زمانشان با ازمنه ائمه طاهرین علیهم السلام دور شد، و روایات مندرس گردید، و حالات روایت بر حسب استعدادات اختلاف یافت، و زلل و خلل در کلمات منقوله پیدا گردید، و ناچار هر قدر زمان از مبدء دورتر است خطاء و نسیان بیشتر ظاهر می شود چنانکه گویند: کثره الوسائط تدلُّ علی کثره المفاسد، از این جهت اجلاء علماء برای توثیق روایت و تحرّز از کذب، این اصطلاحات [را] که ادوات تحصیل علم است تعیین فرمودند تا از آنها معانی هر یک از الفاظ معلوم و واضح شود. اما روایت صحیح در آن کتاب بنحوی که تعریف شده است: وهو ما كان جميع سلسله سنده اماميين موثقين مع الاتصال بالمعصوم صريحاً أو مفهوماً بالفحوى والامارات كمضمرات

سماعه .. إلى آخر ما قال (۱). یعنی: صحیح آن است که همه سلسله سند او امامیه باشد و موثق باشند و آن روایت به توسط آنها متصل به معصوم باشد چه از روی صراحت و چه از روی مفهوم، و امارات دیگر مانند مضمرات سماعه بن مهران. و خواهی دانست که یکی از وجوه روایت مضمر است؛ از آنکه ارجاع ضمیر را راوی بمعصوم علیه السلام می کند، و در کتاب «قوانین» (۲) عدالت و ضبط را هم ضم فرموده اند. اما روایت حسن: وهو ما كان جميع سنده اماميين ممدوحين بما يعتد به مع عدم توثيق الكل. یعنی: حسن آن است که همه سند آن امامیه باشند و ممدوح به نحوی که موجب اعتماد شود اگر چه به حدّ وثوق نرسد. اما روایت موثق: وهو ما كان جميع سنده موثقين مع عدم الكل امامياً، وقد يسمي هذا القسم قوياً. یعنی: موثق آن است که همه سند آن از راویان موثق باشند اگر چه همه آنها امامیه نباشند، و این قسم را قوی هم می خوانند. و بعضی از علماء ماهیت موثق را ارجح از ماهیت حسن دانسته اند، و می توان حسن و موثق را به راوی معین اطلاق نمود. اما روایت ضعیف: وهو ما لا يتصف رجال سنده باحد الأوصاف المتقدّمة. یعنی: ضعیف آن است بعضی از سند رجال آن متّصف به أوصاف مذکوره در اقسام ثلاثه نباشد. و توان گفت: اگر تمام رجال روات امامی و ممدوح و موثق نباشند استناد

۳ بدان

۱- قوانین الاصول: ۴۸۳.

۲- در چاپ سنگی: باستناد.

در معنی «سند» و «استناد»

در انواع خبر که سی نوع است

محلّ کلام است .

[در معنی «سند» و «استناد»] و بدان معنی «سند» راه حدیث است ، و معنی «استناد» نسبت دادن آن است به گوینده ای چه از نبی صلی الله علیه و آله و چه از امام علیه السلام . و علماء رجال (۱) می گویند : فلان سَنَدُ أی معتمد ، و اسْتِنَاد که مصدر باب افعال است از فعل «أَسْنَدَ» بمعنی اعتماد است ، و «أَسْنَاد» جمع سَنَد است ، و هر دو قسم بر حسب مورد از جمع و مصدر استعمال می شود . چون علماء اعلام در صحت و سقم احادیث از این جهت استناد و اعتماد نموده اند لهذا بدین گونه اصطلاح مخصوص ایشان شد . و غیر از طرق اربعه مرحوم میرزا در «قوانین الاصول» (۲) برای تمیز بین اخبار صحاح و ضعاف عباراتی بیان فرمود ، بعضی از آنها بر حسب معانی یک اند اگر چه بر حسب الفاظ مختلف می باشند .

[در انواع خبر که سی نوع است] خبر متظافر ، و خبر مرسل ، و خبر مقطوع ، و خبر معلق ، و خبر مفصل ، و خبر مرفوع ، و خبر موقوف ، [و خبر] مُعْتَمَن ، و خبر موصول ، و خبر مضممر ، و خبر مسلسل ، و خبر مسند ، و خبر واحد ، و خبر محفوف ، و خبر متصل ، و خبر قوی ، و خبر مفرد ، و خبر مدرج ، و خبر مشهور ، و خبر غریب ، و خبر مصحف ، و خبر شاذ ، و خبر مزید ، و خبر مختلف ، و خبر ناسخ و منسوخ . و تمام این عبارات از قرار نقل مرحوم شهید ثانی به سی قسم منقسم است ، اکنون

۱- الرواشح السماویه : ۲۷ .

۲- قوانین الاصول : ۴۸۶ .

اشاره ای اجمالاً در معانی بعضی از اخبار مسطوره و عبارات مصطلحه می شود: بدان خبر مسند: آن است هیچ یک از روای آن سقط نشده باشد. و خبر مرسل و خبر معلق هر دو یک معنی دارد، و برابر مسند است بدین گونه: هو الذی اسقط راویه من اوله، یعنی: خبریست که راوی آن ساقط شده باشد. و خبر مضممر: آن است که اسنادش بضمیر باشد. و خبر واحد: آن است یکنفر بیشتر آن را روایت نکنند. و خبر معنعن: آن است که تکریر به حرف « عن » شود. و خبر موصول: آن است از جهت فوق سند وی متصل به معصوم علیه السلام شود. و خبر محفوف: آن است که قرائن بر صدق مفاد وی دلالت نماید. و خبر عالی: آن است و سائط روای وی کم باشد. و خبر معضل: آن است علاوه از یک نفر روای از وسط ساقط شود. و خبر مسلسل: آن است که روای وی در شیء خاص مانند اسم و لقب شریک باشند. و خبر متصل همان خبر موصول است، و آن خبری است که سند وی متصل به معصوم علیه السلام باشد، و هر یک از روای از دیگری که پیش از اوست شنیده باشند. اما خبر ناسخ و منسوخ: بیان آن محتاج است به دانستن معنی نسخ، وهو ازاله الحكم الشرعی الثابت بالدلیل الشرعی علی وجه الاستمرار الظاهری بدلیل شرعی آخر متراخ عن الاول (۱). یعنی: به دلیل شرعی حکم ثابت شرعی سابق را که دلیل شرعی داشته است از آن برداشته شود و ناسخ بردارنده حکم شرعی است. و منسوخ: آن است حکم شرعی او برداشته شود.

۱- تعریف از ابن حاجب است. بنگرید به: تفسیر الثعالبی ۱/۲۹۲.

در بیان ناسخ و منسوخ اخبار است

در بیان ناسخ و منسوخ اخبار استنباءً علی هذا ، علماء ما فرموده اند : چنانکه در قرآن که کلام خداست ناسخ و منسوخ معین است در احادیث هم ناسخ و منسوخ جائز است ، و جهت نسخ هم واضح است که برای تغییر مصالح و احوال ابناء زمان است ، مانند نسخ شرائع به یکدیگر و نسخ تمام آنها به شریعت حقّه محمّدیّه . اما نسخ کتاب مانند کریمه « فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » (۱) یعنی : بعد از هفده سال که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به سوی مسجد بیت المقدس نماز می گزارد در بین نماز ظهر بعد از اداء دو رکعت در مدینه طیبه مأمور به انحراف و انصراف از آن جهت گردید به جهت خانه کعبه ، و همین طریق است ناسخ و منسوخ دیگر آیات کریمه . اما نسخ در احادیث و سنت ، مرحوم شهید ثانی استشهاد جست به قول نبوی صلی الله علیه و آله : « نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها » (۲) ، یعنی : « شما را از زیارت کردن مردگان نهی کردم اما اکنون امر می کنم » (۳) . و باز علماء عظام ما فرموده اند : الحق امکان النسخ عقلاً لجواز صیوره الحسن بالذات قبیحاً بالعرض وبالعکس أو نحوه وجواز تعییر (۴) المصالح بتغییر الاحوال والأزمان وكذا الحق وقوعه کما فی نسخ الشرائع بشریعه نبینا ونسخ وجوب الاستقبال إلی بیت المقدس وآیه النجوى (۵) ونحو ذلك .

۱- بقره : ۱۴۴ .

۲- علل الشرائع ۲/۴۳۹ ، بحار الانوار ۶۳/۴۹۸ ، المبسوط ۸/۶۰ ، السرائر ۳/۱۳۰ ، تذکره الفقهاء ۲/۱۲۸ .

۳- ودو فقره دیگر در این حدیث مذکور است در قوانین . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- کذا ، شاید « تغییر » یا « تغیر » باشد .

۵- آیه نجوی آیه ۱۲ سوره مجادله است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ » .

مطلب سوم: تعریف لِمَنْ رَوَى

و باز فرموده اند که: نسخ بر دو قسم است: نسخ مجموع و نسخ بعض، و شرط در نسخ هم آن است: ناسخ و منسوخ هر دو شرعی باشند و بین زمانشان فصلی باشد و آن تعلق به حکم داشته باشد نه به موضوع. و تمیز أحدهما هم به امور تنصیص و اجماع و تضادّ خطابین است. خلاصه، الأصح جواز النسخ بالاجماع بمعنی کونه کاشفاً و رافعاً لکونه دليلاً علی حکم الله الواقعی. و معنی حدیث مختلف جز ناسخ و منسوخ است، و نظیر آن مانند حدیث «لا عدوی» (۱) و حدیث «لا یورد ممرض علی مصح» (۲).

مطلب سوم: تعریف لِمَنْ رَوَى این حدیث مأثور از امام علیه السلام است: «إِغْرِفُوا مَنَازِلَ الرِّجَالِ مَنَّا عَلَى قَدْرِ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا» (۳)، یعنی: «منزل و مکانت هر یک از رجال را که از ما هستند به مقدار روایاتی که از ما می کنند بشناسید». و سابقاً دانستی هر آن کس احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرد او را کثیر الروایه خواندند، مانند حضرت عبدالعظیم علیه السلام که کثیر الروایه و ممدوح در نزد ائمه صلوات الله علیهم بوده است.

۱- حدیث به الفاظ مختلف نقل شده است. روایت کافی ۸/۱۹۶ ح ۲۳۴ چنین است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا عدوی ولا طیره ولا هامه ولا شوم ولا صغر ولا رضاع بعد فصال ولا تعزب بعد هجره ولا صمت يوماً إلى الليل ولا طلاق قبل نکاح ولا عتق قبل ملک ولا يتم بعد إدراک». نیز بنگرید به: دعائم الاسلام ۲/۱۴۱ ح ۴۹۵، وسائل الشیعه ۱۱/۵۰۶ ح ۱۵۳۸۴.

۲- طرائف: ۲۱۳ ح ۳۱۰، الصراط المستقیم ۳/۲۵۱، در معانی الاخبار: ۲۸۲ و وسائل الشیعه ۱۱/۵۰۷ ح ۱۵۳۸۵ لفظ روایت نبوی چنین است: «لا یوردنّ ذو عاهه علی مصح».

۳- الهدایه، صدوق: ۲۲۴، بحار الانوار ۲/۸۲ ح ۱ و ۲/۱۵۰ ح ۲۳، المحاسن ۲/۳۸۱، قرب الاسناد: ۲۱.

در شرایط راوی اخبار است

در شرایط راوی اخبار استاکنون خوب است شرائطی که برای راوی نقل شده است اشاره کنم تا آگاه شوی از رساله مرحوم شهید ثانی طاب ثراه: شرط اول: اسلام است، یعنی: زمانی که راوی روایت می کند باید مسلمان باشد، فلا تقبل روايه الكافر وإن علم من دينه التحرز من الكذب (۱). شرط دوم: بلوغ است، یعنی: راوی زمانی که روایت می کند باید بالغ باشد. شرط سوم: عقل است، پس فرمود: لا يقبل روايه الصبي والمجنون مطلقاً لارتفاع القلم عنهما الموجب لعدم المؤاخذه. المقتضى لعدم التحفظ لارتكاب الكذب على تقدير تميزه ومع عدمه لاعبره له. شرط چهارم: عدالت است، یعنی: راوی سالم از اسباب فسق و صوارف مروّت باشد مانند اتیان كبائر و اصرار بر صغائر. و در نزد جمهور علماء این شرط نیز لازم است و مشهور. شرط پنجم: ضبط و حفظ است، یعنی: هر چه روایت می کند و در کتاب ضبط کرده و حفظ دارد از غلط و تحریف و تصحیف مصون و محفوظ باشد. بلی ذكورت و حریت و علم به فقه و عربیت تماماً و بینائی و امثال آن در راوی شرط نیست. و شهید علیه الرحمه فرمود: عدالت راوی به دو چیز ثابت می شود: یکی تنصیص دو نفر عادل، و دیگری به استفاضه و شهرت بین اهل نقل که بگویند: این شخص راوی عادل است. و جمعی از علماء تزکیه راوی را به یک نفر عادل اکتفاء کرده اند، و در بیان جرح

۱- الرعايه في علم الدرايه: ۱۸۱ ۱۸۲، به نقل از تهذيب المقال ۱/۱۰۲.

در بیان الفاظ جرح و تعدیل است

و تعدیل و تعارض آن این مسأله شرحی اوفی دارد (۱)، و جرح را بر تعدیل مقدم داشته اند، و در آنجا هم به جرح جارج واحد قناعت فرموده اند؛ از آنکه در بیان تعدیل سببی نخواستند. اما در جرح تفسیر و بیان سبب ملحوظ است و جهت آن برای اخبار معدّل است از ظاهر حال، اما جارج از باطن مخفی مجروح خبر می دهد، پس دلیل از جارج باید خواست نه از معدّل. و مرحوم شیخ در «فصول» فرمود: اذا تعارض الجرح و التعدیل قیل: یقدم الجرح مطلقاً، وقیل: یقدم التعدیل مطلقاً. وفصل بعضهم فریح الجرح إن كان التعارض من حیث الإطلاق واجب والرجوع إلى المرجحات كالأكثریه والأورعیه إن كان التعارض من حیث الخصوص. وذلك كما لو قال الجارج: وجدته یشرب الخمر فی وقت كذا، فقال المزکی: انی وجدته فی ذلك الوقت نائماً أو مصلياً أو إنه توفی قبل ذلك الوقت أو أشبه ذلك، وهذا هو الأظهر (۲).

در بیان الفاظ جرح و تعدیل استو خوب است الفاظ جرح و تعدیل که مصطلح بین علماء و رجال است در این مقام برای شناسائی خوانندگان نوشته شود: اما الفاظ تعدیل مانند «عدل» و «ثقه» و «حجت» و «عین» و «صحیح الحدیث» و «صدوق» و «حافظ» و «ضابط» و «متقن» و «شیخ جلیل» و «مشکور» و «خیر فاضل» و «صالح الحدیث» و «واسع الاخبار» و «مسکون إلى روایت» و «مشکور» و «یحتج بحدیثه» و «یکتب حدیثه» و «ینظر فیه» و «کثیر الروایه» و «قریب الامر»

-
- ۱- محقق داماد در راسحه ۳۲ از رواشح سماویه: ۱۰۳ تحقیقی در این باره نموده است، فراجع، نیز بنگرید به: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۴/۸۳، قوانین الاصول: ۴۷۵.
 - ۲- نیز بنگرید به: قوانین الاصول، میرزای قمی: ۴۷۵.

تَحْمَلُ لِمَنْ تَأْمَلُ

مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحمّل است

و نظائر این الفاظ است که هر یک را در مورد خاص که صریح است یا اشاره قریبه شرح داده اند . اما الفاظ جرح بسیار است مانند : « ضعیف » ، « کذاب » و « وضاع » و « غالی » و « مضطرب الحدیث » و « متروک » و « مرتفع القول » و « متهم » و « مخلط » و « ساقط » و « واه » و « ناسی » و « لاشیء » و « لیس بذاک » و نظائر آنها نیز کثیر است . و داعی در نقل این اصطلاحات غرض جز اطلاع و آگاهی اهل حدیث ندارد ، شاید از التفات و توجه یکی از ایشان در شناسائی یکی از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلامنجات و استخلاصی از مهالک قیامت مرا حاصل آید .

تَحْمَلُ لِمَنْ تَأْمَلُ مطلب چهارم : در اقسام سبعة وجوه تحمّل استبدان راوی هر روایت استنادش یا به معصوم است یا به غیر معصوم ، علیّی حال به نحو اجمال وجوه تحمّل حدیث هفت قسم است : اول : سماع است ؛ یعنی راوی از معصوم و غیر معصوم که استاد او است بدون واسطه یا از حفظ یا از روی کتاب روایتی را بشنود ، و این قسم اعلی اقسام تحمل است چنانکه شهید علیه الرحمه فرمود : والسّماع ارفع الطرق عند جمهور المحدثین ، و عبارت راوی است در سماع از امام و استاد : « حدّثنی » یا « حدّثنا » ، « أخبرنی » یا « أخبرنا » ، « أنبأنی » یا « نبأنا » (۱) . و شیخ مرحوم فرمود : السماع منه توجه الخطاب إليه وحده أو مع غيره ، وهذا أعلاها لسلامته عن احتمال الاشتباه والقصور المتطرّق إلى ما عداه . و بر این بیان فروعی تفریع فرموده اند .

۱- نیز بنگرید به : مقدمه ابن الصلاح : ۹۸ .

دوم: قرائت است؛ یعنی راوی حدیثی را یا احادیثی از کتاب را بر استاد خود عرضه بدارد و بخواند، چه از اول و چه از وسط و چه از آخر. و بر حجیت این قسم روایت عبدالله بن سنان مرویست، و معلوم است سامع از قاری احفظ است؛ از آنکه بین شنیدن و خواندن فرقه‌هاست. سوم: اجازه است؛ یعنی شیخ استاد در روایت حدیثی یا در روایاتی که در کتاب معین مشخص اوست و مأمون از غلط و تصحیف است بعد از تصحیح به راوی بفرماید: رخصت دادم تو را که این روایت را یا این روایات از کتب اربعه را مثلاً نقل نمائی، و عبارت مجیز است: «أجزت لك أن تروی عنی هذا» أو «أزو عنی». و فائده اجازه بیاید که از برای تیمن است و عمل مشایخ ثلاثه و علماء قدما بر استجازه بوده است. پس اجازه می شود به طریق تقييد باشد و می شود به طریق اطلاق. چهارم: مناوله است؛ یعنی استاد کتابی یا روایتی به راوی می دهد و می گوید: این مسموعات من است از استاد یا از امام علیه السلام شنیده ام، اگر اجازه در ذکر و نقل آن منضم شود اشکالی در قبول آن نیست و اگر نه به فرموده شیخ مرحوم در «فصول» دو قول است، قول به قبول آنچه است. و در کتاب «کافی» (۱) است: احمد بن عمر خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: یکی از اصحاب به من کتابی داد و گفت از من روایت کن، جائز است روایت از او؟ فرمود: «اگر می دانی از اوست روایت کن». و بعضی فرموده اند: اگر استاد کتاب یا روایت را بفرستد نیز مناوله است. پنجم: مکاتبه است؛ یعنی بنویسی مسموعات استاد را و بفرستی نزد وی یا آنکه بنویسد روایتی [و] از برای غیر راوی بفرستد، پس راوی بداند خط اوست و نقل نماید.

۱- کافی ۱/۵۲ ح ۶ باب روایه الكتب والحديث وفضل الكتابه والتمسك بالكتب.

مطلب پنجم: در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات

و این فقره نیز موقوف به اذن و اجازه و رخصت است. ششم: وجاده به کسر واو است؛ و آن وجدان احادیثی است به خط آنکه روایت از وی می کند و معاصر اوست، یا آنکه بداند از روایات استاد است مانند کتب اربعه در دست اهل علم، و در حدیث مبسوط مروی است: « حدّثوا بها فانّها حق » (۱). هفتم: اعلام است؛ و آن جزء اجازه است، و بعضی از اهل علم گفته اند: روایتی که شیخ بر راوی می خواند و دیگری حاضر است و می شنود آن اعلام است. و بر این بیان تأمل است. و معانی بعضی از این اقسام مرتبط و از جهاتی متحدند.

مقاله فی اختلاف الروایه مطلب پنجم: در اختلاف روایت است و اختلاف حالات روایات چون اختلاف احادیث محل ابتلای ابناء زمان است و غالباً داعی مسؤول است لهذا این عبد عاثر بنا بر فهم قاصر خود برای رفع بعضی از شبهات و اختلاف روایات آنچه دانسته است در این اوراق یاد می کند: اولاً: از امام علیه السلام مرویست: « نحن اوقعنا الخلاف بینکم لأنّه أبقى لنا ولكم » (۲)، یعنی: « ما ائمه ایقاع خلاف بین شماها کردیم؛ از آنکه برای ما و شما باقی می ماند » به اینطور که گاهی ذکر عام می فرمودند بعد از آن ذکر خاص، یعنی عام اول مخصّص می شد به خاص ثانی، و گاهی بیان مطلب مجمل می فرمودند بعد از آن در مورد دیگر که مقام حاجت بود شرح مفصّل می دادند، و گاهی نصی در حکم و امری بیان می کردند بعد از آن به مقتضای وقت بنصّ دیگر نسخ می نمودند، و بعضی از راویان که در بیان ناسخ بودند در نصّ منسوخ

۱- کافی ۱/۵۳ ح ۱۵.

۲- در مجامع حدیثی یافت نشد.

حضور نداشتند و همین طور در عام و خاص ، مطلق و مقید . و ثانیاً : اختلاف اخبار و روایات بواسطه ازمنه ، تقیه ، و خوف از سلاطین جور بود ، پس ایقاع خلاف به جهت حفظ اموال و نفوس موالی و احباء ایشان بوده ، یعنی : در مجلسی به کسی بیان حکمی می فرمودند که حکمتی در آن بوده و در مجلس دیگر بیانی ذکر می نمودند که از آن بیان معلوم می شد آنچه سابقاً فرمودند از روی تقیه و مصلحت بوده . و در اوراق سابقه دانستی چنانکه در کتاب خدا ناسخ و منسوخ است در احادیث اهل بیت عصمت هم چنین است ، و این اختلاف از معنی نسخ شناخته می شود . و این وجه نیز نزدیک است به وجه سابق . ثالثاً : مراتب ناس و مقامات اشخاص از علم و عمل ، ذکاوت (۱) و غباوت ، قلت و کثرت ، حفظ و ضبط ، همیشه مختلف بوده است اختصاص به این زمان ندارد همیشه اوقات چنین بوده است ، و اصحاب ائمه طاهرین نیز مقاماتشان در معارف و علوم و ایمان و حفظ و ضبط و خلوص عقیده و انس به اقوال ائمه هدی و کثرت تردد ایشان و استیحاش بعضی واضح است . دیگر بطی کثرت مراد و بُطنی که در تشریف حضور ائمه داشته اند سبب اختلاف شد ، پس بعضی اهل ظاهر بودند و بعضی از اهل باطن ، بعضی داخل بودند و بعضی خارج ، بعضی از اصحاب امور دنیا بودند و بعضی دیگر از اصحاب امور دین ، و بعضی از اصحاب فتوی ظاهر بودند ، و بعضی هم از اصحاب فتوی و ظاهر و باطن و امر دین و دنیا و داخل و خارج ، و بعضی از عامه و ناصبین و خوارج ، و بعضی از فرقه های شیعه مانند کیسانیه و ناووسیه و زیدیه و جارودیه و فطحیه و اسماعیلیه و واقفیه ، و بعضی هم مراد و داشتند برای آنکه اوامر و نواهی ایشان را بشنوند و مخالفت کنند یا بعضی را امثال نمایند و بعضی

دیگر را بگذارند مانند اصحاب حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که در خلوص ایمان و نفاق و ارتداد و علم و جهل و عدالت و فسق و مراعات امور ظاهره و باطنه کمال اختلاف را داشتند ، یعنی : همه آنها عادل نبودند و همه آنها فاسق نبودند و همه آنها ضابط و حافظ و ناسی و غبی شمرده نمی شدند . پس بر حسب اختلاف مراتب و استعدادات و جوه روایات را به الفاظ و معانی مختلف استدراک می کردند و به خیالات واهی تبدیل و تغییر می دادند ، چنانکه در حقّ ائمه طاهرين بر حسب قصور افهامشان دعاوی غیر مرضیه نمودند ، و بعضی از ایشان را خدا و پیغمبر گمان کردند ، مقالاتشان را هم به تأویلات مالا یرضی صاحبّه شروح غیر جّیده دادند . و از این جهت بر طعن و لعن بعضی از ایشان ائمه طاهرين فرمایشات مکرره فرمودند مانند أبو الخطاب محمّد بن مقلاص ، و مغیره بن سعید ، و یونس بن ظبیان ، و بیان ، و صائد فهری ، و عبدالله بن حارث ، و حمزه بن عماره زبیدی ، و حسن بصری ، و تابعین ایشان از شلمغانی عزاقری (۱) و امثال آنها . همین طور ائمه هدی تبری جستند از کسانی که دعوی بایّه کردند به کذب و خدعه و مکر و جعل با خطاً و نسیان و نقیصه ای که در ایمانشان بوده است . پس بنا بر این بیان موجز اختیار یا اشرار کذّابین با صدیقین ، مقبولین با مطرودین خلط شدند ، حق و باطل با یکدیگر ممتزج شد ، و از طرفین کتابها نوشتند ، و در میان قبائل آنها را از السنه ائمه طاهرين نشر دادند ، مردم ادانی و اواسط هم بر حسب استعدادات و میولاتی که به حق و باطل داشتند میل کردند و اقتداء نمودند چنانکه در این زمان هم دیده می شود ، ناچار علماء رجال کتابها در درایت و تصحیح روایت از روایات ثقات تدوین فرمودند ، و از برای تمیز افهام ماها قراردادی مقزّر داشتند ، از آن جمله فرمودند که :

۱- در چاپ سنگی : غراقری . مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه ۳/۱۳۹ (شرح کلانتر) تصریح کرده که عزاقری به عین مهمله و زاء منسوب به ابوالعزاقری می باشد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: « قد کثر علیّ الکذابه . . » (۱) « فلو وصل إلیکم منّا حدیثاً فوافقه کتاب الله فان وافق الکتاب فخذوه وإلا فاضربوه علی الحائط » (۲). یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: « دروغ گوی بعد از این بسیار می شوند اگر بسوی شما از ما حدیثی برسد موافق با کتاب خدا کنید اگر مطابق و موافق شد آن را اخذ نمائید و اگر نه بزنید او را به دیوار ». و دیگر فرموده اند: « تُخذ بما اشتهر بین أصحابک ودع الشاذ النادر؛ فان المجمع علیه لا ریب فیهِ » (۳). پس ، از اصول اربعمائه به تدریج و مرور زمان تنقیص و تحریف شد و کتب احادیث مؤلفه در ازمنه ائمه علیهم السلام مندرس گردید ، و به همین نحو کتابهای پیروان ایشان از طاطرین و نوبختین و اشعریین و کوفین و قمین ، و در این زمان منحصر است مأخذ اخبار و آثار به کتب اربعه ، یعنی: « کافی » از مرحوم محمد بن یعقوب کلینی ، و « من لا یحضره الفقیه » از مرحوم صدوق ، و « تهذیب » و « استبصار » از مرحوم شیخ نور الله مراقدهم و مضاجعهم اجمعین و اعتماد سابقین و حاضرین از مجتهدین بر این چهار کتاب است .

در اعتماد اخباریین است به کتب اربعه اخباریین به نحوی به این چهار کتاب متمسک اند و دعوی قطعیت اخبار آنها را می نمایند که دیگر رجوع به علم رجال و درایت نمی نمایند ، چنانکه مرحوم ملا امین استرآبادی بر این دعوی تصریحات دارد و برای تثبیت مدعا به خود شواهد و تأکیدات

- ۱- در کافی ۱/۶۲ ح ۱ روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین صورت نقل شده است: « أیها الناس ! قد کثرت علیّ الکذابه ، فمن کذب علیّ معتمداً فلیتبوء مقعده من النار . . » . نیز بنگرید به: الخصال ۲۲۵ ح ۱۳۱ .
- ۲- مضمون بعضی از روایات است ، چنانچه شیخ طوسی در عده الاصول ۱/۳۵۱ (تحقیق انصاری) بدان اشاره کرده است . نیز بنگرید به: التبیان ۱/۵ ، مجمع البیان ۱/۲۷ .
- ۳- قوانین الاصول: ۳۷۴ ، در مجامیع حدیثی فقط تا لفظ « النادر » روایت شده مانند: مستدرک الوسائل ۱۷/۳۰۳ ح ۲ ، عوالی اللآلی ۴/۱۳۳ ، بحار الانوار ۲/۲۴۵ .

اقامه کرده است. و نحاریر و فحول مجتهدین از علماء این مذهب حق در جواب فرموده اند: چگونه توان گفت تمام احادیث منقوله در این چهار کتاب قطعیہ الصدور است با اختلافاتی که در اخبار آنها دیده می شود؟! و هر یک از آنها را نیز شرح داده اند. پس قطعیہ الصدور بودن احادیث مدوّنہ در این چهار کتاب در نزد عقل مقبول نیست، و آیه و روایتی در قبول منقولات آنها نرسیده است، پس ناچار می خواهیم در غیبت ائمه معصومین علیهم السلام کسی را که اجتهاد کامل کند و مناط در اثبات تکلیف شرعی را بدست بیاورد و بفهماند، پس مراد خدا و رسول و امام را بفهمد، و چنین کسی در این زمان مجتهد جامع الشرائط است. و دیگر [آنکه] (۱) اخباریین را به اجتهاد و استنباط مجتهد و فتاوی وی اعتمادی نیست، می گویند: در قضایای خاصه و وقایع مخصوصه ما را نصوص وارده متواتره کفایت است و به آنها عمل می نمائیم و اگر نه عمل باحتیاط می کنیم مانند ما لا نصّ فیه که در آن احتیاط و احتراز لازم است، و ما می بینیم در این اجتهادات صعبه مسالکی به مهالک منجر می شود و آراء پنج مجتهد تاکنون موافق نشده است چه در اصول و چه در فروع من باب الطهاره إلى باب الدیات و این تشاخّ و تنازع و هرج و مرج به جهت این اجتهادات مستحدثه مبتدعه است با آنکه کلام الله یکی است، پس باید شخص سعی کند تا خود را به حکم الله واقعی برساند و حکم الله را تابع رأی خود قرار ندهد، پس اختلاف آراء مجتهدین باعث بطلان اجتهاد است. اما اهل اجتهاد فرموده اند: از کجا اختلاف آراء موجب بطلان اجتهاد مجتهدین می شود؟ و چگونه توان در ما (۲) لا- نصّ فیه عمل به احتیاط کرد؟ مثلاً- غلیان کشیدن و قهوه خوردن و تفنگ انداختن و غالب مأكولات و مشروبات و ملبوسات در زمان ائمه علیهم السلام

۱- قریب بدین لفظ روی کلمه «استنباط» آمده که ظاهراً مربوط بدینجاست.

۲- در چاپ سنگی: مما.

نبوده و نصوص بر نفی و اثبات آنها نرسیده بلکه در این زمان شایع و ذایع شده اگر بخواهیم تمام آنها را اجتناب و احتراز نمائیم همانا عسر [و] حرج است ، پس به اباحه اصلیه و عمومات آیات و نصوص مطلقه عمل می نمائیم مانند کریمه : « خَلَقَ لَكُمْ مِا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً » (۱). و کریمه : « وَأَخِيَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا » (۲). و حدیث : « لا تنقض الیقین بالشک ابداً ولا تنقض الیقین إلاّ- بیقین مثله » (۳). و حدیث : « کلّ شیء لك حلال حتّی تعلم انه حرام بعینه » (۴). و حدیث : « کلّ شیء طاهر حتّی تعلم انه قذر » (۵). پس از عمومات وارده در معرفت مکلف و مکلف به و تکلیف به میسور و عدم تکلیف به معسور و ما لا- یطاق و دفع ضرر مظنون و دفع ضرر از نفس و مال و غیر آن توان گفت که : احتراز و احتیاط لازم نیست . و همچنین بعضی از مجتهدین ارتکاب شبهات را ملحق به ما لا نصّ فیه کرده اند و عمل به اطلاقات آیات و عمومات روایات نمودند با آنکه حدیث « من ارتكب الشبهات فقد اقتحم فی الهلکات » ۶ را خوانده اند .

۱- بقره : ۲۹ .

۲- بقره : ۲۷۵ .

۳- قریب بدین مضمون در : من لایحضره الفقیه ۱/۶۱ ح ۱۳۶ ، بحار الانوار ۲/۲۷۴ ح ۱۷ ، نهایه الاحکام ۱/۵۹ ، کافی ۳/۵۶ ح ۱ .

۴- قریب بدین مضمون در : بحار الانوار ۲/۲۷۳ ح ۱۲ ، کافی ۵/۳۱۳ ح ۴۰ ، تهذیب الاحکام ۷/۲۲۶ ح ۹ .

۵- صریح روایات چنین نیست . بله شیخ صدوق در مقنع : ۱۵ چنین نقل فرموده : « کل شیء طاهر إلاّ ما علمت أنه قذر » ، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل ۲/۵۸۳ ح ۲۷۹۴ با لفظ « حتّی تعلم » بجای « الا ما علمت » . در اکثر روایات نیز بجای « کلّ شیء » لفظ « الماء » آمده مانند روایت کافی ۳/۱ ح ۲ و ۳ ، من لایحضره الفقیه ۱/۵ ح ۱ .

و دیگر از زمان غیبت صغری فضلاء ملت و علماء این شریعت مانند محمدین ثلاثه ۱، و مرحوم شیخ طوسی، و سیدین (۱)، و حلّین ۳، و محققین (۲)، و فاضلین ۵، و شهیدین (۳) و مجتهدین دیگر الی زماننا با جدّ و جهد در فصول اصول به قدر استفراغ وسع، استنباط احکام شرعیّه و فروع مستخرجه از قواعد کلیه که مأخوذه از اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده است کرده اند، فشکر الله مساعیهم! علی ما بذلوا جهدهم و صرفوا اعمارهم فی معرفه احکام الله و احکام رسوله و الائمه الهادین المهتدین من آل طه و یاسین صلوات الله علیهم أجمعین .

-
- ۱- سیدین (سیدان) : سید مرتضی علی بن حسین موسوی (۴۳۶) و سید ابن زهره حمزه بن علی حلبی (۵۸۵) . معجم الرموز والاشارات : ۲۵۶ ۲۵۵ .
 - ۲- محققین : محقق حلّی جعفر بن حسن (۶۷۶) و محقق کرکی نور الدین علی بن عبدالعالی (۹۴۰) . معجم الرموز والاشارات : ۳۰۵ .
 - ۳- شهیدین : شهید اول محمد بن مکی عاملی (۷۸۶) و شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵) . معجم الرموز والاشارات : ۲۶۰ .

و همه ایشان بر این داعیه بوده اند و اجتهادات فرموده اند تا ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین را از حکم خدا و قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء آن بزرگوار آنگاه شدند، و از زیاده و نقیصه، تغییر و تبدیل، ادخال و اسقاط روایات اطلاع بهم رسانیدند و در مقام کشف و بیان برای ما عوام برآمدند و حکم به حجیت بعضی دون بعض نمودند. پس ما راست قلاده اطاعت ایشان را بر گردن خودمان بگذاریم و آنچه فرموده اند حق و حکم الله پنداریم و دیگر دلیل نخواهیم. اما اختلاف بین آراء مجتهدین مانند اختلاف در افهام و طباع و استعدادات ما مقلدین است فرقی نمی کند، فرقی که دارد آن است مجتهد مطاع است و ما مطیع؛ برای اجتهاد و زحمتی که کشیده است و این راه را به صعوبت پیموده است و حکم الله را از طریقه اهل بیت بدست آورده و خبر داده است، اگر چه به نحو ظن بعد از انسداد باب علم یافته باشد و بفرماید: کَلِمَا أَدَى إِلَيْهِ ظَنِّي فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ فِي حَقِّي وَ حَقِّ مَقْلَمَدِي. همانا برای مقلدین حجت است، و ظن قائم مقام علم است در اتیان به مکلف به، و علم آن مطابق واقعی است که عقل احتمال نقیض در آن ندهد. اما در ظن که طرف راجح است احتمال نقیض می رود پس فقره فاذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال (۱) بالعلم حق است. خلاصه مجتهد از آنکه معصوم نیست ممکن است به حکم الله واقعی و نفس الامری نرسد، و حکم به حکم ثانوی ظاهری به قدر استنباط خود کند، پس بر مردم است در صورتی که به حکم واقعی مانند مجتهدین نرسیدند عمل به حکم ثانوی به قول وی کنند تا تکلیف مرفوع نشود و بماند.

افادۀ در این مقام خوب است برای افهام عوام اطاله لسان کنم که فهمیدن این مطلب لازم است: بدان که اخباریین می گویند: چنانکه حکم الله واقعی بر امام علیه السلام منکشف بود و عمل بعلم خود می نمود و اخبار به مردم می کرد و به امور دینیه و دنیویه ایشان را آگاه می نمود، در این زمان که زمان غیبت امام علیه السلام است باز باب علم مفتوح است نه مسدود چنانکه باب تکلیف مفتوح است و غیر مرفوع، پس چگونه می شود تکلیف باقی باشد و باب علم محجوب و مسدود گردد و مأخذ خیال و مناسط استدلال ایشان به آیات کریمه است و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله کتوله تعالی: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۱) و «لَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا بَعْدَ الْبَيَانِ». وفي الخبر: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَةٌ...» منها: «مَا لَا يَعْلَمُونَ» (۲). و ایضاً: «رُفِعَ عَنِ النَّاسِ مَا حَجَبَ عَنْهُمْ» ۳. پس از این استشهادات گفته اند: باب علم مسدود نیست. و دیگر می گویند: عمل به ظنون خاصه و عامه نتوان کرد بلکه حرام است عمل بظن کردن در اصول و فروع، و واجب است عمل به علم مطلقاً و باب علم مفتوح است چنانکه در زمان معصوم علیه السلام مرسوم بوده است. و آیه «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (۳) و آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (۴) دلالت می کند بر

۱- بقره: ۲۸۶.

۲- الخصال ۴۱۷ ح ۹، التوحید: ۳۵۳ ح ۲۴، وسائل الشیعه ۱۵/۳۶۹ ح ۱، بحار الانوار ۲/۲۸۰ ح ۴۷ و ۵/۳۰۳ ح ۱۴.

۳- حجرات: ۱۳.

۴- یونس: ۳۶.

در انسداد باب علم است اجمالاً

تحرّز و اجتناب از عمل به ظن که وقوع آن اثم است ، و نشاید بندگان خدا را عبادت نمایند به عملی که مذموم و مأثوم بوده باشد .

در انسداد باب علم است اجمالاً اما مجتهدین فرموده اند : باب علم اجمالاً به فوت شارع اقدس و غیبت امام و انقطاع وحی و الهام مسدود گردید ، و کتاب و سنت دلالت بر علم قطعی و حکم نفس الامری برای غیر معصومین نمی کند ؛ از آنکه قرآن قطعی الصدور است و ظنی الدلاله و سنت ظنی الصدور است و ظنی الدلاله . پس از اینکه احتمال اراده حقیقت و مجاز از الفاظ کتاب و سنت رود استدلال علمی باطل می شود ، پس در عمل به ظنون نجات است کتاباً و سنه ، عقلاً و نقلاً . رفع تکلیف هم از عباد محال و قبیح است . پس اگر باب علم مفتوح باشد باید تمام مردم بر یک صراط مستقیم و نهج قویم باشند ، و اگر باب علم از برای بعضی مفتوح باشد و از برای بعضی مسدود این ظلم و قبیح است بالنسبه به مسدود علیه ، و دیگر بقاء ظلم علی ظلم و قبیح علی قبح است و اگر تکلیف مرفوع شود خلاف ضرورت است . پس مادامی که تکلیف باقی است و علم مسدود است ناچار باید عمل به ظنون اجتهادیه کرد . و علماء را ظن خاص و ظن عام و ظن اخص و اصطلاحات خاصه دیگر است . خلاصه جواب آن است که : خداوند را در هر واقعه دو حکم است : حکم نفس الامری اولی ، و حکم ثانوی ظاهری ، بر مردم است که خود را به حکم اولیه رسانند و به آن عمل نمایند و بر خداست ابواب علم بر ایشان بگشاید اگر از ایشان آن علم را بخواهد ، و اگر باب علم را سد نماید به جهت غیبت امام نباید خداوند حکم واقعی را از ایشان بردارد و اگر نه سدّ سیل می شود و تکلیف مرفوع می گردد .

در معنی «اجتهاد» و «تقلید» است

و جهت انسداد علم همانا به واسطه عدم اقبال خلق است به حقّ، یعنی خودشان سبب از برای سد شده اند، پس هر زمانی که مردم مکلفند وصول تکلیف اولی نفس الامری از ایشان مرفوع نیست، بعد از اینکه از آن ممنوع شدند باید رجوع به تکلیف ثانوی که مستفاد از ادله ظنیه است کنند و آن را حکم الله بدانند، یعنی حکم ثانوی قایم مقام حکم اول است مانند ظن که به جای علم است. و اگر مکلف، مظنون او خطاء رفت همان تکلیف واقعی اوست در حقّ خودش و مقلدش، اگر چه بعضی جمع بین قولین و رفع نزاع بین فریقین را از تطابق علم عادی و ظن عقلی دانسته اند و این دو را متحد یافته اند. بالجمله، دامان این گونه سخنان وسیع است، و فهم و درک این نادان قاصر، خواستم اشاره ای به جهت اختلاف اخبار و احادیث کرده باشد قلم تحریر از محفوظات خاطر کرد. پس مرا در آخر این اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرضی است که شنیدن آن فائده دارد، و ملخص مراد این است: ناصحین و ذاکرین این زمان که در مجامع ناس بر منابر برمی آیند باید نقل از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و اقوال ائمه اطهار سلام الله علیهم نمایند، و معنی «کتاب» آن کلمات منزله بر پیغمبر معظم صلی الله علیه و آله است که برای ارشاد و هدایت ما به طریق اعجاز نازل شد، و در دست ماها بین الدفتین زیارت می شود، و مراد از «سنت» قول آن کس است که از کذب و خطا منزّه و مبراست و آن پیغمبر ذی شأن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، و خبری که مرادف حدیث است حاکی از قول معصوم است حقیقه او حکماً، یا حکایت از فعل او می کند.

در معنی «اجتهاد» و «تقلید» استو معنی «اجتهاد» بذل جهد عالم است در استنباط احکام شرعیه تفصیلیه، یعنی عالم حکم خدا را از کتاب و قول رسول صلی الله علیه و آله که از او تعبیر به سنت می شود با کمال جدّ و جهد بفهمد چه از روی علم و چه از روی ظن.

و اصولیین فرموده اند: اجتهاد دو قسم است: قطعی و ظنی، و هر یک از این دو می شود به نحو اطلاق باشد و می شود به نحو تجزی باشد. و معنی « تقلید » آن فراگرفتن قول مجتهد است که از آن عمل به احکام شرعیه شود بدون دلیل خاصی که کاشف از صدور حکم مخصوص باشد. پس چنانکه اجتهاد جائز بلکه واجب است برای تصحیح عمل و معرفه الله و تحقق نیت قربت به مفاد کریمه « لِيَتَفَقَّهُوا » (۱) و حدیث: « اطلبوا العلم .. » (۲) و حدیث: « طلب العلم فریضه .. » (۳) تقلید هم برای صنف دوم از مکلفین نیز لازم است برای شناسائی احکام فرعیه. اما در اصول دین جائز نمی دانند و اگر نه لازم می آید جواز شرک و ظلم در اخلاص کفار، و حق تعالی می فرماید: « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ » (۴)، ولیکن ممکن است در زمانی مجتهد نباشد و عقل و نقل امتناعی ندارد و همچنین جائز است خطا کردن مجتهد به جهت عدم عصمت او. و علماء ما فرموده اند: مجتهد مخطی مقصیر آثم است و هر آنکه در اصول دین مقصر و قاصر شد کافر است. و حضرت عسکری علیه السلام در علائم مجتهد فرموده است: « فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ » (۵) مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ

۱- توبه: ۱۲۲.

۲- اشاره به حدیث « اطلبوا العلم ولو بالصین » که بیشتر در منابع عامی آمده مانند کشف الخفاء ۲/۴۴ و فیض القدر ۱/۶۹۲ ح ۱۱۱۰، یا حدیث « اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار .. » مروی در امالی صدوق: ۴۴۰ ح ۵۸۵ و روضه الواعظین: ۱۰، یا آنچه بر السنه مشهور است: « اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد ».

۳- کافی ۱/۳۰ ح ۱، روضه الواعظین: ۱۲، وسائل الشیعه ۲۷/۲۶ ح ۱۶، بحار الانوار ۱/۱۷۱ ح ۲۴.

۴- بقره: ۱۱۱، نمل: ۶۴.

۵- در بعضی نقلها: علی هواه.

یقلدوه» (۱). و امام علیه السلام تمام شرائط اجتهاد را در این کلمات شریفه بیان فرموده، یعنی: «هر یک از فقهاء که جان و دین خود را نگاه دارد و خلاف هواء نفس عمل نماید و اطاعت امر آقای خود را کند پس بر عوام است او را تقلید نمایند». و یکی از شرائط اجتهاد تحصیل علم عربیه است از صرف و نحو و منطق و بیان و لغت و رجال و درایت و اصول و فقه و تفسیر و کلام و علم حدیث. پس مجتهد آنچه از شارع مقدس صادر شد و خواست از مکلفین و واجب است عمل کردن به آن همه را باید بداند و طریق دانستن معانی کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله اکتساب این علوم مسطوره است. به عبارت فارسی باز عرض می کنم: مجتهد باید معنی کتاب خدا و اقوال سید انبیاء را بفهمد و احکام تکلیفیه که راجع به ماها مکلفین است از این دو مأخذ و مصدر استنباط و استخراج کند، و در کوشش آن به قدر امکان تقصیر نورزد، حال که چنین است مرتبه اجتهاد در تلو امام است چنانکه امامت در تلو رسالت است و رشته رسالت هم به ساحت الوهیت و ربوبیت پیوستگی دارد و آنان که مقلدین اند در مرتبه آخرین اند. بناءً علی هذا به مفاد «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲) خوب است بعضی از اهل منبر تصحیح هر حدیث و خبر را از اهلش بخواهند. و از علومی که مذکور شد باید مجتهد بداند علم رجال و درایه و حدیث است چه قدر شایسته است ذاکر در این امر اَهَمَّ غافل نشود، و از مجتهدین این زمان استجازه از احادیث مدونه در کتب اربعه یا مؤلفات او نمایند یا عموم کتابهای احادیث عربیه و فارسیه، و مشربش را بطریقه واحده قرار دهد که در اجازه مجتهد عالم و انفاس قدسیه وی اثر دیگر است، و این استجازه هم من حیث المجموع تقلیدی از قول مجتهد، و در دنیا و آخرت ناقل

۱- وسائل الشیعه ۲۷/۱۳۱ ح ۲۰، الاحتجاج، شیخ طبرسی ۲/۲۶۳، بحار الانوار ۲/۸۸ ح ۱۲، مستند الشیعه ۱۷/۳۴.

۲- نحل: ۴۳.

در جواز عمل است به اخبار ضعیفه

احادیث مستجازه مصون و محروس است و بر او حرجی نیست، و اگر ذاکر و محدثی خود را به مجتهدی شناسانید و آن مجتهد او را بر حسب استعدادش اذن به قرائت احادیث مخصوصه از کتابی مخصوص یا عموم کتابهای مجلسی مرحوم مستقلاً داد ثمره اش این است که در ذکر روایت مرسل و مقطوع و ضعیف و امثال آنها که مذکور شد دیگر بر او بحثی نیست.

در جواز عمل است به اخبار ضعیفه این بنده که خاک نعال محدثین محسوب نمی شود اخبار ضعیفه را بنا بر اجازه مجتهد مجیز خود جائز می داند در مسنونات و مکروهات، و این اجازه و اذن برای جواز تسامح است بواسطه حدیث: « من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فسنعه کان له أجره وإن لم یکن ما بلغه » (۱)، یعنی: « کسی که چیزی از ثواب بشنود برای به جای آوردن چیزی پس بجا آورد، اگر چه در واقع آنچه را که از ثواب شنیده است نباشد به وی همان ثواب را می دهند ». و این حدیث از محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب « اصول کافی » از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم که تماماً از روات ثقات اند، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است. و ایضاً در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست: « من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلك العمل ذلك الثواب اوتیه وإن لم یکن الحدیث کما بلغه » (۲). و در کتاب « ثواب الأعمال » (۳) حدیث سابق مرویست از حضرت صادق علیه السلام به مضمون

۱- کافی ۲/۸۷ ح ۱، فلاح السائل، سید ابن طاوس: ۱۲، وسائل الشیعه ۱/۸۲ ح ۱۸۷، اقبال الاعمال: ۶۲۷.

۲- کافی ۲/۸۷ ح ۲، وسائل الشیعه ۱/۸۲ ح ۱۸۸، بحار الانوار ۲/۲۵۶ ح ۴.

۳- ثواب الاعمال: ۱۳۲ و ۳۲۰.

مذکور، و در آخر آن فرموده است: «وإن كان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقله» یعنی: «ترتیب چیزی از ثواب را بر عملی وجوداً یا عدماً بشنود و به ثبت آن ثواب آن عمل را به فعل آورد به او اجر داده می شود اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده باشد». و مرحوم شیخ علی کرکی در بعضی از مصنفات خود و مرحوم شهید ثانی در «شرح لمعه» تصریح نموده اند، و مرحوم میرداماد در «حاشیه من لا یحضره الفقیه» فرمود: الحدیث الضعیف من المسنونات والمکروهات حجه فلیعمل به، یعنی: حدیث ضعیف در مسنونات و مکروهات حجت است پس باید عمل کرد به آن (۱). علی ای حال این حدیث، سند و مأخذ جواز نقل حدیث ضعیف است، و معتمد علماء اعلام است، و علماء اصولیین فرموده اند: الاصح حجه الخبر الموثق والحسن والقوی والضعیف المنجبر بالشهره ونحوها لحصول المناط، وأيضاً الأصح حجه الأخبار الضعیفه فی السنن والکراهه (۲). و سابقاً عرض شد: یکی از اقسام اربعه حدیث خبر ضعیف است ولیکن هر کسی نمی تواند تمیز دهد هر حدیثی را از جهت مسند و مرسل بودن چنانکه بین مکروه و مستحب، واجب و حرام، اباحه و رخصت نیز تمیز می خواهد، نقد و ممیز آنها مجتهدی است که عالم به علم حدیث و درایت و رجال باشد، پس آن عالم اجازه از نقل هر کتاب و حدیثی به هر کسی البته نمی دهد و بی جهت امر به این اثم عظیم نمی فرماید و معلوم شد صحت سند در تجویز نقل حدیث ضعیف در مکروه و مستحب، اما باید حدیث ضعیف را دانست و فهمید چگونه است و متعلق او چه چیز است؟ مثلاً روضه خوان اگر حدیث ضعیفی در گریه کردن شیعیان که عمل مستحبی است نقل

۱- بنگرید به: الفصول الغریبه: ۳۰۶ (چاپ سنگی)، فوائد الاصول، کاظمی ۳/۴۱۳، منتهی الاصول ۲/۲۱۲.

۲- رجوع کنید به: نهاییه الافکار، آقا ضیاء عراقی ۲/۲۷۸، دروس علم الاصول، صدر ۱/۲۶۱، مصباح الاصول ۲/۳۲۱.

در معنی « احتیاط » است

کند جائز است ، اما آن حدیث ضعیف را هم شرائطی است و باید فهمید از کجا خوانده است و به چه جهت مأذون در نقل او شده است ، و چرا با صحاح اخبار اعتماد به ضعاف نموده است ؟ و اگر کسی بی باک باشد در دانستن این امور برای او خواندن اشعار و مرثی کفایت است و تجاوز از آن جایز نیست . بلی ، نقل حدیث را بالمعنی و حکایت از آن به عبارت دیگر بنا بر مشهور منصور جائز است برای حصول مناط و تحرّز و حذر از عسر و مشقّت . و چنانکه بعضی از علماء خبر واحدی که خالی از قرائن قطعیه باشد حجت دانسته اند در صورتی که مفید ظن باشد ، بلی در صورتی که مخالف قاعده کلیه باشد و افاده مظنه نکند خلاف است عمل به آن . پس ای برادر ! امام علیه السلام فرمود : « اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت » (۱) ، یعنی : « برادر تو دین توست ، پس احتیاط کن از برای حفظ دین خود هر نحوی که برای خود حافظ می باشی » .

در معنی « احتیاط » استو معنی « احتیاط » آن اخذ به اوفق و خروج از خلاف و عمل به آن چیز است که ذمه مکلف را زمان شکّ در مکلف معین در نزد خدا واقعاً بریء کند . و معنی احتیاط در این زمان غیر معلوم است سیما احتیاط در نقل اخبار ضعیفه و مرسله به واسطه اختلاط بعضی از نادانان و بی خردان متروک و مهجور . پس هر آنکه محتاط است باید در قول و فعل هر دو احتیاط کند که هر دو راجع به اعتقاد جنان است ، و معنی ایمان همین است ، و بی احتیاطی هر یک موجب خلل در دین و یقین می شود .

۱- الامالی ، شیخ طوسی : ۱۰۹ ح ۱۶۸ ، الامالی ، شیخ مفید : ۲۸۳ ح ۹ ، بحار الانوار ۲/۲۵۸ ح ۴ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۶۷ ح ۳۳۵۰۹ .

در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان است

بالجمله نتیجه عرایض این دعاگو آن است: به شرط انصاف و تبری از اعتساف خوانندگان چشم بگشایند و هر حدیثی را درست نقل نمایند.

در امتزاج ثقات از راویان و مخالفین ایشان استبدان که در صدر اسلام که سید انام از دنیا رحلت فرمود رایات خلاف افراشته شد و در خلافت هم بین مهاجر و انصار مشاجره و منازعه گردید، و بنیان این گونه محاربات و مباحضات از آن وقت تأسیس یافت، و همه آن مردم که محاربه و مقاتله می کردند عمل کردن به احکام قرآن و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله را مدعی بودند. پس شیعه و مخالفین ایشان مأخذ دعوی خودشان را کتاب و سنت قرار دادند، دامنه این نزاع کشید به زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام، این فرق کثیره که پیدا شدند از کیسانیه و امثال آن، پس از آن بنیان در زمان بنی عباس جمعی که معاصر ائمه علیهم السلام بودند فروع آن بنیان را به مقتضای امتداد زمان افزودند، و در اصول و فروع این دین تغییر و تبدیل کلی نمودند، و برای تبعیت خلفاء جور و طمع زیاد و اهواء فاسده و آراء کاسده از نسیان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اخبار کثیره و احادیث وفیره جعل و وضع کردند، آن گاه مخلصین ائمه با منافقین ایشان مخلوط شدند و مردم در نقل روایات به واسطه اختلاف حالات ثقات و غیرهم به شبهه افتادند. مثلاً زراره بن اعین و هشام بن حکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و ابو بصیر و معلی بن خنیس و ریّان و هرثمه و علی بن یقطین و علی بن جعفر و مفضل بن عمر و فضیل بن یسار با اشرار زمان خودشان ممتزج شدند و پرده تقیه بر روی ایشان کشیده شد، و مردم خواص ائمه و اعدای ایشان را تمیز نمی دادند، و ائمه طاهرین برای حفظ جانهایشان در آشکارا به ایشان تغیر می کردند و اعراض می فرمودند، و در خفاء اظهار محبت و مهربانی می کردند. پس چنانکه در آن زمان خوب و بد تمیز داده نمی شد مگر قلبی که تقیه نکردند.

و شهید شدند مانند معلى بن خنيس و امثال آن ، اقوال ایشان نیز ممزوج و مخلوط گردید و مردم از خواندن آنها تا کنون به شبهه اند . پس لازم است کسی زحمت بکشد و تمیز بدهد بین اخبار صحیحه و ضعیفه مرسله ، یعنی زشت و زیبا ، بد و خوب را جدا کند و حل این مشکل را باید شخص بااطلاعی کند و آن در عهده شخص شریف مجتهد جامع الشرائط است . پس نگویند : مجتهد حدیث نمی داند ، ای بیچاره ! هر کس حدیث دانست مجتهد است نه آنکه هر که خود را مجتهد داند حدیث دان باشد ؛ از آنکه مصدر و مأخذ اجتهاد مجتهد از کتاب الله و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله است ، پس چند حدیث تو را در فضائل و مصائب ، اگر مجتهد در نظر نداشته باشد ، یا سکوت نماید از روی حکمت و مصلحت ، دلیل نیست بر نادانی او از کلیه اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام . عجالتاً در این کار تسامح و تکاسل جائز نیست و هر آنکس با علم ، عمل خود را بر کذب به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام قرار دهد بی عاقبت است و اجری در آخرت ندارد و اجرت مخصوصی که در دنیا از این ممر می خورد حرام و شیخت (۱) است . پس بدان بعضی از عبادات به صورت ظاهره عبادتند اما در واقع معصیتند بلکه عرض می کنم : این گونه کارها و کردارها چون بیع اعیان نجسه است و خوردن قیمت آنها حرام است ، و همین طریق است غیبت مردمان بر منابر مسلمانان و اجرت خواستن از برای آن ، البته این شخص غیبت کننده را اجرتی نیست و استحقاق ندارد ، چه اینکه صاحب خانه راضی شود یا نشود ؛ از آنکه منبر وضع برای ارشاد و تکمیل نفوس عباد است ، و بیان اخبار صحیحه از لسان ائمه هدیاه علیهم السلام ، و اگر در موضوعی خاص مقتضی شود امری دیگر است .

در حدیث میمون بن عبدالله و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند

در حدیث میمون بن عبدالله از رجال کشی و مذمت کسانی که به حضور امام احادیث مجعوله نقل کردند خوب است در خاتمه این عنوان، این حدیث را از « کتاب کشی » (۱) نقل نمایم: میمون بن عبدالله گفت: جماعتی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدند برای آنکه از آن جناب حدیث بشنوند و آن بزرگوار را نمی شناختند، همین قدر می دانستند در مدینه محدثی است آگاه و شخصاً نمی شناختند، اما اسماً از حالات آن سرور مطلع بودند، پس حضرت صادق به یکی از انصار فرمودند: « تو این اشخاص را می شناسی؟ ». عرض کرد: نه. فرمودند: « از برای چه آمده اند؟ ». گفت: این جماعت از شهرهای خودشان بیرون آمده اند برای آنکه حدیث بشنوند از هر کس باشد و هر چه باشد، آنگاه به یکی از ایشان فرمود: « شما از غیر من حدیث شنیده اید؟ ». عرض کرد: بلی. فرمود: « یک حدیث برای من بیان کن ». آن مرد در جواب گفت: « ما آمده ایم حدیث بشنویم نه آنکه حدیث بگوئیم. پس به دیگری فرمود. نیز آن کس عذر آورد. آن جناب فرمودند: « محدث شما عهد کرده است آنچه به شما گفته است به دیگری نگوئید؟! ». گفتند: نه. فرمود: « آنچه اقتباس کرده اید از علم قدری بگوئید ».

۱- اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کشی ۲/۶۹۲ ۶۹۹ ح ۷۴۱.

در مقالاتی که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد

پس گفت یکی از ایشان : سفیان ثوری از جعفر بن محمد (ع) ما را خبر داده است که آن جناب فرمود : النبیذ کله حلال الا الخمر ، ثم سکت .

در مقالاتی است که شخصی از سفیان ثوری شنیده و خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می کرد و بدان سفیان ثوری به فتح ثاء مثلثه به قول ابن خلکان ابن سعید ثوری کوفیست و یکی از علماء عامه است و در بصره سال یک صد و شصت و یک وفات کرد . یعنی : سفیان ما را خبر داد نبیذ تمامش حلال است مگر شراب ، پس ساکت شد . آن جناب فرمودند : « زیاد کن . آن شخص گفت : مرا خبر داد آنکه از حضرت باقر (ع) شنید که فرمود : کسی که مسح نکند بر خُفین خود صاحب بدعت است و کسی که شرب نبیذ نکند صاحب بدعت است ، و کسی که جرّیث (۱) نخورد و طعام ذمی و ذبایح ایشان را پس گمراه است ، اما نبیذ را عمر خورد ، اما مسح خُفین را عمر در سفر سه مرتبه در یک شبانه روز بجای آورد ، اما ذبایح اهل ذمه را حضرت امیر (ع) خورد و فرمود : بخورید ، و خداوند می فرماید : « الْيَوْمَ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ » (۲) . آن جناب فرمود : « زیاد کن » . عرض کرد : از هر چه شنیده ام خبر بدهم ؟ فرمود : « هر چه شنیده ای همین طور است ؟ » . عرض کرد : نه . فرمود : « بگو » . گفت : خبر داد به من آنکه از عمرو بن عبید و از حسن بصری شنیده بود که گفت : بعضی

۱- جرّیث : نوعی ماهی است . (صحاح اللغه ۱/۲۷۷ ماده جرث) .

۲- مائده : ۵ .

چیزهاست مردم تصدیق می نمایند و در کتاب خدا نیست و اصل ندارد مانند عذاب قبر و میزان و حوض و شفاعت و نیتی که مرد در خیر و شر دارد (۱) و عمل نمی کند و مثاب می شود و نمی شود. پس میمون بن عبدالله خندید از این اقوال سخیفه جعلیه ایشان به نحوی که گفت: حضرت صادق علیه السلام دست مرا فشرد و فرمود: «ساکت شو تا حدیث بشنویم»، پس آن مرد سرش را بلند کرد و دانست عبدالله بن میمون می خندد، گفت: آیا از حق می خندی یا از باطل؟ گفت: خنده من تعجب است از اینکه این احادیث را چگونه حفظ کرده ای؟! حضرت صادق علیه السلام باز فرمودند: «حدیث بگو». عرض کرد: سفیان ثوری خبر داد از محمد بن منکدر که وی گفت: حضرت امیر علیه السلام را بر منبر کوفه دیدم و شنیدم که می فرمود: هر آن کس مرا بر ابی بکر و عمر تفضیل بدهد حدّ مفتری می دهم! آن جناب فرمود: «زیاد کن». گفت: سفیان خبر داد از جعفر بن محمد (ع) که فرمود: دوستی ابابکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «زیاد کن». عرض کرد: یونس بن عبید از حسن خبر داد که حضرت امیر (ع) از بیعت ابی بکر تأمل فرمود، ابو بکر گفت: یا علی! چه چیز ترا بازداشت؟ من قصد داشتم گردن تو را بزنم، حضرت امیر (ع) فرمود: یا خلیفه رسول الله (ص)! لا- تثریب، ابی بکر هم گفت: لا- تثریب. باز حضرت فرمود: «زیاد کن». عرض کرد: سفیان خبر داد از حسن که ابی بکر امر کرد خالد بن ولید گردن حضرت امیر را بزند و ابو بکر در بین نماز گفت: یا خالد! لا تَفْعَلْ ما امرتُک.

۱- دال خط خورده و ظاهراً کلمه تبدیل به «دارند» شده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «زیاد کن». گفت: نعیم بن عبدالله از جعفر بن محمد (ع) روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان (ع) دوست داشت به نخیلات نبیع باشد و استظلالات از آنها کند و از برگ آنها بخورد و در وقعه جمل و نهر روان حاضر نشود! و سفیان باز خبر داد از حسن که گفت: عباد از حضرت صادق (ع) خبر داد: حضرت امیر (ع) چون در جمل بسیاری خونهای کشتگان را دید به حضرت امام حسن (ع) فرمود: ای فرزند! هلاک شدم. امام حسن (ع) فرمود: آیا شما را نهی نکردم از خروج؟! فرمود: نمی دانستم کار به اینجا می کشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «زیاد کن». گفت: سفیان ثوری خبر داد که جعفر بن محمد (ع) فرمود: چون حضرت امیر (ع) جمعی از اهل صفین را کشت بر ایشان گریه کرد و فرمود: خداوند بین ما و ایشان در بهشت جمع کند. میمون بن عبدالله گفت: از این احادیث جعلیه سینه من تنگ شد و عرق کردم و نزدیک بود از پوست برآیم، نزدیک به آن رسیدم بر خیزم و پای بر فرق آن مرد گوینده این حدیث بگذارم، پس یاد آوردم آنچه آن جناب به غمز و فشردن دست من اشاره کرد، آن گاه ساکت شدم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «از اهل کدام شهری؟!». عرض کرد: از اهل بصره. فرمود: «این احادیث را از آنکه نقل می نمائی که جعفر بن محمد است می شناسی؟!». گفت: نه. فرمود: «آیا از وی حدیث شنیده ای؟!». گفت: نه. فرمود: «این احادیث در نزد تو حق است».

حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود

گفت: آری. فرمود: «چند وقت است شنیده ای؟». عرض کرد: این احادیث شهر ماست، و روزگاریست ما حفظ کرده ایم و شکی در آنها نیست. فرمود: «اگر جعفر بن محمد بگوید این احادیث کذب است و اصل ندارد آیا تصدیق وی می نمائید؟». گفت: نه. فرمود: «از برای چه؟». گفت: از آنکه مردهایی چند شهادت دادند در حجیت و صدق این احادیث که اگر بخواهند پای بر گردن مردم بگذارند جایز است.

حدیثی که حضرت صادق علیه السلام به شخص بصری فرمود فرمود: «پس این حدیث را بنویسید: بسم الله الرحمن الرحيم حدیثی ابی عن جدی. آن شخص وقتی که این بیان را به این نسبت شنید که آن حضرت فرمود، عرض کرد: اسم شما چه چیز است؟ فرمود: «از اسم من سؤال مکن» «إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: خلق الله الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، ثم أسكنها الهواء فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف، ومن كذب علينا اهل البيت (ع) حشره الله تعالى يوم القيامة أعمى يهودياً وإن أدركك الدجال آمن به في قبره» (۱). یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند ارواح را پیش از اجساد به دو هزار سال خلق کرد

بعد از آن در هواء آنها را ساکن فرمود ، پس الفت و شناسائی در این زمان و اختلاف و انکار ابناء زمان به جهت آن روز است ، و کسی که بر ما اهل بیت علیهم السلام دروغ ببندد فردای قیامت یهودی و کور محشور می شود و اگر دجال را ادراک کند ایمان می آورد به او . و این حدیث تمام شد . اکنون عرض می کنم : نباید سفیان ثوری نوعی را زیاد کرد ، آن فسادی که در آن زمان از آن سفیان شخصی و امثال آن از ابو حنیفه و حسن بصری در جعل احادیث شد کفایت است ، و هر آنکه پرهیز از صحّت و سقم احادیث نکند و هر آنچه در کتابهای مخالفین است نقل نماید در زمان خود سفیان ثوریست . و در « اصول کافی » در خبر مبسوط است که : حضرت صادق علیه السلام در مسجد الحرام به سدید صیرفی فرمودند : « می خواهی به تو بنمایم کسانی را که از طریق حق و دین خدا مردم را منع می نمایند ؟ » . عرض کرد : بلی . پس اشاره فرمود به ابو حنیفه و سفیان ثوری ، و این دو نفر با جماعتی حلقه زده بودند و کاری جز عمل به قیاس و استحسان و استخراج احکام فرعیه از آراء سخیفه و جعل اخبار غریبه و وضع اخبار غیر مرضیه نداشتند .

کتابه مستطابه مطلب ششم : در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها بدان حسن حال راوی بر کتابت حدیث است ، یعنی محفوظات خود را از روایات و احادیث بنویسد تا بماند چنانکه در کتاب « اصول کافی » در باب یکصد و چهل و شش احادیثی در این خصوص منقول است از آن جمله : حضرت صادق علیه السلام به ابن ابی عمیر

مطلب ششم: در حسن کتابت احادیث و ضبط و حفظ آنها

فرمود: «القلب يتكلم على الكتابه» (۱). و أيضاً از ابو بصیر مرویست که آن جناب فرمودند: «اكتبوا فانكم لا تحفظون حتى تكتبون» (۲). و أيضاً مرویست از آن جناب: «احفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون إليها» (۳). و أيضاً فرمودند به مفضل بن عمر: «اكتب وبت عملك في اخوانك فان مت فاورث كتبك بينك فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون الا بكتبهم» (۴).

در حفظ کردن احادیث است به نوشتن پس از نوشتن حدیث در کتاب قلب را اعتماد و اتکالی حاصل می شود و بعد از کتابت حفظ پیدا می شود و یک وقتی هم محتاج به آن خواهد شد، و دیگر باعث نشر علم بین اخوان می گردد، و بعد از مردن در زمان هرج به کار آیندگان می آید، و عمل اصحاب و تابعین و علماء متقدمین و متأخرین رضوان الله علیهم اجمعین بر تدوین اخبار و آثار اهل البیت علیهم السلام بوده است مانند کتاب سلیم (۵) بن قیس هلالی که به نظر شریف حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسید و ابان بن اَبی عیاش راوی اوست و حالت وی با حجاج بن یوسف ثقفی مشروح است (۶).

۱- کافی ۱/۵۲ ح ۸.

۲- کافی ۱/۵۲ ح ۹.

۳- کافی ۱/۵۲ ح ۱۰.

۴- کافی ۱/۵۲ ح ۱۱.

۵- سلیم به ضم سین است، و از خیار اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۶- مازندرانی در شرح اصول کافی ۲/۲۰۷ پس از ضبط سلیم از علامه حلی به نقل از سید علی بن احمد عقیقی می نویسد: کان سلیم بن قیس من أصحاب امیر المؤمنین علیه السلام طلبه الحجاج لیقتله فهرب وأوی إلى أبان بن اَبی عیاش، وهو فی ناحیه فارس، فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علی حقاً وقد حضرني الموت. یا بن اخي! انه كان من الأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کیت و کیت، وأعطاه کتاباً، فلم یرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوی أبان.. الی آخره.

در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیل و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند

و مانند کتاب معاویه بن عمّار و کتاب ابان بن تغلب و کتاب ابان بن عثمان و کتاب جمیل بن دراج و کتاب جریر بن عبداللّه و کتاب علی بن جعفر و کتاب علی بن یقظین ، و کتاب علی بن اسباط و هزار کتاب یونس بن عبدالرحمن در ردّ عامه و اهل سنت و جماعت ، و کتاب ابن ابی عمیر . و مرحوم مجلسی در « اربعین » فرمود : کتب ابن ابی عمیر مشهور است در نزد محدثین در اصول اربعه در نزد ما . و مرحوم میرزا در مسأله تعادل و تعارض استشهاد کرده است در حجیت اخبار مضبوطه در « کافی » از ابن ابی عمیر (۱). و تا کنون اگر بخواهند تعداد کتب تمام علماء اعلام را نمایند از یکصد هزار کرور علاوه می شود ، همانا تمام آنها در شرح اصول و فروع این دین و مذهب حق بوده است .

در کتب مؤلفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و کتاب یوم و لیل و معنی آن و کسانی که بدین اسم کتاب نوشته اند و در عنوان این روح و ریحان عرض کردم : اخبار مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام را صدوق طاب ثراه کتابی مدون فرمود لیکن از خود آن بزرگوار چند کتاب در کتب رجال مذکور است : یکی « خطب امیرمؤمنان علیه السلام » است (۲) و دیگری کتاب « یوم و لیل » است ، و ظاهراً معنی کتاب « یوم و لیل » اعمالی است که بر حسب اخبار از ائمه طاهرین با اذکار خاصه روایت شده است که باید هر مکلفی در تمام روز و شب بجا آورد از واجبات

-
- ۱- ابن ابی عمیر پس از شهادت امام رضا علیه السلام گرفتار حبس مأمون شده ، و اموالش مصادره گشت و کتابهایش نابود شد . آنچه در حافظه داشت مشتمل بر چهل مجلد بود که آنها را « نوادر » نامید ، و اصحاب بر مراسیل وی اعتماد کرده اند . بنگرید به : اختیار معرفه الرجال ۲/۸۵۴ ح ۱۱۰۳ ، وسائل الشیعه ۲۰/۳۱۰ (چاپ اسلامیه) .
 - ۲- خلاصه : ۱۳۰ شماره ۱۲ ، رجال نجاشی : ۲۴۷ شماره ۶۵۳ ، منتهی المقال ۴/۱۴۰ شماره ۱۶۴۳ .

و مستحبات مانند « مفتاح الفلاح » مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه ، و این کتاب شریف از آن جناب به دست نیامده است . و صاحب ابن عباد کافی الکفاه فرمود در احوال حضرت عبدالعظیم : وله کتاب یسمیه کتاب « یوم و لیله » و کتب ترجمتها روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی . وقد روی عنه من رجالات الشیعه خلق كأحمد بن أبی عبدالله البرقی [وَأحمد بن محمد بن خالد] (۱) و ابو تراب الرویانی (۲) . و از این کلمات دانستی مرحوم صاحب بن عباد کتابهای حضرت عبدالعظیم را ترجمه کرده است که تمام آنها روایات است . و از عبارت « و کتب ترجمتها » (۳) معلوم است آن بزرگوار کتاب بسیار تألیف فرمود ، و شاید اسم مجموعه کتاب صاحب علیه الرحمه روایات آن جناب بوده است . و دیگر فرمود : خلق بسیاری از رجالات شیعه از وی روایت کرده اند مانند احمد و ابو تراب به نحوی که ذکر می شود . و هر آنکه بخواهد از اسلوب کتاب « یوم و لیله » حضرت عبدالعظیم آگاه شود ، خوب است کتاب « یوم و لیله » شیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه را به دست بیاورد ؛ از آنکه داعی در تعداد کتب مؤلفه آن مرحوم دیده است ، و در زمانهای ائمه طاهرین جمعی از اصحاب را به خاطر دارم کتابها به این اسم نوشته اند از آن جمله یونس بن عبدالرحمن است . و در حدیث است : دو نفر از ائمه اطهار کتاب او را دیدند و برایش ترحیم فرستادند : اول : حضرت جواد علیه السلام بود که به عیادت یکی از اصحاب تشریف بردند بر بالای سر او این کتاب را دیدند از اول تا به آخر ورق زدند ، آن گاه فرمودند : « رحم الله یونس !

۱- .زیاده از مستدرک است .

۲- .خاتمه المستدرک ۴/۴۰۵ به نقل از صاحب بن عباد .

۳- .در چاپ سنگی او و زائده مندرج است که حذف شد .

رحم الله یونس! « (۱) . دوم : حضرت امام حسین عسکری علیه السلام از ابا جعفر جعفری کتاب « یوم و لیلہ » یونس را گرفتند و فرمودند : « هذا دینی و دین آبائی کلّه وهو الحقّ کلّه » (۲) . و دیگری کتاب « یوم و لیلہ » محمد بن ابی عمیر مولی ازدی است که خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شده بود و چهار کتاب تصنیف کرد از آن جمله کتاب « یوم و لیلہ » است ، و شیخ طوسی علیه الرحمہ فرمود : هو اوثق الناس عند الخاصه والعامه وانسکهم نسکاً واورعهم واعبدهم . وادراک خدمت سه نفر از ائمه را نمود و چهار سال در حبس مأمون بود و خواهرش از برای خوف قتل تمام کتابهایش را دفن کرد و تلف شد (۳) . و دیگری فضل بن سلیمان بغدادی کاتب منصور و مهدی است ، و از دو امام اخبار بسیار روایت کرد ، و او راست کتابی بدین اسم . و دیگری ابو عبدالله صفوانیست که با قاضی موصل مباحله کرد و روی قاضی سیاه و دست وی منتفخ شد و وی نیز صاحب کتاب « یوم و لیلہ » است (۴) . و دیگری محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش است ، و در حق وی گفته اند : هو جلیل القدر واسع الاخبار بصیر بالروایه (۵) . و ناقلی گفت : شاید جهت تسمیه این کتاب برای آن باشد : هر خبری و روایتی که بر ایشان در روز و شب عرضه می داشتند ضبط می فرمودند و قید می کردند . گویا وجه اول اوجه باشد .

۱- تهذیب الاحکام ۱۰/۸۳ رقم ۶۶ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۰۰ ح ۳۳۳۱۹ .

۲- رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) ۲/۴۸۴ ح ۹۱۵ و ۲/۷۸۰ ح ۹۱۶ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۰۰ ح ۳۳۳۲۰ .

۳- بنگرید به : الفهرست ، شیخ طوسی : ۱۴۲ ، رجال النجاشی : ۲۵۰ ، الکنی واللقاب ۱/۱۹۹ ، تنقیح المقال ۲/۶۱ .

۴- رجال ابن داود : ۱۶۲ شماره ۱۲۹۶ .

۵- خلاصه الاقوال : ۲۴۶ شماره ۳۸ ، نقد الرجال ۴/۳۲۱ ، فهرست شیخ طوسی : ۱۵۳ شماره ۶۷۵ .

مطلب هفتم: حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

استناد لاهل الرّشاد مطلب هفتم: حدیث اصول کافی مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدان در کتاب مستطاب « اصول کافی » (۱) مرویست: حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: « اِذَا حُدِّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ بِهِ ، فَإِنْ كَانَ حَقَّ فَعَلَيْكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ » ، یعنی: چون حدیث می گوئید آن را نسبت بدهید به کسی که به شما خبر داد اگر حق است پس ثوابش برای شماست و اگر دروغ است برای اوست عقابش . و در کتاب مذکور (۲) در باب عقل و جهل از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند: « اِيَاكُمْ وَالْكَذِبَ الْمَفْتَرَعُ » . قيل: وما الكذب المفترع؟ قال عليه السلام: « من يحدثك الرجل بالحديث فترکه وترويه عن الذي حدثك عنه » . یعنی: « از کذب مفترع پرهیزید » . عرض کردند: آن کدام است؟ فرمودند: « کسی از برای تو حدیثی می گوید و تو از آن حدیث کننده روایت نمی کنی و از آنکه روایت کرده است روایت می نمائی » . و مرحوم آخوند در شرح حدیث فرمود: شاید « مفترع » از فرع باشد به معنی علو (۳) . و در کتاب « نهایه » (۴) است: فرع کل شیء اعلاّه والفراع ما علا من الارض وارتفع . یعنی: راوی می خواهد از محدث اعلاّی روایت کند و محدث خود را بگذارد بلا واسطه و آن دروغ بلند است .

-
- ۱- کافی ۱/۵۲ ح ۷، شرح اصول کافی ۲/۲۱۹، وسائل الشیعه ۲۷/۸۱ ح ۳۳۲۵۹ .
 - ۲- کافی ۱/۵۲ ح ۱۲، معانی الاخبار: ۱۵۸ ح ۱، شرح اصول کافی ۲/۲۲۳ .
 - ۳- شرح اصول کافی ۲/۲۲۳ .
 - ۴- النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۳/۴۳۶ ماده (فرع)، لسان العرب ۸/۲۴۶ .

و مرحوم مجلسی فرمود در جلد اول « بحار » (۱) در معنی کذب مفترع: فرع به معنی حجاز است چون این گونه دروغ حایل و حجاز بین گوینده و قبول روایت می شود بدین اسم موسوم گردید، یا به معنی ازاله است، یعنی برمی دارد چیزی را که موجب قبول روایت راویست. و در آن کتاب (۲) در حدیث یکصد و سی مرویست از زید شحام که از ابا جعفر یا حضرت صادق علیهما السلام سؤال کرد از معنی « فَلْيَنْظُرِ الْأَعْيَانُ إِلَى طَعَامِهِ » (۳) که مراد از طعام چیست؟ فرمود: « آن علم انسان است که باید بدانند از که اخذ می نماید » (۴). اکنون بدان طریق روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جماعتی ثقات است، اجمالاً دوازده نفر از ایشان را برای میمنت یاد می نمایم: اول: پدر بزرگوارش عبدالله قافه است. دوم: جدّ والا تبارش علی شدید است. سوم: معمر بن خلاد است. چهارم: سلیمان بن ابی حفص مروزی است. پنجم: موسی بن محمّد است. ششم: ابی عمیر است. هفتم: محمّد بن محمّد است. هشتم: ابن ابی عمیر است. نهم: حرب است. دهم: علی بن اسباط صاحب اصلی از اصول اربعمائه است، و در زمان حضرت

۱- بحار الانوار ۲/۱۵۸ ذیل ح ۴.

۲- کافی ۱/۴۹ ۵۰ ح ۸.

۳- عبس: ۲۴.

۴- نیز بنگرید به: نهج السعاده، محمودی ۷/۳۸ به نقل از رجال کشی: ۱۱ ح ۶.

صادق علیه السلام بود، وهو اوثق الناس واصدقهم لهجاً، و کتاب نوادر از اوست . یازدهم : محمّد بن فضیل است ، و محمّد بن فضیل چند نفرند ، و از القاب و نسب تمیز داده می شوند : یکی ارزق (۱)، و یکی ازرقی ، و یکی کوفی ، و یکی ازدی است . دوازدهم : ابراهیم بن ابی محمود خراسانی است ، نجاشی و کشی او را توثیق کرده اند و همان است که حضرت جواد علیه السلام برایش بهشت را ضمانت فرمود ، و وی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است ، و کتابی بعد از رحلت آن بزرگوار خدمت حضرت جواد علیه السلام آورد به خط شریف پدر بزرگوارش ، پس آن جناب گرفتند و بوسیدند و فرمودند : « واللّه ! خطّ اُبی » ، آن گاه عرض کرد : پدرت مکرر به من می فرمود : « اسکنک اللّٰه الجنه أدخلک اللّٰه الجنه ! » فرمود : « من هم می گویم » ، آن گاه برایش ضمانت در دخول جنت فرمود (۲) . اکنون حضرت عبدالعظیم از هر کس روایت کرد دلالت بر جلالت قدر وی می کند ، پس فقره « فَلْيَنْظُرِ الْأَنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » (۳) را فراموش مکن . خلاصه چنانکه از برای هر یک از مشایخ و اساتید اهل علم از معاصرین و متقدّمین طریق روایتی است حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم از جماعتی که موثق بوده اند و ادراک خدمت سابقین از ائمه طاهرین علیهم السلام را کردند از این طرق و اسانیدی که اسامی آنها مذکور شد و در صدر هر روایتی خواهی خواند احادیث و روایاتی نقل فرمود . وایضاً خواهی دانست استاد حقیقی حضرت عبدالعظیم امامین همامین علیهما السلام بودند ، مسموعات و مروّیات آن جناب از ائمه اطیاب علیهم السلام علاوه است از آنچه در این اوراق بتحریر آید .

۱- .عبس : ۲۴ .

۲- . کذا ، البته بدین صورت یعنی تقدیم راء بر زاء در بعضی کتب رجال نیز آمده ، ولی ظاهراً تصحیف است .

۳- . اختیار معرفه الرجال ۲/۸۳۸ ح ۱۰۷۳ .

مطلب هشتم: در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند

سَنَدٌ مَعْتَمَدٌ مطلب هشتم: در اسامی اشخاصی است که از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کرده اند اما کسانی که راوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده اند و احادیث از آن جناب روایت نمودند چند نفر از ایشان را بنویسم:

[سهل بن زیاد آدمی] اول: ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی است که معاصر ابوالحسن ثالث علیه السلام بود و از سه نفر از ائمه روایت کرد و وی از اهل ری است. بعضی از علماء رجال او را تضعیف کرده اند برای اعتمادی که به مراسیل و مجاهیل داشت، و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج بود، و احمد بن محمد اشعری او را از بلده قم بیرون کرد به جهت نسبت غلو و کذب به ری فرستاد، و وی را با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مکاتبه ایست (۱). و داعی غالب روایاتی که در کتاب «روضه کافی» (۲) است از سهل بن زیاد دیده است، و یکی از طرق روایت صدوق و محمد بن یعقوب طاب ثراهما به اوست چنانکه در اواخر کتاب «من لا یحضره الفقیه» (۳) صدوق علیه الرحمه فرمود: وما رویته عن علی بن احمد بن موسی رحمه الله، عن محمد بن أبی عبداللّٰه الکوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم علیه السلام. و ایضاً طرق روایت مرحوم میرزا محمد ابن علی مرحوم استرآبادی صاحب کتاب «رجال» به علامه اعلی اللّٰه مقامه است، و علامه رحمه الله فرمود: طریق روایات ما متعدده است:

-
- ۱- در باره سهل بن زیاد آدمی رجوع کنید به: رجال شیخ طوسی: ۳۷۵ شماره ۵۵۵۶، الفهرست: ۱۴۲ شماره ۳۳۹، معالم العلماء: ۹۲ شماره ۳۸۳، وی او را تضعیف کرده است، خلاصه الاقوال: ۳۵۶ شماره ۲، رجال ابن داود: ۲۴۹ شماره ۲۲۹.
 - ۲- مانند کافی ۸/۳۳ ح ۶، ۴۹ ح ۱۰، ۵۰ ح ۱۱، ۵۷ ح ۱۸، ۶۹ ح ۲۵ و ۲۶..
 - ۳- من لا یحضره الفقیه ۴/۴۶۸.

یکی به سوی شیخ سعید ابو جعفر طوسی ، و یکی به سوی شیخ صدوق ابی جعفر بن بابویه است ، و یکی به سوی شیخ ابو عمرو کشی ، و یکی به سوی احمد بن عباس نجاشی رحمهما الله تعالی است . و مرحوم میرزا در طریق روایت صدوق از حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود : آنچه که در آخر « من لا یحضره الفقیه » است . خلاصه سهل بن زیاد رازی موثق است و به قول جمعی مراسیل وی بهتر است از مسانید سائرین از رواه .

[احمد بن ابی عبدالله برقی] دوم : احمد بن ابی عبدالله ابو جعفر برقی است ، و « برقه » از نواحی بلده قم است (۱) و اصل وی کوفیست : و صاحب کتاب « بصائر » اخبار و روایات او را بسیار نقل کرده است ، و کتاب « محاسن » برقی مشهور است ، و جدّ سوم وی بعد از شهادت زید بن علی بن الحسین در حبس یوسف بن عمر وفات کرد ، فرزندش عبدالرحمن از کوفه فرار کرده به قم آمد و در آن ساکن شد (۲) . و ابو جعفر برقی صاحب کتابی است مشتمل بر یکصد باب از ابواب فقه که در آنها اصول و فروع و توحید و علل شرعیه مندرج است . و ابن غضائری گفته است : برقی در سال دویست و هفتاد و چهار وفات کرد . کلام در این است برقی کدام است : آیا احمد است یا محمد ؟ شیخ طوسی و نجاشی احمد بن خالد را برقی نوشته اند نه پسرش محمد بن احمد را ، و اگر هر دو برقی باشند صحیح است ، و صدوق علیه الرحمه فرمود : ما کان فیه عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فقد رویته عن محمد بن موسی المتوکل ، عن علی بن الحسین السعد آبادی ، عن احمد بن ابی عبدالله البرقی ، عن

۱- در کتب رجال نسبت به « برقه رود » داده شده ، مانند رجال ابن داود : ۲۷۲ شماره ۴۴۷ ، نیز بنگرید به : معجم البلدان ۱/۳۹۰ .

۲- نقد الرجال ۱/۱۵۴ ، ۱۵۵ ، مجمع الرجال ۱/۱۳۸ .

عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی (۱). مراد این است: مرحوم صدوق در طریق روایت خود ضبط احمد فرموده است نه محمد، و حق همین است. و مرحوم سید بحر العلوم در رساله «رجال» (۲) خود شرحی از بنو خالد بن عبدالرحمن نقل فرمود، و قید به ابو عبدالله محمد بن خالد کرد، و در اوایل کتاب «مشرق الشمسین» مرحوم شیخ بهائی نیز بیان مشروحی دارد.

[احمد بن مهران] سوم: احمد بن مهران است، کلینی در «کافی» اخباری کثیره از وی نقل کرده است و ابن غضائری او را ضعیف شمرده است.

[عبدالله رویانی] چهارم: عبدالله بن موسی رویانی است، و گویا «رویانی» کلارستاق مازندران است (۳).

[ابوعبیدالله حارثی] پنجم: ابو عبیدالله بن (۴) حارثی است.

[حسن بن زیاد آدمی] ششم: حسن بن زیاد آدمی رازی است. و دیگر کسانی که از آن جناب روایت کرده اند در اوایل روایات آتیه خواهی دانست لیکن از این چند تن ابو سعید رازی و احمد بن خالد برقی بسیار در کتب رجال مذکور شده اند.

۱- من لا یحضره الفقیه ۴/۴۶۸.

۲- الفوائد الرجالیه ۱/۳۳۱ به عنوان: بنو خالد البرقی القمی.

۳- در باره رویان بنگرید به: معجم البلدان ۳/۱۰۴.

۴- کذا.

تحدیث لأهل الحدیث

مطلب نهم : در ذکر جمله ای از علم حدیث

مطلع اول : در مذمت زیاد و کم کردن حدیث است

تحدیث لأهل الحدیث مطلب نهم : [در ذکر جمله ای از علم حدیث] چون خواص و عوام این حدود ، از کار و کردار این ذره بی مقدار آگاه اند ، بناءً علی هذا آنچه در داعی است و پسندیده می نماید خوش است از من بخواهد ، و آن علم به جمله ای از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام است . و در این کتاب بعضی از اخبار را به اشاره نقل نمودم و محل احتیاج هر حدیثی را بیان کردم ، شاید جمعی از اهل فضل و احتیاط در این گونه اشارات و استشهادات تأمل فرمایند ، همانا از این عثرت و زلت معذرت می خواهم و راه عذری هم برای خود گذارده ام . عجاله بعد از شرح این مقدمات موجهه که راجع به علم درایت و حدیث بود در ذیل این مطلب خدمت اهل حدیث ده گونه اطلاعات جدیدی ای که دارم عرض می کنم که از آنها تعبیر به «مطالع» نموده ام .

مطلع اول: در مذمت زیاد و کم کردن حدیث استدر مذمت زیاد و کم کردن حدیث است ، قال الله تعالی : « فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ » (۱) . در کتاب « اختصاص » (۲) مرویست که : ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه سؤال کردند ، فرمودند : « هم المسلمون لآل محمد صلی الله علیه و آله اذا سمعوا الحدیث أدوه كما سمعوه لا یزیدون ولا ینقصون » ، یعنی : « این بندگانی که استماع حدیث می نمایند و تابع احسن آن می باشند مسلمین از آل محمد صلی الله علیه و آله اند یا تسلیم کنندگان به آل محمد صلی الله علیه و آله که در وقتی که

۱- زم: ۱۷ ۱۸ .

۲- الاختصاص : ۵ ، بحار الانوار ۲/۱۵۸ ح ۱ .

مطلع ثانی: در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستعصب است

حدیث را می شنوند همان قسم بدون زیاده و نقصان اداء می نمایند . و ایضاً در « امالی » (۱) مرویست که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « کسی که حدیثی از من روایت کند و بداند دروغ است هرآینه یکی از دروغ گویان است » . و در کتاب « بصائر » است : حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « علیکم بالدرایات لا بالروایات » (۲) . و قال : « همه السفهاء بالروایه وهمه العلماء بالدرایه » (۳) . در کتاب « غوالی اللآلی » (۴) حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « خداوند رحمت کند کسی را که مقالات مرا بشنود و نگاهدارد و همان را اداء نماید به نحوی که شنیده است » . بعد فرمود : « فربّ حامل فقه لیس بفقیه » (۵) و « ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه » .

مطلع ثانی: در اینکه حدیث آل محمد صعب و مستعصب است در اینکه حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب و مستعصب است و باید در آنها تدبیر کرد و اجر یافت . و در کتاب « معانی الاخبار » (۶) و « خصال » (۷) و « امالی » (۸) مرویست از شعیب حداد که

-
- ۱- الامالی ، شیخ طوسی : ۴۰۲ ح ۸۹۷ ، بحار الانوار ۲/۱۵۸ ح ۳ .
 - ۲- در بصائر یافت نشد ، بنگرید به : السرائر ۳/۶۴۰ ، بحار الانوار ۲/۲۰۶ ح ۹۷ .
 - ۳- کنز الفوائد : ۱۹۴ ، بحار الانوار ۲/۱۶۰ ح ۱۲ ، هر دو با لفظ : « الروایه » ، و « الدرایه » .
 - ۴- غوالی اللآلی ۴/۶۶ ح ۲۴ و ۲۵ ، منیه المرید : ۳۷۱ ، بحار الانوار ۲/۱۶۱ ح ۲۰ .
 - ۵- در چاپ سنگی : فربّ ، یعنی دو روایت را پشت سرهم نقل کرده با حرف عاطفه فاء ، ولی در غوالی چنین دارد : وفی روایه : « رب حامل فقه إلی من هو . . . » . در بحار چنین آمده : وفی روایه : فرب حامل . .
 - ۶- معانی الاخبار : ۱۸۹ ح ۱ .
 - ۷- خصال : ۶۲۴ به لفظ : إنّ امرنا صعب .
 - ۸- الامالی ، صدوق : ۵۲ ح ۶ ، بصائر الدرجات : ۴۲ ح ۷ ، قرب الاسناد : ۲۱ ، بحار الانوار ۲/۱۸۳ ح ۱ .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: « ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو (۱) نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان أو مدینه حصینه ». عمرو بن بسیع گفت: از شعیب حداد سؤال کردم: یا ابا الحسن! مدینه حصینه چه چیز است؟ گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم فرمود: « قلب مجتمع است ». مرحوم مجلسی در شرح این بیان فرموده است (۲): مدینه حصینه آن است اوهام باطله و شبهات مضله وارد بر آن نشود، و به جهت شکوک و اهواء خارجه متفرق و پریشان نگردد. و ایضاً در کتاب « معانی الاخبار » (۳) مرویست که: حضرت صادق علیه السلام فرمود به ابراهیم کرخی: « یک حدیث بدانی بهتر است؛ از آنکه هزار حدیث بخوانی و روایت کنی، و نیست کسی از شما فقیه مگر آنکه منفیات احادیث ما را بداند؛ از آنکه هر کلمه ای از کلمات ما به هفتاد وجه منصرف است ». و در کتاب « علل الشرایع » (۴) مرویست: کسی خدمت حضرت ابا محمد صلی الله علیه و آله عریضه ای نوشت و از معنی حدیث سابق: « ان حدیثنا مستصعب .. » إلى آخره سؤال کرد. جواب مرقوم فرمود: « هیچ ملک نمی تواند متحمل شود حدیث ما را، پس به ملک دیگر مانند خود می دهد، و همین طور پیغمبری به پیغمبر دیگر، و مؤمنی به مؤمن دیگر، و انما معناه أن لا یحتمله فی قلبه من حلاوه ما هو فی صدره حتی یخرجه إلى غیره ». و در کتاب « بصائر » (۵) مرویست که: حضرت صادق علیه السلام به جهت یکی از خدام خود نوشتند: « اما بعد حدیثنا هیوب ذُور فان کنت تری أنك تحمله فاکتب إلینا، والسلام ».

۱- در چاپ سنگی: ولا.

۲- بحار الانوار ۲/۱۸۳.

۳- معانی الاخبار: ۲ ح ۳، بحار الانوار ۲/۱۸۴ باب ۲۶ ح ۵.

۴- در علل الشرایع آنرا نیافتم، ولی شیخ صدوق آن را در معانی الاخبار: ۱۸۸ ح ۱ نقل کرده، و به نقل از وی در بحار الانوار ۲/۱۸۴ باب ۲۶ ح ۶ و وسائل الشیعه ۲۷/۹۳ باب ۸ ح ۳۳۳۰۱ مذکور است.

۵- بصائر الدرجات: ۲۳ باب ۱۱ ح ۱۳، بحار الانوار ۲/۱۹۳ باب ۲۶ ح ۳۸.

مطلع ثالث : در فضل حدیث گفتن است

و أيضاً در آن کتاب از حضرت امیر علیه السلام مرویست : « ان حدیثنا تشمأز منه القلوب ، فمن عرف فزیدوهم ومن انکر فذروهم » (۱). أيضاً از آن جناب مرویست : « ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه الا ملک مقرب . . » (۲) إلى آخره . و در کتاب « منیه المرید در آداب مفید و مستفید » (۳) از مرحوم شهید مرویست که : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود : « من ردّ حدیثنا بلغه عنا فانا نخاصمه یوم القیامه ، فاذا بلغکم عتی حدیث لم تعرفوا فقولوا : الله اعلم » (۴) . وقال صلی الله علیه و آله : « من کذب علی متعمداً أو ردّ شیئاً امرت به فلیتبوء بیتاً فی جهنم » (۵) ، وقال صلی الله علیه و آله : « من بلغه عتی حدیث فکذب به فقد کذب ثلاثه : الله ورسوله والذی حدّث به » (۶) . پس عرض می کنم : اهل حدیث و صاحبان علم ، احادیث آل رسول صلی الله علیه و آله را تا بتوانند محاملی قرار دهند و تأملی نمایند .

مطلع ثالث: در فضل حدیث گفتن استدر کتاب « معانی الاخبار » (۷) از حضرت امیر علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

- ۱- بصائر الدرجات : ۲۳ باب ۱۱ ح ۱۲ ، بحار الانوار ۲/۱۹۳ باب ۲۶ ح ۳۷ .
- ۲- روایت به الفاظ مختلف نقل شده ، رجوع کنید به : بصائر الدرجات : ۲۷ و ۲۸ ، تفسیر فرات : ۴۲۷ ، الخرائج ۲/۷۹۳ ، الخصال ۲/۶۲۴ ، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۹۶ باب ۲۳ ح ۱۴۱۳۱ ، بحار ۲/۷۱ باب ۱۳ ح ۳۰ .
- ۳- منیه المرید : ۳۷۲ با اختلاف لفظی ، کنز العمال ۱۰/۲۳۶ ح ۲۹۲۴۹ .
- ۴- ذیل حدیث همچنین مضمون روایتی است از امام باقر علیه السلام که فرموده اند : « ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا : الله اعلم » . رجوع شود به : محاسن برقی ۱/۲۰۶ ح ۶۲ ، کافی ۱/۴۲ ح ۴ .
- ۵- منیه المرید : ۳۷۲ ، کنز العمال ۱۰/۲۳۴ ح ۹۲۳۶ ، مسند ابی یعلی ۱/۷۵ ح ۷۳ .
- ۶- منیه المرید : ۳۷۲ ، مجمع الزوائد ۱/۱۴۸ .
- ۷- معانی الاخبار : ۳۷۴ ح ۱ ، من لا یحضره الفقیه ۴/۴۲۰ ح ۵۹۱۹ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۴۰ ح ۹۴ ، امالی صدوق : ۲۴۷ ح ۲۶۶ .

فرمودند: «اللَّهُمَّ! ارحم خلفائي، اللهم! ارحم خلفائي، اللهم! ارحم خلفائي». کسی عرض کرد: یا رسول الله! خلفاء تو کیانند؟ فرمود: «بعد از این بیايند جمعی که حدیث و سنت مرا روایت کنند». و در جلد اول «بحار الانوار» (۱) مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: حضرت امیر علیه السلام فرمود: «ذکرنا اهل البيت شفاء من الوعك والاسقام و سواس الريب، وحبنا رضی الرب تبارک و تعالی». و مرحوم مجلسی از «محاسن» (۲) برقی از جابر روایت کرده است که: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «سارعوا فی طلب العلم...» یعنی: «در طلب علم سرعت نمائید، قسم به حق آن کسی که جان من بدست او است که یک حدیث در حلال و حرام از راست گوئی اخذ نمائی بهتر است از دنیا و ما فیها اگر چه تمام آن طلا و نقره باشد، و خداوند فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳). و أيضاً از آن کتاب مرویست: «یک حدیث در حلال و حرام بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب می کند» (۴). و بنگرند محدثین اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام که رفعت قدر و شأن حدیث دانی و خوانی چه قدر است که بدین گونه تأکید فرموده اند و تشویق کرده اند. از آن جمله بر این دو حدیث نظر نمایند: در «مجالس» (۵) مفید طاب ثراه مرویست: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَظْلَمْنَا تَسْبِيحًا، وَهَمَّهُ لَنَا عِبَادَةٌ، وَكُتْمَانٌ».

۱- بحار الانوار ۲/۱۴۵ ح ۱۰ بنقل از محاسن برقی ۱/۶۲ ح ۸۳، وسائل الشیعه ۱۶/۳۴۸ ح ۲۱۷۳۲.

۲- محاسن ۱/۲۲۷ ح ۱۵۶، بحار الانوار ۲/۱۴۶ ح ۱۴.

۳- حشر: ۷.

۴- محاسن ۱/۲۲۷ ح ۱۵۷، بحار الانوار ۲/۱۴۶ ح ۱۴۷ ح ۱۵.

۵- مجالس (امالی) شیخ مفید: ۳۳۸، امالی شیخ طوسی: ۱۱۵ ح ۱۷۸، همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز در کافی ۲/۲۲۶ ح ۱۶ منقول است.

مطلع رابع: در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت

سَرْنَا جِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». بعد از آن فرمودند: «سزاوار است این حدیث به آب طلا نوشته شود». حدیث دیگر أيضاً: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «ای پسر مارد! واللّٰه آتش نمی خورد قدمی را که غبار آلوده شود در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام چه پیاده رفته باشد یا سواره» آنگاه فرمود: «یابن مارد! این حدیث را به آب طلا بنویس» (۱). و مرحوم مجلسی فرمود: ممکن است به این دو حدیث استدلال کنیم به جواز کتابت حدیث به طلا، ولیکن ظاهراً غرض امام علیه السلام بیان رفعت شأن خبر و حدیث است و معنی حقیقی منظور نیست (۲). در امثال این اطلاقات عجالتاً این چند حدیث موجز را برای میمنت نگاشتم تا خوانندگان قدر هر حدیث و روایت آن را بدانند.

مطلع رابع: در اینکه هر حدیث را به هر کس نتوان گفت در جلد اول «بحار الأنوار» مرویست از ابو بصیر که گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمودند: «خداوند سبحان سرّی را به جبرئیل سپرد، و جبرئیل هم به حضرت رسول صلی الله علیه و آله سپرد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم به حضرت امیر علیه السلام سپرد، و حضرت امیر علیه السلام هم به هر کس خواست به یک یک از فرزندانش سپرد، و شماها آن سرّ را در سر راه ها و کوچه ها می گوئید!» (۳). و این بیان قدح و ذمّ است برای کسانی که اسرار و احادیث آل رسول صلی الله علیه و آله [را] همه جا نقل می نمایند.

-
- ۱- تهذیب الاحکام ۶/۲۱ ح ۴۹، منتهی المطلب (چاپ تبریز) ۲/۸۹۰، وسائل الشیعه ۱۴/۳۷۷ ح ۱۹۴۲۱، مصباح الزائر: ۲۴، بحار الانوار ۲/۱۴۷ ح ۱۷.
 - ۲- بحار الانوار ۲/۱۴۷ ح ۱۷.
 - ۳- بحار الانوار ۷۵/۳۵۱، معجم رجال الحدیث ۷/۱۱۲.

در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خبر داد

وقال الصادق عليه السلام: « ليس منا من أذاع حديثنا فانه قتلنا فانه قتلنا قتل عمدا لا قتل خطأ » (۱).

در حدیث سلمان است که از عذاب قبر و احوال آن خبر داد و در آن کتاب مرویست از زید شحام که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از عذاب قبر؟ فرمود: حضرت باقر علیه السلام خبر داد: « مردی آمد به نزد سلمان فارسی و گفت: مرا حدیث بگویی، سلمان ساکت شد. باز اعاده کرد، سلمان سکوت نمود. پس آن مرد برگشت و این آیه را می خواند: « الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ » (۲). ملخص از معنی مذمت کسانست که کتمان بینات و حدیث می نمایند. پس سلمان فرمود: ای مرد! بیا. چون مراجعت کرد فرمود: ما اگر امینی بیایم هرآینه حدیث می گوئیم و خبر می دهیم لیکن مهیا شو از برای منکر و نکیر در وقتی که به خانه قبر تو بیایند و سؤال نمایند از پیغمبر تو اگر شک کرده باشی یا مسامحه و ممانعت در آن، آن گاه بر سرت گزری زنند که خاکستر شوی، پس در قبر معذب خواهی شد » (۳). و أيضاً در آن کتاب روایت است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « من از برای مردی حدیث می گویم و می رود آن مرد همان نحوی که از من شنیده است بعینه خبر می دهد، مع ذلك لعن بر آن مرد حلال است و تبری از وی لازم » (۴). و مراد امام علیه السلام در این فقره آن است: آن مرد از برای کسی که متحمل نیست

۱- بحار الانوار ۲/۷۹ ح ۷۲، الاختصاص: ۳۲، قریب به آن در کافی ۲/۳۷۱.

۲- بقره: ۱۵۹.

۳- بحار الانوار ۲/۷۶ و ۶/۲۳۵، تفسیر العیاشی ۱/۷۱، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۹۵ ح ۱۴۱۲۶.

۴- بحار الانوار ۲/۷۹ ح ۷۵.

و صلاحیت ندارد حدیث می گوید (۱). پس عرض می کنم: نقل بعضی از احادیث، القاء شبهه است در قلوب مستضعفین که چاره آن بسیار مشکل است، و نباید به هر کس هر حدیث و خبری را خبر داد و گفت. بلی در حدیث است: «عالمی که علم خود را کتمان نماید فردای قیامت مبعوث می شود و از هر بوئی بوی او بدتر است، و هر دابّه ای از دواب زمین از کوچک و بزرگ او را لعنت کنند» (۲). و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنَّ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (۳). همانا جواب: در حدیث سابق سلمان فرمودند اشخاص مختلفند در استماع اسرار و احادیث آل رسول علیهم السلام. و حضرت رضا علیه السلام به یونس بن عبدالرحمن که شکایت از وقیعه اصحاب کرد فرمودند: «دَارِهِمْ فَإِنَّ عَقُولَهُمْ لَا تَبْلُغُ» (۴). یعنی: با ایشان مدارات کن که عقلهایشان نمی رسد. خلاصه: مراد از حدیث گفتن در اینگونه احادیث خبر دادن از احادیث مشکله و اخبار [..]. (۵) آل عصمت و طهارت علیهم السلام است یعنی: در این گونه کلمات و مقالات حدیث گفتن عموم دارد.

۱- مستفاد از بیان مرحوم علامه مجلسی در ذیل حدیث پیشین.

۲- بحار الانوار ۲/۷۲ ح ۳۶ به نقل از محاسن برقی ۱/۲۳۱ ح ۱۷۷، وسائل الشیعه ۱۶/۲۷۰ ح ۲۱۵۳۹.

۳- کافی ۱/۵۴ ح ۲، دعائم الاسلام ۱/۲، علل الشرایع ۱/۲۳۶ ح ۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۰۳ ح ۲، محاسن: ۲۳۱ ح ۱۷۶، وسائل الشیعه ۱۶/۲۶۹ ح ۲۱۵۳۸.

۴- التحریر الطاوسی: ۶۲۳، اختیار معرفه الرجال: ۴۸۸ ش ۹۲۹ (۲/۷۸۳ چاپ آل البیت)، تهذیب المقال، ابطحی ۱/۲۷۴.

۵- کلمه ای در متن ناخواناست.

مطلع خامس: در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد

توضیح هر یک بر حسب قرائن و امارات و متعلقات آنها می شود مانند قول حضرت عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل: « لا تُحَدِّثُوا [بالحکمه] الْجُهَّالَ (۱) فتظلموها ولا تمنعوها [أهلها] فتظلموهم » (۲). و این باب طویل الذیل است، « مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا » (۳).

مطلع خامس: در اینکه حدیث را باید از اهل حدیث اخذ کرد در « بحار الأنوار » (۴) مرویست: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از برای علی بن سوید سائی در زندان مرقوم فرمودند: « معالم دین خود را اخذ مکن از غیر شیعیان ما و اگر نه دینت را از خائنین اخذ کرده ای، آن کسانی که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و به امانات ایشان خیانت کرده اند و کتاب خدا را تحریف و تبدیل داده اند. پس بر ایشان لعنت خداوند و لعنت رسول صلی الله علیه و آله و لعنت پدران و لعنت من و لعنت شیعیان تا روز قیامت باد! ». و در حدیث ابا جعفر علیه السلام است: « کَلَّمَا لَا يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ » (۵) و کلینی (۶) روایت کرده است: توقیعی به خط شریف حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون

۱- در چاپ سنگی: لا تحدثوا بالجهال .

۲- من لا يحضره الفقيه ۴/۴۰۰ ح ۵۸۵۸، امالی شیخ صدوق: ۳۸۲ ح ۴۸۶، معانی الاخبار: ۱۹۶ ح ۲، روضه الواعظین: ۴۶۶

۳- كهف: ۱۷ .

۴- بحار الانوار ۲/۸۲ ح ۲ به نقل از رجال کشی ۱/۷ (چاپ آل البيت) ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۵۰ ح ۳۳۴۵۷ .

۵- بصائر الدرجات: ۵۳۱ ح ۲۱ ، وسائل الشیعه ۲۷/۷۴ ح ۳۳۲۳۶ ، الفصول المهمه ۱/۵۲۶ ح ۷۶۹ .

۶- روایت را صدوق در اکمال الدین: ۴۸۴ ح ۴ از محمد بن یعقوب (کلینی) از اسحاق بن یعقوب نقل کرده ، شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبه: ۱۷۶ سند را به محمد بن یعقوب رسانده ولی روایت در کافی یافت نشد . نیز رجوع کنید به: وسائل الشیعه ۲۷/۱۴۰ ح ۳۳۴۲۴ ، الفصول العشره: ۱۰ ، الفصول المهمه ۱/۵۳۹ ح ۲ .

مطلع سادس : در اینکه احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آلهاست

آمد که فرمودند : « اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواه حدیثنا فانهم حجّتی علیکم وأنا حجّج الله ». و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « علماء ورثه انبیاء هستند ، و انبیاء درهم و دینار ارث نگذارند بلکه احادیث ارث گذاردند ، هر کس چیزی از آن احادیث اخذ کند هرآینه بهره ای برده است ، پس نگاه کنید علم را از که اخذ می کنید ، پس در میان ما اهل بیت در هر پستی عدولی هستند که برمی دارند تحریف غالین و امتحان مبطلین و تأویل جاهلین را « الخبر (۱) . عن الصدوق ، عن الصادق علیه السلام : « کذب من زعم أنه من شیعتنا وهو متمسک بعروه غیرنا » (۲) . وأيضاً مرویست : این آیه کریمه « اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُحَبَاءَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ » (۳) در حق کسانیست که احادیث را از اهلش اخذ نمی نمایند .

مطلع سادس: در اینکه احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام از حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله استدر کتاب « اختصاص » از جابر جعفی مرویست که : حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « ای جابر ! اگر ما حدیث بگوئیم از برای شما برای خودمان هلاک می شویم ، ولیکن احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد ما مخزونست چنانکه طلا و نقره در نزد کسانی که

-
- ۱- دعوات راوندی : ۶۳- ۱۵۷ ، کافی ۱/۳۲ ح ۲ ، بحار الانوار ۲/۱۵۱ ح ۳۱ ، بصائرالدرجات : ۱۰ ح ۱ ، اختصاص : ۳ .
 - ۲- این حدیث را شیخ صدوق در صفات الشیعه : ۳ نقل کرده و قریب به همین مضمون را در معانی الاخبار : ۳۹۹ ح ۵۷ (به لفظ « یعرفنا » بجای « من شیعتنا ») روایت کرده است ، نیز بنگرید به : وسائل الشیعه ۲۷/۱۱۷ ح ۳۳۳۵۹ .
 - ۳- توبه : ۳۱ .

گنج کنند « (۱) . و در کتاب « بصائر » (۲) از فضیل از ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود: « لو آنا حدثنا برأینا ضللنا كما ضلَّ من كان قبلنا، ولكنَّ حَدَّثَنَا نَبِيُّهُ مِنْ رَبَّنَا وَبَيَّنَّهُ لَنَا . » و در کتاب « جامع الاخبار » بدین گونه است: عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: « انا على بينة من ربنا بينها لنبیہ صلی الله علیه و آله فبینها نبیہ صلی الله علیه و آله لنا، فلو لا ذلك كُنَّا كهؤلاء الناس » (۳) . أيضاً در کتاب « اختصاص » (۴) و « بصائر » (۵) است از حضرت ابو الحسن علیه السلام سؤال کردند: شما هر آنچه می گوئید از کتاب و سنت است یا از رأی خودتان چیزی می فرمائید؟ فرمودند: « هر چه می گوئیم از کتاب و سنت است . » و أيضاً در کتاب « بصائر » (۶) است شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: امام علیه السلام از چه فتوی می دهد؟ فرمود: « به کتاب خدا . عرض کرد: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: « به سنت نباشد؟ عرض کرد: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: « نیست چیزی که در کتاب و سنت نباشد . » پس آن جناب زمانی مکث کرد و فرمود: « يَوْفُقُ وَيَسُدُّ و ليس كما تَظُنُّ . » مرحوم مجلسی فرمود: معنی يَوْفُقُ وَيَسُدُّ أى لا يعلم من الكتاب والسنه لئلا ينافى الاخبار السابقة واول (۷) هذا الخبر أيضاً (۸) . و در کتاب « محاسن » (۹) برقی مروی است حضرت باقر علیه السلام فرمود به برید عجلی: مراد

-
- ۱- اختصاص شيخ مفيد: ۲۸۰، بحار الانوار ۱/۱۱۵ و ۲/۱۷۲ ح ۳، بصائر الدرجات: ۳۲۰ ح ۴ .
 - ۲- بصائر الدرجات: ۳۱۹ ح ۲، الفصول المهمة ۱/۵۳۱ باب ۱۶ ح ۷۸۰، بحار ۲/۱۷۲ ح ۲ .
 - ۳- بصائر الدرجات: ۳۲۱ ح ۹، اختصاص: ۲۸۱، بحار الانوار ۲/۱۷۳ ح ۷ .
 - ۴- اختصاص: ۲۸۱ .
 - ۵- بصائر الدرجات: ۳۲۱ ح ۱، بحار الانوار ۲/۱۷۴ ح ۸ به نقل از اختصاص و بصائر .
 - ۶- بصائر الدرجات: ۴۰۸ ح ۴، بحار الانوار ۲/۱۷۶ ح ۱۷ .
 - ۷- در چاپ سنگی: « ما دلّ » بجای « و اول » .
 - ۸- بحار الانوار ۲/۱۷۶ ح ۱۷ .
 - ۹- در محاسن برقی یافت نشد . بنگرید به: بصائر الدرجات: ۵۳۶ ح ۴۱، مختصر بصائر الدرجات: ۶۴، بحار الانوار ۲/۱۷۸ ح ۲۵ به نقل از بصائر .

مطلع سابع : در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله است

از آیه « صِيْحْفًا مُّطَهَّرَةً » آن احادیث ماست که پاک است از دروغ . و ایضاً در کتاب « محاسن » (۱) برقی است : حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « إِنَّ اللَّهَ بَرَأَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ ثَلَاثٍ : أَنْ يَقُولَ عَلَى اللَّهِ ، أَوْ يَنْطِقَ عَنْ (۲) هَوَاهُ ، أَوْ يَتَكَلَّفَ » . و مرحوم مجلسی (۳) فرمود : مراد از « تقول » افتراء بر خداست کقوله تعالی : « وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ » (۴) و تقول آن قول متکلف است ایضاً . « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » (۵) اشاره به معنی سابقه است و معنی تکلف آن تصنع است کقوله تعالی : « وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ » (۶) و آن ادعاء ما لیس بأهله (۷) است .

مطلع سابع: در اینکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مأخوذ از کتاب الله استدر کتاب « محاسن » (۸) برقی است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « ایها الناس ! إذا حدّثتم عنی الحدیث فانحلونی أهنأه وأشبهه وأرشدّه ، فإن وافق کتاب الله أنا قلته وان لم یوافق کتاب الله فلم اقله » . یعنی : ای مردمان در وقتی که شما حدیث گوئید از من به حدیثی پس اخذ نمائید و بگیریید گواراتر و آسان تر آن را پس اگر موافق با کتاب خدا شد من گفته ام و اگر موافق نشد من نگفته ام . مرحوم مجلسی در شرح این حدیث فرمود : « نحله » در کلمه « فانحلونی » به معنی

۱- محاسن برقی ۱/۲۷۱ ح ۳۶۲ ، بحار الانوار ۲/۱۷۸ ح ۲۶ .

۲- چاپ سنگی : « من » .

۳- بحار الانوار ۲/۱۷۸ .

۴- حاقه : ۴۴ .

۵- نجم : ۳ .

۶- ص : ۸۶ .

۷- در بحار : من اهله .

۸- محاسن ۱/۲۲۱ ح ۱۳۱ ، بحار ۲/۲۴۲ ح ۴۰ .

عطیه است، و آن کنایت از قبول قول و سهولت اخذ به آن امر امام علیه السلام است. و محتمل است این صفات قایم مقام مصدر باشد ای انحلونی اهنأ نحلّ واسهله وارشده، و حاصل مراد آن است: آنچه بر شما وارد می شود به احسن قبول، قبول نمائید (۱). و أيضاً در آن کتاب روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کل شیء مردود إلى کتاب الله والسنه وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف» (۲). و در «نهج البلاغه» (۳) از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است در آن عهدی که برای مالک اشتر مرقوم فرمودند: «واردد إلى الله ورسوله صلی الله علیه و آله ما یضلعک من الخطوب ویشتهب علیک من الأمور فقد قال الله تعالی لقوم أحبّ ارشادهم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۴) فالردّ إلى الله الأخذ بمحكم كتابه والردّ إلى الرسول الأخذ بسنته (۵) الجامعه غير الفرقه» (۶). و کلمه «یضلعک» در حدیث در صورتی که به ظاء مشاله باشد به معنی میل و عجز و تأخیر است و اگر به ضاد اخت الصاد باشد بمعنی سنگینی است می گویند: یضلعک ای یثقلک، یعنی: هر آنچه بر تو سنگین شود تا تو را عاجز نماید کتاب خدا و سنت رسول را بخواه و بگیر و چنگ بزنی (۷).

-
- ۱- بحار الانوار ۲/۲۴۲ ذیل ح ۴۰.
 - ۲- بحار الانوار ۲/۲۴۲ ح ۳۷، الحق المبین، فیض کاشانی: ۹، المحاسن ۱/۲۱۹ ح ۲۲۰، مشکاه الانوار: ۲۶۶.
 - ۳- نهج البلاغه ۳/۹۳ خطبه ۵۳، عهدنامه مالک اشتر.
 - ۴- نساء: ۵۹.
 - ۵- در چاپ سنگی: بسنه.
 - ۶- نیز بنگرید به: وسائل الشیعه ۲۷/۱۲۰ ح ۳۳۳۷۰، امالی شیخ طوسی ۱/۲۳۶، تحف العقول: ۸۴، مستدرک الوسائل ۱۳/۱۶۵، بحار ۳۳/۶۰۵.
 - ۷- رجوع کنید به: نهاییه ابن اثیر ۳/۹۶ ماده (ضلع)، لسان العرب ۸/۲۲۷، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۷/۵۵ وجه خواندن به (ضاد) را بر (ظاء) ترجیح داده است.

مطلع ثامن: در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب است

و حق تعالی در سوره انعام فرموده است: «مَيَّا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۱). و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « خداوند اباء دارد چیزی را بدون اسباب جاری کند، پس هر چیزی را سببی است، و هر سببی را شرحی، و هر شرحی را مفتاحی و هر مفتاحی را علمی و از برای هر علمی بابی ناطق قرار داد هر کس آن باب را شناخت خدا را شناخته است و هر کس منکر شد خدا را منکر شده است» آنگاه فرمود: «ذلک رسول الله ونحن» یعنی: «این باب پیغمبر است و ما اهل بیتیم» (۲). پس همه چیز در قرآن است و راه شناسائی قرآن کما کان از احادیث اهل بیت طاهرین علیهم السلام است. بعبارة اخرى: سنت و حدیث بیان و شرح کتاب الله است و برای ماها مردم آنچه راجع بتکلیف است و واجب از قرآن استخراج شده است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اولاد معصومین آن بزرگوار برآورده اند و القاء کرده اند و فهمانیده اند. اما آنچه راجع نیست به احکام تکلیفیه از بطون و حقایق قرآنیه فهم آنها در خدمت خودشانست. بلی هر آنکه نزدیکتر است بر حسب معنی به ائمه هدی علیهم السلام نزدیکتر است به فهمیدن بعضی از معانی آیات کریمه.

مطلع ثامن: در اینکه محدث عمل خود را به حدیث احادیث کتب اربعه قرار دهد اصوب استبدان این چهار کتاب خلاصه ای از اصول اربعمائه اند و طرق روایات و اسانید علماء حاضرین و متقدمین منتهی می شود به این چهار کتاب و سابقاً اشاره ای نمودم در ضمن

۱- انعام: ۳۸.

۲- بصائر الدرجات: ۲۶ ح ۱ و ۲.

در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیه

یکی از مطالب مسطوره . پس خوبست محدثین زمان ما غفلت نورزند و از این چهار کتاب نگذرند که اغلب احکام از مسائل حلال و حرام با لوازمات این دین و مکملات و متممات این مذهب در این چهار کتاب مندرج و مندمج است و بیاید احصاء تمام احادیث و اخبار در شرح احوالشان . و برای عوام اخباری که مرحوم مجلسی از این طرق به طریق فارسی روایت کرده است کفایت است لیکن امور خارجه در فهم معانی احادیث و علم آن لازم است که فرقی بین فارسی و عربی نمی کند .

در توصیف کتاب مستطاب اصول کافی است و کتاب من لا یحضره الفقیهها کتاب اول : « اصول کافی » است مؤلف آن مرحوم محمّد بن یعقوب کلینی است و احوال وی را در شرح احوال مجتهدین علماء کلین بعد از این شرح می دهم و این کتاب در غیبت صغری نوشته شده است ، و زمان مؤلف آن متصل و قریب به زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است ، و هر راوی که مرحوم کلینی مانند ابن محبوب و فضل بن شاذان و ابن اَبی عمیر و محمد بن اسماعیل توثیق کرد آن موثق است و هر که را آن مرحوم توثیق نماید محض اعتماد به وی و نقل روایت کثیر از راوی همان حجت است . و مرحوم مجلسی در « اربعین » در حدیث سی و پنجم در احوال بندقی نیشابوری که محمد بن اسماعیل است و مرحوم کلینی او را توثیق کرده است فرمود : *إنّ روايه الكليني عنه في اكثر الاخبار التي اوردها في « الكافي » واعتماده عليه يدلّ على ثقته وعدالته وفضله .*

و مرحوم میرزا در «قوانین الاصول» (۱) یکی از اسباب وثاقت راوی را اکتشار روایت کلینی دانسته است و عبارت او است: «ومنها اکتشار الكليني الروايه عن رجل أو «الفقيه». و یکی دیگر: بودن روایت راوی است در «کافی»: «ومنها وجود الروايه في» «الكافي» (۲). و یکی دیگر روایت راوی معمول به باشد در نزد کسانی که عمل به خبر واحد نمی نمایند مانند مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس (۳). خلاصه، کتاب دوم «من لا يحضره الفقيه» است، مؤلف آن مرحوم صدوق محمد بن بابویه قمی است و عجب آن است در کتاب مذکور صدوق علیه الرحمه فرموده است: اني لا-اورد [في] هذا الكتاب الا ما افتي به واحكم بصحته وهو حجة بيني وبين ربي (۴). یعنی: هر چه در این کتاب ایراد می کنم همه را فتوی می دهم و حکم به صحت می کنم و آن کتاب حجت است بین من و بین پروردگار من. و مرحوم کلینی هم در اول «اصول کافی» ۵ فرمود به آن کسی که خواهش از تألیف کتاب نمود: انك تحب أن يكون عندك كتاب كاف مجمع ۶ من جميع فنون علم الدين والعمل به، بالآثار الصحيحة عن الصادقين، یعنی: تو می خواهی و دوست داری در نزد تو کتابی جامع تمام فنون علم دین باشد و عمل به آن مطابق با آثار امامین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام، وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت وأرجو أن يكون بحيث توخيت. و بیاید شرح حال صدوق إن شاء الله تعالى.

۱- قوانین الاصول: ۴۸۵.

۲- من لا يحضره الفقيه ۱/۳، نیز بنگرید به: وافیه، فاضل تونی: ۲۶۲.

۳- کافی ۱/۸ خطبه کتاب، وافیه تونی: ۲۶۲.

۴- در کافی: یجمع.

در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی

در تعریف کتاب تهذیب و استبصار مرحوم شیخ طوسی سوم و چهارم: از مرحوم شیخ طوسی علیه الرحمه است و آن « تهذیب » و « استبصار » است ، و شیخ مرحوم بعد از صدوق است چنانکه صدوق بعد از مرحوم کلینی است و شیخ طوسی طریق روایتش منتهی به صدوق است چنانکه در « فهرست » (۱) خود در ترجمه حال صدوق علیه الرحمه فرمود : صدوق را سیصد مصنف و مؤلف است که به تمام کتابها و مؤلفات وی جماعتی از اصحاب ما خبر داده اند از آن جمله شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبدالله حسین بن عبدالله غضائری (۲) و ابو الحسین بن جعفر بن حسن بن حسکه قمی و ابو زکریا محمد بن سلیمان حمرانی است پس ظاهر شد اجمالاً مرحوم شیخ از مرویات مرحوم صدوق روایت کرده است چنانکه لاحقین بعد از مرحوم شیخ . عجاله عرض می کنم : این چهار کتاب به صواب دید اهل سداد و صواب بهتر است از کتب دیگر ؛ از آنکه عمل و اعتماد تمام علماء این مذهب بر احادیث آنها بوده است و هست و اهل علم هزار سال است بر اخبار و آثار کتابین « کافی » و « فقیه » توغل و تأمل فرموده اند و نتوانسته اند خدشه و خللی وارد آورند . پس تجاوز از آن دو کتاب و کتابین مرحوم شیخ جایز نیست اگر چه دانسته که نمی توان بر صحت هر حدیثی که در کتب اربعه است اعتماد نمود و گفت این حدیث خاص قطعاً از معصوم است ؛ از آنکه غیر معصوم را سوانح و وقوع وقایع از غفلات و زلالت و اشتباهات با احتمال اختلاط اخبار از فریقین ظاهر است ، یعنی نمی توان حکم بقطعیه الصدور بودن اخبار و احادیث کلیه چه از کتب اربعه و غیرها از ائمه معصومین علیهم السلام نمود و بر آن عمل را طریق قاطع جازم قرار داد مگر آنکه فتوای مفتی و رأی مجتهد که مستدرک و مستنبط است تو را امر نماید ، و العهده علیه .

۱- فهرست شیخ طوسی : ۱۵۶ شماره ۶۹۵ .

۲- در چاپ سنگی : غفاری .

مطلع تاسع: در اینکه برای حدیث دان فوائد کثیره است

پس مذهب ظنی الصدور و ظنی الدلاله بودن سنت اصلی است اصیل و حقی است واضح و همانا تقریر احادیث برای ارشاد و هدایت عباد مانند تألیف آنها سبب نمی شود که بگوئیم روایات قطعیه الصدور از ائمه طاهرین اند و اگر قلم را جاری نمایم بر اینگونه سخنان پایان ندارد و اصولی مضبوطه از اقاویل ملحوظه علماء معاصرین و سابقین می شود .

مطلع تاسع: در اینکه برای حدیث دان فوائد کثیره استدر کتاب « تفسیر امام حسن عسکری » (۱) و کتاب « احتجاج » (۲) مرویست که حضرت امیر علیه السلام فرمود: هر کس مسکین و ضعیفی را در دین و معرفتش تقویت و تأیید کند و ناصب مخالفی را افحام و الزام نماید خداوند به وی تلقین می کند آن وقتی که به قبرش می رود تا بگوید: « اللّٰهُ رَبِّی و مُحَمَّدٌ نَبِیِّی و عَلِیٌّ وَلِیِّی و الْکَعْبَه قِبْلَتِی و الْقُرْآنُ بَهْجَتِی و عِدَّتِی و الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَانِی ». « پس خداوند می فرماید: ای بنده من به حجت و برهان حق را ظاهر کردی اکنون اعلی درجات جنان برای تو واجب است پس قبرش انزه ریاض جنت می شود » (۳). و أيضاً در این دو کتاب (۴) مسطور است مردی خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه ای آورد آن جناب فرمودند: « در عوض این هدیه کدام از این دو را می خواهی: بیست هزار درهم به تو بدهم یا به روی تو بگشایم دری از علم که فلان ناصبی که در شهر تو است از آن مقهور شود، ضعیفاء اهل آن شهر از شرّ وی نجات یابند؟ اگر خوب اختیار کردی هر دو از برای تو است و اگر نه مخیری هر کدام را می خواهی بخواه، » عرض کرد:

۱- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۴۶ ح ۲۲۸ .

۲- احتجاج ۱/۱۰ .

۳- نیز بنگرید به: بحار الانوار ۲/۷ ح ۱۴ .

۴- احتجاج ۱/۱۱، تفسیر الامام الحسن العسکری: ۳۴۸ ح ۲۳۰ .

مطلع عاشر: در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد

ثواب من در مغلوبیت و مقهوریت ناصبی و استنقاذ ضعفاء از دست او بیشتر است و قدر آن از بیست هزار درهم افزون . فرمود : « بلی به بیست هزار هزار درهم » عرض کرد : چگونه اَدْوَن را بخوادم و افضل را بگذارم ؟ فرمود : « خوب اختیار کردی پس کلمه ای به وی تعلیم کرد و بیست هزار درهم هم مرحمت نمود ، پس مرخص شد و بدان کلمه آن ناصب را ملزم کرد . پس از زمانی که شرفیاب حضور آن بزرگوار گردید آن جناب فرمود : ای مرد ! منفعت احدی مانند منفعت تو نیست ؛ از آنکه تو کسب کرده ای مودت و دوستی خدا را اولاً- ، و مودت محمد و علی را ثانیاً ، و مودت دوستی آل طاهرین ایشان را ثالثاً ، و مودت ملائکه را رابعاً ، و مودت اخوان مؤمنین را خامساً ، و کسب کرده ای بعد هر مؤمن و هر کافر چیزی که افضل از دنیاست هزار مرتبه فہنیئاً ثم ہنیئاً لک » (۱) . پس عرض می نمایم : غلبه و الزام بر نواصب و طواغیت از اهل کفر بواسطه دانستن علوم و احادیث آل محمد علیہم السلام است و ثمره آن ارشاد بندگان و استنقاذ ضعفاء و مساکین است از تیه غوایت و خسران . و آیه کریمه « وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً » (۲) شاهد مدعی است .

مطلع عاشر: در جواز نقل احادیث عامه اگر معارض نباشد در اینکه احادیث عامه را توان نقل نمود یا نه . بدان علماء عامه وضع و جعل احادیث را بنا بر مذهب خودشان جائز می دانند و هر آنکه از طریق ایشان آگاه است می داند چه عرض می کنم ، و حکایت سمره بن جندب و اختلاف وی در روایت نبوی صلی الله علیه و آله به امر معاویه به ازاء چهار صد هزار درهم معروف

۱- نیز رجوع شود به : بحار الانوار ۲/۸ ۹ ح ۱۶ .

۲- مائده : ۳۲ .

و مشهور است ، و تغییر معانی آیات و تأویل بعضی از آنها در ذمّ حضرت امیر علیه السلام و مدح قاتل آن بزرگوار در کمال وضوح است . بلی مرحوم شیخ طوسی فرموده است : جائز است عمل به اخباری که امامیه در کتب متداوله دائره مدوّن فرموده اند و عمل اصحاب هم بر همین است ، و اخبار سنّیان در صورتی که از معارض سالم باشد نیز چنین است (۱) . و در « عده » (۲) فرمود : جائز است عمل به اخبار مخالفین در وقتی که از امامهای ما روایت نمایند ، و در روایات اصحاب ما هم مخالف و معارضی نداشته باشد ، و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « لو انزلت بکم حادثه لا تجدون حکمها فیما روی عنّا فانظروا إلی ما رووه عن علی علیه السلام فاعملوا به » ۳ . یعنی : اگر حادثه ای بر شما نازل شود و حکمی از برای آن ندانید در آنچه روایت شده است از ما اهل بیت ، پس نظر کنید به آنچه روایت از حضرت امیر علیه السلام کرده اند ، آنگاه عمل نمائید . و عمل طائفه بر روایت حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج و سائرین از عامه است که از ائمه طاهرین علیهم السلام روایت نموده اند و منکر نشده اند و خلاف هم ظاهر نشده است ، عجالتاً از هر گونه تسامح در اخبار توان تحمل کرد و از هر طریقی هم تأمل محتمل است مگر از این طریق و آنکه اجتهاد در برابر نص کند و عقیده اش بر جعل و وضع حدیث باشد پس از طریق ایشان نباید رفت و بر حدیث ایشان هم نباید اعتماد نمود که آنچه اینان و این فتره دونان کرده اند و بر آن رفته اند از اصول و فروع مشرکان و کافران فرا گرفته اند رفته اند و برفته اند .

۱- .عده الاصول ۱/۳۷۹ چاپ آل البيت عليهم السلام ، ۱/۱۴۹ تحقیق انصاری .

۲- .بحار الانوار ۲/۲۵۳ ، الاصول الاصلیه : ۱۰۳ ، قوانین الاصول : ۴۵۸ ، الفصول المهمه ۱/۵۷۴ باب ۲۹ ح ۱ .

در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث

و دیگر اعتمادی که مرا در این زمان بر بعضی کتابهای سنیان است شاید به اخبار برخی از ابناء زمان خودمان نباشد؛ از آنکه قلیلی از سنیان احادیثی که از ائمه طاهرین علیه السلام بیان کرده اند که هر یک از آن را با احادیث شیعه موافق و مطابق یافته ایم اما دیگران اعتماد به اخبار سنیان کرده اند و در کتابهای شیعه با آنکه مطابق آنرا نیافته اند یاد کرده اند.

فیمن حفظ اربعین حدیثاً در ثواب آنکس چهل حدیث حفظ کند و اجر آن و معانی چهل حدیث بدان هر یک از علماء قدماء امامیه که مشرب و مذهب خود را بر نشر احادیث آل رسول علیهم السلام قرار داد برای میمنت و حسن خدمت به شرع و شریعت چهل حدیث از احادیث صحیحه الاسناد نبویاً أو امامیاً انتخاب کرده من اوله إلی آخره شرحی نوشت، و آنچه با دقت نظر و حقایق آن یافت نگاشت و به همین طریق علماء سنت و جماعت هم مشی کردند و کتابهایی که موسوم به « اربعین » است از فریقین بسیار است، و جهت اقتصار به عدد اربعین برای روایت نبویّه صلی الله علیه و آله است که مأخذ و سند عامه و خاصه است. اما روایت عامه بدینگونه است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله « من قرأ علی اربعین حدیثاً کنت له شفیعاً یوم القیامه » (۱). و معنی آن واضح است. اما در کتب خاصّه مرویست از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله: « من حفظ اربعین حدیثاً من السنّه کنت له شفیعاً یوم القیامه » (۲).

-
- ۱- الجامع الصغیر ۲/۵۹۵ ح ۸۶۳۶ با لفظ « من حفظ » بجای « من قرأ »، نیز فیض القدیر ۶/۱۵۴، در منیه المرید شهید ثانی نیز ص ۳۷۱ این روایت آمده و در حاشیه به پاره ای از منابع ارجاع شده است.
 - ۲- ینابیع الموده ۲/۲۷۱ ضمن ح ۷۷۲، خصال: ۵۴۲ ح ۱۶، وسائل الشیعه ۲۷/۹۴ ح ۳۳۳۰۳، بحار ۲/۱۵۴ ح ۴، این روایت در طرق عامه نیز آمده مانند: کشف الخفاء عجلونی ۲/۲۴۶، الکامل الضعفاء ۱/۳۳۰، الجامع الصغیر ۲/۵۹۵ ح ۸۶۳۶، کنز العمال ۱۰/۲۲۵.

در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرین است

و در جلد اول « بحار الانوار » (۱) تعداد چهل چیز فرموده است از اصول و فروع مانند ایمان به خدا و قیام به صلاه و امثال آن . و در حدیث دیگر است : « من حفظ اربعین حدیثاً بعثه الله عالماً فقیهاً » (۲) . و در حدیث دیگر است : « من حفظ اربعین حدیثاً من أحادیثنا من الحلال والحرام [بعثه الله يوم القيامة فقیهاً عالماً ولم يعذبه] » (۳) .

در اینکه مراد از چهل حدیث فضائل ائمه طاهرین استو محمد بن ادریس شافعی رئیس طائفه شافعیه گفته است : مراد از چهل حدیث فضائل و فواضل آل محمد است ، یعنی : هر کس چهل حدیث از فضیله و منقبت ایشان حفظ کند شفیع وی حضرت رسول است (۴) . و عجب است احمد بن حنبل رئیس فرقه حنابله گفته است : حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم از آن جناب سؤال کردم : مراد از چهل حدیث چیست ؟ آیا در مسائل حلال و حرام است یا در اصول دینی و عقاید یقینیه یا در فضایل اهل بیت تو ؟ فرمودند : « حق همان است که ابن ادریس گفته است » (۵) .

-
- ۱- در باره این حدیث مفصل رجوع کنید به : بحار الانوار ۲/۱۵۴ ح ۷ ، این چهل حدیث از وصایا و سفارشات حضرت نبوی به جناب علوی صلوات الله علیهما و آلهما می باشد . اصل روایت در خصال شیخ صدوق : ۵۴۳ ح ۱۹ مروی است .
 - ۲- کافی ۱/۴۹ ح ۷ ، امالی شیخ صدوق : ۳۸۲ ح ۴۸۸ ، وسائل الشیعه ۲۷/۷۹ ح ۳۳۲۵۰ .
 - ۳- خصال صدوق : ۵۴۲ ، وسائل الشیعه ۲۷/۹۵ ح ۳۳۳۰۶ ، بحار الانوار ۲/۱۵۴ ح ۶ .
 - ۴- ینابیع الموده ۲/۲۷۱ ح ۷۷۲ .
 - ۵- أمان الأئمه من الاختلاف ، صافی : ۲۱۴ به نقل از ابن أبی الفوارس در « اربعین » خود ، قریب بدین مضمون در ینابیع الموده ۲/۲۷۱ منقول است ، درباره اختلاف اقوال نسبت به مضمون چهل حدیث رجوع شود به : فیض القدیر ۶/۱۵۴ .

در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما

و حکم به صحت این خواب توان کرد برای اتمام حجت تا از برای بیننده آن یقظه از غفلت دست دهد . خلاصه این عاصی هم خواستم چهل حدیث از احادیث مرویه آل طه و یس علیهم السلام در این کتاب ضبط و ثبت نمایم و از ترجمه ظاهری هر یک هم تجاوز ننمایم تا بر حسب احادیث شریفه ای که مقبول الطرفین است مرا نیز بهره و حظی باشد و خوشتر احادیث مرویات و مسموعات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را دانستم که این اوراق از آنها زینت دیگر خواهد یافت و بر قوالب الفاظ و حروف این مسوده و ظروف جامعه جانی روان خواهد بود سیما آن احادیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدون واسطه از سه امام علیهم السلام استماع فرموده از کتب اربعه بنظر آوردم که نزدیک به چهل حدیث می شود و ضبط کردم . و علاوه از چهل حدیث از کسانی که استماع و روایت از آن بزرگوار کرده اند و از کسانی که تابعین و اصحاب مکرمین ائمه طاهرین بوده اند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت از ایشان کرده است چنانکه اشاره نمودم می نویسم ، و هر یک را به فارسی برای سهولت ترجمه می کنم تا این اوراق و کتاب مجموعه روایات آن جناب شود . و اگر حیاتی روزی شود و عمری باقی باشد و توفیقی مدد کند شاید اربعینی از احادیث حضرت عبدالعظیم به طریق مشروح بتوانم جمع کنم و مشتاقین و طالبین را بر آن تشویق نمایم .

در معنی حفظ چهل حدیث است از مرحوم مجلسی و ملا صدرا طاب ثراهما و بدان مرحوم آخوند مجلسی طاب ثراه در جلد اول « بحار » (۱) و مرحوم آخوند در « شرح اصول کافی » (۲) از برای حفظ چهل حدیث سه معنی کرده اند :

۱- بحار الانوار ۲/۱۵۶ ذیل ح ۱۰ .

۲- شرح اصول الکافی ، مازندرانی ۲/۱۹۲ ، نیز رجوع شود به : مجمع البحرین ۳/۴۲۱ ماده (فقه) .

در عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اول: آن است که: شخص الفاظ و عبارات چهل حدیث را تماماً حفظ کند چه در خاطر و چه در دفاتر. دوم: آن نقش بر خاطر است نه رسم در دفاتر یعنی حفظ متبادر از ظهر القلب است. سوم: آن ادراک معانی و حقایق و استنباط حکم و معارف و عمل به آنهاست چنانکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به جناب ولایت علیه السلام فرمودند: «چهل حدیث ایمان به خدا و امتثال آن است...» (۱). و البته این قسم اعلی مراتب حفظ حدیث است و در حدیث سابق دانستی هر کس چهل حدیث حفظ کند فقیه محشور می شود، و فقه بمعنی فهم است یعنی مدلول و دال هر حدیثی را امتیاز دهد و درست بفهمد، و به اصطلاح معروف مراد خدا و رسول و امام را بهتر از دیگران استنباط و استخراج کند، و هر آنکس چهل حدیث بدینگونه فهمید البته اصول عقاید و کرائم قواعد وی نیکو و پسندیده است و مانند وی کسی نخواهد بود، و آن کس که به اسرار و حکم و معارف و دقایق و حقایق اخبار و آثار عترت حضرت سید مختار کما هی آگاه و بینا گردید حضرت عبدالعظیم است و اگر اهل این بلده ناصره، این اخبار [را] گاهی نظری اندازند البته از علو و سمو قدر و مقام آن بزرگوار و عظمت مزارش خبری خواهند یافت، و امیدوارم ثمری مفید و نافع بیابند، إن شاء الله.

ختم مسکدر عمل مشایخ ثلاثه به ذکر سند و حذف آن و حذف اسانید روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرحوم سید سند بحر العلوم طاب ثراه و جعل الجنه مثواه در کتاب «رجال» مختصر خود فرموده است: هر یک از مشایخ ثلاثه یعنی مرحوم محمد بن یعقوب کلینی و مرحوم

صدوق و مرحوم شیخ طوسی رحمه الله علیهم در کتب اربعه در صدر وسند روایات مسلکی خاص داشتند. اما مرحوم کلینی در «کافی» به طریق قدماء جمیع سند روایت را نقل فرمود مگر بنحو ندرت و شاذ به جهت اعتماد به رواه و اخبار اوائل بعضی از اسناد را ترک و حذف کرده است، و این قسم به اصطلاح متقدمین مرسل و معلق می نماید. و از مرحوم میرزا در «قوانین الاصول» دیده ام، از مرحوم مجلسی در حدیث سی و پنجم از کتاب «اربعین» نقل فرمود که: ما احتیاج به ذکر سند از این اصول اربعه نداریم (۱) و اگر سندی ذکر نمائیم برای میمنت است و تبرک و اقتداء به سند سلف، و شاید به سند ضعیفی مجهولی رسد، و این باب نافع و واسع است و شواهد کثیره از ممارست اخبار و تتبع سیره قدماء علماء اخبار (۲) در دست است، و مرحوم کلینی سندی متصل به ابن محبوب و به ابن اُبی عمیر یا غیر این دو راوی از اصحاب کتب مشهوره ذکر فرموده است پس به ابن محبوب ابتداء کرده و ما تقدّم را ترک فرموده این فقره به نظر آنکه دانائی ندارد می نماید که مرسل است، و نیست چنین، بلکه اخذ خبر از کتاب آن راوی کرده و به ایراد سند واحد اکتفاء نموده (۳). و از این بیان بدان که مشرب و مسلک مرحوم کلینی به ذکر تمام اسناد حدیث بوده است الا ما شدّ و ندر. اما مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» عملش به اختصار اسانید بوده است با حذف اوائل سند لیکن در اواخر کتاب تعریف از مشیخه خود با طرق روایات فرموده است، بلکه در بعضی به وضعی اخلال کرده است که به نظر می نماید سند آن معلق است.

-
- ۱- مرحوم نراقی نیز در مستند الشیعه ۹/۱۵۹ تصریح می کند که با وجود خبر در اصول معتبره خصوصاً کتب اربعه، قصور سند ضرری نمی رساند.
 - ۲- در چاپ سنگی: اخبار.
 - ۳- رجوع شود به: سماء المقال ۲/۴۰۵.

عبارت مرحوم میرزای قمی در قوانین

اما شیخ طوسی در « تهذیب » و « استبصار » به وضع مرحوم کلینی نقل روایات را با تمام اسناد ذکر کرده است و حذف بعضی از صدور اخبار را نیز مانند صدوق کرده است . و مرحوم شیخ مانند مرحوم صدوق در اواخر این دو کتاب مشیخه معروفه را بأسمائهم یاد کرده است بنحو واحد نه مختلف ، و بعضی از روایات را به جهت قلت روایت ترک نموده است و حواله داده است تفصیل را به فهرست های شیوخ متقدمین و فهرستی که خود تصنیف کرده است و فهرست شیوخ در این اوقات متروک است و اثر از آنها نیست .

عبارت مرحوم میرزا[ی] قمی در قوانینو داعی در « قوانین » (۱) مرحوم میرزا خواننده است که در حق مرحوم شیخ طوسی فرمود : إِنَّ الشَّيْخَ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَعَلَّ مِثْلَ فِعْلِ الصَّدُوقِ لَكِنْ لَمْ يَتْرِكِ الْإِسَانِيدَ طُرّاً فِي كُتُبِهِ فَاشْتَبَهَ الْأَمْرَ عَلَى الْمَتَأَخَّرِينَ لِأَنَّ الشَّيْخَ عَمِلَ لِذَلِكَ كِتَابَ الْفَهْرَسْتِ وَذَكَرَ فِيهِ أَسْمَاءَ الْمُحَدِّثِينَ وَالرَّوَاهِ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ وَكُتُبَهُ وَطَرَقَهُ إِلَيْهِمْ وَذَكَرَ قَلِيلاً مِنْ ذَلِكَ فِي مُخْتَمَمِ كِتَابِي التَّهْذِيبِ وَالْإِسْتِبْصَارِ فَإِذَا أُورِدَ رِوَايَةٌ ظَهَرَ لِلْمُتَتَبِعِ الْمَمَارَسِ أَنْ أَخَذَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ تِلْكَ الْأَصُولِ الْمَعْتَبَرَةِ وَكَانَ الشَّيْخُ فِي الْفَهْرَسْتِ إِلَيْهِ سِنْدٌ صَحِيحٌ فَالْخَبْرُ صَحِيحٌ مَعَ صِحَّةِ سِنْدِ الْكِتَابِ إِلَى الْإِمَامِ وَإِنْ اِكْتَفَى الشَّيْخُ عِنْدَ إِيرَادِ الْخَبْرِ بِسِنْدٍ ضَعِيفٍ . خِلَاصَهُ مَرْحُومِ مِيرْزَا فَرْمُودُ : غَرَضٌ مِنْ حَذْفِ اسْنَادِ الصَّدُوقِ وَشَيْخِ وَتَرْكِ وَسَائِطِ قَصْدِ اخْتِصَارِ اسْتِ وَعَدَمِ اِحْتِيَاجِ بِيهِ مَشِيخِهِ . وَغَرَضٌ دَاعِيٌّ مِنْ اِيْنِ مَقْدَمَاتِ اِيْنِ اسْتِ تَبَعاً وَاقْتِدَاءً لِمَا ذَهَبَ بِيهِ الشَّيْخَانِ الثَّقَاتَانِ الْعَدْلَانِ بَرَايَ رَفْعِ پَرِيْشَانِ شُدْنِ حَوَاسِ خَوَانِدِ كَانِ اسَانِيدِ رِوَايَتِ حَضْرَتِ عَبْدِ الْعَظِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا حَذْفَ كَرْدَمِ وَاقْتِصَارِ بِيهِ خُودِ اِيْنِ بَزْرْ كُوَارِ نَمُودِه تَنْوِيهِ بِنَامِ سَامِي حَضْرَتِ عَبْدِ الْعَظِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَمُودَمِ هِمَانِ قَدْرِ اسْمِ كِتَابِ دَرِ اَوَّلِ هَرِ حَدِيثِ ذَكَرَ مِي شُودِ اَزِ هَرِ يَكِ اَزِ اَصُولِ اَرْبَعِه اسْتِ

۱- با مروری در قوانین یافت نشد ، ولی کلباسی در سماء المقال ۲/۴۰۷ آنرا نقل کرده است .

خوانندگان را کافی است . واشهد الله وكفى بذلك شهيداً بقدر مقدور از جمع هر يك از اين احاديث غفلت نوزديدم و با كمال مسكنت مسألت می نمايم از خوانندگان از زلّات اين كلب عاوی كه مادح آل رسول عليهم السلام است بگذرند .

الحديث الاول : حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلام

الحديث الثانى : دعائى كه حضرت عبدالعظيم در رؤيت هلال از حضرت جواد عليه السلامدر شهر رى نقل فرمودند

الحديث الاول: حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلامبسم الله الرحمن الرحيم عن الصدوق : رواه عرض دين عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عليه السلام على على بن محمد الهادى صلوات الله وسلامه عليهما كما مرّ .

الحديث الثانى: دعائى كه حضرت عبدالعظيم در رؤيت هلال از حضرت جواد عليه السلام در شهر رى نقل فرمودند فى « دعوات » (١) : فى « دعوات » ٢ : سيد بن طاوس عليه الرحمه ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عليه السلام قال : صلى أبو جعفر محمد بن على الرضا عليهما السلام صلاه المغرب فى ليله رأى فيها هلال شهر رمضان فلما فرغ من الصلوه ونوى الصيام رفع يده فقال عليه السلام : اللَّهُمَّ ! يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَتُجِنُّ الضَّمِيرُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ . اللَّهُمَّ ! اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ وَكَسَلَ ، وَلَا مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ . اللَّهُمَّ ! صَحِّحْ أَبْدَانَنَا مِنَ الْعِلَلِ، وَأَعِنَّا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ، حَتَّى يَنْقُضَى عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَقَدْ أَدَّيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا.

١- اقبال الاعمال ، ابن طاوس ١/٧٦ فصل ١٠ ، مستدرک الوسائل ٧/٤٤٤ ح ٨٦٢٠ .

اللَّهُمَّ! أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ، وَوَفِّقْنَا لِقِيَامِهِ، وَنَشِّطْنَا فِيهِ لِلصَّلَاةِ، وَلَا تَحْجُبْنَا مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَسَهِّلْ لَنَا فِيهِ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ. اللَّهُمَّ! لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَصِيْبًا وَلَا تَعْبًا وَلَا سِقْمًا وَلَا عَطْبًا. اللَّهُمَّ! ارزُقْنَا الْأَيْفَطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ. اللَّهُمَّ! سَهِّلْ لَنَا [فِيهِ] مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ، وَيَسِّرْ مَا قَدَّرْتَهُ مِنْ أَمْرِكَ، وَاجْعَلْهُ حَلَالًا- طَيِّبًا نَقِيًّا مِنَ الْأَثَامِ، خَالِصًا مِنَ الْأَصَارِ وَالْأَجْرَامِ. اللَّهُمَّ! لَا تُطْعِمْنَا إِلَّا طَيِّبًا غَيْرَ حَبِيثٍ وَلَا حَرَامٍ، وَاجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا لَا يَشُوْبُهُ دَنَسٌ وَلَا أَسِيْقَامٌ. يَا مَنْ عِلْمُهُ بِالسِّرِّ كَعِلْمِهِ بِالْأَعْلَانِ، يَا مُتَفَضِّلًا عَلَى عِبَادِهِ بِالْأَعْسَانِ، يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ (۱) شَيْءٍ قَدِيْرٌ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ عِلِيْمٌ خَبِيْرٌ، أَلْهَمْنَا ذِكْرَكَ، وَجَنَّبْنَا عُسْرَكَ، وَأَنْلْنَا يُسْرَكَ، وَاهْدِنَا لِلرَّشَادِ، وَوَفِّقْنَا لِلسَّدَادِ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْبَلَايَا، وَصِيْمْنَا مِنَ الْأَوْزَارِ وَالْخَطَايَا. يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ عَظِيْمَ الذُّنُوْبِ غَيْرُهُ، وَلَا يَكْشِفُ الشُّوْءَ إِلَّا هُوَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ، وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِيْنَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِيْنَ، وَاجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُوْلًا، وَبِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى مَوْصُوْلًا، وَكَذَلِكَ فَاجْعَلْ (۲) سَعِيْنَا مَشْكُوْرًا، وَقِيَامَنَا مَبْرُوْرًا، وَقُرْآنَنَا مَرْفُوْعًا، وَدُعَاءَنَا مَسْمُوْعًا. وَاهْدِنَا لِلْحُسْنَى، وَجَنَّبْنَا الْعُسْرَى، وَيَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى، وَأَعْلِلْنَا الدَّرَجَاتِ، وَضَاعِفْنَا الْحَسَنَاتِ، وَأَقْبَلْنَا (۳) الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ، وَاسْمِعْنَا لَنَا ۴ الدَّعَوَاتِ، وَاغْفِرْنَا لَنَا الْخَطِيئَاتِ، وَتَجَاوَزْنَا عَنَّا السَّيِّئَاتِ. وَاجْعَلْنَا مِنَ الْعَامِلِيْنَ الْفَائِزِيْنَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّيْنَ، حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا وَقَدْ قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَقِيَامَنَا، وَزَكَّيْتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا، وَغَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوْبَنَا، وَأَجَزَلْتَ فِيهِ مِنْ

۱- در بعضی منابع: علی کل .

۲- در چاپ سنگی: واجعل .

۳- در مصدر: منّا .

الحديث الثالث : رواية حضرت عبدالعظيم عليه السلام

در جزاء آنکه کافری را دعوت به اسلام نماید

كُلُّ خَيْرٍ نَصَبْنَاهُ، فَإِنَّكَ الْأَيْلَةُ الْمُجِيبُ، وَالرَّبُّ الْقَرِيبُ، وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ . تَمَّ الدَّعَاءُ .

اما ترجمه : در کتاب « دعوات » مرحوم سید بن طاوس مسطور است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری فرمودند : حضرت امام محمد تقی علیه السلام در شبی که هلال ماه مبارک رمضان را دیدند بعد از فراغت از نماز مغرب قصد روزه گرفتن فرمودند و دستهای مبارک را بلند کردند و این دعاء مبارک را خواندند : اوله : یا [من] یملک التّدبیر . . . إلى آخره .

داعی عاصی مستدعی است از مجاورین روضه شریفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه از ادعیه وارده از ائمه طاهرین که در استهلال شهر رمضان المبارک در کتب دعوات مسطور است از این دعاء شریف که راوی آن حضرت عبدالعظیم است و در شهر ری نقل فرموده است و اختصاص به آن جناب دارد غفلت نمایند و عبارات این دعاء خود حکایت از صحت آن می نماید امیدوارم خداوند سبحان به خوانندگان این دعاء اجر و ثواب جزیل عنایت نماید .

الحديث الثالث: رواية حضرت عبدالعظيم عليه السلام در جزاء آنکه کافری را دعوت به اسلام نماید فی « الامالی » (۱) و « البحار » (۲) فی « الامالی » (۳) و « البحار » ۴ : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، عن علي بن محمد الهادي عليه السلام ، عن علي عليه السلام قال : « لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَيْ! مَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا كَافِرًا إِلَى الْإِسْلَامِ ؟

۱- .امالی شیخ صدوق : ۲۷۶ .

۲- .بحار الانوار ۲/۱۵ ح ۲۷ ، نیز بنگرید به : مستدرک الوسائل ۱۲/۲۴۰ ح ۱۳۹۹۵ .

۳- .کافره ، بدل . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

الحديث الرابع: حديث حضرت عبدالعظيم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به مدارای مردم شده

قال: يا موسى! اءذن له في الشفاعة يوم القيامة لمن يريد .»

اما الترجمة: در کتاب « امالی » و جلد اول « بحار الانوار » به حذف سند مرویست که حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی فرمود که: حضرت امام علی النقی [علیه السلام] فرمود که: « جناب شاه ولایت علیه السلام فرمودند: چون خداوند سبحان با حضرت موسی بن عمران تکلم کرد عرض نمود: ای خدای من! چه چیز است جزاء کسی که کافری را به اسلام دعوت نماید و بخواند؟ فرمود: ای موسی! از برای دعوت کننده اذن شفاعت کردن می دهم در روز قیامت از برای هر کس می خواهد شفاعت نماید. این مذنب عرض می کند: این حدیث در فضیلت کسانست که مردم را دعوت به حق می نمایند و اهل شرک و کفر را به ایمان و اسلام می خوانند و آنها البته علماء عاملین اند که مرشدین عباد و راشدین نیک نهاد می باشند .

پس بنابر این حدیث شریف نظر کن چه قدر از مردم شهر ری را حضرت عبدالعظیم فردای قیامت [. . .] (۱) دهد و بر عثرات و هفوات گناهکاران قلم عفو کشیده می شود .

الحديث الرابع: [حديث حضرت عبدالعظيم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله] [مأمور به مدارای مردم شده] فی « البحار » (۲): فی « البحار » ۳: بحذف الاسناد ، عن عبدالعظيم الحسنى ، عن محمّد بن علی الرضا عليهما السلام ، عن آبائه ، عن امير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « انا أمرنا معاشر الانبياء

۱- . کلمه ای در چاپ سنگی پاک شده است .

۲- . بحار الانوار ۲/۶۹ ح ۲۳ ، نیز بنگرید به : غوالی اللثالی ۲/۱۰۳ ح ۲۸۴ .

الحديث الخامس: حديثي که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند

در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلام

أن نكلّم الناس بقدر عقولهم». قال: فقال النبي صلى الله عليه وآله: «أمرني ربّي بمداراه الناس كما أمّرنا بأقامه الفرائض».

اما ترجمه: در جلد اول «بحار الانوار» [از] حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده است که حضرت امام محمد تقی از پدران بزرگوارش از امیرمؤمنان علیهم السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما معاشر انبیاء مأمور شدیم با مردم به قدر عقلهای ایشان تکلم نمائیم». باز فرمودند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگار من مرا امر کرده است به مدارات با مردمان چنانکه امر فرموده است ما را به بر پا داشتن احکام واجبه». الحدیث الخامس

حديثي که حضرت امام علی النقی به حضرت عبدالعظیم فرمودند در فضیلت اهل قم و اهل آبه به واسطه زیارت حضرت رضا علیه السلامفی «العیون» (۱): بحذف الاسناد، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی قال: سمعت علی بن محمّد العسکری یقول: «اهل قم واهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی الرضا بطوس. ألا فمن زاره فاصابه فی طریقہ قطره من السماء حرّم الله جسده علی النار».

اما ترجمه: یعنی: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام فرمود: من شنیدم از حضرت امام علی النقی علیه السلام که می فرمود: «اهل قم و اهل آبه آمرزیده شده است از برای ایشان از برای زیارتی که از برای جدّ من علی بن موسی الرضا علیه السلام می نمایند آگاه باشید کسی که آن

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۱ ح ۲۲، وسائل الشیعه ۱۴/۵۵۸ ج ۱۹۸۱۶، بحار الانوار ۵۷/۲۳۱ ح ۷۳ و ۹۹/۳۸ ح ۳۱

بزرگوار را زیارت کند و به وی در راه زیارت آن جناب قطره ای از باران برسد حرام می کند خداوند بدن او را به آتش.»

داعی عرض می کند: بنابراین خبر و خبر دیگر، یکی از بلدان ممدوحه «آبه» است و جماعتی از علماء عامه آن را به او ضبط کرده اند یعنی «آوه» نوشته اند. اما در کتاب «معجم البلدان» (۱) از ابن مردویه (۲) نقل کرده است: وی از اعمال اصفهان است، و به باء موخده باید خواند. و حق این است آبه از قرای ساوه است و در برابر آن، و دو فرسنگ بین ساوه و آبه مسافت است و همیشه در آبه شیعه ساکن بوده است چنانکه در ساوه سنی، و در تشیع اهل آبه یکی از عامه گفته است: وقائله تبغض اهل آبوههم اعلام نظم والکتابه فقلت الیک عنی ان مثلیعادی کل من عادی الصحابه (۳) یعنی: گوینده ای گفت: آیا دشمن داری اهل آبه را و همه ایشان نشانه های نظم و کتابت اند گویا اشاره باشد که ایشان اهل سیف و قلم اند پس گفتم: دور شو از من، آیا مانند من دشمن می دارد هر کس را که با صحابه رسول دشمن است؟! و حدیث معراج که دلالت بر فضل شهر آبه می کند در شرح فضل شهر قم خواهد آمد. و مرحوم سید جید قاضی نور الله تستری قدس الله تربته در «مجالس المؤمنین» فرموده است: از اکابر متأخرین اهل آوه میر شمس الدین محمد آوی است که از جمله صلحاء و فضلاء مقرّبین ملک خراسان سلطان علی مؤبد بوده، و شیخ اجل سعید شهید اول عالم ربانی قدس الله تربته کتاب «لمعه دمشقیه» را به التماس او نوشته است و به صحابت

۱- معجم البلدان ۱/۵۱ ماده (آبه)، نیز الانساب سمعانی ۱/۵۹ واژه (آبی)، الفوائد الرجالیه، بحر العلوم ۲/۱۸۵.

۲- وی حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه است، چنانچه در معجم البلدان بدان تصریح شده است.

۳- معجم البلدان ۱/۵۱ ماده (آبه).

الحديث السادس : در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام است

وی برای سلطان فرستاده شد (۱).

الحديث السادس: در فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام استفی « الامالی » (۲): فی « الامالی » ۳: بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، قال : سمعت محمد بن علی الرضا یقول : « ما زار أبی أحد فاصابه أذى من مطر أو برد أو حرّ إلا حرم الله جسده علی النار » .

اما الترجمة: یعنی حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: من شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می فرمود: « زیارت نمی کند پدرم را احدی پس به وی اذیتی از باران یا سرما و گرما برسد مگر آنکه خداوند جسد او را به آتش حرام می کند ». عرض می کنم: حدیث سابق خاص بود و این حدیث عام، حدیث سابق از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت شده بود و این حدیث از حضرت جواد صلوات الله علیهما، در حدیث سابق همان بیانی از قطره باران فرمود ولیکن در این حدیث ذکری از اذیت رسیدن در این راه نمودند، و بعد از آن وضع اذیت را تفریع فرمودند که از رسیدن باران و گرما و سرما باید باشد.

علی ای حال در هر یک از این سه فقره تفضّل مخصوص الهی است بر زوّار آن بزرگوار، و می توان گفت: حدیث سابق که انحصار به رسیدن قطره باران داشت برای جلالت قدر اهل آبه اختصاص داشته باشد، و حدیث ثانی از برای سائرین؛ از آنکه در آن حدیث عنوان تفضّل زیادتر است، و اخباری دیگر در ثواب تحمل اذایا در راه محبت ائمه

۱- رجوع شود به: طرائف المقال ۲/۴۲۶.

۲- امالی شیخ صدوق: ۷۵۲ ح ۱۰۱۰، وسائل الشیعه ۱۴/۵۶۰ ح ۱۹۸۲۲.

الحديث السابع : ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

طاهرین و اهل بیت عصمت رسیده است با انحصار به ترجمه کردن مقتضی نیست در این مقام . و عرض دیگر داعی آن است : رسیدن قطرات باران به ابدان حاضرین و مسافرین عموماً استحسان دارد ، و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله هر وقت برق و رعد و ابرهای مختلف می دیدند متوحش بودند مبادا عقوبتی آید تا آنکه قطره بارانی به بدن شریفشان می رسد ، آن وقت اظهار بشاشت می فرمودند و بشارت می دادند . بناءً علی هذا ، از برای آنکه در راه زیارت آن بزرگوار باران می خواهد شاید او را دو اجر باشد .

الحديث السابع: ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام استفتی « الکافی » (۱) : فی « الکافی » (۲) : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام قال : قلت لأبی جعفر [علیه السلام] : قد تحیرت بین زیاره قبر أبی عبدالله علیه السلام و بین زیاره قبر أیبک بطوس فما تری ؟ فقال لی : « مکانک » ! ثم دخل و خرج ودموعه تسيل علی خده فقال : « زوار قبر أبی عبدالله کثیرون و زوار قبر أبی بطوس قلیل » .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گفت : عرض کردم خدمت امام محمد تقی علیه السلام : بتحقیق متحیر هستم بین زیارت قبر جناب سید الشهداء [علیه السلام] و زیارت قبر پدرت بطوس پس چه می بینی ؟ فرمود : « از برای من بایست در این مکان » ، آنگاه داخل خانه شد و بیرون آمد و اشکهایش به رو و صورتش ۳ جاری بود و فرمود :

۱- .روایت از کافی یافت نشد . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۷ ح ۸ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۶۳ ح ۱۹۸۳۱ ،

بحار الانوار ۹۹/۳۷ ح ۲۶ به نقل از عیون .

۲- .در چاپ سنگی : بر دو صورتش .

الحديث الثامن : ايضاً در فضل ثواب زيارت حضرت رضا عليه السلام است عارفاً بحقه

« زوار قبر جناب سيد الشهداء عليه السلام بسيارند و زوار قبر پدرم به طوس کم است » .

این عبد مفتاح عرض می کند: از سؤال حضرت عبدالعظیم افضلیت زیارت این دو بزرگوار را نمی فهماند چنانکه در جواب حضرت جواد علیه السلام هم ترجیح زیارت هیچ یک معلوم نیست همان قدر معلوم است از جواب امام علیه السلام حضرت رضا علیه السلام قلیل الزوار است و حضرت سيد الشهداء علیه السلام کثیر الزوار و بر این حدیث توان شروح کثیره نگاشت .

الحديث الثامن: [ايضاً در فضل ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام است عارفاً بحقه [فی « الکافی » (۱): فی « الکافی » ۲: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا قال : « ضمنت لمن زار أبي بطوس عارفاً بحقه الجنة علي الله » .

اما الترجمة: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی فرمودند: از حضرت جواد علیه السلام شنیدم که فرمود: « ضامن شده ام بهشت را از برای کسی که پدرم را زیارت کند و عارف به حق وی باشد » .

اولاً: آنچه به فهم ابن عاصی نزدیک است مراد از عرفان زائر همان اذعان به ولایت و امامت ایشان است که اصل اصیل در معرفت است، و این اذعان ظاهر و باطنی دارد فی الجملة، و اگر نه معرفت کلیت در حق ایشان منافی با عقل و نقل است. و از این جهت مرویست: کسی که ایشان را حسباً و نسباً و اسماً و وصفاً بشناسد و به قدر میسور و مقدور از مقامات ایشان مطلع شود همان عرفان حق است. بلی قید به لفظ « عارفاً بحقه » اهل سنت و جماعت خارج می شوند؛ از آنکه خواست این طایفه منافست با معرفت خاصه ای که در شیعه و فرقه خاصه موجود است.

۱- روایت در کافی موجود نبود. رجوع کنید به: من لا یحضره الفقیه ۲/۵۸۳ ح ۳۱۸۶، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۶ ح ۷، وسائل الشیعه ۱۴/۵۵۳ ح ۱۹۸۰۴.

در اشعاری که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده

پس اینان به محض دانستن حسب و نسب و اسم بخواهند بهشت روند برای زیارت کردن آن بزرگوار سزاوار نیست ، و ضمانت کفالت است و البته آن بزرگوار زعیم و کفیل دشمن خود نمی شود و شفاعت شفعاء آل محمد صلی الله علیه و آله شامل خصماء خودشان که اعداء الله و اعداء الرسول اند نخواهد شد . و ثانیاً : در آخر این حدیث کلمه « علی الله » است و می گویند : حرف « علی » از برای تعهد آمده است مانند فقره « و علی الید ما اخذت حتی تؤدی » (۱) و نظائر آن بسیار است یعنی چون امام علیه السلام از برای زائر پدرش ضمانت جنت را فرمود با معرفت حقه بر خداست که ضمانت و شفاعت وی را قبول فرماید ، بلکه این ضمانت هم به امر پروردگار است .

در اشعاری است که صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده و مرحوم صدوق در « عیون اخبار الرضا » (۲) در باب مرآتی اشعار خوش بیان فرموده است چند شعر آن مضمون این حدیث است : من زاره فی الله عارف حقها لمس منه علی الجحیم حرام و مقامه لا شک یحمد فی غدوله بجنات الخلود مقام وله بذات الله اوفی (۳) ضامنقسماً الیه تنتهی (۴) الاقسام پس بر تو است ترک زیارت آن بزرگوار را نمائی و بر حضرت جواد علیه السلام است ضمانت جنت و بر خداست اجابت مسألت آن سید معظم .

۱- روایت نبوی صلی الله علیه و آله است چنانچه در خلاف شیخ طوسی ۳/۲۲۸ آمده ، و نقل شده از : سنن ابن ماجه ۲/۸۰۲ ح ۲۴۰۰ ، سنن ترمذی ۳/۵۶۶ ح ۱۲۶۶ ، سنن ابی داود ۳/۲۹۶ ح ۳۵۶۱ ، مسند احمد بن حنبل ۵/۸ و ۱۲ و ۱۳ ، السنن الکبری ۶/۹۵ ، المستدرک علی الصحیحین ۲/۴۷ .

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۲ ، بحار الانوار ۴۹/۳۱۹ .

۳- در چاپ سنگی : وفی .

۴- در چاپ سنگی : ینتهی .

الحديث التاسع : در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود

اللهم ! ارزقنا زیارته وشفاعته و مجاورته و ثبتنا علی محبته بحقه . نعم ما قیل : من سرّه أن رای قبراً برؤيته یفرج الله عن زاره کربه فلیأت ذا القبر إن الله اسکنه سلاله من نبی الله منتجبه (۱)

الحديث التاسع: در اینکه حضرت امیر چهار چیز فرمود و خدا در قرآن تصدیق نمود فی اول « البحار » (۲): عن « الامالی » (۳) ، عن عبدالعظیم الحسنی الرازی ، عن أبی جعفر الثانی ، عن آبائه ، عن علی علیهم السلام قال: فی اول « البحار » ۴: عن « الامالی » ۵ ، عن عبدالعظیم الحسنی الرازی ، عن أبی جعفر الثانی ، عن آبائه ، عن علی علیهم السلام قال: « قلت أربعاً انزل الله تعالی تصدیقی بها فی کتابه ، قلت : المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر ، فانزل الله تعالی : « وَكَتَبْنَا لَهُمْ فِي الْقَوْلِ . قلت : من جهل شیئاً عاداه ، فانزل الله تعالی : « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ . قلت : قیمه کل امرء ما یحسنه ، فانزل الله تعالی فی قصه طالوت : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ . قلت : القتل یقل القتل ، فانزل الله تعالی : « وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ .

اما ترجمه : حضرت عبدالعظیم حسنی رازی فرمودند : از حضرت ابا جعفر ثانی که جناب امام محمد تقی علیه السلام است روایت کرد ، و آن بزرگوار از پدران والاتبارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند : « من چهار چیز گفته ام و خداوند بر تصدیق من در کتاب مجید آن چهار چیز را نازل فرمود ، من گفته ام : « المرء مخبوء تحت لسانه » یعنی : مرد پنهان

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۱۳ ، بحار الانوار ۴۹/۳۲۸ .

۲- بحار الانوار ۱/۱۶۵ ح ۱۶۶ ، ۵ ، نیز ۶۸/۲۸۳ ح ۳۳ .

۳- امالی شیخ طوسی : ۴۹۴ ح ۱۰۸۲ .

در معنی و بیان « لحن القول » است

است در زیر زبانش ، چون تکلم کرد ظاهر می شود آنچه در اوست ، و خداوند فرمود : « وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ » یعنی می شناسی ایشان را که از صواب عدول می نمایند بر حسب معنی . و من گفته ام : « من جهل شيئاً عاداه » یعنی : کسی که به چیزی جاهل باشد آن مجهول را دشمن دارد ، و خداوند سبحان فرموده است در مذمت کفار که : تکذیب کردند به چیزی که علمشان احاطه به آن نیافت .

و من گفته ام : قیمت و مقدار هر مردی بواسطه آن چیزی است که تحسین کرده و نیکو نموده است ، و خداوند در قصه طالوت فرموده است که : خداوند او را بر شما برانگیخت و او را وسعت علم داد . و من گفته ام : کشتن و خون ریختن کم می کند کشتن را ، خداوند فرموده است : هر آن کس بکشد کسی را باید قصاص نمود .

در معنی و بیان « لحن القول » استاین گناه کرده عرض می کند : مرحوم مجلسی طاب ثراه در شرح این حدیث فرمودند : « مخبوء » به معنی مستور است یعنی انسان کمال و نقص ، صدق و یقین ، کذب و نفاقش معلوم نیست مگر آنکه تکلم کند ، « ولتعرفنهم » جواب قسم محذوف است ، و « لحن القول » تغییر اسلوب و میل دادن اوست به جهت تعریض و توریه (۱) . و شاعر گفته است : ولقد لحت لكم لكيما تفقهواواللحن يعرفه ذوو (۲) الالباب كذا (۳) في « المجمع » (۴) .

۱- بحار الانوار ۱/۱۶۶ ذیل ح ۵ .

۲- در چاپ سنگی : ذو .

۳- در چاپ سنگی : و کذا .

۴- مجمع البحرين ۴/۱۱۴ ماده (لحن) ، نیز بنگرید به : جوامع الجامع : ۴۵۰ .

الحديث العاشر: این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی «اولی لک» و کلمه «رجیم» است

ومخطی را لحن می گویند؛ از آنکه به کلام خود عدول از صواب می کند و «بسطة» در آیه کریمه «وَزَادَهُ بَسْطَةً» به معنی وسعت است. پس معنی آیه این است: ای محمّد! قسم به خدا! تو می شناسی ایشان را به قول و گفتار غیر صوابشان. و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «یا ابا عبیده! انا لا نعدّ الرجل فقیهاً عالمّاً حتّی یعرف لحن القول، وهو قول الله عزّوجلّ» (۱). و در کتاب «مجمع البحرین» (۲) لحن القول را به فحوی القول تعبیر فرمود. و در کتاب مذکور است که امام علیه السلام فرمود: «نحن نعرف شیعتنا فی لحن القول». و قیل: لحن القول بغض علی علیه السلام. و ایضاً فرمود: «اللحن الخطأ فی الاعراب». و بدان نظیر قول حضرت امیر علیه السلام فرمایش دیگر آن بزرگوار است در «نهج البلاغه» که فرمود: «الناس اعداء ما جهلوا» (۳).

الحديث العاشر: این دو حدیث از حضرت عبدالعظیم در معنی «اولی لک» و کلمه «رجیم» استفی «العیون» (۴): فی «العیون» «۵: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، قال: سألت محمّد بن علی بن

۱- مجمع البحرین ۴/۱۱۴، بصائر الدرجات: ۱۰۹ ضمن ح ۱ از باب ۱۶.

۲- مجمع البحرین ۴/۱۱۴.

۳- نهج البلاغه ۴/۴۲ حکمت ۱۷۲ و ص ۱۰۲ حکمت ۴۳۸، خصائص الأئمه: ۱۱۰، شرح ابن ابی الحدید ۱۸/۴۰۳ شماره ۱۷۴، شرح ابن میثم ۵/۳۳۶.

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۹ ح ۲۰۵، بحار الانوار ۹۰/۱۴۲ ح ۲.

الحديث الحادى عشر : در معنى رجيم

موسى الرضا عليهم السلام عن قول الله عزوجل « أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى * ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى » (۱)؟ فقال : « يقول الله عزوجل : بعداً لك من خير الدنيا وبعداً لك من خير الآخرة » .

اما ترجمه : حضرت عبدالعظيم فرمود : از حضرت امام محمد تقى عليه السلام سؤال كردم از اين آيه كريمه « أَوْلَى لَكَ » .. إلى آخرة ، فرمود : خداوند فرموده است : تو را از خير دنيا و آخرت دور مى نمايد .

و صاحب « مجمع البحرين » (۲) فرمود : اين كلمه تهديد و وعيد است مانند « ويل لهم » ، و در اين مقام اشاره است كه شترى به تو خواهد رسيد حذر نما و دور كن . و در « صراح اللغه » ۳ است : اولى لك تهديد و وعيد . قال الاصمعى : معناه قاربك ما يهلكك (۳) . حاشيه بحار الانوار ۱۸/۱۶۹ ذيل آيه شريفه . . و « اولى » به معنى آخرى ، و به فارسى سزاوارتر است .

الحديث الحادى عشر: [در معنى رجيم] فى « معانى الاخبار » (۴) : فى « معانى الاخبار » ۶ : عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، قال : سمعت أبا الحسن على

۱- . قيامت : ۳۴ ۳۵ .

۲- . مجمع البحرين ۴/۵۵۷ ماده (أول) .

۳- . در چاپ سنگى : يهلكك .

۴- . معانى الاخبار : ۱۳۹ باب معنى الرجيم ح ۱ ، بحار الانوار ۶۰/۲۴۲ ح ۹۱ .

الحديث الثانی عشر: در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه

بن محمد العسکری علیهما السلام یقول: « معنی الرّجیم آنه مرجوم باللّعن مطرود من مواضع الخیر لا یذکره مؤمن الا لعنه ، وان فی علم الله السابق انه اذا خرج القائم علیه السلام لا یبقی مؤمن فی زمانه الا رَجَمَهُ بِالْحِجَارَةِ کما کان قبل ذلك مرجوماً باللّعن . »

اما الترجمة: مرحوم صدوق در کتاب « معانی الاخبار » از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی روایت کرده است که گفت از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که فرمود: رجیم که لقب شیطان است به معنی مرجوم به نفرین و رانده شده است از مواضع خیر ، و هیچ مؤمنی شیطان را یاد نمی کند مگر آنکه لعن می نماید ، و به درستی که در علم سابق خدا گذشته است چون امام منتظر حجت ثانی عشر قیام می فرماید هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آنکه در آن زمان مانند نفرین سنگ بر وی می زند و او را دور می سازد .

این بنده شرمسار که گرفتار زخارف روزگار است عرض می کند: این لقب برای شیطان مانند ابلیس از خداوند مقرر شد چنانکه فرمود: « فَأَخْرُجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (۱). و در معنی رجیم صاحب « مجمع البحرين » (۲) در لغت « رجم » همین عبارات حدیث شریف را ذکر فرموده است .

الحديث الثانی عشر: [در کراهت مجامعت در اول و وسط و انتهای ماه] فی « العیون » (۳): فی « العیون » ۴: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی ، قال : حدّثنی علی بن محمّد

۱- حجر: ۳۴ ۳۵ .

۲- مجمع البحرين ۲/۱۵۴ ماده (رجم) .

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۰ ح ۳۵ ، بحار الانوار ۱۰۰/۲۷۲ ۱۰۰/۲۷۳ ح ۲۷ .

الحديث الثالث عشر: در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلامدر بیست و سیم ماه رمضان

العسکری ، عن أبيه محمد بن علي ، عن ابيه الرضا علي بن موسى ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه عليهم السلام قال : « يكره للرجل أن يجامع في أول ليلة من شهر وفي وسطه وفي آخره ، فانه من فعل ذلك خرج الوليد مجنوناً ، ألا- ترى أن المجنون اكثر ما يصرع في أول الشهر ووسطه [وآخره] . وقال عليه السلام : « من تزوج والقمر في العقرب لم ير الحسنی » (۱) . وقال : قال عليه السلام : « من تزوج في محاق الشهر فليسلم (۲) بسقط الولد » (۳) .

اما ترجمه: در کتاب « عیون اخبار الرضا » از صدوق طاب ثراه روایت است که: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی فرمودند که: حضرت امام علی النقی از پدر بزرگوارش حضرت جواد ، و آن جناب از حضرت رضا ، و آن جناب از حضرت موسی بن جعفر ، و آن جناب از پدر بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: « کراهت دارد از برای مرد اینکه در شب اول هر ماه و در وسط و آخر آن مجامعت کند ، و اگر چنین کند و نطفه ای بسته شود دیوانه خواهد شد ، آیا نمی بینی دیوانه در اول و آخر هر ماه مصروع می شود ؟ » . و فرمودند: « هر آن کس زن گیرد و قمر در عقرب باشد نیکی نمی بیند » . و فرمود که: آن جناب فرمودند: « کسی که در محاق ماهی تزویج نماید از سقط ولد سالم نیست » .

الحديث الثالث عشر: در فضل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در بیست و سیم ماه رمضانعجالةً این حدیث را از کتاب « تحفه الزائر » (۴) به عبارت فارسی حکایت و نقل

-
- ۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۰ ح ۳۶۵ ، بحار الانوار ۱۰۰/۲۷۳ ح ۲۸ .
 - ۲- در چاپ سنگی: یسلم . پس از آن در عیون « لسقط » آمده با حرف جرّ لام .
 - ۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۰ ح ۳۶۵ ، بحار الانوار ۱۰۰/۲۷۳ ح ۲۹ .
 - ۴- روایت را ابن طاوس در اقبال الاعمال: ۲۱۲ نقل کرده است . نیز مرحوم حر عاملی در وسائل الشیعه ۱۴/۴۷۴ ح ۱۹۶۳۲ .

الحديث الرابع عشر : در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه

می نمایم : به سند معتبر از حضرت امامزاده عبدالعظیم منقول است که : عجله این حدیث را از کتاب « تحفه الزائر » (۱) به عبارت فارسی حکایت و نقل

۱- روایت را ابن طاوس در اقبال الاعمال : ۲۱۲ نقل کرده است . نیز مرحوم حر عاملی در وسائل الشیعه ۱۴/۴۷۴ ح ۱۹۶۳۲ .

می نمایم : به سند معتبر از حضرت امامزاده عبدالعظیم منقول است که : حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که : « هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سیم ماه رمضان المبارک و آن شبی است که امید هست شب قدر باشد و در آن شب هر امر محکمی جدا و مقدر می شود مصافحه (۱) کنند با او روح صدو بیست و چهار هزار پیغمبر که همه رخصت طلبند از خدا در زیارت آن حضرت در این شب » .

الحديث الرابع عشر: [در خصوصیات و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه] « کمال الدین » (۲) : للصدوق طاب ثراه ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام قال : « کمال الدین » (۳) : للصدوق طاب ثراه ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام قال : قلت لمحمد بن علی : انی لأرجو أن يكون القائم من أهل بيت محمد المذی يملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً . فقال : « يا أبا القاسم ! ما منّا الا قائم بأمر الله و هاد إلى دين الله ولكن القائم الذي يظهر الله عزوجل به الأرض من أهل الكفر و الجحود و يملاً عدلاً و قسطاً ، هو الذي يخفي (۴) على الناس و لادته ، و يغيب عنهم شخصه ، و يحرم عليهم تسميته ، و هو سمي رسول الله و كنيته (۵) ، وهو [الذي تطوى إله الأرض و يذل له كل صعب ، و يجتمع إليه من أصحابه عدّه أهل بدر ثلاث مئه و ثلاث عشر رجلاً من اقاصى الأرض ، و ذلك قول الله « أئین ما تكونوا یأت بكم الله جميعاً إن الله على كل شیء قدير » ۶ .

۱- در نسخه سنگی : و مصافحه .

۲- کمال الدین : ۳۷۷ ح ۲ ، کفایه الاثر : ۲۸۱ ، الاحتجاج ۲/۲۴۹ ، بحار الانوار ۵۲/۲۸۳ ح ۱۰ .

۳- در کمال الدین : تخفی .

۴- در چاپ سنگی : کنیته .

۵- بقره : ۱۴۸ .

الحديث الخامس عشر : در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلام است

واذا اجتمعت هذه العده من اهل الاخلاص أظهر أمره ، فان كمل له العقد وهو عشره ألف رجل خرج باذن الله ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله تبارك . قال عبدالعظيم : قلت : يا سيدى ! كيف يعلم ان الله قد رضى ؟ قال : « يُلقى فى قلبه الرّحمه فإذا دخل المدينه أخرج اللات والعزى فأحرقهما » .

اما الترجمة : این حدیث بسیار شریف و صحیح است از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی مرویست که گفت : من خدمت حضرت جواد عرض کردم من امیدوارم قائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آن کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد شما باشید . پس آن جناب فرمود : « ای ابوالقاسم ! نیست از ما ائمه کسی مگر آنکه قائم و ایستاده به امر خداست و هدایت کننده به سوی دین خدا ، ولیکن قائمی که خداوند ظاهر می سازد در زمین و غلبه برای کفر و انکار می دهد و از وی زمین را پر از عدل و داد می کند آن کسی است که ولادت او بر مردمان مخفی است و شخص او غائب و پنهان می شود و حرام است بر مردم نام او را ببرند ، و آن بزرگوار به نام و کنیه پیغمبر است ، و آن جناب کسی است زمین از برای او پیچیده می شود ، و هر صعبی برای او ذلیل می گردد . و جمع می شوند به سوی او از اصحابش عددی از اهل بدر که سیصد و سیزده مردند از اقصای زمین ، و این فرموده خداوند است « أَيْنَمَا تَكُونُوا . . » (۱) یعنی هر کجا بوده باشید خداوند شما را جمع می کند و بر هر چیزی قدرت دارد ، چون این عدد از اهل اخلاص جمع شدند امرش ظاهر می شود . پس اگر کامل شود از برای او این که ده هزار نفرند بیرون می آید به امر خدا ، پس همیشه دشمنان خدا را می کشد تا خدا راضی شود » .

الحديث السادس عشر : حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده و تمام

آن کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام است

حضرت عبدالعظیم گفت: عرض کردم: آقای من! از کجا می دانند که خدا راضی شده است؟ فرمود: «در دلش القاء رحمت می شود و دست از قتل بر می دارد و داخل مدینه طیبه می شود لایت و عزّی که آن دو نفرند بیرون می آورد و می سوزاند.

الحديث الخامس عشر: در اینکه مهدی موعود حضرت حجت الله اعظم علیه السلام استغنی «اکمال الدین» (۱) عن الصدوق طاب ثراه: بحذف الإسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبي طالب صلوات الله عليهم قال: فی «اکمال الدین» ۲ عن الصدوق طاب ثراه: بحذف الإسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبي طالب صلوات الله عليهم قال: دخلت علی سیدی محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السلام انا أريد أسأله عن القائم: أهو المهدي؟ أو غيره؟ فابتدأني فقال لي: «يا ابالقاسم! إن القائم منّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته ويطاع في ظهوره، وهو الثالث من ولدي، والذي بعث محمّداً بالنبوّه وخصّنا بالامامه أنّه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد يطوّل الله بذلك اليوم حتى يخرج فيه فيملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وإن الله تبارك وتعالى ليُصلح له امره في ليله كما أصلح أمر كلمه موسى اذ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فرجع وهو رسول الله». ثم قال: «أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج».

اما الترجمة: در این حدیث ذکر نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده است چنانکه از اجداد و آباء فخام و عظام امام علیه السلام آن بزرگوار یاد فرمود، و آن بزرگوار بدون واسطه روایت کرده که

۱- اکمال الدین: ۳۷۷ ح ۱، اعلام الوری: ۴۰۸، بحار الانوار ۵۱/۱۵۶ ح ۱، اثبات الهداه ۳/۴۷۸ ح ۱۷۴، مدینه المعاجز ۷/۴۰۸ ح ۲۴۱۵.

خدمت حضرت جواد علیه السلام مشرف شدم و می خواستم از آن جناب سؤال کنم: آیا قائم که مهدی موعود است اوست یا غیر او؟ پس آن بزرگوار ابتداء فرمود و گفت: «ای ابو القاسم! به درستی که قائم ما آن مهدی است که انتظار غیبت او واجب است و وقتی که ظاهر می شود مطاع است، و سوم از فرزندان من است، به حق آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت فرستاد، و مخصوص کرد ما را به امامت، اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند طولانی می کند این روز را تا آنکه بیرون آید آن بزرگوار و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه از جور و ستم پر شد، و خداوند سبحان امر او را اصلاح می کند در همان شبی که فردای آن ظاهر می شود چنانکه اصلاح فرمود امر حضرت موسی علیه السلام را در وقتی که رفت آتش از برای عیالش بیاورد پس مراجعت کرد در حالتی که پیغمبر خدا بود». بعد از آن فرمود: «افضل اعمال شیعه ما انتظار فرج است».

الحديث السادس عشر: حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده و تمام آن کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام استفی «العیون» (۱): فی «العیون» ۲: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: يابن رسول الله! حدثني بحديث آبائك. فقال عليه السلام: «حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا». قال: فقلت له: زدني يابن رسول الله صلي الله عليه و آله.

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۸ ح ۲۰۴، الامالی، شیخ صدوق: ۵۳۰ ح ۷۱۸، بحار الانوار ۷۴/۳۸۳ ح ۱۰.

قال : « حدّثني أبي ، عن آبائي ، قال : قال أمير المؤمنين : لو تكاثفتكم ما تدافنتم » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « أنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعواهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء ، فأنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعواهم باخلاقكم » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . فقال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من اعتب على الزمان طالت معتبته » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله . فقال عليه السلام : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : مجالسه الأشرار يورث سوء الظن بالاخيار » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : بئس الزاد إلى المعاد العدوان » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : « حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : المرء مخبوء تحت لسانه » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « ما هلك امرء عرف قدره » . قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله .

قال: « حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « التدبیر قبل العمل يؤمنک عن الندم . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله . قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « من وثق بالزمان صرع » (۱) . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله . فقال : « حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : خاطر بنفسه من استغنی برأیه » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله . فقال : « حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « قله العیال أحد من الیسارین » (۲) . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله . فقال : « حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : « من دخله العجب هلک » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله . فقال : « حدّثنی أبی ، عن جدّی ، عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من أیقن بالخلف جاء بالعطیه » . قال : فقلت له : زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ، قال : « حدّثنی أبی ، عن جدّی ، عن آبائه علیهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السلامه ممّن فوقه » . قال : فقلت : حسبی .

ترجمه حدیث شانزدهم که کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استامتا ترجمه به حذف اسناد حضرت عبدالعظیم فرمودند که : خدمت حضرت جواد أبی جعفر علیه السلام عرض کردم : خبر بدهید مرا از حدیثی که از پدران بزرگوارت رسیده است ، فرمود : « مرا خبر داد پدرم از جدّم از پدرانش که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند : مردمان مادامی که بین ایشان تفاوت است در خیرند ، وقتی که مساوی می شوند به هلاکت می افتند ، پس تفاوت بین بندگان در هر جهتی خیر و مصلحت ایشان است » . عرض کردم : زیاد فرمائید ، و حدیث دیگر ذکر نمائید . فرمود : « پدرم مرا خبر داد از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند : اگر طلب کشف می کردند هر آینه آنچه مکشوف می شد نمی توانستید پنهان نمائید » . عرض کردم : زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا . فرمود : « پدرم مرا خبر داد [از] پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند : اگر نمی توانید وسعت بدهید مردم را به اموال پس به طلاق وجه و نیکی ملاقات ، ایشان را وسعت بدهید » . و در « نهج البلاغه » (۳) است در وصیتی که به عبدالله بن عباس زمان خلافت و حکومت بصره فرمود : « وسع الناس بوجه ومجلسک و حکمک ، وایاک والغضب فانه طیره من الشیطان .. » إلى آخر ما قال علیه السلام . و در این حدیث می فرماید : از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند : « اگر وسعت نمی دهید مردمان را به مالهای خودتان ، به اخلاق حسنه وسعت بدهید » .

۱- در چاپ سنگی : ضرع .

۲- قوله تعالی « فنظره إلى میسره » أي إلى سعه والمیسره خلاف الیمینه والیسار بالفتح خلاف الیمین ولا تقل یسار بالكسر والیسار الغنی والیسر القلیل . کذا فی « المجمع » . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

٣- نهج البلاغه ٣/١٣٦ رقم ٧٦، بحار الأنوار ٣٣/٤٩٨ ح ٧٠٤.

عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدّ من از پدراننش که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند که: نشستن با اشرار مورث سوء ظن به اخیار و نیکان می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید. فرمودند: « پدرم خبر داد مرا از جدم از پدراننش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: بد توشه ایست از برای روز معاد و قیامت ظلم کردن به بندگان ». عرض کردم: زیاد بفرمائید. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از پدراننش که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: قیمت هر مردی بر حسب احسان و نیکی است که می کند هر آنقدر نیکی نماید بر قدر قیمت وی البته افزوده می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدّ من از پدراننش از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: « مرد پنهان است در زیر زبانش ». به عبارت دیگر: کمالات دیگر از زبان ظاهر می شود. و داعی در تلو کلمات قصار حضرت شاه ولایت علیه السلام در اواخر « شرح نهج البلاغه » (۱) ابن ابی الحدید معتزلی دیده ام به این عبارت که فرموده اند: « تکلموا تعرفوا فانّ المرء مخبوء تحت لسانه » (۲)، و شارح مسطور گفته است: این کلمه از کلماتی است که قیمت ندارد، و شعری می نویسد: لسان الفتی نصفٌ ونصفٌ فؤاده فلم یبق الاّ صورهُ اللحم والدم (۳)

۱- شرح نهج البلاغه . ابن ابی الحدید ۱۹/۳۴۰ .

۲- نهج البلاغه ۲/۹۳ حکمت ۳۹۲ .

۳- شرح نهج البلاغه ۱۹/۳۴۰ ، در حاشیه آن به زهیر یا احنف بن قیس نسبت داده شده و به سرح العیون : ۱۱۲ نیز ارجاع شده است .

خلاصه حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: عرض کردم: زیاد فرمائید. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که: تدبیر پیش از عمل تو را از ندامت ایمن می کند »، اشاره است به اینکه انسان باید عاقبت عمل خود را ملاحظه کند. عرض کردم: زیاد نمائید. فرمود: « پدر من مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: کسی که به زمان وثوق برساند مصروع می شود ». عرض کردم: زیاد فرمائید ای فرزند رسول خدا. فرمودند: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: هلاک می شود کسی که به رأی خود مستغنی شود ». داعی در « مجمع البحرین » (۱) دیده است این عبارت را به این قسم: « خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ » (۲) و « بئس الخطر لمن (۳) خاطر الله بترك طاعته » (۴)، و این فقره را نیز شروحنی است که مقتضی بسط آن نیست (۵). عرض کردم: زیاد نمائید ای فرزند رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: کمی عیال یکی از دو یسار است ». ابن ابی الحدید گفته است: یسار ثانی کثرت مال است و قلت عیال و یا فقر مثل یسار حقیقی است با کثرت عیال (۶) و یسار خلاف یمین است و به معنی غنی آمده است.

۱- مجمع البحرین ۱/۶۶۴ ماده (خطر).

۲- من لا یحضره الفقیه ۴/۳۸۸.

۳- در چاپ سنگی: بئس بخطرین.

۴- کافی ۸/۴۰۷.

۵- در باره شرح این فقره رجوع کنید به: شرح اصول کافی، مازندرانی ۱۱/۱۸۲.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۸/۳۳۹.

پس به عبارت دیگر: عیال موجب فقر است چنانکه قُلْتُ آن موجب غنی می شود. و در مثل عرب است: « العیال ارضه المال » (۱). عرض کردم: زیاد نمائید ای فرزند رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: کسی که به صفت عجب متّصف باشد هلاک می شود ». عرض کردم: زیاد کن ای فرزند رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که یقین کند به خلف هرآینه امساک در سماحت و جودت و عطاء نمی نماید ». و مراد از خلف بتحریک مال است و در فقره دعاء نقل شده است: اللهم اعط کلّ منفق خلفاً (۲)، مراد مالی است که عوض داده شوند به آنچه منفق انفاق کرده است، چون منفق ملاحظه فقر را می نماید لهذا در عطا امساک می نماید، پس در صورتی که مالی داشته باشد به ملاحظه ترسیدن از فقر و فاقه بدل می کند. عرض کردم: زیاد نمائید ای رسول خدا. فرمود: « پدرم مرا خبر داد از جدم از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمودند: کسی که عافیت مادون خود را خواست از فوق خود سالم است ». پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کرد: مرا کفایت است. و حدیث تمام شد. مخفی نماناد که: این کلمات قصار و فقرات حسان از لثالی و درر منضوده حضرت شاه ولایت علیه السلام است که در « نهج البلاغه » و غیره با شروح کثیره دیده شده است، و حضرت جواد علیه السلام برای جناب عبدالعظیم علیه السلام وقتی که اشاره می نمود با کمال ادب و تواضع بیان می فرمودند تا آنکه عرض نمود: کافیت مرا، و خوب است بر این نصایح سودمند

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۸/۳۳۹.

۲- کافی ۴/۶۸ ضمن ح ۶.

الحديث السابع عشر: در بیان شناخت کبائر است

و مواظب علویه خوانندگان بسیار تأمل و توغل نمایند و منتفع گردند و بهره های وافیه برند .

الحديث السابع عشر: در بیان شناخت کبائر است [فی الکافی] (۱): [فی الکافی] (۲): عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، قال : حدّثنی أبو جعفر الثانی ، قال : « سمعت أبي يقول : سمعت أبي موسى بن جعفر يقول : دخل عمرو بن عبيد علي أبي عبدالله فلما سلم وجلس تلا هذه الآية « الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْأَعْتِمِ وَالْفَوَاحِشِ » (۳) ثم امسك ، فقال له أبو عبدالله : ما أمسكك (۴) ، قال : أحب أن أعرف الكبائر من كتاب الله عزوجل ، فقال : نعم يا عمرو ! اكبر الكبائر الشرك بالله ، يقول الله عزوجل : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ » (۵) ويقول الله عزوجل : « مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ » (۶) . بعده اليأس من روح الله لأن الله عزوجل يقول : « لَا يَنَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » (۷) . ثم الأمن من مكر الله لأن الله عزوجل يقول : « فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ » (۸) . ومنها عقوق الوالدين ، لأن الله سبحانه جعل العاق جباراً شقيماً (۹) . وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق لأن الله عزوجل يقول : « فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا » ۱۰ .

۱- .کافی ۲/۲۸۵ ح ۲۴ ، من لا يحضره الفقيه ۳/۵۶۲ ح ۴۹۳۲ ، علل الشرايع ۲/۳۹۱ باب ۱۳۱ ح ۱ .

۲- .شوری : ۳۷ .

۳- .فقال أبو عبدالله : ما أسكتك . (نسخه أخرى) . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- .نساء : ۴۸ .

۵- .مائده : ۷۲ .

۶- .يوسف : ۸۷ .

۷- .اعراف : ۹۹ .

۸- .فی قوله تعالى : « وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيماً » [مريم : ۳۲] . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۹- .نساء : ۹۳ .

وقذف المحصنه لأن الله عزوجل يقول: « لِعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (١). ابتدأ آيه: « إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا .. » چنانچه در حاشیه چاپ سنگی بدان اشاره شده است .. واكل مال اليتيم لأن الله عزوجل يقول: « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا » (٢). والفرار من الزحف لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَصَدَّ بَاءً بَعْضٌ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ » (٣). واكل الربا لأن الله عزوجل يقول: « الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » (٤). والسحر لأن الله عزوجل يقول: « لَتَعْدُ عَلِيمُوا لِمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ » (٥). والزنا لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا » (٦). واليمين الغموس الفاجر لأن الله عزوجل يقول: « إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » (٧). والغلول لأن الله عزوجل يقول: « وَمَنْ يَعْلَلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (٨). ومنع الزكاه المفروضه لأن الله عزوجل يقول ٩: « فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ

١- نور: ٢٣ .

٢- نساء: ١٠ .

٣- انفال: ١٦ .

٤- بقره: ٢٧٥ .

٥- بقره: ١٠٢ .

٦- فرقان: ٦٨ ٦٩ .

٧- آل عمران: ٧٧ .

٨- آل عمران: ١٦١ .

روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلام سؤال از کبائر نمود و جواب شنید

و ظُهُورُهُمْ « (۱) . ادامه آیه : « . . هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَادُّوهُمَا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ » چنانچه در حاشیه چاپ سنگی بدان اشاره شده است . . و شهاده الزور و کتمان الشهاده لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول : « وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ » (۲) « وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبُهُ » (۳) . و شرب الخمر لأنَّ الله عزَّوجلَّ [نهی عنها] (۴) كما نهى عن عباده الأوثان . و (۵) ترك الصلاة متعمداً وهو أفضل شيء مما فرض الله لأن رسول الله قال : من ترك الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمه الله وذمه رسوله . و نقض العهد ، و قطيعه الرحم لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول : « لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (۷) . قال : فخرج عمرو وهو يبكي ويقول : هَلَكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَنَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ . تَمَّ الْحَدِيثُ .

روایت حضرت عبدالعظیم که عمرو بن عبید از حضرت صادق علیه السلام سؤال از کبائر نمود و جواب شنید اما ترجمه :

- ۱- توبه : ۳۵ .
- ۲- فرقان : ۷۳ . این فقره در کافی نیامده ولی در عیون اخبار الرضا علیه السلام مروی است ، و مؤلف نیز آن را در حاشیه چاپ سنگی افزوده است .
- ۳- بقره : ۲۸۳ .
- ۴- زیاده از کافی است .
- ۵- در چاپ سنگی : الاوثان نهی عن ترك . . که عبارت ناموزون است .
- ۶- در کافی : متعمداً ، أو شيئاً مما فرض الله . عبارت متن مناسبتر بنظر می رسد ، والله العالم .
- ۷- رعد : ۲۵ .

یعنی: حضرت عبدالعظیم روایت کرده که حضرت اُبی جعفر ثانی علیه السلام فرمودند: «از پدرم حضرت رضا شنیدم که فرمودند: من از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید داخل شد بر پدرم حضرت صادق علیه السلام، چون سلام کرد و نشست آیه «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ...» که در سوره نساء است خواند تا کلمه «فواحش»، پس ساکت شد، حضرت صادق علیه السلام فرمود: که چه چیز تو را ساکت نمود؟ عرض کرد: دوست دارم بشناسم کبائر را از کتاب خدا، فرمود: بلی! ای عمرو! بزرگترین کبیره ها: اول: شرک آوردن به خداست؛ از آنکه خداوند فرمود: هر کس شرک بخدا بیاورد بهشت را بر وی حرام کرده است. دوم: یأس از رحمت خداست، خداوند فرمود: کافرین از رحمت خدا مأیوس می شوند. سوم: ایمنی از مکر خداست؛ از آنکه فرمود: اهل خسران مأمونند از مکر خدا. چهارم: عقوق والدین است؛ از آنکه فرمود: عاق پدر و مادر جتیار شقی است. پنجم: قتل نفس است که خداوند حرام کرده و فرموده است: جزاء آن جهنم است با خلود. ششم: قذف محصنه است که قذف کننده ملعون است در آخرت و از برای او عذاب عظیم است. هفتم: خوردن مال یتیم است، و خورنده آنرا خداوند فرموده است در شکم وی آتش است در آخرت. هشتم: فرار از جهاد است، جزای وی غضب حق است و مأوای وی جهنم است. نهم: خوردن مال ریاست. دهم: سحر کردن است که فرمود: از آخرت سحر کننده بهره ای ندارد. یازدهم: زناست که فاعل آن عذاب مضاعف در کوهی شدید العقوبه خواهد دید و مخلد در آن می شود.

شرح کبیر: در بیان و تفسیر گناهان کبیره است

دوازدهم: قسم دروغ است که خداوند فرموده است: کسانی که می فروشند عهد خدا را و قسمهای خودشان را به قیمت کم از برای ایشان نصیبی نیست در روز قیامت. سیزدهم: کینه داشتن است، خداوند فرموده است: هر آنکه در سینه اش غلّ است فردای قیامت مغلول می شود. چهاردهم: منع زکات است، خداوند فرموده است: فردای قیامت پیشانیها و پهلوها و پشتهای کسانی که مانع زکاتند داغ می کنند. پانزدهم و شانزدهم: شهادت دروغ و کتمان آن است، خداوند فرموده است: کتمان کننده شهادت باطناً معصیت کار است. هفدهم: شراب خوردن است. هیجدهم: ترک نماز است از روی عمد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس نماز را از روی عمد ترک کند از ذمه خدا و من بیرون رفته است. نوزدهم و بیستم: شکستن عهد و قطع رحم است، که خداوند فرموده است: از برای این طایفه لعنت است و خانه بد. پس عمرو بن عبید بیرون رفت و گریه می کرد و می گفت: هر کس به رأی خود چیزی گوید و با شما خاندان علم و فضل منازعه کند هر آینه هلاک شده است.

شرح کبیر در بیان و تفسیر گناهان کبیره استبدان در معنی کبائر که خداوند سبحان در قرآن یاد فرمود بین علماء تفسیر اختلاف است (۱)، جمعی گفته اند: هر گناهی که خداوند در کتاب عزیزش وعده عقاب داده است

۱- بعضی از این آراء را ما زاندرانی در شرح اصول کافی ۹/۲۵۷ ذیل حدیث شریف «الکبائر التي اوجب الله عليه النار» بیان کرده است، نیز بنگرید به: تفسیر صافی ۱/۴۴۴ ذیل آیه ۳۱ سوره نساء.

آن کبیره است . و جمعی گفته اند : هر گناهی که فاعل آن تهاون در دین کند آن کبیره است . و جمعی گفته اند : هر گناهی که حرام است آن کبیره است . و ابن مسعود گفته است : بخوانید اول سوره نساء تا « **إِنْ تَجَبَّيْتُمْ كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** » (۱) هر آنچه در این سوره نهی شده است تا این آیه کبیره است . و طایفه ای گفته اند : تمام گناهان کبیره است به جهت آنکه در خلاف امر و نهی تمام آنها شرکت دارند اما یکی را صغیره و دیگر را کبیره می نامند بالاضافه است مثل اینکه بوسه زن اجنبیه بالنسبه به زنا صغیره است ، نظر کردن به شهوت بالنسبه به بوسه همین قسم است . و از ابن عباس سؤال کردند : آیا گناهان هفت است ؟ فرمود : اگر هفتصد باشد اقرب به صواب است . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « **الكبائر ما أوعد [الله] عليه النار** » (۲) . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « **الكبائر التي أوجب الله [عليها] النار** » (۳) . و بعضی از ائمه تعیین فرموده اند عدد کبائر را ، و بعضی عموماً فرموده اند و تعیین نکرده اند ، و مرحوم مجلسی کبیر طاب ثراه رساله ای در کبائر نوشته است و هفتاد گناه تعداد فرموده است ، و بعضی از تعیین آن متعسر شده اند . و آنچه به فهم قاصر می رسد هر کبیره را صغیره ایست و مراد از صغائر ذنوب و معاصی در آیه سابقه که عمرو بن عبید خواند همان « **لمم** » است و فواحش موبقه همان « **کبائر** » است ؛ از آنکه سوق آیه دلالت بر تشقیق و تفکیک می نماید بین صغیره و کبیره معنی به مفاد

۱- نساء : ۳۱ .

۲- من لا يحضره الفقيه ۳/۵۶۹ ح ۴۹۴۴ ، وسائل الشیعه ۱۵/۳۱۷ ح ۲۰۶۲۴ .

۳- کافی ۲/۲۷۶ ح ۱ ، شرح اصول کافی ۹/۲۵۷ .

الحديث الثامن عشر : مهمانی کردن سلمان ابوذر را رضی الله عنهما

آیه کریمه « إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ » (۱)، و به ظاهر کریمه « إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ » (۲)، و آیه « وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ » (۳) کبیره فاحشه است، و صغار ذنوب لمم است، و آن گناهی است که بر خلاف عادت از روی جهالت شود، پس فاعل آن نادم و پشیمان می گردد و استغفار می کند. و مؤید مراد همان آیه « إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ » (۴) می باشد و مراد از سیئات گناهان صغیره است که آمرزیده می شود. و مرحوم فیض در کتاب « صافی » (۵) فرموده است که: اگر دو گناه رو کنند به انسان یکی اکبر از دیگری بوده باشد مثل نظر کردن به زنی یا تمکین زنا کردن با آن، پس نظر کند و با قدرت زنا نکند خداوند او را می آمرزد اگر نادم شود و توبه کند، پس هر آنکه از کبائر اثمیه اجتناب کرد سیئات صغیره اش آمرزیده می شود. و در این آیه هم کبیره و صغیره تعیین و تعریف شده است نوعاً اگر چه تحدید نشده باشد شخصاً و عدداً، و اگر چه سیئات و لمم است از جنس کبایر و محظور است نه مانند مکروهات که از سنخ محرمات.

الحديث الثامن عشر: مهمانی کردن سلمان ابوذر را رضی الله عنهما فی « الکافی » (۶): فی « الکافی » ۷: بحذف الاسناد، حدّثنا عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی، عن الامام

۱- نساء: ۳۱.

۲- اعراف: ۳۳.

۳- نساء: ۱۹.

۴- نساء: ۱۵.

۵- صافی ۱/۴۴۶ ذیل آیه ۳۱ سوره نساء.

۶- در کافی یافت نشد. رجوع کنید به: عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۷ ح ۲۰۳، امالی شیخ صدوق: ۵۲۷ ح ۷۱۵، مستدرک الوسائل ۱۶/۲۹۴ ح ۱۹۹۳۴، در امالی و مستدرک فقط قضیه اول نقل شده. در بحار ۲۲/۳۲۰ ح ۸ هر دو را با هم به نقل از عیون روایت کرده است.

محمد بن علی ، عن أبيه الرضا ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه الصادق جعفر ابو محمد ، عن جده عليهم السلام قال : « دعا سلمان اباذرّ رحمه الله عليهما إلى منزله فقدم إليه رغيفين ، فاخذ ابوذر الرغيفين فقلّبهما (۱) فقال سلمان : يا اباذرّ ! لأى شىء تقلب هذين الرغيفين ؟ [قال : خفت أن لا- يكونا نضيجين فغضب سلمان من ذلك غضباً شديداً ، ثم قال : ما أجرأك حيث تقلب هذين الرغيفين !] (۲) فوالله ! لقد عمل فى هذا الخبز الماء الذى تحت العرش وعملت فيه الملائكه حتى القوه إلى الريح وعملت فيه الريح حتى القاه الى السحاب وعمل فيه السحاب حتى امطره الى الارض وعمل فيه الرعد والبرق والملائكه حتى وضعوه مواضعه وعملت فيه الارض والخشب والحديد والبهايم والنار والحطب والملح ما لا احصيه أكثر ، فكيف لك أن تقوم بهذا الشكر ؟ فقال ابو ذرّ : إلى الله أتوب واستغفر الله ممّا أحدثت وإليك اعتذر ممّا كرهت . » وقال : « دعا سلمان ابا ذرّ رحمه الله عليهما ذات يوم إلى الضيافه ، فقدم إليه عن جرابه كسره يابسه وبلّها (۳) من ركوته (۴) ، فقال : ما اطيب هذا الخبز لو كان معه ملح ! فقام سلمان وخرج ورهن ركوته بملح فحمل إليه ، فجعل أبوذر يأكل ويذر عليه ذلك الملح ويقول : الحمد لله الذى رزقنا هذه القناعه . فقال سلمان : لو كانت لا تكون ركوتى مرهونه ! » (۵) .

اما ترجمه :يعنى : حضرت عبدالعظيم فرمودند كه :امام همام حضرت جواد از پدرش حضرت

- ۱- در چاپ سنگی : فقلّبهما .
- ۲- بین دو قلاب در منابع حدیثی ذکر شده ، ولی ظاهراً نسخه ای که مؤلف از آن نقل کرده سقط داشته ، لذا در ترجمه نیز این فقره مذکور نیست .
- ۳- کلمه در متن ناخواناست . آنرا از بحار نقل کردیم .
- ۴- در چاپ سنگی : ركوتیه . آنچه نقل کردیم مطابق نقل بحار و با توجه به ترجمه مؤلف است .
- ۵- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۷ ح ۲۰۳ ، بحار الانوار ۲۲/۳۲۰ ح ۸ ، الدرجات الرفیعه : ۲۱۶ .

رضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از جدش علیهم السلام روایت کرده است که: « سلمان ابوذر را در منزل خودش دعوت کرد، پس سلمان دو قرص نان برای وی آورد. اباذر قرص نان را می گرفت و برمی گردانید. سلمان فرمود: ای اباذر! از برای چه می گردانی این دو قرص نان را؟ قسم به خداوند که در این نان آبی که در زیر عرش است کار کرده است، و ملائکه ای چند مأمور شدند تا آن آب را به توسط باد در ابر قرار دهند، پس بواسطه ابر به زمین بیارد و در آن رعد و برق و ملائکه کار نمودند، و در محل وی هر قطره آن را گذاردند، و زمین و آهن و حیوانات و آتش و چوب تر و خشک در آنها کار کردند و نمک که نمی توانم احصاء بتمامه کرد، پس چگونه می توانی قیام به وظایف شکر نمائی؟ پس ابوذر گفت: به سوی خدا توبه می کنم و استغفار می نمایم از آنچه ظاهر کردم و معذرت می خواهم از آنچه کراهت داشتی. و ایضاً روایت کرده است: سلمان دعوت کرد ابوذر را، پس از انبان نان خشکی بیرون آورد و به آب رکوه اش (۱) تر کرد. پس ابوذر گفت: چه قدر خوب بود اگر نمک بود. پس سلمان برخاست، رکوه اش را گرو گذارد و قدری نمک گرفت و آورد. پس ابوذر نان را می خورد و بر آن نمک می ریخت و حمد می کرد خدا را به واسطه قناعتی که از خوردن نان و نمک اظهار نمود. سلمان فرمود: اگر قناعت می بود هر آینه رکوه گرو نمی رفت.

۱- ابن اثیر در نهاییه ۲/۲۶۱ ماده (رکا) می گوید: الرکوه: اناءٌ صغیر من جلد یشرب فیہ الماء، والجمع رکاء.

الحديث التاسع عشر: نحوه نشستن رسول خدا صلى الله عليه و آله

الحديث العشرون: در سؤال ابو حنيفه از امام كاظم عليه السلام در باره معصيت

الحديث التاسع عشر: [نحوه نشستن رسول خدا صلى الله عليه و آله و آله] فى « الكافى » (۱): فى « الكافى » (۲): عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى ، قال : كان النبى صلى الله عليه و آله يجلس ثلاثاً القرفصاء ، وهو أن يقيم ساقيه ويستقبلهما بيده و يشد يده فى ذراعه و كان يجثو (۳) على ركبتيه و كان يثنى رجلاً (۴) واحده و يبسط عليها الاخرى و لم ير متربعا (۵) قط . . . الحديث .

اما الترجمة: يعنى : حضرت عبدالعظيم فرمود : حضرت رسول صلى الله عليه و آله بر سه قسم مى نشست : قسم اول : ساقين مبارك را بلند مى فرمود و ذراع شريف را به دست ديگر مى گرفت . و قسم دوم : آن جناب به دو زانو مى نشست . قسم سوم : يك پاى مبارك را بر روى پاى ديگر مى گذارد ، و هرگز ديده نشد كه آن جناب چهار زانوى نشسته باشد .

الحديث العشرون (۶): [در سؤال ابو حنيفه از امام كاظم عليه السلام در باره معصيت] فى « الكافى » ۷: فى « الكافى » ۸: عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، عن الامام على بن محمد ، عن ابيه

۱- كافي ۲/۴۸۴ ح ۱ ، وسائل الشيعه ۱۲/۱۰۶ ح ۱۵۷۷۲ .

۲- در چاپ سنگى : يحثوا .

۳- در چاپ سنگى : يثنى رجل .

۴- در چاپ سنگى : مرتعاً .

۵- در چاپ سنگى : العشرين . و همچنين عناوينى كه پس از اين مى آيد تماماً به حالت جزى با ياء درج شده كه با توجه به قواعد نحوى ، وجه صحيحشان با واو ثبت شد .

۶- روايت در كافي منقول نيست . بنگريد به : امالى شيخ صدوق : ۴۹۵ ح ۶۷۵ ، التوحيد : ۹۶ ح ۲ ، خاتمه المستدرک ۵/۲۳۹ ، بحار الانوار ۵/۴ ح ۲ .

محمد بن علی ، عن أبيه علی بن موسی الرضا ، قال : « خرج أبو حنیفه ذات یوم من عند الصادق علیه السلام فاستقبله موسی بن جعفر فقال له : یا غلام ! ممّن المعصیه ؟ قال : لا تخلو من ثلاث : إمّا أن تكون من الله تعالی ولیست منه ولا ینبغی الکریم أن یعذب عبده بما لا یکتسبه (۱) ، وإمّا أن تكون من الله عزّوجلّ ومن العبد فلا ینبغی للشریک القوی أن یظلم الشریک الضعیف ، وإمّا أن یكون من العبد وهی منه ، فإن عاقبه الله فبدء به وإن عفی عنه فبکرمه وجوده» (۲) .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند که : حضرت امام علی النقی ابا الحسن الثالث از پدرش حضرت جواد از پدرش حضرت رضا علیهم السلام روایت کرده اند که : « أبو حنیفه وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بود ، چون بیرون آمد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات نمود . عرض کرد : ای غلام ! معصیت و گناهان از کیست ؟ حضرت فرمودند : از این سه شق خارج نیست : اول : این است که بگوئیم : معصیت از خداوند است و حال آنکه از خداوند نیست ، پس سزاوار نیست کریم عذاب کند بنده خودش را به چیزی که خودش متصدی نشده است . شق دوم : آن است که بگوئیم معصیت از خدا و بنده است ، پس سزاوار نیست از برای شریک قوی ظلم کند به شریک ضعیف . و شق سوم : آن است که بگوئیم : معصیت از بنده است ، و از بنده هم هست اگر خداوند او را معاقب نماید بواسطه گناه او است و اگر ببخشد و عفو نماید به کرم و جود حق است » . و این حدیث بهتر احادیث است و خوشترین بیانات .

۱- در چاپ سنگی : یکتبه .

۲- در چاپ سنگی : فیکرمه وجود .

الحديث الحادى والعشرون : دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند

الحديث الحادى والعشرون: دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنهائی که در دوزخ معذب می باشند فی « الکافی » (۱) .
 فی « الکافی » (۲) : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن محمد بن علی الرضا علیهما السلام ، عن آبائه ، عن امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام قال : « دخلت أنا وفاطمه علی رسول الله صلی الله علیه و آله فوجدته يبکی بكاءً شديداً ، فقلت : فداک أبی وأمی یا رسول الله ! ما الذى أبکاک ؟ فقال صلی الله علیه و آله : یا علی ! ليله أسرى بى إلى السماء رأیت نساءً من أمتی فی عذاب شديد فأنکرت شأنهنّ ، فبکیت لَمَّا رأیت من شدّه عذابهنّ ، ورأیت امرأه معلقه بشديها ، ورأیت [امرأه] تأکل لحم جسدها والنار توقد من تحتها ، ورأیت امرأه معلقه بشعرها يغلی دماغ رأسها ، ورأیت امرأه معلقه بلسانها ويصبّ الحميم فی حلقها ، ورأیت امرأه قد شد رجلاها إلى يديها وقد سلط عليها الحيات والعقارب ، ورأیت امرأه صمّاء عمياء خرساء فی تابوت من النار ، ورأیت امرأه يقطع لحم جسدها مقدّمها ومؤخّرها بمقاريض من نار ، ورأیت امرأه رأسها من الخنزير وبدنها بدن الحمار وعليها ألف ألف لون من العذاب ، ورأیت امرأه على صورة الكلب والنار تدخل من دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار . فقالت فاطمه عليها السلام : یا حبيبي وقرّه عيني ! ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا الباب ؟ فقال : یا بنتی ! أمّا المعلقه بشعرها فانها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال ، وأمّا المعلقه بلسانها فانها كانت تؤذی زوجها ، واما المعلقه بشديها فانها كانت تمنع من فراش زوجها ، واما المعلقه برجليها (۳) فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها ، واما التي تأکل لحم جسدها فانها كانت تزین ۴ بدنها للناس ، واما التي شدّ يداها إلى رجليها وسلط عليها الحيات والعقارب فانها كانت

-
- ۱- .روایت در کافی یافت نشد . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۳ ح ۲۴ ، وسائل الشیعه ۲۰/۲۱۳ ح ۲۵۴۵۷ ، بحار الانوار ۸/۳۰۹ ح ۷۵ .
 - ۲- .در چاپ سنگی : رجليها .
 - ۳- .در چاپ سنگی : تزید .

قذر [ه] الوضوء قذره الثياب و كانت لا تعتدّ (۱) من الجنابه والحیض ولا- تتنظف فكانت تستهين (۲) بالصلاه ، واما العمیاء الصماء الخرساء فانها تلد من الزنا فتعلقه فی عنق زوجها ، واما التي تعرض لحمها بالمقاریض فانها كانت تعرض نفسها علی الرجال ، واما التي كانت تحرق وجهها و بدننها وهي تأكل امعاءها فانها كانت قواده ، واما التي كانت رأسها رأس الخنزیر و بدننها بدن الحمار كانت نواحه كذابه ، واما التي كانت علی صورة الكلب والنار تدخل فی دبرها وتخرج من فیها فانها كانت قنيه مزاحه حاسده . ثم قال علیه السلام : ویل لامراه أغضبت زوجها [و] طوبی لامراه رضی عنها زوجها . اما الترجمة : یعنی حضرت عبدالعظیم فرمودند که حضرت جواد علیه السلام از آباء مکرمین خودش روایت کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « با فاطمه زهرا علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم ، یافتیم جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله گریه می کند . عرض کردم : پدر و مادرم فدای شما باد یا رسول الله ! چه چیز شمار را گریانید ؟ فرمود : یا علی ! در شبی که به معراج رفتم زنه‌ای چند از امت خود دیدم که به عذاب سخت معذب بودند و اکنون تفکر از حال ایشان کردم گریستم بواسطه آنچه را دیدم از عذابهای ایشان ، از آن جمله زنی دیدم که به موی سرش آویخته بود دماغش می جوشید ، و زنی را دیدم که به پستانهای خودش آویخته بود ، و زنی را دیدم گوشت بدن خودش را می خورد و آتش از زیرش مشتعل بود ، و دیدم زنی را که به زبانش آویخته بود و حمیم جهنم به حلق وی می ریختند ، و زنی را دیدم که پاهای او را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر وی مسلط بودند ، و زنی دیدم کور و کر و لال در تابوتی از آتش دماغ سرش از منخر آن بیرون می آمد و بدن وی از جذام و برص قطعه قطعه شده بود ، و زنی را دیدم که پاهایش آویخته بود در تنوری از آتش ، و دیدم زنی که گوشت بدنش را از جلو

۱- در عیون : لا تغتسل .

۲- در چاپ سنگی : تشهین .

در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و عقب به مقراضهای آتشین جدا می کردند ، و زنی را دیدم که صورت و دست او را به آتش می سوزانیدند و امعاء خودش را می خورد ، و زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر و بر وی هزار هزار قسم از عذاب دیده می شد ، و زنی را دیدم به صورت سگ که آتش از دُبرش وارد می شد و از دهانش بیرون می آمد و ملائکه به گرزهایی از آتش بر سر و بدنش می زدند .

در عذاب زنها و سؤال صدیقه طاهره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فاطمه زهرا علیهاالسلام عرض کرد : ای حبیب من و نور چشم من ! خبر بدهید که اعمال آن زنها در دار دنیا چه بوده است تا اینکه مستحق این عذاب شدند ؟ فرمود : ای دختر من ! اما آن زنی که به موی سرش آویخته بود در دنیا موی سرش را از مردها نمی پوشانید . اما آنکه بزبانش آویخته شوهرش را اذیت می کرد . اما آنکه به پستانهایش آویخته بود شوهرش را از بستر خود منع می نمود . اما آنکه به پاهایش آویخته بود از خانه اش بدون اذن شوهرش بیرون می رفت . اما آنکه گوشت بدنش را می خورد بدنش را از برای مردم زینت می نمود . اما آنکه دستهایش به پاهایش بسته بود و مارها و عقربها بر وی مسلط بود از نجاست جامه و غیر آن پرهیز نداشت ، و غسل جنابت و حیض و نظافت نداشت ، و به نمازها اهانت می نمود . اما آنکه کور و کر و لال بود از زنا می زائید و نسبت به شوهرش می داد . اما آنکه گوشت بدنش را به مقراضها می چیدند خودش را به مردهای دیگر عرضه می داشت . اما آنکه امعاء و روده های خودش را می خورد و صورت و بدنش از آتش می سوخت زنهایی برای مردها می برد .

الحديث الثانی والعشرون : در مذمت غاصبین خلافت

اما آنکه سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر سخن چین و دروغ گو بود . واما آنکه به صورت سگ بود و آتش از دبرش داخل می شد (۱) و از دهانش بیرون می آمد جاریه نوحه گر بود و اظهار حسد می کرد . پس فرمود : ای وای بر آن زنی که به غضب بیاورد شوهر خودش را ، و خوشا به حال آن زنی که شوهرش از وی راضی باشد .

الحديث الثانی والعشرون: [در مذمت غاصبین خلافت] فی « الکافی » (۲) : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، قال : حدّثنی سیّدی علی بن محمّد بن علی الرضا ، عن أبیه ، عن آبائه ، عن الحسين بن [علی] علیهم السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : « إنّ أبابکر منی بمنزله السمع وان عمر منی بمنزله البصر وإنّ عثمان منی بمنزله الفؤاد ! قال : فلما کان من الغد دخلت إليه وعنده أمير المؤمنين علیه السلام وأبو بکر وعمر وعثمان ، فقلت له : يا ابا ! سمعتك تقول فی أصحابک هؤلاء قولاً فما هو ؟ فقال صلی الله علیه و آله : نعم ، ثم أشار إليهم فقال هم السمع والبصر والفؤاد ، ويستلون عن وصیّی هذا ، وأشار إلى علی بن أبي طالب علیه السلام . ثم قال : إنّ الله عزّوجلّ يقول : « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » (۳) . ثم قال : وعزّه ربّي ! إنّ جمیع أمّتی لموقفون (۴) يوم القيامة ومسؤولون عن ولايته ، وذلك قول الله تعالى « وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » (۵) .

۱- در چاپ سنگی : می شود .

۲- روایت را در کتاب کافی نیافتیم . بنگرید به : معانی الاخبار : ۳۸۷ باب ۴۲۹ ح ۲۳ ، بحار الانوار ۳۰/۱۸۰ ح ۴۱ .

۳- اسراء : ۳۶ .

۴- در چاپ سنگی : لموقفون .

۵- صفات : ۲۴ .

در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند!

در اینکه ابابکر به منزله گوش و عمر به جای چشم و عثمان به منزله دل حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند! اما ترجمه : یعنی : حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند : آقای من حضرت امام علی النقی فرمودند : از پدرش حضرت جواد از پدرش حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرانش از جناب امام حسین [علیهم السلام] که فرمودند : رسول خدا فرمود : ابا بکر از برای من به منزله گوش است و عمر به منزله چشم و عثمان به منزله دل است . چون فردا شد من داخل شدم خدمت جدم رسول خدا در وقتی که امیرمؤمنان در خدمتش مشرف بود ، آن سه نفر هم بودند ، عرض کردم : ای پدر ! شنیدم در حق اصحابت فرمایشی فرموده ای ، چه چیز است ؟ فرمایش نما . پس اشاره کرد به آن سه نفر و فرمود : سمع و بصر و فؤاد من از این بزرگوار که علی بن ابی طالب است سؤال کرده می شوند . و این حدیث شریف به نظر داعی اثبات می نماید امامت حضرت امیر علیه السلام را به بیان صحیحی که هشام بن حکم در محابّه عمرو بن عبید بصری خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد ، و اشاره است به اینکه اعضاء و جوارح هر یک عملی و شغلی دارند از دیدن و شنیدن و گفتن و قبض و بطش ، که ممیز هر یک عاقله لطیفه ربانیه است تا این دل صوری صنوبری . پس امام در اجزاء عوالم کلیه به منزله قلب شریف ربّانیست . و جهت تعبیر ابی بکر به سمع آن است که می گفت در بیان احکام : من شنیده ام ، و تعبیر عمر به بصر آن است که می گفت : من خود دیده ام که آن جناب فرمود و کرد فلان عمل را . و تعبیر عثمان به فؤاد از آنکه می گفت : من می دانم آن جناب ختمی مآب چنین فرموده است . یعنی : از آنچه دیدند و شنیدند و دانستند از ولایت حضرت شاه ولایت سؤال کرده

الحديث الثالث والعشرون : در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند

می شوند « وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » (۱)، یعنی از ولایت امیر مؤمنان یا از آنچه معاهده کردند از مسموعات و مبصرات و معلومات اظهار نمایند خلاف معاهده خود و وفا ننموده اند .

الحديث الثالث والعشرون: [در حدیثی که تشویق به محبت اهل بیت و شیعیان می کند] عن « الكافي » (۲) : بحذف الاسناد ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن أبي جعفر الثاني ، عن أبيه ، عن جدّه صلوات الله عليهم أجمعين قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَهُ وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حَصْنًا وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا ، فَأَمَّا عَرْصُهُ الْإِسْلَامُ الْقُرْآنُ ، وَأَمَّا نُورُهُ الْحِكْمَةُ ، وَأَمَّا حَصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ ، وَأَمَّا نَاصِرُهُ فَأَنَا وَاهْلُ بَيْتِي وَشِيعَتَنَا ، فَأَحْبَبُوا أَهْلَ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ وَانصَارَهُ ؛ فَانَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا أَمْسَكَنِي جِبْرَائِيلُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ اسْتَوْدَعَ اللَّهُ حَبِيَّ وَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيعُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهَبَطَ بِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاسْتَوْدَعَ اللَّهُ حَبِيَّ وَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي ، فَمُؤْمِنُوا أُمَّتِي يَحْفَظُونَ وَدِيعَتِي وَأَهْلَ بَيْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . أَلَا- فُلُو أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَمْرَهُ أَيَّامَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِأَهْلِ بَيْتِي مَبْغُضًا وَشِيعَتِي مَا شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ إِلَّا عَنِ نِفَاقٍ » .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم فرمودند : از حضرت جواد شنیدم که از پدرش روایت کرد از جدّش از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمودند : « حضرت رسول فرمود : خداوند خلق کرد اسلام را پس از برای وی فضائی و عرصه ای قرار داد و از برای آن نوری قرار داد و از برای

۱- صافات : ۲۴ .

۲- کافی ۲/۴۶ ح ۳ ، شرح اصول کافی ۸/۱۴۰ ، بحار الانوار ۶۵/۳۴۱ ح ۱۳ ، صدر روایت در وسائل الشیعه ۱۵/۱۸۴ ح ۲۰۲۳۳ نقل شده است .

الحديث الرابع والعشرون : در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب است

آن حصارى قرار داد و از برای آن ناصرى قرار داد . اما عرصه اسلام قرآن است ، و نور آن حکمت است ، و حصار آن معروف است ، و انصار اسلام من و اهل بیت من اند و شیعیان ، پس دوست دارید اهل بیت من و شیعیان و انصار ایشان را ، پس به درستی که در شب معراج که به آسمان دنیا رسیدم جبرئیل مرا نگاه داشت از برای اهل آسمان و خداوند محبت مرا ودیعت گذارد با محبت اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دلهاى مؤمنین از امت من ، پس مؤمنین از امت من حفظ می نمایند امانت و ودیعت و اهل بیت مرا تا روز قیامت . پس آگاه باشید اگر مردی از امت من خداوند را عبادت کند در تمام عمر دنیا و خداوند را ملاقات نماید با دشمنی من و اهل بیت من سینه او را خداوند شرح نمی دهد مگر آنکه نفاق اهل بیت من در آن بوده باشد . و آنچه به نظر داعی می رسد ودیعه گذاردن همان تجدید عهد است و تأکید ؛ از آنکه در روز نخست و عوالم دیگر به مفاد آیه کریمه و اخبار متواتره ملائکه مجبول و مفطور شده اند در محبت اهل بیت ، پس چگونه می شود که قبل از معراج رسول ملائکه را بهره ای از ولایت اهل بیت نباشد ! و مراد از ابداع ولایت به اهل زمین همان ظهور بعثت و اوان اظهار مقامات محبت ایشان است به خلائق کافه .

الحديث الرابع والعشرون: در نوم حضرت نوح و کیفیت حام و یافث و سام پسران آن جناب استفتی « العلل » (۱): فی « العلل » ۲ : عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى ، قال : سمعت علی بن محمد العسکری [علیه السلام] یقول : « عاش نوح ألفین وخمسائة سنه ، و كان یوماً فی السفینه نائماً

۱- . علل الشرائع ۱/۳۱ باب ۲۸ ح ۱ ، بحار الانوار ۶/۳۱۴ ح ۲۲ و ۱۱/۲۹۱ ح ۴ .

فهبَّت ریح فکشف عورته فضحکک حام ویافث ، فزجرهما سام ونهاهما عن الضحکک وکان کلما ما غطی سام [شیئاً] تکشفه الریح کشفه سام ویافث ، فانته نوح فرآهم وهم یضحکون فقال : ما هذا ؟ فاخبره سام ما کان یرفع نوح یده إلى السماء یدور ویقول : اللهم ! غیر ماء صلب حام حتّی لا- یولد له الا- السودان ، اللهم ! غیر ماء صلب یافث . فغیر الله ماء صلیبهما ، فجمع السودان حیث کانوا من حام وجمع الترك والصقالب ویاجوج ویاجوج والصین من یافث حیث کانوا وجمع البیض سواهم من سام . فقال نوح لحام ویافث : جعل ذریتکما خولاً لذریه سام إلى یوم القیامه ؛ لأنه برّ بی وعقمتّمانی فلا زالت سمه عقوقکما [فی ذریتکما] (۱) ظاهره وسمّه التبر بی فی ذریه سام ظاهره ما بقیت الدنیا .

اما الترجمه : حضرت عبدالعظیم فرمودند از جناب امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمودند : حضرت نوح دو هزار سال تعیش و زندگی نمود ، روزی در کشتی خوابیده بود که باد جامه اش را حرکت داد و عورت آن جناب نمودار شد ، حام و یافث خندیدند هر [چه] سام ایشان را منع فرمود مفید نشد ، و هر قدر عورت پدر را ستر می کرد باد کشف می نمود تا آنکه نوح علیه السلام از خواب برخاست و ایشان را خندان یافت . سام خبر داد پدر را از آنچه گذشت ، پس آن پیغمبر جلیل دست به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود : خداوندا ! تغییر ده نسل و آب صلب حام و یافث را . پس تمام سیاه ها از حام اند و تمام ترک و صقالبه و یاجوج و یاجوج و چین از یافث ، و جمع سفیدها از سام . پس فرمودند به حام و یافث : « خداوند ذریّه شما را تغییر داد و خدام ذریّه سام نمود تا روز قیامت ؛ از آنکه وی نیکی کرد و شما عاق من شدید ، و نشانه عقوق شما در ذریّه شما ظاهر است چنانکه نشانه ذریه سام مادامی که دنیا باقیست این دو نشانه هست . »

الحديث الخامس والعشرون : در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش

الحديث السادس والعشرون : در علت بدی بوی فضله آدمی

بدان عبارت « وجعل من ذریتکما خولاً » مأخوذ از آیه کریمه است : « اتخذوا عباد الله خولا » ۱ . فی « المجمع » (۱) : مراد از آن خدمتکاران و بندگانند ، یعنی : ذریه شما را بندگان ذریه سام خداوند علاء قرار داد .

الحديث الخامس والعشرون: در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرابتش فی « العلل » عن الصدوق طاب ثراه یکی از روایات این حدیث حضرت عبدالعظیم است به حذف اسناد از حضرت باقر علیه السلام مرویست که : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجمع ناس فرمودند : « أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَقْضُوکُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ وَأَحِبُّونِي لِلَّهِ فَاحْبُبُوا قَرَابَتِي لِي » .

یعنی : « خدا را برای نعمتی که مرحمت می نماید دوست بدارید ، و مرا برای خداوند دوست بدارید ، و نزدیکان [مرا] برای نسبت به من و خاطر من دوست دارید .

الحديث السادس والعشرون: [در علت بدی بوی فضله آدمی]

الحديث السابع والعشرون: حديث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده است

در کتاب « حیاة القلوب » (۱) علامه مجلسی طاب ثراه به سند معتبر (۲) نقل فرموده اند که: در کتاب « حیاة القلوب » ۳ علامه مجلسی طاب ثراه به سند معتبر ۴ نقل فرموده اند که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام عریضه ای نوشت خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که: چه علت دارد که غایط و فضله آدمی بوی بد می کند؟ در جواب نوشت: « وقتی که حق تعالی آدم علیه السلام [را] خلق کرد جسد طیب وی چهل سال افتاده بود و ملائکه می گذشتند بر او و می گفتند: از برای امر عظیمی آفریده شد، و شیطان از دهانش داخل می شد و از جانب دیگر بیرون می شد. پس به این سبب چنین شد که هر چه در جوف آدم باشد خبیث و بدبو و غیر طیب باشد.

الحديث السابع والعشرون: حديث شریفی که حضرت عبدالعظیم از صفوان بن یحیی نقل فرموده استفی کتاب « الغیبه » ۵: عن الصدوق علیه الرحمه بحذف الاسناد، عن عبدالعظیم بن

۱- هنگام تخریج مصادر، حیاة القلوب در نزد نگارنده نبود، ولی اصل حدیث در علل الشرائع مرحوم صدوق ۱/۲۷۵ باب ۱۸۳ ح ۲ نقل شده است. مرحوم مجلسی نیز آنرا در بحار ۱۱/۱۰۹ ح ۲۲ نقل کرده، نیز بنگرید به: مستدرک الوسائل ۲/۵۵۷ ح ۲۷۱۳، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۹۰.

۲- سند بنا بر نقل شیخ صدوق در علل الشرائع چنین است: حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد بن ابی عبدالله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی.

عبدالله الحسنى ، قال: فى كتاب « الغيبه » ١ : عن الصدوق عليه الرحمه بحذف الاسناد ، عن عبدالعظيم بن

در شرح احوال صفوان بن يحيى و كتب اوست

عبدالله الحسنى ، قال : حدّثنا صفوان بن يحيى ، عن ابراهيم بن أبى زياد ، عن أبى حمزه الشمالى ، عن أبى خالد الكابلى ، قال : دخلت على سيدى على بن الحسين زين العابدين عليه السلام فقلت له : يا بن رسول الله ! من الذين فرض الله عزوجل طاعتهم ومودتهم وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال لى : « يا كابلى ! إن أولى الأمر الذين جعلهم الله ائمه للناس وأوجب عليهم طاعتهم امير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام ، ثم انتهى الأمر إلينا » ثم سكت . فقلت : يا سيدى ! روى لنا ان امير المؤمنين عليه السلام قال : « ان الأرض لا تخلو من حجه الله على عباده » ، فمن الامام والحجه بعدك ؟ فقال : « ابنى محمّد ، واسمه فى التوراه باقر يبقر العلم بقراً ، هو الحجه والامام بعدى ، ومن بعد محمّد ابنه جعفر ، واسمه عند أهل السماء الصادق » . فقلت له : يا سيدى ! فكيف اسمه الصادق وكلّكم صادقون ؟ فقال : « حدّثنى أبى ، عن أبيه عليهما السلام أن رسول الله قال : اذا ولد ابنى جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلامالصادق فإن الخامس من ولده الذى اسمه جعفر يدعى [الامامه] اجترأ على الله عزوجل وكذباً عليه ، فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله والمدعى ما ليس له بأهل ، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه ، الذى يروم كشف سرّ الله عند غيبه ولى الله عزوجل » . ثم بكى على بن الحسين عليهما السلام بكاءً شديداً ، ثم قال : « كأتى بجعفر الكذاب وقد حمل إلى طاغيه زمانه على تفتيش أمر ولى الله والمغيب فى حفظ الله والموكل بحرم أبيه ؛ جهلاً منه بولادته وحرصاً منه على قتله أن ظفر به طمعاً فى ميراث أخيه حتى يأخذ بغير حق » . قال ابو خالد : فقلت له : يا بن رسول الله ! وإن ذلك لكائن ؟ فقال : « اى وربى ! إنه مكتوب عندنا فى الصحيفة التى فيها ذكر المحن التى (١) تجرى علينا بعد

رسول الله صلى الله عليه وآله . قال أبو خالد : يا بن رسول الله ! ثم ماذا يكون ؟ قال : «تمتد الغيبة بولي الله عزوجل الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة بعده عليهم السلام ، يا أبا خالد ! إن أهل زمان غيبته القائلين بامامته والمنتظرين لظهوره أفضل من كل زمان ؛ لأن الله تبارك وتعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهده ، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله بالسيف ، اولئك هم المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً والدعاه إلى دين الله عزوجل سراً وجهراً» . وقال علي بن الحسين : «انتظار الفرج من أفضل العمل» . تم الحديث .

اما ترجمه : این حدیث را حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از صفوان بن یحیی روایت کرده است که به سه واسطه منتهی می شود از وی به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که ایشان به ابو خالد کابلی فرمودند .

در شرح احوال صفوان بن یحیی و کتب او استخوب است بدانی قبل از شروع ترجمه ، صفوان بن یحیی از اجلاء روات و ثقات و از خواص اصحاب ائمه طاهرين است ، و در جلالت قدر او کفایت است که حضرت عبدالعظیم این حدیث شریف را از قول وی نقل کرده است . و شیخ طوسی علیه الرحمه فرمود : صفوان اوثق اهل زمان خود بود و در نزد اهل حدیث هم موثق است ، و اوست که هر روز یک صد و پنجاه رکعت نماز می گزارد ، و سه ماه روزه می گرفت ، و سه مرتبه زکات مالش در هر سال می داد ، و جهت اینکه به این اعداد مخصوصه نماز بجا می آورد آن بود با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله الحرام معاهده کردند هر یک زودتر مردند آنکه می ماند نماز فوت شده و روزه اش را بجای آورد .

و زکاتی از مال خود بدهد، و صفوان بن یحیی چون بماند بعد از آن دو نفر اداء حقوق ایشان می کرد، بلکه هر کار خیری که برای خود می نمود برای آن دو نفر هم می نمود. و صفوان در خدمت حضرت رضا علیه السلام مکانت و منزلت دیگر داشت، و صفوان مکئی به ابو محمد است و از اهل کوفه (۱). و نجاشی فرمود: صفوان بن یحیی ابو محمد البجلی بیاع السابری کوفی ثقة عین روی ابوه عن ابي عبدالله عليه السلام، وروی هو عن الرضا عليه السلام، وکان له عنده منزله شریفه (۲). و کشتی نیز از زهد و عبادت و منزلت صفوان نقل کرده است (۳). و بعضی سی کتاب از مصنفات صفوان بن یحیی باسمائها نقل نموده اند از آن جمله: کتاب «بشارات» و کتاب «تجارات» (۴) و کتاب «فرائض» و کتاب «محبت و وظائف» (۵)، کتاب «آداب»، کتاب «وصایا». و در هر یک از احکام نیز کتاب مخصوصی تصنیف فرموده، و در سال دویست و ده از هجرت گذشته، بعد از رحلت حضرت رضا به هشت سال فاصله وفات کرد، و حضرت جواد حنوط و کفن وی را مرحمت فرمود، و امر نمود اسماعیل بن موسی بر او نماز گزارد (۶).

خلاصه ابو خالد کابلی که موسوم به وَرْدان و ملقب به کنکر است، و حالت وی در کتب رجال مشهور (۷) گفت: که موسوم به وَرْدان و ملقب به کنکر است، و حالت وی در کتب رجال مشهور ۸ خلاصه ابو خالد کابلی گفت: خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مشرفیاب شدم و گفتم:

-
- ۱- خلاصه الاقوال: ۱۷۰ شماره ۱ به نقل از شیخ طوسی، نقد الرجال ۲/۴۲۲ شماره ۲۶۳۷.
 - ۲- رجال النجاشی: ۱۹۷ ابتدای باب صاد شماره ۵۲۴.
 - ۳- خلاصه الاقوال: ۱۷۰ وی را به نقل از کشی جزء اصحاب اجماع بر توثیقشان ذکر کرده است، رجال النجاشی: ۱۹۷.
 - ۴- احتمالاً همان است که در رجال نجاشی از آن تعبیر به کتاب الشراء والبیع شده است.
 - ۵- کذا، چنین عنوانی در کتابهای صفوان نیامده، شاید صحیح کتاب الحج و کتاب الوصایا باشد.
 - ۶- در باره کتابهای صفوان و سال وفاتش رجوع کنید به: رجال النجاشی: ۱۹۷.
 - ۷- در باره ابو خالد کابلی بنگرید به: خلاصه الاقوال: ۲۸۷ شماره ۳، رجال ابن داود: ۱۵۶ ش ۱۲۴۹ و ۱۹۷ ش ۱۶۴۸، نقد الرجال ۵/۲۴ ش ۵۶۱۶.

الحديث الثامن والعشرون : این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علی بن جعفر نقل

فرموده است

یا بن رسول الله! آن کسانی که طاعت و موذتشان را خداوند واجب کرد و اقتداء به ایشان را لازم نمود آنها کیانند؟ پس فرمود از برای من: «ای کابلی! به درستی که اولی الامر آن چنانی که خداوند ایشان را پیشوایان مردمان قرار داده و طاعت ایشان را واجب کرده امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس امر منتهی می شود به ما». آن گاه آن جناب سکوت فرمود. ابو خالد گفت: عرض کردم: روایت شده است از برای ما که امیرمؤمنان فرموده: «زمین خالی از حجت نمی ماند» آیا امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: «پسر من محمد است، و در تورات به نام باقر موسوم، و علم را می شکافد شکافتنی، و وی حجت و امام است بعد از من، و بعد از وی پسرش جعفر است، و اسم او نزد اهل آسمانها صادق است». پس گفتم: ای آقای من! چگونه اسم او صادق است و حال آنکه همه شماها صادق می باشید؟! فرمود: «پدرم مرا خبر داد از پدرش که حضرت رسول فرمودند: در وقتی که پسر من جعفر بن محمد الصادق متولد شود پنجمین از فرزندان او نیز به نام جعفر است و تجزی می نماید و دروغ بر خدا می بندد، و او در نزد خدا جعفر کذاب مفتریست که افتراء بر خدا می بندد و مخالف امر پدر و حسد بر برادر می ورزد و می خواهد بداند و بطلبد سرّ غیبت امام ولی خدا را». پس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گریست گریستن شدیدی و فرمود: «گویا می بینم جعفر کذاب را که می رود در نزد خلیفه طاغی و در مقام تفتیش امر ولی خدا که در حفظ حق تعالی است و موکل است بر حرم پدرش برمی آید در حالتی که نادان است به ولادت آن بزرگوار، و حرص دارد خونس را بریزد در صورتی که ظفر بیابد؛ برای طمعی که در

میراث برادرش دارد و بدون حق می خواهد اخذ کند». ابو خالد گفت: گفتم: یابن رسول الله! آیا این امر می شود؟ فرمود: «آری به حق پروردگارم، و آن نوشته شده است در صحیفه ای که نزد ماست و در او محنت هائی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری می شود ضبط است». ابو خالد گفت: عرض کردم: یابن رسول الله! بعد از آن چه می شود؟ فرمود: «غیبت ولیّ خدا وصی دوازدهم از اوصیاء رسول الله کشیده می شود و طول می کشد. ای ابا خالد! اهل زمان غیبت ولیّ خدا آنانند که قائلند به امامت آن بزرگوار و انتظار می کشند ظهورش را، آنها افضلند از اهل هر زمان؛ از آنکه خداوند سبحانه به ایشان عطا کرده است عقلها و فهمها و معرفتی که غیبت در نزد ایشان به منزله مشاهده است، و خداوند ایشان را در این زمان به منزله مجاهدین در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است، و اینان از روی حقیقت مخلصند و شیعه اند از روی صدق، و می خوانند مردم را در پنهان و آشکار». و باز آن بزرگوار فرمود: «انتظار فرج بهترین عمل است».

الحديث الثامن والعشرون: این حدیث شریف را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علی بن جعفر نقل فرموده است فی «علل الشرایع» (۱): فی «علل الشرایع» ۲: بحذف اسناده، عن عبدالعظیم الحسنی، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر، عن أیبه، قال: قال علی بن الحسین علیهما السلام: «لیس لك أن تقف مع من

۱- علل الشرایع ۲/۶۰۵ ح ۸۰، بحار الانور ۲/۱۱۶ ح ۱۳، صدر آن در وسائل الشیعه ۱۶/۲۶۴ ح ۲۱۵۲۵.

الحديث التاسع والعشرون: در معنی آیه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ »

شئت ؛ لأنَّ الله تبارك وتعالى يقول : « وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (۱). و ليس لك أن تتكلم بما شئت ؛ لأنَّ الله عزَّوجلَّ قال : « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (۲) ولأنَّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال : «رحم الله عبداً قال خيراً فغنم أو صمت فسلم». و ليس لك أن تسمع ما شئت ؛ لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول : « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً » ۳ .

اما ترجمه: حضرت عبدالعظیم فرمودند که: علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام ، و آن جناب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که : حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند : «روا نیست متابعت و پیروی نمائی هر کس را که بخواهی ؛ از آنکه خداوند سبحانه می فرماید به حضرت ختمی مرتبت : اگر بینی کسانی که فرو می روند در آیات ما پس اعراض از ایشان کن تا فرو روند در حدیثی دیگر و آنچه را شیطان از خاطر تو ببرد ، پس ننشین بعد از یاد آوردن با گروه ستم کنندگان . و روا نیست که تکلم نمائی به آنچه می خواهی ؛ از آنکه خداوند سبحان فرموده است که : متابعت مکن به آن چیزی که تو را علم نیست ، و هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : خدا رحمت کند بنده ای را که بگوید خیری را پس غنیمت برد .

و در نسخه دیگر به جای « فغنم » ، « فعلم » است یعنی بداند ، و این سخن انطباق می نماید ، یعنی : با دانش بگوید کلام خوبی را یا ساکت شود پس سالم بماند . و روا نیست اینکه بشنوی هر آن چیزی را می خواهی ؛ از آنکه حق تعالی می فرماید : به درستی که گوش و چشم و دل تماماً از وی سؤال کرده می شوند .

۱- انعام : ۶۸ .

۲- اسراء : ۳۶ .

الحديث الثلاثون: حديث شريفى كه حضرت عبدالعظيم عليه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روايت كرده است

بدان مرحوم مجلسى طاب ثراه فرمود: در آيه اوليه « إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ » يا عام است يا آنكه مخاطب به حضرت رسول صلى الله عليه و آله است، و مراد امت است تماماً و معنى « وَلَا تَقْفُ » اى لا- تتبع، و معنى آيه سوم بدينگونه است كه: كَلَّ اعضاء و اجزاء وقتى كه مسؤول شد جارى مجراى عقلاء هستند و شهادت بر صاحب خودشان مى دهند، و آيات كريمه ديگر بر اين مطلب شاهد است. و اين روايت را حضرت عبدالعظيم به نحو ديگر بيان فرمودند كه ذكر شد.

الحديث التاسع والعشرون: در معنى آيه « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » فى « تفسير على بن ابراهيم » (۱): فى « تفسير على بن ابراهيم » (۲): بحذف الاسناد، عن عبدالعظيم الحسنى، عن عمر بن رشيد، عن داود بن كثير، عن أبى عبدالله عليه السلام فى قول الله عزوجل: « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » ۳ قال: « قل للذين آمننا عليهم بمعرفتنا أن يعرفوا الذين لا يعلمون فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم ».

اما الترجمة: حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام از عمر بن رشيد، از داود بن كثير، از حضرت صادق عليه السلام روايت فرمودند در معنى آيه كريمه كه خداوند متعال به حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرموده است: بگوى از براى كسانى كه ايمان آورده اند بيامرزند مر كسانى را كه ايمان به روزهاى خدا ندارند، يعنى: اهل ايمان آنانند كه بر ايشان منت گذارديم به معرفت خودمان

۱- تفسير القمى ۲/۲۹۳، نور الثقلين ۵/۳ ح ۶، تأويل الآيات فى فضائل العتره الطاهره، استرآبادى ۲/۵۷۶ ح ۴، بحار الانوار

۲/۱۵ ح ۲۸.

۲- جاثيه: ۱۴.

اینکه بشناسانند نمی دانند ، پس این تعریف غفران ایشان است برای جاهلان .

اکنون خواص بخوانند آنچه را که در کتاب « مجمع البحرين » (۱) در لغت (غفر) است : قوله تعالى « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » (۲) ، قال الشيخ ابو على : أى قل للذين اغفروا يغفروا ، فحذف المفعول له لدلاله جوابه عليه « لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » أى لا- يتوقعون وقائع الله بأعدائه ، وهو من قولهم « أيام العرب » لوقائعهم ، وقيل : لا يأملون الأوقات التى وقتها الله لثواب المؤمنين ووعدهم الفوز . وقوله « قوماً » والمراد به الذين آمنوا للثناء عليهم . وقوله « لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » (۳) أى يكسبونه من الثواب العظيم باحتمال المكاره وكظم الغيظ . كذا فى (۴) « جامع الجوامع » . وفى الحديث عن أبى عبدالله عليه السلام قال : « قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا أن يعرفوا الذين لا يعلمون فاذا عرفوا فقد غفروا لهم » (۵) .

الحديث الثلاثون: حديث شريفى كه حضرت عبدالعظيم عليه السلام از پدر بزرگوارش عبدالله قافه روايت کرده استغفى « الامالى » ۶ عن الصدوق فى « الامالى » ۷ عن الصدوق : بحذف اسناده ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى ، عن

۱- مجمع البحرين ۳/۳۲۰ ماده (غفر) .

۲- جاثیه : ۱۴ .

۳- در چاپ سنگى : من .

۴- نیز بنگرید به : البرهان ۴/۱۶۸ .

۵- الامالى : ۳۸۸ ح ۵۰۱ با اختلافات لفظى فراوان ، مرحوم شريف رضى روايت را در نهج البلاغه ۳/۴ كتاب ۳ نقل کرده ، و به نقل از وى در بحار الانوار ۳۳/۴۸۴ ح ۶۹۰ .

ترجمه حدیث خانه خریدن شریح قاضی

أبيه ، عن ابان مولى زيد بن علي ، عن عاصم بن بهدله قال : قال لي شريح القاضي : اشترت داراً بثمانين ديناراً فبلغه ذلك فاستدعاه وقال : بلغني أنك ابتعت داراً بثمانين ديناراً ؟ فقال شريح : قد كان ذلك يا امير المؤمنين ! فنظر إليه نظر مغضب ثم قال : يا شريح ! أما إنه سيأتيك من لا ينظر في كتابك ولا يسأل عن بيتك (۱) حتى يخرجك منها شاخصاً ، فانظر يا شريح ! لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك أو فقدت الثمن من غير حلالك ، فإذا أنت قد خسرت دار الدنيا ودار الآخرة ، أما إنك لو كنت أتيتني عند شرائك ما اشترت لكتبْتُ لك كتاباً على هذه النسخه ، فلم ترغب في شراء هذه الدار بدرهم فما فوقه ، والنسخه هذه : هذا ما اشترى عبدٌ ذليل من عبد ميت أزعج للرحيل ، اشترى منه داراً من دار الغرور من جانب الفانين وخطه الهالكين وتجمع هذه الدار بحدود أربعة : الحد الاول : ينتهي إلى دواعي الآفات . والحد الثاني : ينتهي إلى دواعي المصيبات . والحد الثالث : ينتهي إلى الهوى المردى . والحد الرابع : ينتهي إلى الشيطان المغوى ، وفيه يشرع باب هذه الدار . اشترى هذا المغتر من هذا المزعج بالأجل هذا الدار بالخروج عن عز القناعه والدخول في ذل الطلب والضراعه ، فما أدرك هذا المشتري فما اشترى فعلى مُبلبلى اجسام الملوک وسالب نفوس الجابره ومزِيل ملك الفراعنه مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير . ومن جمع المال على المال فأكثر ومن بنى وشيّد (۲) وزخرف نَجِد (۳) وأزخر واعتقد ونظر بزعمه للولد اشخاصهم جميعاً إلى موقف العرض والحساب وموضع الثواب والعقاب اذا وقع الامر

۱- در چاپ سنگی : نبيک .

۲- در امالی : بنی فَسَيِّد .

۳- در چاپ سنگی : وجد . نجد البيت : زينه بستور وفرش ، چنانچه در حاشیه امالی مذکور است .

الحديث الحادي والثلاثون : در اینکه باید علوم را از اهل علم یعنی اهل بیت گرفت

بفصل القضاء « وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ » (۱). شهد علی ذلك العقل اذا خرج عن أسر (۲) الهوى وسلم عن علائق الدنيا . تم الحديث .

ترجمه حدیث خانه خریدن شریح قاضیاما الترجمة: صدوق طاب ثراه در کتاب « امالی » روایت کرده از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ، از پدر بزرگوارش تا منتهی می شود به شریح قاضی که گفت :خانه ای خریدم به هشتاد دینار ، پس به حضرت امیر علیه السلام این خبر رسید ، او را طلبید و فرمود : رسید به من که تو خریده ای خانه ای به هشتاد دینار ؟ پس شریح گفت : به تحقیق چنین است . پس به نظر خشم بر وی نگریست ، بعد از آن فرمود : ای شریح ! زود باشد که بیاید به سوی تو کسی که نظر نماید در قباله تو و سؤال نکند از گواه تو تا آنکه بیرون برد تو را از آن سرای در حالتی که مجرد باشی از خانمان ، پس بر حذر باش از آنکه نباشی که خریده باشی این خانه را از غیر مال خود یا کم کرده باشی قیمت آن را از غیر حلال خود ، پس در آن حالت زیان کار شوی هم در خانه دنیا و خانه آخرت . بدان اگر بودی تو و می آمدی نزد من نزد خریدن آنچه را که خریدی به هشتاد دینار هر آینه می نوشتم برای تو قباله ای به این نسخه که دیگر رغبت در خریدن به هیچ از آن نمی کردی اگر چه به یک درهم بود یا فراتر ، و آن نسخه این است : این آن چیزی است که خریده بنده خار بی مقدار از بنده مشرف به موت که برانگیخته شده است برای رحلت از دنیا ، خرید مشتری از بایع سرائی را از خانه فریب ، از طرف

۱- غافر : ۷۸ .

۲- در چاپ سنگی : امری .

رفتگان و بقعه هلاک شدگان . و احاطه نموده به این سرا چهار حد : اما حد اول : منتهی می شود به خواننده آفتها . و حد دوم : منتهی می شود به خواننده های مصیبتها . و حد سوم : به سوی آرزویی که هلاک کننده است . و حد چهارم : به سوی دیو گمراه کننده . و باز می شود در این سراچه به اغوای شیطان . خرید این فریفته شده از آن برکنده شده به موت این سرا را به سبب بیرون آوردن از عزت و ارجمندی قناعت و در آمدن در ذلت طلب و فروتنی . پس آنچه دریافت این مشتری خرید از آن بایع از ضمانت درک و از پی رفتن آن . پس بر ملک الموت که شوریده کننده پادشاهان است و رباینده جانهای گردنکشان و زائل کننده پادشاهی فرعونیان مانند کسری و قیصر و تبع و حمیر و آنکه اندوخته کرد مال را بر روی هم ، پس بسیار ساخت ، و آنکه بنا نهاد و سخت برافراخت و زینت داد و بیاراست و ذخیره کرد و بر آن عقیده بست و به گمان خود برای فرزند خود گذارد ، و همه ایشان را به موقف عرض و حساب و موضع ثواب و عقاب فرستاد ، در آن وقتی که واقع شود امر به حکم جدا کننده ، و تبه کاران زیانشان ظاهر شود . عقل گواه است بر این سخنان وقتی که بیرون نرود از بندگی از روی هوا و رها شود از علائق دنیا .

الحديث الحادي والثلاثون: [در اینکه باید علوم را از اهل علم یعنی اهل بیت گرفت] عن الكليني (۱) ، عن بعض رجاله ، عن عبدالعظيم الحسني ، عن مالک بن عامر ، عن

۱- الغيبة ، نعمانی : ۱۳۵ ح ۱۸ به نقل از کلینی ، بحار الانوار ۲/۱۰۵ باب ۱۴ ح ۶۸ ، حدیث از دو طریق روایت شده که یکی از آنها از طریق عبدالعظیم حسنی علیه السلام است ، مستدرک سفینه البحار ۳/۴۰۴ .

الحديث الثانی والثلاثون : این حدیث را با سه حدیث دیگر حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط روایت کرده اند

المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : عن الكليني (۱)، عن بعض رجاله ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن مالك بن عامر ، عن

۱- الغیبه ، نعمانی : ۱۳۵ ح ۱۸ به نقل از کلینی ، بحار الانوار ۲/۱۰۵ باب ۱۴ ح ۶۸ ، حدیث از دو طریق روایت شده که یکی از آنها از طریق عبدالعظیم حسنی علیه السلام است ، مستدرک سفینه البحار ۳/۴۰۴ .

المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «من دان الله بغير سماع من عالم صادق ألزمه الله التيه (۱) إلى الفناء (۲)، ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله لخلقه فهو مشرك، فذلك الباب هو الامين المامون». تم الخبر.

اما ترجمه: یعنی: کسی که اطاعت کند خدا را بدون اینکه دین خود را از دانای روایت گوئی اخذ کند خداوند سبحانه به او لازم و دائم می کند تکبر و تحیر را با غناء، و کسی که ادعاء علم کند و شنیده باشد آن را از غیر راهی که خداوند از برای بندگانش باز فرمود پس آن کس مشرک است، پس این باب که اشاره به خانه عصمت و طهارت است امین و مأمون است از آفات. بدان در حدیث است: «العلم دین یدان الله به» (۳)، یعنی: «علم طاعتی است که به آن خدا اطاعت کرده می شود». وفي الحديث: «أنهاك عن الخصلتين فيهما هلك الرجال: أن تدین الله بالباطل، وتفتی الناس بما لا تعلم» (۴). ومی گویند: «دان بالاسلام دیناً» بالكسر أي تعبد به، وتدین (۵). و «تیه» آن مفازه و بیابانی است که شخص در آن متحیر بماند و گم شود (۶) كما قال الله

اما ترجمه: ذکر حال احمد بن مهران و علی بن اسباط گذشت. ابا خالد کابلی اسم وی و زردان است و لقبش کنکر، کشی در «رجال» خود نقل کرده است که: ابا خالد از حواری علی بن الحسین علیهما السلام بود، و او را مدح کرده است، و فضل بن شاذان فرمود: در اول امر علی بن الحسین علیهما السلام کسی خدمتش مشرف نبود مگر پنج نفر یکی ابا خالد است.

یعنی: احمد بن مهران از حضرت عبدالعظیم روایت کرده و آن جناب از علی بن اسباط تا منتهی می شود به ابا خالد، از حضرت ابا جعفر امام باقر علیه السلام که گفت: سؤال از این آیه کردم که مراد از نوری که باید بعد از خدا و رسول ایمان به وی آورد کیست؟ فرمود: «ای ابا خالد! نور ائمه است در دلهای مؤمنین که از آفتاب تابنده روشن تر است در روز، و ایشان کسانی هستند که دلهای مؤمنین را روشن می کنند، و خداوند نور ایشان را حاجب کرده از کسانی که خواست، و از این جهت دلهای ایشان تاریک و مظلم است». و بدان که دلیل بر مراد، این آیه کریمه است: «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (۷) یعنی: و قرار می دهد خداوند برای شما امام را تا آنکه به روشنائی وجود او مشی به حق نمائید. و باز فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۸)، و معنی نور کیفیتی است که بنفسه ظاهر است و از برای غیر مظهر، و امام علیه السلام چنین است؛ از آنکه خود معنی هدایت است و هدایت کننده مردمان چنانکه از نور و چراغ در ظلمات و لیالی.

۱- در چاپ سنگی: النیه.

۲- در چاپ سنگی: الغناء.

۳- نهج البلاغه ۴/۳۶ خطاب به کمیل بن زیاد ح ۱۴۷، خصائص الائمه: ۱۰۵، روضه الواعظین: ۱۰. در این منابع لفظ جلاله وارد نشده است، ولی در مجمع البحرین ۲/۷۸ وارد است.

۴- المحاسن ۱/۲۰۴ ح ۵۴، به نقل از امام صادق علیه السلام، کافی ۱/۴۲ ح ۱، الخصال: ۵۲ ح ۶۵.

۵- مجمع البحرین ۲/۷۸ ماده (دین).

٦- مجمع البحرين ١/٣٠٤ ماده (تيه) .

٧- حديد : ٢٨ .

٨- نور : ٤٠ .

الحديث الثالث والثلاثون : در معنی « سبحان الله »

الحديث الثانی والثلاثون: این حدیث را با سه حدیث دیگر حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط روایت کرده اندفی « الکافی » (۱): عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن اسباط والحسن بن محبوب ، عن أبی ایوب ، عن ابی خالد الکابلی ، قال : سألت ابا جعفر [علیه السلام] عن قول الله عزوجل : « فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا » (۲) فقال : « يا أبا خالد ! لنور الامام في قلوب المؤمنين أنور من نور الشمس المضيئه بالنهار ، وهم الذين ينورون قلوب المؤمنين ويحجب الله نورهم عمّن يشاء ويظلم قلوبهم ويغشاهم بها » .

الحديث الثالث والثلاثون: [در معنی « سبحان الله »] فی « الکافی » (۳) فی « الکافی » (۴) : عن أحمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن علی بن اسباط ، عن سلیمان مولى طربال ، عن هشام الجوالیقی ، قال : سألت أبا عبدالله [علیه السلام] عن قول الله « سبحان الله » ما یعنی به ؟ قال : « تنزیه » (۵) .

اما الترجمة: نجاشی و کشی و علامه علیهم الرحمه فرموده اند: هشام بن سالم جوالیقی که خدمت حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام رسید ثقه ثقه . ومدح بسیار کرده اند وی را (۶) . فرمود: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: « سبحان الله » چه معنی دارد؟ فرمود: « در قرآن تنزیه است » . بدان در قرآن سبحان الله به معانی متعدده است: « فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ » (۷) آن اخبار در تنزیه است . و « سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا » (۸) به معنی تعجب است و تعظیم ، و کقوله « سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ » (۹) ، و أيضاً « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (۱۰) . و صاحب « مجمع البحرين » ۱۱ فرمود: « سبحان » مصدر است و به معنی تنزیه آمده

۱- کافی ۱/۱۹۵ ح ۴ ، شرح اصول کافی ، مازندرانی ۵/۱۷۹ ، به سندی دیگر در تفسیر قمی ۲/۳۷۱ نیز نقل شده است .

۲- تغابن : ۸ .

۳- کافی ۱/۱۱۸ ، التوحید : ۳۱۲ باب ۴۵ ح ۳ ، معانی الاخبار : ۹ ح ۲ .

۴- در کافی و توحید : تنزیهه ، متن در چاپ سنگی و معانی الاخبار آمده است .

۵- نقد الرجال ۵/۴۹ شماره ۵۷۰۲ به نقل از رجال الشيخ : ۳۱۸ رقم ۱۷ ، رجال النجاشی : ۴۳۶ شماره ۱۱۶۵ ، الفهرست : ۱۷۴ ش ۷۸۰ .

۶- روم : ۱۷ .

۷- زخرف : ۱۳ .

۸- نور : ۱۶ .

۹- اسراء : ۱ .

۱۰- مجمع البحرين ۲/۳۲۳ ماده (سبح) .

الحديث الرابع والثلاثون: در معنی قول خداوند «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»

است، و مراد از تنزیه آن تبری است، یعنی: صفاتی که روا نیست در خدا مانند صفات زایده باید از حق دور کرد، و معنی تنزیه همین است. به عبارت دیگر ذات اقدس حق را از صفات امکانیه باید منزّه و مبرّا دانست.

الحديث الرابع والثلاثون: [در معنی قول خداوند «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»] فی «الکافی» (۱): فی «الکافی» (۲): عن احمد بن مهران، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن علی بن اسباط، عن ابراهیم بن عبدالحمید، عن زید الشحام، قال: قال لی أبو عبدالله علیه السلام ونحن فی الطريق فی ليله الجمعة: «اقرأ فإنها ليله الجمعة قرآناً، فقرأت: «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» (۳). فقال أبو عبدالله عليه السلام: «نحن والله! الذي يرحم الله، ونحن والله! الذي استثنى الله، لكننا نُغْنَى ۴ عنهم».

اما الترجمة: زید شحام که راوی است پسر یونس است، کنیه ابو اسانید است، لقب وی شحام. شیخ و کشی و ابن شهر آشوب علیهم الرحمه گفته اند: ثقّه عین ثقّه الرجال و عین الطایفه بوده است، و تماماً او را مدح کرده اند.

یعنی گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در شب جمعه و ما در راه بودیم، آن جناب فرمود: «شب جمعه است قرآن بخوان»، پس این آیه را خواندم: «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ...» إلى آخره، یعنی: وعده گاه بندگان فردای قیامت است، و آن روزیست که احدی

۱- کافی ۱/۴۲۳ ح ۵۶، شرح اصول کافی ۷/۸۷، بحار الانوار ۲۴/۲۰۵ ح ۳.

۲- دخان: ۴۲۴۰.

۳- در چاپ سنگی: نعنهم.

الحديث الخامس والثلاثون: بقیه احادیث مرویه از علی بن اسباط است

در معنی قول خداوند «أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ . . .»

از دیگری بی نیاز نیست و یاری کرده نمی شود مگر آن کسانی را که خداوند رحم کند . پس آن جناب فرمود: «والله! رحمت حق بی واسطه [ماهائیم] اما شامل احوال خلق نمی شود اما ماها از خلق بی نیاز می باشیم». و این حدیث قابل شروح کثیره است، و مشاح (۱) آن منافی با مقصود این کتاب، به همان ترجمه قناعت می شود (۲).

الحديث الخامس والثلاثون: بقیه احادیث مرویه از علی بن اسباط است [در معنی قول خداوند «أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ . . .»] فی «الکافی»: عن احمد بن مهران، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن علی بن اسباط، عن خلف بن حماد، عن ابن مسکان، عن مالک الجهنی، قالت: سألت أبا عبدالله [علیه السلام] عن قول الله عزوجل: «أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» (۳) قال: فقال: «لا مقدوراً ولا مکنوناً» (۴).

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط که سابقاً حال او مذکور شد از حماد، و وی از ابن مسکان و وی از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال

۱- کذا، شاید «شرح» صحیح باشد.

۲- به توضیحاتی که مرحوم مجلسی و ملا محمد صالح مازندرانی در ذیل حدیث بیان کرده اند رجوع شود.

۳- مریم: ۶۷.

۴- در کافی: «لا مقدراً ولا مکنوناً» سپس در ادامه آن چنین آمده است: قال: وسألته عن قوله: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» [انسان: ۱] فقال: «كان مقدراً غير مذکور»، نیز بنگرید به: شرح اصول کافی ۴/۲۳۹، بحار الانوار ۵۴/۶۳ ح ۳۳.

الحديث السادس والثلاثون : در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا »

کردم از معنی آیه مبارکه : « أَوْلَمْ يَرَ الْأَنْسَانُ . . . إِلَى آخِرِهِ ، یعنی : آیا انسان نمی بیند ؟ بدرستی که ما خلق کردیم او را از پیش و نبود چیزی ؛ و مراد از سؤال این است : چیزی که نبوده است یعنی چه ؟ فرمودند : « نه تقدیر بوده است وجود انسان نه تکوین » ، اشاره به اینکه زمانی بوده است که تقدیر نشده بود بر ایجاد انسان اگر چه در علم الهی مقدر بود و ماده ای هم وجودش (۱) نداشت .

و مراد از ابن مسکان محمّد بن مسکان است ، و مراد از مالک جهنی : مالک بن اعین است که در زمان حضرت باقر علیه السلام بود و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات یافت ، و مرحوم شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام اشعاری در غزارت و کثرت علم وی نقل کرده است ۲ ، و آنچه روایت نمود از حضرت صادق علیه السلام صحیح است ، و خود نیز از ثقات روات محسوب است (۲) .

الحديث السادس والثلاثون: [در معنی قول خداوند « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا »] فی « الكافی » (۳) : فی « الكافی » (۴) : عن احمد بن مهران ۶ ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى ، عن موسى

۱- کذا ، ظاهراً « وجود » صحیح است .

۲- در باره مالک رجوع کنید به : نقد الرجال ۴/۸۰ رقم ۴۳۱۵ ، به نقل از مصادر مختلف .

۳- کافی ۱/۲۰۷ ح ۲ ، شرح اصول کافی ۶/۱۳۴ ، نیز بنگرید به : تفسیر القمی ۱/۱۹۹ ، نور الثقلین ۱/۷۱۷ .

۴- در چاپ سنگی : مهربان .

الحديث السابع والثلاثون: این حدیث و حدیث سابق را حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد روایت کرده اند

در معنی آیه « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ . . »

بن محمد العجلی ، عن یونس بن یعقوب رفعه ، عن أبی جعفر [علیه السلام] فی قول الله عزوجل : « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُذَّابًا » (۱) یعنی : « الاوصیاء کلهم » .

اما ترجمه : یونس بن یعقوب ابو علی جلاب دهنی است ، خدمت حضرت صادق علیه السلام بود ، در زمان حضرت رضا علیه السلام وفات کرد ، و در نزد سه نفر از ائمه موثق بود . و ابن بابویه فرمود : من اعتماد به روایت او دارم . و کشی احادیثی نقل کرده که دلالت بر مدح وی می کند (۲) . همین قدر [که] حضرت عبدالعظیم از وی روایت کرد موثق است . یونس گفت : از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از معنی آیات که تکذیب کردند منافقین ، مراد از آن چیست ؟ فرمودند : « اوصیاء علیهم السلامند » . و « آیات » جمع آیه است ، و آن به معنی علامت ، و به فارسی نشانه است ، یعنی : اوصیاء طیبین طاهرین نشانه های هدایتند در دار دنیا البته ، و از ایشان خلق به شاهراه اطاعت و عبادت آمدند . و آیه « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ » (۳) در حق ایشان .

الحديث السابع والثلاثون: این حدیث و حدیث سابق را حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد روایت کرده اند [در معنی آیه ط « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ . . »] فی « الکافی » (۴) : فی « الکافی » ۵ : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن موسی بن

۱- .قمر : ۴۲ .

۲- .بنگرید به رجال النجاشی : ۴۴۶ ش ۱۲۰۷ ، اختیار معرفه الرجال ۲/۶۸۳ ش ۷۲۱ .

۳- .فصلت : ۵۳ .

۴- .کافی ۱/۲۲۰ ح ۱ ، شرح اصول کافی ۵/۲۹۳ ، البرهان ۴/۳۹۲ ح ۱ ، بحار الانوار ۲۴/۱۱۰ باب ۳۷ ح ۲۱ ، نور الثقلین ۵/۴۳۸ ح ۳۲ .

الحديث الثامن والثلاثون : در معنی اذن واعیه

محمد ، عن یونس بن یعقوب ، عن ذکره ، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی : « وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا » (۱) ، قال : « یعنی : لو استقاموا علی ولایه امیرالمؤمنین علی والأوصیاء من ولده وقبلوا طاعتهم فی أمرهم ونهیهم لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا یقول (۲) : لأشربناهم قلوبهم الایمان لولایه علی والأوصیاء علیهم السلام » .

اما الترجمة : یعنی : احمد بن مهران از عبدالعظیم روایت کرده تا یونس بن یعقوب که وی از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد از این آیه که معنی ظاهر آن این است : اگر مردمان در طریقه مستقیم شوند هرآینه ایشان را سیراب می نمائیم از آب بسیار بارنده که اشارت به کثرت رزق و نعمت است ، و حقیقت رزق روحانی ولایت و دوستی امیرمؤمنان و آل طاهرین او است ، و « غدق » باران درشت تند بارنده است ، یعنی : هر آنکه اطاعت امر و نهی ایشان را نمود که همان طریقه حقه است ایمان حقیقی است که همان ولایت است و محبتش به مفاد « كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » (۳) در دلهای ایشان مستقر می شود .

الحديث الثامن والثلاثون: [در معنی اذن واعیه] فی « الکافی » (۴) : فی « الکافی » (۵) : عن احمد بن مهران ۶ ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن یحیی بن

۱- جن : ۱۶ .

۲- در چاپ سنگی : نقول .

۳- مجادله : ۲۲ .

۴- کافی ۱/۴۲۳ ح ۵۷ ، شرح اصول کافی ۷/۸۸ ، قریب به آن در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۶۷ ح ۲۵ ، روضه الواعظین : ۱۰۵ ، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی : ۱۴۲ ح ۷۹ .

۵- در چاپ سنگی : مهربان .

الحديث التاسع والثلاثون : در اینکه امام معصوم منذر است

سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال : « لما نزلت : « وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » (۱) قال رسول الله صلى الله عليه وآله : وهي اذنك » .

اما ترجمه : نجاشی (۲) وعلامه (۳) طاب ثراهما فرموده اند : نجاشی (۴) وعلامه (۵) طاب ثراهما فرموده اند : یحیی بن سالم [ال]فراء کوفی زیدتی ثقة . یعنی : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به حضرت امیر علیه السلام : « آن گوشه که احکام الهی را بشنود ظاهراً و باطناً گوش تو است یا علی ! » . و از این جهت است که در کتب معتبره از حضرت امیر علیه السلام مرویست که فرمود : « انا اذن الله الواعیه » (۶) ومعنی « وعی » حفظ است چنانکه در وعاء و ظرف متاع و هر چیزی محفوظ است (۷) همچنین گوش شریف آن جناب حفظ فرمود و نگاه داشت در ضمیر منیر خویش آنچه را که حق فرمود ، و حدیث : « خیر القلوب أوعاها » ۸ و حدیث [الموعظه] « كهف لمن وعی » ۹ اشارت است به مراد .

الحديث التاسع والثلاثون: [در اینکه امام معصوم منذر است] فی « الکافی » ۱۰ : فی « الکافی » ۱۱ : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم ، عن ابن اذینه ، عن مالک الجهنی

۱- حاقه : ۱۲ .

۲- رجال النجاشی : ۴۴۴ ش ۱۲۰۱ .

۳- خلاصه الاقوال : ۴۱۷ ش ۷ ، نقد الرجال ۵/۷۱ ش ۵۷۷۸ .

۴- در نور الثقلین ۵/۴۰۲ ح ۹ به نقل از معانی الاخبار نقل کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « وأنا الأذن الواعیه » .

۵- مجمع البحرین ۴/۵۲۳ ماده (وعی) .

۶- مجمع البحرین ۴/۵۲۳ .

۷- کافی ۱/۴۲۴ ح ۶۱ ، شرح اصول کافی ۷/۹۰ ، نیز بنگرید به : بحار الانوار ۹/۲۰۲ ح ۶۴ و ۱۶/۱۳۱ ح ۶۵ ، مناقب ابن شهر

آشوب ۳/۴۰۴ .

الحديث الأربعون : در معنی صراط مستقیم

قال: قلت لأبي عبد الله [عليه السلام]: « وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ » (۱). [قال: «من بلغ» (۲) أن يكون اماماً من آل محمد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول الله صلى الله عليه وآله » .

اما ترجمه: یعنی: حضرت عبدالعظیم از ابن اذینه و از مالک جهنی وی روایت کرده است که گفت: گفتم به حضرت صادق علیه السلام: این آیه کریمه را و «أوحى إلى ..» إلى آخره به معنی وحی کرده شد به من در قرآن که شما را بترسانم به آن و کسی که بالغ شد و رشید از آل محمد صلی الله علیه و آله . یعنی: امام شد باید هم انذار کند، چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نذیر و ترساننده بوده است از قرآن، پس مراد از «من بلغ» که مرتبه اش در تلو مرتبه رسالت است همانا امام علیه السلام است، و در انذار نایب مناب اوست چنانکه در امور دیگر هم بدین گونه است .

الحديث الأربعون: [در معنی صراط مستقیم] فی «الكافی» (۳): فی «الكافی» ۴: عن احمد بن [مهران، عن] عبدالعظیم، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: « هذا صراط عليّ مستقیم » .

اما ترجمه: یعنی: حضرت عبدالعظیم از هشام بن حکم به حذف واسطه نقل فرمودند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «آیه « هذا صراط مستقیم » با نام مبارک حضرت امیر علیه السلام

۱- انعام: ۱۹ .

۲- از کافی افزوده شد .

۳- کافی ۱/۴۲۴ ح ۶۳، شرح اصول کافی ۷/۹۱، بحار الانوار ۲۴/۲۳ ح ۴۹، مرآة العقول ۵/۷۹ ح ۶۳ .

الحديث الحادي والأربعون : در اینکه هشت چیز فقط به قضا و قدر خداوندی است

بوده است « ، یعنی : اینطور نازل شده : « هذا صراط علی مستقیم » ، یعنی : این راه که طریق علی بن ابی طالب علیه السلام است که با کمال استقامت و راستی است . پس هر کس به این طریق مستقیم رود هر آینه به مقصود رسد و از زلالت و عثرات نجات می یابد إن شاء الله تعالی .

الحديث الحادي والأربعون: [در اینکه هشت چیز فقط به قضا و قدر خداوندی است] [قد روی عبدالله (۱) بن موسی عن عبدالعظیم ، عن ابراهیم بن أبی محمود ، قال : قد روی عبدالله (۲) بن موسی عن عبدالعظیم ، عن ابراهیم بن أبی محمود ، قال : قال الرضا علیه السلام : « ثمانية أشياء لا يكون الا بقضاء الله وقدره النوم ، واليقظة ، والقوه ، والضعف ، والصحة ، والمرض ، والموت ، والحياه » ۳ .

اما الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن أبی محمود نقل کردند که حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « هشت چیز است نمی شود مگر به قضا و قدر الهی : خواب و بیداری ، قوت در بدن است ، و ضعف ، و صحت بدن است ، و ناخوشی ، و مرگ است ، و زندگانی » .

و این حدیث از احادیثی است که صاحب بن عباد وزیر عادل شرحی بر آن نقل فرموده است . و شرح حال ابراهیم بن ابی محمود و حسن طینت وی گذشت .

۱- در خاتمه المستدرک : عبیدالله .

۲- خاتمه المستدرک ۴/۴۰۷ ، مستدرک سفینه البحار ۱/۵۳۰ به نقل از احتجاج ، الدعوات ، راوندی : ۱۶۸ ش ۴۷۰ بدون ذکر سند ، و نیز بحار الانوار ۵/۹۵ ح ۱۷ .

الحديث الثانی والاربعون : در حدیثی که تحریف کرده اند و حضرت رضا علیه السلام صحیح آن را بیان فرمودند

الحديث الثانی والاربعون: [در حدیثی که تحریف کرده اند و حضرت رضا علیه السلام] صحیح آن را بیان فرمودند [فی « الکافی » (۱): فی « الکافی » (۲): روى عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن ابراهیم بن أبی محمود ، قال : قلت للرضا علیه السلام : یا بن رسول الله ! ما تقول فی الحديث الذی یرویه الناس عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال : الله تبارک وتعالی ینزل فی کل ليله جمعه إلى السماء الدنيا ! فقال علیه السلام : « لعن الله المحرفین الکلام عن المواضع ، والله ! ما قال رسول الله ذلك ، اما قال : ان الله ینزل ملکاً الى السماء الدنيا فی الثلث ۳ الأخير من ليله الجمعه فی اول الليل فیأمره فینادی : هل [من] سائل أعطیته ؟ هل من تائب فاتوب علیه ؟ هل من مستغفر فاعفر له ؟ یا طالب الخیر ! اقبل ، یا طالب الشر ! أقصر ، فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر ، فإذا طلع الفجر عاد إلى محله من ملکوت السماء . » .

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند که ابراهیم بن ابی محمود گفت: عرض کردم خدمت حضرت رضا علیه السلام: یا بن رسول الله! چه می فرماید که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در هر شب جمعه نازل می شود به آسمان دنیا؟! پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: « خدا لعنت کند کسانی را که تحریف کننده اند کلام را از موضعش! قسم به خدا! که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین نفرمود، بلکه چنین فرمودند: خداوند سبحان هر شب جمعه ملکی را از اول شب به آسمان دنیا می فرستد و در شبهای دیگر در ثلث آخر، پس او را امر می فرماید ندا کند: آیا سؤال کننده ای هست تا او را اعطا

۱- در کافی یافت نشد، بنگرید به: من لا یحضره الفقیه ۱/۲۷۱ ح ۱۲۳۸، وسائل الشیعه ۷/۳۸۸ ح ۹۶۵۸، الاحتجاج ۲/۱۹۲،

بحار الانوار ۳/۳۱۴ ح ۷.

۲- در چاپ سنگی: ثلث.

الحديث الثالث والأربعون : در معنی مؤمن و مسلم

فرمایم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را قبول نمایم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم؟ ای طلب کننده خیر! بیا و ای طلب کننده شر! کوتاه کن، پس به همین طور ندا می نماید تا فجر طالع شود، چون فجر طلوع کرد به محل خود عود می نماید و آن مراجعت می کند.»

الحديث الثالث والأربعون: [در معنی مؤمن و مسلم] فی « الکافی » (۱): فی « الکافی » (۲): عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن ابراهیم بن ابي محمود الخراسانی، قال: قال الرضا عليه السلام: « المؤمن الذي اذا أَحْسَنَ استبشِرَ [و] اذا أَسَاءَ (۳) استغفر، المسلم الذي يسلم المسلمون من يده ولسانه، وليس منا من لم يسلم مَنْ جاره (۴) بوائقه » (۵).

اما الترجمة: یعنی: حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود خراسانی روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: « مؤمن کسی است وقتی که عمل نیکی کرد خوشوقت شود و چون عمل بدی مرتکب شد استغفار نماید، و مسلم آن چنان کسی است از دست و زبان او مردم سالم بوده باشند، و نیست از ما کسی که همسایه او از شرور و دواهی او مأمون و سالم نباشد.»

و « بوائق » جمع « بائقه » است و آن به معنی داهیه است ۶.

۱- روایت در کافی نیست، ولی احادیثی بدین مضمون در کافی ۲/۶۶۵ باب حق الجوار نقل شده است.

۲- در چاپ سنگی: ساء.

۳- عبارت تکلف دارد. در عیون چنین نقل شده: « و ليس منا من لم يأمن جاره بوائقه ».

۴- روایت را مرحوم شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۷ ح ۳ نقل کرده است، نیز بنگرید به: وسائل الشیعه ۱۲/۱۲۷ ح ۱۵۸۴۲.

۵- شرح اصول کافی ۱۱/۱۵۰، مجمع البحرین ۱/۲۶۵ ماده (بوق).

الحديث الرابع والأربعون : در معنی قول خداوند : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ »

و در حدیث است : « لا یدخل الجنة من لا یؤمن جاره (۱) بوائقه » (۲) [أی] شروره و غوائله (۳) .

الحديث الرابع والأربعون: [در معنی قول خداوند : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ »] فی « الکافی » (۴) فی « الکافی » (۵) : حدَّثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق ، قال : حدَّثنا محمد بن هارون الصوفی ، قال : حدَّثنا عبدالله (۶) بن موسى الرویانی ، قال : حدَّثنا عبدالعظیم بن أبی عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، عن ابراهیم بن ابی محمود قال : قال علی بن موسى الرضا علیه السلام فی قول الله تعالى : « وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ » (۷) قال : « یعنی : مشرقه تنتظر (۸) ثواب ربِّها » .

اما الترجمة : بحذف اسانید ترجمه مختصر روایت این است که حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند در ذیل این آیه کریمه : « تنزیل ۹ آن

۱- در چاپ سنگی : جوار .

۲- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله مروی در مستدرک الوسائل ۸/۴۲۱ ح ۹۸۶۶ چنین آمده : « لیس یدخل الجنة من یؤذی جاره ، ومن لم یأمن جاره بوائقه » .

۳- در چاپ سنگی : « شروره و غوائله » جزء روایت آمده که صحیح نیست ، عبارت لسان العرب ۱۰/۳۰ ماده (بوق) چنین است : وفی الحدیث : « لیس بمؤمن من لا- یأمن جاره بوائقه » وفی روایه : « لا- یدخل الجنة من لا- یأمن جاره بوائقه » . قال الکسائی وغیره : بوائقه غوائله و شره أو ظلمه و غشمه .

۴- در کافی مروی نیست . بنگرید به : امالی شیخ صدوق : ۴۹۴ ح ۶۷۲ ، التوحید : ۱۱۶ ح ۱۹ ، روضه الواعظین : ۳۴ ، الاحتجاج ۲/۱۹۱ ، بحار ۴/۲۸ ح ۳ .

۵- در توحید : عیدالله .

۶- قیامت : ۲۳ ۲۲ .

۷- در چاپ سنگی : ینتظر .

۸- کلمه ظاهراً در چاپ سنگی « تأویل » بوده که تبدیل به « تنزیل » شده است .

الحديث الخامس والاربعون: بقیه احادیث مرویه از ابراهیم بن ابی محمود است

در معنی قول خداوند « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ .. » و « خَتَمَ اللَّهُ .. »

در وصف اهل جنان است که صورتهای ایشان در روز قیامت با نصرت (۱) و درخشنده است و انتظار ثواب و رحمت پروردگار خودشان را می کشند . و مخفی نیست بر اهل بصیرت که این آیه از متشابهات آیات قرآنی است ، و اشکال در کلمه « اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ » است که نظر به سوی ربّ بر حسب عقیده شیعه جایز نیست ، ناچار تعبیر شده است ناظره به معنی منتظره است ، یعنی : انتظار دارنده به ثواب یا نعمت یا رحمت . و « ناضره » به ضاد آن درخشندگی است که اختصاص به صورت دارد چنانکه حق تعالی فرموده است « تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ » (۲) یعنی : شناخته می شوند اهل بهشت از نور و حسن و بیاض و بهجت و جمال و الوان خاصه که خداوند در ایشان قرار داده است . و محتمل است حرف « الی » در این آیه حرف جر نباشد و اسم مفردی است که جمع آن آلاء است ، پس نظر ایشان همانا به نعمتهای پروردگار است .

الحديث الخامس والاربعون: بقیه احادیث مرویه از ابراهیم بن ابی محمود است [در معنی قول خداوند « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ .. » و « خَتَمَ اللَّهُ .. »] فی « العیون » (۳) : فی « العیون » (۴) : عن سهل بن زیاد الآدمی ، عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنى ، عن ابراهیم بن ابی محمود ، قال : سألت ابا الحسن الرضا عن قول اللّٰه تعالى : « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » ۵ قال : « ان اللّٰه لا یوصف بالترك كما یوصف خلقه ولكنه متى علم أنهم لا یرجعون

۱- در چاپ سنگی : نظرت .

۲- مطفین : ۲۴ .

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۱۳ ح ۱۶ ، الاحتجاج ۲/۱۹۵ ، بحار الانوار ۵/۱۱ ح ۱۷ .

۴- بقره : ۱۷ .

عن الكفر والضلّال ومنعهم المعاونه واللطف وخلقى بينهم وبين اختيارهم . قال : وسألته عن قول الله عزوجل : « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم » (۱) ؟ قال : « الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبه على كفرهم كما قال عزوجل : « بل طبع الله علیها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلاً » (۲) . قال : فسألته (۳) عن الله عزوجل هل يجبر (۴) عباده على المعاصى ؟ فقال : « بل يخيرهم ويمهلهم حتى يتوبوا » . قلت : فهل يكلف عباده ما لا يطيقون ؟ فقال : « كيف يفعل ذلك و هو يقول : « رَبُّكَ بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ » (۵) ؟ ! » . ثم قال : « حدّثنى ابى موسى بن جعفر ، عن ابیه جعفر بن محمّد ، أنه قال : من زعم أن الله تعالى يجبر عباده على المعاصى أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته ، ولا تقبلوا شهادته ، ولا [تصلوا] وراءه ، ولا تعطوه من الزكاه شيئاً » .

امّا الترجمة: بدان که این حدیث از احادیث شریفه است که دلالت بر بعضی از مراتب توحید و عدالت می کند ، و شرح موجزی است از بعضی آیات کریمه متشابهه (۶) اگر جز ترجمه ظاهری مقصودی می داشتیم هر آینه شواهد کثیره از تفاسیر آل عصمت استشهادی می نمودم ، عجاله بدانند . این حدیث را صدوق طاب ثراه در کتاب « عیون اخبار الرضا » ذکر فرموده است ، بعد از حذف اسناد ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که : وی

۱- بقره : ۷ .

۲- نساء : ۱۵۵ .

۳- در چاپ سنگی : فسطله .

۴- در چاپ سنگی : يجبرهم .

۵- سجده : ۴۶ .

۶- در چاپ سنگی : متشابه .

از حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام سؤال نمود از معنی آیه « وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » (۱) که در سوره مبارکه بقره است یعنی : خداوند کفار را واگذارد در تیه ظلمات جهل و وادی غفلت که بینائی از هیچ مقامی از مقامات معرفت نداشته باشند و کور باشند ، و اشکال در این است که چگونه خداوند بندگان خود را به خودشان وا می گذارد ؟ و چگونه واگذاردن در خدا جایز است ؟ آن بزرگوار در جواب فرمودند که : « موصوف به این صفت نمی شود بلکه این وصف از اوصاف خلق است ، ولیکن خداوند چون می داند که از کفر و گمراهی و ضلالت بر نمی گردند لهذا لطف و اعانت خود را از ایشان منع می کند و بین ایشان و اختیارشان می گذرد » . پس معنی ترک تخلیه است ، یعنی : واگذاردن ، به این معنی بعد از علم ازلی بر کفر و ضلالت ایشان و قطع بر عدم رجوعشان به ایمان از لطف حق ممنوع می شوند ، حال که ممنوع شدند دیگر انصراف و انحرافی از برای ایشان نیست . بناءً علی هذا ، به همین نحو هستند تا وقتی که به جهنم وارد شوند ، پس اگر به خود واگذارده شده اند به این معنی است البته ، و واگذاردن و ترک خدا کافرین را به اختیارشان بر حسب علمی است که بر کفر دائمی ایشان داشت . پس سؤال کردم از این آیه که نیز در سوره مذکوره است : « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ .. » (۲) الی آخره . فرمودند : « ختم به معنی طبع است که همانا بر دلهای کفار برای کفر ایشان عقوبتی است عظمی چنانکه فرمود : « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .. » (۳) الی آخره . یعنی : خداوند مهر زد بر دلهای آنها به سبب کفرشان پس ایمان نمی آورند مگر اندکی ،

۱- بقره : ۱۷ .

۲- بقره : ۷ .

۳- نساء : ۱۵۵ .

الحديث السادس والاربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است

در شکرگزاری از مخلوقات

یعنی: موفق به خیر نمی شونید». و می توان گفت: مراد از طبع و ختم همانا این است که در آیه شریفه است: «بَلْ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ» (۱) اما رَيْنُ أَيْسَرُ است از طبع، و طبع ایسر است از ثقل، و مراد از آن نیز تغشیه است. پس راوی گفت: سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را جبر بر گناهان می کند؟ فرمود: «ایشان را مخیر می نماید و مهلت می دهد تا اینکه توبه کنند». پس عرض کردم: آیا نه تکلیف می کند بندگانش را به چیزی که طاقت ندارند؟ فرمود: چگونه می شود؟! و حال آنکه می فرماید: من ظلم نمی کنم». بعد حضرت صادق [علیه السلام] فرمودند: پدرم موسی بن جعفر فرمودند از پدرش جعفر بن محمد که ایشان فرمودند: «کسی که گمان کند که خداوند بندگانش را مجبور کرده است بر معاصی یا آنکه تکلیف ما لا یتطاق فرموده است ذبیحه او را نخورید و شهادت او را قبول ننمائید و عقب او نماز نکنید و زکات به او ندهید».

الحديث السادس والاربعون حديث آخر است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است [در شکرگزاری از مخلوقات] فی «الکافی» (۲) و «العیون» (۳): فی «الکافی» ۴ و «العیون» ۵: بحذف الاسناد، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم، عن ابراهیم بن ابی محمود بن ابی البلاد، قال: سمعت الرضا [علیه السلام]

۱- مطفین: ۱۴.

۲- در کافی یافت نشد.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۷ ح ۲، وسائل الشیعه ۱۶/۳۱۳ ح ۲۱۶۳۸، بحار الانوار ۶۸/۴۴ ح ۴۷.

الحديث السابع والاربعون: در کیفیت نزول « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ .. »

يقول: « من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل » (۱).

اما ترجمه: ترجمه مختصر آن است که: حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود نقل فرمود که وی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمودند: « کسی که شکر نکند انعام دهنده ای از مخلوقین را شکر خدا را به جای نیاورده است ». و در حدیث دیگر است: « لا يشكر الله من لا يشكر الناس » (۲)؛ از آنکه خداوند شکر بنده را بر حسب احسان و انعامی که کرده است قبول نمی کند مادامی که بنده شکر به احسان بندگانش نکند، پس روا نیست بنده ستر کند و بپوشاند احسانی که محسن و منعم از مخلوقین نموده است. پس هر وقت ادا کرد و جزاء احسان ایشان را نمود آن وقت خداوند جزا می دهد و قبول می نماید، « وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا » (۳) یعنی: همیشه مُجازی است بندگانش را بر حسب شکرهای ایشان چه از برای خالق و چه مخلوق.

الحديث السابع والاربعون: [در کیفیت نزول « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ .. »] عن « الكافي » (۴): عن « الكافي » ۵: عن احمد عن عبدالعظیم، عن محمد بن الفضيل، عن ابی حمزه، عن ابی جعفر عليه السلام قال: نزل جبرئيل بهذه الآية هكذا: « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ » بولايه على « إِلَّا

۱- در چاپ سنگی: الله تعالى عزوجل .

۲- من لا يحضره الفقيه ۴/۳۸۰ ح ۵۸۱۵، وسائل الشيعه ۱۶/۳۱۳ ح ۲۱۶۳۷ .

۳- نساء: ۱۴۷ .

۴- کافي ۱/۴۲۵ ح ۶۴، شرح اصول کافي ۷/۹۱، بحار الانوار ۲۴/۲۲۱ ح ۳ به نقل از کافي و تفسير عياشي ۲/۳۲۶ .

الحديث الثامن والاربعون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کثیر بن شهاب روایت فرموده اند

در گریه آسمان و زمین بر سید الشهداء علیه السلام

كُفُورًا « (۱)(۲) . قال : و نزل جبرئیل بهذه الآیة : « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ » فی ولایه علی « فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ « (۳) مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ نَارًا .

امّا الترجمة : یعنی : حضرت عبدالعظیم از محمد بن فضیل روایت کرده است از ابی حمزه از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند : «جبرئیل این آیه را این طور نازل فرمود : « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ . . » یعنی : ابا کردند بسیاری از مردمان به ولایت علی علیه السلام . و در آیه دیگر است که حق تعالی فرموده است : « فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا » (۴) ای جحوداً از روی کفران و انکار . پس در این آیه مبارکه « بولایه علی » را اهل خلاف حذف کردند . در آیه مبارکه « قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ » (۵) ایضاً کلمه « فی ولایه علی » را بعد از کلمه « من ربکم » حذف نمودند ، یعنی : بگو حق از پروردگار شماست در دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد منکر شود ، به درستی که ما مهیا کرده ایم از برای ظلم کنندگان از آل محمد آتشی و بعد از کلمه « للظالمین » : « من آل محمد » را حذف کردند .

الحديث الثامن والاربعون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کثیر بن شهاب روایت فرموده اند [در گریه آسمان و زمین بر سید الشهداء علیه السلام] فی « البحار » (۶) : عن عبدالعظیم الحسنی ، عن الحسن بن الحكم النخعی ، عن کثیر بن

۱- . اسراء : ۱۷ .

۲- .. این قسمت در مناقب ابن شهر آشوب ۲/۳۰۱ و تفسیر الصافی ۳/۲۱۶ نیز نقل شده است .

۳- . كهف : ۲۹ .

۴- . اسراء : ۹۹ .

۵- . كهف : ۲۹ .

۶- . بحار ۴۵/۲۱۲ ح ۲۹ به نقل از کامل الزیارات : ۱۸۷ ح ۲۶۴ ، مدینه المعاجز ۴/۱۴۹ ح ۱۱۵۶ .

شهاب الحارثی ، قال : بینا نحن جلوس عند امیرالمؤمنین علیه السلام فی الرّحبه إذ طلع الحسین علیه السلام فضحک علیّ علیه السلام حتی بدت نواجذه (۱). ثم قال : «إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» (۲) وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأِ النَّسْمَةَ ! [لِيَقْتُلَنَّ] هَذَا وَلِتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» .

اما التّرجمه :یعنی : حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت کرده است به وسایط چند که راوی گفت :خدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلام در رحبه کوفه بودیم که جناب سیدالشهداء علیه السلام آمدند . پس آن جناب چنان خندید که دندانهای شریفش ظاهر شد پس فرمود : « خداوند در قرآن یاد فرمود قومی را که مردند و آسمان و زمین بر ایشان گریه نکردند قسم به کسی که دانه را شکافت و موجودات را خلق فرمود این بزرگوار کشته می شود و آسمان و زمین بر او گریه می نمایند » . و مراد از « رحبه » در این حدیث محلّه ای است در کوفه ، و آنچه عجاله از جهت خندیدن حضرت شاه ولایت به نظر می رسد نه برای شهادت فرزند ارجمندش حسین علیه السلام بوده است ، بلکه برای علوّ رتبت و سموّ مقام آن جناب است که آن قدر منزلت عند الله داشت که برای احدی آسمان و زمین نگریست مگر برای یحیی بن زکریّا قلبلی و برای آن بزرگوار مفضّلاً به نحوی که در کتب اخبار و تواریخ مشحون است .

۱- در چاپ سنگی : نواجده .

۲- دخان : ۲۹ .

الحديث التاسع والاربعون : در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها می باشد

الحديث التاسع والاربعون : [در اسماء حضرت زهرا سلام الله عليها می باشد] فی « البحار » (۱) ، عن ابن المتوكل ، عن السعد آبادی ، عن الرقی ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن حسن بن عبدالله [بن] یونس ، عن یونس بن ظبیان ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : فی « البحار » (۲) ، عن ابن المتوكل ، عن السعد آبادی ، عن الرقی ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن حسن بن عبدالله [بن] یونس ، عن یونس بن ظبیان ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : « لفاطمه عليها السلام تسعه أسماء عند الله عزوجل : فاطمه والصدیقه والمبارکه والطاهره والزکیه والراضیه والمرضیه والمحدثه والزهره » . ثم قال : « الا ترى (۳) أى شیء تفسر فاطمه ؟ » . قلت : أخبرنی یا سیدی ! قال : « فطمت من الشر » . قال : ثم قال : لولا [أن] امیرالمؤمنین تزوجها لما كان لها كفؤ الی يوم القيامه علی وجه الأرض آدم فمن (۴) دونه » .

امّا الترجمة : این حدیث شریف منتهی می شود به یونس بن ظبیان به ظاء معجمه و باء منقطه قبل از یاء که وی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است . اگر چه ابن غضائری او را کذاب و وضاع حدیث خوانده است ، و فضل بن شاذان محمد بن سنان و ابوالخطاب و یونس را از کذابین مشهورین دانسته است ، و نجاشی او را تضعیف کرده است ، و کلّ کتب او را فرموده است تخلیط است ، و اخباری هم که مشعر بر ذم و قدح و طعن وی در کتب مدونه رجال منقول می باشد ۵ ، اما ابن ادريس عليه الرحمه در

-
- ۱- بحار الانوار ۴۳/۱۰ باب ۲ ح ۱ ، نیز کافی ۱/۴۶۱ ح ۱۰ ، علل الشرایع ۱/۱۷۸ ح ۳ ، الخصال ۴۱۴ ح ۳ .
 - ۲- در بحار : اتدری .
 - ۳- در چاپ سنگی : من .
 - ۴- مجمع الرجال ۶/۲۹۲ ، نقد الرجال ۵/۱۰۸ ، رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) : ۳۶۳ ح ۶۷۳ و ۶۷۴ .

مستطرفات کتاب « سرائر » فرموده است از « جامع » بزنی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « خداوند رحمت کند یونس را! خداوند در بهشت خانه ای از برای او بنا کرده و البته مأمون در حدیث است ». و این حدیث چون از آحاد احادیث نیست در صورت ضعف روایت راوی مذکور را از طرق صحیحه مسنده دیگر دیده شده است؛ لهذا بعد از تصدیق صحت آن عرض می نماید که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از یونس بن ظبیان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « از برای فاطمه در نزد خداوند سبحان نه اسم است: فاطمه و مبارکه و صدیقه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهراء ». بعد فرمود: « آیا می دانی چه چیز است تفسیر فاطمه؟ ». عرض کردم: مرا خبر می دهید ای آقای من! فرمودند: « خود را از شر نگاه داشت ». بعد فرمودند: « اگر امیر مؤمنان او را تزویج نمی کرد از زمان آدم تا روز قیامت کفوی برای فاطمه زهرا علیها السلام نبود ». خوب است نیز عرض نمایم که آن مخدّره بنا بر روایت معتمده فاطمه اش نامیده اند در دنیا بواسطه نگاهداری نفس مبارکه اش از شرور بنا بر بیان مذکور، و ایضاً فاطمه است برای آنکه در آخرت شیعیان خود را از آتش نجات می دهد لانها فطمت شیعتها من النار (۱). و صدیقه است برای درستی اقوال و راستی گفتارش. و مبارکه است به جهت حسن و مبارکی احوالش یا برکتی که در وی و در نسل آن مخدّره بوده است از جهت کثرت. و طاهره است برای آنکه پاکی از ارجاس و ادناس ظاهره و باطنه [داشت] .

الحديث الخمسون : این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جابر روایت کرده

در کیفیت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به »

و زکیه است برای تزکیه و تصفیه ای که از وجود شریف وی شد . و راضیه است برای آنکه به رضاء حق راضی بود . و مرضیه است برای ترضیه ای که خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امیر علیه السلام و جبرئیل و ملائکه و مریم از وی نمودند در ابتلای بلایا . و محدّثه است برای آنکه جبرئیل تحدیث و اخبار به اخبار غیبیه می نمود . و زهراست ؛ از آنکه نورش در عرش و آسمانها ، و در حین ولادتش در مکه معظّمه و برای امیرمؤمنان در هر صبح و ظهر و شام درخشنده بود . و هر یک از این عبارات مختصره موجهه را شرحی و خبری مبسوط است خواستم اشاره کرده باشم .

الحديث الخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جابر روایت کرده [در کیفیت نزول « ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به »] فی « الکافی » (۱) : عن احمد بن مهران ، عن عبدالعظیم ، عن بکار ، عن جابر ، عن ابی جعفر [علیه السلام] ، قال : « هكذا نزلت هذه الآية : « وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ » [فی علی] « لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ » ۳ .

امّا الترجمة: ترجمه ظاهری آیه کریمه آن است : اگر ایشان بجا آورند آنچه را که موعظه کرده می شوند به آن در حق علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه از برای ایشان بهتر است . و مراد این است که کلمه « فی علی » در این آیه کریمه محذوف شده است .

۱- کافی ۱/۴۲۴ ح ۶۰ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۳۰۱ ، نورالثقلین ۱/۵۱۳ ح ۳۸۱ .

۲- نساء : ۶۶ .

الحديث الحادى والخمسون : این حدیث از جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام رویت

درباره حدیث لوح

و مراد از بکار که در این حدیث است و حضرت عبدالعظیم از وی روایت کرده است باید غیر از بکار بن عبدالله بن مصعب باشد که پسرش زبیر است و کتاب « انساب » نوشته است . در « عیون » (۱) ابن بابویه ذکر فرموده است که : زبیر پسر بکار بین قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله قسم خورد در ادعایی که یکی از طالبین می نمود و مبتلا به برص شد . و پدرش بکار در امری ظلم کرد ، و حضرت رضا علیه السلام بر وی نفرین فرمود از قصر افتاد و گردنش شکست . پس در زمان حضرت رضا علیه السلام مرد و حضرت عبدالعظیم زمان او را ادراک نکرد . اما پدر بکار عبدالله بن مصعب همان است که در محضر یحیی بن عبدالله بن حسن در حضور هارون الرشید قسم خورد و اصرار کرد بر قتل یحیی ، و گفت : اقتله یا امیرالمؤمنین ! فانه لا امان له ، بعد از سه روز مرد و قبرش منخسف شد ، و خیر آن طویل است . و چند نفرند که معاصر زمان حضرت صادق علیه السلام می باشند که موسوم به بگارانند ، یکی : بکار بن ابی بکر حضرمی کوفی . دیگری : بکار بن احمد بن زیاد . دیگری : بکار بن رجاء . و به ملاحظه نقل روایت از جابر معلوم است که یکی از این چند نفر است ، و این خیر دور از خطر است .

الحديث الحادى والخمسون: این حدیث از جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرویست [در باره حدیث لوح] فی « الکافی » (۲) : حدیثنا ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی ، قال : حدثنا

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۴۳ باب ۴۸ ح ۱ .

۲- در کافی نقل نشده است . بنگرید به : عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۵۱ ح ۴ ، کمال الدین : ۳۱۲ ، بحار الانوار ۳۶/۲۰۱ ح ۳ ، اعلام الوری ۲/۱۷۸ .

الحسن بن اسماعیل [قال : حدثنا سعید بن محمد بن القطان ، قال : حدثنا] (۱) عبدالله (۲) بن موسی الرویانی (۳) ابو تراب ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، عن جدّه علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، قال : حدثنی عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد ، عن ابیه ، عن جدّه : أن محمد [بن علی] الباقر علیه السلام جمع ولده وفيهم عمّهم زید بن علی ثم اخرج إليهم كتاباً بخطّ علی علیه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكتوب فيه : هذا كتاب من الله العزيز الحكيم العليم حديث اللوح . . الى الموضع الذي يقول فيه : « وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (۴) . ثم قال في آخره : قال عبدالعظیم : العجب كل العجب لمحمد بن جعفر و خروجه و قد سمع أباه يقول هذا و يحكيه ثم قال : هذا سرّ الله و دينه (۵) و دين ملائكته فصنّه إلا عن اهله و اوليائه .

اما الترجمة : ترجمه فارسی این حدیث شریف آن است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جدّش علی بن حسن بن زید که سابقاً احوال وی مذکور شد روایت کرد که ایشان فرمودند : خبر داد به من عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد از پدرش که : حضرت باقر علیه السلام جمع کرد اولادش را ، و در میان ایشان عمویشان زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود . پس بیرون آورد کتابی به خط حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که به املاء حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بوده و در آن نوشته شده بود : این کتاب خداست ، و حدیث لوح که مشهور در کتب است و معتبرترین روایات معتمده اهل حدیث است که خلاصه آن حکایت و دلالت می نماید بر امامت تمام ائمه اثنا عشر ، و در آن لوح اسامی کریمه ایشان مذکور است ، و راوی آن جابر بن عبدالله انصاری صحابی

۱- .زیاده از کمال الدین است .

۲- .در بعضی از نسخه ها : عیب‌الله .

۳- .در چاپ سنگی : الرویابی .

۴- .بقره : ۱۵۷ .

۵- .در چاپ سنگی : والله دینه .

حدیث شریف لوح که جابر بن عبدالله انصاری روایت فرمود

است نه جابر جعفی ، و جهت خروج آن و نمودن به زید و سایرین برای آن بود که بدانند خداوند سبحان ایشان را برانگیخته و دیگران را حقی نیست ، و این دوازده تن اهل هدایت و ارشادند چنانکه از آیه وافی هدایه « وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (۱) برمی آید . بعد حضرت عبدالعظیم علیه السلام می فرماید : عجب است و بسیار عجب از محمد بن جعفر با اینکه از پدرش عبدالله شنیده است که این فقره را خود دید و شنید چگونه خروج نمود ، و بعد فرمود : کیفیت لوح و تعیین ائمه هدی از اسرار الهیّه و دین حق است ، و دین ملائکه اوست پس این سرّ را حفظ کن و به احدی مگو ، مگر کسانی که اهل بیت دارند و اولیاء خاص وی اند .

حدیث شریف لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت فرمود مخفی نماند که در ابتداء ترجمه این حدیث مبارک گمان نوشتن حدیث لوح را نداشتم ، چون فراغت اجمالی از ترجمه این حدیث یافتم و کتاب مستطاب « کافی » (۲) نیز زمان تحریر موجود در نزد داعی بود در باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم بدون قصد و ملاحظه به نظر آمد ، برای میمنت و تبرک در این ورق موفق شدم و مُلّهم گردیدم تا تمام این حدیث را که به مثابه روح است در هیکل و جسد این کتاب بنویسم ، و شرح نمایم از آنکه بسیار با اعتبار و جامع اسرار است ، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم اشاره فرموده است .

۱- بقره : ۱۵۷ .

۲- کافی ۱/۸ و ۱/۵۲۷ ح ۳ ، کمال الدین : ۳۰۸ باب ۲۸ ح ۱ ، شرح اصول کافی ۷/۳۶۲ ، الهدایه الکبری : ۳۶۴ ، الغیبه ، نعمانی : ۶۲ ح ۵ ، الاختصاص : ۲۱۰ ، الاستنصار ، کراجکی : ۱۸ ، الارشاد ، دیلمی : ۲۹۰ ، الصراط المستقیم ۲/۱۳۷ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۹۶ ، بحار الانوار ۳۶/۱۹۵ ح ۳ : الغیبه ، طوسی : ۱۴۳ ح ۱۰۸ .

گویا به مدد و اعانت ایشان این حدیث روحانی مسطور و مذکور می شود و الواح صدور شیعیان و دوستان منور و منشرح می گردد .

بحذف الاسناد ، عن ابی بصیر ، عن ابی عبداللّٰه علیه السلام ، قال : « قال ابی لجابر بن عبداللّٰه الانصاری (۱) : إن لی الیک حاجه ، فمتی یخف علیک أن أخلو بک فاسألک عنها » . فقال له جابر : أئی الاوقات احببته فخلا به فی بعض الأيام ، فقال : « یا جابر ! أخبرنی عن اللّٰوح الذی رأیته فی ید أمّی فاطمه بنت رسول اللّٰه وما أخبرتک به أمّی أنه فی ذلک اللّٰوح مکتوب » . فقال جابر : أشهد باللّٰه أنّی دخلت علی أمّیک فاطمه فی حیاہ [رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه وآله] فهنأتها بولاده الحسین علیه السلام ورأیت فی یدیها لوحاً أخضر ظننت أنه زمرد ورأیت فیہ کتاباً أبيض شبه لون الشمس ، فقلت لها : بأبی وأمّی یا بنت رسول اللّٰه ! ما هذا اللّٰوح ؟ فقالت : « هذا لوح أهداه اللّٰه الی رسولہ فیہ اسم أبی وبعلی واسم ابنی واسم الأوصیاء من ولدی وأعطانیہ أبی لیسرّنی (۲) بذلک » . قال جابر : فأعطته أمّک فاطمه فقرأته و استنسخته . فقال ابی : « فهل لک یا جابر ! أن تعرضه علیّ ؟ » . قال : نعم ، فمشی معه الی منزل جابر فأخرج صحیفه من رق (۳) . فقال : « یا جابر ! انظر فی کتابک لأقرأ علیک » .

فنظر جابر فی نسخه فقرأه ابی فما خالف حرف (۴) حرفاً ، فقال جابر : فاشهد باللّٰه أنّی هکذا رأیته فی اللّٰوح مکتوباً : بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم هذا کتاب من اللّٰه العزیز الحکیم لمحمد نبیّه ونوره وسفیره و حجابہ ودلیلہ نزل به الرّوح

۱- در چاپ سنگی : انصاری .

۲- در چاپ سنگی : لیشرنی .

۳- رق : پوست نازکی که بر آن می نوشته اند . (حاشیه غیبت شیخ طوسی به نقل از عوالم) .

۴- در چاپ سنگی : فاخلف حرفاً .

الامين من عند رب العالمين . عَظْمُ يا محمد ! أسمائى واشكر نعمائى (۱) ولا- تجحد آلائى . ائى أنا الله لا اله الا أنا قاصم الجبارين ومديل المظلومين ، ديان ، رب العالمين ، ائى أنا الله لا اله الا أنا . فمن رجا غير فضلى أو خاف غير عدلى عذبتة عذاباً لا أعذبه احداً من العالمين ، فايای فاعبد وعلی فتوکل . ائى لم أبعث نبياً فأكملت أيامه وأنقضت مدته الا جعلت له وصياً ، ائى فضلتك على الانبياء وفضلت وصيک على الاوصياء . واكرمتك بشبليک وسبتيک الحسن والحسين ، فجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاء مدّه ابیه ، وجعلت حسيناً خازن وحیى واكرمته بالشّهاده وختمت له بالسّبعاده ، فهو أفضل من استشهاد وارفيع الشهداء درجّه ، جعلت كلمتى التامه معه وحجتى البالغه عنده . لعترته أثيبُ واعاقب ؛ أولهم على سيّد العابدين وزين اوليائى الماضين ، وابنه شبه جده المحمود محمّد الباقر لعلمى (۲) والمعدن لحكمتى . سيهلك المرتابون فى جعفر الراد عليه كالراد على ، حقّ القول لأكرم من مثوى (۳) جعفر ولأسرته (۴) فى اشياعه وانصاره واوليائه . انتجت (۵) بعده موسى (۶) [وأتيحت] (۷) فتنه عمياً حنّس (۸) لان خيط (۹) فرضى لا ينقطع وحجتى

-
- ۱- در چاپ سنگى : نعمانى يا نعماتى .
 - ۲- در چاپ سنگى : على .
 - ۳- در چاپ سنگى : مثواى .
 - ۴- در چاپ سنگى : لاسرته .
 - ۵- كلمه در چاپ سنگى ناخواناست ، و « اتيح » خوانده مى شود .
 - ۶- در چاپ سنگى : بموسى .
 - ۷- زياده از اختصاص ، در بعضى از نسخه ها : « ابيحت » يا « انبحت » .
 - ۸- حنّس : ظلمت ، تاريخى . (لسان العرب) .
 - ۹- در چاپ سنگى : حظ .

لا تخفى (١). وأن أوليائي يسقون بالكأس (٢) الأوفى (٣) من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتى و [من غير آيه] من [كتابى فقد افترى علىّ ، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مده موسى عبدى و حبيبي وخيرتى فى علىّ ولى ناصرى ومن أضع عليه أعياء النبوه و امتحنه بالاضطلاع (٤) بها . يقتله عفريت مستكبر يدفن [فى] [المدينه التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقى حق القول منى لاسرّنه بمحمد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمى و موضع سرّى و حجّتى على خلقى لا يؤمن من عبد به الا- جعلت الجنه مثواه و شفيعته فى سبعين اهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار . و ختم بالسّجاده لابنه على و لئى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على و حىي اخرج منه الدّاعى الى سبيلى و الخازن لعلى الحسن ، و اكمل ذلك بابنه (م ح م د) رحمه للعالمين عليه كمال موسى و بقاء عيسى و صبر ايوب . فيذل اوليائي فى زمانه و تتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك و الديلم ، فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين ، تضع الارض بدمائهم ، و بعثوا الويل و الرقه فى نساءهم ، اولئك اوليائي حقاً . بهم ارفع كل فتنه عمياء حنّس ، و بهم اكشف الزلازل و ارفع الآصار و الاغلال ، اولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمه و اولئك هم المهتدون . قال عبدالرحمن بن سالم : قال ابوبصير : لو لم تسمع فى دهرك الا هذا الحديث لكفاك فضنه الا عن امله .

١- در چاپ سنگى : يخفى .

٢- در چاپ سنگى : بكأس .

٣- در غيبت شيخ طوسى بجای اين فقره « و أن أوليائي لا يشقون » آمده است .

٤- در چاپ سنگى : بالاضطلاع .

ترجمه حدیث شریف لوح

ترجمه حدیث شریف لوح است ترجمه فارسی این حدیث به نحو اختصار از این قرار است: ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که آن جناب فرمودند که: پدر من حضرت باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «من حاجتی دارم به تو، هر وقت ممکن است می خواهم به تو خلوت کنم و از تو سؤالی دارم». پس جابر عرض کرد: هر وقتی از اوقات را معلوم نمائید و دوست بدارید من حاضر می شوم. پس وقتی را خلوت کردند و فرمودند: «ای جابر! خبر بده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و آنچه را که خبر دادند در این لوح نوشته شده است». پس جابر گفت: شهادت می دهم و خدا گواه من است که من بر مادرت فاطمه علیهاالسلام وارد شدم در زندگی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم و تهنیت گفتم آن مخدره را به ولادت حسین علیه السلام، پس در دست وی لوحی یافتم، گمان کردم از زمرد است و دیدم در آن خطی سفید شبیه به رنگ آفتاب نوشته شده است، پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: «لوحی است که خداوند هدیه فرستاده است برای رسول مکرم که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم اوصیاء از فرزندانم نوشته شده بود، پدرم به من مرحمت کرد و مرا بشارت داد». جابر عرض کرد: آن لوح را بدهید من زیارت نمایم. چون خواندم از روی آن نسخه برداشتم، پس پدرم فرمود: «ای جابر! آیا ممکن است بر من آن نسخه را عرضه بداری؟». جابر عرض کرد: بلی.

پس حضرت باقر علیه السلام تشریف آوردند منزل جابر ، پس صحیفه ای از کاغذ بیرون آوردند و فرمودند : « ای جابر ! نگاه کن در نسخه خود تا بر تو بخوانم » . پس مقابله کردند حرفی خلاف نداشت و مطابق بود .

پس جابر گفت : اشهد بالله که من در لوح همین طور یافته ام ، و صورت آن [از] این قرار است : بسم الله الرحمن الرحيم این کتاب از خداوند عزیز حکیم است از برای محمّد (ص) پیغمبر و نور و سفیر و حجاب و دلیلش که روح الامین از جانب پروردگار بر وی نازل کرده است . ای محمد ! تعظیم نما اسمهای مرا و شکر کن بر نعمتهای من و منکر مشو نعمتهای مرا ، به درستی که خداوندی نیست جز من کسی که شکننده جبارین و دادرس مظلومین و جزا دهنده در روز دین ، و من خداوندی هستم که نیست خداوندی غیر من ، پس هر کس به غیر فضل [من] امیدوار شود و بترسد از غیر عدل من او را عذابی می کنم که احدی را نکرده باشم . پس فرمود : عبادت کن و به من پرستش کن ، به درستی که من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم که ایامش کامل و مدّتش منقضی شده باشد مگر آنکه برای او وصی قرار داده ام ، و من تو را بر پیغمبران و وصی تو را بر اوصیاء تفضیل داده ام ، و تو را به دو فرزندت حسن و حسین گرامی داشته ام ، پس حسن معدن علم من است بعد از اینکه پدرش از دنیا رفت ، و حسین را خازن وحی قرار داده ام و او را گرامی داشته ام به شهادت ، و ختم کردم برای او سعادت را ، پس آن بزرگوار از هر کس که شهید شد افضل است و از تمام شهیدان درجه اش بلندتر است ، و کلمه تاّمه را با او قرار داده ام و حجت بالغه ام در نزد اوست ، و به واسطه عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم : اول ایشان علی سیّد العابدین است و زینت دهنده اولیاء گذشته است ، و پسرش شبیه جدش محمد محمود است و محمّد نام اوست که شکافنده علم من است و معدن حکمت من است ، و زود است اهل شک و ریب هلاک شوند در جعفر که حضرت صادق است ، و هر

کس او را ردّ نماید ردّ بر من کرده است ، و بر من است که از وی به حق گرامی دارم و اکرام کنم مأوای او را ، و وی را سرور نمایم در شیعیان و انصار و اولیاء آن بزرگوار ، و نازل می شود بعد از جعفر بن محمد فتنه ای تاریک و هر آینه از ریسمان امر من منقطع نمی شود و حجّت من مخفی نمی شود ، و به درستی که اولیاء من می آشامند از جام وافی . کسی که منکر شود یکی از ایشان را پس به تحقیق منکر شده است نعمت مرا ، و کسی که تغییر بدهد آیه ای از کتاب مرا هر آینه افتراء بر من زده است ، پس وای بر اهل افتراء و اهل انکار ! زمان انقضاء مدّت موسی بنده من و دوست من و برگزیده من درّ علی که دوست ناصر من است و کسی است که من گذارده ام بر او سنگینی های پیغمبری را ، و او را می گُشد عفریت مُستکبری ، و مدفون می شود در شهری که بنده صالح او را بنا کرده است ، و مدفن او در جنب بدترین خلق من است . و واضح است که مراد از علی بن موسی علیهماالسلام است ، و عفریت مأمون ، و مراد از مدینه شهر طوس است ، و شرّ خلق هارون الرّشید است . و قول حق است که علی بن موسی الرضا را مسرور می کنم به پسرش که موسوم به محمّد است ، و خلیفه اوست بعد از او ، و وارث علم اوست ، و معدن علم من است ، و موضع سرّ من است ، و حجّت من است بر خلق من ، ایمان نمی آورد بنده ای از بندگان من به او مگر آنکه بهشت را محلّ او قرار می دهم ، و شفاعت او را در هفتاد نفر از اهل بیت او که همگی ایشان از اهل آتش باشند قبول می نمایم . و ختم به سعادت می کنم از برای علم خود حسن علیه السلام را و تکمیل می کنم آن را به پسرش م ح م د که رحمه للعالمین است ، و بر اوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب ، پس دوستان من در زمان او ذلیل می شوند و به هدیه می برند سرهای ایشان را همچنان که سرهای ترک و دیلم را هدیه می برند ، پس گُشته می شوند و سوخته می شوند و همیشه خائف و ترسناکند ، و زمین از خونهای ایشان رنگین می شود ، و ناله و گریه در

الحديث الثانی والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سلیمان بن حفص المروزی روایت کرده اند

فرا خواندن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن

میان زنهای ایشان فاش و شایع می گردد، و این طایفه دوستان منند از روی حق، و به ایشان هر فتنه را دفع می نمایم، و به واسطه ایشان برمی دارم زلازل و سنگینی ها را، و این طایفه بر ایشان صلوات و رحمت پروردگارشان است. و بدان که مراد از حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا « أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » (۱) که سابقاً ذکر شد همین است. و در کتاب مذکور است: عبدالرحمان بن سالم گفت که: ابوبصیر گفت: اگر نشنوی در تمام روزگارت حدیثی مگر این حدیث را کفایت می نماید، پس او را از نااهل صیانت و حفظ کن. و بسیار این حدیث شریف در حفظ شباهت دارد از جهاتی به بیان سابق.

الحديث الثانی والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سلیمان بن حفص المروزی روایت کرده اند]فرا خواندن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش را به رضا و ابوالحسن]فی « الکافی » و « العیون » (۲): فی « الکافی » و « العیون » ۳: حدثنا علی بن احمد بن محمّد بن عمران الدقاق رحمه الله، قال: حدثنا محمّد بن عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن سليمان بن حفص المروزي، قال: كان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام يسمي ولده علياً الرضا، وكان يقول: « ادعوا لي ولدي الرضا، وقلت لولدي الرضا، وقال لي ولدي الرضا، واذا خاطبه قال: يا ابا الحسن! ».

۱- بقره: ۱۵۷.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۲ ح ۲، نیز بنگرید به: خاتمه المستدرک ۴/۳۲۶، مدینه المعاجز ۷/۲۴۴، بحار الانوار ۴۹/۴ ح ۶، کشف الغمه ۲/۲۹۶. روایت در کافی یافت نشد.

أما الترجمة: از ترجمه این خبر معلوم می شود که حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن حفص مروزی این روایت نقل کرده است بدون واسطه که وی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنید و نقل نمود، و از این بیان نیز معلوم است که سلیمان بن حفص زمان حضرت رضا و حضرت جواد را هم درک کرده که در زمان اباجعفر ثانی علیه السلام درک صحبت آن حضرت را نموده است، و در «رجال و سبط» مرحوم میرزای استرآبادی سلیمان بن داود مروزی را از اصحاب حضرت هادی شمرده است، و سلیمان بن حفصویه را نیز از اصحاب آن بزرگوار تعداد کرده است، در کتب دیگر هنوز مراجعه نشده تا بدانم حالت سلیمان بن حفص را، ولیکن حفص مروزی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است ایضاً.

خلاصه راوی گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که پسرش علی را به لقب رضا می خواند و می فرمود: «بخوانید به سوی من پسر رضا را». راوی عرض کرد: پسر من را رضا بخوانم؟ فرمود: «از برای من پسر من را رضا بخوانید» (۱). و هر وقت خطاب می فرمود ندا می کرد: «یا ابالحسن!».

و از این حدیث اسم شریف و لقب مبارک و کنیه امام هشتم علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین صلوات الله ظاهر است.

۱- آنگونه که مرحوم مؤلف ترجمه فرموده که راوی عرض کرد... در روایت مذکور نیست. ظاهراً فقرات اخیر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باشد بدینگونه که: حضرت فرزندشان را رضا لقب داده بودند، هرگاه فرزندشان را صدا می زدند می فرمودند: «رضا»، و می فرمودند: «من به فرزندم رضا گفتم»، و می فرمودند: «فرزندم رضا به من گفت»، و هنگامی که او را مورد خطاب قرار می دادند می فرمودند: «یا ابالحسن». یعنی او را به کنیه اش خطاب می فرمودند.

الحديث الثالث والخمسون : در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام امین هستند

الحديث الثالث والخمسون: [در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام امین هستند] فی « الکافی » (۱): فی « الکافی » (۲): عن احمد ، عن عبدالعظیم ، عن الحسين بن یّاع ، عن أخبره قال : قرأ « قُلِ اعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (۳) فقال : « ليس هكذا [هی] [انما هی] : والمؤمنون ، فنحن المؤمنون » .

اما الترجمة: ترجمه مُوجزه این حدیث آن است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت کرد از حسین از کسی که او را خبر داده بود که گفت: مردی نزد حضرت صادق علیه السلام این آیه مبارکه را خواند: « قل اعملوا.. » الی آخره که ظاهر ترجمه آن به فارسی این است: بگو ای احمد! به مردمان: عمل کنید به احکام الهیه، که خداوند می بیند عمل شما را و هم چنین مؤمنین که عمل شما را می بینند. حضرت صادق فرمودند: « به جای مؤمنون « مؤمنون » بوده است در این آیه مبارکه ، یعنی: کسانی که امینند نیز بیننده اند و مائیم مؤمنون. و در کتاب « اصول کافی » (۴) در باب عرض اعمال چند حدیث است که دلالت می کند اعمال را تماماً از ابرار و فجّار در هر روز و شام عرضه می دارند بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم امام زمان علیه السلام. و فرمودند: « مراد از مؤمنون ائمه طاهرین اند » ۵.

۱- کافی ۱/۴۲۴ ح ۶۲، شرح اصول کافی، مازندرانی ۷/۹۰، بحار الانوار ۲۳/۳۵۲ ح ۷۰، تفسیر صافی ۲/۳۷۳.

۲- توبه: ۱۰۵.

۳- کافی ۱/۲۱۹ باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم والائمة علیهم السلام، نیز بنگرید به: معانی الاخبار: ۳۹۲ ح ۳۷، شرح اصول کافی ۵/۲۹۱ و پس از آن.

۴- کافی ۱/۲۱۹ ح ۲.

الحديث الزابع والخمسون : در گریه آسمان بر یحیی بن زکریا و سیدالشهداء علیهم السلام

و در روایت دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام است . و عن ابی عبداللّه علیه السلام : « ما لکم تسوؤن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ؟ ! » . فقال له رجل : کیف نسوؤه (۱) ؟ قال : « اما تعلمون أن أعمالکم تُعرض علیه فإذا رأى فیها (۲) معصیه ساء ذلك فلا تسوؤا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم سوّوه » (۳) .

الحديث الزابع والخمسون: [در گریه آسمان بر یحیی بن زکریا و سیدالشهداء علیهم السلام] أفي « الكافي » ، عن سعد ، عن ابی عیسی ، عن محمد بن البرقی ، عن عبدالعظیم الحسنی ، عن الحسن ، عن ابی سلمه قال : قال جعفر بن محمد علیه السلام : « ما بکت السماء علی أحد الأعلی یحیی بن زکریا والحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام » (۴) .

أما الترجمة : از حضرت عبدالعظیم به دو واسطه و راوی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود : « آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام » . و در « کامل الزیاره » (۵) و « بحار الانوار » (۶) چند حدیث به همین مضمون و نزدیک به آن روایت شده است ، ولیکن موضع و طور گریه آسمان و زمین را مختلف روایت کرده اند : در یک حدیث است که : « چهل روز آفتاب طلوع می کرد به سرخی و غروب می نمود به سرخی » (۷) .

۱- در چاپ سنگی : تسوؤه .

۲- در چاپ سنگی : دنیا .

۳- کافی ۱/۲۱۹ ح ۳ .

۴- به همین مضمون است روایت منقول از امام صادق علیه السلام در کامل الزیارات : ۱۸۲ ح ۲۴۸ و ۱۸۸ ح ۲۶۷ ، و شرح الاخبار ۳/۱۷۴ ح ۱۱۲۴ ، مدینه المعاجز ۴/۱۴۵ ح ۱۴۶ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ . ولی روایت را در کافی نیافتیم .

۵- کامل الزیارات : ۱۸۲ ح ۲۴۸ و ۱۸۸ ح ۲۶۷ (ص ۹۰ از چاپ دیگر) .

۶- بحار الانوار ۴۵/۲۱۰ .

۷- مدینه المعاجز ۴/۱۴۵ ح ۱۱۴۸ به نقل از کامل الزیارات : ۹۰ ح ۷ .

الحديث الخامس والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده اند

در یک حدیث است که: « آسمان یک سال و نه ماه مثل علقه و خون دیده می شد، و دیده نمی شد آفتاب » (۱). و این خبر غریب است. و در یک حدیث دیگر است که: « شبه اثر خون براغیث بر جامه ها دیده می شد » (۲). و در حدیث دیگر است: « گریه آسمان گریه اهل آسمان است » (۳).

الحديث الخامس والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم علیه السلام بواسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اندفی « العلل » (۴) عن الصّیدوق طاب ثراه: عن عبداللّه الحسنی، عن محمد بن عمران بن یزید، عن حماد بن عثمان، عن عمر بن یزید قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: فی « العلل » ۵ عن الصّیدوق طاب ثراه: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن محمد بن عمران بن یزید، عن حماد بن عثمان، عن عمر بن یزید قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: « جاءت

۱- بحار ۴۵/۲۱۰ ح ۱۹، کامل الزیارت: ۸۹ ح ۵، عوالم العلوم ۱۷/۴۶۸ ح ۶، مدینه المعاجز ۴/۱۴۳ ح ۱۱۴۵.

۲- مدینه المعاجز ۴/۱۴۶ ح ۱۱۵۲، کامل الزیارات: ۹۰ ح ۱۲، بحار الانوار ۴۵/۲۱۱ ح ۲۶.

۳- مرحوم مجلسی در بحار ۱۴/۱۸۲ این مطلب را به نحو قول قیل آورده، وی به نقل از قصص الانبیاء راوندی می گوید: بکاء آسمان آن است که طلوعش به سرخی و غروبش نیز به سرخی باشد. سپس می گوید: قیل: ای بکی اهل السماء، وهم الملائکه. آنگاه به نقل از راوندی احتمال دیگری نیز در مقام ذکر کرده که آن کنایه از شدت مصیبت است بطوری که انگار آسمان و زمین گریسته اند. البته سیوطی در الدر المنثور ۶/۳۱ در روایتی به نقل از ابو حاتم از عبید از ابراهیم می نویسد: قال: وتدری ما بکاء السماء؟ قال: لا. قال: تحمّر و تصیر وردة کالدهان.

۴- علل الشرایع ۲/۵۹۸ ح ۴۷، بحار الانوار ۱۰۰/۲۲۷ ح ۱۸.

الحديث السادس والخمسون : در مذمت بادیه نشینان مخالف

امراه من أهل البادية الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم معها صبيان حامله واحداً وأخرى يمشى ، فأعطاها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قرصاً ففلقته بينهما ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الحاملات الرحيمات لولا كثره لعبهنّ لدخلت (۱) مُصلّياتهنّ الجنّة .

اما الترجمة: عمر بن يزيد گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « زنی از اهل بادیه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شد و دو طفل با خود داشت که یکی را برداشته بود و دیگری با او می آمد، پس حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم قرص نانی عطا فرمودند به آن زن. پس آن زن نان را شکافت و به آن دو طفل داد، پس آن بزرگوار فرمودند: زنهایی که اطفال با خود دارند و هنوز از ایشان جدا نشده اند رحم کنندگانند بر اطفال خودشان، اگر بسیار بازی کردن آن زنها نبود همانا نماز گزارند گانشان وارد بهشت می شدند ». بنده عرض می کند: در فقره اخیر حدیث مراد از « لعب » اشتغال به اطفال است و بی اعتنائی به نماز و طهارت، و اگر این فقره از ایشان مرفوع باشد ناچار نماز می کنند و اتیان به این فریضه موجب دخول جنّت است. و می توان گفت: این فقره تعریض است بر زنها بادیه نشین که طهارت و تقوا و پرهیزکاری از گناه ندارند. به عبارت دیگر: هر زنی که رحم کننده است بر اولاد خود و نماز گزار است بهشت خواهد رفت، و الا فلا.

الحديث السادس والخمسون: [در مذمت بادیه نشینان مخالف] فی « العلل » (۲) عن الصّیدوق طاب ثراه: فی « العلل » ۳ عن الصّدوق طاب ثراه: عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى ، عن حرب ،

۱- در چاپ سنگی: لدخل .

۲- علل الشرايع ۲/۵۹۹ ح ۴۸ ، وسائل الشيعه ۹/۴۱۶ ح ۱۲۳۷۰ ، مدينة المعاجز ۶/۱۸۱ ح ۱۹۳۰ .

الحديث السابع والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم از محمد بن سلیمان روایت کرده اند

نصایح حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم

عن شیخ [من] بنی اسد یقال له عمرو ، عن ذریح (۱) ، عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال : اصاب بعیراً (۲) لنا علّه ونحن فی ماء لبنی سلیم ، فقال الغلام لابی عبداللہ علیہ السلام : یا مولای ! انحره ؟ قال : « لا تلبس » (۳) . فلما سرنا اربعه أمیال قال : « یا غلام ! انزل فانحره ولأن تأکله السباع أحبّ الیّ من أن تأکله الأعراب » .

اما الترجمة: این حدیث بعد از حذف سند ذریح می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در جائی که معروف به ماء بنی سلیم بود، شتری از ما به دردی گرفتار گردید. پس عرض کردم: اذن می دهید او را نحر کنم؟ فرمودند: « قدری تأمل کن ». چون چهار میل گذشتیم فرمود: « ای ذریح! پیاده شو و این شتر را نحر کن، من دوست دارم این شتر را درنده ها بخورند و اعراب نخورند ». و معلوم است مراد از اعراب بادیه [یه] نشینند، و مراد از این گونه اشخاص مُبغضین و مخالفین از خانواده رسالت می باشند.

الحديث السابع والخمسون: این حدیث را حضرت عبدالعظیم از محمد بن سلیمان روایت کرده اند [نصایح حضرت امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم] فی « العلل » (۴): فی « العلل » ۵: عن الصدوق طاب ثراه، عن عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی، عن ابی

۱- در چاپ سنگی ذریحی .

۲- در چاپ سنگی: بعیر .

۳- در چاپ سنگی و بعضی از نسخه های حدیثی چنین است . در بعضی از منابع « لا تریث » یا « لا سر » یا « لا تیأس » وارد شده است .

۴- علل الشرایع ۲/۵۹۹ ح ۴۹، صدر روایت در بحار الانوار ۶۹/۳۲۳ ح ۳، و تمامی آن در بحار ۷۰/۳۵۶ ح ۶۵ .

عمیر ، عن عبدالله بن الفضل ، عن خالد بن محمد بن سلیمان ، عن رجل ، عن محمد بن علی علیهما السلامانه قال لمحمد بن مسلم : « یا محمد بن مسلم ! لا تغرنک (۱) الناس من نفسک ؛ فإن الأمر یصل إلیک دونهم ولا تقطع النهار عنک کذا (۲) و کذا فإن معک من یحصى علیک ، ولا تَشْتَصِرَنَّ (۳) حسنه تعلمها فإنک تراها حیث تسرک ، ولا تستصغرنَّ سیئه عمل بها فإنک تراها حیث تسوؤک ، وأحسن فإنی لم أر شیئاً قطُّ أشدَّ طلباً ولا أسرع درکاً من حسنه محدث لذنب قدیم » .

اما التّرجمه : حدیث منتهی می شود به حضرت باقر علیه السلام که آن جناب فرمودند به محمد بن مسلم : « ای محمد بن مسلم ! مردمان تو را مغرور نمایند از آنچه در ذات توست هر آنچه می رسد به تو خواهد رسید جز آنها ، پس روزت را به بطالت نگذران ، با تو کسی هست احصاء (۴) کند و بشمرد هر چه را می کنی ، و کوچک نشمار حسنه ای که می کنی پس آن تو را مسرور می کند و خواهی دید آنچه را که کرده ای از حسنات ، و کوچک نشمار سیئه و گناهی که می کنی که آن را خواهی دید و تو را از آن کردار بد خواهد آمد ، پس احسان کن به درستی که من هیچ چیز را سریعتر و شدیدتر در طلب نیافته و ندیده ام از حسنه جدیده مر گناه قدیم را » .

بنده در ذیل این ترجمه زحمت می دهم که آخر این حدیث خالی از اشکال و اعضاء نیست ، و صاحب « مجمع » (۵) در لغت « حدث » این عبارت اخیره را این طور نقل کرده

۱- در بحار و چاپ سنگی چنین است ، در علل : لا یغرنک .

۲- در بحار : بکذا .

۳- در چاپ سنگی ولا تستغفرن .

۴- در چاپ سنگی : احصاء .

۵- مجمع البحرین ۱/۴۶۹ ماده (حدث) . البته فقره ای که در مجمع بیان فرموده همان حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیست ، بلکه حدیثی دیگر است مروی از ابو نعمان عجلی از ابو جعفر باقر علیه السلام که در کافی ۲/۴۵۴ ح ۳ نقل شده است .

است: « لم ار شيئاً أحسن دركاً ولا أسرع طلباً من حسنه محدثه لذنب قديم » ، و خود آن مرحوم فرموده است در معنی این فقره : ان الحسنه المحدثه تدرک الذنب وتطلبه ولا تبقیه ، یعنی : حسنه محدثه طلب گناه می کند و او را باقی نمی گذارد . پس معنی فقره آن است که : حسنات گناهان را تمام می کنند و به جای او اقرار می گیرند . به عبارت دیگر : طلب گناه برای فناء اوست ، و معنی احسان کردن همین است که آن جناب در آخر این حدیث امر فرمود . و معنی دیگر که به نظر می رسد آن است که امام علیه السلام فرمودند : « إياكم و مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ » (۱) ، و مراد از آن معروفی است که از کتاب الله و سنه رسول صلی الله علیه و آله و سلمو اجماع منقول نباشد (۲) . حال که چنین شد این معروف منتهی عنه است پس این حسنه محدثه بدعت است و طلب می نماید گناه را ، یعنی : از این گناه تازه گناه قدیم را که کردی طلب می نماید و هر گناهی بالنسبه به این حسنه محدثه قدیم است ، و این فقره احسان نیست . پس از معنی اول مدح معلوم است و از معنی ثانی ذم مفهوم می شود .

۱- الصراط المستقیم ۱/۷۲ فصل چهارم منسوب به امام علیه السلام ، بحار الانوار ۲۱/۲۱۶ و ۳۱/۱۴ منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۲- چنانچه در تاج العروس ۱/۶۱۳ و بحار ۲۱/۲۱۶ بدان تصریح شده است .

ص: ٣١٩

روح و ريحان دوازدهم

اشاره

روح و ريحان: الثاني عشر

.

در شرح مدفن حضرت عبدالعظیم

و بناء ری و مدح عجم

در اینکه هر که در هر جا مدفون شود

طینت او از آن خاک برداشته شده

در شرح مدفن حضرت عبدالعظیم و بناء ری و مدح عجم بدان که طینت هر فردی از افراد بنی نوع انسان از خاک است به مفاد کریمه « خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ » (۱)، و مرحوم صدوق طاب ثراه در « علل الشرایع » ذکر فرموده است روایتی که ملخص آن این است: هر کس طینت وی از هر قطعه زمینی برداشته شد وقتی که از دنیا رحلت نمود در همان زمین مدفون می شود. و این حدیث شریف در کتب معتبره دیگر هم منقول است.

در اینکه هر که در هر جا مدفون شود طینت او از آن خاک برداشته شده بنیاء علی ذلک، هر کسی که در قطری از اقطار ارض مدفون می شود طینت او را از آن محل قبض نموده اند، پس گل وجود حضرت عبدالعظیم و سایر امامزادگان را که در حدود ایران مدفونند از ری و اماکن و مراقد مطهره ایشان برداشته اند، پس باید آن تربت عظیمه ممدوح و محمود باشد. و بنا بر اخباری که ذکر شد و ذکر می شود آن وقت آن مقبره مطهره در بوجوه معموره سواد اعظم ری بوده است. پس بدان قبر به مثابه ظرف است و بدن متوفی به منزله مظروف، قبور ائمه

طاهرین علیهم السلامو ابناء مکرمین ایشان باید در خور ابدان و اجساد لطیفه ایشان باشد، و هر مظهری باید جنسیت با ظرف خود داشته باشد تا در آن بگنجد و بتواند او را در برگیرد، چه روحانی باشد و چه جسمانی. بنده عرض می کنم: آن تربتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از کربلا آورد و به امّ سلمه داد و مبدّل به خون شد از طینت طیّبه حسنیّه بوده است که صدمه بر آن بزرگوار موجب انقلاب آن قبضه تربت طاهره شد برای جنسیتی که با وی داشته، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مبسوط فرمودند: «قبر کندم برای فرزندم حسین علیه السلام». و شهداء دیگر هم از همان طینت شریفه بودند. به عبارت اخری: آن طینت و خاک ملکوت این طینت و تربت حسنیّه است، پس ما رعایا را که شیعیان می باشیم دو طینت است: ظاهره و باطنه، اما ظاهره همین خاک محسوس است که در وی مقبور و مستور می شویم، اما طینت باطنه همان است که از فاضل طینات ائمه هدی علیهم السلام الله گرفته شده است، و آن اشرف و الطف است و آن قالب و ظرف و مرکب روح است تا تطابق و توافق بینهما بوده باشد نه تخالف و تضاد، و آن طینت باطنی هم خاک است اما از این آرایش پاک. اکنون مدفن و مزار حضرت عبدالعظیم در این حد و مکان شهر ری شد؛ از آنکه طینت ملکوتیه اش از آن محل گرفته شد، پس در آن محل شرافت سابقه و فضیلت قدیمه بوده است، و اگر در عرصه و اعیان ری تربتی افضل از آن بوده لابد از آنجا اخذ می گردید. پس اصلاً این خاک امتیاز دارد، اگر خبری رسیده باشد در مذمت ری بالعرض است و به جهت مذمت اهل و ساکنین اوست البته چنانکه ذکر می شود ۱.

و مخفی نماند: مدفن حضرت عبدالعظیم در ری کهنه است که اکنون خراب و ویران است، و آثار آن از برج و حصار فی الجملة خبر می دهد و باقی است، و ری را شیث هبه الله فرزند آدم ابوالبشر بنا کرد، و هوشنگ پیشدادی در عمارت و زراعت آن سعی بلوغ

در معنی «ری» و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی

اکید نمود ، و مهدی عباسی نیز در تعمیرات آن مبالغه کرد زمانی که لشکر چنگیز خان به قتل عام مأمور شدند ری را هم خراب کردند ، در زمان خلفاء امویّه کمال آبادانی داشته که از متمنیات عمر سعد بوده چنانکه در شعرش گفته است : **ءاترکُ ملکَ الرّیِّ والرّیُّ مُنیّام ارجعُ مأثوماً بقتلِ حسینِ ۱** و فقره حدیث « یولیک الرّی والجرجان » مشهور است .

در معنی «ری» و تسمیه آن و آبادی و استحکام وی ۲

و صاحب کتاب « معجم البلدان » (۱) گفته است: ری به فتح اول و تشدید ثانی شهری است مشهور از امهات بلاد و اعلام مدائن عالم، و آن شهری عظیم و لطیف و عجیب است که بنای آن به آجر محکم ملمّع به کاشی کبود کرده اند، و من در سال ششصد و هفده به شهر ری آمدم آنجا را ویران یافتم، جهت خرابی آن را سؤال کردم، شخصی دانا گفت: در این شهر سه طایفه بوده اند: شیعه و حنفی و شافعی، اما شیعه آن بیشتر بوده اند و در سواد اعظم آن مسکن داشته اند، و حنفی بیشتر از شافعی، و اهالی و قرای شهر ری هم شیعی بودند. زمانی بین شیعه و این دو طایفه نزاع و جدال شد، شیعیان از این طائفین از آنها مغلوب شدند و به قتل رسیدند، بعد از زمانی حنفی با شافعی نزاع کرد، با وجود اینکه شافعی اندک بود غالب شد، و این خانه های خراب از شیعه و حنفیه است، و اثری از ایشان باقی نماند مگر محله صغیره که طایفه شافعیه منزل گرفته بودند. و بعضی نقل کرده اند: بعد از خرابی ری اهل آن به طهران آمدند. و در تواریخ است: نزدیک ری دو دهه بوده است: طهران و مهران، ناچار بقایای از

سکنه ری در طهران عزلت گزیدند، و منزل گرفتند تا آنکه به الطاف و عنایات سلاطین صفویّه متدرجاً آباد شد، و آنچه تحدید کرده اند از طهران تا ری دو فرسنگ بوده است و هواء آن به ملاحظه قرب جوار به کوه بهتر است. و از این جهت احمد رازی در کتاب « هفت اقلیم » گفته است: در سال هزار و دو هجری طهران بواسطه انهار جاریه و اشجار کثیره و باغات متنزّه نظیر بهشت است، و بحمد الله تعالی اکنون شمع ایران شده است و قطعه ای از قطعات جنان. و معروف است: شاه طهماسب بن شاه المعین صفوی باروئی که دوره آن شش هزار گام و مشتمل بر چهار دروازه و به عدد سور قرآنیه یک صد و چهارده برج بناء کرد، اطلاع آن مقصد موقوف است به کتب و دواوین مورّخین دولت ناصریّه ۱.

در بناء شهرى و ساكنين قديم آن و امور متعلقه به آن

در بناء شهرى و ساكنين قديم آن و امور متعلقه به آنواهل تواريخ (۱) گفته اند: شهرى در مشرق زمين بعد از بغداد بزرگتر ازى نبوده

۱- اين تواريخ را حموى در معجم البلدان ۳/۱۱۷ ۱۱۸ نقل کرده است.

است (۱)، و طول و عرض از یک فرسخ و فتح وی به دست عمار یاسر شد در زمان عمر بن الخطاب (۲)، و مهدی عباسی زمانی که به ری آمد در ایام خلافت منصور حفر خندقی کرد و مسجد جامعی بنا نمود، و در سال یک صد و پنجاه و هشت صورت اتمام یافت، و مالیات و خراج ری دوازده هزار درهم بود. چون مأمون از خراسان به ری آمد دو هزار درهم آن را تخفیف داد. و در مدح آن شهر گفته اند: الرای باب من ابواب الارض وانها (۳) متجر (۴) الخلق (۵). و اصعمی گفت: الری عروس الدنيا (۶). و در کتاب «معجم» (۷) است که: اهل ری تماماً اهل سنّت و جماعت بوده اند تا آنکه احمد بن حسن ماورانی بر آنجا غالب شد و اظهار مذهب تشیع کرد، و جماعتی کتابها در رواج مذهب حق در آن وقت تصنیف کردند و استیلای احمد در زمان معتمد عباسی شد که معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بود. خلاصه اگر بخواهیم شرح دهیم بناء ری را و آنچه در کتاب «معجم» است بنویسیم از مراد خارج می شویم ۸.

-
- ۱- عبارت افتادگی دارد. عبارت معجم البلدان ۳/۱۱۷ چنین است: و لیس بالجبال بعد الری اکبر من اصفهان، والرّی مدینه لیس بعد بغداد فی المشرق اعمر منها وإن کانت نيسابور أكبر عرصه منها.
 - ۲- اقوال دیگری را حموی در معجم البلدان ۳/۱۱۶ نقل کرده است.
 - ۳- در معجم البلدان: والیها.
 - ۴- در چاپ سنگی: متحبر.
 - ۵- در معجم البلدان ۳/۱۱۸: عبارت به قول بعضی از علماء از کلمات مکتوب در تورات دانسته شده است، نیز بنگرید به: مجالس المؤمنین ۱/۹۱.
 - ۶- معجم البلدان ۳/۱۱۸، مجالس المؤمنین ۱/۹۱.
 - ۷- معجم البلدان ۳/۱۱۷.

ص: ۳۳۳

..

اکنون بدان: قطب راوندی می گوید: دو برادر بودند یکی موسوم به ری و دیگری رازی، این دو برادر اتفاق کردند در بنای این شهر، چون تمام و کامل شد اختلاف در اسم وی شد، قرار دادند اسم آن شهر ری باشد و هر کس منسوب به اوست رازی خوانند (۱). اما ابن خلکان در « متوفیات الاعیان » در ذیل احوال سلیم بن ایوب رازی گفته: رازی به فتح راء مهمله و بعده زاء معجمه منسوب به رای است، و آن شهری است بین قومس و جبال، پس زاء ملحق کردند با باء و رازی نامیدند چنانکه مرو را مروزی می گویند ۲. و شاید این قول ارجح و اصوب باشد.

۱- نیز بنگرید به: ملحقات روضه الصنفای ناصری، رضا قلیخان هدایت ۹/۱۹۶، نقل از مقاله جغرافیای تاریخی ری، به قلم دکتر حسین قره چانلو (مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، ش ۲، سال ۱۳۵۶ ش).

آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده است

آنچه مرحوم سید نورالله شوشتری مشهور به قاضی فرموده استو از قراری که قاضی نورالله شوشتری بیان فرموده است در ری مدارس عظیمه متعدده و مجالس وعظ و مساجد عالیه و خانقاه و بقاع کثیره داشته است که در هر یک علماء و مدرسین و اهل الله و اقطاب و اوتاد و ابدال بوده اند ، یکی از مدارس مدرسه شیخ جنید ، و یکی مدرسه بزرگ سید تاج الدین ، و یکی مدرسه خواجه عبدالجبار که چهار مرد فقیه در آن اشتغال به علوم داشتند ، و یکی مدرسه دروازه آهنین که منسوب به سید زاهد سید ابوالفتوح است ۱ .

و سلاطین چند در آن از سلطان محمد خدابنده و سلطان ملک شاه و طغرل بزرگ بناهای عالیه افراشته اند ۱ .

و اعظم مشاهد که در ری است قاضی فرمود: مشهد سید عبدالعظیم حسنی و مشهد سید عبدالله ایض و مشهد سید حمزه موسوی است که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال

آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند

عفت ایشان ظاهر است . و از بیان صاحب « فضایح » که یکی از عامه است برمی آید که شیعه سابقاً در ری بسیار بوده اند ، و عبارت او این است که : مذهب شهر نباید داشتن بلکه مذهب حق باید داشتن بلکه در ری اغلب رافضی اند ، بناءً علی هذا مغرور نباید بودن که به عدد اعتبار نیست و یکی از اهل حق جواب گفته است : آنجا که سلمان و اباذر و مقداد و عمار و جابر اتفاق بر امامت کنند اعتباری در قلت ایشان نیست ، و آنجا هم که شیعیان بسیار در ری می باشند اعتباری در کثرت ایشان نیست ، و انّ الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق والحمد لله الذی هدانا الی طریق الحق و تحقیقه وجنبنا عن الباطل الذمیم و تصدیقه .

آنچه صدوق فرموده است در اواخر کتاب عیون که دلالت بر حسن حال اهل ری می کند خلاصه حدیث حضرت صادق علیه السلام که فرمودند : « الرئی وقزوین (۱) وساوه (۲) ملعونات و مشؤومات » (۳) محمول است بر وقت و زمان ، یعنی : همه وقت چنین نیست و همین طور است بیان علامه مجلسی طاب ثراه . در اواخر کتاب « عیون » (۴) صدوق علیه الرحمه نقل فرموده است که : دو نفر از ری به رسالت بعضی از سلاطین به سوی امیر بخارا نصر بن احمد می رفتند ، یکی از اهل قم بود و یکی از اهل ری ، و آن شخص قمی به مذهب قدیم خودشان که ناصبی بودند ناصبی بود و رازی شیعه بود ، چون به نیشابور رسیدند رازی به قمی گفت : خوب است به زیارت

۱- در چاپ سنگی : القزوین .

۲- در چاپ سنگی : الساوه .

۳- معجم البلدان ۳/۱۱۹ . سپس از اسحاق بن سلیمان نقل کرده که گفت : ما رأیت بلداً أرفع للخسیس من الری . وفی اخبارهم : الری ملعونه و تربتها تربه ملعونه دیلمیه ، وهی علی بحر عجاج تأبی أن تقبل الحق . نیز بنگرید به : بحار الانوار ۶۰/۲۲۹ ح ۶۵ به نقل از معجم البلدان .

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۱۴ ح ۶ ، بحار الانوار ۴۹/۳۲۹ ح ۶ .

حضرت رضا علیه السلام رویم . قمی اباء کرد و گفت : ما کار دیگر داریم ، پس به بخارا رفتند و اداء رسالت کردند و مراجعت نمودند . وقتی که به طوس رسیدند باز رازی اصرار کرد ، قمی گفت : من مرجئه بیرون آمدم از خانه ام ، حال روا نیست رافضی بروم ! پس رازی متاعهای خودش را به رفیق قمی خود تسلیم کرد و به خری سوار شد و به روضه منوره رضویّه علی مشرفها السلام شرفیاب گردید و از کلیددار اذن خواست ، و کلیدهای آن روضه را گرفت و شب در جوار حضرت رضا علیه السلام در بالای سر ایستاده نماز کرد ، و ابتداء در قرائت قرآن نمود . پس گفته است : آواز قرائت قرآن شنیدم و هر چه گردیدم احدی را ندیدم . باز مشغول شدم ، معلوم شد از وسط قبر مطهر است ، پس سوره مریم را خواندم ، چون رسیدم به این آیه : « يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِزْقاً » (۱) از قبر مطهر شنیدم که فرمود : « یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفداً ویساق المجرمون الی جهنم ورداً . . . » تا در اواخر کتاب « عیون » (۲) صدوق علیه الرحمه نقل فرموده است که : دو نفر از ری به رسالت بعضی از سلاطین به سوی امیر بخارا نصر بن احمد می رفتند ، یکی از اهل قم بود و یکی از اهل ری ، و آن شخص قمی به مذهب قدیم خودشان که ناصبی بودند ناصبی بود و رازی شیعه بود ، چون به نیشابور رسیدند رازی به قمی گفت : خوب است به زیارت حضرت رضا علیه السلام رویم . قمی اباء کرد و گفت : ما کار دیگر داریم ، پس به بخارا رفتند و اداء رسالت کردند و مراجعت نمودند . وقتی که به طوس رسیدند باز رازی اصرار کرد ، قمی گفت : من مرجئه بیرون آمدم از خانه ام ، حال روا نیست رافضی بروم ! پس رازی متاعهای خودش را به رفیق قمی خود تسلیم کرد و به خری سوار شد و به روضه منوره رضویّه علی مشرفها السلام شرفیاب گردید و از کلیددار اذن خواست ،

۱- مریم : ۸۶۸۵ .

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۱۴ ح ۶ ، بحار الانوار ۴۹/۳۲۹ ح ۶ .

و کلیدهای آن روضه را گرفت و شب در جوار حضرت رضا علیه السلام در بالای سر ایستاده نماز کرد، و ابتداء در قرائت قرآن نمود. پس گفته است: آواز قرائت قرآن شنیدم و هر چه گردیدم احدی را ندیدم. باز مشغول شدم، معلوم شد از وسط قبر مطهر است، پس سوره مریم را خواندم، چون رسیدم به این آیه: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً * وَنَسِيقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» (۱) از قبر مطهر شنیدم که فرمود: «یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفداً ویساق المجرمون الی جهنم ورداً...» تا آخر سوره مبارکه. چون صبح شد به نوقان آمدم این قرائت را سؤال کردم گفتند: نمی دانیم بعد به نیشابور آمدم، سؤال کردم ندانستند. چون به ری آمدم علماء گفتند: این قرائت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم است. پس احوال اهل قم در سابق و احوال اهل ری از این حکایت معلوم است. و صدوق طاب ثراه در کتاب «خصال» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «اهل ری اعداء خدا و اعداء رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اعداء ما هستند». و آن جناب ری و موصل و سیستان و بغداد را از بلدان مذمومه شمرده است. و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب «بحار الانوار» بعد از ذکر حدیثی که دلالت بر مذمت اهل اصفهان می کند می فرماید: هر بلدی به مقتضای فصل و سکنه آن مختلف می شود. پس اخباری که در ذم اصفهان رسیده است و مدح قم و آیه برای اختلاف مساکین و متوطنین آنهاست.

در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیت

در وفور علم و عمل و نشر احکام سید انام در آن دولت ابد آیتو اکنون از برکات میامن سلاطین صفویّه چگونه اصفهان منبع تقوا و ایمان است ، و به چه قسم دین محمّیدی و مذهب جعفری رواج دارد ، پس بعینه همان بیان را بر سکنو طهران و حدود ری می خوانیم ، و حق همین است که فرموده اند ، و جز این نیست . بحمد الله تعالی در زمان حضرت اقدس اعلی حضرت همایون پادشاه اسلام پناه ارکان و قواعد دین متین خاتم النبیین در کمال وزانت و استحکام است ، و علماء و فقهاء و حکماء [و] فضلاء و ادباء و اهل تفسیر و حدیث و محصّیلین هر قسم از علوم دینیه و معارف اخرویّه و طالبین حرّف و صنایع غریبه عجیبه و لغات و اصطلاحات دول خارجه به حسن ترتیب دولت ابد مدت از قرون و اعصار ماضیه بیشتر و زیادت است ، بلکه توان گفت : این زمان و این بلد سید ازمان و بلدان است ، هیچ وقت کسی یاد ندارد در طهران و اطراف آن ، آن قدر از اهل فضل و علم و هنر با تعمق و تبخّر و دقت نظر جمع بوده باشند ، همانا کثرت و جمعیت نوع از علماء دلیل بر حسن نیت و نیکی فطرت پادشاه جمجاه است ، و « الناس علی دین ملوکهم » (۱) قولی است صحیح ، و حقّ کافه رعایا و برایا هم به ملاحظه عطوفت خسروانه و رأفت ملوکانه که به ایشان به هر قسم بذل و احسان می شود همراهی دارند ، و آحاد و افراد اهل عمائم و طلاب و سادات یک احترام دیگری دارند ، با آنکه هر آنچه بسیار شود بی مقدار گردد . پس از آثار خیریّه و مجالس وعظیّه و محافل تعزیه و کتب علمیّه جعفریّه و تفاسیر قرآنیّه و اخبار و احادیث نبویّه که در این زمان رواج و رونق دارد بحمد الله تعالی این دولت ابد مدت از دعاها صمیمی رؤساء دین و ملت به نحوی مؤید و مشید است ، و به قسمی

۱- این فقره قبلاً نیز گذشت .

در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید

در معنی «عرب» و «عجم» و «اعجمی»

محکم و منظم است که محسود تمام ملل و دول گردیده، و هیچ وقت ارکان دولت و اعیان ملت و رعایای ایران خودشان را بدین رفاهیت و وفور نعمت و امتیّت ندیده بودند، البته هر کس از سابقین خبری دارد می داند.

در آیه کریمه ای که دلالت بر حسن حال عجم و مذمت عرب می نماید پس آیات کریمه و احادیثی که دلالت بر فضیلت عجم و حسن ایمان ایشان می کند خوب است در این اوراق بنویسم: قال الله تعالى: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ * كَذَلِكَ سَيَلْكَنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» (۱)، یعنی: اگر می فرستادیم قرآن را بر بعضی عجم ها اعراب ایمان نمی آوردند همچنین عربی فرستادیم تا در آوریم در دلهای گناه کاران «فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» (۲). پس آن مجرمین ایمان نمی آورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند. و احادیث هم بر طبق آیه کریمه بسیار است که ذکر می شود.

در معنی «عرب» و «عجم» و «اعجمی» اکنون بدان «عرب» بر حسب معنی لغوی ضدّ عجم است، و آن فصیح کامل بالغ در فصاحت است، و «عجم» کسی است که فصیح نباشد، و «عجمه» به معنی لُکنت لسان است، و «اعجمی» منسوب به عجم است، و «اعجمی» کسی است که خود را منسوب به عرب نموده است لیکن از اصل عجم است.

۱- شعراء: ۱۹۸، ۲۰۰.

۲- یونس: ۸۸.

در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز

و صاحب « مجمع البحرین » (۱) فرمود: و « الـاعجمی » من لا- یفصح وان کان عربیاً و کلّ من لا یقدر علی الکلام فهو اعجم والمستعجم ، والحيوانات العُجم بالضم ؛ لأنهم لا یقدرون علی الکلام . و حروف معجمه که بیست و هشت حرف است « معجمه » نامیدند از برای آنکه به نقطه و الف ، لکنت و اشکال وی رفع می شود . و « اعجمی » هم به معنی عجم است فرق نمی کند و آن غیر فصیح است . و بعضی از ایشان گفته اند : عرب مشتق از اعراب است و آن به معنی بیان است و وضوح ، و چون بیان از آثار لسان است و کمال لسان در بیان فصاحت و بلاغت است از این جهت عرب نامیدند ، و چون عجم و اعجم خارج از فصاحت بیان و بلاغت این لسانند موسوم به این اسم شدند . و جوهری در « صحاح » (۲) گفته است : العرب جیل من الناس ، و همین بیان را در « قاموس » (۳) نقل می نماید ، اما بین عرب و اعراب فرق است ، اعراب سگان بادیه را گویند و عرب اهل شهرها را ، و نسبت به عرب که می دهند عربی می گویند و به اعراب اعرابی . و صاحب کتاب « سبائك الذهب » می گوید : در این اعوام فرس و ترک و روم و فرنگ را نیز عجم می نامند ، یعنی : عجم بودن اختصاص به فرس ندارد چنانکه عرب هم اطلاق به اهل شهر و بادیه می شود .

در فضایل اعراب و انشعاب ایشان و تسمیه عرب و عجم به نحو ایجاز در کتاب « سبائك الذهب » ایضاً مسطور است : در « انساب عرب » محمد امین بغدادی گفته است : عرب راجع به دو اصلند : عدنان و قحطان ، در زمان جاهلیت چون ملک از آن

۱- مجمع البحرین ۳/۱۲۸ ماده (عجم) .

۲- صحاح اللغة ۱/۱۷۸ ماده (عرب) ، لسان العرب ۱/۵۸۶ ، مختار الصحاح : ۲۲۲ .

۳- القاموس المحيط ۱/۱۰۲ ، تاج العروس (فی شرح القاموس) ۱/۳۷۱ .

قحطان بود به وی منسوب بودند، اسلام وی را نقل به عدنان کرد و عدنان قبیله ای از اولاد اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلامند، و بنو عدنان معروفند و نسبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به عدنان منتهی است و از او تا آدم علیه السلام می رسد، و این فقره اتفاقی است بین نسابین از انتساب آن جناب تا عدنان، اما از عدنان تا حضرت آدم اختلافی است برای روایت معروفه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: « لا تجاوزوا معد (۱) بن عدنان » (۲). اما قحطان پسر همیسع پسر سلامان پسر نبت از فرزندان اسماعیل علیه السلام است، و قحطائیه که اعراب یمن اند منسوب به وی می باشند. پس عدنائیه و قحطائیه که دو اصل از عربند به حضرت اسماعیل علیه السلام منتسبند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نسب را به عدنان می رساند. و اهل نسب لغت عرب را به شش طبقه قسمت کرده اند و نام نهاده اند: اول: شعب به فتح شین است. دوم: قبیله است. سوم: عماره به کسر عین است. چهارم: بطن. پنجم: فخذ. ششم: فصیله. و هر یک از طبقات شش گانه به جهتی تسمیه شده است، و ترتیب آن از سر است تا قدم به نحوی که اعضاء فوقانی برتری بر اعضاء تحتانی انسانی دارند، و قرب و بعد هر یک ملحوظ است، همین طور در این شش قسم ملاحظه می شود. و حسن احوال اعراب را از حدیث مشهور بدان که امام علیه السلام فرمودند: «در زمان

۱- در چاپ سنگی: معدن.

۲- ابن شهر آشوب در مناقب ۱/۱۳۴ و اربلی در کشف الغمه ۱/۱۵ نقل کرده اند که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: « إذا بلغ نسبی إلى عدنان فامسکوا ».

جاهلیت مجوس غسل جنابت نمی کردند اما اعراب از جنابت احتراز داشتند ، مجوس با امهات و بنات خودشان مباشرت می کردند اعراب چنین نبودند ، مجوس خانه کعبه را بیت الشیطان نامیدند اما اعراب حج می گزاردند و طواف می نمودند و احترام می کردند ، مجوس مرده هاشان را در سردابها می گذاردند اما اعراب همان زمان دفن می کردند ، مجوس اعتقادی به کتابهای آسمانی و پیغمبران نداشتند و اعراب معتقد بودند « (۱) . چون فضایل و فواضل و مکارم اخلاق و صفات خاصه و حسن احوال کافه عرب کالشمس فی وسط النهار بوده سیما ساکنین حجاز و عراق لهذا در مقام کشف و شرح آن برنیامدیم اما به مقتضای مقام خوب است عرض نمایم : اول کسی که به لغت عرب تکلم کرد یعرب بن قحطان بود . مسعودی در کتاب « مروج الذهب » ذکر کرده است : بعد از اینکه باد تند وزید بر صرح نمرود و قصر عالی آن مردود در زمین بابل که از اراضی عراق است و آن را خراب نمود زبانهای ایشان که سریانی بود تغییر کرد ، پس لغات ایشان به تقدیر الهی هفتاد و دو زبان شد پس از این جهت آن محل را بابل نامیدند پس اولاد سام به نوزده زبان تکلم کردند و اولاد حام به شانزده زبان و اولاد یافث به سی و هفت . پس یعرب بن قحطان و جرهم و عاد و عبدیل و جدیس و ثمود و عملاق وطم (۲) و وبار و عبد ضحیم (۳) جمعاً به لغت عربیه تکلم نمودند ، و یعرب بن قحطان پسر عابر (۴) پسر شامخ (۵) پسر ارفخشذ پسر سام بن نوح است (۶) .

۱- الاحتجاج ۲/۹۱ ، وسائل الشیعه ۲/۱۷۷ ح ۱۸۶۵ ، بحار الانوار ۱۰/۱۷۹ ۱۸۰ .

۲- در معجم البلدان : طسم .

۳- در معجم البلدان : عبد ضحیم .

۴- در بعضی از نقلها : عامر .

۵- در بعضی از نقلها : شالخ .

۶- معجم البلدان ۴/۹۷ ، دینوری در الاخبار الطوال : ۷ هنگام ذکر قحطان می گوید : ولما انقرضت عاد من أرض الیمن و بادوا ، وذلك فی عصر نمرود بن کنعان ، أقطعها نمرود ابن عمه قحطان بن عابر ، فسار إليها فی ولده حتی نزلها ، وبها بقایا قليلة ممن آمن بهود علیه السلام من عاد ، فجاورهم قحطان بها ، فلم یکن إلاّ قلیل حتی انقضوا وبادوا ، وصفت الارض لقحطان . ویقال : إن السائر إليها یعرب بن قحطان بعد وفاه أبیه ، فسار إليها فی إخوته واولادهم ، فقطنها فكانت أم یعرب دون إخوته من عاد ، فتکلم بلسان أمه . و ذکر عن ابن الکیس النمری أنه قال : إن قحطان تزوج امرأه من العمالیق ، فولدت یعرب ، وجرهم ، والمعتمر ، والمتلمس ، وعاصماً ، ومنیعاً ، والقطامی ، وعاصیاً ، وحمیر ، فتکلموا جمعاً بلسان أهمهم بالعربیه ، وکان قحطان فی عصر نمرود .

پس می گوئیم در حق اعراب: « هُم اقوی الناس همماً واشدهم احلاماً واصحهم اجساماً واعزهم جأراً واحماهم ذمارةً وافضلهم جوداً واجودهم فطناً . وكفاهم الفخر بانّ محمّداً من قریش والقريش من العرب ولهم ارقى الرتب » . پس لازم بود قدری از احوال عجم و اخباری که در مدح ایشان رسیده است بیان نمائیم؛ از آنکه این فرقه اگر چه عجمند اما منسوب به سید عربند كما قال البرده: محمّد سید الکونین والثقلینوالفریقین من عرب ومن عجم (۱) پس عجم در نسب با عرب مساوی است، انما الکلام در نسبت و ربط و اتصال واقعی است، مقصود از تشریح حال ایشان این است که بدانی اکنون عجم را نسبت معنویه از جهت اطاعت و امتثال اوامر نبویّه صلی الله علیه و آله وسلم هست یا نه؟ یا همان نسبت ظاهریّه کافی است؟ آنچه سابقاً در نسبت سادات به سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کردیم در همین مورد هم می گوئیم، یعنی: رشته اطاعت احکام الله و احکام الرسول را اگر فرقه حقّه عجم بر گردن گذارده اند نسبت عبودیتشان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم محقق و ثابت است، والا فلا؛ چنان که در کتاب « اختصاص » (۲) مرحوم شیخ مفید علیه الرّحمه فرموده است که: سلمان فارسی در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد. اصحاب از مهاجر و انصار برخاستند و وی را بر همه کس مقدم داشتند. پس عمر بن الخطاب وارد شد و سلمان را محترم یافت، گفت: من هذا العجمی المتصدّر

۱- شعر را مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۱۰۵/۱۲۵ نقل کرده است .

۲- الاختصاص : ۳۴۱ .

بین العرب؟! یعنی کیست این عجمی که بر همه مُصدّر نشسته است. پس حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر برآمد و فرمود: «ای مردمان! از عهد آدم الی زماننا احدی بر دیگری تفضیل و تقدیم ندارد، نه عجم و نه عرب و نه احمر و نه اسود مگر به تقوا، ألا إن سلمان (۱) بحر لا یتزف و کنز لا ینفد، سلمان (۲) مآ اهل البیت وهو سلسل یمنح الحکمه ویؤید البرهان فی تسهیل الغوامض» (۳) این قاعده از بدو ایجاد کلّیت دارد تا ختم آن. و حدیثی اکنون در مدح عجم از کتاب «کافی» منظور است و همانا متعلق به همین زمان، این صحیح حدیث است: علی بن اسباط از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود: مردم می گویند: پدر شما موسی بن جعفر علیه السلام وفات نکرد؟ فرمود: «سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا می رود و پدر من موسی بن جعفر علیه السلام می ماند، و الله! قد مضی موسی کما مضی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هلمّ جرّاً، این کشیده می شود تا آنکه به دست اولاد عجم بیفتد که روز به روز ترویج دین در تزیاید و ترقی باشد تا آنکه متصل به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم شود» ۴. و امید است این دولت حقّه مستدام بماند و بعد از وی دولت موعوده الهیه ظاهر گردد. و مسعودی در «اثبات الوصیه» نوشته است: خداوند دین خودش را از اوّل دهر الی آخره به هزار تن نصرت فرمود، سیصد و سیزده نفر اصحاب لوت بودند، و سیصد و سیزده نفر اصحاب بدر، و سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم علیه السلام، و شصت و یک نفر از اصحاب سید الشهداء، و اصحاب قائم علیه السلام تمام از عجمند که بر ابرها سوار می شوند و آن جناب را نصرت می نمایند. و مرویست ایضاً: ثلث از انصار قائم عجمند و ثلثی عرب

۱- در چاپ سنگی: السلیمان .

۲- نیز بنگرید به: الايضاح، فضل بن شاذان: ۲۸۲، بحار الانوار ۲۲/۳۸۴ ح ۶۴.

۳- کافی ۱/۳۸۱ ح ۲، بحار الانوار ۴۸/۳۰۴ و ۴۹/۲۳۲ ح ۱۸.

و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: « لیضربنکم (۱) الاعاجم علی هذا الدین عموداً (۲) » كما ضربتموه علیه بدواً « (۳) . یعنی: « چنانکه در اول اسلام بر سرهای عجم ها زدید تا ایمان آوردند زمانی بیاید که عجم ها بر سر شما بزنند که شما ایمان آورید ». و اصبع بن نباته گفت: حضرت امیر علیه السلام فرمود: « گویا می بینم در مسجد کوفه چادرهای چند عجم زده باشند و به مردمان قرآن تعلیم کنند به همان وضعی که نازل شده است ». عرض کردم که: قرآن به همین وضع نیست؟! فرمودند: « اسامی هفتاد نفر از قریش را محو کردند » (۴) . خلاصه این گونه احادیث در مدح عجم بسیار رسیده است و اگر حدیثی باشد که دلالت کند بر ذم عجم مثل این حدیث « نحن من قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم » (۵) صحیح است؛ از آنکه در اوائل اسلام تمام مردمان چنین بودند، چنانکه اعراب هم کافه کافر و مشرک و عبده اصنام، چون جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شد و در میان ایشان نمو یافته از این جهت ابتداءً، و مأموریت به تکلیف و اظهار شریعت به ایشان کردند. بعد به تدریج مضی از منه و دهور و قرون، حضرات اعاجم که صیت اسلام شنیدند به دایره آن داخل شدند. بلی شهادتین گفتند تمام عجم و اسلام آوردند اما مؤمن نبودند، پس بواسطه غلبه ملوک بنی امیه و سلاطین بنی عباسی از وضع سنت و جماعت خوش داشته اند و « الناس علی دین

۱- در چاپ سنگی: لینصرتکم. متن با توجه به منابع و نیز ترجمه مؤلف درج شد.

۲- در مجمع الزوائد: عوداً.

۳- مجمع الزوائد ۷/۲۳۵ بدون لفظ « الاعاجم ».

۴- الغیبه، نعمانی: ۳۱۸ ح ۵، بحار الانوار ۵۲/۳۶۴ ح ۱۴۱.

۵- معانی الاخبار: ۴۰۴ ح ۷۱، بحار الانوار ۶۴/۱۷۶ ح ۱۳، قریب به آن در شرح اصول کافی ۱۲/۱۹۵ ح ۱۸۴.

ملوکهم» (۱) را شعار و دثار خود نمودند تا آنکه سلاطین صفویّه رضوان الله علیهم أجمعین غالب شدند و اعادی دین را مغلوب نمودند. و ایران هم تا زمان عمر بن الخطاب مفتوح نشده بود و اهل آن بر کفر سابق و مذهب مجوس باقی، چون زمان عثمان شد ایشان را دعوت به مذهب ابوبکر و عمر و خود نمود. زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام چون امتدادی نداشت و قوامی تشیع نگرفت و چندان مردمان عجم اطلاعی از فضایل نفسانیه علویّه بهم نرسانیدند مگر آنکه شهادت جناب خامس آل عبا علیه السلام عمل شیع و غضب مقام ایشان را ظاهر و ضایع کرد. فی الجمله این نحو ظلم و جور به آفاق منتشر گردید که این طایفه خبیثه لیاقت این درجه و مرتبه را که خلافت است ندارند، و امتداد زمان خلافت بنی عباس هم ایشان را به خذلان و خسران گذارد. بحمد الله دولت حقّه الهیّه در این زمان که مذهب جعفری و مراد و مقصود از تشیع و ایمان است به عکس اوقات سابقه به نحوی رواج دارد که احدی نتواند وصف کند، همانا مفاد بیان امیر مؤمنان علیه السلام و امامان دیگر از این اوان پیدا و هویداست. و حضرت امیر علیه السلام فرمود: « پنج نفر در اسلام سبقت ورزیدند: از عرب من، و از فارس سلمان، و از حبشه بلال، و از روم صهیب، و از نبط جناب بن ارت ». پس چنانکه حضرت امیر علیه السلام در سبقت قبول اسلام از عرب فخر می نماید عجم هم باید از تقبل اسلام سلمان فارسی نیز مفاخره کنند، و جناب ولایت مآب صلی الله علیه و آله و سلماین فقره را فضیلتی دانست و بیان کرد. پس عجم باید به کوری چشم های حاسدین سلمان فارسی طریق طعن و لعن و قدح و ذمّ ایشان را به نحوی که مشروع و مطلوب است مضایقه و دریغ ندارند و بر این حدیث بنگرند:

در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های وی

در ذکر فضایل سلمان فارسی و جهت عناد و عداوت خلیفه معاصر وی با حضرات اعاجم و تأسیس بدعت‌های ویدر کتاب « اختصاص » (۱) مرویست که : از حضرت امیر علیه السلام سؤال کردند : چه می فرمائید در حق سلمان فارسی ؟ فرمودند : « چه بگویم در حق کسی که طینت و روحش به ماها اهل البیت علیهم السلام است و علوم اولیّه و آخریه آن سر و علانیه مخصوص به اوست ، خود حاضر بودم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که اعرابی وارد شد و سلمان را گرفت و از مکانش دور کرد . پس آن جناب به غضب آمد به نحوی که صورت مبارکش سرخ شد و رگک پیشانی آن جناب پر گردید از خون ، فرمود : ای اعرابی ! دور می کنی کسی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم دوست دار اوست ؟ ! آیا دور می کنی کسی را که هر وقت جبرئیل نازل می شود از جانب خدا امر می کند به او سلام برسانم ؟ ! ای اعرابی ! هر کس سلمان را جفا کند مرا جفا کرده است ، و هر کس او را اذیت کرده است مرا اذیت کرده ، و هر کس او را دور کند مرا دور کرده است ، و هر کس با وی نزدیک شود با من نزدیک شده است . ای اعرابی با سلمان مغالطه مکن که خداوند امر کرده است علم منایا و بلایا و فصل الخطاب به وی تعلیم کنم . » . گفت : گمان نداشتم آنچه فرمودی در حق سلمان ، مجوسی بیش نیست . فرمود : « از جانب خدا می گویم : مجوس نبوده ، از جانب خدا مأمور بوده اظهار شرک می نمود . ای اعرابی ! نشنیده ای که خداوند فرموده است : « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ . . . » (۲) » الی آخره .

۱- .الاختصاص ، شیخ مفید : ۲۲۱ .

۲- .نساء : ۶۵ .

بعضی از اعمال عمر در حقّ عجم

و از این حدیث ظاهر است مراد از اعرابی کیست (۱). پس به واسطه سلمان از کافرهای عجم عداوتی در سینه گرفت و به عذر منع و تمکن در مقام اذیت ایشان برآمد سیما اهل فارس را که مخصوصاً اظهار عداوت نمود.

[بعضی از اعمال عمر در حقّ عجم] بعضی از اعمال عمر را خوب است بنویسم : اول : آنکه عجم را از بیت المال منع نمود و گفت باید تجارت نمایند . دوّم : آنکه دیه عجم نصف دیه عرب باشد . سوّم : مقزّر داشت در بعضی از اعاجم دیه غلامان و کنیزان داشته باشند . چهارم : قرار داد عجم در هیچ بلدی امامت نکنند تا عرب مأموم واقع نشود . پنجم : عجم در صف اول نایستند از صفوف جماعت که موجب بطلان نماز سائرین از مأمومین می شود . ششم : عجم از عرب دختر نگیرد . هفتم : عجم از عرب ارث نبرد امّا عرب ارث نبرد . هشتم : در ثغری از ثغور اسلام عجم حاکم نباشد . نهم : کفائت را او مقزّر داشت . شافعی می گوید : عجمی کفو عربیّه نیست ولیکن در نزد امامیه شرط نیست نسبت . و کفائت یعنی : اگر بخواهد بنده علویّه ای را نکاح کند جایز است ، و علامه اعلی الله مقامه در « تذکره » فرموده است بسیاری از حنفیّه در کفائت هفت چیز را شرط دانسته اند ، یکی آنها

۱- بعضی از بدعتهای عمر را که مؤلف ذیلاً آورده در کتاب الاستغاثه فی بدع الثلاثه : ۵۳ ۵۴ (چاپ نجف) ذکر کرده است (به نقل از حاشیه الايضاح ، ابن شاذان : ۲۸۱) ، الغارات ۲/۸۲۸ ، نیز به کامل بهائی رجوع شود .

نسب است ، و همچنین شافعی صراحت گفته است (۱). و شاید جهت دیگر در عداوت عمر بن الخطاب آگاهی داشتن از قتل خود بوده به دست مردی از عجم چنانکه در خواب دید : خروسی دو مرتبه بر وی منقار زد . برای او تعبیر کردند که مردی از عجم او را می کشد . و از این جهت ممانعت می نمود که غلامان را در مدینه راه ندهند . و شتم و دشنام وی بر فرس و عجم در سببی بنات یزدجرد در کتب و تواریخ واضح است (۲) همانا برای مجوسیت و خلاف مذهب بوده و اکرام و احترام امیر مؤمنان علیه السلام به ایشان از حدیث « اکرموا کریم کل قوم » (۳) ظاهر است . و داعی عرض می کند : آنچه را که عمر بن الخطاب بر عجم وارد آورد و تأسیس کرد اگر برای عداوت به سلمان بود سلمان از ایشان نبود ، و اگر به ملاحظه قطع نسل ایشان بوده است برای خوابی که دیده بود امکان نداشت که تماماً کشته شوند ، و اگر برای آن بود که مشرک بودند شرع شریف از برای مشرکین و اهل ذمه قراری داده است باید با ایشان به همان قرارداد مشروع عمل نمود و غیر آن ممنوع است .

۱- بنگرید به : فقه السنه ، شیخ سید سابق ۲/۱۴۷ ، شرح الازهار ۴/۱۶۴ .

۲- تهذیب التهذیب ۳/۳۷۹ ، عوالم العلوم ۱۷/۶۳۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۰۸ .

۳- الامالی ، شیخ صدوق : ۷۵۰ ، مستدرک الوسائل ۸/۳۹۵ ح ۹۷۸۰ ، الغارات ۲/۸۲۵ ، دلایل الامامه : ۱۹۴ ح ۱۱۱ ، بحار الانوار ۳۱/۱۳۳ ح ۲ و ۴۶/۱۵ ح ۳۳ .

ص: ٣٥٥

روح و ريحان سيزدهم

اشاره

روح و ريحان: الثالث عشر

.

در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام قال الله تعالى: « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (۱). وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: « موت الغريب شهادة » (۲). وفي حديث (۳) النبوي صلى الله عليه وآله وسلم: « طوبى للغرباء » (۴). وفي « الفقيه » (۵) في الحج باب الموت في الغربة عن ابي عبد الله عليه السلام: « ما من ميت يموت في الأرض غربه تغيب عنه فيها بواكيه إلا بكته بقاع الأرض التي كان يعبد الله عز وجل عليها وبكته ابوابه وبكته ابواب السماء التي كان يصعد (۶) فيها عمله وبكاه (۷) الملكان [الموكلان] به ». وقال عليه السلام: « ان الغريب إذا حضره الموت التفت يمينه ويسره ولم ير احداً يرفع رأسه فيقول الله عز وجل (۸) الى من تلتفت؟ الى من [هو] خير لك مني؟! وعزتي وجلالي! لئن اطلقتك عن

۱- نساء: ۱۰۰.

۲- الدعوات: ۲۴۲ ح ۶۷۹، من لا يحضره الفقيه ۱/۱۳۹ ح ۳۷۹، وسائل الشيعه ۱۱/۳۴۷ ح ۱۴۹۸۱.

۳- كذا، صحيح: الحديث.

۴- مسند احمد ۲/۱۷۷، به نقل از معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام ۱/۷۱، اين مضمون از امام باقر عليه السلام در محاسن برقي ۱/۲۷۲ ح ۳۶۶ و بحار ۲/۲۰۴ ح ۸۴ نیز منقول است.

۵- من لا يحضره الفقيه ۲/۲۹۹ ح ۲۵۱۰.

۶- در چاپ سنگی: تصعد.

۷- در چاپ سنگی: بكاء.

۸- در چاپ سنگی: عزوجل جل جلاله.

عقدتک لأصیرتک فی طاعتی وان قبضتک لأصیرتک الی کرامتی» (۱). بدان یکی از بندگان خاص خداوند سبحان که هجرت به سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و در راه مهاجرت وفات یافت و خداوند بر هجرت و رحلت وی اجر عظیم مرحمت نمود حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. پس آن بزرگوار تأسی و اقتداء به انبیاء سابقین و ائمه دین علیهم السلام نمود چنانکه در باب هجرت گذشت. و در کتاب «عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب»، و در کتاب «منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال» که از مصنفات عالم فاضل محقق متحبر مولانا میرزا محمد استرآبادی است، و در کتاب مستطاب «نقد الرجال» که از تألیفات سید جید فاضل میر مُصطفی قدس سرهاست، و کتب معتبره دیگر از علم درایه و رجال و انساب (۲) شرح وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به این نهج ذکر فرموده اند که: احمد بن محمد بن خالد برقی گفت: حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرار کرد از سلطان جائز زمان و در شهر ری وارد شد و در سردابی که زیر زمین بوده است مخفی گردید، در خانه مردی از شیعیان در کوچه ای که معروف به «سکه الموالی» بوده منزل گرفت. و گویا سکه الموالی نامیدند کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست داران اهل بیت بودند در آن منزل و مأوی داشتند و در کوچه های دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانه های عالی بنا نموده بودند، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام در همان سرداب روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت پروردگار مشغول بود، وقتی که از محل شریف خود حرکت می کرد و بیرون می آمد از آن سرداب به طریق مخفی و پنهان به زیارت قبری که اکنون مقابل قبر اوست و قبله مرقد شریف آن بزرگوار است می رفت و می فرمود: این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است.

۱- من لا یحضره الفقیه ۲/۲۹۹ ح ۲۵۱۱.

۲- بنگرید به: رجال النجاشی: ۲۴۸ رقم ۶۵۳، خاتمه المستدرک ۴/۴۰۵ و ۵/۲۳۰، بحار الانوار ۹۹/۲۶۸ ح ۳، ثلاثیات الکلینی: ۷۴، نقد الرجال ۳/۶۸ رقم ۲۹۴۴.

خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود

و دیگر در این حدیث مذکور نیست که آن جناب فرموده باشد که این قبر حمزه بن موسی علیه السلام است ، پس به یک یک از شیعیان و دوستان که در آن محل بودند خبر وجود فیض اثرش منتشر گردید تا آنکه اکثری آن بزرگوار را شناختند و خدمتش شرفیاب می شدند و اخذ دین و مسائل و احکام می نمودند .

خواب دیدن مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که فرمود حضرت عبدالعظیم نزدیک درخت سیب مدفون می شود پس مردی از شیعه در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کرد که فرمود : یکی از اولاد من از سکه الموالی حمل و نقل می شود و در نزدیکی درخت سیبی که در خانه عبدالجبار بن عبدالوهاب است دفن خواهد شد ، پس به دست شریف خویش اشاره به همان مکان نمود . آن گاه از خواب برخاسته و رفت به نزد صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بخرد . سؤال نمود : از برای چه می خری این باغ را ؟ پس خواب خود را نقل کرد . صاحب باغ گفت که : من هم به مانند تو همین خواب را دیده ام . پس صاحب باغ آن را وقف بر حضرت عبدالعظیم و تمام شیعه نمود که در آن مدفون شوند . پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود . چون آن بزرگوار را برهنه کردند که غسل دهند در گریبان آن جناب رقعہ ای یافتند که ذکر نسب خود را فرموده بود به این گونه : انا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن [بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

و در کتاب « فهرست » (۱) علامه اعلی الله مقامه است : مات عبدالعظیم بالزری وقبره هناک . یعنی : حضرت عبدالعظیم مُرد در ری و قبر وی در ری است . و در کتاب مستطاب « منتخب » که مجموعه ای از مراثی و خطب است و مؤلف آن مرحوم شیخ فخرالدین طریحی نجفی علیه الرّحمه است مذکور است : قیل : مَمَّن دَفِنَ مِنَ الطَّالِبِينَ حَيًّا عَبْدَ الْعَظِيمِ الْحَسَنِي بِالزَّرِيِّ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ [بن الحسن ولم يبق في بيضه الاسلام بمده الا- قتل فيها طالبی او شیعی .. الی آخره . یعنی : از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است و محمد بن عبدالله ، و مراد از طالبین اولاد ابوطالبند که پدر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام باشد ، والّا طالبین را نسبت به طالب برادر آن بزرگوار دهند صحیح نیست چنانکه خواجه فرموده است در وصف حضرت امیر علیه السلام : « لیث بنی طالب » همانا مراد ابوطالب است ، برای اختصار و اقتصار حضرات اهل فضل و لسان حذف نمودند کلمه « ابی » را . و محمد بن عبدالله بن حسن غیر از صاحب نفس زکیه است که نزدیک مدینه شهید شد که برادرش قتیل باخمیری است . مخفی نماند آنچه در کتب رجال و انساب از احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفحص و تجسس نمودم از شهادت آن جناب خبری صحیح و موثق نیافتم جز این قول که قائل و ناقل آن مجهول است (۲) . و آنچه از مرحوم شیخ فخرالدین در اول همین کتاب اشاره به شهادت آن بزرگوار شد نیز منقول از آن کتاب بود . و جمعی از اهل علم و فضل از داعی خواهش نمودند که مراجعه در کتب بیشتر شود شاید خبری جز آنکه در کتاب سابق الذکر مسطور است به دست بیاید و راوی آن هم معین

۱- الفهرست : ۱۲۱ شماره ۵۴۸ ، نقد الرجال ۳/۷۰ .

۲- نگارنده در حال نگاشتن مقاله ای مستقل در تحقیق این مطلب است که خوانندگان عزیز را در صورت بقای عمر بدان ارجاع می دهم .

باشد ، تاکنون به قدر وسع جد و جهد کرده خبری نیافتم که صریحاً دلالت بر شهادت آن بزرگوار نماید و الا در این اوراق می نوشتم ، بلکه می توان گفت : عبارت صحیح که فرمودند : « مَرَضٌ وَمَاتٌ » معارض است با قول قیل ، چون آن قول معلوم است و راوی هم موثق و ضابط و عادل تعارض می کند با این قول مجهول . بلی ، اگر مرحوم شیخ این قول را مجهولاً نسبت نمی داد و خبری محذوف الاسناد ذکر می فرمود می توان گفت : در این گونه موارد تسامح جایز است اگر چه قول مجهول هم چنین است فرقی چندان نمی کند ، پس اعتناء مرحوم شیخ دلالت بر جواز ذکر این گونه اخبار می کند . علی ای حال ، بنا بر این قول می توان گفت : یک جهت در علو رتبت عبدالعظیم شهادت اوست و بر حسب اخبار و آثار و حکومت عقل و نقل هر یک از اخبار که به درجه شهادت فایز گردیدند و درک ثواب شهادت نمودند مقام و مرتبه ایشان اعلی و اوفی شد . و به این بیان توان ثابت کرد علو مقامات و درجات ائمه دین علیهم السلام که به روایت صحیحه مقتول یا مسموم شدند (۱) چنانکه شیخ طریح در اول کتاب مذکور بیانی ذکر فرموده است ، خوب است بعینها بنویسد : عن الصدوق علیه الرّحمة أنّ جمیع الائمة خرجوا من الدنيا علی الشهاده ، قتل علی فتکاً ، وسمّ الحسن سرّاً ، وقتل الحسين جهراً ، وسمّ الولید عبدالملک زین العابدین ، وسمّ ابراهیم بن الولید الباقر ، وسمّ ابو جعفر الدوانیقی الصّیادق علیه السلام ، وسمّ الرشید الکاظم ، وسمّ المأمون الرضا ، وسمّ المعتصم محمداً الجواد ، وسمّ المعتز علی بن محمد الهادی ، وسمّ المعتمد الحسن بن علی العسکری و هرب المتوکل خوفاً من المتوکل .. الی آخره .

۱- در بحار ۵۰/۲۳۸ ذیل حدیث ۸ نیز بدین مطلب اشاره شده است ، و در روایتی منقول از امام ثامن ضامن حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمودند : «والله ! ما منا إلا مقتول شهید» . بنگرید به : من لا یحضره الفقیه ۲/۵۸۵ ح ۳۱۹۲ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۷ ح ۹ .

در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد

در مصائب و نوائبی که بر عموم سادات از اولاد بنی فاطمه وارد آمد و عجب است آن شیخ مرحوم که متوکل را معاصر حضرت قائم علیه السلام دانسته است ، و عجب تر آن است که نقل از مرحوم صدوق فرمود ، و آنچه معلوم است متوکل از بعد از واثق بالله است و متوکل در سال دویست و چهل بوده است و بسیار فاصله دارد تا زمان آن بزرگوار . عجاله به نحو اجمال ظلمی که به خیار رجال و آل عصمت وارد آمد اشاره شود خوب است : اما اخیار از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام در وقعه عاشورا با چهار نفر اولاد امام حسن علیه السلام و فرزندان سید الشهداء و نه تن از اولاد عقیل بواسطه و بلا واسطه و سه نفر از اولاد جعفر طیار شهید شدند . و از فرزندان علی بن الحسین علیه السلام زید در کوفه به امر نصر بن خدیجه (۱) اسدی یوسف بن عمر [را] بر دار آویخت و چهار سال مصلوب بود ، و احدی از هاشمیین قدرت نداشت بر وی ندبه کند ، عاقبت او را سوزانیدند . و یحیی بن زید را به سنّ شانزده سالگی به چه قسم شهید نمودند ، و به امر منصور دوانیقی بنیان و اساس جامع بغداد را از بدنهای سادات بنا کردند ، و هزار نفر از فاطمیین و علویین را از عبدالله بن حسن و فرزندانش مانند ابراهیم و محمد و دیگران از این خاندان را به قتل رسانیدند ، و زندان آن منبع خذلان مملو از سادات بود که به درک رفت . و بعضی در زندان و زیر زمین و چاههای عمیق از گرسنگی خاک خوردند و مردند . و وقعه فح نیز مشهور است که جماعتی از بنی هاشم به اشدّ عقوبت شهادت یافتند . و اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به دست خلفاء جور چگونه از اوطان خویش جلا

و هجرت فرمودند و در کهوف و مغارات جبال و به وادی شهادت فایز گردیدند . و مأمون ملعون چگونه محمّد بن اسماعیل بن حسن را شهید کرد تا آنکه خلافت منتهی شد از این خانواده به متوکل ملعون ، پس آن ملعون امر نمود به معتر بن جهم و ابن سکیت و آل ابی حفص اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در مجالس عامه هجو نمایند و زبان یعقوب بن اسحاق بن سکیت که ادیب بی بدل بود برای آنکه حسنان علیهما السلام را بر دو پسرش معین و مؤید تفضیل داد از قفاء کشیدند و بریدند . پس آن خبیث از قتل و صلب و حرق و ضرب و حبس و سبی چیزی باقی نگذارد چنانکه گفته اند : ولم یزل السیف یقطر من دمائهم والسّجون مشحونه باحرارهم وامائهم (۱) . عاقبت امر نمود مقابر قریش را بسوزانند و قبر مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را خراب نمایند چنانکه هبه الله گفته است : قام الخلیفه من بنی العباس بخلاف امر الهه فی الناس ضاهی بهتک آل محمّد سفها فعال امیه الارجاس واللّه ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنو (۲) العباس (۳) ما قتلهم عندی بأعظم ماتماً من حرقهم من بعد فی الارماس (۴) ای واللّه ! آنچه بنی عباس کردند عشر آن را بنی امیه ننمودند برای امتداد زمانشان با آنکه هر یک از ائمه طاهرین بر حسب حکمت ها و مصالحی که می دانستند می کردند و هیچ یک از ایشان خروج به سیف ننمودند حتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را سه ماه تکلیف به قبول امامت کرد بر حسب مأموریتی که از خداوند داشتند اباء فرمودند . مع هذا از ابناء

۱- بنگرید به : المسترشد ، طبری : ۶۷۴ ۶۷۵ ح ۳۴۷ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۳/۲۱۹ .

۲- در چاپ سنگی : بنی .

۳- بیت سوم در منابع زیادی نقل شده ، و در حیاه الامام الرضا علیه السلام ، سید جعفر مرتضی : ۹۶ از شرح میمیه ابی فراس : ۱۱۹ نقل شده ، نیز بنگرید به : الدرجات الرفیعه : ۸ .

۴- در چاپ سنگی : الاوماس ، که معنای مناسبی ندارد . ارماس به معنای قبور است .

در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء

و احفاد این سلسله جلیله به قدری که توانستند به قتل رسانیدند . بناء علی هذا ، استبعادی نمی رود حضرت عبدالعظیم به امر سلطان جائز و خلیفه معاصر مقتول شده باشد ، و این بعد از اجتماع شیعیان و محبین و نشر احوال و فضایل و مآثر شریفش بوده است با آنکه مخفی بوده و عزلت و استتار را خوش داشته و از محلّ و مکان خود به ملاحظه تقیه بیرون نمی آمده ، به نهجی که سابقین از ابناء دین را شهید کردند آن بزرگوار را هم شهید کرده باشند تا درجه شهادت و درک این فضیلت به تبعیت به ائمه هدی و اولاد طاهرین ایشان کرده باشد ، و برای حفظ دین چون جناب خامس آل علیه التحیه و الثناء در قبه سامیه اش چه آثار و انوار مخصوصه خداوند سبحان هویدا و پیدا نمود . و در میان اعراب و بعضی اعاجم مرسوم و معمول شده است که به قبر آن شهید التجا می آورند و حاجت می خواهند چنانکه به روایت علی بن اسباط که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است در سال اوّل شهادت جناب سید الشهداء یک صد هزار نفر زن عقیم از احواء عرب و بلدان و نواحی قریبه و بعیده التجا آوردند و همگی حامله شدند . و این خبر اگر چه غرابتی داشت اما تأسی به مرحوم مجلسی نمودم و ذکر کردم .

در احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای حفظ دین چون سائرین از شهداء اکنون این آثاری که از مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ظاهر است قطع نظر از جهت سیادت و علم و عمل و دیانت و تقوا همانا از اثر شهادت اوست اگر چه هر کس در غربت بمیرد شهید است ، و هر کس به محبت اهل بیت بمیرد شهید است ، و هر کس به طریق هدایت نفوس و تعلیم احکام سید انام بمیرد شهید است ، و هر مؤمنی که به بعضی از امراض خاصه بمیرد شهید است .

علاوه از این ثنوبات متداوله که ازهاق (۱) روح است از بدن ظلماً و قهراً و جبراً ثواب معین و اجر معلومی دارد که خداوند سبحان می داند و اولیائش که جملتی از آن در عالم برزخ از مزار قتیل شهید بر زائر و مجاور وی ترشح می شود. و از این جهت است بعضی از دعاها در مزار حضرت عبدالعظیم و امامزاده های دیگر به هدف اجابت مقرون می گردد که در اماکن و موارد دیگر به اجابت نمی رسد. و دلیل بر مراد نذورات کثیره ای است که لائذین و زائرین قبور ایشان در سنین متواتره و اعوام متوالیه می آورند؛ تا حاجات محتاجین بر حسب نذرهایی که می نمایند برآورده نشود وفا به آن نمی کنند، و نفوس کافه خواص و عوام به مقتضای نذری که بر مقبره کردند و حاجات ایشان روا شد برای جلب نفع خودشان باز در حوائج و امور دیگر تکرار و تجدید می نمایند. و این بقعه سامیه عظمی و عتبه عالیه کبرای حضرت عبدالعظیم علیه السلام همین طور است. اگر بخواهید طبقات ابناء هر زمانی را تا زمان شهادت حضرت عبدالعظیم از خواستن حاجات و اجابت دعوات و اهداء تحف و نذورات و بذل موقوفات ذکر نمائیم البته از مراد خارج می شویم. بلی جملتی از آن در آخر این کتاب برای اطلاع و تشویق بعضی مشروح خواهد شد. و بدان به ترتیبی که ابوالحسن علی بن الحسین مشهور به مسعودی که در سنه سیصد و سی معاصر خلفاء بنی عباس بوده است در کتاب « مروج الذهب » و « عقد الجواهر » ترتیب خلفاء بنی عباس را نوشته است: بعد از مأمون ملعون معتصم بالله، و بعد از وی معتز بالله را ذکر کرده تا خلیفه معاصر زمانش مطیع بالله را بیان نموده است. چون ادراک زمان حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام را حضرت عبدالعظیم نمود معلوم می شود که آن بزرگوار با این هفت نفر خلفاء جائزین معاصر گردید:

در احوال معتز بالله عباسی است

در احوال معتز بالله عباسی استاگر چه معتز ایام خلافتش اندک بود (۱) در زمان وی در ری وفات یافت یا کشته شد . و داعی دیده ام سلطان جائری که در حدیث است حضرت عبدالعظیم از ری هجرت کرد و فرار نمود معتز بالله است . و بدان که معتز موسوم به زبیر بود و پسر متوکل است و مادرش موسومه به قبیحه (۲) و شانزده ساله بود که بر سریر خلافت نشست و چهار سال و شش ماه بعد از مستعین بالله خلافت نمود و مدتی هم خود را از خلافت خلع کرد ، اما به روایتی که مسعودی نقل کرده است بیست و چهار ساله بوده است و در سرّ من رأی مدفون شد ، یک ماه قبل از تولّد حضرت حجّه الله امام عصر علیه السلام یعنی : در ماه رجب دویست و پنجاه و پنج ، و متوکل هم در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام به درک واصل شد ، و خلافت این سه نفر امتدادی نداشت . پس بنا بر اخباری که حضرت عبدالعظیم از این سه بزرگوار روایت کرده است و خدمت ایشان عریضه نگار شده است و جواب مسائل وی را نوشته اند معلوم است که معاصر با ایشان بوده است . و بنا بر خبر ابا حماد رازی معلوم می شود حضرت عبدالعظیم علیه السلام زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام در ری تشریف داشتند تا زمان معتز بالله ، چنانکه مرحوم شیخ فخر الدین طریحی ذکر فرمود قاتل حضرت هادی معتز بالله است آن بزرگوار هم قبل از شهادت آن جناب در ری وفات یافت .

۱- در باره احوال معتز عباسی رجوع شود به : سیر اعلام النبلاء ۱۲/۵۳۲ ترجمه ۲۰۷ ، تتمه المنتهی : ۲۵۱ ۲۵۵ .

۲- وی از زنان رومی و زیبا روی بوده و از باب نامگذاری به اسم ضد ، او را قبیحه نامیدند . (نقل از حاشیه ریاض المسائل (۲/۱۵) .

در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت

بنا بر این چندان توقف حضرت عبدالعظیم در ری طول نکشید که از دنیا رحلت فرمود ، و حدیثی که در زیارت حضرت عبدالعظیم مرویست از امام علی النقی علیه السلام است ، و آن مطابق با مقصود است ؛ از آنکه آن بزرگوار در سرّ من رأی بودند که حضرت عبدالعظیم رحلت نمودند ، و این حدیث بعد از وفات ذکر شد . خلاصه از این اقوال این است که حضرت عبدالعظیم حسنی به روایتی در زمان معتز بالله به ری آمد ، یعنی : در وقتی که حضرت عبدالعظیم هنوز شهید نشده بودند و در زمان آن بزرگوار هم وفات یافتند که فرمودند : « زیارت نمائید حضرت عبدالعظیم را در ری » پس باید سال وفات حضرت عبدالعظیم اوایل دویست و پنجاه ، چند سال قبل از شهادت حضرت امام النقی علیه السلام باشد ، و شهادت آن جناب هم در سال دویست و پنجاه و چهار به روایت « اصول کافی » بود . و مردن معتز بالله هم یک سال بعد از شهادت آن جناب بود که دویست و پنجاه و پنج می شود (۱) از آن جایی که روایتی صریحاً داعی در سنه وفات حضرت عبدالعظیم ندیده بود ؛ لهذا از قراین و نظایر اخبار بدین گونه استنباط نمود ، والله العالم بحقایق الاحوال وإلیه المبدأ والمآل .

در اینکه مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام قطعی است و سایر مزارها مشکوک و مظنون است از این مزار قطعی نباید گذشت خلاصه بر هیچ مؤمنی و زائری شبهه نباشد و نماند بلکه به طریق قطع اعتقاد کند و از طریق یقین بداند و بگوید : این محلّ شریف قبر مطهر حضرت عبدالعظیم است ؛ از آنکه اتفاقی تمام علماء سابقین و لاحقین است ، اما سائرین از امامزاده ها مقابر ایشان را نتوان به طریق قطع یقین نمود که در کدام مورد و محلّ است حتی حضرت امامزاده حمزه به نحوی

۱- چنانچه مرحوم شیخ عباس قمی در تتمه المنتهی : ۲۵۳ ۲۵۴ بدان اشاره کرده است .

که مذکور می شود . حال که دانستی محققاً و قطعاً این مزار آن بزرگوار است رجوع کن در این کتاب به اقوال علماء از متقدمین و متأخرین که داعی جمع نموده است که در حقّ حضرت عبدالعظیم چه فرموده اند ، و ملاحظه نما در اخباری که ائمه دین تو از فضایل و فواضل آن جناب ذکر کرده اند ، و بخوان احادیثی که از ائمه هدی بدون واسطه شنیده اند و در این کتاب ترجمه کرده ام ، آن وقت وقر مزور تو در دلت زیاده خواهد شد با محبت تامّه و معرفت کامله . اما همانا با حالت خوش و خضوع و خشوع به حضور مبارکش که حاضر شدی مطالب و مآرب تو به آن حالت برآورده می شود . پس عجب دارم از کسان نادانی که قطع به صحت نسب و حسب این بزرگوار دارند ، معهدا به مواضع مشکوکه (۱) اقدام و اقبال می نمایند . خوش گفته است : مر تو را چون دو کار پیش آید گر ندانی کدام باید کرد آنکه در وی مظنه خطر استبر خود آن را حرام باید کرد آنکه بی خوف و بی خطر باشد به همان قیام باید کرد مانند کسانی که از محکّمات قرآنیّه عدول می کنند و به متشابهات آن مائل و راغبند ، خداوند سبحان می فرماید : « هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ » (۲) . حال حکایت اهل این زمان است بواسطه بعضی از خیالات فاسده از آیات محکمه الهیه رجوع و عدول می نمایند و آنچه مشابه و موهوم است می خواهند . بلی داعی را جرأت این نیست که احدی را از زیارت امامزاده های ایران منع و نهی

۱- در چاپ سنگی : شکوکه .

۲- آل عمران : ۷ .

نمایند ، سیما مدفونین در حدود طهران ، لکن عرض داعی و استدعای من آن است که آنچه قطعی و یقینی است و منصوص الزیاره و عالی الرتبه حضرت عبدالعظیم است ، پس زیارت این بزرگوار اقوی و افضل و اجلّ و اصحّ است . چون این ورق به نظائر گذشت خاطر م آمد نظیری برای اثبات مطلب عرض کنم : این اوقات از سر کار حجه الاسلام شمس فلک سیادت و الفقاهه آقای حاجی میرزا محمّد حسن شیرازی مَتَّعَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بوجوده و لقائه و بقائه داعی مسائلی سؤال نموده از آن جمله : آیا جایز است با نماز قضاء که بر ذمه مکلف است نماز زیارت و مستحبی بخواند ؟ جواب مرقوم فرمودند به خطّ شریف خودشان که موجود نزد داعی است : اگر اهتمام در اداء قضاء دارند مضایقه نیست اقدام در نمازهای مستحبی . می خواهم عرض کنم : زیارت حضرت عبدالعظیم به مثابه نماز واجب فوت شده است و زیارت سائرین به منزله صلوات مستحبه است . پس خوب است این دو شعر را برای آن قبر مطهر بنویسم : قَبْرٌ إِذَا حَلَّ الْوَفُودَ بَرَبْعِهِرْ حَلُّوا وَحَطَّتْ عَنْهُمْ الْآثَامُ مَنْ زَارَهُ فِي اللَّهِ عَارِفٌ حَقَّهُفَالْمَسُّ مِنْهُ عَلَى الْجَجِيمِ حَرَامٌ (۱)

۱- ضمن ابیات مفصّلی که مرحوم شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۱ به نقل از کتاب محمد بن حبيب ضبی روایت کرده است .

ص: ۳۷۱

روح و ريحان چهاردهم

اشاره

روح و ريحان: الرابع عشر

.

ص: ٣٧٢

..

در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلامو شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار

در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شرح دو حدیث در زیارت آن بزرگوار روی الصدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » (۱) مسنداً فقال : حدّثنی علی بن احمد ، قال : حدیث اوّل : روی الصدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » ۲ مسنداً فقال : حدّثنی علی بن احمد ، قال : حدّثنا حمزه بن القاسم العلوی رحمه الله ، قال : حدّثنا محمّد بن یحیی العطار ، عمّن دخل علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی من أهل الزی قال : دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فقال : « این کنت ؟ » . قلت : زرت الحسین علیه السلام . فقال علیه السلام : « اما إنّک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار قبر الحسین علیه السلام » .

یعنی : ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق در کتاب « ثواب الاعمال » مسنداً روایت کرده است که : مرا علی بن احمد خبر داد که او گفت : حمزه بن قاسم علوی خبر داد که او گفت : محمد بن یحیی عطار خبر داد از کسی که بر حضرت امام علی النقی علیه السلام وارد شد از اهل ری ، پس آن شخص گفت : وارد شدم بر آن جناب ، فرمودند : « کجا بودی ؟ » . عرض کردم : به زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام مشرف شدم . فرمود : « اما تو اگر زیارت می کردی قبر حضرت عبدالعظیم را که در نزد شماست هر آینه بودی مثل کسی که زیارت کرده است قبر حسین علیه السلام را » .

۱- ثواب الاعمال : ۹۹ ، کامل الزیارات : ۵۳۷ ح ۸۲۸ ، بحار الانوار ۱۰۲/۲۶۸ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۷۵ ح ۱۹۸۴۹ .

در تصحیح روایات حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم

در تصحیح روایات حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم بدان طریق روایت صدوق علیه الرحمه از علی بن احمد بن موسی است که او را دقاق می نامند (۱). و مرحوم میرزای استرآبادی در «رجال و سیط» فرموده است: کان علی بن احمد مرضیاً. و در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم نیز روایت از دقاق و وراق فرمود، و این علی بن احمد غیر از علی بن احمد خزاز (۲) است که نزیل ری (۳) و مکنی به ابوالحسن و متکلم جلیل بود (۴). و علی بن احمد دقاق از محمّد هارون که معروف به صوفی بود روایت می نمود، چنانچه از سوق روایت عرض دین معلوم شد. و علی بن احمد طریق روایتش از حمزه بن قاسم علوی است. و حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن اَبی طالب کنیه اش ابو یعلی، و ثقه و جلیل القدر است، مگر آنکه شهید ثانی او را از اولاد عباس بن علی بن اَبی طالب دانسته است. و ابن طاوس علیه الرحمه از نجاشی همین طور ذکر فرمود (۵).

۱- بنگرید به: طرائف المقال ۱/۱۷۶ شماره ۹۴۰.

۲- در چاپ سنگی: خزار.

۳- در چاپ سنگی: سری. متن موافق با تصریح حرّ عاملی در وسائل الشیعه و رجال شیخ طوسی نقل شد.

۴- رجال الشیخ الطوسی: ۴۳۰ شماره ۶۱۷۲، وسائل الشیعه ۳۰/۴۲۴.

۵- علامه مجلسی در بحار الانوار ۴۸/۳۱۵ از مزار مفصلی با قبه و بارگاه وسیع در اطراف حله یاد کرده که آن را به حمزه بن موسی علیه السلام نسبت می دهند ولی این نسبت اصلی ندارد، بلکه صاحب آن قبر مطهر، جناب حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن مکنی به ابو یعلی می باشد، سپس عبارت نجاشی را از فهرست نقل کرده است.

در معنی زیارت

و حمزه بن قاسم علوی را کتاب « توجیه » و کتاب « زیارات و مناسک » و کتاب « ردّ بر محمّد بن جعفر اسدی » است و کتابی « مجموعه » از اخبار مرویه از جعفر بن محمّد بن علی بن حسین است . و طریق روایت حمزه بن قاسم علوی از محمّد بن یحیی عطّار است . و در کتب رجال (۱) مسطور است : محمّد بن یحیی ابو جعفر عطّار قمی شیخ اصحاب ماست ، و ثقه و کثیر الحدیث است ، و نجاشی هم فرموده است : علاوه از آنچه ذکر شد کتابی در « مقتل حسین بن علی علیه السلام » و کتاب « نوادر » نوشته است . و کلینی از وی حدیث بسیار نقل کرده است ، و معلوم است که موثّق و عادل و ضابط و راویه احادیث بوده است .

[در معنی زیارت] پس از تصحیح رجال و رواه حدیث فضل زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام باید مجملاً معنی « زیارت » را دانست که زیارت چه معنی دارد ؟ در کتاب « ثمرات الجئیّه من حدیقه الحُسینیّه » (۲) داعی عاصی معنی زیارت را بر حسب فهم مقدور خود شرح داده است ، هر آن کس بخواند و بخواند بی فایده نخواهد بود : اولاً : بدان مرحوم شیخ جعفر نور اللّه مضجعه فرمودند : زیارت حضور است ، و سلام معروف است . مرحوم شیخ محمد حسن طاب ثراه فرمودند : زیارت حضور است والسلام . و در کتاب « مجمع البحرین » (۳) در لغت « زور » نوشته است : والزیاره فی العرف قصدُ

۱- رجال النجاشی : ۳۵۳ شماره ۹۴۶ ، خلاصه الاقوال : ۲۶۰ ش ۱۱۰ ، نقد الرجال ۴/۳۴۷ ش ۵۱۶۷ .

۲- در چاپ سنگی : الحسینه . از جهت ادبی کلمه حدیقه نیز باید « الحدیقه » باشد .

۳- مجمع البحرین ۲/۳۰۵ ، القاموس الفقهی : ۱۶۱ ، البحر الرائق ، ابن نجیم : ۶ .

المزورِ اکراماً له وتعظيماً واستيناساً به . معنی فارسی زیارت : دیدن کردن است ، چنانچه در حدیث است « زوروا اخوانکم » (۱) ، یعنی : دیدن کنید برادرهای خودتان را ، و آنچه در عرف مشهور شخص زائر قصد می کند شخص مزور را که برادر مؤمن است برای تکریم و تعظیم و برای انس گرفتن با او . و زیارت کردن هم بر مرده و هم بر زنده استعمال می شود ؛ اما بر میت مثل قوله تعالی : « أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » (۲) ؛ اما بر زنده در حدیث است : « غُتُّوا (۳) فی زیاره المریض » . و [الغب] فی زیاره القبور [فی کل أسبوع] (۴) . و « عیادت » هم به معنی زیارت آمده است ، و آنچه مصطلح است در افواه اختصاصی به دیدن مریض دارد اگر چه در حدیث سابق دیدن مریض را زیارت می خوانند . خلاصه معنی زیارت همان حاضر شدن به مدفن مزور منظور است و دیدن کردن از وی ، و جهت زیارت کردن مراقب و مقابر متوفی و اهل ولا شاید برای تکمیل مراتب و ملکاتی است که در دار دنیا این ابدان و هیاکل نموده اند و فیضهای لا یتناهی به ایشان رسیده ، پس از مبدأ فیض انقطاع فیوضات بعد از ممات از ایشان نشده است بلکه بیشتر و زیادت در عالم برزخ به قدر و اندازه و اجساد و اجسام برزخیه افاضه الهیه بر ایشان در قبورشان می شود ، و هر کجا هم باشند البته کمال توجه به مصرع و مدفن خودشان دارند و سلب توجه و علاقه از آن محل و مورد نمی نمایند . پس هر کسی که نزدیک قبر مزورش که محترم است آمد و حاجت و مطلبی خواست از آنکه آن قبور مهبط ملائکه است و محل نزول فیضهای الهی ، لابد به زائر هم بهره ای

۱- کنز العمال ۹/۴۰ ح ۲۴۸۳۰ ، به نقل از دیلمی از عایشه ، مجمع البحرین ۲/۳۰۴ .

۲- تکاثر : ۲۱ .

۳- در مجمع البحرین : اغبوا .

۴- مجمع البحرین ۳/۲۹۰ ماده (غب) .

حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان است

می دهند . پس از توجّه و حضور زائر ، مزور از خداوند رحمان برای زایر خود فیضی و مددی می خواهد و دعاء میت هم به هدف اجابت مقرون می گردد . حال هر قدر نسبی و سببی بیشتر است و ربط معنوی زیادتر ، یعنی : جنسیت و سنخیت صورّه و معنی بیشتر دارد فیض بیشتر به وی می رسد .

حدیث شریف در تشویق زیارت ائمه هدی علیهم السلام و امامزادگان استداعی عاصی برای تشویق زائرین قبور ائمه انام علیهم السلام و اولاد فخام ایشان از این حدیث که در کتاب « امالی » (۱) ابن الشیخ دیده ام به قدر فهم خود شرح می دهم و [از] آن بهتر حدیثی یاد ندارم و نخوانده ام ، و سند این حدیث منتهی می شود به ابی عامر نباتی واعظ اهل حجاز که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم : یا بن رسول الله ! ما لمن زار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر تربته ؟ یعنی : ثواب کسی که قبر حضرت امیر علیه السلام را زیارت کرده و آباد و تعمیر نمود تربتش را چیست ؟ فرمودند : « ای ابی عامر ! پدرم از پدرش از جدش جناب امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمودند به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام : « تو در زمین عراق کشته می شوی و در عراق مدفون می گردی . پس آن بزرگوار عرض کرد : ما لمن زار قبورنا و عمرها و تعاهدّها ؟ یعنی : ثواب آنکه قبور ما را زیارت کند و آباد نماید و عهد کند به زیارت و تعمیر آن چیست . فرمود : « یا ابا الحسن ! انّ الله جعل قبرک و قبر وُلدک بقاعاً من بقاع الجنّه و عرصه من عرصاتها ، وان الله جعل قلوب النجباء من خلقه و صفوه من عباده تحنّ الیکم و تحتمل المذله و الأذى فیکم و یعمرون قبورکم و یكثرون زیارتها تقرّباً منهم الی الله و موّدتهم لرسوله صلی الله علیه و آله وسلم » .

۱- روایت را در تهذیب الاحکام ۶/۲۲ ح ۵۰ و وسائل الشیعه ۱۴/۳۸۲ ح ۱۹۴۳۳ نقل کرده اند .

یا علی! من عَمَّرَ قَبورَکُمْ و تَعَاهَدَها فکان کمن أَعانَ سَليمانَ بنَ داودَ عَلى بَناءِ بَيتِ المَقدسِ ، و من زار قَبورَکُم عدلَ ذَلكَ لَه ثوابَ تَسعَينَ حَجهً بَعدَ حَجهِ الاسلامِ ، و خَرجَ من ذُنُوبِهِ حَتّى يَرجعَ من زيارَتِکُم کَيومَ وِلدَتِهِ [أمّه] . يعنى : « ای ابا الحسن ! خداوند ذوالمنن قرار داد قبر قبور اولادت را بقعه هائی از بقعه های بهشت و عرصه ای از عرصات آن ، و قرار داد دل‌های نجیب‌های از بندگانش را و برگزیدگان از ایشان را تا ناله کنند به سوی شما و متحمل اذیتها و ذلتها شوند در راه شما (۱) ، و تعمیر نمایند قبرهای شما را ، و بسیار بیایند به زیارت قبور شما به جهت قَرَب ایشان به سوی خدا و دوستی که با پیغمبر خودشان دارند ، و چنان است حال این طایفه . یا علی ! هر که تعمیر این مراقد را نماید چنان است که اعانت سلیمان بن داود را بر بناء بیت المقدس کرده است . و کسی که زیارت کند قبرهای شما را هر آینه هفتاد حج غیر از حجه الاسلام کرده است ، و از گناهان بیرون آمده است تا اینکه از زیارت مراجعت نماید مثل روزی که از مادر متولد شده » . بعد از آن فرمودند : « ابشر و بَشِّرِ اولیائِکَ و محبِّیکَ مِنَ النِّعَمِ و قَرِّهِ العَینَ بِما لا عَینَ رَأَت و لا أَذنَ سَمِعَت و لا خَطرَ عَلى (۲) قَلبِ بَشَرٍ » . يعنى : « بشارت بده دوستانت را و خود خوش وقت باش به نعيم و روشنائی چشم به چیزی که چشمی ندیده و گوشى نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده ، ولکن بعضی از مردمان ملامت می نمایند زائرین از قبور شما را چنانکه زانیه را به زنا ملامت می کنند . این مردمان بدترین اُمَّت منند ، شفاعت من به ایشان نمی رسد و وارد نمی شوند به حوض من » .

۱- در چاپ سنگی : شوند در راه شوند .

۲- در چاپ سنگی : ولا علی خطر علی .

در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگان

در استحباب زیارت عموم مؤمنین حیاً و میتاً و فضیلت زیارت امامزادگانمخفی نماند اولاً زیارت عموم مؤمنین کافه محبین امیرالمؤمنین علیه السلام حیاً و میتاً (۱) مستحب است ، و خداوند می فرماید به زائر مسلمان که : برادر مسلمان خود را زیارت نکرده ای بلکه مرا زیارت کرده ای و ثواب زیارت تو بهشت است و بس . و در حدیث است که امام علیه السلام فرمود : « اگر ممکن نشود شما را به اینکه به زیارت ماها آئید صالحین از دوستان و شیعیان ما را زیارت کنید چنان است که ما را زیارت کرده اید » (۲) . و معلوم است زیارت کردن ذریه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم سیما اصحاب و اصفیا و اتقیاء و علماء ایشان اکثر ثواباً و اوفر اجراً می باشد چنانکه در کتاب « امامه و تبصره » ۳ که از والد صدوق علیه الرّحمه است همین حدیث منقول است ، و گویا در کتاب « قرب الاسناد » (۳) هم این حدیث مذکور باشد که محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن جعفر بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « عیاده بنی هاشم فریضه و زیارتهم سنه » ، یعنی : « عیادت کردن بنی هاشم واجب است و زیارتشان در ممات سنت است » .

۱- در چاپ سنگی : میتاً .

۲- المزار ، شیخ مفید : ۲۱۶ ، وقریب به آن در کامل الزیارات : ۵۲۸ ح ۸۰۶ و ۸۰۷ . ذکر حدیث در صفحات آتیه نیز خواهد آمد .

۳- در قرب الاسناد یافت نشد ، آتیه نیز خواهد آمد .

و این حدیث در کتاب « بحار الانوار » (۱) نیز مذکور است در باب مدح ذریه طئیه طاهره . و در بعضی کتب عامه منقول است که : عمر بن الخطاب به زبیر بن عوام گفت : عوام ! (۲) بیا برویم به عیادت حسن بن علی علیه السلام و زبیر کراهتی داشت عمر گفت : اما علمت (۳) عیاده بنی هاشم فریضه و زیارتهم نافله (۴) . و مراد از نافله زیادت اجر و ثواب است . و در کتاب مستطاب « بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی » (۵) ایضاً در باب ثواب زیارت ذریه حضرت نبویه صلی الله علیه و آله وسلم روایتی از حضرت صادق علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری (۶) ذکر نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « خداوند مئان طایفه ای از ملائکه را موکل کرده است بر فاطمه زهرا علیها السلام که او را حفظ نمایند از یمین و یسار و روبروی و عقب سر ، پس ملائکه بسیار در حیات با وی بودند و نزد قبر او هم هستند ، و بروی و پدرش و شوهرش و اولادش رحمت می فرستند ، پس هر کس مرا زیارت کند بعد از وفات چنان است در حیات مرا زیارت کرده است ، و هر کس فاطمه را زیارت کند مرا زیارت کرده است ، و هر کس علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کند گویا فاطمه را زیارت کرده است و هر کس حسن و حسین علیهما السلام را زیارت [کند] گویا علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کرده است و هر کس ذریه علی و فاطمه را زیارت کند گویا ایشان را زیارت کرده است . . . » . و حدیث مبسوط است محلّ حاجت آن را ذکر نمودم . و از این احادیث شریفه مستفاد می شود که عیادت و زیارت بنی هاشم و ذریه

۱- بحار الانوار ۹۳/۲۳۴ ح ۳۳ .

۲- کذا .

۳- در چاپ سنگی : عملت .

۴- قضیه به همین نحو در ذخائر العقبی : ۱۵ منقول است .

۵- بشاره المصطفی : ۲۱۷ ح ۴۴ ، موضع منقول در صفحه ۲۲۰ مندرج است . نیز بنگرید به : مستدرک الوسائل ۱۰/۱۸۲ ح

۱۱۷۹۹ ، بحار الانوار ۴۳/۵۶ ح ۵۰ .

۶- در چاپ سنگی : بن انصاری .

در حدیث « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحی اخوانه »

رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبادت مفروضه و سنت مؤکده است به مثابه ای که زیارت ایشان مساوی زیارت جدشان است در ثواب و اجر به قیاس مساوات . و در کتاب « ثواب الاعمال » (۱) است که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « من زارنی أو زار أحداً من ذریتی زرته يوم القيامة فانقذته من اهلها » ، یعنی : سید انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « هر کس مرا یا یکی از ذریه مرا زیارت کند من روز قیامت او را زیارت می کنم و او را از آتش نجات می دهم » . و قریب به این حدیث در « جامع الاخبار » است به این عبارت : « من زار واحداً من اولادی فی الحیاة وبعد الممات فكأنما زارنی ومن زارنی غفر له البتة » ، یعنی : « هر کس زیارت کند یکی از اولاد مرا در حیات و بعد از ممات چنان است که مرا زیارت کرده ، و هر کس مرا زیارت کرده است البتة خداوند او را می آمرزد » .

در حدیث « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحی اخوانه » عن الكفعمی ، عن الكاظم علیه السلام : « من لم يقدر أن يزورنا فليزر صالحی اخوانه يكتب له ثواب زیارتنا ، ومن لم يقدر أن يصبر لنا فليصل صالحی اخوانه ويكتب له ثواب صلتنا.. » الی آخره « (۲) . و در کتاب « مزار » از کتاب « هدایه الامه » که از مرحوم شیخ حرّ علیه الرّحمه است مذکور است : قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « يا علی ! انّ الله جعل قبرك وقبر اولادك بقعه من بقاع الجنة وعرضه من عرصاتها » (۳) ، یعنی : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : یا علی ! خداوند قبر تو

-
- ۱- روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات : ۴۱ ح ۴ نقل کرده است . نیز رجوع کنید به : وسائل الشیعه ۱۴/۳۳۲ ح ۱۹۳۳۲ .
 - ۲- المزار ، شیخ مفید : ۲۱۶ ، قریب به آن در کامل الزیارات : ۵۲۸ ح ۸۰۶ و ۸۰۷ ، الدروس ۲/۱۶ ، التحفه السنیه : ۱۹۶ .
 - ۳- روایت را شیخ طوسی در تهذیب الاحکام ۶/۲۲ ح ۵۰ نقل کرده است . نیز بنگرید به : وسائل الشیعه ۱۴/۳۸۱ ح ۱۹۴۳۳ ، الغارات ۲/۸۵۵ .

حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است

را و قبر فرزندان تو را بقعه ای از بقاع بهشت و عرصه ای از عرصات آن قرار داده است . و معنی فقره « بقعه من بقاع الجنّه » در حدیث دلالت بر اتحاد مقام ایشان و مراقدشان در بهشت می نماید ، یعنی : تمام قبور ایشان یک قطعه و یک عرصه و یک بقعه می شود و فردای قیامت در جنت است .

حکایتی که ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل کرده است ابن خلکان در « وفیات الاعیان » (۱) در ترجمه ابی محمد عبداللّه بن احمد (۲) طباطبائی حجازی الاصل مصری الدار والوفاه ذکر کرده است : ولادتش در سال دویست و هشتاد و شش بوده است ، وفاتش در چهارم از ماه رجب المرجب در سنه سیصد و چهل و هشت در قاهره مصر ، و در مصلاّی عید بر او نماز کردند ، و خلقی که عدد ایشان را جز خدا نمی داند به تشییع جنازه اش حاضر شدند ، و در قرافه مصر مدفون شد ، و قبرش معروف است به اجابت دعوت . و روایت شده است : مردی به زیارت حج رفت ، حج از وی فوت شد . بسیار ملول گردید و سینه اش تنگ شد . در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دید فرمود : حال که زیارت از تو فوت شد پس زیارت کن قبر عبداللّه بن احمد طباطبا را . و بیننده خواب از اهل مصر بود . و معروف است : مردی بالای قبر او رفت و در خواب از پریشانی [و] فقری که دیده بود شکایت کرد ، و این بیت گفت : و خلفت (۳) الهموم علی اناسوقد کانوا بعینک (۴) فی کفافی

۱- .الکنی واللقاب ۲/۴۴۲ به نقل از ابن خلکان (در وفیات الاعیان) .

۲- .در چاپ سنگی : احمد بن .

۳- .در چاپ سنگی : و خلف .

۴- .در کنی واللقاب : بعیشک .

آنگاه در خواب او را دید که فرمود: آنچه گفتم شنیدم، اما چه چاره باید کرد که مأذون در جواب نبودم، اما در مسجد دو رکعت نماز کن، پس از دعا و نماز حاجت تو برآورده می شود. و همین نحو کرد و به مراد رسید. پس این مقدمات و مقالات و احادیث صحیحه الاسناد برای آن بود در این حدیث شریف که فضل زیارت حضرت عبدالعظیم مذکور شد استبعاد نمائی که چگونه می شود زیارت آن بزرگوار مثل زیارت جدّ والا تبارش باشد هر آنکه بابصیرت و هوش است و انس به اخبار ائمه اطهار دارد و از مقامات ذریّه و ذراری عترت زکیه فاطمیّه اطلاعی دارد البته استیحاش و استبعاد نمی نماید. حال در تثبیت مطلوب و تعیین مقصود که جهت مثلیت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام است به زیارت جناب خامس آل علیه آلاف التحیه والثناء بیانی خاص است، خواننده را التفاتی لازم است و شنونده را توجه مخصوصی می خواهد، و آن بر این طریقه است که نحویین می گویند: مشبه به اقوی از مشبه است مثلاً حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: « سلمان فارسی عالم به علوم اولین و آخرین است مثل لقمان حکیم » (۱). و همچنین فرمودند: « اباذر در زهد مثل عیسی بن مریم علیه السلام است » (۲). و همچنین فرمودند: « کسی که سید الشهداء علیه السلام را زیارت کند در کربلا چنان است خداوند را در عرش زیارت کرده است » (۳). پس مشبه به در حدیث اخیر خداوند سبحان است و در حدیث اول و دوم حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت لقمان حکیم مشبه به اند، حال وجه شبه زیارت و زهد و علم است

-
- ۱- قریب بدین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق سلمان وارد شده است. بنگرید به: احتجاج ۱/۳۸۷، کتاب الاربعین، شیرازی: ۴۴۲، بحار الانوار ۱۰/۱۲۳ ح، در بعضی روایات نیز بجای سلمان، ابو حمزه ثمالی آمده، چنانچه در شرح اصول کافی ۶/۷۷ مذکور است.
 - ۲- عبارت حدیث چنین است: « من اراد أن ينظر الی زهد عیسی بن مریم فلینظر الی زهد ابی ذر ». رجوع کنید به: روضه الواعظین: ۲۸۵، بحار الانوار ۲۲/۳۴۳ ح ۵۲.
 - ۳- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۷۲، مصباح المتهجد: ۷۷۱، کامل الزیارات: ۲۷۸ ح ۴۳۷.

در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام است

نه جهات و حیثیات دیگر . و در حدیث صحیح است : « کسی که سه مرتبه صلی الله علیه و آله یا أباعبدالله ! در ایام عاشورا گوید مثل کسی است که در رکاب آن بزرگوار شهید شده است و ثواب شهادت شهدا را به وی می دهند » . و این حدیث با اتقان و صحت سندش چه بسیار غریب است ! و جواب گفته اند : هر کس عمل قومی را دوست بدارد هر آینه در ثواب با ایشان شریک است ، چنانکه جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین خطاب به بقاع مطهره شهدا کرده و عرض نمود که : ما در ثواب شهادت با شما شرکت داریم . اکنون در این حدیث مشبه به زیارت جناب امام حسین علیه السلام است ، و مشبه زیارت حضرت عبدالعظیم است ، و اقوی زیارت آن بزرگوار است که مشبه به است .

در اختلاف استعداد زائرین قبور ائمه طاهرین علیهم السلام استاز آنکه هیچ یک از ائمه دین ثواب زیارتشان به مقدار ثواب زیارت آن بزرگوار نیست پس زیارت آن شهید سعید اقوی از تمام زیارت قبور اولیاء الله است ، و از هر زیارتی برتر و بهتر و بالاتر است ، و ثواب آن بیشتر . و ثواباتی که به زیارت جناب سید مظلومان است بر حسب استعداد و قابلیت زائر مختلف می شود ، و آن متفرع است بر کمال و تمام ایمان و عرفان و یقین ، چنانکه به یک نفر فرمودند : زیارت سید الشهداء ثواب ده حج دارد ، و به دیگری فرمودند : ثواب صد حج دارد ، و به دیگری فرمودند : ثواب هزار حج دارد ، و به دیگری فرمودند : هر گامی ثواب یک حج مقبول و یک عمره مبرور دارد (۱) .

۱- درباره روایات مختلف در فضیلت حضرت سید الشهداء علیه السلام رجوع کنید به : کامل الزیارات : ۲۷۶ باب ۵۸ و ۲۷۸ باب ۵۹ ، ثواب الاعمال : ۸۵ ، وسائل الشیعه ۱۴/۴۰۹ باب ۳۷ و ابواب دیگر .

پس استعداد قابل زائر و شدت و ضعف ایمان بسیار دخیل است ، چنانکه اوقات شریفه هم مدخلیت کلیه دارد ، و چنانکه حدیث « من زار الحسین کمن زار الله فی عرشه » (۱) را با ملاحظه آداب و شرایط از زائرین خواسته اند و ملاحظه کرده اند چنانکه یک نفر را وعده شفاعت در عوض زیارت داده اند ، و دیگری را طول عمر ، و دیگری را توسعه در رزق ، و دیگری را حفظ از حرق و غرق ، و دیگری را توسعه قبر ، و دیگری را مصافحه با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حضرت شاه ولایت علیه السلام ، و دیگری را مغفرت ذنوب ماضیه و آتیه ، و امثال آنها . حال آنکه ثواب یک حج در زیارت اوست البته زائر است ، و آنکه بر حسب کمال دین و ایمانش ثواب هزار حج در دیوان عمل اوست نیز زائر است . پس هر کس به زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام رود خدا را زیارت کرده است و صدق زیارت کردن به وی می کند ، و هر کس در هر درجه از ایمان است و جناب سید الشهداء را زیارت کرد نیز او را زائر می نامند ، و هر کس به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شد عم آن بزرگوار را زیارت نموده ، و حدیث « کمن زار الحسین علیه السلام » در حق وی صادق است ، اما نه آن زیارتی که ثواب زیارت کامله پروردگار با یک صد هزار حج مقبول و سعی مبرور باشد ، پس چنانکه از برای ایمان مانند نردبان مراتب و مراقی است از برای ثوابات زیارت نیز مراتبی است ، اما از عنوان زیارت خارج نیست . چنانکه ائمه دین بر حسب آیات کریمه مؤمنین بوده اند و تابعین از کملین هم مؤمنین بوده اند و آحاد و افراد از امت مرحومه هم از [اهل] ایمانند ، حال مرتبه ایمان سلمان مثل مرتبه دیگران است ؟ حاشا و کلاً ! پس خلاصه ای از این مقالات آن است : ضرری ندارد هر کس حضرت عبدالعظیم را یا امثال او را زیارت نماید جناب سید الشهداء علیه السلام را زیارت کرده باشد ، چنانکه فرمودند : « هر کس قدرت بر زیارت ما ندارد صالحین از شیعیان ما را زیارت کند » (۲) .

۱- کامل الزیارات : ۲۷۸ ح ۴۳۷ ، مصباح المتعجد : ۷۷۱ .

۲- بعضی از منابع حدیث را در صفحات پیشین نقل کردیم .

وجوهی در مشابَهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام

وجه اول

پس زیارت صلحاء شیعه زیارت ایشان است اما به طریق کمال و تمام، اول کلام است، یعنی: کسی که برمی خیزد از خانه اش و جلاء وطن می نماید و صدمات چند بر خود راه می دهد و بذل مال می کند و به کربلاء می رود به هر عنوان، ایمانی که دارد با آنکه به زیارت حضرت عبدالعظیم از طهران می آید یکی است با تساوی مرتبه ایمان، پس «افضلُ الاعمالِ أحمزُها» (۱) چه معنی دارد؟ این جزاء منافی با کرم حق است. آری چه بسیار کسانی که به زیارت سید مظلومان می روند و هیچ قسم ثواب و بهره ای برای زیارت ایشان نیست و مع هذا زائرند، پس چه ضرر دارد زائر حضرت عبدالعظیم زائر جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء باشد به نحوی که مذکور شد. و اگر کسی گوید: از این اخبار عموم فهمیده می شود و تخصیص بر خلاف اصل و قانون است. همانا در جواب، اخبار خاصه و احادیث مخصّصه مرویه از ائمه طاهرین را بیان می نمائیم؛ و اگر به عموماً و اطلاقات اخبار بپردازیم قدری امر مشکل و صعب می شود و آن حکایت فضل و بذل الهی است، غیر از نظر به آیات و اخبار منقوله از ائمه اطهار است.

وجوهی در مشابَهت زیارت حضرت عبدالعظیم به زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام محال اختصاص زیارت حضرت عبدالعظیم را از زمره امامزادگان غیر از سائرین به آن بزرگوار چند وجه به نظر رسیده است:

وجه اول سابقاً عرض شد، اجمالاً تشبیه کردن زیارت حضرت عبدالعظیم را به زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام برای آن است که از هر زیارتی زیارت جناب امام حسین علیه السلام اصوب

۱- عوالی اللآلی ۱/۳۰۵، بحار الانوار ۶۷/۱۹۱ به نقل از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

و اقوی اجراً می باشد، و اخباری که در کثرت اجر و ثواب زیارت آن بزرگوار رسیده است برای هیچ یک از ائمه نرسیده است، و اقوی از زیارت آن سید مظلوم شهید زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلماست، و از این جهت فرموده است: « هر کس هر یک از اوصیاء و خلفاء مرا زیارت کند هر آینه به زیارت من آمده است ». پس مشبه به در این محل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلماست، زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلماقوی و اشمل است از تمام زیارات، و از این جهت برای تحریص و تشویق محبین و شیعیان فرموده اند: « زیارت کردن هر یک از امامان زیارت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلماست ». و در اخبار کم است تشبیه کردن زیارت ائمه علیهم السلام را به یکدیگر به جهت اختلافات و خرافاتی که در عقاید و مذاهب فاسده مردم بوده، و اعتنا و اعتمادی چندان به مزار ائمه هدی علیهم السلام داشتند، و در زمان بنی امیه و بنی عباس که غالباً دوستان ایشان در کمال خوف و تقیه بوده اند و اخبار کثیره که در ثواب زیارتشان رسیده است تماماً برای خواص از دوستان و متقین از دوستان بیان شد، اما اشاعه و ترویج آن اخبار بعد از خلافت بنی عباس شد، پس فرمودند: « به زیارت ما دوستان ما بیایند برای آنکه تجدید عهد ولایت و محبت نمایند از آنچه در روز نخست از ایشان مأخوذ شد ». حال کسی را که ممکن نیست به زیارت ایشان رود خوب است به زیارت صلحاء از دوستان ایشان برود که تجدید عهد در خدمت صالحین از محبین هم تجدید عهد در خدمت ایشان است فرق نمی کند. و معنی صلاحیت اتقان ایمان و متانت دین و رزانت اسلام است، و آثار قوت اسلام و ایمان تبعیت فرمایشات حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اوصیاء مکرمین آن بزرگوار است. پس هر آن کس اطاعت اوامر الهیه نبویه و قواعد شرعیه را نمود کما ینبغی مؤمن و صالح است و در حیات و ممات باید او را زیارت نمود.

در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام

در شرفیاب شدن علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا علیه السلام در حین تحریر حدیثی که در «اصول کافی» (۱) است در باب کسانی که از اهل رسالت صلی الله علیه و آله حق را کما هو حقّه شناختند و کسانی که انکار حق کردند، به نظر داعی است: در احوال علی بن عبیدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که: سلیمان بن جعفر از وی تمّنا کرد به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شود. علی بن عبیدالله گفت: اجلال و هیبت آن بزرگوار مانع است مرا از شرفیابی خدمتش. تا آنکه حضرت رضا علیه السلام به علّت خفیفه مبتلا شدند. مردم به عیادت آن بزرگوار می رفتند، سلیمان بن جعفر به علی بن عبیدالله گفت: حال وقت زیارت آن بزرگوار است. پس به عیادت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شد و حضرت رضا علیه السلام کمال توقیر و تجلیل از وی نمود. بعد از مدّتی علی بن عبیدالله مریض شد. آن بزرگوار به عیادت وی تشریف بردند. چون بیرون رفتند کنیز زوجه علی بن عبیدالله که موسوم به امّ سلمه بود نقل کرد که بعد از رفتن حضرت رضا علیه السلام ام سلمه خود را به همان موضعی که حضرت رضا علیه السلام نشسته بود انداخت و بوسید آن مکان را. پس این تفصیل را خدمت حضرت رضا علیه السلام نقل کردند، فرمود به سلیمان بن جعفر: «علی بن عبیدالله و زن او و اولاد او از اهل بهشتند، و بدرستی که اولاد علی و فاطمه علیهما السلام اگر حق این امر که خلافت و امامت است بدانند و اذعان نمایند مثل سایرین از مردمان نیستند»، یعنی: مقامشان برتر است، و عبارت امام علیه السلام این است «انّ ولد علی و فاطمه ان عرفهم الله هذا الامر لم یكونوا کالناس». پس به طریق اولی و نهج اوفی حضرت عبدالعظیم که ظاهراً و باطناً مطیع خانواده

۱- روایت در رجال کشی نقل شده است. بنگرید به: رجال کشی: ۴۹۵ شماره ۴۸۵، بحار الانوار ۴۹/۲۲۲ ح ۱۵، مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی ۲/۴۴۴ ح ۳۸.

وجه دوّم و سوّم دوری از وطن و شهادت است

رسالت صلی الله علیه و آله بود و مروج احکام شرع، الیق و احق است که زیارت آن بزرگوار را زیارت جناب خامس آل عبا علیه السلام بلکه تمام ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دانستن، پس یک جهت مشابهت در زیارت ارتباط معنوی و اتصال روحانی حضرت عبدالعظیم است با آن بزرگوار البته در ارواح مجرّده و انوار مقدّسه فصل و تفکیک بین ایشان نتوان قائل شدن پس همگی در عالم معنی متحدند و با هم مرتبط، و هر کس به اقوال و افعال و احوال ایشان چنگ زد و متابعت و همراهی نمود نیز در این زمره داخل است.

وجه دوّم و سوّم دوری از وطن و شهادت استوجه دوّم دوری از وطن و بُعد از اهل و عیال است با ابتلاء در غربت و همین مطلب بینة ای است عظمی. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس مرا در غربت و بُعد دار زیارت کند من او را در سه موقف زیارت می کنم» (۱). چون جناب امام حسین علیه السلام از وطن مألوف و مولد مأنوس و جوار فیض آثار جدّ بزرگوار خودش دور ماند و حضرت عبدالعظیم هم در اینگونه ابتلاء آت حالات شریفش شباهت به آن بزرگوار داشت لهذا زیارتش را مانند زیارت جدّش دانست و ثواب حضورش را معادل و مماثل حضور آن جناب قرار داد و چون وحدت و غربت جناب سید الشهداء علیه السلام اشدّ و اصعب بود لهذا تشبیه به آن بزرگوار اقوی و اولی می نمود.

۱- روایت را مرحوم شیخ مفید در مقنعه: ۴۷۹ باب ۲۸ از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «من زارنی علی بعد داری و شط مزاری اتیه یوم القیامه فی ثلاثه مواطن حتی اخلصه من أهوالها: إذا تطایرت الکتب یمیناً و شمالاً و عند الصراط و عند المیزان»، نیز بنگرید به: امالی شیخ صدوق: ۱۸۳ ح ۱۸۹، تهذیب الاحکام ۶/۸۵ ح ۱۶۹، الخصال: ۱۶۷ ح ۲۲۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۵۵ ح ۲، بحار الانوار ۱۰۲/۳۴ ح ۱۳ و ۱۴.

وجه سوم بواسطه شهادت آن بزرگوار است یعنی: در صورتی که تمسّیک به قول مرحوم شیخ طریح علیه الرّحمه بجوئیم به آنچه در کتاب «منتخب» فرموده است: و دفن حیّاً، که ظاهر از این عبارت آن است که زنده آن جناب را در خاک دفن کردند می توان گفت: جهت مشابهت همانا شهادت است. و چون آن بزرگوار سید الشهداء برّ و بحر است و حضرت عبدالعظیم هم یکی از شهداء صلحاء آل محمد صلی الله علیه و آله است زیارت این شهید به مثابه زیارت سید الشهداء علیه السلام است؛ از آنکه فردای قیامت از اتباع آن بزرگوار است و چنانچه آن بزرگوار برای حفظ دین شهید گردید حضرت عبدالعظیم هم برای حفظ دین جلاء از وطن فرمود برای نشر احکام، آن سرور را به این شهادت صعبه که اصعب مراتب (۱) قتل است به درجه رفیع شهادت عظمی رسانیدند، و این نحو قتل از قتل صبر اشد است. و لکن آنچه داعی در کتب رجال و مقاتل فحص نمودم روایتی ندیدم. و در اوراق سابقه عرض کردم که شیخ مرحوم در ذکر شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدین گونه منفرد است اخبار بر خلاف عقیده ایشان مرویست. و صاحب کتاب «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی در ذکر و شهادت اولاد ابی طالب عجب اشعار و اشاره نکرده است، بلی هر کس در راه دین بمیرد برای او ثواب شهید است، و هر کس در غربت بمیرد برای وی ثواب شهید است، و هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد نیز ثواب شهید را دارد، لیکن معنی شهید مصطلح که قتل و زهاق (۲) روح است از روی ظلم به طریق تحقیق در کتب معتمده اهل علم و حق دیده نشده است.

۱- کلمه ای ناخوانا یا پاک شده احتمالاً: « که » یا « و ».

۲- در چاپ سنگی: ذهاق.

وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام

[وجه چهارم شباهت زیارت عبدالعظیم وسید الشهداء علیه السلام] وجه چهارمیک سبب از اسباب اعظم در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام عمر بن سعد بن وقاص بود و جهت اقدام آن عنید بر شهادت آن جناب حکومت ری و جرجان گردید و حدیث « یؤلیک الری والجرجان » (۱) در کتب مقاتل و مصایب مسطور و مشهور است . و شعر آن غافل نادان « ءأترک ملک الری والرّی منیتی » (۲) نیز در السنه و افواه مذکور است ۳ . پس خدا خواست که آن خبیث به مراد خود نرسد و مراد وی که حکومت ری بوده است به دست دوستان جناب سید جوانان جنان بیاید و در رشحه ای از رشحات وجود مسعود آن بزرگوار در این خطه تابنده گردد و مزار فیض آثارش محل افاضه انوار الهیه شود و زائرین روضه عظیمه و بقعه کریمه یاد از تربت زکیه حسینیّه نمایند و ساکنین ری از این موهبت کبری حقیقت مظلومیت آن بزرگوار را متذکر شوند و بر ظالمین آل محمد علیهم السلامو غاصبین حقوق ایشان سیما آل ابی سفیان و یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لیلاً و نهاراً غدواً و عشیاً نفرین و لعن کنند .

۱- چنانچه قبلاً گذشت .

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۴۷ ، نور العین : ۳۴ .

تحقیق جدید: تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود

و متنبه شوند که برای طمع زخارف دنیویّه و شهوات دنیّه فانیه و حبّ ریاست و جاه و حکومت ردیّه چند روزه دنیا را نباید خواست و آخرت را گذاشت که عاقبت حق بمن له الحق عود و رجوع می کند و حق پنهان نمی ماند و آشکار می شود چنانکه حقیقت جناب سید الشهداء ارواحنا فداه یوماً فیوماً بر مخالف و مؤالف واضح و لایح گردید و هر بقعه و صومعه و مزاری که در حدود ایران است مزین به ذکر مصایب و مناقب اوست. لیکن اعظم و اعلاّی بقاع عالیّه ابناء ائمه هدی علیهم السلام این دو بقعه شریفه است که در بلده قم و طهران کالشمس فی رابعه النهار والقمر فی ليله تمامه تابنده و درخشنده می باشند.

تحقیق جدید تحقیقی که خواص از اهل علم بعد از مراجعه تصدیق خواهند فرمود داعی را در این حدیث که عنوان شد بیانی و تحقیقی تازه است که خواص اهل علم بعد از مراجعه و ملاحظه آن تصدیق از این تحقیق خواهند فرمود و خوب است در این کتاب تلویحاً عرض نمایم که امام علیه السلام به راوی که زائر حضرت سید الشهداء علیه السلام بود فرمود: «إنک لو زرت عبدالعظیم عندکم کنت کمن زار الحسین علیه السلام» (۱). ترجمه فارسی این است اگر تو که زائری در ری آن بزرگوار را زیارت می کردی هر آینه بودی مثل کسی که آن بزرگوار را در کربلا زیارت کرده باشی پس امام علیه السلام می فرماید به راوی تو اگر این کار را می کردی چنین بود از این عبارت تخصیص معلوم می شود نه تعمیم اگر می فرمود هر کس عبدالعظیم را در ری زیارت کند هر آینه امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است این معنی عموم داشت اما در این باب عموم فهمیده نمی شود مگر آنکه از بابت «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» (۲) باشد به وی فرمودند تا سایرین بشنوند چنانکه

۱- کامل الزیارات: ۵۳۷، بحار الانوار ۱۰۲/۲۶۸، ثواب الاعمال: ۱۲۴.

۲- از امثال مشهوره عرب است. بنگرید به: لسان العرب ۱۵/۱۰۴ ماده (عنو).

اهل تفسیر می گویند قرآن به ایاک اَعْنی و اسمعی یا جاره نازل شد . و اشکال دیگر آن است که در « عیون اخبار الرضا علیه السلام » مرویست : « هر یک از ائمه هدی بر دوستان خودشان حقی دارند اداء حقوقشان شرفیابی به زیارت قبورشان است ، کسی که کربلا با تمکن نرود عاق اهل بیت است و کسی که حق ایشان را با قدرت ادا نکند بی بهره از شفاعت ایشان » . در این مورد که فرموده است حضرت عبدالعظیم را زیارت کن شاید حق لازم خود را آن شخص زائر در دفعه دیگر اداء کرده است و این دفعه ثانیه است پس جناب سید الشهداء علیه السلام را حقی است در زیارت کردن بلی در صورتی که دوستان ایشان متمکن نشوند و کمال رغبت و میل را هم داشته باشند یا مرآت عدیده رفته باشند و تجدید عهد قدیمه را کرده باشند آن وقت توان گفت زیارت سائرین از ابناء معصومین مقدم است . و ممکن است بگوئیم برای تشویق و تصویب اهل ری فرموده است که قدر بدانند و زیارت حضرت عبدالعظیم را عظیم بشمارند . و بدان که زیارت کردن آن بزرگوار منافی با زیارت سید الشهداء علیه السلام نیست بلکه زیارت با خلوص محرک است زیارت عم غریب شهیدش را و امام فرموده است که حضرت عبدالعظیم را زیارت نمائید و دیگر زیارت سید الشهداء نیائید بلکه امر به زیارت آن بزرگوار با ادب خودش امر به زیارت تمام ائمه است و این فقره از بدیهیات واضحه است بلکه می توان گفت غالب مقالات و بیانات شرع بواسطه استعداد محل و مقام تخصیص دارد تا آنکه خلط نشود و هر کسی قدر خود را بداند و هر مکلفی به قدر اندازه و قابلیت که دارد به تکلیف خود عمل نماید و نظر کردن به عمومات اخبار بعضی را از منهج صواب دور دارد . بلی مستحبات و مسنونات با اعمال واجبه جنسیت دارند مانند مکروهات اعمال محرّمه ، و میدان اعمال مستحبه در نهایت وسعت است یعنی تعداد و احصاء آن بسیار صعب است و در عداد مستحبات زیارات قبور ائمه انام است و آن در درجه اولی است

در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن است

و افضل و اشرف آنها زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام می باشد و بعد از زیارت آن بزرگوار و ائمه طاهرين عليهم السلام زیارتی که منصوص است از این خانواده زیارت حضرت عبدالعظیم است که در تلو زیارتشان است پس زیارت حضرت عبدالعظیم که منصوص شده باید در ثواب و اجر بعد از زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام و معصومین باشد مانند نردبام و منبری که ده پله دارد که امام علیه السلام در تشبیه مراتب ایمان بیان فرمود که سلمان فارسی در رتبه ایمان به درجه اول است و اباذر به درجه و پله دوم .

در مراتب و درجات زیارات و اجر و ثواب آن استاکنون عرض می کنم: زیارت کردن ائمه طاهرين مکرمين عليهم السلام در درجه اول است از اجر و ثواب ، و زیارت آن چند نفری که از امامزادگان منصوص شده است و مروی از ایشان است در درجه ثانی است ، و در مرتبه سوم زیارت صلحاء و زیارت موتی از علماء و والدین و کافه از مؤمنین و اهل دین است پس مطلوب در نزد شارع همان کسی است که زیارتش را خواسته است و امر فرموده است و هر آنکس منظور و مطلوب امام است البته منظور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است و هر کس منظور آن جناب شد منظور خداست پس زائر هر یکی از ایشان زائر حقتعالی است و این رشته و سلسله متصل و مسلسل است به بارگاه الوهیت و ساحت حضرت احدیت پس مناط کلی میل و رضای امام علیه السلام است که در اطاعت و انقیاد او امر وی آثار خیریه ظاهر و هویداست . اکنون بدان اعمال واجبه و مستحبّه متفرّع بر قصد و نیت است و « لکل امری ما نوى » (۱) و « الاعمال بالنیات » (۲) صدق است حال خوبست زائرین نیات خودشان را تصحیح نموده و بر آنچه شرح دادیم تصدیق کنند .

۱- صحیح بخاری ۱/۲ ، سنن ابی داود ۲/۲۶۲ ح ۲۲۰۱ ، مستند الشیعه ۲/۵۹ .

۲- امالی شیخ طوسی ۲/۱۳۱ ، تهذیب الاحکام ۱/۸۳ ح ۲۱۸ ، صحیح بخاری ۱/۲ ، سنن ابن ماجه ۲/۱۴۱۳ ح ۴۲۲۷ ، سنن ابی داود ۲/۲۶۲ ح ۲۲۰۱ .

مجدداً زحمت می دهم چنانکه مدفن شریف و مضجع مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم در خطه ری مقطوع به است در همین محلّ و مزاری که اکنون زائرین مشرف می شوند همین طریق روایتی که مرحوم صدوق طاب ثراه در « ثواب الاعمال » مسنداً ذکر فرموده است نیز قطعی است و شبیهه در آن روایت نمی رود و راویان این حدیث به نحوی که بدو تفصیل داده ام از ثقات و معتمدین اند و اخبار و احادیث مرویه و محکیه از مرحوم صدوق معتنابه است و شکی و شبیهه در صحت غالب اقوال ایشان نیست سیما مؤیدات خارجیّه و تصحیح و تصدیق علماء سابقین هم باشد چنانکه شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است: و حدیث زیارتیه مع اسناده عن الصّدوق طاب ثراه فی « ثواب الاعمال » مشهور . و مرحوم میرداماد علیه الرّحمه در رساله مختصر رجالیه اش که موسوم به « رواشح » (۱) است فرموده است: و فی فضل زیارتیه روایات متضافره و قد ورد: « من زار قبره وجبت له الجنّه » (۲)، و روی الصّدوق فی ثواب الاعمال.. الی آخر الحدیث . و نجاشی و کشی هم که از قدماء علماء و رجال اهل علم و نحاریر ایشانند نیز روایت زیارت آن بزرگوار را ذکر فرموده اند و مرحوم شیخ بهائی نیز از ایشان نقل کرده است و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در کتاب « منتهی المقال » آن روایت را مسنداً بدون زیاده و نقصان ذکر کرده است . و علامه اعلی الله مقامه فرموده است: ان زیارتیه کزیااره الحسین علیه السلام (۳) . خلاصه صحّت روایت زیارت آن بزرگوار اظهر من الشمس است انشاء الله تعالی در

-
- ۱- الرواشح السماویه : ۵۰ راشحه پنجم ، مستدرک الوسائل ۱۰/۳۶۷ باب ۷۳ ح ۱۲۱۹۴ .
 - ۲- مستدرک الوسائل ۱۰/۳۶۷ ح ۱۲۱۹۴ و ۱۲۱۹۵ به نقل از رواشح سماویه و حواشی خلاصه از شهید ثانی .
 - ۳- بنگرید به : وسائل الشیعه ۳۰/۴۰۴ ، طرائف المقال ۲/۵۴۶ ، رجال النجاشی : ۲۴۸ . عبارت « زیارتیه کزیااره الحسین علیه السلام » منقول از شیخ صدوق در ثواب الاعمال است چنانچه حرّ عاملی تصریح فرموده است .

حدیثی دیگر ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم

تعداد اقوال علماء سابقین و سالفین از آنچه در حق حضرت عبدالعظیم منقول و مذکور در کتب است ابط از آنچه نقل شده معلوم خواهد گردید پس سزاوار آن است که به شرح حدیث دیگر پردازیم که زیاده از این مشقت خاصان تحصیل حاصل است و استمداد از انفاس قدسیه ایشان لازم .

الحدیث الثانی: حدیث دوم در ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم است ایضاً در شرح حدیث ثانی فی زیاره عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی: مخفی نماند از زمانی که داعی ساعی شد در جمع احوال و اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جماعتی علماء معاصرین و اهل تتبع و فضل می شنیدم که می فرمودند از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتی دیده ایم که خبر داده است زیارت حضرت عبدالعظیم و ثواب آن را ولیکن از هر یک سندی و مأخذی می خواستم در نظر نداشتند ، یعنی: از خاطر شریف ایشان مأخذ آن محو شده بود . در این اوقات که داعی مشغول بودم کتاب « روضات الجنّات » که از مؤلفات عالم متبحر معاصر آقامیرزا محمّد باقر خلف رشید سدید مرحوم میرزا زین العابدین خوانساری است که از دار السیّاطه اصفهان به طهران آوردند الحقّ در این زمان این کتاب را نعمتی عظیم یافتم چون وضعش شرح احوال رجال از متکلمین و تابعین اهل بیت عصمت علیهم السلام بود برای اطلاع از احوال حضرت عبدالعظیم در باب عین تفحص کرده نقلی از اقوال و شرحی از احوال آن بزرگوار یافتم و این روایت هم از آن کتاب به فارسی ترجمه کرده می نویسم . شهید ثانی علیه الرّحمه فرمود در تعلیقی که بر « خلاصه » (۱) علامه اعلی الله مقامه

۱- مستدرک الوسائل ۱۰/۳۶۷ ح ۱۲۱۹۵ به نقل از شهید ثانی در حواشی خلاصه .

اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم

نوشته است: عبدالعظیم هذا هو عبدالعظیم المدفون بمسجد الشجره وقبره یزار و قد نصّ علی زیارته الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: « من زار قبره وجبت له علی اللّٰه الجنّه ». وقد ذكره بعض النسائین . یعنی: این بزرگوار که موسوم به عبدالعظیم است و مدفون در مسجد شجره است و قبرش را زیارت می کنند به تحقیق بر زیارت وی حضرت رضا علیه السلام تنصیص کرده است یعنی: فرموده است کسی که زیارت کند او را واجب می شود از برای او بهشت . و مؤید صحت این حدیث شریف همان فرمایشی است که مرحوم میرداماد در کتاب « رواشح » (۱) فرموده است: وقد ورد: « من زار قبره وجبت له الجنّه ». و مرحوم شهید در آخر حدیث فرموده اند: این قول را جمعی از علماء انساب ذکر کرده اند و روایتی نیز به طرز و بیان دیگر از حضرت علی بن موسی الرضا در السنه و افواه مشهور است که ملخص از آن را می نویسم که آن جناب فرموده اند: « هر کس قدرت ندارد به زیارت من در خراسان بیاید پس برادرم حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند » (۲) . و هر قدر داعی سعی بلیغ نمودم در دواوین و کتب معروفه علماء رجال و انساب این روایت را به این بیان نیافت . علی ای حال ، اگر چه حضرت عبدالعظیم معاصر با زمان حضرت رضا علیه السلام نبوده است اما معلوم می شود خبری از زیارت آن بزرگوار داده اند .

اشاره به حدیث مروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم در یکی از کتابهای رجال که الحال موجود است ولکن ندانستم که مؤلف و جامع آن

۱- الرواشح السماویه : ۵۰ راسحه پنجم .

۲- احتمال دارد منشأ این حدیث ، روایتی باشد که سابقاً از امام کاظم علیه السلام نقل شد که حضرت فرمودند: « من لم یقدر أن یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا » ، فتأمل .

موجبه فيه مَثُوبه : در معنی « وجوب » و « ایجاب » است

کیست ؛ از آنکه اول و آخر او محذوف و افتاده بود این عبارت را بعد از شرح احوال حضرت عبدالعظیم نوشته است : اقول وقد نقل بعض مشایخنا المعتمدين ان الرضا عليه السلام نصّ علی زیارته (۱) ، یعنی : من می گویم که بعضی از مشایخ علماء که معتمدند نقل کرده اند که حضرت رضا علیه السلام به زیارت حضرت عبدالعظیم خبر داد و استبعاد و استیحاشی ندارد اخبار آن بزرگوار به امر مستقبل و تشویق اهل ری بر زیارت حضرت عبدالعظیم ؛ از آنکه امام علیه السلام به عقیده شیعه اثنا عشریه به ما کان و ما یکون و ما هو کائن عالم است و آنچه الی یوم القیام از کتم عدم به فضاء شهود و بروز می رسد و احادیث صحیحه کتاب « اصول کافی » شهادت بر صدق مقصود و مراد البته دلالت دارد .

موجبه فيه مَثُوبه حال باید فهمید که چگونه بهشت بر زائر حضرت عبدالعظیم واجب می شود . بدان که کلمه « وجبت له الجنه » در کتب اخبار بسیار است سیما در زیارت حضرت فاطمه مدفونه در بلده قم که مرحوم مجلسی در کتاب « مزار » نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود : « هر کس آن معصومه را زیارت کند بهشت بر وی واجب می شود » (۲) . و خوب است در این کلمه مبارکه تأملی کرد و توغلی نمود و جهت وجوب جنت را دانست .

در معنی « وجوب » و « ایجاب » استجوهری در کتاب « صحاح اللغه » (۳) گفته است وجوب به معنی لزوم است .

۱- این مضمون را در کتب رجالی مورد رجوع نیافتیم .

۲- بحار الانوار ۱۰۲/۲۶۵ ح ۴ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۳۶۸ باب ۷۴ ح ۱۲۱۹۶ ۱۲۱۹۸ ، تاریخ قم : ۲۱۴ ۲۱۵ .

۳- صحاح اللغه ۱/۲۳۱ ماده (وجب) .

و بعضی گفته اند (۱): ایجاب و وجوب در معنی با هم نزدیکند فرقی بین ایشان نیست و معنی ایجاب ظاهراً آن استحقاق دادن بنده است می گویند اوجه ای استحققه و برخی گفته اند ایجاب معنی آن تأثیر است و وجوب حصول اثر . و در فقره دعاست : «اسألک بموجبات رحمتک» ، و مراد از موجبات اموری است که موجب و مورث رحمت و غضب می شود . و امام علیه السلام در این فقره اسباب رحمت را تمنا می نماید و موجه که امام علیه السلام بعد از هر نمازی خواسته (امتنان و) (۲) خواستن بهشت است و یکی از موجبات رحمت که ائمه هدی به ماها تعلیم فرموده اند زیارات قبور امام زادگان آن است سیما حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، یعنی : این زیارت موجه ای است که ما را به رحمت پروردگاری که جنت دائمه باقیه است می رساند و معنی وجبت له الجنة آن است اگر قبل از زیارت شخص زائر استحقاق وصول به رحمت و دخول به جنت نداشته است بعد از زیارت کردن ، واجب و لازم شده است که به جنت برود . به عبارت دیگر خداوند مهربان او را استحقاق دخول جنان داد و از این بیان همان افاضه فضل و احسان آن مبدء فضل و کرم معلوم می شود و فرق است بین اینکه مستحق باشد یا مستحق بکنند او را اگر استحقاق بدهند آن حکایت بخشایش است و استحقاق دادن خود عین رحمت و حقیقت جنت است ، و در فقره دعاء فرج است : یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها (۳) یعنی : ای کسی که ابتداء به نعمتها فرموده پیش از استحقاق دادن آن نعمتها . و معنی آیه کریمه « نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ » (۴) همین است پس از تهیّه موجه عرض می نمایم : زیارت حضرت عبدالعظیم موجه و سبب دخول جنت می شود به شرط

۱- بنگرید به : مجمع البحرین ۴/۴۶۸ ماده (وجب) .

۲- بین پرائتز ناخواناست ، استظهاراً درج گردید .

۳- مصباح المتهدج : ۷۰ و ۳۳۱ ، الدعوات : ۶۰ ح ۱۴۸ .

۴- حجر : ۴۹ .

اختصاص لاهل الاخلاص : امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده است

آنکه در خود زیارت معنویتی باشد محض حضور ایشان کفایت نمی کند ، و معنویت در تمام اعمال عموماً و در عمل زیارت خصوصاً ایمان کامل است که اصل اصیل و اساس اوست و معنی و روح و حقیقت ایمان ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و عترت طاهرین مکرمین ایشان است و حقیقت ولایت جنت دائمه باقیه اخرویّه است مثل اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمود : « من نماز مؤمنین هستم » چون اوصاف نماز کاملاً از ایشان ظاهر شد و آن ذات مقدّس به این صفات قدسیّه اّتصاف یافت گویا با نماز متحد شد ، پس معنی زیارت حضور زائر است در نزد مزور و تلفظ به الفاظ مخصوصه و این حاضر شدن به منزله جسد است ، اما روح آن ولایت اهل بیت عصمت است که این جسد را زنده دارد و این زندگی پاینده است و فنائی ندارد و از اوصاف جنت نعیم است که دار البقاء نام اوست . پس زائر هر قدر مقام ولایت را بیشتر تکمیل نمود و مرتبه ایمان را زیاد ترقی داد به جنت موعود که حقیقت ایمان ولایت است نزدیکتر می شود البته ، بلکه حقیقتش همان بهشت است که معارف و لذات معنویّه بوده باشد و آن موجه جنت جسدانی است و تفکیک روح و جسد در صورت و معنی به این بیان روشن ، محال است .

اختصاص لاهل الاخلاص امامزادگانی که نصوص به نحو مخصوص در زیارت کردن قبورشان وارد شده استبدان مشهور بین علماء آن است که چند نفرند که به زیارتشان از امامزادگان نصوص خاصّه وارد است اما زیارت نامه بخصوص منقول نیست ، یعنی : امام نفرموده است این زیارت نامه را در مزار ایشان بخوانید مانند زیارات کثیره ائمه طاهرین ، اما علماء اسلام زیارت نامه ها از خودشان تألیف کرده اند و به ما آموخته اند هرگاه زائرین قبور ایشان بعضی از خطابات و الفاظ که مشتمل بر تعظیم و تکریم هر یک می شود چنانکه خدمت

مراقده ائمه مکرّمین می ایستند و می خوانند در آنجا هم بخوانند جایز است . ولیکن ایشان را از موتای دیگر امتیاز دهند سزاوار و شایسته است حتی از احتراماتی که از اصحاب نبی و ائمه مثل جعفر در موته و سلمان و ابی ذرّ و مقداد و حذیفه و جابر بن عبداللّه انصاری رضوان اللّٰه علیهم می نمایند باید بیشتر نمایند ؛ از آنکه نسبت ایشان به خانواده عصمت و طهارت (۱) و قرابت با صدیقه طاهره علیها سلام اللّٰه همان امتیازی است کافی ، کلام در آداب و دخول و اذن است به همان نحوی که زوّار در استیذان مراقده ائمه ساعی و داعی اند آیا جایز است در قبور امامزادگان معمول دارند یا نه ؟ جواب توان گفت : بعد از اینکه زیارتی مأثور نباشد البته این آداب هم از ایشان نرسیده است بلی در آخر روایت سعد اشعری که حضرت رضا علیه السلام امر به زیارت حضرت فاطمه معصومه فرموده است . مرحوم مجلسی طاب ثراه در کتاب « تحفه الزائر » (۲) فرموده اند : چون به نزد قبر آن حضرت بررسی نزدیک بالای سر رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه « اللّٰه اکبر » و سی و سه مرتبه « سبحان اللّٰه » و سی و سه مرتبه « الحمدلّٰه » بگو پس این زیارت را بخوان . . و بعد از نقل زیارت فرمود : محتمل است زیارت از تتمه قول امام علیه السلام نباشد . و داعی هم عرض می نماید که : ظاهراً این تسبیحات خواندن هم در بالای سر جزء حدیث سعد اشعری نبوده است اگر آن فقره جزء حدیث است ناچار متضمن این زیارت منقوله خواهد بود و الا فلا ، و اگر آن طور ایستادن و تسبیحات خواندن در خدمت حضرت معصومه صحیح بوده باشد در خدمت حضرت عبدالعظیم نیز جایز است نه بر حسب استحباب و قیاس و نه بر حسب نصّ مخصوص بلکه بر حسب امر به تعظیم اولاد ائمه برای انتساب به ائمه طاهرین علیهم السلام ، و لازم است ملاحظه و قصد ورود نکند و ثواب قرائت تسبیحات منقوله با تقدیم تسبیح به تحمید در این مورد معلوم و واضح است به قصد تعظیم

۱- در چاپ سنگی : طاهرت .

۲- و نیز در بحار الانوار ۹۹/۲۶۵ به نقل از بعضی کتب زیارات .

کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول: حمزه سید الشهداء است

دوم: حضرت ابوالفضل علیه السلام است

این قبر شریف و تیت اهداء برای آن روزه مطهره ضرری ندارد زائر اذن بخواند و آن تسبیحات را بخواند و اجر تمنا کند . اکنون عرض می کنم که چند نفرند غیر از ائمه طاهرين عليهم السلام که زیارت ایشان منصوص است و برای حضور قبورشان زیارات نامه ها رسیده است .

کسانی که زیارت ایشان منصوص است اول: حمزه سید الشهداء است اول: حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه که سید الشهداء و مدفون در احد است . و از ائمه طاهرين مرویست که نزد قبر حمزه می ایستی و می گوئی: السَّلامُ عَلَیْكَ يَا عَمَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرِ الشَّهَدَاءِ . السَّلامُ عَلَیْكَ يَا اسدَ اللَّهِ وَاسدَ رَسولِهِ . اشهد أنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ وَنَصَحْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَجَدْتَ بِنَفْسِكَ وَطَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَرَغِبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَرَغِبْتَ فِيمَا وَعَدَ اللَّهُ . وَبَعْدَ ذَلِكَ نَمَّازَ خُودَ رَأْسِ قَبْرِ بَينِ دَازِ وَ اِينَ صَلَوَاتِ رَأْسِ بَخَوَانِ .. اِلى آخِرِ حَدِيثِ كِهْ دَرِ كِتَابِ « تَحْفَةُ الزَّائِرِ » (۱) اسْت .

دوم: حضرت ابوالفضل علیه السلام است دوم: حضرت ابوالفضل عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کربلاء شهید شد و در راه غاصریه مدفون گردید . و زیارت مخصوصه از ائمه طاهرين در حق آن جناب مرویست از آن جمله: ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «چون خواهی زیارت کنی حضرت

۱- .کامل الزیارات : ۲۲ ، به نقل از وی در مستدرک الوسائل ۱۰/۱۹۸ ، بحار الانوار ۹۷/۲۱۳ .

سوم: حضرت علی اکبر علیه السلام است

عبّاس را و آن کنار فرات است محاذی حائر بایست بر در روضه و بگو: سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصّالحین و جمیع الشهداء من الصّیدیقین الزاکیات الطّیبات فیما تغتدی وتروح علیک یابن امیرالمؤمنین..» . الی آخر زیارت که در کتاب « مزار » و کتاب « تحفه الزائر » است (۱). و زیارت دیگر هم بعد از دخول روضه است که اول آن: السلام علیک ایها العبد الصّالح المطیع لله ولرسوله ولامیرالمؤمنین و الحسن والحسین . صلی الله علیهم والسّلام علیک ورحمه الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه علی (۲) روحک وبدنک.. الی آخر الزیاره (۳). و زیارت وداع نیز دارد (۴)، و شیخ مفید و جماعتی از علماء قدما ذکر فرموده اند . و زیارت دیگر هم هست ، رجوع به کتب « مزار » باید نمود .

سوم: حضرت علی اکبر علیه السلام استسوم: حضرت علی بن الحسین علی اکبر است که در پایین پای قبر پدر بزرگوارش مدفون است ، و در وقعه عاشورا به ظلم شهید شد . و آن بزرگوار نیز زیارت مخصوصه دارد از آن جمله در زیارت جامعه ششم است که حضرت صادق علیه السلام به یوسف کَنّاسی فرمودند: « بعد از زیارت خامس آل عبا علیه آلاف التحیه والثنا برو نزدیک سر علی بن الحسین علیه السلام و بگو: سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین علیک یا مولای وابن مولای ! ورحمه الله

۱- مصباح المتهدج: ۷۲۴ ح ۸۱۴، جامع عباسی: ۱۷۸، کامل الزیارات: ۳۸۹ ح ۶۳۳ .

۲- در چاپ سنگی: وعلی .

۳- کامل الزیارات: ۴۴۱ باب ۸۶ ح ۶۷۱ .

۴- آغاز آن چنین است: « استودعک الله واسترعیک ، وقرأ علیک السلام ، آمنا بالله وبرسوله وبکتابه وبما جاء به من عند الله . اللهم ! فاکتبنا مع الشاهدین .. » . بنگرید به: کامل الزیارات: ۴۴۲ باب ۸۶ ح ۶۷۲ .

امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص است

وبرکاته . صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَتْرَةِ آبَائِكَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً « (۱) .
و زیارت مخصوصه دیگر از برای ایشان روایت شده است . و غیر از این سه نفر در حق اولاد و احفاد ائمه طاهرين زیارتی وارد نشده است .

امامزادگانی که زیارت کردنشان منصوص استبلی در « مصباح » کفعمی است : در زیارت مسلم بن [عقیل] و حرّ بن یزید ریاحی و هانی بن عروه زیارت مخصوص حضرت عباس خوانده شود ، و زیارتهای چند از برای عموم شهداء کربلا وارد است که بعضی را امام علیه السلام باسمائهم خوانده است ، و بعضی را جمعاً تعلیم فرموده است ، و در بعضی از زیارات للشرافه چند نفر از ایشان را یاد فرموده است . و در مزار کتاب « تهذیب » زیارتی از برای نَوَاب اربعه از خودشان نقل شده است نه از ائمه هدی علیهم السلام . و همچنین است زیارات و عباراتی که از برای مردگان مسلمانان به طریق عموم مروی است . پس بنا بر این بیان ، زیارات منصوصه بر شش قسم است : اوّل : زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و صدیقه طاهره و ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین است . دوّم : حمزه سید الشهداء . سوّم : حضرت علی بن الحسین و حضرت ابوالفضل .

۱- . کامل الزیارات : ۳۷۲ ح ۶۱۹ ، تهذیب الاحکام ۶/۶۵ ، المزار ابن مشهدی : ۳۸۷ .

اَوَّل : فاطمه معصومه سلام الله عليها

چهارم : شهداء کربلا . پنجم : عموم اموات . ششم : چند نفر از امامزادگان زیارت کردن ایشان مرویست ، اما زیارت خواندن به نحو مخصوص غیر مرویست . حال زائر هر زیارتی که دلالت بر تعظیم می کند غیر از زیارت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر مرقده این چهار طبقه بخواند صحیح است مگر الفاظی که دلالت بر خصوصیات احوال ایشان می کند از وضع شهادت و غیره ۱ . پس از شرح مقدمه که عنوان شد خوب است امامزادگانی که در زیارتشان می گویند روایت شده است اشاره نمایم :

اَوَّل و دوّم: فاطمه معصومه و قاسم بن موسی علیهما السلام که زیارت کردنشان مشهور است اَوَّل : حضرت معصومه مدفونه در زمین بابلان قم است که حضرت رضا علیه السلام بنا بر روایت مزار « بحار » به سعد اشعری فرمودند : « هر کس وی را زیارت کند و حق وی را بشناسد بهشت از آن اوست » (۱) .

۱- . کامل الزیارات : ۵۳۶ ح ۸۲۶ ، بحار الانوار ۱۰۲/۲۶۵ ، ثواب الاعمال : ۱۲۴ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۷ . در روایت دیگر که در کامل الزیارات : ۵۳۶ ح ۸۲۷ نقل کرده از ابن الرضا علیه السلام که فرمود : « من زار قبر عمتی بقم فله الجنة » .

دوم: قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام

و این حدیث کمال دلالت دارد که حضرت رضا علیه السلام بعد از حضرت فاطمه در خراسان شهید شدند . و آنچه مشهور است در اینکه حضرت معصومه در قم شهادت علی بن موسی را دانست اصلی ندارد . و شهادت حضرت رضا علیه السلام در سال دویست و دو یا سه از هجرت بوده است ، و چند حدیث که در مدح ارض بیضاء غزّاء قم رسیده است و ضمناً فاطمه معصومه را امام مدح فرموده است . دوم: قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام است ، و مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده اند : از امامزاده های مشهور قاسم فرزند امام موسی است که در حوالی نجف اشرف مدفون است ، و قبرش معروف است (۱) . و مرحوم سید بن طاوس (۲) ترغیب بر زیارت او فرموده است و مرحوم بحر العلوم سید مهدی الحسنی الحسینی الطباطبائی در کتاب « رجال » (۳) در باب قاف در احوال قاسم بن موسی نوشته اند : کان یحبّه أبوه حبّاً شديداً ، وأدخله فی وصایاه ، یعنی : پدرش امام موسی فرزند [ش] قاسم را بسیار دوست داشت که وی را داخل در وصایای خود کرد . و در آن کتاب (۴) مروی است : در حین احتضار اسماعیل ، امام موسی علیه السلام به قاسم فرمودند : « برخیز نزدیک سر برادرت سوره والصفات بخوان تا تمام کنی . چون برخاست

-
- ۱- بحار الانوار ۹۹/۲۷۶ . البته در حاشیه بحار ۴۸/۲۸۳ و ۹۹/۲۷۶ اصرار دارد که قبر وی نزدیک « الحله السیفیه » می باشد ، و این مطلب را بحر العلوم در فوائد رجالیه ۳/۱۹۳ به نقل از سید مهدی قزوینی نجفی در « فلك النجاه » نیز نقل کرده است .
 - ۲- در کتابش مصباح الزائر به نقل از حاشیه بحار الانوار ۴۸/۲۸۳ .
 - ۳- الفوائد الرجالیه ، بحر العلوم ۳/۱۹۱ .
 - ۴- الفوائد الرجالیه ۳/۱۹۲ .

در فضل قاسم بن موسی علیه السلام

و خواند و رسید به این آیه مبارکه « أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا » (۱) اسماعیل وفات کرد . چون وی را در تابوت گذاردند و بیرون آوردند جنازه اش را ، یعقوب بن جعفر عرض کرد که : بین ما رسم است که در نزد میت سوره یاسین می خوانیم و شما فرمودید سوره والصفات بخوانند ؟! فرمودند : « ای پسرک من ! سوره والصفات نزد هیچ مکروبی از موت خوانده نمی شود مگر آنکه خداوند تعجیل در راحت میت می کند » (۲) . و در آن کتاب است (۳) که : سید بن طاوس طاب ثراه از زیارت قاسم بن موسی در « مصباح الزائر » خبر داده است ، و زیارت او را مقارن با زیارت عباس بن علی علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام مقتول به طف نموده است ، و عبارت « بحار » (۴) آن است : و القاسم بن الکاظم الذی ذکره السید قبره قریب من الغری . و اهل نجف و کربلا هر سال شد رحال می کنند و به زیارت قاسم از علماء و غیرهم بسیار مشرف می شوند ، رَزَقْنَا اللَّهُ زيارته ان شاء الله تعالى .

در فضل قاسم بن موسی علیه السلام حدیثی ایضاً در کتاب « رجال » مذکور (۵) مسطور است که دلالت بر جلالت قاسم می کند ، و آن روایت ابی عماره است که : حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند :

- ۱- بحار الانوار ۹۹/۲۷۶ . البته در حاشیه بحار ۴۸/۲۸۳ و ۹۹/۲۷۶ اصرار دارد که قبر وی نزدیک « الحله السیفیه » می باشد ، و این مطلب را بحر العلوم در فوائد رجالیه ۳/۱۹۳ به نقل از سید مهدی قزوینی نجفی در « فلك النجاه » نیز نقل کرده است .
- ۲- الفوائد الرجالیه ۳/۱۹۲ .
- ۳- صفات : ۱۱ .
- ۴- درباره خواندن سوره والصفات در نزد محتضر رجوع کنید به : کافی ۳/۱۲۶ ، تهذیب الاحکام ۱/۴۲۷ ح ۳ ، الاحتضار باب ۴۱ ح ۱ ، دعوات الراوندی : ۲۵۱ ح ۷۰۸ ، بحار الانوار ۸۱/۲۳۸ ح ۲۲ ، مستدرک سفینه البحار ۲/۳۲۰ .
- ۵- الفوائد الرجالیه ۳/۱۹۱ ، اصل روایت در کافی ۱/۳۱۴ مذکور است .

سۆم: علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی

« ای ابا عماره! من از منزل خودم بیرون آمدم، پس وصیت کردم به پسر حضرت رضا علیه السلام باطناً و ظاهراً، و این پسر را با وی شریک نمودم، ولیکن این فرزندم قاسم منفرد است باطناً، اگر امر بدست من بود هر آینه در فرزندم قاسم قرار می دادم امامت را لِحُبِّی آیه و رأفتی علیه یعنی: جهت دوستی که با وی دارم، ولیکن این امر با خداست و در هر مورد و محل که می داند قرار می دهد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز فرمودند که: امر ولایت و امامت با فرزندم علی است.» پس راوی گفت: اگر امامت به محبت است اسماعیل احبّ اولاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است، پس چرا در اسماعیل قرار نداد؟! و این حدیث اگر چه بر جلالت و بزرگواری قاسم بن موسی دلالت دارد ولیکن از جهات دیگر در کمال غرابت است.

سۆم: علی بن جعفر علیه السلام و اشاره اجمالی در فضل وی سۆم: علی بن جعفر علیه السلام است که میرزای استرآبادی در « رجال و سیهط » (۱) فرمود: و کان علی بن جعفر راویه الحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل، و ملازم خدمت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بوده است، و او را کتاب « مناسک » است و مسائلی که سؤال نموده است از پدر و برادرش جمع کرده است (۲)، و وضع احترام کردن علی بن جعفر به حضرت جواد، و حکایت فصد کردن با آن بزرگوار در تمام کتب رجال در ذیل احوال خیر مآلش مذکور است (۳).

۱- نیز بنگرید به: الفوائد الرجالیه، بحر العلوم ۴/۶۶، الکنی واللقاب ۳/۱۴۵.

۲- این مسائل بصورت مستقل با عنوان « مسائل علی بن جعفر » بیچاپ رسیده است.

۳- درباره علی بن جعفر رجوع کنید به: رجال النجاشی: ۲۵۱ ش ۶۶۲، خلاصه الاقوال: ۱۷۵ ش ۴، رجال ابن داود: ۱۳۶ ش ۱۰۲۶، نقد الرجال ۳/۲۳۵ ش ۳۵۲۰.

چهارم: حضرت عبدالعظیم علیه السلام

و مسکن وی در عریض بضمّ عین که از نواحی مدینه است و اولادش معروف به نسل العریضند و عریض منسوب به آن مورد است (۱). اما در مدفن وی خلاف است: جمعی گمانشان در سمنان است و آثار و بقعه دارد، و برخی ظنّ غالبشان در بلده قم است بنا بر خطوطی که بر سطح آن مزار نوشته است که با محمد بن موسی مدفون است، و محمد بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام است. و [از] سید شریف نسابه احمد بن علی بن حسین الحسنی در کتاب «عمده الطالب» که در انساب آل ابی طالب مصنف شده است: نقل است محمد بن موسی بواسطه کثرت عبادت و صوم و صلاه، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را لقب عابد داد مانند علی عابد که فرزند حسن مثلث و پدر حسین شهید در فح است. و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب «ارشاد» (۲) هم او را یاد فرموده است. عجب است در کتب رجال مدفن علی بن جعفر را تصریح نکرده اند، و از این جهت روایت مخصوصی در زیارتش نیست، اگر چه مشهور است زیارتش از امام علیه السلام. و داعی تاکنون نصی در زیارت علی بن جعفر ندیده ام اگر چه جلالت قدر ایشان از اولاد ائمه طاهرین کمتر نیست، و به طریق تحقیق از بعضی اورع و ازهد و اتقی بوده است، و آنچه مذکور شد بنا بر مشهور بود.

چهارم: حضرت عبدالعظیم علیه السلام است چهارم: حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است. و این بزرگوار بنا بر دو روایت که شرح دادیم معلوم شد که صریحاً امام علیه السلام فرمود: «او را در ری زیارت نمائید» اما زیارت نامه مخصوص مانند فاطمه معصومه علیها السلام ندارد، ولیکن همین زیاراتی که علما تألیف کرده اند و در زیارت نامه ها نوشته اند و سالها خواص و عوام می خوانند صحیح است،

۱- رجوع کنید به: الکنی واللقاب ۳/۱۴۶.

۲- الارشاد ۲/۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰.

زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است

و کمال تعظیم و تکریم در آنها شده است ، و خوب است همه او را بخواند ۱ . و این گناهکار شرمسار از زیارات ائمه طاهیرین و عبادات علماء عاملین نیز دو زیارت تألیف و ترکیب کرده و آنچه شایسته مزار این بزرگوار بوده در این دو زیارت نامه یاد کرد : یکی زیارت مبسوط که مشتمل بر فضائل و خصائل حسنه این بزرگوار است ، و یکی زیارت مختصری است در کمال سهولت و آسانی برای کسانی که مجال توقف زیاد در حرم محترم آن سید معظم ندارند و به سلام و تحیت مختصری قناعت می نمایند . شاید از توجه زائر سوخته دلی و افسرده خاطری خداوند کریم رحیم از خطایای این بنده شرمنده بگذرد ، و بواسطه زحمتی که در جمیع حالات حضرت عبدالعظیم کشیده ام زحمتی شامل حال داعی شود . و خوب است زیارت مختصر را مقدم بدارم :

زیارت مختصر حضرت عبدالعظیم علیه السلام که از تألیفات جامع این اوراق است بسم الله الرحمن الرحيم السلام من الله . السلام على آدم صفيته ، وعلى نوح نجته ، وعلى إبراهيم خليله ، وعلى إسماعيل ذبيحه ، وعلى موسى كلمه ، وعلى عيسى روجه ، وعلى محمد حبيبه ، وعلى علي وليه ، وعلى الحسن دليله ، وعلى الحسين قتيله ، وعلى علي سجاديه ، وعلى محمد باقر علمه ، وعلى جعفر صادق وعده ،

زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً

وَعَلَى مُوسَى كَاطِمِ حِلْمِهِ ، وَعَلَى عَلِيٍّ الرَّاضِي بِرِضَائِهِ ، وَعَلَى مُحَمَّدٍ مَظْهَرِ جُودِهِ ، وَعَلَى عَلِيٍّ مُظْهَرِ وُجُودِهِ ، وَعَلَى الْحَسَنِ شَاهِدِهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَعَلَى خَاتِمِهِمْ وَقَائِمِهِمْ نُورِهِ وَبُرْهَانِهِ . ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَأُئِمَّتِهِ عَلَى الْمُنتَخِبِينَ مِنَ آلِهِمْ وَالْمُتَّجِبِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ . ثُمَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَيَا أَمَلِي وَيَا رَجَائِي ! يَا بَنَ مُحَمَّدٍ الْمُصِطْفَى ، وَيَا بَنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَيَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَيَا بَنَ الْحَسَنَ الْمُجْتَبَى ! يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَيُّهَا الصِّابِرُ الْكَبِيمُ وَالْمُحَدِّثُ الْعَلِيمُ ، أَيُّهَا الْهَادِي الْمَهْدِي ، وَالطَّاهِرُ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الرَّكِيُّ ! السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْمُؤْمِنِ الْوَفِيُّ ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَيِّلَامُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ ، وَأَجْدَادِكَ الْمَظْلُومِينَ . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ عَيْدَتُ اللَّهُ حَتَّى آتِيكَ الْيَقِينَ . وَأَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُكَ ، وَالْحَرَمَ حَرَمُكَ ، وَاللَّهَ نَاصِرُكَ . وَهَذِهِ شَهَادَتِي عِنْدَكَ ، وَأَسْأَلُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَنِي فِي حِزْبِكَ ، وَلَقَدْ كُنْتُ لِأَجْدَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مُوَالِيًا وَلِأَعْدَائِهِمْ وَظَالِمِيهِمْ مُنَاصِحًا وَمُحَارِبًا . وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

اما زیارت مبسوط از این قرار تحریر می شود ، خداوند اجر مقاله ای از این مقالات و کلمه ای از این کلمات را به داعی عاصی مرحمت فرماید !

زیارت مبسوط حضرت عبدالعظیم علیه السلام که بسیار بافوائد است ایضاً بسم الله الرحمن الرحيم سَيِّلَامُ اللَّهِ وَسَيِّلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَسَيِّلَامُ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصُّدِّيقِينَ وَسَيِّلَامُ أَجْدَادِكَ الْمَعْصُومِينَ وَأَبَائِكَ الْمَرْحُومِينَ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ !

يا ابا القاسم بن عبد الله الحسني! يا عبد العظيم! اني اشهد الله خالقي ومحمدا صلي الله عليه وآله نبيي وعليا واحدا عشر من نبيه موالئي وائمتي انك للصلاه مقيما (۱) وللزكاه آتيا وبالمعروف امرا وعن المنكر منكرا وناهيا. وكنت لله طائعا، ولجداك محمدا صلي الله عليه تابعا، والي الخير سارعا، ولعماد الدين رافعا، وفي الظلم متهجدا، وفي الطاعة مجتهدا. دعوت العباد الى الرشاد، واوضحت سبل السداد، وجاهدت في الله حق الجهاد، ونصحت الامه، ورويت الاخبار عن الائمة، وتمسكت بحبالهم، وتشبنت باذبالهم (۲)، واقتفيت بفعالهم، واتبعت بالقلب واللسان باقوالهم. وكنت عند البلاء صابرا، وللحق ناصرا، صيرفت عن الدنيا وزينتها، وزهدت زهد الراحل عنها وبهجتها، وارضيت الله وحشيته، واديت حقه وراعيته. واشهد انك شريف النسب ومنيف الحسب، كثير المناقب، جزيل المواهب، في البيت قاطن، وللظالمين مبين، من اللذات معتزل، وفي الاذيات محتمل لما بسطوا اليك اللثام اكف الاصطلام حتى اشخصوك عن دارك بالعدوان، واسخطوا ربك وخذك بالعصيان. واطعت الله وما عصيته، وسنت السنن واستحييته. فسرت من بلد الى بلد، الى شيعتك ومواليك، حتى نزلت في السرب مستترا عن اعدائك، وهاجرت عن جوار الامامين عليهما السلام محمد بن علي وعلي بن محمد مهجورا، وقهرت مقهورا. وارسلا اليك الرسائل، وامراك بتعليم المسائل، وابلغا اليك السلام؛ لانك عز الاسلام، ومعلم الاحكام، ومبرئ عن الآثام، وفي (۳) الذمم، ورزيت الشيم.

۱- كذا، « مقيماً » وكلماتي كه پس از آن منصوب می آید تا واژه « ناهياً » بنا بر قواعد نحوی باید مرفوع باشند .

۲- در چاپ سنگی : بأذبالهم .

۳- كذا، با سیاق عبارت « ووفی » همراه با واو عاطفه مناسبتر است .

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ عَيَّدْتَ اللَّهُ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ ، وَمَضَيْتَ مَرْحُومًا حَتَّى وَفَدْتَنِي فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ ، وَلَقَيْتَ رَبَّكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ ، وَقَدِمْتَ عَلَيَّ بِحَيْدِكَ بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ . فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرَ جَزَائِهِ ، وَبَلَّغْنَا وَإِيَّاكَ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ عِنْدَ أَوْلِيَائِهِ . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ ، وَالْمُحَدَّثُ الْعَلِيمُ ، وَأَمَلُ الْآمِلِ ، وَثَمَالُ الْارَامِلِ ، وَرَبِيعُ الْإِيْتَامِ ، وَمَوْلَى الْإِنَامِ . وَفَدْتَنِي حَرَمَكَ وَبُذْنْتَ كَرَمَكَ ، فَكُنْ إِلَى اللَّهِ شَافِعًا وَعَنْ الذُّنُوبِ نَازِعًا ؛ فَإِنَّ لِمَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزَلَةً جَلِيلَةً ، وَكَرَامَةً جَزِيلَةً . وَأَدْخَلْنِي فِي زُمْرَةِ زَائِرِيكَ عِنْدَ رَبِّكَ مِنْ ذَاكِرِيكَ . وَقَدْ أَتَيْتُكَ عَلَى شَفَاعَتِكَ ، وَتَوَسَّلْتُ بِمُؤَالَاتِكَ . وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحُكْمِ غُفْرَانِ الذُّنُوبِ ، وَرَجَاؤِ اللَّهِ لِزِيَارَتِكَ سَيِّئِ الْعُيُوبِ ؛ لِأَنَّ زِيَارَتَكَ كَرِيَمَةٌ عَمَّتْكَ الشَّهَادَةُ ، وَمَنْ شَهِدَ مَشْهَدَكَ أَدْرَكَ ثَوَابَهُ مِنْ بَعِيدٍ . وَأَنْتَ يَا سَيِّدِي ! وَسَيْلَتِي وَذَرِيَعَتِي إِلَى الْوَلَاةِ (۱) ، فَاسْتَشْفِعْنِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَسْتَتَفَعِرُوا لِي عِنْدَ رَبِّي ، وَيَسْأَلُوا إِلَيْهِ التَّجَاوُزَ عَن جُرْمِي . اَللَّهُمَّ ! صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَتِي ، وَلِإِخْوَانِي وَأَخَوَاتِي وَأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَأَجْدَادِي وَجَدَاتِي وَأَوْلَادِهِمْ وَذَرَارِيهِمْ وَأَزْوَاجِي وَذُرِّيَّاتِي وَأَقْرَبَائِي وَأَصْدِقَائِي وَجِيرَانِي وَإِخْوَانِي فِيكَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَالغَرْبِ ، وَلِجَمِيعِ أَهْلِ مِوَدَّتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ، وَالْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ ، وَلِجَمِيعِ مَنْ عَلَّمَنِي خَيْرًا أَوْ تَعَلَّمَنِي مِنْ عِلْمًا . اَللَّهُمَّ أَشْرِكْهُمْ فِي صَلَاتِحِ دُعَائِي وَزِيَارَتِي لِمَشْهَدِ هَذَا السَّيِّدِ الْكَرِيمِ ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ !

۱- در چاپ سنگی : الی من الولاه . که معنای مناسبی ندارد . ممکن است عبارت به صورت « الی من اولیه » یا « الی من اولیهم » نیز تصحیح شود .

جلد ۴

اشاره

ص: ۱

ص: ۵

روح و ریحان پانزدهم

اشاره

الخامس عشر

.

ص: ٦

..

در آداب زائر و زیارت و خدام قبور ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين

تأديب حسن

در آداب زائر و زیارت و خدام قبور ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعينچه خوش است در عنوان اين روح و ريحان خوانندگان همراهی نمایند و در شرح مراد داعی مددی نمایند که زائرین را فوائد کثیره است .

تأديب حسنعموم بندگان بدانند که حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمودند : ليس اليتيم الذي قد مات والدهان اليتيم يتيم العلم والادب (۱) ليس الجمال باثواب تزينهاان الجمال جمال العلم والادب و معنى « ادب » تحسین اخلاق و تهذيب افعال است به نحوی که ظاهرش عنوان باطن و باطنش موافق با ظاهر بوده باشد ، یعنی : چنانکه نماید ، باشد و چنانکه باشد نماید ، اما اعضاء و جوارحش به زینت اعمال صالحه مزین شود ، و اما قلبش به حلیله اذکار متحلی گردد . و اول مرتبه ادب ترک نفاق است چنانکه حق تعالی در معنی نفاق فرموده است : « يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » (۲) ، و اهل کمال گفته اند : هر کس در مراتب ادب

۱- در منابع مورد مراجعه : يتيم العقل والحسب ، با توجه به تکرار دو واژه علم و ادب در بیت بعدی ، مناسب همان است که در منابع دیگر آمده ، ولی ظاهراً نسخه مورد مراجعه مؤلف چنان بوده ، ولذا پس از نقل این اشعار ، درباره ادب سخن پرداخته است . بهر حال ، اشعار فوق منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام می باشد . بنگرید به : شرح اصول کافی ۱/۲۴۴ ، نهج السعاده ۷/۲۷۱ و ۸/۲۰۲ .

۲- آل عمران : ۱۶۷ .

در معنی آداب و تحسین آن است و علامت ادب با خداوند سبحان

تهاون کرد از سُنن نبویّه محروم است و معاقب می شود به حرمان فرائض ، یعنی : واجبات از وی فوت می گردد و هر آنکه واجبات و فرائض از وی فوت شد از معرفت حقّه محروم خواهد شد .

در معنی آداب و تحسین آن است و علامت ادب با خداوند سبحانو حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمودند : « فیا عباد الله علیکم بحسن الادب » (۱) ، و تحسین ادب از ثمرات محبت است ، هر کس ادبش زیادتراست قربش به حق بیشتر است . و علامت ادب با حقّ چند چیز است : اوّل : آن است نظرش در کلیت امور با خدا باشد و غیر از خدا را نبیند که « علیک بالله ودع ما سواه » . دوّم : عجز و ذلّت و خاکساری و عبودیت خودش را فراموش نکند . حکایت محمود غزنوی و ایاز و پوستین در السنه ناس مشهور است ؛ از آنکه بنده وقتی که نعمت آقای خودش را فراموش نکند (۲) و غافل از عجز و قصور خود شد طاعی می شود : « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتِغْنَى » (۳) مثل فرعون که چگونه ترک ادب کرد و مدّعی الوهیت گردید . سوّم : وقتی که کلام حق را بر وی می خوانند در مقام اطاعت و اوامر و نواهی آن برآید بشنود ظاهراً و باطناً کما قال الله تعالی : « وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » (۴) .

۱- در مجامع حدیثی یافت نشد .

۲- کذا ، ظاهراً : کند .

۳- علق : ۷۶ .

۴- اعراف : ۲۰۴ .

چهارم : مراعات در سؤالات و خطابات با پروردگار خودش نماید ، چنانکه حضرت عیسی علیه السلام عرض می کند : « إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (۱). یعنی : در مقام ادب عرض نمی کند : بندگان را عذاب نکن ، بلکه عرض می نماید : اگر عذاب نمائی ایشان را بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را تو آمرزنده و مهربانی . و حقیقت ادب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است که در ليله الاسرى عرض می نماید : « آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ .. » (۲) الی آخره . خلاصه بعد از اطلاع از معنی ادب عرض می کنم : ادبی که مصطلح عرف و عامه ناس است آن است که کوچک وقتی که به محضر شخص بزرگی از ملوک و حکماء و علماء شرفیاب می شود تواضع و خشوع و خاکساری در اقوال و افعال وی بوده باشد ، و علماء کتابها در این خصوص نوشته اند . و معنی « تواضع » نه همان در اعضاء و جوارح ظاهر است ، بلکه بر حسب سریره و ملکات باطنیه هم باید چنین باشد ، و تمام این اقتباس از ادب کردن به حضور ملک الملوک حضرت احدیت است . و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وقتی شخص را دیدید که نماز می کرد ولیکن با ریش خودش بازی می نمود فرمودند : « لو خشع قلبه لخشعت جوارحه » ۳ ، یعنی : اگر دلش خاشع

۱- مائده : ۱۱۸ .

۲- بقره : ۲۸۵ .

در اینکه روضات ائمه طاهرين عليهم السلام حرم خداوند است

بود اعضاء و جوارحش نیز خاشع بود و وضع ادب انبياء و اوصياء و اولياء و ائمه هدى عليهم السلام را بالنسبه به خالق می دانند که در اوقات صلوات و تلاوت آیات و تذکرموت و قیامت چه نحو بوده است ، و از این جهت وضع اخلاق و حسن مباشرت ایشان و کمالت آداب حسنه با خلق هم به نحوی بوده است که احدی را قدرت بر وصف یکی از آنها نیست . پس خوب است این ائمت موحومه به قدر مقدور و میسور از آنچه با ایشان کردند و مراعات فرمودند و آداب را آموختند قلیلی از آن آداب را در حضور قبورشان منظور دارند ؛ از آنکه حرم ایشان حرم خداوند است که : « الحرم حرمک والضعیف الضیفک نزلت بک » . و در زیارت امام علیه السلام است که عرض می نماید : « وفدت نازلاً بعقوتک عائداً بعفوک [من عقوبتک] فارحم غربتی ، وأقل عثرتی ، و اقبل توبتی . . » (۱) .

در اینکه روضات ائمه طاهرين عليهم السلام حرم خداوند است پس بدانند : خانه کعبه محترم شد برای آن است که خداوند او را برگزید و نسبت به خود داد ، و این گونه احترامات از شرع اقدس برای وی رسید ائمه طاهرين عليهم السلام به طریق اولی برگزیدگان حقتد و احترام و ادب زمان حضور ایشان لازم است ، از این جهت بعضی را ادب می فرمودند بر حسب حکمت و مصلحت که به وضع متکبرانه و جامه ملوکانه به حضور ما نیاید چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلام در راه کوفه به عبدالله بن حر جعفی در خبر مبسوط است فرمودند ، و خداوند متعال در احترام به پیغمبرش فرموده است : بدون اذن وی داخل خانه اش نشوید (۲) ، و آواز خودتان را بر آواز وی بلند نکنید (۳) و از روی خشم نگران نشوید ، و همین احکام در ممات ایشان هم جاری است ؛ از آنکه حیات

۱- .بخشی از زیارت امام حسین علیه السلام است که مرحوم مجلسی کامل آن را در بحار الانوار ۹۸/۲۲۸ ح ۳۵ نقل کرده است .

۲- در آیه شریفه « لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ » [احزاب : ۵۳] .

۳- در آیه شریفه « لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ » [حجرات : ۲] .

و ممات نبی و ولی بر حسب عقیده شیعه علی السویه است (۱)، و این دو تن هم مادامی که بودند متحد بودند. و از این جهت مرحوم شیخ مفید در « مزار » و مرحوم مجلسی علیهما الرحمه آداب زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در زیارت قبور ائمه طاهرین علیهم السلام ذکر فرموده اند که داعی آنها را در کتاب « ثمرات الجتیّه » شرح داده ام، از غسل کردن، و اذن دخول خواستن، و محاذات قبر ایستادن، و تقبیل و تعفیر قبور ایشان نمودن، و صدقه به خدام حرم سیما صالحین از ایشان، و صدقه به محاویح و فقرا دادن، و زیارات مأثوره خواندن با قدری از آیات کریمه، و آداب نماز زیارت کردن، و اظهار رقت نمودن، و وداع خاص تلاوت کردن، و دعوات و حاجات خود را خواستن، و استغفار از گناهان و معاصی نمودن تمامت آنها از شرع اقدس رسیده است، هر آنکه بجا آورد حقّ زیارت را ادا کرده است. پس هر فتنه و فساد و عقوبت و ریختن خون و هرج و مرجی که می شود در عالم از ترک ادب است بالنسبه به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه دین علیهم السلام و علماء و مجتهدین حال از جهت زیارت حضور نبی و ولی حیاً و میتاً تنزل نمائیم آدابی که معموله بین غیر معصومین از امامزادگان است که نیز از شرع شریف رسیده است باید ملاحظه کرد به کتاب « حقوق اخوان » (۲) که به

۱- حتی در روایات اهل سنت نیز اهتمام زیادی نسبت به زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و از عده ای از روایات آنها و کلمات علمای اهل تسنن فهمیده می شود که زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات و ممات مساوی است. مرحوم علامه امینی در الغدیر ۱۰۹۵/۹۳ در بابی به عنوان « الحثّ علی زیاره النبی صلی الله علیه و آله » روایاتی از صحاح و مسانید اهل سنت ذکر کرده، و سپس در بابی دیگر به عنوان « کلمات اعلام المذاهب الاربعه حول زیاره النبی الاقدس صلی الله علیه و آله » چهل کلمه از کلمات آنها را برگزیده و نقل می کند.

۲- نظر به اهمیت حقوق اخوان، علاوه بر مطالب مفصلی که در کتب اخلاقی مندرج است، کتب و رسائل مستقلی نیز در این باب نگاشته شده از جمله: حقوق الاخوان، محمد بن مسعود عیاشی (هدیه العارفین ۲/۳۲ و ذریعه ۷/۴۲)، الاربعون حدیثاً فی حقوق الاخوان، ابن زهره (ذریعه ۱/۴۳۶ ش ۲۱۸۱)، تعریف الجنان فی حقوق الاخوان، صدر الدین کاظمی (ذریعه ۴/۲۱۶)، قضاء حقوق الاخوان المؤمنین، ابو علی صوری (ذریعه ۱۷/۱۳۷).

در اینکه ادب به قبر شریف نبی و ائمه طاهرین و قبور ابناء ایشان لازم است

چه نحو مواسات و مواخات کنند بندگان خدا، و به چه نحو رعایت از یکدیگر نمایند هر آنکه ترک حقی از حقوق ایشان کرد ترک ادب کرده است.

در اینکه ادب به قبر شریف نبی و ائمه طاهرین و قبور ابناء ایشان لازم است مرحوم شهید ثانی کتابی نوشته است موسوم به « منیه المرید فی آداب المفید والمستفید » (۱) کسی که طالب علم است خدمت استاد خود چه قسم بیاید و بنشیند و نگاه کند و سؤال نماید و بشنود و مزاحم وی نگردد، و احتجاج بر استاد روا ندارد و به گوشه چشم نگران نشود و همیشه احترام از معلم خود منظور دارد و مقدم بر وی راه نرود بلکه تقدّم بر مشایخ در راه رفتن مورث فقر می شود و چنین است احترام والدین که اقل آن اف نگفتن بر ایشان است، و فرزندان خودشان را در نزد پدران و مادران خاکسار سازند. و همچنین است مراعات برادران ایمانی یکدیگر را بر حسب اخباری که ثقه المحدثین در اواخر کتاب مستطاب « اصول کافی » (۲) ذکر فرموده اند که تمامت آن سی حق است: در حال حیات، اما در ممات به زیارتش برود، و سوره قدر بخواند، و تکیه بر قبرش ندهد، و با نعلین قدم بر قبرش نگذارد، و هدیه ای برای وی نفرستد، و ترحیم و استغفار کند، و رخنه های قبرش را سد نماید که احترام میّت همان احترام حیّ است، خصوص حضور قبور والدین در روز دوشنبه و پنجشنبه و حاجت خواستن در جوار ایشان. خلاصه بر هر کلمه ای از این کلمات و مقالات، اخبار و احادیثی است مستفیضه که داعی اشاره نمود تا عوام التفات فرموده بدانند که زیارت کردن را آدابی است. پس ای مسلمان منصف! بنگر بعد از اینکه در تعظیم مردگان و مسلمانان و اهل ایمان

۱- منیه المرید: ۱۰۶، القسم الثانی: آداب مع شیخه و قدوته وما يجب علیه من تعظیم حرّمته (نشر مجمع الذخائر الاسلامیه).

۲- رجوع شود به اصول کافی، کتاب العشره ۲/۶۳۵ ۶۷۵.

آن قدر تأکید اکید برسد البته کسانی را که ائمه طاهرین پسندیده اند و برگزیده اند و فرموده اند احترام ایشان احترام ماست و زیارت ایشان نیز زیارت ماست به طریق اولی لازم است بر افراد و آحاد ناس تعظیم و تکریم کردن و حضور قبور ایشان با ادب پسندیده شایسته آمدن که زیارت کنندگان هر قدر احترام و اکرام از مزار ایشان نمایند احترام از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اوصیاء مرضیین وی کرده اند ، و زمان عرض اعمال دین بر محمد و آل محمد علیهم السلام از حسن زیارت دوستان و اظهار ارادت به فرزندان ایشان البته مسرور و مشعوف می شوند ، و بالاتفاق وعده های خیر می نمایند و فردای قیامت شفاعت ایشان را در حق زائرین و مجاورین و مخلصین و محبین قبول می فرمایند ، و زائرین قبور ایشان را در جوار مرحمت و عنایت خودشان جا می دهند . پس یکی از خانه هائی که حق تعالی فرموده است : « فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ » (۱) در خطه طهران و حدود ری که مردمان خداوند را در هر صباح و مساء تسبیح می نمایند و اسم حق تعالی را تجلیل کرده یاد می نمایند ، بقعه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و التکریم است . باید اهل این بلد بر این نعمت مباهات نمایند و مفاخرت کنند بر بلدان دیگر ، به شرط اینکه حق آن بزرگوار را اداء نمایند و از زیارت آن مرقد شریف متأدب به آداب حسنه و متخلق به اخلاق ممدوحه شوند . و آنچه عجاله تکلیف داعی است و در این اوراق می نویسد و به عقل قاصر خود فهمیده و مستحق می داند ده گونه است : اولاً: زائری که ساکن طهران است هر صبح دوشنبه یا پنجشنبه یا جمعه بعد از اداء فریضه و فراغت از تعقیبات مرویه با تیت خالصه از خانه و منزل خود نهضت و حرکت نماید ، بدون قصد تلّهی و ملاحظه تشبیهات نفس ، به همان وضعی که به محضر بزرگان

دین می رود با کمال ادب و نهایت خشوع آنکه پیاده است بر حسب قاعده آثار انکسار و تواضع لابد در وی بیشتر است . و خوشتر آن است بعد از رسیدن به صحن شریف قدری توقف نماید و رفع خستگی اندکی کند تا حالت دعاء و رقت و بکاء برایش حاصل شود . و اگر سواره است البته خود را به پیادگان تفضیل و ترجیح ندهد ، و این سوارگی را سبب و تقویت در وصول حضور مزور خود بداند ، نه آنکه بر مرکوب صدمه زند و خود نیز صدمه بیند و تن را به تعب اندازد که در زمان شرفیابی حضور آن سید لازم التعظیم حالت زیارت و توجه نداشته باشد ، و این حالت جمعی از ابدال و اجامره (۱) و اوباش بلد است سیما کسانی که به طریق عاریه مراکب و دواب از مردمان بخواهند و حق مرکوب و مالک آن را اداء نمایند . خلاصه بعد از ورود به حدود و رحاب آن روضه مبارکه خوب است تفقدی از مرکوب خود نماید و علوفه برای وی مهیا سازد ، خصوص ایام توقف وی اگر طول کشد مراعات وی الزم است ، و اگر به نحو اجاره است خوب است قید نماید زمان وقتش را ، و اگر بماند زمانی ممتد علوفه اش را بر حسب شرط بدهد ، و الا فلا . و بهتر آن است خود مباشر شود در رساندن علوفه آن حیوان ، و الا ارجاع به شخص امین کفایت است . و ثانیاً : رفیق طریق را ملاحظه نماید که آیا طبیعت وی بر خیر مجبول است یا بر شر ، البته با اختیار مصاحب شود وی را متذکر به پروردگار می شوند و با اشرار صحبت ندارد جز رضایت شیطان و استمالت از نفس و سوء ظن چیزی دیگر عاید وی نمی شود . و خوش است در راه از احوال آن سید واجب التعظیم بسیار بگوید و بشنود و بیاد بیاورد تا وقتی در دلش پیدا شود یا زیاده گردد که زمان حضور روضه اش فواید کثیره

می بیند، مانند کسی که به محضر سلطان مقتدری می رود چگونه متوحش و متذکر است حالت زائر هم چنین است، و اگر مصاحبین وی همراهی به وی نکنند و به لغوگویی و هرزه سرایی در آیند و غیبت کردن اهل اسلام را شعار خود نمایند البته هجرت و مباحثت از ایشان اولی و انطباق است. و معروف است در نزد عوام که: راه را باید تمام کرد هر چه باشد از خرافات و مزخرفات و ذکر حالات و معایب مخلوق. دیگر نمی دانند آنچه حرام است اختصاص به حضر ندارد، در سفر هم محرم است محققاً. بلی آنچه در سفر مستثناست حداء و شعر است. و از صحبت شاعر و ساحر و منجم در کتاب «امان الاخطار» مرحوم سید بن طاوس نیز نهی فرموده است (۱). ثالثاً: خود را برای تهیه این عبادت و تکمیل زیارت نظیف کند، و اگر روز جمعه است البته غسل جمعه را ترک ننماید، و هر قدر به زوال نزدیکتر باشد بهتر است. و خوب است غذائی که صرف می نماید قدری ملاحظه کند و اسراف در آن ننماید تا موجب کسالت نشود و زحمتهای خود را به هدر ندهد. و اگر بخواهد بعد از تغذی مختصری خواب قیلوله کند مستحب است تا رفع خستگی هم شده باشد، بعد از آن غسل کند. و استعمال عطریات هم عموماً استحباب دارد، خصوص پیش از اداء فرائض که یک رکعت با استعمال بوی خوش را به هفتاد رکعت می نویسند. و اگر متمکن شود صدقه به فقراء دهد نیز قبل از اداء فریضه یک رکعت هفتاد رکعت نوشته می شود، و اعطاء صدقات در قبور ائمه علیهم السلام مرویست. در این مورد هم به قصد استحباب عموماً بدهد و رعایت کند که استمالت قلوب موجب

۱- نیز درباره کسانی که نهی از معاشرت و مجالست با آنها شده رجوع کنید به: کافی ۲/۶۳۹ باب من تکره مجالسته و مرافقته.

بیانات محمد بن ادریس علیه الرّحمة است

تکمیل عبادات و زیارات است . پس از تنظیف صورت ظاهره و بشره حسیّه از صحن مبارک خاضعاً خاشعاً با توجه به مزور والتفات به بزرگواری و عظمت شأن وی برای احترام از کفش دار روضه شریفه حین ورود احترام نماید اگر چه به سلامی باشد که دو عمل کرده است : یکی اکرام از خادم حضرت عبدالعظیم ، و دیگر اقدام به سلام که هر دو عمل استحباب دارد . و این عمل نیز از آثار تواضع و ذلّت و مسکنت است و اظهار انزجار از خادمین سیّما از سادات که مقیمین آن آستان عرش بنیانند نکند ، که انزجار از ایشان انزجار از صاحب قبر مطهر است و البته احدی دوست ندارد کسی از بستگان و گماشتگان وی منکدر و منزجر بوده باشد ، و اگر ناملائمی بیند عفو و اغماض نماید و تمام توجّهات خود را صرف آن سید کریم لازم التکریم نماید تا آنکه خود را بدان رواق مطهر مشرف سازد . و آنچه عرض شد نه به قصد ورود روایت در این مزار مخصوص بلکه به قصد عموم استحسان در اعمال مستحبه است . رابعاً : بوسیدن ائمه و ابواب و ضرایح مقدّسه غیر از ائمه طاهرین علیهم السلام از امامزادگان روایت و نصّی ندارد ، مگر در تقبیل ائمه هدی علیهم السلام محمد بن ادریس علیه الرّحمة را در کتاب « سرائر » (۱) اواخر کتاب حج و زیارات بیاناتی است خوب است بنویسم :

بیانات محمد بن ادریس علیه الرّحمة استولوا أرى التعفیر علی قبر أحد ولا التقبیل [له] سوی قبور الأئمه [علیهم السلام] ؛ لأن ذلك حکم شرعی یحتاج فی استحبابه أو اثباته إلى دلیل شرعی (۲) ولن یجده طالبه ، ولو لا اجماع طائفتنا علی التقبیل والتعفیر علی قبور الأئمه علیهم السلام عند زیارتهم لما جاز ذلك لما قدمناه ، وتفصیل

۱- السرائر ۱/۶۵۸ .

۲- در چاپ سنگی : الشرعی .

ما اجلناه (۱) من الزیارات وشرح اذکارها موجود فی غیر موضع من کتب السلف .. إلى آخره . پس از این عبارات بدانند که جز قبور ائمه اثنا عشر تقبیل که بوسیدن اعتاب و تعفیر که صورت بر خاک گذاردن است جائز نیست و این فقره اجماعی طایفه حقه شیعه است از علماء و غیرهم . عنوان تعفیر یا برای کثرت رأفت و محبت و تعظیم است یا برای ورود نص است از ائمه طاهرین یا با ضمیمه پیشانی گذاردن برای اداء شکر است که بدین نعمت عظمی او را منعم کرده است و موفق شده است چنانکه در فقره دعا می گویند : الحمد لله الذی أشهدنا مشاهد (۲) أولیائه (۳) . در این روضات مقدسه هم قصد شکر کند نه به قصد ورود نص ، همانا قصد اداء شکر این نعمت بوده باشد خوب است از آنکه تعظیم امامزادگان را به نحوی باید نمود که مشروع باشد ، و به همان نحو امر کرده باشد ، بر حسب استحسان و قیاس نمی توان عمل کردن . خامساً : پس به در حرم محترم بایستد و اذن بخواهد و مزور را بنظر آورده زیارتی که سابقاً مذکور شد بخواند و هر یک از ائمه مکرمین طاهرین را بخواهد زیارت کند بهتر و جامعتر زیارت جامعه کبیره است . و غافل کسی است هر وقتی به زیارت این بزرگوار مشرف می شود یک نفر از امامان یا تمام ایشان را یاد نماید که یک ثمره از ثمرات حاضر شدن روضات طاهره این امامزاده لازم الاکرام و امثال آن بزرگوار یاد کردن خدا و رسول صلی الله علیه و آله و خلفاء متتخین ذریه ایشان است .

۱- در چاپ سنگی : احملناه .

۲- در مصباح : مشهد .

۳- مصباح المتهدجد : ۸۲۱ رقم ۸۸۵ ، زیارت جامعه مخصوص ماه رجب است .

روایت حضرت صادق علیه السلام در زیارت کردن ائمه هدی علیهم السلام از راه دور به نحو مذکور

روایت حضرت صادق علیه السلام در زیارت کردن ائمه هدی علیهم السلام از راه دور به نحو مذکور در کتاب « مصباح » (۱) کفعمی است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « اگر نتوانید به زیارت ما بیائید به واسطه بُعد مسافت بر بام خانه خودتان بروید در منزل خودتان سلام کنید به قبور ما ، چنانکه سلام نزدیک به ماها می رسد سلام دور هم به ماها خواهد رسید ولیکن نگوئید: أتیتک زائراً ، بلکه بگوئید: بل قصدتک بقلبی زائراً إذ عجزت عن الحضور بمشهدک ووجهت إلیک بسلامی لعلمی بانه یبلغک [صلی الله] علیک فاشفع لی عند [رب]ک . چون این روضه بهترین روضات و اماکن است بسیار مناسب است زائر در آن امامان خود را یاد کند به زیارت مأثوره و قضاء حوائج خود را از خداوند کریم رحیم عطوف رؤوف بخواهد که إن شاء الله تعالی برآورده می شود . و بهتر آن است برای تکمیل زیارت خود وقتی که وارد روضه حضرت عبدالعظیم شد چه قبل از زیارت و چه بعد از زیارت با کسی تکلم نکند ، خصوص صحبت دنیا داشتن همه وقت مقذوح و مذموم است ، سیما بین اهل اسلام و در مسجد و بین تلاوت قرآن و در حین اذان گفتن و زمان تشییع جناز که باعث حبط اعمال بیست و پنج سال می شود ، لیکن از صحبت آخرت و علوم شرعیه داشتن منهی عنه نیست ؛ از آنکه زیارت عبادت است و تذکر آخرت ، و صحبت علم هم عبادت می باشد . و عجب است از جماعتی که مانند بهائم وارد می شوند در روضات ائمه هدی علیهم السلام و هر قسم لغویات که در منازل و مساکن خودشان قولاً و فعلاً داشته اند در آن اماکن مبارکه با حضور آن بزرگواران ترک نمی نمایند ، و این فقره کمال غفلت است . البته اهل حکم و استیلاء ممانعت نمایند نهایت ادب و مصلحت است و به تواضع نزدیکتر .

۱- در مصباح یافت نشد ، بنگرید به : تهذیب الاحکام ۶/۱۰۳ ح ۱۷۹ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۷۷ ح ۱۹۸۵۴ ، المزار ، شیخ مفید :

در حال اشخاصی که زیارت نامه غلط می خوانند و قبح فریاد کردن

در حال اشخاصی که زیارت نامه غلط می خوانند از زیارت نامه خوان و زوّار و قبح فریاد کردن سادساً: بعضی از زوّارند از عوام بدون اینکه برای احدی که سواد ندارد زیارت نامه می خوانند، به آوازهای مختلف و بلند ندا می کنند به الحان غیر مشروع سیما در مراقد و روضه های ائمه هدی علیهم السلام تجویز اینگونه آوازه ها و صداها محل تامل است به مفاد کریمه «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» (۱) در حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیز صدق می نماید. پس روا نیست صدا را چندان بلند کردن که از اندازه خارج باشد و بی احترامی مزور گردد، بلکه قرائت قرار اصوات و الحان قاریان این زمان در رواقهای امامزادگان جز لحن فسق و فجور و خروج از الحان عرب قصدی نیست، و هر گونه آواز که مصطلح است بین اهل موسیقی در اصوات ایشان یافت می شود جز صوتی که مشروع و مقبول در نزد اهل شرع است. و همچنین است حالت ذاکرین از اهل صوت که اگر دروغ هم بگویند دو معصیت کرده اند. پس این فقره عموم دارد بین صاحبان آواز و غیر ایشان. غرض آن است که بلند فریاد کردن مگر به قدر و اندازه ای که بعضی استماع نمایند که سواد ندارند جایز است، و بر حسب حکومت عقل هم بسیار قبیح و زشت است. و خوب است اشخاصی که سواد ایشان کم است وجه قلیلی به زیارت نامه خوان که صحیح می خوانند بدهند که دو امر را رعایت نموده باشند: یکی آنکه اعانتی به خدام آن روضه کرده باشند، و یکی آنکه زیارت نامه را صحیح خوانده اند. البته خدام سیما مزورین از ایشان یعنی زیارت نامه خوانها بصیرتشان بیشتر است، و پناه می برم به خداوند از بعضی عبارات اغلوطنه که مردم عوام الناس در زیارت نامه ها می خوانند،

همان عنایات و الطاف و افضال لا یتناهی الهی مگر از ایشان قبول می کند و از قصور افهام و اوهام و جسارات زائرین اغماض بنماید، چنانکه در کتب زیارات حکایات متعلقه به این مطلب لا تحصی است. و در این مورد مولوی گویا تمنا نمود این چند بیت را بنویسم حاجتش برآوردم: از بلال صدق در بانک نمازحی را او هی همی خواند از نیاز تا بگفتند ای محمد راست نیستاین خطا اکنون ز آغاز نبی است عیب باشد اول دین و صلاحلحن خواندن لفظ هی علی الصلاح خشم پیغمبر بجوش آمد بگفتیک دو لفظی از عنایات نهفت کای خسان نزد خدا هی بلال بهتر از صد حی و حی و قیل و قال وا مشورانیید تا من رازتان وا نگویم ز آخر و آغازتان خلاصه این فقره را برای کسانی که ندانند می نویسم ملتفت و متوجه باشند باعث اذیت چهار نفر از اخیر نشوند. آخر در مزار کثیر الانوار ائمه طاهرین علیهم السلام و ابناء مطهرین ایشان سیما در این روضه بعضی از اهل تقوی با کمال رقت و حالت مشغول زیارتند ایشان را پریشان کردن و بی جهت داد و فریاد نمودن بلکه نمازهای بعضی را باطل کردن روا نیست، بلکه در این زیارت اجری و ثوابی برای این قسم زائر نخواهد بود. و سابقاً عرض شد: معنی زیارت دیدن زائر است مزور خود را، و عجب از زائری که در جوار مزور و حضور او است و بی جهت به اطراف نگران است و فریاد کنان

در اینکه نماز را نزدیک روضه بخوانند که راه زائر را تنگ نمایند در حدیث است که فرمودند: « موتی را زیارت نمایند (۱) که از قدوم و اقبال شما

۱- کذا، بهتر است گفته شود: نمایید.

فرحناک می شوند» (۱) و التفات دارند و تو بدون جهت وی را آزرده خاطر می خواهی و از آنچه نمی خواهد و باعث اذیت اوست برایش روا داری. و چه قدر شایسته و سزاوار است در اوقات زیارت و ایام متبر که بعضی از زائرین نمازهای واجبی خودشان را در مسجد بالای سر بخوانند و راه را بر زائرین و عابرین تنگ نمایند، و حواس ظاهره و باطنه خودشان را متفرق سازند که نماز در مسجد عنوان دیگر دارد و اجر مخصوصی. بلی در خلوات و نبودن جماعات شاید اداء صلوات را مرجحی باشد. اما طواف در اطراف قبور چه از مقابر ائمه طاهرین و چه قبور سائرین از موتی منع صریح رسیده است (۲). بلی در صورتی که تقبیل و تعفیر را در قبور ائمه هدی جائز بدانند طواف در اطراف ضرایح شریفشان به جهت بوسیدن جایز است، حال در روضه مطهره حضرت عبدالعظیم و سائرین از امامزادگان در عرب و عجم مرسوم و معمول است و از علما هم منعی دیده نشده است، بلکه جماعتی از ایشان دیده شده است که تقبیل و تعفیر و طواف می نمایند شاید برای قصد شکر باشد، و البته جز این قصد جائز نیست. بلی به اغراض و جهات شرعیه دیگر هم می توان طواف کردن، خوب است خواص رجوع به مزار «بحار الأنوار» نمایند و عوام باسواد مراجعه به کتاب فارسی «تحفه الزائر» کنند، و آنچه در این چند ورق نگاشتم و زحمت دادم مفصلاً مطلع و آگاه شوند که داعی از خود ذهنی نقاد ندارد جز آنکه نظرم بر اخبار و احادیث مرویه از ائمه علیهم السلام است.

در مذمت اشخاصی که اجازه می دهند عیالات خودشان را به نحو غیر مشروع به زیارت مشرف شوند سابقاً: اهل ایمان و اسلام راضی نشوند عیالات و ازواج و حلائل ایشان با چادرهای قیمتی و لباسهای حریر و زری علی رؤوس الاشهاد به مزار این بزرگوار بیایند که ناچار اهل هوا از اهل خدا همیشه بیشتر و زیادتر بوده اند، و نفوس خبیثه اراذل هم بر نظرات شهویه مجبول و مفظور است. پس این گونه لباس و این وضع و اساس مهیج شهوت و محرک معصیت است، و اگر خود معصیت نکند دیگران را به معصیت می اندازد، و برای عمل مستحبی جائز نیست جمعی را به معاصی کبیره و ملاهی کثیره بیندازد. چنانکه مرحوم مجلسی در «مزار» فرموده است: زنها خوب است برای اینکه خلط با رجال نکنند شب به زیارت جناب سیدالشهداء و سائرین از قبور امامان مشرف شوند و با لباس متوسط، بلکه فقر که لباس تواضع است حضور بهم رسانند تا منجر به گناهان نشود؛ از آنکه شب خلوت است و برای ایشان اولی است. داعی عرض می کند: خصوص روضه مبارکه حضرت معصومه علیها سلام الله و حضرت عبدالعظیم که بالنسبه به روضات دیگر قدری در زمان اجتماع تنگ تر است و حریمشان کمتر خوب است به همان راهی که معمول شده است تازه و برای زنها قرار داده اند قناعت نمایند، و از همان جهت زیارت کنند خودشان را بزحمت بیندازند، و در مزار امامزادگان به طریق احتیاط روز بهتر است، اگر چه جمعی این رای را از صواب دور

-
- ۱- عبارت حدیث مطابق نقل شهید اول در ذکری: ۷۳ به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام چنین است: «زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیرارتکم و لیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه و عند قبر أمه بعد ما یوعد لهما». نیز بنگرید به: کافی ۳/۲۳۰ ح ۱۰.
 - ۲- مأخذ این نهی روایتی است که شیخ صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع ۱/۲۶۸ از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «لا تشرب و انت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل فی ماء نقیع...». مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۷۷/۱۷۲ ح ۱۳ پس از

ذکر روایت ، بیان مفیدی درباره عدم طواف دارد ، و آن اینکه مراد از طواف در مقام حَدَث است نه گشتن در اطراف قبور ، به قرینه مقام و جمالتی که در روایت آمده ، سپس چند روایت دیگر را بدین مضمون آورده که در آنها عبارت « من تخلی علی قبر . . . » مندرج است . سپس اقوال ائمه اهل لغت را بیان کرده که طوف به معنای حدث و تَغَوُّط و قضای حاجت استعمال شده است . بنابراین نه تنها جهت بوسیدن ، بلکه بطور کلی نیز طواف در اطراف قبور اهل بیت علیهم السلام بدون اشکال می شود و نصّی در منع از آن نیست .

مذمت اشخاصی که اجازه می دهند عیالاتشان به نحو غیر مشروع به زیارت مشرف شوند

دانند و اقدام بر این استدعا و مسألت داعی که محض صدق و موجب ثواب است نمایند تا نیت و فطرت و قصد و عمل چه اقتضا کند . علی ای حال ، قادر متعال فرموده است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا » (۱) ، اگر از زیارات نسوان زمان معصیتی ناشی شود و منجر به عقوبتی گردد همانا به واسطه اذن و اجازه مردان و شوهران ایشان است . البته این خبر را خواننده اند که : « مردان راضی نشوند که زنانشان جامه های رفاق و نازک از حریر و دیباج بپوشند و به مجالس عروسی و حَمَامات حاضر شوند » . در این زمان زنان این شهر هر جامه نیک و جامه فاخری که دارند بر سر می نمایند ، و بر اسبهای زینتی سوار می شوند ، و در مجامع ناس خودشان را جلوه می دهند ، و می گویند : به زیارت می رویم و از خداوند اجر می خواهیم ! پیغمبری که مقرر فرموده است مسجد زن در پستوی خانه اش باشد چگونه این قسم برای زنان امت خود راضی می شود ؟ ! آخر نمی گویم به زیارت نروند و نبرند ایشان را ولیکن استدعا می نمایم به نحو مشروع و مطبوع شرفیاب گردند . صدیقه طاهره سلام الله علیها هم هفته ای یک روز به زیارت عمّ اکرم پدرش حمزه سیدالشهداء با بعد مسافت می رفت و زیارت می کرد . و چه قدر پسندیده است از این عاصی زنان و مردان این شهر بشنوند ، و به عکس سنین و اعوام ماضیه در بقیه از عمر به طریق صواب قدم گذارند و در این مزار ، با کثرت فقر و خاکساری ، دامن همت بر کمر زده چشم از آرایش و آرایش دنیویّه بالکلّیه بپوشند . و نظیر آن در این چند سال اجتماع نسوان است در مجالس عزا و روضه خوانی چنانکه زیارت مستحب است روضه شنیدن هم استحباب دارد .

در قبح اخلاط رجال و نسوان در مجالس عزا و روضه خوانی چنانکه زیارت را آدابیست روضه شنیدن را نیز آدابی است مخصوص ، همان نحو خلطه که در روضات ائمه طاهرین علیهم السلام بین رجال و نسوان جایز نیست در مجالس عزا هم جایز نیست ، خصوص اختلاط جوانان با قوای شهویه و شواب از نسوان ، گویا اغلب معاصی و فواحش از اینگونه مجالس و مجامع برخیزد ، کی خدا و رسول خدا فرموده است ؟ ! بلی از زمان ائمه مرثیه خوان و نوحه گر بوده است لیکن زنها در عقب پرده ها می نشستند و تعزیه داری و سوگواری ایشان به وضع دیگر بوده است . اگر سکوت علماء و مجتهدین و اساطین مذهب جعفری و حضورشان در زیارات و جلوسشان در اینگونه مجالس نبود می توان گفت : بر این مجالس ثمری و اثری مترتب نیست ، یعنی مجموع من حیث المجموع این مجالس عامه که برای عزاداری منعقد است منوط به صواب و صحت است اگر مجلسی که وضع آن برای بعضی از امور غیر مشروع منعقد شود البته رفتن و نشستن محرم است ، بلکه با علم و قطع به حرمت نهی از حضور آن مجلس لازم و واجب می شود بر هر کس که بتواند . باز عرض می نمایم که : زنان اهل عزا چه نحو از زر و زیور را از خودشان دور می نمایند و بر خویشتن زینتی قرار نمی دهند مثل زنی که فرزند عزیز وی مرده باشد باید هر زنی هم که به مجلس روضه خوانی می رود چون برای تسلیت خاطر صدیقه طاهره علیهاالسلام است جامه عزا و سوگواری بپوشد و اگر آن مخدّره حاضر است و نگران از این وضع و لباس وی خوشنود می شود یا افسرده و اندوهگین . آخر رسم نیست و نبوده است زنی که به محضر عزا حاضر می شود خود را آرایش کند . البته این وضع باعث انکسار قلوب زنان عزاداران است ، پس لباس حزن و اندوه پوشیدن

در قبج اخلاط رجال و نسوان در مجالس عزا و روضه خوانی

و حالت غم و الم را شعاع خویش کردن اقرب به صواب است ، و همیشه اوقات بر منابر این شهر در تقریر این فقرات گویا تقصیر نکرده باشم ، و خود را مورد مؤاخذة الهی و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در این خصوص نمی دانم مگر آنکه به جهات دیگر از عثرات و هفوات من عفو و صفحی (۱) نشود . ثامناً : در حضور هر یک از مراقد شریفه و امامزادگان و علماء اعلام استحباب دارد هدیه دادن و بهترین هدایا و نیکوترین تحف برای ایشان قرائت آیات قرآنی است . و خوب است اگر هم قرآن حفظ داشته باشد در رواق مطهر یا در حرم مطهر بنشیند با کمال ادب یکی از قرآنهائی که موقوفه است بخواند و قدری هم بلند تلاوت کند بهتر است تا گوش و چشم وی هر دو بهره برند ، تعطیلی هم در قرائت آنها نشود ، و بعد از آن هدیه دهد به جهت آن امامزاده لازم التکریم و التعظیم یا موتای دیگر . و اخبار کثیره (۲) در ثواب قرائت قرآن و اهداء آن محتاج بر جوع در محل دیگر است . تاسعاً : خوب است بر حسب عمل و میل حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در ایام توقف و اقامه اش در منزل شریف ترک زیارت امامزاده حمزه نمی فرمود ، چه قدر شایستگی دارد که مزور حضرت عبدالعظیم را زائر باشد که جلالت مقام آن بزرگوار از قراری است که در اواخر این کتاب مشروحاً نوشته می شود إن شاء الله تعالی ، و همان آدابی که برای این بزرگوار است برای حضور آن بزرگوار توان گفتن . و مرحوم مجلسی در اواخر کتاب « تحفه الزائر » فرموده است : هر یک از امامزادگان که بدی از ایشان دانسته نشده است برای تعظیم ائمه طاهره برره باید سلام و تعظیم نمود و کمال تکریم کرد ، و حضرت امامزاده حمزه بسیار معظم و مفخم است که قدحی از برای وی دیده نشده ، و در مدحش زیارت کردن حضرت عبدالعظیم کافیهست ، و شاید مجاورت

۱- در چاپ سنگی : صفحی .

۲- ثقه الاسلام کلینی بابی مستقل درباره ثواب قرائت قرآن در کافی ۲/۶۱۱ عنوان کرده مشتمل بر هفت روایت ، نیز بنگرید به : شرح اصول الکافی ۱۱/۳۸ ، ثواب الاعمال : ۱۰۲ ثواب قارئ القرآن .

آن جناب هم برای زیارت کردن امامزاده حمزه بوده است . علی ایّ حال ، حق زائر آن است که زیارت آن سید جلیل را سهل نداند ، و همان نحو خضوعی که در این حرم محترم داشته است در آن روضه نیز اظهار نماید که موجب مسرت پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که این دو روضه و دو بقعه عالیه برای اهل طهران به مثابه بقعتین شریفین کاظمین اند .

در آداب خدام حرم شریف و طبقات مراتب ایشان استعاشراً : خدام حرم شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدانند چنانکه برای زائرین قریب و بعید آدابیست که پاره ای از آنها به نحو ایجاز اشاره شد ، از برای شماها نیز آداب و قوانینی است مقررّه باید بدانید و از اداء آن غفلت نورزید که عقوبت و زجر شماها اشدّ و آکد از زائرین است . و حالات خدام این آستان بر دو قسم است : بعضی از ایشان ساداتند ، و بعضی عوام ؛ و بین فریقین لابد بعضی عالمند و بعضی جاهل ؛ و بین ایشان بعضی قدیم الخدمه اند و بعضی جدید الخدمه ؛ و بعضی هم رؤسا و اعیان و صاحبان مناصب جلیله اند و بعضی مرؤوس و محکوم ، لیکن بر حسب شأن و زئی (۱) به خدمتی سرافراز و مفتخر شده اند . اما سادات و رؤسا و علماء از ایشان که در خدمتگذاری این آستان بالوراثه قدیم بوده اند احترامشان از آسمان آمده است ، قطع نظر از مقاماتی که ذکر شد مکمل این مراتب خدمتگذاری این عتبه علیه شده است ، بر تمام زائرین بلکه بر سائرین از خدام و مجاورین تعظیم و تکریم ایشان واجب است . پس از ایشان مستدعی است بر خدمه ای که مأمورند مستمراً در صحن و رواق و اطراف مساجد در شب و روز باشند بفرمایند به نصایح وافیه و مواعظ شافیه کافیه که

در آداب خدام حرم شریف و طبقات مراتب ایشان است

زائرین مهمانان این خانه اند امام علیه السلام ایشان را به سوی این مزار و خانه دعوت کرده است ، اگر چه داعی او امر امام علیه السلام است لیکن مضیف و میزبان حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، بر میزبان لازم است اکرام مهمان بکند . شماها که مأموریت به تعمیر و اصلاح این خانه دارید همین طور مأموریت شماست که تعمیر قلوب این مهمانهای عزیز ژولیده غبار آلوده سیمافقراء و ضعفاء ایشان که از بلاد بعیده می آیند بنمائید نه آنکه تحمیلات شما کلفت باشد و موجب ازدیاد خستگی بدن ایشان شود و داخل در عنوان شرار خدام خودتان را محسوب بدارید ، آخر مزار بقاع عالیه دیگر و خدام سکنه آنها را ببینید و پند گیرید . گویا در این دعوی خود صادق باشم ، اشهد بالله و کفی بالله شهیداً . خدام آستان حضرت عبدالعظیم و حضرت معصومه را بر تمام خدام اعتبار شریفه عرب و عجم ترجیح توان داد از آنکه ایشان را غناء خاصی است و همت مخصوصی ، مانند خدمه دیگر چشمشان به سیم و زر نیست ، و خداوند هم از برکات این روضات عالیات مرحمتی دیگر به ایشان دارد . بلی ، جهال ایشان قدری از جهل خود بسایند و در مدرسه جدید باطلاب و علماء محشور شوند و بر مراتب علمیه خودشان بیفزایند ، آن وقت قدر خدمتگذاری خود را می دانند ، چون آگاه شدند آن وقت التزام حضور سید و مولای ایشان در ذائقه جانشان احلی من العسل و السكر می شود .

عرض دعاگو خدمت خادمان حرم است سیماسادات از ایشانمی خواهم عرض کنم : این آدابی که داعی برای زائر ظاهرأ و باطنأ نقل کرد باید در خدام عرش بنیان حضرت عبدالعظیم موجود باشد تا افعال ایشان زائرین را متذکر نماید . البته افعال حسنه خادمین از بنی فاطمه و علماء از ایشان برای هر زائر و مجاور حجت است و تمام آنها در تمامیت انسان است ، و معنی انسانیت علم است و عمل .

عرض دعاگو خدمت خادمان حرم است سیما سادات از ایشان

عجب است از جماعتی که جز عمامه و عبا بهره ای از علم ندارند و مسائل دینیه خودشان را نمی دانند به محض نسبت کفایت نمی کند اگر در دنیا به نحوی که مرضیّ توسّط در آخرت به رضای حضرت عبدالعظیم خواهد گذشت . **وَيْلٌ لِّمَنْ شَفَعَاؤُهُ** خصماًؤه ۱ وای بر حالت بنده و خادمی که آقا و مخدومش خصمش شود ، پس آداب ورود و دخول را باید از شماها بیاموزیم و تقدیم حضور مهر ظهور حضرت عبدالعظیم به توّسط شماها باید بشود و اگر زحمات و خدمات ماها زائرین را اعتنائی نکنند به جهت شماها باید قبول گردد ، اما رؤساء که محترمند خدمت مخصوصی دارند چون عامّه ناس را از لقاء ایشان بهره ای نیست ؛ از آنکه غالباً معاشر و مصاحب با خواص ساکنین آن بقعه و اهل طهرانند . پس منظور نظر عوام و خواص در هر حال چه اوقات زیارت مخصوصه و چه ایّام دیگر شماها هستید ، وضع ادب را خوشتر از این وضع باید اخذ و کسب کرده بیاموزید ماها نادان را ، تا هر قدر بد بیائیم همان قدر خوش برویم ، تا صدق کند ماها زائریم ، و حالت ذهاب ماها غیر از ایاب بوده باشد ، و رغبت و شوق زائرین هم از ملاقات شماها بیشتر شود . پس لغو گفتن و بسیار خندیدن و بدون جهت در حرم محترم دویدن و دست از عبا و آستین بیرون نیاوردن (۱) و پشت به ضریح مطهر دادن و با نسوان و اهل دهات گفتگوهای بی قاعده داشتن و آوازهای دور از ادب برآوردن و زیارت نامه های غلط حفظ کردن و به

لحن اهل فسق در قرائت قرآن نمودن و با فرصت و وقت مفاصله و مسامحه در اداء فرائض یومیه کردن و به آخر وقت انداختن و نذورات خاصه آن بزرگوار را در غیر مصرف منظور صرف نمودن و لباسی که منافی وضع خدمت آن آستان است پوشیدن و اشتیاق به این خدمت نداشتن و اظهار کراهت کردن ، تمام آنها بر خلاف میل و رضاء آن سید بزرگوار است ، سیما سواد ایران طهران است و تمام وجوه و نفوس رعایا و برایا از علما و اعیان و غیرهم متوجه به آن است ، و مردم کسب آداب را از سکنه سواد اعظم باید نمایند ؛ از آنکه هر قسم اشخاص کمال و تمامشان در هر مرتبه و حرفه و علم و مقامی در این شهر هست و اهل این شهر کلیه توجه قلبی و التفات معنویشان به آن قبه سامیه است . بعبارہ اخری : قبه الاسلام در سواد اعظم ممالک محروسه ایران روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم است ، و آن حضرت کریمه به مثابه مرکز است ، ناچار هر کس به این حدود بیاید به زیارت مشرف می شود و به ولایت دیگر از اوطان خودشان که رفتند به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام فخریه و مباهات کنند ، و از معتکفین این زاویه متبرکه نقلها نمایند و باعث تشویق و تحریص و ترغیب سائرین گردند و مایل شوند که شد رحال کرده مخصوصاً به زیارت این بزرگوار بیایند و در بلاد قریبه و بعیده دیگر هم منتشر نمایند که مزار حضرت عبدالعظیم که یکی از امامزادگان ذی شان است در خطه طهران به وضعی محترم است و امور روضه اش منظم که در وجه ارض بقعه و روضه به این تکریم و تنظیم از ائمه انام و ابناء کرام ایشان دیده نشده است ، و البته حسن تنظیم هر خانه از خدام و مقیمین آن است . و بر این عمل آثاری که مترتب است لا تحصی است : یکی : توجه نفوس است بر دعاگوئی وجود مبارک اقدس همایون و دوام دولت قاهره که از امر و فرمان قضا جریان و از تواتر و توالی بذل و احسان ایشان چگونه این روضه ملجأ مستجیرین و ملاذ ملهوفین شده است به نحوی که هیچ زمانی از روز و شب در آن خالی از اهل علم و دعاء و مؤمنین از اهل تقوی نیست ، و همگی دست تضرع به سوی

پروردگار کشیده بقاء این دولت را از این آثار باقیه حقه مسألت می نمایند .

در احتراماتی که اسلامیان و ایرانیان از بقاع و قباب امامزادگان عموماً می نمایند و یکی دیگر : تشیید دین و ملت بیضاء سید انبیاء صلی الله علیه و آله است ، از هر طرف هر سال در اعیاد و جمعات و اوقات شریفه اجتماع مرد و زن می شود و می گویند : به زیارت یکی از اولاد و احفاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله است می رویم ، و تا نگویند یهود که : اگر فرزندی از موسی و هارون بود با وسائط بعیده و انساب کریمه ما کمال احترام می کردیم ، و حال آنکه از هارون فرزندان چند ماند و اثری از ایشان نیست ، و اگر قبری دارند پنهان و مخفی است ، و هیچ پیغمبری را نسبت به پیغمبر زاده خود این نحو اکرام و احترام ممتنع و محال است ، و اگر هست بیاورند و بنمایند . و بحمد الله تعالی روضات کثیره شتی در حدود عجم است که هر یک به وضع خوشی محترمند و صاحبان قبه و بارگاه هر یک را خدای است که همه ساله از دولت علیه موظف و موقوفات کلیه برای ایشان مقرر است که به آسودگی به دعاگوئی اشتغال دارند و بر همه کس تفوق و سیادت و برتری دارند . پس اهل خلاف هر قدر قطع حیات ذریه نبویه صلی الله علیه و آله را خواستند و همت بر قطع نسل آن بزرگوار گماشتند به مدد و اعانت حق کارکنان این دولت و بزرگان این ملت اظهار حیات کرده بر دلهای مردگان دوستان ایشان زندگی تازه دادند و قباب رفیعہ عالیہ از خاک مزار فرزندان سید لولاک صلی الله علیه و آله به سوی قباب افلاک برافراشتند ، پس روز به روز مراقب مطهره ایشان بر حسب نام و مکان و نشان بلندتر می شود و به اعلی علین می رسد . اما نامها و قبرهای خبیثه مخالفین دین و ظالمین این زمره طیبین طاهرین به قعر سجین و اسفل السافلین می رود . پس توان گفت : یک دلیل بر حقیقت دین متین حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بقاء آثار بقاع

در احتراماتی که اسلامیان و ایرانیان از بقاع و قباب امامزادگان عموماً می نمایند

خلفاء معصومین و ابناء مکرمین آن جناب است که اگر بر باطل بودند مانند قبور سائرین جور و ظلم و جهل مانند بنی امیه و بنی عباس قبرهای ایشان مندرس و منطمس می شد چنانکه دلیل دیگر وجود مبارک حکماء و مجتهدین و علماء اعلام که راسخین در علم بوده اند از زمان غیبت صغری الی زماننا به حدی است که وصف ایشان با نفوس قدسیه و صفات کلیه به زبان نتوان بیان کرد . پس غرض از بعثت پیغمبران آن بود که مردم روی ایشان به سوی خدا باشد و خدا پرست شوند و اطاعت از احکام الهیه نمایند تا در آخرت اجر و ثواب برند ، در این روضه مبارکه در اغلب ایام نماز است و قرآن است و استغفار و ندامت از معاصی است و غالب از مردم حالت رقت و بکاء خاصی دارند که در هیچ مزاری آن حالت نیست ، همین ثمره بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زحمتهای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است در اسلام ، و ثمرات ظلمهائی است که امامان ما از ائمه جور دیدند و کشیدند ، حال بنگر آنها چه شدند و قبور ایشان به چه قسم است و دین الهی یوماً فیوماً روی به کمال است . و یکی دیگر : بهره های آخرت است که خداوند مرحمت می نماید به شماها که خدام این حرم هستید که سبب می شوید در اتقان این بناء و ترویج این بقعه و توجه قلوب و استمالت نفوس و اعلاء شعائر اسلام و ثواب بردن عوام و آمرزش ایشان و فیض رساندن به مستعدین و نجات از مهالک دنیویّه و مخاوف اخرویّه است . پس خوب است از برای تنبیه و تذکر جمعی از اهل هوی که شرار خلق الله هستند سه حکایت بنویسد که تعلق به مقصد دارد :

حکایت اول : که مرحوم حاجی ملا احمد نراقی ذکر فرمود و تنبیهی است برای بیننده مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب « خزائن » حکایتی نقل فرموده اند ، و تاریخ آن

حکایت اول که مرحوم حاجی ملا احمد نراقی ذکر فرمود و تنبیهی است برای بیننده

در سال هزار و دویست و پنج که از مکه معظمه مراجعت نمودند در سرّ من رأی واقع شد که خلاصه آن از این قرار است: مردی عثمانی معروف به سیادت و متولی آن آستان عرش نشان بسیار جسور و جری و در خطابات او را سید علی می خواندند لیکن با عجم قاطبه قطع نظر از عداوت مذهبی دشمنی سخت داشت. قرار گذارده بود هر یک از زائرین که از عجم می آیند به جهت زیارت کردن امامین عسکرین علیهماالسلاممهری بر پای وی زنند و وجهی بدهند تا نشان باشد بین کسانی که وجه داده اند و نداده اند، و هر وقت هر یک در روضه مطهره مشرف می شدند باید خود یا گماشته امینی از وی بایستد و آن مهر را ببیند اگر بر پای او هست در وقت رفتن به حرم مأذون است، و الا فلا. از قضایای اتّفاقیه جوان تاجری از حدود عجم تازه عروسی کرده بود و عروسش را هم آورده بود. خواست وارد حرم شود با زوجه اش، آن مرد متولی عثمانی حالت شیطانیه اش به هیجان آمد و ممانعت کرد. جوان گفت: چه می خواهی؟ گفت: مهری باید بر پای تو و زوجه ات بزنم و در ازاء (۱) آن وجهی معلوم است باید بدهی. آن جوان گفت: اگر مراد تو وجه است آنچه می خواهی علاوه می دهم به شرط اینکه دست تو به پای عیال من نرسد. هر قدر اصرار کرد فایده نبخشید، و آن مرد ناسید عثمانی برخاست و عصاء دستش را بر آن زن در حضور شوهرش زد که به قفا افتاد. آن جوان بسیار افسرده شد، برای آنکه این عمل زشت برابر روضه مبارکه آن دو بزرگوار در رواق مطهر بود. پس برگشت با دیده گریان و گفت: مرا به زیارتی که فضیحه است و هتک عصمت احتیاجی نیست، و روی به مرقدین مطهرین کرده عرض نمود: ما را می خوانید به

زیارت خودتان و این قسم بی احترامی و پرده دری را راضی می شوید خدام آستان شما کنند؟! هنوز وارد صحن نشده بود که آن ناسید عثمانی بر روی افتاد و فریاد کرد به نحوی که تمام اهالی حرم محترم از خدام و غیر ایشان دویدند او را بدین گونه دیدند، هر قدر بیشتر می ماند فریاد و دادش زیادتر می شد تا آنکه به خانه اش بردند. التماس کرد که از آن جوان استمالت کنید. هر قدر استدعاء عفو کردند فایده ای نیافتند، شام نرسید که رخت از این جهان به درکات نیران کشید. چون شام بود ناچار او را در رواق مطهر بر سریری خوابانیدند تا روز دیگر به مقبره و مقامش برسانند، چون صبح شد از وسط آن سریر سگی سیاه یافتند از میان آن بیرون آمده و از رواق گریخت و اثری از وی معلوم نشد. این است عاقبت کسانی که با زائرین قبور اولیاء حق، جسارت و بی ادبی می نمایند و این مطلب که قریب یک صد سال است می گذرد بین مجاورین و خادمین و ساکنین سامره بلکه کافه دولت عثمانیه مشهور و در دواوین ایشان ثبت و ضبط است.

در مذمت آنان که امساک می نمایند در احسان کردن به خدام قبور ائمه انام و امامزادگانو مخفی نماند که: بعضی از زوارند که نهایت استطاعت و مکنت دارند و زمان زیارت قبور هر یک از ائمه هدی علیهم السلام خوش دارند که خودشان زیارت نامه که دارند از هر کتاب دعاء و زیارت بخوانند به جهات چند: یکی برای آنکه: صحیح کرده اند آن زیارت را و صحیح می خوانند. و دیگر آنکه: می خواهند حواس جمعی داشته باشند که در وحدت و خلوت و عدم اختلال حواس ظاهره و باطنه داعی ذاکر زائرتر است. و این فقره بر حسب حس مشهود و آشکار است و جز آن نیست، یا آنکه می خواهد

در مذمت آنان که امساک می نمایند در احسان کردن به خدام قبور ائمه انام و امامزادگان

چیزی به زیارت نامه خوان ندهد ، لَهذا خود می خواهد متصدی شود . این وجه در غالب از موارد که استطاعت دارند از اعیان و اشراف و تجار بعید است . و پناه می برم به خدا از بعضی که اصرار نمایند برای زیارت خواندن بلکه ممانعت کنند زائر بیچاره را چنانکه در عربستان و خدام از ایشان مرسوم و معمول است ، مردی زائر به درِ رواق ایستاده و کتاب زیارتی در دست دارد و حالتی هم برای اوست ، خدام هم یک نفر دو نفر نیستند ، متصل درِ صحن و رواق و روضه می آیند ابرام می کنند و می گویند : تو زیارت نخوان بگذار ما بخوانیم . پس از برای چه آمده ای ؟ ! و ما از برای چه ایستاده ایم ؟ ! وضعی می شود که کتاب را از دست می کشند بلکه دشنام می دهند او را ، بلکه او را منع از دخول حرم می کنند . و چه کند زائر ؟ متمکن نیست به تمام آنها انعام بدهد و همه را راضی نماید . و چه بسیار بد است حالت بعضی از اهل ثروت که زحمت می کشند و به اماکن شریفه می آیند و هر قسم وجوه بعرب و عجم می دهند بر خلاف شرع و عرف ، اما این موردی که منصوص است باید به خدام انعامی نمود اگر وجه کلی نمی توانند از جزئی چرا مضایقه و دریغ می کنند ؟ ! پس در خود انفاق ، اجر و ثوابهای اخرویست .

حکایت دوم : که از کرامات امامین علیهماالسلام که در سامره واقع شد در سال هزار و دو بیست و نود و چهار که داعی در ماه مبارک رمضان در حضرت سرّ من رأی مشرف بودم ، و حظوظ اخرویه استدراک می نمودم از حکایاتی که نقل کردند ثقات از علماء و مجاورین از عرب و عجم این حکایت است : مردی متقی از اهل قندهار و بخارا به زیارت امامین علیهماالسلام در سامراء ، شرفیاب شد از

حکایت دوم که از کرامات امامین علیهما السلام که در سامره واقع شد

کفش کن که به ایوان قدم گذارد و پای خود بیانو (۱) بود. زیارت نامه خوانهای آن روضه عالیّه حالشان و اصرار و طمعشان نوع دیگری است که بعضی دیده اند، احتیاج به شرح ندارد و از این حالت مشهور و معروفند. وقتی که آن مرد متقی ایستاده است و کتابی در دست دارد و اذن دخول می خواند با حالتی پسندیده بلکه از غالب زوّار بهتر و عموماً احوال زائرین هم در بدو ورود به اعتبار عالیّه منقلب است [. .] (۲) آن شخص به مراتب شتّی از بکاء امرأه ثکلی زیادتر بود، یکی از خدّام اظهار کرد: بگذار من زیارت بخوانم. آن شخص اعتنائی نکرد، پس اصرار نمود، آخر بدون اینکه حرفی بگوید یک اشرفی از جیب خودش بیرون آورده به آن مزوّر داد و مشغول به زیارت خواندن شد. باز اصرار کرد، دفعه دیگر یک اشرفی به وی داد، تا پنج مرتبه پنج عدد اشرفی به آن مرد مزوّر داد. مع هذا قناعت نکرده اصرارش زیادتر شد. تا آن وقت با وی حرف نزده بود، آخر الامر گفت: دیگر وجهی موجود ندارم، بدهم مرا به حالت خودم بگذار. آن مرد مزوّر نپذیرفت، طرف رداء و آستین وی را گرفت به طریق حتم و حکم گفت: باید من زیارت بخوانم. آن مرد زائر متقی با همان حالت رقت مراجعت کرد و گفت: دیگر به زیارت مشرف نمی شوم. اما آن شخص مزوّر که به رواق آمد سه نفر نورانی یافت که بر دست یکی چوب مختصری بود و با آن چوب اشاره بر سینه اش کرد: چرا بر زائر ما ظلم کردی؟ پس از اثر آن روی افتاد و قرحه ای از همان محل پیدا شد، شام نکشید که به دوزخ منزل و مأوی گرفت. غرض آن است که: بدانند زائر را حرمت مخصوصی است در نزد مزورش، زائر هر که باشد و مزور هر کس.

۱- کلمه ناخواناست.

۲- کلمه ای در چاپ سنگی ناخواناست.

حکایت سوم: که جناب حاجی در دار السلام نقل فرمودند که بسیار مناسب است و در همین سنین واقع شد شرح آن مفید است و باعث مسرت خاطر دوستان امیرمؤمنان علیه السلام می شود، و جناب فحل المحدثین و مرشد المتکلمین حاجی میزرا محمد حسین نوری طبری مجاور سامراء در کتاب « دار السلام فی الرؤیا والمنام » که از مصنفات جدیده (۱) ایشان است و کسی را قدرت بر تألیف این قسم کتاب نیست بیان فرموده اند: در روز عید غدیر بعد از ظهر مرد ناصبی از حواشی سلطان با نعلین وارد عتبه علیه علویه خواست بشود، خدام مانع شدند او را، قبول نکرد تا رسید محاذات ضریح، پس بغتة فریاد کرد و افتاد و حالت جنون از وی مشاهده شد، و خودش زمان نقل به جحیم نقل

۱- کذا، شاید « جیده » باشد .

حکایت سوم که جناب حاجی در دار السلام نقل فرمودند

در اشعار شیخ احمد قفطان نجفی

کرد: دو انگشت از ضریح مطهر بیرون آمد و بر پیشانی من رسید، و اثر آن دو انگشت هم بر پیشانی او بود تا روز دیگر به درک نیران واصل گردید. [در اشعار شیخ احمد قفطان نجفی] و جناب شیخ احمد بن شیخ حسن قفطان نجفی اشعاری در این خصوص گفت از آن جمله: و کرامات علی حیدر هظهات عند اهل التبصره کم و کم مرت علی اسلافنا ولنا اخی بدت مبتکره ناصبی رام أن یدخل فینعله للروضه المنوره صاحب الروضه ارخ اسدقبل أن یدخلها قد سطره وعلیکم صلوات اللہ ماذکرت ایامکم یا خیره عبدکم یرجو ان فضلکممیوم یاتی بالذنوب الموقره فاشفعوا فی وزره یا سادتیانتم عند الاله الوزره

اشعار مرحوم شیخ عبدالحسین نجفی است

اشعار مرحوم شیخ عبدالحسین نجفی استو جناب شیخ عبدالحسین شکر نجفی نیز خوش فرمود: ورجس خبیث رام وطاً
 بنعلهمقدسه الارضین بل حضره القدس وهم بأن یعلو علی عرش قادر بقدرته قد قوم العرش والکرسی أراد اختطاف السبع من
 ملاً غدته الرسل حراساً ولم یخش من ناس فخر شهاباً من سماء لرجمه فاحرق شیطاناً علی صورہ الانس الم یدر ان فیہ الملائکة
 خُشِعُوا أن قامت صفوفا بلا همس وأن به اوحی لموسی الهیباً قَبْلَ خلع النعل یخلع للنفس فلله من ارض سمت قبه السماء وعاق
 علی العیوق حتی عن المس لقد ضمنت فصل الخطاب الذی علامن الجنس فامتازت بفصل بلا جنس اضاء لنا فی عالم النور
 نور هفنونر بلا- بدر وضوء بلا- شمس وإن اعتقادی فی علی بأنهلرب العلی عین علی کل ذی نفس تعالی إله الخلق أن یأمر
 العدیأمر ویجرى فیهم الامر بالعکس چون این ابیات برای خواص اهل فضل مکتوب شد احتیاج به ترجمه ندارد. *** پس
 شاید جمعی خیال نمایند که مزار و قبور ائمه معصومین که کرامات باهره قبورشان لا تحصی است با مقابر فرزندان ایشان که
 غیر معصومند فرقی ندارد، نه چنین است فرقهها دارد، و احترامات قبور امامان بیش از آن است که به وصف در آید، و
 امامزادگان هم معصوم نیستند، و آنچه از اداب مذکور شد در حق قبور ائمه اطهار است، مع ذلك کله کسی تا روح شریفش
 با روح مطهر جناب سیدالشهداء مرتبط و متصل نباشد وی را از خود

در آداب بست نشستن و آنچه در احترامات خانه کعبه روایت شده است

ندانند و نشمارند ، و در عالم مجردات محشور با خودشان ننمایند ، در حق وی نمی فرمایند زیارت او زیارت حسین بن علی علیهما السلام است ، قطع نظر از شأنیت حضرت عبدالعظیم و ملاحظه نسبت و مماثلت زیارت باید خود را در این روضه خاشع نمود الا آنچه از شرع نبوی خارج شده است ، پس زائر در حضور این بزرگوار نشاید قصوری کند . و بعضی از کرامات این روضه را در اواخر کتاب ذکر می نمائیم .

در آداب بست نشستن و آنچه در احترامات خانه کعبه روایت شده است مخفی نماند که : جماعتی به جنایات و خسارات می آیند و در روضه حضرت عبدالعظیم بست می نشینند تکلیف ایشان را باید دانست . بدان که در کتاب « اصول کافی » (۱) است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند : « کسی که در خارج حرم و خانه کعبه کسی را بکشد و در حرم بیاید و التجاء بیاورد باید آب و نان به او ندهند و به بازار نگذارند مبیعه کند تا آنکه بیرون آید آن وقت او را بقتل رسانند ، و اگر در خود حرم کسی را به قتل رساند در همان جا حدّ الهی را بر او جاری نمائید کما قال الله تعالی : « فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » (۲) ، و هم چنین فرمودند : « فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ » (۳) . و أيضاً در سوره حج فرموده است : « وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ » (۴) . و مراد از الحاد مانند ظلم ، کار بی جا کردن است اگر چه به زدن خدمتکاری باشد . و در کتاب « وسائل الشریعه » است که : « طلبکار مطالبه طلب در حرم از مستدین

۱- اصول کافی ۴/۲۲۸ ح ۴ .

۲- بقره : ۱۹۴ .

۳- بقره : ۱۹۳ .

۴- حج : ۲۵ .

در اینکه خورندگان اموال مسلمانان چاره ای جز اداء حقوقشان با قدرت ندارند و دعاء هیچ یک مستجاب نمی شود

و بدهکار خود ننماید شاید نداشته باشد و خجل شود». و این خبر محمول بر کراهت است. پس هر چه منافی با حرمت است منهیّ عنه است، و از این جهت وطن در مکه معظمه زیاده از یک سال نهی رسیده است، و توطّن در کربلا بر حسب اخبار معتمده نیز منهیّ عنه است، و جهت نهی هم همان بی حرمتی آن خانه و مزار است، و بر حسب تجربه دیده شده است برخی از مجاورین از زائرین قسی ترند بلکه به زیارت هم کمتر مشرّف می شوند. و به اعتقاد داعی تا انسان خود را تکمیل نکند مجاورت قبور ائمه هدی علیهم السلام را اختیار ننماید که وقع و وقر زیارت و مزور از دل و نظرش می رود، بلکه عواقب امورش مختل می شود، و مقصود اولیه اش در آخر عمر از دست می رود، و بسیار کم است کسی مجاور شود و عاقبت به خیر گردد مگر نفوس قدسیه اخیار کاملین و علماء مکملین.

در اینکه خورندگان اموال مسلمانان چاره ای جز اداء حقوقشان با قدرت ندارند و دعاء هیچ یک مستجاب نمی شود پس از نگارش این مقدمه عرض می کند: کسانی که اهل کسب و تجارتند و در جوار حضرت عبدالعظیم بعد از اختلال حال و اتلاف مال و تضييع حقوق مسلمانان می آیند و متحصّن می شوند این طایفه در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله ممدوح نیستند و هر قدر در آن روضه بمانند و خداوند را بخوانند جز اداء حقوق اخوان چاره نیست و هر قدر ختم مجرب بخوانند و بر دعوات کثیره مواظبت نمایند اثری بر وی مترتب نمی شود. و به عبارت عوام «مال مردم را باید داد» و اگر مفلس شده است و حالا چیزی ندارد حالش بر دو قسم است: اگر در مصارف شر مالش را صرف کرده است و تلف نموده البته موجب سخط الهی است، و اگر در مصارف خیر و به قانون شرع صرف نموده و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مردم را داده است البته در پریشان وی حکمتی مقتضی است، از مجاورت وی قدحی نتوان نمود، و بر خداست وی را توسعه دهد.

در احترام کردن و پناه دادن پناه آورندگان است به مزار ائمه علیهم السلام و فرزندان ایشان

اما شرط کلی دو قسم است: اول آن است: حقوق و ظلامه بندگان خدا را بدهد و برساند که اشتغال ذمه عباد امریست دور از ثواب و سداد، پس اهل اسراف و اتلاف قبل از تحسیر و تأسّف التفاتی به اواخر عمل خود نمایند سزاوار است، و کسانی که برای جنایات و اذیت به عباد الله و ظلم کردن به ایشان مستأصل می شوند و در زمان انتقام بست می نشینید همان حکم و امری که در خیر البلاد مکه معظمه رسیده است در بقاع محترمه جاریست تا تعطیل در حدود و احکام حقّه الهیه نشود، بعد از این که امام علیه السلام در تقاصّ نفوس در حرم خانه خداوندی این نحو بفرماید در روضات دیگر به طریق اولی واجب است، و کسانی که به واسطه نافرمانی و مخالفت اوامر سلطنتی و حیف و میل و جوه دیوانی به بست می آیند عمل ایشان واضح است، و حکومت در حقّ ایشان هم راجع به پادشاه زمان است، آنچه رای جهان مطاع قرار گیرد درباره وی می فرمایند، و اگر به واسطه ظلم به رعایا و فقرا و اهل دعاست البته انفاس قدسیه ایشان اثر می نماید و به ید سلطان عادل قاهر انتقام کشیده می شود. خلاصه خیالات خلق در متحصّن شدن به زاویه حضرت عبدالعظیم مختلف است و غالباً از راه اضطرار و الجاء است، و امیدوارم این نحو مجاورت برای اهل عزّ و ثروت اتفاق نیفتد و شیطان هم غلبه ننماید تا منجر و منتهی به این گونه انزواء شود؛ از آنکه هر قدر در آن آستانه مجمع و انجمن از این گونه اشخاص گردد دلیل بر فساد حال رعایا و غلبه هواست، و موجب انزجار طباع رؤساء ملت و اعیان دولت و زحمت ایشان است.

در احترام کردن و پناه دادن پناه آورندگان است به مزار ائمه علیهم السلام و فرزندان ایشان پس این بقعه از برای زیارت است نه مجاورت، یعنی: مجاورت از روی فساد و الحاد و ظلم که نه شرع طالب است و نه عرف مائل، حال بدانیم احترام دو قسم است: یکوقت احترام داشتن است و یک وقت احترام کردن، مثلاً خانه کعبه احترامی دارد بالااصله آن

در تغییر بست از جانب دولت به مزار حضرت رضا و معصومه و عبدالعظیم علیهم السلام

احترام داشتن است ، و به زائرین وی فرموده اند : احترام کنید این خانه را . آن احترام کردن است و ثمره احترام نمودن از بناء محترم عبادتی است عظیم که عاید شخص می شود نه بر آن کسی که امر به احترام کرده است ؛ از آنکه هر چیزی را خداوند حرمت کرد ، به بی احترامی دفع حرمت از او نمی شود . و روضه شریفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در این سنوات احترامات مخصوصه بهم رسانیده است ، جهت و سبب اصلی و کلی خواست خداوند سبحان است که بر دل آگاه پادشاه دین پناه القاء نمود یوماً فیوماً بر احترام و اعظام وی بیفزاید ، و از هر بابت توسعه در موقوفات و اماکن و تعمیرات آن دهد ، و غالب عوام به واسطه این تعمیرات ظاهریه رغبت می نمایند و در این بقاع محترمه حاضر می شوند ، مولوی گوید : گفت پیغمبر تو را وز سلوکانما الناس علی دین ملوک (۱) پس کمال احترام را پادشاه اسلام کرد و سائرین از وی این احترام کردن را آموختند ، و از هر کسی بر حسب رتبه اش احترامی خواسته اند .

در تغییر بست از جانب دولت به مزار حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم استو یکی از احترامات سلطنتی دولتی آن است که به امر و فرمان وی در سه بقعه عالیه بست معین و مقرر شده است : یکی در روضه رضویه حضرت رضا علیه السلام ، و یکی در بقعه فاطمه معصومه علیها السلام در قم ، و یکی در روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دار الخلافه طهران . و این حرمت خاصه از حسن نیت به خانواده عصمت است ، والحق این بقاع ثلاثه سزاوار این نحو حرمت ملوکانه هستند ، و فواید کثیره هم بر آن مترتب است : یکی از آنها

۱- این بیت قبلاً نیز گذشت .

بنظر می رسد شاید مظلومی متهم شده باشد و بدون جهت مورد مؤاخذه گردد، و چون خود را بدان آستان آورد و متحصین شد بعد از مرور ایام قلیله خلاف آنچه منظور شده بود معلوم شود، پس یک قسم از احیاء نفوس همین است. پس آنچه شبهات و اتهاماتی که در دنیا می شود و صاحبان قدرت عجله در انتقام می نمایند عاقبت آن ندامت است و پشیمانی. و آنکه اموالش تمام شد و در مصرف خیر خرج کرد و به آن آستان ملتجی گردید عاقبت آن توسعه و برکت است، و توقف چند روزه در آن آستان شاید باعث علم و اطلاع طلبکاران بر صلاح امور وی شود و در مقام اصلاح بر آیند، و یک قسم از احیاء نفوس نیز همین است. و همچنین کسی که قتل خطا نمود و در آن زاویه بست نشسته منزوی شد شاید اولیاء مقتول به جهات و نیات خیریه از وی بگذرند از دیه دادن و امثال آن، و احیاء نفوس نیز همین است. خلاصه اطاله لسان و کلام بیش از این نباید کرد سیما در حسیات واضحه، مراد آن است: هر کس در بست رزین متین احکام شرعیه محمدیه همیشه مقیم و معتکف گردید هیچ وقت در خطر نیست و ضرری به وی نمی رسد، و در هر کجا هست همان بست است، اما هر کسی که خائن است خائف است، و در هر کجا هست همه چیز وی در معرض خطر و خطاست، پس هر کس متدین است در عالم و در هر حالت، مصون و مأمون است، و کفارات اداء حقوق مردمان همان اداء حقوق است که بست واقعی همان، و امان و آسودگی نیز در آن است. اما وای بر کسانی که در مقام هتک حرمت این امامزاده لازم التعظیم بر آیند، و هر قسم از اشخاص که بست نشسته اند بخواهند به ظلم و جور بکشند و ببرند، و علی رؤوس الاشهاد با حکم الهی و اوامر حضرت پادشاهی بخواهند معارضه و مخاصمه نمایند البته مورد سخط و قهر و عقوبت در دنیا و آخرت می شود.

حکایت غریبه در عقوبت به آنانی که بی احترامی به بستی حضرت شاه ولایت کردند

حکایت غریبه در عقوبت به آنانی که بی احترامی به بستی حضرت شاه ولایت کردند چنانکه در کتاب « دار السلام » که سابقاً ذکر شد از مرحوم ملا محمد گیلانی نقل کرده اند که : در سال هزار و یکصد و پانزده اصغر نامی از دست حاکم نجف التجا به روضه مقدسه علویّه آورد و خود را به ضریح چسبانید و عرض کرد : انا دخیلک یا علی ! گماشتگان حاکم آمدند و او را به عنف در شب کشیدند و بردند و حبس نمودند تا فردا او را شکنجه و آزار نمایند . اما حاکم در خواب دید حضرت امیر علیه السلام حربه در دست دارد و اشاره به وی می کند و می فرماید : چرا دخیل مرا به عنف کشیدی ؟ و آن شخص هم در خواب دید حضرت شاه ولایت فرمود : غم مخور فردا نجات می یابی . چون حاکم برخاست وی را طلبید و خلعت داد و مرخص نمود . و نظیر این مطلب [را] مرحوم آخوند ملا- کاظم هزارجریبی در کتاب « تحفه المجاور » (۱) از مرحوم استاد اکبر ، آقا محمد باقر بهبهانی نقل کردند که خود شنیدم از ایشان که فرمودند : در خواب خدمت جناب سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدم ، عرض کردم : هر کس که در جوار شما مدفون شود آیا از وی سؤال می نمایند ؟ در جواب فرمود : چگونه جرئت می کنند ملائکه سؤال کنند ؟ ! پس این روضات عالیات بست الهی است برای احياء و اموات ، خلاف احترام کردن خلاف رضای حق است ، و برحسب ظاهر و حکومت عقل واضح است : اگر مرد دنی لثیمی از آحاد ناس به در خانه ای رود و به صاحب خانه ملتجی شود البته صاحب آن خانه در هر طبقه ای از آحاد ناس بوده باشد در مقام دفع اذیت و قضاء حاجت اوست ، و اگر مردی را از خانه یکی از اجزاء ابناء زمان از اعیان ملت و دولت چهار نفر بکشند اهل عرف

۱- این کتاب را در ذریعه ۳/۴۶۵ ، ش ۱۷۰۲ تحفه المجاورین نامیده و مؤلف آن را مولی محمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی حائری ، شاگرد وحید بهبهانی ، خوانده است .

مطلب اول: تعمیرِ فیهِ تنویر

در تعمیرِ روضات مقدسه و تقییح آنانکه از موقوفات حیف و میل می نمایند

می گویند: کمال بی احترامی به صاحب خانه شده است. پس چگونه محمد و آل محمد علیهم السلام راضی می شوند کسانی که پناه به آستان عرش نشان والا شان آنها می آورند به ظلم و عنف ببرند و اذیت نمایند؟! پس هر کس هر گناه بزرگی کند به عتبه هر یک از بزرگان دین ملتجی شود قصد اذیت به وی اذیت به خدا و رسول است. پس خوب است تفویض امور او را به صاحب روضه نمایند و اصلاح امر وی به مقتضای میل خودشان از ایشان که بزرگواران دنیا و آخرتند به نحو اوفی بخواهند که البته اصلاح می نماید بلکه معذرت از این خدمت می خواهد. الحال مطالبی به نظر آمده است، چون غرض داعی مرفوع است چه ضرر دارد در مقام شرح آن مطالب برآیم.

مطلب اول: تعمیرِ فیهِ تنویر در تعمیرِ روضات مقدسه و تقییح آنانکه از موقوفات به غیر جهت شرعیه حیف و میل می نمایند حضرت احدیت به مفاد آیه کریمه: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ» (۱) دوست می دارد در مسجد و روضه هائی که منسوب به اوست تعمیرات حسنه بشود، و اخباری صحیحه از ائمه طاهرین علیهم السلام مأثور است در ثواب تعمیرات مساجد و بقاع متبرکه، و حسن تعمیرات ابقاء آثار خیریه است و اعلاء اذکار مرویه کما قال الله تعالی «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۲). یک قسم از تعمیر و آبادی مساجد و روضات عالیه اجتماع نفوس است و دوام اذکار

۱- توبه: ۱۸.

۲- نور: ۳۶.

و تسبیح و اداء فرائض و قیام به وظایف واجبه و اعمال مستحبه . و یک قسم هم اهداء نذورات و اعطاء موقوفات است ، مثلاً کسی نذر کرده است در شبی معین یا در لیالی شریفه مقداری از شمع و چراغ در روضه حضرت عبدالعظیم از مال او سوخته شود و روشنائی هم باشد در روضات کریمات البته از شعار اسلام است ، پس بر حسب نذرش وفا کرده و چند دسته شمع آورده و به یکی از خدام داده تا در اوقات مخصوصه بسوزاند ، آیا جایز است عقلاً و نقلاً قدری از آنها سوخته شود و قدری دیگر را بدزدد و به مصرف دیگر رساند ؟ آیا شنیده اند : « وقتی که امام عصر عجل الله فرجه ظاهر شدند دستهای بنی شبیه که دزدهای خانه کعبه بوده اند قطع نمایند » . این فقره منافی با تعمیر روضه است و معنی تخریب همین است ، در این خیانت و سرقت چند عقوبت متفرع است ، اگر چه از قید ملکیت نذر کننده خارج شده است ولیکن چنین خائنی [را] مؤتمن نتوان خواند ، و خادمی که حقّ مخدوم خود را اداء نکند و در غیر مصرف منظور صرف کند دیگر لیاقت خدمتگذاری ندارد ، و بنده خائن البته از آستان آقای بزرگوار خویش معزول است ، و چنین است تصرّفات جمعی از اهل طمع به موقوفات کلیه که واقفین وقف می نمایند و خدا را به نظر نمی آورند . و به تجربه دیده شده است کسانی که در این گونه اموال و املاک موقوفه تصرّف و تملک کرده اند برکات و خیرات از ایشان برداشته شده است و عاقبت عمل ایشان به فقر و پریشانی منتهی شده است و خیری از آنها نیافتند . و عجب است از کسانی که می بینند و می دانند که می میرند ، مع هذا همت خودشان را مصروف خوردن اینگونه جوه و املاک می نمایند و خدا را به نظر نمی آورند « فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ » (۱) تبدیل موقوف علیه و تغییر نذورات به أسوء حال همین است .

در عدم جواز تصرف وجوهی که در ضرایح امامزادگان ، زائرین می گذارند

پس خادم آستان حضرت عبدالعظیم شدن نه از برای خوردن مال مردم است و تصرف در موقوفات ، بلکه برای تعمیر و تجلیل روضه منوره است ، و این گونه مطالب برای تذکره بعضی از جهال که از مسائل بی خبرند با فایده و ثمر است . بسیار سزاوار می دانم که علماء بر سَدَنه و خَدَمه این عتبه شریفه این فقرات را بخوانند و به طریق رشاد و صواب ایشان را هدایت و دلالت فرمایند و راه پرهیزکاری را شعار خودشان نمایند .

در عدم جواز تصرف وجوهی که در ضرایح امامزادگان ، زائرین می گذارند و همچنین است وجوه نقدیه که از طلا و نقره ، دینار و درهم ، سیاه و سفید ، زوَار در ضریح مطهر می گذارند و از شبکه های ضریح می ریزند ، اگر قصد نذر کننده زائر آن بود که هر کسی آن وجوه را بردارد در آن محل حبس نمی نمود و بر ضریح مطهر نمی گذارد ، و البته راضی نیست که در غیر مصارف آن بزرگوار خرج نمایند . اگر کسی گوید : صرف کردن خدّام هم ، همان صرف برای آن حضرت است . این قول البته در کمال ضعف است ، گویا غیر از اجازه و اذن حاکم شرع انور چاره در تصرف آن برای متولّی و کلیددار نباشد ! پس هر نحوی که حکومت شرعیه مقتضی شد همان ممدوح و مستحسن است از اینکه این قسم فقرات مشتبهه موقوف به اجازه مجتهد اعلم جامع شرایط است . و عجب دارم از کسانی که این وجوه را از باب میمنت و برکت از خدّام می خواهند و در کیسه ها نگاه می دارند و نمازهای واجبی خودشان را با آنها بجا می آورند . و هم چنین است استعمال فروش (۱) و ظروف موقوفه در غیر روضات شریفه ، یعنی

مطلب دوم: اشاراتُ لدَفْنِ الاموات

دفن اموات و آداب آن در جوار بزرگان دین

اجناسی را واقفی از برای محلی وقف می نماید که منفعت آن صرف موقوف علیه که امامزاده است بشود ، حال تو آن فرش را در خانه خودت می اندازی و استعمال می کنی ، البته برخلاف میل واقف است ، و آن خلاف شرع اطهر است برای آنکه به خلاف رضاء واقف عمل کرده ای بلکه نماز کردن بر آن غیر مجوّز است . بلی جنسی از اجناس موقوفه که نزدیک به اندراس و انطماس است باز اذن حاکم شرع شریف می خواهد که اگر صلاح داند او را تبدیل نماید به ضروریات لازمه آن موقوف علیه ، و آنچه موجب تعمیر و اصلاح آن می شود ؛ مگر آنکه واقف شرط نماید تبدیل و تغییر را برای متولی به نحوی که صلاح می داند ملک و جنس موقوف را ، و همانا استفتاء از فقیه است در این گونه مسائل ، والسلام .

مطلب دوم: اشاراتُ لدَفْنِ الامواتدفن اموات و آداب آن در جوار بزرگان دیندر ثمرات دفن موتی و آداب آن است : بدان به نحو اجمال که : معنی دفن میت در جوار امام و امامزاده آن التجاء و پناه بردن و بست نشستن به حرم ایشان است که اگر میت اهل عذاب باشد شاید به جهت مجاورت آن امامزاده رفع عذاب شود . مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب « انوار نعمانیه » ذکر فرموده است : عالمی خوابی دید از قبرهای مردگان وادی السلام ریسمانها کشیده شده است و به قبر حضرت امیر علیه السلام بسته شده . برای یکی از اهل علم خواب خود را نقل نمود . آن عالم تعبیر کرد : کسانی که در جوار فیض آثار حضرت حیدر کرار آمده اند عرض می نمایند : یا امیرالمؤمنین ! ما ریسمان بندگی تو را برگردن نهاده ایم و به جوار تو آمده ایم ، راضی مشو ما را در خانه ات عقوبت و عذاب نمایند .

در آنچه برای قبور مردگان از مسلمانان پسندیده است

ونعم ما قیل : إذا متُّ فادفنی إلی جنب حیدرأبی شبرٍ أکرِّم به وشبیر فلیس (۱) أخاف النار عند جوارهولا أتقی من منکر ونکیر فعازَّ علی حامی الحمی وهو فی الحمی إذا ضلَّ فی البیدا (۲) عقال بعیر (۳) پس همان احترامی که از برای زندگان و مجاورین ذکر شد برای مردگان به طریق اولی خواهد بود ، یعنی کسی را نمی رسد میتی را از بست خانه های وحی و تنزیل تغیر و تبدیل دهد و عقوبت نماید مگر اشخاصی که از اهل خلاف بوده باشند ؛ از آنکه دشمن خانگی را راندن موجب آسودگی دوستان است .

در آنچه برای قبور مردگان از مسلمانان پسندیده استعلی ایّ حال ، در این اماکن که محطّ رحال احیاء و موتی است خوب است قبرستان مخصوص باشد که اموات متفرقه را در آن دفن نمایند و کسی را هم بر حفظ تمام قبور بگمارند که همیشه مواظب شود تا خلل و فرجی که پیدا می شود سد نماید و درندگان و اطفال و اراذل را از مروده بر آن منع نماید تا بی حرمتی نشود و مزبله و محل کثافات و قازورات نگردد که احترام مردگان مانند احترام زندگان است . و عجب دارم از این عمل سهل آسان چرا متولیان امور خیریه غفلت می ورزند ، و بر عموم مرده و زنده این امت مرحومه این منّت عظمی را نمی گذارند ، البته وضع قبرستان کفار و اهل خلاف را دیده اند و شنیده اند که به چه قسم تمیز و پاک است و ظاهرشان بر خلاف باطن ممتاز ، و گماشتگان از دولت مأموریت دارند که هر صبح و شام مانند مساجد

۱- در منازل الآخرة : فلسط .

۲- در چاپ سنگی : البیداء ، که با وزن شعری سازگار نیست ، در منازل الآخرة بجای « البیدا » ، واژه « المرعی » وارد شده است .

۳- منازل الآخرة : ۱۵۶ ، وفيات الائمة (چاپ دار البلاغه) : ۷۶ با اختلافاتی .

و کنائس و بیع خودشان جاروب نمایند و نگذارند بر قبرها بنشینند و حرف بزنند و بخندند و زیاد توقف کنند که مبادا توقف زیاد باعث افسردگی مردگان گردد، و ثمره این کار میل نفوس است به آمدن قبور و فاتحه خواندن و هدایا برای آنها فرستادن و از ایشان یاد کردن، به طریق قطع و یقین اجر کلی بر بانی این عمل خیر مرحمت می شود. و خوب است هر زنده ای که مرده خودش را دفن می نمایند نشانی بر قبرش قرار دهد تا هر وقت می خواهد به سهولت بیابد و موکل قبور هم وقتی که لازم شود بتواند نشان دهد. و آنچه مرسوم شده است در تمام ملل آن است که بر سنگی اسم میت را می نویسند و بر قبرش نصب می نمایند اما نه به نحوی که در حدود ایران رسم است. داعی استدعا می نمایند که این قسم سنگها را بر قبرها موقوف دارند که باعث سخط و قهر الهی است؛ از آنکه اسماء حسنی و جلاله را در اوایل آن لوحها نقش و رسم می نمایند و اسامی انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که مردگان به آنها تسمیه شده اند نیز حک می کنند بلکه در غالب از آنها آیات قرآنی است، پایمال زندگان و درندگان و دواب می شود، آیا کدام گناه و معصیت از آن بالاتر است که کسی قرآن را عمداً بیندازد در شوارع عام تا مردم بر او راه روند؟! اگر چه قصد مردمان در این فقره توهین و تحقیر قرآن نیست، ولیکن از آنچه می شود و می بینیم باید منع نمائیم. و غالب ناس متذکر این فقره نیستند، و چون ایشان متذکر شدند البته تصدیق می کنند که عمل قبیحی است، و چاره اش آن است که سنگها را فرش نمایند، و از طول هر سنگی به حجم و عرضش بیفزایند، و بر بالای سر قبرها ایستاده نصب کنند تا لگدکوب نشود، و اگر وسعتی در قبرستان باشد زودتر بنظر می آید و شناخته می شود، و موکلین و مأمورین قبور که موظفند هر وقت سنگی بیفتد بدون مسامحه و ملاحظه در همان جا نگاهدارند تا مشتبّه نشود، و در همان محل و قبر بماند، و الاً باید فرش راهها و کنار نهرا گردد، و این عمل نیز معصیتی دیگر است. بلی اگر سنگی بر مزاری فرش شود برای نشان شناختن لیکن اسماء حسنی در وی

نباشد و اسامی ائمه هم حک نشده باشد و از آن نشان میّت مقبور شناخته شود، چه ضرر دارد؟ و شاید کسی گوید: عمل خیر را باید کرد اگر کسی از اهل شر معصیتی کند به بانی خیر ضرری ندارد. عرض من آن است: نصب الواح قبریه از کجا به اینطور خیر است؟ در صورتی که خیر باشد و عمل جماعتی از علماء بر این بوده است بر این عمل خیر اثری مترتب شود خوب است. اگر کسی چاهی بکند برای این که از آب وی مردمان و عابرین بهره ببرند البته ممدوح و مستحب است، اما اگر بدانند که در این چاه جماعتی هلاک می شوند و هر بینا و نابینا در آن می افتد البته با علم به این عمل خیر نیست بلکه شر است. خلاصه تقلید نباید کرد هر مسلمی به قدر توانائی خود غافل نشود، و در مقام نهی و منع درآید که رضاء خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه دین علیهم السلام و موتی از مؤمنین مقلّم و اقدم است بر آنچه مشهور است. و آنچه داعی بر این ورق نگاشت عین صواب و فصل الخطاب است، اما کسانی که در ایوان و رواق و حرم و مسجد مردانه و زنانه مدفون می شوند و قبورشان در زیر فرش مستور است باز به نشان معلومی از سنگ و غیره توان قناعت کرد، و اولی آن است که در مساجد مدفون نشوند؛ از آنکه بنای مساجد برای عبادت است اگر چه سیره ایست شایعه که مردگان را در مساجد متعلقه بر روضات ائمه طاهرین علیهم السلام دفن می نمایند، و در اوراق سابقه بنا بر روایت صحیحہ دانستی که عبدالجبار باغ ملکی خود را که مدفن حضرت عبدالعظیم است وقف نمود بر تمام مردگان. پس از این خبر صحیح معلوم است که اطراف روضه حضرت عبدالعظیم وقف بر این عمل شد، یعنی در هر محل و زاویه آن هر میتی مدفون شود صحیح است، بناء مسجد کردن بعد از قرون متطاولة دلالت بر مسجد بودن نمی کند. و خوب است مزار عام را در صحن جدید بالای سر که در اطراف آن حجرات قبور

در اخبار قصاری که از ائمه اطهار وارد شده است برای احترام قبور

اعیان و اشراف است قرار دهند ، یکی به واسطه وسعتی که دارد و روحانیتی که از آن پیداست تا نشانه ای از وادی السلام باشد ، و عبور عابرین را هم برای سکنه و خدام اطراف صحن همان در اطراف قرار دهند تا آنقدر مردگان لگدکوب نشوند و باعث خرابی و انهدام قبورشان نگردد . و در حدیث است : « هر کس گامی بر قبری گذارد چنان است بر جمره ای از آتش قدم گذارده است » . قبرستان را مانند مساجد معبر کردن کاریست از سداد و رشاد دور ، و خواهندگان آن از رحمت حق مهجورند ؛ مگر آنکه ورثه موتی احياناً برای فاتحه خواندن در کنار قبورشان بروند ، اما شرط کلی فاتحه خوان آن است که موتای دیگران را مانند میت خودش احترام نگاه دارد و بی حرمتی بر مزار اموات دیگر جایز ندارد که تماماً در یک محله و بلده ساکنند .

در اخبار قصاری که از ائمه اطهار وارد شده است برای احترام قبوربدان برای زیارت قبور مؤمنین از مردان و زنان آدابی است مستحبّه ، و در صحیحه محمد بن مسلم است که : « امام علیه السلام قسم خورد که مردگان آمدن زندگان را می دانند و خوشحال می شوند » . و در تمام روزها سنت است سیما در روز شنبه و روز دوشنبه و روز پنجشنبه ، بلکه مستحب است تکرار آن در یک روز . و مستحب است بگوید : « السَّلَامُ عَلَیْ أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ ، أُنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِأَحْقُونَ » . یا بگوید : « السَّلَامُ عَلَیْ أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ وَالْمُسْتَأْخِرِينَ ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِأَحْقُونَ » . و مستحب است زائر رو به قبله نشیند و دست به قبر گذارد و هفت مرتبه « انا

در مدرسه ساختن و تکلیف طلاب است و اختلاف طبقات شان

انزلناه» بخواند و همچنین آیه الکرسی بخواند، و ثواب آن را به اهل قبور هدیه کند که به هر حرفی ملکی را قرار دهد تا روز قیامت از برای او تسبیح نمایند. و همچنین یازده بار سوره «قل هو الله احد» بخواند، و البته هر فعل خیری کند به اموات می رسد از قرآن و صدقه و دعاء و نماز و روزه و غیر آن، و آن شخص هم خود اجر دارد. و علامه در کتاب «منتهی» تصریح فرموده است که: بر حسب استحباب نعلین را وقتی که وارد قبرستان می شوی بکن، و مکروه است خندیدن در قبور. و بعضی تصریح کرده اند به حرمت فروش (۱) و جامه ها بر قبرها؛ نظر به لزوم اسراف. و مکروه است به گل اندودن قبر و گچ کاری کردن، چه در ابتداء و چه بعد از اندراس، اما به جهت خود قبر، امر دیگری است و کراهتی ظاهراً ندارد. و مکروه است نو کردن قبر، بلکه بعضی فرموده اند: اگر میت پوسیده شود و قبرستان وقف باشد نو کردن حرام است؛ زیرا مردم را مانع می شود از دفن کردن. و مکروه است نماز کردن بر قبر میت، اما تعمیر قبور انبیاء و ائمه علیهم السلام و نماز کردن مستثنا شده است. و آنچه از مکروهات اشاره نمودم برای تذکر زائر است، و از اخبار مرویه و اعمال حقّه آل رسول علیهم السلام.

مطلب سوم: تأسیس لأهل التدریس در مدرسه ساختن و تکلیف طلاب است و اختلاف طبقات شاناز کارهای خیر در اطراف روضات مقدسه مدرسه ساختن است برای آنکه طلاب علوم شرعیه دینیه در آن مسکن نمایند، و کثرت مساکن و حرمت سکنه طلاب در هر بلدی سبب می شود از برای نشر علوم اخرویه خصوص موقوفات و مؤونه اگر برای طلبه

در اینکه اهل مدرسه بر سه قسمند

مقرر شود . در این سنوات مجاورت و توطن در جوار حضرت عبدالعظیم برای تعلیم و تعلم نیز از امور خیریه است و بسیار ممدوح و شایسته ، چنانکه در عتبات عالیات طلاب می روند و مجاورت اختیار می کنند و بعد از تکمیل مراتب علمیه به اوطان خودشان مراجعت می نمایند . خوب است بعضی از طلاب طهران که آسودگی و فراغت می خواهند جوار (۱) فیض آثار این بزرگوار را نیز عتبات عالیه دانند که تمکن در این مکان قطع نظر از جهت زیارت و تحصیل علم ثواب خاصی دارد ، و این مدرسه جدیده امینیه برای طلاب از اهل تقوا و انزوا ساخته شده است ، مبتدئین که اهل نحو و صرف و معانی بیان و مسائل خوانند از طهران و خود زاویه حضرت عبدالعظیم و دهات اطراف بیابند و در این مدرسه ساکن شوند البته آسوده ترند و زودتر نفوس ایشان که در کمال قوه و استعداد است تکمیل می شود ، خصوص زیارت حضرت عبدالعظیم خود مکمل است نفوس ایشان را .

در اینکه اهل مدرسه بر سه قسمند و البته چند نفری در این مدرسه هستند که از عهده بیان و تعلیم علوم مذکوره برآیند اما متوطنین از طلاب که از تفصیل اصول و فهم « معالم » و « قوانین » و استدراک متون از کتب فقهیه قاهر و ماهرند احترامی دیگر دارند ؛ از آنکه احترام عالم بر حسب اکتساب علم اوست ، یعنی هر قدر علم آن بیشتر است احترامش زیاده است ، تدریس و تعلیم مبتدین از طلاب باید بر عهده ایشان باشد ، و هر آن کس از فهمیدن علوم مفصّله عاجز نباشد و کتب مصطلحه که در دست است بفهمد و بفهماند مرد عالمی است و وجودش مغتنم است ، اگر متولی این آستان عرش بنیان کسی را به تصدیق علماء زمان امتحان نمود در نصب وی متنی بر طلاب این مدرسه بلکه بر تمام سکنه زایه مقدسه دارد ، و هر قدر

در

مدارس بلکه بلدان عظیمه علماء کاملین و فضلاء معتبرین داشته باشد اعتبار و تقویت طلاب و میل به تحصیل علوم بلکه تشیید دین می شود . بلی عالم که متکلم است ، و طالب می خواهد تا موجب تشویق وی شود ، تا از آنچه از ابکار افکار خود فهمیده است تعطیل نشود و افاضه در محلی نماید . و طبقه سوم : که از اعالی و اکابر اهل علمند آن کسانی هستند که از متون اصول و فقه گذشته اند و از استنباطات و استدراکات فقه آل محمد صلی الله علیه و آله هیچ قسم عجز ندارند . بعباره اخری : این طایفه از اهل اجتهادند ، و قوت رد فروع بر اصول دارند و مسائل فقهیه با لوازم و مقتضیات آن من اول الطهاره إلی آخر الدیات در صدور ایشان مسطور و مکتوب است ، مجاورت این طبقه از علماء بدان زاویه به طریق استدعا و خواهش امریست غیر مقدور مگر آنکه خودشان به طیب خاطر همت بر مجاورت این روضه شریفه بدون ملاحظه نمایند . پس از طبقه اولیه باید گذشت ، امر منحصر است به طبقه متوسطه و مبتدی ، آنکه مبتدی در تحصیل است و استعدادش کم ناچار از هر جهتی چنین است سیما در مؤونه و معاش یومیه ، اگر برای سدّ جوع و تقویت تن است برای مدرسه جدیده و قفیات معین شده است ، بحمد الله تعالی با حسن وجه می رسد ، و کلفت و منتی در ایصال به طلاب نیست ، و آنکه قانع است به قوت موجودی که سدّ جوع نماید و خلوت و عزلت را بخواهد فراهم و مهیاست ، دیگر افسردگی و آزرده گی نمی خواهد . و مراد از « بلغه » که « ما یتعیش به الانسان » است و از شرایط تحصیل عالم محصل شمرده اند همین است . اما عالم طالب متوسط دو جهت را ملاحظه کند : یکی جهت معاد و یکی جهت معاش . اما جهت معادیه آن است که : آخرت را منظور دارد و مجاورت و زیارت را مرجح قرار دهد و قانع باشد ، و بر آنچه غالباً می داند عمل کند ، و معنی آن توجه به امر آخرت است . اما جهت معاشیه آن است : از آنچه در خور زحمت وی قرار داده شده است بر آن شاکر

در رسیدگی متولی آن آستان به احوال طلاب و سکنه مدرسه

باشد ، و در مقام تکمیل امور دینیه و علوم حقه طلاب و سایرین برآید و کسل نشود . خلاصه اهل علم تکلیف خودشان را بهتر می دانند ، و آنچه داعی تکلیف خود را دانست نگاشت ، و ملاحظه جز تقویت دین و دولت نداشت ، و اگر می خواستم در این مقام شرحی بنویسم کتابی علی حده می شد .

در رسیدگی متولی آن آستان به احوال طلاب و سکنه مدرسه‌ها آنکه متولی این آستان است و متصدی این خدمات لایقه چنانکه از خدام و رعایای این زاویه باید مطلع و آگاه باشد و غفلت نرزد ، همین طور از احوال طلاب مدرسه جدید و عتیقه باید استفسار نماید ؛ از آنکه احترام خدام به جهت خدمتگذاری حضرت عبدالعظیم است و احترام طلاب به جهت تحصیل دین و تکمیل علم است ، اگر خدام از این آستان موظفند طلاب هم وظایفشان از این آستان محول ، اگر خدمت خدام عبادت است عمل طلاب بهترین عبادات است . پس خوشا به حال خادمی که در زمان فراغت از خدمت مشغول به تحصیل علم شود و خوشا به حال طالب علمی که به خدمتگذاری و جاروب کشی این آستان مفتخر و سرافراز گردد . و داعی چند سال گذشته که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام مشرف شد علماء و مجتهدین و ائمه جماعت را دیدم که در زمره خدام آن آشیان عرش نشان بودند ، و با کمال میل ملتزم آن درگاه می گردیدند . و حسن ترغیب و تشویق به طلاب ثمره اش آن است که بعد از مضیّ قرنی علماء و مجتهدین از این روضه مبارکه و مدرسه جدید برانگیخته می شوند که حضرت عبدالعظیم بر وجود ایشان مفاخرت می نماید . و استفسار از احوال طلاب چند قسم است : یک قسم آن است که ماه یک مرتبه شخص

بی غرض امینی را بگمارند تا در حضور وی امتحان و اختبار از صغار و کبارشان کند و هر آنکه لغوگویی و بی استعداد است از مدرسه براند، و بر مستعدین ایشان رأفت و عطوفت کند و مؤونه ایشان را یوماً فیوماً برساند، و آنها را عیال خود بداند، و به قدر مقدور سعی شود تا بر مؤونه ایشان افزوده شود؛ از آنکه هر قدر بمانند و درس بخوانند مراتب علم و کمالشان ترقی می کند و بر حسب ترقیات باطنه توجه طلاب به ایشان زیادتر می شود، پس مخارج ایشان زیاده از سابق است. و وضعی هم نکنند به واسطه کثرت مخارج مقروض شوند و از عهده اداء آن برنمایند، و زحمت چندین ساله به هدر دهند که رفع پریشانی از دین جز اداء آن چاره ندارد، و دولت چون در مقام تربیت است که ابناء زمان انسان شوند و متأدب به آداب گردند و از علوم و فنون و حرف و لغات شتی آگاه باشند از این جهت آحاد ایشان مستمری و مدد معاش مقرر داشته اند، و هر وقت که ممتحن شده اند بر انعامات ایشان افزون می نمایند. و این وظایفی هم که به طلاب و خدام داده می شود اگر چه از موقوفات املاک این آستان است ولیکن به توسط دولت جاوید مدت داده می شود و هر آنچه می گذرد از شهر و اعوام بر منافع آن افزوده می گردد تماماً صرف این آستان و طالبان خیر و اهل خدمت و علم خواهد شد. و سابقاً اشاره شد که در شهر ری قدیم مدارس کثیر بوده است که در هر مدرسه ای علماء و حکماء بوده اند، و در یکی از مدارس چهار صد نفر ساکن بودند، و آن وقت آثار مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام به این قسم نبود و این گونه روضات و موقوفات و خدام و زوار و مجاورین مخصوصاً نداشته است، و عقاید اهل آن زمان مثل اهل این زمان متقن و مشید نیز نبوده، پس هر آنکه بر این زمره و سلسله اهل علم که مجاورین وارسته و دل بسته به حضرت عبدالعظیم اند رعایت کرد و اعانت نمود دو ثواب برای او است. و اگر طلاب هم اوقات خودشان را تزییع ننمایند و غرضی در توقف مدرسه جز اخذ مؤونه مقرر نه داشته باشند و مانند بعضی از مجاورین به زیارت مشرف نشوند. بهتر آن

در مدرسه ساختن نظام الملک و حکایت ملیحه ای است

است حجرات را مانند صحن بالای سر تفویض به اموات کنند که بودن مردگان و دفن موتی در امکنه ایشان انفع است ، و خداوند سبحان علماء را احیاء و جهال را موتی خوانده است . پس بناء این حجرات برای زندگان است نه مردگان ، و معنی مدرسه برای تحصیل علم است نه تکمیل جهل .

در مدرسه ساختن نظام الملک و حکایت ملیحه ای استو در تواریخ دیده ام : وزیر عادل نظام الملک در هرات و اصفهان و بصره و بغداد بقاع و قباب کثیره بنا کرد از آن جمله مدرسه نظامیه از بناهای متین وی در دار السلام بغداد معروف است ، و هر ذی فنی از فنون و علوم معروفه مشهوره در آن مدرسه حاضر شدند ، و به تلمذ و تعلیم اشتغال بهم رسانیدند ، و کتابخانه ای محتوی بر کتابهای زیاد در آن قرار داد ، و خازن آن را شیخ زکریا خطیب تبریزی مقرر فرمود ، لکن شیخ مذکور در مدرسه نظامیه هر شب به شرب خمر مشغول بود ، هر قدر از حالت شیخ برای نظام الملک نقل نمودند به واسطه وثوقی که داشت اعتنائی ننمود تا آنکه شبی از دریچه حجره به طریق پنهان از حالت شرب وی مطلع شد ، پس علاوه بر مستمری وی وجهی گزاف برای شیخ فرستاد که : من نمی دانستم مخارج شما زیاد است ، و الا زمانی که وقف املاک و تعیین مؤونه طلاب را می نمودم حقّ شما را علاوه می کردم ! شیخ ملتفت شد که خواجه نظام الملک از عمل قبیح وی مطلع شده ، پس توبه کرد و اظهار ندامت نمود . و داعی را در ذکر این حکایت استدعاء از حضرت تولیت است که برای طلاب و سکنه مدرسه از کتب نحو و صرف و لغت و رجال و اصول و فقه کتابخانه ای قرار دهند که طلاب فقراء دیگر محتاج به طهران و کتب عاریه نباشند چنانکه طلبه محتاج به مکان هستند . البته بعد از وضع مؤونه که از ضروریات سسته است احتیاج به کتب بسیار دارند ، و آن مزید تشویق و استغناء ایشان است .

در خواب دیدن مرحوم مبرور میرزا محمد تقی نوری

در خواب دیدن مرحوم مبرور میرزا محمد تقی نوری در حین تحریر این استدعاء ، به نظر آوردم آنچه جناب متکلم المحدثین آقا حاجی میرزا محمد حسین سلمه الله تعالی از مرحوم مبرور والد ماجدشان میرزا محمد تقی مشهور به نوری طاب ثراه در کتاب « دار السلام فی الرؤیا والمنام » ذکر فرموده که : مرحوم پدرم در خواب حضرت شاه ولایت مآب علیه السلام را زیارت کرد ، فرمودند : چرا در ارث چیزی نمی نویسی ؟ و آن مرحوم شرح می کرد در آن اوقات « ارشاد » علامه اعلی الله مقامه را و به واسطه آن کتاب رسیده بود . عرض کرد : در این باب کتابی ندارم . فرمود : کتابهای خزانه ام [را] می فرستم از برای تو . گفت : از خواب بیدار شدم و متحیر بودم تا آنکه طاعون شدیدی شد ، از وطن مألوف التجاء به سید معظم جلیل حضرت عبدالعظیم آوردم . چون این بقعه مبارکه مجمع عبّاد و منهل روّاد بود مسائل کثیره از ارث به واسطه فوت مردم از من جوّیا شدند و چندان کتاب نداشتم . متولی مزار شریف از خزانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام هر آنچه محتاج بودم بیرون آورده به من تسلیم کرد و جواب مسائل سائلین و محتاجین را گفتم . از این رؤیا معلوم است در زمان سابق در کتابخانه مبارکه کتابهای بسیار داشته است ۱ .

جهت دفع فقر و رفع مرض جهل است

جهت دفع فقر و رفع مرض جهل استو خوب است در اواخر این روح و ریحان برای رفع جسارتها و فضولیهائی که کرده ام در خدمت اهل علم و غیرهم به حدیث نافع و ختم مجرّبی ختم کنم تا از آن رفع فقر و کشف حجاب نموده باشم ، التماس دعا کرده معذرت می خواهم .

صورت وقفنامه مدرسه امینیه است

در کتاب « اصول کافی » (۱) است که : شخصی غالباً خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرفیاب می شد ، زمانی گذشت شرفیاب نگردید . آن بزرگوار روزی از روزها وی را ملاقات کرده سؤال کردند ، فرمودند : « چرا ترک مراوده کردی ؟ » . عرض کرد : به واسطه ناخوشی و فقر و پریشانی بود شرفیاب نشدم . فرمودند : « نمی خواهی به تو تعلیم نمایم دعائی که فقر و ناخوشی را از تو دفع کند ؟ » . عرض کرد : بسیار خرسند می شوم . فرمودند : « بخوان : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ ، وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا » . زمانی نگذشت آن شخص خدمت آن بزرگوار مشرف شد و عرض کرد : قد أذهب الله عني السقم و الفقر ، یعنی خداوند ناخوشی و فقر را برداشت از من . و کفعمی در « مصباح » فرموده است : برای کشف حجاب از قلب بعد از نماز صبح دست به سینه بگذارد هفتاد مرتبه « یا فتاح » بخواند . و مراد از کشف حجاب همانا رفع نقاب جهل است از دل . اگر طالب و محصل علم در این دو فقره مجزبه مواظبت نماید نه ناخوش می شود و نه فقیر می گردد ، و نه در تیه جهل می ماند یعنی مطالب علمیه بر وی کشف خواهد شد . پس داعی هر قسم بیان داشت موجزاً در این عنوان اظهار داشت ، و توفیق که خیر رفیق است از دعوات مستجاب اهل علم طلب می نماید .

صورت وقفنامه مدرسه امینیه استو خوب است در خاتمه مطلب سوم و بناء حسن مدرسه ، وقفنامه ای که برای مدرسه امینیه متولی این آستان نوشته اند برای ابقاء موقوفات آن بعینها در این کتاب بنویسم ، و از

حضرت عبدالعظیم علیه السلام و التکریم عوض و اجر بخواهم ، ان شاء الله تعالی . صورت وقفنامه این است : بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواقف على خواطر الظنون ، العالم بما كان قبل أن يكون ، الذي احدث قنوات العلوم فى اراضى صدور الانبياء والمرسلين ، و اجرى مياه المعارف والايقان فى جداول قلوب الاولياء والوصيين ، والصلاه والسلام على اشرف مجرى الصدقات ، وعلى آله المعصومين خير فاعل الباقيات الصالحات ، اللهم آمين . و بعد ، چون حفظ شريعت خاتم انبياء وسيد رسل و طريقت شاه اولياء و هادى سبل از اهم فرائض نقلیه و احسن واجبات عقليه است ، و اين مطلب و مقصد جسيم موقوف و به تعليم (۱) و تعلم مسائل دين و مباني و مقدمات آن از علوم عقليه و نقلیه بود ، و صرف مال و بذل جاه در تحصيل و حصول اين مطلب از اعظم قربات و اجزل ثوابات ، و اجراى صدقات در اين باب خير باقيات صالحات است ؛ لهذا توفيق ربانى و سعادت جاودانى شامل حال و كافل بال خيرات و سعادت مآل بندگان ذى شوكت و شأن جلالت و شهامت ارکان جناب مستطاب عظمت و شوكت و فخامت نصاب مجدت و نجدت و نبالت انتساب اجل اکرم افخم اعظم آقا محمد ابراهيم الملقب به امين السلطان ادام الله اقباله العالی ، مدظله المتعالی گردید که در سرزمين زندگانی فانی نهال باقيه صالحه جاودانى نشاند و در اراضى اين عاريت سراى تخم صدقه جاريه فشاند که در « يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ » (۲) ثمر آن را خورد و حاصل اين را برد ؛ پس وقف مؤيد دائمی و حبس مخلم شرعى بر كافه طلاب علوم دينيه و مؤمنين اثنا عشرية اعيان يك محوطه مدرسه معينه جديد الاحداثى خود را که واقعه است در جوار حضرت سراسر سعادت امامزاده واجب التعظيم حضرت عبدالعظيم على آبائه واعمامه

۱- در چاپ سنگی : و بتعليم .

۲- شعراء : ۸۸ .

وعلیه التصلیه والتسلیم موسوم به مدرسه دار الشفاء امینیه مشتمله بر سی و شش باب حجره در جوانب اربع ، دو (۱) حدی به صحن قدیم حضرت عبدالعظیم ، و حدی به صحن جدید شهیر به ولیعهدی ، و حدی به بازارچه موقوفه بر مدرسه امینیه و عتیق ، و حدی به شارع ؛ که علماء و طلاب و محصّلین علوم دینیه به حسب صیغه وقف در صورت کثرت هر دو نفر در یک حجره ساکن شوند و لا اقل یکی از این دو بیتوته به عمل آورند ، و اگر در حجره ای یکی باشد لا اقل هفته ای سه شب بیتوته نماید و هر یک از ایشان بدون التزام شرعی روزی یک حزب کلام الله تلاوت نمایند ، و ثواب آن را قربّه و هدیه کنند به ارواح والدین مغفورین جناب واقف . و بعد از آنکه واقف لبیک حق را اجابت گوید در ثواب هدیه قرائت ، واقف را شریک گردانند ، و هکذا کل من یأتی سلسله ارباب التولیه من اولاد الواقف . و ایضاً حسب الشرط زیاده از دو نفر در یک حجره ساکن نشوند ، و شاگرد زیاده از دو نفر نگاه ندارند آن هم به شرط رضای شریک . و مهمان و خویش را که مزاحم تحصیل طلاب باشند اگر طی مسافت کرده است بیش از یک هفته نگاه ندارند ، و الا سه شب ، و بیگانه الا دو شب . و ایضاً طلاب متجاهر به فسق و اعمال قبیحه و کسی که عنوان طلبه بر او صادق نباشد راه ندهند و اشخاصی که قابل ترقی و تحصیل نباشند در مدرسه نمانند بعد از امتحان ، و هر یک از طلاب سکنه که از مدرسه بیرون بروند الی چهل روز اگر معاودت کرد حق السکنای او باقی است و الا فلا مگر در صورتی که عذر شرعی مانند مریض بودن و مثل آن داشته باشد . ثم بعد جریان صیغه الوقف علی النهج المسطور واقباضه و شرائطه (۲) صحته و لزومه وقف شرعی جناب واقف سابق الالقاب مدرسه مزبوره امینیه و مدرسه عتیقه معینه درب

۱- کذا ، شاید « و » باشد .

۲- کذا .

صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام مجموع اعیان دکاکین بازارچه واقعه در جنب مدرسه امینیه معروف به بازارچه امینیه که مشتمل است بر سه باب دکان بقالی و خبازی و شمعی و علافی و غیره ، و کاروانسرای متصل به علافی که ناظر و نایب التولیه به اجازه متولی دکاکین موقوفه را به معتبرین تجار و کسبه اجاره دهند و هر یک از مستأجرین مال الاجاره را معوق نموده و معاطله در ادای آن کنند و تا ده روز اجاره را نرسانند مستأجر دیگر را تعیین کرده و از آنکه معاطله کرده است انتزاع کنند ، و مدت مدید اجاره ندهند که مشتبه شود تصرف مستأجر بتصرفات مالکانه ، و از مستأجر در املاک موقوفه مداخلات شبیه به مداخله مالک صادر نشود ، به این معنی که هیچ دکان را زیاده از مدت یک سال اجاره نامه به مستأجر ندهند ، و وجه مال الاجاره موقوفه را بعد از وضع تعمیرات لازمه مدرسه و بازار مُبَسَّهَم به ده سهم نموده ، دو سهم از ده سهم حق متولی و ناظر باشد که دو ثلث از دو سهم مال متولی ، و یک ثلث از دو سهم مال ناظر باشد ، و هشت سهم دیگر را در هر ماهی سه تومان به مدرّس مدرسه امینیه و پانزده هزار به مدرّس مدرسه عتیق ، و هر ماهی به هر حجره ای نه هزار نقد بدهند که پول سوخت هم با خود طلبه باشد ، و در هر ماهی دو تومان به دو نفر خادم مدرسه امینیه ، و یک تومان به یک نفر خادم مدرسه عتیق . و هرگاه دکاکین موقوفه ترقّی نمودند و اجاره آنها زیاد شود ماهی یک تومان بر شهریه مدرسه بیفزاید و باقی را تثلیث نموده دو ثلث را به فضلالی طلاب تقسیم نموده و یک ثلث را علی السویه به سایر طلاب تقسیم نمایند . و همچنین اگر حجرات خالی بماند اوّلاً حتی المقدور نگذارند که حجره خالی بماند ، اگر مانده از یک حجره الی ده حجره که خالی بماند وجه مقرّری از حجره را از یک روز الی ده روز که خالی باشد میان فضلالی از طلاب علی حسب شأنهم و مرتبت فضلهم تقسیم نمایند . و همچنان که مقرر شده اگر طلبه برود و تا چهل روز معاودت نکند در صورتی که عذر شرعی داشته باشد اگر تا چهل روز معاودت کرد مقرری را به خود او بدهند و الاّ اگر بدون

عذر شرعی معاودت نکرد وجه مقرری او را به فضیلتی از طلاب تقسیم نمایند . بعد ذلك واقف موفق دام اقباله العالی مفوض و واگذار نمود تولیت مدرستین مرقومتین و موقوفات مرقومه را با کافه ملحقیات شرعیه و عرفیه آنها به اصلح و ألیق اولاد یعنی به ولد ارجمند و نخل برومند و خلف سعادت‌مند خود سرکار جلالت مدار شوکت و عظمت اقتدار ، عمده الامراء العظام ، مقرب الخاقان ، معتمد السلطان ، آقا علی اصغر صاحبجمع ، دام اقباله و اجلاله العالی . و بعد از آنکه متولی مرقوم معزی الیه داعی حق را لیک اجابت گوید تولیت راجع است به اولاد ذکور او نسلاً بعد نسل . و اگر خدا نخواسته اولاد ذکور منقرض شود به اولاد ذکور از اناث متولی مرقوم . و اگر خدا نخواسته منقرض شود اولاد ذکور از ذکور و ذکور از اناث متولی مزبور به اولاد ذکور از ذکور واقف معظم الیه . و اگر نباشد یا منقرض شود به اولاد ذکور از اناث واقف . و اگر خدا نخواسته منقرض شود کلیه به مجتهد اعلم جامع شرایط مبسوط الید زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، و الا به مجتهد موصوف دار الخلافه طهران . و پس از آن جناب واقف دام اقباله تفویض فرموده نظارت موقوفه مرقومه را به هر کس که متولی آستانه متبرکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام باشد الی یوم نفع فی الصور که در امورات موقوفه به اذن و اجازه متولی در هر کار نظر داشته باشد . و بعد چون در ایصال و وصول حقوق طلاب و نظم و نسق مدرسه شخص امین بصیری لازم بود جناب واقف دام اقباله و سرکار متولی زید اجلاله نظر به امانت و بصیرت جناب فضایل مآب علام فهام شیخ المشایخ العظام آقا شیخ احمد سلمه الله ، مشار الیه را مصداق این عمل دانسته نایب التولیه و النظار قرار دادند ، و مقرر شد که در هر ماهی مبلغ پنج تومان از بابت حق التولیه و حق النظاره به نایب التولیه و النظاره داده شود . و صیغه شرعیه علی الايجاب والقبول مشتمله بر جمیع شرایط و ارکان و خالی از

نواقص و نقصان با قبض و اقباض و سایر شروط صحت و لزوم وقوع پذیرفت ، « فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (١). و كان وقوع ذلك تحريراً فى يوم دوشنبه بیست [و] سیم شهر ربیع المولود سنه میمونه یک هزار و دویست و نود و شش من الهجره المقدسه النبویه المصطفویه على هاجرها آلاف الصلاه والسلام والتكريم ، والحمد لله رب العالمين . و جرت الصیغه فى بیست و پنجم ربیع المولود سنه ١٢٩٠ .

ص: ٦٧

روح وريحان شانزدهم

اشاره

السادس عشر

.

در حسن عمارت و آبادی مساجد است

در حسن عمارت و آبادی مساجد استبدان که : چنانکه تعمیر مساجد مستحب است و بر آن اجر وافر و ثواب متکثیر مقرر است ، عمارت و بناء قباب عالیه بر ضرایح منوره ائمه طاهرین و اولاد ایشان نیز مثنوبات کلیه و ثمرات اخرویه دارد ، و در اوراق سابقه معلوم شد : هر آنچه مشعر بر تعظیم قبور ائمه هدی و اولاد و احفاد ایشان است باید اقدام کرد که تعظیم و اجلال هر یک از ایشان تعظیم حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و جناب ولایت مآب علیه السلام است ، و تعظیم و تجلیل این دو بزرگوار تعظیم شأن پروردگار است ، و خداوند کریم در سوره بقره فرموده است : « وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ » (۱) . در « تفسیر امام حسن عسکری » علیه السلام (۲) است که : این آیه در حق کسانی از اهل مکه که متعبد در مساجد بودند نازل شد . و در سوره اعراف فرموده است : « إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ » (۳) . و در سوره حج فرموده است : « وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بَعْضًا لَّهُدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا » (۴) . پس بنابراین آیات باهره هر کس عمارت ظاهری مساجد کرد از جاروب کردن

۱- بقره : ۱۱۴ .

۲- تفسیر الامام العسکری علیه السلام : ۵۵۴ .

۳- توبه : ۱۸ .

۴- حج : ۴۰ .

و چراغ روشن کردن و فرش کردن و مانع از خرابی شدن و آب دهان نینداختن و آواز بلند نکردن و اطفال و مجانین را راه ندادن و بیع و شری را موقوف داشتن و شمشیر و اسلحه نکشیدن و اقامه حدود نمودن و معبر قرار ندادن و طلب از گم شده در آن نکردن و انشاد اشعار هجا و لغو و غزلیات نثر نکردن از ترک مکروه و اتیان مستحب بالتمام تعمیر مساجد است . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « من بنی مسجداً لله ولو کمفحص (۱) قطاه بنی الله له بیتاً فی الجنة » (۲) ، یعنی : کسی که مسجدی به مقدار افحوصه قطاه که مرغی است و در شب سیر می کند بسازد خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می فرماید . و « مفحص » بر وزن مفعل از « فحص » است ، و آن به معنی کشف و بحث است ، و « افحوص » آن موضعی است که قطاه می خوابد در خاک و تخم می گذارد . شاید در این مورد اشاره به محلّ سجده باشد یا موضع قدم . و بعضی گفته اند : چون فحص از خاک می کند و به وضع محراب جای خواب خود را می شکافد از این جهت تمثیل و تعبیر به آن شد . و تعمیر باطنی همانا ذکر و عبادت است و اداء فرایض و نشر علوم و مسائل و تسیحات مرویه کثیره . پس عجب است از کسانی که در جوار مسجدند و به زیارت حضرت احدیت نمی روند ! و مرحوم مجلسی طاب ثراه در کتاب صلاه « بحار الانوار » (۳) روایت کرده است که : « مساجد شکایت کردند از همسایگانی که در آنها نماز نمی گذارند . ندا رسید : یک نماز ایشان را قبول نمی کنم ، و عدالتشان را بین مردمان ظاهر نمی کنم ، و رحمت خود را بر

۱- در چاپ سنگی : بمفحص .

۲- تذکره الفقهاء ۹۰ ، کشف اللثام ۳/۳۱۶ ، المبسوط ۶/۲۹۵ ، الامالی ، شیخ طوسی : ۱۸۳ ، بحار الانوار ۶۲/۴۶ و ۶۶/۳۸۲ ح ۴۴ .

۳- بحار الانوار ۸۰/۳۴۸ ح ۱ ، وسائل الشیعه ۵/۱۹۶ ح ۶۳۱۷ به نقل از امالی شیخ طوسی ۲/۳۰۷ .

ایشان نازل نمی‌نمایم، و ایشان را در بهشت و جوار خودم ساکن نمی‌نمایم». خلاصه در تعمیر قباب ائمه و ابناء ایشان جهاتی منظور است که یک جهت کلیه آن استمالت از قلب عالم امکان محمد صلی الله علیه و آله است، و هر مسجدی در بناء آن رضایت محمد و آل طاهرینش نباشد داخل در عنوان این آیه مبارکه است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱). و معنی «من قصده توجه بکم» (۲) در فقره زیارت همین است. پس در مساجد باید روی دلها به سوی خدا از طریق محبت این خانواده باشد، و در این بقاع و قباب عالیه هم اداء فریضه و هم تسبیح و ذکر و هم زیارت کردن و دیدن نمودن اولیاء خداست که از ایشان صلوات و عبادات و تسبیحات قبول و مقبول می‌شود. و بالجمله: در اعلاء این قباب عالیه همت گماشتن و مساکن طاعات مطیعین و زائرین را عمارت کردن موجب مسرت حق است که مزور هر زائر و منظور هر ذاکر است، چنانکه مساجد بیوت الله است روضات ائمه طاهرین به طریق اولی بیوت الله است، یعنی زائرین ائمه دین زائرین خداوندند، و سابقاً اشعاری در آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (۳) شده. پس باید در وجه ارض مساجد بنا شود و بماند برای اینکه خدا را بندگان خدا یاد نمایند، و بناء این آثار و امکانه رفیعه هم برای آن است که دوستان و موالیان در آنجا حاضر شوند و حقوق آل محمد را اداء کنند تا از برکات طاعات ایشان مستوجب رحمت الهیه گردند.

۱- توبه: ۱۰۷.

۲- قسمتی از زیارت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۰۵ به امام رضا علیه السلام منسوب می‌باشد. نیز بنگرید به: تهذیب الاحکام ۶/۹۹، مستدرک الوسائل ۱۰/۴۲۳، المزار، مشهدی: ۵۳۲.

۳- نور: ۳۶.

شرح مسجد و مدرسه جدید البناى سپهسالار اعظم

و عجب است تظليل بر قبور موتی و تطین که گل مالیدن بر قبرهای مردگان است از شرع شریف نهی شدید رسیده است عموماً ، اما برای بزرگان دین و پیشوایان فرقه مرحومین آنقدر اخبار در وصف تعمیر مقابرشان رسیده است که نتوان احصاء کرد ، و هر قدر آثار و مزار ممالک محرومه علیه ایران بیشتر باشد حکایت از عزت و مکانت دولت می کند ، و دلالت بر قوت و شوکت ملت می نماید ، و ایران بقعه های کثیره دارد که حصر آنها غیر مقدور ، از آنجمله : آثاری که از سلاطین صفویه در بلده قم است ، هر کس بخواهد بخواند و بداند به کتاب « تاریخ قم » که مؤلف [آن] مرحوم شیخ حسن است رجوع نماید . و هر آن کس که دیده است می داند که سلاطین ماضین سیما صفویه انار الله براهینهم همّتی جز بناء بقاع فرزندان ائمه طاهرین نداشته اند ، بلکه هر چه داشته اند صرف در این راهها نموده اند و از این جهت نامهای ایشان الی یوم الحشر در همان بقاع و مجامع ناس برده می شود . ان آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

شرح مسجد و مدرسه جدید البناى سپهسالار اعظم در این زمان خجسته اوان کسی که بر اسلامیان ذی حق است و وجودش باعث عزّ این دولت جاوید آیت ، جناب جلالیت مآب اجل اشرف حاجی میرزا محمد حسین خان ، سپهسالار اعظم کل ممالک علیه ایران است که جامع این اوراق دعاء این شخص معظم را بر کشوریان و لشکریان این مملکت واجب و لازم می داند ؛ از آنکه عزیزترین چیزها در نزد انسان (۱) دینار و درهم است و اعزّ آن جان است ، و اعزّ از جان و مال شریعت محمدیه و طریقه احمدیه است . و خود می دانی هر آن کس در راه شریف و دین این دو شیء نفیس را تفویض نماید

همانا صاحب شریعت جزاء و سزاء وی را در جنت باقیه وعده فرموده است و می دهد . و جناب افخم اعظم ادام الله تأییده فی مرضاته هر آنچه مالک و متمکن بود از اعیان و نقود در این راه با کمال وسع وجد و جهد بذل و واگذار نمود و جان عزیزش را در این امر صرف کرد و مدرسه عالیہ عظیمه متین الارکان و مسجدی رفیع البنیان بنا فرمود که تا حال در حدود ایران این گونه بنا رفیع و اساس منیع کسی ندیده و یاد ندارد ، و به قدر امکان آنچه لازمه این مدرسه و مسجد بود فراهم آورد که یکی از آنها اجراء قنات مخصوص است ، و یکی آنها وقف کلیه املاک متاعه و تعیین مؤونه کلیه است از برای ساکنین آن . همانا دیگران بنگرند و عبرت گیرند و این کردار خیر را برای خودشان ناصح مشفق دانند . و آنچه دعاگوی دانسته است بعد از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام کسی مانند پادشاه خیرخواه دین پناه روحی فداه در بنیان این مدرسه خورسند و خوشوقت نیست ، و این بنا نیک رشحه ای از رشحات و قطره ای از قطرات دریای بی پایان نوال و افضال اوست . پس آنچه بعضی از سلاطین ماضین در سالها از اعمال خیر کردند بحمد الله یک تن از خاصان و نیکان و فدویان این ملت و دولت از دل و جان نمود . پس بر حسب ثمرات و فوائد کلیه که سابقاً عرض نمودم خوب است ساکنین آن و محصلین علوم در خدمت مدرس و معلم کامل آن مدرسه جدید آنچه رضا و میل خاطر شرع شریف است بخواهند ، و در مقام تزیین حقوق مسلمانان و بانیان خیر برنمایند و حق متفقین و باذلین را اداء کنند .

تمجید فیہ تأیید

در احوال مجد الملک رادستانی و بناهای نیک اوست

تمجید فیہ تأیید در احوال مجد الملک رادستانی ۱ و بناهای نیک اوست دیگر کسی که بر کافه اسلامیان ذی حق است و بر هر فردی از افراد مسلمین لازم است و باید وی را یاد به خیر کنند مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی رادستانی ۲ قمی است . و در کتاب « معجم البلدان » (۱) رادستان را از دهات مدینه قم دانسته است . و وی در ابتداء حال مستوفی مملکت سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن چقر بیک بن میکائیل سلجوقی بود .

۱- معجم البلدان ۱/۳۶۸ : براوستان من قری قم .

در « تاریخ گزیده » است: سلجوقی از ترکمان و از تخم افراسیاب است و اولادش سنی پاک دین بودند و در ایران و کرمان و ری سلطنت کردند. اوائل دولتشان در سال چهار صد و بیست و نه از هجرت بود، و اواخر دولتشان پانصد و هشتاد و سه است و بعد از آل بویه سلطنت کردند. و مجد الملک در چهار صد و نود و دو مقتول شد بدین گونه: در شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمائه لشکر برکیارق خروج کردند بر مجد الملک ابو الفضل قمی که مستوفی ممالک بود و بنیاد کار ملک بر او بود، و او کار [را] بر امراء به تنگ آورد، و امرای نیانج بیغو و ابنای برسق (۱) با لشکر متفق شدند و قصد مجد الملک کردند. مجد الملک گریخت و در حرم سلطان رفت. امراء غلو کردند. مجد الملک چون دید کار از حد رفت سلطان را می گفت مرا بدیشان ده تا فتنه زیادت نشود. برکیارق نمی داد، هم [..] (۲) حرمت سلطان نداشتند و مجد الملک را از پیش سلطان کشیدند و پاره پاره کردند، و فتنه بالا گرفت. برکیارق از آن فتنه کناری گرفت و بگریخت، و از راه ری به اصفهان رفت و از آنجا به خوزستان شد. و مرحوم قاضی نور الله شوشتری در « مجالس المؤمنین » (۳) نیز قریب به این مضامین شهادت مجد الملک را نقل کرده است. و شیخ جلیل رازی احوال مجد الملک را خوش نوشته است، و گفته است: شیعی صحیح الاعتقاد با عدل و داد بود، و غالب توقف و حُمران وی در شهر ری بوده است چنانکه صاحب « فضایح » که یکی از عامه عامی است نقل کرده: شخصی را در ری به جرمی گرفتند به نزد مجد الملک آوردند، از وی پرسید: چه نام داری؟ گفت: ابوبکر. گفت: ببرید او را بیاویزید. گفتند حاضرین: مؤمن شیعی است. گفت: کسی که به این اسم

۱- کلمه ناخواناست. « بریتو » و امثال آن نیز خوانده می شود.

۲- کلمه ای در چاپ سنگی پاک شده، انتهای آن « را » می باشد.

۳- مجالس المؤمنین: ۴۴۵ (چاپ سنگی).

اول بنای مجد الملک بقعه رفیعہ ایست کہ ائمه اربعہ شیعه اثنا عشر در آن مدفونند

موسوم باشد البتہ کشتنی است .

اول بنای مجد الملک بقعه رفیعہ ایست کہ ائمه اربعہ شیعه اثنا عشر در آن مدفونند خلاصہ مجد الملک آثار خیرات در حرمین شریفین مکہ و مدینہ و مشاہد ائمه و سادات فاطمی بسیار دارد ، از آن جملہ در بقیع بقعه مبارکہ حضرت امام حسن و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب علیہم السلام است کہ ہمگی در یک روضہ اند ، و در جوار یکدیگر آن اجساد شریفہ آسودہ اند ، و عباس ہم ملازم حضور ایشان است . و مسعودی در « مروج الذهب » آورده است کہ : در موضع قبور ایشان سنگی یافتند بر وی نوشتہ بود در سال سیصد و سی و دو : بسم اللہ الرحمن الرحیم مبید الأمم ومُحیی الرّمم . ہذا قبر فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و قبر حسن بن علی و قبر علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد علیہم السلام (۱) . و دیگر ذکری از عباس نشدہ است ، ولیکن قریب بہ آن بقعہ قبہ ای است کہ بعضی از خلفاء بنی عباس در سال پانصد و نوزدہ بنا کردہ اند ، و پادشاهانی کہ در ازمان سابقہ و اعصار ماضیہ بودہ اند آن قبہ را تجلیل می نمودند بہ گمان اینکہ قبر عباس است و علی حدہ قبری دارد و آن قبہ اعلی و اعظم قباب مدینہ طیبہ است . خلاصہ مجد الملک الحق فطرت حسنہ خود را در خدمت کردن بہ حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ اظہار کرد و بہ قدر مقدور ، و بر روضہ مطہرہ چہار نفر از ائمه میامین قبہ و بقعہ ای افراشت و این نام نیک برای خویش گذاشت .

بناء دوم مجد الملک چهار طاق عثمان بن مظعون است در بقیع

در قبوریکه به بقیع غرقد طاهرات و قبات رفیعه دارند و مردم تا کنون زیارت می نمایند

بناء دوم مجد الملک چهار طاق عثمان بن مظعون است در بقیعو بنای دیگر وی چهار طاق عثمان بن مظعون است که اهل سنت و جماعت گمان کنند که مقام عثمان بن عفان است، و عجب است از سخافت این عقیده! اما عثمان بن مظعون از زهاد اصحاب و اعیان و مهاجرین است، و وی اول کسی است که از مهاجرین مدفون در بقیع شد، و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید (۱)، و اول کسی است که بعد از وی از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله ابراهیم فرزند آن بزرگوار در آن مزار مدفون گردید. و وقتی که عثمان بن مظعون وفات کرد، حضرت ختمی مآب فرمودند جنازه اش را اهل تشیع بر زمین گذاردند، و آن بزرگوار او را کراراً بوسید و او را میان قبر برد و خاک قبرش را به دست شریف تسطیح کرد. و حدیث مبسوطی در کتب رجال از حسن حال وی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست، و در جلالت قدرش کفایت است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «من پسر من را به نام عثمان بن مظعون موسوم کردم».

در قبوریکه به بقیع غرقد طاهرات و قبات رفیعه دارند و مردم تا کنون زیارت می نمایند و مخفی نماناد: در قبرستان بقیع اخیار بسیار مدفون شده اند کسانی که از ایشان صاحب قبه و بقعه اند ائمه اربعه شیعیان صلوات الله علیهم می باشند (۲). و دیگری عثمان بن مظعون است.

۱- کذا.

۲- زمان تألیف، هنوز بقاع ائمه بقیع علیهم السلام بدست وهابیان أسقطهم الله! خراب نشده بود.

و دیگری ابراهیم فرزند حضرت ختمی مآب است . و دیگری قبه قبور ازواج حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است . و دیگری قبه بنات نبی است . و دیگری قبه عقیل است اگر چه مشهور آن است : عقیل در راه شام شهید شد . و دیگری قبه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است . و دیگر قبه صفیه عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و نزدیک آن قبه کوچکی است که گویند : قبه حلیمه سعیدیه ، مرضعه حضرت خاتم است . و دیگری قبه اسماعیل فرزند حضرت صادق علیه السلام است . و قبه عثمان و قبه مالک بن انس که صاحب یکی از مذاهب اربعه است با نافع غلام عمر یا نافع قاری نیز دیده می شود که شمالی قبه فاطمه بنت اسد است . و قبه سید شریف ملقب به مهدی که محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهماالسلام است نیز نزدیک حصار مدینه است ، و اوست صاحب نفس زکیه برادر ابراهیم قتیل باخمرا که عیسی بن موسی به امر منصور دوانیقی نزدیک مدینه وی را شهید کرد ، و خواهرش او را آورد در مدینه دفن نمود . و عامه نوشته اند : زمانی که رقیه دختر رسول خدا را دفن می کردند آن بزرگوار فرمودند : « الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون » (۱) معلوم می شود که قبر رقیه نیز نزدیک عثمان بن مظعون است . خلاصه قبر عثمان بن مظعون در وسط بقیع است ، و آن جناب فرمود بعد از دفن عثمان : « فنعم السلف سلفنا عثمان بن مظعون » (۲) .

-
- ۱- مجمع الزوائد ۹/۳۰۲ ، المعجم الكبير ، الطبرانی ۹/۳۷ ، الطبقات الكبرى ۸/۳۷ ، سیر اعلام النبلاء ۲/۲۵۱ ، این روایت از طریق خاصه نیز نقل شده است . بنگرید به : کافی ۳/۲۴۱ ح ۴۷۳۰ ، وسائل الشیعه ۳/۲۷۹ ح ۳۶۴۹ .
 - ۲- تاریخ المدینه ، نمیری ۱/۱۰۰ .

و این فقره اشاره به آن است که مردگان باید تأسی به وی کنند، و بقیع که اول مغرس نخلات بود حضرت ختمی مرتبت مقرر فرمود آن نخلات را قطع کردند، و عثمان را در محل معروف به روحا دفن کردند و روحا همان قبر عثمان بن مظعون است. و بعضی از اهل سنت نوشته اند: چون رسول خدا فارغ شد از دفن عثمان سنگی زیاد آمد، فرمودند در بالای سر یا نزدیک پای نصب کردند. چون مروان بن حکم والی مدینه منوره شد روزی عبور او به موضع قبر عثمان افتاد، حکم کرد آن سنگ را برداشتند و بدور انداختند و گفت: نمی خواهم بر قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد که از سایرین ممتاز گردد. بنو امیه او را ملامت کردند و گفتند: بد کردی سنگی که پیغمبر خدا به دست خود گرفت در آنجا نهاد برداشتی. گفت: اکنون این حکم کردم تغییر نتوان داد (۱). و روایتی آن است: حکم کرد آن سنگ را بر قبر عثمان بن عفان نصب کردند. و بعضی گفته اند: برای امتیاز حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آن سنگ را نصب کرد، و آن سنگی بود که هیچ کس نتوانست بردارد. خود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آستین بالا زده آن را برداشت و نصب نمود و فرمود: «هر یک از اهل بیت مرا در جوار عثمان بن مظعون دفن نمائید» (۲). چنانکه ابراهیم را دفن نمودند. و بعضی نقل کرده اند: قبر عثمان بن مظعون مقابل خانه آن بزرگوار بود و هر که بر آن می ایستاد نظرش به خانه آن بزرگوار می افتاد. بعد از دفن ابراهیم هر قبیله در ناحیه ای مقبره ای برای خودشان قرار دادند.

-
- ۱- این جریان را نمیری در تاریخ المدینه ۱/۱۰۲ نقل کرده و در حاشیه آن به نقل از وفاء الوفا ۲/۸۵ چاپ مطبعه الآداب و خلاصه ای از آن در عمده الاخبار: ۱۲۷ منقول است، نیز بنگرید به: موسوعه التاریخ الاسلامی، یوسفی ۲/۲۲۱ ۲۲۲.
 - ۲- بنگرید به: الذکری: ۶۵، جامع المقاصد ۱/۴۵۱، غنائم الایام ۳/۵۴۹، دعائم الاسلام ۱/۲۳۸، بحار الانوار ۷۹/۶۹.

بناء سوم مجد الملك بقعه و رواق شريف امامين معظمين كاظمين عليهماالسلام است

و عجب است از خباثت مروان بن حکم بن عاص بن امیه که بواسطه قرابت و خویشی با عثمان بن عفان راضی نشد شرافتی از برای عثمان بن مظعون باشد، پس این همه احترامات پیغمبر با عثمان بن مظعون در حیات و ممات وی کجا رفت؟! و در جلالت قدر وی بس است که می فرماید: «هر یک از اهل بیت من از دنیا برود او را در جوار عثمان بن مظعون دفن کنید». و این ملعون اگر بناء مجد الملك را می دانست مضایقه نداشت آن قبر را محو کند و اثری باقی نگذارد از برای اینکه عثمان بن عفان محترم شود. و محقق است که مقبره عثمان خارج است از بقیع، و گاهی هم اشتباه اسمی شخص را محترم می نمایند، همان حکایت شیخ ابوالفتوح رازیست که بعد ذکر می شود. خلاصه بناء بقعه عثمان بن مظعون در بقاع مدینه مطهره دلالت بر حسن حال و کثرت عرفان مجد الملك وزیر می کند که راضی نشد آثار قبر وی مندرس گردد.

بناء سوم مجد الملك: بقعه و رواق شریف امامین معظمین کاظمین علیهماالسلام استبناء سوم مجد الملك رواق و مشهد مطهر امامین معظمین امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهماالسلام در مقابر قریش است که اکنون تا بغداد بُعدی دارد، و بناء آن روضه هم دال است بر تشیع وی. و گویا آن آثار تا زمان شاه صفوی بوده است به امر و فرمان آن پادشاه ذو الجاه بنای اصل گنبد گردید، و طلای دور این گنبد را مرحوم آقا محمد شاه شهید کرده است، و بنای ضریح این دو بزرگوار که از فولاد است بر دو صندوق نقره که به فاصله جزئی است احاطه نموده است، و ضریح منحصر در فرد است. رزقنا الله تعالی زیارتهم والعود إلى مشهدیهما بحق محمد وآله الطاهرين! و بعضی تعمیرات هم مرحوم خلد آشیان شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه به امر

بناء چهارم مجد الملک قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم است

و فرمان حضرت اقدس همایون در ایوان و رواق مطهر نمود سیما ایوان جدید سلطانی که مصارف کلیه در آن شده است خود شاهدهی است موجود ، و بحمد الله تعالی تکمیل خدمات شایسته سلاطین ماضین به عهده کفایت این پادشاه با عزّ و تمکین گردید .

بناء چهارم مجد الملک : قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم استبناء چهارم مرحوم مجد الملک قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم لازم التکریم است که در زمانی که متوقف در ری بود و کمال استیلاء در استیفا و وزارت خود داشت امر به بناء قبه عظیمه آن بزرگوار نمود . و معلوم است در آن زمان هم که نزدیک به غیبت صغری بود و علماء هم بسیار بودند از عامه و خاصه مزار آن بزرگوار اشتهاری داشت ، ولیکن بقعه و بارگاهی [نداشت] پس همّتی گماشت و منّتی بر عجم گذاشت و این قبه سامیه را بنا کرد ۱ .

و مرحوم سید اجل قاضی نور اللّٰه در کتاب « مجالس المؤمنین » فرموده است : از آثار

در احوال مجد الملک یزدیست غیر از مجد الملک رادستانی

مجد الملک مشهد سید عبدالعظیم حسنی است در شهر ری ، و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی نیز از آثار اوست . و از آثار حسن خاتمه اوست آنکه بعد از فیض شهادت ، در جوار فیض الانوار حضرت امام حسین علیه السلام قرار یافت . و از این بیان معلوم است که بعد از اینکه امراء سلطان او را پاره پاره کردند همانا اعضاء پاره اش را در تابوت گذارده نقل نمودند و در جوار آن تربت با برکت سپردند . البته خواهان این آستان ملک پاسبان بوده است ، نعم ما قیل : در این بستان که جای خرمی نیستگیاهی بی بقاتر ز آدمی نیست ۱ ولیکن شیخ فرموده : سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند ۲

در احوال مجد الملک یزدیست غیر از مجد الملک رادستانیو خوب است برای رفع شبهه بعضی عرض نمایم که : مجد الملک یزدی فرزند صفی الملک ابو المکارم که در سلک وزیر زادگان و اتابکان یزد است و در زمان صاحب اعظم شمس الدین محمد جوینی بود و نیز او را به امر صاحب مذکور پاره پاره کردند و سرش را به بغداد و پایش را به شیراز و دستش را به ری آوردند و زبانش را به صد دینار خریدند

در بقای بقاع متبرکه ائمه انام و سادات ذوی الاحترام و زوال قبور سلاطین و خلفای جور

و از شرّ وجود خبیث آن عنید متعصب قلوب رعایا آسوده شدند همانا غیر از مجد الملک ابوالفضل رادستانی است . و نقل است که : بعد از تجزیه اعضاء این مجد الملک خبیث یکی نزد فضلاء گفت : روزی دو سه سر دفتر تزویر شدیجوینده ملک و مال و توفیر شدی اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمیفی الجملة به یک هفته جهانگیر شدی و دیگری گفت : می خواست که او دست رساند به عراق دستش نرسید لیک دستش برسد بلی یک مجد الملک این قسم است ، حال او و مجد الملک دیگر به دین وصف است که چند سطری از اجزاء احوال وجودیه اش در این ورق شرح دادیم . و قائلی گفت : ظاهراً بقعه سید حمزه موسوی و امامزاده عبدالله ایض هم که در راه طهران است از بناهای مجد الملک شیعی ابوالفضل است . و استبعادی از این فقره نتوان کردن ، و از عبارات مرحوم سید توان استنباط نمودن .

[در بقای بقاع متبرکه ائمه انام و سادات ذوی الاحترام و زوال قبور سلاطین و خلفای جور] بدان در بقاع متبرکه ائمه انام و سادات ذوی الاحترام خواست حضرت احدیت است و الا باید از این مقابر و مراقد اثری نباشد و نماند . آخر در سلاطین و خلفاء بنی عباس اقتدار بیشتر از هارون الرشید نمی شود که در خانه حمید بن قحطبه طائی در سناباد طوس مدفون شد ، و فرزند غیر مأمونش گنبد و بارگاه ، روضه و درگاهی قرار داد . چون حضرت علی بن موسی علیه السلام وفات کرد مأمون خواست اظهار ارادت کرده باشد ، حکم نمود حضرت رضا را در جوار هارون دفن نمایند ، دیگر ندانست نور تابنده الهی هر ظلمتی را بر طرف می نماید و اثری و اسمی از وی نمی گذارد و جسد او را ملائکه ای چند مانند

بناء قباب ائمه طاهرين عليهم السلام توسط سلاطين عجم

همسایگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله به طبقات هاویه و نیران می کشند . و عبرت گیرند از قبور سلاطین و خلفاء جور که در بغداد و بلاد دیگر مدفون و ایشان را آثاری و مزاری نیست ، سیما در رصافه بغداد (۱) بیست و چهار نفر از خلفای بنی عباس مدفونند و روی هر قبری اسم خلیفه ای مکتوب است که اول مهدی است و آخر معتصم است ، و نزدیک قبورشان قبر ابوحنیفه است ، و نزدیک آن قبر احمد بن حنبل است که یکی از ائمه مذاهب اربعه است ، و قبه بر آن نیست . می گویند : چند مرتبه ساخته اند و خودش خراب شده است بدون جهت ! گویا احترام از ابوحنیفه می کند و قبه نمی خواهد . و بعد از آن قبر شبلی است که یکی از مشایخ صوفیه است ، و بعد از آن قبر سری (۲) سقطی ، و بشر حافی است ، و قبر جنید ، و داود طائی است . نمی دانم چرا علماء سنت و جماعت بنا بر مذهب خودشان احترامی از قبور خلفای بنی عباس که اولوا الامر بودند نمی نمایند و اثری بر آنها قرار نداده اند ، اما قبر امام اعظم و سه نفر از ائمه مذاهب خودشان [را] کمال تجلیل و تعظیم می نمایند و از حضور قبور این ائمه اربعه متناسبه غافل نمی شوند ، همانا برای عداوتی است که با ائمه طاهرين معصومین عليهم السلام اظهار کردند ، و علی رؤس الاشهاد مخاصمه و مجادله نمودند . و تا به حال شنیده نشده است با آنکه مدعی ارادت و اخلاص به ائمه اثنی عشرند به مراقد ایشان خدمتی کرده باشند .

[بناء قباب ائمه طاهرين عليهم السلام توسط سلاطين عجم] بحمد الله تعالى این آثار عالیه که بر مزار ائمه اطهار است تماماً از سلاطین عجم است ،

۱- در باره رصافه بغداد رجوع کنید به : معجم البلدان ۳/۴۶ .

۲- این کلمه در چاپ سنگی ناخواناست . سری سقطی ، دایی جنید بوده چنانچه محدث قمی در الکنی واللقاب ۲/۱۵۸ بدان تصریح کرده است .

و دلیل بر عداوت این فرقه غیر ناجیه آن است: راضی نمی شوند به مراقد ایشان چندان آثار رفیعه بناء شود. خوب است یک جهت شوند و از این دوازده تن منصرف گردند و آنچه در ضمیر ایشان است آشکار کنند تا درست عداوتشان به جماعت شیعه معلوم گردد. خلاصه خواستم در این اوراق اشاره ای به بناء قباب ائمه طاهرين که سلاطین عجم نموده اند کرده باشم. اما قبر مبارک حضرت شاه ولایت علیه السلام علاوه از یک صد سال مخفی بود و از عناد معاویه و بنی امیّه و امراء جور و تبعه خلفاء ظلم کسی را جرأت بناء آن قبر مطهر نبود تا آنکه هارون الرشید به واسطه ظهور کرامات عدیده ناچار بقعه و قبه کوچکی بنیان کرد، و مردم چندی به زیارت آن بزرگوار مشرف شدند، تا آنکه متوکل بالله در سال دویست و سی و سه به روایت مسعودی آل ابی طالب و شیعیان را از زیارت امیرمؤمنان و جناب سید مظلومان علیهما السلام منع کرد، و عبارت وی آن است: وکان الناس قد مُنعوا زیاره قبر الحسین والغری من أرض الکوفه، وکذلک منعوا غیره من شیعتهم حضور هذه المشاهد، وکان الامر بذلك من المتوکل فی سنه ثلاث و ثلاثین و مأتین الی أن استخلف ابنه المنتصر بالله، و تخلف بعده بعد قتلہ و امر الناس و تقدم الکف عن آل ابی طالب، و ترک الناس عن اخبارهم، و ترک البحث عن اخبارهم، ولا یمنع احد زیاره الحسین بن علی علیهما السلام و لا قبر غیره من آل ابی طالب، و امر بعمارہ الحائر و بنی میلاً علی المرقد الشریف (۱). پس خداوند بر متوکل گماشت پسرش منتصر را که او را به درک فرستاد و امر نمود مردم را که به زیارت امیرمؤمنان و جناب امام حسین علیه السلام و سایر مشاهد سادات علوی و فاطمی بروند. و در حدیث است که: منتصر امر کرد حائر مطهر را عمارت کردند و برای نشان و دانستن مردمان میلی نصب و قرار کرد تا مردمان بیایند.

۱- مروج الذهب ۴/۵۱، به نقل از وی در کتاب الکلینی و الکافی، غفاری: ۱۳۸ ۱۳۹.

بناء قبه مطهر حضرت امیر علیه السلام به امر محمد بن زید حسنی و تعمیر آن قبه مبارکه

بناء قبه مطهر حضرت امیر علیه السلام به امر محمد بن زید حسنی و تعمیر آن قبه مبارکه بعد از آن به روایت صاحب «عوامل العلوم» محمد بن زید حسنی امر به عمارت قبر مطهر این دو بزرگوار نمود، و عبارت آن کتاب این است: ثم إنَّ محمد بن زید بن یحیی أمر بعماره الحائر بکربلاء والغری والبناء علیهما، و بعد ذلک زید [فیه] (۱). معلوم می شود به عبارت « و البناء علیهما » قبه نجف و کربلا را محمد بن زید ساخته و بعد از محمد بن زید، زید متصدی این خدمت شد (۲). و بدان که محمد بن زید بن حسن برادر حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل جالب (۳) الحجاره بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام است که سابقاً در اجداد حضرت عبدالعظیم حالش ذکر شد. و قاضی در « مجالس المؤمنین » (۴) در شرح احوال سادات گیلان که سلطنت کرده اند نوشته است: محمد بن زید پس از برادر به حکومت نشست، و اوست اول کسی که قبه بر سر مرقد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ساخت، و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دینار پنهان به بغداد پیش محمد بن ورد عطار (۵) که یکی از امنای شیعه بود می فرستاد تا در وجه سادات انفاق کند، در زمان معتضد عباسی در سال دویست و هشتاد و دو. و این محمد بن زید بن حسن بن زید بن محمد بن علی بن ابی

-
- ۱- نیز بنگرید به: بحار الانوار ۴۲/۲۰۰ ح ۱ به نقل از مناقب آل ابی طالب ۲/۷۸، مستدرک سفینه البحار ۸/۳۸۴.
 - ۲- در عبارت فوق « و بعد ذلک زید » مؤلف واژه « زید » را نام فرزند محمد تصور کرده اند و حال آنکه فعل مجهول می باشد. این اشتباه در صفحه بعد نیز تکرار شده، در آن جا به تفصیل متذکر می شویم.
 - ۳- در بعضی از منابع: حالب.
 - ۴- مجالس المؤمنین ۲/۳۱۸ جند ششم.
 - ۵- در چاپ سنگی: عطا.

طالب علیه السلام است، و این محمد بن زید همان است که در نزدیک استرآباد برای تسخیر خراسان جنگ کرده و به درجه شهادت رسید، آن گاه پسر محمد بن زید را که موسوم به زید بود اسیر نمودند به بخارا بردند و قریب دو سال مقید بود، و پس از آن خلاص شد، و نزد اسماعیل بن احمد سامانی سرخسی مقرر گردید، و مکتفی بالله هر چند زید بن محمد بن زید را خواست نداد و یکی از اعیان دخترش خویه (۱) نام را به زید داد، و سادات [رفیع] (۲) الدرجات شیراز نسب را به وی می رسانند. و این چند بیت از اشعار زید است: ولقد تقول عصابه ملعونہوغا ماخلقوا (۳) لغیر جہنم ومن لم یسب (۴) بنی النبی محمدویری قتالہم (۵) فلیس بمسلم عجباً لأمہ جدنا یجفوننا (۶) ویجیرنا (۷) منہم رجال الدیلم (۸) و معلوم [است] از عبارات صاحب «عوامل» (۹) و «بعد ذلک زید» بن (۱۰) زید بن محمد

۱- عبارت مجالس چنین است: و حمویہ کہ از اعیان ملک بود دختر خود را بدو داد.

۲- زیاده از مجالس است.

۳- در چاپ سنگی: فاخلقوا.

۴- در چاپ سنگی: ینسب.

۵- در چاپ سنگی: فتالہم.

۶- در چاپ سنگی: محقونا.

۷- در چاپ سنگی: یحیرنا.

۸- مجالس المؤمنین ۲/۳۱۹.

۹- در چاپ سنگی: معالم.

۱۰- کذا، شاید بجای «بن» کلمه «پس» یا «این» بوده. یعنی از عبارت صاحب عوامل که فرموده «بعد ذلک زید» معلوم می شود که پس از محمد بن زید، فرزندش زید نیز آن وجه را می فرستاده است. ولی در مقام ظاهراً اشتباهی رخ داده، و عبارت صاحب عوامل که از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده و در بحار نیز مندرج است «و بعد ذلک زید فیه» می باشد، و البته «فیه» در چاپ سنگی نیامده و ما آن را از منابع مذکور اضافه کردیم و «زید» مانند «قیل» فعل مجهول است از ماده «زاد یزید»، یعنی محمد بن زید بن یحیی دستور به بنیان آن داده و پس از وی در آن بناء اضافاتی صورت پذیرفت. بنا بر این اصلاً عبارت در مورد فرزند محمد بن زید گفتگویی ندارد و معلوم نیست محمد فرزندی زید نام داشته است.

بن زید نیز آن وجه را می فرستاده است ، بعد از پدر بزرگوارش . و بناء گنبد مطهر حضرت امیر علیه السلام را بعد از آن ایشان کاملاً (۱) عضد الدوله دیلمی شد ، و نسب وی بدینگونه : عضدالدوله ابو شجاع فنا خسرو بن رکن الدوله دیلمی بویهی است که بعد از عمّش در سال سیصد و سی و هشت مشهور گردید (۲) . حمدالله مستوفی گفت : مشهد امیرالمؤمنین علی و حسین علیهماالسلام و دار الشفاء بغداد و باروی مدینه و شهری در قبله شیراز که آن را سوق الامیر خوانند و اکنون مزرعه ای است عضد الدوله نموده . و عاقبت به صرع در گذشت و به مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام مدفون شد و پسرش را در بغداد و فارس قایم مقام کردند (۳) . و ابن ابی الحدید معتزلی گفته است در احوال عضدالدوله : و كان عظیم الهیبه شهماً شجاعاً مطاعاً سفاکاً أحسن السیاسه والعداله ، بلغ ما یدخله فی السنه ثلاث مائه ألف دینار و زیاده (۴) . و در کتاب « فرحه الغری » (۵) است : در سنه سیصد و هفتاد و یک در ماه جمادی الاول به

۱- دو کلمه در چاپ سنگی خوانا نیست .

۲- بنگرید به : تاریخ گزیده ، حمد الله مستوفی (چاپ امیر کبیر ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی) : ۴۱۳ ۴۱۶ . وی می گوید : مدت سی و چهار سال در پادشاهی بماند . مانند او هیچ پادشاه در دیالمه نبود و او خلاصه آن دولت و زبده آن قوم بود . او را آثار عظیم باقی است . در ذکر مآثر او مجلدات پرداخته اند که این مختصر احتمال آن نکند ، نیز رجوع کنید به : مجالس المؤمنین ۲/۳۲۷ ۳۲۹ .

۳- تاریخ گزیده : ۴۱۵ ۴۱۶ .

۴- عبارت منقول در شرح وی بر نهج البلاغه یافت نشد . ابن ابی الحدید در جای دیگری (شرح نهج البلاغه ۲۰/۴۱) می گوید : وصف رجل عضد الدوله بن بویه فقال : لو رأیته لرأیت رجلاً له وجه فیہ ألف عین وفم فیہ ألف لسان و صدر فیہ ألف قلب !

۵- فرحه الغری : ۱۵۵ ح ۹۵ .

زیارت قبر خامس آل عبا علیه السلام شرفیاب گردید، و بعد از زیارت مردم آن بلد را به قدر مقام و مرتبه ایشان علی اختلاف طبقاتهم عطایا و جوایز داد، و در صندوق مطهر حسینیّه دراهم کثیره گذارد که علویین برداشتند و قسمت کردند که به هر یک سی و سه درهم رسید، و تمام علویین دو هزار و دویست نفر بودند، و علاوه از آن ده هزار درهم بین مجاورین قسمت نمود و پانصد دست جامه به ایشان داد و یکصد هزار رطل خرما آورد به ایشان بخشش نمود، و به هر یک از زهاد هزار درهم صله داد. و بناء قبر امام حسین و مشهد حضرت امیر و حصار مدینه و بیمارستان بغداد در عهد حکومت و همت وی، و به زیارت حضرت امیر در همان اوقات شرفیاب گردید، و در روز دوشنبه بعد از زیارت و جوهی از دراهم بر صندوق منور آن بزرگوار گذارد، و به هر یک از علویین بیست و یک درهم رسید، و تمام ایشان هزار و هفتصد نفر بودند. و پنج هزار درهم بین مجاورین آن روضه مبارکه علویه تقسیم نمود و به هر یک از رؤوس و وجوه ایشان هزار درهم بخشید، و علاوه سه هزار درهم بین فقراء آنها تفریق نمود، و به خدام و نواب به قدر مرتبه صیالات کثیره داد، و تمام آنها به دست ابی الحسن علوی و ابی القاسم و ابی سیار بود. و از این بیان معلوم می شود که وجوه درهمیه و دیناریه در زمان سابق هم رسم بوده است از برای قبور ائمه علیهم السلام هدیه بیاورند و اختصاصی هم به سادات نداشته است، و آنچه در این زمان به قدر امکان وجوه سیاه و سفید از برای مراقد و مشاهد ائمه طاهرین و غیرهم می نمایند از زمانهای سابق مرسوم بوده است اخذ کرده اند باید قصد معطی و مهدی را دانست چنانکه سابقاً ذکر نمودیم. و چون عضد الدوله از بناء قبه علویه فارغ شد از دنیا رحلت کرد و در جوار حیدر کرار مدفون شد و بر سنگ قبرش مکتوب است: هذا قبر عضدالدوله و تاج المله ابی شجاع بن رکن الدوله احب مجاوره الامام المعصوم لطمعه فی الخلاص « یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن

تَنْفِسَهَا» (۱) صلوات الناظره علی محمد و آله الطاهره (۲). وعضدالدوله از اهل دیلمان گیلان و عجم است چنانکه ابو فراس در قصیده اش فرموده: ابلغ لديك بنی العباس مالکه (۳) لا يدعو (۴) ملکها ملاکها عجم یعنی: برسان از نزد خودت رسالت و پیغامی به بنی عباس که شماها دعوی خلافت نکنید که مالکین آن عجم اند، بعد فرمود: ای المفاخر اضحت فی منابرکم (۵) و غیرکم [آمر] فیها ویحتکم (۶) یعنی: کدام فخر از برای شماهاست ای خلفاء بنی عباس! در منبرهای خودتان و حال آنکه حاکم و آمر در آنها غیر شماهاست. و این فقره اشاره به آن است که در زمان دولت مؤیده دیالمه، بنی عباس را شوکت و صولتی نبوده است بلکه همگی مقهور بوده اند. و حکایت معز الدوله و المستکفی بالله و شیوع تشیع در زمان ایشان مشهور است، «وَتَلَمَّكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلَهَا بَيْنَ النَّاسِ» (۷). و بحمد الله آنچه بر لسان صدق ابو فراس جاری گردید قرنهای و سالهاست از سلاطین ایران و ملوک عجم افراشته و برپاست و در این عهد فیروز مهد از تیغ خون ریز پادشاه کیوان بارگاه شیاطین روی زمین و دشمنان دولت و دین مخدول و منکوبند. خلاصه آنچه صاحب «تاریخ جهان گشای نادری» نوشته است: تذهیب طلای گنبد

۱- نحل: ۱۱۱.

۲- مجالس المؤمنین ۲/۳۲۸ با اختلاف اندک.

۳- در چاپ سنگی: مالکه.

۴- در چاپ سنگی: تدعو.

۵- در الغدير: أمست فی منازلکم، و در پایان بیت نیز «محتکم» دارد.

۶- الغدير ۳/۴۰۱.

۷- آل عمران: ۱۴۰.

مطهر حضرت شاه ولایت علیه السلام بر حسب امر و فرمان مرحوم نادرشاه گردید که بر حسب نذر شرعی بعد از مراجعت از فتوحات کثیره هندوستان به نجف اشرف علی مشرفها آلاف التحیه والتحف مشرف گردید و مذهب حق جعفری را بین سنیان مذهب پنجم قرار داد، و گنبد عرش رتبت آن بزرگوار را طلا کرد، و خدمات ممدوحه پسندیده دیگر از وی انتشار یافت، و نام نیک وی در آن آستان و صحن شریف بماند، و عاقبت هم در آن آستان بر حسب وصیت و حسن عقیدت غنود، و کریمه « وَكَلَبُهُمْ بِأَسِطُ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ » (۱) را از راه ذلت و خاکساری در خاتمه حال خود سرود، و این قصیده جیده فصیحیه از کتاب « باقیات الصالحات » ادیب اریب عبدالباقی مشهور به افندی (۲) خوانند. قبه المرتضی علی تعالی شأنها عن موازن و عدیل من نضار سنت (۳) بغیر نظیر فی مثال منزه عن مثیل فوقها کالاکلیل لاح هلاکرمقته السهی بطرف کلیل کبرت فاستقلت الفلک الدرار عنها بان یری ببديل جللت مرقداً جلیلاً تجلتفوقه هیبه الملیک الجلیل فعلى قبه السماء اذا مافضلوها اقول بالتفضیل هی باء مقلوبه فوق تلک النقطة المستحیله التأویل هی فلک بل ما علیه استوی الفلک ومن فوقه لوحه من قتل هی کھف النجاه طور المناجا (۴) ت تمثال العفات ملجأ الدخیل هی حق للجوهر الخاص مالک (۵) عرض العام عندها من مقیل هی ظل ما ظل من قال یومأبحماها من تحت ظل ظلیل هی عمد لدى فقار بطینمن سیوف اللہ لعلى صقیل هی غاب ثری به اسد اللہ وعلی یصدر اشرف غیل ذاک لیث اردی العدی بزئیروحسام ایادهم بطیل کوزه للیعسوف مارح صرف الشهد منها طابت الزخیل ۶ کره مستدیره فوق قطبدر الكائنات بالتعدیل افرغتها یمنی المفاخر من تبر المعانی فی قالب التبجیل صبغتها بالنور ایدی التجلیبقدامی من خافقی جبریل فغشاها النور الالهی حتیخیال جلت عن التخیل

۱- . کھف : ۱۸ .

۲- این کتاب در سال ۱۳۴۷ قمری در مطبعه حیدریه نجف اشرف به چاپ رسیده است ، ولی متأسفانه نزد نگارنده موجود نبود .

۳- . کذا .

۴- . در چاپ سنگی : المناجا .

۵- . کذا .

در بناء گنبد حضرت امام حسين عليه السلام با مرحوم آقا محمد خان شاه شهيد عليه الرحمه

در بناء گنبد حضرت امام حسين عليه السلام با مرحوم آقا محمد خان شاه شهيد عليه الرحمه گنبد مطهر جناب خامس آل عبا عليه آلاف التحية والثناء را مرحوم آقا محمد خان شاه شهيد طاب ثراه از زر خالص و طلای احمر مزین کرد ، و در مقام تعمیر و توسيع قبه مبارکه و تذهيب آن برآمد که صباحی در قصيده اش گفته است : این زرنگار قبه چه کز عکس بام و دراندوه (۱) است قبه افلاک را به زر گفتم مگر که مبدع افلاک خواسته استکاعداد تسعه فلکی را کند عشر گفتا خرد فلک نبود این ولی فلکبسته است از مجرّه پی طوف این کمر این مشهد حسين على سبط مصطفى استدر پای او بود سر افلاک بی سپر گفتم اگر چه خاک در این بزرگوار باشد ز زر رتبه و مقدار بیشتر زاهل عطا که یافت به ترتیب آن محلزاهل سخا که جست به تذهيب آن خطر گفت آنکه بحر و کان و کفش جست زینهارخاقان دهر و سرور بحر و خدیو بر یعنی سَمِي ختم رسالت محمد آنکاز خسروان به رتبه فزون از جد و پدر کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت (از گنبد حسين على زيب جست زر) بعد از شهادت شاه سعید شکستی بر گنبد مبارک جناب سيدالشهداء عليه السلام ظاهر شد از آنکه با عجله و سرعت بنا شده بود ، پس به حکم محکم حضرت خاقان خلد آشیان کارکنان از اهل امانت و دیانت مأمور شدند که آن طارق عرض رواق را برداشته قبه متینی برافرازند و خشتهای طلا- و زری در آن بارگاه که شمس مهر و ماه است بناء سازند و این سعادت عظمی به نام نامی ایشان ختم شد . و در حین تحریر از عالم فاضل نحریر نیر تبریزی قصیده ای که برای این گنبد رفیع فرموده والحق خوش سرود به نظر آوردم و آنچه حفظ داشتم نگاهشتم : تعالی الله از این کاخ فلک فرسا و بنیانشکه سر بر اوج « او ادنی » (۲) زند قوسین ایوانش به بطحا تا بدار عکسی زخست طاق زرينشسوزد یکسر از برق تجلی کوه فارانش سلیمان گو بیا صرح ممرّد بین که از هر سوبه جای دیو و دد صف بسته فوج حور و غلماش الا ای آسمان هین (۳) دیده بگشا بر زمین بنگرعیان تمثال عرش و علت تریع ارکانش معاذالله خطا گفتم خدا را هست گر عرشیهمین کاخ است و برهان « استوی » (۴) انفس (۵) رحمانش فلک را پشت پیشش خم چو دیوی پیش تخت جمجهان چون حلقه خاتم در انگشت سلیمانش امیر دین حسین بن علی بن ابیطالبکه در نسبت پدر عین الله آمد پور انسانش خرد گردد حدوث ذاتش افتد در غلط شاید که اوصاف وجوب آمد همه مضمّر در امکانش نگشتی تا ابد واقف زسرّ علم الاسماءنبودی در ازل گر بوالبشر طفل دبستانش بماندی تا ابد حوای امکان چون شب آبتنگر از صبح ازل رخ برنگردی روی و رخشانس شگفتی ئی چنین زادی زنسل حیدر و زهراچنان بحرین گوهر را چنان بایست مرجانش نهد ناف از تدلل بر زمین غضبای (۶) گردون رانهند از هودج تمکین او بر کوه و کوهانش سواد عارض مه را که آمد شکل لا بیخلبه میدان کرد برق جوهر تیغ وی آسانش برد در بندگی تا کوی سبق از خسروان بستد کمر از جان به تعمیر حرم سلطان ایرانش

۱- . کذا .

۲- . اشاره به آیه ۹ سوره نجم : « فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » .

۳- . در چاپ سنگی : همین .

- ۴- اشاره به آیه شریفه ۵۴ از سوره اعراف و آیه ۳ سوره یونس « إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ».
- ۵- کذا، ظاهراً: انفاس .
- ۶- « غضباء » نام شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که بر دیگر شتران سبقت می گرفت . بنگرید به : تذکره الفقهاء (چاپ سنگی) ۲/۳۵۳ و ذخیره المعاد ۳/۶۳۴ .

در بناء گنبد عسکریین علیهماالسلام است

در بناء گنبد عسکریین علیهماالسلام استو بناء گنبد عسکریین علیهماالسلام را هم بزرگان و سلاطین شیعه افراشتند در « سفرنامه » حضرت اقدس اعلی (۱) خوانده ام بنای این گنبد از مرحوم احمد خان دنبلی است ۲ .

۱- .ظاهراً مراد سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار است .

قصیده فصیحہ مشتمل بر ندبہ و مصیبت و توسل به عسکریین و حضرت حجت علیهم السلام

و داخل بقعه را محمد علی خان هندی که از نواده های لکناهور است که (۱) آینه بندی کرده است . و ضریح امامین عسکریین علیهما السلام از بناهای مرحوم شاه سلطان حسین صفوی است . و گنبد کاشی مقام حضرت صاحب الامر علیه السلام از بناهای مرحوم محمد علی میرزاست . کاشی صحن و طاق نماها و منارها و طلائی گنبد امامین عسکریین علیهما السلام تذهیب آن به امر و فرمان حضرت اقدس شہریاری اید الله دولته و اید طلال رفته علی رؤوس رعیتہ به توسط دو نفر از بزرگان ملت و دولت گردید که بر حسب مأموریت به این خدمت عظمی مباهی شدند . پس برای عظم و شأن این خدمت نمایان از مرحوم مجتهد الزمان شیخ عبدالحسین طهرانی علیه الرحمہ تمنا فرمود تا در آن حدود توقف نماید ، و از این طرف قرین الشرف جناب جلالت مآب عضد الملک دام تأییدہ و تسدیدہ کہ از بزرگان و نیکان خوش فطرت این دولت است مأمور گردید با وجوه کثیره و مخارج وفیره و معمارهای مخصوص و بناهای با امانت و کارگذاران با کفایت حمل خشتهای طلا کہ مدتہا در تکمیل و تجلیہ آنها زحمتہا کشیدہ بودند با کمال عزّ و جلال بہ حضرت سرّ من رأی بردند ، و بہ اطلاع مرحوم شیخ علی رغم آناف اعمادی دین بہ مرور شہور و ایام با نہایت آسودگی بدین گونه کہ مرئی و منظر است نصب نمودند . علاوہ از مصارف و مخارج دیگر با ضمیمہ وظایف مقررہ از برای اهالی آن حضرت و نذورات مستمرہ است . امید است از این بناء خیر این دولت پایندہ و دائم بماند .

قصیده فصیحہ کہ مشتمل بر ندبہ و مصیبت و توسل به عسکریین و حضرت حجت علیهم السلام استو در این مقام شایستہ دانستم این فریدہ را از جناب سید اوحد آقا سید احمد ۲ کہ در

مدح امامين عسكريين عليهما السلام و سامراء و آنچه تعلق بدان بلده طيبه است بنويسم و گويا بهتر از اين قصيده شعراء عرب و عجم نگفته باشند ، و در اواخر آن دوستان به توسل و نديه و مصيبت آن بنگرند و بگريند ، و استدعاء دعا از اهل بكاء مى نمايد : هى سامراء قد فاح شذاها و ترائى نور اعلام هداها يا لها (١) من بلده طيبه تر بها مسك و ياقوت حصاها حبذا عصر قضينا بهابلغت انفسنا فيه مناها و ربوع كمل الانس لنا و الهنا فيها فسقياً لثراها (٢) و هوى قد شغف الناس هدى (٣) و صباً ترجع للنفس صباها و ازاهير رياض احدقتبجان غصه (٤) دان جناها و مياها صرح بلقيس حكمتبصفاها اذ جرت فوق صفاها و هضاب زانها حصاؤها (٥) مثل ما زينت الشهب سماها صاح ان شاهدت أسمى قبهلا يدانى الفلك الاعلى علاها فاحطط الرجل بأسنى حضره فزاز من القى عصاه بفناها حضره قد اشرفت انوارها بمصاييح هدى من آل طه حضره عزّ ملوك الأرض لو عقرت فى عفرها منها الجباها حضره تهوى السموات (٦) العليانها تسطح (٧) ارضاً من سماها (٨) حضره و دّت نجوم الافق لو كنّ فى ساحتها بعض حصاها حضره لو ان للشمس سنانورها ما حجب الليل سناها حضره تهوى قصور (٩) الخلد انترتقى فى العزّ ادنى مرتقاها حضره لو تستطيع الكعبه الحج حجت كل عام لحماها حضره يأمل ان يستلم الحجر الاسعد اركان علاها فاستلم اعتبارها مستعبراً [باكياً] (١٠) مستنشقا طيب ثراها (١١) لائداً بالعسكريين التقيين (١٢) أوفى الخلق عند الله جاها (١٣) خازنى علم رسول الله منقذ أبى فضلها ان يتاهى (١٤) فرقدى افق الهدى بل قمريفلك العليا [ء] بل شمس ضحاها عينى الله تعالى لم يزلهما يرمى البرايا مذ رعاها (١٥) ترجمائى و حيه مستودعيسره اصدق من بالصدق فاها عمدى سمك العلى من بهما قامت الافلاك فى اوج علاها من بنى فاطمه الغزّ (١٦) الاوليههم قد باهل الله و باهى و اذا ما اکتحلت عيناك من رؤيه الميل و قد لاح تجاها فاخلعنّ نعليك تعظيماً و سر (١٧) خاضعاً تردد به عزّاً و جاها و استجر بالقائم الذائد عنحوزه الاسلام و الحامى حماها حجه الله على الخلق مقيم (١٨) قناه (١٩) الدين من بعد التواها قطب آل الله بل قطب رحيسائر الاكوان بل قطب سماها ذو النهى ربّ الحجى كهف الوريدير افلاك العلى شمس هداها عصمه الدين ملاذ الشيعة الغزّ (٢٠) منجى منها (٢١) فلك نجاهها منقذ الفرقه من أيدى العدى (٢٢) مطلق الامه من أسر (٢٣) عناها مدرك الاوتار ساقى و اتريعتره المختار كاسات رداها ويد الله التى قد رفعتفوق ايدهم فله علاها و معيد الدين غصناً ناظرألملبس المله اثواب بهاها يا ولى الله هل من رجعتشرق الأرض بأنوار سناها و يعود الدين ديناً واحداً لا يرى (٢٤) فيه التباساً (٢٥) و اشتباها و ترى الجبتين بعد الصلب قد احرقا جهرا بنار اججاها (٢٦) و أرى فى حزبه يوما علسابق او سابق الريح ثناها (٢٧) شاهرا سيفا كعزمى ماضيا من سيوف الهند من امضى ضباها مرهفا يأنف ان يغمد فيغيرها مات الاعادى و طلاها كحام البرق لكن سحبهتاثير الخير من نقع ثراها سوف اقصى من اناس و طريواروى الأرض من فيض دماها (٢٨) يوم تغدو دوله الاسلام مر (٢٩) فوعه الاعلام منصوراً لواها يوم يطفى الله فيه نار نائره الشرك و قد شبت لظاها يوم تبدو الشمس من مغربها يتجلّى الحق عند نور هداها يوم لا تنفع نفس لم تكنأمنت ايمانها بعد لقائها يا عزيز الجار يا ملتجا الشيعة الابرار يا اقصى منها ليت شعرى أبرضوى أنت أمأنت فى وادى طوى أم بواها ليت شعرى أو لم يأن لمانحن فيه من اسى أن يتناهى و اليك المشتكى من عصبهطالما عم مواليك اذاها ترى ان اباك المرتضينفسه صالت على حدّ ضباها ابعلم منك ما قد كائدتامك الزهراء من كيد عداها لو ترى ازكى نفوس منهمجزعت فى كربلاء كرب بلاها طلّ ما بين الاعادى دمها فاستباحوا عنوه سفك دماها لم تذوق للماء طعما و لقدأوردت من دونه ورد رداها لو ترى جدك فى الرمضاء اذغادروه وهو عار فى عراها لو ترى عيناك منه رأسهاذ اقلته العدى فوق قناها نكثوا منه ثانيا طالالمارشف المختار منهنّ الشفاها لو ترى السجاد فى الله و قدغلّوا منه يداً عمّ نداها لو ترى عيناك عماتك اذسبيت بين الملا سبى ٣٠ اماها لو ترى تلك العزيزات و قدأبرزت بالذل من ظل جناها لو

تری زینب ذات الصون قدار کبت عجفاء مهر ولا مطاها حاسراً لیس لها سرّ سویهیه المنع عنها من یراها لا ولا کسر حجاب غیر
مایحجب الابصار من فرط سناها قم أغث أدرك صل اعطف عد علیرمق الامه صل جبل رجاها وأرخ غیظ قلوب لم تکنتری
غیرک من یجلو صداها الامان العجل الغوث الرحافالمدی قد طال والامر تناهی فاجل یارب به الغمه عنامه من بعده طال عنها
جرّعت مرّ اذاها وعراها ما عراها ودهاها ما دهاها واملأ الارض به عدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً وسقاها والیکم یا بنی احمد
مننجلکم احمد درّاً لا یضاها وعلیکم اهل بیت الوحی منصلوات الله ما لا یتناهی

- ۱- در شعراء الغری : بالسهی .
- ۲- دو کلمه اخیر در چاپ سنگی ناخواناست ، آن را مطابق نقل اعیان الشیعه و شعراء الغری ذکر کردیم .
- ۳- در اعیان : هوی .
- ۴- در چاپ سنگی : غضته .
- ۵- در چاپ سنگی : حصائها .
- ۶- در اعیان : سموات .
- ۷- در اعیان : تصلح ، در شعراء الغری : تصیح ، اخیر اظهر است .
- ۸- در اعیان و شعراء الغری : لسماها ، بجای : من سماها .
- ۹- در چاپ سنگی : القصور . متن موافق نقل شعراء الغری می باشد . و در اعیان این بیت موجود نیست .
- ۱۰- زیاده به نقل از اعیان .
- ۱۱- در چاپ سنگی : تراها .
- ۱۲- در اعیان : التقیین .
- ۱۳- در چاپ سنگی : حاها .
- ۱۴- در چاپ سنگی : فضلها ان ثنیاها .
- ۱۵- در چاپ سنگی : من براها . متن موافق نقل اعیان و شعراء الغری درج شد .
- ۱۶- در چاپ سنگی : العز .
- ۱۷- در اعیان : سل .
- ۱۸- در اعیان : حجه الله الذی قوّم من .
- ۱۹- در اعیان : قنوات .
- ۲۰- در اعیان : هلکها ، بجای : منها .
- ۲۱- در چاپ سنگی : اللدی هم خوانده می شود . متن موافق اعیان است .
- ۲۲- در چاپ سنگی : الله .
- ۲۳- در چاپ سنگی : تری متن موافق اعیان و شعراء الغری می باشد .
- ۲۴- در چاپ سنگی ناخواناست و « النباسار » خوانده می شود که با توجه به دو مصدر « التباساً » درج شد .

۲۵- در چاپ سنگی : احجاها .

۲۶- . کذا .

۲۷- در چاپ سنگی : دمائها .

۲۸- . شاید « من » صحیح باشد .

۲۹- در چاپ سنگی : سی .

ص: ١٠١

..

ص: ١٠٣

..

در بناء گنبد کاظمین علیهما السلام

[در بناء گنبد کاظمین علیهما السلام] او در گنبد رفیعین امامین همامین کاظمین علیهما السلام را (۱) در شرح حال مرحوم مجد الملک رادستانی وزیر شیعی عرض کردم برپا و فراشته گردید ، و آن آثار از قرار معلوم تا زمان سلاطین صفویه بوده است .
مرحوم شاه اسماعیل صفوی تجدید در بناء و رفع این قبتین

۱- . کذا ، « را » زائده بنظر می رسد .

در بناء گنبد حضرت رضا عليه السلام به امر سلطان سنجر

عالتین نمود . و تذهیب و طلای دور این دو گنبد را مرحوم آقا محمد شاه شهید کرده است . و بناء ضریح این دو بزرگوار بر دو صندوق نقره نیز از آن مرحوم است . و سابقاً اشاره شد ، و خوب است این دو بیت نوشته شود : زر حضره (۱) مجمع البحرین ساحتها بان عن قبتیها سرّہ القدر تری ابن موسی جعفر فی حظیرتهموسی ولکن له من نفسه خضر

در بناء گنبد حضرت رضا علیه السلام به امر سلطان سنجر و گنبد حضرت رضا علیه السلام هم یا به امر سلطان سنجر یا شرف الدین ابو طاهر قمی وزیر سلطان سنجر برپاگردید ، و تعمیر آن به امر شاهرخ بن امیر تیمور به خواهش زوجه اش گوهر شاه بیگم پسرش بایسنقر میرزا شد . و در کتاب « کامل التواریخ » (۲) است که : سبکتکین گنبد حضرت رضا علیه السلام را خراب کرد ۳ و مردم را از زیارت ممانعت نمود . شبی در خواب دید حضرت امیر علیه السلام را که اشاره فرمود به آن گنبد : تا کی چنین خراب خواهد بود ؟ ! پس سلطان برخاست و همین عمارت را بناء کرد و مردم را امر به زیارت فرمود ، و تحریر و ترغیب کرد دوستان را به زیارت آن بزرگوار . و بعضی نقل کرده اند : مرحوم شاه عباس صفوی گنبد مطهر را طلا نمود ، و ضریح مطهر رضوی را که طلاست در سفری که پیاده به زیارت مشرف شد بر حسب نذر به هفت هزار تومان تمام کرده نصب نمود ، و یکی از بستگان نادرشاه دزدیده عاقبت به امر نادرشاه

۱- کذا .

۲- الکامل فی التاریخ (کامل التواریخ) ، ابن اثیر / ضمن حوادث سال ۴۳۱ .

آوردند و آنرا نصب کردند ، لیکن یک طرف آن مفقود است . چون فاضل بی بدل عبدالباقی از ذریه عمر بن الخطاب ۱ ضرب المثل است در مدح قبه رضویه علی ساکنها آلاف التحیه این قصیده ملیحه [را] سروده است در تلوی این بیان زحمت می دهد خوانندگان را و تمام آن را بعینها می نگارد وهی هذه : ان هذا التشطیر قند مکررفی علی الرضا بن موسی بن جعفر قبه للرضا حوت کل فضلما حواه وادی طوی والطور وعلی الحادثات فی کل آمنه عین النور القدیم تغور ونفت عن زوارها کل سخطما بها شک وریب وزور وعلیها الرضوان او قف نفساً کیف لا والرضا بها مقبور ما تراها منه حوت عقد دریتقلدون فی حلاه الحور وعلی لبه العلی ان ترائفیه تزهو من المعالی نحور وحوت من علاها جوهر قدسهو فی کنه حقها مصرور واحتوت یا لها علیه زمانامثلما قد حوی اللئالی البحور واستنارت سنا وطالت سناء باذخاً عنده الدراری تغور وشاء سؤدداً و مجدداً أثیلاً قصرت عن مدى علاه القصور والحبیاء والحبیاء فیها اقامافیهما کل مجتد (۱) مغمور من ثری قبره استفدنا ثراء فتساوی الممدود والمقصور واحالت لیل المضلین صبحافیه للهدی والرشاد ظهور بزغت (۲) شمسها لهم وتجلتفانتفی عن صباحهم دیجور وانافت علی الشمس منارالونها فی جفونها مذرور وتلی الوحی سوره النور فیها مذ حوت من له بهاء ونور قبه للافلاک لم تبق فخراتباهی به غده تمور واسامت بدورها کل خسفاو تبقی مع الشمس البدور واکتست من مآثر کنجومن هرات تغار منها الزهور لبست من حلاه ثوباً قشیباً قد تعزى مما اکبسته الاثیر ما دعت للافلاک محور مدحوعن البسط عاقه التکویر ولعینی مهما علا منه کعبمنه یبدو التربع والتدویر لا ولا غادرت ثناء علیهتضیه المنظوم والمنثور او یلفی (۳) حاشا لذلك ذکر فوق قطب اللسان یوما یدور تلک لبّ وذی قشور لهذا] [.....] (۴)

۱- کذا .

۲- در چاپ سنگی : بزعت . فیروزآبادی در قاموس المحيط ۳/۱۰۶ می گوید : بزغت الشمس بزغاً و بزوغاً : اشرقت .

۳- « یلغی » نیز خوانده می شود .

۴- مصرع آخر مذکور نیست .

بنیان گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

[بنیان گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام] اما بنیان گنبد مطهر حضرت فاطمه معروفه به معصومه دختر امام هفتم امامیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که شاعر در مدح آن مخدّره گفته است : بنت شاه اولیا موسی بن جعفر فاطمه که کند روح القدس بیرون در گه چاکری

در سال پانصد و بیست و نه به امر مرحومه شادبیگم دختر عماد بیک نام انجام یافت ، و طلای گنبد و بنای مدرسه فیضیه که بهترین مدارس آن بلده است با سنگهای مرمر دور ضریح با دری که در سمت شمال با طلا ساخته شده و میناکار است از مرحوم خاقان خلد آشیان است . و کوی کوچکی که مکمل به جواهر است و بالای سر آویخته و در میان آن شده مروراید قیمتی که از طرفین کوی سر آن بیرون است با زنجیر طلا- و حقه جواهر و قنادیل طلا- و نقره نیز از آن مرحوم است . و برای تاریخ طلای گنبد بعضی این شعر را نقل کرده اند : معصومه که در ره ایوان اقدسشاز قدر و صدق حور و پری چاکر آمده و برای تاریخ مدرسه فیضیه این رباعی از قائلش معروف است : در روضه معصومه شهنشاه ملک گاهبنهاد بناء مدرسه دلکش و دلخواه تاریخ بنا پس چه ز ارباب سخن خواستبنوشت صبا (مدرسه فتحعلی شاه) (۱۲۱۳) و برای تاریخ در روضه معصومه علیهاالسلام گفته است : زد کلک صبا زبهر تاریخ (زرین بود این در از شهنشاه) خداوند رحمت دهد به آن پادشاه دین پناه که همّت ملوکانه اش در انجام مرام علماء و سادات و رعایا بود و گرد ملال و ذلت از رخساره ناتون ایشان می زدود و در تعمیر روضات متبرکه و بنای مساجد و مدارس شوقی دیگر داشت . و از حسن عقیدت خاقان جنت مکان این دو رباعی که منسوب به ایشان است بخوان : خاقانم و یک جهان گناه آوردمدر حضرت معصومه پناه آوردم مهر نبی و حبّ علی را یا رببر در گه کبریا گواه آوردم

بنیان گنبد و بارگاه مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

رباعی دیگر: خاقانم و وامانده زدیهم و کلاهاورنگک خلافت شده دستم کوتاه اندر حرمت به مسکنت جسته پناهیا فاطمه
اشفعی لنا عند الله

[بنیان گنبد و بارگاه مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام] اما بنیان گنبد مطهر حضرت عبدالعظیم از مرحوم مجدالملک
رادستان است . و بنیان ایوان و رواق از مرحوم شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی است ۱ به

ص: ۱۱۱

..

مورخه نهصد و چهل و چهار در شهر محرم . ضریح نقره از مرحوم فتحعلی شاه است ، و در تاریخ آن این بیت را یاد دارم :
منشی طبع صبا از بهر تاریخش نوشت (آمد از دارا محیط آفتابی بس قمر) (۱۲۲۲) و آئینه بزرگ در بالای ایوان درب رواق
از جمله هدایای مرحوم خاقان است به مورخه ۱۰۱۹ . و خارج گنبد به اشاره شاهنشاه اسلام پناه آید الله عیشه و آید الله جیشه
به زر خالص گرفته اند و به اتمام رسانده اند ، و این ابیات را در کتیبه آن نوشته اند : تبارک الله در عهد دولت سلطانفرشته
است سر دین به گنبد گردان قویم گنبد اسلام ناصر الدین شاهابو المظفر خورشید خسروان جهان عظیم همت خسرو به زر
ناب اندودخجسته قبه شهزاده عظیم الشان به خشتهای زرانود او چو تابد مهرهزار چشمه خور اندر او شود تابان بدین حریم
خداوند این حریم بودملک ستایش گوی و فلک ستاره فشان نگاشت کلک سرورش از برای تاریخشبه حکم شاه که حکمش
همیشه باد روان هزار و دو صد و هفتاد رفته از هجرتفزوده گشت از این قبه قیمت زر و کان

در آئینه بندی صحنها و رواقهای حضرت عبدالعظیم علیه السلام

[در آئینه بندی صحنها و رواقهای حضرت عبدالعظیم علیه السلام] آئینه بندی و نقاشی ایوان مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام از آثار حسنه وابنيه خيريه مرحوم ميرزا آقا خان نوري صدر اعظم دولت عليه ايران ملقب به اعتماد الدوله است . و ديگر هر آنچه از آئینه کاری و تعمیرات رواق و ایوان شریف و صحن مبارک است ، و نصب اسطوانه های سنگی یک پارچه در حجرات اطراف صحن ، و حفر خاک از زیر مسجد بزرگ برابر روضه مطهره ، و بناء سرداب و شبستان عظیم به قدر سطح ، و فضای مسجد فوقانی بدون تزلزل آثار و ارکان آن ، و تزئین عالی حجرات به کاشیهای اعلی ، و فروش صحن شریف به سنگهای ضخیم سنگین ، با حوض وسیع در وسط فضای آن ، و باب جدید عالی عظیم البنیان و رفیع الأركان محاذات بازار ، و بنای بازارهای جدید در اطراف صحن ، و وقف نمودن منافع آنها را برای محصلین و طلاب مدرسه جدید امینیه ،

و مدرسه عتیقه بلا موقوفه ، و بناء مدرسه جدیده موسومه به مدرسه امینیه مبوب به ابواب عدیده با لوازم و مقتضیات سکنه آن از طلاب و خدام ، و تعیین املاک موقوفه ، و تعمیر و تجدید صحن بالای سر ، و مفروش نمودن تمام این صحن به آجر ، و ساختن حوض و آب نما در وسط آن ، و بناء حجرات متعدده برای دفن اموات از خواص و عوام ، غیر از تعمیرات ملوکانه که از برای مقبره مرحومه فروغ السلطنه و فرزند ارجمند ناکامش شده ، با تعمیر صحن شریف حضرت امامزاده ، و تزئین روضه شریفه آن بزرگوار به ضریح نقره و آینه کاری ، و نصب باب قیمتی ، و فرجه در ایوان مزار برای زوار دادن ، و خیابان متصل به دروازه مبارکه را به وضع ارض اقدس محجر کردن ، و نهری در وی به طرز خوشی جاری نمودن ، و تکیه حسینی را که اول آن از حرم است به طرح مطبوعی تجدید و تعمیر کردن (۱) ، و در وسط بازار چهار راه نمایانی قرار دادن ، و از برای خدام آستان عرش بنیان آداب نیکی بر خلاف سابق در دخول و خروج و کشیک و اعتکاف یوم و لیل و اخذ وظایف و مستمری و مؤونه و غذاء مخصوص شاهانه مقرر داشتن ، و مردمان بی انصاف را از خوردن وجوه و منافع موقوفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام منع کردن ، و متدینین و امناء کبار بر املاک موقوفه و خدمه این عتبه علیه گماشتن ، ابرار و اخیار را خواندن ، ارادل و اشرار را راندن ، و تمام زوایای صحن و روضه و رواق و مدرسه جدید و عتیقه را تنظیف کردن ، و کفشکن را منظم و معظم نمودن ، و برای کفشکهای زائرین دو صندوق در طرفین گذاردن ، و کشیکخانه آستانه مبارکه را تزئین کردن ، و خدام را مجبور به قیام و قعود در آنجا نمودن ، و ساختن کتابخانه بسیار مزین در جنب ایوان حرم مطهر ، و تعمیر کتب و قرآنهاى کتابخانه مبارکه که نزدیک به اندراس بود ، و تنظیف و تزئین دار الحفاظه ، و ترتیب قرائت صبح و عصر را به وتیره ارض اقدس رضوی قرار دادن ، و چراغهای بسیار از هر قبیل برای حرم مطهر و صحن و ایوانهای اطراف جلو حجرات و در منارهای فوقانی

قصیده ای که جامع این اوراق در مدح حضرت عبدالعظیم سروده است

و برای گنبد قرار دادن ، و مناره و مأذنه را با محل ساعت سلطانی و طرف دیگر که عبارت از سه قبه است بر زبر مسجد بزرگ متصل به مدرسه قدیمه به شکل خاص شایسته افراشتن ، و برای آسودگی مجاور و زائر و وسعت احوال مرد و زن حمام وقفی را تعمیر و اصلاح نمودن ، یوماً فیوماً بر عمارات و منافع املاک و مستمریات و آذوقه و مؤونه خدمات حضرت عبدالعظیم افزودن ، و شارع عام را از زاویه حضرت عبدالعظیم تا دروازه طهران به مبالغ گزاف برای سواره و کالسکه و عرابه به طریق متینی از سنگهای خرد برآوردن ، تمام آن به امر و فرمان اقدس همایون اعلی حضرت شاهنشاهی صان الله دولته عن التناهی متولی سابق الذکر موفق گردیده و با خلوص نیت متصدی این امر شدند . والحق بر این خدمت نمایان سزاوار است اولاد و احفاد وی در روزگاران فخرها نمایند که بر آنچه آن پادشاه عادل باذل سبب شد وی به جان و دل مباشر گردید و چشم طمع پوشید و زبان اهل طمع را برید و آخرت را بر دنیا ایثار کرد و این عمل را ذخیره روز رستاخیز خود قرار داد . و غالب از ایام خود با فرزندان و گماشتگان به آن آستان عرش نشان حاضر شد و عزت خود را در حضرت سلطنت مؤبد داشت و دین خود را مؤید نمود . و داعی در حین تحریر نظر نداشتم مقدار مصارفی که برای تذهیب کنند [گان حرم] مطهر حضرت عبدالعظیم کارگذاران این دولت به امر قَدَرُ قَدَرِ اعلی حضرت اقدس شهرداری نمودند ، و هر قدر مطالبه صورت آن را از اهل حساب کردم الحق به مسامحه گذرانیدند و بی حساب مرا ساکت نمودند .

قصیده ای که جامع این اوراق در مدح حضرت عبدالعظیم سروده استو برای عنوان کتاب « جنة النعیم » چند بیتی به جهت اخذ نتیجه خود گفته بودم ، مناسب چنان دانستم که در این محل بنگارم و از اهل فضل و کمال و صاحبان طبع و ذوق معذرت

می خواهم ، و آن این است : از دولت جاوید تو ای شاه معظمشده کشور ایران همگی امن و منظم ای شاه شهان جان جهان معنی دانشای کان کرم قطب امم روح مجسم صد شکر خدا را که این دولت منصور بر جمله شاهان جهان گشت مسلم [. .] (۱) چو جانپست دوان بر تن کسریبندل تو چو ابری است روان از کف حاتم از مهر تو شد کشور ایران همه چون خلدوز قهر تو شد مملکت کفر جهنم روس است و پروس است و یا قیصر و خاقاندر موکب اجلال تو چون کلب معلم ای ناصر دین شاه خدا خواه جوان بختصد بنده به دربار تو دارا و کی و جم در عهد تو شد خطه ری روضه رضوانشیراز و صفاهان تبریز و خراسان هم شه نامه فردوسی طوسی چو بخواند ماغراق و مجازاتش افزود مرا غم شاهان عجم را ز برای طمع نفسبستود یکایک را تا حضرت آدم آخر چه جزا یافت از این جیفه دنیا آخر چه تو (۲) برد از آن برگ فراهم ای خلق بخوانید و ببینید در این عهدشهنامه سلطان عجم شاه مکرم شه نامه سلطان عجم نام نکوئیستیکقرن و سه سال است کزو مانده به عالم آثار رفیعی که بنا کرده به ایراناحصا نتوان کرد از این کلک و از این قم این قبه عالی شه عبدالعظیم استکز همت عالی تو چون کعبه معظم زین خدمت فرخنده ات ای خسرو خوباناز بعد خدا شاد بود حضرت خاتم و آنگاه علی نفس نبی از تو بود شادواندر پی وی فاطمه آن خانم مریم آنگاه امامان دگر بر تو فرستند تا روز قیامت همگی فیض دمام این روضه که مجموعه انوار الهی استآیند شب و روز ملایک زیبی هم بر ذات شریف تو نمایند ستایشگویا که ثنای تو قضائی شده مبرم این روضه مگر عرش برین است تو گوئیانوار خدائست در آن مضمر و مدغم این روضه مگر وادی طور است که موسیر درگه وی دال صفت کرده کمر خم این روضه مگر جنت موعوده عقبی استکز عالم برزخ بنشسته است مقدم این روضه شه زاده ابوالقاسم راد استکز جمله ابناء پیمبر بود اعظم آباء کرامش همگی طیب و طاهرتا صلب حسن سبط زکی کشته از سم و آن باب گرامیش که عبدالله قافه استوآنگاه علی و حسن و زید مفخم و آنگاه نظر کن تو درین روضه عالیبر روضه سه حمزه بن موسی کاظم این بنده کجا مدح و ثنای شه داداربا آنکه فصیحم به مدیح توام ابکم

۱- . کلمه ای در متن ناخواناست .

۲- . کذا ، شاید : توان .

توصیه لِمَنْ لَه التولیه

در معنی تولیت و ولایت و شناختن متولی باشی قدر خویش را

توصیه لِمَنْ لَه التولیه در معنی تولیت و ولایت و شناختن متولی باشی قدر خویش را چون تألیف این کتاب برای آموختن آداب است و تخلّق به اخلاق اولوالالباب ، و یکی از آداب که شرحش خالی از بهره و صواب نیست آن است که رعایای علیّه ممالک ایران بدانند که امر تولیت بقاع شریفه ائمه و احفاد طاهرین ایشان امری است اعظم امور که

هر کسی را لیاقت این خدمت نیست. و اهل لغت گویند: «ولایت» بفتح معنی وی ربوبیت است و «ولایت» بکسر همانا امارت است، و به عبارت دیگر: ولایت به فتح محبت است، و به کسر تولیت و سلطنت است (۱)، و خداوند مجید فرموده است: «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۲) یعنی: حافظ و ناصر و بردارنده شرور شماها را از من آن کسی است که مرا به رسالت خودش عزیز کرده است، و قرآن بر من نازل فرموده است، و از عادات اوست که متولی اصلاح امور بندگان است مطیعین خودش را یاری می کند. پس به مفاد «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ» (۳) تولیت خصوصیت به حق دارد؛ از آنکه کمال محبت و نصرت و حفظ و امارت و استیلاء با اوست و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (۴) الی آخره شاهدهی است واضح. پس احدی به مذهب حق اولی در تصرف نفوس از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیست، و این مراتب ثلاثه در تلو یکدیگر منطوی است حال آنکه متولی می شود مظهر این اولیاء ثلاثه باید باشد تا وی را متولی گویند، و الاّ- روا نیست این اسم بر وی گذاردن از آنچه در تولیت استیلاء شرط است، و استیلاء متفرع بر محبت است، و لازمه محبت نصرت است. اما استیلاء بر دو قسم است: ظاهر و باطن.

۱- جوهری در صحاح ۶/۲۵۳۰ ماده (ولی) می گوید: والولایه بالكسر: السلطان. والولایه والولایه: النصره، يقال: هم علی ولایه، أی مجتمعون فی النصره. و قال سیبویه: الولاية بالفتح المصدر والولایه بالكسر الاسم مثل الاماره والنقابه لأنه اسم لما توليته و قمت به فاذا ارادوا المصدر فتحوا. نیز بنگرید به: المكاسب، شیخ انصاری (چاپ تحقیق شده) ۲/۳۰۹. مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی ۴/۲۲۹ در شرح فقره «و ولایتنا ولایته» می گوید: الولاية بالفتح: الحکومه والتصرف فی أمور الخلق. و در ۵/۱۷۱ می گوید: والولایه بالكسر: السلطان، من ولی فلاناً إذا ملک أمره وبالكسر والفتح ايضاً: النصره والمجبه. سپس قول سیبویه را نقل کرده است.

۲- اعراف: ۱۹۶.

۳- كهف: ۴۴.

۴- مائده: ۵۵.

استیلائی باطن مخصوص حق است چنانکه نصرت واقعیه و محبت باطنیه اختصاص به ذات اقدس وی دارد که هر آن و زمان مانند ذرات حسیه افاضات و اشراقات وی تابنده و درخشنده است ، و آن را مظاهریست و مظاهر آن انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ائمه هدی علیهم السلام هستند . اما استیلاء ظاهر را مظهری است و آن مظهر وجود اقدس حضرت شاهنشاه جمجاه است که تولیت بر نفوس و امور کلیه ناس بر حسب ظاهر دارد . و مولوی گفته است : پادشاهان مظهر شاهی حقعارفان مرآت آگاهی حق و این استیلاء و تولیت نیز بر دو قسم است : عام و خاص . اما تولیت عام آن است که سلطان زمان بر تمام رعایا و برایای مملکت زمان خود حکمران باشد ، و مثل وی مثل شیر است در جهت سلطنت و استیلاء و قدرت و قاهریت بر ما سواى خود ، و در جهت حفظ و رأفت علما مانند سایه است که پناه دهنده باشد . اما تولیت خاص آن است که بر جماعتی محصور و معدود آمر و حاکم شود و در مقام حفظ نفوس ایشان برآید و بر آنچه از لوازم تولیت است قصوری نرزد ، و الا- از این منصب جلیل و خدمت نبیل منزل است . به بیان دیگر به نحو مختصر عرض می نمایم که : دریا از شطوط ، و شطوط از انهار کبار ، و انهار از جداول ، و جداول از سواقی ، و سواقی از عیون اقوی و اعظم اند ، چنانکه انبیاء اولو العزم از انبیاء مرسلین و انبیاء مرسلین از انبیاء غیر مرسلین و ایشان از اوصیا و ایشان از علماء اجلّ و اولی هستند . پس هر یک از ایشان به حسب رتبه و مقام ظرفیت و شأنیت خاصی دارند ، تولیت هر یک بر حسب استعداد مخصوص اوست . حال بنگر چگونه رشته سلطنت و این استیلاء عام و خاص به ساحت قدس ملک الملوک پادشاه اسلامیان پناه منتهی می شود .

در اینکه تولیت مقرر از جانب دولت ابدیت محول است و بر آن دو شکر سزاوار است

پس متولی ، بر نفوس کل این آستان حکومت دارد . اما به طریق مأموریت و نیابت و بقاء این استیلاء و تولیت از رأفت و عطوفت به مأمورین از بندگان است که همانا معنی عدل و داد خواهی است و هر آنکه بدین صفت موصوف گردید مالک الملوک عزت اخرویه ابدیه را جزاء عزت دنیویه فائیه قرار می دهد .

در اینکه تولیت مقرر از جانب دولت ابدیت محول است و بر آن دو شکر سزاوار است اکنون ملازم این آستان و پاسبان این بنیان رفیع الارکان جناب متولی جلیل الشان است . از جانب سنی الجوانب مالک ممالک خطه ایران مفتخر بدین تولیت عظمی و نیابت کبری گردید و بر نفوس کسانی که ساکنین ملاً اعلی بر خدمت گذاری ایشان رشک فراوان برند و تمنای این منصب نمایان کنند برتری و مهتری یافت بدانند وی را دو شکر لازم است : یکی از حضرت سبحان که بدین نعمت جلیله او را متنعم گردانید و دیگری از پادشاه جهان که این خدمت خاصه خویش را چون جانی بر خدمات دیگرش روان فرمود آخر این خدمت آخرت باقیه است و خدمات دیگر دنیائست فائیه . پس خوشتر آن است همه اوقات این منصب جلیل را شاغل مناصب دیگر قرار دهد و به قدر مقدور در امور متعلقه به آن قصوری نورزد که مورد سخط سلطان شدن همانا موجب دوری از رحمت یزدان می شود . اکنون بنا بر مشرب داعی متولی را آداب مخصوصه است که جز آداب عوام است ، پس خوب است جملتی از آن را در این روح و ریحان بنگاریم تا خواص بدانند و همه وقت بخوانند که البته آثار تولیت مقتضی این گونه حسن ادب و خدمت است ، و الاً به این خلعت مهر طلعت مفتخر شدن دور از حکمت و مصلحت ؛ و امانت و دیانت امین هم بعد از امتحان و اختبار است ، و علم به استعداد و ظرفیت و قرب به حضرت احدیت است .

آداب متولی در زیارت کردن مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام به بیان اهل صفا

آداب متولی در زیارت کردن مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام به بیان اهل صفا عجلاله رعایت اهم و اقدم در تمام احوال اخلاص نیت و صدق طویت است که مدار جمیع افعال و اعمال بر اوست: « فمن كان هجرته إلى الله ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله » (۱) سیما در نیت زیارت حضرت عبدالعظیم که تقرب الی الله و توسل الی اولیاء الله شرط کمال و تمام اوست و هر چه از امور این آستان راجع به این نیت شود منافی با خلوص نیت در آن ملحوظ نمی شود. چون اراده خالصه و نیت حسنه متولی این آستان محرک و مهیج گردید برای زیارت و حضور آن بزرگوار اثر آن غلبه روحانیت و ظهور نورانیت و حسن اخلاق و طلاق وجه و دوام ذکر و ملازمت .. (۲) طیب نفس و شوق بی پایان و ذوق فراوان است. از آنکه وصول به جناب رفیع و رهان منیع حبیب مفرح قلب است و مبشر کرب، پس از آن به زمان طی طریق هر قدر زائر نزدیکتر شود به مزور و مخدوم خود باید استبشار وی زیادتر گردد. و أعظم ما یكون الشوق يوماً إذا دنت الخيام من الخيام ۳ بلی: وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد و باید خضوع و خشوع و وظایف تضرع و حضورش در خدمت مزورش تجدید شود. هر دم از دل سروری تازه سر بزند (۳) غالباً روز وصال یار نزدیک آمده سیما وقتی که چشم وی بر مزار و گنبد ظاهر الانوار آن بزرگوار می افتد اظهار اشتیاق زیارت از دیگران نماید. نعم ما قیل: قرب الدیار یزید شوق الوالهلأسیما ان لاح نور جماله (۴) * * * به اینکه کعبه نمایان شود زیبا منشینکه نیم پای جدائی هزار فرسنگ است و چقدر شاعر عرب این ابیات را با وجد و طرب در دخول مدینه طیبه علی ساکنها سلام الله گفته است: هدی قباب وهدی یثربابشر فقد حصل الهناء المطلب ابشر فقد حصل التواصل وانقضی من الجفاء والوقت وقت طیب والریح قد اهدت لنا من طیبه عرفا کثیر المسک بل هو اطیب واضع عذارک فی المحبه واغتمعیش الرضا ودع العواذل یغصب بشمایل القمر المحجّب قد بدتجهراً ونور جماله لا یحجب وادخل بحجره احمد وقبابهیاوی الفقیر ویستجیر المذنب بلی: کو طاقت آنم که به این جاذبه شوقرخسار تو را بینم و بی تاب نگردم البته باعث خضوع و خشوع ظاهر و باطن است و استغراق مراقبه حضور و عظمت شأن مزور در این زائر باید ظاهر گردد، و باید بدین حالت حسنه که همانا از جذبه و جلوه دوست است در آن روضه متبرکه تشکر کند. هر گل و سبزه که در باغ نمودی دارد آخر ای باد صبا اینهمه آورده توست

- ۱- صحیح بخاری ۸/۵۹ ابتدای کتاب الحیل، روایت نبوی است و طریق آن ضعیف می باشد. نیز بنگرید به: شرح مسلم، نووی ۱۳/۵۴، الجامع الصغیر ۱/۴ ح ۱، کنز العمال ۳/۷۹۲ ح ۸۷۷۷.
- ۲- کلمه ای در چاپ سنگی پاک شده است.
- ۳- کذا، وزن شعر اشکال دارد.
- ۴- سبل الهدی والرشاد ۱۲/۳۸۵.

ص: ۱۲۳

..

در آداب دخول به حرم محترم استیپس از ورود به حرم محترم از آنچه هتک حرمت و اساءت ادب است ناچار باید محترز شود ، و بدانند این مکان منزله رحمت و مقام عزت است و خاطر را از شواغل دیگر مانع گردد ، و خود را در حضرت با عظمت جناب خامس آل عبا سید الشهداء روحنا له الفداء ببند ، با تعظیم و هیبت و وقار بدون سمعت و ریاء جوارح و اعضاء را نگاه دارد ، و خود را طالب سائل فقیر بداند ، و دست طلب و مسألت با کمال مسکنت بذیل عنایت ایشان ببندازد ، و رجاء اجابت هم داشته باشد . نعم ما قیل : حاشاه أن یحرم الراجی مکارمهاؤ یرجع الجار منه غیر محترم و ایضاً خوش گفته است : علی بابک العالی مددت ید الرجاومن جاء هذا الباب لا یختشی الردا وأنت اراداتی وأنت وسیلتینیا حبذا أنت الوسيله والقصدا پس اظهار این خدمت و اتیان این زیارت را بضاعت مزجات بداند و بر آن مغرور نشود ، و به زبان حال بگوید : جئنا إلیک بضاعه قد ازجتفاقبل بضاعتنا ولا تجفهاها بعد از قرائت زیارت نامه به مقدار حالتی که دارد توقف نماید و شرایط تعظیم را به جای آرد ، پس از نماز زیارت و تأدیه تحیت و شکر این نعمت و موهبت ، و استغفار از معصیت ، و عصمت خواستن از حضرت احدیت ترک صحبت کرده تقبیل ضریح و شباک منور کرده با حالت وقار و انکسار بیرون آید .

ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشپیس آنکه نسبت به این آستان دارد باید در زیارت کردن مسرت فراوان یابد .

نعم ما قیل : کفی شرفاً أنى مضاف الیکموانى بکم أوعى وأرعى وأعرف آنگاه برای خود در صحن شریف مقرى قرار داده بستگان آن آستان را بخواند و آنچه لازمه امر و نهی ، حکم و زجر است بفرماید و دقیقه ای از نصیحت جهال غافل نباشد ، پس سرآمد امور و خاتمه اعمال قضاء حوائج رعایاست . چه با حبیب نشینی و باده پیماییه یاد آر محبان باده پیما را سیما فقرا از ایشان که رفقاء خدا و عیال الله اند که استفسار از احوال ایشان لازم و متحتم است و سبب قبولی زیارت و رضایت مزور است . حافظا علم و ادب و زر که در حضرت شاههر که را نیست ادب لایق قربش نبود و البته متصدی این امر و متولی این آستانه تا متأدب به آداب ملوکانه نباشد مفتخر و سرافراز بدین خدمت نمایان نمی گردد . پس خوب است این شعر را به عموم خدام و زائرین بخوانم : ادَّبُوا النّفسَ ائِیها الاصحابطرقُ العشقِ کلُّها آدابٌ و مطلب الزم داعی آن است : چنانکه در مسجد کراهت دارد اجراء حدود کردن و آواز بلند نمودن و آلات حرب کشیدن ، در این مشاهد عظیمه که مساجد عظام خاصه الهیه است نیز مکروه است . بعضی را که تادیب و تعزیر لازم دارند و جزاء کردار ایشان را باید بدهند تا عبرت دیگران شود و سیاسات مدتیّه الهیه هم تعطیل نشود محلی معین نمایند در خارج از صحن به وضع مشروعی که مطبوع خاطر مهر مآثر این امامزاده لازم التکریم است تعزیر و تنبیه کنند .

در اینکه متولی از مقصور عفو و اغماض کند و اگر نه تعزیرات مقصرین را در صحن شریف موقوف دارد اما بذل و احسان و اعطاء و جوائز و صیالات شاید به اهل خدمت در مجامع عام اصلاح و اولی باشد چنانکه عفو و اغماض از گناهان هم در صحن شریف صله و احسان نمایانست، و احترامی است از حضرت عبدالعظیم که به جهت آن جناب در آن روضه که احسن قباب است شده است. و این چند بیت را خوب است بنویسم و زبان جسارت را ببندم و از گفتارهای خود معذرت بخواهم: رأی المجنون فی البیداء کلباً فمداً (۱) له من الاحسان ذیلاً- فلاموه علی ما کان منه (۲) وقالوا لم مسحت (۳) الکلب نیلاً- فقال دعوا المدینه (۴) ان عینیرأته مڑه فی حی لیلاً (۵) یعنی: بوالفضولی گفت ای مجنون خامین چه شیدا است اینکه می آری مدام پور سگ دایم پلیدی می خوردمقعد خود را بلب می استرد عیبهای سگ بسی او می شمردعیب دان از عیب او بوئی نبرد گفت مجنون تو همی نقشی و تناندر بنگر شبی در چشم من کین طلسم بسته مولاست اینپاسبان کوچه لیلی است این

۱- در فیض القدیر: فجّر .

۲- در فیض القدیر: فلاموه لذلك و عنفوه .

۳- در فیض القدیر: أنلت .

۴- در فیض القدیر: الملامه .

۵- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر ۲/۵۶۷ ش ۲۲۶۴ .

ثمرات تولیت جناب امین السلطان

پس احترام خدام این آستان و حرم بر کافه عرب و عجم لازم و واجب است برای نسبتی و خدمتی که دارند جز متولی این آستان کسی را نمی رسد جسارتی نماید و اظهار رفعت کند ، اگر قدر خود بدانند و ملتفت شوند که در چه خدمت نمایانند .
 فیما ساکنی اکناف طیبه کلکمالی القلب من اجل الحیب حیب * * * حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعزاز آنکه صنعت بسیار در عبادت کرد ربّنا ! لا تجعلنا من الغافلین و اجرنا من عذابک یا ارحم الراحمین .

[ثمرات تولیت جناب امین السلطان] مخفی نماناد که تحدیث نعمت و تبیین حقیقت بر هر فردی از افراد این امت لازم است ، سیما بر امثال ما دعا گویان که همه اوقات قوت اسلام و قدرت اسلامیان را طالبیم و غالباً در مجامع و محاسن عامه حاضر می شویم و خود را لسان علماء و نواب ایشان در ابلاغ احکام می دانیم . البته آنچه بین امت از نتایج اوامر و احکام و نواهی الهیه مشاهده کردیم باید اظهار نمائیم و اطلاع بدهیم تا بعضی بدانند و باعث تقویت قلوب اهل ایمان شود . پس از تقریرات واقعیه و اعلامات امور خیریه نیز در کتابها تحریر و ضبط نمائیم تا آنکه آیندگان را عبرت و نصیحتی باشد و از حالات سابقین اطلاع و بصیرتی پیدا کنند . و هر کتابی که تألیف می شود برای نفع مسلمانان است و موعظه جاهلان . بناء علی هذا جایز نیست از روی هوا قلمی کشیده شود که مطابق واقع نباشد و گوینده را هم نظری جز بهره ای دنیویه نبود ، چون چنین شد اوراق آن کتاب سزاوار چسبانیدن به ابواب است نه برای نظر نمودن اولوا الالباب ! و داعی از آنچه مصطلح است نهایت نفرت داشته و دارم ، و غرضی در شرح و بسط این کتاب جز بیان حقیقت گوئی و تحدیث نعمت نیست و اگر نه آثاری بر تقریرات و
 تقریرات

ثمره اول : در منع اشرار از زاویه مقدسه

کذبیه غیر واقعیه ام مترتب نخواهد بود . پس خوب است آنچه از ثمرات تولیت جناب امین السلطان بالحس و العیان دیده ایم در این عنوان بنگاریم و خلاصه آنها که دوازده ثمره است در این کتاب منظور آوریم :

ثمره اول : در منع اشرار از زاویه مقدسه در زمان قدیم جماعتی از اراذل و اشرار و اهل ظلم و سکنه بازار بعد از حیف و میل اموال مسلمانان در زاویه حضرت عبدالعظیم متحصن می شدند ، علاوه از آنچه کرده بودند در اطراف صحن شریف اعمال ناشایسته از ایشان سر می زد و بیعاری را شعار خود قرار می دادند ، و انجمنی داشتند و جز لغو گوئی و عیب جوئی و معاشرت بی معنی ثمری بر اجتماع و ازدحام ایشان در آن آستان نبود . و معلوم است این اشخاص نه از اهل عبادتند و نه از اهل زیارت جز اینکه حضرت عبدالعظیم را از خود منزجر و بیازارند دیگر ثمری وجود ایشان نداشته . و این فقره مدتی است موقوف شده ؛ از آنکه هر ماه و هفته استفسار از معتکفین آن آستان می شود ، و اشخاصی هم بر این عمل گماشته اند تا عرض عارضین و وضع معتکفین را بدانند که اگر از اهل شر و رذالتند در مقام دفع و چاره برآیند ، و به لسان خوشی از ایشان معذرت خواسته مجاورین را از شرور ایشان آسوده کنند ، و هم امینی مقرر داشته که عریضه جات عارضین و ملهوفین از هر بلد را که به این آستانه متبر که ملتجی می شوند جمع نموده در هفته ای یک مرتبه به طهران آورده خود بلا واسطه عرایض را به حضور اقدس شاهانه برده ، ذات اقدس ملوکانه با کمال دقت به عرایض ملهوفین ملاحظه نموده ، احکام عادلانه در فوق هر یک به دستخط مبارک صادر می فرمایند . و هر حکم که صادر شد جناب امین السلطان آن حکم را راجع به هر اداره ای که باشد با کمال جدّ و جهد به موقع اجراء می دارند می رسانند ، و عارضین با کمال خوش وقتی

ثمره دوم: در ترک شرب خمر و تهدیدات اکیده در جوار زاویه مقدسه

و مقضی المرام از هر ولایت که آمده اند مراجعت می نمایند. و الحق این کار اسباب نهایت تعظیم و توقیر این آستان مقدس ملایک پاسبان شده است.

ثمره دوم: در ترک شرب خمر و تهدیدات اکیده در جوار زاویه مقدسه در زمان قدیم شرب خمر در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم متداول، و از اهل شهر و اهل آن زاویه متبرکه در اقدام این گناه بزرگ مضایقه و دریغ نداشتند، و جمعی به ملاحظه بی منزلی یا ملاحظه دیگر دوستی خانوار در آن زاویه مقدسه اختیار می نمودند با کمال فراغت چندی در آن خانه مشغول به لهو و لعب و شرب خمر با امثال و اقربان خود می گردیدند. بحمد الله تعالی در این اوقات شراب کمیاب است بلکه می توان گفت که به هیچ وجه یافت نمی شود و حکم معدوم دارد، و برای دوی مریضی اگر وقتی ضرورت شود و اجازه طبیب داشته باشد مثقال آن را با خروارها به اذن و اجازه باید ببرند، و اهل این عمل موجب سخط و قهر و عذابند. و عجب است در این سنوات در اماکن شریفه دیگر انواع معاصی و ملامتی بسیار می شود اما در نجف اشرف اهلش مانند اهل کربلا شده اند و اهل کربلا مانند اهل بغداد ناهل اند، و دلیل بر مراد به عکس سابق که معروف است در نجف شراب سرکه شد در این سنین به نحو یقین سرکه شراب گردید! و این اختلاف و رفع کرامات برای اختلاف حالات ابناء زمان می شود، پس شرع اقدس خواسته است در لیالی متبرکه و لیالی جمعه و شب قدر بندگان خدا به دعا و انابه و استغفار و تهجد و تضرع مشغول شوند، و همچنین خواسته است در جوار ایشان دوستان و شیعیان متذکر اوراد و اذکار و ادعیه و زیارات و عبادات خاصه باشند نه آنکه هر معصیتی

ثمره سوم : در عدم سرقت

بیان مجملی از حسن تنظیم حضرت امیر کبیر نایب السطنه

که در خانه خود قدرت ندارند در ایام معظّمه بیایند و در جوار ایشان کنند . البته این قسم معصیت و تجری را دو عقوبت است : یکی ارتکاب معصیت ، و دیگری هتک حرمت از حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، و البته ثمره خدمت به دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله باعث ازدیاد و تقویت دولت می شود . پس از حسن مواظبت جناب ایشان این معصیت بلکه اغلب معاصی در این زاویه بحمد الله معدوم است . بعلاوه در سایر اماکن مشرفه که منتسب به زاویه مقدّسه است از قبیل امامزاده عبدالله و بی بی زبیده و بی بی شهربانو و امامزاده ابوالحسن و ابن بابویه و سایر باغات و قهوه خانه های خارج بلده هم شرب خمر یا اقدام به ملامتی و مناهی برای احدی مقدور نیست .

ثمره سوم : در عدم سرقت و بیان مجملی از حسن تنظیم حضرت امیر کبیر آقای نایب السطنه دام اقباله بعضی از دزدیها در دار الخلافه می شد در زمان سابق که اموال مسروقه را بعینها در حضرت عبدالعظیم می یافتند . دزدها در طهران دزدی می کردند و به آن زاویه مقدّسه می آمدند و آنچه برده بودند در آنجا قسمت می کردند ، و اگر اطلاعی از حالشان کارگذاران دولت می یافتند ناچار در آن زاویه مشرفه متحصن می شدند . آیا خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه انام و علماء اعلام فرمودند که قطاع الطریق و خورندگان مال مسلمانان بجوار آن امامزاده معصوم بیایند و بست بنشینند و متحصن شوند؟! و علی رؤس الاشهاد اموال مردمان را قسمت نمایند و صاحبان آنها قدرت بر مطالبه و تقاص نداشته باشند! جناب امین السلطان بعد از آنکه حکومت زاویه مقدّسه و تولیت آستانه متبرکه که به ایشان واگذار شد :

ثمره چهارم: در ترک معاشرت زوانی و فحشاء در این زاویه مقدسه

اولاً: هر چه دزد که در این بلده بود امر به اخذ آنها کرده آنها را مغلولاً به دار الخلافه فرستاد. و ثانیاً: کسانی که این اشخاص را به خانه خود راه و پناه می دادند التزام سخت گرفته که بعد از این، این قبیل اشخاص را به خانه خود راه ندهند. و ثالثاً: روزنامه نویسی گماشتند که در هر هفته دو مرتبه تمام وارد و خارج این بلده را روزنامه نوشته می فرستد که اگر آدمی که شرور یا دزد یا هرزه باشد وارد شود فوراً او را خارج نمایند و راه ندهند. بحمد الله تعالی در این اعوام از حسن کفایت حضرت مهر طلعت اشرف افخم والا نایب السلطنه زید افضاله و دام اقباله در طهران و حدود آن سرقت و دزدی موقوف است، و دزدهای مشهور معروف در حبس حکومت سالهاست محبوسند و مردم آسوده حال و مرفه الاحوال می باشند. و عجب است که روزی به حضور مهر ظهور حضرت اشرف معظم مشرف بودم، دزدی در کمال شهرت و اقتدار فرار کرده به عراق عرب پناه برده بود. خبر آوردند که موکلین از جانب سنی الجوانب ایشان از کارپردازان اماکن شریفه آن دزد را خواستند، بعد از فحص بسیار او را در بلده حله یافتند. وی را مغلولاً بدون مزاحمت بستگان دولت عثمانیه با اغتشاشاتی که در آن حدود بود حاضر نمودند. و این نحو قدرت و حکومت سالها بود که در ایران و طهران دیده نشده بود و بر این موهبت باید کمال شکرگزاری نمود که این ظلم و تعدی و سرقت اموال در این حدود که اعظم آمال عباد است مفقود شده.

ثمره چهارم: در ترک معاشرت زوانی و فحشاء در این زاویه مقدسه بعضی از لثام و شواب با بعضی از نساء فواحش به طرزهای مخصوص به زاویه

ثمره پنجم: در تسعیرات غلات و حسن اخذ هر قسم از اجناس

حضرت عبدالعظیم می آمدند و تلاقی زوانی و زانیات چه در اوقات شریفه و چه اوقات دیگر در این زاویه معظمه بوده است . در این سالها این طریق فحشاء منقطع است ، از آنکه در ابتداء تولیت جمعی را شکنجه و عقوبت فرمودند ، و مقرر داشتند هر خانه که در او این نحو معصیت شود صاحب آن جریمه گزاف دهد بلکه آن خانه هم خراب گردد که استحقاق تبعیت و مجاورت حضرت عبدالعظیم را چنین خانه ندارد ، و هر آنکه از اهالی حضرت عبدالعظیم مصرّ در معصیت شود از این حدود بیرون رود و رخت به خطّه دیگر کشد که معصیت کردن مهمان در خانه میزبان روا نبود مگر آنکه آثار توبه و استغفار از وی آشکار شود . و البته آن کس که تولیت و استیلاء بر نفوس دارد باید مردم را در اقبال خیرات آمر باشد و از منهیات ناهی که ثمرات این امر و نهی راجع به دولت است و الّا - باعث فساد و خرابی مملکت می شود . البته تهدید و وعید و عقوبت شدید گاهی مفید است برای آنکه این مردم نادان اقبال و اقدام در اعمال خیر ندارند در زمانی که خود را محکوم و مأمور ندانند ، و چاره اهل رذل از جهل و نادانی و نافرمانی خداوند سبحان همان تأدیب و تعزیر است و غیر از آن مخلصی نیست . خلاصه در طهران که اهل معصیت این معصیت را نتوانند اتیان کنند لابد به این زاویه می آیند ، در آن هم که قدرت بر مبادرت و مباشرت به این معصیت نباشد یا نادم و پشیمان می شوند یا به جای دیگر نهضت می نمایند ، نستجیر باللّه من افعال الأراذل !

ثمره پنجم: در تسعیرات غلات و حسن اخذ هر قسم از اجناس تسعیرات غلات و قیمتهای اجناس و اطعمه بازار در زمان ازدحام و اجتماع زوّار بناء معینی نداشت ، هر کسی از سکنه آن زاویه و اهل سوق به هر نحوی که ممکن بود هر چیزی

نمره ششم: در تغییر املاک موقوفه از برای خدام و منافع هر یک

که محتاج زائرین بوده به هر قیمتی که می خواستند می فروختند و بحثی هم بر ایشان نبوده و زوار هم ناچار هر وجهی که داشت می داد و می خرید. در این سنوات تنظیمات حکومتی تکلیفات ایشان را معلوم کرده است و نمی توانند از رسم و قانون معینی تعدی کنند و آنچه معمول و مرسوم ولایت است و منوط به عدالت از ابتداء سال تا آخر آن بر حسب حکومت ممضی و مجری است، و اشخاصی نیز برای ابقاء این نظم که عزم فرموده اند موکلند بدون خلاف انحراف از آن ممتنع است. والحق تا کنون این ثمرات که تحریر می شود باقی است و هر کسی به حدّ خود واقف و آسوده حال، و بر این آستان معتکف است.

نمره ششم: در تغییر املاک موقوفه از برای خدام و منافع هر یکمدتی بود متمادی املاک موقوفه ای که از مراتع و مزارع و دکاکین و قری و حمامات و خانات که سلاطین و وزراء و امراء و اعیان و تجار وقف کرده بودند از جهت عین و منفعت معین نبود، و از این جهت بسیار حیف و میل می شد، و علاوه در آخر سال بقایای کثیره می خواستند، یعنی آنچه صرف در غیر محل می شد مورد مؤاخذه نمی گردیدند باز مطالبه می نمودند و مخارج و مصارف غیر واقعه می خواستند! جناب امین السلطان املاک موقوفه را بتمامها معلوم کرده و منافع آنها را نیز تعیین نموده، بلکه در سنوات تولیت خود بر ارباب و اجارات آنها افزوده و یک نفر از امنای این بلده را تحویلدار منافع موقوفات قرار داده، و نویسنده راست قلمی را سررشته دار خزانه نموده، آنچه در عرض سال از منافع موقوفه عاید شود ثبت و ضبط نموده و آنچه به موجب و جیره و مقرری خدام این آستانه مقدسه برقرار است، و آنچه به مصارف روشنائی چراغهای متعلق به آستانه می رسد، و آنچه به مصارف بنائی و تعمیرات و مخارج تعزیه داری ایام عاشورا و مخارج سالیانه شام و نهار و قهوه و غلیان و چای

خدام کشیک می رسد ، تماماً برات نوشته می شود و به مهر مهر آثار حضرتی که تازه قرار داده اند رسیده و رؤسای آستانه مقدسه ثبت نموده سیاهه برمی دارند ، و در آخر هر سال جمع و خرج منافع موقوفات را کتابچه نوشته به نظر اولیای دولت قاهره رسانیده و به تصحیح مبارک اعلی حضرت قَدَرُ قدرتِ همایونِ شهریار می رسانند که در واقع باز رسیدگی به این عمل مقدس مخصوص بذات اقدس ملوکانه است . و در اوایل هر سال کتابچه دستور العمل برای مصارف منافع موقوفه نوشته می شود از لحاظ اقدس شاهنشاهی که گذرانید نگاه می دارند . و این همه برای این است که هم شؤونات آستانه مقدسه در ازدیاد و برقرار باشد ، و هم دیناری از منافع موقوفه حیف و میل نشود . و در اول رجوع این خدمت به ایشان منافع یک ساله موقوفه را معین نموده برای هر یک از خدام آستانه مقدسه از متولی باشی و رؤسا و خدام و غیره مستمّری جیره و مواجبی از نقد و جنس معین نموده و فرمان نوشته به مهر مبارک حضرت که در نزد مهردار آستانه مقدسه با کمال احترام ضبط است رسانیده به هر کس داده اند که حقوق خود را موافق فرمان برات صادر نموده دریافت دارند ، و آسایشی که در معیشت و گذران دارند همگی دقیقه ای از خدمت خود غفلت نکنند ، و به کارهایی که خلاف احترام و شأن خدمت به (۱) این آستانه مقدسه است اقدام ننمایند . و بعد از اخذ تمام آنها صرف به آن آستان به وضعی که دیده می شود نمود ، و این فقره ناشی از بی طمعی است و حسن کفایت و مواظبت در خدمت است ، و الاّ نمی توانست سائرین را ممانعت نموده ؛ از آنکه خائن خائف است و خورنده دیوانی و املاک موقوفه متزلزل و متوحش ، و اوامر و احکام او بر رعایا و اهل غرض و طمع کما ینبغی جاری نبوده .

والحق این نحو تولیت و حکومت سرمشقی است برای حکام و متولیان عظام . و آنچه در افواه خواص و عوام شنیده ایم بعد از موقوفات آستانه رضویه سلام الله علی ساکنها در این حدود روضه ای و بقعه ای مانند زاویه حضرت عبدالعظیم وقفیات ندارد حتی بقعه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام . مع هذا در این مدت ممتده غیر از کار گزاران دولت علیه و اهل استیفاء و حساب کسی نمی دانست که این بزرگوار چقدر موقوفات دارد ۱ . بحمد الله تعالی در این زمان معلوم و مشخص است ، و در کتابچه علی حده مضبوط

و ثبت است که صورت آنها بعینها در آخر این ثمره نوشته می شود ۱ .

ص: ۱۳۷

..

و یکی از فوائد تحریر آن در این کتاب فرخنده دوام بقای موقوفات این آستانه است که

بعون الله در سنوات آتیه کسی نتواند جزئی از اجزاء موقوفه را به تدابیر عملی از میان ببرد و ملک خود کند. وبدان خطور این خیال در خاطر حقیر نیست مگر از الهامات الهیه؛ چرا که اسباب بقای تنظیمات و شؤونات هر مکان نگاهداری خدمه و اجزاء است، و غرض از این تحریر جمع آوری و نگاهداری خدام به منافی است که از موقوفات عاید است که به هر یک از افراد خدام باید از راه شأن و گذران آنها داده شود که به سهولت معاش ایشان بگذرد تا در خدمت خود حاضر بوده غفلت نکنند. و ممکن بود که به مرور شهور و سنین بعضی از نفوس خبیثه که صاحب طباع دئیة خسیسه باشند طمع در تملیک و تصاحب بعضی از موقوفات نموده به هر نحو که ممکن باشد ببرند، ولی حالا که ثبت آن در این کتاب مبارک نوشته و به سعی چاپ، نسخه آن فراوان، و در اغلب بلاد اسلام منتشر شود، خود قبالة معتبری برای موقوفات این آستانه خواهد بود که إن شاء الله تعالی ابد الدهر دست طمع و خیانت شیاطین انسی را از دامان آن کوتاه خواهد داشت، فحماً ثم حمداً له. و آنچه از منافع آنها املاک خریده می شود و تعمیرات لازمه گردد بدون بقایاست. و خوب است جمعی متذکر و متنبه شوند آنچه را سابقین به جدّ و جهد تمام و سعی ما لا کلام اندوخته کرده اند و از شوق جان و میل قلب وقف این آستان عرش نشان نمودند برای این بود که آیندگان بر آن بیفزایند نه آنکه آنها را مالهای خود دانند و به قصد ملکیت بردارند و احترام این سید کریم واجب التعظیم ملاحظه نکنند و خانه و روضه اش را چون خانه آخرت خودشان ویران بخواهند. و خوب است اشخاصی که متصدی این امورند از حساب و عقاب یوم النشور پرهیزند و خداوند را فراموشی ننمایند و راضی نشوند ایشان را فردای قیامت در زمره خورندگان املاک موقوفه نگاه دارند و حساب از ایشان بطلبند، و البته هر کس به ظلم و جور و خیانت مال کسی را خورد و هر وقت به حضرت آید با کمال خجالت است.

ثمره هفتم: در اینکه اجزاء سلطنت دو قسمند

نمی دانم کسانی که کردار ایشان در دار دنیا خوردن این گونه اموال است مآل اعمالشان به چه نحو خواهد بود و چگونه به حضور این مرور حق منظور می آید و زیارت می خواند و اجر می خواهد؟! بهتر آن است اول خود را از خوردن مال آن بزرگوار بری کند آنگاه بدون خجالت و شرمساری حاضر شود.

ثمره هفتم: در اینکه اجزاء سلطنت دو قسمند قسمی اهل خلوتند و نظرشان به رئیس خودشان استاجزاء سلطنت بر دو قسمند: یک قسم عمله خلوت و مواظب خدمتند؛ بعبارت اخری: دایم الحضورند و دافع الشرور. و قسم دیگر اهل کشور و لشکر و صاحبان منصب جلیله اند. اما قسم اول به خلاف ازمنه سابقه از مشایخ و کهول و شوابّ خوش فطرت و پاک طینت برآمده اند که هر چه از عمر ایشان می گذرد جوهر پاکی طینتشان بیشتر ظاهر می شود؛ از آنکه داعی که ملازم مسجد و محراب و منبر است در هر محضر خیری و نماز جماعت صحیحی ایشان را با کمال میل مشاهده می نمایم که بدون آرایش برای درک ثواب و رفع عقاب حاضرند و در استماع مواعظ و نصایح رغبت ایشان از همه کس زیادتر است. می توان گفت: جماعتی از ایشان از گناهان کبیره و معاصی مشهوره بی بهره اند و قرائت و مسائل ایشان صحیح و محکم است و تعزیه داری که می نمایند سرآمد مجالس تعزیه دیگران است، بلکه اغاوات (۱) و خادمان حرم مهر شیم (۲) و بستگان ایشان را تجربه کرده ایم اینطور یافته ایم.

۱- کذا.

۲- شیم جمع شیمه است مثل سدره و سدر، و شیمه به معنای غریزه و طبیعت و جبلت است چنانچه در مجمع البحرین ۲/۵۷۳ ماده (شیم) بدان تصریح شده است.

نمره هشتم: در سهولت اجاره مراکب از طرفین برای زائرین از هر طبقه

بلی ملازمان خلوت و ملتزمین دربار خورشید طلعت باید بدینگونه در خدمت استقامت داشته باشند، و ترک دربار حضرت احدیت را نمایند و بدان آستان رخ بسایند، و بر این وجود اقدس دعاهاى مخلصانه نمایند که یکی از خدمات کلیه به پادشاه اسلام پناه تشکر نعمت اوست و جزو این نعمت خسروانه دعاء برای دوام دولت ابد مدت است، و الا حق واجب خسروانی تأدیه نشده است. و اگر نیت حسنه ملوکانه جز این بود ایشان را از حضور مساجد و اقامه طاعات و عبادات ممانعت می فرمود، و کسی که عین و رئیس و خدمتگذار قدیمی و جان نثار حقیقی این آستان بوده و هست جناب امین السلطان است ناچار این اجزاء و اشخاص بر حسب همم عالیله که اظهار می دارد، و در شبهای جمعه و ایام شریفه به زیارت آن بزرگوار حاضر می شود. لابد فرزندان و بستگان و امناء خلوت سلطان هم تبعیت کرده با کمال اشتیاق در ایام هفته بدون تعطیل و تسامح حاضر می شوند. و بر این اجتماع و ازدحام ثمراتی متفرع است که یکی از آن وقف املاک و بذل اموال و اظهار ارادات ارکان و امناء مخصوصین و انتفاع فقراء و اکتساب تجار و اغنیا و فیض یافتن خدام و رسیدن عرایض عارضین به حضور مبارک به توسط ایشان و تشویق دیگر از اعیان است به حضور مشاهد عظام. و تمام این فقرات و ثمرات از حسن نیت اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه است.

نمره هشتم: در سهولت اجاره مراکب از طرفین برای زائرین از هر طبقه در سنوات سابقه مردم با کمال کلفت سال یک مرتبه به حضرت عبدالعظیم مشرف می شدند، ناچار مرد عیال باری که با تمام عیال از صغار و کبار به حضرت عبدالعظیم مشرف می شود مراکب متعدده می خواهد از اسب و قاطر و الاغ، و جماعتی از آنها هم

مأنوس و معتاد به سواری نبودند و آن وقت هم مال سواری یافت نمی شد. البته گرفتن آن و سواری آن و نگاهداشتن و برگرداندن تمام آنها در کمال اشکال بود. چه قدر از زن و طفل از مالهای مردم بر زمین می افتادند و صدمات بر ایشان می رسید. و گویا این قسم از زیارات و صدمات مرضی خدا و ائمه هدی علیهم السلام نبود. و در این اوقات در بیرون دروازه جدید و میدان تازه که جناب امین السلطان بنا فرموده اند هر قسم از مالهای سواری موجود است و به وضع کاظمین و دار السلام بغداد الاغهای کثیره جماعتی خریده اند و اجاره می دهند به چیز سهل آسانی. و کسی هم از ایشان در دروازه حضرت عبدالعظیم موکل است هر زمانی که الاغها را می آورند می شناسند و نگاه می دارد و در مراجعت اجاره می دهد. این عمل محاسن چند دارد: یکی مالهای مردم آسوده اند از صدمه سواران نااهل غیر مأنوس. و یکی آنکه اظهار خواهش در خواستن مال سواری از یکدیگر کمتر شده است. و یکی آنکه رفعت و تکبر از سواران بالنسبه به پیادگان نیز موقوف است، و البته آن کسی که همیشه سواره است تکبر وی کمتر است بر آنکه غالباً سوار نیست. و این فقره برای عوام ارذال است که عادت به سواری ندارند و اگر مال سواری ببینند فرصتی می شمارند، هر چه صدمه است بر آن مرکوب بیچاره وارد می آورند! و یکی دیگر برای سهولت و آسانی زیارت عوام و خواص در شبهای جمعه و روز جمعه ترک نمی شود، بلکه جمعی هستند هر روز پنجشنبه وقت عصر مشرف می شوند و صبح جمعه با حالت خوش با کمال رغبت الاغ موجود کرایه می نمایند به عمل و کسب خودشان می رسند. و یکی آنکه قبح و ذلتی اگر در الاغ سواری بوده است به واسطه اقدام جماعتی از اعزّه و اعیان آن قبح برداشته شده است، بلکه طایفه ای با آنکه مال سواری دارند برای آسودگی و زحمت نگاهداشتن و عدم تهیّه لوازم آن همین الاغها را اجاره می نمایند می روند

ثمره نهم: در تغییر مؤونه و غذای صبح و شام

و مراجعت می کنند و دیگر صدمه بر بدن و تن خود وارد نمی آورند . و همچنین است عرّاده ها و بارکشها در اوقات زیارت چون به واسطه ازدحام مردم مالهای کرایه و غیره کفایت نمی نمود برای ذهاب و ایاب ، لهذا بر درب این دروازه بارکشهای وسیع موجود کرده اند و مردم آسوده حال به وجه اندکی به مقصود می رسند ، و در هر یک از این عراده ها علاوه از سی و چهل نفر می گنجد این عمل هم اسباب رفاهیت است . و یکی دیگر آن است که مردم از این راه نفع می برند و از برای مردم بیکار مؤونه و کاری معلوم شده ، و این فقره نیز موجب آسودگی دولت جاوید مدت است که رعایای علیه به اشتغال چند اشتغال دارند .

ثمره نهم: در تغییر مؤونه و غذای صبح و شام این شش کشیک که تازه مقرر شده استخدام آستان عرش بنیان حضرت عبدالعظیم در سنوات ماضیه بعد از فراغت از خدمت آن حضرت باید به خانه های خود بروند و هر کس به هر غذائی که معتاد است متغذی شود ، و شاید برای کشیک روضه مطهره حالت رجوع و عود به حرم محترم نداشتند . چندیست بر حسب حکم و فرمان جناب امین السلطان برای خدام ، شش کشیک معین و از برای هر کشیک رئیسی مقرر داشتند و نوبه ای معین فرموده اند مانند روضه رضویه حضرت رضا علیه السلام ، پس هر چند نفر در نوبه ای که در تمام سال تعیین شده است بعد از اداء خدمات موظفه از برای ایشان غذائی مخصوص .. (۱) با لوازم آن از قهوه و غلیان و چای حاضر می نمایند که آسوده احوال بعد از صرف آن تماماً به خدمت خودشان برخاسته قیام می نمایند .

و بین خدام و خطباء و سرکشیکها و سایرین از خدمه این آستانه آداب نیکی در زمان دخول و خروج و روشن کردن چراغ و ایستادن به اجتماع هر صبح و شام امری محسوس و مشهود است ، و تنظیم چهل چراغ و چراغهای بسیار در هر شب نیز امری است بدیهی احتیاج به بیان ندارد ، هر که مشرف می شود خود می بیند و عبرت از حسن تنظیمات آن آستان می برد . و همانا بهتر آن دیدن است نه خواندن و شنیدن که شاید اغراض مانع از قبول جملتی از آن شود . با وجود این احوال صورت قانونی که برای خدام این آستانه مقدسه نوشته اند و معمول و مجری نموده اند آخر این ثمرات نوشته می شود اگر چه حاضران خود به رأی العین مشاهده می نمایند و حاجت به تحریر نیست ولی برای یادآوری آیندگان خالی از فایده نخواهد بود ۱ .

ص: ١٤٧

..

ثمره دهم: آبادی دهاتیست که نزدیک به حضرت عبدالعظیم است

ثمره دهم: آبادی دهاتیست که نزدیک به حضرت عبدالعظیم است آبادی دهاتی است که نزدیک به حضرت عبدالعظیم است و در راه علیای از دست چپ واقع است از قریه نجف آباد و غیره، و کشیدن خیابان به شارع عام و غرس اشجار و اجرای قنوات و انهار و بناهای جدید در بین راه حضرت عبدالعظیم، تمامت آنها باعث آبادی آن زاویه و تعمیرات کثیره و انتفاعات کلیه می شود، و باعث ازدیاد منافع املاک موقوفه آن بزرگوار و املاک سائین است. و چنان گمان می کنم: اگر چند سال بگذرد و بدین گونه در ظلّ عنایت شهرداری متولیان امور خیر بمانند و بی غرضانه بدین مناصب و خدمت ملوکانه اقدام کنند بُعد جوار این زاویه مبدل به قرب شود و تماماً قطعه واحده گردد، بلکه بساط عدل و دادخواهی از حضرت اقدس شاهنشاهی چند صباحی به این طریق و تیره گسترده باشد تمام بلدان مخروبه ایران مانند بلده طهران شهر وسیع و آباد و نمایان می شود، و اهل شهر ری از

نمره یازدهم : بنای مدرسه عالیہ وسیعہ است

کسالت صدمات سالهای مجاعه و مخمضه بیرون می آیند . و اگر بخواهم تعمیرات کلیه این دولت علیّه را در روضات ائمه طاهرین و اولاد مکرّمین ایشان شرح دهم (۱) البته کتابی مدوّن و مشروح می شود ، و خوب است یکی از محاسبین به استمداد جمعی از مستوفیان که مهارت در حساب دارند بنشینند آنچه نذورات و تعمیرات و مخارجی که در این راه از ابتداء جلوس حضرت اقدس شهریار بر اریکه سلطنت تاکنون که سی و دو سال می شود کرده اند به مرور شهر و اعوام اگر توانستند در مجموعه ای نقل کرده بنگرند چند کرور است ، و اگر صلاح دیدند امر و مقرّر دارند مجموعه آنرا برای تشویق و تعلیم سائرین و تقویت این دین متین چاپ زده تا عموم بندگان از آن منتفع و بهره مند شوند ؛ از آنکه احدی را اطلاع کامل بر کلیه مصارف خیریه و مخارج بزیّه دولت ناصریه نیست .

نمره یازدهم : بنای مدرسه عالیہ وسیعہ استبنای مدرسه عالیہ وسیعہ است که در جنب صحن مقدس قطعه زمینی را که سابقاً محل تعیش بعضی از الواط و اشرار بود به ملاحظه اینکه هیچ محلی برای تحصیل علوم دینیّه بهتر از اماکن مقدسه نیست ؛ چه در آنجا طلاب سمت مجاورت و انزوا دارند ، و از بعضی خیالات فارغ و آسوده اند ، و یقیناً به واسطه قرب جوار و کسب شرف و استمداد همت از باطن این بزرگوار زودتر ترقیات علمیه نموده به مقام بزرگ عالمیت مشرف و فایز خواهد شد ، لهذا این امر را احسن خدمات و قربات دانسته بنای این مدرسه را که از حیثیت بنا و وسعت و کثرت حجرات و نظافت فضا و صحن آن بواسطه حوض و جداول جاریه و باغچه های گل کاری ممتاز است نهاده ، و برای رفاهت و آسودگی و فراغت طلاب از بابت معاش بازار بسیار خوبی در جنب مدرسه ساخته که مشتمل بر دکاکین کثیر المنفعه

نمره دوازدهم : تکایا و حسینه ها

است . و تمام منافع آن را وقف بر طلاب این مدرسه عتیقه که آنهم در جنب مسجد صحن مطهر واقع است نموده که روز به روز اجاره مستقلات موقوفه را به ترتیبی خاص به طلاب برسانند ، و صورت وقفنامه این مدرسه و بازارچه موقوفه را این فقیر برای بقا و دوام آن در این کتاب مسعود مرقوم داشت .

نمره دوازدهم : [تکایا و حسینه ها] تکایا و حسینه هائی که در محلات این بلده مشرفه واقع است هر کدام موقوفات خاصه دارد . ۱ .

ص: ١٥٥

روح و ریحان هفدهم

اشاره

السابع عشر

.

اقوال اجلاء و بزرگان در جلالت و مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام

الأولی : قول مرحوم صدوق طاب ثراه

[احوال اجلاء و بزرگان در جلالت و مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام] در احوال اجلاء از مجتهدین و علماء سابقین در جلالت قدر و نبالت مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که عبارت ایشان را بعینها می نویسم ، و به فارسی ترجمه می نمایم تا آنکه فارسی خوانان نیز آگاه شوند ، و عبارت علماء هم مرکوز اذهان خواص گردد ، و این کتاب هم از مقالات شریفه ایشان مزین شود ان شاء الله تعالی .

الأولی : قول مرحوم صدوق طاب ثراه ابو جعفر شیخ مشایخ شیعه و رکن ارکان شریعه رئیس المحدثین محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است که در حق حضرت عبدالعظیم فرموده است : وکان عبدالعظیم عابداً ورعاً مرضياً (۱) . و این عبارات را در کتب مدونه خودشان بسیار نقل کرده اند ، اگر غیر از فرمایشات معصومین کسی از علماء در حق این سید کریم لازم التکریم فرمایشی نمی فرمود مگر صدوق علیه الرحمه ، همانا در جلالت قدر وی کفایت می کرد . و دلیل بر حجیت قول صدوق همان استشهادی است که تمام علماء اعلام از زمان

۱- قریب بدین عبارت در وسائل الشیعه ۳/۴۰۳ ، الرواشح السماویه : ۵۱ ، طرائف المقال ۲/۵۴۶ ، جامع الرواه ۱/۴۶۰ .

غیبت صغری از اقوال شریفه ایشان الی زماننا کرده اند . و در زمره مصنفات مرحوم صدوق کتابیست مشهور به « اخبار عبدالعظیم » . معلوم است که آن مرحوم اخبار مرویه آن بزرگوار را جمع کرده است . و اشاره ای سابقاً نمودم و از بیانی که در همین عنوان معلوم است مرحوم صاحب بن عباد وزیر شیعی آن اخبار و روایات را ترجمه کرده است و بدان نامیده است . و خود می دانی طریق روایت غالب مجتهدین و علماء از صدوق علیه الرحمه است (۱) مثل أبو محمّد هارون بن موسی تلکبری ، و شیخ اجل ابو عبدالله (۲) محمد بن محمد بن نعمان مشهور به مفید ، و ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری ، و علی بن احمد بن عباس نجاشی ، و ابو الحسین جعفر بن حسن بن حسکه (۳) قمی ، و ابو زکریا محمد بن سلیم (۴) حرانی ، و امثال ایشان از مشایخ اصحاب (۵) . و همین قسم طریق روایت به حضرت عبدالعظیم به وسائط کثیره منتهی است . و در صحت روایات حضرت عبدالعظیم بس است با کثرت روات و ثقات از اصحاب و اهل علم در زمان غیبت صغری نظر آن مرحوم به اخبار مرویه از آن بزرگوار است غالباً . و مرحوم سید نور الله مضجعه فرمود : قول ابن بابویه و قول نجاشی کفایت است در صحت احادیث حضرت عبدالعظیم . و امید آن دارم در باب مدفونین علماء در ری احوال صدوق را به نحوی که مرضی اولیاء حق است مشروحاً بنویسم ؛ از آنکه مآثر و مفاخر مرحوم صدوق مخفی است شاید

-
- ۱- مرحوم سید حسن صدر در تأسیس الشیعه : ۲۵۴ می گوید : محمد بن علی بن بابویه القمی شیخ الشیعه . و به حق از وی چنین تعبیر کرده : لا نظیر له فی علماء الاسلام . (تأسیس الشیعه : ۲۶۲) .
 - ۲- در چاپ سنگی : « و شیخ اجل ابو عبدالله » تکرار شده است .
 - ۳- در چاپ سنگی : خسکه .
 - ۴- کذا ، در نقد الرجال : سلیمان .
 - ۵- بنگرید به : نقد الرجال ۴/۲۷۴ به نقل از فهرست شیخ طوسی : ۱۵۶ ترجمه ۷۰۵ .

الثانيه : قول مرحوم صاحب بن عباد عليه الرحمه

در اشاعه فضایل آن مرحوم اجری خداوند عطف و عنایت و مرحمت فرماید (۱).

الثانيه : قول مرحوم صاحب بن عباد عليه الرحمهمرحوم اسماعيل صاحب بن عباد طالقانی شیعی وزیر فخرالدوله دیلمی است که داعی عبارات او را بعینها که در نجف اشرف زیارت کردم و سابقاً عرض نمودم و آنچه در کتاب «روضات» جناب عالم فاضل میرزا محمد باقر خوانساری (۲) که معاصر زمان و ساکن در اصفهان است خوانده می نویسم : هو أبو الفتح عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أبي طالب عليه وعلى آبائه السلام ذو ورع ودين ، عابد ، معروف بالامانه وصدق اللهجه ، عالم بامور الدين ، قائل بالتوحيد والعدل ، كثير الحديث والروايه ، يروي عن أبي جعفر محمد بن علي ، وعن أبيه أبي الحسن صاحب العسكر ، ولهما اليه الرسائل . وله كتاب يسميه «يوم و ليلة» و كنت (۳) ترجمتها روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی .

۱- حالات مختصر شيخ صدوق را مرحوم شوشتری در مجالس المؤمنین ۱/۴۵۴ ۴۶۳ نقل کرده است ، نیز بنگرید به : رجال السيد بحر العلوم ۳/۲۹۲ ۳۰۱ ، روضات الجنان ۶/۱۲۳ ، تنقيح المقال ۳/۱۵۴ و ۱/۱۱۴ ، تأسيس الشيعة : ۲۶۲ و ۲۵۴ ، هديه الاحباب : ۵۷ ، ذريعه ۴/۲۸۷ ۲۸۸ ، تتمه المنتهى : ۳۲۱ ، معجم رجال الحديث ۱۶/۳۱۶ ۳۲۳ ، نقل از مقدمه الهدايه ، شيخ صدوق ، تحقيق مؤسسه الامام الهادي عليه السلام ، نیز : نقد الرجال ۴/۲۷۳ رقم ۴۹۲۵ .

۲- مرحوم علامه متبحر و رجالی خبير سيد مير محمد باقر موسوی خوانساری روضاتی ابن میرزا زين العابدين بن ابوالقاسم ، در ۲۲ صفر ۱۲۲۶ در خوانسار متولد شد و در سال ۱۲۵۳ به نجف اشرف مهاجرت کرد . از او بیش از بیست تألیف بجای مانده که مهمترین آنها کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» می باشد که در هشت مجلد به چاپ رسیده است . وفات آن جناب شب هشتم جمادی الاول ۱۳۱۳ بوده است . شرح حال مختصر وی به قلم سيد محمد تقی کشفی در آغاز روضات به چاپ رسیده و درباره شرح حال مفصل وی باید به کتب شرح حال رجوع شود .

۳- در روضات و مستدرک : کتب .

وقد روى عنه من رجالايت الشيعة خلق كثير كأحمد بن أبى عبدالله البرقى ، وأحمد بن محمّد بن خالد ، و أبى (۱) تراب الرويانى . أولاً: - گوینده این عبارات که صاحب بن عبّاد است اجلّ است از اینکه بخوایم حالات حسنه اش را شرح دهیم . عجاله بعضی بدانند که : یکی از مروّجین احکام سید المرسلین مرحوم کافی الکفاه ابوالقاسم صاحب بن عبّاد علیه الرحمه است ، و از سلسله وزراء سالفین کابراً عن کابر مانند وی نیامده ، آن مرحوم می فرماید : کنیه حضرت عبدالعظیم ابو الفتح است . و در باب کنی والقاب اشاره شد که جز ابوالقاسم ، ابو الفتح کنیه دیگر ایشان است . و آن جناب صاحب ورع و دین و عابدی معروف به امانت و صدق لهجه ، و عالم به امور دین ، قائل به توحید و عدل ، حدیث و روایت از ایشان بسیار مروی است . ۲ . و از حضرت جواد و فرزندش حضرت امام علی صاحب العسکری روایت کرده است ، و این دو بزرگوار رسائل و تعلیقه جات از برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته اند ، و کتاب

الثالثه : قول صاحب كتاب عمده الطالب عليه الرحمه

« يوم و ليله » که ظاهراً در اعمال و آداب شب و روز است از ایشان مَبُوب و مدوّن شده است ، و کتابهای دیگر هم دارد ، از روایات که من آنها را ترجمه کرده ام و نام گذارده ام و جمعی از رجال شیعه روایت از آن جناب نموده اند مثل أحمد بن ابی عبدالله برقی ، و احمد بن محمد ، و ابو تراب رویانی که در باب سابق شرح دادیم .

الثالثه : قول صاحب كتاب عمده الطالب عليه الرحمه سيد شريف احمد نسابه مجاور مدینه طيبه در كتاب « عمده الطالب في نسب آل أبي طالب » فرموده است : اما عبدالعظيم بن عبدالله بن علي الشدييد (۱) فكنى ابوالقاسم و كان رجلاً عظيماً ، وهو المدفون في مسجد الشجرة بالرّي وقبره يزار . قال البخاري : قال أبو علي محمد بن همام : حدّثني عيينه بن عبدالله ، عن علي بن علي ، عن الحسن بن علي العسكري عليهما السلام انه سئل عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، فقال : « لولاه لقلنا ما اعقب علي بن الحسن بن زيد » (۲) . يعني : عبدالعظيم بن عبدالله حسني که مکنی به ابوالقاسم است مردی بود بزرگوار که در مسجد شجره ری مدفون است و قبر وی را زیارت می کنند . بخاری گفت : ابو علی محمد بن همام گفت : خبر داد فرزند عبدالله از فرزند علی که از امام حسن عسکری سائلی از حال عبدالعظیم سؤال کرد ، آن بزرگوار فرمود : « اگر حضرت عبدالعظیم نبود هرآینه می گفتم عقبی از برای جدش علی بن حسن بن زيد نبود » (۳) .

۱- در بعضی از منابع : السدييد .

۲- بنگريد به : سر السلسله العلويه : ۲۴ .

۳- سر السلسله العلويه : ۲۴ .

و بدان که وضع و مشرب کتاب « عمده الطالب » به مذهب زیدیه و عامه نزدیک است ، و از قرار مسموع این کتاب برای شریف مکه نوشته شد ؛ لهذا به همان عبارت « انه كان رجلاً عظيماً » قناعت نمود . و عجب است این حدیث را علماء شیعه نقل نکرده اند . و مراد از بخاری ابو نصر نسابه (۱) است ، و طریق روایت از عامه و اهل سنت و جماعت است که منتهی به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می شود که فرمودند : عقب علی شدید از حضرت عبدالعظیم است ، بلکه رفعت و جلالت اجداد آن جناب از آن جناب است . كما عَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ عَدْنَانُ (۲) خلاصه از این حدیث توان یافت که عامه هم در بزرگی منزلت حضرت عبدالعظیم تأملی ندارند . اکنون چهار حدیث در فضیلت آن بزرگوار از ائمه اطهار ذکر کردیم : اول حدیث ابا حماد رازی . دوم : حدیث « لو زرت عبدالعظیم كنت كمن زار الحسين عليه السلام » (۳) . سوم : حدیث رضوی . چهارم : همین حدیث .

-
- ۱- شیخ ابو نصر سهل بن عبدالله بخاری نسابه انساب آل ابی طالب را در ایام خلیفه عباسی ناصر بالله و نقابت سید شرف الدین محمد بن عز الدین یحیی نگاشت . ابونصر در سال ۶۲۲ در گذشته است . صاحب عمده الطالب که نزدیک به عصر وی بوده بر آن اعتماد داشته و از وی بسیار نقل می کند . بنگرید به : ذریعه ۲/۳۷۷ ش ۱۵۱۷ .
 - ۲- بدین مصراع در موارد دیگر نیز استشهاد شده بود .
 - ۳- ثواب الاعمال : ۹۹ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۷۵ ح ۱۹۸۴۹ ، الرواشح السماویه : ۵۱ این حدیث سابقاً نیز مذکور آمد .

الرابعه : در قول مرحوم سید مرتضی طاب ثراه است

مقامات مرحوم سید مرتضی طاب ثراه به نحو اجمال

الرابعه : در قول مرحوم سید مرتضی طاب ثراه استعلی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ، ابوالقاسم علم الهدی ذوالمجدین وصاحب الفخرین والریاستین ، مروج المله فی المائه الرابعه ، سید مرتضی المعروف بذی (۱) الثمانین بَرَدَ اللّٰهُ مضجعه در احوال حضرت عبدالعظیم فرموده است : هذه الحکایه المعروفه للسید الورع العالم الزاهد الرفیع المرتبه العظیم المنزله ابی القاسم عبدالعظیم بن عبداللّٰه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبی طالب(ع) المدفون بمشهد الشجره بالری المعموره المعروفه المشهوره ، وقد أدرك من الأئمه الطاهره الجواد والهادی والعسکری علیهم السلام ، واستفاد الامامیه من احادیثه وروایاته الی الآن . می فرماید : این حکایت معروفه دلالت بر رفعت مرتبت و بزرگی منزلت حضرت عبدالعظیم می کند که در مسجد شجره در ری در قبه معموره مشهوره مدفون است ، و خدمت سه نفر از ائمه طاهره را درک نمود که حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام بوده باشند ، و جمعی از امامیه استفاده از احادیث و روایات ایشان کردند تا امروز . آنچه از فقرات و بیانات مرحوم علم الهدی معلوم است این بزرگوار خدمت امام حسن عسکری علیه السلام هم شرفیاب شده ، ولیکن مرحوم صاحب بن عباد مذکور نمود که آن جناب خدمت دو نفر از ائمه شرفیاب شد .

مقامات مرحوم سید مرتضی طاب ثراه به نحو اجمالبدان مرحوم علم الهدی با آنکه در نسبت و جلالت مقام نزدیک است به حضرت

عبدالعظیم، بلکه جهات چند در ایشان بود که در حضرت عبدالعظیم نبود از مرادیه با خلفاء جور برای انجام امور، و قضاء حوایج، و نقابه طالبین (۱)، و امارت حاج، و آن حکومتی که مرحوم علم الهدی در سلسله علما و سادات و نقباء و اشراف داشتند احدی نداشت، و در علم فقه و کلام و اصول و تفسیر و حدیث و ادب و شعر و خطابه و فضایل نفسانیه و دینییه و دنیویه منحصر بود، و جامعیت در علوم کثیره داشت که نجاشی (۲) فرمود: حاوٍ من العلوم ما لم یدانه فیہ احد فی زمانه، وسمع من الحدیث فأكثر، فكان متکلماً شاعراً ادیباً عظیم المنزله فی العلم والدين والدنيا (۳). و علامه فرموده در « خلاصه اش: و توحد فی علوم کثیره، وله مصنفات ذکرناها فی «الکتاب الکبیر» ، و بکتابه استفادات الامامیه (۴). و سید سند شارح « صحیفه » (۵) فرمود: وکان الشریف المرتضی قدس الله روحه نحیف الجسم [ابيض اللون] حسن الصورة، یدرس فی علوم کثیره، و یجری علی تلامذته رزقاً، فكان للشیخ ابو جعفر الطوسی أيام قرائته کل شهر اثنی عشر دیناراً. و للقاضی ابن البراج کل شهر ثمانین دنانیر، و قد وقف قریه علی کل الفقهاء. پس این نحو استطاعت داشت آن مرحوم که دهی وقف فقهاء اسلام کرد، و هر ماهی

-
- ۱- در چاپ سنگی: طالبین.
 - ۲- رجال النجاشی: ۲۷۰ چاپ جامعه مدرسین، مجالس المؤمنین ۱/۵۰۱ به نقل از نجاشی.
 - ۳- در باره مختصر حالات وی به فارسی رجوع کنید به: مجالس المؤمنین ۱/۵۰۰ ۵۰۳. استاد معظم علامه والد حفظه الله نیز در ابتدای رسائل شریف مرتضی شرح حال مفصل وی را درج فرموده اند. مؤلف مکرر و معاصر حضرت حجه الاسلام و المسلمین علی اکبر مهدی پور نیز رساله ای در حالات سید مرتضی نگاشته بنام مفخره الشیعه الشریف المرتضی « که نسخه عکس آن در مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۱۳۸۸ نگهداری می شود.
 - ۴- الخلاصه (رجال العلامه): ۹۴ ۹۵ شماره ۲۲ چاپ نجف، الفوائد الرجالیه، بحر العلوم ۳/۱۰۳ و مجالس المؤمنین ۱/۵۰۳ به نقل از علامه در خلاصه.
 - ۵- مراد علامه ادیب و فخر شیعه، مرحوم سید علی خان مدنی است. این مطلب را در الدرجات الرفیعه: ۴۶۰ ذکر کرده است. نیز بنگرید به: مقدمه الناصریات: ۱۵.

خدمت شیخ طوسی علیه الرحمه دوازده دینار می داد و به ابن براج هشتاد دینار . و جهت اینکه ذوالثمانین ملقب شد از آنکه ابوالقاسم تنوخی مصاحب شریف گفت : هشتاد هزار مجلد از مصنفات و محفوظات و مقرّات سید بوده است (۱) . ابن ثعالبی گفت : وقتی که کتب سید را تقویم کردند سی هزار دینار شد بعد از اینکه قدری از آنها را برای رؤسا و وزرا فرستادند . و مرحوم شهید ثانی طاب ثراه در « اربعین » (۲) فرمود : من از خطّ سید عالم صفی الدین محمد بن سعد الموسوی که در مشهد کاظم علیه السلام است نقل نمودم در سبب تسمیه شریف مرتضی به علم الهدی : وزیر ابو سعید محمد بن حسین بن عبدالرحیم در سال چهار صد و بیست مریض شد . پس در خواب دید امیرمؤمنان علیه السلام را که فرمودند : بگو به علم الهدی بر تو دعا کند تا تو از این مرض شفا یابی . عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ! علم الهدی کیست ؟ فرمود : علی بن حسین موسوی است . پس وزیر به خدمت ایشان نوشت و استدعاء کرد تا در حق وی دعا کند و نراند (۳) سید مرحوم را به این لقب خواند . سید فرمود : اللّٰه اللّٰه فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعه علیّ . پس وزیر گفت : جدّ تو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند تو را به این لقب بخوانیم .

۱- قاضی نورالله در مجالس المؤمنین ۱/۵۰۱ به نقل از بعضی از اعلام وجه تسمیه او را به ابوالثمانین چنین توضیح داده است : و خَلْفَ بَعْدَ وَفَاتِهِ ثَمَانِينَ أَلْفَ مَجْلَدٍ مِنْ مَقْرُوءَاتِهِ وَ مَصْنَفَاتِهِ وَ مَحْفُوظَاتِهِ وَ مِنْ الْأَمْلَکِ وَالْأَوْلَادِ مَا يَتَجَاوَزُ عَنِ الْوَصْفِ ، وَ صَنَفَ كِتَابًا يُقَالُ لَهُ الثَّمَانِيْنِي وَ خَلْفَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثَمَانِينَ ، وَ عَمَّرَ أَحَدِي وَ ثَمَانُونَ سَنَةً فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سَمِّيَ الثَّمَانِيْنِي . نيز بنگريد به : الدرجات الرفيعة : ۴۶۰ .

۲- مجالس المؤمنین ۱/۵۰۱ به نقل از اربعین شهید ، نیز در الدرجات الرفيعة ۴۵۹ ۴۶۰ به نقل از اربعین .

۳- کذا ، شاید : در آن .

و تفصیل را قادر بالله خلیفه نوشت که باید آنچه را که جدّت مرحمت کرده است قبول نمائی . و تولد مرحوم سید در ماه رجب سیصد و پنجاه و پنج ، و وفاتش در ماه ربیع الاول چهار صد و سی و شش بود ، و سنش هشتاد سال و هشت ماه . فرزند ارجمندش سید محمد بر او نماز گزارد و در خانه اش دفن نمود و متولی غسل شد با ابو یعلی شریف . بعد او را نقل کردند به جوار جدش سید الشهداء علیه السلام و در آن مشهد مقدس با پدر و برادرش دفن شد (۱) . و قبورهم ظاهره مشهوره قدّس الله ارواحهم الطاهره . و در « رجال بحر العلوم » (۲) است که : در سال نهصد و چهل و دو قبر سید مرحوم را یکی از قاضیان روم نبش کرد ، پس او را یافت سالماً و زمین او را تغییر نداده و اثر حناء در دستهای و ریش مرحوم سید بود . و ظاهر آن است که قبر سید و قبر پدرش و برادرش در محل معروف به ابراهیم مجاب است (۳) و ابراهیم جدّ سید مرتضی است که فرزند بلا واسطه حضرت موسی بن جعفر است . غرض از ذکر اجمالی احوال سید مرتضی علم الهدی آن است که بدانی : چنین بزرگواری با اینهمه جلالت قدر و علو مکانت در مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام به این قسم بیانات فرمود (۴) .

-
- ۱- بنگرید به : عمده الطالب : ۱۹۴ ، به نقل از وی در حاشیه الفوائد الرجالیه ، بحر العلوم ۳/۱۰۸ ، محقق فوائد رجالیه ، سید محمد صادق بحر العلوم تحقیق مفصلی در محل دفن مرحوم شریف مرتضی و برادرش شریف رضی نموده ، به حاشیه الفوائد الرجالیه ۳/۱۰۸ رجوع شود .
 - ۲- الفوائد الرجالیه ۳/۱۱۱ به نقل از کتاب زهر الریاض و زلال الحیاض ، اثر سید شریف حسن بن علی بن حسن بن علی بن شدقم حسینی مدنی . سال این واقعه را به تقریب ۹۴۲ ذکر کرده است .
 - ۳- و در چند محل مزاری مشهور به ابراهیم مجاب است و اغلب صحت دارد و منافی نیست . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
 - ۴- از نکات مهم درباره سید مرتضی و جلالت قدر وی آنکه ابن اثیر جزری در جامع الاصول مروّج و مجدّد هر یک از مذاهب را بیان کرده و مروّج قرن رابع را بنا بر روایت علمای امامیه مرحوم سید مرتضی دانسته است . بنگرید به : مجالس المؤمنین ۱/۵۰۲ ، ۵۰۳ .

الخامسه : قول مرحوم شيخ حر عاملی عليه الرحمه

الخامسه : قول مرحوم شيخ حر عاملی عليه الرحمه مرحوم شيخ محمد بن حسن حر عاملی مشغری (۱) عامله الله بلطفه الخفی والجلی که معاصر مرحوم مجلسی طاب ثراه بوده است در اواخر کتاب مستطاب « وسائل الشيعه فی تحصيل مسائل الشریعه » در باب عین فرموده است (۲): عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن [بن] زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ابو القاسم ، کان عابداً ورعاً ، وله حکایه تدلّ علی حسن حاله . وقال ابن بابویه : إنه کان مرضياً . وقال النجاشی ونحوه كالعلامه (۳). وروی الصدوق فی « ثواب الاعمال » : زیارته کزیاره الحسین علیه السلام . وقد تقدم . بدان نهایت طریق روایت شیخ مرحوم از صدوق علیه الرحمه است ، و یک طریق

۱- . مرحوم فقیه خبیر و محدث بی بدیل و شاعر ادیب شیخ محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی مشغری که نسب وی به شهید کربلا حر بن یزید ریاحی منتهی می شود ، شهرت وی بحدی است که محتاج بیان نیست . درباره شرح حال وی رجوع کنید به : مقدمه امل الآمل (چاپهای مکرر در عراق و بیروت) تحقیق استاد و محقق گرانقدر و علامه والد حاج سید احمد حسینی اشکوری حفظه الله ورعاه ، و نیز رساله ای که با عنوان « کتاب وسائل الشيعه والانجازات العلمیه حوله » از همان خامه پرمایه در دلیل المخطوطات ۱/۵۶ ۸۴ بچاپ رسیده است به نقل از منابعی مانند : خلاصه الاثر ۳/۳۳۲ ۳۳۵ ، لؤلؤه البحرين : ۶۴ ۶۱ ، روضات الجنات ۷/۹۶ ۱۰۵ ، معجم المؤلفین ۹/۲۰۴ ، امل الآمل ۱/۱۴۱ ۱۵۴ الأعلام ، زرکلی ۶/۳۲۱ ، جامع الرواه ۲/۹۰ ، الغدير ۱۱/۳۳۲ ۳۴۰ ، الذریعه (اجزاء مختلف) ، الکنی والالقباب ۲/۱۵۸ ، مصفی المقال : ۴۰۱ ، راهنمای دانشوران ۲/۱۲۸ ، الفوائد الرضویه : ۴۷۳ ۴۷۷ .

۲- . وسائل الشيعه ۳۰/۴۰۳ .

۳- . کذا ، در وسائل : قاله العلامه ونحوه النجاشی .

السادسه : آنچه در یکی از کتب رجال دیده شده

روایت صدوق از حضرت عبدالعظیم است چنانکه در اواخر کتاب « من لا یحضره الفقیه » (۱) شرح داده است : وما کان فیه عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فقد رویته عن محمد بن موسی بن المتوکل ، عن علی بن الحسین السعدآبادی ، عن احمد بن ابی عبدالله البرقی ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، وکان مرضیاً . ورویته عن علی بن احمد بن موسی ، عن محمد بن ابی عبدالله ، عن سهل بن زیاد الآدمی .

السادسه : آنچه در یکی از کتب رجال دیده شده در یکی از کتب رجال که جامع آن را ندانستم از آنکه اول و آخر آن محذوف است ولیکن موجود است آن کتاب (۲) و عبارات آن بر حسب ظاهر صحیح می نماید ، و آن عبارات این است : عبدالعظیم بن عبدالله العلوی الحسنی ، له کتاب ، أخبرنا جماعه ، عن ابی الفضل (۳) ، عن أحمد بن أبی عبدالله الشیبانی (۴) ، عن أبی جعفر بن محمد بن جعفر بن بطه (۵) ، عن أحمد بن أبی عبدالله البرقی ، عن عبدالعظیم . ومات عبدالعظیم بالری وقبره هناك (۶) .

۱- من لا یحضره الفقیه ۴/۴۶۸ .

۲- شبیه به این عبارت در فهرست شیخ طوسی : ۱۹۳ شماره ۵۴۸ منقول است که آن را با اختلافاتی که دارد نقل کردیم . البته در فهرست تا لفظ « هناك » نقل شده است . نص عباراتی را که مؤلف نقل کرده در کتابهای رجالی مورد مراجعه نیافتیم . البته تنصیص بر زیارت شاه عبدالعظیم علیه السلام توسط حضرت رضا علیه السلام در تعلیقه شهید ثانی بر خلاصه نقل شده چنانچه مرحوم آیه الله خوئی در معجم رجال الحدیث ۱۱/۵۳ بدان تصریح نموده است .

۳- در فهرست و معجم : ابی المفضل .

۴- در فهرست و معجم : عن محمد بن عبدالله الشیبانی .

۵- در فهرست و معجم : عن ابی جعفر ابن بطه .

۶- الفهرست ، شیخ طوسی : ۱۹۳ ش ۵۴۸ ، معجم رجال الحدیث ۱۱/۵۱ ش ۶۵۹۱ .

السابعه : قول مرحوم ميرداماد اعلى الله مقامه

وحدیث مسجد الشجره مشهور . اقول : وقد نقل بعض مشایخنا المعتمدين أن الرضا عليه السلام نصّ على زیارته (۱) . و از عبارت اخیر آنچه در باب زیارات شرح دادیم صحّت حدیث حضرت رضا علیه السلام (۲) و تنصیص به زیارت حضرت عبدالعظیم معلوم می شود . و این عبارت به واسطه تکرارش احتیاج به ترجمه ندارد .

السابعه : قول مرحوم میرداماد اعلى الله مقامه سيد الحكماء والمتألهين میرداماد (۳) رحمه الله عليه و رضوانه در کتاب « رواشح سماويه » (۴) که کتاب مختصر مفیدی است در تعریف بعضی از رجال اهل حق و کبار اهل علم فرمود : من الذایع الشایع أن طریق الروایه من جهه أبی القاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی

۱- نیز بنگرید به : حاشیه وسائل الشیعه ۲۰/۲۲۹ (چاپ اسلامیة) .

۲- استاد الاساتید مرحوم آیه الله خوئی در معجم رجال الحدیث ۱۱/۵۳ ۵۴ می فرماید : اقول : المتحصل من کلمات الاصحاح ان عبدالعظیم لم یدرک الرضا علیه السلام ، فضلاً عن أن یكون متوفی فی حیاته ، فما ذکره بعض النسایین وهم جزماً ، فهذه المرسلات غیر قابله للتصدیق . نعم ، فی کتاب الاختصاص فی موعظه نافعہ رواها عن عبدالعظیم قال : وروی عن عبدالعظیم ، عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال : « یا عبدالعظیم ! أبلغ عنی اولیائی السلام . . » . الحدیث . فإن مقتضى هذه الروایه إدراک عبدالعظیم الرضا علیه السلام ، إلا أنه لا اعتماد علیها و لا أقل من جهه الارسال . والذین یهون الخطب أن جلاله مقام عبدالعظیم وایمانه و ورعه غنیه عن التثبت فی اثباتها بأمثال هذه الروایات الضعاف .

۳- فیلسوف شهیر و محقق خبیر ، سید محمد باقر بن سید امیر شمس الدین محمد حسینی استرآبادی ملقب به داماد و مشهور به میرداماد ، پدرش داماد محقق ثانی بوده و لذا مشهور بدین لقب گشته و فرزندش نیز این لقب را از والدش به ارث برد . مرحوم میرزای نوری در خاتمه مستدرک ۲/۲۴۸ حکایتی در این باره نقل کرده و شرح حال وی را به نقل از شاگردش قطب الدین اشکوری در محبوب القلوب نگاشته است .

۴- الرواشح السماویه : ۵۱ ۵۰ .

المدفون بمسجد الشجره بالرى رضى الله عنه وارضاه من الحسن ؛ لانه ممدوح غير منصوص على توثيقه . وعندى أنّ الناقد البصير والمستبصر الخبير يستهجنان ذلك ويستبحانه (۱) جداً ، ولو لم يكن له الا- حديث عرض الدين و [مافيه] من حقيقه المعرفه ، وقول سيدنا الهادى أبى الحسن الثالث [عليه السلام له : « يا ابا القاسم ! أنت ولينا حقاً » (۲) مع ما له من النسب الطاهر والشرف الباهر لكفاه ؛ اذ ليس سلاله النبوه والطهاره كأحد من الناس اذا ما آمن واتقى وكان عند آبائه الطاهرين مرضياً مشكوراً ، فكيف وهو صاحب الحكايه المعروفه التى قد اوردها النجاشى فى ترجمته ، وهى ناطقه بجلاله قدره وعلو درجته ! وفى فضل زيارته روايات متظافره ، وقد ورد : « من زار قبره وجبت له الجنه » . وروى الصدوق ابو جعفر بن بابويه فى « ثواب الاعمال » (۳) مسنداً فقال : حدثنى على بن احمد ، قال : حدثنى حمزه بن قاسم العلوى رحمه الله ، قال : حدثنى محمد بن يحيى العطار ، عن دخل على أبى الحسن . . إلى آخر الحديث . ولأبى جعفر بن بابويه كتاب « اخبار عبدالعظيم » ذكره النجاشى فى عد كتبه . وبالجملة قول ابن بابويه و النجاشى وغيرهما فيه : كان عابداً ورعاً مرضياً ؛ يكفى فى استصحاح حديثه فضلاً عما أوردناه . فإنّ (۴) الأصح والأرجح والأصوب الأقوم أن يعد الطريق من جهته صحيحاً وفى الدرجه العليا

-
- ۱- در چاپ سنگى : يستبحان .
 - ۲- اين عبارت در مطلع حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم عليه السلام آمده و منابع حديثى آن قبلاً گذشت ، نظير امالى شيخ صدوق : ۴۱۹ ح ۵۵۷ . عبارت چنين است : فلما بصر بى قال لى : « مرحباً بك يا ابا القاسم ! أنت ولينا حقاً » . قال : فقلت له : يا بن رسول الله ! انى اريد ان اعرض عليك دينى . . الى آخره .
 - ۳- ثواب الاعمال : ۱۲۴ ح ۱ ثواب زياره قبر عبدالعظيم الحسنى بالرى . مرحوم تفرشى در نقدالرجال ۳/۷۰ اين روايت را به نقل از من لا يحضره الفقيه نوشته ! كه در آن يافت نشد .
 - ۴- در رواشع : فاذن .

[من الصحه]، واللّه سبحانه اعلم . بدان مرحوم سید جید در این تحریرات میریّه اش تمام مقامات علیه و شرایف عالیّه حضرت عبدالعظیم را موجزاً ذکر فرموده است که در هر کلمه ای از کلمات آن مرحوم اشاره ای است به اخبار و احادیث متعلقه به حضرت عبدالعظیم ، و هیچ یک از علماء ماضین بدین عبارات شیرین با ملاحظه ایجاز از حال آن جناب نیافتم بسط و شرح داده باشد . خوب است بعضی از آن عبارات شریفه آن مرحوم را ترجمه کنم ، یعنی : در افواه شایع و مشهور است که طریق روایت از حضرت عبدالعظیم که در مسجد شجره مدفون است در شهر ری حسن است . و معنی روایت حسن ذکر شد . و آن بزرگوار با آنکه نصی بر توثیقشان نرسیده است ممدوح است ، و آنچه در نزد من است و معتقدم آن است که مرد بینا و آگاه تهجین و تقبیح می نماید توثیق کننده حضرت عبدالعظیم را با حدیث عرض دین ، و عرفان آن بزرگوار ، و فرمایش حضرت امام النقی علیه السلام به آن بزرگوار که : « تو دوست مائی » ، با نسب طاهر و شرف باهر کافی است در بلندی قدرش ؛ از آنکه سلیل نبوت و طهارت مثل مردمان دیگر نیست ، و در خدمت ائمه طاهرین علیهم السلام مرضی و مشکور بود . و حکایت معروف که آمدن به ری است به نحوی که نجاشی ایراد کرده اند ناطق است به جلالت قدرش . و در فضل زیارتش روایات بسیار است . و به تحقیق مرویست : « هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود » . و این بیان مؤید است آنچه از حضرت رضا علیه السلام مرویست ، و اینگونه اخبار با فرمایش صدوق و نجاشی در صحّت حدیث وی بس است ، و نجاشی کتاب حضرت عبدالعظیم را در تلو کتب مؤلفه صدوق طاب ثراه شمرده است .

در معنی اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام غیر منصوص است معهداً ممدوح و موثق است

پس آنچه صحیح است و به صواب نزدیک آن است که بگوئیم: طریق روایت حضرت عبدالعظیم صحیح است و در درجه علیاست و خداوند داناتر است.

در معنی اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام غیر منصوص است معهداً ممدوح و موثق استغرض از ذکر این ترجمه آن بود که بدانند بر تمام آنچه تفصیلاً شرح دادیم از این مطالب موجه می توان دانست که توثیق و تعدیل معنی وی چیست که میرداماد فرمود: حضرت عبدالعظیم غیر منصوص است. بدان یکی از وجوه و طرق علم رجال توثیق راویان اخبار مرویه از ائمه اطهار علیهم السلام است تا خوانندگان بدانند (۱) صحت اخبار و سقم آنها را حال اگر کسی بخواهد بداند حسن حال راوی و خبر دهنده روایت و خبر را باید از مهره این فن و اساتید از علماء که ایشان را می شناسند سؤال نمایند تا به وی بشناسانند و وثوق و اعتماد بر گفتار راوی بهم رسانند. و اگر چه معنی موثق مذکور شد معذکک در این مقام لازم دانستم اشاره نمایم. مجدداً بدانند: معنی « موثق » آن است که راوی در زمان ذکر حدیث و روایت از دروغ گفتن مأمون بوده باشد، پس می گویند: توثیق با فسق جمع می شود. و « تعدیل » آن است که دو نفر عادل بر عدالت راوی شهادت دهند. و استفاضه و شهرت نیز دلالت بر عدالت راوی می کند. و در معنی موثق علماء امامیه فرمودند: هو ما كان كالم أو بعضهم غير امامي مع توثيق الكل (۲). و مرحوم شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی در باب ثانی از کتاب

۱- در چاپ سنگی: خوانندگان بدانند.

۲- قوانین الاصول: ۴۸۳.

« درایه الحدیث » (۱) فرمود: تعرف العداله المعترفه فی الراوی بتنصیص العدلین علیها وبالاستفاضه ، بأن یشتهر عدالته بین اهل النقل و غیرهم من العلماء کمشایخنا السالفین من عهد الشیخ محمد بن یعقوب الکلینی وما بعده إلى زماننا هذا ، لا یشتاج أحد من هؤلاء المشایخ المذکورین المشهورین الی تنصیص علی تزکیته ولا یشته علی عدالته ؛ لما اشتهر فی کل عصر من ثقتهم وضبطهم وورعهم زیاده علی العداله . . إلى آخره . و مرحوم شیخ حر عاملی رحمه الله علیه در کتاب « فواید طوسیة » که مختصری از علم رجال است فرمود که : صدوق علیه الرحمه با جلالت قدر و اوصاف محموده که دارد مستغنی از تعریف و توصیف است . نجاشی و کشی تصریح بر توثیق وی نفرمودند . و مرحوم میرزا در « قوانین » (۲) فرمود : فَإِنَّ علماء الرجال لم یذکروا له توثیقاً ، واشتهاره بذلك کفانا من غیره ، وبشهادة القراین الکثیره المستفاضه مع کونه مرجع العلماء والفقهاء . خلاصه مرحوم شیخ ده وجه در کتاب « فواید » بر ضبط و عدالت و صحت حدیث و وثاقت مرحوم صدوق طاب ثراه ذکر کرد که یکی از آن همان بیان مرحوم میرزاست که داعی استشهاد نمود ، و طریق روایت جماعتی مانند شهیدین و علامه و فرزندش فخر المحققین و ابن داود و ابن طاوس و شیخ محقق و مقداد و ابن فهد و میرزا و شیخ بهائی علیهم الرحمه ، تماماً طریق روایتشان از مرحوم صدوق است ، پس چگونه است که صدوق حافظ و ضابط و عادل و موثق نباشد؟! و علماء که می گویند : فلان عالم صحیح الحدیث مفید تعدیل و توثیق است ، و صدوق وجه طایفه و شیخ ایشان است . و علامه فرمود : مراسیل صدوق حجت است بلکه رجحان

۱- درایه الحدیث : ۶۹ ، نقل از وسائل الشیعه ۳۰/۲۳۸ ، نیز بنگرید به : خاتمه المستدرک ۶/۳۹۹ ، الرواشح السماویه : ۱۸۰ .

۲- قوانین الاصول : ۴۶۴ .

دارد بر غالب مسانید ثقات ۱. حال عرض می کنم: بنابر روایت ابا حماد رازی که شرح دادیم حضرت عبدالعظیم ممدوح و منصوص است که مجماً امام فرمود: «معالم دین خودتان را از وی اخذ کنید»، و معنی تنصیص همین است. و دیگر آنکه: دو شاهد عدل مثل حضرت جواد و حضرت هادی بلکه حضرت عسکری علیهم السلام که فرمودند: «حضرت عبدالعظیم را زیارت کنید» دیگر کفایت نمی کند که باید غیر معصوم تعدیل کند آن بزرگوار را؟! آخر معرّف و معدّل باید اقوی باشد. و دیگر: استفاضه و شهرت نیز کفایت است. کیست از علماء که بتواند بگوید: حضرت عبدالعظیم موثق نیست؟! یا آنکه غیر امام وی را توثیق و تعدیل کند؟! از آنکه مرتبه اش در تلو عصمت است، و هیچ کس اجلّ از آن بزرگوار نتواند بود. بعد از اینکه در حقّ صدوق طاب ثراه بگویند که: احدی به واسطه جلالت قدرش جرأت نکرد او را توثیق ننماید به طریق اولی حضرت عبدالعظیم هم موثق عند الله و عند الرسول و عند الائمة است و احدی را نمی رسد که بگوید: آن بزرگوار احتیاج به توثیق دارد. بلی توثیق حضرت عبدالعظیم و صدوق خلاف احترام است، و مثل آن است که کسی از رعایا بخواهد امام علیه السلام را تعدیل نماید! و در امثال مناقشه نیست. پس معرّفی که اقوی [از] این دو بزرگوار باشد باید پیدا کرد، و بالقطع در سلسله سادات و علماء احدی را این جسارت نیست.

الثامنہ : قول مرحوم مجلسی علیہ الرحمہ است

الثامنہ : قول مرحوم مجلسی علیہ الرحمہ است مرحوم خاتم المحدثین علامہ مجلسی رُوِّحَ اللّٰهُ رُوْحَهُ در مزار کتاب « بحار الأنوار » (۱) احوال حضرت عبدالعظیم را در باب زیارات بیان فرموده است ، خوب است خلاصه ای از آن را از کتاب « تحفه الزائر » که فارسی است برای سهولت بنویسم : بدان که از مزارات مشهوره معلومه مرقد منور امامزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم بن عبداللّٰه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) است ، به چهار پشت به حضرت امام حسن منتهی می شود ، و از اکابر محدثین و اعظام علماء و روات ، و از اصحاب امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام بوده است ، و نهایت توسل به خدمت ایشان داشته است ، و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده است ، و قبر شریف او در ری مشهور و معلوم است . و شیخ نجاشی (۲) به سند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت کرده است که : حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد و مخفی شد ، و در سردابی در خانه مردی از شیعیان در سکه الموالی ، و در آنجا عبادت خدا می کرد و روزها روزه می داشت و شبها به نماز می ایستاد . و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر اوست و راهی در میان بود ، و می گفت : این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی علیه السلام است . و پیوسته در آنجا می بود و یک دو از شیعه خبردار می شدند از احوال او تا آنکه اکثر مردم ری او را شناختند . پس شخصی از شیعه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید

-
- ۱- در جلد ۹۹ بحار الانوار (ج ۱۰۲ از چاپ دیگر) ص ۲۶۸ باب فضل زیاره عبدالعظیم بن عبداللّٰه الحسنی رضی الله عنه .
 - ۲- رجال النجاشی : ۲۴۸ ش ۶۵۳ ، بحار الانوار ۹۹/۲۶۸ ۲۶۹ ح ۳ ، نقد الرجال ۳/۶۸ ۶۹ ، خاتمه المستدرک ۴/۴۰۵ ، جامع الرواه ۱/۴۶۰ ۴۶۱ .

که آن حضرت فرمود: مردی از فرزندان مرا از سکه الموالی برخوانند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب. و اشاره فرمود به همان مکانی که در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت آن مکان را از صاحب باغ بخرد. صاحب باغ گفت: از برای چه می خری این درخت و جای آن درخت را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد، صاحب باغ گفت: من نیز این خواب را دیده ام، و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کردم بر آن سید و سایر شیعیان که در آنجا مرده های خود را دفن کنند. پس عبدالعظیم بیمار شد و به رحمت ایزدی واصل گردید. چون او را برهنه کردند که غسل بدهند در جیش رقعہ ای یافتند که در آنجا نسب خود را نوشته بود که: منم ابوالقاسم عبدالعظیم پسر عبدالله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر امام حسن بن علی بن ابي طالب (ع). و ابن بابويه (۱) و ابن قولويه (۲) به سند معتبر روایت کرده اند که: مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام رفت. حضرت امام علی النقی علیه السلام از او پرسید که: «کجا بودی؟». گفت: به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود: «اگر زیارت می کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شماس است هرآینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشی». اگر چه این حدیث سابقاً ذکر شده بود اما برای میمنت این کتاب را خواستم به بیان مرحوم مجلسی زینت داده باشم.

۱- در ثواب الاعمال: ۹۹ ح ۱ (وص ۱۰۴ از چاپ دیگر).

۲- در کامل الزیارات: ۵۳۷ ح ۸۲۸، و به نقل از وی در بحار الانوار ۹۹/۲۶۸، وسائل الشیعه ۱۴/۵۷۵ ح ۱۹۸۴۹.

التاسعه : قول عالم فاضل سيد حمدانى

التاسعه : قول عالم فاضل سيد حمدانى عالم فاضل سيد حمدانى سيد [ضامن بن] شدقم على بن حسن بن على بن شدقم الشدقمى الحمزى (۱) الحسينى المدنى ۲ در كتاب موسوم به « تحفه لبّ الالباب فى ذكر نسب السادات الانجاب » ۳ در احوال آن جناب حديث مشهور مذکور را ذکر کرده است بعد از نقل آن فرمود : كان عبدالعظيم صالحاً عابداً ورعاً زاهداً صائماً نهاره متهجّداً ليله . بعد از آن نقل حديث زيارت آن بزرگوار را فرمود و گفت : يقول جامعه الفقير الى الله الغنى ابن على الحسينى المدنى : لقد من الله علىّ بفضله وكرمه بزيارته مرّتين : احدهما فى شهر ربيع الآخر سنه ۱۰۵۱ ۴

العاشره : قول صاحب كتاب منتقله الطالبیه

والثانیه سنه ۱۰۵۳ ، وکان فیها ولدای محمد ابراهیم عزّ الدین و صنوه أبو محمد القاسم جمال الدین .

العاشره : قول صاحب كتاب منتقله الطالبیه از علماء قدماء نسابه ابو اسماعیل ابراهیم بن عبداللّه بن حسن بن علی شاعر ، صاحب كتاب « منتقله الطالبیه » ۱ است که بعد از این در باب واردین ری از امام زادگان از کتاب مذکور شرح خواهم داد .

ص: ١٧٩

روح وريحان هجدهم

اشاره

الثامن عشر

.

ص: ١٨٠

..

در احوال امامزاده حمزه علیه السلام

در اولادی که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اعقاب گذاردند

نسب مرحوم سید مرتضی علم الهدی و شریف رضی

در احوال امامزاده حمزه علیه السلام در احوال سید المعی امامزاده حمزه بن کاظم الموسوی صلوات الله علیه و علی آبائه الغرّ المیامین .

در اولادی که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اعقاب گذاردند و نسب مرحوم سید مرتضی علم الهدی [و شریف رضی] مخفی نماند: اولاد و احفاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به اتفاق عامه و خاصه از تمام ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر است، و در کثرت نسل میان ائمه طاهرین حضرت شاه ولایت علیه السلام معروف است و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام. اما حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث بیست و هشت نفر فرزند صلبی از ازواج عدیده داشتند. اما حضرت امام هفتم سی و هشت نفر به روایت شیعه، اما روایت عامه علاوه است. و صاحب کتاب « گلشن آرا » شصت نفر از بنات و بنین تعیین کرده است که بیست و سه پسر بودند و سی و هفت دختر. و صاحب کتاب « حبیب السیر » به طریق شیعه معتقد است، یعنی بیست پسر و هیجده دختر. و صاحب تاریخ « گلشن آرا » از شیخ تاج الدین نسابه ذکر کرده است. از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام سیزده تن از ایشان عقب ماند، چهار نفر عقبشان بسیار شد، و چهار تن متوسط و پنج تن بسیار کم.

در حسن حال مرحوم سید رضی برادر سید مرتضی طاب ثراهما

و این بیان را شیخ ابو نصر بخاری نیز نقل نموده است که از نسابه مشاهیر است . اما پنج تن که اعقابشان اندک بود عابس و هارون و اسحاق و حسن و حسین است ، و احوال هر یک را مشروحاً ذکر کرده . اما چهار تن که اعقابشان بسیار است : حضرت رضا علیه السلام و ابراهیم مرتضی است که سابقاً عرض کردم که جد مرحوم سید مرتضی و سید رضی است و معروف به مجاب . و از ابراهیم بن موسی سه نفر ماند : اول موسی ، و دوم جعفر ، و سوم اسماعیل . و اولاد موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام در بصره و فارس و شیراز و دینور و قم و آبه و ری بسیارند . و ابو احمد حسین بن موسی ابرش که معاصر عضد الدوله بود و چهار سال محبوس گردید و نقابت عراقین داشت نسب را به ابراهیم بن موسی علیه السلام می رساند ، و بعد از چهار سال از حبس نجات یافت ، به بغداد رفت و بر مسند نقابت و نجابت و افضی القضاة تکیه داد ، و در سنه چهار صد در بغداد وفات یافت و در جوار جدش حسین بن علی علیه السلام مدفون شد .

در حسن حال مرحوم سید رضی برادر سید مرتضی طاب ثراهما و ابو احمد را دو پسر بود یکی ابو الحسن که سید رضی الدین معروف است و بنا بر قول صاحب کتاب « عمده الطالب » چهار سال از برادرش سید مرتضی طاب ثراه کوچک تر بود و رتبه عالی داشت و کتاب « نهج البلاغه » از مجموعات اوست (۱) . و کتاب « تلخیص البیان » و کتاب « متشابه » و کتاب « مجازات » (۲) و کتاب « خصایص » و کتاب « اخبار قضاة بغداد » و کتاب « دیوان شعر » از اوست . و در علم و تقوا و زهد و ورع در عصر خود عدیل و نظیر

۱- خاتون آبادی در وقایع السنن والاعوام : ۲۴۴ می گوید : فراغ سید رضی از جمع کردن نهج البلاغه در رجب چهار صد بوده چنانکه در آخر نسخه معتبری به نظر مؤلف رسید .

۲- در چاپ سنگی : محازات .

حکایت سید رضی و خلفای مصر

نداشت و معاصر با قادر بالله بود، و در سال چهار صد و شش در یازدهم محرم وفات کرد (۱) و چهل و هفت سال از عمرش گذشت.

حکایت سید رضی و خلفای مصر چون در ورق سابق ذکری از مرحوم سید مرتضی علم الهدی طاب ثراه شد در این محل مناسب دانستم حکایتی از حالات سید رضی علیه الرحمه از کتاب «عمده الطالب» (۲) نقل نمایم: بعد از اینکه ابوالقاسم که نسب را به اسماعیل فرزند حضرت صادق علیه السلام می رساند در مصر خروج کرد و به وی مهدی لقب دادند و گفت که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی رأس ثلاثمائة تطلع الشمس من مغربها» (۳) مراد از این آفتاب منم که در بلاد مغرب طلوع و ظهور می نماید، و جماعتی با وی همراهی کردند و به نحوی که خلفاء بنی عباس در بغداد متزلزل گردیدند و مختصری نوشتند در طعن نسب مهدی، و حکم کردند خطباء بر رؤوس منابر بخوانند، و تمام اشراف و اعیان مهر کردند مگر مرحوم سید رضی. و این فقره بعد از وفات مهدی بود به چند سال، و هر قدر اصرار کردند به او امتناع نمود. مبالغه بسیار کردند مفید نشد، هر چند ایعاد و تهدید کردند سید رضی اعتنائی نکرد. آخر پدرش او را تهدید کرد که: ای فرزند! می ترسم بر تو از بنی عباس صدمه وارد آید.

۱- وقایع السنین والاعوام: ۲۴۴ و ۲۴۶.

۲- عمده الطالب: ۲۳۵ به گونه ای مختصرتر. ظاهراً مؤلف مطلب را از منبع دیگری نقل کرده باشند که در آن مطالبی اضافه داشته است.

۳- حدیث در شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۴۱۸ بدین صورت منقول است: «تطلع الشمس من مغربها علی رأس الثلاثمائة من هجرتی». سپس می گوید: هذا حدیث مشهور، ولم تطلع الشمس من مغربها فی هذا الوقت ولا قبله ولا بعده، وانما عنی علیه الصلاة والسلام بذلك قیام المهدی بالظهور من المغرب. روایت را در عمده الطالب نقل نکرده است.

عرض کرد: من هم از خلفاء و سادات مصر خائف و ترسناکم. پدرش گفت: ویلک! اتخاف ممن بینک و بینه ستمائه فرسخ ولا تخاف ممن بینک و بینه عرض السریر؟! یعنی: از ششصد فرسنگ راه می ترسی ولیکن بین تو و خلیفه مسافت سریر است نمی ترسی؟! باز التفاتی نکرد و مهر نمود، و در صحت نسب خلفای مصر این قطعه را گفت: ما مقامی علی الهوان و عندی مقول صارم و انف حمی احمیل الضمیم فی بلاد الأعدایو بمصر الخلیفه العلوی من أبوه أبی وجدّه جدی (۱) اذا ضامنی (۲) البعید القصی لفّ عیصی بعیصه (۳) سید الناس جمعاً محمد و علی (۴) پس وزیر مقتدر بالله گفت: اگر شما در طعن سادات و خلفاء مصر خطبه بخوانید ایشان هم در مصر بر طعن شما بخوانند بعد از آن قدر و مقامی نخواهد بود. مقتدر بالله را کلام وزیر تاثیر کرد، پس آن محضر (۵) را پاره کردند. و این فقره از حسن نیت حسنه مرحوم سید رضی الدین محمد بن حسین بوده. اما سید مرتضی کتبه اش ابوالقاسم و اسم مبارکش علی است، و مجتهد مذهب امامیه و نقیب النقباء، و در سال چهار صد و سی و شش در ماه ربیع الاول وفات یافت، و هشتاد و سه سال از عمرش گذشته و در جوار پدر و برادر و جد بزرگوارش مدفون گردید. و بسیار غریب است آنچه را که در کتاب «گلشن آرا» مرویست که: یکصد و چهل هزار مجلد کتاب داشت. بعد از فوت مرحوم سید مرتضی مستنصر عباسی هشتاد هزار را در

-
- ۱- در درجات: مولاه مولای.
 - ۲- در چاپ سنگی: اذا ضاء منی.
 - ۳- در درجات: عرقی بعرقه.
 - ۴- عمده الطالب: ۲۳۵، الدرجات الرفیعه: ۴۶۹. بیت اخیر در عمده الطالب منقول نیست.
 - ۵- در چاپ سنگی: منحصراً، که صحیح نیست. محضر نوشته ای است که برای اثبات دعوی به مهر مطلعان می رسانند. بنگرید به: فرهنگ معین ۳/۳۹۱۲.

کتابخانه مستنصریه برد و شصت هزار را متفرق کرد. و در کتاب « مجمع البحرین » (۱) هشتاد هزار نوشته است. خلاصه برای زینت این باب خواستم نسب شریف این دو سید جلیل را نگاشته باشم. و دو نفر دیگر که عقب ایشان زیاد است از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام محمد عابد و جعفر است، و احوالشان را علماء نسابه تشریح کرده اند. اما چهار نفر دیگر که اعقابشان متوسط است: زید النار و عبدالله و عبیدالله و حمزه می باشند. و مراد از این مقدمات شرح احوال امامزاده حمزه فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام است، بر حسب مشهور آن بزرگوار مزور حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده است. و صاحب کتاب « سر الانساب » (۲) گفته است: وحمزه بن موسی بن جعفر ولد القاسم بن حمزه من أم ولد، لا شك من ان القاسم بن حمزه وعلی بن القاسم بن حمزه والحسن بن القاسم بن

۱- طریحی در مجمع البحرین ۲/۱۸۹ ماده (رضو) می گوید: والمرتضی لقب علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، ذر المجدین علم الهدی، و متوحد فی علوم کثیره، مجمع علی فضله، متقدم فی علم الکلام والفقہ واصول الفقہ والادب والنمو والشعر واللغه. له دیوان شعر یزید علی عشرين الف بیت. قال فی جامع الاصول نقلاً عنه عند ذکر السید: کانت للسید نقابه الطالبین ببغداد، وکان عالماً فاضلاً متکلماً فقیهاً علی مذاهب الشیعه، وله تصانیف کثیره، انتهى. توفی رحمه الله فی شهر ربیع الاول سنه سته و ثلاثین و اربعمائه، وکان مولده فی رجب سنه خمس و خمسين و ثلاثمائه. ویوم توفی کان عمره ثمانین سنه وثمانیه أشهر وأیاماً. صلی علیه ابنه فی داره ودفن فیها. ذکر ابوالقاسم التنوخی صاحب السید قال: لما مات السید حصرنا کتبه فوجدناها ثمانین الف مجلد من مصنفاته ومحفوظاته ومقرواته. وقال الثعالبی نقلاً عنه فی کتاب الیتیمه: انها قومت بثلاثین الف دینار بعد أن أخذ الوزراء والرؤساء منها شیئاً عظیماً.

۲- سر الانساب همان « سر السلسله العلویه » یا « سر انساب العلویین » سهل بن عبدالله ابونصر بخاری است، و چون عناوین آن « سر سر » می باشد به آن « سر الانساب » نیز گفته شده چنانچه علامه تهرانی در ذریعه ۱۲/۱۶۶ بدان تصریح کرده است.

در نسب مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی اعلی الله مقامه

حمزه و حمزه بن حمزه بن موسی من أم ولد، وله عقب قلیل (۱). پس از این بیان بدان که عقب امامزاده حمزه متوسط است، و آنچه در کتب مهره این فن یاد کرده اند مادر امامزاده حمزه ام ولد بود، و او را دو پسر ماند: یکی قاسم و دیگری علی، و کنیه اش ابوالقاسم است. پس از این دو بزرگوار فرزندان امام زاده حمزه نقباء طوسند و مجموع سادات آنجا پدید آمدند، و بنو حمزه اعقاب این بزرگوارند که در عجم بسیارند. و محمد بن موسی بن احمد المجدور که نقیب طبس و وزیر ملوک سامانیه بود، و صدر الدین حمزه دفتردار سلطان محمد خدابنده و نقیب همدان تماماً نسب را به امامزاده حمزه بن موسی علیه السلام می رسانند.

در نسب مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی اعلی الله مقامه از نسل امامزاده حمزه موسوی است مرحوم سید اید خاتم الفقهاء والمجتهدین و وارث علوم اجداده الطاهرین، تاج العلماء الاعلام و مروّج الاحکام من مسائل الحلال والحرام، حجه الاسلام، اصل الاصول و فحل الفحول، زین الاوائل والاواخر، الحاج سید محمد باقر الرشتی الشفتی مولداً والاصفهانى موطناً و مدفناً قدس الله روحه و جسده ۲. این سید سند ربانی که در زمان خود بی مثل و ثانی بود در خدمت جماعتی از اساتید

مجتهدین تلمذ فرمود از آن جمله خدمت مرحوم سید محقق آقا سید علی طباطبائی ، و خدمت مرحوم مدقق بحر العلوم ، و خدمت مرحوم سید الاساتید آقا سید محمد ، و خدمت مرحوم استاد الكل آقا محمد باقر بهبهانی ، و خدمت شیخ الفقهاء شیخ جعفر نجفی ، و خدمت مرحوم فقیه العصر میرزا ابوالقاسم قمی ، و خدمت وحید الدهر آقا آخوند ملا مهدی نراقی طیب الله اراماسهم . اوائل و اواسط تحصیل آن مرحوم را به تفصیل نتوان بیان نمود . وقتی که از عتبات عالیات مراجعت فرمودند جز کتاب « مدارک » و سفره نانی که غذاء جان و قوت تن بود مالک چیزی دیگر نبودند ، و در مدرسه چهار باغ اصفهان نزول اجلال کردند ، و با مرحوم حاجی کلباسی صدیق و رفیق شدند . جناب حاجی سید معظم را ازهد و اتقی و اورع و اعبد و اسخای ابناء زمان یافتند . در اندک زمانی مشتغلین و طلاب علوم دینیه به حوزه درس ایشان حاضر شدند ، و در محله بیدآباد منزل گرفتند . اموال کثیره از نقود و ضیاع و عقار و قری به حضرت ایشان انفاذ یافت . آنگاه مسجدی که در محله بیدآباد است که مانند آن بنائی در اسلام نشده است بنیان فرمود . معروف است : مرحوم خاقان خلد آشیان از مرحوم سید سؤال کردند : این قدر وجه از کجا تحصیل فرمودید و صرف این مسجد نمودید ؟ فرمودند : دست من در خزینه خلاق عالم است ، هر آنچه بخواهم حصول و وصول آن ممکن . از قرار مسموع بعد از مرحوم علم الهدی سید مرتضی طاب ثراه از سلسله موسوین به مانند اقتدار و استیلاء آن مرحوم در تنفیذ احکام شرع مبین احدی خاطر ندارد ، و محقق است که سلاطین و ملوک روی زمین صورت و شمائل مرحوم سید را برای تبریک و زیارت به بیع و کنائس خودشان بردند ، و وجود مبارکش را اقوی برهانی بر حقیقت دین خاتم پیغمبران می دانستند ، و اگر کسی طالب باشد مؤلفات و مصنفات مرحوم سید را ملاحظه

ذکری از ریاست کلیه سید اسدالله شفتی

کند می داند در اسلام برای اسلامیان چقدر زحمت و رنج کشیده است .

[ذکری از ریاست کلیه سید اسدالله] او بحمد الله تعالی مفتی فتاوی و مقیم مقام اعلی درجه محراب و منبر و مدرس ، و ریاست کلیه بعد از آن مرحوم جناب امام (۱) المعظم والمولی المکرم ، المجتهد البصیر ، والامام الخیر ، الورع التقی الزکی ، سید الاعلام ، الذی عفت عن انتاج شکله الاعوام ، العالم الذی تفضله الايام ، علامه زمانه وفهام اوانه ، الحاج سید اسدالله ۲ ، وحشره الله مع ابيه المرحوم وجدّه المعصوم فی اعلی درجه المقام المعلوم . و خدمات شایسته این سید اجل باعث مزید و فخر این ملت و دولت است بر تمام ملل و دول . علی ای حال ، به نحو اجمال نسب این بزرگوار از قرار است که خود مرحوم سید در اول کتاب « مطالع الانوار » (۲) که مشتمل بر پنج جلد است و تمام آن مشحون و مدوّن از فقه آل رسول صلی الله علیه و آله است نوشته اند ، خوب است عباراتها نقل کرده در این اوراق بنویسم : بعد الحمد علی آلاء الله وافضاله ، والصله علی مفخر اهل ارضه وسمائه ، محمد سید رسله

۱- . کذا ، چون عبارات را عربی آورده ، بهتر است گفته شود : الامام .

۲- . علامه تهرانی در ذریعه ۲۱/۱۴۲ ۱۴۳ ش ۴۳۳۳ می گوید : مطالع الانوار المقتبسه من آثار الائمة الاطهار ، وهو فی شرح شرایع الاسلام ، للسید الحجّه الحاج سید محمد باقر بن محمد تقی الموسوی الشفتی الجیلانی الاصفهانی ، المتوفی سنه ۱۲۶۰ یوم الاحد ثانی ربیع الاول کما ذکره تلمیذہ فی الروضات . خرج منه الی آخر صلاه الاموات فی خمس مجلدات . وعلی نسخه الاصل منه تقریظ استاده الشیخ الاکبر کاشف الغطاء بخطه . . سپس به توصیف مجلدات آن پرداخته است .

در مدفن امامزاده حمزه علیه السلام است

وآله واصحابه ، يقول المستغرق في بحار الجرائم والمعاصي والمنهمك في بوادي اللواعب والملاهي ، المعتصم بحبال تفضل سيده الباري ، المتشبه باذيال ترخم ربه الباقي محمد باقر بن محمد تقی بن محمد زکی بن محمد تقی بن شاه قاسم بن سید اشرف بن شاه قاسم بن شاه بن امیر بن هاشم بن السلطان السید علی قاضی بن سید علی بن السید محمد بن السید علی بن السید محمد بن السید موسی بن السید جعفر بن السید اسماعیل بن السید احمد بن السید محمد بن سید ابوالقاسم بن سید حمزه بن سیدی ومولای وسندی ومقتدای موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه وعليهم اکمل التسليمات والتخائف . و صاحب کتاب « عمده الطالب » ۱ آورده : که جماعت کوییه دعوی فرزندی حمزه بن موسی علیه السلام را می کنند اما ایشان را حظی از آن نیست ، و هم الکذابون . و گویند : در نیشابور هم قومی هستند که زعم ایشان آن است که از اولاد امامزاده حمزه اند .

در مدفن امامزاده حمزه علیه السلام استاما در مدفن امامزاده حمزه در کتب انساب به طریق اختلاف دیده شده است : اسکندر بیک منشی در جلد اول « تاریخ عالم آرا » در ذیل نسب صفویه انار الله براهینهم

ذکر نموده که: نسب این سلسله جلیله به حضرت حمزه بن موسی منتهی می شود، و مدفن آن امامزاده در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه برای وی بقعه ای عالی بنا نموده اند و موقوفات زیاد قرار داده اند. و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ایست از حضرت امامزاده حمزه. و آنچه مشهور و معروف است و جمعی از اهل طهران که با فضل و اطلاعند بر این نهج معتقدند و جز این عقیده ندارند حضرت عبدالعظیم به زیارت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شد، و فقره زیارت «یا نور المشرق المضىء الانور و یا زائر قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر» آن بزرگوار است بدون واسطه. و اگر سندی از داعی عجاله بخوانند در کتاب «تحفه الزائر» که مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده است: قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم زیارت او می کرده است آن مرقد منور را هم باید زیارت کرد. بلی از کتاب «منتقله الطالبیه» (۱) از واردین ری ابوالقاسم حمزه اطروش است که نسب را به عبدالله باهر فرزند علی بن الحسین علیهما السلام می رساند بدین گونه: ابوالقاسم حمزه الاطروش بن عبدالله بن حسین (۲) بن اسماعیل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر بن علی زین العابدین، عقبه علی و عبدالله و الحسین. و مرحوم قاضی نور الله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» فرمود که: ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ایضاً و امامزاده لازم التعظیم سید عبدالعظیم است. و ظاهر این عبارت دلالت می کند که واسطه ای در میان نیست.

۱- منتقله الطالبیه: ۱۶۱ ۱۶۲.

۲- در منتقله چاپی: حسین البنفسج. و در پانوشت می گوید: الوارد فی تهذیب الانساب للعیدلی ولباب الانساب لابن فندق أن البنفسج هو احمد بن الحسين بن اسماعیل. صرح فی الاخير انه لا عقب له بالاتفاق.

و جمعی گمان کرده اند که این بزرگوار حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام است ، و در احوال وی نوشته اند : به خراسان رفت . و در کتاب « انساب صحیح » که موجود نزد داعی است نسل حمزه بن موسی علیه السلام را از دو پسر دانسته است : حمزه و قاسم ، و گفته است : حمزه را پسری است علی حده موسوم به علی و در باب اصطخر در خارج شیراز مدفون است اما نسل ندارد ، و نسل حمزه بن حمزه اندک است و او را اعرابی می خوانند . و بر همین طریق است صاحب کتاب « عمدہ الطالب » (۱) ، و عبارت اوست : اما علی بن حمزه بن موسی علیه السلام مضمی دارجاً و قبره بشیر ، از خارج باب اصطخر ، وله مشهد یزار . و در کتاب « تاریخ گلشن آرا » است : از امامزاده حمزه غیر از علی و قاسم عقبی نماند . از این قرار منافی است به اینکه پسری حمزه نام داشته باشد یا آنکه بگوئیم از ایشان احفاد و نتایج نماند . و علی النقد خاطر ندارم اولاد و اعقاب حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام را . بلی در کتب رجال حمزه نام از اولاد ائمه بواسطه و فاصله بسیارند که یکی حمزه بن عبیدالله بن حسین بن علی بن حسین [بن] علی بن ابی طالب (ع) است و در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده است . و دیگری حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام است . و بعضی گفته اند : حمزه بن قاسم نسب را به عباس بن ابی طالب می رسانند . و شهید ثانی این طریق را صواب نمی داند . و نجاشی گفته است (۲) : حمزه بن قاسم صاحب تصانیف است از آن جمله کتاب

۱- عمدہ الطالب : ۲۲۸ .

۲- رجال النجاشی : ۱۴۰ ش ۳۶۴ . نجاشی علاوه بر مطالب مذکور از او با عظمت یاد کرده و می گوید : ثقه ، جلیل القدر ، من أصحابنا ، کثیر الحدیث .

در نسب سلاطین صفویه است

« توحید » ، و کتاب « زیارات و مناسک » ، و کتاب « رد بر محمد بن جعفر اسدی » (۱). خلاصه آنچه ذکر کردیم از انتهای نسب و سلسله سلاطین و سادات صفویه به امامزاده حمزه که مدفون در ری است صدق و صواب است ، و آنچه حال تحریر می شود مؤید مقصود است ؛ از آنکه سابقاً عرض کردم : از فرزندان امامزاده حمزه علی و قاسم عقب داشتند ، و ملوک صفویه نسبت را به قاسم می رسانند .

در نسب سلاطین صفویه استخوب است برای میمنت ، انساب کریمه ایشان را از جد امجد ایشان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نقل نمائیم : وهو شیخ صفی الدین اسحاق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن سید قطب (۲) الدین ابو سعید صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه بن زرین کلاه بن سید شرف الدین شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن ابو اسماعیل بن محمد بن احمد بن الاعرابی بن ابو محمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام . و از طرف مادر شاه عباس رضوان مکان نسب را به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از فرزندش حسین اصغر می رساند که جدّ حضرت قاضی صابر و نکی است چنانکه در نسب وی ذکر می شود . پس شاه عباس پسر فخر النساء سکینه است که وی دختر میر عبداللّه خان بن سلطان

-
- ۱- در ذریعه ۱۰/۲۲۳ ش ۶۵۷ از این رساله نام برده و می گوید : الرد علی محمد بن جعفر الاسدی ، للشریف ابی یعلی حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام . ذکره النجاشی .
 - ۲- در چاپ سنگی : قصب .

محمود خان بن سید عبدالکریم خان بن سید عبدالله خان بن سید محمد بن خان (۱) بن سید مرتضی خان بن سید علیخان کمال الدین والی ساری بن سید قوام الدین بن (۲) المشهور بمیر بزرگ بن سید صادق بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید ابوالقاسم بن سید علی بن سید مرعش بن سید عبدالله بن سید محمد اکبر بن سید حسن بن سید حسین اصغر بن سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام می باشند . و سلاطین صفویه دویست و پنجاه سال سلطنت کردند و دوازده نفر بودند : اول ایشان مرحوم شاه اسمعیل صفوی ماضی ، در سنه نهصد و پنج یا شش از هجرت گذشته بر سریر سلطنت نشست به تاریخ « مذهبنا حق » (۳) در نیمه محرم الحرام ، و آخر ایشان شاه سلطان حسین صفوی است و شاه عباس ثالث . پس از محمود افغان میر ویس و جسارت افغانیان در ایران دولت افشاریه هیجده سال و کسری ممتد شد . بعد سلطنت نادرشاه منحدر گردید در سال یکهزار و یکصد و چهل و یک . و داعی عرض می کند : رحمت مکان شاه طهماسب صفوی در دار السلطنه قزوین مقر سلطنت داشت و گاهی به ری می آمد برای زیارت جد بزرگوارش حضرت امامزاده حمزه ، و چون طهران و مهران که دو قریه در دامنه شمالی کوه شمیران شکارگاه خوشی بود ؛ لهذا اوقات مدیده در آن رحل اقامت می انداخت . پس به امر و حکم ایشان حصار و باروی طهران به نحوی که مجملأ اشاره کردیم بنا شد . به عبارت اخری : بنای این شهر توان گفت از برکات زیارات حضرت امامزاده حمزه شده است ؛ از آنکه مقصود اصلی شاه طهماسب صفوی زیارت این بزرگوار بود ، و سایرین

۱- . کذا ، شاید « سید محمد خان » صحیح باشد .

۲- . ظاهراً « بن » زائده است .

۳- . در چاپ سنگی : الحق . الف و لام سی و یک سال بر تاریخ فوق می افزاید .

زیارتنامه حضرت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهم السلام

از سادات و ملوک صفویه بر این طریق مشی کردند ، و نمی توان گفت : با وجود علماء و محدثین و اهل نسبی که در زمان ایشان بودند حالت این مزار کثیر الانوار مشتبه باشد . و یکی از علماء آن زمان قاضی نور الله شوشتری (۱) است که خبر می دهد از نسب آن سید جلیل . و احتراماتی که حضرت عبدالعظیم بر این مزار شریف می فرمود . همانا بر صحت مراد دلالت می نماید ؛ از آنکه جلالت قدر امامزاده حمزه اجلّ از اعقاب و احفاد وی بوده است . و البته کسی که بدون فاصله منتسب است به امام علیه السلام با قدس و زهد فطری از طبقات لاحقین محترم تر است ، و این زیارت نامه هم که خوانده می شود از قدماء علماء است که می خوانند : « یا زائر قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر » دلالت می کند مراد از ولد فرزندان بلا واسطه اند ؛ و نباید معارض مدعی به داعی دلیلی جز بعضی اقوال مورخین بوده باشد .

زیارتنامه حضرت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهم السلام مجاور حضرت عبدالعظیم علیه السلام آنجائی که دعاگوی با لسان شکسته دو زیارت مختصر و مبسوط خدمت حضرت عبدالعظیم هدیه نمود مناسب دانست برای یادآوری این بنده گناه کرده زائرین حضرت امامزاده حمزه این زیارت نامه موجه را هم بخوانند شاید این عاصی را بهره ای حاصل آید : بسم الله الرحمن الرحیم صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَيِّئَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَعَلَىٰ أَسْدَادِكَ الْهَادِينَ وَأَبَائِكَ الْمُهْتَدِينَ بَعْدَ مَا فِي عِلْمِهِ مِنْ بَدْوِ خَلْقِهِ وَعَوْدِهِ إِلَيْهِ .

۱- درباره شرح حال و آثار قاضی نور الله شوشتری کتابی مستقل تدوین شده به نام : فیض الاله فی ترجمه القاضی نور الله تألیف جلال الدین حسینی که توسط شرکت سهامی چاپ کتاب به طبع رسیده است .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ فَازَ بِالسَّعَادَاتِ . ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِمَّنْ زَارَ مَشْهَدَكَ وَاسْتَجَارَ بِمَرْقَدِكَ وَمَنْ قَدِمَ دَارَكَ وَلَزِمَ جَوَارِكَ . فَطُوبَى لِلزَّائِرِ وَالْمَزُورِ وَمَنْ تَوَسَّلَ بِهِمَا لِتَدْفَعَ كُلَّ مَحْذُورٍ . وَأَشْهَدُ أَنَّ زَائِرَكَ أَقَامَ عِنْدَكَ حَتَّى لَحِقَ بِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ عِنْدَ جَدِّكَ وَبَابِكَ . وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَظَّمَ بِكَ شِعَائِرَ دِينِهِ بَعْدَ مُضَى قُرُونٍ وَسِنِينَ (١) .

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْكَرِيمَ وَعَلَى زَائِرِكَ وَمُجَاوِرِكَ السَّيِّدِ عَبْدِ الْعَظِيمِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ الْعَالِمُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا الْقَاسِمِ يَا حَمْرَةَ بْنَ مُوسَى الْكَاطِمِ . فَاسْتَشْفِعْ لِي عِنْدَ أَبِيكَ خَلِصاً وَمِنَ الْبَلَايَا وَالشُّرُورِ مَنَاصِياً حَتَّى يَسْتَشْفِعَ عِنْدَ رَبِّهِ وَيَسْتَعْفِرَ لِعَبْدِهِ الْمُقَرَّبِ بِالرَّقِ عَنْ ذَنْبِهِ . وَأَشْهَدُ أَنَّ مَشْهَدَكَ خَيْرُ الْمَشَاهِدِ وَأَنِّي مُسْتَجِيرٌ بِبَابِكَ وَقَاعِدٌ ، فَلَا تَرُدَّنِي يَا مَوْلَايَ ! خَائِباً . فَاجْعَلْ يَا سَيِّدِي ! تَوَسُّلِي صَائِباً . وَتَوَسَّلْ بِأَبِيكَ الْمَقْتُولِ الْمَسِيئُومِ لِقَضَاءِ حَاجَتِي وَمُهَيِّمِ الْمَكْتُومِ . وَأَقْسِمُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ أَنْ تَسْمَعَ دَعْوَتِي وَتَسْتَشْفِعَ لِقَضَاءِ حَاجَتِي . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ شُفَعَائِي وَسَادَتِي وَأَنْمَتِي وَقَادَتِي وَأَرْجُو بِهِمُ النِّجَاةَ وَأَتَبَرَّءُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فِي كُلِّ الْحَالَاتِ . وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

١- . كذا ، صحيح آن « سنين » يا « سنيه » مى باشد .

ص: ١٩٧

روح وريحان نوزدهم

اشاره

التاسع عشر

.

در احوال حضرت امامزاده عبدالله ایض است

در احوال حضرت امامزاده عبدالله ایض استدر احوال حضرت امامزاده عبدالله ایض است که نزدیک به مزار حضرت امامزاده لازم التعظیم عبدالعظیم حسنی مدفون است . اما نسب شریف وی آنچه در کتب انساب صحیحه دیده شده است : عبدالله ایض بن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن ، بن افضس ، بن علی ، بن علی ، بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام . بر این قاعده پنج پشت نسب کریمه امامزاده عبدالله منتهی می شود به حضرت امام زین العابدین علیه السلام . نَسَبُ تَضَاءَلت (۱) الْمُنَاسِبُ دُونَهُوَالْبَدْرُ مِنْ فَجْرِهِ (۲) فِی بَهْجِهِ وَضِيَاء (۳) و بعضی از عوام اشتباه کرده اند و عباس بن محمد پدر بزرگوارش را عباس بن علی یافته اند ، همانا شبیه اسمی است و بر خطاء رفته اند ، و جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر احوال وی را شرح داده اند در ذیل کسانی که در ری مدفونند . و محققاً حضرت عبدالعظیم و حضرت عبدالله ایض و کسائی را از مدفونین ری شمرده اند .

۱- در چاپ سنگی : تضالت .

۲- در فیض الاله : فخره .

۳- فیض الاله : ۱۱۳ ، در غنیه النزوع : ۱۸ و بحار الانوار ۱۰۴/۶۱ مصرع دوم بدین صورت نقل شده : فضاؤه لصباحه فی فجره

پدر امامزاده عبدالله وجدّ اول وی

و مرحوم قاضی نور الله این بزرگوار را در کتاب « مجالس المؤمنین » یاد کرده است . و بخاری نسابه گفته است : در ری مزار کثیر الأنوار أبو عبدالله حسین بن عبدالله ایض است که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست ۱ . و پسری نیز از حسین بن عبدالله ایض در کتب انساب مذکور است موسوم به عبدالله .

پدر امامزاده عبدالله وجدّ اول ویو سید شریف احمد نسابه در کتاب « عمده الطالب » (۱) نیز از احوال عبدالله ایض خبر داده است که بعضی از مقالات وی را ترجمه فارسی نموده عرض کردم : و بنو الأیض در یمن بسیارند که منسوب [به] عبدالله ایض اند . و خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده اند . اما پدر امامزاده عبدالله ایض عباس بن محمّد است ، مادرش ام ولد بود ، و زیاده از این احوالش را نظر ندارم . اما محمّد بن عبدالله شهید جد اول امامزاده عبدالله ، کنیه اش ابو جعفر است .

طریقه قتل محمد بن عبدالله

جدّ دوم امامزاده عبدالله

[طریقه قتل محمد بن عبدالله] او به روایت ابوالفرج اصفهانی (۱) مادرش زینب ، دختر موسی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است ، و محمد در نزد معتصم در ایام ولیعهدی وی کمال قرب و منزلت داشت چنانکه معتصم در نزد مأمون یک روزی حاضر بود . عمودی از آهن در نهایت سنگینی و وزن در دست او بود ، هشت مرتبه انداخت و گرفت . پس عمود را به جانب علی بن عباس انداخت . او (۲) نیز مانند معتصم هشت مرتبه انداخت و گرفت . پس علی بن عباس به ابا جعفر محمد بن عبدالله گفت : شما را از این هنر بهره ای هست ؟ پس عمود را گرفته شانزده مرتبه انداخت و گرفت . معتصم از شدت تغییر سرخ شد ، چون یکی از ولایات را به عنوان ایالت و حکومت به وی داده بود گفت : چرا به مأموریت خود نمی روی ؟ البته به زودی روانه شو ، چون تو را دوست می دارم شربتی لذیذ برای تو ارسال خواهم داشت او را بنوش . پس شربت مسمومی فرستاد و وی بخورد و بمرد و به رحمت ایزدی پیوست (۳) .

جدّ دوم امامزاده عبدالله شهید که جد دوم امامزاده عبدالله است به روایت « عمده الطالب » یکی از ائمه زیدیه است . و عجب است از این نسبت که به وی داده اند ؛ از آنکه زیدیه را خروج به سیف از اصول مذهب است ، و وی خروج نکرد ، ولیکن با حسین بن علی عابد شهید فخر بود که شمشیر حمایل کرده و حسین نیز وصیت به وی کرد زمان رحلتش .

۱- در مقاتل الطالبیین : ۳۸۱ .

۲- در چاپ سنگی : و .

۳- مقاتل الطالبیین : ۳۸۱ .

پس از شهادت شهداء فخر در مدینه توطن جسته هارون الرشید خواست از بزرگان علویین بداند کسی هست . از فضل بن یحیی جویا شد ، گفت : در مدینه عبدالله بن حسن افسس است مردم با وی مراوده می نمایند . پس حکم کرد وی را حاضر کردند و گفت : تا کی مردم را در اطراف خود جمع می نمائی و به مذهب زیدیه دعوت می کنی ؟ فرمود : قسم به خدا ! من از این طایفه نیستم و الفتی با آنها ندارم ، مرد منزوی و منعزل هستم . دست خود را به خون من آلوده مکن . هارون گفت : می دانم در قول خود صادق هستی . پس وی را در خانه ای حبس کرد و چند کبوتر در آن خانه رها کرد برای اینکه کبوتر بازی کند . عبدالله هر قدر تمنا کرد از مجلس او را بیرون آورد مفید نشد . آن گاه نوشته ای به هارون نوشت که تماماً فحش و دشنام به هارون بود . به یکی از ندماء هارون داده بی خبر از مضمون آن نوشته را رسانید . چون هارون بخواند به جعفر برمکی داد و گفت : بخوان و او را از حبس برآور و توسعه ای به او بده که اغتشاش در دماغ و اختلال در حواس وی رسیده است . پس به روایت « عمده الطالب » (۱) هارون گفت : اللهم أكفّه (۲) علی ید ولی من أولیائی ، وأولیائک . پس جعفر برمکی در روز نوزدهم آن سید جلیل را خواست و به دست خود گردن او را زد و در میان ظرفی گذارد و سرپوشی بر آن نهاد ، با هدایای روز نوزدهم برای هارون فرستاد . هارون بی خبر سرپوش را برداشته سر بریده عبدالله را دید . اعضای وی به لرزه آمد .

۱- عمده الطالب : ۳۴۸ .

۲- در عمده : اکفیه .

جدّ سوّم امامزاده عبدالله

چون جعفر حاضر شد گفت: چرا چنین کردی؟! گفت: به واسطه خلاف ادب و دشنامی که داد. پس حکم کرد سرش را با جسّدش در بغداد دفن کردند. از این جهت هارون به مسرور خادم گفت: برو و جعفر را به قتل برسان. جعفر سؤال کرد: چرا؟! گفت: به واسطه قتل عبدالله. پس نسل برامکه منقطع شد.

جدّ سوّم امامزاده عبدالله علیه السلام اما جدّ سوّم امامزاده عبدالله حسن افضس است (۱). وقتی که پدرش علی بن علی بن الحسین وفات کرد وی در رحم مادرش بود، و مادرش کنیزکی سنّیه بود. چون به حدّ بلوغ رسید محمّد بن عبدالله محض صاحب نفس زکیه خروج کرد. رایت زرد محمّد را حسن افضس افراشت؛ از آنکه بلند بالا بود او را رمح آل ابی طالب می گفتند. وقتی که محمّد بن عبدالله نزدیک مدینه شهید شد حسن فرار کرد. زمان ملاقات حضرت صادق علیه السلام با منصور دوانیقی فرمودند: اگر می خواهی خدمتی به رسول خدا کرده باشی حسن افضس را اذیت مکن و از گناهش بگذر. پس از وی عفو کرد. و بعضی از اهل حدیث آن را از اشرار بنی فاطمه خوانده اند و می گویند: به حضرت صادق علیه السلام بی ادبی کرد (۲) و حضرت صادق علیه السلام در مرض موت وصیت فرمود هشتاد دینار به حسن افضس بدهند. سالمه کنیز آن حضرت عرض کرد: حسن افضس قصد قتل شما داشته است و شما انعام می فرمائید؟!!

۱- عمده الطالب: ۳۳۹ المقصد السادس.

۲- بنگرید به: عمده الطالب: ۳۳۹.

جدّ چهارم امامزاده عبدالله ایض

فرمودند: خداوند فرموده است: « وَيَقْطَعُونَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ » (۱). و بنو الأَفْطَس و بنو الأَفْطَس در عرب و عجم مشهورند، و ابو جعفر نسابه صاحب « مبسوطه » قطعه ای گفته است که مطلعش این است: أَفْطَسِيُونَ أَنْتُمْ أُسْكُنُوا لَا تَكَلِّمُوا (۲) و صاحب « تاریخ عالم آرا » گفته است: سادات افطس در عراق و عرب بسیارند. سید تاج الدین بن ابو الفضل که در عهد سلطان عادل باذل سلطان محمد خدا بنده انار الله برهانه بود و باعث بر تشیع سلطان شد از سادات افطسی است. عاقبت خواجه رشید طبیب که وزیر سلطان بود به سبب تعصب دین و عداوت ذاتی تحریک کرده او را با دو پسرش شهید کردند. پس سلطان بر آشفت و کمال غضب کرد و حکم نمود قاتلین وی را بر الاغها سوار کردند و در بازار بغداد گردانیدند، و هر قدر شفعا توسط کردند قبول نشد و کشته شدند. بعد از آن نوشته است: از سادات افطس عبدالله ایض، و یحیی بن ابی طالب مدائنی، و نقیب النقباء قطب الدین محمد شیرازی، و سادات دیگر در بلاد عرب و عجم بسیارند. علماء نسب به تفصیل حالشان را ذکر کرده اند. و افطس کسی را گویند که دماغش پهن باشد.

جدّ چهارم امامزاده عبدالله ایضو جدّ چهارم امامزاده عبدالله ایض علی بن علی بن الحسین است مکنی به ابی الحسن. مادرش ام ولد است، و از سن وی سی و هشت سال گذشت، و در ینبع رحلت کرد.

۱- بقره: ۲۷.

۲- عمده الطالب: ۳۳۹.

اعقاب امام زین العابدین علیه السلام

[اعیان امام زین العابدین علیه السلام] پس مخفی نماند که اعیان امام زین العابدین علیه السلام از شش نفر است: حضرت باقر علیه السلام، و عبدالله باهر، و زید شهید، و عمر اشرف، و حسین اصغر، و علی اصغر. و حسین اصغر جدّ شریف قاضی صابر است که در قریه ونک نزدیک طهران مدفون است که بعد از این ذکر خواهد شد. و علی اصغر جدّ چهارم امامزاده عبدالله ایض مدفون در ری است. و برای امتیاز هر یک از عبادله که اولاد ائمه بودند به لقبی معروف شدند تا شناخته شوند چنانکه پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قافه نامیدند برای آنکه حاکم در محل قافه بوده، و عبدالله محض فرزند حسن مثنی را محض خواندند برای اینکه از طرفین نسب خالص داشته مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و پدرش حسن بن حسن بن علی علیه السلام است، وی را عبدالله افطس نامیدند از قرار است که مذکور شد. و عبدالله جد امامزاده جلیل خود شهید خواندند را (۱) واضح است، و این بزرگوار را ایض خواندند برای سفیدی بدن و رخسارش بوده است. چنانکه عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام را اطرف خواندند برای آنکه یک طرف نسب وی شرف داشت، و عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام [را] اشرف خواندند برای آنکه از طرفین شرافت داشته، و نسب را به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله هم می رساند از جهت مادر ولیکن عمر بن علی علیه السلام چنین نبوده است. برای رفع شبهه عرض می کنم که: در « تذکره الخواص » از زبیر بن بکار نقل کرده: کان للعباس بن امیر المؤمنین علیه السلام ولد اسمه عبدالله کان من العلماء (۲) یعنی: حضرت عباس پسری داشت که اسمش عبدالله و از علماء بود.

۱- عبارت به همین گونه است!

۲- العدد القویه: ۲۴۳ ش ۲۳، در بحار الانوار ۴۲/۷۵ ح ۲ به جای عبدالله، عیدالله مذکور است.

و شیخ طوسی در کتاب « غیبت » (۱) فرمود که : عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به علوی است و علماء رجال او را توثیق کرده اند ، و هم چنین پسر دیگر حضرت عباس عیبدالله است ، و از اولاد اوست عیبدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عیبدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین ، و کان عالماً فاضلاً جواداً طاف الدنيا و جمع کتباً تسمى « الجعفریه » فیها فقه اهل البیت علیهم السلام ، قدم بغداد و أقام بها و حدث ثم سافر الى مصر فتوفی بها سنه اثنی عشر و ثلاثمائه . و من نسل العباس بن علی العباس بن حسن بن عیبدالله بن . . (۲) . ذکره الخطیب فی « تاریخ بغداد » (۳) فقال : قدم إليه فی أيام الرشید و صحبه و کان یکرمه ثم صحبه المأمون بعده ، و کان فاضلاً شاعراً فصيحاً ، و زعم العلویه أنه أشعر ولد أبی طالب (۴) . و شیخ مفید در « ارشاد » (۵) فرموده است : عبدالله بن علی بن حسین علیهما السلام باقر علیه السلام است و متولی صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام بود ، و کان فاضلاً فقیهاً ، روى عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه و آله اخباراً كثيرةً و حدث الناس عنه و حملوا عنه الآثار . و ایضاً فرموده است : عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام اخو جعفر بن محمد علیه السلام من ام واحده ، کان یشار الیه بالفضل و الصلاح ، روى أنه دخل علی بعض الامویة فأراد قتله ، فقال له عبدالله : لا تقتلنی فأكون (۶) علی الله عوناً . . یرید بذلك أنه ممن یشفع الی الله فیشفعه ، فقال له الاموی : لست هناك (۷) فسقاه السمّ [فقتله] (۸) .

- ۱- در غیبت شیخ طوسی این مطلب یافت نشد .
- ۲- کلمه ای یا عبارتی در متن منقول نیامده است .
- ۳- در چاپ سنگی : البغداد .
- ۴- بحار الانوار ۴۲/۷۵ ح ۲ به نقل از تذکره الخواص ابن جوزی .
- ۵- الارشاد ۲/۱۶۹ ، و سائل الشیعه ۳۰/۴۱۲ ، بحار الانوار ۴۶/۱۶۶ ح ۱۰ .
- ۶- در چاپ سنگی : ایاک .
- ۷- در چاپ سنگی : هناه .
- ۸- الارشاد ۲/۱۷۶ ۱۷۷ .

زیارت نامه امامزاده عبدالله ایض

پس از این دو حدیث معلوم است که حضرت سید سجاد و حضرت باقر علیهما السلام دو فرزند عبدالله نام داشته اند و هر دو با فضل بوده اند. پس عبدالله فرزند حضرت باقر علیه السلام با مادر حضرت صادق علیه السلام یکی بوده است. خلاصه، بعد از شرح اجمالی آباء واجداد حضرت امامزاده عبدالله ایض و تذییل به بعضی عبادله دیگر برای اطلاع خوانندگان مستدعی است زمان عبور عابریین به مزار شریف آن بزرگوار خودشان را از این فیض عظیم بی نصیب نفرمایند که استمداد از میامن مزار اولاد ائمه طاهریین باعث اجر و ثواب است، بلکه تکمیل زیارت حضرت عبدالعظیم و حضرت امامزاده حمزه به زیارت این بزرگوار است. و مزار شریف وی خود حاکی است بر علو منزلتش، و چه بسیار کسانی که از این مزار سالها گذشته اند و فاتحه هدیه نکرده اند، و گویا نمی دانند جمعی از اخیار مردگان در آن مکان مدفون می باشند و توقع فاتحه و سلامی دارند، و چون بر حسب حال خویش هر کسی که بدین کیش است خدمت آقایان و آقازادگان خود اظهار ارادت می نماید که یک قسم از آن نقل و تحریر مناقب ایشان است که شاید بعد از وی بماند و تذکره ای از او شود.

[زیارت نامه امامزاده عبدالله ایض] او داعی عاصی از آنکه در زیارت حضرت عبدالعظیم و حضرت امامزاده حمزه زیارت نامه ای عرض کرده خوب است برای این بزرگوار هم که سید احفاد حضرت سید سجاد علیه السلام است زیارت نامه ای عرض کنم، و استدعا نمایم از زایریین که این زیارت نامه مختصر را هم در این مزار بخوانند و یادی از این عبد قاصر عاثر نمایند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيِّ اللَّهِ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ حَبِيبَةِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الْمَمْتَحِنِ فِي بِلَادِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ الْحُسَيْنِ
الدَّبِيحِ الدَّلِيلِ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ حَيْدِكَ الْمُخْلِصِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ . ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ أُنْبَاءِ الْمَعْصُومِينَ ،
عَلَيْكَ وَعَلَى أُجْدَادِكَ وَأَبَائِكَ الْمُقْتَنِينَ بِآثَارِهِمْ كَمَا كُنْتَ مُقْتَنِيًا بِهِمْ . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ الْإِمَامِ وَالْمَدْفُونُ فِي هَذَا الْمَقَامِ
وَالْمَحِيدُ الْعَلَامُ وَالسَّيِّدُ الصَّمْصَامُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَبْيَضِ . فَجَزَاكَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ خَيْرَ جَزَاءٍ وَعَوْضٍ ، فَعَبِدْتُ
اللَّهَ يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ وَالْحَقَّكَ اللَّهُ بِآبَائِكَ الْمُوقِنِينَ . وَإِنِّي يَا سَيِّدِي ! لَجِئْتُ بِكَ وَرَجَوْتُ مِنْكَ وَمِنْ مُصَاحِبِيكَ
وَمُجَاوِرِيكَ أَنْ تَسْأَلُوا اللَّهَ مَغْفِرَتِي وَاجَابَهُ دَعْوَتِي وَقَبُولَ زِيَارَتِي . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا مَوْلَايَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) شَفِيعِي وَوَسِيلَتِي فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي ، وَأَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ نَعِيمِي وَهَذِهِ الرُّوَضَةَ جَنَّتِي .
فَلَا تَزِدَّنِي مِنْ رِحَابِكَ ، وَلَا تَطْرُدْنِي عَنْ جَنَابِكَ ، وَاقْبَلْ مَعْذِرَتِي ، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ .

ص: ٢٠٩

روح وريحان بيستم

اشاره

العشرين

.

ص: ٢١٠

..

در احوال سید شریف نسابه امامزاده قاضی صابر

در احوال سید شریف نسابه امامزاده قاضی صابر در احوال سید شریف نسابه حضرت امامزاده قاضی صابر وَنکی است : مخفی نماناد : سابقاً به مدد توفیق رساله موسوم به « شجره صابریه » در احوال این امامزاده جلیل که مدفون در قریه ونک است از قرای طهران به طریق بسط عرض کردم ، و بحمد الله تعالی مطبوع اهل علم و فضل و خبر گردید . در این اوراق لازم بود اشاره اجمالی شود تا عموم سکنه طهران واهالی قرای آن سیما شمیران (۱) آگاه شوند . اکنون زحمت می دهم که یاقوت حموی در کتاب « معجم البلدان » (۲) گفته است : وَنک به فتح واو و سکون نون و کاف ، قریه من قری الری . از این عبارت معلوم می شود که در آن زمان وَنک به سکون نون معروف بوده است و اکنون به فتح کاف اشتها دارد (۳) .

۱- د.کتر منوچهر ستوده درباره شمیران کتابی مفصل در دو جلد نگاشته بنام « جغرافیای تاریخی شمیران » که توسط پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۷۴ ش بچاپ رسیده است .

۲- معجم البلدان ۵/۳۸۵ .

۳- مرحوم میرجلال الدین حسینی ارموی در تعلیقات نقض ۲/۱۱۲۸ سکون نون را از معجم البلدان نقل کرده و آن را اشتباه می داند به جهت تصریح سمعانی که از علمای سده ششم هجری است . وی می گوید : الونکی بفتح الواو والنون وفی آخرها کاف . هذه النسبه إلی ونک وهی احدی قری الری . اجتزت بها فی خروجی الی القصر الخارج منها السید أبو الفتح نصر بن مهدی . . در خود کتاب النقض نیز در دو مورد بجای ونک واژه « ونچ » آمده است که احتمالاً همان قریه است . بنگرید به : تعلیقات نقض ۱/۲۶۳ ، ۲۶۴ ، نقل از جغرافیای تاریخی شمیران ۲/۸۶۲ ، ۸۶۳ ، همچنین : انساب سمعانی ۵/۶۱۶ .

و همین عبارت را صاحب کتاب « نهاییه الأنساب والأعقاب » نقل کرده است ، و گویا از برکات این امامزاده جلیل است این قریه و دهکده تاکنون به این باقیمانده است به همان اسم ؛ از آنکه غالب از دهات اطراف ری به واسطه خرابی و تشّتت سکنه آن اسم اول وی تغییر کرده ، و این سنوات به اسم دیگر معروف است مثل دوربست که حال درشت می نامند ، و این قریه بالای قریه یوسف آباد است ، و عمارت جدیدی ای هم بر حسب حکم نافذ جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم آقای مستوفی الممالک میرزا یوسف دام اجلاله بر آن بنا شده است . و این مزاری است که در این اوقات ملجأ اهل تقوی و منظور نظر زمره اصفیا می باشد ، و این نور الهی اگر چه نسب و قدرش پنهان بود ولیکن آثار مزار شریفش در این مدت متمادی منهدم نشد . حال از حسن کفایت و خلوص نیت حسنه جناب معظم خانقاه اهل صفا و مطاف جماعتی از علماء و اهالی این ولا گردیده ، و جناب مستطاب علام فہام قدوہ الفقہاء العظام سید المجتہدین آقا سید محمد صادق طباطبائی متّع اللہ الأنام بلقائه وبقائه شرحی از صحّت نسب آن بزرگوار نوشته اند . پس بدان نسب حضرت امامزاده قاضی صابر بدین گونه است : ابو القاسم علی بن محمّد بن نصر بن مهدی بن محمّد بن علی بن عبداللہ بن عیسی بن علی بن حسین الأصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام . بعد از بیان این اجداد و آباء کرام عظام آن سید شریف والامقام خوانندگان بدانند که این بزرگوار سید حسینی است و نسب را به حضرت علی بن الحسین علیہماالسلام به توسط حسین اصغر می رساند که بلافاصله فرزند آن بزرگوار است .

و در کتاب « تاریخ گلشن آرا » مسطور است که : حسین اصغر بن علی بن الحسین علیه السلام مادرش موسومه به ساعده و ام ولد بود ، و حسین اصغر مرد صالح فاضل بود و کنیه اش ابو عبدالله است ، و در سال یکصد و پنجاه و هفت در مدینه وفات یافت . و از او چند پسر بماند : عبدالله اعرج ، و عبدالله ، و علی ، و أبو محمد ، و سلیمان . و اعقاب حسین اصغر در حجاز و عراق عرب و شام و بلاد عجم و مغرب بسیارند . و از این طبقه اند سادات مرعشی که در بلاد عجمند و سابقاً عرض شد که بنو الافطس ساداتی هستند منسوب به علی اصغر بن علی بن الحسین علیه السلام . حال معلوم شد که نسب حضرت امامزاده قاضی صابر از اولاد حسین اصغر که به علی بن الحسین علیهما السلام منتهی می شود می رسد . و ابو الفرج اصفهانی به مناسبت کتابش « مقاتل » بعضی از این طبقات را یاد کرده است ، و صاحب کتاب « عمدہ الطالب » (۱) فرموده است در احوال حسین اصغر : وکان الحسین عقیفاً محدثاً فاضلاً عالماً . و از سن شریف وی هم پنجاه و هفت سال گذشت و به تاریخ مسطور در مدینه وفات کرد . و علی که مکنی به ابوالحسن است جدّ دیگر امامزاده قاضی صابر است و بسیار جلالت قدر داشته است ، و کان من رجال بنی هاشم لساناً و بیاناً و فضلاً ، و کان متدیناً (۲) . پس به همین ترتیب سلسله آباء این سید جلیل منتهی است هبوطاً و نزولاً بدون شبهه تا حضرت قاضی صابر . و از بعضی عبارات صاحب کتاب « نهایه الأعقاب » معلوم می شود که تولد این بزرگوار هم در آن قریه بوده است ، و در علم نسب که از علوم مشهوره است کمال امتیاز داشته . و در زمانهای گذشته هر بلدی را نسابه بوده است ، و نسابه ری آن بزرگوار بود ،

۱- عمدہ الطالب : ۳۱۱ با اختلافی اندک .

۲- سر السلسله العلویه : ۷۰ .

و بعضی در محضر وی استفاده این علم را می کردند (۱). و داعی در رساله معهوده اشاره کرده ام و صاحب کتاب مسطور گفته است: وقد رأیته، وکان جاری فی الری واستفدت منه هذا العلم، یعنی: امامزاده قاضی صابر در ری همسایه من بود و من خدمتش حاضر می شدم و این علم را از وی استفاده کردم. و یکی از نسابه ری ابو هاشم مجد الدین است که باز صاحب کتاب مذکور از مجدالدین نقل کرده است که گفت: وقد رأیته بالرّی وحضرتُ مجلسه وکان یدخل علیّ و یجری بیننا مذاکره فی علم الأنساب فی شهور سنه ست وعشرین وخمس مائه (۲). و از این مقالات معلوم است که مجد الدین نسابه با آنکه نسب را به سید سجاد علیه السلام می رساند و در این فن ماهر بوده است به مقام امامزاده قاضی صابر نمی رسید. و ایضاً در آن کتاب است که مؤلف آن می گوید در احوال اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام که ملقب به جالب الحجاره بود: اگر جالب را به جیم معجمه بخوانیم بنا بر قرائت سید نسابه ونکی است در ری که من از خود ایشان شنیدم فرمودند: وکان اسماعیل یحتمل (۳) الاحجار من الجبال وینی بها المساجد والقناطر بیده، فقیل له: جالب الحجاره بالجیم (۴) . و ایضاً در احوال مجد الدین نوشته است که گفت: من در شجره سید قاضی ونکی دیده ام و خوانده ام انساب فلان و فلان را. و مخفی نماناد که خلیفه معاصر زمان آن بزرگوار مقتفی لأمر الله است که در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری مرد.

۱- عبارات مرحوم کجوری در جنه النعیم را دکتر منوچهر ستوده در کتاب جغرافیای تاریخی شمیران ۲/۸۶۰ ۸۶۲ نقل کرده است.

۲- فهرست منتجب الدین: ۳۵۹.

۳- در مجدی: ینقل. هر دو به یک معناست.

۴- المجدی فی انساب الطالبین: ۳۴۶.

و بعضی از خوانندگان بدانند: نسب حسینی بین انساب ممتاز است بلکه موهبتی است روحانیه و فضیلتی است رحمانیه. و حضرت امامزاده قاضی صابر سید شریف نسابه حسینی است. پس التجاء به مزار شریف ایشان و زیارت قبر آن سید جلیل الشان باعث خوشنودی جدّ شهید سعیدش سید مظلومان است. البته بعد از علم به صحت انساب کریمه آن بزرگوار نهایت بی انصافی است و کمال غفلت که با قدرت و مکنت ترک زیارتش نمایند سیما کسانی که در اطراف آن بقعه کریمه و روضه عظیمه متوقف و ساکنند. و گویا [چنانچه] عابری آن مزار کثیر الانوار به فاتحه ای و زیارت مختصری آن بزرگوار را یاد نمایند، و شرفیابی حضورش را از شدت کبر و غرور ترک کنند، فیض و بهره و اجر کلی را ترک کرده باشند و از ثواب کثیری محجوب و ممنوع باشند. و گویا آن مزار اختصاص به ایشان هم نداشته باشد بلکه جماعتی از سادات نسابه در همان محل مدفون گردیده اند که یکی از ایشان ابوالفتح ونکی ۱ است، و محتمل است ابو

هاشم مجد الدین سید شریف نسابه ری نیز در آنجا مدفون باشد . و هر کس طالب است رجوع به آن رساله کند باعث مزید بصیرتش می شود ۱ .

زیارت نامه امامزاده قاضی صابر که مدفون در وَنَک است

[زیارت نامه امامزاده قاضی صابر که مدفون در وَنَک است] خوب است بر این مزار مبارک هم زیارت نامه ای هدیه کنم ، شاید بهره ای از نظرات و لحظات اجداد مطهرین و آباء مکرمین ایشان بوده باشد ، و آن زیارت نامه این است : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبِيدُ الصَّالِحُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّاصِحُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ لِرَسُولِ اللَّهِ وَالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّحْسَنِ وَاللَّحْسَيْنِ وَالْأئِمَّةِ مِنْ نَسْلِهِ وَصُلْبِهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُنَاصِحُ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّ اللَّهِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّابِعُ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ . فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِأَوْفَرِ الْعَطَاءِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا النَّسَبِ الْبَاهِرِ وَالْحَسَبِ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَآثِرِ وَالْمَفَاخِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الشَّرِيفُ النَّسَابَةِ . يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا قَاضِيَ صَابِرٍ . أَشْهَدُ أَنَّكَ قَضَيْتَ بِمَا قَضَاهُ اللَّهُ ، وَمَضَيْتَ كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ، فَاتَّبَعْتَ أَجْدَادَكَ وَأَقْتَفَيْتَ بِآبَائِكَ

حَتَّى لَحِقَتْ بِهِمْ . وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَعَهُمْ فِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ ، فَاشْهَدْ عِنْدَ رَبِّكَ إِنِّي أُحِبُّهُمْ وَأُؤَيِّدُهُمْ وَأُبْغِضُ أَعْدَائِهِمْ وَأُعَادِيهِمْ .
فَاسْئَلُ اللَّهَ تَعَالَى وَأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ أَنْ يُصَلُّوا عَلَيَّ وَيَسَلِّمُوا عَلَيَّ وَعَلَيْكَ بِعِدِّدِ مَا فِي خَلْقِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَالسَّلَامُ
عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

ص: ۲۱۹

روح و ریحان بیست و یکم

اشاره

الحادی والعشرین

.

شرح احوال امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون است

شرح احوال امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون است در احوال حضرت امامزاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است ۱ ،

آنچه شیخ ابو نصر بخاری که از کملین نسابه است در کتاب « سر الانساب » نقل نموده : این بزرگوار از کسانی است که در شهر ری وارد شد ، و او را پسری مطهر نام بود ، و نسب را به حضرت علی بن الحسین علیه السلام می رساند بدین گونه : طاهر بن محمّد بن محمّد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام . و زوجه حضرت امامزاده طاهر مادر امامزاده مطهر موسومه به زینب مشهوره به جعفریه است ، و زینب نسب را به علی زینبی که برادر اسحاق عریضی است می رساند . و علی و اسحاق دو فرزندان عبدالله بن جعفرند که شوهر زینب خاتون باشد . و عریضی که علی بن جعفر منسوب به اوست محلی است نزدیک مدینه و مسافت آن تا مدینه چهار میل است . بعضی گویند : زینب خاتون در آن محل مدفون شده است مانند حمزه بن الحسن الصدری ، و صدر موضعی است نزدیک مدینه ؛ از آنکه عبدالله بن جعفر در آن محل املاک داشته است ، و علی زینبی که جد مادری حضرت امامزاده طاهر است از آن جهت زینبی خواندند که مادرش زینب بنت فاطمه علیها السلام است . چنانکه سیوطی در « رساله زینبیه » زینبیون را نسبت به آن مخدره می دهد و می گوید : تمام اعقاب عبدالله بن جعفر منتهی به اسحاق عریضی و علی زینبی است . و بر بعضی شبهه نشود که اسحاق اشرف فرزند علی زینبی غیر از اسحاق اطرف است که برادر علی و عموی اوست ، و جهت اینکه او را اشرف خواندند از نسبی است که با فاطمه زهرا علیها السلام دارد ، و عمویش اطرف است از آنکه مادرش زینب نبوده است ، از یک طرف شرافت نسب را داشته است چنانکه در عمر بن علی اطرف و عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام اشرف گفته اند .

جد اول و دوم و سوم و چهارم امامزاده طاهر

جد اول و دوم و سوم و چهارم امامزاده طاهر و جدّ اول حضرت امامزاده طاهر نیز موسوم به محمد است ، و وی فرزند حسن است . و محمد را سه پسر است : اول : حسن بن محمد مکنی به ابو محمد که وقتی قاضی شام بود ، و ابوالغنائم عبدالله نسابه نسب را به وی می رساند . دوم : احمد بن محمد است مکنی به ابو هاشم و وی رئیس نقباء در شهر موصل بود . سوم : زید بن محمد مکنی به ابوالقاسم قاضی اسکندریه بود و حکومت می نمود . جدّ دوم حسن بن حسین است و لقب وی صالح بود و در صلاحیت مشهور . جد سوم حسین بن عیسی است و لقب وی احوول است ، و معنی وی واضح است ، و احوالین طایفه ای از ساداتند . جدّ چهارم عیسی بن یحیی است ، و شبهه بین عیسی بن یحیی و عیسی بن زید نشود ؛ از آنکه این عیسی به یک واسطه منتهی به علی بن الحسین می شود و دیگری به سه واسطه . و عیسی بن محمد بنا بر نقل « عمده الطالب » با وفور علم و فقه و کلام در سال سیصد و بیست و شش در ری وفات کرد ، و وی جز عیسی بن یحیی است که جد چهارم امامزاده طاهر است . و عیسی را شش پسر ظاهراً بوده است : اول : احمد بن عیسی مکنی به أبو العباس است . دوم : محمد بن عیسی اعلم است ، و پسری داشت حسین . و او را دو پسر است : یکی : ابوالقاسم علی است که ملقب به منجم است ، دوم : حمزه معدل که پدر حسن نقیب اهواز است . سوم : یحیی بن عیسی است . چهارم : زید بن عیسی است ، و کنیه اش ابو الطیب است .

جد پنجم امامزاده طاهر

پنجم: علی بن عیسی است مکنی به أبو الحسن، بنو الخطیب از عقب وی اند که در مقابر قریش مدفونند. ششم: حسین احوال است.

جد پنجم امامزاده طاهر جد پنجم امامزاده طاهر یحیی بن حسین است، و وی مصاحب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بود. و گفته اند: بعد از آن بزرگوار توقف نمود و به سائرین از ائمه قائل و معتقد نگردید. و مادرش خدیجه دختر عمر اشرف بن علی بن الحسین علیهما السلام است. و یحیی را دو برادر است: عبدالله بن حسین و قاسم بن حسین. و وی را شش پسر است: اول: قاسم بن یحیی است. و ابو جعفر نسابه [گفته] است که: فرعیل به ضم فاء و عین از اعقاب اوست. دوم: محمد بن یحیی قاضی است، و اعقاب وی بسیار است و نقابت و امارت حاج در احفاد وی وافر است. سوم: حسین بن یحیی زاهد است. چهارم: حمزه بن یحیی است، و محمد اسود شاعر منسوب به اوست. پنجم: یحیی بن یحیی است و از وی اعقاب بسیارند: جعفر بن یحیی، قاسم بن یحیی، ابراهیم بن یحیی، موسی بن یحیی، حسن بن یحیی، طاهر بن یحیی، عباس بن یحیی، حسین بن یحیی، علی بن یحیی. ششم: عمر بن یحیی است، و پسر عمر بن یحیی گویا از ائمه زیدیه بوده است؛ از آنکه در سال دویست و پنجاه هجری بر مستعین بالله خروج کرد، و اسم وی یحیی بن عمر بن یحیی است.

جد ششم امامزاده طاهر

و یحیی همان است که در سامره شکایت از کثرت قرض در نزد وصیف ترک نمود و خواهش کرد به مستعین بگوید تا قرض او را بدهد. وی اعتنائی نکرد، ناچار به کوفه آمد و جمعی را دعوت کرد، علاوه از [آن] هفتاد هزار درهم از بیت المال برآورد و بین لشکریان تقسیم نمود. پس لشکری انبوه برای دفع و قتل وی فرستادند اگر چه بدو غالب شد لیکن عاقبت مغلوب و مقتول گردید، و سرش را به سامره آوردند و در بغداد آویختند و برای میلی که به وی داشتند شیعه هجومی کردند. و ابوالفرج گفته است: کسانی که از آل ابی طالب مقتول شدند به مانند وی برای احدی از ایشان مرثیه نگفتند، و در همان سال داعی اکبر که حسن بن زید است خروج فرمود. پسر دیگر یحیی محمد است، پسر دیگرش احمد است و مشهور به محدث.

جد ششم امامزاده طاهر جد ششم حضرت امامزاده طاهر، حسین بن زید است. مادرش کنیز است. پدرش که شهید شد حسین خردسال بود و حضرت صادق علیه السلام وی را تربیت کرده فرزند خویش خواند. چون بزرگ گردید اکتساب علم از حضور مهر ظهور آن جناب نمود و دختر محمد ارقط را که پسر عبدالله باهر بن علی بن الحسین است به وی تزویج نمودند، و اوست ذوالدمعه، و ذوالعبره اش [خواندند] و جهت اینکه بدین لقب او را نامیدند از آنکه گریه بسیار می کرد برای شهادت پدر و برادرش، و می گفت: هل ترک همالی سروراً یمنعی عن البكاء (۱)! و حسین در این اواخر عمر نابینا گردید، و وی را کتب و اخبار بسیار است و در وقعه محمد صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم قتیل باخمیری حضور داشت.

۱- در مقاتل الطالبیین: ۲۵۷ می گوید: حدثنا یحیی بن الحسین بن زید، قال: قالت أمی لأبی: ما اکثر بکاءک! فقال: وهل ترک السهمان والنار سروراً یمنعی من البکاء، تعنی السهمین الذین قتل بهما ابوه زید و اخوه یحیی.

جد هفتم امامزاده طاهر

زیارت نامه امامزاده طاهر حسینی است

عاقبت در سال یکصد و سی و پنج وفات یافت ، و او را اعقاب کثیره است .

جد هفتم امامزاده طاهرجد هفتم امامزاده طاهر زید است ، و حال وی را در ابتداء کتاب ذکر نمودیم . و او را چهار پسر بود : یحیی قتل جورجان . حسین ذوالعبره . عیسی مؤتم الاشبال . و محمد . و دیگر چیزی از احوال این بزرگوار به نظر ندارم .

زیارت نامه امامزاده طاهر حسینی استپس از زحمت دادن دوستان و جسارت خدمت شیعیان جناب امیرمؤمنان علیه السلام در ذیل شرح حالات آن سید جلیل مناسب است زیارت نامه مختصری که مفید شناسائی و انساب کریمه ایشان است نوشته شود چنانکه در زیارت امامزادگان ایشان دیگر عرض شد : بسم الله الرحمن الرحيم السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النُّورُ الْجَلِيُّ . السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبِيدُ الزَّكِيُّ . السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُؤْتَمَنُ الصَّفِيُّ . السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى . السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّاعِي النَّاصِحُ . السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهَادِي الصَّالِحُ . السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَلْفَ السَّلْفِ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْأَصْلِ وَالشَّرَفِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَيَّنَ الْحِكْمِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَبِيرَ الْعَجْمِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّمْسُ
الزَّاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ وَابْنُ الطَّاهِرِ . السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيُّهَا السَّيِّدُ الْأَوْحِيدُ . السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ . أَشْهَدُ أَنَّ دَارَكَ دَارُ قَرَارٍ ، وَأَنَّكَ لَنَا خَيْرٌ جَارٍ . بِحَبْلِكَ وَبِحَبْلِ
وَصَاحِبَيْكَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَحَمْرَةَ بْنِ مُوسَى أَتَقَرَّبُ إِلَى الْأَنْثَمَةِ وَأَتَوَسَّلُ بِهِمْ لِكَشْفِ الْعَمَةِ . ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَحْيَى بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ . ارْوَحْنَا وَأَرَوَّاحُ
الْعَالَمِينَ لَكُمْ الْفِدَاءُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

ص: ٢٢٩

روح وريحان بيست و دوم

اشاره

الثانى والعشرين

.

در امامزادگانی که به ری آمدند و وارد شدند

در امامزادگانی که به ری آمدند و وارد شدند بدان در حین تحریر و تدوین این کتاب به واسطه نداشتن کتب انساب نهایت کسالت برای داعی پیدا گردید؛ از آنکه خوش داشتم تمام امامزادگان ذوی الشان که در ری آمده اند و رحلت کرده اند از کتاب انسابی که مجموعه باشد و معتنا به نقل کرده و در این روح و ریحان در ضمن احوال امامزادگان که مجملاً شرح دادم بنویسم و کتاب خود را تکمیل نمایم. پس بر حسب توفیق چند روزی در زاویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام معتکف و مقیم گردیدم و مددی از آن بزرگوار تمنا نمودم. بگفته به واسطه یکی از خدام آن آستان دو کتاب صحیح از عربی و فارسی در یک جلد از سید جید مقدسی که ظاهراً تألیف آن مقارن زمان غیبت صغری بوده به دست آمد ولیکن مؤلف آن مذکور نیست. و الحق در صحت آن دو کتاب شبهه ای برای داعی نیست؛ از آنکه بعد از مراجعه و مطالعه، تمام آن کتاب [را] جزء جزء مطابق واقع یافتیم، و عنوان کتاب عربی از آن اینقرار است: به قاعده حروف تهجی بلدانی که امامزادگان وارد شده اند با بعضی از قرای و دهات از حرف الف تا حرف یاء منظور آورده است، مثلاً در حرف راء رمله و روم و راوند و ری را با شهرها و دهاتی که اول آنها حرف راست آغاز و ابتداء کرده است و هریک از سادات حسنی و حسینی وارد ری شده اند. به عبارت علماء رجال: هر یک نزیل ری شده اند و در آن وفات کرده اند از آن کتاب در این باب نقل می نمایم. و همانا اقتصار می کنم به فهم و تذکره خواص از آنکه آن عبارات را اثر و زینت دیگر است، و ترجمه کردن هم به جهت عوام زحمتی دیگر، و اسم آن کتاب هم «منتقله الطالبیه»

امامزاده هائی که در ری مدفون شده اند از کتاب منتقله الطالبیه نوشته می شود

است یعنی کسانی که از اولاد طالبیین از بلاد خودشان نقل به شهر ری کرده اند .

امامزاده هائی که در ری مدفون شده اند از کتاب منتقله الطالبیه نوشته می شود در « مقاتل الطالبیین » نوشته است : از فرزندان ابوالحسن محمد بن احمد شاعر اصفهانی ابوالحسن علی شاعر ابن ابوالحسن است ، و از فرزندان او سید عالم نسابه سید ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی شاعر مذکور مصنف کتاب « منتقله الطالبیه » در علم نسب است ، و گویا این کتاب همان است ، و مؤلف آن ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله است (۱) . الری (۲) ذکر من ورد الری من اولاد الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . منهم من ولد عبدالله بن الحسن [بن] الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . بالرئ ابوالحسن محمّد بن الحسین بن الحسن الاعور ابن محمّد الکابلی بن عبدالله الاشر بن محمّد النفس الزکیه بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . و مات هناک و انقرض نسله . عقبه : احمد درج ، و علی درج ، و جعفر درج ، و رقیه و فاطمه .

۱- سید محمد مهدی خرسان در مقدمه منتقله الطالبیه : ۳۱ ۳۲ نسب مؤلف را چنین ذکر کرده است : ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن ابی الحسین علی الشاعر الملقب بشهاب بن ابی الحسن محمد الشاعر الاصفهانی صاحب المؤلفات الممتعه ، ابن ابی عبدالله أحمد بن ابی جعفر محمد الکوفی ابن ابی عبدالله أحمد الرئیس بن ابراهیم الطباطبا بن اسماعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمر ابن الحسن المثنی ابن الامام الحسن السبط علیه السلام ابن الامام أميرالمؤمنین علیه السلام

۲- متأسفانه در چاپ سنگی اغلاط زیادی در نقل مطالب منتقله الطالبیه به چشم می خورد که بعضی از آنها ناشی از کاتب و بسیاری از آن باید ناشی از نسخه ای باشد که نزد مؤلف بوده است . لذا این قسمت را تماماً با کتاب منتقله الطالبیه که به تحقیق سید محمد مهدی بن سید حسن خرسان به چاپ رسیده تطبیق کردیم . البته نسخه مطبوع نیز قابل اعتماد کامل نیست و کاستی هایی دارد ، چنانچه بعضی از آنها را متذکر شده و اختلاف دو نسخه را بیان کرده ایم تا هر دو با نسخه ای صحیحتر تطبیق شوند .

ذکر من ورد الری من اولاد ابراهیم بن الغمر بن الحسن بن الحسن بن علی بن اَبی طالب علیه السلام . منهم من ولد اسماعیل : ابراهیم بن (۱) الحسن بن الحسن بن علی [بن] اَبی طالب علیه السلام . بالرّی أبو محمّد عبد اللّٰه الحجازی بن یحیی بن عبد اللّٰه العالم بن الحسین بن القاسم بن ابراهیم الرسی بن ابراهیم طباطبا (۲) . ورد الری ایّام (۳) السیده أمّ فخر الدوله و صار نقیب الغرباء من جهه مانکدیم (۴) النقیب بقیتته (۵) من محمّد بن ابی (۶) عبد اللّٰه وحده ومن المرتضی وحده ، ومنه فی رجلین القاسم وامیرکا رأیتهما بالرّی فی سنه تسع وخمسين وأربعمائه (۷) . و از این بیان معلوم می شود مؤلف در زمان چهار صد و پنجاه و نه بوده است . والقاسم بن مرتضی هذا هو صدیقی ادام اللّٰه تمکینه . بالرّی اولاد عبدالعظیم بن معیه الحسن (۸) بن علی بن الحسن بن الحسن بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی علیهما السلام (۹) . بالرّی اولاد الحسین بن میمون بن عبدالعظیم بن الحسن بن معیه بن الحسن بن اسماعیل) . قال شیخی الکیا الاجل النسابه المرشد باللّٰه زین الشرف : لا اعرف بالرّی [من بنی] معیه أحداً (۱۰) .

۱- لفظ « بن » در چاپ سنگی تکرار شده است .

۲- در منتقله : بن القاسم الرسی بن ابراهیم طباطبا .

۳- در چاپ سنگی : امام .

۴- در چاپ سنگی : مانکدهم .

۵- در چاپ سنگی : نقیبه .

۶- در منتقله « ابی » موجود نیست .

۷- منتقله الطالیبه : ۱۵۱ ۱۵۳ .

۸- در منتقله : الحسین .

۹- این قسمت در منتقله چاپی مفقود است .

۱۰- در چاپ سنگی : احد .

ذکر من ورد بالری (۱) من اولاد جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب من ولد عبدالله (۲) بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی . بالری ابو (۳) الحسن (۴) علی بن الحسین بن ابی عبدالله محمد بن عبدالله (۵) بن الامین (۶) بن عبدالله [بن الحسین (۷) بن جعفر بن الحسن (۸) بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . عقبه ابوالقاسم عبدالله (۹) يعرف بأمیر کا ، لقبه بأطیب (۱۰) ، و ابو طالب لقبه طره (۱۱) امّهما (۱۲) عامیه من اهل الری . وفى المشجره (۱۳) : احمد الامیر و زید و ابو طالب محمّد و أبو أحمد محمّد و ابو هاشم محمّد . بالری ابراهیم الوردی ابن ابی عبدالله محمد بن عبیدالله الامیر بن عبدالله [بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن . عقبه منه ۱۴ من ثلاثه بنین : ابی الحسن محمد و احمد و ابی جعفر محمد .

۱- در منتقله : الری .

۲- در منتقله : الحسن ، بجای : عبدالله .

۳- در چاپ سنگی : ابن .

۴- در چاپ سنگی « بن » را اضافه دارد .

۵- در منتقله : عبیدالله .

۶- در منتقله : الامیر ، بجای : بن الامین .

۷- در منتقله : الحسن .

۸- در چاپ سنگی : الحسین .

۹- در منتقله : باطیه .

۱۰- در منتقله : طبره .

۱۱- در چاپ سنگی : مهما .

۱۲- در چاپ سنگی : الشجره .

۱۳- « منه » در منتقله نیست .

كان بالرى ابوالقاسم على (۱) الاحول طشت (۲) بن ابى عبدالله [محمد بن عبيدالله] الامير بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . عقبه ابو عبدالله محمد كسكسه (۳) و ابو العباس محمد الاعرج بالاهواز . ذكر من ورد الرى من ولد محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . كان بالرى قديماً ابوالقاسم عيسى بن الحسن الميلىق (۴) بن على بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . و ولده باسترآباد . ذكر من ورد الرى من اولاد زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . منهم [من] ولد القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن [الحسن بن] على بن أبى طالب عليه السلام . [بالرى من] نازله ارويان (۵) ابوالحسن على الاصغر بن محمد ششديو بن الحسن بن عيسى بن محمد [عقبه] (۶) ابوالقاسم زيد المعروف بحسينى . (بالرى من اولاد ابى هاشم الحسين محمد ششديو بن الحسين بن عيسى بن محمد البطحائى ابوالقاسم زيد المعروف بحسينى) (۷) ابو زيد الحسن القارى . لا عقب له ، قتل بخراسان ، و ابو هاشم الحسين و ابوطالب محمد و ابوالعباس احمد المعروف بمانكديم (۸)

۱- « على » در منتقله نقل نشده است .

۲- در منتقله : طبست .

۳- در منتقله : كشكشه .

۴- در منتقله : السيلق .

۵- در منتقله : رويان .

۶- در چاپ سنگى بجای « عقبه » لفظ « من » آمده است .

۷- بين پرائتر در نسخه چاپى منتقله مندرج نيست .

۸- در چاپ سنگى : بمانكدى .

بن ششديو ، و هو النسابه ، و حمزه درج ، والناصر عيسى و ابو طالب الحسين درج . بالرى (۱) محمّد سرآهنگ المهدى (۲) بن الحسن بن محمّد [بن سليمان بن محمد] ششديو بن الحسن بن عيسى بن محمّد البطحائى . عقبه الحسين والداعى الضرير و محمّد و ابو زيد ، انقرض (۳) . بالرى ولد حمزه بن محمّد بن هارون [بن] محمّد البطحائى بن القاسم بن الحسن بن زيد [بن] الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام عن ابى (۴) الصوفى . بالرى ابوالحسن (۵) هارون الاقطع بن الحسين بن محمّد بن هارون [بن محمد] البطحائى . قال السيد الامام زين الشرف الهارونيه : هم ولد الاقطع ، وهو هارون بن الحسين بن محمّد البطحائى ، و ابو الحسين بن محمد البطحائى و ابو الحسن العقب (۶) منه [فى] أبى القاسم الحسين ، و على لم (۷) يعقب . عن البخارى و ابى (۸) المنذر قالوا : الحسين بن هارون و أهل طبرستان و غيرهم من النسّاب يقولون : الحسين بن محمد بن هارون بن محمد البطحائى ، اسقط ابن طباطبا بين الحسين [او] هارون الاول (محمّد) . و حكاه عن البخارى و غيره ، وهو الخطأ ، و الصحيح ما ذكرناه . [كذا] وجدتُ بخط الكيا

-
- ۱- در چاپ سنگى : بالرسى .
 - ۲- در چاپ سنگى : المشهدى .
 - ۳- در منتقله : انقرضا .
 - ۴- در منتقله : ابن .
 - ۵- در چاپ سنگى : ابوالحسين .
 - ۶- عبارت منتقله چنین است : وهو هارون بن الحسين بن محمد بن ابى الحسين هارون بن محمد البطحائى . و ابوالحسين العقب . .
 - ۷- در چاپ سنگى : ولم .
 - ۸- در چاپ سنگى : ابو .

الاجل السيد النسابة المرشد بالله زين الشرف ادام الله علوه (۱). بالرى من نازله قم طاهر بن القاسم بن احمد كركوره ابن ابى جعفر بن (۲) محمّد بن جعفر [بن] عبدالرحمن الشجرى و أمه امّ ولد . بقيه عقبه من رجليں : ابن ابى الحسن بن محمّد (۳) ، تبني امه خديجه بنت الحسين بن كارين (۴) الاشعري و من ابى الحسن على . و قيل : يكنى ابوالقاسم . و امه ام كلثوم بنت احمد الرازى . بالرى من نازله خراسان (۵) الحسين بن اسماعيل بن زيد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن محمّد بن جعفر بن عبدالرحمن

۱- . منتقله الطالبية : ۱۵۶ .

۲- . « بن » در منتقله نيست .

۳- . در منتقله : . . رجليں من ابى الحسين محمد .

۴- . در منتقله : حماد .

۵- . در منتقله : جرجان .

از واردین ری حضرت عبدالعظیم است

الشجری ، و (۱) الامام الموفق بالله شمس الشرف . عقبه السيد الامام المرشد بالله زين الشرف ابو الحسين يحيى بن الحسين . بالرى ابوالقاسم محمّد شهدائق بن حمزه بن احمد بن عبيدالله بن محمّد بن عبدالرحمن الشجرى . قيل : والده هو الشهداءى . عقبه ابو عبدالله جعفر الشعرانى ، درج . ولا عقب له (۲) ، و ابوالقاسم احمد . بالرى على بن القاسم النقيب بن حمزه بن احمد بن عبدالله (۳) بن محمّد بن عبدالرحمن الشجرى له عقب (۴) منهم بنو الكسكه (۵) .

از واردین ری حضرت عبدالعظیم است از کتاب منتقله الطالیهذکر من ورد الرى (۶) من اولاد على بن الحسن بن زید بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . بالرى ابو القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زید بن الحسن (۷) بن على بن أبى طالب عليه السلام . من ناقله طبرستان ، وهو المحدث الزاهد صاحب المشهد فى الشجره بالرى ، وقبره يزار و امه ام ولد . وعن أبى عبدالله بن طباطبا : عبدالعظیم بن عبدالله لا عقب له . وعن ابى الغنائم : فولد (۸) عبدالعظیم بن عبدالله محمّداً (۹) امه فاطمه بنت عقبه بن عقبه بن قيس (۱۰) الحميدى (۱۱) ، ورقيه و خديجه . وعن ابى الحسين محمّد بن القاسم التميمى النسابه : [و] اما عبدالعظیم بن عبدالله بن على (۱۲) بن الحسن بن زید بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام ، واعقب من محمّد درج ، و ورقيه و خديجه .

- ۱- در منتقله : عبيدالله .
- ۲- منتقله الطالیهه : ۱۵۶ .
- ۳- واو در منتقله نيست .
- ۴- در چاپ سنگى : ولا عقبه .
- ۵- در چاپ سنگى : مات ، بجای : عقب .
- ۶- واژه « الرى » در متن تکرار شده است .
- ۷- در چاپ سنگى « بن على » تکرار شده است .
- ۸- در چاپ سنگى : تولد .
- ۹- در چاپ سنگى : محمد .
- ۱۰- در منتقله : بنت عقبه بن قيس .
- ۱۱- در منتقله : الحميرى .
- ۱۲- در چاپ سنگى : عيسى .

و قال الشيخ (۱) الكيا الاجل السيد الامام النسابة المرشد بالله زين الشرف ابو الحسين يحيى بن الحسن (۲) ادام الله نعمته : [العقب] منه من محمّد وحده ، درج . ذكر من ورد الرى من اولاد اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . منهم من ولد على الزانكى بن اسماعيل بن الحسن بن زيد بن الحسن . بالرئ ابوالقاسم احمد الافقم بن ابى القاسم على الزانكى بن اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن الامير (۳) بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . وعن أبى الحسين محمّد بن القاسم التميمى النسابه : قيل فى احمد بسابور (۴) وقال : يكنى ابو العباس ، وامه ام ولد ، العقب منه من أبى الحسن على و اسماعيل و القاسم . بالرئ القاسم بن ابى القاسم على الزانكى بن اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . عقبه على ، امه ام ولد . وعن [أبى] الحسين محمّد [بن] القاسم التميمى النسابه : بالرئ من ولد محمّد الامين عليه (۵) و يقال ابن عليه بن على الزانكى بن اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . ذكر من ورد الرى من ولد اسحاق الكوكبى بن الحسن الامير ۶ بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . منهم من ولد هارون بن اسحاق بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام .

۱- در منتقله : شيخى .

۲- در منتقله : الحسين .

۳- در چاپ سنگى : الامين .

۴- كذا ، در منتقله : قتل احمد بنيسابور .

۵- در چاپ سنگى : بن عليه .

بالرى [الحسين] اميرى بن [ابى] عبدالله محمّد عزيزى بن احمد الخطيبى بن الحسن بن على بن جعفر (۱) بن هارون بن اسحاق الكوكبى ابن الحسن الامير (۲) بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . عقبه على ابوالفضل كان ببغداد ، واحمد و مانكديم . ذكر من ورد الرى من ولد الحسين بن على [بن ابى طالب عليه السلام] ثم من اولاد محمّد بن على بن الحسين بن على . منهم من ولد موسى الكاظم بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام . بالرى من اولاد داود بن موسى بن ابراهيم بن [موسى بن] جعفر الصادق [عليهما السلام] . وعن أبى عبدالله [ابن] طباطبا النسابة : داود بن موسى من المتورخين (۳) . قال : ما رأيت فى جريده (۴) الرى له اولاد . بالرى اولاد (۵) جعفر بن موسى بن ابراهيم بن موسى الكاظم بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام . عن [ابن] أبى جعفر الحسينى النسابة (۶) . بالرى على بن القاسم بن موسى بن القاسم بن عبدالله (۷) بن موسى بن جعفر الصادق عليه السلام .

۱- در چاپ سنگى : الامين .

۲- در منتقله : الخطيبى بن الحسين بن جعفر .

۳- در منتقله : المنقرضين .

۴- در چاپ سنگى : جزيره .

۵- در چاپ سنگى : ولا .

۶- منتقله الطالبية : ۱۵۹ .

۷- در منتقله : عبيدالله .

عقبه ابو جعفر محمّد اعقب [و] موسى اعقب ، ويُدعى رجل انه احمد بن علي كذاب دعى (۱) . بالرى من ناقله طوس ولقبه محال الطلب [ابو طالب] محمّد بن الداعى الناصر (۲) بن محمّد بن احمد بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى الكاظم عليه السلام . ذكر من ورد الرى من اولاد على العريضى بن جعفر الصادق عليه السلام . منهم من ولد محمّد الاكبر بن على العريضى بن جعفر الصادق عليه السلام . بالرى عيسى وعلى ابنا ابراهيم بن محمّد الازرق بن عيسى الاكبر بن محمّد الاكبر بن على العريضى بن جعفر الصادق عليه السلام . بالرى سرآهنگ بن حمزه بن على بن الحسن (۳) بن الحسين بن [عيسى الاكبر بن على محمد [الاكبر بن على العريضى . بالرى ابوالحسن على بن الحسين بن عيسى بن محمد بن على العريضى . عقبه حمزه و ابن أبى عبدالله الحسين (۴) لقبه هميرجه و على و [قيل : [ابو جعفر] محمد و عيسى و محمد بالرى ابوالحسن العريضى بن الحسين بن عيسى [الاحول بن محمّد بن الحسين بن عيسى الاكبر النقيب (۵) بن محمّد الاكبر بن على العريضى . عقبه العريضى [و] هو میناث (۶) امّه جعفریه ، و طالبی درج ، امه عامیه ، محمّد و مانكديم (۷) امهما (۸) بنت ابى طالب حره الحسينيه ، و عزيزى امه عاميه ، و الحسن بن ما

-
- ۱- در چاپ سنگى : ودعى .
 - ۲- در منتقله : بن الناصر .
 - ۳- در منتقله « بن الحسن » نيست .
 - ۴- در منتقله : وابوعبدالله الحسين .
 - ۵- در چاپ سنگى : الثعلب .
 - ۶- در چاپ سنگى : میناث .
 - ۷- در منتقله : ومحمد مانكديم . واو عطف بين محمد و مانكديم كه در متن آمده ضرورى است .
 - ۸- در چاپ سنگى : امها .

کابحارا (۱) ، [أمه عامیه] وهو اصغرهم ، وابو حزب (۲) علی ، امه عامیه (۳) . بالری محمّد بن احمد مقاط (۴) بن عیسی بن محمّد الاکبر بن علی العریضی . عقبه محمّد و علی والحسین . بالری ولد جعفر الاسود بن الحسین بن محمّد الاکبر بن علی العریضی عن (۵) ابی جعفر النسابة الحسينی هو میناث (۶) ، ولم يذكر السيد الامام النسابة المرشد بالله اولاده . بالری ابو اسماعیل بن عیسی بن محمّد الاکبر بن علی العریضی . و (۷) عن أبی عبد الله طباطبا [بن] النسابة . وقال السيد [الامام] النسابة المرشد بالله ابو الحسين (۸) یحیی بن الحسين الحسينی : لا اعرف ذلك . بالری [ولد ابی محمد] (۹) سلیمان بن عیسی الاکبر [النقیب بن محمد الاکبر] بن علی العریضی عن الشریف بن أبی جعفر النسابة . و عن السيد النسابة المرشد بالله : العقب من سلیمان بن عیسی الاکبر لا بقیه له ، محمد درج . بالری حمزه بن الحسين (۱۰) بن محمّد بن الحسين (۱۱) بن محمّد بن علی العریضی بن

-
- ۱- در چاپ سنگی : میناث .
 - ۲- لفظ در چاپ سنگی مشوش است ، آنرا از منتقله نقل کردیم .
 - ۳- در منتقله : ابو حرب .
 - ۴- منتقله الطالبه : ۱۶۰ .
 - ۵- در منتقله : النفاط .
 - ۶- در منتقله : بن .
 - ۷- و او در منتقله نیست ، و هو الظاهر .
 - ۸- در چاپ سنگی : ابوالحسین بن .
 - ۹- در چاپ سنگی بجای این جمله چنین آمده : بالری وعن السيد النسابة المرشد بالله العقب من !
 - ۱۰- در منتقله : الحسن .
 - ۱۱- در منتقله : الحسن .

جعفر الصادق عليه السلام . عقبه جعفر وعبیداللہ و احمد و عیسی و علی و نصر و محمد و عبدالله (۱) و اسحاق . وعن [السيد] النسابة المرشد باللہ : هم بالمدينه . بالرى على بن الحسن بن محمد بن الحسين (۲) بن محمد الأكبر بن على العريضي . عقبه محمد والحسن (۳) . ذكر من ورد الرى من اولاد محمد الديباج بن جعفر الصادق عليه السلام منهم من ولد على الحارص (۴) [بن محمد الديباج بن جعفر بن محمد بن على . بالرى من اولاد عبدالله بن الحسين بن على الحارص (۵) بن محمد الديباج بن جعفر الصادق عليه السلام . بالرى من نازله آبه (۶) و مات هناك محمد جوز (۷) بن الحسين بن على الحارص (۸) بن محمد الديباج ۹ . ذكر من ورد الرى من ولد اسحاق المؤتمن [منهم من ولد محمد بن اسحاق المؤتمن . بالرى] من نازله الكوفه أبو جعفر [محمد] بن أحمد الوارث بن حمزه [بن] محمد بن اسحاق المؤتمن . ذكر من ورد الرى من اولاد عبدالله الباهر ۱۰ بن على بن الحسين زين العابدين عليه السلام .

-
- ۱- در منتقله : الحسين .
 - ۲- در منتقله : الحسن .
 - ۳- در چاپ سنگی : عبیداللہ .
 - ۴- در منتقله : الخارص .
 - ۵- در چاپ سنگی : ابله .
 - ۶- در منتقله : جور .
 - ۷- منتقله الطالبیه : ۱۶۱ .
 - ۸- در چاپ سنگی : عبدالله بن باهر .

بالرى ابوالقاسم حمزه (۱) الاطروش بن عبدالله بن الحسين البنفسج بن اسماعيل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر بن على بن الحسين . عقبه على وعبدالله والحسين . ذكر من ورد الرى من اولاد عمر الاشرف بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام . منهم من ولد [على] بن عمر الاشرف بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام . بالرى وقيل (۲) بها أحمد بن محمد بن جعفر بن الحسن [بن] على بن عمر الأشرف . وعقبه الحسين درج [وأمه أم ولد] . وعن أبى الحسن (۳) أحمد بن عيسى بن على بن الحسين عليهما السلام . بالرى وقيل (۴) بها جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسين (۵) بن على بن عمر الأشرف أمه ميمونه (۶) [بنت] على بن الحسين (۷) بن على بن عمر الاشرف . ذكر من ورد الرى من اولاد زيد الشهيد الامام . منهم من ولد الحسين بن زيد الشهيد . بالرى أبو جعفر محمد سوسه بن القاسم بن محمد بن عمر بن يحيى بن الحسين ۸ بن زيد الشهيد . عقبه على الصوفى وأحمد والحسين وجعفر وفاطمه .

۱- در منتقله : الحسن .

۲- در چاپ سنگى : حمزه بن .

۳- در منتقله : وقتل .

۴- در چاپ سنگى : ابى الحسن بن .

۵- در منتقله : الحسن .

۶- در چاپ سنگى : ميمون .

۷- در چاپ سنگى : الحسن .

[بالرى ابوالحسين زيد بن على بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد] عن (١) ابن جعفر الحسينى النسابة . بالرى طاهر بن أبى طاهر محمّد المبرقع بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد . عقبه المطهر ، امّه زينب بنت أبى عماره ، حمزه [بن الحسن بن حمزه] ابن الحسين بن محمّد بن حمزه بن اسحاق الأشرف (٢) بن على الزينبى . بالرى القاسم بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين [بن] زيد الشهيد الامام . عقبه محمّد وعبدالله وام القاسم وسكينه (٣) . ذكر من ورد الرى من اولاد عيسى بن زيد الشهيد الامام . ذكر من ورد الرى من اولاد الحسين الاصغر ، منهم من ولد عبدالله ٤ الاعرج بن الحسين الاصغر . بالرى من نازله (٤) آمل ابو هاشم محمّد الجوانى البيع ابن [ابى] أحمد طاهر بن على بن محمّد بن الحسن بن عبيدالله بن الحسن بن محمّد بن الجوانى ابن الحسن بن محمّد [بن] عبدالله (٥) الأعرج بن الحسين الاصغر . عقبه ابوالفضل يحيى وأبو عبدالله جعفر . بالرى من ناقله آمل أبو محمّد الحسن بن محمّد بن [عبيدالله بن محمد بن] الحسن [بن] أبى على عبيدالله بن الحسن بن محمّد الجوانى (٦) ابن الحسن بن محمّد بن عبدالله (٧) الاعرج . ومات بها فى المحرم من سنه خمسين وأربعمائه . عقبه (٨) أبو الحسين يحيى وأبو هاشم محمّد وسكينه (٩) . ذكر من ورد الرى من اولاد على بن الحسين الأصغر . [بالرى] من نازله المدينة وهو الصاحب هناك أبوالحسن أحمد الشيخ العقيقى ابن عيسى بن على بن الحسين الأصغر ، امّه ام ولد . عقبه عيسى ، أمه لبانه (١٠) بنت اسحاق بن عبدالرحمن بن محمّد بن عبدالله بن كتب بن الصلت بن [يعكر] الحسينى [ابن الحسين] ، وعلى وأبوالقاسم والحسن (١١) وهم لامهات اولاد شتى ، ومحمّد وحمزه وأم كلثوم وزينب لامهات اولاد الظربات ١٣ . [ذكر من ورد الرى من اولاد الحسن بن الحسين الاصغر . بالرى ابو عبدالله جعفر بن محمد السيلق ابن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين الاصغر . عقبه ابو جعفر محمد . قيل : اسمه احمد ، له ابن واحد ، وهو ابوالحسين ميناث . عن الشريف النسابة مانكديم ، وهو ابوالعباس احمد بن على الرويانى ابن ششديو ، فالحسن حسكا وابوالقاسم على . وفى كتاب المعقبيين لابن ابى جعفر : ابو جعفر اسمه احمد وابوالقاسم اسمه محمد] . ذكر من ورد الرى من اولاد الحسن الأفطس بن على بن على [منهم من ولد عبدالله بن الحسن الافطس] .

- ١- .در چاپ سنگى : وعن .
- ٢- .در چاپ سنگى : بن الاشرف .
- ٣- .منتقله الطالبية : ١٦٣ .
- ٤- .در منتقله : ناقله .
- ٥- .در منتقله : عبيدالله .
- ٦- .در چاپ سنگى : الخوانى .
- ٧- .در چاپ سنگى : عقب .
- ٨- .منتقله الطالبية : ١٦٤ .
- ٩- .در منتقله : لبابه .

۱۰- در منقله : الحسن ، بدون واو .

۱۱- در چاپ سنگی : الطربات یا الطرمات خوانده می شود . در متن چاپی منقله نیز الطربات آمده و از نسخه بدلی « الطربات » نقل کرده است .

بالرى من نازله الكوفه وهو الشاعر أبو عبدالله الحسين بن عبدالله الأصغر الأبيض بن عباس بن عبدالله بن الحسن الأفتس . وعن [ابن] أبى جعفر الحسينى النسابة : لا بقيه للحسين (۱) الشاعر من الولد (۲) . ذكر من ورد الرى من أولاد محمّد [بن] الحنفيه منهم : من ولد جعفر بن محمّد بن الحنفيه بن على بن أبى طالب عليه السلام . بالرى أبو الحسين أحمد بن على بن جعفر (۳) بن عبدالله رأس المدرى بن جعفر بن عبدالله [بن جعفر] بن محمّد [بن] الحنفيه ، عن أبى جعفر الحسينى النسابة (۴) . بالرى من نازله قم أبو زيد محمّد بن أحمد الزاهد بن محمّد العويث (۵) بن على بن عبدالله رأس المدرى بن جعفر بن عبدالله بن جعفر . عقبه ابوالقاسم عزيزى و ابراهيم واحمد وسوى هؤلاء فى جريده الرى (۶) . ذكر من ورد الرى من أولاد العباس بن على بن أبى طالب عليه السلام منهم : من ولد عبيدالله بن الحسن بن عبدالله (۷) بن العباس بن على بن أبى طالب عليهما السلام . بالرى أبو محمّد القاسم بن [محمد] اللحيانى بن عبدالله [بن عبيدالله] بن الحسن بن عبدالله ۸ بن العباس . وأمه أم [ولد] . عقبه أبو الحسن على الشعرانى وحمزه وداود واسماعيل [واسماء

۱- در منتقله : عبيدالله .

۲- در منتقله : للحسن .

۳- در چاپ سنگى : الشاعر وعن من بالولد .

۴- در چاپ سنگى پس از لفظ « جعفر » اين عبارت تكرر شده است : بن محمد بن الحنفيه بن على عليه السلام . بالرى ابوالحسين احمد بن على بن جعفر .

۵- منتقله الطالبيه : ۱۶۵ .

۶- در منتقله : العويد .

۷- در چاپ سنگى : وسواء هؤلاء انى جز الرى .

وفاطمه [(۱)]. وسوی هؤلاء عن أبي الحسن أحمد (۲) بن عيسى بن علي بن الحسين الاصغر ابن علي زين العابدين أبو الحسن وأبو عبدالله (۳) وأمه امرأه من (۴) أهل الرى . بالرى من أولاد ابراهيم بن محمد اللحيانى ابن عبدالله بن عبيدالله [بن الحسن بن عبيدالله] ابن عباس بن علي عليه السلام . ذكر من ورد الرى من نازله كليس من سواد الرويان من أرض طبرستان : أبو عقيل محمد بن علي بن محمد بن الحسن بن اسماعيل بن عبدالله بن عبيدالله [بن الحسن بن عبيدالله] بن العباس . عقبه علي . بالرى اولاد الحسن بن موسى بن عبدالله بن عبيدالله بن الحسن بن عبيدالله بن العباس ، عن أبي جعفر الحسينى النسابة . ذكر من ورد الرى من أولاد عمر

۱- بجای عبارت داخل قلاب در چاپ سنگی « و داود » تکرار شده است .

۲- در چاپ سنگی : بن احمد .

۳- در منتقله : زين العابدين و ابوالحسن ، ابو عبيدالله محمد .

۴- « من » در چاپ سنگی تکرار شده است .

الاطرف ، منهم : من ولد عبيدالله [بن محمد] بن عمر الاطرف . بالرى اولاد أحمد بن القاسم بن أبى عمر محمّد (۱) بن عبدالله بن محمّد بن عمر (۲) الاطرف . بالرى من اولاد هاشم بن جعفر المدانى (۳) ابن محمّد بن عبدالله (۴) بن محمّد بن عمر الاطرف ، [اعقب .] عن [ابن] طباطبا النسابة (۵) . ذكر من ورد الرى من اولاد جعفر بن محمّد بن عمر الاطرف بن على بن على بن أبى طالب عليه السلام . [بالرى من اولاد عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن عمر الاطرف] . بالرى من اولاد هاشم بن جعفر بن محمّد الابله بن جعفر بن محمّد بن عمر الاطرف . ذكر من ورد الرى من [اولاد] جعفر الطيّار بن أبى طالب ، منهم من ولد على الزينبى ابن عبدالله بن جواد (۶) بن جعفر [الطيار] . [بالرى عبدالله بن اسماعيل بن ابراهيم بن ابى الكرام عبدالله بن محمد بن على الزينبى ابن عبدالله الجواد . بالرى محمد بن الحسين بن عبدالله بن اسحاق الاشرف بن على الزينبى] . بالرى من اولاد ابراهيم بن الحسن الصدرى ابن محمّد بن حمزه بن اسحاق الاشرف بن على الزينبى بن عبدالله بن جواد (۷) بن جعفر . بالرى جعفر و (۸) الحسين ابنا حمزه بن [الحسن بن محمد بن الحسن بن] اسحاق الاشرف ابن على الزينبى بن عبدالله بن جواد (۹) بن جعفر الطيار (۱۰) . ذكر من ورد الرى أبو الفوارس بن محمّد الأصغر بن الحسن الصدرى بن محمّد بن حمزه بن اسحاق الاشرف [بن] على الزينبى بن عبدالله بن جعفر الطيّار . عقبه أبو العباس أحمد صاحب الوقف بالرى . ذكر من ورد الرى من اولاد اسحاق العريضى بن عبدالله الجواد بن جعفر الطيار .

- ۱- . در منتقله : عبيدالله .
- ۲- . در چاپ سنگى : بن محمد .
- ۳- . در چاپ سنگى : العمر .
- ۴- . در منتقله : المولتانى .
- ۵- . منتقله الطالبية : ۱۶۶ .
- ۶- . در منتقله : ابن عبدالله الجواد .
- ۷- . در منتقله : ابن عبدالله الجواد .
- ۸- . در چاپ سنگى : و .
- ۹- . در منتقله : بن عبدالله الجواد .
- ۱۰- . منتقله الطالبية : ۱۶۷ .

بالرى أولاد اسماعيل بن جعفر بن عبدالله بن القاسم بن اسحاق (۱) بن عبدالله الجواد .

۱- « بن اسحاق » در چاپ سنگی تکرار شده است .

امامزادگان مدفون در سواد و دهات و اعمال ری

[امامزادگان مدفون در سواد و دهات و اعمال ری] مخفی نماناد : از کتاب « منتقله (۱) الطالبیه » أيضاً امامزادگانی که داعی استقصاء کرده در سواد و دهات و اعمال ری مدفون شده اند در ضمن هر حرفی از حروف تهجی صاحب کتاب مذکور ذکر نموده است خوب است بنویسم اگر چه اسامی قدیمه این دهات این اوقات مشهور نیست مانند رنویه (۲) که مدفن کسائیست . در باب حرف الف : استاق افزون من رستاق الری . ذکر من ورد استاق افزون من أولاد محمّد بن الحنفیه . باستاق افزون من ناقله قم أحمد الزاهد بن محمّد العوید (۳) بن علی بن عبدالله رأس المدری بن جعفر بن عبدالله بن جعفر الأصغر بن محمّد بن الحنفیه بن علی بن ابی طالب علیه السلام . عقبه بالری و قم و قزوین . و ابوالحسن علی بقم و ابو عبدالله الحسین الفقیه بقزوین و ابو زید محمد بالری و فی المشجره (۴) زید والحسن (۵) . در باب حرف باء : برسین من رستاق الری . ذکر من ورد بر سنین من ولد الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام . ثم من أولاد محمّد الباقر علیه السلام ، منهم : من ولد علی العریضی بن جعفر [الصادق] بن

۱- در چاپ سنگی : منتقل .

۲- ذکر مختصری از « رنویه » و « ارنویه » در شرح حال کسائی که مؤلف ذکر می کند مندرج شد ، فراجع .

۳- در منتقله : العوید .

۴- در چاپ سنگی : الشجره .

۵- منتقله الطالبیه : ۳۵ .

محمّد [عليهما السلام] . [بېرسنين] من ناقله قم ابوالقاسم الحسين [بن] علي بن محمّد بن أحمد بن عيسى الاكبر بن محمّد الأكبر (۱) بن علي العريضي بن جعفر الصادق عليه السلام . عقبه ابوالفضل علي يعرف باميركا و عزيزي (۲) . در باب حرف جيم : جيلان من سواد الري ۳ . ذكر من ورد جيلان (۳) من ولد الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام ثم من أولاد زيد بن الحسن ، منهم من ولد القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن . بجيلان ابو طالب محمّد بن علي بن جعفر بن أحمد بن عبدالله (۴) بن محمّد بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم بن الحسن بن زيد . در باب شين : شنده را از دهات ری خوانده است (۵) و از امامزادگان کسی را نقل نکرد و از اسماء قدیمه است و اکنون موجود می باشد (۶) . در باب حرف طاء : طينه (۷) و طولان را از سواد ری خوانده است (۸) ، و از امامزادگان

۱- در چاپ سنگی : بن الاكبر .

۲- منتقله الطالبيه : ۸۹ .

۳- در چاپ سنگی : الجيلان .

۴- در منتقله : عبیدالله .

۵- منتقله الطالبيه : ۱۹۲ .

۶- کذا ، سياق عبارت آن است که « موجود نمی باشد » . درباره این ده باید تحقیق شود که آیا اکنون وجود دارد یا نه .

۷- در منتقله : طيهه .

۸- منتقله الطالبيه : ۲۰۵ .

ذکری نکرده است . در باب حرف فاء : فرزاد من سواد الری (۱) . ذکر من ورد فرزاد من ولد الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام ثم من أولاد الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام ، منهم (۲) من ولد ابراهیم بن الحسن بن الحسن . بفرزاد أبو عبد الله [یحیی] بن الحسن (۳) [بن [المرتضی] لدین الله] (۴) محمّد بن الهادی یحیی (۵) بن الحسن بن (۶) القاسم الرسی ابن ابراهیم طباطبا و يعرف بها [بالحسن] الامام . عقبه عبد الله و المرتضی (۷) و أبو الحسن علی و الداعی و الرضا (۸) . مخفی نماند : مراد از فرزاد ۹ که فرموده از سواد ری است همان قریه ای است که در این اوقات مشهور به فرح زاد است . در باب حرف فاء : فشافویه من رستاق الری (۹) . ذکر من ورد فشافویه من ولد الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام منهم (۱۰) من ولد زید بن الحسن بن علی .

۱- منتقله الطالیبه : ۲۳۵ .

۲- در منتقله : ثم .

۳- در منتقله : الحسن .

۴- در چاپ سنگی بجای عبارت داخل قلاب لفظ « بن » ثبت شده است .

۵- در چاپ سنگی : بن یحیی .

۶- در چاپ سنگی بجای « الحسن بن » واژه « یحیی » مندرج است .

۷- در منتقله : عقبه عبد الله بن یحیی بن الحسن بن المرتضی .

۸- منتقله الطالیبه : ۲۳۵ ۲۳۶ .

۹- منتقله الطالیبه : ۲۳۶ .

۱۰- در منتقله : ثم .

بفشافویه (۱) أبو الغيث محمّد الثانی بن أبی القاسم (۲) الرازی بن الحسین بن محمّد [أبی الغیث] بن یحیی بن الحسین بن محمّد بن عبدالرحمن الشجرى ، وهو القاضى الواعظ [بها] . و [عقبه اليوم] من الذکور (۳) من شمس المعالی ، اسمه على المكنی بأبی الحسن القاضی وحمزه (۴) . در باب حرف کاف : کیاباد من رستاق الری (۵) . ذکر من ورد کیاباد من اولاد الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام ، منهم من ولد قاسم (۶) بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام . بکیاباد (۷) زید المجدری (۸) الغازی بن هبه الله بن حمزه سرآهنگک [بن الناصر بن حمزه سرآهنگک] بن علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن الشجرى بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام (۹) . در باب حرف نون نوشته است : نرنمین (۱۰) من رستاق الری (۱۱) . ذکر من ورد نرنمین من ولد الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام ثم من اولاد زید بن

۱- در چاپ سنگی : « بن » ، بجای « بفشافویه » .

۲- در منتقله : الثانی ابن علی بن القاسم .

۳- در چاپ سنگی : الذکر .

۴- در منتقله : وحده ، بجای « وحمزه » . محقق منتقله به نقل از کتاب حاضر جنه النعیم نقل کرده که در نسخه وی « وحمزه » دارد .

۵- منتقله الطالبیه : ۲۸۱ .

۶- در منتقله : القاسم .

۷- در چاپ سنگی : کیاسیاباد .

۸- در منتقله : المحدد .

۹- م. منتقله الطالبیه : ۲۸۱ .

۱۰- در منتقله : نریمین .

۱۱- در منتقله : النهر .

الحسن منهم من ولد القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن . بنرمنین من ناقله راوند (۱) همیره أبو جعفر محمّد بن أبی الفضل (۲) بن جعفر (۳) بن عبد الله بن الحسين بن محمّد ششديو (۴) بن الحسين بن عيسى (۵) البطحائي (۶) بن القاسم بن الحسن بن زید . عقبه علی أبو الحسن (۷) وأبو طالب عبدالله وأبو محمّد اسحاق (۸) . منتقله الطالبيه : ۳۳۳ ۳۳۴ . . و در باب حرف واو ورامین (۹) و ونك (۱۰) و ویمه (۱۱) را از سواد ری نقل کرده است لیکن از ونك ذكری جز اسم وی ننموده است . اما ورامین من سواد الری . ذكر من ورد ورامین من ولد الحسن بن علی علیهما السلام ثم من أولاد زید بن الحسن منهم من ولد القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن . بورامین ذوالفقار الحسين بن أبی حرب الحسين بن الهادی بن حمزه سرآهنگ (۱۲) بن علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن .

- ۱- در چاپ سنگی : برادند .
- ۲- در منتقله : محمد بن الفضل .
- ۳- در منتقله : حمزه .
- ۴- در چاپ سنگی : بن ششديو .
- ۵- در چاپ سنگی « بن » را اضافه دارد .
- ۶- در منتقله : البطحائي .
- ۷- در منتقله : ابوالحسين .
- ۸- در منتقله : ابوالحسن محمد ، بجای : ابو محمد اسحاق .
- ۹- منتقله الطالبيه : ۳۴۵ .
- ۱۰- منتقله الطالبيه : ۳۴۰ .
- ۱۱- منتقله الطالبيه : ۳۴۵ .
- ۱۲- در چاپ سنگی : بن سر آهنگ .

عقبه المرتضى اسمه الحسن (١) والمجتبى (٢) اسمه الحسين (٣). قيل (٤): بورامين يحيى بن على بن على بن عبدالرحمن الشجرى بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن، لا عقب له (٥). اما ويمه من رستاق دماوند من ناحيه الرى. ذكر من ورد ويمه من اولاد جعفر الطيار، منهم من ولد على الزينبى. من عبدالله الجواد بن جعفر الطيار عقبه أبو زيد عبدالله وأبو الحسن على وأبو جعفر محمّد وأبو القاسم زيد (٦) وأبو محمّد الحسن وفاطمه وسيده لقيت (٧) باصفهان أبا عبدالله الحسين بن على بن الحسين بويمه محمّد بن على بن أحمد بن جعفر بن سليمان بن داود أبى الكرام عبدالله بن محمّد بن على الزينبى فى شعبان سنه إحدى وستين وأربعمائة ٨.

١- در منتقله : الحسن .

٢- منتقله الطالبية : ٣٤٥ .

٣- در منتقله : الحسين .

٤- در چاپ سنگى : المجلبى .

٥- در منتقله : قتل .

٦- در منتقله : محمد .

٧- در چاپ سنگى : لقبه .

در شجره صحیحہ جناب آقا امام جمعہ و جماعت طهران است

تشجیر امامی محمد اللہ تعالیٰ در افتتاح این کتاب علی ما یلیق فی الباب مآثر مآثورہ ومفاخر مشہورہ سادات اطیاب کہ اولاد امجاد ائمہ طاہرین علیہم السلام اند تذکرہ و ترجمہ نمودم و از میامن توجهات ایشان این روح و ریحان کہ انجام این عنوان است باز از اسامی شریفہ جماعتی از این طایفہ حقہ یاد کردم ، و از این موهبت کہ توفیق رحمانی و تأیید ربانی است خداوند عطف منّان را شاگردم ، لیکن بر حسب ارادہ قلبی و اخلاص صمیمی خواستم در ذیل احوال امامزادگان تصریح و تشریح شجرہ ای از شجرات یکی از سادات عالی الدرجات کہ در دار الخلافہ طهران ساکنند کردہ باشم ، و از ترسیم و ترقیم آن تحصیل و تکمیل مراد و مقصود خود بنمایم کہ إن شاء اللہ مراد و مقصودی جز اجر اخروی نیست .

در شجرہ صحیحہ جناب آقا امام جمعہ و جماعت طهران استو عجالہ شجرہ ای کہ در نسب انساب مقامات آن اعظام علماء سادات و فحول ارباب سعادات است و شک و شبہہ ای در صحت آن نیست و در شرح و توضیح آن فواید کثیرہ و فوائد وفیرہ منظوی است . شجرہ طاہرہ باہرہ و نسب ساطع لامع جناب سید المعظم والنور المفخم البحر الذاکر والسحاب الماطر والمؤید الباهر الفائق علی الأوائل والأواخر منع السیادہ وفخر السادہ ذو الملکہ القویہ والفظانہ الزکیہ الألمعی الأوزعی اللوذعی الذی بین اقرانہ کالقمر المضیء ، صہر حضرہ السلطان امام الجمعہ والجماعہ فی بلدہ الناصریہ المدعوّ بطهران (۱) صاحب المفاخر والمکارم ، المیزین العابدین بن المرحوم المبرور المدیر لفلک الافادہ والافاضہ والمنیر من افق سماء الزہادہ والعبادہ ، سید المجتہدین ورئیس الفقہاء والمتبحرین ، المیرابوالقاسم جزاہ اللہ فی عقباہ أفضل جزاء المحسنین کما

در اشعار ابو نواس در مدح حضرت زین العابدین علیه السلام

جزا قره عینه و ثمره فؤاده فی دنیاہ بحیث جعله من المغبوطین و بلغه إلی مرضیه و جعل مستقبل أوقاته خیر [أ] من ماضیه .

[در اشعار ابو نواس در مدح حضرت زین العابدین علیه السلام] وجه قدر مناسب می دانم بعضی از ابیات ابو فراس فرزدق شاعر را که در مدح حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرضه داشته در این محل از زبان قلم بر خوانندگان بخوانم : هذا علی رسول الله والدهأمت بنور هداه تهتدی الامم (۱) اذا رأته قریش قال قائلها إلی مکارم هذا ینتهی الکریم ینمی إلی ذروه العزّ الذی قصر تعن نیلها عرب الاسلام والعجم ینشق نور الهدی عن نور غزّته کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم مشتقه من رسول الله نبعت هطابت عناصره والخیم والشیم هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله بجدّه أنبیاء الله قد ختموا سهل الخلیقه لا تخشی بوادره تزینة الخصلتان الخلق والکریم ان عدّ أهل التقی كانوا أئمتهمأ و قیل من خیر خلق الله (۲) قیل هم (۳) إلی آخر ما قال . و داعی بعد استناد و استشهاد این ابیات شایسته است آنچه را زمخشری بر « مقامات » گفته است بنویسد : أقسم بالله و آیاتهمو مشعر الخیف (۴) و میقاته ان الحریری حرّی بأئیکتب (۵) بالنور (۶) مقاماته (۷) و انساب جلیله این سید ائید جلیل الشأن از قراری که منظور نموده ام و در یکی از اجزاء بیاضیه خواننده ام بدین گونه محرر است : میر زین العابدین بن میر ابوالقاسم بن میر محمّد حسین بن میر محمّد محسن بن میر مرتضی بن میر مهدی بن میر محمّد حسین بن میر محمّد صالح بن میر عبدالواسع بن محمّد صالح بن اسماعیل بن عماد الدین بن حسن بن سید جلال الدین بن سید مرتضی بن سید امیر محمّد حسین بن سید شرف الدین علی بن سید حسن بن سید شرف الدین علی بن مجد الدین بن محمّد بن فتاح الدین بن محمّد حسن بن شرف الدین بن محمّد حسین بن عماد الشرف بن عباد بن محمّد بن حسن بن محمّد بن حسین علی بن (۸) أفضس الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه و علی ولده الصلاه والسلام . و خوب است از لسان این سیادت نبیله و نسبت جمیله دو بیتی از قصیده فرزدق بن غالب بن صعصعه ابو فراس که شخص اول شعراء اسلامین است عرض نمایم : ومنا الذی اختیر الرجال سماحوخیر [أ] (۹) اذا هب الریاح الزعازع اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اذ جمعنا یا جریر المجامع (۱۰) و مرا لیاقت توصیف زیاده از آنچه شاهد آوردم نشاید لیکن از آنچه عرض نمودم دو صد چندان باید . هذا ثنائی حین جاش جیشیوان وصف العیش نصف العیش و چون این بنده را احاطه بر تمام مراتب این نسب شریف الحسب مقدور نبود همانا

۱- در منابع : الظلم .

۲- در کلیه منابع : اهل الارض .

۳- روضه الواعظین : ۲۰۰ ، الاختصاص : ۱۹۱ ، الانوار البهیة : ۱۲۴ ، کشف الغمه ۲/۳۰۴ .

۴- در معجم المطبوعات : الحج .

۵- در معجم المطبوعات : تکتب .

۶- در معجم المطبوعات : بالتبر .

٧- معجم المطبوعات العربية ١/٧٤٨ .

٨- كذا .

٩- در شرح نهج : وجوداً .

١٠- شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد ١/٤٧ .

رشته از آن که منظور داشته ام که به نحو اختصار بنویسم ، و نتایج مفیده بردارم ؛ از جهت نسبت به مرحوم علامه مجلسی طاب ثراه از طرف کریمه نبیله ، صبییه مرضیه ایشان اولی از آنکه نسبت امیه بدین علو منزلت و سمو رتبت از برای احدی از ابناء زمان ما نیست ، و شرح جلالت قدر و مقام فرد فرد از این سادات کرام امری بدیهی است .

تفریح لهذه الشجره

در اینکه امامت جمعه و جماعت از مرحوم مجلسی بزرگ ارث رسید

تفریح لهذه الشجره در اینکه امامت جمعه و جماعت از مرحوم مجلسی بزرگ ارث رسید بدان که منصب امام جمعگی به این سلسله جلیله از شمس الاتقیاء و قمر الازکیاء زیده المتقین و اسوه الموثقین مرحوم ملا محمّد تقی بن مرحوم ملا مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی اول رسید . ظاهراً تولد آن مرحوم در سال هزار و سه از هجرت بود و رحلت وی در سال هزار و هفتاد ، بعد از مرحوم میرداماد . و مرحوم شیخ بهائی طاب ثراهما امامت جماعت و امام جمعه به اشاره سلطان أقوم در بلده اصفهان در مسجد اعظم جامع تفویض به ایشان گردید ، و طریق روایت و اجازه مرحوم مجلسی اول از مرحوم شیخ بهائی عاملی جبعی است . بعد از وفات مرحوم مجلسی اول امامت تفویض به مرحوم مجلسی ثانی شد ، و مرحوم مجلسی ثانی در اصفهان شیخ الاسلام هم بوده اند . و بعد از ایشان این منصب عظیم و مقام کریم به داماد بزرگوار ایشان سید فاضل میر محمّد صالح بن سید عبدالواسع حسینی که در عدد اجداد کرام جناب امام ذکر کردیم گردید . پس از ایشان انتقال به فرزند ارجمند آن سید جلیل الشأن یافت ، و نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب اولاد امجاد این سلسله از سادات و اعیان اجله إلی یومنا هذا در اصفهان

در شرح حال مرحوم جنت مکان آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه اعلی الله مقامه

و طهران مفتخر و محترمند . و این امارت الهیه در این زمره علیه عالیه که بهترین امارات و مناصب است با فتنه های وافره از وجود خبیث افغان در بلده اصفهان باقی است ، و از این خانواده برون نرفته است ، و ظهور آثار این امامت و امارت به نحو اوفی و نهج اقوی که قریب دو قرن است که در دار الخلافه بهیته ناصریه شده است از نعمتهای خسروانه و نیات حسنه ملوکانه جنت مکان شاه مرحوم است . پس اقتداء به سلاطین با عدل و دین فرمودند و متنی عظمی بر اهالی حدود این خطه فیض قرین گذاردند ، و مرحوم مبرور آقای بزرگ اعلی الله مقامه را احضار به دار الخلافه کردند و منصب امام جمعگی این بلده که قبه الاسلام است به ایشان تفویض داشتند . پس امامت مسجد اعظم مرحوم خاقان خلد آشیان از وجود ایشان قوامی گرفت . ابتداء اهل بلد که اطلاعی از علو رفعت و مکانت ایشان نداشتند بر جماعت و ازدحام عام رشک بردند ، عاقبت ارادت و اخلاص به آن حضرت را از قلب صمیمی صافی خویش از عقاید ثابته صحیحه ایمانیه شمردند . بعد از فوت آقای مرحوم بزرگ مرحوم آقای کوچک میرزا ابوالقاسم طاب ثراه والد ماجد جناب امام جمعه به جای ایشان اقامت جماعت و امامت فریضه جمعه را نیز در مسجد شاه طهران کردند ، و چه قدر ذات قدسی صفات مرحوم آقا زینت محراب و منبر شد ، و به چه قسم محراب و منبر از وجود آن روح مجسم و جسم منور مفتخر گردید .

در شرح حال مرحوم جنت مکان آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه اعلی الله مقامها آنچه داعی در ایام صبا و شباب خاطر دارد در مسجد شاه طهران مدرسی اجمع و محفلی انفع از محضر مرحوم آقا برای اهل علم و فضل بهتر نبود ، و آن عرش عالی بر کرسی رفیع شرع انور هر روز قرار گرفته به جهت ازدحام و اجتماع طلاب و فضلاء تقریرات

فقهیه می فرمود . پس از انقضای مباحثه علمیه و افاضات علوم شرعیه آنگاه مراجعات و محاکمات کلیه که راجع به حضرت ایشان می شد رسیدگی می نمود ، و به قدر امکان در مقام اصلاح حال اهل دعاوی برمی آمدند . تا قریب ظهر همت آن مرحوم بر این طریقه معلوم بود ، پس از آن برای تغذی و تجدید وضو به بیت السیاده تشریف برده باز هجوم عام از داخل و خارج مردانه و زنانه مزاحمت می نمودند ، پس برای اداء فریضه ظهر و عصر و قضاء حوائج بندگان خدا به مسجد می رفتند . در هر حال و آنی از حالات و آفات موقته آسودگی به هیچ وجه نداشتند و اغلب در وقت عصر به دیدن واردین از علماء و بازدید اهل بلد از فقراء و اغنیاء عموماً می رفتند . بعد از تفقدات و تلافیات مخصوصه به عامه ناس نیز اداء فریضین (۱) را در مسجد کرده و استماع مصایب از واعظین و ذاکرین نموده معاودت به منزل می کردند . بعد از تعشی و مطالعه کتب فقهاء اعلام برای افاده محصلین حوزه حقه قریب به نیمه شب استراحت مختصری می فرمودند ، بر حسب عادت در اواخر ثلث شب به جهت تهجد برمی خاستند و حالت رقت و بکاء ایشان را بیانی دیگر می خواهد . و هر قدر در این اوراق از بشاشت وجه و طلاقت لسان و نیکی منظر و کمال حلم و وفور علم و عفو و اغماض از مسلمین و جزالت و نبالت آن سید والا مقام بخواهم بنویسم همانا تحصیل حاصل و تطویل بلا طائل است . این است کمال کامکاری دین پروری و بزرگواری آنچه در نظر دارم زمانی که مشغول تحصیل در کربلائی معلی بودم منادی بر مناره عالیه حسینیّه ندا کرد : لقد مات امام الجمعة والجماعه فی طهران (۲) . پس دلهای عرب و عجم را از این ندای وحشت انگیز از حزن و غم لبریز یافتم ، اقامه

۱- . کذا .

۲- . در چاپ سنگی : الطهران .

مجلس عزا برای مرحوم آقا در آن حدود نقل داشت . بحمد الله تعالی آثار مزار آن مرحوم که قریب به دروازه جدیده حضرت عبدالعظیم است با بقاع عالیه علماء و مؤمنین ، حکایت از جلالت قدر آن مرحوم می نماید تا آیندگان بینند و ثمرات علم و عمل را بعد از موت مشاهده نمایند ، و این تعظیم و بناء قبه عظیمه و آثار جدیده نبوده است مگر از حسن فطری مرحوم آقا طاب ثراه . بلی بعد از آن مرحوم جناب سید جلیل نبیل جمیل ، منبع الفضل والکمال ، و مجمع السعاده و الاقبال ، الحاوی لأصناف التحقیقات والافادات ، وصاحب مکارم (۱) الاخلاق و محاسن العادات ، ناهج المناهج السویه ، بالغ المقاصد العلیه ، مهذب المعالم الدینیه ، ملاذ الانام ، مرجع الفضلاء الاعلام ، آقای حقیقی ، آقا میرزا مرتضی مشهور به صدر العلماء مقتدای امامت مسجد شاه گردیدند و منصب امام جمعه به خواهش دولت واگذار به ایشان گردید . پس این بزرگوار بعد از رحلت مرحوم آقا به وضع خوشی سلوک فرمودند و در این طریقه و وتیره مشی نمودند . رؤساء دولت و رؤوس ملت از حسن طریقه ایشان حیران ماندند و باعث خلوص ارادتشان گردید ، حتی در دول و امم خارجه حسن سیاسات حضرت ایشان را که راجع به دین و دنیا بود سفراء و وکلاء ، اعلام و اخبار می دادند به نحوی که ریاست کلیه و مرجعیت تامه و رسیدگی به امور خاصه و عامه منحصر به وجود شریف ایشان گردید . الحق کما کان فعلاً و قولاً ، علماً و عملاً ، حلماً و خلقاً ، اقتداءً و اقتفاءً به اجداد طاهرین و آباء مطهرین خود نمود که مردم این بلد را شیفته و فریفته کرد ، و یوماً فیوماً روح پرفتوح آن مرحوم مصطفوی نسبت را ، این سید مرتضوی حسب ، حیات دائمه جدیده می داد . گویا روز این دو بزرگوار مانند وجود لطیفشان اتحاد و معیت داشته .

و داعی از مراجع (۱) بی پایان آن سید ذوالشأن کمال تشکر و تذکر دارم؛ از آنکه در تشویق و ترویج دعاگوی در اوایل حال که نهایت تشتت و اختلال داشت به اعلی درجه بزرگواری همت گماشت، و سابقه محبت با مرحوم مغفور والد ماجد اعلی الله مقامه را به طریق استصحاب جاری فرمود. خدایش عمر فراوان و جزای بی پایان دهد! علی العجالة اقوی دلیل بر علو همت این سید جلیل آن است: جناب امام جمعه که ثمره واحده از شجره طیبه امامت بود در کنف حمایت خویش از خردسالی حضانت کرده چون به مقام رشد و مرتبه بلوغ رسید با طیب نفس و شوق مفرط و سعی وافر حق امامت که از برادر بزرگوارش بود حق فرزند والا- تبارش دانست. پس از خواهش و تمنای ارکان دولت و اعیان ملت و اجتماع عام آن مقتدی الانام اقتداء کرده لوازم و مقتضیات اقامه جماعت و امامت را تفویض نمود، و تاکنون به نحوی این دو بزرگوار مرتبط و متحدند که گویا این منصب امامت نیابتی است از ایشان نه حق موروثی والد ماجدشان، ولیکن امامت امام جمعه اصفهان در این اوقات به عکس این عنوان است و آن اختلاف بر صدق مدعی به داعی اقوی شاهد و برهان، اطال الله بقاءهما و اجری أَلْسِنَةَ الْمُخْلِصِينَ بِنَائِهِمَا. پس داعی صمیمی که در ارادت این خانواده صافی ضمیر است شأن نزول این بیت را در حق این سلسله جلیله می داند: بس تجربه کردیم در این دیر مکافاتبا آل علی هر که درافتاد برافتاد و قال الله تعالی: « وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى » (۲).

۱- در چاپ سنگی: مزاحم.

۲- طه: ۱۲۴.

ص: ٢٦٥

روح وريحان بيست و سوم

اشاره

الثالث والعشرين

.

در احوال علماء کملین و مجتهدین از متقدمین و متأخرین که در زاویه حضرت عبدالعظیم و اطراف آن مدفون شده اند

در شرح حال و تغییر قبر شریف أبو جعفر محمد بن علی قمی مشهور به صدوق است

در احوال علماء کملین و مجتهدین از متقدمین و متأخرین که در زاویه حضرت عبدالعظیم و اطراف آن مدفون شده اند در شرح حال و تغییر قبر شریف أبو جعفر محمد بن علی قمی مشهور به صدوق استاول: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین [بن] موسی بن بابویه قمی مشهور به صدوق است (۱). نجاشی در ترجمه احوال پدر بزرگوارش علی بن الحسین بیان فرموده است که: در عراق خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه که یکی از نواب اربعه امام عصر ارواحنا الفداء است شرفیاب گردید و به توسط ایشان عریضه ای نوشت و استدعاء نمود خداوند و دود فرزندی به وی عنایت فرماید، پس حضرت حجت الله عجل الله فرجه در جواب مرقوم فرمودند: «دعونا الله لك بذلك، وسترزق ولدین ذکرین خیرین» (۲)، یعنی: «از برای تو از خدا خواستیم دو پسر روزی تو شود که از اهل خیر باشند». و مرحوم شیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب «غیبت» فرموده: در حباله

۱- درباره شیخ صدوق بنگرید به: رجال النجاشی: ۲۶۱ ش ۹۸۴ (در شرح حال پدرش).

۲- رجال النجاشی ۲۶۱ ش ۶۸۴ در شرح حال پدرش، الفهرست: ۱۵۶ ش ۷۰۵، رجال الشیخ الطوسی: ۴۳۹ ش ۲۵، رجال السید بحر العلوم ۳/۲۹۲ ۳۰۱، روضات الجنات ۶/۱۲۳، تنقیح المقال ۳/۱۵۴ و ۱/۱۴۱، تأسیس الشیعه: ۲۵۴ و ۲۶۲، هدیه الاحباب: ۵۷، ذریعه ۴/۲۸۷ ۲۸۸، تتمه المنتهی: ۳۲۱، نقد الرجال ۴/۲۷۳ شماره ۴۹۲۵ و دیگر مصادی که به بعضی از آنها در اوائل روح و ریحان هفدهم اشاره شد.

علی بن الحسین دختر عمویش محمّد بن موسی بن بابویه بود و از آن زن فرزندی نیامد ، پس عریضه نوشت خدمت حسین بن روح رضی الله عنه که مسألت از حضرت حجت الله علیه السلام نماید تا دعا کند که خداوند به وی فرزند فقیهی مرحمت فرماید . پس آن جناب در جواب مرقوم فرمودند : « انک لا ترزق من هذه ، وستملک جاریه و ترزق منها ولدین فقیهین » (۱) ، یعنی : « از این زن پسر متولد نمی شود لکن جاریه ای را مالک می شوی که دو فرزند فقیه از وی روزی تو گردد » . و ابو عبدالله سوره گفت : خداوند سبحان سه پسر به ابو الحسن علی بن الحسین عنایت کرد . اول : محمد بن علی ابو جعفر است . دوم : حسین بن علی ابو عبدالله است . سوم : حسن است ، با مردم خلطه ای نداشت و ازهد عبّاد و زهاد بود و در مراتب علوم آل رسول صلی الله علیه و آله به مقام و مرتبه این دو بزرگوار نمی رسید . و در بعضی کتب معتمده است که : دستخط حضرت بقیه الله صلوات الله علیه اختصاص به صدوق طاب ثراه داشت به این مضمون : « سیولد له ولد مبارک ینفع الله به وبعده اولاده » (۲) . و ابن اسود گفت : من نیز مسألت نمودم فرزندی خداوند مرحمت کند به توسط ابوالحسن روحی قدس الله روحه جواب نیامد ، دانستم که این استدعا از علی بن الحسین مقبول شده و مقرون به اجابت گردیده ، و هر وقت خدمت صدوق شرفیاب می شدم و رغبت وی را در علم مشاهده می کردم می گفتم : عجب نیست از آنکه به دعاء امام زمان علیه السلام متولد گردیده .

۱- الخرائج والجرائح ۲/۷۹۰ ح ۱۱۳ ، الغیبه ، شیخ طوسی : ۳۰۸ ح ۲۶۱ ، مدینه المعاجز ۸/۱۶۵ ح ۲۷۶۳ ، بحار الانوار ۵۱/۲۲۳ ح ۴۳ .

۲- الغیبه ، شیخ طوسی : ۳۲۰ ح ۲۶۶ ، مدینه المعاجز ۸/۱۴۳ ح ۲۷۵۲ ، بحار الانوار ۵۱/۳۳۵ ح ۶۱ .

و هنوز سنّ شریف این شیخ اجلّ به بیست سال نرسیده بود که مجلس درس وی از فحول اهل علم مطروس می گردید و مردم حاضر می شدند و از سرعتی که در جواب مسائل حلال و حرام و احکام الله داشت مردم از صغر سن وی تعجب داشتند، و غالباً صدوق طاب ثراه فخریه می فرمود که: من به دعاء امام عصر عجل الله فرجه تولّد یافته ام و یکی از دلایل و علائم امامتم . و پدر بزرگوارش ابوالحسن رئیس فقهاء و علماء قمین بود و او را مصنفات کثیره است . و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در « رجال و سیط » نوشته است که: به جماعتی از مجتهدین اجازه داد . و در سال سیصد و بیست و نه که سنه تناثر نجوم بود وفات کرد . و جمعی خدمت ابوالحسن علی بن محمد سمری نایب خاص چهارم امام عصر علیه السلام مشرف بودند فرمود: رحم الله علی بن الحسین بابویه! کسی عرض کرد: علی بن الحسین زنده است! فرمودند: امروز وفات یافت . پس خبر آوردند همانا مطابق بود با روز اخبار . و در کتب رجال منقول است: فی السنه التي ماتت تهافتت فیها الکواکب (۱) . و در کتاب « مجمع البحرين » نیز مذکور است: در وقعه قرامطه در اطراف خانه کعبه به درجه شهادت فائز گردید . و مصنفات علی بن الحسین در کتب رجال مضبوط است از آن جمله: کتاب « توحید »، کتاب « تسلیم و تمیز »، کتاب « طب »، کتاب « مواریث »، کتاب « منطق »، کتاب « اخوان »، کتاب « نساء و ولدان »، کتاب « تفسیر »، کتاب « نکاح »، کتاب « قرب الاسناد »، کتاب « مناسک حج »، کتاب « معراج »، کتاب « املاء نوادر » .

در سال وفات مرحوم صدوق علیه الرّحمه و اختلاف آن است

و هو شیخ القمّین فی عصره و متقدّمهم و فقیههم و ثقتهم . وله تصانیف اخری .

در سال وفات مرحوم صدوق علیه الرّحمه و اختلاف آن استامّا صدوق بعد از وفات عثمان عمری در اوائل سفارت حسین بن روح رُوّح الله روحه متولّد شد ، و وفات عثمان در سال سیصد و پنج بوده است ، و انقطاع غیبت صغری در اواخر سیصد و سی گردید . و در خدمت پدرش ، و استادش ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی بیست سال و چیزی علاوه مشرف بود که این دو شیخ در سال وفات وکیل چهارم و آخر سفراء اربعه ابوالحسن علی بن محمد سَمّری وفات کردند . و یکی از اساتید و مشیخه اش نیز محمد بن علی بن ماجیلویه (۱) قمی است ، و روایات از وی بسیار نقل کرد و ماجیلویه لقب محمد بن علی است ، و علامه علیه الرّحمه در « خلاصه » فرمود : و هو شیخ الصدوق . و از عمر شریف صدوق علیه الرّحمه بنا بر قولی هفتاد سال گذشت و در سال سیصد و هشتاد و یک در خطّه ری وفات کرد ، و در همین محل که قریب به مضجع حضرت عبدالعظیم و طریق زوّار آن بزرگوار است مدفون گردید ، رحمه الله و رضوانه وبرکاته و غفرانه علیه . و عجب است مرحوم قاضی نورالله شوشتری در کتاب « مجالس المؤمنین » از کتاب « فهرست » شیخ طوسی علیه الرّحمه نقل کرده است : ابوجعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر به حال رجال و ناقل اخبار بود ، و در میان علماء قم مانند او در حفظ

در القاب بعضی از قدماء علماء رضوان الله عليهم اجمعين است

و کثرت علم پیدا نشد، و قریب به سیصد تصنیف دارد، و در سال سیصد و سی و یک در بلده ری وفات یافت. و شیخ نجاشی در «رجال» گفته است که: ابوجعفر شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود، و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی به بغداد رفت، و شیوخ طایفه از او استماع حدیث نمودند. و این فقره اخیره تأکید و تأیید می نماید آنچه را که علماء رجال قبل از مرحوم شیخ الطائفه شیخ طوسی علیه الرحمه ذکر فرموده اند و شاید تصحیف شده باشد و بودن آن مرحوم در زمان رکن الدوله معلوم می شود. خلاصه تصنیفات کثیره و کتب مبسوطه از مرحوم صدوق حکایت از تحقیق و تدقیق و اطلاع بر مذاهب و تتبع در اخبار و حسن طریقه شان می نماید که آن مرحوم غایت قصوی علم و عمل فقه و کلام و کمال عدالت و جلالت و وثاقت را داشته است که احدی از سابقین و لاحقین را اینطور کثیر المحاسن، جم المناقب، سریع الانتقال، جدید الخاطر، دقیق الفطانه، حاضر الجواب، واسع الروایه، بصیر بالاخبار و الأشعار، خبیر باحوال الرجال نیافته اند که مؤالف و مخالف اتفاق بر جامعیت و تبخر در علوم کثیره و فنون شتای وی داشته و دارند. و نجاشی و علامه رحمه الله علیهما گفته اند: شیخ اصحابنا فی وقته بالری و وجههم و اوثق الناس بالحدیث و اثبتهم (۱).

در القاب بعضی از قدماء علماء رضوان الله عليهم اجمعين استو بدان که قدماء از علماء عليهم رحمه الله هر کدام به لقبی معروفند محمد بن یعقوب

۱- این عبارت را نجاشی و علامه اعلى الله مقامهما در حق شیخ کلینی فرموده اند نه شیخ صدوق. بنگرید به: رجال النجاشی: ۳۷۷ ش ۱۰۲۶، خلاصه الاقوال: ۲۴۵ ش ۳۷، نقد الرجال ۴/۳۵۲ ش ۵۱۹۰، وسائل الشیعه ۳۰/۴۹۰.

کلینی ملقب به لقب « ثقه الاسلام » (۱) است جزاه الله عن الاسلام واهله خیر الجزاء . اما محمد بن علی بن بابویه به لقب « ثقه المحدثین » (۲) ملقب است و لقب مشهور ایشان « صدوق » (۳) است . و ابو عبدالله محمد بن محمد نعمان شیخ المشایخ الاجله و رئیس رؤساء المله معروف به لقب « مفید » (۴) است . و مرحوم ابوالقاسم علی بن الحسین سید مرتضی ذوالمجدین و نقیب الطالبین (۵) ملقب به لقب « علم الهدی » (۶) است . و ابوجعفر عماد الشیعه الامامیه رافع اعلام الشریعه الحقه محمد بن حسن بن علی لطوسی ملقب است به لقب « شیخ الطائفه » (۷) . و هر یک از ایشان به جهتی ملقب به لقبی گردیدند . و در جلالت مقام مرحوم صدوق بس است که علماء اعلام جرأت نکرده اند توثیق و تعدیل از وی نمایند ، به بیانی که از اقوال جتیده مرحوم میرداماد در توثیق حضرت عبدالعظیم معلوم گردید ، و سطری از عبارات ایشان که خلاصه مقصود است خوب است بنویسم : فوثاقه الصدوق اثر ظاهر جلّی معلوم ضروری کوثاقه ابی ذر و سلمان و لو لم یکن الا اشتهاره

۱- معجم الرموز والاشارات : ۲۳۸ .

۲- در معجم الرموز والاشارات : ۲۳۸ لقب « ثقه المحدثین » مانند « ثقه الاسلام » به کلینی نسبت داده شده است .

۳- معجم الرموز والاشارات : ۲۷۹ .

۴- معجم الرموز والاشارات : ۳۰۷ .

۵- در چاپ سنگی : الطالبین .

۶- معجم الرموز والاشارات : ۲۸۵ .

۷- معجم الرموز والاشارت : ۲۶۳ .

کتابها و مصنفات مرحوم صدوق و جهت تسمیه به آن لقب است

بین علماء الاصحاح بلقیته المعروفین لکفی فی هذا الباب (۱). پس بنا بر این دو لقب که معروف در السنه و افواه عجم و عرب است علو رتبه و سمو مقام آن بزرگوار که شیخ الفقهاء العظام است معلوم می شود، و آنچه از ناحیه مقدسه و حضرت قدسیه بیرون آمد که امام عصر علیه السلام فرمود: «أنه فقیه خیر مبارک ینفع الله به» کفایت است در توثیق او. حال بنگر چگونه آثار و برکات از مؤلفات و مصنفات آن شیخ جلیل شامل احوال خاص و عام گردیده که یکی از آن تألیفات «من لا یحضره الفقیه» است که منظور نظر اساتید و اساطین فقهاء عظام و مشایخ والا-مقام و یکی از کتب اربعه علماء اسلام است که در اصول و فروع این مذهب رجوع و توجه و نظرشان به آن کتاب مستطاب است.

کتابها و مصنفات مرحوم صدوق و جهت تسمیه به آن لقب استو آن مرحوم را صدوق نامیدند از آنکه هر آنچه در دواوین مبوبه خویش از امامین همامین صادقین علیهما السلام نقل و روایت فرمود همانا از طریق صدق و ثواب بود، و فهم وی از معانی و حقایق الفاظ عذبه و اقوال ملیحه ایشان خطاء نرفت، از آن جمله برای تزیین کتاب، اسامی مبارکه بعضی از آن کتابها را یاد می نماید: کتاب «توحید»، کتاب «نبوت»، کتاب «اثبات الوصیه»، کتاب «مدینه العلم»، کتاب «علل الشرایع»، کتاب «ثواب الاعمال»، کتاب «عقاب الاعمال»، کتاب «مقنع»، در فقه کتاب «اوامر»، کتاب «نواهی»، کتاب «آداب المسافر در حج»، کتاب «ارکان اسلام»، کتاب «زیارات قبور ائمه»، کتاب «صفه الشیعه»، کتاب «جامع الرضا»، کتاب «تحریم الفقاع»، کتاب «سلطان»، کتاب «مصارفه (۲) الاخوان»، کتاب «فضایل جعفر طیار»، کتاب «فضایل العلوم»، فی عبدالمطلب و عبدالله و ابیطالب کتاب «هدایه»، و کتاب «ضیافه».

۱- خاتمه المستدرک ۳/۲۶۲ به نقل از رجال سید بحر العلوم ۳/۲۹۹.

۲- کذا، صحیح: مصادقه.

و کتاب مبسوطی است « مصابیح » نام دارد و پانزده مصباح است ، از هر مصباحی اخباری که مروی در حق یک یک از معصومین است و از ایشان روایت شده نقل فرمود ، مصباح پانزدهم در احوال کسانی است که برای ایشان توقیعات بیرون آمده است . و همچنین است چهارده کتاب در « زهد » چهارده نفر از معصومین علی حده جمع نموده است . و همچنین برای هر یک از ابواب فقه از باب طهارت تا باب دیات کتابهای مبسوط نوشته . و مصنفات دیگر بدین اسامی نیز در کتب رجال مذکور است : کتاب « حذو النعل بالنعل » ، کتاب « سر المکتوم الی الوقت المعلوم » ، کتاب « مختار بن ابی عبیده » ، کتاب « المعرفه برجال البرقی » ، کتاب « مصباح المصلی » ، کتاب « تفسیر فی اهل البیت » ، و « کتاب فی ذکر ما جرى بینہ و بین رکن الدوله علیه الرحمه » ، و « کتاب فی الغیبه الی اهل الرئی والمقیمین بها » ، و کتاب « فی اخبار عبدالعظیم » علیه السلام والتکریم . و کتاب « اکمال الدین » را به امر و فرمان لازم الاذعان حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء نوشت چنانکه در اول کتاب « اکمال الدین » (۱) می فرماید : بعد از آنکه به نیشابور وارد شدم یافتم بسیار اهالی شیعه را که در غیبت امام قائم مستور به شبهه افتادند و عدول از طریق حق کردند ، و به آراء فاسده و مقائیس کاسده از جاده صواب خارج شدند . پس در ارشاد ایشان جدّ و جهد بی پایان کردم به اخباری که از نبی و ائمه طاهره صلوات الله علیهم وارد شده بود ، تا آنکه به شهر قم آمدم . شخصی از بخارا که صاحب علم و فضل و نباهت بود وارد شد بر ما و آن شخص ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن علی بن احمد بن علی صلت قمی است ، بسیار من مشتاق ملاقات وی بوده ام به جهت آنکه سدید الرأی بود و استقامت طریق داشت ، و پدر

خواب دیدن مرحوم صدوق حضرت حجه الله اعظم را در اطراف مکه معظمه

من از جد وی محمد بن احمد بن علی قدس الله روحه بسیار وصف می کرد، و از فضل و علم و زهد و عبادت وی بیان می فرمود. خلاصه صدوق فرمود: بسیار تشکر از لقاء و اخاء وی نموده، بعد فرمود که: روزی ابو سعید نقل کرد: در بخارا یکی از بزرگان فلاسفه و منطقیین (۱) در امر حضرت حجه الله و طول غیبت و انقطاع اخبار آن بزرگوار قدری مرا به حیرت انداخت. پس اخباری که رافع شکوک و قانع شبهه بود در غیبت حضرت خاتم الأوصیاء ذکر نمودم. از برای وی تسکین حاصل شد، خواهش کرد در این باب کتابی تصنیف نمایم، برای اجابت وی با کمال اطاعت قبول کرده وعده دادم: اگر خداوند مرا روزی کرد عود را به مستقر و وطن خود در ری خواهم نوشت.

خواب دیدن مرحوم صدوق حضرت حجه الله اعظم را در اطراف مکه معظمه شبی تفکر می نمودم در اینکه فرزندان من بعد از من چه خواهند کرد و چه بر ایشان خواهد رسید. خواب مرا ربود، در عالم رؤیا دیدم در اطراف مکه طواف می کنم و من در طواف هفتم حجر الاسود را استلام می نمایم و می گویم: امانتی ادیتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاه (۲). آنگاه آقای من صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کردم که به در خانه کعبه ایستاده است. نزدیک آن بزرگوار آمدم و سلام کردم. جواب داده فرمودند: چرا کتابی در غیبت نمی نویسی تا کفایت کند آنچه قصد توست؟ عرض کردم: یا بن رسول الله! کتابی در غیبت نوشته ام. فرمود: به این قسم نمی گویم، بلکه امر می نمایم کتابی در غیبات انبیاء بنویس.

۱- در چاپ سنگی: منطقیین.

۲- اکمال الدین: ۳.

آنگاه بیدار شدم ، ابتداء به تألیف این کتاب که « اکمال الدین و اتمام النعمه » است برای امتثال امر ولی الله می نمایم ، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ، والسلام (۱) . پس این داعی مستدعی است اهل علم و فضل سعی نمایند کتاب « غیبت صدوق » علیه الرحمه که مشحون است به فضائل امام زمان صلوات الله علیه بدست آورده از مضامین شریفه آن مطلع شوند که موجب مسرت خاطر اهل بیت عصمت و طهارت می شود ، و از مطالبی که راجع به آن بزرگوار است دل‌های مرده زنده می گردد . و مشرب علماء سالفین مثل کلینی و ابن قولویه و صدوق و شیخ مفید رضوان الله علیهم بر علم حدیث بوده است و این علم اهم علوم و مدرک فقه و یکی از ادله اربعه است ، و رئیس محدثین در اسلام مرحوم صدوق بود ، بعد از تصحیح روایات و زوات همیتی جز جمع و نشر آن نداشته است . و از تألیفات ایشان که جملتی ذکر کردم معلوم می شود جلالت قدر آن مرحوم و حضرت عبدالعظیم علیه السلام . و مرحوم صدوق طاب ثراه به این مقامات عالیه نرسیدند مگر برای آنکه احادیث معتبره و اخبار معتمده محفوظ و مضبوط ایشان بود و صحیحاً ذکر می کردند ، و با اقوال ائمه طاهرین مأنوس شده بودند ، و معانی فرمایشات ایشان را زودتر و بهتر درک می نمودند ، و معاصر زمان ائمه و مقارن با زمان ایشان بوده اند . و سابقاً در معنی « السلام علیک ایها المحدث العلیم » شرحی در معنی حدیث دادیم .

حدیث شریف در جهت اختلاف شیعه و روایات ایشان

حدیث شریف در جهت اختلاف شیعه و روایات ایشان در این مورد مناسب است در جهت اختلاف احادیث از ائمه اطهار روایت صحیحی نقل شود بعضی از اهل اطلاع متذکر شوند: محمد بن جعفر بن قولویه فرموده است که: فیض بن مختار خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و آیه ای از آیات قرآنیہ سؤال کرد. آن جناب تأویل آن آیه را بیان فرمود. عرض کرد: جعلنی الله فداک! این اختلاف بین شیعیان شما از برای چه چیز است؟ فرمودند: «ای فیض! چه اختلاف است؟» عرض کرد: من در حلقه شیعیان شما در کوفه می نشینم و در اختلاف احادیث ایشان به تنگ می افتم. وقتی که رجوع به مفضل بن عمر جعفی می کنم آن وقت برایم مکشوف می شود ساکت می شوم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «بلی، چنین است که گفتمی، بدان مردمان حریصند در دروغ گفتن به ماها از آنکه خداوند بر ایشان واجب کرده است چیزی را که از ایشان نخواستہ است، من از برای یکی از ایشان حدیثی می گویم وقتی که بیرون می روند تأویل می نمایند بر آنچه خلاف میل ماست؛ از آنکه حدیث ما را برای دوستی ما طلب نمی کنند بلکه برای دنیای خودشان می خواهند، و میلشان آن است در دنیا رئیس باشند. بدان هر کس طلب رفعت نماید خداوند او را پست می کند، و هر کس خود را پست نمود خداوند او را بلند می نماید، و اگر می خواهی حدیث ما را بشنوی بر تو است این مردی که نشستہ است از وی طلب کن» و اشاره فرمود به زراره بن اعین (۱).

۱- اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی ۱/۳۴۷ ح ۲۱۶)، بحار الانوار ۲/۲۴۶ ح ۵۸ به نقل از رجال کشی، وسائل شیخ انصاری (فرائد الاصول) ۱/۳۲۵ (چاپ محقق).

در فضل زراره بن اعین و نظراء اوست

در فضل زراره بن اعین و نظراء اوستو بدان که زراره ابن اعین بن سنسن کسی است که حضرت صادق علیه السلام بعد از وفات وی فرمود: «رحم الله زراره بن اعین! لولا زراره ونظراؤه لاندرست احادیث ابی» (۱). و اصحاب حضرت صادق علیه السلام می گفتند: «والله! ما کنا حول زراره بن اعین الا بمتزله الصبیان فی الکتاب حول المعلم (۲)» (۳). و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «احب ناس در نزد من چهار نفرند یزید بن معاویه عجلای وزراره و محمد بن مسلم و احوال که مؤمن الطاق است، و هم احب الناس الی احياء وامواتاً» (۴). خلاصه در زمانهای ائمه طاهرین علیهم السلام هر یک از اصحاب مواظبت در حفظ ضبط و نشر بیشتر داشتند به شرائطی که برای محدث ذکر کردیم در خدمت ایشان محترم تر بودند، بلکه از وجود ایشان شادان و با مسرت و همیشه بر هر یک تحیم و طلب مغفرت می کردند، سیما احادیثی که متعلق به فضائل و فروع فقهیه دینیّه شرعیّه بوده است. پس وای بر من! که در این وقت و زمان خود را محدث و آگاه به احادیث اهل بیت کاملاً بدانم و حال آنکه در نقص این بنده شرمنده نیز کمال نقصان است. امیدوار چنانم از برکات و میامن احادیثی که از مرحوم صدوق طاب ثراه مطالعه و مذاکره می شود نظر عنایت و رأفتی به عبد عاصر قاصر شود. و یکی از کرامات آن وجود خیر مبارک آن است به مصداق حدیث شریف «بَدَنُ الْعَالِمِ لَا

۱- الاختصاص: ۶۶، الفصول المهمه ۱/۵۸۹ ح ۹۳۰، الاصول الاصلیه: ۵۵.

۲- در چاپ سنگی: العلم.

۳- اختیار معرفه الرجال ۱/۳۴۶ ح ۲۱۳، الکنی والالقب ۱/۲۸۳، معجم رجال الحدیث ۸/۲۳۱، تهذیب المقال ۵/۱۴.

۴- اختیار معرفه الرجال ۲/۴۲۳ ح ۳۲۵.

یُبلی « (۱) بدن صدوق در قبر نپوسیده است . چندی قبل از این تاریخ جماعتی از علماء که بعضی از ایشان حاضرند و از مشایخ ابناء زمان و عدول اهل ایمان می فرمایند : به حس و عیان ما بدن مطهر صدوق علیه الرّحمة را در میان قبر زیارت کردیم ، جز محاسن شریفش که بر سینه اش ریخته بود تمام اعضاء بدنش در کمال استقامت و سلامت بوده است و صدمه ای از خاک و حیوانات ارضیه بدان وجود شریف نرسیده بود . و این فقره از شدت اشتها کالشمس فی رابعه النهار است چنانکه در جسد و مرقد مبارک سید مرتضی علم الهدی اشاره کردم که : در سال نهصد و چهل و دو یکی از رومیان در عتبه حسیتی که مقبره آن مرحوم است حکم نمود نبش نمایند و آن بدن را برآورند . چون شکافتند آن بدن را یافتند تغییری نکرده و اثر حنا بر دست و محاسنش ظاهر و هویدا بوده است . پس این حدیث هم صدق است : « ان الارض لا تغیر اجساد الصّالحین » ۲ . و سید مرتضی با پدر و برادرش در جوار جدشان امامزاده ابراهیم معروف به مجاب در طرف بالای سر مدفونند ، و بعضی گمان کنند در کاظمین مدفون بوده است . علی العجالة خلاف است ؛ از آنکه مرحوم شیخ الفقهاء شیخ محمد حسن در کتاب « جواهر الکلام » (۲) در نقل موتی فرموده است : مرحوم سید را بعد از چندی از خانه اش به کربلای معلی نقل کردند . و در حقّ علماء اعلام این فقره استبعادی ندارد که سالها و قرنها در خاک بمانند و ابدان

۱- در مجامع حدیثی یافت نشد .

۲- جواهر الکلام ۴/۳۶۳ ، صاحب جواهر موارد متعددی از نقل موتی از مکانی به مکان دیگر نقل کرده است ، فراجع .

در نبش قبر مرحوم کلینی در بغداد به تحریک جمعی از اهل عناد

ایشان پوسیده نشود .

در نبش قبر مرحوم کلینی در بغداد به تحریک جمعی از اهل عناد چنانکه در حق محمد بن یعقوب کلینی بین عامه و خاصه این مطلب محقق است (۱) و در اغلب رجال از شیخ طوسی و علامه و سید ابن طاوس رضوان الله علیهم تصریح شده است که : این شیخ جلیل در بغداد بعد از اینکه وفات یافت ، محمد بن جعفر حسنی ابو قیراط بر او نماز کرد و به باب الکوفه مدفون شد در محلی که صراط الطائی (۲) می گفتند (۳) . و ابن عبدون گفت : مزار معروف وی حالا در باب الجسر است ، در او قبه عظیمه برپا شده است . بعضی از والیهای بغداد وقتی که آن قبه را دید ، پرسید : کیست ؟ گفتند : یکی از علماء شیعه است . حکم کرد آن را خراب کنند . چون خراب کردند مرحوم کلینی را با شخصی که از وی کوچکتر بود یافتند ، ظاهراً فرزند وی بوده است با کفن تازه . پس امر کرد قبه ای ساختند و مزاری شد در نزد سنّیان . و بعضی نقل کرده اند : چون ولات و قضات بغداد اقبال شیعیان و دوستان را به مشهد شریف موسی بن جعفر علیه السلام مشاهده کردند گفتند قبر وی را نبش می نمائیم ، اگر در میان قبر است کماکان مردمان به زیارت وی مشرف شوند و اگر نه احدی مأذون نیست . پس کسی گفت : مردی از علماء شیعه که از اقطاب و مشاهیر ایشان است در بغداد مدفون است و اسم وی محمد بن یعقوب ، خوب است قبر وی را برای عبرت شیعه بشکافیم بعد به قبر مطهر وی پردازیم . چون قبر کلینی را شکافتند به هیئت اولّیه یافتند . پس امر به تعظیم و توقیر آن مزار

۱- بنگرید به : مقدمه کافی ۴۰/۱ ۴۱ .

۲- در چاپ سنگی : الکائی .

۳- رجال النجاشی : ۳۷۷ ش ۱۰۲۶ ، نیز بنگرید به : نقد الرجال ۴/۳۵۲ ۳۵۴ .

خیر الانوار شد . بعضی نقل کرده اند : دجله بغداد طغیان کرد و قبر کلینی علیه الرّحمة را که نزدیک جسر بود خراب نمود . چون نظر کردند بدنش را صحیح یافتند اگر چه بر عناد سنیان افزود اما چاره نداشتند از آنچه آشکارا شده بود کتمان نمایند ، تاکنون ساکتند و اگر قدرتی می داشتند قبه ای بر آن مضجع شریف نمی گذاردند . خلاصه حضرت صادق علیه السلام در حق چهار نفر فرمودند : « احياء و اموات ایشان برای من خوب است » (۱) می توان گفت و جز آن نیست : وجود علماء برای اسلام در زمانی که زنده اند باعث زندگی دلهای اسلامیان ، مزار و مقابرشان در ممات هم موجب برکات و فیوضات نامتناهی الهی است . صدوق علیه الرحمه اگر چه در بلده قم صانها الله عن التصادم متولد گردید لیکن توطن وی در ری است و خود را از ایشان می خواند ، و اهل ری را می خواست و استرشاد و استفاضه اهل ری هم از وی بود ، و در احوال صدوق طاب ثراه می نویسند : وهو نزیل الرّی ومات به (۲) . و خوابی که از مرحوم صدوق در باب کتاب « غیبت » عرض کردم معلوم است کمال میل در توقف ری داشته است و موطن و مستقر خود می دانسته است . پس سکنه طهران زمان زیارت کردن حضرت عبدالعظیم علیه السلام به فاتحه از دور قناعت نمایند بلکه به مزار آن مرحوم رفته که معنی زیارت موتی حاضر شدن در کنار قبورشان است ، و البته مزور از قدوم زائر فرحناک می شود . سیم : این مزور که فخر الشیعه و زخر الشریعه است و ترویج احکام سید انام علیه السلام بلکه این دین متین از ایشان است که ماها متدین هستیم و از برکات قبر شریف وی و زیارت حضور این مزور آفات و عاهات از این حدود البته رفع می شود ، پس بر مزار این بزرگوار

۱- . کذا ، عبارت حدیث که بتازگی گذشت چنین بود : « وهم احبّ الناس إلیّ احياء و أمواتاً » .

۲- . بنگرید مقدمه الهدایه ، شیخ صدوق ، نیز ذریعه ۱/۶۷ در توضیح « ابطال الاختیار » .

در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی است در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام

باید بسیار مفاخرت کنند اهل طهران بر تمام بلدان ایران . چون وضع این کتاب بر اطناب نیست و الا احتجاجات صدوق علیه الرحمه را در محضر رکن الدوله دیلمی با اعیان علماء به نحوی که شیخ ابوجعفر دوربستی (۱) نقل کرده شرح می دادم اما خوفاً للاطناب والاطاله زحمت نمی دهم (۲) .

در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی است در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام : کسی که از علماء در ری مدفون است و بر مزار وی نهایت افتخار باید نمود شیخ ابوالفتوح صاحب الاصل الاصلی ، قدوه المفسرین من اهل التنزیل و التأویل ، حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی رازی است (۳) . نسب شریف وی منتهی می شود به بدیل ورقاء خزاعی ، و وی از کبار اصحاب حضرت ولایت مآب علیه السلام . و خزاعه قبیله ای است که صاحب کتاب « استیعاب » گفته است : خزاعه صندوق اسرار و خزانه اسلحه سید ابرار بودند ، و خزاعه از « خزعه » مشتق است ، و آن به معنی جدا شدن است ؛ از آنکه قبیله ازد وقتی که از مکه بیرون آمدند قبیله خزاعه که از ایشان بود تخلف ورزید و جدا شد و در مکه ماند (۴) .

-
- ۱- کذا ، در اینکه وی دوربستی است یا دوربستی بنگرید به صفحات آتیه ذیل عنوان تعیین قبر عبدالله بن جعفر درشتی .
 - ۲- مناظرات شیخ صدوق با رکن الدوله متعدد بوده ، بطور نمونه بنگرید به : المناظرات فی الامامه ، شیخ عبدالله حسن : ۲۵۲ مناظره ۴۲ .
 - ۳- به نام وی در فهرست منتجب الدین : ۴۵ ش ۷۸ تصریح شده است . نیز بنگرید به : نقد الرجال ۵/۲۰۶ ش ۶۱۴۸ .
 - ۴- ابن منظور در لسان العرب ۸/۷۰ ماده (خزع) می گوید : خزع عن اصحابه یخزع خزاعاً وتخزع : تخلف عنهم فی مسیرهم . وسمیت خزاعه بهذا الاسم لأنهم لما ساروا مع قومهم من مأرب فانتھوا الی مکه تخزعوا عنهم ، فأقاموا وسار الآخرون إلی الشام . وقال ابن الكلبي : انما سموا خزاعه لأنهم انخزعوا من قومهم حین اقبلوا من مأرب فنزلوا ظهر مکه . وقیل : خزاعه حی من الأزد مشتق من ذلك لتخلفهم عن قومهم ، وسموا بذلك لأن الأزد لما خرجت من مکه لتتفرق فی البلاد تخلف عنهم خزاعه وأقامت بها .

و همه ایشان انصار امیر مؤمنان علیه السلام بودند در جنگ صفین و شجاعتها اظهار کردند . بالجمله شیخ ابوالفتوح رازی در علم تفسیر کمال مهارت داشت و تفسیری به فارسی با متانت تحریر و عذوبت تقریر نوشته است که هر کس با دقت نظر ملاحظه کند البته آن کتاب را بی نظیر می داند (۱). و شیخ عبدالجلیل رازی می گوید که : خواجه امام ابوالفتوح رازی مُصنّف بیست مجلد تفسیر قرآن است که تمام علماء و ائمه زمان طالب و راغب خواندن آنها هستند ، و اغلب آنها عربی است ، و تفسیر فارسی آن مرحوم اگر چه نسخه اش کم ولیکن یافت می شود ، و ظاهراً معاصر با صاحب تفسیر کشاف بوده است . و مزار وی در صحن حضرت امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجره اول است ، و الواحی از کاشی که زرد می نماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم مکتوب است ، و بر حسب وصیت خواسته است در جوار حضرت عبدالعظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد . و مرحوم قاضی نورالله شوشتری در کتاب « مجالس المؤمنین » فرموده اند : ابن حمزه (۲) در کتاب « ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب » و در کتاب « الهادی (۳) الی النجاه من جمیع المهلکات » (۴) در هر دو کتاب می گوید که : در شهر ری بودم که شیخ ابوالفتوح رازی

-
- ۱- نام این تفسیر « روض الجنات و روح الجنان » می باشد و به تفسیر ابوالفتوح رازی « نیز مشهور است . بنگرید به : ذریعه ۴/۲۵۵ ذیل ش ۱۲۱۰ و ۱۱/۲۷۴ ش ۱۶۹۴ .
 - ۲- وی نصیر الدین عبدالله بن حمزه بن حسن طوسی است . درباره وی و کتابش « ایجاز المطالب » بنگرید به : خاتمه المستدرک ۲/۱۰۲ ، ذریعه ۲/۴۸۷ ش ۱۹۰۸ .
 - ۳- در چاپ سنگی : هادی .
 - ۴- بنگرید به : ذریعه ۲۵/۱۵۱ ش ۱۰ .

تعیین قبر عبدالله بن جعفر درشتی نزدیک طهران و راه کن

صاحب «تفسیر» به موجب وصیتش در جوار مرقد امامزاده واجب التعظیم عبدالعظیم حسنی مدفون گشت. پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم، در وقت برگشتن گذارم به اصفهان افتاد در حلنلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر را دیدم به زیارت شیخ ابوالفتوح عجلای شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد او است و شیخ یوسف که جد شیخ ابو نعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند می رفتند که شیعه شهر ری و نواحیش هزار یک به زیارت امامزاده عبدالعظیم نمی رفتند. و مولانا احمد اردبیلی در کتاب «حدیقه الشیعه» که منسوب به ایشان است نقل کرده که: مرا گذار به اصفهان افتاد، دیدم مردم این بلده شیخ ابوالفتوح عجلای شافعی اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خود قبر آن سنی صوفی را زیارت می کردند. پس از این بیان معلوم می شود که قبر شیخ ابوالفتوح همان است که در مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم است. و مرحوم قاضی فرمود: از بعضی ثقات مسموع شد که قبر شریفش در اصفهان واقع است. و حق آن است که داعی معتقد است، و هر کس بر مزار وی در زمان عبور فاتحه بخواند و یادی از این مزور روح الله روحه نماید در دار السیرور ان شاء الله تعالی با وی محشور می شود، و امید است این مسألت داعی را اجابت نمایند.

تعیین قبر عبدالله بن جعفر درشتی نزدیک طهران و راه کنسوم: ابو محمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوربستی (۱) است.

۱- آنچه در اکثر منابع و مصادر ضبط شده است «دوربستی» با یاء دو نقطه است، حتی معجم البلدان ۲/۴۸۴ نیز آن را پس از واژه «دورقستان» ضبط نموده و واضح است که اگر با باء تک نقطه باشد باید قبل از دورقستان ذکر می شد. از میان ضبط کنندگان این لفظ فقط سیوطی آن را با باء موحده ضبط کرده و در لب اللباب فی تحریر الانساب: ۱۰۸ می گوید: الدوربستی بالضم إلی دوربست قریه بالرّی.

و دوربست از قرار تقریر صاحب کتاب « معجم البلدان » به ضمّ دال و سکون واو است و از قریه های ری می باشد (۱) ، و بعضی آن را طرشت به طاء مشاله اخت الظاء می نویسند (۲) . و در این زمان آن را درشت می خوانند . و آن قریه ای است یک فرسنگی طهران ، و از آنجا به قریه کن نیز یک فرسنگ است ، و همیشه معمور و آباد است . و صاحب کتاب « معجم البلدان » (۳) گفته است : عبدالله بن جعفر دوربستی از فقهاء شیعه امامیه است و در سال پانصد و شصت و شش به بغداد آمد و مدتی در آنجا اقامت نمود ، و از احادیث ائمه طاهرین که از جدّ خود محمد بن موسی فرا گرفته بود در آنجا روایت نمود . بعد از آن به وطن اصلی مراجعت کرد . بعد از سال ششصد به اندک زمانی وفات کرد . و مرحوم قاضی فرمود : علوّ نسب و سموّ فضل و حسب او بسیار است ، و برادر عبدالله خواجه حسن بن جعفر دوربستی است که به فنون فضل و کمال متحلّی بوده است ، و اشعار هم گاهی می فرمود ، و این قطعه از ایشان است : بغض الوصّی علامه معروفهکتبت علی جبهات اولاد الزنا من لم یوال (۴) من الانام وصیّهسیان عند الله صلی ام زنی (۵) جعفر بن محمد پدر خواجه عبدالله و خواجه حسن همان است که احتجاجات صدوق علیه الرّحمه را با علماء سنیان در محضر رکن الدوله الدیلمی در رساله علی حده جمع

۱- بنگرید به : بحار الانوار ۱۰۵/۱۲۵ ، ذریعه ۷/۲۱۸ و ۹/۸۹۸ و ۱۵/۳۶۱ .

۲- معجم البلدان ۲/۴۸۴ .

۳- معجم البلدان : ۲/۴۸۴ .

۴- در چاپ سنگی : یول .

۵- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۱ ، معجم رجال الحدیث ۵/۲۸۱ ش ۲۷۵۸ ، الکنی والالقباب ۲/۲۳۴ .

نموده است ، بلکه غالب رسائل صدوق را این عالم فاضل فقیه متبحر حاوی و جامع بود . و مرحوم میرزای استرآبادی در « منهج (۱) المقال » فرمود : جعفر بن محمد ابو عبدالله ثقه فی نسخ لا تخلو من قوه . و مرحوم خواجه نظام الملک وزیر ، هفته ای دو روز با اقتداری که داشت از ری نهضت می کرد و خدمت خواجه جعفر بن محمد در درشت شرفیاب می شد و بعضی مطالب و مسائلی که داشت سؤال می کرد و جواب می شنید ، با کمال وقار و ادب مراجعت می کرد . این مطلب خود شاهدی است بر علو رتبت و منزلت وی . و عبدالله بن جعفر دوربستی نسب را به ابوعبدالله حذیفه بن یمان عبسی مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می رساند . و حذیفه یکی از ارکان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و در ليله العقبه تعریف منافقین کرد (۲) و از دوستان امیرمؤمنان علیه السلام بود ، و در مداین بعد از خلافت آن بزرگوار به چهل روز در سال سی و شش وفات کرد . و دو پسرش صفوان و سعید را وصیت کرد به ملازمت حضرت شاه ولایت علیه السلام ، و هر دو در جنگ صفین شهید شدند . خلاصه جلالت قدر عبدالله بن جعفر دوربستی و پدر بزرگوار و برادر والا تبارش بسیار است ، ولیکن مزاری از ایشان مشهور نیست مگر آنکه در درشت معین است که وفات یافته اند .

۱- در چاپ سنگی : نهج .

۲- حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درباره حذیفه فرمودند : « اعرفکم بالمنافقین حذیفه بن الیمان » . حسن بن سلیمان حلی در کتاب المحتضر : ۵۵ پس از نقل این خبر می گوید : بسبب رؤیته ایاهم و معرفته بهم ليله العقبه . بنا بر این مراد مؤلف از واژه « تعریف » در متن « شناختن منافقین » است نه معنای تعریف اکنون بین فارسی زبانان رایج است به معنای مدح و ستایش . درباره جریان منافقین و حذیفه که در شب عقبه هدایت ناچه پیامبر صلی الله علیه و آله به دست وی بوده مراجعه کنید به : الدرجات الرفیعه : ۲۸۴ ، الفوائد الرجالیه ، بحر العلوم ۲/۱۷۳ .

تعیین قبر ابو جعفر معروف به ابن قبه

تعیین قبر ابو جعفر معروف به ابن قبه چهارم: از کسانی که در ری مدفونند ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه به کسر قاف و باء منقوطة رازی است. این بزرگوار از علماء مشاهیر و فضلاء نحاری ری است (۱). چنانکه در نسبت او را رازی می نویسند مانند شیخ ابوالفتوح علیه الرحمه. و میرزای استرآبادی فرموده است: متکلم عظیم القدر و حسن العقیده و قوی الکلام بود و مذهب اعتزال داشت، بعد از آن مذهب منعزل شد و در زمان خودش بر امامیه شیخ و پیشوا بوده است، و کسی به رفعت منزلت وی نرسید، و در ری مرجع خواص و عوام گردید (۲). و نجاشی (۳) نیز به همین قسم وی را در «رجال» خود توثیق فرموده است و مدح کرده است. و پنجاه مرتبه پیاده از ری به حج مشرف گردید و کتابی در «ردّ بر زیدیه» نوشت و کتاب دیگر در «ردّ بر ابو علی جبائی» و کتاب «انصاف» در امامت. و ابوالحسین سوسنجردی به سین مهمله و واو و جیم و راء و دال مهمله که از اصحاب و صلحاء متکلمین است گفت: بعد از اینکه ابن قبه کتاب امامت را نوشت من آن کتاب را بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام به بلخ نزد ابوالقاسم بلخی بردم، بعد از ملاقات آن کتاب را که با من دید بر ردّ آن کتاب «مسترشد» را نوشت. پس به ری آمدم و کتاب «مسترشد» را نمودم به ابو جعفر ابن قبه. ابن قبه بر ردّ آن کتابی موسوم به «مستثبت» نوشت

-
- ۱- درباره وی بنگرید به: خلاصه الاقوال: ۲۴۳ ۲۴۴ ش ۳۲، نقد الرجال ۴/۲۴۲ ش ۴۸۲۲، جامع الرواه ۲/۱۳۸، ۱۳۹، طرائف المقال ۱/۱۸۸ ش ۱۰۴۰.
 - ۲- خلاصه الاقوال: ۲۴۳ ش ۳۲.
 - ۳- رجال النجاشی: ۳۷۵ ش ۱۰۲۳ به نقل از نقد الرجال ۴/۲۴۲.

در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ یعقوب پدر مرحوم کلینی

در مسأله امامت ، پس رفتیم به بلخ و آن کتاب را به وی نمودم . ابوالقاسم بلخی کتابی موسوم به « نقض المُستثبت » نوشت در ردّ آن در مسأله امامت . بعد از اینکه به ری آمدم ابن قبه وفات کرده بود (۱). از این بیان معلوم است که ابوجعفر رازی نیز در ری مدفون است ، و کتب کلامیه وی بسیار است . و ابن بطّه از وی مطالب غامضه اخذ می کرد و در کتاب « فهرست » خود آنچه را که از وی شنید نقل کرده است . و ابن بطّه می گوید : کتاب « انصاف » که ابن قبه در مسألت امامت نوشت من شنیدم ، و این حکایت را قاضی از نجاشی نقل کرده است . و عجب است کسی که او را شیخ الامامیه خوانند و از قدماء مشایخ و اهل علم بوده باشد و علماء سالفین تمسّک نمایند به اقوال وی ، در ری مدفون است ولیکن قبر شریف وی مخفی است ، رحمه الله علیه .

در تعیین قبر شریف مرحوم شیخ یعقوب پدر مرحوم کلینیبنجم : از کسانی که مشهور به علم و فضل و تقوی بودند و در ری مدفون گردید یعقوب بن اسحاق کلینی رازی است که والد ماجد مرحوم ثقه الاسلام محمد بن یعقوب صاحب کتاب « کافی » می باشد . بدان که در لفظ « کلین » شبّهات کثیره بین علماء رجال و رجال از لغویین شده است : مرحوم علامه در « خلاصه » (۲) فرموده است : الکلینی مضموم الکاف مخفف اللّام منسوب

۱- خلاصه الاقوال : ۲۴۴ ش ۳۲ .

۲- الخلاصه : ۱۸ ش ۳۱ چاپ نجف اشرف ، به نقل از : الفوائد الرجاليه ، بحر العلوم ۳/۳۲۵ .

الی کلین (۱) من قُری الری (۲). و شهید ثانی علیه الرحمه بتشدید اللام در طریق اجازه اش خوانده است (۳). و مرحوم مجلسی طاب ثراه نیز کلینی به تشدید ضبط نموده است. و بعضی از علماء برای رفع شبهه از تخفیف لام و تشدید فرموده اند: کلین بر وزن زبیر. و از این وزن معلوم می شود لام آن مخفف است. و صاحب « قاموس » گفته است: کلین کامیر قریه بالرّی منها محمد بن یعقوب الکلینی من فقهاء الشیعه (۴). و فی کتاب « تبصیر المتبّه بتحریر المشتبه » (۵) للشیخ الحافظ احمد بن حجر العسقلانی: الکلینی بالضمّ و اماله اللّام ثم یاء ساکنه ثم نون، ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، من رؤساء فضلاء الشیعه ایام المقتدر، وهو منسوب الی کلّین من قُری العراق. و آنچه شیخ حرّ عاملی طاب ثراه فرموده است من از فضلاء ری شنیده ام کلّین و کلّین دو قریه است، کلّین که مصغر است قبر شیخ یعقوب پدر محمّد است و بر صاحب « قاموس » مشتبه شده است (۶).

۱- در چاپ سنگی: الکلین.

۲- نیز بنگرید به: الکلینی والکافی: ۱۲۱، عوائد الایام: ۲۹۷ چاپ ایران، سال ۱۳۲۳، به نقل از الفوائد الرجالیه ۳/۳۲۵.

۳- در فوائد رجالیه بحر العلوم ۳/۳۲۵ این مطلب به نقل از شهید ثانی در اجازه اش به علی بن خازن حائری ذکر شده است، سپس در صفحه ۳۲۶ می گوید: اجازه ابن خازن که در آن کلینی به تشدید لام ضبط شده و به شهید ثانی نسبت داده شده، مربوط به شهید اول محمد بن مکی عاملی است نه شهید ثانی، و مرحوم مجلسی در کتاب الاجازات بحار (ص ۳۹) آن را نقل کرده است. تاریخ این اجازه چهارشنبه ۱۲ رمضان ۷۸۴ در دمشق می باشد.

۴- عوائد الایام، محقق نراقی: ۲۹۸ به نقل از قاموس.

۵- الفوائد الرجالیه ۳/۳۲۹ به نقل از تبصیر المتبّه.

۶- در باره این نزاعها رجوع کنید به: مقدمه کافی ۱/۱۱ با تعلیقات علی اکبر غفاری.

جماعتی از علماء منسوب به کلین

و در مثل می گویند: اهل مکه اعراف بشعابها (۱). و صاحب کتاب «عوائد الایام» (۲) فرموده است: کلین بر وزن زبیر قریه موجوده در وادی کرج است و از آنجا گذشتم، و فیها قبر الشیخ یعقوب والد الشیخ ابی جعفر. بعباره آخری: کلین از قرای فشافویه یک فرسخ است به کنار کرد و قبر پدر شیخ ابوجعفر در دست چپ است زمان رفتن اهل طهران به بلده قم و کلین بر وزن امیر از دهات ورامین است، و مرحوم شیخ یعقوب در کلین مدفون نیست و بر صاحب «قاموس» مشتبه شده است، و ضرری به دین و دنیای کسی وارد نمی آید بر محمد بن یعقوب فیروزآبادی کسی شبهه کند. بلی ایراد بر محمد بن یعقوب کلینی صاحب «کافی» کردن به دین و دنیا هر دو ضرر دارد. و زمان قدیم قریه کلین نزدیک بوده است به شهر ری؛ از آنکه سابقاً عرض کردم: از ری تا طهران دو فرسنگ بوده است و شهر ری در اطراف مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده که واقعاً مرقد حضرت شیخ اجل یعقوب بن اسحاق رازی کلینی در جوار حضرت عبدالعظیم است به فاصله ای که دیده می شود.

[جماعتی از علماء منسوب به کلین] و جماعتی از علماء و مشایخ حدیث و ثقات از اهل علم و فضل که منسوب به کلین هستند ایشان را نیز کلینی می نامند: یکی: احمد بن ابراهیم معروف به علان کلینی است. و دیگری: محمد بن ابراهیم مشهور به علان کلینی است. و دیگری: علی بن محمد رازی معروف به علان کلینی است.

۱- این مثل را اربلی نیز در کشف الغمه ۱/۲۶ ذکر کرده است.

۲- عوائد الایام: ۲۹۸.

در اینکه مرحوم علان از اجداد کلینی طاب ثراه کدام است

و مرحوم نجاشی و علامه اعلی الله مقامهما در « خلاصه » (۱) فرموده اند که : علان خالوی محمد بن یعقوب ثقه الاسلام است و شهید ثانی در « تعلیق » (۲) خود می فرماید : محتمل است محمد و احمد دو فرزندان ابراهیم مشهور به علان باشند .

در اینکه مرحوم علان از اجداد کلینی طاب ثراه کدام استو جمعی گفته اند (۳) : علان ، علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی است ، و علی بن محمد را نجاشی توثیق کرده است . این اختلاف از آن است که علان خالوی کلینی است ، و مرحوم کلینی از وی روایت می فرمود و کمال وثاقت و اعتماد به اخبار مرویّه وی داشت ، و چون هر یک از اشخاص مذکوره را به علان می خوانند از این جهت شبهه شده است . لیکن مرحوم صدوق در کتاب « اکمال الدین و اتمام النعمه » به اسانید متعدده روایت می نماید از سعد بن [عبدالله ، عن] علی [بن] (۴) محمد الرازی که معروف به علان است ، یعنی : اسم از برای علی است نه از برای پسرش و جدش (۵) . و دیگری گفت : شاید اسم جدشان ابان است ، سائزین از اولادش را به اسم علان در مقام تعریف خوانده اند . و مرحوم میرزای استرآبادی در ترجمه احوال احمد بن ابراهیم ، علان به فتح عین مهمله و تشدید لام خوانده است ، و فرموده است : بعضی علیان با نون خوانده اند ، والحق

۱- الفوائد الرجالیه ۳/۷۹ و ۸۲ به نقل از خلاصه .

۲- الفوائد الرجالیه ۷۹ و ۸۲ به نقل از تعلیقه شهید ثانی .

۳- مانند تفریسی صاحب نقد الرجال ، چنانچه بحر العلوم در الفوائد الرجالیه ۳/۷۹ بدان تصریح کرده است . نیز بنگرید به : نقد الرجال : ۳۴۰ چاپ قدیم .

۴- اضافات از فوائد الرجالیه بحر العلوم .

۵- بدین مطالب در الفوائد الرجالیه ۳/۸۳ تصریح شده است ، نیز بنگرید به : طرائف المقال ۲/۵۲۴ ۵۲۵ .

حدیث ابن اثیر که در هر رأس مائه مجددی از برای مذهب لازم است

الاول ، و شهید ثانی به تخفیف خوانده است . خلاصه تمام این سلسله که مشهور به علان و منسوب به کلینی هستند از محمد و احمد و ابراهیم و علی و ابان از ثقات و اجلاء روایتند ، و تماماً از قریه کلین نزدیک حضرت عبدالعظیم برانگیخته شده اند ، و اگر هیچ از یک ایشان نبودند همانا محمد بن یعقوب صاحب کتاب « کافی » اسلامیان را کافی بود ، و کفایات لازمه دین و اسلام به شخص شریف ایشان راجع است . و ابن اثیر در « جامع الاصول » (۱) می گوید : ابو جعفر محمد بن یعقوب الرازی فقیه و امام است بنا بر مذهب اهل البیت علیهم السلام ، عالم فی مذهبهم کبیر فاضل عندهم مشهور . و ایضاً در حرف نون از کتاب « نبوت » گفته است : محمد بن یعقوب کلینی از مجددین در رأس مائه ثالثه است . و همین طور فاضل طیبی در « شرح مشکاه » (۲) نقل می نماید . و خوب است در این مقام حدیثی که مأخذ این مطلب است و در افواه مشهور ذکر کنیم .

حدیث ابن اثیر که در هر رأس مائه مجددی از برای مذهب لازم است ابن اثیر از ابوداود ترمذی (۳) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : « ان الله یبعث لهنه الاممه علی رأس کل مائه سنه من یجدد لها دینها » (۴) یعنی : خداوند برمی انگیزاند برای

۱- الفوائد الرجالیه ، بحر العلوم ۳/۳۳۰ به نقل از جامع الاصول (مقدمه) .

۲- الفوائد الرجالیه ۳/۱۲۷ به نقل از فاضل طیبی در شرح المشکاه .

۳- در چاپ سنگی : ترمذی . البته صحیح در مقام ابوداود سجستانی است نه ترمذی ، چون اولاً کینه ترمذی ابو عیسی است ، و ثانیاً در سنن ترمذی این روایت یافت نشده ، بلکه در سنن ابی داود سجستانی ، کتاب الملاحم ۲/۴۲۴ (چاپ مصر سال ۱۳۷۱) این روایت نقل شده است ، چنانچه در حاشیه الفوائد الرجالیه ، بحر العلوم ۳/۱۲۳ بدان تصریح شده است .

۴- مقدمه جامع الاصول ، ابن اثیر ، به نقل از الفوائد الرجالیه ۳/۱۲۳ ، نیز منقول از سیوطی در الجامع الصغیر ، حرف همزه ، بیهقی در کتاب المعرفه ، حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین ۴/۵۲۲ ، مناوی در فیض القدر ۲/۲۸۱ ، عزیزی در السراج المنیر ۱/۴۱۱ .

این امت در سر هر سال کسی را که از برای امت این دین را تجدید کند . بعد از آن ابن اثیر گفته است : علماء در تأویل این حدیث تکلمات کرده اند هر یک از ایشان بنا بر مذهب و مشرب خود که مایل بوده است این حدیث را معنی کرده است و اولی آن است که حمل بر عموم شود ؛ از آنکه حرف من هم بر واحد و هم بر جماعت واقع می شود و لازم نیست مبعوث از فقهاء باشد از اولوالامر و اصحاب حدیث و قرّاء و وعّاظ و زهّاد هم جایز است بگوئیم بنابراین عموم مردم شریک و دخیلند در تجدید دین بعد از آن ابن اثیر گفت کسانی که در اقطار زمین بر مذاهب اربعه یعنی شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی و مذهب امامیه مشارالیه شدند بر سر هر صد سال ذکر می کنیم ، اما در سر صد سال اول از اولوالامر عمر بن عبدالعزیز بود و این امت را وجود او کفایت است مخصوصاً از آنکه عمر بن عبدالعزیز کرد آنچه را که در اسلام احدی نکرد ، و از فقهاء محمد بن علی الباقر و قاسم بن ابی بکر و سالم بن عبدالله بن عمر در مکه بودند و از اهل تفسیر مجاهد و ابن جبیر و عکرمه مولی ابن عباس و عطاء بن ابی رباح بود و در یمن طاوس و در شام مکحول و در کوفه عامر بن شراحیل (۱) و در بصره حسن بصری و محمد بن سیرین . اما از قاریان عبدالله بن کثیر مشهور و از تابعین و تابعین بسیار بودند اما در رأس مائه ثانیه یعنی : اول سال دویست از اولوالامر مأمون بن الرشید بود و از فقهاء : شافعی [و] حسن بن زیاد لؤلؤی از اصحاب ابو حنیفه و اشهب بن عبدالعزیز از اصحاب مالک . اما احمد در آن وقت مشهور نبود . و از امامیه علی بن موسی الرضا علیه السلام و از قاریان یعقوب خضرمی و از اهل حدیث یحیی بن معین و از زهّاد معروف کرخی بود . اما در رأس مائه ثالثه یعنی : اول سال سیصد از اولوالامر مقتدر بالله بود و از فقهاء ابو

۱- در چاپ سنگی : شراحیل ، متن موافق نقل فوائد رجالیه بحر العلوم ۳/۱۲۶ .

العَبَّاس بن شریح از اصحاب شافعی ، و ابو جعفر احمد و ابو جعفر محمد بن یعقوب الرازی از امامیه است ، و از متکلمین ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری و از قاریان ابوبکر احمد بن موسی بن مجاهد و از اهل حدیث ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی و از زهاد ابوبکر شبلی است و اما در رأس مائه اربعه (۱) یعنی در سال چهارصد از اولوالامر قادر بالله بود و از فقهاء احمد بن ابی طاهر اسفرائینی از اصحاب شافعی است ، و ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی است از اصحاب ابوحنیفه ، [و [ابو] محمد] عبدالوهاب بن علی بن نصر از اصحاب مالک است ، [و] ابو عبدالله الحسین بن علی بن حامد از اصحاب احمد است ، و از امامیه سید مرتضی موسوی برادر سید رضی شاعر است ، و از متکلمین قاضی ابوبکر محمد بن طیب (۲) باقلانی و استاد ابوبکر (۳) محمد بن حسن بن فورک ، و از محدثین ابوعبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری معروف به حاکم بن ربیع است ، و از قاریان ابوالحسن علی بن احمد حمّامی است و از زهاد ابوبکر محمد بن علی دینوری است . پس ابن اثیر در رأس مائه خامسه از امامیه احدی را ذکر نکرده است (۴) . و مرحوم بحر العلوم در « رجال » (۵) خود فرمود : و ما ذکره ابن الاثیر و غیره من اهل الخلاف من الكلینی هوالمجدد لمذهب (۶) الامامیه فی المائه الثالثه من الحق الذی اظهره علی لسانه و انطقهم به و من نظر کتاب « الکافی » الذی صنّفه هذا الامام طاب ثراه و تدبّر فيه تبین له صدق ذلك و علم انه مصداق هذا الحدیث فانه کتاب جلیل عظیم النفع عظیم النظیر فایق علی جمیع کتبه .

-
- ۱- کذا ، صحیح : رابعه .
 - ۲- در چاپ سنگی : طلب .
 - ۳- عبارت عربی چنین است : والاسناد ابوبکر . .
 - ۴- مرحوم بحر العلوم در فوائد الرجالیه اش ۳/۱۲۷ می فرماید : ثم ذکر المائه الخامسه ولم یذكر فيها احداً من الامامیه لعدم اطلاعه علی من کان فیها منهم .
 - ۵- الفوائد الرجالیه ۳/۳۳۰ .
 - ۶- در چاپ سنگی : المذهب .

در فضل کتاب اصول کافی و جهت تسمیه آن و عدد احادیث و کتابهای وی

و از این بیانات صحت حدیث مشهور که مروی از ترمذی است معلوم می شود (۱). بلی کتابی به این اتقان نوشته نشده است .

در فضل کتاب اصول کافی و جهت تسمیه آن و عدد احادیث و کتابهای وی مشهور این است که امام علیه السلام فرموده اند : « هذا كافٍ لشيئتنا » (۲) از این جهت موسوم به « اصول کافی » شد ، و جلالت مؤلف این کتاب کافی است که تألیف آن در مدت ۲۳ سال به اطلاع و عهد بعضی از سفراء اربعه امام عصر علیه السلام شد . از قرار تقریر نجاشی و جمعی دیگر اخبار مضبوطه آن شانزده هزار و یکصد و نود و نه است . علامه اعلی الله مقامه فرمود : احادیث وی را به این عدد نقل کردم . و شهید ثانی (۳) در « ذکری » فرمود : آنچه در « کافی » است زیاده است از آنچه در صحاح سته است ، و عدد ابواب و کتابهای آن سی و دو است : اول کتاب عقل و جهل است و در او فضائل علم منطوی است و کتاب « توحید » و کتاب « حجّت » و در آن خمس است و کتاب « ایمان » و کفر و در آن طاعات و معاصی است و کتاب فضل قرآن و کتاب « عترت » و کتاب « طهارت » و کتاب « حیض » و کتاب « جنایز » و کتاب « صلوه » و کتاب « زکوه » و کتاب « صوم » و کتاب « حج » و [کتاب] « مزار » و کتاب « جهاد » و کتاب « معیشت » و در او انواع معاملات است و کتاب « نکاح » و کتاب « طلاق » و آنچه به وی متعلق است و کتاب « عتق » و توابع آن و کتاب « حدود » و کتاب « دیات » و کتاب « شهادت » و کتاب

-
- ۱- .علامه ادیب ، سید علی میبدی بن محمد علی حسینی ، رساله ای موجز و مفید در شرح حدیث رأس مائه به عربی نگاشته اند که توسط نگارنده کثیر الزلل این سطور تصحیح شده ، و امیدوار است همراه با مقالاتی دیگر به زیور طبع آراسته شود .
 - ۲- .خاتمه المستدرک ۱/۳۹ و ۳/۴۷۰ منسوب به امام عصر عجل الله فرجه الشریف .
 - ۳- .کذا ، کتاب الذکری از شهید اول است ، و این مطلب را شهید اول در اوائل ذکری : ۶ فرموده است .

« حکومات » و کتاب « ایمان » و « نذور » و کتاب « کفارات » و کتاب « صید و ذبایح » و کتاب « اطعمه و اشربه » و کتاب « ذی و مروه و تجمل » و کتاب « دواجن و رواجن » و کتاب « وقوف و صدقات » و کتاب « وصایا » و کتاب « مواویث » و کتاب « روضه » ، و آن آخر کتابهای کلینی علیه الرّحمه است . و کتاب دیگر بر « ردّ قرامطه » و کتاب « تعبیر رؤیا » و کتاب « رجال » و کتاب « رسائل الائمه » و کتابی در اشعاری که برای ائمه طاهرین علیهم السلام شعراء گفته اند . خلاصه چنانکه صدوق طاب ثراه اشهر است بین مسلمین و اهل ایمان از پدرش علی بن الحسین قمی با جلالت قدری که آن مرحوم داشت که جملتی از آن مذکور شد همین طور محمد بن یعقوب کلینی رازی است بین کافه اهل اسلام و فقهاء عظام ، با علو رتبت و جلالت مقام [که] داشت خداوند عطوف بواسطه این بزرگواران بر تمام علماء اسلام از اولین و آخرین متقدمین و متأخرین منت گذارد ، و بعد از ائمه هدی به این بزرگواران و امثال ایشان سائرین از علماء را فضل و علم برتری داده که یک نفر ایشان بحمد الله تعالی از اهل قم است و توطّن در ری گرفت و مدفنش نیز در ری است ، و دیگری از اهل ری و توقّفش در ری گردید امّا پدر بزرگوارش به جای وی مدفون است رحمه الله علیهم اجمعین . و عجب دارم بنا بر اقوال سابقه که در بناء ری جملتی شرح دادیم و بزرگی آن را ذکر نمودیم که وقتی مساکن حنفی و شافعی و شیعی بوده است و طایفه حنفی و شافعی بسیار بودند و شیعه بسیار کم ، مع هذا قبری از علماء ایشان در ری پیدا نیست و ذکری از آنها نیست و معلوم نشده است تاکنون قبور علماء عامه در ری باشد . بلی کسی که در ری مدفون شد کسائی نحوی است اما قبر او معین نیست در کجاست . خوب است احوال او را مجملاً در عنوان علی حده بنویسم .

در شرح حال کسائی قاری که در ری وفات کرد با محمد بن حسن شیبانی

ششم و هفتم: در شرح حال کسائی قاری که در ری وفات کرد با محمد بن حسن شیبانی که در ری مدفون شده است ابوالحسن علی بن حمزه کسائی کوفی است. شیخ طبرسی فرمود: قرآن را بر ابان بن ثعلب خواند و معروف است در قرائت اعلم و در نحو اوحد بلکه امام اهل عصر خود گردید، در کرسی به جهت اجتماع مردم برمی آمد و بسیار صدق لهجه داشت. و ابن خلکان نوشته است: چون با کساء مُحَرَّم شد او را کسائی نامیدند. و مرحوم سید نعمت الله جزائری فرمود: چون کسائی به محضر حمزه کوفی قاری حاضر می شد و خود را به کساء می پیچید و در خطابات و معضلات اشاره به وی می کرد لهذا کسائی او را خواندند ۱. و عجب است که اصل وی از عجم است و از اولاد فرس و ساکن کوفه، شاید از این جهت مرگش در خاک عجم روزی شد. و عجب تر آن است که کسائی علم نحو را در بزرگی اخذ کرد چنانکه سید طاب ثراه از فراء نقل کرده است: روزی کسائی پیاده راه رفت خسته شد، آمد نزدیک حلقه ای نشست تا استراحت نماید. پس گفت: «عیت» به تشدید یعنی: خسته شدم. پس اهل آن حلقه که اهل فضل بودند گفتند: با ما منشین برو لحن خودت را صحیح کن. پرسید: در این محل چه گویم؟ گفتند: بگو: «اعیت»، و این لفظ متکلم از باب افعال وضع و استعمالش برای خستگی از راه رفتن است، اما به تخفیف یعنی: عیت در مقامی است که انسان چاره اش در امری

منقطع شود و به تشدید هم نمی توان خواند . پس کسائی به بصره رفت ، حماد بن اسد (۱) [و] خلیل نحوی معروف را خدمت کرد تا آنکه وفات نمود . و در امثال العرب می گویند : أَجْهَلُ بِالشِّعْرِ مِنَ الْكِسَائِي . معلوم است در شعر یدی نداشت مع هذا از برای هارون الرشید به جهت نداشتن زن و مرکب سواری و وجه نقد اشعاری گفته است که ابن خلکان نوشته است : پس از خواندن این اشعار ده هزار درهم با جاریه حسناء و مرکبی برای وی فرستاد . و کسائی محمد امین و عبدالله مأمون پسر هارون الرشید را درس می گفت ، و کسائی را با ایشان مخاطبات و مکالمات کثیره است از آن جمله در « تاریخ گزیده » حمد الله مستوفی نقل کرده که : کسائی به نزد مأمون آمد تا درس نحو آموزد . مأمون به شراب خوردن مشغول بود . پس بر برگ گل مأمون نوشت و برای وی فرستاد : للنحو وقت و هذا الوقت للكاسواي لي رغبة في الورد والاس كسائي بر پشت آن نوشت : لو كنت تعلم ما في النحو من حسنألهمتكَ لذته من لذه الكاس لو كنت تعلم من في البابِ قمت لهسحباً على الوجه بل مشياً على الراس پس تکریم از کسائی کرد . خوب است شعر مأمون و کسائی را ترجمه کنم : مأمون نوشت : تعلیم نحو وقتی دارد ، این وقت برای شراب خوردن و گل بوئیدن است . کسائی در جواب نوشت : اگر بدانی لذتی

۱- . کذا ، احتمالاً حماد بن سلمه صحیح باشد ، حماد بن سلمه کسی است که سبب شد سیبویه به نحو رو آورد چون برای کتابت حدیث نزد حماد آمده بود . و در عبارت « لیس أبا الدرداء » اعتراض کرد که صحیح آن « لیس ابو الدرداء » است . و آنگاه حماد فریاد کشید که : « محنت یا سیبویه ! انما هذا استثناء » . سیبویه گفت : واللّه ! لأطلبن علماً لا يلحنني معه واحد . سپس ملازم خلیل نحوی شد . این مطلب را ابن هشام در مغنی اللیب ۱/۲۹۴ و دیگران نقل کرده اند .

که در این علم است تو را منع از لذت شراب خوردن می کند ، و اگر بدانی کیست به درب خانه تو با سر به سوی وی می روی . خلاصه مسعودی در « مروج الذهب » وفات کسائی را بدین عبارت نقل کرده است : توفی سنه تسع وثمانین ومائه ، وذلك فی ایام الرشید ، مات علی بن حمزه الکسائی صاحب القرآن ، وقد یکنی ابالحسن ، وكان قد شخص مع الرشید الی الی فمات بها . بعضی یقین کرده اند مدفن کسائی را در ری بدین عبارت : توفی برنبویه وهی قریه من قری الری حین توجّه مع الرشید الی خراسان ، وتوفی معه فی یومه محمد بن حسن الشیبانی ، فقال الرشید : دُفِنَ الْفَقْهُ وَالنَّحْوُ بِرَنْبُویَه (۱) . مجملاً در سال یکصد و هشتاد و نه در وقتی که هارون الرشید به خراسان می رفت در یک روز محمد بن حسن قاضی که حالش را ابن خلکان نوشته است و مرد فقیهی بوده است با کسائی وفات کردند ، و در یک روز در قریه رنبویه که دهی از دهات ری است مدفون شدند . پس هارون گفت : فقه و نحو در رنبویه مدفون شد (۲) . و فیروز آبادی (۳) در « قاموس » (۴) در لغت « ارنب » رنبویه را قریه ای از قرای ری دانسته است ولیکن محل آن را تعیین نکرده است . اما ظاهراً بسیار نزدیک بوده است به شهر ری ؛ از آنکه توقف هارون الرشید در ری بود و از آن شهر نهضت کرده و طرف خراسان رفته به نیران وارد شد . و اگر هم آن قریه تاکنون آباد باشد هزار و یک صد و چیزی است اسم آن تغییر کرده

-
- ۱- در فوائد رجالیه ۳/۱۵۷ از قول رشید نوشته که گفت : دفن الفقه العربیه بالری . سپس می گوید : وقیل : مات بطوس سنه اثنتین أو ثلاث و ثمانین ومائه . وقیل : سنه مائه وتسع وتسعین ، والله اعلم ، نیز بنگرید به : تاریخ بغداد ۱۱/۴۱۰ ۴۱۱ .
 - ۲- تاریخ بغداد ۱۱/۴۱۱ .
 - ۳- در چاپ سنگی : فیروزی آبادی .
 - ۴- القاموس المحيط ۱/۷۶ ، معجم البلدان ۱/۱۶۲ با عنوان ارنبویه آن را از قرای ری دانسته ولی در ۳/۷۳ با عنوان رنبویه آن را قریه ای نزدیک ری ذکر کرده است .

در شرح حال علی بن احمد خزار رازی است که در ری وفات یافت

در شرح حال مولی محمد اسماعیل مازندرانی والد جامع این اوراق

است . بعضی از مزار و قباب مخروبه نزدیک کنار کرد طهران و زیان که قریه ای بین راه قم است بعضی احتمال داده اند شاید از این دو نفر باشند . بسیار بعید است در صورتی که مخالف باشند با اطلاع علماء شیعه راضی شوند که آنها بیا بمانند . پس بر این شرح دانستی که دو نفر در ری مردند : یکی محمد بن حسن قاضی فقیه ، و دیگری ابوالحسن کسائی .

هشتم : علی بن احمد خزار رازی است که در ری وفات یافتاز کسانی که از علماء شیعه در ری مدفون گردید علی بن احمد بن علی خزار (۱) رازی است . مولدش در ری است ، و بسیار متکلمی است جلیل القدر . کتب چند در کلام تصنیف کرده است و انس بسیار به فقه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم داشت . و عبارت علماء رجال آن است : و کان مقيماً بالری و بها مات (۲) . الفهرست ، شیخ طوسی : ۱۶۵ ش ۴۳۲ ، خلاصه الاقوال : ۱۷۹ ش ۲۴ ، طرائف المقال ۱/۲۴۵ ش ۱۵۴۷ . یعنی : در ری اقامت داشت تا وفات یافت در آن . و دیگر از حالت وی و ایام وفاتش از کتب موجوده اطلاعی حاصل نگردید .

نهم : [مولی محمد اسماعیل مازندرانی والد جامع این اوراق] از علماء شیعه که در ری مدفون است مرحوم میرور نادره الفضلاء و علامه العلماء ،

۱- کذا ، در بعضی از منابع : الخزاز ، مانند الکلبینی والکافی : ۱۴۷ و معجم رجال الحدیث ۱۳/۲۵۷ .

۲- در چاپ سنگی : فات .

تغییر قبر شریف مرحوم والد مؤلف این اوراق است

المحدّث الفقیه الذی لیس له نظیر ولا شبیه ، عینه اسواد التدقیق ومشکاه انوار التحقیق ، المتمسک بذیل الاحتیاط والتقوی ، مع ما له اجازات فی الفتوی ، العابد الزاهد والورع المجاهد ، ناشر علوم الدین ، والدی العلامه ، المولی محمّد اسماعیل الملقب بفخرالدین المازندرانی اصلاً والطهرانی مولداً مدفناً ، اعلى الله قدره فی دار القرار وارضاه عنی برضاء (۱) الوالد لولده البار .

تغییر قبر شریف مرحوم والد مؤلف این اوراق استجدّ امجد داعی ، مرحوم ملاّ عبدالعظیم بن مرحوم ملاّ محمّد باقر کجوری هجرت فرمود و به طهران آمد ، و در محله ارک سلطانی که سابقاً مسکن اهل مازندران بود منزل گرفت و در تقوا و تدین و اطلاع رؤوس مسائل دینیّه منفرد ، و از عمر وی صد سال علاوه گذشت . و مرحومه جدّه ام نیز زنی عابده و صد ساله بود ، و این دو تن بعد از وفات در عتبات عالیات در ایوان شریف حسین علیه السلام موطن گرفتند . گویا مرحوم جدّم رغبتی نداشت فرزندانش به تحصیل علوم مشغول شوند . از این جهت دو فرزند دیگرش به صنایع بدیعه منحصر شدند ، و از علوم مرسومه بهره ای نیافتند ، اما مرحوم والد طاب ثراه نفرت و گریز از هر صنعت جز تحصیل علم داشت . در مدرسه واقعه در ارک مشهوره به مدرسه مهد علیا خدمت مرحوم حاجی ملاّ تقی دامغانی لیلاً و نهاراً همت گماشت و مقدمات نحو و صرف ، منطق و معانی بیان را به نحو اوفی آموخت . بعد از آن با شوق وافر و تعمق نظر کتاب « معالم الاصول » و کتاب « قوانین » و کتاب « شرایع » و کتاب « شرح لمعه دمشقیه » را در خدمت اساتید این فن تعلیم گرفت ، در زمان اندکی به مباحثه و مدارس کتب فقهیه مشغول گردید ، و در علم رجال و فهم اخبار ائمه

اطهار علیهم السلام تبخّر خاصی به هم رسانید . با مرحوم رضوان مکان حاجی شریعتمدار استرآبادی انس و الفت مخصوصی داشت . مراوده علماء و توجّه قلبی مردم آن مرحوم را به محله عربها که قریب به ارک سلطانی است کشانید ، و مسجدی بنا شده امامت آن محل مفوض به ایشان گردید . و مدرس ایشان هم در مدرسه مشهوره به صدر متصل به مسجد شاه بود . پس مرحوم والده را که از اهل کلارستاق بود خواست ، و همانا در تمام زندگانش بر اّمّت واحده مبعوث گشت و دیگر زنی نگرفت . و در روز جمعه نهم ماه صفر المظفر به مورّخه هزار و دویست و پنجاه و پنج این بنده متهور در بحور خطیئات و معترف به اسائه و مقرّ به جرم و اسیر ذنب و مرتّهن به عمل و مُسوّفِ توبه و هیکل هواء و مُنَعِمِر در لذات نفس ، لیت شعری للشقاء ولدتنی امّی ، لیت لم تلدنی گویان متولد گردید . پس از چندی به عتبات عالیات مشرف شد و خدمت مرحوم شیخ الفقهاء شیخ محمّد حسن طاب ثراه تلمّذ فرمود ، و چندی هم خدمت مرحوم خاتم المجتهدین شیخ مرتضی اعلی الله مقامه شرفیاب گردید ، و تمام « رسائل فقه » را از طهارت الی الدیات که اکنون به خط شریف آن مرحوم موجود است به طریق استدلال و استفاده مرقوم نمود ، و اجازات عدیده که بر اجتهاد و فقاهات ایشان مشایخ اجازه داده اند نیز حاضر دارم . پس از مراجعت از عتبه علویّه مرتضویّه به طهران آمد و مرجع احکام و مصدر امور شرعیّه گشت ، با ابناء دنیا آمیزش نگرفت و قناعت پیشه اش شد ، جامه فقر از خود نیفکند و در قضاء حوائج مهمّه اهتمامی داشت ، عسرت و تنگدستی را شعار خود کرد ، و زحمات کثیره در تربیت این بنده کشید که شرح آن را در رساله علی حده که روزنامه عمر این گناه کار است ضبط کرده ام .

عاقبت از وباء عام در سلخ شهر ذیقعدہ الحرام در روز یکشنبه ۱ قریب به ظهر در تاریخ دویست و هفتاد و هشت به رحمت ایزدی واصل شد ، و پنجاه و پنج سال از عمرش گذشت و در ایوان شمالی در جوار قبر مرحوم آقا طاب ثراه مدفون گردید ۲ . و جز این مستمند سه فرزند ارجمند از ذکور بقیت نهاد . و ظاهراً داعی در تربیت اخوان و خدمتگزاری ایشان کوتاهی نکرده باشد و تقویت کامل در تحصیل کمال ایشان نمود ، و بر این دعوی خداوند تعالی گواه است ، ولیکن برادر کوچکتر از من که در مراتب فضل و ادب و فقه و اصول و شعر و خطابت و زهد و ورع بزرگواری دیگر داشت ، فراق پدر را از نظر فراموش کرده داغ سختی بر دلم گذاشت . بعد از امراض مزمنه این بنده را لایق خدمت و مصاحب خود ندید و از دنیا عزیمت گزید و چشم از عیال و فرزندان خود پوشید تن را مجاور وادی السلام و جان را به اعلی ذروه جنان مقام داد . و عجب است این جوان ناکام در این حدائث سن و ریعان شباب در مقبره وادی السّلام نجف بین مقبره مرحومه والده و همشیره ام قبری خود حفر نمود ، در آن سنگی نصب کرد و نوشت : هذا قبر عبداللّه سیموت ان شاء اللّه ، جعفر بن محمّد اسماعیل . و وفاتش در شب اوّل ماه مبارک رمضان هزار و دویست و نود و پنج بود در طهران ،

فیه لطف و لطافه : در تعریف و توصیف آب و هواء ایران و بلده ناصره طهران است

و در همان قبر محفور بحمدالله مستور شد . و اکنون این مبتلای مهجور به وجود این دو برادر عزیز که به مثابه یمین و شمال منند مسرورم ، امیدوارم به داغ این دو بزرگوار مبتلا نشوم . عجب دارم از غفلت خویشتنندارد کسی یاد این (۱) زیستن

فیه لطف و لطافه (۲) در تعریف و توصیف آب و هواء ایران و بلده ناصره طهران استبدان مملکت ایران در عذوبت ماء و لطافت هواء از تمام ممالک روی زمین اشرف و اعدل است ، و هیچ یک از بلاد ارضیه و دیار حسیه بهتر از وی نیست . بناءً علی هذا بواسطه شرافت محل و مکان و تأثیرات هوائیه و تربیتهای سماویه سکنه و اهل آن باید حاله و خلقه و خلفاً ، اشرف والطف واقوی بوده باشند ، و صدق این دعوی به حکومت حکماء و اولو الابصار واضح و ظاهر است . و آنچه از متون تواریخ ناصریه مؤید فهمیده شده است حدود مملکت ایران زمین بدین سان مساحت داشته : حدّ شرقی به ولایت سند و کابل ، و حدّ غربی به ولایت شام ، و حدّ شمالی به حدود روس ، و حدّ جنوبی به بیابان نجد ، و طول آن هزار و شصت و دو فرسنگ ، و عرض آن ششصد و پنجاه و هشت فرسنگ ، و مالیات آن در زمان خسرو پرویز هشتصد کرور و بیست و نه هزار دینار طلای سرخ بود . و اهل تاریخ گفته اند : ایران اسم هوشنگ است از سلاطین پیشدادیان که بعد از کیومرث سلطنت کرد و فارس نام پسر اوست که زبان فارسی را نسبت به او می دهند ،

۱- « این » در چاپ سنگی تکرار شده است .

۲- در چاپ سنگی : لطلعه . واژه فوق را با توجه به معنا ، و نیز فهرست مندرج در ابتدای کتاب ، ثبت کردیم .

و چهار طبقه در ایران سلطنت کردند: اول: پیشدادیان. دوم: کیان. سوم: ملوک الطوائف. چهارم: ساسانیان که اکاسره اند. و اول ایشان کیومرث به ثاء مثلثه یا ثاء نقطه دار است چنانکه گفته اند: تحسین خدیوی که کشور گشودسر تاجداران کیومرث بود و کیومرث لفظی است سریانی یعنی: زنده ۱. خلاصه شصت و هشت نفر از این طبقات اربعه در ممالک ایران حکمران شدند، و در بلاد عجم نگاهبان تا زمان یزدجرد بن پروزیر. و همیشه این مملکت علیّه محسود تمام ملل و دول بوده است، و هر ذی لسانی از وصف نعماء وی قاصر و عاجز. قطع نظر از استحسنات عقلیه شواهد خارجه جهت امتیاز این مملکت از جهت حسن حالت اهل ایران و خاک بی مثل و نشان آن و فضیلت و مزیتش بر بلاد دیگر آنچه داعی فهمیده است اجمالاً شرح می دهد: حضرت نوح که ملقب به آدم ثانی و مکنی به ابوالانبیاء است بعد از خروج از کشتی و بناء سوق الثمانین بنا بر وحی آسمانی زمین را بر اولاد خود قسمت فرمود، و آن وقت از هشتاد نفری که خدمش بودند سه نفر از فرزندان باقی ماندند: یکی سام نبی علیه السلام، و یکی

در مدح بلاد ایران و تربیت پیغمبر ذی شان و طبقات سلاطین عجم

حام ، و یکی یافت . پس اراضی شرقیه از قبیل چین (۱) و ماچین به یافت تفویض شد ، و اراضی غربیه را از مصر و حبشه و هند و شام به حام واگذار گردید (۲) ، شامات و جزائر و عراق عرب و عجم و فارس و خراسان را به سام علیه السلام مرحمت فرمودند که هر یک اقامت نمایند و تعمیر کرده تا توالد و تناسل شود . و بعضی مورخین نوشته اند که : کیومرث پسر سام بن نوح علیه السلام بود . پس شخص شریف سام متصدی اصلاح این حدود گردید ، و سام هم از این دو تن ممتاز بوده است ؛ از آنکه مخلع به خلعت نبوت و مشرف به تشریف رسالت گردید .

در مدح بلاد ایران و تربیت پیغمبر ذی شان و طبقات سلاطین عجم پس این پیغمبر جلیل نبیل مواظب شد در تربیت کردن مملکت ایران ؛ از این جهت ایران مجمع خیرات و منبع برکات گردید ، و فیوضات حقه اش از ولایات دیگر افزون تر آمد ، و البته مربی و مدبر را در تدبیر و تربیت مملکت مدخلیت کلّیه است . و به بیان دیگر سلسله ملوک ایران منتهی به اصل نبوت می شوند و در آخر الزمان هم آثار نبوت و ولایت از حدود ایران و اعاجم ظاهر می شود ، چنانکه در فضل عجم به ذکر اخبار معتمده خوانندگان را بشارتی دادم و بیانات حقه نمودم . بناءً علی ذلک ، حکماء و علماء و اهل فضل از حدود ایران بسیار برانگیخته شدند که شرح احوال هر یک از معاصرین سلاطین ماضین علی حده کتابی مبسوط و مدون

۱- در چاپ سنگی : حین .

۲- نمازی در مستدرک سفینه البحار ۵/۱۸۸ ۱۸۹ به نقل از ناسخ التواریخ می نویسد : ۲۲۴۵ سال پس از هبوط آدم علیه السلام نوح زمین را بین فرزنداناش تقسیم کرد و در ۲۳۱۹ سال پس از هبوط کیومرث بن سالم بن نوح بر اریکه سلطنت در ایران نشست به سن هزار سالگی و سی سال حکومت کرد .

می شود . شاید کسی را قدرت جمع و شرحش نباشد . پس خداوند خواست این خطه شریفه مجموع من حیث المجموع از برکات و میامن آن پیغمبر جلیل الشان الی یوم القیامه مبعث انبیاء و محط اولیاء و ازکیاء باشد . حال که این بلاد تجزیه شده است باز در ری اظهار اسلام و آثار ایمان می شود ، اگر چه مسلمین شهادتین می خوانند و عقیده به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم دارند و اغلب بقاع کریمه و قباب عالیه که حضرت احدیت تعظیم و تکریم آن را خواسته است و همیشه هم معظم بوده اند در ید ایشان است و اهل شوکت را استیلائی نیست ، اما اسلام را جانی است و آن ایمان است و ظهور و بروز ایمان در تن ناتوان اسلام در خطه ایران شده است و قبه الایمان در اعصار قدیمه و قرون ماضیه این حدود بوده است ، سیما خطه و حدود ری که در تواریخ عامه و خاصه معلوم است که یک وقتی هشتصد هزار خانه داشته است ، و علماء و حکماء وی افزون از حد و حصر بوده اند ، و از اطراف شد رحال می کردند از اهل کلام و علماء اعلام و اقطاب ذوی الاحترام ، و مدارس علمیّه خیریه داشته است ، تمامت آنها از همان بنیان خیری است که در روز نخست پیغمبران عظام فرموده اند . و بحمد الله تعالی آثار و ثمرات حائیه این زمان خجسته اوان از همان تربیتهای حسنه است که فرمودند و اکنون نتیجه داده است . پس این مقدمات برای این بود که ضمناً علمائی که مدفون در ری شده اند از علماء و شعراء و حکماء و فقهاء و ادباء و اقطاب و اهل خیری که در زمان ائمه اطهار از شهر ری برانگیخته شده اند و از ایشان نامی برده می شود در هر قطری از اقطار که مدفون هستند اسمی از ایشان در این عنوان بنویسم ۱ و یادی کنم تا بعضی بدانند از خاک ری چه قدر

علماء و فقهاء ظاهر شده اند، و چگونه از ایشان خیرات و طاعات هویدا گردید، و این دین به چه قسم از ایشان ماند. و گویا بعد از دو بلد این قدر فقهاء و روات اخبار و احادیثی که از شهر ری برخاستند از شهری برخاسته باشند و بر این شرف و فضل ما را فخر و مباهات بر تمام ایران لازم است، از آنکه سلمان فارسی علیه السلام به روایت مشهور از ابناء فارس و وی یک تن است این گونه فخر و مباهات اهالی آن حدود می نمایند، اگر چه تفاخر ایشان نیز از دوستان و شیعیان و معموره ایران است فرقی ندارد، لیکن شرح احوال علماء و فقهاء این شهر در کمال

در اینکه راویان اخبار و احادیث از تابعین غالباً رازی بوده اند

روایات و اصحاب و تابعین و علماء اسلام که انتساب به شهر ری دارند از هر طبقه

خفاست و کسی در مقام ایضاح حال ایشان برنیامده است ، و یادی در مجموعه علی حده نکرده است . و اگر خداوند داعی را توفیق دهد این بیان را مانع موانع دیگر خود نماید شاید بتواند احوال هر یک را فرداً فرداً در کتابی علی حده جمع کند که رجال ری و ثقات از وی درست شناخته بشنوند و شناسایی این اشخاص باعث مزید معرفت و قوت ایمان ایرانیان سیما سکنه طهران شود . مدتی جام جم بدست تو بود چون تو نشناختی کسی چه کند

در اینکه راویان اخبار و احادیث از تابعین غالباً رازی بوده اند اشاره اجمالی می شود پس بدان که از اصحاب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم کسی که رازی باشد در کتب « رجال » ندیده ام ، و زمان حضرت ختمی مآب هم این بلاد مفتوح نشده بودند ، و مذهب اهل این حدود و بلاد دیگر معلوم است به چه نحو بوده است ، در زمان عمر بن الخطاب شهر ری مفتوح شد و اهلس به مرور ایام و اعوام به دایره اسلام داخل شدند تا آنکه کما ینبغی اهل شهر ری و قرای آن به مذهب تشیع وارد گردیده و کاملاً خداخواه شدند . و کسانی که مراد داعی است و از شهر ری امتیاز یافتند در زمان صادقین علیهماالسلام است الی زماننا هذا .

روایات و اصحاب و تابعین و علماء اسلام که انتساب به شهر ری دارند از هر طبقه پس این طایفه بنا بر طبقاتی که در کتب تواریخ و اخبار مرتب و مشحون است تابعینند و تابعین از تابعین ، یعنی : جمعی از ایشان معاصرین ائمه طاهرین علیهم السلام بوده اند و درک صحبت و خدمت ایشان کردند ، و از شهر ری هجرت کرده به ملازمت آستان ائمه علیهم السلام

مفتخر گردیدند ، و جمعی دیگر هم از زمان غیبت صغری بوده اند و نسبت ذاتی و خاکی ایشان از شهر ری و اطراف آن است . پس صحابی رازی نبوده است اما طبقه ثانیه کم است لیکن از طبقات دیگر فراوان ۱ :

اَوَّل : ابوسعید سهل بن زیاد رازی

اَوَّل : ابوسعید سهل بن زیاد رازی است ، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام . شیخ طوسی

دوم: عبدالله بن محمد بن حماد رازی

سوم: احمد بن اسحاق رازی

فرموده: انه ثقه (۱). و اخرجه من قم (۲) الی الری و كان یسكنها (۳). و كنیه دیگرش ابوالخیر است. دوم: عبدالله بن محمد بن حماد رازی است، از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است (۴). و ایضاً عبدالله بن محمد رازی از اصحاب آن جناب است (۵). سوم: احمد بن اسحاق (۶) رازی است، از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است کشی فرمود: انه ثقه، و اختصاص به وی به ناحیه مقدسه دلیل بر جلالت اوست (۷). و وی غیر از احمد بن اسحاق قمی است، و وی از اهل آبه بود و در قم ساکن گردیده. احمد رازی همان است که امام علیه السلام جامه ای (۸) به وی داد و در حلوان (۹) مدفون شد، زمانی که از خدمت ابی محمد علیه السلام مراجعت می کرد. و وی را از سفراء و وکلاء و ابواب معروفین از جهت سعادت شمرده اند و توقیعات کثیره

- ۱- رجال الشيخ الطوسی: ۳۷۵ ش ۱، نیز بنگرید به: ۳۸۷ ش ۴ و ۳۹۹ ش ۲، نقد الرجال ۲/۳۸۳ ۳۸۴.
- ۲- در چاپ سنگی: القم.
- ۳- رجال النجاشی: ۱۸۵ ش ۴۹۰ (ص ۱۴۰ از چاپ دیگر)، خلاصه الاقوال: ۳۵۷ ۳۵۶ ش ۲. عبارت اخیر از نجاشی است نه شیخ طوسی.
- ۴- رجال الشيخ الطوسی: ۳۷۶ ش ۵۵۶۶ (رقم ۵).
- ۵- رجال الشيخ الطوسی: ۳۷۷ ش ۵۵۷۴ (رقم ۱۳). در واقع این مورد بر حسب ترقیم مؤلف مناسب بود سوم قرار گیرد، چون ظاهر کلام شیخ طوسی که به فاصله هشت عنوان پس از عبدالله بن محمد بن حماد رازی، عنوانی مستقل «عبدالله بن محمد رازی» را آورده تعدد آن است.
- ۶- لفظ اسحاق در متن تکرار شده است.
- ۷- شرح اصول کافی ۶/۲۲۶، طرائف المقال ۱/۲۷۵ ش ۱۸۴۴، و نیز حاشیه التحرير الطاوسی: ۵۲ ش ۳۱.
- ۸- عبارت در چاپ سنگی چنین آمده: .. گردیده همان است احمد رازی که امام علیه السلام رازی جامه ای.
- ۹- الحلوان: بلد مشهور من سواد العراق، و هی آخر مدن العراق، و بینها و بین بغداد خمس مراحل. بنگرید به: شرح اصول کافی ۸/۴۱ به نقل از مصباح.

چهارم : اعین ابامعاذ رازی

پنجم : بکر بن صالح رازی

ششم : علی خزار رازی

هفتم : عیسی بن ماهان ابو جعفر رازی

هشتم : محمد بن ابی زید رازی است

نهم : محمد بن بدران بن عمران ابو جعفر رازی

دهم : ابو عبدالله محمد بن حسان رازی

یازدهم : ابوالعباس محمد بن خالد رازی

دوازدهم : ابوبکر محمد بن خلف رازی

از برای وی آمد ، از آن جمله سؤال کرد از امام زمان علیه السلام : اراده حج دارم جائز است هزار دینار قرض کنم و در مراجعت بدهم ؟ توقیع برای وی آمد : « هی [له] منّا صلّه ، فاذا رجع فله عندنا سواها » (۱). چهارم : اعین ابامعاذ رازی است و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام . پنجم : بکر بن صالح رازی است ، از حضرت کاظم علیه السلام روایت می نمود . و شیخ طوسی فرمود : کتاب « درجات (۲) الایمان و وجوه کفر و استغفار و جهاد » از اوست (۳). ششم : علی خزار رازی ، متکلم جلیل فقیه که در ری وفات کرد . هفتم : عیسی بن ماهان ابو جعفر رازی است ، و از اصحاب صادق علیه السلام . هشتم : محمد بن ابی زید رازی است ، از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است . نهم : محمد بن بدران (۴) بن عمران ابو جعفر رازی است . نجاشی فرموده : از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است (۵). دهم : ابو عبدالله محمد بن حسان رازی است ، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است ، و معروف به زینبی . و او راست کتابهای کثیره : کتاب « عقاب » ، کتاب « ثواب انا انزلناه » ، کتاب « ثواب الاعمال » ، کتاب « شیخ و شیخه » ، کتاب « ثواب القرآن » . یازدهم : ابوالعباس محمد بن خالد رازی نیز از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است . دوازدهم : ابوبکر محمد بن خلف رازی است ، متکلم جلیل است از اصحاب قدماء

۱- اختیار معرفه الرجال : ۳۴۴ ، نقل از تهذیب المقال ۳/۴۴۴ ۴۴۵ .

۲- در چاپ سنگی : ارجاث !

۳- معجم رجال الحدیث ۴/۲۵۲ .

۴- در بعضی از نقلها : بکران .

۵- رجال النجاشی : ۳۹۴ ش ۱۰۵۲ ، نقد الرجال ۴/۱۵۳ .

سیزدهم : محمد بن عبدالحمید قبه رازی

چهاردهم : محمد بن یحیی رازی

پانزدهم : نعمان رازی

شانزدهم : علی بن حسین بن جنیه حافظ رازی

هفدهم : ابو عبدالله محمد بن احمد جامورانی رازی

هیجدهم : محمد بن جعفر مشهور به رازی

نوزدهم : منصور بن عباس ابوالحسن رازی

بیستم : هشام بن مثنی رازی

بیست و یکم : یحیی بن ابی بکر رازی

بیست و دوّم : یحیی بن علاء رازی

و کتاب « امامت » نوشته است . سیزدهم : محمد بن عبدالحمید قبه رازی است ، متکلم جلیل القدر بوده است . چهاردهم : محمد بن یحیی رازی است . پانزدهم : نعمان رازی است که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است . شانزدهم : علی بن حسین بن جنیه حافظ رازی است که در سال دویست و نود و یک در مکه وفات کرد ، و وی محدث ری بوده است . هفدهم : ابو عبدالله محمد بن احمد (۱) جامورانی رازی است از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است . قیل : لیس [له] ثانی فی الارض (۲) . هیجدهم : محمد بن جعفر مشهور به رازی است که امام عصر ارواحنا له الفداء در سال دویست و نود در حقّ وی مدح نمودند ، و تویح آن بزرگوار عجل الله فرجه را به ری آوردند . و فرمایش آن بزرگوار است : « انه من ثقاتنا » (۳) . نوزدهم : منصور بن عباس ابوالحسن رازی است ، و در بغداد وفات کرد . بیستم : هشام بن مثنی رازی است ، و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است . بیست و یکم : یحیی بن ابی بکر رازی است که مشهور به ضریر و در زمان حضرت هادی علیه السلام بود . بیست و دوّم : یحیی بن علاء رازی است ، صاحب کتاب است و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام بود .

۱- در چاپ سنگی لفظ « بن » را اضافه دارد .

۲- علامه حلی در خلاصه الاقوال : ۴۰۴ ش ۵۹ می گوید : ضَعَفَهُ الْقَمِيونَ وَاسْتَشْنَوْا مِنْ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ مَا رَوَاهُ ، وَفِي مَذْهَبِ ارْتِفَاعٍ ، وَ فِي صَفْحَةِ ۴۲۴ تَصْرِيحٌ مِي كُنْدَ كِهْ ضَعِيفٌ اسْت . همچنين در رجال ابن داود : ۲۶۹ ش ۴۲۳ ، و ۳۱۳ ش ۱۹ ، نقد الرجال ۴/۱۱۳ . عباراتی را که مؤلف در حق جامورانی ذکر کرده یافت نشد .

٣- رجال ابن داود : ١٦٧ ش ١٣٣٥ ، جامع الرواه ٢/٨٦ ، طرائف المقال ١/٢١٣ ، الكليني و الكافي : ١٤٨ .

بیست و سوم : محمد بن یعقوب کلینی رازی

بیست و چهارم : علان ، خالوی محمد بن یعقوب رازی

بیست و پنجم : محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی

بیست و ششم : علی بن محمد کلینی رازی

بیست و هفتم : شیخ ابوجعفر دوربستی رازی

بیست و هشتم : ابان کلینی رازی

بیست و نهم : قطب الدین محمد بن محمد رازی

سی ام : سید امیر غیاث الدین محمد بن سید یوسف رازی

سی و یکم : یحیی بن معاذ واعظ رازی

سی و دوم : شیخ ابوالفتوح رازی

سی و سوم : شیخ عبدالجلیل رازی

سی و چهارم : مرحوم سید مرتضی رازی

سی و پنجم : ابی الفرج علی بن الحسین رازی

دیگر مدفونین در ری از خلفاء و حکماء و فقهاء و بزرگان

اول : هادی بالله که خلیفه چهارمین بنی عباس

بیست و سوم : محمد بن یعقوب کلینی رازی است . بیست و چهارم : علان ، خالوی محمد بن یعقوب رازی است . بیست و پنجم : محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی است . بیست و ششم : علی بن محمد کلینی رازی است . بیست و هفتم : شیخ ابوجعفر دوربستی (۱) رازی است . بیست و هشتم : ابان کلینی رازی است . بیست و نهم : علامه قطب الدین محمد بن محمد رازی است صاحب کتاب « شرح مطالع » و کتاب « محاکمات » . سی ام : سید امیر غیاث الدین محمد بن سید یوسف رازی است . سی و یکم : یحیی بن معاذ واعظ رازی است . سی و دوم : شیخ ابوالفتوح رازی است . سی و سوم : شیخ عبدالجلیل رازی است . سی و چهارم : مرحوم سید مرتضی رازی است . سی و پنجم : ابی الفرج علی بن الحسین رازی است که یکی از کتاب عضد الدوله بود ، و صاحب کتاب « مفتاح الطب » است .

[دیگر مدفونین در ری از خلفاء و حکماء و فقهاء و بزرگان] و از خلفاء بنی عباس هم دو نفر در شهر ری متولد شدند بنا بر

نقل صاحب « تاریخ خمیس » : اول : هادی بالله که خلیفه چهارمین بنی عباس است معروف به ابومحمد موسی بن

۱- کذا، و در دیگر منابع : دوریستی .

دوم: ابوجعفر هارون الرشید بن مهدی

مهدی، یک سال و سه ماه خلافت کرد. دوم: ابوجعفر هارون الرشید بن مهدی است که این دو نفر به فاصله یک سال در شهر ری متولد شدند؛ از آنکه پدرشان در شهر ری حاکم بود و مسکن داشت. و از حکماء ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه خازن رازی است، و کتاب «اخلاق ناصری» سلطان الحکماء خواجه نصیر الدین طوسی ترجمه کتاب اوست چنانکه در اول همان کتاب فرموده است. و از اطباء محمد بن زکریای رازی است، و کتاب «من لا یحضره الطیب» (۱) و کتاب «برء السیاعه» از اوست. و از فقهاء عامه شیخ ابوالقاسم سلیم بن ایوب بن سلیم فقیه شافعی رازی است. و از مشاهیر اهل تفسیر فخرالدین محمد بن عمر بن حسین رازی است معروف به خطیب ری، و حالتش در تسنن مشهور است. و از وزراء و امراء سعد الملک رازی است. و از نسبیه قاضی صابر ونکی رازی (۲) است. و از شعراء فخر الشعراء ابوالمفاخر رازی است که معاصر سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بود، در وقتی که سلطان به شهر ری آمد نوکرهای سلطان مذکور در مزارع رعایا تعدی کردند، پس قطعه ای گفت و فرستاد برای سلطان؛ از آن جهت پادشاه لشکریان را منع کرده سیاست فرمود: ای خسروی که سایه حکم تو بر فلکبر زد تن (۳) ز طاق طارم کیوان نشسته است شاه سپاه تو که چو مورند و چون ملخبر گرد دخل خانه دهقان نشسته است باران عدل بار که این خاک سالهاست بر امید وعده باران نشسته است و از شعراء مشهور این بلد امیر قوامی رازی است. و اکنون خوب است چند نفر از علماء قدماء رازیین و از علماء معاصرین که اهل طهران بوده اند و وفات نمودند بر حسب میسور احوال هر یک را منظور آورده از نسائم بیان و بنان روح و ریحانی اهداء قبور ایشان نمایم.

۱- در چاپ سنگی: الطب.

۲- در چاپ سنگی: راضی.

۳- کذا.

علماء قداماء رازيين و علماء معاصر طهراني

در شرح حال مرحوم شيخ محمود حمصی رازی

الاولی : در شرح حال مرحوم شيخ محمود حمصی رازی استمرحوم عالم بارع و فاضل جامع ، المحدث المتكلم ، الفقيه الورع الثقة ، الناقد البصير ، والمحقق النحرير ، امام العلماء المتقدمين ، الشيخ سديد الدين محمود بن علی بن الحسن الحمصی الرازی طاب ثراه . در زمان خویش مطاع علماء اصوليين و مرجع فقهاء متبحرين بود ، و معاصر شيخ فقيه جليل محمد بن ادریس است چنانکه فرموده است : سألتی شيخنا محمود بن علی بن الحسن الحمصی الرازی عن معنى هذا الحديث : روى محمد بن مسلم ، قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : « قضی امير المؤمنين عليه السلام برّد الحیيس وإنفاذ المواريث » فقلت له : الحیيس معناه الملك المحبوس علی بنی آدم [من بعضنا] علی بعض ، مده حياه الحابس دون حياه المحبوس علیه ، فاذا مات الحابس فإن الملك المحبوس يكون ميراثاً لورثه الحابس.. الى آخره (۱).

۱- السرائر ۲/۱۹۰ ، دربارہ حدیث همچنين رجوع کنید به : کافی ۳۴۷/۳۳ ح ۲۷ ، من لا يحضره الفقيه ۴/۲۴۵ ح ۵۵۸۱ .

در شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی

بزرگوارش سید مجتبی است که یکی از مشایخ شیخ منتجب الدین قمی است، و روایت این دو بزرگوار از مرحوم شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی و سیدین سندین سید مرتضی و سید رضی علیهم رحمه الله است. و صاحب کتاب «مقامع» فرموده است در جواب و سؤال سائل (۱): اما ملاقات غزالی با سید مرتضی علم الهدی بی اصل است، هر چند بعضی از فضلاء گفته اند؛ زیرا که وفات سید در سنه چهار صد و سی و شش بود و ولادت ابوحامد در سنه چهار صد و پنجاه بوده است، و محتمل است که مراد از سید مرتضی میر مرتضی رازی صاحب کتاب «تبصره العوام» باشد لکن حکم به آن موقوف است بر موافقت تاریخ عصر او، و الحال در نظر ندارم (۲). و مرحوم محمد بن ابی القاسم طوسی در کتاب «محاکمات» فرموده است: آن محمد الغزالی صاحب سید مرتضی الرازی صاحب کتاب «تبصره العوام» وصارت بینهما مباحثات و مناظرات مذهبیّه فاستبصر بیده و صار من الامامیه ورجع من التسنن، وکتب بعد ذلك کتاب «سرّ العالمین». و قال الغزالی فی تحقیق امر الخلافه: قد استقرت الحجیّه وجهها.

الثالثه: در شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی استمرحوم العالم الربانی، والقمر الطالع الشعشعانی، و مروّج (۳) المذهب والدین، و معلّم

۱- کذا، ظاهراً: در جوابِ سؤالِ سائل .

۲- صاحب ذریعه ۳/۳۱۸ پس از اینکه معاصرت و مشاجرت غزالی و سید مرتضی را نقل می کند و تذکر به ولادت غزالی در سال ۴۵۰ و وفاتش در سال ۵۰۵ می دهد می گوید: فانه جرت العاده ببقاء احد المتعاصرين بعد الآخر بعده سنوات الی عشرين أو اکثر، فبقى السيد المعاصر للغزالی بعده الی حدود سنه ۵۲۵، وشاهده الشيخ منتجب الدین وقرأ علیه وأجیز منه فی الروایه، والفتبصره بعد سنه ۴۶۹.. بل ألفه بعد موت الغزالی ولذا ينقل فيه عن كتبه.. الی آخره .

۳- در چاپ سنگی: مروّج .

الفقهاء والمجتهدین ، المتوحد فی عصره ، الرّضی الزکّی ، المولی الاولی المرضی ، ابن عبدالرحیم الطهرانی الرازی الشیخ محمد تقی ، علیه رحمت و برکات من الربّ العلیّ . مولد آن مرحوم و مسقط الرأس والد ماجد ایشان در دهی است در راه مشهد مقدس از توابع طهران مشهور به ایوان کیف ، که کیفیت آن محل به جهت آن شیخ اجل ضرب المثل است . و جناب عالم فاضل متوغّل متتبّع معاصر آقا میرزا محمّد باقر خوانساری ساکن دارالسلطنه اصفهان در کتاب « روضات » (۱) که از مؤلفات ایشان است بر این نسبت اصرار بدون انکار فرموده است ، لیکن مشهور آن است که از اهل شهریار بوده است . پس در ابتداء جوانی به اعتاب ائمه اطیاب علیهم السلام توجّه کرد و در خدمت افاضل علماء نجف و کربلاء افکار دقیقه و انظار عمیق خود را جلوه داده به وضع خوشی مجسم و منظم فرمود و دلهای طلاب آن حدود را ربود . پس شیوخ و اکابر فضلاء در مراتب عقل و نقل توجّه مفرطی نمودند و در محضر شریف و مدرس منیف ایشان پس از مراجعت از عتبات به بلده اصفهان نزدیک به سی صد نفر از علماء و اعیان حاضر می شدند و مصنّفات رشیکه و مؤلفات انیقه از آن مرحوم معلوم است ، سیما کتابی که شرح بر « معالم الدین » که موسوم به « هدایه المسترشدین » (۲) است در علم اصول از شصت هزار بیت بر حسب تخمین علاوه است و کتب دیگر از فنون علم نیز از ایشان معین است (۳) . و عاقبت در بلده اصفهان در زوال روز جمعه نیمه شوال سال یک هزار و دویست

۱- روضات الجنات ۲/۱۲۳ ۱۲۸ ش ۱۴۸ .

۲- درباره این کتاب بنگرید به : ذریعه ۲۵/۱۹۵ ش ۲۲۸ ، ایضاح المکنون ۲/۷۲۳ .

۳- از مؤلفات و مصنفات مهم ایشان « تبصره الفقهاء » است در فقه استدلالی که در نوع خود کم نظیر است ، گرچه مؤلف فقط موفق به نگارش کتاب الطهاره و مقصداری از کتاب الصلاه شدند ولی نشر آن نمایانگر فقه ارزشمند شیعه است . حفید ایشان ، صدیق معظم ، جناب حجه الاسلام والمسلمین شیخ هادی نجفی اصفهانی همت گماشته و در صدد نشر آثار ایشان برآمده اند که امیدواریم خداوند ایشان را بدین مهم موفق بدارد ، آمین .

و چهل و هشت دعوت حق را اجابت کرد ، و در مقبره تخت فولاد نزدیک مزار مولانا آقا حسین خوانساری (۱) علیه رحمه الله الملك الباری مدفون گردید (۲) . و یکی از علماء معاصرین زمان ایشان مرثیه فرموده است ، خوب است چند شعری از آن را بنویسم : یا للذی اضحی تقیاً نهتدییهداه کالبدر المنیر الاوقد أسفاً (۳) لفقدا امامنا الحبر الذیحتی الزمان لمثله لم نفقد (۴) العلم امسی بعده مترحلاً والشرع لم یر بعده بمؤید ۵ و احسرتا اهل المدارس اذ خبت (۵) ایدی الحوادث فی امام المسجد نقصت طلائع الارض من اطرافها فی موت مولانا التقی محمید علامه العلماء من فی جنبه ارکانهم بمکان طفل الایجد من ذا یحل المعضلات بفکره تفری ومن لاولی الحوایج من غد ومن الذی یحیی الیالی بعدکا بتفقّه وتضرع وتهجد طابت ثراه کما أتى (۶) تاریخه (طارت کراک الی النعیم السرمد (۷)) (۸)

- ۱- بنگرید به : تذکره القبور ، گزی ۴۳ ۴۴ ، محقق خوانساری (شرح حال و آثار) : ۵۸۷ ۵۸۸ .
- ۲- آقا حسین بن جمال الدین محمد خوانساری متولد سال ۱۰۱۶ و در گذشته ۱۰۹۸ از مفاخر رجال شیعه ، به جهت شهرتش غنی از توصیف است . درباره وی و آثار و اساتید و شاگردانش کتابی تدوین شده به نام « محقق خوانساری شرح حال و آثار » تألیف شادروان محمد حسن فاضلی خوانساری ، و تحقیق و تنظیم برادر فاضل ، محقق و تراجم نگار سید جعفر حسینی اشکوری . این کتاب توسط مجمع ذخائر اسلامی در سال ۱۳۷۸ ه ش به چاپ رسیده است .
- ۳- در چاپ سنگی : اصفاء .
- ۴- در چاپ سنگی : تفقد .
- ۵- در روضات : جنت .
- ۶- در چاپ سنگی : فی .
- ۷- در روضات : السرمدی .
- ۸- روضات الجنات ۲/۱۲۵ ، تعداد ابیات را مؤلف در نه بیت خلاصه کرده ، ولی در روضات بیست بیت مذکور است ، فراجع .

در شرح حال مرحوم شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول الاصول

در شرح حال مرحوم شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول الاصول مرحوم اخ اعزّ جناب شیخ معظم ، الفاضل الفقیه ، والکامل النبیه ، والبارع الورع الوجیه ، الذی جعله الله تعالی منه بمنزله هارون من اخیه ، الحبر المؤید والعقل المجرد ، صاحب کتاب « الفصول فی علم الاصول » ۱ و ضیاء الفؤاد ونور العین ، الشیخ محمد حسین افاض الله علی روحه شأیب الغفران . این شیخ مؤید در زمان برادر بزرگوار مسدّد خویش اشتغالی جز تعلیم فقه و اصول نداشت ، فکر عمیق و تحقیق رشیق وی از کتاب مستطاب « فصول » الی یومنا هذا مقبول اکابر مجتهدین و مرضیّ اعظم ائمه دین است ، همانا اشتباهات علماء سالفین و اشکالات کتاب « قوانین » از آن کتاب مبین ، مبرهن و مبین است . و از سعادات حالات آن مرحوم توطن در جوار خامس آل عبا علیه السلام است ، و وفات آن شیخ اجل در سال یک هزار و دویست و شصت و یک شد ۲ و در طرف شرقی از صحن

شریف مدفون گردید ، اعلی الله مقامه واحسن کرامته و انعامه . و جناب شیخ العلماء واسوه الاتقیاء ، الفقیه الاوحد ، والعلامة المعتمد ، فخر المجتهدین و ذخر المحققین ، مولانا العابد الزاهد المعاصر ، الحاج شیخ محمد باقر متّع الله المسلمین بطول بقائه که تدریس فقه و اصول و اقامه جماعت و ریاست کلیه بلده اصفهان در این اوان راجع به شخص شریف ایشان است خلف نبیل و فرزند جلیل مرحوم شیخ محمد تقی رازی است (۱) . و والده ماجده ایشان هم دختر شیخ افقه ، استاد الفقهاء الاجله ، و شیخ مشایخ النجف و الحله ، مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی مشهور است . و این مرتبه قصوی و منزله علیا از سعی والده حمیده ایشان شد ؛ از آنکه زمان رحلت پدر بزرگوارش خردسال بود و در نجف اشرف خدمت خالویش مرحوم شیخ حسن بن شیخ جعفر ، و خدمت حجه الفقهاء و العلماء ، مرحوم شیخ مرتضی طاب ثراه تلمذ فرمود . و اکنون اولاد و احفاد کرام ایشان از علماء اعلام و مشایخ عظامند . و مخفی نماند : مرحوم شیخ جعفر علیه الرحمه در زمان خود معروف در عرب و عجم ، و مطاع در نزد تمام دول و امم بود ، و در نزد خاص [و] عام و اعظام و حکام احترامی مخصوص داشت ، و کتاب معروف به « کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء » (۲) و کتاب

-
- ۱- بنگرید به : روضات الجنات ۲/۱۲۷ ضمن ترجمه شیخ محمد تقی رازی .
 - ۲- درباره آن بنگرید به : ذریعه ۱۸/۴۵ ش ۶۰۹ ، روضات الجنات ۲/۲۰۲ .

« عقاید جعفریه » (۱) و کتاب « حق المبین » (۲) در ردّ اخباریین از ایشان است. و کتابی هم در ردّ میرزا محمد اخباری و معایب احوال وی نوشت و او را عدوّ العلما خواند و برای مرحوم خاقان خلد آشیان فرستاد، و در آن رساله خطاب به اهل طهران فرمود: میرزا محمد کم لامذهب له (۳). و آن مرحوم را داماد متعدّد بود: یکی سید صدر الدین موسوی، و دیگری مرحوم شیخ محمد تقی رازی (۴). و آنچه در حین تحریر منظور دارم سه پسر از آن مرحوم مشهور آفاقند: اول: شیخ فقیه اکبر شیخ موسی بن جعفر است که فقهاء گویند: از کثرت بصیرت وی در قوانین فقه خلاق فقه بوده است، و در سال هزار و دویست و چهل و سه وفات فرمود (۵). دوم: مرحوم شیخ اجل اتقی شیخ علی صاحب کتاب « خیارات » مبسوط کبیر است، و نظیر وی دیده نشده است در علم فقه و اصول، و نیز قریب به همان زمان وفات یافت (۶). سوم: مرحوم شیخ محمد حسن ۷.

-
- ۱- « العقاید الجعفریه » در واقع فن اول از کتاب « کشف الغطاء » شیخ جعفر می باشد. سید حسن صدر بر آن شرحی نگاشته با عنوان « الدر الموسویه فی شرح العقاید الجعفریه ». بنگرید به: ذریعه ۱۵/۲۸۲ ش ۱۸۴۳ و ۸/۱۳۸ ش ۵۲۱.
 - ۲- نام کامل آن در ذریعه ۳۸ ۷/۳۷ ش ۱۹۰ چنین آمده: الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه جهّال الاخباریین. میرزا محمد اخباری در ردّ وی کتاب « الصیحه بالحق علی من الحد و تزندق » را نگاشت.
 - ۳- روضات الجنات ۲/۲۰۲.
 - ۴- روضات الجنات ۲/۲۰۱.
 - ۵- صاحب روضات ۲/۲۰۱ وفات وی را در حدود سال ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ذکر کرده است.
 - ۶- کذا، ظاهراً « حسن » صحیح باشد. خوانساری در روضات ۲/۲۰۱ سه فرزند شیخ جعفر را نام برده، و از شیخ حسن با تجلیل فراوان یاد می کند گرچه از دو برادرش کوچکتر بوده و سپس در صفحه ۳۰۶ ۳۰۷ ترجمه مستقلی از وی ذکر کرده و می گوید: منتهاً الیه امر الفقاهه فی الدین و ریاسه سلسله العلماء و المجتهدین.

در شرح حال مرحوم حاجی میرزا مسیح طهرانی

و مراقب شریفه این خانواده جلیله در نجف اشرف است در جوار آن مرحوم . و وفات مرحوم شیخ جعفر در اواخر رجب المرجب بعد از یک هزار و دویست و بیست و هفت از هجرت است ، اعلی الله مقامه و اجزل برّه و انعامه . نعم ما قیل : حان الرّحیل فودّع الدار التیما کان ساکنها بها بمخلّد واضرع الی الملک الجواد وقل لهعبد بباب الجود اصبح یهتدی لم یرض الا الله معبوداً ولادنیاً سوی دین ابی محمد

الرابعه : مرحوم حاجی میرزا مسیح طهرانی مرحوم عالم عامل ، مروج شریعت بیضاء و مشید ملت غزا ، شیخ العلماء و رئیس الفقهاء ، الورع العلامه السمیح ، الحاج میرزا مسیح الطهرانی الرازی ، قدس الله نفسه و طیب الله رمسه . آن مرحوم از قرار معلوم مراتب تحصیل را از فقه و اصول در خدمت مرحوم میرزای قمی تکمیل فرمود و به وطن اصلی مراجعت نمود ، و در مقام ترویج این دین متین برآمد . و شرح زهد و ورع و تقوی و غیرت در اظهار حق و علم و عمل ایشان در این مجموعه ننگجد و هر بیانی عاجز است ، و شرح مفید جامعی بر « قواعد » مرحوم علامه اعلی الله مقامه نوشت که تاکنون نسخه های صحیحی از آن استنساخ شده است و کمال فضل آن مرحوم را می فهماند (۱) .

۱- نام این شرح « شق الاکمام فی شرح قواعد الاحکام » یا « کاشف النقاب من وجوه الصعاب » می باشد . مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره در مکتبه العلامه الحلی : ۱۵۹ پس از معرفی کتاب و مؤلف ، سه نسخه از آن را در کتابخانه مدرسه مروی تهران که در عصر مؤلف نگاشته شده معرفی کرده اند .

در شرح حال مرحوم حاج ملا میرزا محمد اندرمانی طهرانی

و مسجد چهل ستون مسجد جامع طهران از بناهای باقیه آن مرحوم جلیل الشان است . و اکنون اخلاف و اعقاب ایشان که از اتقیاء و صلحاء زمانند در آن مسجد اقامه جماعت می نمایند ، و مردم این شهر وثوق و اعتماد مخصوصی دارند ، زاد الله نظراء هم . و عمر شریف وی از شصت افزون شد (۱) ، و عاقبت توفیق رفیق شده به استدعای رجال دولت از طهران نهضت فرمودند ، و به بلده قم صانها [الله] عن التصادم رحل اقامت کردند . پس به عزم زیارت اعتات عالیه نیز حرکت نمودند و در نجف اشرف علی ساکنها آلاف التحف رحلت فرمودند . نعم ما قال ابو نواس شاعر : الا یابن الذین فتوا و ماتوا اما والله ما ماتوا لتبقی (۲) و مرحوم شیخ الفقهاء والمجتهدین شیخ محمد حسن (۳) اعلی الله مقامه با تمام مجتهدین و معتکفین عتبه علویه بر آن مرحوم نماز گزاردند ، و در حجره ای از حجرات بالای سر صحن شریف مدفون گردید . و داعی کراراً به مزار ایشان فاتحه خوانده ام . بلی : به گلزار گیتی درختی نرسکه ماند از جفای تبر زن درست

الخامسه : در حال مرحوم حاج ملا میرزا محمد اندرمانی طهرانی مرحوم مبرور وحید العصر و فرید الدهر ، الجامع للکمالات (۴) الصوریّه والمعنویه

-
- ۱- در مکتبه العلامه الحلی : ۱۵۹ سال وفات وی ۱۲۶۳ درج شده است، نام پدر میرزا مسیح ، محمد سعید بوده است .
 - ۲- بدین شعر ابو نواس در فیض القدیر ۲/۱۰۹ نیز استشهاد شده است .
 - ۳- ظاهراً مراد شیخ محمد حسن نجفی ابن شیخ باقر و صاحب جواهر الکلام است . شرح حال وی را در روضات الجنات ۲/۳۰۴ ش ۳۰۶ بخوانید .
 - ۴- در چاپ سنگی : لکمالات .

در شرح حال مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی

والحاوی الفنون (۱) العقلیه والنقلیه ، الرافع لاعلام الایمان ، والمقنن لقوانين العلم والاجتهاد فی محروسه الایران (۲) ، المولی الامجد ، والمجتهد الاوحد ، الحاج میرزا محمد الاندرمانی الطهرانی الرازی ، اعلى الله مكانه ورفع الله بنيانه (۳) . هفتاد سال آن بزرگوار زندگانی فرمود و بین بندگان خدا بدون اغراض نفسانیته به نشر احکام الهیه و سنن ملیته نبویه اشتغال داشت ، با آنکه معصوم نبود خطائی از آن مرحوم دیده نشد ، و بر محاکمات شرعیته اهل طهران نعم الحکم بود . مخالف و مؤالف وجودش را مغتنم می دانستند ، و بر فوتش هر یک از اعیان ملت و ارکان دولت مدموع الناظر ومکدر الخاطر گردیدند . اکنون در مشهد غروی مجاور مرحوم حاجی سابق الذکر مدفون است ، و مقبره ای در همان حجره دارد . و فرزند ارجمندش در طهران با کمال ورع و صلاح اقتداء و اقتفاء به آداب آن مرحوم می نمایند . بلی این بود عادت سرای سپنجکه بود راحتش قرین با رنج نیست بی انتقال اقبالشزود تغییر یابد احوالش

السادسه : شرح حال مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانیمرحوم مغفور اجل ، المطاع فی کلّ الدول ، مروّج الاحکام ، و شیخ فقهاء الاسلام ، عماد المله والدین ، فخر العلماء والمجاهدين ، الذی قیل فی حقّه : فی النشأتین له (۴) المهنه والهنايا للمنی والفوز بالآمال ۵ رئیس الاثمه العراقین الشیخ عبدالحسین الطهرانی الرازی علیه رحمه الله ما اظلت الخضراء وما اقلت [الغبراء] وامطرت سماء العلم علی رؤوس العلماء (۵) . عجب است که آن مرحوم با استغراق در تدریس علوم در انجاح و انجام مهمّ دولت ناصریه رغبتی تمام و شوقی مالا- کلام داشت ، و در بناء عمارات مراقده شریفه ائمه طاهرین علیهم السلام به نحوی مبادرت فرمود که این دولت ابد مدت را مُحَرَّک و مُهَيِّج شد که بر تمام مصارف لازمه اعتبار عالیه وی را مباشرت [نمودند و در تمام اعوام و شهور قریب یک کرور از خزانه عامره بهیته انفاذ حضورش نمودند . پس از توجّهات آن وجود کثیر البرکات این قباب عالیه و تعمیرات رفیعه باقیات خیریه است بر پای که تاکنون اهالی عراقین دعاء وجود اقدس همایون شاهنشاهی را فرض عین دانسته اند ، و مدرسه ای که در طهران است با مسجد متصل به آن محاذات (۶) امامزاده جلیل الشان سید ولی از جوه برّیه ای است که بر حسب وصیت از اولیاء دولت به ید کریمه و اطلاع ایشان ساخته شده است چه قدر متانت بنیان و رزانت ارکان دارد ، و به چه قسم به حسن اسلوب و طرز محبوب بنا شده است که از تمام مدارس این شهر امتیاز دارد ، و از نیت حسنه ایشان تا این زمان علماء و فضلاء مشغول به تحصیل علمند . و از وقتی که آن مدرسه و مسجد را بنا فرمودند تولیت رسیدگی به امور لازمه را با امامت مستقله تفویض و واگذار فرمودند به برادر بزرگوار خود جناب مستطاب ، عالم فاضل ، و مدقق کامل ، ملاذ الایتام و الارمله ، الاعزّ الامجد ، الاخ المواسی لایحه ، المؤید

۱- در چاپ سنگی : لفنون .

۲- کذا .

۳- بنگرید به : طرائف المقال ۱/۴۳ .

۴- در اصل شعر : لك .

۵- بنگرید به : طرائف المقال ۱/۴۹ .

۶- در چاپ سنگی : محازات .

الاسعد، الشيخ محمّد، زاد الله فضله و كثر في علماء الفرقه الناجيه مثله . الحق لسان عبد ذليل از تقرير اوصاف حسنه ايشان كليل است ، بلکه بيان قلم از تحرير اوصاف ايشان اظهار عجز و تقصير مي نمايد ؛ از آنكه خدمات شايسته مرحوم شيخ اجل را آن جناب كامل اكمل تكميل فرمودند ، و بر اسلام و اسلاميان و دولت و ملت حقوق عظيمه دارند . و بحمد الله تعالى به شخص شريف شيخ هر يك از اهالي عرب و عجم ارادت مخلصانه مي ورزند ، و اعيان ملت و اشراف دولت هم توجهات دوستانه اظهار مي نمايند . و از سن شريف آن مرحوم شصت سال از قرار تقرير جناب شيخ دام مجده علاوه گذشت و در بلده كاظمين عليهماالسلام در روز بيست و سوم ماه رمضان به تاريخ كلمه « غفور » محرم حرم حق گرديد ، مرغ روحش از قفس تن به شاخسار جنان پيران فرمود . هستي طمع مدار كه بي داغ نيستيكس در نيامده است به دروازه جهان امن از جهان مجوى كه مير اجل در او هرگز نداده است كسى را به جان امان پس خاصه و عامه ، سنى و شيعه ، عرب و عجم بر فوت آن شيخ معظم افسرده خاطر و حسرت خوردند و با كمال تعظيم و تكريم جنازه اش را به كربلاى معلّى نقل کرده ، و در حجره اى از حجرات بالای سر متصل به باب جديد سلطاني در مقبره اى كه مشحون از تربت زكيه حسينيّه بود و در زمان حيات خويش تهيه نمود مدفون گرديد . و اولاد امجاد آن مرحوم غير از دو دختر از ذكور پنج تند : دو تن بالغ و مراهقند و بر مقدمات علميه از نحو و صرف و ادب شايق ، و سه تن از ايشان بر حسب استعداد فطرى و ذكاوت جبلى نشانه هاى پدرند و هر يك به سليقه اى در طريقه اى از علم و فضل و هنر اجلاء شيوخند و اخلاء نفوس . بحمد الله تعالى در نجف اشرف و كربلاى معلّى اسامى ايشان در تعداد علماء و فضلاء

فخام برده می شود (۱) و در تعلیم و تعلّم غافل و زاهل نیستند . و خوب است این چند بیت در مرثیه (۲) مرحوم شیخ نوشته شود : رزء عظیم به تستنزل العبر و حادث جلّ فيه الخطب والعبر ما فقد شیخ شیوخ المسلمین سوی انهدام رکن عظیم لیس ینعمر کلّ العلوم تناعیه و تنشدهلماً قضی مهلاً یا ایها البشر شیخ الشیوخ ولا أوحشت من سکنولا عفا لك ربیع انه الخضر فُزّت العلی فی الوری علماً و منقبهسوی الذی لك عند الله مدّخر ابشر بروح وریحان و دار رضیورحمه و صفاء ما له كدر یشی علیك جمیع الخلق قاطبهاذ الثناء علی لهذا المعبر (۳)

-
- ۱- سید حسن صدر در تکمله امل الامل : ۲۷۰ ۲۷۱ حکایت جالبی از شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام نقل کرده که صاحب جواهر می فرماید : من در عمرم شهادت به اجتهاد کسی نداده ام مگر چهار نفر : شیخ عبدالله بن نعمه عاملی ، شیخ عبدالحسین طهرانی ، شیخ عبدالرحیم (بروجردی ؟) و حاج مولی علی کنی .
 - ۲- در چاپ سنگی : مرتبه .
 - ۳- این ابیات را سیوطی در رثاء ابوالعباس احمد بن محمد شمنی حنفی (۸۷۲) ذکر کرده ، ابیات انشاء سیوطی یا انشاد وی است . بنگرید به : معجم المطبوعات العربیه ۱/۱۱۴۲ (فقط بیت اول) .

در شرح حال مرحوم حاجى ملا هادى طهرانى

السابعه : مرحوم حاجى ملا هادى طهرانى مرحوم عالى المكان ، العدل النحرير ، الفقيه المتفقه ، والحكيم المتأله ، جامع المعقول والمنقول ، ومدرس غوامض الفروع والاصول ، مرشد علماء الكاملين ، وقدوه الفقهاء والمجتهدين ، الفايق على الحاضر والبادى ، الحاج ملا هادى الطهرانى الرازى نور الله مرقدہ و عطر الله مضجعه .

در شرح حال مرحوم حاجی میرزا ابو القاسم طهرانی

الحق آن مرحوم محترم در مدّت عمر جز تدریس علوم آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ترویج معالم و شرایع دین همّتی نداشت ، و مجمع درس مفیدی که هر طالب علمی در این شهر مستفید می شد . حضور فیض منظور ایشان بود و نحاریر علماء و مشاهیر فضلاء با کمال رغبت در خدمتش انجمنی داشتند . خاقانی خوش فرمود : هر جا که نه او است حارس دینمدرس بود مدارس دین افسوس که در سال هزار و دویست و نود و پنج از هجری بساط درس و علم منظوی شد ، و جانی از قالب قلوب صافیه طلاب و علماء این شهر برآمد . پس نماند دلی که شکسته و تنی که خسته از موت آن مرحوم نباشد . افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشتما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم تاکنون علماء و خواص این بلد تحسّر و تأسّف ایشان از برای احدی مانند مرحوم حاجی نبوده است . پس از حمل به فاصله اندکی نیز به مشهد نجف اشرف نقل نمودند و دفن کردند . که رحمت بر آن تربت پاک باد لا- رآدّ لقضائه ولا- مانع لحکمه ، يفعل الله ما یشاء ويحكم ما يريد . هستی از حق زوال نپذیرد آنکه مرگ آفرید کی میرد

الثامنه : مرحوم حاجی میرزا ابو القاسم طهرانیمرحوم علامه العلماء العاملين ، وفحل الفضلاء المحققين ، مقرّر الفروع والاصول ، جامع المعقول والمنقول ، الاديب الاریب ، المحقق (۱) المدقق ، الورع العالم و استاد

۱- . کذا ، شاید « المحقق » صحیح باشد ، گرچه « المحقق » نیز خالی از وجه نیست لیکن مصطلح در کتب تراجم و رجال نیست .

الاساتید (۱) الاعاظم ، الحاج میرزا ابو القاسم الزازی الطهرانی ، افاض الله علیه شایب الغفران و اسکنه فی اعلی مساکن الجنان . الحق این بزرگوار نظیر و شبیهی نداشت ، بعد از مراجعت از عتبات تدریس مدرسه فخریه مشهوره به مدرسه خان به ایشان تفویض یافت و مطالب غامضه فقهیه را مبتکر و در انحاء علوم و فنون متبحر گردید . لیکن به قدری که از صحبت عوام گریزان بود تدارک و تلافی آنرا به مجالست علماء و خواص می فرمود ، و انس بالله را بر انس ناس به مضمون این بیت ترجیح می داد : ترکُ الانس بالأنسفانی الانس من انس فَأَقْبَلْتُ عَلَى الْقِرَاءَتِ إِيْمَا دَرَسَ عَسَى يُؤَسِّنِي ذَاكَ إِذَا اسْتَوْحِشْتُ مِنْ رَمْسِي وَ عَاقِبْتُ بِهِ وَاسْطَه كَثُرَتْ فِكْرٍ وَ نَظَرٍ مَرْمُودِ الْبَصْرِ گَرْدِيدِ ، و از خانقاه و معبد خویش حرکت نمی نمود . و اکنون در جوار حضرت عبدالعظیم مجاور مقبره مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی مدفون است . امیدوارم فتوحات رحمانیه بر مزار ایشان برسد . و از آن مرحوم دو خلف صالح باقی بود که باقیات صالحاتی بهتر از ایشان نبود ، با حوادث سن و ریعان شباب نادره زمان و علامت دوران شدند ، لیکن بر حسب دعوت الهی فرزندان اکبر آن مرحوم میرزا محمد علی که نعم الخلف بود در این اوقات رحلت نمودند ، در جوار پدر مدفون شد . آنچه از پدر ارث داشت از فضل و هنر به برادر خود تفویض و تودیع کرد . و دیگر جناب ربیع الفضل و سماء الافضال ، ناموس السیلف و قدوه الخلف ، آقا میرزا ابوالفضل است ، لا زال محروساً بحراسه الرّب العلی و حمایه النبی والولی . ولو قیل للمعروف نادِ اخا الندیلنادی بأعلى الصّوت یا فضل یا فضل همانا عمداً قصیده ای که در آخر این کتاب است از ثمار شجره فضیلت ایشان چیده ام ، و چندی است برای تزیین خاتمه این کتاب برگزیده ام تا بر صدق دعوی من همان برهان باشد .

در شرح حال مرحوم حاجی شیخ محمد طهرانی

التاسعه : مرحوم حاجی شیخ محمد طهرانی مرحوم مبرور ، قدوه اهل التحقیق ، و زبده علماء التدقیق ، زین الفضلاء العظام ، و علی الانام (۱) هادی المسترشدین ، و نور المجاهدین ، العارف الاواه الاوحد ، الحاج شیخ محمد الطهرانی الرازی ، افاض الله علیه من جوده . شبهه در غایت فضل و وفور علم و جامعیت به فنون معقول و منقول و با رعیت در فروع و اصول آن مرحوم نیست . بسیار جلیل القدر ، حسن الخلق ، عظیم الحلم ، غنی الطبع بودند ، و در اغلب اوقات در مجالس از سیاسات مُیڈنیه و ریاسات دنیویه گفتگو می فرمودند ، و رغبتی تمام در بیان معضلات و مشکلات اخبار ائمه اطهار داشتند . چندی در عتبات عالیات خدمت فقهاء اجله و اساتید مجتهدین تفقه و تلمذ نمودند ، سیمما در محضر مرحوم شیخ افضل اکبر اقدم شیخ فقهاء المتأخرین و استاد اساتید المعاصرین ، شیخ راضی نجفی الاصل و المسکن والمدفن استفاده فقه خارج را تماماً و کمالاً کرده و مؤلفات فقهیه ایشان حکایت از سماع شیخ استاد علیه الرّحمه می نماید ، و اجازات عدیده که بر اجتهادات و استنباطات آن مرحوم نوشته شده است اقوی دلیل است بر مراد . پس از فراغت از تتمیم مقصود مجبوراً مبعوث بر وطن مألوف گردید . بعد از ورود به طهران به قدر امکان اهل این بلد مقدمش را مبارک دانستند و در مسجد جامع به نحوی

از دحام عام و هجوم خواص و عوام گردید که مسجد به آن اتساع بر اهل جماعت تنگ شد . ناچار مقدمه محراب را وسعت دادند . هر سال که می گذشت محضر جماعت ایشان افزون می شد و بر ارادت اهل بلد می افزود ، و از شدت تقوی و اعراض از آرایش دنیا خود را دخیل در امور و محاکمات و عرفیه نمی فرمود ، عزلت و خلوت را خوشتر از صحبت و معاشرت با مردم داشت ، و اعیان دولت ابد مدت هم کمال اخلاص به حضرت وی داشتند . عاقبت در ماه شوال سال یک هزار و دویست و نود و چهار به رحمت حضرت احدیت واصل گردید ، و جنازه ایشان را به عتبات نقل کردند . و عمر شریف ایشان از پنجاه گذشت و به شصت نرسید . المرء ما دام حیاً یستهان بهو یعظم الرزء فیه حین یفتقد خوب است این چند بیت در رثاء ایشان هم نوشته شود : اقم مأتماً للمجد قد ذهب المجد وحلّ بقلبی السوء (۱) والحزن والوجد وبانت عن الدنیا المحاسن کلها وحال بها لون الضحی فهو مسودّ وسائله ما الخطب راعک وقع (۲) وکادت له الشّمّ الشوامخ تنهدّ وما للبحار الزاخرات تلاطمت وواجهها ایدٍ وساحلها خدّ فقلت نعی النّاعی الینا (محمداً) فذاب اسیّ من نعیه الحجر الصّلد (۳) و بحمد الله تعالی امامت مسجد جامع به جای آن مرحوم فرزند ارجمند ایشان جناب مستطاب ، نتیجه العلماء وقدوه الفضلاء ، الفطن الزکی الاتقی ، الشیخ محمد جعفر اطال الله بقاءه و ادام الله علوه و نعمه نیابت می نمایند ، و همان آثار بزرگی پدر بزرگوار از ناصیه

۱- در امل الآمل : وجدّ بقلب السود .

۲- در چاپ سنگی : داعک وقع .

۳- این اشعار را صاحب امل الآمل در رثای شیخ محمد بن علی بن احمد حرفوشی حریری عاملی سروده است . بنگرید به :

امل الآمل ۱/۱۶۳ ش ۱۶۷ ، الغدیر ۱۱/۲۸۸ .

در شرح حال مرحوم حاجی ملا جعفر طهرانی

ایشان پدیدار است ، و بستگان این خانواده وجودش را مغتنم می دانند و از این جهت مفاخرت و مباهات دارند .

العاشره : مرحوم حاجی ملا- جعفر طهرانی مرحوم شیخ العلماء والمقدم علی الفقهاء ، المحدث المتقن ، والمتبع المتجرد ، ذوالفضل القوی ، والصراط السوی ، والمروج للمذهب (۱) الجعفری ، استاد المحققین وعماد المدققین ، کنز الحکمه ومرشد الامه ، الفقیه المعمر والنبیه الاکبر ، الحاج ملا محمد جعفر الطهرانی الرازی المعروف بچاله میدان ، بلغه الله فی اعلی درجات الآمال والامانی . این بزرگوار در این شهر مشهور به فضل و اجتهاد و اعلی مرتبه تقوا و سداد بود ، بلکه جمعی را در تقلید مسائل دینی و احکام فرعی شرعی از رساله عملیه آن مرحوم مُجِدِّ و معتقد یافتیم . گویا زبان حال هر یک بدین مصرع مترنم است : **تجعفرتُ باسم الله والله اکبر (۲)** و مرحمت مکان حاجی میرزا مسیح طاب ثراه نهایت وثوق و اعتماد به نحو عموم و اطلاق به اجتهاد ایشان داشت ، و از این جهت به مصاهرت مرحوم حاجی مفتخر و سرافراز گردید ، و از صبیبه مرضیه آن مرحوم بنات و بنین چند به عرصه شهود آمدند . و گویا از عمر آن مرحوم هشتاد سال بیش نگذشت اگر چه بعضی زیاده از این گمان کرده اند . و امامت و اقامت جماعت و حوزه تدریس و نصیحت ایشان در مسجد کوچک محاذات خانه ملکی بود ، چون این دولت یوماً فیوماً در مقام تربیت و اصلاح نفوس در ترویج آثار

۱- در چاپ سنگی : المذهب .

۲- شعر معروف سید اسماعیل بن محمد حمیری که قبلاً نیز گذشت ، و منابعی ذکر شد .

شرعیّه و شریعت است، و اعیان و ارکان هم به مفاد « الناس علی دین ملوکهم » (۱) مفطور در تبعیتند مرحوم امین الدوله فرّخ خان کاشانی بنا بر پاکی طینتی که داشت همّتی گماشت و متّی بر اهل آن محل گذاشت، چاله ای که سالها مجمع خاکروبه بود و هر قسم خاشاک در آن ریخته می شد، و بباره اخری میدان عمیقی مملو از زباله و کناسه آن محل بود، به همّت عالیّه خویش اولاً- امر فرمود برداشتند، و ثانیاً بنیان مسجد و مدرسه ای نمود که از وضع خوش آن تمام آن حدود و فضاء روضه علّیین و خلد برین شد. و امامت آن مسجد به مرحوم حاجی تفویض یافت، و در اندک زمان حجرات آن از اهل مسکون گردید، و کافه ناس را رغبتی دیگر پیدا آمد. با کمال وسعتی که آن مسجد داشت هیچ ضلعی از وی خالی نشد سیما در استماع مواعظ و نصایح مفیده مرحوم حاجی اثری کافی و ثمری وافی بود. و داعی بر حسب اتفاق و اقبال توفیق استفاضه و استفاده از مقالات منیره ایشان کرده ام. علماء معاصرین را در حلاوت بیان و فصاحت لسان به مانند ایشان نیافتم (۲). عاقبت به واسطه کبر سن و ضعف قوا و تزلزل ارکان بدن از قیام و حرکت عاجز آمدند. پس آثار موت در سال هزار و دویست و نود و شش در آخر ماه صفر از ناصیه ایشان ظاهر گردید (۳)، و به مفاد: بلال الشیب فی فودیک نادیباعلی الصوت حیّ علی الذهاب ۴

۱- ذکر این فقره به کرات گذشت.

۲- از صریح عبارتی در ذریعه فهمیده می شود که ملا محمد جعفر سفری به هند نیز داشته و از آنجا کتاب نجوم الفرقان اثر میرزا مصطفی افغان را آورده است. بنگرید به: ذریعه ۲۴/۸۲ ش ۴۲۰.

۳- این تاریخ را علامه تهرانی در ذریعه ۱۱/۱۰۴ به نقل از جنه النعیم ذکر کرده، ضمن توضیح کتابی از فرزند شیخ محمد جعفر با نام « اکسیر آل محمد صلی الله علیه و آله ».

داعی حق را لبیک گویند به اعلی ذروه جنان خرامید . عجب فرمود ابوالعتاهیه اسماعیل بن قاسم عینی (۱) شاعر : کَلْنَا نَائِلَ مَدًّا فِي الْاَجْلُوَالْمَنِيَا هَا زَنَا ت (۲) بِالْاَمَلِ لَا تَعْرُثُكَ اِبَاطِيلُ الْمَنِيُوَالزَمِ الْقَصْدُ وَدَعَّ عَنكَ الْعَلَلُ اِنْمَا الدُّنْيَا كَظَلٌّ زَائِلٌ فِيهَا رَاكِبٌ ثُمَّ ارْتَحَل (۳) وَ تَاكُنُوْنَ اَزْدِحَامِي كِه عَوَامٍ وَ خَوَاصٍ بِر تَشِييعِ جَنَازِه اش نمودند در جنازه احدی از مجتهدین و علماء دیده نشد . بعد از اقامه تعزیه در همان مسجد به عتبات عالیات آن مرحوم را نقل نمودند . و از قرار معلوم در زمان رحلت ده تن از اناث و ذکور که هفت پسر و سه دختر بودند بر فراق پدر بزرگوار تماماً حضور داشتند و گریستند . ارشد و اکمل و افضل و اتقی و اسنّ از اولاد امجاد آن مرحوم که در مسجد ایشان امامت می نماید عجلاله الشیخ الفرید الوحید ، الورع الصّالح ، المؤید المعتمد الاذیب ، الحیب الکامل ، البحر النهی ، شیخ موسی دام عزه و علاست . وَمَنْ يُشَابِهْ اَبَهٗ فَمَا ظَلَمَ (۴) و بعد از جناب شیخ به همین ترتیب مراتب فضل و علم اخوان ایشان را بدانند (۵) .

- ۱- در چاپ سنگی : عنری . صحیح همان است که در متنی ثبت شد به جهت نسبت به عین التمر که ناحیه ای در حجاز و محل تولد وی بوده است . بنگرید به : الکنی واللقاب ۱/۱۲۱ .
- ۲- در بسیاری از نقلها : هنّ آفات ، بجای هازنات .
- ۳- اشعار ابوالعتاهیه را چون امام رضا علیه السلام بدان انشاد فرموده است ، برخی از اشعار خود امام علیه السلام دانسته اند ، مانند ابن کثیر در البدایه والنهایه ۱۰/۲۷۳ ، برخی نیز بدون نام قائل آن را به انشاد امام رضا علیه السلام ذکر کرده اند نه انشاء مانند : عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۹۰ ح ۷ و البته در خود روایت تصریح به قائل آن ، ابوالعتاهیه ، شده است ، نیز : بحار الانوار ۴۹/۱۰۷ ح ۱ ، محدث قمی در الکنی واللقاب ۱/۱۲۱ این اشعار را در شرح حال ابوالعتاهیه ذکر کرده است .
- ۴- از امثال معروفه عرب است . بطور مثال رجوع کنید به : البدایه والنهایه ۱۳/۱۸۸ .
- ۵- و از فرزندان وی شیخ علی بن مولی محمد جعفر چاله میدانی است ، مؤلف کتاب ادعیه الوباء که در سال ۱۳۱۰ چاپ شده است . بنگرید به : ذریعه ۱/۴۰۱ ش ۲۰۹۰ و ۱۱/۴۷ ش ۲۸۶ . از دیگر آثار وی « اکسیر آل محمد صلی الله علیه و آله » است در بیان اسباب غنا و ثروت دنیوی و رفع فقر و پریشانی . بنگرید به : ذریعه ۱۱/۱۰۳ ش ۶۳۸ ، و نیز زهد و تقوای آل محمد ، مذکور در ذریعه ۱۲/۶۶ ش ۴۸۰ ، طاعت آل محمد صلی الله علیه و آله ، ذریعه ۱۵/۱۳۳ ش ۸۸۹ ، کیمیای آل محمد صلی الله علیه و آله ، ذریعه ۱۸/۲۰۰ ش ۱۴۱۸ .

نعم ما قيل : دخل (۱) الدنيا اناسٌ قبلنا رَحَلوا عنها وخلوها لنا ونزلناها كما قد نزلوا ونخلوها لقوم بعدنا (۲) مخفی نماناد : مرحوم حاجی صاحب ترجمه ، بر دو مصاهرت مفاخرت داشتند : یکی آنکه صبیّه مرحوم حاجی طاب ثراه به حباله ایشان آمد ، و دیگری صبیّه حمیده خود را که از حلیله دیگر بود و وفات یافت مرحمت فرمود به جناب مستطاب فحل الفحول و کاشف اسرار المعقول والمنقول ، الحکیم النبیل والفهیم الاصلیل ، العلامه العزیز والفهّامه الغطریف ، صاحب النظر الدقیق والفهم الجید علی نهج التحقیق ، ذو النفس القدسی والملک الانسی ، محبوب الافئده و ممدوح الافواه ، العالم العامل الاوحد ، افضل اهل عصره فی المکارم ، آقا میرزا ابوالقاسم معروف به شیرازی مدّ ظلّه العالی . الحق بر نسبت این بزرگوار مفاخرت و مباحثات شایسته و سزاوار است بلکه اکابر فضلاء شیعه و علماء شریعه را سزد که بر وجود ذی جود وی تفاخر نمایند . عجب دارم با آنکه عادم العدیل وفاقد الزمیل است در علم کلام و فقه و اصول و رجال و احادیث ائمه اطهار به جناب وی ارکان ملت و اعیان دولت توجه تامّ مفیدی نمی نمایند و از غزارت و جزالت فضل وی اغتراف و اعتراف نمی کنند . از قرار معلوم مرحوم حاجی ملاّ هادی سابق الذکر به واسطه کثرت مجالست و شدت معاشرت و مباحثه و مدارسه کثیره و افره اعلم و ابصر ، اوفی و اولی به اداء حقوق ایشان

۱- در نهج السعاده و کنی : سکن .

۲- اشعار از ابوالفتح ابن عمید قمی است . بنگرید به : الکنی والالقباب ۱/۱۳۴ ، نهج السعاده ۷/۷۴ .

بود، اگر چه بر این تحریرات مکره و منکر است لیکن ارادت قلبی داعی مقتضی بود تتمیم این عنوان را به اشاره ای از اسم سامی ایشان نماید، و اختتام این روح و ریحان را از فضلاء زمان که در بلده طهرانند به نام نامی جناب جلیل ایشان کردم، و این ابیات را نیز اهل انصاف بخوانند: ینال الفتی من عیشہ وهو جاهلویکدی الفتی فی عیشہ (۱) وهو عالم ولو کانت الارزاق (۲) تاتی علی الحجیهلکن اذاً من جهلن البهائم فلم یجتمع شرق و غرب لقاصدولا المجد فی کفّ الفتی والدراهم (۳)

۱- در فیض القدیر: فی دهره .

۲- در فیض القدیر: الاقسام .

۳- دو بیت اول در فیض القدیر ۱/۱۶۱ نقل شده است . اشعار از ابو تمام می باشد .

ص: ۳۴۱

روح و ریحان بیست و چهارم

اشاره

الرابع والعشرين

.

ص: ۳۴۲

..

در منامات و خوابهایی که در تعظیم روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم دیده شده است

در منامات و خوابهایی که در تعظیم روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم دیده شده است بدان که مرحوم شهید ثانی طاب ثراه در رساله «نفلیه» (۱) فرموده است: چنانکه قوای عقلیه و مشاعر ظاهره حسیه و حواس خمسسه و دلائل فارقه بین حق و باطل و ارسال رسل و انزال کتب باعث هدایت و ارشاد عباد است، همین قسم منامات صادقانه ای که انسان می بیند مانند وحی الهی و الهام سماوی موجب هدایت مهتدی می شود، و چنانکه هر یک از دلائل و قوی و مشاعر مخلوق به خالق دلالت می نماید و اسرار الوهیت و آثار کبریائی و عظمت ربوبیت حق را به انسان می شناساند، و از نمودن آیات آفاقیه و انفسیه مجامع قلبیه بلکه مجموع مراتب وجودیه اش را فرا می گیرد، همین طور نمایشهایی که در خواب به بنده مؤمن موحد می شود سبب از برای هدایت و ارشاد اوست که از آن به وجود باری و حقایق اولیای پروردگاری معرفت کامله حاصل می نماید. پس خواب دیدن آیتی است از آیات حق که بدان انسان باید خدای خود را بشناسد از آنکه حکم و مصالح کثیره در این آیت عظمی مندرج است که یکی از آن اطلاع بر معیبات است و اموری که بعد از این بوجود می آید، چنانکه علماء فرموده اند در معرفت اولیاء به اخبار غیبیه: ان معرفه الامور الغیبیه فی النوم ممکنه فوجب ان یکون فی الیقظه [کذلک] (۲). و بسیار شده است کسی در خواب چیزی را دیده است که وقوع آن بعد از خواب دیدن

-
- ۱- آنچه به نام نفلیه مشهور است النفلیه فی نوافل الصلوات از شهید اول محمد بن مکی است، کتابی که مؤلف فرموده و از شهید ثانی دانسته شده باید غیر از آن باشد.
 - ۲- بین قلاب از شرح ابن میثم افزوده شد.

در فوائد خواب دیدن است

او بوده است (۱).

در فوائد خواب دیدن استپس بعد از اینکه انسان از خواب دیدن مطلع بر غیوب ماضیه بشود ضرری ندارد ولی خدا در بیداری آگاه بوده باشد بر آنچه موجود می گردد. و یکی دیگر انسان در خواب دیدن مغایرت نفس را با بدن و عدم اتحاد این دو را می داند، و علم به جسد دیگر که مشابه این جسد محسوس است بهم می رساند، و رفع استبعاد بعضی از منکرین وجود حضرت باری که گفته اند خداوند موجود چگونه غایب است می نماید. پس باید به حواس ظاهره مرئی و محسوس گردد. و حدیث حضرت صادق علیه السلام در «رساله اهللیجیه» در رفع شبهه طیب هندی مشهور است. و یکی دیگر خواب دیدن طریق و جدا نیست از برای تصدیق قول شارع مقدّس در بقاء نفوس و عدم فناء آن بعد از هلاکت ابدان؛ از آنکه مردمان بسیار پدران و مادران و فرزندان و خویشان خودشان را در خواب می بینند، و ایشان را امر می نمایند در اخذ ذخائر و کنوز و اموال، چون بیدار می شوند همان قسم است که گفته بودند. پس این گونه واقعات و منامات دلالت دارند. و فخر رازی می گوید: إن وقت النوم يضعف البدن وضعفه (۲) لا یقتضی ضعف النفس، بل النفس تقوی عند النوم فتشاهد الاحوال وتطلع علی المغیبات، فبقوی الظن فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس (۳).

۱- قریب بدین مباحث را ابن میثم بحرانی، از اعلام سده ششم هجری در شرح مائه کلمه: ۴۲ ۴۸ بیان فرموده است.

۲- در چاپ سنگی: ضعف.

۳- بحار الانوار ۵۸/۲۷ به نقل از فخر رازی، و نیز ۶/۲۰۷.

و یکی دیگر رفع استبعاد است برای کسی که منکر می شود تنعم و عذاب اصحاب قبور را و می گوید: از این اجساد اثری نیست، دیگر چه نعمت و عقوبتی است. و یکی دیگر خواب دیدن طریق قویمی است در اطلاع احوال اموات و سعادات و طاعات ایشان و طریق سخط و رضای حق در حق مردگان. و بر این فقره نیز فوائد کثیره متفرع است که فایده کلیه آن خواب بیننده مائل به طاعت (۱) و اظهار سعادت می شود. و این فائده نصیحه اشرف اسباب و ابواب مفتوحه به رضا و ثواب است، و اجلی الطاف غیبیه الهیه است در تحصیل رضای حق و استخلاص از عقوبت و غضب اخروی دائمی. چنانکه در کتاب «کافی» (۲) است: مردی جسیم و با جمال از اهل بادیه خدمت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شد و از معنی این آیه کریمه سؤال نمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۳). فرمودند: «مراد از بشری که برای مؤمنین و متقین است در دنیا همانا خواب است که مؤمن می بیند، پس به آن بشارت می دهد و خرسند می شود». و ایضاً در تفسیر «مجمع البیان» (۴) است: مراد از بشری رؤیای صالحه ای است که مؤمن برای خود در دنیا مشاهده می کند از ثواب و عقاب. و در کتاب «جامع الاخبار» (۵) مروی از امام علیه السلام است که فرمودند: «وحي منقطع شد اما

-
- ۱- در چاپ سنگی: مائل در به طاعت.
 - ۲- کافی ۸/۹۰ ح ۶۰، شرح اصول کافی، مازندرانی ۱۱/۴۷۹، نیز بنگرید به: الفصول المهمه ۳/۲۷۸ ح ۲۹۴۲، بحار الانوار ۵۸/۱۵۹ ح ۴ و ۵۸/۱۷۶ ح ۳۸.
 - ۳- یونس: ۶۴ ۶۳.
 - ۴- مجمع البیان ۵/۲۰۵ یکی از سه وجهی که شیخ طبرسی ذکر کرده، فلیراجع؛ جوامع الجامع ۲/۱۳۶، الصافی ۲/۴۱۰.
 - ۵- بحار الانوار ۵۸/۱۷۶ ح ۳۶ به نقل از جامع الاخبار.

در تعریف رؤیای صادقه است

مبشرات که نوم صالحین است باقی است . چه خود ببیند یا از برای او ببینند ، و چه بسیار از خوابهاست که صاحب خودش را از معصیت نهی می کند و به واسطه آن هدایت می یابد چنانکه شیخ مفید طاب ثراه در کتاب « اختصاص » فرموده است که : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : وقتی که خداوند بنده ای را دوست دارد در خواب رؤیای مروّعه مکروهه به وی می نماید . چون بیدار می شود از گناه منزجر می گردد و ترک می کند ، پس استکشاف منافع اشیاء و مضار و مصالح هر یک و تنبیه و تیسیر و اعدار و انذار غالباً از منامات است .

در تعریف رؤیای صادقه استو در حدیث است : « رؤیای صادقه [جزئی] از هفتاد جزء از نبوت است » ۱ . و ایضاً مرویست که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : « خیار کم اولوا النهی » ، یعنی : « بهترین شماها صاحبان عقلند » . اصحاب عرض کردند : آنها کیانند ؟ فرمودند : « اولوا النهی اولوا الارحلام الصادقه » ۲ . و مراد داعی در بیان این مقدمات اشاره ای به فوائد خواب دیدن است نه خواب کردن ؛

از آنکه خواب خود نعمت و آیت دیگر است ، چنانکه حق تعالی فرموده است : « وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ » (۱). و قال الله تعالى : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (۲). و مراد از مدح خواب دیدن آن است در این مقام ، بدان که ملاقات ائمه و اولاد احفاد ایشان در خواب از کرامات و مقامات عالیه و جلوات مخصوصه موجب ازدیاد ایمان مؤمن و هدایت مهتدی و قوت قلب و استقامت در دین و کثرت یقین می شود . پس می توان گفت : یکی از کرامات مؤمن که اعظم آیات حق است خواب خوب دیدن است . و مرحوم طبرسی در کتاب « مکارم الاخلاق » (۳) روایت کرده است که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم کثیر الرؤیا بود (۴). و علی بن عیسی اربلی در کتاب « کشف الغمه » (۵) نقل کرده است که : حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم در بدو بعثت منامات عجیبه مانند شق بطن و صدر و تطهیر قلب مشاهده می فرمود برای خدیجه ذکر می کرد ، پس خدیجه عرض می نمود : اِنَّ اللَّهَ لَا يَصْنَعُ بَكَ الْاَـ خَيْراً . پس منامات صالحه صادقه از اهل ایمان مانند زمره پیغمبران در نزد علماء اعلام معتمد و معتابه است ، خصوص کسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ائمه طاهرین علیهم السلام ، بلکه مؤمنین را در خواب بیند چنان است ایشان را در بیداری ملاقات کرده است .

۱- روم : ۲۳ .

۲- زمر : ۴۲ .

۳- مکارم الاخلاق : ۲۹۲ .

۴- نیز بنگرید به : روایت بحار الانوار ۶۱/۱۸۲ ح ۴۵ : کان رسول الله صلی الله علیه و آله کثیر الرؤیا ، ولا یری رؤیا إلا جاءت مثل فلق الصبح . نیز : مناقب ابن شهر آشوب ۱/۴۴ .

۵- کشف الغمه ۲/۱۳۲ ، نیز رجوع شود به : عیون الاثر ، ابن سید الناس ۱/۱۱۲ .

و در کتاب «جامع الاخبار» (۱) مرویست که: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «من رأنی فی منامه فقد رأنی، فإنَّ الشَّیطان لا یتمثَّل فی صورتی ولا فی صورة أحد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم». پس از این حدیث معلوم می شود که شیاطین به صورت شیعه ایشان هم متصور نمی گردند اما ثمره دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب همانا دیدن آن بزرگوار است در بیداری، برای آن است که فرمودند: «من رأنی فقد رأى الحقَّ» (۲) «هر کس مرا ببیند هر آینه حق را دیده است». و دیدن ائمه و اولاد مطهرین و صالحین از مؤمنین هم دیدن و تشریف به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است. و بر این حدیث شروح و وجوه عدیده قدماء از اهل علم نوشته اند از آن جمله علامه کراچکی در «کنز الفوائد» از مرحوم شیخ مفید طاب ثراه نقل کرده است که: دیدن مؤمن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا یکی از ائمه را در خواب بر سه قسم است، یعنی: آثار مرتبه آن بر سه قسم است: اوّل: خوابی است که صحیح است. دوّم: خوابی است که صحیح نیست. سوّم: خوابی است بین صحّت و بطلان. قسم اوّل: آن است که بیننده را در خواب حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم امر و نهی به

-
- ۱- بحار الانوار ۵۸/۱۷۶ ح ۳۶ به نقل از جامع الاخبار، و نیز بحار ۴۹/۲۸۳، بخشی از حدیث اول منقول از امالی شیخ صدوق: ۱۲۱ ح ۱۱۱، روضه الواعظین: ۲۳۴.
 - ۲- روایت مروی از طرق عامه است بدین عبارت: «من رأنی فی المنام فقد رأى الحقَّ»، بنگرید به: مسند أحمد ۲/۲۶۱، سنن الدارمی ۲/۱۲۴، صحیح البخاری ۸/۷۲، در بعضی از کتب ما نیز بدان اشاره شده یا به نقل از طرق عامه مانند: بحار الانوار ۵۸/۲۳۵ و ۲۳۷ یا بدون طریق عامی مانند: کشف الغمه ۲/۲۶۹، در بعضی از کتب خاصه عبارت فوق بدون «فی المنام» نقل شده مانند: بحار الانوار ۵۸/۲۱۱ و شرح الزیارة الجامعه، سید عبدالله شبر: ۱۴۳.

طاعت و معصیت نماید. قسم دوّم: آن است که امر به معصیت نماید. قسم سوم: آن است که آن بزرگوار را ببیند در حالت قیام و قعود و رکوب که قولاً امر و نهی نفرماید. پس از این مقالات معلوم است به مجرد دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب فضل بیداری ندارد، بلکه این حدیث را علماء مخصّص کرده اند به امر طاعت و عبادت و اقبال به امور خیریه نه اینکه در تمام حالات باشد. و از این بیان معلوم می شود که آن جناب را به حالات دیگر توان دیدن اگر چه از برای این حدیث بنا بر ملاحظه معنی تخصیص وجه دیگر منظور نظر است و مضمون حدیث از این قرار است: « من رآنی نائماً فکانما رآنی یقظاناً » (۱) یعنی: « هر کس مرا ببیند در حالتی که خوابیده ام چنان است مرا در بیداری دیده است » که به عبارت اهل نحو « نائماً » حال است از برای آن جناب نه از برای آنکه می بیند. و ثمره این دیدن آن است که بیننده ادراک نبوی را در نوم و یقظه یکی بداند، یعنی: همان قسمی که آن بزرگوار را در بیداری مدرک می داند همان نحو معتقد شود. بعبارۀ اخیری: خواب و بیداری نبی و ولی علی السّویه است.

در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم استقامت حدیثی که بعضی از اهل حدیث نقل کرده اند: انه صلی الله علیه و آله غفا (۲) ثم قام یصلی من غیر تجدید وضوء فسئل عن ذلك فقال: « انا لست کاحدکم تنام عینی (۳) ولا ینام قلبی » (۴) از اخبار

۱- کنز الفوائد: ۲۱۲، بحار الانوار ۵۸/۲۱۱.

۲- در چاپ سنگی: غضی.

۳- در بحار: عینای.

۴- کنز الفوائد: ۲۱۳، بحار الانوار ۵۸/۲۱۲.

منام اول: در خوابی که حضرت صادق علیه السلام به زیارت عبدالعظیم علیه السلام تشریف فرما گردید

آحاد (۱) است و تکلیف ظاهر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم غیر آن . خلاصه بنا بر رسمی که علماء اعلام در شرح احوال ائمه انام علیهم السلام داشته اند که در ضمن ذکر مزار شریف ایشان بعضی از کرامات و منامات صحیحه نقل نمودند و چنانکه خاصه خواب از برای بیننده طریقی به هدایت و صواب است ، نقل آنها را برای مردمان عموماً نیز سبب هدایت و ارشاد دانسته اند ، سیما کافه عوام که نظر و همّتشان به اینگونه از کرامات و منامات است . پس برای اینکه تأسی به ایشان کرده باشم سیما به علامه مجلسی طاب ثراه خوب است در این مورد دو خواب و منام از منامات نوشته شود :

منام اول: در خوابی که دیده اند حضرت صادق علیه السلام به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشریف فرما گردید در سال هزار و دویست و نود و پنج در ماه رجب المرجب که داعی بر بام مسجد چهار ستون مسجد جامع طهران موعظه و ذکر مصیبت می نمودم یکی از اجلاء سادات و طلاب رشت که در مدرسه کوچک جدید البنای نزدیک خانه مرحوم حاجی شیخ محمّد طهرانی منزل داشت نقل نمود که : چندی قبل در رؤیا دیدم حضرت صادق علیه السلام از طهران با جمعی از یاران و دوستاران به زیارت حضرت عبدالعظیم می روند و نور جمال آن بزرگوار تمام فضاء و عرصه این حدود را درخشنده و تابنده داشت . پس من هم با آن جماعت در خدمت بوده ، حضرت صادق علیه السلام به زاویه مقدّسه حضرت عبدالعظیم آمدم . آن بزرگوار امر فرمودند صندوق مطهر ۲ حضرت عبدالعظیم را برداشتند و چند نفر مأمور شدند آن

قبر شریف را نبش نمایند و خاک برآوردند . من هم بعد از الحاح و اصرار بسیار مرخص شدم و خاک از آن قبر مبارک بیرون می آوردم تا آنکه جسد نورانی حضرت عبدالعظیم نمودار شد . لیکن کفن بدن مبارک پاره پاره بود ، و سه زخم هم بر بدن ایشان رسیده : یکی

تعبیر رؤیای سابقه

تعبیر دیگر از جامع اوراق

در پشت مبارک ، و دیگری گردن منور ، و محل زخم سؤم را نظر ندارم . پس حضرت صادق علیه السلام به دست کریمه خودشان قطعات کفن را بیرون آوردند و کفن تازه بر بدن لطیف ایشان پوشانیدند و قبر را انباشته از خاک فرمودند و مراجعت کردند .

[تعبیر رؤیای سابقه] و تعبیر این خواب را اصحاب و ارباب رؤیا خوش کرده اند و مجملی از آن نوشته شود خوش می نماید ، از آنکه این مذهب منتسب به حضرت صادق علیه السلام است و معروف به مذهب جعفری بلا کلام ، و اندراس آثار شریعت مطهره قریب به هر رأس مائه خود واضح است . پس تجدید کفن همان تجدید دین و مذهب است به کف کفایت مرد دیندار خیرخواهی که منسوب و مبعوث از جانب سنّی الجوانب شرع انور بوده باشد ، و پوشانیدن کفن بر آن بزرگوار تصریح است بر وفور علم و عمل و زهد و ورع حضرت عبدالعظیم ، و هر آنکه در این رأس مائه برانگیخته شود همانا عالم و عامل و زاهد و اورع است ، و جراحات وارده بر بدن مطهر آن جناب صدماتی است که به شخص شریف مذهب و دین رسیده است ، پس التیام آنها به تقویت و تأیید دین مجدد می گردد به امر و فرمان لازم الاذعان سلطان زمان امام عصر صلوات الله و سلامه علیه

[تعبیر دیگر از جامع اوراق] و اگر بخواهم تعبیر دیگر نمایم می توان گفت : این آثار جدیدی ای که در این اعوام و سنین شده است به فرمایش حضرت اقدس همایون از قراری که سابقاً بسط و شرح دادیم همانا تجدید آثار شرع است و اقدام به تعمیرات روضات این بزرگواران از شعائر اسلام پس اقامه شعائر اسلام ، و دین خود تجدیدی است . و دیگر بهتر از این تصور نمی توان کردن در خدمتگزاری اولاد و ابناء ائمه هدی علیهم السلام

منام ثانی : خواب دوّم که مؤید خواب اوّل است

بلکه در هیچ عامی از اعوام و قرنی از قرون هیچ یک از ملوک و سلاطین عظام در خدمتگزاری ائمه انام علیهم السلام و اولاد فخام ایشان بدینگونه اقدام ننمودند . خلاصه داعی این منام را از منامات صادق و رؤیای حسنه دانستم که در این عنوان نوشتم و خوانندگان را زحمت افزا گردیدم .

منام ثانی : خواب دوّم که مؤید خواب اوّل است مؤید خواب سابق است آنچه را که بیننده این خواب که اسم سامی ایشان در ذیل این منام نوشته می شود و از روی خطّ خودشان نقل می نمایم شاهد بیاورم : در شب جمعه غره شهر صفر المظفر در ثلث آخر شب در خواب دیدم که : به اتفاق جمعی که در مسجد پشت سر حضرت عبدالعظیم علیه السلام نشسته بودیم و در دست بنده قرآنی بود خطی ، گویا در دست هر یک از جالسین هم قرآن خطی بود . پس شخصی از حضار مذکور نمود که جناب شریعتمدار حجه الاسلام آقای حاجی سلمه الله تعالی برای شرفیابی خدمت حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشریف می آورند . مجلسیان برای استقبال و احترام مهیا شدند ، گویا از در چراغخانه شخصی وارد شد پرده را برداشت مخصوصاً این بنده را آواز کرد ، گویا معهود بود و به جهت افتخار و امتیاز این بنده باید مصدر این خدمت باشد . آقای حجه الاسلام در میان دار السیاده بودند تا بنده با قرآن گشوده خدمتشان رسیدم به بنده هم فرمودند تا همان قرآن گشوده را مقابل ایشان نگاهداشته با سروری تمام وارد حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام شدم . آقای حاجی تشریف آوردند و بروی حضرت نشسته و بنده هم با همان قرآن گشوده در حضورشان نشستم . نوری از سطور و تذهیب قرآن و فرحی از جبین آقای حجه الاسلام مشاهده می نمودم گویا بنده قرآنی به آن خط و چهره ای به آن صفا ندیده بودم ، چند نفری هم در خدمتشان

از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در این زمان روی داده

نشسته بودند از خواب بیدار شدم . محمد علی بن مرحوم شاهزاده خسرو میرزا این بود مضمون خواب که از صورت خط خودشان نقل کردم . و ابتداء داعی عرض کردم این خواب مؤید تعبیر منام سابق است ؛ از آنکه حقایق قرآنی و دقایق فرقانیه نورانیه ظهور و بروز و نشرش از اهل علم و حمله قرآن است ؛ از آنکه قرآن مجمل است و صامت ، مبین آن حجه الله ناطق امام عصر علیه السلام است و علماء که نواب شرع انورند هر آنچه می گویند و خبر می دهند از ایشان است در صورتی که علماء اعلام بر آنچه می خوانند مواظبت نمایند و عمل کنند چون مقصود شارع به عمل آمده است بر روحانیت و نورانیت و صفاء بواطن و نفوس ایشان افزوده می شود ، بلکه با قرآن که اقوی ترکه و مخلفه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم است و جبل الله الاکبر متحد می گردند ، و ظهور انوار و آثار این دو آیت عظمی زمان تطابق و تقابل با یکدیگر است مانند مظهر و مظهر . بعبارہ اخری : هر قدر حقیقت عالم اصفی و ازکی شد اشراقات کلمات نورانیه الهیه در او بیشتر است بمانند جامه ای که رنگرز از اوساخ او را بشوید آنگاه در خم زند ، البته لون و صفاء او بعد از رفع موانع و اوساخ بهتر و خوبتر خواهد شد . بناءً علی ذلک اسلام قوام و قیامش به دو چیز است : یکی قرآن و دیگری وجود مبارک عالم عامل . هر قدر شخص عالم بر احکام قرآنی عمل نمود انوار وجودیه اش زیادتیر بر سائرین تابنده می شود ، پس مردمان بیشتر هدایت می یابند ؛ از آنکه نظر خلق از خواص و عوام به عالم است و مقام وی هم در تلو قرآن است .

از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در این زمان روی داده در کرامات حضرت عبدالعظیم است که جناب آقا جمال بروجردی امام جماعت

دیده اند و بیان فرموده اند : بر حسب وعده ای که داده شد کرامتی از حضرت عبدالعظیم در این روح و ریحان می نویسد و به همان کرامت اقتصار می کند : چون جناب مستطاب مدقق محقق خاتم الاکمله وخاتم الأنمله ، مغنی اللیب ، الکامل الاریب ، تبصره العوالم و تذکره المعالم ، ملاً محمّد مهدی عبدرب آبادی دام فضله آن کرامت را به عباراتی نغز و بیاناتی ظریف موشح فرمود و عقائل کلمات نفیسه را در آن تشکیل کرده زینت داد و به جهت داعی عاصی فرستاد ؛ از آنکه داعی جناب مشار الیه را حاوی فنون ادب و جامع طرائف عرب می داند بعباراتها آن را می نگارند ، و خود به نحو اجمال به فارسی ترجمه می نماید . بسمه تعالی من کراماته علیه السلام التي ظهرت فی زماننا ما حدّثنی به العالم الاجل الفقیه الافضل التحریر المحقق المتکلم المتشدّق واحد الدّهر ومجتهد العصر الاستاد الممجد جمال الدّین محمّد خلف العلامه الاعظم اوحد فقهاء العالم مجدد الاحکام حجه الاسلام الحاج مولی اسدالله قدّس الله وسقى ثراه . وهو أناله الله آمله ونسى آجله ممن اجتمعت عصابه معاصرینا علی تصدیق ما ینخر به ، فإینه ثقّه ثبتّ دینّ امینّ عدلّ صدوقّ بالاجماع . ولعلّه ما اقلّت الغبراء وما اظلتّ الجرباء فی تلك الحقبه العاقبه علی ذی لهجه اصدق منه . کیف لا- وهو سلیل حُماه الدین وبقیه بیت العلم ، ومساعیه فی وجوه الارشاد لا تُجحد ، وشقاقه علی ذری الاعواد لا تُنکر ، فلو أنّ مشتاقاً تکلف فوق ما فی وسعه لمشی الیه المبتیر . قال فی ليله الأربعاء لسبع خلون من صفر سنه سبع وتسعين بعد المأتین والالف فی دارلمستوفی الحاذق المنشئ المفلق باقعہ کتبه (۱) الادیوان الامیرزا حبیب الله خان مشرف جرائد قاجار ما حار عزّه بعد ما کار : أنّه کان بالشّق الایمن من مقادیم رأسی سلعه غدیده تقارب مقدار

بندقه كبيره ، وكثيراً ما كانت تعتريني من جهتها غضاضه فاحشه لا سيّما عند الكشف عن الرأس على رأس المنبر ، فأنتى على ما تعلمون من طبى (١) ربما ارفع عما متى لدى تذكّار مصائب الائمّه صلوات الله عليهم حسبما تقتضيه الحال علماً متى بأنّ ذلك ممّا يؤكّد تعظيم امرهم ويكمل خطر ذكرهم ، وان عرض للخاطر فى هذه الاواخر تأمل فى سوق هذه الصنعه حيث إن مجلس الوعظ فى تلك الازمنه لا يخلو من النساء وهنّ ناظرات الى المذكّر لا محاله ، والرأس عوره للأجنبيّه بالاجماع ، فمنذ وقع ذلك فى خلدى احتلت للخروج عن حرمة هذه الشبهه بسط عذبه العمامه على الرأس عند رفعها جمعاً بين مقتضى التكليف والشعار . وقبل هذا كله ربما تلحقنى من عوار تلك الضوآه خجل فظيع ، فقلت لجماعه من مهره متطّيبى دار الخلافه فى ذلك ، فقالوا : علاجها أن تشق الجلده وتبّت القدّه ثمّ تأسى الشجّه وتلأم الجرحه وليس غير . قلت : معاذ الله من ذى المداواه المّدويه ! وحاش لله أن يقطع باختيارى الاسى بالحديد رأسى ! فأكون كالباحث عن الشتره بظلفه ، فثنت عنهم الكشح وثّيت استعلاج الجرح بالرجوع إلى هولاء الفتيه الذين نشأوا بمدرسه النظام ممّن ربّاهم معلّم العصر ربّ الفنون وزير العلوم اعتضاد السّيلطنه شفّع الله عزّه فى هذه بالسّبعاده فى الأخرى ؛ اذ اولئك الاحداث قد جمعوا بين الصناعتين الافرنجيه والايرانيه ، ولهم فى عمل اليد طولى ، والسّلعه داخله فى موضوع هذا الباب . فاستطبت غير واحد منهم فلم يزدوا فى ذكر العلاج على ما قاله الاولون ، فقلت : اذا اظنك يا سلعه ! غير مفارقه لمفرقى ما غبا غيبس . وكان الناس يومئذ محرمين ، والشهر اول الرجيين ، وانا على عزيمه زياره عبدالعظيم عليه السلام برسمى الذى اعتدته مذعدت من مشهد سيدنا الامام ابى الحسن على بن موسى صلوات الله عليهما ، وجاورت دار الخلافه باذن الله تعالى ، فنوديت فى روعى أن : يا ايّها الانسان ! ما اغفلك هذا الحدثان ؟ ! يسميك فيه الاساه حرّ الحديد وانت لا (٢) تاوى الى ذلك الركن الشديد ولا تدرى

١- . كذا .

٢- . در چاپ سنگى : الى .

ان الانقطاع الى مضطجع تلك التربه الطاهره كى كل عله ورى كل غله ؟! وقد خص الله سبحانه اهل هذا البيت باتاحه الشفاء لغبره جنابهم واجابه الدعاء فى ظله قبابهم ، فعند ذلك أفقت من غفلتى وركضت برجل عزيمتى الى هاتيك البلده الطيبه والمقام الكريم لاجنأ الى ربها سيدنا ابى القاسم عبدالعظيم عليه السلام . لعل المامه بالجزع ثابتهدب منها نسيم البرء بالعلل فاذ وردت الحرم الشريف طفقت أنا فى التضرع مبتهلاً والدمع فى التفرق متهللاً (١) وقلت : يا سيدي و مولاي ! هذا مقام اللانذ بجوارك والعائذ بمزارك . وانت من رجال اعزه فى بيوتاذن الله ان يعز حماها وتربتك : وكم لاهل الشجى بها رقفاتاوقفتهما على بلوغ شفاها فعزمت عليك بالائمه من كابريك والائمه (٢) من عابريك أن تشفع عند الله فيما وردت عليك فيه حتى ما اصدر عنك الأ-وظنى بلا- محقق ورجائى منك مصدق . ثم اندفعت فى تلاوه الالواح وزياره الارواح ارواح الائمه والانبياء والشهداء والاولياء « أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة » (٣) ، فاذا فرغنا من الزواره (٤) وقضينا من منى كل حاجه وازمعنا على الافاضه من حيث افاض الناس واخذ شارع الشئنه ٥ فى السيلان باعناق الافراس ، استشفيت بغبره القبر وانا على عقد صحيح ، فمددت يدي من خلل شبايك الضريح وأخذت غباراً مما يلى الرّجل ، فامرته على سلعه الرأس وخرجت من الروضه محججاً ، وحملنى الجواد الى الجاده مزعجاً ، فوالله ! الذى يُخرج المجترى على اسمه من حوله وقوته ويُدخله فى حول الشيطان

١- . كذا .

٢- .در چاپ سنگى : منهللاً .

٣- .بقره : ١٥٧ .

٤- . كذا ، شايد : التسميه .

معنی کرامت غریبه است

و قوته انه ما مضى على ذلك يومان الآ- وأنا بالسلعه قد لانت عريكتها وذهبت صلابتها ، ثم لم تزل ينحل انعقادها ويزوب انجمادها الى أن حدثت عليها ثقبه تبجست منها رطوبات رديه واخلط فاسده مدى اسبوع او أقل ، ثم جفّ البلل واندمل وصارت السيلعه كأنما قطعها طولون (۱) بموسى أو مسح عليها عيسى . قال الراوى : ثم انه مدّ الله ظلّه أرانا رأسه كلّه وقال : انظروا رحمكم الله بل تعرفون للعين الذاهبه من اثر وترون فرقاً (۲) بين الايمن من شقى فرقى والايسر ؟ فطمحنا جميعاً اليه البصر فوجدناه كما اخبر ، فقضينا العجب من ذلك المعجز الجلى وما شبّهناها الا بقصه اسماعيل الهرقلى . ومن شاهد تلك الكرامه بعينه مطرّز هذا الحديث ومنتشيه ، وقارى هذا القوس وباريه ، المستمدّ من فيوضهم بالروايح والغوادي ، محمد المدعوّ بالمهدى العبد الربّ آبادى ، فهو يشهد بقمه بما خطّه بقلمه ، ويقول : هذه من علاه احدى المعاليوعلى هذه فقس ما سواها (۳)

معنى کرامت غریبه استاماً الترجمه : يعنى از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در زمان ما ظاهر شد جناب فاضل امجد و استاد ممجّد آقا جمال الدین خلف مرحوم حجه الاسلام حاجى ملا اسدالله بروجردى طاب ثراه در سال هزار و دويست و نود و هفت ، هفت روز از ماه صفر المظفر مانده در خانه سرکار مقرب الخاقان ميرزا حبيب الله خان مستوفى سلسله جليله قاجار بدون واسطه فرمودند : در طرف راست برابر سر من غددى بود بزرگ به مانند بندقه اى و آن غدد

۱- بالای طوطون نوشته شده « زو » .

۲- در چاپ سنگی : قرقا .

۳- از اشعار شيخ كاظم ازرى است . بنگريد به : الأزرية : ۵۵ ، الكنى والالقباب ۲/۲۴ ، الصحيح من السيره ۵/۱۳۱ و ۶/۴۸ ، الانوار العلويه : ۱۹۴ .

برای من خالی از فضیحت نبود و نمایش آن را بر رؤوس منابر غیر مشروع می دانستم؛ از آنکه بر حسب عادت بر هر منبر در هر وقت تذکره ای از مصائب آل رسول علیهم السلام می نمودم باید سرم را برهنه کنم، و در مجالسی که نسوان بودند لابد احتیاط می کردم به ملاحظه عورت بودن آن و عدم جواز کشف رأس در حضور ایشان، و برای گریز از این عمل نامطبوع دستمالی بر سر می انداختم یا طرفی از عمامه. و این فقره کلفتی شده بود، هر قدر به اطباء معاصرین اظهار داشتم چاره ای جز شکافتن پوست و بیرون آوردن غدد ندیدند، و من از حدّ حدید (۱) کراهت شدید داشتم. از آنجائی که بعضی از اطباء مدرسه دارالفنون به حسن تربیت و تأدیب حضرت اشرف والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم در کمال ترقی می باشند، و در عمل ید برخی از ایشان ید طولانی داشتند، سیما آنان که از طبّ فرنگی و ایرانی با خبر بودند و جمع بین طبین نمودند رجوع به ایشان کرده استعلاج نمودم. آنها مانند دیگران علاج را منحصر یافتند. پس با کمال یأس در اول ماه رجب المرجب بر حسب عادتی که داشتم به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شرفیاب گردیدم و چندی در زاویه مقدسه معتکف گشته مجاور شدم. در آن اوقات قدری از غفلات خود برآمده گفتم: ای انسان بیچاره! چرا غافلی و بدین آستان عرش نشان توّسل نمی جوئی و شفاء درد و دواء علّت خود را نمی خواهی؟ آخر خداوند مَنان غبار مزار این فرقه حقّه را شفاء امراض و اسقام قرار داده است. آنگاه التجاء به روضه منوره معظّمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را تصمیم نموده محض استخلاص از این غُدد خاص ملتمس و ملتجی گردیدم و عرض کردم: نیامد برت دردناک از غمیکه ننهادی بر خاطرش مرهمی ۲

ای آقای من! و ای صفوه فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام! چه می شد شفاعت می فرمودی در نزد خداوند منان بر من منت گذارده این غدد را به احسن وجه دفع و ردّ می فرمود و مرا آسوده می گذارد؟ پس هر آنچه توانستم عجز و لابه کردم و هر آنچه از زیارات دانستم خواندم، و از غبار قبر و شبکه های ضریح بر سر و موضع غدد مالیدم و به قهقری برگشتم و از راه شسته که طریقه جدیدی مستویه است عزیمت بلده طهران نمودم. و من از حَوْل و قوه الهی بیرون روم و به حَوْل و قوه شیطان داخل شوم که خلاف ندارد: دو روز که گذشت صلابت و سختی آن غدد رفع شد و بستگی و برآمدگی آن خشک گردید و سوراخ کوچکی ظاهر گشت و رطوبات ردیه و اخلاط فاسده که در آن مجتمع شده بود ریخته شد، در یک هفته به کلی اثری از آن باقی نماند. و آنچه داعی خود مشاهده کرد و جمعی دیگر که سابقاً دیده بودند از آن موضع و محلّ اثری نیافتند، و الحق این کرامت مانند کرامت حضرت حجه الله امام عصر ارواحنا وارواح العالمین له الفداست در حکایت قرحه اسماعیل هرقلی و شفاء آن. و این معصیت کار بسیار از کرامات آن بزرگوار شنیده ام چه از مجاورین و خدام و چه از زائرین، اگر در مقام شرح آنها برمی آمدم خود کتابی می شد، پس بر اخلاص خود بیفزایم و بر این آستان با ارادت بیا و حاجات خود را بخواه و قدر مزور خود علیه الصلوه والسلام را بدان که بسیار عالی القدر و رفیع الشان است.

ص: ۳۶۳

خاتمه

اشاره

خاتمه

.

تقریضات بدیعه درباره کتاب و مدح حضرت عبد العظیم علیه السلام

[تقریضات بدیعه درباره کتاب و مدح حضرت عبد العظیم علیه السلام] جمعی از ارباب فضل و ادب و عمل که پیوسته مؤید به تأییدات ربّانیه و مسدّد به تسدیدات سبحانیه می باشند و همیشه در اشاعه مفاخر آل رسول علیهم السلام شوق مفرط و سعی وافر دارند زمان اشتغال داعی عاصی به جمع این اوراق و پس از اختتام و انجام آن هر یک با طبع سلیم و ذوق مستقیم با کمال تناسب الفاظ و سلاست اقوال در مادّه ختم تاریخ این کتاب و مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام از عربی و فارسی چند قصیده و قطعه و رباعی فرمودند و به جهت این احقر هدیه فرستادند . بعباره اخری : تقریضات بدیعه ای است که اهداء حضور حق منظور و مزار فیض آثار این بزرگوار نموده اند ، و هر آن کس نظماً یا نثراً قولاً یا فعلاً اظهار ارادت صمیمی و محبت قلبی خود را خدمت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمود آن قرض الحسنه ای است که از حسن عقیدت و صفاء سریرت به خداوند سبحان جلّ مجده داده است . البته خداوند کریم هم جزاء عاجل و عوض آجل در دنیا و عقبی به مضمون کریمه « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً » (۱) مرحمت می فرماید ، و ذوات مقدسه ایشان را که مجبول و مفطور بر محبت آل رسول است منظور نظر عنایت خود می نماید ، و از اوقار غلّ و آصار ذلّ نجات می دهد . و از آنجائی که داعی از کتابت تمام آنها در این خاتمه خیریه متعذّر و متعسر بود ؛ لهذا

قصیده اول: از جناب آقامیر سید محمد مشهور به شمس الادباء

جملتی از آن را انتخاب کرده و اسامی کریمه ایشان را ابتداءً نگاشت و منظومات و تقریضات هر یک را بعینها در این خاتمه درج نمود تا خدمت نحریر فضلاء حلو البیان و مشاهیر شعراء طلق اللسان هدیه مریحه ای باشد، و از این احسان نمایان کمال تشکر و امتنان دارم؛ از آنکه منتهای امل انسان حسن عاقبت عمل است. بحمد الله و منه انجام عمل این عاصی شرمسار به ذکر فضائل و فواصل آل اطهار گردید، و به نهج مطبوع و طریق مستحسن این کتاب اختتام یافت و به احسن وجه زیب و زینت گرفت.

قصیده اول: [از جناب آقامیر سید محمد مشهور به شمس الادباء] این قصیده در مدح سید کریم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که جناب مستطاب شمس فلک الفصاحه و بدر سماء البلاغه، سید الادباء و طراز الأولیاء، نور الفؤاد و قدوه الساده الامجاد، المولی الاوحد الامجد، آقا میر سید محمد مشهور به شمس الادباء ادام الله افضاله و ابقاه فرموده اند. الحق لسان این عبد ذلیل از ثناء و مدح این سید جلیل کلیل است و مقالات نظمیه ایشان از عربی و فارسی اقوی دلیل. سقیت بغاویه تدوم رهامها اطلال ربع جددت اعلامها ربع حوی طلل الهدایه والعلیوتسمت برسومه اهضامها ربع ابن فاطمه المعلی قدحها از بالشرافه حرکت ازلامها فی ساحه الری التي فاحت بهاروح الجنان و عطرت اجرامها هی بقعه حوت الکرامه والهدیوتشرفت بقدمها آطامها نبویه علویه حسیهکحل العیون ترابها وقتامها خفت بها املاک قدس واحتوتمنها المکارم واستطال زحامها حوت الفواصل والفضایل والنهیوسیاده لا- یستفیک عزامها ارض ثوی فیها العلوم وزیتبجوار من یحوی بها آکامها نفس زکی والمفاخر والحجیعلم علیم لا- یرام مقامها عبدالعظیم وسبط سبط المصطفی فی رتبه علیاء حل منامها من دوحه الحسن الزکی واصبحتذات الغصون واثمرت اکمامها غصن طریف ما له من منبتفی روضه زهراء مد عصامها والسید المولی الهمام المرتجیفی کل نائبه جلی المامها هذا الذی قال الامام و قدرایفیه الهدایه واستقر لرامها من زاره زار الحسین بکربلا بروایه صحت وصح قوامها ورث المعالی من یدی آبائحتی الفصیله واستطیب کرامها و هو المحدث من ائمتنا لنافیه استقام حلالها و حرامها فروی الاحادیث الصّیاح یقتفی اثر الائمة دام منه سلامها کم من فضائل قد نشون بنقلهلذوی الولایه و ارتضت اقوامها ولاهل ری موئل ومؤملومنفس و به استقل مرامها شمس العقود و واسط القلادهلبنی الائمة حین شد نظامها من تاسع الاطهار بعد بعاشرقد طاب نفساً واستوی اقدامها صلی الاله علیه مادامت لنامنه الزیاره لازم اکرامها قد صنف العلم المکرم فی الوریمجموعه یروی القلوب غمامها اوراقها تحوی سؤول صفاتهاکعقود درّ منضد ارقامها الباقر العلام والمرجّو فیدار الخلافه واستمر دوامها واللمعی اللوذعی اخو النهی عند الافاضه مفصحا علامها فی صدره کنز المناقب (۱) مضمومتجانسان و مظهر ادغامها والمصقع المنطیق عند صعودها عواد فضل مستهام (۲) هامها هذا الکتاب لعمر نفسی جنهونعیم علم دائم انعامها شمس الصّیحائف یستضیء بوجههصحف المناقب واستنار تمامها (۳) هو جنه ترجی و دام نعیمهاقد ارّخت (سنه بدا اتمامها) (۴)

۲- در چاپ سنگی : مسهام .

۳- در چاپ سنگی این کلمه بدون نقطه است .

۴- کذا ، تاریخ شعر آنگونه که درج شده اشکال دارد .

قصیده دوّم: اشعار فارسی میر سید محمد شمس الادباء

قصیده دوّم: [اشعار فارسی جناب آقای میر سید محمد شمس الادباء] [در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تعریف این کتاب] این قصیده فارسیّه را نیز جناب آقای سابق الذکر دامت افاضاته در مدح این روضه مبارکه و حضرت عبدالعظیم علیه السلام و حسن اسلوب کتاب و تاریخ آن مرقوم فرموده اند، لعمری! ولقد اجاد: زهی آن روضه کش مینو به رشک اندر ز بستانشفرح بخشای و جان پرور نسیم عبر افشانش معطر بوی و نسرين خوی و جنت روی ساحتشعبیر آمیز و عنبربیز و روح انگیز ریحانش تبارک طره در گاهش مبارک غزه ماهشخجسته غرفه معمورش همایون صفة ایوانش بود آن خطه کش جنت یکی خطی ز ارقامشبود آن بقعه کش گردون یکی گوئی ز چوگانش بروید خاک در گاهش همه حورا به گیسویشفشانند گرد ایوانش همه غلمان به مژگانش همایون مرقد پاکش مطاف دور و نزدیکشمبارک آستان وی مزار ملک ایرانش جهان مجد اندر وی بنای مکرمت را پیسزد کز فخر فرق ری بساید پر به کیوانش حریم حضرت شهزاده عبدالعظیم آن کوز برج زهره زهرا بود نجم درخشانش نهال بوستان مصطفی را هشتمین شاخشرباغ مرتضی وی هفتمین گل از گلستانش ز گلزار امامت مجتبی را وی ششم لالهحسن گلبن علی باغ و چمن زهرا نبی کانش نبی نسبت ولی سیرت حسن طلعت علاه همّتفلک رفعت ملک صفوت هدایت اصل بنیانش قریشی اصل و هاشم دوحه زهرا غصن و قدسی جانکرامت حی و رحمت بُنیه و پاکیزه ارکانش نوشته صفحه فضلش ز کلک صنع جبریلشسرشته تربت پاکش ز آب فیض یزدانش حجازی مولد و موطن مدینه خانه ری مدفنتهامی ربع و بطحا رکن و مشعر دل صفا جانش کرم وضع و هدی پیشه خدا کیش و ولا ریشهرون از حدّ و اندیشه مقام و حدّ و سامانش نبوت در نسب دارد ولایت در حسب دارد کرامت از ادب دارد که تابنده است برهانش جلالت در نژاد وی همی تا بوالبشر دایمیسیادت در نهاد وی به میراث از نیاکانش چو از نسل حسن آمد حسن شد خلقت و خلقشلیل مجتبی چون شد گزیده گشت دو رانش چو این شهزاده آزاده امامت را نشد زادهه وی این رتبت آماده زفیض پیشوایانش دو حضرت از امامان را شرفیابی شدش روزیه وی این بخت فیروزی یزیدان باد ارزانش چو ایشان دانش و بینش زفضل وی بدیدندیدیرفتند آئینش پسندیدند ایمانش دعا کردند بر جانش چو محکم یافته دینشوزآن در سینه شد گنجینه اسرار پنهانش ستوده دیده اش حق بین گزیده ملت و آئینه دل پاینده توحیدش زرخ تابنده عرفانش روایات سرآمزش همه در مدحت ایشاناحادیث دل آویزش همه در فضل آمالش در آن کاخ بهشت آئین ملک بر پا پی خدمتبدان در گاه با تمکین بساید جبهه سلطانش فلک فر ناصر الدین شاه اعظم سایه یزدانکه نصرت کرد دین را تا یزیدان شد جهانبانش در این عهد همایون که باشد تا ابد مقرونرواق و صحن و ایوانش نوآئین شد به فرمانش طلا اندود بر بامش که باید در جهان نامشمنظم کرد اوقافش مرتب ساخت دیوانش یگانه گوهر بحر فضیلت عالم عاملکه او چون گوهر علمی برون نامد زعمانش شکافنده زمین علم باقر شد از آن نامشطراننده دل مردم از آن راست بنیانش بر اولاد پیمبر از محبت سینه اش مخزنز آن شد قلب نورانش محکم همچو پیماناش فراهم کرد در انساب این شهزاده و وصفشکتاب جنت آئینش که قلب اوست رضوانش سزد گر خوانمش اکنون خضر کش زنده می سازددل پزمرده را زین چشمه چون آب حیوانش اشارتش زبس رنگین عبارتش زبس شیریننگارستان چین آورده اند زشکر ستانش به این جنت نعیم دین شود پاینده انعامش (۱۲۹۶) چو این مجموعه را آمد زوی آغاز و پایانش سزد هر ذره را در مدحت وی جلوه شمسشکه روح القدس استاد است و وی طفل دبستانش

ص: ٣٧١

..

سوم : قطعه حاج میر سید علی مشهور به اخوی

سوم : [قطعه حاج میر سید علی مشهور به اخوی] این قطعه از جناب سید جید قدوه اهل الفضل والاخلاص و انسان الخاص ، المولی (۱) الابرار و وعاء الاسرار ، السالك فی مسالك الصیدق والصفاء ، والناهج فی مناهج الوفاء والمجاهد الوفی ، والمؤید الصفی ، صفوه السادات المشهور بالاخوی الحاج میر سید علی زاده الله شوقاً وقاده عشقاً در زمانی اندک با صفاء مشرب و مسلک خود فرموده اند . الحق شایسته است بر این ذهن نقاد و طبع وقاد رشک بردن و وجود شریفش را غنیمت شمردن : ای که مثل تو را بسیط فلکدر بساط زمین عدیم آمد پدر چرخ تا تو فرزندیاورد قامتش دو نیم آمد داشت نقصی کمال و از تو کنونطاق ابروی او دو نیم آمد شاهد دعویم همین گنج استکه در او درّه ها نظیم آمد عقل را گفتم این کتاب زچيستدر نظر آنقدر کریم آمد گفت عبدالعظیم را چو ستودپایه رتبه اش عظیم آمد آنکه را همچو عیسی اندر مهدفیض روح القدس ندیم آمد بس نشانها حدوث را زقدمداشت تا تالی قدیم آمد سال تاریخ او زمنشی طبعادخلوا جنت النعیم آمد (۱۲۹۶)

قصیده چهارم : اشعار آقا میرزا ابوالفضل

قصیده چهارم : [اشعار آقا میرزا ابوالفضل] این چند بیت را جناب شریعت مآب زبده الفضلاء و قدوه الازکیاء ، عین الفضل و بحر الادب و کشف المعضلات من لغات العجم والعرب ، علم اصحاب الهدایه ، ورجاء ارباب الدرّایه ، مولانا النبیل الجلیل آقا میرزا ابوالفضل ایدہ اللہ تعالیٰ من حولہ و امدّ عمرہ من فضلہ در مدح حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و تاریخ کتاب فرمودہ اند ، والحق إنّ لسان کُلّ لسنّ کُلّ فی مدحہ و مدیحتہ ، و من سرعہ انتقالہ و تبخّره وافادته : حیتنی سلیمی بعیش سلیموقد کنت رقیباً للیل السّلم فاطغت ضرامی ویلت (۱) عزامیواسقت اوامی بانس النّدم واقرت صماخی صحیفہ فضلکاوقات انس الولی الحمیم وشدّ الاغانی (۲) و ذکر المعانیووصل المعنی (۳) بطفل وسیم ورجع المثنی ونیل الامانیولقی الغوانی بمراى قسیم لمن کان قد فاز فی العلم قدما بفرع کریم واصل قدیم و جلّی بنور المواعظ بهما کبدر مضی ء بلیل بهیم وروی باخبار ابناء طهاوار عطاش من الجهل هیم فهام فؤادی بها اربلتهاهیامی الحاظ ظبی الصریم ومالت بعطفی و هزت نشاطیکما اهترّ غصن بمزّ النّسیم نبشر (۴) رشیق و نظم رقیقکورد نشیر (۵) ودرّ نظیم حوت من مدیح ابن خیر البرایا و آثار علیاء ذاک الزعیم ۶ و ذاک الهمام الاعزّ الذی قد ثوی من علی هاشم فی الصّیم مناقب کالروض غبّ السّواریفضائل کالمسک ذاکى الشمیم اماتت همومى واحیت سروریو کانت لعمرى شفاء السقیم وکم اوردتنى بجنّات عدنمن العلم مشحونه بالنعیم فطالبت نفسى بلفظ بدیعلتاریخ ذاک الكتاب الکریم فاومت الی صاحبیها وقالت (هلما الی مدح عبدالعظیم)

۱- کذا .

۲- کذا ، شاید : وشدّ الاغانی .

۳- کذا ، شاید : المعنی .

۴- کذا ، شاید : بنشر .

۵- در چاپ سنگی : الزعیم .

بنجم : قصيده آقا محمد رضا نجفى

بنجم : [قصيده آقا محمد رضا نجفى] اين قصيده از جناب شيخ الشيوخ ، فحل الفحول ، مدار الشرع ومنطقه الشعر خاتم الفضلاء وعمده العلماء ، آقا محمد رضا نجفى رزقه الله مجاوره مشهد الغرورى العلى مى باشد ، و الحق اين قصيده احسن قصايد است : هى المعاهد قف فى ربعا الخضلو استمطر الدمع فيها من سما المقل معاهد احييت الانواء اربعا وجادها كل هتان بها هطل كم قد جست بها صحبى أسائلها عمّا به رشقتها اسهم المخل ما هاج شوقى خوّد كاعب بزغتهيفاء ترفل فى حلى وفى حلل كلاً- ولم يصب قلبى فى الهوى غنجيصاد اسد الشرى بالا- عين البخل ولا سبتنى ملياء بها دعجكالريم يرنو بطرف ادعج كحل ولا شجتنى لعساء بها شنبتفتتر عن مبسم اشهى من العسل ولا اطعت الهوى يوماً بفانيتهاسطو باهيف عسال من الذبل تختال نشوى و من سكر الصبا مرحاً كالغصن ائى يمل ريح الصبا يمل يا سعد دع عنك دعوى الحب ناحيهولا تعرّج على رسم ولا تطل وعدّ عن ذكر سعدى والرباب وعند ذكر الغوير و ذكر الا عصر الاول واضرب لعمر ك صفحاً عن هوى وغويانى لعن هذه الاشغال فى شغل وخذ بمدح الأولى فاق الانام علاوشاع صيتهم فى العالم الازلى الضارين على هام السما شرفالهم قباب علا نافت على زحل والموقدين لدى الهيجاء نار وغيتشوى الاعادى بمحتوم من الاجل والمطعمين اذا ما ازمه ازمتكم من عطاء لهم يوم الندى جزل يا راكباً ظهر ميمون له سهيىطوى الفيا (١) من سهل ومن جبل والممطى غارب البخلا يخدبها (٢) قلب الفلا بسنان الاربع الاسل وقاصداً لبلاد الرى معتمداً أرضاً بها واليها المنتهى الامل ان ما ترائت لك الاعلام لا يجهو كنت بالقرب من اكنافها الخضل هناك فاعقل مطايا السير مبتدأ و امش الهويّنا بلا خوف ولا وجل واخلع لعمر ابيك النعل انك بالوادى المقدس من وادى طوى الجلل فانّ فيها لآل المصطفى جدثا اكرم به جدثا اوفى على القل قبر لنجل الزكى المجتبى حسنسلاله الطهر طه سيّد الرسل قبر لعبد العظيم المتقى حسباً والمجتبى نسباً نجلى الوصى على قبر له تعكف الاملاك خاضعتهحنو لاعتابه بالصّم والقبل كم من معفر خديه بتربهو كم منيب الى الرّحمن مبتهل قبر تضمن علم الاولين وعلم الآخريين وعلم الاوليا الاول قبر الى نحوه من كل ناحيهتنمو الاكابر من حافٍ ومنعل قبر الى نحوه من كل ناحيهتنحو الاكاسر من خيل ومن رجل قبر به الامن مبسوط لآملهيمسى ويصبح فى امن من الوجلى قبر اذا امه من لا مجير لهاجاره فهو فى أمن من الختل قبر اذا امه ربّ الحوائج يعطيه وينحله من افضل النحل فيالها حفره نالت به شرفاً ما قبلها حفره نالت ولم تتل يا سعد ان شاهدت عيناك مشهدهضريح قدس بثوب العزّ مشتمل فصلّ يا سعد من بعد السّلام عليمثوى تضمن روح العلم والعمل وقل له يابن من سادوا الورى وسماوسنام مجد ببحر الجود متصل يابن الاولى سمكوا السبع الطباق فلتمنحط من علوها يوماً الى سفلى يابن الاولى بهم البسيطة انبسطتفلم تدكدك ولم تبرح ولم تزل يابن الاولى بهداهم نهتدى وبهمنرجو النجاه غداً من ساير العضل يابن الاولى بهداهم نهتدى وبهمناوى الى خير ماوى دائم الأكل يابن الذين بهم تاب الاله عليحوا وآدم اذا تابا من الزلل يابن الذين بهم تاب الاله عليذى النون فانتبذته النون للسحل يابن الذين سموا للعزّ شاهقه العلياء من مضر الحمراء فى المثل يابن الذين على هام السهى ضربوا سرادق المجد محفوظاً من الخلل يابن الذين هم سفن النجاه وهمماوى العفاه ومنجا الخائف الوجلى يابن الذى افترض الرّحمن طاعتهفى كل نصّ من التنزيل فيه جلى يابن الذى قال ربّ العالمين بهمّن لم يوال عليّاً ليس لى بولى متى تراكم وقد قدتم نواصيها من كل عوجاء من طول السّرى هزل متى تراكم وقد قدتم نواصيها فتملاؤ البيد من خيل ومن ابل وقد علاها من الابطال كل فيتطلق المحيا بترجيع الطبا ثمل من كل ارووع صعب الملتقى بطللا ينتمى فى الوغى الا الى بطل من كل اشوس مرهوب اللقا ذربسميدع فرح بالملتقى جذل من كل مترس بالموت مدرّع بالسّيف مشتمل بالرّمح معتقل لا يحسب الموت الا غاده برزتتجر ذيل الصّياد لا من الحجل

فى كفه البارقات البيض تحسبها برقاً تألق من غيم على زجل قد جردوها من الاجفان مرهف شعاعهم يا لثارات الامام على دعنى وما بى من نار تأجج بيوخلّ يا سعد عن لومى وعن غذلى ولا تلمنى على ما فى من سقماودى بجسمى وما فى القلب من شعل انى لأصبح فى وجد يبرح بيواسهر الليل مغموراً من العلل من فتيه ملكت ذلاً ازمتهالكافر ملحد للكفر منتحل فقل لناصر دين الله يا ملكاًتهابه ساير الاملاك والدول قم واركب الخيل جرداً شرباً عرباوشن غارتها فى الصبح والطفل قم وانتض البيض من اغمادها عجلواخلع غرار الكرى وانزع ردى الكسل لساده تشرق الدنيا بنورهملولا هم لم نكن نهدي الى السبل ولا تزال به عيش ناعم رعدملك بملك امام العصر متصل والله يغفر للصيد الغطارفاباك العظام وآبائى الكرام ولى

١- كذا .

٢- يراجع .

ششم: قصیده یکی از علماء و مشایخ نجف

ششم: [قصیده یکی از علماء و مشایخ نجف] قصیده یکی از فضلاء و علماء و مشایخ نجف اشرف علی مشرفها الآف الثناء والتحف در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود، این عاصی انتخاب کرده چند بیتى از آن را مى نویسد: ما بال دهر اذاب القلب بالمحنوا حرق العظم للاحزان فى البدن ائى ليحزنى ان اذكر الطللا من رسم دار عفى من شدة الفتن يا دار ليلي سقاك الله اذ تركتسكناك وانتقلت فى احسن الظعن ولست ناسيها يوماً تقول الاليس العذيب ولا ذا الربيع مستكن ما كنت فى خارج آوى فلا جمليها ولا ناقتى فيها ولا سكنى كلا و لم انس ربعاً بالجواد ولا فى اسر نوق بليلى قد سرت طعنى كم من عبيد علوا من دهرنا وغلوا وارخصت قيمه الاحرار بالزمن وكم ثمين ينادى فى مسائتها اهل دهرى لقد ارخصتم ثمنى عاشرتهم مؤمنا بالله والرسلوعشت فيهم كانى عابد الوثن شكرت منهم الى خير الورى نسباً عبدالعظيم الكظيم السيد الفطن من زاره فكمن زار الحسين وذالانه اشرف الابناء للحسن فحبه ملتي من احسن الملووذه سنتى من اطيب السين ائى اواليه فى غيبى وفى حضرى بالنفس افديه فى سرى وفى علنى دينى محبته نفسى الوقاء لهزادى ولايته فى اللحد وفى الكفن يا اهل بيت رسول الله ملتجئاتم وائى اليكم اشتكى حزنى رجوتكم يا هداه الناس انكلمن رجا من اياديكم اولوالمنن اقول عجل وسهل رب مخرجهم منهم رب عمى عامى الدمن

هفتم: اشعار میرزا حیدر علی متخلص به ثریا

هفتم: [اشعار میرزا حیدر علی متخلص به ثریا] این سه بیت از عالی جناب وحید الشعراء و فرید الظرفاء (۱) حسان الشعر آقا میرزا حیدر علی محرز شرعیات المتخلص بثریا در مدح این بزرگوار و تاریخ کتاب بداهه شنیده شده: از شرح حال حضرت عبدالعظیم یافتبس این کتاب مرتبت و مکنتی عظیم زی جنه النعیم برد خلق را از آنشد جنه النعیم ورا نام از حکیم تاریخ اختتامش ثریا بدیهه گفتاز جنت النعیم بجو جنت نعیم

قصیده هشتم: اشعار مؤلف در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام

قصیده هشتم: [اشعار مؤلف در مدح حضرت عبدالعظیم علیه السلام] این بنده که جاهل در مراتب شعر و شاعری است با زبان شکسته و خاطر افسرده و تزلزل خیال و تشّت بال در مدح این امامزاده کریم لازم التعظیم چند بیتی عربی ، و دو رباعی عربی و فارسی در تاریخ این کتاب عرض کرده است ، و در ساقه جند مادحین این بزرگوار فریاد و نوائی برآورده است . مُستدعی است محبّین ائمه طاهرین علیهم السلام از عثرات لسانیه این عبد عاثر و هفوات بیانیه این عاصی قاصر اغماض فرمایند و شفاعت از قبول این هدیه ام که بضاعت مزجات است نمایند ، شاید به شفاعت ایشان این بنده شرمنده را از مادحین خانواده کریمه محسوب دارند و از بیتی بیتی (۱) دهند . و من یرید الفوز بالآمال فقد یلوذن بخیر الآل والآل آل المصطفی وخیرهم عبدالعظیم السید المفضل قدوه احفاد الامام المؤمنهذنا وایم الله فی مقالی قد اصطفاه الله من بنی الحسنلما حوی العلوم والمعالی بل اجتباہ الله من عبادہ کالحسن الزکی فی الخصال فیها لها من نسبٍ قد انتھیالی علماً بالفکر لن تنال فیها لها من تربه فیها ثویغصن الهدی من دوحه الافصال فیها لها من تربه حفّت بها املاکُ حول العرش بالاجلال فیالها من تربه طیبهقرّت بها الاعین باکتحال یا معشر الخلان زوروا تربتهلانہ من افضل الاعمال واشهد بالله کفی بذلکشهادہ اقولها من بالی من زاره کان کمن زار الحسین ابن علی العالی نجم هوی فی دارنا فانقذنا من الردی وظلمه الضلال هاجر نحو الری عن موطنه کالسید المختار بالاقبال قد اختفی فی سرب ملتزمایزور قبراً کان فی القبال یعلم الشریعه للشیعهقد حفلوا فیہ بالاحتفال یحدّث الاخبار عن بصیرهو عن سماع من ذری الرجال متبعاً لسنّته الله التلیس لها التبديل فی الازال مسبجاً ممجّداً مهلاً من غدوه الايام والآصال حتی اتی امر الاله عاجلاً جابه فمات باغتيال یا غائراً فی بحر علم المصطفی ملتقطاً عنه من اللالی عملت دین الله عن تقیہیا تالی القرآن ثم التالی عرضت دیناً قیماً لسید کدعاک بالتصدیق والموالی وقد تحمّلت البلاء شاکراً عن فرقه العتاه والضلال نعم حدیثٌ مُسنّد ان البلاء یقتیدُ الولاء کالعقال آجرک الله وزاد (۲) خیرایا منبع الخیرات والنوال یا سیدی انظر الی عبید کالمشتکی من فرع الاهوال ارجوک ان تشفع لی مجیراً من حرّ نار الحشر والنکال یا لیت ان توقف فی القیامهتقول عبیدی انت لی تعال لانی کلب عوی اعواماً بابابک المرجو بالتوالی وان قضی عمری وقوض رحلیوهت قواى ودنا الرحال لکننی ما دمت حیاً حبکفی السمع والفؤاد والواصل کیف خروج الحب عن ضمیرام کیف تبعیدی عن الوصال وکیف ترکی اکتساب عمریو کیف رفضی ما به اشتغال لما دخلت جنة النعیمبالروح والریحان فی الظلال مسکینک العطشان فی فنائها فیض علیه ماءة الزلال فقل لرضوان فهذا عبیدتشبّث الایام بالاذیال اللفت اخباراً بما فی وسعیولیس فی وسعکم اغتفالی سمیتها بجنه النعیماتمه خیراً قلت فی المأل (۱۲۹۷) یا رب اغفر کل من استغفر لعبد عبیدک فی مدى الاحوال وکلّیه الباسط بالذراعالمقتفی بالمصطفی والآل

۱- بیت دوم اشاره است به مضمون حدیث شریف « من قال فینا شعراً بنی الله له بیتاً فی الجنة » .

۲- در چاپ سنگی: زادک .

قصیده نهم: رباعی از مؤلف

قصیده نهم: [رباعی از مؤلف] این رباعی زمان اشتغال به تدوین این کتاب و هنگام شرفیابی به مزار این بزرگوار بداهه عرض شد: حضرت عبدالعظیم آن سید والا جنابخواست توفیق مرا از بهر جمع این کتاب زائری پرسید از من در زیارتگاه وی چیست تاریخش (فره غبّا) گفتم در جواب (۱۲۹۵)

قصیده دهم: رباعی عربی مؤلف در اتمام کتاب

قصیده دهم: [رباعی عربی مؤلف در اتمام کتاب] چون داعی در سال هزار و دویست و نود و هفت باز موفق شده به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید قدری از اجزاء این کتاب چاپ نشده و در عهده تعویق افتاد، از این جهت بعضی از تاریخ شروع و ختم آن مختلف نقل شد تا در این وقت بحمد الله تعالی انجام گرفته تاریخ ختم کتاب را تماماً با اعتذار بسیار به این دو بیت زحمت می دهد: من صتّف استهدفُ علی ما قالالسنه الناس له ینالا هذا الکتاب ناقص لا زالان کنت قد أرخته کمالا (۱۲۹۸)

اختتامیه

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ وَحَوْلِهِ عِدَّ مِنْ سِتَائِشِ خَدَاوَنْدِ مَهْرَبَانَ وَ ثَنَائِ خَاتَمِ پِیغمبران و درود نامعدود بر روان پاک جناب امیر مؤمنان و یکان یکان از فرزندان ایشان سَیِّمًا این امامزاده جلیل الشَّانِ علیه و علیهم سرائف التَّحِیَّاتِ مِنَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْمَنَّانِ زحمت افزا می شود: در زمان اشتغال داعی به جمع این اوراق بر حسب اتفاق خدمت ذی بهجت سر کار عظمت مدار مؤتمن السَّیِّدِ الْمَلِکِ الْوَلِیِّ آقای میرزا علی اصغر خان صاحب جمع فرزند ارجمند جناب جلالتمآب امین السُّلْطَانِ دَامِ اِقْبَالِهِمَا الْعَالِیِّ رَسِیدِمِ وَ آنچه از اجزاء این کتاب چاپ شده بود به نظر ایشان رسانیدم. پس از مدتی مدید که از وضع و اسلوب آن آگاه شدند فرمودند: مناسب می دانم تمام املاک و اعیان موقوفه با ارباب و منافع مأخوذه و مصارفی که هر سال به این آستان عرش بنیان از کلیات و جزئیات می شود در این کتاب یادداشت کنید که کسی بعد از این نتواند خللی بر مملکات و موقوفات مفصَّله وارد بیاورد. این بیان چون حاکی بر بی غرضی و بی طمعی و مواظبت در حفظ اعیان موقوفه و ایصال وظایف و رواتب به موظفین و خدّام بود بر داعی و هر آنکس که شنید اثر کرده مستحسن آمد، همانا از کمال هوش و وفور دانش و جوهر ادراک و نیکوئی رأی و درستی روش و راستی کردار ایشان حظی روحانی و لذّتی نفسانی بردم. پس از معاشرت تاّمه ایشان را از ابناء زمان یگانه و فرید و بین الاقران مسلّم و وحید یافتم. الحقّ چقدر صاحب بینش و جامع هر دانش است که گویا سالها در اصابه معانی و ابانه مبانی با مردان کهن و مردمان کافی محاوره و محاضره کرده است، و با هر یک به صیرت خوش و سریرت دلکش سنجیده و فهمیده هر قسمی از اقسام فضل و هنر را به ذلاقت

لسان و رشاقه بیان مکالمه نموده است . نعم ما قیل : ما الحدائنه (۱) من علم بمانعهقد یوجد العلم فی الشبان والشیب علاوه از مثل معروف « الشبل فی المخبر مثل الاسد » (۲) جهات و صفات حسنه از ادبیت و عربیت در این وجود مسعود موجود است که توان گفت : ای آسمان دانش بر صاحبان فضلاین روزگار صاحب عبادۀ زاده ای (۳) با این حدائت و ریعان شباب عمر گویا که از قدیم دو صد قرن زاده ای خلاصه این فرزند درستکار برای پدر بزرگوار خلف جوانی است رستگار که پیوسته بر گرد شمع وی مانند پروانه از خویش و بیگانه جمعند ، و یادی جز دعاء دولت جاوید آیت ندارند ، و مرادی به غیر از رضای حضرت پروردگار نخواهند . بیت باش تا صبح دولتش بدمد کین هنوز از نتایج سحر است پس از استصواب خیال و استحسان این رای ، در ذیل ثمره دوازدهم در ضمن ثمرات تولیت جناب معظم از صورت کتابچه ای که مرحمت فرمودند نسخه ای برداشته در اوراق این کتاب از چاپ برآمد . بعد از مذاقه کثیره و غوررسی زیاد اختلافی که منافی مقصود بوده معلوم گردید ،

-
- ۱- در چاپ سنگی : فالحدائنه . قریب به آن را از جهت کتابتی در متن درج کردیم ، ولی وزن شعر مناسب نیست . گویا لفظ « لیس » انسب باشد .
 - ۲- از امثال معروفه عرب است . ابن کثیر در البدایه والنهایه ۱۳/۱۸۸ پس از مثل معروف « ومن یشابه ابه فما ظلم » این مثل را استفاده کرده است .
 - ۳- در چاپ سنگی : این روزگار صاحب بن عباد . مصراع قیاسی اصلاح شد .

و درست هم از چاپ برنیامده بود و خواننده نمی شد؛ لهنذا به فرمایش ایشان وضع را تغییر داده با کمال دقت از کلی و جزئی، عیناً و منفعاً، دیناراً و درهماً. با اسامی خدام و آنچه وظیفه و راتبه داده می شود بعد از ختم خاتمه در این چند ورق مکتوب و مطبوع شده منظم گردید. بعد از این خاتمه هم خیرات استگفته بودم که ز الهامات است

جمع و خرج املاك و مستقلات موقوفه حضرت عبدالعظيم عليه السلام

M٣٢٦_T١_File_٣٠٤٠٩٩٩

ص: ٣٨٧

M٣٢٦_T١_File_٣٠٤١٠٠٠

ص: ٣٨٨

M٣٢٦_T١_File_٣٠٤١٠٠١

ص: ٣٨٩

M٣٢٦_T١_File_٣٠٤١٠٠٢

ص: ٣٩٠

M٣٢٦_T١_File_٣٠٤١٠٠٣

ص: ۳۹۱

فهرست مندرجات جلد چهارم .

ص: ٣٩٤

..

ص: ٣٩٩

..

ص: ٤٠٠

..

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌ات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

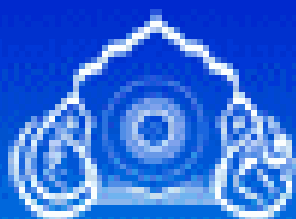
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹